[illegible]
[illegible]

مای جاری را خاصیتی مے نهند که بمخالطت نجس نجس نمے شود مترجم گوید بنای فهم آن از حدیث ملی با کد برانست که علت نهی تنجیس باشد بقرینهٔ ثم یغتسل به ونهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هر دو مقدمه بحث ست بلکه حق آنست که علت ایذای بنی آدم و استحقاق لعن ست بسبب تنجیس بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تنجیس بعد حینی اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این شخص فتح باب نماید دیگران اقتدا کنند باو وامر منجر گردد بتغیر و تنجیس و تحقیقت نهی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد بدلیل حدیث ابوداؤد ولا یبولن احدکم فی الماء الدائم ولا یغتسل فیه من الجنابة و در روایت دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت نهی تکدیر ماء ست و او را در معرض نفرت طبائع سلیمه ساختن الخ اقرب بتحقیق می نماید آنست که ایجاد و علت ست و هر دو مؤثر تغییر نجاست و مخالطت نجاست پس تغیر او را نجس میسازد قطعاً و مخالطت مکروه میسازد بکراهت شدیده که جز بضرورت نباید مرتکب آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر و هو قول ابن حاجب یعنی مای قلیل که مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذهب مالک آنست که مکروه ست و بعضی گفته اند نجس ست و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء طهور آشتی پیدا کرده والله اعلم انتهی کلام المصنف

وَفِي لَفظٍ و در روایتی از ابوداؤد و ابن حبان و غیرهما بجای لم یحمل الخبث لم ینجس آمده یعنی چون باشد آب مقدار دو قله پلید نمی گردد و در لفظی بجاے لم ینجس لا ینجس نیز آمده و ینجس بفتح جیم و ضم هر دو ست کما فی القاموس شیخ عبد الحق دهلوی رح گفته و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا بآنکه بر نمے دارد خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میکرد و از جهت ضعف خود و طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدے نیست اگرچه توجیه آن کرده اند که بلوغ گاهے از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاهے از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست انتهی أخرجه الأربعة روایت کرد این را ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در مشکوة گفته رواه احمد والدارمی و در جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان والحاکم والبیهقی عن ابن عمر و جابر و ابی هریرة انتهی و رواه الشافعی وابن خزیمة و معهذا در صحت این حدیث اختلاف ست ابوداؤد تضعیف وی کرده و همچنین ابن عبد البر و قاضی اسمعیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن العربی و غیرهم و بیهقی گفته غیر قوی ست و ترک کرده آنرا غزالی و رویانی بنا بر ضعف وی باوجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت گفته در باب اذا بلغ الماء قلتین الخ جمعے میگویند حدیثے صحیح نشده و جمعی میگویند این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند انتهی شیخ در شرح وے گفته این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند مخالف اجماع صحابه هست و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی بن مدینی که از اقران امام احمد و از شیوخ بخاری و امام ائمهٔ فن حدیث ست گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفته که هیچ یکے از فریقین را حدیثے در تقدیر و تحدید آب از آنحضرت صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده است آنرا ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم گفته بر شرط شیخین ست انتهی گوییم ابن منده گفته اسناد این حدیث بر شرط مسلم ست و نیز جماعتی دیگر تصحیح وے کرده و دعوی اجماع صحابه بر خلاف و منظور فیه ست و این حدیث اگرچه در صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کرده اند بجمیع رواتے و پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمه معلوم شد که ایشان استیعاب نکرده اند صحاح را بلکه بسیاری از صحاح ست که بر شرط ایشان بود و معهذا اخراج آن نکردند و لهذا ابن دقیق العید گفته که این حدیثی ست که تصحیح کرده اند آنرا بعض ایشان و صحیح ست بر طریقهٔ فقها نیز اگرچه در سندش اضطرابے و در بعض الفاظ وی اختلافی هست اما جواب داده اند از آن بوجهی که ممکن ست جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب عدم ثبوت وی نزد من بطریق استقلال که موجب رجوع شود بسوی تعیین بمقدار قلتین شرعاً انتهی و بیهقی گفته این اسناد صحیح موصول ست و طحاوی گفته خبر قلتین صحیح ست و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابوداؤد گفته اما صحت سند او پس یافته شد زیرا که رواة وی ثقات اند نیست در ایشان کسے مجروح و متهم و بعض ایشان آنرا از بعض شنیده اند انتهی و تمام بحث در تلخیص ست

بسیار از صحابه و تابعین و غیرهم در شنا و مدح بروی نقل کرده وفات وی در مکه در سنه هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و در مقبرهٔ مهاجرین مدفون شد
یکی از اوعیهٔ علم بود خلائق بسیار از وی روایت وارد بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبدالله پرسیده شد پیغمبر خدا از آبی
که می باشد در بیابانها از زمین و از زمینی که می چرند چارپایان و درندها آنجا و وارد میشوند بران آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلتین هرگاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیمه یعنی کوزهٔ
کلان سفالین که در وی آب انداخته شود و تسمیهٔ وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مردی عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیز
که عالی و مرتفع باشد و از ینجاست قلهٔ جبل و جمع وی قلال است بکسر قاف و مراد درینجا قلهای هجر است بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات تصریح آمده و
نیز معروف در آن وقت همین قلهای هجر بود پس ظاهر وقوع تحدید بوی باشد و هجر نام قریه ایست قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلها و نام شهری
از شهرهای یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله بقول مشهور دو نیم قربه است و بعض دو قربه اشتفه ابن جریج گفته دیدم
قلال هجر را هر قله از و دو قربه بود و چیزی و شافعی گفته آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطا و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار دو
قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صد رطل عراقی است و رطل عراقی صد و بست
و هشت درهم در مصفی گفت شافعی تقدیر کرده است به پنج قربه و یاران او گفتند پنج قربه پانصد رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف
قربه اخذ کرده شود مگر بنا بر احتیاط و قربه نیز متفاوت می باشد آنرا هر صد رطل حمل کردن خالی از تکلف نیست انتهی لم یحمل الخبث بر نمیدارد پلیدی
را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود در حجة الله البالغه گفته معنی وی آنست که حامل نمیشود خبث معنوی را که حکم میکند بآن شرع نه عرف و عادت
و هرگاه یکی از اوصاف ثلثهٔ او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاحش شود ازین باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر امر ضروریست
که چاره نیست ازان نه آنکه تحکم و جزافست و همین است حال جمیع مقادیر شرعیه و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالبا هفت شبر در پنج شبر
بود و اینقدر ادنای حوض است و اعلی در اوانی قله است و هیچ آوندی اعلی تر از قله نزد ایشان معروف نبود و قلال هجر هم غالبا برابر میند پس این حدیست فاصل
میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلتین مضطر گردیده است بسوی مثل وی در ضبطهای کثیر همچو مالکیه یا بسوی رخصت در آبار صحرا مانند پشک های شتران و
بالجمله درین باب آنچه معتدبه تواند شد و عمل بران واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این بابست بی شبهه انتهی ملخصا گوییم ترمذی گفته که
مذهب شافعی و احمد و اسحق همین است که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نمیگردد و مادام که تغیر ندهد رنگ یا بوی یا مزهٔ او را انتهی و همین
حدیث دلیل ایشانست در مصفی گفته تحقیق درین مسئله آنست که درین باب سه حدیث مروی شده یکی حدیث قلتین که در مسئلهٔ حیاض فلوات وارد شده است
و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه مادون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثی که در بیر بضاعه وارد شده است و آن بعموم خود دلالت میکند
بر طهارت جمیع میاه اگرچه مورد آن فوق قلتین است سوم حدیث ماء دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضا بر آنکه ماء راکد نجس میشود ببول لهذا از غسل دران
منع کرده اند و بمفهوم مخالف بر آنکه حکم ماء جاری خلاف حکم ماء راکد است پس مالک در قول مشهور قائل است بآنکه ماء قلیل نجس نمیشود بوقوع نجاست در وی
تا وقتی که متغیر نشده است بجهت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بقوی گفته که حدیث بیر بضاعه مخالف حدیث قلتین
نیست زیرا که بیر بضاعه ماء کثیر بود که وقوع این اشیا او را متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است
نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص است بقلتین و مافوق آن گوییم قدر یکه مفهوم مخالف بران دلالت می کند آنست که حکم
مادون قلتین غیر حکم قلتین است اگرچه آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر ابو حنیفه

L3801

ما شاء الله لا قوة الا بالله

بفرمایش مصنف علام محقق الہمام جناب مولانا السید صدیق حسن خان صاحب بہادر نواب دوم ریاست بھوپال دام اقبالہ کتاب مستفید انام

مسک الختام فی شرح بلوغ المرام

باہتمام راجی غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتۂ خدمت برادر معظم محمد مصطفیٰ خان مبرور

در مطبع نظامی واقع کانپور ماہ ربیع ۱۲۸۸ھ

قلیلست حدیث وع تاپر نیک وستفاد نمیشود وازین احادیث مگر همین قدر که تورع نزد ظن اولی ست از اقدام بران واهل این مذهب عمل برین ظن حتما وجزما واجب
میگویند حال آنکه دلالت ادله مذهب اول بروجهی که تخصیص رفت بر مذهب ثانی ست پس ابعاد نجعه با مثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود مستدل تنها استدلال بر مجرد
عمل بالظن ست نه نظر بخصوص این مسئله گوییم ادله عمل بالظن هرچند در کتاب و سنت بسیارست اما دلالت اکثر از انها بر نهی از عمل بالظن ست وهمچنین تعویل بر حدیث
استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفید ست و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه کثیر آنست که مستبحر باشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر
متحرک نشود و یا آنکه در مساحت اینقدر وانقدر باشد وبرین همه اقوال اثارت از علم نیست بلکه خارج ست از باب روایت مقبوله و درایت معقوله وحق اینست که
مسئله آب از مضایق ست محقق در ساحاتش متعثر میشود و مدقق در تشعب طرق وی متبلد میگردد و بر صورتی که تلخیص کردیم هیچ یکی را از اهل علم واقف
نشدیم انتهی کلام الشوکانی گوییم انصاف درین مسئله نظر بادله مختلفه وصور جمع وتطبیق آن وترجیح خبر ونقد آن با شوکانی ومن قال بقوله ست والله اعلم و
صحیح گفت حدیث قلتین را ابن حبان بکسر حای مهمله وتشدید موحده نام وی محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید ست نسب او بزید مناة بن تمیم
میرسد پس وی تمیمی ست وبستی نیز گویند نسبت به بست که شهریست در سیستان و وی آنجا ساکن بود شاگرد نسائی ست و به ابویعلی موصلی وحسن بن سفیان
وابوبکر بن خزیمه هم تلمذ کرده واز خراسان تا مصر سیر نموده واز هر عالم فیض گرفته حاکم از تلامذه اوست وی در کتاب الانواع گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ
صاحب تصانیف عدیده مفیده ست ذهبی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین وحفاظ الاثار عالما بالطب والنجوم وفنون العلم صنف المسند الصحیح
والتاریخ وکتاب الضعفاء وفقه الناس بسمرقند وکتاب اللغة والوعظ وکان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من اوعیة العلم توفی سنة اربع وخمسین
وثلث مائة وهو فی عشر الثمانین و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی النیسابوری المکنی بابی عبدالله
المعروف بابن البیع وبیع بیوپاری راگویند چه یکی از اجداد او بیع بود تولدش در سنه سه صد وبست ویک بماه ربیع الآخر ست در صغر سن طلب علم حدیث نمود
وخراسان وماوراء النهر ودیگر بلاد را طواف کرد واز دو هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد دارقطنی وابوذر هروی
وابویعلی وبیهقی وابوالقاسم قشیری ودیگر اساتذه این فن از وی روایت دارند مستدرک وتاریخ نیسابور وغیر ذلک تالیف اوست حج گذارده وقاضی شده بود
باین جهت اورا حاکم گویند روزی بحمام در آمد وغسل نمود وچون از انجا بر آمد آهی کشید وجان داد وهنوز لنگ بسته بود وجامه نپوشیده واین ماجرا
در سنه چهار صد وپنج رو داد بعد وفاتش بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند بچه چیز گفت در نوشتن حدیث والله اعلم گوییم همین قسم خواب از دیگر
اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبی لاهل الحدیث ولمن کتب الحدیث واشاعه جعلنا الله تعالی منهم آمین وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغتسل احدکم فی الماء الدائم وهو جنب گفت ابوهریره فرمود آنحضرت صلی
الله علیه وسلم غسل نکند یکی از شما در آب استاده وحال آنکه وی جنب ست گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند ای ابوهریره گفت بگیرد آب را گرفتنی
یعنی آب را بدست بردارد وبیرون آب غسل کند ازینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب درارد تا آب بگیرد وغسل کند آب مستعمل نگردد اما اگر دست
در آب برای شستن دست از جنابت درارد مستعمل گردد قاله الشمنی اخرجه ابن ماجة ومسلم بهذا اللفظ وللبخاری بلفظ لا یبولن احدکم
فی الماء الدائم الذی لا یجری بول نکند یکی از شما در آب استاده که نمی رود وروان نیست مراد آب قلیل ست چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد
ونجس نمیگردد وغسل دروی جائز وبول کردن خوب نیست شاید که اورا دیده دیگران هم بول کنند وعادت گردد ورفته رفته آب تغیر یابد وقید
لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نمیگردد ونزد بعض شافعیه آب اگر قلیل باشد هرچند جاری بود مکروه ست
وگفته اند که این همه تفصیل در روز ست ودر شب قضای حاجت در آب مطلقا مکروه وممنوع ست از جهت

وصححه ابن خزیمة وصحیح گفت آنرا ابن خزیمه وشوکانی گفته این حدیثی ست که واقع شده است اضطراب در سند ومتن وی چنانکه در مواطن آن مبین ست وجواب داده است جواب دهند از اضطراب وی وبهر حال در حدیث دلالت ست برانکه چون برسد آب بقلتین برنمیدارد پلیدی را وچون باشد کمتر از قلتین پس حامل میشود خبث را گاهی اما چنانکه حدیث الماء طهور لا ینجسه شیء مقید ست بزیادت مجمع علیها همچنان این حدیث نیز مقید ست بآن یعنی مقدار قلتین حامل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغیر بعض اوصاف بنجاست که درین وقت البته بضرورت حس ومشاهده حامل خبث ست پس نیست هیچ منافات درمیان حدیث قلتین ودرمیان این زیادت مجمع علیها وما دون قلتین مظنه حمل ست اما دران قطعا وبتا دلالت بر حمل خبث نیست ونه برینکه انچه از خبث حمل کرده آن خبث اورا از طهوریت برآورده چه خبث مخرج از طهوریت خبث خاص ست که موجب تغییر جمله یا بعض اوصاف ثلثه اوست نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حامل خبث ست غیر مستفاد ست مگر اینقدر که گاهی درین مقدار اگر نجاست افتد حامل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس وخارج شد از طهوریت پس خود در روی ازین مفهوم چیزی نیست ونه هیچ مناسبت ست درمیان خبث ودرمیان نجاست مخرجه از طهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده ودر حدیث ابوسعید خدری گذشت همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت واین نفی بلفظی کرد که اعم صیغ عام ست یعنی در اول گفت لا ینجسه شیء ودر ثانی لم ینجسه شیء پس مستفاد شد که هر آبیکه برروی زمین یافته شود پاک ست مگر آبی که وارد شد دران تصریح بمخصص این عام باینطور که این آب نجس ست چنانکه واقع شد در زیادت مجمع علیها زیراکه وارد ست بصیغه استثنا پس این زیادت از مخصصات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید واز مخصصات منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بر قول راجح در اصول که مبنی میشود عام بر خاص مطلقا وازینجا عدم منافات درمیان مفهوم حدیث قلتین ودیگر احادیث ثابت شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلتین حامل خبث شود بروجهی که مستلزم تغیر ریح یا لون یا طعم باشد درینصورت البته موجب نجاست ومخرج از طهوریت ست واگر بوجهی حامل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست ورفته است بتقدیر قلیل بمادون القلتین وکثیر بقلتین شافعی واصحاب او وبتقدیر قلیل بانچه دران گمان استعمال نجاست باشد باستعمال آب وکثیر بانچه دران این گمان نباشد ابن عمر ومجاهد ونیز مروی ست از شافعیه وحنفیه واحمد اما معلوم نیست که این روایت صحیح ست یانه واهل این مذهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وخبر استیقاظ وخبر ولوغ واحادیث نهی از بول در ماء دائم واین همه احادیث اگرچه درصحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند واگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد بانچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد وهیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر همان وقت که مخلوط شود بآب جرم یا ریح یا لون وی ودر ظاهر وشک نیست که هر آب مخلوط بنجاست نجس ست زیراکه اگر بجرم ست پس متوضی مستعمل عین نجاست ست واگر بریح یا لون یا طعم ست پس خود هیچ مخالفت درمیان این مذهب ومذهب راجح نیست مگر بهمین جهت که ایشان اعتبار مظنه کرده اند واهل مذهب اول اعتبار مئنه ولیکن مخفی نیست که صدور این مظنه از غیر اهل وسوسه وشکوک ست پس این خود مخالف مئنه نشد واگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط ست پس این مذهب مستقل ست غیر مذهب مذکور ولیکن ظاهر همین ست که مراد معنی اول ست ودلالت دارد بران وقوع اجماع بر تنجیس آبی که نجاست یکی از احد الاوصاف اورا برگردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز منجمله قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول ست اعم از عین وریح ولون وطعم ثبوتا وانتفاء ودرین حال هیچ مخالفت نشد درمیان هردو مذهب زیراکه اصحاب مذهب اول خلاف نمیکنند درین که استعمال متطهر بالکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب ست از طهوریت زائد بران خروج که نزد استعمال آب متغیر باحد الاوصاف بود واین مجموع چیزی ست که مبحث آب بران مشتمل بوده است در جمع بین المذاهب المختلفة وبین ادله دالة بران وبعض اهل علم استدلال کرده اند برین مذهب بمثل حدیث استیقاظ

ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن الحجر الکنانی العسقلانی المصری الشافعی رضی الله عنه وارضاه وجعل الجنة نزله و ماواه در کتاب اتحاف النبلاء المتقین باحیاء
مآثر الفقهاء المحدثین نوشته شده درینجا باختصار حرفے چند قلمی میشود زیرا که قدر تصنیف از مصنف پیداست وگویا نسب کتاب بحسب انساب ست پس توان دریافت
که تولدش سیزدهم شعبان سنه ثلث وسبعین وسبعمائة در محروسهٔ مصر اتفاق افتاد چهار ساله بود که والد بزرگوارش درگذشت چون پنج ساله شد بمکتب نشست
ذکا وسرعت طبع بسیار داشت یک سوره را در یکروز یاد میگرفت چون بعمر شعور رسید در طلب علم باسکندریه وقدس وشام وحلب ورمله وبیت المقدس وحجاز
ویمن شتافته وجمی غفیر را از شیوخ وقت دریافته یکے از اوعیهٔ علوم گردید مسموعات وی بیش از وصف وحصرست جمله مرویات خود را در تالیفی فراهم کرده ومجمع موسس
نام نهاده همه آن شاهد عدل بر کمال فضیلت اوست تصانیفش زیاده بر یکصد وپنجاه کتاب ست وهمه مقبول ومعتبر واز تو الیف شیخ جلال الدین سیوطی محکم تر زیرا که
تصنیف سیوطی اگرچه در عدد بیشتر ست اما تصانیف وی در کثرت فوائد وتحقیقات زوائد ابلغ واکثر وضبط واتقان وعبور وعثور در علمش از علم سیوطی اتم واوفر است
چنانکه بر عالم متبحر پوشیده نیست از ینجاست که مشایخ او قائل شدند بجلالت وعظمت وی درین علوم وترجیح دادند او را برخود در استحضار این فنون از تصانیف او
اصابه فی معرفة الصحابه واتحاف المهره باطراف العشره ولسان المیزان وتعجیل المنفعه فی رجال الاربعه وهدایة الرواة فی تخریج احادیث المصابیح والمشکوة وانباء الغمر
بابناء العمر والدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنه وتلخیص الحبیر فے تخریج اخبار الرافعی الکبیر واحتفال ببیان احوال الرجال وتهذیب التهذیب ومختصرش مسمی
بتقریب ونخبة الفکر فی مصطلح اهل الاثر والتشویق الی وصول المهم من التعلیق وعمدهٔ تصانیف ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح البخاری ست در ده مجلد
ضخیم ومقدمهٔ او مسمی بهدی الساری در یک مجلد کلان مشتمل بر جملهٔ مقاصد شرح جز استنباط وچون این شرح تمام شد مصنف در ولیمهٔ آن پانصد دینار سرخ
صرف نمود ودر حیاتش بحدی شهرت وقبول گرفت که نسخهٔ ازان بقیمت سه صد دینار رسید وملوک اطراف آنرا بشرا واستکتاب طلبیدند محمد بن علی بن محمد
شوکانی را که قاضی القضاة صنعاء بود وبمرتبهٔ اجتهاد رسیده گفتند شما هم شرحے بر بخاری بنویسید فرمود لا هجرة بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری
حاجت شرح دیگر نیست لطف این جواب بر طبع لطیف غیر مخفی ست در قرات کتب حدیث عجائب بسیار از وی نقل کرده اند از انجمله آنکه صحیح بخاری را در ده مجلس
ختم کرده وابن ماجه را در چهار مجلس خوانده ومعجم صغیر طبرانی را که یکنیم هزار حدیث دارد مع الاسناد بین الظهر والعصر تمام کرده وسنن کبیر نسائی را در ده مجلس
خوانده هر مجلس قریب چهار ساعت نجومی بود که در عرف هندده دقیقه باشد ودر دمشق بمدت اقامت خود که قریب دو نیم ماه بود صد مجلد کتب حدیث برائے افادهٔ مردم قرات
کرد وشغل عبادت وتصنیف جزین اوقات می بود وهرگز خالی نمی نشست یکی ازین سه کار میکرد مطالعه یا تصنیف یا عبادت مردم دور دست تصانیف او را در حیات او طلبیدند
خصوصا این کتاب بلوغ المرام [16] که در تنقیح احادیث احکام نظیرش باین اختصار در اسلام تالیف نیافته سید علامه مجتهد العصر محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمانی در جواب
استفتائے بعض اعلام نام این کتاب منجملهٔ کتب معتبرهٔ قابل العمل معتمد النقل برده اند وآنرا برائے عمل بالحدیث نشان داده فضائل ومناقب وی رحمه الله تعالی
بیش ازان ست که درین کتاب گنجد سخاوی در ترجمهٔ او کتابے مستقل نوشته والجواهر والدرر فی ترجمة الحافظ ابن حجر نام کرده وفاتش در قاهرهٔ مصر اتفاق افتاد
دوم ذی قعده او را اسهال در گرفت ومستمر ماند تا آنکه شب شنبه بست وهشتم ذی حجه سنه اثنتین وخمسین وثمان مائة بعمر هفتاد ونه سال بجوار رحمت الهی انتقال فرمود ودر
قرافهٔ صغری متصل مزار بنی الخروبی در تربت امام همام شافعی رضی الله عنه بیاسود در جنازهٔ او ازدحام خلق بسیار شد وپادشاه وقت بنفس نفیس خود جنازهٔ او را
بر دوش خویش گرفت بعده امرا واعیان دست بدست تا لب مزار بردند وگریان بریان آن خزینهٔ علوم را بزیر خاک سپردند شهاب الدین حجازی در مرثیهٔ ایشان
قصیدهٔ طویله انشا کرده است که تمامش در حسن المحاضره للسیوطی واتحاف النبلاء لکاتب الحروف مرقوم ست اولها قد عظم کل البریة للمنیة صائرة + وقفو لها
شیئا فشیئا سائرة + والنفس ان رضیت بذا ربحت وان + لم ترض کانت عند ذلک خاسرة + وانا الذی راض باحکام مضت + عن
ربنا البر المهیمن صادرة + لکن سئمت العیش من بعد الذی + قد خلف الافکار منا حائرة + هو شیخ الاسلام المعظم قدره + من کان اوحد عصره والنادرة

قول بیهقی یا قول ابن حزم که یکی از رواة وے ضعیف ست آما اصل ابن یابن جهت که ایهام صحابی مضر نیست بسبب آنکه صحابه همه عدول اند و آما ثانی پس
بابن جهت که مراد ابن حزم بضعیف داؤد اودی ست وهو ثقة آرے این حدیث معارض ست بحدیث آینده انتهی و آن اینست که روایت ست عن
ابن عباس رضی الله عنه مناقب ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد وے پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده ساله
یا پانزده ساله بود با اختلافی که دران ست جبریل علیه السلام را دوبار دیده در صورت اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود ولقب وی ترجمان
القرآن وسلطان المفسرین ست و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ست وبود عاقل حلیم صبور طویل القامة در مردم چنان می نمود که گویا بر
مرکبے سوارست وعباس از وے درازتر بود و عبدالمطلب از وی درازتر و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان وستین
و بود عمر وی هفتاد و یکسال آزاد بلگرامی همگوید قطعه ای صبا رو بمزار پسر عم نبی + خاک آن بقعه کم از عنبر تر نشناسی + کرده ام خوب تماشا چمن طائف را
نرسد هیچ گل او بگل عباسی + ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل بفضل ميمونة بدرستیکه بود رسول خدا غسل میکرد به بقیهٔ
آبے که از غسل میمونه می ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از یک آوند که میان ما و او بود
چنانکه هر یکے از ما در وی دست می انداخت و آب میگرفت پس مبادرت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم بگذار برائے من بگذار برائے
من یعنی مکرر میگفتم تا من هم آب بگیرم معاذه که راوی این حدیث ست گفت و آن هردو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند اخرجه
مسلم و وجه جمع میان این احادیث آنست که احادیث نهی محمول ست بر آبیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول ست بر آنچه باقی مانده است از آب
و بهمین جمع کرده است خطابی یا حمل کرده شود نهی بر تنزیه جمعا بین الادلة و شیخ در ترجمهٔ حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نهی را بر عزیمت فرود
آورده و لاصحاب السنن و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس كما اخرجه البيهقي في السنن ونسبه الى ابى داؤد و نیز روایت کرد آنرا ترمذی
و ابن ماجه وروى الدارمي نحوه اغتسل بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم في جفنة غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسهٔ بزرگ
که آنرا تغار گویند فجاء النبي پس آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليغتسل منها تا غسل کند از ان آوند آبے که فاضل مانده بود از غسل وی فقالت
اني كنت جنبا پس گفت بدرستی که بودم من جنب و این آب بقیهٔ آبے ست که از غسل جنابت من مانده فقال ان الماء لا يجنب فرمود آب جنب
نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفرح وکرم کذا فی القاموس و در موطا امام محمد ست که بودند مردان
و زنان بزمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست ست خواه مرد پیشتر آب گیرد یا زن و اینست قول ابی حنیفه انتهی وصححه الترمذی
و ابن خزيمة و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اظهر جواز هر دو امرست یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس و نهی محمول بر تنزیه ست وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طهور اناء احدكم اذا ولغ فيه الكلب پاک
شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ دران و ولوغ خوردن سگ آب را باطراف زبان و درآوردن زبان خود درآوند کذا فی القاموس و این مخصوص ست
بدرندگان ان يغسله سبع مرات شستن آن ظرف ست هفت بار و همین ست مذهب اکثر محدثین و ایمهٔ ثلثه و نزد ابو حنیفه حکم سائر نجاسات
دارد و این حدیث محمول ست بر احتیاط نه وجوب یا این حکم در ابتدائے اسلام بود پس از ان منسوخ گشت گوییم نسخ بمجرد احتمال بے استدلال منظور فیه
ست و بعضے استدلال کرده اند که گفت ابوهریره راوی این حدیث که بشوید از ولوغ وی سه بار کما اخرجه الطحاوی والدارقطنی و جواب داده اند از ین که
عمل مروی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باید نه برای فتوای راوی و نیز معارض ست بفتوای خودش که بغسل هفت بار داده و هو ارجح سندا و نیز
این فتوای او موافق روایت مرفوع ست و حدیث يغسل ثلثا او خمسا او سبعا ضعیف ست لا يقوم به الحجة زیرا که راوی وی عبدالوهاب بن ضحاک

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی نَبِیِّهِ الْمُرْسَلِ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ اُولِی الْمَنْهَجِ الْاَعْدَلِ

امابعد نمت احقر خدمهٔ احادیث نبویه و متطفل حواشی آنحضرت علیه راجی رحمت باری ابو الطیب **صدیق** بن حسن بن علی الحسینی القنوجی
البخاری کان الله له وعفا عنه کل شیٔ و وقاه عن شر کل حی که چون این فقیر را بعد حصول اجازت روایت از مشایخ حدیث توفیق الٰهی و تایید رسالت پناهی
دستگیری کرد و در خدمت این علم شریف و اهل وی در مقام استقامت بنشاند خواست که کتاب برکت نصاب **بلوغ المرام** من ادلة الاحکام را که در کتب
مختصرهٔ احکام حدیثیه بمزید شهرت و قبول ممتاز است و بسمت غایت صحت و نقد سرفراز شرح کند وانچه در کتب قوم دیده و آن بیشتر است و هرچه بخاطر فاتر
رسیده و آن کمتر است ایراد نماید و بطالبان رساند جمعی از اهل علم که همت بر تعلم و تدریس وی گماشته اند و عذر عدم تیسر شروح آن درین دیار و روزگار
پیش ساخته فرمودند که اگر شرحی بزبان فارسی باشد و جامع روایت و درایت بود هر اینه نفع آن اعم و اشمل و فائده اش اتم و اکمل باشد پس در شرح بزبان فارسی
شروع کرد و جادهٔ اختصار پیمود تا شرح موافق مشروح باشد و الا مجال اطالت دران اگر رعایت طریقهٔ شراح کرده شود و از هر نقیر و قطمیر بحث رود بسیار است
اما نظر درینجا صرف بر حل مشکل و کشف معضل و تحقیق مقاصد کتاب و تبیین مسائل ابواب بر وجه تنقیح و صواب با ذکر جرح و تعدیل روات از کلام حفاظ ثقات
و محدثین اثبات است نه بر ضبط اقوال کسان و آرای رجال و بسط کلام دران و معهذا در حد ذات خود کتابی بس مفیده و شرحی بس نفیس و سدید آمده و در
افاضهٔ احکام عبادت و معاملت و تهذیب خلق مغنی از حمل مجلدات کبار افتاده نامش **مسک الختام** فی شرح بلوغ المرام نهاده شد و کان ذلک فی سنة
ست و ثمانین و مائتین و الف الهجریه علی صاحبها الصلوة والتحیه امیدوار از حضرت باری تمت کلمته و عمت نعمته آنست که امروز این خدمت را خالص برای
وجه کریم خود گردانیده مثل شروح مقبول بارگاه خود سازد و فردا کاتب حروف را بحکم اِنِّیْ لَآ اُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْکُمْ از اجر کتابت و صرف وقت
دران که داخل عبادت است و کدام عبادت محروم نگرداند انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر و سلسلهٔ سند این کتاب از محرر سطور تا مصنف مبرور بسیزده واسطه
متصل است و در ثبت مسطور و ترجمهٔ حافظ مصنف یعنی حافظ امام شیخ الاسلام الثبت الحجه هادی الناس الی المحجه خاتمة الحفاظ العالم الربانی شهاب الدین

نرسیدن ایذاے جن که میگویند جاے ایشان در شب هر جا که آب ست می باشد ثم یغتسل فیه پس تر غسل کند دران آب و این گویا علت نهی از بول کردن ست یعنی دور ست از عاقل که بول کند در آب وحال آنکه غسل مے کند درو ے وقید غسل اتفاقی ست در وضو نیز حکم بول همین ست بلکه سخت تر و بدتر ازان و دریک روایت لمسلم منه آمده بجای فیه و مفاد فیه عدم غسل ست دران بانغماس مثلاً و مفاد منه عدم تناول ست ازوی و غسل کردن خارج آن و نزد ترمذی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده ولابی داؤد و در لفظے نزد ابو داود و احمد عوض ثم یغتسل ولا یغتسل فیه آمده یعنی غسل نکند دران آب و عوض و هو جنب من الجنابة آمده یعنی از جنابت و جز این روایات دیگر نیز آمده و مجموع آن دلالت میکند بر نهی از بول در آب دائم بالانفراد و بر نهی از غسل بالانفراد و بر نهی از مجموع غسل و بول در اب شوکانی گفته ممنوع نگفت که هر دو روایت انفراد مقید اند باجتماع چه بول بالانفراد هم در آب جائز نیست پس اغتسال یا وضو هم در آب استاده بدون بول جائز نباشد و هر که جز آب بسته نیابد و خواهد که بهمین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیله نماید و آب را حرکت دهد تا از وصف سکون بر آید آنوقت وضو کند و ابو هریره نهی را بر انغماس حمل کرده و لهذا گفت تناول کند و غسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا که در وی انغماس نمے باشد بلکه آب بدست گرفته بکار می برند پس اولی همانست که پیش از طهارت آب را بجنبانند و جمهور برخلاف این مدلول فرق نکرده اند در استاده و روان و بعض گفته اند این روایات محمول ست بر کراهت فقط حال آنکه هیچ وجه براے آن پیدا نیست و گفته اند که مستجر ازین اجماع مخصوص ست و بالجمله راجح همین ست که طهارت بآب ساکن مادامیکه استاده است روا نیست و چون او را جنبانیدند وصف اصلیش که مطهر بودن ست عود کرد انتهی و در حجة الله البالغة گفته مگر آنکه مستجر باشد یا جاری و عفاف در هر حال افضل ست انتهی وعن رجل صحب النبي روایت ست از مردی که صحبت داشته پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم را چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابو هریره و در غزوهٔ خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورده و حمید حمیری که تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین و قدماے تابعین ست ازو راوی ست قال نهى گفت نهی کرد رسول الله صلى الله عليه و سلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بزیادتی و بقیه آبے که غسل کرده است بدان مرد یا غسل کند مرد ببقیه آبے که غسل کرده است بدان زن و زیاده کرد مُسَدَّد بروزن معظم که از کبار اتباع تابعین ست در مسند احمد بن حنبل این عبارت را ولیغترفا جمیعا و باید که آب بگیرند از ظرف هر دو از زن و مرد یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعا نیز در کرت دوم غسل هر یکے از فضل دیگرے لازم مے آید اما اینقدر عفو ست و منهی عنه غسل ست بفضلے که بعد از غسل در ظرف بگذارند و در روایتی از ابو داود و ابن ماجه و ترمذی از حکم بن عمرو آمده که نهی کرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم از اینکه وضو کند مرد بزیادتی طهور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و ازینجا معلوم گردد که وضو و غسل هر دو از فضل زن روا نیست اخرجه ابو داؤد والنسائي شیخ در ترجمه مشکوة گفته نزد اهل حدیث طرق اسانید این هر دو حدیث سخن ست اگرچه ترمذی آنرا حسن صحیح گفته ولیکن بیهقی تضعیف آن نموده و زهری گفته که خطابی گفته اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی از اغتسال رجل بفضل مرأة و اغتسال مرأة بفضل رجل و اگر ثابت شود محمول ست بر نسخ و شیخ ابن حجر گفته که هیچ یکے از امت بآن نرفته و محال ست که صحیح باشد و هیچ کسے بآن عمل نکرده و کسیکه آن نرفته و درین قول شیخ نظر ست چه بعضے از ائمه مذهب امام احمد بدان رفته اند و بطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح مفصل بیان کرده ایم انتهی گویم مراد بشرح لمعات ست و مراد با بن حجر مکی هیتمی ست نه مصنف این کتاب زیرا که وی تصحیح این روایت کرده و گفته اسناده صحیح نه تضعیف و ے بود در فتح الباری گفته رجاله ثقات ولم نقف له على علة انتهى و بیهقی در سنن گفته هذا الحدیث رواته ثقات الا انه لم یسم الصحابي الذي حدثه هو عنه الا انه مرسل جید لولا مخالفته للاحادیث الموصولة و داؤد بن عبد الله الاودي لم یحتج به الشیخان البخاري و مسلم انتهى در سبل گفته قول مصنف اسناده صحیح اشارت ست بسوے

از شلل و رعده و خدر و بدنی سلامت از جذام و برص و دیگر امراض و دماغی سلامت از جنون و مالیخولیا و بیتی سلامت از خشونت لطف فرموده باز از فقرای عاجز و مظلوم گردانیده نه از جملهٔ اغنیا و ظلمه و اعوانِ ایشان که یاری می دهند ایشان را بر ظلم **فرد** کجا خود شکرِ این نعمت گزارم + که زور مردم آزاری ندارم + و چون حالِ اعوانِ ایشان این باشد خود حالِ آن ظلمه چه خواهد بود احشروا الذین ظلموا و ازواجهم در فتاوی حمیدیه از کتبِ حنفیه آورده که حائک و حجام و دباغ و کناس یکدیگر را کفو اند اما جنسی خاص ست که کمینه ترین قوم اند یعنی آنها که خدمت ظالمان کنند و اعانت ایشان بر ظلم نمایند و در ظلم صفتِ خساست ست که ظالم مال و خونِ مسلمان میخورد و باک ندارد **فرد** گفتم اهلِ ستم چه طائفه اند + گفت گرگ و سگ و شغالی چند + باز ما را رزق داد محض توکل بلا سببی از اسبابِ حرفت و صنعتِ پاک چون کتابت و تجارت و زراعت و خیاطت و قصارت و مانندِ آن نه بکسبِ ناپاک و محقر چون دباغت و حجامت و کناسی و قصابی و نه بکسب متعب که در وی مشقت بسیار باشد چون آهنگری و جامه کوبی و هیزم کشی و سنگ تراشی و درودگری و گلکاری و جز آن بالجمله نعمتهای او را شمار نیست قدیم باشد یا حدیث **قطعه** اگر ز اول و آخر تمام جمع آیند + که راه شکر خدا عز اسمه بپویند + باتفاق در جستجوی آن بزنند + باجتماع ره گفتگوی آن جویند + بصد هزار زبان گر کنند ممکن نیست + که حمد و شکر یکی زین نعمت خدا گویند + **والصلوة والسلام علی نبیه و رسوله** و رحمت خدا و سلامت او نازل باد بر پیغمبر و فرستادهٔ او که اسم سامی و نام نامی او محمد مصطفی احمد مجتبی ست صلی الله علیه و آله و سلم مشتق از حمد مجهول مشدد بمعنی یعنی کثیر الخصال التی یحمد علیها حمدا بعد حمد غیره من البشر لیس این ابلغ ست از محمود زیرا که این ماخوذ ست از مزید و آن ماخوذ ست از ثلاثی و ابلغ ست از احمد که افعل تفضیل ست از حمد و در معنی احمد دو قول ست یکی آنکه بمعنی احمد الحامدین لله ست و دیگر آنکه بمعنی اکثر المحمودین من الله ست و در مسئله خلاف و جدال ست و مختار همانست که ذکر کردیم و قرره المحققون حافظ ابن القیم رح در اوائل زاد المعاد در بیان وی اطالت کرده و منصبِ نبوت و رسالت منصبِ سفارت و عهده و کالت ست از طرفِ خدای عز و جل که بیکی از بندگانِ ذوی العقول خود بی سابقهٔ خدمت و کسبِ وی بخشد و باین تشریف شریفش در بنی نوع وی می نوازد تا بواسطهٔ این تکرمت ازالهٔ عللِ ملل و ازاحهٔ خللِ نحل نموده باصلاحِ معاش و معاد جملهٔ عباد کوشد و ایشان را از وادی ضلالت و هلاک بساحلِ هدایت و نجات برد و بسعادتِ دارین و فلاحِ کونین فائز گرداند و لهذا مستحق شد این گروه باشکوه بصلوة و سلام بعد حمد ملکِ علام و در حدیثِ ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر نکنند خدا را و درود نفرستند بر پیغمبر آن کلام اقطع و ممحوق البرکت ست اخرجه الدیلمی و الحافظ عبد القادر الرهاوی فی الاربعین عن ابی هریرة رضی الله عنه **و آله و صحبه** و رحمت و سلام خدا باد بر اولاد و یاران او و مراد بآل بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام ست خصوصاً بنی فاطمه و در صیغ صلوات هر جا که لفظ آل آمده مراد بدان همین ایشان اند نه عامهٔ صلحای امت چنانکه بعضی گمان کرده اند و حدیثی که درین باب حجت آرند نزد اهل معرفت بحدیث در صحت وی سخن ست و بثبوت نرسیده و آوردن آل درینجا برای امتثال امر حدیثِ تعلیم ست چنانکه در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آل نفرستند اتیان بمامور به حاصل نیست **فرد** الهی بحق بنی فاطمه + که بر قول ایمان کنم خاتمه + و در مراد بصحب که اسم جمع صاحب ست اقوال ست مختار مصنف در نخبة الفکر آنست که صحابی کسی ست که ملاقات کرد آنحضرت را مؤمن بود و مرد بر اسلام و وجه ثنا بر ایشان بودن ایشان ست واسطه در ابلاغ شرائع بسوی عباد **الذین ساروا فی نصرة دینه سیرا حثیثا** آنانکه رفتند در یاری دادن دین او رفتن شتاب آیین صفت آل و اصحاب هر دو راست و مراد بسیر جد و اجتهاد و بنصر عون ست و در دین نام وضع الهی ست که داعی اصحابِ عقول ست بسوی قبول ما جاء به الرسول ست و در وصف کردنِ ایشان باین صفت اشارت ست باینکه استحقاق ایشان بذکر و دعا ازینجاست **و علی اتباعهم الذین ورثوا العلم** و رحمت و سلام خدا باد بر پیروان ایشان آنانکه وارث شدند علم ایشان را و آن علم کتاب و سنت ست مراد باتباع تابعین اند بلکه جملهٔ علمای متبعین کثر الله سوادهم و جعلنا منهم **والعلماء ورثة الانبیاء** و عالمان وارثانِ پیغمبران اند اقتباس ست از حدیث شریف که علما ورثهٔ انبیا اند و تحقیق انبیا نگذاشتند درهم و دینار را جز نیست که گذاشتند علم را پس هر که

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في الهرة فرمود آنحضرت در بارهٔ گربه واین روایت ابوقتاده وقتی کرد که درآمد بر زن خود کبشه بنت کعب بن
مالک و کبشه برای وی آب وضو را در ظرفی ریخت پس آمد گربه تا بنوشد از آن آب وکج گردانید ابوقتاده ظرف آب را برای گربه تا بآسانی بخورد گفت کبشه دید مرا
ابوقتاده که نگاه میکنم بسوی وی از تعجب پس گفت عجب داری ای دختر برادر من گفتم آری گفت فرمود آنحضرت انها ليست بنجس بدرستیکه نیست گربه پلید که
آب بدهان انداختن وی پلید گردد نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح و ضم نیز آمده بمعنی پلیدی و حدیث دلیل ست بر طهارت هره و سئور وی اگرچه مباشر نجاست
باشد و مقید نیست طهارت دهان وی بزمانی و گفته اند پاک میشود فم او بگذشتن یک روز یا یک شب یا یکساعت یا بخوردن آب یا بغائب شدن وی آنقدر
که گمان طهارت حاصل شود یا بزوال عین نجاست از فم و این اخیر اوضح اقوال ست زیرا که در صورت بقای عین در فم او حکم بنجاست آن عین ست نه
بنجاست فم و چون عین زائل شد شارع حکم کرد که آن نجس نیست و نزد امام ابوحنیفه سئور هره مکروه ست اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بدان و تیمم نکند
و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود ولیکن مکروه ست و نزد ابویوسف و ائمهٔ دیگر طاهر بموجب همین حدیث و قول ابوحنیفه رح بکراهت بجهت آنست
که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده اند و سور سباع نجس ست ولیکن این حدیث که انها من الطوافين نجاست را بکراهت آورده انما هي من
الطوافين عليكم جزین نیست که این گربه از طواف کنندگان ست و بر ایندگان ابن الاثیر گفته طائف خادم را گویند که خدمت میکند ترا برفق و عنایت
تشبیه داد هره را بخادمی که میگردد بر مولای خود و دوران میکند حوالی او ماخوذ ست از قوله تعالی طوافون عليكم و در روایت مالک و احمد
و ابن حبان و حاکم و غیرهم زیادت لفظ او الطوافات هم آمده جمع اول مذکر سالم ست نظر بسوی ذکور هره و جمع ثانی مؤنث ست نظر باناث وی و
کلمهٔ او برای شک راوی نیست بلکه لفظ آنحضرت ست و تواند که برای شک باشد که آنحضرت طوافین گفته یا طوافات و طواف صیغهٔ مبالغه است افاده
غلبه و کثرت میکند یعنی چون وی بسیار میگردد اگر حکم بنجاست پس خوردهٔ او کنیم امت در حرج و مشقت افتد بنابران رخصت کردیم یا آنکه وی دائم گرد
شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان میگردند و مهربانی با وی لازم باشد و بر هر تقدیر باعث مساهله و مسامحه آمد اخرجه الاربعة یعنی ابوداود
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي وابن خزيمة وصححه ايضا البخاري والعقيلي والدارقطني ورواه ايضا مالک و احمد والدارمي والشافعي
وابن خزيمة والحاكم والدارقطني والبيهقي وعن انس بن مالک بن نضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را
ده سال و درآمد در خدمت و وی هشت ساله یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا تفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست
که مرد ببصره سنه احدی او ثلث و تسعین مناقب او بسیار ست و آنحضرت او را بالتماس ام او دعا کرد در دنیا و دین قرار دین چگوییم اما در دنیا عمر
او بصد و سه سال یا کم از این رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد ابن عبد البر گفته اصح ما قيل في عمره تسع وتسعون سنة
انتهى کنیت وی ابوحمزه است قال گفت جاء اعرابي آمد یک اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که بادیه نشینان عرب را گویند و نزد بعضی عام ست
از عرب و عجم و در نام وی اختلاف ست گفته اند ذوالخویصره یمانی ست و قیل اقرع بن حابس و قیل عیینه بن حصن الفزاری والله اعلم فبال في طائفة المسجد
پس بول کرد در ناحیهٔ مسجد و طائفه پارهٔ از چیز را گویند فزجره الناس پس زجر کردند او را مردم و در روایتی باین لفظ ست پس استادند مردم بسوی
وی تا منع کردند او را و در روایت دیگر ست پس گفتند صحابه مه مه فنهاهم پس نهی فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم مردم را از زجر
نمودن وی و گفت بگذارید او را و در لفظی قطع نکنید وی بول را فلما قضى بوله پس هرگاه که تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شاشیدن
امر النبي حکم فرمود نبی صلى الله عليه وسلم بذنوب من ماء بدلوی از آب ذنوب بفتح ذال معجمه دلو بزرگ که نزدیک پر باشد
و در سجاحی عوض ذنوب سجل آمده بفتح سین مهمله و سکون جیم بمعنی ذنوب فاهريق عليه پس ریخته شد آن دلو بر آن قطعهٔ مسجد که بر آن بول

الی آخر القصیدة محرر سطور در حین تسوید این شرح حضرت ایشان را بخواب دید طویل القامه نحیف الجثه طویل اللحیه محلوق الراس گویا قصیدهٔ در نعت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشان می دهند و التفاتی عظیم بجانب فقیر مبذول میدارند میدانم که این خواب دلیل قبول این شرح ست ولله الحمد اکنون وقت آن آمد که شروع در شرح کتاب
کنیم و بزبان حال و لسان قال گوییم الحمد لله تمام افراد حمد از هر حامد بر هر محمود یکه باشد در برابر هر نعمت بر هر صفت کمال بهر معنی و بهر وجه در هر وقت و هر مکان از
ازل تا ابد بر وجه دوام و اتصال ثابت ست مر خدای را و راجع و آئل باوست و مخصوص ست بذات اقدس وی **شعر** حمد را با تو نسبتی ست درست
بر در هر که رفت بر در تست + و کیف که بخشندهٔ جمیع نعم و رب تمام عالم و خالق همه کائنات و متصف بجمیع کمالات و مفیض کل خیرات و خالق افعال جمله
عباد و توفیق دهندهٔ ایشان و اقتدار بخشندهٔ همگنان اوست پس همه از وست بلکه همه اوست ع الا کل شیئ ما خلا الله باطل **شعر** عقل در اثبات
وحدت خیره میگردد چرا + انچه جز هستی نه هیچ و انچه جز حق باطل ست + و با قطع نظر از وجود حمد گویان و ستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات
خود شن در کلام قدیم به بث آیات و اظهار کمالات و افاضهٔ آلاء و اسباغ نعمای عظیم باقی و ثابت ست و با وجود آن چون امر کرد عباد را به ثنا و تحمید ذات مجید و
شکر نعم غیر عدیدهٔ خود واجب شد امتثال این امر نمودن و زبان بشکر احسان حضرت وی کشودن لهذا گفت مصنف علی نعمه الظاهرة و الباطنة بر نعمت
او که آشکار و پنهان ست ماخوذ ست از کریمهٔ وَاَسۡبَغَ عَلَیۡکُمۡ نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً وَّبَاطِنَةً بیهقی در شعب الایمان از عطا آورده که گفت پرسیدم
ابن عباس را ازین آیت گفت این آیت از کنوز علم من ست پرسیدم آنحضرت را صلعم ازان پس فرمود نعمت ظاهر تسویهٔ خلق تست و باطن پوشیدن عیب
تو و اگر ظاهر کند آنرا دشمن گیرند ترا کسان تو و من سواهم **فرد** پس پرده بیند عملهای بد + هم او پرده پوشد بآلای خود + و نعم ما قیل همسایه نمی بیند
و میخر و شد خدامی بیند و می پوشد و دیلمی و ابن النجار از ابن عباس باین لفظ روایت کرده اند که پرسیدم رسول خدا را صلعم ازین آیت فرمود نعمت ظاهر اسلام ست
و برابر کردن آفرینش تو و انچه اسباغ کرده بر تو از رزق خود و باطن انچه پوشید از عمل تو و در لفظی موقوفاً آمده که ظاهر اسلام ست و باطن انچه پوشید از
ذنوب و عیوب و حدود و اخرجه ابن مردویه عنه و مجاهد گفت نعمت ظاهر لا اله الا الله ست که بر زبان ست و باطن در دل ست اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن
جریر و شراح تفسیرهای دیگر نیز کرده اند اما تفسیر مرفوع و تفسیر سلف اولی تر باعتماد ست قدیما و حدیثا در زمان قدیم و حدیث یا بر جنس نعمت که قدیم
و حدیث ست چه نعمتهای باری بر آبا گویا بر ابنا ست و در هر آن از آنات بالخصوص بر کس هم مشهود ست از حین نفخ روح در وی تا وقت تکلم وی
بدان بل تا بقای حیات در ابدان بل تا ابد بعد دخول جنان و شمار این نعم خارج از مقدور بشر ست کما قال تعالی وَاِنۡ تَعُدُّوۡا نِعۡمَتَ اللّٰهِ لَا تُحۡصُوۡهَا
یکی از جمله نعم نعمت انفاس ست یعنی هر نفسی که فرو میرود ممد حیات ست و چون بر می آید مفرح ذات هر نفسے که فرو رفت اگر بیرون نیاید آدمی هلاک شود و آنکه بیرون
آمد اگر فرو نرود نیز هلاک گردد پس در هر نفسی دو نعمت موجود ست و بر هر نعمتے شکری واجب گویند آدمی در هر روز و شب بست و چهار هزار نفس میکشد باین
حساب هر روز و شب چهل و هشت هزار بار شکر باید گفت تا از عهدهٔ شکر نعمت انفاس بر آید و تعب این ظاهر ست لیکن چون یکبار بگوید اَلۡحَمۡدُ لِلّٰهِ رَبِّ الۡعٰلَمِیۡنَ
عَلٰی جَمِیۡعِ نَعۡمَائِهٖ امید ست که این غرض حاصل شود و از انجمله نعمت وجود ست که از ظلمت عدم بنور وجود آورد و بعد از ایجاد منجمله بشر عقلا آفرید تا لائق محبت
و معرفت وی شویم و بلذائذ اخروی از دیدار و غیر ذلک مستحق گردیم و از جملهٔ حیوانات و جمادات که مآل آنها بفنا و عدم ست نگردانید باز از میان بشر ما را بنعمت
اسلام ممتاز کرد و از جملهٔ کفار هالکین و مبتدعهٔ ضالین نگردانید الحمد لله علی نعمة الاسلام باز از جملهٔ مردان گردانید نه زنان که ناقصات عقل و دین اند و از مرتبه نبوت
و امامت کبری و صغری و تسویهٔ میراث محروم اگرچه در باقی نعم شرکت دارند و سببی اعظم اند از برای عمارت عالم و تکثیر امم و نسل بنی آدم باز ما را از جملهٔ آزادان که اهل
تصرف و حکومت اند گردانید نه از جملهٔ مملوکان که مقهور و عاجز از تصرف اند باز چون از جملهٔ ذکور گردانید فحول گردانید نه از جملهٔ عنینان و مخنثان و خنثی و خواجه سرایان
باز چشمے سلامت از نابینائی و احولی و شب کوری و گوشے سلامت از کری و زبانی سلامت از گنگی و فساد حاسهٔ ذوق و پائی سلامت از لنگی و دستی سلامت

یکے از ضعفاست پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث متفق علیه اینست که چون آب خورد سگ در آوند یکے از شما پس باید
بشوید آنرا هفت بار **اولهن بالتراب** بار نخستین از آن هفت بار شستن بخاک ست و در روایتی نزد مسلم آمده که بار هشتم بخاک شوید ابن
دقیق العید گفته قائل ست باین حسن بصری و قائل نشد بدان غیر او یعنی از متقدمین و حدیث قوی ست و هر که قائل نیست بآن محتاج ست بسوی
تاویل بوجهی که در وی استکراه ست انتهی گوییم مراد بما اول نووی ست که گفت هفت بار بشویند یکبار از آن بخاک و آب معا باشد پس خاک را قائم مقام
آب داشت و آنرا بار هشتم نام نهاد و مثله قال الدمیری فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز ست و بالجمله در حدیث دلیل ست
بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در آنکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب **اخرجه مسلم** گویند روایت تراب مضطرب ست
زیرا که در لفظی اولهن آمده و در لفظی اخراهن و در لفظی احداهن و در لفظی سابعه و در لفظی ثامنه و اضطراب قادح ست پس اطراح وی واجب باشد و جواب
داده اند که اضطراب وقتی قادح ست که همه روایات برابر باشند و اینجا روایت اولهن ارجح ست بنابر کثرت رواة و اخراج احد الشیخین آنرا در صحیح خود و
از وجوه ترجیح ست نزد تعارض و الفاظ آن روایات که معارض اولهن بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت اخراهن
منفرد ست یافته نمیشود در هیچ کتاب حدیث مسند و روایت سابعه بالتراب مختلف فیه ست و روایت احداهن در امهات نیست **وفي لفظ له** و
روایتے از مسلم آمده **فلیرقه** پس باید که بریزد آنرا و این عام ست از آب و طعام و در وی دلیل ست بر نجاست لعاب سگ و این اقوای ادله است بر نجاست
زیرا که اگر طاهر مے بود حکم باراقت نمے فرمود مگر مصنف در فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ
از حفاظ از اصحاب اعمش و ابن منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجهی از وجوه انتهی در سبل السلام گفته ازین حدیث نجاست فم کلب معلوم شد و ملحق کرده
شد بفم سائر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از فم ست زیرا که عرق اوست و فم او نجس ست پس بقیه بدن او نیز همچنین
باشد و ابن دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدث یا نجس اما در اینجا میتوان گفت که این حصر ممنوع ست بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت
اند بالاتفاق و در اینجا حدث نیست پس متعین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل ست که نجاست در فم و لعاب باشد
زیرا که این محل استعمال نجاست ست بحسب اغلب و نظر بغالب احوال او که نجاسات را می خورد و مباشر آن می ماند حکم داده اند بنجاست وی و این دال نیست بر
عین او و جمهور قائل اند بنجاست و مالک و داود و زهری خلاف جمهور اند و دلیل کسانیکه می گویند غسل برائے تعبد ست نه نجاست اینست که اگر برائے نجاست
می بود کم از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عذره نیست و جواب داده اند که اصل حکم که امر بغسل ست معقول المعنی ممکن التعلیل
مبنی بر نجاست ست و اصل در احکام تعلیل ست پس محمول شود بر اعم اغلب و تعبد صرف در عدد ست نه در غسل و این ماخوذ ست از شرح عمده و در حواشی
می تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست و راجح در روے طهارت اوست و غسل تعبد ست انتهی کلام السبل **وللترمذي** و مر ترمذی
راست این لفظ **اخراهن او اولهن بالتراب** و او در اینجا برای شک ست از بعض رواة و گفته اند صحیح آنست که برای تنویع ست
واحداهن در روایت بزار آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر مقید و اخراهن روایت ابوداود ست و الثامنة بالتراب روایت احمد ست
و ارجح از همه همان روایت اولهن ست که نزد احد الشیخین ست کما تقدم والله اعلم نووی گفته خنزیر در مذهب شافعی حکم سگ دارد از ولوغ وے
نیز هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز یک قول ست مر شافعی را **وعن ابي قتادة** بفتح قاف نامش
حارث بن ربعی انصاری ست بکسر را و سکون با فارس آنحضرت ست در احد و ما بعد او حاضر شده و فاتش در مدینه سنه پنجاه و چهار بوده و گفته اند که در کوفه
در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرده و صحیح حروب همراه وے بود و عمرش هفتاد و پنج سال و سنیز از آن است که کنیت بر اسم غالب شده

کرده در اخراج وقناعت نکرد بر بعض تا ثابت شود که این حدیث در دواوین اسلام ثابت است سوم آنکه نام برد کسی را که تصحیح یا تحسین یا تضعیف وی کرده
از ائمهٔ اهل حدیث تا ثابت شود که تداول کرده اند آنرا ائمهٔ اعلام چهارم آنکه تتبع کرد طرق حدیث را و بیان کرد صحت و علت وی در بر طریق پنجم آنکه اخراج کرد حدیث
را از معادن وی وقناعت نکرد بر صحاح سته تنها ششم آنکه اختیار کرد در هر حکم حدیثی را که اصح واثبت احادیث بود در ان باب و ترک داد بقیهٔ احادیث را
که تکلم کرده بودند اهل حدیث در ان واین در احادیث غیر صحیحین است از مسانید وسنن وجوامع وغیرها زیرا که احادیث بخاری و مسلم مجمع علیه صحت است ونیست
شرط در عمل کردن بران بحث از احوال احادیث آن هفتم آنکه احادیث طویلة الذیل را بنهجی اختصار کرده که در اصل متن تفاوتی و خللی رو نداده و تقدیمی و تاخیری
در ان راه نیافته بلکه من حیث هو هو باقی مانده هشتم آنکه بنای کتاب بر طریقهٔ کتب فقه نهاده وابواب را بر ترتیب فقها نوشته پس این مختصر هم کتاب حدیث
است و هم کتاب فقه نهم آنکه بعض احادیث را در بعض مواضع مکرر آورده و در ایرادش تفقه دقیق ونظر عمیق بکار برده اما این نوع بس قلیل است از دو سه جا
بیش نیست دهم آنکه زیادات احادیث را که در طرق و روایات دیگر ثابت شده بود و هر یکی از ان دلیل حکمی تواند شد با بیان تخریج و تجریح و تعدیل ایراد نموده
و گفته زاد فلان کذا و فیه کذا یازدهم آنکه بعد کتب عبادات و معاملات کتاب جامع آداب هم افزوده تا طالب راغب از اخلاق ظاهر و اعمال باطن هم محروم نماند دوازدهم
آنکه ادلهٔ هر مذهب را از مذاهب اربعه که بصحت و ثبوت رسیده بود بی جنبهٔ هیچ یکی ایراد کرده سیزدهم آنکه در ذکر جرح و تعدیل اختصار فائق و ایجاز لائق بکار برده
و معانی کثیر را در الفاظ یسیر آورده و این همه ادل دلیل است بر غایت فضل و کمال او درین علم واگر کسی امعان توجه نماید وجوه دیگر هم پیدا میتواند کرد
وبالله التوفیق لیصیر من یحفظه من بین اقرانه نابغا تا شود هر که یاد گیرد این مختصر را در میان همسران خود عظیم الشان آقران جمع قرن بکسر
قاف و سکون را بمعنی کفو و مثل و نابغ بنون و موحده و معجمه از نبغ بالفتح بمعنی ظاهر شدن و شعر نیکو گفتن کسی بی آنکه در اصل شاعر بوده باشد و همچنین نبوغ
بالضم در قاموس گفته نابغه مرد بزرگ شان یعنی حافظ این مختصر بسبب آنکه ادلهٔ احکام یاد دارد بزرگ عصر و ممتاز دهر است چه مدار رد و قبول فروع احکام بر
دریافت و حفظ اصول اسلام است اما درین زمان همتها بحدی کوتاهی کرده که این قسم مختصرات را هم یاد نمی گیرند تا بکتب مبسوطهٔ علم حدیث چه رسد ویستعین
به الطالب المبتدي و مدد جوید بدان طالب ادلهٔ احکام شرعیهٔ حدیثیه ابتدا کننده در علم حدیث زیرا که مصنف قریب کرد برای وی ادله را و مهذب
ساخت آنها را در یک مختصر واهل حدیث را مرتبه هاست یکی از ان طالب است که عبارت است از راغب مبتدی در علم حدیث دوم محدث که متحمل روایت و معتنی
درایت است و شیخ و امام در معنی اوست سوم حافظ که یک لک حدیث را با متن و سند یاد داشته باشد چهارم حجه که حافظ باشد سه لک حدیث را با متن و سند
و جرح و تعدیل رواة و تاریخ وفات آنها پنجم حاکم که علم او محیط جملهٔ احادیث مرویه باشد بر صفت مذکوره شیخ ابراهیم بیجوری رح در مواهب لدنیه شرح شمائل محمدیه
نقل کرده که ابن ابی حاتم در کتاب الجرح والتعدیل از زهری نقل نموده که پیدا نمیشود حاکم مگر در هر چهل سال انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه این مگر در زمانهٔ زهری
و بیش از وی بوده باشد ورنه استقرا شاهد است که در هر چهل سال حافظی هم برنخاسته تا بحاکم چه رسد بلکه درین زمانه محدث هم مفقود شده تا بحافظ چه رسد
الا ما شاء الله بلکه درینوقت که ما در انیم طالب راغب هم عزیز الوجود است تا به محدث چه رسد آری در صد دوازدهم از هجرت و اوائل این صده در بعض اقطار
عرب از یمن و حرمین شریفین بعضی محدثان بوده اند امروز از امثال آنها هم نشانی پیدا نیست الا من علمه الله امروز در عرف مردم محدث کسی است که مشکوة
المصابیح و مشارق الانوار را بطریق تیجی خوانده نه بروجه ضبط و اتقان و از علوم آلیه صرف و نحو جز آن محروم بحت افتاده و هر که صحاح سته را خوانده اگرچه پی بفهم وی
نبرده باشد وی گویا بدرجهٔ حجه رسیده واگر یکی از صد هزار چنان برآید که این هر شش کتاب را بروجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار آشنا بود
و این علم را بر طریقهٔ اهل این علم استعمال کند او را حاکم وقت باید تصور کرد و لیس هذا باول قارورة کسرت في الاسلام ولا یستغني عنه الراغب المنتهي
و بی نیاز نشود از ان راغب در علوم منتهی بالغ بمطلوب زیرا که رغبت وی باعث خواهد شد او را بر عدم استغنا ازین مختصر مهذب چنانچه وی بعد کد و جد تمام و صرف وقت در مطالعهٔ دواوین اسلام و سواد

واما چیزے کہ مرد باگشت اورا جیولے نہ غیر کو می پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر ست نزد ابو داؤد و احمد و لفظ وی اینست کہ ہر چہ را
انداخت دریا یا جزر کرد از وی آب پس بخورید آنرا و آنچہ مرد در دریا و طافی شد پس مخورید آنرا و این حدیث خاص ست پس مخصوص شود بآن عموم شیخ در ترجمہ گفتہ این
حدیث حجت ست مر ابی حنیفہ را در تحریم طافی و ہمچنین منقول ست از جماعتی از صحابہ انتہی گویم در مشکوۃ ست روایت کرد این را ابن ماجہ و گفت محی السنہ اکثر
برانند کہ این حدیث موقوف ست بر جابر یعنے قول او و مذہب اوست نہ حدیث آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبل گفتہ ضعیف باتفاق ائمۃ الحدیث انتہی
نووی گوید حدیث جابر ضعیف ست باتفاق اما مان حدیث جائز نیست احتجاج بدان اگر معارض نشود او را چیزے فکیف کہ حدیث دیگر معارض وست
انتہی آنچہ مخصوص نشود عام باو و خورد آنحضرت از عنبر کہ انداخت دریا برای اصحاب سریہ و نپرسید کہ بکدام سبب مردہ بود و تضعیف حدیث جابر
از یحیی بن سلیم ست و او ضعیف الحفظ است و مرویست این حدیث بغیر وجہ و در وے نیز ضعفی ست و حدیث جابر در صحیحین باین لفظ است کہ انداخت دریا
ماہی مردہ را پس خوردند از وی لشکر و چون آمدند گفتند برسول خدا فرمود بخورید روزیے را کہ بیرون آوردہ است خدائے تعالی بسوی شما و بخورانید مارا اگر باشد
باشما پس دادند آنحضرت را بعض ایشان چیزے یعنی ابو عبیدہ قدری از ان ماہی بخدمت حضرت فرستاد و آنحضرت آنرا بخورد و در بخاری ست از عمر در قولہ
أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ گفت صید دریا چیزی ست کہ شکار کردہ شد و طعام دریا چیزی ست کہ انداخت آنرا و در وی ست از ابن عباس کہ گفت طعام
دریا میتہ است مگر چیزے کہ قادر شدے از ان و در وی ست کہ گفت ابن عباس بخور از شکار دریا کہ صید یہودی یا نصرانی ست انتہی و ہمین ست مذہب
جمہور و در ہدایہ گفتہ مالک و شافعی گفتہ اند لاباس بہ از جہت اطلاق احل لکم المیتتان پس میتہ بحر موصوف ست بحل و ما میگوییم کہ میتہ بحر آنست کہ
بیندازد آنرا دریا تا مضاف باشد موت بدریا نہ آنچہ خود مردہ ست در وی بے آفت و نزد امام احمد نیز حلال ست طافی و گفتہ کہ طافی خوردہ شود و آنکہ منقطع
شدہ است از وی آب نیک تر ست و بعضے از اصحاب احمد مکروہ پنداشتہ اند انتہی گویم وجہی کہ در ہدایہ برای عدم حلت طافی ذکر کردہ مدخول ست بآنکہ اضافت موت
بسوی دریا عام تر ست از آنکہ بانداختن دریا یا سیر دریا بطول مکث بدان بلکہ طفو ابلغ ست از قذف در صحت اضافت و نیز این تعلیل بعد ورود نص عام بچیزیکہ صالح
باشد برای تخصیص واللہ اعلم اخرجه احمد وابن ماجة والدارقطني والشافعي والبيهقي وفيه ضعف زیراکہ در اسنادش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست
و او ضعیف ست امام احمد گفتہ حدیثش منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن بلال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آوردہ و گفتہ ہو اصح و ہم تصحیح کردہ اند
وقف او را ابو زرعہ و ابو حاتم و گفت بیہقی کہ رفع کردہ اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبد اللہ و عبد الرحمن و اسامہ و ابن معین تضعیف آنہا کردہ
و احمد بن حنبل توثیق عبد اللہ کردہ مصنف در تلخیص گفتہ بلی روایت موقوف اینجا در حکم مرفوع ست زیراکہ قول صحابی احل لنا کذا و حرم علینا کذا مثل
قول اوست امرنا بکذا و نہینا عن کذا پس حاصل میشود استدلال بوی بجہت بودنش در حکم مرفوع انتہی وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الذباب في شراب احدكم ہر گاہ بیفتد مگس در نوشیدنی یکی از شما و در روایتی در طعام
یکی از شما فليغمسه پس باید کہ غوطہ دہد مگس را و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داؤد فامقلوه و در لفظ ابن السکن فليمقله ثم لينزعه پس دور
کند و بیندازد و بکشد آنرا از ان طعام و شراب فان في احد جناحيه داء وفي الاخر شفاء زیراکہ در یکے از دو بازوی او علت و بیماریست
و در دیگر صحت و تندرستی اخرجه البخاري وابو داؤد وابن خزيمة وابن حبان وابن ماجة والدارمي وابن السكن واحمد من حديث ابي سعيد الخدري والنسائي والبيهقي
نحوه و زاد و زیادہ کرد ابو داؤد در روایت خود انه يتقي بجناحه الذي فيه داء والبتہ پرہیز میکند وی بآن بازوی خود کہ در وے بیماریست
بخوف لحوق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجہ این ست کہ وی مقدم میکند سم را و مؤخر میکند شفا را و درین حدیث دلیل ست بر جواز قتل مگس برائے دفع ضرر
و بر افگندن وے و نخوردن آن و بر آنکہ اگر در چیزی سائل افتد نجس نمیکند آنرا زیراکہ امر کرد آنحضرت بغوطہ دادن وی در طعام و شراب معلوم ست کہ مگس می میرد

گرفت آنرا گرفت بهرهٔ بزرگ رواه احمد وابوداؤد والترمذی وابن ماجة والدارمی وابن حبان من حدیث ابی الدرداء منذری گفته این حدیث مضطرب الاسناد ست وابن حبان ودارقطنی در علل تضعیف وی کرده اند وذکر کرد آنرا بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنے بغیر اسناد وبالجملة معنی وی صحیح ست والیه اشار السید محمد الامیر الیمنی رح بقوله نظم العلم میراث النبی کما + فی النص والعلماء هم وراثه + ما خلف المختار غیر حدیثه فینا فذاك متاعه واثاثه + فلنا الحدیث وراثة نبویة + ولکل محدث بدعة احداثه + فاذا اردت حقیقة تدری لمن + وراثه فکرت ما میراثه + اکرم بهم وارثا وموروثا چه بزرگ اند این وارث وموروث فرد وزیرے چنین شهریاری چنان + جهان چون نگیرد قرارے چنان + وارث ناظر ست بسوی اتباع وموروث بسوی من تقدم ودروی از اقسام بدیع لف ونشر مشوش ست ومحتمل که عائد باشند هر دو صفت بسوی هر یکے از آل واصحاب اتباع زیرا که آل واصحاب ارث علم رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم اند واتباع وارث علم ایشان فهم وارثون وموروثون وهمچنین اتباع وارث علم من تقدم اند واتباع اتباع وارث علم ایشان واین اولی ست بنا بر عموم اما بعد کلمه ایست کرچون تخصیص کلامی بر سلوبی راند وخواهد که اسلوبے دیگر بیارد گوید اما بعد وعلما اختلاف دارند در کسیکه اول باین کلمه تکلم کرد مصنف در فتح الباری گفته طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که اول کسی که تکلم کرد باین کلمه داؤد پیغمبر ست علیه السلام وگفته اسنادش ضعیف ست ودر حدیث موقوف از شعبی آمده فصل خطابی که داؤد علیه السلام را داده بودند ودر قرآن مذکور ست وَاٰتَیْنٰهُ الْحِکْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ همین کلمه است وبعضے گفته اند که اول متکلم بدان یعرب بن قحطان ست وقیل کعب بن لوی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه واثبت ست وجمع کرده اند میان این اقوال باینکه اولیت در اول حقیقی ست ودر بواقی اضافی انتهی فهذا مختصر بعد حمد وصلوة پس این الفاظ ومعانی که در ذهن ست مختصری ست یشتمل محتوی علی اصول بر اصلها واصل شی اسفل شی باشد کما فی القاموس الادلة جمع دلیل ست وآن در عرف اصولیین چیزی ست که ممکن شود توصل بنظر صحیح دران بسوی مطلوب خبری ونزد اهل میزان انچه لازم آید از علم بدان علم بچیز دیگر واضافت اصول بسوی ادله اضافت بیانی ست ای اصولیکه آن دلیلها ست وآن چهار ست کتاب وسنت واجماع وقیاس الحدیثیة صفت اصول ست مخصص وے از غیر حدیث واین نسبت ست بسوی حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم للاحکام جمع حکم ست وآن نزد اهل اصول خطاب خدا ست که متعلق باشد بافعال مکلف من حیث انه مکلف وآن پنج قسم ست وجوب وتحریم وندب وکراهت واباحت الشرعیة وصف احکام ست ومخصص اوست از عقلیه وشرع چیزی ست که مشروع کرد آنرا خدا تعالی برای بندگان خود کما فی القاموس ودریافت این احکام موقوف ست بر بیان پیغمبر وبیان پیغمبر وحی ست اگرچه متلو نیست وهرچه جزو اوست متفرع بروست وصحت فرع وقتی ست که مطابق اصل باشد وازینجا معلوم میشود که امت را در هیچ وقتے از اوقات چاره نیست از عرض مجتهدات بر سنت وقبول کردن انچه موافق اوست ورد کردن انچه خلاف اوست ولهذا در سلف هیچ یکے بعد حفظ کتاب الله صاحب شرف نمیشد مگر باندازهٔ حفظ احادیث ومعظم در نفوس نمے گردید مگر بقدر سماعت اخبار وهمیشه این علم از زمان نبوت خلفا بعد سلف اجل واشرف علوم ماند ورغبتهای مردم دران متوافر شد وهمتها بر تعلم وتعلیم آن منعطف گردید تا آنکه در طلب وی مرحلها طی کردند وبلاد دور دست را شرقا وغربا در تحصیلش بقدم سیر وسیاحت پیمودند واحادیث را از رجال وی بلا واسطه گوش کردند وچنانکه شنیدند همچنان بے تفاوت حرفے به پسینیان رسانیدند تا آنکه مشایخ ودواوین این علم بهم رسید وباین حکمت وتدبیر دین مرضی حق بے تحریف غالین وتاویل جاهلین وانتحال مبطلین تا امروز محفوظ ماند ودر هر قرن تدوین وترویج وی بانحاے متنوعه از تدریس وتالیف وتحقیق جاری وساری ماند ولله الحمد حررته تحریرا بالغا نوشتم این مختصر را نوشتنی رسنده در قاموس گفته تحریر کلام تقویم اوست وبالغ جنه وجودت وی در چند چیز ست یکی آنکه حدیث را نسبت کرد بسوے مخرج وی وگفت اخرجه فلان دوم آنکه تکثیر

کرده بود ودرین حدیث دلالت ست بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و بر اینکه زمین ناپاک پاک میشود بریختن آب همچو سائر متنجسات و بر آنکه غسالهٔ
و رشاشه پاک ست اگر بر جای دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید علما را درینجا اختلاف ست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن
جدا گردد پاک ست و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید ست و اگر جدا گردد و رنگ و بوی آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار
گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از ان واجب نیست و نزد ابی حنیفه
زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین می باید کند و خاک از ان برداشت تا پاک گردد انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب
ما در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا التوفیق که حدیث دلالت نکرد بر ان که قوم در انجا نماز گذارند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل برای آن
بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوی و رنگ بول بجهت غلبهٔ آب بر طرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت ست والله اعلم انتهی گو
دلیل حنفیه در تطهیر ارض بشمس و ریح این حدیث ست ذکاة الارض یبسها ذکره ابن ابی شیبة و لیکن جواب داده اند از ان که این حدیث موقوف ست بر م
بن علی باقر و نیست از کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیز این حدیث ست جفوف الارض طهورها ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف ست بر ابن قلابه پس
حجت بران قایم نمیتواند شد و حدیث ظاهر ست در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت
نرم بود ریختن آب بران کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افگند چه آب شامل اعلی و اسفل وی نمیتواند شد و در بعض طرق این حدیث
آمده خذوا ما بال علیه من التراب فالقوه واهریقوا علی مکانه ماء مصنف در تلخیص گفته این حدیث را دو اسناد موصول ست یکی از ابن مسعود و دیگر از واثله
بن الاسقع و در هر دو مقال ست و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد انتهی شوکانی در شرح دُرر بهیه گفته آنچه شستن آن
ممکن نیست همچو زمین و چاه پاک کردن آن بریختن آب ست بران یا بکشیدن آب از ان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد باذهاب نجاست
هم باقی ماند و این در نجاستی ست که جرم و لون دارد اما بول پس وارد ست از شارع دران که تطهیرش بریختن دلوی از آب ست بران و زمین نجس ببول پاک
می شود باین ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائدها ست از انجمله احترام مساجد ست زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این
مسجدها صالح چیزی ازین بول و قذر نیست جز این نیست که برای ذکر خدا و خواندن قرآن ست و چون صحابه مبادرت کردند بانکار بروی مقرر داشت
آنحضرت ایشان را و امر کرد برفق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما بعثتم میسرین و لم تبعثوا معسرین و از انجمله رفق ست بجاهل و عدم تعنیف و از انجمله
حسن خلق و لطف آنحضرت ست در تعلیم و از انجمله آنکه ابعاد وقت قضای حاجت برای کسی ست که غائط کردن میخواهد نه برای بول چه عرف عرب همین
بود و بول کرد آنحضرت و یکی را بر پشت خود استاده کرد تا تستر کند او را و از انجمله دفع کردن اعظم المفسدتین ست باخف آنها زیرا که در قطع کردن بول بر وی
اذیت و ضرر و تنجیس اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامه وی بود **وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم احلت لنا میتتان** فرمود آنحضرت حلال کرده شده است برای ما دو چیز مرده بی ذبح و دو خون **فاما المیتتان
فالجراد والحوت** پس دو مرده ماهی و ملخ اند و در صحیحین و غیرهما ست از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم هفت
غزوات میخوردیم ملخ را **واما الدمان فالطحال والكبد** واما دو خون پس جگر و سپرز ست که مشابه اند بخون در رنگ گویا خون بسته اند
و درین حدیث دلیل ست بر حلت ملخ بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال ست که بسبب آدمی یا قطع راس بمیرد
ورنه حرام و لیکن حدیث حجت ست بر وی و همچنین حلال ست ماهی بهر وجه که یافته شود طافی بود یا غیر آن باین حدیث و بحدیث الحل میتته و باین قائلند
جمهور که میتهٔ بحر حلال ست برابر ست که بنفس خود مرد یا بالصید و رفته اند حنفیه بعدم حلت مگر چیزی که مرد بسبب آدمی یا بافگندن دریا یا جزر وی

عزیز الوجود ست و قلیلٌ من عبادی الشکور وفات وی رح در بغداد در سنه دو صد و چهل و یک هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر
مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کردند حاضران جنازهٔ او را از مردان پس هشت لک برآمدند و از زنان شصت هزار و گفته اند
که اسلام آوردند روز مرگ وی بست هزار از نصاری و یهود و مجوس انتهی و در ترجمهٔ وی کتب مستقل بسیط تالیف کرده اند پارهٔ از ان در حطه و اتحاف النبلاء
ذکر کرده ایم والبخاري دوم ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بن مغیره بن ابراهیم بن بردزبه جعفی و او را بخاری از ان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخاری
بمنزلهٔ علم وی و کتاب وی شده و کاتب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن ست و عشیرهٔ وی هنوز بسادات بخاری مشهور ست و هم کتاب بخاری را بتمامه
سند کرده حق تعالی از فیوض این نسبت ما محروم نگرداند شعر فی الجمله نسبتے بتو کافی بود مرا ٭ بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست ٭ بالجمله بخاری
مقتدای فن حدیث و امام اهل حدیث بوده و او را در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه و ناشر المواریث المحمدیه و امیر المومنین فی الحدیث
لقب ست و علمای زمان مدح و تعظیم او بیحد کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا هر دو پاے ترا ببوسم ای طبیب الاحادیث
و ای استاذ الاستاذین و ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقانش و فهم کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحه و قوت اجتهاد
و استنباط فروع از اصول و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب الدعوة
بود و در شان قاری صحیح خود دعاے خیر کرده افاض الله علینا من برکات دعائه روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان دارد و برای سماعت
و قرارت حدیث رحلات متعدده نموده و کتابهاے متعدد تصنیف کرده و این کتاب صحیح اواصح الکتب بعد کتاب الله ست و متواتر ست تا مصنف رح
در حجة الله البالغة گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیهما من المتصل المرفوع صحیح بالقطع و انهما متواتران الی مصنفیهما و انه کل من یهون امرهما مبتدع
متبع غیر سبیل المومنین انتهی احادیث مرفوعهٔ این کتاب باسقاط مکرر دو هزار و شش صد و بست و سه حدیث ست و اقرب احادیث او آنست که میان
او و آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم سه واسطه باشد و شانزده حدیث بعد حذف مکرر از ین قبیل ست محرر سطور ترجمهٔ آن با فوائد در اردوے
ریخته نوشته و ترجمهٔ حافظ وی رح در هدی الساری و ارشاد الساری و رسالهٔ حطه و اتحاف النبلاء و غیرها مذکور ست و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر
یمنی رح ترجمهٔ وی در تالیف مفرد جمع نموده ولادت وی روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بود و وفات
شب شنبه غرهٔ شوال سنه دو صد و پنجاه و شش در قریهٔ خرتنگ اتفاق افتاده چون وی را دفن کردند بوی مشک از تربت او می دمید شعر هر جا که
تو بگذری و برداری پای ٭ گل روید و لاله روید اندر ته وی ٭ گویند مدتے این رائحه از تربت او استشمام میکردند و خاک آن بجا را به تبرک می بردند شعر جمال
همنشین در من اثر کرد ٭ و گرنه من همان خاکم که هستم ٭ ومسلم سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا و النیسابوری
وطنا یکی از اعلام امت و حفاظ ملت و مقتدای مسلمین فن حدیث ست در طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود ابو حاتم رازی و موسی بن هارون
و احمد بن سلمه و ترمذی و ابن خزیمه و غیرهم روایت دارند از وی و تلقی کرده اند صحیح او را بالقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در جودت وضع و حسن
سیاق و قلت تکرار و متانت تلخیص و رزانت تهذیب نووی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان لم یوجد لهما نظیر فی
المؤلفات انتهی و بالجمله کتاب وی تالی کتاب بخاری ست و مسلم شاگرد بخاری ست و اعلی اسانید وے آنست که میان وی و آنحضرت چهار واسطه
و هشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیار ست که ذکر آن در اتحاف النبلاء و حطه کرده ایم ولادتش در سنه دو صد و بست و
چهار و بقولے دو صد و شش هجری بوده و وفات در نیشاپور شب یکشنبه بست و چهارم رجب سنه دو صد و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده واقع شده
ابو داؤد چهارم سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر سجستانی در طلب علم حدیث رحلتها کرد و اطراف عالم را بقدم سیر پیمود مشائخ عراق و شام و خراسان و مصر و جزیره را دریافته و از ایشان تحدیث کرده

همین قدرست و دعواے اجماع صحیح نیست واین از شوم تبدیل لفظ نبوی ست بغیر وی زیراکه آنچه در حدیث وارد شده همین تحریم اکل
و شرب ست نه چیزے دیگر پس از ان عدول کرده و عبارت نبویه را گذاشته لفظ استعمال که عبارت عام ست از پیش نفس خود تراشیدند و نظائر این
تبدیل در عبارات قوم بسیارست و مصنف این حدیث را مگر بغرض تحریم وضو در آوند زر و سیم آورده ورنه محل وی کردی باب الاطعمه والاشربه بود و در الحاق
احجار نفیسه مثل یواقیت وغیرها بذهب و فضه اختلاف ست و اظهر عدم الحاق ست و ابقاے آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند آنرا از اباحت
مذکور انتهی فانها لهم فی الدنیا ولکم فی الآخرة زیراکه این اشیاء و امثال آن مر کافران راست در دنیا و مر شماراست در آخرت و ذکر کافران
اگرچه درینجا نیست اما از سیاق عبارت معلوم ست و گفت براء بن عازب نهی کرد ما را رسول خدا ﷺ از آب خوردن در سیم پس هر که نوشید در وے در دنیا ننوشد
در وے در آخرت متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث وعن ام المومنین ام سلمة نامش هند بنت ابی امیه ست
از مهاجرات بود هجرت کرد بسوی حبشه با زوج خود پس تر بمدینه آمد چون زوجش ابو سلمه بن عبد الاسد بمرد در همان سال آخر ماه شوال سنه ۴ یا چهار بزنی
آنحضرت در آمد و وفاتش در سنه چهل و هشت هجری ست و عمرش هشتاد و چهار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد از وے زینب دختر و پسر وی و ابن عباس
و عائشه و ابن المسیب و خلقی از صحابه و تابعین رضی الله عنها قالت گفت قال فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الذی یشرب
فی اناء الفضة انما یجرجر فی بطنه نار جهنم آنکس که مے نوشد در آوند نقره گویا که می نوشد جرعه جرعه با آواز در شکم خود آتش دوزخ را جرجره
در اصل لغت آواز شتر را گویند که میگرداند آنرا در حنجره خود و استعمال میکنند در آواز آب که نزد افتادن در جوف میکند پس از ان خوردن آب جرعه جرعه باین
صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب ست و برفع نیز خوانده اند و معنی آن میشود که آواز میکند در بطن او آتش دوزخ و چون آب خوردن باین صفت
سبب استحقاق عذاب و در آمدن در دوزخ ست گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در بطن او آواز آتش ست و یجرجر بر تقدیر اول بمعنی یشرب ست و بر تقدیر
ثانی بمعنی یصوت ست و صحیح و مختار نزد جمهور نصب ست و در روایات دیگر معاضد اوست و زمخشری قائل برفع ست و لفظ مسلم درین حدیث اینست که هر که می خورد
و می نوشد در آوند سیم و زر الخ متفق علیه و درین باب ست از عائشه رواه الدارقطنی فی العلل من طریق شعبة والثوری عن سعد بن ابراهیم عن نافع
عن امرأة ابن عمر سماه الثوری صفیة عنه وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دبغ الاهاب
فقد طهر چون دباغت داده شد چرم را پس بتحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست با آنچه گندگی و تباهی آنرا ببرد خواه بادویه و خواه بآفتاب دادن
بمجرد خشک شدن و در باز گذاشتن و اهاب بکسر همزه بروزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند و طهر بفتح ها و کسر و ضم آن هر دو
لغت ست حکاه ابن مالک فی مثلثه و یفیده القاموس و طهارت چرم بدباغت ثابت ست باتفاق ائمه اربعه خواه میته باشد خواه مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن
الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلام ست و محققان ایشان بر طهارت اند و پوست خنزیر و آدمی از ان مستثنی ست آدمی از جهت کرامت
و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف ست و صواب آنست که وی نجس العین نیست مثل خنزیر و نزد امام محمد فیل حکم خنزیر دارد و نزد ابو حنیفه و ابو یوسف
و دیگر ائمه همچنین ست و از سلف منقول ست که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و از ان مشط میکردند و شانه میگرفتند و بیهقی از انس آورده
که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها دو دستانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل ست و بعضے محدثان
گفته اند که نام حیوانی دیگرست دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعضے گویند نام سلحفاة ست کذا فی اشعة اللمعات رواه مسلم بهذا اللفظ وعند
الاربعة و نزد ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ ست ایما اهاب دبغ هر کدام چرم که دباغت داده شد پس تحقیق پاک شد و رواه الشافعی
و ابن حبان و رواه الدارقطنی باسناد علی شرط الصحة و قال حسن و گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطیب فی تلخیص المتشابه من حدیث جابر وعن سلمة بن

تمیز و تصحیح متون احادیث آن حاصل خواهد کرد درین مختصر نشده دقت و دولت مفت ست وازینجاست که می بینی علامه شوکانی وامثال ایشان را که در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر وکتب خود می نمایند و بر تحسین و اعلال وی اعتماد کنند وقد بيّنت عقب كل حديث من اخرجه من الائمة وتحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته وچه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج ست وحدیث
بے تخریج چون شتر بے مهار باشد خطیب در دیباچهٔ مشکوة گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوے
رسول خدا صلے الله علیه وسلم زیرا که ایشان بتحقیق آورده اند اسناد را وفارغ شده اند ازان و بے نیاز گردانیده اند مارا از آوردن اسناد انتهی لافادة
نصح الامة این بیان مخرج احادیث بقصد خیر خواهی ونصیحت امت ست تا متحیر نشوند که این حدیث از کجاست وچون ست وراوی وی کیست
ومخرج کدام ودرینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم دین نصیحت وخیر خواهی ست گفتند برائے کدام فرمود برائے
خدا وکتاب خدا ورسول خدا وائمهٔ مسلمانان وعامهٔ ایشان رواه مسلم عن تميم الداري وجریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز وایتائے زکوة
وکردن خیر خواهی هر مسلمان متفق علیه **شعر** نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند + جوانان سعادتمند پند پیر دانا را + مصنف را
رامی بایست که بعد قول خود من اخرجه من الائمة این هم مے گفت وما قیل في الحديث من التصحيح والتحسين والتضعيف زیرا که وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این هم ذکر کرده ونصح امت بهر دو امر متعلق ست فالمراد پس مراد من نه مراد هر مصنف زیرا که لام عوض مضاف الیه ست بالسبعة
بلفظ سبعه که بمعنی هفت ست بطریق رمز وکنایه بغرض اختصار عبارت وافادهٔ اشارت هفت کس از ائمهٔ علم حدیث اند یکے ازانها که سر حلقه ومقدمة
الجیش اهل حدیث ست امام همام عالیمقام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان ست که در حدیث وفقه وورع وزهد وعبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد وشصت
وچهار هجری ست در اوان صغر برای طلب علم رحلت کرده ودر بصره وکوفه ومدینه ومکه ویمن وشام وجزیره وبغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کتابةً
وسماعةً وقراءةً نموده امام شافعی ویزید ویحیی القطان وسفیان بن عیینه وامثال ایشان اساتذهٔ وی بوده اند ومحمد بن اسمعیل بخاری ومسلم بن حجاج
قشیری وابو داود سجستانی وابو زرعه رازی وغیر ایشان تلامذهٔ اویند وبروے ثنا ها کرده مسندش ام الکتب احادیث ست ودر طبقهٔ اول معدود در
حجة الله البالغة گفته كاد مسند احمد يكون من جملة هذه الطبقة اي الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا يعرف به الصحيح
والسقيم وقال ما ليس فيه فلا تقبلوه انتهى وشاه عبد العزیز دهلوی گفته حدیث ضعیفے که در مسند احمد ست بهتر ست از بسیارے
ازان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران وگردانیده اند علمائے فقه وحدیث مسند اورا اسوهٔ خود درین علم وفي الحقيقة مسندش رکن عظیم ست درین
فن انتهی گویم سی هزار حدیث دران فراهم نموده وبا زیادات پسرش عبد الله بن احمد قریب بچهل هزار میرسد وامروز این مسند حکم کیمیا وعنقا دارد
ابو زرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود وهمه را بر نوک زبان داشت وکان يحفظ الف الف حديث وشافعی گفته برآمدم از بغداد ونگذاشتم آنجا متقی تر
وزاهد تر وعالم تر وورع تر از وی شیخ عبد الحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج واکمل براهین وعلو مقام ورفعت مکان وقوت مذهب
واجتهاد این امام اجل واکرم آنست که شیخ شیوخ وقدوهٔ اولیا وقطب اقطاب وفرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله تعالی عنه
وارضاه حامل مذهب وتابع اقوال اوست ودر بهجة الاسرار نوشته كان يفتي على مذهب الشافعي واحمد بن حنبل ومشهور ومقرر آنست که ایشان حنبلی
مذهب اند وذکر ایشان در حنابله واقع ست انتهی گویم وهمچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه حرانی وحافظ محمد بن ابی بکر
بن القیم جوزی رضی الله عنهم از اتباع وحملهٔ علوم وی ادل دلیل ست بر ترجیح مذهب وی بر دیگر مذاهب اگرچه مذهب وی امروز نسبت بمذاهب دیگر

میشا وقتی که طعام گرم باشد پس اگر نجس میکرد امر میفرمود بغسل طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلاح وی فرموده واین حکم متعدی ست بهر آنچه نفس سائله ندارد مثل مگس شهد و زنبور و عنکبوت و اشباه ذلک زیراکه حکم عام میشود بعموم علت و منتفی میشود بانتفای سبب و آمر بغمس برای شفاست و معلوم ست که مگس قوت سمیه هست چنانکه ورم و خارش که از گزیدن وی حاصل میشود دلالت دارد بران پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر اوست و اطبا گفته اند که اگر موضع لسع مگس را بهم بمگس دلک کنند در ورم نفع و تسکین حاصل شود زیراکه در یکی از دو بازوی او شفاست و آن جبر میکند نقصان بازوی دیگر راکه در وی داءست

وعن ابی واقد بقاف مکسوره نام وی حارث بن عوف ست حاضر شد بدر را وبود با وی لوای بنی لیث و گفته اند که از مسلمة الفتح ست قول اول صحیح ترست معدودست در اهل مدینه مجاورت کرد بمکه و مرد در انجا در سنه شصت و هشت بعمر هفتاد و چهار سال و مدفون شد در موضع فید اللیثی نسبت بسوی لیث نیز که از بنی عامر بن لیث ست **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قطع من البهیمة فهو میت** عضوی که بریده شد از چارپایه و حال آنکه وی زنده است پس آن پاره بریده شده مردارست خورده نمی شود و این وقتی فرمود که در مدینه قدوم آورد و یافت ایشان راکه کوهان شتر و دنبهای گوسفندان می بریدند ومیخوردند پس منع فرمود ازان **اخرجه ابوداؤد والترمذی** وحسنه واللفظ له ورواه احمد والدارمی والحاکم ووصله وابن ماجه والبزار و گفت دارقطنی اصح واشبه مرسل ست ورواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث هشام بن سعد وابن عدی فی الکامل وابو نعیم فی الحلیة نحوه من طریق تمیم الداری وسنده ضعیف و در سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید و ابی واقد وابن عمر و تمیم داری و روایت ابی واقد همین باشد که در کتاب ست

باب الآنیة

جمع اناء ست بمعنی آوند چون شارع نهی کرده ست از بعض آن لهذا احکام وی درین باب آورده **عن حذیفة بن الیمان رضی الله عنه** صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم وبود نزد او علم منافقین کنیت او ابو عبد الله ست و نام پدرش حسیل بتصغیر و یمان لقب اوست عبسی ست پسر و پدر هر دو صحابی اند حاضر شدند احد را جماعتی از صحابه و تابعین مثل عمر و علی و ابو الدرداء و غیرهم راوی اند ازوی مرد در مداین سنه سی و شش هجری بعد قتل عثمان باربعین لیلة **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشربوا فی آنیة الذهب والفضة ولا تاکلوا فی صحافها** نوشید در آوندهای طلا و نقره و نخورید در کاسهای زر و سیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه آنست که سیر شوند از وی پنج کس و قصعه آنکه سیر شوند ازان ده کس و ضمیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهب و فضه است یعنی گویند راجع بفضه ست و ذهب در حکم اوست بطریق اولی واین عبارت بطریق قوله تعالی ست **والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها** واجماع ست ایمه را بر تحریم اکل و شرب در اناهای زر و سیم بر مرد و زن و هیچ یکی را دران خلاف نیست مگر آنکه بعض شافعیه گفته که شافعی را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قاله الطیبی گویم اگر این قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیراکه در محاوره سلف استعمال لفظ کراهت بجای حرمت بسیار آمده خلف چون باین معنی پی نبرده کراهت را بر تنزیه فرود می آرند و اختلاف کرده اند در الحاق مطلی باین هر دو در تحریم بعضی گفته اند اگر ممکن الانفصال ست حرام ست اجماعا زیراکه درین صورت استعمال ذهب و فضه است و اگر فصل وی ممکن نیست درست ست و اقرب اینست که اگر بر وی اطلاق آوند زر و سیم کنند لفظ حدیث شامل آن باشد والا فلا و جائز ست اکل و شرب در اناهای مغصب بالاجماع و اختلاف کرده اند درانکه همین اکل و شرب در اناهای ذهب و فضه حرام ست یا همه استعمالات او بعضی گفته اند که سائر استعمالات نیز حرام ست بالاجماع و بعض دیگر نزاع کردند دران و گفتند که نص در اکل و شرب وارد ست نه در غیر و الحاق سائر استعمالات بدان از روی قیاس غیر تام ست در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل و شرب ست نیز که ثابت از نص

عزیز الوجود است و قلیل من عبادی الشکور وفات وی رح در بغداد در سنه دو صد و چهل و یک هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر
مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کردند حاضران جنازهٔ او را از مردان پس هشت لک بر آمدند و از زنان شصت هزار و گفته اند
که اسلام آوردند روز مرگ وی بست هزار از نصاری و یهود و مجوس انتهی و در ترجمهٔ وی کتب مستقله بسیط تالیف کرده اند پاره از ان در حطه و اتحاف النبلاء
ذکر کرده ایم و البخاری دوم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل بن مغیره بن ابراهیم بن بردزبه جعفی و او را بخاری ازان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخاری
بمنزلهٔ علم وی و کتاب وی شده و کاتب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن است و عشیرهٔ وی هنوز بسادات بخاری مشهور است و هم کتاب بخاری را بتمامه
سند کرده حق تعالی از فیوض این نسبت ما محروم نگرداند شعر فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا + بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس است + بالجمله بخاری
مقتدای فن حدیث و امام اهل حدیث بوده و او را در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه و ناشر المواریث المحمدیه و امیر المومنین فی الحدیث
لقب است و علمای زمان مدح و تعظیم او بیحد کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا هر دو پای ترا ببوسم ای طبیب الاحادیث
وای استاذ الاستاذین ای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقانش و فهم کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحه و قوت اجتهاد
و استنباط فروع از اصول و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب الدعوة
بود و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده افاض الله علینا من برکات دعائه روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان ارد و برای سماعت
و قرارت حدیث رحلات متعدده نموده و کتابهای متعدد تصنیف کرده و این کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب الله است و متواتر است تا مصنف رح
در حجة الله البالغه گفته قد اتفق المحدثون على ان جميع ما فيهما من المتصل المرفوع صحيح بالقطع وانهما متواتران الى مصنفيهما وانه كل من يهون امرهما مبتدع
متبع غير سبيل المومنين انتهی احادیث مرفوعهٔ این کتاب باسقاط مکرر دو هزار و ششصد و بست و سه حدیث است و اقوم احادیث او آنست که میان
او و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سه واسطه باشد و شانزده حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل است محرر سطور ترجمهٔ آن با فوائد در اردوی
ریخته نوشته و ترجمهٔ حافظ وی رح در هدی الساری و ارشاد الساری و رسالهٔ حطه و اتحاف النبلاء و غیرها مذکور است و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر
یمنی رح ترجمهٔ وی در تالیف مفرد جمع نموده ولادت وی روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بود و وفات
شب شنبه غرهٔ شوال سنه دو صد و پنجاه و شش در قریهٔ خرتنگ اتفاق افتاده چون وی را دفن کردند بوی مشک از تربت او می دمید شعر هر جا که
تو بگذری و برداری پا + گل روید و لاله روید اندر ته وی + گویند مدتی این رائحه از تربت او استشمام میکردند و خاک آنجا را به تبرک می بردند شعر جمال
همنشین در من اثر کرد + وگرنه من همان خاکم که هستم + و مسلم سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا النیسابوری
وطنا یکی از اعلام امت و حفاظ ملت و مقتدای مسلمین فن حدیث است در طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود از ابو حاتم رازی و موسی بن هارون
و احمد بن سلمه و ترمذی و ابن خزیمه و غیرهم هم روایت دارند از وی و تلقی کرده اند صحیح او را بالقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در جودت وضع و حسن
سیاق و قلت تکرار و متانت تلخیص و رزانت تهذیب نووی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان لم یوجد لهما نظیر فی
المولفات انتهی و بالجمله کتاب وی تالی کتاب بخاری است و مسلم شاگرد بخاری است و اعلی اسانید وی آنست که میان وی و آنحضرت چهار واسطه
و هشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیار است که ذکر آن در اتحاف النبلاء و حطه کرده ایم ولادتش در سنه دو صد و بیست و
چهار و بقولی دو صد و شش هجری بوده و وفات در نیشاپور شب یکشنبه بست و چهارم رجب سنه دو صد و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده واقع شده رح
ابو داود چهارم سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر سجستانی در طلب علم حدیث رحلتها کرده و اطراف عالم را بالقدم سیر نموده مشایخ عراق و شام و خراسان و مصر و جزیره را دریافته و از ایشان احادیث کرده

با باب او گفتند و مردار ست فرمود انما حرم اکلها و هو لفظ الزهری و جواب داده اند که این حدیث مطلق است پس مقید باشد بحدیث دباغ

وعن میمونة ام المؤمنین رضی الله عنها بنت حارث هلالیه عامریه نامش برّه بود آنحضرت میمونه نام کرد در جاهلیت نزد مسعود بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابورهم بزنی گرفت و بمرد پس بعقد آنحضرت آمد بماه ذیقعده سنه هفتم در عمرهٔ قضیه بموضع سرف که بده میل از مکهٔ معظمه است و وفات وی نیز در موضع سرف در سنه شصت و یک یا سنه چهل و یک اتفاق افتاد و قیل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله عنه بروی نماز گذارد و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر اسماء بنت عمیس ست و آخر ازواج رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم که بعد وے زنی دیگر نخواست روایت کرد از وی جماعتی منهم عبدالله بن عباس رضی الله عنه **قالت مرّ رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاة یجرونها** گفت میمونه گذشت آنحضرت بگوسفندے مرده که میکشیدند آنرا چند مرد از قریش **فقال** [illegible] پس فرمود کاش میگرفتید شما پوست او را **فقالوا انها میتة** گفتند این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم **فقال یطهرها الماء والقرظ** فرمود پاک میگرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست بپزانند نووی در شرح مسلم گفته جائز ست دباغ بهر شی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و باز دارد از فساد همچو شب و قرظ و قشر رمان و جز آن از ادویهٔ طاهره و حاصل نمیشود دباغت بآفتاب مگر نزد حنفیه و بخاک و خاکستر و نمک علی الاصح انتهی گوئیم ازهری گفته شب بشین معجمه و موحده جوهریست مشابه بزجاج و غیر وی گفته بمثلثه است جوهری گوید و آن گیاهی ست خوشبو از طعم انتهی و مالک وابوداؤد از حدیث عایشه آورده اند که امر کرد رسول خدا بتمتع گرفتن از چرمهای مردار وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بملاحظه منع از اضاعت مال و اسراف امر استحباب مراد دارند نیز صورتی دارد انتهی **اخرجه ابوداؤد والنسائی** مصنف در تلخیص طرق این حدیث تکلم بسیار کرده در طریقی حسن و در طریقی ضعیف و در طریقی مضطرب و در طریقی منقطع و در طریقی مرسل گفته و نسبت تخریج وی بسوی شافعی و بخاری در تاریخ و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح دریجا بمعارضه است باینکه احادیث داله بر دباغ اصح اند و قول بموجب آنها باین جهت ست که اهاب نام چرم ست قبل دباغ و بعد دباغ نامش شن و قربه است حمل کرده است برین ابن عبدالبر و بیهقی و هم منقول ست از نضر بن شمیل و جزم کرده است بدان جوهری و ابن شاهین گفته که چون احتمال هردو امر شد و قول آنحضرت این ست که هر اهاب که مدبوغ شد طاهر گردید حمل کردیم آنرا بر قول جمعا بین الحدیثین و جمع میان هردو بتخصیص ست باینکه منهی عنه جلد خوک و سگ ست زیراکه چرم این هردو دباغت کرده نمیشود گفته اند که محمول ست بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت والله اعلم انتهی **وعن ابی ثعلبة** بفتح مثلثه و لام مفتوحه نام وی جرهم بن ناشب ست مشهور ست بکنیت بیعت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس مسلمان شدند قوم وی و سهم برادر برای وی آنحضرت روز خیبر نزول کرد شام را و مرد در سنه خمس و سبعین و بعضے گفته اند در زمان معاویه **الخشنی** بضم خاء و فتح شین معجمتین نسبت ست بسوی خشن بن النمر که قبیله معروف ست **قال قلت یا رسول الله انا بارض قوم اهل الکتاب افنأکل فی آنیتهم** گفت ابوثعلبه گفتم ای رسول خدا بدرستیکه ما در زمین گروهے هستیم که اهل کتاب اند آیا جائز ست که بخوریم در آوندهای ایشان **قال لا تأکلوا فیها** فرمود مخورید در آوندهاے ایشان اگر یابید جز آن ظروف را دریجا دلالت ست بر نجاست آنیهٔ اهل کتاب این نجاست بنا بر رطوبت ایشانست و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی انما المشرکون نجس و کتابی را مشرک نامند زیراکه مسیح و عزیر را ابن الله گویند و نزد دیگران رطوبت ایشان پاک ست و جمهور گفته و هو الحق لقوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم و وضو کرد آنحضرت از مزادهٔ مشرکه و در حدیث جابر ست که غزا میکردیم همراه آنحضرت می رسیدیم بآوندهای مشرکان و اسقیهٔ ایشان و عیب نمی کرد آنحضرت بر ما انتهی **الا ان لا تجدوا غیرها فاغسلوها وکلوا فیها** مگر آنکه نیابید غیر آن

تمهید برواۃ تنقیح آن حاصل خواهد کرد درین مختصر نقد وقت و دولت مفت ست و ازینجاست که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر کتب خود می نمایند و بر تحسین و اعلال وی اعتماد کنند وقد بیّنت عقب کل حدیث من اخرجه من الائمة و تحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج ست و حدیث
بے تخریج چون شتر بے مهار باشد خطیب در دیباچه مشکوة گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمه گویا که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوے
رسول خدا صلی الله علیه وسلم زیرا که ایشان بتحقیق آورده اند اسناد را و فارغ شده اند ازان و بے نیاز گردانیده اند ما را از آوردن اسناد انتهی لارادة
نصح الامة این بیان مخرج احادیث بقصد خیرخواهی و نصیحت امت ست تا متحیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون ست و راوی وی کیست
و مُخرِج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دین نصیحت و خیرخواهی ست گفتند برای کدام فرمود برای
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ایمه مسلمانان و عامه ایشان رواه مسلم عن تمیم الداری و جریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز و ایتای زکوة
و کردن خیرخواهی هر مسلمان متفق علیه شعر نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند + جوانان سعادتمند پند پیر دانا را + مصنف را
رامی بایست که بعد قول خود من اخرجه من الایمة این هم می گفت و ما قیل فی الحدیث من تصحیح و تحسین و تضعیف زیرا که وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصح امت بهر دو امر متعلق ست فالمراد پس مراد من نه مراد هر مصنف زیرا که لام عوض مضاف الیه ست بالسبعة
بلفظ سبعه که بمعنی هفت ست بطریق رمز و کنایه بغرض اختصار عبارت و افادهٔ اشارت هفت کس از ایمهٔ علم حدیث اند یکے از انها که سرحلقه و مقدمة
الجیش اهل حدیث ست امام همام عالیمقام ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن اسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان ست که در حدیث و فقه و ورع و زهد و عبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت
و چهار هجری ست در اوان صغر برای طلب علم رحلت کرده و در بصره و کوفه و مدینه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کتابةً
و سماعةً و قراءةً نموده امام شافعی و یزید بن یحیی القطان و سفیان بن عیینه و امثال ایشان اساتذهٔ وی بوده اند و محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج
قشیری و ابو داؤد سجستانی و ابو زرعه رازی و غیر ایشان تلامذهٔ اویند و بروے ثناها کرده مسندش ام الکتب احادیث ست و در طبقهٔ اول معدود در
حجة الله البالغة گفته کاد مسند احمد یکون من جملة هذه الطبقة ای الصحاح فان الامام احمد جعله اصلا یعرف به الصحیح
والسقیم وقال مالیس فیه فلا تقبلوه انتهی و شاه عبدالعزیز دهلوی گفته حدیث ضعیفے که در مسند احمد ست بهتر ست از بسیاری
ازان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران و گردانیده اند علماے فقه و حدیث مسند او را اسوهٔ خود درین علم و فی الحقیقت مسندش رکن عظیم ست درین
فن انتهی گویم سی هزار حدیث دران فراهم نموده و با زیادات پسرش عبدالله بن احمد قریب بچهل هزار میرسد و امروز این مسند حکم کیمیا و عنقا دارد
ابوزرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برآمدم از بغداد و نگذاشتم آنجا متقی تر
و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبدالحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل براهین و علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیوخ و قدوهٔ اولیا و قطب اقطاب و فرد احباب و غوث اعظم شیخ محی الدین عبدالقادر رضی الله تعالی عنه
و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال اوست و در بهجة الاسرار نوشته کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی
مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع ست انتهی گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
بن القیم جوزی رضی الله عنهم از اتباع و حملهٔ علوم وی اول دلیل ست بر ترجیح مذهب وی بر دیگر مذاهب اگرچه مذهب وی امروز نسبت بمذاهب دیگر

المحبق بضم میم وفتح حای حطی وتشدید بای موحدهٔ مکسوره وقاف واہل حدیث بار امفتوح خوانند نام محبق صخر بن عتبة الہذلی است معدود ست
در بصریین وکنیت سلمه ابو سنان ست روایت کرد از وی پسرش سنان وغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دباغ جلود
المیتة طهورها دباغت جلد پوستهای مردار پاک کنندهٔ اوست ولفظ احمد وابو داؤد اینست که آمد آنحضرت در غزوه تبوک بر اہل خانه پس
ناگاه دید مشکی آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میته ست که دباغت داده شده است فرمود دباغت دادن او پاک کننده است او را
و در حدیث ابن عباس ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید با ہاب او گفتند مردار ست فرمود چنین
نیست که حرام ست خوردن آن و آیا نیست در آب و قرظ آنچه پاک گرداند او را رواه الدارقطنی والبیهقی وصححه ابن حبان وغیرهم نیز آنرا روایت
کرده بالفاظ چند نزد احمد وابی داؤد ونسائی وبیهقی وابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الادیم ذکاته ودر لفظی دباغها ذکاتها ودر لفظی
دباغها طهورها ودر لفظی ذکوة الادیم دباغه وفی الباب احادیث بمعناه ودرین حدیث دلالت ست بر آنکه دباغ مطهر جلد میتهٔ هر حیوان ست که طاهر
میشود بآن ظاهر و باطن وی ودرین مسئله هفت قول ست اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردار ست در ظاهر و باطن خاص نیست بچیزی از آن موافق
ظاهر حدیث ابن عباس و این مرویست از علی کرم الله وجهه وابن مسعود وهو اظهر الاقوال دلیلا دوم آنکه دباغ مطهر هیچ شی نیست واین مرویست از جماعتی
از صحابه ودلیل ایشان حدیث عبد الله بن عکیم ست که روایت کرد آنرا شافعی واحمد وبخاری در تاریخ وابو داؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه ودارقطنی وبیهقی
وابن حبان ولفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از موت وی که سود مند نشوید از خود مرده بپوست ونه بپی وترمذی گفته
حسن ست ومذهب امام احمد همین بود ومیگفت که آخر الامرین همین ست بعده این مذهب را ترک داد و این حدیث را ناسخ حدیث ابن عباس گویند
وجوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب ست در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ جهینه و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده روایت
کرده وهم در متن که مروی ست بغیر تقیید واین روایت اکثر ست ومروی ست بتقیید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ونیز معلل ست بارسال زیرا که ابن عکیم از آنحضرت نشنیده ونیز بانقطاع زیرا که عبد الرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد ولهذا امام احمد ترک
کرده قول بآن کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیرا که حدیث دباغ اصح ست از آن در راوی وی مسلم ست ومرویست بطرق متعدده
از جماعتی از صحابه ولابد ست که ناسخ متاخر باشد ونیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم وچون نسخ تمام نشد متعارض شدند حدیث ابن عکیم وحدیث ابن
عباس ومن سنة وقت تعارض رجوع بترجیح کنند یا وقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیرا که تعارض هنگام استوا میباشد ومساوات ادله
درینجا مفقود ست بسبب آنکه این حدیث ضعیف ست وحدیث ابن عباس صحیح وبا ابن عباس راویان دیگر بسیار اند سوم آنکه اہاب نام چرم غیر مدبوغ ست
کما فی القاموس والنهایة وبعد دباغ نامش قربه وشن باشد وبه جزم الجوهری وچون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده شد
میان هر دو باین طریق که نهی از انتفاع با اہاب تا وقتی ست که مدبوغ نشده است وچون دباغت داده شد نامش اہاب نماند وچون داخل تحت نهی هم نخواهد شد
وهو جمع حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد میتهٔ ماکول ست لا غیر وعموم ایما اہاب دبغ رد او ست چهارم آنکه دباغ مطهر جمله جلود ست
جز خنزیر که او را جلد نیست واین مذهب حنفیه ست پنجم آنکه مطهر ست الا خوک را لقوله تعالی فانه رجس زیرا که ضمیر راجع ست بسوی خوک ودر آیه حکم
ست بر جسیت تمام وی وقیس علیه سگ ست در نجاست واین قول شافعی ست ششم آنکه مطهر همه ہاست لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل
شود در یابسات نه مائعات ونماز گذارند بروی نه در وی واین قول مرویست از مالک جمعا بین الاحادیث عند التعارض هفتم آنکه جائز ست انتفاع
بجلود میته اگرچه غیر مدبوغ باشد ظاهرا وباطنا بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگوسفندی مردار وفرمود چرا منتفع نشدید

عزیز الوجود ست وقلیل من عبادی الشکور وفات وی رح در بغداد در سنہ دو صد و چهل و یک هجری روز جمعه وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر مدفون شد ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کردند حاضران جنازهٔ او را از مردان پس هشت لک برآمدند واز زنان شصت هزار گفته اند که اسلام آوردند روز مرگ وی بست هزار از نصاری و یهود و مجوس انتهی و در ترجمهٔ وی کتب مستقله بسیطه تالیف کرده اند پارهٔ ازان در حطه و اتحاف النبلاء ذکر کرده ایم والبخاري دوم ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه جعفی واو را بخاری ازان گویند که تولد او در بخارا بوده و بخارا بمنزلهٔ علم وی و کتاب وی شده و کاتب حروف نیز بخاری الاصل والموطن ست و عشیرهٔ وی هنوز بسادات بخاری مشهورست و هم کتاب بخاری را بتمامه سند کرده حق تعالی از فیوض این نسبت ما محروم نگرداند شعر فی الجمله نسبتے بتو کافی بود مرا ✤ بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست ✤ بالجمله بخاری مقتدای فن حدیث و امام اهل حدیث بوده و او را در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویه و ناشر المواریث المحمدیه و امیر المومنین فی الحدیث لقب ست و علمای زمان مدح و تعظیم او بیحد کرده اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا هر دو پای ترا ببوسم ای طبیب الاحادیث وای استاذ الاستاذین وای سید المحدثین و وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان و فهم کتاب و سنت و حدت ذهن و جودت قریحه و قوت اجتهاد و استنباط فروع از اصول و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر نظیر خود نداشت و مستجاب الدعوة بود و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده افاض الله علینا من برکات دعائه روایت حدیث از اصحاب مالک و طبقهٔ ایشان دارد و برای سماعت و قراءت حدیث رحلات متعدده نموده و کتابهای متعدد تصنیف کرده و این کتاب صحیح او اصح الکتب بعد کتاب الله ست و متواترست تا مصنف رح در حجة الله البالغه گفته قد اتفق المحدثون علی ان جمیع ما فیهما من المتصل المرفوع صحیح بالقطع وانهما متواتران الی مصنفیهما وانه کل من یهون امرهما مبتدع متبع غیر سبیل المومنین انتهی احادیث مرفوعهٔ این کتاب باسقاط مکرر دو هزار و شش صد و بست و سه حدیث ست و اقرب احادیث او آنست که میان او و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه واسطه باشد و شانزده حدیث بعد حذف مکرر ازین قبیل ست محرر سطور ترجمهٔ آن با فوائد در اردو ریخته نوشته و ترجمهٔ حافظ وی رح در هدی الساری و ارشاد الساری و رسالهٔ حطه و اتحاف النبلاء و غیرها مذکورست و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر یمنی رح ترجمهٔ وی در تالیف مفرد جمع نموده ولادت وی روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم شوال سنه یکصد و نود و چهار در بخارا بود و وفات شب شنبه غرهٔ شوال سنه دو صد و پنجاه و شش در قریهٔ خرتنگ اتفاق افتاده چون وی را دفن کردند بوی مشک از تربت او می دمید شعر هر جا که تو بگذری و بر داری پای ✤ گل روید و لاله روید اندر ته وی ✤ گویند مدتے این رایحه از تربت او استشمام میکردند و خاک آنجا را به تبرک می بردند شعر جمال همنشین در من اثر کرد ✤ وگرنه من همان خاکم که هستم ✤ ومسلم سوم ابو الحسین مسلم بن حجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسبا والنیسابوری وطنا یکی از اعلام امت و حفاظ ملت و مقتدای مسلم فن حدیث ست در طلب حدیث باقطار عالم رفته سماع حاصل نمود ابو حاتم رازی و موسی بن هارون و احمد بن سلمه و ترمذی و ابن خزیمه و غیرهم روایت از وی دارند و تلقی کرده اند صحیح او را بالقبول بلکه ترجیح داده اند او را بر صحیح بخاری در جودت وضع و حسن سیاق و قلت تکرار و متانت تلخیص و رزانت تهذیب نووی گفته اصح مصنف فی الحدیث بل فی العلم مطلقا الصحیحان لم یوجد لهما نظیر فی المولفات انتهی و بالجمله کتاب وی تالی کتاب بخاری ست و مسلم شاگرد بخاری ست و اعلی اسانید وی آنست که میان وی و آنحضرت چهار واسطه باشد و هشتاد و چند حدیث در صحیح وی این حال دارد و او را تالیفات دیگر بسیارست که ذکر آن در اتحاف النبلاء و حطه کرده ایم ولادتش در سنه دو صد و چهار و بقولے دو صد و شش هجری بوده و وفات در نیشاپور شب یکشنبه بست و چهارم رجب سنه دو صد و شصت و یک و مدفن او در ظاهر بلده واقع شده ابو داود چهارم سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیر سجستانی در طلب علم حدیث رحلتها کرد و اطراف عالم را بقدم سیر پیمود و مشایخ عراق و شام و خراسان و مصر و جزیره را دریافت و ازایشان تحمل حدیث کرده

در سبل گفته این سلسله که انس تغیر وی خواست غیر حلقه مذکور ست پس ظاهر آنست که ضمیر عائد ست بسوی آنحضرت و هو جه لما ذکر انتهی اخرجه البخاري ودارقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که دران چیزی از طلا و نقره است پس جز این نیست که میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که در وی چیزی از طلا و نقره است ظرفی ست که در وی میخهای طلا و نقره زده باشند طیبی از نووی نقل کرده که اگر میخها خرد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و عریض بود حرام ست انتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در اناء مفضض جائز ست و حیله در موضع دهان نبود و همچنین در اناء مضبب بذهب و فضة زیرا که ضباب و فضه برای تجمل و سهولت ست نه برای زینت اگر بر موضع ضباب و موضع فم کنند نیز الباس ست و طین بر تقدیر ست که از کاسه نخورد و اما اگر طعام از کاسه بگیرد و بر جای دیگر بریزد ست بخورد لا باس ست انتهی

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ مفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تثنیه و جمع ست یا اعتبار

خمر ورد وتخن از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آمده **عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه والہ وسلم عن الخمر** گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بعد تحریم وی **تتخذ خلا** که ساخته میشود سرکه **قال لا** فرمود نه یعنی جائز و حلال نیست سرکه ساختن شراب با نداختن نمک یا پیاز یا جز آن از انچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک ست در تحریم و تخبیس سرکه خمر و نزد حنفیه جائز و حلال ست و این حدیث حجت ست بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مردے نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در کنار او یتیمان بودند و بود نزد آن مرد خمر وقتے که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا انسازم این خمر را سرکه فرمود مساز پس بریخت آن مرد خمر را تا آنکه روان شد وادی و بلفظ حاکم و بیهقی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یتیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابو طلحه نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرمود نه پس بریخت آنرا و بلفظ احمد و ابو داؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه آنحضرت را از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا نسازم آنرا سرکه فرمود نه و در مختصر السنن این حدیث را نسبت کرده است بمسلم و او را احادیث دیگر ست مانند آن اخرجه الدارقطني واحمد من حديث ابي سعيد نحوه و درین باب ست از جابر و صح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم نعم الادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت صلاح و اصلاح مباح ست و نهی ازان اگر بود در ابتداے امر بود بجهت قمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر خلکم خل خمرکم یعنی بهترین سرکه شما سرکه خمر شماست انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه استدلال بحدیث نعم الادام الخل ناتمام ست زیرا که اصل حدیث بروایت جابر رضی الله عنه اینست که بدرستیکه آنحضرت درخواست کرد از اهل خود ادم یعنی نانخورش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و گفت خوش نانخورش سرکه است خوش نانخورش سرکه است رواه مسلم پس ورود این حدیث در مدح سرکه است و کفایت کردن وے بعوض نانخورش دیگر اگر موجود نباشد نه درانکه سرکه هر چیز خمر باشد یا غیر آن حلال ست و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور فیه است زیرا که حرمت خمر قطعی ست و صفت سکر در وی موجود باشد یا نباشد حکم وے تحریم ست و لهذا التصریح فرمود بنهی از سرکه ساختن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و بودن نهی در اول امر و نماندن آن بعد طول عهد محتاج سند ست احتمال صرف در حلت و حرمت چیزے کافی نیست و روایت خیر خلکم خل خمرکم حدیث واهی ست از روایت مغیرہ بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعًا و این مغیرہ همانست که او را هشام مکفوف خوانند و وی صاحب مناکیر ست نزد اهل حدیث گویند مناکیر بسیار از عطا بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و آنرا عباده بن موسی حدیث غریب موضوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضاله است از یحیی بن سعید

تخریج و تحقیقات تنقیح آن حاصل خواهد کرد درین مختصر نتوان دریافت و دولت مفت ست وازینجاست که می بینی علامه شوکانی و امثال ایشان را که در تصحیح اخبار
استفاده ازین مختصر کتب خود می نمایند و بر تحسین و اعلال وی اعتماد کنند وقد بيّنت عقب كل حديث من اخرجه من الائمة و تحقیق بیان
کردم در آخر هر حدیث نام کسی که روایت کرد آنرا از امامان عالیشان علم حدیث چه اصحاب کتب سته و چه جز ایشان زیرا که اعتبار حدیث از تخریج ست و حدیث
بے تخریج چون شتر بے مهار باشد خطیب در دیباچهٔ مشکوة گفته چون من نسبت کردم حدیث را بسوی این ائمه گویا که اسناد کردم و برداشتم آنرا بسوے
رسول خدا صلے الله علیه وسلم زیرا که ایشان بتحقیق آورده اند اسناد را و فارغ شده اند ازان و بے نیاز گردانیده اند مارا از آوردن اسناد انتهى لارادة
نصح الامة این بیان مخرج احادیث بقصد خیر خواهی و نصیحت امت ست تا متحیر نشوند که این حدیث از کجاست و چون ست و راوی وی کیست
و مُخرّج کدام و درینجا اشارتست بحدیث شریف که فرمود آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم دین نصیحت و خیر خواهی ست گفتند برائے کدام فرمود برائے
خدا و کتاب خدا و رسول خدا و ائمهٔ مسلمانان و عامهٔ ایشان رواه مسلم عن تميم الداري و جریر گفته بیعت کردم برسول خدا بر اقامت نماز و ایتائے زکوة
و کردن خیر خواهی هر مسلمان متفق علیه **شعر** نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند + جوانان سعادتمند پند پیر دانا را + مصنف را
رامی بایست که بعد قول خود من اخرجه من الائمة این هم مے گفت و ما قیل فی الحدیث من تصحیح و تحسین و تضعیف زیرا که وی بعد ذکر مخرج حدیث در
غالب احادیث این هم ذکر کرده و نصح امت بهر دو امر متعلق ست فالمراد پس مراد من نه مراد هر مصنف زیرا که لام عوض مضاف الیه ست بالسبعة
بلفظ سبعه که بمعنی هفت ست بطریق رمز و کنایه بغرض اختصار عبارت و افادهٔ اشارت هفت کس از ائمهٔ علم حدیث اند یکے از انها که سر حلقه و مقدمة
الجیش اهل حدیث ست امام همام عالیمقام ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه
بن نزار بن معد بن عدنان ست که در حدیث و فقه و ورع و زهد و عبادت مقتدای عالم بوده ولادت وی در ماه ربیع الاول سنه یکصد و شصت
و چهار هجری ست در اوان صغر برای طلب علم رحلت کرده در بصره و کوفه و مدینه و مکه و یمن و شام و جزیره و بغداد رفته از مشایخ آنجا سند حدیث کتابةً
و سماعةً و قراءةً نموده امام شافعی و یزید بن یحیی القطان و سفیان بن عیینه و امثال ایشان اساتذهٔ وی بوده اند و محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج
قشیری و ابو داؤد سجستانی و ابو زرعه رازی و غیر ایشان تلامذهٔ او یند و بروے ثناها کرده مسندش ام الکتب احادیث ست و در طبقهٔ اول معدود و در
حجة الله البالغة گفته كاد مسند احمد يكون من جملة هذه الطبقة اي الصحاح فانّ الامام احمد جعله اصلا يعرف به الصحيح
والسقيم وقال ماليس فيه فلا تقبلوه انتهى و شاه عبد العزیز دهلوی گفته حدیث ضعیفے که در مسند احمد ست بهتر ست از بسیاری
از ان احادیث که تصحیح کرده اند آنرا متاخران و گردانیده اند علمائے فقه و حدیث مسند او را اسوهٔ خود درین علم و فی الحقیقت مسندش رکن عظیم ست درین
فن انتهى گویم سی هزار حدیث دران فراهم نموده و بازیادات پسرش عبد الله بن احمد قریب بچهل هزار میرسد و امروز این مسند حکم کیمیا و عنقا دارد
ابو زرعه گفته کتب احمد بار دوازده شتر بود و همه را بر نوک زبان داشت و کان یحفظ الف الف حدیث و شافعی گفته برامدم از بغداد و نگذاشتم آنجا متقی تر
و زاهد تر و عالم تر و ورع تر از وی شیخ عبد الحق دهلوی در اشعة اللمعات گفته از اقوی حجج و اکمل براهین و علو مقام و رفعت مکان و قوت مذهب
و اجتهاد این امام اجل و اکرم آنست که شیخ شیوخ و قدوهٔ اولیا و قطب اقطاب و فرد احباب و غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله تعالی عنه
و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال اوست و در بهجة الاسرار نوشته کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و مشهور و مقرر آنست که ایشان حنبلی
مذهب اند ذکر ایشان در حنابله واقع ست انتهى گویم و همچنین بودن شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه حرانی و حافظ محمد بن ابی بکر
بن القیم جوزی رضی الله عنهم از اتباع و حملهٔ علوم وی ادل دلیل ست بر ترجیح مذهب وی بر دیگر مذاهب اگرچه مذهب وی امروز نسبت بمذاهب دیگر

آوندها پس بشوئید آنرا و بخورید دران ظاهر حدیث درانست که اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یابد در ظروف ایشان بغسل نیز نخورد و از جهت عدم ضرورت
لیکن فقها گفته اند که جائزست استعمال آنیهٔ ایشان بعد از غسل بے کراهت خواه ظروف دیگر یافته شوند یا نه پس حمل کرده شود کراهت در حدیث بر آنکه مراد
ظروفی ست که می پزند درو بے گوشتهاے خوک و می نوشند دران شراب و معتاد اند برای نجاست از جهت استقذار طبعی هر چند شسته شود و مراد فقها
آن اوانی ست که مستعمل نیستند در نجاسات غالبا ذکره ابو داؤد فی سننه صریحا نقله البرماوی و لفظ ابو داؤد اینست که او شان می پزند در دیگهاے خود گوشت
خوک و می نوشند در آوندهاے خود شراب را و رواه احمد ایضا متفق علیه در سبل گفته این حدیث مطلق ست و حدیث ابو داؤد مقید بآنیهٔ مطبوخ فیه
پس محمول شود بر مقید و نجس در لغت مستقذر و آن عام ست از معنی شرعی و قیل معناه ذو نجس زیرا که اهل کتاب مشرک اند و شرک ایشان بمنزلهٔ نجاست ست چه
طهارت نمی کنند و نه غسل و نه اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان ست و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائده و احادیث
که موافق حکم مائده است و آیت مائده اصرح ست در مراد انتهی و عن عمران بن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین و سکون تحتیه از صحابه مشهورین ست
اسلام آورد در خیبر همراه ابو هریره و تا سی سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بروے یکبار داغ کرد باز ملائکه راندید چون به شد باز آمدند
ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکے از اصحاب رسول خدا صلے الله علیه و سلم اقدم و افضل از وی کنیت عمران ابا نجید خزاعی کعبی ست مرد در بصره سنه
پنجاه و دو یا سه روایت کرد از وی ابو رجا و مطرف و زراره بن ابی اوفی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم و اصحابه توضؤا
من مزاد امرأة [redacted] بدرستیکه آنحضرت و یاران او وضو کردند از پکهال زن مشرکه و درینجا دلیل ست بر طهارت آوندهاے مشرکان و بر
طهور جلد میته بدباغ زیرا که پکهال وی از جلود باغ مشرکین بود و ذبائح ایشان بے شبهه مردار ست و نیز دلیل ست بر طهارت رطوبت مشرک زیرا که
زن مشرکهٔ مذکوره مباشر آب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قله زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر مقدار دو قلهٔ بر دارد و هر که میگوید که رطوبت ایشان
نجس ست این حدیث دلیل ست بروی متفق علیه فی حدیث طویل و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو کرد از پکهال زن مشرکه
زیرا که صحابه زنے را با دو پکهال آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب از ان هر دو در آوندها گرفت و آنچه خدا خواست گفت باز واپس داد پس مردم
از ان نوشیدند و آوندهای خود پر کردند و هر که جنب بود بحکم آنحضرت از ان آب غسل نمود و زن که مزادهاے خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر
پر آب گردیدند انتهی پس درین حدیث اگرچه تصریح بوضو نیست لیکن کافی ست در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بدان فافهم و عن
انس بن مالک رضی الله عنه ان قدح النبی صلی الله علیه و سلم انکسر بدرستیکه ساغر آب نوا آنحضرت بشکست فاتخذ مکان
الشعب سلسلة من فضة پس گرفت بجای شکست وی زنجیری از نقره شعب بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله لفظے ست مشترک میان چند معنے مراد
درینجا صدع و شق اوست و سلسله بفتح سین اول و سکون لام و فتح سین ثانی بمعنی رسانیدن چیزی بچیزی ست یا بکسر اول بمعنے زنجیر آهنی و مانند آن در
سبل گفته ظاهر آنست که مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل ست بر جواز تضبیب انا بفضه و نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف
کرده اند در واضع سلسله بیهقی از موسی بن هارون یا غیر وی حکایت کرده که جاعل سلسله انس ست نه آنحضرت و جزم به ابن الصلاح زیرا که لفظ روایت وی
جعلت ست اما مصنف در تلخیص گفت که دروی نظر ست زیرا که در بخاری از حدیث عاصم احول آمده که دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالک که
شق شده بود پس بست آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زر یا سیم گرداند ابو طلحه گفت متغیر مکن
چیزے را که ساخت آنرا رسول خدا صلے الله علیه و سلم پس گذاشت انس آن این لفظ بخاری ست و محتمل که ضمیر در قول وی بست آنرا بسیم عائد باشد
بطرف آنحضرت و محتمل که بسوی انس کما قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل ست مراول را و قدح متغیر نشد از حال اول که بر عهد آنحضرت بود انتهی

کتاب مصدر کتب کتاباً وکتابةً است و استعمال کرده اند آنرا در چیزی که جمع کند ابواب و فصول را و در وی دلالت است بر معنی ضم و جمع و منه الکتیبة و اطلاق وی بر مکتوب قلم حقیقةً است بنا بر انضمام بعض حروف و کلمات مکتوبه بسوی بعض و بر معانی مجاز است و جمع وی کُتُب است بضمتین و بضم و سکون و مشتهر در زبان فقها اشتقاق کتابت از کتب ست اما ابو حیان بران اعتراض کرده و گفته که مشتق نمیشود مصدر از مصدر و طهارت یا مصدر طهر لازم ست پس برای وصف قائم بالفاعل باشد یا مصدر طهّر متعدیست پس برای اثر قائم بالمفعول بود و جائز ست که اسم مصدر طهّر تطهیراً باشد همچو تکلم تکلیماً و کلاماً و طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکی از اقذارست ضد نجاست و در اصطلاح فقها عبارت ست از نظافت از نجاست حکمی که آنرا حدث گویند و از نجاست حقیقی که آنرا خبث خوانند و چون طهارت مفتاح صلوة ست که عماد دین باشد مؤلفین مؤلفات خود را ابدان افتتاح کردند و درین کتاب ده باب ست

باب المیاه

باب حقیقةً برای چیزی ست که حسّی باشد داخل شوند از وی بسوی غیر وی و مجازاً برای عنوان جمله از مسائل متناسبه است و میاه جمع ماءست بمعنی آب و جمع وی با وجود بودن جنس برای دلالت ست بر اختلاف انواع یعنی باب در بیان حکمهای انواع آب چنانکه آب دریا و چاه و ایستاده و روان و قلیل و کثیر و مستعمل و غیر مستعمل **عن ابی هریرة** روایت ست از ابی هریرة و وی صحابی جلیل حافظ مکثر مجتهد ست و در نام وی و پدر وی اختلاف بسیارست قریب سی اقوال ابن عبد البر گفته چیزیست که ساکن میشود نفس بسوی وی در نام او عبد الرحمن یا عبد الله ست و در جاهلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو و غالب امد بر وی کنیت بجهت نگاه داشتن وی گربه صغیره را از بلاد اندلس ست اسلام آورد در سال خیبر که سال هفتم ست از هجرت و حاضر شد آنرا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مواظبت نمود بر طلب علم و قانع شد بر سیری شکم و بود احفظ صحابه و بود مثبت ذکی فقیه متین صاحب قیام و صیام و ذکر و تسبیح و تهلیل محمد بن اسحق و حاکم ابو احمد گفته اند که او را پنج هزار و سه صد و هفتاد و چهار حدیث ست در مسندات و بود اکثر صحابه از روی حدیث و نیست هیچ یکی را از صحابه اینقدر حدیث و نه قریب باین و مُرد در مدینه در سنه پنجاه و نه بعمر هفتاد و هشت سالگی و دفن شد در بقیع و گفته اند که مرد در عقیق و نماز گذارد بر وی ولید بن عقبة بن ابی سفیان و وی آنروز امیر مدینه بود قاله ابن عبد البر رضی الله عنه قال گفت ابوهریره پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و نام این مرد در بعض طرق این حدیث نزد بیهقی عبد الله مدلجی واقع شده و همچنین حافظ ابو موسی ابن بشکوال اصفهانی در کتاب معرفة الصحابه باسناد خود در روایت این نام کرده و ذکر کرد آنرا طبرانی در کسانیکه نام آنها عبد ست و تبعه ابو موسی و گفت عبد ابو زمعه البلوی کسی ست که پرسید رسول خدا را از آب دریا و گفت ابن منیع رسیده است مرا که نامش عبد بود و گفته عبید بود بتصغیر و سمعانی در کتاب الانساب نام وی عرکی بتشدید را آورده و غلط کرده زیرا که عرکی نام او نیست بلکه وصف اوست چه عرکی ملاح سفینه را گویند ابو موسی گفت وارد کرده است آنرا ابن منده در ذکر کسانیکه نام آنها عرکی ست و عرکی ملاح را گویند و نام نیست و در نهایه گفته عرکی شکار کننده ماهی را گویند و معنی هر دو قریب یکدیگرست و بالجمله پس گفت آنمرد ای رسول خدا بدرستیکه ما سوار می شویم در دریا و بر میداریم با خود اندک از آب پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه می مانیم آیا پس نگیریم از ان آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا ناشی از فهم تخصیص بود از کریمه وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوْرًا یا مخالفت وی آب آسمان را در اوصاف فقال پس گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی البحر در بارهٔ آب دریا هو الطهور ماؤه دریا پاک کننده است آب او و طهور بضم طا مصدرست و بفتح طا هم بمعنی مصدر آمده و هم بمعنی آنچه تطهیر کرده شود بوی چنانکه آب و خاک هکذا نقله ابن الانباری و جماعات من اهل اللغة عن الجمهور و بمعنی مطهر نیز آید و به قال احمد و الشافعیه و محکی ست از امام مالک بعض اصحاب ابی حنیفه که طهور بمعنی طاهرست و در توجیه این خفائی هست که در لمعات شرح مشکوة ذکر کرده خلیل و اصمعی و ابو حاتم سجستانی و ازهری و جماعتی و سیبویه گفته برای هر دو معنی یعنی وضو کردن و آبی که بدان وضو کنند بالفتح ست و قال صاحب المطالع

اوست چنانکه نجاست سرگین ولحم خنزیر پس در قوله تعالی إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ چرا
حکم بنجاست خمر نتوان کرد گوئیم خمر درین کریمه مقترن بانصاب وازلام واقع شده واین قرینه صارفه است معنی رجسیت را بسوی غیر نجاست شرعیه وهکذا
قوله تعالی إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ زیراکه ادلهٔ صحیحه مقتضی عدم نجاست ذات مشرکین اند چنانکه وارد شده است در اکل ذبائح واطعمهٔ ایشان وتوضی
از آونیهٔ ایشان وخوردن صداین و فرود آمدن ایشان بمسجد پس این دلیل است برانکه مراد بنجاست درین آیت غیر نجاست شرعی است بلکه از شارع بیان این معنی
بروجهی وارد است که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود درحق وفد ثقیف وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از انجاس قوم چیزی بلکه انجاس
ایشان برنفس ایشان است ومدینجا دلالت است برینکه این نجاست حکمی است نه حسی وتعبد بنجاسات حسیه است نه حکمیه وانچه وارد است در نجاست معارض حق
بارجح از وی وشک نیست که عمل متعین است برراجح بان اگر تعارض مساوی است پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود مورد خالص از شوب معارض
یا راجح بر معارض بهرحال واجب است منصف را قیام بمقام منع وعدم تزحزح ازان مگر بحجت شرعیه انتهی **وعنه** وهم روایت است از انس بن مالک رضی الله
عنه قال گفت انس لما کان یوم خیبر امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا طلحة هرگاه بود روز خیبر حکم فرمود رسول خدا ابوطلحه را که ندا
کند فنادی ان الله ورسوله ینهیانکم پس ندا کرد بدرستی که خدا ورسول او نهی می کنند شمارا ینهیان بصیغهٔ تثنیه است وثابت شده که آنحضرت
خطیب را که در خطبهٔ خود ومن یعصهما گفته بود بئس خطیب القوم فرمود ونیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احب الیه مما سواهما پس تعارض شد میان روایات
وجواب داده اند که نهی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط وایضاح است می بایست بجای ضمیر اسم ظاهر می آورد نه جمع بین الضمیرین ودیگر آنکه
آنحضرت را جمع بین الضمیرین می رسد نه غیر وی را بنابر علم وی صلعم بجلالت وعظمت وی تعالی عن لحوم الحمر الاهلیة فانها رجس از خوردن
گوشت خران خانگی ودر حدیث ابوثعلبه خشنی است که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خران خانگی را ودرینجا احتراز است از خران وحشی که آنرا گورخر گویند وآن حلال است
باتفاق وهم درصحیحین است از حدیث جابر که نهی فرمود آنحضرت روز خیبر از لحوم حمر اهلیه واذن داد در لحوم خیل وهم در بخاری ومسلم است از حدیث ابن عمر ودر ترمذی از حدیث جابر مثل آن
ونیز در صحیحین است از حدیث براء بن عازب که نهی فرمود رسول خدا روز خیبر از گوشتهای خران انسیه بکسر همزه منسوب بانس بمعنی انسان وبضم همزه نیز میخوانند از انس ضد وحشت وبفتحتین نیز آمده
بمعنی انسان وگفت زاهر سلمی که من درین حال که می افروزم آتش را زیر دیگها بگوشتهای خران که ناگاه آواز داد آواز دهندهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بیشک
رسول خدا نهی میفرماید شمارا از خوردن گوشتهای خران رواه البخاری وفی الباب غیر ذلک متفق علیه ودرین احادیث دلیل است بر تحریم لحوم حمر اهلیه
وباین قائل اند جمهور صحابه وتابعین ومن بعدهم وابن عباس رضی الله عنه بعدم تحریم رفته ودر بخاری از وی آورده که گفت نمیدانم که نهی کرد آنحضرت ازان بسبب
باربرداری مردم یا حرام کرده شدند ودر سبل گفته ضعف این قول غیر مخفی است زیراکه اصل در نهی تحریم است اگرچه علت وی ما را معلوم نباشد واستدلال کرد ابن عباس
بقوله تعالی قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا در جواب سائل از تحریم وی وبحدیث غالب بن ابجر که نزد ابوداود است ودر وی اینست که اطعم اهلک
من سمین حمرک وجواب داده ازان باضطراب حدیث بیهقی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد است ومثل وی معارض احادیث صحیحه متواتره نشود
انتهی ونیز در سبل گفته ذکر کردن مصنف این هردو حدیث را در باب نجاسات مبنی برین است که تحریم را تنجیس لازم است وهو قول الاکثر ودر وی خلاف است
وحق آنست که اصل در اعیان طهارت است وتحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشه محرم است وطاهر وهمچنین جمله مخدرات وسمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست
آنها اما نجاست را تحریم لازم است ولا عکس زیراکه حکم نجاست منع ملامست اوست در هرحال پس حکم بنجاست عین حکم بتحریم اوست بخلاف حکم بتحریم زیراکه
لبس حریر وذهب حرام است وحال آنکه این هردو طاهر اند بضرورت شرعیه وباجماع وچون این معنی معلوم شد پس تحریم خمر وحمر که منصوص علیه است مستلزم
نیست برای نجاست آنها بلکه لابد است از دلیلی دیگر برآن ورنه بر اصل طهارت که متفق علیه است باقی خواهد ماند وهرکه مدعی خلاف این باشد بروی است

متقن و نحو ذلک و نزدیک باوست لیس به باس لا باس به صدوق مامون خیار و نزدیک باوست محله الصدق روی عنه شیخ یروی حدیثه یعتبر به وسط صالح
الحدیث مقارب الحدیث جید الحدیث حسن الحدیث و نزدیک باوست صویلح صدوق انشاء الله تعالی ارجو انه لا باس به و اسوء مراتب تجریح اکذب الکذب کذاب
وضاع دجال یکذب یضع و نزدیک باوست متهم بالکذب او بالوضع ساقط هالک ذاهب متروک ترکوه فیه نظر سکتوا عنه لا یعتبر به لیس بثقة ولا مامون و
متصل باوست مردود الحدیث ضعیف جدا او بمره مطروح ارم به لیس بشیء لا یساوی شیئا و نزدیک باوست ضعیف منکر الحدیث مضطرب الحدیث ضعفوه
لا یحتج به و نزدیک باوست فیه مقال لیس بذاک لیس بالقوی لیس بعمدة فیه خلف مطعون فیه سیء الحفظ لین تکلموا فیه فیه ادنی مقال و ثبوت جرح و تعدیل بقول واحد ست علی الصحیح
و اگر در شخصے هر دو جمع شوند جرح مقدم باشد بشرطه اگرچه معدل متعدد باشد کذا فی بلغة الغریب فی مصطلح آثار الحبیب

فصل احتجاج در احکام بصحیح لذاته و حسن لذاته مجمع علیه است

اگرچه حسن در رتبه کمتر است از صحیح و حدیث ضعیف که بتعدد طرق بمرتبه حسن رسید نیز محتج به است خصوصا در فضائل اعمال نه در صفات ذو الجلال و حرام و حلال
شوکانی رح در نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار گفته احادیثے که در صحیحین یا در احدهما است جائز است احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم التزام
کرده اند صحت را و امت تلقی کرده است آنرا بقبول ابن صلاح گفته علم یقینی نظری واقع است بانچه مسند کرده اند آنرا این هر دو بزرگ زیرا که ظن معصوم خطا
نمی کند و سبقه الی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره ابن کثیر و حکاه ابن تیمیه رضی الله عنه عن اهل الحدیث
والسلف و الجماعة الکثیرة من الشافعیة و الحنابلة و الاشاعرة و الحنفیة و غیرهم نووی گفته محققین و اکثر علما خلاف کرده اند ابن الصلاح را و گفته اند
که افاده میکند ظن را چیزے که متواتر نشده است و حکایت کرد این را زین الدین از محققین و گفت نووی و استثنا کرده است ابن الصلاح حرفی چند
را که تکلم کردند بران بعض اهل نقد مثل دارقطنی و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائز است احتجاج بانچه تصحیحش کرده اند ائمه
معتبرین از غیر صحیحین و همچنین انچه تصریح کرده اند بحسن وے چه عمل بر حسن جائز است نزد جمهور خلافا للبخاری و ابن العربی و حق مذهب جمهور است چه
ادله وجوب عمل بر آحاد و قبول وی شامل است مر حسن را نیز و ازین قبیل است مسکوت عنه ابو داود نزد ابن صلاح و نووی زیرا که وی گفته بیان کردم وهن
شدید را که در حدیث کتاب من است و حدیثی که بران سکوت کردم صالح است و بعض وی از بعض اصح و آوردم درین کتاب صحیح و شابه صحیح و مقاربه و منذری
احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را ازان ضعیف گردانید پس آن خارج است از عمل و حدیثی که منذری و ابو داود هر دو ازان سکوت کردند شک نیست
که آن صالح احتجاج است مگر مواضع یسیره و همچنین مسکوت عنه امام احمد در مسند وے صالح است برای احتجاج و مسند وی منتقی است از هفت لک و هفتاد هزار
حدیث و نیاورد دران مگر حدیثی که محتج به است و بعضے اطلاق کرده اند صحت را بر همه انچه در وست مبالغة و ابن جوزی بسیاری از احادیث وے را در موضوعات
شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند حافظ ابن حجر گفت هیچ حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در انتقا بهتر است از موطا و سنن اربعه که مصنفین اینها
التزام نکرده اند صحت همه احادیث آنها را و احادیثی که در مسند وی زائد از صحیحین است نیست ضعیف تر از احادیث زائده ابو داود و ترمذی و عراقی گفته
در وی نه حدیث است و جواب داد ابن جوزی را از پانزده حدیث که آنرا موضوع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث دیگر که آنرا ابن جوزی
موضوع گفته و آنرا در جزوی جمع کرده الذیل الممهد علی مسند احمد نام نهاد و از هر یکے جواب گفت و آن چهارده حدیث است حافظ ابن حجر در تعجیل المنفعة
فی رجال الاربعة گفته هیچ حدیث در مسند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث از انجمله یکے در زوائد مسند ست و مسند وے اصح الصحیح ست نسبت
بغیر خود و هیچ مسند در کثرت و حسن سیاق بوی نمی رسد و سیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هرچه در مسند اوست مقبول است و حدیث ضعیف وے قریب بحسن است
انتهی ملخصا چون این هر هفت فصل ممهد شد اکنون شروع در ترجمه کتاب میرود و بالله التوفیق گفت مصنف رح

کتاب الطهارة

از عمرو از ام سلمه و در روی اینست کما یحل خل الخمر حاکم گفته متفرد ست بدان فرج از یحیی و وی از کسانی ست که حجت گرفته نمی شود بحدیث وی و صحیح نشده است تخلیل خمر بهیچ وجه و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه متغیر شود خمر و سرکه گردد پس حلال شود و مرتفع میشود خلاف باین تفسیر و دارقطنی گفته عبد الرحمن بن مهدی که حدیث منکر داز فرج بن فضاله و میگفت که وے روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت بخاری فرج بن فضاله منکر الحدیث ست حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را حاکی از قتیبه بن سعید آورده که گفت آمدم بمدینه بایام امام مالک و رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سرکهٔ خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت آمدم بعد موت مالک و ذکر کردم اینمعنی را باهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ یکے و آنچه مروی ست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سرکهٔ خمر و از عایشه که لا باس ست پس آن خل خمری ست که خود بخود بے اتخاذ سرکه گردید پس روایت مغیره و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیحه محفوظه از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در هدایه گفته چون خمر سرکه گردد حلال ست خواه بچیزے انداختن دروے گردد یا بے آن بجهت دیر پائی و در آفتاب نهادن مثلاً و شافعی گفته حلال ست اگر بچیزے انداختن شود در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتهی گویم اتخاذ را در حدیث تفسیر کرده اند بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سرکه سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگرچه بنقل وے از سایه بآفتاب بود یا عکس آن و اما شرابے که بنفس خود سرکه گردد بدون علاج پس آن طاهر حلال ست و در سبل گفته که علما را در خل خمر سه قول ست یکے آنکه چون خمر بے قصد سرکه گردد حلال ست و چون بقصد گردد حرام دوم آنکه حرام ست هر سرکه که متولد ست از خمر مطلقاً سوم آنکه سرکه سرکه است اگرچه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه فاعل وے آثم ست زیرا که چرا گذاشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سرکه گردانید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل خل ست شرعاً و لغةً و گفته اند که چون شراب را سرکه کردن خواهد آب از انگور افشرده پیش از خمر شدن وی دو برابر آن سرکهٔ خالص در وے بیندازد که درین صورت آب مذکور سرکه شود و هرگز خمر نگردد انتهی گویم این قسم سرکه را سرکهٔ خمر نتوان گفت بلکه سرکهٔ انگور ست و سرکهٔ خمر همانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سرکه سازند و هر چند لغةً و شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع ست از اجرای حکم خل بر آن آرے شرابے که بے قصد سرکه شود وجهی برای حلت وارد والله اعلم

خرجه مسلم والترمذی وقال حدیث حسن صحیح گویم ایراد این حدیث در باب ازالهٔ نجاسات مشعر ست باینکه خمر نجس ست اما علما را اختلاف ست در نجاست و طهارت وی شوکانی رح در مختصر گفته نجاست غائط آدمی و بول او ست مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و سرگین و خون حیض و گوشت خوک و آنچه سوای اینست دران خلاف ست و اصل طهارت ست بر بنی آدم از طهارت مگر ناقل صحیح که معارض نشود او را مساوی یا مقدم بر وے انتهی و در شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم ست از کلیات و جزئیات شریعة و شک نیست که حکم بنجاست چیزے مستلزم تکلیف عباد ست و اصل برائت ست خاصة در امور عامة البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت در آنچه سکوت کرد از ان خدا و فرمود که آن عفو ست پس در اشیائیکه هیچ دلیل بر نجاست وارد نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم بنجاست وی کند بمجرد رایے فاسد یا بغلط در استدلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هر چیز را حق تعالی حرام فرموده نجس ست و گمان کرده اند تلازم حرمت و نجاست باهم و این زعم شان ابطل باطلات ست زیرا که هرگز تحریم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز نمیدارد نه بمطابقت و نه بتضمن و نه بالتزام پس تحریم خمر و میتة و دم مسفوح دلالت نمیکند بر نجس بودن اینها و آنرا نجاست که چون شارع دانست که بعض امت درین غلط کنند فرمود حرام نیست از میتة مگر خوردن او برای دفع ظن مذکور و اگر مجرد تحریم مستلزم تنجیس باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ الخ دال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه در صحیح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و همین ست حکم اعیان محرمه هیچ از ازلام و انصاب و نبات و اشجار مسکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصریح بنجاست و رجسیت در کسیت شیء دال بر نجس بودن

قال گفت ابو سعید ہرگاہ پرسیدہ شد رسول خدا کہ آیا طہارت کنیم از چاہ بضاعہ کہ در مدینہ ہست و آن چاہی ست کہ انداختہ میشود دران لتہای خون آلودہ و گوشت سگ و گندگی قال فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم اِنّ الماءَ طَهُورٌ لا یُنجّسه شيءٌ بدرستیکہ آب پاک ست پلید نمیگرداند او را چیزے زیرا کہ بسیار ست و چشمہ دار ست در اشعة اللمعات گفتہ این چاہ در انوقت جاری بود در راہ بساتین و اشت مثل جوے روان اگرچہ دہ در دہ نبود و آنقدر نبود کہ آب وے بتحریک منفعل گردد انتہی و در حجة اللہ البالغہ نوشتہ حدیث بیر بضاعہ اگرچہ بحسب ظاہر مطلق ست در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر ولیکن بدلالت حال ناظر ست در کثرت بلکہ مخصوص ست بکثیر و بدلالات احادیث دیگر خاص ست بغیر متغیر و چہ قسم گمان کردہ شود کہ نجاسات در روی مستقر مے ماند حال آنکہ عادت بنی آدم جاری ست براجتناب از نحو امور و چہ قسم سے نوشید آنحضرت ازان چاہ بلکہ حقیقت حال وی اینست کہ نجاست دران چاہ بے قصدی افتاد و بدر میرفت چنانچہ امروز حال چاہہای دیار ماست پس توہمے کہ اسلام آمد مردم از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم پرسیدند از طہارت شرعی کہ زائد بر طہارت مقررہ نزد شان باشد پس فرمود کہ آب پاک ست نجس نمی کند او را چیزی یعنے نجاستے کہ نزد شما مقرر ست علاوہ آن چیز دیگر نجس نمی شود اینست قول فصل درین مسئلہ انتہی گوئیم در حکم میاہ چند حدیث آمدہ یکے ہمین حدیث باب دیگر حدیث قلتین دیگر حدیث بول اعرابی دیگر حدیث استیقاظ دیگر حدیث ماء دائم دیگر حدیث ولوغ کلب و این ہمہ احادیث ثابت ست چنانکہ در کلام مصنف خواہد آمد و از ینجا اختلاف پیدا شد در علما در بارہ آبی کہ نجاست افتاد در وی و یکی از سہ وصف او کہ رنگ و بو و مزہ باشد دگرگون نشدہ مالک و ظاہریہ تمسک کردند بحدیث باب و گفتند کہ آب پاک ست قلیل باشد یا کثیر مذہب مشہور مالک ہمین ست اما این خلاف قول مالک ست در موطا کما فی المصفے و حنفیہ و شافعیہ گفتند کہ اگر قلیل ست نجس شد و اگر کثیر ست نجس نشود مگر وقتی کہ بعض اوصاف وی متغیر شود باز اختلاف شد در تحدید قلیل و کثیر حنفیہ گفتند کثیر آنست کہ اگر یکطرف وی بجنبانند طرف دیگر نجنبد و ما عدا این قلیل ست اما بغوی گفتہ کہ این نہایت در جہالت ست بجہت اختلاف احوال جنبش دہندگان در قوت و ضعف کذا فی المصفے و بعضے تقدیر کردہ اند کثیر را بدہ در دہ و جز آن از مساحت اما بغوی گفتہ این تحدیدی ست کہ باصلے از اصول شرع رجوع نمیکند انتہی و شافعیہ گفتند کثیر آنست کہ مقدار دو قلہ باشد از قلال ہجر و آن پانصد رطل ست و ما عدای او قلیل ست اما در مصفے گفتہ این تقدیر نیز تخمینی ست زیرا کہ قلہ گاہے کلان مے باشد و گاہے خرد پس اصح اقوال ہمان قول اول ست و آن اشبہ ست بمذاہب سلف در تفویض بمفاہیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن مفہوم ست باذہان نہ تحدید زیرا کہ ہرچہ دون قلتین باشد در حد اوانی و حفرہ داخل ست و ہرچہ فوق قلتین باشد چون در زمین معتدل الانخفاض بود حوض و جابیہ میتوان گفت انتہی و نیز گفتہ بیقین معلوم ست کہ حیاض حجاز غدیر کبیر نمی باشد و نہ عشر در عشر و نیز معلوم ست کہ حفرہ و سبو را حوض نمی گویند و نیز معلوم ست کہ وقوع نجاستے کہ تغیر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قوائم سباع ست پس حاصل شد ازین حدیث کہ وقوع نجاست غیر مغیرہ احد الاوصاف در آب نجس نمی گرداند آن آب را انتہی و وجہ این اختلاف تعارض احادیث مذکورہ ہست[عه] زیرا کہ حدیث استیقاظ و حدیث ماء دائم مقتضے تنجیس قلیل بنجاست ست مر قلیل آب را و ہمچنین حدیث ولوغ و حدیث بول اعرابی معارض او ست زیرا کہ مقتضے عدم تنجیس آب قلیل ست بنجاست قلیل و ہمچنین حدیث باب پس اہل مذہب اول جمع کردند میان این احادیث باینطریق کہ حدیث استیقاظ و ماء دائم و ولوغ برائے حکم نجاست آب نیامدہ اند بلکہ امر باجتناب ازان تعبدی ست نہ بغرض نجاست و گفتہ اند کہ نہی درین احادیث برای کراہت ست ورنہ آن طاہر مطہر ست و شافعیہ باین طریق جمع کردہ اند کہ حدیث باب محمول ست بر قلتین و برانچہ فوق او باشد کہ آن کثیر ست و حدیث استیقاظ و حدیث ماء دائم محمول ست بر قلیل و حنفیہ گویند کہ مراد بلا ینجسه شیء کثیر ست کہ تحدیدش گذشتہ و در حدیث قلتین قدح کردہ اند باضطراب و بقیہ احادیث در قلیل ست ولیکن حدیث بول اعرابی وارد ست بر ایشان زیرا کہ در وی دلیل ہست برینکہ قلیل نجاست مر قلیل ما را نیست زیرا کہ آن موضع کہ اعرابی بروی بول کردہ بیک دلو آب پاک شد

[عه] یعنی وقوع نجاست غیر مغیرہ احد الاوصاف در آب نجس نمیگرداند آن آب را انتہی ۱۲ منہ مدظلہ

جامه را پس فرمود بشابه آب بینی ست و آب حلق کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا اذخر و این حدیث را بیهقی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعاً آورده و
از ابن عباس موقوفاً و گفت الموقوف هو الصحیح و نیز دلیل شافعیه اینست که منی اصل ماده و پیدایش دوستان خداست پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل
عقلی مخفی نیست چه منی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل اعدای خدا نیز هست پس چه قسم پاک باشد و حنفیه گویند غسل منی باشد مگر از نجس و قیاس کرده اند
منی را بر دیگر فضلات مستقذرهٔ بدن از بول و غایط بنا بر استطباب این همه بمقر خود و انحلال آنها از غذا و بنا بر آنکه احداث موجبهٔ طهارت نجس اند و منی بمنزله احداث
ست و جاری ست مجرای بول پس متعین باشد غسل وی بآب همچو غیر وی از نجاسات و فرک آن از برای تسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا بدان و حمل
غسل بر ندب و نظافت خلاف ظاهر حدیث ست و در سبل حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غایط و خون و منی و قی و حشیش در ترجمه گفته این
تمام دلیل ست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند انتهی گوئیم این حدیث را ابویعلی موصلی و بزار در مسند خود و ابن عدی در کامل و دارقطنی و بیهقی
و عقیلی در ضعفا و ابونعیم در معرفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن حماد ست و جماعهٔ مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابویعلی و بعضی او را
متهم بوضع کرده اند لالکائی گفته اجماع ست بر ترک حدیث وی و بزار گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفت متفرد ست بدان
ثابت و روایت نمیکند از حماد مگر همین اسناد و بیهقی گفته این حدیث باطل ست روایت نکرده است او را مگر ثابت بن حماد و او متهم ست بوضع و گفت
ابن ملقن حلال نیست احتجاج کردن بوی پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعیه گویند حمل فرک بر فرک مع الغسل بعید ست و تشبیه
آن با فضلات قیاس مع النص ست و نیز گفته اند که این احادیث در حق و فرک منی آنحضرت ست و فضلات وی صلعم پاک ست فلا یلحق به غیره و جواب
داده اند که اخبار عائشه از فرک منی از ثوب آنحضرت احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس متعین نشود که تنها منی آنحضرت بود و احتلام
بر انبیا جائز نیست و اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود بغیر خلط منی دیگر تا هم محتمل ست و نیست دلیل با احتمال و گاهی میگویند که احتمال مشترک ست پس استدلال
بدان بر طهارت منی تمام نیست و بالجمله میان فریقین درین مسئله مجادلات و مناظرات و استدلالات طویله است صاحب سبل السلام در حواشی شرح عمده استیفای
آن کرده و در سبل گفته حق اینست که اصل طهارت ست و بر قائل بنجاست دلیل آوردن و ما باقی ایم بر اصل و حنفیه بنجاست وی رفته اند مثل غیر خود
و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل یا فرک یا ازاله بخرقه یا اذخر عملاً بالحدیثین انتهی گوئیم و بالله التوفیق که آنچه در بارهٔ منی در احادیث صحیحین یا احدهما آمده
سه چیز ست یکی غسل دوم فرک سوم حک و حت در معنی اوست و این هر سه چیز امارت نجاست ست بی شبهه چه اگر طاهر بودی باید که در بعض اوقات
آنرا بی غسل و فرک و حک بگذاشتندی حال آنکه این امر منقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آرد و غایت ما فی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بدو
طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قادح نیست چه از شریعت حقه معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارات مقرر کرده اند طهارت نعل نجس
مسح بارض ست و طهارت بول رضیع رش ست و طهارت ارض نجسه ببول ریختن یک دلو آب ست و علی هذا القیاس همچنین طهارت منی اگر رقیق ست غسل ست
و اگر غلیظ ست حک و فرک و حت ست مقصود در هر نوع ازالهٔ جرم اوست و ازالهٔ جرم جائیست که آن جرم نجس باشد گاهی شنیده یا دیده که در ازالهٔ طاهر
این همه تنویع طهارت کرده باشند و آنرا بی ازاله نگذاشته پس حمل غسل بر ندب و نظافت احتمال ست در برابر استدلال و آن پسندیده نیست پس هر که قائل ست
بطهارت آوردن دلیل بروی لازم ست نه بر قائل بنجاست و اخباری که دلالت میکنند بر طهارت که حدیث ابن عباس و غیره اول از صحاح نیستند دیگر همه ضعیف
پس معارض حدیث صحیحین نتوانند شد تا بترجیح چه رسد و اطالت کلام در تدقیق این مسئله و ورود در رفتن در ان از باب تعمق ست و دل از ان در نهایت
قلق و اگر فرض کنیم که طاهر ست پس اتباع مقتضی آنست که با این طاهر نیز همان معامله باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک جز آن نه آنکه طاهر
فهمیده علی حاله بگذارند و احیاناً بتلوث جامه و جز آن بدان نمایند و همدران جامه نماز گزارند و چون هیچ یکی باین قائل نیست آن نزاع بنزاع لفظی میماند

وحکی فیهما الضم والحل میتته وحلال ست خود مرده او ومَیتة بفتح میم چیزے که او را ذبح نکنند مراد اینجا ماهی ست وذبح ماهی همین شکار کردن
وبرآوردن اوست از آب ونزد حنفیه خود مرده در آب حلال نیست وظاهر حدیث حل هر حیوان ست که مرده وی اگرچه سگ وخوک باشد کما یجی بیانه
در نیل الاوطار گفته واز فوائد این حدیث ست مشروعیت زیادت در جواب بر سوال سائل بقصد فائده وعدم لزوم اقتصار وبخاری برای آن بابی
عقد کرده وگفته باب من اجاب السائل باکثر مما ساله وذکر کرد حدیث ابن عمر که پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما یلبس المحرم پس گفت لا یلبس القمیص
ولا العمامة الحدیث واین حدیث در کتاب الحج بیاید پس گویا سائل از حالت اختیار پرسیده بود وآنحضرت در جواب وی حالت اضطرار هم بیفزود وخطابی
گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مفتی چون پرسیده شود از چیزی وبداند که سائل را حاجت ست بسوی ذکر چیزی که متصل ست بمسئله مستحب ست او را تعلیم
آن چیز بسائل پس نیست ذکر طعام درین حدیث از قبیل تکلف لا یعنی زیرا که سوال آنها از آب بود وآنحضرت دانست که ایشان را حاجت بزاد در بحر هم
می افتد پس حکم طعام نیز بیان کرد وآنکه در کلام اصولیین آمده که واجب ست مطابقت جواب با سوال پس مراد بآن عدم زیادت جواب نیست بلکه مراد آنست
که جواب مفید حکم مسئول عنه باشد انتهی وحافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین نیز زیادت جواب را بر سوال سائل در آداب مفتیان ذکر ساخته وبحدیث ما یلبس المحرم
وغیره استدلال کرده واطالت بیان نموده واین حدیث را فوائد دیگر بسیار ست که در کتب مبسوطه از شروح حدیث ذکر کرده اند ابن الملقن گفته این حدیث عظیم
اصلی ست از اصول طهارت مشتمل بر احکام کثیره وقواعد مهمه (اخرجه الاربعة) برآورده اند وروایت کرده اند این حدیث را ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه
ورواه مالک والشافعی وابن خزیمة وابن حبان فی صحیحهما وابن الجارود فی المنتقی والحاکم فی المستدرک والدارقطنی والبیهقی فی سننهما (وابن ابی شیبة) کنیت
وی ابوبکر ست ونام عبدالله بن محمد بن ابی شیبة ابراهیم بن عثمان العبسی مولی بنی عبس از اهل کوفه صاحب مسند ومصنف شیخ بخاری ومسلم وابوداؤد
وابن ماجه ست روایت دارد از شریک بن عبدالله وابوالاحوص وابن مبارک وسفیان بن عیینه واقران اینها ووفاتش در سنه دو صد وسی وپنج بوده ذهبی
در حق وی گفته الحافظ العدیم النظیر الثبت النحریر انتهی بقیه ترجمه او در اتحاف النبلاء ذکر کرده ایم (واللفظ له) ولفظ این حدیث مر ابن ابی شیبه راست و
مخرجان دیگر معنی وی روایت کرده اند (وصححه) وصحیح گفت این حدیث را بیهقی وابن منده وابن منذر وابن عبدالبر وابومحمد البغوی وگفت بغوی هذا
حدیث صحیح متفق علی صحته وگفت ابن الاثیر در شرح مسند هذا حدیث صحیح مشهور اخرجه الائمة فی کتبهم واحتجوا به ورجاله ثقات (ابن خزیمة) بضم خای
[illegible] وتحتیه کنیت وی ابوعبدالله ست ونام محمد بن اسحق بن خزیمه نیسابوری صاحب صحیح وفات یافت در سنه سه صد ویازده هجری ذهبی در حق
وی گفته الحافظ الکبیر امام الائمة شیخ الاسلام انتهت الیه الامامة والحفظ فی عصره بخراسان انتهی (والترمذی) وگفت ترمذی بعد سرد وی هذا حدیث
حسن صحیح وگفت پرسیدم محمد بن اسمعیل بخاری را ازین حدیث پس گفت هذا حدیث صحیح این لفظ ترمذی ست کما فی مختصر السنن للحافظ المنذری ومصنف در تلخیص
این حدیث را به نه طریق از نه صحابی روایت کرده وهیچ طریقی از آنها خالی از مقال نیست لیکن ائمه مذکورین تصحیح وی کرده اند مصنف گوید وحکم کرده اند
بصحت بسیاری از حدیث که نمی رسند بدرجه این حدیث ونه قریب بوی وزرقانی در شرح موطا گفته این حدیث اصلی ست از اصول اسلام تلقی کرده است
آنرا امت بقبول وتداول کرده اند آنرا فقهای امصار در سائر اعصار در جمیع اقطار وروایت کرده اند آنرا ائمه کبار بعده نام راویان ومصححان برشمرده وماوردی
در کتاب حاوی از حمیدی از شافعی آورده که این حدیث نصف علم طهارت ست (وعن ابی سعید) سعد بن مالک بن سنان الخزرجی صحابی مشهور ست
از اصحاب شجره اول مشاهد او خندق ست دوازده غزوه با آنحضرت کرد مشهور ست بکنیت خود وپدر وی نیز صحابی ست از حفاظ مکثرین وعقلا وعلما
وفضلا بود جماعتی از صحابه وتابعین از وی روایت دارد ذهبی گفته روی حدیثا کثیرا وافتی مدة وعاش ستا وثمانین سنة له فی الصحیحین اربعة وثمانون حدیثا مات
فی اول سنة اربع وسبعین انتهی مدفن وی بقیع ست (الخدری) بضم خای معجمه ودال مهمله ساکنه نسبت ست بسوی خدره که حی ست از انصار کما فی القاموس

کہ دلیل بیارد وہمچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجہ را دلیل بر طہارت لعاب ماکول ضرورت نبود واگر دباغ الادیم طہورۃ وارد نمی شد قائل میشدیم بطہارت
مردار زیراکہ وارد در قرآن تحریم اکل اوست ولیکن حکم کردیم بنجاست وے بجہت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتہی وعن عمرو بن
خارجة انصاری ست و معدود در اہل شام و بود حلیف ابی سفیان بن حرب و روایت کردہ است از وے عبدالرحمن بن غنم این حدیث را کہ وی شنید
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرمود در خطبہ ان اللہ قد اعطی کل ذی حق حقہ فلا وصیة لوارث رضي الله عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم بمنى وهو على راحلته ولعابها يسيل على كتفي گفت عمرو خطبہ کرد ما را رسول خدا در منی بروز نحر و بود آنحضرت
بر سوارے خود کہ نام وی عضبا یا صہبا بود و آب دہن آن ناقہ روان میگردید بر دوش من پس دریں جا دلالت ست بر طہارت لعاب ماکول اللحم قیل
وہو اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم بسیلان لعاب بر وے پس تقریر آنحضرت باشد اخرجه احمد والترمذي وصححه وعن
عايشة رضي الله عنها ام المومنین بنت ابی بکر صدیق مادرش ام رومان ست بنت عامر خطبہ کرد او را آنحضرت بمکہ و تزوج نمود در شوال
سنہ عشر و وی دختر شش سالہ یا زیادہ بود و درآمد بر وے در مدینہ در شوال سنہ اثنین وقیل غیر ذلک و ماند با آنحضرت نہ سال و وفات یافت
آنحضرت و وے ہیزدہ سالہ بود بدون اعتبار کسر در سال وفاتش و تزوج نکرد آنحضرت ہیچ بکرے را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود
کنیت کن بخواہرزادۂ خود عبداللہ بن الزبیر و بود فقیہہ عالمہ فصیحہ فاضلہ کثیرۃ الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کردہ است از وی جماعتے
از صحابہ و تابعین و نازل شد در برأت وی دہ آیت از سورۂ نور و وفات فرمود آنحضرت در خانۂ وے و دفن کردہ شد در انجا و مرد در مدینہ سنہ سبع وخمسین
وقیل ثمان وخمسین شب شنبہ ہفتدہم رمضان و مدفون شد در بقیع و نماز گذارد بر وے ابوہریرہ و بود خلیفہ مروان از طرف معاویہ قالت كان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يغسل المني گفت عایشہ بود آنحضرت کہ می شست منی را بآب ثم يخرج الى الصلوة في ذلك الثوب پس بیرون میرآمد
برائے نماز دران جامہ از منی شستہ وانا انظر الى اثر الغسل فيه و من میدیدم اثر غسل را دران جامہ و این حدیث دلیل مالک و ابوحنیفہ و احمد ست
در قولی از وے بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاہر ست متفق عليه و بخاری این حدیث را از عایشہ مرفوعا بالفاظ مختلفہ آوردہ در لفظے بقع
الماء و در لفظے ان بقع الماء فی ثوبہ و در لفظے فیہ بقع الماء و در لفظے ثم اراه فيه بقعة او بقعا ست مگر بزار گفتہ کہ مدار این حدیث عایشہ بر سلیمان
ابن یسار ست و وی از عایشہ سماعت ندارد و سبقہ الی ہذا الشافعی فی الام حکایة عن غیرہ و جواب دادہ اند ازان کہ تصحیح بخاری این حدیث را و موافقت
مسلم مر او را برین تصحیح مفید صحت سماع سلیمان از عایشہ و صحت رفع اوست ولمسلم و مسلم راست از حدیث عایشہ لقد كنت افركه من ثوب
رسول الله صلى الله عليه وسلم فركا بہ تحقیق بودم من کہ میمالیدم منی یعنی خشک را از جامۂ آنحضرت مالیدنی سخت فيصلي فيه پس نماز
میگذارد دران مصنف در تلخیص گفتہ وارد شدہ ست امر بفرک منی بطرق صحیحہ روایت کردہ است آن را ابن الجارود در منتقی از حدیث ہمام بن حارث کہ
گفت بود نزد عایشہ مہمانے پس جنب شد و شستن گرفت جامہ را کہ رسیدہ بود او را منی پس گفت عایشہ بود آنحضرت کہ حکم میکرد ما را بحت منی واما امر
بغسل منی پس لا اصل لہ است انتہی حنفیہ وغیرہ گویند مراد بمالیدن فرک مع الغسل است و شافعیہ گویند احادیث غسل محمول بر ندب ست و نیست دلیل نجاست
چہ غسل برائے نظافت و ازالۂ درن و نحو آن نیز می باشد وفي لفظ له و در لفظے مر مسلم راست لقد كنت احكه يابسا بظفري من ثوبه بودم
من کہ میکاویدم منی را در حالیکہ خشک می بود بناخن خود از جامۂ آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد ست بر طہارت منی و نزد ابن خزیمہ و دارقطنی و بیہقی
و ابن حبان باین لفظ آمدہ کہ بودم من کہ می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکہ وی نماز میگذارد و نووی در شرح مہذب استغراب این روایت کردہ و بسوے
صحیح بے نسبت نمودہ اما در سبل گفتہ رجالہ رجال الصحیح و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس آوردہ اند کہ پرسیدہ شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از منی کہ میرسد

ونام ابوحاتم محمد بن ادریس بن منذر حنظلی رازی ست ذهبی گفته وے امام حافظ کبیر یکے از اعلام ست متولد شد در سنه یکصد و نود و پنج هجری و وفات
یافت در ماه شعبان سنه دو صد و هفتاد و هفت و بود هشتاد و دو ساله نسائی گفت ثقه است و البیهقی و در روایت بیهقی ست و نام وی احمد
بن حسین ست و کنیت ابوبکر حافظ علامه شیخ خراسان بود تولد او در شعبان سنه سه صد و هشتاد و چهار هجری ست در بغداد و کوفه و حجاز و جز آن گردیده
علم حدیث سماع کرد حاکم و ابوطاهر و ابن فورک اساتذهٔ اویند در علم حدیث و فقه تبحر تمام داشت اما جامع ترمذی و سنن نسائی و ابن ماجه نزد وی نبود و بر
احادیث این هر سه کتاب ورا اطلاع کما ینبغی دست بهم نداده گفته اند که هیچ شافعی در عالم نیست مگر امام شافعی را بروی منت ست مگر بیهقی که منت او بر شافعی ست
زیرا که وی نصرت مذهب او در کتب خود چنانکه باید نموده و بسبب وی مذهبش رواج و بالا گرفته از وی تصانیف عمده یادگار ست ذهبی گفته تالیفه تقارب الف
جزء انتهی وفات وی دهم جمادی الاولی سنه چهار صد و پنجاه و هشت هجری در نیشاپور اتفاق آمده مدفن وی بیهق ست بموحده مفتوحه و مثناة تحتیه
ساکنه بلده الیست قریب نیشاپور و گفته اند که نام چند قصبه است که نسبت بهر یکے بیهقی گویند چنانکه بار هه در هندوستان و کبود جامع در میان فقه و
حدیث و زهد و علل حدیث و حق تعالی در علم و قوت فهم وے برکت عظیم بخشیده بود از اشعار اوست **نظم** من اعتز بالمولی فذاک جلیل +
ومن رام عزا عن سواه ذلیل + ولو ان نفسی من براها ملیکها + مضی عمرها فی سجدة لقلیل + احب مناجاة
الحبیب باوجه + ولکن لسان المذنبین کلیل + وبالجمله لفظ وی رح درین حدیث اینست ان الماء الخ بدرستیکه آب
پاک ست ناپاک نے کند او را هیچ چیز از نجاسات کما قال تعالی ماء طهورا پس چنانکه سنت و کتاب باین معنا ناطق ست و دلیل اول اجماع قائم همچنین
دلالت میکند اصل و ظاهر و برائت نیز برین چه اصل عنصر آب طاهر و مطهر ست بے نزاع و ظهور هم افادهٔ همین معنی میکند و برائت اصلیه از مخالطت
نجاست مستصحب اوست الا ان تغیر ریحه او طعمه او لونه بنجاسة تحدث فیه مگر آنکه بگردد بو یا مزه یا رنگ او بنجاستے
که حادث شود در وی شوکانی در دراری مضیه گفته در سند این حدیث کسی ست که احتجاج کرده نمیشود بوی یعنی رشدین بن سعد و هو متروک و متفق اند
اهل حدیث بر ضعف این زیادت و لیکن اجماع واقع ست بر مضمونش چنانکه ابن منذر و ابن ملقن در بدر منیر ذکر کرده اند پس هر که قائل ست بحجیت اجماع
نزد وی آنچه ازین زیادت مفاد شده همان اجماع ست و هر که اجماع را حجت نمی گوید نزد وی این اجماع مفید صحت این زیادت ست زیرا که بر معنی این زیادت
اجماع کرده اند و تلقی بقبول نموده پس این استدلال بزیادت ست نه باجماع انتهی و دارقطنی گفته این حدیث ثابت نیست و شافعی گفته مروی ست
از آنحضرت از وجهی که ثابت نمی کنند اهل حدیث مثل آن را و نووی گفته اتفاق کردند محدثان بر تضعیف وی و مراد بدان تضعیف روایت استثنا ست
نه اصل حدیث که ثابت ست در حدیث بیر بضاعه و لیکن اجماع کردند علما بر قول بحکم این زیادت ابن منذر گفته اجماع کرده اند علما برینکه آب قلیل و کثیر چون واقع
شد در وی نجاست و متغیر گردانید طعم یا لون یا ریح او را پس آن نجس ست و همین اجماع دلیل ست بر نجاست آبی که متغیر ست یکے از اوصاف ثلثه او
نه این زیادت انتهی و عن عبد الله ولادت او پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن که هفت ساله بود و بعضے
گفته اند پیش از وے و این صحیح نشده حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن و در حضور وے مر احد را اختلاف ست و بود وی رضی الله عنه از اهل ورع
و زهد و احتیاط و تحری و تقوی در فتوی و قوی و مستقیم در اتباع سنت جابر گوید نبود هیچ یکے از ما مگر آنکه میل کرد بدنیا یا میل کرد دنیا بوے الا
ابن عمر و عائشه گفت ندیدم لازم گیرنده تر امر اول را یعنی سنت آنحضرت را از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان ابن عمر خیر هذه الامة و سعید بن
جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو هریره و ابو سعید و غیر ایشان را می دیدند اینها که نیست هیچ کس از ایشان بر آن حال که مفارقت کرده بود آنحضرت را الا
غیر ابن عمر و گفت نافع لو رایت ابن عمر یتتبع آثار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لقلت هذا مجنون در اول مصفی شرح موطا آثار

را سبک میگرداند وانچه از رطوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگدازد واین معانی مؤثره است واعتبارش در فرق مستحسن انتهی وهمین سه فرق را در شرح
مصابیح ولمعات شرح مشکوة وحجة الله البالغه ذکر کرده اند ونیز حافظ ابن القیم رح در مثال پنجاه وچهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه وچهارم رد سنت صریحه
صحیحه محکمه است در اکتفا در بول غلام که چیزی نخورده بنضح نه بغسل چنانکه در احادیث صحیحین وغیرهما است وصحیح شده است افتا بدان از علی وام سلمه ونیامد از هیچ صحابی
خلاف فتوای این هردو پس رد کردند این همه سنن را بقیاس متشابه بر بول شیخ وبعموم که رد کرده نمیشود بدان این حکم خاص وهو قوله انما یغسل الثوب من
خمس من البول والغائط والمني والدم والقيء حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیراکه از روایت علی بن زید بن جدعان از ثابت بن حماد است واحادیثش
مناکیر ومعلولات است واگر صحیح شود واجب گردد عمل بهردو حدیث وزده نشود یک حدیث بحدیث دیگر وباشد بول دران حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه
مخصوص شده است از وے بول ماکول اللحم باحادیثے که کمتر است ازین احادیث در صحت وشهرت انتهی أخرجه ابو داؤد والنسائي وابن ماجة
والبزار والحاكم وابن خزيمة وصححه الحاكم وحسنه البخاري ودرین باب حدیثها است ازانجمله حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیرخواره آب پاشیده شود
وشاشه دختر را شسته آید رواه احمد وابو داؤد والترمذي وابن ماجة وابن خزيمة والحاكم وابن حبان واسناد این حدیث صحیح است ترجیح کرد بخاری
ودارقطنی صحت او را بر فع او وقفا ووصلا وارسالا وحدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاشید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس گفتم ای رسول خدا
بده مید این جامه خود بمن وبپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده میشود از شاشه پسر وشسته میشود از بول دختر رواه احمد وابو داؤد
وابن ماجة وابن خزيمة وابن حبان والطبراني والحاكم این حدیثها مطولا ودر صحیحین وغیرهما است از حدیث ام قیس بنت محصن ونامش آمنه یا جذامه است که وے
آورد پسر خرد سال را که چیزی نخورده بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل بر جامه وے پس طلبید آب وپاشید بران ونه شست آنرا ودر صحیح بخاری
از عایشه است که گفت آورده شد طفلے نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برائے تحنیک پس بول کرد بروے پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید
بروے ودر صحیح مسلم است از حدیث عایشه که آورده میشدند کودکان نزد آنحضرت پس دعای برکت می کرد در حق ایشان وتحنیک میکرد پس آورده شد
طفلے که شاشید بروے پس طلبید آب را ودر پس بول کرد یعنی نه شست آنرا واین تصریح است بعدم غسل بول ومراد از تابع کردن آب ببول مجرد
آب پاشیدن است چنانکه در دو حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل بیهقی گفته احادیث مسنده در فرق میان بول غلام
وجاریه چون منضم کرده میشود بعض وے با بعض قوی میشوند وگویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد ببول جاریه وصبی از سنت ثابت فرق
ثابت نشده انتهی گویم ابن ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده واشاره کرده است در ام بسوے آن وبالجمله تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیراکه این کلام با امت است معارض نشود او را فعل وے بر تقدیر وقوع آن مخالف قول بالله التوفیق

وعن اسماء بنت ابي بكر الصديق رضي الله عنها مادر عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بمکه بعد هفده کس
وکلان است از خواهر خود عایشه صدیقه بده سال ومرد بعد قتل پسر خود بده روز وگفته اند به بست روز وعمرش صد سال بود درسنه هفتاد وسه بمکه وفات یافت
ودر آخر عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل وے راه نیافته ودندانش نیفتاده خلق کثیر از وے روایت دارد وذات النطاقین ازان گویند که کمربند خود را دو پاره
کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک پاره سفره بست وبیک پاره قربه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في دم الحيض
يصيب الثوب تحته بدرستیکه فرمود آنحضرت درباره خون حیض وقتے که برسید اورا از زنے که خبرده مارا که یکے را از ما چون برسد جامه او را خون حیض
چه کند وچگونه پاک کند جامه را ازان گفت چون برسد یکے از شمارا خون حیض پس باید که حک کند آنرا یعنی بتراشد مراد ازاله عین است تحته بفتح تای فوقیه
وضم حاء مهمله بمعنی تحکه است ثم تقرصه بالماء پس تر باید که بمالد آنرا بسر انگشتان وناخنان بآب تقرص بفتح فوقیه واسکان قاف وضم رای

والله اعلم ولهذا در مصفی گفته منی آدمی طاهرست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عایشة انها کانت تحک المنی عن ثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم یصلی فیه ونجس ست نزدیک ابی حنیفه ومالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرک یابس کفایت میکند ومالک میگوید کفایت نمی کند واقوی نزدیک فقیر قول
مالک ست زیراکه شستن عمر ثوب را در یوقت باین اهتمام دلالت میکند بر نجاست او واحادیث کانت تحک معنیش نزدیک فقیر تحک فی اثناء الغسل مثل
قرص وحت در حدیث غسل دم زیراکه اکثر طرق این حدیث مشتمل اند بر غسل وطرق شاذه را برهمان معنی حمل باید کرد والله اعلم انتهی **وعن ابی السمح** مش
ایاد ست صحابی خادم رسول خداست وقیل مولاه واورا همین یک حدیث ست وموضع وفاتش معلوم نیست **قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یغسل من بول الجارية** شسته میشود از بول دختر **ویرش من بول الغلام** وآب زده میشود از بول پسر وباین رفته ست جماعتی
از سلف واز ایشان اند علی وام سلمه وثوری واوزاعی ونخعی وداؤد وابن وهب وعطا وحسن وزهری واحمد واسحق ومالک در یک روایت شوکانی گفته
وهمین ست آن حق که نیست محیص ازان ورفته اند بعض اهل علم وحکایت کرد آنرا مالک وشافعی واوزاعی که کافی ست آب پاشیدن در ذکر وانثی هردو و
این قول مخالف احادیث صحیحه ست چه در حدیث تفرقه کرده اند میان نر وماده ورفته اند حنفیه وسائر اهل کوفه بوجوب غسل بول غلام وجاریه واین مذهب
نیز مخالف احادیث ست و استدلال کرده اند ایشان باداله باردهٔ وارده در نجاست بول مطلق وظاهرست که بول جاریه وغلام از حکم مطلق بول باداله
خاصهٔ مصرحه مخصوص بوده ست وقیاس بول غلام بر بول جاریه در مقابلهٔ نص فاسد الاعتبارست وابن حزم گفته که بول ذکر را هر ذکر که باشد آب زنند
واین قول شاذ ست ودر وے اهمال قید مذکورست وواجب آنست که مطلق را حمل کنند بر مقید انتهی ودر حجة الله البالغه زیاده کرده که در جاهلیت نیز
همین مقرر بود که بول غلام را آب زنند وبول جاریه را بشویند پس آنحضرت هم همین معنی را مقرر داشت واهل مدینه وابراهیم نخعی بهمین حدیث اخذ کرده اند ومحمد
رحمه الله ازان اضجاع قول نموده پس معتبر نباید شد بانچه مشهورست میان مردم یعنی از وجوب غسل هردو بول یا نضح آن انتهی وشیخ در ترجمه تقریر مسئله باین وجه کرده
که مذهب شافعی آنست که در بول صبی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد حاجت بغسل نیست وظاهر حدیث دلالت دارد بران وبعضے برا
از شافعیه فرق کرده اند میان صبی وصبیه وکفایت نضح در اول ست نه در ثانی ونزد امام ابو حنیفه ومالک رحمهما الله غسل مے باید ومراد بنضح در حدیث نزد ایشان د
غسل ست ولم یغسل باین معنی ست که مبالغه در غسل نکرد وازجهت عموم دلائل که دلالت وارند بر غسل بول وهمچنین از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب ست
یعنی ریختن آب از غیر مالیدن وبیفشردن ودر حدیث آمده از عایشه رض که خردے را نزد آنحضرت آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروے آب ریختنی
وبر بول صبی این کفایت ست ولیکن در بول صبیه مبالغه وتاکید بیشترست انتهی وبالجمله ملخص اینست که در سبل گفته که علما را درین مسئله سه مذهب ست
اول مذهب حنفیه ومالکیه که غسل هردو واجب ست همچو سائر نجاسات بقیاس کردن بول هردو را بر سائر نجاسات واحادیث باب را تاویل کرده اند وهو
تقدیم القیاس علی النص دوم وجهی ست مر شافعیه را وهو اصح الاوجه عندهم وآن کفایت نضح ست در بول غلام نه جاریه همچو غیر وے از نجاسات عملاً
بالاحادیث الواردة بالتفرقة بینهما سوم کفایت نضح در هردو وهو کلام الاوزاعی انتهی والحق ما قدمناه من کلام الشوکانی واکثر برانند که بول صبی نجس ست
وجز این نیست که تخفیفی در طهارت وے کرده اند وحافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین گفته که در غسل ثوب از بول صبیه ونضح آن از بول صبی حتی
که این هردو طعام خوار نباشند فقها را سه قول ست یکے غسل از هردو دوم نضح هردو سوم تفرقه وسنت همین را آورده واین حکم از محاسن شریعت وتمام
حکمت ومصلحت اوست وفرق در میان صبی وصبیه بسه وجه است یکے بسیار برداشتن مردان وزنان ذکر را پس عام ست بول وے عام ست ودرین صورت
غسل وے شاق باشد دوم آنکه بول صبی یکجا نمی ریزد بلکه متفرق ومنتشر میگردد اینجا وآنجا پس غسل هر انجاکه بول وی باو رسیده خیلے دشواری دارد
بخلاف بول انثی که مجتمع می باشد سوم آنکه بول انثی اخبث وانتن ست نسبت ببول ذکر وسبب حرارت ذکر ورطوبت انثی ست پس حرارت نتن بول را

میکردانید تم برایشان وامر میکردم بمسواک کردن نزد هر وضو و در روایت نزد بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز و سوق کلام دال ست
بر آنکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر ست که برای هر نماز مسواک مستحب دارند شوکانی نیز تقدیم
سواک در مستحبات وضو ذکر کرده و گفته بنا بر ورود احادیث صحیحه متواتره درین باب از قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلا خلاف انتهی گوئیم
در حدیث آمده که سواک از سنن مرسلین ست و از خصال فطرت و از طاهرات و فضل نمازی که در وی مسواک نمایند بر نمازی که برای وی مسواک
نکنند هفتاد چند ست اخرجه احمد وابن خزیمة والحاکم والدارقطنی وغیرهم و لفظ سواک بکسر سین ست در لغت به فعل و بر آله هر دو اطلاق کنند و مؤنث
و مذکر در وی یکسان ست و جمع وی سُوُک ست چون کتاب کُتُب و مراد بدان در اصطلاح علما استعمال چوب درختی ست که آنرا اراک گویند جز آن
در دندان برای اذهاب صفرت وغیرها و نزد رفتن دندان هم مشروع ست بحدیث عایشه که گفت گفتم ای رسول خدا مردی که برود دندان وی
مسواک کند فرمود آری گفتم چگونه گفت در آرد انگشت خود در دهان اخرجه الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف ست اما در مصفی گفته تنقیح کرده اند
سواک را بهر خشنی که ازاله وسخ دندان کند اگرچه خرقه از ثوب باشد الا اصبع خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او با وجود اصبع طلب
سواک میکردند و بهتر سواک سواک اراک ست از جهت اتباع انتهی گوئیم اصبع برای بی دندان ست نه برای صاحب دندان فافهم و حکم وے سنت
ست نزد جمهور علما خصوصاً نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در فجر و ظهر مؤکد تر ست و منافع وی در بدن و دهن بسیار ست و استعمال وی در همه حال
مستحب و مستحسن ست و نزد وضو و قرارت قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند
آن مستحب تر ست و مسواک از درخت تلخ باید و از اراک بهتر ست و احادیث نیز دران واقع شده و در ستبری همچو خنصر باید و در درازی مقدار شبر
و بر عرض کند نه بر نوک که موجب سوده گشتن گوشت دندان ست در بعضے روایات عرضاً و طولاً هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک
پیدا نشود انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس درین باب حدیثے نیز آورده و بجامه که درشت باشد نیز درست ست گویند چهل حدیث
در فضائل مسواک آمده و در بدر منیر گفته قد ذکر فی السواک زیادة علی مائة حدیث فوا عجبا لسنة یأتی فیها الاحادیث الکثیرة ثم یهملها کثیر من الناس بل کثیر
من الفقهاء فهذه خیبة عظیمة انتهی **اخرجه مالک** روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی الحمیری از اتباع تابعین
ست و مقتدای فقهاء محدثین و امام دار الهجره یحیی بن سعید و زهری با آنکه از تابعین اند و از شیوخ وی از وے روایت دارند و شافعی و اوزاعی
و سفیان ثوری و ابن المبارک وغیرهم از وے سماعت دارند کتاب وی مؤطا کتاب مبارک قدیم ست و در شهرت و صحت و قبول بدرجهٔ علیا رسیده
شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر موطا ست و بیکار ساختن تخریجات و اکتفا نمودن بانچه از ظاهر حدیث
نزدیک عالم لغت عرب می تراود انتهی و لهذا وے دو شرح بر موطا نوشته یکے مصفی و این فارسی ست و در وی مدح امام مالک و کتاب وی بسیار کرده
و بر ترجیح وے بر ایمهٔ ثلثه و ترجیح کتاب وے بر کتب روی زمین رفته و حق با اوست زیرا که امروز از تصانیف ایمهٔ اربع هیچ کتابے در دست موجود
غیر از کتاب موطا نیست و مسانید دیگر که منسوب اند به بقیهٔ ایمه ایشان خود تالیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرویات آنها را یکجا اتفاق فراهم نموده منسوب
با ایشان نموده اند و دوم مسوّی و این عربی ست و در وے اکتفا بذکر فقه حنفیه و شافعیه کرده اما متن این هر دو شرح بر ترتیب کتب فقه ست نه بر ترتیب
کتاب موطا و بالجمله فضائل و مناقب امام مالک که تعلق دارد بعلم و زهد و سخا و شمائل حسنه و ادب حرم مدینه و خضوع نزد قرارت و سماع حدیث و هیبت و جلال
صورت و تهذیب مجلس و خلوص نیت در تالیف موطا و احتیاط عظیم در روایت حدیث بیش از ان ست که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب مستقله تصنیف
کرده اند نبذے از ان در حطه و اتحاف النبلا و ریاض الجنة فی تراجم اهل السنة ذکر کرده ایم و نیز ترجمهٔ ایشان در ابجد العلوم و بستان المحدثین و غیرهما مفصل

وصاد مهملتين بمعنی تدلک ست ثم تنضحه پس ترپاشد آنرا بآب یا بشوید آنرا بآب نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب ست ولیکن نزد حنفیه محمول بر شستن ست زیراکه در احادیث دیگر بلفظ غسل وارد شده ثم تصلی فیه پس نماز گذارد دران جامه و درین حدیث دلیل ست بر نجاست خون حیض بر وجوب غسل وی بالغه در ازالهٔ آن بحت و قرص و نضح برای اذهاب اثر وی و ظاهر حدیث در آنست که جز این واجب نیست اگرچه از عین چیزی باقی ماند و حکم شستن خون حیض و حک او باستخوان یا ناخن افادهٔ نجاست او کرده و خون نفاس در حکم خون حیض ست و در بقیه خونها اختلاف ست در روایات مضطرب آمده و برائت اصلیه مستصحب اوست تا آنکه دلیلی خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت فانه رجس برجوع ضمیر طرف میتة و دم مسفوح و لحم خنزیر افادهٔ نجاست کند ولیکن دلیلی مفید این معنی وارد نیست بلکه نزاع باقی ست در اینکه ضمیر عائد بجمله چیزها مذکورست یا صرف طرف اخیر و ظاهر همین ست که راجع باقرب ست یعنی بلحم خنزیر زیراکه ضمیر مفردست نه جمع و مرجع مفرد مفرد باشد و لهذا بنجاست گوشت خوک جزم کرده شد نه بنجاست مردار و خون غیر حیض با آنکه در صحیح باین لفظ آمده که حرام نیست در میتة مگر خوردن او و هرکه طالب مزید تحقیق باشد وی رجوع کند باصول فقه و دریابد که اهل اصول در بارهٔ آن قید که بعد جمله مشتمل بر امور متعدده آید چه گفته اند متفق علیه و روایت کرده ست آنرا ابن ماجه باین لفظ اقرصیه و اغسلیه و صلی فیه و ابن ابی شیبه باین لفظ اقرصیه بالماء و احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دور کن آنرا بسنگ و بشوی آنرا بآب و کنار ابن القطان گفته اسناد این حدیث در غایت صحت ست و نمیدانم برای او علتی وعن ابي هريرة قال قالت خولة گفت ابو هریره گفت خوله بخای معجمه مفتوحه و سکون واو بنت یسار کما افاده ابن عبد البر فی الاستیعاب یا رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم دران فرمود چون طاهر شوی موضع خون را بشوی و در ان نماز بگذار گفت فان لم یذهب الدم اگر نرود اثر خون قال یکفیک الماء فرمود کفایت میکند ترا شستن بآب ولا یضرک اثره و ضرر نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن اخرجه الترمذی واحمد وابو داؤد والبیهقی وسنده ضعیف زیراکه در وی ابن لهیعه است ابراهیم حربی گفته وی سماعت ندارد از خوله مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خوله بنت حکیم باسنادی که ضعیف ترست از سند اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس نرفت باید که تغییر دهد آنرا بالصفرت یا زعفران و رواه ابو داؤد عنها موقوفاً ایضاً در سبل گفته تغییر بصفرت و زعفران برای قلع عین نیست بلکه برای پوشیدن رنگ وی ست انتهی مصنف درین باب احادیثی آورده که مشتمل ست بر نجاست خمر و لحوم حمر اهلیه و منی و بول جاریه و غلام و دم حیض و اگر بول اعرابی در مسجد و دباغ ادیم و نحوه را نیز درین باب داخل میکرد اجود می بود

باب الوضوء

بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آب که بدان وضو کرده شود مشهور اینست و تحقیق آنکه بفتح بمعنی مصدر نیز آید و وضو از اعظم شروط نماز ست و اصل در وی غسل اطراف ست و ضبط روی و هر دو دست تا آرنج زیراکه درون او اثر محسوس نمی شود و هر دو پا تا شتالنگ که درون او عضوی تمام نیست در حدیث ابو هریره است مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نماز یکی را از شما چون حدث کرد تا آنکه وضو کند رواه الشیخان و آمده که وضو نصف ایمان ست و فرضیت وی در قرآن نازل شده اذا قمتم الی الصلوٰة الخ و این آیت مدنیه است لهذا محققین برانند که فرضیت وی در مدینه است و نیست نفی ناهض بر خلاف آن و در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف ست درانکه وضو از خصائص این امت ست یا نه محققین بر عدم خصوصیت وی باین امت اند آری غره و تحجیل از خصائص این امت ست عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لولا ان اشق على امتي لامرتهم بالسواك مع كل وضوء فرمود اگر نمی بودم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را هر آینه واجب

وسے فرمودند کہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب نیز درین عاملہ با فقیر مشارکت دارند انتهی ثم مسح براسه پستر مسح کرد بسر خود واین موافقت آیه
ست در آوردن بای جاره ولفظ مسح متعدی بنفسه وببا ہر دو آید قرطبی گفته با درینجا برای تعدیه ست حذف واثبات وی ہر دو جائز و علما را
اختلاف ست در مسح راس که بر تمام سر کنند یا بر بعض وآیت مقتضی ہیچ یکے از دو امر علی التعیین نیست چه وامسحوا برؤسکم ہر دو احتمال دارد مسح
کل راس ومسح بعض ونیست در وی دلالت بر استیعاب ونه بر عدم استیعاب ولیکن ہر که قائل ست باجزای بعض مسح میگوید که سنت مبین یکے از دو
احتمال آیت ست ثم غسل رجله الیمنی الی الکعبین ثلث مرات پستر شست پای راست خود را تا شتالنگ سه بار مشهور آن ست
که کعب استخوانی ست تا شیرند ملتقای ساق و هو قول الاکثر ومحکی ست از ابو حنیفه که آن استخوانی ست در پشت قدم نزدیک معقد شراک و درین مسئله مناظرات
وتاویلات دراز ست ودر شرح مغرب گفته از او صحیح او آنکه برقول جمهور حدیث نعمان بن بشیر ست در صفت نماز که دیدم مردی را از ما که می چسپید کعب او بکعب صاحب وی
ودر سبل گفته آید تا فی حواشی ضوء النهار حجة مذهب الجمهور با دلة هنالک انتهی ثم الیسری مثل ذلک پستر شست پای چپ را همچنین یعنی سه بار تا شتالنگ
ودر مصفی گفته وظیفه رجلین غسل ست نه مسح چنانکه شیعه میگویند بدلیل آنکه وضو امر کثیر الوقوع ست ہر مسلمانی اقلا پنج بار ہر روز میکند واحاد در حدیث ست که اجتهاد را
در دانستن آن دخل نیست پس صحابه از آنحضرت غسل رجلین آموختند وتابعین از صحابه وتبع تابعین از تابعین وهکذا الی یومنا هذا که مثل این امور
انکار ضروری ست تودر آیه وارجلکم بنصب وجر ہر دو خوانده اند در صورت نصب ظاهر ست ودر صورت جر جمعی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته ست
مانند عذاب یوم الیم وجحر ضب خرب وجمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون غسلا ویکون مسحا وفی مواهب الرحمن لو ظفره غسل شقوق رجلیه اجری الماء
علی ظاهر الادار قلت وبه اقول انتهی غرض آنکه غسل پا در ہیچ حالت ترک نه کرده وملا عبد العلی رح در ارکان اربعه گفته قطع نظر از آیه احادیث صحیحه دلالت دارند بر وی
از آنجمله حدیث ویل للاعقاب من النار ست واین در حق کسے فرمود که قصر کنند در غسل رجلین تا آنکه غسل مسح گردد وآب بر اعقاب جاری نشود واین حدیث
مروی ست در صحیحین ودر سنن ومسانید بطرق مختلفه کثیره وعدد راویان آن بحد کثرت رسیده اند که افاده علم میکنند وسیوطی راویان او را از صحابه زیاده بر ده کس شمرده
پس بلحوق این وعید که بسبب سیلان آب نکنند بر اعقاب معلوم شد بعلم قطعی که غسل رجلین بلاشبهه فرض ست ونیز در حدیث دیگر آمده که وضو کرد آنحضرت مرة مرة وشست
پایها را نیز یک بار وفرمود هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به واین حدیث مشهور ست در میان محدثین ومروی ست در صحاح وهو یدل دلالة واضحة علی ان الصلوة
لا تقبل بدون غسل الرجلین پس باجماع واتفاق ست بر شستن ہر دو پا وہرگز مروی نیست از آنحضرت مسح رجلین نه در سفر ونه در حضر نه در برد ونه در حر ولو کان
مشروعا لفعله صلی الله علیه وسلم احیانا ابانة للجواز کما هو دابه الشریف وهمچنین منقول نشد از ہیچ یکی از صحابه مسح رجل در شبهای شدید البرد ونیز طحاوی از عبد الملک
بن سلیمان آورده که انه قال قلت لعطاء بلغک عن احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم انه مسح علی القدمین فقال لا انتهی ملخصا ثم قال رأیت
پستر گفت عثمان دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را توضأ نحو وضوئی هذا وضو کرد مانند وضوی من که اینست وتمام حدیث این ست
که پس گفت رسول خدا ہر که وضو کند مثل وضوی من که اینست پستر بگذارد دو رکعت نکند در ان حدیث نفس بخشیده شود او را آنچه گذشت از گناه او ودر سبل گفته
مراد بحدیث نفس حدیث بامور دنیا وچیزیست که تعلق بنماز ندارد واگر حدیثی عارض شد وبمجرد عروض از ان اعراض کرد عفو ست ودر حدیث نفس معدود نیست
متفق علیه واز این حدیث ترتیب در اعضای معطوفه بحرف ثم وتثلیث وی مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیرا که این صفت فعلی ست که بر وی
فضیلت مرتب ست وعدم اجزای صلوة بدون وی مترتب نیست ولفظی که دلالت کند بر ایجاب نیامده وباین رفته اند حنفیه وتثلیث بالاجماع واجب نیست
ودر وی خلافی ست شاذ ودلیل عدم وجوب بصریح احادیث اینست که وضو کرد آنحضرت دو دو بار ویکیک بار وبعض اعضا را سه بار شست وبعض با خلاف آن
ودر وضو که هر عضو یکبار شسته فرمود که این وضوئی ست که قبول نیست نماز مگر بدان واما مضمضه واستنشاق پس نزد بعض واجب ست باین دلیل که در حدیث ابو داؤد

مسطور ست از کلام ایشان ست لا ینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم عند من لا یطیقه فانه ذل واهانة قرأت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانستند وسماع را
از لفظ شیخ شرط نمیکردند درین قطعه تاریخ تولد و وفات ومدت عمر ایشان مذکور ست نظم فخر الائمة مالك + نعم الامام السالك + مولده
نجم هدی ١١٢ + وفاته فاز مالك ١٧٩ + واحمد والنسائي وصححه ابن خزيمة وذكره البخاري تعليقاً این حدیث متفق علیه ست نزد شیخین
بهمین لفظ ابن منده گفته اسنادش مجمع علیه صحت ست نووی گفته بعض کبار غلط کردند درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و دمیری در شرح
منهاج گفته اخرجه البخاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لا مسندا ووهم فیه عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین ومصنف در فتح الباری گفته این حدیث در صحیحین ست
از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه ودر حبل گفته ظاهر صیغ مصنف مقتضی آنست که یکی از شیخین این حدیث را اخراج نکرده چه آنرا منسوب
بسوی شیخین نموده ونسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثی را اخراج میکنند آن حدیث را بسوی
ایشان نسبت می نمایند وبروایت غیر این هردو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخراج ایشان آن حدیث را واین حدیث از احادیث احکام ست که در کسی
جز تخریج شیخین ذکر نباید کرد مگر بلفظ عند کل صلوة ست ودر معنی وی چند حدیث دیگر ست از چند صحابی انتهی مصنف در تلخیص گفته درین باب ست از زید بن
خالد نزد ترمذی وابوداود واز علی بن ابی طالب نزد احمد واز ام حبیبه نزد احمد واز ابن عمرو سهل بن سعد وجابر وانس نزد ابونعیم در کتاب السواک واسناد بعض
وی حسن ست واز ابن الزبیر نزد طبرانی واز ابن عمر وجعفر بن ابی طالب نزد طبرانی واز ابن ایوب نزد احمد وترمذی واز ابن عباس و عائشه نزد مسلم وعن
حمران بضم حاء مهمله وسکون میم وراء مهمله ابن ابان بفتح همزه وتخفیف موحده مولای عثمان بن عفان ست خالد بن الولید او را از بعض سبایای
مغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان او را آزاد فرمودند رضي الله عنه ان عثمان بن عفان رضي الله عنه ترجمه وی
خواهد آمد دعا بوضوء فغسل كفيه ثلث مرات طلبید آبی را که بدان وضو کند پس شست هر دو کف دست خود را سه بار واین از
سنن وضو ست باتفاق علما ثم تمضمض پستر آب در دهن انداخت در قاموس گفته مضمضه جنبانیدن آب ست در دهن پستر انداختن آن
واستنشق وآب در بینی کرد استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی وکشیدن آن بنفس تا اقصای بینی واستنثر وبیفشاند بینی را
استنثار نزدیک جمهور اهل لغت ومحدثین وفقها اخراج ما ست از انف بعد استنشاق ثم غسل وجهه ثلث مرات پستر شست روی خود را
سه بار ثم غسل يده اليمنى الى المرفق ثلث مرات پستر شست دست راست خود را تا آرنج سه بار ودرین بیان چیزی ست که مجمل
مانده در آیه وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ وتقدیم یمنی ست بر یسری مرفق بکسر میم وفتح فا وبفتح هر دو ست والی برای انتهاست وگاهی بمعنی مع
آید واز احادیث معلوم شد که مراد بهمان معنی مع ست چنانکه در حدیث جابر آمده که بود آنحضرت میگردانید آب را بر هر دو آرنج خود اخرجه الدارقطنی بسند ضعیف
وبسند حسن در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مس کرد هر دو عضد را ونزد بزار وطبرانی ودارقطنی از حدیث وائل بن حجر
در صفت وضو باین لفظ ست که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را ودر طحاوی وطبرانی ست از حدیث ثعلبه بن عباده عن ابیه پستر شست
هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق وی پس بعض این احادیث مقوی بعض ست اسحق بن راهویه گفته الی در آیت محتمل ست که
بمعنی غایت باشد یا بمعنی مع وسنت بیان کرد که بمعنی مع ست شافعی گفته نمیدانم خلافی در وجوب دخول مرفقین در وضو وباین شناختی
که دلیل قائم ست بر دخول مرافق زمخشری گوید لفظ الی مفید معنی غایت ست مطلقا ودخول وخروج مرفقین امری ست دائر مع الدلیل بعد ذلك
آن ذکر کرده ولیکن درینجا دلیل بر دخول وی قائم ست کما عرفت ثم اليسرى مثل ذلك پستر دست چپ را همچنین یعنی سه بار مع آرنج
در معمولات مظهریه در ذکر کیفیت وضوی مرزا مظهر جانجانان رح نوشته که آب از شستن ذراعین از جانب آرنج میریختند وبطرف سر انگشتان فرو میکشیدند

ووی راحاکی وضوی رسول خدا گویند صلی الله علیه وسلم قاتل مسیلمه کذاب ست باشتراک وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین ۶۳ حاضر شده اُحد را نه بدر را
روایت کرد ازوی عباد بن تمیم ووی برادرزادهٔ اوست وابن مسیب في صفة الوضوء در صفت وضوی آنحضرت ومصنف پارهٔ مقصود ازان دراینجا
ذکر کرده باقی را بوجه تکرار ترک داده قال گفت عبدالله ومسح رسول الله صلی الله علیه وسلم برأسه فاقبل بيديه وادبر مسح کرد
آنحضرت سر خود را پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش خود بر[ده] و از جانب پس متفق علیه وفي لفظ لهما و در لفظی از بخاری ومسلم
اینست بدأ بمقدم رأسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذي بدأ منه آغاز کرد مسح را به پیش سر خود
پستر برد هر دو دست را بجانب قفای خود یعنی اقبال اینست پستر باز گردانید هر دو دست را تا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود ازانجا اینست معنی ادبار
ورواه مالك والنسائي ايضا ولابي داود نحوه واین حدیث مفید صفت مسح راس ست وعلما را دران سه قول ست یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند
بمؤخر راس وآرد دست را طرف وجه پستر برگردد بسوی مؤخر واین موافق ظاهر حدیث ست که اَقبلَ وادبرَ زیرا که اقبال بسوی مقدم وجه ست وادبار بسوی
ناحیهٔ مؤخر واین صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بمؤخر راسه واختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات ست سوم آنکه شروع کند بناصیه و برود بسوی ناحیهٔ وجه
پستر برود بسوی مؤخر راس پستر عود کند بناصیه ودرین نوع محافظت ست بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی ادبر واقبل وابوداود از حدیث مقدام
آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد هر دو کف خود بر مقدم راس وگذرانید آنها را تا آنکه رسیدند قفا را پستر باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس واین
عبارت واضح ست در مراد وظاهر آنست که مسح از اعمال مخیر فیه است ومقصود ازان تعمیم راس ست بمسح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل
السهمي منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم بود واز پدر دوازده سال خردتر بود کاتب احادیث نبوی ست ابوهریره گفت فرق
میان من واو همین بود که وی احادیث می نوشت ومن نمی نوشتم ومحب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود بیان بجهت مدد
معاویه و پدر می بود نامش در اصل نام جد وی بود عاص آنحضرت عبدالله نام کرد ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعب بن لوی واسلام آورد
پیش از پدر وخلقی کثیر از وی روایت دارد ویعلی بن عطا از مادر وی روایت میکند که وی برای عبدالله سرمه میساخت عبدالله شب هنگام برخاسته چراغ می کشت
ومیگریست تا آنکه در مژگان وی فسادی راه یافت در وفاتش اختلاف ست که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بذی حجه سنه شصت وسه مرد وقیل سنة
سبعين وثلث وقیل مات بمکه سنة ستين وسبع وقیل بالطائف سنة خمس وخمسين وقیل بمصر سنة ستين وخمس رضي الله عنه في صفة الوضوء در صفت
وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین حدیث نیز مثل احادیث اول ست لیکن مصنف برای افادهٔ مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود دراینجا آورد
وبر قدر ماخذ اکتفا کرد قال گفت عبدالله ثم مسح پستر مسح کرد صلی الله علیه وسلم برأسه سر خود را در مصفی گفته اقل فرض مسح نزدیک
شافعی مسمای مسح ست بشرهٔ راس را یا شعری که متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که المسح طلب مسح ست ومسح مصدر ست صادق می آید
بر هر قلیلی که اسم مسح بران جاری ست ومالک مسح تمام سر را فرض گفته ست ونظر بر مسمای راس کرده وحنفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند
وازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید ودر مسح بیده الحائط تفصیل از استیعاب حائط شاهد اوست بر مالک وقول حنفیان مدخول ست که ثلاث اصابع
تقدیر ست برای که تکثیر هیچ اصل شرعی ندارد ومقدم راس ولفظ ناصیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند واگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
اقل نیست وحکایت اجمال آیت وبیان حدیث مغیره آنرا مدخول ست بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلق ست وعام باطلاق خود خاص ست بخصوص
نوع وخاص مبین ست احتیاج بیان ندارد انتهی وادخل اصبعيه السباحتين في اذنيه ودر آورد در سر هر دو انگشت خود را که نام آنها سباحتین
در هر دو گوش خود ومشهور مسبحتین ست بجهت اشارت بدان نزد تسبیح یا حدیث حق سبحانه وتعالی وآن انگشتی ست که متصل انگشت نر ست وآنرا انگشت

بسند صحیح امر بدان ثابت شده وهم آنحضرت در جمله وضوهای خود بران مواظبت کرده ونزد بعضی سنت ست بدلیل حدیث دارقطنی وابوداود که دران حکم باسباغ
وضو فرموده اند اما ذکر مضمضه واستنشاق نکرده پس معلوم شد که امر برای ندب ست وحق اول ست ودر حجة الله البالغه گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند
عثمان وعلی وعبد الله بن الزبیر وغیرهم از آنحضرت ومتواتر شده است وامت بران اطباق کرده این ست که بشوید هر دو دست قبل از ادخال در اوند ومضمضه کند
واستنشاق نماید واستنثار کند وتمام رو بشوید وذراعین را با مرفقین غسل دهد پستر مسح کند بر سر پستر هر دو پا تا کعبین بشوید انتهى **وعن علي بن ابي طالب**
امیر المؤمنین ابو الحسن ابن عم رسول خدا وبرادر وختن وی وزوج فاطمه زهرا اول کسیکه ایمان آورد از ذکور در اکثر اقوال با اختلافی که در عمر اوست وبهر حال
بود متردد در میان هفت وشانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر تبوک که خلیفه کرد اورا آنحضرت در مدینه بجای خود وفرمود آیا راضی نمیشوی بآنکه باشی
از من بجای هارون از موسی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هژدهم ذیحجه سنه سی وپنج وشهید شد صبح جمعه بکوفه شب هفتدهم رمضان سنه اربعین ومرد
بعد سه روز از ضربه شقی ابن ملجم وقیل غیر ذلک مدت خلافت او چهار سال ونه ماه وچند روز بود در بیان احوال وصفات وی کتب جمه تالیف شده اند وکل اسلام
گفته استوفینا شطرا صالحا من ذلک فی الروضة الندیة شرح التحفة العلویة انتهى **في صفة وضوء النبي صلى الله عليه وسلم** روایت ست
از علی در صفت وضوی آنحضرت واین پاره ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر مذکورست ومفاد وی مفاد حدیث عثمان ست
ولیکن لفظی خاص که در ان نبود نقل مصنف این حدیث را درینجا آورده وآن اینست که **قال** گفت علی **ومسح برأسه واحدة** ومسح کرد آنحضرت
سر خود را یکبار ودیگر اعضا را سه بار شسته شیخ در ترجمه گفته احادیث در مسح سر یا مطلق آمده ست یا مقید بیکبار واین احادیث صحیح ست ودر بعضی
احادیث مرتین نیز آمده وآنرا سوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده انچه آمده همین ست که وضو کرد یکبار ودوبار وسه بار
ووضو شامل غسل ومسح هر دوست وقول شافعی بتثلیث باین حدیث ست وبقیاس مسح بر غسل فجوابش آنست که این حدیث محتمل ست واحادیث دیگر
صحیح وحمل محتمل بر متعین لازم وبنای مسح بر تخفیف ست قیاس وی بر غسل نتوان کرد انتهى گویم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابوداود بدو وجه ویکی از ان
دو وجه را ابن خزیمه صحیح گفته وتصحیح وی در ثبوت این سنت کافی ست وقول بنای مسح بر تخفیف قیاس ست در مقابله نص وقول بگردیدن او بصورت غسل
بعد ثبوتش از شارع لایبالی به است وروایت ترک معارض روایت فعل نتواند شد اگرچه روایت ترک بسیار باشد زیرا که کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنیت
اوست وشان سنت همین ست که گاهی آنرا کنند وگاهی نکنند کذا فی السبل اما مصنف در فتح الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده واکثر
علما برانند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت است وابوداود گفت که احادیث عثمان همه صحاح اند ودلالت دارند برانکه مسح یکبار بوده است شیخ ابن همام
گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن در انها مخالفت احادیث صحیحه نیست نزد اهل علم انتهى وانچه ازین قبیل آمده محمول ست بر تکرار بیک آب نه بآب جدید
شمنی گفته تثلیث مسح بآب جدید بدعت ست ودر روایت غریب از امام ابو حنیفه آمده اما تثلیث بیک آب پس در هدایه گفته که حسن روایت کرده است
آنرا از ابو حنیفه که اگر بیک آب سه بار مسح کند مسنون باشد انتهى **اخرجه ابوداود واخرج النسائي والترمذي باسناد صحيح بل قال
الترمذي انه اصح شيء في الباب** بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سر اصح چیزی ست که درین باب آمده وابوداود این حدیث را
بشش طریق آورده در بعض ازان ذکر مضمضه واستنشاق نیست ودر بعض وی اینست که مسح کرد بر سر خود وآب نچکید ودر روایت ابن ماجه از علی کرم الله وجهه
بجای واحدة مرة آمده وروی عن سلمة بن الاکوع مثله وعن ابن ابی اوفی مثله ورواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس واسناده صالح ورواه ابو علی بن السکن
من حدیث زریق بن حکیم عن رجل من الانصار مثله **وعن عبد الله بن زيد بن عاصم** مدنی انصاری مازنی ست از بنی مازن بن النجار راوی
حدیث استسقا ونیست آن عبد الله بن زید که راوی اذان ست چه وی زید بن عبد ربه ست نه زید بن عاصم وحدیث این عبد الله حجت ست در باب وضو

أين باتت يده زیراکه وی نمی داند که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دست‌ها را بشوید سه بار تا آب لطیف گردد پس از آن آب از ظرف بگیرد و وضو سازد متفق علیه وهذا لفظ مسلم واین امر نزد جمهور مسنون و مستحب ست که بطریق احتیاط بآن حکم کرده نه فرض و واجب و اگر نشوید دست پاک ست و آبی که در دست فرو برد نیز پاک ست زیراکه پلید شدن دست در وقت خواب بیقین معلوم نیست و بمجرد توهم و احتمال ست و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشسته دست در آب اندازد آب نجس گردد وعن لقیط بفتح لام و کسر قاف بن عامر بن صبرة بفتح صاد و کسر بای موحده العقیلی صحابی مشهور ست معدود در اهل طائف کنیت او ابورزین ست کما قاله ابن عبدالبر روایت کرده اند از وی پسرش عاصم و ابن عمر و غیرهما قال گفت گفتم ای رسول خدا خبر دهید مرا از وضو که حسن و کمال وی چیست قال فرمود اسبغ الوضوء تمام و کمال و تر و تازه کن وضو را مصنف گفته اسباغ وضو دو نوع ست فرض و سنت اسباغ فرض استیعاب موضع غسل ست و اسباغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعض بانقا از دلس و لک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعض باطالت غره و تحجیل و بعضی بتثلیث والله اعلم انتهى وخلل بين الاصابع و تخلیل کن میان انگشتان دست‌ها و پای‌ها و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی آوردن و تخلیل اصابع سنت ست نزد ابوحنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پای‌ها سنت ست بخلاف در تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت ست مشهور آنست که سنت ست و در روایتی نیست زیراکه تفریج آنها مغنی از تخلیل ست و نزد مالک تخلیل خاص بانگشتان پاست و آنرا نیز اگر نکند باکی نه ولیکن گفته اند که تخلیل خوش اینده تر ست نفس را و این بر تقدیریست که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و کشاده باشند و اگر بیکدیگر چسپیده متصل باشند چنانکه بی تکلف آب در میان آنها نرسد واجب ست تخلیل و وعیدی که بر تخلیل در حدیث دارقطنی آمده و در هدایه آنرا نقل کرده محمول برین صورت ست و نزد بعض این حدیث ضعیف ست و کیفیت تخلیل انگشتان پای آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کنند و ختم کنند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست بدرآوردن بعضی در بعضی ست امام الحرمین در نهایه گفته صحیح شده است در سنت از کیفیت تخلیل اصابع که واقع شود تخلیل از اسفل اصابع و بدایت از خنصر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهى مصنف در تخییر گفته اقتضای کلام وی آنست که بدایت بخنصر صحیح ست و هو کما قال زیراکه روایت کرده اند ابوداود و ترمذی از حدیث مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید انگشتان پای‌های خود را بخنصر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده و در اسناد وی ابن لهیعه ست و درین باب حدیث عثمان ست که وی خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که کرد چنانکه من کردم رواه الدارقطنی هکذا و حدیث ربیع بنت معوذ رواه الطبرانی في الاوسط و اسناد وی ضعیف ست و حدیث عایشه رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس ست و وی منکر الحدیث ست و حدیث وائل بن حجر رواه الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعف و انقطاع ست و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو پای خود را رافعی گفت رواه الترمذی نحویم هو کذلک و کذا رواه احمد و ابن ماجة والحاكم و در وی صالح مولی التوأمه ست و او ضعیف ست لکن بخاری تحسین وی کرده زیراکه از روایت موسی بن عقبه از صالح ست و سماع موسی از وی قبل از اختلاط است انتهى وبالغ في الاستنشاق و مبالغه کن در استنشاق و در لفظی مضمضه هم آمده و حد مضمضه پر کردن تمام دهن ست و مبالغه در آن آنست که آب تا بحلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب ست در تمام دهن و حد استنشاق آنست که آب تا نرمه بینی برود و مبالغه در آن آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی الا ان تکون صائما مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در آنها درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه ست بجهت توهم شکستن روزه و مضمضه و استنشاق فرض ست نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و در وضو و سنت ست نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابوحنیفه اخرجه الاربعة

شهادت نیز گویند واین نام اسلامی ست و در جاهلیت آنرا سبابه نام بود از سب بمعنی دشنام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت
می نمودند واز این جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت وگاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد ومسح بابهامیه ظاهر اذنیه ومسح کرد
بهر دو انگشت نر خود ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدام بن معدیکرب نزد ابوداود وطحاوی باسناد حسن دیگر حدیث ربیع
اخرجه ابوداود دیگر حدیث انس نزد دارقطنی وحاکم دیگر حدیث عبد الله بن زید و در وی این ست که مسح کرد هر دو گوش خود را بآب جز آن آب که بدان مسح سر
کرده و بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و تعقب کرد اورا ابن دقیق العید وگفت لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد در آن هر دو گوش را
و تصنعف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین ست و اختلاف ست در آنکه برای گوش آب جدید گیرد یا بآب سر بکند در سبل گفته احادیث در هر دو واقع شده
اخرجه ابوداود والنسائی وصححه ابن خزیمة و مسح گوش سنت ست نزد ائمه اربعه و نزد ابوحنیفه و در روایتی نزد احمد ببقیه آب مسح سر و نزد ائمه
ثلثه بآب جدید و در سفر السعادت گفته و مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح درون گوش سر انگشتان
در سوراخ گوش در آوردی انتهی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم
من نومه فلیستنثر ثلثا چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که بیفشاند بینی خود را سه بار ظاهر حدیث عام ست در بیداری شب و روز و ذکر کرده
استنثار را بمعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باستنثار رفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث
دلیل ست بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تقیید امر باراده وضو آمده و تقیید نوم بشب و گفته اند که حدیث وارد ست بر غالب
ورنه هیچ فرقی در نوم لیل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل وجوب استنثار ست نه مضمضه و هو مذهب احمد وجماعة و نزد جمهور برای ندب ست و دلیل ایشان
حدیث اعرابی ست که فرمود اورا وضو کن چنانکه امر کرده ست ترا خدای تعالی فان الشیطان یبیت علی خیشومه زیرا که شیطان شب میکند
و می باشد در بن بینی وی خیشوم بمعنی اعلای انف ست و قیل الانف کله وگفته اند استخوانهای باریک نرم که میان بینی و دماغ ست متفق علیه
قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل ست که برای حقیقت باشد زیرا که بینی یکی از منافذ جسم ست که توصل کرده میشود از وی بسوی دل و هیچ منفذ
جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی کشاید غلق را و در تثاوب امر بکظم آمده بجهت دخول شیطان در فم
و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر و طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین ست
که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و محتمل که استعاره باشد زیرا که آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه
تجاویف دماغ و محل ایراء قوای زاکیه ست جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فترت و کسل از رعایت خشوع و خضوع
و اینها همه اضیاف شیطان اند پس گویا شیطان در آنجا نشسته است چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک کردن ذکر نزد خواب بخواب میکرده
در سبل گفته وجه اول اظهر ست و شیخ در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم ست والله اعلم وعنه وهم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه نزد بخاری
و مسلم که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلثا چون بیدار
گردد یکی از شما از خواب خود پس باید که فرو نبرد دست خود را در آوند آب تا آنکه بشوید دست را سه بار که دست شستن پیش از وضو سنت ست و میردن رفت
از قید آوند برکها و حوضها و حدیث دلیل ست بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم بشب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما
قاله ابن دقیق العید و ظاهر حدیث وجوب وی بر مستیقظ ست اگرچه اراده وضو نکند ولیکن نزد ابوداود و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما
از شب اما در اینجا میتوان گفت که تعلیل مقتضی الحاق نوم نهار بنوم لیل ست و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای ندب ست و نهی برای کراهت فانه لا یدری

ورواه الدارمي وابن ماجة والحاكم والدارقطني وابن حبان من رواية عامر بن شقيق عن شقيق بن سلمة عن عثمان بخاري گفته حديث وي حسن ست وحاكم گفته
نميدانم ويرا ضعف بوجهي از وجوه وتضعيف كرد اورا يحيى بن معين ودرايت كرد حاكم شواهد وي از حديث انس وعايشه وعلي وعمار ودرين باب ست از ام سلمه
وابو ايوب وابي امامه وابن عمر وجابر وجرير وابن ابي اوفي وابن عباس وعبد الله بن عكبره وابي الدرداء ودر همه تكلم كرده اند بضعف الاحاديث عايشة وصححه
ابن خزيمة وگفت عبد الله بن احمد عن ابيه كه نيست در تخليل لحيه چيزي صحيح وگفت ابن ابي حاتم عن ابيه ثابت نيست از انحضرت صلى الله عليه وسلم
در تخليل لحيه چيزي وشيخ در ترجمه گفته احاديث در تخليل لحيه بطرق متعدده آمده ودر بعضي از ان سخن ست وترمذي از بخاري آورده كه گفت صحيح ترين حديثي
درين باب حديث عامر بن شقيق ست كه از ابي وائل از عثمان روايت كرده انتهى پس ثابت شد كه حديث باب اثبت احاديث اين باب ست **وعن**
عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المزني رضي الله عنه وترجمه وي گذشت أن النبي صلى الله عليه وسلم أتي بثلثي مد
فجعل يدلك ذراعيه بدرستيكه آورده شد رسول خدا بدو ثلث مد پس ماليدن گرفت هر دو بازوي خود را مد بضم ميم وتشديد دال مهمله در
قاموس گفته پيمانه ايست بقدر دو رطل يا يك رطل وثلث وي يا پري كف دست انسان معتدل چون پر كند آن هر دو را و دراز كند دست خود را
بان هر دو وازينجا نام نهاده شد مد وتحقيق تجربه كردم آنرا پس يافتمش صحيح انتهى ودر حديث دليل ست بر شريعت دلك مر اعضاي وضو را ودر وي
خلاف ست كسي كه بوجوب رفته استدلال بهمين حديث كرده وهر كه قائل شده بعدم وجوب گفته مامور به در آيت غسل ست ونيست دلك از مسماي او
اخرجه احمد وصححه ابن خزيمة ودر حديث ام عمارة انصاريه نزد ابو داود باسناد حسن آمده كه وضو كرد انحضرت از آوندي كه در وي آب
دو ثلث مد بود وروايت كرد آنرا بيهقي بلفظ وضو كرد بثلث مد واين بي اصل ست وتصحيح كرد ابو زرعه از حديث عايشه وجابر كه غسل ميكرد انحضرت
از صاع ووضو ميكرد از مد واخرج مسلم نحوه من حديث سفينة وابو داود از حديث انس آورده كه وضو كرد از آوندي كه گنجايش ميكرد دو رطل را ونزد ترمذي
باين لفظ ست كه كفايت ميكنند در وضو دو رطل واين همه احاديث قاضي اند بتخفيف مد آب وضو ونهي انحضرت از اسراف مد آب معلوم ست وخبر فرمود
كه بيايد قومي كه تعدي كنند در وضو پس هر كه تجاوز كرد از انچه شارع آنرا مجزي گفته بود وي اسراف كرد وقول قائل كه اين تقريب ست نه تحديد بعيد نيست ليكن
احسن براي تشرع محاكات اخلاق وي صلى الله عليه وآله وسلم واقتدا باوست در كميت وي **وعنه** وهم روايت ست از عبد الله بن زيد انه رأى
النبي صلى الله عليه وسلم يأخذ لأذنيه ماء خلاف الماء الذي اخذه لرأسه بدرستيكه وي ديد انحضرت را كه ميگيرد براي
هر دو گوش خود آب خلاف آبي كه گرفته بود آنرا براي مسح سر خود مذهب ائمه ثلثه همين ست كه مسح گوش بآب جديد كند ونزد امام ابو حنيفه وبروايتي نزد
امام احمد مسح گوش ببقيه آب مسح سر كند دليل ائمه ثلثه همين حديث وما في معناه ست وگويند در احاديثي كه ذكرش نيامده غايت وي عدم ذكر راوي ست
آنرا وعدم ذكر دليل عدم فعل نيست ودليل حنفيه حديث عبد الله بن زيد ست نزد ابن ماجه وحديث ابن عباس ست نزد دارقطني باسناد صحيح كه فرمود
انحضرت الأذنان من الرأس يعني هر دو گوش از سر اند واين حديث بطرق متعدده آمده وچون اذنين از راس باشند لاجرم مسح هر دو بيك آب راس
كافي بود زيرا كه براي يك عضو دو آب گرفتن نيامده در غير صورت تكرار وابن خزيمه وابن حبان وحاكم از ابن عباس آورده اند كه گفت آيا خبر كنم شما را بوضوي
رسول خدا پس وضو كرد وگرفت غرفه از آب ومسح كرد بدان سر وهر دو گوش را ونسائي بابي عقد كرده در بيان مسح الأذنين مع الرأس ودر موطا ونسائي
از عبد الله صنابحي در فضل وضو آمده كه چون وضو ميكند بنده مومن بيرون مي آيد بمضمضه گناهان از دهن وباستنشاق از بيني وبغسل وجه از وجه تا از تحت پلكها
وبغسل يدين از يدين تا از ميان ناخنان وبمسح راس از راس تا اذنين ودرينجا دلالت ظاهر ست بر بودن اذنين از راس قاله الشمني ودر اكثر احاديث
مسح راس واذنين واقع شده بي تعرض بآب جديد وظاهر سياق آنها در بودن اوست بآب سر اين اولة را حضرت شيخ از طرف حنفيه در شرح سفر السعادة

یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمی والشافعی واحمد وابن الجارود وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبیهقی مطولاً ومختصراً
وصححه الترمذی والبغوی وابن القطان وابن خزیمة و درین باب ست از ابن عباس و لفظ وی اینست استنثروا مرتین او ثلاثا صححه ابن القطان
ورواه ابوداؤد وابن ماجة وابن الجارود والحاکم و در حدیث باب دلیل ست بر وجوب اسباغ و تخلیل اصابع و مبالغه در استنشاق برای غیر صائم
وفی روایة لابی داؤد و اسناده صحیح اذا توضأت فمضمض هرگاه وضو کنی پس مضمضه کن زیراکه وضو بدون مضمضه و استنشاق نیامده
وحق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا و بینی و دهن داخل اند دران و تفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از آنحضرت
که مضمضه و استنشاق نکرد باوجود اقتصار بر قدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود که این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بوی و نیز امر کرد
بدان چنانکه در حدیث ابوهریره نزد دارقطنی ست و در صحیحین ست که فرمود چون وضو کند یکی از شما باید که داخل کند آب در بینی خود پستر بیفشاند آنرا
و نیاورد معلل چیزی که قادح باشد دران و رفته اند بوجوب این هردو احمد و اسحق و به قال ابن ابی لیلی و حماد بن سلیمان و جماعتی بوجوب آن در غسل
و وضو و سنیت مضمضه در هردو حکاه النووی فی شرح مسلم عن ابی ثور وعن ابی عبید و داؤد الظاهری وابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مروی ست
مثل آن از ابوحنیفه و ثوری و زید بن علی و رفته است مالک و شافعی و اوزاعی و لیث و حسن بصری و زهری و ربیعه و یحیی بن سعید و قتاده و حکم
بن عتبه و محمد بن جریر طبری بعدم وجوب آن بدلیل حدیث عشر من سنن المرسلین و منجمله آن مضمضه و استنشاق ست و این حدیث صحیح ست الا این
لفظ نیامده بلکه بلفظ عشر من الفطرة وارد شده و اگر بهمین لفظ باشد گوئیم مراد بسنت طریقه است که شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول و اما حدیث
ابن عباس که مضمضه و استنشاق سنت ست رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف ست **وعن عثمان** بن عفان کنیت او ابوعبد الله ست
اموی قریشی ست یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه است مسلمان شد در اول اسلام بدست ابوبکر صدیق قبل دخول آنحضرت بدار ارقم و هجرت کرد
بسوی حبشه دو هجرت و حاضر نشد بدر را بسبب مرض رقیة بنت آنحضرت و حضرت برای وی سهم برآورده و حاضر نشد در حدیبیه بیعت الرضوان بسبب
آنکه حضرت او را بمکه در امر صلح فرستاده بود و چون بیعت کردند مردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیعت از
طرف عثمان ست و مسمی شد بذی النورین بسبب جمع کردن وی دو دختر آنحضرت را رقیه و ام کلثوم و بود سفید رنگ میانه قد و گفته اند گندم گون
رقیق البشرة حسن الوجه بعید ما بین المنکبین کثیر شعر الراس عظیم اللحیة و لحیه اصفر میکرد روز اول از ماه محرم سنه بست و چهار خلیفه شد و کشته شد روز جمعه
دوازدهم ذی حجه سنه خمس و ثلثین از دست اسود تجیبی مصری و قیل غیره و مدفون شد شب شنبه در بقیع و بود عمر وی آنروز هشتاد و دو سال و قیل
هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال ست چند روز کم و چون وی شهید شد باب فتنه و قتل درین امت مفتوح شد که تا قیامت بند شدنی
نیست فتنه شهادت وی کاتب حروف در اقتراب الساعه نوشته رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یخلل لحیته
فی الوضوء بدرستیکه بود آنحضرت تخلیل میکرد ریش شریف خود را در وضو و گفت انس که بود لحیه شریف انبوه رواه ابوداؤد و هم نزد وی ست
بسند صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب زیر حنک و تخلیل میکرد بدان ریش را و میفرمود این چنین امر کرده است مرا پروردگار
من و مراد بلحیه چیزی ست که شامل هردو رخسار باشد و تخلیل لحیه در روایتی از احمد واجب ست و گفت اگر ترک کرد آنرا بسهو روا باشد و اگر عمدا
کرد اعاده کند و نزد ابویوسف سنت ست و نزد ابوحنیفه و محمد فضیلت ست و شمنی قول ابویوسف را اصح گفته و در سبل گفته حدیث عثمان دال بر
مشروعیت اوست و احادیثی که در امر بتخلیل وارد شده سالم نیست از اعلال و تضعیف پس منتهض بر ایجاب نخواهند بود انتهی و کیفیت تخلیل این ست
که در آرد انگشتان را زیر لحیه و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل ست بظاهر حدیث اخرجه الترمذی و گفت حدیث حسن صحیح

بیهقی و دلیل احمد و شافعی ست در اخذ آب جدید برای اذنین وهو دلیل ظاهر کما سبق والله اعلم بالصواب **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه
قال سمعت گفت ابوهریره شنیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را يقول میگفت ان امتي يأتون يوم القيامة
غرا محجلين من اثر الوضوء بدرستیکه امت من می آید روز قیامت بسوی بهشت درحالیکه غر محجل ست از اثر وضو که در وضو این اعضا را می شستند
غر بضم غین معجمه و تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ میباشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست
و پای او سفید باشد و این امت را روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل فمن استطاع
منكم ان يطيل غرته فليفعل پس کسیکه می تواند از شما که دراز کند غره خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت ست و ذکر نکرد تحجیل را
زیرا که هردو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بسیار آب ریختن دران ست و در لفظی از مسلم
آمده فليطل غرته وتحجيله متفق عليه ورواه احمد من حديث نعيم و گفت نعیم نمیدانم که این قول من استطاع الى آخره قول ابوهریره است یا از حدیث
در سبل گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث ست و آن دال ست بر عدم وجوب زیرا که در قوت من شاء منکم ست و اگر واجب می بود تقیید باستطاعت نمی کرد
زیرا که استطاعت متحقق ست قطعا و مصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانیکه این حدیث را روایت کرده اند وهم عشرة و نه در
رُوات وی از ابوهریره غیر روایت نعیم و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اطالت غره و تحجیل و در قدر مستحب از وی اختلاف ست گفته اند در دستها تا دوش
و در پایها تا زانو و این از ابوهریره مروی ست و ثابت ست از فعل ابن عمر اخرجه ابن ابی شیبة وابو عبید باسناد حسن و گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره
در وجه غسل ست تا صفحه گردن و قول بعدم مشروعیت غره و تحجیل و تاویل حدیث ابوهریره خلاف ظاهر ست و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که
فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید در متوضی مخصوص بوجه نبود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را بابیض الوجه انتهى
واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ بخاری یدعون ست عوض یاتون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سید
حلیه یعنی سیما و نشانِ وضو از مومن یعنی در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت از ان ست تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی اینست سیما ليست لغيركم
رواه مسلم مرفوعا و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این امت ست چه وضو در امم سابقه هم بود **وعن** عائشة قالت
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمن گفت عایشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست في تنعله
در نعل پوشیدن که اول در ان پای راست در آوردی وترجله و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا در ان از جانب راست کردی وطهوره
و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها پس معا شسته میشوند وفي شأنه كله
و در همه کارهای خود ابتدا براست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل ست ورنه هرچه از باب تشریف و تزیین و تکریم ست همه ازین
قبیل ست چنانکه جامه پوشیدن و پای در موزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی
بغل و شوارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعضی یمین حالق والاول اصح واظهر و آنچه نه ازین باب ست
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب دران آغاز بیسارست و این همه بجهت شرافت
و کرامت راستی ست چنانکه فرشته دست راست شرف دارد بر فرشته دست چپ و همسایه دست راست مقدم ست بر همسایه دست چپ غرضکه راستی را
همه جا اعتبار ست و حدیث دلیل ست بر استحباب بدایت بیمین در همه امور شریفه چنانکه بلفظ یعجبه التیمن دلالت دارد بران و صاحب سبل تحقیق آن در حواشی
شرح عمده کرده متفق عليه وصححه ابن حبان و ابن منده وله الفاظ ذكرها المصنف في التلخيص **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال

ذکر کرده اند و در سبل گفته که حدیث الأذنان من الراس اگرچه در اسانید وی مقال ست مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعض وی تشدید بعض ست و احادیث صحیحه شاهد اوست که دران مسح هر دو گوش بارأس مرة واحدة آمده و این احادیث بسیار اند از علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و ربیع و همه ایشان متفق اند برانکه مسح کرد آن هر دو را با سر یکبار یعنی بیک آب چنانکه ظاهر لفظ مرة ست زیراکه اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح براسه وأذنيه مرة واحدة صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعیدست و تاویل حدیث باب اینست که در دست تری نمانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی ست که گفته میشود دران انتهی و این ظاهرست در تایید مذهب حنفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الأذنان من الراس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داؤد از حدیث ابی أمامه ست و خود ابو داؤد و ترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از رُوات این حدیث ست گفت نمیدانم این از قول ابی امامه ست که باجتهاد خود گفته یا از قول آنحضرت ست کذا فی المشکوة و حدیث ابن عباس که نزد دارقطنی ست خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن توهم ست و صواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال ست و در رفع و وقف وی اختلاف نموده اند و گفته صواب وقف ست و نیز وی منقطع ست و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه ست درین باب در روی عمرو بن حصین ست و او متروک ست و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی ست معلول ست و حدیث عایشه که نزد دارقطنی ست در روی محمد بن ازهر ست و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد دارقطنی ست از طریق عبد الحکیم از انس وی ضعیف ست پس ثابت شد که حدیث الأذنان من الراس بجمیع طرق خود صالح احتجاج نیست و در موطا بابی عقد کرده که مستحب مسح الأذنين بماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یأخذ الماء باصبعيه لأذنيه و در مصفی زیر آن گفته اما حدیث الأذنان من الراس اگر صحیح می شد دلالت میکرد بر کفایت مسح اذنین از مسح راس و این خلاف اجماع ست انتهی و حدیث باب صحیح ست چنانکه مصنف گفت أخرجه البيهقي وإسناده صحيح وصححه الترمذي أيضا پس معارض نشود او را حدیث ضعیف و راجح نشود مای واحد برمای جدید زیراکه ترجیح فرع تعارض ست کما تقرر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که دران مسح أذنین با راس آمده جواب ازان گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست و تاویل عدم بقای بلل در دست بعیدست زیراکه در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و مشعر باشد بانعدام بلل سابق موجود نیست و اگر فرض کنند که گوشها از سرست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت ست از انکه بآب سر باید کرد یا بآب جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که بآب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضوست بلکه دو عضوست و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند و مسح هر دو بیک آب بران بنا نمایند لازم آید که بینی و دهان را که از وجه ست و نسبت بگوش از سر اَدخَل ست بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق با وجه یک عضو گویند و هذا خلف و روایت ابن خزیمه و غیره را دلالت بر اتحاد أذنین با راس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح ست و مطلق محمول ست بر مقید در روایات دیگر که دران تصریح بتجدید آب وارد شده اصح اند ازین وهو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم ست در صحیح وی باین وجه که روایت عبد الله بن زید ست بلفظ باین لفظ ومسح برأسه بماء غير فضل يديه و مسح کرد آنحضرت سر خود را بآبی که جز آب زیادتی هر دو دست ست وهو المحفوظ و همین لفظ محفوظ ست نزد اهل معرفت بحدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در روایت مذکور بهمین لفظ ست و همین ست در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده و در سبل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیرست از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارند احادیث و حدیث

مفهوم میشود آنست که مسح بر عمامه تنها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت ست و در حدیث مسلم ثابت
شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه اتمام فرمود پس هر وقتی که عسیر شود رفع عمامه مستحب ست اکمال مسح بر عمامه انتهی آنا در سفر السعادة گفته
که مسح سر اگاه به همه سر کردی و گاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهی شارح گفته این در بعض احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند در اول بود و بعده منسوخ شد
انتهی گوییم دعوای نسخ محتاج سند مساوی یا مقدم ست مجرد احتمال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوة گفته مسح بر دستار محمول بر انست که چون باداء فریضه
مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و این سنت که مسح تمام سر ست بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و تنظیف
فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض ست که مسح تمام سر ست که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و توربشتی گفته تواند که وهم راوی باشد شاید که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه
بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر
قول که فرمود و علی الخفین یعنی مسح کرد بر هر دو موزه ناظر درین معنی ست و توربشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث
و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام بر خلاف آنست انتهی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور
و اشتهار مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام الشیخ گوییم بعد ورود نص در مسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن ست بمجرد حمل و احتمال وهم که توربشتی
کرده انکار از سنیت وی نتوان کرد و چرا بر احوال متعدده فرد و نباید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم
اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخراج بهر دو نموده وهم کرده **وعن جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام السلمی**
الانصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان ست کثیر الحدیث بود حاضر شد او و پدر او عقبه ثانیه را و بخاری گفته که بدر را هم حاضر شده اما اصح آنست
که حاضر نشده و بعد از وی در هیژده مشهد همراه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام از وی روایت
دارد قدوم آورده بود شام و مصر را روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة اربع و سبعین وقیل غیر ذلک وله اربع و تسعون سنة و هو آخر من مات بالمدینة
من الصحابة فی قول کنیت او ابو عبد الله ست از نقبای انصار بود رضی الله عنه میگوید **فی صفة حج النبی** در بیان حج آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان خدا **اخرجه النسائی هکذا بلفظ الامر** روایت کرد
این حدیث را نسائی همچنین بصیغه امر که از اقسام انشا ست **وهو عند مسلم بلفظ الخبر** و این حدیث نزد مسلم بصیغه خبر ست یعنی شروع میکنم
بچیزی که شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این ست که برآمد آنحضرت از دروازه حرم بعد طواف که برای عمره کرده بود بسوی صفا و چون نزدیک
شد بدان خواند این آیت إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ و گفت شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا بصیغه فعل مضارع پس شروع
کرد سعی از صفا بسبب بدایت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد مصنف این پاره را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در باب الحج خواهد آمد برای افاده این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم ست و وی ابتدا
بذکر نکرده مگر بچیزی که مستحق بدایت ست در فعل چه مقتضای بلاغت همین ست سیبویه گفته عرب مقدم نمیکنند مگر چیزی را که مهتم بالشان باشد
زیرا که لفظ عام ست و عام مقتصر بر سبب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا که کلمه ما موصوله ست و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت وضو یعنی
قوله تعالی فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ داخل ست زیر امر قوله
صلی الله علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به پس واجب ست بدایت بغسل وجه پس بچیزی که بعد اوست علی الترتیب اگرچه آیت تقدیم مبنی بر یسری نکرد از یدین

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأتم فابدؤا بميامنكم چون وضو کنید شما پس آغاز کنید بجانبهای راست خود ودر لفظی
بایامنکم آمده وهر دو بیک معنی ست اول جمع میمن وثانی جمع ایمن اخرجه الاربعة یعنی ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه واخرجه ایضا ابن حبان
والبیهقی والطبرانی وزیاده کردند درروی اذا لبستم ابن دقیق العید گفته هو حقیق بان یصح وصححه ابن خزيمة وحدیث دلیل ست بر بداءت
بمیامن نزد وضو در شستن هر دو دست وهر دو پا واما غیر دست وپا پس ظاهر شمول اوست زیراکه قائل نیست هیچ یکی بدان درین هر دو ورنه وارد می شد
درحدیث تعلیم بخلاف یدین ورجلین که وارد ست احادیث تعلیم بتقدیم یمنی درین هر دو بر یسری درحدیث عثمان که گذشت وآیت مجمل بود سنت بیان وی
کرده وآنچه از علی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشمالی بدأت ام بیمینی اذا اتممت الوضوء رواه الدارقطنی والبیهقی واین منقطع ست حجت بدان قائم نیست
وعن المغيرة بن شعبة صحابی ثقفی مشهور ست اسلام آورد عام خندق وقدوم آورد بهجرت اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص
معاویه بن سفیان وصاحب رای ومشورت اوست نزول کرد کوفه را ومرد آنجا درسنه پنجاه وپنج بعمر هفتاد ونه سال درحالیکه عامل بود بران از طرف معاویه
کنیت او ابوعبدالله یا ابوعیسی ست مغیره بضم میم وغین معجمه مکسوره وشعبه بضم شین معجمه وسکون عین مهمله وبای موحده مفتوحه ست ان النبي صلى الله
عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته بدرستیکه وضو کرد آنحضرت پس مسح کرد بر موی پیشانی خود این حدیث حجت ابوحنیفه است در فرضیت
مسح چهارم حصه سر گویند ناصیه نام چهارم حصه سر ست از جانب پیش اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر ناصیه نکردی واگر بکمتر ازان واجب
بودی ادای فرض نمی کردی ولیکن مسح بیان جواز آنرا نیز کردی وآیت قرآن مجمل ست حدیث بیان وی کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ
خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة الراس مع مالک انتهی مذهب مالک وجوب مسح تمام سر ست ودر مصفی گفته ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتهی
یعنی کل یا بعض سر اگرچه دو سه مو باشد وعمده مذهب احمد روایات مختلف ست موافق هر یک از ائمه ثلثه واغلب روایات موافق مذهب مالک ست ودر روایتی
مسح اکثر سر وشوکانی گفته مسح بعض سر ومسح بر عمامه هم کافی ست انتهی ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه وزید بن علی وابوحنیفه
گویند جائز ست اقتصار وحافظ ابن القیم گفته صحیح نشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعض راس البته لیکن بود
چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عمامه چنانکه درین حدیث مغیره است ودارقطنی ذکر کرده که این را هفتاد کس روایت کرده اند واما اقتصار بر عمامه بمسح
پس قائل نشدند بآن جمهور وابن القیم گفته وی صلی الله علیه وسلم گاهی مسح بر سر میکرد وگاهی بر عمامه وگاهی بر ناصیه وعمامه هر دو وعلى العمامة ومسح کرد بر دستار
ومؤید اوست روایت بخاری از حدیث عمرو بن امیه ضمیری وروایت مسلم از حدیث بلال باین لفظ که مسح کرد بر خفین وبر عمامه وروی مثله احمد عن سلمان
وابوداؤد واحمد عن ثوبان وثابت شده است مسح بر سر تنها وبر دستار تنها وبر سر وعمامه هر دو وهمه صحیح وثابت ست وحدیث ثوبان مشعر ست باذن مسح
بر عمامه بعذر ولفظ وی نزد احمد وابوداؤد این ست فرستاد آنحضرت سریه ورسید بایشان سردی پس هرگاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از رسیدن
برد پس حکم فرمود بآنها که مسح کنید بر عصائب وتساخین ودر اسنادش راشد بن سعد ست خلال در علل گفته احمد فرمود نمی تواند شد که راشد از ثوبان
شنیده باشد زیراکه ثوبان پیشتر مرد ودر سفر السعادة گفته هرگاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم ست در
حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه وبر عمامه کذا فی الفتح ونزد حنفیه مسح بر عمامه برای تکمیل ست وتنها بر عمامه درست نیست وامام محمد در موطا آورده که گفت
مالک رسید بما از جابر بن عبدالله که او را پرسیدند از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکنند وباین اخذ کرده ایم ما وهمین ست قول ابی حنیفه
ونافع میگوید دیدم صفیه بنت ابی عبید را که زن عبدالله بن عمر بود وضو میکرد ومیکشید خمار خود را ومسح میکرد بر سر ورسیده است بما که در اول اسلام
مسح بر عمامه بود پس ازان منسوخ ومتروک شده واز هشام بن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را ومسح میکرد ودر مصفی گفته آنچه ازین آثار

نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را نبرد و درین باب حدیثهاست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض ست
برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض ست برای حجت زیرا که حسن ست و معتضد باحادیث دیگر وارده درین باب و درین حدیث دلالت ست بنفی وضوی
غیر ذاکر تسمیه و مفید اشتراط اوست بعضی گویند انعدام وی موجب انعدام وضوست تا بوجوب که اقل مفاد ست چه رسد و تقیید وجوب بذکر برای جمع ست درمیان
این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت ﷺ هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت
پاک شد همان اعضای وضوی وی اخرجه الدارقطنی والبیهقی و روایت کرده اند آنرا ترمذی و ابوداود و نیز از ابوهریره و دارقطنی از ابن مسعود و تمسک
حنفیه همین حدیث ست گویند که تسمیه در اول وضو سنت ست یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال ست و این امارت سنیت و استحباب ست
ولیکن در اسناد این حدیث متروک ست و در اسناد روایت دارقطنی و بیهقی از ابن مسعود هم متروک ست و در روایت ابن مردویه از ابی هریره نیز دو کس
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگرچه دلالت برین نیست که نیست وجوب تسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم مواخذه
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و بالجمله مذهب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین ست که تسمیه در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضوست چنانکه
زرکشی در شرح خرقی گفته و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب ست بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی
که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیم رح در اعلام الموقعین زیاده بر پنجاه دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست
که حق با اوست و در حجة الله البالغة گفته حدیث محمول ست بر تذکر قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود درین صورت صیغه لا وضوء مقصور باشد
بر ظاهر خود و محتمل ست که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن ولیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید ست مخالف ظاهر انتهی
و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری ست و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب ست انتهی اخرجه احمد وابوداؤد
وابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش یعقوب بن سلمه لیثی عن ابیه عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف ست بخاری گفته
شناخته نمی شود برای وی سماع از پدرش و نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقهاست هکذا فی التقریب للمصنف ومثله فی سنن البیهقی و در تلخیص
گفته او را طریق دیگرست نزد دارقطنی و بیهقی ولیکن آن طریق نیز ضعیف ست و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امرست اذا توضأت فقل
بسم الله والحمد لله فان حفظتک لا تزال تکتب لک الحسنات حتی تحدث من ذلک الوضوء ولیکن سند این حدیث واهی ست وللترمذي
ولابن ماجة واحمد و نگفت والترمذی زیرا که ترمذی این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغییر عبارت برای این اشارت ست و نیز
این را از ابوهریره روایت نکرده بلکه عن از سعيد بن زيد آورده کنیت سعید ابوالاعور ست عدوی ست یکی از عشره مبشره مسلمان شد
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت ﷺ جز بدر که در انوقت با طلحه بن عبیدالله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت ﷺ برای او سهم برآورد
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب رض زوجه او بود و اسلام عمر بسبب وی ست مردی اطول اشعر بود در عقیق بمرد و بمدینه آورده دفن کردند در سنه پنجاه و یک
بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی راوی ست نحوه مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و بزار و احمد و ابن ماجه و دارقطنی وغیرهم
ترمذی گفت محمد یعنی بخاری گفته که این حدیث احسن چیزی ست درین باب لیکن ضعیف ست زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این
اصح احادیث ست وابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبدالرحمن بن ابی سعید عن ابیه ابی سعید الخدری باین لفظ روایت کرده اند
که نیست نماز مر کسی را که وضو نیست و نیست وضو مر کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکانی اخرجه احمد وابوداود والترمذی فی العلل والدارقطنی
وابن السکن والحاکم والبیهقی و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگرست از حذیفه نزدیک دارقطنی

ورجلَین وحدیث بیان آن نمود وحنفیه ودیگران بعدم وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند واستدلال ایشان بحدیث ابن عباس ست که وضو کرد آنحضرت پس شست روی خود وهر دو دست خود را پستر هر دو پای خود را پستر مسح کرد سر خود را ببقیهٔ آب وضو ولیکن این حدیث را طریقی صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام ست واَولی آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد ومتصل بحدیث ابوهریره ذکر می نمود زیرا که در دلالت هر دو قریب یکدیگر اند والله اعلم **وعنه** وهم روایت ست از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ ادار الماء علی مرفقیه بود آنحضرت چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر هر دو آرنج خود تمام روایت این ست پس فرمود این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو وگفت همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ودر روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو وهر دو دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را واین بیان چیزی ست که در قرآن آمده پس استفاده شد که غایت داخل ست در ما قبل خود قال الله تعالی فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ در مسوی گفته مرفقین وکعبین داخل اند در غسل انتهی وشوکانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آرنج خود انتهی ودلیل بران همین آیت کتاب ونص سنت ست واین صریح ست در دخول غایت در مُغَیّا وزیاده کرد در مصفی که غسل یدین تا مرفقین فرض ست بآن معنی که مرفقین داخل حکم غسل باشند وهمچنین ست حال در کعبین باجماع جمهور امت وظاهر لفظ شاهد آنست واگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض ست غسل باقی اگر کسی گوید که یک دست ویک پای شستن فرض ست وشستن دست وپای دیگر واجب زیرا که مقابلهٔ جمع بجمع مقابلهٔ واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع ست انتهی اخرجه الدارقطنی نسبت ست بسوی دارقطن که محلهٔ کلان ست از بغداد ووی حافظ فقیه ست بر مذهب شافعی عارف بود باختلاف فقها ابن خلکان گفته ولادت وی در ذی قعده سنه ست وثلث مائة شده ووفات یوم الاربعا هشتم یا دهم ذی قعده وقیل ذی الحجه سنه خمس وثمانین وثمان مائة فی بغداد شیخ ابوحامد اسفراینی بروی نماز گذارد وقریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابوالحسن ست ونام علی بن عمر بن احمد بن مهدی انتهی ذهبی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العدیم النظیر صاحب السنن سمع من عوالم وبرع فی هذا الشان وحاکم گفته دارقطنی اوحد عصر خود گردیده در حفظ وفهم وورع وامام در قرائت ونحو واو را مصنفاتی ست که ذکرش دراز ست وگواهی میدهم که پیدا نشد بر ادیم زمین مثل وی وخطیب گفته وی فرید عصر وامام وقت خود بود ومنتهی شد بسوی وی علم اثر ومعرفت علل واسمای رجال با صدق وثقت وصحت اعتقاد وائمهٔ حدیث در ثنا بر وی اطالت بسیار کرده اند شاگرد وابوالقاسم بغوی وابوبکر بن ابی داود وابن صاعد ومحاملی وغیر هم ست ببصره وکوفه وشام وواسط ومصر راسیر کرده حاکم وعبدالغنی ومنذری وتمام رازی وابونعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه وادب وشعر از وی پرسیدند که مانند خود دیدهٔ هیچ جواب نگفت واین آیت بخواند لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ سنن او از کتب معتبرهٔ حدیث ست واعلی سند او خماسی ست واول سنن او حدیث قلتین ست ودر تکثیر طرق واسانیدش مبالغه نموده پنجاه وچهار سند برای وی ذکر کرده ابونصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حال وی می پرسم که در آخرت چه شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتهی باسناد ضعیف واخرجه البیهقی ایضا باسناد الدارقطنی ودر هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عقیل ست ووی ضعیف ست تضعیف کرده اند او را احمد وابن معین وغیرهما ابوحاتم گفت متروک ست وابوزرعه گفت منکر الحدیث ست وابن حبان او را در ثقات شمرده ووی متفرد ست باین توثیق لیکن جارح اولی ست اگرچه معدل بسیار باشند واینجا خود جارح بسیار اند وتصریح کرده اند بتضعیف این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری وابن الصلاح ونووی وغیرهم ومغنی ست ازین روایت مسلم از ابوهریره کما تقدم **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه گفت ابوهریره گفت آنحضرت

وابن سعد وطبقات در باب مسح از جد طلحه بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمسح هکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت ست قال ابن الهمام
ونیز ابن الهمام این حدیث را بروایت ابوداؤد آورده وگفت سکت علیه هو والمنذری بعده ودر سبل گفته اقرب بتخییر ست وهمه سنت ست یعنی
وصل وفصل اگرچه بروایت جمع اکثر ست واصح وجمع بدو طریق ست یکی آنکه بیک غرفه وثلث وی باشد دیگر آنکه بسه غرفه بود برای هر یکی از سه بار
یک غرفه اخرجه ابوداؤد باسناد ضعیف زیرا که در روی لیث بن سلیم ست واو ضعیف ست وابن حبان گفته وی قلب میکرد اسانید را
ورفع میکرد مراسیل راوی آرد از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان وترک کردند او را یحیی القطان وابن المهدی وابن معین واحمد بن حنبل ونووی
در تهذیب الاسما گفته که اتفاق کرده اند علما بر ضعف وی ومصرف والد طلحه مجهول الحال ست وحدیث را علتی دیگر ست که ذکر کرد آنرا ابوداؤد از احمد که گفت
بود ابن عیینه که انکارش میکرد ومیگفت الیش هذا طلحة بن مصرف عن ابیه عن جده وهمچنین حکایت کرد عثمان دارمی از علی بن المدینی وزیاده کرد که پرسیدم
عبدالرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمرو بن کعب ست یا کعب بن عمرو وبود او را صحبت ونقل کرد از ابن معین که محدثان میگویند که جد طلحه دیده است
آنحضرت را واهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست وابن القطان گفته علت حدیث نزد من جهل بحال مصرف بن عمرو والد طلحه است وتصریح کرده اند بآنکه
وی طلحه بن مصرف ست ابن السکن وابن مردویه در کتاب اولاد المحدثین ویعقوب بن سفیان در تاریخ خود وابن خیثمه وخلقی بسیار کذا فی التلخیص وچون
اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد وعدم وقوف اهل بیت وی بحال وی قادح نبود وحق جواز هر دو سنت یا رجحان وصل بر فصل
والله اعلم **وعن** علی رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تمضمض پس تر آب در دهن کرد صلی الله علیه وسلم واستنثر
وآب در بینی کرد ثلثا سه بار یمضمض وینثر من الكف الذي یأخذ منه الماء مضمضه واستنثار میکرد از همان کف که میگرفت
بآن آب را واین حدیث از ادله جمع ست ومحتمل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه اخرجه ابوداؤد والنسائي ودر مواهب لدنیه از نووی
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه واستنشاق پنج وجه ست اصح آنست که هر دو بسه غرفه کند اول مضمضه کند از هر واحد پستر
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحده مضمضه کند از ان غرفه سه بار پستر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه
ولیکن مضمضه کند از وی واستنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه واستنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از هر یکی سه بار پستر استنشاق کند
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه وگفته که صحیح همان وجه اول ست وواردشده بآن
احادیث انتهی غرفه بضم پری یکمشت وبفتح یکبار برداشتن بدست شیخ عبدالحق رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارت احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پستر مضمضه کرد واستنشاق نمود پستر رو شست پستر مضمضه واستنشاق
کرد پستر رو شست پستر هر دو دست این عبارت بسیار احادیث ست وظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضه واستنشاق اگرچه قطعی نیست ودر
بعض هر دو دست شست پستر مضمضه کرد پستر استنشاق پستر رو شست ولین ظاهر ست در فصل ودر روایتی از بخاری ومسلم آمده که مضمضه و
استنشاق واستنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب واین نیز محتمل هر دو وجه ست وصلا وفصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و
استنشاق بیک غرفه کرد ومذهب مشهور امام شافعی همین ست بر وجه اول از وجوه مذکور ومذهب مشهور امام اعظم فصل ست انتهی **وعن**
عبدالله بن زيد في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه وسلم ثم ادخل يده فمضمض واستنشق من كف
واحدة ففعل ذلك ثلثا پستر در آورد آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد واستنشاق نمود از یک کف وکرد این را سه بار
واین حدیث نیز از ادله جمع ست مثل حدیث اول وهر دو پاره اند از دو حدیث طویل که در صفت وضو آمده وعادت مصنف ست اقتصار کردن

وبیهقی واخرج نحوه احمد وابن ماجة من حدیث سعید بن زید وابی سعید واخرج نحوه آخرون من حدیث عائشة وسهل بن سعد وابی سبرة وام سبرة
وعلی وانس انتهی در سبل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید و ربیح ست و در هردو قدح کرده اند و مرویست درین باب از جماعهٔ مذکوره و در همه مقالات
مگر آنکه بعض این روایات تقویت بعض میکنند پس خالی نیست از قوت ولهذا ابن ابی شیبه گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه وسلم قاله وحدیث دال ست
بر مشروعیت تسمیه در اول وضو امام احمد وظاهریه فرض گویند بر ذاکر و ناسی وحنفیه وشافعیه سنت گویند و دلیل ایشان حدیث ابی هریره ست که هرکه ذکر کرد
خدارا در اول وضو پاک شد جسد او همه و هرکه نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضو اخرجه الدارقطنی وغیره واین حدیث ضعیف ست بیهقی در سنن
بعد اخراج وی گفته در وی ابوبکر داهری ست و او ضعیف ست غیر ثقه نزد اهل علم بحدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذاکر و ناسی
و گفته که اول در حق عامد ست واین در حق ناسی ست و این حدیث ابی هریره اگرچه ضعیف ست لیکن حدیث توضأ کما امرک الله معاضد اوست در دلالت
بر عدم وجوب واین دلیل ست بر آنکه مراد نفی وضوی کامل ست و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما باین لفظ ندیده ایم و اما اینکه
آن مثبت و دال ست بر ایجاب پس راجح باشد پس جوابش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف ست و حدیث
کل امر ذی بال دال ست بر سنیت و حدیث باب بر مطلق شرعیت و اقل وی ندبیت ست انتهی کلام السبل و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لا وضوء
ظاهرش عدم صحت وضوست راسا زیرا که اصل در نفی حقیقت ست و تاویل بعدم کمال کما تقدم بعید ست پس راجح حمل بر حقیقت باشد و قال احمد
لا یثبت فیه شیء و گفت امام احمد ثابت نیست در وی چیزی معتد به **وعن طلحة** هو ابو عبد الله بن مصرف بضم میم و فتح صاد
مهمله و کسر رای مشدده و فاء عن ابیه مصرف عن جده کعب بن عمرو الهمدانی و بعضی گویند ابن عمر ست بضم میم وابن عبد البر گفته اشهر
ابن عمرو ست بالفتح و او را صحبت ست بعضی انکار کرده اند صحبت او را قاله عبد العظیم در سبل گفته نیست وجه برای انکار آن گویم مسلم بطلحه احتجاج
کرده است وجد او را در صحابه شمرده کذا فی اسد الغابه وطلحه یکی از اعلام اثبات تابعین ست وفات کرد در سنه یکصد و دوازده قال گفت جد طلحه
در آمدم بر رسول خدا و وی وضو میکرد و روان بود آب از روی و ریش وی بر سینه فرایت پس دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را
یفصل بین المضمضة والاستنشاق فصل میکرد در مضمضه و استنشاق و فصل آنست که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه
یکبار یا دوبار یا سه بار بآب جدید کرده باشند و احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسه غرفه و در بعضی بیک غرفه بفصل و وصل و مشهور از مذهب
امام ابوحنیفه فصل ست زیرا که دهن و بینی هرکدام عضوی ست جدا پس وظیفه غسل هریک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا واین وجه در حقیقت برای
ترجیح فصل ست بموافقت وی مر قیاس را نه تعلیل در مقابلهٔ نص و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح ست چنانکه در علوم اصول مقرر شده و شمنی از فتاوای
ظهیریه نقل کرده که وصل هم جائز ست نزد ابوحنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضه و استنشاق جائز ست و جدا جدا کردن
هریک بآب جدید دوستر دارم پس خلافی در میان نماند و دلیل حنفیه همین حدیث طلحه است و لفظ وی بروایت طبرانی و ابوداود این ست که طلحه از
پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد آنحضرت پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق نمود سه بار و گرفت هر بار آب جدید و در سفر السعادة
گفته که آنحضرت مضمضه و استنشاق را گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار
داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهی این عبارت ناظر ست در عدم ثبوت
این حدیث نزد وی و حال آنکه درین باب احادیث هست از علی و عثمان که آن هردو جدا جدا کردند مضمضه و استنشاق را و گفتند همچنین دیدیم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو علی بن السکن فی صحاحه و این مؤید صحت حدیث طلحه است و اهل ایشان تصحیح کرده اند بصحت وی

واغتسل بالصاع غسل میکرد بیک صاع وصاع چهار مُد ست آه [و] گاهی غسل میکرد بزیاده از صاع تا پنج مد و در روایتی وضو بمد آمده وغسل بصاع وگفته اند مقصود ازین تعیین تحدید نیست که بزیاده وکم ازان درست نباشد فضیلت در شستن تمام شستن ست بی اسراف بهرقدر که باشد واگر بقدر کفایت کند وآن گردانیدن آب ست بر عضو نیز روا ست متفق علیه واین حدیث را لفظهاست ولابی داوُد والنسائی وابن ماجة من حدیث عایشة نحو حدیث الباب وللابی داوُد وابن ماجة وابن خزیمة من حدیث جابر مثله وصححه ابن القطان کذا فی التلخیص وظاهر حدیث دران ست که این منتهای وضو وغسل آنحضرت بود واین منافی نیست بحدیث عایشة نزد بخاری که در وی این ست که وضو کرد ازیک آوند که او را فرق میگفتند یعنی فا وراوآن آوندی ست که گنجایش شانزده رطل میکند زیراکه درین حدیث ذکر پُر بودن وی از آب نیست همین قدر ست که یک آوند که اینقدر گنجایش دا ازوی وضو کرد پس از بعض آب کرده باشد واین حدیث انس وحدیثی که از عبد الله بن زید گذشت مشعر اند بتقلیل وضو واکتفا کردن بر یسیر ازوی وبعضی گفته مکروه داشته اند اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبعضی گفته فرق بفتحتین آوندی ست که سه صاع را گنجایش کند وآن بحساب صاع مدینه شانزده رطل ست مترجم گوید این تقدیر برای تعیین وتحدید نیست زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند وحالت قصد ازالهٔ درن وتبرد وغیر آن مختلف میگاهی آنحضرت بسه صاع غسل میکرد وگاهی بکمتر ازان چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد بیک صاع تا پنج مد ووضو میکرد بیک مد صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل وثلث رطل ست ومد ربع صاع را گویند وآن بحساب صاع مدینه یک رطل وثلث رطل خواهد بود انتهی ومصنف اگر این حدیث را مقدم میکرد وبران حدیث یا آنحدیث را موخر میکرد اولی می بود برای حسن ترتیب وعن عمر بن الخطاب القرشی کنیت او ابو حفص مجتمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کعب بن لوی اسلام آورد در سنه پنجم یا ششم بعد چهل کس وحاضر شد جمله مشاهد را واورا در اسلام فتوحات ومشاهد بسیارست در عراق وشام وفات یافت غرهٔ محرم سنه اربع وعشرین از دست ابولؤلؤ غلام مغیرة بن شعبه شهید شده مدت خلافت وی ده سال وشش ماه ست ابن مسعود گفته گمان دارم که اگر علم عمر را در یک پلهٔ ترازو نهند وعلم سائر احیای ارض را در پلهٔ دیگر علم عمر گران آید وگفت برد عمر نه حصه علم وبعضی علما فتاوای او در تالیف جداگانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازالة الخفا واو اول خلیفه ایست که امیر المؤمنین خوانده شد وبود دراز قامت اصلع گندم رنگ سرخ چشم وخلافت وی بعهد وتنصیص ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود ونماز گذارد بروی صهیب روایت کرده اند ازوی عشرهٔ مبشره وخلقی کثیر از صحابه وتابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ فیبلغ او فیسبغ الوضوء نیست از شما هیچ یکی که وضو کند پس تمام وکامل میکند وضو را ثم یقول پس تر میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی برحق مگر خدای تنها نیست او را انباز وگواهی میدهم که محمد بنده ورسول اوست الا فتحت له ابواب الجنة مگر آنکه کشاده میشود مر او را درهای بهشت ودر روایتی الثمانیة یدخل من ایها شاء یعنی هشت در در آید از هر در که خواهد اخرجه مسلم وابو داوُد وابن حبان ورواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افراد مسلم وکذا ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر کرد آنرا البغوی در آخر حدیث مسلم بروجهی که مذکور شد ورواه الترمذي وزاد وزیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکورتین این دعا را اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین بارخدایا گردان مرا از بسیار توبه کنندگان وگردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی گفت در اسنادش اضطراب ست وصحیح نمی شود در وی شئ کثیر گوییم روایت مسلم سالم ست ازین خلل واین زیادت که نزد ترمذی ست روایت کرد آنرا بزار وطبرانی در اوسط از طریق ثوبان ولفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس دمیکه فارغ شد از وضوی خود گوید اشهد الخ ورواه ابن ماجة من حدیث انس وابن السنی فی عمل الیوم واللیلة والحاکم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید ولفظ وی این ست هر که وضو کند وگوید

برموضع بحث و حق آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرۀ آنحضرت بود در سنن و مستحبات و محل مضمضه و استنشاق و کیفیت آن وصلاً و فصلاً نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد ترمذی و ابوداؤد باین لفظ است که گفت دیدم رسول خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف این را سه بار نمود انتهی و استنشاق آنحضرت بدست راست بودی و استنثار بدست چپ چنانکه دارمی از عبد خیر آورده بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس درآورد دست راست خود در آوند پس پر کرد بآب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ و کرد این را سه بار بعده گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضوی رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن** انس رضي الله عنه قال رأى النبي گفت انس دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم رجلا مردی را وفي قدمه مثل الظفر لم يصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك و در پای او مانند ناخن خشک است که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را الظفر بضم ظا و فا و در وی لغتهاست اجود آنها همین است که ذکر کرده شد و جمع وی اظفار است و جمع الجمع اظافیر و این حدیث دلیل است بر وجوب استیعاب اعضای وضو بآب نصاً در پا و قیاساً در غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث ویل للاعقاب من النار و این در حق جماعتی فرموده که اعقاب را نشسته بودند و باین رفته اند جمهور و در حنبل گفته و مروی است از ابوحنیفه که معاف است از نصف عضو یا ربع یا اقل از درهم بغلی در کتب مقالات این روایات از وی بر محکی است و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه نیست و نه هیچ یکی از اتباع او انتهی و معمولات فقهیه گفته در شستن هر دو پا مبالغه تمام می نمودند و میفرمودند خلقت رجل مثل خلقت ابل است یعنی بسیار کج و نا راست واقع شده که آب را بآسانی بران جاری نمی توان کرد مگر بتکلف و مبالغه پس باین عبارت یاران را اشارت بمبالغه در شستن این هر دو اعضا می نمودند انتهی و در قول جمیل است و تنهای من صفات العالم الربانی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فی الوضوء والصلوة بان یری احدا لا یستوعب الغسل فینادی ویل للاعقاب من النار و لا یتم الطمانینة فیقول صل فانک لم تصل و فی اللباس و الکلام وغیر ذلک انتهی اخرجه ابوداؤد والنسائي واحمد وابن ماجة وابن خزيمة والدارقطني و گفت دارقطنی متفرد است بدان جریر بن حازم از قتاده و او ثقه است و روایت کرد آنرا ابوداؤد از طریق خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این است دید آنحضرت مردی را که میگذارد ظهر و در پای وی لمعه بود بقدر درهم که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را باعادهٔ وضو و نماز بیهقی گفته این حدیث مرسل است و کذا ابن القطان و در وی بحث است اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم این اسناد جید است گفت آری گفتم اگر مردی از تابعین گوید حدثني رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منذری در وی اعلال کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرده از بحیر که وی مدلس است لیکن در مسند و مستدرک بتصریح بقیه است بحدیث و در وی از بعض ازواج آنحضرت است و نووی قول مجمل گفته و در شرح مهذب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد است و درین اطلاق نظر است بنا بر طرق مذکوره کذا فی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل است بر وجوب موالات بسبب آنکه حکم باعادهٔ وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل دران بلکه مراد تشدید در انکار است بران و اشارت است باینکه تارک بعض تارک کل است و ضعف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد او را باعادهٔ وضو مراد بدان غسل متروک است و تسمیهٔ وی باعاده باعتبار ظن متوضی است که وی برگمان وضوی کامل نماز گذارد و تسمیهٔ وی بوضو لغوی است و حدیث دال است بر آنکه حکم جاهل و ناسی حکم عامد است **وعنه** و هم روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یتوضأ بالمد وضو میکرد بمُد بالضم یک رطل و ثلث رطل عراقی است و رطل بست استار و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه است و بقولی مُد دو رطل است و دلالت ظاهر احادیث هم برین است چه در بعضی احادیث وضو بمُد واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی بدو رطل و تطبیق دران آنست که مصداق هر دو یکی باشد

میکرد آنحضرت بر هر دو موزه و ابو القاسم بن منده اسمای راویانش در تذکرهٔ خود ذکر کرده و شمار آن بهشتاد صحابی رسیده و قائل شده بمسح علی بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بجلی و غیرهم ابن المبارک گفته نیست در مسح علی الخفین میان صحابه خلافی زیرا که از هر که از انکار روایت انکار آمده هم از وی اثبات وی مروی شده و ابن عبد البر گفته نشنیدیم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن مگر از مالک با آنکه روایات صحیحه از وی مصرح ست باثبات آن و مگر از عائشه و ابن عباس و ابو هریره و تصریح کرده جماعتی از حفاظ بمتواتر بودن حدیث مسح موزه و روایت کرده اند آنرا عشرهٔ مبشره کرخی گفت می ترسم کفر را بر کسی که قبول نمیدارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی وارد شده در حیز تواتر ست و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار روشنی مانند آفتاب و به قال الشافعی رح و مرویست از هدویه و امامیه و خوارج عدم جواز وی بدلیل قوله تعالی وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ گفته اند این آیت متعین کرد غسل رجلین را پس مسح وی روا نباشد زیرا که کعبین مباشر رجلین اند پس غسل متعین و همچنین احادیث تعلیم متعین اوست و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ ست بآیت مائده و دلیل نسخ قول علی کرم الله وجهه ست که سابق شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس ست که مسح نکرد آنحضرت بعد مائده و جوابش آنست که نزول آیت وضو در غزوهٔ مریسیع ست و مسح آنحضرت در غزوهٔ تبوک بوده و مریسیع قبل وی ست باتفاق پس متقدم ناسخ متاخر چه قسم تواند شد دیگر آنکه اگر تاخر مائده فرض کنیم تاهم منافاتی میان مسح و آیت نیست زیرا که قوله ارجلکم مطلق ست و احادیث مسح علی الخف آنرا مقید کرده یا عام ست و این احادیث مخصص اوست و حدیث علی و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول بالمسح ست که ثابت ست از انها و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود ست که حدیث جریر بجلی ست چه وی هرگاه روایت کرد که آنحضرت را دیده که مسح کرد بر هر دو خف خود او را گفتند که آیا این پیش از مائده بود یا بعد وی گفت وهل اسلمت الا بعد المائدة و این حدیث صحیح ست و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافی جواز مسح بر خفین باشد زیرا که ورود وی درباره کسی که خف نداشت پس دلالت وی بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مائده قرات جر هم ثابت شده بطریق عطف بر ممسوح که آن راس ست پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و باین وجه ثبوت مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التی توجه به قراءة الجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط ست یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حدثی رو داد بر آن مسح کند و این بر تقدیر ارادهٔ طهارت کامل از طاهرتین ست کما سبق و محتمل که آن هر دو طاهر باشند از نجاست و این مروی ست از داؤد و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه مستفاد از مسمای خف آنست که کامل باشد زیرا که متبادر نزد اطلاق همین ست و آن این ست که باشد ساتر قوی مانع از نفوذ ماء غیر مخرق پس مسح کرده نشود بر موزهٔ غیر ساتر کعبین و نه بر مخرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر منسوج زیرا که مانع نیست از نفوذ آب و نه بر مغصوب در تصحیح گفته حد خف ساتر موضع فرض ست که ممکن باشد تتابع مشی در آن مسافر او در حاجات خود نزدیک حط و ترحال و غیر آن نه منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پائتابه جامه و بنات و نه جرموق که خفی بالای خفی دیگر پوشند و ملبوس قدم چند قسم ست خف و نعل و جورب و جرموق و هر یکی را بر دیگری استعمال نکنند پس نعل ساتر تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این صفتی نفیسی پیدا شد در حد خف و ستر ساق بالای شتالنگ لغو ست زیرا که فرضیت غسل بر ایران موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم و اعضای ساتر ساق دلالت کند و جورب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تصحیح آن چنین ست که نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم از آن و جرموق خفی ست که بالای خف پوشند پس از آن نیز احتراز کردیم و چون در افراد اخفافی که در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف چه خلف نظر کردیم امکان مشی در آن صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت ست بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعال نیز هم که در نعل

سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَّا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ نوشته شود در رق پس مهر کرده شود طابع پس شکسته نشود آن مهر تا روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح ست و گفت حازمی رفع وی ضعیف ست زیراکه طبرانی در اوسط گفته که رفع نکرده آنرا از شعبه مگر یحیی بن کثیر گویم دارقطنی در علل ترجیح وقف کرده و بقیهٔ کلام درین حدیث در تلخیص ست وجزری در حصن حصین برمز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل این ذکر عقب وضوست و نووی گفته اصحاب ما میگویند عقیب غسل هم مستحب ست واینجا باب وضو منتهی شد و ذکر نکرده مصنف از اذکار درین باب مگر حدیث تسمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر بر اول هر عضو پس فرو گذاشت ذکر آنرا بسبب اتفاق اهل حدیث بر ضعف آن نووی گفته ادعیه که در اثنای وضوست لااصل لها ست و ذکر نکرده اند آنرا متقدمین و ابن الصلاح گفته لم یصح فیه حدیث و حسن گفته حسن ختم مصنف باین دعا که نزد تمام وضو گفته میشود غیر مخفی ست و تعقیب وضو بمسح علی الخفین برای آنست که از احکام وضوست پس گفت

بابُ المسح علی الخفین

باب در بیان ادلّهٔ شرعیه مسح بر موزه ها و مخفی ست بدان نعل چرمین که پوشد کعبین را عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ گفت مغیره كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودم همراه آنحضرت یعنی در سفر کما صرح به البخاری و نزد مالک و ابوداؤد و تعیین سفر آمده یعنی غزوهٔ تبوک که آخرین غزوات آنحضرتؐ ست و تعیین نماز که آن نماز صبح ست پس برآمد آنحضرتؐ بصحرا برای قضای حاجت انسانی پس بردا شتم با آنحضرتؐ آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند پیش از نماز بامداد پس هرگاه که برگشت آنحضرتؐ از جانب صحرا آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک از اداوه پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی جبه بود از پشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جبه پس بیرون آورد هر دو دست خود از زیر جبه و انداخت جبه بر هر دو دوش مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه فَتَوَضَّأَ پس شروع کرد وضو کما تقدم و صرحت به الاحادیث چه در لفظ تمضمض و استنشق ثلث مرات آمده و در لفظی مسح براسه پس مراد بقوله فتوضأ اخذ فیه یا نه آنکه استکمال وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ ست فَأَهْوَيْتُ لِأَنْزِعَ خُفَّيْهِ پس دست برآوردم و خواستم تا بکشم موزه های آنحضرت صلی الله علیه وسلم را قَالَ دَعْهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ فرمود بگذار و مکش موزه ها را زیراکه در آوردم پایها را در حالیکه پاک اند یعنی پوشیده ام بعد از طهارت در مصفی گفته ظاهر از لفظ طاهرتین آنست که طهر شرعی که کمال وضوست اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پای را در وضو شست و موزه پوشید بعد از آن پای دیگر شست و موزه دیگر پوشید مسح صحیح ست این هم محتمل ست والله اعلم فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از آن سوار شد و سوار شدم من پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه او شان استاده بودند بنماز و میگذارد نماز بقوم عبدالرحمن بن عوف و گذارده بود یک رکعت پس هرگاه که آگاه شد با آنحضرتؐ و دید که حضرت حاضر اند پس شروع کرد پس اشاره کرد رسول خدا او یافت یک رکعت را با وی پس هرگاه سلام کرد برخاست آنحضرتؐ و برخاستم من با آنحضرتؐ و گذاردیم رکعتی که سابق شده بود ما را و نگذارده بودیم با قوم رواه مسلم مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی ست از مغیره بشصت طریق و ابن منده منجمله آن چهل و پنج طریق ذکر کرده و حدیث دلیل ست بر جواز مسح بر خفین در سفر زیراکه این حدیث ظاهر در آن ست کما عرفت و اما حضر پس کلام در آن در حدیث سوم که می آید خواهد آمد و علما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز وی اند در سفر باین حدیث و در حضر باحادیث دیگر احمد بن حنبل گفته و لدرست در آن چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته در روی از چهل و یک صحابی روایت ست و حافظ ابن عبدالبر در استذکار گفته روایت کرده اند از آنحضرتؐ مسح را بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را هفتاد کس از اصحاب رسول خدا که مسح

امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر سفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر ست چنانکه صحب جمع صاحب وتجر جمع تاجر ورکب جمع راکب ان لا ننزع خفافنا بکسر خا اینکه نکشیم موزهای خود را از پایها ثلثة ایام ولیالیهن سه روز وشبهای آنها الا من جنابة مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست وموزها را باید کشید و [redacted] وبول ونوم ومگر در وضو کردن از غائط و بول و نوم که درین چیزها نمی باید کشید وهم بران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب قاعدهٔ عربیت کلامی هست که در شروح مبسوطه مذکور ست اخرجه النسائي والترمذي واللفظ له وابن خزيمة وصححه ورواه الشافعي واحمد وابن ماجة وابن حبان والبيهقي والدارقطني ترمذی از بخاری نقل کرده که این حدیث حسن ست بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی وصححه الترمذي والخطابي وحدیث دلیل ست بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز و در وی دلالت ست بر اختصاص وی بوضو نه غسل و هو مجمع على ذلك وظاهر قولش که امر میکرد ما را وجوب ست لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده وعلما اختلاف کرده اند در آنکه افضل چیست مسح بر خفین یا خلع هر دو وغسل قدمین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این ست که مسح افضل ست ونووی گفته اصحاب ما تصریح کرده اند باینکه غسل افضل ست بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر اتمام گفته اند واین حدیث دلیل مالک ست چه مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را وامام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود حال آنکه اکثر احادیث وآثار مرویهٔ مالک در مقیم ست وشیخ ابن حجر گفته روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا وبعض گویند توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصهٔ نفس خودش بود اما فتوای او بر جواز ست ومثله روی عن ابی ایوب الانصاری گوییم کتب فقه مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر وحضر ودر حضر السفا دقيق گفته در اخبار صحیحه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر وحضر مسح بر موزه کشیدی ومدت حضر یک شبانروز فرمود ومدت سفر سه شبانروز انتهی

وعن علي بن ابي طالب كرم الله وجهه ورضي الله عنه قال جعل النبي صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام ولياليهن للمسافر ويوما وليلة للمقيم يعني في المسح على الخفين گفت علی گردانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز وشبهای آنها برای مسافر ویک روز ویک شب برای مقیم وقوله یعنی الخ مدرج ست از کلام علی یا غیر وی از رواة وحدیث دلیل ست بر توقیت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف وبر مشروعیت مسح برای مقیم نیز وبر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز وشب وزیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق ست برخصت از مقیم بنا بر مشقت سفر ودرین حدیث حجت ظاهر ست برای مذهب جمهور وهمین ست مذهب ابو حنیفه وشافعی واحمد وجماهیر علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم ومالک گفته مسح کند وتوقیت نیست واین قول قدیم شافعی ست وحجت ایشان حدیث ابی عماره ست که بیاید وهو ضعیف بالاتفاق اخرجه مسلم وابو داود والترمذي وابن حبان من حديث شريح بن هاني ولفظ وی این ست گفت آمدم عایشه را سوال کننده از مسح بر خفین پس گفت بر تو باد بعلی بن ابی طالب یعنی از وی بپرس کرم الله وجهه مروی ست این حدیث از هیژده صحابی که مذکور اند در جمع الجوامع سیوطی واحمد از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوهٔ تبوک سه شبانه روز مسافر را ویک شبانروز مقیم را وگفت احمد که این اجود احادیث مسح على الخفين ست زیرا که در غزوهٔ تبوک ست وآن آخر غزوه هست که غزا کرد رسول خدا وآخر فعل اوست وعن ثوبان بفتح مثلثه تثنیهٔ ثوب کنیت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن ست ابن عبد البر گفته اول اصح ست ابن بجدد بضم موحده وسکون جیم وضم دال مهمله یا او وقیل ابن جحدر بفتح جیم وسکون حای حطی ودر آخر را از اهل سراة ست که موضعی ست میان مکه ومدینه وقیل من حمیر در بند افتاده بود آنحضرت او را خریده آزاد کرد وهمواره ملازم آنجناب بود در سفر وحضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نزول آورد بشام پس تر رفت بسوی حمص وبعله

ستر قدمین طاقت مشی پشت کرده وشق کرده که اهل بدوی روند کجا پس قدر که اهل رفاهیت از ان منفک نیستند اخذ کرده ایم پس این عدد مترتب شد
و خفی که از نمد سازند و اسفل او را بچرم کشیف گرفته باشند حکم خف دارد وللاربعة وابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه راست از مغیره و رواه احمد
والبیهقی والدارقطنی وابن الجارود ایضا الا النسائی مگر نسائی که وی روایت این حدیث نکرده باین لفظ ان النبی صلی الله علیه وسلم
مسح اعلی الخفین واسفلهما بدرستیکه رسول خدا مسح کرد بالای هر دو موزه که بر پشت قدم ست و پایان آنرا که جانب پایان قدم ست
و گفت ترمذی که این حدیث باین لفظ معلول ست و در وی اسباب و علتهاست که قدح میکند در صحت وی و پرسیدم ابازرعه و محمد یعنی بخاری را ازین
حدیث که آیا صحت دارد گفتند این هر دو که صحیح نیست وهکذا ضعفه ابوداؤد وفی اسناده ضعف و در سندش ضعفی هست بدو وجه یکی آنکه
اتصال وی ثابت نشده دیگر آنکه مروی ست از طریق ثور بن یزید از رجا بن حیوه کاتب مغیره از مغیره و ثور از رجا سماع ندارد و نیز در اکثر طرق بی ذکر
اعلی و اسفل آمده و در لفظی علی ظاهرهما وارد شده و این موجب اضطراب ست و تفصیل ضعف در تلخیص باید جست در مصفی گفته کفایت میکند مسمای مسح
بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قید اعلی پس ماخوذ ست از اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل انتهی
وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه لو کان الدین بالرای اگر می بود کار و بار دین برای و حکم عقل و قیاس
و ملاحظه معانی لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاه هر آینه می بود پایان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح کردن بالای آن
زیرا که جانب پایان محل تنجس و تلوث ست پس تطهیر و تنظیف آن اولی و انسب باشد وقد رایت و بتحقیق دیدم رسول الله صلی الله علیه
وسلم یمسح علی ظاهر خفیه که مسح میکرد بر ظاهر یعنی بر بالای هر دو موزه خود و همچنین در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده
که داور دیکی از دو دست زیر خف و یکی را بالای خف بعد از ان کشید هر دو دست رواه مالک در مصفی گفته در صفت مسح دو روایت مختلف آمده و همه
جائز ست و واسع و حدیث مرتضی ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان ست اخرجه ابو داود و مصنف در تلخیص گفته اسناده صحیح
باسناد حسن و روی الدارمی بمعناه و درین حدیث محل مسح خفین را ظاهر کرده اند که آن ظاهر هر دوست لا غیر و علما را دران دو قول ست یکی موافق
حدیث مغیره که مسح کرد آنحضرت بر هر دو خف خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پستر مسح کرد اعلای هر دو را یک مسحه
گویا من بینم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البیهقی وهو منقطع و باین صفت رفته است شافعی و گفته که هر دو دست در آب فرو برد بعده باطن کف
یسری زیر عقب خف نهد و کف یمنی بر اطراف اصابع نهاده یمین را بسوی ساق و یسری را بسوی اطراف اصابع بکشد دوم آنکه مسح بالای خف کند
نه زیر وی و این موافق حدیث باب ست و گفته اند که قدر کافی مسح سه انگشت ست بسه انگشت و گفته اند سه اگرچه بیک اصبع باشد و گفته اند
کافی نیست مگر مسح اکثر اما حدیث علی و مغیره هر دو از ان ساکت ست آری از علی این قدر آمده که دیدم آنحضرت را می کشید بر ظاهر خف خطوط باصابع
نووی گفت این حدیث ضعیف ست و در روایتی از جابر آمده که گفت دید آنحضرت بعض آن کسان را که آموخته بود بایشان مسح که مسح کرد بدست
خود از مقدم خفین تا اصل ساق یکبار و تفریج کرد میان انگشتان خود مصنف گفته اسناده ضعیف جدا و ازینجا معلوم شد که حدیثی معتمد علیه
در کیفیت و کمیت مسح وارد نشده جز حدیث باب که در بیان محل مسح ست و ظاهر اینست که چون مکلف بکند آنچه آنرا مسح بر خف نامند لغة
کافی شود و او را و نیز از حدیث باب مستفاد شده که حکم عقل و اتباع او در برابر حکم شرع و قیاس مقابله نص باطل ست والله اعلم وعن صفوان
بفتح صاد مهمله و سکون فا ابن عسال بفتح عین مهمله و سین مهمله مشدده صحابی ست ساکن کوفه و حدیث او در ایشان ست دوازده غزوه
همراه آنحضرت کرده گویند ابن مسعود از وی روایت دارد قال گفت کان النبی بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یامرنا اذا کنا سفرا

ودر سند این حدیث وی اضطراب ست انه قال یا رسول الله امسح علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر هردو موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت دو روز فرمود آری قال وثلثة ایام قال نعم گفت وسه روز فرمود آری وما شئت وتا زمانیکه خواهی ودرینجا دلیل ست بر عدم توقیت مسح در حضر وسفر واین مروی ست از مالک وقول قدیم شافعی ست ولیکن این حدیث مقاوم مفاهیم حدیث دیگر گذشت نیست ونه منافی آنها واگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد بآن احادیث کذا فی السبل ودر مصفی گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیرا که مذهب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت وتقدیر نیست بلکه اورا میرسد که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشد وتعقب کرده اند حفاظ حدیث وفقهای امصار بحدیث علی رضی الله عنه وجواب داده اند از جانب مالک که خزیمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است ودر آخر گفته لو استزدناه لزادنا ورد کرد بغوی این جواب را که قول خزیمه ظنی ست از وی پس جائز نیست ترک یقین یعنی حدیث صریح باین ظن مترجم گوید محمل کلام خزیمه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب واختیار افضل امر بود وحال دلالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده طلب می نمود البته بزیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت بر ندب وزیادت فهم ست بنسبت سائر رواة وبا سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم وسه شبانه روز در حق مسافر سنت مؤکد باشد ونظیر آن تقدیر نماز عصر ست بمثلین وتقدیر نماز عشا ست بثلث شب وتقدیر صدقة الفطر ست پیش از نماز عید متعمدا در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد وجمهور که بتوقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری وابو حنیفه وشافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدثی ست که بعد لبس خفین حادث شود واحمد واسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح ست وهر دو محتمل ست والله اعلم انتهی اخرجه ابو داود وابن ماجة والدارقطنی والحاکم فی المستدرک وتضعیف کرد اورا بخاری وگفت لایصح وقال وگفت ابو داود اختلاف کرده اند در اسناد وی ولیس بالقوی ونیست سند وی قوی وگفت ابو زرعه دمشقی نقلا عن احمد رجال وی شناخته نمی شوند وگفت ابو الفتح ازدی این حدیثی ست که قائم نیست سند وی وگفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر اسناد وی وگفت دارقطنی لایثبت واختلاف کرده اند درین حدیث بر یحیی بن ایوب اختلاف بسیار وگفت ابن عبد البر ثابت نیست ونیست اورا اسناد قائم ومبالغه کرد ابن الجوزی وذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضو

در بیان شکننده های وضو جمع ناقض ست ونقض در اصل حل مبرم ست پستر مستعمل شد در ابطال وضو زیرا که شارع آنرا مجازا ابطل معین کرد پستر حقیقت عرفیه گردید وناقض وضو ناقض تیمم ست زیرا که تیمم بدل وضوست ودر حجة الله البالغة گفته ناقض وضو برسه گونه است یکی آنکه اجماع کرده اند بران جمهور صحابه وتابعین ومطابق شد بران روایت وعمل شائع وآن بول وغائط ومذی ونوم ثقیل ومانند آن ست دوم آنکه سلف از صحابه وتابعین اختلاف کرده اند دران وروایت متعارض آمده از آنحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه دران باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد وفقهای صحابه وتابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو از مامسته النار انتهی عن انس بن مالك رضي الله عنه قال كان اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم على عهده ينتظرون العشاء حتى تخفق رؤسهم ثم يصلون ولا يتوضؤن گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه وسلم انتظار میکردند نماز عشا را تا آنحضرت برآید ودر پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شدند سرهای ایشان وفرو می افتادند از غلبه خواب بر سینهای ایشان پستر نماز می گذاردند ووضوی جدید نمیکردند ودر مصفی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل ست بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغما

ومُرد آنجا در سنه اربع وخمسین روی عنه خلق کثیر رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم سریة فامرهم ان یمسحوا علی العصائب
گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب یعنی العمائم دستارها والتساخین بفتح مثناة جمع تسخان در قاموس
گفته تساخین بمعنی مراجل خفاف ست وتفسیر کرد آنرا راوی بقول خود یعنی الخفاف موزها جمع خف وظاهر اینست که قول وی یعنی العمائم ویعنی الخفاف
مدرج ست از قول راوی وحدیث ظاهرست در جواز مسح بر عمائم همچو مسح برخفین در سبل گفته واما اینکه در وی طهارت راس وتوقیت شرط است یا نه پس نیافتیم
در وی کلامی برای علما لیستر در حواشی قاضی عبدالرحمن بر بلوغ المرام دیدیم که در جواز مسح بر عمائم شرط ست که مسح عمامه بعد طهارت کامل بسته باشد چنانکه در مسح برخف میکنند
وگفت رفته اند بسوی مسح بر عمائم بعض علما ولیکن دلیل این دعوی ذکر نکرده وظاهر وی اینست که نیست شرط در مسح بران عذر بلکه کافی ست مسح آن هر دو اگرچه
آب مس راس نکرده باشد اصلا حافظ ابن القیم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها وبر ناصیه وکامل کرد آنرا بر عمامه وگفته اند که نمی باشد مگر بعذر زیرا که در حدیث
دارقطنی باین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری در رسید ایشان را برد پس هرگاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب
وتساخین واین محمول ست بر عذر ودرین حمل بُعدی هست اگرچه در شرح میل بآن کرده زیرا که ثابت ست مسح برخفین وعمامه بغیر عذر **وعن عمر**
رضي الله عنه موقوفا وانس رضي الله عنه مرفوعا اذا توضأ احدکم فلبس خفیه فلیمسح علیهما چون وضو کند یکی
از شما وپوشد هر دو موزه خود را پس باید که مسح کند بران هر دو وتقیید لبس ومسح ببعد وضو دلیل ست برانکه مراد بطاهرتین در حدیث مغیره ومانی معنا
طهارت محققه هست از حدث اصغر ولیصل فیهما ونماز گذارد دران هر دو ولا یخلعهما ان شاء وبیرون نیندازد آن هر دو را اگر خواهد
وقید مشیت برای دفع وجوب وتحریم ست که ظاهر امر ونهی ست الا من جنابة مگر از جنابت واین حدیث مفید شرطیت طهارت واطلاق آن
از توقیت ست پس مقید باشد بآن کما یفیده حدیث صفوان وعلی اخرجه الدارقطني والحاکم وصححه نزد امام احمد مسح افضل ست از
غسل ودر روایتی هر دو برابر از جهت ورود حدیث هر دو ونزد شافعی غسل افضل اگر عادت آن نکند ودر سفر السعادت گفته مر آنحضرت را تکلف نبود
در هیچ جانبی در مسح ونه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شوید واگر پایها برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند وعلما را اختلاف ست
دران واحسن اقوال همان ست که موافق سنت باشد انتهی **وعن ابي بکرة** بفتح موحده وسکون کاف نام او نفیع بضم نون وفتح فا وعین
حمله در آخر ابن مسروح وقیل ابن الحارث ست میگفت که من مولای رسول خدایم واز انتساب ابا میکرد ودر وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را
در جماعت غلمان از حصن فرود آمد ومسلمان شد وآزاد گردید وبود از فضلاء صحابه کنیت بروی غلبه کرد ابن عبدالبر گفته در عبادت مثل قصل بود
مُرد در بصره سنه احدی او اثنتین وخمسین واولاد وی در بصره اشراف بودند بعلم وولایات وله عقب کثیر وروی عنه خلق کثیر عن النبي
صلی الله علیه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ایام ولیالیهن رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح برخفین وللمقیم
یوما ولیلة اذا تطهر وبرای مقیم یک شبانه روز وقتی که طهارت کرد از حدث اصغر یعنی هر یکی از مقیم ومسافر فلبس خفیه پس پوشید هر دو موزه
خود را مراد بفا تعقیب نیست بلکه مجرد عطف ست زیرا که معلوم ست که آن در مسح شرط نیست ان یمسح علیهما اینکه مسح کند بران در وضوئی
که بعد ازین خواهد کرد واین حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار مدت مسح ست برای مسافر ومقیم ومثل حدیث عمر وانس ست در شرطیت طهارت
ودر وی ابانت ست باینکه مسح رخصت ست زیرا که صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني وصححه ابن خزیمة واللفظ له
وابن حبان وابن الجارود والشافعي وصححه وابن ابي شیبة والبیهقي والترمذي في العلل المفرد وصححه الخطابي ورواه الاثرم في سننه **وعن ابي**
بضم همزه وتشدید تحتانی بن عمارة بکسر عین مهمله علی الاصح وهو المشهور وقیل بالضم مصنف در تقریب گفته مدنی ست ساکن شد مصر را واو را صحبت ست

رواه البیهقی وغیره واین حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیده حال آنکه وی نائم ست و سجود نیست مگر بطهارت و جوابش آنست که ساجد نامیدن او باعتبار اول امر اوست و باعتبار هیئت ششم آنکه ناقض ست مگر نوم راکع و ساجد بحدیث مذکور واگرچه خاص ست بسجود اما قیاس کردیم بروی رکوع را نیز واین مروی ست از احمد هفتم آنکه ناقض وضو نیست در نماز بر هر حال که باشد و می شکند خارج نماز نیز واین قول ضعیف ست مر شافعی را و دلیلش حدیث مذکور ست هشتم آنکه نوم کثیر ناقض ست علی کل حال و قلیل ناقض نیست واین مذهب زهری و ربیعه و اوزاعی و مالک و احمد ست در یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست پس کثیر مظنه اوست بخلاف قلیل و حدیث انس را حمل کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل ست زیرا اقوال یا نه این ست اقوال علما در نوم که مختلف شد انظار ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکوره و درین باب احادیث دیگر ست که خالی از قدح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض ست بحدیث صفوان و شناخته که ابن خزیمه و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث وی مطلق ست و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون ست ببول و غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه وضو نمیکردند با وجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در ان جلالت قدر ایشان ست و ایشان جاهل نبودند از نواقض وضو خصوصا انس از ایشان مطلقا حکایت کرده و معلوم ست که در ایشان علما بودند عارف بامور دین خصوصا نماز که اعظم ارکان اسلام ست خصوصا کسانیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده ست آنرا انس از غطیط و وضع جنوب و ایقاظ بعدم استغراق زیرا که در مبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نیست زیرا که آنحضرت بعد دو رکعت فجر بر پهلو می غلطید و می خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر میخاست اگرچه گفته اند که این از خصائص آنحضرت ست که نوم شریف وی ناقض وضو نیست با آنکه ملازمت نوم بوضع جنب معلوم ست و ایقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و ملحق ست بنوم اغما و جنون و سکر بهر مسکر که باشد بجامع زوال عقل و در شرح مسلم ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیزها ناقض وضو ست پس اگر صحیح شود دلیلش اجماع خواهد بود **وعن عائشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش** گفت آمد فاطمه دختر ابی حبیش بضم حای مهمله و فتح موحده و سکون تحتیه و شین معجمه یکی از صحابیات ست قرشیه اسدیه زوجه عبد الله بن جحش **الى النبي** بسوی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله** و گفت ای رسول خدا **انى امرأة استحاض فلا اطهر** بدرستیکه من زنی هستم که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون ست از فرج زن در غیر وقت آمدن وی **افادع الصلوة** آیا پس ترک کنم نماز را قیاس بحیض کرده یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد **فقال لا** فرمود ترک مکن نماز را **انما ذلك** بکسر کاف زیرا که خطاب بمؤنث ست **عرق** بکسر عین و سکون را نیست آن خون استحاضه بلکه رگی ازو گشاده در فتح الباری گفته این رگ را عاذل نامند بعین مهمله و ذال معجمه و یقال عاذر براء بدل اللام کما فی القاموس **وليس بحيض** و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض در هر ماه چند روز خون البته میرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صریح بود نه در قضای روزه قضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعده علم استحاضه بیان فرمود بقول خود **فاذا اقبلت حيضتك** بفتح حا و جائز ست کسره وی و مراد باقبال ابتدای دم حیض ست یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر معتاده است همان ایام عادة خواهد بود و اگر مبتداست

وسکر نیز ناقض شد و تنقیح مسئله آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تنقیح نوم قاعد انزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه
هزیل باشد و درمیان مقعد و زمین فرجی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجع آنست که تمکین مقعد نباشد بهر حالتی که بود و ذکر اضطجاع تنبیه ست
وتصویر استرخای اعضا و نزدیک ابوحنیفه راکع و ساجد بروجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که بزوال تکیه بیفتد حکم مضطجع دارد و جمعی تنقیح آن خواب گران
و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح ست در علیة استرخا و چون اظهر و اشهر در هیئت نوم
استرخا اضطجاع و استلقاست آنرا بروی کار آوردند و حصر را بآن متوجه ساختند انتهی اخرجه ابوداؤد و صححه الدارقطنی و اصله فی
مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی این ست یوقظون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در روی ست حتی انی لاسمع
لاحدهم غطیطا ثم یقومون فیصلون و لا یتوضؤن یعنی تا آنکه می شنیدم برای یکی از انها آواز خفتن پس برمیخاستند و نماز میگذاروند و وضو نمیکردند
جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع ست باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یضعون جنوبهم می نهادند پهلوهای
خود را و اما یحیی القطان و ابن دقیق العید گفته محمول ست بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر غطیط و ایقاظ مناسب آن نیست زیرا که این
هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و بالجمله احادیث مشتمل اند بر خفق راس و بر غطیط و بر ایقاظ و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نمیکردند ازینها
و ازینجا اختلاف کردند علما دران بر هشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقا بهر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
بن عسال که گذشت در مسح و در روی ست من بول و غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث انس
بهر عبارت که مروی باشد در وی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم بر انها و این فعل صحابی بدری ست بهر قسم که واقع شد
و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی عبید قاسم بن سلام و اسحق
و قول غریب شافعی ست و ابن منذر گفته باین قائلم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست
مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد و لیکن حدیث صفوان بن عسال برایشان
وارد ست و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب و ابی مجلز و حمید اعرج ست سوم آنکه خواب ناقض ست تام وی و معاف دو خفقه است
اگرچه متوالی باشند یا خفقات متفرقات و خفق بمعنی میلان راس ست از نعاس و حد وی آنست که چندان فرو نرود که صاحب خفقه بیدار گردد
و هر که سر وی میل نکرد او را بقدر خفقه معاف ست و آن میل راس ست فقط تا آنکه ذقن بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث
انس را حمل بر نعاس میکنند که از ان تمییز زائل نمی شود چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست لا غیر پس چون خفت نشسته
بتمکین مقعد از ارض وضو نشکست و رنه بشکست و این مذهب شافعی ست و دلیل وی حدیث علی ست العین وکاء السه فمن نام فلیتوضأ و حسنه
الترمذی و لیکن در روی بقیة بن الولید ست و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مقید ست
بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی این ست که نوم مظنه خروج چیزی ست بغیر شعور مثل ریح و جز آن پس چون نوم کند غیر متمکن ظن خروج ریح غالب شود
و این غالب را همچو محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض ست مگر نه بنفسه پنجم آنکه چون بخفتد بر هیئتی از هیئات مصلی چون راکع و ساجد و قائم
پس این ناقض وضو نیست برابر ست که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطجع یا بر قفا بشکند و این مذهب ابوحنیفه و داؤد و قولی غریب
شافعی ست و دلیل ایشان این حدیث ست که اذا نام العبد فی سجوده باهی الله به الملائکة یقول عبدی روحه عندی و جسده ساجد بین یدی

خواه گوئیم تنقیح آن بجامع احدکم من الغائط خروج من السبیلین ست معتاد باشد یا غیر معتاد یا گوئیم مخصوص ست بمعتاد درین صورت حکم مذی و استحاضه از دلیل مستانف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که تنقیح علل عمر بار فه است که در حقیقت راجع داخل میشود انتهی متفق علیه

واللفظ للبخاري وللبخاري [illegible] وبخاری راست باین لفظ که بشوی ذکر خود را و وضو کن و این ظاهرست در غسل تمام ذکر ست همین ست محکی از مالک و از احمد در روایتی عملاً بلفظ الحدیث و مؤید اوست روایت ابوداؤد و بغسل ذکره و انثییه و بتوضأ و در روایت فتغسل من ذلک فرجک و انثییک و توضأ للصلوة و جمهور و شافعی گویند واجب غسل محل خروج ست نه تمام ذکر و لفظ ذکر از قبیل اطلاق اسم کل ست بر بعض و قرینه بر این قواعد شرعیه ست و زیادت ابوداؤد مطعون فیه ست زیرا که از طریق عروه از علی آمده است و عروه را سماعت از علی ثابت نیست ولیکن ابوعوانه آنرا از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و دران طعن نیست مصنف در تلخیص گفته و اسناده لا مطعن فیه و چون این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و او صححه صاحب السبل فی حواشی ضوء النهار خطابی گفته امر بغسل انثیین برای استظهار زیادت تطهیر چه مذی وقت انتشار با نثیین هم میرسد در مصفی گفته غسل ذکر بطریق وجوب ست پس استنجا بحجر در مذی مشروع نباشد یا بطریق استحباب یا خارج بر حسب عادت بلا و آقوی نزدیک فقیر اول ست و اقتصار بر حجر در معتاد آمده پس تنقیح آن بر وجهی که شامل مذی و دم استحاضه باشد دل ازان در قلق ست انتهی ولمسلم توضأ وانضح فرجك ومسلم راست باین لفظ وضو کن و بپاش آب فرج خود را در مصفی گفته مراد از نضح اینجا غسل ست بدلیل بروایت دیگر یغسل ذکره و از فرج قدری که مذی بدان رسیده باشد و این ظاهرست پس اگر غیر فرج آلوده شود آن را نیز می باید شست و اگر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست انتهی و درین حدیث دلیل ست بر نجاست مذی و همین ست حکم ودی و منی که بی شهوت و جهیدن بیرون آید که دران نیز وضوست نه غسل در مصفی گفت تمییز درمیان منی و مذی و ودی ضروری ست پس صفات ممیزه هر یکی بیان کرده اند بحسب استقرا پس شناخته میشود منی بجهیدن یا لذت یافتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد و بوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذی لذت و دفق و فتور عضو نیست و رقیق ترست از منی و بوی عجین یافته نمی شود و ودی قطره ایست از بول انتهی و آبی ست غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و جمهور علما بعد از خروج ودی یقینا رخصت ترک وضو نداده اند بلکه تمسک کرده اند بآنکه وضو منتقض می شود از بول و ودی نیز قطره ایست ازان وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل بعض نسائه بر ستیکه آنحضرت بوسه کرد بعضی از زنان خود را و این کنایت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الى الصلوة ولم يتوضأ پس بر آمد بسوی نماز و وضو نکرد و این مسئله مختلف فیه است میان حنفیه و ائمه دیگر که آیا زن را بدست سودن ناقض وضوست یا نه ائمه ثلثه گویند ناقض ست بشهوت باشد یا بی شهوت اجنبی باشد یا نه و نزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست و نزد حنفیه ناقض نیست و تمسک ایشان بآیه کریمه است او لامستم النساء و نزد حنفیه مراد بلمس جماع ست و دلیل حنفیه حدیث عایشه است که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر میخاست و می بودم من در خواب و می بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس چون بسجده میرفت غله میکرد یا پای مرا و میکشیدم من پایها را و چون بر میخاست دراز میکردم پایها را و لابد در غله کردن مساس واقع می شد پس مس کردن زن ناقض نباشد و این حدیث عایشه که مذکور شد از عروه از عایشه ست ولیکن شافعیه در حدیث سخن دارند و لهذا ترمذی گفت اسناد این حدیث که عروه از عایشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق حبیب بن ثابت ست از عروه و حبیب از عروه سماع ندارد و اما سماع عروه از عایشه محقق ست چنانکه بنظر در عبارت ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را ابن ماجه از عایشه روایت کرده و دران غیر ترمذی طعن نموده گفته صحیح

اکثر حیض ده روز ست و در مذهب حنفیه و در روایتی دیگر و در مذهب احمد تمیز کند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض ست و اگر چنین نیست استحاضه است و چون تمیز معتبر شد اعتبار حیض را ترجیح کردند و ظاهر این ست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم فدعی الصلوٰة پس بگذار و ترک ده نماز را و این متضمن نهی حائض ست از نماز و نماز بروی حرام ست و نمازش فاسد و هو اجماع و اذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض و برگردد خون او فاغسلی عنک الدم پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکه از ادلهٔ دیگر مستفاد ست ثم صلی پستر نماز بگذار و این حدیث دلیل ست بر وقوع استحاضه و برانکه استحاضه را حکمی ست خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا باکمل بیان چه فتوی داد او را باینکه ترک نکند نماز را با جریان دم بلکه نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دهد نماز در ان ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعض طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعض مثل روایت مصنف و در وی اقتصار ست بر غسل دم و حاصل آنست که در حدیث هر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض رواة بران و بعض برین اقتصار کردند پستر امر کرد او را آنحضرت بنماز متفق علیه و للبخاری و مر بخاری راست از حدیث عائشه این زیادت ثم توضئی لکل صلوٰة پستر وضو کنی برای هر نماز و اشار مسلم الی انه حذف عمدا و اشاره کرد مسلم بسوی آنکه وی حذف کرد این زیادت را دیده و دانسته و لفظ وی در صحیح این ست وفی حدیث حماد حرف ترکنا ذکره بیهقی گفته آن قول وی ست توضئی و این زیادتی ست غیر محفوظ و متفرد اند بدان بعض رواة و مصنف در فتح الباری گفته این زیادت ثابت ست بطرقی که متیقن ست بآن قول مسلم انتهی و این حدیث مناسب باب نیست انچه مناسب اوست زیادت مذکور ست فقط نه اصل حدیث و لهذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت ست برانکه دم استحاضه حدثی ست منجملهٔ احداث نواقض وضو و لهذا امر کرد شارع بوضو نزد هر نماز و باین رفته اند جمهور و نزد حنفیه چون وضو متعلق بوقت ست برای وقت هر نماز وضو کند و فریضهٔ حاضره و نوافل هر چه خواهد بگذارد و دو فریضه را جمع کند بر وجه جواز نزد مجیز یا بعذر و گویند که مضاف در حدیث مقدر ست یعنی لوقت کل صلوٰة و عبارت از قبیل حذف مجاز ست و لیکن برای تقدیر مضاف لابد ست از قرینهٔ موجبهٔ حذف و مالکیه گویند که وضو مستحب ست واجب نیست مگر بحدیث دیگر و تحقیقش در حدیث حمنه بیاید **وعن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال کنت رجلا مذاء** گفت بودم من مردی بسیار مذی کننده پس شرم کردم که پرسم رسول خدا را کما عند البخاری و در لفظی نزد وی بسبب بودن دختر وی نزدم و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمه و نزد ابوداود و نسائی و ابن خزیمه از علی باین لفظ ست بودم مردی مذاء پس غسل کردن گرفتم از وی در زمستان تا آنکه ترقید پشت من و مذاء بروزن ضراب صیغهٔ مبالغه است از مذی و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه بر لغت اوضح و اشهر و بکسر ذال معجمه و تشدید یا نیز گفته اند آبی ست رقیق لزج که نزدیک شهوت بر می آید بملاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن شهوت و دفق نمی باشد و بعد از ان در ذکر تکسر و فتور نمی شود و گاهی احساس بخروج آن نمی شود و نسبت برجال مذی در نساء بسیار می باشد **فامرت المقداد** پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود و فضلا و نجبای صحابه و قدیم الاسلام ست و نسبت او باسود بجهت آن ست که حلیف یا ربیب او بود ورنه در اصل مقداد بن عمرو ثعلبه کندی ست و علی مرتضی از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیاست از حضرت علی کرم الله وجهه و تنبیه ست برانکه داماد را حکایت شهوت و انچه بدان متعلق ست و ذکر مباشرت زنان با اصهار مناسب نیست و در بعض روایات آمده که خود جناب امیر سائل بودند و در بعض آنکه سائل عمار بود **ان یسئل النبی** اینکه بپرسد از حکم آن آنحضرت را **صلی الله علیه وسلم فساله** پس پرسید او را **فقال فیه الوضوء** پس فرمود در وی وضو ست یعنی هر که مذی را بیند آلت را بشوید و وضو کند و این دلیل ست برانکه مذی ناقض وضو ست و لهذا این حدیث را مصنف درین باب آورده در مصفی گفته حکم مذی عدم وجوب غسل ست باجماع و وجوب وضو بآن

وسفیان ثوری عدم نقض ست انتهی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد
احدکم فی بطنه شیئا فاشکل علیه چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیچش باد و جنبش آن پس مشتبه شد بروی که اخرج
منه شیء ام لا آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یانه فلا یخرجن من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد
برای اعادهٔ وضو واین کنایت ست از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم ست واشارت ست که مومن باید که نماز وی وجای وی
در مسجد باشد حتی یسمع صوتا او یجد ریحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوی را واین باعتبار غالب ست ومقصود حصول یقین ست
ببرآمدن بادی از شکم اگرچه آواز می نشنود وبوی نیابد وازینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد ودر شکستن آن اشتباهی واقع شود وضوی
جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد وآین در اصل جواز ست وشک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود واین حدیث
شریف اصلی ست از اصول اسلام وقاعده ایست از قواعد فقه زیرا که دلالت کرد براینکه اصل در اشیا ابقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که
خلاف آن متیقن نگردد وحدیث عام ست از کسیکه در نماز ست یا بیرون وی وهو قول الجماهیر ومالکیه را تفاصیل وفروق ست در داخل در نماز
وخارج از وی که منتهض نیست بران دلیل اخرجه مسلم وابو داؤد والترمذی ودر روایتی باین لفظ ست نیست وضو مگر از صوت
یا ریح اخرجه احمد والترمذی وصححه ابن ماجة والبیهقی من حدیث ابی هریرة وگفت بیهقی این حدیث ثابت ست اتفاق کرده اند شیخین بر اخراج معنی او
از حدیث عبد الله بن زید بن عاصم مازنی وعن طلق بفتح طا وسکون لام بن علی الحنفی الیمامی بن علی بن طلق آبن عبد البر گفته وی
از اهل یمامه ست کنیت او ابو علی ست واو را طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده ست از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست
ذکری او قال الرجل یمس ذکره فی الصلوة اعلیه وضوء گفت طلق گفت مردی مساس کردم وسودم بدست آلت خود را
یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی هست ودر روایتی باین لفظ ست پرسیده شد رسول خدا از مس کردن مرد
ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال النبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعة
منک جزین نیست که ذکر پارهٔ گوشتی ست از تو ودر لفظی این ست قال هل هو الا بضعة منه ودر روایت ترمذی الا مضغة آمده واین
حدیث حجت حنفیه ست در عدم انتقاض وضو از مس ذکر ودر مسند ابی حنیفه از ایوب بن عیینة قاضی یمامه از قیس بن علی مروی ست وشمنی
از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت ندانم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر ومخالفت کرده است وی
درین فتوی اکثر صحابه را وامام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف دران روایت کرده ودر مسند ابی حنیفه نیز آورده وآز علی وعمار وابن عباس
نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها وآز ابن عباس مروی ست
که گفت اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا وآز ابن مسعود وسعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده وآز علی وابن مسعود وحذیفة بن الیمان
وعمار بن یاسر وسعد بن ابی وقاص از صحابه وآز ابن المسیب وابراهیم نخعی وعطا بن ابی رباح وغیرهم عدم نقض نقل کرده اند وهم شمنی از دارقطنی
نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل وعلی بن مدینی ویحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند ودر نقض وضو
بمس ذکر اختلاف کرده اند واخبار وآثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر وابن مدینی گفت که ابن مسعود
وضو نمیکرد ازان ومیگفت که وی گوشت پارهٔ از تست پس قرار دادند که چون ابن مسعود وابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع
وآمام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس ست واحتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی

است وابراهیم از عایشه و گفت این حدیث مرسل ست بجهت آنکه ابراهیم از عایشه سماع ندارد و جوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول ست وجمهور اخرجه احمد وابوداؤد والنسائی وابن ماجة و روایت ابوداؤد از طریق ابراهیم تیمی ست از عایشه پس مرسل باشد کما تقدم و نسائی گفته نیست درین باب حدیثی احسن ازوی مگر آنکه مرسل ست و گفت مصنف مروی ست بده وجه از عایشه و بیهقی در خلافیات رد و تضعیف آن کرده وابن حزم گفته لا یصح و در سبل السلام گفته این حدیث دلیل ست برانکه لمس مرأة تقبیل اوست ونمی شکند وضو را وهذا هو الاصل پس حدیث مقرر اصل ست وبرین ست علی رضی الله عنه و مذهب شافعیه نقض وضوست از لمس من لا یحرم بدلیل قوله تعالی اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ گویند لمس حقیقت ست در دست رسانیدن ومؤید بقای او برین معنی قرارت اَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَآءَ است زیرا که ظاهرش در مجرد لمس رجل ست بدون آنکه با زن فعلی باشد واین تحقق بقای لفظ ست بر معنی حقیقی وی همچنین قرارت او لامستم چه اصل متفق بودن معنی هر دو قرارت ست و جوابش داده اند از ان بصرف لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز و آن درینجا حمل ملامست ست بر جماع همچنین لمس و حدیث عایشه که در بخاری ست و تقدم مؤید حدیث باب ست ومؤید بقای اصل و دال ست برانکه لمس ناقض وضو نیست واما اعتذار مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه باینکه وی حائل بود واین خاص ست بوی بعید و مخالف ظاهر ست حال آنکه علی رضی الله عنه و حبر است ابن عباس که در حق وی دعای علّمه الله التاویل وارد ست تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامست را بجماع بعد از انکه نهاد انگشت بهر دو گوش خود و گفت الا هو النیک همچنین سوال کرد او را نافع بن الازرق از ملامست پس تفسیر کرد آنرا بجماع با آنکه ترکیب آیت شریفه واسلوب وی مقتضی اراده جماع ست از ملامست زیرا که او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غائط را شمرده برای تنبیه از حدث اصغر و شمرد ملامست را برای تنبیه بر حدث اکبر و آن مقابل قول وی تعالی ست در امر بغسل بآب وَاِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوْا واگر حمل کنند ملامست را بر لمس ناقض وضو فوت شود تنبیه برانکه تراب قائم مقام آب ست در رفع حدث اکبر و نیز مخالف شود صدر آیت را و حنفیه را التفصیل هاست که ناهض نیست بران دلیل انتهی وضعفه البخاری ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسمعیل را التضعیف میکرد این حدیث را و مصنف در تلخیص گفته این حدیث معلول ست و ذکر کرده اند علت او را ابوداؤد و ترمذی و دارقطنی و بیهقی و ابن حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی واگر صحیح شود پس محمول ست برانچه بود بران امر پیش از نزول وضو از لمس انتهی و مصفی گفته تحقیق آنست که منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان ست در تفسیر قوله تعالی اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنسا بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم در غسل را ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس مر وضو را ساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود و ابن عمر مذهبی ثالث پیش گرفت که لمس اعم ست از جماع و مس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود واگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل و قائل بود بنقض مس مرأة وضو را و ارجح درینجا قول ابن عباس ست که در قرآن مجید در مواضع بسیار ملامست و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال دیگران باین آیت ناهض بر خصم ست اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در ماخذ باید کرد تا رجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهرا ابو حنیفه درین مسئله مذهب ابن مسعود و ابراهیم نخعی را همین سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را در سائر مواضع واین حدیث اگرچه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد و مذهب حسن بصری

وابن حزم وعمرو بن علی الفلاس وگفت که این حدیث نزد ما اثبت ست از حدیث بسرة و قال ابن المدینی وگفت علی بن عبد الله بن جعفر سعدی ولا
حاله نسبت ست بسوی جدوی ذهبی گفته وی حافظ عصر و قدوه اهل این شان ست مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنه احدی
وستین و مائة بخاری و ابو داؤد از تلامیذوی اند ابن مهدی گفته وی اعلم الناس ست بحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نسائی گفته وی مخلوق شده
برای این شان یعنی علم حدیث نووی فرموده او را قریب صد مصنف ست هو احسن من حدیث بسرة که حدیث طلق بهتر ست از حدیث
بسرة و صححه الطحاوی وگفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب ست بخلاف حدیث بسرة و صححه الطبرانی و ابن حزم وضعفه الشافعی و ابو حاتم
و ابو زرعة و الدارقطنی و البیهقی و ابن الجوزی و تصحیح کرد ابن حبان و طبرانی و ابن العربی و حازمی و دیگران نسخ او را وگفت بیهقی کافی ست
در ترجیح حدیث بسرة بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند و احتجاج ننموده اند بهیچ یکی از رُوات او بخلاف حدیث بسرة که
بجمیع رُوات او احتجاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه و هشام اخراجش نکردند و این اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگرچه نازل
باشد از شرط شیخین وگفت اسمعیلی لازم ست بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص و شوکانی گفته حدیث بسرة
تنها ارجح ست از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعًا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضوست فرمود نیست آن مگر
گوشت پارهٔ از تو و منضم ست بحدیث بسرة احادیث دیگر و هر که مائل بترجیح حدیث طلق شده طائلی نیاورده انتهی و در سبل گفته مؤید حدیث
بسرة ست احادیث دیگر از هفده صحابی و از ایشان ست طلق بن علی راوی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول بترجیح
احسن ست از قول بنسخ زیرا که حدیث بسرة ارجح ست بنا بر کثرت ایمه مصححین و کثرت شواهد چه بسرة حدیث کرد بدان در دار المهاجرین و الانصار
و آنها بسیار بودند و هیچ یکی از انها دفع آن نکرد بلکه بعضے از انها بهمان طرف رفتند چون عروه که بیشتر رفع آن میکرد بعده رجوع کرد بسوی
قول بسرة نمود و ابن عمر همیشه وضو میکرد از مس ذکر و حدیث میکرد بدان تا آنکه مُرد و نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلق ست شافعی گفت
سوال کردیم از قیس پس نیافتیم کسی را که بشناسد او را پس چه قسم خبر او قبول کنیم و ابو حاتم و ابو زرعه گفته اند که قیس بن طلق نیست از انها
که حجت بآنها قائم شود و امام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضوء از مس ذکر ندبًا نه وجوبًا انتهی و بسرة بنت صفوان
صحابیه قرشیه اسدیه برادر زادهٔ ورقه بن نوفل ست از بیعت کنندگان رسول خدا ابو عبد الله بن عمر و غیره از وے روایت کرده اند
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من مس ذکره فلیتوضأ بدرستیکه رسول خدا فرمود هر که مساس کند ذکر خود را
پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و رواه مالک
والشافعی و ابن خزیمة والحاکم و ابن جارود و صححه احمد و الدارقطنی و یحیی بن معین و البیهقی والحازمی و ابن خزیمة ابو داؤد گفته احمد را گفتم حدیث
بسرة صحیح نیست گفت بلکه صحیح ست وگفت دارقطنی صحیح ثابت ست و قدح در وی بآنکه بروایت عروه از مروان و از مردی مجهول ست
غیر صحیح ست و سماعت عروه آنرا از بسرة بغیر واسطه ثابت ست کما جزم به ابن خزیمة و غیره من ایمة الحدیث و همچنین قدح در ان بآنکه هشام
بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده و او را از پدر سماعت نیست غیر صحیح ست زیرا که سماعتش از پدر ثابت ست نزد اهل این شان پس مندفع شد
قدح و حدیث دلیل احمد و شافعی و جمعی از صحابه و تابعین ست بر نقض وضو بمس ذکر و مراد مس او ست بغیر حائل چنانکه در حدیث ابو هریره آمده
اذا افضی احدکم بیده الی فرجه لیس دونها حجاب ولا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیحه و صححه الحاکم و ابن عبد البر و ابن السکن گفته
هو اجود ما روی فی هذا الباب و مکان شافعیه آنست که افضا نمی باشد مگر بباطن کف پس مس بظاهر ناقض نیست و رد کرده اند محققین برایشان

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خواهد بدین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ
کند انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو بمس امرأة و ذکر واجب نبود و آنچه اکه کردند یا فرمودند بجهت احتیاط و تکمیل بود
که مظنه شهوت و متوهم نجاست ست والله اعلم انتهی و در ترجمه مشکوة فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را تواند بود انتهی
و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علمای مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی
و مالک و احمد بانتقاض وضو رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة ست ناقض وضوست و در مذهب امام مالک
در مس امرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض ست و بروایتی از امام وضو بمس ذکر مستحب ست
نه واجب و نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی مطلقا ناقض نیست انتهی اخرجه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابو داود و نسائی و ترمذی
و ابن ماجه و احمد و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ ست زیرا که ابو هریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام وی
در سال هفتم ست در غزوه خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابو هریره متاخر خواهد بود
از سماع طلق و ابو هریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست
میان ذکر و دست وی چیزی حائل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی ورواه النسائی عن بسرة بنت صفوان مگر آنکه ذکر نکرد نسائی
این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی ست و حنفیه بجوابش گفته اند که بمجرد تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابو هریره
جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابو هریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابو هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود
بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود
و نیز ابو هریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد
و این قسم در احادیث بسیار ست و آنرا مراسیل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بمعنی تاخیر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان
این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصفی بجواب
محی السنة گفته که این فقیر را درین جواب نظر ست اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از ان حکمی از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود دال بر وجوب وضو پس ظاهر این ست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر ست
و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد در باب ترک وضو مما مسته النار که ابو هریره حدیث
وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد حال آنکه قدوم ابو هریره بعد واقعه خیبر بود و سوید بن النعمان روایت کرد که در
راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما مسته النار خوردند و نماز گذاردند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابو هریره را ناسخ آن میگفتند و این
چنین نیست باتفاق و حل آنست که بسیار بود که ابو هریره از سائر صحابه قدما روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث
مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا و مجی از غائط کنایت میشود و فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام
نیست بلکه بیان مصلحتی ست پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدعا که وضوی شیء
کثیر الوقوع ست پس بعید می نماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور بر رخصت
میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین ست و صححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وحسن گفته که وضوست از قهقهه در نماز و دیگران قائل نیستند باین و هر یک ازین حدیث ست اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن و اصح درین
باب احتیاط ست پس هر که احتیاط کرد دین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرد نیست بروی راه و صراح شریعت و دم سائل و قی کثیر ملوث بدن
و مبلد نفس اند و قهقهه در نماز خطیئه است محتاج بکفاره اگر شارع حکم بوضو ازینها بکند چه عجب باشد انتهی و در مصفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و سعید
بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجهٔ رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء که قی کرد آنحضرت
و افطار نمود و وضو کرد دلالت نمی کند بر موجبیت قی وضو را زیرا که آن برای معالجهٔ قی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را
بالجمله ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری ست که وضو از ما خرج من السبیلین و از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس ذکر و قی و رعاف
نمی شکند والله اعلم انتهی ملخصا و اما بنا بر نماز بعد خروج از وی و اعادهٔ وضو در صورتیکه کلام نکرده پس مروی ست از زید بن علی کرم الله وجهه
و حنفیه و مالک و قول قدیم شافعی ست که بنا کند و نمازش فاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لا یتکلم مشیرست بدان و قول اخیر شافعی
آنست که حدث مفسد نماز ست چنانکه در حدیث طلق بن علی امر باعادهٔ نماز باید والله اعلم اخرجه ابن ماجة وضعفه احمد وغیره زیرا که در
سندش اسمعیل بن عیاش ست از ابن جریج و روایت وی از حجازیین ضعیف ست و حاصل تضعیف این ست که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غلط ست و صحیح آنست که مرسل ست احمد و بیهقی گفته اند که صواب مرسل ست پس نزد کسی که مرسل را حجت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقض ست
و شوکانی رح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال ست و اهل سنن و احمد اخراج کرده اند که آنحضرت قی کرد و وضو نمود
و ترمذی گفته هذا اصح شیء فی الباب و صححه ابن منده و نیست در وی چیزی که قادح باشد در احتجاج و احادیث دیگر مؤید اوست انتهی و مصنف در تلخیص جمیع طرق
این حدیث وصلا و ارسالا جمع کرده و دران تکلم نموده است **وعن جابر** بن سمرة بفتح سین مهمله و ضم میم صحابی مشهور ست خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص
و پدرش نیز صحابی ست کنیت او ابو عبدالله العامری ست جابر و غیره ازوی روایت دارند نزول کرد بکوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین
و قیل ست و سبعین ان رجلا سأل النبي بدرستیکه مردی پرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبل و تلخیص
هم بدان تعرض نکرده انتوضأ من لحوم الغنم قال ان شئت آیا وضو کنم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر نمیخواهی
وضو مکن و عدم نقض وضو بلحم غنم بالاتفاق ست و لیکن در شرح السنه وجوب وضو از ما مسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبدالعزیز آورده که وی
وضو میکرد از اکل سمک و در حدیث ماخذ ست برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقض وضو از لحم غنم کرده و معهذا وضو را جائز داشته پس این تجدید
وضوست بر وضو قال انتوضأ من لحوم الابل قال نعم گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق
بدبوی گوشت شتر باشد نه گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان فرمود بلی بگذار گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه
شتران فرمود نی مگذار و در روایتی آمده که نماز مگذارید در نشستگاه شتران که آنها از جملهٔ شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان ست اما در گوسفندان
پس آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چارپایان بهشت اند اخرجه مسلم و در روایتی باین لفظ ست که فرمود آنحضرت وضو
کنید از لحوم ابل و وضو مکنید از لحوم غنم رواه ابوداود والترمذی وابن ماجة وابن الجارود وابن حبان و ابن خزیمه من حدیث البراء بن عازب و گفت ابن خزیمه در صحیح خود
ندیدم من خلافی در میان علمای حدیث در اینکه این خبر صحیح ست از جهت نقل بسبب عدالت ناقلین او و ذکر کرده ست ترمذی خلاف در ان بر ابن ابی لیلی که آیا آن
از براء ست یا از ذی الغرة یا اسید بن حضیر و تصحیح کرد که آن از براء ست و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه و مصنف در تلخیص گفته ذی الغرة لقب براء ست
و صحیح آنست که وی غیر اوست و نامش یعیش ست و حدیث جابر را مسلم روایت کرده کما مر و روی ابن ماجة نحوه من حدیث محارب بن دثار عن ابن

افضا در لغت بمعنی مطلق وصول ست اعم ازینکه بظاهر کف باشد یا باطن وی ابن حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب ونه از سنت
ونه اجماع ونه قیاس ونه رای صحیح ودرین باب ست احادیث دیگر از جماعتی از صحابه که ازیشان اند جابر وام حبیبه وابن عمر وزید بن خالد وسعد بن
ابی وقاص وعایشه وابن عباس ونعمان بن بشیر وانس بن مالک وابی بن کعب ومعاویه بن ابی حیده وقبیصه واروی بنت انیس وتنها حدیث بسره
ارجح ست از حدیث طلق ودر حجة الله البالغه گفته که ابن عمر وسالم وعروه وغیرهم قائل شدند بوضو از مس ذکر وعلی وابن مسعود وفقهای کوفه رد
کردند بحدیث هل هو الا بضعة منه وتمامه ثلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ وشبهه نیست که مس ذکر فعل شنیع ست وکهذا نهی آمده ست از مس ذکر
بیمین ودر استنجا پس قبض آن لامحاله از افعال شیاطین باشد وچه عجب ست اگر شارع دران ترغیب بغیر عزیمت فرموده انتهی گفتم وبخدا التوفیق که چنانکه
این عبارت ناظر ست در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در ما لا بد منه نیز بعد بیان نواقض وضو که منجمله آن مس ذکر ست مع اختلاف فیه گفته که واحتیاط
ازین هر همه اولی ست انتهی فافهم وقال البخاري وگفت بخاری یعنی محمد بن اسمعیل در غیر صحیح خود که هو اصح شيء في هذا الباب حدیث
بسره صحیح ترین چیزی ست در باب انتقاض وضو بمس ذکر وباین رفته است جماعتی از صحابه وتابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته وحق
انتقاض ست ووارد ست نقض وضو بمس فرج اعم از قبل ودبر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند وابن عامر ترست ازمیش ولیس وصححه احمد وابوزرعه وگفت ابن السکن نمی شناسم او را علتی ونزد دارقطنی ست
از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رساند یکی از شمای زنان فرج خود را پس باید که وضو کند ودر سندش عبدالرحمن بن عبدالله العمری ست ودروی
مقال ست ونزد احمد وترمذی وبیهقی ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند
وهر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند ودر سندش بقیه بن الولید ست انتهی عن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قيء او رعاف او قلس او مذي فلينصرف هر که برسد او را قی یا رعاف یا قلس یا مذی
پس باید که برگردد از نماز قلس بفتح قاف وسکون لام خلیل گفت چیزی ست که بپری دهن از حلق برآید یا کمتر از آن واین قی نیست پس اگر عود کند
قی باشد ودر نهایه گفته قلس آنچه از جوف بیرون آید ورعاف خونی که از بینی روان شود وقی معروف ست فليتوضأ پس باید که وضو کند
ثم ليبن على صلوته پستر بنا کند بر نماز خود وهو لا يتكلم في ذلك وحال آنکه وی کلام نمیکند دران یعنی وقت انصراف ووضوی
خود ونقض بقی مذهب ابوحنیفه واصحاب وی ومذهب شافعی واصحاب اوست ومذهب صادق وباقر وزید بن علی رضی الله عنهم ومالک
وشافعی در روایتی عدم نقض ست بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه واصل عدم نقض ست پس خارج نشود از آن مگر بدلیل قوی یا مراد بوضو انست که
درین حدیث شستن هر دو دست ست ایس لیس اما پوشیده نیست که حقیقت شرعی مقدم ست بران واما نقض برعاف پس مذهب ابوحنیفه
وابویوسف ومحمد واحمد بن حنبل واسحق ست ومقید کرده اند بسیلان ودلیل ایشان همین حدیث ست ومذهب ابن عباس ومالک وشافعی وابی اوفی
وابوهریره وجابر بن زید وابن مسیب ومکحول وربیعه عدم نقض ست وگویند که اصل عدم نقض ست واین حدیث مرفوع نیست ودروی مقال ست
ومعارض اوست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت ونماز گذارد ووضو نکرد ونیفزود بر غسل محاجم رواه الدارقطني اما در سندش صالح بن مقاتل ست
ووی ضعیف ست ونیز حدیث عایشه بمجموع طرق خود منتهض ست برای حجت واین حدیث غیر صالح احتجاج ست زیرا که خون رعاف غیر خون
حجامت ست ودور نیست که خروج او را از اعماق تاثیری در نقض وضو باشد واما قلس پس اکثر برانند که ناقض نیست بنا بر عدم نهوض دلیل
پس صالح نشود از اصل واما مذی پس گذشت کلام دروی که ناقض ست باجماع ودر حجة الله البالغه گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم سائل وقی کثیر

بیدان را انتهی گوییم چون مراد بغسل در صدد این حدیث غسل شرعی باشد حمل وضو بر غیر حقیقت شرعیه با وجود مقابله بغسل دور می نماید پس احسن
ابقای اوست بر حکم غسل یعنی اگر غسل از غسل میت واجب ست وضو هم از حمل آن واجب واگر مستحب ست وضو هم مستحب واگر هیچ نیست وضو هم
هیچ نیست غسل را بر غسل شرعی فرود آوردن و وضو را از حقیقت وی بیرون بردن بیچ وجه اخرجه احمد والنسائي والترمذي وحسنه
وصححه ابن القطان وابن حزم وقال احمد لا يصح في هذا الباب شيء وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست درین باب چیزی وگفت علی لا یصح شیء
فی هذا الباب قال البخاری عن احمد وعلی کما نقل الترمذی وتعلیق کرد شافعی قول بدان بر صحت خبر کذا فی البویطی وگفت ذہلی نمیدانم درین باب حدیثی
ثابت واگر ثابت میشد لازم می آمد ما را عمل کردن بران وگفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت شود وگفت ابن ابی حاتم در علل عن ابیه
رفع نمیکنند این را ثقات جز این نیست که موقوف ست وگفت رافعی تصحیح نکرده اند علمای حدیث درین باب چیزی را مطلق رفع مصنف گفته
تحسین کرده است او را ترمذی وتصحیح نموده است آنرا ابن حبان واو را طریقهای دیگر نیز هست وفی الجمله این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسوء
احوال او این ست که حسن باشد پس انکار نووی بر ترمذی تحسین او را معترض عنه است وگفت ذهبی در مختصر بیهقی گفته طرق این حدیث اقوی ست
از چند احادیث که احتجاج کرده اند بدان فقها واعلال نکرده اند بوقف بلکه تقدیم کرده اند روایت وقف را ودرین باب ست از عایشه رواه احمد
وابوداؤد والبیهقی ودر اسنادش مصعب بن ابی شیبه است ودر وی مقال ست وتضعیف کرده است او را ابوزرعه واحمد وبخاری وصححه ابن خزیمة
ودرین باب ست از علی رضی الله عنه واز حذیفه ذکره ابن ابی حاتم والدارقطنی فی العلل وقالا انه لا یثبت گوییم نفی این هردو ثبوت بر طریق محدثین ست
والا بر طریقه فقها قوی ست زیرا که رواتش ثقات اند وماوردی ذکر کرده که بعض اصحاب حدیث تخریج کرده اند برای این یک حدیث یکصد
وبست طریق مصنف گفته واین دور نیست وجواب داد احمد ازان بآنکه منسوخ ست وهمچنین جزم کرد بدان ابوداؤد بحدیث ابن عباس رض
که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لیس علیکم فی غسل میتکم غسل اذا غسلتموه ان میتکم یموت طاهرا ولیس بنجس فحسبکم ان تغسلوا ایدیکم ولیکن
بیهقی تضعیف وی کرده زیرا که در سندش ابن شیبه است ومصنف تعقب وی کرده وگفته ابراهیم بن ابی بکر بن شیبه احتجاج کرده است بدان نسائی
وتوثیق کردند او را مردم واحتج به البخاری تا آنکه گفت پس این حدیث حسن ست وجمع میان وی باین طریق می تواند شد که امر برای ندب ست
یا مراد بغسل غسل ایدی ست ودر حدیث ابن عمر ست که ما غسل میدادیم میت را پس بعضی از ما غسل میکردند وبعضی نمیکردند رواه الخطیب واسنادش
صحیح ست وهو احسن ما جمع به بین هذه الاحادیث **وعن عبد الله بن ابي بكر** در سبل گفته وی ابن ابی بکر صدیق ست مادر وی
ومادر اسما یکی ست قدیم الاسلام ست حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در طائف ورسید او را تیری که مُرد بسبب آن بعد چند سال در سنه یازده
بماه شوال ونماز گذارد بروی پدر وی انتهی وشیخ در ترجمه گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ست وگفته که وی وپدر وجد وی همه تابعین اند
وجد کلان وی عمرو بن حزم صحابی ست وآنحضرت او را عامل یمن ساخت وکتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند الخ انتهی وصواب همین ست کما هو
الظاهر خطیب تبریزی در اسماء الرجال مشکوة گفته عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری مدنی یکی از اعلام تابعین مدنیین ست روی
عن انس بن مالک وعروة بن الزبیر وعنه الزهری ومالک بن انس والثوری وابن عیینة وکان کثیر الحدیث رجل صدق قال احمد حدیثه شفاء توفی سنة ۱۳۵
وله ۷۰ سنة انتهی وبالجمله میگوید ان فی الکتاب الذي كتبه بدرستیکه در کتابی که نوشت آنرا **رسول الله صلى الله عليه وسلم**
لعمرو بن حزم برای عمرو بن حزم بن زید الخزرجی النجاری مکنی بابی الضحاک اول مشاهد او خندق ست عامل کرده بود او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بر نجران ووی هفده ساله بود تا بیاموزاند ایشان را قرآن شریف وفقه در دین وبگیرد از ایشان صدقات ونوشت بسوی وی کتابی که در وی

وذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکرست و او را اصلی هست ازین وجه از ابن عمر لیکن موقوف ست انتهی و بالجمله این هر دو حدیث
دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرد
آنرا بیهقی از اصحاب حدیث و جماعهٔ صحابه قاله النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعض اصحاب از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحم ابل قائل
شوم بآن بیهقی گفت صحیح شده است دران دو حدیث یکی حدیث جابر بن سمره دوم حدیث براء بن عازب و رفته است بسوی خلاف وی جماعتی از
صحابه و تابعین و مروی ست از شافعی و ابوحنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ ست بحدیث عدم وضو از مما مسته النار اخرجه الاربعة
وابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از ان منسوخ باشد نووی گفته دعوی نسخ باطل ست زیرا که این اخیر
عام ست و آن خاص و خاص مقدم ست بر عام و این کلام وی مبنی ست بر تقدیم خاص بر عام مطلقا خواه خاص مقدم باشد یا موخر و هو مذهب
الشافعی و درین مسئله خلافی ست در اصول و مراد بوضو تنظیف ست که شستن هر دو دست باشد از برای زهومت چنانکه در وضو از شیر آمده
که ان له دسما و وارد در لبن تمضمض ست از شرب آن و مذهب بعضی اینست که امر بوضو از لحم ابل برای استحباب ست نه ایجاب و این خلاف
ظاهر امر ست زرکشی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحم ابل مگر از برای آن که مخلوق ست از جن و لهذا امر کرد بتسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو
از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلای وی زائل شود انتهی گویم وارد شده که ابل مخلوق ست از شیاطین و بر هر شتر
دیوی هست کما تقدم و در حجة الله البالغة گفته امر دران اشد ست زیرا که قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی
بسوی حکم بنسخ آن و لهذا کسی که غالب ست بروی تخریج قائل گشته بنسخ وی و نزد من آنست که لائق بآدمی دران احتیاط ست انتهی یعنی
وضو کردن و در ما لابد منه گفته و احتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی **وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل** هر که غسل دهد میت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب
وغیرهم بعضی گفته اند واجب ست غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفته مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همبرین ست
واحمد گفته امید وارم که واجب نشود بروی غسل و نزد ابوحنیفه نه غسل ست و نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت
حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این ست که مراد وی از عدم صحت حدیث درین باب امر ایجابی ست چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود
آنحضرت من غسل میتا فلیغتسل یا نفی امر استحبابی ست چنانکه در حدیث ابن عباس ست نزد حاکم در مستدرک که لیس علیکم فی غسل میتکم غسل
و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضی علما غاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داؤد از عایشه نیز درین باب آورده
که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را
که مر سعید بن زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازه را پس در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد انتهی و اسحق گفته لابد من
الوضوء و ابن المبارک گفته لا غسل و لا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی و همین حدیث
باب راجعت آورده **ومن حمله فلیتوضأ** و هر که بردارد میت را پس باید که وضو کند و نمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندب
وضو از حمل میت و لیکن در سبل گفته نیست بانهوض حدیث عذر از عمل بران و مفسر ست وضو بغسل یدین چنانکه حدیث ابن عباس افاده آن
کرد و تعلیل بانکه مردهٔ شما پاک ست مفید ندب ست زیرا که لمس طاهر موجب غسل یدین نیست پس شستن هر دو دست در حمل میت مندوب
باشد تعبدا و مراد آنست که برداشته باشد او را بمباشرت بدن خود بقرینهٔ سیاق و لقوله یموت طاهرا زیرا که مناسب نیست وضو مگر مباشر

دسمن گفته که نیست صالح قوی و معاویة بن ابی سفیان بن صخر بن حرب وی و پدر وی از مسلمة الفتح اند و مؤلفة القلوب عمر بن
الخطاب معاویه را والی شام ساخت بعد موت یزید بن ابی سفیان وی چهل سال آنجا ماند و چندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت ماه رجب بدمشق
بعمر هفتاد و هشت سال درگذشت قرشی اموی ست مادرش هند بنت عتبه ست کاتب آنحضرت صلعم بود ابن عباس و ابو سعید از وی روایت دارند
موت وی بمرض لقوه شد در آخر عمر میگفت کاش مردی از قریش می بودم بذی طوی و ندیدمی این امر چیزی و حرب وی با امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه نزد بعضی بغاوت بود و غیر خالی از شائبه نفسانیت و نزد بعضی محمول ست بر خطای اجتهادی و حق نزد اهل تحقیق از سلف و خلف اول ست و مشهور
ثانی ست و نزد وی ازار و ردا و قمیص و چیزی از موی و ناخن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و گفت درین باره چون کفنم کنید منخر و غیره را باین موی
و ناخن پر سازید و میان من و ارحم الراحمین تخلیه نمائید رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العينين وكاء السه
چشم سربند دبر ست و وکاء بکسر واو و مد سربند مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم نیز آمده و تخفیف ها حلقه دبر مقصود آنست که چون کسی بیدار ست
گویا بندی ست بر دبر او و بیرون نمی آید از درون وی باد چنانکه فرمود فاذا نامت العينان استطلق الوكاء پس چون خواب میکند
چشم میکشاید بند سر دبر و ازینجاست که خواب تکیه زده را ناقض وضو گویند که سبب استرخای دبر و عدم ضبط اوست بخلاف هیئت دیگر از جلوس
و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد رواه احمد والدارقطني والطبراني وزاد الطبراني من نام فليتوضأ ظاهر که خفت
پس باید که وضو کند وهذه الزيادة في هذا الحديث عند ابي داؤد من حديث علي و این زیادت درین حدیث نزدیک ابو داود
از حدیث علی بن ابی طالب ست رضی الله عنه دون قوله نه قول وی استطلق الوكاء وفي كلا الاسنادين ضعف و درین هر دو
اسناد ضعف ست یعنی اسناد حدیث معاویه و اسناد حدیث علی زیرا که در اسناد حدیث معاویه بقیه ست روایت میکند از ابی بکر بن مریم و او
ضعیف ست و در حدیث علی نیز بقیه ست روایت میکند از وضین بن عطا جوزجانی گفته واهی ست و انکار کرده بر وی این حدیث را از محفوظ
بن علقمه و او ثقه ست از عبد الرحمن بن عائذ و او تابعی ثقه ست از علی رضی الله عنه لیکن ابو زرعه گفته که وی از وی نشنیده و درین معنی نظر ست زیرا که
وی روایت میکند از عمر کما جزم به البخاری ابن ابی حاتم گفته پرسیدم پدر خود را ازین هر دو حدیث گفت قوی نیند و گفت احمد حدیث علی
کرم الله وجهه اثبت ست از حدیث معاویه درین باب و حسنه المنذری وابن الصلاح والنووی و گفت حاکم در علوم الحدیث نگفته ست دران من نام
فليتوضأ سوای ابراهیم بن موسی رازی و وی ثقه ست کذا قال وقد تابعه غيره كذا في التلخيص و غیره و این هر دو حدیث دلالت دارند برانکه نوم بنفسه
ناقض وضو نیست بلکه مظنه اوست پس منجمله ادله قائلین عدم نقض باشد و کلام درین مسئله گذشت و اولی و احسن ترتیب آن بود که مصنف
این حدیث را عقیب حدیث انس در اول باب نواقض ذکر میکرد ولأبي داؤد ايضا عن ابن عباس رضي الله عنه مرفوعا انما
الوضوء على من نام مضطجعا جز این نیست که وضو بر کسی ست که خفت بر پهلو و لفظ ترمذی این ست بدرستیکه وضو واجب ست
بر کسیکه خواب کرد بر پهلو زیرا که چون بخوابد بر پهلو سست میگردد بندهای او واخرجه ابو داود ايضا بهذا اللفظ و درین حدیث حصر ست برانکه
ناقض وضو نیست مگر خواب بر پهلو لاغیر اگرچه نوم مستغرق باشد و جمع میان وی و احادیث مذکوره آنست که این حدیث خارج ست بر اغلب
چه اغلب بر اراده کننده نوم اضطجاع ست فلا معارضة شوکانی گفته شکننده وضو همان خواب ست که دران دراز کشند و این بطرق متعدده مروی
شده و مقالی که در وست منجبر ست بکثرت طرق وی و باین حال شد جمع در میان ادله مختلفه و درین مسئله هشت مذهب ست که در مبسوطات
مذکور ست انتهی گوییم بیان این هر هشت مذهب در اول باب گذشت و حکمت دران آنست که نوم ثقیل مظنه استرخای اعضا و خروج حدث ست

فرائض وسنن وصدقات و دیات بود وفات کرد عمرو بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب وآن کتاب مشهور ست
پس دران کتاب این هم نوشته بود ان لا یمس القرآن الا طاهر مساس نکند ودست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک ست یعنی از حدث
رواه مالك والدارقطنی مرسلا بطریق ارسال ووصله النسائی وموصول کرد آنرا النسائی وابن حبان ودرین باب ست حدیث
حکیم بن حزام باین لفظ لا یمس القرآن الا طاهر ودر اسنادش مقال ست اما هیثمی در مجمع الزوائد از حدیث عبد الله بن عمر مرفوعا آورده که فرمود مس نکند
قرآن را مگر طاهر رواه الدارقطنی والطبرانی واسنادش لا باس به است وبیهقی گفته رجاله موثوقون وذکر کرد برای وی دو شاهد وگفت اثرم احتجاج کرده است
بدان احمد ودرین باب ست از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطنی وابن ابی داود فی المصاحف ودر سندش انقطاع ست ودر سند طبرانی
کسی ست که شناخته نمی شود واختلاف ست در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک ست اطلاق می یابد بر طاهر از حدث اکبر وبر طاهر از حدث اصغر
وبر مؤمن وبر کسی که نیست بر بدن وی نجاست ولا بد ست در حمل وی از قرینه واما قوله تعالی لا یمسه الا المطهرون پس اصح دران عود
ضمیر بسوی کتاب مکنون ست که ذکرش در صدر آیت بوده است ومراد بمطهرین ملائکه اند وهو معلول واین حدیث معلول ست زیرا که از روایت
سلیمان بن داود ست وترک وی متفق علیه است کما قاله ابن حزم ولیکن اورا درینجا وهم رو داده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود یمامی ست
حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود خولانی ست ووی ثقه است ثنا کرده اند بروی ابو زرعه وابو حاتم وعثمان ابن سعید وجماعتی از
حفاظ ویمامی متفق علیه ضعیف ست وتضعیف کرده است اورا شیخ محی الدین در خلاصه وهمچنین ابن کثیر در ارشاد وابن حزم سائر احادیث را که وارد اند
درین ازان ضعیف گفته ولیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول وابن عبد البر گفته اشبه ست بمتواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بالقبول وگفت
یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم وتابعین رجوع میکنند بسوی وی وترک میدهند
رایهای خود را از برای وی وگفت حاکم گواهی داد عمر بن عبد العزیز وامام عصر خود زهری بصحت این کتاب **وعن عائشة رضي الله عنها**
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه بود رسول خدا که یاد میکرد خدا ونام می برد اورا در هر وقت
چه در حالت حدث وجنابت وچه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند وذکر در متوضا نمیکرد وبعضی میگویند که مراد بذکر درینجا ذکر قلبی وتفکر
در صفات وافعال وی سبحانه است والظهر اول ست وغائط وبول وجماع مخصوص ست ازین حکم وحدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال ولیکن
مراد بدان معظم اوقات ست کما قال تعالی يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم شعر در روز بان ومونس جان ست نام یار * یکدم
نمیرود که مکرر نمی شود * ومصنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکنند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی **رواه مسلم وعلقه البخاري**
وعن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وصلى ولم يتوضأ بدرستیکه حجامت کرد
آنحضرت ونماز گزارد ووضوی جدید نکرد ونیفزود بر غسل محاجم یعنی مواضع حجامت وحدیث دلیل ست بر آنکه خروج دم از بدن غیر فرجین
ناقض وضو نیست ودرین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر وابن عباس وابن ابی اوفی وباین رفته است زید بن علی وشافعی ومالک
وجماعتی از صحابه وتابعین وحدیث باب ودیگر آثار که مؤید اوست ولقوله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح اخرجه احمد والترمذی
وصححه احمد والطبرانی بلفظ لا وضوء الا من ریح او سماع وحکمت آنکه اصل عدم نقض ست تا آنکه قائم شود دلیلی رافع اصل حال آنکه دلیلی بران قائم نیست
اخرجه البيهقي والدارقطني ولينه یعنی گفت هو لین زیرا که در اسنادش صالح بن مقاتل ست واو ضعیف ست وقوی نیست وذکر کرد
اورا النووی در فصل ضعیف وابن العربی ادعای تصحیح وی کرده وگفته صححه الدارقطنی ولیکن مصنف در تلخیص گفته نیست اینچنین بلکه دارقطنی بعد ذکر وی

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده میکرد که درآید در خلا بفتح و مد
بمعنی جای خالی که قصد وی کنند برای قضای حاجت وضع خاتمه می نهاد یعنی میکشید انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده
و این نزع از جهت بودن نقش وی محمد رسول الله بود سطر الحاکم مغلطائی گفته این حدیث اصل عظیم ست در مندوب بودن نزع خاتم که در وی اسم
معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران شیخ در ترجمه گفته ازینجا معلوم شد که چون داخل شود متوضا را باید که چیزی را که در وی
نام خدا و رسول و قرآن ست با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل ست اسمای تمام انبیا را و مانند آن اگر نام خدا و رسول خدا نام وی
یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد والله اعلم انتهی و حدیث دلیل ست بر ابعاد نزد قضای حاجت چنانکه لفظ خلا که بمکان خالی و مکان مبعد
گفته می شود لغاوة آن میکند و بیاید در حدیث مغیره صحیح ترمذی که انطلق حتی تواری و نزد ابوداود ست باین لفظ اذا اراد البراز انطلق حتی
لا یراه احد و دلیل ست بر تبعید چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام ست ادخال مصحف در خلا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه برد و مشغول
قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد که مقصود صیانت ما فیه ذکر الله است از محلات مستخبثه
و این دلیل نصیب ست و خاص نیست بخاتم بلکه هر ملبوس که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد اخرجه ابن حبان والحاکم والاربعة یعنی
ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست نووی گفته تصحیح
وی مردود ست بروی قاله فی الخلاصة امام منذری گفته صواب نزد من تصحیح اوست زیرا که رواتش ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القشیری
فی آخر الاقتراح و صححه ابن دقیق العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حجتی قوی بر ضعف نیاورده و هو معلول و ابوداود گفته
منکرست و ذکر کرده دارقطنی اختلاف در ان و اشاره کرده بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریج از زهری از انس ست
و روات وی ثقات اند و لیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریج سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده ست
آنرا از زیاد بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم القاه و وهم در ان از همام ست کما قال
ابوداود و همام ثقه است کما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن ضریس بجلی و یحیی بن متوکل
مع همام مرفوعا اخرجهما الحاکم والدارقطنی و روایت کرد آنرا عمرو بن عاصم و وی از ثقات ست از همام موقوفا علی انس و بیهقی برای او
شاهدی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال وی ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ ست لبس خاتما نقشه محمد رسول الله و کان
اذا دخل الخلاء وضعه و لیکن بیهقی بعد سیاق وی گفته و هذا شاهد ضعیف والله اعلم **وعنه** و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله
عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میکرد در آمدن را در ابخانه چنانکه در
روایت بخاری در ادب مفرد از حدیث انس بتصریح آمده که کان اذا اراد ان یدخل الحدیث قال میگفت این کلمات را اللهم انی
اعوذ بك بار خدایا پناه میخواهم بتو و این استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل و حشوش محل حضور شیاطین ست لیکن یکه منع
میکند ذکر خدا را درین حالت میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از در آمدن بخواند در اوان شروع
کردن مانند دامن جامه برزدن و اگر فراموش شد درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر که منع نمیکند جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه
منقول ست از امام مالک ظاهر حدیث انس جهرست باین کلمات پس جهر بدان مستحسن باشد من الخبث از خبث بضم خا و با جمع خبیث
بلفظ مذکر و در سبل گفته جائز ست اسکان با بی موحده نیز انتهی و درین صورت بمعنی پلیدی باشد و تواند که مخفف خبث بضم با باشد

ودر ہم میلد تمس و چون نفس مبلد شد واعضا سسترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم وفي اسناده ضعف ودر سندش ضعف ست نیز ابو داؤد
گفت انہ حدیث منکر وبیان نکرد وجہ نکرت وی درسنن کہ مدار وی بر یزید بن ابی خالد دالانی ست واختلاف کردہ اند بروی در الفاظ این سوایت
وتضعیف کرد این حدیث را از اہل وی احمد وبخاری چنانکہ نقل کرد ازوی ترمذی در علل مفردہ وابراہیم حربی وترمذی در علل وغیرہم وگفت
بیہقی در خلافیات کہ متفرد شدہ ست بآن ابو خالد دالانی وانکار کردہ اند بروی جمیع ائمہ حدیث وگفت در سنن انکرہ علیہ جمیع الحفاظ
وانکروا سماعہ من قتادة وگفت ترمذی رواہ سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يأتي احدكم الشيطان في صلاته می آید یکی را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن وے
در نماز فينفخ في مقعدته فيخيل اليه پس می دمد در دبر او پس متخیل میشود بسوی او یا در خیال وی می افگند شیطان انه احدث
ولم يحدث کہ وی حدث کرد وحال آنکہ حدث نکردہ است فاذا وجد ذلك فلا ينصرف حتى يسمع صوتا او يجد ريحا پس ہرگاہ
کہ یابد این را پس برنگردد از نماز تا آنکہ بشنود آوازی یا یابد بوئی ودرین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکہ در اشرف عبادت
تا فاسد کند آنرا بر ایشان وبا اینکہ این افساد مضر ایشان نیست وبیرون نمی آیند از طہارت مگر بیقین اخرجه البزار بفتح موحدہ وتشدید زا
بعد الف نام وی ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری ست صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را دارقطنی وثنا نمود بروی ذہبی سال ولادت ووفات
وی ذکر نکردہ اما وفات او در رملہ در سال دو صد ونود بودہ وبزار تخم فروش را گویند ہندی پنساری سندا و معلل ست یعنی اسباب خفیہ
قادحہ در صحت حدیث دران ذکر کردہ استفادۂ علم از ہدبہ بن خالد شیخ بخاری ومسلم ودیگر ائمہ نمودہ ابن قانع وطبرانی وجمیرہ محدثین از شاگردان او اند
در آخر عمر در شام واصفہان مدتہا برای تعلیم علم حدیث وافادۂ آن قیام نمودہ وبزاز بدو زا محدث دیگر ست کہ نامش علی بن معروف وکنیتش ابو الحسن
باشد فليعلم واصله في الصحيحين من حديث عبد الله بن زيد ولفظ وی نزد ابو داؤد این ست چون باشد یکی از شما در نماز پس یافت
بوئی یا حرکتی در دبر خود پس مشکل شد بر وی پس نگردد از نماز الخ ودر سندش ابو اویس ست ولیکن متابعت کرد او را دراوردی نزد بیہقی وگفت
رافعی این خبر حجت ست بر مالک در تفرقہ کردن او در میان شک در نماز ودر خارج از ان زیرا کہ حدیث مطلق ست انتہی پس شامل باشد ہر دو را
ولمسلم عن ابي هريرة نحوه ومسلم راست از حدیث ابی ہریرہ مانند آن در معنی نہ در لفظ وحدیث وی درین باب گذشتہ **وللحاكم**
عن ابي سعيد مرفوعا وحاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد
احدثت فليقل انك كذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید کہ تو تحقیق حدث کردی پس باید کہ بگوید این کس ہر آئینہ
تو دروغ گفتی واخرجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه پس باید کہ بگوید این کلمہ را در جواب شیطان در نفس خود نہ بزبان ومصنف اگر این روایات را
نیز بحدیث ابی ہریرہ ضم میکرد بحسن ترتیب نزدیکتر می بود واین روایات نیز دال ست بر حرص شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصا نماز وانچہ متعلق بدو ست
ودر بیکہ نمی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طہارت گاہی بقول وگاہی بفعل واز ینجا معلوم شد کہ اہل وسواس در طہارات امتثال حکم او کردند در قول وفعل ہر دو

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان ادبہای قضای حاجت انسانی حاجت کنایہ ست از غائط وبول وآن ماخوذ ست از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا قعد
احدكم لحاجته وفقہا ازان بلفظ باب الاستطابة لحدث والاستطيب بيمينه تعبیر میکنند ومحدثین بلفظ باب التخلی واین نیز ماخوذ ست از قول وی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدكم الخلاء وگاہی بباب التبرز واین ماخوذ ست از قول وی البراز في الموارد واكمل من العبارات صحیح **عن انس بن مالك**

[illegible] اتقوا اللاعنين پرهیز کنید از دو کار که سبب لعنت و نفرین میشوند یعنی عادت مردم لعنت
کردن ست بر کننده آن کار پس انتساب لعن بسوی آن هر دو مجاز عقلی ست و هم لاعن بمعنی ملعون آید گفتند چیست آن دو کار که سبب لعنت شوند ای
ای رسول خدا فرمود الذي يتخلى في طريق الناس آنکه قضای حاجت میکند در راه مردم و مراد راهی ست که مسلوک باشد نه مهجور که راهی
نیست کسی آنجا گذر ندیز گفته اند مراد راه مسلمانان ست نه راه کافران کذا فی مجمع البحار و سبب لعنت ایذای مردم ست بنجس و استقذار که موجب
نفرین ست چنانکه در حدیث حذیفة بن اسید آمده که آنحضرت فرمود هر که ایذا دهد مسلمانان را در راه ایشان واجب شد بر وی لعنت ایشان اخرجه الطبرانی
فی الکبیر باسناد حسن قاله الحافظ المنذری و در حدیث ابو هریره است که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم میفرمود هر که گشاد سخیمه یعنی عذره
بر راهی از راه مسلمانان پس بر وی ست لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرجه الطبرانی فی الاوسط والبیهقی وغیرهما و رجال سندش ثقات اند
الا ابن عمرو انصاری و قد وثقه یحیی بن معین و این احادیث دال اند بر استحقاق وی لعنت را او في ظلهم یا در سایه ایشان یعنی زیر درخت
که مردم در سایه آن می نشینند و صحبت میدارند و خواب میکنند چنانکه عادت ست نه در هر سایه زیرا که ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در نخلستان برای قضای حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب این معنی ست و نیز مؤید اوست حدیث احمد و لفظ او يستظل به الحديث رواه مسلم
و بول در حکم غائط ست قاله المناوی زاد ابو داود عن معاذ الموارد و زیاده کرد ابو داود از حدیث معاذ لفظ موارد را یعنی آبخانه کردن در
جاهائی که مردم فرود می آیند یا جاهائی که آنجا آب ست مثل چشمه و جوئی که مردم بجهت آب آنجا فرود می آیند و لفظ ابی داود اینست پرهیز کنید ملاعن ثلثه را
براز در موارد و قارعة الطريق یعنی راههائی که جای پای کوب مردم ست یعنی محل گذر ایشان و ظل و رواه ابن ماجة ایضا و براز بفتح موحده و برا و ذال
در آخر جای کشاده و فراخ از زمین کنایت ست از غائط و [illegible] او نقع ماء و در روایت احمد از ابن عباس این لفظ
آمده باضافت نقع بسوی ماء نقع بفتح نون و سکون قاف بمعنی جای فراهم شدن آب مراد بدان آب مجتمع ست کما فی النهایة و فیه ضعف
و درین هر دو حدیث ابی داود و احمد ضعف ست اما حدیث ابو داود پس بجهت آنکه ابو داود عقیب وی گفته مرسل ست زیرا که از روایت ابی سعید
حمیری ست و وی معاذ را نه دریافته پس منقطع باشد و ابن ماجه هم آنرا روایت کرده بهمین طریق ولیکن حاکم و ابن السکن تصحیح وی کرده اند و اما حدیث
احمد پس باین جهت که در وی ابن لهیعه ست و راوی از ابن عباس مبهم ست واخرج الطبراني و روایت کرد طبرانی کنیت او ابو القاسم
و نام او سلیمان بن احمد بن ایوب العرب در شهر عکا از بلاد شام متولد شده در سنه دو صد و شصت بماه صفر و در طلب علم اکثر شهرهای یمن و شام و مصر و بغداد
و کوفه و بصره و اصفهان و جزیره و حرمین شریفین را طواف نموده و از هزار شیخ بلکه زیاده استفاده کرده سماع وی از نسائی و ابوزرعه ثقفی و غیره
ایشان ست پدرش تحریص بر علم حدیث مینمود و او را گرفته شهر بشهر میگشت و بحضور اساتذه می رسانید تصانیف بسیار دارد و از انجمله هر سه معجم او
مشهورست و در طلب علم حدیث مشقت بسیار کشیده سی سال بر بوریا خفته ابو العباس احمد بن منصور شیرازی گوید من از طبرانی سه لک حدیث نوشته ام
او را در آخر عمر سحر کردند بسبب رد کردن او بر فرقه قرامطه از اسماعیلیه و هر دو چشم او از بصارت ظاهری افتاده بود و فاتش بست و هشتم ذی قعده
سنه سه صد و شصت بوده حافظ ابو نعیم صاحب حلیه بر وی نماز گذارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقیه حالش در حال المتقین ذکر کرده ایم ذهبی گفته
هو الامام الحجة کان من فرسان هذا الشان مع الصدق والامانة واثنى عليه الائمة انتهى آ نهى عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المثمرة
نهی کرد از براز کردن زیر درخت میوه دار اگرچه سایه دار نباشد وضفة النهر و کرانه نهر روان ضفة بکسر ضاد و تشدید فا جانب نهر و ضفتاه جانباه
کذا فی الصحاح و فی القاموس ضفة النهر جانبه من حديث ابن عمر بسند ضعيف از حدیث ابن عمر بسند ضعیف زیرا که در راویان وی

چه درین وزن ضم وسکون هردو می آید چنانکه حلف وکتب ورسل وسبل **والخبائث** واز خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد ذکور واناث شیاطین اند که از انها پناه می جوید **اخرجه السبعة** یعنی احمد وبخاری ومسلم وابوداود ونسائی وترمذی وابن ماجه ودر روایت سعید بن منصور کان یقول بسم الله اللهم الحدیث آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری واسناده علی شرط مسلم وفیه زیادة التسمیة ولم ارها فی غیره **وعن انس بن مالک رضی الله عنه** ترک اضمار یعنی عنه برای بعد اسم ظاهر ست بخلاف حدیث ثانی ودر بعض نسخ عنه هم باضمار یافته شد **قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام نحوی** بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر میداشتم من وپسری مانند من گفته اند مراد بدان عبد الله بن مسعود ست رضی الله عنه واطلاق غلام بروی مجاز ست زیرا که وی کبیر بود پس مانند انس وی چگونه باشد ویحتمل که مراد بنحوی خدمت باشد یعنی ما هردو خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود ونعل وسواک وی صلی الله علیه وسلم نگاه میداشت وگفته اند که مراد ابوهریره است وقیل جابر بن عبد الله وحدیث دلیل ست بر جواز استخدام صغیر **اداوة من ماء** اداوه را پر از آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی ڈولچی **وعنزة** وبر میداشتم من وآن کودک عنزه را بعین مهمله ونون وزای مفتوحات چوبی که در وی سنانی باشد از نیم نیزه یا اندکی کلان تر وعادت شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره کنند در پیش نماز ودیگر اغراض **فیستنجی بالماء** پس استنجا میکرد بآب تا تعلیم کند امت را شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ واین احب وافضل ست مراد بخلا درین حدیث فضا ست بقرینهٔ عنزه واین حدیث حجت ست بر مالک زیرا که وی انکار کرده از انکه استنجا کرده باشد آنحضرت بآب واحادیث مثبت اوست پس انکار مالک غیر مسموع ست وگفته اند که استنجا بآب ارجح ست از استنجا بسنگ وگویا که اخذ کرده اند این را از زیادت تکلف بحمل آب بدست غلام واگرچه مساوی سنگ باشد یا ارجح ست بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن وجمهور علما گویند که افضل جمع ست میان آب وکلوخ واگر اقتصار کنند بر یکی ازین هردو پس آب افضل ست جائیکه اراده نماز نباشد ودر صورت اراده نماز خلاف ست بعضی گویند کلوخ کافی ست آب واجب نیست وهر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته واز آداب استنجا بآب ست مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد ابوداود ست از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آوردم او را آب در توری یا رکوه پس استنجا میکرد بآن پس تر می سود دست خود بزمین ونزد نسائی ست از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را پس آوردم آب واستنجا کرد ومالید دست را بزمین ومثل این در غسل باید **وعن المغیرة بن شعبة رضی الله عنه قال قال لی النبی صلی الله علیه وسلم خذ الاداوة** گفت فرمود مرا آنحضرت که بگیر اداوه را وبرآ با من **فانطلق حتی تواری عنی** پس رفت آنحضرت تا آنکه پنهان شد از من **فقضی حاجته** پس قضا کرد حاجت خود را ودرینجا دلالت ست برینکه متخلی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او مسموع وریح او مشموم وعورت او مرئی نگردد اما واجب نیست زیرا که دلیل فعل ست وآن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادله وجوب ستر عورت از عین مردم چه در حدیث ابی هریره امر باستتار واقع شده فرموده هر که بیاید غائط را باید که پنهان شود اخرجه احمد وابوداود وابن ماجه وابن حبان والحاکم والبیهقی در حجة الله البالغة گفته پنهان شود بجایش نخل که اسفل بدن او را بپوشد وهر که جایش نیابد کثیبی از ریگ فراهم سازد وپشت بجانب او نشیند زیرا که شیطان بنابر انکه مجبول بر افکار فاسده واعمال شنیعه است تلعب میکند بمقاعد بنی آدم انتهی ودر سبل گفته این غیر تواری ست وخاص ست بقرب بقرینهٔ شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا که آنجا انسان نیست تستر کند بجمع تودهٔ از ریگ **وعن ابی هریرة رضی الله عنه**

کنهی برای تحریم ست یا تنزیه یا ظاهر نشد قرینه صارفه نهی از تحریم و این جائی ست که استنجا کنند بآب و سنگ و اگر مباشر شود بدست پس حرام ست
بالاجماع و لا یتنفس فی الاناء و دم نزند درون آوند آب یعنی جدا کردن وی از دهان تا چیزی از دهان و بینی در آب نیفتد و بکراهت طبعی نیندازد
و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت خوردن آب سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک خود جدا میکرد و آب بسه نفس میخورد
متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث و اللفظ لمسلم و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این ست اذا شرب
احدکم فلا یتنفس فی الاناء و اذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه ولا یتمسح بیمینه وعن سلمان وی ابو عبدالله فارسی ست و او را سلمان الخیر
گویند مولای آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم اصلش از فارس ست در طلب دین از وطن بگریخت و نصرانی شد و کتب تنصر خواند و او را اخبار طویله نفیسه است
پس تنقل کرد از مذهبی بمذهبی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس مسلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیرانداز در مسلمانان و حضرت در حق وی
فرموده سلمان منا اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید و بود از معمرین گویند دو صد و پنجاه سال زیست و گویند سه صد و پنجاه سال
و میخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد عطیه را و فاتش در مدینه سنه خمس و قیل اثنتین و ثلاثین روایت دارد انس و ابو هریره و غیرهما از وی روایت کرده اند
و وی یکی از آنهاست که جنت مشتاق ایشان ست مناقب و فضائل او بسیار ست و آنحضرت ثنا و مدح وی بسیار کرده و گفته اند که اصل وی
از اصفهان ست از قریه که آنرا جی گویند بطلب دین برآمده بود عرب او را گرفته بدست یهود فروختند یهود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعانت
کتابت وی کرده وی در رقیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه بحضرت رسیده مسلمان شد رضی الله عنه قال گفت سلمان لقد نهانا
تحقیق نهی کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول از اینکه رو کنیم بسوی قبله در قضای
حاجت و بول او ان نستنجی بالیمین یا از اینکه استنجا کنیم بدست راست و در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو را بدست
راست گیرد و بدست چپ بجنباند عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بجانب عضو و بعضی گفته اند که نهی از استنجا بیمین همین در غائط ست نه در بول و این
قول ضعیف ست و استنجا مشتق از نجو ست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب ست و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست
کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد وی و می کشد نجاست را استنجا نام کرده اند او ان نستنجی باقل من ثلثة احجار و نهی کرد ما را از استنجا
کردن بکمتر از سه سنگ و مذهب شافعی و احمد همین ست و حنفیه نظافت شرط کنند اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بحدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن
اقتصار کردن آنحضرت ست بر دو سنگ چنانکه بیاید در فصل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیر ست در میان آب و سنگ هر چه کند کافی باشد
و چون اکتفا کند بر سنگ پس لابد ست از سه مسحات اگرچه ازالهٔ عین بکمتر از آن تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انقا بکمتر از سه کافی ست و اگر بسه
هم حاصل نشود لابد ست از زیادت و مندوب ست ایتار و واجب ست تثلیث در قبل و در دبر پس شش سنگ باید چنانکه در حدیثی آمده گوییم در
احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیرهما نیامده مگر همین سه حجر و آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مرادی بود
آنحضرت طلب میفرمود نزد اراده تبرز اگرچه در بعض حالات می بود و پس اگر سنگی باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود و چیزی که انقا کند قائم مقام
حجر ست بخلاف ظاهریه که بوجوب احجار رفته اند تمسکا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج ست بر غالب بنا بر تیسر وی و دال ست بر آن
نهی فرمودن آنحضرت از استنجا برجیع و استخوان و اگر حجاره متعین می بود نهی میکرد از ما سوای او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابوداود ست
که امر کن امت خود را باینکه استنجا نکنند بسرگین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را رزق در آن پس نهی فرمود آنحضرت از آن انتهی
و در مصفی گفته واجب ست ازالهٔ نجاستی که بسبب تغوط و بول حاصل شود بیکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد ست از حدیث غسل دم حیض

متروکی هست و ازین احادیث معلوم شد که قضای حاجت در شش موضع منهی عنه ست یکی قارعة الطریق و مطلق طریق را مقید کنند بقارعه
دوم ظل سوم موارد چهارم نقع ماء پنجم اشجار مثمره ششم جانب نهر و زیاده کرد ابوداود در مراسیل خود از حدیث مکحول که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از انکه بول کند بر ابواب مساجد **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تغوط الرجلان
فليتوار فرمود وقتیکه غائط کنند دو کس پس باید که پنهان شود كل منهما عن صاحبه هر یکی ازان هر دو از صاحب خود ولا يتحدثا
و باهم سخن نرانند فان الله يمقت على ذلك پس بدرستیکه خدا سخت دشمن میدارد برین عمل مقت بمعنی اشد بغض ست و در حدیث ابوسعید
که فرمود آنحضرت نبرآیند دو کس در حالیکه می زنند غائط را یعنی براز میکنند کشف کرده اند عورت خود را و باهم سخن میکنند چرا که حق تعالی دشمن میگیرد
برین حرکت اخرجه احمد وابوداود وابن ماجة وابن خزيمة في صحيحه لیکن این همه ها روایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال یا هلال بن عیاض حافظ منذری گفته
نمی شناسم او را بجرح و نه بعدالت و وی در شمار مجهولان ست و حدیث دلیل ست بر وجوب ستر عورت و نهی از تحدث وقت قضای حاجت و اصل
دران تحریم ست و تعلیل وی بمقت خدا زیادت ست در بیان تحریم ولیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالاجماع و نهی برای کراهت ست پس
اگر اجماع صحیح شود فبها ورنه اصل تحریم ست و لهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی بنده را
برین حرکت دشمن میگیرد یعنی سخن کردن در بول اخرجه الجماعة الا البخاري عن ابن عمر رضي الله عنه رواه وصححه ابن السكن کنیت او ابو علی ست
و نام سعید بن عثمان بن السکن البغدادی وفاتش در سنه سه صد و پنجاه و سه بوده در سبل السلام گفته ابن السکن بفتح سین و کاف نام حافظ حجة
ابو علی ست نزیل مصر ولادتش در سنه اربع وسبعين ومائتين بوده اعتنا کرد باین شان و جمع کرد و تصنیف نمود و دراز شد صیت فضیلت او و روایت
کردند ازوی ائمه حدیث انتهى وابن القطان بفتح قاف و تشدید طا حافظ علامه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الملک الفاسی مشهور بابن القطان
از ابصر مردم بصناعت حدیث و احفظ ایشان بود لاسیما رجال حدیث را و اشد ایشان بود در اعتنا بروایت تدریس کرد و تحدیث و تالیف نمود ازوست
کتاب الوهم والایهام و آنرا بر احکام عبدالحق وضع کرده دلالت دارد بر حفظ و قوت فهم وی ولیکن تعنت کرد در احوال رجال وفاتش در ربیع الاول سنه
ثمان وعشرين وست مائة اتفاق افتاد وهو معلول در شرح هیچ علت وی ذکر نکرده ولیکن علت وی اینست که ابوداود گفته مسند نیست
بسوی عکرمه بن عمار عجلی یمانی ولیکن مسلم در صحیح خود بوی احتجاج نموده و بعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث وی
از یحیی مذکور روایت نموده و بخاری بحدیث وی از یحیی استشهاد آورده **وعن** ابي قتادة بن نعمان الانصاری از اهل عقبه و بدر ست و تمامه
مشاهد را حاضر شده روز بدر یا احد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بر دست افتاد و حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین
دو چشم او بود مات سنة ثلث وعشرين وابو قتادة انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه ست شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام یکی
ازین دو کس ست و این دیگر فارس رسول خدا ست و در حضور وی در بدر اختلاف ست اما احد و مشاهدی که بعد اوست همه ران حاضر شده رضي الله
عنه قال گفت ابو قتاده و در سبل ترجمه وی ذکر نکرده قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمسن احدكم ذكره
بيمينه وهو يبول نگیرد هیچ یکی از شما آلت خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث
که ممنوع از برای طیبات ست ولا يتمسح من الخلاء بيمينه و استنجا نکند از خلا بدست راست خود و در وی شرافت یمین ست و صیانت
وی از اقذار و نهی برای تحریم ست در همه جا و باین رفته اند اهل ظاهر الا بالحدیث و همچنین جماعتی از شافعیه گفته در استنجا و نزد جمهور برای تنزیه ست
و بخاری در ترجمه مجمل گفته باب النهي عن الاستنجا و حدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری گفته تعبیر کرد بنهی برای اشارت باینکه ظاهر نشد او را

که احادیث نهی منسوخ ست بحدیث اباحت زیراکه در وی قید قبل موته بعام ست ونحوه و در شرح سفر علی همین مذهب را قوی گفته چهارم آنکه حرام ست
در صحرا نه در عمران زیراکه احادیث وارده در اباحت محمول ست بر اباحت واحادیث نهی عام ست وبعد تخصیص عمران بفعل وی همین صحرا باقی ماند گفته
ابن عمر جز این نیست که نهی کرد ازان در فضاء چون باشد در میان تو و در میان قبله چیزی که بپوشد ترا پس لا باس ست رواه ابوداود وغیره در سبل گفته
این قول چندان بعید نیست ازبرای بقای احادیث نهی برحال خود واحادیث اباحت برحال خود انتهی پنجم فرق ست یعنی استقبال در هر دو حرام
واستدبار در هر دو جائز ولیکن مردود ست زیراکه نهی در هر یکی از استقبال واستدبار برابر وارد ست در سبل گفته اقرب اقوال قول رابع ست وذکر
کرده اند شعبی که سبب نهی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از مصلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد کما رواه البیهقی
و پرسیده شد شعبی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستدبر قبله وحدیث ابوهریره در نهی ازان پس گفت هر دو راست گفته اند
اما قول ابوهریره پس در صحرا پس ازبرای آنست که خدا را بندگان اند از ملائکه وجن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ یکی بایشان ببول ونه بغائط
ونه استدبار کند ایشان را واما کنف شما پس خانها بوده اند که بنا کرده شد نه نسبت قبله درانها و این خاص ست بکعبه وبیت المقدس ملحق باو ست
بنا برحدیث ابوداود که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استقبال قبلتین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف ست قدرت ندارد بر رفع
اصل واضعف ازین قول بکراهت استقبال قمرین ست والسبعة ومر احمد وبخاری ومسلم وابوداود ونسائی وابن ماجه وترمذی را ست
من حدیث از حدیث ابی ایوب الانصاری ونام وی خالد بن کلیب ست از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر را وفرود آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بخانه او وقت قدوم مدینه مرد در حالت غزا در روم سنه خمسین وقیل بعدها ورواه مالک والنسائی من طریق اخری عن
ابی ایوب ودرین باب ست از سلمان نزد مسلم واز عبدالله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه وابن حبان واز معقل بن ابی معقل نزد ابی داود
وسهل بن حنیف نزدیک دارمی واین حدیث مرفوع ست اول او این ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا
القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولکن شرقوا او غربوا وآخر وی این ست که گفت ابوایوب فقدمنا الشام فوجدنا
مراحیض بنیت نحو الکعبة الحدیث یعنی رو مکنید بسوی قبله ونه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید واین
مخصوص ست بمدینه مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیراکه قبله مدینه جنوبی ست و مدینه شمالی مکه معظمه ست پس احتراز کنید از استقبال واستدبار
بضرورت رو وپشت بجانب مشرق ومغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی ست پس اگر رو بمشرق ومغرب آرند رو وپشت بقبله افتد ولهذا در
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه وکسی راست که قبله وی برین سمت باشد وکسیکه قبله او در شرق وغرب بود وی استقبال نکند انتهی شیخ در ترجمه گفته
این مسئله مختلف ست مذهب امام اعظم ابوحنیفه آنست که استقبال واستدبار آن در بول وغائط حرام ست مطلقا ونزد شافعی ومالک در صحرا نه در خانها
وبهر جانب جمعی از علمای صحابه وتابعین ومن بعدهم رفته ودر روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه استقبال وشمنی از امام ابوحنیفه
نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده وگفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل ازان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابوحنیفه حدیث نهی ست
که گذشت ودر انجا فرقی نکرده اند میان صحرا وخانه بلکه مطلق گفته اند وحدیث نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند ونیز علت نهی تعظیم قبله واحترام
جانب اوست وخانه وصحرا در انجا برابر ست چنانکه بزاق انداختن وپای دراز کردن بآن سو وجواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
از نهی باشد واگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت ازجانب قبله اندکی برگشته باشد وابن عمر آنرا درنیافته وتعمق نظر دران نکرده
ومقام تقاضا میکند که تعمق وتحقیق نتوان کرد انتهی گوییم مراد بحدیث ابن عمر این حدیث ست که گفت ابن عمر برآمدم بالای خانه حفصه برای بعض

اما حجر پس مستفاد ست ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة احجار و جمع میان هر دو مستحب ست و ذکر حجر بجهت اعتبارست فالا کلوخ و جائزه که منه
در حکم آنست پس تنقیح کردند حجر را بحامد قالع آما جامد پس ماخذ آن استعمال حجارست دون الغسل و وضوح اختلاف در لفظین نزدیک عارف لغت
و آما قالع پس ماخذ آن فحوای اولا یجد احدکم ثلثة احجار و مانند آنست که عارف لغت می فهمد که غرض ازان ازالهٔ نجاست ست پس قصب نکس که قلع
نکند و واجب ست که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد آما طاهر پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از رجیع که بعض آنرا بروث و بعره
تفسیر کرده اند و بعض بسنگی که یکبار بآن استنجا کرده باشند و آما غیر محترم پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از استنجا باستخوان بعلت آنکه
طعام جن ست پس مطعوم انس بطریق اولی و آنچه انتفاع معتدبه بآن متوقع ست مانند جامهٔ نو دران حکم داخل باشد و شرط انقای حجر آنست که
نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجا که ازالهٔ نجاست ست متحقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروع
فرموده است استجمار در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین زیرا که استنجا برای خارج از سبیلین است
نه برای غیر آن و از لفظ او لا یجد احدکم ثلثة احجار مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة احجار ست و حدیث سلمان نهانا ان نستنجی باقل من ثلثة احجار
اوضح ست درین معنی و تنقیح ثلثة احجار ثلث مسحات ست پس اگر حجر کبیر باشد و بسه طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقا ست
و آن مفهوم از فحوای کلام ست پس اگر ثلثة احجار استعمال کنند و انقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث انتهی او ان نستنجي برجیع او عظم
و از استنجا کردن بسرگین و استخوان زیرا که طعام جن ست چنانکه در حدیث ابن مسعود ست که گفت آنحضرت جن راه هرگاه سوال کردند از آنحضرت
زاد را برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بران او فر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب شما اخرجه مسلم و نیست
منافی آن تعلیل بروث برکسیت در حدیث ابن مسعود زیرا که گاهی یک چیز معلل بعلل کثیره میشود و نیست مانع ازانکه رکس باشد و اکل آن
حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابو ایوب تفسیر وی
کرده فرأینا مراحیض قد بنیت نحو الکعبة و وارد ست نهی از استدبار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم مرفوعًا چون بنشیند یکی از شما برای حاجت
خود پس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف ست در انکه این نهی برای تحریم ست یا نه قول اول آنست
که نهی برای تنزیه ست و نیست فرق در میان فضا و عمران پس مکروه باشد و احادیث نهی محمول ست برین بقرینهٔ حدیث جابر که دیدم آنحضرت را
قبل موت بیک سال مستقبل قبله اخرجه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس
مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه رض که برگردانیدند مقعد مرا بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجة و اسناده حسن و ذهبی در میزان در ترجمهٔ خالد
بن ابی الصلت گفته این حدیث منکرست و در مصفی بعد سه حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته
که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه و این ارجح ست نزدیک
فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم ست و فعل مخصص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود و مترجم را درین قول نظرست زیرا که ظاهر از کلام
ابن عمر انکار بر مقالهٔ ناس ست مطلقًا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابو ایوب عموم نهی ست در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ ست
بفعل و بالجمله ما را باستقرا معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی برخصت میل
کرده و از جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل ست انتهی قول دوم تحریم او ست در هر دو جا
بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قرینهٔ تنزیه ست محمول اند بر عذر و بر انکه حکایت فعل اند و لا عموم لها سوم انکه مباح ست در هر دو جا و گفته اند

الخمسة یعنی احمد وابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجة وصححه ابو حاتم والحاکم ورواه الدارمي ایضا **وعن ابن مسعود**
رضي الله عنه وی عبد الله بن مسعود ست ذهبی گفته او امام ربانی ابو عبد الرحمن عبد الله بن ام عبد الهذلی ست صاحب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وخادم وی یکی از سابقین اولین ست واز کبار بدریین واز نبلای فقها ومقربین اسلام آورد از قدیم ویاد گرفت از زبان ودهان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هفتاد سوره وفرمود آنحضرت هر که بخواند قرآن را تر وتازه باید که بخواند بر قرائت ابن ام عبد وفضائل وی بسیار وبیشمار ست وفات یافت
در مدینه سنه ۳۲ وبود بعمر شصت سال انتهی واسلام وی پیش از عمر ودخول آنحضرت بدار ارقم بود گویند سادس بود در اسلام بعده با آنحضرت پیوست
واز خواص شد سواک ونعل وطهور آنحضرت در سفر وی داشت هجرت کرد بسوی حبشه وحاضر شد بدر ودیگر مشاهد ما بعد را وگواهی داد بر لسان او
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنت ومشابه بود با آنحضرت در سمت ودل وهدی وبود خفیف اللحم قصیر القامة شدید الادمة نحیف الجسم نزدیک بود
که مردم طویل از نشستن با وی برابر شوند در خلافت عمر قاضی کوفه شد ووالی بیت المال آنجا گردید وتا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدفون شد
در بقیع روایت کردند از وی خلفای اربعه ومن بعدهم من الصحابة والتابعين **قال اتی النبي صلی الله علیه وسلم الغائط** گفت
آمد آنحضرت قضای حاجت را **فامرني ان اتيه بثلثة احجار** پس امر کرد مرا اینکه بیارم او را سه سنگ واین حدیث حجت شافعی واحمد
واصحاب حدیث ست در اشتراط سه حجر با مراعات انقا واگر حاصل نشود بیفزاید تا انقا حاصل شود وایتار مستحب ست واجب نیست بنابر حدیث
ابوداؤد که من لا فلا حرج **فوجدت حجرين ولم اجد ثالثا** پس یافتم دو سنگ ونیافتم سوم خطابی گفته اگر فقط قصد باشد ذکر اشتراط
عدد خالی بود از فائده ولیکن چون شرط کرد عدد در لفظا ومعلوم شد انقا معنی دلالت کرد بر ایجاب هر دو امر **فاتيته بروثة فاخذهما
والقى الروثة** پس آوردم آنحضرت را سرگین پس گرفت هر دو سنگ را وانداخت سرگین را طحاوی گفته اگر سه سنگ شرط می‌بود طلب میکرد
آنحضرت سوم را وجوابش آنست که آنحضرت سه طلبیده بود چنانکه در روایت احمد ودارقطنی ست ومصنف در فتح گفته رجال وی ثقات اند
با آنکه اگر این زیادت ثابت هم نشود جواب طحاوی این ست که اکتفا کرد آنحضرت بامر اول در طلب ثلاث وچون سرگین انداخت ابن مسعود دانست که امتثال
امر تمام نیست تا آنکه سنگ سوم بیارم ومحتمل که اکتفا کرده باشد آنحضرت باطراف دو حجر وبآن سه مسح نموده زیرا که مطلوب تثلیث مسح ست اگرچه باطراف
یک سنگ باشد در سبل گفته واین هر سه سنگ برای یکی از دو سبیل ست وشرط ست برای دیگر سه سنگ دیگر پس جمله شش شد بحدیثی که وارد ست
درین باب در مسند احمد با آنکه در نفس از اثبات شش حجر چیزی هست زیرا که آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تکرار آن با ابوهریره
وابن مسعود وغیرهما واحادیث بلفظ من اتی الغائط ست کحدیث عایشه اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیستطب بثلاثة احجار فانها تجزئ عنه
رواه احمد والنسائی وابوداؤد والدارقطنی وگفت اسنادش حسن صحیح ست وآنکه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج از دبر ست وحاجز وی که قبل
ملازم اوست ودر حدیث ابن خزیمه ثابت شده که پرسیده شد آنحضرت از استطابت فرمود سه حجر که نیست در ان رجیع وسوال عام ست در هر دو
مخرج معا یا در یکی از آن هر دو ومحل محل بیان ست وحدیث سلمان که امر کرد ما را که اکتفا نکنیم بسه حجر اخرجه مسلم مطلق ست در هر دو مخرج که شش
حجر شرط کرده دلیلش حدیث احمد ست ونمیدانم که صحت وی چیست تا در ان بحث زده وچون تتبع کردم احادیث وارده را در سه حجر ونهی از کمتر از آن
یافتم که همه در خارج از دبر ست زیرا که بلفظ نهی عن الاستنجاء باقل من ثلثة احجار وبلفظ الاستطابة بثلثة احجار وبلفظ اذا استجمر احدکم فلیستجمر ثلاثا
وبلفظ نهی ان نمسح برجیع او عظم آمده ونیامد دلیلی بر خارج از قبل واصل عدم تقدیر ست بعدد بلکه مطلوب ازالهٔ اثر بول ست از ذکر پس کافی ست
در ان یک سنگ با آنکه وارد ست بیان استعمال هر سه در دبر باین طریق که یکی از آن برای مسربه ست ودو برای هر دو صفحه واین نیست مگر از جهت

رہای خود پس دیدیم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت دہندہ قبلہ را و رو آرندہ شام را متفق علیہ مکہ معظمہ با شام مقابل افتادہ است
که اگر رو بقبلہ آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبلہ کنند رو بشام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبلہ برای قضای حاجت
در خانہا درست باشد و لہذا بغوی در حدیث اول گفتہ که نہی در صحراست و در بنیان لا باس ست بحجت ہمین حدیث جمعًا بین الادلة و موافق حنفیہ است
درین مسئلہ شوکانی و صاحب حجت بالغہ و بہ قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و ہمین ست راجح نزد ابن حزم و ابن العربی المالکی **وعن عائشة**
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اتى الغائط فليستتر ہر کہ آید غائط را پس باید کہ پنہان شود
از نظر مردم تا کسی عورت او را نہ بیند. و حدیث دال ست بر وجوب استتار و لفظ وی در سنن از ابی ہریرہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این ست
ہر کہ سرمہ کشید پس باید کہ طاق کشد ہر کہ کرد خوب کرد و ہر کہ نکرد پس نیست جناح و ہر کہ استجمار کرد پس باید کہ طاق کند ہر کہ کرد خوب کرد و ہر کہ نکرد
پس نیست حرج و ہر کہ خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفگند و ہر کہ لیسید بزبان خود پس فرو برد آنرا ہر کہ کرد خوب کرد و ہر کہ نکرد فلا حرج و ہر کہ
آمد غائط را پس باید کہ پنہان شود پس اگر نیابد مگر آنکہ جمع کند تودہ از ریگ پس باید کہ مستتر شود بدان زیرا کہ شیطان تلعب میکند بمقاعد بنی آدم
ہر کہ کرد خوب کرد و ہر کہ نکرد فلا حرج و این حدیث را ابو داود از حدیث ابو ہریرہ آوردہ و از عائشہ او را درینجا روایتی نیست و معہذا این حدیث
ضعیف ست چنانکہ معلوم شود پس لازم بود مصنف را کہ نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابو ہریرہ و اشارہ میکرد بضعف وی چنانکہ عادت او ست
در اشارہ کردن بسوی چیزی کہ در حدیث می باشد از مقال ہیچ گویا کہ وی ترک کرد این را بنا بر آنکہ در فتح الباری گفتہ ان اسنادہ حسن و در بدر گفتہ
کہ این حدیث صحیح صححہ جماعة منہم ابن حبان و الحاکم رواہ ابو داود و رواہ احمد و ابن ماجة و ابن حبان و الحاکم و البیہقی من حدیث ابی ہریرة
مطولا کما تقدم و ابو داود این حدیث را در سنن نسبت با بو ہریرہ کردہ کما عرفت و کذلک فی التلخیص و گفتہ کہ مدار وی بر ابو سعید حبرانی ست
بجای مہملہ حمصی ست و در وی اختلاف ست قیل انہ صحابی و لا یصح و الراوی عنہ مختلف فیہ و لیکن در ابو داود ست از حدیث جابر رضی اللہ عنہ
کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ میخواست براز را بیرون میرفت آنجا کہ نمی دید او را ہیچ یکی و از نظر غائب میشد **وعنها** ہم روایت ست
از عائشہ رضی اللہ عنہا ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت
و لفظ خرج مشعر ست بخروج از مکان لیکن مراد اعم ست ازان اگرچہ در صحرا باشد میگفت غفرانك می طلبیم از تو آمرزش ترا و اعراب و نصب ست
بنا بر آنکہ مفعول فعل محذوف ست یعنی اطلب غفرانك و در معنی این کلمہ دو وجہ گفتہ اند یکی آنکہ آمرزش میخواہد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت
یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچہ سود کند و بر افگندن آنچہ زیان دارد و بعضی از مشایخ گفتہ اند کہ ذکر مناسب این
حال آنست کہ اندیشہ کند در احتیاج و تدنس خود و تنزہ و تقدس حق سبحانہ از نقائص و عیوب و اللہ اعلم و انسب بجوہ وجہ ثانی ست زیرا کہ موافق حدیث
انس ست کہ بود آنحضرت چون بیرون آمد از خلا میگفت الحمد لله الذي اذهب عني الاذى و عافاني رواہ ابن ماجة و در وصف نوح علیہ السلام آمدہ کہ بجملہ
شکر او یکی این بود کہ میگفت الحمد لله الذي اذهب عني الاذى و لو شاء لحبسه فيّ و حق تعالی او را وصف کردہ انه كان عبدا شكورا در سبل گفتہ
یحتمل کہ استغفار وی صلی اللہ علیہ وسلم برای ہر دوامر باشد معا با آنکہ توان گفت کہ اگرچہ وی بحالت تبرز ذکر بلسان ترک کردہ اما بدل ترک ننمودہ
و درین باب ست حدیث انس کہ میگفت آنحضرت الحمد لله الذي احسن الي في اولہ و آخرہ و حدیث ابن عمر کہ میگفت آنحضرت چون بیرون
می آمد الحمد لله الذي اذاقني لذته و ابقى فيّ قوته و اذهب عني اذاه و اسانید این ہمہ احادیث ضعیف ست ابو حاتم گفتہ اصح چیزی کہ درین ست
حدیث عائشہ ست در سبل گفتہ لیکن باک نیست با وردن ہمہ این ادعیہ از برای شکر نعمت و نیست شرط صحت حدیث در مثل اینہا انتہی **اخرجہ**

برمطلق بول حمل کرده ابوال ابل هم دران داخل کرده اند کالمصنف فی فتح الباری در سبل گفته فقد تعسف وقد بینا وجه تعسفه فی حواشی فتح الباری انتهی **وله وللحاکم** فی لفظ من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **اکثر عذاب القبر من البول** بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت از بول ست و رواه احمد وابن ماجة ایضا **وهو صحیح الاسناد** واین روایت صحیح الاسناد ست یعنی نسبت بروایت اول مصنف درینجا چنین گفته و در تلخیص فرموده اعلال کرد اورا ابوحاتم وگفت که رفع آن باطل ست انتهی وتعقب نکرد آنرا بحرفی و درینجا جزم بصحت وی کرده فاختلف کلامه کما تری و شارح سفر السعادة هم کلام اورا درینجا مقرر داشت و متنبه باین اختلاف کلام نشد و در سبل بآن تعرض نموده و مفاد این حدیث نیز همان مفاد حدیث اول ست واختلاف کرده اند در عدم استنزاه که از کبائر ست یا صغائر و سبب اختلاف حدیث قبرین ست زیراکه در وی آمده مایعذبان فی کبیر پس از صغائر باشد ورد کرده اند که قول وی بلی انه کبیر بعد ذکر معذب بودن یکی از ان هر دو بسبب عدم استنزاه از بول دلیل کبیره بودن اوست وگفته اند مراد آنست که در اعتقاد مخاطب کبیر نیست و نزد خدا کبیرست وگفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز وجزم بهذا البغوی ورجحه ابن دقیق العید وقیل غیر ذلک **و** درین باب ست از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی مسنده والحاکم والطبرانی وغیرهم واسنادش حسن ست نیست در وی جز ابی یحیی قتات و در وی لین ست ولفظ وی این ست که عامه عذاب قبر بسبب بول ست پس تنزه کنید ازان و تو ید وی ست روایت صحیحین در قصهٔ دو صاحب قبر که و اما یکی ازان هر دو پس بود که تنزه نمیکرد از بول **و** درین باب ست از انس نزد دارقطنی من طریق ابی جعفر الرازی عن قتادة عنه وصحح ارساله ونقل عن ابی زرعة انه المحفوظ وگفت ابوحاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس والصحیح ارساله **و** درین باب ست از عبادة بن الصامت در مسند بزار ولفظ وی این ست پرسیدیم ما آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی پس بشوئید آنرا و بدرستیکه من گمان میکنم که از بول ست عذاب قبر و اسناد وی حسن ست وگفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلد از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدرستیکه عامه عذاب قبر از بول ست و رواتِ وی ثقات اند با ارسال وی **وعن** سُراقة بضم سین مهمله وبعد را قاف وی ابوسفیان **بن مالك** بن جُعشُم ست بضم جیم وسکون مهمله وضم شین معجمه و این سُراقه همان ست که بپایهای اسپ او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت از مکه بمدینه بزمین فرو رفت و درین باب گوید بمخاطبهٔ ابی جهل **شعر** اباحکم والله لو کنت شاهدا ٭ لامر جوادی حین ساخت قوائمه ٭ علمت ولم تشکک بان محمدا ٭ رسول ببرهان فمن ذا یقاومه ٭ وفات وی در صدر خلافت عثمان در سنه اربع وعشرین اتفاق افتاد مدلجی کنانی ست نزیل قدید بود و در اهل مدینه معدود و جماعتی از وی روایت کرده اند **قال علمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلاء ان نقعد على اليسرى** گفت سُراقه آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت کردن اینکه بنشینیم ما بر پای چپ واعتماد کنیم بران و کثیر شود استعمال یمنی از برای شرافت وی **و ننصب اليمنى** و استاده کنیم پای راست را زیراکه این طور نشستن اجمل ست در دفع فضلات شکم واعون ست بر خروج خارج زیراکه معده در جانب ایسر ست **رواه البيهقي والطبراني بسند ضعيف** من طریق رجل من بنی مدلج عن ابیه حازمی گفته دانسته نمی شود درین باب غیر این حدیث و در اسنادش کسی ست که شناخته نمی شود واد عا کرد ابن الرفعه فی المطلب که درین باب ست از انس مصنف گفته فلینظر فیه انتهی **وعن عيسى بن يزداد** بفتح بای موحده وسکون زای معجمه والین مهملتین ومیان وی الف ست وضبط کرده اند بمثناة تحتیه وزای معجمه **عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بال احدكم فلينتر** بتای مثناة مثلثه **ذكره ثلث مرات** چون بول کند یکی از شما پس باید که بیفشاند آلت خود را سه بار نتر جذب کردن بقوت وجفا استنتر من بوله یعنی جذب کرد واستخراج نمود بقیهٔ بول را از ذکر نزدیک استنجا بحرص تمام اهتمام

اختصاص وی بآن انتهی گویم سرب بسین مهمله و رای مضمومه یا مفتوحه بمعنی مجرای حدث ست ازد بر و آین کیفیت استعمال در حدیث ابن عباس آمده
وقال انها رکس وفرمود این سرگین ناپاک ست رِکس بکسر را و سکون کاف بمعنی رجس ست کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان و ازین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حنفیه ست اخرجه البخاري زاد احمد والدارقطني ائتني بغيرها و زیاده کرد
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از انکه بیفگند سرگین را که بیار مارا غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یا نه اگر نیاورد حجت
بر دو سنگ کفایت کرد حجت حنفیه تمام ست و اگر آورد و هر سه استعمال کرد ناتمام ست و گذشت حدیث عایشه که فرمود چون برود کسی برای
قضای حاجت پس باید که پاک کند بسه سنگ شیخ در ترجمه گفته این تمسک بو تقدیری ست که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید که نهی
برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعاً بین الاحادیث انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يستنجي بعظم او روث نهی کرد آنحضرت از انکه استنجا کنیم ما باستخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر احجار بهم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و رجیع و عظم که استجمار بایینها جائز نیست و نه کافی ست از
نجاست انتهی وقال انهما لا يطهران وفرمود این هر دو پاک نمی سازند و درینجا دلیل ست براینکه استنجا بسنگ طهارت ست لازم نیست
باآن آب اگرچه مستحب باشد زیراکه تعلیل بآنکه این هر دو پاک نمی سازند مفید آنست که غیر این هر دو مطهر ست رواه الدارقطني وصححه و اخراج
کرد آنرا ابن خزیمه بهمین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابوهریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن ست و روایت کرد آنرا بیهقی که فرمود آنحضرت ابوهریره را بجو برای ما سنگها که قضای حاجت کنیم بدان و میار مرا استخوان و سرگین پس
آوردم او را سنگها در ثوب خود و نهادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد و استاد در پس او شدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
و سرگین که استنجا بایینها روا نیست فرمود آمد مرا وفد نصیبین یعنی جن و سوال کردند مرا از زاد پس دعا کردم خدا را برای ایشان که نگذرند بر هیچ
سرگین و استخوان مگر آنکه یابند بران طعام را انتهی و درین باب ست از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیرهم باسانیدی که در روی مقال ست
اما بعض وی شاهد بعض ست و درینجا تعلیل بعدم تطهیر کردند و بآنکه طعام جن ست و بآنکه روث رکس ست و عدم تطهیر عائد برکس بودن او
و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیراکه لزج ست نفی نجاست و قطع بله نکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نزاهت و پاکی کنید از بول فان عامة
عذاب القبر منه زیراکه عامهٔ عذاب گور از بی احتیاطی در بول ست رواه الدارقطني در صحیحین ست که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا بستر نمیکرد از ان یعنی میان خود و بول چیزی
که ساتر و مانع باشد لزملابست وی نمیگردانید یا استبرا نمیکرد یا توقی نمی نمود از ان و این همه الفاظ وارد ست در روایات و همه مفید تحریم ملابست
بول و عدم تحرز از وست و فقها مختلف اند در انکه ازالهٔ نجاست فرض ست یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض ست جز انچه
معافش کرده اند و استدلالش بحدیث تعذیب ست بر عدم تنزه از بول و این وعید ست و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول را ترک داده تا آنکه سائل شد بروی و نماز گذارد بغیر طهور زیراکه وضو باوجود بول صحیح نیست و مخفی نیست که احادیث
امر بذهاب بسوی مخرج یا حجار و امر باستطابت دال ست بر وجوب ازالهٔ نجاست و در حدیث دلیل ست بر نجاست بول و نص ست در بول
انسان زیراکه الف و لام در البول درین حدیث عوض مضاف الیه ست ای بوله بدلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین کان لا يستنزه من بوله و بعضی

وحکایت کرد ابونعیم در معرفة الصحابة خلاف از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامة و ذکره الشافعی فی الام بغیر استاد ولفظ وی این ست گفته می شود که قومی از انصار استنجا کردند بآب پس فرود آمد در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابو حامد در تعلیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعیه بر آنکه جمع میان آب و احجار مروی از مفسرین و فقهاست در روایتش از اہل قبا باطل ست ورد کرده بر ایشان در الامام وغیره و همین صحیح ست و در روی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهود می شستند اذیال خود را پس ما هم شستیم چنانکه اوشان شستند

باب الغسل وح[illegible]

باب در بیان غسل و در بیان حکم کسیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین معجمه شستن تمام اندام اسم ست از اغتسال و غسل بفتح معجمه مطلق شستن و غُسُل بضمتین آب که بدان شویند و بکسر غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز ست در ان ضم و فتح وقیل مصدر بالفتح ست و اغتسال بضم وقیل بالفتح فعل مغتسل ست و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و بالکسر انچه جمع کنند با آب چون اشنان انتهی و غسول بفتح بمعنے آب و سر شستنی هر دو میاید و غساله بضم آبی که برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب در مصفی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمعی گفتند که مرد قریب الجماع بعید ست از عبادات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بران جاری شده حالا در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در انجا شرط ست یا نه و این بحث خواهد آمد انتهی ‏• ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب ست یعنی از خروج منی بشهوت پس بحکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس ست و حقیقت اغتسال رسانیدن آب ست بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف ست و تحقیق آنست که مسئله سماعی اوست و اما غسل پس وارد ست بلفظ ان کنتم جنبا فاطهروا و درین لفظ زیادت بر محض غسل و اقل وی دلک ست و عدول نکرد وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر اینست که نیست دلک از مسمای او زیرا که میگویند غسله العرق و غسله المطر پس لابد ست از دلیل خارجی بر شرطیت دلک در غسل اعضای وضو بخلاف غسل جنابت و حیض که در ان لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده إذا تطهرن ولیکن در حدیث عایشه و میمونه آمده که اکتفا کرد آنحضرت در ازاله نجاست بمجرد افاضه آب بر بدن دلک و او تعالی اعلم ست بنکته که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو بغسل و از ازاله نجاست بتطهیر باوجود اتحاد در کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست ست بر چیزی رسد یا نه رسد و خطا کنند انچه خطا کنند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در مصفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ما بر عضو ست بوجهی که تقاطر پیدا شود زیرا که رش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بعضو و فرق در غسل و مسح باسالت ما ست و در رش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و سنت تجرید مفهوم آنرا از هم می پاشد زیرا که دلکی که در غسلت الثوب می فهمد در وضوی متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا این سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض علی جلده الماء و اظهار مبالغه ست در طهارت و مراد از ان اسالت آب ست بر جمیع بدن باجماع و جمعی تمسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضوء و آن ضعیف ست زیرا که معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق انتهی و بالجمله حدیث بمفهوم حصر خود که مستفاد ست از تعریف مسند الیه و وارد شده نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء دال ست بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای ختانین و باین رفته است داؤد و اندکی از صحابه و تابعین

كنند بران كما في القاموس وحكمت دران حصول ظن ست بآنكه باقى نماند در مخرج چيزى كه خوف خروج وى باشد و بعضى از علما واجب گويند
استبرا را بحديث صاحبي القبرين و آن شاهد حديث باب ست و در شرعة الاسلام گفته و لك كند عجان را باصبع وسطى و لك قيق تا منقطع شود
بول انتهى عجان بالكسر ما بين القبل والدبر را گويند رواه احمد فى مسنده والبيهقى وابن قانع وابو نعيم فى المعرفة وابو داود فى المراسيل والعقيلى
فى الضعفاء كلهم من رواية عيسى المذكور ابن ماجة بسند ضعيف زيراكه در سندش عيسى مذكور ست ابو حاتم گفته حديث وى مرسل ست
و گفت در علل نيست او را صحبت و بعضى او را در مسند داخل كرده اند و گفت ابن حبان در ثقات كه نزد او را گويند صحبت ست و ذكر كرد او را
بخارى و گفت لا يصح و ابن عدى او را در تابعين شمرده و گفت ابن معين شناخته نمى شود عيسى و نه پدر او و گفت عقيلى در ضعفا متابعت كرده نمى شود بر وى و شناخته
نميشود مگر باين حديث و گفت نووى در شرح مهذب اتفاق كرده اند بر انكه وى ضعيف ست و اصل حديث انتثار در بول در صحيحين ست از حديث
ابن عباس در قصه صاحبي القبرين **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قباء بضم قاف
ممدوده منصرف ست و در وى لغتى ست بقصر و عدم صرف و در حاشيه تلخيص گفته در وى شش لغت ست تذكير و تانيث و مد و قصر و صرف و عدم
صرف و اصح و اشهر مد و صرف و تذكير او ست يعنى آنكه پرسيد آنحضرت اهل قبا را و آن قريه ايست بر سه ميل از مدينه و در چاه وى خاتم آنحضرت
صلى الله عليه وسلم از دست عثمان رضى الله عنه افتاد ان الله يثني عليكم پس فرمود بدرستيكه خدا ثنا ميكند بر شما پس آن كدام امر ست كه
بسبب وى مستحق اين ثنا شديد يعنى درين كريمه فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا فقالوا انا نتبع الحجارة الماء گفتند ما پيرو
ميكنيم سنگ را آب يعنى اول استنجا بسنگ ميكنيم بعده بآب رواه البزار فى مسنده بسند ضعيف زيراكه در اسنادش محمد بن عبد العزيز ست
و او ضعيف ست تضعيف كرد او را ابو حاتم و گفت نيست او را حديث مستقيم و نيز در سند وى عبد الله بن شبيب ست و او نيز ضعيف ست و روايت
كرد حاكم از حديث مجاهد از ابن عباس اصل اين حديث و نيست در وى مگر استنجا بآب فقط و لهذا نووى در شرح مهذب گفته معروف از طرق حديث
آنست كه استنجا ميكردند آنها بآب و نيست اينكه جمع ميكردند در ميان ما و احجار و تبعه ابن الرفعة و گفت يافته نمى شود اين در كتب حديث
و كذا قال المحب الطبرى نحوه مصنف در تلخيص گفته و وارد ست بر ايشان روايت بزار و اگرچه ضعيف ست صاحب سبل گفته گوييم محتمل كه مراد
ايشان بعدم وجدانش در كتب حديث وجدان بسند صحيح باشد و ليكن اولى رد ست بانچه در الامام ست چه وى تصحيح آن كرده و در بدر گفته نووى
معذور ست زيراكه اين روايت غريب در زوايای خبايا ست اگر قطع كرده شوند بسوى وى اكباد ابل البته كمتر باشد گوييم حاصل ميشود ازين همه
اينكه استنجا بآب افضل ست از حجاره و جمع ميان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت انچه در الامام ست و يافته نشد از آنحضرت كه جمع كرده باشد
ميان هر دو انتهى واصله في سنن ابي داؤد والترمذي وصححه ابن خزيمة من حديث ابي هريرة بدون ذكر
الحجارة و اصل اين حديث در ابو داود و ترمذى ست و ابن خزيمه تصحيح وى كرده از حديث ابو هريره بدون ذكر سنگ بلكه اقتصار بر ذكر
آب كرده يعنى طهارت بآب ميكنيم و رواه ابن ماجة ايضا بسند ضعيف و نيست در وى ذكر اتباع احجار بآب بلكه لفظ وى اين ست بودند كه استنجا ميكردند
بآب و روى احمد وابن خزيمة والطبرانى والحاكم عن عويم بن ساعدة نحوه واخرجه الحاكم من طريق مجاهد و لفظ وى اين ست كه هرگاه نازل شد آيت
فرستاد آنحضرت كسى را بسوى عويم بن ساعده و فرمود چيست اين طهور كه ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بيرون نمى آيد از ما هيچ مرد و زن
از غائط مگر آنكه مى شويد دبر خود را پس فرمود آنحضرت همين ست آن طهور و رواه ابن ماجة والحاكم من حديث ابى سفيان طلحة بن نافع اخبرنى
ابو ايوب و جابر بن عبد الله و انس بن مالك و اسنادش ضعيف ست و رواه احمد و ابن ابى شيبة و ابن قانع من حديث محمد بن عبد الله بن سلام

رواه مسلم واحمد والترمذي نحوه وصححه شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه ومن بعدهم که آیا غسل بالتقاء ختانین واجب بخروج منی ست
یا بی خروج وحق اول ست انتهی و در حجة الله البالغه گفته روایت مختلف ست ورانکه اکسال یعنی جماع بی انزال محمول ست بر جماع کامل که دران
انزال باشد یا نه انچه صحیح شد روایةً وبرانند جمهور فقها همین ست که هرکه جهد کرد غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند واختلاف ست در کیفیت
جمع میان این حدیث وحدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام ست وفیه مافیه یعنی بشان ورود حدیث مسلم ابا میکند ازان و ابی گفت
در اول بود بعده نهی فرمود واز عثمان وعلی وغیرهم وضو مروی ست وتا آنحضرت رفع کرده ونزدم حمل او بر مباشرت فاحشه دور نیست زیرا که گاهی
اطلاق جماع بروی هم آمده انتهی **وعن** ام سلمة ام المومنین هند بنت امیه تقدم ذکرها ودر سبل این حدیث را نگرفته وشرح وی نکرده
رضي الله عنها گفت ام سلمه ان ام سليم وهي امرأة ابي طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحه که مادر انس بن مالک ست رضی الله
عنهماست قالت يا رسول الله گفت ای رسول خدا ان الله لا يستحيي من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن
یعنی نهی کرد از حیا داشتن از پرسیدن امر حق واین توطیهٔ اعتذارست ازین سوال که کرد فهل على المرأة اذا احتلمت آیا هست بر زن
یعنی غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء
چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین ست در مصفی گفته کسی که محتلم شد نیز در حکم مجامع داخل ست باحادیث صحیحه واجماع وچون احتلام را
خواهیم که منقح کنیم قید نوم بر میخیزد زیرا که چون عادت جاری ست بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند والا نوم ناقض غسل نیست وشرطیت نوم علت غسل را
نیز معقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوةً باشد یا نه وابوحنیفه قید شهوت زیاده میکند وحد منی ومذی وفارق در انها چیست پیشتر
گذشت واگر منی از مخرج غیر معتاد برامد مثل صلب شافعیان تفریع کرده اند وجوب غسل را ونزدیک فقیر بعید مینماید واین بحث در تنقیح اکل وشرب
وحمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد امد واین تنقیحها که گفته اند دل ازان در قلق ست بلکه اظهر آن مینماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده است
ونادر الوقوع را علت نساخته واگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها را گنجایش تسلیم نیست انتهی الحديث تا آخر حدیث وآن این ست که پس
پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم وگفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند وخواب می بیند زن آنچنانکه آب براید ازوی فرمود آری می بیند
ومی براید خاک آلوده باد دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگوئی وبفراست خود درنمی یابی که زن را آب منی هی باشد چنانکه مرد را اگر
زن را آب منی نیست پس بچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق عليه این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هردو مذکور ست از ام سلمه
ولفظ مر بخاری راست واین حدیث را لفظها ست نزدیک این هردو وروایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم واز حدیث عائشه
باین لفظ که زنی سوال کرد الخ ودرین باب ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد اخرجه ابن ابی شیبة واز ابی هریره
اخرجه الطبرانی فی الاوسط واز خوله بنت حکیم رواه النسائی ودر روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد سطبرست وسفید وآب زن تنک ست
وزرد پس هر کدام که از آب مرد وزن بالا براید وغالب گردد وپیشتر در رحم افتد می باشد ازان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد پیشتر افتاد
یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن پیشتر ست یا غالب مانند مادر شود **وعن** انس رضي الله عنه بن مالك قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم في المرأة ترى في منامها ما يرى الرجل فرمود در بارهٔ زنی که می بیند در خواب انچه می بیند مرد
قال تغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب براید چنانکه در بخاری ست گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن ودر روایتی
هن شقائق الرجال اخرجه الخمسة الا النسائی ودرینجا دلیل ست برانکه این دیدن آب غالب ست بر نسا همچو رجال ودروی رد ست بر کسی

ودر بخاری ست که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمثله قال علی رضی الله عنه والزبیر وطلحة وأبی بن کعب وابو ایوب ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم پستر گفت بخاری غسل احوط است و جمهور گویند که این مفهوم منسوخ ست بحدیث ابی هریره که می آید کذا فی السبل گویم بغوی گفته این حدیث منسوخ ست انتهی چنانکه مروی ست از أبی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت والتقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره بیاید و ابن عباس گفت این حدیث در شان احتلام ست که بی دیدن تری در وی غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابی که دیده و لذتی که چشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست و حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام و غیر احتلام و این حکم در اول اسلام بود پستر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی ست و مصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر بر ایجاب غسل قاله القاضی ابن العربی انتهی رواه مسلم و مسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده و رواه ابوداود وابن خزیمة وابن حبان بلفظ الکتاب و بخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث الماء من الماء نیاورده و لهذا مصنف گفته واصله فی البخاري و آن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعتبان بن مالک اذا اعجلت واقحطت فعلیک الوضوء و حدیث را طریقها ست رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج ومن حدیث عتبان بن مالک والطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس و حازمی وابن شاهین جمع کرده اند طرق او را

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم میشود **بين شعبها الاربع** در میان چهار شعبهٔ زن شعب بضم شین معجمه و فتح عین مهمله با موحده جمع شعبه است و شعبه بضم شین پارهٔ از چیزی و شاخ مراد اینجا دو دست و دو پای زن ست یا دو ران و دو ساق یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج **ثم جهدها** پستر در تعب و مشقت انداز د زن را یعنی جماع کند **فقد وجب الغسل** پس تحقیق واجب شد غسل بر مرد و زن هر دو **متفق عليه** و در مسلم بجای جهد اجتهد آمده و نزد ابوداود والزق الختان بالختان بدل ثم جهدها مصنف در فتح گفته و این دلیل ست بر آنکه جهد درینجا کنایه است از معالجهٔ ایلاج **زاد مسلم وان لم ينزل** و زیاده کرد مسلم و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین ست مذهب ائمهٔ اربعه و اکثر اصحاب و خلفای اربعه و عایشه و تابعین و غیر ایشان از علمای دین و جمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث أبی بن کعب که گفت ان الفتيا التي كانوا يقولون الماء من الماء رخصة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص بها في اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد و آن نزد احمد وغیره ست از طریق زهری از أبی و صححه ابن خزیمة وابن حبان و گفت اسمعیلی آن بر شرط بخاری ست و آن صریح ست در نسخ با آنکه حدیث غسل و اگرچه انزال نکند راجح ست اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق ست در ایجاب غسل و آن مفهوم ست و منطوق مقدم ست بر مفهوم و اگرچه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را و آیت معتضد منطوق ست در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود **وان كنتم جنبا فاطهروا** یعنی چون ارادهٔ نماز کنید پس لازم ست غسل اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را از ین آیت فهمیده شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت ست بحقیقت بر جماع اگرچه در وی انزال نباشد زیرا که هر که خطاب کنند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد اگرچه انزال نکرده باشد و نیست اختلافی در آنکه زنا موجب حد همان جماع ست اگرچه از وی انزال نباشد انتهی پس کتاب و سنت هر دو معاضد اند بر ایجاب غسل از ایلاج و در حدیث عایشه آمده که پرسید مردی رسول خدا را از حال مردی که جماع میکند با زن خود پستر اکسال میکند و عایشه نشسته بود فرمود من و این همچنین میکنیم پستر غسل میسازیم

میخواستم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب وکنار اخرجه ابو داؤد والترمذی والنسائی نحوه وابن خزیمة وابن حبان واحمد وصححه ابن السکن
شوکانی گفته وحق وجوب ست رواه البیهقی وابن خزیمة وابن حبان مطولا والبزار ولفظ وی این ست مسلمان شد ثمامه پس فرمود آنحضرت
ببرید این را بسوی حائط فلان وبگوئید که غسل کند بآب وبرگ کنار انتهی وابن ناظر دران ست که امر کرد باغتسال بعد اسلام امام مراد بآن نزد
ارادهٔ اسلام ست چنانکه از حدیث قیس معلوم شد وشیخ در ترجمه گفته وهمچنین مستحب ست که شسته شود جامها او حلق کرده شود واختتان نموده آید
انتهی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صنعانی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین ست کنیت وی ابوبکر ست استفادهٔ علم از
ثوری ولوزاعی وابن جریج نموده وخلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل ویحیی بن معین واسحق بن راهویه وذهبی از شاگردان اویند
یکی از اوعیهٔ علم بود کتاب وی مصنف کوچک ست از مصنف ابن ابی شیبه ومرتب ست بر ترتیب کتب وابواب فقه واکثرش ثلاثی ست
وختم کرده ست آنرا بر شمائل وشمائل را بر ذکر موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفته حدثنا معمر عن ثابت عن انس قال كان شعر رسول الله
صلی الله علیه وسلم الی انصاف اُذنیه ولنعم ما قال مولانا آزاد البلجرامی رح شعر بگیسوی رسول ہاشمی آزاد قربانم ✦ که از دامان این شب
صبح ایمان میشود پیدا ✦ دیگری گوید شعر مرا از زلف او موئی بسند ست ✦ فضولی میکنم بوئی بسند ست ✦ ذهبی گفته وثقه غیر واحد ۲
وحدیثه مخرج فی الصحاح انتهی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت ومعهذا می گفت از امیر المومنین علی کرم الله وجهه متواتر
شده ست که مر التفضیل نه هید بر ابوبکر وعمر رضی الله عنهما پس کار شیعی نیست که از امر وی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد
وپنج سال زیست ودر نصف شوال سال دو صد ویازده انتقال کرد رحمه الله تعالی واصله متفق علیه واصلش در صحیحین ست ولیکن
دران حکم باغتسال نیست بلکه چنین ست که وی غسل کرد ولیکن مؤید او ست امر کردن آنحضرت واثله وقتاده را باغتسال نزدیک اسلام ۱
آوردن کما اخرجه الطبرانی وعقیل بن ابی طالب را کما اخرجه الحاکم فی تاریخ نیسابور اما اسانیدش ضعاف ست وعن ابي سعيد
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود غسل الجمعة واجب على كل محتلم
غسل جمعه واجب ست بر هر بالغ ودر روایتی عوض محتلم مسلم آمده ومراد بآن نیز بالغ ست زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود واین وجوب نزد
جمهور محمول ست بر تاکید ومبالغه در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده ونزد ابن دقیق وجوب احتیاط ست نه وجوب
الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب ست بر تو در سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل ست دران وپیش جمعه وجوب
ودلیل وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر ووضو از مس نسا ووضو از قهقهه ووضو از رعاف وحجامت ووجوب صلوة بر پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر انتهی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک وبعض حنابله ودلیل ایشان ورود صیغهٔ امر است
واصل در وی ایجاب ست چنانکه شیخین وترمذی وموطا از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جاء منكم يوم الجمعة فليغتسل ودر موطا ست
از ابن السباق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث وگفت عمر گواهی میدهم که آن
واجب ست کذا فی البخاری ودر موطا ست از ابی هریره که غسل جمعه واجب ست بر هر مسلمان مثل غسل جنابت واز حفصه آمده که لازم است
بر هر رونده بجمعه غسل وترمذی گفت که درین باب ست از ابن عمر وابی سعید وجابر وبراء وابو الدرداء وحدیث ابن عمر حسن صحیح ست نودی گوید
وجوبش از طائفه از سلف محکی ست وبه قال اهل الظاهر وحکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره وعمار ومالک وخطابی از حسن بصری
وابن حزم از جماعتی از صحابه ومن بعدهم انتهی سیوطی در نور اللمعه فی خصائص یوم الجمعه در بیان خاصیت بست وپنجم تابت ونهم حدیث

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متفق علیه واین سوال از چند صحابیات واقع شد خوله بنت حکیم نزد احمد ونسائی وابن ماجه وسهله
بنت سهیل نزد طبرانی وبسره بنت صفوان نزد ابن ابی شیبه زاد مسلم زیاده کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت ام سلمة
وهل یکون هذا وآیا می باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یکون الشبه واز کجا می باشد
مانند شدن اولاد شبه بکسر شین معجمه وسکون موحده وبفتح وی دو لغت ست متفق اند بر اخراج آن شیخین از طرق ام سلمة وعائشة وانس
واین استفهام انکاری ست ودر وی تقریر اینست که ولد گاهی شبه پدر باشد وگاهی شبه مادر واخوال هر آب که غالب آمد شبه همان غالب باشد

وعن عائشة رضي الله عنها قالت کان النبي گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یغتسل من اربع
غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق وجوب یا استحباب زیرا که حدیث دال ست بر مشروعیت غسل من الجنابة یکی از جنابت ووجوب
وی ظاهر ست ویوم الجمعة دوم روز جمعه ودر حکم ووقت وی خلاف ست جمهور برانند که مسنون ست بحدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه
پس خوب کرد وهر که غسل کرد پس غسل افضل ست وداود وجماعتی گفته که واجب ست ووجوب محمول ست بر تاکید سنیت وشوکانی هم واجب
گفته واما وقت وی پس پیش از نماز ست زیرا که مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع نباشد وحدیث من اتی الجمعة فلیغتسل
دلیل ایشان ست ونزد بعضی از فجر جمعه تا عصر ست واین حدیث عائشة مناسب اوست ومن الحجامة سوم از خون کم کردن گفته اند
این سنت ست بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرت ونماز گذارد ووضو نکرد پس معلوم شد که سنت ست گاهی باید کرد چنانکه در حدیث
عائشة ست وگاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس ست ومروی ست از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت ست واگر طهارت کردی
کفایت ست ترا ومن غسل المیت چهارم از غسل میت وعلما را دران سه قول ست یکی آنکه سنت ست وهو اقربها دیگر آنکه واجب ست
سوم آنکه مستحب ست وظاهر حدیث دران ست که آنحضرت بنفس خود میت را غسل میداد وازان غسل میکرد وگفته اند معنی آنست که اعتقاد
میکرد اغتسال را ازان وامر میکرد بدان وآنحضرت هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعضی شروح از ازهار نقل کرده اند که اول اقرب ست
بعبارت ودر حاوی از شافعی آورده که هم آنحضرت آنرا کرده وهم اصحاب او والله اعلم رواه ابو داود والحاکم وصححه ابن خزیمة ورواه
احمد واو را شاهدی ست نزد بیهقی از حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص ولیکن در اسنادش مصعب بن شیبه هست وفیه مقال واز جمع کردن
این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند کما تقدم بلکه حکم هر یک جداست وتعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیرا که روایت
صحیح مرفوع بدان وارد نشده وانچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد وابو داود وطبرانی وابن ماجه وبزار آمده نووی گفته ضعیف ست وهم
نزد ابن ماجه هست از ابن عباس درین باب وآن نیز ضعیف ست ولیکن از ابن عمر آمده که وی برای هر عید غسل میکرد وشدت متابعت او
مر آنحضرت را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه في قصة ثمامة بضم مثلثة وتخفیف میم
بن أثال بضم همزه وبعد وی مثلثه مفتوحه عند ما اسلم نزدیک مسلمان شدن او واین غسل مندوب ست بر کسی که مسلمان شود
وطاهر باشد وواجب ست اگر جنب بود وامره النبي وحکم کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان یغتسل اینکه غسل کند
واین حدیث دلیل ست بر شرعیت غسل بعد اسلام وامر دلالت میکند بر ایجاب وعلما دران مختلف اند نزد حنفیه بر وی غسل نیست اگر غسل
کرده است در حالت کفر خود ونزد شافعیه وغیرهم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور واگر در حال کفر جنب نبود مستحب
باشد اغتسال لا غیر ونزد احمد مطلقا واجب ست لظاهر حدیث الکتاب وبدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آمدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم

جمعی رفته وارجح آن وجوب ست کما عرفت اما در سبل گفته که دلیل نا بعض حدیث سمره ست اگرچه حدیث ایجاب اصح ست زیراکه آن از سبعه روایت کرده اند واین را شیخین اخراج نموده پس احوط برای مومن این ست که ترک نکند غسل جمعه را انتهی وحافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته ان الامر بالغسل یوم الجمعة مؤکد جدا ووجوبه اقوی من وجوب الوتر وقراءة البسملة فی الصلوة ووجوب الوضوء من مس النساء ووجوبه من مس الذکر ووجوب الوضوء من القهقهة فی الصلوة ومن الرعاف والحجامة والقیء انتهی وآنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذ ست ازینجا زیراکه صاحب سفر شاگرد صاحب هدی ست وکتاب سفر السعادة را بحذف دلائل وعبارات از زاد المعاد فی هدی خیر العباد باختصار تمام وایجاز کلام التقاط نموده عربی را صراط المستقیم وفارسی را سفر السعادة نام کرده وبالله التوفیق رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی درین باب ست از ابی هریرة وعایشه وانس رضی الله عنهم وعمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکسانیکه بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه ووضو را نیز کافی دانند انتهی وحسنه الترمذی ورواه ابن خزیمة ایضا واین حدیث بهفت طریق مروی شده بعضے از قتاده از حسن از آنحضرت مرسلا آورده اند ودر امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته واین مذهب علی بن مدینی ست کما نقله عنه البخاری والترمذی والحاکم وغیرهم وگفته اند که شنیده از وی مگر حدیث عقیقه وهو قول البزار وغیره وگفته اند که شنیده از وی هیچ حدیث وتحدیث نکرد مگر از کتاب وی ورواه ابوبکر الهذلی وهو ضعیف عن الحسن عن ابی هریرة ووهم فیه اخرجه البزار من طریقه ورواه عباد بن العوام عن سعید عن قتادة عن انس ووهم فیه قاله الدارقطنی فی العلل ورواه العقیلی وابن ماجة بسند ضعیف والطبرانی فی الاوسط باسناد امثل من سند ابن ماجة ورواه البیهقی باسناد فیه نظر من حدیث ابن عباس وباسناد فیه انقطاع من حدیث جابر ورواه عبد بن حمید والبزار فی مسنده بها وکذلک اسحق بن راهویه من حدیثه باسناد فیه ضعف وا ورا طریقی دیگر ست در تمهید ودر وی ربیع بن بدر ست ووی ضعیف ست انتهی ملخصا وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرئنا القرآن مالم یکن جنبا بود آنحضرت قراءت میکنانید وتعلیم میکرد ومی آموخت ما را قرآن مادامیکه نمی بود جنب ودر حدیث ابن عمر ست نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت نخواند حائض ونه جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز را از قرآن ولیکن در سندش اسمعیل بن عیاش ست وروایت وی از اهل حجاز ضعیف ست واین روایت ازهمین قبیل ست رواه احمد والخمسة در نسخ بلوغ المرام همچنین ست واولی الاربعة ودر بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وروایت کرد دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفا بخوانید قرآن را مادامیکه نرسد یکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس نخواند ونه یک حرف واین معاضد حدیث باب ست مگر ابن خزیمه گفته نیست حجت در وی برای مانع جنب از قراءت زیراکه در وی نهی نیست بلکه حکایت فعل ست وبیان نکرد آنحضرت که جز این نیست که باز ماند وی از قراءت از برای جنابت وروایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قراءت برای جنب باکی واما انکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از قراءت چیزی سوای جنابت اخرجه احمد واصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبزار والدارقطنی والبیهقی وگفته اند که این اصح ست ودر دلالت بر تحریم قراءت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر ست زیراکه این همه الفاظ اخبار ست از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را در حال جنابت ونیست دلیل درین ترک بر حکمی معین جوابش گذشت حدیث عایشه که بود آنحضرت که ذکر میکرد خدا را در هر حال خود واین مخصوص ست باین حدیث علی رضی الله عنه وحق آنست که نیست ناهض بر تحریم بلکه محتمل ست که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت ونحو آن ولیکن ابویعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس تر خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین ست مر کسی را که نیست جنب

باب را از ابوسعید نزد شیخین باین لفظ آورده که گفت ابوسعید گواهی میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب ست بر هر محتلم و اینکه استنان کند و مس نماید طیب را اگر یابد و ابن ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت آورده که سه چیز حق ست بر مسلمان غسل روز جمعه و سواک و مس طیب اگر باشد و حاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید و باید که بساید یکی از شما خوشبوتر را از آنچه یابد از طیب و دهن خود انتهی واین روایات صریح ست در وجوب و شوکانی گفته غسل جمعه مشروع ست باین حدیث که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر و امت این را تلقی بقبول نموده و گفت ابوالقاسم روایت کرده اند این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن و از دیگر صحابه بغیر ابن عمر قریب بست و چهار صحابی و چون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش بیک صد و بست تن رسید و رفته است بوجوب او جماعتی انتهی و همین ست راجح نظر در ادله صریحه محکمه اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب ستة مگر ترمذی انتهی **وعن سمرة بن جندب** فزاری حلیف انصار از حفاظ مکثرین ست جماعتی از وی راوی ست در بصره مرد در آخر سنه ۵۹ نزیل کوفه والی بصره بود شمار وی در بصریین ست و جندب بضم جیم و سکون نون و فتح دال مهمله است کنیت وی ابوسعید ست رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ یوم الجمعة فبها و نعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک ست یعنی فبها آن ست که فبالسنة اخذ ونعمت السنة قاله الاصمعی وحکاه الخطابی ایضا و گفت ظهور تای تانیث برای اضمار سنت ست یا بالرخصة اخذ ونعمت الرخصة زیرا که سنت غسل ست قاله ابوحامد الشارکی یا بالخصلة اخذ ونعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ ونعمت الفریضة زیرا که وضو فریضه است و این حجت جمهور ست در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جائز نبودی تا بخوب کردن چه رسد و گویند مردم دران وقت بنا بر فقر و صوف پوشی و ضیق فضای مسجد عرق میکردند و از ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت حکم باغتسال فرمود و چون وسعت در حال شد و مسجد کشاده گردید حکم وجوب برخاست و انتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم همچنان دریجا نیز مرتفع شد و حجت دیگر این ست که مسلم از ابوهریره روایت کرده که فرمود آنحضرت هر که وضو کرد وضوی خوب و آمد جمعه را و شنید و خاموش ماند بخشیده شد او را آنچه بود میان این جمعه تا جمعه دیگر الحدیث و بعضے ادعای نسخ وجوب کرده اند و جواب ازان این ست که در حدیث سمره مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاوم نشود باحادیث دیگر که بصحت رسیده اند و عذر فقر و صوف پوشی تعلیلی ضعیف ست در برابر نصوص قوی و نیز این عذر در آخر زمانه آنحضرت زائل شده بود و مردم غنی و باجامه شدند اما حکم اغتسال باقی ماند و حدیث ابوهریره در وضو بعد غسل ست بقرینه احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد و غسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود و شوکانی گفته و چه خواهند درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حق ست بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یکروز بشوید دران سر و بدن خود را و این حدیث در صحیحین و غیر هماست از حدیث ابی هریره و شک نیست که تقیید غسل بآمدن جمعه دال ست برانکه این غسل برای نماز ست نه برای جمعه انتهی و دعوای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد ولهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب و ندب جمعا بین الادلة **ومن اغتسل فالغسل افضل** و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست و دریجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت ست و وضو فریضه و فریضه افضل ست از سنت اجماعا و جواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی ست که نیست غسل باو گویا فرمود هر که وضو کرد و غسل نمود افضل ست از کسی که وضو کرد فقط و بالجملہ همگی اقوال درین مسئله سه قول ست استحباب و سنیت و وجوب و بهر طرف

تاویل ترمذی که بیاید و معاضد اوست اصل که عدم وجوب وضوست بر کسیکه جنب خفتن میخواهد لما قاله الجمهور وهو معلول و این حدیث معلول ست زیراکه از روایت ابی اسحق از اسود از عایشه ست و وی وهم کرده در قول وی لا یمس ماء قاله ابوداود و گفت احمد لیس بصحیح و گفت یزید بن هارون که آن خطاست زیراکه ابو اسحق از اسود نشنیده ولیکن بیهقی تصحیح وی کرده و گفته که او را سماعت ست از اسود و در سبل گفته پس باطل شد قول کسیکه گفت اجماع کرده اند محدثان برانکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گوییم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط ست از وی و بیهقی گفته طعن کرده اند او را حفاظ و مسلم این حدیث را روایت کرده اما نه این قول را که ولا یمس ماء و گویا وی عمدا آنرا حذف کرده زیراکه تعلیل کرده ست آنرا در کتاب التمییز و منتهی از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحت وی محتمل ست که مراد آن باشد که دست نرسانید بآب از برای غسل گوییم و درین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کنند و بشویید فرج خود را از برای نوم و اکل و شرب و جماع **و** • • عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اغتسل من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود يبدأ فيغسل يديه آغاز میکرد غسل را پس می شست هر دو دست خود را و در حدیث میمونه آمده دو بار یا سه بار ثم يفرغ بيمينه على شماله فيغسل فرجه پس تر می ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ و ظاهر وی مطلق غسل ست پس شستن یکبار کافی باشد ثم يتوضأ پس وضو میکرد و در حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر و شستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت و این تداخل و طهارت ست و همین ست رای زید بن علی و شافعی و جماعتی و ابن بطال بران اجماع نقل کرده و محتمل که شستن اعضای وضو برای جنابت باشد و تقدیم برای تشریف بود و برای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست و محتمل که وضو برای نماز کرده باشد پس تر آب بر بقیه بدن برای جنابت ریخته ولیکن عبارت ثم افاض على سائر جسده مناسب او نیست زیراکه ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب نرسیده بود و حدیث ظاهر ست در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو و درینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر و هر که گفت متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کنند بعد کمال غسل دلیلی بران ناهض نشده بلکه در سنن ابوداود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد و میگذارد دو رکعت و نماز بامداد و دست نمیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه و عایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد این غسل و تمام نیست استدلال بتداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گوییم در حدیث سنن نماز وی بهمین وضوی غسل ثابت شده بان در وضوی مذکور مسح سر نیامده ولیکن قول میمونه وضوءه للصلوة شامل اوست ثم يأخذ الماء فيدخل اصابعه في اصول الشعر پس تر میگرفت آب را و داخل میکرد انگشتهای خود را در بیخهای موی سر و در روایت بیهقی آمده خلال میکرد بآن شق ایمن راس خود را پس میرسانید بآن اصول شعر را پس تر میکرد با شق الیسر راس خود همچنین ثم حفن على راسه ثلث حفنات پس تر میریخت آب را بر سر مبارک خود سه بار پری هر دو کف حفنه بمهمله و فا و نون پری کف کما فی النهایة و بکسر حا و فتح وی کما فی القاموس و پری هر دو کف کما فی الصحاح و در حدیث میمونه است پس تر ریخت بر سر خود سه حفنه ملا هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملأ كفه ست با فراد نه تثنیه ثم افاض على سائر جسده پس تر ریخت آب را بر بقیه بدن خود و لفظ حدیث میمونه ثم غسل ست بدل ثم افاض افاضه بمعنی اسالت ست و ورود دلیل ست بر عدم وجوب دلک و برانکه داخل نیست در مسمای غسل دلک زیراکه میمونه بغسل تعبیر کرده و عایشه بافاضه و معنی واحد ست و در افاضه دلک نیست همچنین غسل و ماز وردی گفته این استدلال تمام نیست زیراکه افاض بمعنی غسل ست و در غسل خلاف قائم ست و اما سائر پس بمعنی باقی ست نه جمیع

واما جنب پس نخواند و نه یک آیت بیهقی گفته رجال وی موثوق اند و آن دلالت میکند بر تحریم زیرا که موصول ست و معاضد ما سلف و اما حدیث ابن عباس مرفوعا که لو ان احدکم اذا اتی اهله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قراءت برای جنب زیرا که این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید و نیز این گفتن پیش از غشیان اهل و جنب گردیدن ست و همچنین حدیث ابن ابی شیبه که بود آنحضرت چون غشیان میکرد اهل خود را میگفت اللهم لا تجعل للشیطان فی ما رزقتنی نصیبا ازین باب نیست زیرا که در وی تسمیه نیست وهذا لفظ الترمذي وحسنه وصححه ابن حبان مصنف در تلخیص گفته حکم کرده است بصحت وی ترمذی و ابن السکن و عبد الحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت این حدیث ثلث رأس المال من ست و حدیث نمیکنم بحدیثی احسن از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیار کس و تضعیف نموده اند حدیث را پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل ست بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست و گذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهی و چون این حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العلمين نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام ست و باقی ادعیه اذکار را باس نیست

(غشیان بالکسر پوشیدن ۱۲)

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند ثم اراد ان يعود پستر خواهد که عود کند و دیگر بار جماع کند فليتوضأ بينهما وضوءًا پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع و بی وضو جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لهذا مؤکد کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی ست و در روایت ابن خزیمه و بیهقی باین لفظ آمده وضوءه للصلوة اما شافعی گفته لا یثبت مثله بیهقی گوید شاید وی واقف نشد بر اسناد حدیث ابو سعید و واقف شد بر اسناد غیر وی زیرا که مروی شده است از عمر و ابن عمر باسناد ضعیف انتهی رواه مسلم و رواه احمد وابن خزيمة وابن حبان والحاكم و زاد الحاكم و زیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن میان دو جماع نشاط آرنده تر ست برای عود کردن و در وی دلالت ست بر مشروعیت وضو برای عائد ولیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شده که بعد غشیان هر واحد غسلی جدید بر آورده فالکل جائز گوییم الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة

وللاربعة عن حديث عائشة رضي الله عنها یعنی ابو داود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه راست از عایشه که قالت گفت كان بود رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينام وهو جنب خواب میکرد وی حضرت و حال آنکه جنب می بود من غير ان يمس ماء بدون آنکه دست رساند بآب و این محمول ست بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه ست از حدیث عایشه گفت بود آنحضرت چون می بود جنب پس میخواست که بخوابد یا بخورد وضو میکرد مثل وضوی خود مر نماز را و این نیز مستحب ست نه واجب و آنرا ابن عمر آمده که ذکر کرد عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن و بشوی عضو خود را پستر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت نوم جنب را ست چون این کرد بخواب رفت و باین رفته اند جمهور و دلیل ایشان حدیث باب و حدیث طواف آنحضرت بر نسا بیک غسل ست ولیکن مخفی نیست که در وی دلیل بر مدعا نیست و داود و جماعتی بوجوب رفته بنا بر ورود امر بوضو نزد مسلم لیتوضأ ثم لینم و در بخاری ست اغسل فرجك ثم توضأ و اصل امر ایجاب ست و جمهور تاویل آن باستحباب کرده اند جمعا بین الادلة و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر که انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم اينام احدنا وهو جنب قال نعم ويتوضأ ان شاء پس اصل این حدیث در صحیحین ست کما تقدم مگر در ان لفظ ان شاء نیست ولیکن تصحیح و تخریج ابن خزیمه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی ست در عمل و مؤید حدیث باب ست و نیست محتاج بسوی

بر وجوب و در حق رجال ست و حدیث ام سلمہؓ در غسل نسا این حاصل شرح مغربی ست ولیکن مخفی نیست کہ حدیث عایشہؓ در حج بود چہ وی احرام
عمرہ بستہ بود و حائض شد قبل دخول مکہ پس امر کرد او را آنحضرت ﷺ بنقض راس و شانہ کردن و غسل نمودن و اہلال نمودن بحج و وی ہنوز از حیض پاک نشدہ بود
پس این غسل وی برای تنظیف بود نہ از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمہؓ نخواہد بود و ہیچ حاجت باین تاویل رکیک نیست زیرا کہ خفت شعر یکی
نہ دیگری مفتقر دلیل ست و ہمچنین مشد و دبودن آن نہ این دعوی بلا دلیل ست زیرا کہ لفظ راوی نقض ست آری در مسئلہ دلیلی ہست چہ دارقطنی در
افراد و طبرانی و خطیب در تلخیص و ضیاء مقدسی از حدیث انس مرفوعا آوردہ اند کہ چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخطمی و اشنان
و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بیفشرد آنرا الحدیث پس این حدیث بسبب آنکہ ضیاء روایتش کردہ و وی در اخراج خود صحت شرط نمودہ است
افادہ گمان عمل بران میکند و محمول بر ندب ست بنا بر ذکر خطمی و اشنان زیرا کہ قائل بوجوب این ہر دو نیست پس این قرینہ ندب باشد و حدیث
ام سلمہ محمول ست بر ایجاب چنانکہ فرمود انما یکفیك ان تحثي بسکون یا بس ست ترا اینکہ بریزی آب بہر دو دست علی راسك بر سر خود
ثلث حثیات سہ بار و حثیہ مانند غرفہ در وزن و معنی پری دو کف دست و دلالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد کہ رسید عایشہؓ را
کہ ابن عمر امر میکند زنان را چون غسل کنند باینکہ نقض کنند سر خود را گفت عجب ست از ابن عمر امر میکند نسا را بنقض شعر چرا امر نمیکند باینکہ حلق کنند
سر خود را ہر اینہ بودم کہ غسل میکردم من و رسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم از اینکہ بریزم بر سر خود سہ بار و اگر چہ این حدیث وی در غسل جنابت ست
و ظاہر امر ابن عمر آنست کہ امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت ہر دو بود رواہ مسلم و زیادہ کرد مسلم ثم تفیضین علیك الماء
پستر می ریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرین پس پاک میشوی ابن ملک گفتہ مراد از سہ بار حصر نیست بلکہ رسانیدن آب ست
تا مو پس اگر آب دریکبار برسد عدد ثلاث سنت خواہد بود ورنہ زیادت بر سہ واجب ست تا آنکہ بمو برسد و آنکہ ازین حدیث مستفاد میشود کہ ضفائر
نکشاید محمول ست بر انکہ آب در باطن موی بالکلیہ رسیدہ باشد ورنہ شکستن موی بستہ واجب ست چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ کہ زیر ہر مو جنابت ست
و برین بودہ اند اکثر اہل علم بخلاف نخعی و مالک کہ نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفتہ نقض آن در جنابت واجب ست نہ در حیض قالہ
علی القاری فی المرقاۃ **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت گفت عایشہؓ قال فرمود رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم وجهوا هذه البيوت عن المسجد روبگردانید این خانہا را از جانب مسجد تا راہ خانہ بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید اني لا احل المسجد
لحائض ولا جنب بدرستیکہ من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواہ بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور
جائز ست و مالک نیز ہم برین ست و طیبی نقل کردہ کہ نزد احمد مکث نیز جائز ست والله اعلم و ظاہر حدیث بعمومہ و اطلاقہ موید مذہب حنفی ست
در سبل گفتہ قول جمہور عدم جواز ست و نزد داود جائز بنا بر برائت اصلیہ و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفتہ اند کہ جائز ست لقولہ
تعالی الا عابري سبيل در حق جنب و حیض بران مقیس ست و مراد بدان مواضع صلوۃ ست و جواب دادہ اند کہ آیت در حق کسی ست
کہ جنب شد در مسجد و او را برآمدن برای غسل ضرور ست و این خلاف ظاہر ست و در وی تاویلی دیگر نیز ہست انتہی رواہ ابو داود
وحسنہ ابن القطان وصححہ ابن خزیمة ورواہ ابن ماجۃ والطبرانی من حدیث ام سلمة و حدیث طبرانی اتم ست و گفت ابو زرعہ
صحیح حدیث عایشہؓ ست و تضعیف کردہ ست آنرا ابن حزم باینکہ راوی او افلت بن خلیفہ مجہول الحال ست و ابن رفعہ گفتہ در وی راوی
متروک ست و در سبل گفتہ قول ابن الرفعہ غیر مسموع ست زیرا کہ بعض ایہ بدوی کردہ اند **وعنها** وہم روایت ست از عایشہ رضی الله
عنہا کہ قالت گفت کنت اغتسل انا ورسول الله بودم من کہ غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

چنانکه در قاموس گفته السائر الباقي لا الجميع كما توهم جماعات انتهى ثم غسل رجليه پس تر شست هر دو پای خود را در هدایه گفته تاخیر غسل رجلین
بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب وگل ولای پس شستن آنها فائده ندارد واگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلا پیشتر بشوید تاخیر
نکند ومحل حدیثین این می تواند بود والله اعلم ودر مصفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده ودر بعضی
روایات عقب غسل وهر یکی را وجهی ست متفق علیه وازینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو دست ست قبل ادخال انا وشستن فرج
وهر جا که منی رسیده باشد ووضو کردن واگر کسی موی سر داشته باشد بر دو دست آب گرفته در میان بیخ موی رساند وبعضی موی را ببعضی بمالد بعد ازان
جاری کند آب را بر تمام بدن باستیعاب وسه بار جاری کردن سنت ست باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه با بستگی دست تر
بر هر دو چشم بمالد ونضح مذهب ابن عمر ست فقط کذا في المصفی واللفظ لمسلم واین لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را ولهما ومر بخاری
ومسلم راست في حديث ميمونة در حدیث میمونه در صفت غسل از ابتدا تا انتها وی یکی از ازواج مطهره وخاله ابن عباس ست
ثم افرغ على فرجه وغسله بشماله ثم ضرب بها الارض پس تر ریخت آب بر فرج خود وشست آنرا بدست چپ پس تر
زد دست را بر زمین ودلک ارض برای ازاله رائحه از دست بود وذکر نکرد که فرج را مکرر شست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج
هم باقی ست این ست آنچه مفهوم میشود از حدیث ودر وی دلالت ست برانکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند طاهر مطهر نیست ونه برانکه بقای رائحه
بعد غسل محل مضر نیست وبرانکه غسل جنابت یکبار ست ویحتمل که رائحه باقی نمانده باشد ودست را بر زمین برای ازاله لزوجت دست زده باشد
از فراغ ریختن وفي رواية فمسحها بالتراب پس بسود دست چپ را بخاک بجهت مبالغه در تنظیف وانقا وفي آخره ثم اتيته
بالمنديل فرده ودر روایت دیگر ست پس تر آوردم آنحضرت را مندیلی که بدان پاک کند وبمالد بدن را وبچیند آب را پس رد کرد آنرا ونگرفت
ودر روایتی این ست فناولته ثوبا فلم ياخذه ومندیل بکسر میم معروف ست ودرینجا دلیل ست بر عدم مشروعیت تنشیف اعضا ودر وی اقوال ست
اشهر آنست که مستحب ترک اوست وگفته اند مباح ست وقیل غیر ذلک وفيه ودرین روایت دیگر این ست وجعل ينفض الماء بيديه
وافشاندن گرفت آب را از دست خود ودرینجا دلیل ست برانکه افشاندن هر دو دست لا باس به است وحدیث لا تنفضوا ايديكم فانها مراوح الشيطان
معارض اوست مگر آنکه ضعیف ست مقاوم این حدیث نیست واین هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها وعن
ام سلمة رضي الله عنها قالت گفت ام سلمه قلت يا رسول الله گفتم ای رسول خدا اني امرأة اشد شعر رأسي من زنی
هستم که سخت میکنم موی سر خود در لفظ حدیث ضفر ست نه شعر پس گویا که مصنف روایت بالمعنی کرده وضفر بفتح ضاد واسکان فا تافتن موی
بر یکدیگر چنانکه عادت عرب ست افانقضه لغسل الجنابة آیا پس بشکنم آنرا برای غسل جنابت وفي رواية والحيضة ودر روایتی
بدل جنابت لفظ حیضه آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرمود مشکن موی را در غسل جنابت یا حیض واین دلیل ست برانکه واجب نیست
نقض شعر بر زن وشرط نیست رسیدن آب در بیخ وی واین مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض ونفاس واجب ودر غسل جنابت غیر واجب بدلیل
قول آنحضرت انقضي شعرك واغتسلي وجواب داده اند که حدیث باب معارض اوست وجمع میان هر دو باین وجه است که امر بنقض برای ندب ست
یا شعر ام سلمه خفیف بود حضرت دانست که آب باصول وی خواهد رسید ونزد بعضی واجب ست اگر آب باصول شعر نرسیده است واگر رسیده است
بجهت خفت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشدود ست نقض کند والا واجب نیست زیرا که در غیر مشدود خود برسد واما حدیث بلوا الشعر وانقوا
البشر پس صلاحیت معارضه حدیث ام سلمه ندارد واما فعل آنحضرت وادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت پس فعل ست دلالت نمیکند

وجهی از آیه فتیمموا صعیدا طیبا الخ فهم کرده‌اند وجوب نیت در تیمم و آن ضعیف ست زیرا که نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل ست برای خدا و مفهوم از آیت قصد صعید
طیب ست نه از گردانیدن عمل بشد و قصد عمل از عامل جدا نمی شود و اخلاص باشد یا ریا و آن قصد امر ضروری ست تکلیف شرع را بآن حاجت نیست پس درین
استدلال خطا ظاهر ست بلکه سند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه وَمَآ اُمِرُوٓا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰہَ مُخْلِصِیْنَ لَہُ الدِّیْنَ ست
انتهی و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان بنیت تطهیر و استباحت نماز و غیرهما و علما را اختلاف ست
درانکه تیمم رخصت ست یا عزیمت گفته اند وقت عدم ماء عزیمت ست و برای عذر رخصت و بالجمله تیمم ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع امت
و علما را اختلاف ست درانکه دو ضربه ست یا یک ضربه چنانکه بیاید و ابتدای شرعیت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت
بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای جستن آن و توقف نمودند مردم باوی و دران منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند
نمی بینی که عایشه چه کرد نگاهداشت پیغمبر را و مردم را پس آمد ابوبکر و آنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که
نگاهداشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر و گفت آنچه خدا خواست که بگوید و طعن کرد بدست خود در تهیگاه من و نتوانستم جنبید
بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت و صبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست
این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه گفت پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عایشه بعاریت
گرفته بود قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند
نماز بی وضو و شکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعایشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عایشه
بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر گردانید خدای تعالی برای تو و برای مسلمانان خیر و ۰ جابر و وی چون مطلق آید
جابر بن عبدالله باشد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود بطریق تحدیث نعمت خدا
و اثبات احکام شرعیه أُعْطِیتُ خَمْسًا داده شدم من پنج خصال یا فضائل یا خصائص و آخر مناسب قول اوست که لم یُعْطَهُنَّ احد قبلی
داده نشد آنها را هیچ یکی پیش از من و معلوم ست که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصه شئ همان ست که در وی
یافته شود و در غیر وی یافته نشود و مفهوم عدد غیر مراد ست زیرا که ثابت شده که وی صلی الله علیه وسلم اکثر از خمس داده شد و سیوطی آنرا
در خصائص کبری شمرده و شمار وی زیاده بر دو صد رسیده و این اجمال قول اوست نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ فیروزمند شدم برعب یعنی ترس
و خوف در دل دشمنان مَسِيرَةَ شَهْرٍ یکماهه راه را و لفظ طبرانی این ست نصرت داده شدم برعب بیشتر از من دو ماهه راه را و نیز روایت کرده
وی تفسیر این حدیث از سائب بن یزید باین لفظ که یکماهه خلف من و یکماهه امام من وَجُعِلَتْ لِيَ الْاَرْضُ مَسْجِدًا و گردانیده شد
برای من همه زمین مسجد مراد بمسجد موضع سجود ست و تواند که مراد موضعی باشد که مبنی و مهیا میگردانند برای نماز و چون جائز باشد در همه مکانها
مسجد گشتند و این بخلاف امم سابقه ست که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنایس ایشان و در غیر آن درست نه کما صرح به فی روایة
وکان من قبلی انما کانوا یصلون فی کنائسهم و فی آخر و لم یکن احد من الانبیاء یصلی حتی یبلغ محرابه و این نص ست درانکه نبود این خاصه برای هیچ یکی
از انبیا قبل وی وَطَهُوْرًا و گردانیده شد برای من همه زمین پاک کننده که مباح ست بدان نماز و درینجا دلیل ست برانکه تراب رافع حدث ست
همچو آب بنا بر اشتراک هر دو در طهوریت و گاهی منع کنند ازان و گویند آنچه او راست از طهوریت استباحت صلوة ست بدان همچو آب پس بس

من اناء واحد از یک آوند آب که میان من و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید تختلف ایدینا فیه آمد و شد میکرد دستهای ما دران آوند من الجنابة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود متفق علیه بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و میمونه نحوه و زاد ابن حبان و [illegible] وزیاده کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد دست یکدیگر دران و در لفظی از صحیحین این ست که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی و بینه فیبادرنی حتی اقول دع لی دع لی قالت وهما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث ست و حال انکه هر دو جنب می بودند و بالجمله درین حدیث دلیل ست بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوند و اصل جواز ست و کلام درین مسئله گذشت وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان تحت کل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر بدرستیکه زیر هر موئی که بر تن آدمی ست جنابت ست پس بمبالغه بشوئید مو را چنانکه زیر آنها شسته گردد وانقوا البشرة و پاک بشوئید آن جاها را از اندام که نه در زیر موست تا بیقین از عهدهٔ غسل بر آمده باشید و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بفتحات ست و حدیث دلیل ست بر انکه واجب ست غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی ازان گفته اند که این اجماع ست مگر مضمضه و استنشاق که دران اختلاف ست بعضی واجب گویند بحدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه و میمونه و حدیث ایجاب آن هر دو غیر صحیح ست بمقاوم آن حدیث نتواند شد و اما آنکه وضوی آنحضرت همچو وضوی نماز بود پس فعل ست ناهض برای ایجاب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل ست زیراکه غسل در قرآن مجمل آمده فعل بیان وی کرد رواه ابوداود والترمذی وضعفاه زیراکه این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن وجیه ست بفتح واو و بجیم بر وزن عظیم مشهور این ست و بفتح واو و سکون جیم و بای موحده و تا در آخر نیز خوانده اند ابوداود گفت حدیث وی منکر ست و او ضعیف ست و گفت ترمذی غریب ست نمی شناسم اورا مگر از حدیث حارث و هو حدیث شیخ لیس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت بیهقی انکار کرده اند اورا اهل علم بحدیث بخاری و ابوداود و غیرهما ولیکن درین باب ست از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید آنرا کرده شود باوی کذا و کذا و باین جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح ست کما قال المصنف ولیکن ابن کثیر در ارشاد گفته این حدیث علی از روایت عطا بن السائب ست و وی سیئ الحفظ ست نووی گفته انه حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ائمه در تصحیح و تضعیف وی آنست که عطا بن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بر وی غفلتی و نسیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاط روایت کرده روایتش از وی صحیح ست و هر که بعد از اختلاط کرده روایتش ضعیف ست و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی ست قبل اختلاط یا بعد ازان و اختلاف در تصحیح و تضعیف وی و حق وقف ست از تصحیح و تضعیف وی تا آنکه حالش متبین گردد و گفته اند که صواب وقف اوست بر علی رضی الله عنه ولاحمد عن عایشة رضی الله عنها نحوه وفیه راو مجهول و مر امام احمد راست از حدیث عایشه مانند آن و در وی یک راوی ست که حالش معلوم نیست در سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و نه راوی مجهول را معین کرده و چون در وی مجهولی باشد حجت بدان قائم نشود انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث وجوب نقض ضفائر ست برای غسل جنابت مانند آن زیراکه متیقن نمیشود شستن تمام مو مگر بنقض آن انتهی و نووی گفته اگر فرض کنند وصول ما بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه و نیز مذهب و شان این ست که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند بنفس خود انتهی

باب التيمم

تیمم در لغت بمعنی قصد ست در مصفی گفته پس اگر بر رو افتد و تمرغ کند و بعد ازان نیت نماید یا نقع بوی رسد بعد ازان دست بمالد صحیح نباشد

یا دور اگرچه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان ماء در عرف جائی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و دران حرجی نمایان بود زیاده از انچه مسافران
هر روز مقاسات میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام میسر آید یا قافله بعد او نرسد میتوان گفت لم یجد ماء و نازل
تا جائی که اهل قافله از انجا آب می آرند و خارج بلد تا جائی که متعارف آب آوردن ست از انجا واجد ماء ست و تحدید بمیل تقدیر برای ست و دلیل ما
از تقدیر برای در غایت قلق ست زیرا که تشریعی جدید میشود و فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زیرا که وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست
و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیرا که وجدان مریض مثل لا وجدان ست و فقها از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص بتیمم و از تاثیر ضرر در صورت
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آله استسقا از دلو و رشا یا عدم امکان وصول بماء از جهت عدو و سبع محل ترخص ست و تضرر بسبب
حرکت بسوی ماء با استعمال آن ملحق ست بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهی و[illegible]ي بن
ابي طالب عليه السلام عند احمد و از حدیث علی ست نزد امام احمد وجعل التراب لي طهوراً و گردانیده شد
زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و درو دلیل ست برانکه کافی نیست مگر تراب و جوابش گذشت
که تنصیص بر بعض افراد عام مخصص وی نمی باشد با آنکه دران عمل ست بر مفهوم لقب و جمهور بدان قائل نیند و لیکن دلیل بر تعیین تراب همان
تواند شد که ذکر کردیم وعن عمّار بفتح عین مهمله و تشدید میم و را در آخر وی ابو الیقظان ست قدیم الاسلام معذب شد از
دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد طرف حبشه پستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را طیب مطیب نام کرده از مهاجرین اولین
و حاضرین بدر و جمله مشاهد بعد او ست کشته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بعمر نود و نه سال گفته بود او را آنحضرت تقتلك الفئة الباغية
روایت کرد از وی جماعتی از ایشان ست علی و ابن عباس عمار عنسی ست مولای بنی مخزوم و حلیف ایشان مشرکین مکه او را باتش میسوختند آنحضرت
بروی گذشت و دعا کرد یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم مادرش سُمیّه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه
سمیه را آزاد کرد پس عمار مولی ست و پدرش حلیف زیرا که یاسر در مکه باد و برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث
و مالک بیمن برگشتند و یاسر مقیم مکه شد و با ابو حذیفه بن المغیره حلیف گشت وی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضي الله
عنه قال بعثني النبيّ گفت عمار برانگیخت مرا رسول خدا صلى الله عليه وسلم في حاجة درکاری فاجنبت فلم اجد الماء
فتمرغت في الصعيد پس جنب گردیدم و نیافتم آب پس غلطیدم در خاک كما تمرغ الدابّة چنانکه می غلطد چارپایه بقیاس آنکه تیمم
در جنابت چون بجای غسل ست تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و از ینجا معلوم شد که از صحابه
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بروی
و لهذا آنحضرت عمار را امر باعاده نکرد ثم اتيت النبيّ پستر آمدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له
و ذکر کردم این ماجرا را بوی فقال انما تكفيك ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا اینکه کنی و قول بمعنی فعل آید
کقولهم قال بيده هكذا بيديك هكذا بهر دو دست خود همچنین ثم ضرب بيديه الارض پستر زد هر دو دست خود را بزمین
ضربة واحدة یکبار ثم مسح الشمال على اليمين وظاهر كفيه ووجهه پستر مسح کرد دست چپ را بر دست راست
و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت وارد برانکه ضربه واحد کفایت میکند مر تیمم را چنانکه مذهب عطا و مکحول و اوزاعی
و احمد و اسحق و ابن منذر و عامه اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان ست و نووی بجوابش گفته که مقصود

ونیز دلیل ست برانکه تیمم جائزست بجمیع اجزای زمین و در روایتی این ست جعلت لی الارض کلها و لامتی مسجدا و طهورا و این از حدیث ابی امامة ست
نزد احمد وغیره وهرکه منع کرد ازین و استدلال کرد باینکه در بعض روایات صحیح آمده وجعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط
تراب زیراکه در اصول مقرر شده که ذکر بعض افراد عام مخصص او نیست ونیز این مفهوم لقب ست نزد محققین بران عمل نکنند آری در آیهٔ کریمه
که در سورهٔ مائده ست دلیل ست برانکه مراد تراب ست چه کلمهٔ من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل
مسحت براسه من الدهن والتراب الا معنی التبعیض انتهی و تبعیض متحقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از حجاره و جز آن فایما رجل ادرکته
الصلوٰة فلیصل پس هرکدام مرد که دریابد او را وقت نماز پس باید که نماز گذارد و در همانجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگرچه نیابد مسجد
ونه آب یعنی بتیمم چنانکه در روایت ابی امامه ست فایما رجل من امتی ادرکته الصلوٰة فلم یجد ماء وجد الارض مسجدا و طهورا و در لفظی این ست فعنده طهوره
ومسجده و در وی این ست که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب وذکر الحدیث وذکر کرد جابر بقیهٔ حدیث را ولیکن مصنف آنرا ذکر نکرد
زیراکه سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث و تکمیل فائده پس ثالث قول اوست واحلت لی الغنائم
و در روایتی المغانم خطابی گفته حال پیشینیان دو قسم بود بعضی را اذن نبود در جهاد پس او را غنائم نبود و بعض را که اذن جهاد بود آنها چون
غنیمت میکردند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن
اجازت تصرف شد بتنفیل و اصطفا و صرف در غانمین کما قال تعالی قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ و چهارم قول اوست واعطیت الشفاعة
و در شرح مغربی دوازده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه بعض انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد و محتمل
که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در اراحت مردم از موقف زیراکه فرد کامل همان ست و ازینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت
بر هرکه در موقف باشد ظاهر گردد و پنجم قول اوست وکان النبی یبعث فی قومه خاصة وبعثت الی الناس کافة پس این عموم
رسالت خاص ست بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بعثت نوح علیه السلام اگرچه بعد غرق مکذبین عام بود در اهل ارض زیراکه هیچ
یکی جز ایمان آرندگان بوی باقی نمانده بود ولیکن در اصل بعثت وی عموم نبود و قیل غیر ذلک و ازینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص ست
بحضرت وی اگرچه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد و درین حدیث فوائد جلیه ست که در کتب مطوله بیان کرده اند و مصنف را می بایست که بعد
قول خود ذکر الحدیث متفق علیه میگفت و بران قول خود وفی حدیث حذیفة معطوف میشد تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگرچه
از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه ست وفی حدیث حذیفة عند مسلم و در حدیث حذیفه ست نزد مسلم
وجعلت تربتها لنا طهورا و گردانیده شد خاک زمین برای ما پاک کننده و ازین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید و مذهب
شافعی و احمد در اقوای روایتین و ابو یوسف این ست و در روایتی از ابو یوسف و احمد بریگ نیز درست ست و نزد امام ابوحنیفه و مالک
و محمد در روایتی درست ست بهر چه از جنس زمین ست و هرچه بآتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان لفظ حدیث
جابر ست که مذکور شد یعنی وجعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارض همه را شامل ست و عمل باین حدیث اولی و احوط ست که درین عمل بحدیث
حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست
بلکه بر مکان و هرچه درست از تراب وغیره اما در قاموس گفته که ترب بفتح و تراب و تربت همه بیک معنی ست اذا لم نجد الماء وقتی که
نیابیم آب را و مصنفی گفته وجدان ماء مختلف ست زیراکه در مسکن بنی آدم و معبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد

در جدید و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل ولیکن حدیث عمار اصح احادیث باب ست و حدیث ضربتین معارض او نتواند شد و اختلاف کرده اند در
ترتیب میان وجه و یدین و حدیث عمار قاضی ست بعدم وجوب آن بلکه عطف ثم مقتضی وجوب تاخیر اوست از یدین و باین رفته است قائل ضربه واحده
و گفت قائل ضربتین که لابدست از ترتیب بتقدیم وجه بر یدین و یمنی بر یسری و در حدیث عمار دلالت ست بر آنکه مشروع ضرب تراب ست و شافعی
گفته کافی ست نهادن دست بر خاک زیرا که در یکی از دو روایت تیمم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دیوار آمده که نهاد دست خود ولیکن در مصفی در تفسیر
فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِّنْهُ گفته که منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب با عضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسبکی بر تراب
نهاد و بسبکی بر دارد جائز نبود و آیت از ضربه و ضربتان ساکت ست نقل تراب و مسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی و اللفظ للمسلم
در مصفی زیر قوله تعالی گفته فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ظاهر آیت استیعاب وجه و یدین ست الا آنچه شاق باشد مانند تحت لحیه
خفیفه و از سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیرا که در کلام عرب چون یکجا تعیین قیود کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود
و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند و ظاهر اول ست انتهی گویم ابن مسیب و ابن سیرین سه ضربه گویند یک ضربه
برای رو و یک ضربه برای کفین و یک ضربه برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده
که قول بضربتین ارجح و اقوی ست والله اعلم انتهی گویم مراد بشرح لمعات ست و بر کلام که دران ست اطلاع دست بهم نداده تا دران بحث
میرفت اما آنچه شیخ رح در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی ببسط گذارش کرده ایم و ازان ثابت شده که احادیث
در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم بیاید اما اصح و اقوی نزد اهل حدیث روایةً بلکه درایةً همان ضربهٔ واحده است والله اعلم وفی روایة
للبخاری و در روایت بخاری ست از حدیث عمار وضرب بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه و زد
بهر دو دست خود زمین را و دمید در هر دو کف دست پستر مسح کرد بهر دو دست روی خود را و هر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست
راست را بدست چپ و پشت دست چپ را بدست راست و در بعضی روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه و بعکس نیز آمده و در بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه
و ازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قاله الشیخ فی الترجمة و این روایت مخالف روایت اول ست یکی در ترتیب دوم زیادت نفخ و نفخ تراب
مندوب ست و گفته اند مندوب نیست و این تیمم وارد ست در کفایت تیمم مر جنب فاقد آب را و قیاس کرده اند بروی حائض و نفسا را و خلاف
کرده اند دران ابن عمر و ابن مسعود و اما اینکه تراب رافع جنابت ست یا نه پس بیانش در حدیث ابو هریره می آید عن ابن عمر وی
عبدالله بن عمر بن خطاب القرشی العدوی ست اسلام آورد با پدر بمکه و وی صغیر بود و حاضر نشد بدر را و در حضور وی باحد اختلاف ست
و صحیح آنست که اول مشاهد وی خندق ست و بود از اهل ورع و علم و زهد شدید التحری والاحتیاط میمون بن مهران گوید ندیدم پرهیزگارتر
از ابن عمر و نه عالم تر از ابن عباس و گفت نافع نمرد ابن عمر تا آنکه آزاد کرد هزار کس یا زیاده و ولادت وی یک سال پیش از وحی ست و وفاتش در سنه
هفتاد و سه بعد قتل ابن الزبیر بسه ماه یا شش ماه و وصیت کرده بود که مدفون شود در حل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار در ذی طوی
بمقبرهٔ مهاجرین بخاک سپردند خلقی کثیر از وی راوی ست در مصفی فضائل وی بسیار ذکر کرده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم التیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للیدین الی المرفقین فرمود تیمم دو ضربه است یک ضربه برای رو و یک
ضربه برای هر دو دست تا آرنج و باین رفته اند اکثر علما و ابو حنیفه و مالک و شافعی و غیرهم و دلیل ایشان همین حدیث ست و نیز حدیث عمار بن یاسر
که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پستر مسح کردند بروهای خود مسحهٔ واحده

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان صورت ضرب ست برای تعلیم عمار و نمودن اوراکه نمودن دست بر زمین این چنین ست و نمی باید بر زمین غلطید چنانکه عمار کرده بیان کیفیت تیمم همه و تمامه آنچه حاصل گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و لهذا در روایت دیگر از عمار در سنن ابی داود و جز آن آمده است آنچه نص ست در بودن تیمم دو ضربه و نیست در بعضی روایات این حدیث ضربهٔ واحده صریحا بلکه گفت ضربة بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه و این باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین با مرفقین در احادیث دیگر در جائیکه مقصود ذکر تیمم بتمامه بود و بعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین ست و چنانکه گاهی ید ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی اَلسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْٓا اَیْدِیَهُمَا پس اگر کف ذکر کنند و ید مراد دارند دور نباشد پس قول بضربتین اصح و اقوی ست این ست آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند و بجواب ایشان توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین ست نه ضربهٔ واحده مرادش حفظ مذهب ست نه حفظ روایت زیراکه اختلاف ست در شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی ست انتهی و حدیث ضربهٔ واحده در صحیحین ست و احادیث ضربتین در صحاح نیست پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعض روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحده محمول ست بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد و مذهب جمهور همین ست که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار ست و گفته اند که آنچه ماعدای این حدیث ست ضعیف ست یا موقوف و همچنین مذهب علما و اهل حدیث اکتفا ست بر راحتین و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان ست که در صحیحین ست و عمار فتوی میداد بآن بعد موت نبی صلی الله علیه وسلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد و آنانکه دو ضربه گویند و مسح یدین با مرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر ست که بیاید و صحیح آنست که وی موقوف ست پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد و لهذا در سفر السعادت گفته در حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست انتهی و شوکانی گفته اعضای تیمم رو و هر دو کف دست ست مسح کند آن هر دو را یکبار بیک ضربه در حالیکه ناوی و مسمی ست انتهی و در مصفی گفته در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضربه است یکی برای رو و یکی برای دو دست تا آرنج احمد و اسحق گفته که تیمم یک ضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه و در قدر ممسوح و تمسک کرده است احمد و اسحق بحدیث عمار و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیراکه فعل ابن عمر کمال سنت ست در تیمم و فعل آنحضرت اقل تیمم ست چنانکه لفظ یکفیک بآن اشاره میکند پس چنانکه اصل وضو یک یک بار شستن اعضا معلوم ست و کمال آن سه سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و استنشاق را باوالحاق کردن ست همچنان اصل تیمم یک ضربه و مسح تا دو بند دست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آرنج و آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر بیک ضربه تیمم کند کفین را بر رو مالد و اصابع را بر دو دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود تحکم محض ست و مخالف ظاهر حدیث عمار والله اعلم انتهی متفق علیه بین الشیخین و در وی دلیل ست بر کفایت ضربهٔ واحده و بر کفایت مسح کفین در یدین و بر آنکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بیان کرد باقتصار بر کفین و افاده کرد که ترتیب درمیان وجه و کفین غیر واجب ست و اگرچه واو مفید ترتیب نیست مگر آنکه وارد شده است عطف در روایت بخاری ثم مسح وجهه و در لفظ اسمعیلی واضح تر ازین ست انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضهما ثم تمسح بیمینک علی شمالک و شمالک علی یمینک ثم تمسح علی وجهک و دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی ست که جنب شد و آب نیافت و رفته است بعدم کفایت یک ضربه جماعتی مثل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبدالله بن عمر و سفیان ثوری و مالک و ابوحنیفه و اصحاب رائی و صاحبین و شافعی

[redacted] بحث ست مانند لا يتيمم الفرض قبل وقت فعله ويتيمم لكل فرض وينوي استباحة الصلوة لا رفع الحدث انتهى فاذا وجد الماء پس
چون یابد آب را وحصفی گفته ماء در عرف اطلاق کرده میشود بر مای مطلق واگر مولی عبد خود را گوید احمل الی ماء بمای مطلق متمثل می شود نه مقید
مانند مای ورد پس در مطلق ومقید سخن افتاد شافعیان گفتند هو ما یقع علیه اسم الماء بلاقید والمتغیر بمستغنی عنه کزعفران تغیرا یمنع اطلاق اسم الماء
لیس بمطلق بخلاف التغیر الیسیر الذی لا یمنع اطلاق الاسم وبخلاف التغیر بمثل مکث وطین وطحلب وحنفیان گفتند هو الباقی علی اوصاف خلقیة کماء
السماء والعیون والآبار والبحار والغدران وان انتن بطول المکث او تغیر مما لا ینفک عنه کالتراب واوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا
فی تفسیر الغلبة فقیل غلبة الاجزاء بحیث لا یسیل وقیل اختلاف اللون ولا ماء عصر من شجر او ثمر قول اول مشی ست برجادهٔ تتبع لغت وتا ممکن باشد
آنرا نتوان گذاشت پس اگر مای مطلق نیابد لازم آید عدول بتیمم اگرچه نبیذ یا لبن موجود باشد بنص قرآن زیرا که نبیذ ماء نیست بمعنی که تقریر کردیم
انتهى فلیتق الله پس چون یابد آب را پس باید که بترسد از خدا یعنی وضو کند واقتصار بر تیمم بعد وجدان آب ننماید چنانکه گفته اند آب آمد تیمم برخاست
ولیمسه بضم یا وکسر میم مضارع امس از مساس بمعنی مسح ذکره الطیبی ومراد اینجا وضوست بشرته وباید که رساند وصرف کند آب را بشوی
خود را یعنی اندام خود ودر روایتی زیاده کرده فان ذلک خیر یعنی بدرستیکه آب نیکوست واصل ست در تطهیر ومراد آن نیست که نزد وجود آب
وضو وتیمم هردو جائزست ولیکن وضو اولی وافضل ست بلکه وضو جائزست وتیمم اصلا جائز نه ولفظ خیر باین معنی که اینجاست نیز می آید چنانکه
در قوله تعالی أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ودر سبل السلام گفته تمسک کرده اند بقول وی ولیمسه بشرته برانکه تراب
رافع حدث نیست ومراد مساس بشره از جنابت ست زیرا که باقی ست بروی ومباح نکرد تراب او را مگر نماز لاغیر وچون فارغ شد از نماز عود کرد
بروی حکم جنابت ولهذا گفته اند که لابدست برای هر نماز از تیمم واستدلال کرده اند بحدیث عمرو وقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نماز گذاردی
بایاران خود وتو جنب هستی وقول صحابه که عمرو نماز گذارد با ایشان واو جنب بود پس مقرر داشت آنحضرت ایشان را بر تسمیه آنها عمرو را جنب
وبعضی گفته اند که حکم تراب حکم آب ست در رفع جنابت ونماز گذارد بخاک چندانکه خواهد وچون آب یابد واجب نشود بروی مساس آن
مگر برای نماز آینده واستدلال کرده اند باینکه حق تعالی خاک را بدل آب گردانیده پس حکم وی حکم آب باشد وآنحضرت اورا طهور نام کرده ووضو
نام نهاده چنانکه گذشت وحق این ست که تیمم قائم مقام آب ست ورافع جنابت برفع موقت تا وقت وجدان آب اما قیام وی مقام آب
پس باین جهت که حق تعالی اورا عوض از آب گردانیده عند عدم الماء واصل قیام اوست مقام وی در جمیع احکام پس بیرون نرود از آن مگر بدلیل
ولا اینکه چون آب بیابد غسل کند پس بجهت تسمیه نمودن آنحضرت عمرو را جنب وبجهت قول وی اذا وجد الماء فلیتق الله وهمین ست ظاهر کلام باسار
آب بسببی ست که مقدم ست بر وجدان ماء زیرا که امساس آب باسباب وجوب غسل ووضو معلوم ست از کتاب وسنت انتهى رواه البزار وصححه
ابن القطان کلام بر ضبط لفظ وتعریف حال این هر دو بزرگ گذشت ولکن صوب الدارقطني ارساله گفت دارقطنی در علل ارساله
اصح وللترمذي عن ابي ذر الغفاري بذال معجمه مفتوحه و راء نام وی جندب ست بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح وی نیز بن جناده بضم
جیم وتخفیف نون وبعد الف دال مهمله ابوذر از اعیان صحابه وزهاد ایشان ست واز مهاجرین واول کسی ست که پیش آمد آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم بتحیهٔ اسلام ومسلمان قدیم ست در مکه مسلمان شد وبود خامس در اسلام وبرگشت بسوی قوم خود تا آنکه قدوم آورد بمدینه بعد خندق
وساکن شد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ربذه ومرد آنجا در سنه سی ودو در خلافت عثمان رضی الله عنه ونماز گذارد بروی
ابن مسعود وتعبد میکرد پیش از مبعث آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت کرد از وی خلقی کثیر از صحابه وتابعین نحوه مانند حدیث ابوهریرهؓ

پستر باز زدند بکفهای خود صعید را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تمام تا مناکب و آباط و شیخ در مسح تا ابط گفته این بجهت آن بود که در آیت تیمم ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو ست از کف تا ابط انتهی و شیخ ابن الهمام گفته که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته که صحیح الاسناد ست و لم یخرجاه انتهی گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للوجه والکفین با شهرت خلاف از جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده از ان جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدای این هر دو ضعیف ست یا مختلف در رفع و وقف و راجح عدم رفع ست و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین ست مجملاً و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین ست در صحیحین و بلفظ مرفقین ست در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا اباط آمده و درین دو روایت مقال ست شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده ست از آنحضرت بعد ازان پس این ناسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت در چیزی ست که بدان امر کرده نه در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین ست در اقتصار بر وجه و کفین اینکه عمار فتوی میداد بآن بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و راوی حدیث اعرف ست بمراد حدیث از غیر خود لاسیما صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضرب ست برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب ست بآنکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع ست چه ظاهر از قول آنحضرت انما یکفیک بیان جمیع چیزی ست که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس بر وضو فاسد ست چه این قیاس ست بمقابله نص که دال ست بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاس دارد معارض این قیاس و آن قیاس ست بر حد سرقه انتهی کلامه رواه الدارقطني في سننه عقيب روايته وقفه یحیی القطان وهشیم وغیرهما وهو الصواب ورجاله کلهم ثقات انتهی و لهذا گفت مصنف وصحح الائمة وقفه علی ابن عمر و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد او در ان مسح ست و بعضی گفته اند موقوف ست بر ابن عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند آنرا حاکم و بیهقی مرفوعاً و در اسنادش علی بن ظبیان ست دارقطنی گفته توثیق کرده است او را یحیی القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مروی ست بطرقی که در همه آن مقال ست ضعفه ابن معین و غیره و در سبل گفته در معنی او چند روایات ست همه غیر صحیح بلکه موقوف ست یا ضعیف فالعمدة حدیث عمار و به جزم البخاري في صحيحه فقال باب التيمم للوجه والكفين انتهى گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربهٔ واحده و در بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحدیث بجدّ اند در ترجیح ضربهٔ واحده و مسح کفین و مقال دارند در احادیث مخالف آن و هو الراجح و لیکن گفته اند که اخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ ست باحتیاط و عمل ست باحادیث طرفین از جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس والله اعلم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاک پاک کنندهٔ مسلمان ست صعید بمعنی خاک آید و بعضی گفته اند بمعنی روی زمین ست در مصفی گفته صعید در لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر محل ادراک میکند عدم اطلاق صعید ست بر زرنیخ و نوره و سحاقهٔ خذف و نقع و حجر و طیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد و بودن تراب یا رمل و طهارت آن انتهی وان لم يجد الماء عشر سنين اگرچه نیابد آب را فرضاً تا ده سال درینجا مبالغه و تاکید ست در طهوریت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانکه مذهب حنفیه است نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی ست در مصفی گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری ست یا طهارت مطلقا نزدیک فقیر نزاع لفظی ست زیرا که ضروری ست بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقد ماء ست و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر ست در اباحت صلوة و غیر آن بشرع مستانف پس عامل بتیمم مطیع ترنیست از متوضی بلکه هریکی در منظان خود مطیع ست پس تفریعاتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

بما قبل يعني چون اراده نماز كنيد واز وضو وغسل مانعى پيدا شود شرط صحت نماز تيمم ست ومرضى جمع مريض ست مثل جريح وجرحى ومريض در عرف
كسى ست كه مرضى كه در عرف از آن حسابى بردارند داشته باشد نه مثل خدشه وبثره وانشقاق رجل ومانند آن ومريض را بجز اينقدر تشخيص نتوان كرد
واز اقتضاى آيت معلوم ميگردد كه وجه ترخيص در حق مرضى ضرر ست واين را صاحب لغت مى فهمد مخصوص مجتهد نيست پس در حد ضرر بحث افتاد
شافعيان گفتند مرض يخاف معه من استعماله على منفعة العضو وكذا بطوء البرء والشين الفاحش في عضو ظاهر وحنفيان گفتند يتيمم المريض
اذا خاف شدة المرض او بطوء البرء باستعماله كالمحموم وذي الجدري وظاهر آنست كه ضرر نيز حواله بر عرف ست او على سفر سفرى كه در قصر
صلوة وافطار صوم معتبر ست آيا در تيمم شرط هست يا نه در مصفى گفته ظاهر از احاديث وآثار آنست كه ذكر سفر تصوير وتقريب ذهن ست بعدم
وجدان ماء چنانكه ذكر سفر در مسئلهٔ رهن ومقتضاى آيت نيز همان ست زيرا كه فلم تجدوا ماء اشعار ست بآنكه مدار حكم عدم وجدان آب ست وآيا داخل
بلد وخارج آن برابر ست فقها مختلف شدند بنا بر آنكه عدم وجدان در بلد نادر الوقوع ست فقير گويد واين فرق نزديك امعان فكر مدخول ست
زيرا كه علت ترخيص تيمم عدم وجدان ماء با سفر هست يا عدم وجدان ماء فقط وعدم وجدان ماء با بودن خارج بلد امرى ست كه علت آن از قرآن
وسنت مفهوم نمى شود وچون لازم شد كه علت عدم وجدان ماء باشد ندرت وقوع وكثرت وقوع فرق نمى دهد چنانكه چون علت ربا متحقق شد
بيع گندم با جو نسيه بوجهى كه گندم را زياده از جو بگيرد وآن از حوادث قليل الوقوع ست يا بوجهى كه جو زياده شد وآن از حوادث كثير الوقوع ست
باهم فرق نميكند وهمچنين چون مقرر شد كه سفر علت قصر وافطار ست حوادث قليل الوقوع مثل سير يك ميل در وقت شب در محفه در غايت
رفاهيت مانع عليت او نيست پس چون علت چيزى ثابت شد حكم بران دائر باشد چه نادر وچه كثير حكم يافته شود يا نه آرى ندرت وقوع را در مشروعيت
علت واسباب نزديك شارع اثرى هست همانا محلى عدم قضاى تيممى كه در بلد تيمم كرده باشد از همين سبب اختيار كرده است خلافا للمنهاج انتهى قال
گفت ابن عباس در تفسير آيهٔ مذكوره اذا كان بالرجل الجراحة في سبيل الله هرگاه باشد بمرد جراحتى وريشى در راه خدا يعنى جهاد
والقروح جمع قرح بمعنى بثور آنكه در بدن مانند جدرى وغيره پيدا مى شود فيجنب فيخاف ان يموت ان اغتسل تيمم
پس جنب گردد وآن مرد ترسد ازين كه بميرد اگر غسل كند پس آن مرد تيمم كند وغسل نكند ودرينجا دليل ست بر شرعيت تيمم در حق جنب اگر بترسد
موت را واگر نترسد مگر از ضرر پس آيت يعنى قول وى ان كنتم مرضى دال ست بر اباحت تيمم برابر ست كه بترسد از تلف يا از انچه كمتر از وست
وتخصيص در كلام ابن عباس بجراحت وقروح مجرد مثال ست ورنه حال هر مرض همين ست ومحتمل كه ابن عباس اين دو چيز را منجمله امراض خاص كرده باشد
وهمچنين بودن آن در راه خدا مثال محض ست ورنه اگر از سقطت باشد نيز همين حكم دارد وچون اين براى مثال باشد جواز تيمم براى خوف ضرر
باقى نماند مگر آنكه قول وى ان يموت دلالت دارد بر آنكه جائز نيست تيمم مگر براى مخافت موت وهو قول احمد ويكى از دو قول شافعى ست
ومالك وشافعى در قولى وحنفيه جائز دارند تيمم را بنا بر خشيت ضرر گفته اند زيرا كه آيت مطلق ست وداود باباحت وى رفته از براى مرض اگرچه
خوف ضرر نباشد وهو ظاهر الآية رواه الدارقطني موقوفا على ابن عباس رضي الله عنه ورفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم البزار
وابن خزيمة والحاكم والبيهقي وصححه ابن خزيمة والحاكم وگفت ابو زرعه وابو حاتم خطا علي بن عاصم وگفت بزار لا يعلم رفعه عن عطا من
الثقات الا جرير وگفت ابن معين وى شنيده ست از عطا بعد اختلاط ودرين وقت رفع وى تمام نيست وعن علي بن ابي طالب
عليه السلام وكرم الله وجهه في الجنة قال انكسرت احدى زندي بتشديد تحتيه تثنيهٔ زند كه مفصل طرف ذراع ست در كف
يعني گفت علي شكست يكى از دو بند دست من فسالت پس پرسيدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را از حكم آن فامرني

ولفظ وی این ست که قال ابوذر اجتویت المدینة فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بابل فکنت فیها فاتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقلت هلک ابوذر فقال ما حالک قال کنت اتعرض للجنابة ولیس قربی ماء فقال الصعید طهور لمن لم یجد الماء ولو عشر سنین وصححه
وتصحیح کرد حدیث ابی ذر را ترمذی والحاکم ایضاً وگفت مصنف در فتح الباری انه صححه ابن حبان والدارقطنی **وعن** ابی سعید
ن الخدری رضی الله عنه قال خرج رجلان فی سفر فحضرت الصلوٰة گفت بیرون آمدند دو مرد در سفری پس در آمد
وقت نماز ولیس معهما ماء فتیمما صعیدا طیبا ونبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس بگزاردند
نماز را ثم وجدا الماء فی الوقت پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوٰة والوضوء
پس باز گردانید یکی ازان دو مرد نماز و وضو را و در روایتی بجای والوضوء بوضوء آمده وتسمیهٔ وی باعاده بطریق تغلیب ست والا نبود که وضو کرده باشد
یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت ولم یعد الآخر و باز نگردانید دیگری نماز و وضوی خود را وازینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم جائز بود ثم اتیا رسول الله پستر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس بیان کردند
این قصه را فقال للذی لم یعد اصبت السنة پس فرمود مر آنکس را که باز نگردانید نماز را یافتی تو طریقهٔ مسلوک را در دین که
بر تقدیر نایافتن آب تیمم کردی وچون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست واجزاتک صلاتک وبس ست ترا نمازی که کردی
زیرا که این نماز در وقت خود واقع شد وآب مفقود بود پس واجب تراب ست و درینجا دلیل ست برانکه واجب نیست اعادهٔ نماز بر کسیکه
گذارده است آنرا بتراب در وقت بعد فراغ از نماز وهمین ست مذهب ابوحنیفه وشافعی ورفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت
بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فلیتق الله ولقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا وخطاب متوجه ست بابقای وقت
وممکن ست تادیه در وقت وجواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق ست در کسیکه یافت آب را بعد وقت وکسیکه یافت آنرا قبل خروج وقت
ودر حال نماز وبعد آن واین صریح مقید ست در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی ست که نیافت آب را در وقت ونیز
دروی تعرض باعادهٔ وضو نکرده بلکه امساس بشره ذکر کرده واما آیت پس بعد فعل صلوٰة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نمانده وکیف
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر معید را فرمود واجزاتک صلوتک واجزاء عبارت ست از بودن فعل مسقط وجوب اعادهٔ عبادت ودر سبل
گفته والحق انه قد اجزاه وقال للآخر وفرمود مر دیگری را آنکه وضو کرد و باز گردانیده بود نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر
وثواب عمل دوباره یکبار باداء فرض بتیمم بجهت عذر وبار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر رواه ابوداؤد والدارمی والحاکم
والنسائی نحوه هکذا اسندا وفی مختصر السنن للمنذری انه اخرجه النسائی مسندا ومرسلا انتهی ورواه الدارقطنی موصولا وابن المبارک مرسلا
وگفت ابوداؤد وهم نسائی که مرسل ست از عطا بن یسار که از تابعین ست باسقاط ابی سعید وگفت ابوداؤد ذکر ابوسعید درین حدیث
محفوظ نیست وحاکم تصحیح کرد اتصال او را بر شرط شیخین ومصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده واو را شاهدی ست از حدیث
ابن عباس رواه اسحق فی مسنده ولفظ وی این ست انه صلی الله علیه وسلم بال ثم تیمم فقیل له ان الماء قریب منک قال فلعلی لا ابلغه انتهی
ودرینجا دلیل ست برانکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد آیندم که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر دریابیم یا خیر ولنعم ما قیل شعر
پرتو عمر چراغی ست که در بزم وجود ❊ بنسیم مژه برهم زدنی خاموش ست ❊ **وعن** ابن عباس رضی الله عنه فی قوله عز
وجل روایت ست از ابن عباس در تفسیر قول خدای غالب بزرگ ان کنتم مرضی اگر باشید شما بیمار در مصنفی گفته متعلق ست

بجمع كردن ميان تيمم ومسح وغسل يعني شستن باقي بدن واين مشكل ست پس گفته اند كه محمول ست برانكه اعضاي وضو مجروح بود واساس آن
باب متعذر شد پس عدول كرد بسوي تيمم پستر روان ساخت آب را بر بقيهٔ بدن خود واما شبجه پس در سر بود وواجب دران غسل ست ليكن متعذر شد
بسبب شبجه وواجب عصب او بود ومسح نمودن بران ليكن مصنف در تلخيص گفته كه در روايت عطا از ابن عباس ذكر تيمم نيامده است پستر مصنف حديث
جابر را بنهجي سوق كرده كه دلالت ميكند برينكه قول وي انما كان يكفيه غير مرفوع ست وچنين نيست كه چون مصنف اين حديث را مختصر كرد عبارتي
كه دال بود بر عدم رفع وي فوت شد وآن عبارت همان ست كه گذشت يعني گفت جابر برامديم ما در سفري تا آخر قصه **رواه ابوداود**
بسند فيه ضعف زيراكه متفرد ست بدان زبير بن خُرَيق بضم خاي معجمه وراي مفتوحه ومثناة تحتيه ساكنه وقاف گفت دارقطني ليس بالقوي
وگفت ذهبي انه صدوق وقد صححه ابن السكن وخلاف كرد اوزاعي در روايت نمود آنرا از عطا از ابن عباس وهو الصواب گفت مصنف در تلخيص روايت
كرده است آنرا ابوداود ونيز از حديث اوزاعي وگفت رسيد ما را از عطا از ابن عباس ورواه الحاكم من حديث بشر بن بكر عن الاوزاعي وگفت دارقطني
اختلاف كرده اند دران بر اوزاعي وصواب اين ست كه اوزاعي مرسل كرد آخر او را از عطا گفتم اين روايت ابن ماجه است وگفت ابوزرعه وابوحاتم
نشنيده است آنرا اوزاعي از عطا بلكه شنيده است از اسمعيل بن مسلم از عطا بيان كرده است اين را ابن ابي العشرين در روايت خود از اوزاعي
ونقل كرد ابن السكن از ابي داود كه حديث زبير بن خريق اصح ست از حديث اوزاعي گفت واين مثل چيزي ست كه وارد شده است در مسح بر جبيره
وواقع نشد در روايت عطا از ابن عباس ذكر تيمم پس ثابت شد كه زبير بن خريق متفرد ست بسياق وي تنبيه كرده است بران ابن القطان
وليكن روايت كرده اند ابن خزيمه وابن حبان وحاكم از حديث وليد بن عبد الله بن ابي رباح عن عمه عطا بن ابي رباح عن ابن عباس كه جنب شد
مردي پس امر كرده شد بغسل پس مرد پس ذكر كرده شد بآنحضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود چه شد ايشان را كشتند او را بكشد ايشان را خدا
سه بار فرمود اين كلمه را التحقيق گردانيده است خداي تعالى صعيد يا تيمم را طهور ووليد بن عبد الله را دارقطني ضعيف گفته وتقويت كرد او را كسيكه
تصحيح اين حديث او نموده واو را شاهدي ضعيف ست از روايت عطيه از ابي سعيد خدري رواه الدارقطني ونيز در روايت عطا ذكر مسح بر جبيره
نيامده پس اين حديث از افراد زبير بن خريق باشد انتهى و**فيه** ودرين حديث **اختلاف** ست **على راوية** بر راوي او كه عطا ست
چه از وي زبير بن خريق از جابر روايت كرده واوزاعي آنرا بلاغا از عطا از ابن عباس آورده واختلاف در روايت عطا واقع شده كه آيا از جابر
يا از ابن عباس ودر يكي از دو روايت ست انچه در روايت ديگر نيست كما عرفت مما تقدم واين حديث وحديث علي متعاضد اند بر وجوب مسح
بر جبائر يا آب ودر وي خلاف ست ميان علما بعضي گويند مسح كند بنا برين هر دو حديث اگرچه ضعيف اند وليكن عضد يكديگر اند بقياس مسح بر
خفين وبر عمامه واين قياس مقوي نص ست ورسبل گفته وهو الظاهر **وعن ابن عباس رضي الله عنه قال من السنة ان لا يصلي**
الرجل بالتيمم الا صلوة واحدا گفت از سنت ست اينكه نماز نگذارد مرد بلكه زن نيز بيك تيمم مگر يك نماز **ثم تيمم للصلوة**
الاخرى باز تيمم كند براي نماز ديگر متبادر از لفظ من السنة آنست كه مراد سنت آنحضرت باشد پس اين حديث در حكم مرفوع خواهد بود ويحتمل كه مراد
طريقهٔ مسلوكه في الدين مشروع در مسلمين باشد ودر حديث دلالت ست برينكه يك تيمم براي دو نماز كافي نيست چنانكه مذهب شافعي ست زيراكه
نزد وي واجب ست تيمم براي هر فريضه ومذهب ابوحنيفه واصحاب او وحسن بن صالح آنست كه هر قدر نماز كه خواهد بيك تيمم بگذارد همچو وضو بنا بر
عموم اخبار وقياس فرائض بر نوافل وجواب از طرف شافعيه اين ست كه وضو رافع حدث ست وحكم نوافل بر تخفيف ست چنانچه بر راحله ومانند آن گذارده
ميشوند وعموم مخصوص ست بانچه ذكر كرديم وابو ثور گفته كه بيك تيمم دو فريضهٔ مجتمعه رواست زيراكه جمع هر دو را همچو يكي ميگرداند وجواب داده اند

ان امسح على الجبائر پس امر کرد مرا که مسح کنم بر جبیره و جبیره چیزی ست که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و بپیچند آنرا بر وی در تصفی
گفته این آیت یعنی مَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَّلٰكِنْ يُّرِيْدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهٗ عَلَيْكُمْ اصل است
در مسح بر جبائر و عصائب و درد وائی که بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول و انقلاب الریح
والله اعلم انتهی رواه ابن ماجة بسند واهٍ روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی ست زیراکه از حدیث عمرو بن خالد
و وی کذاب ست و بیهقی و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول و گفت شافعی در ام و مختصر که اگر می شناختم
اسناد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل ست و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیهقی ثابت نمی شود درین باب
از انحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یکی
ثابت نه و گفت بیهقی اصح چیزی که درین باب ثابت ست حدیث جابر ست که خواهد آمد جدًّا بکسر جیم و تشدید دال مهمله منصوب ست بر مصدر
ای جد ضعفه جدا و جد بمعنی تحقیق ست کما فی القاموس پس مراد آنست که حقق ضعفه تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت سست ست و رفته اند
احمد و جمهور باینکه تیمم بعذر جائز ست و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا ست
زیراکه قول وی تعالی اِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰى الخ مؤید این حدیث ست و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله
علیه و سلم در غزوهٔ ذات السلاسل و محتلم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این
قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال انکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم وَلَا تَقْتُلُوْا اَنْفُسَكُمْ اِنَّ
اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطنی و ابن حبان و الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا
انتهی در حجة الله البالغه گفته و همین ست حکم کسی که استعمال آب بر وی متعذر باشد گویا وی عادم آب ست پس هر که آب در زیر چاه بیند
و بوجهی از وجوه وضو از ان آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین ست حکم خوف طریق و همین ست حال کسی که محتاج ست بشرب که او نیز حکم
عادم آب دارد بنسبت وضو و آنکه گفته اند فوت نماز با استعمال آب و ادراک آن بتیمم سببی از اسباب تیمم ست دلیلی بران یافته نشد بلکه استعمال آب
بر وی واجب ست زیراکه تراخی او در تادیهٔ صلوة تا اینوقت اگر بعذری هست که برای تاخیر مسوغ ست مثل نوم و سهو جز آن پس واجب نکرده است
او تعالی مگر ادا کردن نماز در همین وقت و اگر تراخی بی عذر ست یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بر وی وضو ست و آثم ست
بالمعصیة و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این بمقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بران حجتی نیره بلکه از باب تخریجات ست انتهی و کلام
درین مسئله مشتبر هم گذشته ست وعن جابر بن عبد الله الانصاری رضي الله عنه في الرجل الذي شج در قصهٔ مردی
که جراحت رسید بسر او از سنگ و آن این ست که گفت جابر برآمدیم ما در سفری پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی پس جراحت کرد آن سنگ
در سر آن مرد پس محتلم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من رخصتی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال انکه تو قدرت داری
بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هرگاه که قدوم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود کشتند او را کشد
ایشان را خدای تعالی چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله پس جز این نیست که شفاء عی یعنی عجز و نادانی و نافهمیدگی پرسیدن ست
انما كان يكفيه ان يتيمم ويعصب على جرحه خرقة جز این نیست که بس بود او را اینکه تیمم میکرد و می بست بر جراحت خود
جامه پاره را ثم يمسح عليها ويغسل سائر جسده پستر مسح میکرد بران خرقه و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل ست

لندا ایام حیض خود را بصفتِ دم یا بآمدنِ وی در وقتِ عادت اگر معتاده است عمل نماید بعادتِ خود و محتمل ست که فاطمه معتاده باشد و مراد باین
قول که بیش آید حیض تو عادتِ وی بود یا غیر معتاده است پس مراد اقبال حیض وی بصفت بود و نیست مانع از اجتماع دو معرف در حق وی حق
غیر وی و مستحاضه را احکام ست از انجمله آنکه جائز ست وطی او در حالِ جریان دمِ استحاضه نزد جماهیر علما زیرا که وی همچو طاهر ست در حکم نماز و روزه
وغیرهما فکذا فی الجماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیلی بتحریم جماع نیامده ابن عباس فرمود بیاید اورا زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم ست
یعنی چون اورا با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از انجمله آنکه امر کرده شود باحتیاط در طهارت
حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو و قبل تیمم و پُر کند فرج را به پنبه یا پارهٔ جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون
بند نشود فرج را لگام کند بطریقی که در کتب مطوله معروف ست واین واجب نیست بلکه اولی ست از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت
پس تر وضو کند و از انجمله آنکه وضو کردنِ وی پیش از دخول وقت نماز جائز نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری ست نیست اورا تقدیم آن
بروقت حاجت رواه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان والحاكم واستنكره ابو حاتم زیرا که از حدیث عدی بن ثابت
عن ابیه عن جده است وجد وی شناخته نمی شود که کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابوداؤد نیز **وعن اسماء بنت عميس**
بضم مهمله و فتح میم و سکون تحتیه اسماء خترِ وی زن جعفر بن ابی طالب ست هجرت کرد همراه وی بحبشه و زایید برای او عبدالله بن جعفر را
و محمد و عون را پس تر هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزویج کرد اورا ابوبکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون
وفات کرد صدیق بزنی گرفت اورا علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت رضی الله عنهم
روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و ابوموسی اشعری عند ابي داؤد نزد ابوداؤد باین
لفظ که گفت اسما گفتم ای رسول خدا بدرستیکه فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت دور و دراز پس نماز نگذارده
فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان ست ولتجلس في مركن می باید که بنشیند آن در مرکن بکسر میم و سکون را
و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته میشود در وی آب برای غسل و در نهایه گفته که شسته میشود دران جامها و میم زائد ست واین آوند
خاص ست مر زنان را فاذا رأت صفرة فوق الماء پس چون بیند زردی بالای آب واین علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست واین غیر صفرا ست که در آخر وقت عصر
می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر و عصر را یک غسل
وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز وتغتسل
للفجر غسلا واحدا و غسل کند مر فجر را یک غسل واین غسل سوم ست پس ازین حدیث و حدیث حمنه چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز
و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بوجوب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بعدم وجوب و گفته اند که روایت
امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف ست و بین البیهقي ضعفها و گفته اند منسوخ ست بحدیث فاطمه بنت ابی حبیش که وی وضو میکرد برای
هر نماز و حنبل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت بتاخر ست منذری گفته حدیث اسما حسن ست و جمع میان وی و حدیث فاطمه باین طریق ست
که غسل را مندوب گویند بقرینهٔ عدم امر فاطمه را بدان و اقتصار بر امر وی بوضو پس وضو واجب باشد و قد جنح الشافعي الى هذا انتهى وتتوضأ
فيما بين ذلك و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا

کر اینمعنی معتبر نیست زیراکه اعتبار بتغایر هر دو فریضه است در ذات نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که مباح میشود بتیمم انچه مباح میشود بوضو و غسل برای کسی که آب نیابد یا بترسد ضرر را از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفراغ از نماز و باشتغال بغیر نماز و نه بخروج وقت علی ما هو الحق وخلاف درین مسئله معروف ست و در حجة الله البالغه گفته تیمم خلیفهٔ وضو و غسل ست پس انچه متوضی را بوضوی خود و مغتسل را بغسل خود می بایست کرد مثل گذاردن نماز وغیره آن همه متیمم را هم جائز ست پس میتواند که بیک تیمم چند فریضه بگذارد زیراکه حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب ست یافته نشد انتهى رواه الدارقطني والبيهقي باسنادٍ ضعيفٍ جدًّا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیراکه بروایت حسن بن عماره است و او ضعیف ست و درین باب ست از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنه و هما ضعیفان و اثر ابن عمر و اصح ست مگر موقوف و مرسل ست پس قائم نشود بدان حجت و اصل اینست که او تعالی تراب را قائم مقام آب گردانیده و معلوم ست که واجب نیست وضو بآب مگر از حدث فالتیمم مثله و باین رفته است جماعتے از اهل حدیث وغیرهم و هؤلاء تقوم دلیلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض وے نیز همان نواقض وضو باشد چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست مگر بدلیل و ما نیافتیم دلیلی که حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتصار ست بر نواقض وضو انتهى

باب الحيض

حیض بمعنی سیلان ست میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از وست و در شرع عبارت ست از خونی که از رحم زن براید بی علت و ولادت و انچه بعلت براید آنرا استحاضه گویند و انچه بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و محیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حا حالتی که بران زن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولاد ست و از ین جهت ست که حامل حیض نمی آرد و انچه فاضل می ماند از غذای ولد و بیرون می آید آن خون نفاس ست بعده آن خون را که ماده حیض بود خون میگردانند باین سبب کم ست که مرضعه حیض آرد و حاکم وغیراو از ابن عباس آورده اند که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از هبوط از جنت و در حدیث دیگر آمده که این چیزی ست که نوشته است آنرا پروردگار بر دختران آدم و نیز آمده که مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم منافات بالنسای بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم بی واسطه مراد نیست والله اعلم **وعن** عايشة رضي الله عنها ان فاطمة بنت ابي حبيش بدرستیکه فاطمه دختر ابی حبیش و ضبط وی در اول باب نواقض گذشت كانت تستحيض بود که بسیار استحاضه میکرد و آن خونی ست که روان میشود از فرج زن در غیر هنگام وی پس آمد فاطمه نزد آنحضرت و گفت من زنی هستم که استحاضه میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود اورا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دم الحيض دم اسود يعرف بدرستیکه خون حیض خون سیاه می باشد و شناخته میشود یا می شناسند آنرا زنان فاذا كان ذلك بکسر کاف فامسكي عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار خود را از نماز فاذا كان الاخر فتوضئي وصلي پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنے جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران ست و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض ست والا استحاضه است و قد قال به الشافعي في حق المبتدأة و در نواقض گذشت که فرمود اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این رگ ست پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را و این حدیث منافی وی نیست زیراکه قول وی که خون حیض سیاه می باشد و شناخته میشود بیان وقت اقبال و ادبار حیض ست پس مستحاضه چون تمیز

پس بگذار نماز را اربعة وعشرین بست وچهار روز اگر مدت حیض شش روز اعتبار کنی او ثلثة وعشرین یا بست وسه روز بر تقدیر یکه
ایام حیض هفت روز قرار دهی وصومي وصلي وروزه دار ونماز گذار از فریضه وتطوع هر چه خواهی فان ذلك یجزیك ولذلك فافعلي
پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا وهمچنین میکن در هر ماه آینده شش روز یا هفت روز خود را حائض گیر واحکام حیض بر خود جاری کن وبست وچهار
روز یا بست وسه روز نماز کن وروزه دار کما تحیض النساء چنانکه حیض می بینند زنان ودر سنن ابوداؤد زیاده کرده وچنانکه پاک می شوند
ایشان در وقت حیض خود وطهر خود ودر وی رد او ست بسوی غالب احوال زنان بعد از ان بیان امر ثانی ازین دو امر کرد وفرمود فان قویت
علی ان تؤخرین الظهر پس اگر قدرت داری در ایام استحاضه بعد از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت ودر وی اشعارست
بعدم وجوب غسل بر وی زیراکه واجب همان وضوست برای هر نماز بعد اغتسال از حیض بمرور شش یا هفت روز وغسل مندوب ست وتعجلي العصر
وشتابی کردن عصر وگذاردن آن در اول وقت واین لفظ ابوداؤدست ومراد تاخیر ظهرست یعنی بگذار آنرا در آخر وقت وی وجمع صوری کند
میان هر دو نماز ثم تغتسلي حین تطهرین پس تر یک غسل کنی میان این هر دو نماز که ظهر وعصرست وقتی که پاک شوی واین لفظ در سنن
ابوداؤد نیست بلکه لفظ وی این ست فتغتسلین فتجمعین بین الصلاتین الظهر والعصر یعنی جمع صوری کما عرفت وتصلین الظهر والعصر جمیعا
ونماز گذاری نماز ظهر وعصر هر دو ونیست این لفظ ابوداؤد کما عرفت ثم تؤخرین المغرب والعشاء پس تر تاخیر کنی مغرب وعشا را واین
لفظ را او سبل نگرفته مگر در نسخ بلوغ المرام موجودست واین تاخیر دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر وعشا چنانکه
جمع میکند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم میگردد یا تاخیر کند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بر ان وجه که حنفیه تاویل میکنند
جمع مسافر را وآنرا جمع صوری می نامند چنانکه شیخ ابن حجر بدان تصریح کرده وحاصل این امر ثانی آنست که هر روز غسل کند یکی برای ظهر وعصر
دیگر برای مغرب وعشا وغسل دیگر برای فجر ودوم آنکه برای هر نماز غسل کند چنانچه قول وی ان قویت علی ان تؤخري الظهر الخ اشارت ست بدان
زیراکه ازین عبارت عجز وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم میشود واین مذهب علی وابن مسعود وابن زبیر وجماعه از تابعین ست وطیبی گفته
این مذهب اشبه والیق ست وبمذهب ابن عباس جمع ست بین الصلاتین بغسل واین اشبه است باین حدیث که در وی تیسیر وتسهیل ست
نسبت بغسل برای هر نماز ثم تغتسلین وتجمعین بین الصلاتین پس تر تاخیر کنی مغرب وعشا را پس تر غسل برای وی جمع کنی میان
دو نماز فافعلي پس بکن این دو غسل را واین جمع را میان این دو نماز وتغتسلین مع الصبح وتصلین واگر قوت دارے
که یک غسل دیگر کنی با نماز صبح ونماز گذاری پس بکن آنرا وبگذار نماز فجر را وروزه دار اگر قدرت داری برانچه ذکر کرده شد قال فرمود
هو اعجب الامرین علي این غسل کردن بر وجه مذکور خوش آینده ترست نزد من از امر دیگر که غسل ست برای هر نماز چنانکه عادت ست او
در تسهیل وتیسیر امت ظاهر آنست که این از کلام آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم پس در حکم مرفوع باشد مگر آنکه ابوداؤد گفته رواه عمرو بن ثابت عن ابن عقیل
فقال فقالت حمنة هذا اعجب الامرین الي ثم فعله من قول النبي صلی الله علیه وسلم ودرین صورت در حکم موقوف باشد رواه الخمسة الا النسائي
یعنی احمد وابوداؤد وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذي وحسنه البخاري منذری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علما ترک
کردند قول باین حدیث زیراکه ابن عقیل راوی او لیس بذاک ست وابوبکر بیهقی گفته متفردست بدان عبدالله محمد بن عقیل واو مختلف فیست در احتجاج
وروایت کرده است این را ابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح وگفت پرسیدم محمد یعنی بخاری را ازین حدیث پس گفت هو حدیث
حسن وگفت احمد هو حدیث حسن صحیح وازینجا معلوم شد که قول باین که این حدیث صحیح نیست غیر صحیح ست زیراکه ایمه مذکورین تصحیح وی کرده اند

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی آن نوشته که مراد نوافل ست در اوقاتیکه درمیان این نمازهاست اگر خواهد که نفل بگذارد وضو کند روایت کرده است این حدیث را احمد و گفت ابو داؤد روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز حکم کرد او را آنحضرت که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در امر باغتسال خلاف است میان ایمه بنابر اختلاف احادیث مذهب ابن عمر و ابن زبیر و عطا بن ابی رباح وجوب غسل ست برای هر یک نماز و مروی ست از علی و عباس و عایشه که هر روز یک غسل ارد و مذهب ابن مسیب و حسن آنست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و تبویب کرده است ابو داؤد در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را بابی علیحده و توشته ورفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال طهر زیراکه اصل عدم وجوب ست و صحیح نشده است امر کردن بآن جز یکبار درین حدیث که اذا ادبرت فاغسلی عنک الدم وصلی انتهی **وعن حمنة** بفتح حای حمله و سکون میم **بنت جحش** بتقدیم جیم مفتوحه بر حای حمله ساکنه و شین معجمه خواهر ام المومنین زینب بنت جحش ست تحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد بتزوج طلحه بن عبد الله آمد **قالت کنت استحاض حیضة کثیرة شدیدة** گفت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابو داؤد بیان کثرت آمده که گفت میریزم ریختنی **فاتیت النبی** پس آمدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم استفتیه** تا طلب فتوی کنم از او و خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت را در خانهٔ اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مرا در حکم این استحاضه که بتحقیق منع کرده مرا از نماز و روزه را فرمود بیان کنم مر ترا پارهٔ پنبه را که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین ست فرمود پس لجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر ست فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر ست و نیست مگر آنکه میریزم خون را ریختنی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو چیز پس تو دانا تری **قال** فرمود او را **انما هی رکضة من رکضات الشیطان** نیست این علتی که رسیده است یعنی استحاضه باین خبط و حیرت که افتاده تو دران مگر رکضهٔ از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه فراموش کنانید ترا عادت تو پس گو یا رکضه ایست از وی و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و نیست این منافی انچه گذشت که آن رگی هست که عاذل خوانند زیراکه می توان گفت که شیطان همان رگ را لت زد تا آنکه روان گردید و اظهر همین ست که رکض وی حقیقة است چه نیست مانع از حمل وی بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها گرفتار می گرداند که بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد و بعد ازان بیان آن دوا میکند و میفرماید **فتحیضی** بفتح تا و حا و یای مشدده **ستة ایام او سبعة ایام** پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن دران و ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از انچه موافق باشد ترا از عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبل گفته کلمهٔ او نه برای شک ست و نه برای تخییر بلکه برای اعلام این معنی ست که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بر وجه تخییر بلکه باعتبار حال زنان قبیله است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره کرد بسوی این خطابی و گفته یحتمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی دریابد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحری کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تیقن بیکی ازین دو عدد انتهی غرضکه فرمود حائض شو شش روز یا هفت روز **فی علم الله** ... **ثم اغتسلی فاذا استنقات فصلی** پستر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس هرگاه که پاکیزه شدی بحسب مقدور

واین داخل حرج ست وخارج از استطاعت رواه احمد وحسبل گفته حدیث دلیل ست بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفات که آن ایام عادت اوست چه عادت وی که قبل استحاضه بود وصفت خون وی که سیاه می باشد معرف ست وهمچنین عادت زنان از ایام معدوده واقبال وادبار حیض معرفت ودر احادیث استحاضه گذشت ومراد حصول ظن ست نه یقین زیرا که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاق حدیث افاده آن میکند بلکه نیست مراد مگر حصول ظن حیض واگر متعدد شود امارات اقوی تر باشد در حق وی پس چون حاصل شود ظن زوال حیض واجب شود بروی غسل ووضو کند برای هر نماز یا جمع کند جمع صوری بوضو واگرچه نصی در حق وی باین معنی وارد نشده ولیکن جواز وی معلوم هرکسی ست واما گذاردن وی نوافل را بوضوی فریضه پس مسکوت عنه وعلما را درین همه اختلافهاست وعن ام عطیة رضي الله عنها نام وی نسیبه است بضم نون وفتح سین مهله وسکون مثناة تحتیه وفتح موحده دختر کعب ست وگفته اند دختر حارث انصاریه بیعت کرد با رسول خدا وغزا نمود همراه وی ومداوا میکرد مرضی وجرحی را وبود از کبار صحابیات جماعتی از وی راوی ست قالت کنا لا نعد الکدرة والصفرة بعد الطهر شیئا گفت بودیم ما که شمار نمیکردیم کدرت وصفرت را بعد طهر یعنی پاک شدن از حیض چیزی ودر حسبل گفته مراد بطهر قصه بیضاست وبشی حیض واختلاف کرده اند علما در قول وی کنا وگفته اند که در حکم رفع ست زیرا که مراد بدان زمانه آنحضرت وعلم وی بآنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واین رای بخاری ست از علمای حدیث پس حجت باشد واین حدیث دلیل ست بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شناخته شده بعد رویت قصه بفتح قاف وتشدید صاد ودر وی خلافی معروف ست درمیان علما انتهی ودر مصفی گفته قصه گچ را گویند وآن کنایت ست از سفید بر آمدن پارچه که در فرج نگاه داشته باشد بی آمیزش خون وبعض گفته اند که قصه چیزی ست سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن برمی آید وظاهر ازین کلام وجه اول ست پس چون از فرج زنان پارچه سفید خالص بر آید وآن با نقطاع دم وصفرت باشد حیض او منقطع میشود وهمین ست مذهب فقها که صفرت وکدرت در ایام حیض ملحق بحیض ست واگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه بر آنند که حیض نیست وبه قال احمد ونزد شافعی حیض ست بشرطیکه از پانزده روز تجاوز نکند وابوحنیفه گفته که حیض ست بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاري وابوداود والنسائي ورواه الاسمعیلی فی مستخرجه والدارمی ولیکن بدل بعد الطهر بعد الغسل گفته وبخط مصنف رح یافته شد که اسناد بعد الطهر صحیح ست بر شرط بخاری وعن انس بن مالك رضي الله عنه ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم بودند یهود وقتی که حیض میکرد زنی درمیان ایشان لم یواکلوها نمی خوردند با آن زن ونمی در آوردند زنان را وهمنشینی نمیکردند با ایشان در خانها پس پرسیدند اصحاب رسول خدا ازین حال که حق ست یا باطل پس فرود آورد خدای تعالی این آیت وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر این آیت اصنعوا کل شیء الا النکاح بکنید با زنان هر چیز از مواکلت ومضاجعت ومجالست ومخالطت مگر جماع وبقیه این حدیث در مشکوة مذکور ست رواه مسلم گفته اند که سائل ازین ابوالدحداح بود قاله الواقدی وصواب آنست که اسید بن حضیر وعباد بن بشر بودند کما فی الصحیح وعن عائشة رضي الله عنها قالت گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من وآنحضرت صلی الله علیه وسلم از یک ظرف وما هر دو جنب بودیم وکان یامرني فاتزر وبود آنحضرت که امر میکرد مرا که ازار بندم در تو خویش پس ازار می بستم اتزر بتای مشدده وبمقتضای قاعده صرف ائتزر باید بهمزه پیش از تا فیباشرني وانا حائض پس میرسانید بدن خود را ببدن من ومن حائض می بودم واین صریح نیست در استمتاع بلکه در وی صرف الصاق بشره ببشره ست پس معلوم شد که استمتاع بچیزی که در ازار ست حرام ست وحد ازار نزد فقها از ناف تا زانو ست واین مذهب امام ابوحنیفه ومالک وشافعی ست واحادیث

ونیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابوداؤد آورده از الفاظ یکی از خمسه چنانکه تنبیه کردیم بران ودرین حدیث دلیل ست بر اباحت
جمع دو نماز در وقت یکی از ان هر دو بعذر زیراکه اگر بلی عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی مباح نکردند بلکه امر نمودند اورا
بتوقیت کما عرفت **وعن عایشة رضي الله عنها ان ام حبيبة بنت** ش بدرستیکه ام حبیبه دختر جحش خواهر ام المومنین
زینب و حمنه مشهورست بکنیت خود وگفته اند که نامش حبیبه است وکنیت وی ام حبیب است بغیر ها قاله الواقدی وتبعه المزنی ورجحه الدارقطنی
ومشهور در روایات صحیحه ام حبیبه ست باثبات تا وبود زیر عبد الرحمن بن عوف کذا فی الفتح ومصنف در تلخیص گفته واز غرائب ست آنچه سهیلی
از شیخ خود محمد بن نجاح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کنیت ومراد وی
ازین تصویب تصحیح چیزی ست که در موطا وارد شده که زینب بنت جحش زیر عبد الرحمن بن عوف بود انتهی ودر مصفی گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که
ذکر زینب درین حدیث وهم ست وزینب بنت جحش هیچگاه در نکاح عبد الرحمن بن عوف نبود وآنکه در نکاح وی بود ام حبیبه بنت جحش ست خواهر زینب
ودر احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمنه بنت جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت پس بعض گفته اند که ام حبیبه وحمنه هر دو بمرض استحاضه مبتلا شده بودند
والله اعلم انتهی گوییم گفته اند که زینب نیز صواب ست زیراکه نام خواهر وی ام المومنین در اصل بره بود نه زینب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تغییر کرد
وبنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود ویونس ابن وهب گفته که جحش را سه دختر بود یکی زینب نام داشت ودیگر حمنه
زوجهٔ طلحه ودیگر ام حبیبه وهمه مستحاضه می شدند وذکر کرده بخاری آنچه دلالت دارد برآنکه بعض امهات المومنین مستحاضه بودند پس اگر صحیح شود که هر سه
استحاضه میکردند پس آن زینب باشد وعلما شمار کرده اند زنان مستحاضهٔ عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای پس سید شمار ایشان بده زن والله تعالی اعلم
شكت الى رسول الله شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم الدم** خون استحاضه را در مصفی گفته تحقیق
آنست که استحاضه وحیض هر دو از یک محل ست لیکن حیض موافق عادت نساست وبرطریقهٔ که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است
واستحاضه خلاف عادت ست حاصل شده از زنان برطوبت وفساد اوعیهٔ دم پس کنایت کرده شد از فساد اوعیه بتصدع عروق انتهی کما تقدم
فقال امكثي قدر ما كانت تحبسك حيضتك ثم اغتسلي فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو پس تر غسل برار
ونماز گذار **وكانت تغتسل لكل صلوة** وبود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت اورا بغسل کذا فی السبل شافعی
گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود وباین رفته اند جمهور وگفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر متحیره ولیکن بر وی
نیز واجب همان وضوست کذا فی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز
واجب ست بلکه آنچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمییز وغیره بقرائن غسل کند چنانکه در صحیحین
از حدیث عایشه آمده بایں لفظ که چون بیاید حیض ترک کن نماز را وهرگاه که برود پس بشوی از خود خون را ونماز بگذار وآنچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای
هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیراکه وی این کار از پیش نفس خود میکرد وآنحضرت اورا این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت در حق وی
این بود که بقدر آنچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل برار واین دلیل ست بر غسل بعد از انقضای زمانهٔ حیض واین همان غسل ست
که بعد از ادبار حیض میباشد وثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز ودر طرقی که غسل برای هر نماز آمده بمثل آن حجت قائم نمی شود
خصوصاً وقت معارض افتادن باحادیث صحیحهٔ وارده درین باب ونیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ ست بر زنان واینها کم عقل وکم
دین اند وشریعت مطهره سمحه سهله است وحق تعالی گفته **مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ** وَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ انتهی

پس بحدیث ابن عمرو بن حزم ست و این هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاصر از کراهت و اگرچه بدرجهٔ تحریم نرسند نیز اگر خالی نیست
از مقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح ست در تحریم متفق علیه تمام حدیث اینست و ذلک من نقصان دینها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
دین زنان ست و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست یمکث اللیالی ما تصلی و تفطر فی شهر رمضان فهذا نقصان دینها **وعن**
عایشة رضي الله عنها قالت لما جئنا گفت عایشه هرگاه آمدیم ما یعنی در سال حجة الوداع و وی احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سَرِف سرف را که موضعی ست میان مکه و مدینه و آنجا قبر ام المومنین میمونه است و سرف بسین مهمله مفتوحه و کسر را غیر منصرف ست بنابر علمیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم افعلي ما یفعل الحاج بکن آنچه می کنند حاجیان
غیر ان لا تطوفي بالبیت حتی تطهري جز آنکه طواف نکنی بخانهٔ کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را درآمدن مسجد جائز
نیست و هم در صحیحین ست از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حائض ادا کند جمیع مناسک را سوای طواف اخرجه احمد و روی نحوه ابن ابی شیبة
باسناد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و درینجا دلیل ست برانکه صحیح ست از حائض جمله افعال حج جز طواف بیت و هو مجمع علیه و اختلاف
کرده اند در علت منع نزد بعضی منع دخول مسجد ست کما تقدم و نزد بعضی طهارت شرط ست برای آن و اما دو رکعت طواف پس معلوم ست که صحیح نیستند
زیرا که مرتب اند بر طواف و طهارت فی حدیث طویل که در صفت حج ست **وعن** معاذ رضي الله عنه بضم میم و بعین مهمله خفیفه
و در آخر ذال معجمه وی ابو عبد الرحمن بن جبل انصاری خزرجی ست یکی از آن هفتاد کس ست که در عقبهٔ انصار حاضر بود و ندحاضر شد بدر را و دیگر مشاهد را
فرستاده او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یمن قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از عمال یمن بوی سپرده و بود از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود و بعد ابی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه ثمان عشرة و قیل سبع عشرة و له ثمان و ثلاثون سنة روایت کرده اند از وی
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعمر هژده سالگی انه سال النبي پرسید معاذ رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم ما یحل للرجل من امراته وهي حائض چه چیز حلال ست مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض ست فقال ما فوق الازار
فرمود حلال ست چیزی که بالای ازار ست و این مؤید مذهب امام ابوحنیفه است و حنبل گفته درو وی دلیل ست بر تحریم مباشرت محل ازار و آن ما بین السرة
والرکبه ست و حدیث اصنعوا کل شيء الا النکاح معارض این حدیث ست و آن اصح ست ازین فهو راجح منه و اگر ضم می نمود مصنف آنرا اولی تر می بود
و گذشت کلام درو وی و در حدیث عایشه که کان یامرني فاتزر انتهی رواه ابو داؤد وضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در اسنادش بقیه است
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاغطش در تلخیص گفته متابعت کرده شد بقیه و باقی ماند جهالت حال سعید ما نمی شناسیم هیچ یکی را که توثیق کرده باشد
او را و نیز عبد الرحمن بن عائذ راوی این حدیث ست از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت وی از علی مرسل ست و چون حالش این باشد روایت او از معاذ اشد
باشد در ارسال و درین باب ست از حزام بن حکیم عن عمه نزد ابو داؤد انتهی و روایت رزین مر این حدیث را باین لفظ ست که ما یحل من امراتي وهي حائض
قال ما فوق الازار و التعفف عن ذلک افضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن از آن فاضل تر ست از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت ازین حکم
مامون ست و لیکن محی السنه گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا یصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را چه حلال
مرا از زن خود و او حائض ست فرمود استوار بندی بروی ازار او پس ترا کار ست با بالای او ست رواه مالک و الدارمي مرسلا **وعن** ام سلمة
رضي الله عنها قالت کانت النفساء تقعد على عهد النبي صلی الله علیه وسلم بعد نفاسها اربعین یوما
بود زن نفاس کننده می نشست در زمانهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و درو وی دلیل ست برانکه اکثر مدت نفاس چهل روز ست و باین رفته اند جمهور فقها

دیگر تا ظاهرست دران واز حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائزست واین مذهب امام احمد وابو یوسف ومحمد
وبعضی اصحاب شافعی ست وگفته اند که گویا در آخر امر توسیع وترخیص کرده اند وجز وطی هرچه باشد تجویز نموده اند اما شک نیست که احتیاط واحتراس
در قول ابی حنیفه است وکرمانی گفته که شافعی را سه مذهب ست واصح آنست که حرام ست ودوم آنست که مکروه ست بکراهت تنزیهی ومختار
این ست سوم آنست که اگر شخصی باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد ووثوق تمام داشته باشد یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قلت ورع
جائزست والا نه وبخط سیدی والدی قدس سره یافتم که استمتاع بما عدای فرج مذهب ثوری واوزاعی واحمد واسحق وابو ثور وداود
ومحمد بن حسن وابن منذرست واختاره النووی فی شرح المهذب وحرمت استمتاع بما بین السرة والرکبة مذهب شافعی ومالک وابو حنیفه وابو یوسف ست
لقوله صلی الله علیه وسلم لک ما فوق الازار انتهی ودر سبل گفته استمتاع بما بین الرکبة والسرة در غیر فرج نزد بعضی جائزست وحجت وی اصنعوا
کل شیء الا النکاح وعموم این حدیث ست ونزد بعضی مکروه ونزد بعضی حرام والاول اولی للدلیل واگر جماع کند ووی حائض باشد آثم شود باجماع
وواجب نیست بروی چیزی وگفته اند که واجب ست بروی صدقه بحدیث آینده انتهی متفق علیه **وعن** ابن عباس رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الذی یاتی امرأته وهی حائض روایت ست از ابن عباس از آنحضرت در حق کسی
که می آید وجماع میکند زن خود را وحال آنکه آن زن در حالت حیض ست قال یتصدق بدینار او نصف دینار فرمود تصدق
کند یک دینار یا نیم دینار که بحسب دیار ما نزدیک بیک روپیه وثمن آن میباشد وبعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان وبه قال الحسن
وسعید وجوبا وگفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اهل علم وزعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف ست وطیبی گفته اکثر برانند که کفارهٔ آن
استغفارست وبس شافعی واصحاب ابی حنیفه برین اند ودر تیسیر گفته در روایتی ست که چون رسید مرد بزن در اول دم ودم احمرست پس یک دینار
واگر رسید او را در انقطاع دم ودم اصفرست پس نصف دینارست ودر روایتی ست که چون رسید او را در دم پس یک دینارست وچون
رسید در انقطاع دم نیم دینارست رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارمی ایضا وصححه الحاکم
وابن القطان وابن دقیق العید وصحح غیرهما وقفه علی ابن عباس رضی الله عنه ودرین حدیث روایتهاست این یکی از انهاست
ورجال وی در صحیح اند ومعذلک روایتش مضطرب ست شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البته اخذ میکردم بآن مصنف گفته اضطراب در اسناد
ومتن این حدیث بسیارست وگفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیث ست وبدرستیکه ذمه بر برائت ست وواجب
نیست اینکه ثابت کرده شود در وی چیزی برای مسکین ونه غیر او مگر بدلیلی که مدفع نباشد از ان وطعن نبود دران وآن درین مسئله معدوم ست
انتهی گوئیم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدرستیکه احسان نظر کرد در تصحیح وی وجواب او از طرق طعن دران واقره ابن دقیق العید
وقواه فی کتابه الامام وصوبه المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بران واما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر وشافعی پس اصل برائت
ذمه است پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برائت وکفاره قول احمد واسحق ست وابن المبارک گفته که استغفار کند ونیست کفاره بروی وباین
رفته اند سعید بن جبیر وابراهیم نخعی **وعن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الیس اذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم فرمود آیا نیست اینکه هرگاه حیض کند زن نماز نمیگذارد وروزه نمیدارد واین مجمع علیه
اما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه ست باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز واین در صحیحین وغیرهماست وابن منذر
ونووی وغیرهما اجماع مسلمین نقل کرده اند بران وعدم دخول وی در مسجد باین حدیث ست که لا یحل المسجد لحائض ولا جنب اما عدم تلاوت وی قرآن را

که وی اول نمازی ست که بجماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت او را صلوة الاولی
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این ست که وکان ظل الرجل کطوله یعنی بگردد سایه شخص مقدار درازی وی ورای فیء زوال که عبارت
از سایه که در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه می باشد ورای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز نگردد
وقت پیشین ست و ذکر رجل درین حدیث تمثیل ست والا آخر وی همان مصیر ظل شیء مثل اوست مالم یحضر العصر یعنی مادامیکه حاضر نگردد عصر
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید ست و در وی دلیل ست بر آنکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست
واین را بامام مالک نسبت کرده اند پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر ست و در سبل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر
شد ولیکن مشارک اوست ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افاده آن میکند
چه وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر روز اول بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شیء مثل او و در روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایه شیء یک مثل
گذارد در وقتی که دران نماز عصر گذارده بود در روز اول پس دلالت کرد بر آنکه این وقتی ست که ظهر و عصر دران شریک اند و در وی خلاف ست
حجت مثبت همین ست که شنیدی و کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین صیرورت ظل شیء بمثل آن و میگویند معنی
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت و این بعید ست ووقت العصر مالم تصفر الشمس ووقت نماز عصر که نماز دیگر ست ابتدای گشتن
سایه مثل درازی شخص ست مادام که زرد نشده است آفتاب و این وقت اختیار ست ووقت جواز تا وقت غروب ست و مراد با صفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص
آفتاب ست چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوار ها افتاده است چنانکه باید و در سبل گفته بعد اصفرار وقت
ادا نیست بلکه وقت قضاست کما قال ابوحنیفة و گفته اند وقت اداست تا بقیه یک رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غائب
شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را و شیخ در ترجمه گفته مذهب ائمه ثلثه وابویوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایه شخص ست
بمثل قامت وی و بعد از وی وقت عصر ست و این حدیث دلیل ایشان ست و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین ست و بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذهب وی
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آنکه حدیث ابردوا بالظهر دلالت دارد بر [illegible] واشد حرارت در دیار ایشان
وقت رسیدن سایه بمثل ست پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در آنست که وقت بشک در نگذرد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل در نگذرد
و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم انتهی گوئیم سند مثلین در عصر از احادیث پیدا نیست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک
مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب و با مذهب ائمه ثلثه مع صاحبین ووقت صلوة المغرب
مالم یغب الشفق ووقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق و این لفظ شیخین ست و در لفظی اذا غربت آمده ابن القیم
در اعلام الموقعین گفته درین حدیث دلالت ست بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس و همین ست سنت ثابته صریحه محکمه درین باب و موید اوست روایت مسلم
از حدیث ابن عمرو باین لفظ وقت المغرب مالم یسقط ثور الشفق و هم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق
و این متاخر ست از حدیث جبرئیل که در مکه بود و این قول ست و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز و آن بر استحباب و این در صحیح ست و آن در سنن
و این موافق قول آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که وقت هر نماز مادامی ست که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست و مخصوص ست فجر ازین حکم باجماع
پس نماز هائیکه سوای اوست داخل ست در عموم وی و نیست دلالت فعل مگر بر استحباب پس معارض نشود عام را و نه خاص را انتهی و در حجة الله البالغة گفته
آخر وقت مغرب ما قبل غروب شفق احمر ست و دور نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد بنا بر قصر وقت مغرب

وگفته اند که اکثر نفاس شصت روز ست یا هفتاد روز یا پنجاه روز و گفته اند که بست و چند روز و حق همان اول ست و نیست حد برای اقل آن زیراکه درین باب
حدیثی وارد نیست پس مادامیکه باقی ست زن نفساست پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم وی
حکم استحاضه باشد و نفاس مانند حیض ست در تحریم وطی و ترک نماز و روزه و نیست خلاف دران و همچنین نیست حد برای حیض بسبب عدم ورود دلیل دال
بر تحدید وی در مصفی گفته شافعی استقرا کرده است که اقل سن حیض نُه سال ست و اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر درمیان دو
حیض پانزده روز ست و این همه استقرای شافعی ست و دلیلی قوی درین باب یافته نمی شود انتهی رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداود
و ترمذی و ابن ماجه و رواه الدارقطني والحاكم من حديث ابی سهل كثير بن زياد العزرمي عن مسة الازدية و او را الفاظ ست و زیاده کرد دران که ما طلا میکردیم رویهای
خود را بورس و زعفران و توثیق کرد ابو سهل را بخاری و ابن معین و ضعف ابن حبان و مسه مجهول الحال ست گفت دارقطنی قائم نمی شود بوی حجت و گفت
ابن القطان شناخته نمی شود حال او واللفظ لابي داؤد و این لفظ که مذکور شد مر ابوداود راست نه دیگران را وفي لفظ له و در لفظی مر ابی داود راست
یعنی از حدیث ام سلمه ولم یامرها النبي و حکم نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفسا را بقضاء صلوة النفاس بقضای نماز
زمانه نفاس و این مجمع علیه است همچو حیض بلا خلاف و شاید که خوارج درین مسئله مخالف اند چنانکه در حیض زیراکه نزد ایشان حائض را قضای نماز واجب
مثل روزه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب الناز قادح در اجماع مسلمین انتهی وصححه الحاكم و جماعتی تضعیف آن نموده نووی گوید قول
جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردود ست و لیکن او را شاهد ست نزد ابن ماجه از حدیث انس که ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت للنساء اربعين
يوما الا ان ترى الطهر قبل ذلك و حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم للنساء في نفاسهن اربعين يوما و بعض این
احادیث معاضد بعض ست و دال ست بران که دم خارج عقب ولادت حکم وی مستمر ست تا چهل روز باز ماند دران روزها زن از صوم و صلوة و اگرچه
این حدیث تصریح بران نکرد لیکن از وغیر وی استفاده شده و حدیث انس افاده کرد که چون طهر پیش از ان بیند طاهر ست و نیست حد برای اقل وی کما تقدم

كتاب الصلوة

صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از ان جهت گفته اند که مشتمل ست برین معانی و صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی
سوختن آن بآتش و نیز صلی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وی بآتش آمده است و این معنی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را بآتش مجاهده میگدازد
و گناهان او را میسوزد و راست میکند او را از اعوجاجی که در طبیعت او ست و اصوب وجه اول ست و مراد بکتاب الصلوة فرضیت نمازهای پنجگانه ست بر اوقات آن چه کتب بمعنی فرض آید
چنانکه کتب علیکم الصیام و نحوه و نماز بدرآمدن وقت در حالت اسلام و عقل و بلوغ و پاکی از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم ست

باب المواقيت

مواقیت جمع میقات ست و میقات وقت معین را گویند قال ابن الهمام و مراد درینجا اوقات معینه صلوات خمس ست هرگاه که نماز پنجگانه در شب معراج
فرض شد جبرئیل امین وی برای تعیین اوقات وی فرود آمد و با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو روز پیاپی نماز گذارد و اوقات را معین نمود چنانکه بیاید پس
تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست عقل وی در دریافت آن مستقل نیست و لیکن بعضی معانی و حکمتها دران میتوان یافت که مناسب باشد
بگنها فی الحجة البالغة و غیرها عن عبد الله بن عمرو ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس
وقت نماز پیشین وقتی ست که زوال یافت آفتاب بسوی مغرب همین ست آن دلوک که در قول وی تعالی ست أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ
یعنی برپا کن نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت نیست ابتدا بیان وقت ظهر بجهت آن ست

وقسمت کرده میشد پس پخته می شد پس میخوردیم گوشت پخته و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتهی واین حدیث ناظر ست در تعجیل عصر چنانکه مذهب ائمه ثلثه است
و در مصفی گفته و همان ست مذهب ابو یوسف وامام محمد وعلی قولهما الفتوی عند الحنفیة وابو حنیفه در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و اول وقت عصر وآن را
از بلوغ سایه هر چیز بمقدار دو چندان آن مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آخر آن بعد از غیبوبت شفق ابیض مقرر کرده انتهی گویم نصی صریح در مثلین برای اول
وقت عصر یافته نشد جز انکه در موطا آورده که عبد الله بن رافع سوال کرد ابو هریره را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت
تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایه تو دو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را درمیان خود و درمیان سوم حصه
شب و بگذار نماز صبح را در غبش یعنی غلس که سیاهی آخر شب ست انتهی و در مصفی گفته ظاهر نزدیک این بنده ضعیف آنست که مراد ابو هریره از مثل قامت مجموع
فیء زوال و سایه دیگر ست پس بحساب اهل مدینه در ایام شتا فیء زوال قریب بچهار و پنج قدم خواهد بود و بعد از ان چیزی تاخیر باید برای استعداد نماز پس بقامت
آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فیء زوال و سایه آدمی قریب مثلین خواهد بود انتهی لیکن این حدیث موقوف ست معارض نشود باحادیث
صحیحه وارده در یک مثل و همچنین حدیث اقدام که در سنن ابو داود ست ضعیف ست حجت بدان قائم نمی تواند شد چنانکه بیاید ولهذا هم در مصفی گفته که ابتدای
وقت ظهر زوال شمس ست از وسط آسمان و آخر وقت او این ست که باشد سایه هر چیز مانند قامت آن چیز سوای فیء زوال و بر همین منطبق ست مراد و لفظ عشی
و از انجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر تا آن حالت حرام ست و از علامات منافقان ست الا نزدیک ضرورت
و اول وقت مغرب غروب آفتاب ست و آخر آن غیبوبت شفق ست و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی ست و آنچه ما نخست ذکر کردیم
اقوی همان ست از روی دلیل و اول وقت عشا غیبوبت شفق ست و آخر وقت اختیار نصف لیل ست لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم ادا است
نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفرت و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض ست و آخر وقت آن اسفار تام که بعد از ان طلوع شمس باشد بی فصل والله اعلم
انتهی و از این عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل ست وهو المطلوب ومن حديث ابي موسى عبد الله بن قيس الاشعري اسلام آورد بمکه قدیما
و هجرت کرد بسوی حبشه و گفته اند برگشت بسوی ارض خود پس بیامد بمدینه و بود عامل بصره بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضي الله عنه و فتح کرد اهواز را
و حاکم ماند بر بصره تا صدر خلافت عثمان و هرگاه که عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در انجا و مقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفه تا آنکه
شهید شد عثمان و نقل کرد ابو موسی بعد امر تحکیم بسوی مکه و ماند در انجا تا وفات و مرد بعمر هفتاد و چند سال در سنه خمسین و قیل بعدها ابو الحسن اشعری امام اشاعره
از اولاد او ست رضی الله عنهم اجمعین و بالجمله مسلم راست از حدیث وی والشمس مرتفعة یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند ست مائل
نشده است بسوی غروب از این حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن وی بر یک مثل می باشد چنانکه مذهب محدثین و صاحبین ست
حافظ ابن القیم گفته صحابه نماز میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعده میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث
انس نحر جزور و قطع و طبخ آن قبل غروب شمس آمده و محال ست که این بعد مثلین باشد و در صحیح مسلم ست که وقت ظهر مادامی ست که عصر حاضر نشده و نیست
این معارض مر این سنن را نه در صحت و نه در صراحت نه در بیان انتهی و در سبل گفته در احادیث دلالت ست بر مسارعت عصر و اصرح احادیث در تحدید اول وقت
عصر حدیث جبرئیل ست که گذارد با آنحضرت و ظل ظهر مثل وی بود و جز آن از احادیث مثل حدیث بریده و ابو موسی محمول ست بران انتهی گویم در موطای مالک
بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد الله بن عمر در ذکر عمل یهود و نصاری تشبیه بوقت عصر واقع شده و امام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه تاخیر عصر افضل ست از تعجیل وی نمی بینی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما بین ظهر را تا عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب درین حدیث و هر که تعجیل کرد
عصر را شد ما بین ظهر تا عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیر وی بهتر ست از تعجیل وی ما دامیکه آفتاب سفید و پاک ست مخالط نشده است

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گذارده و این گمان یا از عالم خطا در اجتهاد است یا بیان غایت قلت ست والله اعلم گویم
این احتمال هر چند دور نباشد اما محتاج دلیل ست و آنچه از سنت صحیح ثابت شده اتساع وقت مغرب ست قرآن و وقت صلوة العشاء الی نصف
اللیل الاوسط و وقت نماز خفتن از غیبوبت شفق ست تا نیم شب بی زیادت و نقصان و در سبل گفته مراد با وسط اول ست و طیبی گفته مراد مقدار
نیم شب متوسط ست یعنی مقدار معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهرتر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد
و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب ست و بر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع
فجر ست انتهی لیکن تا صبح با کراهت تحریمی ست نزد امام اعظم و مختار جمهور قول اول ست و در سبل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا بثلث لیل ثابت شده
لیکن احادیث نصف شب صحیح ست و عمل بران واجب انتهی و وقت الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس و وقت نماز بامداد از برآمدن
صبح صادق ست تا آن زمان که نه برآمده است آفتاب و ظاهر حدیث دران ست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفار ست
و بعد از وی وقت جواز ست و این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالبا و در وی دلیل ست بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر ست و ازین
حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد اصفرار شمس و برای عشا بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک رکعت هم قبل غروب
دریافت وی تمام نماز عصر دریافت اگرچه لفظ دریافت مشعر ست بتراخی از وقت معروف بعذر و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز
عشا نیامده اما در مسلم ست که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی ست که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر و ازین امتداد وقت هر نماز تا دخول
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص ست بفجر چه آخر وقت وی تا طلوع شمس ست و نیست وقت برای نمازی که بعد اوست همچنین نماز عشا که آخر وقت وی
تا نیم شب ست و بعد او وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان رفت اما هیچ دلیلی بران ناهض نیست
و صاحب سبل استیفای کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیت کرده رواه مسلم این ست اوقات نماز پنجگانه بر وجهی که می شناسد آنرا هر عالم
جاهل قروی بدوی حر و عبد و ذکر و انثی و تعلیم فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با امت مرحومه و اما توقیت آن بحساب منازل قمریه پس بدعت ست باتفاق
امت سید علامه محمد بن اسمعیل رح در بعض فتاوی فرموده و نیست ممکن که دعوی کند عالمی از علمای دنیا که بود این توقیت در عصر وی صلی الله علیه وسلم
یا عصر خلفای راشدین بلکه ظاهر شد این بدعت در عصر مامون خلیفه عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن برآورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال نموده آمد
و این علم کسانی ست که حق تعالی در حق شان فرمود فلما جاءتهم رسلنا بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم پس اقل احوال
مقررین این حساب آن ست که اهل بدعت باشند و هر بدعت ضلالت ست و عظیم شد این بدعت در حرمین شریفین چه در مکه معظمه اعتماد نمی کنند مگر برهمین و ایشان را
درین باب انواع مؤلفات ست مثل ربع مجیب و مانند آن که تدریس وی میکنند و آنرا میخوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بران ست و این علم از ان
علوم ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان آن فرموده علم لا ینفع و جهل لا یضر و این علم از علوم اهل کتاب ست چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب دائر
میباشد و بمسلمانان از یونان و اهل کتاب داخل شده انتهی وله من و م مسلم راست از حدیث بریدة بضم موحده و دال مهمله کنیت او ابو عبد الله
و ابو سهل و ابو الحصیب ست و وی بریده بن الحصیب الاسلمی ست بضم حای مهمله اسلام آورد قبیل بدر لیکن حاضر نشد آنرا و نمود بیعت رضوان و ساکن شد بمدینه
و تحول کرد بسوی بصره پس تر رفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد در مرو بزمانه یزید بن معاویه در سنه اثنتین او ثلث و ستین روی عنه جماعة
فی العصر در بیان وقت نماز عصر والشمس بیضاء نقیة بنون و قاف و تحتیه مشدده یعنی و آفتاب سفید و پاک ست از آلایش زردی و تیرگی
و نزد بخاری و مسلم ست از حدیث رافع بن خدیج که بودیم ما میگذاردیم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از ان نحر کرده میشد جزور یعنی شتر کشته

یک شبی ودر حالیکه انتظار می بردیم آنحضرت را برای نماز عشا پس بیرون آمد بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب یا بعد از وی پس حکم کرد موذن را پس اقامت گفت
وبگذارد نماز انتهی ودر حدیث جابر بن سمره ہست نزد مسلم وکان یؤخر العتمة بعد صلاتکم شیئا ودر حدیث ابی سعید ہست حتی مضی نحو شطر من اللیل رواه ابوداود
والنسائی وکان یکره النوم قبلها وبود که مکروه میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مبادا مستغرق شود نائم دران وبرود وقت نماز
والحدیث بعدها وسخن کردن را با مردم بعد از وی تا مشتغل نشود بحدیث از قیام آخر لیل ودر هر دو رخصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف ودفع کسل
وحصول نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان وکلام بضرورت باشد ولایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستمر بود با ابو بکر در امر مسلمانان وکان
ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه وبود که بر میگشت از نماز بامداد وفارغ می گشت ازان در هنگام شناختن مرد همنشین
خود را مقصود آنست که شروع میکرد در غلس وتمام میکرد در اسفار زیرا که در مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصابیح نبود پس در وقت در آمدن بمسجد شناخته نمی شد
همنشین واین دلیل ست بر تبکیر وینفتل بفا وفوقیه مکسوره بمعنی یلتفت وینصرف ست وکان یقرأ بالستین الی المائة وبود که میخواند در نماز
بامداد شصت آیت وزیاده بران تا صد آیت گویا در صورت اختصار ستین میخواند ودر صورت طول مائة متفق علیه ودرین حدیث ذکر وقت
صلوة عصر وعشا وفجر ست بدون تحدید اوقات مدلول علیها ودر انچه از احادیث گذشت اصرح واشمل ست ازان وعنهما من ونزد بخاری ومسلم ست از
حدیث جابر باین لفظ والعشاء احیانا واحیانا ومیگذارد نماز عشا را در بعض اوقات جلد در اول وقت واحیانا ودر بعض اوقات بدیر چنانکه
تفصیل کرد آنرا قول وی اذا راهم اجتمعوا عجل باین طریق که چون دید آنها را که فراهم آمدند وجمع شدند شتابی میکرد ومیگذارد در اول وقت
براه مهربانی برایشان واذا راهم ابطئوا اخر وچون دید که دیر کردند در آمدن دیر میکرد در نماز گذاردن ودرینجا مراعات ایشان ست
یا بنجا رفق ست بحال ایشان ودلالت ست برانکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب ست وگفته اند که امام ابو حنیفه واصحاب وی که التزام
اول وقت نمیکردند هم ازین جهت ست نه از جهت عدم فضیلت اول وقت واول وقت بذاته افضل ست ولیکن بعارض دیگر تاخیر او واجب میگردد والصبح کان
یصلیها بغلس ومیگذارد نماز صبح را در تاریکی شب وظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیرا که صحابه بقیام لیل خوگر بودند واز خواب شب ملول
می شدند ودر عشا بجهت بعض حوائج نهار گونه تفرقه راه می یافت ودر حدیث عایشه ست نزد بخاری ومسلم که بود آنحضرت میگذارد نماز بامداد پس بر میگشتند
زنان از نماز پیچیده وپوشیده روها وبدنها بچادرها وگلیمها شناخته نمی شدند از جهت غلس انتهی وغلس بفتحتین تاریکی آخر شب کما فی القاموس مخلوط
ببیاض صبح کذا فی الترجمة وآن اول فجر باشد کذا فی السبل ولمسلم ومسلم راست تنها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی
جلیل القدر ست واشعر نسبت بیکی از اجداد اوست در فتح خیبر همراه اهل سفینه بملازمت آنحضرت آمده بانعام واکرام ومدح وثنای وی مشرف شد مناقب او
بسیار ست وترجمه وی گذشت فاقام الفجر حین انشق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شق شد صبح والناس لا یکاد
یعرف بعضهم بعضا وحال انکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان مر بعض را واین ناظر ست در انکه در غلس گذارد وتعجیل کرد دران
ودر مصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت استعداد نماز کند وبعد از استعداد در میان نصف اول وقت نماز گذارد وپس در وقت فجر حضرت عمر فرمود
الصبح والنجوم بادیة مشتبکة وابو هریره گفت صلی الصبح بغلس وحضرت عایشه گفت فینصرف النساء متلفعات بمروطهن ما یعرفن من الغلس واین همه
منطبق ست بر یک حد وقدر وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا الظهر اذا کان الفیء ذراعا آمده ودر روایت دیگر صلی الظهر اذا زاغت الشمس واین
هر دو منطبق ست بر یک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما بظهور بودن فیء بیک ذراع کما ینبغی ظاهر نمی شود وابو هریره گفت صل الظهر اذا کان ظلک مثلک
واین نیز نزدیک ست باول زیرا که فیء زوال وفیء آدمی چون هر دو بمثل آدمی رسد در صیف حد ابراد خواهد بود بنسبت اهل مدینه ودر شتا میانه نصف اول

او را صفرت وهو قول ابی حنیفة والعامة من فقهائنا انتهی وبااین قول امام محمد رد کرده اند سنت تعجیل عصر وگذاردن وی بر یک مثل را و حافظ ابن القیم صحح بجو ابش
گفته نمیدانم که کدام دلالت ست درین حدیث مجمل یعنی حدیث عمل یهود و نصاری بر قیراط بر اینکه داخل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایه هر چیز دو چندان او شود بنوعی از
انواع دلالت و جزین نیست که دال ست بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس اقصرست از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتهی گوییم در قول امام محمد
تاخیر عصر مقید ست ببودن آفتاب سفید و پاک و این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی ست یا قدری کمتر از ان بعد دو مثل خود آفتاب نقی
و بیضا غیر مخالط بصفرت نمی باشد پس حجت دران بر مثلین چنانکه باید نیست و نیز در وی تصریح نیست بتاخیر عصر تا مثلین و نیز ورود حدیث در بیان زیادت
اجر امت سابقه و این امت ست نه در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیحه وارده در تعجیل عصر وگذاردن آن بر یک مثل را گذاشته در توقیت عصر باین حدیث او هنوز
ابعاد نجعه و احتجاج بس ضعیف ست کما لا یخفی و در بستان المحدثین بعد سر حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که آنچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح ست
و مدلول حدیث همین قدرست که ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار الی صلوة العصر می باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه
درست گردد و این معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن متحقق نمی شود اما آنچه از بعضی فقها منقول ست که باین حدیث تمسک کرده اند در آنکه وقت عصر از
ما بعد المثلین شروع می شود و قبل از ان وقت ظهرست پس دلالت حدیث بران ممنوع ست آری اگر لفظ ما بین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این استدلال
می شد لفظ ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس ست و ظاهرست که صلوة العصر در اول وقت متحقق نمی شود تا مدعا حاصل گردد و مدار تشبیه بر مقابله ما بین نماز عصر
بر وفق آنچه معمول آنجناب بود تا وقت غروب آن کمتر از ما بین ظهر و عصر میشد گو از ابتدای وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد و اگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه برای
تفهیم ست و درین صورت تخییل لازم می آید زیرا که صلوة عصر التعیینی نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینه میخواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین ست
گوییم تشبیه برای تفهیم مخاطبین ست و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناختند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد و دیگران بالسماع
از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عایشه در وقت معمول نماز عصر آنحضرت فرموده است کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها
لم یظهر الفیئ بعد و معلوم ست که این بیان و تفسیر غیر از کسانی که آن حجره مبارک را دیده باشند و بودن آفتاب را دران حجره و ظهور سایه را دران مقایسه کرده باشند
فائده نمیکند کذا هذا و نیز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که و من عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل ما بین العصر الی المغرب بظاهر مخدوش ست
زیرا که موافق قاعده ظلال اقتضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد
امام از ما بین الظهر ما بین وقت متعارف للصلوة ست یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصا در ایام صیف که ابراد آن مستحب ست والله اعلم انتهی **وعن**
ابی برزة الاسلمی بفتح موحده و سکون زا نامش نضله بن عبید ست و قیل بن عبد الله مسلمان قدیم ست قاتل عبد الله بن خطل و همیشه
غزا کرد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزا نمود بخراسان و مرد در مرو و قیل بغیر ها سنه ستین او خمس و ستین
قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را پس بر می گشت
یکی از ما بسوی رخت و جای بود و باش خود رحل بفتح را و سکون حای مهمله فی اقصی المدینة در نهایت مدینه و این حال ست از رحل یا صفت اوست
والشمس حیة و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و نقی و قوی الاثر از روی حرارت و لون و اکثر شافعیه گویند که این در وقت
رسیدن سایه بمثلین نمی باشد و راست میگویند و نزد حنفیه درین بحث ست و بیجاست و از امام احمد محکی ست که افضل در وقت غیر روز ابر تاخیر ست
تا آخر وقت مختار و شک نیست که ارجح درین باب مذهب مختار اهل حدیث و ائمه ثلثه و زفر و صاحبین ست کما مر مرارا **وکان یستحب ان یؤخر**
من العشاء و دوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود نماز عشا را مراد از تاخیر ثلث لیل ست چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت درنگ کردیم ما

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حر رمضاء در جباه واکف خود پس دور نکرد شکوی ما را و این حدیث صحیح ست رواه مسلم و جواب ازان بچند
وجه داده اند احسن آنها این ست که شکوی ایشان از شدت رمضاء در اکف و جباه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود
صلوا الصلوة لوقتها رواه ابن المنذر و این دال ست بر آنکه ایشان طالب تاخیر زائد از وقت ابراد بودند پس معارض نشود بحدیث ابراد و در مصفی گفته جمعی
تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد که از جاهای دور قصد کنند و اصح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
حر الرمضاء فلم یشکنا محمول ست بر ابرادیکه از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدت گرمی رو بانحطاط آرد و آن قریب بیک مثل می باشد
باین معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکمثل گردد سوای فیء زوال پس مستحب تاخیر ظهر ست تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد
شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف ثلثة اقدام وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابوداود والنسائی و شیخ عبد الحق
در قبس گفته مراد ازین تحدید بعد از طرح سایه زوال ست و درین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گوییم حدیث ابن مسعود را حاکم هم
روایت کرده و مروی ست از طریق اسود و مصنف آنرا در تلخیص آورده و در سندش عبیده بن حمید ست و شیخ وی سعد بن طارق و در بهر دو خلاف ست
در میزان در ترجمه عبیده گفته و قد ضعف عبد الحق حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه وسلم فی الشتاء والصیف بالاقدام انتهی و در سبل گفته و قد بینا
ما فیه فی الیواقیت وانه لا یتم الاستدلال انتهی و هم صاحب سبل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را حمل بر ابراد کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی القبس
وتبعه الحافظ السیوطی و بیان کرده ایم ما عدم صحت حمل وی بر ابراد در رساله خود یواقیت فی المواقیت و بیان کردیم دران که این حدیثی ست که قدح کرده اند
دران گفت عقیلی لا یتابع علی حدیثه فی القبول و احمد و ابن معین توثیق کرده اند سعد را و عجب ست از حافظ ابن حجر در تلخیص که تکلم نکرد بر لفظ این حدیث و نه بر سند وی
و ذکر نمود کلام ابن عربی را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتا تانی بظهر خوب ست تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کبد سما بود
اکنون زائل شده زیرا که این معنی مدرک می شود بحس و مشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایه وی بسیار می افزاید در جهت شرق لیکن نه بآن حد که تقدیر کرده شود
باقدام و غایت وی آنست که نظر کنند در امارات که حاصل شود بدان ظن زوال و نیست با هل اقدام مگر همین ظن لا غیر و نیست هیچ یکی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود
انتهی و مراد صاحب مصفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی ست زیرا که وی گفته که ابراد رخصت ست و آن نیز برای
کسانیکه در طلب جماعت بمسجدهای شتابند و مشقت میکنند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد با قوم میگذارد دوست دارم که تاخیر کند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه
گفته این مخالف ظاهر حدیث ست و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر نیز امر میکرد با براد با وجود آنکه همه در یک منزل
جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی ترست باتباع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابراد میکردند تا تلها را
سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند مناره و جز آن که سایه آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود
تا پنج قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایه دیوارها بنماز میرفتند و دیوارها دران زمان بهفت گز بود و بعضی تا میانه وقت گفته اند حمل بر ابراد بر وقت زوال
بجهت برودت وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعید ست و بودن او سوزتر نسبت باستوا خلاف تجربه ست چه دوام سبب موثر تر ست
از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم تجربه میگردد و هر چه آفتاب نزدیکتر می آید و در هدایه میگوید که سخت تر گرمی در ان دیار در وقت رسیدن سایه است
بمثل ابراد در تاخیر ازان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با براد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده محمول ست که التماس تاخیر از تمام وقت باشد
والله اعلم انتهی ملخصا و مصنف در تلخیص گفته معنی لم یشکنا لم یزل شکوانا ست همزه برای سلب ست کما عجمت الکتاب ای ازلت عجمته ست و گفته اند یعنی
لم یحوجنا الی الشکوی بل رخص لنا فی التاخیر ست و دال ست بر اول روایت ابن منذر و بیهقی از حدیث سعید بن وهب از خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر والشمس بيضاء نقية قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلثة قبل غروب الشمس و حضرت عائشه گفت كان يصلي العصر والشمس في حجرتها قبل ان تظهر و انس گفت كنا نصلي العصر ثم يذهب الذاهب الى قباء فياتيهم والشمس مرتفعة و ابوهريره گفت والعصر اذا كان ظلك مثليك و این همه قریب اند بایکدیگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتی که سایهٔ آدمی غیر فیء زوال از یک مثل زیاده شود تا برسد بمثل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر گردد مضایقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت والمغرب اذا غربت الشمس و ابوهریره نیز مانند این گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل و در روایت دیگر گفت و اخر العشاء ما لم تنم و این نیز موافق ست باول زیرا که وقت نوم غالبا پیش از ثلث لیل می باشد و در روایت دیگر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق و ابوهریره گفت ما بينك و بين ثلث الليل پس وقت مستحب عشا ممتد ست از اول غروب شفق احمر تا سوم حصهٔ شب انتهى و این تطبیق ست در آثار صحابه رضي الله عنهم **وعن** رافع بن خديج الحارثي کنیت او ابو عبد الله ست و یقال ابو خدیج الخزرجي الاوسي از اهل مدینه است حاضر نشد ببدر از جهت صغر سن و در احد و خندق و مشاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه و تابعین از وی راوی ست روز احد او را تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشهد لك يوم القيامة و تا زمان عبد الملك بن مروان زنده بود و بعده جراحت وی بشکست و بمرد در سنهٔ ثلث و اربع وسبعين و وی ست و ثمانون سنه و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مرد رضي الله عنه قال گفت رافع كنا نصلي المغرب مع النبي بودیم ما که میگذاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله پس بر می گشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آیینه می دید جاهای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیرها که در روز هم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست و آن مستحب ست و نبل بفتح نون و سکون موحده بمعنی سهام عربیه و نیست او را واحد از لفظ وی و گفته اند که واحد وی نبله است کتمر و تمرة متفق عليه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر مبادرت بصلوة مغرب بحیثیتی که برگردد از آن و ضوء باقی باشد و قد كثر الحث على المسارعة بها انتهى **وعن عائشة** رضي الله عنها قالت اعتم النبي در تاریکی شب گذارد رسول خدا صلى الله عليه وسلم ذات ليلة بالعشاء یک شب نماز عشا را حتى ذهب عامة الليل تا آنکه رفت بسیاری از شب اعتم بفتح همزه و سکون عین مهمله یعنی داخل شد در عتمه و عتمه بفتحتین ثلث لیل اول را گویند بعد غیبوبت شفق كما في القاموس ثم خرج فصلى و قال پس بیرون آمد پس نماز گذارد و فرمود انه لوقتها این ست وقت نماز عشا یعنی وقت مختار و افضل او لولا ان اشق على امتي اگر نمی بود سخت پنداشتن بر امت من تاخیر عشا را هر آیینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب یا نیمهٔ آن روایت کرده اند این جملهٔ اخیره را ترمذی و ابن ماجه و احمد و ابوداود و ابن حبان از حدیث ابوهریره و لفظ ترمذی الى ثلث الليل او نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الى ثلث الليل ست و شک نکردند ایشان رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر آنکه وقت عشا ممتد ست و آخر او افضل اوست و آنحضرت صلى الله عليه وسلم رعایت میکرد اخف را بر امت و اگرچه ترک کرد افضل وقت را و این خلاف مغرب ست که افضل او اول اوست و همچنین غیر وی مگر ظهر در ایام شدت حر چنانکه گفت **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال گفت ابوهریره فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتد الحر وقتی که سخت شود گرمی موسم فابردوا بهمزهٔ مفتوحهٔ مقطوعه و کسر را بالصلوة پس سردی کنید بنماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت را گویند ابرد وقتی که داخل شد در وقت برد چو اظهر و انجد و اتهم وقتی که داخل شد در وقت ظهر و رسید در نجد و تهامه و اول در زمان ست و این هر دو در مکان و حدیث دلیل ست بر وجوب ابراد بظهر نزدیک شدت حر زیرا که اصل در امر وجوب ست و گفته اند اینجا برای استحباب ست و با این رفته اند جمهور و ظاهر حدیث عام ست در منفرد و جماعت و بلد حار و غیر آن و در وی قولهاست و گفته اند که ابراد رخصت ست و تعجیل افضل ست بنا بر عموم ادلهٔ افضلیت اول وقت و جواب داده اند که آن ادله عام ست مخصوص شده باحادیث ابراد و معارض ست این حدیث بحدیث خباب

و وصیت اسفار کن که شب کوتاه ست و مردم خوابناک توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض اگر همسایها
تاخیر کنند پس اولی تاخیر ست بی خلاف امام شافعی و ائمه دیگر که تعجیل در صلوٰة مستحب دانند گویند که در تقدیم مسارعت ست در ادای عبادت پس افضل باشد
لقوله تعالی وَسَارِعُوْا اِلٰی مَغْفِرَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ و ما گوئیم که در اسفار تکثیر جماعت ست و بی شک تکثیر جماعت افضل ست و مسارعت
بمغفرت در چیزی ست که افضل ست نزد خدای تعالی و معنی قضی درین باب آن ست که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح ست باجماع بی کراهت تقلیل
جماعت امری مکروه ست و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه ست چنانکه معاذ را منع کرد از تطویل قرارت و فرمود أَفَتَّانٌ أَنْتَ و حال آنکه تطویل قرارت در
نماز سنت ست عوض تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب ست در غایت تاکد و این هم در اسفار میسر ست و در تغلیس متعسر
و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار ست و آنچه مروی ست از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر سفر و لهذا
چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده ست و حدیث عائشه فتنصرف النساء متلففات بمروطهن
بر این حدیث و قول ارجح ست نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت بمامور گشتن
ایشان بقرار در بیوت انتهی اما این همه احتمالات ست در برابر احادیث صحیحه وارده در غلس مع حق ثبوت هر دو ست بارجحان غلس بر اسفار فانه
اعظم للاجر کرد پس مدرستیکه اسفار بفجر بزرگتر ست برای مزد و ثواب شما زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت ست و جماعت در اسفار
زیاده می باشد از تغلیس غالباً رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذي و ابن حبان و این لفظ
ابو داود ست و عن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که دریابد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید آفتاب پس تحقیق دریافت نماز صبح را شوکانی
گفته این حکم برای معذور ست یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت وی گویا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بمعذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات
مقرر کرده و اوائل و اواخر را بعلامات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقتا این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه
نماز منافق و نماز امرا که می میرانند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل ست بر آنکه ادراک یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضروبه مانند وقت
طلوع و غروب خاص ست بمعذور مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز ادا کند بعده شفا یافت و ممکن شد او را که یک رکعت دریابد یا حائض پاک
شد و توانست که دریابد یک رکعت را انتهی گوئیم حدیث از مفهوم تقیید بمعذور خالی ست و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصور ست بر عموم خود
در مصفی گفته هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آرد و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوٰة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف
کرده است و آن ضعیف ست و جمعی تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم
میشود آن نماز مانند آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبي یا طاهر شد حائض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت
لازم میشود قضای آن نماز و نزدیک این فقیر درین تفریع نظر ست زیرا که استطاعت شرط وجوب اوست و وجوب قضا متفرع بر وجوب ادا و اینجا
رکعات اخیره قضاست که شارع تیسیرا و تفضلاً در حکم ادا ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که
چون حال صلوٰة بر یک منوال ست پس تخصیص فجر و عصر را باین مزیت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را دو سبب است
اول آنکه این دو نماز دو طرف روز واقع اند و مصلی بعضی نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب بر آید یا فرو رود و بیقین معلوم میکند که وقت بر آمد پس اگر این حکم را
درین صورت بیان نمی فرمود گمان فوت بیقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضوح و ظهور معلوم میشود دوم آنکه

الرمضاء فما اشکانا وقال اذا زالت الشمس فصلوا و سیل که ازان رمخ و تحاوی بسوی نسخ حدیث خباب رفت طحاوی و دال ست بران حدیث مغیره کنا نصلی بالهاجرة فقال لنا ابردوا پس بیان کرد که بود ابراد بعد تعجیل و حمل کرده اند بعض حدیث ابراد را بر گردیدن ظل فیئ و حدیث خباب بر سرد نشدن سنگریزه زیرا که آن سرد نمی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلهذا رخصت کرد در ابراد و نکرد در تاخیر تا خروج وقت انتهی فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی گرمی از جوشیدن و نفخ و پراگنده شدن گرمی اوست و در آخر این حدیث ست که گله کرد آتش دوزخ بسوی رب خود و گفت خورد اجزای من یکدیگر را پس دستوری داد او را به دو نفس بلو بودن و دم زدن و می در زمستان و دمی دیگر در تابستان پس سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی و سخت تر آنچه می یابید شما از سردی اثر آن نفس ست که در تابستان و زمستان می زند متفق علیه و درین باب ست حدیث از ابو موسی و عایشه و مغیره و ابو سعید و عمرو بن عنبسه و صفوان والد قسم و انس و ابن عباس و عبد الرحمن بن علقمه و عبد الرحمن بن جاریه احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با جرح و تعدیل ایراد کرده

وعن رافع بن خدیج رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصبحوا بالصبح صبح کنید بصبح و در روشنی بگذارید نماز بامداد را و در روایتی بدل اصبحوا اسفروا بالفجر آمده اسفار کنید بفجر و حاصل هر دو عبارت یکی ست و ظاهر و متبادر از عبارت حدیث آنست که شروع در نماز وقت اصباح و اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور و انتشار اوست و هر چه جز این گفته اند تاویل و تکلف ست و این حدیث حجت حنفیه است در تاخیر فجر تا اسفار و این حدیث در سنن ست و حدیث غلس در موطا و صحیحین ست پس معارض نشود او را و نیز در حدیث انس ست نزد ابو داود که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح یکبار در غلس پس تر گذارد بار دیگر و اسفار کرد بآن بعده بود نماز او بعد ازین در غلس تا آنکه مرد و عود نکرد بسوی اسفار انتهی و این حدیث حجت شافعی ست در تغلیس و شک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار و تغلیس را بوجه خوب فیصل میکند و مشعرست باینکه مراد با صبحوا و اسفروا غیر ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر ست و صیغه اعظم برای تفضیل نیست و گفته اند که مراد بدان اطالت قرارت در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز در وقت اسفار و گفته اند که مراد بدان لیالی مقمره است زیرا که نور فجر درین شبها بسبب غلبه نور قمر چنانکه باید واضح و مبین نمیگردد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار بنا بر عذر اسفار کرد و پیشتر مستمر ماند بر تغلیس و طحاوی گفته ابتدا بتغلیس کند و ختم باسفار و جمع کند میان هر دو بتطویل قرارت و گفته اند که این تاویل احسن و اولی ست که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد و لیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا و ختم هر دو باسفار کند و چندان تاخیر نکند که شک در طلوع آفتاب افتد و بعضی حدیث اسفار را بحدیث عایشه که نزد ابن ابی شیبه و غیره است رد کرده اند و لفظ وی این ست که نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد او را وی تعالی اما این رد تام نیست زیرا که اسفار آخر وقت صلوة فجر نیست بلکه آخر او طلوع شمس ست شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ مذهب حنفیه منقول ست آنست که قرارت مسنون از چهل تا شصت یا زیاده تا صد بطریق ترتیل تواند کرد و بعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابو بکر و عمر این چنین کرده اند انتهی گویم و برین تقدیر نزاع لفظی ست در اسفار و تغلیس زیرا که قائلین غلس نیز قائل اند که قرارت آنحضرت در نماز از ستین آیت تا مائة بود و قائلین اسفار هم تحدید آن بقرارت مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شد بعده شیخ گفت که مذهب شافعی تغلیس ست یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر ست تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم مبادرت نزد ظن بطلوع و بی شک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید ست چه متبادر از حدیث آن ست که اعظمیت خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام ست اوقات نماز ها را و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن و تطویل کن قرارت را آنقدر که طاقت ارند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان

ودرین حدیث بر حال خود وارند معنی آن باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یافت وی نماز دریافت ولیکن این معنی مراد نیست بجهت ورود سائر احادیث بلفظ
رکعت پس روایت سجده محمول باشد بران وباقی ماند مفهوم من ادرک رکعة سالم از معارضه ومحتمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت وی تمام نماز
دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافته است واین منافی ورود من ادرک رکعة نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد ست بدلیل من ادرک سجدة وحق تعالی
تفضل کرده باشد بگردانیدن مدرک سجده مدرک یک رکعت واخبار آنحضرت ازادراک رکعة پیش ازان باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن
مدرک سجده مدرک نماز پس وارد نشود اینکه هر که دریافت یک رکعت وی بتحقیق دریافت نماز را بالطریق اولی **وعن ابي سعيد الخدري**
رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس گفت شنیدم
آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب **ولا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس** ونیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب
یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نا درست ست واین نفی بمعنی نهی ست واصل در وی تحریم ست پس دلالت کرد بر تحریم نفل
درین دو وقت مطلقا وآنکه گفته اند که ذات السبب جائز ست همچو تحیت مسجد مثلا ونمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بران نیست
واما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد عصر در خانه خود چنانکه نزد بخاری ست از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد
دو رکعت را بعد عصر نزد من ودر لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر وعلانیه پس مراد بآن قضای نافله ظهر ست که چون فوت شد استمرار فرمود بران زیرا که
عادت شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را واین دلالت کرد بر جواز قضای فائته در وقت کراهت یا این از خصائص وی
صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بران حدیث عایشه نزد ابو داؤد که بود نماز میگذارد بعد عصر ونهی میکرد ازان وبود که وصال میفرمود ونهی میکرد ازان
وگروهی از علما بعدم کراهت نفل بعد نماز صبح وعصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر وتقریر کسیکه دید او را که نفل می خواند بعد
فجر ولیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت نه بر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت
نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را وآن از باب تخصیص اقوال بافعال ست یا آنکه خواهد امد که هر کرا نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا نکند وچون
متعارض شوند قول وفعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن ست که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام ست چنانکه در اوقات ثلثه که بیاید
متفق عليه واز ابی ذر آمده که برامد بر درجه کعبه وگفت هر که شناخت مرا پس بتحقیق شناخت وهر که نشناخت مرا پس منم جندب شنیدم
رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب ونه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر بمکه مگر بمکه رواه الشافعی واحمد ورزین وابن عدی
وروایت کرد سیوطی تخریج وی در جامع از ابن خزیمه وابو نعیم در حلیه ودارقطنی وطبرانی در اوسط وبیهقی در سنن کلهم عن ابی ذر کذا فی حاشیة
السید عمر رحمه الله تعالی ولفظ مسلم **لا صلوة بعد صلوة الفجر** نیست نماز بعد نماز صبح واین اصرح ست از لفظ اول که محتمل نماز وزمان
هر دو بود پس متعین کرد مراد را بآن ودر روایتی آمده لا صلوة بعد صلوة العصر وابن اثیر این را نسبت بشیخین کرده ودر روایتی لا صلوة بعد
طلوع الفجر الا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر وفعل نماز عصر ولیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط واما بعد دخول عصر
پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا مادامیکه نگذارده است عصر را ترمذی گفت ودرین باب ست از علی کرم الله وجهه وابن مسعود وابی سعید
وابی هریره وعقبه بن عامر وابن عمر وسمره بن جندب وسلمه بن الاکوع وزید بن ثابت ومعاذ بن عفراء وکعب بن مره وابی امامه وعمرو بن عبسه ویعلی
بن امیه ومعاویة الضایحی انتهی وگفت در تلخیص ودرین باب ست از سعد بن ابی وقاص وعایشه وابی ذر وابی قتاده وحفصه وابی الدرداء وصفوان
بن معطل وغیرهم **وعن عقبة بن عامر** رواه مسلم راست از حدیث عقبه بن عامر جهنی بضم عین وسکون قاف کنیت او ابو عامر ست عامل

در احادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب نزول این دو وقت نماز فاسد شده باشد والله اعلم انتهی ومن ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر وکسی که دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از انکه فرو رود آفتاب پس تحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل نمیگردد و باید که یک رکعت دیگر با وی ضم کند و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین ست که نماز فجر و عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین ست ارجح و اقوی اگرچه امام ابوحنیفه و اصحاب وی برانند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد نه نماز عصر و این حدیث حجت ست بر ایشان و جواب داده اند که این حدیث معارض ست با حادیث دیگر که دران نهی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نفل پس عمل کردیم بقیاس زیراکه در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض ادله رجوع بحدیث کنند و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابویوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا برآید آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نهی را در نماز فجر زیراکه وقت نماز فجر همه کامل ست و نقصان دران نیست پس واجب میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و لیکن نزد شافعیه احادیث نهی مخصوص ست بنوافل و فرائض در هر سه وقت جائز ست و مراد بفرائض فوائت ست و ظاهر احادیث در عموم ست و شک نیست که توجیهات حنفیه درین مسئله دور از درایت زیراکه میان این حدیث و حدیث نهی تعارض نیست چه در نهی مقصود بدایت نماز ست در اوقات منهی عنها و درین حدیث اتمام نماز ست دران که شروع آن در آخر وقت بود و از بدایت تا نهایت فرق بسیارست و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد ازانکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسدست و در برابر نص صحیح مردود متفق علیه و درین باب حدیثهاست که تایید میکند حدیث ابوهریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع و سه رکعت عصر بعد غروب ست زیراکه اجماع ست برینکه مراد آن نیست که هرکه یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد وی این هر دو نماز را دریافت و درباره فجر بصراحت آمده در روایت بیهقی باین لفظ که من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس و ركعة بعد ان تطلع فقد ادرك الصلوة و در روایتی ست من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فليصل اليها آخر و در عصر آمده از حدیث ابوهریره باین لفظ من صلى من العصر ركعة قبل ان تغرب الشمس ثم صلى ما بقي بعد غروب الشمس لم يفته العصر و مراد برکعت اتیان بآن رکعت ست بواجبات آن از قرارت فاتحه و استکمال رکوع و سجود و ظاهر حدیث آنست که همه اداست و اتیان ببعض قبل خروج مستجلب حکم اوست بر ما بعد وی که بعد خروج گذارده فضلاً من الله تعالی و مفهوم وی آنست که هرکه کمتر از یک رکعت دریافت وی نماز را اندریافت ولمسلم عن عائشة نحوه و مسلم راست از حدیث عایشه مانند حدیث ابوهریره در معنی نه در لفظ بلکه لفظ او دیگرست چنانکه میگوید وقال سجدة بدل ركعة و گفت سجده بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند برینکه این حکم بر ظاهر خود نیست و نمی شود و باین یک رکعت مدرک تمام صلوة و نه حاصل می شود برارت او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متاول ست و در وی اضمارست تقدیر عبارت چنین باشد که وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح ست برانکه هرکه بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پستر بیرون رفت وقت نماز قبل سلام دادن او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح ست و این حکم در نماز عصر مجمع علیه ست و اما در صبح پس قائل ست بآن مالک و شافعی و احمد و کافه علما الا ابوحنیفه که وی قائل ببطلان نماز صبح ست بطلوع شمس در نماز زیراکه درآمد وقت نهی از نماز انتهی ثم قال والسجدة انما هي الركعة پستر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت یحتمل که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی ست پس وی اعرفست بمروی خود خطابی گفته مراد بسجده رکعت ست مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان ست که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خوانده انتهی و اگر سجده را

حدیث معتبر بود و دعوی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال آنکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست
خلاف مگر در ساعت زوال روز جمعه فقط و هو قول **عند الشافعي** نزد امام همام محمد بن ادریس هاشمی مطلبی مکی بابی عبد الله ابن خلکان گفته علوم بسیار
از کتاب و سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علما و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر در وی مجتمع گشته تا آنکه اصمعی با آن
جلالت شان اشعار هذلیین را که در غیر وی فراهم نشده بود بر وی قرائت کرده و امام احمد گفته ما نشناختیم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه همنشین او شدیم
و شافعی اول کسی ست که تمهید اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاگرد ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد هیچ یکی را از اهل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب
حدیث رقود بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس متیقظ شدند و بود مستجاب الدعوات ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه است و وفات روز
جمعه سلخ رجب سنه دو صد و چهار ربیع بن سلیمان مروزی او را بخواب دید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی زر نشاندند و مروارید تر بر من نثار
کرد و از حدیث صحیح که در مسلم است الناس تبع لقریش في الخير والشر و اورده البخاري بطریق اخری ترجیح مذهب وی بر سائر مذاهب مفهوم می شود
و از ینجا گوینده گفته است **نظم** امامک فاتخذه شافعیا + لتنجو من مخالفة وطیش + کفی قول النبی لنا دلیلا + علی ان الائمة من قریش + وانعم قیل
نظم ان المذاهب خیرها و اصحها + ما قالها الحبر الامام الشافعی + فاخترت مذهبه وقلت بقوله + وجعلته یوم القیامة شافعی و بالجمله مناقب و فضائل
وی بیش از حصر ست ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر داد که در مناقب وی سیزده تصنیف بر روی کار آمده انتهی گوییم نام این سیزده تصنیف
مع الزیاده با نام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور ست و در اتحاف النبلا مسطور **من حديث ابي هريرة** رضي الله عنه **بسند**
ضعيف زیرا که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و هما ضعیفان و لیکن حدیث و کذا لابی داود له شاهد او ست
و حدیث ابو هریره را بیهقی در کتاب المعرفه از حدیث عطا بن عجلان عن ابی نضره عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده است قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم ینهی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة **وزاد الا يوم الجمعة** زیاده کرد این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز
جمعه بخصوصه مکروه نیست و باین رفته اند بسیاری از اهل حدیث و آنرا از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم فی الهدی **وكذا لابي داود**
عن ابي قتادة نحوه و همچنین ابی داود راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتاده مانند آن و آن این ست که روایت کرد
ابو خلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه وسلم که وی مکروه گرفت نماز گذاردن در نیم روز مگر روز جمعه و فرمود جهنم افروخته می شود
مگر یوم الجمعه ابو داود گفت این حدیث مرسل ست زیرا که ابو الخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گوییم در وی لیث بن سلیم نیز هست و جمهور تضعیف
وی کرده اند و لیکن مؤید ست بفعل اصحاب چه صحابه نماز میگذاردند نیم روز روز جمعه و بقول آنحضرت که حث میفرمود بر تبکیر جمعه و ترغیب می نمود
در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص و استثنا و احادیث نهی عام ست هر محل را که نماز گذارند در وی مگر مکه که خاص ست از آن **وعن جبير بن مطعم**
بتصغیر و مطعم بضم میم و سکون طا و کسره عین حمله کنیت جبیر ابو محمد ست بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه است اسلام آورد
قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع او سبع او تسع و خمسین و بود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراهم گرفته بود
روی عنه جماعة **قال** گفت جبیر **قال** فرمود **رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بني عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا**
البيت ای پسران عبد مناف منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مراد مکان تمام حرم ست علی الصحیح **وصلى اية ساعة شاء**
و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بیهقی گفت یحتمل که مراد بنماز در ین حدیث طواف باشد خاصة و این ست اشبه بآثار و یحتمل
که جمیع نماز باشد و ابن دقیق العید را در ینجا بحث ست که تقویت کرده است در آن اختصاص بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول اقوی ست

معاویه بود بر مصر و همانجا وفات یافت در سنه ثمان وخمسین و عنه نفر من الصحابة وخلق کثیر من التابعین و گفته اند کشته شد روز نهروان با علی کرم الله وجهه
وغلطه ابن عبد البر ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن او ان نقبر فیهن موتانا
سه ساعت ست که نهی میکرد ما را رسول خدا از نماز گذاردن دران ساعات واز گور کردن مرده های ما دران اوقات بعضی گفته اند که مراد بگور کردن درین حدیث
نماز جنازه است حال آنکه نماز جنازه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث ست بچیزی که مخالف حدیث ست وصواب این ست که معنی حدیث
آنست که عمداً تاخیر دفن درین اوقات نکند که مکروه ست وهمچنین عمداً تاخیر عصر تا اصفرار شمس بلا عذر نکند که این صلوة منافقین ست چنانکه در حدیث
آمده قام فنقرها وچون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعمد مکروه نباشد حین تطلع الشمس بازغة حتی ترتفع یکی آن وقت که بر آید آفتاب
تابان تا آنکه بلند شود وقدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود در حدیث عمرو بن عنبسه باین لفظ آمده قیاس رمح او رمحین قیاس بکسر قاف
بمعنی قدر یک نیزه یا دو نیزه اخرجه ابوداود والنسائی وحین یقوم قائم الظهیرة حتی تزول الشمس ودیگر بایستد قائم نیمروز تا آنکه
میل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب ودر حدیث ابن عیینه آمده حتی یعدل الرمح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه او وحین تضیف الشمس
للغروب ودیگه مائل شود آفتاب برای فرو رفتن وتضیف بفتح مثناة فوقیه ومثناة بعد او وفتح ضاد معجمه وتشدید تحتیه وفا بمعنی تمیل پس این سه
ساعت ست که اگر آنرا با هر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص ست بکراهت دوام دفن موتی ونماز وهر دو وقت
اول مختص اند بنهی نماز وو وارد شده است تعلیل نهی ازین هر سه ساعت در حدیث ابن عنبسه باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود دو قرن شیطان وکافران
برای وی نماز میگذارند ونزد قیام قائم ظهیره جهنم را می افروزند ودرهای او میکشایند ونزد غروب هم فرو میرود درمیان دو قرن شیطان ونماز می گذارند
برای آن کفار ونهی از فرض ونفل هر دو ست وبرای تحریم ست اما فرض نماز را حدیث من نام عن صلوة الخ ازین حکم خارج کرد زیراکه در وی این ست
که فوقتها حین یذکر یعنی در هر وقت که بیاد آید وبیدار شود از نوم بگذارد آنرا وهمچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس وقبل طلوع وی
حرام نیست بروی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب ست بروی ادا کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد بنوافل وگفته اند که عام ست
ازان نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خفت در وادی از نماز فجر پس تر بیدار شد نماز نگذارد دران وقت بلکه تاخیر کرد آنرا
تا آنکه خارج شد وقت مکروه وجواب داده اند که آنحضرت واصحاب وی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را حر شمس چنانکه ثابت ست در حدیث
پس بیدار نساخت ایشان را حر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب وزائل شد وقت کراهت ونیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر وفرمود که درین وادی
شیطان حاضر شده پس بر آمد ازانجا ونماز گذارد در غیر آن وادی واین تعلیل مشعر ست باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت
بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن ست که حرام ست نوافل در اوقات خمسه وجائز ست قضای آنها بعد نماز فجر وعصر
اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت ست بعد عصر فائتهٔ ظهر را اگر خاص نباشد بآنحضرت واما نماز فجر پس تقریر آنحضرت کسی را
که گذارد نافله بعد نماز صبح وجائز ست گذاردن فرائض در هر وقت ازین اوقات خمسه برای نائم وناسی ومؤخر از وقت ونماز درین همه اوقات ادا ست
مادامیکه خارج نشده است وقت عائد که این قضا ست در حق وی ودال ست بر تخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجواز نفل دران قول و
والحکم الثانی وحکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال وحکم اول نهی ست از نماز نزد طلوع شمس ولیکن مصنف در نام نهادن وی بحکم تسامح کرده
زیراکه حکم در هر سه وقت واحد ست که نهی باشد از نماز درانها واین ثانی یکی از محلات حکم ست نه آنکه حکم ثانی ست وشارح حکم ثانی را تفسیر کرده بنهی
از نماز در هر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید وحدیث عقبه ولیکن مدعی این ست که آن حکم اول ست زیراکه ثانی قبر اموات ست وهو الثانی فی

صحیحه معین همین قول اند جزما زیراکه شافعی نص کرده ست بران در قدیم انتهی گوییم راجح همان قول اول ست موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در مالا بد منه گفته و جواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور متقدم ست در اول فرض صلوة ست بمکه اتفاقا و احادیث آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر ست واقع در مدینه اقوالا و افعالا پس حکم برای وی باشد و نیز این اصح ست از روی اسناد از حدیث توقیت جبرئیل علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض ولیکن این جواب که این حدیث قول ست و حدیث جبرئیل فعل غیر ناهض ست زیراکه حدیث جبرئیل فعل و قول هر دو ست چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمسه با آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت ست برای تو و امت تو آری در نماز مغرب و عشا این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل ست بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود تعارض نیست زیراکه احادیث اقوال مفید زیادت ست در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطني وصحح ابن خزيمة وغيره وقفه واخرجه ابن خزيمة في صحيحه من حديث ابن عمر مرفوعا و گفت بیهقی مروی ست این حدیث از علی و عمر و ابن عباس و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره ولا یصح منها شیء و در سبل گفته این بحث لغوی ست و مرجع دران بسوی اهل لغت ست و ابن عمر از اهل لغت و فصحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگرچه مرفوع علیه بود و در قاموس گفته الشفق محركة الحمرة في الافق من الغروب الى العشاء او الى قريبها او الى قريب العتمة انتهی گوییم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در روی که حدیث ابن عمر ست

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت دو صبح یکی فجر يحرم الطعام وتحل فيه الصلوة فجری ست که حرام ست در روی خوردن چیزی یعنی بر صائم و حلال ست در روی نماز گذاردن یعنی داخل میشود وقت نماز فجر وفجر تحرم فيه الصلوة اي صلوة الصبح ويحل فيه الطعام و دیگر فجری ست که حرام ست در روی گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روا ست در روی خوردن چیز یحتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وهو الاصل و تفسیر برای آن کرد تا توهم نشود که نماز دران وقت علی الاطلاق حرام ست رواه ابن خزيمة والحاكم وصححاه چون فجر در لغت مشترک بود میان هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر ست لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری ست که ادا علامت ظاهر و واضح ست وللحاكم من حديث جابر نحوه یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه در لفظ و لفظ وی در مستدرک این ست الفجر فجران فاما الفجر الذي يكون كذنب السرحان فلا يحل الصلوة ولا يحرم الطعام واما الذي يذهب مستطيلا في الافق فانه يحل الصلوة ويحرم الطعام انتهی و لغو اینجا معلوم شد معنی قول مصنف وزاد في الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلا یعنی زیاده کرد حاکم در صبحی که حرام ست در روی طعام که آن صبح میرود دراز في الافق در کناره آسمان و در روایتی از بخاری آمده که دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود را از یمین و یسار وفي الاخرى و زیاده کرد در دیگر که آن فجری ست که روا نیست در روی نماز و نه حرام ست در روی طعام كذنب السرحان همچو دم گرگ سرحان بکسر مهمله و سکون را بعده حای مهمله مراد آنست که این صبح دراز نمیرود و ممتد نمی باشد بلکه مرتفع میشود در آسمان همچو عمود و میان این هر دو بقدر یکساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد ظهورا بینا و در روی بیان وقت فجر ست و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک رکعت داشته باشد کما عرفت و چون برای هر وقت اولی و اخری بود آنحضرت بیان افضل از ان هر دو فرمود و صاحب سبل السلام در بعض فتاوای خود گفته که وقت فجر ظهور صف منتشر باشد و آنحضرت آنرا بیان شافی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در افق و نیست آنکه لائح می شود بیاضش همچو دم گرگ و این چیزی ست که دیدها آنرا می بینند

ونووی گفت مؤید اوست روایت ابی داؤد که منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه ونماز گذارد دران هر ساعت که خواهد از شب وروز
انتهی وبالجملہ درین حدیث دلالت ست برانکه مکروه نیست طواف بخانه ونه نماز دروی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل ونهار وحدیث سابق معارض
اوست پس جمهور عمل کرده اند براحادیث نهی ترجیحا لجانب الکراهة وباین جهت که احادیث نهی ثابت ست در صحیحین وغیرهما فهی ارجح من غیرها
وشافعی وغیره عمل باین حدیث کرده اند وگفته اند که دراحادیث نهی تخصیص بفائته آمده ونافله که بمقتضے جانب عموم ست مخصص ست باین حدیث
ومکروه نیست نافله در مکه فی ای ساعة من الساعات ونیست این حدیث خاص بدو رکعت طواف بلکه شامل هر نافله است بنا بر حدیث ابن حبان که در
صحیح اوست ولفظ وی این ست یا بنی عبد المطلب ان کان لکم من الامر شیئ فلا اعرفن احدا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت اية ساعة شاء من
لیل او نهار در نجم وتاج شرح منهاج گفته وچون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات کراهت پس این مختص ست بمسجد حرام
یا جائز ست در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است وصواب تعمیم جمیع حرم ست انتهی رواه الشافعی وابن خزیمة وابن حبان والدارقطنی
والحاکم من حدیث جبیر ایضا ورواه الطبرانی عن ابن عباس وابو نعیم فی تاریخ اصفهان والخطیب فی التلخیص عن ابن عباس ولکنه معلول الخمسة
یعنی ابو داؤد واحمد وترمذی ونسائی وابن ماجة وصححه الترمذی وابن حبان مصنف در تلخیص گفته ابن تیمیه این حدیث را بسوی
مسلم عزو کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری واین وهم ست ازوی زیرا که مسلم آنرا روایت نکرده در ارشاد گفته اسناد وی برشرط مسلم ست
وتابع شد او را درین عزو محب طبری وگفت رواه السبعة الا البخاری وابن الرفعه وگفت رواه مسلم ولفظ لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت وصلی اية
ساعة شاء من لیل او نهار گویا وی چون دید که ابن تیمیه آنرا نسبت بجماعت نموده دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعه مسلم را واکتفا نمود
بروی از جماعه وسوق کرد آنرا بلفظ ابن تیمیه وخطا کرد مکرر انتهی گوییم مراد با بن تیمیه درینجا صاحب منتقی الاخبار ست که جد امجد شیخ الاسلام ابن تیمیه است
نه شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح ست **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
الشفق الحمرة فرمود شفق سرخی ست وتمام حدیث این ست فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد
نماز وباین رفته اند اکثر ائمه وعامه اهل لغت ونزد امام اعظم وطائفه از علما سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا گردد وبروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی ست
در مصفی گفته شفق نزدیک مالک وشافعی وابو یوسف ومحمد مفسر ست بحمرت ونزدیک ابو حنیفه مفسر ست به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود ومتاخرین
اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی وبروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست ودر حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث
باختلاف حالتین نظر بآنکه در سفر گاهی نزول میکنند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها وگمان برده می شود که غالب شد وچون غالب گردد بیاض
یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی حمرت ست ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت شیخ در ترجمه
گفته احتیاط در حق مغرب حمرت ست ودر حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین ونزد شافعی در قول جدید وقت مغرب
مقدار وضو واذان واقامت وپنج رکعت ست ورافعی که از ائمه مذهب شافعی ست گوید که اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد
نیز اعتبار کنند دور نباشد ودلیل این قول آنست که جبرئیل علیه السلام آنرا هر دو روز در یک وقت گذارد واگر وسیع وممتد بودی چنانکه وقتهای
دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی ودر قول قدیم موافق ائمه دیگر ست ونووی گفته که احادیث صحیحه مصرح ست بقول قدیم واختیار کرده اند
آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی وبیهقی وغزالی ومختار بعضے قول جدید ست انتهی در سبل گفته این قول جدید شافعی ست وقول قدیم وی آنست که مغرب را
دو وقت ست یکی ممتد تا مغیب شفق وصححه ائمة من اصحابه کابن خزیمة وغیرهم ونووی در شرح مهذب ادله دال بر امتداد تا شفق آورده واحادیث

هر پنج نماز رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت برای نماز گذاردن سبب رضای
خداست جز آنچه در وی تاخیر مستحب ست همچو عشا والاوسط رحمة الله واوسط وقت برای فریضه سبب رحمت ومهربانی خداست ومعلوم
که رتبهٔ رضوان ابلغ ست وآخره عفو الله وآخر وقت سبب عفو خداست یعنی درگذشتن از مواخذهٔ مصلی بابرای ذمهٔ او وظاهر ست که نیست عفو
مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعيف جدًا زیرا که از روایت یعقوب بن الولید ست واو کذاب ست ودر سندش ابراهیم
بن زکریاست واو متهم ست وللترمذي والدارقطني من حديث ابن عمر نحوه در ذکر اول وقت وآخر وی دون الاوسط بدون
ذکر اوسط ولفظ وی این ست که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست ووقت اخیر عفو خداست واین حدیث شاهد حدیث
سابق نمی تواند شد زیرا که در شاهد ومشهود له هر دو ایه را مقال ست چنانکه بیاید هو این حدیث ضعيف ايضًا نیز ضعیف ست چه مدار وی
بر یعقوب بن ولید مدنی ست واحمد بن حنبل گفته کان من الکذابین الکبار وکذبه ابن معین وترکه النسائی وگفت ابن حبان بود که وضع میکرد حدیث را
وروایت نکرد این حدیث را غیر وی وگفت بیهقی تکذیب کرده اند او را سائر حفاظ ونسبت نموده اند او را بسوی وضع ودرین باب ست از جریر وعلی
بن ابی طالب رضی الله عنه وابن عباس وانس وابی محذوره وابی هریره لیکن اهل حدیث را دران تکلم ست وکلها ضعيفة ودر سبیل گفته حدیث علی
از روایت موسی بن محمد بن علی بن حسین عن ابیه عن جده عن علی کرم الله وجهه ست بیهقی گفته اسنادش درگمان من اصح چیزی ست که مروی ست
درین باب باآنکه معلول ست زیرا که محفوظ روایت وی از جعفر بن محمد عن ابیه ست موقوفا حاکم گفته نمی شناسم در وی حدیثی که صحیح شود از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم واز یکی از اصحاب او ونیست روایت درین باب مگر از جعفر بن محمد عن ابیه موقوفا گوییم چون این موقوف صحیح شود او را حکم رفع
باشد زیرا که در فضائل برای نمی گویند ودر وی احتمال ست ولیکن این احادیث اگرچه صحیح نباشند اما محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز را در اول وقت
وی دال ست بر افضلیت آن وغیر ذلک من الشواهد انتهى وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لاصلوة بعد الفجر الا سجدتين نیست نماز بعد فجر مگر دو رکعت واین دلیل ست بر تحریم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زیرا که اگرچه
لفظ حدیث نفی ست ولیکن این نفی بمعنی نهی ست واصل نهی تحریم ست ترمذی گفته اجماع کرده اند اهل علم بر کراهت نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
مصنف گفته دعوی ترمذی اجماع را بر کراهت عجیب ست زیرا که خلاف در وی مشهور ست حکاه ابن المنذر وغیره وگفت حسن بصری لاباس بها ورای
مالک آنست که بکند آنرا کسیکه فوت شد او را نماز شب والمناب کرد درین باب محمد بن نصر در قیام لیل انتهى اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی
احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه مگر نسائی ورواه احمد والدارقطني والترمذي ودر وی قصه است وگفت ترمذی نمی شناسم این را مگر از حدیث قدامة
بن موسی وگفت ابن حزم روایاتی که درین باب آمده همه ساقط ومکروه ومکذوب ست ورواه ابویعلی والطبرانی بطریق آخر ومراد بعد فجر بعد طلوع اوست
کما دل له قوله وفي رواية عبد الرزاق یعنی از حدیث ابن عمر لاصلوة بعد طلوع الفجر الا ركعتي الفجر نیست نماز بعد بر آمدن فجر
مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت میکند برای آن قول وی ومثله فی الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهیر صحابه وعقلای قریش واهل دنیا ست
رضي الله عنه واین هر دو تفسیر کرده اند مراد او را به بعد فجر واین وقت ششم ست از اوقاتی که منهی ست دران نماز واوقات خمس پیشتر گذشت وبیکی
معارضه کرده شده است نهی از نماز عصر که یکی از اوقات ستة است ودر سند دارقطنی افریقی ست ورواه الطبرانی من حديث عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده ودر سندش رواد بن الجراح ست ورواه البيهقي من حديث سعيد بن المسيب مرسلا وگفت مروی ست از ابو هریره موصولا ولا یصح ورواه
موصولا الطبرانی وابن عدی وسندش ضعیف ست ومرسل اصح ست وعن عائشة رضي الله عنها قالت صلى رسول الله

وحق تعالی فرمود حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر پس لفظ تفعل افاده کرد که نیست کافی طرحین [illegible] فهمن
نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیراکه اول تباشیر ضوء طالع می شود بعده ذنب سرحان و آن فجرست بعده متضح میشود نور صباح بقدرت فالق الاصباح
کما قال الشاعر شعر وازرق الصبح یبدو قبل ابیضه * واول الغیث قطر ثم ینسکب * انتهی و [illegible] رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوة فی اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نمازست در اول وقتش
نماز خود فاضلترین اعمال ست بعد از ایمان ولابد در اول وقت گذاردن فاضلتر خواهد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نیست در وی تاخیر و مدلول
حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل ست از جملهٔ اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام ست و این حدیث معارض حدیث دیگرست که دران وارد شده
که افضل الاعمال ایمان بالله و مخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ما عدای ایمان ست زیراکه سوال از افضل اعمال لاهل الایمان بود نیس مراد غیر
ایمان باشد ابن دقیق العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدنیه پس متاذل خواهد بود اعمال قلوب را پس معارض نشود بحدیث ابوهریره افضل الاعمال
ایمان بالله عزوجل ولیکن احادیث دیگر وارد ست در انواع از اعمال بر که آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند و ظاهر وجوابش
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرد هر مخاطب را بانچه لائق تر بود بوی و هو به اقوم والیه ارغب و نفعه فیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهادست
و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با فضل اعمال یا بکلمه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل ست و معارض تفضیل صلوة در اول وقت ست
حدیث عشا زیراکه آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم برامت خود هر آیینه تاخیر میکردم آنرا تا نیم شب و قریب ست ازان اصباح و اسفار بفجر
واحادیث ابراد در ظهر و جواب آنست که این تخصیص ست مر عموم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذی والحاکم و صححاه
ورواه الدارقطنی وابن خزیمة وابن حبان وگفت که بر شرط شیخین ست و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیرهما و لفظ ام فروه این ست
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلترست فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد والترمذی وابوداود وگفت ترمذی مروی
نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمری و وی قوی نیست در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتهی ولیکن تصحیح کرده ست او را ابن السکن کذا فی التلخیص
و این ام فروه خواهر ابوبکر صدیق ست و هر که گفت انصاریه ست وهم کرد قاله الحافظ عبدالعظیم المنذری رح واصله فی الصحیحین بلفظ علی وقتها بدل
قوله فی وقتها و نووی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف ست و گفته اند که متفرد ست بذکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
کرده اند بلفظ علی وقتها نه لفظ اول وقتها و جواب داده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مضر ست زیراکه وی شیخ صدوق ست از رجال مسلم و حاکم و ترمذی
تصحیح کرده اند این روایت را و اخرجها ابن خزیمة فی صحیحه و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی وقتها مفید معنی لفظ اول ست زیراکه کلمهٔ علی مقتضی استعلا ست
علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید اوست چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعیه معلوم ست که نماز پیش از در آمدن
وقت صحیح نیست پس متعین شد که مراد لاستقبالکم الاکثر من وقتها ست و این بگذاردن نماز در اول وقت وی ست و بنا بر قوله تعالی انهم کانوا
یسارعون فی الخیرات و بنا بر آنکه داب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتیان بنماز در اول وقت وی بود و نمیکرد مگر افضل و بحدیث علی که نزد
ابوداود ست سه چیزست که تاخیر کرده نمی شود و از انجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل ست ورنه تاخیر
بعد حضور وقت جائز ست و دلالت میکند بران این حدیث وعن ابی محذورة بفتح میم و سکون حای حمله و ضم ذال معجمه بعده واو در نام
وی اختلاف ست اصح آنست که نامش سمره بن معین بکسر میم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبدالبر گفته متفق اند علمای طرق انساب قریش
که نام او اوس ست و بود وی موذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت نکرد و بمکه مقیم شد و مرد در سنه سبع و خمسین اذان سیدالمکه برای

واجب نیست نزدیک جمهور علما و مذهب عطا بن یسار و مجاهد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعادهٔ نماز لازم می‌شود والله اعلم انتهی

و عن ابی محمد عبد الله بن زید بن عبد ربه وی انصاری خزرجی ست از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاهد را که بعد او ست و مُرد در مدینه سنه اثنتین و ثلثین و هو ابن اربع و ستین و له و لابویه صحبة روی عنه ابنه محمد و سعید بن المسیب و ابن ابی لیلی و هو الذی اُری الاذان فی النوم سنة احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عداده فی اهل المدینة قال گفت چون امر کرد رسول خدا بناقوس که ساخته شود و زده شود برای جمع مردم برای نماز طاف بي و انا نائم رجل در خیال در آمد مرا و حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میدارد ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخوانم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز فقال پس گفت آن مرد آیا راه نمایم ترا بر چیزی که آن بهتر ست ازان گفتم آری گفت تقول بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه الله اکبر الله اکبر فذکر الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر بتربیع التکبیر بتکریر تکبیر چهار بار و می آید آنچه معاضد اوست و معارض اوست بغیر ترجیع یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود ست بسوی شهادتین برفع صوت بعد گفتن آن دو بار بخفض صوت و یاتی قریبًا والاقامة فُرادی و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی الا قد قامت الصلوٰة مگر این لفظ که مکرر گوئی آنرا قال فلما اصبحتُ اَتیتُ گفت پس چون صبح کردم آمدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را و خبر دادم او را بآنچه در خواب دیدم فقال پس فرمود آنحضرت انها لرؤیا حق بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست ست ان شاء الله تعالی الحدیث تا آخر حدیث و آن این ست که فرمود پس بایست با بلال و القا کن بسوی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال بآنچه دیدهٔ تو زیرا که بلال بلند تر و شیرین تر و بهتر ست در آواز از تو پس استادم با بلال تا القا کنم آن کلمات را بروی و اذان گوید وی بران گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب و حال آنکه در خانهٔ خود بود پس بیرون آمد در حالیکه میکشید چادر خود را و میگوید ای رسول خدا سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق هر آینه دیدم من مانند آنچه نموده شدی یعنی ابن زید پس فرمود آنحضرت و لله الحمد یعنی حمد ست خدا را بر توافق این دو رویت رواه ابو داؤد والدارمی و ابن ماجه و گفت ترمذی که این حدیث صحیح ست لیکن قصهٔ ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب ست اخرجه احمد و ابو داؤد و صححه الترمذي و ابن خزيمة

و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرد آنحضرت در نظر در چیزے که فراهم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن ست بسوی نماز و هم اعلام ست بدخول وقت وی و اختلاف ست علما را در وجوب آن و شک نیست که از شعار اهل اسلام ست و از محاسن آنچه مشروع کرده ست آنرا خدای تعالی و ادله محتمل اند در وجوب و همچنین اختلاف ست در کمیت الفاظ وی و دلالت این حدیث بران ست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو محذوره و در بعض روایات هم ترجیع آمده و هم تثنیه پس بسیاری عمل کردند بتربیع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول ست و حدیث دال ست بر عدم مشروعیت ترجیع و در وی نیز اختلاف ست پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بحدیث ابی محذوره نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر افراد الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت و لیکن جمهور برانند که تکبیر در اول اقامت مکرر ست دو بار می باید گفت و لیکن بنظر بتکریر آن در اذان چهار بار گویا در اقامت غیر مکرر ست و همچنین مکرر ست در آخر وی و باقی الفاظ یکبار باید گفت و روایت کرده ست بخاری حدیث امر بلال که تشفیع کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاتی و باین استدلال کرده ست هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنی مثنی ست و الفاظ اقامت فُرادی ست الا قد قامت الصلوٰة و جواب داده اند ازان اهل تربیع

صلی اللہ علیہ وسلم العصر ثم دخل بیتی فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پس درآمد بخانۂ من وگذارد دو رکعت
فسألته فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلیتهما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت که بعد ظهر ست پس گذاردم
آن هر دو را این وقت و بیان کرد شاغل را که آمدند او را مردم از قبیلۂ عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمده که آمد آنحضرت را مالی پس مشغول کرد
او را از دو رکعت بعد ظهر قلت افنقضیهما اذا فاتتنا قال لا گفتم آیا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا مکن و حدیث
دلیل ست برینکه قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشه برانکه نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر و نهی
میکرد از ان و وصل می نمود و نهی میفرمود از ان اخرجه ابوداود ولیکن بیهقی گفته چیزی که مختص ست آنحضرت بدان مداومت ست بر رکعتین بعد عصر
نه اصل قضا انتهی اما مخفی نیست که حدیث ام سلمه رد میکند این قول را و دلالت میکند برانکه قضا نیز خاص ست با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در حاشیه
تلخیص گفته اکثر اهل علم بر کراهت نماز بعد عصر اند بنابرانکه روایت کرده اند غیر واحد که آنحضرت نهی کرد از نماز بعد عصر و حدیث ابن عباس اصح ست انتهی پس
دوام آنحضرت از قبیل خصائص باشد و فیه ما ذکر اخرجه احمد مصنف درینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد سوق این حدیث گفته انها
روایة ضعیفة لا تقوم بها حجة پس عدم تبیین وی وجه ضعف را درینجا خوش نیامد و لابی داود عن عایشة رضی اللہ عنها بمعناه و کلام در وی گذشت
و روی مسلم من حدیث عایشة واحمد من حدیث میمونة انه داوم علیهما بعد ذلک و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در وی این ست که لم یعد لهما

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی آگاهانیدن و خبر کردن و اعلام نمودن ست قال اللہ تعالی وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و در شرع اعلام بدرآمدن وقت نماز بالفاظ
مخصوصه در وقت مخصوص و فرضیت وی بمدینه بود در سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث داله بر شرعیت وی بمکه نیز ولیکن صحیح اول ست و مشهور
آنست که ثبوت آن بخواب دیدن عبد اللہ بن زید انصاری ست و دیدن عمر بن الخطاب بعد از وی بعضی گویند ابوبکر دید و غزالی گفت بینندگان
اذان در خواب ده صحابی اند و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمده و بعضی گویند که باجتهاد آنحضرت ثابت
شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گفته باشند و آنحضرت در مکه نماز
بی اذان میکرد تا در مدینه آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات که بر آسمان شنیده بود
بر زمین سنت اذان باشد این ست آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده ملخصا اما شوکانی گفته آنکه میگویند در شب اسرا بود هیچ حدیثی صحیح درین باب بثبوت
نرسیده و صحیح آنست که شرعیت آن در مدینه است در سنۀ اولی یا ثانیه از هجرت و ثبوت آن از قرآن باین آیت ست وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ
اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا و اذان از شعائر اسلام ست و بآن دار الحرب دار الاسلام میگردد و در وجوب آن اختلاف ست ظاهر وجوب ست
بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان انتهی و مولانا رفیع الدین بن شاه ولی اللہ محدث دهلوی نوشته که صیغۂ اذان باین ترتیب
از امور توقیفیه ست اولا بواسطۂ تعلیم ملک در منام عبد اللہ بن زید انصاری قرار یافته و ثانیا بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفته
و ثالثا بتقریر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که بران ملازمت کرد و فرمود انها لرؤیة حق مرتبۂ وحی یافته و رابعا بشهادت قرآن مجید حکم تنزیل گرفته و آنحضرت
در دعای آخر اذان بدعوت تامه صفت کرده پس لازم آمد که این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد انتهی و در مصفی گفته اذان و اقامت باجماع مسلمین
از شعائر اسلام ست پس اگر اهل شهری اصرار کنند بر ترک اذان و اقامت سلطان را می باید که با آن جماعت قتال کند در حدیث صحیح آمده کان
اذا غزا قوما لم یکن یغیر علیهم حتی یصبح فینظر فان سمع اذانا کف عنهم وان لم یکن یسمع اغار علیهم و اگر شخصی بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعاده بر وی

بدعت ست بانه پستر مراد از سعی وی این ست که بیداری برای نماز بهتر ست از خواب یعنی راحت و درین کلمه کلام ست او و مناه رساله لطیفه انتهی گویم
و در روایت ابو محذوره ست نزد ابو داؤد که گفت آنحضرت اگر باشد نماز صبح که اذان میگوئی برای آن بگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و مروی ست
از مالک که رسید او را که آمد مؤذن عمر را رضی الله عنه که اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از ان که اذان گفته بود پس یافت او را در خواب پس گفت الصلوة خیر من
النوم پس امر کرد او را عمر که بگردانند این کلمه را در اذان صبح رواه فی الموطا شیخ در ترجمه گفته ماناکه این سنت در مدینه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم متروک
شده بود و در عهد امیر المومنین عمر باین تقریب تازه شد انتهی و باین تقریر حاصل میشود تطبیق میان خبر و اثر مذکور و در مصفی گفته مستحب ست در
بانگ صبح زیادت الصلوة خیر من النوم دو بار و مالک ابتدای این کلمه از حضرت عمرؓ ذکر کرده و در حدیث ابو محذوره آمده که آنحضرت او را گفته پس احتمال دارد که مؤذن عمر
ترک کرده باشد این کلمه را در نفس و بعد از ان گفته باشد پس حضرت عمرؓ امر کرد بادخال این کلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت ادا شود انتهی **وعن**
ابي محذورة صحابی ست نام او سمره و بعضی گویند اوس و بعضے سلمان و بعضی سلمه و قول اول صحیح تر ست مؤذن آنحضرتؐ بود در مکه راوی
ترجیع در اذان رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه الاذان بدرستیکه آنحضرتؐ تعلیم کرد و آموخت او را اذان یعنی الفاظ
او بنفس نفیس خود و حدیث را قصه ست حاصل وی آنکه بر آمد ابو محذوره بعد فتح بسوی حنین با نه کس از اهل مکه پس هر گاه که شنید ندا اذان را اذان گفتند
بطریق استهزا با مومنان پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیدم در ینها تاذین انسانی خوش آواز پس فرستاد کسی را بسوی ما پس اذان گفت
یک یک کس و بودم من آخر ایشان پس فرمود میکه اذان گفتم بیا و نشانید مرا در بروی خود و مسح کرد ناصیه مرا و بارک الله علیک گفت بر من سه بار
پستر فرمود برو و اذان گو نزد مسجد حرام پس گفتم ای رسول خدا بیاموز مرا تا آخر حدیث فذكر فيه الترجيع پس ذکر کرد در وی ترجیع را یعنے
در شهادتین و لفظ وی نزد ابو داؤد این ست پستر بگوئی اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
پست کنی باین آواز خود را گفته اند مراد اسماع قریب ست و حکمت در وی آنست که اول این هر دو را بتدبر و اخلاص گوید و حاصل نمی شود کمال آن مگر بخفض
صوت فرمود پستر بلند کنی آواز خود را بشهادت اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله و همین ست
آن ترجیع که جمهور علما بشرعیت وی باین حدیث صحیح رفته اند و این زیادت ست بر حدیث عبدالله بن زید و زیادت عدل مقبول ست و ابو حنیفه
و دیگران بعدم قبول آن رفته اند بحدیث عبدالله بن زید و در روایتی آمده که تعلیم کرد او را آنحضرتؐ نوزده کلمه و اقامت هفده کلمه رواه احمد والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی و این روایت حجت امام ابو حنیفه است زیرا که میگویند که این صریح ست در انکه اقامت دو دو بار ست که از نوزده چهار
کلمه ترجیع ست و دو اقامت زیاده باشد اخرجه مسلم روایت کرد این را مسلم و تمام وی در مشکوة باین لفظ ست که گفت ابی محذوره که القا کرد
بر من آنحضرتؐ اذان گفتن را بذات شریف خود پس فرمود بگوئی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر یعنی چهار بار اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله پستر باز میگردی بذکر شهادتین پس میگوئی بار دیگر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله
الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
انتهی و این چهار بار گفتن را ترجیع گویند و این سنت ست نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت ست و ظاهر مذهب او عدم ترجیع ست چنانکه مذهب
حنفیه است و در ترجیع دو دو بار شهادتین را بآواز پست میگویند و بار دیگر بآواز بلند کما تقدم و متمسک ایشان همین حدیث ست و حنفیه تاویل کنند
آنرا و میگویند که تکرار برای تعلیم ابو محذوره بود نه برای تشریع و وی اول بار پست گفت و آنحضرتؐ فرمود بار دیگر بگو و حدیث دیگر از ابو محذوره
آمده که در ان ترجیع نیست و در حدیث ابن زید نیز ترجیع نیست و در اذان بلال نیز ترجیع نیامده و در اذان ام مکتوم نیز مذکور نشده

که این روایت صحیح ست دلالت میکند برانچه مذکور شد لیکن روایت تربیع نیز صحیح ست بلا مریه واین زیادت از عدل ست وزیادت عدل مقبول
پس قائل تربیع تکبیر در اول اذان عامل ست برهر دو حدیث وخواهد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تربیع تکبیر ومخفی نیست که لفظ کلمۂ توحید
در آخر اذان واقامت مفرد ست بالاتفاق پس خارج باشد از حکم بتشفیع اذان وعلما گفته اند که حکمت در تکریر اذان وافراد اقامت آنست که اذان
برای اعلام غائبان ست پس دران حاجت تکریر ست ولهذا در وی رفع صوت مشروع گشته واینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای
اعلام حاضران ست پس حاجت نیست بتکثیر الفاظ وی ولهذا در وی خفض صوت مشروع شده وتکرار جملۂ قد قامت الصلوٰة برای آن ست
که مقصود اقامت همین کلمه است لیس بس وزاد احمد في آخره وزیاده کرد احمد در آخر حدیث ابن زید کما هو الظاهر قصة قول
بلال في اذان الفجر در اذان نماز صبح وآن این ست که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفته شد که رسول خدا نائم ست
پس بانگ زد بلال باعلای صوت خود الصلوٰة خير من النوم نماز بهتر ست از خواب گفت سعید بن المسیب پس داخل کرده شد این کلمه در تاذین
نماز صبح وعلی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر ست از لذت خواب نزدیک ارباب ذوق واصحاب شوق وممکن که از باب العسل احلی من الخل باشد انتهی
ولیکن درین زیادت انقطاع ست با وجود ثقت رجال وی وذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال واین در طبرانی ست از طریق زهری
از حفص بن عمر از بلال وآن نیز منقطع ست ورواه البیهقی فی المعرفة من هذا الوجه وروایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زهری
از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصۂ اهتمام ایشان را بچیزی که فراهم کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان وگفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در ندای نماز
صبح الصلوٰة خير من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف در تلخیص گفته اسناده ضعیف جدًّا وترمذی واحمد وابن ماجه از حدیث
عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تثویب مگو در هیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف
وانقطاع ست ونبود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب عادت خود وگفته اند که تثویب دو بار ست کما فی سنن ابی داؤد ونیست الصلوٰة خير
من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توهم میدهد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره ونیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را
بشرو صل نمود بدان روایت بلال را ولا بن خزيمة عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنة از سنت ست یعنی طریقۂ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا قال المؤذن فی الفجر که چون گوید مؤذن در بانگ بامداد حي على الفلاح وآن فوز وتقی ست یعنی بیائید
بسوی سبب وی قال گوید الصلوٰة خير من النوم ورواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من حدیث انس وصححه ابن السکن ودر روایت نسائی
الصلوٰة خير من النوم در اذان اول ست از صبح ودر وی تقیید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه
وگفته که تشریع تثویب جز این نیست که برای اذان اول فجر ست زیراکه این اذان برای بیدار ساختن نائم ست واما اذان ثانی پس برای اعلام دخول
وقت وخواندن بسوی نماز ست ولفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محذوره این ست که گفت ابو محذوره
بودم من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس میگفتم در اذان فجر اول حي على الصلوٰة حي على الفلاح الصلوٰة خير من النوم الصلوٰة خير من النوم
ابن حزم گفته اسناده صحیح انتهی من تخریج الزرکشی لاحادیث الرافعی ومثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی محذوره که وی تثویب می گفت در اذان
اول از صبح بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر سبل گفته پس نیست تثویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز واخبار بدر آمدن وقت وی
بلکه از ان الفاظ ست که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گویا این تثویب همچو الفاظ تسبیح اخیر ست که مردم درین اعصار متاخره عادت آن
گرفته اند عوض اذان اول وچون این را شناختی آسان شد بر تو آنچه خوگر آن شده اند فقها از جدال در تثویب که آیا از الفاظ اذان ست یا نه وآیا

ولیکن حاکم ادعای انقطاعش نموده واو را طریقهاست که دران ضعف ست وبالجمله تعارض نیست درمیان وی وروایت تربیع در تکبیر روایت افراد
در اقامت بسبب صحت وی پس نتوان گفت که تثنیه در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیرا که این زیادت غیر صحیح ست کما عرفت
دوم مذهب مالک ست افراد الفاظ اقامت تا آنکه قد قامت الصلوة سوم مذهب جمهور ست افراد الفاظش جز قد قامت الصلوة که مکرر گفته شود
عملا بالاحادیث الثابتة بذلک و للنسائي عن انس رضی الله عنه وابن حبان والحاکم امر النبي امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بلالا بلال را که این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغهٔ معروف برای افادهٔ این معنی ست که حدیث اول متفق علیه مرفوع ست اگرچه بصیغهٔ
مجهول وارد شده خطابی گفته اسناد تثنیهٔ اذان و افراد اقامت اصح روایات ست وبرانند اکثر علمای امصار وجاری ست بدان عمل در حرمین و حجاز
وشام ویمن و دیار مصر ونواحی عرب تا اقصای حجر از بلاد اسلام بعده بر شمر دکسانی را که قائل اند بدان از ائمهٔ اعلام در حجة الله البالغه گفته اصح طرق
اذان طریقهٔ بلال ست که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اذان دو دو بار واقامت یک یک بار می شد و قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة
مکرر گفته میشد بعده طریقهٔ ابی محذوره ست که آنحضرت خود او را تعلیم اذان فرمود و درین طریقه اذان نوزده کلمه ست واقامت هفده کلمه
ونزدم این کلمات مانند احرف قرآن ست که همه شافی وکافی ست انتهی وهمچنین در مصفی گفته کما سبق وشوکانی رح در شرح مختصر خویش افاده کرده
که الفاظ اذان ثابت شده اند باحادیث کثیره ودر بعض آن اختلاف ست بزیادت ونقصان ومقرر شده ست که عمل بر زیادت منافی مزید فیه
نیست پس هرچه بروجه صحیح ثابت ست مقبول ست همچو تربیع اذان و ترجیع شهادتین بلی اگر ادلهٔ اصل قوی تر باشند زیادت دران
وقت مطروح گردد زیرا که آنجا تعارض نیست که ارجاع بترجیح شود چنانکه بسیاری را از اهل علم درین باب و در ابواب دیگر پیش آمده بلکه جمع ممکن ست
بضم زیادت باصل واین مقدم ست بر ترجیح و واقع ست اجماع بر قبول زیادت که غیر منافی مزید فیه باشد کما تقرر فی الاصول و ادلهٔ افراد اقامت
اقوی ست از ادلهٔ تشفیع آن ولیکن تشفیع مشتمل ست بر زیادت خارجه بمخرج صالح الاعتبار پس عمل بر ادلهٔ تشفیع متعین باشد انتهی کلام
الشوکانی وچه خوش ست آنچه مقبلی در منار بعد بیان اختلاف علما در الفاظ اذان که تکبیر در اول وی دو بار ست یا چهار بار و در وی ترجیع
شهادتین ست یا خیر و بعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کرده ولفظ وی این ست که این مسئله از غرائب واقعات ست ونظیر وی
در شریعت کمتر زیرا که الفاظ اذان واقامت قلیل ومحصور ومعین اند که در هر روز وشب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند وهر سامع و
مامور ست که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید وصحابه خیر القرون بودند در غرهٔ اسلام وشدید المحافظة بر فضائل ومعهذا خوض آنها و تابعین و اختلاف
ایشان دران مذکور و ماثور نیست این همه اختلاف شدید که هست در متاخرین ست وهر یکی از فریقین تدلی بچیزی صالح فی الجمله کرده اگرچه
متفاوت بوده باشد ونیست تنافی در میان روایات بنابر عدم مانع از سنت بودن هر یکی وگفته اند که مثل وی ست الفاظ تشهد و صورت
صلوة خوف انتهی **وعن** ابي جحيفة بضم جیم وفتح حای مهمله نام وی وهب بن عبد الله ست وقیل بن مسلم السوری العامری نزول کرد
بکوفه وبود از صغار صحابه وفات کرد آنحضرت ونرسیده بود وی بحلم ولیکن سماعت دارد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم والی گردانید او را علی رضی الله
عنه بر بیت المال وحاضر شد با وی در جمله مشاهد او وفات کرد در کوفه سنه اربع وسبعین روی عنه ابن عون وجماعة من التابعین قال رأيت
بلالا يؤذن واتتبع فاه گفت ابو جحیفه دیدم بلال را که اذان میگوید وتتبع میکنم من دهن او را یعنی می نگرم بسوی دهن او بطور پیروی
کردن او ههنا راست وههنا وچپ واصبعاه وهر دو انگشت او یعنی سباحتین قاله النووی وقیل ابهاماه ووارد نشد تعیین
اصبعین در حدیث في اذنيه در هر دو گوش وی بوده اند زیرا که انگشت در گوش نهادن اجمع ست برای صوت وکسی که کر ست یا دور ست

ولكن ذكر التكبير في اوّله مرّتين فقط ولیکن ذکر کرده است مسلم تکبیر را در اول اذان دو بار فقط نه چهار بار چنانکه در حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة دو بار یعنی مکرر رواه ابوداود والنسائی والدارمی در مصفی گفته اہل حرمین و اہل شام و یمن و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک بار باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوة که جمعی آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو محذوره آمده است تثنیهٔ اقامت و آنچه معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی افراد اقامت ست والله اعلم و اما اذان پس بعض احادیث دلالت میکند بر ترجیع و بعضی بر غیر ترجیع و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن ست کلها کاف شاف و لہذا مالک متعرض بترجیع و غیر آن نشد انتہی و رواه و روایت کرده اند حدیث ابی محذوره را الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه فذكروه مربعًا پس ذکر کردند تکبیر را در اول اذان چهار بار همچو روایات حدیث عبدالله بن زید و ابن عبدالبر در استذکار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ ست از روایت ثقات از حدیث ابی محذوره و از حدیث عبدالله بن زید و ابن تیمیه در منتقی نسبت کرد ترجیع را در حدیث ابی محذوره بسوی مسلم و مصنف بسوی وی نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی مسلم و شرح وی معلوم شد که نووی گفته که در اکثر اصول وی تکبیر در اول وی یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعض طرق فارسی که مسلم راست ذکر چهار تکبیر در اول اذان آمده و از اینجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیه اعتماد بر بعض طرق نمود و از اینجا توهم نباید کرد که در میان کلام مصنف و ابن تیمیه منافات ست و ابن الاثیر در جامع بعد سیاق روایات و ذکر روایت ترجیع در اول اذان گفته و اخرج مسلم من هذه الروایات جمیعها هذه الروایة الآخرة انتهی و این صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیع در اول وی نیست کما قررناه و این زیادتی ست که واجب قبول آن کذا فی السبل گوییم قائل ست بترجیع شافعی و ابوحنیفه و احمد و جمهور علما و قائل ست بتثنیه مالک و احتجاج او باین حدیث ست و باینکه دو بار گفتن عمل اہل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول ست و عمل اہل مکه بر ترجیع ست و مکه مجمع مسلمانان ست در مواسم و جز آن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم وعن انس رضی الله عنه قال اُمر بلال گفت امر کرده شد بلال و آمر آنحضرت بود زیرا که در امور شرعیه جز وی کیست که امر کند ان یشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق ست و این مجمل را حدیث عبدالله بن زید و ابی محذوره بیان کرده که تشفیع تکبیر چهار چهار بار گفتن اوست و شفع غیر وی دو دو بار گفتن اوست و این نظر باکثر ست ورنه کلمهٔ تهلیل در آخر وی یکبار ست بالاتفاق ویوتر الاقامة و یکبار گوید اقامت را در مشکوة ست که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از رُوات این حدیث ست که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدم آنرا با ایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ایوب الا الاقامة مگر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول وی قد قامت الصلوة که این را دو بار گوید متفق علیه و مذهب امام مالک و شافعی و بعضی علما این ست که کلمات اذان را دو بار گویند و اقامت را یکبار و در مذهب ابوحنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار ست و احادیث نیز درین وارد ست و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دوگان بود و بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از بر آمدن اقامت را یگان یگان ساخته اند ولم یذکر مسلم الاستثناء و ذکر نکرد مسلم استثنا را یعنی قول او را الا الاقامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است و در روی استثنا مذکور نیست و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند انتهی در سبل گفته علما را درین مسئله سه قول ست یکی تثنیه تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو دو بار میگفت اذان و اقامت را رواه عبدالرزاق والدارقطنی والطحاوی

نماز طلبي اذان واقامت ونحوه ومانند حديث جابر بن سمره است في المتفق عليه در حديث بخاري ومسلم عن از حديث ابن عباس
رضي الله عنه ولفظ وي نزد بخاري از وي واز جابر بن عبد الله اين ست كه گفتند اين هر دو نبود يعني در زمان آنحضرت صلي الله عليه وسلم كه اذان
گفته ميشد نه براي يوم الفطر ونه يوم الاضحى وغيره وجز ابن عباس از ديگر صحابه كما سبق وبعضي گفته اند كه در عيد عوض اقامت الصلوة جامعة
گويند در سبل گفته وارد نشده سنت بدان در عيدين ودر هدي نبوي گفته آنحضرت چون بمصلي ميرسيد شروع در نماز عيد ميكرد بغير اذان واقامت
ونبود قول الصلوة جامعة وسنت آنست كه هيچ يكي از ينها نكند واز ينجا شناخته شد كه انچه در شرح گفته كه مستحب ست در دعا گفتن الصلوة جامعة جز در
نماز عيد وانچه دران اذان مشروع نيست مثل جنازه غير صحيح ست زيرا كه نيست دليل بر استحباب واگر مستحب مي بود آنحضرت صلي الله عليه وسلم وخلفاي
راشدين بعد از وي هرگز ترك نمي كردند آري در نماز كسوف ثابت ست نه در غير وي زيرا كه هر چه سببي در عصر وي صلي الله عليه وسلم يافته شد
ومعهذا آنحضرت آنرا نكرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلي الله عليه وسلم بدعت ست پس صحيح نيست اثبات آن بقياس وغيره انتهى وعن
ابي قتادة الحارث بن ربعي الانصاري رضي الله عنه في الحديث الطويل در حديث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح واين
هنگام رجوع از غزوه خيبر بود ابن عبد البر گفته وهو الاصح ثم اذن بلال پس اذان داد بلال بحكم آنحضرت صلي الله عليه وسلم چنانكه در سنن ابو داود ست
ثم امر بلالا ان ينادي بالصلوة فنودي بها فصلي رسول الله صلي الله عليه وسلم ما كان يصنع كل يوم پس نماز گذارد آنحضرت
چنانكه بود كه ميكرد هر روز ودر ينجا دلالت ست بر شرعيت تاذين براي نماز فائته بنوم وملحق ست بدان منسيه زيرا كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم هر دو را
در يك حكم جمع كرده حيث قال من نام عن صلاة او نسيها الحديث ونزد مسلم ست از حديث ابو هريره كه امر كرد آنحضرت بلال را با قامت وذكر نكرد اذان را
وچون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود با قامت وذكر نكرد اذان را كما في حديث ابي سعيد عند الشافعي واين معارض روايت
ابي قتاده نيست زيرا كه آن مثبت ست ودر خبر ابي هريره وابي سعيد ذكر اذان نيست نه نفيا ونه اثباتا پس درينجا معارضه نباشد چه عدم ذكر معاض
ذكر نيست ودر مصفي گفته بالجمله اقامت مؤكد تر ست واذان نيز در حق فائته بدعت نيست والله اعلم رواه مسلم شيخ در ترجمه گفته ظاهر
اين حديث آنست كه اذان در نماز قضا نيست ومذهب شافعيه اين ست در يك قول وقولي ديگر از وي آنست كه نه اذان ست ونه اقامت ودر
هدايه گفته كه آنحضرت قضا كرد فجر را در غداه ليلة التعريس باذان واقامت وشيخ ابن الهمام احاديث درين معني از مسلم وابي داود وجز ايشان واز
موطا آورده وگفته وانچه از مسلم درين قصه آمده كه امر كرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حديث ندارد وچگونه منافي باشد وحال انكه بصحت رسيده
كه باذان واقامت هر دو گذارده انتهى وآنكه ميگويند كه اذان مشروع است براي اعلام ست بدخول وقت وخواندن باجتماع ودر فائت هيچ ازين دو امر
احتياج نه جوابش آنست كه اذان مشروع براي اعلام ست واز براي تحصيل ثواب بذكر اين كلمات ولهذا افضل آنست كه منفرد اذان واقامت
گويد انتهى وبالجمله ابو حنيفه رح قائل ست بآنكه اذان واقامت هر دو براي نماز قضا سنت ست وهمين ست قول قديم شافعي رح وآله وسلم راست
عن از حديث جابر ان النبي صلي الله عليه وسلم اتى المزدلفة بدرستيكه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت انصراف از عرفات فصلي
المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب وعشا را يعني جمع كرد ميان هر دو باذان واحد واقامتين بيك اذان ودو اقامت
يعني چنانكه ظهر وعصر را بعرفات گذارده بود واين مذهب شافعي وزفر وبعضي ديگر از ائمه است ونزد ابو حنيفه وبروايتي از امام احمد وبسياري
از علما بيك اذان ويك اقامت زيرا كه عشا درينجا در وقت خود ست پس احتياج با قامت جدا واعلام نباشد وعصر در عرفات در غير وقت خود
بود پس محتاج بود بزيادت اعلام ونزد بخاري ست از حديث ابن مسعود كه نماز گذارد وي يعني در مزدلفه مغرب را باذان واقامت وعشا را باذان

از اذانِ وی بدیدن انگشت در گوش استدلال میکند بر تاذین و بجای انمله اصبع اطلاق کردن مجاز ست رواه احمد والترمذي وصححه ولابن ماجة من حديث ابي جحيفة ايضا وجعل اصبعيه في اذنيه و کرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود و هم روی ست از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود و فرمود این بلند گرداننده تر ست آواز ترا در مصفی گفته جمهور اہل علم مستحب داشته اند بلند کردن آواز را بابانگ و شافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار جماعت خوانده باشند والحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون ست اذان لیکن آواز بلند نکند ولابي داؤد من حديثه ايضا لوى عنقه لما بلغ بپیچید بلال گردن خود را چون رسید باین قول حي على الصلوة يمينا وشمالا بجانب راست و چپ و این بیان قول اوست ههنا وههنا ولم يستدر و برنگردید و دور نکرد بتمام بدنِ خود و درینجا دلالت ست بر آدابِ مؤذن که آن التفات ست بسوی یمین و شمال و محلِ آن حي على الصلوة ست چنانکه ابوداؤد ذکر کرده و صریح تر از ان حدیث مسلم ست باین لفظ فجعلت اتتبع فاه ههنا وههنا يمينا وشمالا يقول حي على الصلوة حي على الفلاح و ازین حدیث معلوم شد که محل التفات حیعلتین ست و ابن خزیمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله حي على الصلوة حي على الفلاح بفمه لا ببدنه كله و گفته ممکن ست انحراف بفم بانحراف وجه پس تر روایت کرد از طریق وکیع باین لفظ فجعل يقول في اذانه هكذا وحرف راسه يمينا وشمالا و اما روایت استدارت بلال در اذان پس غیر صحیح ست و همچنین روایت امر کردن آنحضرت بلال را بگردانیدن انگشت در گوش ضعیف ست و قدمر و مروی ست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اسماع اہل هر دو جهت و علما گفته اند که فائدهٔ التفات دو چیز ست یکی بلند تر شدنِ آواز دیگر آنکه علامت مؤذن ست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذن ست و این در اذان ست و اما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاوزاعي واصله في الصحيحين و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست و لفظ مسلم گذشت **وعن** ابي محذورة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان بدرستیکه آنحضرت خوش آمد او را آواز وی پس بیاموخت او را اذان گفتن و دروی دلالت ست بر انکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را دلبستگی باذان او دست بهم دهد و گذشت قصهٔ ابو محذوره و استحسان آنحضرت صوت او را و امر فرمودن باذان در مکه رواه ابن خزيمة وصححه ورواه الدارمي وابو الشيخ وغير واحد من حديثه في قصة و در روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرت بدرستیکه شنیدم درین کسان تاذین انسانی حسن الصوت وصححه ابن السكن **وعن** جابر بن سمرة العامري کنیت او ابو عبدالله ست خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص بود نزول کرد بکوفه و مرد آنجا در ۷۴ سنه روی عنه جابر وغيره رضي الله عنه قال صليت مع النبي گفت جابر گزاردم با رسول خدا صلى الله عليه وسلم العيدين غير مرة نماز عید فطر و عید قربان جز یکبار و مرتین و دو بار بلکه بارها بغير اذان ولا اقامة بی اذان و بی اقامت و این حدیث دلیل ست بر انکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان و نه اقامت وهو كالاجماع و مرویست خلاف این از ابن الزبیر و معاویه و عمر بن عبدالعزیز بقیاس عیدین بر جمعه و این قیاس غیر صحیح ست بلکه کردنِ آن بدعت ست ماثور نشد از آنحضرت و نه از خلفای وی و گفت ترمذی و درین باب ست از جابر بن عبدالله و ابن عباس و حدیث جابر بن سمره حدیث حسن ست و برین ست عمل نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین و نه برای هیچ یکی از نوافل انتهى رواه مسلم و هم نزد وی ست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبدالله که نیست اذان مر نماز را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی و گفت امام مالک در موطا شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز و نزد نسائی ست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگزارد

جائز ست اکل وشرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه وفي اخره ادراج ودر آخر این حدیث ادراج ست یعنی کلام راوی ست
نه کلام آنحضرت وهو قوله وکان رجل اعمی الخ قاله ابوبکر الخطیب فی کتابه الفصل للوصل المدرج فی النقل ولفظ بخاری این ست قال وکان رجلا
اعمی بزیادة لفظ قال وگفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری ست وبعضے از قول سالم داشته اند **وعن ابن عمر** رضي الله عنه ان
بلالا اذن قبل الفجر بدرستیکه بلال اذان داد پیش از فجر واین تاذین وی پیش از ان بود که ابن ام مکتوم مامور باذان گردد چنانکه بر گردانیدن
آنحضرت اورا بران دال ست فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان يرجع پس حکم کرد اورا رسول خدا اینکه بر گردد وينادي وندا کند
که الا ان العبد نام آگاه باشید که بنده بخفت ودر معالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه ست یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند
غلانی از حاجت خود بخفت یعنی غفلت ورزید وبحاجت خود قیام نکرد دوم آنکه عود کرد بخواب بنابر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند
واز نوم وسکون خود منزعج نگردند واشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اذان بشب میگفت ورفته اند بجواز آن مالک واسحق واوزاعی وشافعی واحمد وابو یوسف اول قائل بقول ابو حنیفه بود وگفت
که نیست جائز قبل دخول فجر بعده رجوع کرد وگفت اذان قبل طلوع فجر لاباس به ست بنابر اتباع این حدیث ورفته اند بعض اصحاب حدیث بجواز
آن وقت بودن دو مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود وچون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنابرین محتمل ست
که بود مسجد آنحضرت را وقت نهی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعده اورا مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابوداؤد
والترمذي وضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی هذا حدیث لم یروه عن ایوب الا حماد بن سلمة منذری گفت ترمذی گوید هذا حدیث غیر محفوظ
یعنی سمع او خطاست وصواب وقف اوست بر ابن عمر وواقع شد اورا این ماجرا با مؤذن خودش وگفت بیهقی اذان برای صبح بشب ثابت ست
نزدیک اهل علم بحدیث وحمل کرده اند آنرا حنفیه بر ندا برای غیر نماز واحتجاج کرده اند برای منع بروایت ابوداؤد از ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
غیر محفوظ ست وخطا کرده ست در وی حماد بن سلمه انتهی ومتابع شده ست اورا سعید بن زربی از ایوب ووی ضعیف ست ومعروف از نافع از ابن عمر ست
که بود اورا مؤذن که گفته میشد اورا مسروح گفت ابوداؤد هو اصح ورواه الدارقطني من طریق ابی یوسف القاضي عن سعید عن قتادة عن انس
گفت دارقطنی متفرد ست بدان ابو یوسف ومرسل کرد اورا غیر وی ومرسل اصح ست وروی ابوداؤد عن شداد بن عیاض عن بلال ولفظ وی
این ست که گفت اورا آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود ترا فجر کذا فی التلخیص ودر سبل گفته استدلال کرد بحدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع نیست
اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقاوم حدیث متفق علیه شیخین نتواند شد واگر ثابت شود که این حدیث صحیح ست تاویل وی آن باشد
که این قبل شرعیت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال ست که عبدالله بن زید بروی القای الفاظ اذان بامر آنحضرت کرده بعده
ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته شد همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنابر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعده چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان
می گفت **وعن ابي سعيد الخدري** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم النداء
فقولوا مثل ما يقول المؤذن چون شنیدید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت وجز آن اگرچه
جنب یا حائض باشید مگر وقت جماع ووقت تخلی بنابر کراهت ذکر درین هر دو حال وچون سامع در نماز باشد در وی اقوال ست اقرب آنها این ست
که دیر کند در اجابت تا خروج از نماز وامر دلالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع نه بر کسی که مؤذن را بر مناره دیده وآواز وی نشنیده یا کر بود ودر
وجوب اجابت اختلاف ست نزد ابو حنیفه واهل ظاهر واجب ونزد جمهور غیر واجب واستدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم

واقامت گفت و دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث ست و لہ و مر مسلم راست عن از حدیث عبد اللہ بن عمر
رضی اللہ عنہ جمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم بین المغرب والعشاء باقامة واحدة فراہم کرد آنحضرت درمیان نماز مغرب
وعشا در مزدلفہ بیک اقامت وظاہر وی آنست کہ اذان در ہر دو نبود واین موافق مذہب حنفیہ است وترمذی گفتہ حدیث ابن عمر حسن صحیح ست
وزاد ابوداؤد لکل صلوة وزیادہ کرد ابوداؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود کہ برای ہر نماز اقامت گفت در سبل گفتہ پس روایت مسلم مقید
باشد باین روایت ابوداؤد انتہی وفی روایة لہ ای لابی داؤد عن ابن عمر ولم ینادفی واحدة منہما وندا کردہ نشد در ہیچ یکی از آن ہر دو
یعنی مغرب وعشا واین صریح ست در نفی اذان در سبل گفتہ روایات متعارض ست درینجا جابر یک اذان و دو اقامت ثابت کردہ وابن عمر دو اقامت
با نفی اذان وابن مسعود یک اذان و دو اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمائیم وشارح گفتہ خبر جابر مقدم ست زیرا کہ مثبت
اذان ست بر خبر ابن عمر کہ نافی اذان ست ولیکن ما میگوئیم کہ خبر ابن مسعود مقدم ست زیرا کہ اکثر ست اثباتا انتہی عن ابن عمر وعایشة
رضی اللہ عنہما قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان بلالا یؤذن بلیل بدرستیکہ بلال اذان میدہد بشب تا مردم
پیش از وقت بغسل واستنجا ووضو مستعد ومتہیا شوند واز روایت بخاری ثابت شد کہ مراد بشب قبیل صبح ست زیرا کہ در وی ست کہ نبود میان آن
ہر دو یعنی اذان واقامت مگر آنکہ بالا رود و فرود آید ولفظ طحاوی این ست مگر آنکہ صعود کند این را ونزول کند برین واز اینجا معلوم شد کہ برای نماز
بامداد در شب پیش از صبح اذان گفتن درست ست چنانکہ مذہب امام ابو یوسف وامام شافعی نیز ہمین ست و وجہ شرعیت این اذان خود آنحضرت
بیان کرد لیوقظ نائمکم رواہ الجماعة الا الترمذی وقائم کسی ست کہ نماز شب میگذارد ورجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان ست
در سبل السلام گفتہ این اذان ہمچو تسبیح آخر ست کہ درین اعصار میکنند غایتش آنکہ بالفاظ اذان ست واین مثل اذانی ست کہ عثمان رض روز جمعہ
احداث کردہ ودر موضع زوراء برای اجتماع مردم جہت نماز گفتہ می شد ونداء ان بالفاظ اذان مشروع میکردند بعدہ مردم تسبیح بآیت وصلوة
بر آنحضرت مقرر کردند ودر مسئلہ خلاف ست واستدلال ست برای مانع ومجیز والتفات نمیکنند بسوی وی ہر کہ ہمت او عمل کردن ست بر ماثور
ثابت انتہی فکلوا واشربوا پس بخورید وبنوشید در تسحر رمضان ای روزہ داران حتی ینادی ابن ام مکتوم تا آنکہ اذان دہد
پسر ام مکتوم کہ صحابی مشہور ست ووی نیز مؤذن بود ودر وی اباحت اکل وشرب ست تا اذان او واز اینجا معلوم شد کہ آنحضرت را دو مؤذن بود
کہ یکی پیش از فجر اذان میداد ودیگری بعد از فجر وغالبا این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد ودیگر برای نماز گذاردن واز اینجا شافعیہ
گفتہ اند کہ یک مسجد را دو مؤذن باید گرفت کہ یکی بعد دیگری اذان گوید ودو اذان برای صبح سنت ست یکی پیش از فجر در نصف آخر از شب ودیگر
بعد از فجر در اول وقت واما دو اذان غیر آن پس قومی آن را منع کردہ وگفتہ کہ اول محدث از بنی امیہ اند وگفتہ مکروہ نیست مگر آنکہ تشویشی حاصل شود گوئیم
درین ماخذ نظر ست زیرا کہ اذان بلال برای نماز فرض نبود کما عرفت بلکہ مؤذن آن واحد بود وہو ابن ام مکتوم وچون وی اعمی بود پس ثابت شد کہ تقلید
مؤذن اعمی وبصیر ہر دو جائز ست واکل وشرب با شک در طلوع فجر نیز جائز ست چہ اصل بقای لیل ست ونیز در وی دلالت ست بر جواز اعتماد
بر صوت در روایت وقتی کہ او را شناختہ باشد اگرچہ بچشم نہ بیند وکان وبود ابن ام مکتوم رجلا اعمی مردی نابینا ودرینجا دلالت ست بر
جواز ذکر عاہت مرد بقصد تعریف ونحوہ وبر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی کہ مشہور باشد بآن ونام وی عمرو بود لا ینادی حتی
یقال لہ اصبحت اصبحت ندا نمی داد تا آنکہ گفتہ میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد در بعض شروح گفتہ اند این تاویل
برای آنست کہ اکل وشرب تا ندای وی جائز داشتند وچون وی ندا بعد از صبح گوید اکل وشرب تا آن وقت چگونہ جائز باشد انتہی گوئیم ونزد جماعتی

و ابوداؤد از بعض اصحاب آنحضرتؐ آورده که شروع کرد بلال در اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوٰۃ آنحضرتؐ فرمود اقامها الله وادامها و در
سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتهی گویم در روایتی زیاده کرده وجعلنی من صالحی اہلها مصنف در تلخیص گفت اما هر دو کلمهٔ اقامت پس ابوداؤد آنرا
از حدیث ابوامامه آورده و آن ضعیف ست و زیادتی که در دست لا اصل لها ست وهمچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوٰۃ خیر من النوم
انتهی اما بجواب شهادتین انا انا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت قولی نیست
وعن ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهور ست عامل آنحضرتؐ بود بر طائف وهمچنان بود تا خلافت ابوبکر
صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین در جبل گفته بود از وافدین بر آنحضرتؐ در وفد ثقیف
و اصغر ایشان در سن که سبع و عشرون سنه و چون وفات کرد آنحضرتؐ قبیلهٔ ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام
پس نباشید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرتد شدن و مرد وی در سنه پنجاه و یک هجری در بصره روی عنه جماعة من التابعین انه قال
یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم
پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و درینجا دلالت ست بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده است در ادعیه که
وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَامًا و نیست این از باب طلب ریاست مکروهه چه آن ریاستی ست که متعلق باشد بدنیا که نیست طالب وی مستحق عطا و اعانت
واقتد باضعفهم واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرارت و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان
برنتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانه اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت و در لفظی این است
مگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعیه گویند اخذ اجرت جائز ست مع الکراهة و نزد حنفیه حرام دلیل حرمت همین حدیث ست ولیکن مخفی نیست
که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز ست بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بر ملازمت مکان ولیکن دلیلی مساعد
او نیست اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وحسنه الترمذی وصححه الحاکم **وعن** مالک
بن الحویرث اللیثی کنیت او ابو سلیمان ست آمد و اقامت کرد نزد آنحضرتؐ بست شب و نزول کرد در بصره و مات سنة اربع وتسعین فی
عهد عبد الملک روی عنه ابنه عبد الله و ابو قلابة قال قال لنا النبی صلی الله علیه وسلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرتؐ بگذارید نماز را چنانکه
دیدید مرا که میگذارم اذا حضرت الصلوٰۃ فلیؤذن لکم احدکم چون در آمد وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پس باید که امامت
کند شما را بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصر ست از حدیث طویل نزد بخاری که با لفاظ ست و مصنف پارهٔ اذان که بموضع مراد تعلق داشت
و دلالت میکرد بر حث علی الاذان و ایجاب امر بدان آورد و باقی را ترک داد اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی
و ابن ماجة **وعن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لبلال بدرستیکه آنحضرتؐ فرمود بلال را
اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آهسته و نرم و فرو رشته گو و شتابی مکن ترسل بمعنی تانی ست و در جبل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را
و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت مکن در میان کلمات بلکه تیز گو حدر بمعنی اسراع ست
واحدر بضم دال و کسر آن واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله و بگردان میان اذان خود و اقامت خود
مقدار آنچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب ست بر آنکه مفعول فعل محذوف ست ای اقرأ الحدیث
او اتم او نحوه و جائز ست رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جائی می آرند که استیفای لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

مؤذن را پس فرمود علی الفطرة و چون شهادت گفت فرمود خرجت من النار اخرجه مسلم پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرت انچه مؤذن گفت و چون نگفت دلالت کرد برانکه امر درین حدیث ابی سعید برای استحباب ست و تعقب کرده اند این استدلال را بانکه نیست در کلام راوی چیزی که دلالت کند برانکه آنحضرت مثل ما قال المؤذن نگفت پس جائزست که آنحضرت گفته باشد ولیکن راوی آنرا ذکر نکرده اکتفاء بالعادة و نقل الزائد و در قول وی که بگویید مثل انچه مؤذن میگوید دلیل ست برانکه اتباع کند سامع مؤذن را در هر کلمه و بگوید همچنانکه مؤذن میگوید و روایت کرد ام سلمه که میگفت آنحضرت چنانکه مؤذن میگوید تا آنکه ساکت می شد اخرجه النسائی و در حدیث عمرست نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر بگوید مؤذن اشهد ان لا اله الا الله گوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا الله پستر بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله پستر گفت مؤذن حی علی الصلوة گفت یکی از شما لا حول ولا قوة الا بالله پستر گفت مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لا حول ولا قوة الا بالله پستر گفت الله اکبر الله اکبر گفت یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر گفت لا اله الا الله گفت یکی از شما لا اله الا الله از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص در می آید بهشت را انتهی پس اگر سامع جواب نداد مؤذن را تا آنکه فارغ شد وی از اذان مستحب ست او را تدارک آن اگر فصل دراز نبوده است و ظاهر قول وی اذا سمعتم النداء آنست که جواب هر مؤذن گوید بعد اذان اول و اجابت اول افضل ست و گفته اند مگر اذان قبل فجر و اذان قبل جمعه گویم اذان قبل فجر را آنحضرت اذان نامیده فی قوله ان بلالا یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابو سعید و آذان قبل حضور جمعه محدث ست بعد وفات آنحضرت و نیست مراد بمماثلت بلند کردن سامع آواز خود را مثل مؤذن زیرا که رفع وی صوت خود را برای اعلام ست بخلاف مجیب و همچنین کافی نیست گذرانیدن اجابت در خاطر زیرا که آن گفتن نیست متفق علیه و گفت مصنف در تلخیص اخرجه الستة ورواه الترمذی وابن حبان والحاكم من حديث ابی هريرة و للبخاری و مر بخاری راست عن از حدیث معاویة مثله مانند حدیث ابی سعید که بگوید سامع مثل گفتن مؤذن همه الفاظ اذان مگر در حیعلتین و لمسلم عن عمر و مسلم راست از حدیث عمر و لبزار عن ابی رافع في فضل القول كما يقول المؤذن كلمة كلمة در فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن هر هر کلمه را زیرا که در آخر حدیث آمده اذا قال السامع ذلک من قلبه دخل الجنة و مصنف در ینجا لفظ حدیث نیاورده بلکه روایت بالمعنی کرده سوی الحیعلتین حی علی الصلوة و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سامع لا حول ولا قوة الا بالله در جواب آن و حول بمعنی حرکت ست یعنی نیست حرکت و نه استطاعت مگر بمشیت خدا و گفته اند نیست حول در دفع شر و نه قوت در تحصیل خیر مگر بخدا و گفته اند نیست حول از معصیت خدا مگر بعصمت وی و نیست قوت بر طاعت مگر بمعونت وی و حکی هذا مرفوعا عن ابن مسعود و این گفتن محتمل ست که چهار بار گوید یا یکبار نزد اول حیعله و در اجابت حیعلتین همین کلمه آمده و انچه بعضی میگویند ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن بی اصل ست شوکانی گفته اختیار کرده اند بعض علما جمع نزد حیعلتین میان متابعت مؤذن و حوقله و این جمع حسن ست اگرچه متعین نباشد انتهی شیخ در ترجمه زیاده کرده که جمع در میان حیعله و حوقله روایت ست از حنابله انتهی گویم در بعض احادیث صحیحه هم وارد شده که بگوید انچه بگوید مؤذن بی ذکر حوقله و حیعلتین و ظاهرش اقتصارست بر حیعله ولیکن در سفر السعادت گفته حدیثی در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله انتهی در سبل گفته که این حدیث مقیدست مر اطلاق حدیث ابی سعید را که در وی این ست که بگوید مانند انچه مؤذن میگوید یعنی در ما عدای حیعله و گفته اند که جمع کند در میان حیعله و حوقله عملا بالحدیثین و همین ست طریقه معروفه از حمل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فهو اولی بالاتباع و آختلاف ست در انکه جواب ترجیع و تثویب هم یا نه گفته اند در جواب تثویب صدقت و بررت گوید و این استحسان قائل اوست ورنه درین باب سنتی که بران اعتماد توان کرد موجود نیست

وجہ ضعف وے بیان کرد آنرا ابوداؤد بلکہ سکوت کرد ولیکن چنانچہ النووی انتہی کہ ذکر کردہ بیہقی کہ در سند و متن وی اضطراب ست والایلجانی
گفت در اسنادش مقال ست و درین وقت استدلال بآن ناتمام ست آری اصل آنست کہ مقیم غیر مؤذن باشد و حدیث تقویت این اصل میکند انتہی
گوییم در سندش محمد بن عمرو ست و وی ضعیف ست اختلاف کردہ اند بروی گویند راوی ست از محمد بن عبد اللہ و قیل عبد اللہ بن محمد ابن عبد البر
گفتہ اسنادش حسن ست از حدیث افریقی و بقیہ کلام درین حدیث در تلخیص مذکورست صاحب سبل گر مراجعت بآن نکردہ کہ چنین گفتہ واللہ اعلم

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن املك بالاذان مؤذن
مالک ترست باذان یعنی وقت آن موکول ست بسوی وی چہ وی امین ست بران والامام املك بالاقامة و امام مالک ترست
باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد اللہ بن عدي الجرجاني معروف
بابن القصار صاحب کتاب کامل در جرح و تعدیل یکی از اعلام این علم شریف بود در سنہ سبع و سبعین و مائتین متولد شد و بر خلقی بسیار سماعت حدیث کرد
و از وی امتہا سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقۃ علی لحن فیہ و حمزہ سہمی فرمود کان حافظا متقنا لم یکن فی زمانہ احد مثلہ خلیلی گفت کان عدیم
النظیر جلالۃ و حفظا حافظ عبد اللہ بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقی بن نافع وفات وی در جمادی الآخرہ سنہ خمس و ستین و ثلث مائۃ بودہ
رحمہ اللہ تعالی وضعفه و گفت ضعیف ست زیراکہ روایت آن در ترجمہ شریک قاضی کردہ و شریک متفردست بوی و گفت بیہقی لیس بمحفوظ
و رواہ ابو الشیخ و در وی نیز ضعف ست زیراکہ از طریق ابی الجوزاء عن ابن عمر ست و در وی معارک بن عباد ست و او ضعیف ست و رواہ البیہقی
عن علی موقوفا کما قال وللبیهقي نحوه عن علي بن ابي طالب عليه السلام من قوله یعنی موقوف و در بخاری ست کہ چون اقامت
گفتہ شود برای نماز پس برخیزید تا آنکہ ببینید مرا و در وی دلالت ست بر آنکہ اقامت گوید مقیم اگرچہ امام حاضر نباشد و درین صورت اقامت
وی موقوف بر اذن امام نخواہد بود و لیکن وارد شدہ کہ بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمدہ اعلام بنماز میکرد و این ایذان بعد اذان گویا استیذان
در اقامت بود و مصنف گفتہ حدیث بخاری معارض حدیث مسلم ست از جابر بن سمرہ کہ بلال اقامت نمی گفت تا آنکہ بیرون آید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و جمع میان ہر دو باین وجہ ست کہ بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند و چون او را می دید شروع میکرد در اقامت پیش از آنکہ مردم دیگر
آنحضرت را ببینند پستر چون مردم میدیدند برای نماز بر میخاستند انتہی و اما تعیین وقت قیام مؤتمین بسوی نماز پس امام مالک در مؤطا گفتہ
نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدی محدود مگر آنکہ می بینم بر طاقت مردم چہ در ایشان اند ثقیل و خفیف و مذہب اکثر آنست کہ اگر امام
در مسجد باشد نہ برخیزند تا آنکہ فارغ شود مقیم از اقامت و مروی ست از انس کہ می ایستاد چون میگفت مؤذن قد قامت الصلوۃ رواہ ابن المنذر
و غیرہ و از ابن المسیب آمدہ کہ چون گفت مؤذن اللہ اکبر واجب شد قیام و چون گفت حی علی الصلوۃ برابر کردہ شود صفوف و چون گفت
لا الہ الا اللہ تکبیر گوید امام در سبل گفتہ و لیکن این رای اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری **وعن** انس بن مالک رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کردہ نمی شود دعا در میان
اذان و اقامت ظاہر عبارت این حدیث عام ترست ازینکہ متصل باذان گوید یا بفاصلہ و بہتر آنست کہ متصل گوید کہ موافق گردد بحدیث دیگر
کہ در وی قید عند النداء است و آن حدیث سہل بن سعد ست کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو چیزست کہ رد کردہ نمی شود
یا کم رد کردہ میشود یکی دعا نزد اذان دیگر دعا نزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی کہ بچسپند بعض ایشان با بعض و در یک روایت گفتہ
و در روایتی نزد باس و زیر باران آمدہ رواہ ابو داؤد والدارمی لیکن دارمی ذکر تحت المطر نکردہ و ظاہر آنست کہ زیر باران باشد و باران بر وی

الآية والبيت و مصنف این حدیث را استیفا نکرده و تمام وی این ست و تا آنکه فارغ شود آب نوشنده از نوشیدن خود و آنکه محتاج ست ببول
و غائط چون در آید در آب خانه برای قضای حاجت خود و برنخیزید برای نماز بمجرد تکبیر آوردن تا ببینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه در حدیث مذکور ست
که چون حی علی الصلوة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد رواه الترمذي وضعفه گفت نمی شناسم این حدیث را
مگر از حدیث عبد المنعم بن نعیم و اسناد وی مجهول ست انتهی و حاکم نیز آنرا روایت کرده و او را شواهد ست از حدیث ابو هریره و حدیث سلمان اخرجه
ابو الشیخ و از حدیث أبی بن کعب اخرجه عبد الله بن احمد و کلها واهية و لیکن تقویت وی میکند معنی مشروع له زیرا که ندا برای غیر حاضرین ست تا نماز را
حاضر شوند پس لابد ست از تقدیر یعنی یتسع للتاهب للصلوة و حضورها و الا فائدهٔ ندا ضائع ست و بخاری برای آن ترجمه کرده و گفته باب کم
بين الاذان والاقامة و لیکن تقدیر آن ثابت نکرده ابن بطال گفته این را حدی معین نیست جز تمکن وقت دخول و اجتماع مصلین و در حدیث دلیل ست
بر شرعیت ترسل در اذان زیرا که غرض از اذان اعلام بعیدست و آن در ترسل زیاده تر حاصل ست چه ابلغ ست در اعلام بخلاف اقامت که مقصود
از آن صرف اعلام حاضرین ست پس مناسب وی اسراع ست تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند وله و هم ترمذی راست عن از حدیث
ابي هريرة رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يؤذن الا متوضئ فرمود اذان نگوید مگر با وضو وضعفه
ايضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زهری از ابو هریره است و آن منقطع ست و راوی از زهری ضعیف ست، و رواه ايضا
من رواية يونس عن الزهري عنه مرفوعا و هذا اصح و روایت کرده است آنرا ابو الشیخ در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل ست
بنماز پس اذان ندهد یکی از شما مگر آنکه وی طاهر ست و این دلیل ست بر اشتراط طهارت برای اذان از حدث اصغر و از حدث اکبر پس اذان
جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح ست عملا بهذا الحديث كذا في الشرح گوییم چون حدیث دال باشد بر شرطیت متوضی بودن مؤذن پس هیچ وجه نیست
برای تفرقه میان هر دو حدث و استدلال بصحت اذان محدث بحدث اصغر بقیاس بر جواز قراءت قرآن قیاسی ست در برابر نص لا يعمل به عندهم
في الاصول و رفته اند احمد و دیگران بعدم صحت وی عملا بهذا الحديث و آنچه درین حدیث مذکور شده تصحیح کرده است ترمذی وقف او را بر ابو هریره
و اما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند برای وی و گفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولا يخفى ما فيه
و قومی گفته جائز ست بلا وضو اگرچه مکروه باشد و دیگران گفتند بلا کراهت جائز ست وله و ترمذی راست عن زياد بن الحارث
الصدائي بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی ست بیعت کرد با آنحضرت و اذان گفت پیش وی معدود ست در بصریین قال
گفت زیاد امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه اذان گو در نماز بامداد پس اذان گفتم پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بدرستیکه برادر صدا یعنی زیاد صدائی اذان گفته است ومن اذن فهو يقيم و هر که اذان گوید پس
همان کس اقامت گوید و درینجا دلیل ست بر آنکه اقامت حق مؤذن ست پس صحیح نباشد از غیر وی و حنفیه و غیر هم گویند کافی ست اقامت
غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بران وضعفه ايضا و ترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده و گفته شناخته نمی شود مگر از حدیث عبد الرحمن
بن زياد بن انعم الافريقي و قد ضعفه القطان و غيره و گفت بخاری هو مقارب الحديث و ضعفه ابو حاتم و ابن حبان و گفت ترمذی و عمل برین ست
نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید و رواه ابو داود و ابن ماجة ايضا مطولا ولابي داود في حديث عبد الله
بن زيد بن عبد ربه انه قال وی گفت انا رايته من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان و انا كنت اريده قال فاقم انت
و من میخواستم آنرا پس فرمود آنحضرت اقامت گو تو و فيه ضعف و در وی نیز ضعف ست در سبل گفته متعرض نشد شارح رح ببیان

رضای اوست بخواهد آنروز معلوم شود که مقام محمدی چیست و صدر و سلطان آن مجلس و معرکه کیست **شعر** در مقامی که صدارت به بزرگان بخشند *
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی * **الذي وعدته** آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول خود که در قرآن مجید ست عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ
رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ولفظ بخاری در صحیح این ست اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة آت محمدا الوسيلة والفضيلة وابعثه
مقاما محمودا الذي وعدته انتهى وزیاده کرد غیروی انک لا تخلف الميعاد **حلت له شفاعتي يوم القيامة** هر که این دعا را بخواند بعد از اذان
فرود می آید او را شفاعت من روز قیامت و مستحق میگردد آنرا اگرچه از همه امم گناهگاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات
امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و بشفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله تعالی
امثال این بشارات را کنایه از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص بمومنان ست پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت
بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتي این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا **اخرجه الاربعة** یعنی ابوداود و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه و بخاری نیز کما تقدم و در سبل السلام این حدیث را نگرفته مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد والله اعلم

باب شروط الصلوة

شروط جمع شرط ست و آن در لغت بمعنی علامت ست و منه قوله تعالى فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا ای علامات الساعة و در لسان فقها چیزی ست
که لازم آید از عدم وی عدم مشروط **وعن علي بن طلق** گذشت طلق بن علي در نواقض وضو ابن عبد البر گفته گمان میکنم او را والد طلق
بن علي حنفي و سیل کرده اند احمد و بخاری بسوی اینکه علي بن طلق و طلق بن علي نام ذات واحد ست کذا في السبل ولیکن ترمذی گوید بخاری گفت
نمیدانم مر علي بن طلق را غیر این حدیث واحد و نمی شناسم این را از حدیث طلق بن علي گویا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر ست و گفت ابو عبید گمان
میکنم او را ابو الد طلق کما تقدم و بالجملہ طلق بفتح طا و سکون لام ست **قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم** گفت علي فرمود آنحضرت
اذا فسى احدكم في الصلوة چون بگوزد یکی از شما در نماز به برآمدن بادی از مقعد او **فلينصرف وليتوضأ** پس باید که برگردد
از نماز و وضو کند **وليعد الصلوة** و باید که اعاده کند نماز را این حدیث دلیل ست بر آنکه فسا ناقض وضوست و این مجمع علیه ست و دیگر نواقض
مقیس اند بروی و بر اینکه باطل میشود نماز بوی و گذشت در حدیث عائشه که هر که برسد او را در نماز وی قی یا رعاف یا قلس پس باید که برگردد از نماز
و بنا کند بر آن اگر کلام نکرده است و آن معارض این حدیث ست و در هر یکی ازین هر دو مقال ست و شارح مغربی میل بسوی ترجیح این حدیث
کرده و گفته که این مثبت استئناف نماز ست و آن نافی صحت صلوة و این اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح ست باینکه این حدیث را ابن حبان صحیح گفته
و تصحیح آن هیچ یکی نکرده فهذا ارجح من حيث الصحة انتهى و شیخ در ترجمه گفته این بر وجه افضلیت و اولویت ست و اگر بنا کند بشرائطی که در فقه
مذکور ست نیز جائز ست انتهى **رواه الخمسة** یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارقطني ایضا ولیکن در آن لفظ ليعد
الصلوة ذکر نکرده مگر جریر ابن عبد الحمید و اعلال کرده است او را ابن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفي غیر معروف ست کذا في التلخيص **وصححه ابن حبان**
و تعبیر باین عبارت گویا از باب اختصار ست ورنه اصل عبارت چنین ست واخرجه ابن حبان وصححه و این قسم عبارت درین کتاب بمرات و کرات گذشته
و باید و محتمل که ابن حبان تصحیح احادیث مخرجه غیر خود کرده باشد و خود اخراج آن نموده ولیکن این بعید ست **وعن عائشة رضي الله
عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال** فرمود آنحضرت **لا يقبل الله صلوة حائض** قبول نمی کند خدا نماز زن بالغه که در سن
حیض رسیده ست **الا بخمار** مگر بسرپوشش خمار بکسر خای معجمه در اصل چیزی که پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال آن در سرپوش زنان آید

می بارید مباشد واحتمال دارد که مراد نزد نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است وبالجمله حدیث دال است بر قبول دعا در بین عوطن زیر الکعر او بعدم رد
قبول و اجابت ست پس در دعا عام ست هر دعا را ولا بدست تقیید بانچه در احادیث آمده که ما دامیکه باثم یا قطیعت رحم نباشد ولین یکی از مواطن اجابت
دعاست که در اخبار و آثار وارد شده و نبذی از آن در منسک خود رحلة الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم و نیز وارد شده است تعیین ادعیه
که گفته میشود ما بین اذان و اقامت از انجمله است رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم رسولاً آنحضرت فرمود هر که این را بگوید
بخشیده شود گناه او و دیگر درود فرستادن ست بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن القیم رح در هدی گفته اکمل
ما یصلی ویصل الیه کما علم امته ان یصلوا علیه فالصلوة علیه اکمل منها انتهی گویم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دیگر دعا کردن ست
برای جان خود و سوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو مثل انچه میگویند یعنی مؤذنان پس چون منتهی شوی
بخواه داده شوی و نزد ترمذی ست از حدیث ام سلمه که گفت آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان هذا اقبال
لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعاتک فاغفرلی و حاکم از ابی امامه مرفوعاً آورده که گفت بود آنحضرت چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه
الدعوة المستجابة لها دعوة الحق وکلمة التقوی توفنی علیها واحینی علیها واجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیامة و چون آنحضرت فرمود که دعا میان
اذان و اقامت رد کرده نمی شود گفتند پس چگوئیم ما ای رسول خدا فرمود بخواهید عفو و عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح ست
و بیهقی گفت میگفت آنحضرت نزد کلمهٔ اقامت اقامها الله و ادامها و درینجا دعاهای دیگر نیز هست رواه النسائی واین حدیث هم از انس در سنن
ابو داود ست مرفوعاً بلفظ کتاب و گفت منذری اخرجه الترمذی فی عمل یوم ولیلة انتهی ورواه ابن حبان وصححه ابن خزیمة در سفر السعادت
گفته که در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سامع انچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة وحی علی الفلاح که آنرا بلاحول ولاقوة الا بالله
بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الخ سوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الخ
پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بکند و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة
النافعة صل علی محمد وارض عنه رضا لا تسخط بعده باری تعالی دعای وی را اجابت کند انتهی **وعن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یسمع النداء یعنی بگوید هنگام شنیدن اذان اللهم رب هذه الدعوة التامة
و در روایت بیهقی باین لفظ ست اللهم انی اسئلک بحق هذه الدعوة التامة و مراد بدعوت تامه دعوت توحید ست که از منقصت شرک و کفر منزه است
و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقی و اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله ست که جامع تمام سعادات دنیا و آخرت ست والصلوة القائمة
اشاره است بمضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند و از قائمه دائمه نیز صورتی دارد و درین صورت بیان و تاکید دعوت تامه می شود
آت محمدا الوسیلة والفضیلة بده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و جاه و درجات زیاده بر همه خلائق
وابعثه مقاما محمودا و برانگیز و استاده کن او را در مقام محمود و مراد بآن مقامی ست که ستوده میشود صاحب وی بزبان همه کس و رشک
برند بروی تمام خلائق و آن مقام قرب و شفاعت ست مصنف در تلخیص گفته روی البزار من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه ان المقام المحمود
الشفاعة انتهی و درینجا تمام عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچ کس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در سراپردهٔ عزت در آید و این در بکشاید و در حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد خدای
تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش بنشانند و خلعت خاص از خلعهٔ خضر بپوشانند و اذن دهند که هر چه خواهد بگوید و هر

اتصلي المرأة في درع وخمار بغير ازار پرسید ام سلمه آنحضرت را آیا نماز بگذارد زن در پیرهن و معجر بدون ازار یعنی ازار بر تن وی نباشد قال اذا كان الدرع سابغا يغطي ظهور قدميها فرمود بگذارد وقتی که باشد پیرهن وی تمام و دراز بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت ست در بعضی گفته از آیه ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها مفهوم شد که ستر ما بطن ضروری ست نه ما ظهر و معنی ما ظهر ما ظهر فی العادة ست پس مراد از ان وجه و کفین باشد زیرا که ستر آن عادت نیست بخلاف غیر آن و تنقیح خمار و درع سابغ ساتر غیر وجه و کفین ست و همین ست مذهب علما که زن آزاد را لازم میشود پوشیدن تمام بدن غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم مکشوف باشد جائز ست نماز در هدایه گفته است هو الاصح و اگر چیزی سوای وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم ست نزدیک شافعی و ابوحنیفه گفته است کمتر از ربع عضو مکشوف باشد عفو ست و اعاده لازم نیست والله اعلم انتهی و جای دیگر گفته که حدیث ام سلمه دلالت میکند بر اکه اقل لباسی که زن حره را می باید که در ان نماز گذارد خمار و کرته سابغ ست و معنی خمار و کرته آنست که ساتر جمیع بدن باشد از موی سر و ساعدین و عضدین و حقوین و بطن و ظهر و عانه و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اوائل ظهور قدمین الا الکفین و وجه و اصابع رجلین و انچه بان نزدیکتر ست والله اعلم و حد ساتر لباسی ست که مانع ادراک لون بشره گردد زیرا که در ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الکاسیات العاریات پس کسوتی که مانع دیدن بشره نمی شود مانند جامه رقیق مهلهل النسج یعنی جامه که درمیان خطوط او فصل باشد جائز نیست پس بحد مذکور انتقال کرده شد و در طین و جای نزد دست زیرا که آنرا لباس نمی توان گفت انتهی اخرجه ابوداؤد والحاكم وصححه الائمة وقفه وتصحیح کرده اند ائمه حدیث مثل عبد الحق وغیره وقف او را و هم مالک و ابوداود آنرا موقوفا روایت کرده کذا فی التلخیص ولیکن در سبل گفته که آنرا حکم مرفوع ست اگرچه موقوف باشد زیرا که اقرب این ست که اجتهاد را دران مسرح نیست و لفظ مالک و ابوداود این ست روایت ست از محمد بن زید بن قنفذ عن امه که وی پرسید ام سلمه را که در چه چیز نماز گذارد زن از جامها گفت نماز گذارد در خمار و درع یعنی دامنی و کرته سابغ وقتی که بپوشد پشت قدمهای خود را انتهی گویم در موطا ست که حضرت عایشه نماز میگذارد در کرته و ردا و همچنین نماز میگذارد میمونه زوج آنحضرت در کرته و دامنی و نبود بروی ازار و هم در موطا ست که زنی سوال کرد از عروه که هر آیینه کمر بند دشوار می شود بر من پس آیا نماز گذارم در کرته و دامنی گفت آری وقتی که باشد کرته دراز یعنی از کعب پا پایان تر والله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در انچه واجب ست بر حره از پوشیدن بدن خود وقتی که نماز گذارد پس گفت اوزاعی و شافعی که تمام بدن خود بپوشد مگر رو و هر دو کف خود و مروی ست از ابن عباس و عطا و مالک و احمد و گفت ابوحنیفه و اصحاب او که اگر منکشف شود چهارم موی سر یا شکم یا ران یا ثلث آن منتقض شود نماز وی و اگر منکشف کمتر ازین نشود و میان ایشان اختلاف ست در تحدید و بعضی از ایشان نصف گفته اند و ندانم از ینها چیزی را که بروی اعتماد توان کرد انتهی و قد تقدم الکلام فیه والعورت مو پس گفت مصنف رح که آن ما بین سره و رکبه است با این خبر که عورت مومن ما بین سره تا رکبه اوست و تقیید مومن نظر با غلب ست و سند این حدیث حسن ست اگرچه در وی مردی مختلف فیه ست لیکن او را شواهد دیگر ست که جبر این نقصان می کند و آن چهار حدیث ست در معنی او و گفته اند که عورت هر دو سوات ست فقط بحدیث مسلم که بود آنحضرت مکشوف الفخذ پس آمد ابوبکر و عمر و نپوشید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس آمد عثمان پس پوشید آنرا پس حاصل نشد جزم بجواز کشف فخذ و بطریق تنزل می توان گفت که این واقعه حال محتمل ست و روایت کرد ترمذی بسه طریق و هر یکی را حسن گفته که آنحضرت فرمود جرهد را که بپوش فخذ خود را بدرستیکه فخذ عورت ست انتهی گویم در حدیث بهز بن حکیم عن ابیه عن جده ست که گفت وی گفتم ای رسول خدا کدام یک عورت خود را ظاهر کنیم و کدام یک را پنهان فرمود نگاهدار خود را از زن خود و از ملک یمین خود گفتم اگر بعض قوم در بعض باشد فرمود اگر می توانی که هیچ یکی آنرا نبیند پس چنان کن که هیچ یکی نه بیند گفتم اگر یکی از ما تنها بود فرمود حق تعالی احق ست که شرم کرده شود از وی اخرجه احمد و ابوداود والترمذی وابن ماجة وعلقه البخاري وحسنه الترمذي وصححه الحاكم وفرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه را مکشا ران خود و نبین ران هیچ زنده و مرده اخرجه ابوداؤد

در مطالع گفته خمار بکسر معجر زنان مقصود آنست که سر و موی زن عورت ست واجب ست ستر آن در نماز و این بر حره است و ائمه حکم حره داده در عورت
ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت ست انتهی و در سبل گفته و گاهی اطلاق کرده میشود قبول و مراد بآن عبادت باشد من حیث ترتب علیها الثواب
و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بران نه نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریز پا و نه نماز کسی که در جوف او خمرست
وقد بیّنّا فی رسالة الارسال و حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحة انتهی و تعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر باغلب ست و مراد از آن کسی
که بالغ شده است بآمدن حیض و همین ست صواب و در کتب فقه مراد بحائض زنی ست که بسن حیض رسیده نووی گفته این تساهل ست زیرا که گاهی زن
بحیض می رسد و بالغ بلوغ شرعی نمی شود و تقیید بحائض خارج بمخرج اغلب ست ورنه صبیه هم بدون خمار نماز نگذارد و قاله ابن رسلان فی شرح سنن ابی داؤد
رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه و روداه ابن خزیمة والحاکم من حدیث عایشة و اعلال کرد آنرا دارقطنی و گفت وقف اشبه
و اعلال کرد آنرا حاکم بارسال و رواه الطبرانی فی الصغیر والاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوة حتی تواری زینتها ولا من جاریة بلغت المحیض
حتی تختمر و صححه ابن خزیمة **وعن** جابر رضي الله عنه گفت جابر آمدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و وی نماز میگذارد و برمن جامه بود
پس مشتمل شدم بدان و نماز گذاردم بجانب وی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این اشتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال له بدرستیکه آنحضرت گفت او را ان كان الثوب واسعا فالتحف به یعنی فی الصلوٰة اگر باشد جامه کشاده
پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این ست که این لفظ مدرج ست از کلام یکی از رُوات و در حدیث دلالت ست برانکه چون ثوب واسع باشد ملتحف شود
بدان بعد اتزار بهر دو طرف وی و اگر تنگ باشد متزر شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا رکبه است بر اشهر اقوال و التحاف آنست که جانبی را
از زیر بغل راست براورده برکتف چپ اندازد و جانبی را از زیر بغل چپ براورده برکتف راست اندازد و این احتراز ست از اشتمال صما که جامه را در گلو
گره زند و دست در میان جامه باشد پس اگر چادر برداردکشف عورت لازم آید و اگر نه بردارد دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار
بندد آنرا و کرمانی گفته اجماع منعقد ست بر ترک التحاف اگرچه جامه وسیع باشد و این منقوض ست بقول احمد که صحیح نیست نماز کسی که قادر ست بران و ترک
کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نص شافعی وجوب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف اوست
و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود و آن زن بخواب بود و لمسلم فخالف بين طرفيه
و مسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر دوش راست ست از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ
و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد پس بهم بندد هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری ست
که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت به بستن نباشد چنانکه از لباس فقرای مین ظاهر میگردد وان كان
ضيقا فاتزر به و اگر هست آن جامه تنگ و کوتاه پس ازار بند بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر را بر دوش خود و گفته اند که مراد
آنست که طرف راست را برکتف یسری و بالعکس گردانند متفق علیه و لهما من حديث ابي هريرة رضي الله عنه لا يصلي
احدكم في الثوب الواحد ليس على عاتقه منه شيء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوش وی از ان جامه چیزی
یعنی بهمان طریقه که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاهدارند و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت ست
میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل ست نماز درست ست نزد ایمه ثلثه و جمهور علما مع الكراهة گویا این نهی برای تنزیه ست الا نزد امام احمد
و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث نماز وی صحیح نیست **و** ۰ ام سلمة رضي الله عنها انها سألت النبي صلى الله عليه وسلم

ومتیقن شد خطا چه در بحر حکایت کرد اجماع را بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حدیث و مذهب دیگران عدم وجوب اعاده است
بروی چون بتحری گذارد و خطا منکشف شده و وقت بدر رفته واما اگر خطا متیقن شد و وقت باقی ست اعاده بروی واجب ست زیرا که خطاب متوجه ست
بابقای وقت واگر تیقن استقبال نشد و یقین متعذر گردید تحری کند تا تواند واگر نکند غیر معذور ست الا وقت تیقن اصابت و شافعی گفته واجب ست بروی
اعاده در وقت و بعد آن زیرا که واجب ست استقبال قطعا و حدیث سریه در وی ضعف ست گویم اظهر عمل ست بخبر سریه زیرا که مقوی حدیث معاذ
بن جبل ست بلکه آن تنها حجت ست والاجماع قد عرف كثرة دعواهم له ولا يصح انتهى اخرجه الترمذي وضعفه زیرا که در سندش اشعث بن سعید
السمان ست و وی ضعیف الحدیث ست و استدلال کرده ست جهمی بکریمه اینما تولوا فثم وجه الله بر انکه خدا تعالی بذاته در هر مکان ست هیچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نیست و این استدلالی ست که نیست بروی اثارت از علم زیرا که این کریمه نزد اکثر اهل علم منسوخ ست بآیه فول وجهك شطر المسجد الحرام
یا در بارهٔ جواز نماز بسوی غیر قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانکه در افادة الشیوخ ذکر کرده ایم نه در بیان صفت وی تعالی و بودن وی در هر مکان و مکذب وست آیات
و احادیث استوا و فوقیت که در ان دلالت ست بر علو و فوق وی تعالی از عرش و باین بودن وی از خلق و همین ست مذهب جمیع صحابه و تابعین و من بعدهم و مختار مجتهدین و بروی ست
اجماع جمیع اهل سنت و جماعت علمای معتمدین فقه و حدیث و هر که خلاف آن میگوید معتزلی قدری جهمی ست چنانکه از کتب عقائد اهل حدیث و جز ایشان ظاهر ست و درین باب
کتب و رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طویل بلکه مقاتلات و معرکهای جلیل بر سر وی کار رسیده چنانکه بر عالم متبحر مطلع پوشیده نیست
و محصل همه اینست که وی تعالی بذات خود فوق عرش ست کما وصف به ذاته و بعلم و قدرت و سلطان خود همه جا ست هیچ ذره از ذرات عالم که عبارت از ما سوی الله ست از وی
پوشیده نیست و از احاطه وی بیرون نه در اثبات الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَإِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ کافی ست و در نفی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا يُحِيطُونَ
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ وافی و بالله التوفيق و • ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة
میان مشرق و مغرب قبله است و این محمول ست بر قبلهٔ مدینه مطهره که واقع ست جانب جنوب زیرا که وی شمال مکه معظمه است یا مراد آنست که هیچ جهتی از جهات
نیست میان مشرق و مغرب مگر آنکه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
در سبل گفته قبله آن جهت ست که استقبال آن در نماز شرط ست پس وقتی که نازل شد این آیت فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ استقبال کعبه شرط شد چنانکه فرمود مسلمانان اجماع کرده اند
بر استقبال کعبه برای کسی که در مکه معظمه حاضر ست یا در حکم حاضر ست چه گاهی ممکن می شود بحصول یقین پس عدول نکند بظن و این قطعی ست از قطعیات
شرع و بعضی گفته اند که قبله عرصه و هوای کعبه را گویند نه دیوار او را و این باد در بلاد هند ما بین صیف و شتا مغرب آفتاب ست و در سبل گفته حدیث دلیل
بر انکه واجب استقبال جهت ست نه عین در حق کسیکه متعذر شد بروی عین و باین رفته است جماعتی از علما بحدیث باب و وجه استدلال بدان این ست
که مراد آنست که بین الجهتین قبله است برای غیر معاین و من فی حکمه زیرا که منحصر نیست قبله معاین در مشرق و مغرب بلکه همه جهات در حق وی برابر ست
و هر جهتی که مقابل عین باشد یا مقابل شطری از ان و حدیث دلیل ست بر انکه میان هر دو جهت قبله است و برین که جهت کافی ست در استقبال و نیست
در وی دلیل بر انکه متعین ست بروی عین بل لابد ست از دلیل بر ان و قول وی تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب ست
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالیکه بمدینه بود و استقبال عین در مدینه متعسر ست یا متعذر مگر آنچه در محراب وی صلی الله علیه وسلم گفته اند و لیکن امر
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام ست هر محل را که متعذر شود بر هر مصلی و قول ایشان بتقسیم جهات تا آنکه او را توجه بسوی عین حاصل شود
تعمق ست وارد نشد دلیلی بر ان و نکرده اند آنرا صحابه و حال انکه ایشان بهترین قبیل اند پس حق همین ست که جهت کافی ست او را و اگرچه در مکه باشد

وابن ماجة والحاكم والبزار و در سندش مقال ست و اعتضاد میکند او را حدیث محمد بن جحش که گذشت آنحضرت بر معمر و بود هر دو فخذ او برهنه فرمود ای معمر بپوش
دو ران خود که فخذین عورت اند اخرجه احمد والبخاری فی صحیحه تعلیقا واخرجه ایضا فی تاریخه والحاکم فی المستدرک و روایت کرد ترمذی و احمد از ابن عباس
مرفوعا که فخذ عورت ست واخرج نحوه مالک فی الموطا واحمد وابوداود والترمذی وحسنه ابن حبان وعلقه البخاری امام شوکانی گفته انچه در بعض
احادیث آمده که کشود آنحضرت فخذ خود در روز خیبر یا در خانهٔ خود آن صالح تعارض با این احادیث نیست و آمد در بارهٔ رکبه انچه مفید ستر اوست انتهی وبالجملہ
بر مصلی واجب ست پوشیدن عورت خود در نماز مرد باشد یا زن بر وجهی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب این ست يَا بَنِيْ آدَمَ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ
عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ مراد بزینت لباس ست و بمسجد نماز در مصفی گفته مسجد مصدر میمی ست بمعنی سجود و بسجود تعبیر میکنند نماز را و ازینجا معلوم
می شود که لباس شرط صحت نماز ست و حدیث جابر دلالت میکند بر انکه اقل لباسی که مرد در ان لباس نماز باید گذارد ازار ست و معنی ازار انکه ساتر بدن
باشد از ناف تا زانو انتهی **وعن** ابی عبدالله عامر بن ربیعة بن مالک العنزی بفتح العین المهملة وسکون النون وقیل بفتحهما والزای نسبة
الی عنز بن وائل و او را عدوی هم گویند اسلام آورد و دو هجرت کرد و حاضر جمله مشاهد شد و مرد در سنه اثنتین او ثلث او خمس وثلثین روی عنه نفر
قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في ليلة مظلمة فاشكلت علينا القبلة گفت بودیم ما همراه آنحضرت در شب
تاریک پس مشکل شد بر ما قبله فصلينا پس نماز گذاردیم بتحری وظاهر آنست که نماز گذاردند بدون نظر در امارات فلما طلعت الشمس
اذا نحن صلينا الى غير القبلة پس هرگاه که برامد آفتاب ناگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود امد این ایت
اينما تولوا فثم وجه الله در حجة الله البالغة گفته که استقبال کعبه شرط ست برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائدهٔ نماز بدون او
حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت برخواند این آیت را اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ در بارهٔ کسی که تحری کرد در شب تاریک و نماز گذارد بغیر
قبله و این اشارت ست بجواز صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهی و در مصفی گفته قبله جهتی را گویند که در نماز رو بآن جهت باید کرد و خدای عزوجل
معین گردانید قبله برای بندگان کعبه را و معلوم ست که مشاهدهٔ آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه پی نتوان برد و دلیل
قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فهمیده شد که در حال غیم واختفا دلائل بقرائن ظنیه پی توان نمود و از قصهٔ اهل قبا معلوم شد که تا وقتی
که با خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ماخوذ نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بتحری مقرر کنیم و بعد از ان خطای آن تحری بیقین معلوم شد خواه در نماز
خواه بعد از ان اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی ست در یک رکعت
استقبال بیت المقدس کردند و بعد خطای آن گمان بیقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند والله اعلم انتهی
و در مسوی گفته که هرکه نماز گذارد بسوی جهتی باجتهاد خود و بعده دانست که بایقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین ست قول اکثر اهل علم
و قولی از شافعی انتهی گویم شافعی گفته مطلوب باجتهاد عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود بجانب راست یا چپ جهت واحد
بروی اعاده نیست و نزد ابوحنیفه مطلوب باجتهاد جهت کعبه است پس بس در سبل السلام گفته در حدیث دلیل ست بر انکه هرکه نماز گذارد بسوی
غیر قبله بنابر تاریکی یا ابر آن نماز وی ادا گردید برابر ست که همراه نظر باشد در امارت یا نه و برابر ست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد او و دلالت
میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله
پس چون گذارد نماز منجلی شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابو عبلة
[illegible] ثقه ابن حبان واختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول باجزای مذهب شعبی و حنفیه و کوفیین ست در ما عدای کسی که نماز گذارد بغیر تحری

واگر سائر باشد همچو سفینه صحیح ست نماز در وی بالاجماع لتو یم وگاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر وجدان ارض متعذر ست پس در سفینه
معاف ست بخلاف راکب هودج واما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح ست چنانکه صحیح ست نزد شان در ارجوحه مسدوده یا
و بر سریر محمول بر رجال چون استاده باشند ومراد بمکتوبه نمازی ست که فرض ست بر همه مکلفین پس وارد نشود که وتر میگذارد آنحضرت بر راحله خود و وتر واجب
بروی ولابي داؤد من حديث انس رضي الله عنه كان اذا سافر فاراد ان يتطوع استقبل بناقته القبلة بود چون سفر میکرد
میخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقهٔ خود قبله را فكبر ثم صلى حيث كان وجه ركابه پس تکبیر میگفت پستر نماز میگذارد بجائی
که می بود روی سواریهای او و درینی دلیل ست بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام واین زیادت مقبوله است وحدیث حسن ست پس عمل کرده شود بوی
ونیست رکوب بر ناقه شرط زیرا که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دابهٔ خود وهر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده
ولیکن نیست ظاهر در شرطیت واسناده حسن وصححه ابن السكن واما نماز بر عجله پس جائز ست بر ساکنه ونیست جائز بر متحرکه بهر نهج که باشد
وهمین ست حکم اژدهٔ دخانیه یعنی ریل گاڑی که درین زمان شیوع یافته وعلت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین ست چه استقرار چیزی که بران نماز
گذارند ضرورست چنانچه از کتب فقه حنفیه ظاهرست واین در حالت سیر اوست که فرض وواجب وسنت فجر بغیر عذر بران جائز نیست واما اگر ساکن باشد
همه نمازها دران جائزست زیرا که حکم سریر دارد وهمچنین جائزست نماز بر محمل مستقر بر چوبهای قائمه بر زمین نزد حنفیه نه بر محمل محموله بر دابهٔ متحرکه یا واقفه
محتمل الحرکة وجائز نیست نماز اگرچه مصلی بر چیزی استقرار نپذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه وغیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط
امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین واگر مستقر باشد بر زمین جائزست وقیاس ریل بر کشتی وجهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون
دریا جائزست منظور فیه ست زیرا که جواز نماز در جهاز وکشتی بنظر ضرورت وعذرست که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد وما دامیکه ضرورت نیست در وی
هم جائز نیست آری سنن ونوافل بحالت حرکتش جائزست واگر عذری شرعی یافته شود نماز فرض وواجب وسنت فجر هم روا باشد ومنجملهٔ اعذار خوف تلف
نفس یا تلف ثیاب ملبوسه یا تلف دابه هست از دزد یا درنده یا دشمن یا آنکه سواری رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد
یا سوار آنچنان ضعیف ست که بی معین سوار نمی تواند شد ومعین موجود نیست یا گل ولای چندان ست که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد وبعضی
بارش باران وذهاب رفقا را نیز عذر شمرده اند وچون معتبر در سفر سه منزل شتر باربردار و پیاده متوسط السیر در اقصر ایام سال از ابتدای صبح صادق
تا زوال آفتاب ست اگر یکی این مسافت را در کم از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسپ تیزرو یا ناقهٔ تیزگام یا ارابهٔ دخانی سوار شود نیز حکم مسافر دارد نماز را
قصر نماید چنانکه از بحر رائق ودر مختار وعالمگیریه وجز آن ظاهرست وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائزست بی کراهت الا المقبرة مگر مقبره
که در وی جائز نیست وآن زمینی ست که دفن کرده میشود در وی مردها برابرست که بروی قبر باشد یا در میان قبور بود وبرابرست که قبر مومن باشد
یا کافر مومن برای کرامت وکافر برای بعد از خبث وی واین حدیث مخصص حدیث جعلت لي الارض كلها مسجدا وطهورا ست واستثنای مقبره بجهت آن ست
که غالبا در وی قذرت واختلاط تربت اوست آنچه جدا میگردد از مردها از نجاست واگر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکی نیست وکراهتی نه
وبعضی بر آنند که نماز در مقبره مکروه ست مطلقا ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد وشاید بعضی چیزها ازان بکفر رساند
والحمام ومگر حمام که در وی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کشف عورات ومأوای شیاطین ست وگفته اند محل نجاست ست پس مختص باشد بحمامی که در وی
نجاست بود لا غیر وگفت احمد بن حنبل صحیح نیست در وی نماز اگرچه بر سطح وی باشد عملا بالحدیث وجمهور بصحت رفته اند ولیکن با کراهت در سهل گفته

رواه الترمذي وقال حسن صحيح كذا في التلخيص وليكن با چون مراجعت كرديم بترمذي معلوم شد كه اين حديث را بدو طريق آورده ويكي را حسن وديگري را صحيح گفته وقال وقد روي عن غير واحد من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وابن عباس رضي الله عنهم وگفت ابن عمر چون گردانيدي مغرب را بيمين خود ومشرق را بر يسار خود پس ما بين هر دو قبله است وقتي كه استقبال كني قبله را وگفت ابن المبارك ما بين مغرب ومشرق قبله است اهل مشرق را انتهى وگفت عمر بن الخطاب ما بين مشرق ومغرب قبله است چون روكرده شود جانب بيت گويم اين حكم نسبت باهل مدينه است كما تقدم وروايت كرد مالك از سعيد بن المسيب كه نماز گذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد قدوم مدينه شانزده ماه بجانب بيت المقدس پس تحويل كرده شد قبله قبل غزوه بدر بدو ماه بجانب كعبه وقواه البخاري ورواه الحاكم عن ابن عمر وذكره الدارقطني في العلل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر ووارد ست مثل آن از خلفاي راشدين واستقبال كرد آنحضرت بعد از خروج از مكه ومشروع فرمود آنرا براي مردم در مصلى ست طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار ودليل عقلي قطعي واخذ محاريبي كه سلف بنا كرده اند وقول صدوق كه ازين سه خبر دهد واجتهاد بدلائل ظنيه وتقليد كسي كه باجتهاد قبله را شناخته باشد وتا سه وجه اول ميسر باشد بغير آن التفات نبايد كرد وتا قول صدوق واجتهاد ميسر آيد بتقليد نبايد رفت وصحيح آنست كه واجب نيست تجديد اجتهاد براي هر نمازي الا انزديك عروض شبه كه دليل اول بهم مي زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله كه در سفر بكار آيد آنست كه در مساجدي كه مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست كرده باشند در وقت ظهر ووقت عصر كه آفتاب بربع اخير از فلك فرو رود سايه را امتحان كنند كه از قبله بكدام جانب مي افتد وآنرا ياد گيرند ودر صحرا در ضوء آفتاب بايستند وجائيكه سايه مي افتد معين نمايند وبهمان جانب سايه كه ياد گرفته بودند استقبال كنند ودر وقت فجر ومغرب وعشا فجر صادق وطلوع وغروب آفتاب وشفق احمر را ملاحظه نمايند كه از قبله كدام جانب ست وهمان نسبت را در صحرا بكار برند وحكم آن مساجد تا وقتي ميتوان برد كه مسافت بعيده نشده است وچون ده منزل دوازده منزل از ان مساجد دور رفته اند مساجد شهر ديگر را امتحان بايد كرد انتهى

وعن عامر بن ربيعة رضي الله عنه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي على راحلته حيث توجهت به ديدم رسول خدا را نماز ميگذارد بر سواري خود بهر طرف كه روكرد با وا اين حديث دليل ست بر صحت صلوة نافله بر راحله يعني ناقه اگرچه فوت شود استقبال قبله وظاهرش برابر ست درانكه محمل باشد يا نه وسفر دراز بود يا كوتاه مگر در روايت رزين از حديث جابر زيادت في سفر القصر آمده ورفته اند بشرطيت وي جماعتي از علما وگفته اند كه نيست شرط بلكه در حضر هم جائز ست وهو مروي عن انس من قوله وفعله وظاهر حديث در حق راكب ست واز ماشي ساكت ليكن جماعتي از علما بجواز وي قياسا على الراكب رفته الا آنكه گفته اند كه ساقط نيست از وي عدم استقبال در ركوع وسجود وي واتمام هر دو وشي نكند مگر در قيام وتشهد خود ودر جواز مشي نزد اعتدال از ركوع دو قول ست ودر اعتدال بين السجدتين مشي نكند زيرا كه نيست مشي با قيام وحال انكه واجب ست بروي قعود ميان هر دو سجده متفق عليه اين حديث در بخاري از عامر بن ربيعه باين لفظ ست كان يسبح على الراحلة واخرجه عن ابن عمر بلفظ كان يسبح على ظهر راحلته وشافعي از حديث جابر باين لفظ آورده رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو على راحلته النوافل وازينجا معلوم شد كه اين نماز بر راحله در نفل بوده ودر فرض زاد البخاري يومي براسه زياده كرد بخاري كه اشاره ميفرمود بسر مبارك خود يعني در ركوع وسجود وزياده كرد ابن خزيمه وليكن نگاه ميداشت هر دو سجده از ركعت ولم يكن يصنعه ونبود كه كند اين كار را كه نماز ست بر پشت سواري في المكتوبة در نماز فرض واين صريح ست در گذاردن نفل مگر در روايت ترمذي ونسائي ست كه آمد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بسوي مضيق وآمد اصحاب او وآسمان فوق ايشان ست وبله زير ايشان وحاضر شد نماز پس امر كرد موذن را پس اذان داد واقامت گفت پس ترپيش رفت آنحضرت بر راحله خود ونماز گذارد با ايشان اشاره ميكرد واشاره كردني ميكرد سجود را پست تر از ركوع ترمذي گفت اين حديث غريب ست وثبت عن انس عن فعله وصححه عبد الحق وحسنه النووي وضعفه البيهقي ورفته اند بعض بانكه صحيح ست فريضه بر راحله وقتي كه مستقبل قبله باشد در هودج

بدر او کشته شد در غزوهٔ رجیع در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تصلوا
الی القبور مگذارید نماز بسوی گورها گور هر کس باشد مومن یا غیر وی واین نهی مثل نهی ست از گذاردن نماز بر قبر واصل در وی تحریم ست و ذکر نکرد مقدار انچه بنهی
بسبب آن نماز بسوی قبر وظاهر آنست که مقدار انچه شمرده شود بدان مستقبل قبر عرفا شیخ نور ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک وتعظیم حرام ست
وهیچ کس را دران خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند تا نمازی بکنند متوجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست وبامداد
نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی وقبولی گیرد درینجا محذوری لازم نیاید وباکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهی گویم این متعقب ست
بحدیث صحیح صریح متفق علیه از عایشه صدیقه رضی الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت در بیماری خود که برنخاست ازان لعنت کند خدا یهود ونصاری را
که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها وشیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند ومقصود عبادت
آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود ومنظور عبادت او تعالی دارند ولیکن اعتقاد کنند که توجه بقبور ایشان در نماز وعبادت حق موجب
قرب ورضای او تعالی ست وموقع وی عظیم ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت ومبالغه در تعظیم انبیا واین هر دو طریق نامرضی ونامشروع ست اول خود
شرک جلی وکفر ست وثانی نیز حرام ست از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی ست وبهر دو طریق لعن متوجه ست انتهی ودر روایت مسلم ست
از حدیث جندب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را وصالحان خود را مسجدها آگاه باشید
پس نگیرید قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم شما را ازان واین نهی برای تحریم ست ولا تجلسوا ونه نشینید بر قبرها نهی برای تحریم ست ودرین باب
حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در وطی قبر وحدیث ابی هریره که اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر وبسوزد جامهای او وبرسد بپوست او بهتر ست او را ازینکه
بنشیند بر قبر اخرجه مسلم نهی از قعود بر قبور مذهب شافعی ست ومالک در موطا گفته مراد بقعود حدث ست نووی گفته این تاویل ضعیف ست یا باطل وصحیح
آنست که مراد بقعود جلوس ست وازینجاست که اصحاب ما گفته اند که جلوس بر قبر حرام ست وهم تکیه زدن بران انتهی وبعضی تصریح کرده اند که شافعی وجمهور
اصحاب او از کراهت اراده کراهت تنزیه دارند زیرا که ابو هریره راوی حدیث تفسیر کرده ست آنرا بنشستن برای بول وغائط با آنکه ابن وهب در مسند خود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین لفظ آورده که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط واین حرام ست بالاتفاق رواه مسلم ودر سبل گفته در موطا ست
از علی کرم الله وجهه که تکیه میزد بقبر ودراز میشد بران ومثله فی البخاری عن ابن عمر وعن غیره واصل در نهی تحریم ست کما عرفت غیر مرة وفعل صحابی معارض نتواند شد
بحدیث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حمل نهی ست بر کراهت ولا یخفی بعده انتهی وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم المسجد فلینظر چون بیاید یکی از شما مسجد را پس باید که ببیند هر دو نعل خود را
فان رای فی نعلیه اذی پس اگر یابد در پاپوش خود اذی را آذی در اصل لغت چیزی مکروه که طبع ازان نفرت گیرد واطلاق آن بر مقذورات هم
ازین جهت ست اوقذرا یا قذر را شک راوی ست که ازین دو لفظ کدام یک فرمود قذر بمعنی نجاست ست مراد نجاست خشک ست که چیزی
ازان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس دلک آن بزمین پاک کننده است فلیمسحه ولیصل فیهما پس باید که بمالد آنرا بزمین ونماز گذارد دران واما رطب
پس بدلک زائل نمیگردد مذهب امام محمد وامام اعظم این ست ونزد ابو یوسف وشافعی در قول قدیم مراد عام تر ست واز رطب نیز پاک میگردد بدلک وایشان
میگویند امر مبنی بر تیسیر ورفع حرج ست ونزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول وخمر غسل واجب ست قاضی گفته هر که خلاف
این میگوید قذر را حمل میکند بر انچه مستقذر ست عرفا همچو مخاط وامانند او نقله الطیبی وخطابی در معالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بر ظاهرش استعمال میکرد
ومروی ست مثل آن از عروة بن الزبیر ونخعی انتهی وشیخ در ترجمه گفته تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده وگفته که مراد بسودن نعل بتراب آنست که مستعمل

القول الاظهر مع احمد انتهی وهو الصواب دیگر تخصیص عموم حدیث جعلت لی الارض نه همین مقبره و حمام ست بلکه بچیز های دیگر ست که در حدیث آینده می آید
رواه الترمذی والشافعی واحمد وابن ماجة وابن خزیمة وابن حبان والحاکم وابوداود والدارمی وله علة و حدیث را علت ست زیراکه اختلاف کرده اند
در وصل و ارسال او ترمذی گفته روی حماد بن سلمة عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید و روایت کرد آنرا ثوری از عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم
و روایت ثوری اصح واثبت ست و مروی ست از عبد العزیز بن محمد درین باب دو روایت وابن خزیمه ست که در وی اضطراب ست و بزار گفت روایت
کرد آنرا عبد الواحد بن زیاد و عبد الله بن عبد الرحمن و محمد بن اسحق از عمرو بن یحیی موصولا و گفت دارقطنی در علل محفوظ ارسال او ست و گفت حدیث کرد مارا جعفر
بن محمد مؤذن از سری بن یحیی از ابونعیم قبیصه از سفیان از عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید بطریق وصل لیکن مرسل محفوظ ست و گفت شافعی یافتم این
حدیث را نزدیک خود موصول و مرسل و بیهقی هم ترجیح ارسال وی کرده و نووی در خلاصه گفته ضعیف ست و در سبل گفته روایت کرد آنرا نووی مرسلا
عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم و روایت نووی اصح واثبت ست انتهی و صاحب امام گفته حاصل چیزی که تعلیل کرده اند بدان ارسال ست
و چون واصل ثقه باشد مقبول ست و ابن دحیه در کتاب تنویر گفته صحیح نیست هیچ طریق از طرق و صواب نکرد زیراکه مصنف در تلخیص گفت این حدیث را
شواهد ست از انجمله حدیث ابن عمر ست مرفوعا که نهی کرد از نماز در مقبره اخرجه ابن حبان و از انجمله است حدیث علی بدرستیکه حبیب من نهی کرد مرا ازینکه نماز بگذارم در مقبره
اخرجه ابوداود **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبعة مواطن نهی کرد رسول خدا
از نماز گذاردن در هفت جایگی المزبلة بفتح با و ضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زا سرگین و دیگر نجاست در حکم آنست بلکه بعضی سخت تر از ان
والمجزرة دوم مجزره بجیم و زا جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات سوم والمقبرة مقبره بجهت نجاست وقارعة الطریق چهارم درمیان
راه که جای پاکوب مردم ست که میگذرند از ان جهت شغل خاطر بگذرندگان و تنگ کردن جا بر ایشان و نیز مردم اگر بضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را
ضرورتی باشد مصلی بزه کار می شود والحمام پنجم حمام و وارد شده است نهی از ان معلل بآنکه محل شیاطین ست ومعاطن الابل وجای بود و باش
شتران تا از رمیدن ایشان تشویش راه نیابد و در سبل گفته تعلیل وی منصوص ست بآنکه معاطن ابل از شیاطین ست اخرجه ابوداود و در لفظی مبارک الابل
و در لفظی مناخ الابل آمده و این عام ست از معاطن الابل وفوق ظهر بیت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت ادب و بعضی مقید کرده اند آنرا بگذاردن
بر طرف بام وی جائیکه بیرون آیند از ان هوام و جز آن والاصح ست و در سبل گفته مخفی نیست که این تعلیل مبطل معنی حدیث ست زیراکه چون استقبال نکرد
نماز باطل شد لعدم الشرط نه بجهت بودن وی بر بام کعبه پس اگر این حدیث ثابت شود نهی بر ظاهر خود ماند در همه آنچه مذکور شد و مخصص بود عموم جعلت لی
الارض مسجدا را لیکن در وی ضعف ست اما حدیث قبور منجمله این مذکورات صحیح شده است انتهی رواه الترمذی وابن ماجة وضعفه زیراکه گفت حدیث
ابن عمر لیس بذلک القوی و تکلم کرده اند در زید بن جبیره من قبل حفظه انتهی وهو ضعیف جدا جبیره بفتح جیم و کسر موحده و تحتیه و را بخاری گفت در وی متروک
هست و در سند ابن ماجه عبد الله بن صالح ست و مذهب امام احمد آن ست که نماز در مواضع منهی عنها صحیح نیست در سبل گفته تکلف کرده اند در استخراج
علل نهی ازین محلات پس گفته اند که مقبره و مجزره برای نجاست و طریق بنابر بودن حق غیر در ان پس صحیح نیست نماز در وی واسع باشد یا تنگ لعموم النهی
انتهی گوییم در ترمذی ست از حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارید در مرابض غنم یعنی جای نشستن گوسفند و نگذارید در نشستگاه شتران
و اختلاف کرده اند در انکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس ست و الا جائز باشد و اماکن نجسه منحصر نیست در ان
و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفتند نهی کرد از گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست و قرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشند
و بالای سجاده نماز کنند نیز مکروه ست **وعن** ابی مرثد الغنوی بفتح غین معجمه و نون او هو مرثد بن ابی مرثد اسلام آورد وی و پدر وی و حاضر شد

مراد سخنی ست که خطاب توان کرد بآن ایشان را و توان طلبید از ایشان شیخ در ترجمه گفته در مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز ست و پرسیدند از چه جنس
مال تو پس بگوید الخیل والبغال والحمیر کلمات قرآنی ست یا شخصے که پیش او استاده است مردی ست یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحیی
خذ الكتاب اگر اراده او افاده معنی ست فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قرارت کند فاسد نمی شود انتهی در سبل گفته حدیث را سبب ست حاصلش آنکه مردی
عطسه زد در نماز معاویه راوی این حدیث او را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود و صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بر وی بسبب آنکه وی فهم کرد جواب او را
پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان هذه الصلوة الخ و حدیث را الفاظها ست و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست و از کلام مکالمه و مخاطبه مردم
کما هو صریح السبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز مبطل نماز ست برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او و بر آنکه کلام جاهل هم باطل نمیکند نماز را
وی معذور ست بسبب جهل خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاویه را امر باعاده نکرد در موطا ست که ابن عمر میگذشت بر مردی و او نماز میخواند پس سلام
کرد بر وی پس جواب سلام داد آن مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت وعلیکم السلام پس باز گشت بسوی او ابن عمر و گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود در مصفی گفته ابن عمر باعاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر باعاده نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع نشده است بر دلیلی از دلائل شرعیه که دلالت کند بر وجوب
اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور ست که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بران تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
مراد باین سخن تلاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود و به هیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل و خواه بعد قرارت ما یجوز به
الصلوة فتح کرد یا قبل از ان و در منهاج مذکور ست که اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود مثلاً شخصے کلمه یا یحیی
خذ الكتاب بقوة بر زبان راند و قصد قرارت قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقها ست بر آنکه اگر مصلی رد سلام کند نمازش باطل می شود و اگر
بدست اشاره کند در مذهب امام اعظم جائز نیست و نزد غیر وی جائز ست و الله اعلم انتهی کلامه و انما هو و جز این نیست که کلامیکه در وی اذن ست
در نماز یا کلامی که صالح ست دران التسبيح والتكبير وقراءة القرآن سبحان الله و الله اکبر و خواندن قرآن ست که اینها از جنس کلام آدمیان
نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حانث نشد و منضم ست باین هر سه ادعیه و نحو آن رواه مسلم و این
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوة و غیرها مذکور ست و رواه ابوداؤد والنسائی و ابن حبان و البیهقی ایضا مختصرا **وعن** زيد بن ارقم
مکنی بابی عمرو الانصاری الخزرجی معدود ست در کوفیین ساکن شد بکوفه و مرد آنجا در سنه شصت و شش روی عنه جماعة رضي الله عنه قال ان
كنا لنتكلم في الصلوة على عهد رسول الله بدرستیکه ما سخن میکردیم در نماز بزمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم يكلم احدنا
صاحبه بحاجته سخن میکرد یکی از ما صاحب خود را برای حاجت خود حتى نزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حافظوا على الصلوات
محافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگاه دارید آنها را والصلوة الوسطى و بتخصیص محافظت کنید بر نماز میانه در مصفی گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز
وسطی جمعی گفته اند نماز صبح ست بقرینه آنکه خدا میفرماید وقوموا لله قانتين و قنوت طول قیام یا قرارت را گویند و نماز صبح مخصوص ست بآن
لقوله تعالى وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا و بسبب آنکه این وقت متوسط ست میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر ست
زیرا که در میان روز ادا کرده میشود و جمعی گفتند نماز عصر ست و بحدیث مرفوع آنرا مسند کرده اند و حدیث حضرت عایشه معارض اوست زیرا که عطف
دلالت میکند بر مغایرت و آنچه حضرت عایشه و حفصه املا کرده اند حرفی بود از حروف قرآن و رخصت حاصل شده است در قرارت جمیع احرف و قبیصه
بن ذویب گفته نماز مغرب ست زیرا که بحسب مقدار وسط است و نماز عشا را هیچ کس از سلف وسطی نگفته است و بعضی متاخرین بآن مایل شده اند

چون پی سپر کند نجاست را ابرود اثر آن بتراب و میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت
در دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا که طهارت درینجا مستحسن ست اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بُعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و صواب آنست
که در سبل گفته درین حدیث دلالت ست بر شرعیت نماز در نعال و بر ینکه مسح نعل از نجاست مطهر اوست از قذر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق
نجاست ست برابرست که تر باشد یا خشک و دلالت میکند بران سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام ست آنحضرت را که در نعل وی اذی ست در
نماز وی و مستمر ماند در نماز و مصلی چون در آمد در نماز و متلبس ست بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد پستر دانست در اثنای نماز خود واجب شد بروی
ازاله و بنای نماز و درین همه خلاف ست مگر آنکه مخالف را دلیلی که بمقاوم این حدیث تواند شد نیست که اطالت بذکر وی کنیم و مؤید اوست طهوریت نعال
بمسح تراب أخرجه أبو داؤد وصحّحه ابن خزيمة ولیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاکم من
حدیث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطنی عن ابن عباس و عبد الله بن الشخّیر و اسنادهما ضعیف **وعن** أبي هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا وطئ أحدكم الأذى بخفّيه فطهورهما التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را بهر دو موزهٔ
خود پس پاک کنندهٔ آن هر دو خاک ست یعنی بمالیدن خاک پاک میشود اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است شوکانی گفته
ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد ست دران امر اقتصار بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیادت یا نقصان
اندران نباید کرد چنانکه دربارهٔ پاپوش وارد ست که چون متلوث بنجاست گردد بمسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و لعاب سگ و اگر امری ست که
شارع حکم بنجاست وی کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس دران ازاله عین آن واجب ست تا آنکه از ریح و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه
ریح یا طعم موجود ست معلوم ست که دران جزوی از عین باقی ست اگرچه جرم و لون دران باقی نماند چه رائحه همان وقت جدا میگردد که ازین چیز بود از ریح
یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم دار باقی ماند انتهی أخرجه أبو داؤد وصحّحه ابن حبّان و اخرجه ابن السکن و الحاکم
و البیهقی من حدیث ابی هریرة و سنده ضعیف و اخرجه ابو داؤد من حدیث عائشة و فی الباب غیر هذه باسانید لا تخلو عن ضعف الا انه یشد بعضها بعضا
و شاهد اوست حدیث ام سلمه که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من زنی ام دامن دراز میروم در جای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد او اخرجه ابو داؤد
و الترمذی و ابن ماجه و نحو اوست اینکه زنی از بنی عبد الاشهل گفت ای رسول خدا ما را راهی ست بدبو بسوی مسجد پس چون کنیم دمیکه باریده شویم فرمود آیا نیست
بعد وی راهی که پاکیزه تر ست از وی گفت آری فرمود فهذه بهذه اخرجه ابو داؤد و ابن ماجه خطابی گفته در اسناد این هر دو حدیث مقال ست و شافعی
تاویل کرده است این را براهی که خشک ست و نجاست وی بجامه نمی چسپد گوییم این غیر مناسب ست بقول وی که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعض
ارض مر بعض را چنین ست که چون بعد وطی ارض قذر وطی ارض طیبه یابسه کرد بعض وی مر بعض را پاک ساخت اما نجاستی که بجامه یا بدن رسیده است
جز بآب پاک نشود گفت و این اجماع ست و مؤید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بیهقی ست از ابی المعلی عن ابیه عن جده گفت متوجه شدم
با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حائل شد میان او و مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد سراویل و نعلین خود گفتم بیا بیدای امیر مومنان
بردارم این چیز ها را گفت نه و در آمد در آب و چون بر آمد ازان پوشید نعل و سراویل و نماز گذارد با مردم و نه شست پایهای خود و معلوم ست که آب
مجتمع از قری خالی از نجاست نمی باشد **وعن** معاوية بن الحكم بفتحتین صحابی سلمی ست معدود در اهل حجاز ساکن در بنی سلم روی عنه
ابنه کثیر و عطا بن یسار و غیرهما مرد در سنه یک صد و هفده هجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن هذه
الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست در وی چیزی از سخن مردم

دست بهم زدن لائق بحال زنان ست نه لائق بوقار و گرانباری مردان و از بدعات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایتے
صحیح وارد نشده و التصفیق للنساء و تصفیق برای زنان ست و طریق وی آنست که بطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زند و ببطن کف بر بطن کف نزند
بطریق لعب اگر بزند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم در بعضی گفته گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود
این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق النساء واقع شد و تعیین هیئت تصفیق نکرده اند باوجود آنکه شائع در تصفیق ضرب بطن دست
راست ست بر بطن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شائع منجر می شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان موهم ست والله اعلم و آنکه گفته اند
که این هیئت لعب ست لا نسلم که مطلق لعب باشد و در حکم ذکر ست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا یحییٰ خذ الکتٰب بقوة اگر ببه اند که نظم قرآن ست
و عدول از سائر کلام بجهت آن کرده است انتهی متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری مراد ست
و وی نمیداند که در نماز ست مشروع ست برای مصلی پس اگر نمازی مرد ست سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در ما عدای او مطلق ست
و اگر زن ست دست بر هم زند عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کف دست چپ بزند در سبل گفته و باین رفته اند جمهور علما و بعض
ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل تا بعضی یعنی اگر برای اعلام اینمعنی ست که وی در نماز ست پس مبطل نیست ورنه مبطل ست اگرچه برای فتح بر امام باشد
بدلیل لا علی لا تفتح علی الامام و این حدیث ضعیف ست پس حدیث باب باقی ست بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل است این حدیث
دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصفیق زیرا که بلفظ امر وارد نشده گوییم در روایتی آمده فلیسبح الرجال و لتصفق النساء و ازینجا درمیان علما اختلاف شده
شافعیه و رافعی و نووی گویند سنت ست و حق انقسام او ست طرف واجب مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهی زاد مسلم فی الصلوٰة
زیاده کرد مسلم قید فی الصلوٰة و روی نحوه من حدیث سهیل بن سعد فی حدیث طویل اتفقا علیه و لفظ وی این ست چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز
پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان ست و تصفیق برای زنان و استدلال کرده است رافعی در جواز فتح بر امام باین حدیث و بحدیثی که نزد ابوداود
و ابن حبان ست از ابن عمر که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمازی پس لبس شد بروی [illegible] چون فارغ شد گفت ابی را حاضر شدی با ما گفت آری
فرمود پس چه چیز منع کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثرم و غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم ما که فتح میکردیم بر امام در عهد
آنحضرت و روایت کرد عبد الرزاق در مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام و تو در نماز هستی و در سندش حارث ست و او ضعیف ست
و صحیح شده است از ابی عبد الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی لقمه بده هکذا فی التلخیص و عن مطرف
بضم میم و فتح طا و تشدید رای مکسوره و فا در آخر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرد در سنه ۹۵ الهجریة بن عبد الله بن الشخیر بکسر
شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر عن ابیه روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه است آمد نزد آنحضرت در وفد
بنی عامر سعد و ست در بصریین روی عنه ابنه مطرف و یزید الشخیر رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی
دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد و فی صدره از برای سینه او ازیز المرجل من البکاء و در سینه او آوازی ست همچو آواز دیگ سین از گریستن
ازیز بزای معجمه مکسور آواز کردن رعد و آواز جوش دیگ و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی و سخت جوشانیدن دیگ یا آوازی که
می برآید از ان و مرجل بالکسر دیگ مسین یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مرجل دیگ بعضی گویند از مس یعنی مسکی میخواهد راوی ازین عبارت اینکه میگریست
آنحضرت با جوش درون و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در هدایه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید بآواز بلند اگر از یاد کردن
بهشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت ست قطع میکند و در روایتی عوض مرجل لفظ رحی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

زیراکه وسط است در میان دو نماز که قصر کرده نمی‌شود انتهی گوییم عجب است از صاحب مصفی که بر نقل اختلاف سلف اکتفا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد وی
وجهی برای ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم در تحقیق این نماز رسائل مستقله تالیف نموده اند و اطالت کلام دران کرده و اکثر آن تطویل
لاطائل است و چیزی است که نیست بران اثارت از علم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عصر است پس بنص حدیث صحیح صریح که نزد بخاری و مسلم
و اهل سنن است شغلونا عن الصلوة الوسطى صلوة العصر الحديث شوکانی در فتح القدیر فی فنی الروایة والدرایة من التفسیر گفته قد اختلف اهل العلم فی تعیینها علی ثمانیة عشر
قولا اوردتها فی شرحی للمنتقی وذکرت ما تمسکت به کل طائفة وارجح الاقوال واصحها ما ذهب الیه الجمهور من انها العصر الی قوله واذا تقرر لک هذا وعرفت ما سقناه
تبين لك انه لم يرد ما يعارض ان الصلوة الوسطى صلوة العصر واما حجج بقية الاقوال فليس فيها شئ مما ينبغي الاشتغال به لانه لم يثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم
في ذلك شئ وبعض القائلين عول على امر لا يعول عليه فقال انها صلوة كذا لانها وسطى بالنسبة الى ان قبلها كذا من الصلوات وبعدها كذا من الصلوات وهذا الرأي المحض والتخمين
البحت لا ينبغي ان تستند اليه الاحكام الشرعية على فرض عدم وجود ما يعارضه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فكيف مع وجود ما هو في اعلى درجات الصحة والقوة والثبوت
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويا لله العجب من قوم لم يكتفوا بتقصيرهم في علم السنة واعراضهم عن خير العلوم وانفعها حتى كلفوا انفسهم التكلم على احكام الله والتجري
على تفسير كتاب الله بغير علم ولا هدى فجاؤا بما يضحك منه تارة ويبكي منه اخرى انتهى و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت بتفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه او ست در سبل گفته هی صلوة
العصر علی اکثر الاقوال وقد ادعی فیه الاجماع انتهی **وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ** و استاده شوید برای خدا دعاکنان یا قرآن خوانان در سبل گفته صحابه ازین آیت امر بسکوت
فهم کرده اند زیراکه سکوت یکی از یازده معنی قنوت است و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرائن یا از تفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرا گرفته اند انتهی گوییم
حافظ زین الدین عراقی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده شعر ولفظ القنوت اعدد معانيه تجد * مزيدا على عشر معاني مرضيه * دعاء خشوع والعبادة طاعة
اقامتها اقرارنا بالعبودية * سكوت صلوة والقيام وطوله * كذاك دوام الطاعة الرابح القنيه * **فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ** پس امر کرده شدیم بعد نزول این آیت
بخاموش ماندن **وَنُهِينَا عَنِ الْكَلَامِ** و نهی کرده شدیم از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز مبطل نماز است زیراکه اصل در نهی تحریم است
کما مر مرارا نووی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل است بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علما بر اینکه تکلم عامد و عالم بتحریم وی در نماز
بغیر مصلحت نماز و مانند آن مبطل نماز است و ذکر خلاف در کلام برای مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد آمد در سبل گفته در حدیث بحثهاست
که در حواشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلی بسوی تنبیه غیر خود پس مباح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینده مفید او ست انتهی
شوکانی رح گفته درین حکم در میان اهل علم خلاف نیست و خلافی که هست در سخن ساهی است و در سخن کسیکه واقف نیست از منع کلام در نماز پس حکم جاهل بحدیث
معاویه بن الحکم عدم اعاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین بود که تنگی نمی کرد بر جاهل و حکم بقضا نمی فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتصار بر تعلیم و بر
اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میکرد و حکم باعاده کمتر می نمود چنانچه در حدیث مسی است و این غایت لطف و احسان است بر امت نیست فرق در ظاهر در کلام
ساهی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهی **متفق عليه واللفظ لمسلم** و غیر شیخین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین و غیرهما است از ابن مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آینه در نماز شغل است یعنی کار روائی عظیم است که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت است و هم از وی است که بدرستیکه حق تعالی
حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد اینکه سخن نکنند در نماز یعنی بقصد رواه احمد والنسائی وابوداود وابن حبان فی صحیحه **وَعَنْ**
اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ التَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ تسبیح برای مردان است و در روایتی این است
که چون برسد شما را امری پس تسبیح برای رجال است مراد بتسبیح آن است که بگوید سبحان الله تا بداند که وی در نماز است و دست بر هم زند که آواز برآید زیراکه

مستحب ست بدلیل آنکه رد نکرد بر ابن مسعود بلکه گفت ان فی الصلوة شغلا گوییم از روایت بیهقی معلوم شد که اشارت برّ پس کرد و پیشتر اعتذار نمود و از در بلفظ برآنکه وی اولا رد میکرد بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد رد فرمود بروی باشاره پیشتر خبر کرد او را که او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام نخسید در نماز پس عجب ست از قول کسی که میگوید رد کند بلفظ با آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته و رد سلام را در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید مسلم بر مصلی مستحق جواب نیست نه باشاره و نه بلفظ رد میکند آنرا رد آنحضرت بر انصار و بر جابر باشاره و اگر مستحق نمی بود ند خبر میکرد ایشان را بدان و رد نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره در مسند از حدیث صهیب چنین آمده که گفت گذشتم بآنحضرت و وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس رد کرد باشاره گفت راوی نمیدانم او را مگر آنکه گفت بانگشت خود و در حدیث ابن عمر ست در وصف رد آنحضرت بر انصار که گسترد کف خود را این چنین و بسط کرد جعفر بن عون راوی از ابن عمر کف خود و گردانید باطن وی اسفل و ظهر او بفوق پس حاصل شد ازین احادیث که جواب گوید مصلی باشاره خواه بسر یا بدست یا بانگشت و ظاهر آنست که واجب ست زیرا که رد بقول واجب ست و در نماز متعذر شده و باقی مانده هرچه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا رد گردانیده و صحابه آنرا رد سلام نامیده و در تحت قوله تعالی اَوْ رُدُّوْهَا داخل گردیده و اما حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که اشاره کند در نماز که فهمیده شود پس باید که برگرداند نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل ست زیرا که از روایت ابی غطفان ست از ابو هریره و وی مروی مجهول ست انتهی کلامه

وعن ابي قتادة رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو حامل أمامة بنت زينب بود رسول خدا که نماز میگذارد و حال آنکه او بردارنده آمامه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت ست و شوهر وی ابو العاص بن الربیع ست و این آمامه در بعضی از اوقات نماز آمده بآنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد بر تا وی گفته اگر امامه را بتنوین خوانند پس فتحه آن بنا بر مفعولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تنوین خوانند نائب کسره باشد زیرا که غیر منصرف ست و ظاهر میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب ست فاذا سجد وضعها پس چون سجده میکرد و در روایتی ست که چون رکوع میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود واذا قام حملها و چون می استاد از سجده و در روایتی چون برمیداشت سر از سجود برمیداشت او را یعنی بر کتف خود متفق علیه این حدیث دال ست بر آنکه برداشتن مصلی در نماز حیوان را آدمی باشد یا غیر او مضر نیست بنماز برابر ست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابر ست که در فرض باشد یا در نفل و برابر ست که مصلی امام بود یا منفرد و نیز دلالت ست بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همین ست اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست زیرا که آنحضرت امامه را برداشتی و نهادی و باین رفته ست شافعی و غیر وی منع میکنند از آن در سبل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویلات بعیده از انجمله آنکه خاص ست بآنحضرت و از انجمله آنکه امامه متعلق می شد بآنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از انجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ ست و کلها دعاوی بغیر برهان واضح وقد اطال ابن دقیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا وزدناه ایضا فی حواشیها انتهی گوییم و منجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوة گفته اینجا کسی را توهم میشود که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمامه را و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت نبود بلکه وی بجهت غایت الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نسبتش بآنحضرت در صورت فعل مجاز ست پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن ست که متوالی باشد و این نه چنین بود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وصححه ابن حبان وصححه ابن خزیمة والحاکم وهرکه گفت اخرجه مسلم وی وهم کرد
ومثل این ست آنچه مروی ست که عمر نماز صبح گذارد وسورهٔ یوسف خواند چون برین آیت رسید إِنَّمَآ أَشْكُوا۟ بَثِّى وَحُزْنِىٓ إِلَى ٱللَّهِ شنیده شد آواز با ترجیع
اخرجه البخاری مقطوعا ووصله سعید بن المنذر ودر سبل گفته این حدیث دلیل ست برانکه مثل این مبطل نماز نیست وقیاس کرده اند بران انین را انتهی وعن
علي علیه السلام قال كان لي من رسول الله صلى الله عليه وسلم مدخلان گفت بود برای من از انحضرت دو جای در آمدن
مدخل بفتح میم ودال مهمله وخای معجمه بروزن مقتل یعنی دو وقت که می درامدم دران وقتها بروی فكنت اذا اتيته وهو يصلي تنحنح لي
پس بودم من که هرگاه می آمدم اورا وانحضرت نماز میگذارد تنحنح میکرد برای من تا واقف شوم که وی در نماز ست حدیث دلیل ست برانکه تنحنح مبطل نماز نیست
برابرست که برای اصلاح نماز باشد یانه وباین رفته است شافعی عملا بهذا الحدیث وهرکه قائل بابطال نماز بدان شده گفته که این حدیث مضطرب ست وصاحب سبل
گفته دعوی اضطراب ناتمام ست زیراکه اضطراب نمی باشد مگر درمیان احادیث صحیحه کما علم فی علوم الحدیث ودر روایتی عوض تنحنح سبح آمده بطریق دیگر نزد
ابن السکن وآن ضعیف ست واین حدیث صحیح واگر هر دو حدیث ثابت شوند جمع میان هر دو باین وجه باشد که گاهی تسبیح میگفت وگاهی تنحنح میکرد
انتهی در مصفی گفته تنحنح وبکا وضحک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیزها کند بوجهی که عقلا بانقطاع مجلس وختم آن حکم کنند باطل شود
نماز انتهی نبیرهٔ صاحب مصفی محمد اسمعیل شهید رحمه الله تعالی در افغانستان بزمانهٔ غزو فی سبیل الله اتفاقا در نماز تنحنح کرده بود یکی از ملایان لا یحکم بفساد
نماز کرد وگفت در نماز کلام کردی فرمود تعریف کلام چیست گفت ما تضمن کلمتین بالاسناد فرمود اینجا تضمن دو کلمه با اسناد کجاست وازینجا معلوم شد
که وی نیز موافق این حدیث ست رواه النسائي وابن ماجة وصححه ابن السكن وعن ابن عمر رضي الله عنه قال گفت ابن عمر
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی قبا تا نماز گذارد دران پس آمدند انصار وسلام کردند بر انحضرت پس قلت لبلال كيف
رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يرد عليهم گفتم مر بلال را که چگونه دیدهٔ رسول خدا را که رد میکرد بر ایشان یعنی انصار سلام حين
يسلمون عليه وهو يصلي هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی درحالیکه انحضرت نماز میکرد قال يقول هكذا گفت بلال اشاره
میکرد انحضرت این چنین وبسط كفه وبسط کرد وگسترد بلال کف خود را برای نشان دهی اشارهٔ نبویه پس گردانید بطن کف را اسفل وظهر اورا
فوق چنانکه در حدیث ابی داود وترمذی ونسائی از ابن عمر آمده وگاهی بسرانگشت میکرد باشارهٔ انگشت در سفر السعادة گفته وگاهی ایما میکرد بسر
مبارک خود انتهی وبعضی شراح نوشته اند که جائز ست رد سلام باشارهٔ چشم وسر مانند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ وانچه
منسوخ شد رد سلام بکلام بود وهو الظاهر ودر حدیث دلالت ست بر احتمال فعل قلیل در نماز وهو الصواب اخرجه احمد وابوداود والترمذي
وصححه والنسائي وابن ماجة ورواه ابن حبان والحاکم واحمد ایضا من حدیث ابن عمر باین لفظ که وی پرسید صهیب را ازین حال بدل بلال وذکر کرد ترمذی
که این هر دو حدیث صحیح ست ودر سبل گفته حدیث دلیل ست برینکه چون سلام کند کسی بر مصلی رد کند بروی سلام را باشاره نه بنطق ومسلم از جابر آورده
که انحضرت فرستاد اورا برای حاجتی گفت پس دریافتم انحضرت را ووی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس اشاره نمود بسوی من وچون فارغ شد
خواند مرا وفرمود تو سلام کردی واعتذار نمود بعدم رد باشاره ودر حدیث ابن مسعود ست که وی سلام کرد بر انحضرت وحضرت در نماز بود پس رد نکرد
بروی وذکر نمود اشاره را بلکه گفت بعد فراغ از نماز که هر آینه در نماز شغل ست مگر آنکه بیهقی در حدیث وی ذکر کرده که انحضرت اشارت بسر فرمود
وعلما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام کننده بر مصلی جماعتی گفته رد بلفظ کنند وجماعتی گفته بعد نماز جواب گویند وقومی گفته در
دل رد کنند وقومی بآن رفته که رد کند باشاره کما افاده هذا الحدیث وهذا هو اقرب الاقوال للدلیل وما عداه لم یات به دلیل وگفته اند که این رد باشارت

وحديث دليل ست بر وجوب قتل حيه وعقرب در نماز زيرا كه اصل در امر همان ست وگفته اند كه براي ندب ست و دليل ست بر آنكه باطل نمي شود نماز بفعلي كه جز آن
قتل اين هر دو ميسر نيايد برابر ست كه بفعل يسير صورت بندد يا عمل كثير وباين رفته است جماعتي از علما ونزد بعضے اگر سه بار پيهم بزند نماز فاسد گردد وتاويل
كرده اند حديث را بخروج از نماز قياسا بر سائر افعال كثيره كه حاجت بآنها داعي ست وعارض مي شوند در نماز مثل انقاذ غريق ونحو آن كه بيرون مي آيد بسبب آن
از نماز و درين حكم غير ايشان را تفصيلها ست كه قائم نيست بر آن دليل وحديث حجت ست براي قول اول أخرجه الأربعة يعني ابو داؤد و ترمذي
ونسائي وابن ماجه ورواه احمد والنسائي بمعناه ورواه ابن حبان والحاكم عن ابن عباس مرفوعا نحوه واسناده ضعيف واو را شاهدي ست در صحيح مسلم
از حديث ابن عمر از يكي از نساي آنحضرت كه امر ميكرد بكشتن سگ گزنده وموش وكژدم وغراب وزغن ومار وگفت در نماز وصححه ابن حبان ونزد ابو داؤد
بسند منقطع از مردي از بني عدي بن كعب كه گفت آنحضرت ايشان چون بيابد يكي را از شما كژدم وحال آنكه وي نماز ميگذارد پس بايد كه بكشد او را بنعل يا چوب كذا في التلخيص

باب سترة المصلي

ستره بضم سين وسكون تاي فوقيه آنچه پوشيده شود بوي چيزي ومراد اينجا چيزي ست كه استاده كرده شود پيش مصلي تا تمييز شود از سجده گاه
وبر هكار نشود گذرنده بگذشتن از پيش آن مانند ديواري يا ستوني يا چوبي يا جز آن وبايد كه درازي وي كم از ذراعي نباشد وسطري از انگشت
واحكام آن بيايد عن ابي جهيم بضم جيم مصغر جهم نامش عبد الله بن جهيم ست وقيل هو عبد الله بن الحارث بن الصمة الانصاري
بكسر مهمله وتشديد ميم صحابي معروف ست خواهر زادهٔ أبي بن كعب باقي ماند تا امارت معاويه واو را دو حديث ست كه شيخين آن هر دو را اخراج
كرده اند يكي از آنها اين حديث ست وديگر در باب سلام بر بول كننده وگفت ابو داؤد ابو الجهيم بن الحارث بن الصمة وقيل راوي حديث بول
مردي ديگر ست عبد الله بن الحارث نام وآنكه در اينجا ست عبد الله بن جهيم ست واين هر دو دو كس اند جدا جدا رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدي المصلي اگر بداند گذرنده از پيش مصلي يعني نماز گذار وظاهر آنست كه مصلى
بفتح لام ست يعني روبروي مصلى از داخل ستره او ماذا عليه من الاثم چيست يعني چه قدر ست بروي از گناه بسبب گذشتن او از پيش
نماز كننده ولفظ من الاثم از الفاظ بخاري ومسلم نيست مصنف در فتح الباري گفته يافته نمي شود اين لفظ در بخاري مگر نزد بعض رواة يعني كشميهني
وقدح كرد در وي كه نيست وي از اهل علم وعيب كرده اند بر طبراني در نسبت كردن وي اين لفظ را بسوي بخاري در كتاب الاحكام وهمچنين عيب
كرده شد بر صاحب عمده در نسبت اين لفظ بسوي شيخين انتهى پس عجب ست از مصنف در نسبت كردن وي اين لفظ را در اينجا بسوي بخاري ومسلم
وواقع شد او را امر همان وهم كه صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لكان ان يقف اربعين هر اينه باشد اينكه بايستد تا چهل ابو النضر كه يكي
از رواة اين حديث ست گويد نميدانم كه مراد بچهل چهل روز ست يا چهل ماه يا چهل سال كذا في تيسير الوصول خيرا له بهتر ست او را خيرا منصوب ست
بنا بر آنكه خبر كان ست در روايت بخاري ودر روايت ترمذي مرفوع ست بنا بر آنكه اسم كان ست ودرين صورت خبر معرفه واسم نكره آمد
وهو قليل ومحتمل كه در كان ضمير شان باشد من ان يمر بين يديه از اينكه بگذرد پيش او واين حديث دليل ست بر تحريم مرور روبروي
مصلي يعني ما بين موضع جبهه او در سجود وهر دو قدم وي وغير هذا نيز گفته اند وآن عام ست در هر مصلي فرض باشد يا نفل امام باشد يا منفرد
وگفته اند كه مختص ست بامام ومنفرد نه ماموم زيرا كه ضرر نميكند او را مرور مار چه ستره امام ستره اوست يا خود امام ستره اوست وليكن وارد شده كه ستره
رافع حرج ست از مصلي ست نه بر مار وظاهر وعيد مختص ست بمار نه بكسي كه ايستاد بعمد روبروي مصلي يا نشست يا خفت وليكن اگر علت در وي تشويش بر مصلي
باشد پس اين نماز در معني مار ست متفق عليه بين الشيخين واللفظ للبخاري ونيست در وي ذكر مميز اربعين ووقع في البزار

بیش از تحریمه فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بیشتر می شد
بیشتر از شغل سنع و اختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول او یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز
ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت میگذاردند والظاهر هو الاولی والله اعلم انتهی کلام الشیخ و اجنبیت این تاویل از
ظاهر حدیث و سخافت آن غیر مخفی ست و مراد بنماز فرض در کلام شیخ نماز صبح ست رواه الزبیر بن بکار والطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی و مراد بروایتی روایت
ابوداود ست و لهذا در مصفی گفته اتفاق کرده اند علما بر انکه عمل یسیر مبطل نماز نیست در فتاوای عالمگیری مذکورست که اگر طفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت
نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بتکلف آنرا بردارد فساد نماز ست و در منهاج مذکورست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود یکدو گام یا یکدو
ضرب قلیل ست و ثلاث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلاف عادت عمل کثیر ست و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در تسبیح یا خارش از
بدن قلیل ست و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آن ست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مانند حمل امامه و غمز عایشه و فتح
باب حجره و نزول از منبر و صعود بران پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمترست ازان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده ازان باشد در حکم کثیر بود
و آنچه گفته اند که قلت و کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف
مختلف ست در هر چیز پس قابل معیاریت نباشد انتهی و لمسلم وهو یؤم الناس و در لفظ مسلم چنین ست که آنحضرت بر میداشت امامه را
و می نهاد و حال آنکه وی امامت میکرد مردم را در مسجد و در روایتی ست که امامه بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود کما تقدم
در حجة الله البالغه گفته بعضی چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان تشریع فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کمتر ازان ست
مبطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرا حاصل شد این ست که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلعنة الله ثلثا و یرحمک الله و یا ثکل اماه و ما شانکم
تنظرون الی و بطش یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوش و برداشتن وی و غمز نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی همچو فرود آمدن از
پایه منبر بطرف مکان برای سجود در بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا
و اشاره مفهمه و قتل حیه و عقرب و نگریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاستی در بدن یا پارچه ملوث شود
مگر نه از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلوة نیست والله اعلم انتهی و مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده اند بعضی که این حدیث منسوخ ست
و رد کرده شد بجهل ناسخ و تاریخ هر دو بلکه ابن دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخرست از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان فی الصلوة شغلا
و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و در روایت مسلم مادا وست و همچنین لفظ ابوداود که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد
و امامه بر دوش او بود پس استاد در مصلی و ایستادیم پس او الخ و عجب ست از خطابی که میگوید توهم نباید کرد که این وضع و حمل عمدا بود زیرا که این امری ست
که مشغول میکند قلب را و چون امر خمیصه او را مشغول سازد باین شغل چه رسد و نووی در رد وی اشباع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر
بآنحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و دران نظرست و کدام دلیل ست بر خصوصیت و درین باب ست از انس رواه ابن عدی من طریق
اشعث بن عبد الملک عن الحسن عن انس که گفت انس دیدیم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد یکطرف میکرد او را و اسنادش حسن ست
انتهی

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الاسودين
في الصلوة الحية والعقرب بکشید دو سیاه را [illegible] برمصلی مار و کژدم ست در حبل گفته اسود آن اسمی ست که مطلق می شود بر مار و کژدم
هر رنگ که باشد کما یفیده کلام ایمة اللغة پس توهم نباید کرد که خاص ست برنگ سیاه انتهی و در بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب و تمر هم آمده

مثل مؤخرة الرحل ومختار آنست که ستره بر یمین یا شمال دارد نه روبروی چشم ولیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میدان و نبود پیش وی
هیچ شی رواه احمد وابوداود اخرجه الحاکم و در حدیث ابن عمر ست که بود رسول خدا میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و عنزه پیش آنحضرت
برداشته می شد و استاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت یعنی بطور ستره پس نماز میگذارد بسوی آن و عنزه بفتحات نام نیزهٔ خورد ست که سنان دارد و بمقدار
سه گز بود رواه البخاری و در حدیث ابی جحیفه است که گذارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه با مردم دو رکعت و مردم و چارپایان می گذشتند پیش عنزه
متفق علیه و ازینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمی شوند وعن ابی ذر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقطع صلوة المرء المسلم می برد و باطل میگرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند
ثواب او را اذا لم یکن بین یدیه مثل مؤخرة الرحل وقتیکه نباشد پیش او مانند چوب پسین پالان شتر سه چیز المرأة یکی زن والحمار
دوم خر والکلب الاسود سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد الحدیث ای اتم الحدیث و تمام وی این ست که گفته شد ابوذر را چه حال
سگ سیاه را از سگ احمر و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس فرمود سگ سیاه شیطان ست
وفیه و درین حدیث این ست الکلب الاسود شیطان و حدیث دلیل ست بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد باین چیزها و ظاهر قطع
ابطال ست و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خر بحدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صف بر خر
و آنحضرت نماز میگذارد و اعاده نکرد و نه امر کرد صحابه را باعادهٔ آن اخرجه الشیخان پس این حدیث را مخصص حمار گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه
قاطع نماز ست و از زن و خر در نفس من چیزی هست اما خر پس بحدیث ابن عباس و اما زن پس بحدیث عائشه رض که در وی ذکر غمز پا و اضطجاع او
روبروی آنحضرت ست پس اگر بگذشتن زن منقطع شود باضطجاع او بالاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی ازینها نمی شکند و تاویل میکنند
حدیث را که مراد بقطع نقص اجر ست نه ابطال بنا بر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیزی
که واجب ست از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی سعید که لا تقطع الصلوة شیء و در روایتی آمده
که قطع میکنند نماز را یهودی و نصرانی و مجوسی و خنزیر و این ضعیف ست اخرجه ابوداود و من حدیث ابن عباس و ضعفه اخرجه مسلم واخرجه الترمذی
والنسائی وابن ماجة مختصرا و مطولا وله و مر مسلم است عن ابی هریرة رضی الله عنه نحوه مانند حدیث ابی ذر دون الکلب بدون ذکر
سگ همچنین ست در نسخ بلوغ المرام ولیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود ست و لفظ وی این ست
که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز را زن و خر و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخرة الرحل رواه مسلم ولابی داود
والنسائی عن ابن عباس رضی الله عنهما نحوه دون آخره و مر ابوداود و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس
آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی ست ویقی من ذلک مثل مؤخرة الرحل پس ضمیر در آخره راجع ست باخر حدیث ابوهریره ولیکن مصنف لفظ
حدیث وی ذکر نکرده کما عرفت و اعادهٔ ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب ست و در سبل گفته چون مراجعت کردیم
بسنن ابوداود و لفظ وی چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض والکلب انتهی پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث
ابی ذر باشد و هو قوله الکلب الاسود شیطان یا آخر حدیث ابوهریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین ست زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر نکرده
واگرچه اعادهٔ ضمیر بسوی وی صحیح باشد احالة علی الناظر والله اعلم وقید المرأة بالحائض و مقید کرده است زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق ست
بر مقید پس قطع نکند مگر حائض چنانکه ذکر کرد کلب را مطلق بی قید اسود پس متعین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

من وجه آخر و واقع شده است در روایت بزار از وجه دیگر که رجالش غیر رجال متفق علیه اند اربعین خریفا چهل سال اطلاق خریف بر سال از قبیل
اطلاق جزء بر کل است و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بداند یکی از شما آنچه مر او راست از گناه در گذشتن پیش
از پیش برادر مسلمان در نماز بر پهنا رونده باشد هر آیینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا رواه ابن ماجه طحاوی گفته تقیید بصد سال
متاخر است از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثم بر گذرنده و در حدیث کعب احبار است که اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وست از گناه هر آیینه
باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصلي فقال مثل موخرة الرحل پرسیده شد رسول خدا در غزوه تبوک از ستره مصلی که
چه قدر می باید فرمود مانند چوب پسین پالان شتر موخره بضم میم و سکون همزه و کسر خای معجمه و فتح آن و ضم میم و فتح همزه و تشدید خا و رای مشدده
بمعنی آخره بفتحات بی مد و بمد و کسر خا چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار و آخره فصیح است از موخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل
باشد و راوی بلغت خود موخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت و آنحضرت افصح قریش است صلی الله علیه وسلم و درین حدیث
ندب است برای مصلی در اتخاذ ستره و کفایت وی بمثل چوب پالان شتر و آن بقدر دو ثلث ذراع باشد و حاصل میشود باقامت هر چیز بر روی وی من اینجا
اخذ کرده اند که کشیدن خط بر روی مصلی کافی نیست اگرچه در حدیث ابو داؤد آمده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب است و مصنف تحسین وی کرده و قول
کسی که مضطربش گفته رد نموده لیکن احمد بن حنبل بدان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لائق است که نزدیک شود بستره و زیاده نکند میان خود و ستره بسه ذراع
و اگر عصا و غیره نیابد بسنگ یا خاک یا متاع خود را فراهم نماید نووی گفت مستحب داشته اند اهل علم نزدیک شدن بستره باین طور که میان وی و میان ستره بقدر مکان سجود باشد
و همچنین میان صفوف و امر بدنو و حکمت آن در حدیث ابو داؤد و نسائی از سهیل بن ابی حثمه مرفوعا چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس باید
که نزدیک شود بدان قطع نکند شیطان بروی نماز او را و در مصفی گفته در احادیث امر کرده اند باقامت ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود
و این امر بنا بر استحباب است زیرا که عروة بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که مستحب است نزدیک بودن از ستره بنوعی
که در میان مصلی و ستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از موخره رحل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخره رحل را بآنکه
در طول بمقدار یک دست باشد و در عرض بمقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین است از دور ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن
یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه باوجود تیسر این معنی قدر موخرة الرحل را تفتیش می نمودند و این دلیل صحیح است بر آنکه غیر وی
کفایت نمیکند والله اعلم انتهی اخرجه مسلم و هم در مسلم است از حدیث طلحه بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت وقتی که بنهد یکی از شما پیش خود مثل
موخرة الرحل پس باید که نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد پیش از آن ستره و در حدیث نافع است از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری
خود را بپهنا بجانب قبله پس نماز میکرد بسوی راحله متفق علیه و زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می رفتند شتران برای چریدن
و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالان شتر را پس راست می نهاد آنرا پس نماز میکرد
بجانب آخره او یعنی چوب پسین پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت و بسوی آن نماز میکرد **وعن** سبرة
بفتح سین مهمله و سکون موحده کنیت وی ابو ثریه است بضم مثلثه و فتح را و تشدید تحتیه بن معبد الجهني ساکن مدینه بود و شمار وی در مصریین است
روایت کرد از وی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليستتر احدكم في الصلوة ولو بسهم باید که ستره کند
یکی از شما در نماز اگرچه بیک تیر باشد قید امر بستره را جماهیر حمل بر ندب کرده اند و لو بسهم مفید اجزای ستره است غلیظ باشد یا دقیق و نیست اقل وی

مصلی و ستره بگذرد و اگر در پس ستره نباشد این را مبالغه در دفع گذرنده نمی رسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی ست [redacted]
مبطل نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عنف عمل کثیر نیست واللہ اعلم انتہی **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اذا صلى احدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئا چون نماز بگذارد یکی از شما پس باید که بگرداند در مقابل روی خود
چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون وغیره فان لم يجد فلينصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
که استاده کند چوب دستی خود را و بخلاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم يكن فليخطط خطا
پس اگر نباشد باوی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل ست بر آنکه کافی ست ستره هر چیز که باشد و در مختصر سنن ست که گفت سفیان بن عیینه
دیدم شریک را که نماز گذارد بامادر جنازهٔ عمر پس نهاد کلاه خود را روبروی خود و در صحیحین ست از حدیث ابن عمر که پنا میکرد راحلهٔ خود را و نماز میگذارد بسوی او
و گذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک و سنگ فراهم نماید ثم لا يضره من مر بين يديه پس ترزیان ندارد او را کسی که بگذرد پیش او در قطع خشوع و در
از ابوداود ما مر امامه نیست و در روایتی از ابوداود امام ستره تم در سبل گفته در قول وی ثم لا يضره دلیل ست بر آنکه اگر این چنین نکند زیان دارد او را از نقصان
نماز یا ابطال آن و این وقتی ست که مصلی امام باشد یا منفرد نه وقتی که موتم باشد زیرا که درین صورت امام ستره اوست یا سترهٔ امام سترهٔ اوست کما سلف
وقد بوب له البخاري وابوداود وطبراني در اوسط از حدیث انس مرفوعا آورده که سترة الامام سترة لمن خلفه، و اگرچه ضعیف ست اخرجه الشافعي في القديم
وابن حبان والبيهقي واحمد وابن ماجة وابوداود و حدیث عام ست در امر باتخاذ ستره در فضا وغیره و ثابت شده که آنحضرت چون نماز میگذارد
بسوی دیوار میگردانید در میان خود و در میان وی بقدر ممر گوسفند و دور نمی شد از ان بلکه امر کرد بقرب از ستره و بود چون نماز میگذارد بسوی عمود
یا عود یا شجر میگردانید آنرا بر جانب راست یا چپ خود و نمی گردانید برابر چشم و بود که رکز میکرد حربه را در سفر یا عنزه و نماز میگذارد بسوی وی و قیاس کرده اند
شافعیه بران گستردن مصلی وغیره را بجامع اشعار مار که وی در نماز ست وهو صحيح وصححه ابن حبان واحمد وابن المديني فيما نقله ابن عبد البر في
الاستذكار و اشاره کرده اند سفیان بن عیینه و شافعی و بغوی وغیرهم بسوی ضعف وی و گفت شافعی در بویطی و خط نکشد مصلی روبروی خود مگر آنکه
باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرمله و روایت کرد آنرا مزنی در متوسط از شافعی و آن جدید ست نیست مختص بقدیم و گفت مصنف رح
ولم يصب من زعم انه مضطرب بل هو حسن و صواب نکرد کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب ست بلکه آن حسن ست گویم زاعم
ابن الصلاح ست چه وی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکت باوی نزاع نموده و در مختصر سنن ست که گفت ابن عیینه نمی یابیم چیزی که برشدیم
این حدیث را بران و نیامده مگر بهمین وجه و بود اسمعیل بن امیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت هل عندكم شئ تشدونه به و گفت بیهقی لا بأس به في مثل
هذا الحكم ان شاء الله تعالى انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد ست و بعضی از متاخرین مشایخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما نزد اکثر
مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست و امام محمد گفته الخط ليس بشئ و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابوداود درین باب ضعیف و مضطرب ست
و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین ست و شیخ ابن همام گفته که سنت اولی ست باتباع و في الجملة ظهوری
و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار میگردد انتهى و بعد ازان اختلاف در صفت خط ست نزد احمد و حمیدی بر شکل هلال ست و معتبر نزد
ابوداود طول و گفت صاحب مهذب طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض یمینا و شمالا همچو جنازه و مختار قول بطول ست **وعن** ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع الصلوة شئ نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از آنچه بگذرد پیش
مصلی وادرؤا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع و در روایتی فانما هو شيطان زیاده کرده

بعایشہ و ابن عباس نسبت کردہ اند بزیادتِ سگِ سیاہ یعنی این ہر سہ قطع می کنند نماز را و جمہور علما از صحابہ و غیرہم بر آنند کہ قطع [redacted] ہر چہ از پیش مصلی بگذرد و چہ این سہ چیز و چہ غیر آن واحادیث کہ وارد شدہ در آن محمول ست بر مبالغہ و تاکید در نصب سترہ یا مراد آن ست کہ نزدیک ست کہ قطع شود بجہت شغل دل مصلی کما تقدم اما از زن پس خود ظاہرست و اما حمار پس از جہت کثرت ملازمت شیاطین مراورا چنانکہ دلالت دارد بران استحباب تعوذ از شیطان نزد نہیق حمار و اما کلب پس از جہت غلظت نجاست وی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شيئ يستره من الناس چون نماز گذارد یکی از شما بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم یعنی سترہ برپا کند کہ حائل گردد میانِ وی و مردم واراد احد ان يجتاز بين يديه پس خواست یکی کہ بگذرد پیش وی یعنی میان وی و سترہ و این شامل ست آدمی و جز او را از بہیمہ فليدفعه پس باید کہ براند و دور کند او را ظاہرش وجوب دفع ست و لیکن نووی گفتہ نمیدانم ہیچ یکی را از فقہا کہ قائل شدہ باشد بوجوب آن بلکہ تصریح کردہ اند اصحاب ما باینکہ مندوب ست و مصنف گفتہ قد صرح بوجوبہ اہل الظاہر انتہی و گفتہ اند کہ دفع برای دفع اثم مار ست و قیل برای دفع خلل واقع بمرور در صلوۃ وہو الارجح زیرا کہ عنایتِ مصلی بصیانتِ نماز خود اہم ست از دفع اثم از غیر خود و در سبیل گفتہ اگر گویند کہ برای ہر دو امر ست دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرندہ بموجب حدیث لو یعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجر بحدیث ابن عمر کہ اگر براند مصلی چہ کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز نگذارد مگر بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم اخرجہ ابو نعیم و در حدیث ابن مسعود ست کہ مرور روبروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را اخرجہ ابن ابی شیبۃ و این ہر دو حدیث بحکم رفع ست اگرچہ موقوف اند و لیکن اول در بارۂ کسی ست کہ سترہ گرفت و ثانی مطلق ست پس محمول شود بر مقید انتہی فان ابى فليقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید کہ کشش کند با وی و در روایتی فليقتله آمدہ یعنی پس باید کہ بکشد او را و این مبالغہ ست در دفع و طرد و قرطبی گفتہ دفع کند باشارہ و منع لطیف پس اگر مندفع نشود مقاتلہ کند یعنی دفع نماید سخت تر از اول و گفتہ اجماع کردہ اند بر آنکہ لازم نیست او را قتال بسلاح زیرا کہ مخالف قاعدۂ نماز ست کہ آن اقبال بران و اشتغال در ان و خشوع ست و جماعتی گفتہ بلکہ قتال کند حقیقۃ و این ظاہر لفظ حدیث ست و اما قول بآنکہ دفع کند بلعن و دشنام پس مردود ست بلفظ حدیث و مؤید اوست فعل ابو سعید راوی این حدیث کہ نزد بخاری ست از ابی صالح سمان گفت دیدم ابا سعید را روز جمعہ نماز میگذارد بسوی چیزی کہ بپوشد او را از مردم پس خواست جوانی از بنی معیط کہ بگذرد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینۂ او پس نظر کرد آن جوان و نیافت راہی مگر از پیش وی پس عود کرد و بگذشت پس دفع کرد او را ابو سعید سخت تر از اول و گفتہ اند کہ رد کند باسہل وجوہ پس اگر سرکشد پس سخت تر از ان و اگرچہ مؤدی شود بقتل وی پس اگر کشت او را پس نیست بروی چیزی زیرا کہ شارع قتل وی مباح کردہ و گفتہ اند کہ اگر دفع کرد بچیزی کہ دفع میکنند بآن و ناگاہ بمرد و کشتہ شد واجب نیست بروی قصاص و در اخذ دیت خلاف ست فانما هو شيطان زیرا کہ وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند کہ قطع خشوع ست یا مراد او شیطان الانس ست چہ اطلاق شیطان بر ہر دو آمدہ و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق عليه و در مشکوۃ گفتہ این لفظ بخاری ست و مسلم را معنی او ست وفي رواية فان معه القرين و در روایتی ست کہ ہمراہ وی قرین ست در قاموس گفتہ القرين الشيطان المقرون بالانسان لايفارقه و ظاہر کلام مصنف آن ست کہ روایت فان معه القرين متفق علیہا ست میان شیخین از حدیث ابی سعید و لیکن ما آنرا در بخاری نیافتیم و در صحیح مسلم از حدیث ابو ہریرہ یافتہ شد در مصفی گفتہ اہل علم متفق اند بر آنکہ گذشتن از پیش روی مصلی مکروہ ست و اگر کسی بگذرد مصلی را میرسد کہ باشارۂ خفیفہ دفع کند و در اول امر باشارہ و تسبیح زیادہ نکند و اگر از جانب گذرندہ اباء و الحاح ظاہر شود پس او را میرسد کہ عنف نماید و ہمین ست مراد از مقاتلہ ظاہر ست کہ حقیقت قتال مراد نیست و این حکم وقتی ست کہ مصلی در مسجد نماز میگذارد یا در پس سترہ و این گذرندہ میخواہد کہ درمیان

يعني خصر برين تقريست زيرا كه اين محل تخمين ست وانچه وارد شده منصوص ست از صحابي وروي عارفت تر ست بسبب حديث واحتمال دارد كه مرفوع باشد فهو العمدة
وانچه در صحيح وارد شده مقدم ست بر غير وي ودر روايتي آمده كه الاختصار راحة اهل النار ست رواه في شرح السنة عن ابن عمر وتقرير آن يهود اند واشكال ميكنند كه اهل نار را
راحتي نباشد وجواب ميدهند كه مراد آنست كه چون از طول قيام در موقف تعب كشند استراحت كنند باختصار والله اعلم بالصواب وذكر كردن مصنف اين
حديث را در باب خشوع مشعر بآنست كه علت نهي از اختصار منافات اوست باوي **وعن انس** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا به چون پيش آورده شود طعام شام پس شروع كنيد بران عشا بفتح وست كسما طعام العشي كما في
القاموس يعني چيزي شبانگاهي خوردن وتخصيص بآن بجهت آنست كه عادت عرب تغدي وتعشي نيست كه در چاشتگاه وشبانگاه بخورند وجز وقت آن بدست
نيايد وظاهر آنست كه مراد ابتدا بطعام در صورت احتياج وضياع طعام يا غلبه گرسنگي ست تا باعث بر شغل باطن نگردد قبل ان تصلوا المغرب
پيش از آنكه بگذاريد نماز مغرب را ودر بعض روايات مطلق نماز آمده ابن دقيق العيد گفت مطلق محمول ست بر مقيد ورواه شده است بابن النحاس چون نهاده شود
عشا ويكي از شما روزه دارست ومقيد نشود باين چنانكه در اصول ست كه ذكر حكم خاص مقتضي تقييد يا تخصيص نيست وزياده كرد طبراني چون اقامت كرده شود
نماز ويكي از شما صائم ست پس ابتدا كنيد بعشا قبل نماز مغرب وشتابي نكنيد از عشاي خود واتفقا عليه من حديث عائشة بمعناه ودرين باب ست
از ابن عباس نزد طبراني واز ابو هريره نزد وي در اوسط واسناده حسن وعن سلمة بن الاكوع عند مسلم ودر حديث ابن عمر ست كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم
چون نهاده شود طعام يكي از شما وبر پا كرده شود نماز يعني تكبير برآورده شود پس آغاز كنيد بطعام وشتابي نكند آن كس تا آنكه فارغ گردد از طعام خوردن وبود
ابن عمر كه نهاده مي شد طعام وتكبير گفته مي شد براي نماز پس نمي آمد نماز را تا آنكه فارغ مي شد از نماز وحال آنكه وي مي شنيد قرائت امام را متفق عليه وابن عمر
موصوف ست بكمال سنت واتباع پس وجود اين فعل ازوي ناشي باشد از كمال استقامت وتمكين ست متفق عليه حديث دلالت كرد برايجاب تقديم
اكل عشا چون حاضر شود بر صلوة مغرب وجمهور حمل كرده اند آنرا بر ندب وظاهريه گويند بلكه واجب ست تقديم پس اگر مقدم كند نماز را باطل شود عملاً
بظاهر الامر پس ظاهر حديث ظاهر ست در تقديم عشا مطلقا برابرست كه محتاج باشد بسوي طعام يا نه وبرابرست كه بترسد از فساد طعام يا نه وبرابر
كه خفيف باشد يا نه ودر معني حديث تفصيلهاي ديگر ست بغير دليل وتتبع كرده اند علت امر بتقديم را وگفتند كه تشويش خاطر ست بحضور طعام وآن مقتضي ترك
خشوع ست در نماز واين علتي ست كه نيست بروي دليل مگر آنچه مفهوم ميشود از كلام بعض صحابه چه ابن ابي شيبه از ابو هريره وابن عباس آورده كه اين هر دو
طعام مي خوردند ودر تنور گوشت بريان ست پس خواست مؤذن كه اقامت گويد پس گفت او را ابن عباس جلدي مكن كه بر نخيزيم ودر نفس ما چيزي مي باشد
ودر روايتي ست كه عارض نشود ما را در نماز ما چيزي ونزد ابن ابي شيبه است از حسن بن علي رضي الله عنه كه فرمود العشاء قبل الصلوة يذهب النفس اللوامة
پس درين آثار اشارت ست بتعليل مذكور واين در وقتي ست كه وقت وسعت داشته باشد واختلاف ست در وقت تنگ كه اگر طعام بخورد وقت از دست
ميرود وبعضي گفته اند تقديم اكل كند اگرچه وقت برود وبراي محافظت بر تحصيل خشوع در نماز واين بر قول كسي ست كه قائل ست بوجوب خشوع در نماز
وگفته اند كه بدايت بنماز كند براي محافظت بر حرمت وقت واين قول جمهورست واز روي اين ست كه حضور طعام عذر ست در ترك جماعت نزد قائل وجوب
جماعت **وعن ابي ذر** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم في الصلوة فلا يمسح
الحصى فان الرحمة تواجهه چون بايستد يكي از شما بنماز پس بايد كه هموار نكند زمين را از سنگريزه زيرا كه رحمت روبروي مي آيد مصلي را واقبال مي كند
ونازل ميگردد بروي پس لائق ست كه درين مقام سواي ادب لعب بحصي نكند تا از دريافت انوار فضل ورحمت محروم نگردد وبعضي گويند مراد آن ست كه رحمت
نازل ميشود ودر چيزي مي افتد كه مواجه مصلي ست ترين باشد يا حصي پس بايد كه هم بر حصي سجده كند وتغيير ندهد وواسته عوض مسح تسوي آمده

و مصنفی گفته اجماع مجتهدین ست بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و مذهب انس بن مالک حسن بصری آن بود که گذشتن زن حائض و گذشتن سگ
خصوصا سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیحه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عائشه رض از خود نقل کرد که در میان آنحضرت
و در میان وی قبله می بود در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث
فضل بن عباس در حق سگ والله اعلم انتهی اخرجه ابوداود وفی سنده ضعف در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمیر الهمدانی
الکوفی ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و اخراج کرد برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی واخرج نحوه ایضا الدارقطنی من حدیث انس و ابی امامة
والطبرانی من حدیث جابر وفی اسنادهما ضعف و این حدیث معارض ست بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن و خر و سگ
پس گفته اند که مراد بقطع درین حدیث نقص صلوٰة ست بسبب شغل قلب بگذشتن این چیزها و مراد بعدم قطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان ست اگرچه ثوابش ناقص گردد و گفته اند
که حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذر ست و این وجه ضعیف ست زیرا که نیست نسخ با امکان جمع و نیز تمام نیست نسخ مگر بمعرفت تاریخ و اینجا متقدم و متاخر معلوم نیست
حال آنکه اگر جمع متعذر باشد رجوع بترجیح نمایند و حدیث ابی ذر راجح ست زیرا که مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف ست کذا فی السبل

باب الحث علی الخشوع فی الصلوٰة

در برانگیختن بر خشوع و فروتنی در نماز و در قاموس گفته خشوع خضوع ست یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع در صوت و بصر و سکون و تذلل
و فخر رازی در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابد ست لهذا اعتبار هر دو انتهی و دال ست بر بودن وی
از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع فی القلب اخرجه الحاکم گویم و دال ست برای او حدیث لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه و حدیث دعا در استعاذه
اعوذ بک من قلب لا یخشع و علما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی در احیا سخن دراز درین باب کرده و ادله وجوب
ذکر نموده و نووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده والله اعلم **عن** ابی هریرة رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان یصلی الرجل مختصرا نهی کرد رسول خدا از آنکه نماز گذارد مرد و حالیکه اختصار کننده است همچنین ست ابوهریره درینجا اخبار از نهی کرده و لفظی
که مفید نهی باشد نیاورده و لیکن این قسم اخبارات را حکم رفع ست متفق علیه واللفظ لمسلم و لفظ بخاری این ست نهی عن الخصر فی الصلوٰة
و خصر بفتح خاء معجمه و سکون صاد در لغت میان مردم خاصره تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را نهادن دست بر تهیگاه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار آمده
و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را باختصار سوره که تمام نخواند و آن مکروه ست یا اختصار بر آیات سجده تا سجده نکنند یا ترک آیت سجده که آن قرائت رسیده است تا سجده نکند یا اختصار نماز
و کوتاهی قیام در رکوع و سجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده بایستد و این معنی از محتملات لفظ ست و در روایتی اختصار واقع
شده است و تفسیری که مشهور ست از صحابه و سلف همان معنی اول ست ومعناه ان یجعل یده علی خاصرته و معنی اختصار این ست که بگرداند دست
راست یا چپ خود را بر کمر خود و معارض این تفسیر ست آنچه در قاموس ست که فی الحدیث المختصرون یوم القیامة علی وجوههم النور ای المصلون فی اللیل
فاذا تعبوا وضعوا ایدیهم علی خواصرهم انتهی ولیکن برای این حدیث مخرج نیافتیم پس اگر صحیح شود جمع میان وی و حدیث باب باین وجه می تواند شد
که نهی متوجه بکسی ست که این کار بغیر تعب کند کما یفیده قوله فاذا تعبوا مگر آنکه تفسیر نهایه خلاف اوست کما قال اراد انهم یاتون ومعهم اعمال صالحة
یتکئون علیها فی القاموس الخاصرة الشاکلة وما بین الحرقفة والقصیری و تفسیر کرده است حرقفه را العظم الحجبة ای راس الورک و لیکن اکثر برهمین تفسیر اند
که مصنف ذکر کرده وفی البخاری عن عائشة رضی الله عنها ان ذلک فعل الیهود این دست بر تهیگاه نهادن فعل یهود ست
در نماز شان و ما نهی کرده شده ایم از تشبه بایشان در جمیع احوال پس وجه حکمت نهی این باشد نه آنکه فعل شیطان ست یا آنکه ابلیس از جنت همچنین فرود آمد

فرمود آنحضرت بسوی ایشان واگر التفات میکردند میدیدند که استند بر آمدن آنجناب واشارت شریف وی را و آنحضرت ایشان را برین التفات مقرر داشت

وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ان احدكم في الصلوة فانه يناجي ربه
چون باشد یکی از شما در نماز پس بدرستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری ست باین لفظ بدرستیکه ربّ وی در میان او و در میان
قبله است و مراد بمناجات اقبال او تعالی ست بروی برحمت و رضوان فلا يبصقن بين يديه ولا عن يمينه پس خوی نیندازد پیش خود
و نه جانب راست خود و در حدیث ابو هریره علت وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست ولكن عن شماله تحت قدمه ولیکن بیندازد
جانب چپ خود زیر پای خویش متفق عليه وفي رواية او تحت قدمه و در روایتی با او حرف عطف یا تردید ست و در روایتی تحت
قدمه اليسرى واین در غیر مسجد ست و در مسجد در جامهٔ خود بگیرد و بمالد و حدیث دال ست بر نهی از بزاق بسوی قبله و یمین در نماز و در حدیث ابو هریره
و ابی سعید مطلق نهی آمده و لفظ وی این ست که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی و حت کرد آنرا و فرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما
پس باید که نیفگند بسوی روی خود و نه بیمین ولیکن بیفگند بزاق را از یسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه و ازینجا جزم کرد نووی بمنع در هر حال
چه داخل نماز و چه خارج آن برابرست که در مسجد باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق مصلی ست ولیکن غیر وی از احادیث مفید تحریم بزاق ست بسوی
قبله مطلقا در مسجد و غیر وی و برای مصلی و غیر او و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده اند که هر که خوی اندازد روبروی قبله بیاید
روز قیامت و باشد تفل وی در میان هر دو چشم او و ابن خزیمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعا برانگیخته شود صاحب نخامه در قبله روز قیامت و این
نخامه در روی اوست و همچنین ست بصاق بجانب راست مطلقا عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی مکروه داشت بصاق از یمین خود و حال آنکه
نیست در نماز و مروی ست از معاذ بن جبل که بزاق نینداختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد العزیز آمده که نهی کرد ازین و آنحضرت
بیان فرمود که جانب چپ اندازد یا بزیر پای چپ و درین بیان جهت و مکان هر دو بیان فرموده و در حدیث انس ست نزد احمد و مسلم که بستر گرفت
گوشهٔ چادر خود و بزاق کرد در ان و رد کرد بعض آنرا بر بعض یعنی بمالید و فرمود این چنین باید کرد و قول وی او تحت قدمه خاص ست بکسی که در مسجد نیست
و اگر در مسجد باشد در جامه بمالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطیه است و گفته اند این مقید ست ببزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع
در جانب یسار بتحت قدم اذن داده و در خطیه اذن نتوان داد و مصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی ست از حدیث ابو امامه که می ایستد یعنی مصلی
پیش خدای تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار انتهی و این تعلیل منع ست از شارع و تفل درین وقت بر قرین
می افتد و آن شیطان ست و شاید که فرشتهٔ یسار را درین وقت چیزی نمی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر میگردد
و نینداختن بجانب یمین برای تشریف آن فرشته است و نیست دخل کاتب سیئات را در اعمال نماز چنانکه بعض متاخرین گفته اند و هم از بعض روایات ظاهر ست
و ابن ابی شیبه از حدیث حذیفه موقوفا آورده ولا عن يمينه فان عن يمينه كاتب الحسنات و در طبرانی ست از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه يقوم بين يدي الله
وملكه عن يمينه وقرينه عن يساره وعنه روایت ست از انس رضی الله عنه قال گفت انس كان قرام لعائشة بود قرامی مر عائشه را قرام
بکسر قاف و تخفیف را پردهٔ باریک سرخ و رنگین منقش از صوف و گفته اند جامهٔ که در وی تصاویر باشد سترت به جانب بيتها پوشیده بود بآن
پرده گوشهٔ خانهٔ خود را ظاهر آن ست که دیوار خانه را بآن پوشیده و مزین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حجلهٔ عروس ساخته بود و بعضی گویند متاعی در خانه
داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد مگر آنکه علم نداشته باشد
و تواند که این حال پیش از نهی باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا دور کن از پیش ما این پردهٔ خود را

رواه الخمسة يعني احمد و ابوداؤد و ترمذي و نسائي و ابن ماجه باسناد صحيح وزاد احمد و زياده كرد امام احمد در روايت خود واحدة
او دع يكبار بكن يا بگذار و ممكن از اين نقل دل در قلق ست زيراكه مفهوم مي شود كه احمد اين لفظ را بر عبارت مذكوره زياده كرده و معنى وي برين تقدير چنين
ميشود كه فلا يمسح واحدة او دع حال آنكه اين مراد نيست چه لفظ احمد از ابي ذر اين ست سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن كل شئ حتى سألته عن مسح الحصا
فقال واحدة او دع پس اختصار كذائي مصنف اخلال در معنى كرد و گويا تكيه كرد وي در بيان معنى بر لفظ برابر عارف و اگر چنين مي گفت و في رواية لاحمد
الاذن بمسحة واحدة واضح تر مي بود و حديث دال ست بر نهي از مسح حصا بعد دخول در صلوة نه قبل از آن شيخ در ترجمه گفته معلوم نمي شود كه منع از زيادت بر
يكبار بجهت آنست كه مفسد صلوة ست يا مكروه ست و اين مبني ست بر تفسير فعل كثير انتهى گويم در سبل گفته تقييد بحصى و تراب چنانكه در روايتي هست نظر
بغالب ست و دلالت نمي كند بر نفي از ماعداي او و گفته اند كه علت نهي محافظت بر خشوع ست چنانكه سياق مصنف اين حديث را درين باب مفيد اوست
يا براي آنكه عمل كثير در نماز نشود و اما آنچه شارع بران نص كرده مواجهت رحمت ست پس تغيير تراب و حصى از سجده گاه نبايد كرد مگر آنكه مؤلم و جه باشد
و ظاهر نهي در تحريم ست وفي الصحيح عن معيقيب بضم ميم و فتح عين مهمله و ياي تحتيه و كسره قاف بن ابي فاطمة الدوسي مولاي سعد بن ابي العاص
حاضر شد ببدر قديم الاسلام ست هجرت كرد بسوي حبشه و اقامت كرد آنجا تا آنكه آمد آنحضرت بمدينه و بود برنگاهداشت مهر آنحضرت و عامل گردانيد او را ابوبكر
و عمر بر بيت المال مرد در سنه اربعين و گفته اند در آخر خلافت عثمان روى عنه ابنه محمد و ابن ابنه اياس بن الحارث و غيرهما نحوه يعني مانند حديث ابي ذر
و لفظ وي اين ست لا تمسح الحصى و انت تصلي فان كنت لا بد فاعلا فواحدة لتسوية الحصى بغير تعليل يعني نيست در وي اين جمله ان الرحمة تواجهه وعن
عايشة رضي الله عنها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الالتفات في الصلوة گفت عايشه پرسيدم
رسول خدا را از نگريستن بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلوة العبد فرمود التفات ربودنيست
كه مي ربايد آنرا شيطان از نماز بنده يعني ميگيرد و مي ربايد از ان نماز كمال آنرا اين حديث دليل ست بر كراهت التفات در نماز نزد جمهور و سبب كراهت
نقصان خشوع ست چنانكه ايراد مصنف اين حديث را درين باب افاده آن ميكند يا ترك استقبال قبله است ببعض بدن يا اعراض ست از توجه الى الله
چنانكه روايت ابن ماجه و احمد از حديث ابي ذر افاده آن ميكند هميشه مي باشد خدا مقبل بر بنده در نماز وي تا وقتي كه التفات نكند پس چون برگردانيد روي
خود برگرديد خدا و اخرجه ابوداؤد و النسائي در سبل گفته كراهت التفات وقتي ست كه استدبار قبله نكند بصدر يا عنق و الا مبطل نماز ست رواه
البخاري و در مشكوة گفته متفق عليه و مصنفي ست التفات را سه مرتبه است اول آنكه بگوشه چشم نگرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و اين قسم التفات
نه مكروه ست و نه مفسد نماز بلكه از حضرت رسالت عليه الصلوة و السلام ثابت شده دوم آنكه رخسار خود را بگرداند بدون آنكه از استقبال قبله متحول شده باشد
و اين قسم حرام ست و مبطل صلوة نيست سوم آنكه التفات قبله برهم خورد و اكثر بدن از استقبال قبله منحرف شود و اين قسم مبطل صلوة ست انتهى
وللترمذي وصححه و مر ترمذي راست از حديث عايشه و آنرا صحيح گفته كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اي پسرك من اياك والالتفات
في الصلوة دور دار خود را از التفات كردن در نماز فانه هلكة زيراكه التفات كردن در ان سبب هلاك شدن ست در آخرت بجهت بودن او
طاعت شيطان و روگردانيدن از توجه بحضرت رحمن و هلكه بفتح ها و لام بمعني هلاك يعني نيست شدن فان كان لا بد ففي التطوع پس اگر
هست كه چاره نيست ترا از التفات كردن و راضي ميشوي بنقصان كمال نماز پس باري در نفل بكن نه فرض كه كار آن نسبت بفرض سهل ست و در فرض
اهتمام بكمال و تمام آن ضروري ست و در حقيقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان ست بفرض زيراكه نوافل مكملات فرائض اند و گفته اند
كه نهي از التفات وقتي ست كه بغير حاجت باشد و رنه ثابت شده كه ابوبكر رضي الله عنه التفات كرد بسوي آمدن آنحضرت در مرض موت چنانكه اشاره

که ادب آن جهت رعایت کنند و این مسئله در محل خود مبرهن و متفق علیه سلف ست **و له** و در مسلم است **عن** عایشة رضي الله [redacted] سمعت رسول الله [redacted] الله علیه و سلم یقول لا صلوة بحضرة طعام ولا هو یدافعه الاخبثان گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود نیست نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام و نیست نماز در حالیکه دفع میکند او را و زور می آرد دو چیز بسیار ناپاک که بول و براز باشد. و ملحق ست بآن مدافعت ریح و این همراه مدافعت ست و اما وقتی که در نفس خود ثقلی یابد و آنجا مدافعت نیست پس نماز گذاردن غیر منهی عنه ست و با مدافعت مکروه ست گفته اند تنزیهی برای نقصان خشوع و اگر بترسد خروج وقت را در تقدیم تبرز و اخراج اخبثین مقدم کند نماز را و این نماز صحیح ست اما مکروه کذا قال النووي و صاحب بعض آن و ظاهریه گویند باطل ست **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تثاؤب از شیطان ست زیرا که صادر می شود از امتلای معده و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم و شیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی ست و لفظ تثاؤب بهمزه ست و بواو خطاست و اسم از وی ثوباء آمده بضم مثلثه و فتح همزه بمعنی فازه و آن تنفسی ست که می کشاید از وی دهن فاذا تثاءب احدكم فليكظم ما استطاع پس چون فازه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند و باز دارد آنرا تا آنکه تواند و طریق بستن دهان آنست که فراهم آرد لبها را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان و در روایتی آمده یعنی پس گو بهبندد دهان خود را زیرا که شیطان می درآید در دهن **رواه مسلم** و زیاده کرد بخاری لا يقل ها و نگوید ها و این لفظی ست که در وقت فازه نزد عدم ضبط حال از دهان می برآید و در بعض نسخ ها ها مکرر آمده پس فرمود که نگوید این لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن و مراد بخنده شیطان رضا و خوش حالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تقبیح و تشویه صورت و شکل **و الترمذي وزاد في الصلوة** و زیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون فازه کند در نماز پس باید که کظم کند آنرا تا تواند و قید کظم در نماز منافی نهی از ین حالت نیست مطلقا بنا بر موافقت مطلق بمقید و این زیادت در بخاری نیز هست و این همه منافی خشوع ست

باب المساجد

مساجد جمع مسجد بکسر جیم و فتح آن نیز جائز ست و نزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز کردن بنا کنند و بفتح مسجد گاه و بمعنی جبهت نیز آمده و مساجد عضو هفتگانه که بران سجده کنند و در فضائل مسجد احادیث واسعه ست و وی احب البقاع ست بسوی خدا و هر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند خدا برای وی خانه در بهشت و احادیث فضائل وی در مجمع الزوائد و غیرها ست **عن** عايشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ببناء المساجد في الدور و امر کرد آنحضرت ببرآوردن مسجدها در سرا و محلتها و قبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی بمحلت خود جماعت میکرده باشند بخط سیدی و والدی رح یافته شد که مراد بدور محلات اند زیرا که ایشان محله را که در ان قبیله فراهم می شد دار می نامیدند در قاموس ست المحل یجمع البناء والدار والعرصة والبلد و مدینة النبي صلى الله عليه وسلم والموضع والقبيلة انتهى و یحتمل که مراد بآن حجال باشد که در ان خانها بنا میکنند یا بیوت باشند یعنی منازل زیرا که لفظ دور بر انها نیز اطلاق می یابد و حکمت در امر بنای مسجد در ان آنست که گاهی متعذر و شاق می شود بر اهل محله رفتن بسوی دار دیگر پس محروم می مانند از اجر و ثواب مسجد و فضل جماعت اندران پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بیسر و سهولت بایشان در مصفی گفته مسجد البیت دیگر و مسجد دار دیگر ست و هیچ یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماع و مسجد الدار را حکم مسجد ست در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماع نیز مسبل نیست انتهى **وان تنظف وتطيب** و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط مومنان و تنظف و تطیب بها و تا مؤکدا ضبط کرده اند و ازینجا معلوم شد که تجمیر مسجد بعود و خوشبو مستحب ست بخلاف مالک که مکروه گفته و مستحب داشته اند بعض سلف تخلیق مسجد بزعفران و مروی ست فعل آن از آنحضرت صلى الله عليه وسلم

فانه لا تزال تصاويره تعرض بفتح فوقيه وكسر را لي في صلوتي و در روايتي في الصلوة پس بدرستيكه هميشه اين نقشها و علمهاي او ظاهر ميگردد بر من
در نماز من و درينجا دليل ست بر ازاله چيزي كه مصلي را مشوش كند در نماز از انچه در خانه يا در محل نماز اوست و نيست درين دليل بر بطلان نماز زيراكه آنحضرت
امر باعاده نكرد رواه البخاري و مثل اوست حديثي كه اتفقا على حديثها اتفاق كرده اند بران بخاري و مسلم لفظ حديث عائشة في قصة
انبجانية در قصه انبجانيه بكسر همزه و فتح آن و سكون نون و كسر موحده و فتح آن نيز آمده گليم پشمين كه در وي علم نباشد منسوب بموضعي انبجان نام در قاموس
گفته منبج كمجلس موضع و كساء منبجاني و انبجاني بفتح نسبت ست بر غير قياس ابي جهم و نامش عامر ست و قيل عبد بن حذيفه صحابي مشهور و معمرست
از پيران قريش و لفظ حديث اين ست كه گفت عائشه نماز گذارد رسول خدا صلى الله عليه وسلم در خميصه كه مر او را علمها بود پس نگاه كرد بسوي علمهاي آن
خميصه يك نگاه كردني پس چون برگشت از نماز فرمود ببريد اين خميصه را پيش ابي جهم و بياريد مرا انبجانيه ابي جهم انتهى و آن خميصه راوي بخدمت
آنحضرت بهديه آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد واپس كرد و انبجانيه طلبيد و طلبيدن آن براي آن بود تا از واپس كردن خميصه
ابو جهم شكسته خاطر نگردد و خميصه جامه از خز ما كه علم سياه دارد و اگر سياه علم ندارد خميصه نگويند و فيه و درين حديث ست فانها پس بدرستيكه
آن خميصه و نظر افتادن بر نقوش و اعلام آن الهتني عن صلوتي باز داشت مرا از ذوق نماز من و حضور در وي و در لفظي آنفا نيز هست يعني
اكنون و در روايت بخاري باين لفظ ست كه فرمود بودم من نگاه ميكردم بجانب علم آن خميصه حال انكه در نمازم پس ترسيدم كه در فتنه بيندازد
مرا يعني باز دارد از نماز و حضور دران ضمير فانها راجع ست بخميصه چنانكه معلوم شد اگرچه در كلام مصنف ذكر آن نگذشته و ظاهر عبارت موهم آنست كه
مرجع آن انبجانيه باشد پس اولى آن بود كه چنين مي گفت في قصة خميصة ابي جهم و همچنين ضمير الهتني و در حديث دليل ست بر كراهت انچه مشغول كند
دل را در نماز از نقوش و غيرها و در وي مبادرت آنحضرت ست صلى الله عليه وسلم بسوي صيانت نماز از ملهيات و ازالة شاغلات از اقبال بران طيبي گفته
درين حديث ايذان ست باينكه صور و اشياي ظاهره را تاثيري هست در دلهاي طاهره و نفسهاي زكيه تا بادون وي چه رسد و در وي كراهت نماز ست
بر مفارش و سجاديها منقوشه و بر كراهت نقش مساجد و نحو آن انتهى و لفظ شيخ در ترجمه اين ست ازينجا معلوم ميگردد كه صور و نقوش ظاهر را در نفوس طاهره
و قلوب صافيه تاثيري نامي هست با وجود علو مقام و كمال نزاهت و نظر بتحقق اين تاثير و تغيير ناشي از كمال صفا و غايت لطافت ست چنانكه در جامه سفيد
يك نقطه سياه اگر افتد نمايان گردد و هرچند سفيد تر و پاكيزه تر و صاف تر نمايان تر و آلودگان و تيره دلان را ازان معني آگاهي نبود و نزد من اين تعليم
امت را و تنبيه ست مر ايشان را بر تثبت و احتياط و احتراس در مباشرت و ملابست ملاهي و مشاغل والله اعلم بحقيقة الحال وعن جابر بن سمرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين بفتح لام و فتح مثناة تحتيه و سكون نون و فتح فوقيه و كسر ها اقوام
يرفعون ابصارهم الى السماء في الصلوة البته باز آيند گروهاي مردم كه بر ميدارند نظرهاي خود را بسوي آسمان در نماز در سبل گفته يعني بافوق
خود مطلقا او لا ترجع اليهم يا آنكه نگردد بسوي ايشان نظرهاي ايشان نووي در شرح مسلم گفته در وي نهي اكيد و وعيد شديد ست درين باب يعني
رفع بصر بما فوق و نقل كرده اند اجماع بران و نهي مفيد تحريم ست و گفت ابن حزم باطل مي شود بآن نماز و گفت قاضي عياض و اختلاف كرده اند در غير نماز
قومي مكروه گفته و اكثر جائز داشته اند رواه مسلم و در روايتي از مسلم باين لفظ ست عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء في الصلوة او لتخطفن ابصارهم يعني
بايد كه باز آيند از برداشتن نظر بالا نزد دعا در نماز و اگر باز نيايند ربوده مي شود بصرهاي ايشان مروي ست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر ميداشت بصر خود
در نماز بسوي آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه والذين هم في صلوتهم خاشعون پست كرد سر خود محرر سطور گويد عفا الله عنه
اين نهي براي آن كردند كه او تعالى ذات خود را وصف كرده بصفت علو و فوق و چون اين جهت منجمله جهات سته مخصوص آمد بوصفي انا و صاف وي لابد شد

بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم خیلاً گفت ابوهریره فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکر را بسوی نجد فجاءت برجل
پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفه که نام قبیله است گفته می شد آن مرد را ثمامة بن اثال و این مرد مهتر اهل یمامه بود که نام بلدیست فربطوه
بساریة من سواری المسجد پس بستند آن مرد را بستونی از ستونهای مسجد و نیست درین انچه دلالت کند بر آنکه بستن وی بامر آنحضرت بود و لیکن
آنحضرت مقرر داشت ربط او را زیراکه در قصهٔ وی این ست که میگذشت آنحضرت بروی تا سه روز و می فرمود ما عندک یا ثمامة الحدیث تا آخر حدیث
که طویل ست و در وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکور ست. و مقصود درینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک ست بستون مسجد و در آمدن وی در وی
زیراکه نجاست مشرکان و کافران معنوی ست نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیه و این جمله مخصص قول وی ست صلی الله
علیه وسلم ان المسجد لذکر الله والطاعة و آنحضرت وفد ثقیف را در مسجد فرود آورد و خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک ست در مسجد وقتی که باشد او را
در وی حاجت مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی وی محاکمه می خواهد در مسجد ست و کفار در مسجد آنحضرت می در آمدند و تا دیری می نشستند
و نزد ابوداود ست از حدیث ابی هریره که بدرستیکه یهود آمدند آنحضرت را و وی در مسجد بود و اما قوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس مراد
عدم تمکین ایشان ست مر حج و عمره را چنانکه در قصه بعث آنحضرت آیات سورهٔ برائت بسوی مکه وارد ست و قول وی صلی الله علیه وسلم فلا یحجن بعد
العام مشرک و کذلک قوله تعالی وَمَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ قائم نمی شود بدان دلیل بر تحریم مساجد بر مشرکین زیراکه نزول وی
در حق کسی ست که مستولی شد بران و هست او را حکم و منع کما وقع فی سبب النزول زیراکه فرود آمده است در شان نصاری و استیلای ایشان بر بیت المقدس
و انداختن اذی و ازبال دران یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام حدیبیه از عمره و اما دخول دران بغیر
استیلا و منع و تخریب پس آیهٔ کریمه افادهٔ آن نکرده و حسبل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذهب امام او ست
در ما عدای مسجد الحرام انتهی **وعنه** و روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه مر بحسان بن ثابت بحای مهمله و سین
مشدده شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مکنی بابی عبدالرحمن ابن عبدالبر در استیعاب در ترجمهٔ وی اطالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین فی
خلافة علی کرم الله وجهه و قیل بل مات سنة خمسین و هو ابن مائة و عشرین سنة ینشد بضم حرف مضارع و سکون نون و کسر شین معجمه فی المسجد
بدرستیکه گذشت عمر بر حسان و او شعر می خواند در مسجد فلحظ الیه پس نگاه کرد عمر بجانب او گویا که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت
انشد و فیه من هو خیر منک پس گفت حسان شعر می خواندم و در مسجد کسی بود که بهتر ست از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخاری
در باب بدء الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بآن مشرکان را از طرف وی صلی الله علیه وسلم و در حدیث دلالت ست
بر جواز انشاد شعر در مسجد و معارض او ست حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نهی کرد آنحضرت از تناشد اشعار در مساجد اخرجه ابن خزیمة و صححه الترمذی
وله شواهد و جمع میان هر دو باین وجه ست که نهی محمول ست بر تناشد اشعار جاهلیت و اهل بطالت انچه در وی غرض صحیح نباشد و ماذون فیه شعری
که سالم باشد ازین و گفته اند که ماذون فیه نیز مشروط ست باینکه شاغل حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور و باطل ست که خواندن آن نامشروع ست
در مسجد که مکان طاعت و عبادت ست اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم و یاران و تابعان وی و مواعظ و نصایح باشد بهمه حال
در همه جا محمود و مستحسن ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری بر پا کرد و می فرمود که روح القدس
تایید میکند حسان را مادامیکه مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا انتهی متفق علیه قومی باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز انعقاد مجلس
مولد و انشاد شعر دران و این استدلال بچند وجه صحیح نیست اول آنکه انشاد حسان بمقابلهٔ هجو کفار بود مر آنحضرت و اهل اسلام را و این علت درینجا موجود نیست

رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجة وصحح ادساله در سبل گفته تطییب بخور و بخوران وامر بهنا برای ندب است لقوله ايما ادركتك
الصلوة فصل اخرجه مسلم ونحوه عند غيره وگفته اند که براراده معنی اول در دور زيرا که در حديث دليل ست بر آنکه مساجد شرط وی قصد تسبیل ست چه اگر صرف
بتسمیه مسجد گردد می باید که این اماکن که در مساکن ساخته شده است برای نماز از ملک اهل وی بیرون رود ودر شرح سنه گفته که مراد محالی ست که در روی دور است
ومنه سأريكم دار الفاسقين زيرا كه اينها محله‌ها اند که در روی قبیله مجتمع شود دار می نامیدند گفته سفیان بناء المساجد في الدور يعني القبائل **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد
قتل کند خدای تعالی یهود را ساختند و گرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجدها ودر حدیث متفق علیه ست از عایشه رضي الله عنها قال لعن الله اليهود والنصارى
الخ در توشیح گفته این در یهود واضح ست ودر نصاری مشکل تر زیرا که پیغمبر شان مقبور نشده وتوجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل همچو حواریین
ومریم علیها السلام در یک قول یا جمع در قول آنحضرت انبیائهم بازاء جمع از یهود ونصاری ست یا مراد انبیاء وکبار اتباع شان اند پس اکتفا کرد بر ذکر انبیا ومقصود
هر دو بوده اند ومؤید این ست روایت مسلم قبور انبیائهم وصالحیهم یا مراد با تخاذ اعم ست از ابتداع واتباع ویهود ابتداع کردند ونصاری اتباع نمودند وشک
نیست که نصاری بسیاری از قبور معظمهٔ یهود را للتعظیم وتکریم میکنند انتهی متفق علیه ودر مسلم ست از عایشه گفت ذکر کردند ام حبیبه وام سلمه آنحضرت را
کنیسه که دیده بودند آنرا در حبشه ودر وی تصویرها بود آنحضرت فرمود در ایشان مردی صالح بود چون مرد بر گور وی مسجدی گرفتند ودر وی این تصویرها ساختند
ایشان بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت واتخاذ قبور مسجد اعم ست از آنکه برای نماز در وی باشد یا بر وی ودر مسلم ست لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا
اليها ولا عليها بیضاوی گفته یهود ونصاری سجده میکردند انبیای خود را برای تعظیم شان ایشان وآنرا قبله توجه در نماز میگردانیدند وآنها را اوثان گرفته بودند
لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد ومسلمانان را از آن منع فرمود وآنکسی که مسجدی در جوار صالح گرفته وقصد تبرک بقرب از وی نمود نه برای تعظیم ست
وتوجه میکند بسوی او پس داخل نیست در وعید انتهی صاحب سبل گفته قول وی نه برای تعظیم او گفته میشود که آنکه اتخاذ مسجد بقرب وی وقصد تبرک
بدان تعظیم ست مر او را واحادیث نهی مطلق ست ودلیل نیست درین بر تعلیل مذکور وظاهر این ست که علت نهی سد ذریعه وبعد از تشبه بعبده اوثان ست
که تعظیم میکنند جمادات را که نمی شنوند ونمی بینند ونه ضرر میرسانند ونه نفع ودر انفاق مال در آن عبث وتبذیر ست خالی از نفع بالکلیه وسبب ست
برای ایقاد سرج بر آن که فاعل وی ملعون ست ومفاسد آنچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد وقباب غیر محصور اند وابوداود وترمذی ونسائی
وابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم زائرات القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج وقد اوضحنا ذلك في رسالتنا
المسماة تطهير الاعتقاد عن ادران الالحاد انتهى وزاد مسلم والنصارى چنانکه گذشت ولهما من حديث عايشة وبخاری ومسلم را ست
از حدیث عایشه كانوا اذا مات فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجدا بودند که چون می مرد در میان ایشان یعنی نصاری
مردی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابو هریره افراد یهود بود در اینجا افراد نصاری کردند وبجای انبیا که در آن حدیث بود درین حدیث
صالح آوردند کما قيل والحسن این ست که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیرا که نصاری مامور اند بایمان بهر رسول ورسل بنی اسرائیل انبیا اند
در حق فریقین وهم اطلاق صلحا بر انبیا آمده ودر حدیث جندب ست نزد مسلم که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود آگاه باشید بدرستیکه
کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران وصالحان خود را مسجدها آگاه باشید وبدانید پس نگیرید شما قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم
شما را از آن وفيه ودرین حدیث ست اولئك شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق اسم اشاره عائد ست بسوی هر دو فریق وکفی
ذما ومراد از اتخاذ اعم ست از آنکه ابتداع باشد یا اتباع چه یهود ابتداع کردند ونصاری اتباع **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال

سید الانصار نام کرد و در قوم خود مقدم و مطاع [redacted] به حاضر شد بدر و احد را و رسید او را تیری روز خندق در اکحل و بند نشد خون زخم وی
تا آنکه بمرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنة خمس من الهجرة وهو ابن سبع وثلثین سنة ودفن بالبقیع روی عنه نفر من الصحابة یوم الخندق [illegible]
زخم رسید سعد را روز خندق در رگ هفت اندام فضرب علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم خیمة فی المسجد پس زد بر زخمی شدن او رسول خدا آن
خرگاهی در مسجد لیعوده من قریب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت ست بر جواز نوم در مسجد و بقای مریض در وی واگرچه مجروح
باشد و ضرب خیمه دران واگرچه مانع باشد از نماز زیراکه خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن دران ازانچه همیشه می ماند در روی تحجر و آنکه در حدیث آمده که
کنیزکی سیاه خانهٔ بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا وبر بود **وعنها** وهم روایت ست از عائشه
رضی الله عنها قالت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسترنی وانا انظر الی الحبشة دیدم آنحضرت را که پنهان می کند
مرا یعنی از نظر مردم و من می نگرم بسوی حبشیان یلعبون فی المسجد که بازی میکردند در مسجد در روایت بخاری آمده که لعب ایشان
بدرق و حراب بود و در مسلم ست که لعب میکردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری ست که بود در روز عید پس این دلیل ست بر جواز مثل آن در مسجد روز
سرت و گفته اند که این حکم منسوخ ست بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالی فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهٗ و اما سنت پس
این حدیث ست جنبوا مساجدکم صبیانکم ومجانینکم وسل سیوفکم واقامة حدودکم وخصوماتکم واجمروها فی الجمع واجعلوا علی ابوابها المطاهر اخرجه ابن عدی
والطبرانی فی الکبیر والبیهقی وابن عساکر گویا قول قائل بنسخ این ست که چون نهی از خصومت و سل سیوف کردند از لعب بحراب بالاولی باشد و در وی بعد ست
و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف ست و نیست در وی و نه در آیت تصریح بدعوی قائل مذکور و نه تاریخ وی معلوم ست که نسخ تمام شود و گفته اند که
لعب ایشان خارج از مسجد بود و عائشه در مسجد و این مردود ست بانچه در بعض طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعب ایشان را
در مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را و در بعض الفاظ وی این ست که فرمود عمر را بدان که در دین ما فسحت ست و من مبعوث
شده ام بحنیفیه سمحه و عمر بنا بر اصل در تنزیه مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه تعمق و تشدد و منافی قاعدهٔ شریعت ست که آن تسهیل و تیسیر باشد
و ازینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود مر حبش را انچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جائیکه وارد ست و نیز مدفوع شد قول کسی
که لعب بحراب محض لعب نیست بلکه در وی تدریب شجعان ست بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت ست عامهٔ مسلمین را و احتیاج ست
بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عائشه رضی بسوی حبشه با آنکه وی اجنبیه ست در روی دلالت ست بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی
جماعة مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکنند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خود بیاید
وعنها وهم روایت ست از عائشه رضی الله عنها ان ولیدة سوداء کانت لها خباء فی المسجد فکانت تأتینی وتحدث عندی
بدرستیکه کنیزکی سیاه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا و سخن میکرد نزد من مصنف در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتهی
و ولیده در اصل بمعنی مولوده ست و میکه متولد شد پستر اطلاق وی بر امة آمده اگرچه کلان باشد الحدیث و این حدیث برتمه در بخاری ست از
عائشه و در روی دلیل ست بر اباحت مقیل و مبیت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت امن از فتنه و بر جواز ضرب
خیمه دران برای مانند او بود و مانند آن **وعن انس** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البصاق فی المسجد
خطیئة آب دهن در مسجد افگندن گناه ست در قاموس گفته بصاق بروزن غراب و بساق و براق آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن ست
آنرا ریق گویند انتهی و در روایت بخاری بزاق ست و در مسلم تفل و کفارتها دفنها و کفارهٔ آن و دور کننده گناه آنرا گور کردن بزاق ست

دوم آنکه دران اشعار مدح آنحضرت صلعم یا هجو کفار بوده غایت ونهایت و لوازم این تهم آنکه در تاشده کور می دو مع منکرات اشتمال نبوده بود چهارم آنکه این تعلیم
در هر سال بروز و وقت وماه معین نبود بلکه بهنگام ضرورت بجواب کفار بود آری ازین حدیث جواز شعر خوانی در مسجد برای مصلحتی خاص یا عام معلوم شد ولیکن حضرت امام مالک
در موطا آورده که عمر بن خطاب بنا کرد رحبهٔ یعنی فضائی در ناحیهٔ مسجد که نامیده می شد بُطیحا بضم با وفتح طا بمعنی زمین سنگریزه دار و گفت هرکه خواهد که غوغا کند
در گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رحبه **وعنه** وهم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هرکه بشنود مردی را که بجوید گم شده را در مسجد ینشد بفتح
مثناة تحتیه وسکون نون وضم شین معجمه از نشد الدابة اذا طلبها فلیقل لا ردها الله علیك پس باید که بگوید باز نگرداند گم شده را خدای تعالی بسوی تو
یعنی نیابی آنرا وظاهر آنست که این را بزبان گوید بجهر از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت ونه آنکه از ته دل این دعا کند ونخواهد که مسلمانی
گم شده خود را بازنیابد واگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار نگردد و رنباشد در سبل گفته جهر قول این لفظ واجب ست فان المساجد
لم تبن لهذا بدرستیکه مسجدها بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت ست چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا
وصلوة وعلم ومذاکرهٔ خیر ونحو آن ست رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم سوال از ضالهٔ حیوان وملحق ست بان سوال از متاع وغیره که در مسجد گم شده است
بنا بر علت منصوص مذکور که ان المساجد لم تبن لهذا وهرکه متاع وی در مسجد وغیر وی گم شده باشد او را باید که بر دروازه بنشیند واز داخل دران وخارج از ان
پرسد وجستجو نماید واختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد وهرکه منع کرده بنا بر رفع اصوات حجت وی این حدیث واثله است جنبوا مساجدکم
مجانینکم وصبیانکم ورفع اصواتکم اخرجه عبد الرزاق والطبرانی فی الکبیر وابن ماجة **وعنه** وهم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه آن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا رایتم من یبیع او یبتاع فی المسجد فرمود چون به بینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوئید
یعنی بجهر برای زجر هر یک از بائع ومشتری لا اربح الله تجارتك سودمند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا وعلت همان ست که مساجد برای
این کارها بنا کرده نشده اما اگر کسی بیع منعقد می شود بالاتفاق قاله الماوردی مالک در موطا گفته بود عطا بن یسار چون می گذشت بروی کسی که بیع
میکند در مسجد طلبید او را و می پرسید چیست باتو وچه میخواهی اگر می گفت میخواهم که این چیز را بفروشم می فرمود علیك بسوق الدنیا فانما هذا سوق الآخرة
یعنی لازم گیر بازار دنیا را که این مسجد بازار آخرت ست رواه النسائی والترمذی وحسنه والدارمی ایضا **وعن** حکیم بن حزام بحای مهمله
مکسوره وزا برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه است وولادت او پیش از عام الفیل ست بسیزده سال وعمر او صد وبست سال بود شصت درجاهلیت وشصت در اسلام
از اشراف قریش بود در جاهلیت واسلام واز افاضل قوم ست رضی الله عنه وفات کرد در مدینه سنه اربع وخمسین واورا چهار پسر بود همه صحابی عبد الله
وخالد ویحیی وهشام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقام الحدود فی المساجد بر پا کرده نشوند حدها در مسجدها مثل حد زنا
وحد شرب وجز آن بلکه بعد از ثبوت حد وقصاص وقضا بران در مسجد زدن وکشتن بیرون مسجد کنند. ولا یستقاد فیها ونه طلب کرده شود قصاص
در مسجدها در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم اقامت حدود در مساجد وبر تحریم استقاده دروی رواه احمد وابو داود باسناد ضعیف ورواه الحاکم
وابن السکن واحمد بن حنبل والدارقطنی والبیهقی گفت مصنف در تلخیص لا بأس باسناده انتهی واین حدیث را در مشکوة از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نهی کرد
رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد واز خواندن اشعار دران واز اقامت حدود دران وگفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم اورده ودر مصابیح از حدیث
جابر روایت کرده **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت اصیب سعد بن معاذ بضم میم وبعین مهمله بعد الف ذال معجمه کنیت او ابو عمرو الاوسی ست
اسلام آورد در مدینه میان عقبهٔ اولی وثانیه وباسلام وی بنی عبد الاشهل مسلمان شدند وخانهٔ او اول خانه ایست که اسلام آورد از انصار وآنحضرت او را

و تعلیم کرد او را نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط ست اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون
خواهی بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و دروی دلیل ست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی ست اذا قمتم الی الصلوة و مراد
کسی ست که محدث باشد کما عرف من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبغ الوضوء کما امره الله فیغسل وجهه و یدیه
الی المرفقین و یمسح برأسه و رجلیه الی الکعبین و این تفصیل دال ست بر عدم وجوب مضمضه و استنشاق و قرینه هست بر حمل امر که بآن وارد شده بر ندب و دال ست بر وجوب استقبال
قبله قبل تکبیر احرام و گذشت بیان وجوب که عفو استقبال متنفل اکب راثم استقبل القبلة فکبّر پس تر روی آر بجانب قبله پس تکبیر گو یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر ست
و دلالت میکند بر تعیین وی روایت طبرانی از حدیث رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت که چون استاد
بسوی نماز برابر ایستاد و برداشت هر دو دست پس تر گفت الله اکبر و صححه ابن خزیمة و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه باسناد صحیح که بر شرط
مسلم ست آورده که بود آنحضرت صلعم چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و ازینجا ظاهر شد که مراد بتکبیر احرام همین لفظ ست و ظاهر حدیث
وجوب اوست ثم اقرأ ما تیسر معك من القرآن پس تر بخوان آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست و در وی
دلیل ست بر وجوب قرائت قرآن در نماز برابر ست که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز ازینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب می بود
امر میکرد بدان آنحضرت صلعم و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش بیاید ثم ارکع حتی تطمئن راکعا
پس تر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و اطمینان در وست و کیفیت وی در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو
کف دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی ست ثم کبر فرکع حتی تطمئن مفاصله و تسترخی ثم ارفع
حتی تعتدل قائما پس تر بردار سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی تستوی ست بجای تعتدل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت ست
بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب اطمینان قائما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد ازان سجده کن تا آنکه آرام
گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب اطمینان در وست ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس تر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری
در نشستن بعد سجدهٔ اولی و این نشستن را جلسهٔ استراحت گویند و نزد شافعی سنت ست که بعد از سجدتین بنشیند و بعد ازان برای رکعت دوم برخیزد
و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پس تر بردار سر از سجدهٔ دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلسهٔ
استراحت نیست ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس تر سجدهٔ دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک رکعت ست
از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طمانینة و جلوسا بین السجدتین پس تر سجدهٔ دیگر ست همچو اولی با طمینان پس بهمین صفت یک رکعت
کامل شد و در وی دلالت ست بر وجوب سجود و طمانینت دران و تفصیل وی در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و یسجد حتی یمکن
وجهه و جبهته حتی تطمئن مفاصله و تسترخی و نیز دال ست بر وجوب قعود بین السجدتین و در روایت نسائی ست ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعدا علی مقعدته
و یقیم صلبه و در روایتی ست فاذا رفعت راسك فاجلس علی فخذك الیسری و ازینجا معلوم شد که هیئت قعود میان هر دو سجده گستردن یسری ست
ثم افعل ذلك پس تر بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکعت اولی ست و معلوم شد هست از شرع عدم تکرار
آن در رکعات فی صلاتك کلها در همه نماز خود اخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه بالفاظ متقاربه و اللفظ للبخاري و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری راست تنها و لابن ماجة و مر ابن ماجه راست از
حدیث ابو هریره باسناد مسلم بسندی که معتبر ست نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و اخرج آنرا بسندی که بر شرط بخاری ست

بر من گناهان امت من پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سوره از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پستر فراموش کرد انتهی و بعضی از علمای شافعیه
این را از کبائر شمرده اند **وعن** ابي قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد
فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در آید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت تحیة المسجد ست و ظاهر وی
وجوب ست و به قال الشافعية و حنفیه و جمهور بآن رفته اند که مندوب ست و استدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند
اجلس فقد اذیت و امر نکرد بنماز و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسه و گفت زیاده نکنم برین افلح ان صدق و اول مردود ست باینکه
نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد چه جایز ست که در طرفی از مسجد گذارده باشد بعده تخطی رقاب نموده و ثانی باینکه واجب ست غیر ارکان خمسه
مثل نماز جنازه و مانند آن و نیست مانع ازینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نکنم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث
دران ست که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگرچه وقت کراهت باشد و دروی خلاف ست و صاحب سبل در حواشی عمده ترجیح عدم گذاردن داخل
مسجد در اوقات کراهت نموده و گفته ظاهر وجوب این هر دو ست بنابر کثرت او امر وارده بآن اخرجه مسلم و اصحاب السنن و ابن خزيمة و ابن حبان واورده البخاری
و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده بنشست و نگذارد مشروع نیست که برخیزد و بگذارد و جماعتی گفته مشروع ست تدارک آن بحدیث ابی ذر که وی درآمد
بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگذار اخرجه ابن حبان فی صحیحه و ترجم علیه تحیة المسجد لاتفوت بالجلوس و همچنین قصه
سلیک غطفانی چنانکه بیاید و محب طبری گفته محتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست و بعد جلوس وقت قضا و محتمل که محمول شود شرعیت وی بعد از جلوس
بر آنکه فصل طویل نباشد انتهی و قول وی صلی الله علیه وسلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت
بیک رکعت در شرح گفته خارج ست از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت وی همین طواف ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده
گویم حافظ ابن القیم رح در هدی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که وی نشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت تحیت برای کسی ست
که نشست و و آینده مسجد حرام بدایت میکند بطواف بیشتر میگذارد نماز مقام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام درآمده نشستن خواهد
پیش از طواف تحیت المسجد بخواند همچو دیگر مساجد و همچنین استثنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده و نه بعد وی و جواب داده اند که آنحضرت
ننشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بمجرد وصول بجبانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید در مسجد گذارده و جبانه خود مسجد نیست که او را تحیت درکار
باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود دران داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت
گذاردن تحیت منهی عنه ست بحدیث اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة انتهی

باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و ازینجا لازم نیاید که انچه خارج از حقیقت نماز ست بیان کند چه نماز چون از قبیل
اعراض ست اجزای آن صفات خواهد بود **عن** ابي هريرة رضي الله عنه روایت ست از ابو هریره که مردی درآمد در مسجد و حال آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد و در وی رعایت تعدیل ارکان قومه و جلسه خوب نکرد پستر آمد آن مرد و سلام کرد بر آنحضرت پس گفت
او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام بازگرد بمصلای خود پس بگذار نماز را بدرستیکه تو نگذارده نماز را پس بازگشت آن مرد و بگذارد نماز را بار دوم
بهمان طریقه که نخست گذارده بود پستر باز آمد و سلام کرد فرمود و علیک السلام بازگرد و بگذار نماز را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد در کرت ثالثه
یا در کرتی که پس از سوم ست یعنی بار چهارم بیاموز مرا ای رسول خدا نماز را که چگونه بگذارم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال پس گفت آنحضرت

زیراکه همین فاتحه متیسر ست برای حفظ مومنان یا محمول شود برینکه آنحضرت دانست از حال مخاطب که وی فاتحه را یاد ندارد و هر که این چنین باشد که وی را جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ ست بحدیث تعیین فاتحه یا مراد بما تیسر چیزی ست که زیاده است بر فاتحه و مؤید اوست روایت احمد و ابن حبان که در وی بتعیین فاتحه کرده و ما تیسر را ماعدای او گردانیده پس محتمل ست که راوی جاییکه ما تیسر گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه ذهول نمود و دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بام الکتاب و بما شاء الله و بما شئت و لا فاحمد الله و کبره و هلله

واگر نباشد با تو چیزی یاد نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی یاد کن او را و تهلیل و توحید کن او را و ازینجا معلوم شد که هر که قرآن یاد نداشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تهلیل بجای قرآن و متعین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد شده که بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یادگرفتن قرآن نشد ذکر تسبیح و تهلیل کند. و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت آیت ست و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام و شرائع تمام نیاموخته و ازینجا معلوم بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین ست که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پستر اذان گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان و رنه حمد گو و تکبیر گو پستر رکوع کن انتهی

ولابي داؤد ثم اقرأ بأم القرآن وبما شاء الله و در روایت ابو داؤد ست از حدیث رفاعه که پستر بخوان سوره فاتحه را و آنچه خواهد خدای تعالی و درینجا دلالت ست بر وجوب قراءت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر ما تیسر بالفاتحه معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قراءت چیزی که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب ماعدای فاتحه در اخرین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد ولابن حبان بما شئت و در روایت ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعة بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ ست که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پستر آمد و سلام کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون روی آری بجانب قبله تکبیر گو پستر بخوان سوره فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و برابر دار پشت خود را پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را و بردار سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردند استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس اطمینان کن برای سجود پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ پستر کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابیح ست و روایت کرده است آنرا ابو داؤد باندک تغییر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیراکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفی کرد از آن مرد نماز را و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت ست که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب ست نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان وجوب و سنت ست که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادهٔ نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل و معدوم بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذارد و این توجیه را حضرت شیخ در ترجمه ذکر کرده الخ

روایت کرده فهی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قائما عوض لفظ بخاری حتی تعتدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده و درین
لفظ هم ذکر جلسهٔ استراحت نیست اما دلالت وارد بر وجوب اطمینان وقت اعتدال از رکوع در مصفی گفته جلسهٔ استراحت و ترک آن هر دو در حدیث
آمده است و هر دو صحیح ست ومثله فی حدیث رفاعة و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی
مکنی بابی معاذ حاضر شد احد و بدر و سائر مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حاضر شد با علی رضی الله عنه جمل و صفین را و مرد در اول امارت معاویه
و پدر او از نقباست و وی برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع ست و وی اول کسی ست که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج و حاضر شد عقبهٔ اولی را روی عنه
ابناه عبید و معاذ و ابن اخیه یحیی بن خلاد عند احمد و ابن حبان نزدیک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما وفی لفظ لاحمد
و در لفظی مر احمد راست از حدیث رفاعه فاقم صلبك پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بکمال اعتدال
حتی ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جاهای خود چنانکه در مصابیح ست الی مفاصلها و رواه ابو علی بن السکن
فی صحیحه و ابو بکر بن ابی شیبة فی مصنفه من حدیث رفاعة بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد مرا شیخ الاسلام جلال الدین دام الله
بقاءه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هو کما قال زاده الله عزا انتهی و بالجمله روی دلالت ست بر طمانینت در اعتدال وللنسائی
وابی داود من حدیث رفاعة بن رافع و نسائی و ابو داود راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا و ترجمهٔ وی گذشت انها لم تتم
صلوة احدکم حتی یسبغ الوضوء بدرستیکه شان این ست که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند وضو را کما امره الله تعالی
چنانکه امر کرده است او را خدای تعالی بوضو در سورهٔ مائده یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ وَاَیْدِیَكُمْ
اِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوْا بِرُءُوْسِكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ اِلَی الْكَعْبَیْنِ در مصفی گفته اصح آن ست که تفسیر اذا قمتم اذا اردتم ست در لغت عرب
اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصا وقتی که الی صله داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضوست صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد
وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح ست درین معنی و از منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد و نیت در جمیع
طاعات لابد ست لقوله تعالی وَمَاۤ اُمِرُوْۤا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت
از شرک و ریا و عادت و این معنی بدون نیت صحیحه صورت نه بندد و لقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات و وضو عبادتی ست از اعظم عبادات
مکفر ذنوب و مقرب بجناب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن
مسح مابین مغسولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکند و اتباع خلف سلف را و حکایات وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت کرد
که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرعی ست در صلوة و حج و هر چه در ان اجزای کثیره بهم آمده اند
این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت بالجمله باوجود این همه مجتهد فیه ست ابو حنیفه بسنیت آن قائل ست انتهی ثم یکبر الله پس تکبیر احرام
گوید و بزرگی یاد کند خدا را ویحمده و حمد گوید او را یعنی بقراءت فاتحه ولیکن قول وی فان کان معك چنانکه بیاید مشعر ست باینکه مراد بقول وی
ویحمده غیر قراءت ست که آن دعای استفتاح ست و از ینجا وجوب مطلق حمد و ثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید ویثنی علیه
و ثنا گوید بر وی وفیها و در روایت نسائی و ابی داود ست از حدیث رفاعه فان کان معك قرآن پس اگر باشد با تو و در حفظ تو
مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان و لفظ ابی داود این ست فاقرأ بام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ ست ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ
بما شئت و ترجم لابن حبان باب فرض المصلی فاتحة الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بام القرآن قول وی ما تیسر معك محمول باشد بر فاتحه

چون تکبیر احرام می‌گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و درینجا دلیل ست بر آنکه این از افعال نماز ست و برداشتن هر دو دست مقارن تکبیر بود و برین دال ست حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این ست رفع یدیه مع التکبیر و در بدر گفته معیت مقتضی آن ست که منتهی می‌شود رفع با انتهای وی و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این ست رفع یدیه ثم کبر اخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کبر ثم رفع یدیه اخرجه مسلم من حدیث مالک بن الحویرث و علما را دو قول ست اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نگفته این ست صفت تکبیر و در منهاج و شرح وی نجم وهاج گفته اصح رفع اوست مع الابتداء لما رواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه حین یکبر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استحباب در انتهای وی بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگر را و اگر فارغ شود از هر دو حط کند هر دو دست را و استدامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر پستر تکبیر گوید و هر دو دست مقارن باشند و چون فارغ شود ارسال نماید هر دو دست چه ابو داود همچنین روایت کرده باسناد حسن و صححه البغوی واختاره الشیخ یعنی النووی و دلیل وی در مسلم ست از روایت ابن عمر سوم آنکه ابتدای وی همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای وی با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فراغ تکبیر نه قبل آن زیرا که رفع برای تکبیر ست پس همراه وی باشد و صححه المصنف و نسبه الی الجمهور انتهی و درینجا تحقیق اقوال و ادله اوست و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل مخیر فیه ست پس چیزی بعینه متعین نشود و اما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب ست بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت مصنف روایت کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشره مشهود لهم بالجنه و بیهقی از حاکم روایت کرده که گفت نمیدانم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشند بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پستر عشره مبشره فمن بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد دور دست جز این سنت بیهقی گوید هو کما قال استاذنا ابو عبد الله و همچنین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما رأیتمونی اصلی فلهذا قائل شدیم بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی ست از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ائمه اربعه از اهل مذاهب و خلاف نکرده اند درین و اما اینکه رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو حمید افاده رفع تا منکبین کرده و منکب مجمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیة و گفته اند که تا برابر فروع هر دو گوش بردارد بحدیث وائل بن حجر و لفظ وی این ست حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل نرمه هر دو گوش بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می‌کند برای این روایت وائل نزد ابو داود حتی کانت حیال منکبیه و حاذی بابهامیه اذنیه و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در حجة الله البالغه گفته دستها تا هر دو دوش و هر دو گوش بردارد و این همه سنت ست انتهی واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع می‌کرد توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد ثم هصر ظهره پستر دوتا میگردانید پشت خود را لوی می‌پیچید بجانب زمین تا هموار و برابر شود با گردن و هصر بهای هوز و صاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن و در روایتی از بخاری ثم حنی آمده بجای مهمله و نون و هو بمعناه و در روایتی غیر مقنع رأسه ولا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه در مصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قومه و جلسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب ست و در قومه و جلسه سنت و هو الصحیح در رایه انتهی

فاذا رفع رأسه استوی پس چون بر میداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و درست استاده می‌شد و زیاده کرد ابو داود پس می‌گفت سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و بر میداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه محاذی میکرد آن هر دو دست هر دو دوش خود را

و در روی نظر ست زیرا که امر کرد باعاده با صراحت قول وی صل فانک لم تصل صریح دلیل ست بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز اوست نه نقصان کمال او یعنی محمله نماز مانی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز ها در نقصان ماند و در شمار نماز های ادا کرده تو بغیر آمد گویا از عمر روزی چند بی نماز ماندی و بهذا در سبل گفته که این حدیث جلیل معروف ست بحدیث المسیئ صلوته و مشتمل ست بر تعلیم چیزی که واجب ست کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست نماز مگر بآن و بسیارست استدلال علما بدان بر وجوب همه انچه مذکور شد دران و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب ما ذکر فیه باین طریق ست که سوق کرد آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب مالم یذکر فیه باین طریق ست که مقام مقام تعلیم واجبات ست در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات دران ترک نماید لازم آید تاخیر بیان از وقت حاجت و هو لایجوز بالاجماع و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد اخذ کردند بزائد از وی پس تر اگر معارض شود وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بران یا عدم وجوب را دلیلی قوی تر از وی عمل نموده شود بران و اگر چیزی بصیغه امر آمده در انچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر ندب و محتمل باشد بقای آن بر ظاهر و احتیاج شود بسوی مرجح للعمل و منجمله واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیت ست کذا فی الشرح و می توان گفت که قول وی اذا قمت الی الصلوة دال ست بر ایجاب وی چه نیت نیست مگر قصد کردن بفعل شی و قوله فتوضا یعنی قاصدا اه و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیها قعود اخیر ست درین حدیث مذکور نشده و منجمله مختلف فیهاست تشهد اخیر و صلوة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز انتهی کلام السبل و گفت حافظ شوکانی رح که ارکان نماز همه فرض ست مگر نشستن در تشهد اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگرچه مقتدی باشد و تشهد اخیر و تسلیم و آنچه جز این ست همه سنن ست و آن برداشتن دستهاست در چهار جا و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تامین و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد اوسط و اذکار وارده در هر رکن و اکثار دعا بخیر دارین بانچه وارد ست و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی موطا گفته اختلاف کرده اند در تمییز ارکان از سنن پس مذهب شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان ست و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز ست نیت و تکبیر احرام و قیام و قرات فاتحه و رکوع بطمانینت و اعتدال از رکوع بطمانینت و هر دو سجده بطمانینت و جلوس بین السجدتین بطمانینت و قعود در آخر صلوة و تشهد و درود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سلام و ترتیب ارکان بر وجهی که مذکور شد و اما سنن پس این ست رفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و قرات سوره در دو رکعت اول و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد درود و قعود و تشهد اوسط و مذهب حنفیه آنست که در نماز هم فرض ست و هم واجبات و هم سنن اما فروض پس تحریمه است اگرچه تسبیح و تهلیل باشد و قیام ست و قرات ست اگرچه یک آیت خرد بود در هر دو رکعت هر کدام و در رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود ست و قعود در آخر صلوة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قرات مفروضه را و گردانیدن قرات فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما عدای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر مذهب صحیح و قعده اولی و تشهد دران و در ثانیه و جهر در موضع جهر و سر در موضع سر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تعوذ و بسمله و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانینت دران و در سجدتین انتهی **وعن ابي حميد** بصیغه تصغیر بن عبد الرحمن بن الساعدی انصاری خزرجی صحابی مشهور ست از بنی ساعده و هو ابو الخزرج المدنی حدیث وی اجمع احادیث ست در بیان نماز آنحضرت و وی مشهور ست بکنیت و در نامش اختلاف بسیار ست مشهور عبد الرحمن ست در میان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو ست در آخر ولایت معاویه انتقال کرد روی عنه جماعة رضي الله عنه قال گفت ابو حمید در نفری از اصحاب آنحضرت و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند که من یاد دارنده ترم از میان شما مر نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رایت رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اذا کبر جعل یدیه حذو منکبیه

که امام آمین بگوید و مروی ست دو سکته از آنحضرت یکی میان تکبیر و قراءت و دیگر میان فاتحه و سوره و بخواند در نماز فجر شصت آیت و در عشا
سبح اسم و والیل و مثل آن و محمول ست طول بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب و در بعض دیگر و بخواند در مغرب بقصار مفصل
و هرگاه اراده کند رکوع را بردارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع نکند
و این از ان هیآت است که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و الکل سنة و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از هیآت رکوع این ست که بنهد
هر دو کف دست خود بر هر دو رکبهٔ خود و انگشتان را زیر تر دارد از رکبه مانند قابض و کناره کند هر دو آرنج خود از شکم و اعتدال کند و سر را
برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو سنت ست و از هیآت سجود اینست که بنهد هر دو رکبهٔ خود پیش از هر دو دست بر زمین و بازوها
گشاده نکند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پا را جانب قبله گرداند و از هیآت ما بین السجدتین ست
اینکه بنشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بنهد هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود و از هیآت قعده این ست که بنشیند بر پای چپ
و استاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس بر مقعد از آنحضرت و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند
بمسبحه و مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت مذهب ابوحنیفه ترک اشاره بمسبحه ست وی خطا کرده و آمده ست در تشهد
صیغها و اصح آن تشهد ابن مسعود ست پس تر تشهد ابن عباس و عمر و این مانند احرف قرآن تمامه آن کافی و شافی ست و اصح صیغ صلوات این ست
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم**
انه كان اذا قام الى الصلوة قال بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز تکبیر میگفت و میگفت **وجهت وجهي للذي فطر السموات**
والارض رو آوردم بسوی کسی که شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را **حنيفا** مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق
وما انا من المشركين و نیستم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت **ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي**
لله رب العالمين بدرستیکه نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان ست **لا شريك**
له وبذلك امرت وانا من المسلمين نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص و رو آوردن بسوی
حق امر کرده شده ام من و من از جمله اسلام آرندگانم **الی قوله من المسلمين** تا قول او من المسلمين کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمين آمده
اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربي وانا عبدك خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت نیست هیچ
معبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بندهٔ توام **الى آخره** تا آخر این دعا و آن اینست **ظلمت نفسي واعترفت بذنبي**
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من می آمرزم او را **فاغفر**
لي ذنوبي جميعا انه لا يغفر الذنوب الا انت پس بیامرز مرا همه گناهان مرا زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو **واهدني**
لاحسن الاخلاق لا يهدي لاحسنها الا انت و راه نما مرا بنیکوترین خویها و خصلتها که راه نمی نماید بنیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو
واصرف عني سيئها لا يصرف عني سيئها الا انت و برگردان از من خلقهای بد را و نگرداند از من خلقهای بد را مگر تو **لبيك**
استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم **وسعديك** و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم **والخير بيديك** و نیکی همه در دست
قدرت تست **والشر ليس اليك** و بدی نیست منسوب و مضاف بتو از روی ادب و تعظیم اگر چه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش
شر نیست که حق سبحانه را در پیدا کردن همه چیز حکمتهاست شر اگر هست در مخلوق تست چنانکه گفت **من شر ما خلق** و بعضی گویند معنی وی آنست

درحالت اعتدال حتی یعود کل فقار مکانه تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود فقار بفتح فا مقدم بر قاف بندومهرهای استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا وفقره بکسر فا وسکون قاف وفتح آن نیز آمده ودر سبل گفته ودر روی روایتی بتقدیم قاف برفا آمده انتهی و فقر بمعنی درویشی مشتق ازوست که از گرسنگی وناتوانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال ست وتفسیر اوست روایت ثم یمکث قائما حتی یقع کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل رو غیر مفترش نگسترانید دستهارا بر زمین ولا قابضهما ونگرد آرنده آنها را بسوی پهلوی انگشتان وکفها بر زمین نهاده وذراعها وبازوها را بردارنده چنانکه اگر خواهند بزغاله خرد ازمیان آنها بدر رود ودرین حدیث این مذکور نشد که چون از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمین نهد یا دستهارا هر دو درست اول فاضل تر ومختار اکثر ایمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة وبجانب قبله می داشت سر انگشتان هر دو پای خود را درحالت سجده وبیان وی در شرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعة اعظم خواهد آمد واذا جلس فی الرکعتین وچون می نشست بعد از رکعت برای تشهد اوسط جلس علی رجله الیسری ونصب الیمنی می نشست بر پای چپ خود وایستاده میکرد پای راست واذا جلس فی الرکعة الاخیرة وچون می نشست در رکعت دیگر برای قعدهٔ اخیر قدم رجله الیسری ونصب الاخری وقعد علی مقعدته پیش می آورد پای چپ خود را وایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد ومی نشست بر نشستگاه خود ودرینجا دلیل ست بر تغایر هر دو جلوس که برای تشهد اوسط واخیر باشد وعلما را در وی خلاف ست در سفر السعادة گفته شافعی اختیار کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم یمنی وبنشیند بر یسری ودر تشهد آخر تورک یعنی قدم یسری را برآید از زیر ران تا اعتماد ران چپ بر سرین واقع شود ومالک در هر دو قعده تورک را اختیار کرده است وابوحنیفه نصب یمنی وجلوس بر یسری در هر دو قعده اختیار نموده است واین هر دو واسع وجائز ست مسئله بهر صفت که نشیند از تربیع وتورک وافتراش جائز باشد واختلاف ایمه در سنیت ست واشبه آن می نماید که مؤدی بر صفتی که مروی شده است مؤدی سنت ست اخرجه البخاری وابوداود والترمذی وابن ماجة وابن حبان وزیاده کرد ابوداود ثم سلم یعنی پستر سلام میداد وزیاده کرد طحاوی وچون سلام میداد سلام میداد از جانب راست خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته واز جانب شمال خود همچنین وزیاده کرد ابوداود که گفتند یعنی صحابهٔ مذکورین که راست گفتی تو همچنین بود که نماز میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبالجمله این حدیث مروی ست از ابوحمید رضی الله عنه قولا وفعلا بطریق وصف وبیان نماز آن حضرت ودر حجة الله البالغه گفته که اصل در هیئت نماز حدیث ابی حمید ساعدی ست که روبروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده وآنها بالاتفاق تسلیم کردند وحدیث عائشه است وحدیث وائل بن حجر ست فی الجملة وحدیث ابن عمر ست در رفع یدین وغیره انتهی گویم در حجة الله البالغه طریقهٔ نماز نوشته واسرار تشریع ارکانش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمهٔ طریقهٔ نماز نوشته می آید که خالی از نفع نیست وآن اینست که چون تکبیر تحریمه برآرد هر دو دست خود تا هر دو گوش یا هر دو دوش بردارد والکل سنة ودست راست بر دست چپ نهد وهر دو پا را برابر کند ونظر را بر جای سجده کوتاه سازد واطراف بدن را جمع کند ودعای استفتاح خواند وصحیح شده است درین دعا صیغها بعده تعوذ کند ودر تعوذ هم صیغهاست بعده بسمله گوید آهسته واحتیاط درین ست زیرا که روایت مختلف آمده است در بودن ونبودن بسمله آیتی از فاتحه وصحیح شده است از آنحضرت افتتاح کردن نماز بالحمد وعدم جهر ببسم الله بعده سورهٔ فاتحه ویک سورهٔ دیگر از قرآن بترتیل ومد حروف ووقف بر رؤس آیت بخواند ودر ظهر وعصر مخافت وامام جهر کند در فجر ودر دو رکعت اول مغرب وعشا وماموم بشنود وخاموش ماند ودر جهر امام مقتدی هیچ نخواند مگر وقت سکتها اگر آهسته بخواند مختار وفاتحه بروجهی بخواند که موجب تشویش امام نشود واین اعلای اقوال ست نزدم وباین جمع کرده می شود در میان احادیث این باب وبگوید آمین وقتی

طریق نماز خواندن

وشافعیه این را دفع کرده اند بفرق کردن درمیان ورود آب بر نجاست وورود نجاست بر آب وگفتند که نجاست چون بر آب افتد آب را نجس سازد کما فی
حدیث الاستیقاظ وچون آب بر نجاست افتد نجاست او را ضرر نکند کما فی خبر بول الاعرابی ودرینجا بحث ست که سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رحمه الله در شرح عمده
وحواشی ضوء النهار تحقیقش نموده وحاصل وی اینست که شافعیه ورود علی النجاست را علت عدم تنجیس آب قرار داده اند حال آنکه چنین نیست بلکه تحقیق اینست
که علت در عدم تنجیس آب کثرت آب ست که خبث را شیئا فشیئا بر وی میگذرد عین او را مستهلک میسازد تا آنکه فانی میشود نجاست قبل فنای وی نه ورود آن بر نجاست چه
تفرقه میان هر دو ورود معقول نیست وهم ازینجا معلوم شد که در تحدید قلیل وکثیر آب دلیلی ناهض نیست پس اقرب اقاویل نظر بسوی دلیل چنانکه در سبل السلام
گفته همان قول مالک ست وابن دقیق العید گفته وقولی ست مر احمد را وبعض اتباع او از متاخرین نصرت وی کرده اند درین قول وترجیح داد آنرا از اصحاب
شافعی قاضی ابو المحاسن رویانی صاحب بحر المذاهب قاله فی الالمام وابن حزم در محلی گفته همین ست مروی از عایشه وعمر بن الخطاب وابن مسعود وابن عباس وعلی
بن ابی طالب ومیمونه وابی هریره وحذیفة بن الیمان واسود بن یزید وعبد الرحمن بن یزید وابن ابی لیلی وسعید بن جبیر وابن مسیب ومجاهد وعکرمه وقاسم
بن محمد وحسن بصری وغیر هؤلاء انتهی والله اعلم **اخرجه الثلثة** روایت کرده اند این حدیث را ابو داود وترمذی ونسائی وگفت ترمذی هذا حدیث
حسن غریب وجید گفت آنرا ابو اسامه ومروی نشد حدیث ابی سعید در بیر بضاعه بهتر از روایت ابو اسامه ومروی ست از ابو سعید بچند طریق وابن ماجه
ودار قطنی وبیهقی هم آنرا روایت کرده اند **وصححه احمد** وصحیح گفت این حدیث را احمد ونیز حاکم ویحیی بن معین وابو محمد بن حزم ومنذری در مختصر سنن گفته
تکلم فیه بعضهم انتهی گویم ابن القطان در وی تکلم کرده وگفته که رواة در نام راوی وی از ابو سعید ونام پدر وی اختلاف کرده اند پس حدیث معلول شد باین اختلاف
وشوکانی در جوابش گفته که این در حقیقت علت قادحه نیست زیرا که در اسمای بسیاری از صحابه وتابعین علی الاقوال اختلاف کرده اند واین اختلاف موجب جهالت نیست
با آنکه خود ابن القطان بعد این اعلال گفته که این حدیث را طریق دیگر نیز هست احسن ازین طریق اما نه از ابو سعید بلکه از دیگری وقاسم بن اصبغ گفته هذا من
احسن شیء فی بیر بضاعة وائمه مذکورین تصحیح وی نموده اند وتصحیح ایشان حجت ست انتهی واین حدیث را شواهد ست که در شرح فارسی در بهیه ذکر کرده ایم
وبالله التوفیق **وعن ابی امامة** نام او صدی ست بضم صاد مهمله وفتح دال مهمله وتشدید یای تحتیه صحابی ست اختلاف کرده اند در نسب وی باتفاق
بر کنیت وی ساکن شد مصر را بعد ازان نقل کرد بحمص ووفات یافت دران کثیر الروایت ست واکثر حدیث وی نزد شامیین ست مات سنة ست وثمانین او احدی
وثمانین وله احد وتسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة بالشام علی قول الاکثر وبود مکثر در روایت از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم **الباهلی** بموحده نسبت ست
بسوی باهله در قاموس گفته باهله قومی ست ونام پدرش عجلان ست ابن عبد البر گفته اختلاف نکرده اند درین یعنی در نام وی وپدر وی **قال** گفت **قال**
فرمود **رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الماء لا ینجسه شیء** بدرستیکه آب پلید نمی گرداند او را هیچ چیز **الا ما غلب علی ریحه وطعمه**
ولونه مگر آنچه غالب شد بر بوی ومزه ورنگ او از نجاست از غیر آن امام مالک گفته اگر لون یا ریح یا طعم آب متغیر گردد پس آن قلیل ست واگر تغیر
نیابد پس آن کثیر ست پس نزد وی همین تغیر وعدم تغیر معیار قلت وکثرت ست وامام شافعی واحمد گفته اند که مقدار دو قله کثیر ست واحتمال خبث ندارد
ونجس نگردد واقل قلیل ست ونجس گردد وحنفیه گویند اگر آب بحالی ست که بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل ست واگر خالص نگردد کثیر ست وهمین حدیث
دلیل مالک ست شوکانی گفته این مذهب ارجح واقوی مذاهب ست از روی دلیل ورفته اند بدان اصحاب ظاهر ومالک ودلیل وی حدیث ابو سعید خدری ست
انتهی **اخرجه ابن ماجة** روایت کرد این را ابن ماجه وابن رفعه گفته رواه ابو داود واین غلط ست چه در سنن وی موجود نیست **وضعفه**
ابو حاتم وتضعیف کرد آنرا ابو حاتم زیرا که در سندش ابو سفیان طریف بن شهاب ست واو ضعیف ومتروک ست واختلاف کرده اند
در وی بر شریک که راوی ست از وی ودر سبل گفته ضعف حدیث از جهت رشدین بن سعد ست که راوی حدیث ست واو متروک ست

مای جاری را خاصیتی مے نهند که بمخالطت نجس نجس نمے شود مترجم گوید بنای فهم آن از حدیث مای راکد بر آنست که علت نهی تنجیس باشد بقرینه ثم یغتسل به
و نهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و درین هر دو مقدمه بحث ست بلکه حق آنست که علت ایذای بنی آدم و استحقاق لعن ست بسبب تنجیس بالفعل اگر فی
الحال متغیر گردد یا بسبب تنجیس بعد حینی اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این شخص فتح باب نماید دیگران اقتدا کنند باو و امر منجر گردد بتغییر و تنجیس
و تحقیقت نهی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از هر واحد بدلیل حدیث ابو داؤد و لا یبولن احدکم فی الماء الدائم و لا یغتسل فیه من الجنابة و در روایت
دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت نهی تکدیر ماء ست و او را در معرض نفرت طبائع سلیمه ساختن لیکن آنچه اقرب بتحقیق می نماید آنست که ایجاد و علت ست
و هر دو مؤثر تغییر نجاست و مخالطت نجاست پس تغیر او را انجس میسازد قطعا و مخالطت مکروه میسازد بکراهت شدیده که جز بضرورت نباید مرتکب
آن شدن آب قلیل را بخلاف کثیر و هو قول ابن حاجب یعنے مای قلیل که مخلوط باشد بنجاست مشهور از مذهب مالک آنست که مکروه ست و بعضے
گفته اند نجس ست و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء طهور آشتی پیدا کرده والله اعلم انتهی کلام المصنف
وَفِي لفظ و در روایتی از ابو داؤد و ابن حبان و غیرهما بجای لم یحمل الخبث لم ینجس آمده یعنی چون باشد آب مقدار دو قله پلید نمی گردد و در لفظے
بجاے لم ینجس لا ینجس نیز آمده و ینجس بفتح جیم و ضم هر دو ست کما فی القاموس شیخ عبد الحق دهلوی رح گفته و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که
تاویل لم یحمل خبثا آنکه برنمے دارد خبث را و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود و طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند
صحیح نیست و نیز تعلیق این معنے بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدے نیست اگرچه توجیه آن کرده اند که بلوغ گاهے از جانب قلت بکثرت معتبر بود و گاهے
از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست انتهی اخرجه الاربعة روایت کرد این را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در مشکوة گفته رواه احمد
والدارمی و در جمع الجوامع گفته رواه ابن حبان والحاکم والبیهقی عن ابن عمر و جابر و ابی هریرة انتهی و رواه الشافعی و ابن خزیمة و معهذا در صحت
این حدیث اختلاف ست ابو داؤد تضعیف وی کرده و همچنین ابن عبد البر و قاضی اسمعیل بن ابی اسحق و ابو بکر بن العربی و غیرهم و بیهقی گفته غیر قوی ست
و ترک کرده آنرا غزالی و رویانی بنا بر ضعف وی با وجود شدت اتباع ایشان برای شافعی و در سفر السعادت گفته در باب اذا بلغ الماء قلتین الخ
جمعے میگویند حدیثے صحیح نشده و جمعی میگویند این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند انتهی شیخ در شرح وے گفته این
حدیث در صحیحین نیست و گفته اند مخالف اجماع صحابه ست و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی بن مدینی که از اقران امام احمد و از شیوخ
بخاری و امام ائمه فن حدیث ست گفته ست که ثابت نیست این حدیث از حضرت صلے الله علیه و آله و سلم و گفته که هیچ یکے از فریقین را حدیثے در تقدیر و تحدید
آب از آنحضرت صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده ست آنرا ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم گفته
بر شرط شیخین ست انتهی گویم ابن منده گفته اسناد این حدیث بر شرط مسلم ست و نیز جماعتی دیگر تصحیح وے کرده و دعوی اجماع صحابه بر خلاف و منظور
فیه ست و این حدیث اگرچه در صحیحین نیست اما بخاری و مسلم احتجاج کرده اند بجمیع رواة وے پس بر شرط ایشان باشد و در مقدمه معلوم شد که ایشان
استیعاب نکرده اند صحاح را بلکه بسیاری از صحاح ست که بر شرط ایشان بود و معهذا اخراج آن نکرده اند و لهذا ابن دقیق العید گفته که این حدیثی ست که تصحیح
کرده اند آنرا بعض ایشان و صحیح ست بر طریقه فقها نیز اگرچه در سندش اضطرابے و در بعض الفاظ وی اختلافی هست اما جواب داده اند از آن بوجهی که
ممکن ست جمع در میان روایات و ترک کردم آنرا بسبب علم ثبوت وی نزد من بطریق استقلال که موجب رجوع شود بسوی تعیین مقدار قلتین شرعا انتهی
و بیهقی گفته این اسناد صحیح موصول ست و طحاوی گفته خبر قلتین صحیح ست و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابو داؤد گفته اما صحت سند او
پس یافته شد زیرا که رواة وی ثقات اند نیست در ایشان کسے مجروح و متهم و بعض ایشان آنرا از بعض شنیده اند انتهی و تمام بحث در تلخیص ست

بسیار از صحابه و تابعین و غیرهم در شام سماع بر وی نقل کرده وفات وی در مکه در سنه هفتاد و سه هجری اتفاق افتاد و در مقبرهٔ مهاجرین مدفون شد
یکی از اوعیهٔ علم بود خلائق بسیار از وی روایت دارد ابن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال گفت عبد الله پرسیده شد پیغمبر خدا از آبی
که می باشد در بیابانها از زمین و از زمینی که می چرند چارپایها و درندها آنجا و وارد میشوند بران آب نوبت بنوبت قال فرمود رسول الله
صلی الله علیه وسلم در جواب سوال مذکور اذا کان الماء قلتین هرگاه باشد آب دو قله بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیمه یعنی کوزهٔ
کلان سفالین که در وی آب انداخته شود و تسمیهٔ وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مرد عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیز است
که عالی و مرتفع باشد و از نجاست قلهٔ جبل و جمع وی قلال است بکسر قاف و مراد درینجا قلهای هجر است بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات تصریح آمده و
نیز معروف در آن وقت همین قلهای هجر بود پس ظاهر وقوع تحدید بوی باشد و هجر نام قریه ایست قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوی قلها و نام شهری
از شهرهای یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله بقول مشهور دو نیم قربه است و بعض دو قربه اشد الله ابن جریج گفته دیدم
قلال هجر را هر قله از دو قربه بود و چیزی و شافعی گفته آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطا و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار دو
قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قله صد رطل عراقی است و رطل عراقی صد و بست
و هشت درهم در مصفی گفته شافعی تقدیر کرده است به پنج قربه و یاران او گفته پنج قربه پانصد رطل میباشد مترجم گوید از چیزی لازم نیست که نصف
قربه اخذ کرده شود مگر بنا بر احتیاط و قربه نیز متفاوت می باشد آنرا بر صد رطل حمل کردن خالی از تکلف نیست انتهی لم یحمل الخبث بر نمیدارد پلیدی
را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود و در حجة الله البالغه گفته معنی وی آنست که حامل نمیشود خبث معنوی را که حکم میکند بآن شرع نه عرف و عادت
و هرگاه یکی از اوصاف ثلثه او متغیر گردد و نجاست کیفا و کما فاحش شود از ین باب نباشد و قلتین را که حد فاصل میان قلیل و کثیر مقرر کرده اند بنا بر امر ضرورت است
که چاره نیست ازان نه آنکه تحکم و جزاف است و همین است حال جمیع مقادیر شرعیه و چون آب مقدار دو قلتین در زمین مستوی باشد غالبا هفت شبر در پنج شبر
بود و اینقدر از ناحوض است و اعلی در اوانی قله است و هیچ آوند اعلی تر از قله نزد ایشان معروف نبود و قلال هجر هم غالبا برابر نیند پس این حدیست فاصل
میان قلیل و کثیر و هر که قائل نشده بقلتین مضطر گردیده است بسوی مثل وی در ضبطهای کثیر همچو مالکیه یا بسوی رخصت در آبار صحرا مانند تپسک های شتران و
بالجمله درین باب اینچه معتدبه تواند شد و عمل بران واجب گردد موجود نیست و حدیث قلتین اثبت احادیث این باب است بی شبهه انتهی ملخصا گویم ترمذی گفته که
مذهب شافعی و احمد و اسحق همین است که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست دروی نجس نمیگردد مادام که تغیر ندهد رنگ یا بوی یا مزه او را انتهی و همین
حدیث دلیل ایشانست در مصفی گفته تحقیق درین مسئله آنست که درین باب سه حدیث مروی شده یکی حدیث قلتین که در مسئله حیاض فلوات وارد شده است
و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه مادون قلتین حمل خبث مینماید دیگر حدیثی که در بیر بضاعه وارد شده است و آن بعموم خود دلالت میکند
بر طهارت جمیع میاه اگرچه مورد آن فوق قلتین است سوم حدیث مای دائم و این حدیث دلالت میکند باقتضا بر آنکه مای راکد نجس میشود ببول و لهذا از غسل در ان
منع کرده اند و بمفهوم مخالف بر آنکه حکم مای جاری خلاف حکم مای راکد است پس مالک در قول مشهور قائل است بآنکه مای قلیل نجس نمیشود بوقوع نجاست دروی
تا وقتی که متغیر نشده است بجهت عموم حدیث و شافعی حدیث قلتین پیش گرفت بنحوی گفته که حدیث بیر بضاعه مخالف حدیث قلتین
نیست زیرا که بیر بضاعه مای کثیر بود که وقوع این اشیا او را متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است
نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص است بقلتین و ما فوق آن گوئیم قدری که مفهوم مخالف بران دلالت می کند آنست که حکم
مادون قلتین غیر حکم قلتین است اگرچه آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر ابو حنیفه

قلیل که حدیث ورع ما یریبک ومستفاد نمیشود ازین احادیث مگر همین قدر که تورع نزد ظن اولی ست از اقدام بران و اهل این مذهب عمل برین ظن حتما وجزما واجب میگویند حال آنکه دلالت ادله مذهب اول بر وجهی که تلخیص رفت بر مذهب ثانی ست پس ابعاد نجعه بامثال این احادیث چرا و اگر گویند مقصود مستدل تنها استدلال بر مجرد عمل بالظن ست نه نظر بخصوص این مسئله گوییم ادله عمل بالظن هرچند در کتاب وسنت بسیارست اما دلالت اکثر از انها بر نهی از عمل بالظن ست وهمچنین تعویل بر حدیث استیقاظ و ولوغ و امثال آن غیر مفید ست و در تحدید آب اقوال بسیار حکایت کرده اند مثل آنکه کثیر آنست که مستبحر باشد یا آنکه از تحریک یک طرف وی طرف دیگر متحرک نشود یا آنکه در مساحت اینقدر و انقدر باشد و برین همه اقوال اثارت از علم نیست بلکه خارج ست از باب روایت مقبوله و درایت معقوله وحق اینست که مسئله آب از مضایق ست محقق در ساحاتش متعثر میشود و مدقق نزد تشعب طرق وی متبلد میگردد و بر صورتی که تلخیص کردیم هیچ یکے را از اهل علم واقف نشدیم انتهی کلام الشوکانی گوییم انصاف درین مسئله نظر باد له مختلفه وصور جمع و تطبیق آن و ترجیح خبر و نقد آن با شوکانی و من قال بقوله ست والله اعلم و صحیح گفت حدیث قلتین را ابن حبان بکسر حای مهمله و تشدید موحده نام وی محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن سعید ست نسب او بزید مناة بن تمیم میرسد پس وی تمیمی ست و بستی نیز گویند نسبت به بست که شهریست در سیستان و وی آنجا ساکن بود شاگرد نسائی ست و به ابو یعلی موصلی و حسن بن سفیان و ابو بکر بن خزیمه هم تلمذ کرده و از خراسان تا مصر سیر نموده و از هر عالم فیض گرفته حاکم از تلامذه اوست وی در کتاب الانواع گفته لعلنا کتبنا عن الفی شیخ صاحب تصانیف عدیده مفیده ست ذهبی در حق وی گفته الحافظ العلامة کان من فقهاء الدین وحفاظ الاثار عالما بالطب والنجوم وفنون العلم صنف المسند الصحیح والتاریخ وکتاب الضعفاء وفقه الناس بسمرقند وکتاب الثقة والوعظ وکان من عقلاء الرجال حاکم گفته کان من اوعیة العلم توفی سنة اربع وخمسین وثلث مائة وهو فی عشر الثمانین اهـ و صحیح گفت آنرا الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد بن حمدویه بن نعیم الضبی الطهمانی النیسابوری المکنی بابی عبد الله المعروف بابن البیع و بیع بیو پاری را گویند چه یکے از اجداد او بیع بود تولدش در سنه سه صد و بست و یک بماه ربیع الآخر ست در صغر سن طلب علم حدیث نمود و خراسان و ماوراء النهر و دیگر بلاد را طواف کرده از دو هزار شیخ روایت نمود پدرش مسلم صاحب صحیح را دیده بود از پدر خود هم روایت دارد دار قطنی و ابو ذر هروی و ابو یعلی و بیهقی و ابو القاسم قشیری و دیگر اساتذه این فن از وے روایت دارند مستدرک و تاریخ نیسابور و غیر ذلک تالیف اوست حج گذارده و قاضی شده بود بایں جهت او را حاکم گویند روزے بحمام درامد و غسل کرد و چون از انجا برامد آهے کشید و جان داد و هنوز لنگ بسته بود و جامه نپوشیده و این ماجرا در سنه چهار صد و پنج رو داد بعد وفاتش بخواب دیدند میگفت نجات یافتم پرسیدند بچه چیز گفت در نوشتن حدیث والله اعلم گوییم همین قسم خواب از دیگر اهل حدیث هم در تراجم شان ذکر کرده اند فطوبى لاهل الحديث ولمن كتب الحديث واشاعه جعلنا الله تعالى منهم آمين و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يغتسل احدكم في الماء الدائم وهو جنب گفت ابو هریره فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل نکند یکے از شما در آب استاده و حال آنکه وی جنب ست گفتند چون در آب غسل نکند چگونه کند ای ابو هریره گفت بگیرد آب را گرفتنی یعنی آب را بدست بردارد و بیرون آب غسل کند ازینجا معلوم شد که اگر جنب دست در آب درارد تا آب بگیرد و غسل کند آب مستعمل نگردد اما اگر دست در آب برای شستن دست از جنابت درارد مستعمل گردد قاله التمني اخرجه ابن ماجة و مسلم بهذا اللفظ وللبخاري بلفظ لا يبولن احدكم في الماء الدائم الذي لا يجري ثم يغتسل فيه بول نکند یکے از شما در آب استاده که نمی رود و روان نیست مراد آب قلیل ست چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد و غسل در وے جائز و بول کردن خوب نیست شاید که او را دیده دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته آب تغیر یابد و قید لا یجری برای آنست که آب جاری بوقوع نجاست پلید نمیگردد و نزد بعضے شافعیه آب اگر قلیل باشد هرچند جاری بود مکروه ست و گفته اند که این همه تفصیل در روز ست و در شب قضاے حاجت در آب مطلقا مکروه و ممنوع ست از جهت

وصححه ابن خزیمه وصحیح گفت آنرا ابن خزیمه وشوکانی گفته این حدیثی ست که واقع شده است اضطراب در سند ومتن وی چنانکه در مواطن آن مبین ست وجواب داده است جواب دهند از اضطراب وی وبهر حال در حدیث دلالت ست برانکه چون برسد آب بقلتین بر نمیدارد پلیدی را وچون باشد کمتر از قلتین پس حامل میشود خبث را گاهی آما چنانکه حدیث الماء طهور لا ینجسه شئ مقید ست بزیادت مجمع علیها همچنان این حدیث نیز مقید ست بآن یعنی مقدار قلتین حامل خبث نمی شود در هیچ حال مگر بحالت تغیر بعض اوصاف بنجاست که درینوقت البته بضرورت حس ومشاهده حامل خبث ست پس نیست هیچ منافات درمیان حدیث قلتین ودرمیان این زیادت مجمع علیها وما دون قلتین مظنه حمل ست اما دران قطعا وبتا دلالت بر حمل خبث نیست ونه بر آنکه آنچه از خبث حمل کرده آن خبث او را از طهوریت برآورده چه خبث مخرج از طهوریت خبث خاص ست که موجب تغیر جمله یا بعض اوصاف ثلثه اوست نه خبث غیر مغیر حاصل آنکه از حدیث قلتین دلالت برین مفهوم که مادون وی حامل خبث ست غیر مستفاد ست مگر اینقدر که گاهی درین مقدار اگر نجاست افتد حامل خبث می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس وخارج شد از طهوریت پس خود در روی ازین مفهوم چیزے نیست ونه هیچ مناسبت ست درمیان خبث ودرمیان نجاست مخرجه از طهوریت چه شارع چنانکه نفی نجاست از آب مطلق کرده ودر حدیث ابو سعید خدری گذشت همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت وآین نفی بلفظی کرد که اعم صیغ عام ست یعنی در اول گفت لا ینجسه شئ ودر ثانی لم ینجسه شئ پس مستفاد شد که هر آبکه بر روے زمین یافته شود پاک ست مگر آبی که وارد شد دران تصریح بتخصیص این عام باینطور که این آب نجس ست چنانکه واقع شد در زیادت مجمع علیها زیراکه وارد ست بصیغه استثنا پس این زیادت از مخصصات متصله است نسبت بحدیث ابی سعید واز مخصصات منفصله است نسبت بحدیث ابن عمر بر قول راجح در اصول که مبنی میشود عام بر خاص مطلقا واز ینجا عدم منافات درمیان مفهوم حدیث قلتین ودیگر احادیث ثابت شد بلکه گفته میشود که اگر مادون قلتین حامل خبث شود بروجهی که مستلزم تغیر ریح یا لون یا طعم باشد درینصورت البته موجب نجاست ومخرج از طهوریت ست واگر بروجهی حامل شود که احد الاوصاف او متغیر نگردد پس این حمل مستلزم نجاست نیست ورفته است بتقدیر قلیل بما دون القلتین وکثیر بقلتین شافعی واصحاب او وبتقدیر قلیل بانچه دران گمان استعمال نجاست باشد باستعمال آب وکثیر بانچه دران این گمان نباشد ابن عمر ومجاهد ونیز مروی ست از شافعیه وحنفیه واحمد اما معلوم نیست که این روایت صحیح ست یانه واهل این مذهب احتجاج کرده اند بمثل قوله تعالی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وخبر استیقاظ وخبر ولوغ واحادیث نهی از بول در ماء دائم واین همه احادیث اگرچه درصحیح اند اما دلالت بر مطلوب ندارند واگر فرض کنیم که بعض ازینها بوجهی دلالت دارند پس این دلالت مقید باشد بانچه گذشت چه تعبد بظنون نیست مگر وقتی که مطابق شرع باشد وهیچ عاقل گمان استعمال نجاست نمیکند مگر همانوقت که مخلوط شود بآب جرم یا ریح یا لون وے ودر ظاهر وشک نیست که هیچ آب مخلوط بنجاست نجس ست زیراکه اگر بجرم ست پس متوضی مستعمل عین نجاست ست واگر بریح یا لون یا طعم ست پس خود هیچ مخالفت درمیان این مذهب ومذهب راجح نیست مگر بهمین جهت که ایشان اعتبار مظنه کرده اند واهل مذهب اول اعتبار مئنه ولیکن مخفی نیست که صدور این مظنه از غیر اهل وسوسه وشکوک ست پس این خود مخالف مئنه نشد واگر مراد استعمال عین نجاست فقط یا عدم استعمال عین فقط ست پس این مذهب مستقل ست غیر مذهب مذکور ولیکن ظاهر همین ست که مراد معنی اول ست ودلالت دارد بران وقوع اجماع بر تنجیس آبی که نجاست یکی از احد الاوصاف او را برگردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز منجمله قائلین اند باین قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که مراد ایشان معنی اول ست اعم از عین وریح ولون وطعم ثبوتا وانتفاء ودرین حال هیچ مخالفت نشد درمیان هر دو مذهب زیراکه اصحاب مذهب اول خلاف نمی کنند درین که استعمال متطهر بالکسر عین نجاست را همراه آب موجب خروج آب ست از طهوریت زائد بران خروج که نزد استعمال آب مغیر باحد الاوصاف بود وآین مجموع چیزی ست که مبحث آب بران مشتمل بوده است در جمع بین المذاهب المختلفة وبین ادله داله بران وبعض اهل علم استدلال کرده اند برین مذهب بمثل حدیث استیقظ

قول بیهقی یا قول ابن حزم که یکی از رواتِ وی ضعیف ست آما اول پس یا ین جهت که ابهام صحابی مضر نیست بسبب آنکه صحابه همه عدول اند و آما ثانی پس
بایں جهت که مراد ابن حزم بضعیف داؤد اودی ست و هو ثقة آری این حدیث معارض ست بحدیثِ آینده انتهی و آن اینست که روایت ست **عن**
ابن عباس رضی الله عنه مناقب ایشان بسیار اند احتیاج بیان نیست تولد وی پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت سیزده ساله
یا پانزده ساله بود با اختلافی که دران ست جبریل علیه السلام را دوبار دیده در صورت اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث اعلم الناس بود و لقب وی ترجمان
القرآن و سلطان المفسرین ست و وی تلمیذ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ست و بود عاقل حلیم صبور طویل القامة در مردم چنان می نمود که گویا بر
مرکبی سوار ست و عباس از وی درازتر بود و عبد المطلب از وی درازتر و بود ابیض مشرب جسیم وسیم صبیح الوجه وافر العلم مات بالطائف سنة ثمان وستین
و بود عمر وی هفتاد و یکسال آزاد بلگرامی می گوید **قطعه** ای صبا رو بمزار پسر عم نبی ✣ خاک آن بقعه کم از عنبر تر نشناسی ✣ کرده ام خوب تماشا چمن طائف را
نرسد هیچ گلی او بگل عباسی ✣ **ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغتسل بفضل میمونة** بدرستیکه بود رسول خدا غسل میکرد به بقیهٔ
آبی که از غسل میمونه می ماند و در حدیث متفق علیه از عایشه آمده که بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از یک آوندی که میان ما و او بود
چنانکه هر یکی از ما دو می دست می انداخت و آب میگرفت پس مبادرت میفرمود آنحضرت مرا یعنی در آب گرفتن تا آنکه میگفتم بگذار برای من بگذار برای
من یعنی مکرر میگفتم تا من هم آب بگیرم معاذه که راوی این حدیث ست گفت و آن هر دو یعنی عایشه و آنحضرت جنب بودند و غسل جنابت میکردند **اخرجه**
مسلم و وجه جمع میان این احادیث آنست که احادیث نهی محمول ست بر آبیکه ساقط شود از اعضا و احادیث جواز محمول ست بر انچه باقی مانده ست از آب
و بهمین وجه جمع کرده ست خطابی یا حمل کرده شود نهی بر تنزیه جمعا بین الادلة و شیخ در ترجمهٔ حدیث جواز را بر رخصت و حدیث نهی را بر عزیمت فرود
آورده **و لاصحاب السنن** و اصحاب سنن راست از حدیث ابن عباس کما اخرجه البیهقی فی السنن و نسبه الی ابی داؤد و نیز روایت کرده آنرا ترمذی
و ابن ماجه و روی الدارمی نحوه **اغتسل بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم فی جفنة** غسل کردند بعض زنان آنحضرت در کاسهٔ بزرگ
که آنرا تغار گویند **فجاء النبی** پس آمد آنحضرت **صلی الله علیه وسلم لیغتسل منها** تا غسل کند از ان آوند یا آبی که فاضل مانده بود از غسل وی **فقالت**
انی ... **جنبا** پس گفت بدرستی که بودم من جنب و این آب بقیهٔ آبی ست که از غسل جنابت من مانده **فقال ان الماء لا یجنب** فرمود آب جنب
نمیشود یعنی نجس نمیگردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان جنب کفرح و کرم کذا فی القاموس در موطای امام محمد ست که بودند مردان
و زنان بزمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم که غسل میکردند معا و آن درست ست خواه مرد پیشتر آب گیرد یا زن و اینست قول ابی حنیفة انتهی **وصححه الترمذی**
و ابن خزیمة و صحیح گفت آنرا ترمذی و ابن خزیمه در سبل گفته اظهر جواز هر دو امر ست یعنی غسل مرد بفضل زن و بالعکس و نهی محمول بر تنزیه ست **و عن**
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب پاک
شدن ظرف یکی از شما چون آب خورد سگ دران و ولوغ خوردن سگ آب را باطراف زبان و درآوردن زبان خود در آوند کذا فی القاموس این مخصوص ست
بدرندگان **ان یغسله سبع مرات** شستن آن ظرف ست هفت بار و همین ست مذهب اکثر محدثین و ایمهٔ ثلثه و نزد ابو حنیفه حکم سائر نجاسات
دارد و این حدیث محمول ست بر احتیاط نه وجوب یا این حکم در ابتدای اسلام بود پس از ان منسوخ گشت گوییم نسخ بمجرد احتمال بی استدلال منظور فیه
ست و بعضی استدلال کرده اند که گفت ابو هریره راوی این حدیث که بشوید از ولوغ وی سه بار کما اخرجه الطحاوی و الدارقطنی و جواب داده اند ازین که
عمل مروی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باید نه برای و فتوای راوی و نیز معارض ست بفتوای خودش که بغسل هفت بار داده و هو ارجح سندا و نیز
این فتوای او موافق روایت مرفوع ست و حدیث یغسل ثلثا او خمسا او سبعا ضعیف ست لا یقوم به الحجة زیرا که راوی وی عبد الوهاب بن ضحاک

ترس ایذاے جن که میگویند جاے ایشان در شب هر جا که آب ست می باشد ثم یغتسل فیه پستر غسل کند دران آب واین گویا علت
نهی از بول کردن ست یعنی دورست از عاقل که بول کند در آب وحال آنکه غسل مے کند در وے وقید غسل اتفاقی ست در وضو نیز حکم بول
همین ست بلکه سخت تر و بدتر ازان و دریک روایت لمسلم منه آمده بجای فیه ومفاد فیه عدم غسل ست دران بانغماس مثلاً ومفاد منه
عدم تناول ست ازوی وغسل کردن خارج آن و نزد ترمذی در روایتی عوض لفظ غسل وضو آمده ولابی داؤد ودر لفظے نزد ابوداؤد واحمد
عوض ثم یغتسل ولا یغتسل فیه آمده یعنی غسل نکند دران آب وعوض وهو جنب من الجنابة آمده یعنی از جنابت وجز این روایات
دیگر نیز آمده ومجموع آن دلالت میکند بر نهی از بول در آب دائم بالانفراد وبر نهی از غسل بالانفراد وبر نهی از مجموع غسل وبول دراب شوکانی گفته ممنوع ست
گفت که هر دو روایت انفراد مقید اند باجتماع چه بول بالانفراد هم در آب جائز نیست پس اغتسال یا وضو هم در آب استاده بدون بول جائز نباشد
وهر که جز آب بسته نیابد وخواهد که بهمین آب طهارت کند باید که پیش از طهارت حیله نماید وآب را حرکت دهد تا از وصف سکون بر آید آنوقت وضو کند
وابو هریره نهی را بر انغماس حمل کرده ولهذا گفت تناول کند وغسل نماید اما این حمل در وضو تمام نیست زیرا که در وی انغماس نمے باشد بلکه آب بدست
گرفته بکار می برند پس اولی همانست که پیش از طهارت آب را بجنبانند وجمهور برخلاف این مدلول فرق نکرده اند در استاده وروان وبعض گفته اند این
روایات محمول ست بر کراهت فقط حال آنکه هیچ وجه براے آن پیدا نیست وگفته اند که مستبحر ازین اجماع مخصوص ست وبالجمله راجح همین ست که
طهارت بآب ساکن مادامیکه استاده ست روا نیست وچون او را جنبانیده اند وصف اصلیش که مطهر بودن ست عود کرد انتهی ودر حجة الله البالغه
گفته مگر آنکه مستبحر باشد یا جاری وعفاف در هر حال افضل ست انتهی وعن رجل صحب النبي روایت ست از مردی که صحبت داشته پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم را چهار سال چنانکه صحبت داشته آنحضرت را ابو هریره ودر غزوه خیبر که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورده وحمید
حمیری که تابعی جلیل القدر از ثقات بصریین وقدماے تابعین ست ازو راوی ست قال نهی گفت نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و...
ان تغتسل المرأة بفضل الرجل او الرجل بفضل المرأة از غسل کردن زن بزیادتی وبقیه آبے که غسل کرده ست بدان مرد یا
غسل کند مرد ببقیه آبے که غسل کرده ست بدان زن وزیاده کرد مسدد بروزن معظم که از کبار اتباع تابعین ست در مرتبه احمد بن حنبل این عبارت را
ولیغترفا جمیعاً وباید که آب بگیرند از ظرف هر دو از زن ومرد یکبارگی نه بنوبت اگرچه در اغتراف جمیعاً نیز در کرت دوم غسل هر یکے از فضل دیگرے
لازم مے آید اما اینقدر عفو ست ومنهی عنه غسل ست بفضلے که بعد از غسل در ظرف بگذارند ودر روایتی از ابوداؤد وابن ماجه وترمذی از حکم بن عمرو
آمده که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازینکه وضو کند مرد بزیادتی طهور زن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست وازینجا معلوم گردد که وضو وغسل
هر دو از فضل زن روا نیست اخرجه ابوداود والنسائي شیخ در ترجمه مشکوة گفته نزد اهل حدیث طرق اسانید این هر دو حدیث سخن ست اگرچه ترمذی
آنرا حسن صحیح گفته ولیکن بیهقی تضعیف آن نموده وزهری گفته که خطابی گفته اهل حدیث راضی نیستند بطرق اسانید نهی از اغتسال رجل بفضل مرأة واغتسال
مرأة بفضل رجل واگر ثابت شود محمول ست بر نسخ وشیخ ابن حجر گفته که هیچ یکے از امت بآن نرفته ومحال ست که صحیح باشد وهیچ کسے بآن عمل نکرده وکسوے
آن نرفته ودرین قول شیخ نظر ست چه بعضے از ائمه مذهب امام احمد بدان رفته اند وبطریق تعبد بدان قائل شده اند چنانکه در شرح بتفصیل بیان کرده ایم انتهی
گویم مراد بشرح لمعات ست ومراد با بن حجر مکی هیتمی ست نه مصنف این کتاب زیرا که وی تصحیح این روایت کرده وگفته اسناده صحیح نه تضعیف وے
ودر فتح الباری گفته رجاله ثقات ولم نقف له علی علة انتهی وبیهقی در سنن گفته هذا الحدیث رواته ثقات الا انه لم یسم الصحابی الذی حدثه هو عنه الا انه مرسل
جید لولا مخالفته للاحادیث الموصولة وداؤد بن عبدالله الاودی لم یحتج به الشیخان البخاری ومسلم انتهی ودر سبل گفته قول مصنف اسناده صحیح اشارت ست کسوے

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی الهرة فرمود آنحضرت در بارهٔ گربه واین روایت ابو قتاده وقتی کرد که درآمد بر زن خود کبشه بنت کعب بن
مالک و کبشه برای وی آب وضو را در ظرفی ریخت پس آمد گربه تا بنوشد از آن آب و کج گردانید ابو قتاده ظرف آب را برای گربه تا بآسانی بخورد و گفت کبشه مرا
ابو قتاده دید که نگاه میکنم بسوی وی از تعجب پس گفت عجب داری ای دختر برادر من گفتم آری گفت فرمود آنحضرت انها لیست بنجس بدرستیکه نیست گربه پلید که
آب بدهان انداختن وی پلید گردد نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح و ضم نیز آمده بمعنی پلیدی و حدیث دلیل ست بر طهارت هره و سور وی اگرچه مباشر نجاست
باشد و مقید نیست طهارت دهان وی بزمانی و گفته اند پاک میشود فم او بگذشتن یکروز یا یک شب یا یکساعت یا بخوردن آب یا بغائب شدن وی آنقدر
که گمان طهارت حاصل شود یا بزوال عین نجاست از فم و این اخیر اوضح اقوال ست زیرا که در صورت بقای عین در فم او حکم بنجاست آن عین ست نه
بنجاست فم و چون عین زائل شد شارع حکم کرد که آن نجس نیست و نزد امام ابو حنیفه سور هره مکروه ست اگر آب دیگر یافته نشود وضو کند بدان و تیمم نکند
و اگر با وجود آب پاک وضو کند جائز بود لیکن مکروه ست و نزد ابو یوسف و ائمهٔ دیگر طاهر بموجب همین حدیث و قول ابو حنیفه رح بکراهت بجهت آنست
که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده اند و سور سباع نجس ست ولیکن این حدیث که انها من الطوافین نجاست را بکراهت آورده انما هی من
الطوافین علیکم جزین نیست که این گربه از طواف کنندگان ست و بر ایندگان ابن الاثیر گفته طائف خادم را گویند که خدمت میکند ترا برفق و عنایت
تشبیه داد هره را بخادمی که میگردد بر مولای خود و دوران میکند حوالی او ماخوذ ست از قوله تعالی طوافون علیکم و در روایت مالک و احمد
و ابن حبان و حاکم و غیر هم زیادت لفظ او الطوافات هم آمده جمع اول مذکر سالم ست نظر بسوی ذکور هره و جمع ثانی مؤنث ست نظر باناث وی و
کلمهٔ او برای شک راوی نیست بلکه لفظ آنحضرت ست و تواند که برای شک باشد که آنحضرت طوافین گفته یا طوافات و طواف صیغهٔ مبالغه ست افاده
غلبه و کثرت میکند یعنی چون وی بسیار میگردد و اگر حکم بنجاست پس خوردهٔ او کنیم امت در حرج و مشقت افتد بنابران رخصت کردیم یا آنکه وی دائم گرد
شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان میگردند و مهربانی با وی لازم باشد و بر هر تقدیر باعث مساهله و مسامحه آمد رواه مالک واحمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجه والدارمی
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذی وابن خزیمة وصححه ایضا البخاری والعقیلی والدارقطنی ورواه ایضا مالک احمد والدارمی والشافعی
وابن خزیمة والحاکم والدارقطنی والبیهقی وعن انس بن مالک بن نضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را
ده سال و درآمد در خدمت وی هشت ساله یا نه ساله بود انتقال کرد بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا نفقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی ست
که مرد ببصره سنه احدی او ثلث و تسعین مناقب او بسیار ست و آنحضرت او را با التماس والده اش دعا کرد در دنیا و دین و در دین چگوییم اما در دنیا عمر
او بصد و سه سال یا کم از این رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سالی دو بار میوه میداد ابن عبد البر گفته اصح ما قیل فی عمره تسعة وتسعون سنة
انتهی کنیت وی ابو حمزه ست قال گفت جاء اعرابی آمد یک اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که بادیه نشینان عرب را گویند و نزد بعض عام ست
از عرب و عجم و در نام وی اختلاف ست گفته اند ذو الخویصره یمانی ست و قیل اقرع بن حابس و قیل عیینه بن حصن الفزاری والله اعلم فبال فی طائفة المسجد
پس بول کرد در ناحیهٔ مسجد و طائفه پارهٔ از چیز را گویند فزجره الناس پس زجر کردند او را مردم و در روایتی باین لفظ ست پس استادند مردم بسوی
وی تا منع کردند او را و در روایت دیگر ست پس گفتند صحابه مه مه فنهاهم پس نهی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم مردم را از زجر
نمودن وی و گفت بگذارید او را و در لفظی قطع نکنید وی بول را فلما قضی بوله پس هر گاه که تمام کرد بول خود را و فارغ شد از شاشیدن
امر النبی صلعم فرمود نبی صلی الله علیه و سلم بذنوب من ماء بدلوی از آب ذنوب بفتح ذال معجمه دلو بزرگ که نزدیک بپر شدن
و در روایتی عوض ذنوب سجل آمده بفتح سین مهمله و سکون جیم بمعنی ذنوب فهریق علیه پس ریخته شد آن دلو بران قطعه مسجد که بران بول

یکی از ضعفاست پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث متفق علیه اینست که چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما پس باید که
بشوید آنرا هفت بار أولهن بالتراب بار نخستین از ان هفت بار شستن بخاک ست و در روایتی نزد مسلم آمده که بار هشتم بخاک شوید ابن
دقیق العید گفته قائل ست باین حسن بصری و قائل نشده بدان غیر او یعنی از متقدمین و حدیث قوی ست و هر که قائل نیست بآن محتاج ست بسوی
تاویل بوجهی که در وی استکراه ست انتهی گوییم مراد بما اوّل نووی ست که گفت هفت بار بشویند یکبار از ان بخاک و آب معا باشد پس خاک را قائم مقام
آب داشت و آنرا بار هشتم نام نهاد و مثله قال الدمیری فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز ست و بالجمله در حدیث دلیل ست
بر تعیین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فرق در انکه آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب أخرجه مسلم گویند روایت تراب مضطرب ست
زیرا که در لفظی أولهن آمده و در لفظی أخراهن و در لفظی احداهن و در لفظی سابعه و در لفظی ثامنه و اضطراب قادح ست پس اطراح وی واجب باشد و جواب
داده اند که اضطراب وقتی قادح ست که همه روایات برابر باشند و اینجا روایت أولهن ارجح ست بنابر کثرت رُوات و اخراج احد الشیخین آنرا در صحیح خود و این
از وجوه ترجیح ست نزد تعارض و الفاظ آن روایات که معارض أولهن بوده اند مقاوم این لفظ نیستند و بیان عدم مقاومت اینست که روایت أخراهن
منفرد ست یافته نمیشود در هیچ کتاب حدیث مسنده و روایت سابعه بالتراب مختلف فیه ست و روایت احداهن در امهات نیست **و فی لفظ له** و در
روایتی از مسلم آمده **فلیرقه** پس باید که بریزد آنرا و این عام ست از آب و طعام و در وی دلیل ست بر نجاست لعاب سگ و این اقوای ادله است بر نجاست
زیرا که اگر طاهر می بود حکم باراقت نمی فرمود مگر مصنف در فتح الباری عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده ابن عبد البر گفت نقل نکرد آنرا هیچ یکی
از حفاظ از اصحاب اعمش و ابن منده گفته شناخته نمیشود از آنحضرت بوجهی از وجوه انتهی در سبل السلام گفته ازین حدیث نجاست فم کلب معلوم شد و ملحق کرده
شد بفم سائر بدن وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست لعاب ثابت شد و لعاب جزوی از فم ست زیرا که عرق اوست و فم او نجس ست پس بقیه بدن او نیز همچنین
باشد و ابن دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدث یا نجس اما درینجا میتوان گفت که این حصر ممنوع ست بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت
اند بالاتفاق و درینجا حدث نیست پس متعین شد نجس بودن و هر که گفت غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محتمل ست که نجاست در فم و لعاب باشد
زیرا که این محل استعمال نجاست ست بحسب اغلب و نظر بغالب احوال او که نجاسات را می خورد و مباشر آن می ماند حکم داد بنجاست وی و این دال نیست بر نجاست
عین او و جمهور قائل اند بنجاست و مالک و داؤد و زهری خلاف جمهور رانده و دلیل کسانیکه می گویند غسل برای تعبد ست نه نجاست اینست که اگر برای نجاست
می بود کم از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاستش زیاده از نجاست عذره نیست و جواب داده اند که اصل حکم که امر بغسل ست معقول المعنی ممکن التعلیل ست
یعنی برای نجاست ست و اصل در احکام تعلیل ست پس محمول شود بر اعم اغلب و تعبد صرف در عدد ست نه در غسل و این ماخوذ ست از شرح عمده و در حواشی
منحة تحقیق کرده ایم که اغلبیت تعلیل احکام چیزی نیست و راجح در وی طهارت اوست و غسل تعبد ست انتهی کلام السبل **و للترمذی** و مر ترمذی
راست این لفظ **أخراهن او أولهن بالتراب** و او درینجا برای شک ست از بعض رُوات و گفته اند صحیح آنست که برای تنویع ست
و احداهن در روایت بزار آمده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر مقید و أخراهن روایت ابوداوُد ست و الثامنة بالتراب روایت احمد ست
و ارجح از همه همان روایت اولهن ست که نزد احد الشیخین ست کما تقدم و الله اعلم نووی گفته خنزیر در مذهب شافعی حکم سگ دارد از ولوغ وی
نیز هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز یک قول مر شافعی را **و عن ابی قتادة** بفتح قاف نامش
حارث بن ربعی انصاری ست بکسر را و سکون با فارس آنحضرت ست در احد و ما بعد او حاضر شده و فاتش در مدینه سنه پنجاه و چهار بوده و گفته اند که در کوفه
در خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب مرده و وی در جمیع حروب همراه وی بود و عمرش هفتاد و پنج سال و وی نیز از انهاست که کنیت بر انها غالب شده

واما چیزے کہ مرد یا گشت او را حیوانے غیر آدمی پس آن حلال نیست و دلیل ایشان حدیث جابر ست نزد ابو داؤد و احمد و لفظ وی اینست کہ ہر چہ
انداخت دریا یا جزر کرد ازوی آب پس بخورید آنرا و آنچہ مرد در دریا بطفو پس مخورید آنرا و این حدیث خاص ست پس مخصوص شود بآن عموم شیخ در ترجمہ گفتہ این
حدیث حجت ست مر ابی حنیفہ را در تحریم طافی و ہمچنین منقول ست از جماعتی از صحابہ انتہی گویم در مشکوۃ ست روایت کرد این را ابن ماجہ و گفت محی السنہ اکثر
بر آنند کہ این حدیث موقوف ست بر جابر یعنے قول او و مذہب اوست نہ حدیث آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم انتہی و در سبل گفتہ ضعیف باتفاق ائمۃ الحدیث انتہی
تو وہی گوید حدیث جابر ضعیف ست باتفاق اما مان حدیث جائز نیست احتجاج بدان اگر معارض نشود او را چیزے فکیف کہ حدیث دیگر معارض اوست
انتہی آنہی پس مخصوص نشود عام باو و خورد آنحضرت از عنبر کہ انداخت دریا برای اصحاب سریہ و نپرسید کہ بکدام سبب مردہ بود و تضعف حدیث جابر
از یحیی بن سلیم ست و او ضعیف الحفظ ست مرویست این حدیث بغیر وجہ و در وے نیز ضعفی ست و حدیث جابر در صحیحین باین لفظ ست کہ انداخت دریا
ماہی مردہ را پس خوردند ازوی لشکر و چون آمدند گفتند برسول خدا فرمود بخورید روزیے را کہ بیرون آوردہ است خدائے تعالی بسوی شما و بخورانید ما را اگر باشد
با شما پس دادند آنحضرت را بعض ایشان چیزے یعنی ابو عبیدہ قدری ازان ماہی بخدمت حضرت فرستاد و آنحضرت آنرا بخورد و در بخاری ست از عمرؓ در قولہ تعالی
أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ گفت صید دریا چیزی ست کہ شکار کردہ شد و طعام دریا چیزی ست کہ انداخت آنرا و در وی ست از ابن عباس کہ گفت طعام
دریا میتہ است مگر چیزے کہ قادر شدے ازان و در وی ست کہ گفت ابن عباس بخور از شکار دریا کہ صید یہودی یا نصرانی ست انتہی و ہمین ست مذہب
جمہور و در ہدایہ گفتہ مالک و شافعی گفتہ اند لا باس بہ یعنی از جہت اطلاق احل لکم المیتتان آنہی پس میتۂ بحر موصوف ست بحل و ما میگوییم کہ میتۂ بحر آنست
بیندازد آنرا دریا تا مضاف باشد موت بدریا نہ آنچہ خود مردہ است در وی بے آفت و نزد امام احمد نیز حلال ست طافی و گفتہ کہ طافی خوردہ شود و آنکہ منقطع
شدہ است از وی آب نیک تر ست و بعضے از اصحاب احمد مکروہ پنداشتہ اند انتہی گویم وجہی کہ در ہدایہ برای عدم حلت طافی ذکر کردہ مدخول ست بآنکہ اضافت موت
بسوی دریا عام تر ست از آنکہ بانداختن دریا یا سیر دریا بطول مکث در ان بلکہ طفو ابلغ ست از قذف در صحت اضافت و نیز این تعلیل بعد ورود نص عام مجیز نا
باشد برای تخصیص و اللہ اعلم اخرجہ احمد و ابن ماجۃ والدارقطنی والشافعی والبیہقی و فیہ ضعف زیراکہ در اسنادش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست
و او ضعیف ست امام احمد گفتہ حدیثش منکر و دارقطنی آنرا از روایت سلیمان بن بلال از زید بن اسلم موقوف بر ابن عمر آوردہ و گفتہ ہو اصح و ہم تصحیح کردہ اند
وقف او را ابو زرعہ و ابو حاتم و گفت بیہقی کہ رفع کردہ اند این حدیث را اولاد زید بن اسلم عبد اللہ و عبد الرحمن و اسامہ و ابن معین تضعیف آنہا کردہ
و احمد بن حنبل توثیق عبد اللہ کردہ و عبد اللہ را مصنف در تلخیص گفتہ بلی روایت موقوف اینجا در حکم مرفوع ست زیراکہ قول صحابی احل لنا کذا و حرم علینا کذا مثل
قول اوست امرنا بکذا و نہینا عن کذا پس حاصل میشود استدلال بوی بجہت بودنش در حکم مرفوع انتہی وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الذباب في شراب احدكم ہر گاہ بیفتد مگس در نوشیدنے یکی از شما و در روایتی در طعام
یکی از شما فليغمسه پس باید کہ غوطہ دہد مگس را و در روایت بخاری تمام آنرا و در لفظ ابو داؤد فامقلوه و در لفظ ابن السکن فليمقله ثم لينزعه پس تر دور
کند و بیندازد و بکشد آنرا ازان طعام و شراب فان في احد جناحيه داء وفي الاخر شفاء زیراکہ در یکے از دو بازوی او علت و بیمار است
و در دیگر صحت و تندرستی اخرجه البخاري وابو داؤد وابن خزيمة وابن حبان وابن ماجة والدارمي وابن السكن واحمد من حديث ابي سعيد الخدري والنسائي والبيهقي
نحوه وزاد و زیادہ کرد ابو داؤد در روایت خود انه يتقي بجناحه الذي فيه داء و البتہ پرہیز میکند وی بآن بازوی خود کہ در وے بیماری ست
بخوف لحوق ضرر و در روایت احمد و ابن ماجہ این ست کہ وی مقدم میکند سم را و مؤخر میکند شفا را و درین حدیث دلیل ست بر جواز قتل مگس برائے دفع ضرر
و بر افگندن وے و بخوردن آنچہ بر تقدیر اینکہ اگر در چیزی سائل افتد نجس نمیکند آنرا زیراکہ امر کرد آنحضرت بغوطہ دادن وی در طعام و شراب معلوم ست کہ مگس بعض می میرد

کرده بود و درین حدیث دلالت ست بر نجاست بول آدمی و هو اجماع و بر آنکه زمین ناپاک پاک میشود بریختن آب همچو سائر متنجسات و بر آنکه غسالۂ نجاست وترشاشه پاک ست اگر بر جاے دیگر افتد از جامه و بدن و زمین یا از حصیر بر زمین چکید علما را درینجا اختلاف ست مختار آنست که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک ست و اگر پیش از پاک شدن جدا گردد پلید ست و اگر جدا گردد و رنگ و بوے آن متغیر باشد پلید میگردد باتفاق کذا فی مجمع البحار طیبی گفته این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد و کندن زمین و برداشتن خاک از ان واجب نیست و نزد ابی حنیفه زمین بخشک شدن پاک گردد و اگر تا خشک شدن نگذارند زمین می باید کند و خاک از ان برداشت تا پاک گردد انتهی شیخ در ترجمه گفته معلوم نیست که اصحاب ما در جواب این سخن چه گفته اند و حسن گفتم بخدا التوفیق که حدیث دلالت نکرد بر ان که قوم درانجا نماز گذارند پیش از خشک شدن شاید که ریختن آب بالفعل براے آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بوے و رنگ بول بجهت غلبۂ آب برطرف شود و پاک بخشک شدن شده باشد و حدیث ازین ساکت ست والله اعلم انتهی گوییم دلیل حنفیه در تطهیر ارض بشمس و ریح این حدیث ست ذکاة الارض یبسها ذکره ابن ابی شیبة ولیکن جواب داده اند ازان که این حدیث موقوف ست بر محمد بن علی باقر و نیست از کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نیز این حدیث ست جفوف الارض طهورها ذکره عبد الرزاق اما این نیز موقوف ست بر ابن قلابه پس حجت بدان قایم نمیتواند شد و حدیث ظاهر ست در ریختن آب بر زمین نرم باشد یا سخت و گفته اند که سخت را بشویند همچو دیگر نجاسات و زمین مسجد آنحضرت نرم بود و ریختن آب بران کفایت کرد و گفته اند که سخت را باید کند و خاک آنرا باید افگند چه آب شامل اعلی و اسفل وے نمیتواند شد و در بعض طرق این حدیث آمده خذوا ما بال علیه من التراب فالقوه واهریقوا علی مکانه ماء مصنف در تلخیص گفته این حدیث را دو اسناد موصول ست یکے از ابن مسعود و دیگر از واثلة بن الاسقع و در هر دو مقال ست و اگر این زیادت ثابت شود قول قائل که زمین مسجد آنحضرت نرم بود باطل گردد انتهی شوکانی در شرح دُرر بهیه گفته آنچه شستن آن ممکن نیست همچو زمین و چاه پاک کردن آن بریختن آب ست بران یا کشیدن آب ازان تا آنکه اثر نجاست نماند چه اگر نجاست باقی ماند تعبد بازهاب نجاست هم باقی ماند و این در نجاستے ست که جرم و لون دارد اما بول پس وارد ست از شارع دران که تطهیرش بریختن دلوے از آب ست بران و زمین نجس ببول پاک می شود باین ریختن انتهی متفق علیه و درین حدیث فائدها ست از انجمله احترام مساجد ست زیرا که آنحضرت اعرابی را بعد از فراغ بول طلبید و فرمود این مسجدها صالح چیزی ازین بول و قذر نیست جز این نیست که براے ذکر خدا و خواندن قرآن ست و چون صحابه مبادرت کردند بانکار بروے مقرر داشت آنحضرت ایشان را و امر کرد برفق چنانکه در روایت جماعت آمده که فرمود انما بعثتم میسرین ولم تبعثوا معسرین و از انجمله رفق ست بجاهل و عدم تعنیف و از انجمله حسن خلق و لطف آنحضرت ست در تعلیم و از انجمله آنکه ابعاد وقت قضاے حاجت براے کسی ست که غائط کردن میخواهد نه براے بول چه عرف عرب همین بود و بول کرد آنحضرت و یکے را بر پشت خود استاده کرد تا تستر کند او را و از انجمله دفع کردن اعظم المضرتین ست باخف آنها زیرا که در قطع کردن بول بروے اندیشۂ ضرر و تنجیس اکثر مواضع مسجد و تلوث بدن و جامۂ وی بود **و عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احلت لنا ميتتان** فرمود آنحضرت حلال کرده شده ست براے ما دو چیز مرده بے ذبح و دو خون **فاما الميتتان فالجراد والحوت** پس دو مرده ماهی و ملخ اند و در صحیحین و غیر هما ست از حدیث ابی اوفی که گفت غزا کردیم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم هفت غزوات میخوردیم ملخ را **واما الدمان فالطحال والكبد** و اما دو خون پس جگر و سپرز ست که مشابه اند بخون در رنگ گویا خون بسته اند و درین حدیث دلیل ست بر حلت ملخ بر هر حال که یافته شود خواه بموت خود مرده یا بسبب آدمی و مالک گفته وقتی حلال ست که بسبب آدمی یا قطع راس بمیرد ورنه حرام و این حدیث حجت ست بروے و همچنین حلال ست ماهی بهر وجه که یافته شود طافی بود یا غیر آن باین حدیث و بحدیث الحل میتة و باین رفته اند جمهور که میتۂ بحر حلال ست برابر ست که بنفس خود مرد یا بالصید و رفته اند حنفیه بعدم حلت مگر چیزے که مرد بسبب آدمی یا بافگندن دریا یا جزر وی

همین قدرست و دعواے اجماع صحیح نیست و این از شوم تبدیل لفظ نبوی ست بغیر وی زیراکه آنچه در حدیث وارد شده همین تحریم اکل و شرب ست نه چیزے دیگر پس ازان عدول کرده و عبارت نبویه گذاشته لفظ استعمال که عبارت عام ست از پیش نفس خود تراشیدند و نظائر این تبدیل در عبارات قوم بسیارست و مصنف این حدیث را مگر بغرض تحریم وضو در آوندزر و سیم آورده و الا محل ذکروی باب الاطعمه والاشربه بود و در المحلی احجار نفیسه مثل یواقیت و غیرها بذهب و فضه اختلاف ست و اظهر عدم الحاق ست و ابقاے آن بر اصل اباحت بسبب عدم دلیل که نقل کند آنرا از اباحت مذکور انتهی فانها لهم في الدنيا ولكم في الآخرة زیراکه این اشیاء امثال آن مرکافران راست در دنیا و مرشما راست در آخرت و ذکر کافران اگرچه درینجا نیست امااز سیاق عبارت معلوم ست و گفت براء بن عازب نهی کرد مارا رسول خدا از آب خوردن در سیم پس هرکه نوشید دروے در دنیا نوشد در وے در آخرت متفق علیه ابن سنده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث وعن ام المومنين ام سلمة نامش هند بنت ابی امیه ست از مهاجرات بود هجرت کرد بسوی حبشه بازوج خود پستر بمدینه آمد چون زوجش ابوسلمه بن عبدالاسد بمرد در همان سال آخر ماه شوال سنه ۴ یا چهار بزنی آنحضرت درآمد و وفاتش در سنه چهل و هشت هجری ست و عمرش هشتاد و چهار سال مدفون شد در بقیع روایت کرد ازوے زینب و عمر دختر و پسر وی و ابن عباس و عائشه و ابن المسیب و خلقی از صحابه و تابعین رضي الله عنها قالت گفت قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي يشرب في اناء الفضة انما يجرجر في بطنه نار جهنم آنکس که مے نوشد در آوند نقره گویا که می نوشد جرعه جرعه باواز در شکم خود آتش دوزخ را جرجره در اصل لغت آواز شتر را گویند که میگرداند آنرا در حنجرهٔ خود و استعمال میکنند در آواز آب که نزد افتادن در جوف میکند پس ازان خوردن آب جرعه جرعه بلین صفت مراد دارند و برین تقدیر نار جهنم منصوب ست و برفع نیز خوانده اند و معنی آن میشود که آواز میکند در بطن او آتش دوزخ و چون آب خوردن باین سبب استحقاق عذاب و درآمدن در دوزخ ست گویا آتش را می نوشد و گویا آواز آب در بطن او آواز آتش ست و یجرجر بر تقدیر اول بمعنی یشرب ست و بتقدیر ثانی بمعنی یصوت و صحیح و مختار نزد جمهور نصب ست و روایات دیگر معاضد اوست و زمخشری قائل برفع ست و لفظ مسلم درین حدیث اینست که هرکسی که خورد و می نوشد در آوند سیم و زر الخ متفق علیه و درین باب ست از عائشه رواه الدارقطني في العلل من طريق شعبة والثوري عن سعد بن ابراهيم عن نافع عن امرأة ابن عمر سماه الثوري صفية عنها وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دبغ الاهاب فقد طهر چون دباغت داده شد چرم را پس بتحقیق پاک شد و دباغت پیراستن پوست بانچه گندگی و تباهی آنرا ببرد خواه بادویه و خواه بآفتاب دادن بجز دخشک شدن و در باز گذاشتن و اهاب بکسر همزه بروزن کتاب چرم مطلقا یا پیش از دباغت و بعد از دباغت ادیم گویند و طهر بفتح ها و کسر و ضم آن هر لغت ست حکاه ابن مالک في مثلثه ويفيده القاموس و طهارت چرم بدباغت ثابت ست باتفاق ائمهٔ اربعه خواه میته باشد خواه مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلام ست و محققان ایشان بر طهارت اند و پوست خنزیر و آدمی ازان مستثنی ست آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت و در کلب اختلاف ست و صواب آنست که وی نجس العین نیست مثل خنزیر و نزد امام محمد فیل حکم خنزیر دارد و نزد ابوحنیفه و ابویوسف و دیگر ائمه همچنین ست و از سلف منقول ست که باستخوان موتی مانند فیل و جز آن انتفاع میکردند و از آن مے نمودند و شانه میگرفتند و بیهقی از انس آورده که آنحضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه رضی الله عنها دو دستانه خرید از عاج و مشهور آنست که عاج نام دندان فیل ست و بعضے محدثان گفته اند که نام حیوانی دیگرست دریائی که آنرا ذبل خوانند و بعضے گویند نام سلحفاة ست کذا في اشعة اللمعات رواه مسلم بهذا اللفظ وعند الاربعة و نزد ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باین لفظ ست ايما اهاب دبغ هر کدام چرم که دباغت داده شد پس بتحقیق پاک شد و رواه الشافعي و ابن حبان و رواه الدارقطني باسناد على شرط الصحة وقال حسن و گفت ترمذی حسن صحیح و رواه الخطيب في تلخيص المتشابه من حديث جابر وعن سلمة بن

سیما وقتی که طعام گرم باشد پس اگر مگس سیکرد امر میفرمود بفضله طعام حال آنکه آنحضرت امر باصلاح وی فرموده واین حکم متعدی ست بهر آنکه نفس سائله ندارد مثل مگس شهد وزنبور وعنکبوت واشباه ذلک مذیرا که حکم عام میشود بعموم علت ومنتفی میشود بانتفای سبب وآمر بغمس برای شفاست ومعلوم ست که در مگس قوت سمیه هست چنانکه ورم وخارش که از گزیدن وی حاصل میشود دلالت وارد بران پس غوطه دادن وی موجب دفع ضرر اوست واطبا گفته اند که اگر موضع لسع مگس را هم بمگس دلک کنند در ورم نفع وتسکین حاصل شود زیراکه در یکی از دو بازوی او شفاست وآن جبر میکند نقصان بازوی دیگر راکه در وی داء ست

وعن ابی واقد بقاف مکسوره نام وی حارث بن عوف ست حاضر شد بدر را وبود با وی لوای بنی لیث وگفته اند که از مسلمه فتح ست قول اول صحیح تر ست معدود ست در اهل مدینه مجاورت کرد بمکه ومرد در انجا در سنه شصت وهشت بعمر هفتاد وچهار سال ومدفون شد در موضع **فید اللیثی** نسبت بسوی لیث نیز لکن از بنی عامر بن لیث ست **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قطع من البهیمة وهی حیة فهو میت** یعنی آنچه بریده شد از چارپایه وحال آنکه وی زنده است پس آن پاره بریده شده مردار ست خورده نمی شود واین وقتی فرمود که در مدینه قدوم آورد ویافت ایشان را که کوهان شتر ودنبهای گوسفندان می برید ومیخوردند پس منع فرمود ازان **اخرجه ابو داود والترمذی** وحسنه واللفظ له ورواه احمد والدارمی والحاکم ووصله وابن ماجه والبزار وگفت دارقطنی اصح واشبه مرسل ست ورواه الطبرانی فی الاوسط من حدیث هشام بن سعد ورواه ابن عدی فی الکامل وابو نعیم فی الحلیة نحوه من طریق تمیم الداری وسنده ضعیف ودر سبل گفته این حدیث مروی ست بچهار طریق از چهار صحابه ابی سعید وابی واقد وابن عمر وتمیم داری وروایت ابی واقد همین باشد که در کتاب است

باب الانیة

جمع انا ست بمعنی آوند چون شارع نهی کرده است از بعض آن لهذا احکام وی درین باب آورده **عن حذیفة بن الیمان رضی الله عنه** صحابی کبیر عظیم الشان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم وبود نزد او علم منافقین کنیت او ابو عبد الله ست ونام پدرش حسیل بتصغیر ویمان لقب اوست عبسی ست پسر وپدر هر دو صحابی اند حاضر شدند احد را جماعتی از صحابه وتابعین مثل عمر وعلی وابو الدرداء وغیرهم راوی اند ازو مرد در مداین سنه سی وشش هجری بعد قتل عثمان باربعین لیلة **قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشربوا فی انیة الذهب والفضة ولا تاکلوا فی صحافها** منوشید در آوندهای طلا ونقره ونخورید در کاسهای زر وسیم صحاف جمع صحفه است کسائی گفته صحفه آنست که سیر شوند ازوی پنج کس وقصعه آنکه سیر شوند ازان ده کس وضمیر صحافها راجع ست باین مذکورات یا این اشیا یا اجناس که ذهب وفضه است وبعضی گویند راجع بفضه ست وذهب در حکم اوست بطریق اولی واین عبارت بطریق قوله تعالی ست **والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها** واجماع ست ائمه را بر تحریم اکل وشرب در آنای زر وسیم بر مرد وزن وهیچ یکی را دران خلاف نیست مگر آنکه بعضی شافعیه گفته که شافعی را قول قدیم ست که مکروه ست نه حرام قال الطیبی گویم اگر این قول ثابت شود مراد بکراهت حرمت خواهد بود زیراکه در محاورهٔ سلف استعمال لفظ کراهت بجای حرمت بسیار آمده وخلف چون باین معنی پی نبردند کراهت را بر تنزیه فرود می آرند واختلاف کرده اند در الحاق مطلی باین هر دو در تحریم بعضی گفتند اگر ممکن الانفصال ست حرام ست اجماعا زیراکه درین صورت استعمال ذهب وفضه است واگر فصل وی ممکن نیست درست ست واقرب اینست که اگر بروی اطلاق آنیهٔ زر وسیم کنند لفظ حدیث شامل آن باشد والا فلا وجائز ست اکل وشرب در آنای مضبب بالاجماع واختلاف کرده اند در انکه همین اکل وشرب در آنای ذهب وفضه حرام ست یا همه استعمالات او بعضی گفته اند که سائر استعمالات نیز حرام ست بالاجماع وبعض دیگر نزاع کردند دران وگفتند که نص در اکل وشرب وارد ست نه در غیر والحاق سائر استعمالات بدان از روی قیاس غیر تام ست در سبل گفته حق عدم تحریم غیر اکل وشرب ست نیرا که ثابت از نص

با باب او گفتند وی مردار ست فرمود انما حرم اکلها و بهمین ادای الزهری وجواب داده اند که این حدیث مطلق ست پس مقید باشد بحدیث دباغ

وعن میمونة ام المؤمنین رضی الله عنها بنت حارث هلالیه عامریه نامش برّه بود آنحضرت میمونه نام کرد در جاهلیت زیر مسعود بن عمرو ثقفی بود چون او را بگذاشت ابورهم بن عبدالعزی گرفت و بمرد سپس بعقد آنحضرت آمد بماه ذیقعده سنه هفتم در عمرهٔ قضیه بموضع سرف که بر ده میل از مکهٔ معظمه است و وفات وی نیز در موضع سرف در سنه شصت و یک یا سنه چهل و یک اتفاق افتاد و قیل غیر ذلک حضرت ابن عباس رضی الله عنه بروی نماز گذارد و وی خواهر ام الفضل زن عباس و خواهر اسماء بنت عمیس ست و آخر ازواج رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم که بعد وی زنی دیگر نخواست روایت کرد از وی جماعتی منهم عبدالله بن عباس رضی الله عنه قالت مرّ رسول الله صلی الله علیه وسلم بشاة یجرونها گفت میمونه گذشت آنحضرت بگوسفندی مرده که میکشیدند آنرا چند مرد از قریش فقال لو اخذتم اهابها پس فرمود کاش میگرفتید شما پوست او را فقالوا انها میتة گفتند این شاة خود مرده است پوست او را چگونه گیریم فقال یطهرها الماء والقرظ فرمود پاک میگرداند آنرا آب و قرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست بیز انند نووی در شرح مسلم گفته جائز ست دباغ بهر شی که خشک کند فضلات جلد را و طیب گرداند آنرا و باز دارد از فساد مثل شب و قرظ و قشر رمان و جز آن از ادویهٔ طاهره و حاصل نمیشود دباغت بآفتاب مگر نزد حنفیه و بخاک و خاکستر و نمک علی الاصح انتهی گوئیم از هری گفته شب بشین معجمه و موحده جوهریست مشابه بزجاج و غیر وی گفته بمثلثه است جوهری گوید و آن گیاهی ست خوشبو از طعم انتهی و مالک و ابوداؤد از حدیث عایشه آورده اند که امر کرد رسول خدا بتمتع گرفتن از چرمهای مردار وقتی که دباغت داده شوند یعنی بطریق اباحت شیخ در ترجمه گفته و اگر بملاحظه منع از اضاعت مال و اسراف امر استحباب مراد دارند نیز صورتی دارد انتهی اخرجه ابوداؤد والنسائی مصنف در تلخیص طرق این حدیث تکلم بسیار کرده در طریقی حسن و در طریقی ضعیف و در طریقی مضطرب و در طریقی منقطع و در طریقی مرسل گفته و نسبت تخریج وی بسوی شافعی و بخاری در تاریخ و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی و ابن حبان کرده و گفته که ترجیح درینجا بمعارضه است باینکه احادیث داله بر دباغ اصح اند و قول بموجب آنها باین جهت ست که اهاب نام چرم ست قبل دباغ و بعد دباغ نامش شن و قربه است حمل کرده است برین ابن عبدالبر و بیهقی و هم منقول ست از نضر بن شمیل جزم کرده است بدان جوهری و ابن شاهین گفته که چون احتمال هر دو امر شد و قول آنحضرت این ست که هر اهاب که مدبوغ شد طاهر گردید حمل کردیم آنرا بر اول جمعًا بین الحدیثین و جمع میان هر دو بتخصیص ست باینکه منهی عنه جلد خوک و سگ ست زیرا که چرم این هر دو و باغت کرده نمیشود گفته اند که محمول بر باطن جلد در نهی و بر ظاهر آن در اباحت والله اعلم انتهی وعن ابی ثعلبة بفتح مثلثه ولام مفتوحه نام وی جرهم بن ناشب ست مشهور ست بکنیت بیعت کرد در شجره و فرستاد او را رسول خدا بسوی قوم او پس مسلمان شدند قوم وی و سهم برا ورد برای وی آنحضرت سعد خیبر نزول کرد شام را و مرد در سنه خمس و سبعین و بعضی گفت اند در زمان معاویه الخشنی بضم خا و فتح شین معجمتین نسبت ست بسوی خشن بن النمیر که قبیله معروف ست قال قلت یا رسول الله انا بارض قوم اهل الکتاب افنأکل فی آنیتهم گفت ابو ثعلبه گفتم ای رسول خدا بدرستیکه ما در زمین گروهی هستیم که اهل کتاب اند آیا جائز ست که بخوریم در آوندهای ایشان قال لا تاکلوا فیها فرمود مخورید در آوندهای ایشان اگر بیابید جز آن ظروف را درینجا دلالت ست بر نجاست آنیهٔ اهل کتاب و این نجاست بنا بر رطوبت ایشانست و نصره ابن حزم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی انما المشرکون نجس و کتابی را مشرک نامند زیرا که مسیح و عزیر را ابن الله گویند و نزد دیگران رطوبت ایشان پاک ست چنانچه گفته و هو الحق لقوله تعالی وطعام الذین اوتوا الکتٰب حل لکم وطعامکم حل لهم و وضو کرد آنحضرت از مزادهٔ مشرکه و در حدیث جابر ست که غزا میکردیم همراه آنحضرت و می رسیدیم بآوندهای مشرکان و استقبا ایشان و عیب نمی کرد آنحضرت بر ما انتهی الا ان لا تجدوا غیرها فاغسلوها وکلوا فیها مگر آنکه نیابید غیر آن

المحبق بضم میم وفتح حای حطی و تشدید بای موحدهٔ مکسوره و قاف و اہل حدیث بار اسقفتح خوانند نام محبق [illegible] ست
در بصریین و کنیت سلمه ابوسنان ست روایت کرد ازو ہم پسر وی سنان و غیر [illegible]
المیتة [illegible] دباغها یعنی دباغت دادن پوستهای مردار پاک کنندهٔ اوست و بلفظ احمد و ابوداؤد اینست که آمد آنحضرت در غزوهٔ تبوک بر اہل خانه پس
ناگاه دید مشکی آویخته پس طلبید آب گفتند که این مشک از پوست میته ست که دباغت داده شده است فرمود دباغت دادن او پاک کننده است او را
و در حدیث ابن عباس ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده پس گفت چرا انتفاع نگرفتید با پوست او گفتند مردار ست فرمود جز این
نیست که حرام ست خوردن آن و آیا نیست در آب و قرظ آنچه پاک گرداند او را رواه الدارقطنی والبیهقی و صححه ابن حبان و غیر وی نیز آنرا روایت
کرده بالفاظ چند نزد احمد و ابی داؤد و نسائی و بیهقی و ابن حبان از سلمه باین لفظ آورده دباغ الادیم ذکاته و در لفظی دباغها ذکاتها و در لفظی
دباغها طهورها و در لفظی ذکوة الادیم دباغه و فی الباب احادیث بمعناه و درین حدیث دلالت ست بر آنکه دباغ مطهر جلد میتهٔ هر حیوان ست که طاهر
میشود بآن ظاهر و باطن وی و درین مسئله هفت قول ست اول آنکه دباغ مطهر پوست هر مردار ست در ظاهر و باطن خاص نیست بچیزی از ان موافق
ظاهر حدیث ابن عباس و این مرویست از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و هو اظهر الاقوال دلیلاً دوم آنکه دباغ مطهر هیچ شی نیست و این مرویست از جماعتی
از صحابه و دلیل ایشان حدیث عبدالله بن عکیم ست که روایت کرد آنرا شافعی و احمد و بخاری در تاریخ و ابوداؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و دارقطنی و بیهقی
و ابن حبان و لفظ وی اینست که آمد ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از موت وی که سود مند نشوید از خود مرده به پوست و نه بپی و ترمذی گفته
حسن ست و مذهب امام احمد همین بود و میگفت که آخر الامرین همین ست بعده این مذهب را ترک داد و این حدیث را ناسخ حدیث ابن عباس گویند
و جوابش بچند وجه است یکی آنکه حدیث مضطرب ست در سند که گاهی از کتاب آنحضرت و گاهی از مشایخ جهینه و گاهی از کسیکه آن کتاب را خوانده روایت
کرده و هم در متن که مروی ست بغیر تقیید و این روایت اکثر ست و مروی ست بقید یکماه یا دو ماه یا چهل روز یا سه روز پیش از انتقال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و نیز معلل ست بارسال زیراکه ابن عکیم از آنحضرت نشنیده و نیز بانقطاع زیراکه عبدالرحمن بن ابی لیلی از ابن عکیم سماعت ندارد و لهذا امام احمد ترک
کرده قول بآن کما قال عنه الترمذی دوم آنکه قوت نسخ ندارد زیراکه حدیث دباغ اصح ست از ان و راوی وی مسلم ست و مرویست بطرق متعدده
از جماعتی از صحابه و لابد ست که ناسخ متاخر باشد و نیست دلیل بر تاخر حدیث ابن عکیم و چون نسخ تمام نشد متعارض شد حدیث ابن عکیم و حدیث ابن
عباس و من معه و وقت تعارض رجوع بترجیح کنند یا وقوف نمایند لیکن اینجا خود تعارض نیست زیراکه تعارض هنگام استوا میباشد و مساوات ادله
درینجا مفقود ست بسبب آنکه این حدیث ضعیف ست و حدیث ابن عباس صحیح و با ابن عباس راویان دیگر بسیار اند سوم آنکه اہاب نام چرم غیر مدبوغ ست
کما فی القاموس والنهایة و بعد دباغ نامش قربه و شن باشد و بدین جزم الجوهری و چون هر دو امر محتمل شد هر دو حدیث در صورت تعارض وارد شد پس جمع کرده
میان هر دو باین طریق که نهی از انتفاع با اہاب تا وقتی ست که مدبوغ نشده ست و چون دباغت داده شد نامش اہاب نماند و داخل تحت نهی هم نخواهد شد
و هو جمع حسن قول سوم آنکه جلدی که بدباغت طاهر میشود جلد میتهٔ ماکول ست لا غیر و عموم ایما اہاب دبغ را تاولست چهارم آنکه دباغ مطهر جمله جلود ست
جز خنزیر که او را جلد نیست و این مذهب حنفیه ست پنجم آنکه مطهر ست الا خوک را لقوله تعالی فانه رجس زیراکه ضمیر راجع ست بسوی خوک و در آیه حکم
ست بر جسمیت تمام وی و قیس علیه سگ ست در نجاست و این قول شافعی ست ششم آنکه مطهر همه ہاست لیکن تطهیر ظاهر نه باطن پس مستعمل
شود در یابسات نه مائعات و نماز گذارند بروی نه در وی و این قول مرویست از مالک جمعا بین الاحادیث عند التعارض هفتم آنکه جائز ست انتفاع
بجلود میته اگرچه غیر مدبوغ باشد ظاهرا و باطنا بدلیل حدیث بخاری از روایت ابن عباس که گذشت آنحضرت بگوسفندی مردار و فرمود چرا منتفع نشدید

در حبل گفته این سلسله که انس تغیر وی خواست غیر حلقه مذکورست پس ظاهر آنست که ضمیر عائدست بسوی آنحضرت وهو حجة لما ذکر انتهی اخرجه البخاري
و دارقطنی از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که بخورد آب در ظرفی از طلا و نقره یا بخورد در ظرفی که دران چیزی از طلا و نقره
است پس جز این نیست که میکشد جرعه جرعه در شکم خود آتش دوزخ را یا آواز میکند در شکم وی آتش دوزخ مراد از قول آنحضرت که در وی چیزی از طلا و نقره
است ظرفی است که در وی میخهای طلا و نقره زده باشند طیبی از نووی نقل کرده که اگر مضبب خرد باشد بر قدر حاجت حرام و مکروه نبود و اگر کثیر و
عریض بود حرام است انتهی و در هدایه گفته که آب نوشیدن در اناء مفضض جائز است وقتیکه در موضع دهان نبود و همچنین در اناء مضبب به ذهب و فضة زیرا که ضباب بر فضه
برای سوار یا پوست نه برای زینت اگر بر موضع ضباب دهان نگذارد زیرا که لباس جائزست و این بر تقدیر است که از کاسه نخورد و اما اگر طعام از کاسه بگیرد و بر جای دیگر یا بر دست بخورد بالباس جائز است انتهی

باب ازالة النجاسة

باب در بیان دور کردن نجاست و پلیدی با وجود انواع نجاست لفظ مفرد آوردن برای آنست که اصل در مصدر عدم تثنیه و جمع است یا اعتبار
جنس نموده و نجس از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آمده **عن انس بن مالك رضي الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه**
وآله وسلم عن الخمر گفت انس پرسیده شد رسول خدا از خمر بعد تحریم وی **تتخذ خلا** که ساخته میشود سرکه **قال لا** فرمود نه یعنی جائز
و حلال نیست سرکه ساختن شراب بانداختن نمک یا پیاز یا جز آن از آنچه تباه گرداند آنرا این حدیث متمسک شافعی و احمد و مالک است در تحریم و تخلیل سرکه
خمر و نزد حنفیه جائز و حلال است و این حدیث حجت است بر ایشان و نیز در مسند آمده از حدیث انس که گفت آمد مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در کنار
او یتیمان بودند و بود نزد آن مرد خمر وقتی که حرام شد خمر پس گفت ای رسول خدا نسازم این خمر را سرکه فرمود مساز پس ریخت آن مرد خمر را تا آنکه روان
شد وادی و بلفظ حاکم و بیهقی از حدیث انس اینست که بودند در کنار ابی طلحه یتیمان پس خرید کرد برای آنها خمر پس فرود آورد خدای تعالی تحریم وی و آمد ابو طلحه
نزد آنحضرت و ذکر کرد این ماجرا را و گفت آیا گردانم آنرا سرکه فرمود نه پس بریخت آنرا و بلفظ احمد و ابو داؤد از حدیث انس اینست که پرسید ابو طلحه
آنحضرت را از حال یتیمانی که وارث شدند خمر را فرمود بریز آنرا گفت ابو طلحه آیا نسازم آنرا سرکه فرمود نه و در مختصر السنن این حدیث را نسبت کرده است بمسلم
و او را احادیث دیگر است مانند آن اخرجه الدارقطني واحمد من حديث ابي سعيد نحوه و درین باب است از جابر و صح عن عمر بن الخطاب و معلوم نمی شود برای
وی مخالفی از صحابه شیخ در ترجمه گفته دلیل حنفیه اطلاق قول پیغمبر است صلی الله علیه وسلم نعم الادام الخل و از جهت زوال وصف مفسد و اثبات صفت
صلاح و اصلاح مباح است و نهی از آن اگر بود در ابتدای امر بود بجهت قمع آثار خمر اما بعد طول عهد حرام نباشد و روایت کنند که خیر خلکم خل خمرکم
یعنی بهترین سرکه شما سرکه خمر شماست انتهی گفت کاتب حروف عفا الله عنه استدلال بحدیث نعم الادام الخل ناتمام است زیرا که اصل حدیث بروایت جابر
رضی الله عنه اینست که بدرستیکه آنحضرت درخواست کرد از اهل خود ادم یعنی نانخورش را پس گفتند که نیست نزد ما مگر سرکه پس طلبید آنرا و خوردن گرفت و
گفت خوش نانخورش سرکه است خوش نانخورش سرکه است رواه مسلم پس ورود این حدیث در مدح سرکه است و کفایت کردن وی عوض نانخورش
دیگر اگر موجود نباشد نه در آنکه سرکه هر چیز خمر باشد یا غیر آن حلال است و همچنین تعلیل بزوال وصف مفسد منظور فیه است زیرا که حرمت خمر قطعی است وصف
سکر در وی موجود باشد یا نباشد حکم وی تحریم است و لهذا تصریح فرمود به نهی از سرکه ساختن خمر با وجود علم بزوال وصف مفسد و نبودن نهی در اول
امر و نماندن آن بعد طول عهد محتاج بسند است احتمال صرف در حلت و حرمت چیزی کافی نیست و روایت خیر خلکم خل خمرکم حدیث واهی است انداز روایت مغیره
بن زیاد از ابی الزبیر از جابر مرفوعا و این مغیره همانست که او را هشام مکفوف خوانند و وی صاحب مناکیر است نزد اهل حدیث گویند مناکیر بسیار از
عطا بن ابی رباح و ابی الزبیر روایت کرده و از عبادة بن نسی حدیث غریب موضوع آورده و نیز دلیل حنفیه حدیث فرج بن فضاله است از یحیی بن سعید

آوندها پس بشویید آنرا و بخورید دران ظاهر حدیث در انست که اگر ظروف دیگر جز ظروف ایشان یابد در ظروف ایشان بغسل نیز نخورد از جهت عدم ضرورت
لیکن فقها گفته اند که جائز ست استعمال آنیهٔ ایشان بعد از غسل بے کراهت خواه ظروف دیگر یافته شوند یا خیر پس حمل کرده شود کراهت در حدیث بر آنکه مراد
ظروفی ست که می پزند درو ے گوشتهاے خوک و می نوشند دران شراب و معتاد اند برای نجاست از جهت استقذار طبیعی هر چند شسته شود و مراد فقها
آن اوانی ست که مستعمل نیستند در نجاسات غالبا ذکره ابو داؤد فی سننه صریحا نقله الابهری ولفظ ابو داؤد اینست که اوشان می پزند در دیگهاے خود گوشت
خوک و می نوشند در آوندهاے خود شراب را و رواه احمد ایضا متفق علیه در سبل گفته این حدیث مطلق ست و حدیث ابو داؤد مقید بآنیه مطبوخ فیه
پس محمول شود بر مقید و نجس در لغت مستقذر آن عام ست از معنی شرعی وقیل معناه ذو نجس زیرا که اهل کتاب مشرک اند و شرک ایشان بمنزله نجاست ست چه
طهارت نمی کنند و نه غسل و نه اجتناب از نجاسات پس گویا نجاست ملابس ایشان ست و باین تمام میشود جمع میان این حدیث و آیت مائده و احادیثے
که موافق حکم مائده است و آیت مائده اصرح ست در مراد انتهی وعن عمران بن حصین بضم حا و فتح صاد مهملتین و سکون تحتیه از صحابه مشهورین ست
اسلام آورد در خیبر همراه ابوهریره و تا سی سال بر بستر بیماری افتاده ماند ملائکه سلام میکردند بروے یکبار داغ کرد باز ملائکه را ندید چون به شد باز آمدند
ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکے از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم اقدم و افضل از وی کنیت عمران ابا نجید خزاعی کعبی ست مرد در بصره سنه
پنجاه و دو یا سه روایت کرد از وی ابو رجا و مطرف و زراره و ابن ابی اوفی رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه توضؤا
من مزادة امرأة مشركة بدرستیکه آنحضرت و یاران او وضو کردند از پکهال زن مشرکه و درینجا دلیل ست بر طهارت آوندهاے مشرکان و بر
طهور جلد میته بدباغ زیرا که پکهال وی از جلود باغ مشرکین بود و ذبائح ایشان بے شبهه مردار ست و نیز دلیل ست بر طهارت رطوبت مشرک زیرا که
زن مشرکه مذکوره مباشر آب مذکور بود و آن کمتر بود از دو قله زیرا که ایشان تصریح کرده اند باینکه شتر سقا را دو قلتین بردارد و هر که میگوید که رطوبت ایشان
نجس ست این حدیث دلیل ست بروی متفق علیه في حديث طويل و نیست درین حدیث دراز تصریح باینکه وضو کردند از پکهال زن مشرکه
زیرا که صحابه زنے را با دو پکهال آب نزد آنحضرت آوردند و آنحضرت آب از ان هر دو در آوندها گرفت و آنچه خدا خواست گفت باز واپس داد پس مردم
از ان نوشیدند و آوندهای خود پر کردند و هر که جنب بود بحکم آنحضرت از ان آب غسل نمود و زن که مزادهاے خود را باز گرفت و آن هر دو زیاده از پیشتر
پر آب گردیدند انتهی پس درین حدیث اگرچه تصریح بوضو نیست لیکن کافی ست در دلالت عطا نمودن آنحضرت جنب را آب او تا غسل کند بدان فافهم وعن
انس بن مالك رضي الله عنه ان قدح النبي صلى الله عليه وسلم انكسر بدرستیکه ساغر آب نوش آنحضرت بشکست فاتخذ مكان
الشعب سلسلة من فضة پس گرفت بجای شکست وی زنجیری از نقره شعب بفتح شین معجمه و سکون عین مهمله لفظے ست مشترک در چند معنی مراد
درینجا صدع و شق او ست و سلسله بفتح سین اول و سکون لام و فتح سین ثانی بمعنی رسانیدن چیزی بچیزی ست یا بکسر اول بمعنی زنجیر آهنی و مانند آن در
سبل گفته ظاهر آنست که مراد اول باشد پس بفتح اول باید خواند و در حدیث دلیل ست بر جواز تضبیب انا بفضه و نیست خلاف در جواز وی لیکن اختلاف
کرده اند در واضع سلسله بیهقی از موسی بن هارون یا غیر وی حکایت کرده که جاعل سلسله انس ست نه آنحضرت و جزم به ابن الصلاح زیرا که لفظ روایت و
جعلت ست اما مصنف در تلخیص گفته که در وی نظر ست زیرا که در بخاری از حدیث عاصم احول آمده که دیدم قدح آنحضرت را نزد انس بن مالک که
شق شده بود و پس بست آنرا بسیم و ابن سیرین گفته در وی حلقه از آهن بود پس خواست انس که بجای وی حلقه از زر یا سیم کند ابو طلحه گفت متغیر مکن
چیزے را که ساخت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گذاشت انس آن این لفظ بخاری ست و محتمل که ضمیر در قول وی بست آنرا بسیم عائد باشد
بطرف آنحضرت و محتمل که بسوی انس کما قال البیهقی مگر آنکه آخر حدیث دلیل ست مراول را و قدح متغیر نشد از حال اول بوده که بر عهد آنحضرت بود انتهی.

اوست چنانکه نجاست سرگین ولحم خنزیر پس در قوله تعالی اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ چرا
حکم بنجاست خمر نتوان کرد گوئیم خمر درین کریمه مقترن بانصاب وازلام واقع شده واین قرینه صارفه است معنی رجسیت را بسوی غیر نجاست شرعیه وهکذا
قوله تعالی اِنَّمَا الْمُشْرِكُوْنَ نَجَسٌ زیرا که ادلهٔ صحیحه مقتضی عدم نجاست ذات مشرکین اند چنانکه وارد شده است در اکل ذبائح واطعمهٔ ایشان وتوضی
از آونهٔ ایشان وخوردن در ان وفرود آمدن ایشان بمسجد پس این دلیل ست برانکه مراد بنجاست درین آیت غیر نجاست شرعی ست بلکه از شارع بیان این معنی
بر وجهی وارد ست که محتاج زیادت نیست چنانکه فرمود در حق وفد ثقیف وقت نزول ایشان در مسجد که نیست بر زمین از انجاس قوم چیزی بلکه انجاس
ایشان بر نفس ایشان ست ودرینجا دلالت ست بر آنکه این نجاست حکمی ست نه حسّی وتعبد بنجاسات حسیه است نه حکمیه وانچه وارد ست در نجاست معارضی
باترجیح ازوی وشک نیست که عمل متعین ست برراجح هان اگر تعارض مساوی ست پس بحسب آن اصل عدم تعبد باشد تا ورود مورد خالص از شوب معارض
یاراجح برمعارض بهر حال واجب ست منصف را قیام بمقام منع وعدم تزحزح ازان مگر بحجت شرعیه انتهی **وعنه** وهم روایت ست از انس بن مالک رضی الله
عنه قال گفت انس لما کان یوم خیبر امر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا طلحة هرگاه بود روز خیبر حکم فرمود رسول خدا ابو طلحه را که ندا
کند فنادی ان الله ورسوله ینهیانکم پس ندا کرد بدرستی که خدا ورسول او نهی می کنند شما را ینهیان بصیغه تثنیه است وثابت شده که آنحضرت
خطیب را که در خطبهٔ خود ومن یعصهما گفته بود بئس خطیب القوم فرمود ونیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که احبّ الیه مما سواهما پس تعارض شد میان روایات
وجواب داده اند که نهی خطیب برای آنست که مقام خطابت مقتضی بسط وایضاح ست می بایست بجای ضمیر اسم ظاهر می آورد ونه جمع بین الضمیرین ودیگر آنکه
آنحضرت را جمع بین الضمیرین می رسد نه غیر وی را بنا بر علم وی صلعم بجلالت وعظمت وی تعالی عن لحوم الحمر الاهلية فانها رجس از خوردن
گوشت خران خانگی ودر حدیث ابو ثعلبه خشنی ست که گفت حرام گردانیده است رسول خدا گوشتهای خران خانگی را ودرینجا احتراز ست از خران وحشی که آنرا گورخر گویند وآن حلال ست
باتفاق وهم در صحیحین ست از حدیث جابر که نهی فرمود آنحضرت روز خیبر از لحوم حمر اهلیه واذن داد در لحوم خیل وهم در بخاری ومسلم ست از حدیث ابن عمر ودر ترمذی از حدیث جابر مثل آن
ونیز در صحیحین ست از حدیث براء بن عازب که نهی فرمود رسول خدا روز خیبر از گوشتهای خران انسیه بکسر همزه منسوب بانس بمعنی انسان وبضم همزه نیز میخوانند از انس ضد وحشت وبفتحتین نیز آمده
بمعنی انسان وگفت زاهر اسلمی که من درین حال که می افروزم آتش را زیر دیگها بگوشتهای خران که ناگاه آواز داد آواز دهندهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بیشک
رسول خدا نهی میفرماید شما را از خوردن گوشتهای خران رواه البخاري وفي الباب غير ذلك **متفق عليه** ودرین احادیث دلیل ست بر تحریم لحوم حمر اهلیه
وباین قائل اند جمهور صحابه وتابعین ومن بعدهم وابن عباس رضی الله عنه بعدم تحریم رفته ودر بخاری از وی آورده که گفت ندانم که نهی کرد آنحضرت از ان بسبب
بار برداری مردم یا حرام کرده شد ودر سبل گفته ضعف این قول غیر مخفی ست زیرا که اصل در نهی تحریم ست اگرچه علت وی ما را معلوم نباشد واستدلال کرد ابن عباس
بقوله تعالی قُلْ لَّا اَجِدُ فِيْ مَا اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا در جواب سائل از تحریم وی وبحدیث غالب بن ابجر که نزد ابو داود ست ودر وی اینست که اطعم اهلک
من سمین حمرک وجواب داده ازان باضطراب حدیث بیهقی در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الاسناد ست ومثل وی معارض احادیث صحیحه نتواند شد
انتهی ونیز در سبل گفته ذکر کردن مصنف این هر دو حدیث را در باب نجاسات مبنی برین ست که تحریم را تنجیس لازم ست وهو قول الاکثر ودر وی خلاف ست
وحق آنست که اصل در اعیان طهارت ست وتحریم را نجاست غیر لازم چه حشیشه محرم ست وطاهر وهمچنین جمله مخدرات وسمومات قاتله نیست دلیل بر نجاست
آنها آری نجاست را تحریم لازم ست ولا عکس زیرا که حکم نجاست منع ملامست اوست در هر حال پس حکم بنجاست عین حکم بتحریم اوست بخلاف حکم بتحریم زیرا که
لبس حریر وذهب حرام ست وحال آنکه این هر دو طاهر اند بضرورت شرعیه وباجماع وچون این معنی معلوم شد پس تحریم خمر وحمر که منصوص علیه ست مستلزم
نیست برای نجاست آنها بلکه لابد ست از دلیلی دیگر بران ورنه بر اصل طهارت که متفق علیه ست باقی خواهد ماند وهر که مدعی خلاف این باشد بروی ست

از عمرو از ام سلمه و در وی اینست کما یحل خل الخمر حاکم گفته متفرد ست بدان فرج از یحیی و وی از کسانی ست که حجت گرفته نمی شود بحدیث وی و صحیح
نشده ست تخلیل خمر بهیچ وجه و تفسیر کرده است آنرا فرج باینکه متغیر شود خمر و سرکه گردد پس حلال شود و مرتفع میشود خلاف باین تفسیر و دارقطنی گفته سعید
عبد الرحمن بن مهدی که حدیث منکر داز فرج بن فضاله و میگفت که وے روایت کرده است از یحیی بن سعید انصاری احادیث مقلوبه منکره و گفت
بخاری فرج بن فضاله منکر الحدیث ست حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین بعد ایراد این روایتها گفته که اهل مدینه همیشه انکار میکردند این را حاکم
از قتیبه بن سعید آورده که گفت آمدم بمدینه بایام امام مالک و رفتم نزد قاضی و گفتم هست نزد تو سرکهٔ خمر گفت سبحان الله فی حرم رسول الله بعده گفت
آمدم بعد موت مالک و ذکر کردم اینمعنی را باهل مدینه پس انکار نکرد بر من هیچ یکے و آنچه مروی ست از علی بن ابی طالب رضی الله عنه از ساختن وی سرکهٔ
خمر و از عایشه رض که لا باس به است پس آن خل خمری ست که خود بخود بے اتخاذ سرکه گردید پس روایت مغیره و فرج چه قسم معارض این احادیث و آثار صحیحه
محفوظه از رسول خدا و تابعین خواهد شد انتهی و در هدایه گفته چون خمر سرکه گردد حلال ست خواه بچیزے انداختن در وے گردد یا بے آن بجهت دیرپائی و در آفتاب
نهادن مثلاً و شافعی گفته حلال ست اگر بچیزے انداختن شود و در یک قول و اگر بے انداختن شود در یک قول انتهی گویم اتخاذ را در حدیث تفسیر کرده اند
بعلاج و ظاهر حدیث اینست که اگر آنرا بعلاج سرکه سازند غیر حلال و غیر طاهر باشد بهر علاج که باشد اگرچه بنقل وے از سایه بآفتاب بود یا عکس آن و اما
شرابے که بنفس خود سرکه گردد بدون علاج پس آن طاهر حلال ست و در سبل گفته که علما را در خل خمر سه قول ست یکے آنکه چون خمر بے قصد سرکه گردد حلال ست
و چون بقصد گردد حرام دوم آنکه حرام ست هر سرکه که متولد ست از خمر مطلقاً سوم آنکه سرکه سرکه است اگرچه متولد باشد از خمر بقصد بود یا بے آن مگر آنکه فاعل وے
آثم ست زیرا که چرا گذاشت آنرا تا آنجا که خمر شد سپس سرکه گردانید آنرا و اما دلیل بر حلت خل خمر پس اینست که این خل خل ست شرعاً و لغةً و گفته اند
که چون شراب را سرکه کردن خواهد آب از انگور افشرده پیش از خمر شدن وی دو برابر آن سرکهٔ خالص در وے بیندازد که درین صورت آب مذکور سرکه شود
و هرگز خمر نگردد انتهی گویم این قسم سرکه را سرکهٔ خمر نتوان گفت بلکه سرکهٔ انگور ست و سرکهٔ خمر همانست که خمر را گرفته بعلاج یا بغیر آن سرکه سازند و هرچند لغةً و
شرعاً اطلاق خل بر خل خمر صحیح باشد اما اینجا نص صریح مانع ست از اجرای حکم خل بر آن آرے شرابے که بے قصد سرکه شود وجهی برای حلت وارد والله اعلم
اخرجه مسلم و الترمذی وقال حدیث حسن صحیح گویم ایراد این حدیث در باب ازالهٔ نجاسات مشعر ست باینکه خمر نجس ست اما علما را اختلاف ست
در نجاست و طهارت وی شوکانی رح در مختصر گفته نجاست غائط آدمی و بول او ست مطلقاً مگر بول رضیع و لعاب کلب و سرگین و خون حیض و گوشت خوک
و آنچه سوای اینست دران خلاف ست و اصل طهارت ست برینی آرد از طهارت مگر ناقل صحیح که معارض نشود او را مساوی یا مقدم بروے انتهی و در
شرح مختصر گفته زیرا که اصل بودن طهارت معلوم ست از کلیات و جزئیات شریعة و شک نیست که حکم بنجاست چیزے مستلزم تکلیف عباد ست و اصل برائت ست
خاصة در امور عامة البلوی و آنحضرت ارشاد کرده اند ما را بسکوت در آنچه سکوت کرد از ان خدا و فرمود که آن عفو ست پس در اشیائیکه هیچ دلیل بر نجاست
وارد نیست هیچ یکی را از عباد الله نمی رسد که از پیش خود حکم بنجاست وی کند بمجرد رائے فاسد یا بغلط در استدلال چنانکه بعض اهل علم کرده اند که هر چه را
حق تعالی حرام فرمود نجس ست و گمان کردند تلازم حرمت و نجاست باهم و این زعم شان ابطل اباطیل ست زیرا که هرگز تحریم چیزے دلالت بر نجاست آن چیز
نمیدارد نه بمطابقت و نه بتضمن و نه بالتزام پس تحریم خمر و میتة و دم مسفوح دلالت نمیکند بر نجس بودن اینها و آنرا نجاست که چون شارع دانست که بعض امت درین
غلط کنند فرمود حرام نیست از میتة مگر خوردن او برای دفع ظن مذکور و اگر مجرد تحریم مستلزم تنجیس باشد باید که مثل قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اُمَّهٰتُكُمْ الخ
دال باشد بر نجس بودن این زنان حال آنکه مسلمان زنده باشد یا مرده نجس نیست چنانکه در صحیح از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده است و همین ست حکم
اعیان محرمه هیچ از ازلام و انصاب و نباتات مسکره باصل خلقت که بالاتفاق طاهر اند اگر گویند که تصریح بنجاست در جنسیت و رکسیت شی دال بر نجس بود

جامه را پس فرمود بشاید آب بینی ست و آب حلق کفایت میکند که بمالی آنرا بخرقه یا اذخر و این حدیث را بیهقی و طحاوی از حدیث سعید بن جبیر مرفوعًا آورده و
از ابن عباس موقوفًا و گفت الموقوف هو الصحیح و نیز دلیل شافعیه اینست که منی اصل ماده و پیدایش دوستان خداست پس چه قسم نجس باشد و ضعف این دلیل
عقلی مخفی نیست چه منی چنانکه اصل آفرینش اولیاست اصل اعدای خدا نیز هست پس چه قسم پاک باشد و حنفیه گویند غسل منی باشد مگر از نجس و قیاس کرده اند
منی را بر دیگر فضلات متقذره بدن از بول و غائط بنا بر اطباب این همه بمقر خود و انحلال آنها از غذا و بنا بر آنکه احداث موجبه طهارت نجس اند و منی منجمله احداث
ست و جاری ست مجرای بول پس متعین باشد غسل وی بآب همچو غیر وے از نجاسات و فرک آن برای تسهیل امر ست بجهت شدت ابتلا بدان و حمل
غسل بر ندب و نظافت خلاف ظاهر حدیث ست و در هدایه حدیثی آورده که شسته میشود ثوب از پنج چیز بول و غائط و خون و منی و قی و شیخ در ترجمه گفته این
تمام دلیل ست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند انتهی گوییم این حدیث را ابو یعلی موصلی و بزار در مسند خود و ابن عدی در کامل و دارقطنی و بیهقی
و عقیلی در ضعفا و ابونعیم در معرفه از حدیث عمار بن یاسر آورده اند و در سندش ثابت بن حماد ست و جماعه مذکوره او را تضعیف کرده مگر ابو یعلی و بعضے او را
متهم بوضع کرده اند لالکائی گفته اجماع ست بر ترک حدیث وے و بزار گفته معلوم نیست برای ثابت مگر این حدیث و طبرانی گفت متفرد ست بدان
ثابت و روایت نمیکند از حماد مگر همین اسناد و بیهقی گفته این حدیث باطل ست روایت نکرده است او را مگر ثابت بن حماد و او متهم ست بوضع و گفت ۱
ابن ملقن حلال نیست احتجاج کردن بوے پس حجت باین حدیث بر نجاست منی تمام نیست و شافعیه گویند حمل فرک بر فرک مع الغسل بعید است و تشبیه
آن با فضلات قیاس مع النص ست و نیز گفته اند که این احادیث در حق فرک منی آنحضرت ست و فضلات وی صلعم پاک ست فلا یلحق به غیره و جواب
داده اند که اخبار عائشه از فرک منی از ثوب آنحضرت احتمال دارد که از جماع باشد و منی زن با وی مخلوط بود پس متعین نشود که تنها منی آنحضرت بوده و احتلام
بر انبیا جائز نیست اگر فرض کنند که منی آنحضرت بود بغیر خلط منی دیگر تا هم محتمل ست و نیست دلیل با احتمال و گاهی میگویند که احتمال مشترک ست پس اکتفا شاید
بدان بر طهارت منی تمام نیست و بالجمله میان فریقین درین مسئله مجادلات و مناظرات و استدلالات طویله است صاحب سبل السلام در حواشی شرح عمده آورده شد
آن کرده و در سبل گفته حق اینست که اصل طهارت ست و بر قائل بنجاست دلیل آوردن ما باقی ایم بر اصل و حنفیه بنجاست وی رفته اند مثل غیر خود و
و لکن گفته اند که پاک میکند آنرا غسل یا فرک یا ازاله بخرقه یا اذخر عملًا بالحدیثین انتهی گوییم و بالله التوفیق که آنچه در بارهٔ منی در احادیث صحیحین یا احدهما آمده
سه چیز ست یکے غسل دوم فرک سوم حک و حت در معنی او ست و این هر سه چیز امارت نجاست ست بے شبهه چه اگر طاهر بودے باید که در بعض اوقات
آنرا بے غسل و فرک و حک بگذاشتند حال آنکه این امر منقول نشده و هر که دعوی کند دلیل آرد غایت ما فی الباب آنکه طهارت این نجاست از شارع بوجه
طریق یا سه طریق آمده و این در اصل نجاست قادح نیست چه از شریعت حقه معلوم است که انواع نجاسات را انواع طهارات مقرر کرده اند طهارت نعل نجس
مسح بارض ست و طهارت بول رضیع رش ست و طهارت ارض نجسه ببول ریختن یک دلو آب ست و علی هذا القیاس همچنین طهارت منی اگر رقیق ست غسل ست
و اگر غلیظ ست حک و فرک و حت ست مقصود در هر نوع ازاله جرم اوست و انالهٔ جرم جائیست که آن جرم نجس باشد گاهے شنیده یا دیده که در ازالهٔ طاهر
این همه تنویع طهارت کرده باشند و آنرا بے ازاله نگذاشته پس حمل غسل بر ندب و نظافت احتمال ست در برابر استدلال و آن پسند نیست پس هر که قائل ست
بطهارت آوردن دلیل بر وے لازم ست نه بر قائل بنجاست و اخبار یکه دلالت میکنند بر طهارت که حدیث ابن عباس و غیره اول از صحاح نیستند دیگر همه ضعیف
پس معارض حدیث صحیحین نتوانستند شد تا بترجیح چه رسد و اطالت کلام در تحقیق این مسئله و وارد و در رفتن در ان از باب تعمق ست و دل از ان در نهایت
قلق و اگر فرض کنیم که طاهر ست پس اتباع مقتضے آنست که با این طاهر نیز همان معامله باید کرد که از آنحضرت ثابت شده از غسل و فرک و جز آن نه آنکه طاهر
فهمیده علی حاله بگذارند و اعتنا بتلوث جامه و جز آن بدان ننمایند و بدان جامه نماز گذارند و چون هیچ یکے این قائل نیست آل نزاع بنزاع لفظی میاند

کہ دلیل بیارد و ہمچنین آوردن مصنف حدیث ابن خارجہ را دلیل بر طہارت لعاب اصلا ضرورت نبود و اگر دباغ الادیم طهوره وارد نمی شد قائل میشدیم بطہارت مردار زیرا کہ وارد در قرآن تحریم اکل اوست ولیکن حکم کردیم بنجاست وے بجہت قیام دلیل بر نجاست وی غیر دلیل تحریم انتہی **وعن عمرو بن خارجة** انصاری ست و معدود اہل شام و بود حلیف ابی سفیان بن حرب و روایت کردہ است ازوے عبد الرحمن بن غنم این حدیث را کہ وی شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرمود در خطبہ ان اللہ قد اعطی کل ذی حق حقہ فلا وصیة لوارث **رضي الله عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنى وهو على راحلته ولعابها يسيل على كتفي** گفت عمرو خطبہ کرد مارا رسول خدا در منی بروز اضحی و بود آنحضرت بر سواری خود کہ نام وی عضبا یا صہبا بود و آب دہن آن ناقہ روان میگردید بر دوش من پس درینجا دلالت ست بر طہارت لعاب ماکول اللحم قیل وہو اجماع و این مبنی بر علم آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم بسیلان لعاب بروے پس تقریر آنحضرت باشد **اخرجه احمد والترمذي وصححه وعن عائشة رضي الله عنها** ام المومنین بنت ابی بکر صدیق مادرش ام رومان ست بنت عامر خطبہ کرد اورا آنحضرت بمکہ و تزوج نمود در شوال سنہ عشر و وی دختر شش سالہ یا زیادہ بود و در آمد بروے در مدینہ در شوال سنہ اثنین و قیل غیر ذلک و ماند با آنحضرت نہ سال و وفات یافت آنحضرت و وے ہیزدہ سالہ بود و بدون اعتبار کسر در سال فائتش و تزوج نکرد آنحضرت ہیچ بکر را جز وی و طلب کرد از آنحضرت کنیت پس فرمود کنیت کن بخواہر زادہ خود عبد اللہ بن الزبیر و بود فقیہہ عالمہ فصیحہ فاضلہ کثیرة الحدیث عارف بایام عرب و اشعار ایشان روایت کردہ است ازوی جماعتے از صحابہ و تابعین و نازل شد در برأت وی دہ آیت از سورہ نور و وفات فرمود آنحضرت در خانہ وے و دفن کردہ شد در انجا و مرد در مدینہ سنہ سبع و خمسین و قیل ثمان و خمسین شب شنبہ ہفدہم رمضان و مدفون شد در بقیع و نماز گذارد بروے ابو ہریرہ و بود خلیفہ مروان از طرف معاویہ **قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يغسل المني** گفت عائشہ بود آنحضرت کہ می شست منی را بآب **ثم يخرج الى الصلوة في ذلك الثوب** پس بیرون می آمد برائے نماز در ان جامہ از منی شستہ **وانا انظر الى اثر الغسل فيه** و من میدیدم اثر غسل را در ان جامہ و این حدیث دلیل مالک و ابو حنیفہ و احمد ست در قولی ازوے بر نجاست منی و نزد شافعی و احمد طاہر ست **متفق عليه** و بخاری این حدیث را از عائشہ مرفوعا بالفاظ مختلفہ آوردہ در لفظے بقع الماء و در لفظے ان بقع الماء فی ثوبہ و در لفظے فیہ بقع الماء و در لفظے ثم اراہ فیہ بقعة او بقعا ہست مگر بزار گفتہ کہ مدار این حدیث عائشہ بر سلیمان بن یسار ست و وی از عائشہ سماعت ندارد و سبقہ الی ہذا الشافعی فی الام حکایة عن غیرہ و جواب دادہ اند ازان کہ تصحیح بخاری این حدیث را و موافقت مسلم مر او را برین تصحیح مفید صحت سماع سلیمان از عائشہ و صحت رفع اوست **ولمسلم** و مسلم راست از حدیث عائشہ **لقد كنت افركه من ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فركا** بدرستیکہ بودم من کہ میمالیدم منی یعنی خشک را از جامہ آنحضرت مالیدنی سخت **فيصلي فيه** پس نماز میگذارد در ان مصنف در تلخیص گفتہ وارد شدہ است امر بفرک منی بطرق صحیحہ روایت کردہ است آن را ابن الجارود در منتقی از حدیث ہمام بن حارث کہ گفت بود نزد عائشہ مہمانے پس جنب شد و شستن گرفت جامہ را کہ رسیدہ بود او را منی پس گفت عائشہ بود آنحضرت کہ حکم میکرد مارا بحت منی و اما امر بغسل منی پس لا اصل لہ است انتہی حنفیہ وغیرہ گویند مراد بمالیدن مجرد کس مع الغسل است و شافعیہ گویند احادیث غسل محمول بر ندب ست و نیست دلیل نجاست چہ غسل برائے نظافت و ازالہ درن و نحو آن نیز می باشد **وفي لفظ له** و در لفظے مر مسلم راست **لقد كنت احكه يابسا بظفري من ثوبه** بودم من کہ حک میکردم منی را در حالیکہ خشک می بود بناخن خود از جامہ آنحضرت این حدیث دلیل شافعی و احمد ست بر طہارت منی و نزد ابن خزیمہ و دار قطنی و بیہقی و ابن حبان باین لفظ آمدہ کہ بودم من کہ می مالیدم منی را از ثوب آنحضرت و حال آنکہ وی نماز میگذارد و نووی در شرح مہذب استغراب این روایت کردہ و بسوے صحیح بیک نسبت نمودہ اما در سبل گفتہ رجالہ رجال الصحیح و دار قطنی و طبرانی از ابن عباس آوردہ اند کہ پرسیدہ شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از منی کہ میرسد

راسبک میگرداند وآنچه از رطوبت حاصل میشود اینجا بسبب حرارت میگدازد واین معانی مؤثره است واعتبارش در فرق مستحسن انتهی وهمین سه فرق را در شرح
مصابیح ولمعات شرح مشکوٰة وحجة الله البالغة ذکر کرده اند ونیز حافظ ابن القیم رح در شمار پنجاه وچهارم از کتاب مذکور نوشته که پنجاه وچهارم رد سنت صریحه
صحیحه محکمه است در اکتفا در بول غلام که چیزی نخورده بنضح نه بغسل چنانکه در احادیث صحیحین وغیرهما است وصحیح شده است افتا بر آن از علی وام سلمه ونیامد از هیچ صحابی
خلاف فتوای این هردو پس رد کردند این همه سنن را بالقیاس متشابه بر بول شیخ وبعموم که رد کرده نمیشود بدان این حکم خاص وهو قوله انما یغسل الثوب من
خمس من البول والغائط والمنی والدم والقیء حال آنکه این حدیث ثابت نیست زیرا که از روایت علی بن زید بن جدعان از ثابت بن حماد است واحادیثش
مناکیر ومعلولات است واگر صحیح شود واجب گردد عمل بهر دو حدیث ونزده نشود یک حدیث بحدیث دیگر وباشد بول دران حدیث مخصوص ببول صبی چنانکه
مخصوص شده است از وے بول ماکول اللحم باحادیثے که کمتر است ازین احادیث در صحت وشهرت انتهی **اخرجه ابو داود والنسائی** وابن ماجة
والبزار والحاکم وابن خزیمة **وصححه الحاکم** وحسنه البخاری ودرین باب حدیثهاست ازانجمله حدیث علی که گفت فرمود آنحضرت بول غلام شیرخواره آب پاشیده شود
وشاشه دختر را شسته آید رواه احمد وابو داود والترمذی وابن ماجه وابن خزیمة والحاکم وابن حبان واسناد این حدیث صحیح است ترجیح کرده بخاری
ودارقطنی صحت او را رفعا ووقفا ووصلا وارسالا وحدیث ام الفضل لبابه بنت حارث که گفت شاشید حسین بن علی در کنار رسول خدا پس گفتم ای رسول خدا
بدهید این جامه خود را بمن وبپوشید جامه دیگر که این را بشویم فرمود جزین نیست که آب پاشیده میشود از شاشه پسر وشسته میشود از بول دختر رواه احمد وابو داود
وابن ماجه وابن خزیمة وابن حبان والطبرانی والحاکم این حدیثها مطولا ودر صحیحین وغیرهما است از حدیث ام قیس بنت محصن ونامش آمنه یا جذامه است که وے
آورد پسر خرد سال را که چیزی نخورده بود نزدیک رسول خدا پس شاشید آن طفل بر جامه وے پس طلبید آب وپاشید بر آن ونه شست آن را ودر صحیح بخاری
از عایشه است که گفت آورده شد طفلے نزدیک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تحنیک پس بول کرد بروے پس تابع کرد آب را ببول یعنی آب پاشید
بروے ودر صحیح مسلم است از حدیث عایشه رض که آورده میشدند کودکان نزد آنحضرت پس دعای برکت می کرد در حق ایشان وتحنیک میکرد پس آورده شد
طفلے که شاشید بروے پس طلبید آب را وریخت بر بول وے ونشست آن را واین تصریح است بعدم غسل بول ومراد از تابع کردن آب ببول مجرد
آب پاشیدن است چنانکه در دو حدیث دیگر آمده یا مجرد ریختن آب است بر بول بدون غسل بیهقی گفته احادیث مسنده در فرق میان بول غلام
وجاریه چون منضم کرده میشود بعض وے با بعض قوی میشوند وگویا که نزد شافعی این تفرقه ثابت نشده که گفت مراد ببول جاریه وصبی از سنت ثابت تفرقی
ثابت نشده انتهی گویم ابن ماجه از شافعی من حیث المعنی نقل کرده واشاره کرده است در ام بسوی آن وبالجمله تصریح فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بواجب درین باب بقول خود اولی بالاتباع است زیرا که این کلام با امت است معارض نشود او را فعل وے بر تقدیر وقوع آن مخالف قول وبالله التوفیق

وعن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما مادر عبد الله بن الزبیر است ملقب بذات النطاقین اسلام آورد بمکه بعد هفده کس
وکلان است از خواهر خود عایشه صدیقه بده سال ومرد بعد قتل پسر خود بده روز وگفته اند ببست روز وعمرش صد سال بود در سنه هفتاد وسه بمکه وفات یافت
ودر آخر عمر نابینا شده بود اما تغیری در عقل وے راه نیافته ودندانی هم نیفتاده خلقے کثیر از وے روایت دارد وذات النطاقین از آن گویند که کمر بند خود را دو پاره
کرده بود شب هجرت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک پاره سفره بست وبیک پاره قربه **ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی دم الحیض
یصیب الثوب تحته** بدرستیکه فرمود آنحضرت درباره خون حیض وقتے که پرسید او را زنے که خبر ده ما را که یکے را از ما چون برسد جامه او را خون حیض
چه کند وچگونه پاک کند جامه را از آن گفت چون برسد یکے از شما را خون حیض پس باید که حک کند آن را یعنی بتراشد مراد ازاله عین است تحته بفتح تای فوقیه
وضم حای مهمله بمعنی تحکه است **ثم تقرصه بالماء** پس تر باید که بمالد آن را بسر انگشتان وناخنان بآب تقرص بفتح فوقیه واسکان قاف وضم رای

واللہ اعلم ولہٰذا در مصفی گفتہ منی آدمی طاہر ست نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عایشۃ انہا کانت تحک المنی عن ثوب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ثم یصلی فیہ ونجس ست نزدیک ابی حنیفہ ومالک غیر آنکہ ابوحنیفہ میگوید فرکِ یابس کفایت میکند ومالک میگوید کفایت نمی کند وآقوی نزدیک فقیر قول
مالک ست زیراکہ شستنِ عمر ثوب را در ینوقت باین اہتمام دلالت میکند برنجاست او وآما حدیث کانت تحک معنیش نزدیک فقیر تحک فی اثناء الغسل مثل
قرص وحت در حدیث غسل دم زیراکہ اکثر طرق این حدیث مشتمل اند بر غسل و طرق شاذہ را بر ہمان معنی حمل باید کرد واللہ اعلم انتہی **وعن ابی السمح** مشہ
ابادست صحابی خادم رسول خداست وقیل مولاہ وا ورا ہمین یک حدیث ست وموضع وفاتش معلوم نیست قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم یغسل من بول الجاریۃ شستہ میشود از بولِ دختر ویرش من بول الغلام وآب زدہ میشود از بول پسر وباین رفتہ ست جماعتی
از سلف وازیشان اند علی وام سلمہ وثوری واوزاعی ونخعی وداؤد وابن وہب وعطا وحسن وزہری واحمد واسحٰق ومالک در یک روایت شوکانی گفتہ
وہمین ست آن حق کہ نیست محیص ازان ورفتہ اند بعض اہل علم وحکایت کرد آنرا مالک وشافعی واوزاعی کہ کافی ست آب پاشیدن در ذکر وانثی ہر دو و
این قول مخالف احادیث صحیحہ ست چہ در حدیث تفرقہ کردہ اند میان نر ومادہ ورفتہ اند حنفیہ وسائر اہل کوفہ بوجوب غسل بول غلام وجاریہ و این مذہب
نیز مخالف احادیث ست و استدلال کردہ اند ایشان باد لہ باردہ واردہ در نجاست بول مطلق وظاہرست کہ بول جاریہ وغلام از حکم مطلق بول بادلۂ
خاصۂ مصرحہ مخصوص بودہ ست وقیاس بول غلام بر بولِ جاریہ در مقابلۂ نص فاسد الاعتبار ست وآبن حزم گفتہ کہ بول ذکر را ہر ذکر کہ باشد آب زنند
واین قول شاذ ست و در وے اہمال قید مذکور ست و واجب آنست کہ مطلق را حمل کنند بر مقید انتہی در حجۃ اللہ البالغہ زیادہ کردہ کہ در جاہلیت نیز
ہمین مقرر بود کہ بول غلام را آب زنند وبول جاریہ را بشویند پس آنحضرتؐ ہم ہمین معنی را مقرر داشت واہل مدینہ وابراہیم نخعی بہمین حدیث اخذ کردہ اند ومحمد
دران اضجاع قول نمودہ پس معتبر نباید شد بانچہ مشہور ست میان مردم یعنی از وجوب غسل ہر دو بول یا نضح آن انتہی وشیخ در ترجمۂ تقریر مسئلہ باین وجہ کردہ الله
براے مذہب شافعی آنست کہ در بول صبی کہ ہنوز طعام نخوردہ ست پاشیدن آب کفایت دارد وحاجت بغسل نیست وظاہر حدیث دلالت دارد بران وبعضے
ازشافعیہ فرق کردہ اند میان صبی وصبیہ وکفایت نضح در اول ست نہ در ثانی ونزد امام ابوحنیفہ ومالک ہمہ غسل مے باید ومراد بنضح در حدیث نزد ایشان در
غسل ست ولم یغسل باین معنی ست کہ مبالغہ در غسل نکرد واز جہت عموم دلائل کہ دلالت دارند بر غسل بول وہمچنین از طحاوی نقل کردہ کہ مراد بنضح اینجا صب
یعنی ریختن آب از غیر مالیدن وبیفشردن و در حدیث آمدہ از عایشہؓ کہ خردے را نزد آنحضرتؐ آوردند پس بول کرد فرمود بریزند بروے آب ریختنی
وبر بولِ صبی این کفایت ست ولیکن در بول صبیہ مبالغہ وتاکید بیشتر ست انتہی وبالجملہ ملخص اینست کہ در سبل گفتہ کہ علما را درین مسئلہ سہ مذہب ست
اول مذہب حنفیہ ومالکیہ کہ غسل ہر دو واجب ست ہمچو سائر نجاسات بقیاس کردنِ بول ہر دو را بر سائر نجاسات واحادیث باب را تاویل کردہ اند وہو
تقدیم القیاس علی النص دوم وجہی ست مر شافعیہ را وہو اصح الاوجہ عندہم وآن کفایت نضح ست در بولِ غلام نہ جاریہ ہمچو غیر وے از نجاسات عملاً
بالاحادیث الواردۃ بالتفرقۃ بینہما سوم کفایت نضح در ہر دو وہو کلام الاوزاعی انتہی وآلحق ما قدمناہ من کلام الشوکانی واکثر برانند کہ بول صبی نجس ست
وجزین نیست کہ تخفیفی در طہارتِ وے کردہ اند وحافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین گفتہ کہ در غسل ثوب از بول صبیہ ونضح آن از بول صبی مع تحقق
کہ این ہر دو طعام خوار نباشند فقہا را سہ قول ست یکے غسل از ہر دو دوم نضح ہر دو سوم تفرقہ وسنت ہمین را آوردہ واین حکم از محاسن شریعت وتمام
حکمت ومصلحت اوست وفرق درمیان صبی وصبیہ بسہ وجہ ست یکے بسیار برداشتن مردان وزنان ذکر را پس بلوے ببول وے عام ست ودرین صورت
غسل وے شاق باشد دوم آنکہ بول صبی بیکجائی نمی ریزد بلکہ متفرق ومنتشر میگردد اینجا وآنجا پس غسل ہر انجا کہ بول وی باو رسیدہ خیلے دشواری دارد
بخلاف بول انثی کہ مجتمع می باشد سوم آنکہ بول انثی اخبث وانتن ست نسبت ببول ذکر وسببش حرارت ذکر ورطوبت انثی ست پس حرارت نتن بول را

میگردانیدم برایشان وامر میکردم بمسواک کردن نزد هر وضو و در روایتے نزد بخاری و مسلم عوض وضو نماز آمده یعنی نزد هر نماز و سوق کلام دال ست
برانکه مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب ست و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر ست که برائے هر نماز مسواک مستحب دارند شوکانی نیز تقدیم
سواک در مستحبات وضو ذکر کرده و گفته بنا بر ورود احادیث صحیحه متواتره درین باب از قول و فعل آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم بلا خلاف انتهی گویم
در حدیث آمده که سواک از سنن مرسلین ست و از خصال فطرت و از طاهرات و فضل نمازی که در وے سواک نمایند بر نمازے که برای وی سواک
نکنند هفتاد چند ست اخرجه احمد و ابن خزیمة والحاکم والدارقطنی وغیرهم و لفظ سواک بکسر سین ست در لغت به فعل و به آله هر دو اطلاق کنند و مؤنث
و مذکر در وے یکسان ست و جمع وی سُوُک ست چون کتاب و کتب و مراد بدان در اصطلاح علما استعمال چوب درختی ست که آنرا اراک گویند و جز آن
در دندان برای اذهاب صفرت و غیرها و نزد رفتن دندان هم مشروع ست بحدیث عایشه که گفت گفتم ای رسول خدا مردے که برود دندان وی
مسواک کند فرمود آرے گفتم چگونه گفت در آرد انگشت خود در دهان اخرجه الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف ست آنا در مصفی گفته تنقیح کرده اند
سواک را بهر خشنی که ازالهٔ وسخ دندان کند اگرچه خرقه از ثوب باشد الا اصبع خود زیرا که آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم و اصحاب او با وجود اصبع طلب
سواک میکردند و بهتر سواک سواک اراک ست از جهت اتباع انتهی گویم اصبع برائے بی دندان ست نه برای صاحب دندان فافهم و حکم وے سنت
ست نزد جمهور علما خصوصًا نزد وضو و نزد نماز و نزد شافعی در فجر و ظهر مؤکدتر ست و منافع وی در بدن و دهن بسیار ست و استعمال وی در همه حال
مستحب و مستحسن ست و نزد وضو و قرارت قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب بی خوابی یا خواب یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند
آن مستحب تر ست و مسواک از درخت تلخ باید و از اراک بهتر ست و احادیث نیز دران واقع شده و در سطبری همچو خنصر باید و در درازی مقدار شبر
و بر عرض کنند بر نوک که موجب سوده گشتن گوشت دندان ست در بعضے روایات عرضًا و طولًا هر دو واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک
پیدا نشود انگشت دست راست کفایت میکند و بیهقی از انس درین باب حدیثے نیز آورده و بجامه که درشت باشد نیز درست ست گویند چهل حدیث
در فضائل مسواک آمده و در بدر منیر گفته قد ذکر فی السواک زیادة علی مائة حدیث فوا عجبا لسنة یأتی فیها الاحادیث الکثیرة ثم یهملها کثیر من الناس بل کثیر
من الفقهاء فهذه خیبة عظیمة انتهی اخرجه مالک روایت کرد این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی الحمیری از اتباع تابعین
ست و مقتدائے فقهائے محدثین و امام دار الهجره یحیی بن سعید و زهری باآنکه از تابعین اند و از شیوخ وی از وے روایت دارند و شافعی و اوزاعی
و سفیان ثوری و ابن المبارک وغیرهم از وے سماعت دارند کتاب وی مؤطا کتاب مبارک قدیم ست و در شهرت و صحت و قبول بدرجهٔ علیا رسیده
شاه ولی اللہ محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که درین دور مراد عمل کردن بر مؤطاست و بیکار ساختن تخریجات و اکتفا نمودن بانچه از ظاهر حدیث
نزدیک عالم لغت عرب می تراود انتهی و لهذا وے رح دو شرح بر مؤطا نوشته یکے مصفی و این فارسی ست و در وی مدح امام مالک و کتاب وی بسیار کرده
و ترجیح وے بر ائمهٔ ثلثه و ترجیح کتاب وے بر کتب روی زمین رفته و حق باوست زیرا که امروز از تصانیف ائمهٔ اربع هیچ کتابے در دست مردم
غیر از کتاب مؤطا نیست و مسانید دیگر که منسوب اند بهبقیهٔ ائمه ایشان خود تالیف آن نکرده اند بلکه دیگران مرویات آنها را کیفما اتفق فراهم نموده منسوب
بایشان نموده اند دوم مسوی و این عربی ست و در وے اکتفا بذکر فقه حنفیه و شافعیه کرده اما متن این هر دو شرح بر ترتیب کتب فقه ست نه بر ترتیب
کتاب مؤطا و بالجمله فضائل و مناقب امام مالک که تعلق دارد بعلم و زهد و سخا و شمائل حسنه و ادب حرم مدینه و خضوع نزد قرارت و سماع حدیث و هیبت و جلال
صورت و تهذیب مجلس و خلوص نیت در تالیف مؤطا و احتیاط عظیم در روایت حدیث بیش از ان ست که درین ترجمه گنجد در مناقب ایشان کتب مستقله تصنیف
کرده اند نبذے از ان در حطه و اتحاف النبلا و ریاض الجنة فی تراجم اهل السنة ذکر کرده ایم و نیز ترجمهٔ ایشان در ابجد العلوم و بستان المحدثین و غیرهما مفصل

وصاد مهملتین بمعنے تدلک ست ثم تنضحه پستر پاشد آنرا باب یا بشوید آنرا بآب نضح در لغت بمعنے پاشیدن آب ست ولیکن نزد حنفیه محمول بر شستن ست زیراکه در احادیث دیگر بلفظ غسل وارد شده ثم تصلی فیه پستر نماز گذارد دران جامه و درین حدیث دلیل ست بر نجاست خون حیض بر وجوب غسل و مبالغه در ازالهٔ آن بحت و قرص و نضح برای ازهاب اثروی و ظاهر حدیث در الست که جزاین واجب نیست اگرچه از عین چیزی باقی ماند و حکم بشستن خون حیض و حکِ او باستخوان یا ناخن افادهٔ نجاست او کرده و خونِ نفاس در حکم خون حیض ست و در بقیه خونها اختلاف ست و روایات مضطرب آمده و برائتِ اصلیه مستصحب او ست تا آنکه دلیلی خالص از معارضه یا مساوی بیاید و اگر قائم شود دلیل درین آیت فانه رجس برجوع ضمیر طرفِ میتة و دمِ مسفوح و لحم خنزیر افادهٔ نجاست کند ولیکن دلیلی مفید این معنی وارد نیست بلکه نزاع باقی ست درینکه ضمیر عائد بجمله چیزهای مذکور ست یا صرف طرفِ اخیر و ظاهر همین ست که راجع باقرب ست یعنی بلحم خنزیر زیراکه ضمیر مفرد ست نه جمع و مرجع مفرد باشد و لهذا بنجاست گوشت خوک جزم کرده شد نه بنجاستِ مردار و خونِ غیر حیض با آنکه در صحیح باین لفظ آمده که حرام نیست در میته مگر خوردن او و هرکه طالب مزید تحقیق باشد وی رجوع کند باصولِ فقه و دریابد که اهلِ اصول درباره آن قید که بعد جمله مشتمل بر امور متعدده آید چه گفته اند متفق علیه و روایت کرده است آن را ابن ماجه باین لفظ اقرصیه و اغسلیه و صلی فیه و ابن ابی شیبه باین لفظ اقرصیه بالماء و احمد و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان از حدیث ام قیس بنت محصن باین لفظ آورده اند که دور کن آنرا بسنگ و بشوی آنرا بآب و کنار ابن القطان گفته اسناد این حدیث در غایت صحت ست و نمیدانم برای او علتی **وعن ابي هريرة قال قالت خولة** گفت ابوهریره گفت خوله بخای معجمه مفتوحه و سکون واو بنت یسار کما افاده ابن عبدالبر في الاستيعاب يا رسول الله ای پیغمبر خدا نیست مرا مگر یک جامه و من حیض میکنم دران فرمود چون طاهر شوی موضع خون را بشوی و در ان نماز بگذار گفت فان لم يذهب الدم اگر نرود اثر خون قال يكفيك الماء فرمود کفایت میکند ترا شستن بآب ولا يضرك اثره و ضرر نمی کند ترا باقی ماندن اثر آن اخرجه الترمذي واحمد وابوداؤد والبيهقي وسنده ضعيف زیراکه در وی ابن لهیعه است ابراهیم حربی گفته وی سماعت ندارد از خوله مگر این حدیث و روایت کرد آنرا طبرانی در معجم کبیر از حدیث خوله بنت حکیم باسنادی که ضعیف تر ست از سند اول و دارمی از حدیث عایشه موقوفاً آورده که چون شست زن خون را پس نرفت باید که تغییر دهد آنرا بصفرت یا زعفران و رواه ابوداؤد عنها موقوفاً ایضاً در سبل گفته تغییر بصفرت و زعفران برای قلع عین نیست بلکه برای پوشیدن رنگ وی تنزهاً عنه انتهی مصنف درین باب احادیثی آورده که مشتمل ست بر نجاست خمر و لحوم حمر اهلیه و منی و بول جاریه و غلام و دم حیض و اگر بول اعرابی در مسجد و دباغ ادیم و نحوه را نیز درین باب داخل میکرد اجود می بود

باب الوضوء

بضم واو بمعنے مصدر و بفتح بمعنے آب که بدان وضو کرده شود مشهور اینست و تحقیق آنکه بفتح بمعنے مصدر نیز آید و وضو از اعظم شروط نماز ست و اصل وی از روی غسل اطراف ست و ضبط روی و هر دو دست تا آرنج زیراکه دون او اثر محسوس نمی شود و هر دو پا تا شتالنگ که دون او عضوی تمام نیست در حدیث ابوهریره است مرفوعاً که قبول نمیکند خدا نماز یکی را از شما چون حدث کرد تا آنکه وضو کند رواه الشیخان و آمده که وضو نصف ایمان ست و فرضیت وی در قرآن نازل شده اذا قمتم الى الصلوة الخ و این آیت مدنیه است لهذا محققین برانند که فرضیت وی در مدینه است و نیست نصی ناهض بر خلاف آن و در فضائل وضو احادیث بسیار آمده و اختلاف ست درانکه وضو از خصائص این امت ست یا نه محققین بر عدم خصوصیت وی باین امت اند آری غره و تحجیل از خصائص این امت ست **عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لو لا ان اشق على امتي لامرتهم بالسواك مع كل وضوء** فرمود اگر نبودم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را هر آینه واجب

وسے فرمودند کہ حضرت شاہ ولی اللہ صاحب نیز درین عاملہ با فقیر مشارکت دارند انتہی ثم مسح برأسه پس مسح کرد بسر خود واین موافقت آیہ است دراوردن بای جارہ ولفظ مسح متعدی بنفسہ و بباء ہر دو آید قرطبی گفتہ باء دینجا برای تعدیہ است حذف واثبات وی ہر دو جائز وعلما را اختلاف ست در مسح راس کہ بر تمام سر کند یا بر بعض وآیت مقتضی ہیچ یکی از دو امر علی التعیین نیست چہ وامسحوا برؤسکم ہر دو احتمال دارد مسح کل راس ومسح بعض و نیست در وی دلالت بر استیعاب ونہ بر عدم استیعاب ولیکن ہر کہ قائل ست باجزای بعض مسح میگوید کہ سنت مبین یکی از دو احتمال آیت ست ثم غسل رجله اليمنى الى الكعبين ثلث مرات پس شست پای راست خود را تا شتالنگ سہ بار مشہور آن ست کہ کعب استخوانی ست تا شتالنگ ملتقای ساق وہو قول الاکثر ومحکی ست از ابو حنیفہ کہ آن استخوانی ست در پشت قدم نزدیک معقد شراک ودرین مسئلہ مناظرات دتاویلات دراز است در شرح مغولی گفتہ از ادل ادلہ بر قول جمہور حدیث نعمان بن بشیر ست در صفت نماز کہ دیدم مردی را از ما کہ می چسپید کعب او بکعب صاحب وی در سبل گفتہ آیہ تا فی حواشی ضوء النهار رجحہ مذہب الجمہور بادلۃ ہذا کلہ انتہی ثم اليسرى مثل ذلك پس شست پای چپ را ہمچنین یعنی سہ بار تا شتالنگ در مصفی گفتہ وظیفہ رجلین غسل ست نہ مسح چنانکہ شیعہ میگویند بدلیل آنکہ وضو امر کثیر الوقوع ست ہر مسلمانی آنرا پنج بار ہر روز میکنند وامام دراجیہ است کہ اجتہاد را در شناختن آن دخل نیست پس صحابہ از آنحضرت غسل رجلین آموختند وتابعین از صحابہ وتبع تابعین از تابعین وہکذا الی یومنا ہذا الخ یک مدرک مثل این امور انکار ضروری ست تو در آیہ وارجلکم بنصب وجر ہر دو خواندہ اند در صورت نصب ظاہر ست ودر صورت جر جمعی جواب دادہ اند کہ اعراب مجاورہ گرفتہ است مانند عذاب یوم الیم وجحر ضب خرب وجمعی دیگر گفتہ اند کہ المسح فی کلام العرب یکون غسلا ویکون مسحا وفی مواہب الرحمن لفظ وغسل شعور رجلیہ اجری الماء علی ظاہرہا وارقلت وہا قول انتہی غرض آنکہ غسل پا در ہیچ حالت ترک نمیشود وملا عبد العلی رح در ارکان اربعہ گفتہ قطع نظر از آیہ احادیث صحیحہ دلالت میکنند بر تعیین از انجملہ حدیث ویل للاعقاب من النار ست واین در حق کسی فرمود کہ قصر کنند در غسل رجلین تا آنکہ غسل مسح گردد وآب بر اعقاب جاری نشود واین حدیث مروی ست در صحیحین ودر سنن ومسانید بطرق مختلفہ کثیرہ عدد راویان آن بحد کثرت رسیدہ اند کہ افادۂ علم میکنند وسیوطی را دیدان او را از صحابہ زیادہ بر دہ کس شمردہ پس بلحوق این وعید بکسی کہ سیلان آب نکند بر اعقاب معلوم شد بعلم قطعی کہ غسل رجلین بلا شبہہ فرض ست ونیز در حدیث دیگر آمدہ کہ وضو کرد آنحضرت مرۃ مرۃ وشست پاہا را نیز یک بار وفرمود ہذا وضوء لا یقبل اللہ الصلوۃ الا بہ واین حدیث مشہور ست در میان محدثین ومرویست در صحاح وہو یدل لانہ واضحۃ علی ان الصلوۃ لا تقبل بدون غسل الرجلین پس اجماع واتفاق ست بر شستن ہر دو پا وہرگز مروی نیست از آنحضرت مسح رجلین نہ در سفر ونہ در حضر نہ در برد ونہ در حر ولو کان مشروعا لفعلہ صلی اللہ علیہ وسلم احیانا ابانۃ للجواز کما ہو دابہ الشریف وہمچنین منقول نشد از ہیچ یکی از صحابہ مسح رجل و در شبہای شدید البرد نیز وطحاوی از عبد الملک بن سلیمان آوردہ کہ انہ قال قلت لعطاء ہل بلغک عن احد من اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ مسح علی القدمین فقال لا انتہی ملخصا ثم قال رايت پس گفت عثمان دیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را توضأ نحو وضوئي هذا وضو کرد بمچو وضوی من کہ اینست وتمام حدیث این ست کہ پس گفت رسول خدا ہر کہ وضو کند مثل وضوی من کہ اینست پس بگذارد دو رکعت نکند در ان حدیث نفس بخشیدہ شود او را آنچہ گذشت از گناہ او در سبل گفتہ مراد بحدیث نفس حدیث بامور دنیا وچیزیست کہ تعلق بنماز ندارد واگر حدیثی عارض شد وبمجرد عروض از ان اعراض کرد عفو ست ودر حدیث نفس معدود نیست متفق علیه وازین حدیث ترتیب در اعضای معطوفہ بحرف ثم وتثلیث وی مستفاد شد لیکن دلالت نکرد بر وجوب زیرا کہ این صفت فعلی ست کہ بروی فضیلت مرتب ست ومدم اجزای صلوۃ بدون ترتب نیست ولفظی کہ دلالت کند بر ایجاب نیامدہ وباین رفتہ اند حنفیہ وتثلیث بالاجماع واجب نیست ودر وی خلافی ست شاذ ودلیل عدم وجوب بصحیح احادیث اینست کہ وضو کرد آنحضرت دو دو بار ویکیک بار وبعض اعضا را سہ بار شست وبعض را بخلاف آن ودر وضوئیکہ اعضا را یکبار شستہ فرمود کہ این وضوئی ست کہ قبول نیست نماز مگر بدان تو اما مضمضہ واستنشاق پس نزد بعض واجب ست باین دلیل کہ در حدیث ابو داؤد

مسطور ست آنرا کلام ایشان ست لا ینبغی للعالم ان یتکلم بالعلم عند من لا یطیقه فانه ذل واهانة قرأت علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث می دانستند وسماع را
از لفظ شیخ شرط نمیکردند و درین قطعه تاریخ تولد و وفات ومدت عمر ایشان مذکور ست نظم فخر الائمة مالك + نعم الامام السالك + مولده
نجم هدی + وفاته فاز مالك + واحمد والنسائی وصححه ابن خزیمة وذکره البخاری تعلیقاً این حدیث متفق علیه ست نزد شیخین
بهمین لفظ ابن منده گفته اسنادش مجمع علیه صحت ست نووی گفته بعض کبار غلط کردند درین زعم که بخاری این حدیث را روایت نکرده و دمیری در شرح
منهاج گفته اخرجه البخاری تعلیقاً فی کتاب الصیام لا مسندا ووهم فیه عبد الحق فی الجمع بین الصحیحین ومصنف در فتح الباری گفته این حدیث در صحیح ست
از ابی هریره بغیر این لفظ از غیر این وجه و در سبل گفته ظاهر صیغ مصنف مقتضی آنست که یکے از شیخین این حدیث را اخراج نکرده چه آنرا منسوب
بسوے شیخین نموده ونسبت بغیر ایشان کرده چه معروف از قاعده محدثین آنست که چون شیخین حدیثے را اخراج میکنند آن حدیث را بسوے
ایشان نسبت می نمایند و بروایت غیر این هردو اکتفا نمی کنند مگر وقت عدم اخراج ایشان آن حدیث را واین حدیث از احادیث احکام ست که در وے
جز تخریج شیخین ذکر نباید کرد مگر بلفظ عند کل صلوة ست و در معنی وی چند حدیث دیگر ست از چند صحابی انتهی مصنف در تلخیص گفته درین باب ست از زید بن
خالد نزد ترمذی وابو داود واز علی بن ابی طالب نزد احمد واز ام حبیبه نزد احمد واز ابن عمر وسهل بن سعد وجابر وانس نزد ابو نعیم در کتاب السواك باسناد بعض
وی حسن ست واز ابن الزبیر نزد طبرانی واز ابن عمر وجعفر بن ابی طالب نزد طبرانی واز ابن ایوب نزد احمد وترمذی واز ابن عباس وعایشه نزد مسلم وعن
حمران بضم حاے مهمله وسکون میم وراے مهمله ابن ابان بفتح همزه وتخفیف موحده مولاے عثمان بن عفان ست خالد بن الولید اورا از بعض سبایای
مغازی خود برای عثمان فرستاده بود حضرت ایشان اورا آزاد فرمودند رضی الله عنه ان عثمان بن عفان رضی الله عنه ترجمه وے
خواهد آمد دعا بوضوء فغسل کفیه ثلث مرات طلبید آبے را که بدان وضو کند پس شست هردو کف دست خود را سه بار واین از
سنن وضو ست باتفاق علما ثم تمضمض پستر آب در دهن انداخت در قاموس گفته مضمضه جنبانیدن آب ست در دهن پستر انداختن آن
واستنشق وآب در بینی کرد استنشاق آب رسانیدن اندرون بینی وکشیدن آن بنفس تا اقصاے بینی واستنثر وبیفشاند بینی را
استنثار نزدیک جمهور اهل لغت ومحدثین وفقها اخراج ماست از انف بعد استنشاق ثم غسل وجهه ثلث مرات پستر شست روی خود را
سه بار ثم غسل یده الیمنی پستر شست دست راست خود را الی المرفق ثلث مرات تا آرنج سه بار ودرین بیان تفسیری ست که مجمل
مانده در آیه وایدیکم الی المرافق وتقدیم یمنی ست بر یسری مرفق بکسر میم وفتح فا وبفتح هر دو ست والی براے انتها ست وگاهے بمعنے مع
آید واز احادیث معلوم شد که مراد همان معنی مع ست چنانکه در حدیث جابر آمده که بود آنحضرت میگردانید آب را بر هر دو آرنج خود اخرجه الدارقطنی بسند ضعیف
وبسند حسن در صفت وضوی عثمان آورده که شست هر دو دست با مرفقین تا آنکه مس کرد هردو عضد را ونزد بزار وطبرانی ودارقطنی از حدیث وائل بن حجر
در صفت وضو باین لفظ ست که شست هر دو ذراع را تا آنکه تجاوز کرد مرفقین را ودر طحاوی وطبرانی ست از حدیث ثعلبه بن عباده عن ابیه پس شست
هر دو ذراع را تا آنکه سائل شد آب بر هر دو مرفق [illegible] پس بعض این احادیث مقوی بعض ست اسحق بن راهویه گفته الی در آیت محتمل ست که
بمعنی غایت باشد یا بمعنے مع وسنت بیان کرد که بمعنی مع ست شافعی گفته نمیدانم خلافی در وجوب دخول مرفقین در وضو وباین شناختی
که دلیل قائم ست بر دخول مرافق زمخشری گوید لفظ الی مفید معنی غایت ست مطلقا ودخول وخروج مرفقین امری ست دائر مع الدلیل بعد
آن فکر کرده ولیکن درینجا دلیل بر دخول می قائم ست کما عرفت ثم الیسرے مثل ذلك پستر دست چپ را همچنین یعنے سه بار مع آرنج
در معمولات مظهریه در ذکر کیفیت وضوی میرزا مظهر جانجانان رحمه الله نوشته که آب را در شستن ذراعین از جانب آرنج مے ریختند وبطرف سر انگشتان فرو می کشیدند

و وی را حاکی وضوی رسولِ خدا گویند صلی الله علیه وسلم قاتل مسیلمهٔ کذاب ست بشرکت وحشی بن حرب قتل یوم الحرة سنة ثلث وستین ۶۳ حاضر شده احد را نه بدر را
روایت کرده ازوی عباد بن تمیم و وی برادرزادهٔ اوست و ابن مسیب فی صفة الوضوء در صفتِ وضوی آنحضرت و مصنف پارهٔ مقصود از ان در اینجا
ذکر کرده باقی را بوجه تکرار ترک داده قال گفت عبد الله و مسح رسول الله صلی الله علیه وسلم برأسه فاقبل بیدیه وادبر مسح کرد
آنحضرت سر خود را پس برد هر دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس متفق علیه وفی لفظ لهما و در لفظی از بخاری و مسلم
اینست بدأ بمقدم رأسه حتی ذهب بهما الی قفاه ثم ردهما حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه آغاز کرد مسح را به پیش سر خود
پستر برد هر دو دست را بجانب قفای خود یعنی اقبال اینست پستر باز گردانید هر دو دست را تا آنکه باز آمد بجائی که آغاز کرده بود از انجا این معنی ادبار
ورواه مالک والنسائی ایضا ولابی داود نحوه و این حدیث مفید صفت مسح راس ست و علما را دران سه قول ست یکی موافق این حدیث دوم آنکه آغاز کند
بمؤخر راس و آرد دست را طرف وجه پستر برگردد بسوی مؤخر و این موافق ظاهر حدیث ست که اقبل وادبر زیرا که اقبال بسوی مقدم وجه ست وادبار بسوی
ناحیهٔ مؤخر و این صفت در حدیث صحیح وارد شده که بدأ بمؤخر راسه و اختلاف الفاظ محمول بر تعدد حالات ست سوم آنکه شروع کند بناصیه و برود بسوی ناحیهٔ وجه
پستر برود بسوی مؤخر راس پستر عود کند بناصیه و درین نوع محافظت ست بر لفظ حدیث بدأ بمقدم راسه با قول وی ادبر واقبل و ابو داود از حدیث مقدام
آورده که چون رسید آنحضرت بمسح سر نهاد هر دو کف خود بر مقدم راس و گذرانید آنها را تا آنکه رسیدند قفا را پستر باز گردانید آنها را بسوی مقدم راس و این
عبارت واضح ست در مراد و ظاهر آنست که مسح از اعمال مخیر فیه ست و مقصود از ان تعمیم راس ست بمسح وعن عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل
السهمی منسوب بسهم بن عمرو بطنی ست از قریش عالم عابد صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود کاتب احادیث نبوی ست ابو هریره گفت فرق
میان من و او همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت او را وصیت کرده بود بمان در صحبت
معاویه و پدر می بود نامش در اصل نام جد وی بود عاص آنحضرت عبد الله نام کرد ملتقی میشود با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعب بن لوی و اسلام آورد
پیش از پدر و خلقی کثیر از وی روایت دارد و یعلی بن عطا از مادر وی روایت میکند که وی برای عبد الله سرمه میساخت عبد الله شب هنگام برخاسته چراغ می کشت
و میگریست تا آنکه در مژگان وی فسادی راه یافت در وفاتش اختلاف ست که کجا اتفاق افتاد گویند در لیالی حره بذی حجه سنه شصت و سه ۶۳ مرد و قیل سنه
سبعین ۷۳ وثلث و قیل مات بمکه سنه ستین ۶۷ وسبع و قیل بالطائف سنة خمس وخمسین و قیل بمصر سنه ستین وخمس رضی الله عنه فی صفة الوضوء در صفت
وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این حدیث نیز مثل احادیث اول ست لیکن مصنف برای افادهٔ مسح گوش که در احادیث سابقه مذکور نبود در اینجا آورد
و بر قدر ماخذ اکتفا کرد قال گفت عبد الله ثم مسح پستر مسح کرد صلی الله علیه وسلم برأسه سر خود را ادنی معنی گفته اقل فرض مسح نزدیک
شافعی مسمای مسح ست بر بشرهٔ راس یا بر شعری که متصل اوست بمعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که المسح طلب مسح ست و مسح مصدر ست صادق می آید
بر هر قلیلی که اسم مسح بران جاری ست و مالک مسح تمام سر را فرض گفته ست و نظر بر مسمای راس کرده و حنفیان بقدر ثلث اصابع یا ربع راس تقدیر کرده اند
و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید و در مسح بیده الحائط نفهمیدن استیعاب حائط شاهد اوست بر مالک و قول حنفیان مدخول ست که ثلاث اصابع
تقدیر ست برای که تکیه هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه که در فعل آنحضرت آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز
اقل نیست و حکایت اجمال آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول ست بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلق ست و عام باطلاق خود خاص ست بخصوص
نوع و خاص مبین ست احتیاج بیان ندارد انتهی وادخل اصبعیه السباحتین فی اذنیه و در آورد سر هر دو انگشت خود را که نام آنها سباحتین ست
در هر دو گوش خود و مشهور مسبحتین ست بجهت اشارت بدان نزد تسبیح با حدیث حق سبحانه و تعالی و آن انگشتی ست که متصل انگشت نر ست و آنرا انگشت

بسند صحیح امر بدان ثابت شده و هم آنحضرت در جمله وضوهای خود بران مواظبت کرده و نزد بعضی سنت ست بدلیل حدیث دارقطنی وابوداؤد که دران حکم باسباغ وضو فرموده واند اما ذکر مضمضه واستنشاق نکرده پس معلوم شد که امر برای ندب ست در حق اول ست و در حجة الله البالغه گفته که صفت وضو چنانکه ذکر کرده اند عثمان وعلی وعبدالله بن الزبیر وغیرهم از آنحضرت ومتواتر شده است وامت بران اطباق کرده این ست که بشوید هر دو دست قبل از ادخال در اوند ومضمضه کند واستنشاق نماید واستنثار کند وتمام رو بشوید وذراعین را با مرفقین غسل دهد پس مسح کند بر سر پس هر دو پا تا کعبین بشوید انتهى **وعن علي بن ابي طالب** امیر المؤمنین ابوالحسن ابن عم رسول خدا وبرادر وختن وی وزوج فاطمه زهرا واول کسیکه ایمان آورد از ذکور در اکثر اقوال با اختلافی که در عمر اوست وبهر حال بود متردد درمیان هفت وشانزده سال حاضر شد جمله مشاهد را مگر تبوک که خلیفه کرد او را آنحضرت در مدینه بجای خود وفرمود آیا راضی نمیشوی بانکه باشی از من بجای هارون از موسی خلیفه شد روز قتل عثمان روز جمعه هژدهم ذی الحجه سنه سی وپنج وشهید شد صبح جمعه بکوفه شب هفتدهم رمضان سنه اربعین ومرد بعد سه روز از ضرب شقی ابن ملجم وقیل غیر ذلک مدت خلافت او چهار سال ونه ماه وچند روز بود در بیان احوال وصفات وی کتب جمه تالیف شده اند ودل اسلام گفته استوفینا شطرا صالحا من ذلک فی الروضة الندية شرح التحفة العلوية انتهى **في صفة وضوء النبي صلى الله عليه وسلم** روایت ست از علی در صفت وضوی آنحضرت واین پاره ایست از حدیث طویل که در وی صفت وضو از اول تا آخر مذکور ست ومفاد وی مفاد حدیث عثمان ست ولیکن لفظی خاص که دران نبود حکمت وی مصنف این حدیث را درینجا آورده وآن اینست که **قال** گفت علی **ومسح براسه واحدة** ومسح کرد آنحضرت سر خود را یکبار نه دیگر اعضا راسه بار شسته شیخ در ترجمه گفته احادیث در مسح سر یا مطلق آمده ست یا مقید بیکبار واین احادیث صحیح ست ودر بعضی احادیث مرتین نیز آمده وآنرا موسوم بضعف داشته اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده انچه آمده همین ست که وضو کرد یکبار ودوبار وسه بار ووضو شامل غسل ومسح هردو ست وقول شافعی بتثلیث باین حدیث ست وبقیاس مسح بر غسل وجوابش آنست که این حدیث محتمل ست واحادیث دیگر صحیح وحمل محتمل بر متعین لازم وبنای مسح بر تخفیف ست قیاس وی بر غسل نتوان کرد انتهى گویم تثلیث مسح در حدیث عثمان آمده نزد ابوداؤد بدو وجه ویکی از ان دو وجه را ابن خزیمه صحیح گفته وتصحیح وی در ثبوت این سنت کافی ست وقول ببنای مسح بر تخفیف قیاس ست در مقابله نص وقول بگردیدن او بصورت غسل بعد ثبوتش از شارع لایبالی به است وروایت ترک معارض روایت فعل نتواند شد اگرچه روایت ترک بسیار باشد زیراکه کلام در وجوب وی نیست بلکه در سنیت اوست وشان سنت همین ست که گاهی آنرا کنند وگاهی نکنند کذا فی السبل اما مصنف در فتح الباری گفته که ذکر عدد در مسح در هیچ طریق از صحیحین نیامده واکثر علما بر انند مگر شافعی که میگوید که تثلیث سنت ست وابوداؤد گفت که احادیث عثمان همه صحاح اند ودلالت دارند برانکه مسح یکبار بوده است وشیخ ابن همام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن در انها مخالفت احادیث صحیحه نیست نزد اهل علم انتهى وانچه ازین قبیل آمده محمول ست بر تکرار بیک آب نه بآب جدید شمنی گفته تثلیث مسح بآب جدید بدعت ست ودر روایت غریب از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث بیک آب پس در هدایه گفته که حسن روایت کرده است آنرا از ابوحنیفه که اگر بیک آب سه بار مسح کند مسنون باشد انتهى **اخرجه ابوداؤد واخرج النسائي والترمذي باسناد صحيح بل قال الترمذي انه اصح شيء في الباب** بلکه گفت ترمذی که یکبار مسح نمودن سر اصح چیزی ست که درین باب آمده وابوداؤد این حدیث را بشش طریق آورده در بعض وی ذکر مضمضه واستنشاق نیست ودر بعض وی اینست که مسح کرد بر سر خود وآب نچکید ودر روایت ابن ماجه از علی کرم الله وجهه بجای واحدة مرة آمده وروی عن سلمة بن الاكوع مثله وعن ابن ابي اوفى مثله ورواه الطبراني في الاوسط من حديث انس واسناده صالح ورواه ابوعلي بن السكن من حديث زربود بن حكيم عن رجل من الانصار مثله **وعن عبد الله بن زيد بن عاصم** مدنی انصاری مازنی ست از بنی مازن بن النجار راوی حدیث استسقا ونیست آن عبدالله بن زید که راوی اذان ست چه وی زید بن عبد ربه ست نه زید بن عاصم وحدیث این عبدالله حجت ست در باب وضو

این با تتبید ه زیراکه وی نمی داند که کجا شب کرد یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس فرمود که نخست دستها را بشوید سه بار تا آید لطیف گردد پس از آن آب از ظرف بگیرد و وضو سازد متفق علیه وهذا لفظ مسلم و این امر نزد جمهور مسنون و مستحب ست که بطریق احتیاط با حکم کرده نه فرض و واجب و اگر نشوید دست پاک ست و آبی که در دست فرو برد نیز پاک ست زیراکه پلید شدن دست در وقت خواب بیقین معلوم نیست و مجرد توهم و احتمال ست و نزد امام احمد که دست شستن بعد از برخاستن از خواب واجب گوید اگر ناشسته دست در آب انداز د آب نجس گردد **وعن** لقیط بفتح لام و کسر قاف بن عامر بن صبرة بفتح صاد و کسر بای موحده العقیلی صحابی مشهورست معدود در اهل طائف کنیت او ابو رزین ست کما قاله ابن عبد البر روایت کرده اند ازوی پسرش عاصم و ابن عمر و غیرهما **قال** گفت گفتم ای رسول خدا خبر ده مرا از وضو که حسن و کمال وی چیست **قال** فرمود **اسبغ الوضوء** تمام و کمال و تر و تازه کن وضو را در مصفی گفته اسباغ وضو دو نوع ست فرض و سنت اسباغ فرض استیعاب موضع غسل ست و اسباغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع شده بعض بانقا از دنس و لک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعض باطالت غره و تحجیل و بعضی بتثلیث والله اعلم انتهی **وخلل بین الاصابع** و تخلیل کن میان انگشتان دست و پای و تخلیل در لغت چیزی را در میان چیزی آوردن تخلیل اصابع سنت ست نزد ابی حنیفه و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پای سنت ست بخلاف و در تخلیل انگشتان دست از وی دو روایت ست مشهور آنست که سنت ست و در روایتی نیست زیراکه تفریج آنها مغنی از تخلیل ست و نزد مالک تخلیل خاص بانگشتان پاست و آنرا نیز اگر نکند باکی نه و لیکن گفته اند که تخلیل خوش اینده ترست نفس را و این بر تقدیر یست که انگشتان بحسب خلقت از هم جدا و کشاده باشند و اگر بیکدیگر چسپیده متصل باشند چنانکه بی تکلف آب در میان آنها نرسد واجب ست تخلیل و وعید که بر تخلیل در حدیث دار قطنی آمده و در هدایه آنرا نقل کرده محمول برین صورت ست و نزد بعض این حدیث ضعیف ست و کیفیت تخلیل انگشتان پای آنست که بخنصر دست چپ ابتدا کنند و ختم کنند بخنصر پای چپ و تخلیل انگشتان دست ببرا آوردن بعضی در بعضی ست امام الحرمین در نهایه گفته صحیح شده است در سنت از کیفیت تخلیل اصابع که واقع شود تخلیل از اسفل اصابع و بدایت از خنصر دست و ثابت نشده در تعیین یکی از دو دست چیزی انتهی مصنف در تخلیص گفته اقتضای کلام وی آنست که بدایت بخنصر صحیح ست و هو کما قال زیراکه روایت کرده اند ابو داؤد و ترمذی از حدیث مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید انگشتان پای خود را بخنصر و در روایت ابن ماجه بجای مالیدن خلال کردن آمده و در اسناد وی ابن لهیعه ست و درین باب حدیث عثمان ست که وی خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را سه بار و گفت دیدم آنحضرت را که کرد چنانکه من کردم رواه الدارقطنی کذا و حدیث ربیع بنت معوذ رواه الطبرانی فی الاوسط و اسناد وی ضعیف ست و حدیث عائشة رواه الدارقطنی و در وی عمر بن قیس ست و وی منکر الحدیث ست و حدیث وائل بن حجر رواه الطبرانی فی الکبیر و در وی ضعف و انقطاع ست و حدیث ابن عباس چون وضو کنی خلال کن اصابع هر دو دست و هر دو پای خود را رافعی گفت رواه الترمذی گوییم هو کذلک و کذا رواه احمد و ابن ماجة والحاکم و در وی صالح مولی التوءمه ست و او ضعیف ست لکن بخاری تحسین وی کرده زیراکه از روایت موسی بن عقبه از صالح ست و سماع موسی از وی قبل از اختلاط ست انتهی **وبالغ فی الاستنشاق** و مبالغه کن در استنشاق و در لفظی مضمضه هم آمده و حد مضمضه پر کردن تمام دهن ست و مبالغه دران آنست که آب تا بحلق برسد و نزد بعضی گردانیدن آب ست در تمام دهن و حد استنشاق آنست که آب تا نرمی بینی برود و مبالغه دران آنکه از وی گذرد و نزد بعضی کشیدن آب بنفس تا نهایت بینی را **الا ان تکون صائما** مگر آنکه باشی روزه دار که مبالغه در انها درین هنگام سنت نیست بلکه مکروه ست بجهت توهم شکستن روزه و مضمضه و استنشاق فرض ست نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنت ست نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه اخرجه الاربعة

شهادت نیز گویند و این نام اسلامی ست و در جاهلیت آنرا سبابه نام بود از سب بمعنی دشنام زیراکه عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت می‌نمودند و ازین جهت هم ذکر این نام مکروه پنداشت وگاهی در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق می یابد **ومسح بابهامیه ظاهر اذنیه** و مسح کرد بهردو انگشت نر خود ظاهر هر دو گوش خود را و مسح اذنین در چند حدیث آمده یکی حدیث مقدام بن معدیکرب نزد ابوداؤد وطحاوی باسناد حسن دیگر حدیث ربیع اخرجه ابوداؤد دیگر حدیث انس نزد دارقطنی وحاکم دیگر حدیث عبدالله بن زید و در وی این ست که مسح کرد هر دو گوش خود را باب جز آن آب که بدان مسح سر کرده و بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و تعقب کرده او را ابن دقیق العید وگفت لفظ حدیث اینست مسح رأسه بماء غیر فضل یدیه و ذکر نکرد دران هر دو گوش را و مصنف گفته نزد ابن حبان و ترمذی همچنین ست و اختلاف ست درانکه برای گوش آب جدید گیرد یا باب سر بکند در سبل گفته احادیث در هر دو واقع شده **اخرجه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن خزيمة** و مسح گوش سنت ست نزد ایمه اربعه و نزد ابوحنیفه و در روایتی نزد احمد ببقیه آب مسح سر و نزد ایمه ثلثه باب جدید و در سفر السعادت گفته و مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح درون گوش انگشتان در سوراخ گوش در آوردی انتهی **وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه فليستنثر ثلثا** چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که بیفشاند بینی خود را سه بار ظاهر حدیث عام ست در بیداری شب و روز و دیگر استنثار را بمعنی استنشاق گفته و در بعض احادیث هر دو آمده پس در صورت جمع هر دو مراد باستنثار رفع آب از بینی و از استنشاق جذب آب به بینی خواهد بود و حدیث دلیل ست بر وجوب استنثار نزد قیام از نوم مطلقا مگر آنکه در روایت بخاری تقیید امر باراده وضو آمده و تقیید نوم بشب و گفته اند که حدیث وارد ست بر غالب ورنه هیچ فرقی در نوم لیل و نوم نهار نیست و این حدیث دلیل قائل وجوب استنثار ست نه مضمضه و هو مذهب احمد و جماعة و نزد جمهور برای ندب ست و دلیل ایشان حدیث اعرابی ست که فرمود او را وضو کن چنانکه امر کرده ست ترا خدای تعالی **فان الشيطان يبيت على خيشومه** زیراکه شیطان شب میکند و می باشد در بن بینی وی خیشوم بمعنی اعلای انف ست وقیل الانف کله وگفته اند استخوانهای باریک نرم که میان بینی و دماغ ست **متفق عليه** قاضی عیاض گفته جای ساختن شیطان در بینی محتمل ست که برای حقیقت باشد زیراکه بینی یکی از منافذ جسم ست که توصل کرده میشود ازوی بسوی دل و هیچ منفذ جسم نیست که بروی غلق نباشد جز بینی و هر دو گوش و در حدیث آمده که شیطان نمی کشاید غلق را و در تثاوب امر بکظم آمده بجهت دخول شیطان در فم و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما از احاطه و ادراک امثال این اسرار قاصر طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین ست که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت آن سکوت باید کرد و محتمل که استعاره باشد زیراکه آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که همسایه تجاویف دماغ و محل ایداع قوای زاکیه است جمع گردد و مانع آید از ادای حق تلاوت و فهم معانی آن و باعث گردد بر فترت وکسل از رعایت خشوع و خضوع و اینها همه اضیاف شیطان اند پس گویا شیطان در انجا نشسته است چنانکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک کردن ذکر نزد خواب بر گوش وی بول میکند در سبل گفته وجه اول الظهر ست و شیخ در ترجمه گفته طریق اول اسلم و احکم ست والله اعلم **وعنه** و هم روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه نزد بخاری ومسلم که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم **اذا استيقظ احدكم من نومه فلا يغمس يده في الاناء حتى يغسلها ثلثا** چون بیدار گردد یکی از شما از خواب خود پس باید که فرو نبرد دست خود را در اوند آب تا آنکه بشوید دست را سه بار که دست شستن پیش از وضو سنت ست و بیرون رفت از قید آوند برکها و حوضها و حدیث دلیل ست بر ایجاب غسل دست وقت قیام از نوم بشب باشد یا روز بنا بر اطلاق حدیث که چون بیدار گردد یکی از شما قاله ابن دقیق العید و ظاهر حدیث وجوب وی بر مستیقظ ست اگرچه اراده وضو نکند ولیکن نزد ابوداؤد و ترمذی باین لفظ آمده که چون برخیزد یکی از شما از شب امادر ینجا میتوان گفت که تعلیل مقتضی الحاق نوم نهار بنوم لیل ست و نزد شافعی و مالک امر بغسل برای ندب ست و نهی برای کراهت فانه لا یدری

و رواه الدارمي وابن ماجة والحاكم والدارقطني وابن حبان من رواية عامر بن شقيق عن شقيق بن سلمة عن عثمان بخاری گفته حدیث وی حسن ست وحاکم گفته
نمیدانم وروی ضعف بوجهی از وجوه وتضعیف کرد او را یحیی بن معین ورعایت کرد حاکم شواهد وی از حدیث انس وعایشه وعلی وعمار و درین باب ست از ام سلمه
وابوایوب وابی امامه وابن عمر وجابر وجریر وابن ابی اوفی وابن عباس وعبد الله بن عکبره وابی الدرداء و در همه تکلم کرده اند واضعف الاحادیث عایشه وصححه
ابن خزيمة وگفت عبد الله بن احمد عن ابیه که نیست در تخلیل لحیه چیزی صحیح وگفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در تخلیل لحیه چیزی و شیخ در ترجمه گفته احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و در بعضی از آن سخن ست و ترمذی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیثی
درین باب حدیث عامر بن شقیق ست که از ابی وائل از عثمان روایت کرده انتهی پس ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب ست **وعن**
عبد الله بن زيد بن عاصم الانصاري المزني رضي الله عنه وترجمه وی گذشت ان النبي صلى الله عليه وسلم اتي بثلثي مد
فجعل يدلك ذراعيه بدرستیکه آورده شد رسول خدا بدو ثلث مد پس مالیدن گرفت هر دو بازوی خود را مد بضم میم وتشدید دال مهمله در
قاموس گفته پیمانه ایست بقدر دو رطل یا یک رطل وثلث وی یا پری کف دست انسان معتدل چون پر کند آن هر دو را و دراز کند دست خود را
بآن هر دو وازینجا نام نهاده شد مد وتحقیق تجربه کردم آنرا پس یافتمش صحیح انتهی ودر حدیث دلیل ست بر شرعیت دلک مر اعضای وضو را و در وی
خلاف ست کسی که بوجوب رفته استدلال بهمین حدیث کرده وهر که قائل شده بعدم وجوب گفته مامور به در آیت غسل ست ونیست دلک از مسمای او
اخرجه احمد وصححه ابن خزيمة ودر حدیث ام عمارة انصاریه نزد ابوداؤد باسناد حسن آمده که وضو کرد آنحضرت از آوندی که در وی آب
دو ثلث مد بود وروایت کرد آنرا بیهقی بلفظ وضو کرد بثلث مد وابن بی اصل ست وتصحیح کرد ابوزرعه از حدیث عایشه وجابر که غسل میکرد آنحضرت
از صاع ووضو میکرد از مد واخرج مسلم نحوه من حدیث سفینة وابوداؤد از حدیث انس آورده که وضو کرد از آوندی که گنجایش میکرد دو رطل را ونزد ترمذی
باین لفظ ست که کفایت میکنند در وضو دو رطل واین همه احادیث قاضی اند بتخفیف در آب وضو ونهی آنحضرت از اسراف در آب معلوم ست ودر خبر فرمود
که بیاید قومی که تعدی کنند در وضو پس هر که تجاوز کرد از آنچه شارع آنرا مجزی گفته بود وی اسراف کرد وقول قائل که این تقریب ست نه تحدید بعید نیست لیکن
احسن برای تشرع محاکات اخلاق وی صلی الله علیه وآله وسلم واقتدا باوست در کمیت وی **وعنه** وهم روایت ست از عبد الله بن زید انه رای
النبي صلى الله عليه وسلم يأخذ لأذنيه ماء خلاف الماء الذي اخذه لرأسه بدرستیکه وی دید آنحضرت را که میگیرد برای
هر دو گوش خود آب بخلاف آبی که گرفته بود آنرا برای مسح سر خود مذهب ایمه ثلثه همین ست که مسح گوش بآب جدید کند ونزد امام ابوحنیفه وبروایتی نزد
امام احمد مسح گوش ببقیه آب مسح سر کند دلیل ایمه ثلثه همین حدیث وما فی معناه ست وگویند در احادیثی که ذکر شن نیامده غایت وی عدم ذکر راوی ست
آنرا وعدم ذکر دلیل عدم فعل نیست ودلیل حنفیه حدیث عبد الله بن زید ست نزد ابن ماجه وحدیث ابن عباس ست نزد دارقطنی باسناد صحیح که فرمود
آنحضرت الأذنان من الرأس یعنی هر دو گوش از سر اند واین حدیث بطرق متعدده آمده وچون اذنین از راس باشند لاجرم مسح هر دو بیک آب راس
کافی بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار وابن خزیمه وابن حبان وحاکم از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی
رسول خدا پس وضو کرد وگرفت غرفه از آب ومسح کرد بدان سر وهر دو گوش را ونسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الرأس ودر موطا ونسائی
از عبد الله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید بمضمضه گناهان از دهن وباستنشاق از بینی وبغسل وجه از وجه تا از تحت اشفار عینین
وبغسل یدین از یدین تا از میان ناخنان وبمسح راس از راس تا اذنین ودرینجا دلالت ظاهر ست بر بودن اذنین از راس قاله الشمنی ودر اکثر احادیث
مسح راس واذنین واقع شده بی تعرض بآب جدید وظاهر سیاق آنها در بودن اوست بآب سر این ادله را حضرت شیخ از طرف حنفیه در شرح سفر السعادة

يعني ابوداؤد وترمذي ونسائي وابن ماجه ورواه الدارمي والشافعي واحمد وابن الجارود وابن خزيمة وابن حبان والحاكم والبيهقي مطولاً و مختصراً وصححه الترمذي والبغوي وابن القطان وابن خزيمة و درين باب ست از ابن عباس و لفظ وي اينست استنثروا مرتين او ثلاثا صححه ابن القطان ورواه ابوداؤد وابن ماجة وابن الجارود والحاكم و در حديث باب دليل ست بر وجوب اسباغ وتخليل اصابع ومبالغه در استنشاق براى غير صائم وفي رواية لابي داؤد واسناده صحيح اذا توضأت فمضمض هرگاه وضو كني پس مضمضه كن زيراكه وضو بدون مضمضه واستنشاق زياده وحق تعالى امر كرد بغسل وجه مطلقا وبيني ودهن داخل اند دران وتفسير كرد آنرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بفعل وتعليم خود وهيچ كس نقل نكرد از آنحضرت كه مضمضه واستنشاق نكرد باوجود اقتصار بر قدر كفايت بغسل اعضا مرة مرة وفرمود كه اين وضوئى ست كه نمى پذيرد خدا نماز را مگر بوى ونيز امر كرد بدان چنانكه در حديث ابو هريره نزد دارقطني ست ودر صحيحين ست كه فرمود چون وضو كند يكى از شما بايد كه داخل كند آب در بينى خود پستر بيفشاند آنرا ونياورد معلل چيزى كه قادح باشد دران ورفته اند بوجوب اين هردو احمد واسحق وبه قال ابن ابى ليلى وحماد بن سليمان وجماعتى بوجوب آن در غسل ووضو وسنيت مضمضه در هردو حكاه النووي في شرح مسلم عن ابي ثور وعن ابي عبيد وداؤد الظاهري وابن المنذر ودر روايتى از احمد ونيز مروى ست مثل آن از ابو حنيفه وثوري وزيد بن علي ورفته است مالك وشافعي واوزاعي وليث وحسن بصري وزهري وربيعه ويحيى بن سعيد وقتاده وحكم بن عتبه ومحمد بن جرير طبري بعدم وجوب آن بدليل حديث عشر من سنن المرسلين ومن جمله آن مضمضه واستنشاق ست واين حديث صحيح ست اما اين لفظ زياده بلكه بلفظ عشر من الفطرة وارد شده واگر بهمين لفظ باشد گوئيم مراد بسنت طريقه است كه شامل واجب باشد نه اصطلاح اهل اصول واما حديث ابن عباس كه مضمضه واستنشاق سنت ست رواه الدارقطني پس سندش ضعيف ست **وعن عثمان** بن عفان كنيت او ابو عبد الله ست اموى قريشي ست يكى از عشره مبشره وخلفاى اربعه است مسلمان شد در اول اسلام بدست ابو بكر صديق قبل دخول آنحضرت بدار ارقم وهجرت كرد بسوى حبشه دو هجرت وحاضر نشد ببدر بسبب مرض رقيه بنت آنحضرت وحضرت براى وى سهم برآورده وحاضر نشد در حديبيه بيعت الرضوان را بسبب آنكه حضرت او را بمكه در امر صلح فرستاده بود وچون بيعت كردند مردم آنحضرت صلى الله عليه وسلم دست مبارك خود بر دست زد وفرمود اين بيعت از طرف عثمان ست ومسمى شد بذي النورين بسبب جمع كردن وى دو دختر آنحضرت را رقيه وام كلثوم وبود سفيد رنگ ميانه قد وگفته اند گندم گون رقيق البشرة حسن الوجه بعيد ما بين المنكبين كثير شعر الراس عظيم اللحيه ولحيه را تصفير ميكرد روز اول از ماه محرم سنه بست وچهار ۲۴ خليفه شد وكشته شد در جمعه دوازدهم ذي حجه سنه خمس وثلثين ۳۵ از دست اسود تجيبي مصري وقيل غيره ومدفون شد شب شنبه در بقيع وبود عمر وى آنروز هشتاد ودو سال وقيل هشتاد وهشت ومدت خلافت وى دوازده سال ست چند روز كم وچون وى شهيد شد باب فتنه وقتل درين امت مفتوح شد كه تا قيامت بند شدنى نيست فتنه شهادت وى كاتب حروف در اقتراب الساعه نوشته رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل لحيته في الوضوء بدرستيكه بود آنحضرت تخليل ميكرد ريش شريف خود را در وضو وگفت انس كه بود لحيه شريف انبوه رواه ابوداؤد وهم نزد وى ست بسند صحيح كه بود آنحضرت چون وضو ميكرد ميگرفت كفى از آب زير حنك وتخليل ميكرد بدان ريش را وميفرمود اين چنين امر كرده است مرا پروردگار من ومراد بلحيه چيزى ست كه شامل هر دو رخسار باشد وتخليل لحيه در روايتى از احمد واجب ست وگفت اگر ترك كرد آنرا بسهو روا باشد واگر عمداً كرد اعاده كند ونزد ابو يوسف سنت ست ونزد ابو حنيفه ومحمد فضيلت ست شمني قول ابو يوسف را اصح گفته ودر سبل گفته حديث عثمان دال بر مشروعيت اوست واحاديثى كه در امر بتخليل وارد شده سالم نيست از اعلال وتضعيف پس منتهض بر ايجاب نخواهند بود انتهى وكيفيت تخليل اين است كه درآرد انگشتان را از زير لحيه وببرد جانب فوق وتخليل بعد از تثليث غسل ست بظاهر حديث اخرجه الترمذي وگفت حديث حسن صحيح

بیهقی دلیل احمد و شافعی ست در اخذ آب جدید برای اُذنین وهو دلیل ظاهر کما سبق والله اعلم بالصواب وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال سمعت گفت ابوہریرہ شنیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم را يقول میگفت ان امتي ياتون يوم القيامة
غرا محجلين من اثر الوضوء بدرستیکه امت من می آیند روز قیامت بسوی بهشت در حالیکه غرّ محجل اند از اثر وضو که در وضو این اعضا را می شستند
غُرّ بضم غین معجمه و تشدید را سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسپ می باشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست
و پای او سفید باشد و این امت را روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغرّ محجل فمن استطاع
منكم ان يطيل غرته فليفعل پس کسیکه می تواند از شما که دراز کند غرهٔ خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت ست و ذکر نکرد تحجیل را
زیراکه هر دو لازم یکدیگر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی و اسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بسیار آب ریختن دران ست و در لفظی از مسلم
آمده فليطل غرته وتحجيله متفق عليه ورواه احمد من حديث نعيم وگفت نعیم نمیدانم که این قول من استطاع الی آخره قول ابوہریرہ است یا از حدیث
در سبل گفته ظاهر سیاق آنست که از حدیث ست و آن دال ست بر عدم وجوب زیراکه در قوت من شاء منکم ست و اگر واجب می بود تقیید باستطاعت نمی کرد
زیراکه استطاعت متحقق ست قطعا و مصنف در فتح الباری گفته این جمله در هیچ روایت دیده نشد از کسانیکه این حدیث را روایت کرده اند وهم عشرة ونه در
رُوات وی از ابوہریرہ غیر روایت نعیم و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اطالت غره و تحجیل و در قدر مستحب از وی اختلاف ست گفته اند در دستها تا دوش
و در پایها تا زانو و این از ابوہریرہ مروی ست و ثابت ست از فعل ابن عمر اخرجه ابن ابی شیبة وابو عبید باسناد حسن و گفته اند تا نصف عضد و ساق و غره
در وجه غسل ست تا صفحهٔ گردن و قول بعدم مشروعیت غره و تحجیل و تاویل حدیث ابوہریرہ خلاف ظاهر ست و شیخ در ترجمه گفته اطالت غره آن باشد که
فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش دیگر بمبالغه بشوید در متوضی مخصوص بوجه نبود بلکه شامل تمام رو باشد و لهذا تفسیر کرد طیبی اغر را بابیض الوجه انتهی
واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست و لفظ بخاری یدعون ست عوض یاتون و در لفظی دیگر نزد مسلم از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که سیما
حلیه یعنی سیما و نشانِ وضو از مومن یعنی در دست و پای متوضی که تحجیل عبارت از ان ست تا آنجا که میرسد آب وضو و در لفظی اینست سیما لیست لغیرکم
رواه مسلم مرفوعا و باین لفظ استدلال کرده اند بر آنکه این اطالت از خصائص این امت ست چه وضو در امم سابقه هم بود وعن عايشة قالت
كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه التيمن گفت عایشه بود رسول خدا خوش می آمد او را آغاز کردن از جانب راست في تنعله
در نعل پوشیدن که اول دران پای راست در آوردی وترجله و در شانه کردن موی سر و ریش که ابتدا دران از جانب راست کردی وطهوره
و در طهارت کردن چنانکه در وضو اول دست راست شستی و پای راست شستی اما رخسارها و گوشها پس معا شسته میشوند وفي شانه كله
و در همه کارهای خود ابتدا براست کردی و جانب راست را اختیار نمودی و ذکر این هر سه چیز بطریق تمثیل ست ورنه هر چه از باب تشریف و تزیین و تکریم ست همه ازین
قبیل ست چنانکه جامه پوشیدن و پای در موزه در آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمه کشیدن و ناخن بریدن و موی
بغل و شوارب گرفتن و موی سر تراشیدن و در حلق راس بعضی یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعضی یمین حالق والاول اصح واظهر و آنچه نه ازین باب ست
مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن جامه و مانند آن مستحب در ان آغاز بیسار ست و این همه بجهت شرافت
و کرامت راستی ست چنانکه فرشتهٔ دست راست شرف دارد بر فرشتهٔ دست چپ و همسایهٔ دست راست مقدم ست بر همسایهٔ دست چپ غرضکه راستی را
همه جا اعتبار ست و حدیث دلیل ست بر استحباب بدارت بیمین در همه امور شریفه چنانکه لفظ یعجبه التیمن دلالت دارد بران و صاحب سبل تحقیق آن در حواشی
شرح عمده کرده متفق عليه وصححه ابن حبان و ابن منده وله الفاظ ذکرها المصنف فی التلخیص وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال

ذکر کرده اند و در سبل گفته که حدیث الأذنان من الرأس اگرچه در اسانید وی مقال ست مگر آنکه بسبب کثرت طرق بعض وی مشتد ببعض ست و احادیث
صحیحه شاهد اوست که دران مسح هر دو گوش بارأس مرة واحدة آمده و این احادیث بسیار اند از علی کرم الله وجهه و ابن عباس و عثمان و ربیع و همه ایشان
متفق اند برآنکه مسح کرد آن هر دو را با سر یکبار یعنی بیک آب چنانکه ظاهر لفظ مرة ست زیراکه اگر برای هر دو گوش آب جدید میگرفت این لفظ مسح برأسه
و أذنيه مرة واحدة صادق نمی آمد اگرچه احتمال دارد که مراد عدم تکرار مسح باشد و اینکه برای هر دو آب جدید گرفت پس این احتمال بعیدست و تاویل حدیث
باب اینست که در دست تری نمانده بود که کفایت میکرد هر دو گوش را پس آب جدید گرفت و این تاویل اقرب چیزی ست که گفته میشود دران
انتهی و این ظاهرست در تایید مذهب حنفیه اما در جوابش میتوان گفت که حدیث الأذنان من الرأس نزد ابن ماجه و ترمذی و ابو داؤد از حدیث
ابی امامه است و خود ابو داؤد و ترمذی ذکر کرده اند که حماد که یکی از رواة این حدیث ست گفت نمیدانم این از قول ابی امامه است که باجتهاد خود گفته
یا از قول آنحضرت ست کذا فی المشکوة و حدیث ابن عباس که نزد دارقطنی ست خود دارقطنی آنرا اعلال باضطراب کرده و گفته که آن وهم ست
و صواب روایت ابن جریج از سلیمان بن موسی بطریق ارسال ست و در رفع و وقف وی اختلاف نموده اند و گفته صواب وقف ست و نیز وی
منقطع ست و حدیث ابو هریره که نزد ابن ماجه ست درین باب در روی عمرو بن حصین ست و او متروک ست و حدیث ابن عمر که نزد دارقطنی ست
معلول ست و حدیث عایشه که نزد دارقطنی ست در روی محمد بن ازهر ست و احمد او را کاذب گفته و حدیث انس که نزد دارقطنی ست از طریق عبد الحکیم
از انس وی ضعیف ست پس ثابت شد که حدیث الأذنان من الرأس بجمیع طرق خود صالح احتجاج نیست و در موطا بابی عقد کرده استحباب مسح الأذنين
بماء جدید و از ابن عمر آورده که کان یأخذ الماء باصبعیه لأذنيه و در مصفی زیر آن گفته اما حدیث الأذنان من الرأس اگر صحیح می شد دلالت میکرد
بر کفایت مسح اذنین از مسح راس و این خلاف اجماع ست انتهی و حدیث باب صحیح ست چنانکه مصنف گفت اخرجه البيهقي واسناده
صحیح وصححه الترمذي ایضا پس معارض نشود او را حدیث ضعیف و راجح نشود ماء واحد بر ماء جدید زیراکه ترجیح فرع تعارض ست
کما تقرر فی الاصول و اینجا خود تعارض نیست و احادیثی که دران مسح اذنين بارأس آمده جواب از آن گذشت که عدم ذکر دلیل عدم فعل نیست
و تاویل عدم بقای بلل در دست بعیدست زیراکه در حدیث چیزی که ایما کند بضرورت تجدید ماء و مشعر باشد بانعدام بلل سابق موجود نیست و اگر فرض
کنند که گوشها از سرست پس معنی وی آن باشد که در حکم مسح شریک هم اند که هر دو را مسح باید کرد و حدیث ساکت ست ازانکه باب سر باید کرد یا باب
جدید پس حدیث باب بیان این اجمال کرده و ظاهر نموده که باب جدید باید کرد و از حدیث مذکور نتوان فهمید که سر و گوش یک عضوست بلکه دو
عضوست و چون دو عضو شد برای هر یکی آبی جدا باید گرفت و اگر هر دو را یک چیز گویند و مسح هر دو بیک آب بران بنا نمایند لازم آید که بینی
و دهان را که از وجه ست و نسبت بگوش از سر اوخل ست بی شبهه در حکم وجوب مضمضه و استنشاق باوجه یک عضو گویند و هذا خلف و روایت ابن خزیمه
وغیره را دلالت بر اتحاد اذنین بارأس نیست که موجب اتحاد آب باشد بلکه بر اشتراک در مسح ست و مطلق محمول ست بر مقید و روایات دیگر که دران
تصریح بتجدید آب وارد شده اصح اند ازین وهو عند مسلم من هذا الوجه و این حدیث نزد مسلم ست در صحیح وی باین وجه که روایت
عبد الله بن زید ست بلفظ باین لفظ ومسح برأسه بماء غير فضل يديه و مسح کرد آنحضرت سر خود را بآبی که جز آب زیاده
هر دو دست ست وهو المحفوظ و همین لفظ محفوظ ست نزد اهل معرفت بحدیث چه مصنف در تلخیص از ابن دقیق العید آورده که محفوظ در
روایت مذکور بهمین لفظ ست و همین ست در صحیح ابن حبان و در روایتی نزد ترمذی و ذکر نکرد مصنف در تلخیص که مسلم هم آنرا روایت کرده
و در سبل گفته ما هم آنرا در مسلم نیافتیم و چون محفوظ همین لفظ باشد ناگزیر ست از گرفتن آب جدید برای سر و برین دلالت دارند احادیث و حدیث

معلوم میشود انست [illegible] را صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را بر عمامه ساکت ست و در حدیث مسلم ثابت شده که آنحضرت در سفری مسح بر ناصیه کرده و بر عمامه اتمام فرمود پس هر وقتی که عسیر شود رفع عمامه مستحب ست اکمال مسح بر عمامه انتهی آما در سفر السعادة گفته که مسح سر را گاه بر همه سر کردی و گاه بر عمامه بی آنکه بر سر نیز کردی انتهی شارح گفته این در بعض احادیث آمده ولیکن حنفیه گویند در اول بود و بعده منسوخ شد انتهی گوییم دعوای نسخ محتاج سند مساوی یا مقدم ست بمجرد احتمال چیزی نیست شیخ در ترجمه مشکوة گفته مسح بر دستار محمول بر آنست که چون باداء فریضه مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیه کرد بجهت تکمیل آن و این سنت که مسح تمام سر ست بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرد از برای اقامت طریقه تطهیر و تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض ست که مسح تمام سر ست که بر بعضی سر کرد و بقیه بر عمامه کرد و تورپشتی گفته تواند که وهم راوی باشد شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرد که مگر مسح کرد والله اعلم اما مسح بر عمامه بطریق استقلال بی مسح سر چنانکه بر موزه کنند درست نیست نزد ائمه ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده باشد و ساتر تمام راس باشد چنانکه بر موزه و ظاهر قول که فرمود و الخفین یعنی مسح کرد بر هر دو موزه ناظر درین معنی ست و تورپشتی گفته تجویز کرده اند مسح بر عمامه جمعی از فقهای اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی در دیار اسلام برخلاف آنست انتهی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در غایت ظهور و اشتهار مانند روشنائی آفتاب انتهی کلام الشیخ گوییم بعد ورود نص بمسح بر عمامه تنها چنانکه در حدیث باب و جز آن ست بمجرد حمل و احتمال وهم که تورپشتی کرده انکار از سنیت وی نتوان کرد و چرا بر احوال متعدده فرود نباید آورد که گاهی چنین میکرد و گاهی چنان و تمام این بحث در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ام اخرجه مسلم و بخاری این را روایت نکرده و هر که نسبت اخراج بهر دو نموده وهم کرده **وعن جابر بن عبد الله بن عمرو بن حرام السلمی** الانصاری از مشاهیر صحابه و از کبار ایشان ست کثیر الحدیث بود حاضر شد او و پدر او عقبه ثانیه را و بخاری گفته که بدر را هم حاضر شده اما اصح آنست که حاضر نشده و بعد از وی در هیزده مشهد همراه آنحضرت بوده ذکره الحاکم در آخر عمر اعمی شده بود امام محمد باقر رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام از وی روایت دارد قدوم آورده بود شام و مصر را روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة اربع وستین وقیل غیر ذلک وله اربع وتسعون سنة وهو آخر من مات بالمدینة من الصحابة فی قول کنیت او ابو عبد الله ست از نقبای انصار بود رضي الله عنه میگوید **في صفة حج النبي** در بیان حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم **ابدؤا بما بدأ الله به** ابتدا کنید بچیزی که ابتدا کرد بدان خدا **اخرجه النسائي هكذا بلفظ الامر** روایت کرد این حدیث را نسائی همچنین بصیغه امر که از اقسام انشاست **وهو عند مسلم بلفظ الخبر** و این حدیث نزد مسلم بصیغه خبر ست یعنی شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا و تمام لفظ حدیث این ست که بر آمد آنحضرت از دروازه حرم بعد طواف که برای عمره کرده بود و بسوی صفا و چون نزدیک شد بدان خواند این آیت **ان الصفا والمروة من شعائر الله** و گفت شروع میکنم بچیزی که شروع کرد بدان خدا بصیغه فعل مضارع پس شروع کرد سعی از صفا بسبب بدایت نمودن خدا بدان در آیت و ذکر کرد مصنف این پاره را از حدیث طویل جابر که در صفت حج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در باب الحج خواهد آمد برای افاده این معنی که آنچه خدا بدان بدایت ذکر کرده آنحضرت بدان بدایت فعل نموده چه کلام او تعالی کلام حکیم ست و وی ابتدا بذکر نکرده مگر بچیزی که مستحق بدایت ست در فعل چه مقتضای بلاغت همین ست سیبویه گفته عرب مقدم نمیکنند مگر چیزی را که مهتم بالشان باشد زیرا که لفظ عام ست و عام مقتصر بر سبب خود نباشد اعنی بما بدأ الله به زیرا که کلمه ما موصوله ست و موصولات از الفاظ عموم اند و آیت وضو یعنی قوله تعالی **فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برءوسكم وارجلكم الى الكعبين** داخل ست زیر امر بقوله صلی الله علیه وسلم ابدؤا بما بدأ الله به پس واجب ست بدایت بغسل وجه پس بچیزی که بعد اوست علی الترتیب اگرچه آیت تقدیم یمنی بر یسری نکرده ...

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأتم فابدؤا بميامنكم چون وضو کنید شما پس آغاز کنید بجانبهای راست خود و در لفظی بأيامنكم آمده و هردو یک معنی ست اول جمع میمن و ثانی جمع ایمن اخرجه الاربعة یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واخرجه ایضا ابن حبان والبیهقی والطبرانی و زیاده کردند در وی اذا لبستم ابن دقیق العید گفته هو حقیق بان یصح و ... ابن خزیمة وحدیث دلیل ست بر بدایت بمیامن نزد وضو در شستن هردو دست و هردو پا واما غیر دست و پا پس ظاهر شمول اوست زیرا که قائل نیست هیچ یکی بدان در ین هردو ورنه وارد می شد در حدیث تعلیم بخلاف یدین و رجلین که وارد ست احادیث تعلیم بتقدیم یمنی در ین هردو بر یسری در حدیث عثمان که گذشت و آیت مجمل بود سنت بیان وی کرده و از علی رضی الله عنه آمده ما ابالی بشمالی بدأت ام بیمینی اذا اتممت الوضوء رواه الدارقطنی والبیهقی و این منقطع ست حجت بدان قائم نیست

وعن المغيرة بن شعبة صحابی ثقفی مشهور ست اسلام آورد عام خندق و قدوم آورد بهجرت و اول مشاهد او حدیبیه است از امرای مخصوص معاویه بن سفیان و صاحب رای و مشورت اوست نزول کرد کوفه را و مرد آنجا در سنه پنجاه و پنج بعمر هفتاد و نه سال درحالیکه عامل بود بران از طرف معاویه کنیت او ابو عبد الله یا ابو عیسی ست مغیره بضم میم و غین معجمه مکسوره و شعبه بضم شین معجمه و سکون عین مهمله و بای موحده مفتوحه است ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته بدرستیکه وضو کرد آنحضرت پس مسح کرد بر موی پیشانی خود و این حدیث حجت ابو حنیفه است در فرضیت مسح چهارم حصه سر گویند ناصیه نام چهارم حصه سرست از جانب پیش اگر مسح تمام سر واجب بودی اقتصار بر ناصیه نکردی و اگر بکمتر ازان واجب بودی او اکتفا کردی و گاهی برای بیان جواز آنرا نیز کردی و آیت قرآن مجمل ست حدیث بیان وی کرد شیخ در ترجمه گفته از بعضی مشایخ حرمین شنیدم که از مشایخ خود نقل میکرد که گفت الانصاف فی مسئلة الراس مع مالک انتهى مذهب مالک وجوب مسح تمام سرست و در مصفی گفته ازین همه اقوال قول شافعی اقوی می نماید انتهی یعنی کل یا بعض سر اگرچه دو سه مو باشد و در مذهب احمد روایات مختلف ست موافق هریک از ائمه ثلثه و اغلب روایات موافق مذهب مالک ست و در روایتی مسح اکثر سر و شوکانی گفته مسح بعض سر و مسح بر عمامه هم کافی ست انتهى و در سبل گفته حدیث دلیل ست بر عدم جواز اقتصار بر مسح ناصیه و زید بن علی و ابو حنیفه گویند جائز ست اقتصار و حافظ ابن القیم گفته صحیح نشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در یک حدیث هم که اقتصار کرده باشد بر مسح بعض راس البته لیکن بود چون مسح میکرد بر ناصیه تمام میکرد آنرا بر عمامه چنانکه در ین حدیث مغیره است و دارقطنی ذکر کرده که این را هفتاد کس روایت کرده اند و اما اقتصار بر عمامه بی مسح پس قائل نشده اند بآن جمهور و ابن القیم گفته وی صلی الله علیه وسلم گاهی مسح بر سر میکرد و گاهی بر عمامه و گاهی بر ناصیه و عمامه هردو و على العمامة و مسح کردن بر وی و مؤید اوست روایت بخاری از حدیث عمرو بن امیه ضمیری و روایت مسلم از حدیث بلال باین لفظ که مسح کرد بر خفین و بر عمامه و روی مثله احمد عن سلمان و ابوداؤد و احمد عن ثوبان و ثابت شده است مسح بر سر تنها و بر دستار تنها و بر سر و عمامه هردو و همه صحیح و ثابت ست و حدیث ثوبان مشعر ست باذن بر عمامه بعذر و لفظ وی نزد احمد و ابوداؤد این ست فرستاد آنحضرت سریه و رسید بایشان سردی پس هرگاه آمدند نزد رسول خدا شکایت کردند از برد پس حکم فرمود بآنها که مسح کنید بر عصائب و تساخین و در اسنادش راشد بن سعد ست خلال در علل گفته احمد فرمود نمی تواند شد که راشد از ثوبان شنیده باشد زیرا که ثوبان پیشتر مرد و در سفر السعادة گفته هرگاه اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم ست از حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عمامه کذا فی الفتح و نزد حنفیه مسح بر عمامه برای تکمیل ست و تنها بر عمامه درست نیست و امام محمد در موطا آورده که گفت مالک رسید بما از جابر بن عبد الله که او را پرسیدند از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکنند و این اخذ کرده ایم ما و همین ست قول ابی حنیفه و نافع میگوید دیدم صفیه بنت ابی عبید را که زن عبد الله بن عمر بود وضو میکرد و میکشید خمار خود را و مسح میکرد بر سر و رسیده است بما که در اول اسلام مسح بر عمامه بود پس ازان منسوخ و متروک شده و از هشام بن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را و مسح میکرد و در مصفی گفته آنچه از

نیست وضو مر کسی را که ذکر نکرده نام خدا را بر وضو یعنی در اول وضو نام خدا را نبرد و درین باب حدیثها ست و شک نیست که آن همه احادیث منتهض نیست
برای احتجاج بلکه تنها همین یک حدیث ناهض ست برای حجت زیرا که حسن ست و معتضد باحادیث دیگر وارده درین باب و درین حدیث دلالت ست بنفی وضوی
غیر ذاکر تسمیه و مفید اشتراط او ست بمعنی که انعدام وی موجب انعدام وضو ست تا بوجوب که اقل مفاد ست چه رسد و تقیید وجوب بذکر برای جمع ست درمیان
این حدیث و حدیث دیگر که ابن عمر روایتش کرده فرمود آنحضرت ﷺ هر که وضو کرد و گرفت نام خدا بر وی پاک شد جمله بدن وی و هر که وضو کرد و نام خدا نگرفت
پاک شد همان اعضای وضوی وی اخرجه الدارقطني والبيهقي و روایت کرده اند آنرا ترمذي و ابو داود نیز از ابو هریره و دارقطني از ابن مسعود و متمسک
حنفیه همین حدیث ست گویند که تسمیه در اول وضو سنت ست یا مستحب زیرا که سیاق این حدیث در اثبات کمال ست و این امارت سنیت و استحباب ست
ولیکن در سند این حدیث متروک ست و در اسناد روایت دارقطني و بیهقي از ابن مسعود هم متروک ست و در روایت ابن هر دو از ابی هریره نیز دو کس
ضعیف اند پس این حدیث لائق استدلال نیست و در حدیث متن اگرچه دلالت برین نیست که نیست وجوب تسمیه مگر بر ذاکر لیکن احادیث عدم مواخذه
بر سهو و نسیان دلالت دارد بران و بالجمله مذهب امام احمد و جماعتی از اصحاب او همین ست که تسمیه در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضو ست چنانکه
زرکشی در شرح خرقي گفته و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین رفته است شوکانی چنانکه در مختصر گفته واجب ست بر هر مکلف اینکه بگوید بسم الله وقتی
که یاد آید انتهی و حافظ علامه ابن القیم رح در اعلام الموقعین زیاده بر پنجاه دلیل بر وجوبش آورده و همه ادله مخالفین را جواب شافی گفته و شک نیست
که حق با او ست و در حجة الله البالغه گفته حدیث محمول ست بر تذکر قلب زیرا که عبادت بی نیت مقبول نمی شود درین صورت صیغه لا وضوء مقصور باشد
بر ظاهر خود و محتمل ست که معنی چنین باشد که وضو کامل نمی شود مگر بآن ولیکن این تاویل پسند نیست زیرا که تاویل بعید ست مخالف ظاهر انتهی

و شیخ در ترجمه گفته سنیت وی اختیار طحاوی و قدوری ست و در هدایه گفته اصح آنست که مستحب ست انتهی اخرجه احمد و ابو داود
وابن ماجة باسناد ضعيف زیرا که در سندش یعقوب بن سلمه لیثی عن ابیه عن ابی هریره است و یعقوب ضعیف ست بخاري گفته
شناخته نمی شود برای وی سماع از پدرش و نه پدر او را از ابی هریره و حدیث را طریقها ست هکذا فی التقریب للمصنف و مثله فی سنن البیهقی و در تلخیص
گفته او را طریق دیگر ست نزد دارقطني و بیهقي ولیکن آن طریق نیز ضعیف ست و نزد طبرانی از حدیث ابی هریره بلفظ امر ست اذا توضأت فقل
بسم الله والحمد لله فان حفظتك لا تزال تكتب لك الحسنات حتى تحدث من ذلك الوضوء ولیکن سند این حدیث واهی ست وللترمذي عن
ولابن ماجة واحمد نگفت والترمذي زیرا که ترمذي این حدیث را در سنن روایت نکرده بلکه در علل آورده پس تغیر عبارت برای این اشارت ست و نیز
این را از ابو هریره روایت نکرده بلکه عن از سعيد بن زيد آورده کنیت سعید ابو اعور ست عدوی ست یکی از عشره مبشره مسلمان شد
از قدیم و حاضر شد جمله مشاهد را با آنحضرت جز بدر که در ان وقت با طلحه بن عبد الله برای استخبار کاروان قریش بطرفی رفته بود و آنحضرت برای او سهم برآورد
فاطمه خواهر عمر بن الخطاب زوجه او بود و اسلام عمر بسبب وی ست مردی اطول اشعر بود در عقیق بمرد و بمدینه آورده دفن کردند در سنه پنجاه و یک
بعمر هفتاد و چند سال جماعتی از وی راوی ست نحوه مانند او در معنی نه در لفظ و روایت کرد آنرا ابن زید و بزار و احمد و ابن ماجه و دارقطني و غیرهم
ترمذي گفت محمد یعنی بخاري گفته که این حدیث احسن چیزی ست درین باب لیکن ضعیف ست زیرا که در روایتش دو مجهول اند و اسحق گفته این
اصح احادیث ست و ابن ماجه و دارمي از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ابیه ابی سعید الخدري باین لفظ روایت کرده اند
که نیست نماز مر کسی را که وضو نیست و نیست وضو مر کسی را که تسمیه نگفت قال الشوکانی اخرجه احمد و ابو داود والترمذي فی العلل والدارقطني
وابن السکن والحاکم والبیهقي و نیست در سند وی چیزی که ساقط کند او را از درجه اعتبار و این را طریق دیگر ست از حذیفه نزدیک دارقطني

ودر علیین وحدیث بیان آن نمود وحنفیه ودیگران بعدم وجوب ترتیب در اعضای وضو رفته اند واستدلال ایشان بحدیث ابن عباس رض ست که وضو
کرد آنحضرت ص پس شست بروی خود وبهر دو دست خود را پستر هر دو پای خود را پستر مسح کرد سر خود را ببقیهٔ آب وضو ولیکن این حدیث را طریقی
صحیح ثابت نشده پس استدلال بدان ناتمام ست و آورد آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث مغیره مقدم میکرد و متصل بحدیث ابوهریره ذکر
می نمود زیراکه در دلالت هر دو قریب بیکدیگر اند والله اعلم **وعنه** وهم روایت ست از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا توضأ ادار الماء علی مرفقیه بود آنحضرت ص چون وضو میکرد جاری میکرد آب را بر هر دو آرنج خود تمام روایت این ست
پس فرمود این وضوئی ست که نمی پذیرد خدا نماز را مگر بآن مسلم از ابوهریره آورده که وی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در بازو وگفت همچنین دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم ودر روایتی از دارقطنی از حدیث عثمان آمده که وی شست رو و هر دو دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را واین بیان
چیزی ست که در قرآن آمده پس استفاد شد که غایت داخل ست در ماقبل خود قال الله تعالی فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ
در مسوی گفته مرفقین وکعبین داخل اند در غسل انتهی وشوکانی در مختصر گفته بشوید هر دو دست خود را با هر دو آرنج خود انتهی ودلیل بر آن همین آیت
کتاب ونص سنت ست واین صریح ست در دخول غایت در مغیا وزیاده کرد در مصفی که غسل یدین تا مرفقین فرض ست بآن معنی که مرفقین داخل حکم
غسل باشد وهمچنین ست حال در کعبین باجماع جمهور امت وظاهر لفظ شاهد آنست واگر بعض دست کسی بریده باشد تفریع کردند که فرض ست غسل باقی
اگر کسی گوید که یک دست ویک پای شستن فرض ست وشستن دست وپای دیگر واجب زیراکه مقابلهٔ جمع بجمع مقابلهٔ واحد بواحد تقاضا میکند این سخن را
بر روی او باید زد که مخالف اجماع ست انتهی اخرجه الدارقطني نسبت ست بسوی دارقطن که محلهٔ کلان ست از بغداد ووی حافظ فقیه ست بر مذهب
شافعی عارف بود باختلاف فقها ابن خلکان گفته ولادت وی در ذی قعده سنه ست وثلث مائة شده ووفات یوم الاربعا هشتم یا دهم ذی قعده
وقیل ذی الحجه سنة خمس وثمانین وثمان مائة فی بغداد شیخ ابوحامد اسفراینی بروی نماز گذارد وقریب مزار معروف کرخی مدفون شد کنیت وی ابوالحسن ست
ونام علی بن عمر بن احمد بن مهدی انتهی ذهبی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العدیم النظیر صاحب السنن سمع من عوالم وبرع فی هذا الشان وحاکم گفته
دارقطنی اوحد عصر خود گردیده در حفظ وفهم وورع وامام در قرائت ونحو واو را اصنافاتی ست که ذکرش دراز ست وگواهی میدهم که پیدا نشد بر ادیم زمین مثل وی
وخطیب گفته وی فرید عصر وامام وقت خود بود ومنتهی شد بسوی وی علم اثر ومعرفت علل واسمای رجال با صدق وثقت وصحت اعتقاد وائمهٔ حدیث در ثنای وی
اطالت بسیار کرده اند شاگرد ابوالقاسم بغوی وابوبکر بن ابی داؤد وابن صاعد ومحاملی وغیرهم ست ببصره وکوفه وشام وواسط ومصر را سیر کرده حاکم
وعبدالغنی ومنذری وتمام رازی وابونعیم صاحب حلیه شاگردان وی اند جامع بود میان علم فقه وادب وشعر از وی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ جواب نگفت
واین آیت بخواند لَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ سنن او از کتب معتبرهٔ حدیث ست واعلی سند او خماسی ست واول سنن او حدیث قلتین ست ودر تکثیر
طرق واسانیدش مبالغه نموده پنجاه وچهار سند برای وی ذکر کرده ابونصر بن ماکولا گفته در خواب دیدم که گویا ملائکه را از حال وی می پرسم که در آخرت
چون شد مرا گفتند او را در جنت امام میگویند انتهی باسنادٍ ضعیفٍ واخرجه البیهقی ایضا باسناد الدارقطنی ودر هر دو اسناد قاسم بن محمد بن عبدالله
بن محمد بن عقیل ست ووی ضعیف ست تضعیف کرده اند او را احمد وابن معین وغیرهما ابوحاتم گفته متروک ست وابوزرعه گفته منکر الحدیث ست
وابن حبان او را در ثقات شمرده ووی منفرد ست باین توثیق لیکن جارح اولی ست اگرچه معدل بسیار باشد واینجا خود جارح بسیار اند وتصریح کرده اند بتضعیف
این حدیث جماعتی از حفاظ مثل منذری وابن الصلاح ونووی وغیرهم ومغنی ست ازین روایت مسلم از ابوهریره کما تقدم **وعن ابي هريرة**
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه گفت ابوهریره گفت آنحضرت ص

وابن سعد در طبقات در باب مسح از جد طلحه بلفظ رایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمسح هکذا آورده پس ثابت شد که او را صحبت ست قال ابن الهمام
ونیز ابن الهمام این حدیث را بروایت ابوداؤد آورده و گفت سکت علیه هو والمنذری بعده در سبل گفته اقرب تخییرست و همه سنت ست یعنی
وصل و فصل اگرچه روایت جمع اکثرست واصح وجمع بدو طریق ست یکی آنکه بیک غرفه و ثلث وی باشد دیگر آنکه بسه غرفه بود برای هر یکی از سه بار
یک غرفه اخرجه ابوداؤد باسناد ضعیف زیراکه در وی لیث بن سلیم ست واو ضعیف ست و ابن حبان گفته وی قلب میکرد اسانید را
ورفع میکرد مراسیل را ومی آرد از ثقات چیزی که نیست از حدیث شان وترک کردند او را یحیی القطان وابن المهدی وابن معین واحمد بن حنبل و نووی
در تهذیب الاسما گفته که اتفاق کرده اند علما بر ضعف وی ومصرف والد طلحه مجهول الحال ست و حدیث را علتی دیگرست که ذکر کرد آنرا ابوداؤد از احمد که گفت
بود ابن عیینه که انکارش میکرد ومیگفت ایش هذا طلحة بن مصرف عن ابیه عن جده وهمچنین حکایت کرد عثمان دارمی از علی بن المدینی و زیاده کرد که پرسیدم
عبدالرحمن بن مهدی را از جد وی گفت عمرو بن کعب ست یا کعب بن عمرو و بود او را صحبت ونقل کرد از ابن معین که محدثان میگویند که جد طلحه دیده است
آنحضرت را و اهل بیت او میگویند که او را صحبت نیست وابن القطان گفته علت حدیث نزد من جهل بحال مصرف بن عمرو والد طلحه است وتصریح کرد بانکه
وی طلحه بن مصرف ست ابن السکن وابن مردویه در کتاب اولاد المحدثین ویعقوب بن سفیان در تاریخ خود وابن خیثمه وخلقی بسیار کذا فی التلخیص وچون
اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد وعدم وقوف اهل بیت وی بحال وی قادح نبود وحق جواز هر دو سنت یا رجحان وصل بر فصل
والله اعلم **وعن** ... رضي الله عنه في صفة الوضوء ثم تمضمض پس تر آب در دهن کرد صلی الله علیه وسلم واستنثر
وآب در بینی کرد ثلثا سه بار یمضمض وینثر من الکف الذي یاخذ منه الماء مضمضه واستنثار میکرد از همان کف که میگرفت
بان آب را واین حدیث از ادله جمع ست ویحتمل که از یک غرفه باشد یا از سه غرفه اخرجه ابوداؤد والنسائي و در مواهب لدنیه از نووی
آورده که گفت مجموع کیفیات وارده در مضمضه واستنشاق پنج وجه ست اصح آنست که هر دو بسه غرفه کند اول مضمضه کند از هر واحد پستر
استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفهٔ واحده مضمضه کند از ان غرفه سه بار پستر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه
ولیکن مضمضه کند از وی واستنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه واستنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از هر یکی سه بار پستر استنشاق کند
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه وگفته که صحیح همان وجه اول ست و وارد شده بآن
احادیث انتهی غرفه بضم پری یکمشت وبفتح یکبار برداشتن بدست شیخ عبدالحق رح تعقب وی کرده میگوید که ما عبارت احادیث را مختلف یافتیم
در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پستر مضمضه کرد واستنشاق نمود پستر روی شست پستر مضمضه واستنشاق
کرد پستر روی شست پستر هر دو دست این عبارت بسیار احادیث ست وظاهرش دلالت میکند بر وصل مضمضه واستنشاق اگرچه قطعی نیست و در
بعض هر دو دست شست پستر مضمضه کرد پستر استنشاق پستر روی شست ولیکن ظاهرست در فصل و در روایتی از بخاری ومسلم آمده که مضمضه و
استنشاق واستنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب واین نیز محتمل هر دو وجه ست وصلا وفصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و
استنشاق بیک غرفه کرد ومذهب مشهور امام شافعی همین ست بر وجه اول از وجوه مذکور ومذهب مشهور امام اعظم فصل ست انتهی **وعن**
عبدالله بن زید في صفة الوضوء ای وضوی وی صلی الله علیه وسلم ثم ادخل یده فمضمض واستنشق من کف
واحدة ففعل ذلك ثلثا پستر در آورد آنحضرت دست خود را در آب پس مضمضه کرد واستنشاق نمود از یک کف وکرد این را سه بار
واین حدیث نیز از ادله جمع ست مثل حدیث اول وهر دو پاره اند از دو حدیث طویل که در صفت وضو آمده وعادت مصنف ست اقتصار کردن

وبیهقی واخرج نحوه احمد وابن ماجة من حدیث سعید بن زید وابی سعید واخرج نحوه آخرون من حدیث عائشة وسهل بن سعد وابی سبرة وام سبرة وعلی وانس انتهی و در سبل گفته که در حدیث ابی سعید کثیر بن زید و ربیح ست و در هر دو قدح کرده اند و مروی ست درین باب از جماعهٔ مذکوره و در همه مقال ست مگر آنکه بعض این روایات تقویت بعض میکنند پس خالی نیست از قوت ولهذا ابن ابی شیبه گفته ثبت لنا ان النبی صلی الله علیه وسلم قاله وحدیث دال ست بر شروعیت تسمیه در اول وضو امام احمد و ظاهریه فرض گویند بر ذاکر و ناسی وحنفیه و شافعیه سنت گویند و دلیل ایشان حدیث ابی هریره ست که هر که ذکر کرد خدا را در اول وضو پاک شد جسد او همه و هر که نکرد پاک نشد از وی مگر موضع وضو اخرجه الدارقطنی وغیره واین حدیث ضعیف ست بیهقی در سنن بعد اخراج وی گفته در روی ابوبکر داهری ست واو ضعیف ست غیر ثقه نزد اهل علم بحدیث و باین استدلال کرده است فارق در میان ذاکر و ناسی وگفته که لعل در حق عامد ست واین در حق ناسی ست واین حدیث ابی هریره اگرچه ضعیف ست لیکن حدیث توضأ کما امرک الله معاضد او ست در دلالت بر عدم وجوب واین دلیل ست بر آنکه مراد نفی وضوی کامل ست و در روایتی بلفظ لا وضوء کامل آمده مگر مصنف گفته ما باین لفظ ندیده ایم واما اینکه آن مثبت و دال ست بر ایجاب پس راجح باشد پس جوابش آنکه بر وجهی ثابت نشده که مقتضی ایجاب بود بلکه طرق وی ضعیف ست وحدیث کل امر ذی بال دال ست بر سنیت وحدیث باب بر مطلق شرعیت واقل وی ندبیت ست انتهی کلام السبل و لیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لا وضوء ظاهرش عدم صحت وضو ست راست زیرا که اصل در نفی حقیقت ست و تاویل بعدم کمال کما تقدم بعید ست پس راجح حمل بر حقیقت باشد وقال احمد لا یثبت فیه شیء وگفت امام احمد ثابت نیست در روی چیزی معتد به **وعن طلحة** هو ابو عبد الله بن مصرف بضم میم وفتح صاد مهمله وکسر رای مشدده وفا عن ابیه مصرف عن جده کعب بن عمرو الهمدانی وبعضی گویند ابن عمر ست بضم میم وابن عبد البر گفته اشهر ابن عمرو ست بالفتح واورا صحبت ست بعضی انکار کرده اند صحبت اورا قاله عبد العظیم در سبل گفته نیست وجه برای انکار آن گوییم مسلم بطلحه احتجاج کرده است وجد او را در صحابه شمرده کذا فی اسد الغابه وطلحه یکی از اعلام اثبات تابعین ست وفات کرد در سنه یکصد و دوازده قال گفت جد طلحه درآمدم بر رسول خدا و وی وضو میکرد وروان بود آب از روی و ریش وی بر سینه فرایت پس دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را **یفصل بین المضمضة والاستنشاق** فصل میکرد در مضمضه و استنشاق وفصل آنست که استنشاق را بعد از فراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار بآب جدید کرده باشند واحادیث درین باب مختلف آمده در بعضی بسه غرفه و در بعضی بیک غرفه بفصل و وصل ومشهود از مذهب امام ابوحنیفه فصل ست زیرا که دهن و بینی هر کدام عضوی ست جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا واین وجه در حقیقت برای ترجیح فصل ست بموافقت وی مر قیاس را نه تعلیل در مقابلهٔ نص ولابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح ست چنانکه در علوم اصول مقرر شده وشمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده که وصل هم جائز ست نزد ابوحنیفه و ترمذی از شافعی روایت کرده که جمع میان مضمضه و استنشاق جائز ست وجدا جدا کردن هر یک بآب جدید دوستر دارم پس خلافی در میان نماند ودلیل حنفیه همین حدیث طلحه است ولفظ وی بروایت طبرانی وابوداؤد این ست که طلحه از پدر خود از جد خود روایت کرده که وضو کرد آنحضرت پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق نمود سه بار وگرفت هر بار آب جدید و در سفر السعادة گفته که آنحضرت مضمضه و استنشاق را گاه بیک غرفه کردی وگاه بدو غرفه وگاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی ولازیک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی ونیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی و در هیچ حدیث صحیح فصل وارد نیست انتهی این عبارت ناظر ست در عدم ثبوت این حدیث نزد وی مع حال آنکه درین باب احادیث هست از علی و عثمان که آن هر دو جدا جدا کردند مضمضه و استنشاق را وگفتند همچنین دیدیم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم اخرجه ابو علی بن السکن فی صحاحه واین مؤید صحت حدیث طلحه است واهل ایشان تصریح کرده اند بصحت وی

وتغتسل بالصاع وغسل میکرد بیک صاع وصاع چهار مدست الی خمسة امداد وگاهی غسل میکرد بزیاده از صاع تا پنج مد ودر روایتی وضو بیک مد آمده
وغسل بیک صاع وگفته اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست که بزیاده وکم ازان درست نباشد فضیلت در شستن و تمام شستن ست بی اسراف بهر قدر که باشد
واگر بقدر کفایت کند وآن گردانیدن آب ست بر عضو نیز رواست متفق علیه واین حدیث را لفظها است ولابی داود والنسائی وابن ماجة
من حدیث عایشة کحدیث الباب ولابی داود وابن ماجة وابن خزیمة من حدیث جابر بمثله وصححه ابن القطان کذا فی التلخیص و ظاهر حدیث دران ست که این
منتهای وضو وغسل آنحضرت بود واین منافی نیست بحدیث عایشة نزد بخاری که در وی این ست که وضو کرد از یک آوند که او را فرق میگفتند بفتح فا
و را وآن آوندی ست که گنجایش شانزده رطل میکند زیراکه درین حدیث ذکر پر بودن وی از آب نیست همین قدرست که یک آوند که اینقدر گنجایش داشت
از وی وضو کرد پس از بعض آب کرده باشد واین حدیث انس وحدیثی که از عبد الله بن زید گذشت مشعر اند بتقلیل وضو واکتفا کردن بر یسیر از وی و حافظ
گفته مکروه داشته اند اهل علم در آب وضو تجاوز کردن از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مصفی گفته فرق بفتحتین آوندی ست که سه صاع را گنجایش کند وآن
بحساب صاع مدینه شانزده رطل ست مترجم گوید این تقدیر برای تعیین و تحدید نیست زیراکه ابدان بنی آدم متفاوت اند وحالت قصد ازالة درن و تبرید مختلف
مختلف پس گاهی آنحضرت بسه صاع غسل میکرد وگاهی بکمتر ازان چنانکه در حدیث متفق علیه آمده که غسل میکرد بیک صاع تا پنج مد و وضو میکرد بیک مد
صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل وثلث رطل ست و مد ربع صاع را گویند وآن بحساب صاع مدینه یک رطل وثلث رطل خواهد بود انتهی و مصنف اگر این حدیث را
مقدم میکرد وبران حدیث یا التحدیث را موخر میکرد اولی می بود برای حسن ترتیب و [illegible] ر بن ا[illegible]ب القرشی کنیت او ابو حفص است
مجتمع میشود با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کعب بن لوی اسلام آورد سنه پنجم یا ششم بعد چهل کس و حاضر شد جمله مشاهد را و او را در اسلام فتوحات
ومشاهد بسیارست در عراق وشام و قاتلش غرهٔ محرم سنه اربع وعشرین از دست ابولولو غلام مغیرة بن شعبه شده مدت خلافت وی ده سال
وشش ماه ست ابن مسعود گفته گمان دارم که اگر علم عمر را در یک پله ترازو نهند وعلم سائر احیای ارض را در پلهٔ دیگر علم عمر گران آید وگفت برد عمر نه حصه علم
وبعضی علما فتاوای او در تالیف جداگانه نوشته اند مثل شاه ولی الله محدث دهلوی رح در ازالة الخفا واو اول خلیفه ایست که امیر المومنین خوانده شد
و بود دراز قامت اصلع گندم رنگ سرخ چشم وخلافت وی بعهد و تنصیص ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود نماز گذارد بروی صهیب روایت کرده اند از وی عشره مبشره
وخلقی کثیر از صحابه و تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ فیسبغ الوضوء نیست از شما هیچ یکی
که وضو کند پس تمام وکامل میکند وضو را ثم یقول پستر میگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله گواهی میدهم که نیست هیچ معبودی برحق مگر خدای تنها نیست او را انباز وگواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست الا فتحت
له ابواب الجنة مگر آنکه کشاده میشود مر او را درهای بهشت ودر روایتی الثمانیة یدخل من ایها شاء یعنی هشت در درآید از هر درکه خواهد
اخرجه مسلم وابوداود وابن حبان ورواه الحمیدی فی کتاب الجمع بین الصحیحین فی افراد مسلم وکذا ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر کرد
آنرا النووی در آخر حدیث مسلم بر وجهی که مذکور شد ورواه الترمذی وزاد وزیاده کرد ترمذی بر شهادتین مذکورتین این دعا را اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین بار خدایا گردان مرا از بسیار توبه کنندگان وگردان مرا از طهارت کنندگان ترمذی
گفت در اسنادش اضطراب است وصحیح نمی شود در وی شئ کثیر گوییم روایت مسلم سالم ست ازین خلل واین زیادت که نزد ترمذی ست روایت کرده
آنرا بزار وطبرانی در اوسط از طریق ثوبان ولفظ وی اینست هر که طلبید آب وضو را پس وضو کرد پس دمیکه فارغ شد از وضوی خود گوید اشهد الخ
ورواه ابن ماجة من حدیث انس وابن السنی فی عمل الیوم واللیلة والحاکم فی المستدرک عن حدیث ابی سعید ولفظ وی این ست هر که وضو کند و گوید

بر موضع حجت و حق آنست که فعل آنحضرت در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرهٔ آنحضرت بود در سنن و مستحبات و محل مضمضه و استنشاق و کیفیت آن وصلاً و فصلاً نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده متفق علیه و این حدیث نزد ترمذی و ابو داؤد باین لفظ است که گفت دیدم رسول خدا را مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و این را سه بار نمود انتهی و استنشاق آنحضرت بدست راست بودی و استنثار بدست چپ چنانکه دارمی از عبد خیر آورده بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود در آوند پس پر کرد به آب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ و کرد این را سه بار بعده گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضوی رسول خدا پس اینست وضوی آنحضرت **وعن** انس رضي الله عنه قال رأى النبي گفت انس دید آنحضرت صلى الله عليه وسلم **رجلا** مردی را **وفي قدمه مثل الظفر لم يصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءك** و در پای او مانند ناخن خشک است که نرسیده است آنجا آب وضو فرمود برگرد پس نیک کن وضوی خود را ظفر بضم ظا و فا و در وی لغتهاست اجود آنها همین ست که ذکر کرده شد و جمع وی اظفارست و جمع الجمع اظافیر و این حدیث دلیل ست بر وجوب استیعاب اعضای وضو به آب نصاً در پا و قیاساً در غیر وی و تحقیق ثابت شد حدیث ویل للاعقاب من النار و این در حق جماعتی فرموده که اعقاب را ناشسته بودند و باین رفته اند جمهور و در حنبل گفته و مروی ست از ابو حنیفه که معاف ست از نصف عضو یا ربع یا اقل از درهم بغلی در کتب مقالات این روایات ازوی رح محکی ست و لیکن حنفیه که درین عصر موجود اند میگویند که این قول ابی حنیفه نیست و نه هیچ یکی از اتباع او انتهی و در محمولات مظهریه گفته و در شستن هر دو پا مبالغه تمام می نمودند و میفرمودند خلقت رجل مثل خلقت ابل ست یعنی بسیار کج و ناراست واقع شده که آب را بآسانی بران جاری نمی توان کرد مگر بتکلف و مبالغه پس باین عبارت یاران را نیز اشارت بمبالغه در شستن این هر دو اعضا می نمودند انتهی و در قول جمیل ست و منها ای من صفات العالم الربانی الامر بالمعروف والنهی عن المنكر فی الوضوء والصلوة فلمن یری احدا لایستوعب الغسل فینادی ویل للاعقاب من النار ولایتم الطمانينة فيقول صل فانك لم تصل وفي اللباس والكلام وغير ذلك انتهى اخرجه ابو داؤد والنسائي واحمد وابن ماجة وابن خزيمة والدارقطني و گفت دارقطنی متفرد ست بدان جریر بن حازم از قتاده و او ثقه است و روایت کرد آنرا ابو داؤد از طریق خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن و لفظ وی این ست دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز و در پای وی لمعه بود بقدر درهم که نرسیده بود او را آب پس امر کرد او را باعادهٔ وضو و نماز بیهقی گفته این حدیث مرسل ست و کذا ابن القطان و در وی بحث ست اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم این اسناد جید ست گفت آری گفتم اگر مردی از تابعین گوید حدثني رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم و نام نبرد آنرا پس حدیث صحیح باشد گفت آری و منذری در وی اعلال کرده باینکه در وی بقیه است و نقل کرده از بحیر که وی مدلس ست لیکن در مسند و مستدرک تصریح بقیه است بحدیث و در وی از بعض ازواج آنحضرت ست و نووی قول مجمل گفته و در شرح مهذب نوشته که این حدیث ضعیف الاسناد ست و درین اطلاق نظر ست بنا بر طرق مذکوره کذا فی التلخیص و علی ای حال در حدیث دلیل ست بر وجوب موالات بسبب آنکه حکم باعادهٔ وضو کرد و بر غسل موضع متروک اقتصار نفرمود و گفته اند نیست دلیل دران بلکه مراد تشدید در انکار ست بران و اشارت باینکه تارک بعض تارک کل ست و ضعف این قول ظاهر ست و احسن همین ست که قول راوی که امر کرد او را باعادهٔ وضو مراد بدان غسل متروک ست و تسمیهٔ وی باعاده باعتبار ظن متوضی ست که وی بر گمان وضوی کامل نماز گذارد و تسمیهٔ وی بوضو لغة ست و حدیث دال ست بر آنکه حکم جاهل و ناسی حکم عامد ست **وعنه** و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه که قال گفت كان رسول الله بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يتوضأ بالمد وضو میکرد بمد بالضم یک رطل و ثلث رطل عراقی ست و رطل بست استار و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک چیپه است و بقولی مد دو رطل ست و دلالت ظاهر احادیث هم برین ست چه در بعضی احادیث وضو بمد واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی بمد رطل و تطبیق دران آنست که مصداق هر دو یکی باشد

میکرد آنحضرت بر هر دو موزه و ابوالقاسم بن منده اسامی راویانش ونتنگیکه خود ذکر کرده و شمار آن بهشتاد صحابی رسیده و قائل شدند بمسح علی
بن ابی طالب و سعد بن ابی وقاص و بلال و حذیفه و بریده و خزیمه بن ثابت و سلمان و جریر بجلی و غیر هم ابن المبارک گفته نیست در مسح علی الخفین میان
صحابه خلافی زیراکه از هر که از ایشان روایت انکار آمده هم از وی اثبات وی مروی شده و ابن عبد البر گفته نمیدانم که مروی باشد از هیچ یکی از سلف انکار آن
مگر از مالک با آنکه روایات صحیحه از وی مصرح ست باثبات آن و مگر از عائشه و ابن عباس و ابو هریره و تصریح کرده جماعتی از حفاظ بمتواتر بودن حدیث مسح
موزه و روایت کرده اند آنرا عشره مبشره کرخی گفت می ترسم کفر را به کسی که قبول نمیدارد مسح موزه را زیراکه آثاری که در وی وارد شده در حیز تواتر ست
و امام ابوحنیفه گفته قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا از آثار روشنی مانند آفتاب و به قال الشافعی رح و مرویست از بدویه و امامیه و خوارج عدم جواز وی
بدلیل قوله تعالی وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ گفته اند این آیت متعین کرد غسل رجلین را پس مسح وی روا نباشد زیراکه کعبین مباشر رجلین اند نه
غسل وی همچنین احادیث تعلیم مبین اوست و احادیثی که در باب مسح آمده منسوخ ست بآیت مائده و دلیل منسوخ قول علی کرم الله وجهه ست که سابق
شد کتاب خدا بر خفین و قول ابن عباس ست که مسح نکرد آنحضرت بعد مائده و جوابش آنست که نزول آیت وضو در غزوه مریسیع ست و مسح آنحضرت
در غزوه تبوک بوده و مریسیع قبل وی ست باتفاق پس متقدم ناسخ متاخر چه قسم تواند شد دیگر آنکه اگر تاخر مائده فرض کنیم تاهم منافاتی میان مسح
و آیت نیست زیراکه قوله وارجلکم مطلق ست و احادیث مسح علی الخف آنرا مقید کرده یا عام ست و این احادیث مخصص اوست و حدیث علی
و عباس هر دو منقطع اند و نیز مخالف قول بالمسح ست که ثابت ست از ایشان و نیز این حدیث معارض حدیث اصح از خود ست که حدیث جریر بجلی ست
چه وی هرگاه روایت کرد که آنحضرت را دیده که مسح کرد بر هر دو خف خود او را گفتند که آیا این پیش از مائده بود یا بعد وی گفت و هل اسلمت
الا بعد المائدة و این حدیث صحیح ست و اما احادیث تعلیم پس نیست در وی چیزی که منافی جواز مسح بر خفین باشد زیراکه ورود وی درباره کسی بود
که خف نداشت پس دلالت وی بر نفی این چه قسم تواند بود حال آنکه مثبت این هم میگوید که در آیت مائده قرات جر هم ثابت شده بطریق عطف بر ممسوح
که آن راس ست پس محمول باشد بر مسح خفین چنانکه سنت بیان آن کرده و باین وجه ثبوت مسح از کتاب و سنت هر دو شده و هو احسن الوجوه التی
توجه به قرأة الجر و چون مسح ثابت شد نزد قائلین بدان برای وی دو شرط ست یکی آنکه بر طهارت کامل پوشیده باشد و بعد از آن اگر حدثی رود او
بران مسح کند و این بر تقدیر اراده طهارت کامل از طاهر تعین ست کما سبق و محتمل که آن هر دو طاهر باشند از نجاست و این مروی ست از داود
و می آید احادیث مقوی قول اول دوم آنکه مستفاد از مسمای خف آنست که کامل باشد زیراکه متبادر نزد اطلاق همین ست و آن این ست که
باشد ساتر قوی مانع از نفوذ ماء غیر مخرق پس مسح کرده نشود بر موزه غیر ساتر عقبین و نه بر مخرق که محل فرض از وی نمایان باشد و نه بر منسوج
زیراکه مانع نیست از نفوذ آب و نه بر مغصوب و در مصطفی گفته حد خف ساتر موضع فرض ست که ممکن باشد تتابع مشی در ان مسافر را در حاجات خود
نزدیک حط و ترحال و غیر آن نه منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پاتابه جامه و بنات و نه جرموق که خفی بالای خفی دیگر پوشند و ملبوس در قدم
چند قسم ست خف و نعل و جورب و جرموق و هر یکی را بر دیگری استعمال نکنند پس نعل ساتر تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این معنی نفی
پیدا شد در حد خف و ستر ساق بالای شتالنگ لغو ست زیراکه فرضیت غسل را بران موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم
و اعضای ساتر ساق دلالت کند و جورب از جامه و بنات و مانند آن می باشد و تعجیج آن جسمی ست که نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم از آن
و جرموق خفی ست که بالای خف پوشند پس از آن نیز احتراز کردیم و چون در افراد اخفافی که در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف و چه خلف
نظر کردیم امکان مشی در ان صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت ست بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعال می بینیم که هر نعل

سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك نوشته شود در رق پستر مهر کرده شود طابع
پس شکسته نشود آن مهر تا روز قیامت و اختلاف کرده اند در رفع و وقف وی نسائی گفته موقوف صحیح ست و گفت حازمی رفع وی ضعیف ست
زیرا که طبرانی در اوسط گفته که رفع نکرد آنرا از شعبه مگر یحیی بن کثیر ابو غسان و دارقطنی در علل ترجیح وقف کرده و بقیه کلام درین حدیث در تلخیص ست و جزری
در حصن حصین برمز ابن ماجه و ابن ابی شیبه و ابن السنی در شهادتین ثلاث مرات نیز ذکر کرده و محل این ذکر عقب وضوست و نووی گفته اصحاب ما میگویند عقیب
غسل هم مستحب ست و اینجا باب وضو منتهی شد و ذکر نکرد مصنف از اذکار درین باب مگر حدیث تسمیه در اول وضو و این ذکر در آخر وی و اما حدیث ذکر بعد از غسل
هر عضو پس ذکر نکرد آنرا بسبب اتفاق اهل حدیث بر ضعف آن نووی گفته ادعیه که در اثنای وضوست لا اصل لها ست و ذکر نکرده اند آنرا متقدمین و ابن الصلاح گفت
لم یصح فیه حدیث و در سبل گفته حسن ختم مصنف باین دعا که نزد تمام وضو گفته میشود غیر مخفی ست و تعقیب وضو بمسح علی الخفین برای آنست که از احکام وضوست پس گفت

باب المسح على الخفين

باب در بیان ادله شرعیه مسح بر موزها و ملحق ست بدان نعل چرمین که بپوشد بعبیْن را عن المغیرة بن شعبة قال گفت مغیره
كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم بودم همراه آنحضرت یعنی در سفر کما صرح به البخاری و نزد مالک و ابو داود و تعیین سفر آمده یعنی
غزوه تبوک که آخرین غزوات آنحضرت ست و تعیین نماز که آن نماز صبح ست پس برامد آنحضرت بصحرا برای قضای حاجت النسائی پس بردا شتم
با آنحضرت آب را در ظرفی که آنرا اداوه گویند پیش از نماز بامداد پس هرگاه که برگشت آنحضرت از جانب صحرا آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک از اداوه
پس شست هر دو دست و روی خود و بر بدن وی جبه بود از پشم خواست که برهنه سازد هر دو دست پس تنگ آمد آستین جبه پس بیرون آورد هر دو
دست خود از زیر جبه و انداخت جبه بر هر دو دوش مبارک خود و شست هر دو ذراع خود و مسح کرد موی پیشانی خود را و بر عمامه فتوضأ پس
شروع کرد وضو کما تقدم و صرحت به الاحادیث چه در لفظ تمضمض و استنشق ثلث مرات آمده و در لفظی مسح براسه پس مراد بقوله فتوضأ اخذ فیه یا شد
نه آنکه استکمال وضو کرد چنانکه ظاهر لفظ ست فاهویت لانزع خفیه پس دست برآوردم و خواستم تا بکشم موزهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
قال دعهما فاني ادخلتهما طاهرتين فرمود بگذار و مکش موزها را زیرا که در آوردم پایها را در حالیکه پاک اند یعنی پوشیدم آنها را بر طهارت
در صفی گفته ظاهر از لفظ طاهرتین آنست که طهر شرعی که کمال وضوست اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضوی تمام پوشیده باشند
و جمعی گفته اند که اگر یک پای را در وضو شست و موزه پوشید بعد از آن پای دیگر شست و موزهٔ دیگر پوشید مسح صحیح ست این هم محتمل ست والله اعلم
فمسح عليهما پس مسح کرد بر هر دو موزه بعد از آن سوار شد و سوار شدم من پس منتهی شدیم و رسیدیم بقوم و حال آنکه ایشان استاده بودند
بنماز و میگذارد نماز بقوم عبد الرحمن بن عوف و گذارده بود یک رکعت پس هرگاه که آگاه شد بآنحضرت و دید که حضرت حاضر اند پس شروع گرفت پس
اشاره کرد رسول خدا او یافت یک رکعت را با وی پس هرگاه سلام کرد برخاست آنحضرت و برخاستم من با آنحضرت و گذاردیم رکعتی که سابق شده بود ما را
و نگذارده بودیم با قوم رواه مسلم متفق علیه و لفظ بخاری راست بزار گفته این حدیث مروی ست از مغیره بشصت طریق و ابن منده منجمله آن
چهل و پنج طریق ذکر کرده و حدیث دلیل ست بر جواز مسح بر خفین در سفر زیرا که این حدیث ظاهر در آن ست کما عرفت و اما حضر پس کلام در آن در حدیث
سوم که می آید خواهد آمد و علما اختلاف کرده اند در جواز آن پس اکثر بر جواز می اند در سفر باین حدیث و در حضر باحادیث دیگر احمد بن حنبل گفته
وارد ست در آن چهل حدیث مرفوع از صحابه و ابن ابی حاتم گفته در وی از چهل و یک صحابی روایت ست و حافظ ابن عبد البر در استذکار گفته روایت
کرده اند از آنحضرت مسح را بر خفین قریب چهل صحابی و ابن منذر از حسن بصری نقل کرده که گفت حدیث کرده اند ما را هفتاد کس از اصحاب رسول خدا که مسح

امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر سفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر ست چنانکه صحب جمع صاحب وتجر جمع تاجر ورکب جمع راکب
ان لا ننزع خفافنا بلسر خا اینکه نکشیم ما موزهای خود را از پایها ثلثة ایام ولیالیهن سه روز وشبهای آنها الا من جنابة مگر از غسل
جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست وموزهارا باید کشید ولکن من غائط وبول ونوم ومگر در وضو کردن از غائط وبول ونوم
که درین چیزها نمی باید کشید وهم بران مسح باید کرد ودرین عبارت بحسب قاعدهٔ عربیت کلامی هست که در شروح مبسوطه مذکورست اخرجه النسائی
والترمذی واللفظ له وابن خزیمة وصححاه ورواه الشافعی واحمد وابن ماجة وابن حبان والبیهقی والدارقطنی ترمذی از بخاری
نقل کرده که این حدیث حسن ست بلکه بخاری گفته نیست در توقیت چیزی صحیح تر از حدیث صفوان بن عسال مرادی وصححه الترمذی والخطابی وحدیث
دلیل ست بر توقیت اباحت مسح بر خفین برای مسافر سه شبانه روز ودر وی دلالت ست بر اختصاص وی بوضو نه غسل وهو مجمع علی ذلک وظاهر
قولش که امر میکرد ما را وجوب ست لیکن اجماع آنرا از ظاهر صرف کرده بر اباحت یا ندب فرود آورده وعلما اختلاف کرده اند در انکه افضل چیست
مسح بر خفین یا خلع هر دو وغسل قدمین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این ست که مسح افضل ست ونووی گفته
اصحاب ما تصریح کرده اند باینکه غسل افضل ست بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از سنت ترک ندهند چنانکه در تفضیل قصر بر اتمام گفته اند واین حدیث
دلیل مالک ست چه مشهور آنست که نزد وی مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را وامام محمد در موطا گفته مالک گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود حال آنکه
اکثر احادیث وآثار مرویهٔ مالک در مقیم ست وشیخ ابن حجر گفته روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا وبعض گویند توقف مالک در مسح حال اقامت
در خاصهٔ نفس خودش بود اما فتوای او بر جوازست ومثله روی عن ابی ایوب الانصاری گویم کتب فقه مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر وحضر ودر سفر السعادة
گفته در اخبار صحیحه ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر وحضر مسح بر موزه کشیدی ومدت حضر یک شبانروز فرمود ومدت سفر سه شبانروز انتهی

وعن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ورضی الله عنه قال جعل النبی صلی الله علیه وسلم ثلثة ایام ولیالیهن للمسافر
ویوما ولیلة للمقیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گردانید رسول خدا مدت مسح بر موزه سه روز وشبهای آنها برای مسافر ویک روز
ویک شب برای مقیم وقوله یعنی الخ مدرج ست از کلام علی یا غیر وی از رواة وحدیث دلیل ست بر توقیت مسح بر خفین برای مسافر کما سلف
وبر مشروعیت مسح برای مقیم نیز وبر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز وشب وزیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق ست برخصت
از مقیم بنا بر مشقت سفر ودرین حدیث حجت ظاهرست برای مذهب جمهور وهمین ست مذهب ابو حنیفه وشافعی واحمد وجماهیر علما از صحابه وتابعین
ومن بعدهم ومالک گفته مسح کند وتوقیت نیست واین قول قدیم شافعی ست وحجت ایشان حدیث ابی عماره ست که بیاید وهو ضعیف بالاتفاق
اخرجه مسلم وابوداؤد والترمذی وابن حبان من حدیث شریح بن هانی ولفظ وی این ست گفت آمدم عایشه را سوال کننده از مسح بر
خفین پس گفت بر تو باد بعلی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه بپرس مروی ست این حدیث از هیزده صحابی که مذکور اند در جمع الجوامع سیوطی
واحمد از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده که امر کرد آنحضرت بمسح بر خفین در غزوهٔ تبوک سه شبانه روز مسافر را ویک شبانروز مقیم را وگفت احمد
که این اجود احادیث مسح علی الخفین ست زیرا که در غزوهٔ تبوک ست وآن آخر غزوه هست که غزا کرد رسول خدا وآخر فعل اوست وعن ثوبان
بفتح مثلثه تثنیه ثوب کنیت او ابو عبد الله یا ابو عبد الرحمن ست ابن عبد البر گفته اول اصح ست ابن بجدد بضم موحده وسکون جیم وضم دال مهمله اولی
وقیل ابن جحدر بفتح جیم وسکون حای مهمله ودر آخر را از اهل سراة ست که موضعی ست میان مکه ومدینه وقیل من حمیر در بند افتاده بود آنحضرت او را
خریده آزاد کرد وهمواره ملازم آنجناب بود در سفر وحضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نزول آورد بشام پس تر رفت بسوی حمص ودرانجا

ستر نميين طاقت مشى بسنت كرده دشتى كرده كه اہل بدو مى روند كجا بس قدر يكه اہل رفاہيت از ان منفك نيستند اخذ كرده ايم پس اين حد مترتب باشد وخفى كه از نمدساز ند و اسفل او را بچرم كشيف گرفته باشند حكم خف دارد **وقال لا ربعة** والبو داود و ترمذى و ابن ماجه راست از مغيره ورواه احمد والبيهقى والدارقطنى وابن الجارود ايضا **الا النسائي** مگر نسائى كه وى روايت اين حديث نكرده باين لفظ **ان النبي صلى الله عليه وسلم** مسح **اعلى الخفين واسفله** بدرستيكه رسول خدا مسح كرد بالاى هر دو موزه كه بر پشت قدم ست و پايان آنرا كه جانب پايان قدم ست وگفت ترمذى كه اين حديث باين لفظ معلول ست و در روى اسباب وعلتهاست كه قدح ميكند در صحت وى و پرسيدم ابازرعه و محمد يعنى بخارى را ازين حديث كه آيا صحت دارد گفتند اين هر دو كه صحيح نيست **وهكذا ضعفه ابو داود وفي اسناده ضعف** و در سندش ضعفى هست بر دو وجه يكى آنكه اتصال وى ثابت نشده ديگر آنكه مروى ست از طريق ثور بن يزيد از رجا بن حيوه كاتب مغيره از مغيره و ثور از رجا سماع ندارد و نيز در اكثر طرق بى ذكر اعلى و اسفل آمده و در لفظى على ظاهرهما وارد شده و اين موجب اضطراب ست وتفصيل ضعف در تلخيص بايد جست و در مصفى گفته كفايت ميكند مسماى مسح بر اعلاى خف قليل باشد يا كثير بقياس آنچه در مسح راس گفتيم اما قيد اعلى پس ماخوذ ست از اتفاق مسلمين بر صحت اقتصار مسح بر اعلى دون الاسفل انتهى **وعن علي بن ابي طالب رضي الله عنه** و كرم الله وجهه **لو كان الدين بالرأي** اگر مى بود كار و بار دين براى و حكم عقل و قياس و ملاحظه معانى **لكان اسفل الخف اولى بالمسح من اعلاه** هر آينه مى بود پايان موزه بهتر و سزاوارتر از مسح كردن بالاى آن زيرا كه جانب پايان محل تنجس و تلوث ست پس تطهير و تنظيف آن اولى و انسب باشد **وقد رأيت** و بتحقيق ديدم **رسول الله صلى الله عليه وسلم** را **يمسح على ظاهر خفيه** كه مسح ميكرد بر ظاهر يعنى بر بالاى هر دو موزه خود و همچنين در موطا از عروه آمده و از ابن شهاب آورده كه در آورد يكى از دو دست زير خف و يكى را بالاى خف بعد از ان كشيد هر دو دست رواه مالك و در مصفى گفته در صفت مسح دو روايت مختلف آمده و همه جائز ست و واسع و حديث مرتضى ترجيح ميدهد قول عروه را پس اختيار ما همان ست **اخرجه ابو داود** و مصنف در تلخيص گفته اسناده صحيح **باسناد حسن** و روى الدارمى بمعناه و درين حديث محل مسح خفين را ظاهر كرده اند كه آن ظاهر هر دو ست لا غير و علما را در ان دو قول ست يكى موافق حديث مغيره كه مسح كرد آنحضرت بر هر دو خف خود و نهاد دست راست بر موزه راست و دست چپ بر موزه چپ پس تر مسح كرد اعلاى هر دو را يك مسحه گويا من مى بينم انگشتان او را بر هر دو موزه رواه البيهقى وهو منقطع و باين صفت رفته است شافعى و گفته كه هر دو دست در آب فرو برد بعده باطن كف يسرى زير عقب خف نهد و كف يمنى بر اطراف اصابع نهاده يمين را بسوى ساق و يسرى را بسوى اطراف اصابع بكشد دوم آنكه مسح بالاى خف كند نه زيرى و اين موافق حديث باب ست و گفته اند كه قدر كافى مسح سه انگشت ست بسه انگشت و گفته اند سه اگرچه بيك اصبع باشد و گفته اند كافى نيست مگر مسح اكثر اما حديث على و مغيره هر دو از ان ساكت ست آرى از على اين قدر آمده كه ديدم آنحضرت را مى كشيد بر ظاهر خف خطوط باصابع نووى گفت اين حديث ضعيف ست و در روايتى از جابر آمده كه گفت ديد آنحضرت بعض آن كسان را كه آموخته بود بايشان مسح كه مسح كرد بدست خود از مقدم خفين تا اصل ساق يكبار و تفريج كرد ميان انگشتان خود مصنف گفته اسناده ضعيف جدا و ازينجا معلوم شد كه حديثى معتمد عليه در كيفيت و كميت مسح وارد نشده جز حديث باب كه در بيان محل مسح ست و ظاهر اينست كه چون مكلف بكند آنچه آنرا مسح بر خف نامند لغة كافى شود و او را نيز از حديث باب مستفاد شده كه حكم عقل واتباع او در برابر حكم شرع و قياس مقابله نص باطل ست والله اعلم **وعن صفوان** بفتح صاد مهمله و سكون فا **بن عسال** بفتح عين مهمله و سين مهمله مشدده صحابى ست ساكن كوفه و حديث او در ايشان ست و دوازده غزوه همراه آنحضرت كرده گويند ابن مسعود از وى روايت دارد **قال** گفت **كان النبي** بود آنحضرت **صلى الله عليه وسلم يامرنا اذا كنا سفرا**

ودر سند این حدیث وی اضطراب ست انه قال یا رسول الله امسح علی الخفین قال نعم وی گفت ای رسول خدا آیا مسح کنم بر هردو موزه فرمود آری قال یوما قال نعم گفت یکروز گفت آری قال ویومین قال نعم گفت دو روز فرمود آری قال وثلثة ایام قال نعم گفت وسه روز فرمود آری وما شئت وتا زمانیکه خواهی ودرینجا دلیل ست بر عدم توقیت مسح در حضر وسفر واین مروی ست از مالک وقول قدیم شافعی ست ولیکن این حدیث مقاوم مفاهیم حدیث دیگر که گذشت نیست ونه مدانی آنها واگر ثابت شود اطلاق وی مقید باشد بآن احادیث کذا فی السبل ودر مصفی گفته امام مالک توقیت ذکر نکرد زیراکه مذهب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت وتقدیر نیست بلکه او امید که مسح موزه کند تا وقتیکه غسل لازم نشد وتعقب کرده اند حفاظ حدیث وفقهاء امصار بحدیث علی رضی الله عنه وجواب داده اند از جانب مالک که خزیمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است ودر آخر گفته لو استزدناه لزادنا ورد کرد بغوی این جواب را که قول خزیمه ظنی ست از وی پس جائز نیست ترک یقین یعنی حدیث صریح باین ظن مترجم گوید محمل کلام خزیمه اینست که توقیت بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب واختیار افضل امر بود وحال دلالت میکرد که اگر کسی از انحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده طلب می نمود البته بزیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام انحضرت بر ندب وزیادت فهم ست بنسبت سائر رواة وبا سائر روایات مخالفت ندارد پس ممکن که تقدیر یک شبانه روز در حق مقیم وسه شبانه روز در حق مسافر سنت مؤکد باشد ونظیر آن تقدیر نماز عصر ست بمثلین وتقدیر نماز عشا ست بثلث شب وتقدیر صدقة الفطر ست پیش از نماز عید متعمدا در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد وجمهور که بتوقیت رفته اند مختلف اند در ابتدای مدت ثوری وابو حنیفه وشافعی گفته اند ابتدای مدت از اول حدثی ست که بعد لبس خفین حادث شود واحمد واسحق گفته اند که ابتدای مدت از اول مسح ست وهر دو محتمل ست والله اعلم انتهی اخرجه ابو داؤد وابن ماجة والدارقطنی والحاکم فی المستدرک وتضعیف کرد او را بخاری وگفت لایصح وقال وگفت ابو داؤد اختلاف کرده اند در اسناد وی ولیس بالقوی ونیست سند وی قوی وگفت ابو زرعه دمشقی نقلا عن احمد رجال وی شناخته نمی شوند وگفت ابو الفتح ازدی این حدیثی ست که قائم نیست سند وی وگفت ابن حبان اعتماد نمی کنم بر اسناد وی وگفت دارقطنی لایثبت واختلاف کرده اند درین حدیث بر یحیی بن ایوب اختلاف بسیار وگفت ابن عبد البر ثابت نیست ونیست او را اسناد قائم ومبالغه کرد ابن الجوزی وذکر کرد آن را در موضوعات

باب نواقض الوضوء

در بیان شکننده های وضو جمع ناقض ست ونقض در اصل حل مبرم ست پستر مستعمل شد در ابطال وضو زیراکه شارع اجزاء آن تبطل معین کرد پستر حقیقت عرفیه گردید وناقض وضو ناقض تیمم ست زیراکه تیمم بدل وضوست در حجة الله البالغه گفته ناقض وضو بر سه گونه است یکی آنکه اجماع کرده اند بران جمهور صحابه وتابعین ومطابق شد بران روایت وعمل شائع وآن بول وغائط ومذی ونوم ثقیل ومانی معناها ست دوم آنکه سلف از صحابه وتابعین اختلاف کرده اند دران وروایت متعارض آمده از انحضرت همچو مس ذکر سوم آنکه دران باب در لفظ حدیث شبهه یافته شد وفقهای صحابه وتابعین اجماع کردند بر ترک آن همچو وضو از مامسته النار انتهی عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم علی عهده ینتظرون العشاء حتی تخفق رؤسهم ثم یصلون ولا یتوضئون گفت انس بودند یاران رسول خدا در عهد وی صلی الله علیه وسلم انتظار میکردند نماز عشا را تا انحضرت برآید ودر پس او نماز گذارند تا آنکه مائل می شد سرهای ایشان وفرو می افتادند از غلبه خواب بر سینه های ایشان پستر نماز می گذاردند ووضوی جدید نمیکردند ودر مصفی زیر این حدیث گفته چون علت نقض نوم زوال عقل ست بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغما

ومُرد آنجا در سنه اربع وخمسین روی عنه خلق کثیر رضي الله عنه قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم سرية فامرهم ان يمسحوا على العصائب

گفت ثوبان فرستاد رسول خدا لشکری پس حکم کرد ایشان را که مسح کنند بر عصائب یعنی العمائم دستارها والتساخين بفتح مثناة جمع تسخان در قاموس

گفته تساخين بمعنی مراجل خفاف ست وتفسیر کرد آنرا راوی بقول خود یعنی الخفاف موزها جمع خف وظاهر اینست که قول وی یعنی العمائم ویعنی الخفاف

مدرج ست از قول راوی وحدیث ظاهرست در جواز مسح بر عمائم همچو مسح بر خفین در سبل گفته واما اینکه در وی طهارت راس وتوقیت شرط ست یا نه پس نیافتیم

در وی کلامی برای علما پستر در حواشی قاضی عبد الرحمن بر بلوغ المرام دیدیم که در جواز مسح بر عمائم شرط ست که مسح عمامه بعد طهارت کامل بسته باشد چنانکه در مسح بر خف میکنند

وگفت رفته اند بسوی مسح بر عمائم بعض علما ولیکن دلیل این دعوی ذکر نکرده وظاهر وی اینست که نیست شرط در مسح بران عذر بلکه کافی ست مسح آن هر دو اگرچه

آب مس راس نکرده باشد اصلا حافظ ابن القیم گفته که مسح کرد آنحضرت بر عمامه تنها و بر ناصیه وکامل کرد آنرا بر عمامه وگفته اند که نمی باشد مگر بعذر زیراکه در حدیث

دارقطنی باین لفظ آمده که فرستاد آنحضرت لشکری ورسید ایشان را برد پس هرگاه قدوم آوردند بر رسول خدا امر کرد ایشان را باینکه مسح کنند بر عصائب

وتساخین واین محمول ست بر عذر ودرین حمل بُعدی هست اگرچه در شرح میل بآن کرده زیراکه ثابت ست مسح بر خفین وعمامه بغیر عذر وعن عمر

رضي الله عنه موقوفا وانس رضي الله عنه مرفوعا اذا توضأ احدكم ولبس خفيه فليمسح عليهما چون وضو کند یکی

از شما وپوشد هر دو موزه خود را پس باید که مسح کند بران هر دو وتقیید لبس ومسح بعد وضو دلیل ست برانکه مراد بطاهرتین در حدیث مغیره ومانی معناه

طهارت محققه ست از حدث اصغر وليصل فيهما ونماز گذارد دران هر دو ولا يخلعهما ان شاء وبیرون نیندازد آن هر دو را اگر خواهد

وقید مشیت برای دفع وجوب وتحریم ست که ظاهر امر ونهی ست الا من جنابة مگر از جنابت واین حدیث مفید شرطیت طهارت واطلاق آن

از توقیت ست پس مقید باشد بآن کما یفیده حدیث صفوان وعلی اخرجه الدارقطني والحاكم وصححه نزد امام احمد مسح افضل ست از

غسل ودر روایتی هر دو برابر ازجهت ورود حدیث بهر دو ونزد شافعی غسل افضل اگر عادت آن نکند ودر سفر السعادت گفته مر آنحضرت را تکلف نبود

در هیچ جانبی در مسح ونه در غسل اگر موزه پوشیده بودی نکشیدی تا پای شوید واگر پایها برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند وعلما را اختلافست

دران واحسن اقوال همان ست که موافق سنت باشد انتهی وعن ابي بكرة بفتح موحده وسکون کاف نام او نفیع بضم نون وفتح فا وعین

مهمله ودر آخر ابن مسروح وقیل بن الحارث ست میگفت که من مولای رسول خدایم واز انتساب ابا میکرد ودر وقت محاصره کردن آنحضرت طائف را

در جماعت غلمان از حصن فرود آمد ومسلمان شد وآزاد گردید وبود از فضلای صحابه کنیت بروی غلبه کرد ابن عبد البر گفته در عبادت مثل قصل بود

مُرد در بصره سنه احدی او اثنتین وخمسین واولاد وی در بصره اشراف بودند بعلم وولایات وله عقب کثیر وروی عنه خلق کثیر عن النبي

صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام ولياليهن رخصت کرد برای مسافر سه شبانه روز یعنی در مسح بر خفین وللمقيم

يوما وليلة اذا تطهر وبرای مقیم یک شبانه روز وقتی که طهارت کرد از حدث اصغر یعنی هر یکی از مقیم ومسافر فلبس خفيه پس پوشید هر دو موزه

خود را مراد بفا تعقیب نیست بلکه مجرد عطف ست زیراکه معلوم ست که آن در مسح شرط نیست ان يمسح عليهما اینکه مسح کند بران در وضوئی

که بعد ازین خواهد کرد واین حدیث نیز مثل حدیث علی مفید مقدار مدت مسح ست برای مسافر ومقیم ومثل حدیث عمر وانس ست در شرطیت طهارت

ودر وی ابانت ست باینکه مسح رخصت ست زیراکه صحابی آنرا رخصت نام کرده اخرجه الدارقطني وصححه ابن خزيمة واللفظ له

وابن حبان وابن الجارود والشافعي وصححه وابن ابي شيبة والبيهقي والترمذي في العلل المفرد وصححه الخطابي ورواه الاثرم في سننه وعن ابي

بضم همزه وتشدید تحتانی بن عمارة بکسر عین مهمله على الاصح وهو المشهور وقیل بالضم مصنف در تقریب گفته مدنی ست ساکن شد مصر را واو را صحبت ست

رواه البيهقي وغيره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیده اند حال آنکه وی نائم ست و سجود نیست مگر بطهارت و جوابش
نست که ساجد نامیدن او باعتبار اول امر اوست و باعتبار هیئت ششم آنکه ناقض ست مگر نوم راکع و ساجد بحدیث مذکور و اگرچه خاص ست بسجود
ما قیاس کردیم بروی رکوع را نیز و این مروی ست از احمد هفتم آنکه ناقض وضو نیست و نماز بر هر حال که باشد و نمی شکند خارج نماز نیز و این قول
ضعیف ست مر شافعی را و دلیلش حدیث مذکور ست هشتم آنکه نوم کثیر ناقض ست علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذهب زهری و ربیعه
و اوزاعی و مالک و احمد ست در یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنهٔ نقض ست پس کثیر مظنهٔ اوست بخلاف قلیل و حدیث
انس را حمل کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر نکرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا داخل ست زیر اقوال یا نه این ست اقوال علما
در نوم که مختلف شد انظار ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکوره و درین باب احادیث دیگر ست که خالی از قدح نیست و لهذا از ذکر آن اعراض
کردیم و اقرب قول آنست که نوم ناقض ست بحدیث صفوان و شناخته که ابن خزیمه و ترمذی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث
وی مطلق ست و دلالت اقتران ضعیف پس نتوان گفت که مقرون ست ببول و غائط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد
مطلق نبود بلکه مقید باشد و در حدیث انس آمده که صحابه وضو نمیکردند باوجود غطیط و وضع جنوب و بیدار کرده میشدند پس اصل در ان جلالت قدر ایشان ست
و ایشان جاهل نبودند از نواقض وضو خصوصاً انس از ایشان مطلقا حکایت کرده و معلوم ست که در ایشان علما بودند عارف با مور دین خصوصاً نماز
که اعظم ارکان اسلام ست خصوصاً کسانیکه انتظار نماز میکردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون حال ایشان این باشد
پس مقید خواهد شد حدیث مطلق صفوان بنوم مستغرق که باقی نماند با آن ادراک و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده ست آنرا انس از غطیط و وضع
جنوب و ایقاظ بعدم استغراق زیرا که در مبادی نوم قبل از استغراق هم گاهی غطیط میکنند و وضع جنب مستلزم استغراق نیست زیرا که آنحضرت
بعد دو رکعت فجر بر پهلو می غلطید و می خفت و بعد وضع جنب برای نماز صبح بر میخاست اگرچه گفته اند که این از خصائص آنحضرت ست که نوم شریف
وی ناقض وضو نیست با آنکه عدم نوم بوضع جنب معلوم ست و ایقاظ هم گاهی در مبادی نوم می باشد تا متنبه شود و مستغرق نوم نگردد و ملحق ست
بنوم اغما و جنون و سکر بهر سکر که باشد بجامع زوال عقل و در شرح مغری ذکر کرده اند که اتفاق کرده که این چیزها ناقض وضوست پس اگر صحیح شود
دلیلش اجماع خواهد بود و **عن عايشة رضي الله عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش** گفت آمد فاطمه دختر ابی حبیش
بضم حای مهمله و فتح موحده و سکون تحتیه و شین معجمه یکی از صحابیات ست قرشیه اسدیه زوجهٔ عبدالله بن جحش **الى النبي** بسوی رسول خدا
صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله و گفت ای رسول خدا **انى امرأة استحاض فلا اطهر** بدرستیکه من زنی هستم
که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمی شوم و استحاضه روان شدن خون ست از فرج زن در غیر وقت آمدن وی **افادع الصلوة**
آیا پس بمانم نماز را قیاس بحیض کردیعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن درست نیست در استحاضه نیز درست نباشد **فقال لا** فرمود
بمان نماز را **انما ذلك** بکسر کاف زیرا که خطاب بمونث ست **عرق** بکسر عین و سکون راء نیست آن خون استحاضه بگر رگی از رگها و در فتح الباری
گفته این رگ را عاذل نامند بعین مهمله و ذال معجمه و یقال عاذر براء بدل لام کما فی القاموس **وليس بحيض** و نیست حیض که از رحم می آید و در حیض
در هر ماه چند روز خون البته میرود و از جهت دفع حرج و مشقت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز حرج صریح بود نه در قضای روزه
قضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعده حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود **فاذا اقبلت حيضتك** بفتح حا و جائز ست کسرهٔ وی
و مراد با قبال ابتدای دم حیض ست یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر از معتاده است همان ایام عادة خواهد بود و اگر مبتدا است

وسکر نیز ناقض شد و تنقیح مسئله آنست که زوال عقل ناقض وضوست و تنقیح نوم قاعد نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه
هزیل باشد و درمیان مقعد و زمین فرجی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجع آنست که تمکین مقعد نباشد هر حالتیکه بود و ذکر اضطجاع تنبیه ست
و تصویر استرخای اعضا و نزدیک ابوحنیفه راکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد و متکی که بزوال تکیه بیفتد حکم مضطجع دارد و جمعی تنقیح آن خواب گران
و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی می نماید زیراکه حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله صریح ست در علیت استرخا و چون اتم و اشهر در هیئت نوم
استرخا اضطجاع و استلقاست آنرا بروی کار آورده اند و حصر را بآن متوجه ساخته انتهی اخرجه ابو داؤد و صححه الدارقطني واصله في
مسلم و روایت کرد آنرا ترمذی و در روی این ست ینتظرون للصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در وی ست حتی انی لاسمع
لاحدهم غطیطا ثم یقومون فیصلون ولا یتوضؤون یعنی تا آنکه می شنیدم برای یکی از انها آواز خفتن پستر برمیخاستند و نماز میگذاردند و وضو نمیکردند
جماعتی از علما این را حمل بر نوم جالس کرده اند و این تاویل مدفوع ست باینکه در روایتی از انس باین لفظ آمده یضعون جنوبهم می نهادند پهلوهای
خود را و اما یحیی القطان ابن دقیق العید گفته محمول ست بر نوم خفیف ورد کرده اند باینکه ذکر غطیط و ایقاظ مناسب آن نیست زیراکه این
هر دو جز در نوم مستغرق نمی باشند و بالجمله احادیث مشتمل اند بر خفق راس و بر غطیط و بر ایقاظ و بر وضع جنوب و در همه اینست که وضو نمیکردند از انها
و ازینجا اختلاف کردند علما دران بر هشت قول اول آنکه نوم ناقض وضوست مطلقا بر هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
بن عسال که گذشت در مسح و در وی ست من بول و غائط و نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت همچو غائط و بول و حدیث انس
بهر عبارت که مروی باشد در وی ذکر اقرار آنحضرت ایشان را بران نیست و نه ذکر نوم بر انها و این فعل صحابی بدری ست بهر قسم که واقع شد
و حجت نیست مگر در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این مذهب حسن بصری و مزنی و ابی عبید قاسم بن سلام و اسحق
و قول غریب شافعی ست و ابن منذر گفته باین قائلم من و گفت مرویست معنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره دوم آنکه ناقض وضو نیست
مطلقا بدلیل حدیث انس و حکایت نوم صحابه برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بران مقرر نمی داشت و وحی کرده میشد بسوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم درین باب چنانکه وحی آمد در شان نجاست نعل پس نماز من بعده بالاولی صحیح باشد ولیکن حدیث صفوان بن عسال بر ایشان
وارد ست و این مذهب ابی موسی اشعری و سعید بن المسیب و ابی مجلز و حمید اعرج ست سوم آنکه خواب ناقض ست تمام وی و معاف دو خفقه است
اگرچه متوالی باشند یا خفقات متفرقات و خفق بمعنی میلان راس ست از نعاس و حد وی آنست که چندان فرو نرود که صاحب خفقه بیدار گردد
و هر که سر وی میل نکرد او را بقدر خفقه معاف ست و آن میل راس ست فقط تا آنکه ذقن بسینه رسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب حدیث
انس را حمل بر نعاس میکنند که از ان تمییز زائل نمی شود چهارم آنکه نوم بنفسه ناقض نیست بلکه مظنه نقض ست لا غیر پس چون خفت نشسته
بتمکن مقعد از ارض وضو نشکست ورنه بشکست و این مذهب شافعی ست و دلیل وی حدیث علی ست العین وکاء السه فمن نام فلیتوضأ و حسنه
الترمذی ولیکن در روی بقیة بن الولید ست و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تمکین مقعد کرده اند جمعا بین الاحادیث و حدیث صفوان مقید ست
بهمین حدیث علی و معنی حدیث علی این ست که نوم مظنه خروج چیزی ست بغیر شعور مثل ریح و جز آن پس چون نوم کند غیر متمکن ظن خروج ریح غالب شود
و این غالب را همچو محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض ست مگر نه بنفسه پنجم آنکه چون بخفتد بر هیئتی از هیئات مصلی چون راکع و ساجد و قائم
پس این ناقض وضو نیست برابرست که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطجع یا بر قفا بشکند و این مذهب ابوحنیفه و داؤد و قول غریب
شافعی ست و دلیل ایشان این حدیث ست که اذا نام العبد في سجوده باهی الله به الملائكة یقول عبدی روحه عندی و جسده ساجد بین یدی

خواه گوئیم تنقیح أو جاءَ أحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الغائط خروج من السبیلین ست معتاد باشد یا غیر معتاد یا گوئیم مخصوص ست بمعتاد ودرین صورت مذی ودم استحاضه از دلیل مستانف ثابت میشود وسابقا اشاره کرده شد که تنقیح علل عمر بار قدم ست که در نظر رائی داخل میشود انتهی متفق علیه واللفظ للبخاري وللبخاري اغسل ذكرك وتوضأ وبخاری راست باین لفظ که بشوی ذکر خود را ووضو کن واین ظاهر ست در غسل تمام ذکر وهمین ست محکی از مالک واز احمد در روایتی عملا بلفظ الحدیث ومؤید اوست روایت ابوداود یغسل ذکره وأنثییه ویتوضأ ودر روایتی فتغسل من ذلك فرجك وأنثييك وتوضأ للصلوة وجمهور وشافعی گویند واجب غسل محل خروج ست نه تمام ذکر ولفظ ذکر از قبیل اطلاق اسم کل ست بر بعض وقرینه بران قواعد شرعیه ست وزیادت ابوداود مطعون فیه ست زیرا که از طریق عروه از علی آمده است وعروه را سماعت از علی نیست ولیکن ابوعوانه آنرا از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده ودران طعن نیست مصنف در تلخیص گفته واسناده لا مطعن فیه وچون این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود واوضحه صاحب السبل فی حواشی ضوء النهار خطابی گفته امر بغسل انثیین برای استظهار زیادت تطهیر ست چه مذی وقت انتشار بانثیین هم میرسد در مصفی گفته غسل ذکر بطریق وجوب ست پس استنجا بحجر در مذی مشروع نباشد یا بطریق استحباب ست یا خارج بر حسب عادت بلاد واقوی نزدیک فقیر اول ست واقتصار بر حجر در معتاد آمده پس تنقیح آن بر وجهی که شامل مذی ودم استحاضه باشد دل ازان در قلق ست انتهی ولمسلم توضأ وانضح فرجك ومسلم راست باین لفظ وضو کن وبپاش آب فرج خود را در مصفی گفته مراد از نضح اینجا غسل ست بدلیل روایت دیگر یغسل ذکره واز فرج قدری که مذی بدان رسیده باشد واین ظاهر ست پس اگر غیر فرج آلوده شود آن را نیز می باید شست واگر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست انتهی ودرین حدیث دلیل ست بر نجاست مذی وهمین ست حکم ودی ومنی که بی شهوت وجهیدن بیرون آید که دران نیز وضو ست نه غسل در مصفی گفت تمییز در میان منی ومذی وودی ضروری ست پس صفات ممیزه هر یکی بیان کرده اند بحسب استقرا پس شناخته میشود منی بجهیدن یا لذت یافتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد وبوی بیاض بیضه اگر خشک باشد ودر مذی لذت ودفق وفتور عضو نیست ورقیق تر ست از منی وبوی عجین یافته نمی شود وودی قطره ایست از بول انتهی وآبی ست غلیظ که بیرون می آید بعد از بول وجمهور علما بعد از خروج ودی یقینا رخصت ترک وضو نداده اند بلکه تمسک کرده اند بآنکه وضو منتقض می شود از بول وودی نیز قطره ایست ازان وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قبل بعض نسائه بدرستیکه آنحضرت بوسه کرد بعضی از زنان خود را واین کنایت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی ثم خرج الى الصلوة ولم يتوضأ پس برآمد بسوی نماز ووضو نکرد واین مسئله مختلف فیه ست میان حنفیه وائمه دیگر که آیا زن را بدست سودن ناقض وضو ست یا نه ائمه ثلثه گویند ناقض ست بشهوت باشد یا بی شهوت اجنبی باشد یا نه ونزد شافعی مس امرأة اجنبیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض ست ونزد حنفیه ناقض نیست وتمسک ایشان بآیه کریمه ست أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ ونزد حنفیه مراد بلمس جماع ست ودلیل حنفیه حدیث عائشه ست که در صحیحین آمده که گفت در نماز شب که آنحضرت بر میخاست ومی بودم من در خواب ومی بود هر دو پای من در سجده گاه آنحضرت پس چون بسجده میرفت خله میکرد پایهای مرا ومیکشیدم من پایها را وچون بر میخاست دراز میکردم پایها را ولابد در خله کردن مساس واقع می شد پس مس کردن زن ناقض نباشد واین حدیث عائشه که مذکور شد از عروه از عائشه ست ولیکن شافعیه در حدیث سخن رانده اند وآنرا ترمذی گفت اسناد این حدیث که عروه از عائشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق حبیب بن ثابت ست از عروه وحبیب از عروه سماع ندارد واما سماع عروه از عائشه محقق ست چنانکه منظر در عبارت ترمذی ظاهر میگردد واین حدیث را ابراهیم از عائشه روایت کرده ودران غیر ترمذی طعن نموده وگفته صحیح ست

اکثر حیض ده روز ست در مذہب حنفیہ و نزد ایمۂ دیگر در مبدا عمل بتمیز کند اگر خون سیاه و غلیظ است حیض ست و اگر چنین نیست استحاضہ ست
و چون تمیز معتبر شد اعتبار حیض را ترجیح کردند و ظاہر این ست کہ زن مذکورہ معتادہ بود واللہ اعلم فدعی الصلوۃ پس بگذار و ترک ده نماز را
و این متضمن نہی حائض ست از نماز و نماز بروی حرام ست و نمازش فاسد و ہو اجماع و اذا ادبرت و چون بگذرد ایام حیض و برگردد خون او فاغسلی
عنك الدم پس بشوی از خود خون را یعنی غسل کن چنانکہ از اوارد دیگر مستفاد ست ثم صلی پس تر نماز بگذار و این حدیث دلیل ست بر وقوع
استحاضہ و برانکہ استحاضہ را حکمی ست خلاف حکم حیض و بیان کرد آنرا رسول خدا باکمل بیان چہ فتوی داد اور ا باینکہ ترک نکند نماز را با جریان دم
بلکہ نگران ماند وقت اقبال حیض را و ترک دہد نماز در ان ایام و چون بگذرد ایام حیض بشوید خون و در بعض طرق بخاری و اغتسلی آمده و در بعض
مثل روایت مصنف و در وی اقتصار ست بر غسل دم و حاصل آنست کہ در حدیث ہر دو امر واقع شده غسل دم و اغتسال بعض رُوات بران و بعض
برین اقتصار کردند پس تر امر کرد اورا آنحضرت بنماز متفق علیہ وللبخاری و مر بخاری راست از حدیث عائشہؓ این زیادت ثم توضئی
لکل صلوۃ پس تر وضو کن برای ہر نماز و اشار مسلم الی انہ حذفہا [illegible] و اشاره کرد مسلم بسوی آنکہ وی حذف کرد این زیادت را
دیده و دانستہ و لفظ وی در صحیح این ست وفی حدیث حماد حرف ترکنا ذکره بیہقی گفتہ آن قول وی ست توضئی و این زیادتی ست غیر محفوظ
و متفرد اند بدان بعض رُوات و مصنف در فتح الباری گفتہ این زیادت ثابت ست بطرقی کہ متیقن ست بآن قول مسلم انتہی و این حدیث مناسب
باب نیست آنچہ مناسب اوست زیادت مذکور ست فقط نہ اصل حدیث و لہذا مصنف آنرا در باب حیض اعاده کند و این زیادت حجت ست
برانکہ دم استحاضہ حدثی ست منجملہ احداث نواقض وضو و لہذا امر کرد شارع بوضو نزد ہر نماز و باین رفتہ اند جمہور و نزد حنفیہ چون وضو متعلق
بوقت ست برای وقت ہر نماز وضو کند و فریضۂ حاضره و نوافل ہرچہ خواہد بگذارد و دو فریضہ را جمع کند بر وجہ جواز نزد مجیز یا بعذر و گویند
کہ مضاف در حدیث مقدر ست یعنی لوقت کل صلوۃ و عبارت از قبیل حذف مجاز ست و لیکن برای تقدیر مضاف لابد ست از قرینۂ موجبۂ حذف
و مالکیہ گویند کہ وضو مستحب ست واجب نیست مگر بحدیث دیگر و تحقیقش در حدیث حمنہ بیاید وعن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ
قال کنت رجلا مذاء گفت بودم من مردی بسیار مذی کننده پس شرم کردم کہ پرسم رسول خدا را کما عند البخاری و در لفظی نزد وی
بسبب بودن دختر وی نزدم و در لفظی نزد مسلم بسبب بودن فاطمہ و نزد ابوداؤد و نسائی و ابن خزیمہ از علیؓ باین لفظ است بودم مردی
مذاء پس غسل کردن گرفتم از وی در زمستان تا آنکہ ترقید پشت من و مذاء بر وزن ضراب صیغۂ مبالغہ است از مذی و مذی بفتح میم و سکون ذال معجمہ
بر لغت اوضح واشہر و بکسر ذال معجمہ و تشدید یا نیز گفتہ اند آبی ست رقیق لزج کہ نزدیک شہوت بر می آید بملاعبت با زن یا تذکر جماع و در خروج آن
شہوت و دفق نمی باشد و بعد از ان در ذکر تکسر و فتور نمی شود و گاہی احساس بخروج آن نمی شود و نسبت برجال مذی در نساء بسیار مے باشد
فامرت المقداد پس فرمودم مقداد بن اسود را کہ از مخلصان درگاه بود و فضلا و نجبای صحابہ و قدیم الاسلام ست و نسبت او باسود بجہت آن ست
کہ حلیف یا ربیب او بود ورنہ در اصل مقداد بن عمرو ثعلبہ کندی ست و علی مرتضیؓ از وی روایت دارد و در فرمودن بمقداد کمال ادب و حیات
از حضرت علی کرم اللہ وجہہ و تنبیہ ست برانکہ داماد را حکایت شہوت و آنچہ بدان متعلق ست و ذکر مباشرت زنان با اصہار مناسب نیست و در بعض
روایات آمده کہ خود جناب امیر سائل بودند و در بعض آنکہ سائل عمار بود ان یسئل النبی اینکہ بپرسد از حکم آن آنحضرت را صلی اللہ علیہ و
فسالہ پس پرسید اورا فقال فیہ الوضوء پس فرمود در وی وضو ست یعنی ہر کہ مذی را بیند آلت را بشوید و وضو کند و این دلیل ست
برانکہ مذی ناقض وضو ست و لہذا این حدیث را مصنف درین باب آورده و در مصفی گفتہ حکم مذی عدم وجوب غسل ست باجماع و وجوب وضو بآن

وسفیان ثوری عدم نقض ست انتهى **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد
احدكم في بطنه شيئا فاشكل عليه چون یابد یکی از شما در شکم خود چیزی از پیچش باد و جنبش آن پس مشتبه شد بروی که اخرج
منه شيء ام لا آیا بیرون آمد از شکم چیزی از باد یا نه فلا يخرجن من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون دروی باشد
برای اعادهٔ وضو و این کنایت ست از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم ست واشارت ست که مومن باید که نماز وی و جای وی
در مسجد باشد حتى يسمع صوتا او يجد ريحا تا آنکه بشنود آوازی را یا بیابد بوئی را و آین باعتبار غالب ست ومقصود حصول یقین ست
بر آمدن بادی از شکم اگرچه آوازی نشنود و بوئی نیابد و آزینجا معلوم گردد که اگر یکی وضو دارد و در شکستن آن اشتباهی واقع شود وضوی
جدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک زائل نگردد و آین در اصل جواز ست و شک نیست که احتیاط در اعادهٔ وضو خواهد بود و این حدیث
شریف اصلی ست از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقه زیرا که دلالت کرد بر اینکه اصل در اشیا ابقای آنهاست بر اصول وی تا وقتی که
خلاف آن متیقن نگردد و حدیث عام ست از کسیکه در نماز ست یا بیرون وی وهو قول الجماهير و مالکیه را تفاصیل و فروق ست در داخل در نماز
وخارج از وی که منتقض نیست بر آن دلیل اخرجه مسلم وابو داود والترمذي و در روایتی باین لفظ ست نیست وضو مگر از صوت
یا ریح اخرجه احمد والترمذي وصححه ابن ماجة والبيهقي من حديث ابي هريرة و گفت بیهقی این حدیث ثابت ست اتفاق کرده اند شیخین بر اخراج معنی او
از حدیث عبد الله بن زید بن عاصم مازنی **وعن** طلق بفتح طا و سکون لام بن علي الحنفي اليمامي بن علی بن طلق آبن عبد البر گفته وی
از اہل یمامه ست کنیت او ابو علی ست و او را طلق بن ثمامه نیز گویند روایت کرده ست از وی پسرش قیس قال قال رجل مسست
ذكري او قال الرجل يمس ذكره في الصلوة أعليه وضوء گفت طلق گفت مردی مساس کردم و سودم بدست آلت خود را
یا گفت که مرد مساس میکند ذکر خود را در نماز آیا بروی وضوئی هست و در روایتی باین لفظ ست پرسیده شد رسول خدا از مس کردن مرد
ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو یا نه فقال النبي پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعة
منك جز این نیست که ذکر پارهٔ گوشتی ست از تو و در لفظی این ست قال بل هو الا بضعة منه و در روایت ترمذی الا مضغة آمده و این
حدیث حجت حنفیه ست در عدم انتقاض وضو از مس ذکر و در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عیینه قاضی یمامه از قیس بن علی مروی ست و شمنی
از شرح الآثار طحاوی نقل کرده که گفت نمیدانم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است وی
درین فتوی اکثر صحابه را و آمام محمد در موطای خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده و آز علی و عمار و ابن عباس
نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس مروی ست
که گفت اگر نجس میدانی تو ذکر خود را پس ببر آنرا و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز مثل این آورده و آز علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان
وعمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن المسیب و ابراهیم نخعی و عطا بن ابی رباح وغیرهم عدم نقض نقل کرده اند و هم شمنی از دار قطنی
نقل می کند که جماعتی از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند و در نقض وضو
بمس ذکر اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر و ابن مدینی گفت که ابن مسعود
وضو نمیکرد از آن و میگفت که وی گوشت پارهٔ از تست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع
و آمام احمد بن حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس ست و احتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی

اسناد ابراهیم از عایشه وگفت این حدیث مرسل ست بجهت آنکه ابراهیم از عایشه سماع ندارد وجوابش آنست که حدیث مرسل نزد حنفیه مقبول ست

اخرجه احمد وابوداؤد والنسائی وابن ماجة وروایت ابوداؤد از طریق ابراهیم تیمی ست از عایشه پس مرسل باشد کما تقدم ونسائی گفته

نیست درین باب حدیثی احسن ازوی مگر آنکه مرسل ست وگفت مصنف مروی ست بده وجه از عایشه وبیهقی در خلافیات رد وتضعیف آن کرده

وابن حزم گفته لا یصح ودر سبل السلام گفته این حدیث دلیل ست برانکه لمس مرأة وتقبیل او ست ونمی شکند وضو را وهذا هو الاصل پس حدیث مقرر اصل

وبرین ست علی رضی الله عنه ومذهب شافعیه نقض وضو ست از لمس من لا یحرم بدلیل قوله تعالی أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ گویند لمس حقیقت ست

در دست رسانیدن ومؤید بقای او برین معنی قرارت أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ است زیرا که ظاهرش در مجرد لمس رجل ست بدون آنکه بازن فعلی باشد

واین تحقق بقای لفظ ست بر معنی حقیقی وی همچنین قرارت او لامستم چه اصل متفق بودن معنی هردو قرارت ست وجواب داده اند از ان بصرف

لفظ از معنی حقیقی بقرینه پس محمول شود بر مجاز وآن درینجا حمل ملامست ست بر جماع همچنین لمس وحدیث عایشه که در بخاری ست ولقد

مؤید حدیث باب ست ومؤید بقای اصل ودال ست برانکه لمس ناقض وضو نیست واما اعتذار مصنف در فتح الباری از حدیث عایشه باینکه وے

حائل بود واین خاص ست بوی بعید ومخالف ظاهر ست حال انکه علی رضی الله عنه وحبر امت ابن عباس که در حق وی دعای علمه الله التاویل آمده

تفسیر کرده اند آنرا بجماع عبد بن حمید روایت کرده که ابن عباس تفسیر کرد ملامست را بجماع بعد از انکه نهاد انگشت هردو گوش خود وگفت

الا هو النیک وهمچنین سوال کرد اورا نافع بن الازرق از ملامست پس تفسیر کرد آنرا بجماع باآنکه ترکیب آیت شریفه واسلوب وی مقتضی اراده جماع

از ملامست زیرا که او تعالی از مقتضیات تیمم آمدن از غائط را شمرده برای تنبیه از حدث اصغر وشمرد ملامست را برای تنبیه بر حدث اکبر وآن مقابل

قول وی تعالی ست در امر بغسل بآب وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا واگر حمل کنند ملامست را بر لمس ناقض وضو فوت شود تنبیه برانکه تراب

قائم مقام آب ست در رفع حدث اکبر ونیز مخالف شود صدر آیت را وحنفیه را تفصیلها ست که ناهض نیست بران دلیل انتهی وضعفه

البخاری ترمذی گفته شنیدم محمد بن اسمعیل را تضعیف میکرد این حدیث را ومصنف در تلخیص گفته این حدیث معلول ست وذکر

کرده اند علت او را ابوداؤد وترمذی ودارقطنی وبیهقی وابن حزم گفته صحیح نیست درین باب چیزی واگر صحیح شود پس محمول ست برانچه

بود بران امر پیش از نزول وضو از لمس انتهی ومصفی گفته تحقیق آنست که منشأ اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان ست در تفسیر

قوله تعالی أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ پس حضرت عمر وابن مسعود حمل کردند آنرا بر دست رسانیدن بنسا بغیر جماع وبرین تفسیر لازم آمد که لمس را

ناقض وضو دارند ونزدیک ایشان آیت از نیابت تیمم در غسل را ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود وعبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع

پس لازم آمد که آیت از دلالت نقض لمس مر وضو را ساکت باشد ودلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود وابن عمر مذهبی

ثالث پیش گرفت که لمس اعم ست از جماع ومس پس خدای تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود

واگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود پس ابن عمر قائل بود بنیابت تیمم از غسل وقائل بود بنقض مس مرأة وضو را وراجح درینجا قول

ابن عباس ست که در قرآن مجید در مواضع بسیار ملامست ومس از جماع کنایت آمده ست واستدلال دیگران باین آیت ناهض برخصمست

اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال وچون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود ومأخذ ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در مأخذ باید کرد

تا رجحان بعض ببعض ظاهر شود وظاهرا ابوحنیفه درین مسئله مذهب ابن مسعود وابراهیم نخعی را همین سبب گذاشته ست باوجود اتباع او ایشان را

در سائر مواضع واین حدیث اگرچه ضعیف باشد ترجیح یک تاویل آیت را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هردو قوت میگیرد ومذهب حسن بصری

وابن حزم وعمرو بن علی الفلاس وگفت که این حدیث نزد ما اثبت ست از حدیث بسره و قال ابن المدینی وگفت علی بن عبد المدینی بفتح میم و دال
مهمله نسبت ست بسوی جدوی ذهبی گفته وی حافظ عصر و قدوهٔ اهل این شان ست مکنی بابی الحسن صاحب تصانیف متولد شد در سنهٔ احدی
وستین و مائة بخاری وابوداؤد از تلامیذ وی اند ابن عدی گفته وی اعلم الناس ست بحدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم نسائی گفته وی مخلوق شد
برای این شان یعنی علم حدیث نبوی فرموده اورا قریب صد مصنف ست هو احسن من حدیث بسرة که حدیث طلق بهتر ست از حدیث
بسره وصححه الطحاوی وگفت اسنادش مستقیم غیر مضطرب ست بخلاف حدیث بسره وصححه الطبرانی وابن حزم وضعفه الشافعی وابو حاتم
وابوزرعة والدارقطنی والبیهقی وابن الجوزی وتوضیح کرد ابن حبان وطبرانی وابن العربی وحازمی ودیگران نسخ اورا وگفت بیهقی کافی ست
در ترجیح حدیث بسره بر حدیث طلق اینکه حدیث طلق را شیخین اخراج نکرده اند واحتجاج ننموده اند بهیچ یکی از رُوات او بخلاف حدیث بسره که
بجمیع رُواتِ او احتجاج کرده اند مگر آنکه بسبب اختلاف بر عروه وهشام اخراجش نکردند واین اختلاف مانع از حکم بصحت نیست اگرچه نازل
باشد از شرط شیخین وگفت اسمعیلی لازم ست بخاری را اخراج وی بسبب اخراج نظیر او در صحیحین کذا فی التلخیص وشوکانی گفته حدیث بسره
تنها ارجح ست از حدیث طلق بن علی نزدیک اهل سنن مرفوعًا باین لفظ که آدمی مس میکند ذکر خود را آیا بروی وضو ست فرمود نیست آن مگر
گوشت پارهٔ از تو و منضم ست بحدیث بسره احادیث دیگر و هرکه مائل بترجیح حدیث طلق شده طائلی نیاورده انتهی و در سبل گفته مؤید حدیث
بسره است احادیث دیگر از هفده صحابی واز ایشان ست طلق بن علی راوی حدیث عدم نقض که مروی شد از وی نقض نیز و قول بترجیح
احسن ست از قول بنسخ زیرا که حدیث بسره ارجح ست بنابر کثرت ایمه مصححین و کثرت شواهد چه بسره حدیث کرد بدان در دار المهاجرین والانصار
وآنها بسیار بودند وهیچ یکی از انها دفع آن نکرد بلکه بعضے از انها بهمان طرف رفتند چون عروه که بیشتر رفع آن میکرد بعده رجوع بسوی
قول بسره نمود وابن عمر همیشه وضو میکرد از مس ذکر و حدیث میکرد بدان تا آنکه مُرد و نیز حدیث طلق از روایت قیس بن طلق ست شافعی گفت
سوال کردیم از قیس پس نیافتیم کسی را که بشناسد اورا پس چه قسم خبر او قبول کنیم وابو حاتم وابوزرعه گفته اند که قیس بن طلق نیست از انها
که حجت بآنها قائم شود وامام مالک چون هر دو حدیث را متعارض دید قائل شد بوضو از مس ذکر ندبًا نه وجوبًا انتهی و بسره بنت صفوان
صحابیه قرشیه اسدیه برادر زادهٔ ورقه بن نوفل ست از بیعت کنندگان رسول خدا ابو عبد الله بن عمر وغیره از وے روایت کرده اند
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من مس ذکره فلیتوضأ بدرستیکه رسول خدا فرمود هرکه مساس کند ذکر خود را
پس باید که وضو کند اخرجه الخمسة یعنی احمد وابوداؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذی وابن حبان ورواه مالک
والشافعی وابن خزیمة والحاکم وابن جارود وصححه احمد والدارقطنی ویحیی بن معین والبیهقی والحازمی وابن خزیمة ابوداؤد گفته احمد را گفتم حدیث
بسره صحیح نیست گفت بلکه صحیح ست وگفت دارقطنی صحیح ثابت ست وقدح در وی بآنکه بروایت عروه از مروان واز مروی مجهول ست
غیر صحیح ست وسماعت عروه آنرا از بسره بغیر واسطه ثابت ست کما جزم به ابن خزیمة وغیره من ایمة الحدیث وهمچنین قدح در ان بآنکه هشام
بن عروه آنرا از پدر خود روایت کرده واورا از پدر سماعت نیست غیر صحیح ست زیرا که سماعتش از پدر ثابت ست نزد اهل این شان پس مندفع شد
قدح وحدیث دلیل احمد وشافعی وجمعی از صحابه وتابعین ست بر نقض وضو بمس ذکر وهر لمس او ست بغیر حائل چنانکه در حدیث ابوهریره آمده
اذا افضی احدکم بیده الی فرجه لیس دونها حجاب ولا ستر فقد وجب علیه الوضوء اخرجه ابن حبان فی صحیحه وصححه الحاکم وابن عبد البر وابن السکن گفته
هو اجود ما روی فی هذا الباب ومکان شافعیه آنست که افضا نمی باشد مگر بباطن کف پس مس بظاهر ناقض نیست ورد کرده اند محققین برایشان

اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار وابن عمر برابر اند هر که خواهد باین اخذ کند و هر که خواهد بآن اخذ
کند انتهی شیخ عبدالحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة گفته تواند که وضو بمس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرموده بجهت احتیاط و تکمیل بود
که مظنه شهوت و متوهم نجاست ست والله اعلم انتهی و در ترجمهٔ مشکوة فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت نسخ بعضی مر بعضی را تواند بود انتهی
و نیز در ترجمه گفته که انتقاض وضو بمس ذکر مختلف فیه است میان علما مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده و امام شافعی
و مالک و احمد بانتقاض وضو رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقاً که شامل ذکر و دُبر و فرج امرأة ست ناقض وضوست و در مذهب امام مالک
در مس المرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بی حائل ناقض ست و بروایتی از امام وضو بمس ذکر مستحب ست
نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی مطلقاً ناقض نیست انتهی اخرجه الخمسة روایت کردند این حدیث را ابوداؤد و نسائی و ترمذی
و ابن ماجه و احمد و نیز دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ ست زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام وی
در سال هفتم ست در غزوهٔ خیبر و قدوم طلق در سال اول از هجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود
از سماع طلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود در حالیکه نیست
میان ذکر و دست وی چیزی حائل پس باید که وضو کند آنکس رواه الشافعی والدارقطنی ورواه النسائی عن بسرة بنت صفوان مگر آنکه ذکر نکرد نسائی
این عبارت که نیست میان ذکر و دست او چیزی و این کلام شافعی ست و حنفیه بجوابش گفته اند که بمجرد تقدیم اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره
جزم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد وفات طلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود
بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود
و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد
و این قسم در احادیث بسیار ست و آنرا مراسیل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تاخیر اسلام راوی را قرینهٔ نسخ ساخته اند و بر ایشان
این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ رح در ترجمه ذکر کرده اند و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مصفی بجواب
محی السنه گفته که این فقیر را درین جواب نظر ست اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از ان حکمی از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود دال بر وجوب وضو پس ظاهر این ست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر ست
و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری میتوان کرد در باب ترک وضو مما مسته النار که ابوهریره حدیث
وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بران عمل میکرد حال انکه قدوم ابوهریرة بعد واقعهٔ خیبر بود و سوید بن النعمان روایت کرد که در
راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما مسته النار خوردند و نماز گزاردند و وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و این
چنین نیست باتفاق و حل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سائر صحابه قدما روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث
مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد چنانچه استنجا و مجی از غائط کنایت میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام
نیست بلکه بیان مصلحتی ست پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدعا که وضو شرعی
کثیر الوقوع ست پس بعید می نماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابه شائع بود بلکه جمهور برخصت
میل میکردند انتهی و این نوعی از تطبیق بین الروایتین ست و صححه ابن حبان و تصحیح کرده است حدیث طلق را ابن حبان و طبرانی

وحسن گفته که وضوست از قهقهه در نماز و دیگران قائل نیستند باین و در هر یک ازین حدیث سست اما اهل معرفت بحدیث اجماع نکرده اند بر تصحیح آن واضح درین
باب احتیاط ست پس هر که احتیاط کرد دین و آبروی خود را نگاه داشت و هر که نکرد نیست بروی راه و شراح شریعت و دم سائل و قی کثیر ملوث بدن
و مبلد نفس اند و قهقهه در نماز خطیئه است محتاج بکفاره اگر شارع حکم بوضوا زینها بکند چه عجب باشد انتهی و در مصفی گفته احتمال دارد که ابن عمر و سعید
بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجه رعاف زیرا که شستن رو و اطراف باز میدارد رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء که قی کرد آنحضرت
و افطار نمود و وضو کرد دلالت نمی کند بر موجبیت قی وضورا زیرا که آن برای معالجه قی بود و شستن رو و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را
بالجمله ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری ست که وضو از ماخرج من السبیلین و از نوم می شکند و از لمس مرأة و مس فرج و قی و رعاف
نمی شکند والله اعلم انتهی ملخصاً و اما بنا بر نماز بعد خروج از وی و اعاده وضو در صورتیکه کلام نکرده پس مروی ست از زید بن علی کرم الله وجهه
و حنفیه و مالک و قول قدیم شافعی ست که بنا کند و نمازش فاسد نیست بشرطیکه عملی مفسد نکرده باشد چنانکه لا یتکلم مشیر ست بدان و قول اخیر شافعی
آنست که حدث مفسد نماز ست چنانکه در حدیث طلق بن علی امر باعاده نماز بیاید والله اعلم اخرجه ابن ماجة وضعفه احمد وغیره زیرا که در
در سندش اسمعیل بن عیاش ست از ابن جریج و روایت وی از حجازیین ضعیف ست و حاصل تضعیف این ست که وصل این حدیث بسوی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غلط ست و صحیح آنست که مرسل ست احمد و بیهقی گفته اند که صواب مرسل ست پس نزد کسی که مرسل را حجت گوید هر چه درین حدیث مذکور شد ناقض ست
و شوکانی رح گفته درین باب روایات از جماعتی از صحابه نیز هست و مجموع لائق استدلال ست و اهل سنن و احمد اخراج کرده اند که آنحضرت قی کرد و وضو نمود
و ترمذی گفته هذا اصح شئ فی الباب و صححه ابن منده و نیست در وی چیزی که قادح باشد در احتجاج و احادیث دیگر مؤید اوست انتهی و مصنف در تلخیص جمیع طرق
این حدیث وصلا و ارسالا جمع کرده و در ان تکلم نموده است **وعن جابر بن سمرة** بفتح سین مهمله و ضم میم صحابی مشهور ست خواهر زاده سعد بن ابی وقاص
و پدرش نیز صحابی ست کنیت او ابو عبد الله العامری ست جابر و غیره از وی روایت دارند نزول کرد بکوفه و وفات یافت در سنه اربع و سبعین
و قیل ست و سبعین ان رجلا سال النبی بدرستیکه مردی پرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم را و نام این مرد معلوم نشده و در سبل و تلخیص
هم بدان اتعرض نکرده انتوضأ من لحوم الغنم قال ان شئت آیا وضو کنم از خوردن گوشتهای گوسفندان فرمود اگر میخواهی وضو کن و اگر میخواهی
وضو نکن و عدم نقض وضو بلحم غنم بالاتفاق ست و لیکن در شرح السنه وجوب وضو از ما مسته النار حکایت کرده و از عمر بن عبد العزیز آورده که وی
وضو میکرد از اکل سمک و در حدیث ماخذ ست برای تجدید وضو بر وضو زیرا که حکم بعدم نقض وضو از لحم غنم کرده و معهذا وضو را جائز داشته پس این تجدید
وضوست بر وضو قال انتوضأ من لحوم الابل قال نعم گفت آن مرد آیا وضو کنیم از خوردن گوشتهای شتران فرمود آری و وجه فرق
بد بوی گوشت شتر باشد نه گوسفند باز آن مرد پرسید که آیا نماز بگذارم در جای نشست گوسفندان فرمود بلی بگذار گفت آیا بگذارم نماز در نشستگاه
شتران فرمود نی مگذار و در روایتی آمده که نماز مگذارید در نشستگاه شتران که آنها از جمله شیاطین اند و در روایتی آمده که بر هر شتر شیطان ست اما در گوسفندان
پس آنها برکت اند و در حدیث ابی هریره آمده که گوسفندان از چهارپایان بهشت اند اخرجه مسلم و در روایتی باین لفظ ست که فرمود آنحضرت وضو
کنید از لحوم ابل و وضو نکنید از لحوم غنم رواه ابو داؤد والترمذی وابن ماجة وابن حبان وابن الجارود وابن خزیمة من حدیث البراء بن عازب و گفت ابن خزیمه در صحیح خود
ندیدم من خلافی در میان علمای حدیث در اینکه این خبر صحیح ست از جهت نقل بسبب عدالت ناقلین او و ذکر کرده ست ترمذی خلاف در ان بر ابن ابی لیلی که آیا آن
از براء ست یا از ذی الغره یا اسید بن حضیر و تصحیح کرد که آن از براء ست و کذا ذکر ابن ابی حاتم فی العلل عن ابیه و مصنف در تلخیص گفته ذی الغره لقب براء ست
و صحیح آنست که وی غیر اوست و نامش یعیش ست و حدیث جابر را مسلم روایت کرده کما مر و روی ابن ماجة نحوه من حدیث محارب بن دثار عن ابن عمر

که افضاء در لغت بمعنی مطلق وصول ست اعم ازینکه بظاهر کف باشد یا باطن وی ابن حزم گفته نیست دلیل بر قول ایشان از کتاب و نه از سنت و نه اجماع و نه قیاس و نه رای صحیح و درین باب ست احادیث دیگر از جماعتی از صحابه که از ایشان اند جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید بن خالد و سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابن عباس و نعمان بن بشیر و انس بن مالک و ابی بن کعب و معاویه بن ابی جنده و قبیصه و اروی بنت انیس و تنها حدیث بسره ارجح ست از حدیث طلق و در حجة الله البالغه گفته که ابن عمر و سالم و عروه و غیرهم قائل شدند بوضو از مس ذکر و علی و ابن مسعود و فقهای کوفه رد کردند بحدیث هل هو الا بضعة منه و تمامه ثلج بودن یکی ازین هر دو منسوخ و شبهه نیست که مس ذکر فعل شنیع ست و کذا نهی آمده ست از مس ذکر بیمین و در استنجا پس قبض آن لا محاله از افعال شیاطین باشد و چه عجب ست اگر شارع دران ترغیب بغیر عزیمت فرموده انتهی گفتم و بخدا التوفیق که چنانکه این عبارت ناظر ست در ترجیح نقض وضو بمس ذکر همچنین در ماالابد منه نیز بعد بیان نواقض وضو که منجمله آن مس ذکر ست مع اختلاف فیه گفته که واحتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی فافهم وقال البخاري وگفت بخاری یعنی محمد بن اسمعیل در غیر صحیح خود که هو اصح شيء في هذا الباب حدیث بسره صحیح ترین چیزی ست در باب انتقاض وضو بمس ذکر و باین رفته ست جماعتی از صحابه و تابعین کما تقدم شوکانی در شرح مختصر گفته و حق انتقاض ست و وارد ست نقض وضو بمس فرج اعم از قبل و دبر چنانکه ابن ماجه از ام حبیبه روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود هر که مس کرد فرج خود را وضو کند و ابن عامر ست از پیش و پس و صححه احمد و ابوزرعه و گفت ابن السکن نمی شناسم او را علتی و نزد دارقطنی ست از حدیث عایشه مرفوعا که چون دست رساند یکی از شما ای زنان فرج خود را پس باید که وضو کند و در سندش عبدالرحمن بن عبدالله العمری ست و در وی مقال ست و نزد احمد و ترمذی و بیهقی ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که فرمود آنحضرت هر مرد که دست رساند بفرج خود باید که وضو کند و هر زن که مس کند فرج خود را باید که وضو کند و در سندش بقیه بن الولید ست انتهی عن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اصابه قيء او رعاف او قلس او مذي فلينصرف هر که برسد او را قی یا رعاف یا قلس یا مذی پس باید که برگردد از نماز قلس بفتح قاف و سکون لام خلیل گفت چیزی ست که پری دهن از حلق برآید یا کمتر از ان و این قی نیست پس اگر عود کند قی باشد و در نهایه گفته قلس انچه از جوف بیرون آید و رعاف خونی که از بینی روان شود و قی معروف ست فليتوضأ پس باید که وضو کند ثم ليبن على صلوته پستر بنا کند بر نماز خود وهو لا يتكلم في ذلك وحال انکه وی کلام نمیکند دران یعنی وقت انصراف و وضوی خود و نقض بقی مذهب ابوحنیفه و اصحاب وی و مذهب شافعی و اصحاب اوست و مذهب صادق و باقر و زید بن علی رضی الله عنهم و مالک و شافعی در روایتی عدم نقض ست بنا بر عدم ثبوت حدیث عایشه و اصل عدم نقض ست پس خارج نشود از ان مگر بدلیل قوی یا مراد بوضو انست که درین حدیث شستن هر دو دست ست پس لبس آن پوشیده نیست که حقیقت شرعی مقدم ست بران و اما نقض برعاف پس مذهب ابوحنیفه و ابویوسف و محمد و احمد بن حنبل و اسحق ست و مقید کرده اند بسیلان و دلیل ایشان همین حدیث ست و مذهب ابن عباس و مالک و شافعی و ابی اوفی و ابوهریره و جابر بن زید و ابن مسیب و مکحول و ربیعه عدم نقض ست و گویند که اصل عدم نقض ست و این حدیث مرفوع نیست و در وی مقال ست و معارض اوست حدیث دیگر که حجامت کرد آنحضرت و نماز گذارد و وضو نکرد و نیفزود بر غسل محاجم رواه الدارقطنی اما در سندش صالح بن مقاتل ست و وی ضعیف ست و نیز حدیث عایشه بمجموع طرق خود منتهض ست برای حجت و این حدیث غیر صالح الاحتجاج ست زیرا که خون رعاف غیر خون حجامت ست و دور نیست که خروج او را از اعماق تاثیری در نقض وضو باشد و اما قلس پس اکثر برانند که ناقض نیست بنا بر عدم نهوض دلیل پس خارج نشود از اصل و اما مذی پس گذشت کلام در وی که ناقض ست باجماع در حجة الله البالغه گفته ابراهیم گفت می آید وضو از دم سائل و قی کثیر

ببدن مرده انتهى گوييم چون مراد بغسل در صدر اين حديث غسل شرعى باشد حمل وضو بر غير حقيقت شرعيه با وجود مقابله بغسل دور مى نمايد پس احسن
ابقاى اوست بر حكم غسل يعنى اگر غسل از غسل ميت واجب ست وضو هم از حمل آن واجب واگر مستحب ست وضو هم مستحب واگر هيچ نيست وضو هم
هيچ نيست غسل را بر غسل شرعى فرود آوردن و وضو را از حقيقت وى بيرون بردن هيچ وجه اخرجه احمد والنسائي والترمذي وحسنه
وصححه ابن القطان وابن حزم وقال احمد لا يصح في هذا الباب شيء وگفت احمد بن حنبل صحيح نيست درين باب چيزى وگفت على لا يصح شيء
في هذا الباب قاله البخاري عن احمد وعلى كما نقل الترمذي وتعليق كرد شافعى قول بدان بر صحت خبر كذا في البويطى وگفت ذهلى نميدانم درين باب حديثى
ثابت واگر ثابت ميشد لازم مى آمد ما را عمل كردن بران وگفت ابن منذر نيست درين باب حديثى كه ثابت شود وگفت ابن ابى حاتم در علل عن ابيه
رفع نميكنند اين را ثقات جز اين نيست كه موقوف ست وگفت رافعى تصحيح نكرده اند علماى حديث درين باب چيزى را مرفوع مصنف گفته
تحسين كرده است او را ترمذى و تصحيح نموده است آنرا ابن حبان و او را طريقهاى ديگر نيز هست وفى الجملة اين حديث بنا بر كثرت طرق خود اسوء
احوال او اين ست كه حسن باشد پس انكار نووى بر ترمذى تحسين او را معترض عنه است وگفت ذهبى در مختصر بيهقى گفته طرق اين حديث اقوى ست
از چند احاديث كه احتجاج كرده اند بدان فقها و اعلال نكرده اند بوقف بلكه تقديم كرده اند روايت وقف را و درين باب ست از عايشه رواه احمد
وابوداود والبيهقى و در اسنادش مصعب بن ابى شيبه است و در وى مقال ست و تضعيف كرده است او را ابوزرعه و احمد و بخارى و صححه ابن خزيمة
و درين باب ست از على رضى الله عنه و از حذيفه ذكره ابن ابى حاتم والدارقطنى في العلل وقالا انه لا يثبت گوييم نفى اين هر دو ثبوت بر طريق محدثين ست
والا بر طريقه فقها قوى ست زيرا كه رواتش ثقات اند و ماوردى ذكر كرده كه بعض اصحاب حديث تخريج كرده اند براى اين يك حديث يكصد
وبست طريق مصنف گفته واين دور نيست و جواب داد احمد ازان بانكه منسوخ ست و همچنين جزم كرد بدان ابوداود بحديث ابن عباس رض
كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ليس عليكم في غسل ميتكم غسل اذا غسلتموه ان ميتكم يموت طاهرا وليس بنجس فحسبكم ان تغسلوا ايديكم وليكن
بيهقى تضعيف وى كرده زيرا كه در سندش ابن شيبه است و مصنف تعقب وى كرده وگفته ابراهيم بن ابى بكر بن شيبه احتجاج كرده است بدان نسائى
و توثيق كردند او را مردم واحتج به البخاري تا آنكه گفت پس اين حديث حسن ست و جمع ميان وى باين طريق مى تواند شد كه امر براى ندب ست
يا مراد بغسل غسل ايدى ست و در حديث ابن عمر ست كه ما غسل ميداديم ميت را پس بعضى از ما غسل ميكردند و بعضى نميكردند رواه الخطيب واسناده
صحيح ست وهو احسن ما جمع به بين هذه الاحاديث **وعن عبد الله بن ابي بكر** در سبل گفته وى ابن ابى بكر صديق ست مادر وى
و مادر اسما يكى ست قديم الاسلام ست حاضر شد با رسول خدا صلى الله عليه وسلم در طائف و رسيد او را تيرى كه مرد بسبب آن بعد چند سال در سنه يازده
بماه شوال و نماز گذارد بر وى پدر وى انتهى و شيخ در ترجمه گفته وى بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم ست وگفته كه وى و پدر و جد وى همه تابعين اند
وجد كلان وى عمرو بن حزم صحابى ست و آنحضرت او را عامل يمن ساخت و كتابى بوى نوشت چنانكه روايت ميكند الخ انتهى و صواب همين ست كما هو
الظاهر خطيب تبريزى در اسماء الرجال مشكوة گفته عبد الله بن ابى بكر بن محمد بن عمرو بن حزم الانصارى مدنى يكى از اعلام تابعين مدنيين ست روى
عن انس بن مالك و عروة بن الزبير وعنه الزهرى ومالك بن انس والثورى وابن عيينة وكان كثير الحديث رجل صدق قال احمد حديثه شفاء توفى سنة ۱۳۵
وله ۷۰ سنة انتهى و بالجمله ميگويد ان في الكتاب الذي كتبه بدرستيكه در كتابى كه نوشت آنرا رسول الله صلى الله عليه وسلم
لعمرو بن حزم براى عمرو بن حزم بن زيد الخزرجى النجارى مكنى بابى الضحاك اول مشاهد او خندق ست عامل كرده بود او را رسول خدا صلى الله عليه وسلم
بر نجران و وى هفده ساله بود تا بياموزاند ايشان را قرآن و فقه در دين و بگيرد از ايشان صدقات و نوشت بسوى وى كتابى كه در وى

وذکر کرده است ابن ابی حاتم در علل از پدر خود که وی منکر ست و او را اصلی هست ازین وجه از ابن عمر یعنی موقوف ست انتهی و بالجملہ این هر دو حدیث دلیل اند بر نقض وضو از اکل لحوم ابل و باین رفته است احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرده آنرا بیهقی از اصحاب حدیث و جماعهٔ صحابه قاله النووی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعض اصحاب از شافعی که گفت اگر صحیح شود حدیث در لحم ابل قائل شوم بآن بیهقی گفته صحیح شده است دران دو حدیث یکی حدیث جابر بن سمره دوم حدیث براء بن عازب و رفته است بسوی خلاف وی جماعتی از صحابه و تابعین و مروی ست از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ ست بحدیث عدم وضو از مما مسته النار اخرجه الاربعة و ابن حبان من حدیث جابر اما درین حدیث تصریح بلحوم ابل نیست که وضو از ان منسوخ باشد نووی گفته دعوای نسخ باطل ست زیراکه این خبر عام ست و آن خاص و خاص مقدم ست بر عام و این کلام وی مبنی ست بر تقدیم خاص بر عام مطلقا خواه خاص مقدم باشد یا موخر و هو مذهب الشافعی و درین مسئله خلافی ست در اصول و مراد بوضو تنظیف ست که شستن هر دو دست باشد از برای زهومت چنانکه در وضو از شیر آمده که ان له دسما و وارد در لبن بتمضمض ست از شرب آن و مذهب بعضی اینست که امر بوضو از لحم ابل برای استحباب ست نه ایجاب و این خلاف ظاهر امر ست زرکشی گفته امر نکرد شارع بوضو از لحم ابل مگر از برای آن که مخلوق ست از جن و لهذا امر کرد بتسمیه نزد رکوب وی پس امر کرد بوضو از اکل آن چنانکه امر کرد بوضو نزد غضب تا استیلای وی زائل شود انتهی گوییم وارد شده که ابل مخلوق ست از شیاطین و بر هر شتر دیوی هست کما تقدم و در حجة الله البالغه گفته امر دران اشد ست زیراکه قائل نیست بآن هیچ یکی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم بنسخ آن و لهذا کسی که غالب ست بر وی تخریج قائل گشته بنسخ وی و نزد من آنست که لائق بآدمی دران احتیاط ست انتهی یعنی وضو کردن و در مالابد منه گفته و احتیاط ازین هر همه اولی ست انتهی **وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل** هر که غسل دهد میت را پس باید که غسل کند ترمذی گفته اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب وغیرهم بعضی گفته اند واجب ست غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفته مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همبرین ست و احمد گفته امید وارم که واجب نشود بر وی غسل و نزد ابو حنیفه نه غسل ست نه وضو و در سفر السعادة گفته در باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده انتهی ظاهر این ست که مراد وی از عدم صحت حدیث درین باب امر ایجابی ست چنانکه در حدیث مغیره است نزد احمد که فرمود آنحضرت من غسل میتا فلیغتسل یا نفی امر استحبابی ست چنانکه در حدیث ابن عباس ست نزد حاکم در مستدرک که لیس علیکم فی غسل میتکم غسل و در شرح سفر السعادة گفته نزد بعضی علما غاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود از عایشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری را که مر سعید بن زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازه را پستر در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد انتهی و اسحق گفته لابد من الوضوء و ابن المبارک گفته لا غسل و لا وضوء و شوکانی در مختصر گفته مشروع شد غسل برای کسی که غسل دهد میت را انتهی و همین حدیث باب را جت آورده و من حمله فلیتوضأ و هر که بردارد میت را پس باید که وضو کند و نمیدانم هیچ یکی را که قائل باشد بوجوب یا ندب وضو از حمل میت و لیکن در سبل گفته نیست بانهوض حدیث عذر از عمل بران و مفسر ست وضو بغسل یدین چنانکه حدیث ابن عباس افاده آن کرد و تعلیل بآنکه مردهٔ شما پاک ست مفید ندب ست زیراکه لمس طاهر موجب غسل یدین نیست پس شستن هر دو دست در حمل میت مندوب باشد تعبدا و مراد آنست که برداشته باشد او را بمباشرت بدن خود بقرینهٔ سیاق و لقوله یموت طاهرا زیراکه مناسب نیست وضو مگر مباشر

ودر سنن گفته ليست صالح قوي و . معاوية بن ابي سفيان بن صخر بن حرب وى وپدر وى از مسلمة الفتح اند ومؤلفة القلوب عمر بن
الخطاب معاويه را والی شام ساخت بعد موت يزيد بن ابي سفيان ووی چهل سال آنجا ماند وچندی خلافت هم کرد تا آنکه در سنه شصت ماه رجب بدمشق
بعمر هفتاد و هشت سال درگذشت قرشی اموی ست مادرش هند بنت عتبه ست کاتب آنحضرت بود ابن عباس و ابو سعيد از وی روايت دارند
موت وی بمرض لقوه شد ودر آخر عمر ميگفت کاش مردی از قريش می بودم بذی طوی ونمی ديدم اين امر چيزی وحرب وی باامير المؤمنين علی رضی الله
عنه نزد بعضی بغاوت بود وغير خالی از شائبهٔ نفسانيت ونزد بعضی محمول ست بر خطای اجتهادی وحق نزد اهل تحقيق از سلف وخلف اول ست ومشهور
ثانی ست ونزد وی ازار وردا وقميص وچيزی از موی وناخن آنحضرت صلی الله عليه وسلم بود وگفت درين پارچها کفنم کنيد ومنخر وغيره را باين موی
وناخن پر سازيد وميان من وارحم الراحمين تخليه نمائيد رضي الله عنه قال قال رسول الله [redacted] العين وكاء السه
چشم سر بند دبر ست وکا بکسر واو وبمد سر بند مشک وجز آن وسه بفتح سين وضم نيز آمده وتخفيف ها حلقهٔ دبر مقصود آنست که چون کسی بيدار
گويا بندی ست بر دبر او وبيرون نمی آيد از درون وی باد چنانکه فرمود فاذا نامت العينان استطلق الوكاء پس چون خواب ميکند
چشم ميکشايد بند سر دبر وازينجاست که خواب تکيه زده را ناقض وضو گويند که سبب استرخای دبر وعدم ضبط اوست بخلاف هيئت ديگر از جلوس
ورکوع وسجود بروجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد رواه احمد والدارقطني والطبراني وزاد الطبراني من نام فليتوضأ ظاهر آنکه خفت
پس بايد که وضو کند وهذه الزيادة في هذا الحديث عند ابي داؤد من حديث علي واين زيادت درين حديث نزديک ابو داؤد
از حديث علی بن ابی طالب ست رضی الله عنه دون قوله نه قول وی استطلق الوكاء وفي كلا الاسنادين ضعف ودرين هردو
اسناد ضعف ست يعنی اسناد حديث معاويه واسناد حديث علی زيرا که در اسناد حديث معاويه بقيه ست روايت ميکند از ابی بکر بن مريم واو
ضعيف ست ودر حديث علی نيز بقيه ست روايت ميکند از وضين بن عطا جوزجانی گفته واهی ست وانکار کرد بروی اين حديث را از محفوظ
بن علقمه واو ثقه ست از عبد الرحمن بن عائذ واو تابعی ثقه ست از علی رضی الله عنه ليکن ابو زرعه گفته که وی از وی نشنيده ودرين معنی نظر ست زيرا که
وی روايت ميکند از عمر کما جزم به البخاری وابن ابی حاتم گفته پرسيدم پدر خود را ازين هردو حديث گفت قوی نيند وگفت احمد حديث علی
کرم الله وجهه اثبت ست از حديث معاويه درين باب وحسنه المنذری وابن الصلاح والنووی وگفت حاکم در علوم الحديث نگفته است دران من نام
فليتوضأ سوای ابراهيم بن موسی رازی ووی ثقه ست کذا قال وقد تابعه غيره کذا فی التلخيص وغيره واين هردو حديث دلالت دارند برآنکه نوم بنفسه
ناقض وضو نيست بلکه مظنهٔ اوست پس مجملهٔ ادلهٔ قائلين عدم نقض باشد وکلام درين مسئله گذشت واولی وحسن ترتيب آن بود که مصنف
اين حديث را عقيب حديث انس در اول باب نواقض ذکر ميکرد ولابي داؤد ايضا عن ابن عباس رضي الله عنه مرفوعا انما
الوضوء على من نام مضطجعا جز اين نيست که وضو بر کسی ست که خفت بر پهلو ولفظ ترمذی اين ست بدرستيکه وضو واجب ست
بر کسيکه خواب کرد بر پهلو زيرا که چون بخوابد بر پهلو سست ميگردد بندهای او واخرجه ابو داؤد ايضا بهذا اللفظ ودرين حديث حصر ست برآنکه
ناقض وضو نيست مگر خواب بر پهلو لاغير اگرچه نوم مستغرق باشد وجمع ميان وی واحاديث مذکوره آنست که اين حديث خارج ست بر اغلب
چه اغلب ارادهٔ کنندهٔ نوم اضطجاع ست فلا معارضة شوکانی گفته شکنندهٔ وضو همان خواب ست که دران دراز کشند واين بطرق متعدده مروی
شده ومقالی که در وست منجبر ست بکثرت طرق وی وبدين حال شد جمع درميان ادله اختلفوا درين مسئله هشت مذهب ست که در مبسوطات
مذکور ست انتهی گوييم بيان اين هر هشت مذهب در اول باب گذشت وحکمت دران آنست که نوم ثقيل مظنهٔ استرخای اعضا وخروج حدث ست

فرائض وسنن وصدقات و دیات بود وفات کرد عمرو بن حزم در خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و آن کتاب مشهورست پس دران کتاب این هم نوشته بود ان لا یمس القرآن الا طاهر مساس نکند و دست نرساند قرآن را مگر کسی که پاک ست یعنی از حدث رواه مالك والدارقطني مرسلا بطریق ارسال ووصله النسائي وموصول کرد آنرا النسائی و ابن حبان و درین باب ست حدیث حکیم بن حزام باین لفظ لا یمس القرآن الا طاهر و در اسنادش مقال ست اما هیثمی در مجمع الزوائد از حدیث عبد الله بن عمر مرفوعا آورده که فرمود مس نکند قرآن را مگر طاهر رواه الدارقطني والطبراني واسنادش لا باس به است و بیهقی گفته رجاله موثقون و ذکر کرد برای وی دو شاهد و گفت اثرم احتجاج کرده است بدان احمد و درین باب ست از عثمان بن ابی العاص رواه الدارقطني وابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع ست و در سند طبرانی کسی ست که شناخته نمی شود و اختلاف ست در مراد از طاهر زیرا که این لفظ مشترک ست اطلاق می یابد بر طاهر از حدث اکبر و بر طاهر از حدث اصغر و بر مومن و بر کسی که نیست بر بدن وی نجاست ولابدست در حمل وی از قرینه و اما قوله تعالی لَا يَمَسُّهٗٓ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ پس اصح دران عود ضمیر بسوی کتاب مکنون ست که ذکرش در صدر آیت بوده است و مراد بمطهرین ملائکه اند وهو معلول و این حدیث معلول ست زیرا که از روایت سلیمان بن داود ست و ترک وی متفق علیه ست کما قاله ابن حزم ولیکن او را درینجا وهم رو داده زیرا که گمان کرد که وی سلیمان بن داود یمانی ست حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود خولانی ست و وی ثقه ست ثنا کرده اند بروی ابو زرعه و ابو حاتم و عثمان ابن سعید و جماعتی از حفاظ و یمانی متفق علیه ضعیف ست و تضعیف کرده است او را شیخ محی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر احادیث را که وارد اند درین از ان ضعیف گفته ولیکن کتاب عمرو بن حزم را مردم تلقی کرده اند بالقبول و ابن عبد البر گفته اشبه ست بمتواتر بنا بر تلقی مردم آنرا بالقبول و گفت یعقوب ابن سفیان نمیدانم هیچ کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم و تابعین رجوع میکنند بسوی وی و ترک میدهند رایهای خود را از برای وی و گفت حاکم گواهی داد عمر بن عبد العزیز و امام عصر خود زهری بصحت این کتاب وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت چه در حالت حدث و جنابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نمیکرد و بعضی میگویند که مراد بذکر درینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وی سبحانه است و اظهر اول ست و غائط و بول و جماع مخصوص ست ازین حکم و حدیث مقرر ذکر خداست در هر حال از احوال ولیکن مراد بدان معظم اوقات ست کما قال تعالی يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيَامًا وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰى جُنُوْبِهِمْ شعر در روزبان و مونس جان ست نام یار * یکدم نمیرود که مکرر نمی شود * و مصنف این حدیث را برای آن آورده تا توهم نکنند که نواقض وضو مانع اند از ذکر وی تعالی رواه مسلم وعلقه البخاري وعن انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وصلى ولم يتوضأ بدرستیکه حجامت کرد آنحضرت و نماز گزارد و وضوی جدید نکرد و بیفزود بر غسل محاجم یعنی مواضع حجامت و حدیث دلیل ست بر آنکه خروج دم از بدن غیر فرجین ناقض وضو نیست و درین باب حدیثهاست مفید عدم نقض از ابن عمر و ابن عباس و ابن ابی اوفی و باین رفته است زید بن علی و شافعی و مالک و جماعتی از صحابه و تابعین بحدیث باب و دیگر آثار که مؤید اوست و لقوله صلی الله علیه وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح اخرجه احمد والترمذي وصححه احمد والطبراني بلفظ لا وضوء الا من ریح او سماع و بجهت آنکه اصل عدم نقض ست تا آنکه قائم شود دلیلی رافع اصل حال آنکه دلیلی بران قائم نیست اخرجه البيهقي والدارقطني ولينه یعنی گفت هو لین زیرا که در اسنادش صالح بن مقاتل ست و او ضعیف ست و قوی نیست و ذکر کرد او را النووی در فصل ضعیف و ابن العربی ادعای تصحیح وی کرده و گفته صححه الدارقطني ولیکن مصنف در تلخیص گفته نیست همچنین بلکه دارقطنی بعد ذکر وی

رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده میکرد که در آید در خلا بفتح و مد بمعنی جای خالی که قصد وی کنند برای قضای حاجت وضع خاتمه می نهاد یعنی میکشید انگشتری خود را و در روایتی بجای لفظ وضع نزع آمده و این نزع از جهت بودن نقش وی محمد رسول الله بود و سطرها کما کم مغلطای گفته این حدیث اصل عظیم ست در مندوب بودن نزع خاتم که در وی اسم معظم بود نزدیک قضای حاجت در صحرا و در عمران شیخ در ترجمه گفته ازینجا معلوم شد که چون داخل شود متوضا را باید که چیزی را که در وی نام خدا و رسول و قرآن ست با خود نبرد و در بعضی شروح گفته که این شامل ست اسمای تمام انبیا را و مانند آن اگر نام خدا و رسول خدا نام وی یا جزو نام وی باشد همین حکم دارد والله اعلم انتهی و حدیث دلیل ست بر ابعاد نزد قضای حاجت چنانکه لفظ خلا که بمکان خالی و مکان مبعد گفته می شود افاده آن میکند و بیاید در حدیث مغیره صحیح تر ازین که انطلق حتی تواری و نزد ابوداود ست باین لفظ اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراه احد و دلیل ست بر تبعید چیزی که در وی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام ست ادخال مصحف در خلا بغیر ضرورت و اگر بغفلت همراه برد و مشغول قضای حاجت شد باید که خاتم در دهن یا دستار و مانند آن پنهان کند و ازین فعل آنحضرت معلوم شد که مقصود صیانت ما فیه ذکر الله ست از محلات مستخبثه و این دلیل عام ست و خاص نیست بخاتم بلکه هر ملبوس که در وی ذکر خدا باشد همین حکم دارد اخرجه ابن حبان والحاکم والاربعة یعنی ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفت نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست نووی گفته تصحیح وی مردود ست بروی قاله فی الخلاصة امام منذری گفته صواب نزدم تصحیح اوست زیرا که رواتش ثقات اند و اثبات و تبعه ابو الفتح القشیری فی آخر الاقتراح و صححه ابن دقیق العید و گفت شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حجتی قوی بر ضعف نیاورده وهو معلول و ابوداود گفته منکر ست و ذکر کرد دارقطنی اختلاف در ان و اشاره کرد بشذوذ آن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریج از زهری از انس ست و روات وی ثقات اند ولیکن شیخین از طریق وی اخراجش نکرده اند بلکه گفته اند که ابن جریج سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است آنرا از زیاد بن سعید از زهری از انس بلفظ دیگر یعنی انه صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من ورق ثم القاه و وهم در ان از همام ست کما قال ابوداود و همام ثقه است کما قال ابن معین و گفت احمد ثبت فی کل المشایخ و روایت کرده است آنرا یحیی بن ضریس بجلی و یحیی بن متوکل از همام مرفوعا اخرجهما الحاکم والدارقطنی و روایت کرد آنرا عمرو بن عاصم و وی از ثقات ست از همام موقوفا علی انس و بیهقی برای او شاهی آورده و بسوی ضعف وی اشاره کرده و رجال وی ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ ست لبس خاتما نقشه محمد رسول الله وکان اذا دخل الخلاء وضعه ولیکن بیهقی بعد سیاق وی گفته و هذا شاهد ضعیف والله اعلم **وعنه** و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میکرد در آمدن را در ابخانه چنانکه در روایت بخاری در ادب مفرد از حدیث انس بتصریح آمده که کان اذا اراد ان یدخل الحدیث قال میگفت این کلمات را اللهم انی اعوذ بک بار خدایا پناه میخواهم بتو و این استعاذه بجهت آنست که کنف و مزابل و حشوش محل حضور شیاطین ست پس کسیکه منع میکند ذکر خدا را درین حالت میگوید که در اماکن که ساخته شده است برای خلا مثل آبخانها این دعا را پیش از در آمدن بخواند در اوان شروع کردن مانند دامن جامه برزدن و اگر فراموش شد درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر که منع نمیکند جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول ست از امام مالک و ظاهر حدیث انس جهر ست باین کلمات پس جهر بآن مستحسن باشد من الخبث از خبث بضم خا و با جمع خبیث بلفظ مذکر و در سبل گفته جائز ست اسکان با بی موحده نیز انتهی و درینصورت بمعنی پلیدی باشد و تواند که مخفف خُبُث بضم با باشد

و هم مبتلا نمی شود چون نفس مبتلا شد و اعضا مسترخی گردید بیرون آید چیزی از شکم وی اسناده ضعف و در سندش ضعف ست زیرا ابو داود
گفت انه حدیث منکر و بیان نکرد وجه نکرت وی در سنن که مدار وی بر یزید بن ابی خالد دالانی ست و اختلاف کرده اند بروی در الفاظ این سواست
و تضعیف کرد این حدیث را از اصل وی احمد و بخاری چنانکه نقل کرد از وی ترمذی در علل مفرده و ابراهیم حربی و ترمذی در علل و غیرهم و گفت
بیهقی در خلافیات که متفرد شده ست بآن ابو خالد دالانی و انکار کرده اند بروی جمیع ایمه حدیث و گفت در سنن انکره علیه جمیع الحفاظ
وانکروا سماعه من قتادة و گفت ترمذی رواه سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن ابن عباس **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ياتي احدكم الشيطان في صلاته می آید یکی را از شما شیطان در نماز یعنی وقت بودن وی
در نماز فينفخ في مقعدته فيخيل اليه پس می دمد در دبر او پس متخیل میشود بسوی او یا در خیال وی می افگند شیطان انه احدث
ولم يحدث که وی حدث کرد و حال آنکه حدث نکرده است فاذا وجد ذلك فلا ينصرف حتى يسمع صوتا او يجد ريحا پس هرگاه
که یابد این را پس برنگردد از نماز تا آنکه بشنود آوازی را یا یابد بوئی و درین حدیث اعلام کرد شارع بتسلط شیطان بر عباد تا آنکه در اشرف عبادت
تا فاسد کند آنرا بر ایشان و باینکه این افساد مضر ایشان نیست و بیرون نمی آیند از طهارت مگر بیقین اخرجه البزار بفتح موحده و تشدید زا
بعد الف نام وی ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری ست صاحب مسند کبیر ذکر کرد او را دارقطنی و ثنا نمود بروی و ذهبی سال ولادت و وفات
وی ذکر نکرده اما وفات او در رمله در سال دو صد و نود بوده و بزار تخم فروش را گویند هندی پنساری سنداو معلل ست یعنی اسباب خفیه
قادحه در صحت حدیث دران ذکر کرده استفاده علم از هدبه بن خالد شیخ بخاری و مسلم و دیگر ایمه نموده ابن قانع و طبرانی و جمهره محدثین از شاگردان اویند
در آخر عمر در شام و اصفهان مدتها برای تعلیم علم حدیث و افاده آن قیام نموده و بزاز بدو زا محدث دیگر ست که نامش علی بن معروف و کنیتش ابو الحسن
باشد فليعلم واصله في الصحيحين من حديث عبد الله بن زيد و لفظ وی نزد ابو داود این ست چون باشد یکی از شما در نماز پس یابد
بوئی یا حرکتی در دبر خود پس مشکل شد بروی پس نگردد از نماز الخ و در سندش ابو اویس ست و لیکن متابعت کرد او را دراوردی نزد بیهقی و گفت
رافعی این خبر حجت ست بر مالک در تفرقه کردن او در میان شک در نماز و در خارج ازان زیرا که حدیث مطلق ست انتهی پس شامل باشد هر دو را
ولمسلم عن ابي هريرة نحوه و مسلم راست از حدیث ابی هریره مانند آن در معنی نه در لفظ و حدیث وی درین باب گذشته **وللحاكم**
عن ابي سعيد مرفوعا و حاکم راست از حدیث ابی سعید بطریق رفع باین لفظ اذا جاء احدكم الشيطان فقال انك قد
احدثت فليقل انك كذبت چون بیاید یکی را از شما شیطان پس بگوید که تو تحقیق حدث کردی پس باید که بگوید این کس بدرستیکه
تو دروغ گفتی واخرجه ابن حبان بلفظ فليقل في نفسه یعنی باید که بگوید این کلمه را در جواب شیطان در نفس خود نه بزبان و مصنف اگر این روایات را
نیز بحدیث ابی هریره ضم میکرد بحسن ترتیب نزدیکتر می بود و این روایات نیز دال ست بر حرص شیطان بر افساد عبادت بنی آدم خصوصا نماز و آنچه متعلق بدوست
و بر آنکه نمی آید ایشان را شیطان مگر از باب تشکیک در طهارت گاهی بقول و گاهی بفعل و ازینجا معلوم شد که اهل وسواس در طهارات امتثال حکم او کرده اند در قول و فعل هر دو

باب آداب قضاء الحاجة

در بیان ادبهای قضای حاجت انسانی حاجت کنایه است از غائط و بول و آن ماخوذ ست از قول وی صلی الله علیه وسلم اذا قعد
احدكم لحاجته و فقها ازان بلفظ باب الاستطابة لحدث و الاستطيب بيمينه تعبیر میکنند و محدثین بلفظ باب التخلی و این نیز ماخوذ ست از قول وی
صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدكم الخلاء و گاهی بباب التبرز و این ماخوذ ست از قول وی البراز في الموارد و اکثر من العبارات صحیح **عن انس بن مالك**

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللاعنين بپرهيزيد از دو كار سبب لعنت و نفرين ميشوند يعني عادت مردم لعنت
كردن ست بر كننده آن كار پس انتساب لعن بسوى آن هر دو مجاز عقلي ست و هم لاعن بمعنى ملعون آيد گفتند چيست آن دو كار كه سبب لعنت ميشوند
اى رسول خدا فرمود الذي يتخلى في طريق الناس آنكه قضاى حاجت ميكند در راه مردم و مراد راهي ست كه مسلوك باشند نه مهجور كه راه رفتن
نيست كسى آنجا گذر دو نيز گفته اند مراد راه مسلمانان ست نه راه كافران كذا في مجمع البحار و سبب لعنت ايذاى مردم ست بنتن و استقذار كه موجب
نفرت ايشان چنانكه در حديث حذيفة بن اسيد آمده كه آنحضرت فرمود هر كه ايذا دهد مسلمانان را در راه ايشان واجب شد بروى لعنت ايشان اخرجه الطبراني
في الكبير باسناد حسنه الحافظ المنذري و در حديث ابو هريرة ست كه گفت شنيدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم ميفرمود هر كه كشد سخيمه يعني عذره
بر راهي از راه مسلمانان پس بروى ست لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم اخرجه الطبراني في الاوسط والبيهقي وغيرهما و رجال سندش ثقات اند
الا ابن عمرو الانصاري و قد وثقه يحيى بن معين و اين احاديث دال اند بر استحقاق وى لعنت را او في ظلهم يا در سايه ايشان يعني زير درختي
كه مردم در سايه آن مى نشينند و صحبت ميدارند و خواب ميكنند چنانكه عادت ست نه در هر سايه زيرا كه ثابت شده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم
در نخلستان براى قضاى حاجت نشسته و اضافت ظلهم مناسب اينمعنى ست و نيز مؤيد اوست حديث احمد او ظل يستظل به الحديث رواه مسلم
و بول در حكم غائط ست قال المناوي زاد ابو داود عن معاذ الموارد و زياده كرد ابو داود از حديث معاذ لفظ موارد را يعني آبخانه كردن در
جاهائى كه مردم فرود مى آيند يا جاهائى كه آنجا آب ست مثل چشمه و جوئى كه مردم بجهت آب آنجا فرود مى آيند و لفظ ابى داود اينست پرهيزيد ملاعن ثلثه را
براز در موارد و قارعة الطريق يعني راههائى كه جاى پاى كوب مردم ست يعني محل گذر ايشان و ظل و رواه ابن ماجة ايضا و براز بفتح موحده و براء مهمله
در آخر جاى كشاده و فراخ از زمين كنايت ست از غائط و لفظ حديث عن ابن عباس او نقع ماء و در روايت احمد از ابن عباس اين لفظ
آمده باضافت نقع بسوى ماء نقع بفتح نون و سكون قاف بمعنى جاى فراهم شدن آب مراد بدان آب مجتمع ست كما في النهاية و فيه ضعف
و درين هر دو حديث ابى داود و احمد ضعف ست اما حديث ابو داود پس بجهت آنكه ابو داود عقيب وى گفته مرسل ست زيرا كه از روايت ابى سعيد
حميري ست و وى معاذ را نديافته پس منقطع باشد و ابن ماجه هم آنرا روايت كرده بهمين طريق وليكن حاكم و ابن السكن تصحيح وى كرده اند و اما حديث
احمد پس ازين جهت كه در وى ابن لهيعة ست و راوى از ابن عباس مبهم ست و اخرج الطبراني و روايت كرد طبراني كنيت او ابو القاسم ست
و نام او سليمان بن احمد بن ايوب ست در شهر عكا از بلاد شام متولد شده در سنه دو صد و شصت بماه صفر و در طلب علم اكثر شهرهاى يمن و شام و مصر و بغداد
و كوفه و بصره و اصفهان و جزيره و حرمين شريفين را طواف نموده و از هزار شيخ بلكه زياده استفاده كرده سماع وى از نسائى و ابو زرعه ثقفى و غير
ايشان ست پدرش حريص بر علم حديث بود و او را گرفته شهر بشهر ميگشت و بحضور اساتذه مى رسانيد تصانيف بسيار دارد از انجمله هر سه معجم او
مشهور ست و در طلب علم حديث مشقت بسيار كشيده سى سال بر بوريا خفته ابو العباس احمد بن منصور شيرازي گويد من از طبراني سه لك حديث نوشته ام
او را در آخر عمر سحر كردند بسبب رد كردن او بر فرقه قرامطه از اسماعيليه و هر دو چشم او از بصارت ظاهرى افتاده بود و فاتش بست و هشتم ذى قعده
سنه سه صد و شصت بوده حافظ ابو نعيم صاحب حلية بروى نماز گذارده عمرش صد سال و دو ماه شد بقيه حالش در حنان المتقين ذكر كرده ايم ذهبى گفته
هو الامام الحجة كان من فرسان هذا الشان مع الصدق والامانة و اثنى عليه الائمة انتهى آه عن قضاء الحاجة تحت الاشجار المثمرة
نهى كرد از براز كردن زير درخت ميوه دار اگر چه سايه دار نباشد وضفة النهر و كرانه نهر روان ضفة بكسر ضاد و تشديد فا جانب نهر و ضفتاه جانباه
كذا في الصحاح و في القاموس ضفة النهر جانبه من حديث ابن عمر بسند ضعيف از حديث ابن عمر بسند ضعيف زيرا كه در راويان وى

چه درین وزن ضم و سکون هر دو می آید چنانکه حلف و کتب در رسل و سبل و الخبائث و از خبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد ذکور و اناث
شیاطین اند که از ایشان پناه می جوید اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و در روایت سعید
بن منصور کان یقول بسم الله اللهم الحدیث آمده مصنف در فتح گفته رواه المعمری و اسناده علی شرط مسلم و فیه زیادة التسمیة و لم ارها فی غیره وعن
انس بن مالک رضی الله عنه ترک اضمار یعنی عنه برای بعد اسم ظاهر ست بخلاف حدیث ثانی و در بعض نسخ عنه هم باضمار یافته شد
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا و غلام نحوی بود آنحضرت که در می آمد خلا را پس بر میداشتم
من و پسری مانند من گفته اند مراد بدان عبدالله بن مسعود ست رضی الله عنه و اطلاق غلام بروی مجاز ست زیرا که وی کبیر بود پس مانند انس و عمر
چگونه باشد و یحتمل که مراد بنحوی خدمت باشد یعنی ماننده در خادم آنحضرت بودیم پس صحیح شود عبارت زیرا که وی صاحب سواد آنحضرت بود
و نعل و سواک وی صلی الله علیه وسلم نگاه میداشت و گفته اند که مراد ابوهریره است و قیل جابر بن عبدالله و حدیث دلیل ست بر جواز استخدام الصغیر
اداوة من ماء اداوه را پر از آب اداوه بکسر همزه ظرف صغیر از چرم که ساخته باشند برای آب که بدان طهارت کنند هندی ڈولچی وعنزة
و بر میداشتم من و آن کودک عنزه را بعین مهمله و نون و زای مفتوحات چوبی که در روی سنانی باشد از نیم نیزه یا اندکی کلان تر و عادت
شریف آن بود که خادمان عنزه را همراه آنحضرت بر میداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برای بول یا کلوخ از زمین جدا کنند برای استنجا یا ستره
کنند در پیش نماز و دیگر اغراض فیستنجی بالماء پس استنجا میکرد بآب تا تعلیم کند امت را شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ و این احب
و افضل ست مراد بخلا درین حدیث فضا ست بقرینه عنزه و این حدیث حجت ست بر مالک زیرا که وی انکار کرده از آنکه استنجا کرده باشد
آنحضرت بآب و احادیث مثبت اوست پس انکار مالک غیر مسموع ست و گفته اند که استنجا بآب ارجح ست از استنجا بسنگ و گویا که اخذ کرده اند
این را از زیادت تکلف بحمل آب بدست غلام و اگرچه مساوی سنگ باشد یا ارجح ست بسبب آنکه محتاج شد بسوی آن و جمهور علما گویند که افضل جمع ست
میان آب و کلوخ و اگر اقتصار کنند بر یکی از این هر دو پس آب افضل ست جاییکه اراده نماز نباشد و در صورت اراده نماز خلاف ست بعضی گویند
کلوخ کافی ست آب واجب نیست و هر که گفته کلوخ کافی نیست آب را واجب گفته و از آداب استنجا بآب ست مسح دست بتراب بعد آن چنانکه نزد
ابوداود ست از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت چون می آمد خلا را می آوردم او را آب در تور یا رکوه پس استنجا میکرد بآن پس ترمی سود دست
خود بر زمین و نزد نسائی ست از حدیث جریر گفت بودم همراه آنحضرت پس آمد خلا را که قضا کند حاجت خود گفت ای جریر بیار آب پاک را
آوردم آب و استنجا کرد و مالید دست را بر زمین و مثل این در غسل باید وعن المغیرة بن شعبة رضی الله عنه قال قال لی النبی
صلی الله علیه وسلم خذ الاداوة گفت فرمود مرا آنحضرت که بگیر اداوه را و بر آ با من فانطلق حتی تواری عنی پس رفت آنحضرت
تا آنکه پنهان شد از من فقضی حاجته پس قضا کرد حاجت خود را و درینجا دلالت ست بر آنکه متخلی پنهان شود از نظر مردم تا صوت او
مسموع و ریح او مشموم و عورت او مرئی نگردد اما واجب نیست زیرا که دلیل فعل ست و آن مقتضی وجوب نیست لیکن از ادله وجوب ستر عورت
از عین مردم چه در [illegible] امر باستتار واقع شده فرموده هر که بیاید غائط را باید که پنهان شود اخرجه احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم
و البیهقی و در حجة الله البالغة گفته پنهان شود بجایش تخلی که اسفل بدن او را بپوشد و هر که جایش نیابد کثیبی از ریگ فراهم سازد و پشت بجانب او نشیند
زیرا که شیطان بنا بر آنکه مجبول بر افکار فاسده و اعمال شنیعه ست تلعب میکند بمقاعد بنی آدم انتهی و در سبل گفته این غیر تواری ست و خاص ست
بقرب بقرینه شیطان پس اگر قضای حاجت کند در فضا که آنجا انسان نیست تستر کند بجمع توده از ریگ وعن ابی هریرة رضی الله عنه

که نهی برای تحریم ست یا تنزیه یا ظاهر نشد قرینهٔ صارفه نهی از تحریم و این جائی ست که استنجا کنند بآب و سنگ و اگر مباشر شود بدست پس حرام ست
بالاجماع **ولا یتنفس فی الاناء** ودم نزنید درون آوند آب یعنی جدا کردن وی از دهان تا چیزی از دهان و بینی در آب نیفتد و بکراهت طبعی نینجامد
و آنکه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت خوردن آب سه نفس میزد مراد آنست که کوزه را از دهان مبارک خود جدا میکرد و آب بسه نفس میخورد
متفق علیه ابن منده گفته اجماع ست بر صحت این حدیث **واللفظ لمسلم** و لفظ این حدیث مسلم راست و لفظ بخاری این ست اذا شرب
احدکم فلا یتنفس فی الاناء واذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه ولا یتمسح بیمینه **وعن سلمان** وی ابو عبد الله فارسی ست و او را سلمان الخیر
گویند مولای آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم اصلش از فارس ست در طلب دین از وطن بگریخت و نصرانی شد و کتب تنصر خواند و او را اخبار طویلهٔ نفیسه است
پستر نقل کرد از مذهبی بمذهبی تا آنکه منتهی شد بسوی آنحضرت پس مسلمان شد و نیک شد اسلام او و بود تیرانداز در مسلمانان و حضرت در حق وی
فرموده سلمان منا اهل البیت عمر بن الخطاب او را والی مدین گردانید و بود از معمرین گویند دو صد و پنجاه سال زیست و گویند سه صد و پنجاه سال
و میخورد از عمل دست خود و تصدق میکرد عطیهٔ او وفاتش در مدینه سنه خمس و قیل اثنتین و ثلاثین روداد انس و ابو هریره و غیرهما از وی روایت کرده اند
و وی یکی از آنهاست که جنت مشتاق ایشان ست مناقب و فضائل او بسیار ست و آنحضرت ثنا و مدح وی بسیار کرده و گفته اند که اصل وے
از اصفهان ست از قریه که آنرا جی گویند بطلب دین برآمده بود عرب او را گرفته بدست یهود فروختند یهود او را خریده مکاتب ساختند آنحضرت اعانت
کتابت وی کرده وی در رقیت زیاده از ده کس آمده بود تا آنکه بحضرت رسیده مسلمان شد رضی الله عنه **قال** گفت سلمان **لقد نهانا**
تحقیق نهی کرد ما را **رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة بغائط او بول** از اینکه رو کنیم بسوی قبله در قضای
حاجت و بول **او ان نستنجی بالیمین** یا از اینکه استنجا کنیم بدست راست و در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بکف چپ کند لابد عضو را بدست
راست گیرد و بدست چپ بجنباند عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بجانب عضو و بعضے گفته اند که نهی از استنجا بیمین همین در غائط ست نه در بول و این
قول ضعیف ست و استنجا مشتق از نجو ست بفتح نون و سکون جیم آنچه بیرون آید از شکم و سین برای طلب ست و نجو بمعنی بریدن درخت و پوست
کشیدن گوسفند نیز آید و چون می برد و می کشد نجاست را استنجا نام کرده اند **او ان نستنجی باقل من ثلثة احجار** و نهی کرد ما را از استنجا
کردن بکمتر از سه سنگ و مذهب شافعی و احمد همین ست و حنفیه نظافت شرط کنند اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد حدیث ابن مسعود نزد بخاری که در آن
اقتصار کردن آنحضرت ست بر دو سنگ چنانکه بیاید در سبل گفته رفته است شافعی باینکه وی مخیر ست در میان آب و سنگ هرچه کند کافی باشد
و چون اکتفا کند بر سنگ پس لابد ست از سه مسحات اگرچه ازالهٔ عین بکمتر از آن تواند شد و گفته اند که اگر حاصل شود انقا بکمتر از سه کافی ست و اگر بسه
هم حاصل نشود لابد ست از زیادت و مندوب ست ایتار و واجب ست تثلیث در قبل و در دبر پس شش سنگ باید چنانکه در حدیثی آمده گوییم در
احادیث طلب آنحضرت از ابن مسعود و ابی هریره و غیرهما نیامده مگر همین سه حجر و آمده است بیان استعمالش در دبر نه در قبل و اگر شش حجر مرادی بود
آنحضرت طلب میفرمود نزد ارادهٔ تبرز اگرچه در بعض حالات می بود پس اگر سنگے باشد که شش گوشه دارد مسح بدان کافی بود و چیزی که انقا کند قائم مقام
حجر ست بخلاف ظاهریه که بوجوب احجار رفته اند تمسکا بظاهر الحدیث و جواب داده اند که حدیث خارج ست بر غالب بنا بر تیسر وی و دال ست بر آن
نهی فرمودن آنحضرت از استنجا برجیع و استخوان و اگر حجاره متعین می بود نهی میکرد از ما سوای او و همچنین نهی فرمود از انگشت چنانکه نزد ابو داود ست
که امر کن امت خود را باینکه استنجا نکنند بسرگین و انگشت زیرا که گردانیده است خدای تعالی ما را رزق در آن پس نهی فرمود آنحضرت از آن انتهی
و در مصفی گفته واجب ست ازالهٔ نجاستے که بسبب تغوط و بول حاصل شود بیکی از دو چیز آب یا حجر اما آب پس مستفاد ست از حدیث غسل دم حیض

متروکی هست واز بول اسناد [redacted] مرفوع نهی عنه حدیث بی قارعة الطریق ومطلق طریق را تقیید کنند بقارعه
دوم ظل سوم موارد چهارم نقع ماء پنجم اشجار مثمره ششم جانب نهر وزیاده کرد ابوداود در مراسیل خود از حدیث مکحول که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ازانکه بول کنند برابواب مساجد **وعن** جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تغوط الرجلان
فليتوار فرمود وقتیکه غائط کنند دو کس پس باید که پنهان شود کل منهما عن صاحبه هر یکی ازان هر دو از صاحب خود ولا يتحدثا
وباهم سخن نرانند فان الله يمقت على ذلك پس بدرستیکه خدا سخت دشمن میدارد برین عمل مقت بمعنی اشد بغض ست ودر حدیث ابوسعید
که فرمود آنحضرت تبرایند دو کس درحالیکه می زنند غائط را یعنی براز میکنند کشف کرده اند عورت خود را وباهم سخن میکنند چراکه حق تعالی دشمن میگیرد
برین حرکت اخرجه احمد وابوداود وابن ماجه وابن خزیمة في صحيحه لیکن این همه ها روایت کرده اند آنرا از عیاض بن هلال یا هلال بن عیاض حافظ منذری گفته
نمی شناسم اورا بجرح ونه بعدالت ووی در شمار مجهولان ست وحدیث دلیل ست بر وجوب ستر عورت ونهی از تحدث وقت قضای حاجت واصل
دران تحریم ست وتعلیل وی بمقت خدا زیادت ست در بیان تحریم ولیکن در بحر ادعا کرده که حرام نیست بالاجماع ونهی برای کراهت ست پس
اگر اجماع صحیح شود فبها ورنه اصل تحریم ست ولهذا چون یکی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حالت بول سلام کرد جواب نداد وفرمود که خدای تعالی بنده را
برین حرکت دشمن میگیرد یعنی سخن کردن در بول اخرجه الجماعة الا البخاري عن ابن عمر رضي الله عنه رواه وصححه ابن السكن کنیت او ابوعلی ست
ونام سعید بن عثمان بن السکن البغدادی ووفاتش در سنه سه صد وپنجاه وسه بوده در سبل السلام گفته ابن السکن بفتح سین وکاف نام حافظ حجة
ابوعلی ست نزیل مصر ولادتش در سنه اربع وسبعین ومائتین بوده اعتنا کرد باین شان وجمع کرد وتصنیف نمود ودراز شد صیت فضیلت او وروایت
کردند از وی ائمه حدیث انتهی وابن القطان بفتح قاف وتشدید طا حافظ علامه ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالملک الفاسی مشهور بابن القطان
از ابصر مردم بصناعت حدیث واحفظ ایشان بود لاسیما رجال حدیث را واشد ایشان بود در اعتنا بروایت تدریس کرد وتحدیث وتالیف نمود واز وست
کتاب الوهم والایهام وآن بر احکام عبدالحق وضع کرده دلالت دارد بر حفظ وقوت فهم وی ولیکن تعنت کرده در احوال رجال وفاتش در ربیع الاول سنه
ثمان وعشرین وست مائة اتفاق افتاد وهو معلول در شرح هیچ علت وی ذکر نکرده ولیکن علت وی اینست که ابوداود گفته مسند نیست
بسوی عکرمه بن عمار عجلی یمانی ولیکن مسلم در صحیح خود بوی احتجاج نموده وبعض حفاظ روایت عکرمه را از یحیی بن کثیر تضعیف کرده اند حال آنکه مسلم حدیث وی
از یحیی مذکور روایت نموده وبخاری بحدیث وی از یحیی استشهاد آورده **وعن** ابي قتادة بن نعمان الانصاری از اهل عقبه وبدر ست وتمامه
مشاهد را حاضر شده روز بدر یا احد چشم او را چشم زخمی رسید که بیرون آمده بر دست افتاد وحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا گرفته بجای آن نهاد پس بهترین
دو چشم او بود مات سنة ثلث وعشرین وابوقتاده انصاری سلمی دیگر نیز از صحابه ست شیخ در ترجمه گفته معلوم نشد که در حدیث مراد کدام یکی
ازین دو کس ست واین دیگر فارس رسول خداست ودر حضور وی در بدر اختلاف ست اما احد ومشاهدی که بعد اوست دران حاضر شده رضي الله
عنه قال گفت ابوقتاده ودر سبل ترجمه وی ذکر نکرده قال فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمسن احدكم ذكره
بيمينه وهو يبول نگیرد هیچ یکی از شما آلت خود را بدست راست خود حال آنکه او بول میکند از جهت نگاهداشت دست راست از توهم تلوث
که موضوع از برای طیبات ست ولا يتمسح من الخلاء بيمينه واستنجا نکند از خلا بدست راست خود ودر وی شرافت یمین ست وصیانت
وی از اقذار ونهی برای تحریم ست در همه جا وباین رفته اند اهل ظاهر عملا بالحدیث وهمچنین جماعتی از شافعیه گفته در استنجا ونزد جمهور برای تنزیه ست
وبخاری در ترجمه مجمل گفته باب النهي عن الاستنجا وحدیث باب ذکر کرده مصنف در فتح الباری گفته تعبیر کرد بنهی برای اشارت بانکه ظاهر نشد او را

که احادیث نهی منسوخ ست بحدیث اباحت زیراکه در وی قید قبل بموته بعام ست ... در شرح سفر السعادة همین مذهب را اقوی گفته چهارم آنکه حرام ست
در صحرا نه در عمران زیراکه احادیث وارده در اباحت محمول ست بر اباحت و احادیث نهی عام ست و بعد تخصیص عمران بفعل وی همین صحرا باقی ماند و گفته
ابن عمر جز این نیست که نهی کرده از ان در فضا و چون باشد در میان تو و در میان قبله چیزی که بپوشد ترا پس لا باس ست رواه ابوداود وغیره و در سبل گفته
این قول چندان بعید نیست از برای بقای احادیث نهی برحال خود و احادیث اباحت برحال خود انتهی پنجم فرق ست یعنی استقبال در هر دو حرام
و استدبار در هر دو جائز و این مردود ست زیراکه نهی در هر یکی از استقبال و استدبار برابر وارد ست در سبل گفته اقرب اقوال قول رابع ست و ذکر
کرده اند از شعبی که سبب نهی در صحرا برای آنست که صحرا خالی نیست از مصلی ملک باشد یا انس یا جن پس نظر او بر عورت این کس بیفتد کما رواه البیهقی
و چون پرسیده شد بیهقی از اختلاف حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را مستدبر قبله و حدیث ابوهریره در نهی ازان پس گفت هر دو راست گفته اند
اما قول ابوهریره در صحرا پس از برای آنست که خدا را بندگان اند از ملائکه و جن که نماز میگذارند پس رو نکند هیچ یکی با ایشان ببول و نه بغائط
و نه استدبار کند ایشان را و اما کنف شما پس خانها بوده اند که بنا کرده شده اند نیست قبله در انها و این خاص ست بکعبه و بیت المقدس ملحق باوست
بنا بر حدیث ابوداود که نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از استقبال قبلتین ببول یا بغائط ولیکن این حدیث ضعیف ست قدرت ندارد بر رفع
اصل و اضعف ازین قول بکراهت استقبال قمرین ست وللسبعة و مراد احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی را ست
من حدیث از حدیث ابي ايوب الانصاري و نام وی خالد بن کلیب ست از اکابر صحابه بود حاضر شد بدر را و فرود آمد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بخانهٔ او وقت قدوم مدینه مرد در حالت غزا در روم سنه خمسین و قیل بعدها و رواه مالک والنسائی من طریق اخری عن
ابی ایوب و درین باب ست از سلمان نزد مسلم و از عبدالله بن الحارث بن جزء نزد ابن ماجه و ابن حبان و از معقل بن ابی معقل نزد ابی داود
و سهل بن حنیف نزدیک دارمی و این حدیث مرفوع ست اول او این ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا
القبلة ولا تستدبروها بغائط او بول ولكن شرقوا او غربوا و آخر وی این ست که گفت ابوایوب قدمنا الشام فوجدنا
مراحیض بنیت نحو الکعبة الحدیث یعنی رو مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب کنید و این
مخصوص ست بمدینهٔ مطهره علی ساکنها الصلوة والسلام زیراکه قبلهٔ مدینه جنوبی ست و مدینه شمالی مکهٔ معظمه ست پس احتراز کنید از استقبال و استدبار
بضرورت رو و پشت بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار ما قبله غربی ست پس اگر رو بمشرق و مغرب آرند رو و پشت بقبله افتد و لهذا در
تیسیر الوصول گفته که این حکم اهل مدینه و کسی راست که قبلهٔ وی برین سمت باشد و کسیکه قبلهٔ او در شرق و غرب بود وی استقبال نکند انتهی شیخ در ترجمه گفته
این مسئله مختلف ست مذهب امام اعظم ابوحنیفه آنست که استقبال و استدبار آن در بول و غائط حرام ست مطلقا و نزد شافعی و مالک در صحرا نه خانها
و بهر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین و من بعدهم رفته و در روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه استقبال و همچنین از امام ابوحنیفه
نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده و گفته که اگر بناگاه مستقبل قبله نشست غافل ازان باید که بگردد بقدر امکان حجت ابوحنیفه حدیث نهی ست
که گذشت و در انجا فرقی نکرده اند میان صحرا و خانه بلکه مطلق گفته اند و حدیث نهی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نهی تعظیم قبله و احترام
جانب اوست و خانه و صحرا در انجا برابر ست چنانکه بزاق انداختن و پای دراز کردن بآن سو و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این پیش
از نهی باشد و اگر معلوم شود که بعد از نهی ست شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و ابن عمر آنرا در نیافته و تعمق نظر در ان نکرده
و مقام تقاضا میکند که تعمق و تحقیق نتوان کرد انتهی گوییم مراد بحدیث ابن عمر این حدیث ست که گفت ابن عمر بر آمدم بالای خانهٔ حفصه برای بعضی

اما حجر پس مستفاد ست ازین حدیث یعنی حدیث ثلثة احجار و جمع میان هر دو مستحب ست و ذکر حجر بجهت اعتبارست الا کلوخ و پارهٔ کهنه
در حکم آنست پس تنقیح کردند حجر را بجامد قالع اما جامد پس ماخذ آن استعمال احجارست و مدار الغسل و وضوح اختلاف در لفظین نزدیک عارف لغت
و اما قالع پس ماخذ آن فحوای او لا یجد احدکم ثلثة احجار و مانند آنست که عارف لغت می فهمد که غرض ازان ازالهٔ نجاست ست پس قصب و ملس کفایت
نکند و واجب ست که سنگ استنجا طاهر غیر محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از رجیع که بعض آنرا بروث و بعره
تفسیر کرده اند و بعض بسنگی که یکبار بآن استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم از استنجا باستخوان بعلت آنکه
طعام جن ست پس مطعوم انس بطریق اولی و آنچه انتفاع معتدبه بآن متوقع ست مانند جامهٔ نو در ان حکم داخل باشد و شرط انقای حجر آنست که
نجاست خشک نشده باشد والا غرض استنجا که ازالهٔ نجاست ست متحقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که شارع مشروع
فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و طاری نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین زیراکه استنجا برای خارج از سبیلین ست
نه برای غیر آن و از لفظ او لا یجد احدکم ثلثة احجار مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة احجارست و حدیث سلمان نهانا ان نستنجی باقل من ثلثة احجار
اوضح ست درین معنی و تنقیح ثلثة احجار ثلث مسحات ست پس اگر حجر کبیر باشد و بسه طرف آن مسح کنند جائز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقاست
و آن مفهوم از فحوای کلام ست پس اگر ثلثة احجار استعمال کنند و انقا حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلث انتهی | او ان نستنجي برجيع او عظم
و از استنجا کردن بسرگین و استخوان زیراکه طعام جن ست چنانکه در حدیث ابن مسعود ست که گفت آنحضرت جن را هرگاه سوال کردند از آنحضرت
زاد را برای شماست هر استخوان که ذکر کرده شد نام خدا بران اوفر چیزی که باشد از روی لحم و هر پشک چاره است برای دواب شما اخرجه مسلم و نیست
منافی آن تعلیل رجس برکسیت در حدیث ابن مسعود زیراکه گاهی یک چیز معلل بعلل کثیره میشود و نیست مانع ازانکه رکس باشد و اکل آن
حلال بود برای دواب جن رواه مسلم و این حدیث دلیل ست بر نهی از استقبال قبله و آن کعبه است چنانکه حدیث ابو ایوب تفسیر وی
کرده مراحیض قد بنیت نحو الکعبة و وارد ست نهی از استدبار نیز چنانکه در حدیث ابی هریره است نزد مسلم مرفوعا چون بنشیند یکی از شما برای حاجت
خود پس رو نکند قبله را و نه پشت دهد او را و جز آن از احادیث و علما را اختلاف ست در انکه این نهی برای تحریم ست یا نه قول اول آنست
که نهی برای تنزیه ست و نیست فرق در میان فضا و عمران پس مکروه باشد و احادیث نهی محمول ست برین بقرینهٔ حدیث جابر که دیدم آنحضرت را
قبل موت بیک سال مستقبل قبله اخرجه احمد و ابن حبان و غیرهما و حدیث ابن عمر که وی دید آنحضرت را که قضا میکند حاجت خود را مستقبل بیت المقدس
مستدبر کعبه متفق علیه و حدیث عایشه رض که برگردانیدند مقعد مرا بسوی قبله رواه احمد و ابن ماجة و اسناده حسن و ذهبی در میزان در ترجمهٔ خالد
بن ابی الصلت گفته این حدیث منکرست و در مصفی بعد سرد حدیث نهی از استقبال قبله و حدیث قضا کردن حاجت بجانب بیت المقدس گفته
که در قطع اختلاف میان این دو حدیث علما مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت اصلیه این ارجح ست نزدیک
فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم ست و فعل مخصص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نبود و مترجم را درین قول نظرست زیراکه ظاهر از کلام
ابن عمر انکار بر مقالهٔ ناس ست مطلقا نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام ابو ایوب عموم نهی ست در صحرا و بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ
بفعل و بالجمله مارا باستقرا معلوم شده است که صحابه بر احتیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی برخصت میل
کرده و ازین جهت میان ایشان مناظره و مخالفه میگذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل ست انتهی قول دوم تحریم اوست در هر دو جا
بنا بر ظاهر احادیث و احادیث که قرینهٔ تنزیه ست محمول اند بر عذر و بر انکه حکایت فعل اند و لا عموم لها سوم آنکه مباح ست در هر دو جا گفته اند

الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجة وصححه ابو حاتم والحاکم ورواه الدارمی ایضا **وعن ابن مسعود**
رضی الله عنه وی عبدالله بن مسعود است ذهبی گفته او امام ربانی ابو عبدالرحمن عبدالله بن ام عبد الهذلی است صاحب رسول الله صلی الله علیه
وسلم وخادم وی یکی از سابقین اولین است واز کبار بدریین واز نبلای فقها ومقربین اسلام آورد از قدیم ویاد گرفت از زبان ودهان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هفتاد سوره وفرمود آنحضرت هر که بخواند قرآن را تر وتازه باید که بخواند بر قرائت ابن ام عبد وفضائل وی بسیار وبیشمار است وفات یافت
در مدینه سنه ۳۲ ودفن بقیع شد وعمرش شصت سال انتهی واسلام وی پیش از عمر ودخول آنحضرت بدار ارقم بود گویند سادس بود در اسلام بعده با آنحضرت بیعت
واز خواص شد سواک ونعل وطهور آنحضرت در سفر وی داشت هجرت کرد بسوی حبشه وحاضر شد بدر ودیگر مشاهد ما بعد را وگواهی داد بر لسب او
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجنت ومشابه بود با آنحضرت در سمت ودل وهدی وبود خفیف اللحم قصیر القامة شدید الادمة نحیف الجسم نزدیک بود
که مردم طویل نشسته با وی برابر شوند در خلافت عمر قاضی کوفه شد ووالی بیت المال آنجا گردید وتا صدر خلافت عثمان باقی ماند مدفون شد
در بقیع روایت کردند از وی خلفای اربعه ومن بعدهم من الصحابة والتابعین **قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم الغائط** گفت
آمد آنحضرت صلعم قضای حاجت را **فامرنی ان اتیه بثلثة احجار** پس امر کرد مرا اینکه بیارم او را سه سنگ واین حدیث حجت شافعی واحمد
واصحاب حدیث است در اشتراط سه حجر با مراعات انقاء واگر حاصل نشود بیفزاید تا انقا حاصل شود وایتار مستحب است واجب نیست بنا بر حدیث
ابو داود که من لا فلا حرج **فوجدت حجرین ولم اجد ثالثا** پس یافتم دو سنگ ونیافتم سوم خطابی گفته اگر فقط قصد باشد ذکر اشتراط
عدد خالی بود از فائده ولیکن چون شرط کرد عدد را لفظا ومعلوم شد انقا معنی دلالت کرد بر ایجاب هر دو امر **فاتیته بروثة فاخذهما
والقی الروثة** پس آوردم آنحضرت را سرگین پس گرفت هر دو سنگ را وانداخت سرگین را طحاوی گفته اگر سه سنگ شرط می بود طلب میکرد
آنحضرت سوم را وجوابش آنست که آنحضرت سه طلبیده بود چنانکه در روایت احمد ودارقطنی است ومصنف در فتح گفته رجال وی ثقات اند
با آنکه اگر این زیادت ثابت هم نشود جواب طحاوی این است که اکتفا کرد آنحضرت بامر اول در طلب ثلاث وچون سرگین انداخت ابن مسعود دانست که امتثال
امر تمام نیست تا آنکه سنگ سوم بیارم ومحتمل که اکتفا کرده باشد آنحضرت باطراف دو حجر وبآن سه مسح نموده زیرا که مطلوب تثلیث مسح است اگرچه باطراف
یک سنگ باشد در سبل گفته واین هر سه سنگ برای یکی از دو سبیل است وشرط است برای دیگر سه سنگ دیگر پس جمله شش شد بحدیثی که وارد است
درین باب در مسند احمد با آنکه در نفس از اثبات شش حجر چیزی هست زیرا که آنحضرت را طلب شش حجر معلوم نشد با وجود تکرار آن با ابو هریره
وابن مسعود وغیرهما واحادیث بلفظ من اتی الغائط است کحدیث عایشه اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیستطب بثلاثة احجار فانها تجزی عنه
رواه احمد والنسائی وابو داود والدارقطنی وگفت اسنادش حسن صحیح است با آنکه ظاهر از غائط وقت اطلاق خارج از دبر است وحاجز وی که قبل
ملازم اوست ودر حدیث ابن خزیمه ثابت شده که پرسیده شد آنحضرت صلعم از استطابت فرمود سه حجر که نیست در آن رجیع وسوال عام است در هر دو
مخرج معا یا در یکی از آن هر دو ومحل محل بیان است وحدیث سلمان که امر کرد ما را که اکتفا نکنیم بسه حجر اخرجه مسلم مطلق است در هر دو مخرج هر که شش
حجر شرط کرده دلیلش حدیث احمد است ونمیدانیم که صحت وی چیست تا در آن بحث زده وچون تتبع کردم احادیث وارده را در سه حجر ونهی از کمتر از آن
یافتم که همه در خارج از دبر است زیرا که بلفظ نهی عن الاستنجاء باقل من ثلثة احجار وبلفظ الاستطابة بثلثة احجار وبلفظ اذا استجمر احدکم فلیستجمر ثلاثة
وبلفظ نهی ان یستنجی برجیع او عظم آمده ونیامده دلیلی بر خارج از قبل واصل عدم تقدیر است بعد بلکه مطلوب ازالة اثر بول است از ذکر پس کافی است
در آن یک سنگ با آنکه وارد است بیان استعمال هر سه در دبر باین طریق که یکی از آن برای مسربه است ودو برای هر دو صفحه واین نیست مگر از جهت

کارهای خود پس دیدیم رسول خدا را که قضای حاجت میکند پشت دهنده قبله را و رو آرنده شام را متفق علیه مکه معظمه با شام مقابل افتاده است
که اگر رو بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند رو بشام گردد پس ازین حدیث معلوم میگردد که پشت بقبله برای قضای حاجت
در خانها درست باشد و لهذا بغوی در حدیث اول گفته که نهی در صحرا است و در بنیان لا باس است بحجت همین حدیث جمعا بین الادلة و موافق حنفیة است
درین مسئله شوکانی و صاحب حجت بالغه و به قال احمد و ابو ثور صاحب الشافعی و همین است راجح نزد ابن حزم و ابن العربی المالکی **وعن عايشة**
رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من اتى الغائط فليستتر هر که آید غائط را پس باید که پنهان شود
از نظر مردم تا کسی عورت او را نه بیند. حدیث دال است بر وجوب استتار و لفظ وی در سنن از ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است
هر که سرمه کشید پس باید که طاق کشد هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد پس نیست جناح و هر که استجمار کرد پس باید که طاق کند هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد
پس نیست حرج و هر که خورد پس در میان دندان ماند آنرا بیفگند و هر که لیسید بزبان خود پس فرو برد آنرا هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و هر که
آمد غائط را پس باید که پنهان شود پس اگر نیابد مگر آنکه جمع کند توده از ریگ پس باید که مستتر شود بدان زیرا که شیطان تلعب میکند بمقاعد بنی آدم
هر که کرد خوب کرد و هر که نکرد فلا حرج و این حدیث را ابو داؤد از حدیث ابو هریره آورده و از عایشه او را درینجا روایتی نیست و معهذا این حدیث
ضعیف است چنانکه معلوم شود پس لازم بود مصنف را که نسبت میکرد این حدیث را بسوی ابو هریره و اشاره میکرد بضعف وی چنانکه عادت اوست
در اشاره کردن بسوی چیزی که در حدیث می باشد از مقال و گویا که وی ترک کرد این را بنا بر آنکه در فتح الباری گفته ان اسناده حسن و در بدر گفته
که این حدیث صحیح صححه جماعة منهم ابن حبان والحاکم رواه ابو داؤد و رواه احمد و ابن ماجة و ابن حبان والحاکم والبیهقی من حدیث ابی هريرة
مطولا کما تقدم و ابو داؤد این حدیث را در سنن نسبت با بو هریره کرده کما عرفت و کذلک فی التلخیص و گفته که مدار وی بر ابو سعید حبرانی است
بجای مهمله حمصی است و در وی اختلاف است قیل انه صحابی ولا یصح والراوی عنه مختلف فیه و لیکن در ابو داؤد است از حدیث جابر رضی الله عنه
که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که میخواست براز را بیرون میرفت آنجا که نمی دید او را هیچ یکی و از نظر غائب میشد **وعنها** و هم روایت است
از عایشه رضی الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خرج من الغائط قال بود آنحضرت چون بر می آمد از قضای حاجت
و لفظ خرج مشعر است بخروج از مکان لیکن مراد اعم است ازان اگرچه در صحرا باشد میگفت غفرانك می طلبم از تو آمرزش ترا و اعراب و نصب است
بنا بر آنکه مفعول فعل محذوف است یعنی اطلب غفرانك و در معنی این کلمه دو وجه گفته اند یکی آنکه آمرزش میخواهد از فوات ذکر حق بزبان درین حالت
یا از تقصیر در وفای شکر نعمت گوارش طعام و باقی داشتن آنچه سود کند و برافگندن آنچه زیان دارد و بعضی از مشایخ گفته اند که ذکر مناسب این
حال آنست که اندیشه کند در احتیاج و تدنس خود و تنزه و تقدس حق سبحانه از نقائص و عیوب والله اعلم و انسب وجوه وجه ثانی است زیرا که موافق حدیث
انس است که بود آنحضرت چون بیرون آمد از خلا میگفت الحمد لله الذي اذهب عني الاذى و عافاني رواه ابن ماجة و در وصف نوح علیه السلام آمده که از جمله
شکر او یکی این بود که میگفت الحمد لله الذي اذهب عني الاذى ولو شاء لحبسه فيَّ و حق تعالی او را وصف کرده انه كان عبدا شكورا در سبل گفته
محتمل که استغفار وی صلی الله علیه وسلم برای هر دوام باشد معا با آنکه توان گفت که اگرچه وی بحالت تبرز ذکر بلسان ترک کرده اما بدل ترک نموده
و درین باب است حدیث انس که میگفت آنحضرت الحمد لله الذي احسن اليَّ في اوله و آخره و حدیث ابن عمر که میگفت آنحضرت چون بیرون
می آمد الحمد لله الذي اذاقني لذته و ابقى فيَّ قوته و اذهب عني اذاه و اسانید این همه احادیث ضعیف است ابو حاتم گفته اصح چیزی که درین است
حدیث عایشه است در سبل گفته لیکن باک نیست باوردن همه این ادعیه از برای شکر نعمت و نیست شرط صحت حدیث در مثل اینها انتهى اخرجه

بر مطلق بول حمل کرده ابوال ابل هم دران داخل کرده اند کالمصنف فی فتح الباری در سبل گفته فقد تعسف وقد بینا وجه تعسفه فی هوامش فتح الباری انتهی **وله وللحاكم** فی لفظ من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **اكثر عذاب القبر من البول** بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزاهت از بول ست ورواه احمد وابن ماجة ایضا **وهو صحيح الاسناد** واین روایت صحیح الاسناد ست یعنی نسبت بروایت اول مصنف درینجا چنین گفته ودر تلخیص فرموده اعلال کرد او را ابوحاتم وگفت که رفع آن باطل ست انتهی وتعقب نکرد آنرا بحرفی ودرینجا جزم بصحت وی کرده فاختلف کلامه کما تری وشارح سبل هم کلام او را درینجا مقرر داشت ومتنبه باین اختلاف کلام نشد ودر سبل بآن تعرض نموده ومفاد این حدیث نیز همان مفاد حدیث اول ست واختلاف کرده اند در عدم استنزاه که از کبائر ست یا صغائر وسبب اختلاف حدیث قبرین ست زیرا که در وی آمده مایعذبان من کبیر پس از صغائر باشد ورد کرده اند که قول وی بلی انه کبیر بعد ذکر معذب بودن یکی ازان هر دو بسبب عدم استنزاه از بول دلیل کبیره بودن اوست وگفته اند مراد آنست که در اعتقاد مخاطب کبیر نیست ونزد خدا کبیر ست وگفته اند کبیر نیست در مشقت احتراز وجزم بهذا البغوی ورجحه ابن دقیق العید وقیل غیر ذلک ودرین باب ست از ابن عباس نزد عبد بن حمید فی مسنده والحاکم والطبرانی وغیرهم واسنادش حسن ست نیست وروی جز ابی یحیی ثقات ودر وی لین ست ولفظ وی این ست که عامه عذاب قبر بسبب بول ست پس تنزه کنید ازان وسوید ا وست روایت صحیحین در قصه دو صاحب قبر که واما یکی ازان هر دو پس بود که تنزه نمیکرد از بول ودرین باب ست از انس نزد دارقطنی من طریق ابی جعفر الرازی عن قتادة عنه وصحح ارساله ونقل عن ابی زرعة انه المحفوظ وگفت ابوحاتم رویناه من حدیث ثمامة عن انس والصحیح ارساله ودرین باب ست از عبادة بن الصامت در مسند بزار ولفظ وی این ست پرسیدیم ما آنحضرت را از بول پس فرمود چون مس کند شما را چیزی پس بشوئید آنرا وبدرستیکه من گمان میکنم که از بول ست عذاب قبر واسناد وی حسن ست وگفت سعید بن منصور حدیث کرد ما را خلد از یونس بن عبید از حسن که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلب نزاهت کنید از بول پس بدرستیکه عامه عذاب قبر از بول ست وروات وی ثقات اند بارسال وی **وعن سراقة** بضم سین مهمله وبعد را قاف وی ابوسفیان **بن مالك** بن جعشم ست بضم جیم وسکون مهمله وضم شین معجمه وابن سراقه همان ست که بپایهای اسپ او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم هنگام هجرت از مکه بمدینه بزمین فرو رفت ودرین باب گوید بمخاطبه ابی جهل شعر ابا حکم والله لو کنت شاهدا * لامر جوادی حین ساخت قوائمه * علمت ولم تشکک بان محمدا * رسول ببرهان فمن ذا یقاومه * وفات وی در صدر خلافت عثمان در سنه اربع وعشرین اتفاق افتاد مدلجی کنانی ست نزیل قدید بود واز اهل مدینه معدود جماعتی از وی روایت کرده اند **قال علمنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخلاء ان نقعد على اليسرى** گفت سراقه آموخت ما را رسول خدا در قضای حاجت کردن اینکه بنشینیم ما بر پای چپ واعتماد کنیم بران وکمتر شود استعمال یمنی از برای شرافت وی **وننصب اليمنى** واستاده کنیم پای راست را زیرا که این طور نشستن اجمل ست در دفع فضلات شکم واعون ست بر خروج خارج زیرا که معده در جانب ایسر ست **رواه البيهقي** والطبرانی **بسند ضعيف** من طریق رجل من بنی مدلج عن ابیه حازمی گفته دانسته نمی شود درین باب غیر این حدیث ودر اسنادش کسی ست که شناخته نمی شود وداد عاکر وابن الرفعه فی المطلب که درین باب ست از انس مصنف گفته فلینظر فیه انتهی **وعن عيسى بن يزداد** بفتح بای موحده وسکون زای مهمله ودالین مهملتین ومیان وی الف ست وضبط کرده اند بمثناة تحتیه وزای معجمه **عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بال احدكم فلينتر** بتای مثناة مثلثه **ذكره ثلث مرات** چون بول کند یکی از شما پس باید که بیفشاند آلت خود را سه بار نتر جذب کردن بقوت وجفا استنتر من بوله یعنی جذب کرد واستخراج نمود بقیه بول را از ذکر نزدیک استنجا بحرص تمام اهتمام

اختصاص وی بآن انتهی گویم سر به بسین مهمله ورای مضمومه یا مفتوحه بمعنی مجرای حدث ست از دبر و آین کیفیت استعمال در حدیث ابن عباس آمده
وقال انها ركس و فرمود این سرگین ناپاک ست رکس بکسر را و سکون کاف بمعنی رجس ست کما فی القاموس یعنی سرگین علف چارپایان و ازین
حدیث معلوم شد که دو سنگ هم کفایت میکند و این حجت حنفیه ست اخرجه البخاري زاد احمد والدارقطني ائتني بغيرها و زیاده کرد
احمد و دارقطنی که فرمود آنحضرت ابن مسعود را بعد از انکه بیفگند سرگین را که بیار مارا غیر این سرگین لیکن معلوم نشد که آورد یا نه اگر نیاورد حجت
بر دو سنگ کفایت کرد حجت حنفیه تمام ست و اگر آورد و هر سه استعمال کرد نا تمام ست و گذشت حدیث عایشه که فرمود چون برود کسی برای
قضای حاجت پس باید که پاک کند بسه سنگ شیخ در ترجمه گفته این تمسک بو تقدیری ست که نهی برای تحریم بود و امر برای وجوب و شاید که نهی
برای کراهت بود و امر برای استحباب و همچنین باید که باشد جمعًا بین الاحادیث انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى ان يستنجي بعظم او روث نهی کرد آنحضرت از انکه استنجا کنیم ما باستخوان یا سرگین
شوکانی گفته اگر احجار بهم نرسند ناچار برای ضرورت چیزی دیگر بجای او بکار برند جز روث و رجیع و عظم که استجمار باینها جائز نیست و نه کافی ست از
نجاست انتهی وقال انهما لا يطهران و فرمود این هر دو پاک نمی سازند و درینجا دلیل ست بر اینکه استنجا بسنگ طهارت ست لازم نیست
با آن آب اگرچه مستحب باشد زیرا که تعلیل بآنکه این هر دو پاک نمی سازند مفید آنست که غیر این هر دو مطهر ست رواه الدارقطني وصححه و اخراج
کرد آنرا ابن خزیمه بهمین لفظ و بخاری قریب بآن و زیاده کرد که گفت ابو هریره آنحضرت را چون فارغ شد حال استخوان و روث چیست فرمود از
طعام جن ست و روایت کرد آنرا بیهقی که فرمود آنحضرت ابو هریره را بجو برای ما سنگها که قضای حاجت کنم بدان و میار مرا استخوان و سرگین پس
آوردم او را سنگها در ثوب خود و نهادم آنها را در پهلوی وی تا آنکه چون فارغ شد و استاد در پس او شدم و گفتم ای رسول خدا چیست حال استخوان
و سرگین که استنجا باینها روا نیست فرمود آمد مرا وفد نصیبین یعنی جن و سوال کردند مرا از زاد پس دعا کردم خدا را برای ایشان که نگذرند بر هیچ
سرگین و استخوان مگر آنکه یابند بران طعام را انتهی و درین باب ست از زبیر و جابر و سهل بن حنیف و غیرهم باسانیدی که در وی مقال ست
اما بعض وی شاهد بعض ست و درینجا تعلیل بعدم تطهیر کردند و بآنکه طعام جن ست و بآنکه روث رکس ست و عدم تطهیر عائد برکس بودن او
و عدم تطهیر عظم برای عدم تماسک اوست زیرا که لزج ست نفی نجاست و قطع بله نکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استنزهوا من البول فرمود طلب نزاهت و پاکی کنید از بول فان عامة
عذاب القبر منه زیرا که عامه عذاب گور از بی احتیاطی در بول ست رواه الدارقطني در صحیحین ست که گذشت آنحضرت بر
دو قبر که عذاب کرده می شدند و خبر داد که عذاب یکی ازین از برای آنست که تنزه از بول نمیکرد یا تستر نمیکرد از ان یعنی میان خود و بول چیزی
که ساتر و مانع باشد از ملابست وی نمیگردانید یا استبرا نمیکرد یا توقی نمی نمود از ان و این همه الفاظ وارد ست در روایات و همه مفید تحریم ملابست
بول و عدم تحرز از وست و فقها مختلف اند در انکه ازاله نجاست فرض ست یا نه مالک گفته فرض نیست شافعی گفته فرض ست جز آنچه
معاف کرده اند و استدلال شان بحدیث تعذیب ست بر عدم تنزه از بول و این وعید ست و نیست مگر بر ترک فرض و از طرف مالک عذر کرده اند که عذاب
وی بجهت آن بود که بول را ترک داده تا آنکه سائل شد بر وی و نماز گذارد بغیر طهور زیرا که وضو با وجود بول صحیح نیست و مخفی نیست که احادیث
امر بذهاب بسوی مخرج با احجار و امر باستطابت دال ست بر وجوب ازاله نجاست و در حدیث دلیل ست بر نجاست بول و نص ست در بول
انسان زیرا که الف و لام در البول درین حدیث عوض مضاف الیه است ای بوله بدلیل لفظ بخاری در صاحب قبرین كان لا يستنزه عن بوله و سبعضی

وحکایت کرد ابونعیم در معرفة الصحابة خلاف از وی از شهر بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامة و ذکره الشافعی فی الام بغیر اسناد ولفظ وی این ست گفته می شود که قومی از انصار استنجا کردند بآب پس فرود آمد در ایشان این آیت رجال الخ انتهی شیخ ابوحامد در تعلیق گفته اتفاق کرده اند جمهور شافعیه برینکه جمع میان آب و احجار مروی از مفسرین و فقهاست و روایتش از اهل قبا باطل ست و رد کرده بر ایشان در الملمام وغیره و همین صحیح ست و در وی اینست که ما هیچ نمیدانیم مگر آنکه بهترین مردم از یهود می شستند اذیال خود را پس ما هم شستیم چنانکه اوشان شستند

باب الغسل وحکم الجنب

باب در بیان غسل و در بیان حکم کسیکه او را جنابت رسیده است غسل بضم غین معجمه شستن تمام اندام اسم ست از اغتسال و غسل بفتح معجمه مطلق شستن و غسل بضمتین آب که بدان شویند و بکسر غین چیزی که بدان سر شویند چنانکه گل و اشنان و در سبیل گفته اما مصدر پس جائز ست در آن ضم و فتح و قیل مصدر بالفتح ست و اغتسال بضم و قیل بالفتح فعل مغتسل ست و بضم چیزی که اغتسال کنند بدان و بالکسر آنچه جمع کنند با آب چون اشنان انتهی و غسول بفتح بمعنی آب و سر شستنی هر دو میاید و غساله بضم آبی که برآید از چیزی شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و جنب در مصفی گفته ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمعی گفتند که مرد قریب الجماع بعید ست از عبادات تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت ابراهیمی بران جاری شده حالا در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در انجا شرط ست یا نه و این بحث خواهد آمد انتهی **عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب ست یعنی از خروج منی بشهوت پس بحکم این حدیث غسل بی انزال واجب نگردد و درین حدیث از اقسام بدیع اجناس ست و حقیقت اغتسال رسانیدن آب ست بر اعضا و در وجوب دلک اختلاف ست و تحقیق آنست که مسئله سماعی اوست و اما غسل پس وارد ست بلفظ ان کنتم جنبا فاطهروا و درین لفظ زیادت بر مجرد غسل و اقل وی دلک ست و عدول نکرد وی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر اینست که نیست دلک از مسمای او زیراکه میگویند غسله العرق و غسله المطر پس لابد ست از دلیل خارجی بر شرطیت دلک در غسل اعضای وضو بخلاف غسل جنابت و حیض که در ان لفظ تطهیر وارد شده کما سمعت و در حیض آمده اذا تطهرن ولیکن در حدیث عایشه و میمونه آمده که اکتفا کرد آنحضرت در ازاله نجاست بمجرد افاضه آب بدون دلک و او تعالی اعلم ست بنکته که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضای وضو بغسل و از ازاله نجاست بتطهیر با وجود اتحاد در کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست ست بر چیزی رسد بانچه رسد و خطا کند انچه خطا کند پس نگویند که میان غسل و مسح فرق نیست وقتی که دلک شرط نباشد در مصفی گفته حد غسل نزدیک جمهور اسالت ماء بر عضو ست بوجهی که تقاطر پیدا شود زیراکه رش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ماء بعضو و فرق در غسل و مسح باسالت ماء ست و در رش و غسل بتقاطر و جمعی دلک را در غسل معتبر دارند و بعضی تجرید مفهوم آن از هم می پاشد زیراکه دلکی که در غسلت الثوب می فهمد در وضوی متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عایشه آمده فافاض علی جلده الماء و اطهار مبالغه است در طهارت و مراد از ان اسالت آب ست بر جمیع بدن باجماع و جمعی تمسک کرده بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضو و آن ضعیف ست زیراکه معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق انتهی و بالجمله حدیث بمفهوم حصر خود که مستفاد ست از تعریف مسند الیه و وارد شده نزد مسلم بلفظ انما الماء من الماء دال ست بر آنکه نیست غسل مگر از انزال و نیست از التقای ختانین و باین رفته است داود و اندکی از صحابه و تابعین

گشته بدان کما فی القاموس وعلت در ان حصول ظن ست بآنکه باقی نماند در مخرج چیزی که خوف خروج وی باشد و بعضی از علما واجب گویند
استبرا را بحدیث صاحبی القبرین و آن شاهد حدیث باب ست و در شرعة الاسلام گفته دلک کند عجان را باصبع وسطی و دلک رقیق تا منقطع شود
بول انتهی عجان بالکسر ما بین القبل والدبر را گویند رواه احمد فی مسنده والبیهقی وابن قانع وابو نعیم فی المعرفة وابوداود فی المراسیل والعقیلی
فی الضعفاء کلهم من روایة عیسی المذکور ابن ماجة بسند ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور ست ابوحاتم گفته حدیث وی مرسل ست
و گفت در علل نیست او را صحبت و بعضی او را در مسند داخل کرده اند و گفت ابن حبان در ثقات که یزداد را گویند صحبت ست و ذکر کرد او را
بخاری و گفت لا یصح وابن عدی او را در تابعین شمرده و گفت ابن معین شناخته نمی شود عیسی و نه پدر او و گفت عقیلی در ضعفا متابعت کرده نمی شود بر وی و شناخته
نمیشود مگر باین حدیث و گفت نووی در شرح مهذب اتفاق کرده اند بر آنکه وی ضعیف ست و اصل حدیث انتشار در بول در صحیحین ست از حدیث
ابن عباس در قصه صاحبی القبرین **وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قباء** بضم قاف
ممدوده منصرف ست و در وی لغتی ست بقصر و عدم صرف و در حاشیه تلخیص گفته در وی شش لغت ست تذکیر و تانیث و مد و قصر و صرف و عدم
صرف واصح واشهر مد و صرف و تذکیر او ست یعنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قبا را و آن قریه ایست بر سه میل از مدینه و در چاه وی خاتم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از دست عثمان رضی الله عنه افتاد **ان الله يثني عليكم** پس فرمود بدرستیکه خدا ثنا میکند بر شما پس آن کدام امر ست که
بسبب وی مستحق این ثنا شدید یعنی در این کریمه فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا **فقالوا انا نتبع الحجارة الماء** گفتند ما پیرو
میکنیم سنگ را آب یعنی اول استنجا بسنگ میکنیم بعده بآب **رواه البزار في سنده بسند ضعيف** زیرا که در اسنادش محمد بن عبد العزیز ست
و او ضعیف ست تضعیف کرد او را ابوحاتم و گفت نیست او را حدیث مستقیم و نیز در سند وی عبد الله بن شبیب ست و او نیز ضعیف ست و روایت
کرد حاکم از حدیث مجاهد از ابن عباس اصل این حدیث و نیست در وی مگر استنجا بآب فقط و لهذا نووی در شرح مهذب گفته معروف از طرق حدیث
آنست که استنجا میکردند آنها بآب و نیست اینکه جمع میکردند در میان ما و احجار و تبعه ابن الرفعة و گفت یافته نمی شود این در کتب حدیث
وکذا قال المحب الطبری نحوه مصنف در تلخیص گفته و وارد ست بر ایشان روایت بزار و اگرچه ضعیف ست صاحب سبل گفته گویم یحتمل که مراد
ایشان بعدم وجدانش در کتب حدیث وجدان بسند صحیح باشد و لیکن اولی رد ست بآنچه در الامام ست چه وی تصحیح آن کرده و در بدر گفته نووی
معذور ست زیرا که این روایت غریب در زوایای خبایا ست اگر قطع کرده شوند بسوی وی اکباد ابل البته کمتر باشد گویم حاصل میشود از این همه
اینکه استنجا بآب افضل ست از حجاره و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد صحت آنچه در الامام ست و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد
میان هر دو انتهی **واصله في سنن ابي داؤد والترمذي وصححه ابن خزيمة من حديث ابي هريرة بدون ذكر
الحجارة** واصل این حدیث در ابوداؤد و ترمذی ست و ابن خزیمه تصحیح وی کرده از حدیث ابوهریره بدون ذکر سنگ بلکه اقتصار بر ذکر
آب کرده یعنی طهارت بآب میکنیم و رواه ابن ماجة ایضا بسند ضعیف و نیست در وی ذکر اتباع احجار بآب بلکه لفظ وی این ست بودند که استنجا میکردند
بآب و روی احمد وابن خزیمة والطبرانی والحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه واخرجه الحاکم من طریق مجاهد و لفظ وی این ست که هرگاه نازل شد آیت
فرستاد آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعده و فرمود چیست این طهور که ثنا گفت خدا بر شما بسبب آن گفت بیرون نمی آید از ما هیچ مرد و زن
از غائط مگر آنکه می شوید دبر خود را پس فرمود آنحضرت همین ست آن طهور و رواه ابن ماجة والحاکم من حدیث ابی سفیان طلحة بن نافع اخبرنی
ابوایوب وجابر بن عبد الله وانس بن مالک و اسنادش ضعیف ست و رواه احمد وابن ابی شیبة وابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سلام

رواه مسلم واحمد والترمذي نحوه وصححه شوكاني گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه وتابعین بعد هم که آیا غسل بالتقای ختانین واجب بخروج منی هست
یا بی خروج وحق اول ست انتهی ودر حجة الله البالغه گفته روایت مختلف ست در انکه اکسال یعنی جماع بی انزال محمول ست بر جماع کامل که در ان
انزال باشد یا نه انچه صحیح شد روایة وبر انند جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد غسل بر وی واجب گشت گو انزال نکند واختلاف ست در کیفیت
جمع میان این حدیث وحدیث الماء من الماء ابن عباس گفته مراد احتلام ست وفیه ما فیه یعنی شان ورود حدیث مسلم ابا میکند ازان وابی گفت
در اول بود بعده نهی فرمود واز عثمانؓ وعلیؓ وغیرهم وضو مروی ست وتا آنحضرتؐ رفع کرده ونزدم حمل او بر مباشرت فاحشه دور نیست زیراکه گاهی
اطلاق جماع بر وی هم آمده انتهی **وعن** ام سلمة ام المومنين هند بنت امیه تقدم ذکرها ودر سبل این حدیث را نگرفته وشرح وی نکرده
رضي الله عنها گفت ام سلمه ان ام سليم وهي امرأة ابي طلحة بدرستیکه ام سلیم زن ابی طلحه که مادر انس بن مالک ست رضی الله
عنهماست قالت يا رسول الله گفت ای رسول خدا ان الله لا يستحيي من الحق بدرستیکه خدا شرم نمیدارد از گفتن حق وپرسیدن آن
یعنی نهی کرد از حیا داشتن از پرسیدن امر حق واین توطیهٔ اعتذار ست ازین سوال که کرد فهل على المرأة اذا احتلمت آیا هست بر زن
یعنی غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء
چون بیند آب را نه تنها خواب را چنانکه حکم مرد نیز همین ست در مصفی گفته کسی که محتلم شد نیز در حکم مجامع داخل ست باحادیث صحیحه واجماع وچون احتلام را
خواهیم که منقح کنیم قید نوم بر میخیزد زیراکه چون عادت جاری ست بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند والا نوم ناقض غسل نیست وشرطیت نوم علت غسل را
نیز معقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوة باشد یا نه وابوحنیفه قید شهوت زیاده میکند وحد منی ومذی وفارق در انها چیست پیشتر
گذشت واگر منی از مخرج غیر معتاد بر امد مثل صلب شافعیان تفریع کرده اند وجوب غسل را ونزدیک فقیر بعید مینماید واین بحث در تنقیح اکل وشرب
وحمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد امد واین تنقیحها که گفته اند دل ازان در قلق ست بلکه اظهر آن مینماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده است
ونادر الوقوع را علت نساخته واگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها را گنجایش تسلیم نیست انتهی الحديث تا آخر حدیث وآن این ست که پس
پوشید ام سلیم روی خود را یعنی بجهت شرم وگفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند وخواب می بیند زن آنچنانکه آب بر اید ازوی فرمود آری می بیند
ومی بر اید خاک آلوده باد دست تو یعنی عجب از تو ای ام سلیم که این چنین میگوئی وبفراست خود در نمی یابی که زن را آب منی هی باشد چنانکه مرد را اگر
زن را آب منی نیست پس بچه بسبب مانند می افتد زن را فرزند او متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هر دو مذکور ست از ام سلمه
ولفظ مر بخاری راست واین حدیث را لفظها ست نزدیک این هر دو وروایت کرده است آنرا مسلم از حدیث انس از ام سلیم واز حدیث عائشهؓ
باین لفظ که زنی سوال کرد الخ ودرین باب ست از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ که بسره سوال کرد اخرجه ابن ابی شیبة واز ابی هریره
اخرجه الطبرانی فی الاوسط واز خوله بنت حکیم رواه النسائی ودر روایتی از مسلم از ام سلیم آمده که بدرستیکه آب مرد سطبر ست وسفید وآب زن تنک ست
وزرد پس هر کدام که از آب مرد وزن بالا بر اید وغالب گردد وپیشتر در رحم افتد می باشد ازان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد پیشتر افتاد
یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن پیشتر ست یا غالب مانند مادر شود **وعن** انس رضي الله عنه بن مالك قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم في المرأة ترى في منامها ما يرى الرجل فرمود در بارهٔ زنی که می بیند در خواب انچه می بیند مرد
قال تغتسل فرمود غسل کند یعنی وقتی که آب بر اید چنانکه در بخاری ست گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن ودر روایتی
هن شقائق الرجال اخرجه الخمسة الا النسائی ودرینجا دلیل ست بر انکه این دیدن آب غالب ست بر نسا همچو رجال ودر وی رد ست بر کسی

ودر بخاری ست که پرسیده شد عثمان از کسی که جماع کند زن خود را و منزل نشود گفت وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز و بشوید ذکر خود را و گفت عثمان شنیدم این را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و بمثله قال علی رضی الله عنه والزبیر وطلحة واُبَیّ بن کعب وابوایوب ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم پستر گفت بخاری غسل احوط ست وجمهور گویند که این مفهوم منسوخ ست بحدیث ابی هریره که می آید کذا فی السبل گوئیم بغوی گفته این حدیث منسوخ ست انتهی چنانکه مروی ست از اُبَیّ بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ گشت وحکم شد که چون آلت در فرج زن درون رفت والتقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه چنانکه در حدیث ابی هریره بیاید و ابن عباس گفت این حدیث در شان احتلام ست که بی دیدن تری در روی غسل واجب نمیگردد اگرچه خوابی که دیده ولذتی که چشیده یاد دارد و برین تقدیر احتیاج بمنسوخ بودن وی نیست وحق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام وغیر احتلام واین حکم در اول اسلام بود پستر نسخ پذیرفت این قول ابن عباس هم در ترمذی ست ومصنف در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر برایجاب غسل قاله القاضی ابن العربی انتهی رواه مسلم ومسلم این را در قصه عتبان بن مالک ذکر کرده ورواه ابوداؤد وابن خزیمة وابن حبان بلفظ الکتاب وبخاری هم قصه را روایت کرده اما حدیث الماء من الماء نیاورده ولهذا مصنف گفته واصله فی البخاري وآن اینست که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعتبان بن مالک اذا اعجلت واقحطت فعلیک الوضوء وحدیث را طریقهاست رواه احمد من حدیث رافع بن خدیج ومن حدیث عتبان بن مالک والطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس وحازمی وابن شاهین جمع کرده اند طُرق او را

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس چون بنشیند یعنی مرد چنانکه از سیاق معلوم میشود **بين شعبها الاربع** در میان چهار شعبهٔ زن شعب بضم شین معجمه وفتح عین مهمله با موحده جمع شعبه است وشعبه بضم شین پارهٔ از چیزی وشاخ مراد اینجا دو دست ودو پای زن ست یا دو ران ودو ساق یا دو ران ودو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج **ثم جهدها** پستر در تعب ومشقت انداز دو زن را یعنی جماع کند **فقد وجب الغسل** پس بتحقیق واجب شد غسل بر مرد وزن هر دو **متفق عليه** ودر مسلم بجای جهد اجتهد آمده ونزد ابوداؤد والزق الختان بالختان بدل ثم جهدها مصنف در فتح گفته واین دلیل ست برانکه جهد درینجا کنایه است از معالجهٔ ایلاج **زاد مسلم وان لم ينزل** وزیاده کرد مسلم واگرچه انزال نکند مرد وبیرون نیاید منی وهمین ست مذهب ائمهٔ اربعه واکثر اصحاب وخلفای اربعه وعایشه وتابعین وغیر ایشان از علمای دین وجمهور این حدیث را ناسخ حدیث اول گفته اند بدلیل حدیث اُبَیّ بن کعب که گفت ان الفتيا التي كانوا يقولون الماء من الماء رخصة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص بها في اول الاسلام ثم امر بالاغتسال بعد وآن نزد احمد وغیره ست از طریق زهری از اُبَیّ وصححه ابن خزیمة وابن حبان وگفت اسمعیلی آن بر شرط بخاری ست وآن صریح ست در نسخ باآنکه حدیث غسل واگرچه انزال نکند راجح ست اگر ثابت نشود نسخ زیرا که منطوق ست در ایجاب غسل وآن مفهوم ست ومنطوق مقدم ست بر مفهوم واگرچه موافق باشد مفهوم براءت اصلیه را وآیت معتضد منطوق ست در ایجاب غسل چه حق تعالی فرمود وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا یعنی چون ارادهٔ نماز کنید پس لازم ست غسل اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیت فهمیده شد شافعی فرمود کلام عرب مقتضی اطلاق جنابت ست بحقیقت بر جماع اگرچه در وی انزال نباشد زیرا که هر که خطاب کنند باینکه فلان جنب شد از فلان زن از وی همین معقول میشود که بوی جماع کرد اگرچه انزال نکرده باشد ونیست اختلاف درانکه زنای موجب حد همان جماع ست اگرچه از وی انزال نباشد انتهی پس کتاب وسنت هر دو معاضد اند برایجاب غسل از ایلاج ودر حدیث عایشه آمده که پرسید مردی رسول خدا را از حال مردی که جماع میکند با زن خود پستر اکسال میکند وعایشه نشسته بود فرمودند این وهمچنین میکنیم پستر غسل میاریم

میخواستم اسلام را پس امر کرد مرا که غسل کنم بآب و کنار اخرجه ابو داؤد والترمذی والنسائی نحوه وابن خزیمة وابن حبان واحمد وصححه ابن السکن شوکانی گفته وحق وجوب ست رواه البیهقی وابن خزیمة وابن حبان مطولا والبزار ولفظ وی این ست مسلمان شد ثمامه پس فرمود آنحضرت ببرید این را بسوی حائط فلان وبگویید که غسل کند بآب وبرگ کنار انتهی وابن ناظر دران ست که امر کرد باغتسال بعد اسلام اما مراد بآن نزد ارادهٔ اسلام ست چنانکه از حدیث قیس معلوم شد وشیخ در ترجمه گفته وهمچنین مستحب ست که شسته شود جامها را و حلق کرده شود واختتان نموده آید انتهی عبد الرزاق صاحب مصنف بن همام بن نافع حمیری صنعانی حافظ کبیر یکی از اعلام محدثین ست کنیت وی ابوبکر ست استفادهٔ علم از ثوری و اوزاعی وابن جریج نموده وخلقی بسیار از وی روایت دارد امام احمد بن حنبل ویحیی بن معین واسحق بن راهویه وذهبی از شاگردان اویند یکی از اوعیهٔ علم بود کتاب وی مصنف کوچک ست از مصنف ابن ابی شیبه ومرتب ست بر ترتیب کتب وابواب فقه واکثرش ثلاثی ست وختم کرده است آنرا بر شمائل وشمائل را بر ذکر موی آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفته حدثنا معمر عن ثابت عن انس قال کان شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی انصاف اذنیه ولنعم ما قال مولانا آزاد البلجرامی رح شعر بگیسوی رسول هاشمی آزاد قربانم + که از دامان این شب صبح ایمان میشود پیدا + دیگری گوید شعر مرا از زلف او موئی بسندست + فضولی میکنم بوئی بسندست + ذهبی گفته وثقه غیر واحد وحدیثه مخرج فی الصحاح انتهی ودر وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت ومعهذا می گفت از امیر المومنین علی کرم الله وجهه متواتر شده است که مرا تفضیل ندهید بر ابوبکر وعمر رضی الله عنهما پس کار شیعی نیست که از امر وی رضی الله عنه تجاوز کند عمر طویل یافته هشتاد وپنج سال زیست ودر نصف شوال سال دو صد ویازده انتقال کرد رحمه الله تعالی واصله متفق علیه واصلش در صحیحین ست ولیکن دران حکم باغتسال نیست بلکه چنین ست که وی غسل کرد ولیکن مؤید اوست امر کردن آنحضرت وائله وقتاده را باغتسال نزدیک اسلام آوردن کما اخرجه الطبرانی وعقیل بن ابی طالب را کما اخرجه الحاکم فی تاریخ نیسابور اما اسانیدش ضعاف ست **وعن ابی سعید**

رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود **غسل الجمعة واجب علی کل محتلم** غسل جمعه واجب ست بر هر بالغ ودر روایتی عوض محتلم مسلم آمده ومراد بآن نیز بالغ ست زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود واین وجوب نزد جمهور محمول ست بر تاکید ومبالغه در استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده ونزد ابن ربیع وجوب احتیاط ست نه وجوب الزام چنانکه بیار خود گوئی حق من واجب ست بر تو ودر سفر السعادت گفته خاصیت چهارم استحباب غسل ست دران وپیش جمعی وجوب ودلیل وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر ووضو از مس نسا ووضو از قهقهه ووضو از رعاف وحجامت ووجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر انتهی کاتب حروف گوید رفته است بوجوب این غسل مالک وبعض حنابله ودلیل ایشان ورود صیغهٔ امر است واصل در وی ایجاب ست چنانکه شیخین وترمذی وموطا از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل ودر موطا ست از ابن السباق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید الحدیث وگفت عمر گواهی میدهم که آن واجب ست کذا فی البخاری ودر موطا ست از ابی هریره که غسل جمعه واجب ست بر هر مسلمان مثل غسل جنابت واز حفصه آمده که لازم است بر هر رونده بجمعه غسل وترمذی گفت که درین باب ست از ابن عمر وابی سعید وجابر وبراء وابو الدرداء وحدیث ابن عمر حسن صحیح ست نووی گوید وجوبش از طائفه از سلف محکی ست وبه قال اهل الظاهر وحکایت کرد آنرا ابن منذر از ابی هریره وعمار ومالک وخطابی از حسن بصری وابن حزم از جماعتی از صحابه ومن بعدهم انتهی سیوطی در نور اللمعه فی خصائص یوم الجمعه در بیان خاصیت بست وپنجم تا بست ونهم حدیث

که گمان دارد که منی زن ظاهر نمی شود متفق علیه واین سوال از چند صحابیات واقع شده خوله بنت حکیم نزد احمد ونسائی وابن ماجه وسهله
بنت سهیل نزد طبرانی وبسره بنت صفوان نزد ابن ابی شیبه زاد مسلم زیاده کرد مسلم در روایت خود فقالت پس گفت ام سلیم
وهل یکون هذا وآیا می باشد این چنین که زن نیز تری می بیند قال نعم فرمود آری فمن این یکون الشبه واز کجا میباشد
مانند شدن اولاد شبه بکسر شین معجمه وسکون موحده وبفتح وی دو لغت ست متفق اند بر اخراج آن شیخین از طرق ام سلمهؓ وعایشهؓ وانس
واین استفهام انکاری ست ودر وی تقریر اینست که ولد گاهی شبه پدر باشد وگاهی شبه مادر واخوال هر آب که غالب آمد شبه همان غالب باشد

وعن عايشة رضي الله عنها قالت كان النبي گفت بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يغتسل من اربع
غسل میکرد از چهار چیز خواه بطریق وجوب یا استحباب زیرا که حدیث دال ست بر مشروعیت غسل من الجنابة یکی از جنابت ووجوب
وی ظاهر ست ویوم الجمعة دوم روز جمعه ودر حکم ووقت وی خلاف ست جمهور بر آنند که مسنون ست بحدیث سمره که هر که وضو کرد روز جمعه
پس خوب کرد وهر که غسل کرد پس غسل افضل ست وداؤد وجماعتی گفته که واجب ست ووجوب محمول ست بر تاکید سنیت وشوکانی هم واجب
گفته واما وقت وی پس پیش از نماز ست زیرا که مشروع برای اوست پس بعد از نماز مشروع نباشد وحدیث من اتى الجمعة فليغتسل
دلیل ایشان ست ونزد راهویه از فجر جمعه تا عصر ست واین حدیث عایشهؓ مناسب اوست ومن الحجامة سوم از خون کم کردن گفته اند
این سنت ست بدلیل حدیث انس که حجامت کرد آنحضرتؐ ونماز گذارد ووضو نکرد پس معلوم شد که سنت ست گاهی باید کرد چنانکه در حدیث
عایشهؓ ست وگاهی ترک باید کرد چنانکه در حدیث انس ست ومروی ست از علی کرم الله وجهه که غسل از حجامت سنت ست واگر طهارت کردی
کفایت ست ترا ومن غسل الميت چهارم از غسل میت وعلما را دران سه قول ست یکی آنکه سنت ست وهو اقربها دیگر آنکه واجب ست
سوم آنکه مستحب ست وظاهر حدیث دران ست که آنحضرتؐ بنفس خود میت را غسل میداد واز ان غسل میکرد وگفته اند معنی آنست که اعتقاد
میکرد اغتسال را از ان وامر میکرد بدان وآنحضرتؐ هرگز میت را بدست خود غسل نداده ودر بعض شروح از ازهار نقل کرده اند که اول اقرب ست
بعبارت ودر هادی از شافعی آورده که هم آنحضرتؐ آنرا کرده وهم اصحاب او والله اعلم رواه ابو داؤد والحاكم وصححه ابن خزيمة ورواه
احمد واو را شاهدی ست نزد بیهقی از حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص ولیکن در اسنادش مصعب بن شیبه ست وفیه مقال واز جمع کردن
این هر سه چیز با جنابت لازم نمی آید که اینها نیز واجب باشند کما تقدم بلکه حکم هر یک جداست وتعرض نکرد مصنف رح بغسل عیدین زیرا که روایت
صحیح مرفوع بدان وارد نشده وانچه از فاکه بن سعد درین باب نزد امام احمد وابو داؤد وطبرانی وابن ماجه وبزار آمده نووی گفته ضعیف ست وهم
نزد ابن ماجه ست از ابن عباس درین باب وآن نیز ضعیف ست ولیکن از ابن عمر آمده که وی برای هر عید غسل میکرد وشدت متابعت او
مر آنحضرتؐ را اقتضای صحت حدیث درین باب میکند والله اعلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه في قصة ثمامة بضم مثلثه وتخفیف میم
بن اثال بضم همزه وبعد وی مثلثه مفتوحه عند ما اسلم نزدیک مسلمان شدن او واین غسل مندوب ست بر کسی که مسلمان شود
وطاهر باشد وواجب ست اگر جنب بود وامره النبي وحکم کرد او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم ان يغتسل اینکه غسل کند
واین حدیث دلیل ست بر شرعیت غسل بعد اسلام وامر دلالت میکند بر ایجاب وعلما دران مختلف اند نزد حنفیه بر وی غسل نیست اگر غسل
کرده ست در حالت کفر خود ونزد شافعیه وغیرهم واجب نیست بعد اسلام برای جنابت بنا بر حدیث مذکور واگر در حال کفر جنب نبود مستحب
باشد اغتسال لاغیر ونزد احمد مطلقا واجب ست لظاهر حديث الكتاب وبدلیل حدیث قیس بن عاصم که گفت آمدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم

جمعه رفته وارجح آن وجوب ست کما عرفت اما در سبل گفته که دلیل ناهض حدیث سمره است اگرچه حدیث ایجاب اصح ست زیراکه آن از سبعه روایت کرده اند واین را شیخین اخراج نموده پس احوط برای مومن این ست که ترک نکند غسل جمعه را انتهی وحافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته ان الامر بالغسل یوم الجمعة مؤکد جدا ووجوبه اقوی من وجوب الوتر وقراءة البسملة فی الصلوة ووجوب الوضوء من مس النساء ووجوبه من مس الذکر ووجوب الوضوء من القهقهة فی الصلوة ومن الرعاف والحجامة والقیء انتهی وآنچه از سفر السعادة گذشته ماخوذ ست ازینجا زیراکه صاحب سفر شاگرد صاحب هدی ست وکتاب سفر السعادة را بحذف دلائل وعبارات از زاد المعاد فی هدی خیر العباد باختصار تمام وایجاز کلام التقاط نموده عربی را صراط المستقیم وفارسی را سفر السعادة نام کرده وبالله التوفیق **رواه الخمسة** یعنی احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی درین باب ست از ابی هریرة وعایشة وانس رضی الله عنهم وعمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکسانیکه بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه ووضو را نیز کافی دانند انتهی **وحسنه الترمذی** ورواه ابن خزیمة ایضا واین حدیث بهفت طریق مروی شده بعضی از قتاده از حسن از آنحضرت مرسلا آورده اند ودر امام گفته که از تحمل روایت حسن از سمره علی الاتصال همین یک حدیث ثابت شده مصنف در تلخیص گفته واین مذهب علی بن مدینی ست کما نقله عنه البخاری والترمذی والحاکم وغیرهم وگفته اند که نشنید از وی مگر حدیث عقیقه وهو قول البزار وغیره وگفته اند که نشنیده از وی هیچ حدیث وتحدیث نکرد مگر از کتاب وی ورواه ابوبکر الهذلی وهو ضعیف عن الحسن عن ابی هریرة ووهم فیه اخرجه البزار من طریقه ورواه عباد بن العوام عن سعید عن قتادة عن انس ووهم فیه قاله الدارقطنی فی العلل ورواه العقیلی وابن ماجه بسند ضعیف والطبرانی فی الاوسط باسناد امثل من سند ابن ماجة ورواه البیهقی باسناد فیه نظر من حدیث ابن عباس وباسناد فیه انقطاع من حدیث جابر ورواه عبد بن حمید والبزار فی مسنده بها وکذلک اسحق بن راهویه من حدیثه باسناد فیه ضعف واو را طریقی دیگر ست در تمهید ودر وی ربیع بن برز ست ووی ضعیف ست انتهی ملخصا **وعن علی** رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرئنا القرآن ما لم یکن جنبا بود آنحضرت قرارت میکنانید وتعلیم میکرد ومی آموخت ما را قرآن مادامیکه نمی بود جنب ودر حدیث ابن عمر ست نزدیک ترمذی که فرمود آنحضرت نخواند حائض ونه جنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز را از قرآن ولیکن در سندش اسمعیل بن عیاش ست وروایت وی از اهل حجاز ضعیف ست واین روایت از همین قبیل ست **رواه احمد والخمسة** در نسخ بلوغ المرام همچنین ست واولی الاربعة ودر بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه وروایت کرد دارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفا بخوانید قرآن را مادامیکه نرسد بیکی از شما جنابت پس اگر برسد او را پس نخواند ونه یک حرف واین معاضد حدیث باب ست مگر ابن خزیمه گفته نیست حجت در وی برای مانع جنب از قرارت زیراکه در وی نهی نیست بلکه حکایت فعل ست وبیان نکرد آنحضرت که چرا نیست که باز ماند وی از قرارت از برای جنابت وروایت کرد بخاری از ابن عباس که وی ندید در قرارت برای جنب باکی واما آنکه در روایتی آمده که نبود آنحضرت که حاجب آید یا حاجز او را از قرارت چیزی سوای جنابت اخرجه احمد واصحاب السنن وابن خزیمة وابن حبان والحاکم والبزار والدارقطنی والبیهقی وگفته اند که این اصح ست ودر دلالت بر تحریم قرارت بر جنب از حدیث باب پس این غیر ظاهر ست زیراکه این همه الفاظ اخبار ست از ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرآن را در حال جنابت نیست دلیل درین ترک بر حکمی معین جواب بلکه گذشت حدیث عایشه که بود آنحضرت که ذکر میکرد خدا را در هر حال خود واین مخصوص ست باین حدیث علی رضی الله عنه وحق اینست که نیست ناهض بر تحریم بلکه محتمل ست که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کراهت ونحو آن ولیکن ابویعلی از حدیث علی کرم الله وجهه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس تر خواند چیزی از قرآن باز فرمود این چنین ست مر کسی را که نیست جنب

باب را از ابو سعید نزد شیخین باین لفظ آورده که گفت ابو سعید گواهی میدهم بر رسول خدا که گفت غسل روز جمعه واجب ست بر هر محتلم واینکه
استنان کند ومس نماید طیب را اگر یابد وابن ابی شیبه در مصنف از مردی از صحابه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که سه چیز حق ست بر مسلمان غسل روز جمعه
وسواک ومس طیب اگر باشد وحاکم از ابن عباس آورده که آنحضرت فرمود روز جمعه ای مردمان چون باشد این روز پس غسل کنید وباید که بساید
یکی از شما خوشبوتر را از انچه یابد از طیب ودهن خود انتهی واین روایات صریح ست در وجوب وشوکانی گفته غسل جمعه مشروع ست باین حدیث
که چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند متفق علیه من حدیث ابن عمر وامت این را تلقی بقبول نموده وگفت ابو القاسم روایت کرده اند
این حدیث را از نافع از ابن عمر قریب سه صد تن واز دیگر صحابه غیر ابن عمر قریب بست وچار صحابی وچون طرق وی از نافع جمع کرده شد شمارش
بیک صد وبست تن رسید ورفته است بوجوب او جماعتی انتهی وهمین ست راجح نظر در ادله صریحه محکمه اخرجه السبعة یعنی احمد وبخاری
ومسلم وابو داؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه مگر شوکانی گفته که روایت کرده اند این حدیث را اصحاب کتب سته مگر ترمذی انتهی **وعن سمرة**
بن جندب فزاری حلیف انصار از حفاظ مکثرین ست جماعتی از وی راوی ست در بصره مرد در آخر سنه ۵۹ نزیل کوفه والی بصره بود
شمار وی در بصریین ست وجندب بضم جیم وسکون نون وفتح دال مهمله است کنیت وی ابو سعید ست رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من توضأ يوم الجمعة فبها ونعمت فرمود هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد ونیک ست یعنی فبها آن
که فبالسنة اخذ ونعمت السنة قاله الاصمعی وحکاه الخطابی ایضا وگفت ظهور تای تانیث برای اضمار سنت ست یا بالرخصة اخذ ونعمت الرخصة
زیرا که سنت غسل ست قاله ابو حامد الشارکی یا بالخصلة اخذ ونعمت الخصلة یا بالفریضة اخذ ونعمت الفریضة زیرا که وضو فریضه است
واین حجت جمهور ست در استحباب غسل جمعه چه اگر غسل واجب بودی اکتفا بر وضو جائز نبودی تا بخوب کردن چه رسد وگویند مردم دران
وقت بنا بر فقر وصوف پوشی وضیق فضای مسجد عرق میکردند واز ایشان بوی ناخوش می آمد آنحضرت حکم باغتسال فرمود وچون وسعت
در حال شد ومسجد کشاده گردید حکم وجوب برخاست وانتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم همچنان
درینجا نیز مرتفع شد وحجت دیگر این ست که مسلم از ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت هر که وضو کرد وضوی خوب وآمد جمعه را وشنید
وخاموش ماند بخشیده شد او را انچه بود میان این جمعه تا جمعهٔ دیگر الحدیث وبعضی ادعای نسخ وجوب کرده اند وجواب از ان این ست که در حدیث
سمره مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد پس مقاوم نشود باحادیث دیگر که بصحت رسیده اند وعذر فقر وصوف پوشی تعلیلی ضعیف ست
در برابر نصوص قوی ونیز این عذر در آخر زمانهٔ آنحضرت زائل شده بود ومردم غنی وباجامه شدند اما حکم اغتسال باقی ماند وحدیث ابو هریره در
وضو بعد غسل ست بقرینهٔ احادیث دیگر یا آنکه وضو برای جمعه باشد وغسل برای نماز پس این حدیث معارض او نشود وشوکانی گفته وچه خواهند گفت
درین قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حق ست بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفت ایام یکروز بشوید دران سر وبدن خود را واین حدیث
در صحیحین وغیر هماست از حدیث ابی هریره وشک نیست که تقیید غسل بآمدن جمعه دال ست بر آنکه این غسل برای نماز ست نه برای جمعه انتهی
ودعوای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نباشد ولهذا بعضی حمل کرده اند بر وجوب وندب جمعا بین الادلة ومن اغتسل فالغسل
افضل وهر که غسل کرد پس غسل افضل ست ودرینجا گفته اند که غسل از وضو چه قسم افضل باشد زیرا که غسل سنت ست ووضو فریضه
وفریضه افضل ست از سنت اجماعا وجواب داده اند که این تفضیل بر نفس وضو نیست بلکه بر وضوئی ست که نیست غسل با او گویا فرمود
هر که وضو کرد وغسل نمود افضل ست از کسی که وضو کرد فقط وبالجمله همگی اقوال درین مسئله سه قول ست استحباب وسنیت ووجوب وبهر طرف

تاویل ترمذی که بیاید ومعاضد اوست اصل که عدم وجوب وضوست برکسیکه جنب خفتن میخواهد کما قاله الجمهور وهو معلول اه واین حدیث معلول ست
زیراکه از روایت ابی اسحٰق از اسود از عایشه است و وی وهم کرده در قول وی لا یمس ماء قاله ابوداود وگفت احمد لیس بصحیح وگفت یزید بن هارون که
آن خطاست زیراکه ابواسحق از اسود نشنیده ولیکن بیهقی تصحیح وی کرده وگفته که او را سماعت ست از اسود ودر سبل گفته پس باطل شد قول کسی
که گفت اجماع کرده اند محدثان برانکه این حدیث خطاست از ابی اسحق گویم ترمذی گفته گمان میکنند که این غلط ست از وی وبیهقی گفته طعن
کرده اند او را حفاظ ومسلم این حدیث را روایت کرده اما نه این قول را که ولا یمس ماء وگویا وی عمداً آنرا حذف کرده زیراکه تعلیل کرده است آنرا در کتاب
التمییز ومنها از امام احمد نقل کرده حلال نیست که روایت کرده شود این حدیث کذا فی التلخیص و ترمذی گفته بر تقدیر صحت وی محتمل ست که مراد وی آن باشد
که دست نرسانید باب از برای غسل گوییم ودرین صورت موافق میشود احادیث صحیحین را که مصرح اند باینکه وضو کند وبشوید فرج خود را از برای
نوم واکل وشرب وجماع **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل
من الجنابة بود رسول خدا چون غسل میکرد از جنابت یعنی اراده آن می نمود یبدأ فیغسل یدیه آغاز میکرد غسل را پس می شست
هر دو دست خود را ودر حدیث میمونه آمده دو بار یا سه بار ثم یفرغ بیمینه علی شماله فیغسل فرجه پس میریخت آب بدست راست خود
بر دست چپ خود پس می شست فرج خود را یعنی بدست چپ وظاهر وی مطلق غسل ست پس شستن یکبار کافی باشد ثم یتوضأ پس وضو
میکرد ودر حدیث میمونه آمده چنانکه وضو میکرد برای نماز پس این وضو صحیح باشد قبل رفع حدث اکبر وشستن این اعضا کافی بود از غسل جنابت واین
تداخل وطهارت ست وهمین ست رای زید بن علی وشافعی وجماعتی وابن بطال بران اجماع نقل کرده ومحتمل که شستن اعضای وضو برای
جنابت باشد وتقدیم برای تشریف بود وبرای نماز وضوی دیگر کرده باشد ولیکن این منقول نیست ومحتمل که وضو برای نماز کرده باشد پس آب
بر بقیهٔ بدن برای جنابت ریخته ولیکن عبارت ثم افاض علی سائر جسده مناسب او نیست زیراکه ظاهر وی آنست که آب بر باقی بدن ریخت که آنجا آب
نرسیده بود وحدیث ظاهر ست در کفایت غسل اعضای وضو یکبار از جنابت و وضو ودرینکه شرط نیست در صحت وضو رفع حدث اکبر وهر که گفت
متداخل نمی شوند هر دو طهارت و وضو کند بعد کمال غسل دلیلی بران ناهض نشده بلکه در سنن ابوداود آمده که بود آنحضرت غسل میکرد ومیگذارد دو رکعت
ونماز بامداد ودست نمیرسانید آب را پس باطل شد قول کسی که گفت نیست در حدیث میمونه وعایشه که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد این غسل
وتمام نیست استدلال بتداخل مگر آنکه ثابت شود که وی گذارد بعد آن گوییم در حدیث سنن نماز وی بهمین وضوی غسل ثابت شده بان در وضوی
مذکور مسح سر نیامده ولیکن قول میمونه وضوءه للصلوة شامل اوست ثم یاخذ الماء فیدخل اصابعه فی اصول الشعر پس
میگرفت آب را وداخل میکرد انگشتهای خود را در بیخهای موی سر ودر روایت بیهقی آمده خلال میکرد بآن شق ایمن راس خود را پس همچو می ساخت
بآن اصول شعر را پس میکرد باشق الیسر راس خود همچنین ثم حفن علی راسه ثلث حفنات پس میریخت آب را بر سر مبارک خود
سه بار پری هر دو کف حفنه بمهمله وفا ونون پری کف کما فی النهایة وبکسر حا وفتح وی کما فی القاموس وپری هر دو کف کما فی الصحاح ودر حدیث
میمونه است پس ریخت بر سر خود سه حفنه ملأ هر دو کف خود مگر آنکه اکثر روایات مسلم ملأ کفه است بافراد نه تثنیه ثم افاض علی سائر
جسده پس ریخت آب را بر بقیهٔ بدن خود ولفظ حدیث میمونه ثم غسل ست بدل ثم افاض افاضه بمعنی اسالت ست ووی دلیل
بر عدم وجوب دلک وبرانکه داخل نیست در مسمای غسل دلک زیراکه میمونه بغسل تعبیر کرده وعایشه بافاضه ومعنی واحد ست ودر افاضه دلک نیست
همچنین غسل وماوردی گفته این استدلال تمام نیست زیراکه افاض بمعنی غسل است ودر غسل خلاف قائم ست واما سائر پس بمعنی باقی ست نه جمیع

واما جنب پس نخواند و نه یک آیت هیثمی گفته رجال وی موثوق اند وآن دلالت میکند بر تحریم زیراکه موصول ست ومعاضد ماسلف واما حدیث ابن عباس
مرفوعا که لوان احدکم اذا اتی اہله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرارت برای جنب زیراکه این لفظ غیر قاصد تلاوت هم میگوید
ونیز این گفتن پیش از غشیان اہل وجنب گردیدن ست وهمچنین حدیث ابن ابی شیبه که بود آنحضرت چون غشیان میکرد اہل خود را میگفت اللّٰهم
لاتجعل للشیطان فی مارزقتنی نصیبا ازین باب نیست زیراکه در وی تسمیه نیست وهذا لفظ الترمذي وحسّنه وصحّحه ابن حبان
مصنف در تلخیص گفته حکم کرده ست بصحت وی ترمذی وابن السکن وعبدالحق وبغوی و روایت کرد ابن خزیمه بسند خود از شعبه که وی میگفت
این حدیث ثلث راس المال من ست وحدیث نمیکنم بحدیثی احسن از وی واما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را بسیارکس وتضعیف نموده اند حدیث را
پس مصنف بجوابش گفته که تخصیص ترمذی در تصحیح دلیل ست برانکه مراد نووی تصحیح غیر او نیست وگذشت که غیر وی نیز تصحیح او کرده اند انتهی وچون این
حدیث اصلی پیدا کرد پس نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام ست مگر یک کلمه که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العلمین نه بقصد تلاوت
قرآن باکی ندارد ونزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام ست وباقی ادعیه اذکار لاباس بست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله چون بیاید یکی از شما زن خود را یعنی جماع کند ثم اراد
ان يعود پس خواهد که عود کند ودیگر بار جماع کند فليتوضأ بينهما وضوءً پس باید که وضو کند میان هر دو نوبت از جماع یعنی وضو
جماع بر جماع نکند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده لهذا موکد کرد آنرا بمفعول مطلق تا معلوم شود که مراد وضوی شرعی ست ودر روایت
ابن خزیمه وبیهقی باین لفظ آمده وضوءه للصلوة اما شافعی گفته لایثبت مثله بیهقی گوید شاید وی واقف نشد بر اسناد حدیث ابوسعید وواقف شد
بر اسناد غیر وی زیراکه مروی شده ست از عمر وابن عمر باسناد ضعیف انتهی رواه مسلم ورواه احمد وابن خزيمة وابن حبان والحاكم و
زاد الحاكم وزیاده کرد حاکم از ابی سعید در مستدرک خود وابن حبان در صحیح خود وبیهقی در سنن خود فانه انشط للعود که این وضو کردن
میان دو جماع نشاط آرنده تر ست برای عود کردن ودر وی دلالت ست بر مشروعیت وضو برای عائد ولیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد
زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل واین هم ثابت شده که بعد غشیان هر واحد غسلے جدید بر آورده فالکل جائز گوییم الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة
وللاربعة عن حديث عايشة رضي الله عنها یعنی ابوداؤد ونسائی وترمذی وابن ماجه راست از عایشه که قالت گفت كان بود
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ينام وهو جنب خواب میکرد وی حضرت وحال انکه جنب می بود من غير ان يمس ماء
بدون آنکه دست رساند بآب واین محمول ست بر فعل آن برای بیان جواز ودر حدیث متفق علیه ست از حدیث عایشه گفت بود آنحضرت
چون می بود جنب پس میخواست که بخوابد یا بخورد وضو میکرد مثل وضوی خود مر نماز را واین نیز مستحب ست نه واجب وآنرا ابن عمر آمده که ذکر کرد
عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا جنابت از شب فرمود وضو کن وبشوی عضو خود را پس تر خواب کن متفق علیه یعنی این قدر طهارت نوم مر جنب را ست
چون این کرد بخواب رفت وباین رفته اند جمهور ودلیل ایشان حدیث باب وحدیث طواف آنحضرت بر نسا بیک غسل ست ولیکن مخفی نیست
که در وی دلیل بر مدعا نیست وداود وجماعتی بوجوب رفته بنابر ورود امر بوضو نزد مسلم لیتوضأ ثم لینم ودر بخاری ست اغسل فرجك
ثم توضأ واصل امر ایجاب ست وجمهور تاویل آن باستحباب کرده اند جمعا بين الادلة وآنکه در روایت ابن خزیمه وابن حبان آمده از حدیث ابن عمر
که انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم اينام احدنا وهو جنب قال نعم ويتوضأ ان شاء پس اصل این حدیث در صحیحین ست کما تقدم مگر دران لفظ
ان شاء نیست ولیکن تصحیح وتخریج ابن خزیمه وابن حبان آنرا در صحیح خود کافی ست در عمل ومؤید حدیث باب ست ونیست محتاج بسوی

بر وجوب و در حق رجال ست و حدیث ام سلمهؓ در غسل نسا این حاصل شرح مغربی ست ولیکن مخفی نیست که حدیث عایشهؓ در حج بود چه وی احرام
عمره بسته و حائض شد قبل دخول مکه پس امر کرد او را آنحضرت ﷺ بنقض راس و شانه کردن و غسل نمودن و اهلال نمودن بحج و وی هنوز از حیض پاک نشده بود
پس این غسل وی برای تنظیف بود نه از حیض پس اصلا معارض حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل رکیک نیست نه زیراکه خفت شعر یکی
نه دیگری مفتقر دلیل ست و همچنین بشد و دلو دن آن نه این دعوی بلا دلیل ست زیراکه لفظ راوی نقض ست آری در مسئله دلیلی هست چه دارقطنی در
افراد و طبرانی و خطیب در تلخیص و ضیاء مقدسی از حدیث انس مرفوعا آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند موی خود را و بشوید آنرا بخطمی و اشنان
و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بیفشرد آنرا الحدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضیاء روایتش کرده و وی در اخراج خود صحت شرط نموده است
افاده گمان عمل بران میکند و محمول بر ندب ست بنا بر ذکر خطمی و اشنان زیراکه قائل بوجوب این هر دو نیست پس این قرینه ندب باشد و حدیث
ام سلمه محمول ست بر ایجاب چنانکه فرمود انما يكفيك ان تحثي بسکون یا لبس ست ترا اینکه بریزی آب بهر دو دست على راسك بر سر خود
ثلث حثيات سه بار و حثیه مانند غرفه در وزن و معنی پری دو کف دست و دلالت میکند بر عدم وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که رسید عایشهؓ را
که ابن عمر امر میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب ست از ابن عمر امر میکند نسا را بنقض شعر چرا امر نمیکند باینکه حلق کنند
سر خود را همانا بودم که غسل میکردم من و رسول خدا از یک آوند پس نمی افزودم از اینکه بریزم بر سر خود سه بار و اگرچه این حدیث وی در غسل جنابت ست
و ظاهر امر ابن عمر آنست که امر وی زنان را بنقض در حیض و جنابت هر دو بود رواه مسلم و زیاده کرد مسلم ثم تفيضين عليك الماء
پس تر می ریزی و روان میکنی بر تمام بدن خود آب را فتطهرين پس پاک میشوی ابن ملک گفته مراد از سه بار حصر نیست بلکه رسانیدن آب ست
تا مو پس اگر آب در یکبار برسد عدد ثلاث سنت خواهد بود و رنه زیادت بر سه واجب ست تا آنکه بمو برسد و آنکه ازین حدیث مستفاد میشود که ضفائر
نکشاید محمول ست بر آنکه آب در باطن موی بالکلیه رسیده باشد ورنه شکستن موی بسته واجب ست چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر مو جنابت ست
و برین بوده اند اکثر اهل علم بخلاف نخعی و مالک که نقض شعر مطلقا واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب ست نه در حیض قاله
علی القاری فی المرقاة **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت گفت عایشهؓ قال فرمود رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم روبگردانید این خانها را از جانب مسجد تا راه خانه بآن سو نرود و عبور جنب و حائض در مسجد لازم نیاید اني لا احل المسجد
لحائض ولا جنب بدرستیکه من حلال ندارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث نزد شافعی بطریق عبور
جائز ست و مالک نیز هم برین ست و طیبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز ست والله اعلم و ظاهر حدیث بعمومه و اطلاقه مؤید مذهب حنفی ست
در سبل گفته قول جمهور عدم جواز ست و نزد داؤد جائز بنا بر برائت اصلیه و این حدیث رفع آن نمیکند و اما عبور پس گفته اند که جائز ست لقوله
تعالى الا عابري سبيل در حق جنب و حیض بران تفسیر ست و مراد بدان مواضع صلوة ست و جواب داده اند که آیت در حق کسی ست
که جنب شده در مسجد و او را برآمدن برای غسل ضرور ست و این خلاف ظاهر ست و در وی تاویلی دیگر نیز هست انتهی رواه ابو داود
وحسنه ابن القطان **وصححه** ابن خزيمة ورواه ابن ماجة والطبراني من حديث ام سلمة و حدیث طبرانی اتم ست و گفت ابو زرعه
صحیح حدیث عایشهؓ ست و تضعیف کرده ست آنرا ابن حزم باینکه راوی او افلت بن خلیفه مجهول الحال ست و ابن رفعه گفته در وی راوی
متروک ست و در سبل گفته قول ابن الرفعه غیر مسموع ست زیراکه بعض ایمه بوی کرده اند **وعنها** و هم روایت ست از عایشه رضی الله
عنها که قالت گفت كنت اغتسل انا ورسول الله بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم

چنانکه در قاموس گفته السائر الباقی لا الجمیع کما توهم جماعات انتهی ثم غسل رجلیه پس بشست هر دو پای خود را و در هدایه گفته تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پایها در محل آلودگی اند بآب وگل و لای پس شستن آنها فائده ندارد و اگر فرش سنگ یا خشت پخته باشد مثلا پیشتر بشوید تاخیر نکند و محل حدیثین این می تواند بود والله اعلم و در مصفی گفته دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده و در بعضی روایات عقب غسل و هریکی را وجهی ست متفق علیه و ازینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو دست ست قبل ادخال انا و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی سوی سر داشته باشد بدو دست آب گرفته در میان بیخ موی رساند و بعضی سوی را بعضی بمالد بعد از ان جاری کند آب ر ا بر تمام بدن باستیعاب و سه بار جاری کردن سنت ست باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه با بستگی و درست بر هر دو چشم بمالد و نضح مذهب ابن عمر ست فقط کذا فی المصفی واللفظ لمسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم راست نه بخاری را و لهما و مر بخاری و مسلم راست فی حدیث میمونة در حدیث میمونه در صفت غسل از ابتدا تا انتها و وی یکی از ازواج مطهره و خاله ابن عباس ست ثم افرغ علی فرجه وغسله بشماله ثم ضرب بها الارض پس بریخت آب بر فرج خود و بشست آنرا بدست چپ پس تر زد دست را بر زمین و دلک ارض برای ازاله رائحه از دست بود و ذکر نکرد که فرج را مکرر شست بعد آن با آنکه چون رائحه در دست باشد در فرج هم باقی ست این ست آنچه مفهوم میشود از حدیث و در وی دلالت ست بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کنند طاهر مطهر ست و بر آنکه بقای رائحه بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار ست و محتمل که رائحه باقی نمانده باشد و دست را بر زمین برای ازاله لزوجت دست زده باشد افراغ ریختن وفی روایة فمسحها بالتراب پس بسود دست چپ را بخاک بجهت مبالغه در تنظیف وانقا وفی آخره ثم اتیته بالمندیل فرده و در روایت دیگر ست پس تر آوردم آنحضرت را مندیلی که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را پس رد کرد آنرا و نگرفت و در روایتی این ست فناولته ثوبا فلم یاخذه و مندیل بکسر میم معروف ست و درینجا دلیل ست بر عدم مشروعیت تنشیف اعضا و در وی اقوال ست اشهر آنست که مستحب ترک اوست و گفته اند مباح ست وقیل غیر ذلک و فیه و درین روایت دیگر این ست وجعل ینفض الماء بیدیه و افشاندن گرفت آب را از دست خود و درینجا دلیل ست بر آنکه افشاندن هر دو دست لا باس بهست و حدیث لا تنفضوا ایدیکم فانها مراوح الشیطان معارض اوست مگر آنکه ضعیف ست مقاوم این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدا تا انتها وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت گفت ام سلمه قلت یا رسول الله گفتم ای رسول خدا انی امرأة اشد شعر رأسی من زنی هستم که سخت میکنم موی سر خود را لفظ حدیث ضفر ست نه شعر پس گویا که مصنف روایت بالمعنی کرده و ضفر بفتح ضاد و اسکان فا تافتن موی بر یکدیگر چنانکه عادت عرب ست افانقضه لغسل الجنابة آیا پس بشکنم آنرا برای غسل جنابت وفی روایة والحیضة و در روایتی بدل جنابت لفظ حیضه آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرمود مشکن موی را در غسل جنابت یا حیض و این دلیل ست بر آنکه واجب نیست نقض شعر بر زن و شرط نیست رسیدن آب در بیخ وی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی در حیض و نفاس واجب و در غسل جنابت غیر واجب بدلیل قول آنحضرت انقضی شعرک واغتسلی و جواب داده اند که حدیث باب معارض اوست و جمع میان هر دو باین وجه هست که امر بنقض برای ندب ست یا شعر ام سلمه خفیف بود حضرت دانست که آب باصول وی خواهد رسید و نزد بعضی واجب ست اگر آب باصول شعر نرسیده است و اگر رسیده است بجهت خفت شعر واجب نیست یا آنکه اگر مشدود ست نقض کند والا واجب نیست زیرا که در غیر مشدود خود برسد و اما حدیث بلوا الشعر وانقوا البشر پس صلاحیت معارضه حدیث ام سلمه ندارد و اما فعل آنحضرت و ادخال اصابع در غسل جنابت چنانکه گذشت این فعل ست دلالت نمیکند

وجمعی از آیهٔ فتیمموا صعیدا طیبا الخ فهم کرده اند وجوب نیت در تیمم وآن ضعیف ست زیراکه نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل ست برای خدا ومفهوم از آیت قصد صعید طیب ست نه از گردانیدن عمل بلله وقصد عمل از عامل جدا نمی شود اخلاص باشد یا ریا وآن قصد امر ضروری ست تکلیف شرع را بآن حاجت نیست پس درین استدلال خطا ظاهر ست بلکه مستند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات وآیه وَمَآ اُمِرُوۡٓا اِلَّا لِیَعۡبُدُوا اللّٰهَ مُخۡلِصِیۡنَ لَهُ الدِّیۡنَ ست انتهی و در شرع عبارت ست از قصد کردن خاک پاک برای مسح کردن رو و دست بدان بنیت تطهیر واستباحت نماز وغیرهما وعلما را اختلاف ست درانکه تیمم رخصت ست یا عزیمت گفته اند وقت عدم ما عزیمت ست وبرای عذر رخصت وبالجمله تیمم ثابت ست بکتاب وسنت واجماع امت وعلما را اختلاف ست درانکه دو ضربه ست یا یک ضربه چنانکه بیاید وابتدای شرعیت وی در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها چنین آمده که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسست گردن بند من پس توقف فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای جستن آن وتوقف نمودند مردم با وی و دران منزل آب نبود و با خود نداشتند پس آمدند مردم نزد ابو بکر صدیق وگفتند نمی بینی که عایشه چه کرد نگاهداشت پیغمبر را و مردم را پس آمد ابو بکر وآنحضرت سر مبارک خود بر زانوی من نهاده بخواب رفته بود پس گفت مرا ابو بکر نگاهداشتی تو پیغمبر خدا و مردم را ونیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابو بکر وگفت آنچه خدا خواست که بگوید وطعن کرد بدست خود در تهیگاه من ونتوانستم جنبید بعلت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت وصبح کرد بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم پس گفت اسید بن حضیر نیست این نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر عایشه گفت پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را زیر شتر و در حدیث دیگر آمده که عایشه بعاریت گرفته بود قلاده را از اسما بنت ابی بکر پس گم شد قلاده پس فرستاد رسول خدا مردی را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند نماز بی وضو وشکایت بردند بحضرت پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعایشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عایشه بخدا سوگند فرود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر گردانید خدای تعالی برای تو و برای مسلمانان خیر و • • جابر وی چون مطلق آید جابر بن عبد الله باشد رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود بطریق تحدیث نعمت خدا واثبات احکام شرعیه اُعۡطِیۡتُ خَمۡسًا داده شدم من پنج خصال یا فضائل یا خصائص وآخر مناسب قول اوست که لم یعطهن احد قبلی داده نشد آنها را هیچ یکی پیش از من ومعلوم ست که داده نشود آنها را هیچ یکی بعد از وی پس خصائص وی باشد چه خاصهٔ شئ همان ست که در وی یافته شود و در غیر وی یافته نشود ومفهوم عدد غیر مراد ست زیراکه ثابت شده که وی صلی الله علیه وسلم اکثر از خمس داده شد وسیوطی آنرا در خصائص کبری شمرده وشمار وی زیاده بر دو صد رسیده واین اجمال قول اوست نُصِرۡتُ بِالرُّعۡبِ فیروزمند شدم برعب یعنی ترس وخوف در دل دشمنان مَسِیۡرَةَ شَهۡرٍ یکماهه راه را ولفظ طبرانی این ست نصرت داده شدم برعب بر عدوی من و ماهه راه را ونیز روایت کرد وی تفسیر این حدیث از سائب بن یزید باین لفظ که یکماهه خلف من ویکماهه امام من وَجُعِلَتۡ لِیَ الۡاَرۡضُ مَسۡجِدًا وگردانیده شد برای من همه زمین مسجد مراد بمسجد موضع سجود ست وتواند که مراد موضعی باشد که مبنی ومهیا میگردانند برای نماز وچون جائز باشد در همه مکانها مسجد گشتند واین بخلاف امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع وکنایس ایشان و در غیر آن درست نه کما صرح به فی روایة وکان من قبلی انما کان یصلون فی کنائسهم وفی آخر ولم یکن احد من الانبیاء یصلی حتی یبلغ محرابه واین نص ست درانکه نبود این خاصه برای هیچ یکی از انبیا قبل وی وَطَهُوۡرًا وگردانیده شد برای من همه زمین پاک کننده که مباح ست بدان نماز و درینجا دلیل ست برانکه تراب رافع حدث ست همچو ما بنا بر اشتراک هر دو در طهوریت وگاهی منع کنند ازان وگویند آنچه اوراست از طهوریت استباحت صلوة است بدان همچو آب پس بس

من اناءٍ واحدٍ از یک آوند آب که میان من و او بود چنانکه هر یکی از ما در وی دست می انداخت و آب می گرفت چنانکه میگوید
تختلف ایدینا فیه آمد و شد میکرد دستهای ما دران آوند من الجنابة این غسل کردن من و آنحضرت از جنابت بود متفق علیه
بلفظ مذکور از حدیث عایشه و از حدیث ام سلمه و میمونه نحوه و زاد ابن حبان و تلتقی و زیاده کرد ابن حبان و ملاقی میشد و بر میخورد
دست یکدیگر دران و در لفظی از صحیحین این ست که اغتسل انا و رسول الله صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بيني وبينه فيبادرني حتى اقول
دع لي دع لي قالت وهما جنبان یعنی گفت معاذه که راوی حدیث ست و حال انکه هر دو جنب می بودند و بالجمله درین حدیث دلیل ست
بر جواز اغتسال مرد و زن از یک آب در یک آوند و اصل جواز ست و کلام درین مسئله گذشت وعن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تحت كل شعرة جنابة فاغسلوا الشعر بدرستیکه زیر هر مویی که بر تن
آدمی ست جنابتی ست پس بمبالغه بشویید موراچه آنکه زیر آنها نشسته گردد وانقوا البشرة و پاک بشویید آن جاها را از اندام که نه در زیر
موست تا بیقین از عهدهٔ غسل برامده باشید و شعر و شعره بسکون عین و فتح و بشره بفتحات ست و حدیث دلیل ست برانکه واجب ست
غسل جمیع بدن در جنابت و معاف نیست چیزی از ان گفته اند که این اجماع ست مگر مضمضه و استنشاق که دران اختلاف ست بعضی واجب
گویند بحدیث باب و بعضی گویند واجب نیست بحدیث عایشه و میمونه و حدیث ایجاب آن هر دو غیر صحیح ست مقاوم آن حدیث نتواند شد و اما
آنکه وضوی آنحضرت بیچو وضوی نماز بود پس فعل ست ناهض برایجاب نخواهد شد مگر آنکه گویند بیان مجمل ست زیرا که غسل در قرآن مجمل آمده فعل
بیان وی کرد رواه ابوداود والترمذي وضعفاه زیرا که این حدیث نزد هر دو از روایت حارث بن وجیه ست بفتح واو و بجیم بر
وزن عظیم مشهور این ست و بفتح واو و سکون جیم و بای موحده و تا در آخر نیز خوانده اند ابوداود گفت حدیث وی منکر ست و او ضعیف ست
و گفت ترمذی غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث حارث و هو حدیث شیخ لیس بذاک و گفت شافعی این حدیث ثابت نیست و گفت بیهقی انکار کرده اند
او را اهل علم بحدیث بخاری و ابوداود و غیرهما ولیکن درین باب ست از حدیث علی رضی الله عنه مرفوعاً هر که ترک کند موضع شعر خود از جنابت و نشوید
آنرا کرده شود با وی کذا و کذا و باین جهت دشمن گرفتم سر خود را و اسنادش صحیح ست کما قال المصنف ولیکن ابن کثیر در ارشاد گفته این حدیث
علی از روایت عطا بن السائب ست و وی سیء الحفظ ست نووی گفته انه حدیث ضعیف صاحب سبل گفته سبب اختلاف ایمه در تصحیح و تضعیف وی
آنست که عطا بن السائب در آخر عمر بجهت کبر سن بروی غفلتی و نسیانی طاری شده بود و مختلط گردیده پس هر که از وی قبل از اختلاط روایت کرده
روایتش از وی صحیح ست و هر که بعد از اختلاط کرده روایتش ضعیف ست و حدیث علی کرم الله وجهه اختلاف کرده اند که مروی ست قبل اختلاط یا بعد از ان و اختلاف
در تصحیح و تضعیف وی و حق توقف ست از تصحیح و تضعیف وی تا آنکه حالش متبین گردد و گفته اند که صواب وقف اوست بر علی رضی الله عنه ولاحمد
عن عايشة رضي الله عنها نحوه وفيه راوٍ مجهول و مر امام احمد راست از حدیث عایشه مانند آن و در وی یک راوی ست که
حالش معلوم نیست در سبل گفته مصنف این حدیث را در تلخیص نیاورده و نه راوی مجهول را معین کرده و چون در وی مجهولی باشد حجت بدان
قایم نشود انتهی خطابی گفته ظاهر این حدیث وجوب نقض ضفایر ست برای غسل جنابت مانند آن زیرا که متیقن نمیشود شستن تمام مو مگر بنقض آن انتهی و نووی گفته
اگر فرض کنند وصول ما بدون نقض واجب نشود نقض آن نزدیک شافعیه و نیز مذهب ما و شافعی این ست که نیست واجب غسل باطن شعر که منعقد اند بنفس خود انتهی

باب التيمم

تیمم در لغت بمعنی قصد ست در مصفی گفته پس اگر بر روا افتد و تمرغ کند و بعد از ان نیت نماید یا نقع بوی رسد بعد از ان دست بمالد صحیح نباشد

یا دور اگرچه یک مرحله باشد لیکن عدم وجدان ماء در عرف جائی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و دران حرجی نمایان بود زیاده ازانچه مسافران
بر روز معاشات میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام میسر آید یا قافله بعید او نرسد میتوان گفت لم یجد ماء و نازل
تا جائی که اهل قافله ازانجا آب می آرند و خارج بلد تا جائی که متعارف آب آوردن ست ازانجا واجد ماء ست و تحدید بمیل تقدیر برای ست و دلیل ما
از تقدیر برای در غایت قلت ست زیراکه تشریعی جدید میشود و قوله تعالی فلم تجدوا ماءً ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زیراکه وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست
و محتمل که مراد عدم قدرت باشد زیراکه وجدان مریض مثل لا وجدان ست و فقها از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص بتیمم و از تاثیر ضرر در صورت
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آله استسقا از دلو و رشا یا عدم امکان وصول بماء از جهت عدو و سبع محل ترخص ست و تضرر بسبب
حرکت بسوی ماء یا استعمال آن ملحق ست بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن انتهی و [illegible] بن
ابی طالب علیه السلام عند احمد و از حدیث علی ست نزد امام احمد و جعل التراب لي طهورًا و گردانیده شد
زمین برای من پاک کننده و این لفظ را ابن خزیمه و غیر او نیز روایت کرده اند و در وی دلیل ست برانکه کافی نیست مگر تراب و جوابش گذشت
که تنصیص بر بعض افراد عام مخصص وی نمی باشد باآنکه دران عمل ست بر مفهوم لقب و جمهور بدان قائل نیند و لیکن دلیل بر تعیین تراب همان
تواند شد که ذکر کردیم وعن عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم و را در آخر وی ابو الیقظان ست قدیم الاسلام معذب شد از
دست کفار مکه بر اسلام و هجرت کرد طرف حبشه پستر بسوی مدینه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را طیب مطیب نام کرده از مهاجرین اولین
و حاضرین بدر و جمله مشاهد بعد او ست کشته شد با علی کرم الله وجهه در جنگ صفین بعمر نود و نه سال گفته بود او را آنحضرت تقتلك الفئة الباغية
روایت کرد از وی جماعتی از ایشان ست علی و ابن عباس عمار عنسی ست مولای بنی مخزوم و حلیف ایشان مشرکین مکه او را بآتش میسوختند آنحضرت
بروی گذشت و دعا کرد یا نار کونی بردا و سلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم مادرش سمیه کنیز ابو حذیفه بود چون عمار پیدا شد ابو حذیفه
سمیه را آزاد کرد پس عمار مولی ست و پدرش حلیف زیراکه یاسر در مکه باد و برادر خود حارث و مالک بتلاش برادر چهارم خود آمده بود حارث
و مالک بیمن برگشتند و یاسر مقیم مکه شد و با ابو حذیفه بن المغیره حلیف گشت وی جاریه خود بزنی وی داد از وی عمار متولد شد رضي الله
عنه قال بعثني النبي گفت عمار برانگیخت مرا رسول خدا صلى الله عليه وسلم في حاجة در کاری فاجنبت فلم اجد الماء
فتمرغت في الصعيد پس جنب گردیدم و نیافتم آب پس غلطیدم در خاک كما تمرغ الدابة چنانکه می غلطد چارپایه بقیاس آنکه تیمم
در جنابت چون بجای غسل ست تمام بدن را باید کرد و آنکه در قرآن فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود و ازینجا معلوم شد که از صحابه
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون عمل کرد بر اجتهاد اعاده نیست بروی
و لهذا آنحضرت عمار را امر باعاده نکرد ثم اتيت النبي پستر آمدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له
و ذکر کردم این ماجرا بوی فقال انما تكفيك ان تقول فرمود جزین نیست که کفایت میکند ترا اینکه کنی و قول بمعنی فعل آید
کقولهم قال بیده هکذا بيديك هكذا بهر دو دست خود همچنین ثم ضرب بيديه الارض پستر زد بهر دو دست خود را بر زمین
ضربة واحدة یکبار ثم مسح الشمال على اليمين وظاهر كفيه ووجهه پستر مسح کرد دست چپ را بر دست راست
و ظاهر هر دو دست خود و روی خود را و این حدیث دلالت دارد برانکه ضربه واحد کفایت میکند مر تیمم را چنانکه مذهب عطا و مکحول و اوزاعی
و احمد و اسحق و ابن منذر و عامه اصحاب حدیث و قول قدیم شافعی و ابن جریر و ابن خزیمه و جز ایشان ست و نووی بجوابش گفته که مقصود

ونیز دلیل ست برانکه تیمم جائز ست بجمیع اجزای زمین و در روایتی این ست جعلت لی الارض کلها ولامتی مسجدا وطهورا واین از حدیث ابی امامہ ست نزد احمد وغیرہ وہر کہ منع کرد ازین و استدلال کرد باینکه در بعض روایات صحیح آمده وجعلت تربتها طهورا اخرجه مسلم پس نیست دلیل بر اشتراط تراب زیراکه در اصول مقرر شده که ذکر بعض افراد عام مخصص او نیست ونیز این مفهوم لقب ست نزد محققین بران عمل نکنند آری در آیهٔ کریمه که در سورهٔ مائده ست دلیل ست برانکه مراد تراب ست چه کلمهٔ من برای تبعیض آید کما قال فی الکشاف انه لا یفهم احد من العرب من قول القائل مسحت براسه من الدهن والتراب الا معنی التبعیض انتهی وتبعیض متحقق نمی شود مگر در مسح از تراب نه از حجاره وجز آن فایما رجل ادرکته الصلوۃ فلیصل پس ہر کدام مرد که دریابد اورا وقت نماز پس باید که نماز گذارد در ہمانجا که وقت نماز اورا دریافته بر ہر حال اگرچه نیابد مسجد ونه آب یعنی بتیمم چنانکه در روایت ابی امامه ست فایما رجل من امتی ادرکته الصلوۃ فلم یجد ماء وجد الارض مسجدا وطهورا ودر لفظی این ست فعنده طهورہ ومسجده ودر وی این ست که نیست واجب بر فاقد ماء طلب آب وذکر الحدیث وذکر کرد جابر بقیهٔ حدیث را ولیکن مصنف آنرا ذکر نکرد زیراکه سه چیز باقی را مناسبتی بحکم تیمم نبود ولیکن ما آنرا ذکر کنیم برای اتمام حدیث وتکمیل فائده پس ثالث قول اوست واحلت لی الغنائم ودر روایتی المغانم خطابی گفته حال پیشینیان دو قسم بود بعضی را اذن نبود در جهاد پس اورا غنائم نبود وبعض راکه اذن جهاد بود آنها چون غنیمت میکردند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتشی می آمد وآنرا پاک می سوخت وبرای آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن اجازت تصرف شد بتنفیل واصطفا وصرف در غانمین کما قال تعالی قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ وچهارم قول اوست واعطیت الشفاعۃ ودر شرح مغربی دوازده شفاعت شمرده که مجموع آن مختص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اگرچه بعض انواع وی برای غیر آنحضرت هم باشد وتحمل که مراد آنحضرت بشفاعت شفاعت عظمی باشد در اراحت مردم از موقف زیراکه فرد کامل همان ست واز ینجاست که باین شفاعت فضل آنحضرت بر هر که در موقف باشد ظاهر گردد وپنجم قول اوست وکان النبی یبعث فی قومه خاصۃ وبعثت الی الناس کافۃ پس این عموم رسالت خاص ست بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبعثت نوح علیه السلام اگرچه بعد غرق مکذبین عام بود در اهل ارض زیراکه هیچ یکی جز ایمان آورندگان بوی باقی نمانده بود ولیکن در اصل بعثت وی عموم نبود وقیل غیر ذلک واز ینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص ست بحضرت وی اگرچه در افراد غیر وی نیز مشارک باشد ودرین حدیث فوائد جلیه ست که در کتب مطوله بیان کرده اند ومصنف را می بایست که بعد قول خود ذکر الحدیث متفق علیه میگفت وبران قول خود وفی حدیث حذیفۃ معطوف مینمود تا حدیث جابر غیر منسوب بسوی مخرج باقی نمی ماند اگرچه از عطف حدیث مفهوم میشود که این حدیث متفق علیه ست وفی حدیث حذیفۃ عند مسلم ودر حدیث حذیفه ست نزد مسلم وجعلت تربتها لنا طهورا وگردانیده شد خاک زمین برای ما پاک کننده واز ین حدیث تخصیص تربت برای تیمم معلوم گردید ومذهب شافعی واحمد در اقوای روایتین وابو یوسف این ست ودر روایتی از ابو یوسف واحمد بریگ نیز درست ست ونزد امام ابو حنیفه ومالک ومحمد در روایتی درست ست بهر چه از جنس زمین ست وهرچه بآتش نگدازد ونرم نشود وبسوختن خاکستر نگردد ودلیل ایشان لفظ حدیث جابر ست که مذکور شد یعنی وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا وارض همه را شامل ست وعمل باین حدیث اولی واحوط ست که درین عمل بحدیث حذیفه نیز هست اما عمل بحدیث حذیفه که مخصوص بتراب ست مفوت عمل باین حدیث میگردد وبعضی گفته اند که تربت مخصوص بتراب نیست بلکه بمکان وهرچه در وست از تراب وغیره اما در قاموس گفته که ترب بفتح وتراب وتربت همه بیک معنی ست اذا لم نجد الماء وقتی که نیابیم آب را در معنی گفته وجدان ماء مختلف ست زیراکه در مسکن بنی آدم ومعبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود ونزدیک باشد

درجدید وبعضی از اصحابِ احمد بن حنبل ودلیلِ حدیثِ عمار اصح احادیثِ باب ست وحدیثِ ضربتین معارضِ او نتواند شد واختلاف کرده اند در
ترتیب میان وجه ویدین وحدیث عمار قاضی ست بعدم وجوب آن بلکه عطفِ ثم مقتضی وجوب تاخیراوست از یدین وباین رفته است قائلِ ضربۂ واحده
وگفت قائل ضربتین که لابدست از ترتیب بتقدیم وجه بر یدین ویمنی بر یسری ودر حدیث عمار دلالت ست برانکه مشروع ضرب تراب ست وشافعی
گفته کافی ست نهادن دست برخاک زیراکه در یکی از دو روایت تیمم آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دیوار آمده که نهاد دستِ خود ولیکن در مصفی در تفسیر
فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ گفته که منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب باعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه دست بسبکی بر تراب
نهاد وبسبکی بر دارد جائز نبود وآیت از ضربه وضربتان ساکت ست نقل تراب ومسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان انتهی واللفظ للمسلم
در مصفی زیر قوله تعالی گفته فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ظاهر آیت استیعاب وجه ویدین ست الا آنچه شاق باشد مانند تحت لحیهٔ
خفیفه واز سیاق آیت فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیراکه در کلام عرب چون یکجا تعیین قیود کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود
وجمعی از حدیث عمار وابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت میکند وظاهر اول ست انتهی گویم ابن مسیب وابن سیرین سه ضربه گویند یک ضربه
برای رو ویک ضربه برای کفین ویک ضربه برای ذراعین شیخ در ترجمه گفته کلام درین مقام در شرح زیاده برین واقع شده چنانکه ظاهر شده
که قول بضربتین ارجح واقوی ست والله اعلم انتهی گویم مراد بشرح لمعات ست وبر کلام که دران ست اطلاع دست بهم نداده تا دران بحث
میرفت اما آنچه شیخ رح در شرح سفر السعادت ذکر کرده جوابش در شرح فارسی مختصر شوکانی ببسط گذارش کرده ایم واز ان ثابت شده که احادیث
در هر دو جانب واقع اند چنانکه در کتاب هم بیاید اما اصح واقوی نزد اهل حدیث روایةً بلکه درایةً همان ضربهٔ واحده است والله اعلم وَفِي رِوَايَةٍ
لِلْبُخَارِيِّ ودر روایتِ بخاری ست از حدیث عمار وَضَرَبَ بِكَفَّيْهِ الْأَرْضَ وَنَفَخَ فِيهِمَا ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ وزد
بهر دو دست خود زمین را ودمید در هر دو کف دست پس مسح کرد بهر دو دست روی خود را وهر دو کف دست را باین طریق که مسح کرد پشت دست
راست را بدستِ چپ وپشت دستِ چپ را بدستِ راست ودر بعضی روایات بواو آمده بتقدیم وجه بر کفیه وبعکس نیز آمده ودر بعضی ثم آمده بتقدیم کفیه
وازینجا معلوم شد که ترتیب در تیمم نیست قاله الشیخ فی الترجمة واین روایت مخالف روایت اول ست یکی در ترتیب دوم زیادت نفخ ونفخ تراب
مندوب ست وگفته اند مندوب نیست واین تیمم وارد ست در کفایت تیمم مر جنب فاقد آب را وقیاس کرده اند بروی حائض ونفسا را وخلاف
کرده اند دران ابن عمر وابن مسعود واما اینکه تراب رافع جنابت ست یا نه پس بیانش در حدیث ابوهریره می آید عَنِ ابْنِ عُمَرَ وی
عبدالله بن عمر بن خطاب القرشی العدوی ست اسلام آورد با پدر بمکه ووی صغیر بود وحاضر نشد ببدر را ودر حضور وی باحد اختلاف ست
وصحیح آنست که اول مشاهد وی خندق ست وبود از اهل ورع وعلم وزهد شدید التحری والاحتیاط میمون بن مهران گوید ندیدم پرهیزگارتر
از ابن عمر ونه عالمتر از ابن عباس وگفت نافع نمرد ابن عمر تا آنکه آزاد کرد هزار کس یا زیاده وولادت وی یک سال پیش از وحی ست ووفاتش در سنه
هفتاد وسه بعد قتل ابن الزبیر بسه ماه یا شش ماه ووصیت کرده بود که مدفون شود در حل لیکن بسبب حجاج صورت نه بست ناچار در ذی طوی
بمقبرهٔ مهاجرین بخاک سپردند خلقی کثیر از وی راوی ست در مصفی فضائل وی بسیار ذکر کرده رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ التَّيَمُّمُ ضَرْبَتَانِ ضَرْبَةٌ لِلْوَجْهِ وَضَرْبَةٌ لِلْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ فرمود تیمم دو ضربه است یک ضربه برای رو ویک
ضربه برای هر دو دست تا آرنج وباین رفته اند اکثر علما وابوحنیفه ومالک وشافعی وغیرهم ودلیل ایشان همین حدیث ست ونیز حدیث عمار بن یاسر
که مسح کردند صحابه برای نماز فجر وبودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پس تر مسح کردند بروهای خود مسحهٔ واحده

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان صورت ضرب ست برای تعلیم عمار ونمودن او را کنون دست بر زمین این چنین ست ونمی باید بر زمین غلطید
چنانکه عمار کرده نه بیان کیفیت تیمم همه وتمامه آنچه حاصل گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را ولهذا در روایت دیگر از عمار
در سنن ابی داود وجز آن آمده است آنچه نص ست در بودن تیمم دو ضربه ونیست در بعضی روایات این حدیث ضربة واحدة صریحا بلکه گفت
ضربة بکفیه الارض ثم مسح وجهه وکفیه واین باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد اما ذکر کفین ومسح آنها نیز بجهت آنست که مقصود بیان تیمم بتمامه
نیست پس اقتصار کرد بران از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین با مرفقین در احادیث دیگر در جاییکه مقصود ذکر تیمم بتمامه
بود وبعضی میگویند مراد بکفین اینجا یدین ست وچنانکه گاهی ید ذکر میکنند وکف مراد میدارند مثل قوله تعالی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا
أَيْدِيَهُمَا پس اگر کف ذکر کنند وید مراد دارند دور نباشد پس قول بضربتین ارجح واقوی ست این ست آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه نوشته اند
وبجوابش توان گفت که مصنف ذکر کرده که قول نووی که محفوظ ضربتین ست نه ضربة واحدة مرادش حفظ مذهب ست نه حفظ روایت زیرا که اختلافست
در شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی وصحیح ومحفوظ آنست که ثانی ست انتهی وحدیث ضربة واحدة در صحیحین ست واحادیث ضربتین در صحاح نیست
پس مقاوم حدیث عمار نتواند شد وآنکه در بعض روایات عمار مطلق ضربه آمده بی قید واحده محمول ست بر مقید پس محتمل ضربتین نباشد ومذهب جمهور
همین ست که تیمم یک ضربه است برای وجه وکفین ودلیل ایشان همین حدیث عمار ست وگفته اند که آنچه ما عدای این حدیث ست ضعیف ست یا موقوف
وهمچنین مذهب علما واهل حدیث اکتفا ست بر راحتین وظاهر کفین موافق حدیث عمار واز عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن اصح همان ست
که در صحیحین ست وعمار فتوی میداد بآن بعد موت نبی صلی الله علیه وسلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد بکف ید باشد وآنانکه دو ضربه گویند ومسح یدین
با مرفقین نمایند دلیل ایشان حدیث ابن عمر ست که بیاید وصحیح آنست که وی موقوف ست پس مقاوم حدیث عمار نخواهد شد ولهذا در سفر السعادت
گفته در حدیث نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی ونیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی واحادیثی که برخلاف آنچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست
انتهی وشوکانی گفته اعضای تیمم رو وهر دو کف دست ست مسح کند آن هر دو را یکبار بیک ضربه در حالیکه ناوی ومسمی ست انتهی ودر مصفی گفته
در صفت تیمم اختلاف کرده اند جمهور گویند تیمم دو ضربه است یکی برای رو ویکی برای دو دست تا آرنج احمد واسحق گفته که تیمم یک ضربه است برای وجه
وکفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه ودر قدر ممسوح وتمسک کرده است احمد واسحق بحدیث عمار واین دو حدیث نزد یکمن
متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال سنت ست در تیمم وفعل آنحضرت اقل تیمم ست چنانکه لفظ یکفیک بآن اشاره میکند پس چنانکه اصل در وضو
یک یک بار شستن اعضا معلوم ست وکمال آن سه سه بار شستن ومسح اذنین ومضمضه واستنشاق را با او الحاق کردن ست همچنان
اصل تیمم یک ضربه ومسح تا دو بند دست وکمال آن دو ضربه ومسح تا آرنج وآنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر بیک ضربه تیمم کند کفین را بر رو بمالد
واصابع را بر دو دست تا بتراب مستعمل تیمم واقع نشود تحکم محض ست ومخالف ظاهر حدیث عمار والله اعلم انتهی متفق علیه بین الشیخین
ودر وی دلیل ست بر کفایت ضربة واحدة وبر کفایت مسح کفین در یدین وبر اینکه آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بیان کرد باقتصار
بر کفین وافاده کرد که ترتیب در میان وجه وکفین غیر واجب ست واگرچه واو مفید ترتیب نیست مگر آنکه واو دشده است عطف در روایت
بخاری ثم مسح وجهه ودر لفظ اسمعیلی واضح تر ازین ست انما یکفیک ان تضرب بیدک علی الارض ثم تنفضهما ثم تمسح بیمینک علی شمالک وبشمالک
علی یمینک ثم تمسح علی وجهک وو دلالت کرد این حدیث بر آنکه تیمم بر کسی ست که جنب شد وآب نیافت ورفته است بعدم کفایت یک ضربه جماعتی
مثل علی بن ابی طالب وابن عمر وحسن بصری وشعبی وسالم بن عبدالله بن عمر وسفیان ثوری ومالک وابو حنیفه واصحاب رای وصاحبین وشافعی

باسم اصل بحث ست مانند لا يتيمم لفرض قبل وقت فعله ويتيمم لكل فرض وينوى استباحة الصلوة لا رفع الحدث انتهى فاذا وجد الماء پس
چون يابد آب را وصفى گفته ماء در عرف اطلاق كرده ميشود بر ماى مطلق واگر مولى عبد خود را گويد احمل الى ماء بماى مطلق متمثل مى شود نه مقيد
مانند ماى ورد پس در مطلق ومقيد سخن افتاد شافعيان گفتند هو ما يقع عليه اسم الماء بلا قيد والمتغير بمستغنى عنه كزعفران تغيرا يمنع اطلاق اسم الماء
ليس بمطلق بخلاف التغير اليسير الذى لا يمنع اطلاق الاسم وبخلاف التغير بمثل مكث وطين وطحلب وحنفيان گفتند هو الباقى على اوصاف خلقية كماء
السماء والعيون والآبار والبحار والغدران وان انتن بطول المكث او تغير مما لا ينفك عنه كالتراب واوراق الاشجار لا ما غلب عليه غيره ثم اختلفوا
فى تفسير الغلبة فقيل غلبة الاجزاء بحيث لا يسيل وقيل اختلاف اللون ولا ماء عصر من شجر او ثمر قول اول مشى ست بر جادهٔ تتبع لغت وتا ممكن باشد
آنرا نتوان گذاشت پس اگر ماى مطلق نيابد لازم آيد عدول بتيمم اگرچه نبيذ يا لبن موجود باشد بنص قرآن زيرا كه نبيذ ماء نيست بمعنى كه تقرير كرديم
انتهى فليتق الله پس چون يابد آب را پس بايد كه بترسد از خدا يعنى وضو كند واقتصار بر تيمم بعد وجدان آب ننمايد چنانكه گفته اند آب آمد تيمم برخاست
وليمسه بضم يا وكسر ميم مضارع امس از مساس بمعنى مسح ذكره الطيبى ومراد اينجا وضوست بشرته وبايد كه رساند وصرف كند آب را بشره
خود را يعنى اندام خود ودر روايتى زياده كرده فان ذلك خير يعنى بدرستيكه آب نيكوست واصل ست در تطهير ومراد آن نيست كه نزد وجود آب
وضو وتيمم هر دو جائز ست وليكن وضو اولى وافضل ست بلكه وضو جائز ست وتيمم اصلا جائز نه ولفظ خير باين معنى كه اينجاست نيز مى آيد چنانكه
در قوله تعالى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ودر سبل السلام گفته تمسك كرده اند بقول وى وليمسه بشرته بر آنكه تراب
رافع حدث نيست ومراد مساس بشره از جنابت ست زيرا كه باقى ست بروى ومباح نكرد تراب او را مگر نماز لا غير وچون فارغ شد از نماز عود كرد
بروى حكم جنابت ولهذا گفته اند كه لا بدست براى هر نماز از تيمم واستدلال كرده اند بحديث عمرو وقول آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم كه نماز گذاردى
بايارانِ خود وتو جنب هستى وقولِ صحابه كه عمرو نماز گذارد با ايشان واو جنب بود پس مقرر داشت آنحضرتؐ ايشان را بر تسميهٔ آنها عمرو را جنب
وبعضى گفته اند كه حكم تراب حكم آب ست در رفع جنابت ونماز گذارد بخاك چندانكه خواهد وچون آب يابد واجب نشود بروى مساس آن
مگر براى نماز آينده واستدلال كرده اند باينكه حق تعالى خاك را بدل آب گردانيده پس حكم وى حكم آب باشد وآنحضرتؐ او را طهور نام كرده ووضو
نام نهاده چنانكه گذشت وحق اين ست كه تيمم قائم مقام آب ست ورافع جنابت برفع موقت تا وقت وجدان آب اما قيام وى مقام آب
پس باين جهت كه حق تعالى او را عوض از آب گردانيده عند عدم الماء واصل قيام اوست مقام وى در جميع احكام پس بيرون نرود از آن مگر بدليل
واما اينكه چون آب بيابد غسل كند پس بجهت تسميه نمودن آنحضرتؐ عمرو را جنب وبجهت قول وى اذا وجد الماء فليتق الله وهمين ست اظهر كه امر بامساس
آب بسببى ست كه مقدم ست بر وجدانِ ماء زيرا كه امساس آب باسباب وجوب غسل ووضو معلوم ست از كتاب وسنت انتهى رواه البزار وصححه
ابن القطان كلام بر ضبط لفظ وتعريف حال اين هر دو بزرگ گذشت ولكن صوب الدارقطني ارساله گفت دارقطنى در علل ارساله
اصح ورواه الترمذى عن ابى ذر الغفارى بذال معجمه مفتوحه وراء نام وى جندب ست بضم جيم وسكون نون وضم دال وفتح وى نيز بن جناده بضم
جيم وتخفيف نون وبعد الف دال مهمله آبو ذر از اعيان صحابه وزهاد ايشان ست واز مهاجرين واول كسى ست كه پيش آمد آنحضرت را صلى الله
عليه وسلم بتحية اسلام ومسلمان قديم ست در مكه مسلمان شد وبود خامس در اسلام وبرگشت بسوى قوم خود تا آنكه قدوم آورد بمدينه بعد خندق
وساكن شد بعد وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم در ربذه ومرد آنجا در سنه سى ودو در خلافت عثمان رضى الله عنه ونماز گذارد بروے
ابن مسعود وتعبد ميكرد پيش از مبعث آنحضرت صلى الله عليه وسلم روايت كرد از وى خلقى كثير از صحابه وتابعين نحوه مانند حديث ابوهريره

پستر باز زوند بکفهای خود صعید را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تمام تا مناکب و آباط و شیخ در مسح تا ابط گفته این بجهت آن بود که در آیت
ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو ست از کف تا ابط انتهی و شیخ ابن الهمام گفته که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته که
صحیح الاسناد ست و لم یخرجاه انتهی گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که باب التیمم للوجه والکفین با شهرت خلاف از
جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده ازان جز حدیث ابی جهم و عمار و ما عدای این هر دو ضعیف ست یا مختلف در رفع
و وقف و راجح عدم رفع ست و اما حدیث ابی جهم پس وارد بلفظ یدین ست مجملاً و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین ست در صحیحین و بلفظ مرفقین ست
در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا آباط آمده و درین دو روایت مقال ست شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است از آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم پس هر تیمم که صحیح و ثابت شده است از آنحضرت بعد ازان پس این ناسخ اوست و اگر بغیر امر آنحضرت واقع شده است پس حجت
در چیزی ست که بدان امر کرده نه در آنکه از خود کردند و مؤید روایت صحیحین ست در اقتصار بر وجه و کفین اینکه عمار فتوی میداد بآن بعد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و راوی حدیث اعرف ست بمراد حدیث از غیر خود لاسیما صحابی مجتهد و جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضربست
برای تعلیم نه جمیع آنچه حاصل شود بوی تیمم متعقب ست بآنکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد جمیع ست چه ظاهر از قول آنحضرت انما یکفیک
بیان جمیع چیزی ست که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس بر وضو فاسد ست چه این قیاس ست بمقابله نص که دال ست
بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاس دارد معارض این قیاس و آن قیاس ست بر حد سرقه انتهی کلامه رواه الدارقطني في سننه عقيب
روايته وقفه يحيى القطان وهيثم وغيرهما وهو الصواب ورجاله كلهم ثقات انتهی و لهذا گفت مصنف وصحح الائمة وقفه علی ابن عمر
و گفته اند که از کلام اوست و اجتهاد در ادران مسح ست و بعضی گفته اند موقوف ست بر ابن عمر قولاً و فعلاً و روایت کرده اند آنرا حاکم و بیهقی مرفوعاً
و در اسنادش علی بن ضبیان ست و دارقطنی گفته توثیق کرده است او را یحیی القطان و غیره و مصنف گفته تضعیف کرده اند او را غیر واحد و مروی ست
بطرقی که در همه آن مقال ست ضعفه ابن معین و غیره و در سبل گفته و در معنی او چند روایات ست همه غیر صحیح بلکه موقوف ست یا ضعیف و العمدة حدیث
عمار و به جزم البخاری فی صحیحه فقال باب التیمم للوجه والکفین انتهی گویم احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربهٔ واحده و در
بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق اما اهل معرفت بحدیث بجد اند در ترجیح ضربهٔ واحده و مسح کفین
و مقال دارند در احادیث مخالف آن و هو الراجح و لیکن گفته اند که اخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ ست باحتیاط و عمل ست باحادیث طرفین
از جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس واللہ اعلم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم خاک پاک کنندهٔ مسلمان ست صعید بمعنی خاک آید و بعضی گفته اند
بمعنی روی زمین ست و در مصفی گفته صعید در لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعید ست بر زرنیخ و نوره و سحاقهٔ
خذف و نقع و حجر و طیب طاهر را گویند پس سه شرط پیدا شد قصد و بودن تراب یا رمل و طهارت آن انتهی وان لم يجد الماء عشر سنين
اگرچه نیابد آب را فرضاً تا ده سال درینجا مبالغه و تاکید ست در طهوریت خاک و تنبیه بر آنکه خاک خلف مطلق ست مر آب را چنانکه مذهب حنفیه ست
نه ضروری مثل وضوی معذور چنانکه مذهب شافعی ست و در مصفی گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری ست یا طهارت مطلقا نزدیک
فقیر نزاع لفظی ست زیرا که ضروری ست بمعنی آنکه مشروعیت آن نزدیک فقد ماء ست و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر ست در اباحت
صلوة و غیر آن بشرع مستانف پس عامل بتیمم مطیع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در منظان خود مطیع ست پس تفریعاتی که بر ضرورت تیمم کرده اند

بما قبل یعنی چون اراده نماز کنید وازوضو وغسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز تیمم ست ومرضی جمع مریض ست مثل جمیع وجرحی ومریض درعرف کسی ست که مرضی که درعرف ازان حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدشه وبثره وانشقاق رجل ومانندآن ومریض را بمجرد اینقدر تشخیص نتوان کرد واز اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص درحق مرضی ضررست واین را اصحاب لغت می فهمد مخصوص مجتهد نیست پس درحد ضرر بحث افتاد شافعیان گفتند مرض یخاف معه من استعماله علی منفعة العضو وکذا بطوء البرء والشین الفاحش فی عضو ظاهر وحنفیان گفتند تیمم المریض اذا خاف شدة المرض او بطوء البرء باستعماله کالمحموم وذی الجدری وظاهر آنست که ضرر نیز حواله برعرف ست او علی سفر سفری که در قصر صلوة وافطار صوم معتبرست آیا درتیمم شرط هست یانه درمصفی گفته ظاهر از احادیث وآثار آنست که ذکر سفر تصویر وتقریب ذهن ست بعدم وجدان ماء چنانکه ذکر سفر درمسئله رهن ومقتضای آیت نیز همان ست زیراکه فلم تجدوا ماء اشعارست بآنکه مدار حکم عدم وجدان آب ست وآیا داخل بلد وخارج آن برابرست فقها مختلف شدند بنابرانکه عدم وجدان دربلد نادر الوقوع ست فقیر گوید واین فرق نزدیک امعان فکر مدخول ست زیراکه علت ترخیص بتیمم عدم وجدان ماء باسفر هست یا عدم وجدان ماء فقط وعدم وجدان ماء با بودن خارج بلد امری ست که علت آن از قرآن وسنت مفهوم نمی شود وچون لازم شد که علت عدم وجدان ماء باشد ندرت وقوع وکثرت وقوع فرق نمی دهد چنانکه چون علت ربا تحقق شد بیع گندم باجو نسیه بوجهی که گندم رازیاده ازجو بگیرد وآن ازحوادث قلیل الوقوع ست یابوجهی که جو زیاده شد وآن ازحوادث کثیر الوقوع باهم فرق نمیکند وهمچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر وافطارست حوادث قلیل الوقوع مثل سیر یک میل دروقت شب درمحفه درغایت رفاهیت مانع علیت او نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه نادر وچه کثیر حکم یافته شود یانه آری ندرت وقوع را درمشروعیت علت واسباب نزدیک شارع اثری هست هماناً محلی عدم قضای متیممی که دربلد تیمم کرده باشد ازهمین سبب اختیار کرده است خلافا للمنهاج انتهی قال گفت ابن عباس درتفسیر آیه مذکوره اذا کان بالرجل الجراحة فی سبیل الله هرگاه باشد مرد جراحتی وریشی درراه خدا یعنی جهاد والقروح جمع قرح بمعنی بثور آنکه دربدن مانند جدری وغیره پیدا می شود فیجنب فیخاف ان یموت ان اغتسل تیمم پس جنب گردد وآن مرد ترسد ازین که بمیرد اگر غسل کند پس آن مرد تیمم کند وغسل نکند ودرینجا دلیل ست برشرعیت تیمم درحق جنب اگر بترسد موت را واگر نترسد مگر ازضرر پس آیت یعنی قول وی ان کنتم مرضی دال ست براباحت تیمم برابرست که بترسد از تلف یا ازانچه کمتر ازوست وتنصیص درکلام ابن عباس برجراحت وقروح مجرد مثال ست ورنه حال هر مرض همین ست ومحتمل که ابن عباس این دو چیز را منجمله امراض خاص کرده باشد وهمچنین بودن آن درراه خدا مثال محض ست ورنه اگر از سقطت باشد نیز همین حکم دارد وچون این برای مثال باشد جواز تیمم برای خوف ضرر باقی نماند مگر آنکه قول وی ان یموت دلالت دارد برانکه جائز نیست تیمم مگر برای مخافت موت وهو قول احمد ویکی از دو قول شافعی ست ومالک وشافعی درقولی وحنفیه جائز دارند تیمم را بنابر خشیت ضرر گفته اند زیراکه آیت مطلق ست وداؤد باباحت وی رفته از برای مرض اگرچه خوف ضرر نباشد وهو ظاهر الآیة رواه الدارقطنی موقوفا علی ابن عباس رضی الله عنه ورفعه الی النبی صلی الله علیه وسلم البزار وابن خزیمة والحاکم والبیهقی وصححه ابن خزیمة والحاکم وگفت ابوزرعه وابوحاتم خطاء علی بن عاصم وگفت بزار لا نعلم رفعه عن عطاء من الثقات الا جریر وگفت ابن معین وی شنیده ست ازعطا بعد اختلاط ودرین وقت رفع وی تمام نیست وعن علی بن ابی طالب علیه السلام وکرم الله وجهه فی الجنة قال انکسرت احدی زندی بتشدید تحتیه تثنیه زند که مفصل طرف ذراع ست درکف یعنی گفت علی شکست یکی از دو بند دست من فسالت پس پرسیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را ازحکم آن فامرنی

ولفظ وی این ست که قال ابو ذر اجتویت المدینة فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم بابل فکنت فیها فاتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقلت هلک ابو ذر فقال ما حالک قال کنت اتعرض للجنابة ولیس قربی ماء فقال الصعید طهور لمن لم یجد الماء ولو عشر سنین وصححه
وتصحیح کرد حدیث ابی ذر را ترمذی والحاکم ایضا و گفت مصنف در فتح الباری انه صححه ابن حبان والدارقطنی **وعن** ابی سعید
الخدری رضی الله عنه قال خرج رجلان فی سفر فحضرت الصلوة گفت بیرون آمدند دو مرد در سفری پس در آمد
وقت نماز ولیس معهما ماء فتیمما صعیدا طیبا ونبود با ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس بگذاردند
نماز را ثم وجدا الماء فی الوقت پستر یافتند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعاد احدهما الصلوة والوضوء
پس بازگردانید یکی از ان دو مرد نماز و وضو را و در روایتی بجای والوضوء بوضوء آمده وتسمیه وی باعاده بطریق تغلیب ست والا نبود که وضو کرده باشد
یا تیمم را وضو نام کرد چنانکه گذشت ولم یعد الاخر باز نگردانید دیگری نماز و وضوی خود را و ازینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم جائز بود ثم اتیا رسول الله پستر آمدند آن هر دو نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک پس بیان کردند
این قصه را فقال للذی لم یعد اصبت السنة پس فرمود مر آنکس را که باز نگردانید نماز را یافتی تو طریقه مسلوک را در دین که
بر تقدیر نا یافتن آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین ست واجزاتک صلاتک وبس ست ترا نمازی که کردی
زیراکه این نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تراب ست و درینجا دلیل ست برانکه واجب نیست اعاده نماز بر کسیکه
گذارده است آنرا بتراب در وقت بعد فراغ از نماز و همین ست مذهب ابوحنیفه و شافعی و رفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده در وقت
بسبب اطلاق قول وی فاذا وجد الماء فلیتق الله ولقوله تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا و خطاب متوجه ست بابقای وقت
و ممکن ست تادیه در وقت و جواب داده اند که حدیث اذا وجد الماء مطلق ست در کسیکه یافت آب را بعد وقت و کسیکه یافت آنرا قبل خروج وقت
و در حال نماز و بعد آن و این صریح مقید ست در وقت پس محمول شود مطلق بر مقید چه حدیث ابی سعید در کسی ست که نیافت آب را در وقت و نیز
در وی تعرض باعاده وضو نکرده بلکه امساس بشره ذکر کرده و اما آیت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوی فاعل وی باقی نمانده و کیف
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر معید را فرمود واجزاتک صلوتک واجزاء عبارت ست از بودن فعل مسقط وجوب اعاده عبادت در سبل
گفته والحق انه قد اجزاه وقال للاخر و فرمود مر دیگری را آنکه وضو کرد و باز گردانیده بود نماز را لک الاجر مرتین مر تراست اجر
و ثواب عمل دوباره یکبار باداء فرض بتیمم بجهت عذر و بار دیگر بگذاردن نماز نفل نزد زوال عذر رواه ابو داود والدارمی والحاکم
والنسائی نحوه هکذا اسنده و فی مختصر السنن للمنذری انه اخرجه النسائی مسندا و مرسلا انتهی و رواه الدارقطنی موصولا وابن المبارک مرسلا
و گفت ابو داود و هم نسائی که مرسل ست از عطاء بن یسار که از تابعین ست باسقاط ابی سعید و گفت ابو داود و ذکر ابو سعید درین حدیث
محفوظ نیست و حاکم تصحیح کرد اتصال او را بر شرط شیخین و مصنف گفته این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده و او را شاهدی ست از حدیث
ابن عباس رواه اسحق فی مسنده ولفظ وی این ست انه صلی الله علیه وسلم بال ثم تیمم فقیل له ان الماء قریب منک قال فلعلی لا ابلغه انتهی
و درینجا دلیل ست برانکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتماد نباید کرد آیندم که زنده ایم نمیدانیم که دم دیگر دریابیم یا نه و لنعم ما قیل شعر
بر تو عمر چراغی ست که در بزم وجود ٭ بنسیم مژه برهم زدنی خاموش ست ٭ **وعن** ابن عباس رضی الله عنه فی قوله عز
وجل روایت ست از ابن عباس در تفسیر قول خدای غالب بزرگ ان کنتم مرضی اگر باشید شما بیمار در مصفی گفته متعلق ست

بر جمع کردن میان تیمم و مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این مشکل ست پس گفته اند که محمول ست بر آنکه اعضای وضو مجروح بود و امساس آن
بآب متعذر شد پس عدول کرد بسوی تیمم پستر روان ساخت آب را بر بقیه بدن خود و اما شجه پس در سر بود و واجب در ان غسل ست لیکن متعذر شد
بسبب شجه و واجب عصب او بود و مسح نمودن بران و لیکن مصنف در تلخیص گفته که در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم نیامده است پستر مصنف حدیث
جابر را بنهجی سوق کرده که دلالت میکند برینکه قول وی انما کان یکفیه غیر مرفوع ست و چنین نیست که چون مصنف این حدیث را مختصر کرد عبارتی
که دال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان ست که گذشت یعنی گفت جابر برآمدیم ما در سفری تا آخر قصه رواه ابو داؤد
بسند فیه ضعف زیرا که متفرد ست بدان زبیر بن خُرَیق بضم خای معجمه و رای مفتوحه و مثناة تحتیه ساکنه و قاف گفت دارقطنی لیس بالقوی
وگفت ذهبی انه صدوق وقد صححه ابن السکن و خلاف کرد اوزاعی در روایت نمود آنرا از عطا از ابن عباس و هو الصواب گفت مصنف در تلخیص و روایت
کرده است آنرا ابو داؤد و نیز از حدیث اوزاعی و گفت رسیده بما از عطا از ابن عباس و رواه الحاکم من حدیث بسر بن بکر عن الاوزاعی و گفت دارقطنی
اختلاف کرده اند در ان بر اوزاعی و صواب این ست که اوزاعی مرسل کرد آخر او را از عطا گفتم این روایت ابن ماجه است و گفت ابو زرعه و ابو حاتم
نشنیده است آنرا اوزاعی از عطا بلکه شنیده است از اسمعیل بن مسلم از عطا بیان کرده است این را ابن ابی العشرین در روایت خود از اوزاعی
و نقل کرد ابن السکن از ابی داؤد که حدیث زبیر بن خُریق اصح ست از حدیث اوزاعی گفت و این مثل چیزی ست که وارد شده است در مسح بر جبیره
و واقع نشد در روایت عطا از ابن عباس ذکر تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خریق متفرد ست بسیاق وی تنبیه کرده است بران ابن القطان
و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبد الله بن ابی رباح عن عمه عطا بن ابی رباح عن ابن عباس که جنب شد
مردی پس امر کرده شد بغسل پس مرد پس ذکر کرده شد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود چه شد ایشان را کشتند او را بکشد ایشان را خدا
سه بار فرمود این کلمه را تحقیق گردانیده است خدای تعالی صعید یا تیمم را طهور و ولید بن عبد الله را دارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد او را ایکه
تصحیح این حدیث او نموده و او را شاهدی ضعیف ست از روایت عطیه از ابی سعید خدری رواه الدارقطنی و نیز در روایت عطا ذکر مسح بر جبیره
نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خُریق باشد انتهی و فیه و درین حدیث اختلاف ست علی راویة بر راوی او که عطاست
چه از وی زبیر بن خُریق از جابر روایت کرده و اوزاعی آنرا بلاغا از عطا از ابن عباس آورده و اختلاف در روایت عطا واقع شده که آیا از جابر
یا از ابن عباس و در یکی از دو روایت ست آنچه در روایت دیگر نیست کما عرفت مما تقدم و این حدیث و حدیث علی متعاضد اند بر وجوب مسح
بر جبائر تا آب و در وی خلاف ست میان علما بعضی گویند مسح کند بنا برین هر دو حدیث اگرچه ضعیف اند و لیکن عضد یکدیگر اند بقیاس مسح بر
خفین و بر عمامه و این قیاس مقوی نص ست و رسل گفته و هو الظاهر وعن ابن عباس رضي الله عنه قال من السنة ان لا یصلی
الرجل بالتیمم الا صلوة واحدا گفت از سنت ست اینکه نماز نگذارد مرد و بلکه زن نیز بیک تیمم مگر یک نماز ثم تیمم للصلوة
الاخری باز تیمم کند برای نماز دیگر متبادر از لفظ من السنة آنست که مراد سنت آنحضرت باشد پس این حدیث در حکم مرفوع خواهد بود و محتمل که مراد
طریقه مسلوکه فی الدین مشروع در مسلمین باشد و در حدیث دلالت ست برینکه یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذهب شافعی ست زیرا که
نزد وی واجب ست تیمم برای هر فریضه و مذهب ابو حنیفه و اصحاب او و حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز که خواهد بیک تیمم بگذارد همچو وضو بنا بر
عموم اخبار و قیاس فرائض بر نوافل و جواب از طرف شافعیه این ست که وضو رافع حدث ست و حکم نوافل بر تخفیف ست چنانچه بر راحله و مانند آن گذارده
میشوند و عموم مخصوص ست بآنچه ذکر کردیم و ابو ثور گفته که بیک تیمم دو فریضه مجتمعه رواست زیرا که جمع هر دو را همچو یکی میگرداند و جواب داده اند

آن مسح على الجبائر پس امر بردم اگر مسح کنم بر جبیره و جبیره چیزی ست که جبر کنند بدان استخوان شکسته را و به پیچند آنرا بروی در تصفی گفته این آیت یعنی مَا يُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَّلٰكِنْ يُّرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهٗ عَلَيْكُمْ اصل ست در مسح بر جبائر و عصائب و درد دوائی که بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در حکم سلس البول و انقلاب الریح والله اعلم انتهی رواه ابن ماجة بسند واهٍ روایت کرد این را ابن ماجه و هم دارقطنی بسندی که واهی ست زیرا که از حدیث عمرو بن خالد و وی کذاب ست و بیهقی و دارقطنی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول و گفت شافعی در ام و مختصر که اگر می شناختم اسناد او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل ست و انکار کرد آنرا یحیی بن معین و گفت بیهقی ثابت نمی شود درین باب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند حفاظ بر ضعف این حدیث و درین معنی حدیثهای دیگر نیز هست لیکن هیچ یکی ثابت نه و گفت بیهقی اصح چیزی که درین باب ثابت ست حدیث جابر ست که خواهد آمد جدًّا بکسر جیم و تشدید دال مهمله منصوب ست بر مصدر ای جد ضعفه جدا و جد بمعنی تحقیق ست کما فی القاموس پس مراد آنست که حقق ضعفه تحقیقا یعنی سند این حدیث سخت سست ست و رفته اند احمد و جمهور باینکه تیمم بعذر جائز ست و از شافعی در یک قول عدم جواز تیمم بخوف ضرر روایت کرده اند شوکانی گفت نمیدانم که این روایت از کجا ست زیرا که قول وی تعالی إِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰى الخ مؤید این حدیث ست و همچنین حدیث عمرو بن العاص وقتی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ ذات السلاسل و محتلم شد وی در شب سرد و تیمم نمود و نماز گذارد با اصحاب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این قصه را فرمود ای عمرو نماز گذاردی با اصحاب خود و حال آنکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم وَلَا تَقْتُلُوْٓا اَنْفُسَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا و تیمم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرد و هیچ نفرمود رواه احمد والدارقطنی وابن حبان والحاکم واخرجه البخاری تعلیقا انتهی در حجة الله البالغة گفته و همین ست حکم کسی که استعمال آب بروی متعذر باشد گویا وی عادم آب ست پس هر که آب در زیر چاه بیند و بوجهی از وجوه وضو از ان آب نتواند کرد حکم عادم آب دارد و همچنین ست حکم خوف طریق و همین ست حال کسی که محتاج ست بشرب که او نیز حکم عادم آب دارد بنسبت وضو و آنکه گفته اند فوت نماز با استعمال آب و ادراک آن بتیمم سببی از اسباب تیمم ست دلیلی بران یافته نشد بلکه استعمال آب بروی واجب ست زیرا که تراخی او در تادیه صلوة تا این وقت اگر بعذری هست که برای تاخیر مسوغ ست مثل نوم و سهو و جز آن پس واجب نکرده است او تعالی مگر ادا کردن نماز در همین وقت و اگر تراخی بی عذر ست یعنی اگر وضو میکند وقت نماز از دست وی میرود پس لازم بروی وضوست و آثم ست بالمعصیة و آنچه گفته اند که طلب کند آب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بران حجتی نیره بلکه از باب تخریجات ست انتهی و کلام درین مسئله بیشتر هم گذشته است وعن جابر بن عبد الله الانصاری رضي الله عنه في الرجل الذي شج در قصهٔ مردی که جراحت رسید بسر او از سنگ و آن این ست که گفت جابر بر آمدیم ما در سفری پس رسید مردی را از رفیقان ما سنگی پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد پس محتلم شد وی و پرسید یاران خود را آیا می یابید برای من رخصتی در تیمم گفتند نمی یابیم برای تو رخصت و حال آنکه تو قدرت داری بر آب پس غسل کرد آن مرد و مرد پس هرگاه که قدوم آوردیم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه فرمود کشتند او را کشد ایشان را خدای تعالی چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند حکم مسئله پس جز این نیست که شفاء عی یعنی عجز و نادانی و نافهمیدگی پرسیدن ست انما كان يكفيه ان يتيمم ويعصب على جرحه خرقة جز این نیست که بس بود او را اینکه تیمم میکرد و می بست بر جراحت خود جامه پاره را ثم يمسح عليها ويغسل سائر جسده پس تر مسح میکرد بران خرقه و می شست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل ست

کند ایام حیض خود را بصفتِ دم یا بآمدن وی در وقتِ عادت اگر معتاده است عمل نماید بعادتِ خود و محتمل ست که فاطمه معتاده باشد و مراد باین
قول که پیش آید حیض تو عادت وی بود یا غیر معتاده است پس مراد اقبال حیض وی بصفت بود و نیست مانع از اجتماع دو معرف در حق وی حق
غیر وی و مستحاضه را احکام ست از انجمله آنکه جائز ست وطی او در حالِ جریان دم استحاضه نزد جماهیر علما زیرا که وی همچو طاهر ست در حکم نماز و روزه
و غیرهما فکذا فی الجماع و نیز حرام نیست جماع مگر بدلیل و دلیلی بتحریم جماع نیامده ابن عباس فرمود بیاید او را زوج وی وقتی که نماز گذارد نماز اعظم ست
یعنی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود جماع هم جائز باشد و از انجمله آنکه امر کرده شود باحتیاط در طهارتِ
حدث و نجاست پس بشوید فرج خود قبل وضو و قبل تیمم و پر کند فرج را به پنبه یا پارهٔ جامه برای دفع نجاست و تقلیل وی پس اگر باین تدبیر هم خون
بند نشود فرج را لگام کند بطریقی که در کتب مطوله معروف ست و این واجب نیست بلکه اولی ست از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت
پستر وضو کند و از انجمله آنکه وضو کردن وی پیش از دخول وقت نماز حاجت نیست نزد جمهور زیرا که طهارت وی ضروری ست نیست او را تقدیم آن
بر وقت حاجت رواه ابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان والحاكم واستنكره ابوحاتم زیرا که از حدیث عدی بن ثابت
عن ابیه عن جده است و جد وی شناخته نمی شود که کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابوداؤد نیز **وعن** اسماء بنت عمیس
بضم مهمله و فتح میم و سکون تحتیه آسماء خواهر زن جعفر بن ابی طالب ست هجرت کرد همراه وی بحبشه و زایید برای او عبد الله بن جعفر را
و محمد و عون را لیستر هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزویج کرد او را ابوبکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون
وفات کرد صدیق بزنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زایید برای وی یحیی و بود از خادمان و مخلصان فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت رضی الله عنهم
روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابوموسی اشعری عند أبي داؤد نزد ابوداؤد باین
لفظ که گفت اسما گفتم ای رسول خدا بدرستیکه فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت دور و دراز پس نماز نگذارده
فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این از شیطان ست ولتجلس في مركن می باید که بنشیند آن در مرکن بکسر میم و سکون را
و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته میشود در وی آب برای غسل و در نهایه گفته که شسته میشود در ان جامها و میم زائد ست و این آوند
خاص ست مر زنان را فاذا رأت صفرة فوق الماء پس چون ببیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع
آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغیری بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر صفرا ست که در آخر وقت عصر
می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا واحدا پس باید که غسل کند مر ظهر و عصر را یک غسل
وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا و غسل کند از برای مغرب و عشا یک غسل و این دو غسل شد برای چهار نماز وتغتسل
للفجر غسلا واحدا و غسل کند مر فجر را یک غسل و این غسل سوم ست پس از این حدیث و حدیث حمنه چنانکه بیاید معلوم شده که در هر روز
و شب برای پنج نماز سه غسل بر آورده باشد جمعی از صحابه و تابعین بوجوب اغتسال برای هر نماز رفته اند و جمهور بعدم وجوب و گفته اند که روایت
امر آنحضرت بغسل برای هر نماز ضعیف ست و بیّن البیهقي ضعفها و گفته اند منسوخ ست بحدیث فاطمه بنت ابی حبیش که وی وضو میکرد برای
هر نماز و جمع سبل گفته مگر آنکه نسخ محتاج معرفت متاخر ست منذری گفته حدیث اسما حسن ست و جمع میان وی و حدیث فاطمه باین طریق ست
که غسل را مندوب گویند بقرینهٔ عدم امر فاطمه را بدان و اقتصار بر امر وی بوضو پس وضو واجب باشد وقد جنح الشافعي الى هذا انتهى وتتوضأ
فيما بين ذلك و وضو کند در میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشا در صورت غسل برای مغرب و عشا

کہ ایمعنی معتبر نیست زیراکہ اعتبار بتغایر ہر دو فریضہ است در ذات نہ در وقت آما حافظ شوکانی گفتہ کہ مباح میشود بتیمم آنچہ مباح میشود بوضو و بغسل برای کسی کہ آب نیابد یا بترسد ضرر را از استعمال آب و نمی شکند تیمم بفراغ از نماز و باشتغال بغیر نماز و نہ بخروج وقت علی ما ہو الحق و خلاف درین مسئلہ معروف ست و در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ تیمم خلیفۂ وضو و غسل ست پس آنچہ متوضی را بوضوی خود و مغتسل را بغسل خود می بایست کرد مثل گذاردن نماز وغیرہ آن ہمہ متیمم را ہم جائز ست پس میتواند کہ بیک تیمم چند فریضہ بگذارد زیراکہ حدیثی صحیح درین باب کہ برای ہر فریضہ تیمم جدید واجب ست یافتہ نشد انتہی رواہ الدارقطني والبیہقي باسنادٍ ضعیف جدًا روایت کرد این حدیث را دارقطنی بسندی بسیار ضعیف زیراکہ بروایت حسن بن عمارہ است و او ضعیف ست و درین باب ست از علی کرم اللہ وجہہ و ابن عمر رضی اللہ عنہ و ہما ضعیفان و اثر ابن عمر اصح ست مگر موقوف و مرسل ست پس قائم نشود بدان حجت و اصل اینست کہ او تعالی تراب را قائم مقام آب گردانیدہ و معلوم ست کہ واجب نیست وضو بآب مگر از حدث فالتیمم مثلہ و باین رفتہ است جماعتے از اہل حدیث وغیرہم و ہؤلاء تقوم دلیلا و چون تیمم مثل وضو آمد نواقض وے نیز ہمان نواقض وضو باشد چنانکہ شوکانی رحمہ اللہ گفتہ کہ ہر کہ نواقض تیمم غیر نواقض وضو ثابت کردہ پس آن مقبول نیست مگر بدلیل و ما نیافتیم دلیلی کہ حجت بآن قائم تواند شد پس واجب اقتصار ست بر نواقض وضو انتہے

باب الحیض

حیض بمعنی سیلان ست میگویند حاض الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز ازوست و در شرع عبارت ست از خونی کہ از رحم زن برآید بی علت و ولادت و آنچہ بعلت برآید آنرا استحاضہ گویند و آنچہ بعد ولادت رود آنرا نفاس گویند و محیض بمعنی حیض آید و حیض بکسر حا جامۂ کہ بران زن باشد و بفتح یکبار حیض آمدن و حکمت در پیدا کردن حیض تربیت اولادست و ازین جہت ست کہ حامل حیض نمی آرد و آنچہ فاضل می ماند از غذای ولد و بیرون می آید آن خون نفاس ست بعدہ آن خون را کہ مادہ حیض بود خون میگردانند باین سبب کم ست کہ مرضعہ حیض آرد و حاکم وغیرہ از ابن عباس آوردہ اند کہ ابتدای حیض بر حوا بود بعد از ہبوط از جنت و در حدیث دیگر آمدہ کہ این چیزی ست کہ نوشتہ است آنرا پروردگار بر دختران آدم و نیز آمدہ کہ مردان و زنان بنی اسرائیل در مسجد جمع میشدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند پس فرستاد خدای تعالی بر زنان ایشان حیض و منع کرد ایشان را از درآمدن درون مسجد و در تطبیق این دو روایت گفتہ اند کہ بنات آدم منافات بالنسای بنی اسرائیل ندارد چہ بنات آدم بی واسطہ مراد نیست واللہ اعلم **وعن** عایشة رضي اللہ عنہا ان فاطمة بنت ابي حبیش بدرستیکہ فاطمہ دختر ابی حبیش و ضبط وی در اول باب نواقض گذشت. کانت تستحیض بود کہ بسیار استحاضہ میکرد و آن خونی ست کہ روان میشود از فرج زن در غیر ہنگام وی پس آمد فاطمہ نزد آنحضرت و گفت من زنی ہستم کہ استحاضہ میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لہا پس فرمود اورا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان دم الحیض دم اسود یعرف بدرستیکہ خون حیض خون سیاہ می باشد و شناختہ میشود یا می شناسند آنرا زنان فاذا کان ذلک بکسر کاف فامسکي عن الصلوۃ پس ہرگاہ کہ باشد این خون حیض نگاہ دار خود را از نماز فاذا کان الاٰخر فتوضئي وصلي پس ہرگاہ کہ باشد خون دیگر یعنے جز سیاہ پس وضو کن و نماز گذار چنانکہ حکم معذوران ست و درین حدیث رد مستحاضہ است بسوی صفت دم کہ اگر سیاہ است حیض ست والا استحاضہ است و قد قال بہ الشافعي في حق المبتدأۃ و در نواقض گذشت کہ فرمود اورا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ این رگ ست پس چون پیش آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردد پس بشو از خود خون را و این حدیث منافی وی نیست زیراکہ قول وی کہ خون حیض سیاہ می باشد شناختہ میشود بیان وقت اقبال و ادبار حیض ست پس مستحاضہ چون تمیز

پس بگذار نماز را اربعة وعشرين بست وچهار روز اگر مدت حيض شش روز اعتبار كنی او ثلثة وعشرين يا بست وسه روز بر تقدير يكه
ايام حيض هفت روز قرار دهی وصومي وصلي وروزه دار ونماز گذار از فريضه وتطوع هرچه خواهی فان ذلك يجزيك وكذلك فافعلي
پس بدرستيكه آن كفايت ميكند ترا وهمچنين ميكن در هر ماه آينده شش روز يا هفت روز خود را حائض گير واحكام حيض بر خود جاری كن وبست وچهار
روز يا بست وسه روز نماز كن وروزه دار كما تحيض النساء چنانكه حيض مے بينند زنان ودر سنن ابوداود زياده كرده وچنانكه پاک می شوند
ايشان در وقت حيض خود وطهر خود ودر روی رد او ست بسوی غالب احوال زنان بعد از ان بيان امر ثانی ازين دو امر كرد وفرمود فان قويت
على ان تؤخرين الظهر پس اگر قدرت داری در ايام استحاضه بعد از گذشتن ايام حيض بر تاخير كردن ظهر از وقت ودر روی اشعار است
بعدم وجوب غسل بر وی زيراكه واجب همان وضوست برای هر نماز بعد اغتسال از حيض بر شش يا هفت روز وغسل مندوب ست وتعجلي العصر
وشتابی كردن عصر وگذاردن آن در اول وقت واين لفظ ابوداود ست ومراد تاخير ظهر ست يعنی بگذار آنرا در آخر وقت وی وجمع صوری كند
ميان هر دو نماز ثم تغتسلين حين تطهرين پس تر يک غسل كنی ميان اين هر دو نماز كه ظهر وعصر ست وقتی كه پاک شوی واين لفظ در سنن
ابوداود نيست بلكه لفظ وی اين ست فتغتسلين فتجمعين بين الصلاتين الظهر والعصر يعنی جمع صوری كما عرفت وتصلين الظهر والعصر جميعا
ونماز گذاری نماز ظهر وعصر هر دو ونيست اين لفظ ابوداود كما عرفت ثم تؤخرين المغرب والعشاء پس تر تاخير كنی مغرب وعشا را واين
لفظ را در تسبل نگرفته مگر در نسخ بلوغ المرام موجود ست واين تاخير دو احتمال دارد يكی آنكه بعد از گذشتن وقت بگذارد در وقت عصر وعشا چنانكه
جمع ميكند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخير چنانكه از كلام طيبی معلوم ميگردد يا تاخير كند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجه كه حنفيه تاويل ميكنند
جمع مسافر را وآنرا جمع صوری می نامند چنانكه شيخ ابن حجر بدان تصريح كرده وحاصل اين امر ثانی آنست كه هر روز غسل كند يكی برای ظهر وعصر
ديگر برای مغرب وعشا وغسل ديگر برای فجر دوم آنكه برای هر نماز غسل كند چنانچه قول وی ان قويت على ان تؤخری الظهر الخ اشارت ست بدان
زيراكه ازين عبارت عجز وی از غسل كردن برای هر نماز مفهوم ميشود واين مذهب علی وابن مسعود وابن زبير وجماعه از تابعين ست وطيبی گفته
اين مذهب اشبه واليق ست وبمذهب ابن عباس جمع ست بين الصلاتين بغسل واين اشبه است باين حديث كه در وی تيسير وتسهيل ست
نسبت بغسل برای هر نماز ثم تغتسلين وتجمعين بين الصلاتين پس تر تاخير كنی مغرب وعشا را پس تر غسل برآری وجمع كنی ميان
دو نماز فافعلي پس بكن اين دو غسل را واين جمع را ميان اين دو نماز وتغتسلين مع الصبح وتصلين واگر قوت داری
كه يک غسل ديگر كنی با نماز صبح ونماز گذاری پس بكن آنرا وبگذار نماز فجر را وروزه دار اگر قدرت داری بر آنچه ذكر كرده شد قال فرمود
وهو اعجب الامرين الی اين غسل كردن بر وجه مذكور خوشتر آينده ترست نزد من از امر ديگر كه غسل ست برای هر نماز چنانكه عادت او ست
در تسهيل وتيسير امت ظاهر آنست كه اين از كلام آنحضرت ست صلی الله عليه وسلم پس در حكم مرفوع باشد مگر آنكه ابوداود گفته رواه عمرو بن ثابت عن ابن عقيل
فقال فقالت حمنة هذا اعجب الامرين الي ثم فعله من قول النبي صلى الله عليه وسلم ودرين صورت در حكم موقوف باشد رواه الخمسة الا النسائي
يعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه وصححه الترمذي وحسنه البخاري منذری در مختصر السنن گفته خطابی گفت بعض علما ترک
كردند قول باين حديث زيراكه ابن عقيل راوی او ليس بذاک ست وابوبكر بيهقی گفته متفرد ست بدان عبدالله محمد بن عقيل واو مختلف فيه ست در احتجاج
وروايت كرده است اين را ابن ماجه وترمذی وگفت ترمذی هذا حديث حسن صحيح وگفت پرسيدم محمد يعنی بخاری را ازين حديث پس گفت هو حديث
حسن وگفت احمد هو حديث حسن صحيح وازينجا معلوم شد كه قول باين كه اين حديث صحيح نيست غير صحيح ست زيراكه ائمه مذكورين تصحيح وی كرده اند

این چنین گفته است شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی آن نوشته که مراد نوافل ست در اوقاتیکه درمیان این نمازهاست اگر خواهد که نفل بگذارد وضو کند و ثابت
کرده است این حدیث را احمد و گفت ابوداود روایت کرده است مجاهد از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برای هر نماز
حکم کرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جمع کند میان دو نماز بیک غسل انتهی سیدی و والدی قدس سره نوشته که در امر باغتسال خلاف است میان ائمه بنا بر اختلاف
احادیث مذهب ابن عمر و بن زبیر و عطا بن ابی رباح وجوب غسل ست برای هر یک نماز و مروی ست از علی و عباس و عایشه که هر روز یک غسل کند و مذهب
ابن مسیب و حسن آنست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز ظهر همیشه و تبویب کرده است ابوداود در سنن خود برای این همه اصول و هر یکی را بابی علیحده و نوشته
و رفته اند جمهور باینکه واجب نیست بروی غسل مگر وقت اقبال طهر زیرا که اصل عدم وجوب ست و صحیح نشده است امر کردن بآن جز یکبار درین حدیث
که اذا ادبرت فاغسلی عنک الدم وصلی انتهی **وعن حمنة** بفتح حای حمله و سکون میم **بنت جحش** بتقدیم جیم مفتوحه بر حای حمله ساکنه و شین
معجمه خواهر ام المومنین زینب بنت جحش ست بحت مصعب بن عمیر بود و چون وی شهید شد بتزوج طلحه بن عبدالله آمد **قالت کنت استحاض**
حیضة کثیرة شدیدة گفت حمنه بودم من که استحاضه میکردم بسیار سخت استحاضه و در سنن ابوداود بیان کثرت آمده که گفت میریزم ریختنی
فاتیت النبی پس آمدم پیغمبر خدا را **صلی الله علیه وسلم استفتیه** تا طلب فتوی کنم او را و خبر دهم از حال خود پس یافتم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را
در خانه اخت خود زینب دختر جحش پس گفتم چه میفرمائی مرا در حکم این استحاضه که بتحقیق منع کرده مرا نماز و روزه را فرمود بیان کنم مر ترا پاره پنبه را
که آن می برد خون را گفت آن خون زیاده ازین ست فرمود پس لجام کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر ست فرمود بگیر جامه را گفت ازین هم بیشتر ست
و نیست مگر آنکه میریزم خون را ریختنی سخت فرمود اینک حکم میکنم ترا بدو چیز هر کدام را که بکنی کفایت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی بر هر دو
چیز پس تو دانا تری **قال** فرمود او را **انما هی رکضة من رکضات الشیطان** نیست این علتی که رسیده است یعنی استحاضه
باین خبط و حیرت که افتاده تو در ان مگر رکضه از شیطان یعنی اضرار و افساد شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو از طهارت و نماز تو تا آنکه
فراموش کنانید ترا عادت تو پس گو یا رکضه ایست از وی و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و برانگیختن اسپ برای دوانیدن و نیست این
منافی آنچه گذشت که آن رگی هست که عاذلش خوانند زیرا که می توان گفت که شیطان همان رگ را لت زد تا آنکه روان گردید و اظهر همین ست که رکض
وی حقیقة است چه نیست مانع از حمل وی بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را در بدن آدمی نیز تصرفی هست که بعلتها گرفتار می گرداند که
بسبب آن از عبادت پروردگار باز میدارد بعد ازان بیان آن دوا میکند و میفرماید **فتحیضی** بفتح تا و حا و یای مشدده **ستة ایام او**
سبعة ایام پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن دران و ترک وطی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از
عادات زنان که مماثل و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج یا مخیر گردانید او را میان یکی ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در
عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی ازین دو عدد ذکر کرده باشد و در سبل گفته کلمه او نه برای شک ست و نه برای تخییر بلکه برای
اعلام این معنی ست که زنان را یکی ازین دو عدد می باشد انتهی و در دلائل الاحکام از نووی آورده که نیست این حکم بوجه تخییر بلکه باعتبار حال زنان
قبیله است پس اگر عادت آنها شش روز باشد وی نیز شش روز را حیض گیرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره
کرد بسوی این خطابی و گفته یحتمل که این زن را عادتی باشد لیکن فراموش کرده و نمی دریابد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود او را که تحری
کند و اجتهاد نماید و بنا کند کار خود را بر تیقن بیکی ازین دو عدد انتهی غرضکه فرمود حائض شو شش روز یا هفت روز در علم خدا **ثم اغتسلی**
فاذا استنقات فصلی پس تر غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس هرگاه که پاکیزه شدی بحسب مقدور

واين داخل حرج ست وخارج از استطاعت رواه مسلم وحسبل گفته حديث دليل ست بر ارجاع مستحاضه بسوی حد معرفات که آن ايام عادت
اوست چه عادت وی که قبل استحاضه بود وصفت خون وی که سياه می باشد معروف ست وهمچنين عادت زنان از ايام معدوده واقبال وادبار حيض معروف ست
ودر احاديث استحاضه گذشت ومراد حصول ظن ست نه يقين برابرست که صاحب عادت باشد يا نه چنانکه اطلاق حديث افاده آن ميکند بلکه نيست مراد
مگر حصول ظن حيض واگر متعذر شود امارات اقوی تر باشد در حق وی پيشتر چون حاصل شود ظن زوال حيض واجب شود بروی غسل ووضو کند برای هر نماز يا جمع کند
جمع صوری بوضو واگرچه نفی در حق وی باين معنی وارد نشده وليکن جواز وی معلوم هر يکی ست واما گذاردن وی نوافل را بوضوی فريضه پس مسکوت عنه
وعلما را درين همه اختلافات و [redacted] ام [redacted] ية رضي الله عنها نام وی نسيبه است بضم نون وفتح سين مهمله وسکون مثناة تحتيه وفتح
موحده دختر کعب ست وگفته اند دختر حارث انصاريه بيعت کرد با رسول خدا وغزاهای نمود همراه وی ومداوا ميکرد مرضی وجرحی را وبود از کبار صحابيات
جماعتی از وی راوی ست قالت كنا لا [redacted] الكدرة والصفرة بعد الطهر شيئاً گفت بوديم ما که شمار نميکرديم کدرت وصفرت را
بعد طهر يعنی پاک شدن از حيض چيزی وحسبل گفته مراد بطهر قصهٔ بيضاست ولبشی حيض واختلاف کرده اند علما در قول وی کنا وگفته اند که در حکم
رفع ست زيرا که مراد بدان زمانهٔ آنحضرت وعلم وی بآنست پس تقرير باشد از آنحضرت صلی الله عليه وسلم واين رای بخاری ست از علمای حديث پس حجت
باشد واين حديث دليل ست برانکه نيست حکم حيض چيزی را که نيست خون سياه غليظ شناخته شده بعد رويت قصه بفتح قاف وتشديد صاد
ودر وی خلافی معروف ست در ميان علما انتهی ودر مصفی گفته قصه گچ را گويند وآن کنايت ست از سفيد برآمدن پارچه که در فرج نگاه داشته باشد
بی آميزش خون وبعض گفته اند که قصه چيزی ست سفيد که در وقت انقطاع حيض از فرج زن بر می آيد وظاهر ازين کلام وجه اول ست پس چون
از فرج زنان پارچه سفيد خالص برآيد وآن بانقطاع دم وصفرت باشد حيض او منقطع ميشود وهمين ست مذهب فقها که صفرت وکدرت در ايام
حيض ملحق بحيض ست واگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود جماعه برانند که حيض نيست وبه قال احمد ونزد شافعی حيض ست بشرطيکه از پانزده روز
تجاوز نکند وابوحنيفه گفته که حيض ست بشرطيکه از ده روز تجاوز نکند رواه البخاري وابو داؤد والي [redacted] ورواه الاسمعيلي
فی مستخرجه والدارمی وليکن بدل بعد الطهر بعد الغسل گفته وبخط مصنف رح يافته شد که اسناد بعد الطهر صحيح ست بر شرط بخاری وعن
انس بن مالك رضي الله عنه ان اليهود كانوا اذا حاضت المرأة فيهم بودند يهود وقتی که حيض ميکرد زنی در ميان ايشان
لم يواكلوها نمی خوردند با آن زن ونمی در آوردند زنان را وهمنشينی نميکردند با ايشان در خانها پس پرسيدند اصحاب رسول خدا ازين
حال که حق ست يا باطل پس فرود آورد خدای تعالی اين آيت وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ اَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَآءَ فِي الْمَحِيضِ
وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ پس فرمود آنحضرت صلی الله عليه وآله وسلم در تفسير اين آيت اصنعوا كل شيء الا النكاح بکنيد با زنان هر چيز
از مواکلت ومضاجعت ومجالست ومخالطت مگر جماع وبقيهٔ اين حديث در مشکوة مذکورست رواه مسلم گفته اند که سائل ازين ابو الدحداح
بود قاله الواقدی وصواب آنست که اسيد بن حضير وعباد بن بشر بودند کما فی الصحيح و [redacted] عا [redacted] رضي الله عنها قالت گفت عايشه
بودم من که غسل ميکردم من وآنحضرت صلی الله عليه وسلم از يک ظرف وما هر دو جنب بوديم وكان يأمرني فأتزر وبود آنحضرت که امر ميکرد مرا
که ازار بندم در تن خويش پس ازار می بستم اتزر بتای مشدده ومقتضای قاعدهٔ صرف ائتزر بايد بهمزه پيش از تا فيباشرني وانا حائض
پس مير سانيد بدن خود را ببدن من ومن حائض می بودم واين صريح نيست در استمتاع بلکه در وی صرف الصاق بشره ببشره واست پس معلوم
شد که استمتاع بچيزی که در ازار ست حرام ست وحد ازار نزد فقها از ناف تا زانو ست واين مذهب امام ابوحنيفه ومالک وشافعی ست واحاديث

ونیز معلوم شد که مصنف این حدیث را از غیر لفظ ابوداؤد آورده از الفاظ یکی از خمسه چنانکه تنبیه کردیم بران ودرین حدیث دلیل ست برا باحت
جمع دو نماز در وقت یکی ازان هردو بعذر زیراکه اگر بلی عذر مباح باشد مستحاضه اولی ترست بآن حال آنکه برای وی مباح نکردند بلکه امر نمودند اورا
بتوقیت کما عرفت **وعن عايشة رضي الله عنها ان ام حبيبة بنت جحش** ستیکه ام حبیبه دختر جحش خواهر ام المومنین
زینب و حمنه مشهورست بکنیت خود وگفته اند که نامش حبیبه است وکنیت وی ام حبیب است بغیرها قاله الواقدی وتبعه المزنی ورجحه الدارقطنی
ومشهور در روایات صحیحه ام حبیبه است باثبات ها وبود زیر عبدالرحمن بن عوف کذا فی الفتح ومصنف در تلخیص گفته واز غرائب ست انچه سهیلی
از شیخ خود محمد بن نجاح حکایت کرده که نام ام حبیبه نیز زینب بود اما بر زینب که زوجه آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم نام غالب آمد و بر ام حبیبه کنیت ومراد وی
ازین تصویب تصحیح چیزی ست که در موطا وارد شده که زینب بنت جحش زیر عبدالرحمن بن عوف بود انتهی ودر مصفی گفته قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که
ذکر زینب درین حدیث وهم ست وزینب بنت جحش هیچگاه در نکاح عبدالرحمن بن عوف نبود وآنکه در نکاح وی بود ام حبیبه بنت جحش ست خواهر زینب
ودر احادیث دیگر ذکر کرده شد که حمنه بنت جحش مستحاض شده بود در عهد آنحضرت ﷺ پس بعض گفته اند که ام حبیبه وحمنه هردو بمرض استحاضه مبتلا شده بودند
والله اعلم انتهی گویم گفته اند که زینب نیز صواب ست زیراکه نام خواهر وی ام المومنین در اصل بره بود نه زینب آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تغییر کرد
وبنام خواهرش خواند بسبب آنکه خواهر وی مشهور بکنیت شده بود ویونس ابن وهب گفته که جحش را سه دختر بود یکی زینب نام داشت ودیگر حمنه
زوجه طلحه ودیگر ام حبیبه وهمه مستحاضه می شدند وذکر کرد بخاری انچه دلالت دارد برانکه بعض امهات المومنین مستحاضه بودند پس اگر صحیح شود که هر سه
استحاضه میکردند پس آن زینب باشد وعلما شمار کرده اند زنان مستحاضه عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایس سید شمار ایشان بده زن والله تعالی اعلم
شكت الى رسول الله شکایت کرد ام حبیبه بسوی رسول خدا **صلى الله عليه وسلم الدم** خون استحاضه را در مصفی گفته تحقیق
آنست که استحاضه وحیض هردو از یک محل ست لیکن حیض موافق عادت نساست وبر طریقه که خدای تعالی برای بندگان خود جبلت ساخته است
واستحاضه خلاف عادت ست حاصل شده از زنان برطوبت وفساد اوعیه دم پس کنایت کرده شد از فساد اوعیه بتصدع عروق انتهی کما تقدم
فقال امكثي قدر ما كانت تحبسك حيضتك ثم اغتسلي فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکرد ترا حیض تو پس تر غسل برار
ونماز گذار **وكانت تغتسل لكل صلوة** وبود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز یعنی بدون امر کردن آنحضرت ﷺ اورا بغسل کذا فی السبل شافعی
گفته این غسل کردن او بطریق تطوع بود وباین رفته اند جمهور وگفته اند که نیست واجب بر مستحاضه غسل کردن برای هر نماز مگر متحیره ولیکن بروی
نیز واجب همان وضوست کذا فی فتح الباری شوکانی در شرح مختصر خود گفته در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر دو نماز یا هر روز
واجب ست بلکه انچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض معتاد یا مدتی که قائم مقام اوست از تمییز وغیره بقرائن غسل کند چنانکه در صحیحین
از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض ترک کن نماز را وهرگاه که برود پس بشوی از خود خون را ونماز بگذار وانچه در مسلم آمده که ام حبیبه برای
هر نماز غسل میکرد آن حجت نیست زیراکه وی این کار از پیش نفس خود میکرد وآنحضرت اورا این حکم نفرموده بود بلکه ارشاد آنحضرت ﷺ در حق وی
این بود که بقدر انچه حبس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل برار واین دلیل ست بر غسل بعد از انقضای زمانه حیض واین همان غسل ست
که بعد از او بار حیض نمی باشد وثابت نمی شود ازین عبارت غسل برای هر نماز ودر طرقی که غسل برای هر نماز آمده بمثل آن حجت قائم نمی شود
خصوصا وقت معارض افتادن باحادیث صحیحه وارده درین باب ونیز در غسل برای هر نماز مشقت بزرگ ست بر زنان وایشان کم عقل وکم
دین اند وشریعت مطهره سمحه سهله است وحق تعالی گفته **ما جعل عليكم في الدين من حرج** **واتقوا الله ما استطعتم** انتهی

پس بحدیث ابن عمرو بن حزم ست واین هر دو حدیث مع شواهد خود گذشت و نیست این احادیث قاصر از کراهت واگرچه بدرجهٔ تحریم نرسند نیز اکه خالی نیست
از سقال و دلالت الفاظ آنها غیر صریح ست در تحریم متفق علیه تمام حدیث اینست وذلك من نقصان دينها یعنی این نماز و روزه نکردن از نقصان
دین زنان ست و روایت کرده است این حدیث را مسلم از ابن عمر و لفظ وی اینست يمكث الليالي ما تصلى وتفطر في شهر رمضان فهذا النقصان دينها وعن
عايشة رضي الله عنها قالت لما جئنا گفت عایشه شهر گاه آمدیم ما یعنی در سال حجة الوداع و می احرام بسته بود همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
سرف سرف را که موضعی ست میان مکه و مدینه و آنجا قبر ام المومنین میمونه است و سرف بسین مهمله مفتوحه و کسر را غیر منصرف ست بنا بر علمیت و تانیث
حضت حیض کردم فقال النبي پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم افعلي ما يفعل الحاج بکن آنچه می کنند حاجیان
غير ان لا تطوفي بالبيت حتى تطهري جز آنکه طواف نکنی بخانهٔ کعبه تا آنکه پاک شوی و این حکم برای آنست که حائض را در آمدن مسجد جائز
نیست وهم در صحیحین ست از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حائض لعواکند جمیع مناسک را سوای طواف اخرجه احمد و روی نحوه ابن ابی شیبة
باسناد صحیح من حدیث ابن عمر متفق علیه و در ینجا دلیل ست بر آنکه صحیح ست از حائض جمله افعال حج جز طواف بیت وهو مجمع عليه واختلاف
کرده اند در علت منع نزد بعضی منع دخول مسجد ست کما تقدم و نزد بعضی طهارت شرط ست برای آن و اما دو رکعت طواف پس معلوم ست که صحیح نیستند
زیرا که مرتب اند بر طواف و طهارت في حديث طويل که در صفت حج ست وعن معاذ رضي الله عنه بضم میم و بعین مهمله خفیفه
و در آخر ذال معجمه وی ابو عبد الرحمن بن جبل انصاری خزرجی ست یکی از آن هفتاد کس ست که در عقبهٔ انصار حاضر بود و ند حاضر شد بدر را و دیگر مشاهد را
فرستاد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی یمن قاضی و معلم آنجا گردانیده و قبض صدقات را از عمال یمن بوی سپرده و بود از اجل صحابه و علمای ایشان
و حضرت عمر او را عامل شام کرده بود بعد ابی عبیده پس مرد در طاعون عمواس در سنه عشره و قیل سبع عشرة و له ثمان و ثلاثون سنة روایت کرده اند از وی
عمر و ابن عمر و ابن عباس و خلق بسیار جز ایشان و نزد بعضی مسلمان شد بعمر هژده سالگی انه سال النبي پرسید معاذ رسول خدا را صلی الله علیه
وسلم ما يحل للرجل من امرأته وهي حائض چه چیز حلال ست مرد را از زن خود در حالتی که وی حائض ست فقال ما فوق الازار
فرمود حلال ست چیزی که بالای ازار ست و این مؤید مذهب امام ابو حنیفه است در سبل گفته در وی دلیل ست بر تحریم مباشرت محل ازار و آن ما بین السرة
والركبة است و حديث اصنعوا كل شئ الا النكاح معارض این حدیث ست و آن اصح ست ازین فهو ارجح منه واگر ضم می نمود مصنف آنرا اولی تر می بود
و گذشت کلام در وی و در حدیث عایشه که کان يأمرني فاتزر انتهى رواه ابو داؤد وضعفه یعنی گفت لیس بالقوی و در اسنادش بقیه است
روایت میکند از سعید بن عبد الله الاغطش در تلخیص گفته متابعت کرده شد بقیه و باقی ماند جهالت حال سعید و ما نمی شناسیم هیچ یکی را که توثیق کرده باشد
او را و نیز عبد الرحمن بن عائذ راوی این حدیث ست از معاذ و گفت ابو حاتم که روایت وی از علی مرسل ست و چون حالش این باشد روایت او از معاذ اشد
باشد در ارسال و درین باب ست از حزام بن حکیم عن عمه نزد ابو داؤد انتهی و روایت رزین مر این حدیث را باین لفظ ست که ما يحل من امرأتي وهي حائض
قال ما فوق الازار والتعفف عن ذلك افضل یعنی پارسائی نمودن و باز استادن از آن فاضل تر ست از ترس آنکه مبادا در حرام افتند اما آنحضرت از این حکم
مامون ست و لیکن محی السنه گفته اسنادش قوی نیست و محمد بن حزم گفته لا يصح و در روایتی از حدیث زید بن اسلم آمده که مردی پرسید آنحضرت را چه حلال
مرا از زن خود و او حائض ست فرمود استوار بندی بروی ازار او پس ترا کار ست با بالای او ست رواه مالک والدارمی مرسلا وعن ام سلمة
رضي الله عنها قالت كانت النفساء تقعد على عهد النبي صلى الله عليه وسلم بعد نفاسها اربعين يوما
بود زن نفاس کننده می نشست در زمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم چهل روز و در وی دلیل ست بر آنکه اکثر مدت نفاس چهل روز ست و باین رفته اند جمهور فقها

دیگر ناظر ست دران واز حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض جز اندرون فرج یعنی وطی جائز ست واین مذهب امام احمد وابو یوسف ومحمد
وبعضی اصحاب شافعی ست وگفته اند که گویا در آخر امر توسیع وترخیص کرده اند وجز وطی هرچه باشد تجویز نموده اند اما شک نیست که احتیاط واحتراس
در قول ابی حنیفه است وکرمانی گفته که شافعی راسه مذهب ست واصح آنست که حرام ست ودوم آنست که مکروه ست بکراهت تنزیهی ومختار
این ست سوم آنست که اگر شخصے باشد که ضبط نفس خود از فرج تواند کرد ووثوق تمام داشته باشد یا بجهت ضعف شهوت یا بسبب قلت ورع
جائز ست والا نه وبخط سیدی والدی قدس سره یافتم که استمتاع بما عدای وطی مذهب ثوری واوزاعی واحمد واسحق وابو ثور وداؤد
ومحمد بن حسن وابن منذر ست واختاره النووی فی شرح المهذب وحرمت استمتاع بما بین السرة والرکبة مذهب شافعی ومالک وابو حنیفه وابو یوسف ست
لقوله صلی الله علیه وسلم لک ما فوق الازار انتهی ودر سبل گفته استمتاع بما بین الرکبة والسرة در غیر فرج نزد بعضی جائز ست وحجت وی اصنعوا
کل شئ الا النکاح ومفهوم این حدیث ست ونزد بعضی مکروه ونزد بعضی حرام والاول اولی للدلیل واگر جماع کند ووی حائض باشد آثم شود باجماع
وواجب نیست بروی چیزی وگفته اند که واجب ست بروی صدقه بحدیث آینده انتهی متفق علیه **وعن ابن عباس رضی الله**
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الذی یاتی امراته وهی حائض روایت ست از ابن عباس از آنحضرت در حق کسی
که می آید وجماع میکند زن خود را وحال آنکه آن زن در حالت حیض ست **قال یتصدق بدینار ونصف دینار** فرمود تصدق
کند بیک دینار یا نیم دینار که بحسب دیار ما نزدیک بیک روپیه وثمن آن میباشد وبعضی عتق رقبه گفته اند بر قیاس جامع در نهار رمضان وبه قال الحسن
وسعید وجوبا وگفت خطابی نیست بروی هیچ نزد اکثر اهل علم وزعم کرده اند که این حدیث مرسل یا موقوف ست وطیبی گفته اکثر برانند که کفارۀ آن
استغفار ست وبس شافعی واصحاب ابی حنیفه برین اند ودر تیسیر گفته در روایتی ست که چون رسید مرد بزن در اول دم ودم احمر ست پس یک دینار ست
واگر رسید او را در انقطاع دم ودم اصفر ست پس نصف دینار ست ودر روایتی ست که چون رسید او را در دم پس یک دینار ست وچون
رسید در انقطاع دم نیم دینار ست **رواه الخمسة** یعنی احمد وابو داؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه الدارمی ایضا **وصححه الحاکم**
وابن القطان وابن دقیق العید ورجح غیرهما وقفه علی بن عباس رضی الله عنه ودرین حدیث روایتهاست این یکی از آنهاست
ورجال وی در صحیح اند ومعذلک روایتش مضطرب ست شافعی گفته اگر این حدیث ثابت می بود البته اخذ میکردم بآن ومصنف گفته اضطراب در اسناد
ومتن این حدیث بسیار ست وگفت ابن عبد البر حجت کسی که کفاره را واجب نگفته اضطراب این حدیث ست وبدرستیکه ذمه بر برائت ست وواجب
نیست اینکه ثابت کرده شود در وی چیزی برای مسکین ونه غیر او مگر بدلیلی که مدفع نباشد از ان وطعن نبود دران وآن درین مسئله معدوم ست
انتهی گویم هر که این حدیث را صحیح گفته همچو ابن القطان پس بدرستیکه امعان نظر کرده در تصحیح وی وجواب او از طرق طعن دران واقره ابن دقیق العید
وقواه فی کتابه الامام وصوبه المصنف پس نیست او را عذر در عمل کردن بران واما کسی که نزد وی صحیح نشده همچو ابن عبد البر وشافعی پس اصل برائت
ذمه است پس قائم نشود بآن حجت بر رفع برائت وکفاره قول احمد واسحق ست وابن المبارک گفته که استغفار کند ونیست کفاره بروی وباین
رفته اند سعید بن جبیر وابراهیم نخعی **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**
الیس اذا حاضت المرأة لم تصل ولم تصم فرمود آیا نیست اینکه هرگاه حیض کند زن نماز نمیگذارد وروزه نمیدارد واین مجمع علیه ست
اما روزه را قضا کند چنانچه در حدیث عایشه ست باین لفظ که امر کرده می شویم بقضای روزه نه بقضای نماز واین در صحیحین وغیرهما ست وابن منذر
والنووی وغیرهما اجماع مسلمین نقل کرده اند بران وعدم دخول وی در مسجد باین حدیث ست که لا یحل المسجد لحائض ولا جنب واما عدم قرائت وی قرآن را

که وی اول نمازی ست که بجماعت گذارده شده بآمدن جبرئیل علیه السلام نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تعلیم اوقات نماز و باین جهت او را صلوة الاولی
گویند و نماز پیشین خوانند و آخر وقت ظهر این ست که وکان ظل الرجل کطوله و بگردد سایهٔ شخص مقدار درازی وی ورای فیٔ زوال که عبارت
از سایه‌ایکه در وقت زوال باشد چه هر چیز را در اکثر بلاد که آفتاب بسمت الراس نمیرسد مقداری از سایه می باشد ورای این سایه تا وقتی که سایه مثل آن چیز نگردد
وقت پیشین ست و ذکر رجل درین حدیث تمثیل ست والا آخر وی همان مصیر ظل شیٔ مثل اوست ما لم یحضر العصر مادامیکه حاضر نگردد عصر
و در نیاید وقت وی بگشتن سایه مثل آن مقصود آنحضرت از ذکر این کلام تقریر و تاکید ست در وی دلیل ست برانکه میان ظهر و عصر وقت مشترک نیست
و این را بامام مالک نسبت کرده اند پس رسیدن سایه باین حد انتهای وقت ظهر و ابتدای وقت عصر ست و در سبل گفته چون سایه بیک مثل رسید اول وقت عصر
شد ولیکن مشارک اوست ظهر در قدریکه وسعت چهار رکعت داشته باشد زیرا که آن وقت اوست چنانکه حدیث جبرئیل علیه السلام افادهٔ آن میکند
چه وی با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر روز اول بعد زوال گذارد و عصر نزدیک مصیر ظل شیٔ مثل او و در روز ثانی ظهر وقت گردیدن سایهٔ شیٔ بیک مثل
گذارد در وقتی که دران نماز عصر گذارده بود در روز اول پس دلالت کرد برانکه این وقتی ست که ظهر و عصر دران شریک اند و در وی خلاف ست
و حجت مثبت همین ست که شنیدی مگر کسی که نفی آن کرده تاویل میکند گذاردن جبرئیل را با آنحضرت نماز ظهر را در روز ثانی حین صیرورت ظل شیٔ بمثل آن و میگوید معنی
وی آنست که فارغ شد از نماز ظهر درین وقت و این بعید ست و وقت العصر ما لم تصفر الشمس و وقت نماز عصر که نماز دیگر ست ابتدای گشتن
سایه مثل درازی شخص ست مادام که زرد نشده ست آفتاب و این وقت اختیار ست و وقت جواز تا وقت غروب ست و مراد با صفرار شمس نزد بعضی تغیر قرص
آفتاب ست چنانکه چشم در دیدن او خیره نگردد و نزد بعضی تغیر شعاع آفتاب ست که بر دیوار با افتاده است چنانکه بیاید در سبل گفته بعد اصفرار وقت
ادا نیست بلکه وقت قضاست کما قال ابو حنیفة و گفته اند وقت اداست تا بقیهٔ رکعت بدلیل این حدیث که هر که دریافت یک رکعت از عصر قبل آنکه غائب
شود آفتاب پس تحقیق دریافت عصر را و شیخ در ترجمه گفته مذهب ائمهٔ ثلثه و ابو یوسف و محمد و زفر و جز ایشان آنست که آخر وقت ظهر تا رسیدن سایهٔ شخص
بمثل قامت وی ست بعد از وی وقت عصرست و این حدیث دلیل ایشان ست و بروایتی از امام ابو حنیفه نیز همچنین ست و بعضی گفته اند که فتوی و مشهور از مذهب وی
آنست که وقت ظهر تا رسیدن سایه است بمثلین و دلیل ایشان در هدایه آنکه حدیث ابردوا بالظهر دلالت دارد بر [illegible] واشد حرارت در دیار ایشان
وقت رسیدن سایه بمثل ست پس در حدیثین تعارض آمده و احتیاط در انست که وقت بشک در نگذرد و گفته اند که مختار آنست که ظهر از مثل در نگذرد
و عصر پیش از مثلین نکنند والله اعلم انتهی گوئیم سند مثلین در عصر از احادیث پیدا نیست پس ارجح و اقوی گذاردن نماز ظهر نزد زوال و عصر نزدیک
مثل باشد بسبب موافقت این قول با تعلیم جبرئیل علیه السلام و با ظاهر حدیث باب و با مذهب ائمهٔ ثلثه مع صاحبین و وقت صلوة المغرب
ما لم یغب الشفق و وقت نماز شام از غروب آفتاب ست تا آنکه غائب نشده است شفق و این لفظ شیخین ست و در لفظی اذا غربت آمده ابن القیم رح
در اعلام الموقعین گفته درین حدیث دلالت ست بر امتداد وقت مغرب تا سقوط شمس و همین ست سنت ثابتهٔ صریحهٔ محکمه درین باب و مؤید اوست روایت مسلم
از حدیث ابن عمرو باین لفظ وقت المغرب ما لم یسقط ثور الشفق و هم در صحیح اوست از حدیث ابی موسی باین لفظ ثم اخر المغرب حتی کان عند سقوط الشفق
و این متاخر ست از حدیث جبرئیل که در مکه بود و این قول ست و آن فعل و این دلالت میکند بر جواز و آن بر استحباب و این در صحیح ست و آن در سنن
و این موافق قول آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم که وقت هر نماز مادامی ست که داخل نشد وقت نمازی که بعد اوست و مخصوص ست فجر ازین حکم باجماع
پس نمازهائیکه سوای اوست داخل ست در عموم وی و نیست دلالت فعل مگر بر استحباب پس معارض نشود عام را و نه خاص را انتهی و در حجة الله البالغه گفته
آخر وقت مغرب ما قبل غروب شفق احمر ست و دور نیست که جبرئیل علیه السلام روز دوم نماز مغرب را اندکی بتاخیر گذارده باشد بنا بر قصر وقت مغرب

وگفته اند که اکثر نفاس شصت روز ست یا هفتاد روز یا پنجاه روز و گفته اند که بست و چند روز و حق همان اول ست و نیست حد برای اقل آن زیرا که درین باب حدیثی وارد نیست پس مادامیکه باقی ست زن نفساست پس اگر دم پیش از چهل روز منقطع شود حکم نفاس نیز منقطع گردد و اگر تجاوز کند از چهل روز حکم وی حکم استحاضه باشد و نفاس مانند حیض ست در تحریم وطی و ترک نماز و روزه و نیست خلاف دران و همچنین نیست حد برای حیض بسبب عدم ورود دلیل دال بر تحدید وی در مصفی گفته شافعی استقرا کرده است که اقل سن حیض نه سال ست و اقل مدت او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر درمیان دو حیض پانزده روز ست و این همه استقرای شافعی ست دلیلی قوی درین باب یافته نمی شود انتهی رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و رواه الدارقطني والحاكم من حديث ابي سهل كثير بن زياد العزرمي عن مسة الازدية واورا الفاظ ست و زیاده کرده دران که ما طلا میکردیم روهای خود را بورس و زعفران و توثیق کرده ابو سهل را بخاری و ابن معین و ضعفه ابن حبان و مسه مجهول الحال ست گفت دارقطنی قائم نمی شود بوی حجت و گفت ابن القطان شناخته نمی شود حال او واللفظ لابي داؤد و این لفظ که مذکور شد مر ابوداؤد راست نه دیگران را وفي لفظ له و در لفظی مر ابی داؤد راست ولم يامرها النبي و حکم نکرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نفسارا بقضاء صلوة النفاس بقضای نماز زمانه نفاس و این مجمع علیه است همچو حیض بلا خلاف و شاید که خوارج درین مسئله مخالف اند چنانکه در حیض زیرا که نزد ایشان حائض را قضای نماز واجب ست مثل روزه امام شوکانی گفته نیست اختلاف ابن کلاب النار قادح در اجماع مسلمین انتهی وصححه الحاكم و جماعتی تضعیف آن نموده نووی گوید قول جماعتی از فقها آنست که این حدیث ضعیف مردود ست ولیکن اورا شاهد ست نزد ابن ماجه از حدیث انس که ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت للنساء اربعين يوما الا ان ترى الطهر قبل ذلك و حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم للنساء في نفاسهن اربعين يوما و بعض این احادیث معاضد بعض ست و دال ست بران که دم خارج عقب ولادت حکم وی مستمر ست تا چهل روز باز ماند دران روزها زن از صوم و صلوة و اگرچه این حدیث تصریح بران نکرد لیکن از وغیر وی مستفاد شده و حدیث انس افاده کرد که چون طهر پیش ازان بیند طاهر ست و نیست حد برای اقل وی کما تقدم

کتاب الصلوٰة

صلوٰة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة ازانجهت گفته اند که مشتمل ست برین معانی و صلی بمعنی بریان کردن گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی نرم کردن چوب و راست گردانیدن وی بآتش آمده است و این معنی نیز مناسب ست بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را بآتش مجاهده میگدازد و گناهان او را میسوزد و راست میکند اورا از اعوجاجی که در طبیعت او ست و اصوب وجه اول ست و مراد بکتاب الصلوة فرضیت نمازهای پنجگانه است با اوقات آن چه کتب بمعنی فرض آید چنانکه کتب علیکم الصیام و نحوه و نماز بدرآمدن وقت در حالت اسلام و عقل و بلوغ و پاکی از حیض و نفاس فرض میشود و لهذا این کتاب را بعد از کتاب الطهارت نوشتن رسم ست

باب المواقیت

مواقیت جمع میقات ست و میقات وقت معین را گویند قاله ابن الهمام و مراد درینجا اوقات معینه صلوات خمس ست هرگاه که نماز پنجگانه در شب معراج فرض شد جبرئیل امین روزی برای تعیین اوقات وی فرود آمد و با آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو روز پیاپی نماز گذارد و اوقات را معین نمود چنانکه بیاید پس تقدیر اوقات خمسه برای نمازها بحکم شارع ست عقل ور در یافت آن مستقل نیست ولیکن بعضی معانی و حکمتها دران میتوان یافت که مناسب باشد بعضها في الحجة البالغة وغيرها

عن عبد الله بن عمرو ان النبي صلى الله عليه وسلم قال وقت الظهر اذا زالت الشمس وقت نماز پیشین وقتی ست که زوال یابد آفتاب بسوی مغرب همین ست آن دلوک که در قول وی تعالی ست اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ یعنی برپا کن نماز را هنگام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجانب مغرب که آنرا وقت زوال گویند اول وقت ابتدا نیست و ابتدا بیان وقت ظهر بجهت آن ست

وقسمت کرده میشد پس پخته می شد پس میخوردیم گوشت پخته و نرم شده پیش از غروب آفتاب انتهی و این حدیث ناظر ست در تعجیل عصر چنانکه مذهب ائمهٔ ثلثه ست
و در مصفی گفته و همان ست مذهب ابو یوسف و امام محمد و علی قولهما الفتوی عند الحنفیه و ابو حنیفه در روایت مشهور مخالفت اینها کرده و در اول وقت عصر آن را
از بلوغ سایه هر چیز بمقدار دو چندان آن مقرر ساخته و در اول وقت عشا و آخر آن بعد از غیبوبت شفق ابیض مقرر کرده انتهی گویم نصی صریح در مثلین برای اول
وقت عصر یافته نشد جز آنکه در موطا آورده که عبد الله بن رافع سوال کرد ابو هریره را از وقت نماز پس گفت بگذار نماز ظهر را وقتیکه باشد سایهٔ تو مانند قامت
تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایهٔ تو دو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان خود و در میان سوم حصهٔ
شب و بگذار نماز صبح را در غبش یعنی غلس که سیاهی آخر شب ست انتهی و در مصفی گفته ظاهر نزدیک این بنده ضعیف آنست که مراد ابو هریره از مثل قامت مع
فی زوال و سایهٔ دیگر ست پس بحساب اهل مدینه در ایام شتا فی زوال قریب بچهار و پنج قدم خواهد بود و بعد ازان چیزی تاخیر باید برای استعداد نماز پس بقامت
آدمی خواهد بود و همچنین وقت مستحب برای نماز عصر فی زوال و سایهٔ آدمی قریب مثلین خواهد بود انتهی لیکن این حدیث موقوف ست معارض نشود با احادیث
صحیحهٔ وارده در یک مثل و همچنین حدیث اقدام که در سنن ابو داؤد ست ضعیف ست حجت بدان قائم نمی تواند شد چنانکه بیاید و لهذا هم در مصفی گفته که ابتدای
وقت ظهر زوال شمس ست از وسط آسمان و آخر وقت اوین ست که باشد سایهٔ هر چیز مانند قامت آن چیز سوای فی زوال و بر همین منطبق ست ابراد و لفظ عشی
و از انجا وقت عصر داخل میشود و آخر وقت عصر آنست که آفتاب زرد شود و تاخیر ازان حالت حرام ست و از علامت منافقان ست الا نزدیک ضرورت
و اول وقت مغرب غروب آفتاب ست و آخر آن غیبوبت شفق ست و یک قول شافعی و مالک آنست که آخر مغرب و اول او یکی ست و آنچه ما نخست ذکر کردیم
اقوی همان ست از روی دلیل و اول وقت عشا غیبوبت شفق ست و آخر وقت اختیار نصف لیل ست و لیکن تا طلوع فجر اگر کسی بگذارد در حکم ادا ست
نه در حکم قضا مانند عصر بعد از صفرت و اول وقت صبح طلوع صبح صادق معترض ست و آخر وقت آن اسفار تام که بعد ازان طلوع شمس باشد بی فصل و الله اعلم
انتهی و ازین عبارت ظاهر شد که اول وقت عصر یک مثل ست و هو المطلوب ﴿و من حدیث ابی موسیٰ﴾ عبد الله بن قیس الاشعری اسلام آورد بمکه قدیما
و هجرت کرد بسوی حبشه و گفته اند برگشت بسوی ارض خود پس آمد بمدینه و بود عامل بصره بعد عزل مغیره از طرف عمر بن الخطاب رضی الله عنه و فتح کرد اهواز را
و حاکم ماند بر بصره تا صدر خلافت عثمان و هرگاه که عزل کرد او را عثمان نقل کرد بسوی کوفه و اقامت نمود در انجا و مقرر داشت او را عثمان عامل بر کوفه تا آنکه
شهید شد عثمان و نقل کرد ابو موسی بعد امر تحکیم بسوی مکه و ماند در انجا تا وفات و مُرد بعمر هفتاد و چند سال در سنه خمسین و قیل بعدها ابو الحسن اشعری امام شاعره
از اولاد او ست رضی الله عنهم اجمعین و بالجمله مسلم راست از حدیث وی ﴿و الشمس مرتفعة﴾ یعنی گذارد نماز عصر را و حال آنکه آفتاب بلند ست مائل
نشده است بسوی غروب ازین حدیث نیز تعجیل عصر معلوم شد و آن در صورت گذاردن وی بر یک مثل می باشد چنانکه مذهب محدثین و صاحبین ست
حافظ ابن القیم گفته صحابه نماز میگذاردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعده میرفت یکی از ایشان بسوی عوالی مدینه چهار میل و آفتاب بلند می بود و در حدیث
انس نحر جزور و قطع و طبخ آن قبل غروب شمس آمده و محال ست که این بعد مثلین باشد و در صحیح مسلم ست که وقت ظهر ما دامی ست که عصر حاضر نشده و نیست
این معارض مر این سنن را نه در صحت و نه در صراحت نه در بیان انتهی و در سبل گفته در احادیث دلالت ست بر مسارعت عصر و اصرح احادیث در تحدید اول وقت
عصر حدیث جبرئیل ست که گذارد با آنحضرت و ظل ظهر مثل وی بود و جز آن از احادیث ﴿... بریده و ابو موسی محمول ست بران انتهی گویم در موطای مالک
بروایت امام محمد بن حسن شیبانی از حدیث عبد الله بن عمر در ذکر عمل یهود و نصاری تشبیه بوقت عصر ... ﴿و امام محمد بعد آن گفته که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه تاخیر عصر افضل ست از تعجیل وی نمی بینی که گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما بین ظهر تا عصر اکثر از ما بین عصر تا مغرب درین حدیث و هر که تعجیل کرد
عصر را شد ما بین ظهر تا عصر اقل از ما بین عصر تا مغرب پس این دلالت کرد بر تاخیر عصر و تاخیر وی بهتر ست از تعجیل وی ما دامیکه آفتاب سفید و پاک ست مخالط نشده آن

پس راوی گمان کرد که نماز مغرب در هر دو روز در یک وقت گذارده و این گمان یا از عالم خطا در اجتهاد ست یا بیان غایت قلت ست والله اعلم گویم
این احتمال هرچند دور نباشد اما محتاج دلیل ست و آنچه از سنت صحیح ثابت شده اتباع وقت مغرب ست قصر آن و وقت صلوة العشاء الی نصف
الليل الاوسط و وقت نماز خفتن از غیبوبت شفق ست تا نیم شب بی زیادت و نقصان در سبل گفته مراد با وسط اول ست و طیبی گفته مراد مقدار
نیم شب متوسط ست یعنی مقدار معتدل نه دراز و نه کوتاه و قول اول ظاهرتر ست چه نصف شب معتدل شش ساعت ست پس شش ساعت تاخیر باید کرد
و این ثلث از کوتاه ترین شبها میشود و ثلث شب دراز ترین شبها و عکس این اولی و انسب ست و بر تقدیر این حد وقت مختار ست و وقت جواز تا قبیل طلوع
فجر ست انتهی لیکن تا صبح با کراهت تحریمی ست نزد امام اعظم و مختار جمهور قول اول ست و در سبل گفته در حدیث تحدید آخر وقت عشا بثلث لیل ثابت شده
لیکن احادیث نصف شب صحیح ست و عمل بران واجب انتهی و وقت الصبح من طلوع الفجر مالم تطلع الشمس و وقت نماز بامداد از برآمدن
صبح صادق ست تا آن زمان که نه برآمده است آفتاب و ظاهر حدیث دران ست که وقت صبح همه وقت اختیار ست و بعضی گفته اند وقت اختیار تا اسفار ست
و بعد از وی وقت جواز ست و این حدیث افاده کرد اول وقت نماز پنجگانه و آخر آنرا غالبا و در وی دلیل ست بر اینکه برای وقت هر نماز اول و آخر ست و از این
حدیث معلوم شده که نیست وقت ادا برای عصر بعد اصفرار شمس و برای عشا بعد نیم شب اما از حدیث دیگر معلوم شده که هر که یک رکعت هم قبل غروب
دریافت وی تمام نماز عصر دریافت اگرچه لفظ دریافت مشعر ست بتراخی از وقت معروف بعذر و مانند آن و در نماز فجر هم مثل آن وارد شده لیکن در نماز
عشا نیامده اما در مسلم ست که نیست تفریط در نوم بلکه تفریط بر کسی ست که نگذارد نماز را تا آنکه در آمد وقت نماز دیگر و از این امتداد وقت هر نماز تا دخول
وقت نماز دیگر معلوم می شود لیکن مخصوص ست بفجر چه آخر وقت وی تا طلوع شمس ست نیست وقت برای نمازی که بعد اوست همچنین نماز عشا که آخر وقت وے
تا نیم شب ست بعد او وقتی برای نماز نیست و تقسیم کرده اند وقت را بسوی اختیاری و اضطراری چنانکه اشارت بدان رفت اما هیچ دلیلی بران ناهض نیست
و صاحب سبل استیفای کلام درین باب در رساله الیواقیت فی المواقیت کرده رواه مسلم این ست اوقات نماز پنجگانه بروجهی که می شناسد آنرا هر عالم
جاهل قروی بدوی حر و عبد و ذکر و انثی و تعلیم فر[illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم باست مرحومه و اما توقیت آن بحساب منازل قمریه پس بدعت ست باتفاق
امت سید علامه محمد بن اسمعیل [illegible] رح در بعض فتاوی فرموده و نیست ممکن که دعوی کند عالمی از علمای دنیا که بود این توقیت در عصر وی صلی الله علیه وسلم
یا عصر خلفای راشدین بلکه ظاهر شد این بدعت در عصر مامون خلیفهٔ عباسی وقتی که کتب فلاسفه از معادن آن براورده ترجمه کرده شد و بدان اشتغال نموده آمد
و این علم کسانی ست که حق تعالی در حق شان فرمود فَلَمَّا جَاۗءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنٰتِ فَرِحُوْا بِمَا عِنْدَهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ پس اقل احوال
مقررین این حساب آن ست که اهل بدعت باشند و هر بدعت ضلالت ست و عظیم شد این بدعت در حرمین شریفین چه در مکهٔ معظمه اعتماد نمی کنند مگر برهمین و ایشانرا
درین باب انواع مؤلفات ست مثل ربع مجیب و مانند آن که تدریس وی میکنند و آنرا میخوانند و اعتماد ایشان در شناخت اوقات نماز بران ست و این علم از آن
علوم ست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شان آن فرموده علم لا ینفع و جهل لا یضر و این علم از علوم اهل کتاب ست چه اعتماد ایشان بر حساب سیر آفتاب دائر
میباشد و بر مسلمانان از یونان و اهل کتاب داخل شده انتهی و له من ومر مسلم راست از حدیث برید ة بضم موحده و دال مهمله کنیت او ابوعبدالله
و ابوسهل و ابوالحصیب ست وی بریده بن الحصیب الاسلمی ست بضم حای مهمله اسلام آورد قبل بدر لیکن حاضر نشد آنرا و نمود بیعت رضوان و ساکن شد بمدینه
و تحول کرد بسوی بصره پس رفت بسوی خراسان برای جهاد و مرد در مرو بزمانهٔ یزید بن معاویه در سنه اثنتین او ثلث و ستین روی عنه جماعة
فی العصر در بیان وقت نماز عصر و الشمس بیضاء نقية بنون و قاف و تحتیه مشدده یعنی و آفتاب سفید و پاک ست از آلایش زردی و تیرگی
و نزد بخاری و مسلم ست از حدیث رافع بن خدیج که بودیم ما میگذاردیم نماز دیگر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از ان نحر کرده میشد جزور یعنی شتر کشتنے

یک شبی در حالیکه انتظار می بردیم آنحضرت را برای نماز عشا پس بیرون آمد بسوی ما هنگام رفتن ثلث شب یا که بعد از وی پس حکم کرد مؤذن را پس اقامت گفت وبگذارد نماز را انتهی و در حدیث جابر بن سمره ست نزد مسلم وکان یؤخر العتمة بعد صلوٰتکم شیئا و در حدیث ابی سعید ست حتی مضی نحو شطر من اللیل رواه ابوداؤد والنسائی وکان یکره النوم قبلها و بود که مکروه میداشت خواب کردن پیش از گذاردن نماز عشا تا مبادا مستغرق شود نائم دران و برود وقت نماز والحدیث بعدها و سخن کردن را با مردم بعد از وی تا مشتغل نشود بحدیث از قیام آخر لیل و در هر دو رخصتی هست اگر خواب بقصد طلب تخفیف و دفع کسل وحصول نشاط در نماز باشد خصوصًا در رمضان و کلام بضرورت باشد و لایعنی نبود چنانکه ثابت شده که آنحضرت مستمر بود با ابوبکر در امر مسلمانان وکان ینفتل من صلوٰة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود که بر میگشت از نماز بامداد و فارغ می گشت از ان در هنگام شناختن مرد همنشین خود را مقصود آنست که شروع میکرد در غلس و تمام میکرد در اسفار زیراکه در مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مصابیح نبود پس در وقت درامدن بمسجد شناخته نمی شد همنشین و این دلیل ست بر تغلیس و ینفتل بفا و فوقیه مکسوره بمعنی یلتفت و ینصرف ست وکان یقرأ بالستین الی المائة و بود که میخواند در نماز بامداد شصت آیت و زیاده بران تا صد آیت گویا در صورت اختصار ستین میخواند و در صورت طول مائة متفق علیه و درین حدیث ذکر وقت صلوٰة عصر و عشا و فجر ست بدون تحدید اوقات مدلول علیها و در انچه از احادیث گذشت اصرح و اشمل ست از ان وعنهما من و نزد بخاری و مسلم ست از حدیث جابر باین لفظ والعشاء احیانًا و میگذارد نماز عشا را در بعض اوقات جلد در اول وقت واحیانًا و در بعض اوقات بدیر چنانکه تفصیل کرد آنرا قول وی اذا راٰهم اجتمعوا عجّل باین طریق که چون دید آنها را که فراهم آمدند و جمع شدند شتابی میکرد و میگذارد در اول وقت براه مهربانی بر ایشان واذا راٰهم ابطؤا اخّر و چون دید که دیر کردند در آمدن دیر میکرد در نماز گذاردن و درینجا مراعات ایشان ست یا بجهت ارفق ست بحال ایشان و دلالت ست بر انکه تاخیر از اول وقت بقصد تکثیر جماعت جائز بلکه مستحب ست و گفته اند که امام ابوحنیفه و اصحاب وی که التزام اول وقت نمیکردند هم ازین جهت ست نه از جهت عدم فضیلت اول وقت و آول وقت بذاته افضل ست و لیکن بعارض دیگر تاخیر او واجب میگردد والصبح کان یصلّیها بغلس و میگذارد نماز صبح را در تاریکی شب و ظاهر آنست که این بحضور جماعت کثیر بود زیراکه صحابه بقیام لیل خوگر بودند و از خواب شب ملول می شدند و در عشا بجهت بعض حوائج نهار گونه تفرقه راه می یافت و در حدیث عایشه ست نزد بخاری و مسلم که بود آنحضرت میگذارد نماز بامداد پس بر میگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده رو ها و بدنها بچادرها و گلیمها شناخته نمی شدند از جهت غلس انتهی و غلس بفتحتین تاریکی آخر شب کما فی القاموس مخلوط ببیاض صبح کذا فی الترجمة و آن اول فجر باشد کذا فی اللیل و للمسلم و مسلم راست تنها من از حدیث ابی موسی اشعری صحابی جلیل القدر ست و اشعر نسبت بیکی از اجداد او ست در فتح خیبر همراه اهل سفینه بملازمت آنحضرت آمده بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی مشرف شد مناقب او بسیار ست و ترجمهٔ وی گذشت فاقام الفجر حین انشق الفجر پس قائم کرد آنحضرت نماز صبح را وقتی که شق شد صبح والناس لا یکاد یعرف بعضهم بعضا بحال انکه مردم نزدیک نیست که بشناسند بعض ایشان مر بعض را و این ناظر ست در انکه در غلس گذارد و تعجیل کرد دران و در مصفی گفته معنی تعجیل آنست که در اول وقت مستعد نماز کند و بعد از استعداد در میان نصف اول وقت نماز گذارد و پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود الصبح والنجوم بادیة مشتبکة و ابوهریره گفت صلی الصبح بغلس و حضرت عایشه گفت فینصرف النساء متلفعات بمروطهن مایعرفن من الغلس و این همه منطبق ست بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت از حضرت عمر صلوا الظهر اذا کان الفیء ذراعا آمده و در روایت دیگر صلی الظهر اذا زاغت الشمس و این هر دو منطبق ست بر یک حد زیراکه زوال شمس از وسط سما بظهور فی یک ذراع کما بیش ظاهر نمی شود و ابوهریره گفت صل الظهر اذا کان ظلک مثلک و این نیز نزدیک ست باول زیراکه فی زوال مر فی آدمی چون هر دو بمثل آدمی رسند ضعیف جدا برابر خواهد بود بنسبت اهل مدینه و در شتا میانه نصف اول

او را صفرت وهو قول ابی حنیفة والعامة من فقهائنا انتهی و باین قول امام محمد رد کرده اند سنت تعجیل عصر و گذاردن می بر یک مثل را و حافظ ابن القیم بجوابش گفته نمیدانم که کدام دلالت ست درین حدیث مجمل یعنی حدیث عمل یهود و نصاری بر قیراط بر اینکه داخل نمی شود وقت عصر تا آنکه سایهٔ هر چیز دو چندان او شود بنوعی از انواع دلالت و جز این نیست که دال است بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس اقصر ست از نصف نهار تا وقت عصر و درین خود شک نیست انتهی گوییم در قول امام محمد تاخیر عصر مقید ست ببودن آفتاب سفید و پاک و این نمی باشد مگر وقت یک مثل چنانکه بر عارف اوقات غیر مخفی ست یا قدری کمتر از ان بعد دو مثل خود آفتاب نقی و بیضا غیر مخالط بصفرت نمی باشد پس حجت دران بر مثلین چنانکه باید نیست و نیز در وی تصریح نیست بتاخیر عصر تا مثلین و نیز ورود حدیث در بیان زیادت اجر امت سابقه و این امت ست نه در بیان اوقات نماز پس احادیث صحیحه وارده در تعجیل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گذاشته در توقیت عصر باین حدیث آویختن ابعاد نجعه و احتجاج بس ضعیف ست کما لا یخفی عن بستان المحدثین بعد سر حدیث مذکور و قول امام محمد گفته که آنچه امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح ست و مدلول حدیث همین قدر ست که ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس کمتر از ما بین نصف النهار الی صلوة العصر می باید تا قلت عمل و کثرت عطا که مقصود از تشبیه ست درست گردد و این معنی بدون تاخیر عصر از اول وقت آن متحقق نمی شود اما آنچه از بعضی فقها منقول ست که باین حدیث تمسک کرده اند در آنکه وقت عصر از ما بعد المثلین شروع می شود و قبل از ان وقت ظهر ست پس دلالت حدیث بران ممنوع ست آری اگر لفظ ما بین وقت العصر الی الغروب می بود گنجایش این استدلال می شد لفظ ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس ست و ظاهر ست که صلوة العصر در اول وقت متحقق نمی شود تا مدعا حاصل گردد و مدار تشبیه بر مقابلهٔ ما بین نماز عصر بر وفق آنچه معمول آنجناب بود تا وقت غروب ست آن کمتر از ما بین ظهر و عصر میشد گو از ابتدای وقت عصر تا غروب مساوی آن باشد و اگر کسی را بخاطر رسد که تشبیه برای تفهیم ست و درین صورت تخییل لازم می آید زیرا که صلوة عصر را تعیینی نیست هر کسی در وقتی از اوقات متعینه میخواند بخلاف وقت عصر که فی نفسه متعین ست گوییم تشبیه برای تفهیم مخاطبین ست و مخاطبین وقت متعارف نماز آنجناب را می شناختند پس نسبت بایشان بوجه احسن تفهیم متحقق شد و دیگران را بسماع از ایشان این معنی واضح شد و تفهیم متحقق شد نظیرش آنکه حضرت عایشه رض در وقت معمول نماز عصر آنحضرت ص فرموده است کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها لم یظهر الفیئ بعد و معلوم ست که این بیان و تفسیر غیر از کسانی که آن حجرهٔ مبارک را دیده باشند و بودن آفتاب را دران حجره و ظهور سایه را دران مقایسه کرده باشند فائده نمیکند کذا افاده و نیز باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که و من عجل العصر کان ما بین الظهر الی العصر اقل ما بین العصر الی المغرب بظاهر مخدوش ست زیرا که موافق قاعدهٔ ظلال انقضای یک مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی میماند در اکثر بلدان پس وقتین مساوی باشند نه زیاده و کم پس میتوان توجیه کرد که مراد امام از ما بین الظهر ما بین وقت متعارف للصلوة ست یعنی از ابتدای وقت متأخر خصوصا در ایام صیف که ابراد آن مستحب ست و الله اعلم انتهی **وعن**

ابی برزة الاسلمی بفتح موحده و سکون زا نامش نضله بن عبید ست و قیل بن عبد الله مسلمان قدیم ست قاتل عبد الله بن خطل و همیشه غزا کرد همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصره را و غزا نمود بخراسان و مرد در مرو و قیل بغیر ها سنه ستین او خمس و ستین قال کان رسول الله گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله میگذارد نماز عصر را پس بر میگشت یکی از ما بسوی رخت و جای بود و باش خود رحل بفتح را و سکون حا جای حمله في اقصی المدینة در نهایت مدینه و این حال ست از رحل یا صفت اوست والشمس حیة و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و نقی و قوی الاثر از روی حرارت و لون و امارت شافعیه گویند که این در وقت رسیدن سایه بمثلین نمی باشد و راست میگویند و نزد حنفیه درین بحث ست و بیجاست و از امام احمد محکی ست که افضل در وقت غیر روز ابر تاخیر ست تا آخر وقت مختار و شک نیست که ارجح درین باب مذهب مختار اهل حدیث و ائمه ثلثه و زفر و صاحبین ست کما مر مرارا وکان یستحب ان یوخر من العشاء و دوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود نماز عشا را مراد از تاخیر ثلث لیل ست چنانکه در حدیث ابن عمر نزد مسلم آمده که گفت درنگ کردیم ما

که شکایت کردیم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حر رمضاء در جباه واکف خود پس ورنکرد شکوهٔ ما را و این حدیث صحیح ست رواه مسلم در جواب از ان بچند
وجه داده اند احسن آنها این ست که شکوهٔ ایشان از شدت رمضاء در اکف وجباه بود و این نمی رود از زمین مگر آخر وقت یا بعد آن لهذا آنحضرت فرمود
صلوا الصلوة لوقتها رواه ابن المنذر و این دال ست بر آنکه ایشان طالب تاخیر زائد از وقت ابراد بودند پس معارض نشود بحدیث ابراد و در مصفی گفته جمعی
تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد که از جاهای دور قصد کنند و اصح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
حر الرمضاء فلم یشکنا محمول ست بر ابراد یکه از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدت گرمی رو بانحطاط آرد و آن قریب بیک مثل می باشد
بآن معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یکمثل گردد سوای فیء زوال پس مستحب تاخیر ظهر ست تا آخر وقت در ایام شدت گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد
شده که کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی الصیف ثلثة اقدام و فی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابو داود والنسائی و شیخ ابن حجر مکی
در قبس گفته مراد ازین تحدید بعد از طرح سایهٔ زوال ست و درین صورت مضمون این حدیث موافق آنست که ذکر کردیم انتهی گویم حدیث ابن مسعود را حاکم هم
روایت کرده و مروی ست از طریق اسود و مصنف آنرا در تلخیص آورده و در سندش عبیده بن حمید ست و شیخ وی سعد بن طارق و در هر دو خلاف ست
در میزان در ترجمهٔ عبیده گفته وقد ضعف عبد الحق حدیث تقدیر صلوة النبی صلی الله علیه وسلم فی الشتاء والصیف بالاقدام انتهی و در سبل گفته وقد بینا
ما فیه فی الیواقیت وانه لا یتم الاستدلال انتهی و هم صاحب سبل در بعض فتاوی گفته که این حدیث را حمل بر ابراد کرده اند کما قاله ابن العربی المالکی فی القبس
وتبعه الحافظ السیوطی و بیان کرده ایم ما عدم صحت حمل وی بر ابراد در رسالهٔ خود یواقیت فی المواقیت و بیان کردیم دران که این حدیثی ست که قدح کرده اند
دران گفت عقیلی لا یتابع علی حدیثه فی القبول و احمد و ابن معین توثیق کرده اند سعد را و عجب ست از حافظ ابن حجر در تلخیص که تکلم نکرد بر لفظ این حدیث و نه بر سند وی
و ذکر نمود کلام ابن عربی را و حال آنکه باطل کرده ایم ما آنرا در یواقیت آری در ایام شتا تانی بظهر خوب ست تا آنکه حاصل شود ظن بآنکه آفتاب اگر در کبد سما بود
اکنون زائل شد زیرا که این معنی مدرک می شود بحس و مشاهده وقتی که از جهت جنوب باشد چه سایهٔ وی بسیار می افزاید در جهت شرق لیکن نه بآن حد که تقدیر کرده شود
باقدام و غایت وی آنست که نظر کنند در امارات که حاصل شود بدان ظن زوال و نیست باهل اقدام مگر همین ظن لا غیر و نیست هیچ یکی مخاطب بظن غیر خود بلکه بظن نفس خود
انتهی و مراد صاحب مصفی ازین قول که جمعی تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعت مسجد امام شافعی ست زیرا که وی گفته که ابراد رخصت ست و آن نیز برای
کسانیکه در طلب جماعت بمسجدهای شتابند و مشقت میکنند و هر که تنها بگذارد یا در مسجد با قوم میگذارد دوست دارم که تاخیر کنند از اول وقت انتهی شیخ در ترجمه
گفته این مخالف ظاهر حدیث ست و ترمذی حدیثی آورده که دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکه همه در یک منزل
جمع می بودند و گفته است ترمذی که قول کسی که رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت حر اولی تر ست باتباع و در حدیث بخاری آمده که صحابه ابراد میکردند تا تلها را
سایه بر زمین می افتاد و تلها چون منبسط است سایه بعد از زوال در زمان کثیر افتد بخلاف چیزهای دراز مانند مناره و جز آن که سایهٔ آنها زود تر نمایان گردد و از ابن مسعود
تا پنج قدم آمده و در بعضی روایات آمده که در سایهٔ دیوارها بنماز میرفتند و دیوارها دران زمان هفت گز بود و بعضی تا میانهٔ وقت گفته اند حمل بر ابراد بر وقت زوال
بجهت برودت وی نسبت بگرمی وقت استوا چنانکه بعضی شافعی گفته اند بعید ست و بودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه دوام سبب موثر تر ست
از قوت چنانکه از سردی وقت صبح نسبت به نیم شب تجربه میگردد و هر چه آفتاب نزدیکتر می آید در هدایه میگوید که سخت تر گرمی دران دیار در وقت رسیدن سایه است
بمثل ابراد در تاخیر از ان باشد و بالجمله احادیث صحیحه در مبالغه با براد وارد شده است و آنکه در حدیث خباب آمده محمول ست که التماس تاخیر از تمام وقت باشد
والله اعلم انتهی ملخصا و مصنف در تلخیص گفته معنی لم یشکنا لم یزل شکوانا است همزه برای سلب ست کما عجمت الکتاب ای ازلت عجمته ست و گفته اند یعنی
لم یحوجنا الی الشکوی بل رخص لنا فی التاخیر ست و دال ست بر اول روایت ابن منذر و بیهقی از حدیث سعید بن وهب از خباب شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

وقت خواهد بود و در روایتی دیگر در وقت عصر حضرت عمر گفت صل العصر والشمس بیضاء نقیة قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة قبل غروب الشمس و حضرت عائشه گفت کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها قبل ان تظهر وانس گفت کنا نصلی العصر ثم یذهب الذاهب الی قباء فیاتیهم والشمس مرتفعة وابو هریره گفت والعصر اذا کان ظلک مثلیک واین همه قریب اند بایکدیگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتی که سایه آدمی غیر فیء زوال او یک مثل زیاده شود و تا برسد بمثل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر گردد مضایقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت والمغرب اذا غربت الشمس وابو هریره نیز مانند این گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و در روایتی دیگر گفت واخر العشاء ما لم تنم و این نیز موافق است باول زیرا که وقت نوم غالبا پیش از ثلث لیل می باشد و در روایتی دیگر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق وابو هریره گفت ما بینک و بین ثلث اللیل پس وقت مستحب عشا ممتد است از اول غروب شفق احمر تا سوم حصه شب انتهی واین تطبیق است در آثار صحابه رضی الله عنهم **وعن** رافع بن خدیج الحارثی کنیت او ابو عبد الله است و یقال ابو خدیج الخزرجی الاوسی از اهل مدینه است حاضر نشد ببدر از جهت صغر سن و در احد و خندق و مشاهد دیگر حاضر شده جماعتی از صحابه و تابعین از وی راوی است روز احد او را تیری رسید آنحضرت فرمود انا اشهد لک یوم القیامة و تا زمان عبد الملک بن مروان زنده بود و بعده جراحت وی بشکست و بمرد در سنه ثلث و اربع و سبعین وله ست و ثمانون سنة و گفته اند که در زمان یزید بن معاویه مرد رضی الله عنه قال گفت رافع کنا نصلی المغرب مع النبی بودیم ما که میگذاردیم نماز مغرب را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله پس بر میگشت یکی از ما از نماز و حال آنکه وی هر آیینه می دید جاهای افتادن تیرهای خود را بعد از انداختن آن تیر ما که در روز هم نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب است و آن مستحب است و نبل بفتح نون و سکون موحده بمعنی سهام عربیه و نیست او را واحد از لفظ وی و گفته اند که واحد وی نبله است کثرة و تمرة متفق علیه در سبل گفته حدیث دلیل است بر مبادرت بصلوة مغرب بحیثیتی که برگردد و از آن بوضو باقی باشد و قد کثر الحث علی المسارعة بها انتهی **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت اعتم النبی و در تاریکی شب گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذات لیلة بالعشاء یک شب نماز عشا را حتی ذهب عامة اللیل تا آنکه رفت بسیاری از شب اعتم بفتح همزه و سکون عین مهمله یعنی داخل شد در عتمه و عتمه بفتحتین ثلث لیل اول را گویند بعد غیبوبت شفق کما فی القاموس ثم خرج فصلی وقال پس بیرون آمد پس نماز گذارد و فرمود انه لوقتها این است وقت نماز عشا یعنی وقت مختار و افضل او لولا ان اشق علی امتی اگر نمی بود سخت پنداشتن برامت من تاخیر عشا را هر آیینه امر میکردم ایشان را که تاخیر کنند گذاردن نماز عشا را تا ثلث شب یا نیمه آن روایت کرده اند این جمله اخیره را ترمذی و ابن ماجه و احمد و ابو داود و ابن حبان از حدیث ابو هریره و لفظ ترمذی الی ثلث اللیل او نصفه است و لفظ احمد و ابن حبان الی ثلث اللیل است و شک نکرده اند ایشان رواه مسلم و این حدیث دلیل است بر آنکه وقت عشا ممتد است و آخر او افضل اوست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم رعایت میکرد اخف را برامت و اگرچه ترک کرد افضل وقت را و این خلاف مغرب است که افضل او اول اوست و همچنین غیر وی مگر ظهر در ایام شدت حر چنانکه گفت **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال گفت ابو هریره فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اشتد الحر وقتی که سخت شود گرمی موسم فابردوا بهمزه مفتوحه مقطوعه و کسر را بالصلوة پس سردی کنید بنماز ظهر و تاخیر کنید از اول وقت تا بشکند سورت حرارت را گویند ابرد وقتی که داخل شد در وقت برد چو اظهر وانجد واتهم وقتی که داخل شد در وقت ظهر و رسید در نجد و تهامه و اول در زمان است و این در مکان و حدیث دلیل است بر وجوب ابراد بظهر نزدیک شدت حر زیرا که اصل در امر وجوب است و گفته اند بجا برای استحباب است و باین رفته اند جمهور و ظاهر حدیث عام است منفرد و جماعت و بلد حار و غیر آن و در وی قولهاست و گفته اند که ابراد رخصت است و تعجیل افضل است بنا بر عموم اول الوقت افضلیت او و جواب داده اند که آن دلیل عام است مخصوص شده باحادیث ابراد و معارض است این حدیث بحدیث خباب

و در صبح اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب‌آلود توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته‌اند که این بر تقدیری است که همه حاضر آیند یا بعض اگر همسایها
تاخیر کنند پس اولی تاخیر است بی خلاف امام شافعی و اینها دیگر که تعجیل در صلوة مستحب گویند و گویند که در تقدیم مسارعت است در ادای عبادت پس افضل باشد
لقوله تعالی وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ و ما گوییم که در اسفار تکثیر جماعت است و بی شک تکثیر جماعت افضل است و مسارعت
بمغفرت در چیزی است که افضل است نزد خدای تعالی در معنی فضیلت و درین باب آن است که تاخیر فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بسبب کراهت تقلیل
جماعت امری مکروه است و انداختن مردم در مشقت نیز مکروه است چنانکه معاذ را منع کرد از تطویل قرائت و فرمود أَفَتَّانٌ أَنْتَ و حال آنکه تطویل قرائت در
نماز سنت است عوض تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب مستحب است و غایت تاکد این در اسفار میسر است و در تغلیس متعسر
و اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت اسفار است و آنچه مروی است از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر سفر و لهذا
چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که در غیر وقت معهود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عایشه ینصرفن النساء متلفعات معارض
باین حدیث و قول ارجح است نزد ما از فعل و شاید که آن در وقتی بود که زنان مامور بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از آن منسوخ گشت بمامور گشتن
ایشان بقرار در بیوت انتهی اما این همه احتمالات است در برابر احادیث صحیحه وارده در غلس مع حق ثبوت هر دو است بارجحان غلس بر اسفار فانه
اعظم للاجر کم پس مدعا ستیکه اسفار بفجر بزرگتر است برای مزد و ثواب شما زیرا که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت است و جماعت در اسفار
زیاده می باشد از تغلیس غالبا رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذي و ابن حبان و این لفظ
ابوداود است وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبيّ صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح کسی که دریابد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه برآید آفتاب پس بتحقیق دریافت نماز صبح را قونوی
گفته این حکم برای معذور است یعنی هر که معذور شد و یک رکعت دریافت وی گویا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بمعذور برای آنست که شارع برای نماز اوقات
مقرر کرده و اوائل و اواخر را بعلامات حسیه محدود ساخته و در میان هر دو وقت برای هر نماز وقت این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معینه
نماز منافق و نماز امرا که میرانند نماز را گردانیده پس درین حدیث دلیل است برآنکه ادراک یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضروبه مانند وقت
طلوع و غروب خاص است بمعذور مثل آنکه بیمار باشد و نمی تواند که نماز ادا کند بعده شفا یافت و ممکن شد ادراک یک رکعت دریابد یا حائض پاک
شد و توانست که دریابد یک رکعت را انتهی گوییم حدیث از مفهوم تقیید بمعذور خالی است و لهذا حافظ ابن القیم در اعلام گفته مقصور است بر عموم خود
در مصنفی گفته هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آرد و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابوحنیفه در نماز صبح خلاف
کرده است و آن ضعیف است و جمعی تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم
میشود آن نماز مانند آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبی یا طاهر شد حائض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت
لازم میشود قضای آن نماز و نزدیک این فقیر درین تفریع نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب اوست و وجوب قضا متفرع بر وجوب ادا و اینجا
رکعات اخیره قضاست که شارع تیسیرا و تفضلا در حکم ادا ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که
چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخصیص فجر و عصر را باین مزیت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را دو سبب است
اول آنکه این دو نماز در دو طرف روز واقع اند و مصلی بعضی نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب برآید یا فرو رود و بیقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را
درین صورت بیان نمی فرمود گمان فوت بیقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضوح و ظهور معلوم میشود دوم آنکه

الرمضاء فما اشکانا وقال اذا زالت الشمس فصلوا وسل داثرم وطحاوی بسوی نسخ حدیث خباب گفت طحاوی دال ست بران حدیث مغیره کنا نصلی
بالهاجرة فقال لنا ابردوا پس بیان کرده که بود ابراد بعد تعجیل وحمل کرده اند بعض حدیث ابردوا برگردیدن ظل فی وحدیث خباب بر سرد نشدن سنگریزه زیرا که
آن سرد نمی شود تا آنکه زرد شود آفتاب فلهذا رخصت کرد در ابراد ونکرد در تاخیر تا خروج وقت انتهی فان شدة الحر من فیح جهنم زیرا که سختی
گرمی از جوشیدن دوزخ وپراگنده شدن گرمی اوست ودر آخر این حدیث ست که گله کرد آتش دوزخ بسوی رب خود وگفت خورد اجزای من یکدیگر را
پس دستوری داد او را بدو نفس یکی نفس در زمستان ودوم در تابستان پس سخت تر آنچه می یابید شما از گرمی وسخت تر آنچه می یابید شما
از سردی از آن نفس ست که تابستان وزمستان می زند متفق علیه ودرین باب ست حدیث از ابوموسی وعایشه ومغیره وابوسعید وعمرو بن عنبسه
وصفوان والقسم وانس وابن عباس وعبد الرحمن بن علقمه وعبد الرحمن بن جاریه احادیث ایشان را مصنف در تلخیص با جرح وتعدیل ایراد کرده
وعن رافع بن خدیج رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصبحوا بالصبح صبح کنید بصبح ودر
روشنی بگذارید نماز بامداد را ودر روایتی بدل اصبحوا اسفروا بالفجر آمده اسفار کنید بفجر وحاصل هر دو عبارت یکی ست وظاهر ومتبادر از عبارت حدیث
آنست که شروع در نماز وقت اصباح واسفار کنند واسفار صبح انکشاف وتنور وانتشار اوست وهر چه جز این گفته اند تاویل وتکلف ست ولین
حدیث حجت حنفیه ست در تاخیر فجر تا اسفار واین حدیث در سنن ست وحدیث غلس در موطا وصحیحین ست پس معارض نشود او را ونیز در حدیث انس ست
نزد ابوداود که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز صبح یکبار در غلس پس گذارد بار دیگر واسفار کرد بآن بعده بود نماز او بعد ازین در غلس تا آنکه مرد وعود
نکرد بسوی اسفار انتهی واین حدیث حجت شافعی ست در تغلیس وشک نیست که صراحت این حدیث نزاع اسفار وتغلیس را بوجه خوب فیصل میکند ومشعرست
باینکه مراد با صبحوا واسفروا غیر ظاهر اوست پس گفته اند که مراد بدان تحقق طلوع فجر ست وصیغه اعظم برای تفضیل نیست وگفته اند که مراد بدان اطالت قراءت
در نماز صبح تا آنکه بیرون آید از نماز در وقت اسفار وگفته اند که مراد بدان لیالی مقمره ست زیرا که نور فجر درین شبها بسبب غلبه نور قمر چنانکه باید واضح ومبین
نمیگردد وآنحضرت صلی الله علیه وسلم یکبار بنا بر عذر اسفار کرد پس تر مستمر ماند بر تغلیس وطحاوی گفته ابتدا بتغلیس کند وختم باسفار وجمع کند میان هر دو
بتطویل قراءت وگفته اند که این تاویل احسن واولی ست که بدان توفیق میان احادیث حاصل میگردد ولیکن ظاهر مذهب حنفی آنست که ابتدا وختم هر دو
باسفار کند وچندان تاخیر نکند که شک در طلوع آفتاب افتد وبعضی حدیث اسفار را بحدیث عایشه که نزد ابن ابی شیبه وغیره است رد کرده اند ولفظ
وی این ست که نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز در وقت آخر وی تا آنکه قبض کرد او را وی تعالی اما این رد تام نیست زیرا که اسفار آخر وقت
صلوة فجر نیست بلکه آخر او طلوع شمس ست شیخ در ترجمه گفته حد اسفار چنانکه از مشایخ مذهب حنفیه منقول ست آنست که قراءت مسنون از چهل
تا شصت یا زیاده تا صد بطریق ترتیل تواند کرد وبعد از فراغ از نماز اگر فرضا سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعاده وضو ونماز پیش از طلوع
آفتاب وگفته اند که ابوبکر وعمر این چنین کرده اند انتهی گویم وبرین تقدیر نزاع لفظی ست در اسفار وتغلیس زیرا که قائلین غلس نیز قائل اند که قراءت
آنحضرت درین نماز از ستین آیت تا مائة بود وقائلین اسفار هم تحدید آن بقراءت مسنون میکنند پس هر دو وقت در حقیقت یک وقت شد بعده
شیخ گفت که مذهب شافعی تغلیس ست یعنی در وقت اول بتاریکی گذاردن ومیگویند مراد باسفار تاخیر ست تا یقین گردد که صبح طلوع کرده وعدم
مبادرت نزد ظن بطلوع وبی شک اجر در ادای نماز نزد تیقن بدخول وقت اعظم وافضل خواهد بود واین تاویل بعید ست چه متبادر از حدیث آن ست که
اعظمیت خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام ست اوقات نماز را وحدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن وفرمود در شتا تغلیس کن وتطویل کن قراءت را آنقدر که طاقت ارند مردم وچنان مکن که ملول شوند ایشان

و درین حدیث بر حال خود دارند معنی آن باشد که هر که یک رکعت یا یک سجده یافت وی نماز دریافت ولیکن این معنی مراد نیست بجهت وجود سائر احادیث بلفظ
رکعت پس روایت سجده محمول باشد بران و باقی ماند مفهوم من ادرک رکعة سالم از معارضه و محتمل که مراد آن باشد که هر که صرف یک سجده دریافت وی تمام نماز
دریافت مثل کسی که یک رکعت دریافته است و این منافی ورود من ادرک رکعة نیست زیرا که مفهوم وی غیر مراد است بدلیل من ادرک سجدة و حق تعالی
تفضل کرده باشد بگردانیدن مدرک سجده مدرک یک رکعت و اخبار آنحضرت ورا ادراک رکعة پیش ازان باشد که او تعالی اعلام کند آنحضرت را بگردانیدن
مدرک سجده مدرک نماز پس وارد نشود اینکه هر که دریافت یک رکعت وی بتحقیق دریافت نماز را بطریق اولی **وعن** ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس گفت شنیدم
آنحضرت را میگفت نیست نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب و لا صلوة بعد العصر حتی تغیب الشمس و نیست نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب
یعنی درین هر دو وقت نماز نفل بعد نماز فرض گذاردن نادرست است و این نفی بمعنی نهی است و اصل در وی تحریم است پس دلالت کرد بر تحریم نفل
درین دو وقت مطلقا و آنکه گفته اند که ذات السبب جائز است همچو تحیت مسجد مثلا و نمازی که آنرا سبب نیست جائز نیست پس هیچ دلیل بران نیست مگر بعض
و اما نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد عصر در خانهٔ خود چنانکه نزد بخاری است از حدیث عایشه رضی الله عنها باین لفظ که ترک نکرد
دو رکعت را بعد عصر نزد من و در لفظی نبود که ترک کند آن هر دو را در سر و علانیه پس مراد بآن قضای نافله ظهر است که چون فوت شد استمرار فرمود بران زیرا که
عادت شریف آن بود که چون کاری میکرد ثابت میداشت آن کار را و این دلالت کرد بر جواز قضای فائته در وقت کراهت یا این از خصائص وی
صلی الله علیه وسلم بود چنانکه دلالت میکند بران حدیث عایشه نزد ابوداود که بود نماز میگذارد بعد عصر و نهی میکرد ازان و بود که وصال میفرمود و نهی میکرد ازان
و گروهی از علما بعدم کراهت نفل بعد نماز صبح و عصر رفته بدلیل نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد عصر و تقریر کسیکه دید او را که نفل می خواند بعد
فجر و لیکن می توان گفت که این هر دو حدیث دلیل اند بر جواز قضای نافله در وقت کراهت نه بر عدم کراهت نفل درین اوقات مطلقا زیرا که اخص دلالت
نمی کند بر رفع اعم بلکه تخصیص میکند او را و آن از باب تخصیص اقوال بافعال است یا آنکه خواسته اند که هر کرا نافله عصر فوت شود وی آنرا بعد عصر قضا نکند و چون
متعارض شوند قول و فعل قول مقدم باشد بر فعل پس صواب آن است که ادای نوافل درین هر دو وقت حرام است چنانکه در اوقات ثلثه که بیاید
متفق علیه و از ابی ذر آمده که برآمد بر درجه کعبه و گفت هر که شناخت مرا پس بتحقیق شناخت و هر که نشناخت مرا پس منم جندب شنیدم
رسول خدا را میفرمود نیست نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب و نه بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب مگر بمکه مگر بمکه رواه الشافعی و احمد و رزین و ابن عدی
و روایت کرد سیوطی تخریج وی در جامع از ابن خزیمه و ابو نعیم در حلیه و دارقطنی و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن کلهم عن ابی ذر کذا فی حاشیة
السید عمر رحمه الله تعالی و لفظ مسلم لا صلوة بعد صلوة الفجر نیست نماز بعد نماز صبح و این اصرح است از لفظ اول که محتمل نماز و زمان
هر دو بود پس متعین کرد مراد را بآن و در روایتی آمده لا صلوة بعد صلوة العصر و ابن اثیر این را نسبت بشیخین کرده و در روایتی لا صلوة بعد
طلوع الفجر الا رکعتی الفجر آمده پس متوجه شد نفی بسوی ما بعد فعل نماز فجر و فعل نماز عصر و لیکن بعد طلوع فجر نیست نماز مگر نافله فقط و اما بعد دخول عصر
پس ظاهر دخول اباحت نافله است مطلقا مادامیکه نگذارده است عصر را ترمذی گفت و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن مسعود و ابی سعید
و ابی هریره و عقبه بن عامر و ابن عمر و سمرة بن جندب و سلمه بن الاکوع و زید بن ثابت و معاذ بن عفراء و کعب بن مرة و ابی امامه و عمرو بن عبسه و یعلی
بن امیه و معاویه و الصنابحی انتهی و گفت در تلخیص و درین باب است از سعد بن ابی وقاص و عایشه و ابی ذر و ابی قتاده و حفصه و ابی الدرداء و صفوان
بن معطل و غیرهم و له و مسلم راست **وعن عقبة** بن عامر از حدیث عقبه بن عامر جهنی بضم عین و سکون قاف کنیت او ابو عامر است عامل

در احادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را درین صورت بیان نمی فرمود گمان می شد که بسبب نزول این دو وقت
نماز فاسد شده باشد والله اعلم انتهی و من ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر و کسی که دریابد
یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق وی دریافت نماز عصر را یعنی نماز وی باطل نمیگردد و باید که یک رکعت دیگر را بوی ضم کند
و نماز را تمام گرداند قول اکثر اهل علم همین ست که نماز فجر و عصر بطلوع و غروب آفتاب باطل نمی شود و همین ست ارجح و اقوی اگرچه امام ابوحنیفه و اصحاب
وی برانند که نماز فجر بطلوع باطل میگردد نه نماز عصر و این حدیث حجت ست بر ایشان و جواب داده اند که این حدیث معارض ست با احادیث دیگر که
دران نهی از نماز وقت طلوع و غروب آمده فرض باشد یا نفل پس عمل کردیم بقیاس زیراکه در اصول فقه مقرر شده که نزد تعارض ادله رجوع بحدیث کنند
و نزد تعارض دو حدیث رجوع بقیاس و قیاس ترجیح می کند حکم این حدیث را در نماز عصر مگر در روایتی از ابو یوسف که میگوید فجر نیز باطل میگردد
بطلوع و لیکن صبر کند تا برآید آفتاب تمام کند نماز را و ترجیح کرد احادیث نهی را در نماز فجر زیراکه وقت نماز فجر همه کامل ست و نقصان دران نیست پس واجب
میگردد بصفت کمال و چون بطلوع آفتاب نقصان طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر نماز عصر که آفتاب زردی گیرد ناقص ست پس وجوب آن نیز
بصفت نقصان باشد پس نظر بآن نقصان بسبب وجوب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و لیکن نزد شافعیه احادیث نهی مخصوص ست بنوافل
و فرائض در هر سه وقت جائز ست و مراد بفرائض فوائت ست و ظاهر احادیث در عموم ست و شک نیست که توجیهات حنفیه درین مسئله دور از درایت
زیراکه میان این حدیث و حدیث نهی تعارض نیست چه در نهی مقصود بدایت نماز ست در اوقات منهی عنها و درین حدیث اتمام نماز ست دران که شروع آن
در آخر وقت بود و از بدایت تا نهایت فرق بسیار ست و تفرقه در نماز عصر و فجر بقیاس بعد از انکه حکم هر دو در یک حدیث بر یک وجه وارد باشد قیاس فاسد ست
و در برابر نص صحیح مردود متفق علیه و درین باب حدیثها ست که تایید میکند حدیث ابوهریره را و مراد وقوع یک رکعت فجر بعد طلوع
و سه رکعت عصر بعد غروب ست زیراکه اجماع ست بر اینکه مراد آن نیست که هر که یک رکعت فقط از هر دو نماز بگذارد وی این هر دو نماز را دریافت و درباره
فجر بصراحت آمده در روایت بیهقی باین لفظ که من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس و رکعة بعد ان تطلع فقد ادرک الصلوة و در روایتی ست
من ادرک من الصبح رکعة قبل ان تطلع الشمس فلیصل الیها آخر او در عصر آمده از حدیث ابوهریره باین لفظ من صلّی من العصر رکعة قبل ان تغرب الشمس
ثم صلّی ما بقی بعد غروب الشمس لم یفته العصر و مراد برکعت اتیان بآن رکعت ست بواجبات آن از قرارت فاتحه و استکمال رکوع و سجود و ظاهر حدیث
آنست که همه اداست و اتیان ببعض قبل خروج مستجلب حکم اوست بر ما بعد وی که بعد خروج گذارده فضلاً من الله تعالی و مفهوم وی آنست که هر که کمتر
از یک رکعت دریافت وی نماز را اندریافت و لمسلم عن عائشة نحوه و مر مسلم راست از حدیث عائشه مانند حدیث ابوهریره در معنی نه در لفظ
بلکه لفظ او دیگر ست چنانکه میگوید و قال سجدة بدل رکعة و گفت سجده بدل رکعت نووی گفته مسلمانان اجماع کرده اند بر آنکه این حکم بظاهر خود نیست و نمی شود و
باین یک رکعت مدرک تمام صلوة و نه حاصل مے شود برائت او از نماز باین یک رکعت بلکه این حکم متاول ست و در وی اضمار ست تقدیر عبارت چنین باشد
که وی دریافت حکم نماز یا وجوب یا فضل او و این حدیث دلیل صریح ست بر آنکه هر که بگذارد یک رکعت از صبح و عصر پس تر بیرون رفت وقت نماز قبل سلام
وادن او باطل نمی شود نماز او بلکه تمام کند نماز خود را که آن صحیح ست و این حکم در نماز عصر مجمع علیه ست و اما در صبح پس قائل ست بآن مالک
و شافعی و احمد و کافه علما الا ابوحنیفه که وی قائل ببطلان نماز صبح ست بطلوع شمس در نماز زیراکه درآمد وقت نهی از نماز انتهی ثم قال و السجدة
انما هی الرکعة پس تر گفت که سجده نیست مگر همان یک رکعت محتمل که از کلام آنحضرت باشد فلا اشکال و اگر از کلام راوی ست پس معنی او عرفت
مروی خود خطابی گفته مراد بسجده رکعت ست مع سجده و رکوع و رکعت تمام همان ست که مع سجده باشد باین وجه آنرا سجده خواند انتهی و اگر سجده را

حدیث عقبه بود و دعوی لازم می آید که زیادت استثنای روز جمعه عام باشد هر سه وقت را در عدم کراهت حال انکه این چنین نیست بالاتفاق بلکه نیست خلاف مگر در ساعت زوال روز جمعه فتامل عند الشافعي نزد امام همام محمد بن ادریس هاشمی مطلبی مکنی بابی عبد الله ابن خلکان گفته علوم بسیار از کتاب و سنت و کلام صحابه و آثار ایشان و اختلاف علماء و جز آن از معرفت کلام عرب و لغت و عربیت و شعر در وی مجتمع گشته تا آنکه اصمعی با آن جلالت شان اشعار هذلیین را که در غیر وی فراهم نشده بود بر وی قرأت کرده و امام احمد گفته ملتفت ناختم ناسخ حدیث را از منسوخ تا آنکه همنشین او شدم و شافعی اول کسی ست که تمهید اصول فقه کرده و محمد بن حسن شاگرد ابو حنیفه آن مقدار تعظیم که او را میکرد هیچ یکی را از اهل علم نمیکرد زعفرانی گفت اصحاب حدیث رقود بودند شافعی آمد و ایشان را بیدار ساخت پس متیقظ شدند و بود مستجاب الدعوات ولادت وی در سنه یکصد و پنجاه ست و وفات روز جمعه سلخ رجب سنه دو صد و چهار ربیع بن سلیمان مروزی او را بخواب دید و گفت خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی ذهب نشاندند و مروارید تر بر من نثار کرد و از حدیث صحیح که در مسلم ست الناس تبع لقریش فی الخیر والشر و اورده البخاری بطریق اخری ترجیح مذهب وی بر سائر مذاهب مفهوم می شود و از ینجا گوینده گفته ست **نظم** امامک فاتخذه شافعیا + لتنجو من مخالفة وطیش + کفی قول النبی لنا دلیلا + علی ان الائمة من قریش + ونعم قیل **نظم** ان المذاهب خیرها واصحها + ما قالها الحبر الامام الشافعی + فاخترت مذهبه وقلت بقوله + وجعلته یوم القیامة شافعی + و بالجمله مناقب و فضائل وی بیش از حصر ست ابن خلکان گوید بعضی مشایخ ما خبر داوند که در مناقب وی سیزده تصنیف بر وی کار آمده انتهی گویم نام این سیزده تصنیف مع الزیاده با نام مؤلفین آنها در کشف الظنون مذکور ست و در اتحاف النبلا مسطور من حدیث ابي هريرة رضي الله عنه بسند ضعیف زیرا که در وی ابراهیم بن ابی یحیی و اسحق بن عبد الله بن ابی فروه است و هما ضعیفان ولیکن حدیث و کذا لابی داود الخ شاهد او ست و حدیث ابو هریره را بیهقی در کتاب المعرفه از حدیث عطا بن عجلان عن ابی نضره عن ابی سعید و ابی هریره باین لفظ آورده ست قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی عن الصلوة نصف النهار الا یوم الجمعة وزاد الا یوم الجمعة و زیاده کرد این لفظ مگر روز جمعه یعنی نماز در وقت زوال روز جمعه بخصوصه مکروه نیست و باین رفته اند بسیاری از اهل حدیث و آن را از خصائص روز جمعه شمرده و به قال الحافظ ابن القیم فی الهدی وکذا لابی داود عن ابي قتادة نحوه و همچنین ابی داود راست این لفظ یعنی استثنای روز جمعه از حدیث ابی قتادة مانند آن و آن این ست که روایت کرد ابو خلیل صالح بن ابی مریم از ابی قتاده از نبی صلی الله علیه وسلم که وی مکروه گرفت نماز گذاردن در نیمروز مگر روز جمعه و فرمود جهنم افروخته می شود مگر یوم الجمعه ابو داود گفت این حدیث مرسل ست زیرا که ابو الخلیل از ابی قتاده سماعت ندارد گویم در وی لیث بن سلیم نیز هست و جمهور تضعیف وی کرده اند و لیکن مؤید ست بفعل اصحاب چه صحابه نماز میگذاردند نیمروز روز جمعه و بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که حث میفرمود بر تبکیر جمعه و ترغیب می نمود در نماز تا خروج امام بغیر تخصیص و استثنا و احادیث نهی عام ست هر محل را که نماز گذارند در و مگر مکه که خاص ست از ان و عن جبیر بن مطعم بتصغیر و مطعم بضم میم و سکون طا و کسره عین مهمله کنیت جبیر ابو محمد ست بن مطعم بن عدی بن نوفل القرشی کنیت او ابو امیه ست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد مدینه را و مرد آنجا در سنه اربع او سبع او تسع و خمسین و بود عالم بانساب قریش گویند این علم را از ابو بکر صدیق فراهم گرفته بود روی عنه جماعة قال گفت جبیر قال فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت ای پسران عبد مناف منع نکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه مراد بخانه تمام حرم ست علی الصحیح وصلی ایة ساعة شاء و نماز گذارد هر کدام ساعت که خواست از شب و روز بیهقی گفت یحتمل که مراد بنماز درین حدیث طواف باشد خاصة و همین ست اشبه بآثار و یحتمل که جمیع نماز باشد و ابن دقیق العید را درینجا بحث ست که تقویت کرده است دران اختصاص را بصلوة طواف ابن الصلاح گفته اول اقوی ست

معاویه بود بر مصر و همانجا وفات یافت در سنه ثمان وخمسین و روی عنه نفر من الصحابة وخلق کثیر من التابعین وگفته اند کشته شد روز نهروان با علی کرم الله وجهه
وغلطه ابن عبد البر ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن او ان نقبر فیهن موتانا
سه ساعت ست که نهی میکرد ما را رسول خدا از نماز گذاردن دران ساعات واز گور کردن مردهای ما دران اوقات بعضے گفته اند که مراد بگور کردن درین حدیث
نماز جنازه است حال آنکه نماز جنازه درین وقت بالاجماع مکروه نیست پس این تفسیر حدیث ست بچیزی که مخالف حدیث ست وصواب این ست که معنی حدیث
آنست که عمدا تاخیر دفن درین اوقات نکند که مکروه ست وهمچنین عمدا تاخیر عصر تا اصفرار شمس بلا عذر نکند که این صلوة منافقین ست چنانکه در حدیث
آمده قام فنقرها و چون واقع شود دفن درین اوقات بلا تعمد مکروه نباشد حین تطلع الشمس بازغة حتی ترتفع یکی آن وقت که بر آید آفتاب
تابان تا آنکه بلند شود وقدر ارتفاع وی که نزد آن کراهت زائل میشود در حدیث عمرو بن عنبسه باین لفظ آمده قیاس رمح او رمحین قیاس بکسر قاف
بمعنے قدر یک نیزه یا دو نیزه اخرجه ابوداؤد والنسائی وحین یقوم قائم الظهیرة حتی تزول الشمس ودیگر بایستد قائم نیمروز تا آنکه
میل کند آفتاب از مرکز سما بجانب مغرب و در حدیث بن عبینه آمده حتی یعدل الرمح ظله یعنی تا آنکه برابر یک نیزه شود سایه او وحین تضیف الشمس
للغروب ودیگه مائل شود آفتاب برای فرو رفتن وتضیف بفتح مثناة فوقیه ومثناة بعد او وفتح ضاد معجمه وتشدید تحتیه وفا بمعنی تمیل پس این سه
ساعت ست که اگر آنرا با هر دو ساعت اول گیرند پنج ساعت می شود مگر آنکه این سه ساعت خاص ست بکراهت دوامر دفن موتی ونماز وهر دو وقت
اول مختص اند بنهی نماز و وارد شده است تعلیل نهی ازین هر سه ساعت در حدیث ابن عنبسه باینکه نزد طلوع شمس طالع میشود دو قرن شیطان وکافران
برای وی نماز میگذارند ونزد قیام قائم ظهیره جهنم را می افروزند ودرهای او میکشایند ونزد غروب هم فرو میرود درمیان دو قرن شیطان ونماز می گذارند
برای آن کفار ونهی از فرض ونفل هر دو ست وبرای تحریم ست اما فرض نماز را حدیث من نام عن صلوة الخ ازین حکم خارج کرد زیرا که در وی این ست
که فوقتها حین یذکرها یعنی درهر وقت که بیاد آید وبیدار شود از نوم بگذارد آنرا وهمچنین کسیکه دریافت یک رکعت قبل غروب شمس وقبل طلوع وی
حرام نیست بر وی گذاردن باقی درین اوقات بلکه واجب ست بر وی ادا کردن آن درین وقت پس نهی مخصوص باشد بنوافل وگفته اند که عام ست
ازان نیز بدلیل این حدیث که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم خفت در وادی از نماز فجر پس تر بیدار شد نماز نگذارد دران وقت بلکه تاخیر کرد آنرا
تا آنکه خارج شد وقت مکروه وجواب داده اند که آنحضرت واصحاب وی بیدار نشدند تا آنکه رسید ایشان را حر شمس چنانکه ثابت ست در حدیث
پس بیدار نساخت ایشان را حر مذکور مگر وقتی که بلند شد آفتاب وزائل شد وقت کراهت ونیز بیان کرد آنحضرت وجه تاخیر وفرمود که درین وادی
شیطان حاضر شده پس بر آمد ازانجا ونماز گذارد در غیر آن وادی واین تعلیل مشعر ست باینکه این تاخیر از برای وقت کراهت نبود اگر فرض کنیم که وقت
بیدار شدن آنها وقت خارج نشده بود پس حاصل احادیث آن ست که حرام ست نوافل در اوقات خمسه وجائز ست قضای آنها بعد نماز فجر وعصر
اما صلوة عصر پس دلیلش همان گذاردن آنحضرت ست بعد عصر فائته ظهر را اگر خاص نباشد بآنحضرت واما نماز فجر پس بتقریر آنحضرت کسے را
که گذارد نافله بعد نماز صبح وجائز ست گذاردن فرائض درهر وقت ازین اوقات خمسه برای نائم وناسی ومؤخر از وقت ونماز درین همه اوقات اداست
مادامیکه خارج نشده است وقت عائد که این قضاست در حق وی و دال ست بر تخصیص وقت زوال روز جمعه ازین اوقات بجواز نفل دران قول وی
والحکم الثانی حکم دوم یعنی نهی از نماز وقت زوال وحکم اول نهی ست از نماز نزد طلوع شمس ولیکن مصنف در نام نهادن وی بحکم تسامح کرده
زیرا که حکم درهر سه وقت واحد ست که نهی باشد از نماز در آنها واین ثانی یکی از محلات حکم ست نه آنکه حکم ثانی ست وشارح حکم ثانی را تفسیر کرده بنهی
از نماز درهر سه وقت کما افاده حدیث ابی سعید وحدیث عقبة لیکن مدعی این ست که آن حکم اول ست زیرا که ثانی قبر اموات ست وهو الثانی فی

صحیحه معین همین قول اند جزما زیراکه شافعی نص کرده ست بران در قدیم انتهی گوییم راجح همان قول اول ست موافق حدیث باب و رجوع امام ابوحنیفه از قول تا غروب شفق سفید ثابت چنانکه در مالا بد منه گفته و جواب از حدیث جبرئیل آنست که حدیث مذکور متقدم ست و اول فرض صلوة ست بمکه اتفاقا و احادیث آخریت وقت مغرب تا شفق متاخر ست و واقع در مدینه اقوالا و افعالا پس حکم برای وی باشد و نیز این اصح ست از روی اسناد از حدیث توقیت جبرئیل علیه السلام پس مقدم شود نزد تعارض و لیکن این جواب که این حدیث قول ست و حدیث جبرئیل فعل غیر ناهض ست زیراکه حدیث جبرئیل فعل و قول هر دو ست چه جبرئیل بعد گذاردن نماز خمسه با آنحضرت گفت که میان این دو وقت وقت ست برای تو و امت تو آری در نماز مغرب و عشا این فرق ثابت نیست پس جواب تمام باشد باینکه اینجا صرف فعل ست بنظر وقت مغرب و اقوال مقدم اند بر افعال نزد تعارض علی الاصح و اینجا خود تعارض نیست زیراکه احادیث اقوال مفید زیادت ست در وقت مغرب که امتنان کرد بدان خدای تعالی بر بندگان رواه الدارقطني وصحح ابن خزيمة وغيره وقفه واخرجه ابن خزيمة في صحيحه من حديث ابن عمر مرفوعا و گفت بیهقی مروی ست این حدیث از علی و عمر و ابن عباس و عبادة بن الصامت و شداد بن اوس و ابی هریره و لا یصح منها شیء و در سبل گفته این بحث لغوی ست و مرجع در ان بسوی اهل لغت ست و ابن عمر از اهل لغت و فصحای عرب بوده پس کلام وی حجت باشد اگرچه مرفوع علیه بود در قاموس گفته الشفق محركة الحمرة في الافق من الغروب الى العشاء او الى قريبها او الى قريب العتمة انتهى گوییم اولی تقدیم این حدیث بود در اول باب الاوقات عقب اول حدیث در وی که حدیث ابن عمر ست

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفجر فجران صبح از روی لغت دو صبح یکی فجر يحرم الطعام وتحل فيه الصلوة فجری ست که حرام ست در وی خوردن چیزی یعنی بر صائم و حلال ست در وی نماز گذاردن یعنی داخل میشود وقت نماز فجر وفجر تحرم فيه الصلوة اي صلوة الصبح ويحل فيه الطعام و دیگر فجری ست که حرام ست در وی گذاردن نماز یعنی نماز صبح و روا ست در وی خوردن چیز یحتمل که این تفسیر از راوی باشد یا از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وهو الاصل و تفسیر برای آن کرد تا توهم نشود که نماز در ان وقت علی الاطلاق حرام ست رواه ابن خزيمة والحاكم وصححاه چون فجر در لغت مشترک بود میان هر دو وقت مذکور و در بعض احادیث مطلق آمده که اول صلوة صبح فجر ست لهذا بیان کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مراد بفجر فجری ست که او را علامت ظاهر واضح ست وللحاكم من حديث جابر نحوه یعنی مانند حدیث ابن عباس در معنی نه در لفظ و لفظ وی در مستدرک این ست الفجر فجران فاما الفجر الذي يكون كذنب السرحان فلا يحل الصلوة ولا يحرم الطعام واما الذي يذهب مستطيلا في الافق فانه يحل الصلوة ويحرم الطعام انتهى و از اینجا معلوم شد معنی قول مصنف وزاد في الذي يحرم الطعام انه يذهب مستطيلا یعنی زیاده کرد حاکم در صبحی که حرام ست در وی طعام که آن صبح میرود دراز في الافق در کناره آسمان و در روایتی از بخاری آمده که دراز کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود را از یمین و یسار و في الاخرى و زیاده کرد در دیگر که آن فجری ست که روا نیست در وی نماز و نه حرام ست در وی طعام كذنب السرحان همچو دم گرگ سرحان بکسر مهمله و سکون را بعده حای مهمله مراد آنست که این صبح دراز منیر و ممتد نمی باشد بلکه مرتفع میشود در آسمان همچو عمود و میان این هر دو بقدر یکساعت می باشد اول فجر اول ظاهر میشود و بعد ظهور وی فجر ثانی نمایان میگردد و ظهور آن ابتدا و در وی بیان وقت فجر ست و آن اول وقت اوست و آخر وی آنست که وسعت یک رکعت داشته باشد کما عرفت و چون برای هر وقت اولی و اخری بود آنحضرت بیان افضل از ان هر دو فرمود و صاحب سبل السلام در بعض فتاوای خود گفته که وقت فجر ظهور صبح منتشر باشد و آنحضرت آنرا بیان شافی فرموده و گفته که آن طالع می شود معترض در افق و نیست آنکه لائح می شود بیاضش همچو دم گرگ و این چیزی ست که دیدها آنرا می بینند

ونووی گفت مؤید اوست روایت ابی داؤد که منع مکنید هیچ یکی را که طواف کرد باین خانه ونماز گذارد دران هر ساعت که خواست از شب و روز انتهی و بالجمله درین حدیث دلالت ست برانکه مکروه نیست طواف بخانه ونه نماز دروی در هر ساعت که بکند از ساعات لیل و نهار و حدیث سابق معارض اوست پس جمهور عمل کرده اند بر احادیث نهی ترجیحا لجانب الکراهة وباین جهت که احادیث نهی ثابت ست در صحیحین وغیرهما فهی ارجح من غیرها وشافعی وغیره عمل باین حدیث کرده اند وگفته اند که در احادیث نهی تخصیص بغائته آمده ونافله که بمقتضے جانب عموم ست مخصص ست باین حدیث ومکروه نیست نافله در مکه فی ای ساعة من الساعات ونیست این حدیث خاص بدو رکعت طواف بلکه شامل هر نافله است بنا بر حدیث ابن حبان که در صحیح اوست ولفظ وی این ست یا بنی عبد المطلب ان کان لکم من الامر شیء فلا اعرفن احدا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت اية ساعة شاء من لیل او نهار در نجم وتاج شرح منهاج گفته وچون قائل شدیم بجواز نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات کراهت پس این مختص ست بمسجد حرام یا جائز ست در بیوت حرم مکه در وی دو وجه است وصواب تعمیم جمیع حرم ست انتهی رواه الشافعی وابن خزیمة وابن حبان والدارقطني والحاکم من حدیث جبیر ایضا ورواه الطبرانی عن ابن عباس وابو نعیم فی تاریخ اصفهان والخطیب فی التلخیص عن ابن عباس ولکنه معلول الخمسة یعنی ابو داؤد واحمد وترمذی ونسائی وابن ماجة وصححه الترمذی وابن حبان مصنف در تلخیص گفت ابن تیمیه این حدیث را بسوی مسلم عزو کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری واین وهم ست از وی زیرا که مسلم آنرا روایت نکرده در ارشاد گفت اسناد وی بر شرط مسلم ست وتابع شد اورا درین عزو محب طبری وگفت رواه السبعة الا البخاری وابن الرفعه وگفت رواه مسلم ولفظ لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت وصلی اية ساعة شاء من لیل او نهار گویا وی چون دید که ابن تیمیه آنرا نسبت بجماعت نموده دون البخاری اقتطاع کرد از میان جماعه مسلم را واکتفا نمود بروی از جماعه وسوق کرد آنرا بلفظ ابن تیمیه وخطا کرد مکرر انتهی گوئیم مراد با ابن تیمیه درینجا صاحب منتقی الاخبار ست که جد امجد شیخ الاسلام ابن تیمیه است نه شیخ الاسلام ابن تیمیه که شیخ حافظ ابن القیم رح ست **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الشفق الحمرة فرمود شفق سرخی ست وتمام حدیث این ست فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غائب شود شفق واجب گردد نماز وباین رفته اند اکثر ائمه وعامه اهل لغت ونزد امام اعظم وطائفه از علما سفیدی ست که بعد از سرخی پیدا گردد وبروایتی از ابو حنیفه نیز سرخی ست در مصفی گفته شفق نزدیک مالک وشافعی وابو یوسف ومحمد مفسر ست بحمرت ونزدیک ابو حنیفه مفسر ست به بیاضی که بعد از حمرت ظاهر میشود ومتاخرین اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی وبروایتی از امام احمد در سفر حمرت معتبر ست ودر حضر بیاض بجهت جمع میان احادیث باختلاف حالین نظر بآنکه در سفر گاهی نزول میکند حمرت پس می پوشد آنرا دیوارها وگمان برده می شود که غالب شد وچون غالب گردد بیاض یقین میگردد غیبوبت آن پس شفق نزد وی حمرت ست ولیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن وی دلیل بر غیبوبت حمرت شیخ در ترجمه گفته احتیاط در حق مغرب حمرت ست ودر حق عشا بیاض تا هر کدام در وقت خود واقع گردد بیقین ونزد شافعی در قول جدید وقت مغرب مقدار وضو واذان واقامت وپنج رکعت ست ورافعی که از ائمه مذهب شافعی ست گوید که اگر مقدار چند لقمه که بوی شدت جوع دفع توان کرد نیز اعتبار کنند دور نباشد ودلیل این قول آنست که جبرئیل علیه السلام آنرا هر دو روز در یک وقت گذارد واگر وسیع وممتد بودی چنانکه وقتهای دیگر نمازهاست اشاره بآن کردی ودر قول قدیم موافق ائمه دیگر ست ونووی گفت که احادیث صحیحه مصرح ست بقول قدیم واختیار کرده اند آنرا بسیاری از شافعیه مثل خطابی وبیهقی وغزالی ومختار بعضے قول جدید ست انتهی در سبل گفته این قول جدید شافعی ست وقول قدیم وی آنست که مغرب را دو وقت ست یکی ممتد تا مغیب شفق وصححه ائمة من اصحابه کابن خزیمة وغیرهم ونووی در شرح مهذب ادله دال بر امتداد تا شفق آورده واحادیث

همه پنج نماز رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اول الوقت رضوان الله اول وقت براى نماز گذاردن سبب رضاى
خداست جز آنچه دروى تاخير مستحب ست همچو عشا والاوسط رحمة الله و اوسط وقت براى فريضه سبب رحمت ومهربانى خداست ومعلوم ست
که رتبه رضوان ابلغ ست واخره عفو الله وآخر وقت سبب عفو خداست يعنى درگذشتن از مواخذه مصلى بابراى ذمه او وظاهر ست که نيست عفو
مگر از ذنب اخرجه الدارقطني بسند ضعيف جداً زيراکه از روايت يعقوب بن الوليد ست واو کذاب ست ودر سندش ابراهيم
بن زکريا ست واو متهم ست وللترمذي والدارقطني من حديث ابن عمر نحوه در ذکر اول وقت وآخر وى دون الاوسط بدون
ذکر اوسط ولفظ وى اين ست که گفت ابن عمر فرمود آنحضرت وقت اول از نماز رضوان خداست ووقت اخير عفو خداست و اين حديث شاهد حديث
سابق نمى تواند شد زيراکه در شاهد ومشهود له هر دو ايه را مقال ست چنانکه بيايد هو اين حديث ضعيف ايضاً نيز ضعيف ست چه مدار وى
بر يعقوب بن وليد مدنى ست واحمد بن حنبل گفته کان من الکذابين الکبار وکذبه ابن معين وترکه النسائى وگفت ابن حبان بود که وضع ميکرد حديث را
وروايت نکرد اين حديث را غير وى وگفت بيهقى تکذيب کرده اند او را سائر حفاظ ونسبت نموده اند او را بسوى وضع ودرين باب ست از جرير وعلى
بن ابى طالب رضى الله عنه وابن عباس وانس وابى محذوره وابى هريره ليکن اهل حديث را دران تکلم ست وکلها ضعيفة ودر سبيل گفته حديث على
از روايت موسى بن محمد بن على بن حسين عن ابيه عن جده عن على کرم الله وجهه ست بيهقى گفته اسنادش درگمان من اصح چيزى ست که مروى ست
درين باب با آنکه معلول ست زيراکه محفوظ روايت وى از جعفر بن محمد عن ابيه ست موقوفاً حاکم گفته نمى شناسم دروى حديثى که صحيح شود از آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم واز يکى از اصحاب او ونيست روايت درين باب مگر از جعفر بن محمد عن ابيه موقوفاً گوييم چون اين موقوف صحيح شود او را حکم رفع
باشد زيراکه در فضائل براى نمى گويند ودروى احتمال ست وليکن اين احاديث اگرچه صحيح نباشند اما محافظت آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز را در اول وقت
وى دال ست بر افضليت آن وغير ذلک من الشواهد انتهى وعن ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا صلوة بعد الفجر الا سجدتين نيست نماز بعد فجر مگر دو رکعت واين دليل ست بر تحريم نافله بعد طلوع فجر قبل نماز مگر سنت فجر زيراکه اگرچه
لفظ حديث نفى ست وليکن اين نفى بمعنى نهى ست واصل نهى تحريم ست ترمذى گفته اجماع کرده اند اهل علم بر کراهت نماز گذاردن مرد بعد فجر مگر دو رکعت فجر
مصنف گفته دعوى ترمذى اجماع را بر کراهت عجيب ست زيراکه خلاف دروى مشهور ست حکاه ابن المنذر وغيره وگفت حسن بصرى لا باس بها ورأى
مالک آنست که بکند آنرا کسيکه فوت شد او را نماز شب واطناب کرد درين باب محمد بن نصر در قيام ليل انتهى اخرجه الخمسة الا النسائي يعنى
احمد وابوداؤد وترمذى وابن ماجه مگر نسائى ورواه احمد والدارقطني والترمذي ودروى قصه ست وگفت ترمذى نمى شناسم اين را مگر از حديث قدامة
بن موسى وگفت ابن حزم رواياتى که درين باب آمده همه ساقط ومکروه ومکذوب ست ورواه ابويعلى والطبرانى بطريق آخر ومراد بعد فجر بعد طلوع او ست
کما دل له قوله وفي رواية عبد الرزاق يعنى از حديث ابن عمر لا صلوة بعد طلوع الفجر الا ركعتي الفجر نيست نماز بعد بر آمدن فجر
مگر دو رکعت فجر چنانکه دلالت ميکند براى آن قول وى ومثله في الدارقطني عن عمرو بن العاص از مشاهير صحابه وعقلاى قريش واهل دنيا
رضي الله عنه واين هر دو تفسير کرده اند مراد او را به بعد فجر واين وقت ششم ست از اوقاتى که منهى ست دران نماز واوقات خمس پيشتر گذشت وليکن
معارضه کرده شده است نهى از نماز عصر که يکى از اوقات سته است ودر سند دارقطني افريقى ست ورواه الطبرانى من حديث عمرو بن شعيب عن ابيه
عن جده ودر سندش رواد بن الجراح ست ورواه البيهقي من حديث سعيد بن المسيب مرسلا وگفت مروى ست از ابو هريره موصولا ولا يصح ورواه
موصولا الطبرانى وابن عدى وسندش ضعيف ست ومرسل اصح ست وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت صلى رسول الله

تعالی فرمود حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْاَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ پس لفظ تفعل ... دو کرد نیست کانی کرتین واضح
نمی شود مگر بعد از کمال ظهور او زیراکه اول تباشیر ضوء طالع می شود بعده ذنب سرحان و آن فجر ست بعده منتفخ میشود نور صباح بقدرت فالق الاصباح
کما قال الشاعر شعر وازرق الصبح یبدو قبل ابیضه ٭ واول الغیث قطر ثم ینسکب ٭ انتهی وعن ابن مسعود رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الصلوٰة في اول وقتها بزرگترین اعمال گذاردن نماز ست در اول وقتش
نماز خود فاضلترین اعمال ست بعد از ایمان ولابد در اول وقت گذاردن فاضلتر خواهد بود اگر بجماعت میسر گردد و مستحب نیست دروی تاخیر و مدلول
حدیث آنست که نماز در اول وقت افضل ست از جملهٔ اعمال چنانکه ظاهر تعریف باللام ست و این حدیث معارض حدیث دیگر ست که دران وارد شده
که افضل الاعمال ایمان بالله و مخفی نیست که مراد درین حدیث از اعمال ما عدای ایمان ست زیراکه سوال از افضل اعمال لاهل الایمان بود و نیس مراد غیر
ایمان باشد ابن دقیق العید گفته اعمال درین حدیث محمول اند بر بدنیه پس متناول خواهد بود اعمال قلوب را پس معارض نشود بحدیث ابوهریره افضل الاعمال
ایمان بالله عزوجل ولیکن احادیث دیگر وارد ست در انواع از اعمال بر که آنها افضل اعمال اند و این احادیث معارض حدیث باب اند و ظاهر وجه جوابش
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر کرده هر مخاطب را بانچه لائق تر بود بوی و هو به اقوم والیه ارغب و نفعه فیه اکثر پس افضل اعمال در حق شجاع جهاد ست
و در حق غنی صدقه دادن و غیر ذلک و مراد با فضل اعمال یا بکلمه افضل زیادت نیست بلکه مطلق فضل ست و معارض تفضیل صلوٰة در اول وقت ست
حدیث عشا زیراکه آنحضرت فرمود اگر نمی بودم که دشواری کنم بر امت خود هر آیینه تاخیر میکردم لفذا تا نیم شب و قریب ست ازان اصباح و اسفار بفجر
و احادیث ابراد در ظهر و جواب آنست که این تخصیص ست مر عموم اول وقت را و نیست تعارض در میان عام و خاص رواه الترمذي والحاکم وصححاه
ورواه الدارقطني وابن خزیمة وابن حبان و گفت که بر شرط شیخین ست و اخراج کرد برای او شواهد از حدیث ابن عمر و ام فروه و غیرهما ولفظ ام فروه این ست
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام عمل فاضلتر ست فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد والترمذي وابو داؤد و گفت ترمذی مروی
نیست این حدیث مگر از حدیث عبدالله بن عمر العمري و وی قوی نیست در حفظ و ضبط نزد اهل حدیث انتهی ولیکن تصحیح کرده ست او را ابن السکن کذا فی التلخیص
و این ام فروه خواهر ابوبکر صدیق ست و هر که گفت انصاریه ست وهم کرد قاله الحافظ عبدالعظیم المنذري رح و اصله فی الصحیحین بلفظ علی وقتها بدل
قوله فی وقتها و نووی استغراب کرد و گفت که این زیادت ضعیف ست و گفته اند که متفرد ست بذکر اول وقتها علی بن حفص از صحابه و جمیع ایشان روایت
کرده اند بلفظ علی وقتها نه لفظ اول وقتها و جواب داده اند من حیث الروایة که تفرد وی غیر مضر ست زیراکه وی شیخ صدوق ست از رجال مسلم و حاکم و ترمذی
تصحیح کرده اند این روایت را و اخرجها ابن خزیمة فی صحیحه و من حیث الدرایة باین طور که روایت علی وقتها مفید معنی لفظ اول ست زیراکه کلمهٔ علی مقتضی استعلا ست
علی جمیع الوقت و روایت لوقتها بلام نیز مفید اوست چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بضرورت شرعیه معلوم ست که نماز پیش از درامدن
وقت صحیح نیست پس متعین شد که مراد لاستقبالکم الاکثر من وقتها ست و این بگذاردن نماز در اول وقت وی ست و بنا بر قوله تعالی اِنَّهُمْ كَانُوْا
یُسَارِعُوْنَ فِی الْخَیْرَاتِ و بنا بر آنکه داب آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتیان بنماز در اول وقت وی بود و نمیکرد مگر افضل و بحدیث علی که نزد
ابو داؤد ست سه چیز ست که تاخیر کرده نمی شود و از انجمله ذکر کرد نماز را چون حاضر شود وقت وی و مراد آنست که عدم تاخیر افضل ست ورنه تاخیر
بعد حضور وقت جائز ست و دلالت میکند بران این حدیث وعن ابي محذورة بفتح میم و سکون حای مهمله و ضم ذال معجمه بعده واو در نام
وی اختلاف ست اصح آنست که نامش سمره بن معین بکسر میم و سکون عین و فتح تحتیه است و ابن عبدالبر گفته متفق اند علمای طرق انساب قریش
که نام او اوس ست و بود وی موذن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسال فتح هجرت نکرد و بمکه مقیم شد و مرد در سنه سبع و خمسین اذان میداد بمکه برای

واجب نیست نزدیک جمهور علما و مذهب عطا بن یسار و مجاهد و ابن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعادهٔ نماز لازم می شود والله اعلم انتهی

و عن ابی محمد عبد الله بن زید بن عبد ربه وی انصاری خزرجی ست از مشاهیر صحابه حاضر شد عقبه و بدر و مشاهد که بعد او ست و مُرد در مدینه سنهٔ اثنتین و ثلثین و هو ابن اربع و ستین و له و لابویه صحبة روی عنه ابنه محمد و سعید بن المسیب و ابن ابی لیلی و هو الذی اُری الاذان فی النوم سنة احدی من الهجرة یقال له صاحب الاذان عداده فی اهل المدینة **قال** گفت چون امر کرد رسول خدا بنا قوس که ساخته شود و زده شود برای جمع مردم برای نماز **طاف بی و انا نائم رجل** در خیال در آمد مرا حال آنکه من در خوابم مردی یعنی دیدم مردی را در خواب که بر میدارد ناقوس را در دست خود پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را گفت آن مرد چه میکنی آنرا گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس بسوی نماز **فقال** پس گفت آن مرد آیا راه ننمایم ترا بر چیزی که آن بهتر ست ازان گفتم آری گفت **تقول** بگوئی اذان بر کیفیت مخصوصه **الله اکبر الله اکبر فذکر الاذان** پس ذکر کرد اذان را تا آخر **بتربیع التکبیر** بتکریر تکبیر چهار بار و می آید آنچه معاضد اوست و معارض اوست **بغیر ترجیع** یعنی در شهادتین در شرح مسلم گفته ترجیع عود ست بسوی شهادتین برفع صوت بعد گفتن آن دو بار بخفض صوت و یاسے قریبا **والاقامة فرادی** و ذکر کرد اقامت را مفرد بدون تکرار در چیزی از الفاظ وی **الا قد قامت الصلوة** مگر این لفظ که مکرر گوئی آنرا **قال فلما اصبحت اتیت** گفت پس چون صبح کردم آمدم **رسول الله صلی الله علیه وسلم** را و خبر دادم بآنچه در خواب دیدم **فقال** پس فرمود آنحضرتؐ **انها لرؤیا حق** بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست ست **ان شاء الله تعالی الحدیث** تا آخر حدیث و آن این ست که فرمود پس بایست با بلال و القا کن بسوی چیزی را که دیدی در خواب پس باید که اذان گوید بلال بآنچه دیدهٔ تو زیرا که بلال بلند تر و شیرین تر و بهتر ست در آواز از تو پس استادم با بلال تا القا کنم آن کلمات را بروی و اذان گوید وی بران گفت عبد الله پس شنید این را عمر بن الخطاب و حال آنکه در خانهٔ خود بود پس بیرون آمد در حالیکه میکشید چادر خود را و میگوید ای رسول خدا سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق هر آینه دیدم من مانند آنچه نموده شد وی یعنی ابن زید پس فرمود آنحضرتؐ **ولله الحمد** یعنی حمد ست خدا را بر توافق این دو روایت رواه ابو داؤد والدارمی و ابن ماجه و گفت ترمذی که این حدیث صحیح ست لیکن قصهٔ ناقوس را ذکر نکرده پس این اثبت باشد چنانکه در کتاب ست **اخرجه احمد و ابو داؤد و صححه الترمذی و ابن خزیمة** و حدیث دلیل ست بر مشروعیت اذان برای صلوات برای خواندن غائبان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اهتمام کرد آنحضرتؐ در نظر در چیزے که فراهم کند ایشان را پس این اذان هم خواندن ست بسوی نماز و هم اعلام ست بدخول وقت وی و اختلاف ست علما را در وجوب آن و شک نیست که از شعار اهل اسلام ست و از محاسن آنچه مشروع کرده است آنرا خدای تعالی و ادله محتمل اند در وجوب و همچنین اختلاف ست در کمیت الفاظ وی و دلالت این حدیث بران ست که تکبیر گوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمده در حدیث ابو محذوره در بعض روایات هم تربیع آمده و هم تثنیه پس بسیاری عمل کردند بتربیع بنا بر شهرت روایت زیرا که زیادت عدل مقبول ست و حدیث دال ست بر عدم مشروعیت ترجیع و در وی نیز اختلاف ست پس هر که آنرا غیر مشروع گفته عمل برین روایت کرده و هر که مشروع گفته عمل بحدیث ابی محذوره نموده و نیز دلالت کرد این حدیث بر افراد الفاظ اقامت الا لفظ اقامت که آنرا مکرر باید گفت و ظاهر حدیث آنست که تکبیر هم در اول یکبار باید گفت و لیکن جمهور بر آنند که تکبیر در اول اقامت متکرر ست دو بار می باید گفت و لیکن نظر بتکریر آن در اذان چهار بار گویا در اقامت غیر مکرر ست و همچنین مکرر ست در آخر وی و باقی الفاظ یکبار باید گفت و روایت کرده است بخاری حدیث امر بلال که تشفیع کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاقی و باین استدلال کرده است هر که گفت اذان در هر کلمات خود مثنی مثنی ست و الفاظ اقامت فرادی ست الا قد قامت الصلوة و جواب داده اند ازان اهل تربیع

صلی اللہ علیہ وسلم العصر ثم دخل بیتی فصلی رکعتین گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پستر در آمد بخانہ من و گذارد دو رکعت
فسألته فقال شغلت عن رکعتین بعد الظهر فصلیتهما الآن پس پرسیدم او را فرمود مشغول شدم از دو رکعت کہ بعد ظہر ست پس گذاردم
آن ہر دو را این وقت و بیان کرد شاغل را کہ آمدند او را مردم از قبیلہ عبد القیس و در روایتی از ابن عباس نزد ترمذی آمدہ کہ آمد آنحضرت را مال پس مشغول کرد
او را از دو رکعت بعد ظہر قلت افنقضیهما اذا فاتتنا قال لا گفتم آیا قضا کنیم ما آن ہر دو را چون فوت شوند ما را فرمود قضا مکن و حدیث
دلیل ست برینکہ قضای نماز درین وقت از خصائص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشہ برانکہ نماز میگذارد آنحضرت بعد عصر و نہی
میکرد از آن و وصل می نمود و نہی میفرمود از آن اخرجه ابو داؤد ولیکن بیہقی گفتہ چیزی کہ مختص ست آنحضرت بدان مداومت ست بر رکعتین بعد عصر
نہ اصل قضا انتہی اما مخفی نیست کہ حدیث ام سلمہ رد میکند این قول را و دلالت میکند برانکہ قضا نیز خاص ست با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و در حاشیہ
تلخیص گفتہ اکثر اہل علم بر کراہت نماز بعد عصر اند بنا برانکہ روایت کردہ اند غیر واحد کہ آنحضرت نہی کرد از نماز بعد عصر و حدیث ابن عباس اصح ست انتہی پس
دوام آنحضرت از قبیل خصائص باشد و فیہ ما ذکر اخرجه احمد مصنف درینجا سکوت کردہ و در فتح الباری بعد سوق این حدیث گفتہ انہا
روایۃ ضعیفۃ لا تقوم بها حجۃ پس عدم تبیین وی وجہ ضعف را درینجا خوش نیامد و لابی داؤد عن عایشۃ رضی اللہ عنہا بمعناہ و کلام در وی گذشت
وروی مسلم من حدیث عایشۃ و احمد من حدیث میمونۃ انہ داوم علیهما بعد ذلک و روایت کرد ترمذی و ابن حبان از حدیث ابن عباس و در وی این ست کہ لم یعد لهما

باب الاذان

آذان در لغت بمعنی آگاہیدن و خبر کردن و اعلام نمودن ست قال اللہ تعالی وَاَذَانٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ
مخصوصہ در وقت مخصوص و فرضیت وی بمدینہ بود در سال اول از ہجرت و وارد شدہ اند احادیث دالہ بر شرعیت وی بمکہ نیز ولیکن صحیح اول ست و مشہور
آنست کہ ثبوت آن بخواب دیدن عبد اللہ بن زید انصاری ست و دیدن عمر بن الخطاب بعد از وی بعضے گویند ابو بکر دید و غزالی گفت بینندگان
اذان در خواب دہ صحابی اند و بعضی چہاردہ تصریح کردہ اند و صحیح آنست کہ بعد از خواب دیدن صحابہ وحی نیز آمدہ و بعضی گویند کہ باجتہاد آنحضرت ثابت
شدہ و تحقیق آنست کہ آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید اما حکم نشد کہ این کلمات را در اذان برای نماز گفتہ باشند و آنحضرت در مکہ نماز
بی اذان میکرد تا در مدینہ آمد و با اصحاب درین باب مشورت کرد بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد کہ آن کلمات کہ بر آسمان شنیدہ بود
بر زمین سنت اذان باشد این ست آنچہ شیخ در ترجمہ ذکر کردہ ملخصًا اما شوکانی گفتہ آنکہ میگویند در شب اسرا بود در ہیچ حدیثی صحیح درین باب بثبوت
نرسیدہ و صحیح آنست کہ شرعیت آن در مدینہ است در سنہ اولی یا ثانیہ از ہجرت و ثبوت آن از قرآن باین آیت ست وَاِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ
اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّلَعِبًا و اذان از شعائر اسلام ست و بآن دار الحرب دار الاسلام میگردد و در وجوب آن اختلاف ست ظاہر وجوب ست
بسبب امر فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدان انتہی و مولانا رفیع الدین بن شاہ ولی اللہ محدث دہلوی نوشتہ کہ صیغہ اذان باین ترتیب
از امور توقیفیہ ست اولاً بواسطہ تعلیم ملک در منام عبد اللہ بن زید انصاری قرار یافتہ و ثانیاً بموافقت منام امیر المومنین عمر فاروق مزید اعتبار پذیرفتہ
و ثالثاً بتقریر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بران ملازمت کرد و فرمود انہا لرؤیۃ حق مرتبہ وحی یافتہ و رابعاً باشارت قرآن مجید حکم تنزیل گرفتہ و آنحضرت
در دعای آخر اذان بدعوت تامہ صفت کردہ پس لازم آمد کہ این ترتیب خالی از حکمت و نکتہ معتبر نباشد انتہی و مصفی گفتہ اذان و اقامت باجماع مسلمین
از شعائر اسلام ست پس اگر اہل شہری اصرار کنند بر ترک اذان و اقامت سلطان را می باید کہ با آن جماعت قتال کند در حدیث صحیح آمدہ کان
اذا غزا قوما لم یکن یغیر علیهم حتی یصبح فینظر فان سمع اذانا کف عنهم وان لم یکن یسمع اغار علیهم و اگر شخصی بغیر اذان و اقامت نماز گذارد اعادہ بروی

بدعت ست بانہ بہتر مراد ازمعنی وی این ست کہ بیداری برای نماز بہتر ست ازخواب یعنی راحت ودرین کلمہ کلام ست او ومعناہ رسالہ لطیفہ انتہی گویم در روایت ابو محذورہ ست نزد ابو داود کہ گفت آنحضرت اگر باشد نماز صبح کہ اذان میگوئی برای آن بگوئی الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم ومروی ست از مالک کہ رسیدہ اورا کہ آمد مؤذن عمر رضی اللہ عنہ کہ اعلام کند اورا ازبرای نماز بامداد وبعد ازان کہ اذان گفتہ بود پس یافت اورا در خواب پس گفت الصلوة خیر من النوم پس امر کرد اورا عمر کہ بگرداند این کلمہ را در اذان صبح رواہ فی الموطا شیخ در ترجمہ گفتہ ماناکہ این سنت در مدینہ بعد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متروک شدہ بود ودر عہد امیر المؤمنین عمر باین تقریب تازہ شد انتہی وباین تقریر حاصل میشود تطبیق میان خبر واثر مذکور ودر مصفی گفتہ مستحب ست در بانگ صبح زیادت الصلوة خیر من النوم دوبار ومالک ابتدای این کلمہ از حضرت عمرؓ ذکر کردہ ودر حدیث ابو محذورہ آمدہ کہ آنحضرت اورا گفتہ پس احتمال دارد کہ مؤذن عمر ترک کردہ باشد این کلمہ را در نفس وبعد ازان گفتہ باشد پس حضرت عمرؓ امر کرد بادخال این کلمہ در نفس اذان تا بروجہ سنت ادا شود انتہی **وعن** أبي محذورة صحابی ست نام او سمرہ وبعضی گویند اوس وبعضے سلمان وبعضی سلمہ وقول اول صحیح تر ست مؤذن آنحضرت بود در مکہ راوی ترجیع در اذان رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه الاذان بدرستیکہ آنحضرت تعلیم کرد وآموخت اورا اذان یعنی الفاظ او بنفس نفیس خود وحدیث را قصہ ست حاصل وی آنکہ برامد ابو محذورہ بعد فتح بسوی حنین با نہ کس از اہل مکہ پس ہرگاہ کہ شنید نداذان را اذان گفتند بطریق استہزا با مؤذنان پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم در ینہا تا ذین انسانی خوش آواز پس فرستاد کسی را بسوی ما پس اذان گفت یک یک کس وبودم من آخر ایشان پس فرمود میکہ اذان گفتم بیا ونشانید مرا وبروی خود ومسح کرد ناصیہ مرا وبارک اللہ علیک گفت برمن سہ بار پستر فرمود برو واذان گو نزد مسجد حرام پس گفتم ای رسول خدا بیاموز مرا تا آخر حدیث فذكر فيه الترجيع پس ذکر کرد در وی ترجیع را یعنے در شہادتین ولفظ وی نزد ابو داود این ست پستر بگوئی اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ پست کنی باین آواز خود را گفتہ اند مراد سماع قریب ست وحکمت در وی آنست کہ اولا این ہر دو را بتدبر واخلاص گوید وحاصل نمی شود کمال آن مگر بخفض صوت فرمود پستر بلند کنی آواز خود را بشہادت اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ وہمین ست آن ترجیع کہ جمہور علما بشروعیت وی باین حدیث صحیح رفتہ اند واین زیادت ست بر حدیث عبد اللہ بن زید وزیادت عدل مقبول ست وابو حنیفہ ودیگران بعدم قبول آن رفتہ اند بحدیث عبد اللہ بن زید ودر روایتی آمدہ کہ تعلیم کرد اورا آنحضرت نوزدہ کلمہ واقامت ہفدہ کلمہ رواہ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجہ والدارمی واین روایت حجت امام ابو حنیفہ ست زیرا کہ میگویند کہ این صریح ست در انکہ اقامت دو دو بار ست کہ از نوزدہ چہار کلمہ ترجیع ست ودو اقامت زیادہ باشد أخرجه مسلم روایت کرد این را مسلم وتمام وی در مشکوة باین لفظ ست کہ گفت ابی محذورہ کہ القا کرد برمن آنحضرت اذان گفتن را بذات شریف خود پس فرمود بگوئی اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر یعنی چہار بار اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ پستر باز میگردی بذکر شہادتین پس میگوئی بار دیگر اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ انتہی واین چہار بار گفتن را ترجیع گویند واین سنت ست نزد شافعی ومالک واز امام احمد در روایت ست وظاہر مذہب او عدم ترجیع ست چنانکہ مذہب حنفیہ ست ودر ترجیع دو دو بار شہادتین را بآواز پست میگویند وبار دیگر بآواز بلند کما تقدم ومتمسک ایشان ہمین حدیث ست وحنفیہ تاویل میکنند آنرا ومیگویند کہ تکرار برای تعلیم ابو محذورہ بود نہ برای تشریع ووی اول بار پست گفت وآنحضرت فرمود بار دیگر بگو وحدیث دیگر از ابو محذورہ آمدہ کہ دران ترجیع نیست ودر حدیث ابن زید نیز ترجیع نیست ودر اذان بلال نیز ترجیع نیامدہ ودر اذان ام مکتوم نیز مذکور نشدہ

لہٰذا این روایت صحیح ست ودلالت میکند برانچه مذکور شد لیکن روایت تربیع نیز صحیح ست بلا مریہ واین زیادت از عدل ست وزیادت عدل مقبول
پس قائل تربیع تکبیر در اول اذان عامل ست بر ہر دو حدیث وخواہد آمد که روایت شفع اذان دلالت نمیکند بر تربیع تکبیر ومخفی نیست که لفظ کلمۂ توحید
در آخر اذان واقامت مفرد ست بالاتفاق پس خارج باشد از حکم بتشفیع اذان وعلما گفته اند که حکمت در تکریر اذان وافراد اقامت آنست که اذان
برای اعلام غائبان ست پس دران حاجت تکریر ست ولہذا در وی رفع صوت مشروع گشته واینکه بر محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای
اعلام حاضران ست پس حاجت نیست بتکثیر الفاظ وی ولہذا در وی خفض صوت مشروع شده وتکرار جملۂ قد قامت الصلوة برای آن ست
که مقصود اقامت ہمین کلمه است پس بس وزاد احمد في آخره وزیاده کرد احمد در آخر حدیث ابن زید کما ہو الظاہر قصة قول
بلال رض في أذان الفجر در اذان نماز صبح وآن این ست که خواند بلال روزی صبحدم بسوی نماز پس گفته شد که رسول خدا نائم ست
پس بانگ زد بلال باعلای صوت خود الصلوة خير من النوم نماز بہتر ست از خواب گفت سعید بن المسیب پس داخل کرده شد این کلمه در تاذین
نماز صبح وعلی قاری گفته یعنی لذت نماز بہتر ست از لذت خواب نزدیک ارباب ذوق واصحاب شوق وممکن که از باب العسل احلی من الخل باشد انتہی
ولیکن درین زیادت انقطاع ست باوجود ثقت رجال وی وذکره ابن السکن من طریق اخری عن بلال واین در طبرانی ست از طریق زہری
از حفص بن عمر از بلال وآن نیز منقطع ست ورواه البیہقی فی المعرفة من ہذا الوجه وروایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث عبد الرحمن بن اسحق از زہری
از سالم از پدرش پس ذکر کرد قصۂ اہتمام ایشان را بچیزی که فراہم کنند بآن مردم را قبل تشریع اذان وگفت در آخر آن که زیاده کرد بلال در ندای نماز
صبح الصلوة خير من النوم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف در تلخیص گفته اسناده ضعیف جدا وترمذی واحمد وابن ماجه از حدیث
عبد الرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم تثویب مگو در ہیچ نماز مگر در نماز صبح ولیکن در سند وی ضعف
وانقطاع ست وبود بر مصنف که ذکر میکرد این را حسب عادت خود وگفته اند که تثویب دو بار ست کما فی سنن ابی داؤد ونیست الصلوة خير
من النوم در حدیث عبد الله بن زید چنانکه توہم میدہد عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره ونیست مراد مگر آنکه سوق کرد احمد حدیث ابن زید را
پس وصل نمود بدان روایت بلال را ولابن خزيمة عن انس رضی الله عنه قال گفت انس من السنة از سنت ست یعنی طریقۂ
آنحضرت صلی الله علیه وسلم إذا قال المؤذن في الفجر که چون گوید مؤذن در بانگ بامداد حي على الفلاح وآن فوز وتقی ست یعنی بیائید
بسوی سبب وی قال گوید الصلوة خير من النوم رواه الدارقطنی والبیہقی ایضا من حدیث انس وصححه ابن السکن ودر روایت نسائی
الصلوة خير من النوم در اذان اول ست از صبح ودر وی تقیید روایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه
وگفته که تشریع تثویب جز این نیست که برای اذان اول فجر ست زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نائم ست واما اذان ثانی پس برای اعلام دخول
وقت وخواندن بسوی نماز ست ولفظ نسائی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی محذورة این ست که گفت ابو محذوره
بودم من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس میگفتم در اذان فجر اول حي على الصلوة حي على الفلاح الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم
ابن حزم گفته اسناده صحیح انتہی من تخریج الزرکشی لاحادیث الرافعی ومثل اوست در سنن کبری بیہقی از حدیث ابی محذوره که وی تثویب میگفت در اذان
اول از صبح بامر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ودر سبل گفته پس نیست تثویب از الفاظ اذان مشروع برای خواندن بسوی نماز واخبار بدر آمدن وقت وے
بلکه از الفاظ ست که مشروع اند برای بیدار ساختن خفته پس گویا این تثویب ہمچو الفاظ تسبیح اخیر ست که مردم درین اعصار متاخره عادت آن
گرفته اند عوض اذان اول وچون این را شناختی آسان شد بر تو آنچه خوگر آن شده اند فقہا از جدال در تثویب که آیا از الفاظ اذان ست یا نه وآیا

ولیکن حاکم ادعای انقطاعش نموده واو را طریقهاست که دران ضعف ست وبالجمله تعارض نیست درمیان وی وروایت تربیع درتکبیر وروایت افراد
در اقامت بسبب صحت وی پس نتوان گفت که تثنیه در الفاظ اقامت زیادت عدل ست پس قبولش واجب باشد زیراکه این زیادت غیر صحیح ست کما عرفت
دوم مذهب مالک ست افراد الفاظ اقامت تاآنکه قدقامت الصلوة سوم مذهب جمهور ست افراد الفاظش جز قدقامت الصلوة که مکرر گفته شود
عملا بالاحادیث الثابتة بذلک وللنسائي عن انس رضی الله عنه وابن حبان والحاکم أمر النبي امر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بلالا بلال راکه این چنین گفته باشد اتیان مصنف بصیغهٔ معروف برای افادهٔ این معنی ست که حدیث اول متفق علیه مرفوع ست اگرچه بصیغهٔ
مجهول وارد شده خطابی گفته اسناد تثنیهٔ اذان وافراد اقامت اصح روایات ست وبرانند اکثر علمای امصار وجاری ست بدان عمل در حرمین وحجاز
وشام ویمن ودیار مصر ونواحی عرب تااقصای حجر از بلاد اسلام بعده برشمرد کسانی راکه قائل اند بدان از ائمهٔ اعلام در حجة الله البالغه گفته اصح طرق
اذان طریقهٔ بلال ست که در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اذان دو دوبار واقامت یک یک بار می شد و قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة
مکرر گفته میشد بعده طریقهٔ ابی محذوره ست که آنحضرت خود اورا تعلیم اذان فرمود ودرین طریقه اذان نوزده کلمه ست واقامت هفده کلمه
ونزدم این کلمات مانند احرف قرآن ست که همه شافی وکافی ست انتهی وهمچنین در مصفی گفته کما سبق وشوکانی رح در شرح مختصر خویش افاده کرده
که الفاظ اذان ثابت شده اند باحادیث کثیره ودر بعض آن اختلاف ست بزیادت ونقصان ومقرر شده ست که عمل بر زیادت منافی مزید فیه
نیست پس هرچه بروجه صحیح ثابت ست مقبول ست همچو تربیع اذان وترجیع شهادتین بلی اگر ادلهٔ اصل قوی تر باشند زیادت دران
وقت مطروح گردد زیراکه آنجا تعارض نیست که ارجاع بترجیح شود چنانکه بسیاری را از اهل علم درین باب ودر ابواب دیگر پیش آمده بلکه جمع ممکن ست
بضم زیادت باصل واین مقدم ست بر ترجیح وواقع ست اجماع بر قبول زیادت که غیر منافی مزید فیه باشد کما تقرر فی الاصول وادلهٔ افراد اقامت
اقوی هستند از ادلهٔ تشفیع آن ولیکن تشفیع مشتمل ست بر زیادت خارجه بمخرج صالح الاعتبار پس عمل برادلهٔ تشفیع متعین باشد انتهی کلام
الشوکانی وچه خوش ست آنچه مقبلی در منار بعد بیان اختلاف علما در الفاظ اذان که تکبیر در اول وی دوبار ست یا چهار بار ودر روی ترجیع
شهادتین ست یا خیر وبعد بیان اختلاف در الفاظ اقامت ذکر کرده ولفظ وی این ست که این مسئله از غرائب واقعات ست ونظیر وی
در شریعت کمتر زیراکه الفاظ اذان واقامت قلیل ومحصور ومعین اند که در هر روز وشب پنج بار بدان صیاح میکنند بر مکان بلند وهر سامع وی
ماموراست که بگوید مثل آنچه مؤذن میگوید وصحابه خیر القرون بودند در غرهٔ اسلام وشدید المحافظة بر فضائل ومعهذا خوض آنها وتابعین واختلاف
ایشان دران مذکور ومأثور نیست این همه اختلاف شدید که هست در متاخرین ست وهر یکی از فریقین تمسک بچیزی صالح فی الجمله کرده اگرچه
متفاوت بوده باشد ونیست تنافی درمیان روایات بنابر عدم مانع از سنت بودن هر یکی وگفته اند که مثل وی ست الفاظ تشهد وصورت
صلوة خوف انتهی **وعن ابي جحيفة** بضم جیم وفتح حای مهمله نام وی وهب بن عبدالله ست وقیل بن مسلم السوائی العامری نزول کرد
بکوفه وبود از صغار صحابه وفات کرد آنحضرت ونرسیده بود وی بحلم ولیکن سماعت دارد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم والی گردانید اورا علی رضی الله
عنه بر بیت المال وحاضر شد با وی در جمله مشاهد او وفات کرد در کوفه سنه اربع وسبعین روی عنه ابن عون وجماعة من التابعین **قال رأيت**
بلالا يؤذن واتتبع فاه گفت ابوجحیفه دیدم بلال راکه اذان میگوید وتتبع میکنم من دهن اورا یعنی می نگرم بسوی دهن او بطور پیروی
کردن او **ههنا** راست **وههنا** وچپ **واصبعاه** وهر دو انگشت او یعنی سبابتین قاله النووی وقیل ابهاماه ووارد نشد تعیین
اصبعین در حدیث **في أذنيه** درهر دو گوش وی بوده اند زیراکه انگشت در گوش نهادن اجمع ست برای صوت وکسی که کر ست یا دور ست

و لکن ذکر التکبیر فی اوّله مرّتین فقط ولیکن ذکر کرده است مسلم تکبیر را در اول اذان دو بار فقط نه چهار بار چنانکه
حدیث ابن عمر آمده که گفت بود کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دو دو بار و اقامت یک یک بار جز آنکه بود مؤذن که میگفت قد قامت الصلوة
قد قامت الصلوة دو بار یعنی مکرر رواه ابو داود والنسائی والدارمی در مصفی گفته اهل حرمین و اهل شام و یمن و مصر متفق اند بر آنکه کلمات اقامت را یک یک بار
باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوة که جمیع آنرا دو بار گفته اند و در روایتی از ابو محذوره آمده است تثنیهٔ اقامت وآنچه معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی
افراد اقامت ست والله اعلم واما اذان پس بعض احادیث دلالت میکند بر ترجیع و بعضی بر غیر ترجیع و تحقیق نزدیک بنده آنست که اختلاف
در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن ست کلها کاف شاف و لهذا مالک متعرض بترجیع و غیر آن نشد انتهی ورواه روایت کرده اند حدیث
ابی محذوره را الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجة فذکره مربعا پس ذکر کردند تکبیر را در اول اذان چهار بار همچو روایات
حدیث عبد الله بن زید ابن عبد البر در استذکار گفته در اول اذان چهار تکبیر محفوظ ست از روایت ثقات از حدیث ابی محذوره و از حدیث عبد الله بن زید
و ابن تیمیه در منتقی نسبت کرد ترجیع را در حدیث ابی محذوره بسوی مسلم و مصنف بسوی وی نسبت نکرده بلکه گفته رواه الخمسة و چون مراجعت کردم بسوی
مسلم و شرح وی معلوم شد که نووی گفته که در اکثر اصول وی تکبیر در اول وی یکبار آمده قاضی عیاض گوید در بعض طرق فارسی که در مسلم است ذکر چهار تکبیر
در اول اذان آمده و از اینجا معلوم شد که مصنف اعتبار اکثر روایات کرد و ابن تیمیه اعتماد بر بعض طرق نمود و از اینجا توهم نباید کرد که در میان کلام مصنف
و ابن تیمیه منافات ست و ابن الاثیر در جامع بعد سیاق روایات و ذکر روایت ترجیع در اول اذان گفته واخرج مسلم من هذه الروایات جمیعها هذه
الروایة الآخرة انتهی و آن صحیح نیست زیرا که مسلم روایتی اخراج کرده که در وی ذکر ترجیع در اول وی نیست کما قررناه و این زیادتی ست که واجبست
قبول آن کذا فی السبل گوییم قائل ست بترجیع شافعی و ابو حنیفه و احمد و جمهور علما و قائل ست بتثنیه مالک و احتجاج او باین حدیث ست و باینکه
دو بار گفتن عمل اهل مدینه است و احتجاج جمهور بآنست که زیادت از ثقه مقبول ست و عمل اهل مکه بر ترجیع ست و مکه مجمع مسلمانان است
در موسم و جز آن و انکار نکرد آنرا هیچ یکی از صحابه و غیرهم وعن ۱۰ انس رضی الله عنه قال أمر بلال گفت امر کرده شد بلال
و آمر آنحضرت بود زیرا که در امور شرعیه جز وی کیست که امر کند ان یشفع بفتح اول الاذان باینکه دو بار گوید اذان را یا چهار بار
زیرا که لفظ شفع بر یکی از دو و چهار صادق ست و این مجمل را حدیث عبد الله بن زید و ابی محذوره بیان کرده که تشفیع تکبیر چهار چهار بار گفتن
اوست و شفع غیر وی دو دو بار گفتن اوست و این نظر باکثر ست ورنه کلمهٔ تهلیل در آخر وی یکبار ست بالاتفاق ویوتر الاقامة و یکبار
گوید اقامت را و در مشکوة ست که گفت اسمعیل بن ابراهیم که شیخ شیخین و از رُوات این حدیث ست که ذکر کردم این حدیث را بعد از آنکه شنیدم
آنرا از ایوب که وی نیز این حدیث را روایت کرده است پس گفت ایوب الا الاقامة مگر اقامت یعنی قوله قد قامت الصلوة یعنی قول
وی قد قامت الصلوة که این را دو بار گوید متفق علیه و مذهب امام مالک و شافعی و بعضی علما این ست که کلمات اذان را دو بار
گویند و اقامت را یکبار و در مذهب ابو حنیفه و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار ست و احادیث نیز درین وارد ست و گویند
که در زمان قدیم اذان و اقامت هر دو دوگان بود بعضی از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساخته اند
ولم یذکر مسلم الاستثناء و ذکر نکرد مسلم استثنا را یعنی قول او الا الاقامة شیخ در ترجمه گفته این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است
و در وی استثنا مذکور هست و امام مالک بدان اخذ کرده و نزد ایشان قد قامت الصلوة را نیز یکبار میگویند انتهی در سبل گفته علما را درین مسئله
ده قول ست یکی تثنیهٔ تمام الفاظ اقامت باین حدیث که بلال دو دو بار میگفت اذان و اقامت را رواه عبد الرزاق والدارقطنی والطحاوی

نماز بی اذان واقامت وغیره ومانند حدیث جابر بن سمره است فی المتفق علیه در حدیث بخاری ومسلم عن از حدیث ابن عباس رضی الله عنه ولفظ وی نزد بخاری از وی واز جابر بن عبد الله این ست که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اذان گفته میشد نه برای یوم الفطر ونه یوم الاضحی وغیره وجز ابن عباس از دیگر صحابه کما سبق وبعضی گفته اند که در عید عوض اقامت الصلوة جامعة گویند در سبل گفته وارد نشد سنت بدان در عیدین ودر هدی نبوی گفته آنحضرت چون بمصلی میرسید شروع در نماز عید میکرد بغیر اذان واقامت ونبود قول الصلوة جامعة وسنت آنست که هیچ یکی ازینها نکند وازینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب ست در دعا گفتن الصلوة جامعة جز در نماز عید وانچه دران اذان مشروع نیست مثل جنازه غیر صحیح ست زیرا که نیست دلیل بر استحباب واگر مستحب می بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفای راشدین بعد از وی هرگز ترک نمی کردند آری در نماز کسوف ثابت ست نه در غیر وی زیرا که هر چه سبب وی در عصر وی صلی الله علیه وسلم یافته شد وبعد از آنحضرت آنرا نکرد پس فعل آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدعت ست پس صحیح نیست اثبات آن بقیاس وغیره انتهی **وعن** ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضی الله عنه فی الحدیث الطویل در حدیث دراز در قصه خفتن آنها از نماز صبح واین هنگام رجوع از غزوه خیبر بود ابن عبد البر گفته وهو الاصح ثم اذن بلال پس اذان داد بلال بحکم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه در سنن ابوداود ست ثم امر بلالا ان ینادی بالصلوة فنودی بها فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز گذارد آنحضرت چنانکه بود که میکرد هر روز ودرینجا دلالت ست بر شریعت تاذین برای نماز فائته بنوم وملحق ست بدان منسیه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو را در یک حکم جمع کرده حیث قال من نام عن صلاتة او نسیها الحدیث ونزد مسلم ست از حدیث ابو هریره که امر کرد آنحضرت بلال را باقامت وذکر نکرد اذان را وچون فوت شد آنحضرت را نماز روز خندق امر فرمود باقامت وذکر نکرد اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند الشافعی واین معارض روایت ابی قتاده نیست زیرا که آن مثبت ست ودر خبر ابی هریره وابی سعید ذکر اذان نیست نه نفیا ونه اثباتا پس درینجا معارضه نباشد چه عدم ذکر معارض ذکر نیست ودر مصفی گفته بالجمله اقامت مؤکد ترست واذان نیز در حق فائته بدعت نیست والله اعلم رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قضا نیست ومذهب شافعیه این ست در یک قول وقولی دیگر از وی آنست که نه اذان ست ونه اقامت ودر هدایه گفته که آنحضرت قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان واقامت وشیخ ابن الهمام احادیث درین معنی از مسلم وابی داؤد وجز ایشان واز مؤطا آورده وگفته وانچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن حدیث ندارد وچگونه منافی باشد وحال آنکه بصحت رسیده که باذان واقامت هر دو گذارده انتهی وآنکه میگویند که اذان مشروع ست برای اعلام ست بدخول وقت وخواندن باجتماع ودر فائت هیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام ست واز برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات ولهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت گوید انتهی وبالجمله ابو حنیفه رح قائل ست بآنکه اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت ست وهمین ست قول قدیم شافعی رح وله وسلم برا ست عن از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی المزدلفة بدرستیکه آنحضرت آمد مزدلفه را وقت انصراف از عرفات فصلی المغرب والعشاء پس گذارد آنجا نماز مغرب وعشا را یعنی جمع کرد میان هر دو باذان واحد واقامتین بیک اذان ودو اقامت یعنی چنانکه ظهر وعصر را بعرفات گذارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعضی دیگر از ائمه است ونزد ابو حنیفه وبروایتی از امام احمد وبسیاری از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج باقامت جدا واعلام نباشد وعصر در عرفات در غیر وقت خود بود پس محتاج بود بزیادت اعلام ونزد بخاری ست از حدیث ابن مسعود که نماز گذارد وی یعنی در مزدلفه مغرب را باذان واقامت وعشا را باذان

ازاذان وی بدیدن انگشت درگوش استدلال میکند برتاذین وبجای انمله اصبع اطلاق کردن مجازست رواه احمد والترمذي وصححه ولابن ماجة من حديث ابي جحيفة ايضًا وجعل اصبعيه في اذنيه وکرد بلال هر دو اصبع خود در هر دو سوراخ گوش خود وهم مروی ست از حدیث عبدالرحمن بن سعد بن عمار که امر کرد آنحضرت بلال را باینکه بگرداند هر دو انگشت خود در هر دو گوش خود وفرمود این بلند گرداننده تر ست آواز ترا در مصفی گفته جمهور اهل علم مستحب داشته اند بلند کردن آواز را بابانگ وشافعی گفته مگر در مسجدی که یکبار جماعت خوانده باشند والحال بار دیگر جماعت می کنند مسنون ست اذان لیکن آواز بلند نکنند ولابي داؤد من حديثه ايضا لوّى عنقه لما بلغ حي يعني پیچید بلال گردن خود را چون رسید باین قول حيّ على الصّلوٰة يمينًا وشمالًا بجانب راست وچپ واین بیان قول اوست ههنا وههنا ولم يستدر وبرنگردید ودور نکرد بتمام بدن خود ودرینجا دلالت ست بر آداب مؤذن که آن التفات ست بسوی یمین وشمال ومحل آن حي على الصلوٰة ست چنانکه ابوداؤد ذکر کرده وصریح تر از ان حدیث مسلم ست باین لفظ فجعلت اتتبع فاه ههنا وههنا يمينا وشمالا يقول حي على الصلوٰة حي على الفلاح وازین حدیث معلوم شد که محل التفات حیعلتین ست وابن خزیمه بران تبویب کرده بقول خود انحراف المؤذن عند قوله حي على الصلوٰة حي على الفلاح بفمه لا ببدنه كله وگفته ممکن ست انحراف بفم بانحراف وجه پس تر روایت کرد از طریق وکیع باین لفظ فجعل يقول في اذانه هكذا وحرف راسه يمينا وشمالا واما روایت استدارت بلال در اذان پس غیر صحیح ست وهمچنین روایت امر کردن آنحضرتؐ بلال را بگردانیدن انگشت در گوش ضعیف ست وقدمرّ ومروی ست از امام احمد که دوران نکند مگر وقتی که بر مناره باشد بقصد اسماع اهل هر دو جهت وعلما گفته اند که فائدهٔ التفات دو چیز ست یکی بلند تر شدن آواز دیگر آنکه علامت مؤذن ست تا هر که از دور ببیند بشناسد که وی مؤذن ست واین در اذان ست واما اقامت پس گفت ترمذی انه استحسنه الاوزاعي واصله في الصحيحين واصل این حدیث در بخاری ومسلم ست ولفظ مسلم گذشت **وعن** ابي محذورة رضي الله عنه ان النبيّ صلى الله عليه وسلم اعجبه صوته فعلمه الاذان بدرستیکه آنحضرتؐ خوش آمد اورا آواز وی پس بیاموخت اورا اذان گفتن ودروی دلالت ست برانکه مؤذن مرد خوش آواز باید تا شنوندگان را دلبستگی باذان او دست بهم دهد وگذشت قصهٔ ابو محذوره واستحسان آنحضرتؐ صوت اورا وامر فرمودن باذان در مکه رواه ابن خزيمة وصححه ورواه الدارمي وابو الشيخ وغير واحد من حديثه في قصة ودر روایت ابن خزیمه است که گفت آنحضرتؐ بدرستیکه شنیدم درین کسان تاذین انسانی حسن الصوت وصححه ابن السكن **وعن** جابر بن سمرة العامري کنیت او ابوعبدالله ست خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص بود نزول کرد بکوفه ومرد آنجا در سنه ۷۴ روی عنه جابر وغيره رضي الله عنه قال صليت مع النبيّ گفت جابر گذاردم با رسول خدا صلی الله عليه وسلم العيد بن غير مرة نماز عید فطر وعید قربان جز یکبار و مرتين ودو بار بلکه بارها بغير اذانٍ واقامةٍ بی اذان وبی اقامت واین حدیث دلیل ست برانکه مشروع نیست برای نماز عیدین اذان ونه اقامت وهو كالاجماع ومرویست خلاف این از ابن الزبیر ومعاویه وعمر بن عبدالعزیز بقیاس عیدین بر جمعه واین قیاس غیر صحیح ست بلکه کردن آن بدعت ست ماثور نشد از آنحضرتؐ ونه از خلفای وی وگفت ترمذی درین باب ست از جابر بن عبدالله وابن عباس وحدیث جابر بن سمره حدیث حسن ست وبرین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وغیر ایشان که گفته نشود اذان نه برای عیدین ونه برای هیچ یکی از نوافل انتهى رواه مسلم وهم نزد وی ست از عطا که گفت خبر داد مرا جابر بن عبدالله که نیست اذان مر نماز را روز فطر ونه اقامت ونه ندا ونه چیزی وگفت امام مالک در مؤطا شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر ونه در اضحی ندا ونه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم تا امروز ونزد نسائی ست از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روز عید پس بگذارد

جائز ست اکل و شرب بعد دخول فجر باین حدیث متفق علیه وفي آخره ادراج ودر آخر این حدیث ادراج ست یعنی کلام راوی ست نه کلام آنحضرت و هو قوله وکان رجل اعمی الخ قال ابوبکر الخطیب فی کتابه الفصل لوصل المدرج فی النقل ولفظ بخاری این ست قال وکان رجلا اعمی بزیادة لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری ست و بعضی از قول سالم داشته اند

وعن ابن عمر رضي الله عنه ان بلالا اذن قبل الفجر بدرستیکه بلال اذان داد پیش از فجر و این تاذین وی پیش از ان بود که ابن ام مکتوم مامور باذان گردد چنانکه برگردانید آنحضرت او را بران دال ست فامره النبي صلى الله عليه وسلم ان يرجع پس حکم کرد او را رسول خدا اینکه برگردد وينادي وندا کند که الا ان العبد نام آگاه باشید که بنده بخفت در معالم گفته تاویل این حدیث بر دو وجه ست یکی آنکه بلال عدول کرد از وقت چنانکه میگویند فلانی از حاجت خود بخفت یعنی غفلت ورزید و بحاجت خود قیام نکرد دوم آنکه عود کرد بخواب بنا بر آنکه چیزی از شب باقی بود تا مردم آگاه شوند واز نوم و سکون خود منزعج نگردند و اشبه آنست که این پیش از زمان هجرت باشد زیرا که ثابت از بلال آنست که وی در آخر ایام حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذان بشب میگفت و رفته اند بجواز آن مالک و اسحق و اوزاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف اول قائل بقول ابو حنیفه بود و گفتی که نیست جائز قبل دخول فجر بعده رجوع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لاباس به ست بنا بر اتباع این حدیث و رفته اند بعض اصحاب حدیث بجواز آن وقت بودن دو مؤذن برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک مؤذن باشد جائز نیست مگر بعد دخول وقت پس بنا برین محتمل ست که بود مسجد آنحضرت را وقت نهی مگر یک مؤذن که بلال باشد بعده او را مجاز ساخت چون ابن ام مکتوم مؤذن مقرر شد انتهی رواه ابوداؤد والترمذي وضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی هذا حدیث لم یروه عن ایوب الا حماد بن سلمة منذری گفت ترمذی گوید هذا حدیث غیر محفوظ یعنی رفع او خطاست و صواب وقف اوست بر ابن عمر و واقع شد او را این ماجرا با مؤذن خودش و گفت بیهقی اذان برای صبح بشب ثابت ست نزدیک اهل علم بحدیث و حمل کرده اند آنرا حنفیه بر ندا برای غیر نماز و احتجاج کرده اند برای منع بروایت ابوداؤد از ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث غیر محفوظ ست و خطا کرده است در وی حماد بن سلمه انتهی و متابع شده است او را سعید بن زربی از ایوب و وی ضعیف ست و معروف از نافع از ابن عمر ست که بود او را مؤذن که گفته میشد او را مسروح گفت ابوداؤد هو اصح و رواه الدارقطنی من طریق ابی یوسف القاضی عن سعید عن قتادة عن انس گفت دارقطنی متفرد ست بدان ابو یوسف و مرسل کرد او را غیر وی و مرسل اصح ست و روی ابوداؤد عن شداد بن عیاض عن بلال و لفظ وی این ست که گفت او را آنحضرت اذان مگو تا آنکه نمایان شود ترا فجر کذا فی التلخیص و در سبل گفته استدلال کرد بحدیث ابن عمر کسی که گفت مشروع نیست اذان قبل فجر اما مخفی نیست که این حدیث مقاوم حدیث متفق علیه شیخین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح ست تاویل وی آن باشد که این قبل شرعیت اذان اول بود چه مؤذن اول آنحضرت بلال ست که عبدالله بن زید بروی القای الفاظ اذان بامر آنحضرت کرده بعده ابن ام مکتوم را مؤذن گرفته شد همراه بلال پس بلال اذان اول میگفت بنا بر فائده که آنحضرت ذکر کرده بعده چون فجر طلوع میکرد ابن ام مکتوم اذان می گفت

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما يقول المؤذن چون شنید شما اذان را پس بگویید مانند آنچه میگوید مؤذن بر هر حال که باشید از طهارت و جز آن اگرچه جنب یا حائض باشید مگر وقت جماع و وقت تخلی بنا بر کراهت ذکر درین هر دو حال و چون سامع در نماز باشد در وی اقوال ست اقرب آنها این ست که دیر کند در اجابت تا خروج از نماز و امر دلالت میکند بر وجوب اجابت بر سامع نه بر کسی که مؤذن را بر مناره دیده و آواز وی نشنیده یا کر بود و در وجوب اجابت اختلاف ست نزد ابو حنیفه و اهل ظاهر واجب ست نزد جمهور غیر واجب و استدلال کرده اند باینکه شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم

واقامت و گفت دیدم آنحضرت را که چنین میکرد و حدیث آینده معارض این هر دو حدیث ست و له و مسلم راست عن از حدیث عبد الله بن عمر
رضی الله عنه جمع النبي صلى الله عليه وسلم بين المغرب والعشاء باقامة واحدة فراهم کرد آنحضرت درمیان نماز مغرب
وعشا در مزدلفه بیک اقامت وظاهر وی آنست که اذان در هر دو نبود واین موافق مذهب حنفیه ست وترمذی گفته حدیث ابن عمر حسن صحیح ست
وزاد ابوداؤد لکل صلوٰة وزیاده کرد ابوداؤد از حدیث ابن عمر در روایت خود که برای هر نماز اقامت گفت در سبل گفته پس روایت مسلم مقید
باشد باین روایت ابوداؤد انتهى وفي رواية له ای لابی داؤد عن ابن عمر ولم ينادِ في واحدة منهما وندا کرده نشد در هیچ یکی اذان در دو
یعنی مغرب وعشا واین صریح ست در نفی اذان در سبل گفته روایات متعارض ست در ینجا جابر یک اذان و دو اقامت ثابت کرده وابن عمر دو اقامت
با نفی اذان وابن مسعود یک اذان و دو اقامت پس اگر مثبت را بر نافی مقدم کنیم عمل بخبر ابن مسعود نمائیم وشارح گفته خبر جابر مقدم ست زیرا که مثبت
اذان ست بر خبر ابن عمر که نافی اذان ست ولیکن ما میگوئیم که خبر ابن مسعود مقدم ست زیرا که اکثر ست اثباتا انتهى عن ابن عمر وعايشة
رضي الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلالا يؤذن بليل بدرستیکه بلال اذان میدهد بشب تا مردم
پیش از وقت بغسل واستنجا ووضو مستعد ومتهیا شوند واز روایت بخاری ثابت شد که مراد بشب قبیل صبح ست زیرا که در وی ست که نبود میان آن
هر دو یعنی اذان واقامت مگر آنکه بالا رود وفرود آید ولفظ طحاوی این ست مگر آنکه صعود کند این را ونزول کند برین واز ینجا معلوم شد که برای نماز
بامداد در شب پیش از صبح اذان گفتن درست ست چنانکه مذهب امام ابو یوسف وامام شافعی نیز همین ست و وجه شرعیت این اذان خود آنحضرت
بیان کرد لیوقظ نائمكم رواه الجماعة الا الترمذی وقائم کسی ست که نماز شب میگذارد ورجوع وی بسوی نوم یا عود وی از نماز بشنیدن اذان ست
در سبل السلام گفته این اذان همچو تسبیح آخر ست که درین اعصار میکنند غایتش آنکه بالفاظ اذان ست واین مثل اذانی ست که عثمان رض روز جمعه
احداث کرده ودر موضع زوراء برای اجتماع مردم جهت نماز گفته می شد و ندا بدان بالفاظ اذان مشروع میکردند بعده مردم تسبیح بآیت وصلوٰة
بر آنحضرت مقرر کردند ودر مسئله خلاف ست واستدلال ست برای مانع ومجیز والتفات نمیکند بسوی وی هر که همت او عمل کردن ست بر ماثور
ثابت انتهى فكلوا واشربوا پس بخورید وبنوشید در تسحر رمضان ای روزه داران حتى ينادي ابن ام مكتوم تا آنکه اذان دهد
پسر ام مکتوم که صحابی مشهور ست ووی نیز مؤذن بود ودر وی اباحت اکل وشرب ست تا اذان او واز ینجا معلوم شد که آنحضرت را دو مؤذن بود
که یکی پیش از فجر اذان میداد ودیگری بعد از فجر وغالبا این در رمضان بود یکی برای سحر خوردن اذان میداد ودیگر برای نماز گذاردن واز ینجا شافعیه
گفته اند که یک مسجد را دو مؤذن باید گرفت که یکی بعد دیگری اذان گوید ودو اذان برای صبح سنت ست یکی پیش از فجر در نصف آخر از شب و دیگر
بعد از فجر در اول وقت واما دو اذان معا پس قومی آنرا منع کرده وگفته که اول محدث او بنی امیه اند وگفته مکروه نیست مگر آنکه تشویشی حاصل شود گوئیم
درین ماخذ نظر ست زیرا که اذان بلال برای نماز فرض نبود کما عرفت بلکه مؤذن آن واحد بود هو ابن ام مکتوم وچون وی اعمی بود پس ثابت شد که تقلید
مؤذن اعمی وبصیر هر دو جائز ست واکل وشرب با شک در طلوع فجر نیز جائز ست چه اصل بقای لیل ست ونیز در وی دلالت ست بر جواز اعتماد
بر صوت در روایت وقتی که او را شناخته باشد اگرچه بچشم نه بیند وكان وبود ابن ام مكتوم رجل اعمى مردی نابینا ودر ینجا دلالت ست بر
جواز ذکر عاهت مرد بقصد تعریف ونحوه وبر جواز نسبت مرد بسوی مادر وی وقتی که مشهور باشد بآن ونام وی عمرو بود لا ينادي حتى
يقال له اصبحت اصبحت ندا نمی داد تا آنکه گفته میشد او را صبح کردی صبح کردی مگر یعنی صبح نزدیک شد در بعض شروح گفته اند این تاویل
برای آنست که اکل وشرب تا ندای وی جائز داشتند وچون وی ندا بعد از صبح گوید اکل وشرب تا آن وقت چگونه جائز باشد انتهى گوئیم ونزد جماعتی

و ابو داؤد از بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بلال در اذان گفتن پس چون گفت قد قامت الصلوٰة آنحضرت فرمود اقامها الله وادامها و در
سائر اقامت مثل حدیث عمر در اذان گفت انتهی گوییم در روایتی زیاده کرده وجعلنی من صالحی اہلها مصنف در تلخیص گفته اما ہر دو کلمہ اقامت پس ابو داؤد آنرا
از حدیث ابو امامہ آورده و آن ضعیف ست و زیادتی که در وست لا اصل لها ست و ہمچنین نیست اصل برای چیزی که ذکر کرده اند آنرا در الصلوٰة خیر من النوم
انتهی آما بجواب شہادتین انا انا آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز آمده ست اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که با وجود اجابت فعلی حاجت باجابت قولی نیست
وعن ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الثقفی صحابی مشهور ست عامل آنحضرت بود بر طائف و ہمبران بود تا خلافت ابو بکر
صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از ان عمر او را عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین در سبل گفته بود از وافدین بر آنحضرت در وفد ثقیف
و اصغر ایشان در سن که سبع و عشرون سنۃ و چون وفات کرد آنحضرت قبیلہ ثقیف عزیمت ردت کرد وی گفت ای ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام
پس نباشید اول ایشان در ردت پس باز ماندند از مرتد شدن و مرد وی در سنہ پنجاہ و یک ہجری در بصره روی عنہ جماعۃ من التابعین انه قال
یا رسول الله صلی الله علیہ وسلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم
پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت و در ینجا دلالت ست بر جواز طلب امامت در امر خیر و وارد شده ست در ادعیہ که
وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و نیست این از باب طلب ریاست مکروہہ چه آن ریاستی ست که متعلق باشد بدنیا که نیست طالب وی مستحق عطا و اعانت
واقتد باضعفهم واقتدا کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرات و دیگر ارکان چنان مکن که ضعیفان
بر نتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دہند واتخذ مؤذنا لا یاخذ علی اذانہ اجرا و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان خود اجرت و در لفظی این ست
مگیر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شافعیہ گویند اخذ اجرت جائز ست مع الکراہۃ و نزد حنفیہ حرام و دلیل حرمت ہمین حدیث ست و لیکن مخفی نیست
که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند جائز ست بر تاذین محل خاص که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکہ بر ملازمت مکان و لیکن دلیلی مساعد
او نیست اخرجه الخمسة یعنی احمد و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ وحسنه الترمذی وصححه الحاکم **وعن** مالک
بن الحویرث اللیثی کنیت او ابو سلیمان ست آمد و اقامت کرد نزد آنحضرت بست شب و نزول کرد در بصره و مات سنۃ اربع و تسعین فی
عہد عبد الملک روی عنہ ابنہ عبد الله و ابو قلابۃ قال قال لنا النبی صلی الله علیہ وسلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارید نماز را چنانکہ
دیدید مرا که میگذارم اذا حضرت الصلوٰة فلیؤذن لکم احدکم چون در آمد وقت نماز باید که اذان گوید برای شما یکی از شما پس تر باید که امامت
کند شما را بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصر ست از حدیث طویل نزد بخاری که بالفاظ ست و مصنف پاره از ان که بموضع مراد تعلق داشت
و دلالت میکرد بر حث علی الاذان و ایجاب امر بدان آورد و باقی را ترک داد اخرجه السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی
و ابن ماجہ **وعن** جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال لبلال بدرستیکہ آنحضرت فرمود بلال را
اذا اذنت فترسل چون اذان گوئی پس آہستہ و نرم و فرو ہشتہ گو و شتابی مکن ترسل بمعنی تانی ست و در سبل گفته یعنی ترتیل کن الفاظ را
و شتابی مکن واذا اقمت فاحدر و چون اقامت گوئی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت مکن در میان کلمات بلکہ تیز گو حدر بمعنی اسراع ست
و احدر بضم دال و کسر آن واجعل بین اذانک و اقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکلہ و بگردان میان اذان خود و اقامت خود
مقدار آنچہ فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود الحدیث تا آخر این حدیث منصوب ست برانکہ مفعول فعل محذوف ست ای اقرا الحدیث
او اتم او نحوه و جائز ست رفع وی بر خبریت مبتدای محذوف و این عبارت را جائی می آرند که استیفای لفظ حدیث نمی کنند و مثل اوست قول ایشان

مؤذن را پس فرمود علی الفطرة و چون شهادت گفت فرمود خرجت من النار اخرجه مسلم پس اگر اجابت واجب می بود میگفت آنحضرت آنچه مؤذن گفت و چون نگفت دلالت کرد برانکه امر درین حدیث ابی سعید برای استحباب ست و تعقب کرده اند این استدلال را باینکه نیست در کلام راوی چیزی که دلالت کند برانکه آنحضرت مثل ما قال المؤذن نگفت پس جائز ست که آنحضرت گفته باشد ولیکن راوی آنرا ذکر نکرده اکتفاءً بالعادة و نقل الزائد و در قول وی که بگوئید مثل آنچه مؤذن میگوید دلیل ست برانکه اتباع کند سامع مؤذن را در هر کلمه و بگوید همچنانکه مؤذن میگوید و روایت کرد ام سلمه که میگفت آنحضرت چنانکه مؤذن میگوید تا آنکه ساکت می شد اخرجه النسائی و در حدیث عمر ست نزد مسلم که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بگوید مؤذن الله اکبر پس بگوید یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر بگوید مؤذن اشهد ان لا اله الا الله گوید یکی از شما اشهد ان لا اله الا الله پستر بگوید مؤذن اشهد ان محمدا رسول الله بگوید یکی از شما اشهد ان محمدا رسول الله پستر گفت مؤذن حی علی الصلوة گفت یکی از شما لا حول ولا قوة الا بالله پستر گفت مؤذن حی علی الفلاح گفت یکی از شما لا حول ولا قوة الا بالله پستر گفت الله اکبر الله اکبر گفت یکی از شما الله اکبر الله اکبر پستر گفت لا اله الا الله گفت یکی از شما لا اله الا الله از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص در می آید بهشت را انتهی پس اگر سامع جواب نداد مؤذن را تا آنکه فارغ شد وی از اذان مستحب ست او را تدارک آن اگر فصلی دراز نبوده است و ظاهر قول وی اذا سمعتم النداء آنست که جواب هر مؤذن گوید بعد اذان اول و اجابت اول افضل ست و گفته اند مگر اذان قبل فجر و اذان قبل جمعه گویم اذان قبل فجر را آنحضرت اذان نامیده فی قوله ان بلالاً یؤذن بلیل پس داخل باشد زیر حدیث ابو سعید و آذان قبل حضور جمعه محدث ست بعد وفات آنحضرت و نیست مراد بمماثلت بلند کردن سامع آواز خود را مثل مؤذن زیرا که رفع وی صوت خود را برای اعلام ست بخلاف مجیب و همچنین کافی نیست گذرانیدن اجابت در خاطر زیرا که آن گفتن نیست متفق علیه و گفت مصنف در تلخیص اخرجه الستة ورواه الترمذی وابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة وللبخاری و مر بخاری راست عن از حدیث معاویة مثله مانند حدیث ابی سعید که بگوید سامع مثل گفتن مؤذن همه الفاظ اذان مگر در حیعلتین و لمسلم عن عمر و مسلم راست از حدیث عمر و للبزار عن ابی رافع فی فضل القول کما یقول المؤذن کلمة کلمة در فضیلت گفتن مثل گفتن مؤذن هر هر کلمه را زیرا که در آخر حدیث آمده اذا قال السامع ذلک من قلبه دخل الجنة و مصنف درینجا لفظ حدیث نیاورده بلکه روایت بالمعنی کرده سوی الحیعلتین حین حی علی الصلوة و حی علی الفلاح فیقول پس بگوید سامع لا حول ولا قوة الا بالله در جواب آن و حول بمعنی حرکت ست یعنی نیست حرکت و نه استطاعت مگر بمشیت خدا و گفته اند نیست حول در دفع شر و نه قوت در تحصیل خیر مگر بخدا و گفته اند نیست حول از معصیت خدا مگر بعصمت وی و نیست قوت بر طاعت او مگر بمعونت وی و حکی هذا مرفوعا عن ابن مسعود و این گفتن محتمل ست که چهار بار گوید یا یکبار نزد اول حیعله و در اجابت حیعلتین همین کلمه آمده و آنچه بعضی میگویند ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن بی اصل ست شوکانی گفته اختیار کرده اند بعض علما جمع عند الحیعلتین میان متابعت مؤذن و حوقله و این جمع حسن ست اگرچه متعین نباشد انتهی شیخ در ترجمه زیاده کرده که جمع در میان حیعله و حوقله روایت ست از حنابله انتهی گویم در بعض احادیث صحیحه هم وارد شده که بگوید آنچه بگوید مؤذن بی ذکر حوقله و حیعلتین و ظاهرش اقتصارست بر حیعله ولیکن در سفر السعادت گفته حدیثی در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله انتهی و در سبل گفته که این حدیث مقید ست مر اطلاق حدیث ابی سعید را که در وی این ست که بگوید مانند آنچه مؤذن میگوید یعنی در ما عدای حیعله و گفته اند که جمع کند در میان حیعله و حوقله عملا بالحدیثین و همین ست طریقه معروفه از حمل مطلق بر مقید یا تقدیم خاص بر عام فهو اولی بالاتباع و اختلاف ست در آنکه جواب ترجیع و تثویب دهد یا نه گفته اند در جواب تثویب صدقت و بررت گوید و این استحسان قائل اوست ورنه درین باب سنتی که بران اعتماد توان کرد موجود نیست

وجہ ضعف ونہ بیان کرد آنرا ابوداؤد بلکہ سکوت کرد ولیکن حافظ منذری گفتہ کہ ذکر کرد بیہقی کہ در سند ومتن وی اختلاف ست وابوبکر حازمی گفت در اسنادش مقال ست ودرین وقت استدلال بآن ناتمام ست آری اصل آنست کہ مقیم غیر موذن باشد وحدیث تقویت این اصل میکند انتہی گویم در سندش محمد بن عمر وست ووی ضعیف ست اختلاف کرده اند بروی گویند راوی ست از محمد بن عبد اللہ وقیل عبد اللہ بن محمد ابن عبد البر گفتہ اسنادش حسن ست از حدیث افریقی وبقیۂ کلام درین حدیث در تلخیص مذکور ست صاحب سبل مگر مراجعت بآن نکرده کہ چنین گفتہ واللہ اعلم

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن املك بالاذان مؤذن مالک ترست باذان یعنی وقت آن موکول ست بسوی وی چہ وی امین ست بران والامام املك بالاقامة وامام مالک ترست باقامت پس اقامت نگوید مگر بعد اشارت وی رواه روایت کرد آنرا حافظ امام ابو احمد عبد اللہ بن عدي الجرجاني معروف بابن القصار صاحب کتاب کامل در جرح وتعدیل یکی از اعلام این علم شریف بود در سنہ سبع وسبعین ومائتین متولد شد وبر خلقی بسیار سماعت حدیث کرد واز وی امتہا سماع نمود ابن عساکر گفت کان ثقة على لحن فيه وحمزه سہمی فرمود کان حافظا متقنا لم يكن في زمانه احد مثله خلیلی گفت کان عديم النظير جلالة وحفظا حافظ عبد اللہ بن محمد گفت کان احفظ من عبد الباقي بن نافع وفات وی در جمادی الآخره سنہ خمس وستین وثلث مائة بود رحمہ اللہ تعالی وضعفه وگفت ضعیف ست زیرا کہ روایت آن در ترجمہ شریک قاضی کرده وشریک متفرد ست بوی وگفت بیہقی لیس بمحفوظ ورواه ابو الشیخ ودر وی نیز ضعف ست زیرا کہ از طریق ابی الحوار عن ابن عمر ست ودر وی معارک بن عباد ست واو ضعیف ست ورواه البيهقي عن علي موقوفا كما قال وللبيهقي نحوه عن علي بن ابی طالب علیہ السلام من قوله یعنی موقوف ودر بخاری ست کہ چون اقامت گفتہ شود برای نماز پس نبر خیزید تا آنکہ ببینید مرا ودر وی دلالت ست بر آنکہ اقامت گوید مقیم اگرچہ امام حاضر نباشد ودرین صورت اقامت وی موقوف بر اذن امام نخواہد بود ولیکن وارد شده کہ بلال پیش از اقامت بمنزل آنحضرت آمده اعلام بنماز میکرد واین ایذان بعد اذان گویا استیذان در اقامت بود ومصنف گفتہ حدیث بخاری معارض حدیث مسلم ست از جابر بن سمره کہ بلال اقامت نمی گفت تا آنکہ بیرون آید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وجمع میان ہر دو باین وجہ ست کہ بلال مراقب وقت خروج آنحضرت می ماند وچون او را می دید شروع میکرد در اقامت پیش از آنکہ مردم دیگر آنحضرت را ببینند پستر چون مردم میدیدند برای نماز برمیخاستند انتہی واما تعیین وقت قیام موتمین بسوی نماز پس امام مالک در موطا گفتہ نشنیدم در قیام مردم وقت اقامت نماز حدی محدود مگر آنکہ می بینم بر طاقت مردم چہ در ایشان اند ثقیل وخفیف ومذہب اکثر آنست کہ اگر امام در مسجد باشد نہ برخیزند تا آنکہ فارغ شود مقیم از اقامت ومروی ست از انس کہ می ایستاد چون میگفت موذن قد قامت الصلوة رواه ابن المنذر وغیره واز ابن المسیب آمده کہ چون گفت موذن اللہ اکبر واجب شد قیام وچون گفت حی علی الصلوة برابر کرده شود صفوف وچون گفت لا الہ الا اللہ تکبیر گوید امام در سبل گفتہ ولیکن این رای اوست مذکور نیست از وی درین باب اثری **وعن** انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان والاقامة رد کرده نمی شود دعا در میان اذان واقامت ظاہر عبارت این حدیث عام ترست از اینکہ متصل باذان گوید یا بفاصلہ وبہتر آنست کہ متصل گوید کہ موافق گردد بحدیث دیگر کہ در وی قید عند النداء است وآن حدیث سہل بن سعد ست کہ گفت فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو چیز ست کہ رد کرده نمی شود یا فرمود کم ست کہ رد کرده شود یکی دعا نزد اذان ودیگر دعا نزد باس یعنی جنگ با کافران وقتی کہ بچسپند بعض ایشان با بعض ودر یکدیگر آویزند ودر روایتی نزد باس وزیر باران آمده رواه ابوداؤد والدارمی لیکن دارمی ذکر تحت المطر نکرده وظاہر آنست کہ زیر باران باشد وباران بر وی

الآیة والبیت ومصنف این حدیث را استیفا نکرده وتمام وی این ست وتا آنکه فارغ شود آب نوشنده از نوشیدن خود وآنکه محتاج ست ببول
وغائط چون درآید در آب خانه برای قضای حاجت خود وبرنخیزید برای نماز بجهر تکبیر آوردن تا به بینید مرا یعنی بیرون آمده از درون خانه در وقتیکه مذکور ست
که چون حی علی الصلوٰة گوید باید برخاست شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می آمد رواه الترمذي وضعفه گفت نمی شناسم این حدیث را
مگر از حدیث عبدالمنعم بن نعیم واسناد وی مجهول ست انتهی وحاکم نیز آنرا روایت کرده واورا شواهد ست از حدیث ابوهریره وحدیث سلمان اخرجه
ابوالشیخ واز حدیث ابی بن کعب اخرجه عبدالله بن احمد وکلها واهیة ولیکن تقویت وی میکنند معنی مشروع له زیرا که نداء برای غیر حاضرین ست تا نماز را
حاضر شوند پس لابد ست از تقدیر یعنی یتسع للتاهب للصلوٰة وحضورها والا فائدهٔ نداء ضائع ست وبخاری برای آن ترجمه کرده وگفته باب کم
بین الاذان والاقامة ولیکن تقدیر آن ثابت نکرده ابن بطال گفته این را حدی معین نیست جز تمکن وقت دخول واجتماع مصلین ودر حدیث دلیل ست
بر شرعیت ترسل در اذان زیرا که غرض از اذان اعلام بعید ست وآن در ترسل زیاده تر حاصل ست چه ابلغ ست در اعلام بخلاف اقامت که مقصود
از ان صرف اعلام حاضرین ست پس مناسب وی اسراع ست تا جلد فارغ شده بنماز مشغول شوند وله وهم ترمذی راست عن از حدیث
ابی هریرة رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال لا یؤذن الا متوضئ فرمود اذان نگوید مگر باوضو وضعفه
ایضا واین حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث زهری از ابوهریره است وآن منقطع ست وراوی از زهری ضعیف ست، ورواه ایضا
من روایة یونس عن الزهری عنه مرفوعا وهذا اصح وروایت کرده است آنرا ابوالشیخ در کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل ست
بنماز پس اذان ندهد یکی از شما مگر آنکه وی طاهر ست واین دلیل ست بر اشتراط طهارت برای اذان از حدث اصغر واز حدث اکبر پس اذان
جنب صحیح نباشد مگر از غیر متوضی صحیح ست عملا بهذا الحدیث کذا فی الشرح گویم چون حدیث دال باشد بر شرطیت متوضی بودن مؤذن پس هیچ وجه نیست
برای تفرقه میان هر دو حدث واستدلال بصحت اذان محدث بحدث اصغر بقیاس بر جواز قرائت قرآن قیاسی ست در برابر نص لا یعمل به عند اهل
فی الاصول ورفته اند احمد ودیگران بعدم صحت وی عملا بهذا الحدیث وآنچه درین حدیث مذکور شد تصحیح کرده است ترمذی وقف اورا بر ابوهریره
واما اقامت پس اکثر بر شرطیت وضو اند برای وی وگفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولا یخفی ما فیه
وقومی گفته جائز ست بلا وضو اگرچه مکروه باشد ودیگران گفتند بلا کراهت جائز ست وله وترمذی راست عن زیاد بن الحارث
الصدائی بضم صاد مهمله منسوب بصدا قبیله ایست از یمن صحابی ست بیعت کرد با آنحضرت واذان گفت پیش وی معدود ست در بصریین قال
گفت زیاد امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم اینکه اذان گو در نماز بامداد پس اذان گفتم پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه برادر صدا یعنی زیاد صدائی اذان گفته است ومن اذن فهو یقیم وهر که اذان گوید پس
همان کس اقامت گوید ودرینجا دلیل ست بر اینکه اقامت حق مؤذن ست پس صحیح نباشد از غیر وی وحنفیه وغیرهم گویند کافی ست اقامت
غیر مؤذن بنا بر عدم نهوض دلیل بر آن وضعفه ایضا وترمذی این حدیث را هم تضعیف کرده وگفته شناخته نمی شود مگر از حدیث عبدالرحمن
بن زیاد بن انعم الافریقی وقد ضعفه القطان وغیره وگفت بخاری هو مقارب الحدیث وضعفه ابوحاتم وابن حبان وگفت ترمذی وعمل برین ست
نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید ورواه ابوداود وابن ماجة ایضا مطولا ولابي داود في حديث عبد الله
بن زید بن عبدربه انه قال وی گفت انا رأیته من دیدم آنرا در خواب یعنی الاذان وانا کنت اریده قال فاقم انت
ومن خواستم آنرا فرمود آنحضرت اقامت گو تو وفیه ضعف ودروی نیز ضعف ست بجهت [illegible]

رضای اوست بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی چیست و صدر و سلطان آن مجلس و معرکه کیست شعر در مقامی که صدارت به بزرگان بخشند * چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی * الذی وعدته آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول خود که در قرآن مجید ست عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و لفظ بخاری در صحیح این ست اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته انتهی و زیاده کرد غیر وی انک لا تخلف المیعاد حلت له شفاعتي یوم القیامة هر که این دعا را بخواند بعد از اذان فرود می آید او را شفاعت من روز قیامت و مستحق میگردد آنرا اگرچه از همه امم گناهگاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و بشفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود بعضی از علما رحمهم الله تعالی امثال این بشارات را کنایه از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص بمومنان ست پس بشارت بشفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتي این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا اخرجه الاربعة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بخاری نیز کما تقدم و در سبل السلام این حدیث را نگرفته مگر آنکه در بعض نسخ بلوغ المرام نبوده باشد والله اعلم

باب شروط الصلوة

شروط جمع شرط ست و آن در لغت بمعنی علامت ست و منه قوله تعالی فقد جاء اشراطها ای علامات الساعة و در لسان فقها چیزی ست که لازم آید از عدم وی عدم مشروط وعن علی بن طلق گذشت طلق بن علی در نواقض وضو ابن عبد البر گفته گمان میکنم او را والد طلق بن علی حنفی سحیمی گرده اند احمد و بخاری بسوی اینکه علی بن طلق و طلق بن علی نام ذات واحد ست کذا فی السبل و لیکن ترمذی گوید بخاری گفت نمیدانم مر علی بن طلق را غیر این حدیث واحد و نمی شناسم این را از حدیث طلق بن علی گویا وی اعتقاد کرد که این مرد دیگر ست و گفت ابوعبید گمان میکنم او را ابو الد طلق کما تقدم و بالجمله طلق بفتح طا و سکون لام ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت علی فرمود آنحضرت اذا فسی احدکم فی الصلوة چون بگوزد یکی از شما در نماز به برآمدن بادی از مقعد او فلینصرف ولیتوضأ پس باید که برگردد از نماز و وضو کند ولیعد الصلوة و باید که اعاده کند نماز را این حدیث دلیل ست بر آنکه فسا ناقض وضوست و این مجمع علیه ست و دیگر نواقض مقیس اند بروی و بر اینکه باطل میشود نماز بوی و گذشت در حدیث عائشه که هر که برسد او را در نماز وی قی یا رعاف یا قلس پس باید که برگردد از نماز و بنا کند بر آن اگر کلام نکرده ست و آن معارض این حدیث ست و در هر یکی ازین هر دو مقال ست و شارح مغربی میل بسوی ترجیح این حدیث کرده و گفته که این مثبت استئناف نماز ست و آن نافی صحت صلوة و این اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح ست باینکه این حدیث را ابن حبان صحیح گفته و تصحیح آن هیچ یکی نکرده فهذا ارجح من حیث الصحة انتهی و شیخ در ترجمه گفته این بر وجه افضلیت و اولویت ست و اگر بنا کند بشرائطی که در فقه مذکور ست نیز جائز ست انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارقطنی ایضا و لیکن در آن لفظ ولیعد الصلوة ذکر نکرده مگر جریر ابن عبد الحمید و اعلال کرده است او را ابن القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معروف ست کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان و تعبیر باین عبارت گویا از باب اختصار ست ورنه اصل عبارت چنین ست واخرجه ابن حبان وصححه و این قسم عبارت درین کتاب بمرات و کرات گذشته و باید و محتمل که ابن حبان تصحیح احادیث مخرجه غیر خود کرده باشد و خود اخراج آن نموده و لیکن این بعید ست وعن عائشة رضی الله عنها ان النبي صلی الله علیه وسلم قال فرمود آنحضرت لا یقبل الله صلوة حائض قبول نمی کند خدا نماز زن بالغه که در سن حیض رسیده ست الا بخمار مگر بسرپوش خمار بکسر خای معجمه در اصل چیزی که پوشیده شود بدان سر و اکنون استعمال آن در سرپوش زنان آید

می بارید یا باشد واحتمال دارد که مراد تزده نزول مطر باشد چنانکه در روایتی آمده است وبالجمله حدیث دال است بر قبول دعا در بین موطن زیر الکمر او بعدم رد
قبول و اجابت ست پس تر دعا عام ست هر دعا را ولابد ست تقیید بانچه در احادیث آمده که مادامیکه باثم یا قطیعت رحم نباشد ولیکن یکی از سوال من اجابت
دعاست که در اخبار و آثار وارد شده و مبنی اذان در منسک خود رحلة الصدیق الی البیت العتیق ذکر کرده ایم و نیز وارد شده ست تعیین ادعیه
که گفته میشود ما بین اذان و اقامت از انجمله است رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم رسولا آنحضرت فرمود هر که این را بگوید
بخشیده شود گناه او و دیگر درود فرستادن ست بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد فراغ از اجابت مؤذن حافظ ابن القیم رح در هدی گفته اکمل
ما یصلی ویصل الیه کما علم امته ان یصلوا علیه فلا صلوة علیه اکمل منها انتهی گویم صفت این صلوة در کتاب الصلوة خواهد آمد انشاء الله تعالی دیگر دعا کردن ست
برای جان خود و سوال فضل نمودن از خدا چنانکه در سنن ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بگو مثل آنچه میگویند یعنی مؤذنان پس چون منتهی شوی
بخواه داده شوی و نزد ترمذی ست از حدیث ام سلمه که گفت آموخت مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بگویم نزد اذان مغرب اللهم ان هذا اقبال
لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعاتک فاغفرلی و حاکم از ابی امامه مرفوعا آورده که گفت بود آنحضرت چون می شنید مؤذن را میگفت اللهم رب هذه
الدعوة المستجابة لها دعوة الحق وکلمة التقوی توفنی علیها واحینی علیها واجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیامة و چون آنحضرت فرمود که دعا میان
اذان و اقامت رد کرده نمی شود گفتند پس چگوییم ما ای رسول خدا فرمود بخواهید عفو و عافیت در دنیا و آخرت حافظ ابن القیم گفته این حدیث صحیح ست
وبیهقی گفته میگفت آنحضرت نزد کلمه اقامت اقامها الله وادامها و درینجا دعاهای دیگر نیز هست رواه النسائی و این حدیث هم از انس در سنن
ابو داود ست مرفوعا بلفظ کتاب وگفت منذری اخرجه الترمذی فی عمل یوم ولیلة انتهی و رواه ابن حبان وصححه ابن خزیمة در سفر السعادت
گفته که در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید مگر لفظ حی علی الصلوة وحی علی الفلاح که آنرا بلا حول ولا قوة الا بالله
بدل کند دوم آنکه بگوید رضیت بالله الخ سوم صلوة بر رسول خدا فرستد بعد از اجابت مؤذن چهارم این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة الخ
پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بکند و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان مؤذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة
النافعة صل علی محمد وارض عنه رضا لا تسخط بعده باری تعالی دعای وی را اجابت کند انتهی **وعن جابر رضي الله عنه ان رسول الله**

صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یسمع النداء کسیکه بگوید هنگام شنیدن اذان **اللهم رب هذه الدعوة التامة**
و در روایت بیهقی باین لفظ ست اللهم انی اسئلک بحق هذه الدعوة التامة و مراد بدعوت تامه دعوت توحید ست که از منقصت شرک و کفر منزه است
و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقی و اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله ست که جامع تمام سعادات دنیا و آخرت ست **والصلوة القائمة**
اشاره ست بمضمون حی علی الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند و از قائمه دائمه نیز صورتی دارد و درین صورت بیان و تاکید دعوت تامه می شود
آت محمدا الوسیلة والفضیلة بده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و جاه و درجات زیاده بر همه خلائق
وابعثه مقاما محمودا و برانگیز و استاده کن او را در مقام محمود و مراد بآن مقامی ست که ستوده میشود صاحب وی بزبان همه کس و رشک
برند بروی تمامه خلائق و آن مقام قرب و شفاعت ست مصنف در تلخیص گفته روی البزار من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه ان المقام المحمود
الشفاعة انتهی و درینجا تمام عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچ کس از انبیا و رسل از هیبت و دهشت دم نتوانند زد و سر بالا کرد پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در سراپرده عزت در آید و این در بگشاید و در حدیث شریف آمده که پروردگار تعالی حمدی بآنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون بآن حمد خدای
تعالی را بستاید در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش نشانند و خلعت خاص از حله خضرا بپوشانند و اذن دهند که هر چه خواهد بگوید و هر چه

اتصلی المرأة فی درع وخمار بغیر ازار پرسید ام سلمه آنحضرت را آیا نماز بگذارد زن در پیراهن و مقنعه بدون ازار یعنی ازار بر تن وی نباشد قال اذا کان
الدرع سابغا یغطی ظهور قدمیها فرمود بگذارد وقتی که باشد پیراهن وی تمام و دراز بپوشد پشت هر دو پای او را که آن داخل عورت ست در حصنی گفته
از آیهٔ ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها مفهوم شد که ستر ما بطن ضروری ست نه ما ظهر و معنی ما ظهر ما ظهر فی العادة ست پس مراد از آن وجه و کفین باشد
زیرا که ستر آن عادت نیست بخلاف غیر آن و تنقیح خمار و درع سابغ ساتر غیر وجه و کفین ست و همین ست مذهب علما که زن آزاد را لازم میشود پوشیدن تمام بدن
غیر وجه و کفین و بعضی گفته اند که اگر پشت پا هم مکشوف باشد جائز ست نماز در هدایه گفته است هو الاصح و اگر چیزی سوای وجه و کفین مکشوف باشد اعاده لازم ست
نزدیک شافعی و ابو حنیفه گفته است کمتر از ربع عضو مکشوف باشد عفو ست و اعاده لازم نیست والله اعلم انتهی و جای دیگر گفته که حدیث ام سلمه دلالت میکند بر اکه اقل
لباسی که زن حره را می باید که در آن نماز گذارد خمار و کرتهٔ سابغ ست و معنی خمار و کرته آنست که ساتر جمیع بدن باشد از موی سر و ساعدین و عضدین و حلقین و بطن
و ظهر و عانه و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اوائل ظهور قدمین الا الکفین و الوجه و اصابع رجلین و انچه بآن نزدیکتر ست والله اعلم و حد ساتر لباسی ست که مانع
ادراک لون بشره گردد زیرا که در ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرمود لعن الله الکاسیات العاریات پس کسوتی
که مانع دیدن بشره نمی شود مانند جامهٔ رقیق مهلهل النسج یعنی جامه که در میان خطوط او فصل باشد جائز نیست پس بحد مذکور انتقال کرده شد و در طیبی و حاشی
نزد ست زیرا که آنرا لباس نمی توان گفت انتهی اخرجه ابو داؤد والحاکم وصححه الائمة وقفه وتصحیح کرده اند ائمهٔ حدیث مثل عبد الحق و غیره وقف
او را و هم مالک و ابو داود آنرا موقوفا روایت کرده کذا فی التلخیص و لیکن در سبل گفته که آنرا حکم مرفوع ست اگر چه موقوف باشد زیرا که اقرب این ست که اجتهاد را
در آن مسرح نیست و لفظ مالک و ابو داود این ست روایت ست از محمد بن زید بن قنفذ عن امه که وی پرسید ام سلمه را که در چه چیز نماز گذارد زن از جامها
گفت نماز گذارد در خمار و درع یعنی دامنی و کرتهٔ سابغ وقتی که بپوشد پشت قدمهای خود را انتهی گویم در موطا ست که حضرت عائشه نماز میگذارد در کرته و دامنی
و همچنین نماز میگذارد میمونه زوج آنحضرت در کرته و دامنی و نبود بروی ازار و هم در موطا ست که زنی سوال کرد از عروه که هر آیینه کمر بند دشوار می شود بر من پس آیا
نماز گذارم در کرته و دامنی گفت آری وقتی که باشد کرته دراز یعنی از کعب تا پایان تر والله اعلم خطابی گفته اختلاف کرده اند مردم در انچه واجب ست بر حره
از پوشیدن بدن خود وقتی که نماز گذارد پس گفت اوزاعی و شافعی که تمام بدن خود بپوشد مگر رو و هر دو کف خود و مروی ست از ابن عباس
و عطا و مالک و احمد و گفت ابو حنیفه و اصحاب او که اگر منکشف شود چهارم موی سر یا شکم یا ران یا ثلث آن منتقض شود نماز وی و اگر منکشف کمتر از این
نشود و میان ایشان اختلاف ست در تحدید و بعضی از ایشان نصف گفته اند و نمیدانم از اینها چیزی را که بروی اعتماد توان کرد انتهی وقد تقدم الکلام فی
ان العورة ست و پس گفت مصنف رح که آن ما بین سره و رکبه است با این خبر که عورت مومن ما بین سره تا رکبهٔ اوست و تقیید مومن نظر باغلب ست و سند این حدیث
حسن ست اگر چه در وی مردی مختلف فیه ست لیکن او را شواهد دیگر ست که جبر این نقصان می کند و آن چهار حدیث ست در معنی او و گفته اند که عورت
هر دو سوات ست فقط بحدیث مسلم که بود آنحضرت مکشوف الفخذ پس آمد ابو بکر و عمر و نپوشید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پستر آمد عثمان پس پوشید
آنرا پس حاصل نشد جزم بجواز کشف فخذ و بطریق تنزل می توان گفت که این واقعه حال محتمل ست و روایت کرد ترمذی بسند طریق و هر یکی را حسن گفته
که آنحضرت فرمود جرهد را که بپوش فخذ خود را بدرستیکه فخذ عورت ست انتهی گویم در حدیث بهز بن حکیم عن ابیه عن جده ست که گفت وی گفتم ای رسول خدا
کدام یک عورت خود را ظاهر کنیم و کدام یک را پنهان فرمود نگاهدار خود را از زن خود و از ملک یمین خود گفتم اگر بعض قوم در بعض باشد فرمود اگر می توانی که
هیچ یکی آنرا نبیند پس چنان کن که هیچ یکی نه بیند گفتم اگر یکی از ما تنها بود فرمود حق تعالی احق ست که شرم کرده شود از وی اخرجه احمد و ابو داود والترمذی
و ابن ماجه و علقه البخاری و حسنه الترمذی و صححه الحاکم و فرمود علی بن ابی طالب رضی الله عنه را مکشا ران خود و مبین ران هیچ زنده و مرده اخرجه ابو داود

در مصباح گفته خمار بکسر معجمه آن مقصود آنست که سر و موی زن عورت ست واجب ست ستر آن در نماز و این در حره است و ائمه حکم حره دارد در عورت
ملا علی قاری گفته مراد از نفی قبول نفی صحت ست انتهی و در سبل گفته وگاهی اطلاق کرده میشود قبول و مراد بآن عبادت باشد من حیث ترتب علیها الثواب
و چون نفی کرده شود آنرا مراد نفی ترتب ثواب باشد بران نه نفی صحت چنانکه وارد شده که خدا قبول نمیکند نماز غلام گریزپا و نه نماز کسی که در جوف او خمر ست
وقد بیّنّا فی رسالة الارسال و حواشی شرح العمدة ان نفی القبول لا یلازم نفی الصحة انتهی و تعبیر از زن بالغه بحائض درین حدیث نظر باغلب ست و مراد از آن زنی
که بالغ شده است بآمدن حیض و همین ست صواب و در کتب فقه مراد بحائض زنی ست که بسن حیض رسیده نووی گفته این تساهل ست زیرا که گاهی زن
بحیض می رسد و بالغ ببلوغ شرعی نمی شود و تقیید بحائض خارج مخرج اغلب ست ورنه صبیه هم بدون خمار نماز نگذارد وقاله ابن رسلان فی شرح سنن ابی داود
رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و رواه ابن خزیمة والحاکم من حدیث عایشة و اعلال کرد آنرا دارقطنی و گفت وقفه اشبه
و اعلال کرد آنرا حاکم بارسال و رواه الطبرانی فی الصغیر والاوسط من حدیث ابی قتادة بلفظ لا یقبل الله من امرأة صلوة حتی تواری زینتها ولا من جارية بلغت المحيض
حتی تختمر وصححه ابن خزیمة **وعن** جابر رضي الله عنه گفت جابر آمدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی نماز میگذارد و بر من جامه بود
پس مشتمل شدم بدان و نماز گذاردم بجانب وی پس هرگاه برگردید از نماز گفت مرا چیست این اشتمال که دیدم آنرا گفتم مرا همین یک ثوب بود ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال له بدرستیکه آنحضرت گفت او را ان كان الثوب واسعا فالتحف به یعنی فی الصلوة اگر باشد جامه کشاده
پس التحاف کن بدان یعنی در نماز ظاهر این ست که این لفظ مدرج ست از کلام یکی از رواة و در حدیث دلالت ست بر انکه چون ثوب واسع باشد ملتحف شود
بدان بعد اتزار بهر دو طرف وی و اگر تنگ باشد متزر شود بدان برای ستر عورت چه عورت رجل از تحت سره تا رکبه است بر اشهر اقوال و التحاف آنست که جانبی را
از زیر بغل راست بر آورده بر کتف چپ انداز د و جانبی را از زیر بغل چپ بر آورده بر کتف راست انداز د و این احتراز ست از اشتمال صما که جامه را در گلو
گره زند و دست در میان جامه باشد پس اگر چادر بر دارد کشف عورت لازم آید و اگر نه بر دارد دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار
بندد آنرا و کرمانی گفته اجماع منعقد ست بر ترک التحاف اگرچه جامه وسیع باشد و این منقوض ست بقول احمد صحیح نیست نماز کسی که قادر ست بران و ترک
کرد آنرا و کلام ترمذی دلالت میکند بر خلاف این و سبکی از نص شافعی وجوب آن نقل کرده و آنرا اختیار نموده و معروف در کتب شافعیه خلاف اوست
و استدلال کرده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد در جامه که یکی از طرف او بر بعض زنان او بود و آن زن بخواب بود و لمسلم فخالف بين طرفيه
و مسلم راست باین لفظ که مخالفت کن میان هر دو طرف آن جامه باین طریق که طرف راست از جامه که بر دوش راست ست از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ
و طرف چپ از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ اندازد پستر ببندد هر دو طرف را بر سینه و غالبا احتیاج ببستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیری ست
که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم کشاده شدن بود و اگر بسیار دراز باشد حاجت ببستن نباشد چنانکه از لباس فقرای یمن ظاهر میگردد وان كان
ضيقا فاتزر به و اگر هست آن جامه تنگ و کوتاه پس ازار بند بدان یعنی یکی از دو طرف او و بگردان طرف دیگر را بر دوش خود و گفته اند که مراد
آنست که طرف راست را بر کتف یسری و بالعکس گردانند متفق عليه ولهما من حديث ابي هريرة رضى الله عنه لا يصلي
احدكم في الثوب الواحد ليس على عاتقه منه شيء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر دوش وی از ان جامه چیزی
یعنی بهمان طریقه که مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاهدارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت ست
میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل ست نماز درست ست نزد ائمه ثلثه و جمهور علما مع الکراهة گویا این نهی برای تنزیه ست الا نزد امام احمد
و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث نماز وی صحیح نیست **وعن** ام سلمة رضي الله عنها انها سألت النبي صلى الله عليه وسلم

و متيقن شد خطا چه در بحر حكايت كرد اجماع را بر وجوب اعاده پس اگر ثابت شود اجماع مخصوص شود بوی عموم حديث و مذهب ديگران عدم وجوب اعاده است
بر وی چون بتحری گذارد و خطا منكشف شده و وقت بدر رفته واما اگر خطا متيقن شد و وقت باقی ست اعاده بر وی واجب ست زیرا که خطاب متوجه ست
با بقای وقت و اگر تيقن استقبال نشد و يقين متعذر گرديد تحری كند تا تواند و اگر نكند غير معذور ست الا وقت تيقن اصابت و شافعی گفته واجب ست بر وی
اعاده در وقت و بعد آن زیرا که واجب ست استقبال قطعا و حديث سريه در وی ضعف ست گويم اظهر عمل ست بخبر سريه زیرا که مقوی حديث معاذ
بن جبل ست بلكه آن تنها حجت ست والاجماع قد عرف كثرة دعواهم له ولا يصح انتهى اخرجه الترمذي وضعفه زیرا که در سندش اشعث بن سعيد
بن السمان ست و وی ضعيف الحديث ست و استدلال كرده است جهمی بكريمهٔ اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ بر آنكه خدا تعالى بذاته در هر مكان ست هيچ جزوی از اجزای عالم
خالی از وی نيست و اين استدلالی ست كه نيست بر وی اثارت از علم زیرا که اين كريمه نزد اكثر اهل علم منسوخ ست بآيهٔ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
يا در بارهٔ جواز نماز بسوی غير قبله هنگام ضرورت نازل شده چنانكه در افادة الشيوخ ذكر كرده ايم نه در بيان صفت وی تعالى و بودن وی در هر مكان و مكذب وست آيات
و احاديث استوا و فوقيت كه در آن دلالت ست بر علو و فوق وی تعالى از عرش و باين بودن وی از خلق و همين ست مذهب جميع صحابه و تابعين و من بعدهم و مختار مجتهدين دين ست
اجماع جميع اهل سنت و جماعت علمای معتمدين فقه و حديث و هر كه خلاف آن ميگويد معتزلی قدری جهمی ست چنانكه از كتب عقائد اهل حديث و جز ايشان ظاهر ست و در اين باب
كتب و رسائل مستقله بوجود آمده و مناظرات و استدلالات و احتجاجات طويل بلكه مقاتلات و معركهای جليل بر روی كار رسيده چنانكه بر عالم متبحر مطلع پوشيده نيست
و محصل همه اينست كه وی تعالى بذات خود فوق عرش ست كما وصف به ذاته و بعلم و قدرت و سلطان خود همه جاست هيچ ذره از ذرات عالم كه عبارت از ما سوی الله ست از وی
پوشيده نيست و از احاطهٔ وی بيرون نه در اثبات اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَاِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ كافی ست و در نفی لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ وَلَا يُحِيْطُوْنَ
بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهٖ وانی و بالله التوفيق

و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة
ميان مشرق و مغرب قبله است و اين محمول ست بر قبلهٔ مدينهٔ مطهره كه واقع ست جانب جنوب زیرا که وی شمال مكهٔ معظمه است يا مراد آنست كه هيچ جهتی از جهات
نيست ميان مشرق و مغرب مگر آنكه قبله است مر قومی را بحسب اختلاف جهات بلاد وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
در سوی گفته قبله آن جهت ست كه استقبال آن در نماز شرط است پس وقتی كه نازل شد اين آيت فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضٰهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ شَطْرَهٗ استقبال كعبه شرط شد تحويل كائن فرمود مسلمانان اجماع كرده اند
بر استقبال كعبه برای كسی كه در مكهٔ معظمه حاضر ست يا در حكم حاضر ست چه گاهی ممكن می شود حصول يقين پس عدول نكند بظن و اين قطعی ست از قطعيات
شرع و بعضی گفته اند كه قبله عرصه و بنای كعبه (هوا) را گويند نه ديوار او را و اين باد در بلاد هند ما بين صيف و شتا مغرب آفتاب ست و در سبل گفته حديث دليل
بر آنكه واجب استقبال جهت ست نه عين در حق كسيكه متعذر شد بر وی عين و باين رفته است جماعتی از علما بحديث باب و وجه استدلال بدان اين ست
كه مراد آنست كه بين الجهتين قبله است برای غير معاين و من فی حكمه زیرا که منحصر نيست قبله معاين در مشرق و مغرب بلكه همه جهات در حق وی برابر ست
و متی كه مقابل عين باشد يا مقابل شطری از آن و حديث دليل ست بر آنكه ميان هر دو جهت قبله است و بر آن كه جهت كافی ست و در استقبال نيست
و در وی دليل بر آنكه متعين ست بر وی عين بل لابد ست از دليل بران و قول وی تعالى فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ خطاب ست
بآنحضرت صلى الله عليه وسلم در حاليكه بمدينه بود و استقبال عين در مدينه متعسر ست يا متعذر مگر آنچه در محراب وی صلى الله عليه وسلم گفته اند و ليكن امر
فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ عام ست هر محل را كه متعذر شود بر هر مصلی و قول ايشان بتقسيم جهات تا آنكه او را توجه بسوی عين حاصل شود
تعمق ست وارد نشد دليلی بران و نكرده اند آن را صحابه و حال آنكه ايشان بهترين قبيل اند پس حق همين ست كه جهت كافی ست او را و اگرچه در مكه باشد

وابن ماجة والحاکم والبزار و در سندش مقال ست و اعتضاد میکند او را حدیث محمد بن جحش که گذشت آنحضرت بر معمر و بود بهر دو فخذ او برهنه فرمود ای معمر بپوش
رانِ خود که فخذین عورت اند اخرجه احمد والبخاری فی صحیحه تعلیقا واخرجه ایضا فی تاریخه والحاکم فی المستدرک و روایت کرد ترمذی و احمد از ابن عباس
مرفوعا که فخذ عورت ست واخرج نحوه مالک فی الموطا واحمد وابوداؤد والترمذی وحسنه ابن حبان وعلقه البخاری امام شوکانی گفته آنچه در بعض
احادیث آمده که کشود آنحضرت فخذ خود در روز خیبر یا در خانهٔ خود آن صالح تعارض باین احادیث نیست و آمد در باره رکبه آنچه مفید ستر اوست انتهی و بالجملة
بر مصلی واجب ست پوشیدنِ عورتِ خود در نماز مرد باشد یا زن بر وجهی که مذکور شد و دلیل آن از کتاب این ست یَا بَنِیْٓ اٰدَمَ خُذُوْا زِیْنَتَکُمْ
عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ مراد بزینت لباس ست و بمسجد نماز در مصفی گفته مسجد مصدر میمی ست بمعنی سجود و بسجود تعبیر میکنند نماز را و ازینجا معلوم
می شود که لباس شرط صحت نماز ست و حدیث جابر دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی که مرد دران لباس نماز باید گذارد ازار ست و معنی ازار آنکه ساتر بدن
باشد از ناف تا زانو انتهی **وعن** ابی عبدالله عامر بن ربیعة بن مالک العنزی بفتح العین المهملة وسکون النون وقیل بفتحهما والزای نسبة
الی عنز بن وائل و او را عدوی هم گویند اسلام آورد و دو هجرت کرد و حاضر جمله مشاهد شد و مرد در سنه اثنتین او ثلث او خمس وثلثین روی عنه نفر
قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة مظلمة فاشکلت علینا القبلة گفت بودیم ما همراه آنحضرت در شب
تاریک پس مشکل شد بر ما قبله فصلینا پس نماز گذاردیم بتحری و ظاهر آنست که نماز گذاردند بدون نظر در امارات فلما طلعت الشمس
اذا نحن صلینا الی غیر القبلة پس هرگاه که برآمد آفتاب ناگاه ما نماز گذارده بودیم بسوی غیر قبله فنزلت پس فرود آمد این آیت
اینما تولوا فثم وجه الله در حجة الله البالغة گفته که استقبال کعبه شرط ست برای تکمیل نماز و نیست شرط باین معنی که فائدهٔ نماز بدون او
حاصل نمی شود و لهذا آنحضرت برخواند این آیت را اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ در بارهٔ کسی که تحری کرد در شب تاریک و نماز گذارد بغیر
قبله و این اشارت ست بجواز صلوة ایشان در حالت ضرورت انتهی و در مصفی گفته قبله جهتی را گویند که در نماز رو بآن جهت باید کرد و خدای عزوجل
معین گردانید قبله برای ما کعبه را و معلوم ست که مشاهدهٔ آن بجز حاضرین میسر نیست و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه پی نتوان برد و دلیل
قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق اقتضا فهمیده شد که در حال غیم و اختفاء دلائل بقرائن ظنیه پی توان نمود و از قصهٔ اهل قبا معلوم شد که تا وقتی
که با خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ماخوذ نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بتحری مقرر کنیم و بعد ازان خطای آن تحری بیقین معلوم شد خواه در نماز
خواه بعد ازان اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال قبله در شب تاریک نازل شده بود و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی ست در یک رکعت
استقبال بیت المقدس کردند و بعد خطای آن گمان بیقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند والله اعلم انتهی
و در مسوی گفته که هر که نماز گذارد بسوی جهتی باجتهاد خود و بعده دانست که بالیقین خطا شد پس بروی اعاده نیست و همین ست قول اکثر اهل علم
و قولی از شافعی انتهی گوئیم شافعی گفته مطلوب باجتهاد عین کعبه است پس اگر ظاهر شد بروی که وی منحرف بود بجانب راست یا چپ جهت واحد
بروی اعاده نیست و نزد ابوحنیفه مطلوب باجتهاد جهت کعبه است پس صاحب سبل السلام گفته در حدیث دلیل ست بر آنکه هر که نماز گذارد بسوی
غیر قبله بنا بر تاریکی یا ابر آن نماز وی ادا گردید برابر ست که همراه نظر باشد در امارات یا نه و برابر ست که ظاهر شد خطا در وقت یا بعد او و دلالت
میکند برای این روایت طبرانی از حدیث معاذ بن جبل که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در یوم غیم در سفر بسوی غیر قبله
پس چون گذارد نماز منجلی شد آفتاب پس گفتم ای رسول خدا نماز گذاردیم بسوی غیر قبله فرمود مرفوع شد نماز شما بسوی خدا و درین حدیث ابو عبلة
و ثقه ابن حبان و اختلاف کرده اند علما درین حکم پس قول باجزای مذهب شعبی و حنفیه و کوفیین ست در ما عدای کسی که نماز گذارد بغیر تحری

واگر سائر باشد همچو سفینه صحیح ست نماز در وی بالاجماع لیکن گاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در بحر وجدان ارض متعذر ست پس سفینه
معاف ست بخلاف راکب هودج و اما وقتی که راحله استاده باشد پس نزد شافعی نماز فریضه صحیح ست چنانکه صحیح ست نزد شان در ارجوحه مسدوده با
و بر سریر محمول بر رجال چون استاده باشند و مراد بمکتوبه نمازی ست که فرض ست بر همه مکلفین پس وارد نشود که وتر میگذارد آنحضرت بر راحله خود و وتر واجب ست
بروی ولابي داؤد من حديث انس رضي الله عنه كان اذا سافر فاراد ان يتطوع استقبل بناقته القبلة بود چون سفر میکرد
میخواست که بگذارد نماز نفل استقبال میکرد بناقه خود قبله را فكبّر ثم صلى حيث كان وجه ركابه پس تکبیر میگفت پس تر نماز میگذارد جائی
که می بود روی سواریهای او و درین دلیل ست بر استقبال قبله نزد تکبیر احرام و این زیادت مقبوله است و حدیث حسن ست پس عمل کرده شود بوی
و نیست رکوب بر ناقه شرط زیرا که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دراز گوش و هر که سفر شرط کرده گویا از همین حدیث اخذ نموده
ولیکن نیست ظاهر در شرطیت واسناده حسن وصححه ابن السكن و اما نماز بر عجله پس جائز ست بر ساکنه و نیست جائز بر متحرکه بهر نهج که باشد
و همین ست حکم ارابه دخانیه یعنی ریل گاڑی که درین زمان شیوع یافته و علت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین ست چه استقرار چیزی که بران نماز
گذارند ضرور ست چنانچه از کتب فقه حنفیه ظاهر ست و این در حالت سیر او ست که فرض و واجب و سنت فجر بغیر عذر بران جائز نیست و اما اگر ساکن باشد
همه نمازها دران جائز ست زیرا که حکم سریر دارد و همچنین جائز ست نماز بر محمل مستقر بر چوبهای قائمه بر زمین نزد حنفیه نه بر محمل محموله بر دابه متحرکه یا واقفه
محتمل الحرکة و جائز نیست نماز اگر جبهه مصلی بر چیزی استقرار نپذیرد مثل قرار بر زمین همچو پنبه وغیره همچنین جائز نیست نماز بر کشتی مربوط بر کناره بشرط
امکان خروج در حالت عدم استقرار بر زمین و اگر مستقر باشد بر زمین جائز ست و قیاس ریل بر کشتی و جهاز متحرک که نماز دران بحالت سیر درون
دریا جائز ست منظور فیه ست زیرا که جواز نماز در جهاز و کشتی بنظر ضرورت و عذر ست که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد و مادامیکه ضرورت نیست در وی
هم جائز نیست آری سنن و نوافل بحالت حرکتش جائز ست و اگر عذر شرعی یافته شود نماز فرض و واجب و سنت فجر هم روا باشد و منجمله اعذار خوف تلف
نفس یا تلف ثیاب ملبوسه یا تلف دابه ست از دزد یا درنده یا دشمن یا آنکه سواری رام نبود که بعد نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد
یا سوار آنچنان ضعیف ست که بی معین سوار نمی تواند شد و معین موجود نیست یا گل و لای چندان ست که سر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد و بعضے
بارش باران و ذهاب رفقا را نیز عذر شمرده اند و چون معتبر در سفر سه منزل شتر بار بردار و پیاده متوسط السیر در اقصر ایام سال از ابتدای صبح صادق
تا زوال آفتاب ست اگر یکی این مسافت را در کم از سه روز طی کند مثل آنکه بر اسپ تیز رو یا ناقه تیز گام یا ارابه دخانی سوار شود نیز حکم مسافر دارد و نماز را
قصر نماید چنانکه از بحر رائق و در مختار و عالمگیریه و جز آن ظاهر ست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم قال الارض كلها مسجد زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز ست بی کراهت الا المقبرة مگر مقبره
که در وی جائز نیست و آن زمینی ست که دفن کرده میشود در وی مردها برابر ست که بر روی قبر باشد یا در میان قبور بود و برابر ست که قبر مومن باشد
یا کافر مومن برای کرامت و کافر برای بعد از خبث وی و این حدیث مخصص حدیث جعلت لي الارض كلها مسجدا وطهورا است و استثنای مقبره بجهت آن ست
که غالبا در وی قذرت و اختلاط تربت اوست انچه جدا میگردد از مردها از نجاست و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتے نه
و بعضی بر انند که نماز در مقبره مکروه ست مطلقا ازین حدیث اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد و شاید بعضی چیزها ازان بکفر رساند
والحمام و مگر حمام که در وی هم جائز نیست از جهت آنکه محل کشف عورات و ماوای شیاطین ست و گفته اند محل نجاست ست پس مختص باشد بحمامی که در وی
نجاست بود لا غیر و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست در وی نماز و اگرچه بر سطح وی باشد عملا بالحدیث و جمهور بصحت رفته اند و لیکن با کراهت در سهل گفته

رواه الترمذي وقال حسن صحیح کذا فی التلخیص ولیکن ما چون مراجعت کردیم بترمذی معلوم شد که این حدیث را به دو طریق آورده و یکی را حسن و دیگری را صحیح گفته وقال وقد روی عن غیر واحد من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم منهم عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وابن عباس رضی الله عنهم وگفت ابن عمر چون گردانید مغرب را بیمین خود ومشرق را بر یسار خود پس ما بین هر دو قبله است وقتی که استقبال کنی قبله را وگفت ابن المبارک ما بین مغرب ومشرق قبله است اهل مشرق را انتهی وگفت عمر بن الخطاب ما بین مشرق ومغرب قبله است چون رو کرده شود جانب بیت گوییم این حکم نسبت باهل مدینه است کما تقدم ودر روایت کرد مالک از سعید بن المسیب که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد قدوم مدینه شانزده ماه بجانب بیت المقدس پس تحویل کرده شد قبله قبل غزوه بدر بدو ماه جانب کعبه وقواه البخاری ورواه الحاکم عن ابن عمر وذکره الدارقطنی فی العلل فقال الصواب عن ابن عمر عن عمر وارد ست مثل آن از خلفای راشدین واستقبال کرد آنحضرت بعد از خروج از مکه ومشروع فرمود آنرا برای مردم در مصلی ست طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار ودلیل عقلی قطعی واخذ محاریبی که سلف بنا کرده‌اند وقول صدوق که از مسئله خبر دهد واجتهاد بدلائل ظنیه وتقلید کسی که باجتهاد قبله را شناخته باشد وتا سه وجه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد وتا قول صدوق واجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت وصحیح آنست که واجب نیست تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عروض شبهه که دلیل اول را بر هم می‌زند **مسئله** اسهل طرق معرفت قبله که در سفر بکار آید آنست که در مساجدی که مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقت هاجره ووقت عصر که آفتاب بربع اخیر از فلک فرو رود سایه را امتحان کنند که از قبله بکدام جانب می‌افتد وآنرا یاد گیرند ودر صحرا در ضوء آفتاب بایستند وجائیکه سایه می‌افتد معین نمایند وبهمان جانب سایه که یاد گرفته بودند استقبال کنند ودر وقت فجر ومغرب وعشا فجر صادق وطلوع وغروب آفتاب وشفق احمر را ملاحظه نمایند که از قبله کدام جانب ست وهمان نسبت را در صحرا بکار برند وحکم آن مساجد تا وقتی میتوان برد که مسافت بعیده نشده است وچون ده منزل دوازده منزل از آن مساجد دور رفته‌اند مساجد شهر دیگر را امتحان باید کرد انتهی

وعن عامر بن ربیعة رضي الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی علی راحلته حیث توجهت به دیدم رسول خدا را نماز میگذارد بر سواری خود بهر طرف که رو کرد با وی واین حدیث دلیل ست بر صحت صلوة نافله بر راحله یعنی ناقه اگرچه فوت شود استقبال قبله وظاهرش برابر ست در آنکه بر محمل باشد یا نه وسفر دراز بود یا کوتاه مگر در روایت رزین از حدیث جابر زیادت فی سفر القصر آمده ورفته‌اند بشرطیت وی جماعتی از علما وگفته‌اند که نیست شرط بلکه در حضر هم جائز ست وهو مروی عن انس من قوله وفعله وظاهر حدیث در حق راکب ست واز ماشی ساکت لیکن جماعتی از علما بجواز وی قیاساً علی الراکب رفته الا آنکه گفته‌اند که معاف نیست او را عدم استقبال در رکوع وسجود وی واتمام هر دو ومشی نکند مگر در قیام وتشهد خود ودر جواز مشی نزد اعتدال از رکوع دو قول ست ودر اعتدال بین السجدتین مشی نکند زیرا که نیست مشی با قیام وحال آنکه واجب ست بر وی قعود میان هر دو سجده متفق علیه این حدیث در بخاری از عامر بن ربیعه باین لفظ ست کان یسبح علی الراحلة واخرجه عن ابن عمر بلفظ کان یسبح علی ظهر راحلته وشافعی از حدیث جابر باین لفظ آورده رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وهو علی راحلته النوافل واز اینجا معلوم شد که این نماز بر راحله در نفل بود نه در فرض زاد البخاری یومی برأسه زیاده کرد بخاری که اشاره میفرمود بسر مبارک خود یعنی در رکوع وسجود وزیاده کرد ابن خزیمه ولیکن نگاه میداشت هر دو سجده از رکعت ولم یکن یصنعه ونبود که میکند این کار را که نماز ست بر پشت سواری فی المکتوبة در نماز فرض واین صریح ست در گذاردن نفل مگر در روایت ترمذی ونسائی ست که آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی مضیق وآمدند اصحاب او وآسمان فوق ایشان ست وبله زیر ایشان وحاضر شد نماز پس امر کرد موذن را پس اذان داد واقامت گفت پس پیش رفت آنحضرت بر راحلهٔ خود ونماز گذارد با ایشان اشاره میکرد واشاره کردنی میکرد سجود را پست تر از رکوع ترمذی گفت این حدیث غریب ست وثبت عن انس عن فعله وصححه عبد الحق وحسنه النووی وضعفه البیهقی ورفته‌اند بعض بآنکه صحیح ست فریضه بر راحله وقتی که مستقبل قبله باشد در هودج

بدر او کشته شد در غزوهٔ رجیع در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تصلوا
الى القبور مگذارید نماز بسوی گور ها گور هر کس باشد مومن یا غیر وی واین نهی مثل نهی ست از گذاردن نماز بر قبر واصل در وی تحریم ست وذکر کرده مقدار آنچه منهی
بسبب آن نماز بسوی قبر وظاهر آنست که مقدار آنچه شمرده شود بدان مستقبل قبر عرفاً شیخ در ترجمه گفته نماز کردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک وتعظیم حرام ست
وهیچ کس را دران خلاف نیست اما در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند تا نمازی بکنند بتوجه بجانب آن تا برکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ایشان ست وبامداد
نورانیت از روحانیت ایشان عبادت کمالی وقبولی گیرد درینجا محذوری لازم نیاید وباکی نیست کذا قال الشیخ ابن حجر المکی رح انتهی گویم این متعقب ست
بحدیث صحیح صریح متفق علیه از عایشه صدیقه رضی الله عنها که بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت در بیماری خود که برنخاست از ان لعنت کند خدا یهود ونصاری را
که ساختند گورهای پیغمبران خود را مسجدها وشیخ زیر این حدیث نوشته که گرفتن قبور مساجد بر دو طریق متصور ست یکی آنکه سجده بقبور برند ومقصود عبادت
آن دارند چنانکه بت پرستان بت می پرستند دوم آنکه مقصود ومنظور عبادت او تعالی دارند ولیکن اعتقاد کنند که توجه بقبور ایشان در نماز وعبادت حق موجب
قرب ورضای او تعالی ست وموقع وی عظیم ست نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت ومبالغه در تعظیم انبیا واین هر دو طریق نامرضی ونامشروع ست اول خود
شرک جلی وکفر ست وثانی نیز حرام ست از جهت آنکه در وی نیز اشراک بخداست اگرچه خفی ست وبهر دو طریق لعن متوجه ست انتهی ودر روایت مسلم ست
از حدیث جندب که گفت شنیدم آنحضرت را فرمود آگاه باشید آنانکه بودند پیش از شما میگرفتند قبرهای پیغمبران خود را وصالحان خود را مسجدها آگاه باشید
پس مگیرید قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم شما را از ان واین نهی برای تحریم ست ولا تجلسوا ونه نشینید بر قبرها نهی برای تحریم ست ودرین باب
حدیثها وارد شده مثل حدیث جابر در سوطی قبر وحدیث ابی هریره که اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر وبسوزد جامهای او وبرسد بپوست او بهتر ست او را از آنکه
بنشیند بر قبر اخرجه مسلم نهی از قعود بر قبور مذهب شافعی ست ومالک در موطا گفته مراد بقعود حدث ست نووی گفته این تاویل ضعیف ست یا باطل وصحیح
آنست که مراد بقعود جلوس ست واز ینجاست که اصحاب ما گفته اند که جلوس بر قبر حرام ست وهم تکیه زدن بران انتهی وبعضی تصریح کرده اند که شافعی وجمهور
اصحاب او از کراهت اراده کراهت تنزیه دارند زیراکه ابو هریره راوی حدیث تفسیر کرده است آنرا بنشستن برای بول وغائط با آنکه ابن وهب در مسند خود
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین لفظ آورده که هر که نشست بر قبر برای بول یا غائط واین حرام ست بالاتفاق رواه مسلم ودر سبل گفته در موطا ست
از علی کرم الله وجهه که تکیه می زد بقبر ودراز میشد بران ومثله فی البخاری عن ابن عمر وعن غیره واصل در نهی تحریم ست کما عرفت غیر مرة وفعل صحابی معارض نشود
بحدیث مرفوع مگر آنکه گویند فعل صحابی دلیل حمل نهی ست بر کراهت ولا یخفی بعده انتهی وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم المسجد فلينظر چون بیاید یکی از شما مسجد را پس باید که ببیند هر دو نعل خود را
فان رای فی نعليه اذى پس اگر یابد در پاپوش خود اذی را اذی در اصل لغت چیزی مکروه که طبع از ان نفرت گیرد واطلاق آن بر مقذورات هم
ازین جهت ست او قذرا یا قذر را شک راوی ست که ازین دو لفظ کدام یک فرمود وقذر بمعنی نجاست ست مراد نجاست خشک ست که چیزی
از ان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس دلک آن بزمین پاک کننده ست فليمسحه وليصل فيهما پس باید که بمالد آنرا بزمین ونماز گذارد دران واما رطب
پس بدلک زائل نمیگردد در مذهب امام محمد وامام اعظم این ست ونزد ابو یوسف وشافعی در قول قدیم مراد عام تر ست واز رطب نیز پاک میگردد بدلک وایشان
میگویند امر مبنی بر تیسیر ورفع حرج ست ونزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم ست اما در غیر ذی جرم مثل بول وخمر غسل واجب ست قاضی گفته هر کس خلاف
این میگوید قذر را حمل میکند بر آنچه مستقذر ست عرفاً همچو مخاط ومانند او نقله الطیبی وخطابی در معالم السنن گفته اوزاعی این حدیث را بر ظاهرش استعمال میکرد
ومروی ست مثل آن از عروه بن الزبیر ونخعی انتهی وشیخ در ترجمه گفته تورپشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده وگفته که مراد بمسودن نعل تراب آنست که مستعمل

القول الاظهر مع احمد انتهى وهو الصواب و دیگر تخصیص عموم حدیث جعلت لی الارض بتعیین مقبره و حمام ست بلکه بچیزهای دیگر ست که در حدیث آینده می آید
رواه الترمذي والشافعي واحمد وابن ماجة وابن خزيمة وابن حبان والحاكم وابوداود والدارمي وله علة وحدیث راعلت ست زیراکه اختلاف کرده اند
در وصل وارسال او ترمذی گفته روی حماد بن سلمة عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید و روایت کرد آنرا ثوری از عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم
و روایت ثوری اصح و اثبت ست و مروی ست از عبدالعزیز بن محمد درین باب دو روایت واین حدیثی ست که در وی اضطراب ست و بزار گفت روایت
کرد آنرا عبدالواحد بن زیاد و عبدالله بن عبدالرحمن و محمد بن اسحق از عمرو بن یحیی موصولا و گفت دارقطنی در علل محفوظ ارسال اوست و گفت حدیث کرد مارا جعفر
بن محمد مؤذن از سری بن یحیی از ابونعیم قبیصه از سفیان از عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید بطریق وصل لیکن مرسل محفوظ ست و گفت شافعی یافتم این
حدیث را نزدیک خود موصول و مرسل و بیهقی هم ترجیح ارسال می کرده و نووی در خلاصه گفته ضعیف ست و در سبل گفته روایت کرد آنرا نووی مرسلاً
عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم و روایت نووی اصح و اثبت ست انتهى وصاحب امام گفته حاصل چیزی که تعلیل کرده اند بدان ارسال ست
و چون واصل ثقه باشد مقبول ست و ابن دقیقیه در کتاب تنویر گفته صحیح نیست هیچ طریق از طرق و صواب نکرد زیراکه مصنف در تلخیص گفت این حدیث را
شواهد ست از انجمله حدیث ابن عمر ست مرفوعا که نهی کرد از نماز در مقبره اخرجه ابن حبان و از انجمله است حدیث علی مرتضی که حبیب من نهی کرد مرا از اینکه نماز بگذارم در مقبره
اخرجه ابوداود **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن نهی کرد رسول خدا
از نماز گذاردن در هفت جایگی المزبلة بفتح با وضم آن جای سرگین انداختن و زبل بکسر زا سرگین و دیگر نجاست در حکم آنست بلکه بعضی سخت تر از ان
والمجزرة دوم مجزره بجیم و زا جای ذبح کردن حیوانات از جهت محاذات نجاسات سوم والمقبرة مقبره بجهت نجاست وقارعة الطريق چهارم درمیان
راه که جای پاکوب مردم ست که میگذرند از ان جهت شغل خاطر بگذرندگان و تنگ کردن جا بر ایشان و نیز مردم اگر بضرورت از پیش نماز بگذرند آثم شوند و اگر ایشان را
ضرورتی باشد مصلی بزه کار می شود والحمام پنجم حمام و وارد شده ست نهی از ان معلل بآنکه محل شیاطین ست ومعاطن الابل و جای بود و باش
شتران تا از رسیدن ایشان تشویش راه نیابد و در سبل گفته تعلیل وی منصوص ست باینکه معاطن ابل از شیاطین ست اخرجه ابوداود و در لفظی مبارك الابل
و در لفظی مناخ الابل آمده و این عام ست از معاطن الابل وفوق ظهر بيت الله و بر پشت خانه کعبه از جهت ادب و بعضی مقید کرده اند آنرا بگذاردن
بر طرف بام وی جائیکه بیرون آیند از ان هوام و جز آن والاصح ست و در سبل گفته مخفی نیست که این تعلیل مبطل معنی حدیث ست زیراکه چون استقبال نکرد
نماز باطل شد لعدم الشرط نه بجهت بودن وی بر بام کعبه پس اگر این حدیث ثابت شود نهی بر ظاهر خود ماند در همه آنچه مذکور شد و مخصص بود عموم جعلت لی
الارض مسجدا را لیکن در وی ضعف ست اما حدیث قبور منجمله این مذکورات صحیح شده ست انتهى رواه الترمذي وابن ماجة وضعفه زیراکه گفت حدیث
ابن عمر لیس بذلك القوي و تکلم کرده اند در زید بن جبیره من قبل حفظه انتهى وهو ضعيف جدا جبیره بفتح جیم و کسره موحده و بتحتیه و را بخاری گفت در وی متروکی
هست و در سند ابن ماجه عبدالله بن صالح ست و مذهب امام احمد آن ست که نماز در مواضع منهی عنها صحیح نیست در سبل گفته تکلف کرده اند در استخراج
علل نهی ازین محلات پس گفته اند که مقبره و مجزره برای نجاست و طریق بنابر بودن حق غیر در ان پس صحیح نیست نماز در وی واسع باشد یا تنگ لعموم النهى
انتهى گویم در ترمذی ست از حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارید در مرابض غنم یعنی جای نشستن گوسفند و نگذارید در نشستگاه شتران
و اختلاف کرده اند در آنکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه و بر هر تقدیر علت نهی نه آنست که مکان نجس ست والا جائز باشد و اماکن نجسه منحصر نیست در ان
و نیز برین تقدیر ظاهر آن بود که میگفت نهی کرد از گذاردن نماز در مکان نجس بلکه علت همسایگی نجاست و قرب اوست حتی که اگر بساطی گسترده باشند
و بالای سجاده نماز کنند نیز مکروه ست **وعن** ابي مرثد الغنوي بفتح غین معجمه و نون هو مرثد بن ابی مرثد اسلام آورد وی و پدر وی و حاضر شد

ومراد سخنی ست که خطاب توان کرد بآن ایشان را و توان طلبید از ایشان شیخ در ترجمه گفته در مسائل آورده اند که اگر یکی در نماز ست و پیر سیدند از چه جنس
مال تو ست بگوید الخیل والبغال والحمیر کلمات قرآنی ست یا شخصی که پیش او استاده ست مردی ست یحیی نام و کتابی پیش او نهاده پس بگوید یا یحیی
خذ الکتاب اگر اراده او اتمام معنی ست فاسد میگردد نماز او و اگر اراده قرات کند فاسد نمی شود انتهی در سبل گفته حدیث را سبب ست حاصلش آنکه مردی
عطسه زد در نماز معاویه راوی این حدیث او را جواب عطسه گفت و حال آنکه در نماز بود و صحابه که نزد وی بودند انکار کردند بر وی بسبب آنکه وی فهم کرد جواب او را
پس فرمود او را آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم ان ہذه الصلوٰة الخ و حدیث را لفظها ست و مراد از عدم صلاحیت عدم صحت اوست و از کلام مکالمه و مخاطبه مردم
کما هو صریح السبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز مبطل نماز ست برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا غیر او و بر آنکه حکم جاهل و عامد باطل میکند نماز را
و وی معذور ست بسبب جهل خود زیرا که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم معاویه را امر باعاده نکرد در موطا ست که ابن عمر میگذشت بر مردی و او نماز میخواند پس سلام
کرد بر وی پس جواب سلام داد آن مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت وعلیکم السلام پس بازگشت بسوی او ابن عمر و گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما
و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود در مصفی گفته ابن عمر باعاده نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید همچنین
آنحضرت معاویه بن الحکم را منع فرمود از آنکه سخن نگوید و امر باعاده نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع نشده است بر دلیلی از دلائل شرعیه که دلالت کند بر وجوب
اعاده نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور ست که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بر آن تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه
مراد باین سخن تلاوت باشد نه تعلیم و اگر امام خود فتح کرد پس صحیح آنست که نماز فاسد نمی شود بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل و خواه بعد قرات ما یجوز به
الصلوٰة فتح کرد یا قبل از آن و در منهاج مذکور ست که اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد می شود مثلاً شخصی که یا یحیی
خذ الکتاب بقوة بر زبان راند و قصد قرات قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقها ست بر آنکه اگر مصلی رد سلام کند نمازش باطل می شود و اگر
بدست اشاره کند در مذهب امام اعظم جائز نیست و نزد غیر وی جائز ست و اللہ اعلم انتهی کلامه وانما هو وجزین نیست که کلامیکه در وی اذن ست
در نماز یا کلامی که صالح ست در آن التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن سبحان اللہ و اللہ اکبر و خواندن قرآن ست که اینها از جنس کلام آدمیان
نیست و اگر یکی سوگند خورد که سخن نکند و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حانث نشد و منضم ست باین هر سه ادعیه و نحو آن رواه مسلم و این
پاره ایست از حدیث طویل که در مشکوٰة و غیرها مذکور ست و رواه ابوداؤد والنسائی وابن حبان والبیهقی ایضا مختصرا **وعن** زید بن ارقم
مکنی بابی عمرو الانصاری الخزرجی معدود ست در کوفیین ساکن شد بکوفه و مرد آنجا در سنه شصت و شش روی عنه جماعة رضی اللہ عنه قال ان
کنا نتکلم فی الصلوٰة علی عهد رسول اللہ بدرستیکه ما سخن میکردیم در نماز بزمانه رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم یکلم احدنا
صاحبه بحاجته سخن میکرد یکی از ما صاحب خود را برای حاجت خود حتی نزلت تا آنکه فرود آمد این آیت حافظوا علی الصلوٰت
محافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگاهدارید آنها را والصلوٰة الوسطی و بتخصیص محافظت کنید بر نماز میانه در مصفی گفته اختلاف کرده اند صحابه در نماز
وسطی جمعی گفته اند نماز صبح ست بقرینه آنکه خدا میفرماید وقوموا للہ قانتین و قنوت طول قیام یا قرات را گویند و نماز صبح مخصوص ست بآن
لقوله تعالی وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا و بسبب آنکه این وقت متوسط ست میان لیل و نهار و جمعی گفته اند که نماز ظهر ست
زیرا که در میان روز ادا کرده میشود و جمعی گفتند نماز عصر ست و بحدیث مرفوع آنرا مسند کرده اند و حدیث حضرت عایشه معارض اوست زیرا که عطف
دلالت میکند بر مغایرت و آنچه حضرت عایشه و حفصه املا کرده اند حرفی بود از حروف قرآن و رخصت حاصل شده است در قرات جمیع احرف و قبیصه
بن ذویب گفته نماز مغرب ست زیرا که بحسب مقدار وسط ست و نماز عشا را هیچ کس از سلف وسطی نگفته است و بعضی متاخرین بآن قائل شده اند

چون پی سپر کند نجاست را ببرد اثر آن بتراب و میرسد او را که در اید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت جواز صلوة نیست بلکه طهارت در دخول مسجد و وطی ارض اوست زیرا که طهارت دریجا مستحسن ست اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بُعدی نیست بحسب ظاهر عبارت و صواب آنست که در سبل گفته درین حدیث دلالت ست بر شرعیت نماز در نعال و بر اینکه مسح نعل از نجاست مطهر اوست از قذر و اذی و ظاهر ازین هر دو عند الاطلاق نجاست ست برابر ست که تر باشد یا خشک و دلالت میکند بران سبب حدیث و آن اخبار جبرئیل علیه السلام ست آنحضرت را که در نعل وی اذی ست در نماز وی و مستمر ماند در نماز و مصلی چون در امد در نماز و متلبس ست بنجاست و نمیداند آنرا یا فراموش کرد و پیشتر دانست در اثنای نماز خود واجب شد بروی ازاله و بنای نماز و درین همه خلاف ست مگر آنکه مخالف را دلیلی که بمقاوم این حدیث تواند شد نیست که اطالت بذکر وی کنیم و مؤید اوست طهوریت نعل بمسح تراب اخرجه ابو داؤد وصححه ابن خزيمة و لیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال وی ابو حاتم ترجیح وصل کرده و رواه الحاكم من حديث انس و ابن مسعود و رواه الدارقطني عن ابن عباس و عبد الله بن الشخير و اسنادهما ضعيف **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطئ احدكم الاذى بخفيه فطهورهما التراب چون پی سپر کند یکی از شما اذی را به دو موزهٔ خود پس پاک کنندهٔ آن هر دو خاک ست یعنی بمالیدن خاک پاک میشود اگرچه خاکی پاک باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بروی گذشته است شوکانی گفته ضابطه در تطهیر نجاست آنست که اگر از شارع در امری صفت طهارت وارد ست در ان امر اقتصار بر همان صفت وارده باید کرد و مخالفت بزیادت و نقصان اندران نباید کرد چنانکه درباره پاپوش وارد ست که چون متلوث بنجاست گردد بمسح خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر از حیض و لعاب سگ و اگر امری ست که شارع حکم بنجاست وی کرده اما صفت تطهیر او وارد نشده پس در ان ازاله عین آن واجب ست تا آنکه از ریح و لون و طعم هیچ چیز باقی نماند زیرا که در هر چه ریح یا طعم موجود ست معلوم ست که دران جزوی از عین باقی ست اگرچه جرم و لون دران باقی نماند چه رائحه همان وقت جدا میگردد که ازین چیز بود اگر هیچ یافته نشود و همچنین یافته نمی شود طعم مگر وقتی که چیزی از شی طعم دار باقی ماند انتهى اخرجه ابو داؤد وصححه ابن حبان و اخرجه ابن السكن والحاكم والبيهقي من حديث ابي هريرة وسنده ضعيف و اخرجه ابو داؤد من حديث عائشة و في الباب غير هذه باسانيد لا تخلو عن ضعف الا انه يشد بعضها بعضا و شاهد اوست حدیث ام سلمه که پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من زنی ام دامن دراز میبردم در جای نجس فرمود پاک میکند او را ما بعد او اخرجه ابو داؤد والترمذي و ابن ماجه و نحو اوست اینکه زنی از بنی عبد الاشهل گفت ای رسول خدا ما را راهی ست بدبو بسوی مسجد پس چون کنیم دمیکه باریده شویم فرمود آیا نیست بعد وی راهی که پاکیزه تر ست از وی گفت آری فرمود فهذه بهذه اخرجه ابو داؤد و ابن ماجه خطابی گفته در اسناد این هر دو حدیث مقال ست و شافعی تاویل کرده است این را براهی که خشک ست و نجاست وی بجامه نمی چسپد گویم این غیر مناسب ست بقول وی که باریده شویم و مالک گفته تطهیر بعض ارض مر بعض را چنین ست که چون بعد وطی ارض قذر وطی ارض طیبه یابسه کرد بعض وی مر بعض را پاک ساخت اما نجاستی که بجامه یا بدن رسیده است جز بآب پاک نشود گفت و این اجماع ست و مؤید حدیث باب و بودن او بر ظاهر روایت بیهقی ست از ابی المعلی عن ابیه عن جده گفت متوجه شدم با علی بن ابی طالب بسوی جمعه و او پیاده بود پس حائل شد میان او و مسجد حوضی از گل و آب پس بیرون آورد سراویل و نعلین خود گفتم بیا ای امیر مومنان بردارم این چیز ترا گفت نه و در امد در اب و چون بر امد از ان پوشید نعل و سراویل و نماز گذارد با مردم و نه شست پایهای خود و معلوم ست که آب مجتمع از قری خالی از نجاست نمی باشد **وعن** معاوية بن الحكم بفتحتين صحابی سلمی ست معدود در اهل حجاز ساکن در بنی سلم روی عنه ابنه کثیر و عطا بن یسار و غیر هما مرد در سنه یکصد و هفده هجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس این نماز که ما را امر کرده اند بگذاردن آن نیکو نیست و روا نیست دروی چیزی از سخن مردم

دست بهم زدن لائق بحال زنان ست نه لائق بوقار و گرانباری مردان و از بدعات این زمان یکی آنست که بجای تسبیح تکبیر گویند حال آنکه در هیچ روایت
صحیح وارد نشده و التصفیق للنساء و تصفیق برای زنان ست و طریق وی آنست که ببطن کف ایمن را بر ظهر کف ایسر زند و ببطن اصابع بر بطن کف نزند
بطریق لعب اگر بزند نماز فاسد گردد و کذا فی شرح مسلم در صفی گفته گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد و الا نماز تباه شود
این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق النساء واقع شد و تعیین هیئت تصفیق نکردند با وجود آنکه شائع در تصفیق ضرب بطن دست
راست ست بر بطن دست چپ و نزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شائع منجر می شود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم ست و الله اعلم و آنکه گفته اند
که این هیئت لعب ست لانسلم که مطلق لعب باشد و در حکم ذکر ست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا یحیی خذ الکتب بقوة اگر بسیار اند که نظم قرآن
و عدول از سائر کلام بجهت آن کرده ست انتهی متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد که تنبیه امام بر سهو و تنبیه گذرنده و تنبیه کسی که از وی کاری مراد ست
و وی نمیداند که در نماز ست مشروع ست برای مصلی پس اگر نمازی مرد ست سبحان الله گوید و قد ورد فی البخاری بهذا اللفظ و در ما عدای او مطلق ست
و اگر زن ست دست بر هم زند عیسی بن ایوب گفته دو انگشت دست راست بر کف دست چپ بزند در سبل گفته و باین رفته اند جمهور علما و بعض
ایشان تفصیل کرده اند بلا دلیل ناهض یعنی اگر برای اعلام ایمعنی ست که وی در نماز ست پس مبطل نیست و رنه مبطل ست اگرچه برای فتح بر امام باشد
بدلیل لا علی لا تفتح علی الامام و این حدیث ضعیف ست پس حدیث باب باقی ست بر اطلاق خود بیرون نمی رود از وی هیچ صورتی مگر بدلیل و نیست این حدیث
دلالت نمی کند بر وجوب تسبیح و تصفیق زیرا که بلفظ امر وارد نشده گوییم در روایتی آمده فلیسبح الرجال و لتصفق النساء و ازینجا درمیان علما اختلاف شده
شافعیه و رافعی و نووی گویند سنت ست و حق انقسام او ست طرف واجب مندوب و مباح بحسب مقتضای حال انتهی زاد مسلم فی الصلوة
زیاده کرد مسلم قید فی الصلوة و روی نحوه من حدیث سهیل بن سعد فی حدیث طویل اتفقا علیه و لفظ وی این ست چون برسد یکی را از شما چیزی در نماز
پس باید که تسبیح گوید زیرا که تسبیح برای مردان ست و تصفیق برای زنان و استدلال کرده ست رافعی در جواز فتح بر امام باین حدیث و بحدیثی که نزد ابوداود
و ابن حبان ست از ابن عمر که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمازی پس لبس شد بر وی پس چون فارغ شد گفت ابی را حاضر شدی با ما گفت آری
فرمود پس چه چیز منع کرد ترا از فتح کردن بر من و روی الاثرم و غیره من حدیث المسور بن یزید نحوه و روایت کرد حاکم از انس که بودیم ما که فتح میکردیم بر امام در عهد
آنحضرت و روایت کرد عبد الرزاق در مصنف خود از علی کرم الله وجهه مرفوعا که فتح مکن بر امام و تو در نماز هستی و در سندش حارث ست و او ضعیف ست
و صحیح شده ست از ابی عبد الرحمن السلمی که گفت علی کرم الله وجهه چون طلب طعام کند ترا امام پس بخوران او را یعنی لقمه بده هکذا فی التلخیص **وعن مطرف**
بضم میم و فتح طا و تشدید رای مکسوره و فا در آخر العامری روی عن ابی ذر و عثمان بن ابی العاص و مرد در سنه ۹۵ الهجریة **بن عبد الله بن الشخیر** بکسر
شین معجمه و کسر خای معجمه مشدده و سکون تحتانیه و را در آخر **عن ابیه** روایت میکند از پدر خود عبد الله بن الشخیر که از صحابه ست آمد نزد آنحضرت در وفد
بنی عامر معدود ست در بصریین روی عنه ابنه مطرف و یزید الشخیر **رضی الله عنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی**
دیدم آنحضرت را که نماز میگذارد **و فی صدره ازیز کازیز المرجل من البکاء** و در سینه او آوازی ست همچو آواز دیگ سین از گریستن
ازیز بزای معجمه مکسور آواز کردن رعد و آواز جوش دیگ و جوشیدن و اضطراب کردن رگ کذا فی الرشیدی و سخت جوشانیدن دیگ یا آوازی که
می براید از ان و مرجل بالکسر دیگ مسین یا سنگین بزرگ و در مشارق گفته مرجل دیگ و بعضی گویند از مس یعنی مسکی میخواهد راوی ازین عبارت اینکه میگریست
آنحضرت با جوش و سوز و ازین حدیث معلوم شد که گریستن در نماز مبطل نماز نیست و در هدایه گفته اگر بنالد یا آه کشد یا بگرید با آواز بلند اگر از یاد کردن
بهشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع و مصیبت ست قطع میکند و در روایتی عوض مرجل لفظ رحی آمده یعنی مانند آواز آسیا که میگردد

زیراکه وسطی ست درمیان دو نماز که قصر کرده نمی شود انتهی گوییم عجب ست از صاحب مصفی که بر نقل اختلاف سلف اکتفا کرده و سخن در ترجیح نموده مگر نزد وی
وجهی برای ترجیح هیچ یکی ازین اقوال ظاهر نشده و بعضی از اهل علم در تحقیق این نماز رسائل مستقله تالیف نموده اند و اطالت کلام دران کرده و اکثر آن تطویل
لاطائل ست و چیزی ست که نیست بران اثارت ازعلم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عصرست پس بس بنص حدیث صحیح صریح که نزد بخاری و مسلم
و اهل سنن ست شغلونا عن الصلوة الوسطے صلوة العصر الحدیث شوکانی در فتح القدیر فی فنی الروایة والدرایة من التفسیر گفته قد اختلف اهل العلم فی تعیینها علی ثمانیة عشر
قولا اوردتها فی شرحی للمنتقی و ذکرت ما تمسکت به کل طائفة وارجح الاقوال و اصحها ما ذهب الیه الجمهور من انها العصر الی قوله و اذا تقرر لک هذا و عرفت ما سقناه
تبین لک انه لم یرد ما یعارض ان الصلوة الوسطی صلوة العصر و اما حجج بقیة الاقوال فلیس فیها شیٔ مما ینبغی الاشتغال به لانه لم یثبت عن النبی صلی الله علیه وسلم
فی ذلک شیٔ و بعض القائلین عوّل علی امر لا یعول علیه فقال انها صلوة کذا لانها وسطی بالنسبة الی ان قبلها کذا من الصلوات و بعدها کذا من الصلوات و هذا الرای المحض والتخمین
البحت لا ینبغی ان تستند الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فکیف مع وجود ما هو فی اعلی درجات الصحة والقوة والثبوت
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ویا لله العجب من قوم لم یکتفوا بتقصیرهم فی علم السنة و اعراضهم عن خیر العلوم و انفعها حتی کلفوا انفسهم التکلم علی احکام الله والتجری
علی تفسیر کتاب الله بغیر علم ولا هدی فجاؤا بما یضحک منه تارة و یبکی منه اخری انتهی و شک نیست که باوجود تفسیر نبوی حاجت بتفسیر هیچ یکی نیست خواه بطریق
استنباط باشد یا رای محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدم علم وی بآن عذر خواه اوست در سبل گفته هی صلوة
العصر علی اکثر الاقوال و قد ادعی فیه الاجماع انتهی وَقُوْمُوْا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ و استاده شوید برای خدا عاکنان یا قرآن خوانان در سبل گفته صحابه ازین آیه امر بسکوت
فهم کرده اند زیراکه سکوت یکی از یازده معنی قنوت ست و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرائن یا از تفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرا گرفته اند انتهی گوییم
حافظ زین الدین عراقی رح معانی قنوت را درین قول جمع کرده شعر ولفظ القنوت اعدد معانیه تجد ✣ مزیدا علی عشر معانی مرضیه ✣ دعاء خشوع والعبادة طاعة
اقامتها اقرارنا بالعبودیة ✣ سکوت صلوة والقیام وطوله ✣ کذاک دوام الطاعة الرابح القنیه ✣ فَاُمِرْنَا بِالسُّكُوْتِ پس امر کرده شدیم بعد نزول این آیت
بخاموش ماندن وَنُهِيْنَا عَنِ الْكَلَامِ و نهی کرده شدیم از سخن کردن در نماز ازینجا معلوم شد که سخن در نماز مبطل نماز ست زیراکه اصل در نهی تحریم ست
کما مر مرارا نووی در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل ست بر تحریم جمیع انواع کلام آدمیان و اجماع کرده اند علما بر اینکه تکلم عامد و عالم بتحریم وی در نماز
بغیر مصلحت نماز و مانند آن مبطل نماز ست و ذکر خلاف در کلام برای مصلحت نماز در شرح حدیث ذی الیدین در باب السهو خواهد آمد در سبل گفته در حدیث بحثها ست
که در حواشی شرح عمده ذکر کرده ایم پس اگر مضطر شود مصلی بسوی تنبیه غیر خود پس مباح کرد شارع برای او نوعی از الفاظ چنانکه حدیث آینده مقید اوست انتهی
شوکانی رح گفته درین خود میان اهل علم خلاف نیست و خلافی که هست در سخن ساهی ست و در سخن کسیکه واقف نیست از منع کلام در نماز پس حکم جاهل بحدیث
معاویة بن الحکم عدم اعاده است و حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین بود که تنگی نمی کرد بر جاهل و حکم بقضائی فرمود او را در غالب احوال بلکه اقتصار بر تعلیم وی بر
اخبار جواز آنچه از وی واقع شده میکرد و حکم باعاده کم تری فرمود چنانچه در حدیث مسیء ست و این غایت لطف و احسان ست بر امت و نیست فرق در ظاهر در کلام
ساهی و ناسی و کلام غیر عالم بمنع کلام انتهی متفق علیه و اللفظ لمسلم و غیر شیخین نیز این حدیث را روایت کرده اند و در صحیحین و غیرهما ست از ابن مسعود
رضی الله عنه باین لفظ که هر آیینه در نماز شغل ست یعنی کار روائی عظیم ست که محل مناجات با حق و استغراق در عبودیت ست و هم از وی ست که بدرستیکه حق تعالی
حادث میکند از حکم خود آنچه میخواهد و تحقیق حادث کرد اینکه سخن نکنند در نماز یعنی بقصد رواه احمد والنسائی وابوداود وابن حبان فی صحیحه **وَعَنْ**
اَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلتَّسْبِيْحُ لِلرِّجَالِ تسبیح برای مردان ست و در روایتی این ست
که چون برسد شمارا امری پس تسبیح برای رجال ست مراد بتسبیح آن ست که بگوید سبحان الله تا بداند که وی در نماز ست و دست بر هم زند که آواز برآید زیراکه

مستحب ست بدلیل آنکه رد نکرد بر ابن مسعود بلکه گفت ان فی الصلوة شغلا گویم از روایت بیهقی معلوم شد که اشارت برأس کرد پس بستر اعتذار نمود از رد بلفظ زیرا که
بی او آثار دیگر و بر ایشان در نماز و چون کلام در نماز حرام شد رد فرمود بروی باشاره پستر خبر کرد او را که او تعالی حادث کرد از امر وی اینکه کلام نکنید در نماز
پس عجب ست از قول کسی که میگوید سه کند بلفظ با آنکه آنحضرت مضمون احداث او تعالی را بطریق اعتذار گفته و رد سلام را در نماز کلام شمرده و آنکه میگوید مسلم
بر مصلی مستحق جواب نیست نه باشاره و نه بلفظ رد میکند آثار را آنحضرت بر انصار و بر جابر باشاره و اگر مستحق نمی بود خبر میکرد ایشان را بدان و رد
نمی فرمود بر ایشان و کیفیت اشاره و رد مستفاد از حدیث صهیب چنین آمده که گفت گذشتم بآنحضرت و وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس رد کرد
باشاره گفت راوی نمیدانم او را مگر آنکه گفت بانگشت خود و تقدم حدیث ابن عمر ست در وصف رد آنحضرت بر انصار که بگسترد کف خود را این چنین و بسط کرد
جعفر بن عون راوی از ابن عمر کف خود و گردانید باطن وی اسفل و ظهر او بفوق پس حاصل شد ازین احادیث که جواب گوید مصلی باشاره خواه بسر یا بدست
یا بانگشت و ظاهر آنست که واجب ست زیرا که رد بقول واجب ست و در نماز متعذر شده و باقی مانده هر چه ممکن شود و باشاره ممکن شد و شارع آنرا
رد گردانیده و صحابه آنرا رد سلام نامیده و در تحت قوله تعالی اَوْ رُدُّوْهَا داخل گردیده و اما حدیث ابوهریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که اشاره
کند در نماز که فهمیده شود پس باید که برگرداند نماز را ذکره الدارقطنی پس این حدیث باطل ست زیرا که از روایت ابی غطفان ست از ابوهریره و وی
مردی مجهول ست انتهی کلامه **وعن ابي قتادة رضي الله عنه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي وهو حامل**
امامة بنت زينب بود رسول خدا که نماز میگذارد و حال آنکه او بر دارنده امامه بضم همزه دختر زینب بود و زینب دختر آنحضرت ست و شوهر
وی ابوالعاص بن الربیع ست و این امامه در بعضی از اوقات نماز آمده بآنحضرت متعلق می شد و آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد طیبی
گفته اگر امامه را بتنوین خوانند پس فتحه آن بنا بر مفعولیت حامل خواهد بود و اگر بلا تنوین خوانند نائب کسره باشد زیرا که غیر منصرف ست و ظاهر
میشود اثر این عدم انصراف در صفت وی که بنت زینب ست **فاذا سجد وضعها** پس چون سجده میکرد و در روایتی ست که چون رکوع
میکرد می نهاد او را بر زمین و تا سجده و رکوع کردن وی بر زمین افتاده می بود **واذا قام حملها** و چون می استاد از سجده و در روایتی
چون بر میداشت سر از سجود بر میداشت او را یعنی بر کتف خود **متفق علیه** این حدیث دال ست بر آنکه برداشتن مصلی در نماز حیوان را
آدمی باشد یا غیر او مضر نیست بنماز برابر ست که بضرورت باشد یا بی ضرورت و برابر ست که در فرض باشد یا در نفل و برابر ست که مصلی امام
بود یا منفرد و نیز دلالت ست بر طهارت جامه صبی و ابدان ایشان و همین ست اصل تا وقتی که ظاهر نشود نجاست و مثل این افعال مبطل نماز نیست
زیرا که آنحضرت امامه را برداشتی و نهادی و باین رفته است شافعی و غیر وی منع میکنند از آن در سبل گفته و تاویل کرده اند این حدیث را بتاویلات
بعیده از انجمله آنکه خاص ست بآنحضرت و از انجمله آنکه امامه متعلق می شد بآنحضرت از خود بدون فعل آنحضرت و از انجمله آنکه برای ضرورت بود و بعضی
گفته اند که این حدیث منسوخ ست و کلها دعاوی بغیر برهان واضح وقد اطال ابن دقیق العید فی شرح العمدة القول فی هذا و زدناه ایضا فی حواشیها انتهی
گویم و منجمله این تاویلات بعیده است آنچه حضرت شیخ رح در ترجمه مشکوة گفته اینجا کسی را توهم میشود که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را
و نهادن بر زمین و باز برداشتن فعل کثیر بود و اگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد و تعمد از آنحضرت نبود بلکه وی بجهت
غایت الفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده و متعلق می شد و در وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد
و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس برداشتن و نهادن از آنحضرت نباشد و نسبتش بآنحضرت در صورت فعل مجاز ست پس حاجت نیست که گوییم
این فعل کثیر بود و فعل کثیر آن ست که متوالی باشد و این نه چنین بود زیرا که طمانینت در ارکان نماز آنحضرت بسیار بود یا گویند که این حالت

اخرجه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد وابوداؤد وترمذی ونسائی وصححه ابن حبان وصححه ابن خزیمة والحاکم وهرگز گفت اخرجه مسلم وی وهم کرد
ومثل این ست آنچه مروی ست که عمر نماز صبح گذارد وسورهٔ یوسف خواند چون برین آیت رسید إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ شنیده شد آواز باترجیع
اخرجه البخاری معلقا ووصله سعید بن المنصور در سبل گفته این حدیث دلیل ست برانکه مثل این مبطل نماز نیست وقیاس کرده اند بران انین را انتهی **وعن**
علی علیه السلام قال کان لی من رسول الله صلی الله علیه وسلم مدخلان گفت بود برای من از آنحضرت دو جای درآمدن
مدخل بفتح میم ودال مهمله وخای معجمه بروزن مقتل یعنی دو وقت که می درآمدم دران وقتها بروی فکنت اذا اتیته وهو یصلی تنحنح لی
پس بودم من که هرگاه می آمدم اورا وآنحضرت نماز میگذارد تنحنح میکرد برای من تا واقف شوم که وی در نماز ست حدیث دلیل ست برانکه تنحنح مبطل نماز نیست
برابر ست که برای اصلاح نماز باشد یا نه وباین رفته است شافعی عملا بهذا الحدیث وهرکه قائل بابطال نماز بدان شده گفته که این حدیث مضطرب ست وصاحب سبل
گفته دعوی اضطراب ناتمام ست زیراکه اضطراب نمی باشد مگر در میان احادیث صحیحه کما علم فی علوم الحدیث ودر روایتی عوض تنحنح سبح آمده بطریق دیگر نزد
ابن السکن وآن ضعیف ست واین حدیث صحیح واگر هر دو حدیث ثابت شوند جمع میان هر دو باین وجه باشد که گاهی تسبیح میگفت وگاهی تنحنح میکرد
انتهی ودر مصفی گفته تنحنح وبکا وضحک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیزها کند بوجهی که عقلا بانقطاع مجلس وختم آن حکم کنند باطل شود
نماز انتهی تیسیرهٔ صاحب مصفی محمد اسمعیل شهید رحمه الله تعالی در افغانستان بزمانهٔ غزو فی سبیل الله اتفاقا در نماز تنحنح کرده بود یکی از ملایان لا بحکم بفساد
نماز کرد وگفت در نماز کلام کردی فرمود تعریف کلام چیست گفت ما تضمن کلمتین بالاسناد فرمود اینجا تضمن دو کلمه بالاسناد کجاست وازینجا معلوم شد
که وی نیز موافق این حدیث ست رواه النسائی وابن ماجة وصححه ابن السکن **وعن ابن عمر** رضی الله عنه قال گفت ابن عمر
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی قبا تا نماز گذارد دران پس آمدند انصار وسلام کردند بر آنحضرت پس قلت لبلال کیف
رایت النبی صلی الله علیه وسلم یرد علیهم گفتم مر بلال را که چگونه دیدهٔ رسول خدا را که رد میکرد برایشان یعنی انصار سلام حین
یسلمون علیه وهو یصلی هنگامیکه سلام میدادند ایشان بروی درحالیکه آنحضرت نماز میکرد قال یقول هکذا گفت بلال اشاره
میکرد آنحضرت این چنین وبسط کفه وبسط کرد وگسترد بلال کف خود را برای نشان دهی اشارهٔ نبویه پس گردانید بطن کف را اسفل وظهر اورا
فوق چنانکه در حدیث ابی داؤد وترمذی ونسائی از ابن عمر آمده وگاهی بستگی میکرد باشارهٔ انگشت در سفر السعادة گفته وگاهی ایما میکرد بسر
مبارک خود انتهی وبعضی شراح نوشته اند که جائز ست رد سلام باشارهٔ چشم وسر ماند آنکه رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد از نسخ وآنچه
منسوخ شده رد سلام بکلام بود وهو الظاهر ودر حدیث دلالت ست بر احتمال فعل قلیل در نماز وهو الصواب اخرجه احمد وابوداؤد والترمذی
وصححه والنسائی وابن ماجه وروا ابن حبان والحاکم واحمد ایضا من حدیث ابن عمر باین لفظ که وی پرسید صهیب را از حال بلال وذکر کرد ترمذی
که این هر دو حدیث صحیح ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه چون سلام کند کسی بر مصلی رد کند بروی سلام را باشاره نه بنطق ومسلم از جابر آورده
که آنحضرت فرستاد اورا برای حاجتی گفت پستر دریافتم آنحضرت را ووی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس اشاره نمود بسوی من وچون فارغ شد
خواند مرا وفرمود تو سلام کردی واعتذار نمود بعد رد باشاره ودر حدیث ابن مسعود ست که وی سلام کرد بر آنحضرت وحضرت در نماز بود پس رد نکرد
بروی وذکر نمود اشاره را بلکه گفت بعد فراغ از نماز که هر آینه در نماز شغل ست مگر آنکه بیهقی در حدیث وی ذکر کرده که آنحضرت اشارت بسر فرمود
وعلما اختلاف کرده اند در رد سلام در نماز بر سلام کننده بر مصلی جماعتی گفته رد بلفظ کند وجماعتی گفته بعد نماز جواب گوید وقومی گفته در
دل اشاره کند وقوم رفته اند که رد کند باشاره کما افاده هذا الحدیث وهذا هو اقرب الاقوال للدلیل وما عداه لم یات به دلیل وگفته اند که این رد باشارت

وحدیث دلیل ست بر وجوب قتل حیه وعقرب در نماز زیرا که اصل در امر همان ست وگفته اند که برای ندب ست ودلیل ست برآنکه باطل نمی شود نماز بفعلی که جز آن قتل این هردو میسر نیاید برابرست که بفعل یسیر صورت بندد یا عمل کثیر وباین رفته است جماعتی از علما ونزد بعضے اگر سه بار پیهم بزند نماز فاسد گردد وتاویل کرده اند حدیث را بخروج از نماز قیاساً بر سائر افعال کثیره که حاجت بآنها داعی ست وعارض می شوند در نماز مثل انقاذ غریق ونحو آن که بیرون می آید بسبب آن از نماز ودرین حکم غیر ایشان را تفصیلها ست که قائم نیست بر آن دلیل وحدیث حجت ست برای قول اول آخرجه الاربعة یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ورواه احمد والنسائی بمعناه ورواه ابن حبان والحاکم عن ابن عباس مرفوعاً نحوه واسناده ضعیف واورا شاهدی ست در صحیح مسلم از حدیث ابن عمر از یکی از نسای آنحضرت که امر میکرد بکشتن سگ گزنده وموش وکژدم وغراب وزغن ومار وگفت در نماز وصححه ابن حبان ونزد ابوداود بسند منقطع از مردی از بنی عدی بن کعب که گفت آنحضرت ایشان را چون بیاید یکی را از شما کژدم وحال آنکه وی نماز میگذارد پس باید که بکشد او را بنعل یا چوب کذا فی التلخیص

باب سترة المصلي

ستره بضم سین وسکون تای فوقیه آنچه پوشیده شود بوی چیزی ومراد اینجا چیزی ست که استاده کرده شود پیش مصلی تا تمیز شود از جزء وبزهکار نشود گذرنده بگذشتن از پیش آن مانند دیواری یا ستونی یا چوبی یا جز آن وباید که درازی وی کم از ذراعی نباشد وسطری از انگشت واحکام آن بیاید **عن ابي جهيم** بضم جیم مصغر جهم نامش عبدالله بن جهیم ست وقیل هو عبدالله بن الحارث بن الصمة الانصاری بکسر مهمله وتشدید میم صحابی معروف ست خواهرزاده ابی بن کعب باقی ماند تا امارت معاویه واورا دو حدیث ست که شیخین آن هردو را اخراج کرده اند یکی از آنها این حدیث ست ودیگر در باب سلام بر بول کننده وگفت ابوداود ابوالجهیم بن الحارث بن الصمه وقیل راوی حدیث بول مردی دیگرست عبدالله بن الحارث نام وآنکه درینجاست عبدالله بن جهیم ست واین هردو دو کس اند جدا جدا رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدي المصلي اگر بداند گذرنده از پیش مصلی یعنی نماز گذار واظهر آنست که مصلی بفتح لام ست یعنی روبروی مصلی از داخل ستره او ماذا عليه من الاثم چیست یعنی چه قدرست بروی از گناه بسبب گذشتن او از پیش نماز کننده ولفظ من الاثم از الفاظ بخاری ومسلم نیست مصنف در فتح الباری گفته یافته نمی شود این لفظ در بخاری مگر نزد بعض رواة یعنی کشمیهنی وقدح کرده در وی که نیست وی از اهل علم وعیب کرده اند بر طبرانی در نسبت کردن وی این لفظ را بسوی بخاری در کتاب الاحکام وهمچنین عیب کرده شد بر صاحب عمده در نسبت این لفظ بسوی شیخین انتهی پس عجب ست از مصنف در نسبت کردن وی این لفظ را درینجا بسوی بخاری ومسلم وواقع شد او را همان وهم که صاحب عمده را اتفاق افتاده بود لكان ان يقف اربعين هرآینه باشد اینکه بایستد تا چهل ابوالنضر که یکی از رواة این حدیث ست گوید نمیدانم که مراد بچهل چهل روزست یا چهل ماه یا چهل سال کذا فی تیسیر الوصول خيرا له بهترست او را وخیرا منصوب ست بنابر آنکه خبر کان ست در روایت بخاری ودر روایت ترمذی مرفوع ست بنابر آنکه اسم کان ست ودرین صورت خبر معرفه واسم نکره آمد وهو قلیل ویحتمل که در کان ضمیر شان باشد من ان يمر بين يديه از اینکه بگذرد پیش او واین حدیث دلیل ست بر تحریم مرور روبروی مصلی یعنی مابین موضع جبهه او در سجود وهر دو قدم وی وغیر هذا نیز گفته اند وآن عام ست در هر مصلی فرض باشد یا نفل امام باشد یا منفرد وگفته اند که مختص ست بامام ومنفرد نه ماموم زیرا که ضرر نمیکند او را مرور مار چه ستره امام ستره اوست یا خود امام ستره اوست ولیکن وارد شده که ستره رافع حرج مصلی ست نه بر مار وظاهر وعید مختص ست بمار نه بکسی که ایستاد بعد روبروی مصلی یا نشست یا خفت ولیکن اگر علت در وی تشویش بر مصلی باشد پس این نماز در معنی مارست متفق عليه بين الشيخين واللفظ للبخاري ونیست در وی ذکر ممیز اربعین ووقع في البزار

پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمیداشت گریه میکرد و موجب شغل بیشتری میشد بیشتر از شغل منع و آختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل و ظاهر از قول او یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود و نیز در روایتی آمده که این در نماز ظهر یا عصر بود و بعضی گویند در نماز نفل بود و احیاناً نماز نفل بجماعت میگذاردند والظاهر هو الاولی والله اعلم انتهی کلام الشیخ و آجنبیت این تاویل از ظاهر حدیث و سخافت آن غیر مخفی ست و مراد بنماز فرض در کلام شیخ نماز صبح ست رواه الزبیر بن بکار والطبرانی فی الکبیر قاله البرماوی و مراد بروایتی روایت ابوداؤد ست و لهذا در مصفی گفته اتفاق کرده اند علما بر انکه عمل یسیر مبطل نماز نیست در فتاوای عالمگیری مذکور ست که اگر طفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت نمازش فاسد نمی شود آری در برداشتن چیزی که بتکلف آنرا بردارد فساد نماز ست و در منهاج مذکور ست که کثرت عمل بعرف معلوم می شود یک دو گام یا یک دو ضرب قلیل ست و ثلاث در حد کثرت داخل می شود و همچنین جستن خلاف عادت عمل کثیر ست و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان در تسبیح یا خاریدن بدن قلیل ست و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت آن ست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مانند حمل امامه و غمز عایشه و فتح باب حجره و نزول از منبر و صعود بر آن پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمتر ست از ان افعال یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده از ان باشد در حکم کثیر بود و آنچه گفته اند که قلت و کثرت را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه افعال آنحضرت نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلت و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مختلف ست در هر چیز پس قابل معیاریت نباشد انتهی و لمسلم وهو یؤم الناس و در لفظ مسلم چنین ست که آنحضرت بر میداشت امامه را و می نهاد و حال انکه وی امامت میکرد مردم را در مسجد و در روایتی ست که امامه بنت ابی العاص علی عاتقه و این در نماز صبح یا ظهر یا عصر بود کما تقدم در حجة الله البالغه گفته بعضی چیزهاست که آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان تشریع فرموده و مقرر داشته است پس آن چیزها و آنچه کمتر از ان ست مبطل نماز نیست و آنچه بعد از استقرا حاصل شد این ست که قول یسیر یعنی اندک سخن مانند العنک بلعنة الله ثلثا و یرحمک الله و بالثکل اتاه و ماشانکم تنظرون الی و بطش یسیر یعنی اندک حرکت مانند نهادن صبی بر دوش و برداشتن وی و غمز نمودن پا و کشادن در و رفتن اندکی همچو فرود آمدن از پایه منبر بطرف مکان برای سجود در بیخ منبر و تاخر از موضع امام بسوی صف و تقدم بسوی باب مقابل برای کشودن وی و گریستن از خوف خدا و اشاره مفهمه و قتل حیه و عقرب و نگریستن بچپ و راست بی پیچیدن گردن مفسد نماز نیست همچنین اگر نجاستی در بدن یا پارچه ملوث شود مگر نه از فعل این کس و نه بعلم این شخص پس آن نیز مفسد صلوة نیست والله اعلم انتهی و مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده اند بعضی که این حدیث منسوخ ست و رد کرده شد بجهل ناسخ و بتاریخ هر دو بلکه ابن دقیق العید جزم کرده که این فعل متاخر ست از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان فی الصلوة شغلا و بعضی گویند که این در نماز نافله بود و در روایت مسلم مباد ست و همچنین لفظ ابوداؤد که ما انتظار میکردیم آنحضرت را در ظهر یا عصر که ناگاه بیرون آمد و امامه بر دوش او بود پس استاد در مصلی و ایستادیم پس او الخ و عجب ست از خطابی که میگوید توهم نباید کرد که این وضع و حمل عمدا بود زیرا که این امری ست که مشغول میکند قلب را و چون امر خمیصه او را مشغول ساز د باین شغل چه رسد و نووی در رد وی اشباع کرده و بعضی دیگر مدعی خصوصیت این امر بآنحضرت شده اند زیرا که طفل از بول مامون نیست و دران نظر ست و کدام دلیل ست بر خصوصیت و درین باب ست از انس رواه ابن عدی من طریق اشعث بن عبد الملک عن الحسن عن انس که گفت انس دیدم آنحضرت را و حسن بر پشت اوست پس چون سجده میکرد یک طرف میکرد او را و اسنادش حسن ست انتهی

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آنحضرت اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب بکشید دو سیاه را در نماز که مار و کژدم ست در حبل گفته اسود آن اسمی ست که مطلق می شود بر مار و کژدم بهر رنگ که باشد کما یفیده کلام ایمة اللغة پس توهم نباید کرد که خاص ست برنگ سیاه انتهی و در بعض احادیث اطلاق این اسم بر آب و تمر هم آمده

مثل مؤخرة الرحل ومختار آنست که ستره بریمین یا شمال دارد نه روبروی چشم ولیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت ﷺ در میدان و نبود پیش وی
هیچ شئ رواه احمد وابوداؤد اخرجه الحاكم و در حدیث ابن عمر ست که بود رسول خدا ﷺ میرفت در وقت بامداد بسوی مصلای عید و عنزه پیش آنحضرت ﷺ
برداشته می شد و استاده کرده می شد بمصلی پیش آنحضرت ﷺ یعنی بطور ستره پس نماز میگذارد بسوی آن و عنزه بفتحات نام نیزهٔ خرد ست که سنان دارد و بمقدار
سه گز بود رواه البخاری و در حدیث ابی جحیفه است که گذارد آنحضرت ﷺ متوجه بجانب عنزه بامردم دو رکعت و مردم و چارپایان می گذشتند پیش عنزه
متفق علیه و ازینجا معلوم شد که بعد از نصب ستره گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان آثم نمی شوند **وعن ابي ذر رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرء المسلم** می برد و باطل میگرداند نماز مرد مسلمان را یا کم می کند
ثواب او را **اذا لم يكن بين يديه مثل مؤخرة الرحل** و قتیکه نباشد پیش او مانند چوب پسین پالان شتر سه چیز **المرأة** یکی زن **والحمار**
دوم خر **والكلب الاسود** سوم سگ سیاه که از پیش مصلی بگذرد **الحديث** ای اتم الحديث و تمام وی این ست که گفته شد ابوذر را چه حال
سگ سیاه را از سگ احمر و ابیض گفت ای پسر برادر من پرسیدی مرا چنانکه پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم پس فرمود سگ سیاه شیطان ست
وفيه و درین حدیث این ست **الكلب الاسود شيطان** و حدیث دلیل ست بر قطع شدن نماز کسی که ستره ندارد باین چیزها و ظاهر قطع
ابطال ست و علما در عمل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند نه خر بحدیث ابن عباس که وی گذشت روبروی صف بر خر
و آنحضرت ﷺ نماز میگذارد و اعاده نکرد و نه امر کرد صحابه را با عادهٔ آن اخرجه الشیخان پس این حدیث را مخصص حمار گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه
قاطع نماز ست و از زن و خر در نفس من چیزی هست اما خر پس بحدیث ابن عباس و اما زن پس بحدیث عائشه رضی که در وی ذکر غمز پا و اضطجاع او
روبروی آنحضرت ﷺ ست پس اگر بگذشتن زن منقطع شود با ضطجاع او بالاولی قطع گردد و جمهور گویند که هیچ چیزی ازینها نمی شکند و تاویل میکنند
حدیث را که مراد بقطع نقص اجر ست نه ابطال بنابر شغل قلب مصلی باین چیزها و باز ماندن او از خشوع و حضور و تدبر تلاوت و ذکر و محافظت چیزی
که واجب ست از امر صلوة بدلیل احادیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی سعید که **لا تقطع الصلوة لشئ** و در روایتی آمده
که قطع میکنند نماز را یهودی و نصرانی و مجوسی و خنزیر و این ضعیف ست اخرجه ابوداؤد من حدیث ابن عباس و ضعفه **اخرجه مسلم واخرجه الترمذی**
والنسائی وابن ماجة مختصرا و مطولا **وله** و مر مسلم راست **عن ابی هريرة رضي الله عنه نحوه** مانند حدیث ابی ذر **دون الكلب** بدون ذکر
سگ همچنین ست در نسخ بلوغ المرام ولیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ در حدیث وی موجود ست و لفظ وی این ست
که گفت ابوهریره فرمود آنحضرت ﷺ قطع میکنند نماز را زن و خر و سگ و نگاه میدارد این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخرة الرحل رواه مسلم **ولابی داود**
والنسائی عن ابن عباس رضی الله عنهما نحوه دون آخره و مر ابوداؤد و نسائی راست از حدیث ابن عباس مانند آن نه آخر وی یعنی در حدیث ابن عباس
آخر حدیث ابی هریره نیست و آن قول وی ست و یقی من ذلک مثل مؤخرة الرحل پس ضمیر در آخره راجع ست بآخر حدیث ابوهریره ولیکن مصنف لفظ
حدیث وی ذکر نکرده کما عرفت و اعادهٔ ضمیر بسوی آخر حدیث ابی ذر صحیح نیست زیرا که حق ضمیر عود بسوی اقرب ست در سبل گفته چون مراجعت کردیم
بسنن ابوداؤد و لفظ وی چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض والكلب انتهی پس محتمل شد عبارت مصنف که مراد بقول وی دون آخره آخر حدیث
ابی ذر باشد و هو قوله الكلب الاسود شيطان یا آخر حدیث ابوهریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین ست زیرا که مصنف لفظ حدیث ابوهریره ذکر نکرده
و اگر چه اعادهٔ ضمیر بسوی وی صحیح باشد احالة على الناظر والله اعلم **وقيد المرأة بالحائض** و مقید کرده است زن را بحائض و این مقتضی حمل مطلق ست
بر مقید پس قطع نکند مگر حائض چنانکه ذکر کرد کلب را مطلق بی قید اسود پس متعین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق حمل مطلق بر مقید و این قول را

من وجهٍ آخر وواقع شده است در روایت بزار از وجه دیگر که رجالش غیر رجال متفق علیه اند اربعین خریفا ۰ سال اطلاق خریف بر سال از قبیل
اطلاقِ جزء بر کل ست و در حدیث ابو هریره است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بداند یکی از شما انچه مر او راست از گناه در گذشتنِ وی
از پیش برادر مسلمان در نماز بر پهنا رونده باشد هر آیینه استادن او صد سال بهتر مر او را از گامی که بزند آنرا رواه ابن ماجه طحاوی گفته تقیید بصد سال
متاخر ست از تقیید باربعین برای زیادت در تعظیم اثم بر گذرنده و در حدیث کعب احبار ست که اگر بداند گذرنده از پیش مصلی انچه بر وست از گناه هر آیینه
باشد اینکه فرو برده شود او را در زمین بهتر او را از اینکه بگذرد از پیش مصلی رواه مالک **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت سئل رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك عن سترة المصلى فقال مثل موخرة الرحل پرسیده شد رسول خدا در غزوهٔ تبوک از سترهٔ مصلی که
چه قدر می باید فرمود مانند چوبِ پسین پالانِ شتر مؤخره بضم میم وسکون همزه وکسر خای معجمه و فتح آن وضم میم و فتح همزه وتشدید خا و رای مشدده
بمعنی آخره بفتحات بی مد و بمد و کسر خا چوبی که تکیه میکند بآن شتر سوار و آخره فصیح ست از موخره تا آنکه گفته اند که ظاهر آنست که لفظ آنحضرت آخرة الرحل
باشد و راوی بلغتِ خود موخرة الرحل روایت کرده زیرا که قریش افصح عرب اند از روی لغت و آنحضرت افصح قریش ست صلی الله علیه وسلم و درین حدیث
ندب ست برای مصلی در اتخاذِ ستره و کفایت وی بمثل چوب پالانِ شتر و آن بقدر دو ثلث ذراع باشد و حاصل میشود باقامت هر چیزی بر روی مین از اینجا
اخذ کرده اند که کشیدنِ خط بر روی مصلی کافی نیست اگرچه در حدیثِ ابوداؤد آمده چه حدیث مذکور ضعیف و مضطرب ست و مصنف تحسین وی کرده و قول
کسی که مضطربش گفته رد نموده لیکن احمد بن حنبل بدان اخذ نموده و گفته کفایت میکند خط و لائق ست که نزدیک شود بستره و زیاده نکند میان خود و ستره بر سه ذراع
و اگر عصا و غیره نیابد سنگ یا خاک یا متاع خود را فراهم نماید نووی گفت مستحب داشته اند اهل علم دنو از ستره باین طور که میان وی و میان ستره بقدر مکانِ سجود باشد
و همچنین میان صفوف و امر بدنو و حکمتِ آن در حدیثِ ابوداؤد و نسائی از سهیل بن ابی حثمه مرفوعاً چنین آمده که چون نماز گذارد یکی از شما بسوی ستره پس باید
که نزدیک شود بدان قطع نکند شیطان بروی نماز او را و در مصفی گفته در احادیث امر کرده اند باقامتِ ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاهِ مردم نماز خوانده شود
و این امر بنا بر استحباب ست زیرا که عروة بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شد که مستحب ست نزدیک بودن از ستره بنوعی
که در میان مصلی و ستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از موخرهٔ رحل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخرهٔ رحل را باگله
در طول بمقدار یک دست باشد و در عرض بمقدار یک انگشت زیرا که انچه کم ازین ست از دور ظاهر نمی شود و محصل غرض نمی باشد و ظاهر آنست که خط کشیدن
یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه باوجود تیسر این معنی قدر موخرة الرحل را تفتیش می نمودند و این دلیل صریح ست بر آنکه غیر وی
کفایت نمیکند والله اعلم انتهی اخرجه مسلم و هم در مسلم ست از حدیث طلحه بن عبید الله باین لفظ که فرمود آنحضرت وقتی که بنهد یکی از شما پیش خود مثل
موخرة الرحل پس باید که نماز گذارد و باک ندارد کسی را که بگذرد پیش از ان ستره و در حدیث نافع ست از ابن عمر که بود آنحضرت می نشاند شتر سواری
خود را بر پهنا بجانبِ قبله پس نماز میکرد بسوی راحله متفق علیه و زیاده کرد بخاری که گفت نافع گفتم ابن عمر را خبر ده مرا که چون می رفتند شتران برای چریدن
و آب خوردن چه کار میکرد آنحضرت و بجانب چه چیز نماز میکرد گفت ابن عمر بود آنحضرت که میگرفت پالانِ شتر را پس راست می نهاد آنرا پس نماز میکرد
بجانبِ آخرهٔ او یعنی چوب پسینِ پالان و چون آن چوب بلندی دارد آنرا ستره می ساخت و بسوی آن نماز میکرد **وعن** سبرة
بفتح سینِ مهمله وسکونِ موحده کنیت وی ابو ثریه است بضم مثلثه و فتح را و تشدید تحتیه بن معبد الجهني ساکنِ مدینه بود و شمار وی در مصریین ست
روایت کرد از وی پسرش ربیع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليستتر احدكم في الصلوة ولو بسهم باید که ستره کند
یکی از شما در نماز اگرچه بیک تیر باشد قید امر بستره را جا بجا حمل بر ندب کرده اند و لو بسهم مفید اجزای ستره است خلیظ باشد یا دقیق و نیست اقل وی

مصلی و سُتره بگذرد و اگر در پس سُتره نباشد این را مبالغه در دفع گذرنده نمی رسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی ست بهر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که عمل یسیر مبطل نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عنف عمل کثیر نیست والله اعلم انتهی **و** عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا صلى احدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئا چون نماز بگذارد یکی از شما پس باید که بگرداند در مقابل روی خود چیزی را از جنس دیوار و درخت و ستون وغیره فان لم يجد فلينصب عصاه پس چون نیابد چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید که استاده کند چوب دستی خود را و بخلاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بنهد عصا را بران طولا لا عرضا تا بر مثال خلانیدن بود فان لم يكن فليخط خطا پس اگر نباشد با وی عصا پس باید که بکشد خطی بر زمین در حدیث دلیل ست بر انکه کافی ست سُتره هر چیزی که باشد و در مختصر سنن ست که گفت سفیان بن عيينه دیدیم شریک را که نماز گذارد با ما در جنازه عمر پس نهاد کلاه خود را رو بروی خود و در صحیحین ست از حدیث ابن عمر که پهنا میکرد راحلهٔ خود را و نماز میگذارد بسوی او و گذشت اینکه اگر هیچ نیابد خاک و سنگ فراهم نماید ثم لا يضره من مر بين يديه پس ترزیان ندارد او را کسی که بگذرد پیش او در قطع خشوع و در نقطی از ابوداود ما مر امامه ست و در روایتی از ابوداود امام سترتهم در سبل گفته در قول وی ثم لا يضره دلیل ست بر انکه اگر این چنین نکند زیان دارد او را از نقصان نماز یا ابطال آن و این وقتی ست که مصلی امام باشد یا منفرد نه وقتی که موتم باشد زیرا که درین صورت امام سترهٔ اوست یا سترهٔ امام سترهٔ اوست کما سلف وقد بوب له البخاري و ابوداود و طبرانی در اوسط از حدیث انس مرفوعا آورده که سترة الامام سترة لمن خلفه و اگرچه ضعیف ست اخرجه الشافعي في القديم وابن حبان البيهقي واحمد وابن ماجة وابوداود و حدیث عام ست در امر باتخاذ سُتره در فضا وغیره و ثابت شد که آنحضرت چون نماز میگذارد بسوی دیوار میگردانید در میان خود و در میان وی بقدر ممر گوسفند و دور نمی شد ازان بلکه امر کرد بقرب از سُتره و بود چون نماز میگذارد بسوی عمود یا عود یا شجر میگردانید آنرا بر جانب راست یا چپ خود و نمی گردانید برابر چشم و بود که رکز میکرد حربه را در سفر یا عنزه و نماز میگذارد بسوی وی و قیاس کرده اند شافعیه بران گستردن مُصلّی وغیره را بجامع اشعار مار که وی در نماز ست وهو صحيح وصححه ابن حبان واحمد وابن المديني فيما نقله ابن عبد البر في الاستذكار و اشاره کرده اند سفیان بن عيينه و شافعی و بغوی و غیرهم بسوی ضعف وی و گفت شافعی در بویطی و خط نکشد مُصلّی رو بروی خود مگر آنکه باشد در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرمله و روایت کرد آنرا مزنی در متوسط از شافعی و آن جدید ست نیست مختص بقدیم و گفت مصنف ح ولم يصب من زعم انه مضطرب: هو حسن و صواب نکرد کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب ست بلکه آن حسن ست گویم زاعم ابن الصلاح ست چه وی آنرا در مثال مضطرب آورده و مصنف در نکت باوی نزاع نموده و در مختصر سنن ست که گفت ابن عيينه نمی یابیم چیزی که بر بندیم این حدیث را بران و نیامده مگر بهمین وجه و بود اسمعیل بن امیه چون روایت میکرد این حدیث را می گفت هل عندكم شئ تشدونه به و گفت بیهقی لا بأس به في مثل هذا الحكم ان شاء الله تعالى انتهى شیخ در ترجمه گفته خط کشیدن قول قدیم شافعی و امام احمد ست و بعضی از متاخرین مشایخ حنفیه نیز بآن قائل شده اند اما نزد اکثر مشایخ حنفیه و لیث و مالک معتبر نیست و امام محمد گفته الخط ليس بشئ و شافعی نیز آنرا در قول جدید نفی کرده و گفته که حدیث ابوداود درین باب ضعیف و مضطرب و نیز خط در حیلولت اعتبار ندارد و از بعید متمیز و مرئی نه و مختار صاحب هدایه نیز همین ست و شیخ ابن همام گفته که سنت اولی ست باتباع و فی الجمله ظهوری و امتیازی هم دارد و موجب جمعیت خاطر و انتشار میگردد انتهی و بعد ازان اختلاف در صفت خط ست نزد احمد و حمیدی بر شکل هلال ست و معتبر نزد ابوداود طول و گفت صاحب مهذب طویل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض یمینا و شمالا همچو جنازه و مختار قول بطول ست **و** عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقطع الصلوة شئ نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزی از انچه بگذرد پیش مصلی وادرءوا ما استطعتم و دفع کنید و برانید بقدری که توانید از برای نگاهداشت خضوع و خشوع و در روایتی فانما هو شيطان زیاده کرده

بعایشه و ابن عباس نسبت کرده اند بزیادت سگ سیاه یعنی این هر سه قطع می‌کنند نماز را و جمهور علما از صحابه و غیرهم برآنند که قطع نمیکند نماز را هیچ چیز هر چه از پیش
مصلی بگذرد و چه این سه چیز و چه غیر آن و احادیث که وارد شده در آن محمول ست بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد آن ست که نزدیک ست که قطع شود
بجهت شغل دل مصلی کما تقدم اما از زن پس خود ظاهر ست و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیاطین مر او را چنانکه دلالت دارد بران استحباب
تعوذ از شیطان نزد نهیق حمار و اما کلب پس از جهت غلظت نجاست وی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شيء يستره من الناس چون نماز گزارد یکی از شما بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم
یعنی ستره بر پا کند که حائل گردد میان وی و مردم واراد احد ان يجتاز بين يديه پس خواست یکی که بگذرد در پیش وی یعنی میان وی و ستره
و این شامل ست آدمی و جز او را از بهیمه فليدفعه پس باید که براند و دور کند او را ظاهرش وجوب دفع ست ولیکن نووی گفته نمیدانم هیچ یکی را
از فقها که قائل شده باشد بوجوب آن بلکه تصریح کرده اند اصحاب ما بآنکه مندوب ست و مصنف گفته قد صرح بوجوبه اهل الظاهر انتهی و گفته اند که دفع
برای دفع اثم مار ست و قیل برای دفع خلل واقع بمرور در صلوة وهو الارجح زیرا که عنایت مصلی بصیانت نماز خود اهم ست از دفع اثم از غیر خود و در سبل
گفته اگر گویند که برای هر دو امر ست دور نیست یعنی برای دفع اثم از گذرنده بموجب حدیث لو يعلم المار الخ و برای صیانت نماز از نقصان اجر بحدیث ابن عمر
که اگر براند مصلی چه کم می شود از نماز او بگذشتن از پیش وی نماز نگذارد مگر بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم اخرجه ابونعیم و در حدیث ابن مسعود ست که مرور
رو بروی مصلی قطع میکند نصف نماز او را اخرجه ابن ابی شیبه و این هر دو حدیث را حکم رفع ست اگر چه موقوف اند ولیکن اول در باره کسی ست که ستره گرفت
و ثانی مطلق ست پس محمول شود بر مقید انتهی فان ابى فليقاتله پس اگر سرکشی کند و دور نگردد پس باید که کشش کند با وی و در روایتی فليقتله آمده
یعنی پس باید که بکشد او را و این مبالغه ست در دفع و طرد و قرطبی گفته دفع کند باشاره و منع لطیف پس اگر مندفع نشود مقاتله کند یعنی دفع نماید
سخت تر از اول و گفت اجماع کرده اند برانکه لازم نیست او را قتال بسلاح زیرا که مخالف قاعدهٔ نماز ست که آن اقبال بران و اشتغال در ان و خشوع ست
و جماعتی گفته بلکه قتال کند حقیقةً و این ظاهر لفظ حدیث ست و اما قول بآنکه دفع کند بلعن و دشنام پس مردود ست بلفظ حدیث و مؤید اوست
فعل ابو سعید راوی این حدیث که نزد بخاری ست از ابی صالح سمان گفت دیدم ابا سعید را روز جمعه نماز میگذارد بسوی چیزی که بپوشد او را از مردم پس خواست
جوانی از بنی معیط که بگذارد از پیش وی پس دفع کرد او را ابو سعید در سینهٔ او پس نظر کرد آن جوان و نیافت راهی مگر از پیش وی پس عود کرد و بگذشت
پس دفع کرد ابو سعید سخت تر از اول و گفته اند که رد کند باسهل وجوه پس اگر سرکشد پس بسخت تر از ان و اگر چه مؤدی شود بقتل وی پس اگر گشت او را
پس نیست بر وی چیزی زیرا که شارع قتل وی مباح کرده و گفته اند که اگر دفع کرد بچیزی که دفع میکنند بآن و ناگاه بمرد و گشته شد واجب نیست بر وی
قصاص و در اخذ دیت خلاف ست فانما هو شيطان زیرا که وی نیست مگر شیطان یعنی کار شیطان میکند که قطع خشوع ست یا مراد شیطان
انس ست چه اطلاق شیطان بر هر دو آمده و مردم شریر را شیاطین الانس گویند متفق عليه و در مشکوة گفته این لفظ بخاری ست و مسلم را
معنی او ست انتهی وفي رواية فان معه القرين و در روایتی ست که همراه وی قرین ست در قاموس گفته القرين الشيطان المقرون بالانسان
لا يفارقه و ظاهر کلام مصنف آن ست که روایت فان معه القرين متفق عليها ست میان شیخین از حدیث ابی سعید ولیکن ما آن را در بخاری نیافتیم
و در صحیح مسلم از حدیث ابو هریره یافته شد و مصفی گفته اهل علم متفق اند برانکه گذشتن از پیش روی مصلی مکروه ست و اگر کسی بگذرد مصلی را میرسد
که باشارهٔ خفیفه دفع کند و در اول امر بر اشاره و تسبیح زیاده نکند و اگر از جانب گذرنده ابا و الحاح ظاهر شود پس این را میرسد که عنف نماید و همین ست
مراد از مقاتله و ظاهر ست که حقیقت قتال مراد نیست و این حکم وقتی ست که مصلی در مسجد نماز میگذارد یا در پس ستره و این گذرنده میخواهد که در میان

یا فعل شعبه بن ثابت زیرا که این اثر فعل صحابی ست وانچه وارد شده منصوص ست از صحابی و وی عارف تر ست بسبب حدیث واحتمال دارد که مرفوع باشد فهو العمدة
وانچه در صحیح وارد شده مقدم ست بر غیر وی و در روایتی آمده که اختصار راحت اهل نار ست رواه فی شرح السنة عن ابن عمر و مراد بآن یهود اند و اشکال میکنند که اهل نار را
راحت نمی باشد و جواب میدهند که مراد آنست که چون از طول قیام در موقف تعب کشند استراحت کنند باختصار والله اعلم بالصواب و ذکر کردن مصنف این
حدیث را در باب خشوع مشعر بآنست که علت نهی از اختصار منافات اوست با وی **وعن انس** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال اذا قدم العشاء فابدؤا به چون پیش آورده شود طعام شام پس شروع کنید بدان عشاء بفتح و مد ست کسماء طعام العشی کما فی
القاموس یعنی چیز شبانگاهی خوردن و تخصیص وی درین بحث آنست که عادت عرب تغدی و تعشی ست که در چاشتگاه و شبانگاه بخورند و جز وقت تغدی مصروف
دیگر نشود و ظاهر آنست که مراد ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام یا غلبه گرسنگی ست تا باعث بر شغل باطن نگردد وقبل ان تصلوا المغرب
پیش از انکه بگذارید نماز مغرب را و در بعض روایات مطلق نماز آمده ابن دقیق العید گفت مطلق محمول ست بر مقید و وارد شده است باین لفظ چون نهاده شود
عشا و یکی از شما روزه دار ست و مقید نشود باین چنانکه در اصول ست که ذکر حکم خاص مقتضی تقیید یا تخصیص نیست و زیاده کرد طبرانی چون اقامت کرده شود
نماز و یکی از شما صائم ست پس ابتدا کنید بعشا قبل نماز مغرب و شتابی نکنید از عشای خود واتفقا علیه من حدیث عائشة بمعناه و درین باب ست
از ابن عباس نزد طبرانی و از ابو هریره نزد وی در اوسط و اسناده حسن وعن سلمة بن الاکوع عند مسلم و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
چون نهاده شود طعام یکی از شما و برپا کرده شود نماز یعنی تکبیر بر اورده شود پس آغاز کنید بطعام و شتابی نکند آن کس تا آنکه فارغ گردد از طعام خوردن و بود
ابن عمر که نهاده می شد طعام و تکبیر گفته می شد برای نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه وی می شنید قراءت امام را متفق علیه و ابن عمر
موصوف ست بکمال سنت و اتباع پس وجود این فعل از وی ناشی باز کمال استقامت و تمکین ست متفق علیه حدیث دلالت کرد بر ایجاب تقدیم
اکل عشا چون حاضر شود بر صلوة مغرب و جمهور حمل کرده اند آنرا بر ندب و ظاهریه گویند بلکه واجب ست تقدیم پس اگر مقدم کند نماز را باطل شود عملا
بظاهر الامر و ظاهر حدیث ظاهر ست در تقدیم عشا مطلقا برابر ست که محتاج باشد بسوی طعام یا نه و برابر ست که بترسد از فساد طعام یا نه و برابر ست
که خفیف باشد یا نه و در معنی حدیث تفصیلهای دیگر ست بغیر دلیل و تتبع کرده اند علت امر بتقدیم را و گفتند که تشویش خاطر ست بحضور طعام و آن مقتضی ترک
خشوع ست در نماز و این علتی ست که نیست بروی دلیل مگر آنچه مفهوم میشود از کلام بعض صحابه چه ابن ابی شیبه از ابو هریره و ابن عباس آورده که ایشان
طعام می خوردند و در تنور گوشت بریان ست پس خواست مؤذن که اقامت گوید پس گفت او را ابن عباس جلدی مکن که برنخیزیم و در نفس ما چیزی باشد
و در روایتی ست که عارض نشود ما را در نماز ما چیزی و نزد ابن ابی شیبه ست از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود العشاء قبل الصلوة یذهب النفس اللوامة
پس درین آثار اشارت ست بتعلیل مذکور و این وقتی ست که وقت وسعت داشته باشد و اختلاف ست در وقت تنگ که اگر طعام میخورد وقت از دست
میرود و بعضی گفته اند تقدیم اکل کند اگرچه وقت برود و برای محافظت بر تحصیل خشوع در نماز و این بر قول کسی ست که قائل ست بوجوب خشوع در نماز
و گفته اند که بدایت بنماز کند برای محافظت بر حرمت وقت و این قول جمهور ست و در وی این ست که حضور طعام عذر ست در ترک جماعت نزد قائل وجوب
جماعت **وعن ابي ذر** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم في الصلوة فلا يمسح
الحصى فان الرحمة تواجهه چون بایستد یکی از شما بنماز پس باید که هموار نکند زمین را از سنگریزه زیرا که رحمت رو برو می آید مصلی را و اقبال می کند
و نازل میگردد بروی پس لائق ست که درین مقام سوای ادب لعب بحصی نکند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعضی گویند مراد آن ست که رحمت
نازل میشود و در چیزی می افتد که مواجه مصلی ست زمین باشد یا حصی پس باید که هم بر حصی سجده کند و تغیر ندهد و در حواشی ست عوض تمسح تسوی آمده

مصنف گفته اجماع مجتهدین ست برانکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و مذهب انس بن مالک و حسن بصری آن بود که گذشتن زن حائض و گذشتن سگ خصوصا سگ سیاه و همچنین خر قطع میکند نماز را لیکن احادیث صحیحه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و حضرت عایشهؓ از خود نقل کرد که در میان آنحضرتؐ و درمیان وی قبله می بود در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت و هیچ کس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ والله اعلم انتهی اخرجه ابوداؤد وفي سنده ضعف در مختصر سنن گفته در اسنادش مجاهد بن سعید بن عمیر الهمدانی الکوفی ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و اخراج کرده برای وی مسلم حدیثی مقرون بغیر وی از اصحاب شافعی واخرج نحوه ایضا الدارقطنی من حدیث انس و ابی امامة والطبرانی من حدیث جابر و فی اسنادهما ضعف واین حدیث معارض ست بحدیث ابی ذر که قطع میکند نماز کسی را که نیست برای وی ستره زن و خر و سگ پس گفته اند که مراد بقطع درین حدیث نقص صلوة ست بسبب شغل قلب بگذشتن این چیزها و مراد بعدم قطع در حدیث ابی سعید عدم بطلان ست اگرچه ثوابش ناقص کرده و گفته اند که حدیث ابی سعید ناسخ حدیث ابی ذر ست واین وجه ضعیف ست زیراکه نیست نسخ با امکان جمع و نیز تمام نیست نسخ مگر بمعرفت تاریخ واینجا متقدم و متاخر معلوم نیست حال آنکه اگر جمع متعذر باشد رجوع بترجیح نمایند و حدیث ابی ذر راجح ست زیراکه مسلم اخراج وی کرده و در سند حدیث ابی سعید ضعف ست کذا فی السبل

باب الحث علی الخشوع فی الصلوة

در برانگیختن بر خشوع و فروتنی در نماز و در قاموس گفته خشوع خضوع ست یا قریب بخضوع یا خضوع در بدن باشد و خشوع در صوت و بصر و سکون و تذلل و فخر رازی در تفسیر خود حکایت کرده که خضوع گاهی در دل باشد و گاهی در بدن همچو سکون و گفته اند لابد ست لهذا اعتبار هردو انتهی و دال ست بر بودن وی از عمل قلب حدیث علی کرم الله وجهه الخشوع فی القلب اخرجه الحاکم گویم و دال ست برای او حدیث لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه و حدیث دعا در استعاذه اعوذ بک من قلب لا یخشع وعلما اختلاف کرده اند در وجوب خشوع در نماز جمهور بر عدم وجوب اند و غزالی در احیا سخن دراز درین باب کرده و ادله وجوب ذکر نموده و نووی دعوی اجماع بر عدم وجوب کرده والله اعلم عن ابی هريرة رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي الرجل مختصرا نهی کرد رسول خداؐ از آنکه نماز گذارد مرد حالیکه اختصار کننده است همچنین ابو هریره درینجا اخبار از نهی کرده و لفظ که مفید نهی باشد نیاورده ولیکن این قسم اخبارات را حکم رفع ست متفق علیه واللفظ لمسلم ولفظ بخاری این ست نهی عن الخصر فی الصلوة و خصر بفتح خاء معجمه و سکون صاد در لغت میان مردم خاصر تهیگاه و تفسیر کرده اند خصر و اختصار را بنهادن دست بر تهیگاه و در اکثر روایات نهی عن الاختصار آمده و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را با اختصار سوره که تمام نخواند و آن مکروه ست یا اختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که آن قرات رسیده است تا سجده نکند یا اختصار در آیات قیام در رکوع و سجود و بعضی تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بران تکیه کرده باستد و این معنی از محتملات لفظ ست و در روایتی اختصار واقع شده هست و تفسیری که مشهور ست از صحابه و سلف همان معنی اول ست ومعناه ان يجعل يده على خاصرته و معنی اختصار این ست که بگذارد دست راست یا چپ خود را بر کمر خود و معارض این تفسیر ست آنچه در قاموس ست که فی الحديث المختصرون يوم القيامة على وجوههم النور اى المصلون في الليل فاذا تعبوا وضعوا ايديهم على خواصرهم انتهى ولیکن برای این حدیث مخرج نیافتیم پس اگر صحیح شود جمع میان وی و حدیث باب باین وجه می تواند شد که نهی متوجه بکسی ست که این کار بغیر تعب کند کما یفیده قوله فاذا تعبوا مگر آنکه تفسیر نهایه خلاف اوست کما قال اراد انهم يأتون ومعهم اعمال صالحة يتكئون عليها فی القاموس المخاصرة الشاكلة و ما بين الحرقفة و القصيرى و تفسیر کرده است حرقفه را بعظم الحجبة اى راس الورك ولیکن اکثر بر همین تفسیر اند که مصنف ذکر کرده و فی البخاری عن عائشة رضي الله عنها ان ذلك فعل اليهود این دست بر تهیگاه نهادن فعل یهود ست در نماز شان و ما نهی کرده شده ایم از تشبه بایشان در جمیع احوال پس وجه حکمت نهی این باشد نه آنکه فعل شیطان ست یا آنکه ابلیس از جنت همچنین فرود آمد

فرمود آنحضرت بسوی ایشان واگر التفات نمیکردند نمیدانستند برآمدن آنجناب واشارت شریف وی را وآنحضرت ایشان را برین التفات مقرر داشت

وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان احدكم في الصلوة فانه يناجي ربه
چون باشد یکی از شما در نماز پس بدرستیکه وی سرگوشی میکند پروردگار خود را و در روایتی نزد بخاری ست باین لفظ بدرستیکه ربّ وی در میان او و درمیان
قبله است ومراد بمناجات اقبال اوتعالی ست بروی برحمت ورضوان فلا يبصقن بين يديه ولا عن يمينه پس خوی نیندازد پیش خود
ونه جانب راست خود ودر حدیث ابوهریره علت وی چنین آمده که جانب راست وی فرشته ایست ولكن عن شماله او تحت قدمه ولیکن بیندازد
جانب چپ خود زیر پای خویش متفق عليه وفي رواية او تحت قدمه ودر روایتی او حرف عطف یا تردید ست ودر روایتی تحت
قدمه اليسرى واین در غیر مسجد ست ودر مسجد در جامهٔ خود بگیرد وبمالد وحدیث دال ست بر نهی از بزاق بسوی قبله وبیمین در نماز ودر حدیث ابوهریره
وابی سعید مطلق نهی آمده ولفظ وی این ست که دید آنحضرت نخامه در دیوار مسجد پس گرفت حصی وحت کرد آنرا وفرمود چون آب بینی اندازد یکی از شما
پس باید که نیفگند بسوی روی خود ونه بیمین ولیکن بیفگند بزاق را از یسار خود یا زیر پای چپ خود متفق علیه وازینجا جزم کرد نووی بمنع در هر حال
چه داخل نماز وچه خارج آن برابرست که در مسجد باشد یا غیر وی وحدیث انس در حق مصلی ست ولیکن غیر وی از احادیث مفید تحریم بزاق ست بسوی
قبله مطلقا در مسجد وغیر وی وبرای مصلی وغیر او وابن خزیمه وابن حبان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده اند که هر که خوی انداز در بروی قبله بیاید
روز قیامت وباشد تفل وی در میان هر دو چشم او وابن خزیمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعا برانگیخته شود صاحب نخامه در قبله روز قیامت واین
نخامه در روی اوست وهمچنین ست ابصاق بجانب راست مطلقا عبدالرزاق از ابن مسعود آورده که وی مکروه داشت بصاق از یمین خود وحال آنکه
نیست در نماز ومروی ست از معاذ بن جبل که بزاق نینداختم جانب راست خود از وقتی که مسلمان شدم واز عمر بن عبدالعزیز آمده که نهی کرد ازین وآنحضرت
بیان فرمود که جانب چپ انداز دیا زیر پای چپ ودرین بیان جهت ومکان هر دو بیان فرموده ودر حدیث انس ست نزد احمد ومسلم که بیستر گرفت
گوشهٔ چادر خود وبزاق کرد دران ورد کرد بعض آنرا بر بعض یعنی بمالید وفرمود این چنین باید کرد وقول وی او تحت قدمه خاص ست بکسی که در مسجد نیست
واگر در مسجد باشد در جامه بمالد باین حدیث که بصاق در مسجد خطیه است وگفته اند این مقید ست ببزاق انداختن بسوی قبله یا جانب راست چه شارع
در جانب یسار بتحت قدم اذن داده ودر خطیه اذن نتوان داد ومصنف در فتح الباری گفته در روایت طبرانی ست از حدیث ابوامامه که می ایستد یعنی مصلی
پیش خدای تعالی وفرشته او بر جانب راست او می باشد وقرین او بر جانب یسار انتهی واین تعلیل منع ست از شارع وتفل درین وقت بر قرین
می افتد وآن شیطان ست وشاید که فرشتهٔ یسار را درین وقت چیزی نمی رسد زیرا که وی در حالت نماز از جانب یسار بر جانب راست بر میگردد
ونینداختن بجانب یمین برای تشریف آن فرشته است ونیست دخل کاتب سیئات را در اعمال نماز چنانکه بعض متاخرین گفته اند وهم از بعض روایات ظاهر ست
وابن ابی شیبه از حدیث حذیفه موقوفا آورده ولا عن يمينه فان عن يمينه كاتب الحسنات ودر طبرانی ست از حدیث ابی امامه باین لفظ فانه يقوم بين يدي الله
وملكه عن يمينه وقرينه عن يساره وعنه روایت ست از انس رضی الله عنه قال گفت انس كان قرام لعائشة بود قرامی مر عایشه را قرام
بکسر قاف وتخفیف را پردهٔ باریک سرخ ورنگین منقش از صوف وگفته اند جامهٔ که در وی نقش ونگار باشد سترت به جانب بيتها پوشیده بود بآن
پرده گوشهٔ خانهٔ خود را ظاهر آن ست که دیوار خانه را بآن پوشیده ومزین ساخته بود وبعضی گفته اند مثل حجلهٔ عروس ساخته بود وبعضی گویند متاعی در خانه
داشته باین پرده آنرا پوشیده زیرا که از پوشیدن دیوار با پرده گرفتن آنرا نهی کرده اند پس عایشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد مگر آنکه علم نداشته باشد
وتواند که این حال پیش از نهی باشد فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا دور کن از پیش ما این پردهٔ خود را

رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه باسناد ی وزاد احمد و زیاده کرد امام احمد در روایت خود واحدة
اودع یکبار بکن یا بگذار و ممکن از این نقل دل در قلق ست زیراکه مفهوم می شود که احمد این لفظ را بر عبارت مذکوره زیاده کرده و معنی وی برین تقدیر چنین
میشود که فلا یمسح واحدة اودع حال آنکه این مراد نیست چه لفظ احمد از ابی ذر این ست سألت النبی صلی الله علیه وسلم عن کل شئ حتی سألته عن مسح الحصا
فقال واحدة او دع پس اختصار کذائی مصنف اخلال در معنی کرده گویا تکیه کرد وی در بیان معنی بر لفظ برا رعارف و اگر چنین می گفت وفی روایة لاحمد
الاذن بمسحة واحدة واضح تر می بود و حدیث دال ست بر نهی از مسح حصا بعد دخول در صلوة نه قبل از آن شیخ در ترجمه گفته معلوم نمی شود که منع از زیادت بر
یکبار بجهت آنست که مفسد صلوة ست یا مکروه ست و این مبنی ست بر تفسیر فعل کثیر انتهی گویم در سبل گفته تقیید بحصی و تراب چنانکه در روایتی هست نظر
بغالب ست و دلالت نمی کند بر نفی از ماعدای او و گفته اند که علت نهی محافظت بر خشوع ست چنانکه سیاق مصنف این حدیث را درین باب مفید او ست
یا برای آنکه عمل کثیر در نماز نشود و اما آنچه شارع بر آن نص کرده مواجهت رحمت ست پس تغییر تراب و حصی از سجدگاه نباید کرد مگر آنکه معلوم وجه باشد
و ظاهر نهی در تحریم ست وفی الصحیح عن معیقیب بضم میم و فتح عین مهمله و یای تحتیه و کسره قاف بن ابی فاطمة الدوسی مولای سعد بن ابی العاص
حاضر شد بدر قدیم الاسلام ست هجرت کرد بسوی حبشه و اقامت کرد آنجا تا آنکه آمد آنحضرت بمدینه و بود بر نگاهداشت مهر آنحضرت و عامل گردانید او را ابوبکر
و عمر بر بیت المال مرد در سنه اربعین و گفته اند در آخر خلافت عثمان روی عنه ابنه محمد و ابن ابنه ایاس بن الحارث و غیرهما نحوه یعنی مانند حدیث ابی ذر
و لفظ وی این ست لا تمسح الحصی و انت تصلی فان کنت لا بد فاعلا فواحدة لتسویة الحصی بغیر تعلیل یعنی نیست در وی این جمله ان الرحمة تواجهه وعن
عایشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة گفت عایشه پرسیدم
رسول خدا را از نگریستن بچپ و راست در نماز فقال هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد فرمود التفات ربودنی ست
که میرباید آن را شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد و می رباید از آن نماز کمال آن را این حدیث دلیل ست بر کراهت التفات در نماز نزد جمهور و سبب کراهت
نقصان خشوع ست چنانکه ایراد مصنف این حدیث را درین باب افاده آن میکند یا ترک استقبال قبله است ببعض بدن یا اعراض ست از توجه الی الله
چنانکه روایت ابن ماجه و احمد از حدیث ابی ذر افاده آن میکند همیشه می باشد خدا مقبل بر بنده در نماز وی تا وقتی که التفات نکند پس چون برگرداند روی
خود برگردید خدا و اخرجه ابوداؤد والنسائی و در سبل گفته کراهت التفات وقتی ست که استدبار قبله نکند بصدر یا عنق والا مبطل نماز ست رواه
البخاری و در مشکوة گفته متفق علیه و در مصفی ست التفات را سه مرتبه است اول آنکه بگوشه چشم نگرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات
نه مکروه ست و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ثابت شد دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله متحول شده باشد
و این قسم حرام ست و مبطل صلوة نیست سوم آنکه التفات قبله بر هم خورد و اکثر بدن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم مبطل صلوة ست انتهی
وللترمذی وصححه و مر ترمذی راست از حدیث عایشه و آن را صحیح گفته که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ای پسر کرمن ایاك والالتفات
فی الصلوة دور دار خود را از التفات کردن در نماز فانه هلكة زیراکه التفات کردن در آن سبب هلاک شدن ست در آخرت بجهت بودن او
طاعت شیطان و رو گردانیدن از توجه بحضرت رحمن و هلکه بفتح ها و لام بمعنی هلاک یعنی نیست شدن فان کان لا بد ففی التطوع پس اگر
هست که چاره نیست ترا از التفات کردن و راضی میشوی بنقصان کمال نماز پس باری در نفل بکن نه فرض که کار آن نسبت بفرض سهل ست و در فرض
اهتمام بکمال و تمام آن ضروری ست و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان ست بفرض زیراکه نوافل مکملات فرائض اند و گفته اند
نهی از التفات وقتی ست که بی حاجت باشد و رنه ثابت شده که ابوبکر رضی الله عنه التفات کرد بسوی آمدن آنحضرت در مرض موت چنانکه اشاره

که ادب آن جهت رعایت کنند واین مسئله محمل خود مبرهن ومتفق علیه سلف ست ولـه ومسلم راست عن عائشة رضي الله عنها سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا صلوٰة بحضرة طعام ولا هو يدافعه الاخبثان گفت شنیدم رسول خدا را می فرمود
نیست نماز فرض باشد یا نفل در حضور طعام ونیست نماز در حالیکه دفع میکند او را وزور می آرد دو چیز پلید ناپاک که بول و براز باشد. وملحق ست بآن مدافعت
ریح واین همراه مدافعت ست واما وقتی که در نفس خود ثقلی یابد وآنجا مدافعت نیست پس نماز گذاردن غیر منهی عنه ست و با مدافعت مکروه ست گفته اند تنزیهی برای
نقصان خشوع واگر بترسد خروج وقت را در تقدیم تبرز واخراج اخبثین مقدم کند نماز را واین نماز صحیح ست اما مکروه کذا قال النووي وبعض بر اعاده آن رفته اند وظاهریه
گویند باطل ست وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التثاؤب من الشيطان تثاؤب از شیطان ست
زیرا که صادر می شود از امتلای معده وکدورت حواس وثقل بدن وسستی او ومیل بکسل ونوم وشیطان این چیزها را دوست میدارد پس گویا از وی ست ولفظ
تثاؤب بهمزه است وبواو خطاست واسم ازوی ثوباء آمده بضم مثلثه وفتح همزه بمعنی خمیازه وآن تنفسی ست که می گشاید از وی دهن فاذا تثاءب احدكم
فليكظم ما استطاع پس چون خمیازه کند یکی از شما در نماز پس باید که رد کند وباز دارد آنرا تا آنکه تواند وطریق بستن دهان آنست که فراهم آرد
لبها را وبگیر لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان ودر روایتی آمده یعنی پس گو ببند دهان خود را زیرا که شیطان می در آید در دهن
رواه مسلم وزیاده کرد بخاری در لایقل ها ونگوید ها واین لفظی ست که در وقت خمیازه نزد عدم ضبط حال از دهان می بر آید ودر بعض نسخ ها مکرر آمده یعنی دو
که نگوید این لفظ را زیرا که نیست گفتن آن مگر از شیطان می خندد شیطان از آن ومراد بخنده شیطان رضا وخوش حالی اوست ازین حالت از جهت بودن
آن باعث بر کسل از عبادت وموجب تقبیح وتشویه صورت وشکل والترمذي وزاد في الصلوٰة وزیاده کرد ترمذی قید نماز را یعنی چون خمیازه کند
در نماز پس باید که کظم کند آنرا تا تواند وقید کظم در نماز منافی نهی از این حالت نیست مطلقا بنابر موافقت مطلق بمقید واین زیادت در بخاری نیز هست واین همه منافی خشوع ست

باب المساجد

مساجد جمع مسجد بکسر جیم وفتح آن نیز جایز ست ونزد فقها بکسر جیم نام خانه خاص که برای نماز کردن بنا کنند وبفتح مسجدگاه وبمعنی جبهت نیز آمده ومساجد
عضوهای هفتگانه که بران سجده کنند ودر فضایل مسجد احادیث واسعه است ووی احب بقاع ست بسوی خدا وهر که بنا کرد مسجدی از مال حلال بنا کند
خدا برای وی خانه در بهشت واحادیث فضائل وی در مجمع الزوائد وغیر ها ست عن عائشة رضي الله عنها قالت امر رسول الله صلى الله
عليه وسلم ببناء المساجد في الدور امر کرد آنحضرت به بنا کردن مسجدها در سرا ومحلتها وقبیلها اگر بقصد ضرار نباشد تا هر قومی بمحلت خود جماعت
میکرده باشند بخط سیدی ووالدی رح یافته شد که مراد بدور محلات اند زیرا که ایشان محله را که در آن قبیله فراهم می شد دار می نامیدند ودر قاموس ست
المحل يجمع البناء والدار والعرصة والبلد ومدينة النبي صلى الله عليه وسلم والموضع والقبيلة انتهى ومحتمل که مراد بآن محال باشد که در آن خانها بنا میکنند یا بیوت
باشند یعنی منازل زیرا که لفظ دور بر اینها نیز اطلاق می یابد وحکمت در امر به بنای مسجد در آن آنست که گاهی متعذر وشاق می شود بر اهل محله رفتن بسوی
دار دیگر پس محروم می مانند از اجر وثواب مسجد وفضل جماعت اندران پس امر کرد ایشان را بساختن آن برای حصول آن بیسر وسهولت بایشان
در مصفی گفته مسجد البیت دیگر ومسجد دار دیگر ست وهر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لیکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت وحرمت جماع
ومسجد الدار را حکم مسجد ست در فضیلت جماعت وظاهر آنست که در جماع نیز مسبل نیست انتهى وان تنظف وتطيب وامر کرد که پاکیزه داشته شوند
مسجدها وخوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه وحضور ملائکه ونشاط مومنان وتنظف وتطیب بها وتا مستعا ضبط کرده اند وازینجا معلوم شد
که تجمیر مسجد ببخور خوشبو مستحب ست بخلاف مالک که مکروه گفته ومستحب داشته اند بعض سلف تخلیق مسجد بزعفران ومروی ست فعل آن از آنحضرت صلى الله عليه وسلم

فانه لا تزال تصاويره تعرض بفتح فوقيه وكسر را لي في صلوتي ودر روايتي في الصلوة پس برستيله ميمنه اين نقشها وعلمهاى او ظاهر ميگردد برمن

در نماز من ودرينجا دليل ست بر ازاله چيزى كه مصلى را مشوش كند در نماز از انچه درخانه يا در محل نماز اوست ونيست دروى دليل بر بطلان نماز زيرا كه آنحضرت

امر باعاده نكرد رواه البخاري ومثل اوست حديثى كه اتفقا على حديثها اتفاق كرده اند بران بخارى ومسلم از حديث عايشة في قصة

انبجانية در قصهٔ انبجانيه بكسر همزه وفتح آن وسكون نون وكسر موحده وفتح آن نيز آمده گليم پشمين كه دروى علم نباشد منسوب بموضعى انبجان نام ودر قاموس

گفته منبج مجلس موضع وكساء منبجانى وانبجانى بفتح نسبت ست برغير قياس ابي جهم ونامش عامر ست وقيل عبد بن حذيفه صحابى مشهور ومعمر ست

از پيران قريش ولفظ حديث اين ست كه گفت عايشه نماز گذارد رسول خدا صلى الله عليه وسلم در خميصه كه مر او را علمها بود پس نگاه كرد بسوى علمهاى آن

خميصه يك نگاه كردنى پس چون برگشت از نماز فرمود ببريد اين خميصه را پيش ابي جهم وبياريد مرا انبجانيهٔ ابي جهم انتهى واين خميصه راوى بخدمت

آنحضرت بهديه آورده بود چون آنحضرت را اعلام آن ناخوش آمد واپس كرد وانبجانيه طلبيد وطلبيدن آن براى آن بود تا از واپس كردن خميصه

ابو جهم شكسته خاطر نگردد وخميصه جامهٔ از خز ماكه علم سياه دارد واگر سياه علم ندارد خميصه نگويند وفيه ودرين حديث ست فانها پس بدرستيكه

آن خميصه ونظر افتادن برنقوش واعلام آن الهتني عن صلوتي بازداشت مرا از ذوق نماز من وحضور دروى ودر لفظى آنفا نيز هست يعنى

الكنون ودر روايت بخارى باين لفظ ست كه فرمود بودم من نگاه ميكردم بجانب علم آن خميصه حال انكه در نمازم پس ترسيدم كه در فتنه بيندازد

مرا يعنى بازدارد از نماز وحضور دران ضمير فانها راجع ست بخميصه چنانكه معلوم شد اگرچه در كلام مصنف ذكر آن نگذشته وظاهر عبارت موهم آنست كه

مرجع آن انبجانيه باشد پس اولى آن بود كه چنين مى گفت في قصة خميصة ابي جهم وهمچنين ضمير الهتني ودرحديث دليل ست بركراهت انچه مشغول كند

دل را در نماز از نقوش وغيرها ودروى مبادرت آنحضرت ست صلى الله عليه وسلم بسوى صيانت نماز از ملهيات وازالهٔ شاغلات از اقبال بران طيبى گفته

درين حديث ايذان ست باينكه صور واشياى ظاهره را تاثيرى هست در دلهاى طاهره ونفسهاى زكيه تا بما دون وى چه رسد ودروى كراهت نماز ست

برمفارش وسجاده منقوشه وبركراهت نقش مساجد ونحو آن انتهى ولفظ شيخ در ترجمه اين ست از ينجا معلوم ميگردد كه صور ونقوش ظاهر را در نفوس طاهره

وقلوب صافيه تاثيرى هست با وجود علو مقام وكمال نزاهت ونظر بتحقيق اين تاثير وتغيير ناشى از كمال صفا وغايت لطافت ست چنانكه در جامهٔ سفيد

يك نقطهٔ سياه اگر افتد نمايان گردد وهرچند سفيد تر وپاكيزه تر وصاف تر نمايان تر وآلودگان وتيره دلان را از ان معنى آگاهى نبود ونزد من اين تعليم

است را وتنبيه ست مر ايشان را بر تثبت واحتياط واحتراس در مباشرت وملابست ملاهى ومشاغل والله اعلم بحقيقة الحال وعن جابر بن سمرة

رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لينتهين بفتح لام وفتح مثناة تحتيه وسكون نون وفتح فوقيه وكسر ها اقوام

يرفعون ابصارهم الى السماء في الصلوة البته باز آيند گروهاى مردم كه برميدارند نظرهاى خود را بسوى آسمان در نماز در سبل گفته يعنى بافوق

خود مطلقا او لا ترجع اليهم يا آنكه نگردد بسوى ايشان نظرهاى ايشان نووى در شرح مسلم گفته دروى نهى اكيد ووعيد شديد ست درين باب يعنى

رفع بصر بما فوق ونقل كرده اند اجماع بران ونهى مفيد تحريم ست وگفت ابن حزم باطل مى شود بآن نماز وگفت قاضى عياض واختلاف كرده اند در غير نماز

قومى مكروه گفته واكثر جائز داشته اند رواه مسلم ودر روايتى از مسلم باين لفظ ست عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء في الصلوة او لتخطفن ابصارهم يعنى

بايد كه باز آيند از برداشتن نظر بانزد دعا در نماز واگر باز نيايند ربوده مى شود بصرهاى ايشان مروى ست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم برميداشت بصر خود

در نماز بسوى آسمان وچون نازل شد قول حق سبحانه والذين هم في صلوتهم خاشعون پست كرد سر خود محرر سطور گويد عفا الله عنه

اين نهى براى آن كرد كه او تعالى ذات خود را وصف كرده بصفت علو وفوق وچون اين جهت منجمله جهات سته مخصوص آمد بوصفى از اوصاف وى لا بد شد

بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم خيلاً گفت ابوهریره فرستاد آنحضرت اسپان یعنی لشکر را بسوی نجد فجاءت برجل
پس گرفته آورد آن لشکر مردی را از بنی حنیفه که نام قبیله است گفته می شد آن مرد را ثمامة بن اثال و این مرد مهتر اهل یمامه بود که نام بلد است فربطوه
بسارية من سواري المسجد پس بستند آن مرد را بستونی از ستونهای مسجد و نیست درین آنچه دلالت کند بر آنکه بستن وی بامر آنحضرت بود ولیکن
آنحضرت مقرر داشت ربط او را زیرا که در قصهٔ وی این ست که میگذشت آنحضرت بروی تا سه روز و می فرمود ما عندک یا ثمامة اطلق ثمامة الحدیث
که طویل ست و در وی ذکر اسلام آوردن ثمامه مذکور ست. و مقصود درینجا از ذکر این جمله بیان جواز بستن مشرک ست بستون مسجد و در آمدن وی در وی
زیرا که نجاست مشرکان و کافران معنوی ست نه ظاهری پس گذر ایشان در مسجد روا باشد متفق علیه و این جمله مخصص قول وی ست صلی الله
علیه وسلم ان المسجد لذکر الله والطاعة و آنحضرت وفد ثقیف را در مسجد فرود آورد و خطابی گفته در وی جواز دخول مشرک ست در مسجد وقتی که باشد او را
در وی حاجتی مثل آنکه کسی قرضدار وی در مسجد باشد یا قاضی که بسوی وی محاکمه می خواهد در مسجد ست و کفار در مسجد آنحضرت می در آمدند و تا دیری می نشستند
و نزد ابو داود ست از حدیث ابی هریره که بدرستیکه یهود آمدند آنحضرت را و وی در مسجد بود و اما قوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس مراد
عدم تمکین ایشان ست مر حج و عمره را چنانکه در قصهٔ بعث آنحضرت آیات سورهٔ برائت بسوی مکه وارد ست در قول وی صلی الله علیه وسلم فلا یحج بعد
العام مشرک و کذلک قوله تعالی وَمَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ قائم نمی شود بدان دلیل بر تحریم مساجد بر مشرکین زیرا که نزول وی
در حق کسی ست که مستولی شد بر ان و هست او را حکم و منع کما وقع فی سبب النزول زیرا که فرود آمده است در شان نصاری و استیلای ایشان بر بیت المقدس
و انداختن اذی و ازبال در ان یا در شان قریش نازل شده و منع کردن ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در عام حدیبیه از عمره و اما دخول در ان بغیر
استیلا و منع و تخریب پس آیهٔ کریمه افاده آن نکرده در سبل گفته مصنف این حدیث برای بیان جواز دخول مشرک در مسجد سوق کرده و این مذهب امام او ست
درما عدای مسجد الحرام انتهی **وعنه** و روایت ست از ابوهریره رضی الله عنه ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه مر بحسان بن ثابت بحای حمله و تر بن
مشدده شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مکنی بابی عبد الرحمن آن ابن عبد البر در استیعاب در ترجمهٔ وی اطالت بسیار کرده و گفته توفی قبل الاربعین فی
خلافة علی کرم الله وجهه و قیل بل مات سنة خمسین و هو ابن مائة و عشرین سنة ینشد بضم حرف مضارع و سکون نون و کسر شین معجمه فی المسجد
بدرستیکه گذشت عمر بر حسان و او شعر می خواند در مسجد فلحظ الیه پس نگاه کرد عمر بجانب او گویا که حسان فهم کرد از وی نظر انکار فقال کنت
انشد و فیه من هو خیر منك پس گفت حسان شعر می خواندم در مسجد و کسی بود که بهتر ست از تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بخاری
در باب بدء الخلق درین قصه اشاره کرده که حسان شعر خواند در مسجد شعری که جواب داد بآن مشرکان را از طرف وی صلی الله علیه وسلم و در حدیث دلالت ست
بر جواز انشاد شعر در مسجد و معارض او ست حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده که گفت نهی کرد آنحضرت از تناشد اشعار در مساجد اخرجه ابن خزیمة و صححه الترمذی
و له شواهد و جمع میان هر دو باین وجه ست که نهی محمول ست بر تناشد اشعار جاهلیت اهل بطالت آنچه در وی غرض صحیح نباشد و ماذون فیه شعری
که سالم باشد ازین و گفته اند که ماذون فیه نیز مشروط ست باینکه شاغل حاضرین مسجد نباشد شیخ در ترجمه گفته مراد شعر زور و باطل ست که خواندن آن نامشروع
در مسجد که مکان طاعت و عبادت ست اما شعری که در توحید باری سبحانه و تعالی و نعت رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تابعان وی و مواعظ و نصایح باشد بهمه حال
در همه جا محمود و مستحسن ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای حسان که مدح وی و هجو دشمنان وی می گفت در مسجد منبری برپا کرد و می فرمود که روح القدس
تایید میکند حسان را مادامیکه مخاصمت و معارضت میکند از پیغمبر خدا انتهی متفق علیه قومی باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز انعقاد مجلس
مولد و انشاد شعر در ان و این استدلال بچند وجه صحیح نیست اول آنکه انشاد حسان بمقابلهٔ هجو کفار بود مر آنحضرت و اهل اسلام را و این علت درینجا موجود نیست

رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجة وصحح ارساله در سبل گفته تطییب بخور وبخوان وامر بهنا برای ندبست لقوله انما ادرکتک
الصلوة فصل اخرجه مسلم ونحوه عند غیره وگفته اند که بر اراده معنی اول در دور نیز که در حدیث دلیلست بر آنکه مساجد شرط وی قصد تسبیل ست چه اگر صرف
بتسمیه مسجد گردد می باید که این اماکن که در مساکن ساخته شده است برای نماز از ملک اهل وی بیرون رود و در شرح سنه گفته که مراد محالیست که در وی دور ست
ومنه سأريكم دار الفاسقين زیرا که اینها محله را که در وی قبیله مجتمع شود دار می نامیدند گفت سفیان بناء المساجد فی الدور یعنی القبائل **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد
قتل کند خدای تعالی یهود را ساختند دگرفتند گورهای پیغمبران خود را مسجدها و در حدیث متفق علیه ست از عایشه عوض قاتل الله لعن الله الیهود والنصاری
الخ در توشیح گفته این در یهود واضح ست و در نصاری مشکل تر چه که پیغمبر شان مقبور نشده و توجیه کرده اند باینکه نصاری را پیغمبران اند غیر رسل همچو حواریین
و مریم علیها السلام در یک قول یا جمع در قول آنحضرت انبیائهم بازا جمع از یهود و نصاری ست یا مراد انبیا و کبار اتباع شان اند پس اکتفا کرد بر ذکر انبیا و مقصود
هر دو بوده اند و مؤید این ست روایت مسلم قبور انبیائهم وصالحیهم یا مراد باتخاذ اعم ست از ابتداع و اتباع و یهود ابتداع کردند و نصاری اتباع نمودند و شک
نیست که نصاری بسیاری از قبور معظمه یهود را التعظیم و تکریم میکنند انتهی متفق علیه و در مسلم ست از عایشه گفت ذکر کردند ام حبیبه وام سلمه آنحضرت را
کنیسه که دیده بودند آنرا در حبشه و در وی تصویرها بود آنحضرت فرمود در ایشان مردی صالح بود چون مرد بر گور وی مسجدی گرفتند و در وی این تصویرها ساختند
ایشان بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت و اتخاذ قبور مسجد اعم ست از آنکه برای نماز در وی باشد یا بروی و در مسلم ست لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا
الیها ولا علیها بیضاوی گفته یهود و نصاری سجده میکردند انبیای خود را برای تعظیم شان ایشان و آنرا قبله توجه در نماز میگردانیدند و آنها را اوثان میکردند
لهذا آنحضرت ایشان را لعنت کرد و مسلمانان را از آن منع فرمود و آنکسی که مسجدی در جوار صالحی گرفته و قصد تبرک بقرب از وی نموده نه برای تعظیم وی
و توجه میکند بسوی او پس داخل نیست درین وعید انتهی صاحب سبل گفته قول وی نه برای تعظیم او گوئیم گفته می آید که اتخاذ مسجد بقرب وی و قصد تبرک
بدان تعظیم ست مر او را و احادیث نهی مطلق ست و دلیل نیست در آن بر تعلیل مذکور و ظاهر این ست که علت نهی سد ذریعه و بعد از تشبه بعبده اوثان ست
که تعظیم میکنند جمادات را که نمی شنوند و نمی بینند و نه ضرر میرسانند و نه نفع و در انفاق مال در آن عبث و تبذیر ست خالی از نفع بالکلیه و سبب ست
برای ایقاد سرج بر آن که فاعل وی ملعون ست و مفاسد آنچه بنا کرده می شود بر قبور از مشاهد و قباب غیر محصور اند و ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج و قد اوضحنا ذلک فی رسالتنا
المسماة تطهير الاعتقاد عن ادران الالحاد انتهی وزاد مسلم والنصاری چنانکه گذشت ولهما من حديث عايشة وبخاری ومسلم است
از حدیث عایشه کانوا اذا مات فیهم الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجدا بودند که چون می مرد در میان ایشان یعنی نصاری
مردی صالح می ساختند بر گور او مسجد چون در حدیث ابو هریره افراد یهود بود درینجا افراد نصاری کردند و بجای انبیا که در آن حدیث بود درین حدیث
صالح آوردند کما قیل والحسن این ست که انبیای یهود همان انبیای نصاری اند زیرا که نصاری مامور اند بایمان بهر رسول و رسل بنی اسرائیل انبیا اند
در حق فریقین و هم اطلاق صلحا بر انبیا آمده و در حدیث جندب ست نزد مسلم که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود آگاه باشید بدرستیکه
کسانی که بودند پیش از شما می گرفتند قبرهای پیغمبران و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید و بدانید پس نگیرید شما قبرها را مسجدها بدرستیکه من نهی میکنم
شما را از آن وفيه و درین حدیث ست اولئك شرار الخلق ایشان اند بدترین خلق اسم اشاره عائد ست بسوی هر دو فریق و کفی به
ذما و مراد از اتخاذ اعم ست از آنکه ابتداع باشد یا اتباع چه یهود ابتداع کردند و نصاری اتباع **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال

سعید الانصار نام کرد و در قوم خود مقدم و مطاع و شریف از اکابر صحابه حاضر شد بدر و احد را و رسید او را تیری روز خندق در اکحل و بند نشد خون از زخم وی
تا آنکه بمرد بعد یکماه توفی فی شهر ذی القعدة سنة خمس من الهجرة وهو ابن سبع وثلثين سنة ودفن بالبقيع روى عنه نفر من الصحابة يوم الخندق رسید
زخم را سعد روز خندق در رگ هفت اندام فضرب عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم خيمة في المسجد پس زد بر زخمی شدن او رسول خدا
خرگاهی در مسجد ليعوده من قريب که عیادت کند او را از نزدیک درین حدیث دلالت ست بر جواز نوم در مسجد و بقای مریض دروی و اگرچه مجروح
باشد و ضرب خیمه دران و اگرچه مانع باشد از نماز زیرا که خیمه همیشه نمی ماند بخلاف بنا کردن دران از انچه همیشه می ماند دروی تحجر و آنکه در حدیث آمده که
کنیزکی سیاه خانه بسیار کوچک در مسجد داشت جوهری گفته متعین نیست که آن بنا بود بلکه از شعر یا وبر بود **وعنها** وهم روایت ست از عایشه
رضی الله عنها قالت رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يسترني وانا انظر الى الحبشة دیدم آنحضرت را که پنهان می کند
و می پوشد مرا یعنی از نظر مردم و من می نگرم بسوی حبشیان يلعبون في المسجد که بازی میکردند در مسجد در روایت بخاری آمده که لعب ایشان
بدرق و حراب بود و در مسلم ست که لعب میکردند در مسجد بحراب و در روایت بخاری ست که بود در روز عید پس این دلیل ست بر جواز مثل آن در مسجد روز
مسرت و گفته اند که این حکم منسوخ ست بقرآن و سنت اما قرآن فقوله تعالى في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه واما سنت پس
این حدیث ست جنبوا مساجدكم صبيانكم ومجانينكم وسل سيوفكم واقامة حدودكم وخصوماتكم واجمروها في الجمع واجعلوا على ابوابها المطاهر اخرجه ابن عدی
والطبرانی فی الکبیر والبیهقی وابن عساکر گویا قول قائل بنسخ این ست که چون نهی از خصومت و سل سیوف کردند از لعب بحراب بالاولی باشد و در وی بعد ست
و تعقب کرده شده باینکه حدیث ضعیف ست نص نیست در وی و نه در آیت تصریح بدعوی قائل مذکور و نه تاریخ وی معلوم ست که نسخ تمام شود و گفته اند که
لعب ایشان خارج از مسجد بود و عایشه در مسجد و این مردود ست باآنچه در بعض طرق این حدیث ثابت شده که عمر بن خطاب انکار کرد بر ایشان لعب ایشان را
در مسجد پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذار ایشان را و در بعض الفاظ وی این ست که فرمود عمر را بدان که در دین ما فسحت ست و من مبعوث
شده ام بحنیفیه سمحه و عمر بنا بر اصل در تنزیه مسجد کرد پس حضرت او را فرمود که این همه تعمق و تشدد منافی قاعده شریعت ست که آن تسهیل و تیسیر باشد
و ازینجا دفع شد قول طبری که بخشیده می شود مر حبش را آنچه بخشیده نمی شود برای غیر ایشان پس مقرر باشد جاییکه وارد ست و نیز مدفوع شد قول کسی
که لعب بحراب مجرد لعب نیست بلکه در وی تدریب شجعان ست بر مواضع حروب و استعداد برای عدو و در وی مصلحت ست عامه مسلمین را و احتیاج ست
بسوی او در اقامت دین پس جائز باشد در مسجد و اما نظر عایشه بسوی حبشه باآنکه وی اجنبیه ست در وی دلالت ست بر جواز نظر زن اجنبیه بسوی
جمله مردم بغیر تفصیل افراد ایشان چنانکه نظر میکنند اجنبیه وقت خروج بسوی مسجد برای نماز و نزد ملاقات در طرق و تحقیق این مسئله در محل خود بیاید
وعنها وهم روایت ست از عایشه رضی الله عنها ان وليدة سوداء كانت لها خباء في المسجد فكانت تاتيني وتحدث عندي
بدرستیکه کنیزک سیاه بود او را خیمه در مسجد پس بود که می آمد مرا و سخن میکرد نزد من مصنف در فتح الباری گفته واقف نشدم بر نام این ولیده انتهی
و ولیده در اصل بمعنی مولوده ست دمیکه متولد شد پس اطلاق وی بر امه آمده اگرچه کلان باشد الحدیث و این حدیث برمته در بخاری ست از
عایشه و در وی دلیل ست بر اباحت مقیل و مبیت در مسجد برای کسی که نیست او را مسکن از مسلمانان مرد باشد یا زن وقت امن از فتنه و بر جواز ضرب
خیمه دران برای ماند و بود و مانند آن **وعن انس** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البصاق في المسجد
خطيئة انداختن آب دهن در مسجد افگندن گناه ست در قاموس گفته بصاق بروزن غراب بساق و بزاق آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن ست
انرا ریق گویند انتهی و در روایت بخاری بزاق ست و در مسلم تفل وكفارتها دفنها و کفاره آن دور کننده گناه آنرا گور کردن بزاق ست

دوم آنکه دران اشعار مدح آنحضرت ﷺ هجو کفار بود نه صفات زنان و ولادت و لوازم آن سوم آنکه در آنجا شده که در آن ... منزلت آن ... چهارم آنکه در آن

در هر سال بروز و وقت و ماه معین نبود بلکه هنگام ضرورت بجواب کفار بود آری ازین حدیث جواز شعرخوانی در مسجد برای مصلحی خاص یا عام معلوم شد ولیکن هذا امام مالک

در موطا آورده که عمر بن خطاب بنا کرد رحبه یعنی فضائی در ناحیهٔ مسجد که نامیده می‌شد بطیحا بضم با و فتح طا یعنی زمین سنگریزه دار و گفت هر که خواهد که غوغا کند

و گفتگو با مردم یا بخواند شعر را یا بلند کند آواز خود را پس باید که بیرون آید بسوی این رحبه **وعنه** وهم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سمع رجلا ینشد ضالة فی المسجد هر که بشنود مردی را که میجوید گم شده را در مسجد ینشد بفتح

مثناة تحتیه و سکون نون و ضم شین معجمه از نشد الدابة اذا طلبها فلیقل لا ردها الله علیك پس باید که بگوید باز نگرداند گم شده را خدای تعالی بسوی تو

یعنی نیابی آنرا و ظاهر آنست که این را بزبان گوید بجهر از برای زجر و منع از در آمدن در مسجد نه از برای عبادت و نه آنکه از ته دل این دعا کند و نخواهد که سلامتی

گم شده خود را بازنیابد و اگر بدل نیز خواهد تا سزای فعل خود یابد و باز گرد این کار نگردد و روا باشد در سبل گفته جهر قول این لفظ واجب است فان المساجد

لم تبن لهذا یعنی بدرستیکه مسجدها بنا نکرده شده است برای این کار و مانند آن از آنچه نه عبادت است چنانچه خرید و فروخت و دیگر معاملات دنیا بلکه برای ذکر خدا

و صلوة و علم و مذاکرهٔ خیر و نحو آن ست رواه مسلم حدیث دلیل ست بر تحریم سوال از ضالهٔ حیوان و ملحق ست باو سوال از متاع وغیره که در مسجد گم شده است

بنا بر علت منصوص مذکور که ان المساجد لم تبن لهذا هر که متاع وی در مسجد وغیر وی گم شده باشد او را باید که بر دروازه بنشیند و از داخل دران و خارج از آن

بپرسد و جستجو نماید و اختلاف کرده اند در تعلیم صبیان قرآن را در مساجد و هر که منع کرده بنا بر رفع اصوات حجت وی این حدیث در تکمله است جنبوا مساجدکم

مجانینکم و صبیانکم و رفع اصواتکم اخرجه عبد الرزاق والطبرانی فی الکبیر و ابن ماجة **وعنه** وهم روایت است از ابو هریره رضی الله عنه آن رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال اذا رایتم من یبیع او یبتاع فی المسجد فرمود چون ببینید کسی را که می فروشد یا می خرد در مسجد پس بگوئید

یعنی بجهر برای زجر هر یک از بائع و مشتری لا اربح الله تجارتك سودمند نگرداند خدای تعالی سوداگری ترا و علت همان ست که مساجد برای

این کارها بنا کرده نشده اما اگر کسی بیع منعقد می‌شود بالاتفاق قال الماوردی مالک در موطا گفته بود عطا بن یسار چون می‌گذشت بروی کسی که بیع

میکند در مسجد می طلبید او را و می پرسید چیست با تو و چه میخواهی اگر می گفت میخواهم که این چیز را بفروشم می فرمود علیك بسوق الدنیا فانما هذا سوق الآخرة

یعنی لازم گیر بازار دنیا را که این مسجد بازار آخرت ست رواه النسائی والترمذی وحسنه والدارمی ایضا **وعن** حکیم بن حزام بحای مهمله

المکسوره و زا برادرزادهٔ ام المومنین خدیجه است و ولادت او پیش از عام الفیل ست بسیزده سال و عمر او صد و بیست سال بود شصت در جاهلیت و شصت در اسلام

از اشراف قریش بود در جاهلیت و اسلام و از افاضل قوم ست رضی الله عنه وفات کرد در مدینه سنه اربع و خمسین و او را چهار پسر بود و همه صحابی عبد الله

و خالد و یحیی و هشام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقام الحدود فی المساجد بر پا کرده نشوند حدها در مسجدها مثل حد زنا

و حد شرب و جز آن بلکه بعد از ثبوت حد و قصاص و قضا بران در مسجد زدن و کشتن بیرون مسجد کنند. ولا یستقاد فیها و نه طلب کرده شود قصاص

در مسجدها در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم اقامت حدود در مساجد و بر تحریم استقاده در وی رواه احمد وابو داؤد باسناد ضعیف و رواه الحاکم

وابن السکن واحمد بن حنبل والدارقطنی والبیهقی گفت مصنف در تخلیص لا باس باسناده انتهی و این حدیث را در مشکوة از روایت حکیم مذکور باین لفظ آورده که نهی کرد

رسول خدا از طلب قصاص کردن در مسجد و از خواندن اشعار دران و از اقامت حدود دران و گفته که صاحب جامع الاصول این را از حکیم آورده و در مصابیح از حدیث

جابر روایت کرده **و** عن عایشة رضی الله عنها قالت اصیب سعد بن معاذ بضم میم و بعین مهمله بعد الف ذال معجمه کنیت او ابو عمرو الاوسی است

اسلام آورده در مدینه میان عقبهٔ اولی و ثانیه و باسلام وی بنی عبد الاشهل مسلمان شدند و خانهٔ او اول خانه ایست که اسلام آورد از انصار و آنحضرت او را

شد لمو مسلمین در خیر تباعد از هم بست مذهب نموده اند بالجمله این مقامات سبب از اسباب تفریق جماعات گردیده حال آنکه صادق مصدوق از اختلاف وفرقت
نهی فرموده وبسوی اجتماع والفت راه نموده بلکه از تفریق جماعات در صلوات هم نهی کرده وبالجمله فکل عاقل متشرع یعلم انه حدثت بسبب هذه المذاهب الاربعة تفرق
الاسلام فرق مفسدة اصیب بها الدین واهله وان من اعظمها خطرا واشدها علی الاسلام ما یقع الآن فی الحرم الشریف من تفریق الجماعات ووقوف
کل طائفة فی مقام من هذه المقامات کانهم اهل ادیان مختلفة وشرائع غیر موتلفة فانا لله وانا الیه راجعون انتهی کلامه وصححه ابن حبان شیخ در ترجمه
گفته بعض متاخران تجویز کرده اند آنرا وگفته اند که مردم خانها مشید ومزخرف ومطلای سازند اگر ما مسجد را بخشت وگل ساده بنا کنیم شاید که در نظر
عوام خوار نماید وحقیر در آید انتهی فقیر گوید عفا الله عنه که در سبل گفته قول بجواز تزیین محراب باطل ست انتهی وسیوطی را در بدعت محاریب رساله مستقله است
وچون آرایش محراب تنها باطل باشد بآرایش تمام مسجد چه رسد وآنکه میگوید که خانهای مشید ومزخرف ساختن مشروع ست که حقارت مسجد در برابر آن
پسند نمی آید این تعلیل فاسد در حقیقت قیاس ست در برابر نص ونیست بروی اثارت از علم در سبل السلام از امام مهدی رضی الله عنه نقل کرده که در بحر زخار
گفته تزیین حرمین شریفین نه از رای ذی حل وعقد بوده ونه بسکوت رضا از علما وجز این نیست که تزیین کردند آنرا اهل دولت جائره بغیر اذن احدی
از اهل فضل وسکوت کردند مسلمانان وعالمان بران بغیر رضا انتهی واین کلام حسن ست ودر قول وی صلی الله علیه وسلم ما امرت اشارت ست بآنکه این کار
حسن نیست چه اگر حسن بودی خدای تعالی رسول خود را بدان امر فرمودی وبخاری از ابن عمر آورده که بدرستیکه مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ساخته شده بود از خشت وسقف او از جرید بود وستون او از چوب نخل پس نیفزود ابوبکر در وی چیزی ونه عمر زیاده کرد بلکه ساخت آنرا بر بنای
عهد آنحضرت بلبن وجرید وعمد خشب باز تغییر کرد عثمان وبسیار زیادت نمود دران وساخت دیوار هایش از سنگهای منقوش وسقف او از ساج
ابن بطال گفته این دلالت دارد بر آنکه سنت در بنیان مساجد قصد وترک غلوست در تحسین زیرا که عمر بن خطاب رضی الله عنه باوجود کثرت فتوح در ایام
وی وکثرت مال بنای قدیم مسجد را متغیر نکرد وتجدید بجهت آن نمود که جرید نخل بوسیده شده بود ووقت عمارت وی گفت اکن الناس من المطر وایاک
ان تحمر وتصفر فتفتن الناس لیکن چون زمانه عثمان رضی الله عنه آمد ومال بسیار شد وی تحسین مسجد کرد بچیزی که نه مقتضی زخرفت بود اما معهذا
بعض صحابه بروی انکار کردند واول کسی که بآراستگی مسجدها وزینت وی پرداخت ولید بن عبد الملک ست واین در اواخر عصر صحابه بود وسکوت کردند
بسیاری از اهل علم از انکار بران بخوف فتنه انتهی واین زخرفت درین دور آخر که همدوش زمانه فترت وهم آغوش روزگار قیامت ست روز افزون ست
خصوصا زینت وزیب اماکن مقدسه حرمین شریفین بطلا ونقره وزخرفت روضه مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم بانواع تکلفات وارخای سرادقات بالوان تشکین
کنائس وصوامع یهود ونصاری ست وخبر مهدی موعود یا حضرت روح الله علیهما السلام مجال کیست که بران انکار کند وسر خود نه در بازد **وعن**

انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي اجور امتي حتى القذاة يخرجها الرجل من المسجد
ظاهر گردانیده شد بر من مزدکارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان تا آنکه خس وخاشاکی که بیرون می افگند آنرا مرد از مسجد قذاة بر وزن حصاة
مستعمل ست در هر چیزی که بیفتد در خانه وغیره وقتی که اندک باشد وشیخ در ترجمه گفته قذی آنچه در چشم وآب افتد از خس وخاشاک وچرک ودرین جا
اشارت ست که مسجد بمثابه چشم انسان ست که آزار می کشد روحانیت وی ازان یا مانند آب زلال ست از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد
وهر که پاک دارد آنرا ازان منظور نظر رحمت وسیراب شراب صفوت گردد انتهی ودر حدیث اخبارست باینکه هرچه آنرا آدمی از مسجد بیرون می افگند اگرچه
قلیل وحقیر باشد در وی ماجور ست زیرا که دران تنظیف بیت الله وازاله چیزی ست که موذی مسلمانان ست ومفید ست بمفهوم خود باینکه ادخال
قذات در مسجد منجمله اوزارست رواه ابوداؤد والترمذي واستغربه وصححه ابن خزيمة ودر آخر این حدیث این ست که عرض کرده شدند

یعنی بزاق در مسجد تباہ کرد و اگر واقع شود گور باید کرد کہ بزاق آن برود مصنف در فتح الباری گفتہ جمہور گویند دفن کند آنرا در خاک و ریگ و سنگریزہ مسجد و رویانی
گفتہ مراد بدفن اخراج اوست از مسجد بالکل انتہی در سبل گفتہ و این بعید ست و قرطبی گفتہ ثابت نمی شود حکم سیئہ بمجرد تفل بزاق در مسجد بلکہ وقت ترک آن
و دفن نکردن آن وکذا قال عیاض و ذہب الیہ ائمۃ من اہل الحدیث و شاہد اوست روایت احمد و طبرانی بسند حسن از ابی امامہ مرفوعا کہ ہر کہ نخاع کند در مسجد
و دفن نکند آنرا پس سیئہ است پس اگر دفن کرد آنرا پس حسنہ ست پس نگردانید این را سیئہ مگر بقید عدم دفن و مانند وی ست حدیث مسلم از ابی ذر
رضی اللہ عنہ یافتم در مساوی امت خود نخاعہ را کہ باشد در مسجد و گور کردہ نشود و نخاعہ و نخامہ آب دہن کہ از سینہ یا بینی بر آید در سبل گفتہ و ہمچنین فہم کردہ اند
سلف چنانکہ در سنن سعید بن منصور ست از ابی عبیدہ بن الجراح کہ وی نخامہ افگند در مسجد شبی و فراموش کرد دفن نمودن آن تا رجوع کرد بخانہ خود و گرفت شعلہ از آتش
و آمد و جست آنرا و دفن نمود و گفت الحمد للہ کہ نوشتہ نشد بر من خطا درین شب پس معلوم شد کہ وی چنین فہمید کہ خطا مختص ست بکسی کہ ترک کرد آن را
و گذشت وجہ جمع کہ خطیئہ آنجاست کہ بجانب راست یا قبلہ تفل انداز و نہ جائی کہ جانب شمال یا زیر قدم افگند پس حدیث درینجا مخصص و مقید باوست
و حدیث دلیل ست بر خطیئہ بودن بصاق در مسجد و برینکہ کفارہ وی دفن اوست و معارض نیست باحدیث فلیبصق عن یسارہ او تحت قدمہ زیراکہ ظاہر
وی آنست کہ برابر ست در مسجد و غیر وی نووی گفتہ این ہر دو عموم اند لیکن عموم ثانی مخصوص ست ببزاقی کہ در مسجد نباشد و چون در مسجد باشد عموم خطیئہ
باقی ست بلا تخصیص انتہی **و** ہم روایت ست از انس رضی اللہ **عنہ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقوم الساعۃ
حتی یتباہی الناس فی المساجد بر پا نخواہد شد قیامت تا آنکہ فخر کنند مردم در مسجد ہا و گویند کہ مسجد من بہتر از مسجد شماست در علو
و زینت و جز آن اخرجہ الخمسۃ الا الترمذی یعنی احمد و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجہ **و صححہ ابن خزیمۃ** این حدیث از اعلام نبوت ست
و از وی معلوم شدہ کہ تباہی در مساجد از اشراط ساعت و تباہی دین ست و آن عام ست از قول کما عرفت و از فعل باین طور کہ مبالغہ کند ہر یکی در تزیین
مسجد و رفع بنای وی و در وی دلالت مفہمہ ست بکراہتش و اینکہ خدا دوست نمی دارد تشیید مساجد او نہ عمارت او را مگر بطاعت و لفظ دارمی این ست
بدرستیکہ از اشراط ساعت ست کہ تفاخر کنند و بنا زنند مردم بمسجد ہا انتہی یعنی بنا و تزویق و تحسین و تنقیش آن بطریق ریا و سمعہ باشد تا مردم مدح و ثنای
ایشان گویند **وعن ابن عباس** رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما امرت بتشییدا المساجد
امر کردہ نشدہ ام من از نزد خدای تعالی بہ بر افراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجد ہا تمام روایت این ست کہ گفت ابن عباس ہر آیینہ تزخرف
می کنید شما مساجد را چنانکہ تزخرف کردند یہود و نصاری و این مدرج ست از کلام ابن عباس گویا وی فہمید از اخبار نبویہ کہ این امت راہ بنی اسرائیل رود
و آنچہ آنہا کردند این نیز بکنند و تشیید بمعنی رفع بنا و تزیین او بشید یعنی جص ست کذا فی الشرح و لفظ قاموس این ست شاد الحائط یشیدہ طلاہ بالشید
و ہو ما طلی بہ حائط من جص و غیرہ انتہی پس رفع بنا را از مسمای وی نگردانیدہ و اما قولہ تعالی فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ پس در کشاف گفتہ رفع آن
بنای اوست کقولہ تعالی بَنٰهَا رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوّٰهَا وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ حسن گفتہ امر کرد خدا برفع بنا و لیکن بتعظیم
انتہی و حدیث ظاہر ست در کراہت و تحریم بقول ابن عباس کما زخرفت الیہود والنصاری چہ تشبہ بایشان حرام ست زیراکہ مقصد از بنای مساجد
جز ستر مردم از حر و برد نیست و تزیین آن دلہا را از اقبال بر طاعت باز میدارد و خشوع را کہ روح جسم عبادت ست می برد اخرجہ ابو داؤد شوکانی
در رسالہ ارشاد السائل الی دلیل المسائل بجواب سوال عاشر کہ از عمائر مستحدثہ در حرم شریف مثل مقامات و منارات و تعلیہ بیوت زیادہ بر حاجت ست نوشتہ
عمارت مقامات بدعت ست باجماع مسلمین بدترین ملوک چراکہ فرج بن برقوق در اوائل مائۃ تاسعہ از ہجرت احداث آن نمودہ و اہل علم آن عصر بروی انکار
فرمودہ و دران بتالیف پرداختہ و این عمائر در غیر این موضع ہم بنا کردہ اند و عجب ست از ملوک مائلین الی الخیر کہ بعد از وی آمدند و برین بدعت کہ احداث کردہ

وتعلیم کرد او را نماز و وضوء و استقبالِ قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط ست اذا قمت الی الصلوٰة فاسبغ الوضوء چون
خواهی بایستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی دلیل ست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی ست اذا قمتم الی الصلوٰة و مراد
کسی ست که محدث باشد کما عرف من غیره و تفصیل این مجمل در روایتِ بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبغ الوضوء کما امره الله فیغسل وجهه و یدیه
الی المرفقین و یمسح برأسه و رجلیه الی الکعبین و این تفصیل دال ست بر عدم وجوبِ مضمضه و استنشاق و قرینهاست بر حمل امر که بآن وارد شده بر ندب و دال ست بر وجوبِ استقبالِ
قبله قبل تکبیر احرام و گذشت بیان وجوب عفو استقبال مستقبل اکبر ثم استقبل القبلة فکبّر پس روی آر بجانب قبله پس تکبیر گو یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر
و دلالت میکند بر تعیین وی روایتِ طبرانی از حدیثِ رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایتِ ابن ماجه از حدیثِ ابی حمید از فعلِ آنحضرت که چون استاد
بسوی نماز برابر ایستاد و برداشت هر دو دست پس گفت الله اکبر و صححه ابن خزیمة و ابن حبان و بزار از حدیثِ علی کرم الله وجهه باسناد صحیح که بر شرط
مسلم ست آورده که بود آنحضرت صلعم چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و ازینجا ظاهر شد که مراد تکبیر احرام همین لفظ ست و ظاهر حدیث
وجوب اوست ثم اقرأ ما تیسّر معک من القرآن پس بخوان آنچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست و در وی
دلیل ست بر وجوبِ قراءتِ قرآن در نماز برابر ست که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز ازینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب می بود
امر میکرد بدان آنحضرت صلعم و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش بیاید ثم ارکع حتی تطمئن راکعا
پس رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و اطمینان در وست و کیفیتِ وی در روایتِ احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو
کفِ دست خود را بر هر دو رکبهٔ خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی ست ثم کبّر فرکع حتی تطمئن مفاصله و تسترخی ثم ارفع
حتی تعتدل قائما پس بردار سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی تستوی ست بجای تعتدل یعنی تا آنکه برابر بایستی و در وی دلالت ست
بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوبِ انتصاب قائما و بر وجوبِ اطمینان قائما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد ازان سجده کن تا آنکه آرام
گیری در سجده و در وی وجوبِ سجود و وجوب اطمینان در وست ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری
در نشستن بعد سجدهٔ اولی و این نشستن را جلسهٔ استراحت گویند و نزد شافعی سنت ست که بعد از سجدتین بنشیند و بعد ازان برای رکعتِ دوم برخیزد
و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پس بردار سر از سجدهٔ دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعتِ دوم و درین لفظ ذکر جلسهٔ
استراحت نیست ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس سجدهٔ دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفتِ یک رکعت ست
از رکعاتِ نماز قیاما و تلاوةً و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طمانینةً و جلوسا بین السجدتین پس سجدهٔ دیگر ست همچو اولی با طمینان پس این صفت یک رکعت
کامل شد و در وی دلالت ست بر وجوبِ سجود و طمانینت دران و تفصیلِ وی در روایتِ نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و یسجد حتی یمکن
وجهه و جبهته حتی تطمئن مفاصله و تسترخی و نیز دال ست بر وجوبِ قعود بین السجدتین و در روایتِ نسائی ست ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعدا علی مقعدته
و یقیم صلبه و در روایتی ست فاذا رفعت راسک فاجلس علی فخذک الیسری و ازینجا معلوم شد کیفیتِ قعود میان هر دو سجده و گستردن یسری ست
ثم افعل ذلک پس بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکعتِ اولی ست و معلوم شده ست از شرع عدم تکرار
آن در رکعات فی صلاتک کلها در همه نمازِ خود اخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
و ابن ماجه با لفاظِ متقاربه و اللفظ للبخاري و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری راست تنها و لابن ماجة و مر ابن ماجه راست از
حدیثِ ابوهریره باسناد مسلم بسندی که معتبر ست نزدیک مسلم یعنی رجالِ او رجالِ مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری ست

بر من گناهان امت من پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سورهٔ از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پستر فراموش کرد انتهی و بعضی از علمای شافعیه
این را از کبایر شمرده اند **وعن** ابي قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد
فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در آید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت واین دو رکعت تحیة المسجد ست وظاهر وی
وجوب ست وبه قال الشافعية وحنفيه وجمهور بآن رفته اند که مندوب ست واستدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید اورا که تخطی می کرد
اجلس فقد اذيت ولم نکرد بنماز ونیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسه وگفت زیاده نکنم برین افلح ان صدق واول هر دو ست بآنکه
نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد وچه جایز ست که در طرفی از مسجد گذارده باشد بعده تخطی رقاب نموده وثانی بآنکه واجب ست غیر ارکان خمسه
مثل نماز جنازه ومانند آن ونیست مانع از اینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نکنم برین وحضرت اورا اعلام نموده باشد بدان وظاهر حدیث
دران ست که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگرچه وقت کراهت باشد ودر وی خلاف ست وصاحب سبل در حواشی عمده ترجیح عدم گذاردن داخل
مسجد در اوقات کراهت نموده وگفته ظاهر وجوب این هر دو ست بنا بر کثرت اوامر وارده بآن اخرجه مسلم واصحاب السنن وابن خزيمة وابن حبان واورده البخاري
ظاهر آنست که چون در مسجد آمده بنشست ونگذارد مشروع نیست که برخیزد وبگذارد وجماعتی گفته مشروع ست تدارک آن بحدیث ابی ذر که وی در آمد
مسجد پس فرمود اورا آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز وبگذار اخرجه ابن حبان في صحيحه وترجم عليه تحية المسجد لا تفوت بالجلوس وهمچنین قصه
سلیک غطفانی چنانکه بیاید ومحب طبری گفته محتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست وبعد جلوس وقت قضا ومحتمل که محمول شود مشروعیت وی بعد از جلوس
بر آنکه فصل طویل نباشد انتهی وقول وی صلی الله علیه وسلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت ونه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت
بیک رکعت ودر شرح گفته خارج ست از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت وی همین طواف ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده
ونیز حافظ ابن القیم رح در هدی همچنین ذکر کرده وبعضی گویند که وی نشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت تحیت برای کسی ست
که نشست ودر آینده مسجد حرام بدایت میکند بطواف بیشتر میگذارد نماز مقام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در آمده نشستن خواهد
پیش از طواف تحیت المسجد بخواند همچو دیگر مساجد وهمچنین استثنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده ونه بعد وی وجواب داده اند که آنحضرت
ننشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بمجرد وصول بجبانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید در مسجد گذارده وجبانه خود مسجد نیست که اورا تحیت در کار
شود وچون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود در ان داخل گردد واین فریضه کافی باشد اورا از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت
گذاردن تحیت منهی عنه ست بحدیث اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة انتهى

باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد وارکان واجزای وی چیست واز ینجا لازم نیاید که انچه خارج از حقیقت نماز ست بیان کند چه نماز چون از قبیل
اعراض ست اجزای آن صفات خواهد بود **عن** ابي هريرة رضي الله عنه روایت ست از ابو هریره که مردی در آمد در مسجد وحال آنکه پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشهٔ مسجد پس نماز گذارد آن مرد ودر وی رعایت تعدیل ارکان قومه وجلسه خوب نکرد پستر آمد آن مرد وسلام کرد بر آنحضرت پس گفت
در رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام بازگرد بمصلای خود پس بگذار نماز را بدرستیکه تو نگذارده نماز را پس بازگشت آن مرد وبگذارد نماز را بار دوم
بآن طریقه که نخست گذارده بود پستر باز آمد وسلام کرد فرمود وعلیک السلام بازگرد وبگذار نماز را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد در کرت ثالثه
در کرتی که پس از سوم ست یعنی بار چهارم بیاموز مرا ای رسول خدا نماز را که چگونه بگذارم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال پس گفت آنحضرت

وتعلیم کرد او را نماز و وضو و استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده تر و قریب ترین شرائط ست اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء چون خواهی بالستی برای نماز پس کمال تر و تازه کن وضو را و در وی دلیل ست بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی ست اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ و مراد کسی ست که محدث باشد کما عرف من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبغ الوضوء کما امره الله فیغسل وجهه ویدیه الی المرفقین ویمسح براسه ورجلیه الی الکعبین و این تفصیل دال ست بر عدم وجوب مضمضه و استنشاق و غیرهما ست بر حمل امر که بآن وارد شده بر ندب و دال ست بر وجوب استقبال قبله قبل تکبیر احرام و گذشت بیان وجوب که عفو استقبال متنفل اکب راتبه ثم استقبل القبلة فکبر پس تر رو آر بجانب قبله پس تکبیر گو یعنی تکبیر احرام و لفظ وی الله اکبر ست و دلالت میکند بر تعیین وی روایت طبرانی از حدیث رفاعه بلفظ ثم یقول الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون استاد بسوی نماز برابر ایستاد و برداشت هر دو دست پستر گفت الله اکبر صححه ابن خزیمة و ابن حبان و بزار از حدیث علی کرم الله وجهه باسناد صحیح که بر شرط مسلم ست آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و ازینجا ظاهر شد که مراد بتکبیر احرام همین لفظ ست و ظاهر حدیث وجوب اوست ثم اقرأ ما تیسر معك من القرآن پستر بخوان انچه آسان و آماده گردد از قرآن که با تست و محفوظ تست و در وی دلیل ست بر وجوب قراءت قرآن در نماز برابر ست که فاتحه باشد یا غیر وی و نیز ازینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چه اگر واجب می بود امر میکرد بدان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ظاهر وی آنست که کفایت میکند او را از قرآن غیر فاتحه و تحقیقش بیاید ثم ارکع حتی تطمئن راکعا پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و اطمینان در وست و کیفیت وی در روایت احمد چنین آمده چون رکوع کنی بگردان هر دو کف دست خود را بر هر دو رکبه خود و دراز کن پشت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی ست ثم کبر فرکع حتی تطمئن مفاصله و تسترخی ثم ارفع حتی تعتدل قائما پستر بردار سر از رکوع تا آنکه هموار شوی و در روایتی تستوی ست بجای تعتدل یعنی تا آنکه برابر بالستی و در وی دلالت ست بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب اطمینان قائما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا بعد ازان سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب اطمینان در وست ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری در نشستن بعد سجدهٔ اولی و این نشستن را جلسهٔ استراحت گویند و نزد شافعی سنت ست که بعد از سجدتین بنشیند و بعد ازان برای رکعت دوم برخیزد و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پستر بردار سر از سجدهٔ دوم تا آنکه راست بالستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر جلسهٔ استراحت نیست ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پستر سجدهٔ دوم کن تا آنکه آرام گیری در سجده همچو اولی و این صفت یک رکعت ست از رکعات نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا منه و سجودا و طمانینة و جلوسا بین السجدتین پستر سجدهٔ دیگر ست همچو اولی باطمینان پس باین صفت یک رکعت کامل شد و در وی دلالت ست بر وجوب سجود و طمانینت دران و تفصیل وی در روایت نسائی از اسحق بن ابی طلحه باین لفظ آمده ثم یکبر و یسجد حتی یمکن وجهه و جبهته حتی تطمئن مفاصله و تسترخی و نیز دال ست بر وجوب قعود بین السجدتین و در روایت نسائی ست ثم یکبر فیرفع راسه حتی یستوی قاعدا علی مقعدته و یقیم صلبه و در روایتی ست فاذا رفعت راسك فاجلس علی فخذك الیسری و ازینجا معلوم شد کیفیت قعود میان هر دو سجده و گستردن یسری ست ثم افعل ذلك پستر بکن این همه که مذکور شد از اقوال و افعال الا تکبیر احرام که آن مخصوص برکعت اولی ست و معلوم شده است از شرع عدم تکرار آن در رکعات فی صلاتك كلها در همه نماز خود اخرجه السبعة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بالفاظ متقاربه واللفظ للبخاری و این لفظ که مصنف ذکر کرده مر بخاری راست تنها ولابن ماجة و مر ابن ماجه راست از حدیث ابو هریره باسناد مسلم بسندی که معتبر ست نزدیک مسلم یعنی رجال او رجال مسلم اند و سراج آنرا بسندی که بر شرط بخاری ست

بر من گناهان امت من پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر از فراموش کردن سوره از قرآن یا آیتی که داده شد آن مرد را پستر فراموش کرد انتهی و بعضی از علمای شافعیه این را از کبائر شمرده اند **وعن** ابي قتادة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد فلا يجلس حتى يصلي ركعتين چون در اید یکی از شما مسجد را پس نشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت و این دو رکعت تحیة المسجد ست و ظاهر وی وجوب ست و به قال الشافعیة و حنفیه و جمهور بآن رفته اند که مندوب ست و استدلال کرده اند بقول آنحضرت برای کسی که دید او را که تخطی می کند اجلس فقد اذیت و امر نکرد بنماز و نیز فرمود کسی را که تعلیم نمود بوی ارکان خمسه و گفت زیاده نکنم برین افلح ان صدق و اول مردود ست باینکه نیست دلیل بر آنکه وی دو رکعت نگذارد چه جائز ست که در طرفی از مسجد گذارده باشد بعده تخطی رقاب نموده و ثانی باینکه واجب ست غیر ارکان خمسه مثل نماز جنازه و مانند آن و نیست مانع ازینکه واجب شده باشد بعد قول وی که زیاده نکنم برین و حضرت او را اعلام نموده باشد بدان و ظاهر حدیث دران ست که بگذارد این دو رکعت را در هر وقت که خواهد اگرچه وقت کراهت باشد و دروی خلاف ست و صاحب سبل در حواشی عمده ترجیح عدم گذاردن داخل مسجد در اوقات کراهت نموده و گفته ظاهر وجوب این هر دو ست بنا بر کثرت او امر وارده بآن اخرجه مسلم و اصحاب السنن و ابن خزیمة و ابن حبان و اورده البخاری و ظاهر آنست که چون در مسجد آمده بنشست و نگذارد مشروع نیست که برخیزد و بگذارد و جماعتی گفته مشروع ست تدارک آن بحدیث ابی ذر که وی در امد بمسجد پس فرمود او را آنحضرت آیا گذاردی دو رکعت گفت نه فرمود برخیز و بگذار اخرجه ابن حبان فی صحیحه و ترجم علیه تحیة المسجد لاتفوت بالجلوس و همچنین قصه سلیک غطفانی چنانکه بیاید و محب طبری گفته محتمل که این دو رکعت قبل جلوس وقت اداست و بعد جلوس وقت قضا و محتمل که محمول شود شرعیت وی بعد از جلوس برینکه فصل طویل نباشد انتهی و قول وی صلی الله علیه وسلم رکعتین نیست برای مفهوم در جانب زیادت و نه جانب قلت پس متادی نشود سنت تحیت بیک رکعت در شرح گفته خارج ست از عموم مسجد مسجد حرام که تحیت وی همین طواف ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی شروع بطواف نموده گوییم حافظ ابن القیم صرح در هدی همچنین ذکر کرده و بعضی گویند که وی ننشست پس نیست تحیت برای مسجد حرام زیرا که شرعیت تحیت برای کسی ست که نشست و در آینده مسجد حرام بدایت میکند بطواف بیشتر میگذارد نماز مقام پس نمی نشیند مگر آنکه نماز گذارده آری اگر در مسجد حرام در امده نشستن خواهد پیش از طواف تحیت المسجد بخواند همچو دیگر مساجد و همچنین استثنا کرده اند نماز عید را زیرا که آنحضرت نه قبل وی گذارده و نه بعد وی و جواب داده اند که آنحضرت ننشست که ترک تحیت متحقق شود بلکه بمجرد وصول بجبانه یا مسجد نماز عید بگذارد چه یکبار نماز عید در مسجد گذارده و جبانه خود مسجد نیست که او را تحیت درکار باشد و چون وقت دخول مسجد اقامت فریضه شود دران داخل گردد و این فریضه کافی باشد او را از دو رکعت تحیت بلکه درین وقت گذاردن تحیت منهی عنه ست بحدیث اذا اقیمت الصلوة فلا صلوة الا المکتوبة انتهی

باب صفة الصلوة

در بیان صفت نماز که چه قسم باید گذارد و ارکان و اجزای وی چیست و ازینجا لازم نیاید که انچه خارج از حقیقت نماز ست بیان کند چه نماز چون از قبیل اعراض ست اجزای آن صفات خواهد بود **عن** ابي هريرة رضي الله عنه روایت ست از ابو هریره که مردی در امد در مسجد و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد آن مرد و در وی رعایت تعدیل ارکان قومه و جلسه خوب نکرد پستر آمد آن مرد و سلام کرد بر آنحضرت پس گفت او را رسول خدا صلی الله علیه وسلم علیک السلام بازگرد بمصلای خود پس بگذار نماز را بدرستیکه تو نگذارده نماز را پس بازگشت آن مرد و بگذارد نماز را بار دوم بهمان طریقه که نخست گذارده بود پستر باز امد و سلام کرد فرمود و علیک السلام بازگرد و بگذار نماز را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد در کرت ثانیه یا در کرتی که پس از سوم ست یعنی بار چهارم بیاموز مرا ای رسول خدا نماز را که چگونه بگذارم ان النبي صلى الله عليه وسلم قال پس گفت آنحضرت

زیرا که همین فاتحه متیسرست برای حفظ مومنان [redacted] ت ازحال مخاطب که وی فاتحه را یاد ندارد و هرکه این چنین باشد او را
جز فاتحه چیزی دیگر یاد نیست باید که همان را بخواند و این منسوخ ست بحدیث تعیین فاتحه یا مراد بما تیسر چیزی ست که زیاده است بر فاتحه و مؤید او ست
روایت احمد و ابن حبان که در وی تعیین فاتحه کرده و ما تیسر را ماعدای او گردانیده پس محتمل ست که راوی جائیکه ما تیسر گفت و ذکر فاتحه نکرد آنجا از فاتحه
ذهول نموده دلالت کرد حدیث بر ایجاب غیر فاتحه همراه فاتحه لقوله بام الکتاب و بما شاء الله و بما شئت و الا فاحمد الله و کبره و هلله
واگر نباشد با تو چیزی یا نداری از قرآن پس حمد گو خدای تعالی را و بزرگی یاد کن او را و تهلیل و توحید کن او را و ازینجا معلوم شد که هرکه قرآن یاد
نداشته باشد کفایت میکند او را گفتن حمد و تکبیر و تهلیل بجای قرآن و متعین نیست بروی قدری مخصوص و نه لفظی مخصوص و لیکن در روایتی تعیین الفاظ وارد
شده که بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله چنانکه کسی ایمان آورد تا در آمدن وقت فرضیت یاد گرفتن قرآن نشد
ذکر تسبیح و تهلیل کند. و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر بکند بعدد آیات فاتحة الکتاب که هفت آیت ست و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام
و شرائع تمام نیاموخته و ازینجا معلوم بود تقصیر وی در ادای نماز کما ینبغی و لفظ ترمذی چنین ست که گفت آنحضرت برای تعلیم آن مرد چون برخاستی
بسوی نماز پس وضو کن چنانکه امر کرده است ترا خدا بآن پستر اذان گو باز اقامت گو پس اگر هست با تو قرآن پس بخوان ورنه حمد گو و تکبیر گو پستر رکوع کن الی آخره
و لابی داود ثم اقرأ بام القرآن و بما شاء الله و در روایت ابو داود ست از حدیث رفاعه که پستر بخوان سوره فاتحه را و آنچه خواهد خدای تعالی
و درینجا دلالت ست بر وجوب قراءت در هر رکعت و بر آنچه گذشت از تفسیر ما تیسر بالفاتحه معلوم شد وجوب فاتحه در هر رکعت و وجوب قراءت چیز
که خواهد همراه آن در هر رکعت و کلام در ایجاب ماعدای فاتحه در آخرین و رکعت سوم از مغرب خواهد آمد و لابن حبان بما شئت و در روایت
ابن حبان آنچه خواهی تو گویم حدیث رفاعه بن رافع در مصابیح بغوی باین لفظ ست که گفت رفاعه آمد مردی و نماز گذارد در مسجد پستر آمد و سلام کرد بر رسول خدا
صلی الله علیه و سلم پس فرمود آنحضرت اعاده کن نماز خود را که تو نماز نگذارده پس گفت آن مرد تعلیم کن مرا ای رسول خدا که چگونه بگذارم نماز را فرمود چون روی آری
بجانب قبله تکبیر گو پستر بخوان سوره فاتحه را و چیزی را یعنی سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخوانی پس چون رکوع کنی پس بگردان هر دو
کف دست خود را بر هر دو زانوی خود و محکم کن و بقرار و آرام کن رکوع خود را و دراز کن و برابر دار پشت خود را پس چون برداری سر از رکوع پس
راست گردان استخوان پشت خود را و بردار سر خود یعنی راست بایست تا آنکه برگردند استخوانها بسوی مفاصل خود پس چون سجده کنی پس اطمینان کن
برای سجود پس چون برداری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ پستر کن این را که مذکور شد در هر رکعت و سجده تا آنکه مطمئن شوی یعنی
در رکوع و قومه و سجده و جلسه این لفظ مصابیح ست و روایت کرده است آنرا ابو داود با ندک تغییر و ترمذی و نسائی معنی آنرا و مضمون این حدیث
همان مضمون حدیث ابو هریره است با اختلافی که در بعض الفاظ وی واقع شده و باین حدیث استدلال کرد شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع
و سجود و قومه و جلسه زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفی کرد از آن مرد نماز او فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگذار و این نشان فرضیت ست
که فعل بانتفای آن منتفی و باطل گردد و اطمینان در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب ست نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان توجیه این
حدیث چنان میکنند که مراد از نفی نماز نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی و نسائی آمده است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی از آن نقصان کردی از نماز خود و این نشان نقصان وجوب و سنت ست
که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعادهٔ نماز مر آن مرد را از برای آن بود که تا بی کراهت و نقصان واقع شود نه بجهت آنکه باطل محض عام
بود و اگر چنین بودی هم از اول منع کردی و از آن باز داشتی و نگذاشتی او را که بی فرائض نماز بگذارد و این توجیه را حضرت شیخ در ترجمه ذکر کرده اند

روایت کرده فهی علی شرط الشیخین حتی تطمئن قائماً عوض لفظ بخاری حتی تعتدل یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده شونده و درین
لفظ هم ذکر جلسهٔ استراحت نیست اما دلالت دارد بر وجوب اطمینان وقت اعتدال از رکوع در مصفی گفته جلسهٔ استراحت و ترک آن هر دو در حدیث
آمده است و هر دو صحیح ست ومثله في حديث رفاعة و مانند روایت ابن ماجه است در حدیث رفاعه بکسر را ابن رافع صحابی انصاری خزرجی ست
مکنی بابی معاذ حاضر شد احد و بدر و سائر مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و حاضر شد با علی رضی الله عنه جمل و صفین را و مُرد در اول امارت معاویه
و پدر او از نقباست و وی برادر مالک بن رافع و خلاد بن رافع ست و وی اول کسی ست که ایمان آورد از قبیلهٔ خزرج و حاضر شد عقبهٔ اولی را روی عنه
ابناه عبید و معاذ و ابن اخیه یحیی بن خلاد عند احمد و ابن حبان نزدیک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی تطمئن قائما وفي لفظ لاحمد
و در لفظی مر احمد راست از حدیث رفاعه فاقم صلبك پس چون برداری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بکمال اعتدال
حتى ترجع العظام تا آنکه برگردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود و جاهای خود چنانکه در مصابیح ست الی مفاصلها ورواه ابو علی بن السکن
فی صحیحه وابو بکر بن ابی شیبة فی مصنفه من حدیث رفاعة بلفظ ثم ارفع حتی تطمئن قائما گفت مصنف در تلخیص افاده کرد مرا شیخ الاسلام جلال الدین ادام الله
بقاءه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و هو کما قال زاده الله عزا انتهی و بالجمله در وی دلالت ست بر طمانینت در اعتدال وللنسائي
وابي داود من حديث رفاعة بن رافع و نسائی و ابو داود راست از حدیث رفاعه بن رافع مرفوعا و ترجمه وی گذشت انها لم تتم
صلوة احدكم حتى يسبغ الوضوء بدرستیکه شان این ست که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل و تمام کند وضو را کما امره الله تعالی
چنانکه امر کرده است او را خدای تعالی بوضو در سورهٔ مائده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ
إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ در مصفی گفته اصح آن ست که تفسیر اذا قمتم اذا اردتم ست در لغت عرب
اراده را بقیام تعبیر می کنند خصوصا وقتی که الی صله داشته باشد پس غرض اینجا بیان شرطیت وضوست صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد
وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ اوضح ست درین معنی و از منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد و نیت در جمیع
طاعات لابد ست لقوله تعالی وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ یعنی مخلصین له العبادة اخلاص خالص کردن عبادت ست
از شرک و ریا و عادت و این معنی بدون نیت صحیحه صورت نه بندد و لقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات و وضو عبادتی ست از اعظم عبادات
مکفر ذنوب و مقرب بجناب حضرت حق پس در وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن
مسح مابین مغسولات و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکند و اتباع خلف سلف را و حکایات وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم دلالت کرد
که هیچ وضو در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرعی ست در صلوة و حج و هر چه دران اجزای کثیره بهم آمده اند
این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت بالجمله با وجود این همه مجتهد فیه ست ابو حنیفه بسنیت آن قائل ست انتهی ثم يكبر الله پس تکبیر احرام
گوید و بزرگی یاد کند خدا را ويحمده و حمد گوید او را یعنی بقرائت فاتحه ولیکن قول وی فان کان معک چنانکه بیاید مشعر ست باینکه مراد بقول وی
ویحمده غیر قرائت ست که آن دعای استفتاح ست و ازینجا وجوب مطلق حمد و ثنا بعد تکبیر احرام گرفته میشود و کلام درین باب بیاید ويثني عليه
و ثنا گوید بر وی وفيها و در روایت نسائی و ابی داود ست از حدیث رفاعه فان كان معك قرآن پس اگر باشد با تو و در حفظ تو
مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان و لفظ ابی داود این ست فاقرأ بام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان باین لفظ ست ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ
بما شئت و ترجم له ابن حبان باب فرض المصلی فاتحة الکتاب فی کل رکعة پس با تصریح روایت بام القرآن قول وی ما تیسر معک محمول باشد بر فاتحه

چون تکبیر احرام می گفت میگردانید هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود و درینجا دلیل ست بر آنکه این از افعال نمازست و برداشتن هر دو دست مقارن
تکبیر بود و برین دال ست حدیث وائل بن حجر نزد ابو داود و لفظ وی این ست رفع یدیه مع التکبیر قدر بدر گفته سعیت مقتضی آن ست که منتهی می شود رفع
بانتهای وی و تقدیم رفع بر تکبیر و عکس آن نیز آمده و لفظ وی این ست رفع یدیه ثم کبّر اخرجه مسلم من حدیث ابن شهاب و کبّر ثم رفع یدیه اخرجه مسلم من
حدیث مالک بن الحویرث و علما را دو قول ست اول مقارنت رفع تکبیر را دوم تقدیم رفع بر تکبیر و بتقدیم تکبیر بر رفع هیچ یکی نگفته این ست صفت تکبیر
و در منهاج و شرح وی نجم وهاج گفت اصح رفع او ست مع الابتداء لما رواه الشیخان عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه حین
یکبّر پس ابتدای رفع با ابتدای تکبیر باشد و استحباب در انتهای وی بود و اگر فارغ شود از تکبیر قبل تمام رفع یا بالعکس تمام کند دیگری را و اگر فارغ شود از هر دو
حط کند هر دو دست را و استدامت نکند رفع را دوم آنکه رفع کند بغیر تکبیر پستر تکبیر گوید و هر دو دست مقارن باشند و چون فارغ شود ارسال نماید
هر دو دست چه ابو داود همچنین روایت کرده باسناد حسن و صححه البغوی واختاره الشیخ یعنی النووی و دلیل وی در مسلم ست از روایت ابن عمر سوم آنکه
ابتدای وی همراه ابتدای تکبیر باشد و انتهای وی با انتهای او و بگرداند هر دو را بعد فراغ تکبیر نه قبل آن زیرا که رفع برای تکبیرست پس همراه وی باشد
و صححه المصنف و نسبه الی الجمهور انتهی و درینجا تحقیق اقوال و ادلهٔ او ست و ادله دلالت کردند بر آنکه این فعل مخیر فیه ست پس چیزی بعینه متعین نشود
واما حکم رفع پس داود و اوزاعی و حمیدی شیخ بخاری و جماعتی گفته که واجب ست بنا بر ثبوت وی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت مصنف روایت
کرده اند رفع یدین را در اول نماز پنجاه صحابی که از ایشانند عشرهٔ مشهود لهم بالجنة و بیهقی از حاکم روایت کرده که گفت نمیدانم هیچ سنتی که اتفاق کرده باشند
بر روایت آن از آنحضرت خلفای اربعه پستر عشرهٔ مبشره فمن بعدهم من الصحابة با وجود تفرق آنها در بلاد دور دست جز این سنت بیهقی گوید هو کما قال
استاذنا ابو عبد الله موجبین گویند رفع نزد تکبیر احرام باین ثبوت ثابت شده و آنحضرت فرموده اند صلوا کما رأیتمونی اصلی فلهذا قائل شدیم
بوجوب و غیر ایشان گفته سنتی ست از سنن و برین اند جمهور و زید بن علی و باین قائل اند ائمه اربعه از اهل مذاهب خلاف نکرده اند درین قول اما اینکه
رفع تا کجا باید کرد پس روایت ابو حمید افادهٔ رفع تا منکبین کرده و منکب مجمع راس عظم کتف و عضد را گویند و به اخذت الشافعیة و گفته اند که تا برابر
فروع هر دو گوش بردارد بحدیث وائل بن حجر و لفظ وی این ست حتی یحاذی اذنیه و امام ابو حنیفه متوسط اختیار کرده و گفته مقابل نرمهٔ هر دو گوش
بردارد و امام شافعی در تطبیق این روایات گفته که کفهای دست مقابل دوش بود و سر انگشتان برابر گوش دیگر یا بالای گوش و دلالت می کند
برای این روایت وائل نزد ابو داود حتی کانت حیال منکبیه و حاذی بابهامیه اذنیه و تواند که در اوقات مختلفه هر یکی بوقوع آمده باشد در حجة الله البالغة
گفته دستها تا هر دو دوش و هر دو گوش بردارد و این همه سنت ست انتهی واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه و چون رکوع می کرد
توانا میگردانید هر دو دست خود را بر هر دو زانو یعنی محکم میگرفت هر دو زانو را هر دو دست و کشاده میداشت انگشتان را و گفته اند که انگشتان را
در رکوع کشاده و در سجود بسته دارد و در تحریمه و تشهد بطور خود گذارد ثم هصر ظهره که پستر دو تا میگردانید پشت خود را لو می پیچید بجانب
زمین تا هموار و برابر نشیند با گردن و هصر بهای هوز و صاد مهمله کشیدن و مائل گردانیدن و شکستن و در روایتی از بخاری ثم حنی آمده بجای هاء مهمله و نون
و هو بمعناه و در روایتی غیر مقنع رأسه ولا مصوبه و در روایتی و فرج بین اصابعه در مصفی گفته اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا در قومه
و جلسه نزد یک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابو حنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب ست و در قومه و جلسه سنت و هو الصحیح درایة انتهی
فاذا رفع رأسه استوی پس چون برمیداشت سر مبارک خود از رکوع برابر و درست استاده می شد و زیاده کرد ابو داود و پس می گفت
سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد و برمیداشت هر دو دست خود و در روایت عبد الحمید زیاده کرده تا آنکه محاذی میکرد آن هر دو دست هر دو دوش خود را

و در وی نظر ست زیرا که امر را با عاده باصراحت قول وی صل فانک لم تصل صریح دلیل ست بر نبودن نماز از سر و مقصود از نقصان عدم جواز او ست نه نقصان کمال و یعنی منجمله نماز طی که در تمام عمر بگذاری این چنین نماز ها در نقصان ماند و در شمار نماز های ادا کرده تو نه در آمد گویا از عمر روزی چند بی نماز ماندی و منذا در سبل گفته که این حدیث جلیل معروف ست بحدیث المسیء صلوته و مشتمل ست بر تعلیم چیزی که واجب ست کردن آن در نماز و چیزی که تمام نیست نماز مگر بآن و بسیار ست استدلال علما بدان بر وجوب همه انچه مذکور شد دران و عدم وجوب چیزی که مذکور نیست در وی پس استدلال بر وجوب ما ذکر فیه باین طریق ست که سوق کرد آنرا آنحضرت بلفظ امر بعد قول خود که تمام نمی شود نماز مگر بچیزی که ذکر کرده شد در وی و استدلال بر عدم وجوب ما لم یذکر فیه باین طریق ست که مقام مقام تعلیم واجبات ست در نماز پس اگر ذکر بعضی از واجبات دران ترک نماید لازم آید تاخیر بیان از وقت حاجت و هو لا یجوز بالاجماع و چون الفاظ این حدیث صحیح محصور شد اخذ کردند بزائد از وی پس اگر معارض شود وجوبی را که الفاظ این حدیث دلالت می کند بران یا عدم وجوب را دلیلی قوی تر از وی عمل نموده شود بران و اگر چیزی بصیغه امر آمده در انچه درین حدیث ذکر نیافته محتمل شود که این حدیث قرینه باشد بر حمل آن صیغه بر ندب و محتمل باشد بقای آن را بر ظاهر و احتیاج شود بسوی مرجح للعمل و منجمله واجبات متفق علیها که درین حدیث ذکر نیافته یکی نیت ست کذا فی الشرح و می توان گفت که قول وی اذا قمت الی الصلوة دال ست بر ایجاب وی چه نیت نیست مگر قصد کردن بفعل شی و قوله فتوضأ یعنی قاصدا اه و نیز گفت شارح از واجبات متفق علیها قعود اخیر و درین حدیث مذکور نشده و منجمله مختلف فیها ست تشهد اخیر و صلوة بر آنحضرت و سلام در آخر نماز انتهی کلام السبل و گفت حافظ شوکانی رح که ارکان نماز همه فرض ست مگر نشستن در تشهد اوسط و استراحت و نیست واجب از اذکار نماز مگر تکبیر تحریمه و فاتحه در هر رکعت اگرچه مقتدی باشد و تشهد اخیر و تسلیم و آنچه جز این ست همه سنن ست و آن برداشتن دستهاست در چار جا و ضم یدین و توجیه بعد تکبیر و تعوذ و تامین و خواندن سورتی جز فاتحه با فاتحه و تشهد اوسط و اذکار وارده در هر رکن و اکثار دعای خیر دارین بانچه وارد ست و وارد نیست انتهی و در مسوی شرح عربی موطا گفته اختلاف کرده اند در تمییز ارکان از سنن پس مذهب شافعی آنست که در هر نماز هم ارکان ست و هم سنن اما ارکان پس سیزده چیز ست نیت و تکبیر احرام و قیام و قرات فاتحه و رکوع بطمانینت و اعتدال از رکوع بطمانینت و هر دو سجده بطمانینت و جلوس بین السجدتین بطمانینت و قعود در آخر صلوة و تشهد و درود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سلام و ترتیب ارکان بر وجهی که مذکور شد و اما سنن پس این ست رفع یدین و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و قرات سوره در دو رکعت اول و جهر در موضع جهر و اسرار در موضع اسرار و تسبیحات رکوع و سجود و اذکار قومه و قنوت و دعا بعد درود و قعود و تشهد اوسط و مذهب حنفیه آنست که در نماز هم فرض ست و هم واجبات و هم سنن اما فروض پس تحریمه ست اگرچه تسبیح و تهلیل باشد و قیام ست و قرات ست اگرچه یک آیت خرد بود در هر دو رکعت هر کدام و در رکعت که از فرض باشد و رکوع و سجود ست و قعود در آخر صلوة و اما واجبات پس تعیین دو رکعت اول قرات مفروضه را و گردانیدن قرات فاتحه و سوره و ترتیب بین الارکان ما عدای تحریمه و قعود آخر و اطمینان در رکوع و سجود بر مذهب صحیح و قعده اولی و تشهد دران و در ثانیه و جهر در موضع جهر و سر در موضع سر و لفظ سلام و اما سنن پس رفع الیدین نزدیک تحریمه و تعوذ و بسمله و تکبیرات و وضع یمنی بر یسری و تسبیحات رکوع و سجود و ذکر در قومه و طمانینت دران و در سجدتین انتهی **وعن ابي حميد** بصیغه التصغیر بن عبد الرحمن بن المنذر الساعدی انصاری خزرجی صحابی مشهور ست از بنی ساعده و هو ابو الخزرج المدنی حدیث وی اجمع احادیث ست در بیان نماز آنحضرت و وی مشهور ست بکنیت و در نامش اختلاف بسیار ست مشهور عبد الرحمن ست در میان جماعه از اصحاب و گفته اند که نام وی منذر بن عمرو ست در آخر خلافت معاویه انتقال کرد روی عنه جماعة رضي الله عنه قال گفت ابو حمید در نفری از اصحاب آنحضرت و نفر بفتحتین از سه تا ده را گویند که من یاد دارنده ترم از میان شما نماز پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم رأيت رسول الله دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم اذا كبر جعل يديه حذو منكبيه

که امام آمین بگوید و مروی ست دو سکته از آنحضرت یکی میان تکبیر و قرائت و دیگر میان فاتحه و سوره و بخواند در نماز فجر شصت آیت و در عشا
سبح اسم و واللیل و مثل آن و محمول ست ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب در بعض دیگر و بخواند در مغرب بقصار مفصل
و هرگاه اراده کند رکوع را بردارد هر دو دست خود تا هر دو دوش یا هر دو گوش و هم چنین وقتی که سر خود از رکوع بردارد و در سجود این رفع نکند
و این از ان هیآت ست که یکبار آنحضرت کرد و بار دیگر ترک نمود و المکل سنة و تکبیر گوید در هر خفض و رفع و از هیآت رکوع این ست که بنهد
هر دو کف دست خود بر هر دو رکبه خود و انگشتان را زیر تر دارد از رکبه مانند قابض و کناره کند هر دو آرنج خود از شکم و اعتدال کند و سر
برابر پشت دارد و قنوت و ترک قنوت هر دو سنت ست و از هیآت سجود اینست که بنهد هر دو رکبه خود پیش از هر دو دست بر زمین و باز
گشاده نکند و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغل ظاهر شود و سر انگشتان هر دو پا را جانب قبله گرداند و از هیآت ما بین السجدتین ست
اینکه بنشیند بر پای چپ و استاده کند پای راست و بنهد هر دو کف دست بر هر دو زانوی خود و از هیآت قعده این ست که بنشیند بر پای چپ
و استاده کند پای راست را و مروی شده است تقدیم پای چپ و نصب پای راست و جلوس مستعد از آنحضرت و بند و عقد پنجاه و سه و اشاره
بمسبحه و مروی شده است قبض دو اصبع و حلقه باقی نیز و هر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره بمسبحه است وی خطا کرده و آمده است در تشهد
صیغها و اصح آن تشهد ابن مسعود ست پس تر تشهد ابن عباس و عمر و این مانند احرف قرآن تمامه آن کافی و شافی ست و اصح صیغ صلوات این ست
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد الی آخره **وعن** علي بن ابي طالب رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه كان اذا قام الى الصلوة قال بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز تکبیر میگفت و میگفت وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضَ روآوردم بسوی کسی که شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را حَنِيفًا مسلمان و راست دین مائل از باطل بحق
وما انا من المشركين و نیستم من از کافران انباز کنندگان جز حق بحق در عبادت ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي
لله رب العالمين بدرستیکه نماز من و عبادت من و زندگانی من و مردن من برای خداست که پروردگار جهان و جهانیان ست لا شريك
له وبذلك امرت وانا من المسلمين نیست انباز مر او را در ربوبیت و استحقاق عبادت و بتوحید و اخلاص و روآوردن بسوی
حق امر کرده شده ام من و من از جمله اسلام آرندگانم الی قوله من المسلمين تا قول او من المسلمين کما تقدم و در روایتی انا اول المسلمين آمده
اللهم انت الملك لا اله الا انت انت ربي وانا عبدك خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت نیست هیچ
معبودی بحق مگر تو توئی پروردگار من و من بنده توام الی آخره تا آخر این دعا و آن اینست ظلمت نفسي واعترفت بذنبي
ستم کردم بر ذات خود بتقصیر در بندگی و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من می آمرزم او را فاغفر
لي ذنوبي جميعا انه لا يغفر الذنوب الا انت پس بیامرز مرا همه گناهان مرا زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچ کس مگر تو واهدني
لاحسن الاخلاق لا يهدي لاحسنها الا انت و راه نما مرا به نیکوترین خوییا و خصلتها که راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچ کس مگر تو
واصرف عني سيئها لا يصرف عني سيئها الا انت و برگردان از من خلقهای بد را و نگرداند از من خلقهای بد را مگر تو لبيك
استادگی دارم برای خدمت تو مقیم و دائم وسعديك و یاری و نصرت میدهم دین ترا دائم والخير كله بيديك و نیکی همه در دست
قدرت تست والشر ليس اليك و بدی نیست منسوب و مضاف بتو از روی ادب و تعظیم اگرچه همه آفرینش تست و بحقیقت در آفرینش
نیست که حق سبحانه را در پیدا کردن همه چیز حکمتها ست شر اگر هست در مخلوق تست چنانکه گفت من شر ما خلق و بعضی گویند معنی وی آنست

درحالتِ اعتدال حتی یعود کل فقار مکانه تاآنکه بازمی نشست ہمہ بندہای استخوانِ پشت بجای خود فقار بفتح فامقدم برقاف بندہای
استخوان پشت واحد فقاره بفتح فا وفقره بکسر فا وسکون قاف وفتح آن نیز آمده و در سبل گفته و در روی روایتی بتقدیم قاف برفا آمده انتهی وفقر
بمعنی درویشی مشتق ازوست کہ ازگرسنگی وناتوانی پشت شکسته شده مراد کمال اعتدال ست وتفسیر اوست روایت ثم یمکث قائما حتی یقع
کل عضو موضعه فاذا سجد وضع یدیه پس چون سجده میکرد می نهاد ہر دو دستِ خود را برزمین یعنی مقابلِ رو غیر مفترش نگسترانیده
دستہا را برزمین ولا قابضهما ونگرو آرنده آنہا را بسوی پہلوی انگشتان وکفہا برزمین نہاده وذراعہا وبازوہا را بردارنده چنانکہ اگر خواہند
بزغالهٔ خرد ازمیانِ آنہا بدر رود ودرین حدیث این مذکور نشد کہ چون از قومه بسجده رود نخست زانوہا را برزمین نہد یا دستہا را ہر دو درست
اول فاضل تر ومختار اکثرائمه است واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة وبجانبِ قبله می داشت سرانگشتان ہر دو پای خود را
درحالتِ سجده وبیانِ وی درشرح حدیث امرت ان اسجد علی سبعة اعظم خواہد آمد واذا جلس فی الرکعتین وچون می نشست بعد از رکعت برای
تشہدِ اوسط جلس علی رجله الیسرٰی ونصب الیمنٰی می نشست برپای چپ خود وایستاده میکرد پای راست واذا جلس
فی الرکعة الاخیرة وچون می نشست در رکعت دیگر برای قعدهٔ اخیر قدم رجله الیسرٰی ونصب الاخرٰی وقعد علی مقعدته
پیش می آورد پای چپ خود را وایستاده میکرد پای دیگر را کہ پای راست باشد ومی نشست برنشستگاهِ خود ودرینجا دلیل ست برتغایر ہر دو جلوس
کہ برای تشہد اوسط واخیر باشد وعلمارا دروی خلاف ست در صفتی گفته شافعی اختیار کرده است در تشہد اول کہ نصب کند قدم یمنی وبنشیند بریسری
ودر تشہدِ آخر تورک یعنی قدمِ یسری را برآرد از زیر ران تا اعتماد رانِ چپ برسرین واقع شود ومالک در ہر دو قعده تورک را اختیار کرده است وابوحنیفه
نصبِ یمنی وجلوس بریسری در ہر دو قعده اختیار نموده ست واین ہر دو واسع وجائزست مسئله بہر صفت کہ نشیند از تربیع وتورک وافتراش
جائز باشد واختلاف ائمه در سنیت ست وشبه آن می نماید کہ مؤدی بر صفتی کہ مروی شده است مؤدی سنت ست اخرجه البخاری
وابوداود والترمذی وابن ماجة وابن حبان وزیاده کرد ابوداود ثم سلم یعنی پستر سلام میداد وزیاده کرد طحاوی وچون سلام میداد سلام میداد
ازجانبِ راستِ خود السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وازجانبِ شمال خود ہمچنین وزیاده کرد ابوداود کہ گفتند یعنی صحابهٔ مذکورین کہ راست گفتی تو ہمچنین بود
کہ نماز میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبالجملہ این حدیث مروی ست از ابوحُمَید رضی الله عنه قولاً وفعلاً بطریق وصف وبیانِ نمازِ آن حضرت
ودر حجة الله البالغه گفته کہ اصل در ہیئتِ نماز حدیث ابی حُمَید ساعدی ست کہ روبروی ده کس از اصحاب آنحضرت روایت کرده وآنہا بالاتفاق
تسلیم کردند وحدیثِ عائشه است وحدیثِ وائل بن حجرست فی الجملہ وحدیث ابن عمرست در رفع یدین وغیره انتهی گویم در حجة الله البالغه طریقه نماز
نوشته واسرار تشریع ارکانش بیان نموده اینجا اسرار حذف نموده ترجمهٔ طریقهٔ نماز نوشته می آید کہ خالی از نفع نیست وآن اینست کہ چون تکبیر
تحریمه برآرد ہر دو دستِ خود تا ہر دو گوش یا ہر دو دوش بردارد والکل سنة ودستِ راست بر دستِ چپ نہد وہر دو پا را برابر کند ونظر را بر جای
سجده کوتاه سازد واطراف بدن را جمع کند ودعای استفتاح خواند وصحیح شده است درین دعا صیغها بعده تعوذ کند ودر تعوذ ہم صیغہاست
بعده بسمله گوید آہسته واحتیاط درین ست زیرا کہ روایتِ مختلف آمده است در بودن ونبودن بسمله آیتی از فاتحه وصحیح شده است از آنحضرت افتتاح
کردن نماز بالحمد وعدم جہر ببسم الله بعده سورهٔ فاتحه ویک سورهٔ دیگر از قرآن بترتیل ومدِ حروف ووقف بر رؤس آیت بخواند ودر ظہر وعصر مخافت
وامام جہر کند در فجر ودر دو رکعتِ اول مغرب وعشا وماموم بشنود وخاموش ماند ودر جہر امام مقتدی صحیح نخواند مگر وقتِ سکوتہا اگر آہسته بخواند مخافتاً
وفاتحه بروجهی بخواند کہ موجب تشویشِ امام نشود واین اعلای قول ست نزدِ من وباین جمع کرده می شود درمیانِ احادیثِ این باب وبگوید آمین وقتی

طریق نماز گزاردن

میان تکبیر و میان قرائت خاموش شدنی شیخ در ترجمه گفته مراد بسکوت درینجا ترک جهرست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از آنکه بخواند فاتحه
وجز آن و در حجة الله البالغة گفته مروی ست از آنحضرت دو سکته یکی درمیان تکبیر و قرائت برای تحریمهٔ قوم با جمعهم تا متوجه شوند بر استماع قرائت بعزیمت دیگر
و درمیان قرائت فاتحه و سوره تا آسان گردد ایشان را قرائت بی تشویش و انصات گویم حدیثی که اصحاب سنن درین باب روایت کرده اند صریح نیست در سکته
امام برای قرائت ماموم بلکه ظاهر این ست که این سکته برای تلفظ با آمین ست نزد کسی که آمین بسر میگوید یا سکتهٔ الیست نازک میان فاتحه و آمین تا قرآن بغیر
قرآن مشتبه نشود و نزد کسی که آمین بجهر میگوید یا سکتهٔ الیست لطیف برای رد نفس قاری و بر تقدیر تنزل اعراب قرن اول در آن دلالت واضح بر نبودن وی
سنت مستقره و آنچه عمل کرده اند بران جمهور انتهی فسالته فقال پس پرسیدم او را پس فرمود و در روایتی باین لفظ ست فقلت بابی
انت وامی یا رسول الله [redacted] ما تقول پس گفتم پدر و مادر من فدای تو باد ای رسول خدا می پرسم ترا
خاموش شدن تو میان تکبیر و میان قرائت چیست و چه میگوئی و چه میخوانی در آن قال اقول گفت آنحضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی و بین
خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب بار خدایا دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام چنانکه دوری کردی میان مشرق و مغرب
مراد بدوری محو کردن گناهان گذشته است بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید یا عصمت از گناهان آینده یعنی چنانکه مشرق و مغرب باهم مجتمع نشوند من و
خطاهای من هم یکجا نشویم اللهم نقنی خداوندا پاک گردان مرا و در روایتی نق قلبی پاک گردان دل مرا من خطایای از گناهان من کرده و ناکرده
کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک در مبالغه طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از
گناهان آینده تخصیص بجامهٔ سفید بجهت مبالغه در تنقیه است که ظهور دنس در وی بیشتر ست اگرچه قلیل باشد یا اشاره بمعنی فطرت که مولود ست آدمی زاد
بران و دنس بفتح دال و نون و سین حمله در قاموس گفته بمعنی چرک ست اللهم اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد خداوندا بشوی مرا
از گناهان کرده و ناکردهٔ من بآب و برف و ژاله اشارت ست بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغت در غسل و تنقیه و ثلج بسکون لام ست و برد
بتحریک جمع بردة خطابی گفته ذکر برد ست و ثلج تاکید ست یا هر دو دو آب اند که دست ها استعمال آن نکرده اند و گفت ابن دقیق العید این تعبیر ست از غایت محو
چه جامه که آنرا بسه چیز شویند بغایت نقی گردد و فیما قوال اخر متفق علیه در حدیث دلیل ست بر آنکه این ذکر را میان تکبیر و قرائت گوید سرا و بر آنکه بنده
مختار ست میان این دعا و دعائی که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو وعن عمر رضی الله عنه انه کان یقول
روایت ست از عمر بن الخطاب بدرستیکه وی میگفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه ست که بود رسول خدا چون آغاز میکرد نماز را میگفت بعد تکبیر احرام
سبحانک اللهم تنزیه میکنم ترا و بپاکی یاد میکنم تنزیهی که لائق باشد بجناب قدس تو ای خدا وبحمدک و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد و ستایش
ذات پاک تو پس این جمله در معنی سبحان الله والحمد لله باشد و تبارک اسمک و بزرگ ست نام تو و تعالی جدک و بلند ست عظمت و سلطنت
و غنای تو و جد بمعنی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن در چشم مردم آید و لا اله غیرک نیست معبود بحق جز تو در مصفی گفته بسیاری از مالکیه گفته اند که
دعای افتتاح نزدیک مالک مکروه ست و این بغایت بعید ست با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این فقیر ظاهر می نماید آن ست دعائیکه در حدیث
آمده همه مستحب ست و هر ادای او افضل ست اما سنت اکد نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین ست غرض امام مالک والله اعلم و همین ست حال تعوذ
پیش از قرائت و درود بعد تشهد نیز از همین قبیل ست و فی الواقع ما بر هیچ دلیلی که دلالت کند بر التزام صحابه درود را اطلاع نشدیم پس از فضائل ست نه از شرائع
متاکده و شافعی در دعای استفتاح بحدیث علی تمسک کرده انی وجهت وجهی الخ و ابوحنیفه بسوی حدیث حضرت عایشه و ابو سعید خدری رفته سبحانک اللهم الخ
و بر همین بود عمل حضرت عمر و بغوی گفته اختلاف علما در اذکار صلوة مثل دعای استفتاح و ذکر رکوع و سجود و ما بعد التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف

که شر نیست نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در درگاهِ تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کننده بسوی تو و رسنده بدرگاهِ قبولِ تو چنانکه
فرموده الیه یصعد الکلم الطیب انا بک والیک من وثوق کننده و استواری کننده ام بتو و التجا آرنده ام بسوی تو می زییم و می میرم بتو
و بقدرتِ تو و باز میگردم بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشعة اللمعات گفته شیخ رح می فرمود این حروف حرف اند بمعنی
هر فعلی که مناسب باشد تقدیر کنند انتهی تبارکت ربنا و تعالیت بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدنِ ادراک بکنهِ ذات و صفاتِ تو
استغفرک واتوب الیک آمرزش میخواهم از تو و باز میگردم از گناهان بسوی تو رواه مسلم و آخر این حدیث آنست و اذا رکع قال
چون رکوع میکرد آنحضرت میگفت اللهم لک رکعت و بک آمنت خداوندا برای تو و طاعتِ تو و رضای تو رکوع کردم و رکوع
در لغت پشت خم دادن باشد و بتو ایمان آوردم بوجودِ تو و صفاتِ کمالِ تو و لک اسلمت و مر ترا اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم
خشع لک سمعی و بصری فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من و مخی و عظمی و عصبی و مغز استخوان من و استخوانِ من و پی من
و تقدیم مغز استخوان شاید که بجهت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و همین نکته تقدیم عظم بر عصب می تواند بود فاذا رفع راسه قال
پس چون بر میداشت سرِ خود را میگفت اللهم ربنا لک الحمد خداوای پروردگارِ من مر تراست ستودن ملأ السموات والارض
و ما بینهما پری آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین ست و ملأ ما شئت من شیء و پری چیزی که خواهی بوجود آوردنش
پس از آسمان و زمین و آنچه میانِ آسمان و زمین ست از ممکنات معدومه چون کمالِ قدرتِ وی سبحانه آسمان و زمین را و آنچه میانِ آسمان و زمین و تمامه
مقدورات و ممکنات ست در گرفته است همه سپاس و ستایش بروی خواهد بود و اذا سجد قال و چون سجده میکرد میگفت اللهم لک
سجدت و بک آمنت و لک اسلمت خداوندا مر ترا سجده کردم نه غیر ترا اشاره است باخلاصِ دل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام
آوردم و سپردم بتو کار خود را سجد وجهی للذی خلقه سجده کرد روی من یا ذاتِ من مر کسی را که پیدا کرد او را و صوره و صورت
داد او را یعنی وجه مرا فی الصراح تصویر صورت کردن و آفریدن و شق سمعه و بصره و شگافت شنوائی و بینائی او را مراد آلتِ شنوائی
و بینائی ست که مراد پیدا کردنِ گوش و چشم ست و چون بصورت شگاف اند تعبیر بشق کرد تبارک الله احسن الخالقین
بزرگ ست خدا که نیکوترین پیدا کنندگان ست بلکه پیدا کننده همه اوست تنها و جزوی پیدا کننده نیست و جمع خالقین باعتبار ظاهر ست چنانکه
مصوّران جی سازند ثم یکون من آخر ما یقول بین التشهد و التسلیم پس تر می بود از آخر آنچه میگفت آنحضرت میانِ التحیات
و سلام این دعا اللهم اغفرلی ما قدمت و ما اخرت خداوندا بیامرز مرا گناهان که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسررت
و ما اعلنت و آنچه گناهان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرفت و آنچه اسراف کرده ام و غزونی کرده ام و از حدِ اعتدال
درگذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثالِ آن و ما انت اعلم به منی و گناهان که تو داناتری بدان از من انت المقدم و انت المؤخر
توئی پیش کننده هر کرا خواهی از بندگانِ خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگنده هر کرا خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بحق مگر تو
رواه مسلم و فی روایة له و در روایتی از مسلم چنین ست ان ذلک فی صلوة اللیل این دعا در نمازِ شب یعنی تهجد خواندے
مصنف در تلخیص گفته از شافعی و ابن خزیمه آمده که در نماز فرض میگفت و حدیثِ علی کرم الله وجهه وارد ست دران پس احتمالِ تخصیص و عموم هر دو دارد و عن
ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کبّر للصلوة سکت هنیهة بود آنحضرت چون تکبیر
می گفت برای نماز خاموش میشد هنیهة ساعتی لطیف و در روایتی باین لفظ ست کان یسکت بین التکبیر و بین القراءة اسکاتا یعنی خاموش میشد

وطعن ست وبعضی گفته اند که بهمزهٔ شیطان وسوسه مراد ست که در دلهای مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ وساوس و خطرات مراد داشته اند و نفخه واز نفخ شیطان و مراد بآن تکبر و خود پسندی ست که آدمی را در وی می اندازد و این معنی با بروی می آراید واو را در نظر وی بزرگ میدارد گویا که در وی می دمد و پُر باد میکند و نفثه واز نفث شیطان و مراد بنفث که بمعنی دم کردن ست سحر داشته اند که شیطان آدمی را میکند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب تر ست بقول حق سبحانه وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِي الْعُقَدِ که مراد بآن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بنفث شعر ست که می دمد و می اندازد در نفس آدمی و می برارد از دهان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانان ست و در تفسیر این هر سه لفظ از عمر رضی الله عنه مروی ست که فرمود نفخ شیطان کبر ست و نفث وی شعر و همز وی مُوته بضم میم و سکون واو و تای فوقیه نوعی از جنون ست مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را مانند مست شیخ در شرح اللمعات گفته که اگر روایت این تفسیر از امیر المومنین عمر بصحت رسیده است متعین گردد که مراد همین ست انتهی و حدیث دلیل ست بر استعاذه و بر اینکه آن بعد تکبیر ست و ظاهر آنست که این نیز بعد توجه بادعیه ست چه این تعوذ قرارت ست و هی قبلها وعن عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير والقراءة بالحمد لله رب العلمين بود رسول خدا شروع میکرد نماز را بتکبیر احرام و شروع میکرد قرارت را بالحمد لله رب العالمين و باین استدلال کرده اند بر اینکه بسمله از فاتحه نیست و هو قول انس و اُبی من الصحابة و تابعه مالک وابو حنیفة و آخرون و حجت ایشان همین حدیث ست و جوابش آنست که مراد بالحمد سورهٔ فاتحه است از جهت ذکر این کلمه در اول وی چنانکه در صحیح بخاری ثابت شده مثل آنکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم و مراد تمام سوره میدارند این لفظ بالخصوص پس نیست در وی حجت بر نبودن بسمله از فاتحه و اگر مراد عدم جهر بسمله باشد نزد حنفیه بی تاویل راست ست و نزد شافعی بتاویل مذکور از جهت اختلاف در جهر بسمله وكان اذا ركع لم يشخص رأسه و بود چون رکوع میکرد بلند نمی کرد سر مبارک خود ولم يصوبه و پست نمی کرد ولكن بين ذلك ولیکن نگاه میداشت سر خود را میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن وكان اذا رفع رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوي قائما و بود که چون بر میداشت سر از رکوع سجده نمی کرد تا آنکه برابر بایستی وكان اذا رفع رأسه من السجود لم يسجد حتى يستوي جالسا و بود چون بر میداشت سر خود از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام و کمال وكان يقول في كل ركعتين و بود که می گفت در هر دو رکعت يعني بعد هر دو التحية یعنی تشهد میکرد بالتحیات لله و مراد در ثلاثی و رباعی اوسط ست و در ثنائی اخیر و در روی شریعت تشهد اوسط و اخیر ست و دلالت نمیکند بر وجوب زیرا که فعل ست مگر آنکه گویند که بیان ست برای اجمال صلوة در قرارت مامور بها وجوبا و افعال که برای بیان واجب باشند واجب اند یا گویند که افعال نماز همه واجب اند لقوله صلى الله عليه وسلم صلوا كما رأيتموني اُصلي و اختلاف کرده اند در تشهدین بعضی هر دو را واجب گفته اند و بعضی هر دو را مسنون و قیل اول سنت ست و اخیر واجب و کلام بران در حدیث ابن مسعود بیاید انشاء الله تعالی واما اوسط پس استدلال کرده اند بر وجوب وی باین حدیث و بقوله اذا صلى احدكم فليقل التحيات الخ و هر که گفته سنت ست میگوید چون سهو کرد از ان اعاده نمود و جبر کرد آنرا بسجود سهو و اگر واجب بودی سجود سهو جبر آن نمودی همچو رکوع و جزوی از ارکان و رد کرده اند این استدلال را باینکه جائز ست که وجوب مع الذکر باشد و اگر فراموش کرده در فرض دیگر داخل شد سجدهٔ سهو جبر آن می تواند نمود وكان يفرش رجله اليسرى وينصب اليمنى و بود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی آنرا فرش خود میگردانید و بران می نشست و استاده میکرد پای راست خود را ظاهر حدیث آن ست که در هر دو قعدهٔ اولی و اُخری همچنین میکرد و این قول امام ابو حنیفه و صحابه اوست و در حدیث ابو حُمید ساعدی در قعدهٔ اولی افتراش و در قعدهٔ ثانیه تورک آمده و این قول شافعی ست و نزد امام مالک تورک ست در هر دو و نزد بعض لکن

مباح ست پس هرکه ذکر کرده است انچه صحیح شد نزد وی بدون آنکه انکار نماید بر دیگری والله اعلم انتهی رواه مسلم بسند منقطع روایت کرد این
حدیث را مسلم بسند منقطع در موضعی که نیست مظنهٔ ذکر وی استطراداً و رواه ابوداود والحاکم عن ابی الجوزاء عن عائشة و رجال اسنادش ثقات اند لیکن
در وی انقطاع ست و اعلال کرده است آنرا ابوداود باینکه نیست مشهور از عبدالسلام بن حرب و باینکه روایت کرده است جماعت قصهٔ نماز را از بدیل بن میسره
پس ذکر نکردند دران این دعا را و گفت دارقطنی نیست قوی انتهی و او را طریق دیگرست رواه الترمذی وابن ماجه من طریق حارثة بن ابی الرجال از عائشة
عمره نحوه و حارثه ضعیف ست و درین باب ست از ابن مسعود و عثمان و ابی سعید و انس و حکم بن عمیره و ابی امامه و عمرو بن العاص و جابر گفت حاکم وقد صح ذلک
عن عمر پس تر سوق کرد آنرا الیٰ هٰهنا یعنی صحیح ابن خزیمه است کما تقدم و در هدی نبوی گفته صحیح شد از عمر که شروع میکرد باین دعا در مقام نبی صلی الله علیه وسلم و جهر
میکرد بدان و می آموخت مردم را لعلین وجه در حکم مرفوع ست و لهذا امام احمد گفته میروم من بانچه مروی ست از عمر و اگر مردی استفتاح کند ببعض انچه مروی
شده است خوب باشد و وارد شده است در توجیه الفاظ کثیره و این قول حسن ست که بنده مختارست در میان آنها هرچه خواهد بخواند و جمع میان
این مکروه نیست وجهی در حدیث ابن عمر آمده رواه الطبرانی فی الکبیر و فی روایة ضعف و رواه الدارقطنی موصولاً و هو موقوف علی
عمر رضی الله عنه و لیکن از حدیث عائشة که نزد ترمذی و ابوداود ست معلوم شده که قول آنحضرت ست چنانکه اشارت بدان رفته و نحوه و مانند حدیث
ابن عمر ست عن ازحدیث ابی سعید مرفوعاً بطریق رفع عند الخمسة نزد احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و گفت
ترمذی نمی شناسم این حدیث را مگر از روایت حارثه و بتحقیق سخن کرده شده است در حارثه از جانب حفظ او انتهی یعنی ضبط وی حدیث را قوی نیست ابن خزیمه
گفت وی مدنی ست نزول کرد بکوفه نیست از انها که احتجاج میکنند اهل علم بحدیث وی و این صحیح ست از عمر نه از آنحضرت و قول ترمذی که نمی شناسم
آنرا مگر باین وجه معترض ست بطریق ابی الجوزاء و بروایت طبرانی از عطا از عائشة انتهی شیخ در ترجمه گفته استفتاح سبحانک ثابت ست از آنحضرت
و از خلفای راشدین و قائل اند بدان اجلهٔ علمای حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحٰق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای ائمهٔ حدیث
و رفته اند بدان بسیاری از علمای تابعین و اختیار کرده اند آنرا ابوحنیفه و غیر او از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته که درین باب حدیث آمده
از علی و عائشة و عبدالله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و عمل برین ست نزد اهل علم از تابعین و غیره غایت آنکه ترمذی در حدیثی که از ابی سعید
آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد بصحت حدیث از طریق دیگر و تحقیق آنست که استفتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مستمر ست و بادعیه
دیگر زیاده نیز بود انتهی گویم ترمذی گفته حدیث ابوسعید اشهر حدیث ست درین باب و تحقیق تکلم کرده اند در اسناد وی گفت احمد صحیح نیست این حدیث
و گفت ابن خزیمه نمیدانیم در افتتاح سبحانک اللهم خبری ثابت نزدیک اهل معرفت بحدیث و احسن احادیثش حدیث ابوسعید ست و نمیدانیم احدی را
و نشنیدیم آنرا که استعمال کرده باشد حدیث را بر وجه آن و رواه احمد من حدیث ابی امامة نحوه و در وی این ست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در اسنادش
کسی ست که نام نبرده او را و روایت کرد ابن ماجه و ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که میگفت آنحضرت اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه
و نفثه و رواه الحاکم والبیهقی و لفظ وی این ست که چون داخل می شد در نماز و عن انس نحوه رواه الدارقطنی و در وی حسین بن علی بن اسود ست
و در وی مقال ست و او را طریق دیگرست که ذکر کرده است آنرا ابن ابی حاتم در علل عن ابیه و تضعیف کرد او را کذا فی التلخیص و از ینجا معلوم شد
که غالب طرق احادیث استفتاح بسبحانک اللهم ضعیف و معلول اند وفیه و در حدیث ابی سعید ست نزد خمسه و [illegible]ن یقول بعد التکبیر
اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و بود که میگفت بعد تکبیر احرام پناه میخواهم بخدای شنونده دانا از شیطان
سنگسار کرده شده و رانده شده از بارگاه قرب و رحمت وی تعالی من همزه از همز شیطان و مراد بهمز غیبت کردن و افتادن در مردم بغیبت گوئی

گفته که خبر تحلیلها التسلیم مفید وجوب ست اگرچه در حدیث مسی مذکور نیست انتهی و مذهب احمد و شافعی و جمهور آنست که مشروع دو تسلیم اند و مذهب مالک در قولی یک تسلیم ست واین قولی ضعیف ست مر شافعی را و گفته اند که تسلیم ثانی نزد وی حجت ست و تشدید کرده اند بعض ظاهریه و مالکیه و واجب گردانیده اند آنرا و این مخالف اجماع کسانی ست که پیش ازان بودند در مصفی گفت اختیار امام مالک آنست که امام و منفرد یک تسلیم گوید السلام علیکم قصد کند بآن پیش روی خود بعد ازان بجانب راست سر خود را بگرداند و مقتدی یک تسلیمه بهمین اسلوب بگوید و دیگر بجانب امام پیش روی خود قصد کند و اگر بجانب یسار کسی بروی سلام بکند تسلیمه سوم بجانب یسار بگوید و این اقل سلام ست و اکمل آن بحدیث ترمذی عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یسلم عن یمینه وعن یساره السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله و لهذا جمهور علما بدو تسلیمه قائل شده اند در حق امام و منفرد و مقتدی و بزیادت ورحمة الله **مسئله** اقل سلام السلام علیکم یکبار ست چنانکه ابن عمر میکرد و اکمل آن السلام علیکم ورحمة الله بجانب چپ و راست التفات نموده **مسئله** ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض ست زیرا که چون رجوع کنیم بمفهوم از لفظ صلوٰة و نماز که بغیر ترتیب کرده شود اطلاق لفظ صلوٰة بران راست نمی آید پس اگر سجود پیش از رکوع کند عمداً نماز فاسد شود و اگر سهواً کند آنچه بعد متروک ست لغو ست و از همان متروک نماز خود را تمام کند و سجدهٔ سهو کند انتهی اخرجه مسلم وله علة و آن این ست که مسلم آنرا از روایت ابی الجوزا از عایشه آورده ابن عبد البر گفته این حدیث مرسل ابی الجوزا ست بالجیم والزای و وی از عایشه نشنیده و نیز معلول ست باینکه مسلم آنرا از طریق اوزاعی مکاتبةً اخراج کرده

وعن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه حذو منکبیه اذا افتتح الصلوٰة بود آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو دوش خود چون شروع میکرد نماز را بیان وی در حدیث ابی حمید ساعدی گذشت واذا کبر للرکوع واذا رفع رأسه من الرکوع و بر میداشت هر دو دست خود تا هر دو دوش خود چون تکبیر می براورد برای رکوع و چون سر بر میداشت از رکوع تمام این حدیث چنین ست رفعهما کذلک بر می داشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها وقال سمع الله لمن حمده و میگفت این کلمه یعنی شنید خدا مر کسی را که ستود او را ربنا لک الحمد خداوندا مر تراست ستودن وکان لا یفعل ذلک فی السجود و بود که نمیکرد این را در سجده یعنی در وقت رفتن بسجده و سر برداشتن ازان و بعضی از شافعیه آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده است نزد شافعیه رفع یدین ست نزد افتتاح و رفتن برکوع و سر برداشتن ازان و قیام برکعت سوم و در غیر این چهار موضع بثبوت نرسیده شیخ در ترجمه گفته برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه ست میان ما و شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و قدر محقق درین این ست که یا هر دو بوده ست گاهی آن و گاهی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده یا رفع در ابتدا بوده ست و در آخر منسوخ گشته و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود که عالم بود بشرائع اسلام و احکام آن و متفقه بود باحوال رسول خدا و ملازم آنحضرت بود در سفر و حضر آنرا نمیکرد ظاهر احتمال ثانی ست و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضاً هر دو بود عدم رفع راجح ست بآنکه وی از جنس سکون ست که مناسب بحال صلوٰة که خضوع و خشوع ست و کلام درین مقام واسع ست جملهٔ ازان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم انتهی و آنچه در شرح سفر السعادة ذکر کرده این ست که مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده و از حد در گذرانیده با آنکه گفته لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و راه نسخ بربست و حق آن ست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق و روایات اخبار و آثار در هر دو جانب موجود ست پس یا رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود در آخر منسوخ گشت اکنون دلائل ترک رفع را ذکر نمائیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درین باب حدیث ابن عمر آورده و بعد این حدیث چنانکه عادت اوست اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابهٔ دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی

افتراش در سجود و قعده نیز آمده و نزد امام احمد در هر نمازی که دو تشهد دارد در تشهد اخیر تورک سنت است و در اول تشهد سنت افتراش است و جماعت علما را
درین مسئله قولی علیحده است و توجیه قول امام ابوحنیفه چنانکه شیخ در ترجمه نوشته این است که در بسیاری از احادیث مطلق واقع شده و آمده که سنت در تشهد
این است و نشستن آنحضرت در تشهد این چنین بود بی تقیید با ولی و اخری و جلوس باین طریق که ما اختیار کردیم اشد و اشق است و در حدیث آمده که
افضل الاعمال احمزها ای اشدها و در بعضی احادیث تورک در قعدهٔ اخیر نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف و کبر سن است زیراکه قعود در وی طویل است
و مناسب است بآن آسانی انتهی گوییم چون قضیه متحد است بر اصول حنفیه هم حمل مطلق بر مقید باید و حق ثبوت و سنیت هر دوست و به قال فی الحجة البالغة
و تاویل باختیار اشد تاویل در برابر نص صریح است و حمل بر ضعف با وجود نص ضعیف است و معنی تورک بر سرین نشستن است و در بیجا تورک را دو صورت است
یکی آنکه استاده کند پای راست را و بگرداند پای چپ را زیر پای راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگسترد اند پای چپ را و استاده کند
پای راست و بیرون آرد هر دو پا را از زیر ران ها بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین **وکان ینهی عن عقبة** بضم عین جهله و سکون قاف
و در روایتی بفتح عین و کسر قاف و هو الاصح المشهور و قاضی عیاض از بعض ایشان ضم عین نقل کرده و تضعیف آن نموده قاله البرماوی **الشیطان** و بود
آنحضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بآن اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است و آن بر دو صورت است یکی آنکه هر دو سرین را بر زمین بچسپانند
و هر دو ساق و فخذ را استاده بکند و هر دو دست بر زمین بنهد چنانکه سگ می نشیند دیگر آنکه هر دو قدم بگسترانند و هر دو سرین را بر پاشنها گذاشته
بنشینند و مصنف این تفسیر را در تلخیص از ابو عبیده آورده و این تفسیر بلفظ عقبه مناسب تر است و عبادله در قعود اخیر آنرا اختیار کرده اند و اول انتهی
گفته نووی در خلاصه گفته بعض حفاظ گفته اند نیست در نهی از اقعا حدیث صحیح مگر حدیث عایشه رض مصنف در تلخیص گفت حدیث طاوس از ابن عباس است
که اقعا سنت است و جمع کرده اند میان هر دو حدیث در معنی انتهی و جای دیگر از تلخیص گفته که اختلاف کرده اند علما در جمع میان این احادیث خطابی
و ماوردی مائل شده اند بسوی اینکه اقعا منسوخ است و ابن عباس را شاید نهی نرسیده و بیهقی مائل شد بسوی جمع باینکه اقعا دو گونه است کما تقدم
و ابن عباس ثانی را روایت کرده و عبادله آنرا بجا آورده و شافعی در بویطی بر استحباب وی میان هر دو سجده نص نموده لیکن صحیح آنست که افتراش
افضل است از ان بنابر کثرت رواة وی و بنابر آنکه اعون است برای مصلی و احسن است در هیئت نماز و بکراهت اول وارد شده است احادیث
و بیهقی را درین جمع تابع ابن الصلاح و نووی شده و انکار کرده بر کسیکه دعوی نسخ کرده و گفتند چگونه ثابت شد نسخ با عدم تعذر جمع و عدم علم بتاریخ حدیث
عایشه رض که در ان نهی از عقبه و ذکر افتراش است پس محتمل است که وارد باشد در بارهٔ جلوس برای تشهد اخیر پس منافی قعود بر عقبین بین سجدتین نخواهد بود
انتهی **وینهی ان یفترش الرجل ذراعیه** و نهی میکرد از آنکه بگسترانند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و برندارد آنها را
افتراش السبع مانند گسترانیدن درنده دستها را بر زمین و تمیید مرد بجهت آن است که زن باید که افتراش کند که آن استر نزدیک است و نهی کرده
از تشبه بحیوانات بچو بروک شتر مثل بروک شتر و التفات بچو التفات روباه و افتراش بچو افتراش درندها و اقعا بچو اقعای کلب و نقر بچو نقر زاغ و رفع ایدی
وقت سلام بچو دمهای اسپان شموخ و شنگ **وکان یختم الصلوٰة بالتسلیم** و بود که ختم میکرد نماز را بسلام و آن فرض است نزد امام شافعی
و واجب است نزد ابو حنیفه و نووی گفته که درین حدیث دلیل است بر وجوب تسلیم بنا بر حدیث صلوا کما رأیتمونی اصلی و اختلاف کرده اند در ان علما پس
گفت مالک و شافعی و احمد و جمهور که سلام فرض است صحیح نمی شود نماز مگر بدان و گفت ابو حنیفه و اوزاعی و ثوری که سنت است اگر ترک کرد آنرا نماز صحیح شد
و گفت ابو حنیفه اگر کرد چیزی منافی نماز از حدث و غیره در آخر وی نمازش صحیح است و احتجاج کرده است باینکه تعلیم نکرد این را رسول خدا صلعم اعرابی مسیء در صلوٰة خود
و حجت جمهور همان است که گذشت و نیز این خبر ابو داود و ترمذی حجت که مفتاح صلوٰة طهور است و تحلیل آن تسلیم است و همین است مختار شوکانی در حجة الله البالغة

و گفت ابن مسعود برداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رض روایت کرده اند که گفت عشره مبشره بر نمیداشتند
دستها را مگر نزد افتتاح و چون مجاهد از ابن عمر که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مروی ست عمل برخلاف آن روایت کرد و گفت سالها خلف ابن عمر
نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی برخلاف روایت
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد انتهی و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن ست و تحقیق
آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن الهمام الکنون معلوم شد
که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست و جماعه از صحابه و من بعدهم خصوصا ابن مسعود رض و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محمل آن جز آن
نبود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان او ست
و طریقه ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده ماخوذ بهمین عقیده ایم و علمای مذهب ما باین مقدار اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ ست
و چون ابن عمر را که راوی حدیث رفع ست دیدند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ ست با وجود کثرت
روایات و احادیث درین باب و شیخ کمال الدین بن الهمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آنحضرت بسیار آمده جدا و کلام دران واسع ست و قدر محقق بعد
از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر ست از وی صلی الله علیه وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل بترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان
می یابد آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باینکه بتحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است
پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض اوست بثبوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد
بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست و سوی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب ست در نماز باجماع یعنی خشوع
و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که برداشت دستهای خود را نزد
رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بار سول خدا صلی الله علیه وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم ست از عبدالله و اصحاب وی آیا او یاد
گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبدالله که وی برداشت دستها را در ابتدای نماز فقط و حکایت کرد آن را از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عبدالله اعلم ست بشرائع اسلام و حدود وی و متفقد ست مر احوال نبی را صلی الله علیه وسلم و ملازم ست او را در سفر
و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت ما لا یعد و لا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بثبت هر دو فعل
والله اعلم انتهی تم کلام الشیخ رح بلفظه فی شرح سفر السعادة و محصول این کلام ثبوت هر دو فعل ست از اخبار و آثار با ترجیح عدم رفع بر رفع بوجوهی که مذکور
شد و جوابش آنست که حدیث براء بن عازب که در وی ثم لا یعود او لا یرفعها آمده ابوداود آن را ضعیف گفته و تضعیف کرد آن را بخاری در غیر صحیح خود
و گفت صحیح تر نیست اسانید وی از اسانید رفع و ترمذی اگرچه آن را حسن گفته و لیکن کلمه ثم لا یعود جز از شریک از یزید بن زیاد نگفته و شریک ضعیف ست
قد ضعفه الترمذی فی غیر موضع عن جامعه و گفت ابوداود که روایت کرده است آن را هشیم و خالد و ابن ادریس از یزید بن ابی زیاد و ایشان ذکر نکرده اند
در وی ثم لا یعود و مروی ست از سفیان بن عیینه که حدیث کرد ما را یزید پیش از بر آمدن خود بسوی کوفه و ذکر نکرد در آن ثم لا یعود و چون برگشت
از انجا زیاده کرد در وی این کلمه را حمیدی و غیره گفته اند که یزید بن ابی زیاد ساء حفظه فی آخر عمره و اختلط پس زیادت این کلمه محمول ست بر غلط و نسیان وی
و تاویل تضعیف ابوداود مر این حدیث را آنا بکه احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق بود ساقط است تا آنکه شریک و ابن ابی زیاد متفرد اند بروایت آن
و چون این اسناد ضعیف ست حدیث ساقط شد از احتجاج و نماند برای وی طریقی دیگر جز وی و توهم نتوان کرد که تفرد شریک معارض ست بروایت هشیم

واحمد واسحق بر ان ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده و اشارتی بر رجحان این جانب نموده است و دوم باب من لم یرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم با شما نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گذارد نماز را و برنداشت دو دست خود مگر در اول یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از براء بن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن است و باین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و می گوید قول سفیان ثوری و اهل کوفه این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد و نسائی و حدیث براء بن عازب را از ابی داود نیز آورده گفت دیدم رسول خدا را چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا نزدیک دو گوش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابو داود گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است و حدیث حسن بی خلاف صحیح است و امام محمد در موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیر آمده است بعد از آن عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بتعدد روایات آورده که وی رفع یدین نمیکرد جز در تکبیر اولی و آن را از ابراهیم نخعی آورده که گفت برمدار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی مردی نزد نخعی از وائل حضرمی حدیثی روایت کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس دیدم که آنحضرت برداشت دو دست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آن را من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نمی داشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده گفت دیدم ابن عمر را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ماسوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد که گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت صلی الله علیه وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و تخریج ابن همام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر و از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نداشتند دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شد امام ابو حنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن ابو حنیفه گفت از آن جهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرفع یدیه اذا افتتح الصلوة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشیء من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با آن اسناد من که علو دارد کجا رسد ابو حنیفه گفت حماد افقه از زهری است و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کم از ابن عمر نیست در فقه اگرچه ابن عمر بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضلی کثیر است و عبد الله خود عبد الله است یعنی او را خود چه توان تعریف کرد که درجه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد و ابو حنیفه بفقه رواة و مذهب وی همین است کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از ابن زبیر روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد الحرام و بر میداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی است که کرد آن را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود و پس منسوخ شد

زیر ناف پس اگر اعرابیت او قادح در تمسک برفع یدین ست می باید که در ینجا هم قادح باشد و اذلیس فلیس و نیز در رؤیت رفع مرغیر تکبیر اولی جاهل و فقیه برابر ست زیرا که امری محسوس ست نه مفهومی معقول و در وی صرف حفظ مرئی کافی ست و اما حدیث ابن مسعود و معارضه کردن ابن همام بدان حدیث ابن عمر را که متفق علیه ست پس ثابت نیست نزد اهل معرفت بحدیث کما قال الشافعی و گفت ترمذی که حدیث ابن مسعود ثابت نشده و در اصول مقرر شده که جرح مقدم ست بر تعدیل و مصنف در تلخیص گفته حدیث ابن مسعود را احمد و ابو داؤد و ترمذی از عاصم بن کلیب از عبدالرحمن الاسود از ابن مسعود روایت کرده اند و رواه ابن عدی والدارقطنی والبیهقی من حدیث محمد بن جابر عن حماد بن سلیمان عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود و ترمذی آنرا حسن گفته و ابن حزم صحیح اما ابن مبارک گفته لم یثبت عنه و ابن ابی حاتم عن ابیه آورده که گفت هذا حدیث خطأ و احمد بن حنبل و شیخ وی یحیی بن آدم گفته هو ضعیف نقله البخاری عنهما و تابعهما علی ذلک و گفت ابو داؤد لیس هو بصحیح و گفت دارقطنی لم یثبت و گفت ابن حبان این احسن چیزی ست که روایت کرده اند آنرا اهل کوفه در نفی رفع در نماز نزد رکوع و نزد سر برداشتن ازان و آن در حقیقت اضعف چیزی ست که تعویل کرده شود بران زیرا که این حدیث را علتهاست که باطل میکند وی را و این همه ایمه طعن کرده اند در طریق عاصم بن کلیب انتهی و اما طریق ابن جابر پس گذشت جواب ازان و در سبل گفته که اگر ثابت شود حدیث ابن مسعود مقدم باشد روایت ابن عمر بر وی زیرا که این اثبات ست و آن نفی و اثبات مقدم ست انتهی و شیخ ابوالحسن محدث سندی رح در شرح مسند امام ابو حنیفه زیر حدیث ابن مسعود که دران ذکر رفع صرف در شروع نماز ست گفته که بیهقی نوشته است که ابن مسعود فراموش کرد از قرآن چیزی را که اختلاف نکرده اند دران مسلمانان و هی المعوذتان و فراموش کرد چیزی که اتفاق کرده اند بران تمام علما از نسخ تطبیق نزد رکوع و عدم قبض بیدین بر رکب و فراموش کرد قیام دو کس خلف امام و فراموش کرد آنچه اختلاف نکردند دران علما که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صبح یوم نحر در وقت وی و فراموش کرد چیزی که مختلف نشدند دران اهل علم از وضع مرفق و ساعد بر ارض در سجود و چون نسیان وی درین چیزها آمده جائز ست که در رفع الیدین هم بوده باشد انتهی محرر سطور گوید حدیث ابن مسعود اگر ثابت شود تاهم معارضه حدیث ابن عمر نتواند کرد زیرا که این حدیث در سنن ست و آن در صحیحین و در اصول حدیث مقرر شده که احادیث این هر دو کتاب در احتجاج مقدم اند بر غیر خود خصوصا آنچه متفق علیه باشد و حدیث ابن عمر هم چنین ست این کلام مختصر در ثبوت این دلائل و اما کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل چنانکه حضرت شیخ رح بران اشارت بلکه صراحت فرموده پس جوابش آنست که این همه دلائل جز قول ابن زبیر که در اول اسلام بود ثم نسخ و جز قول ابن مسعود که ترک فترکنا منتهض بر کسی ست که قائل ست بوجوب رفع چه ترک یکبار هم منافی اوست نه بر کسی که قائل ست بسنت مؤکده بودن وی تا بکسی که آنرا سنت غیر مؤکده میگوید چه رسد چه سنت مؤکده را هم آنحضرت صلی الله علیه وسلم گاهی ترک کرده و در اصول مقرر شده که اتیان بفعلی بغیر ترک وی مرة دلیل وجوب آن فعل ست پس لابد ست از قائل شدن بترک سنت مؤکده نیز تا وجوب لازم نیاید فلا تعارض بین احادیث الرفع و احادیث الترک و اما استدلال بقول ابن مسعود که صلیت بکم صلوٰة رسول الله صلی الله علیه وسلم و دران رفع نکرد پس غیر قوی ست زیرا که تشبیه فعل مشتمل بر صفات بفعل دیگر بسیار ست باعتبار اشتراک اکثر صفات و عدم اشتراک بعض صفات قابل التفات نیست سیما الاعلام علی ما یشهد به الوجدان السلیم لیکن ظاهر اشتراک جمیع ست مادامیکه دلیلی برخلاف آن قائم نشده است پس قول ابن مسعود ظاهر باشد در عدم رفع آنحضرت و احادیث دیگر منصوص اند بر رفع و منتهض اند بران پس قول وی رضی الله عنه معارض آنها نتواند شد بر تقدیر فرض تعارض میان آن هر دو رنه هیچ وجه برای تعارض نیست چه قول وی دلالت نمی کند بر آنکه نماز آنحضرت نبود مگر بهمین طریق و نیز این قول در سنن مروی ست و احادیث رفع در صحیح ست و رتبه صحیح مقدم ست از سنن چنانکه در اصول مقرر شده پس ثابت نشود تعارض میان هر دو و چون تعارض ثابت نشد ترجیح مر رفع را باشد و نسخ بدون دلیل مساوی یا مقدم یا علم بتاریخ تاخر یکی صورت نه بندد و هو ههنا مفقود و همچنین حدیث براء بن عازب اگر فرض کنیم

وخالد وابن ادریس از یزید زیراکه چون سوء حفظ واختلاط وی در آخر عمر ثابت شد روایت از وی ترک کردند پس شریک متفرد ماند درین حدیث
وآما تاویل تضعیف ابوداؤد باینکه مراد از عدم صحت اثبات حسن حدیث باشد پس سیاق عبارت ابوداؤد آبی ست ازان چه مراد از قول محدثین که این
حدیث ثابت نشده یا درین باب حدیثی بصحت نرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نه نفی وصف خاص یعنی صحت چنانکه بر عالم متبحر پوشیده نیست و اما
حدیث محمد در موطا پس در وی عاصم بن کلیب ست و وی مختلف فیه ست غیر واحد او را تضعیف کرده اند علی بن المدینی گفته لایحتج به اذا انفرد و امام احمد گفته
لاباس به و ابو حاتم رازی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن معین و تضعیف کرد او را ابن حبان و گفته در روایت وی شک ست و نیز
معارض ست بروایت رفع که مروی ست از علی بن ابی طالبؓ و ذکر مثله الترمذی و ابوداؤد و احمد و غیرهم و آما روایت طحاوی از مجاهد پس در سندش ابوبکر
بن عیاش ست و وی سیئ الحفظ ست و روایت وی معارض ست بروایت نافع و سالم و این هر دو مثبت اند و مجاهد نافی ست و مثبت مقدم ست و اگر ثابت
شود که وی ترک کرده گوئیم که برای بیان جواز مرةً ترک نموده تا معلوم شود که وی رفع را واجب نمی داند و همچنین روایت اسود معارض ست بروایات صحیحه
دیگر که در ان از عمر بن خطاب رفع مروی شده و آما حدیث محمد بن جابرؓ پس ذکر کرده ست آنرا ابن الجوزیؒ در موضوعات و نقل کرد از امام احمد که نیست محمد بن جابر
چیزے و حدیث نمی کند از وے مگر کسی که بدتر ست از وی و گفت مصنف در تلخیص که قد اثبتُّ فی المدرج حال هذا الخبر باوضح من هذا انتهی و گفت
ابن حبان وعلی هذا اهل العراق ومن لم یکن علم الحدیث من صناعته انتهی و نیز ابن حبان گفته ارفع یدیک عن حدیث ابن جابر و گفت ابن تیمیہؒ
که این حدیث موضوع ست و آما مناظرهٔ اوزاعی و ابو حنیفه و احتجاج اوزاعی بسند عالی و احتجاج امام بفقه راوی پس منظور فیه ست زیراکه
احادیث رفع را نه همین یک طریق ست که اوزاعی ذکر کرده بلکه راویان وی عشرهٔ مبشره اند و ایشان بے شک و شبهه افقه اند از تنها
راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بدر منیر مناظرهٔ سفیان و نعمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را درین باب مناظرهٔ طویل ست
و حاصل این همه مناظرات ترجیح رفع ست بر عدم رفع و در نهایه که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معهذا معارض ست بحدیث میمون مکی
و در کتب اهل حدیث هیچ اسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و آما قول ابن عباس پس آن قول وی ست نه حدیث مرفوع و معارض ست بحدیث
میمون مذکور و ترمذی او را از قائلین رفع شمرده باآنکه این قول وی منقوض ست برفع در قنوت و عیدین و حدیث لاترفع الایدی را خود حضرت شیخ
غیر صحیح گفته و فرموده که مفید حصر نیست و آما حدیث وائل بن حجر و طعن کردن ابراهیم بروی باینکه وی اعرابی بود پس گفت محدث جلیل شیخ ابوالحسن
سندی شارح صحاح سته که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیراکه در جامع الاصول در ترجمهٔ وائل ذکر کرده که وی قیلی بود از اقیال حضرموت و پدرش
از ملوک ایشان بود وفود آورد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گویند که آنحضرتؐ بشارت داد اصحاب خود را قبل از قدوم وی و فرمود بیاید شما را وائل بن حجر
از زمین دور از حضرموت طائعا راغبا فی الله عزوجل و فی رسوله و هو بقیة ابناء الملوک و چون داخل شد بر آنحضرتؐ مرحبا گفت و با خود نزدیک نمود پس
هرگز نمی سزد که در حق این چنین صحابی اعرابی بادیه نشین گفته شود زیراکه غالب بر اعراب جفا و عدم تطلع بر حقائق اشیا ست و هر که پادشاه زاده بود لیکن
شان وی نباشد چه آمدن وی طائعا دال ست بر شدت اعتنای وی باآنحضرت صلی الله علیه وسلم و هر که چنین باشد لامحاله اعتنای او بتتبع احوال رسول
صلی الله علیه وسلم سخت تر و زیاده تر بود تا مقتدی بپیغمبر باشد ورنه فائدهٔ هجرت وی بسوی رسول چیست و این ظاهر ست بر هر که ادنی درایت می دارد انتهی
و مؤید اوست روایت بیهقی باین لفظ که گفت وائل اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت لانظرن کیف یصلی فاستقبل القبلة الحدیث انتهی کلام السندیؒ
گوئیم و نیست روایت وائل روایت متفرد شاذ که بطعن اعرابیت برباد رود بلکه روایات صحیحین و غیرهما که در رفع وارد اند شواهد و متابعات روایت وے
و مؤید و مثبت وی بوده اند بثبوتی که لامحیص عنه ست و انکار نکند آنرا مگر متعصب غیر منصف و نیز حنفیه تمسک کرده اند بحدیث وی در بستن هر دو دست

زیراکه نیست در اسنادش چیزی وزیاده کرد بخاری درجای دیگر بعد کلام ابن المدینی که کان علی اعلم اهل زمانه وقال من زعم انه بدعة فقد طعن فی الصحابة انتهی
واحادیث درین باب بسیارست تاآنکه درسفر السعادة گفته که از کثرت رُوات این معنی بمتواتر ماننده است وچهارصد اثر وخبر درین باب صحیح شده وعشره مبشره
روایت کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد غیر ازین چیزی ثابت نشده انتهی درینجا بعض قاصرین گفته اند که این افراط است از صاحب
سفر السعادة زیراکه بخاری درکتاب رفع الیدین ربع این اخبار وآثار هم نیاورده واین مسکین ندانست که وی درین باب حواله برکتاب بخاری نمی کند
ونه بخاری دران کتاب ادعای استیعاب اخبار وآثار وارده درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهارصد طرق باشد نه متون چنانکه سیاق عبارت
وی بران دلالت دارد حیث قال از کثرت رُوات این معنی بمتواتر ماننده است وبالجمله بعضے ازین اخبار وآثار در رساله تنویر العینین وجز آن مذکورست وبعد
آن گفته قد وردت فی هذا الباب روایات لایسع لذکرها المقام وآسامی بعض رُوات وی این ست که روایت کرده اند آنرا عشره مبشره بحنت حاکم گفته نیست
هیچ سنتی که روایت کرده باشند آنرا عشره مبشره جز رفع یدین وروایت کرد آنرا ابو حمید ساعدی روبروی ده کس از اصحاب وهمه بانعم گفتند ومنهم حسن
بن علی وسهل وزید وعقبه وابو مسعود وسلمان وابو موسی وعایشه وبریره وعمار وام الدرداء وعمر وعلی ووائل بن حجر ومالک بن الحویرث وانس وابوهریره
ومحمد بن مسلمه وابو قتاده وابو موسی وجابر وعمیر اللیثی وابن عباس وابن زبیر وازتابعین حسن بصری وعطا وطاؤس ومجاهد ونافع وسالم
بن عبدالله وسعید بن جبیر وابن سیرین وقتاده وقاسم بن محمد ومکحول وغیرهم وازفقها ابن مبارک وشافعی واحمد واسحق واوزاعی ومالک وجز ایشان
مقبلی درمنار گفته امر الرفع اوضح من ان لورد له الاحادیث المفردات وقد کثرت کثرة لاالتواری وصحت صحة لاتمنع ولهذا لم یقع فیه الخلاف انتهی **وفی** حدیث
ابی حمید الساعدی عند ابی داؤد والدارمی یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه چون می ایستاد برای نماز برمیداشت هردودست
خود را تا آنکه برابر میگردانید آنهارا بهردو دوش خود ثم یکبر بستر تکبیر می گفت واین صریح ست در تاخیر تحریمه از رفع یدین چنانکه مذهب حنفیه است
واین حدیث از روایت بخاری بیشتر گذشت لیکن در وی ذکر رفع جز نزد تکبیر احرام نیست بخلاف روایت ابوداؤد که در وی اثبات رفع ست در هر سه
موضع کما افاده حدیث ابن عمر ولفظ وی نزد ابوداؤد این ست که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما ورفع یدیه حتی یحاذی
بهما منکبیه فاذا اراد ان یرکع رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم قال الله اکبر ورکع ثم اعتدل ولم یصوب راسه ولم یقنع ووضع یدیه علی رکبتیه قال سمع الله
لمن حمده ورفع یدیه واعتدل حتی یرجع کل عظم الی موضعه معتدلا الحدیث پس ازینجا رفع آنحضرت در هر سه موضع مستفاد شد مصنف را لازم بود که بعد قول
خود ثم یکبر لفظ الحدیث میگفت تا معلوم میشد که استدلال تمام حدیث ست زیراکه ازین جمله توهم میشود که در حدیث مذکور رفع نیست مگر نزد تکبیر احرام حال آنکه
از وی در هر چهار موضع ثابت ست محمد بن نصر مروزی گفته اجمع علماء الامصار علی ذلک ای الرفع الا اهل الکوفة انتهی وگفت ابن الجوزی در نزهة الناظر
للمقیم والمسافر نقلا عن المزنی انه قال سمعت الشافعی یقول لایحل لاحد سمع حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رفع الیدین فی افتتاح الصلوة وعند
الرکوع والرفع منه ان یترک الاقتداء بفعله صلی الله علیه وسلم وهذا صریح فی وجوبه انتهی وبخاری از حسن وحمید بن هلال آورده که ان الصحابة کانوا یفعلون ذلک
گفت بخاری ولم یستثن الحسن احدا وگفت شافعی روایت کرده اند رفع را جماعتی از صحابه وشاید که مروی نشده است هیچ حدیثی در عدد زیاده از ایشان
وگفت ابن المنذر اختلاف نکردند اهل علم در آنکه آنحضرت رفع یدین میکرد وگفت بخاری در جزو رفع الیدین که روایت کرده آنرا نوزده[19] تن از صحابه وسرد کرد
بیهقی در سنن ودر خلافیات نام راویان رفع نزدیک بسی[30] تن وگفت شنیدم حاکم را میگفت اتفاق کرده اند بر روایت این سنت عشره مشهود لهم بالجنة
ومن بعدهم من اکابر صحابه گفت بیهقی وهو کما قال وابن عساکر در تاریخ خود از طریق ابی سلمه الاعرج آورده که گفت دریافتم همه مردم را که رفع یدین میکردند
نزدیک هر خفض ورفع وروایت کرد امام احمد بسند خود از نافع از ابن عمر که وی چون می دید مصلی را که رفع یدین نمیکند سنگریزه میزد اورا رواه البخاری

صحت قول وی ثم لا یعود و اعراض نمائیم از تاویل مشهور که معنی لا یعود عدم رفع در ابتدای رکعت ثانیه ست چنانکه در رکعت اولی بود و نظر کنیم بسوی استمرار
مضارع مستفاد از قول وی لا یعود بصیغهٔ مضارع دلالت نمی کند مگر برینکه براء بن عازب رفع آنحضرت ندید و ازین لازم نمی آید عدم رفع وی صلی الله علیه وسلم مطلقا
و حال آنکه مدعا بر رفع یکبار هم ثابت میشود و بعض مناظلین لاسیما راغبین از صحابه و غیرهم حکایت کرده اند که براء بن عازب نیز از راویان رفع ست و باقی همه آثار صحابه
و فهم ایشان حجت نیست و مع ذلک از هیچ یکی از ایشان نسخ منقول نشده مگر از ابن زبیر صریحا و از ابن مسعود التزاما بلکه این روایات دلالت نمی کنند برینکه
صحابه همیشه عدم رفع میکردند بلکه مستفاد از ان صرف عدم رفع ست نه دوام آن و نه عدم دوام آن و چون این روایات را با روایات متعارضه که بعض آن
که دال ست بر رفع شان ضم نموده آید ثابت میشود که آنها مرة کرده اند و مرة ترک نموده و هو عین المدعی و اما قول ابن مسعود که ترک فترکنا پس مستفاد از وی
همین ست که آنحضرت ترک کرده ما از وی النسخ فهمیدیم پس نسخ فهم ابن مسعود ست و آن حجت نیست خصوصا وقتی که فهم صحابی دیگر مخالف او باشد
و اما فهم اجماع بر ترک ازین قول وی پس ظاهر آن در دلالت بر اجماع ست اما آثار معارضهٔ او نصوص اند پس معارض نشود با آن زیراکه در اصول مقرر شده که
ظاهر معارض نص نمی شود و اما قول ابن الزبیر ثم نسخ پس نص ست در نسخ علی ما تقرر فی الاصول و لیکن برای وی اصلی نزد محدثین یافته نمی شود و لابد
ناسخ را که مساوی منسوخ باشد در شهرت و دلالت پس احادیث صحیحهٔ مشهوره که بروایت ثقات از ثقات آمده اند چه قسم بقول ابن مسعود که قاصر ست در
دلالت و بقول ابن زبیر که هیچ یکی از ثقات آن را نمی شناسد منسوخ توانند شد حاصل آنکه منقول نیست در باب ترک مگر افعال آنحضرت یا افعال صحابه
و حکایت عموم نیست پس ثابت نشود از ان مگر ترک کردن آنها رفع را احیانا و چون ضم نمایند بران احادیث و آثار داله بر رفع مفید همین مدعا باشد زیراکه ترک
سنت غیر مؤکده نسخ وی نیست بلکه لابدست از ترک وی احیانا تا آنکه غیر مؤکده بودن وی ثابت شود و نیز بعضی صحابه بودند که بحضرت وی صلی الله علیه وسلم سنن را
ترک نمی نمودند چنانکه دلالت میکند بران فرمودن آنحضرت ایشان را وقت قضای نماز فجر من کان یصلی سنة الرکعتین قبل الفجر فلیصل پس معلوم شد که همه صحابه
این سنت را نمی گذاردند حال آنکه این رکعتین آکد سنن اند تا بغیر سنن مؤکده چه رسد و نزد بعضے صحابه سنیت وی ثابت نبود لهذا ادا نمی کردند و از عدم
فعل بطلان سنیت لازم نمی آید چنانکه ابو سلیمان خطابی گفته که پوشیده ماند رفع بر ابن مسعود چنانکه پوشیده ماند بروی گرفتن زانو در رکوع چه وی
تطبیق میکرد بنا بر امر اول و خلاف کرد دران همگی صحابه را این ست کلام در ثبوت نسخ ازین دلائل و بعضے حنفیه استدلال کرده اند بر منع رفع بحدیث
مالی اراکم رافعی ایدیکم الخ و این حدیث نزد مسلم و ابو داود و نسائی ست از روایت جابر بن سمره و لیکن دران نهی از رفع نزد سلام ست نه درین هر سه موضع
چنانکه از رجوع بتمام حدیث ثابت میشود پس در وی حجت نباشد بخاری گفته من احتج بحدیث جابر بن سمرة علی منع الرفع فلیس له حظ من العلم هذا مشهور لا خلاف
فیها انما کان فی حال التشهد انتهی و در سبل گفته هو حدیث صریح فی انه کان ذلک فی ایمائهم بایدیهم عند السلام والخروج من الصلوة و سببه صریح فی ذلک انتهی و چون
امام مهدی که یکی از ائمهٔ یمن ست باین خبر احتجاج بر منع رفع کرد مقبلی در منار گفته ان کان هذا غفلة من الامام الی هذا الحد فقد ابعد و ان کان مع معرفة
حقیقة الامر فهو اورع و ارفع من ذلک والاکثار فی هذا الحجاج مجرد للی قوله و لهذا لم یقع فیه خلاف الا للهادی فقط فهی من النوادر التی تقع لافراد العلماء مثل مالک
و الشافعی و غیرهما فما احد منهم الا له نادرة ینبغی ان تغمر فی جنب فضله و تجتنب انتهی و اما استدلال بقوله اسکنوا فی الصلوة پس عائد ست باینکه نزد هر حرکت
در نماز میکردند چه نماز مرکب ست از حرکات و سکون ابن حبان گفت القوم انما امروا بالسکون فی الصلوة عند الاشارة فی التسلیم دون الرفع الثابت عند الرکوع
انتهی پس تعلیل عدم رفع باینکه وی از جنس سکون ست پس رفع مناسب حال نماز نباشد غیر مرضی ست زیراکه این تعلیل در برابر نصوص صریحهٔ صحیحهٔ ثابته است
و رای محض ست و نیز رفع با آنکه نزد مدعی از جنس سکون نیست در نماز هر چند موضع باقی ست پس از جنس نماز باشد نه مخالف آن متفق علیه این حدیث
ابن عمر نزد بخاری و مسلم ست علی بن المدینی که شیخ بخاری ست گفت این حدیث نزدم حجت ست بر خلق هر که شنید آن را لازم بروی ست اینکه عمل کند

اندونه برداشت هر دو دست و گفت که آنحضرت همین کرد پس از این روایت هم ثبوت رفع یدین شد در هر چهار موضع مذکور و باین رفته اند
بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سبق ظاهر ست و اعتراضاتی که بر رافعین متوجه کرده اند دو گونه است یکی عام بر هر رافع و دیگر خاص یعنی بر حنفی رافع اما اول پس
نقل اند که اقوامی روایات که بدان رافعین استدلال میکنند حدیث ابن عمر ست کما سلف حال آنکه مجاهد گفته که وی نماز گذارد با ابن عمر و وی دست نبرداشت
مگر بار اول و در اصول مقرر شده که چون راوی بر روایت خود عمل نکند حدیث از حجت بیفتد و جوابش آنست که این اعتراض وقتی برما وارد شود که ابن عمر را راوی
وجوب رفع گوئیم حال آنکه این نمی گوئیم زیراکه مجاهد حکایت فعل ابن عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی نگفته که ابن عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه حکایت
نمازی مخصوص کرده باآنکه در حدیث سالم و نافع ست که وی نماز گذارد و برداشت هر دو دست و این حدیث مشهور ست و حاصل میشود از جمع این آثار رفع
و ترک هر دو مرة فمرة و هو المطلوب پس این دلیل حجت ماست بر ایشان نه حجت ایشان برما و نیز گویند که رفع در قرن صحابه شهرت نداشت و بسیاری
از صحابه آنرا انکار میکردند جز این نیست که بعضی از ایشان احیانا میکردند چنانکه از قول میمون بابن عباس که ندیدم هیچ یکی را که نماز گذارد چنانکه ابن زبیر گذارد
دلالت میکند بران پس اگر این سنت منسوخ نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا مستبعد می نمود و جوابش آنست که لازم نمی آید از ندیدن میمون هیچ یکی را رفع
کننده منع رفع زیراکه وی صحبت کبار صحابه ندریافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده نهایة ما فی الباب آنکه غرابت این فعل در قرن تابعین
ثابت شود و در خفای سنت درین قرن هیچ استبعاد نیست چنانکه تکبیر نزد هر خفض و رفع هم درین قرن مخفی ماند چنانکه از روایت بخاری
از عکرمه ثابت شده که وی گفت ابن عباس را وقتی که دیده مردی را که نماز میگذارد و بست و دو تکبیر میگوید که وی احمق ست و عکرمه اعلم ست از میمون
و این قول مستانس ست از کلام میمون و آن معارض روایات صریحه داله بر اتفاق بسیاری از صحابه و جمی غفیر از تابعین بر رفع ست و نیز گفته اند
که ابن مسعود با آن همه وسعت علم و علو قدر و دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتهاد منکر بود سنیت او را و همچنین از علی رضی الله عنه محکی ست پس
اگر غیر منسوخ می بود این هر دو صحابی جلیل القدر چه قسم آنرا ترک میکردند و جوابش آنست که آنچه از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند بصحت نرسیده
بلکه خلاف آن صحیح شده و ترمذی آنرا احسن صحیح گفته و از ابن مسعود هم روایت انکارش بثبوت نرسیده بلکه ترک آن صحیح گشته و آن منافی مطلوب نیست
و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که بروی مخفی مانده چنانکه بر اجله صحابه اشیای بسیار پوشیده مانده مثل آنکه بر علی رضی الله عنه حرمت بیع امهات
اولاد مخفی ماند و بر عمر بن خطاب تطهیر بتیمم از جنابت و مثل این بسیار ست باآنکه اتفاق اکثر کبار بر رفع مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیرهم و همچنین تابعین
و فقها بیشتر مذکور شده و نیز گفته اند که ابوحنیفه و اصحاب وی و ثوری و ابن ابی لیلی و ابراهیم با وسعت علم خود و تفحص از روایات خصوصا ثوری که از ائمه
حدیث ست بآن قائل نشده پس حکم بشهرتش چه قسم توان کرد گوئیم بسیار علمای وسیع العلم و کثیر التتبع اند که بر ایشان بعض مسائل مخفی مانده حال آنکه
آن مسائل پیش از ایشان مشهور بود مثالش آنکه امام مالک اعلم از ثوری ست چنانکه اقوال علما و فقها شاهد اوست معهذا بروی نهادن دست بر دست
دیگر در نماز پوشیده ماند و حکایت کرده اند که وی حکم کرد بارسال باآنکه وضع الید علی الاخری در قرن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرون آخر بران
اتفاق کردند و نیز گفته اند که این فعل درین بلاد شعار روافض ست زیراکه شیوع وی در مذهب حنفیه متروک ست و فاعل آن جز شیعه نیند و آنحضرت
فرموده پرهیز کنید از مواضع تهم گوئیم این قصور شماست که رفع را ترک کردید تا آنکه شعار شیعه شد شمارا باید که بر فعل آن اتفاق نمائید تا مختص بشیعه نماند
و ترک سنت برای تحرز از تشبه بفرق ضاله غیر مشروع ست ترمذی در شمائل آورده که آنحضرت فرو میگذاشت موی سر را و مشرکان فرق میکردند
و حضرت موافقت اهل کتاب در غیر مامور به دوست میداشت پس فرق کرد موی سر را و دیگری گفت که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که
تفریق از سنن ابراهیم ست پس صریحا آنحضرت تشبه اهل کتاب با وجود کفار بودن آنها دوست داشت در آنچه گمان بودن آن از سنن انبیای

نیز کتاب رفع الیدین بلفظ رساله بالخصوص و بالجمله اقاویل علما درین باب بیش از شمار ست و مصنف در تلخیص درین باب بسطے لائق و کلامی فائق آورده
رفع را صحیح گردانیده و حق با اوست زیرا که ترجیح در تعارض احادیث یا بقوت سند ست یا بشهرت وی یا بکثرت عمل صحابه و این همه چیزها درین مسئله فراهم شده
نیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق قربت و عبادت بود نه عادت و این ظاهر ست زیرا که افعال نماز همه عبادت ست لاسیما
چون این فعل در غیر نماز بطریق عادت نبود و اگر عادت می بود صحابه و فقها اهتمام نمی کردند بر روایت و اتباع وی و از روایت حاکم که ان الله امره به و قول وی
صلی الله علیه وسلم ان رفع الایدی من الاستکانة مفهوم میشود که عبادت ست و از رفع کردن آنها سو بروی آنحضرت و خلفای راشدین و عدم منع آنها
ایشان را ثابت ست که این فعل مختص بآنحضرت نبود آری این قدر هست که آنحضرت ملتزم وی نبود باری میکرد و بار دیگر ترک میفرمود و این امارت
عدم وجوب و سنت مؤکده است و هر که مدعی منع رفع ست وی در حقیقت مثبت نسخ ست و متمسک بظاهر منکر اوست زیرا که ظاهر این ست که آنچه
از آنحضرت ثابت شده ما را اتباع آن لازم ست تا وقتیکه دلیلی بر نسخ آن ثابت نشود پس منکر نسخ را حجت بر دلائل مانع کافی ست و چون حجت تمام شد
با تقدم مدعا ثابت گردید و عدم اجماع بر ترک وی غنی از بیان ست بلکه لائق آن ست که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید مبالغة و بعضی از علما بوجوب
رفع درین مواضع رفته اند کما ذکره صاحب الفتوحات و غیره و نزد اکثر اهل علم سنت ست و بعضی از آثار معارض آمده اند لیکن قوت معارضه آثار صحیحه ندارند
مع ذلک منافی مدعای ما نیستند و ابن حاجب در مختصر گفته نمی شناسم رفع یدین را و گفته اند که سنت ست انتهی و مقوی سنیت او ست روایت محمد ابن
هذا قول مالک فی آخر عمره انتهی و یدل علیه حدیث الموطا و ادامت بر سنت غیر مؤکده ممدوح ست فاعل آن باجماع سلف و خلف مثاب ست با آنکه مدیم
نماز چاشت و اشراق و چهار رکعت قبل عصر و قرات طوال از مفصل افضل ست از تارک آن با آنکه اینها سنن غیر مؤکده است و این مطلب ظاهر تر از آن ست
که احتمال باثبات آن توان کرد و همچنین تارک سنت غیر مؤکده ملام نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکوره ملام نیست و اما توهم این معنی که چون عدم رفع
سنت باشد تارک وی باید که مثاب بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم مستمر باشد در زمان آنحضرت و خلفای وی البته قطع وی بدعت باشد
و نیست در مفهوم بدعت ازاله سنت تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه مفهومش فعلی ست که کرده نشد در زمانه ایشان آری اگر مراد بسنت
طریقه مسلوکه در عهد آنحضرت دارند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که اکتفا بعدم نیز میکرد و شک نیست که فاعل
مثل این سنت مثاب نیست زیرا که مصلی دو رکعت بعد جمعه ثواب برگزاردن این دو رکعت می یابد نه بر ترک آن آری کفایت میکند برای وی در اتباع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم این دو رکعت و هر که چهار میگزارد ثوابش اکمل ست از ثواب اول والله اعلم **ولمسلم عن مالک بن الحویرث**
رضی الله عنه نحو حدیث ابن عمر لکن قال حتی یحاذی بهما فروع اذنیه و مسلم راست از حدیث مالک مانند حدیث ابن عمر
لیکن باین لفظ گفته چون تکبیر می گفت بر میداشت هر دو دست خود را تا آنکه محاذی میگردانید هر دو دست بالای هر دو گوش را ابن ملک گفته فرع هر چیز
اعلای اوست و گفته اند که فرع گوش شحمه اوست و طیبی گفته مراد بفروع عوالی اوست و بالجمله مراد بفروع اطراف گوش ست و این مخالف روایت ابن عمر
و ابی حمید ست درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنا بر آنکه متفق علیه ست و دیگران میان هر دو جمع کرده اند باینکه ظهر هر دو کف
محاذی منکبین کند و اطراف انامل را محاذی اذنین دارد و تایید کرده اند این را بروایت ابو داود از وائل باین لفظ حتی کانت حیال منکبیه و حاذی
بابهامیه اذنیه و سبل گفته و هذا جمع حسن انتهی و مصنف درینجا نیز اختصار مخل و ایجاز ممل بکار برده زیرا که از وی نیز توهم میشود که مراد برفع درینجا
صرف رفع نزد تکبیر تحریمه ست پس حال آنکه در حدیث ابی قلابه از مالک بن الحویرث که نزد بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و نسائی ست آمده که
وی دید مالک را که چون نماز گزارد تکبیر گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست که رکوع کند برداشت هر دو دست و چون برداشت سر

یعنی برکوع رفتن رفع یدین کند و ذکری از اذکار ماثوره مانند سبحان ربی العظیم بگوید انتهی و در تنویر العینین ست که حق این ست که رفع یدین نزد رفتن
در رکوع و قیام ازان و قیام بسوی رکعت سوم سنت غیر مؤکده است از سنن هدی و مثاب ست فاعل او بقدر فعل او گر همیشه کند مولع آن و اگر یکبار کند مثل آن ثواب بیابد
و ملام نیست تارک او و اگرچه مدت عمر خود ترک نماید و اما طاعن عالم بحدیث یعنی کسی که ثابت شد نزد وی احادیث متعلقه باین مسئله پس گمان نیکنیم او را مگر
کسانیکه گفت خدای تعالی در شان ایشان وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ و مراد بسنت هدی فعل غیر فرض ست و غیر مختص بآنحضرت
صلی الله علیه وسلم که کرده باشد آنرا رسول خدا و خلفای راشدین یا امر نموده باشند بدان یا تقریر نموده باشند بران بطریق قربت و منسوخ نشده و باجماع ترک
نگشته و مراد بغیر مؤکده چیزی ست که یکبار آنرا کردند و بار دیگر ترک نمودند و بیرون رفت بقول ما فعل عدم رفع زیرا که عدم فعل نیست و بغیر فرض نوافل مبتدئه رفت
و بغیر مختص همه نوافل مختص بآنحضرت همچو وصال و بقید عدم نسخ سنن منسوخه همچو قیام برای جنازه و بقید عدم ترک بالاجماع سنن متروکه باجماع همچو رفع
الی قوله پس ثابت شد رفع یدین در مواضع اربع مذکوره بروایات صحیحه ثابته و آثار مرضیه راجحه و مذاهب حقه صادقه از آنحضرت و از کبرای صحابه و عظمای علما و فقها
مجتهدین بحیثیتی که مشوب نیست بآن نسخ و نه تعارض تا آنکه ادعا کردند بعض ایشان تواتر را و از شهرت خود لا اقل نیست انتهی و دلائل مذکوره غالبا از همین رساله
ماخوذ ست اما بلا ترتیب با ضم ضمیمهای مناسب مقام و این همه حنفی بلکه محققین حنفیه اند و کتب فتاوای ایشان کتب فتاوای حنفیه است پس تحقیق ایشان بزرگ
حجت باشد بر حنفیه و مختارات ایشان عین مذهب حنفی باشد والله اعلم بالصواب **وعن وائل** بفتح واو و الف بعد همزه کنیت وی ابو هنیده است
بضم ها و فتح نون ابن حجر بن ربیعة الحضرمی بضم حای مهمله و سکون جیم و برا پدرش از پادشاهان حضرموت و یمن بود و وی نزد آنحضرت معزز می زیست
و فود آورد بر آنحضرت و مسلمان شد و چون در آمد بر آنحضرت بگسترد برای وی ردای شریف و نشاند او را بران چادر و فرمود اللهم بارک علی وائل و ولده و عامل کرد
او را بر اقیال حضرموت جماعه اهل سنن از وی روایت دارد جز بخاری و زنده ماند تا زمانه معاویه و بیعت کرد باوی و روی عنه ابناه علقمه و عبد الجبار و غیرهما
قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم فوضع یده الیمنی علی یده الیسری علی صدره گفت نماز گذاردم همراه رسول خدا
پس نهاد دست راست خود بر دست چپ خود بر سینه مبارک خویش و این حدیث دلیل ست بر مشروعیت وضع مذکور و بر اینکه محل وی صدر ست نووی
در منهاج گفته جعلهما تحت صدره و در نجم وهاج گفته عبارت اصحاب تحت صدره ست یعنی و درین حدیث علی صدره آمده گویا میان هر دو تفاوت نیست
انگاشتند انتهی و نهادن دست بر دست متفق علیه ائمه اربعه است اما نزد مالک ارسال ست با جواز وضع و بر سینه نهادن یعنی بالا تر از ناف مذهب
امام شافعی ست و بروایتی از امام احمد مخیر ست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد زیر ناف نهد شیخ در ترجمه گفته
احادیث در هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع ست هر چه کند درست ست و آنچه متفق علیه ست نهادن دست راست بر دست چپ ست
و زیر ناف یا برابر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابو حنیفه آنچه معهود و معتاد ست اختیار کرده و آن تحت سره است انتهی
گویم بعد اقرار باینکه احادیث در هر دو آمده گفتن این حرف که زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده یعنی چه مگر آنکه مراد بثبوت صحت حدیث باشد
حال آنکه رزین در کتاب خود از علی مرتضی رض روایت کرده که سنت وضع یمین ست زیر سره در نماز و از ابی جحیفه آورده که گفت علی کرم الله وجهه سنت
وضع کف ست بر کف در نماز و بنهد آن هر دو را زیر ناف اخرجه رزین و این حدیث صریح ست در زیر ناف ولیکن نووی گفته حدیث علی ضعیف ست
زیرا که در سندش عبد الرحمن بن اسحق واسطی ست و او ضعیف ست بالاتفاق و رواه الدارقطنی والبیهقی ایضا من طریقه و حدیث وائل صریح ست در نهادن
بر سینه و در سفر السعادة گفته دست راست بر دست چپ نهادی برابر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده انتهی و نزد ترمذی ست از قبیصه بن هلب
از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را که می نهاد دست بر سینه خود شوکانی گفته ضم یمین یعنی بر کف نهادن ثابت شده است بروایت بیست کس از صحابه

سابقین کردہ حال آنکہ مامور نشدہ بتقلید ایشان در جمیع افعال تا بسنیتے کہ سنیت آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم معلوم شدہ چہ رسد باآنکہ ما درین رفع
تشبیہ فرق ضالہ نمی کنیم بلکہ موافقت باایشان اتفاقی ست بعدہ آنحضرت موافقت ایشان ترک کردہ با مشرکین موافق شد با آنکہ اینہا بر ترا نماز اہل کتاب بنابر معلوم
شدن باین معنی کہ فرق از سنن ابراہیم ست وبعض قاصرین گفتہ اند کہ رفع منسوخ ست بقولہ تعالی وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ ای بالتسکین والسکوت و حرکت
خلاف سکون ست پس ہیچ حرکتی نباید کرد مگر آنچہ ثبوتش مشتہر باشد و این ایراد اگرچہ لائق جواب نیست ولیکن تقاضاء لحق المقام بآن تعرض رفت
پس میگوئیم کہ رفع ہم مشتہر ست وقنوت عبارت ست از ترک حرکات عادت نہ عبادت ورنہ باید کہ در نماز تسبیح و دعائے جز دعوات مشہورہ نکنند حال آنکہ
بالاجماع باطل ست واما ثانی یعنی ایراد برافعین از حنفیہ پس گفتہ اند کہ رافع از دو حال بیرون نیست یا مجتہد ست یا مقلد پس بر تقدیر اول حنفی نباشد
بلکہ مخترع مذہب دیگر بود جز اربعہ مذاہب چہ وی رفع میکند و حنفیہ منع میکنند و قنوت نمی خواند و غیر حنفیہ منع می نمایند از ان پس این مجموع یعنی رفع
وترک قنوت مذہب ہیچ یکی از اربعہ نیست پس خارج اجماع مرکب باشد و نیز مجتہد درین زمان حکم کبریت احمر دارد پس مدعی اجتہاد کاذب ست
وبر تقدیر ثانی لازم می آید رجوع مقلد از قول مقلَد و این نیز خلاف اجماع ست چنانکہ در مسلم الثبوت ست لا یرجع المقلد عما عمل بہ اتفاقا گوئیم مسلم
نیست کہ چون در یک مسئلہ مجتہد بود حنفی نباشد زیرا کہ بسیاری از مجتہدین ہمچو صاحبین و زفر و طحاوی و جصاص وغیرہم از حنفیہ بودند با آنکہ اجتہاد
ایشان اظہر من الشمس ست و نیز تسلیم نمی کنیم کہ ترجیح مجتہدی در بعض مسائل قول مجتہدی را و در بعض دیگر قول مجتہدی دیگر را خرق اجماع ست بلکہ
خرق اجماع آنست کہ در یک مسئلہ مذہبی اختیار کند کہ مخالف اقوال جمیع من سلف باشد زیرا کہ تعدد دو مسئلہ مانع اجماع مرکب ست کما ہو مذکور
فی کتب القوم بلکہ تفصیل در مسئلہ واحدہ مشتمل بر شرائط وارکان کہ اختلاف کردہ باشند در ان بسوی دو قول باثبات شرطیت بعض یا رکنیت وے
موافقۃ بقول المثبت ونفی بعض موافقۃ بقول النافی از ان قبیل نیست کہ اتفاق کردہ باشند بر بودن وی مخالف اجماع چنانکہ در مسلم و شرح مواقف
مذکور ست آری اتیان بفعلی مشتمل بر منافیاتش بالاجماع واگرچہ مختلف باشد بہر یکی از ان خرق اجماع ست واما بودن مجتہد کمیاب تر از گوگرد سرخ
پس مراد بآن مجتہد مطلق ست واما مجتہد در مسئلہ واحد پس چنین نیست زیرا کہ مراد بآن کسی ست کہ مطلع بودہ است بر جمیع دلائل متعلقہ باین مسئلہ
با علم بطریق دلالت لفظ بر معنی لغوی و شرعی و مراد بعلم علم بحقائق آن نیست مثل ابوحنیفہ و شافعی بلکہ بقدری کہ بران رجحان ظن مبتنی شود
و این خود غریب نیست بلکہ مثل این در اکثر ازمان یافتہ میشود و این قدر برای عمل و ترک تقلید درین مسئلہ کافی ست و مسلم نیست کہ عمل مقلد در بعض مسائل
بقول مجتہدی و در بعض دیگر بقول مجتہدی دیگر رجوع از قول امام خود ست زیرا کہ معنی رجوع از قول امام خود در فعل آنست کہ خلاف وی باشد درین فعل
یعنی ابطال وی کند بعد از فعل و اگر بر مثل این معنی رجوع را اصطلاح نمایند پس اجماع بر منع آن ممتنع باشد چنانکہ در تنویر العینین و جز آن بتفصیل مذکور ست
وسخن در تحقیق این مسئلہ و رد ایرادات مانعین رفع بسیار ست و در مبسوطات مذکور و آنچہ در خور این مقام ست آنست کہ کلام درین مسئلہ بر دو نوع بود
یکی بطریق استدلال چنانکہ مشتے نمونہ از خروارے بگذشت دوم بطریق نقل از کتب مذاہب خصوصا مذہب حنفیہ و اندکی از بسیار از ان اینست
کہ در حجۃ اللہ البالغہ گفتہ حق نزدم آنست کہ ہمہ سنت ست و نظیرش وتر ست بیک رکعت و سہ رکعت و کسی کہ رفع میکند دوست تر ست بسوے
من از غیر رافع زیرا کہ احادیث رفع اکثر و اثبت اند انتہی و در ارکان اربعہ گفتہ رفع احسن ست و عدم رفع حسن و در مالابد منہ گفتہ رفع یدین نزد
ابوحنیفہ سنت نیست لیکن اکثر فقہا و محدثین اثبات میکنند انتہی و در تکمیل مؤلفہ مولانا رفیع الدین دہلوی رح ست کہ سنیت رفع باقی ست و نیست
مجتہدین را منا قشہ در اصل سنیت وی فی الجملہ و نہ در جواز بقای او و اگرچہ بعض متعصبہ از ان منع کنند زیرا کہ رفع از ان چیز ہا نیست کہ مخالف افعال
صلوۃ باشد چہ باقی ست در تحریمہ و قنوت و عیدین پس نکیری نیست بر فاعل وی در بقای سنیت انتہی و در مصفی ست در بیان رکوع کنند و یکی

شیخ ابن الهمام گفته ثابت نشد حدیثی صحیح که واجب کند عمل را در بودن وضع زیر سینه یا زیر ناف ومعهود از حنفیه زیر سره واز شافعیه تحت صدر ست واز احمد دو قول ست کالمذهبین وتحقیق مساوات ست میان هر دو انتهی کلام التنویر واز ینجاست که شوکانی در مختصر ضم یدین گفته وتقیید تحت سره یا علی الصدر نموده ولیکن در معمولات مرزا مظهر جانجانان حنفی قدس سره نوشته که در صلوة دست برابر سینه می بستند ومی فرمودند که این روایت ارجح ست از روایت زیر ناف انتهی اخرجه ابن خزیمة واخرجه ابوداؤد والنسائی بلفظ ثم وضع یده الیمنی علی ظهر کفه الیسری والرسغ من الساعد ورسغ بضم را وسکون سین مهمله مفصل را گویند که در میان ساعد وکف بوده است **وعن** ابی الولید عبادة بضم عین مهمله وتخفیف موحده وبعد الف دال مهمله بن الصامت بن قیس الخزرجی الانصاری السالمی ست حاضر شده هر سه عقبه وبدر وجمله مشاهد را عمر بن خطاب او را قاضی شام ومعلم کسان آنجا مقرر کرد ووی اول در حمص اقامت نمود وپستر بسوی فلسطین آمد ودر رمله انتقال کرد وگفته اند که در بیت المقدس مرد سنه اربع وثلثین وهو ابن اثنتین وسبعین سنة ووی یکی از آنهاست که کعب بن اشرف یهودی را کشتند روی عنه انس بن مالک وعبد الرحمن بن ثابت وقتل یوم الیمامة

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصلوة لمن لم یقرأ بام القرآن نیست نماز مر کسی را که نخواند ام القرآن را واین نیز نام سورهٔ فاتحه است بجهت اشتمال وی بر مقاصد قرآن که ثنا بر خدا عز اسمه وتعبد بامر ونهی وبیان وعد ووعید ست یا چون مبدأ ومفتح قرآن ست گوئیا اصل ومنشأ اوست ودر روایتی از مسلم وابوداؤد وابن حبان فصاعدا آمده یعنی اگر چیزی زیاده کند بر فاتحه هم درست ست لیکن ابن حبان گفته که متفرد ست باین زیادت معمر از زهری واعلال کرده است آنرا بخاری در جزء القراءة ودر روایتی باین لفظ ست لم یقرأ بفاتحة الکتاب عوض لم یقرأ بام القرآن شیخ در ترجمه گفته تمسک کرد باین حدیث شافعی واحمد در روایتی بر فرضیت قراءت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرد نماز را از کسی که فاتحه نخواند ونزد ما مراد کمال ست بدلیل قوله تعالی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ونیز فرمود آنحضرت اعرابی را اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن ست هرچه باشد فاتحه یا جز آن وخواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود انتهی گفت محرر سطور عفی عنه خواندن فاتحه در هر رکعت فرض ست بدلیل این حدیث ودیگر احادیث صحیحه که وارد اند درین باب وآن احادیث بیان ما تیسر من القرآن اند ودر حدیث مسی ست نزد احمد وبیهقی وابن حبان این لفظ که بکن این را در هر رکعت بعد قول وی که بخوان ام القرآن را وامر اصل در وجوب وصاحب منور المنار این روایت را نسبت ببخاری کرده از حدیث قتاده واین وهم ست وانچه در بخاری ست از حدیث وی این ست که آنحضرت می خواند در هر رکعت بفاتحة الکتاب ومراد بقول وی افعل ذلک فی الصلوة کلها نیز هر رکعت نماز ست نه مجموع نماز زیرا که این را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده واین قرینه بر آنست که مراد هر رکعت ونیز آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه قراءت فاتحه از صفات رکوع وسجود واعتدال ونحو آن ذکر کرده مامور به ست در هر رکعت ومخالف نمی گوید که رکوع وسجود واعتدال واطمینان در یک رکعت از نماز کافی ست تا قراءت فاتحه هم در بعض رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعض رکعات وباقی چیزها را در هر رکعات واجب گفتن تفریق در اجزای دلیل کردن ست بلا دلیل واز ینجا معلوم ومتعین شد که مراد از قول وی بکن این را در همه نماز خود رکعات نماز ست ونیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت میخواندند کما رواه مسلم وفرموده صلوا کما رأیتمونی اصلی پس واجب شد که در هر رکعت بخوانند وحدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعیه چون مصلی در ان فاتحه نخواند زیرا که نماز مرکب ست از اقوال وافعال ومرکب منتفی میشود بانتفای جمیع اجزا وبعض اجزا وحاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تعذر صدق نفی ذات می باشد وانحضرت آینده معلوم می شود که نفی متوجه ست بسوی کفایت وآن مانند نفی ذات ست در مآل زیرا که آنچه کفایت نمی کند نماز شرعی نیست در مصنف از حدیث جابر بن عبد الله ست صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصل الا وراء الامام گفته ابو حنیفه قراءت فاتحه را در هر رکعت از نفل ودر دو رکعت از فرض واجب گفته

تا آنکه ابن عبد البر گفته که درین باب از آنحضرت خلافی نیامده انتهی و در سبل گفته و هو قول جمهور الصحابة والتابعين و همين را مالک در موطا ذکر کرده و ابن منذر
وغیره از مالک غیر ازین حکایت نکرده اند و مروی ست از وی ارسال و صار الیه اکثر اصحابه انتهی و در تنویر العینین ست که وضع مذکور اخری اولی ست از
ارسال زیرا که ارسال از آنحضرت و از صحابه ثابت نشده بلکه وضع بثبوت رسیده بروایات صحیحه ثابته از آنحضرت و از اصحاب وی مالک در موطا
و بخاری در صحیح خود از سهل بن سعد روایت کرده اند که گفت بودند مردم که حکم می کردند باینکه بنهد مرد دست راست خود بر دست چپ در نماز گفت
ابوحازم نمیدانم مگر آنکه نسبت میکرد این را بسوی آنحضرت و روایت کرد ترمذی از قبیصه بن هلب عن ابیه که گفت بود رسول خدا که امامت میکرد ما را
پس میگرفت شمال خود بیمین خود ترمذی گوید و درین باب ست از وائل بن حجر و غطیف بن الحارث و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد گفت
ابوعیسی حدیث هلب حدیث حسن ست و عمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب آنحضرت و تابعین و من بعدهم می بینند که بنهد مرد یمین خود بر شمال
در نماز و بعضی میگویند که نهد هر دو را بالای ناف و بعضی زیر ناف و این همه واسع ست نزد ایشان انتهی و همچنین روایت کرد مسلم از وائل بن حجر و ابن مسعود
و نسائی عن وائل بن مسعود و بخاری و حاکم از علی و ابن ابی شیبه از غطیف بن الحارث و قبیصه بن هلب عن ابیه و وائل بن حجر و ابی بکر صدیق و ابی الدردا
که وی گفت از اخلاق پیغمبران ست نهادن یمین بر شمال در نماز و گفت فرمود آنحضرت گویا من می بینم احبار بنی اسرائیل را نهنده دستهای راست
خود بر دستهای چپ در نماز و همچنین اخراج کرد از ابی مجلز و ابی عثمان نهدی و مجاهد و ابی الجوزاء و آما روایت ارسال از بعض تابعین مثل حسن و ابراهیم
و ابن مسیب و ابن سیرین و سعید بن جبیر کما اخرجه ابن ابی شیبه پس اگر حدیث وضع بایشان رسیده است محمول ست برانکه وضع را سنت هدی
نه پنداشتند بلکه عادتی از عادات انگاشتند و مائل شدند بسوی ارسال بنا بر اصلیت وی با جواز وضع و اگر حدیث وضع بایشان نرسیده پس ظاهر ست
که امر وضع نزدیک ایشان ثابت نشده اگر میشد میکردند ناچار عمل بر ارسال بناء علی الاصل نمودند زیرا که وضع امری جدید ست محتاج بدلیل و چون دلیل
پیدا نشد مضطر شدند بسوی ارسال اثر آنکه ارسال نزد ایشان ثابت شده و باین مشیر ست قول ابن سیرین چون پرسیده شد از مردی که میگیرد
یمین خود شمال خود را گفت این را از برای روم کرده کما اخرج ابن ابی شیبه و آنچه از یزید بن ابراهیم آمده که گفت شنیدم عمرو بن دینار را می گفت ابن جبیر
چون نماز میگذارد هر دو دست خود می گذاشت اخرجه ابوبکر بن ابی شیبه پس این روایت شاذ مخالف روایت ثقات ست از وی چنانکه ابوداود
از زرعه ابو عبد الرحمن آورده که گفت شنیدم ابن الزبیر را می گفت صف قدمین و وضع ید علی الید از سنت ست و اگر تسلیم کرده شود که این روایت صحیح
پس فعل او باشد و لعل العموم له و روایت وضع از وی مرفوع ست زیرا که آنرا منسوب بسنت کرده و قول صحابی من السنة در حکم رفع ست کما حقق فی کتب
اصول الحدیث و معهذا شاید وی وضع را از سنن هدی ندانست و فهم صحابی حجت نیست لاسیما وقتی که مخالف اجلّه صحابه مثل ابوبکر صدیق و علی مرتضی
و ابن عباس و ابن مسعود و سهل بن سعد و نحوهم باشد با آنکه روایت مذکوره مخالف احادیث مرفوعه مشهوره و اعمال مستفیضه صحابه ست درباب وضع
پس لائق عدم تعویل ست بران و اسقاطش از پایه اعتبار و عدم التفات بسوی وی و اما مالک بن انس پس روایات از وی مضطرب ست اهل مدینه
از اصحاب وی مطلقا از وی روایت وضع می کنند برابر ست که در فرض باشد یا نفل چنانکه حدیث موطا از سهل بن سعد و اثر وی از عبد الکریم
بن المخارق بصری شاهد اوست و اهل مصر از اصحاب وی ارسال روایت کرده اند در فرض و وضع در نفل و عبد الرحمن بن القاسم از وی مطلقا ارسال
روایت نموده و اشهب اباحت وضع نقل کرده و متاخرین مالکیه اگرچه بر روایت اهل مصر و ابن قاسم عمل نموده اند ولیکن این روایت شاذه مخالف روایت
جمهور اصحاب اوست پس خارق اجماع و اتفاق نتواند شد و مصادم اطباق نخواهد بود بنا بر شذوذ وی ابن حاجب تاویلش کرده در مختصر خود باعتماد
بر ارض چون بردارد سر خود از سجده و نهوض کند بسوی قیام تا وضع تحت سره و فوق او متساوی ست زیرا که از اصحاب آنحضرت هر دو مروی ست

از وضو از جانب نبی صلی اللہ علیہ وسلم ثقیل شد بر وی قرارت پس چون فارغ شد گشت فرمود کہ شاید شما میخوانید قلنا نعم گفتیم آری میخوانیم ای رسول خدا قال فرمود لا تفعلوا مکنید این کار را و نخوانید خلفِ امام الا بفاتحة الکتاب مگر سورۂ فاتحہ کہ آنرا خواندہ باشید در پسِ امام و چون این خطاب بعموم ست واجب آمد قرارتِ فاتحہ در ہر رکعت پس امام چنانکہ مذہبِ شافعی ست و در مسوّی شرح موطا گفتہ نزد شافعی قرارت خلف امام واجب خواہ امام بجہر خواند یا بسر پس اگر ممکن شود خواندن وی در سکتاتِ امام فیہا و الا بخواند ہمراہ امام و مالک گفتہ بخواند وقتِ اسرار امام نہ جہر استحباباً و ابو حنیفہ گفتہ اصلا نخواند و اگر خواند مکروہ باشد انتہی و در قولی از ابو حنیفہ در نماز سری بی کراہت جائز ست و در کفایہ از امام محمد و ابو حفص عدم کراہت قرارت فاتحہ خلف امام نقل کردہ و در جامع الرموز از ابو حنیفہ و محمد لا باس آوردہ و در تنویر العینین گفتہ دلائلِ قرارتِ فاتحہ در جانبین قوی اند لیکن بعد تامل ظاہر میشود کہ قرارت اولی ست از ترک و تعویل درین باب بر قول محمد ست چنانکہ در ہدایہ از وی نقل کردہ انتہی و باین رفتہ اند صاحب حجة اللہ البالغہ و والدِ او شیخ عبد الرحیم دہلوی و میرزا مظہر جانجانان در معمولات رحمہم اللہ تعالی و مرزا حسن علی محدثِ لکھنوی رح را درین باب رسالہ مستقل ست کہ در آن اثباتِ قرارتِ فاتحہ از کتبِ حنفیہ کردہ و این حدیث را شواہد بسیارست از انجملہ این حدیث ست کہ گفت آنحضرت شاید شما میخوانید و حال آنکہ امام قرارت می کند گفتند ما میکنیم فرمود مکنید مگر آنکہ بخواند یکی از شما فاتحة الکتاب را تصنیف در تلخیص گفتہ اسنادش حسن ست و نزد ابو داؤد ست از حدیث ابی سعید کہ گفت امر کردہ ما را رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وسلم اینکہ بخوانیم فاتحة الکتاب و ما تیسر را و اسنادش صحیح ست در سبل السلام گفتہ این حدیث دلالت کرد بر ایجاب قرارتِ فاتحہ خلف امام تنصیصاً چنانکہ دلالت کرد برای وی بلفظی کہ نزد شیخین ست بنا بر عموم خود و این ظاہرست در عموم نماز جہری باشد یا سریہ و در ہر رکعت و باین رفتہ اند شافعیہ و گفتند حنفیہ نخواند آنرا ماموم نہ در سریہ و نہ در جہریہ و حدیث عبادہ حجت ست بر ایشان و استدلال ایشان بحدیث من صلّی خلف امام فقراءة الامام لہ قراءة با وجود ضعیف بودنش مصنف در تلخیص گفتہ مشہورست از حدیث جابر و او را طرق ست از جماعۂ از صحابہ کلہا معلولة انتہی و در منتقی الاخبار گفتہ رواہ الدارقطنی من طرق کلہا ضعاف و الصحیح انہ مرسل پس تمام نیست بآن استدلال زیرا کہ عام ست چہ لفظِ قرارت امام اسم جنس مضاف ست شامل ہر انچہ امام بخواند و ہمچنین قولہ تعالی وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا و حدیث اذا قُرِئَ فانصتوا زیرا کہ این عام اند از فاتحہ و جز آن و حدیثِ عبادہ خاص ست بفاتحہ پس عام مخصوص شود بآن انتہی کلام السبل و در نیل الاوطار گفتہ دار قطنی گوید این حدیث یعنی قراءة الامام لہ قراءة را جز ابی حنیفہ و حسن بن عمارہ دیگری مسند نکردہ و این ہر دو ضعیف اند و مصنف در فتح الباری گفتہ انہ ضعیف عند جمیع الحفاظ و قد استوعب طرقہ و عللہ الدارقطنی انتہی فانہ لا صلوة لمن لم یقرأ بہا زیرا کہ نیست نماز مر کسی را کہ نخواند فاتحة الکتاب را و ظاہر حدیث در فرضیتِ قرارتِ اوست خلفِ امام و ہو الصواب خلافا للحنفیہ و خلاف کردہ اند در آنکہ محل قرارتِ او کدام ست بعضی گفتہ اند میانِ سکتاتِ امام بین الآیات بخواند و گفتہ اند بعد سکوتِ امام از قرارتِ فاتحہ بالتمام و دلیلی برین ہر دو قول از حدیث یافتہ نشد بلکہ حدیثِ عبادہ دال ست بر آنکہ نزد خواندنِ امام فاتحہ را بخواند و مؤید اوست بایضاحِ حدیثِ عبادہ نزد ابو داؤد کہ وی نماز گذارد خلف ابی نعیم و جہر کرد ابو نعیم بقرارت و خواندن گرفت عبادہ امّ الکتاب را و چون برگشتند از نماز بعض سامعین عبادہ را گفتند کہ تو امّ القرآن میخواندی و ابو نعیم جہر میکرد گفت آری گذارد با ما رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وسلم بعض نمازہا کہ در ان جہر کردہ می شود بقرارت پس ملتبس شد بروی قرارت و چون فارغ شد از نماز رو کرد بر ما و فرمود آیا میخوانید شما وقتیکہ جہر میکنم بقرارت بعضی از ما گفتند آری میخوانیم فرمود مخوانید من میگویم چیست مرا کہ منازعت کردہ می شوم قرآن را پس قرارت نکنید ہیچ چیز را وقتی کہ جہر کنم مگر بامّ القرآن پس عبادہ کہ راوی این حدیث ست در پسِ امام بجہر قرارتِ فاتحہ کرد زیرا کہ از کلامِ آنحضرت فہمید کہ قرارتِ آن خلفِ امام بجہر باید کرد اگرچہ با امام منازعت باشد و ابو ہریرہ چون روایت حدیث فہی خداج کرد ابو السائب از وی پرسید کہ من احیاناً

وبترکِ واجب نقصانی عظیم درنماز راه یافت الا آنکه نماز وبیشِ وی فاسد نمی شود و شافعی قائل ست بآنکه همراه نقصان فاسد هم سے شود

مسئله جمعی گفته اند که وجوب سورهٔ فاتحه منجر می شود بسوی وجوب رعایت مخارج وتشدیدات وحرکات حروف زیراکه وجوبِ فاتحه شامل این همه را وصحیح آنست که تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست ست بحدیثِ ابوداؤد که آنحضرتؐ برامدند بمسجد وآنجا اعراب وعجمی وشیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرتؐ فرمودند الحمد لله القرآن واحد والالسنة شتی وتصویب آنهمه واستهجانِ قومی که تجویدِ قرارت کنند بقصد دنیا فرمودند وهیچ جا ثابت نشده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه ضبط مخارج وغیر آن کرده باشند باوجود دخولِ عجمین واعراب دراسلام **مسئله** کلمه کلمه از فاتحه اگر جدا کند بوجهی که درعرف آنرا قرارتِ فاتحه نگویند نماز درست نشود واز فصلی که اسم قرارت را نفی نکند ضرر نمیرسد وهمچنین تخلل سکوت اگر بوجهی باشد که اسم قرارت کل فاتحه را نفی کند قاطع قرارت اوست بخلاف آنکه نفی نکند انتهی متفق علیه

در منتقی گفته رواه الجماعة ولیکن بلفظ فاتحة الکتاب ودر نیل الاوطار گفته ودرین باب ست از انس نزد مسلم وترمذی واز قتاده نزد ابوداؤد ونسائی واز عبدالله بن عمر نزد ابن ماجه واز جابر نزد ابن ماجه واز علی رضی الله عنه نزد بیهقی واز عایشهؓ وابوهریرهؓ **وفی روایة لابن حبان والدارقطني لا تجزئ صلوة لا یقرأ فیها بأم الکتاب** کفایت نمی کند نمازی که خوانده نمی شود دروی سورهٔ فاتحه در منتقی گفته دارقطنی گفته اسنادش صحیح ست وصححه ابن القطان ورواه ابن خزیمة وابن حبان واورا شاهدی ست از حدیث ابوهریره باین لفظ که پذیرفته نمی شود نمازی که خوانده نمی شود دروی بام القرآن نووی در شرح مسلم ومصنف در فتح قول بوجوب فاتحه در هر رکعت را نسبت بجمهور کرده وابن سید الناس در شرح ترمذی گفته مروی ست از علی وجابر وابن عون واوزاعی وابی ثور والیه ذهب احمد وداؤد وبه قال مالک ودر بحر زخار گفته ظاهر حدیث باکسی ست بایجابش در هر رکعت رفته ومؤیداوست حدیث ابی سعید نزد ابن ماجه باین لفظ که نیست نماز کسی را که نخواند در هر رکعت الحمد وسورهٔ در فرض یا غیر او لیکن مصنف گفته اسنادش ضعیف ست ونیز حدیث ابوسعید باین لفظ آمده که امر کرد مارا رسول خدا باینکه بخوانیم فاتحة الکتاب در هر رکعت رواه اسمعیل بن سعید الشالنجی ابن الهادی در تنقیح گفته رواه اسمعیل هذا وهو صاحب الامام احمد من حدیث عبادة وابی سعید بهذا اللفظ وظاهر وی وجوب فاتحه است در هر رکعت بغیر فرق درمیان امام ومأموم وسر وجهر ومؤیداوست حدیث جابر که هرکه گذارد یک رکعت ونخواند دران فاتحه پس نگذارد مگر پس پشت امام رواه مالک فی الموطا والترمذی وصححه ومذهب حسن بصری واسحق وجوب خواندنِ فاتحه باقرآن ست در نماز در هر رکعت که باشد یکبار وکذا قال ابوحنیفة ولیکن بغیر تخصیص فاتحه وتمام این بحث با استیفای دلائلِ طرفین وترجیح حدیث باب در نیل الاوطار ست

وفی اخری لاحمد والبخاری فی جزء القراءة وصححه **وابي داؤد والترمذي وابن حبان** والدارقطني والحاکم والبیهقی من روایة عبادة بن الصامت یعنی در روایتِ دیگر ست از حدیث عباده که گفت بودیم ما پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بامداد پس قرارت کرد آنحضرتؐ پس گرانی کرد بروی قرارت ودشوار شد پس هرگاه که فارغ شد از نماز فرمود **لعلکم تقرؤن خلف امامکم** شاید که شما میخوانید پس امام خود ونفرمود بخوانید پس بسوی این اشاره بآنکه مأموریست مقتضی خاموش بودن وگوش داشتن ست مر قرارتِ امام را هرکه باشد بسبب یاد دیگری وسبب ثقل قرارت بظاهر سماع صوت قاریین باشد که موجب تشویش وقت والتفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وی صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی این معنی ست زیراکه این زجر ست وآن مستیقن ست پس لعلکم یعنی چه وتواند که سبب ثقل کراهت این فعل وناخوش داشتن آنحضرتؐ این فعل را از ایشان باشد وسبب ثقل تاثر آنحضرتؐ باشد از نقص که ناشی می شد مر ایشان را از عدم انصات واستماع قرارت آنحضرتؐ وکامل گاهی متاثر می شود بنقص ناقص چنانکه مروی ست که آنحضرتؐ روزی در نماز صبح افتتاح قرارت بسته شد وبیان کرد که سبب این بستگی آنست که قومی که سبب می استند

رجال صحیح و در بخاری ست از انس که وی پرسیده شد از قرارت آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم گفت بود قرارت او مد لیستر خواند بسم اللہ الرحمن الرحیم در حالیکه
راز میکرد بسم اللہ را و دراز میکرد الرحمن را و دراز میکرد الرحیم را و از اُم سلمه آمده که گفت بود رسول خدا تقطیع میکرد قرارت را بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ
رب العلمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین اخرجه احمد فی مسنده و ابو داؤد فی السنن و ابن خزیمة فی صحیحه والحاکم فی مستدرکه دارقطنی گفته اسنادش
صحیح ست این احادیث حجت کسی ست که قائل ست بجهر بسمله و اما کسی که میگوید جهر نکند ببسمله پس حجت وی حدیث عایشه است که بود رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم
شروع میکرد نماز را بتکبیر و قرارت را بالحمد للہ رب العالمین اخرجه مسلم وقد تقدم فی الکتاب دیگر همین حدیث انس ست و اهل سنن آنرا از حدیث عبد اللہ
بن معقل آورده اند و باین رفته اند خلفای اربعه و دیگر ایمه از صحابه شوکانی در فتح القدیر گفته احادیث ترک اگرچه صحیح تراند لیکن اثبات ارجح ست با آنکه
خارج ست بمخرج صحیح پس اخذ بدان اولی باشد لاسیما با امکان تاویل ترک و این مقتضی اثبات ذاتی ست یعنی بودن وی قرآن و هم وصفی یعنی جهر با
نزد جهر بقرارت آن سور که مفتتح اند بدان در نماز انتهی بعده گفته که تنقیح کلام و بحث را بر اطراف این مسئله استدلالًا و ردًا و دفعًا و روایةً و درایةً موضع
دیگرست گوییم استیفای این بحث بروجه مذکور در نیل الاوطار کرده چون در نقلش اطالت بسیار بود فروگذاشته آمد زاد مسلم لا یذکرون
بسم اللہ الرحمن الرحیم فی اوّل قراءة ولا فی آخرها زیاده کرد مسلم که ذکر نمی کردند آنحضرت و ابو بکر و عمر بسمله را در اول قرارت و نه در آخر
آن و هم در مسلم ست از حدیث ابو هریره که چون بر میخاست آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم از رکعت دوم آغاز می کرد قرارت را بالحمد للہ رب العالمین و
سکوت نمیکرد یعنی برای دعای استفتاح شیخ در ترجمه گفته ظاهر حدیث در ان ست که ابتدا ببسمله نمی کرد و شافعیه که قائل اند بجزئیت بسمله مر فاتحه را تاویل
میکنند که مراد بالحمد تمام سوره است با بسمله یا مراد آنست که جهر ببسمله نمی کرد انتهی و در سبل زیر زیادت مسلم گفته که این زیادت مبالغه است در نفی ورنه
در آخر وی بسمله نیست و یحتمل که مراد با آخر سورهٔ دیگر باشد که بعد فاتحه میخوانند و حدیث دلیل ست بر آنکه این هر سه بزرگ بسمله بمقتدیان خود نمی شنوانید
جهرًا با احتمال قرارت وی سرًا و عدم قرارت اصلًا ولیکن قول وی وفی روایة عن انس لاحمد والنسائی وابن خزیمة بمفهوم خود دال ست
بر قرارت وی سرًا لا یجهرون ببسم اللہ الرحمن الرحیم جهر نمی کردند ببسمله وفی اخری و در روایت دیگرست از انس لابن خزیمة
کانوا یسرون بودند که پنهان می گفتند بسمله را و جهر نمیکردند بدان و این صریح ست در قرارت بسر ولهذا گفت مصنف رح وعلی هذا
و بر این یعنی قرارت آنحضرت و ابو بکر و عمر بسمله را بسر یحمل النفی حمل کرده میشود نفی فی روایة مسلم در روایت مسلم چنانکه گفت لا یذکرون
یعنی ذکر نمی کردند بجهر نه آنکه ترک میکردند و نمی خواندند خلافًا لمن اعلها بخلاف کسی که تعلیل کرده است و ظاهر نموده است علت زیادت مسلم و علت
این ست که اوزاعی این زیادت را از قتاده مکاتبةً روایت کرده و این علت را رد کرده اند باینکه اوزاعی منفرد نیست بآن بلکه غیر وی نیز آنرا ابو داؤد آیت
صحیحه اخراج کرده و باین حدیث استدلال کرده اند برینکه بسمله را نه بجهر باید گفت و نه بسر نه در فاتحه و نه در غیر وی بنابر آنکه مراد بقول وی ولا فی آخرها
اول سورهٔ دوم ست و هر که اثبات کرده گفته مراد بعدم جهر هر سه حضرات عدم جهر بحالت جهر بفاتحه است و بسمله را بسر میخواندند کما قرره المصنف
در سبل السلام گفته علما درین مسئله اطالت کلام کرده اند و بعضی اعلام در ان تصنیف نموده و بنای آن بر اضطراب حدیث انس نهاده و گفته که در وی
حجت نیست و اصل این ست که بسمله از قرآن ست و دراز شد جدال در میان علما از طوائف بنابر اختلاف مذاهب و اقرب این ست که آنحضرت
صلی اللہ علیه وسلم گاهی جهر میکرد و گاهی اخفا وقد طولنا البحث فی حواشی شرح العمدة بما لا زیادة علیه و جماعتی از محققین برین ست که بسمله مثل سائر آیات
قرآن ست در جهریه بدان جهر کند و در سریه سر نماید و اما استدلال بنخواندن آنحضرت بسمله را در فاتحه و جز آن در نماز خود بر نبودن وی آیت با آنکه قرآن
دلالت میکند برینکه وی آیت است پس غیر منتهض ست زیرا که ترک قرارت در نماز اگر ثابت هم شود دلیل بر نفی قرآنیت وی نباشد زیرا که جهر بقرارت آیه در

ودر پس امام می باشم یعنی پس چگونه خوانم ابو ہریرہ ذراع او را غلطه کرد و گفت اقرأ بها فی نفسك یا فارسی الحدیث ومحو فی می [redacted] و ہر
وصبح در ہر رکعت بسر باید خواند پستر گفت در نمازی که امام جہر کند تو نزد سکتہ وی بخوان واگر سکتہ نکند قبل از وی و بعد از وی و ہمراہ وی بخوان
و ترک نکن آن را در ہیچ حال رواہ ابو داؤد و در بہجة المحافل گفته ثابت شد که آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم سکتہ طویلہ میکرد که ماموم در ان فاتحہ می خواند
فهی سنة قل من الایة من یستعملها فهی من السنن المهجورة انتهی و نووی در اذکار گفته مستحب ست تطویل این سکتہ تا ماموم فاتحہ بخواند انتهی حافظ ابن القیم
در کتاب الصلوٰة که از مصنفات او فرموده منقول نیست از آنحضرت باسناد صحیح ونه ضعیف که سکتہ میکرد بعد قرارت فاتحہ تا بخواند فاتحہ را کسے که
خلف اوست واگر این سکتہ طویلہ که در ان ماموم قرارت فاتحہ را در یابد میکرد می بر اصحاب وی مخفی نماندی و معرفت و نقل ایشان آن سکتہ را اہم تر
می بود از سکتہ افتتاح انتهی و مصنف رح در تخریج الاذکار برای قول نووی دلیلی مرفوع ذکر نکرده پس قول صاحب بہجة المحافل قولی عجیب ست
و بالجملہ احتجاج کرده اند حنفیہ بر عدم فرضیت فاتحہ بحدیث مسی زیرا که در ان امر ست بقرارت ما تیسر من القرآن و شافعی را ازین احتجاج جوابہاست
اقوای اجوبہ این حدیث لا تجزی صلوٰة ست دیگر آنکه در حدیث مسی نیز ثم اقرأ بام القرآن وارد شده رواه احمد و ابو داؤد و ابن حبان دیگر حمل حدیث
مسی ست بر عاجز از تعلم آن و حال آنکه وی از اہل اداست و در نیل الاوطار گفته قول وی ما تیسر مجمل مبین ست یا مطلق مقید یا مبہم مفسر زیرا که متیسر
برای حفظ مسلمین ہمین فاتحہ بود و گفته اند که مراد بما تیسر ما زاد علی الفاتحة ست جمعا بین الادلة زیرا که حدیث فاتحہ زیادتی ست که غیر معارض واقع شده
واین جمع حسن ست **وعن انس رضی اللہ عنه ان النبی صلی اللہ علیه وسلم وابا بکر وعمر کانوا یستفتحون** بدرستیکه
آنحضرت وابو بکر و عمر شروع میکردند نماز را **بالحمد للہ رب العلمین** وازین حدیث معلوم می شود که بسم اللہ الرحمن الرحیم نمی خواندند
لیکن قرارت آن مجمع علیه ست ہیچ یکی را در ان خلاف نیست و باحادیث دیگر از فعل آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم ثابت شده خواه جزو فاتحہ دارند
چنانکه شافعیه گویند یا ندارند چنانکه مذہب حنفیه ست ولیکن در اول صلوٰة فقط نزد امام ابو حنیفه که او را استفتاح الصلوٰة میدارد مثل تعوذ و در ثنای
از وی و بمذہب صاحبیه در اول ہر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرآن ست و ہر رکعت مستقل ست و از جہت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه فاتحہ را
نه درمیان فاتحہ و سوره مگر نزد امام محمد در صلوٰة سریه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که مراد بالحمد للہ رب العالمین سوره است و ما میگوئیم که مراد
نفی جہر ست ببسملہ نه نفی قرارت آن در مصفی گفته ظاہر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسملہ را بجہر ونه بخفیه و ہمین ست مذہب امام مالک و جمعی تاویل
کرده اند بآنکه نخواند بوجہی که مسموع می شود پس دلالت کند بر نفی جہر نه بر نفی قرارت مطلقا و فقیر ہیچ دلیلی بر فعل آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم نیافته است
که دلالت کند بر خواندن بسم اللہ خفیه و در مذہب شافعی خواندن بسملہ فرض ست زیرا که جزو فاتحہ است و جہر ببسملہ در صلوٰة جہریه سنت ست و در مذہب
ابو حنیفه مسنون ست خواندن آن بطریق اخفا در جہریه و سریه واللہ اعلم انتهی و حافظ ابن القیم در ہدی فرموده که آنحضرت گاہی جہر میکرد
ببسم اللہ الرحمن الرحیم و اخفا بیشتر بود از جہر و شک نیست که اگر ہمیشه جہر میکرد در ہر روز پنج بار در سفر و حضر پوشیده نمی ماند بر خلفای وی
و بر جمہور اصحاب و اہل بلده او در اعصار فاضله که این از احمل محال ست و در نشست وی احتیاج بالفاظ مجملہ و احادیث واہیه باشد فصحیح تلك الاحادیث
غیر صریح و صریحها غیر صحیح انتهی **متفق علیه** و درین باب احادیث دیگر ست و استوفی صاحب المنتقی اکثر الفاظه و علما اختلاف کرده اند در جہر
ببسملہ در نماز از ابی ہریرہ آمده که وی نماز گذارد و جہر کرد ببسملہ در قرارت و گفت بعد فراغ از ان انی لاشبهکم صلوٰة برسول اللہ رواه النسائی وابن خزیمة
وابن حبان فی صحیحه والحاکم فی المستدرك وصححه الدارقطنی والخطیب والبیهقی وغیرهم و از ابن عباس آمده که شروع میکرد نماز را ببسم اللہ الرحمن الرحیم
رواه ابو داؤد والترمذی و گفت ترمذی لیس اسناده بذاك و روایت کرد حاکم در مستدرك از ابن عباس باین لفظ که بود آنحضرت جہر میکرد ببسم اللہ الرحمن الرحیم

وگفت كه اين حديث صحيح ست اخرجه ابن حبان والدارمي وابن ماجة
غير المغضوب عليهم ولا الضالين ميگفت آمين دراز ميكرد بدان آواز خود را

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قرأتم الفاتحة فاقرؤا بسم الله الرحمن الرحيم فانها احدى آياتها
چون بخوانيد شما سورهٔ فاتحه پس بخوانيد بسمله را زيرا كه بسمله يكى از آيات فاتحه است چنانكه مذهب شافعى ست
ودر حديث ابن عباس ست كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم شروع ميكرد نماز خود را يعنى قرارت را ببسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذي وليكن
ترمذى گفت كه اين حديثى ست كه اسنادش قوى نيست وظاهر آنست كه مراد جهر بتسميه خواهد بود والا در افتتاح بتسميه خلافى نيست ودر حجة الله البالغه
گفته كه روايات در بودن ونبودن بسمله آيتى از فاتحه مختلف آمده وصحيح شده از آنحضرت افتتاح بالحمد وعدم جهر بتسميه ودور نيست كه جهر در بعضى احيان
براى تعليم سنت صلوة بايشان باشد وظاهر آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خاص مى فرمود خواص صحابه را بهچو اذكار وآنچنان نمى گردانيد
كه عامه بران ماخوذ شوند وبر ترك آن ملام كردند انتهى ودر سبل گفته اين حديث دلالت نمى كند بر جهر ونه بر سر بلكه بر امر بمطلق قرارت ودارقطنى در سنن
احاديث جهر ببسمله در نماز بوسعت تمام بطريق رفع از على وعمار وابن عباس وابن عمر وابى هريره وام سلمه وجابر وانس بن مالك سوق كرده بعده
گفته روى الجهر ببسم الله الرحمن الرحيم عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن اصحابه وازواجه غير من سميتنا كتبنا احاديثهم بذلك فى كتاب الجهر مفردا واقتصرنا
على من ذكرنا ههنا طلبا للاختصار وتخفيف انتهى بلفظه انتهى وبالجمله حديث دال ست بر خواندن بسمله پيش از قرارت اگرچه بسر باشد وبر بودن وى
از آيات فاتحه رواه الدارقطني وصوّب وقفه روايت كرد اين را دارقطنى وگفت صواب وقف اوست يعنى اين قول ابو هريره است
نه حديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم مصنف در تلخيص گفته رجال اين اسناد ثقات اند وتصحيح كرده اند غير واحد از ائمه وقف او را بر رفع واعله
ابن القطان بهذا التردد وليكن اين وقف در حكم رفع ست زيرا كه اجتهاد را در شمردن آيات مدخلى نيست ورواه البيهقي بطريق أخرى **وعنه**

قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ عن قراءة أم القرآن رفع صوته
وقال آمين
واز ابو هريره روايت ست بود رسول خدا چون فارغ مى گشت از خواندن سورهٔ فاتحه برميداشت آواز خود را ومى گفت آمين يعنى بجهر وآورده شده
در جهر بتامين احاديث صحيحه ومذهب شافعى واحمد اين ست ودر مذهب مالك خلاف ست ودر مذهب ابو حنيفه جهر نكنند مطلقا واحاديث در باب
جهر بيشتر وبصحت آمده وبعضى علما در عدم جهر نيز تصحيح احاديث نموده اند واز عمر بن الخطاب روايت كرده اند كه گفت چهار چيز ست كه امام در وى
اخفا كند تعوذ وبسمله وآمين وثنا واز ابن مسعود نيز مثل اين مروى ست وتواند كه جهر واخفا هر دو بوده باشند تارة فتارة قاله الشيخ فى الترجمه
گويم حديث باب دليل ست بر شرعيت تامين براى امام بعد قرارت فاتحه بجهر وظاهرش در جهريه وسريه است وبشرعيت وى قائل اند شافعيه
وحنفيه گويند در جهريه هم بسر گويد ومالك را دو قول ست اول مانند حنفيه دوم نگفتن آن وحديث حجت روشن ست براى شافعيه ونيست در حديث
متعرض براى تامين ماموم ومنفرد وبخارى شرعيت وى براى ماموم از حديث ابو هريره روايت كرده باين لفظ كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله
عليه وسلم چون آمين گويد امام پس آمين گوييد زيرا كه هر كه موافق شد تامين او تامين ملائكه را بخشيده شد او را آنچه مقدم شد از گناه وى ونيز وى
از حديث ابو هريره مرفوعا آورده كه چون گويد امام ولا الضالين بگوييد آمين الحديث ونيز از حديثش مرفوعا آورده كه چون گفت يكى از شما آمين
وگفتند ملائكه آمين در آسمان پس موافق شد يكى مر ديگرى را بخشيد او را خدا آنچه گذشت از گناه وى پس اين احاديث دليل ست بر شرعيت
آمين براى ماموم واخير عام ست براى منفرد وجمهور آن را حمل بر ندب كرده اند وبعض ظاهريه بوجوب رفته عملا بظاهر الامر وواجب گردانيده اند بر هر مصلى
ودر جهر بتامين در نماز جهريه قريب هفده حديث صحيح واقع شده واكثرش مفيد وجوب ست بر سوتم ومؤكد اوست اغاظه يهود در آن چنانكه

دلیل بر قرآنیت نیست بلکه دلیل عام ست ازان و دلیل عام بانتفای دلیل خاص منتفی نمی شود انتهی در حجة الله البالغة گفته بسمله آهسته گوید زیراکه مشروع شده است برای ما تقدیم تبرک بدان در قرائت و نیز احتیاط همدرین ست انتهی و در بعضی احادیث آمده که آنحضرت صلعم جهر میکرد بسمله و همچنین ابوبکر و عمر واین احادیث ضعیف ست و در تلخیص بران تکلم کرده شیخ در ترجمه فرموده بتحقیق ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر که جهر نمی کردند بسمله اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعضی حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت نشده که صریح باشد در جهر بسمله مگر آنکه در اسناد وی سخن ست و هیچ یکی از ارباب مسانید اربع مشهوره اخراج نکرد حدیثی دران باوجودیکه کتب ایشان مشتمل ست بر احادیث ضعیف نیز و از چندین صحابه و تابعین و غیرهم از ائمه لاتعد ولاتحصی ذکر کرده اند که جهر نمی کردند و احیاناً اگر از بعضی جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال قرب بعضی از مبتدیان آنرا شنید و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر بتسمیه و دیگر در ترک جهر و ترجیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب چون ابوبکر و عثمان و عمر و علی و غیرهم من التابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده برین کرده شد چنانکه ظاهر شده که مذهب امام اعظم اصح و ارجح ست انتهی گوییم احادیث جهر بسمله بالا گذشته و بعضی ازان صحیح ست و شوکانی بترجیح جهر بر سر رفته و با دله صحیحه باثباتش رسانیده فتدبر **وعن** ابی عبدالله نعیم بن عبدالله بتصغیر مولای عمر بن الخطاب المجمر بضم میم و سکون جیم و کسره میم ثانی و را در آخر ویقال بفتح الجیم وتشدید المیم الثانیة ذکره الحلبی فی شرح العمدة پسر و پدر هر دو موصوف اند بمجمر و این را قصه ایست که بجای خود مذکور ست و در فتح گفته که وی مباشر مجمری ماند باین وجه ملقب شد باین نام وجزم به ابراهیم الحربی و در سبل گفته که موسوم شد بمجمر بسبب آنکه مامور بود بتجمیر مسجد مدینه در هر جمعه وقت نیمروز

قال صلیت وراء ابی هریرة رضی الله عنه فقرأ بسم الله الرحمن الرحیم ثم قرأ بام القرآن حتی اذا بلغ ولا الضالین قال آمین گفت نعیم نماز گذاردم در پس ابوهریره پس خواند بسمله پستر خواند سورهٔ فاتحه تا آنکه رسید بلفظ ولا الضالین گفت آمین و آمین گفتن بعد فاتحه سنت ست بالاتفاق خواه منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچه امام آمین نگوید و در تامین مقتدی در صلوة سریه بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی نگوید از جهت عدم اعتبار این جهر و سماع قاله ابن الهمام و ظاهر حدیث آنست که آمین گفتن ابوهریره بجهر بود و چنانکه مذهب شافعیه است و آمین بتخفیف میم ست بمد الف و قصر آن نیز آمده معنی آن اللهم اسمع و استجب یا کذلک فلیکن کذا فی المصفی

ویقول کلما سجد و اذا قام من الجلوس و می گفت ابوهریره هرگاه که سجده کرد و چون راست بایستاد از جلوس الله اکبر یعنی تکبیرات انتقال میگفت بعد تشهد و همچنین چون می استاد از سجدهٔ اولی و ثانیه و درینجا دلیل ست بر تکبیرات نقل در مصفی گفته اتفاق کرده اند ائمه برین تکبیرها و آن بست و دو تکبیر ست در چهار رکعت و همه آنها سنت ست مگر تکبیر اولی که آن فرض ست منعقد نمی شود نماز بدون آن انتهی

ثم یقول اذا سلم والذی نفسی بیده انی لاشبهکم صلوة برسول الله پستر میگفت که سوگند کسی که جان من در دست اوست یعنی قسم بخدا که من مانند ترشما ام از روی نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم رواه النسائی وابن خزیمة وذکره البخاری تعلیقا واخرجه السراج وابن حبان وغیرهم وبوب علیه النسائی الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم واین اصح حدیثی ست که وارد شده است درین باب و مؤید ست مراصل را که بودن حکم بسمله است حکم سورهٔ فاتحه در قرائت جهراً و سراً زیراکه این ظاهر ست در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند بسمله را از قول ابی هریرة انی لاشبهکم صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم اگرچه محتمل ست که مراد مشابهت باشد در اکثر اقوال و افعال آنحضرت مگر این احتمال خلاف ظاهر ست و بعید ست از صحابی که ابتداع کند در نماز چیزی که نکرده است آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم پستر گوید والذی نفسی بیده انی لاشبهکم الخ و در وی دلیل ست بر شرعیت تامین برای امام دارقطنی در سنن از حدیث وائل بن حجر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را چون می گفت

سازد آنرا شب و روز کذا قالوا ولیکن در سبل السلام گفته که این حدیث دلیل ست بر آنکه این اذکار قائم مقام قرارت فاتحه و غیر ہاست برای کسی که قرارت نمی توانست کرد و ظاہر وی آنست که واجب نیست بر وی تعلیم قرآن تا بخواند در نماز زیراکه معنی لا استطیع لا احفظ الآن بعده شیئاً ست پس امر نکرد او را بحفظ وی بلکه امر کرد باین الفاظ با آنکه ممکن بود او را حفظ فاتحه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و گذشت در حدیث مسی ء انتهی گویم ظاہر آن ست که گفتن این الفاظ یکبار کفایت میکند قیاسا علی الفاتحة کذا فی البدر و در مصفی ست اگر فاتحه نمی داند ذکر گوید ہر قدر که خواہد و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر سندی قوی ندارد انتهی الحدیث بنصب ای اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داود ست که گفت آن مرد ای رسول خدا این برای خداست پس چیست برای من فرمود بگو اللهم ارحمنی وارزقنی وعافنی واہدنی و چون برخاست آن مرد فرمود بہذا و اشاره کرد بدست خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس پر کرد ہر دو دست خود از خیر انتهی لیکن در سنن ابی داود لفظ العلی العظیم نیست رواه احمد وابو داؤد والنسائي وابن الجارود وابن حبان والحاكم والدارقطني واللفظ له و در سند وی ابراهیم سکسکی از رجال بخاری ست لیکن عیب کرده اند بر بخاری بر اخراج حدیث وی و ضعفه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قوی پس نیاورد ند حجتی و ذکر کرده است او را النووی در خلاصه در فصل ضعیف و گفت در شرح مهذب رواه ابوداود والنسائی باسناد ضعیف و بعض کلام ایشان ست در ابراہیم و گفت ابن عدی نیافتم مر او را حدیثی منکر المتن انتهی و متفرد نیست وی باین حدیث بلکه روایت کرده اند این را طبرانی وابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طلحه بن مصرف عن ابی اوفی لیکن در اسنادش فضل بن موفق ست و ابوحاتم او را ضعیف گفته کذا فی التلخیص وصححه ابن حبان والدارقطني والحاكم

وعن ابي قتادة رضي الله عنه انصاری عقبی بدری ست حاضر شد همه مشاہد را از مشاہیر صحابه است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بود رسول خدا نماز میگذارد بما فيقرأ في الظهر والعصر في الركعتين الاوليين پس میخواند در نماز پیشین و نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاتحة الكتاب وسورتين فاتحه و دو سوره یعنی در ہر رکعتی فاتحه و یک سوره ہر کدام سوره که باشد از قرآن میخواند ويسمعنا الآية احيانا و می شنوانید ما را آیتی از آیات سوره که میخواند گاه گاه و ظاہر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان سوره میخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز سریه یک آن آیتی بجهر خوانند مفسد نیست و بعضی گویند که این محمول ست بر غلبه استغراق در تدبر که بی اختیار جهر حاصل می شد و ظاہر مفهوم اسماع در قصد و اختیار ست و تخصیص بظهر و عصر اتفاقی ست ويطول الركعة الاولى و دراز میکرد در قرارت رکعت نخستین و در روایتی آمده آنقدر که درازی نمی کرد در رکعت پسین و همچنین میکرد در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی در مذہب ثلثه در همه نماز ہاست و مذہب امام محمد نیز همین ست بنص در ظہر و عصر و صبح و بقیاس در مغرب و عشا و عبد الرزاق از معمر در آخر این حدیث زیاده کرده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابوداود و ابن خزیمه نیز همچنین روایت کرده اند و نزد امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص بنماز فجر ست که وقت نوم و غفلت ست والا ہر دو رکعت در استحقاق قرارت برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث دیگر آمده که میخواند در ہر رکعت مقدار سی آیت و اطالت در حدیث محمول ست بر دعا و استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکثرت آن و در سبل گفته ظاہر تطویل سورت ست در رکعت اولی وادعا کرد ابن حبان که تطویل جز این نیست که بترتیل قرارت ست در ان با استوای مقروء و مسلم از حدیث حفصه روایت کرد که كان يرتل السورة حتى يكون اطول من اطول منها اما قرارت پس در ہر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابوسعید که بیاید ظاہر ست و بیهقی گفته تطویل کند در اولی اگر منتظر کسی ہست و رنه سوا نماید در اولیین انتهی و در خلاصه گفته قول محمد احب ست کذا فی شرح ابن الهمام زیراکه او فق ست بصراحت نص روا العد

درحديث عايشه مرفوعًا نزد احمد وابن ماجه وطبرانی ست که حسد نبرده‌اند بر شما يهود آن قدر که حسد کردند بر گفتن آمين وترمذی احاديث رفع صوت بآمين وخفض هردو آورده جهر را ترجيح داده وازامام بخاری نيز مثل آن نقل کرده وگفته که عمل اکثر از صحابه وتابعين برين ست وحق همين ست زيراکه روايت رفع صوته ويمد صوته ويرتج بها المسجد مؤيد اوست وروايات خفض خالی از ضعف نيست ودر تنوير العينين گفته بعد تعمق در روايات وتحقيق ظاهر ميشود که جهر بآمين اولی ست از خفض زيراکه روايات جهر اکثر واوضح ست از خفض انتهى رواه الدارقطني وحسنه والحاكم وصححه گفت حاکم اسناده صحيح على شرطهما وگفت بيهقی حسن صحيح ولابي داود والترمذي نحوه مانند حديث ابوهريره ولفظ وی درسنن اين ست چون خواند امام ولا الضالين گفت آمين وبلند کرد بدان آواز خود را ودر لفظی اين ست که وی نماز گذارد پس آنحضرت صلی الله عليه وسلم پس جهر کرد بآمين ودر سبل گفته آمين بمد وتخفيف ست در جميع روايات واز جميع قراء حکايت کرده اند دروی لغتها ومعنی وی اللهم استجب ست وقيل غير ذلک انتهى گويم يکی از ان لغات آمين ست بقصر وتخفيف ميم حکاه ثعلب ديگر بمد وتشديد ميم ست حکاها الواحدي وقال روي عن الحسن البصري درترجمه گفته احتمال دارد که مراد جهر بدان باشد واحتمال دارد که مراد مد الف باشد که فصيح وظاهر معنی اولی ست بقرينه روايات ديگر که در بعضی جا آمده يرفع بها صوته بر ميداشت بآمين آواز خود را وآن صريح ست در جهر ودر بعضے روايات بر ميداشت آواز را تا آنکه می شنوانيد صف اول را پس می لرزيد بوی مسجد ودر روايتی چنانکه می شنيد کسی که قريب می بود در صف اول ودر بعضی روايات خفض صوت بآمين نيز آمده ووجه تطبيق ميان اين دو روايت بيان کرده اند که مراد بخفض عدم عنف ست يعنے عدم مبالغه در جهر وبجهر استماع کسی که قريب می بود در صف اول چنانکه در روايتی آمده ست انتهى وشک نيست که ارجح همان اول ست من حديث وائل بن حجر بتقديم حا بر جيم وگاهی مشتبه ميگردد بتقديم جيم بر حا شيخ درترجمه گفته شيخ ما از شيخ خود نقل ميکرد که می گفت ما برای حفظ اين لفظ در دل خود نگاه ميداريم که اين حجره را می بايد خواند انتهى **وعن** ابي ابراهيم يا ابی محمد يا ابی معاويه عبد الله بن ابي اوفى نام وی علقمه بن قيس بن الحارث الاسلمی ست حاضر شد حديبيه وخيبر وما بعدها را وهميشه ماند در مدينه تا آنکه مقبوض شد رسول خدا صلی الله عليه وسلم پس برگشت بسوی کوفه ومرد آنجا ووی آخر کسی ست که مرد در کوفه از صحابه سنه سبع وثمانين وقيل سنة ست ودر آخر عمر نابينا شده بود واز اصحاب شجره ست كذا في البدر قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا استطيع ان اخذ من القرأن شيا فعلمني ما يجزيني منه گفت عبد الله آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم که بگيرم از قرآن چيزی ويادد دارم پس بياموز مرا وتعليم فرما چيزی که بسندگی کند مرا از قرآن يعنی بجای قرآن بنشيند قال قل فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم متبادر بافهام بقرينه مقام آنست که مراد عدم استطاعت آن مرد ست برای اخذ چيزی از قرآن مقداری که صحيح گردد بدان نماز واين بعيد ست جدا زيراکه مستبعد ست که عاجز آيد عربی متکلم بمثل اين کلام از تعلم مقدار آنچه صحيح باشد بدان نماز اگر همين مقدار که اين کلمات ست آيتی يا زياده بران از قرآن می آموخت کفايت ميکرد ومی گويند که اين مردی ست که همين ساعت ايمان آورده ووقت نماز در رسيده وگنجايش چيزی از حفظ قرآن نداشته پس بياموخت اورا صلی الله عليه وسلم اين کلمات وبا وجود استبعاد برطرف نمی گردد پس ظاهر آنست که مراد حفظ چيزی از قرآن ست که اورا ورد خود سازد وبدان اوقات خود را معمور دارد ولابد چيزی بسيار از قرآن ياد بايد کرد که درخور آن بود وبعضے مردم هستند که حفظ آن قدر برايشان آسان نميگردد پس آموخت اورا آنحضرت اين کلمات که هريک گنجينه ايست از گنجهای الوهيت تا مداومت کند بران وورد خود

برسبیل حکایت ومنصوب ست بتقدیر اعنی ومرفوع ست برخبریت مبتدای محذوف گوییم این هر سه وجه مبنی ست بر رفع تنزیل حکایة وآما در صورت اعراب پس متعین ست جر سجده باضافت وَفِي الْأُخْرَيَيْنِ قَدْرَ النِّصْفِ مِنْ ذٰلِكَ ودر دو رکعت اخیر مقدار نیمی از آن واز اینجا معلوم شد که در رکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تر از آنچه در اولیین میخواند وَفِي الْأُولَيَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ عَلَىٰ قَدْرِ الْأُخْرَيَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ ودر دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت اخری از ظهر ومعلوم ست که در دو رکعت اول از عصر سوره جز فاتحه خوانده مے شود وَالْأُخْرَيَيْنِ عَلَى النِّصْفِ ودر دو رکعت اخری از عصر بر قدر نصف از آن ای از اولیین آن رَوَاهُ مُسْلِمٌ احادیث در اینجا مختلف آمده در روایتی نزد مسلم ونسائی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر ومیرفت رونده بسوی بقیع وقضا میکرد حاجت خود را پس می آمد نزد اهل خود و وضو میکرد ومی یافت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در رکعت اولی بنابر اطالت وی این رکعت را واحمد ومسلم از حدیث ابی سعید آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواند در نماز ظهر در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر سی آیت ودر دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت یا گفت نیمه آن ودر عصر در دو رکعت اول در هر رکعت پانزده آیت ودر دو رکعت اخیر نصف آن هذا لفظ مسلم ودر حدیث دلیل ست بر اینکه نخواند در دو رکعت اخیر از عصر مگر فاتحه ونخواند در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاتحه وگذشت حدیث ابی قتاده که میخواند آنحضرت در دو رکعت اخیر از ظهر ام الکتاب ومی شنوانید مارا احیانا آیتی وظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر ام الکتاب وشاید که این روایت ارجح ست از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که بخاری ومسلم بر وی اتفاق کرده اند ومن حیث الدرایة زیرا که این خبری ست مجزوم به وخبر ابی سعید منفرد ست بآن مسلم ونیز آن خبر ست از حزر وتقدیر وتخمین ومحتمل که جمع کرده شود میان هر دو باین طریق که گاهی در اخریین غیر فاتحه همراه فاتحه میخواند واحیانا در ان بر فاتحه اقتصار میکرد پس زیادت بر فاتحه در ان هر دو رکعت سنت خواهد بود بفعل احیانا وبترک احیانا **وَعَنْ** أَبِي أَيُّوبَ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ بفتح یا وتخفیف سین مهمله مولای ام المومنین میمونه از کبرای تابعین وفقهای سبعه مدینه است برادر عطا بن یسار بود فاضل ثقه عابد ورع حجت مرد در سنه ۱۰۵ وهو ابن ۷۳ سنة قَالَ كَانَ فُلَانٌ گفت بود فلان بغوی در شرح السنة گفته مراد از فلان شخصی ست که والی مدینه بود از جانب مروان بن عبد الملک ونامش عمرو بن سلمه بن نفیع بود وبعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز ست ولیکن این خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابو هریره است بیک دو سال تورپشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت ویک هجری ست ووفات ابو هریره در سنه پنجاه وهفت یا پنجاه وهشت یا پنجاه ونه بوده است وبعضی گویند که مراد از فلان علی مرتضی ست وبهر حال حدیث مصرح ست باینکه ابو هریره نماز گذارد در پس این فلان وسلیمان گفت که نماز گذاردم من پس آن مرد که ابو هریره او را اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم گفته بود يُطِيلُ الْأُولَيَيْنِ مِنَ الظُّهْرِ دراز میکرد آن فلان دو رکعت اول از ظهر در روایتی وسبک میکرد دو رکعت پسین را از ظهر باینکه میخواند در اخریین ظهر فاتحه با سورهٔ قصیر مقصود ذکر تطویل قراءت ظهر ست وَيُخَفِّفُ الْعَصْرَ وسبک میکرد قراءت عصر را یعنی نسبت بنماز ظهر وَيَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِقِصَارِ الْمُفَصَّلِ ومیخواند در مغرب سورتهای کوتاه از مفصل وآن از قاف تا آخر قرآن ست علی الصحیح کذا فی التوشیح ودر سبل گفته از صافات یا جاثیه یا قتال یا فتح یا حجرات یا صف یا تبارک یا سبح یا ضحی ست واتفاق کرده اند بر آنکه منتهای او تا آخر قرآن ست وشیخ در ترجمه گفته مراد بمفصل بر قول مشهور از سورهٔ حجرات تا آخر قرآن ست ومفصل از آن جهت گویند که در وی فصول یعنی فصلها ببسمله بسیار ست وبعضی گویند از جهت قلت منسوخ در وی ودر مصفی گفته مستحب داشته اند جمهور علما مقیم غیر معذور را که در صبح طوال مفصل خواند ودر ظهر وعشا اوساط ودر عصر ومغرب قصار آن ومفصل یک سبع ست از اسباع قرآن که صحابه احزاب خود را بر آن اسم نهاده اند انتهی گوییم سورتها سه قسم ست طوال واوساط وقصار طوال از اول قاف تا سورهٔ بروج ست واوساط از بروج تا والضحی یا سورهٔ زلزال وباقی قصار انتها آخر قرآن

انتاویل و احتمال عقلی در برابر حجت نیره و درین باب حدیثهای دیگر ست که تقویت او میکنند ویقرأ فی الاخریین بفاتحة الکتاب و می خواند
آنحضرت در دو رکعت پسین فاتحه فقط و همه ایمه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز ست و نزد حنفیه اگر تسبیح گوید یا سکوت کند نیز
جائز ست و قرائت افضل ست و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمدا سکوت کند بد کرده باشد از جهت مخالفت سنت
و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه آمده که قرائت در ما بعد اولیین واجب ست و ابن ابی شیبه از علیؓ و ابن مسعود آورده که فرموده اند قرائت کن
در اولیین و تسبیح گو در آخریین ذکره الشمنی و نیز گفته است که اگر در اخریین فاتحه و سوره خواند سجده سهو واجب نگردد هو الاصح زیرا که قرائت فاتحه در اخریین
مکروه نیست چه بتحقیق آمده است از حضرت صلی الله علیه وسلم که گاه گاهی زیاده میکرد بر فاتحه در اخریین لیکن مستحب ترک سوره است کذا فی الترجمه
و مصنف گفته باین حدیث معلوم شد که قرائت سوره در اخریین مسنون نیست و هم بآنچه روایت کرده اند شیخین در نماز مغرب و نسائی باسناد حسن
و گفته اند که مسنون ست خواندن سوره در اخریین نیز برای اتباع روایت کردند آنرا بخاری و مسلم در ظهر و عصر و مغرب و مالک در مغرب گفته و قیاس کرده میشود
بران عشا انتهی و در سبل گفته در وی دلیل ست بر انکه زیاده نکند در اخریین بر فاتحه و همچنین در رکعت سوم مغرب اگرچه مالک در موطا از طریق صنابحی
روایت کرده که وی شنید ابابکر را که میخواند دران رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا الآیه و شافعی را دو قول ست در استحباب قرائت سوره
در اخریین و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز اخبار انسان بظن زیرا که معرفت قرائت سوره راه نیست در وی بسوی یقین و اسماع آیت احیانا دلالت
نمیکند بر خواندن همه سوره و حدیث ابوسعید که می آید دال ست بر اخبار از ان بظن و همچنین حدیث خباب وقتی که پرسیده شد چگونه می شناختید شما قرائت
آنحضرت را در ظهر و عصر گفت باضطراب ریش شریف وی پس اگر حال قرائت شریف باخبار وی صلی الله علیه وسلم میدانستند هر آینه ذکر میکردند آنرا انتهی
متفق علیه درین جا دلیل ست بر شرعیت قرائت فاتحه در هر چهار رکعت و خواندن سورتی همراه آن در هر رکعت از اولیین
و بر بنکه این عادت وی بود صلی الله علیه وسلم کما یدل علیه کان یصلی زیرا که این عبارت مفید استمرار ست غالبا و اسماع آیت احیانا دلیل ست بر عدم وجوب اسرار
در سریه و بر بنکه مقتضی سجود سهو نیست و قول وی احیانا دلیل ست بر تکرار آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نسائی از حدیث براء آورده که گفت بودیم ما
که میگذاردیم پس آنحضرت نماز ظهر و می شنیدیم از وی آیتی بعد آیت از سوره لقمان و ذاریات واخرج ابن خزیمة من حدیث انس نحوه ولکن قال
سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة و در منحة الغفار گفته حق این ست که حدیث ظاهر ست در ایجاب هر آنچه دیده شد از نماز وی
صلی الله علیه وسلم زیرا که اصل در امر همین ست و بیرون نمی رود از وی مگر بدلیل پس هر آنچه ثابت شده است از جهر و سر لازم ست لا محیص عنه و اما آیت
پس محتمل و مجمل ست و دلالت وی درینجا تمام نیست انتهی گوییم مراد بحدیث صلوا کما رأیتمونی اصلی ست و مراد بآیت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا
تُخَافِتْ بِهَا و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کنا نحزر قیام رسول الله صلی الله علیه وسلم
بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدا را حزر بحای مهمله و زا و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت و نحزر بفتح نون و سکون حای مهمله و ضم زا
ای نخرص و نقدر و در قول وی کنا نحزر دلالت ست بر بنکه اندازه کنندگان یک جماعت بود و ابن ماجه روایت کرده که حازرین سی کس بودند از صحابه
فی الظهر والعصر در نماز ظهر و عصر فحزرنا قیامه فی الرکعتین الاولیین من الظهر پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در رکعت
نخستین از نماز ظهر اولیین بدو یای تحتیه و همچنین آخریین تثنیه اولی و اخری ست قدر مقدار سوره الم تنزیل السجدة مراد مقدار
این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت بعد فاتحه و موافق این معنی ست آنچه در روایت دیگر آمده که میخواند در هر رکعت مقدار سی آیت چه
سوره مذکوره سی ست و نه آیت ست و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی میشود و علی قاری گفته لفظ سجده در حدیث مجرور ست

ابن عباس آورده و در وی دلیل ست بر آنکه دأب آنحضرت درین نماز همین بود **وللطبراني من حديث ابن مسعود رضي الله عنه**
يديم ذلك و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک طبرانی که همیشه میکرد این را و در روایتی دیگر از طبرانی این ست که میخواند این دو سوره
همیشه در جمعه یعنی عادت دائمی وی بود در سبل گفته شیخ الاسلام ابن تیمیه رح فرموده که سر در قرارت این هر دو روز جمعه آنست که این هر دو سوره
متضمن چیزی ست که شد و خواهد شد درین روز زیرا که مشتمل اند بر خلق آدم و بر ذکر معاد و حشر عباد و این روز جمعه خواهد بود پس در خواندن اینها
تذکیر عباد ست بما کان فیه و یکون انتهی گوییم از ما کان عبرت باید گرفت و برای ما یکون مستعد باید شد انتهی کلام السبل و بعضی گفته اند که ثابت
شده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواندن غیر این دو سوره نیز و این بر فرض صحت و ثبوت برای بیان جواز خواهد بود زیرا که خواندن این دو سوره
در فجر متعارف و موکد و مستمر ست نزد شافعی و برین ست عمل ایشان در حرمین شریفین شیخ در ترجمه گفته در کتب ما مذکور ست که متعین نگردانند
چیزی از قرآن را بنمازی معین و همین را مثال آرند و میگویند چنانکه تعیین این دو سوره بفجر و تعیین سورهٔ جمعه و منافقون برای نماز جمعه اما این
سخن بعد از صحت حدیث و ورود عمل رسول خدا صلی الله علیه وسلم خالی از غرابتی نیست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده
که این بر تقدیری ست که آنرا لازم و متحتم دانند و جز آنرا مکروه پندارند اما اگر از جهت تیسر و تبرک بقرارت حضرت صلی الله علیه وسلم بخوانند باکی ندارد و بشرط
آنکه احیانا جز آنرا نیز میخوانده باشد تا جاهل گمان نبرد که جز آن جائز نیست و تحقیق وارد شده است در احادیث صحیحه تعیین قرارت در بعضی صلوة چنانکه
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در سنت نماز فجر و خواندن سبح اسم ربک الاعلی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در نماز وتر و امثال آن
و نیز شیخ ابن الهمام گفته که مقتضای دلیل عدم مداومت ست نه مداومت چنانکه حنفیه حصر می کنند بلکه مستحب آنست که خوانده شود گاه گاهی تبرکا
بالماثور انتهی و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه شک نیست که بعد از صحت حدیث مجال اعتذار بایهام وجوب و عدم صحت غیر آن تنگ ست پس ظاهر
آنست که نزد حنفیه دوام عمل از حضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نشده است بلکه گاهی بقصد انذار و تبشیر میخوانده باشند چنانکه در وجه خواندن این دو
سوره گفته اند که اینها مشتمل اند بر ذکر مبدأ و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه است و قیامت قائم در روز جمعه میشود و ظاهر میگردد
چنانکه در محافل و مجامع عظیمه سورهٔ ق و اقتربت الساعة میخوانند پس اگر احیانا نخوانند بهتر و فاضلتر باشد والله اعلم انتهی کلام الشیخ رحمه الله
و در حجة الله البالغة گفته اختیار کرده است آنحضرت بعض سور را در بعض صلوات برای فائده بی وجوب و بی طلب موکد لیس هر که در آن پیروی کرد
وی بسیار خوب کرده هر که نکرد نیست بر وی حرج انتهی محرر سطور گوید اگر چنین گویند که در جائیکه از حضرت صلی الله علیه وسلم تعیین بصحت رسیده
آنجا همان سوره بهمان کیفیت بتعیین باید خواند در جائیکه تعیین مروی نیست فرض باشد یا نفل آنجا هرچه از قرآن متیسر گردد در وقت همان باید خواند
نزدیک تر خواهد بود بظاهر احادیث و وجهی ست برای تطبیق مذهب شافعیه و حنفیه والله اعلم **وعن حذيفة رضي الله عنه**
قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فما مرت به آية رحمة الا وقف عندها يسأل ولا آية
عذاب الا تعوذ منها گفت حذیفه نماز گذاردم همراه رسول خدا پس نگذشت بآنحضرت هیچ آیت رحمت مگر که بایستاد نزدیک آن آیت
در حالیکه سوال میکند از خدا رحمت او را و نگذشت بوی هیچ آیت عذاب مگر که پناه جست بخدا از آن و این حدیث دلیل ست بر آنکه قاری را در نماز
باید که تدبر کند در قرارت و بخواهد از خدا و پناه جوید بوی از عذاب وی و شاید که این در نماز شب بود زیرا که این حدیث مطلق واقع شده
و در حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابیه تقیید آن واقع گشته گفت شنیدم رسول خدا را میخواند در نماز شب که فریضه نبود پس گذشت بذکر
جنت و نار و گفت اعوذ بالله من النار و ویل لاهل النار رواه احمد و ابن ماجه بمعناه و گفت عایشه رض استادم با رسول خدا در شب تمام خواند سورهٔ بقره

وفی العشاء بوسطه و میخواند در عشا بوسط مفصل که میانه اند در درازی و کوتاهی وفی الصبح بطواله و در نماز بامداد بسورتهای دراز مفصل
بدانکه در نماز ظهر طوال مفصل نگفت بلکه مجمل گفت که تطویل میکرد و در عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قصار و اوساط هیچ نگفت و محمول و مقرر الآن در وقت ظهر
قرارت طوال مفصل ست چنانکه در صبح و در عصر اوساط چنانکه در عشا فقال ابو هریرة ماصلیت وراء احد اشبه صلوة برسول الله
صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابو هریره نگذاردم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نماز وی بنماز رسول خدا ازین شخص حسبل السلام گفته
علما گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خواند و صبح اطول بود و در عشا و عصر اوسط و در مغرب قصار و گفته اند که حکمت در تطویل صبح
و ظهر آن ست که این هر دو وقت غفلت اند بنا بر نوم در آخر لیل و قائله پس در تطویل ادراک متاخرین بغفلت نوم و نحو هاست و در عصر این حال نیست بلکه
وقت اعمال ست پس تخفیف مناسب اوست و در مغرب ضیق وقت ست پس احتیاج زیادت تخفیف ست بنا بر حاجت مردم بسوی عشا و روزه داران و مهمانان
و در عشا غلبه نوم ست و لیکن وقت وی واسع ست پس مشابه شد بعصر و معلوم شود اختلاف نماز آنحضرت چنانکه عنقریب بیاید بطریقی که تمام نمی شود بآن
این تفصیل انتهی اخرجه النسائي باسناد صحيح و روایت کرد آنرا ابن ماجه نیز تا قول وی تخفف العصر وعن جبير بن مطعم
بضم میم و سکون طای مهمله و کسر عین رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور
گفت شنیدم پیغمبر خدا را میخواند در نماز مغرب سورهٔ طور و این شنیدن وی قبل اسلام بود کذا فی الفتح و این حدیث دلیل ست بر انکه مغرب مختص نیست
بقصار مفصل و در حدیث ام الفضل بنت الحارث که زوجهٔ عباس و مادر ابن عباس و فضل بن عباس ست آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
میخواند در مغرب سورهٔ والمرسلات را متفق علیه و نیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب المص و صافات و حم الدخان و سبح اسم ربک الاعلی
و تین و معوذتین و قصار مفصل و کلها احادیث صحیحة پس این احادیث و احادیث دیگر که در نمازهای دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین
قرارت چنانکه ایمه فقها قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و مداومت بر قصار مفصل در مغرب فعل
مروان ابن الحکم ست و زید بن ثابت بروی انکار کرده و گفت چیست ترا که میخوانی قصار مفصل و بتحقیق دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که
میخواند در مغرب بطولی الطولیین اخرجه البخاری و هی الاعراف و نسائی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در
عشائین و توقیت کرد برای معاذ در آن بالشمس وضحها و باللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی و نحو ها و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه
عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر و نه کبیر که نشنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت میکرد بدان مردم را در نماز
و در سبل گفته جمع میان این روایات چنین ست که واقع شد از آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال عدما و وجودا انتهی
متفق علیه شیخ در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این سور را کتاب امیر المومنین عمر ست بجانب ابو موسی اشعری که والی کوفه بود
از جانب وی پس نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت امر بران و بالجمله امر قرارت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در طول و قصر
مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و جواز و رخصت و بعد از ان مقرر شد امر بر کتاب امیر المومنین عمر ولابد او را دلیلی و سماعی
از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال وی صلی الله علیه وسلم همچنین و بر همین نهج خواهد بود و احیانا بر خلاف آن
و لیس ست از روی حجت و دلیل قول عمر رضی الله عنه انتهی وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان رسول الله گفت بود
رسول خدا صلى الله عليه وسلم يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة میخواند در نماز فجر روز جمعه در رکعت اولی الم تنزيل السجدة
وهل اتى على الانسان سورهٔ سجده و در رکعت دوم سورهٔ دهر متفق علیه و اهل سنن نیز آنرا روایت کرده اند مگر نسائی که از حدیث

در رکوع و سجود خود و در روایتی کان یکثر ان یقول یعنی بسیار می گفت سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفرلی زیرا که رکوع و سجود افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز می گفت آورده اند که اغلب ذکر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورهٔ اذا جاء همین بود و لهذا در آخر این روایت آمده که یتاول القرآن فسبح بحمد ربك واستغفره یعنی میکرد آنحضرت تسبیح و استغفار را بطور بیان مراد قرآن که امر کرده است که پس تسبیح گو پروردگار خود را و آمرزش خواه از وی و هم در حدیث عایشه است نزد مسلم که بود آنحضرت می گفت در رکوع و سجود خود سبوح قدوس رب الملائکة والروح و سبوح و قدوس هر دو صیغهٔ مبالغه است در تنزیه و تقدیس و طهارت و مراد بروح جبرئیل است که او را روح الامین گویند و بعضی گویند نام ملک موکل است بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی است و بعضی گویند روح خلقی دیگر است جز ملائکه و عظیم تر از ملائکه متفق علیه حدیث دلیل است بر اینکه این اذکار رکوع و سجود است و منافی نیست بحدیث فعظموا فیه الرب زیرا که این مذکور زیادت است بر تعظیمی که میگفت آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم فیجمع بینه وبین هذا و در قول وی صلی الله علیه وسلم اللهم اغفر امتثالاً لقوله تعالی فسبح بحمد ربك واستغفره مسارعت اوست بسوی امتثال ماموربه برای قیام بحق عبودیت و تعظیم شان ربوبیت زاده الله شرفاً و فضلاً و قد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة بود آنحضرت چون می ایستاد بنماز یکبر حین یقوم تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد مراد تکبیر تحریمه است و در وی دلیل است که انی وجهت نمیخواند و پیش از تکبیر هیچ چیزی نمیکرد ثم یکبر حین یرفع پس تر تکبیر میگفت وقتی که برکوع میرفت ثم یقول پس تر می گفت سمع الله لمن حمده شنید خدا کسی را که ستود او را مراد از شنیدن اجابت است زیرا که هر که حمد گفت او را و متعرض شد برای ثواب او پذیرفت خدا از وی حمد و بخشید او را آنچه متعرض شد بران و مناسب شد او را که بگوید بعد از وی ربنا ولك الحمد حین یرفع صلبه من الرکوع وقتی که بر میداشت استخوان پشت خود را از رکوع ثم یقول وهو قائم پس تر میگفت و حال آنکه وی ایستاده است ربنا ولك الحمد باثبات واو عطف بر مقدر ای ربنا اطعنا وحمدناك یا واو برای حال است یا زائده است و در روایتی بحذف واو نیز آمده و همی نسخه بلوغ المرام در هدی نبوی گفته که جمع میان واو و اللهم صحیح نیست انتهی قسطلانی در مواهب لدنیه گفته در صحیح بخاری از حدیث ابی هریره در روایت اصیلی مرفوعاً بصحت رسیده که چون بگوید امام سمع الله لمن حمده پس بگوید اللهم ربنا ولك الحمد پس جمع کرد در میان اللهم و واو و این وارد است بر حافظ ابن القیم انتهی محرر سطور گوید عفا الله عنه که این حدیث در اکثر مواضع است و کلام ابن القیم رح در سیاق صلوة آنحضرت صلی الله علیه وسلم است فافتر قا ثم یکبر پس تر تکبیر میگفت حین یهوی ساجداً وقتی که فرو می رفت سجده کننده ثم یکبر حین یرفع راسه پس تر تکبیر میگفت وقتی که سر بر میداشت یعنی از سجدهٔ اول ثم یکبر حین یسجد پس تر تکبیر میگفت و میکه بسجدهٔ دوم میرفت ثم یکبر حین یرفع راسه پس تر تکبیر میگفت وقتی که سر بر میداشت یعنی از سجدهٔ دوم ثم یفعل ذلك فی الصلوة کلها پس تر میکرد آنچنانکه مذکور شد در همه نماز و در روایتی زیاده کرده حتی یقضیها تا آنکه ادا میکرد تمام نماز را ویکبر حین یقوم من الثنتین من بعد الجلوس و تکبیر میگفت وقتی که می ایستاد از دو رکعت از قعدهٔ اولی بعد از نشستن برای تشهد اوسط متفق علیه شیخ در ترجمه گفته که درین حدیث ذکر تکبیر است درین اوقات و احوال نه رفع یدین انتهی گویم سوق این حدیث برای بیان تکبیرات انتقال فقط نه برای بیان همه آنچه در نماز می کنند و غایت عدم ذکر رفع آن است که گاهی نمیکرد و آن منافی رفع نیست و حدیث دلیل است بر شرعیت انواع مذکوره پس اول تکبیر تکبیر احرام است و دلیل وجوبش از غیر این حدیث سابق گذشته و اما ما عدای او از تکبیرات پس بعضی امرای بنی امیه تساهلاً آنرا ترک داده اند اما احمد از مطرف آورده که گفت گفتم عمران بن حصین را کدام کس ترک کرد تکبیر را گفت اول کسی که تکبیر ترک کرد عثمان بن عفان بود وقتی که ضعیف شد آواز او

ونساء وآل عمران ونمی گذشت بآیتی که در وی تخویف ست مگر آنکه پناه خواست از عذاب و استعاذه کرد و نمی گذشت بآیتی که در وی استبشارست مگر آنکه دعا کرد خدا را و رغبت نمود بسوی وی رواه احمد پس این همه صریح ست در نافله و قیام لیل و زیاده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هیچ روایتی که امامت کرده باشد مردم را بسوره بقره وآل عمران در فریضه اصلا و لفظ استادم که در حدیث عایشه است مشعرست بآنکه در لیل بود و این باعتبار ورود واگر یکی در فریضه هم بجا آورد لا باس باشد و خللی در نماز وی نکند خصوصا وقتی که منفرد باشد تا شاق نشود بر غیر وی اگر این کس امام است **وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني نهيت ان اقرأ القرآن راكعا وساجدا** آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع وسجود یعنی او تعالی تعیین کرد نماز را بر هیئتی از هیآت بنوعی از انواع ذکر و مخصوص گردانید قیام را که اول هیآت واعظم آنست و ادخل در خدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکارست پس بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش ندارد که خلاف آن کنند واگر بکنند حرام بود یا مکروه و این امر تعبدی ست که عقل ما را بدرک آن راه نیست و بعضی از مردم حکمتی و علتی در ان نیز برانگیزند و گویند رکوع وسجود هیئت خضوع و تذلل و خواری ست پس نهی کرده شد که کتاب کریم که اعلی و عظیم الشان ست درین هیآت خوانده شود و از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه پنداشت که جمع کرده شود میان کلام خلق و کلام خالق در یکجا و برابری داده شود میان هر دو واین نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همان ست که بندگی در امتثال امر و تعبد بحکم شارع ست **شعر** زبان تازه کردن باقرار تو ÷ نا انگیختن علت از کار تو ÷ هر چه نماید که بکن آن بکن ÷ وانچه بگوید که مکن آن مکن ÷ باقی ماند اینکه اگر قرآن در رکوع وسجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آنست که نگردد و چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع وسجود و تعیین فرمود آنچه وظیفه عبادت ست دران فرمود **فاما الركوع فعظموا فيه الرب** اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد نمایید درو پروردگار خود را تعالی شانه و مشاهده کنید عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل ست و کیفیت این تعظیم در حدیث مسلم از حذیفه چنین آمده که بس گفتن گرفت صلی الله علیه وسلم سبحان ربی العظیم **واما السجود فاجتهدوا في الدعاء فقمن ان يستجاب لكم** اما سجده پس کوشش کنید در دعا پس سزاوارست دعا در سجده که قبول کرده شود شما را از جهت حصول قرب بموجب قول وی تعالی **اِنّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذَا دَعَانِ** شیخ در ترجمه گفته بدانکه دعا بر دو نوع ست دعای ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را بحمد و ستایش در درگاه عزت و جلال او و دعا طلب و سوال ست و دعائی که امر فرمود بتکثیر آن در سجود متناول هر دو نوع ست و ازینجا ظاهر شد که حنفیه اقتصار بر ذکر کنند و از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و لیکن میگویند که بنده باید که درین حالت مخلص باشد در تعظیم و ذکر حق یا بحکم من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین بافضل و اعظم از آنچه خواهش کنند فائز گردد و در حقیقت جمع و تطبیق آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کنند چنانکه محققین گفته اند انتهی **رواه مسلم** حدیث دلیل ست بر تحریم قرارت قرآن وقت رکوع و سجود زیرا که اصل در نهی تحریم ست و ظاهر وی وجوب تسبیح رکوع و سجود و وجوب دعا در سجود ست بنا بر امر بدان هر دو و باین رفته است احمد و گروهی از محدثین و جمهور گویند مستحب ست بحدیث مسیء که او را آنحضرت تعلیم نکرد و اگر واجب بودی او را بدان امر کردی و ظاهر قول وی **عظموا فيه الرب** آنست که گفتن یکبار کافی ست و بآن امتثال امر حاصل میشود و ابو داود از حدیث ابن مسعود آورده که چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید سه بار سبحان ربی العظیم و این ادنای اوست و روایت کرده اند این را ترمذی و ابن ماجه نیز مگر آنکه ابو داود گفته در وی ارسال ست و همچنین بخاری و ترمذی گفته و قول وی که این ادنای اوست دال ست بر عدم اجزاء مرة واحدة حدیث دلیل ست بر مشروعیت دعا در حال سجود هر دعا که باشد از طلب خیر دنیا و آخرت و استعاذه از شر هر دو زیرا که سجده محل اجابت دعوات **وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في ركوعه وسجوده** بود آنحضرت که می گفت

م کلام تمام باشد وکلنا لك عبد وحال آنکه ما همگنان ترا بنده ایم اللهم لا مانع لما اعطیت خداوندا نیست هیچ کس باز دارنده
ی را که تو دهی ولا معطی لما منعت ونیست هیچ کس بخشنده چیزی را که تو باز داری و در بعضی روایات ولا رادّ لما قضیت نیز آمده ونیست باز دارنده
ده ولا ینفع ذا الجد منك الجد و سود نمی کند خداوند بخت و مال و دولت را از قهر و عذاب تو جَد بفتح جیم بهره و بخت و توانگری
بمعنی پدر و پدر نیز مراد دارند یعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و مروی ست جِد بکسر جیم بمعنی کوشش در
م اموال یا گریختن از عذاب واین روایت ضعیف ست رواه مسلم ایضا من حدیث ابن عباس بتمامه ورواه ابن ماجه
ن حدیث ابی جحیفة وفیه دسته وحدیث دلیل ست بر جمع امام میان تسمیع وتحمید چنانکه مذهب شافعی ست و بر مشروعیت این ذکر درین رکن برای هر مصلی

عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اسجد على سبعة اعظم
ر کرده شدم که سجده کنم بر هفت استخوان ولابد ست از اطمینان در سجده واز آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود واین قید بجهت تحقیق معنی
ضع ست ولابد ست از ارتفاع اسافل بر اعالی واین قید از لفظ سجود فهمیده می شود والا انبطاح باشد نه سجود واکمل آنست که تکبیر گوید بغیر رفع
ین وبخست رکبتین را بر زمین نهد بعد از آن یدین را بعد از آن جبهه والف را وذکری از اذکار ماثوره بگوید و می باید که دو دست را نزدیک
نکبین نهد واصابع خود بجانب قبله نشر کند وتفریق کند میان رکبتین و بطن را از فخذین و مرفقین را از جنبین جدا دارد علی الجبهة
پیشانی وعلما متفق اند بر وجوب وضع جبهه در سجود اما نهادن دو دست و دو زانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب ست و نزدیک ابو حنیفه وضع
ین سنت ست واشار بیده الی انفه واشاره کرد بدست خود بسوی بینی خود و تفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمده که گفت
ن طاؤس ونهاد دست خود بر پیشانی خود و گذرانید آنرا بر بینی خود که این واحد ست قرطبی گفته این دلالت میکند بر آنکه اصل در سجود پیشانی ست و بینی
بع اوست ابن دقیق العید گوید معنی وی آنست که گویا هر دو را یک عضو گردانیده ورنه اعضا هشت خواهند شد انتهی و در روایتی جبهه والف آمده
و در روایتی عوض جبهه وجه واقع شده واز اینجاست که اکثر ائمه بران رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و بی آن سجده روا نباشد و در مذهب
نفیه سجده بجبهه والف هر دو افضل ست واگر بیکی ازین دو کند کفایت ست طحاوی در عیون المذاهب گفته ان ابا حنیفة یقول لو اقتصر علی الانف
و عندهما والثلثة لا بلا عذر انتهی واز اینجا معلوم شد که اجزای سجود بر الف فقط مذهب ابو حنیفه است و صاحبین او محمد بن حسن و ابو یوسف خلاف
ے اند پس اگر بجبهه تنها کند نزد امام ابو حنیفه و صاحبیه بی کراهت جائز ست و اگر بانف تنها کند نزد صاحبیه وامام شافعی جائز نیست و در روایتی از امام اعظم
جائز نبود و در روایتی دیگر جائز بکراهت والیدین و دو دست مراد کفین اند و در روایتی بهمین لفظ واقع شده در مصفی گفته متفق اند
که کشف هر دو دست و بر آوردن آنها از آستین ضرور نیست انتهی والرکبتین و دو زانو و نهادن دستها و زانوها سنت ست نزد حنفیه
نافعیه وفقیه ابو اللیث گوید که اگر زانوها بر زمین ننهد جائز نبود کذا فی شرح ابن الهمام واطراف القدمین و کرانهای هر دو پا که این همه اعضای
یگانه را در سجده بر زمین باید نهاد واگر هر دو پا بر دارد نماز فاسد ست واگر یک پا بر دارد مکروه ست و مراد از اطراف اقدام آنست که هر دو قدم را
بطون اصابع هر دو قائم کند و هر دو عقب مرتفع باشند وظهور قدمین مستقبل قبله بوند چنانکه در حدیث ابو حمید در صفت سجود وارد شده وگفته اند که
اصابع یدین مندوب ست زیرا که در صورت انفراج رؤس بعضی از آنها از قبله منحرف خواهد بود واما اصابع رجلین پس در حدیث ابی حمید در باب
فة الصلوٰة گذشته واستقبل باصابع رجلیه القبلة واین حدیث دلیل ست بر وجوب سجود حسب مذکور زیرا که آنحضرت بلفظ اخبار ذکر کرده وامر ورد
نود مگر بنحو صیغه افعل واین مفید وجوب ست واختلاف ست در سجود بر جبهه والف ابو حنیفه بر تنها الف کافی گفته بدلیل اشار بیده الی انفه کما سبق

مصنف گفته محتمل که ترک جهر بان کرده باشد وطبرانی از ابوهریره آورده که اول کسی که ترک کرد تکبیر را معاویه بود وابوعبید روایت کرده که اول کس
ترک زیاد واین منافی ماقبل نیست زیراکه زیاد بترک معاویه ترک نموده ومعاویه آنرا بترک عثمان ترک نموده بود والله اعلم اما عمل امت مستقر ماند برفعل آن حضرت در هر خفض
ورفع در هر رکعت پنج بار چنانکه ازین حدیث دریافت شد ودر رباعیه وثلاثیه تکبیر نهوض بعد از تشهد اوسط زیاده کنند پس در مکتوبات خمس مع تکبیر احرام
نود و چهار تکبیر است و بدون او هشتاد و نه واختلاف کرده اند علما در حکم تکبیر نقل بعضی واجب گویند واین قولی است مر احمد بن حنبل را زیراکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مداومت کرد بران وفرمود صلوا کما رأیتمونی أصلی وجمهور گویند مندوب است زیراکه آنحضرت مسیء را تعلیم نفرموده وآنچه او را آموخت
تکبیر احرام است وآن موضع بیان بود برای واجب وجائز نیست تاخیر از وقت حاجت وجوابش آنست که تکبیر نقل در حدیث مسیء نزد ابوداود از حدیث
رفاعه بن رافع آمده ودر وی گفته ثم یقول الله اکبر ثم یرفع وذکر کرده در وقوله سمع الله لمن حمده وبقیه تکبیرات نقل واخرجها الترمذی والنسائی ولهذا رفته اند
احمد وداود بوجوب تکبیر انتقالات وظاهر قول وی یکبر حین کذا وحین کذا آنست که تکبیر مقارن این حرکات است پس در ابتدای رکن مشروع باشد
واما تکبیر برای اتمام حرکت چنانکه در شرح گفته پس نیست وجهی برای آن بلکه می باید که لفظ را بغیر زیادت برادا ونقصان از ان بگوید وظاهر قول وی
ثم یقول سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد شرعیت اوست برای هر مصلی از امام و ماموم زیراکه این حکایت مطلق صلوة آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
اگرچه احتمال حکایت در حالت امامت دارد چه متبادر عند الاطلاق از صلوة واجبه همین است زیراکه نماز واجب آنحضرت بجماعت می بود ووی امام
آن جماعت بودی وبرین تقدیر قول وی صلوا کما رأیتمونی أصلی امر است مر هر مصلی را باینکه بگذارد مثل نماز وی صلی الله علیه وسلم امام باشد یا منفرد
وباین رفته اند شافعیه وابوداود از شعبی آورده که نگوید موتم خلف امام سمع الله لمن حمده ولیکن بگوید ربنا ولک الحمد واین موقوف است بر شعبی
فلا یقوم به حجة وادعا کرده اند طحاوی وابن عبد البر اجماع را بر جمع منفرد هر دو را وابویوسف ومحمد گویند جمع کند میان هر دو امام ومنفرد وحمد گوید
موتم وگفته اند که حجت جمع امام میان هر دو اتحاد حکم امام ومنفرد است **وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال**
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع رأسه من الرکوع قال بود رسول خدا چون بر میداشت سر خود
از رکوع میگفت **اللهم ربنا لک الحمد** خداوندا تراست حمد لفظ اللهم در مسلم در روایت ابی سعید یافته نشد ودر روایت ابن عباس که
نزد مسلم است یافته شد **ملء السموات** پری آسمانها بنصب همزه ملأ بر مصدریت وجائز است رفع بر خبریت مبتدای محذوف ومحکی است
جواز رفع ونصب وی از ابن خالویه ودیگران وزجاج گفته جائز نیست مگر رفع وابن خالویه واکثر ترجیح نصب کرده اند وهو المعروف فی روایات الحدیث
والصحیح النصب علی الحال ای مالیا **والارض** وپری زمین ودر سنن ابوداود وغیره ملأ الارض است واین در روایت ابن عباس است نزد مسلم پس این تمام
روایت نه از لفظ ابی سعید است ونه از لفظ ابن عباس زیراکه در اول وی لفظ اللهم نیست ودر ثانی لفظ ملأ الارض است **وملء ما شئت من بعد**
وپری چیزی که خواسته پیدا کردن آن بعد آسمان وزمین وآنچه در وی است بعد بضم دال است بنا بر قطع از اضافت ونیت مضاف الیه **اهل الثناء**
والمجد ای سزاوار ستایش وبزرگی بنصب اهل بر ندائیت است یا اختصاص ورفع بتقدیر انت اهل الثناء **احق ما قال العبد** سزاوارترین
وراست ترین چیزی که بگوید بنده احق برفع خبر مبتدای محذوف است وما مصدریه است تقدیره قوله اللهم ربنا لک الحمد احق قول العبد ودر شرح مهذب
از ابن صلاح آورده که احق مبتدا است وخبر او لا مانع لما اعطیت الی آخره وقوله وکلنا لک عبد اعتراض است میان مبتدا وخبر یا احق خبر ما قبل خود است یعنی ربنا
لک الحمد واول اولی است نووی گفته زیراکه دروی کمال تفویض است بسوی او تعالی واعتراف است بکمال قدرت وعظمت وقهر وسلطان وی وانفراد وی
بوحدانیت وتدبیر مخلوقات انتهی چون در بعض روایات لا مانع الی آخره محذوف است لهذا آنرا خبر احق نگردانیدیم بلکه جمله استئنافیه گفتیم تا وقت حذف وی

اظهار هر عضو بنفسه ست تا متمیز گردد از دیگری و انسان واحد در سجود خود بمنزله متعدد باشد و مقتضای این اشتغال هر عضو ست بنفسه و عدم اعتماد بعض اعضا بر بعض و این معنی نزد طبرانی از حدیث ابن عمر مصرح واقع شده باسناد ضعیف که افتراش مکن همچو افتراش سبع و اعتماد کن بر هر دو کف دست خود و ظاهر کن هر دو دوش خود و چون کردی این چنین سجده کرد هر عضوی از تو و نزد مسلم ست از حدیث میمونه که بود آنحضرت ﷺ تجافی میکرد به هر دو دست خود تا آنکه اگر بهیمه خواهد بگذرد و ظاهر حدیث اول با این حدیث مع قوله صلوا کما رأیتمونی اصلی مقتضی وجوب ست ولیکن ابوداود از حدیث ابوهریره با این لفظ آورده که شکایت کردند اصحاب آنحضرت ﷺ مشقت سجود را بر خود وقتی که فرجه میگذارند فرمود استعانت کنید بزانوها و ترجمه کرد ابوداود برای آن باب را باین حرف الرخصة فی ترک التفریج ابن عجلان که یکی از راویان این حدیث ست گفته استعانت بزانوها چنین ست که بنهد یکی از دو آرنج خود بر یکی از دو زانوی خود وقتی که دراز باشد سجود پس این دال ست بر آنکه تفریج واجب نیست حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو بغل آنحضرت ﷺ شیخ در ترجمه گفته ظاهر ادرین نماز که وی دید جامه بر بدن مبارک نبود یا ظهور موضع اوست و بیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم سفید بود چنانچه تمام بدن نه مکدر و سیاه که در مردم دیگر می باشد انتهی چنانکه تصریح کرده ست بدان طبری در کتاب الاستقصاء من کتاب الاحکام و گفته که از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم که بغل آنحضرت متغیر اللون نبوده بخلاف غیر وی و همچنین قرطبی گفته و زیاده کرده که نبود موئی دران و تعقب کرد او را صاحب تقریب الاسانید و گفت ثابت نشد این معنی و لازم نمی آید از سفید بودن بغل که مو نباشد او را کذا قال المناوی ولیکن در سبل السلام گفته که نیست در حدیث دلیل بر آنکه آنحضرت ﷺ لابس قمیص نبوده درین وقت زیرا که اگرچه لابس آن باشد تاهم اطراف ابط نمایان می تواند شد چه آستینهای قمیص اهل آن عصر غیر طویل بودند پس ممکن ست که دیده شود بغل از آستین و نیست دلالت دران بر آنکه بغل شریف آنحضرت ﷺ موئی نداشت کما قیل زیرا که ممکن ست که مراد رویت اطراف ابط باشد نه باطن آن هر دو جائی که موست آن جا دیده نه شود مگر بتکلف و اگر ثابت شود که نبودن شعر ابط از خواص اوست کما قیل فلا اشکال انتهی متفق علیه شیخ عبدالحق دهلوی رح در مدارج النبوة بعد ذکر قول طبری و قرطبی و اختلاف در بودن و نبودن موی بغل گفته که در بعضی احادیث ینتف ابطیه نیز آمده یعنی میکند آنحضرت ﷺ موی بغل را و در بعضی عفرة ابطیه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص را گویند کذا قال الهروی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسرخی باززند و مروی ست از بعض صحابه که گفت ضم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسوی خود پس دمید بر من از عرق بغلهای آنحضرت ﷺ مانند بوی مشک انتهی ۱۰- البراء بن عازب الانصاری الحارثی الاوسی و وی صحابی مشهور ست و اول مشاهد وی خندق ست نازل شد کوفه را و فتح کرد ری را در سنه ۲۴ و بود با علی کرم الله وجهه در حرب جمل و صفین و نهروان و مرد در کوفه در ایام مصعب بن الزبیر روی عنه خلق کثیر کنیت براء ابوعماره ست فی الاشهر و عازب نیز صحابی ست اما مشهور نیست صحبت وی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجدت فضع کفیک چون سجده کنی بنه هر دو کف دست خود را یعنی بر زمین وارفع مرفقیک و بردار هر دو آرنج خود را و این حکم مردان راست اما زنان پس بنهند آنها را بر زمین و بچسپانند پهلوهای خود را که در ستر ادخل و اقرب ست و دلیلش حدیث یزید بن ابی حبیب ست که گذشت آنحضرت ﷺ بر دو زن که نماز میگذاردند پس فرمود چون سجده کنید شما هر دو ضم کنید بعض لحم را بسوی زمین زیرا که زن درین کار مثل مرد نیست اخرجه ابوداود فی مراسیله قال البیهقی و هذا المرسل احسن من موصولین فیه مراد دو حدیث موصول ست که بیهقی آنها را در سنن خود ذکر کرده و تضعیف آنها نموده رواه مسلم حدیث دلیل ست بر وجوب این هیئت بنا بر ورود امر بدان و علما آنرا حمل کرده اند بر استحباب و گفته اند که حکمت درین آنست که اشبه ست بتواضع و اتم ست در تمکین جبهه و انف بر زمین و ابعد ست از هیئت کسالی زیرا که منبسط مشابه کلب ست و حالش مشعر ست بتهاون بنماز و قلت اعتنا بدان و اقبال بران و از سنت ست تفریج اصابع در رکوع بنا بر روایت ابوداود از حدیث ابی حمید

وابن دقيق العيد گفته والحق ان مثل هذا لا يعارض التصريح بالجبهة وان امكن ان يعتقد انهما كعضو واحد فذلك فى التسمية والعبارة لا فى الحكم الذى دل عليه انتهى
ونيز دليل ابوحنيفه حديث مسیٔ ست که دران صرف ذکر جبهه است وتمکن جبهتک واين قرينه حمل امر ست در ينجا بر غير وجوب وجوابش آنست که اين استدلال
تمام نيست مگر بعد معرفت تقدم اين حديث بر حديث مسیٔ تا قرينه بر حمل امر در حديثی که دران ذکر انف ست بر ندب باشد وچون تاخير او فرض کنند
اين زيادت مشروع باشد وممکن ست که شرعيت وی متاخر باشد وباجهل تاريخ عمل بموجب زيادت مرجح بود بنا بر احتياط وظاهر حديث عدم وجوب
کشف چيزی ازين اعضاست زيرا که مسمای سجود صادق ست بران بنهادن آن بر زمين بدون کشف ونيست خلاف دران که کشف رکبتين
غير واجب ست زيرا که دران خوف کشف عورت ست ودر جبهه اختلاف ست بعضی گويند واجب ست کشف آن موافق روايت ابوداود در مراسيل
که ديد آنحضرت مردی را که سجده کرد بپهلوی آنحضرت وعمامه بسته بود بر پيشانی پس کشف کرد جبهه خود را وليکن بخاری تعليقا آورده از حسن که اصحاب آنحضرت
سجده ميکردند وحال آنکه دستهای ايشان در جامهای ايشان ست وسجده ميکرد مردی از ايشان بر عمامه خود ووصله البيهقی وگفت هذا اصح ما فی السجود
موقوفا على الصحابة ومروی ست احاديث که آنحضرت سجده ميکرد بر کور عمامه از حديث ابن عباس اخرجه ابونعيم فی الحلية ودر اسنادش ضعفی هست ودر
حديث ابن ابی اوفی ست اخرجه الطبرانی فی الاوسط وفيه ضعف واز حديث جابر وعدی ودر وی دو متروک اند واز حديث انس نزد ابن ابی حاتم
فی العلل ودر وی ضعف ست وبيهقی وغيره اين اخبار را ذکر کرده اند وگفته احاديث کان يسجد على کور عمامته لا يثبت فيها شیٔ يعنی مرفوعا واحاديث
جانبين غير ناهض اند بر ايجاب قول وی يسجد على جبهته صادق ست بر هر دو امر واگرچه با عدم حائل اظهر باشد پس اصل جواز امرين ست واما حديث
خباب شكونا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم حر الرمضاء فى جباهنا واكفنا فلم يشكنا الحديث پس نيست در وی دلالت بر کشف اين اعضا
ونه بر عدم او بلکه در حديث ديگر ست نزد مسلم که بود يکی از ايشان می گسترد جامه خود را از شدت گرمی پستر سجده ميکرد بران وشايد که در امثال اين خلاف فی
نيست خلافی که هست در سجود بر محمول اوست که آن محل نزاع ست وحديث انس محتمل ست متفق عليه وفی رواية امرنا ای ايها الامة وفی
رواية امر النبی صلى الله عليه وسلم واين هر سه روايت بخاری راست وتمام اين حديث اين ست ولا يكفت الثياب ولا الشعر يعنی
وامر کرده شده ام که نگرد آرم وفراهم نيارم جامهارا ونه موی را در نماز اما گرد آوردن جامه چنانکه در هنگام سجود رفتن جامها را گرد آرند تا خاک آلوده نشوند
يا برای اين غرض همين طور گرد دارند يا دامن برزنند وبعضی کمر بستن وعذبه در دستار خلانيدن داخل آن دارند وکمر بستن در نماز بعضی مستحب دارند وبعضی مکروه وفراهم
آوردن موی جمع کردن آنهاست در زير دستار وبعضی گويند مکروه آنست که ببافد يا بچيزی بر بندد وگره زند اما اگر بی آن جمع باشند مکروه نيست

وعن ابن بحينة روايت ست از عبدالله بن مالک ابن بحينة بضم موحده وفتح مهمله نام مادر عبدالله ست ومالک نام پدر اوست ولهذا مالک را
بتنوين ميخوانند والف را بر سر ابن اثبات ميکنند تا ندانند که مالک بن بحينه است بلکه عبدالله را دو صفت ست يکی ابن مالک دوم ابن بحينه ووی مشهورست
بابن بحينه وبابن مالک مشهور نيست ووی صحابی ست حليف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقان ست مرد در امارت معاويه ما بين سنة اربع وخمسين
يا ثمان وخمسين ونووی در تهذيب گفته پسر وپدر هر دو صحابی اند وکاشغری ذکر کرده که بحينه مادر وی از صحابيات ست ومالک پسر قشب ست بکسر قاف
وسکون معجمه بعده موحده وبهر حال ميگويد عبدالله بن بحينة انصاری رضی الله عنه ان النبی صلى الله عليه وسلم کان اذا صلى
فرج بين يديه بود آنحضرت چون نماز ميگذارد کشاده ميداشت وفرجه می گذاشت ميان هر دو دست خود ودر روايتی بجای صلى سجد آمده فرج
بفتح فا وتشديد راست ودر آخر جيم يعنی هر دست را از پهلو که نزديک اوست دور ميداشت وظاهر روايت آنست که تفريج در رکوع وسجود هر دو ست
وليکن بخاری حديث را در مناقب ذکر کرده ومقيد بسجود نموده پس مطلق محمول باشد بران وحديث دليل ست بر فعل اين هيئت در نماز وگفته اند که حکمت در آن

عنه انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فاذا كان في وتر من صلاته لم ينهض حتى يستوي قاعدا وی دید آنحضرت را
که نماز میگذارد پس چون می بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت نمی استاد تا برابر می نشست یعنی بعد از برداشتن سر از سجده می نشست
پس از ان بر میخاست و در لفظی از بخاری آمده پس چون بر میداشت سر خود از سجدهٔ ثانیه می نشست و اعتماد میکرد بر زمین پستر بر میخاست
و هم بخاری راست از حدیث ابوهریره در قصهٔ مسیٔ پستر بردار سر خود از سجده تا آنکه مطمئن شوی درحالیکه نشسته باشی و در روایتی دیگر باین لفظ
آمده حتی تطمئن قائما و این اشبه ست و نزد ابوداؤد ست از حدیث ابی حمید در صفت صلوة آنحضرت ثم اهوی ساجدا حتی ثنی رجلیه وقعد حتی
رجع کل عضو فی موضعه ثم نهض و این حدیث دلیل ست بر شرعیت این قعده در میان سجدهٔ ثانیه از رکعت اولی و رکعت ثانیه پستر نهوض برای
ادای رکعت ثانیه یا رابعه و این را جلسهٔ استراحت نامند و شافعیه باین قائل اند و نزد ایشان سنت ست و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعدهٔ اولی
و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده بر می خیزند و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و مالک و اسحق غیر مشروع ست و گویند که آنچه که بود بجهت
عذر و حاجت بود بکبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق وی سنت نه و متمسک امام شافعی همین حدیث ست و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث
صحیح ست و عمل برو ست نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضے از اصحاب ما انتهی و دلیل حنفیه حدیث ابوهریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بر میخاست بر صدور قدمین یعنی بے آنکه بنشیند اما بعض طرق این حدیث ضعیف ست لیکن شیخ ابن الهمام گفته که صحیح الاصل ست و ابن ابی شیبه
از ابن مسعود آورده که وی بر میخاست بر صدور قدمین خود بے آنکه بنشیند و از عمر و علی و ابن عمر و ابن زبیر همچنین آورده اند و از نعمان بن ابی عیاش آورده که یافتم
بسیاری از اصحاب را که چون بر میداشتند سر از سجدهٔ دوم از رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و حدیث وائل بن حجر ست در صفت صلوة
آنحضرت بلفظ و کان اذا رفع راسه من السجدتین استوی قائما اخرجه البزار فی مسنده و لیکن نووی تضعیف او کرده و روایت ابن منذر از حدیث نعمان که گذشت شیخ
در ترجمه گفته و اگر بعضے احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود انتهی گویم احادیثی که در ترک این جلسه آمده ضعیف ست کما عرفت
و اخباری که در اثبات آن وارد شده صحیح ست پس معارض نخواهد شد ضعیف بصحیح و چون خبر در ینجا معارض خبر نتواند شد با ثر صحابه و غیرهم چه رسد خصوصا
حدیث بخاری شریف تنها درین باب کافی ست و تعلیل بکبر سن و ضرورت بدون اعتماد بر دلیلی از حدیث ابدای احتمال ست در برابر استدلال
فلا لیعبأ به و این قعده در بعض الفاظ حدیث مسیٔ هم مذکور شده و ظاهرش مشعر وجوب ست و لیکن در علم من هیچ یکی باین قائل نشده و در سبل گفته جواب
از همه آنست که هر کرا این کرد بجهت آن کرد که سنت ست و هر که ترک کرد فلذلک انتهی رواه البخاري وکفی به روایة وحجة علی من خالفه وعن انس
بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قنت شهرا بعد الركوع بدرستیکه رسول خدا قنوت کرد مدت
یکماه بعد رکوع یدعو علی احیاء من العرب دعای بد میکرد بر قبیلها از قبائل عرب و وارد شده هست تعیین ایشان که آنها رعل و عصیه و بنو لحیان
بودند و اینها همه قبائل بنی سلیم اند ثم ترکه پستر ترک کرد قنوت را و در بدر گفته یعنی دعا را نه قنوت را متفق علیه لفظ حدیث در بخاری
مطولا این ست از عاصم احول که گفت پرسیدم انس بن مالک را از قنوت گفت قنوت بوده است گفتم پیش از رکوع یا بعد آن گفت قبل از رکوع
گفتم فلانی از تو خبر مرا داده که بعد از رکوع ست گفت وی دروغ گفت جزین نیست که قنوت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد رکوع یکماه گمان میکنم
که وی فرستاد قومی را که گفته میشد ایشان را قراء هفتاد کس بعد بسوی قومی از مشرکان پس آنها غدر کردند و کشتند قاریان را و بود میان آنها و رسول خدا
عهد پس قنوت کرد تا یکماه بد دعا میکرد بر ایشان و لاحمد والدارقطني نحوه من حدیث انس من وجه آخر ورواه البیهقی من حدیث
عبید الله بن موسی عن ابی نعیم و صححه الحاکم فی کتاب القنوت ولیکن تضعیف کرده اند ابن موسی را و گفته اند که روایت احمد از طریق عبد الرزاق اصح ست ازین طریق

ساعدی که میگرفت آنحضرت هر دو رکبهٔ خود بهر دو دست همچو قابض بران و تفریج میکرد درمیان انگشتان خود و هم از سنت ست در رکوع تجافی از هر دو
پهلو کما فی حدیث ابی حمید عند ابی داود و بهذا اللفظ رواه ابن خزیمة بلفظ و نحا یدیه عن جنبیه و[illegible]ائل بن حجر بن ربیعه فذهبی گفته وی را
صحبت و روایت ست رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ركع فرج بين اصابعه بود آنحضرت چون رکوع
میکرد می گشاد درمیان انگشتان هر دو دست خود فرجه را و اذا سجد ضم اصابعه و چون سجده میکرد ضم میکرد و با هم می نمود سر انگشتان خود را
علما گفته اند که حکمت در ضم اصابع نزد سجود توجه بسمت قبله است رواه ابن خزيمة وابن حبان والحاكم و گفت حاکم که بر شرط مسلم ست و متفرد است
این با ذهبی گفت بیهقی که اسنادش حسن ست وعن عائشة رضي الله عنها قالت رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي
متربعا گفت دیدم آنحضرت را نماز میگذارد چهار زانو نشسته و این در حالت مرض بود چنانکه در روایتی آمده که هرگاه نماز میگذارد آنحضرت نشسته
چهار زانو می نشست و لهذا مصنف این حدیث را در تلخیص در باب صلوة المریض آورده و حدیث دلیل ست بر کیفیت قعود علیل چون نشسته نماز گذارد
زیرا که حدیث وارد ست درین باب و آن صفت صلوة آنحضرت ست چون بیفتاد از اسپ و منفکت شد قدم وی پس گذارد چهار زانو نشسته
و در سبل گفته هدویه همین قعده را اختیار کرده اند در قعود مریض برای نماز و غیر ایشان را اختیارات دیگر ست و دلیل با ایشان ست که آن این حدیث
باشد انتهی مراد بهدویه ائمهٔ یمن اند که مذهب زیدیه دارند و از سادات بوده اند رواه النسائي وصححه ابن خزيمة ورواه الدارقطني
وابن حبان والحاكم من حديثها گفت نسائی نمیدانم هیچ یکی را که روایت کرده باشد آنرا جز ابوداود حفری و گمان نمی کنم او را مگر خطا انتهی مصنف
در تلخیص گفته روایت کرده است آنرا ابن خزیمه و بیهقی از طریق محمد بن سعید بن الاصفهانی بمتابعت ابی داود پس ظاهر شد که خطا نیست و روایت
کرده است آنرا بیهقی از طریق بن عیینه از ابن عجلان از عامر بن عبد الله بن زبیر عن ابیه که گفت دیدم رسول خدا را دعا میکرد این چنین و نهاد هر دو
دست خود بر زانوی خود و حال آنکه وی متربع جالس ست و رواه البیهقی عن حمید و لفظ وی این ست دیدم انس را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته
بر فراش خود و علقه البخاری انتهی و علما گفته اند که صفت تربیع این ست که باطن قدم یمنی را زیر فخذ یسری کند و باطن یسری تحت یمنی
در حالیکه مطمئن ست و هر دو کف را بر هر دو زانوی خود در حالیکه مفرق انامل خود ست همچو راکع و[illegible]س رضي الله
عنه ان النبي صلى الله عليه و[illegible] كان يقول بين السجدتين بود آنحضرت که می گفت درمیان دو سجده وقتی که سر
از سجدهٔ نخستین برداشته می نشست این دعا اللهم اغفر لي وارحمني واهدني وعافني وارزقني ای خدا بخش مرا و رحم کن بر من
و راه نما مرا و عافیت ده مرا و روزی ده مرا و بلند کن مرا و درست کن حال مرا و در ترمذی بجای عافنی واجبرنی و در ابن ماجه بجای واهدنی وارزقنی و حاکم
هر دو را جمع کرده مگر آنکه و عافنی نگفته و در دارمی و نسائی بروایت حذیفه صرف رب اغفر لی آمده مگر گاهی اقتصار میفرمود بر طلب مغفرت که اصل و عمدهٔ
مطالب ست و حذیفه همین را شنیده روایت کرده و در اوقات دیگر زیاده برین نیز می گفت و ابن عباس آنرا روایت کرده یا حذیفه بنا بر شهرت
این دعا اقتصار بر اول کلمه کرده و مراد همه است و حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در قعود بین السجدتین و ظاهرش گفتن آنحضرت ست این را بجهر
و در در مختار گفته نیست درمیان هر دو یعنی جلسه ذکری مسنون موافق مذهب و آنچه وارد شده است محمول ست بر نفل انتهی و این حدیث و امثال
آن وارد ست بر صاحب در مختار و لهذا در مالابد منه در فصل طریق خواندن نماز بر وجه سنت این ذکر را بین السجدتین آورده و گفته بنشیند باطمینان
و بخواند اللهم اغفر لی الخ پستر تکبیر گویان باز سجده کند مثل اول انتهی رواه الاربعة الا النسائي یعنی ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی نیز
واللفظ لابي داود وصححه الحاكم و در سندش ابو العلا کامل ست و وی مختلف فیه ست وعن مالك بن الحويرث رضي الله

براى مسلمانان وبركات قرآن بعد ركوع يا قبل وى وترک نكروند آنرا باين معنى كه آن نزديک نائبه هم خوانده نمى شود انتهى **وعن** ابى مالک سعيد بن طارق بن اشيم بروزن احمر الاشجعي واورا ابن شهاب گويند در نسخ بلوغ المرام سعد آمده وليكن صحيح سعد ست بغير تحتيه بن عبد البر گفته طارق معدود ست در كوفيين روايت كرد ازوى پسر وى سعد قال گفت سعد قلت لابي گفتم مر پدر خود را يا ابت قد صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر وعثمان وعلي اى پدر بدرستيكه تو نماز گذارده پس آنحضرت وهر چهار خليفه وى ودر روايتى هنا بالكوفة يعنى اينجا در كوفه واين متعلق بعلى ست زيراكه نمازش بكوفه پس على بوده خلفاى ثلثه نحوا من خمس سنين نزديک پنج سال افكانوا يقنتون فى الفجر پس بودند ايشان كه قنوت ميخواندند در نماز صبح وجز آن از نمازهاى پنجگانه قال گفت اي بني محدث اى پسرک من اينكه ميخوانند ومواظبت بران نمايند بدعت ست نو پديد آمده در دين وخواندن آنحضرت نبود جز يكماه كه در وقت صبح خوانده بعده ترک داده چنانكه گذشت طيبى گفته لازم نمى آيد از نفى كردن اين صحابى نفى قنوت زيراكه اين شهادت نفى ست وجماعتى ديگر شهادت باثبات آن داده مثل حسن وابى هريره وانس وابن عباس وغيرهم ودر سبل گفته ومروى ست خلاف آن از خلفاى اربعه وجمع ميان هر دو باين وجه ست كه گاهى قنوت كردند وگاهى نكردند واما ابو حنيفه وغيره ومنهى عنه گويند باين حديث زيراكه چون محدث شد بدعت باشد وبدعت منهى عنها ست ملتقطى رواه الخمسة الا ابا داود يعنى احمد وترمذى ونسائى وابن ماجه واسنادش حسن ست كذا فى التلخيص شيخ در ترجمه گفته اين اول دليل بر مذهب حنفيه وشيخ ابن حجر در شرح خود ميگويد كه جواب داده اند ازين ائمه ما كه آن كسانى كه احاديث قنوت در وقت صبح آورده اند واثبات آن كرده علما اند وبسيار اند وواجب ست تقديم ايشان بر خبر كسانى كه نفى آن كرده اند وميگويند حديثى كه از ابن مسعود روايت كرده اند كه قنوت نخواند آنحضرت در هيچ نمازى ضعيف ست وهمچنين انچه روايت كرده شد از ابن عباس كه گفت بدعت ست وهمچنين روايت كرده شده ست از ام سلمه كه نهى كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم از قنوت كه اين احاديث همه ضعيف اند واين كلام خالى از تكلف نيست والله اعلم انتهى گوئيم خالى ست از تكلف زيراكه احاديث نفى در سنن ست واحاديث اثبات در صحيح پس معارض نشود بدان واثبات مقدم ست بر نفى غايت ما فى الباب آنكه فعل مرة وترک اخرى واين منافى ثبوت وبقا نيست فى الجمله **وعن** ابى محمد الحسن بن علي عليهما السلام سبط رسول خدا وريحانه وى متولد شد در نصف رمضان سنه ۳ هجرى ابن عبد البر گفته اين اصح اقوال ست وبود حليم سليم ورع فاضل واين فضل وورع اورا داعى شده بترک ملک ودنيا بيعت كردند با وى بعد پدرش وبود خليفه در عراق وخراسان تا هفت ماه ويا نه ماه وانصار وى در كوفه بر موت زياده از چهل هزار كس بودند وى كار خلافت بمعاويه گذاشت در نصف جمادى الاولى سنه ۴۱ رغبة فيما عند الله وزهدا فى الدنيا الدنية وهو سيد شباب اهل الجنة ودر سبل السلام گفته فضائله لا تحصى قد ذكرنا منها شطرا صالحا فى الروضة الندية انتهى ودر كتاب استيعاب در عد فضائل او اطالت بسيار كرده پسرش حسن بن حسن وجماعتى كثير از وى راوى ست توفى رضى الله عنه فى سنة احدى وخمسين ومن آلة المحرر سطره هم حسن نام داشت اين نام شريف در وى عجب تاثيرى كرده كه مثل امام حسن همه ملک ومال پدر خود زهدا فيه ورغبة فيما عند الله بگذاشت وتمام عمر بزهد وتوكل وتقوى بسر برد هر چند از اولاد حسين بود اما كار حسن كرد انيجاست كه او در اولاد حسن خوانند وكيف كه حسن وحسين يكى ست اول تا آخر نسبتى دارد حق تعالى ما را هم از فيوض اين نسبت محروم نگرداند وبر طريقه ايشان زنده دارد وميراند آمين ثم آمين قال گفت علمني رسول الله صلى الله عليه وسلم كلمات اقولهن في قنوت الوتر گفت تعليم كرد مرا رسول خدا دعائى مشتمل بر چند كلمه ميگويم آنرا در قنوت وتر ظاهر آنست كه آنحضرت وى را دعائى تعليم كرد ووى رضى الله عنه خوش داشت كه آنرا در قنوت خواند وليكن مى گويند در بعضى روايات آمده ست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود بگردان اين را در وتر خود واين روايت غريب ست ولهذا در سبل گفته وليس فيه بيان لمحلها انتهى ودر اكثر روايات مطلق آمده كه كان

چنانکه در باب ست و در تحفة الغفار گفته اقرب آنست که مصنف گفته که وارد ست در قنوت الحوادث بعد رکوع مختص ست بنوازل از حدیث انس اخرجه
ابن خزیمة فی صحیحه ومن حدیث ابی هریرة اخرجه ابن حبان بلفظ کان لایقنت الا ان یدعو لاحد او علی احد واصله فی البخاری من الوجه الذی اخرجه منه ابن حبان
واقره فی المنار وارتضاه انتهی **و زاد** و زیاده کرد **فاما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا** واما در نماز بامداد پس همیشه قنوت
میکرد تا آنکه جدا گردید از دنیا پس قول او در حدیث اول ثم ترکه در ما عدای فجر ست واحادیث در قنوت فجر از انس مضطرب و متعارض آمده و در هدی نبوی
جمع میان آنها باین طریق کرده که احادیث انس همه صحیح ست بعض آن مصدق اوست و نیست تناقض میان آنها و قنوتی که ذکر کرده ست آنرا قبل
رکوع غیر آن قنوت ست که بعد از رکوع ذکر نموده و قنوتی که آنرا موقت کرده غیر آن قنوت ست که آنرا مطلق نموده پس قنوتی که قبل رکوع ست اطالت قیام ست برای
قرائت که در حق آن فرموده افضل الصلاة طول القیام و قنوتی که بعد رکوع ست آن اطالت قیام ست برای دعا که تا یکماه بر قومی بد دعا و برای قومی دعا کرده و تطویل
این رکن بسبب دعا و ثنا مستمر گشته تا آنکه جدا گردید از دنیا چنانکه دلالت کرد برآن این حدیث که انس چون بر میداشت سر خود از رکوع می ایستاد قائم تا آنکه می گفت گوینده که مگر
فراموش کرده و انس بایشان خبر کرد که این صفت نماز آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست اخرجه عنه فی الصحیحین پس این آن قنوت ست که در حق وی انس گفته ما زال صلی الله علیه وسلم
حتی فارق الدنیا و قنوتی که آنرا ترک کرده آن دعا ست بر اقوام از عرب بود بعد رکوع واراده کرد انس از قنوت قبل الرکوع وبعده قنوتی را که مازال بر آن بود و آن اطالت قیام ست
درین دو محل بقرائت قرآن و دعا این ست مضمون کلام هدی و مخفی نیست که این غیر موافق ست قول او را واما فی الصبح فلم یزل یقنت حتی فارق الدنیا
زیرا که دال ست برینکه این خاص ست بفجر و اطالت قیام بعد رکوع عام ست همه نماز ها را واما حدیث ابو هریره که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بر میداشت
سر خود از رکوع از نماز صبح در رکعت دوم بر میداشت هر دو دست خود را پس میکرد این دعا اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ اخرجه الحاکم وصححه پس در سندش
عبد الله بن سعید مقبری ست ولا تقوم به حجة و رفته ست جماعتی از سلف وخلف و شافعی باینکه دعا عقیب آخر رکوع از نماز فجر سنت ست اگرچه اختلاف
کرده اند در الفاظ وی واز اینجا معلوم شد که قنوت مشروع ست در نماز صبح نووی در شرح مسلم گفته و برین اند اکثر علما و محققین از اصولیین و ترجیح
داده ست آنرا ابن دقیق العید و بیان کرده ست درین حدیث محل قنوت را که آن بعد رکوع ست و برین اند خلفای اربعه و امام شافعی و مذهب جمعی از
صحابه که از ایشان اند ابو موسی و براء آنست که محل قنوت قبل رکوع ست و همین ست مذهب ابو حنیفه و مالک و رفته ست جمعی بسوی ترک قنوت
بالکل و نسبت کرده ست آنرا ترمذی بسوی اکثر اهل علم و تعقب کرده اند ترمذی را درین نسبت و مختلف ست نقل از امام احمد درین باب کذا قال الشارح

و هم روایت ست از انس بن مالک رضی الله عنه **ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یقنت الا اذا دعا لقوم او دعا
علی قوم** بود آنحضرت قنوت نمیکرد مگر وقتی که دعا میکرد برای قومی یا دعا میکرد بر قومی **اخرجه ابن حبان و صححه ابن خزیمة واصله فی البخاری**
اما دعای وی برای قومی پس ثابت شد که دعا میکرد برای مستضعفین از اهل مکه واما دعا بر قومی فکما عرفته قریبا واز اینجا گفته اند بعض علما که مسنون ست
قنوت در نوازل پس دعا کنند بانچه مناسب حادثه باشد در سبل گفته پس قول بسنیت وی در نوازل قولی حسن ست تأسیا بفعل صلی الله علیه وسلم فی دعائه
علی اولئک العرب لیکن میگویند که حوادث مثل حصار خندق وغیره بآن حضرت نازل شده و مروی نیست که دران قنوت کرده باشد و این شاید که برای
بیان جواز باشد انتهی در حجة الله البالغة گفته مختلف اند احادیث و مذاهب صحابه و تابعین در قنوت صبح و نزد من این ست که قنوت و ترک هر دو سنت ست
هر که قنوت نکند مگر نزدیک حادثه عظیمه یا بکلمات یسیر بطور اخفا نزدیک رکوع وی دوست تر ست بسوی من زیرا که احادیث شاهد اند برینکه دعا بر رعل
و ذکوان اول بود و آخر ترک شد و این اگرچه دال بر نسخ قنوت نیست لیکن ایما می کند باینکه قنوت سنت مستقره نیست یا گوییم که وظیفه راتبه نبود
این قول صحابی ست که ای پسرک من محدث ست یعنی مواظبت بر قنوت و بود آنحضرت و خلفای وی که هرگاه مصیبتی بایشان می رسید دعا میکردند

ولکنهم آنرا در قنوت از نماز صبح تصنیف در یخجا اجمال بکار برده و در تخریج اذکار نووی از روایت بیهقی گفته اللهم اهدنی الی آخره در قنوت صبح ست ابو حنیفه
گفت قنوت نخواند در چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در وتر تمام سال و معنی حدیث نزدیک او محمول برهمین ست و نزد شافعی خواندن قنوت در نماز فجر سنت
و در سائر فرائض و قنوت در وتر نیست نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان و محل قنوت در نماز صبح نزد شافعی بعد رکوع ست و عروه بن الزبیر قبل
از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جهر باید کرد بحدیث ابو هریره و مقتدیان تامین گویند بحدیث
ابن عباس و در قنوت وتر نیز اختلاف علماست مذهب ابن مسعود دوام قنوت ست در وتر و همین ست مختار سفیان ثوری و ابن المبارک
و ائمه حنفیه و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین ست مذهب مالک و شافعی و اقوی درین باب مذهب احمد
و اسحق ست که اگر نازله از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصة و در سائر صلوة عامة مستحب ست و قنوت وتر در آخر نصف رمضان متاکد ست
و در تمام سال مستحب والله اعلم انتهی **وفي سنده ضعف** و در سند این روایت ضعف ست زیراکه مروی ست بطریق عبد الرحمن بن هرمز
مصنف در تلخیص گفته احتیاج ست بسوی کشف حال وی انتهی پس ضعف وی من حیث الجهالة باشد و نیز مروی ست از طریق بریدة بن ابی مریم و در
سندش نیز مجهولی هست اما برداشتن هر دو دست نزدیک خواندن دعای قنوت پس روایت کرده اند آنرا از ابن عباس و ابن مسعود که ایشان رفع یدین
میکردند در آن و نیست حجت در ما نحن فیه و لهذا در شرح مواهب الرحمن گفته و لم نقف بعد علی دلیل نقلی فی رفع الیدین والتکبیر و لا علی ما یقتضی وجوب
القنوت و قول صاحب الهدایة لقوله صلعم للحسن حین علمه دعاء القنوت اجعل هذا فی وترک لم یوجد فیه لفظ الامر و علی تقدیر وجوده لا یدل علی الوجوب لعدم بلوغ الحسن
حینئذ فاذا لم یجب علی المامور لا یجب علی غیره و کذا قوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن لم یجد الوتر منها المحدث انتهی **وعن ابي هريرة**
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير چون بسجده رود یکی
از شما پس باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و می نهد زانوها را پیشتر **وليضع يديه قبل ركبتيه** و باید که بنهد هر دو دست را پیش از زانوها گفته اند
که وضع یدین پیش از رکبتین در اول امر بود باز مامور شدند بوضع رکبتین قبل یدین و حدیث ابن خزیمه که بالا گذشت مشعر ست بدان **اخرجه الثلاثة**
یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و دارمی نیز بخاری و دارقطنی گفته اند لا یتابع علیه و گفت دارقطنی نمی دانم که شنید از ابی الزناد یا نه و ترمذی گفته غریب ست
نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث ابی الزناد بهمین وجه و نسائی نیز آنرا از حدیث ابو هریره آورده و لیکن در وی ذکر نکرده و لیضع یدیه قبل رکبتیه و ابو داود
از حدیث ابو هریره آورده که بود آنحضرت چون سجده میکرد بدایت میکرد بهر دو دست خود پیش از زانوها و مثله اخرج الدارمی و روی من حدیث عمر
و هو الشاهد الذی سیشیر المصنف الیه و ابن خزیمه در صحیح خود از حدیث مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه روایت کرده که بودیم ما که می نهادیم هر دو
دست پیش از هر دو زانو پس امر کرده شدیم بوضع زانوها پیش از دستها و حدیث دلیل ست بر تقدیم مصلی دست را بر زانو وقت انحطاط بسوی سجده
و ظاهر حدیث وجوب ست لقوله لا یبرکن و این نهی ست و امر بقوله و لیضع و هیچ کس بوجوب آن قائل نشده پس متعین شد که مندوب ست و اختلاف
کرده اند علما و ازان مذهب مالک و اوزاعی عمل برین حدیث ست تا آنکه اوزاعی گفته دریافتیم مردم را که می نهادند دستها پیش از زانوها و گفت ابن ابی داود و هو قول اصحاب
الحدیث و شافعیه و حنفیه و مالک در روایتی عمل کرده اند بحدیث وائل **فهو** و آن یعنی حدیث ابو هریره **اقوى في سنده** قوی تر ست در سند خود **من** از حدیث
وائل بن حجر بضم حا و سکون جیم و این حدیث وائل دلیل حنفیه و شافعیه ست و هو مروی عن عمر اخرجه عبد الرزاق و عن ابن مسعود اخرجه الطحاوی و باین قائل ست احمد و اسحق
و جماعتی از علما و ظاهر کلام مصنف ترجیح حدیث ابو هریره ست و آن خلاف مذهب امام وی شافعی ست و نووی گفته ظاهر نمی شود ترجیح احد المذهبین بر آخر و لیکن اهل این مذهب
ترجیح داده اند حدیث وائل را و گفته اند که حدیث ابو هریره مضطرب ست زیراکه مروی ست از وی هر دو امر و ابن القیم در تحقیق این مسئله اطالت بسیار کرده و گفته در حدیث

یعلمنا ہذا الدعاء و تنبیہ کردہ است ابن خزیمۃ و ابن حبان برینکہ قول وی فی قنوت الوتر متفرد ست بدان ابو اسحٰق عن یزید بن ابی مریم و تبعہ ابنا و یونس
و اسرائیل گفت و روایت کردہ است آنرا شعبہ و وی احفظ است پس ذکر نکرد در وی قنوت را و نہ وتر را بلکہ گفت کان یعلمنا ہذا الدعاء و مصنف در تلخیص مؤید
قول ابن حبان ایراد کردہ تمام بحث را آنجا باید دید و حافظ ابن القیم در ہدی نبوی گفتہ زیادہ کرد حاکم در مستدرک و قال علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فی وتری اذا رفعت راسی ولم یبق الا السجود و رواہ ابن حبان فی صحیحہ و لفظہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو انتہی و بالجملہ قنوت شافعیہ ہمین ست
در وتر فجر و نزد حنفیہ اللہم انا نستعینک ست اما سندش از حدیث پیدا نیست ابن حجر مکی در تحفۃ المحتاج شرح المنہاج گفتہ لم یات عنہ صلعم فیہ شئ
انما اخترعہ عمر و تبعوہ انتہی و ابن علان در شرح اذکار گفتہ قولہ لم یات الخ ای بسند صحیح موصول انتہی گویم ابو بکر بن ابی شیبہ آنرا از ابن مسعود و ابو داؤد آنرا
در مراسیل آوردہ بتفاوت بعض الفاظ لیکن موقوف غیر مرفوع ست و گفتہ اند کہ افضل آنست کہ ہر دو بخواند ابن حجر مکی در ایعاب شرح عباب گفتہ
ولو اتی فی الصبح مع قنوت الصبح بقنوت عمر رضی اللہ عنہ الذی صح عنہ انہ کان یقنت بہ فی الصبح لا الوتر کما رواہ البیہقی و غیرہ فحسن و اذا جمع بینہما
قدم الاول و ہو اللہم اہدنی لثبوتہ عنہ صلعم فی الوتر انتہی اللّٰهُمَّ اهْدِنِي فِيمَنْ هَدَيْتَ خدایا راہ نما مرا در میان آن کسانی کہ راہ راست
نمودہ ایشان را وَعَافِنِي فِيمَنْ عَافَيْتَ و عافیت دہ مرا در ضمن آن کسانی کہ عافیت دادہ ایشان را مراد بعافیت سلامت یافتن است از جمیع
آفات دنیا و آخرت وَتَوَلَّنِي فِيمَنْ تَوَلَّيْتَ دوست دار مرا و متولی امر من باش و بر ذمہ لطف و کرم خود گیر ہمہ احوال مرا وَبَارِكْ لِي
فِيمَا أَعْطَيْتَ و برکت و زیادتی دہ مرا در چیزی کہ دادہ از نعمتہا وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ و نگاہ دار مرا از بدی آنچہ قضا کردہ و تقدیر نمودہ
و طلب وقایت ازین باعتبار ظاہر اسباب و آلات ست و لا یزال محو و اثبات در ان جاری ست فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلَا يُقْضَى عَلَيْكَ پس
بدرستیکہ تو حکم میکنی بہر چہ میخواہی و حکم کردہ نمی شود بر تو وَإِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ بدرستیکہ شان این ست کہ خوار نمی شود کسی کہ دوست
داری تو آنرا ع عزیز تو خواری نہ بیند ز کس تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی رَوَاهُ الْخَمْسَةُ یعنی احمد
و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و رواہ ابن خزیمۃ و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیہقی ایضا و حدیث دلیل ست بر مشروعیت قنوت
در صلوٰۃ وتر و این مجمع علیہ ست در نصف اخیر از رمضان وَزَادَ الطَّبَرَانِيُّ وَالْبَيْهَقِيُّ وَلَا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ و گرامی و غالب نمی شود
کسی کہ دشمن داری تو آنرا یعز بکسر مہملہ است علی الاصح و این زیادت بعد قول وی ست و لا یذل من والیت مصنف در تلخیص گفتہ و واقع شد
مارا سند این زیادت بطریق عالی متصل بسماع و قرأت بر ابی الفرج بن حماد انتہی و گفت رافعی این زیادت ثابت ست در حدیث مگر آنکہ گفت نووی
در خلاصہ کہ روایت کردہ است آنرا بیہقی بسند ضعیف انتہی و گفت شیخ در ترجمہ و زیادہ کرد شمنی این کلمات را نیز فلک الحمد علی ما قضیت
نستغفرک اللہم و نتوب الیک رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین پس تراست ستایش بر آنچہ تقدیر کردہ طلب مغفرت میکنیم ترا ای خداوند
و توبہ میکنیم بسوی تو ای رب من بیامرز و مہربانی کن و تو بہترین مہربانی کنندگانی انتہی و لیکن مخرج صحیح این زیادت معلوم نیست وَزَادَ النَّسَائِيُّ
مِنْ وَجْهٍ آخَرَ فِي آخِرِهِ و زیادہ کرد نسائی از وجہ دیگر در آخر این قنوت این کلمہ را وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ و رحمت کاملہ الٰہی نازل باد بر
پیغمبر او علیہ الصلوٰۃ والسلام مصنف در تخریج احادیث اذکار نووی گفتہ این زیادت غریب ست ثابت نمی شود زیرا کہ در وی عبد اللہ بن علی ست
و وی معروف نیست و برین قول کہ وی عبد اللہ بن علی بن حسین بن علی ست سندش منقطع باشد زیرا کہ وی سماعت ندارد از عم خود حسن پس ازینجا
مبین شد کہ این حدیث بنا بر جہالت راوی یا انقطاع بر شرط حسن نیست انتہی وَلِلْبَيْهَقِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ
گفت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یُعَلِّمُنَا دُعَاءً نَدْعُو بِهِ فِي الْقُنُوتِ مِنْ صَلَاةِ الصُّبْحِ می آموخت ما را دعائی کہ بخوانیم

و دیگر عقد تسعین ست و صورت او این ست که قبض کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحه را و بنهد سر ابهام را بر سر وسطی و حلقه کند و نزد حنفیه و مختار در مذهب
امام احمد همین ست و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست و این در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و در حدیث احمد و ابو داود از وائل بن حجر آمده است
و نزد مالک قبض کند همه انگشتان دست راست مگر بسط کند سبابه را و شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن نهادن سر انگشت وسطی میان
دو عقده ابهام ست و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بی عقد نیز
آمده و مختار بعضی حنفیه این ست غالبا عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مختلف بود گاهی چنین و گاهی چنان و وجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف
آمده همین ست در سبل گفته الظاهر انه مخیر بین الهیآت و وجه الحکمة شغل کل عضو بعبادة انتهی واشار باصبعه السبابة و اشاره می کرد
بانگشت سبابه که نام انگشتی ست که همسایه انگشت نر ست و سبابه از سب ست بمعنی دشنام کردن و عادت عربان ست که بآن در مقام دشنام اشاره
کنند و در زبان شرع نام وی مسبحه است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت اشارت آن ست
که بردارد آنرا نزد تلفظ بکلمه لا اله الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آنست که بردارد این انگشت را نزد نفی و بنهد نزد اثبات و از بعضی ایمه شافعیه منقول ست
که برداشته وا دارد آنرا تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت نکند و در حدیث وائل آمده که برداشت آنحضرت انگشت خود پس دیدم که حرکت میداد آنرا
و دعا میکرد بدان رواه ابن خزیمة و در حدیث ابن الزبیر آمده اشاره میکرد بسبابه و حرکت نمی داد آنرا اخرجه احمد و ابو داود و النسائی و ابن حبان فی صحیحه
بیهقی گفته یحتمل ان یکون مراده بالتحریک الاشارة لا تکریر تحریکها حتی لا یعارض حدیث ابن الزبیر انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته مانند اکثر حنفیه ماوراء النهر
و هندوستان این عمل و عقد و اشاره ترک یافته و مختار نزد متقدمین همان اول ست و در متاخرین ایشان خلافی ظاهر شده و مختار نزد علمای حرمین و غیر آن
از بلاد عرب عمل بر آن ست و محقق حنفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شهادتین بسط کند و در وقت تهلیل عقد اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع
گردد و گفته است قول بمنع اشاره خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی متقی رح رساله درین باب نوشته و جانب عمل را راجح ساخته اند
و در شرح سفر السعادة از آن نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابه یعنی نزد ابی حنیفه و محمد از سنن ست و همچنین مروی ست از ابو یوسف و نجم الدین زاهد
گفته که متفق اند روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت و چون مذاهب ایمه از محدثین و فقها و بسیاری از صحابه و تابعین و علمای کوفه این ست و بسیار
اخبار و آثار در آن عمل بدان اولی و ارجح باشد انتهی و درین باب ست رساله ملا علی قاری و در آن تشنیع کرده بر کیدانی بر منع او و ازین اشاره و طعن او
بر محدثین و گفته کاگر جلالت او در علم دین معلوم نبودی این قول او کاهل الحدیث کافی بود برای تکفیر وی و درین باب ست رساله فارسی از شاه ولی الله
محدث دهلوی و مکتوبی از مرزا مظهر جانجانان قدس سره که در آن از طرف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی عذری معقول بابت عدم رفع ذکر کرده
و عمل خود بر آن ثابت نموده و مولانا محمد فاخر زائر اله آبادی رح در مثنوی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوالد بزرگوارش شیخ محمد یحیی معروف
بشاه خوب الله رح در خواب گفته از شما عجب ست که اشارت مسبحه نمی کنید از آن باز وی نیز رفع شروع کرده و بالجمله درین باب رسائل و تحریرات اهل علم
قدیما و حدیثا بسیار ست و عمل بر آن جاری و ساری ست لهذا از بسط درین مسئله اعراض نموده شد وفي رواية له و در روایتی مر مسلم راست
وقبض اصابعه كلها و قبض کرد آنحضرت همه سر انگشتان خود را واشار بالتي تلي الابهام و اشاره کرد بانگشتی که نزدیک ست بانگشت نر
در حجة الله البالغة وارد شده است که لقمه کند زانوی خود را بدست چپ خود و بندد عقد پنجاه و سه و اشاره کند بسبابه و مروی ست قبض و اصبع و حلقه
باقی و هر که گفت مذهب ابو حنیفه ترک اشاره نمودن ست بمسبحه وی خطا کرده و نیست روایت و درایت معتضد وی چنانکه ابن الهمام گفته آری محمد آنرا
در مسائل اصل ذکر نکرده و در موطا ذکر نموده و یافتم بعضی را که تمییز نمی کرد در میان قول ما که نیست اشاره در ظاهر مذهب و درین قول که ظاهر مذهب این ست

ابوہریرہ قلب ست از راوی حیث قال ولیضع یدیہ قبل رکبتیہ واصل وی این ست ولیضع رکبتیہ قبل یدیہ و دلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی فلا
یبرک کما یبرک البعیر چہ معروف از بروک بعیر تقدم یدین بر رجلین ست و ثابت شدہ است از انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امر بمخالفت سائر حیوانات
در ہیأت نماز پس نہی کرد از التفات کالتفات الثعلب و از افتراش کافتراش السبع و از اقعاء کاقعاء الکلب و از نقر کنقر غراب و از رفع ایدی کاذناب خیل
شمس اے وقت سلام و یجمعہا قولنا **ابیات** اذا نحن قمنا للصلوة فاننا ÷ نہینا عن الاتیان فیہا بستۃ ÷ بروک بعیر و التفات کثعلب ÷ و نقر غراب فی
سجود الفریضۃ ÷ و اقعاء کلب او کبسط ذراعہ ÷ و اذناب خیل عند فعل لتحیۃ ÷ و صاحب سبل برین ابیات زیادہ کردہ و گفتہ **بیت** و زدنا کتدبیج الحمار بمدہ
لعنق و تصویب لراس بر کعۃ ÷ و آین ہفتم ست انتہی مگر آنکہ نووی گفتہ حدیث تدبیج ضعیف ست و بالجملہ حدیث وائل این ست رأیت النبی صلی اللہ
علیہ و سلم اذا سجد وضع رکبتیہ قبل یدیہ دیدم انحضرت را کہ چون سجدہ میکرد می نہاد بر زمین ہر دو زانوی خود را پیش از نہادن ہر دو دست
خود و تمام حدیث این ست کہ چون بر میخاست بر میداشت ہر دو دست خود را پیش از برداشتن ہر دو زانو شیخ در ترجمہ گفتہ گفتہ اند نہادن اعضای سجدہ بنسبت
قرب ست بزمین ہر چہ بزمین نزدیکتر نہادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نہادن بینی و پیشانی ترتیبی نیست کہ ہر دو در حکم یک عضو اند و نزدیک بعضی بینی
پیشتر نہد کہ نزدیکتر ست بزمین و شمنی گفتہ کہ اگر دشوار افتد نہادن زانو پیش از دستہا بجہت عذری مانند موزہ و جز آن بنہد دستہا را پیشتر انتہی و نیز شیخ
گفتہ گفتہ اند کہ این حدیث اصح و اثبت ست از حدیث ابوہریرہ و جماعۃ از حفاظ تصحیح نمودہ و ترجیح کردہ اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آنست کہ عمل با قوی
و اصح کنند و بعضی گفتہ اند کہ این حدیث ناسخ حدیث ابوہریرہ است انتہی گوییم دعوی نسخ حجت میخواہد و حدیث ابوہریرہ نہی قولی ست و حدیث وائل روایت
و قول مقدم ست بر فعل و لہذا مصنف آنرا اقوی گفتہ اخرجہ الاربعۃ یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و رواہ ابن خزیمۃ و ابن حبان و ابن السکن فی صحاحہم
من طریق شریک عن عاصم بن کلیب عن ابیہ و رواہ الدارمی ایضا و گفت بخاری و ترمذی و ابوداود و بیہقی کہ متفرد ست بدان شریک و او را شاہدی ست از عاصم احول
از انس گفت دیدم رسول خدا را انحطاط میکرد بتکبیر تا آنکہ سبقت کرد ہر دو زانوی او ہر دو دست او را اخرجہ الدارقطنی و الحاکم و البیہقی و گفت
حاکم بر شرط شیخین ست و گفت بیہقی متفرد ست بدان علاء بن عطار و علاء مجہول ست فان للاول زیرا کہ برای نخستین یعنی حدیث ابوہریرہ شاہدا
من حدیث ابن عمر شاہدی ست از حدیث ابن عمر کہ تقویت وی میکند صححہ ابن خزیمۃ و وی از ائمہ معتبرین علم حدیث ست و تصحیح او
حجت ست درین فن و لیکن برای حدیث وائل نیز شاہدی ہست چنانکہ گذشت و حاکم آنرا علی شرطہما گفتہ و غایت وی این ست کہ برابر باشد
با شاہد حدیث ابوہریرہ کہ متفرد ست بدان شریک و در ین صورت ابوہریرہ و وائل در قوت متفق باشند و موافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث ابوہریرہ
آئل ست بسوی حدیث وائل و نیست در وی مگر قلب و این انکار نتوان کرد زیرا کہ قلب در الفاظ بسیاری از احادیث واقع شدہ و ازینجاست کہ جمہور
ایمہ و ابوحنیفہ و شافعی و احمد بن حنبل در انچہ مشہور ست از مذہب وی عمل بحدیث وائل بن حجر نمودہ اند و زانوہا را پیش از دستہا نہادہ و اوزاعی و احمد
در روایتی از وی و طائفہ از محدثان عمل بحدیث ابوہریرہ کردہ اند و دستہا را پیش از زانو نہادہ و ذکرہ البخاری معلقا و موقوفا
و ذکر کردہ است حدیث ابوہریرہ را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال نافع کان ابن عمر یضع یدیہ قبل رکبتیہ و لین نیز یکی از وجوہ ترجیح ست

وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قعد للتشہد وضع یدہ الیسری علی رکبتہ
الیسری و الیمنی علی الیمنی بود انحضرت چون می نشست در تشہد اول یا ثانی می نہاد دست چپ خود را بر زانوی چپ و می نہاد دست راست
خود را بر زانوی راست خود و عقد ثلثۃ و خمسین و عقد میکرد پنجاہ و سہ را و صورتش این ست کہ قبض کند خنصر و بنصر و وسطی را و بسط کند
مسبحہ را کہ آنرا سبابہ نیز گویند و بنہد طرف انگشت بزرگ کہ آنرا ابہام خوانند در بیخ مسبحہ و شافعی و احمد بروایتی باین اخذ کردہ اند عملا بہذا الحدیث

بمراد حق وفعل او وصالح في الحقيقة كسي ست كه باين مقام رسيده باشد ولطف حق متولي امر وي شده وهو يتولى الصالحين و آن بنده ايست كه
دست تدبير از جلب منافع ومصالح ورد مضار ومفاسد خود باز داشته و يد تقدير متولي ترتيب وي گشته بي آنكه اورا اختياري وتدبيري از نفس خود
باشد مثل طفل رضيع با دايه وميت با غاسل وگوي پيش چوگان انتهى وچون بنده باين حال رسيد لاجرم از جميع آفات نفسي وآفاقي سلامت خواهد بود
وچون خود را تسليم كرد سلامت ماند اسلم تسلم اين معامله خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحين وچون آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ذكر بعض عباد
واشخاص على التعيين جز ذات كريم خود كه منبع تمامه بركات وخيرات ست منع تخصيص كرد اشارت كرد بوجه آن وفرمود بدرستيكه وقتي كه بگويد
بنده اين دعا را مي رسد اثر آن هر بنده صالح را كه در زمين و آسمان ست حاجت بتخصيص چيست بعد ازان ختم بر شهادتين كرد كه خلاصه كار واصل
تمام اعمال ست وفرمود اشهد ان لا اله الا الله گواهي ميدهم كه نيست مستحق براي عبادت بحق جز وي پس اين قصر افرادست زيرا كه مشركان
عبادت ميكردند خدارا وشريك مي ساختند با او غير اورا واشهد ان محمدا عبده ورسوله در جميع روايات امهات ستة
همين بلفظ عبده ورسوله ست وابن الاثير در جامع الاصول ونيز كرده وحديث ابن مسعود را بلفظ وان محمدا رسول الله آورده وآنرا بسوي
شيخين وغير هما نسبت كرد وتابع شد اورا ابن ونيز صاحب تيسير الوصول وتابع هر دو شد جلال در ضوء النهار وزياده كرد اين لفظرا كه انه
لفظ البخاري ولفظ بخاري همان ست كه مصنف ذكر كرده فتنبه وبالجمله چون آدمي بحقيقت اسلام متصف شد ودر مقام قرب وقبول متمكن گشت
اشاره كرد بدعا وسوال هرچه خواهد وفرمود ثم ليتخير من الدعاء اعجبه فيدعو پس اختيار كند وبرگزيند از دعا هرچه خوش آيد تر
بسوي وي پس دعا كند وبخواهد از خدا كه گفته اند شعر از خدا خواهم واز غير نخواهم بخدا ✤ كه نيم بنده غير ونه خداي دگر ست ✤ زياده كرد ابوداود
ودرين حديث لفظ به ونحوه للنسائي من وجه آخر بلفظ فليدع وظاهرش وجوب ست بنا بر امر بدان وداعي مجاز ست هرچه خواهد از خير دنيا
وآخرت بخواهد ورفته اند حنفيه ونخعي وطاؤس باينكه دعا نكند در نماز مگر بچيزي كه يافته مي شود در قرآن وبعضي گفته اند دعا نكند
مگر بچيزي ماثور وهر دو قول مردود ست بقوله صلى الله عليه وسلم ثم ليتخير من الدعاء اعجبه وفي لفظ ما احب وفي لفظ البخاري من الثناء ما شاء
واين اطلاق ست مر داعي را تا دعا كند بهرچه خواهد وابن سيرين گفته دعا نكند در نماز مگر بامر آخرت متفق عليه واين تشهد مختار
حنفيه است وحديث دليل ست بر وجوب تشهد لقوله فليقل ورفته اند بسوي وجوبش عمر وابن مسعود وابوحنيفه وشافعي در قولي وجماعتي
گفته غير واجب ست بسبب تعليم نكردن آنحضرت مر مسيء را واختلاف كرده اند در الفاظ تشهد قائلان وجوب وسنت هر دو ومختار اكثر حديث
ابن مسعود ست فهو الارجح مصنف در تلخيص گفته حديث ابن مسعود در تشهد متفق على الصحة ست واكثر روايات در وي بتعريف السلام ست در هر دو
موضع واقع شده است ودر روايت نسائي سلام علينا بتنكير در هر دو جا ودر روايت طبراني سلام عليكم نيز بتنكير آمده ترمذي گفت واين اصح
حديثي ست كه روايت كرده شده است در تشهد وعمل بر وي ست نزد يك اكثر اهل علم ومروي ست بسند از خصيف كه وي ديد آنحضرت صلى الله
عليه وسلم را در خواب پس گفت يا رسول الله بدرستيكه مردم اختلاف كردند در تشهد فرمود بر شما باد بتشهد ابن مسعود وگفت بزار اصح حديثي كه در
تشهد نزد من ست حديث ابن مسعود ست كه مروي ست از وي رضي الله عنه بست وچند طريق ونميدانم كه مروي باشد از آنحضرت در تشهد
ثابت تر از وي ونه صحيح تر از روي اسناد ونه مشهور تر از روي رجال ونباشد از روي تظافر بكثرت اسانيد وطرق وگفت مسلم جز اين نيست كه اجماع
كردند مردم بر تشهد ابن مسعود زيرا كه اصحاب وي خلاف نمي كنند بعض ايشان مر بعض را وغير وي اختلاف كرده اند اصحاب وي وگفت محمد بن يحيى
الذهلي حديث ابن مسعود اصح چيزي ست كه مروي شد در تشهد وروايت كرد طبراني در كبير از طريق عبدالله بن بريده بن الحصيب عن ابيه گفت

کرنیست اشاره و مفاسد جهل و تعصب بیش از احصاست انتهی و در مالابدمنه گفته وقت شهادت اشارت کند این اشارت از ائمه اربعه مرویست لیکن
مشهور مذهب امام اعظم آنست که اشارت نکند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد انتهی و در در مختار گفته متاخرین تصحیح کرده اند که اشارت کند بسبب
کردن رسول علیه الصلوة والسلام و بطرف امام محمد بلکه امام اعظم نیز اشاره نسبت کرده اند و از بعضی کتب نقل کرده که مفتی به نزد ما اشاره است همان صحیح
و در تحفه مستحب گفته و در طحاوی گوید سنت غیر مؤکده است وعن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال گفت ابن مسعود بودیم ما
چون نماز میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم می گفتیم ما السلام علی الله پیش از سلام فرستادن بر بندگان وی سبحانه و می گفتیم سلام بر جبرئیل ع
وسلام بر میکائیل و سلام بر فلان پس هرگاه که برگشت از نماز التفت علينا روکرد بسوی ما رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
پس فرمود مگوئید سلام ست بر خدا زیرا که خدا خود سلام ست اذا صلى احدكم فليقل بلکه چون نماز گذارد یکی از شما پس باید که بگوید این کلمات را
التحيات لله همه عبادات قولیه مر خدا راست و تحیات جمع تحیت ست و حلبی گفته معنی تحیت بقا و دوام یا عظمت یا سلامت از آفات یا همه
انواع تعظیم ست والصلوات و همه عبادات بدنیه اعم از فرائض و نفل یا دعوات یا رحمت یا نماز پنجگانه والطيبات و همه عبادات مالیه زیرا که قاعده است
که چون کسی در حضرت ملوک در آید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفه درگاه بگذارند تا لائق و مستحق لطف و عنایت
ایشان گردد و نووی گفته بلفظ جمع آورد زیرا که مر ملوک را از عرب و عجم تحیتها بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس
فرمود تحیات همه مر خدا راست و دیگران را عاریتی بیش نیست شعر خدای راست بزرگی و ملک بی انباز ✤ دگر بهر که به بینی بعاریت دادست ✤
و نیز مراد بطیبات کلام طیب و حسن ست که ثنا کنند بدان خدا را و ذکر کنند او را یا اقوال صالحه یا اعمال صالحه است یا اعم ازین و طیبت آن بودن اوست
خالص از شوائب ریا و غیره و تحیات مبتداست و خبرش لله ست و صلوات و طیبات معطوف ست بران و خبر هر دو محذوف ست و فیه تقادیر اُخر
السلام یعنی سلامیکه هر واحد آنرا می شناسد عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته بر توای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونیهای
خیر و کرم وی و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولا بسلام بنا بر عظم حق وی ست بر ایشان و لهذا تقدیم کردند آنرا بر تسلیم بر نفوس خود پس تر سلام
کردند بر خود با و وجه خطاب با آنحضرت بجهت ابقای این کلام ست بر آنچه در اصل بود که شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خطاب بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم امت نیز بر همان لفظ اصل گذشت تا ایشان را تذکر آن حال گردد و نیز آنحضرت همیشه
نصب العین مومنان و قرة العین عابدان ست در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادات و نورانیت و انکشاف درین محل بیشتر و قوی تر ست
و بعضی از عرفا قدس سرهم گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه ست علیه الصلوة والسلام در ذرائر موجودات و افراد ممکنات پس آنحضرت
در ذوات مصلیان موجود و حاضر ست پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل نبود تا بانوار قرب و اسرار معرفت منور و فائض گردد
آری شعر در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست ✤ می بینمت عیان و دعا می فرستمت ✤ السلام علينا سلام بر ما گروه حاضر و هر که با او ست
از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین حال داخل اند وعلى عباد الله الصالحين و بر تمامه بندگان که نیکوکارند حاضر و غائب و دور و نزدیک
در زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد ست بنده صالح آن بود که ادای حق عبودیت بر وجهی که فرموده اند چنانچه باید بجای آرد و استقامت بران
ورزد و هیچ وجه خللی و فسادی در کارخانه حال ظاهر و باطن وی راه نیابد و صلاح اعلی مناصب و ارفع مقامات ست و لهذا وصف کرده است بران
حق تعالی انبیا و رسل را و صواب آنست که صلاح را مراتب بسیار ست بعضها فوق بعض و همه را بر قدر صلاح نصیبی از سلامت حاصل هست و اقصی غایات
و اعلی مراتب صلاح آنست که شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در فتوح الغیب ذکر کرده که صلاح حالت زوال و فنای مطلق ست و بودن بنده قائم

الذی فیہا مذکور اند در حجة اللہ البالغہ گفتہ آمدہ است در تشہد صیغہا اصح آن تشہد ابن مسعود ست پستر تشہد ابن عباس و عمر و این مانند احرف قرآن جملہ شافی و کافی ست انتہی و عبارت مصفی درین مقام این ست صیغ تشہد مؤدی از فرض ست و اختلاف ائمہ در اختیار ست و درین اختلاف ہم دلیلی قوی بہم نمی رسد پس باید گفت کہ بہر صفتی کہ خواند مؤدی سنت ست و عامل بمختار **مسئلہ** شافعی الفاظ مترادفہ را حذف کردہ اقل تشہد گفتہ گفتست و این معنی قریب ست بقاعدۂ تنقیح مناط و اللہ اعلم **وعن** ابی محمد فضالة بفتح فا بروزن سحابة بن عبيد بضم عين و فتح الفاء انصاری اوسی صحابی ست اول مشاہد او احد ست مشاہد ما بعد را حاضر شدہ و بیعت کرد تحت الشجرہ و حاضر شد خیبر را انتقال کرد بشام و ساکن شد دمشق را و والی شد قضای دمشق را برای معاویہ در زمان خروج او بصفین و مرد آنجا در سنۂ ثلث و خمسین بر قول اصح روی عنہ میسرة مولاه و غیره قال سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا يدعو في صلاته لم يحمد الله ولم يصل على النبي صلى الله عليه وسلم گفت فضالہ شنید رسول خدا مردی را کہ دعا میکرد در نماز خود و تحمید نکرد و ثنا نمود خدا را و درود نفرستاد بر پیغمبر خدا فقال عجل هذا پس فرمود شتابی کرد این مرد کہ دعا کرد پیش از حمد و صلوٰة بر من ثم دعاه فقال اذا صلى احدكم فليبدأ بتحميد ربه والثناء عليه پستر طلبید او را و فرمود کہ چون نماز گذارد یکی از شما پس باید کہ شروع کند بستایش کردن پروردگار خود و ثنا گفتن بروے ثم يصلي على النبي ثم يدعو بما شاء پستر درود فرستد بر پیغمبر خدا پستر دعا کند ہر چہ خواہد از خیر دنیا و آخرت تعلیم کرد آنحضرت آن مرد را آداب دعا کہ پیش از وی حمد و صلوٰة باید گفت بعد از ان دعا باید کرد و از احادیث دیگر معلوم شدہ است کہ بعد از دعا نیز حمد و صلوٰة باید گفت این حدیث دلیل ست بر وجوب تحمید و ثنا و صلوٰة بر آنحضرت و دعا بما یشاء و این موافق ست در معنی بحدیث ابن مسعود و غیرہ زیرا کہ احادیث تشہد متضمن حمد و ثنا ست و این وقتی ست کہ ثابت شود کہ این دعا کہ آنحضرت آنرا شنیدہ در قعدۂ تشہد بود ورنہ در حدیث دلالت بر بودن دعا در قعدۂ تشہد نیست اما ذکر مصنف این حدیث را درینجا دال ست بر بودنش در تشہد گویا از سیاق حدیث دریافتہ و درو دلیل ست بر تقدیم وسائل بین یدی المسائل و این نظیر ایاک نعبد و ایاک نستعین ست کہ عبادت را کہ وسیلہ است مقدم کرد بر طلب استعانت رواه احمد وابن خزيمة والثلاثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم و در حدیث ابن مسعود ست نزدیک ترمذی کہ گفت بودم من کہ نماز میگذاردم و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حاضر بود و ابوبکر و عمر نیز با آنحضرت بودند پس چون نشستم بعد نماز آغاز کردم بثنا بر خدا پستر بدرود بر پیغمبر خدا پستر دعا کردم برای خود پس فرمود آنحضرت دو بار سوال کن دادہ میشوی و ہم ترمذی از عمر بن الخطاب آوردہ کہ گفت دعا استادہ کردہ میشود میان آسمان و زمین بالا بردہ نمی شود یا نمی رود از ان دعا چیزی تا آنکہ درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابتش موقوف بر تصلیہ است و درود خود مستجاب و مقبول و بمصعد قبول اعمال موصول است بطفیل و توسل وی دعا نیز بمحل قبول میرسد **شعر** مور مسکین ہوسی داشت کہ در کعبہ رسد ✲ دست در پای کبوتر زد و ناگاہ رسید ✲ **وعن** ابي مسعود رضي الله عنه نامش عقبہ بن عامر بن ثعلبة الانصاری الخزرجی البدری ست حاضر شد عقبۂ ثانیہ را و بود صغیر حاضر نشد بدر را بلکہ نزول کردہ بود ببدر پس منسوب شد بسوی وی ساکن شد کوفہ را و مرد آنجا در خلافت علی رضی اللہ عنہ سنہ احدی او اثنتین و اربعین روی عنہ بشیر و خلق سواه قال قال بشير بن سعد بن ثعلبة الانصاری والد نعمان بن بشیر حاضر شد عقبہ و ما بعد او را یا رسول الله امرنا ان نصلي عليك گفت ابو مسعود گفت بشیر ای رسول خدا حکم کرد ما را خدای تعالی اینکہ درود فرستیم بر تو یعنی در قولہ تعالی إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا فكيف نصلي عليك پس چگونہ و چہ قسم درود فرستیم بر تو فسكت پس خاموش ماند آنحضرت و زیادہ کرد احمد و مسلم تا آنکہ آرزو کردیم کہ کاش وی سوال نکرد

نشنیدم در تشهد احسن از حدیث ابن مسعود انتهی و مختار امام احمد نیز همین تشهد ست و گفته اند تا ز بهر وجه جائز ست ولیکن سخن در اولی و افضل ست
واللفظ للبخاري واین لفظ که مذکور شد مر بخاری راست و روایت کرد سعید بن منصور از حدیث ابن مسعود که آموخت ما را یعنی آنحضرت تشهد و فرمود بگوید یکی از شما چون فارغ شود از تشهد اللهم انی اسألک من الخیر کله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بک من الشر کله ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انی اسألک من خیر ما سألک منه عبادک الصالحون و اعوذ بک من شر ما استعاذک منه عبادک الصالحون ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار وللنسائي والدارقطني والبيهقي ايضا من حديث ابن مسعود وهو من ادلة ما افاده التشهد كنا نقول قبل ان يفرض علينا التشهد بودیم ما که می گفتیم پیش از انکه فرض گردانیده شود بر ما تشهد یعنی سلام بر جبرئیل و میکائیل پس فرمود آنحضرت نگوئید این چنین و بگوئید التحیات الی آخره و استدلال کرده اند باین بر فرضیت تشهد اخیر لقوله قبل ان یفرض و لقوله بگوئید و تبویب کرده است نسائی برای ایجاب تشهد ولیکن روایت کرد این حدیث را از طریق ابن عیینه ابن عبد البر و استدلال کرده گفته متفرد ست ابن عیینه بقوله قبل ان یفرض و اخرج مثله الدارقطني والبيهقي وصححاه ولاحمد واحمد راست از حدیث ابن مسعود و این نیز یکی از ادله وجوب ست ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه التشهد وامره ان يعلمه الناس بدرستیکه آنحضرت تعلیم کرد او را تشهد و امر کرد که بیاموزد آنرا بمردمان اخرجه احمد عن ابي عبيدة عن عبد الله قال علمه رسول الله صلى الله عليه وسلم التشهد وامره ان يعلمه الناس التحيات لله وذكره و در لفظی این ست که گفت ابن مسعود گرفت آنحضرت دست مرا و دست خود و تعلیم کرد مرا تشهد چنانکه تعلیم میکرد مرا قرآن حافظ شوکانی فرموده در هر تشهد الفاظ مختلف آمده اند و حق که ازان محیص نباشد همین ست که هر تشهد از تشهدات ماثوره که خارج بمخرج صحیح اند کافی ست برای مصلی و اصح تشهدات تشهد ابن مسعود ست که حضرت بوی آموخت و ثابت ست در صحیحین غیر هما انتهی ولمسلم و مر مسلم راست عن از حدیث عبد الله ابن عباس رضی الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت بود آنحضرت يعلمنا التشهد تعلیم میکرد ما را تشهد چنانکه می آموخت ما را قرآن یعنی بتاکید و مبالغه در حفظ و ضبط آن پس بود که می گفت التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله الى آخره تمام وی این ست السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و این لفظ مسلم و ابو داود ست و رواه الترمذی و صححه کذلک لکنه منکر و روایت کرد آنرا ابن ماجه بهچو مسلم لیکن چنین گفته و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و روایت کرده اند آنرا احمد و شافعی بتنکیر سلام بلفظ و ان محمدا بی لفظ اشهد و در وی زیادت مبارکات ست و حذف واو از صلوات و طیبات و عمل اکثر شافعیه برین تشهد ست و در میان این دو تشهد در لفظ و معنی فی الجملة تفاوت ست و این تشهد از افراد مسلم ست و جز بخاری اصحاب کتب سته این را روایت کرده اند مصنف در تلخیص گفته رواه مسلم والشافعي والترمذي والدارقطني وابن ماجه و گفته شد بشافعی چگونه اختیار کردید حدیث ابن عباس را در تشهد گفت دیدم تشهد را واسع و شنیدم از ابن عباس بطریق صحیح و بود نزدم اجمع و اکثر از روی لفظ از غیر آن پس اخذ کردم بدان بی سرزنش کسی که غیر آن اختیار کرده از آنچه صحیح شده هست و غیر شافعی ترجیح تشهد ابن مسعود کرده بسبب عدم اختلاف روات در حرفی ازان بلکه نقل کرده اند آنرا مرفوعا بر یک صفت بخلاف غیر آن از تشهدات انتهی ملخصا و تشهد امام مالک تشهد حضرت عمر ست التحيات الزاكيات لله الطيبات لله الصلوات عليك ايها النبي الى آخره رواه مالك والشافعي والحاكم والبيهقي بالفاظ و دارقطنی در علل گفت اختلاف نکرده اند درانکه این حدیث موقوف ست بر عمر و بعضی متأخرین از ابن ابی اویس مرفوعا روایت کرده اند آنرا و آن وهم ست و روات تشهد بجمله صحابه ابو موسی اشعری و عایشه و سمرة بن جندب و علی کرم الله وجهه و ابن الزبیر و معاویه و سلمان و ابو حمید اند و مروی ست از ابو بکر موقوفا کما روی عن عمر و احادیث ایشان در تلخیص مع الکلم

صحابی از نماز فی قوله صلاتنا صلوة شرعیه ست نه لغویه و حقیقت عرفیه مقدم ست وقت تردد بین المعنیین و نیز ثابت شده است وجوب دعا در آخر تشهد اعرفت من الامر به و درود بر آنحضرت پیش از دعا واجب ست لما عرفت من حدیث فضالة و باین تمام ست ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد تشهد قبل دعا که دال ست بر وجوب و بالجمله این زیادت را نیز ابن حبان و دارقطنی و حاکم روایت کرده اند و اخرجها ابو حاتم و ابن خزیمة فی صحیحهما و حدیث دلالت میکند بر وجوب صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز بظاهر امر یعنی قولوا و باین رفته است جماعتی از سلف و ائمه و شافعی و اسحق و دلیل ایشان همین حدیث ست با زیادت مذکوره در سبل السلام گفته و نیز مقتضی وجوب صلوة ست بر آل و آن قول احمد ست و نیست عذر برای قائل وجوب صلوة باین حدیث در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که مامور به واحد ست و دعوی نووی وغیره اجماع را بر یکه صلوة بر آل مندوب ست مسلم نیست بلکه میگوییم که صلوة بر آنحضرت تمام نمی شود و بنده ممتثل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی ذکر آل ست صلوة نفرستد زیرا که سائل گفته بود کیف نصلی علیک و در جواب ایشان فرمود که آن صلوة ست بر وی و بر آل وی پس هر که ذکر آل نکرد وی صلوة بکیفیتی که بدان مامور بود نفرستاد پس ممتثل امر نبوی نشد و مصلی بر آنحضرت نگردید و همچنین بقیه حدیث از قوله کما صلیت الخ زیرا که این نیز از کیفیت مامور بها ست و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعض الفاظ و ندب بعض پس نیست او را دلیل بران و ازینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث واقع می شود علی ماینبغی نیست و پرسیده شدم ازین بزمانه قدیم پس جواب دادم که صحیح شده است نزد اهل حدیث بلا ریب کیفیت صلوة هم برین نهج یعنی بر آنحضرت و بر آل وی و ایشان رواة آن اند ولیکن حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در دولت امویه انکار میکردند بر ذکر آل باز عمل مردم برین کار استمرار گرفت بطریق متابعت یکی مر دیگری را و الا وجهی برای ترک آن نیست و بسط شافی این جواب در حواشی عمده کرده ایم انتهی و هم وی راست در مجمع التشتیت فی شرح ابیات التثبیت درین باب سخن نفیس کرده فلیرجع الیه و باجمال صیغ صلوات بالفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از انها کافی ست و در بعضی روایات وارحم محمدا کما رحمت و ترحمت واقع شده ولیکن بصحت نرسیده و در حجة الله البالغة گفته که اصح صیغ صلوات این ست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریاته کما صلیت علی ابراهیم و بارک علی محمد و علی ازواجه و ذریاته کما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و صلوة از بندگان طلب افاضه رحمت شامله خیر دنیا و آخرت ست از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر برای وجوب ست پس بعضی گفته اند که واجب ست هر بار که ذکر شریف وی بگذرد و بعضی گویند فرض ست یکبار در عمر چنانکه شهادت بر نبوت وی صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب و مسنون دارند و او کد سنن اسلام و شعار آن ست قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وی و نگردانید برای آن وقتی معین پس واجب ست که بسیار گفته شود صلوة و غفلت ورزیده نشود دران و بعضی از علما قول اول را اصح داشته اند و شافعی در تشهد فرض گفت و گفته اند که این قول از وی شاذ ست هیچ یکی از علما دران شریک او نیست و نزد ابو حنیفه واجب ست فی الجمله و در تشهد سنت ست و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت بیشمار ست و همچنین صیغ وی چه ماثور و چه غیر آن بسیار ست و درین باب کتب و رسائل مستقله ساخته اند و شک نیست که انچه ماثور ست اصح و ابلغ ست و اختلاف کرده اند در انکه بر غیر انبیا بالاستقلال جائز ست یا نه مختار جمهور آنست که مخصوص ست بانبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اولی ست و بعضی گفته اند که حرام ست یا مکروه تحریمی یا تنزیهی شیخ در ترجمه گفته متعارف در متقدمین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهی گوییم هو کما قال **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه

از آنحضرت شنیدیم قال پس فرمود قولوا بگوئید و این مفید وجوب ست در مصفی گفته جمهور اهل علم برانند که صلوة گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستحب ست در تشهد اخیر غیر واجب و بسوی همین معنی دلالت میکند لفظ ابن عمر و حضرت عایشه رض در باب تشهد و اما تشهد اول پس محل صلوة نیست و امام شافعی تنها قائل ست بوجوب صلوة در تشهد اخیر پس اگر درود نفرستد نماز او صحیح نیست و در تشهد اول نزدیک شافعی مستحب ست مترجم گوید اقل صلوة اللهم صل علی محمد و آله ست و اکمل آن این صیغه است که مذکور شود و صلوة سنت ست نزد جمهور و فرض ست نزدیک شافعی و قول جمهور اقوی می نماید انتهی اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی آل ابراهیم و بارك علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العلمین انك حمید مجید خداوندا درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانکه درود فرستادهٔ بر آل ابراهیم و برکت ده و افزون گردان خیر و نعمت را بر محمد چنانکه برکت دادهٔ بر آل ابراهیم در هر دو جهان بدرستیکه تو ستودهٔ حمید صیغه مبالغه است بر وزن فعیل بمعنی مفعول مذکر و مؤنث در وی یکسان ست یعنی تو محمودی بجا مدی که لائق عظمت شان تو باشد و این تعلیل ست برای طلب صلوة زیرا که تو محمودی و از محامد تو افاضه انواع عنایات و زیادت برکات ست بر پیغمبر آنکه تقرب می جوید بسوی تو بامتثال امر تو که ادای رسالت باشد و محتمل که حمید بمعنی حامد باشد یعنی تو ستاینده کسی که مستحق حمد ست و محمد صلی الله علیه وسلم از احق عباد تست بحمد در سبل گفته و هذا انسب بالمقام مجید مبالغه ماجد ست و مجد بمعنی شرف ست یعنی و بزرگ هستی و چون آنحضرت از آل ابراهیم ست تشبیه بهمان آل ابراهیم کردند و آل رجل اهل و عیال او را گویند و بمعنی اتباع نیز آید و مراد در حدیث اهل بیت آنحضرت اند لقوله کیف الصلوة علیکم اهل البیت در حدیث کعب بن عجره نزد بخاری و مسلم نه اتباع که داخل اند در جمله و علی عباد الله الصالحین و بعضی گفته اند که مراد بآل در ینجا ذات شریف اوست چنانکه آل داود گویند و مراد داود علیه السلام باشد گو هم این استعمال صحیح ست و لیکن در ینجا قرینه صارفه ازین معنی موجود ست که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بحرف عطف که مفید مغایرت ست واقع شده پس مراد اهل بیت آنحضرت باشند و در تفسیر اهل بیت اختلاف ست اصح اقوال این ست که مراد بآل کسانی اند که زکوة بر ایشان حرام ست و باین تفسیر کرده است زید بن ارقم لفظ آل را و صحابی اعرف ست بمراد وی صلی الله علیه وسلم پس تفسیرش قرینه است بر تعیین معنی مراد از لفظ مشترک و قد فسرهم بآل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل العباس و ابن القیم رح در جلاء الافهام در تحقیق آل کلام فائق نموده و ما از وی در اتحاف النبلاء نقل کرده ایم

والسلام کما علمتم و سلام فرستادن همچنان ست که آموخته شده اید شما آنرا یعنی در تشهد و آن قول شماست السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته علمتم بصیغه مجهول و تشدید لام و در روایتی ست بنای معلوم و تخفیف لام و مفعول ثانی محذوف ست ای کما علمتموه

رواه مسلم و رواه الحاکم والبیهقی من حدیث یحیی بن السباق عن رجل من آل الحارث عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم و رجال اسنادش ثقات اند مگر رجل حارثی فلینظر فیه واخرجه الشیخان عن کعب بن عجرة عن ابی حمید الساعدی والنسائی عن طلحة والطبرانی عن سهل بن سعد و احمد والنسائی عن زید بن خارجة و درین حدیث اشکال کرده اند که بمقتضیه تشبیه لازم می آید که صلوة و برکت بر ابراهیم و آل ابراهیم کامل تر و قوی تر باشد و جواب داده شده است که شهرت و ظهور کافی ست در تشبیه بی اشتراط کمال و قوت و جوابهای دیگر داده اند مگر تا اینمعنی که گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و شیخ عبد الحق دهلوی و فرزند ایشان شیخ نور الحق رحمهما الله تعالی را درین باب رسائل مستقله است که در ان تمام اجوبه مع ما لها و ما علیها ذکر کرده اند این موضع بسط نیست

وزاد ابن خزیمة فیه و افزود ابن خزیمه در حدیث ابی مسعود فکیف نصلی علیك اذا نحن صلینا علیك فی صلاتنا پس چگونه درود فرستیم بر تو ای رسول خدا میکه نماز بگذاریم ما بر تو در نماز خود و ازینجا معلوم شد که این صیغه را در نماز بعد تشهد باید خواند و نتوان گفت که مراد از صلوة درین زیادت دعاست پس دال نباشد بر ایجاب صلوة در نماز زیرا که متبادر در لسان

هیچ عبارتی محیط آن نتواند شد و ارحمني ورحمت ومهربانی کن مرا انك انت الغفور الرحيم بدرستی که توئی آمرزنده گناه و رحم
کننده بر بندگان و درین توسل ست بسوی وی تعالی باسمای او نزد طلب حاجات واستدفاع مکروہات و بهرینکه صفت بهر مقام صفتی مناسب آن مقام ذکر کند
مثل لفظ غفور و رحیم نزد طلب مغفرت ونحو وارزقنا وانت خیر الرازقین نزد طلب رزق وقرآن مجید وادعیهٔ نبویه مملوست باین متفق علیه
حدیث دلیل ست بر شرعیت دعا در نماز علی الاطلاق بغیر تعیین محل واز محلات اوست بعد تشهد و درود واستعاذه لقوله فلیتخیر من الدعاء ماشاء
ووارد شده است در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز ازانجمله حدیث جابرست نزد نسائی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الكلام كلام الله
واحسن الهدی هدی محمد وابوداود وازابن مسعود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد اللهم الف على الخير قلوبنا واصلح ذات بيننا
واهدنا سبل السلام ونجنا من الظلمات الى النور وجنبنا الفواحش والفتن ما ظهر منها وما بطن وبارك لنا في اسماعنا وابصارنا وقلوبنا وازواجنا
وذرياتنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم واجعلنا شاكرين مثنين بها قائلها واتمها علينا وهم نزد ابوداود ست از بعض صحابه که گفت آنحضرت
مروی را چگونه میگوئی در نماز گفت تشهد میخوانم پستر میگویم اللهم انی اسالک الجنة واعوذ بک من النار ولیکن خوش نمیدارم دندنهٔ ترا ونه دندنهٔ معاذ را
پس فرمود آنحضرت حول ذلك ندندن انا ومعاذ نووی در اذکار گفته دندنه کلامی ست که معنی آن فهمیده نشود ومعنی حولها ندندن آنست که حول
الجنة والنار او حول مسالتهما که یکی سوال طلب ست ودیگر سوال استعاذه وازینجا معلوم شد که انسان مخیرست بهر لفظی وعبارتی که خواهد از ماثور وغیره دعا کند

وعن وائل بن حجر رضي الله عنه قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم فكان يسلم عن يمينه

گفت وائل نماز گذاردم با رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد از راستای خود ومیگفت السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
ودر روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد از یمین وشمال خود گویا من می بینم بسوی صفحهٔ رخسار شریف وی ودر روایتی تا آنکه دیدیم ما
سفیدی رخسار وی اخرجه مسلم ونسائی **وعن شماله** وسلام میداد از چپای خود السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
ودر روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار راست وچپ وی ازینجا فهمیده شد که بهر دو طرف چنان انحراف می فرمود
که بیاض خد مبارک مرئی می شد **رواه ابوداود** ابوداود این حدیث را از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده ومصنف در تلخیص بتش بسوی عبد الجبار
بن وائل کرده وگفته وی از پدر سماعت ندارد پس معلل شد بانقطاع ودرینجا گفته **باسناد صحيح** وچون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم
که از علقمه بن وائل عن ابیه روایت کرده است وسماع علقمه از ابیه ثابت ست پس حدیث سالم باشد از انقطاع وتصحیح مصنف حدیث را درینجا
اولی باشد اگرچه مخالف چیزی ست که در تلخیص گفته وحدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اند باحادیث مختلفه که دروی صحیح وحسن
وضعیف ومتروک همه است وهمه این احادیث بدون زیادت وبرکاته ست الا درین روایت وائل ودر روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است
ونزد ابن حبان وباصحت حدیث وائل چنانکه مصنف درینجا گفته متعین ست قبول زیادت زیراکه زیادت عدل ست وعدم ذکر آن در روایت
غیر وائل روایت عدم زیادت نیست شارح مغربی گفته که قائل وجوب زیادت وبرکاته دیده نشد در سبل گفته چون این زیادت درین حدیث وارد شده
وبصحت رسیده هیچ عذر از قول بآن نیست وقاله السرخسي والروياني في الحلية وقول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف رح
ازان تعجب کرده وگفته ثابت ست نزد ابن حبان در صحیح وی ونزد ابی داود ونزد ابن ماجه مگر آنکه ابن رسلان در شرح سنن گفته که نیافتیم ما آنرا
در ابن ماجه گوئیم چون بنسخهٔ صحیحهٔ قرارت کرده شدهٔ ابن ماجه مراجعت نمودم در وی این زیادت یافتم ولفظ وی این ست باب التسليم حدثنا محمد بن عبد الله
بن نمير حدثنا عمر بن عبيد عن ابي اسحق عن ابي الاحوص عن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسلم عن يمينه وعن شماله حتى يرى

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تشهد احدكم فليستعذ بالله من اربع چون تشهد خواند یکی از شما در نماز خود پس باید
که پناه جوید بخدا از چهار چیز و حذف تا از لفظ اربع بجهت حذف معدود است واصل اربعة اشیاء است و در حقیقت پنج چیز است لیکن فتنهٔ حیات و ممات را
یکی شمردند برای تقابل دو چیز دیگر ولهذا اعاده نکردند لفظ فتنه را در اول لفظ ممات یقول میگفت آنحضرت که آن چهار چیز این است اللهم انی اعوذ
بك من عذاب جهنم خداوندا پناه میجویم بتو از عذاب دوزخ ومن عذاب القبر و پناه میجویم از عذاب گور ومن فتنة المحيا
والممات و پناه میجویم بتو از ابتلای حالت زندگانی و مُردن و مراد بفتنهٔ محیا آنچه موجب زیغ و زلل و میل و انحراف گردد از راه راست و ثبات
بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت که در مدت حیات وی عارض میگردد و افتتان بدنیا و شهوات و جهالات
وی و اعظم آن والعیاذ بالله امر خاتمه است نزد موت و گفته اند که فتنهٔ محیا ابتلا است با عدم صبر و مراد بفتنهٔ ممات وسوسهٔ شیطان در حالت نزع و سوال
منکر نکیر و اگر وسوسهٔ شیطان را داخل فتنهٔ محیا دارند و فتنهٔ ممات را مخصوص بفتنهٔ قبر نیز وجهی دارد و در بخاری است انكم تفتنون في قبوركم مثل او
قريبا من فتنة الدجال ومن شر فتنة المسيح الدجال و پناه میجویم از ابتلا و آزمایش مسیح دجال که در آخر زمان بر آید و دعوی خدائی کند
و باستدراج خوارق عادات بر دست وی ظاهر گردد و مردم را گمراه گرداند فتنه در لغت بمعنی امتحان و اختبار است و بر قتل و احراق و تهمت و غیر ذلک
هم اطلاق کنند و مسیح بفتح میم و تخفیف سین مهمله و حای مهمله در آخر و فیه ضبط آخر و هذا الاصح اسم مشترک است اطلاق کرده میشود بر دجال علیه اللعنة
و بر عیسی علیه السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مقصود عیسی علیه السلام باشد و تردد اراده وی مقید آید چنانکه در اینجاست و دجال را مسیح گویند
لمسحه الارض وقيل انه ممسوح العين و عیسی را مسیح گویند زیراکه برآمد از بطن مادر ممسوح بدهن وقيل لان زكريا مسحه و گفته اند زیراکه هر ذی عاهة را که مسح
میکرد و دست میرسانید در دم به میشد و صاحب قاموس گفته که وی در وجه تسمیهٔ عیسی بمسیح پنجاه قول جمع نموده متفق علیه و در اینجا دلالت است
بر ثبوت عذاب قبر وفي رواية لمسلم و در روایت است مر مسلم را از ابوهریره اذا فرغ احدكم من التشهد الآخر چون فارغ گردد
یکی از شما از تشهد پسین باید که پناه جوید بخدا از چهار چیز و زیاده کرد نسائی پس تر دعا کند برای نفس خود بچیزی که نمایان شود او را و این روایت
اطلاق تشهد را که در روایت اولی بود مقید کرد و ظاهر کرد که استعاذه مامور بها در تشهد اخیر است و حدیث دلیل است بر وجوب استعاذه و همین است
مذهب ظاهریه و ابن حزم گفته در تشهد اول هم واجب است نظر با طلاق لفظ متفق علیه و امر کرد طاوس پسر خود را باعادهٔ نماز وقتی که استعاذه
نکرد در آن گویا که وی نیز قائل وجوب و بطلان صلوة تارک اوست و جمهور آنرا حمل کرده اند بر وجوب **وعن** ابي بكر الصديق
رضي الله عنه انه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء ادعو به في صلاتي بیاموزان مرا دعائی که دعا کنم
بآن در نماز خود یعنی بعد از تشهد اخیر و فهم این قید بجهت آنست که دعا که متعارف و مقرر بود خواندن آن در نماز در این محل مقرر بود و در اینجا دلیل است
بر طلب تعلیم از عالم سیما در دعوات که مطلوب در آن جوامع کلم است قال قل فرمود بگو این دعا را و بخوان آنرا در نماز اللهم اني ظلمت نفسي ظلما
كثيرا خداوندا بتحقیق من ستم کردم بر نفس خود ستم کردنی بسیار در اکثر روایات لفظ کثیر بثای مثلثه است و در بعضی روایات مسلم کبیر بباء موحده آمده
و امام نووی در اذکار خود گفته که اگر در خواندن هر دو را جمع کند بهتر باشد و در سبل این را رد کرده و گفته جمع نکند میان هر دو زیراکه وارد نشده مگر یکی
ازین هر دو و جز این نیست که اختلاف در ضبط است و در اقرار بظلم نفس خود اعتراف است باینکه هیچ بشر خالی از ظلم بر نفس خود نیست بارتکاب منهی عنه
یا تقصیر از ادای مامور به ولا يغفر الذنوب الا انت ونمی آمرزد همه گناهان را هیچ کس مگر تو و در وی اقرار بوحدانیت است فاغفر لي
پس بیامرز مرا و این استجلاب مغفرت است مغفرة آمرزیدنی بزرگ نکره برای تعظیم است من عندك خاص از نزد تو چه هر چه از نزد او تعالی باشد

وبضمتين نقيض قبل وانتهى شئ عقب او مؤخر او گفت در دبر بحركة الدال والباء بالفتح نماز در آخر وقت آن وساكن كرده ميشود باو لا يقال بالضمتين زيرا كه آن از لحن محدثين ست ومراد بتمه درينجا بعد از خروج از نماز ست نه بعد از تشهد در نماز پس ثابت باشد ذكر بعد سلام وهمچنين دعا بعد فريضه چنانكه گذشت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وزياده كرد بزار وطبراني يحيي ويميت وهو حي لا يموت وهم چنين ابن السني زياده كرد بيده الخير ورواة اين زيادت موثوق اند وهو على كل شئ قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ونزد ابن حميد بعد اين كلمه لا راد لما قضيت هم آمده ولا ينفع ذا الجد منك الجد شرح اين كلمات سابقا گذشت وحديث دليل ست بر استحباب اين دعا عقب صلوات بنا بر اشتمال وی بر توحيد خدا ونسبت همه امر بسوی وی از منع وعطا وقدرت تمام جد بفتح جيم معنی او غناست مراد آنست كه نفع نمی كند او را حظ او در دنيا بمال وولد وعظمت وسلطان بلكه نجات ميدهد او را رحمت وفضل تو متفرع عليه شيخ در ترجمه می فرمايد كه حضرت اين كلمات واذكار ديگر كه در احاديث آمده است می گفت وگفته اند كه در بعضی احيان سلام می داد وبر می خاست بی آنكه هيچ چيزے بگويد وبخواند ودر بعضی اوقات اين اذكار كل يا بعضی از ان ميخواند وبعضی در ترتيب خواندن آن گفته اند كه اول استغفار بايد كرد بعد از ان اللهم انت السلام وبعد از ان لا اله الا الله وحده الخ واذكار ودعوات ديگر بسيار ست كه در كتب احاديث مذكورند ودر روايت آمده كه آنها را بعد از نماز ميخواند ومعنی بعديت همان ست كه مذكور شد ولازم نيست كه بعد از فرض متصل بخوانند انتهى گوييم كتاب حصن حصين واذكار نووي وحزب اعظم وجز آن متكفل اكثر اذكار وادعيه ماثوره در نماز وبعد آن وجز آن ست با رعايت احوال واوقات **وعن** سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بهن دبر كل صلوة بود آنحضرت كه پناه می جست بگفتن اين كلمات در پس هر نماز لفظ دبر صلوة درينجا ودر اول محتمل ست كه مراد بدان قبل خروج از نماز باشد زيرا كه دبر حيوان از وی ست ودرين اند بعض ائمه حديث ويحتمل كه مراد بعد نماز باشد وهو الاقرب ومراد بصلوة نزد اطلاق نماز فرض ست اللهم انی اعوذ بك من البخل خداوندا پناه ميجويم بتو از بخل وآن ترك اخراج چيزی ست كه واجب ست بيرون آوردن آن از مال خود شرعا يا عادتا وتعوذ از بخل در بسياری از احاديث آمده واعوذ بك من الجبن وپناه می جويم بتو از بددلی وترسيدگی بر جان از چيزها وتاخر از كردن آن يقال جبان كسحاب لمن تا مه متعوذ انه متاخر ست از اقدام بنفس از جهاد واجب وتاخر از امر بالمعروف ونهی عن المنكر ونحو آن واعوذ بك من ان ارد الى ارذل العمر وپناه می جويم بتو از آنكه واپس كرده شوم من بسوی فرومايه ترونا كس تر عمر مراد آخر عمر ست كه بحد خرافت كشد قوی سست وبيكار گردد واز علم ومعرفت وعبادت باز دارد تا آنكه برگردد بر هيئت اول خود كه در ان طفوليت بود ضعيف البنية سخيف العقل قليل الفهم واعوذ بك من فتنة الدنيا واعوذ بك من عذاب القبر وپناه می جويم بتو از ابتلا وآزمايش دنيا وعذاب گور مراد بفتنه دنيا افتتان بشهوات وزخارف اوست تا آنكه غافل كند از قيام بواجب كه آفريده شده است برای آن وآن عبادت باری وخالق خود است وهو المراد من قوله تعالى انما اموالكم واولادكم فتنة رواه البخاري **وعن** ثوبان رضي الله عنه قال گفت ثوبان كه مولای آنحضرت وحاضر گاه وبيگاه در گاه بود كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلاته بود رسول خدا چون بر می گشت از نماز خود يعنی تمام ميكرد وسلام می داد استغفر الله ثلثا استغفار می كرد سه بار بلفظ استغفر الله ونووی در اذكار گفته اوزاعی را كه يكی از رواة اين حديث ست گفتند چگونه ميكرد آنحضرت استغفار گفت ميگفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله ودر بعضی روايات آمده كه ميگفت سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم واتوب اليه وقال وميگفت بعد از استغفار اللهم انت السلام

بیاض نحوه السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انتهى بلفظه ومصنف رح در تلقیح الافکار بتخریج الاذکار زیر قول نووی ان زیادة وبرکاته روایة فردة طرق
این زیادت سوق کرده فرموده فهذه عدة طرق ثبتت بها وبرکاته بخلاف ما یوهمه کلام الشیخ انها روایة فردة انتهى وچون دو تسلیم از فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت شده وصلوا کما رأیتمونی اصلی وحدیث تحریمها التکبیر وتحلیلها التسلیم باسناد صحیح نزد اهل سنن وارد شده تسلیم آن واجب گردیده
و باین رفته است شافعی نووی گفته قول جمهور علما از صحابه وتابعین ومن بعدهم همین ست وترمذی بابی عقد کرده برای دو تسلیم وبعد ایراد حدیث
ابن مسعود گفته وفی الباب عن سعد وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء وعمار بن یاسر ووائل بن حجر وعدی بن عمیره وجابر وحدیث ابن مسعود حکم بصحت وحسن
حدیث کرده وگفته وبرین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکسانی که بعد از ایشان اند انتهى ونیز درین باب ست از سهل بن سعد
وحذیفه وطلق بن علی ومغیره بن شعبة وواثلة بن الاسقع ویعقوب بن الحصین وابی رمثة وغیرهم وازینجا معلوم شد که برای بیرون آمدن از نماز
دو تسلیم باید یکی جانب یمین دوم جانب یسار وهمین ست مذهب ائمه ثلثه جز مالک ولیکن حنفیه ودیگران گفته اند که سنت ست بدلیل قوله صلی الله
علیه وسلم فی حدیث ابن عمر چون برداشت امام سر خود از سجده ونشست پستر حدث کرد قبل تسلیم پس بتحقیق تمام شد نماز او پس معلوم شد که تسلیم
رکن واجب نیست ورنه واجب میشد اعاده ودلیل دیگر حدیث مسیء ست که امر نکرد آنحضرت او را بسلام وجواب آنست که حدیث ابن عمر ضعیف ست
باتفاق حفاظ زیراکه ترمذی آنرا روایت کرده وگفته هذا حدیث اسناده لیس بذاک القوی وقد اضطربوا فی اسناده وحدیث مسیء منافی وجوب نیست
زیراکه این زیادت ست وآن مقبول ست واستدلال بقوله تعالی ارکعوا واسجدوا بر عدم وجوب سلام استدلال غیر تام ست زیراکه آیت مجمل ست
عمل آنحضرت بیان آن کرده واگر بر تنها آیت عمل نمایند نه قراءت واجب باشد نه غیر آن پس مدد حدیث دلیل ست بر وجوب تسلیم بر یمین و یسار و باین رفته اند
جماعتی وشافعی بوجوب یک تسلیم وسنیت تسلیم دیگر رفته نووی گوید علمای معتد بهم اجماع کرده اند بر آنکه واجب نیست مگر یک تسلیم پس اگر اقتصار بر یکی
کند مستحب ست که تلقای وجه کند واگر هر دو کند اولی جانب یمین وثانیه جانب یسار کند وشاید که حجت شافعی حدیث عایشه رض ست که بود آنحضرت
وتر میگذارد نه رکعت نمی نشست مگر در ثامنه پس حمد میکرد خدا را ویاد می نمود او را ودعا میکرد پستر می ایستاد وسلام نمی کرد پستر میگذارد رکعت نهم ومی نشست
وذکر میکرد خدا را ودعا می نمود پستر تسلیم میکرد یک تسلیم اخرجه ابن حبان ودر منتقی گفته اخرجه احمد والنسائی وفی روایة لاحمد فی هذه القصة ثم یسلم
تسلیمة واحدة السلام علیکم یرفع بها صوته حتی یوقظنا انتهى واسناد این حدیث بر شرط مسلم ست وجواب این ست که این حدیث معارض این زیادت
ست زیراکه زیادت چون از عدل باشد مقبول است ونزد مالک مسنون تسلیمه واحده ست مقابل وجه ودلیل ایشان حدیث عایشه رض وعدی بن عمیره ست
در ان تسلیمه واحده آمده ولیکن اهل حدیث در ان گفتگو نموده واعلال وجرح کرده اند وبعضی تاویل کرده اند بجهر یکی وستر دیگری ومالکیه استدلال کرده اند بر
ثابت تسلیمه واحده بعمل اهل مدینه وهو عمل توارثوه کابرا عن کابر وجوابش این ست که در اصول مقرر شده که عمل شان حجت نیست وابن عبد البر
ضعف جمله ادله این قول از احادیث ذکر کرده وشک نیست که اقوی وارجح دو تسلیم ست وهمین ست مختار صاحب سفر السعادة ومستفاد میشود
وجوب آن از قول صاحب حجة بالغه چنانکه گفت واجب شد خروج بکلامی که احسن کلام مردم باشد وآن سلام ست ولهذا فرمود تحلیلها السلام انتهى
... ورواه الترمذی عن علی کرم الله وجهه وعند الحاکم وغیره من حدیث وله علة ذکرها ابن عدی والدارقطنی ومن حدیث عبد الله بن زید عند الدارقطنی
بضعیف ومن حدیث ابن عباس عند الطبرانی واحتجاج کرده است رافعی در امالی بحدیث عایشه رض که صحیح ست وبود آنحضرت که ختم میکرد نماز را بتسلیم
قوله صلوا کما رأیتمونی اصلی هکذا فی التلخیص **وعن المغیرة** بن شعبة صحابی مشهور ست وترجمه وی گذشت ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة بر ستیکه آنحضرت می گفت در پس هر نماز فرض در قاموس گفته دبر بضم دال

اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت ور روایت کرد ابوداود و نسائی از حدیث عقبه بن عامر گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بخوانم معوذتین را در پس هر نماز ومسلم از حدیث براء آورده که میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نماز رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک و وارد شده است بعد نماز مغرب ونماز صبح بالخصوص گفتن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر ده بار اخرجه احمد وهو زیادة علی ما ذکر فی غیرها وترمذی از ابی ذر آورده که فرمود آنحضرت هر که بگوید در پس نماز فجر وحال آنکه وی دوتا کننده است دو پای خود پیش از آنکه سخن کند لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار نوشته شود او را ده حسنه ومحو کرده شود از وی ده سیئه وبلند کرده شود برای وی ده درجه وباشد درین روز خود در حرز از هر مکروه ودر حرس از شیطان ونمی رسد هیچ گناهی را که دریابدش درین روز مگر شرک بخدای عز وجل ترمذی گفت این حدیث غریب حسن صحیح است وروایت کرد آنرا النسائی از حدیث معاذ وزیاده کرد دران بیده الخیر ونیز این لفظ که باشد او را بهر بار که بگوید ثواب برابر عتق یک رقبه وترمذی ونسائی از حدیث عماره بن شبیب آورده اند که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که هر که بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر ده بار بعد مغرب برانگیزد برای وی خدای تعالی فرشتگان را که نگاهدارند او را از شیطان رجیم تا آنکه صبح کند وبنویسد برای وی بسبب این کلمات ده حسنات ومحو کند از وی ده سیئات موبقات وباشد برای او ثواب برابر عتق ده رقبات مؤمنات ترمذی گفته این حدیث حسن است نمی شناسیم او را مگر از حدیث رشدین بن سعد ونمی شناسیم برای عماره سماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم وقبل السلام گفته واما قرائت فاتحه بنیت کذا وکذا چنانکه الآن متعارف است پس دلیلی بران وارد نشده بلکه بدعت است واما درود بر آنحضرت بعد تمام تسبیح وثنا پس دعا بعد ذکر سنت است وصلوة بر آنحضرت اول دعا نیز سنت است اما عادت گرفتن بدان وآنرا در حکم سنن راتبه داشتن وهمچنین دعا کردن امام مستقبل قبله مستدبر ماموین پس سنتی بران وارد نشده بلکه انچه وارد شده این است که آنحضرت رو میکرد بسوی مقتدیان وقتی که سلام میداد بخاری گفته استقبال کند امام مردم را وقتی که سلام دهد وایراد کرد حدیث سمره بن جندب وحدیث زید بن خالد که وی چون نماز میگذارد رو میکرد بما بروی خود وظاهرش مداومت است برین عمل انتهی

وعن معاذ بن جبل رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال له اوصیک یا معاذ لا تدعن دبر کل صلوة ان تقول

بدرستیکه گفت آنحضرت معاذ را وصیت میکنم ترا ای معاذ ترک مکن این کلمات را پس هر نماز قوله لا تدعن نهی است از مؤکد بنون وودعه مگر آنکه ماضی وی مهجور الاستعمال شده در اکثر بنابر استغنا از وی بترک وقد ورد قلیلا وقرئ ما ودعک ربک ونهی در اصل برای تحریم است پس دال باشد بر ایجاب این کلمات در پس نماز وگفته اند نهی ارشاد است ولا بد است از قرینه بران وگفته اند محتمل که در حق معاذ نهی تحریم باشد ودرین قول بعد است واین کلمات عام است خیر دنیا وآخرت را ولفظ کل صلوة عام است از مکتوبه ونافله وظاهر اول است ودرینجا دلالت است بر مشروعیت دعا بعد نماز فرض وبخاری بابی عقد کرده وگفته باب الدعا بعد الصلوة المکتوبة مصنف در فتح الباری گفت ودرین ترجمه رد است بر کسی که زعم میکند که دعا بعد فریضه مشروع نیست بحدیث مسلم از روایت عبدالله بن الحارث از عایشه رض که کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا سلم لا یثبت الا قدر ما یقول اللهم انت السلام الخ وجواب آنست که مراد از نفی نفی استمرار جلوس است بر هیئتی قبل سلام مگر این قدر زیرا که ثابت شده که بعد نماز رو میکرد طرف اصحاب خود پس انچه از دعا بعد نماز آمده محمول است بر انکه بعد اقبال بر اصحاب میکرد وحافظ ابن القیم رح در هدی گفته واما الدعاء بعد السلام مستقبل القبلة سواء المنفرد والامام والماموم فلم یکن ذلک من هدی النبی صلی الله علیه وسلم اصلا ولا روی عنه باسناد صحیح ولا حسن وخصص بعضهم ذلک بصلوتی الفجر والعصر ولم یفعله النبی صلی الله علیه وسلم ولا الخلفاء بعده ولا ارشد الیه امته وانما هو استحسان رآه من رآه عوضا عن السنة بعدهما وگفت

خداوندا توئی سلام یعنی سالم از جمیع تغیرات و آفات یا بخشندۂ ہمہ سلامت ہر گرا خواہی و منک السلام و از تو امید داشتہ میشود سلامتی
و از تو خواستہ میشود سلامت و توقع آن کردہ میشود و استغفار اشارت ست باینکہ بندہ قاصرست از قیام بحق عبادت مولای خود و عارض میشود
او را وساوس و خواطر پس مشروع شد برای وی استغفار برای تدارک تقصیر و مشروع شد او را وصف کردن رب خود بسلام چنانکہ وصف کردہ
او ذات خود را بدان و مراد سلامت ست از ہر نقص و آفت مصدرست وصف کردہ شد بدان بطریق مبالغہ ابن الجزری گفتہ زیادہ میکنند بعد منک السلام
این کلمات را والیک یرجع السلام فحینا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام و نیست اصل برای آن بلکہ مختلق ست از بعض قصاص قالہ علی القاری
فی شرح الحصن الحصین تبارکت یاذا الجلال والاکرام بابرکت بودہ ای صاحب عظمت و بزرگی و احسان در حسبل گفتہ مراد بآن غنای مطلق
و فضل تام ست و گفتہ اند کسی کہ نزد اوست جلال و اکرام برای بندگان مخلص خود و این از عظام صفات او تعالی ست و لہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودہ الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموا و گذشت آنحضرت بمردی کہ می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک انتہی رواہ مسلم

وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من سبح اللہ دبر کل صلوٰۃ کسی کہ تسبیح
خدا را و پاکی یاد کند او را پس ہر نماز یعنی بگوید سبحان اللہ ثلثا و ثلثین سی و سہ بار و حمد اللہ ثلثا و ثلثین و ستایش گوید خدا را سی و سہ بار
یعنی الحمد للہ گوید و کبر اللہ ثلثا و ثلثین و تکبیر گوید خدا را سی و سہ بار یعنی اللہ اکبر گوید فتلک تسع و تسعون پس این مجموع نود و نہ کرت
میشود بعدد اسمای حسنی و قال تمام المائۃ و بگوید برای تمام کردن شمار صد این کلمہ را لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک
ولہ الحمد وھو علی کل شیء قدیر و ترجمۂ این کلمات گذشت غفرت خطایاہ ولو کانت مثل زبد البحر آمرزیدہ شود
گناہان او اگر چہ باشد مانند کف دریا در کثرت درین روایت تمامی صد باین ذکرست و در حدیث دیگر نزد مسلم سی و چہار بار گفتن تکبیرست بہر وجہ کہ خواہ
کفایت کند و فائز گردد بمقصود و این و زود روقت نوم نیز آمدہ و در انجا ہمین سی و چہار بار گفتن تکبیرست و فضل آنست کہ گاہی عمل برین کند
و گاہی بر آن تا عمل بہر دو روایت کردہ باشد و اما جمع میان ہر دو چنانکہ شارح سفر بی گفتہ و سبقہ غیرہ پس چیزی نیست زیرا کہ جمع میان آنہا
وارد نشدہ و ہم مخرج عدد ست از ثلث و حدیث رابعی ہست کہ فقرای مہاجرین نزد آنحضرت آمدند و گفتند ای رسول خدا بردند اہل دثور
درجات علی و نعیم مقیم را فرمود و ما ذاک گفتند نماز میگذارند چنانکہ ما میگذاریم و روزہ میدارند چنانکہ ما روزہ میداریم و صدقہ میدہند و ما نمیدہیم
و آزاد می کنند و ما نمیکنیم پس فرمود آنحضرت آیا نیاموزم شما را چیزی کہ دریابید شما بدان کسی را کہ سابق شد بر شما و سابق شوید شما بدان
کسے را کہ بعد شماست و نباشد ہیچ یکی افضل تر از شما مگر کسی کہ بکند مثل آنچہ بکنید شما گفتند آری فرمود تسبحون اللہ الحدیث و کیفیت تسبیح و انواع آن
ہمان ست کہ ذکر کردیم و گفتہ اند بگوید سبحان اللہ و الحمد للہ و اللہ اکبر سی و سہ بار و وارد شدہ ہست در بخاری از حدیث ابوہریرہ تسبحون اللہ
عشرا و تحمدون عشرا و تکبرون عشرا و در صفت دیگر آمدہ تسبحون خمسا و عشرین تسبیحۃ و مثلہا تحمیدا و مثلہا تکبیرا و مثلہا لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ الملک لہ الحمد و ھو علی کل شیء قدیر پس تمام شود عدد صد و ابو داود از حدیث زید بن ارقم آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم می گفت در پس ہر نماز
اللہم ربنا و رب کل شیء انا شہید انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللہم ربنا و رب کل شیء انا شہید ان محمدا عبدک و رسولک اللہم ربنا و رب کل شیء
انا شہید ان العباد کلہم اخوۃ اللہم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اہلی فی کل ساعۃ من الدنیا و الآخرۃ یا ذا الجلال والاکرام استمع و استجب
اللہ اکبر اللہ اکبر الاکبر اللہ نور السموات والارض اللہ اکبر الاکبر حسبی اللہ و نعم الوکیل اللہ اکبر الاکبر و ہم ابو داود از حدیث علی کرم اللہ وجہہ
روایت کردہ کہ بود رسول خدا چون سلام میداد از نماز میگفت اللہم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت

مشترک ست و آنچه بعد چیزی باشد و از آن چیز نبود و در میانه نه ما از آن چیز باشد و حمل لفظ مشترک بر یک معنی از معانی او بدون دلیل صحیح نیست
پس هر که میگوید که مراد به دبر صلوة آن ست که بعد تشهد باشد بر وی دلیل آوردن ست و چون از دلیل تفحص کردیم معلوم شد که در صحیح بخاری آمده تسبحون
وتحمدون وتکبرون خلف کل صلوة ثلاثا وثلثین پس لفظ خلف دلیل ست بر آنکه مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از دبر کل صلوة خلف اوست عقب خروج
از ان و مبین اوست حدیث ابوداود و بلفظ اثر کل صلوة ای بعدها و بزیده بیانا حدیث من سبح دبر صلوة الغداة مائة تسبیحة و هلل مائة تهلیلة غفرت
ذنوبه ولو کان مثل زبد البحر که مراد به دبر درینجا عقب صلوة ست بعد خروج از ان بسلام و بزیده بیانا حدیث ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
من قال دبر صلوة الفجر وهو ثان رجلیه قبل ان یتکلم لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح زیرا که اگر مراد به دبر درینجا
قبل خروج از نماز باشد حاجت تقیید بقول وی ثان رجلیه نیست و نه بقول وی قبل ان یتکلم و ازینجا دریافتی که مراد به دبر در حدیث باب حدیث
تسبیح و تحمید و تکبیر بعد خروج از وست نه داخل در و که این اراده صحیح نیست لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت باز نمیدارد او را
از در آمدن بهشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل ست بآن و ظاهر آنست که گویند الا الحیوة
چه حیات مانع از دخول جنت ست معجلا و وجود موت و لابودن او شرط دخول جنت که مؤجل ست اگر وجود موت و شرطیت او نمی بود بالفعل در بهشت
می در آمد یا مراد آنست که اگر وجوب موت هر نفس را و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ نمی بود می در آمد در بهشت الآن
معجلا ولیکن برین تقدیر لازم می آید وجود موت در بهشت و بهشت جای موت نبود بدین جهت در دخول جنت تاجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته
موت حاجز ست میان تالی آیة الکرسی و دخول جنت چون متحقق گردد و منقضی شود و حاصل شود دخول جنت و بعضی گویند مراد از موت بودن بهذا ست
در قبر پیش از بعث و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و در سبیل گفته الا الموت بحذف مضاف ست ای لا یمنعه الا عدم موته و حذف
برای دلالت معنی ست و اختصاص آیة الکرسی بجهت آنست که مشتمل ست بر اصول اسما و صفات الهیه و وحدانیه و حیات و قیومیت و علم و ملک و قدرت
و اراده و قل هو الله احد متمحض ست برای ذکر صفات رب تعالی انتهی و فضیلت آیة الکرسی بعد از نماز و غیر آن در احادیث بسیار آمده رواه النسائی
و صححه ابن حبان و در مشکوة این حدیث را از حضرت علی آورده و اینقدر زیاده کرده و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامیکه می گیرد خوابگاه خود را
ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای او و سرای همسایه او و اهل چند سرای که گرد اویند رواه البیهقی فی شعب الایمان و گفت بیهقی اسناد او
ضعیف ست وزاد فیه الطبراني وقل هو الله احد و در روایتی بجای این زیادت این لفظ آمده که هر که بخواند آیة الکرسی
در پس هر نماز فرض باشد در ذمه خدا تا نماز دیگر و بهر حال حدیث را اصلی هست و حدیث ضعیف در همچو جاها مقبول و معمول به ست و در سفر السعادت
گفته این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن حبان و بعضی از حفاظ میگویند صحیح ست
و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی ازین جهت طعن کرده اند و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله
امیر المؤمنین علی ست و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیره بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث را
دلیل صحیح ست و موضوع نیست انتهی **وعن** مالك بن الحويرث رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم صلوا كما رأيتموني أصلي نماز بگذارید چنانکه دیدید شما مرا که نماز میگذارم لفظ متفق علیه این ست پس هر گاه که حاضر
شود نماز پس باید که اذان گوید برای شما یکی از شما و حدیث را الفاظ مختلف ست و لفظی که اینجا مذکور ست روایت بخاری ست چنانکه گفت
رواه البخاري ای فی کتاب الاذان و زیاده کرده در اول وی قصه و در آخر وی این لفظ پس تر باید که امامت کند شما را اکبر شما کذا فی التیسیر

وحاصلہ ان الادعیۃ المتعلقۃ بالصلوۃ تفعل فیہا وامر بہا فیہا وہذا لائق بحال المصلی فانہ یقبل علی ربہ یناجیہ فاذا سلم منہ انقطعت المناجاۃ وانتہی موقفہ وقربہ فکیف یترک سوالہ فی حال مناجاتہ والقرب منہ وہو مقبل علیہ ثم یسال اذا انصرف عنہ بعدہ گفت الاذکار الواردۃ بعد المکتوبۃ یستحب لمن اتی بہا ان یصلی علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعد آن یفرغ منہا ویدعو بما شاء ویکون دعاءہ عقب ہذہ العبادۃ الثانیۃ وہی الذکر لا لکونہ دبر المکتوبۃ انتہی گوئیم دعوی نفی مطلق مردود ست زیراکہ حدیث معاذ صحیح ست و در حدیث ابی بکرہ است فی قولہ اللہم انی اعوذ بک آلخ کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یدعو بہن دبر کل صلوۃ اخرجہ احمد والترمذی والنسائی وصححہ الحاکم وحدیث زید بن ارقم قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو فی دبر الصلوۃ اللہم ربنا ورب کل شیئ الحدیث اخرجہ ابوداود والنسائی وحدیث صہیب مرفوعا کان یقول اذا انصرف من الصلوۃ اللہم اصلح لی دینی الحدیث اخرجہ النسائی وصححہ ابن حبان وغیر ذلک اگر گویند مراد بدبر صلوۃ قرب آخر اوست وہو التشہد گوئیم وارد شدہ است امر بذکر در دبر ہر نماز و مراد بدان سلام ست اجماعا فکذا ہذا تا آنکہ خلاف این ثابت شود و ترمذی از حدیث ابی امامہ آوردہ قیل یا رسول اللہ ای الدعاء اسمع قال جوف اللیل الآخر و دبر الصلوات المکتوبات وقال حسن وطبری از روایت جعفر بن محمد صادق آوردہ کہ گفت الدعاء بعد المکتوبۃ افضل من الدعاء بعد النافلۃ کفضل المکتوبۃ علی النافلۃ و بسیاری از حنابلہ کہ با ایشان ملاقات شد چنان فہمیدہ اند کہ مراد حافظ ابن القیم رح نفی دعا بعد صلوۃ مطلقا نیست بلکہ نفی بقید استمرار استقبال مصلی ست قبلہ را و ایراد آن عقب سلام و اما چون برگردد و بروے خود مقدم کند اذکار مشروعہ را پس ممتنع نیست نزد وی اتیان بدعا درین وقت انتہی ملخصا من فتح الباری گوئیم و شبہہ نیست کہ مراد وے ہمین ست کہ بعض حنابلہ گفتہ اند و مساعد اوست آنچہ در سفر السعادۃ گفتہ این دعا کہ بعد از سلام می کنند از عادت پیغمبر خدا نبود و درین باب ہیچ حدیث ثابت نشدہ و بدعتی ست مستحسن انتہی و شیخ در شرح آن گفتہ یعنی این دعا کہ ائمہ مساجد بعد از سلام می کنند و مقتدیان آمین آمین می گویند چنانچہ الآن در دیار عرب و عجم متعارف ست از عادت پیغمبر خدا نبود انتہی اللہم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک خداوندا یاری دہ مرا بہ یاد کردن تو و سپاس داشتن تو و نیک کردن عبادت تو و بجا آوردن آن بروجہ شعور و حضور و مراقبہ رواہ احمد وابوداود والنسائی بسند قوی و زیادہ کرد در فتح و صححہ ابن حبان والحاکم و در روایتی این حدیث باین لفظ آمدہ کہ گفت معاذ گرفت رسول خدا دست مرا و فرمود بدرستیکہ من دوست میدارم ترا ای معاذ پس گفتم من کہ من ہم دوست میدارم ترا فرمود ترک مکن این دعا را در پس ہر نماز و درین روایت بجای اللہم لفظ رب آمدہ اخرجہ الثلاثۃ مگر در روایت ابوداود این لفظ نیامدہ کہ من دوست میدارم ترا و این حدیث مسلسل ست باین فعل اخذ بیدی و باین قول انا احبک و در مسلسلات محرر مسطور نیز ہست وعن ابی امامۃ نام وی ایاس ست بر اصح کما قالہ ابن عبد البر رضی اللہ عنہ ابن ثعلبۃ الحارثی الانصاری الخزرجی حاضر نشد بدر بسبب معذور ر داشتن آنحضرت او را بنا بر مرض والدہ وی و ابو امامہ باہلی دیگر ست کہ در اول کتاب گذشت پس نزد اطلاق مراد بابی امامہ ہمین ایاس باشد و چون آن دیگر ارادہ کنند باہلی گویند و باین قید تمیز حاصل کنند قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قرأ آیۃ الکرسی فی دبر کل صلوۃ مکتوبۃ کسی کہ بخواند آیت کرسی را در پس ہر نماز فرض مراد از دبر صلوۃ درینجا بعد سلام ست نہ بعد تشہد کما ہو الظاہر و این دال ست بر آنکہ مراد در مواضع دیگر نیز ازین لفظ ہمین ست پس دعا بعد فریضہ ثابت باشد تفصیل این اجمال آنکہ اطلاق لفظ دبر گاہے بر چیزی آید کہ از جنس مضاف الیہ باشد مثل قولہ تعالی وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ و گاہے بر چیزے کہ نہ از ان جنس ست مثل قولہ تعالی وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ النُّجُومِ ای آخر اللیل عقب غروبہا و مثل عتق التدبیر لما بعد الموت پس لفظ دبر

پس بيايد از وی چيزی را که تواند پس چون مستطيع چيزی باشد از آنچه کرده می شود در نماز واجب باشد بر وی اتيان آن زيرا که مستطيع ست

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لمريض صلى على وسادة فرمى بها وقال صلِّ على

الارض ان استطعت والا فاوم ايماءً فرمود برای بيماری که نماز گذارده بود بر وساده پس بيفگند آن وساده را و گفت نماز بگذار

بر زمين اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی واجعل سجودك اخفض من ركوعك وبگردان سجده خود را پست تر و کمتر از رکوع خود

رواه البيهقي بسند قوي في المعرفة ولٰكن صحح ابو حاتم وقفه واخرجه البزار ايضاً من طريق سفيان الثوري و در بن حديث اينست که

بيفگند وساده را و گرفت چوبی را تا نماز گذارد بسوی او پس گرفت آن چوب را و بينداخت و گفت بزار شناخته نمی شود هيچ يکی که روايت کرده باشد از آن از سفيان

ثوری جز ابوبکر حنفی و پرسيده شد از وی ابوحاتم پس گفت صواب از جابر وقف ست رفع او خطاست روايت کرد طبرانی از حديث طارق بن شهاب از ابن عمر که گفت

عاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فذکر نحوه و اسنادش ضعيف ست و حديث دليل ست بر آنکه نگيرد بيمار چيزی تا سجده کند بر آن وقتی که متعذر باشد بر وی سجده بر زمين و ارشاد فرمود

بفصل کردن در ميان رکوع و سجود و پست کردن آن نسبت برکوع و چون قيام و رکوع دشوار گردد نشسته باشارت بگذارد و ايمای سجود اخفض از ايمای رکوع کند و اگر

قيام متعذر نيست ايما کند برای رکوع بحالت قيام و برای سجده بحالت قعود و گفته اند که درين صورت برای هر دو در قيام ايما کند و بنشيند برای تشهد و گفته اند که برای

هر دو نشسته ايما کند نه برای قرائت استاده شود و گفته اند که قيام از وی ساقط است نشسته نماز بگذارد پس اگر استاده گذارد جائز شد و اگر متعذر شود برای قعود ايما کند برای هر دو استاده شده

باب سجود السهو وغيره من سجود التلاوة والشكر

سهو و نسيان و غفلت و بی خبری آدمی از چيزی که در وست برفتن دل جانب ديگر و سنيت سجدهٔ سهو برای تدارک تقصير نماز ست يا زيادت آن

و در وی شبهه قضا و شبه کفاره است و سهو و نسيان بر رسول خدا در اقوال در آنچه متعلق باخبار و بلاغ باشد جائز نيست و در افعال اختلاف ست

و مختار نزد اهل حق جواز ست زيرا که احاديث صحيحه در آن وارد شده پس چاره نيست از قائل شدن بدان و محذوری هم لازم نمی آيد بلکه متضمن حکمت ست

و بحقيقت از جملهٔ اتمام نعمت بر امت و اکمال دين ايشان ست تا بشرف اقتدا و اتباع سنت مشرف شوند **عن** عبد الله بن مالك

ابن بحينة ترجمهٔ وی پيشتر گذشت قال ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر فقام في الركعتين

الاوليين ولم يجلس بدرستيکه آنحضرت گذارد با صحابه نماز پيشين پس ايستاد در دو رکعت اولی و ننشست و قعده نکرد فقام

الناس معه پس استادند مردم با آنحضرت حتى اذا قضى الصلوة وانتظر الناس تسليمه تا آنکه چون تمام کرد نماز را

و چشم داشتند مردم که آنحضرت سلام گويد كبّر وهو جالس تکبير گفت و حال آنکه وی نشسته بود و در وی دليل ست بر شرعيت

تکبير احرام برای سجود سهو و برين که تکبير مختص بدخول در نماز نيست بلکه بگويد تکبير و اگر چه بيرون نيامده باشد از نماز بسلام فسجد سجدتين

قبل ان يسلم پس سجده کرد دو سجده پيش از آنکه سلام گويد ثم سلم پس تر سلام داد و از نماز برآمد در حديث دلالت ست برينکه

ترک تشهد اول را سهواً سجدهٔ سهو جبر ميکند و برينکه اين سجده پيش از سلام بود و درين باب احاديث ديگر نيز هست و امام شافعی در همه جا قبل

از سلام گويد و احاديثی که درين باب وارد ست ترجيح نمايد بلکه دعوی کند که احاديث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند و گويد آخر فعل

آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن بود که قبل از سلام ميکرد و امام اعظم همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت اخبار وارده درين باب و قوت آنها

و در کتب ستة از ابن مسعود آمده که آنحضرت سجده کرد بعد از سلام اگر چه در حديث ابن بحينه پيش از سلام آمده است و در بعض حکم سجده

بعد از سلام آمده و چون قول و فعل متعارض آمده حنفيه تمسک بقول کردند زيرا که نزد ابی حنيفه قول اقوی ست از فعل و شمنی گفته که اين قول جمعی

واین حدیث اصل عظیم ست در دلالت برینکه افعال و اقوال وی صلی الله علیه وآله وسلم بیان اجمال امر بالصلوة ست که در قرآن و حدیث وارد شده و درین حدیث دلالت ست بر وجوب تاسی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم در انچه کرده است در نماز پس هر انچه محافظت کرد آنحضرت بران از افعال و اقوال صلوة آن واجب ست برامت مگر انچه خاص کند آنرا دلیل ازینها و علما درین حدیث کلام طویل کرده اند و ابن دقیق العید استیفای آن در شرح عمده نموده و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در حواشی عمده بران زیادت فرموده و ○ عن عمران بن حصین رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی جنب والا فاوم گفت عمران فرمود مرا رسول خدا نماز بگذار ایستاده پس اگر نتوانی بگذار نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو واگر نتوانی بر پهلو هم پس اشاره کن رواه البخاری والنسائی وزیاده کرد پس اگر نتوانی پس ستلقی شده تکلیف نمی دهد خدا هیچ نفس را مگر بقدر وسع او و وهم کرد حاکم در مستدرک آن و در سبل السلام گفته لفظ فاوم در نسخ بلوغ المرام منسوب بسوی هیچ یکی یافته نشد ولیکن بخاری این حدیث را روایت کرده بغیر لفظ فاوم و روایت کرده است آنرا دارقطنی از حدیث علی بلفظ فان لم تستطع ان تسجد فاوم الحدیث و در اسنادش ضعف ست و در وی متروک ست و گفت مصنف واقع نشده است در حدیث ذکر ایما وجزین نیست که آنرا رافعی آورده ولیکن وارد ست در حدیث جابر ان استطعت والا فاوم ایماء اخرجه البزار والبیهقی فی المعرفة بزار گفته ابو حاتم را ازین حدیث پرسیدند گفت صواب وقف اوست بر جابر و رفع خطاست و نیز مروی ست از حدیث ابن عمر و ابن عباس و در اسناد هر دو ضعف ست و حدیث دلیل ست برینکه فریضه را نشسته نگذارد مگر بعذر و آن عدم استطاعت ست و ملحق بآن خشیت ضرر لقوله تعالی وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ وکذا قوله فان لم یستطع فعلی جنب و در قول وی در حدیث طبرانی فان نالته مشقة فجالسا فان نالته مشقة فنائما ای مضطجعا حجت ست بر کسی که گفت که از عاجز از سقوط نماز ساقط ست واین دال ست برینکه هر گرا مشقت رسد واگرچه نائم باشد مباح ست و ادای نماز نشسته گذاردن در وی خلاف ست و حدیث با کسی ست که گفت نائم را مباح ست قعود در نماز و از مشقت ست خوف دوران سر در سفینه اگر ایستاده بگذارد یا خوف غرق پس نشسته بخواند انتهی در مصفی گفته عجز از قیام متحقق می شود بلحوق مشقت شدیده در اثنای صلوة یا بعد آن چنانکه می بینیم که مریضان را تواتر نفس و گرانی اعضا و برهمزدگی حواس رو دهد یا زیادت مرض یا دوران سر در سفینه و مانند آن انتهی واین حدیث در حق مریض ست حافظ شوکانی گفته قرآن کریم نیز باین ناطق ست انتهی مراد بقرآن شریف شاید این آیت ست فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَوٰةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ در اکلیل از ابن مسعود آورده که نزول این آیت در حق بیمار ست و در تفسیر احمدی گفته در لفظ جنوب دلالت ست برینکه نماز بر پهلو خفته بخوانند نه دراز شده براستی انتهی واین حدیث را اهل سنن نیز روایت کرده اند و درین حدیث هیئت قعود را بیان نکرده اند که بر کدام صفت باشد و مقتضی اطلاق صحت اوست بر هر هیئت که باشد و خواهد و باین رفته است جماعتی از علما در مصفی گفته اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد خواه بر صفت جلسه خواه مربع واگر نشستن نیز نتواند بر جنب خود نماز گذارد و رو بقبله کند و بر پهلوی راست خفتن بهتر ست از پهلوی چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن بر پشت خود غلطد و دو پا بجانب قبله کند انتهی مصنف در فتح الباری گفته اختلاف کرده اند در افضل پس نزد ائمه ثلثه تربیع ست و گفته اند مفترش بگذارد و قیل متورکا و فی کل منها احادیث انتهی و ماخوذ ست از حدیث که نیست واجب هیچ شی بعد تعذر از ایما و از شافعی آمده که واجب ست ایما بهر دو چشم و ابرو و آنرا فرآمده که ایما کند بقلب و گفته اند واجب است امرار قرآن و ذکر بر زبان پس بر قلب مگر این کلامی ست که نیامده در احادیث و در آیت کریمه ست فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ واگرچه عدم ذکر منافی وجوب نیست بدلیل دیگر و نماز واجب ست علی الاطلاق و ثابت شده که چون امر کرده شوید شما بچیزی

رخسارهٔ راست خود بر پشت كف دست خود وفي القوم ابو بكر وعمر فهاباه ان يكلماه ودر قوم نمازگذار ابو بكر و عمر بودند پس ترسيدند آنحضرت را چنانكه از پادشاه هيبت مي باشد واز دزد خوف كه كلام كنند با وي در سلام دادن بر دو ركعت وخرج سرعان الناس وبيرون آمدند از مسجد پيشتر و زودتر برآيندگان مردم سرعان بفتح سين مهمله وراء اوائل ناس كه شتابي كنند بر فتن وبسكون را نيز آمده وبضم وسكون نيز ضبط كرده اند ومراد گروهي اند كه بعد از گذاردن نماز براي ذكر ودعا توقف نكنند وشتاب از همه پيشتر برآيند وجماعت را كه از معركهٔ جنگ از همه پيشتر برآيند وبي صبري نمايند نيز گويند فقالوا اين گفتند صحابه أقصرت الصلوة آيا كوتاه شد نماز قصرت بفتح قاف وضم صاد وبضم قاف وكسر صاد هر دو روايت ست يعني بصيغهٔ معروف ومجهول هر دو آمده واول را نووي قوي گفته وعليه الاكثر مراد آنست كه از چهار ركعت بدو ركعت آمده ورجل يدعوه النبي صلى الله عليه وسلم ذا اليدين ومردي ميخواندند او را آنحضرت صاحب دو دست زيرا كه بهر دو دست خود كار ميكرد وبعضي گويند كه دو سپر داشت ومضمون حديث بروايت ديگر صريح ست در آنكه وجه تسميه بدان دراز بودن هر دو دست اوست ونامش عمير بن عبد عمير بود وكنيت او ابو محمد وبعضي گويند نامش خرباق بكسر خاي معجمه بود وبعضي گويند خرباق نام مردي ديگر ست كه او را ذو الشمالين گويند وبعضي گويند خرباق غير ذو اليدين وذو الشمالين ست وقيل غير ذلك ووهم كرد زهري كه ذو اليدين وذو الشمالين هر دو را يك شخص گردانيد وعلما بيان اين وهم وي كرده اند فقال يا رسول الله انسيت ام قصرت الصلوة آيا فراموش كردي وسهو شد ترا يا كوتاه كرده شد نماز فقال لم انس ولم تقصر فرمود نه فراموش كردم من ونه كوتاه شد نماز ودر روايتي باين لفظ ست كه كل ذلك لم يكن يعني هيچ از نسيان وقصر نبود ودرين قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم اخبار ست بر خلاف واقع واجماع كرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار وخلاف در افعال وجواب داده اند كه عدم جواز نسيان در اقوال ودر اخباري ست كه متعلق باشد بتبليغ شرائع واحكام ووحي نه در جمله اخبار واين جواب ضعيف ست زيرا كه اخبار خلاف واقع كذب ست اگرچه نه عمدا بود وواجب ست تنزيه ساحت عزت وكرامت آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ان وهمين ست مذهب جمهور وايشان ميگويند كه مراد بقول وي هيچ نبود نسيان ونه قصر آنست كه در اعتقاد من نيست نه در نفس الامر واين خبر صادق ست بي شبهه يا اين قول كنايت ست از عدم شعور گويا گفت كه من شعور بدان ندارم واين صادق ست قال بلى قد نسيت گفت آري بتحقيق فراموش كردي ودر روايتي چنين ست كه پرسيد آنحضرت از صحابه آيا اين چنين ست كه ميگويد ذو اليدين گفتند آري همچنين ست فصلى پس پيش رفت وبگذارد ركعتين دو ركعت كه مانده بود ونگذارده بود آنرا ثم سلم ثم كبر پستر سلام داد پستر تكبير براورد فسجد مثل سجوده او اطول پس سجده كرد مانند سجدهٔ خود كه در نماز كرده بود يا درازتر از ان بجهت اعتذار وقوع تقصير ومشاهدهٔ عظمت حق وانفاذ حكم وتقدير وي سبحانه وتعالى شيخ در ترجمه گفته بايد فهميد كه وقوع سهو ونسيان از آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا از كدام مقام ست لابد از مرتبهٔ اشتغال واستغراق در مقامي خواهد بود كه دست عقول از دامن ادراك آن قاصرست انتهى ثم رفع رأسه وكبر پستر برداشت سر خود را وتكبير گفت وسجده كرد چنانكه در سهو مشروع ست شراح حديث را در بيان علوم اين حديث وتعرض بمباحث اصوليهٔ وي كلام طويل ست اكثر ايشان از روي استيفاي آن قاضي عياض ست پستر محقق ابن دقيق العيد در شرح عمده ودر سبل گفته وقد وفينا المقام حقه في حواشيها انتهى اي حواشي العمدة ومصنف نيز در فتح الباري استيفاي آن نموده اگر تمامهٔ آنرا نقل كنيم كلام دراز گردد ليكن درينجا اين قدر بايد دانست كه مهم شرعي كه ازين حديث ماخوذ شده آنست كه حديث دلالت ميكند برينكه نيت خروج از نماز وقطع آن بر گمان اتمام نماز موجب بطلان نماز نيست اگرچه بر دو سلام داده باشد وبرينكه كلام ناسي باطل نميكند نماز را وهمچنين كلام كسي كه بگمان تمام نماز دارد

از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند و امام مالک گوید بر اینکه
سجده قبل سلام کند و هر جا که بزیادت ست سجده بعد از سلام کند و اگر جمع گردد هر دو سجده هر دو را قبل سلام کند و مزنی و ابو ثور از ائمه شافعیه
هم برین قول اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل ست زیرا که در صورت نقص جبر نقصان ست پس باید که داخل اصل صلوة باشد
و در زیادت ترغیم شیطان ست و درین صورت نظر ست و مذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل از سلام
کرده قبل از سلام باید کرد و در موضعی که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد و گفته اند که این قول اقوی و اقرب ست بصواب و نقل
کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب خبر مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و شیخ
در ترجمه گفته اختلاف مذکور در سجده که بعد از سلام باید یا قبل از سلام در افضلیت و اولویت ست و در اصل جواز اختلاف نیست صرح به
فی کتب الائمة الاربعة انتهی گوییم از احادیثی که وارد اند درین باب معلوم میشود که آنحضرت در بعضی مواضع سجده پیش از سلام کردی
و در بعضی بعد از سلام پس ظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود و گاهی چنین و متعین بر یک نوع نبود اگرچه مذاهب ائمه متعین افتاده
پس هر دو جائز باشد و لهذا شوکانی رح فرموده که درینجا دلالت ست بر جواز هر دو صورت لیکن لائق بموارد نصوص آنست که عمل کنند
بارشاد شارع پس آنجا که قبل از تسلیم کرده قبل از ان کنند و جائیکه بعد تسلیم کرده بعد از تسلیم کنند و در ما عدای آن مختار ست والکل سنة انتهی
و همین ست اقرب بصواب جمعا بین الادلة واتباعا لظاهر السنة وهذا لفظ البخاري و اینکه مذکور شد لفظ بخاری ست و سجده سهو
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند جا واقع شده یکی از ان در قعدهٔ اولی ست چنانکه درین حدیث مذکور شده دوم از رکعت اخیر چنانکه در حدیث
ذو الیدین بیاید سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث ابن مسعود آمده پس مجتهدان
بران قیاس کردند و گفتند که هر که فراموش کند واجبی از واجبات نماز سجدهٔ سهو بروی واجب گردد و اصحاب ظواهر هم برین مواضع که آنحضرت
سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند وفي رواية لمسلم و در روایت مسلم ست از عبد الله ابن بحینة يكبر في كل
سجدة وهو جالس وسجد الناس معه مكان ما نسي من الجلوس تکبیر میگفت آنحضرت در هر سجدهٔ سهو و حال آنکه آنحضرت
نشسته بود و سجده کردند مردم همراه آنحضرت بجای چیزی که فراموش کرد ندا از جلوس و دروی دلیل ست بر شرعیت تکبیر نقل و قول وے
مکان ما نسي الخ مدرج ست از کلام راوی حکایت قول و فعل آنحضرت نیست گویا که صحابی آنرا از قرینهٔ حال دریافته و هم درین حدیث
دلیل ست بر وجوب متابعت امام اگرچه ترک کند چیزی که حالش اینست زیرا که آنحضرت مقرر داشت ایشان را بمتابعت با وجود ترک
ایشان تشهد را عمدًا و درین تامل ست زیرا که راوی ذکر نکرده که آنحضرت وایشان ترک کردند آنرا بعد تلبس بواجب دیگر وعن ابي هريرة
رضي الله عنه قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم گفت نماز گذارد آنحضرت یعنی امامت کرد احدى صلوتي العشي
یکی از دو نماز شبانگاه ابو هریره در یک روایت مسلم آنرا متعین کرده که ظهر بود و در دیگر که عصر بود و جمع کرده اند میان هر دو بتعدد قصه
وعشی بفتح عین و کسر شین و تشدید تحتیه از هری گفته آن از زوال آفتاب تا غروب را گویند ركعتين دو رکعت ثم سلم پس سلام کرد
یعنی سهو کرد و برای رکعت برخاست فقام الى خشبة في مقدم المسجد پس ایستاد بسوی چوبی که در پیشگاه مسجد بود و در روایتی
بجای مقدم معروضة في المسجد آمده یعنی چوبی که بعرض نهاده شده بود در مسجد فوضع يده عليه پس نهاد دست خود بران چوب
و در روایتی پس تکیه کرد بران چوب گویا که خشمگین ست و نهاد دست راست خود بر دست چپ و بر یکدیگر در آورد انگشتان را و نهاد

قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز گذارد آنحضرت و در روایتی آمده که گفت ابراهیم نخعی پس زیاده کرد یا کم و در لفظی آمده
که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت فلما سلم پس هرگاه که سلام داد از نماز قیل له یا رسول الله أحدث في الصلوٰة شيء گفته شد ای رسول خدا
آیا نو پدید آمد در نماز چیزی و در روایتی این ست آیا زیاده کرده شد در نماز یعنی که چهار رکعت بود حالا پنج حکم شد قال وما ذاك فرمود چیست این
پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده از چهار رکعت گذاردم قالوا صليت كذا وكذا گفتند گذارده چنین و چنان یعنی پنج رکعت
و در روایتی بجای کذا خمسا آمده قال فثنى رجله واستقبل القبلة فسجد سجدتين گفت ابن مسعود پس دو تا کرد آنحضرت
هر دو پای خود را و رو کرد بسوی قبله و سجده کرد دو سجده برای سهو ثم سلم پستر سلام داد ثم أقبل علينا بوجهه فقال إنه
لو حدث في الصلوٰة شيء أنبأتكم به پستر رو کرد بر ما و متوجه شد بسوی ما بروی خود و فرمود شان این ست که اگر حادث می شد
در نماز چیزی خبر میکردم شما را بآن چیز نو پدید شده ولكن إنما أنا بشر مثلكم ولیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در بشریت و بیان فرمود
وجه مماثلت بقول خود أنسى كما تنسون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و باین استدلال کرده اند جمهور بر جواز نسیان
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول
گفته اند اکثر که شرط آن تنبیه اوست صلی الله علیه وسلم بر فور متصل حادثه و واقع نمی شود دران تاخیر و درنگ و تجویز کرده است گروهی تاخیر آن
تا مدت حیات وی صلی الله علیه وسلم و همین ست مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سهو دران ممتنع و مستحیل ست اجماعا و اما امور عادیه
و امور دنیویه پس راجح جواز سهو ست در افعال الشرع نه اقوال الشرع کذا فی الدیباج شرح صحیح مسلم بن الحجاج للسیوطی رح فاذا نسيت
فاذكروني پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا و إذا شك أحدكم في صلاته و چون شک کند یکی از شما در نماز
خود که زیاده گذارد یا کم فليتحر الصواب پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن باین طریق که عمل کند بر ظن خود بغیر تفرقه در میان شک
در رکعت یا رکن و تفسیرش در حدیث عبد الرحمن بن عوف چنین آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میفرمود چون شک کنند
یکی از شما در نماز خود پس نداند که یک رکعت گذارد یا دو پس بگرداند آن هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذارد یا سه پس بگرداند آنرا دو
و چون نداند که سه گذارد یا چهار پس بگرداند آنرا سه پستر سجده کند وقتی که فارغ شود از نماز در حالیکه نشسته است پیش از آنکه سلام دهد دو سجده
فليتم عليه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غالب ظن ثم يسلم پستر باید که سلام بگوید ثم يسجد سجدتين پستر باید
که سجده کند دو سجده برای سهو ظاهر حدیث آنست که صحابه متابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی دلیل ست بر آنکه متابعت ماموم مر امام را
در ظن وی واجب ست و مفسد صلوٰة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر باعاده نکرد و این در حق صحابه است در مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان
تغییر را در عصر نبوت ولیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را متنبه سازد
پس اگر نشیند انتظار قعود او کنند تا آنکه تشهد خوانند و سلام دهند همراه تشهد و سلام او که این مفسد نماز نیست زیرا که آنچه در حق وی واجب بود
همان کرد و این دلیل ست بر آنکه محل سجود سهو بعد سلام ست مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد در نماز مگر بعد از سلام دادن از ان
پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجود سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ائمه مختلف گشته بعض ائمه حدیث گفته اند که احادیث باب سجود السهو
متعدد ست از آنجمله ست حدیث ابو هریره در بارهٔ شک کسی که نماز گذارد و نداند که چند گذارد و در وی امر ست بدو سجده اما موضع سجده مذکور نیست
و این حدیثی ست که جماعتی اخراج آن کرده و در وی ذکر نکردند که محل این سجده قبل سلام ست یا بعد آن آری نزد ابو داود و ابن ماجه در وی زیادتی ست

کہ احدی بوجوب وی قائل نشدہ ولفظ تشہد دلالت میکند بر اتیان بشہادتین وبہ قال بعض العلماء وگفتہ اند کہ تشہد اوسط کافی نیست ولفظ او اول ظاہر تر ست ونیز درین حدیث دلیل ست بر شرعیت تسلیم چنانکہ دلالت میکند بران روایت عمران کہ ذکر کردیم ما آن روایت کہ مصنف آوردہ چہ آن صریح نیست کہ تسلیم بود وسجدہ سہو بود زیراکہ محتمل کہ آنحضرت سلام نماز نداده باشد وسجده قبل از سلام کرده پس تر سلام نماز داده انتہی

وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا شک احدکم فی صلاتہ فلم یدر کم صلی ثلثا ام اربعا فلیطرح الشک ولیبن علی ما استیقن چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس ندریابد کہ چند رکعت گذاردہ است سہ یا چہار پس باید کہ بیندازد شک را یعنی آن رکعت را کہ شک دروست وباید کہ بنا کند بر چیزی کہ یقین وارد استیقن ست وجود وی یعنی اقل چنانکہ در صورت شک سہ یا چہار بنا نہد و سہ قرار دہد ثم یسجد سجدتین پس تر باید کہ سجدہ کند دو سجدہ چنانکہ بسہو می باشد قبل ان یسلم پیش از آنکہ سلام دہد و در روایت بخاری این قید نیست واز ینجاست اختلاف ایمہ در بودن سجدہ سہو پیش از سلام بعد از آن فائدہ سجدہ بیان فرمود بقول خود فان کان صلی خمسا پس اگر ہست مصلی کہ گذاردہ است پنج رکعت را یعنی شک کرد در سہ یا چہار و بنا نہاد بر سہ و در واقع چہار رکعت بود چون رکعت دیگر گذارد پنج رکعت شد شفعن لہ صلاتہ شفع میسازند این پنج رکعت بسبب این دو رکعت بدل کہ در حکم یک رکعت اند برای مصلی نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجدہ سہو در حکم شش رکعت می شوند وان کان صلی تماما واگر گذاردہ است رکعت دیگر را بعد از نہادن بنا بر سہ از برای تمام کردن مر چہار را چنانکہ در واقع ہم سہ رکعت بود پس با این چہار رکعت تمام شد کانتا ترغیما للشیطان می باشد این دو سجدہ خوار گردانیدن وبینی بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچہ برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست کہ شفع گردانند نماز را چنانکہ بر تقدیر اول بود ولیکن فائدہ سجدتین رغم شیطان ست کہ میخواست کہ در شک اندازد واز عبادت باز دارد مصلی برغم او سجدہ کرد و در عبادت افزود رواہ مسلم و رواہ ابن حبان والحاکم والبیہقی گفت ابن منذر حدیث ابی سعید اصح حدیث ست درین باب و رواہ مالک فی المؤطا عن عطا بن یسار مرسلا و در روایت مالک بجای شفعن لہ صلاتہ چنین آمدہ شفعہا بہاتین السجدتین یعنی شفع میگردانند مصلی این پنج رکعت را با این دو سجدہ چنانکہ وجہش معلوم شد وظاہر حدیث دران ست کہ بعد از شک بنا بر اقل نہد کہ یقین ست وعمل بر تحری یعنی غالب ظن نکند و مذہب جمہور ایمہ از مالک وشافعی واحمد ہمین ست وجماعتی از تابعین بوجوب اعادہ رفتہ تا آنکہ یقین حاصل شود وبعضی گفتہ اند کہ سہ بار اعادہ کند وچون شک کند در نوبت چہارم اعادہ نیست بروی وحدیث باو و مذہب اول ست وحدیث ظاہر ست در آنکہ این حکم برای مطلق شاک ست مبتدی باشد یا مبتلا وامام ابو حنیفہ گوید اگر شک وی اول بار بود یعنی شک کردن عادت او نشدہ است تحری کند وبعد از تحری اگر غلبہ ظن بر جانب واحد واقع شود بہمان عمل کند واگر غلبہ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نہد وسجدہ سہو کند زیراکہ بنا نہادن بر ظن غالب اصلی مقررست در شرع چنانکہ در قبلہ ومانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمدہ کہ تحری کند چنانکہ بیاید وشمنی این حدیث را در شرح نقایہ در تحری صواب آوردہ وامام محمد در مؤطای خود گفتہ کہ آثار در باب تحری ظن غالب بسیار آمدہ است وگفت اگر ہمچنین کردہ شود پس نجات از سہو وشک متعذر گردد واعتبار حرجی عظیم ست انتہی کلام شیخ در ترجمہ گوید گفت بندہ ضعیف صانہ اللہ عما شانہ کہ حاصل مقام این ست کہ درین باب سہ حدیث آمدہ اول اذا شک احدکم فلیستلقف او کما قال دوم من شک فی صلاتہ فلیتحر الصواب سوم این حدیث کہ مذکور شد کہ عام ست بر بنا نہادن بر یقین پس جمع کرد امام ابو حنیفہ میان ہر سہ حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار وثانی بر صورت وقوع تحری واین بکمال احادیث نہایت تحقیق ست ودر مذہب امام احمد اکرم رضی اللہ عنہ واللہ اعلم

وعن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ

و رجوع بقولِ ثقه والله اعلم و در هر صورت سجدۂ سهو باید کرد و اقوی آن می نماید که اگر در اثنای صلوة شک زائل شد سجده سهو لازم نگردد رواه مسلم
وصححه ابن خزيمة این او آن کسی ست که میگوید سجده بعد سلام کند مطلقا ولیکن معارض اوست آنچه گذشت حافظ ابو بکر بیهقی گفته روایت
کرده شدیم که آنحضرت سجدۂ سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجدۂ مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر فرمود و هر دو صحیح ست
و هر دو را شواهد ست که طویل میشود کلام بذکر آن بعده گفت اشبه بصواب جواز هر دو امر ست جمیعًا و گفت این ست مذهب بسیاری از اصحاب
انتهى در حدیث عبد الرحمن بن عوف ست که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میگفت کسیکه بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان یعنی
چنانکه شک کرد در رباعی سه گذارده بود یا چهار پس باید که بگذارد تا آنکه شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک گردد که چهار شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم این معنی دارد
که فرموده بگذار تا شک کند در زیاده و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را مدة العمر خود شک در عددِ رکعات واقع نشده صرف گاهی بجهت غلبۂ استغراق
و توجه بجانب حق نسیان واقع گردیده اما شک هیچ گاه بوجود نیامده و میفرمود که شک از شیطان ست چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون
نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس میکند بروی تا آنکه در نمی یابد که چند رکعت گذارده است پس چون بیابد آنرا یکی از شما پس باید
که کند دو سجده در حالیکه وی نشسته است متفق علیه **وعن** المغيرة بن شعبة رضي الله عنه ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعتين چون شک کرد یکی از شما پس ایستاد در دو رکعت و قعده نکرد و فرق میان
شک و سهو آنست که بسهو جزم میکند در یک جانب و در شک در تردد ست که این ست یا آن فاستتم قائمًا پس تمام کرد رکعت در حالت ایستادن
فليمض ولا يعود وليسجد سجدتين پس باید که بگذرد و عود نکند برای تشهد اول و سجده کند دو سجدۂ سهو و ذکر نکرد محل آن هر دو
فان لم يستتم قائمًا فليجلس و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جا بجای استتم
و لم يستتم استوى و يستوي آمده ولا سهو عليه و نیست سجدۂ سهو بر وی ظاهر این حدیث آنست که سجدۂ سهو نکند و در هدایه گفته که بعضی
گفته اند که سجده کند از جهت تاخیر و اصح آنست که نکند رواه ابو داؤد وابن ماجة والدارقطني واللفظ له بسند ضعيف زیرا که
مدار وی در جمیع طرق بر جابر جعفی ست و هو ضعیف جدًا و گفت ابو داؤد اخراج نکردم از وی درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
دلالت دارد بر آنکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر مذهب حنفیه آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف کرده اند در تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر نصف اسفل راست ایستاد بقیام اقرب ست و گرنه بقعود
و بعضی گفته اند که معتبر برداشتن زانوها ست شیخ ابن الهمام گفته اقربیت روایتی ست از ابو یوسف که اختیار کرده اند آنرا مشایخ بخارا
اما ظاهر مذهب نزد م عدم استوای قیام عود ست و هو الاصح انتهى و نیز درین حدیث دلیل ست بر آنکه سجدۂ سهو کند مگر برای فوات تشهد اول
نه برای فعل قیام لقوله ولا سهو علیه و باین رفته است جماعتی و احمد گفته سجده کند برای سهو بنا بر روایت بیهقی از حدیث انس که وی جنبید برای
قیام از دو رکعت اخیر از عصر بر طریق سهو پس تسبیح گفتند مقتدیان پس نشست و سجده کرد برای سهو واخرجه الدارقطني و این همه فعل انس ست
موقوف بر وی لیکن در بعض طرق وی آمده که گفت انس هذه السنة و حدیث مغیره مرجح ست بر آن بسبب مرفوع بودن و مؤید اوست
حدیث ابن عمر مرفوعًا لا سهو الا في قيام عن جلوس او جلوس عن قيام اخرجه الدارقطني والحاكم والبيهقي و در وی ضعف ست ولیکن مؤید او
اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فعل قلیل و افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از غیر وی بعلم وی بدان و امر نکرد

قبل ان يسلم واز انجمله است حديث ابو سعيد من شك ودر روی دو سجده است قبل سلام دیگر حدیث ابوهریره ودر روی قیام ست بسوی چوب وسجده بعد سلام وحديث ابن بحينه است ودر روی سجود ست قبل سلام وازینجا آرای علما در اخذ بدان مختلف شده داؤد گفته تستعمل في مواضعها على ما جارت به ولا يقاس عليها ومثله قال احمد ولیکن بالخصوص درین نمازها ودر ما عدای او خلاف کرده وگفته برای هر سهو سجده قبل از سلام کند ودیگران گفته اند وی مخیر ست در هر سهو خواه بعد سلام کند خواه قبل آن در زیادت ونقصان ومالک گفته اگر سجود برای زیادت ست بعد سلام کند واگر برای نقصان ست قبل کند وحنفیه گفته اند که اصل در سجود سهو بعد سلام ست واحادیثی که در سجود قبل از سلام وارد شده آنرا تاویل کنند وشافعی گفته اصل سجود قبل سلام ست ورد کرده اند این را باحادیثی که مخالف اوست بادعای نسخ سجود بعد سلام ومروی ست از زهری که سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو سجده سهو قبل سلام وبعد آن وآخر الامرین قبل سلام بود ومؤید اوست رویت معاویه رضی الله عنه از آنحضرت که دو سجده کرد قبل سلام وصحبت معاویه متاخر ست وذهب الى مثل قول الشافعي ابو هريرة ومكحول والزهري وغيرهم در شرح سفر السعادت گفته طریق انصاف این ست که در احادیث وارده درین باب قولا وفعلا نوعی از تعارض وتقدم بعض وتاخر بعض بروایت صحیحه موصوله ثابت نیست که قول بنسخ مستقیم شود پس اولی حمل ست بر توسیع در جواز هر دو امر انتهى متفق عليه درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست ومراد آنست که اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد وتمام کند وشافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل دارند ونزد حنفیه در صورت گذاردن خمس تفصیل ست اگر سهو کرد از قعده اخیر وبرخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده ما دامیکه سجده نکرده است برای رکعت خامسه اگر سجده کرد باطل گردد فرض او ولغو کند خامسه واگر کرده است قعده اخیر وبرخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده ما دامیکه سجده نکرده است برای خامسه واگر سجده کرد تمام گشت فرض او وضم کند بوی سادسه ومستحسن ست که سجده کند برای سهو از سلام وظاهر حدیث دلالت دارد برانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضم نکرد سادسه را واکتفا نکرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی ست والله اعلم قال الشيخ وفي رواية للبخاري من حديث ابن مسعود فليتم ثم يسلم ثم يسجد پس باید که تمام کند پس تر سلام گوید پس تر سجده کند ولمسلم ومسلم راست از حدیث ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم سجد سجدتي السهو بعد السلام والكلام بدرستیکه آنحضرت سجده کرد دو سجده برای سهو بعد سلام از نماز وکلام که مخاطب شد بدان وجواب داد ازان ودرینجا دلیل ست برای حنفیه که قائل اند ببعدیت سجده از سلام اما اختلاف ست درینکه دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور آنست که یک سلام دهد وفخر الاسلام گفته که محمد در کتاب الاصل بدان اشارت کرده واین یک سلام را مقابل وجه گوید وبانحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل ست وشمس الائمه وغیره بران اند که دو سلام دهد ومختار صاحب هدایه نیز همین ست زیرا که معهود در نماز دو سلام ست پس انچه مذکور شد منصرف بدان بود وشمنی از محیط آورده که اصوب یک سلام ست زیرا که سلام اول برای تحلیل ست وثانی برای تحیت واین سلام برای تحلیل ست پس ضم ثانی بوی عبث باشد ولاحمد وابي داؤد والنسائي من حديث عبد الله بن جعفر مرفوعا من شك في صلاته فليسجد سجدتين بعد ما يسلم کسی که شک کند در نماز خود پس باید که سجده کند دو سجده بعد از سلام امام شافعی وامام احمد وامام مالک گویند که مطلقا بنا بر یقین نهد خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود ونزد حنفیه در صورت شک همان تحری ست پس پس وبیانش گذشت در مصفی گفته تنقیح کرده اند این را بشک در رکنی از اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکنی مثل رکوع وسجود آن رکن را بکند وسجده سهو دهد وشک بعد فراغ از نماز مؤثر نیست ودر حدیث کوفیین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را وآنحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع کرد بقول ذو الیدین وقول حضرت ابوبکر وعمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک مخرج سه چیز ست اخذ باقل وتحری صواب

بن عوف گفت دیدم رسول خدا را سجده کرد در اذا السماء انشقت ده بار و در حدیث ابن عباس ست که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از زمانیکه
آمد بمدینه رواه ابو داؤد و ابو علی بن السکن فی صحیحه من طریق ابی قدامة الحرث بن عبید عن مطر الوراق عن عکرمة و ابو قدامه و مطر از رجال مسلم اند و لیکن
هر دو ضعیف داشته شده اند و اعله ابن حزم فی المحلی و حدیث ابو هریره دلالت میکند بر خلاف آن و دال ست بر مشروعیت سجدهٔ تلاوت و علما اجماع
کرده اند بران و نیست اختلاف مگر در وجوب و مواضع سجود جمهور گویند سنت ست و ائمه حنفیه برانند که واجب غیر فرض ست پس تر سنت ست
در حق تالی و مستمع خواه تالی سجده کند یا نکند و امام مالک و شافعی برانند که سنت ست و فعل آن افضل ست از ترک و در روایتی از امام نیز
واجب ست اگر در نماز باشد و حجت وجوب آیات و احادیث ست که در لوم ترک آن واقع شده اند و تاکید و مبالغه که در ادای آن ورود یافته
و گویند که سجده جزو صلوٰة ست که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده پس فرض شد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن چون دلیل قطعی آن نبود
بوجوب قائل شدند نه فرضیت و اما مواضع پس شافعی در ما عدای مفصل گفته و آن یازده موضع ست و حنفیه چهارده جا گفته اند مگر آنکه حنفیه در
سورهٔ حج یک سجده شمارند و در سورهٔ ص سجدهٔ دیگر اعتبار نمایند و جماعتی و احمد گفته در پانزده موضع سجده باید کرد مع سجدهٔ حج و ص واخرجه
ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح کذا فی البدر و مصفی گفته همگی آیات سجود پانزده اند بحدیث ابی داؤد عن عمرو بن العاص دو در سورهٔ حج و یک
در اعراف و یک در رعد و یک در نحل و یک در بنی اسرائیل و یک در مریم و یک در فرقان و یک در نمل و یک در الم تنزیل السجده و یک در ص و یک
در حم السجده و یک در نجم و یک در انشقت و یک در اقرأ پس مالکیه سجدات مفصل را نشمرده اند و گویا مراد مالک آنست که استحباب سجدات مفصل مؤکد
نیست و لهذا گفته عزائم السجود احدی عشرة و نمی تواند بود که خود حدیث انشقت نقل کند و بمطلق استحباب قائل نباشد و نزد شافعیه سجدهٔ
ص نیست و نزد حنفیه سجدهٔ دوم حج انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه شرط ست برای سجدهٔ تلاوت آنچه شرط ست برای نماز از طهارت وغیره یا نه
جماعتی شرط کرده اند و جماعتی گفته شرط نیست بخاری گوید ابن عمر سجده میکرد بی وضو و اخرجه ابن ابی شیبة عنه و سنده صحیح و در مسند ابن ابی شیبة ست
که فرود می آمد ابن عمر از راحله و می ریخت آب یعنی بول میکرد و پستر سوار می شد و سجده میخواند پس سجده میکرد و وضو نمی ساخت و وافقه الشعبی علی ذلک
و مروی ست از ابن عمر که سجده نکند مرد مگر آنکه طاهر باشد و جمع کرده اند در میان قول و فعل وی بر طهارت از حدث اکبر در سبل السلام گفته اصل این ست
که طهارت شرط نیست مگر بدلیل و ادلهٔ وجوب طهارت وارد اند برای نماز و سجده را نماز نمی گویند پس هر که این را شرط کرده بروی دلیل آوردن ست
و همچنین نهی آمده از نماز در اوقات کراهت پس شامل نباشد سجده مفرد را بعده دیدم که ابن حزم رح در محلی نوشته سجود در قراءت قرآن نه یک رکعت
ست نه دو رکعت پس نماز نیست و چون نماز نشد پس جائز ست بلا وضو و جائز ست برای جنب و حائض و بسوی غیر قبله همچو سائر ذکر و نیست فرق زیرا که
لازم نیست وضو مگر برای نماز و نیامده برای ایجاب وی برای غیر نماز قرآن و نه سنت و نه اجماع و نه قیاس اگر گویند سجود از نماز ست و بعض نماز ست
گوییم تکبیر هم بعض نماز ست و قراءت قرآن هم بعض نماز ست و جلوس و قیام و سلام هم بعض نماز ست پس چرا الزام نمی کنند که هیچ چیزی
ازین افعال و اقوال نکند مگر آنکه بر وضو باشد حال آنکه قائل نشده اند باین و نه هیچ یکی بآن قائل خواهد شد انتهی بتلخیص انتهی **وعن ابن عباس**
رضي الله عنه قال ص ليست من عزائم السجود سورهٔ ص نیست از سجداتی که امر کرده شده است بدان یعنی از آن جنس ست
که در وی امر یا تحریض یا تخصیص یا حث وارد شده باشد بلکه بصیغهٔ اخبار از داؤد عم وارد شده که وی سجده کرد و آنحضرت باقتدای وی
سجده نمود و عزیمت در اصل قصد قلب بر شئ ست فی الصراح عزم بالفتح والضم عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن در چیزی پس از آن استعمال
کرده شد در امر واجب متحتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت بالاصالت و مصنف در فتح الباری گفته عزائم آنست که وارد شده است عزیمت فعل کردن آن

دران بسجدهٔ سهو ونه خود سجده کرد از صدوران گوئیم نسائی از حدیث ابن بحینه آورده که آنحضرت نماز گذارد پس ایستاد در دو رکعت پس تسبیح کردند پس گذشت آنحضرت وچون فارغ شد از نماز خود دو سجده کرد باز سلام داد واحمد وترمذی از حدیث زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد با ما مغیره بن شعبه چون دو رکعت خواند بایستاد ونه نشست پس تسبیح گفتند کسانیکه در پس وی بودند پس اشاره کرد بسوی ایشان که برخیزید وچون فارغ شد از نماز سلام داد پس ترد وسجده کرد پس تر گفت صنع بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم هكذا مگر این روایت در حق کسی ست که گذشت بعد از آنکه تسبیح کردند پس محمول شود برینکه سجده کرد برای تشهد وهو الظاهر ترمذی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفته در اسنادش عبد الرحمن بن عبد الله بن عتبه بن عبد الله بن مسعود الکوفی المذلی ست بخاری بوی استشهاد کرده وغیر واحد در وی تکلم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عمیس اجود شی ست درین باب زیرا که احتجاج کرده اند شیخین بابی عمیس عتبه بن عبد الله در صحیحین واحتجاج کرده مسلم در صحیح به ثابت بن عبد الله ومراد بروایت ابی عمیس روایتی که ابو داؤد بدان اشاره کرده بقول خود ورواه ابو عمیس عن ثابت بن عبد الله عن الشعبی عن المغیره مثل حدیث زیاد بن علاقة **وعن عمر** بن الخطاب رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال لیس علی من خلف الامام سهو نیست بر کسی که پس امام ست سهو اگرچه وی را سهو واقع شود فان سهي الامام فعليه وعلى من خلفه السهو پس اگر سهو کند امام پس بر وی ست سجدهٔ سهو کردن وبر کسی که در پس اوست زیرا که سجدهٔ سهو از تمام نماز ست وصحابه سجده میکردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم رواه البزار والبيهقي بسند ضعيف زیرا که در وی خارجه بن مصعب ست واو ضعیف ست وروایت کرد آنرا دار قطنی وزیاده کرده در وی که اگر سهو کرد در پس امام پس نیست بر وی سهو وامام کافی ست او را ودرین همه روایات خارجه ست ودرین باب ست از ابن عباس ودر سندش متروکی هست ودر حدیث دلیل ست برانکه واجب نیست بر موتم سجود سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب ست که امام سهو کند وباین رفته است زید بن علی وحنفیه وشافعیه **وعن** ثوبان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لكل سهو سجدتان بعد ما يسلم برای هر سهو دو سجده است بعد سلام چنانکه مذهب حنفیه ست رواه ابو داود وابن ماجة بسند ضعيف زیرا که در سندش اسمعیل بن عیاش ست ودر وی مقال وخلاف ست بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامیین پس صحیح ست واین حدیث همچنین ست که از روایت شامیین آورده پس در تضعیف این حدیث نظر ست وحدیث دلیل ست بر دو مسئله یکی آنکه چون مقتضای سجود سهو متعدد باشد برای هر سهو دو سجده باید وقد حكي عن ابن ابي ليلى وجمهور بعدم تعدد سجود رفته اند اگرچه موجبش متعدد باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد وکلام کرد ومشی نمود ناسیا وزیاده بر دو سجده نکرد واگر گویند که قول اولی ست بعمل از فعل جوابش آنست که نیست دلالت دران بر تعدد سجود بتعدد مقتضی بلکه برای عموم ست مر هر ساهی را پس حدیث مقید خواهد بود باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع ست او را دو سجده ومختص نیست این هر دو سجده بمواضع که دران سهو واقع شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونه بانواع سهو وی وحمل برین معنی اولی ست از حمل بر معنی اول واگرچه ظاهر دران همان معنی اول ست برای جمع میان وی ومیان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذو الیدین سهو مذکور بحالت نماز واقع نشده وآن محل نزاع ست پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود ومسئله دیگر احتجاج ست بدان بر سجود سهو بعد سلام وکلام دران مکرر گذشته **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ واقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ گفت ابو هریره سجده کردیم ما با آنحضرت درین دو سوره پس ثابت شد که درین دو سوره سجدهٔ تلاوت ست وفي البخاري اصله ولم يذكر سجدة اقرأ ودر روایتی از بخاری ست که اگر نمی دیدم آنحضرت را که سجده میکرد درین سجده نمیکردم وروایت کرده است بزار از حدیث عبد الرحمن

و این بعد از تحویل بمدینه بود و این حدیث متمسک ائمه ثلثه است در عدم وجوب سجده تلاوت و جواب وی از طرف حنفیه آنست که وجوب سجده تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردند جهت بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده والنجم باشد که در ان اختلاف است متفق علیه من هذا الوجه واللفظ للبخاری واخرجه اصحاب السنن والدارقطنی وزیاده کرد دارقطنی و سجده نکرد از ما هیچ یکی وزید بن ثابت از اهل مدینه است و قرأت وی این سوره را در مدینه بود مالک گفته پس موید حدیث ابن عباس باشد و جواب آنست که ترک سجده وقتی و فعل آن وقتی دلیل سنیت وی باشد یا نکردن در ان وقت بنا بر مانعی باشد و بصورت ثبوت حدیث زید بن ثابت این حدیث نافی باشد و حدیث غیر وی مثبت و مثبت مقدم است بر نافی

وعن ابی عبد الله خالد بن معدان بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف دال شامی کلاعی بفتح کاف تابعی است از اهل حمص گفت دیدم هفتاد کس را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود از ثقات شامیین مرد در سنه اربع ومائة وقیل سنة ثلاث ومائة **قال فضلت سورة الحج بسجدتین** گفت خالد تفضیلت داده شد سوره حج بدو سجده و نزد حنفیه بیک سجده که سجده اول است در حج و اخذ کرده اند بقول ابن عباس زیرا که مذهب وی همین است که درین سوره یک سجده است و آن اول فقط و در مصفی گفته حنفیه سجده دوم حج را اسقاط کرده اند و حدیث ابو داود و عن عمرو بن العاص وفی الحج سجدتان حجت است بر ایشان انتهى **رواه ابو داود فی المراسیل** مصنف همچنین نسبت کرد این حدیث را بسوی مراسیل ابو داود زیرا که خالد ذکر نکرد آن کس را که حدیث کرد با وی پس مرسل باشد لیکن این حدیث در سنن وی موجود است بطریق رفع از حدیث عقبه بن عامر و لفظ وی این است قلت یا رسول الله فی سورة الحج سجدتان قال نعم ومن لم یسجدهما فلا یقرأهما پس عجب است از مصنف که با وجود بودن او بطریق رفع در سنن وی چه قسم آنرا نسبت بمراسیل ابو داود کرده آری در روایت آینده آنرا موصول میگوید لیکن نه نزد ابو داود و اگر مرسل هم بود بر حنفیه حجت است زیرا که حدیث مرسل نزد ایشان حجت است ولیکن گفته اند که این حدیث ابو داود ضعیف است **ورواه احمد والترمذی موصولا من حدیث عقبة بن عامر وزاد ای الترمذی فی روایته فمن لم یسجدهما فلا یقرأهما** و هر که نکرد هر دو سجده را پس گویا که نخواند آنرا یعنی سوره یا آیت سجده را و در روایتی لم یقرأهما بضمیر تثنیه آمده یعنی نخواند هر دو آیت را خواندنی کامل معتبر و در روایت اول مبالغه بیشتر است زیرا که دلالت میکند بر آنکه هر که هر دو سجده نکرد وی گویا تمام سوره نخواند و ترک سجده مفوت ثواب قرأت تمام سوره است **وسنده ضعیف** و سندش ضعیف است زیرا که در وی ابن لهیعه است گفته شد که وی متفرد است بدان و تائید کرده است آنرا حاکم باینکه روایت کرده درین باب بصحت رسیده است از قول عمر و ابن عمر و ابن مسعود و ابن عباس و ابی الدرداء و ابی موسی و عمار و سوق کرد اینها موقوف بر ایشان و موکد کرد آنرا بیهقی بانچه روایت کرد در معرفه از طریق خالد بن معدان و ترمذی گفته این حدیثی است که اسنادش قوی نیست اگر چه ابن لهیعه که در وی است از ائمه حدیث است ولیکن در آخر عمر خللی و خلطی بحفظ وی راه یافته که موجب عدم اعتماد بر حدیث وی گشت و در حدیث روایت است برای ابی حنیفه وغیره آنانکه می گویند که نیست در سوره حج مگر یک سجده در آخر وی و در قول وی لم یسجدهما فلا یقرأهما تاکید شرعیت سجود است در ان و انما دلالة قائل ایجاب است و هر که قائل نیست بوجوب می گوید چون سجده تلاوت را که سنت است ترک کرد بفعل مندوب که آن قرأت است پس اعتنا بمسنون الیق است و زینکه ترک نکند آنرا و چون ترک کرد احسن آنست که نخواند سورت را **وعن عمر رضی الله عنه قال یا ایها الناس انا نمر بالسجود** ای مردمان بدرستیکه ما میگذریم بسجده اول این حدیث آنست که مروی است از ربیعه بن عبد الله که وی حاضر شد عمر بن خطاب را در جمعه پس خواند عمر بر منبر سوره نحل تا آنکه آمد سجده را پس فرود آمد و سجده کرد تا آنکه چون شد جمعه آینده خواند آنرا تا آنکه رسید بآیه سجده پس گفت یا ایها الناس انا نمر بالسجود فمن سجد فقد اصاب پس هر که سجده کرد پس تحقیق رسید

همچو صیغه مثلا بنا بر آنکه بعض مندوبات موکدتر اند از بعض نزدیک کسی که نیست قائل بوجوب و تحقیق روایت کرده است ابن منذر و غیر او از
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه باسناد حسن که عزائم حم و نجم و اقرأ و الم تنزیل است و همچنین ثابت شده است از ابن عباس که سوره اخیره و گفته
که اعراف و سبحان الذی و حم و الم نیز عزائم است اخرجه ابن ابی شیبة وقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و بتحقیق
دیدم آنحضرت را که سجده میکرد دران گفته اند که سجده کردن آنحضرت دران بجهت موافقت داود علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود فرمود ما نیز
سجده میکنیم بشکر گذاری آن و در ینجا دلالت است بر آنکه بعض مسنونات آکد اند از بعض و مصنف گفته شافعیه سجده ص را سجده شکر قرار داده اند
پس در غیر صلوة مستحب است و در صلوة حرام بحدیث نسائی سجدها داود توبة و نسجدها شکرا و فیه نظر زیرا که ظاهر آنست که مقصود ازین سجده اقتدا بحضرت داود و
شکر بر قبول توبه ایشان هر دو باشد انتهی رواه البخاری وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة وفی الباب عن ابی سعید اخرجه ابوداود
والحاکم وذکره البیهقی عن جماعة من الصحابة انهم سجدوا فی ص و در روایتی آمده که گفت مجاهد گفتم مر ابن عباس را که آیا سجده کنم در ص پس خواند
ابن عباس این آیت را ومن ذریته داود وسلیمان تا آنکه رسید باینجا که فرموده است حق تعالی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
فبهداهم اقتده پس هدایت این پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن پس گفت ابن عباس پیغمبر شما از جمله کسانی است که امر کرده شده اند
که اقتدا کند بایشان رواه البخاری یعنی پس تو سزاوار تری که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داود علیه السلام سجده کرد و آنحضرت بموافقت وی
سجده کرد ما را نیز باید کرد و شیخ در ترجمه گفته نزد مالک و احمد در روایتی واجب است چنانکه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر عدم
وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داود را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود که از جهت شکر قبول سجده داود و موافقت وی بود
و سجده ما بمتابعت آنحضرت و اقتدا بانبیا که مامور ست آنحضرت بدان و در حقیقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شکر نعمت و امتثال
امر و اتباع پیغمبر ست و قول ابن عباس که این سجده از عزائم نیست باین معنی باشد که وجوب وی از ان قبیل نیست که ابتدا بطریق تعبد بران کرده شده
باشد بلکه واجب شده باین سبب مذکور والله اعلم و امام احمد از ابوبکر بن عبد الله مغربی آورده که گفت در خواب دیدم که سوره ص مینویسم
و چون باین آیه سجده رسیدم دوات و قلم هر چه حاضر بود همه را دیدم که بسجده در افتادند پس این قصه را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم عرض کردم بعد از ان سجده میکرد آنحضرت درین سوره پس معلوم شد که امر مواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار یافت بران اگرچه
در اوائل نه از عزائم بود و ظاهر شد که این حدیث ابن عباس بعد از تسلیم دلالت آن بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود کذا ذکره الشیخ
ابن الهمام **وعن** ابن عباس رضی الله **عنه** ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد بالنجم بتحقیق آنحضرت سجده کرد در سوره
نجم رواه البخاری و این دلیل ست بر سجده کردن در مفصل چنانکه حدیث اول هم دلیل ست برین و مخالف ست درین مالک و گفت نیست سجده
تلاوت در مفصل و مروی ست از ابن عباس که سجده نکرد آنحضرت در چیزی از مفصل از وقتی که بمدینه آمد اخرجه ابوداود ولیکن سندش ضعیف
ست زیرا که در وی ابو قدامه است و نام وی حارث بن عبید الله ایادی بصری ست و احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی کما قاله الحافظ المنذری
فی مختصر السنن **وعن** زید بن ثابت الانصاری کاتب آنحضرت ست در وقت قدوم آنحضرت بمدینه یازده ساله بود و یکی از فقهای
صحابه و اجله ایشان قائم بفرائض ست و وی یکی از انهاست که جمع کردند قرآن را و نوشتند آنرا در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و نقل کرد
آن را از صحف در زمانه عثمان رض روی عنه خلق کثیر مات بالمدینة سنة ۴۵ وله ۵۶ سنة رضی الله عنه قال قرأت علی
النبی صلی الله علیه وسلم النجم فلم یسجد فیها گفت زید خواندم من بر آنحضرت سوره والنجم را پس سجده نکرد در وی

ولیکن درین ... گویند این همه مبالغه وتاکید اجتماع وازدحام بظاهر علامت وجوب سجده است اگر واجب بود درین همه ازدحام برای چه بود گوییم این ازدحام برای صحبت واستفادهٔ علوم بود نه بالخصوص برای این سجده ولیکن چون حاضران مجلس شریف آنحضرت را دیدند که سجده کرد اتباعًا للسنة همه ها سجده کردند از طرف آنحضرت هیچ مبالغه وتاکید واهتمام وازدحام نبود کما هو الظاهر پس علامت وجوب نباشد وگفت عا[یشه] بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت در سجود قرآن در سجود تلاوت این دعا را سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعهٗ وبصرهٗ بحوله وقوته اخرجه احمد وابوداؤد والترمذی والنسائی والدارقطنی والحاکم والبیهقی وصححه ابن السکن وگفت در آخر وی ثلثا وزیاده کرد حاکم در آخر آن فتبارک الله احسن الخالقین وگفت ترمذی این حدیث حسن صحیح ست وبود ابن عباس که میگفت در سجود قرآن اللهم اکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وضع عنی بها وزرا وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داؤد رواه الترمذی والحاکم وابن حبان وابن ماجة ودر وی قصه است وضعفه العقیلی بالحسن بن محمد بن عبید الله بن یزید وگفت در وی جهالت ست ودرین باب ست از ابی سعید خدری رواه البیهقی واختلاف کرده اند در وصل وارسال وی وتصویب کرد دارقطنی در علل روایت حماد را از حمید از بکر که دید ابوسعید در انچه می بیند نائم ... شیخ در ترجمه گفته خواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی وخواندن این تسبیح نیز آمده سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ تلاوت تو چه سجدهٔ صلوتیه افضل ست وچون در انجا کفایت کند درینجا بالاولی کفایت کند باوجود آن شک نیست که انچه صحیح شده است روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی وانسب خواهد بود انتهی وهو کما قال فان لما ثور منه صلی الله علیه وسلم اثرا لیس لغیره وبالله التوفیق و [illegible] بکرة این کنیت اوست که بروی غالب آمده گویند وی روز طائف بر شتری جوان سوار از حصن فرود آمد آنحضرت اورا ابوبکره کنیت کرد از موالی آنحضرت ست نامش نفیع بن الحارث وقیل عبد الحارث بن کلدة الثقفی ست نزول کرده در بصره ومُرد آنجا در سنه تسع واربعین روی عنه خلق کثیر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا جاءه امر یسره خر ساجدًا بدرستیکه بود رسول خدا چون می آمد اورا امری که شادان وخوش میگردانید اورا می افتاد سجده کنان برزمین برای خدا این حدیث دلیل ست بر شرعیت سجود شکر وباین رفته است شافعی واحمد خلاف مالک وابوحنیفه واختلاف کرده اند در انکه طهارت شرط است برای آن یا نه بعضی گفتند شرط است قیاسًا علی الصلوة وگفته اند شرط نیست زیراکه نماز نیست وهو الاقرب کما قدمناه وحجت شافعی واحمد در سنیت این سجده همین حدیث ست وما فی معناه ودر سفر السعادة گفته عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که چون نعمتی متجدد شدی یا نقمتی مندفع گردیدی شکر آنرا سجده کردی انتهی ومالک وابوحنیفه گویند نعم الٰهی غیر متناهی ست چه هر نفس که می زند نعمتی ست متضمن نعم کثیره وورای آن نعمتهاست که در حصر واحصا نیاید وبنده عاجز ست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود مؤدی بتکلیف مالا یطاق باشد وگویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع ست نماز ست که تعبیر ازان بسجده کردند یا منسوخ ست ولیکن این تعلیل وارادهٔ نماز خلاف ظاهر حدیث ست وآنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود اید ودر سنت نیز همچنین واقع شده نه هر نعمت وچون بعضی از خلفای راشدین بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم فعل این سجده ماثور ست قول بنسخ درست نبود رواه الخمسة الا النسائی ودر روایتی زیاده کرده شکرًا لله یعنی بجهت شکرگذاری کردن مر خدای را تبارک وتعالی وازین حدیث عموم ودوام فعل معلوم شد بقضیهٔ لفظ کان علی ما قالوا وبظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة ودر روایت انس ست که بدرستیکه آنحضرت بشارت داده شد بحاجتی یعنی بهم آمدن آن پس افتاد بسجده رواه احمد وازین روایت خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد معلوم گردید وبرهر تقدیر استحباب وسنیت آن

سنت را خوب کرد و صواب نمود و من لم یسجد فلا اثم علیہ وہر کہ سجدہ نکرد پس نیست بزہ بروی و سجدہ نکرد عمر این بار و مردم را نیز نگذاشت کہ سجدہ کنند رواہ البخاری وفیہ وہم زبخاری ست از عمر ان اللہ لم یفرض السجود بدرستیکہ خدای تعالے فرض نکرد سجدۂ تلاوت را بر ما الا ان نشاء مگر آنکہ خواہیم ما پس سجدہ کنیم وھو فی الموطأ و این روایت در موطای امام مالک ست از ہشام از عروہ عن ابیہ ان عمر الخ و این روایت در صحیح بخاری نیز ہست و زعم کرد مُزّی کہ معلق ست و آن وہم ست و مصنف این وہم را در تعلیق التعلیق بدلیل واضح کردہ و لفظ بخاری این ست ان اللہ لم یکتبہا علینا الا ان نشاء و رواہ البیہقی من ذلک الوجہ ایضا موصولا و ابو نعیم فی مستخرجہ و ازینجا معلوم شد کہ سجود تلاوت سنت ست چنانکہ مذہب حضرت عمرؓ و مالک و شافعی ست نہ واجب چنانکہ حنفیہ گویند و تعرض و استدلال کردہ اند بقولہ الا ان نشاء بر اینکہ ہر کہ شروع کرد درین سجود واجب ست بروی اتمام آن زیرا کہ این از بعض حالات عدم فرضیت سجود ست و جواب دادہ اند باینکہ این استثنا منقطع ست و مراد آنست کہ این موکول ست بسوی مشیت ما

وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علینا القرآن فاذا مر بسجدۃ کبر و سجد و سجدنا معہ بود آنحضرت ؐ کہ می خواند بر ما قرآن را پس چون می گذشت بر آیت سجدہ تکبیر می گفت و سجدہ میکرد و سجدہ میکردیم ما باوی پس معلوم شد کہ سجدہ بر قاری و سامع ہر دو می باشد و بعضے از سلف برین ہم رفتہ اند کہ سجدۂ تلاوت بر مستمع ست نہ بر سامع اگر اتفاقا آیت سجدہ بی قصد بگوشش رسیدہ واجب نگردد و بعضی گویند اگر قاری سجدہ نکرد بر سامع نیز واجب نگردد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کردہ اند و بعضی گفتہ اند کہ وجوب بر تقدیری ست کہ قاری قصد قرارت کند نہ قصد قصہ و حکایت و بخواند چنانکہ قصہ خوان می خواند و مذہب حنفیہ و جمہور ایمہ آنست کہ واجب ست بر قاری و سامع مطلقا بشرائط صلوٰۃ و در مصفی گفتہ سجدۂ تلاوت مسنون ست قاری و مستمع را و متاکد می شود بسجود قاری و شروط صلوٰۃ شروط سجدۂ تلاوت و شکر اند زیرا کہ سجدہ مناسبت تمام دارد بنماز بعض علما تشبیہ دادہ اند آنرا بنماز در طریق ادا نیز پس تکبیر احرام و تکبیر انتقال از قیام و سجود و تکبیر رفع راس و سلام امر کردہ اند و بعض آخر تشبیہ دادہ اند او را بسجدۂ نماز پس تکبیر احرام و سلام نفرمودہ اند انتہی شیخ در ترجمہ گفتہ طہارت شرط ست در سجدۂ تلاوت و از ہیچ کس خلاف دران منقول نشدہ الا در روایتی از ابن عمر آمدہ کہ وی بی وضو نیز می کرد و ہیچ یکی از علما درین حکم باوی موافقت نکردہ الا الشعبی و نیز میگویند گاہی شعبی در راہی میرفت و اشارتی بسجدہ میکرد و بغیر جہت قبلہ بی وضو میگذشت کذا قال الشیخ ابن الہمام انتہی گویم روایت ابن عمر بصحت رسیدہ و عدم موافقت ہیچ یکی باوی دعوی بی دلیل ست زیرا کہ اصل دران عدم اشتراط طہارت ست و ابن حزم و دیگر اجلۂ علما قدیما و حدیثا باوی متفق اند و ہو الاصح الارجح کما سبق و بر مدعی اشتراط طہارت ست کہ دلیلی صریح بیارد و اذ لیس فلیس و در حدیث دلیل ست بر تکبیر و شرعیت وی و بود ثوری کہ خوش می آمد او را این حدیث ابو داؤد گفت یعنی از جہت تکبیر و اختلاف ست در آنکہ این تکبیر افتتاح ست یا نقل اول اقرب ست لیکن کافی ست از تکبیر نقل و گفتہ اند کہ برای نقل ہم تکبیر بگوید و نیست عدم ذکر دلیل و بعضی گفتہ اند کہ تشہد خواند و سلام دہد قیاسا للتحلیل علی التحریم و جواب دادہ اند کہ این قیاس کافی نمی شود پس دلیل بران نتواند بود رواہ ابو داؤد بسند فیہ لین زیرا کہ از روایت عبد اللہ المکبر العمری ست و وی ضعیف ست و حاکم آنرا از روایت عبد اللہ مصغر آوردہ و وی برادر مکبر ست و اتفاق کردہ اند بر عدالت وی و وی ثقہ است حاکم گفتہ روایتش بر شرط شیخین ست مصنف در تلخیص گفتہ اصلش در صحیحین ست از حدیث ابن عمر بلفظ دیگر انتہی گویم و آن این ست کہ گفت ابن عمر میخواند آنحضرت ؐ آیت سجدہ را و حال آنکہ نزد وی می بودیم پس سجدہ کرد آنحضرت ؐ و سجدہ کردیم ما باوی پس انبوہی میکردیم تا آنکہ نمی یافت یکی از ما مر پیشانی خود را جائیکہ سجدہ کند بران

عزور کی موضعی ست بین الحرمین سید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت و ساعتی دعا کرد بعد ازان سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست و بار دیگر دست بدعا برداشت و بسجده رفت سه بار و فرمود که امت خود را شفاعت کردم حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید و دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم و در مسند امام احمد ست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم شخصی کوتاه بالا حقیر تر از خردی نغاشی دید و نیم را بدید سجده شکر کرد و گفت اسأل الله العافية و در صحیح آمده ست که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد انتهی ملخصًا شیخ عبد الحق دهلوی رح گوید و این ناظر در صحت تاویل سجده ست بنماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده انتهی لیکن اگر این سجده علاوهٔ این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحت ندارد زیرا که باحادیث دیگر سجدهٔ مفرده برای شکر ثابت شده نهایت آنکه ازین روایت دیگر شرعیت نماز هم برای شکر مفهوم شد و لا باس بذلک **وعن** البراء بن عازب رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث عليًا الى اليمن بدرستیکه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابوداود آمده و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب یمن گفتم ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر ازمن اند و من خرد سال ام و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوند اثابت گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا بشنوی سخن از دیگری الحدیث پس بیرون آمد علی با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام بجا آوردند پس در همین سال سالمًا غانمًا بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وسلم رسیدند القصه بآخر نقل کرد الحدیث پس ذکر کرد تا آخر حدیث که بجای خود مسطور ست و نبذی ازان مذکور شد قال گفت براء فكتب علي پس نوشت علی رضی الله عنه بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم باسلامهم اسلام آوردن شان یعنی قبیلهٔ همدان که بلده الیست بنا کردهٔ همدان بن تلوح بن سام بن نوح کذا فی القاموس فلما قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم الكتاب خر ساجدًا پس هرگاه خواند آنحضرت این کتاب را افتاد سجده کنان یعنی در ساعت سجدهٔ شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان کذا فی سفر السعادة رواه البيهقي باسناد صحيح واصله في البخاري و چنانکه سجدهٔ شکر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصحت رسیده همچنین از صحابه هم ماثور گردیده در سفر السعاده ست کعب بن مالک چون بشارت توبه بوی رسید سجدهٔ شکر کرد و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رض چون خبر مسیلمهٔ کذاب شنید سجدهٔ شکر کرد و امیر المؤمنین علی رض چون ذو الثدیه را که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی بدید سجدهٔ شکر کرد انتهی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و قصه های که سبب قتل مسیلمه و قتل ذو الثدیه در شرح سفر السعاده مذکور ست

باب صلوة التطوع

تطوع مشتق از طوع و طاعت ست بمعنی انقیاد و فرمان برداری کردن عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را متطوع خوانند و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صیغهٔ تفعل یا برای تکلف یا برای مبالغه ست که بنده بی تکلیف شارع آن را بجا می آرد و مبالغه در طاعت

ثابت ست و سجده در خارج نماز بر چند قسم ست یکی سجدهٔ سهو ست و آن خود در حکم سجدهٔ نماز ست دیگر سجدهٔ تلاوت ست و در ینها خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات ست بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه ست دیگر سجدهٔ شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و آن نزد اکثر مسنون ست و هو الاصح دیگر سجدهٔ تحیت ست و آن حرام ست دیگر سجدهٔ تعظیم ست برای غیر خدا از ملوک و حکام و آن کفر ست **وعن**

عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه مکنّی با با محمد زهری قرشی یکی از عشرهٔ مبشرهٔ بالجنة ست مسلمان شده بود قدیم بر دست ابوبکر صدیق و دو هجرت کرد بسوی حبشه و جمله مشاهد را حاضر شده و ثابت ماند روز احد و نماز گذارد آنحضرت در پس وی بغزوهٔ تبوک تمام باقی نماز خود بود دراز قد باریک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ کف بلند بینی لنگ بود زخمی شده روز احد و بست زخم یا زیاده برداشت بعضی از ان بپای وی رسیده بود ده سال بعد از واقعهٔ فیل پیدا شده بود مُرد در سنه سی و دو و دفن شد در بقیع روی عنه ابن عباس وغیره

قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الرحمن سجده کرد رسول خدا یعنی چون بشارت ربانی با آنحضرت رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بر وی ده سلام فرستد پس آنحضرت در ساعت سجدهٔ شکر این نعمت بشارت گذارد **فاطال السجود** و بغایت سجده طویل کرد پس اطالت این سجده هم مسنون باشد در تاریخ مدینه آورده که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت آنحضرت بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینهٔ مطهره است برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری از ان کوه دید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی بآسمان رفته و از بدن انسلاخی پذیرفته است سینهٔ وی بترتید و بی طاقت گشت و بی اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت سر از سجده برآورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کردم ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان بردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بآسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی نمی سازد ترا ای محمد هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بر وی درود فرستم برسیدن این مژده بسجده رفتم و شکرانهٔ این نعمت بگذاردم **ثم رفع رأسه** پس تر برداشت سر خود از سجده **وقال** و فرمود **ان جبريل عليه السلام اتاني فبشرني فسجدت لله شكرا** بدرستیکه جبرئیل آمد مرا از نزد خدای تعالی و مژده داد مرا یعنی بصلوة و سلام فرستادن خدا ده بار بر صلوة و سلام فرستادن بندگان یکبار رواه احمد في مسنده من طرق پس سجده کردم برای شکر خدا سجدهٔ شکر و درینجا اشکال می آرند که چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از انچه بر آنحضرت ست جواب آنکه درود فرستادن بر آنحضرت حسنه است لاجرم بحکم **من جاء بالحسنة فله عشر امثالها** بنده بدان مستحق ده درود گردید و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه وسلم و بنده باین درخواستن که فعل اوست بثواب آن برسید اکنون حق جل وعلی رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکه میخواهد و چندانکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریائی خود و لطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق اوست و اگر نیز یکبار بود تواند که آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد والله اعلم **رواه احمد وصححه الحاكم واخرجه البزار وابن عاصم في فضل الصلوة والعقيلي في الضعفاء** واحمد من طرق في مسنده والحاکم کلهم من حدیث عبد الرحمن بن عوف گفت بیهقی و درین باب ست از جابر و ابن عمر و انس و جریر و ابی جحیفه در سفر السعادة و شرح آن گفته که در سنن ابوداود و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه میرفت و چون قریب

رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب في بیته ورکعتین بعد العشاء في بیته
ورکعتین قبل الصبح گفت ابن عمر یاد گرفتم از پیغمبر خدا ده رکعت دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد مغرب در خانهٔ خود
و دو رکعت بعد عشا در خانهٔ خود و دو رکعت پیش از صبح و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب امام شافعی ست و تمسک می‌کند بهمین حدیث ابن عمر ست
که اصحاب کتب ستہ آنرا با اختلاف در الفاظ روایت کرده اند و ابو حنیفه چهار رکعت پیش از ظهر میگوید و دلیل ایشان نیز از احادیث ست چنانکه
بیاید و مختار صاحب سفر السعادة نیز دو رکعت ست قبل ظهر و بعد آن و حق این ست که همه ثابت ست و همه کافی و شافی متفق علیه
واخرج مسلم نحوه فی صحیحه واحمد والترمذی وصححه من حدیث عبد الله بن شقیق واخرج نحوه مسلم واهل السنن من حدیث ام حبیبة ایضا و مراد بخانه درین حدیث
حجرهٔ حفصه ست که خواهر ابن عمر بود وفي روایةٍ لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم راست که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیکرد بعد از فرض
نماز جمعه تا آنکه برمیگشت از نماز و می‌آمد در خانه و میگذارد رکعتین بعد الجمعة في بیته دو رکعت بعد جمعه در خانهٔ خود و نزد ابی حنیفه
بعد از جمعه چهار رکعت ست و نزد امامین شش نخست چهار بعد از وی دو و این حکم نماز بعد از جمعه ست اما سنت قبل الجمعه پس در سفر السعادة گفته
سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر می‌کنند و اثبات سنن
بقیاس جائز نیست و ایمه و علما که در سنن صلوٰة تصانیف کرده اند و بضبط نماز های سنت اعتنا نموده در سنت پیش از جمعه چیزی روایت
نکرده اند و اما بعد از جمعه چون بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و می‌فرمود من کان منکم مصلیا
بعد الجمعة فلیصل بعدها اربعا انتهی و درینجا بحث ست که در باب الجمعه خواهد آمد ولمسلم کان اذا طلع الفجر لا یصلی الا
رکعتین خفیفتین و مسلم راست از حدیث ابن عمر که گفت خبر داد مرا حفصه که بود آنحضرت چون طلوع میکرد صبح صادق نمی‌گذارد مگر
دو رکعت سبک و چون ابن عمر درین هنگام در خانهٔ حضرت حاضر نمی‌بود از حفصه شنیده روایت کرد و در صحیح بخاری آمده است که گفت ابن عمر
نبود این ساعت که در نمی‌آمدم بر آنحضرت و ازینجا معلوم می‌شود که این دو رکعت نیز در خانه می‌بود و تصریح نیز در بعض احادیث آمده و این دو رکعت
معدود اند در ده رکعات جزین نیست که روایت مسلم افادهٔ خفت این هر دو کرده و اینکه بعد طلوع فجر سوای این هر دو نمی‌خواند و تخفیف این مذهب
مذهب مالک و شافعی و غیر هماست و در حدیث عایشه آمده حتی اقول اقرأ ام الکتاب و حدیث دلیل ست بر آنکه این نوافل برای نماز ست و در
حکمت مشروعیت می‌گفته اند که گذاردن آنها برای جبر نقصان در ادای فریضه ست و تا داخل شود مصلی در فریضه و باشد صدر وی منشرح با تیان
وی و متوجه شود دل او بر فعل فریضه و در حدیث تمیم داری آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اول چیزی که حساب کرده شود بدان
بنده روز قیامت نماز اوست پس اگر هست که تمام کرده است آنرا نوشته شود نماز برای او تمام و اگر هست که تمام نکرده است آنرا بگوید خدای تعالی
فرشتگان خود را نظر کنید آیا می‌یابید برای بنده من از تطوع پس کامل کنید فریضهٔ او را پس تر زکوٰة همچنین اخذ کرده میشوند اعمال بموافق آن اخرجه
ابن ماجة والحاکم واحمد وابو داؤد و این دلیل حکمت مشروعیت اوست و باین زیادت مسلم استدلال کرده است کسیکه مکروه میگوید نفل را بعد طلوع فجر
وقد قدمنا ذلک و در مالابد منه گفته سنت قبل فجر دو رکعت ست سورهٔ کافرون و اخلاص دران بخواند و پیش از نماز جمعه و ظهر چهار رکعت ست
بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت ست و بعد جمعه چهار رکعت و نزد ابو یوسف شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد ظهر گذارد و بدو سلام
پیش از نماز ظهر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب ست و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت ست و بعد از ان شش رکعت دیگر مستحب ست که آنرا
صلوٰة الاوابین گویند و در روایتی بعد نماز مغرب بست رکعت آمده و پیش از عشا چهار رکعت مستحب ست و بعد وتر دو رکعت نشسته خواندن مستحب ست

و فرمان برداری می نماید و مراد دریجا از تطوع سنن رواتب ست یعنی غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توظیف میگذارد و عام تر از مؤکد و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحیٰ وجز آن **عن ربیعة بن کعب الاسلمی** بفتح را و کسرهٔ با کنیت او ابو فراس ست بکسر فا و سین در آخر معدود ست در اہل مدینه و اصحاب صفّه صحابی قدیم ست خادم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم درگاه در سفر و حضر و بود از قدمای صحابه مات سنه ثلث و ستین روی عنه جماعة **رضی الله عنه قال** گفت بودم من که شب میکردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس آنحضرت را آب وضو طیار میداشتم و میکردم حاجتها و خدمتهای دیگر آنحضرت مانند جامه و مسواک و شانه وجز آن پس **قال لی النبی** گفت مرا آنحضرت **صلی الله علیه وسلم سل** بطلب هر چه میخواهی از خیر دنیا و آخرت و از اطلاق این سوال که فرمود بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم میشود که کار همه بدست و همت کرامت اوست صلی الله علیه وسلم هر چه خواهد و هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد **شعر** فان من جودک الدنیا و ضرتها ÷ و من علومک علم اللوح والقلم ÷ **شعر** اگر خیریت دنیا و عقبی آرزو داری ÷ بدرگاهش بیا و هر چه میخواهی تمنا کن ÷ **فقلت اسألك مرافقتك فی الجنة** پس گفتم من میخواهم از تو همراهی ترا و با تو بودن در بهشت و دریجا تنبیه ست بر آنکه طالب صادق را باید که جز نعم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بحظوظ دنیویهٔ فانیه التفات نکند لاسیما اتم نعم و افضل کمالات یعنی مرافقت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات ولیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن بتقصیر از خود راضی نباشد و بمجرد هوس و آرزو اکتفا نکند که بیکار نشستن و آرزو داشتن آهن سرد کوفتن و باد بمشت پیمودن ست ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ÷ خصوصًا نماز که بهترین کارها و جامع ترین عبادتها ست چنانکه حقیقت جامعیت محمدیه است و لهذا حکم کردند بدان چنانکه می آید **فقال او غیر ذلك** پس فرمود آیا جز این یعنی چیزی دیگر بخواه که این مرتبه که تو میخواهی بس عظیم ست و این کلمه را بفتح واو و سکون آن و رفع غیر و نصب آن خوانده اند و بقاعدهٔ نحو آنرا تحقیقی هست در محلش مذکور **فقلت هو ذاك** پس گفتم مدعا و مقصود من همانست که عرض کردم دیگر نمی شود یعنی من از تو هیچ مرادی دیگر نمی خواهم همین قدر بکنی که از خودم جدا نکنی **قال** گفت آنحضرت پس چون تو بجدی در حصول این مطلب **فاعنّی علی نفسك بكثرة السجود** پس یاری ده و مدد کن مرا بر نفس خود در حصول مطلب خود به بسیار کردن سجده یعنی بنماز گذاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی میکنم در حصول مطلب تو اما ترا هم باید که کوشش کنی و کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب به بیمار گوید که علاج میکنم و در حصول شفای تو میکوشم بشرطیکه آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و بر فرمان من روی که طریق تحصیل شفا و تدبیر کار این ست ازینجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از تطوع ست **رواه مسلم** مصنف رح سجود را که درین حدیث وارد شده حمل کرد بر نماز نفل و حدیث را دلیل آورد بر تطوع و گویا که آنرا از حقیقت وی برگردانید یعنی سجدهای نماز غیر مرغب فیه ست علی الانفراد و سجود هر چه صادق می آید بر فرض لیکن لابدست از اتیان بفرائض هر مسلمان را و ارشاد نکرد آنحضرت او را مگر چیزی که خاص ست بوی یا دریابد بدان آنچه مطلوب اوست و در وی دلالت ست بر کمال ایمان وی رضی الله عنه و سمو همت او و بسوی اشرف مطالب و اعلای مراتب و نزع نفس از دنیا و شهوات وی و دلالت ست بر آنکه نماز افضل اعمال ست در حق کسیکه مثل وی رضی الله عنه باشد زیرا که ارشاد نفرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی نیل مطلوبش مگر بکثرت نماز حال آنکه مطلوبش اشرف المطالب ست و از فوائد کلمات حدیث آنست که خدمت بزرگان و راضی ساختن ایشان موجب نیل سعادت و حصول موهبت و کرامت ست و چه بزرگ و کدام بزرگ که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خلاصهٔ موجودات صلی الله علیه وسلم **وعن ابن عمر رضی الله عنه قال حفظت من النبی صلی الله علیه وسلم عشر رکعات**

بهن بیت فی الجنة بنا کرده شود برای او خانه بسبب این دوازده رکعت در بهشت و تفصیل آن در روایت ترمذی بیاید رواه مسلم

واحمد وابوداؤد والترمذی وصححه ابن حبان ورواه والنسائی وابن ماجة عن عایشة وفی روایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبه تطوعا

دوازده رکعت تطوع غیر فریضه آمده نصب تطوعا بر تمییز ست از اثنی عشر بطریق زیادت در بیان ورنه معلوم ست وللترمذی نحوه

و ترمذی راست از حدیث ام حبیبه مانند حدیث مسلم وزاد وزیاده کرد ترمذی در تفصیل این دوازده رکعت که در روایت مسلم مجمل ست

اربعا قبل الصلوٰة چهار رکعت پیش از نمازیکه در حدیث سابق از عایشه گذشته یعنی ظهر و رکعتین بعدها و دو رکعت بعد

نمازی که در حدیث ابن عمر گذشت و رکعتین بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب و این همان نماز ست که حدیث ابن عمر آنرا مقید کرده

بفی بیته و رکعتین بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقید ست بفی بیته و رکعتین قبل صلوٰة الفجر

و دو رکعت پیش از صبح و این همان نماز ست که ابن عمر و عایشه در هر دو حدیث گذشته بران اتفاق کرده اند ولیکن ترمذی این حدیث را غریب

من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاهد اصل

حدیث ست و گفته اند که اقوی و اوکد سنن سنت فجر ست پس سنت مغرب و بعد از وی سنت ظهر و بعد از ان سنت عشا و بعد از همه سنت پیش

از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه ذکره الشمنی وللخمسة عنها و مراحمد و ابوداؤد و ترمذی و نسائی

وابن ماجه راست از حدیث ام حبیبه من حافظ علی اربع قبل الظهر واربع بعدها هر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش

از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر در ترجمه گفته سخن در انست که این یا رکعتین سنت اند یا در رای آنها والظاهر الثانی حرمه الله علی النار

حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و در بعضی روایات آمده که میگذارد آنرا بدو سلام و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین

علی رضی الله عنه آورده که می گفت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته درین باب ست حدیث

از عایشه وام حبیبه و حدیث علی حسن ست وهم برین ست عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنها که بعد از ایشان اند

و همین ست قول سفیان ثوری وابن المبارک و اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوٰة لیل و نهار دوگان دوگان ست و مقصود ایشان آنست

که فصل کند میان رکعتین و باین قائل ست شافعی و احمد و نیز از عایشه آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر نمی گذارد و بعد از وی

میگذارد و این را طریق ست انتهی و مسلم و ابوداؤد از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوٰة تطوع رسول خدا صلی الله

علیه وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پستر بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پستر می در آمد بخانه و میگذارد دو رکعت

و ابوداؤد در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابو ایوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت ست پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم

کشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی نیز چهار ست ولیکن بدو سلام و ترمذی وجه آنرا بیان

کرده کما تقدم و مختار شوکانی نیز چهار ست قبل ظهر و حدیث ابن عمر گفته که این منافی نیست دلیلی را که گذشت بر مشروعیت اربع قبل ظهر و بعد

آن چه این زیادت مقبول ست انتهی و برین ست عمل حنفیه الیوم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم رحم الله امرأ صلی اربعا قبل العصر رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را

ذکر این چهار رکعت در نوافل گذشته نگذشته پس چون این را با حدیث ام حبیبه ضم نمایند نوافل قبل فرائض و بعد آن شانزده رکعت

می شود مصنف رح گفته شیخ مشایخ ما ابن زیاد رح فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی ست که چهار رکعت گذارد نه برای کسی که اقتصار کرد

و در رکعت اولی اذا زلزلت الارض و در اخیره قل یا ایها الکافرون خواند انتهی و خواندن سورة تبارک الذی هم در دو رکعت بعد وتر برای نجات از عذاب قبر از سلف مروی ست و مجرب ست و در حدیث نام وی منجیه آمده این ست سنن رواتب که بران مواظبت باید کرد و احادیث اینها خواهد آمد

وعن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه وسلم کان لا یدع اربعا قبل الظهر و رکعتین قبل الغداة بود پیغمبر خدا که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت براء گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بیهقی این را از قول عائشه و نسائی و دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف درینجا مثل مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع و در مسند امام احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجۀ رسول خدا صلی الله علیه وسلم که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت هر که محافظت کند بر چهار رکعت قبل ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام گرداند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ ترمذی گفت این حدیث حسن صحیح غریب ست باین وجه و این چهار رکعت بدو سلام میگذارد شیخ در شرح سفر السعادة گفته در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق ست یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه و غیر آن که در آنجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آنحضرت بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب ست و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا بآنکه چهار را در بیت شریف میگذارد و عائشه آنرا دید و ابن عمر دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد تحیة المسجد دید و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در روی دیگر ست که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای آسمان درین وقت انتهی رواه البخاری در سبل گفته این حدیث منافی حدیث ابن عمر نیست که در آن دو رکعت قبل از ظهر آمده زیرا که این زیادت ست عائشه آنرا دانسته و ابن عمر ندانسته و محتمل که این هر دو منجملۀ آن چهار باشد و حضرت آنرا دو دو کرده میگذارد و ابن عمر همین دو را دید و محتمل که جز آن چهار باشد و حضرت آنرا متصل میگذارد چهار رکعت و مؤید این ست حدیث ابو ایوب نزد ابی داود و ترمذی در شمائل و ابن ماجه و ابن خزیمه باین لفظ اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم یفتح لهن ابواب السماء و حدیث انس اربع قبل الظهر کعدلهن بعد العشاء اخرجه الطبرانی فی الاوسط و برین تقدیر پیش از ظهر شش رکعت می شود و محتمل که گاهی چهار میگذارد و بران اقتصار می نمود و عائشه از ان خبر داد و گاهی دو رکعت میگذارد و ابن عمر از ان اخبار کرد انتهی **وعنها** و هم روایت ست از عائشه رضی الله عنها قالت گفت عائشه لم یکن النبي صلی الله علیه وسلم نبود آنحضرت علی شيء من النوافل بر هیچ چیزی از نوافل اشد تعاهدا منه سخت تر از روی خبرگیری از ان علی رکعتي الفجر بر دو رکعت بامداد متفق علیه و بثبوت رسیده که ترک نمی کرد آنرا در سفر و نه در حضر و محکی ست وجوب آن از حسن بصری و لمسلم عن عائشة و مسلم راست از حدیث عائشه مرفوعا رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها دو رکعت صبح بهتر ست اجر آن هر دو از دنیا و آنچه در وست و درینجا دلیل ست بر ترغیب در گذاردن این هر دو و درینکه واجب نیست زیرا که ذکر نکرد عقاب را در ترک آن بلکه ذکر کرد ثواب را بر فعل آن فقط

وعن ام حبیبة ام المؤمنین رضي الله عنها ترجمۀ وی سابق گذشته قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من صلی اثنتی عشرة رکعة في یوم ولیلة کسی که بگذارد دوازده رکعت در هر روز و شب بنی له

این قسم جرأت کرده باشد اگرچه وی از علما می بود چون کید انی همین یک کلمه برای توهین و تبدیع او کافی بود و جائز نیست هیچ یکی را که ایمان دارد بخدا و رسول که تقلید وی کند درین قول این زلتی بس عظیم ست که از وی بوجود آمده و خطای فاحش ست که در غشاوهٔ حمایت مذهب و تقلید حنفیه سر برزده تجاوز الله عنه در حجة الله البالغه گفته و کل من یهون امرهما ای الصحیحین فهو مبتدع متبع غیر سبیل المؤمنین و مولانا معین الدین رح در کتاب دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب خبر ابن الهمام درین قول چنانکه باید گرفته و رد بر شیخ عبد الحق دهلوی نموده و انچه صواب محض و حق بحت بود درین باب ظاهر ساخته این موضع نقل آن کلام طویل نیست فلیرجع الیه **ولمسلم** عن انس رضي الله عنه قال

وسلم راست از حدیث انس که پرسید او را مختار بن فلفل که آیا میگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از مغرب گفت نمیگذارد ولیکن

كنا نصلي ركعتين بعد غروب الشمس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يرانا فلم يامرنا ولم ينهنا نا بودیم ما

که نماز میگذاردیم دو رکعت بعد غروب آفتاب بود آنحضرت که می دید ما را این امر میکردیم ما را و نه نهی میفرمود ما را از آن و ازینجا معلوم شد که گذاردن این دو رکعت در عهد آنحضرت در صحابه معمول بود پس ثابت شد از مجموع این احادیث قول و فعل و تقریر آنحضرت درین باب خصوصًا از کتب صحیحه مثل صحیحین و صحیح ابن حبان و لهذا در سفر السعادة گفته دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرمود انتهی و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب می گفت جماعهٔ از صحابه بر میخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز می کنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون بمسجد می درآمدند و این جماعت را در نماز می دیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسه غیر موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار فرموده بین کل اذانین صلوة و در مرت ثالث فرمود لمن شاء و مراد بدو اذان اذان و اقامت ست و انس گفت باوجود آنکه میان اذان و اقامت فرجه کم ترست میگذاردند و ازینجاست که بعضی گفته اند که این راتبهٔ مغرب ست و داخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقیست اگر خواهند بگذارند و همین ست مختار شوکانی رح و ازینجا ظاهر شد که تعصب ابن همام در نفی آن متعقب ست باین اخبار و آثار صحیحه و عمل جماعهٔ از صحابه بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بالجمله نوافل باین حساب بست رکعت می شوند مضاف بفرائض که هفده اند پس محافظ نوافل را در یک روز و شب سی و هفت و با سه رکعت وتر چهل رکعت می شود حافظ ابن القیم رح فرموده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر روز و شب بر چهل رکعت محافظت میکرد هفده رکعت فرائض و دوازده رکعت که در روایت ام حبیبه آمده و یازده رکعت نماز شب پس این چهل رکعت شد انتهی و مخفی نیست بحسابی که ما ذکر کردیم عدد نوافل غیر وتر به بست و دو رکعت میرسد اگر چهار رکعت پیش از ظهر و بعد او را در تحت وی داخل نکنیم با دو رکعت که در حدیث ابن عمرست بازیادت آنچه در حدیث ام حبیبه است بعد عشا پس مجموع عدد رکعات بست و چهار رکعت باشد جز وتر و فرائض **وعن** عايشة رضي الله

عنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يخفف الركعتين اللتين قبل صلوة الصبح حتى اني اقول أقرأ ام الكتاب

بود آنحضرت که سبک میکرد دو رکعت را که پیش از نماز فرض بامداد ست یعنی نافلهٔ فجر تا آنکه میگفتم من که آیا خوانده ست سورهٔ فاتحه یا نه متفق علیه و بتخفیف آن رفته اند جمهور و تعیین قدر قرارت دران نیاید و حنفیه تطویل رفته اند و هم منقول ست از نخعی و بیهقی حدیثی مرسل از سعید بن جبیر درین باب آورده و در وی راوی هست که نامش نبرده پس آنچه در صحیح ثابت شده مثل این معارض آن نخواهد بود **وعن** ابي هريرة

رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ في ركعتي الفجر قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد خواند

آنحضرت در دو رکعت رواتب فجر این دو سوره و تخفیف درین دو رکعت از همین جاست که این دو سوره قصیر میخواند مع هذا گاهی این دو رکعت را

بر دو رکعت لیکن بدو رکعت هم بیرون میرود از عهده این خبر که میان هر دو اذان نمازست پس باید که غنیمت شناسد مواظبت کننده برین چهار رکعت این دعا را انتهی رواه احمد وابوداؤد والترمذي وحسنه ترمذی گفت حسن غریب وابن خزیمة وصححه وکذلک ابن حبان ودر سندش محمد بن مهران ست ودر وی مقال ست لکن وثقه ابن حبان وابن عدی وابوداؤد از علی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت روایت نموده وترمذی واحمد در آن بجای رکعتین اربعًا آورده واز جهت اختلاف این روایات ست که مذهب حنفی تخییر ست میان چهار و دو جمعًا بین الاحادیث وچهار افضل ست چنانکه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص مصلی اربع ست نه رکعتین واما دو رکعت قبل عشا فقط پس شامل ست آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن مُغَفَّل المزني بضم میم وفتح غین معجمه وتشدید فای مفتوحه بن غنم از اصحاب شجره ست ساکن مدینه بود ببصره آمد وخانه بساخت ویکی از آن ده کس ست که عمر رضی الله عنه آنها را برای فقه آموختن مردم بسوی بصره فرستاده بود مُرد در سنه ستین وقیل قبلها بسنة روی عنه جماعة من التابعین منهم الحسن البصري وقال ما نزل البصرة اشرف منه رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال صلّوا قبل المغرب صلّوا قبل المغرب نماز بگذارید پیش از مغرب نماز کنید پیش از نماز مغرب دو بار فرمود این را ثم قال فی الثالثة لمن شاء پس تر گفت در بار سوم این امر برای کسی ست که خواهد یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییر ست مر هر کرا خواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم مر این نماز را سنت مؤکده وطریقۀ مستمره گیرند ودر روایتی خشیة ان یتخذها آمده پس گذاردن آن مندوب ومستحب باشد اما در درجه رواتب که بر آن مواظبت بود نیست رواه البخاري ومسلم وابوداؤد واحمد وابن حبان وفي روایة لابن حبان ودر روایت ابن حبان ست از حدیث عبد الله مذکور ان النبي صلی الله علیه وسلم قبل المغرب رکعتین بدرستیکه آنحضرت بگذارد قبل مغرب دو رکعت واز اینجا شرعیت این دو رکعت از فعل وقول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهمام گفته اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده ومنکر شدند آنرا بسیاری از سلف واصحاب ما ومالک تمسک آن طائفه با حادیثی ست که در صحیحین وغیرهما ورود یافته وجوابش معارضۀ آن احادیث ست با نچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد آنرا ورخصت کرد در رکعتین بعد العصر واین حدیث صحیح ست نزد ما وراجح بجهت عمل اکابر صحابه وسلف موافق آن وتلقی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحت معتبر ست باجتهاد ورای ایشان ودائر ست امر روات بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق وعدم آن انتهی شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح سفر السعادة بعد ایراد این نقل فرموده که این چنین گفته شیخ ابن الهمام وتطویل کرده در تحقیق سخن وکلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت وقرار داد محدثان که اصح الکتب صحیح البخاری ثم مسلم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده فتذکر والله اعلم انتهی گفت بندۀ ضعیف وفقه الله لما یحب ویرضی که این قول ابن همام عفا الله عنه وعنا صادر ست از غایت تعصب مذهب وغلبۀ تقلید که هیچ منصف آنرا قبول نتواند داشت ودعوی رجحان حدیث ابوداؤد بجهت عمل اکثر صحابه مرفوع ست بعمل اکابر صحابه موافق حدیث متن چنانکه بیاید وبحدیث صحیحین وچون اعتبار صحت حدیث بخاری ومسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگرچه غیر وی نیز صحیح باشد وحدیث سنن صالح تعارض با حدیث صحیحین نیست وآنکه شیخ ابن الهمام ترتیب محدثان در صحت احادیث وتقدیم صحیح بخاری ومسلم بر غیر آنها گفته که این ترتیب تحکم ست وجائز نیست در وی تقلید لسنه مردود ست بآنکه در وی خرق اجماع جمهور اهل معرفت بعلم حدیث ست بلکه اکثر امت وکبرای ملت از اهل فقه نیز ومعلوم نیست که غیر وی

فلیضطجع علیٰ جنبه الایمن چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح پس گو بخسپد بر پهلوی راست و چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر
چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت ست چنانکه حافظ ابن حزم گفته رواه احمد وابو داؤد والترمذی وصححه گفت ترمذی این
حدیث صحیح غریب و تقدم کلام الناس فیه و سر در خسپیدن بر پهلوی راست که عادت شریعت در نوم بود و درین حدیث بدان امر واقع شده آنست که تا
خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوٰة نباید چه دل که مضغه صنوبری ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و در راحت و آسایش
غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که بر جانب چپ ست کند و در قلق و بی آرامی
افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی ست کمتر بود خواب دیر آید و چون بیاید گران نبود و از جهت که بجانب راست خفتن باعث
قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب ست اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن
در حالت نوم حاصل می شود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر
قیام شب را و از ینجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفه مدرکه است
و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند والله اعلم

وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم صلوٰة اللیل مثنیٰ مثنیٰ نماز شب دوگان دوگان ست و باین رفته اند صاحبین و جمهور علما و گویند نماز روز چهارگان چهارگان بود
و مالک گفته جائز نیست زیادت بر دوگان زیرا که مفهوم حدیث حصر ست چه در قوت ما صلوٰة اللیل الا مثنیٰ مثنیٰ ست بجهت آنکه تعریف مبتدا اغلب مفید
اوست و جمهور گویند حدیث بجواب سائل از نماز شب واقع شده پس دلالت نمی کند بر حصر و اگر تسلیم کنیم فعل آنحضرت معارض اوست و آن ثبوت ایتار و اختیار
آنحضرت ست پنج رکعت را چنانکه در حدیث عایشه آمده نزد شیخین و فعل قرینه عدم اراده حصر ست و نزد شافعی دوگان دوگان ست در روز و شب
هر دو افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان ست و هما متمسک انبا حادیث که وارد و یافته است در آن و همه آمده است و همه صحیح ست
فاذا خشی احدکم الصبح صلی رکعة واحدة یوتر له ما قد صلی پس چون بترسد یکی از شما طلوع بامداد را بگذارد یک رکعت
که وتر گرداند برای وی نمازی را که گذارده است در شب زیرا که نماز شب بضم وتر بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بضم نماز مغرب وتر میگردد و وارد
شده است که نماز مغرب وتر روز ست و وتر بمعنی طاق ست مقابل جفت از عدد و چون دو رکعت دو دو گذارده است همه جفت واقع می شود پس یک رکعت
که با وی ضم کنند وتر میگردد و در حدیث آمده است که ان الله وتر یحب الوتر سبب مشروعیت وتر این ست و گاهی تمام نماز شب را نیز وتر میگویند
و ظاهر مفهوم حدیث همین ست و قول او چون بترسد طلوع فجر را گویا اشارت ست بتطویل نماز شب وقت صبح والا ادای وتر موقوف بخوف نیست
و نیز در وی دلیل ست بر اینکه وتر نکند بیک رکعت مگر بخوف طلوع فجر ورنه وتر کند به پنج یا هفت و مانند آن نه بسه رکعت بنا بر نهی از آن در روایت
دارقطنی و ابن حبان و حاکم از حدیث ابی هریره مرفوعاً و لفظ وی این ست اوتروا بخمس او سبع او تسع او احدیٰ عشرة و زیاده کرد حاکم ولا توتروا بثلث
لا تشبهوا بصلوٰة المغرب مصنف گفته رجال وی همه ثقات اند و مضرت نمیکند آنرا وقف کسی که موقوف گفته است آنرا و معارض اوست حدیث
ابو ایوب من احب ان یوتر بثلث فلیفعل اخرجه ابو داؤد والنسائی و ابن ماجة و غیرهم و جمع کرده اند میان ایشان باینکه نهی از ثلاث جائی ست که برای
تشهد اوسط بنشیند که این مشابه مغرب ست و چون ننشیند مگر در آخر وی پس نیست مانا بمغرب و در سبل گفته این جمع حسن ست و مؤید اوست
حدیث عایشه نزد احمد و نسائی و بیهقی و حاکم که بود آنحضرت وتر میکرد بسه رکعت فصل نمی نمود میان آنها و لفظ حاکم لا یقعد ست واما مفهوم این قول
که وتر نکند بیک رکعت مگر بخوف طلوع فجر پس معارض اوست حدیث ابو ایوب که در وی این ست که هر که دوست دارد و وتر بیک رکعت پس باید که بکند

ترک نکرده و گذشت حدیث عایشه که نبود آنحضرت اشد تعاهد بر هیچ نوافل چنانکه بود بر دو رکعت فجر متفق علیه و در صحیح مسلم ست و غیر او از حدیث عایشه
که می فرمود دو رکعت صبح بهترست از دنیا و ما فیها و درین باب احادیث دیگرست رواه مسلم در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده که خواند آنحضرت
در دو رکعت فجر دو آیت یکی قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا الی آخره که در سوره بقرست عوض قل یا ایها الکافرون دیگر یَا أَهْلَ الْكِتَابِ
تَعَالَوْا الخ که در آل عمران ست یعنی عوض قل هو الله احد پس اینجا دلیل ست بر جواز اقتصار بر آیت از وسط سوره **وعن** عایشة رضی الله
عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر اضطجع علی شقه الایمن بود آنحضرت چون می گذارد
دو رکعت فجر دراز می شد بر پهلوی راست خود علما درین مسئله ما بین مُفرِط و مُفرِّط و متوسط اند جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم رح از ایشان ست
درین باب افراط کرده و گفته فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا آنکه اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما
در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچو شیخ محی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وی
و دلیل برین همین فعل آنحضرت ست که درین حدیث مذکور شده و امر بدان که در حدیث ابوهریره آمده اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح فلیضطجع
علی جنبه الایمن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و ابن تیمیه رح گفته صحیح نیست زیرا که متفردست بآن عبد الرحمن بن زیاد و در حفظ وی مقال ست
و مصنف گفته حق آنست که حجت بدان قائم می شود مگر آنکه منصرف گردانید امر را از وجوب عدم مداومت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران و جماعتی
تفریط کرده و گفته مکروه ست بلکه بدعت و حجت ایشان حدیث ابن عمرست که در جامع الاصول از نافع آورده که دید ابن عمر مردی را که گذارد
دو رکعت فجر پس اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام
فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابوداود آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این
حدیث با ابن عمر رسید گفت اکثر ابوهریرة اکثار و افراط میکند ابوهریره در نقل احادیث گفتند آیا انکار می کنی چیزی را از انچه وی می گوید
گفت انکار نمیدارم ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با بی هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه من محفوظ
داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز سنگریزه میزد ابن عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت ابن مسعود چیست حال مرد چون میگذارد دو رکعت می غلطد
چنانکه می غلطد حمار و جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای استراحت ست پسندیده است
یعنی برای رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده است و اگر بطریق استنان ست مکروه ست و قول امام ابوحنیفه نیز همین ست و می فرماید
که فعل آنحضرت نیز برای استراحت بوده تهجد و موید اوست حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن بود که زنده میداشت شب خود را
پس اضطجاع میکرد برای استراحت اخرجه عبد الرزاق و فیه راو لم یسم و بالجمله حکم به بدعت بودن این عمل بغایت بعیدست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب
مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک
کند آثم گردد اما فرضیت بر وجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده که اضطجاع کرد
و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانکه در ذکر نماز شب بیاید پس اشبه و اوفق بصواب مختار جمهور علماست یعنی اصحاب نووی گفته مختار آنست
سنت ست بظاهر حدیث ابوهریره و دلیل گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه اگر صحیح شود غایت وی اخبار باشد از فهم خود وی و عدم استمرار آنحضرت بران دلیل
نفی سنت نیست و مسنون آنست که بر شق ایمن بخسپد ابن حزم فرموده اگر خسپیدن بر دست راست متعذر شود ایما کند و بر دست چپ اضطجاع ننماید انتهی رواه البخاری

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح

علی کل مسلم وتر ثابت لازم ست بر ہر مسلمان واین دلیل قائل وجوب اوست فمن احبّ ان یوتر بخمس فلیفعل پس کسیکہ
دوست دارد کہ وتر کند بہ پنج رکعت پس باید کہ بکند وباین رفتہ است سفیان ثوری وبعض ایمہ دیگر ومن احبّ ان یوتر بثلث
فلیفعل وکسی کہ دوست دارد کہ وتر کند بسہ رکعت پس باید کہ بکند واین مذہب امام ابوحنیفہ واصحاب اوست وگذشت جمع وتطبیق میان
این ومیان معارض این ومن احبّ ان یوتر بواحدۃ فلیفعل وکسی کہ دوست دارد کہ وتر کند بیک رکعت پس باید کہ بکند
واین مذہب شافعی وایمہ دیگرست وحق آنست کہ ہمہ کافی وشافی ست رواہ الاربعۃ الا الترمذی یعنی ابوداؤد ونسائی وابن ماجہ
ورواہ ابن حبان والدارقطنی والحاکم ولہ الفاظ وصححہ ابن حبان ورجح النسائی وصحح ابوحاتم والذہلی والدارقطنی فی العلل
والبیہقی وغیر واحد وقفہ وہو الصواب لہ حکم الرفع زیراکہ اجتہاد را درین مقام مساغی نیست یعنی در مقادیر وحدیث دلیل ست بر ایجاب
وتر ودال ست برای آن حدیث ابوہریرہ نزد احمد من لم یوتر فلیس منّا وباین رفتہ اند حنفیہ ومذہب جمہور عدم وجوب اوست ودلیل ایشان
حدیث علی ست کہ می آید ولفظ وی نزد ابن ماجہ این ست انّ الوتر لیس بحتم ولا کصلاتکم المکتوبۃ ولکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوتر
وقال یا اہل القرآن اوتروا فانّ اللہ وتر یحبّ الوتر وکذا ذکر الحدیث ابن تیمیہ ومنذری حدیث ابوایوب باین لفظ روایت کردہ الوتر حق
ولیس بواجب واین حدیث کہ سہ چیزست کہ بر من فرائض ست وبر شما تطوع ومنجملہ آن وتر را ہم شمردہ واگرچہ ضعیف ست اما اورا متابعات
تائیدش میکنند با آنکہ حدیث ابوایوب کہ بدان استدلال بر ایجاب کردہ اند اصح وقف اوست بروی اگرچہ گذشت کہ اورا حکم مرفوع ست ولکن
مع ہذا مقاوم ادلۂ دالہ بر عدم ایجاب نمی تواند شد وایجاب اطلاق کردہ می شود بر مسنون تاکیداً چنانکہ در غسل جمعہ گذشتہ ومراد بقولہ بخمس او بثلث
نیست کہ نہ نشیند مگر در آخر آن ومی آید حدیث عائشہ در بیان خمس وقولہ بواحدۃ ظاہرش اقتصارست بران ومروی ست فعل آن از جماعۂ
از صحابہ ومحمد بن نصر وغیرہ باسناد صحیح از سائب بن یزید آوردہ کہ خواند عمر قرآن را شبی در یک رکعت ونگذارد جز آن وروایت کردہ بخاری
کہ وتر کرد معاویہ بیک رکعت واستصواب کرد آنرا ابن عباس شیخ در ترجمہ گفتہ اختلاف ست کہ وتر یک رکعت ست یا سہ رکعت وپنج وہفت رکعت
نیز آمدہ نزد اکثر ایمہ یک رکعت ونزد ما سہ رکعت واحادیث در ہر دو جانب وارد وآنہا کہ یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وی بگذارند وسلام دہند
واگر نگذارند مکروہ ست از امام احمد پرسیدند کہ در وتر چہ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت ست ومن ہم باینجانب ام ودر وقت دیگر پرسیدند
گفت سلام دہد در دو رکعت واگر نہ دہد زیان ندارد وبعضی از شافعیہ مبالغہ کردہ اند در تزییف قول بسہ رکعت وحق آنست کہ احادیث کثیرہ
وآثار صحیحہ دروی آمدہ ہست وکلام در باب وتر بسیارست ودلائل جواب آن وبودن او بیک رکعت یا سہ رکعت در شرح کتاب شرح سفر السعادۃ
بتفصیل مذکورست انتہی گویم مختار ایمہ اہل حدیث ومحققین ایشان یک رکعت ست تا ہفت رکعت وباین رفتہ ہست حافظ ابن القیم رحمہ اللہ
در اعلام الموقعین وغیرہ فی غیرہ ونزد صاحب حجۃ بالغہ یک رکعت وسہ رکعت ہر دو ست ودر مصفی گفتہ نزدیک جمہور اہل حدیث وتر در اصل تمام رکعت
اخیرہ است واو ہمہ نماز را وتر میگردانند پس اگر یازدہ رکعت وتر گذاردمی شاید وگر نہ رکعت گذاردمی شاید واگر ہفت رکعت یا پنج رکعت یا سہ رکعت
گذاردمی شاید انتہی وعن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال لیس الوتر بحتم کہیئۃ المکتوبۃ ولکن سنّۃ سنّہا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیست وتر واجب ہمچو وجوب نماز فرض ولیکن سنتی ست کہ مسنون کرد آنرا رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم اختلاف ست میان علما در حکم وتر کہ سنت ست یا واجب اکثر ایمہ وابویوسف ومحمد از اصحاب ابی حنیفہ برانند کہ سنت ست ونزد ابی حنیفہ
واجب ست ولیکن نہ بمعنی فرض ہو بروایتی از وی فرض وبروایتی سنت نیز آمدہ وصحیح قول اول ست وگفتہ اند کہ باوجود سنیت وی قضا واجب ست

وآن اقوی ست از مفهوم حدیث کتاب و مروی ود رحدیث ابوایوب دلیل ست بر صحت احرام بیک رکعت انتهی متفق علیه ومسلم وترمذی از
حدیث جابر آورده اند که فرمود رسول خدا هرکه بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب وتر بگذارد و بخسپد وهرکه امید دارد
که برخیزد در آخر شب پس هم وتر که نماز آخر شب مشهود و محضورست واین افضل ست وترمذی از ابوهریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا
صلی الله علیه وسلم که وتر کنم پیش از آنکه بخسپم وگفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر مکروه بود واختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ومن بعدهم که بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر صحابه برانند که وتر در آخر شب افضل ست ترمذی گفت حدیث عایشه حسن صحیح ست وحدیث ابوهریره
حسن غریب و للخمسة واحمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه راست از حدیث ابوهریره وهم ابن خزیمه راست از حدیث علی بن عبدالله
البارقی الازدی از ابن عمر گفت ابن عبدالبر نگفته است این را احدی از ابن عمر غیر علی وانکار کرده اند بروی وبود یحیی بن معین که تضعیف میکرد
حدیث او را واحتجاج نمی کرد بدان وگفت که نافع وعبدالله بن دینار و جماعتی روایت کرده اند این حدیث را از ابن عمر بدون ذکر نهار و مروی ست
بسند وی از یحیی بن معین که گفت نماز روز چهار رکعت ست فصل کرده نمی شود میان آنها پس گفته شد که احمد بن حنبل میگوید نماز نهار
مثنی مثنی ست گفت بکدام حدیث گفتند بحدیث ازدی فرمود کیست ازدی که قبول کنم از وی وبگذارم یحیی بن سعید انصاری را از نافع
از ابن عمر که وی تطوع میکرد در روز بچهار رکعت وفصل نمی کرد میان آنها واگر حدیث ازدی صحیح می بود مخالفت نمی کرد او را ابن عمر وصححه
ابن حبان تصحیح کرده است آنرا ابن حبان صلوٰة اللیل والنهار مثنی مثنی نماز شب وروز دوگان دوگان ست
مثنی مثنی بمعنی اثنین اثنین غیر منصرف ست بنابر عدل ووصف وگفت مسلم در صحیح خود که گفت راوی گفتم ابن عمر را چیست معنی
این حدیث گفت سلام دهد بهر دو رکعت واین موافق مذهب شافعی ست و لکین قال گفت النسائی ابوعبدالرحمن هذا
این حدیث خطا خطاست وهمچنین گفته است حاکم در علوم الحدیث ونسائی در سنن کبری گفته اسنادش جید ست لیکن جماعتی
از اصحاب ابن عمر خلاف کرده اند ازدی را پس ذکر نکردند دران لفظ نهار وصححه ابن خزیمه والحاکم فی مستدرکه وگفت رُوات وی ثقات اند
گفت دارقطنی در علل ذکر نهار در وی وهم ست وگفت خطابی روایت کرد این حدیث را طاوس ونافع وغیرهما از ابن عمر پس ذکر نکرد
هیچ یکی دران لفظ نهار را مگر آنکه سبیل زیادت از ثقه قبول ست وگفت بیهقی این حدیث صحیح ست واحتجاج کرده است مسلم بعلی بارقی
وزیادت از ثقه مقبول ست وقد صححه البخاری لما سئل عنه پس تر روایت کرد بیهقی این را بسند خود تا ابن عمر وگفت مروی ست از محمد
بن سیرین از ابن عمر مرفوعاً باسنادی که همه راویان او ثقات اند کذا فی التلخیص در سبل گفته نظر کن بسوی کلام ایمه درین زیادت
که چه قسم اختلاف کردند دران اختلاف شدید ولعل الامرین جائزان وگفت ابوحنیفه مُصلّی مختارست خواه دو دو بگذارد یا چهار چهار
ولیکن زیاده بر چهار نکند وبخاری هشت حدیث در بودن نماز روز دو رکعت اخراج نموده انتهی وعن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوٰة بعد الفریضة صلوٰة اللیل بزرگترین نماز بعد نماز
فرض نماز شب ست اخرجه مسلم یحتمل که مراد بلیل جوف لیل باشد لحدیث ابی هریرة عند الجماعة الا البخاری گفت ابوهریره پرسیده شد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که کدام نماز افضل ست بعد مکتوبه فرمود نماز در جوف لیل آخر و در حدیث عمرو بن عنبسه است نزد ترمذی وصححه اقرب
آنچه می باشد رب از بنده در جوف لیل آخرست پس اگر میتوانی که باشی از ذاکران خدا درین ساعت پس باش ومراد از جوف آخر ثلث اخیرست
کما وردت به الاحادیث وعن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الوتر حق

باین حدیث یعنی حدیث باب ونیست دروی دلالت بر کیفیت چیزی که میکنند آنرا و نه بر کمیت آن زیراکه ایشان بست رکعت بجماعت میگذارند
ومیان هر دو رکعت ترویح میکنند فاما جماعت پس آنحضرت بگذارد با ایشان بجماعت پس ترک نمود بخوف آنکه فرض گردد بر ایشان بعده عمر رض اول کسی ست
که جمع کرد ایشان را بر امام معین وگفت که این بدعت ست چنانکه اخراج کرد آنرا مسلم در صحیح خود وغیر وی از حدیث ابو هریره که بود آنحضرت
ترغیب میکرد ایشان را در قیام رمضان بغیر آنکه امر کند ایشان را بعزیمت پس میگفت هر که قیام رمضان کند از روی ایمان واحتساب بخشیده شود
او را انچه متقدم شد از گناه وی گفت وفات کرد آنحضرت وامر برین بود ودر خلافت ابوبکر وشروع خلافت عمر وزیاده کرد در روایتی نزد بیهقی
گفت عروه پس خبر داد مرا عبد الرحمن قاری که برامد عمر بن خطاب شبی در رمضان وطواف کرد در مسجد واهل مسجد متفرق وپریشان اند نماز می گذارد
مردی برای خود ونماز میگذارد مردی پس نماز میگذارد قومی بنماز او پس گفت عمر بخدا گمان میکنم که اگر فراهم نمایم ایشان را بر یک قاری افضل باشد
پس عزم کرد عمر برینکه جمع کند ایشان را بر قاری واحد وامر کرد أبی بن کعب را که قیام کند با ایشان در رمضان پس بیرون آمد عمر ومردم نماز
میگذارند بنماز وی پس گفت نعم البدعة هذه خوب ست این بدعت وبیهقی در سنن چند روایت درین معنی ذکر نموده واز ینجا شناختی که جاعل جماعت
بر معین عمر رض ست ووی نام آن بدعت کرده واما قول وی نعم البدعة پس نیست در بدعت انچه مدح کرده شود بلکه هر بدعت ضلالت ست ومتعین ست
حمل قول وی انما بدعة بر جماعت ایشان بر معین والزام ایشان باین جماعت نه آنکه مراد بدعت بودن نفس جماعت باشد زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
جماعت کرد با ایشان واما کمیت که گردانیدن اوست بست رکعت پس نیست درین باب حدیثی مرفوع مگر انچه روایت کرد آنرا عبد بن حمید وطبرانی
از طریق ابی شیبه ابراهیم بن عثمان از حکم از مقسم از ابن عباس که بدرستیکه آنحضرت میگذارد در رمضان بست رکعت ووتر در سبل الرشاد گفته
ابو شیبه ضعف احمد وابن معین والبخاری ومسلم وابو داود والترمذی والنسائی وغیرهم وکذبه شعبه وابن معین گفت نیست ثقه واین حدیث را از منکرات او
شمرده وگفت اذرعی در متوسط واما انچه نقل کرده اند که گذارد آنحضرت در دو شب که بیرون آمد در ان هر دو بست رکعت پس منکر ست وگفت
زرکشی در خادم دعوی اینمعنی که آنحضرت با ایشان دران شب بست رکعت گذارد صحیح نشده بلکه ثابت در صحیح نماز ست بغیر ذکر عدد وبیهقی از
ابن عباس روایت کرده که بود آنحضرت میگذارد در ماه رمضان بست رکعت ووتر وزیاده کرد سلیم رازی در کتاب الترغیب ووتر بثلث وگفت بیهقی
متفرد ست باین ابو شیبه ابراهیم بن عثمان واو ضعیف ست ودر موطا وابن ابی شیبه وبیهقی ست از عمر بن الخطاب که وی جمع کرد مردم را بر أبی
بن کعب پس بود أبی که نماز میگذارد با ایشان در شهر رمضان بست رکعت الحدیث وسوق کرد روایات امر عمر ابی وتمیم داری را بقیام با مردم به بست رکعت
ودر روایتی آمده که صحابه قیام میکردند در زمانه عمر به بست رکعت ودر روایتی به بست وسه رکعت ودر روایتی آمده که امامت میکرد ایشان را علی رضی الله عنه
به بست رکعت ووتر میکرد بسه وگفت در روی قوت ست وچون این همه شناختی دریافتی که نیست درباره بست رکعت روایتی مرفوع بلکه می آید
حدیث عائشه مرفوعا که زیاده نمی کرد آنحضرت در رمضان ونه در غیر وی بر یازده رکعت وازین همه معلوم شد که صلوة تراویح برین اسلوب که اتفاق
کرده اند بروی اکثر مردم بدعت ست آری قیام رمضان سنت ست بلا خلاف وجماعت در نافله آن انکار کرده نمی شود زیراکه ابن عباس وغیره
ایتمام کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صلوة لیل ولیکن این کیفیت وکمیت را سنت گفتن ودر ان محافظت نمودن همین را بدعت میگوییم واین عمر
بن خطاب ست که برامد اول لامر ومردم اوزاع ومتفرق بودند بعضی منفرد میگذاردند وبعضی بجماعت بر وضعی که بود در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند
وخیر الامور ماکان ست که بر عهد آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم واما حدیث علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین بعدی تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ
اخرجه احمد وابو داود وابن ماجه والترمذی وصححه الحاکم وگفت بر شرط شیخین ست ومثل وی ست حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر وعمر اخرجه الترمذی

در مصفی گفته مذهب جمهور علما این ست که وتر سنت ست مگر نزدیک ابوحنیفه واجب ست خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح ست الا ان الله زادکم صلوة هی خیر لکم من حمر النعم ولابدست که زائد از جنس مزید علیه باشد تحقیقاً لمعنی الزیادة و جواب او از احادیث آنست که چون این نماز تابع عشاست در صلوة خمس داخل شد انتهی رواه النسائي والترمذي وحسنه والحاکم وصححه گذشت که این از ادلهٔ جمهور ست بر عدم وجوب و درین حدیث علی عاصم بن ضمره ست تکلم کرده اند در وی غیر واحد و قاضی عبدالرحمن حیمی در حواشی بلوغ المرام گفته نیافتم این را در تلخیص بلکه یافتم که ذکر کرد آنرا درینجا و گفت صححه الحاکم و تعقب نکرد آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده و در تقریب دیدم نوشته ست عاصم بن ضمرة السلولی الکوفی صدوق من الثالثة مات سنة اربع وسبعین انتهی

وعن جابر رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام في شهر رمضان ثم انتظروه من القابلة فلم يخرج وقال اني خشيت ان يكتب عليكم الوتر بدرستیکه رسول خدا ایستاد در ماه رمضان یعنی نماز گذارد سه شب پستر انتظار کردند صحابه آنحضرت را از شب آینده یعنی شب چهارم پس نبرامد و فرمود بدرستیکه من ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما وتر گویا حق تعالی وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کردے برین نماز فرض میگردانم آنرا بر ایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقاً چنانکه در بعضی عبادتها که مداومت کرد بران فرض گردانیده شد و بعضی میگویند عادت الله جاری بود بران که هرچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بران مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بران مواظبت می نمود و فرض نشد در سبل گفته تعلیل عدم خروج بخشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث هن خمس وهن خمسون لا یبدل القول لدی مشکل ست زیراکه چون از تبدیل امن حاصل ست وقوع خوف از زیادت معنی چه و مصنف ازین اشکال جوابهای بسیار نقل کرده و همه را تزییف نموده و بعد از ان سه جواب داده و گفت که این اجوبه را باری تعالی برمن فتح نموده و بجمله این هر سه یک جواب را جید گفته و آن این ست که خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از افتراض قیام لیل بود یعنی گردیدن تهجد در مسجد بجماعت شرعاً صحت نفل شب و گفت ایما میکند باین قول وی در حدیث زید بن ثابت حتی خشیت ان یکتب علیکم ولو کتب علیکم ما قمتم به فصلوا ایها الناس في بیوتکم پس منع کرد ایشان را از تجمیع در مسجد براه شفقت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گویم مخفی نیست که این غیر مطابق ست بقول وی ان یفرض علیکم صلوة اللیل کما فی البخاری زیراکه این ظاهر ست درانکه خشیت فرضیت آن مطلقاً بود و این در ماه رمضان بود پس دلالت کرد حدیث عایشه که نزد ابوداود ست برینکه نماز گذارد آنحضرت با ایشان دو شب و دلالت کرد حدیث کتاب برینکه گذارد با ایشان یک شب و در روایتی از احمد ست که گذارد آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود در شب چهارم و در قول وی خشیت ان یکتب علیکم دلالت ست برینکه وتر غیر واجب ست انتهی و بالجمله مراد بوتر درین حدیث نماز تراویح ست که در آخرش وتر می باشد چنانکه در روایات مشهوره آمده ست که این قصه تراویح بود و تسمیه بتراویح گویا ماخوذ ست از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذارد چهار رکعت در شب پستر ترویح میکرد الحدیث اخرجه البیهقي وقال تفرد به المغیرة بن زیاد ولیس بالقوي فان ثبت فهو اصل في تروح الامام في صلوة التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز گذارد آنحضرت با صحابه هشت رکعت و وتر کرد پستر انتظار کردند او را در شب آینده پس بیرون نیامد بسوی ایشان رواه ابن خزیمة وابن حبان في صحیحهما و حدیث قیام آنحضرت در رمضان بتراویح از حدیث عایشه در صحیحین نیز هست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری ست پس وفات کرد آنحضرت والامر علی ذلك انتهی و حدیث را الفاظ ست در سبل السلام گفته هرکه نماز تراویح ثابت کرده و آنرا سنت گردانیده در قیام رمضان استدلال کرده

پس اگر لابد ست از اقتدا پس اقتدا برسول الله صلی الله علیه وسلم ست دران زیراکه ثابت شده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نیفزود بر یازده رکعت
با وتر چیزی نه در رمضان ونه در غیر آن مگر آنکه این رکعات را دراز میکرد و همین ست انچه اختیار میکنم من آنرا بجمع میان قیام رمضان و اقتدا برسول خدا
صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ انتهی و در مرقات شرح مشکوة گفته بدانکه سوقت نکرد آنحضرت صلعم
در تراویح عددی معین را بلکه زیاده نمیکرد در رمضان ونه در غیر آن بر یازده رکعت لیکن دراز میکرد رکعات را پس چون جمع کرد عمر ایشان را بر ابی
میگذارد با ایشان بست رکعت پس وتر میکرد به سه رکعت و بود ابی که سبک میکرد قرأت را بقدر زیادت رکعات پس بود گروهی از سلف که قیام
میکرد بچهل رکعت و وتر می نمود به سه رکعت و دیگران بسی و شش و وتر به سه و هذا کله حسن انتهی و در شرح منهاج سبکی گفته این امر آسان ست خلاف
در وی زیراکه این یعنی تراویح از نوافل ست هر که خواهد اقل بگذارد و هر که خواهد بسیار بگذارد و شاید که اوشان اجازت داوند در وقتی بتطویل
قیام بر عدد رکعات و یازده گردانیدند آنرا و در وقتی به تکثیر عدد رکعات و بست گردانیدند آنرا انتهی و اما روایت ابن عباس که میگذارد آنحضرت صلعم بست رکعت
جز وتر در رمضان پس گذشت کلام دران و باقی کلام اینست که در فتح القدیر گفته روایت مذکور ضعیف ست بابی شیبه ابراهیم بن عثمان جد امام
ابی بکر بن ابی شیبه متفق علی ضعفه مع مخالفته للصحیح انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی رح در فتح سر المنان گفته ثابت نشد روایت بست رکعت
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما هو المتعارف الآن مگر در روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس و گفته اند که اسنادش ضعیف ست و معارض
اوست حدیث عایشه و بود وی اعلم بحال نبی صلی الله علیه وسلم از غیر خود و مصنف در تلخیص گفته بیهقی گوید متفرد ست بآن ابو شیبه ابراهیم
بن عثمان و او ضعیف ست و در عمدة القاری شرح صحیح البخاری گفته اگر گوئی ابن ابی شیبه از حدیث ابن عباس بست رکعت روایت کرده
گویم این حدیث را ابو القاسم بغوی هم در معجم صحابه روایت کرده و گفته ابو شیبه ابراهیم بن عثمان عبسی کوفی قاضی واسط جد ابی بکر بن ابی شیبه ست
کذبه شعبة و ضعفه احمد وابن معین والبخاری والنسائی و غیرهم و ابن عدی این حدیث او را در کامل در مناکیر آورده انتهی و در تهذیب الکمال ابی الحجاج
مزی ست ابو شیبه او را مناکیر ست از انجمله ست حدیث بست رکعت و وتر تضعیف کرده اند او را احمد وابن معین و بخاری و نسائی و ابو حاتم رازی
وابن عدی و ابو داؤد و ترمذی و احوص بن فضل الملائی و ترمذی در حق وی گفته منکر الحدیث و جرجانی گفته ساقط و ابو علی نیشاپوری گفته لیس بالقوی
و صالح بن محمد بغدادی گفت ضعیف لا یکتب حدیثه و معاذ عنبری گفت نوشتم بسوی شعبه و پرسیدم از وی که آیا روایت کنم از و گفت روایت مکن
از و زیراکه وی مردی مذموم ست انتهی و در میزان الاعتدال ذهبی ست در ترجمه وی کذبه شعبه بعد گفت روایت کرد عثمان دارمی از ابن معین که لیس بثقة
و گفت احمد ضعیف و گفت بخاری سکتوا عنه و گفت نسائی متروک الحدیث و از مناکیر اوست انچه روایت کرد بغوی از ابن عباس که میگذارد
آنحضرت در ماه رمضان بست رکعت در غیر جماعت و وتر انتهی و در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی ست که اطلاق میکند بخاری لفظ فیه نظر
و سکتوا عنه در حق راوی که محدثان حدیث او را ترک کرده اند انتهی و ابن ابی شیبه مذکور از همین قبیل ست و تصریح کرده ست نووی در شرح مسلم
باستحباب تراویح و گفته مراد بقیام رمضان صلوة تراویح ست و اتفاق کرده اند علما بر استحباب آن انتهی و مثل اوست در کرمانی شرح صحیح بخاری
و ابو الطیب حنفی در شرح جامع ترمذی گفته امت اجماع کرده ست بر آنکه قیام رمضان واجب نیست بلکه مندوب ست انتهی و در بنایه شرح قدوری ست
اختلاف کرده اند مشایخ در تراویح بعضی گفتند نفل ست و بعضی گفتند سنت ست و این روایت حسن ست از ابی حنیفه و هو الاصح انتهی و در خلاصة الفتاوی ست
مشایخ اختلاف کرده اند در سنت بودن تراویح و قطع شد اختلاف بروایت حسن از ابی حنیفه که آن سنت ست انتهی و در فتاوای عالمگیری ست
نفس تراویح سنت ست بر اعیان عندنا کما روی الحسن عن ابی حنیفة و گفته اند مستحب ست و اول اصح ست و زیلعی در شرح کنز گفته کلام

وقال حسن واخرجه احمد وابن ماجه وابن حبان واو را طریقهاست که در وی مقال ست مگر آنکه بعض وی مقوی بعض ست پس نیست مراد بسنت
خلفای راشدین مگر طریقهٔ ایشان که موافق طریقهٔ آنحضرت باشد از جهاد اعدا و تقویت شعائر دین و مانند آن زیرا که حدیث عام ست مر هر خلیفهٔ
راشد را خاص نیست بشیخین و معلوم ست از قواعد شریعت که هیچ خلیفهٔ راشد را نمی رسد که طریقهٔ جز طریقهٔ که بران آنحضرت بودند مشروع کند و ابن عمر
بنفس خود خلیفهٔ راشد ست مع هذا الجمع مذکور را در سعی در شب ماه رمضان بدعت نام کرد و نگفت که این سنت ست فتامل با آنکه صحابه رضی الله عنهم
خلاف کرده اند شیخین را در مواضع و مسائل این دلالت کرد بر آنکه حمل نکرده اند ایشان حدیث را بر حجت بودن قول و فعل او و برماوی در شرح الفیه
که در اصول فقه ست تحقیق کلام درین مقام کرده یعنی بر آنکه قول شیخین حجت نیست با آنکه گفته ست که حدیث اول دلالت میکند بر آنکه چون اتفاق
کنند خلفای اربعه بر قولی آن قول حجت باشد نه وقتی که یکی از انها منفرد بود و تحقیق این ست که اقتدا تقلید نیست بلکه غیر اوست کما حققناه
فی شرح نظم الکافل فی بحث الاجماع انتهی کلام السبل رواه ابن حبان گویم مصنف ابعاد نجعه کرد ورنه حدیث در بخاری ست مگر باین لفظ
ان یفرض علیکم صلوة اللیل و روایت کرده ست آنرا ابو داود از حدیث عایشه و لفظ وی این ست ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی المسجد فصلی
بصلاته ناس ثم صلی من القابلة فکثر الناس ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح قال قد رایت الذی
صنعتم فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم و این حدیث در بخاری قریب باین ست و سعید بن منصور از سائب بن یزید
آورده که گفت بودیم ما که قیام میکردیم در زمان عمر بن الخطاب بیازده رکعت واخرجه محمد بن نصر المروزی فی قیام اللیل در عمدة القاری گفته
اختیار کرده ست مالک همین عدد را برای خود و اختاره ابوبکر بن العربی و در ما ثبت بالسنة از بعض سلف آورده که بزمانهٔ عمر بن عبد العزیز
یازده رکعت میگزاردند قصداً للتشبه برسول الله صلی الله علیه وسلم و سیوطی در رسالهٔ التراویح گفته که ابن جوزی از مالک نقل نموده که گفت چیزی
که جمع کرد بران مردم را عمر بن خطاب دوست تر ست بسوی من و آن یازده رکعت ست و همی صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته شد
یازده با وتر ست گفت آری و سیزده قریب ست ازوی گفت و نمیدانم که این رکوع بسیار از کجا حادث شد و ابن الهمام در فتح القدیر گفته
قیام رمضان سنت ست یازده رکعت با وتر در جماعت کرد آنرا رسول خدا باز ترک نمود بعذر و افاده کرد که اگر خشیت فرضیت نمی بود مواظبت
میکردم و شک نیست در تحقق امن ازان بوفات وی صلی الله علیه وسلم پس سنت باشد و بودن آن بست رکعت سنت خلفای راشدین ست
و قوله علیه السلام علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین ندب ست بسوی سنت ایشان و مستلزم نیست بودن آنرا سنت زیرا که سنت آنست
که مواظبت کرد بران بنفس خود مگر بعذر و بر تقدیر عدم عذر جز این نیست که مواظبت میکرد بر چیزی که واقع شد ازوی یعنی یازده رکعت پس
بست رکعت مستحب باشد و این قدر منجملهٔ آن سنت بود همچو چهار رکعت بعد عشا که مستحب ست و دو ازان سنت و ظاهر کلام مشایخ آنست
که سنت بست رکعت ست و مقتضای دلیل همان ست که ما گفتیم انتهی و در بحر الرائق بعد ذکر قول ابن الهمام گفته پس درین وقت مسنون بر اصول مشایخ ما
هشت رکعت ست از تراویح و دوازده رکعت مستحب ست انتهی و هم و طحطاوی بعد نقل کلام فتح القدیر مثل کلام بحر الرائق گفته یعنی فیکون
المسنون علی اصول مشایخنا ثمانیة منها والمستحب اثنی عشرة انتهی و در امداد الفتاح از کمال نقل کرده که انچه مروی ست که آنحضرت در رمضان
بست رکعت میگزارد سوای وتر پس ضعیف ست و در نفحات رشیدی گفته اختلاف کرده اند در عدد رکعات تراویح که قیام میکنند مردم
بران در رمضان که مختار چیست ازانها زیرا که در وی نصی نیست پس بعض بست رکعت سوای وتر اختیار کردند و بعضی سی و شش رکعت
مستحسن گفته اند و وتر سه رکعت ست و همین ست امر قدیم که صدر اول بران بود و انچه من میگویم درین باب آنست که نیست توقیت در وی

نه نمازی علیحده بود بنام تراویح در نیل الاوطار گفته وحاصل چیزی که دلالت کرده بران احادیث باب وانچه مشابه اوست آن مشروعیت قیام ست در رمضان ونماز گذاردن در وی بجماعت وفرادی پس قصر نماز که نامش تراویح ست برعددی معین وتخصیص او بقرارت مخصوصه وارد نشده سنت بدان انتهی والله اعلم **وعن خارجة** بخای معجمه وجیم ورا بعد الف صحابی قرشی عدوی ست با هزار سوار برابر شمرده می شد مرویست که عمرو بن العاص سه هزار سوار از عمر بن الخطاب رضی الله عنه بخواست وی سه سوار داد خارجه بن حذافه وزبیر بن عوام ومقداد بن اسود وهر یکی را بجای یک هزار سوار قرار داد خارجه قاضی عمرو بن العاص بود بر مصر وبر شرط وعداد وی بود تا آنکه خارجی بگمان عمرو بن عاص او را بکشت واین واقعه در هنگام عقد خوارج بر قتل سه کس بود علی ومعاویه وعمرو بن عاص ولیکن تقدیر الٰهی در حق امیر المؤمنین علی رفت نه در حق معاویه وعمرو وخارجه بغلط کشته شد قائلی گفته ست فلیتها اذ فدت عمرا بخارجة ÷ فدت علیا بمن شاءت من البشر ÷ وقتل خارجه در سنه اربعین بود **بن حذافة** بضم حاء مهمله وذال معجمه وفاء بعد الالف **رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن الله أمدكم بصلوٰة** بدرستیکه خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرد بر نماز پنجگانه نمازی دیگر را وامداد فرستادن یکی بر پی دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتی بجای امدکم زادکم ودر بعضی امرکم آمده در سبل گفته حدیث مفید عدم وجوب وترست لقوله امدکم چه امداد زیادت چیزی ست که تقویت مزید علیه بلند گفته می شود مد الجیش وامده اذا زاده والحق به ما یقویه ویکثره مدا ومد الدوات امدها زیاده کرد آنرا چیزی که اصلاح کند آنرا ومددت السراج والارض چون اصلاح کردی آنرا بروغن وسماد وگذشت خلاف در وجوب وتر وعدم آن انتهی ونوافل وغیره برای تقویت فرائض وتتمیم نقصان آنهاست چنانکه در احادیث سنن از تمیم داری وغیره وارد شده **هي خير لكم من حمر النعم** آن نماز بهترست شما را از چارپایهای سرخ مراد شتران سرخ رنگ اند که اعز وانفس اموال ست نزد عرب یعنی نماز مذکور بهترست از متاع دنیا وزینت آن که محبوب ست نزد شما حمر بضم حا وسکون میم جمع احمر وبضم میم جمع حمارست **قلنا وما هي يا رسول الله قال الوتر** گفتیم ما که آن کدام نمازست ای رسول خدا فرمود وترست گردانیده است ومشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما **ما بين صلوٰة العشاء الى طلوع الفجر** در وقتی که میان نماز عشاست تا آنکه طلوع کند فجر وباین حدیث استدلال کرده اند بر وجوب وتر ابو حنیفه ومن قال بقوله وگذشت که در وی دلالت بر وجوب نیست **رواه الخمسة** یعنی احمد وابوداود وترمذی وابن ماجه **الا النسائي** مگر نسائی ترمذی عقب اخراج حدیث خارجه گفته این حدیث غریب ست نمی شناسم آنرا مگر از حدیث یزید بن ابی حبیب وگفت وهم کرده اند بعض محدثین در وی بعده بیان آن وهم کرده پس مصنف را می بایست که تنبیه میکرد برین قول ترمذی وبخاری گفته این حدیث ضعیف ست وابن حبان گفته اسنادش منقطع ومتن او باطل ست **وصححه الحاكم** ودرین باب ست از معاذ بن جبل نزد احمد ودر وی ضعف وانقطاع ست واز عمرو بن العاص وعقبه بن عامر نزد طبرانی ودر وی نیز ضعف ست واز ابی بصره غفاری نزد احمد وحاکم وطحاوی ودر وی ابن لهیعه است ووی ضعیف ست ولیکن متابعت کرده شده است واز ابن عباس ست نزدیک دارقطنی ودر وی نضر ابو عمر الخراز ست ووی ضعیف ومتروک ست واز ابن عمر ست نزدیک ابن حبان فی الضعفاء در ترجمه احمد بن عبد الرحمن بن وهب دعوی کرد که موضوع ست واز عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده نزد احمد ودارقطنی واسنادش ضعیف ست **وروى احمد عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده نحوه** ای نحو حدیث خارجه وگذشت که سندش ضعیف ست وحفاظ اختلاف کرده اند در احتجاج بنسخه عمرو مذکور وراجح احتجاج ست بدان مطلقا وضمیر در جده راجع ست بسوی شعیب نه عمرو زیرا که وی ابن شعیب ابن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص ست ومحمد مذکور را درین اسناد دخلی نیست مگر در حدیثی شاذی ندارد وآن حدیث را عباده در صحیح خود از حدیث ابن الهاد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن محمد بن عبد الله عن عبد الله بن عمرو مرفوعا باین لفظ آورده

در تراویح دو مواضع ست اول در صفت وی و این سنت ست نزد ما رواه الحسن عن ابی حنیفة و قیل مستحب و الاول اصح لانها واظب علیها الخلفاء الراشدون
انتهی و در مستخلص شرح کنز گفته تراویح سنت ست و در جامع صغیر بلفظ استحباب ذکر کرده و اصح این ست که سنت ست انتهی و در ما ثبت بالسنة
گفته اختلاف کرده اند علما در تراویح که آیا مسمی میشود بسنت بعضی گفتند نه بلکه این از نوافل ست و مسمی می شود بمستحب و بعضی گفتند مسمی ست
بسنت و هو الاصح انتهی و در درر البحور گفته مستحب ست بست رکعت و ادای آن بجماعت افضل ست علی الاصح انتهی و عینی در شرح صحیح البخاری
نوشته اختلاف کرده اند علما در عدد مستحب در قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدی و عشرون الی ان قال و قیل عشرین انتهی و در فصیحه شرح وقایة الروایة
گفته و قول هدایه اصح آنست که سنت ست یعنی نفس تراویح شیخ ابن حجر گفت نیافتم آنرا یعنی مواظبت را از خلفای راشدین پس آنچه در هدایه است
هم منظور فیه ست انتهی و در وقایة الروایه و مختصر الوقایه است مسنون شد تراویح بست رکعت و مثل اوست در کنز الدقائق و کافی و تنویر الابصار
و نور الایضاح و زیاده کرده که سنت ست برای مردان و زنان و در منافع گفته نفس تراویح سنت ست و ادای آن بجماعت مستحب انتهی و در ارکان اربعه
صلوة تراویح در رمضان نوعی از صلوة لیل ست و این سنت ست نزد ما و در جواهر اخلاطی ست این یعنی تراویح سنت رسول خداست و گفته اند
سنت عمرست و الاول اصح انتهی و در محیط برهانی ست تراویح را سنت عمر گفته می شود زیراکه عمر مواظبت کرد بران و سنت رسول خدا آن است
که خود آنحضرت بران مواظبت نموده انتهی این ست روایات کتب حنفیه که در امداد السنة ایراد کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان
با جماعت و بی جماعت و بی تعین عدد یا تعیین هشت رکعت با سه رکعت وتر که مجموع یازده رکعت شد سنت ست و مابقی مستحب یا نفل
یا سنت عمر که نزد صاحب سبل السلام بدعت ست پس آنچه در در مختار و جز آن گفته که تراویح سنت موکده است و آن بست رکعت ست انتهی
مراد بآن سنیت نفس قیام ست نه عدد رکعات زیراکه دلیلی بران ناهض نیست کما عرفت مما تقدم و همچنین جمع عمر بن خطاب مردم را بر یازده رکعت
و بست رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت ست و ثانی مستحب و لکن مواظبت جمیع صحابه بران ثابت نشده و سنت آنحضرت
دو گونه است آنچه بران مواظبت نموده با ترک احیانا بر سبیل عبادت آن سنت هدی ست و آنچه بطریق عادت نموده سنت زائده است کذا فی شرح الوقایة
و در صبح صادق شرح منار گفته سنت دو نوع ست سنت هدی و آن سنتی ست که بران مواظبت کرده بجهت عبادت پس اخذ آن هدی ست
و ترک آن ضلالت و دیگر زوائد که مواظبت کرد بران بطریق جبلت انسانیه نه بحیثیت تعبد و این مندوب ست انتهی و در فتح الغفار شرح منارست سنن که
مؤکده نیند گاهی اطلاق میکنند بران اسم سنت و گاهی مستحب و گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بران با ترک
بلاعذر سنت ست و آنچه مواظبت نکرد بران مستحب ست اگر برابر باشد فعل و ترک آن و مندوب ست اگر مرجح باشد فعل آن بر ترک آن باین طریق که
یکبار یا دو بار کرد و اصولیین فرق نمی کنند در مستحب و مندوب انتهی و در مبسوط گفته سنت دو سنت ست یکی آنکه اخذ آن هدی ست و ترک آن
لا باس به همچو سنتی که مواظبت نکرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سنتی ست که اخذش هدی ست و ترکش ضلالت همچو اذان و اقامت و نماز
عید انتهی و در کشف بزدوی ست اما سنت پس هر نفل ست که مواظبت کرد بران رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل تشهد در نماز ها و سنن رواتب
و حکمش ندب ست بسوی تحصیل آن و ملامت کرده می شود بر ترک آن با لحوق اثم یسیر و هر نفل که مواظبت نکرد بران رسول خدا بلکه ترک کرد آنرا
در کدام حالت همچو طهارت برای هر نماز و تکرار غسل در اعضای وضو و ترتیب در وضو پس مندوب ست تحصیل آن و ملام نیست بر ترک آن و لاحق نمی شود
بتارک وی گناهی و مثل اوست در تقریر شرح تحریر و ازینجا ثابت شود که تراویح سنت زائده است زیراکه مواظبت آنحضرت بران بطریق تعبد
ثابت نشده و نزد بعضی این یازده رکعت که آنرا آنحضرت دو یا سه شب گذارد نماز شب بود که در اول لیل بجماعت خواند چه جماعت در نفل ثابت نیست

مختلف آمده هفت ونُه ویازده سوای دو رکعت فجر واز انجمله است این روایت که می آید وفي رواية لهما و در روایتی ست مر بخاری ومسلم
عنها از حدیث عایشه رض کان یصلّی من اللیل عشر رکعات ویوتر بسجدة بود آنحضرت که میگذارد از شب ده رکعت ووتر میکرد بیک
وظاهر آنست که این ده رکعت موصول بود ونیست قعده میان آنها ویرکع رکعتی الفجر و میگذارد دو رکعت صبح بعد طلوع وی فتلك ثلث عشرة
پس این سیزده رکعت شد یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب واتصال و انتهای آن بدان و اما
نماز شب آنحضرت یازده رکعت بود چنانکه در روایات دیگر آمده آما در سفر السعادة گفته صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود ودو
داخل ست دران انتهی ودلیل وی آنست که از ابن عباس آمده که وی شب کرد در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس قیام نمود آنحضرت پاره
پس گذارد شش بار دو دو رکعت پس وتر کرد بیک رکعت پس اضطجاع کرد تا آنکه آمد او را مؤذن پس برخاست و بگذارد دو رکعت سبک پس بیرون شد
بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح و در روایتی دیگر از ابن عباس آمده که گذارد آنحضرت سیزده رکعت پس خواب کرد تا آنکه دم کرد و چون ظاهر شد او را فجر
بگذارد دو رکعت سبک که سنت فجر باشد و درین روایت صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و بالجمله علما متفق اند بر یازده رکعت
ومختلف اند در دو رکعت اخیر بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانکه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر دارند و حق آنست که هر دو بوده تارة فذ
وادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل ست و باین رفته صاحب حجة بالغه و شوکانی گفته اکثر آن سیزده رکعت ست انتهی واین در جانب زیادت
پس یازده رکعت ثابت ماند و در روایتی از عایشه سیزده رکعت نماز شب و دو رکعت فجر آمده پس مجموع پانزده رکعت شد و نظر باختلاف الفاظ این
بعضی گمان کرده اند که این حدیث مضطرب ست حال آنکه چنین نیست بلکه این روایات محمول ست بر اوقات متعدده و مختلفه بحسب نشاط و اخطار
جواز و همه جایز ست ولیکن این بقول وی ولافی غیره مناسب نیست پس احسن ست که چنین گویند که عایشه خبر داد از اغلب فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و نیست منافی او انچه خلاف وی آمده زیرا که آن اخبارست از نوادر و شواذ امور و عنها و هم روایت ست از عایشه
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلّی من اللیل ثلث عشرة رکعة بود آنحضرت که میگذارد از شب سیزده رکعت
و بیان نکرد که بر چند رکعت سلام میداد چنانکه در حدیث سابق تفصیل کرده آری درین قول وی وتر ثابت شده ویوتر من ذلك وتر میکرد
از میان این سیزده رکعت به پنج رکعت متصل لا یجلس في شيء إلا في آخرها نمی نشست در هیچ رکعتی ازین پنج رکعات مگر در آخر آن و این
یکی از انواع ایتار اوست صلی الله علیه وسلم و فقها را درینجا اختلاف ست که بی قعده زیاده بر دو رکعت گذاردن درست ست یا نه آنانکه منع کنند
این را مخصوص بحضرت وی دارند یا از جلوس سلام خواهند اما بنای نوافل بر یک تحریمه جایز ست بی خلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت
در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافی مشهور ست و صحیح در مذهب حنفیه آنست که مکروه ست و در نماز شب از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم روایات مختلف آمده و وی در هر وقتی بنوعی گذارده و متعبد مخیر ست دران بهر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد و اگر در اوقات متعدده
بهر نوعی از ان ست کند اوفق و انسب باشد سیزده و یازده و نه و هفت همه آمده و بعضی علما پنج نیز گفته و از سیزده اکثر نبود پس بعضی با سنت فجر گفته و بعضی بی آن و این اصح و اصوب ست
و گاهی وتر بیک رکعت کرده و گاهی بسه رکعت و در بعضی روایات عدد وتر داخل آن شمرده و در بعضی خارج و در بعضی اطلاق کرده وتر را بر یک رکعت
و در بعضی بر سه تا پنج و هفت و در بعضی روایات تمام نماز شب را وتر گفته کما مر و چون بتحقیق معلوم شد که نماز شب از آنحضرت بر وجوه متعدد
بوده است پس یکی ازان وجوه این ست که هشت رکعت میگذارد دوگان دوگان بچهار سلام و این حدیث صریح ست در وصل پنج رکعت
بیک جلوس و وصل اکثر از چهار رکعت جایز ست بیک سلام باتفاق و نزد حنفیه جایز ست تا هشت رکعت و عنها و هم از عایشه هست

لا أحدثكم باحبكم الي واقربكم مني مجلساً يوم القيامة الحديث كذا في مرقاة الصعود شرح سنن ابي داؤد عن عبد الله بن بريدة بضم موحده
بن الحصيب بصيغهٔ تصغير الاسلمي وعبد الله از ثقات تابعين ست سماعت دارد از پدر خود و سمره بن جندب وغيره متولي شد قضاي مرو را ومرد آنجا روي عنه
ابنه، وله حديث كثير عن ابيه يعني بريده بن الحصيب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر حق فمن
لم يوتر فليس منا وتر حق ست وثابت پس کسیکه وتر نکند نیست آن کس از تابعان ما وبر طریقهٔ ما ودر روایتی آمده که این راسه بار فرمود
واین دلیل ست بر وجوب وتر ودر سبل گفته حدیث محمول ست بر تاکید سنیت وتر جمعاً بينه وبين الاحاديث الدالة على عدم الوجوب اخرجه
ابو داؤد بسند لين زیراکه در وی عبید الله بن عبد الله العتکی ست مکنی بابی المنیب بخاری ونسائی تضعیف کرده اند او را وگفت حاکم صالح
الحدیث ست وتوثیق کرده ست او را یحیی بن معین وصححه الحاكم وگفت ابن معین انه موقوف وله شاهد ضعيف عن ابي هريرة
عند احمد واو را شاهدی ضعیف ست از حدیث ابو هریره نزد احمد باین لفظ که هر که وتر نکرد پس نیست از ما ودر وی خلیل بن مره است
وهو منکر الحدیث ودر سندش انقطاع ست درمیان معاویه بن مره وابی هریره کما قال احمد ودر حجة الله البالغه گفته حق اینست که وتر اوکد
سنن ست چنانکه علی وابن عمر وعباده بن الصامت بیان کرده اند انتهی وعن عايشة رضي الله عنها قالت ما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة يصلي اربعاً فلا تسأل
عن حسنهن وطولهن نبود رسول خدا که زیاده میکرد در رمضان ونه در غیر آن بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت پس مپرس از خوبی
ودرازی آن یعنی این هر چهار رکعت در غایت حسن وجمال وطول می بودند تا آنکه بی نیاز اند از ینکه پرسیده شود از حال آنها بسبب کمال ظهور حسن
وطول کذا فی الدیباج ومحتمل که این هر چهار متصل باشند وهو الظاهر ومحتمل که جدا جدا باشند واین بعید ست مگر آنکه موافق حدیث صلوة الليل
مثنی مثنی ست ثم يصلي اربعاً فلا تسأل عن حسنهن وطولهن پستر میگذارد چهار رکعت پس مپرس از خوبی ودرازی آن در سبل
گفته نهی کرد از پرسیدن یا از برای آنکه مخاطب بر مثل آن قادر نیست پس چه حاجت ست او را در سوال یا آنکه حسن طول آن بنا بر شهرت معلوم ست
پس سوال کرده نشود از ان یا آنکه وی قادر نیست بر وصف آن انتهی ثم يصلي ثلثاً پستر میگذارد سه رکعت وتر از ینجا بعضی از علمای
حدیث گفته اند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت نبود اما صحیح آنست که سیزده رکعت هم می بود چنانکه بیاید قالت عايشة گفت عایشه
فقلت يا رسول الله پس گفتم ای رسول خدا أتنام قبل ان توتر آیا می خسپی تو پیش از وتر کردن قال يا عايشة ان عيني
تنامان ولا ينام قلبي فرمود ای عایشه می خسپند چشم من ونمی خسپد دل من ودر ینجا اشکال آورده اند که اگر حال این ست پس چرا
در لیلة التعریس بخواب رفت واز طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد وبعد از بیداری آن را قضا کرد جوابش آنکه دریافت طلوع وغروب کار چشم ست
لا جرم چون چشم در خواب باشد وپوشیده بود طلوع وغروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار بود مثلاً شخصی بیدار ست ودر کنج خانه در پرده افتاده
طلوع وغروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیراکه برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایه ندارد
وجوابهای دیگر هم داده اند که در شرح سفر السعادة وغیره مرقوم اند نووی گفته واین از خصائص انبیاست که نمی شکنند وضوی ایشان از نوم
زیراکه امر حدث ومانند آن متعلق بالقلب ست نه بچشم انتهی ومصنف هم بدان در تلخیص تصحیح کرده وباین حدیث استدلال نموده وهم بحدیث
ابن عباس که خفت آنحضرت تا آنکه نفخ کرد پستر برخاست ونماز گذارد ووضو نکرد ودر بخاری ست بدرستیکه انبیا می خوابد چشمهای ایشان
ونمی خوابد دلهای ایشان متفق عليه در سبل گفته روایات در کیفیت نماز شب آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدد آن از عایشه صدیقه

قال اجعلوا آخر صلاتكم بالليل وترًا بگردانید آخر نماز خود را در شب وتر ازین حدیث معلوم شد که [redacted] بعد از وتر جائز نیست حال آنکه در احادیث آمده پس مشکل شده است این حدیث بر بسیاری از علما امام مالک منکر شد حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این و امام احمد گفته من نمیگذارم این دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسی را از آن و جماهیر علما قائل اند از جهت ورود آن در حدیث مسلم از طریق ابی سلمه از عایشه که بود آنحضرت میگذارد دو رکعت بعد وتر و حال آنکه وی نشسته است و میگویند حدیث باب مختص ست بکسی که وتر گذارد در آخر شب میگویند بهمین جهت گذارد تا بدانند که نفل بعد از وتر جائز ست پس این حدیث محمول ست بر استحباب نه بر وجوب و بعضی گویند که این دو رکعت که بعد وتر گذارد همان دو رکعت فجر ست و حمل کرد آنرا نووی بر آنکه گذاردنش بعد وتر برای بیان جواز نفل نشسته است و رفته اند اکثر باینکه بگذارد شفع چندانکه خواهد و نقض نکند وتر را عملا بحدیث طلق **وعن** علي بن طلق ترجمهٔ وی مکرر گذشت رضي الله عنه قال

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا وتران في ليلة نیست دو وتر در یک شب یعنی چون در اول شب وتر گذارد پس از آن بتهجد برخاست دیگر اعادهٔ وتر سزاوار نبود از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود و وتر از نفل در شرع وارد نشده و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر جماعهٔ از اصحاب و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد انچه خواهد پستر وتر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر نبود و مذهب اسحق این ست و جماعت دیگر از اصحاب و غیرهم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد و پس از آن بخواب رفت و برخاست بگذارد انچه خواهد و نقض نکند وتر را و بگذارد آنرا که کرده ست بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این ست و این صحیح تر ست بوجوه متعدده روایت کرده شده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد وتر نماز گذارده و از ام سلمه و عایشه و ابوامامه و غیر ایشان آمده که گذارد آنحضرت بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی ست رواه احمد والثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی گفت ترمذی حسن ست و صححه ابن حبان و عبد الحق و غیره و بالجمله حدیث دلیل ست برینکه وتر نکند بلکه شفع گذارد چندانکه خواهد و مروی ست از ابن عمر که گفت چون پرسیده شد از آن چون نمی ترسی از صبح و نه نوم پس شفع کن و بگذار هرچه ظاهر شود ترا پستر بگذار **وعن** ابي بن كعب الاكبر الانصاري الخزرجي کاتب وحی بود یکی از آن شش کس ست که قرآن را در عهد آنحضرت حفظ کردند و یکی از آن فقهاست که در عهد رسول خدا فتوی می دادند و بود اقرأ صحابه لکتاب الله کنیت کرد او را رسول خدا بالمنذر و خواند او را سید الانصار مات بالمدینة سنة ۱۹

روی عنه خلق کثیر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بود آنحضرت که وتر میکرد یعنی میخواند در نماز وتر بسبح اسم ربك الاعلى در رکعت اول بعد قرارت فاتحه و قل يايها الكفرون در رکعت دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در رکعت سوم بعد فاتحه رواه احمد وابوداود والنسائي وزاد اي النسائي ولا يسلم الا في آخرهن و سلام نمیداد مگر در آخر آنها زیرا که وصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز ست باتفاق و نزد حنفیه جائز ست تا هشت رکعت و نیز ازین لفظ جواز وتر بسه رکعت چنانکه مذهب حنفیه است معلوم گردید و حدیث ابوهریره لا توتروا بثلث که حاکم تصحیح آن کرده معارض اوست و هم حاکم از ابن عباس و عایشه کراهت وتر بسه رکعت روایت کرده و قد قدمنا وجه الجمع و بالجمله چون تصحیح وتر بسه رکعت یکی از انواع وتر ست کما عرفت پس متعین نباشد در سه و حنفیه گویند صحابه اجماع کرده اند بر جواز ایتار بثلث موصوله و اختلاف کرده اند در ماعدای او پس اخذ بدان اخذ باجماع ست و رد کرده اند بر ایشان بعدم صحت اجماع کما عرفت ولابي داود والترمذي واحمد نحوه عن عائشة مانند حدیث ابی و در سندش لین ست زیرا که انطریق خصیف جزری ست

رضی اللہ عنہا قالت من کل اللیل اوتر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فانتہی وترہ الی السحر گفت عایشہ رضی از تمام شب
وتر کرد رسول خدا پس منتہی شد وتر او تا صبح یعنی آخر امر آنحضرت گذاردن وتر بود در سحر و مراد بسحر آخر شب ست چنانکہ در روایت ابن عمر آمدہ است
کہ فرمود وتر یک رکعت ست از آخر شب در سفر السعادۃ گفتہ وتر را گاہ در اول شب میگذارد و گاہ در میان شب غالبا در آخر شب میگذارد و انتہی
شیخ گفتہ ابتدای وقت وتر بعد از عشاست و انتہای آن تا قبل طلوع فجر چنانچہ احادیث بران ناطق ست و تمام علما بران متفق و درین
میان تمام شب وقت وتر ست الی قولہ و علما بصحت رسیدہ کہ غالب احوال آنحضرت آن بود کہ وتر در آخر شب بگذاردی قریب صبح و اگر احیانا
در اول شب یا اوسط آن وتر کردی و بعد از ان بہ تہجد برخاستے وتر را اعادہ نکردی انتہی متفق علیہما یعنی ہر دو حدیث را بخاری و مسلم
روایت کردہ اند در سبل السلام گفتہ درین حدیث بیان وقت وتر ست کہ آن تمام شب ست بعد از نماز عشا و حدیث خارجہ ہم افادہ آن کردہ
چنانکہ گذشت وتر مابین صلوٰۃ عشا تا طلوع فجر و قد ذکرنا انواع الوتر التی وردت فی حاشیۃ ضوء النہار انتہی **وعن** عبد اللہ
بن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عبد اللہ لا تکن مثل فلان کان
یقوم من اللیل فترک قیام اللیل گفت عبد اللہ فرمود مرا رسول خدا ای عبد اللہ مباش مانند فلان شخص بود کہ برمیخاست بنماز شب
پس بگذاشت برخاستن شب مقصود تنبیہ ابن عمرو ست بر منع وی از کثرت قیام لیل و افراط دران کہ مورث ملالت و سآمت گشتہ منجر بترک آن
گردد چنانکہ از قصہ وی رضی اللہ عنہ معلوم شدہ است کہ تمام شب قیام می نمود و قطعا خواب نمیکرد و پدرش ازان منع می نمود پس پیش آنحضرت
آورد حضرت او را منع کرد چنانکہ در احادیث آمدہ است و آنحضرت نام این فلان را نبردہ باشد لیکن مصنف در مقدمہ فتح الباری گفتہ لم اقف تسمیتہ
بر نام آن شخص در ہیچ یکی از طرق این حدیث و گویا کہ ابہام آن بقصد پردہ پوشی او ست متفق علیہ ابن العربی گفتہ درین حدیث دلیل ست
برانکہ قیام لیل واجب نیست چہ اگر واجب بودی بر تارک وی بر اینقدر اکتفا نفرمودی بلکہ ابلغ ذم کردی و در وی استحباب دوام ہمیشگی ست
کہ آدمی عادت آن گرفتہ باشد از خیر بغیر تفریط و مستنبط کردہ می شود از حدیث کراہت قطع عبادت **وعن** علی بن ابی طالب
علیہ السلام قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اوتروا یا اہل القرآن وتر کنید یعنی بگذارید نماز خود را
در شب وتر بضم یک رکعت یا سہ رکعت بیان ای کسانیکہ ایمان آوردہ اید بقرآن و تصدیق کردہ اید بدان و متولی حفظ و تلاوت او شدہ اید
تنبیہ ست بر ملازمت قیام لیل و تلاوت قرآن دران چنانکہ امر فرمود آنحضرت را بقول خود ورتل القرآن ترتیلا خطابی گفتہ
تخصیص اہل قرآن باین امر دلالت میکند بر عدم وجوب وتر زیرا کہ اگر واجب می بود امر عام میکرد و اہل قرآن در عرف قرا و حفاظ اند نہ عوام
کما ذکرہ ابن علان فان اللہ وتر یحب الوتر زیرا کہ خدا وتر ست دوست میدارد وتر را وتر بکسر واو و فتح آن عدد فرد را گویند
و اطلاق کردہ میشود بر حق سبحانہ بمعنی فرد در ذات خود کہ قبول نمی کند انقسام را در صفات بمعنی بی مثل و مانند آن و در افعال بمعنی آنکہ
ہیچ شریک معین ندارد پس در وی سبحانہ معنی وتریت ست بمعنی فردیت و باین مناسبت دوست میدارد وتر را و ثواب میدہد بران اگر از قبیل
افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد آنرا و این را امثلہ بسیار ست در شرع چنانکہ بر متتبع مخفی نیست قاضی عیاض گفتہ ہر کہ بچیزی
مناسبت دارد گو آن مناسبت ادنی باشد دوست تر می باشد آن چیز طرف وی انعم ما قیل ~ لذت ہمہ در مناسبتہاست * از شیر
دل شکر گشاید * رواہ الخمسۃ یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و صححہ ابن خزیمۃ در سبل گفتہ امر درین
حدیث برای ندب ست بنا بر ادلہ دالہ بر عدم وجوب وتر چنانکہ گذشت **وعن** ابن عمر رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم

وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا طلع الفجر فقد ذهب كل صلوة الليل
والوتر فاوتروا قبل طلوع الفجر فرمود چون برآمد صبح پس بتحقیق رفت هر نماز شب و وتر پس وتر کنید پیش از طلوع فجر و این تخصیص امر
بایتار ست برای زیادت عنایت بشان وی و بیان آنکه وی اهم صلوة ست و میرود وقت وی برفتن شب و گذشت در حدیث ابی سعید که
وتر کنند نائم و ناسی نزد یقظه و ذکر پس آن مخصوص ست باین و ازینجا ظاهر شد که مراد رفتن وقت وتر ست برفتن شب بر کسی که ترک کرده است
وتر را بغیر عذر و در بارهٔ ترک اوست بعذر روایت ترمذی از عائشہؓ که بود رسول خدا چون نمی گذارد از شب منع میکرد او را از ان خواب یا غلبه
میکرد بروی چشم او میگذارد در روز دوازده رکعت و گفت حسن صحیح و باین تدارک مافات می شد رواه الترمذي قلت وقال عليه
سليمان بن موسى قد تفرد به على هذا اللفظ و در روایت مسلم از ابن عمر باین لفظ آمده است که مبادرت کنید صبح را بوتر یعنی شتابی کنید و دریابید
صبح را مسبوق بوتر و مراد ادای آن خواهد بود والا قضا جائز ست در وقت صبح چنانکه در حدیث زید بن اسلم آمده که هر که خفت از وتر خود
پس باید که بگذارد آنرا وقتی که صبح کند رواه الترمذي مرسلا و خود قضا جائز ست در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب وعن عائشة
رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی فارسی ضحی چاشت ست
و گفته اند که ضحو و ضحوه و ضحیه بر وزن عشیه بمعنی ارتفاع نهار و بلند شدن روز ست و ضحی بضم و قصر فوق اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز
آمده چنانکه قول وی سبحانه و تعالی ست والشمس وضحٰها و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و متعارف میان
مردم در اول روز دو نماز ست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند دیگر
بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوة ضحی و نماز چاشت گویند
در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده
چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده
کا ابن آدم اضمن لی رکعتين اول النهار اكفك آخره حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای
نماز اشراق عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پستر بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پستر بگذارد دو رکعت
باشد مر او را مثل اجر حجه و عمره تامة تامة تامة رواه الترمذي عن انس و نمازی که آنحضرت در خانهٔ ام هانی گذارده وقت چاشت بود و بیضاوی در تفسیر
قول حق سبحانه بالعشي والاشراق گفته که وقت اشراق وقتی ست که روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وی و آن وقت ضحی ست
و بالجمله بر نماز اول روز اطلاق نماز ضحی آمده و بر نماز در وقت اشراق هم آمده پس هر دو را هم نماز ضحی می توان گفت و هم نماز اشراق
و بصحت رسیده که حضرت صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب داده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت
یک وقت ست و یک نماز که اول وقت وی اشراق ست و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده
ازینجا گمان برند که مگر اینجا دو وقت ست و دو نماز و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده
تا آنکه محمد بن جریر طبری گفته که اخبار درین باب واصل بدرجه تواتر معنوی ست و رسیده است بحد یقین و قاضی ابوبکر عربی مالکی گفته این صلوة
سابقین ست از انبیا و مرسلین و سیوطی از دیلمی از حدیث ابو هریره آورده که صلوة ضحی اکثر صلوة داود پیغمبر ست علیه السلام و از ابن النجار
از حدیث ثوبان آورده که ضحی صلوتی ست که محافظت میکردند بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم الصلوة والسلام و اختلاف ست

رواه الدارقطني وابن حبان والحاکم من حدیث یحیی بن سعید عن عمرة عن عائشة ومتفرد ست بدان یحیی بن ایوب ودر وی مقال ست ولکن
صدوق ست عقیلی گفت اسنادش صالح ست ولیکن حدیث ابن عباس وابی بن کعب باسقاط معوذتین اصح ست وگفت ابن الجوزی انکار
کرد احمد ویحیی بن معین زیادت معوذتین را وروایت کرد ابن السکن وصحیح خود برای وی شاهدی از حدیث عبد الله بن سرجس باسناد غریب
وفیه ودر روی این ست کل سورة في رکعة وفي الاخیرة قل هو الله احد والمعوذتین هر سوره در هر رکعت ست
ودر رکعت پسین سوره اخلاص ومعوذتین هر سه آمده وانچه مختار اکثر اهل علم ست از صحابه ومن بعدهم همان اول ست کذا في جامع الترمذي وشیخ ابن الهمام
گفته که احمد در مسند خود از عائشه روایت کرده که گفت بود رسول خدا که ایتار میکرد بسه رکعت میخواند در اول سبح اسم ربک الاعلی ودر ثانیه
کافرون ودر ثالثه قل هو الله احد وبهمین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی شیخ در ترجمه گفته در رکعت اولی سوره انا انزلنا میخوانند در هیچ جا
مروی وماثور نیست ومیگویند که در بعض روایات فقهیه آمده ست والله اعلم گوییم در حدیث علی رضی الله عنه آمده که وتر میکرد آنحضرت به نه سوره
از مفصل پس میخواند الهکم التکاثر وقدر واذا زلزلت والعصر وکوثر واذا جاء نصر الله وکافرون وتبت وقل هو الله در هر رکعت سه سوره رواه احمد
بن ابراهیم الدورقي في مسند علي کرم الله وجهه وعن ابي سعید الخدري رضي الله عنه قال اوتروا قبل ان تصبحوا
فرمود وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید رواه مسلم واین دلیل ست برانکه وتر قبل صبح ست ولابن حبان من حدیث ابي سعید
من ادرک الصبح ولم یوتر فلا وتر له هر که دریافت طلوع صبح را ووتر نکرد پس نیست وتر او را یعنی بطریق ادا بلکه قضا گردید ودر وی
دلیل ست برینکه مشروع نیست وتر بعد خروج وقت واما اینکه قضای وی صحیح نیست فلا زیرا که مراد از ترک تعمد ترک ست وفوت شده
از وی سنتی عظمی که تدارکش ممکن نیست ابن منذر از جماعتی از سلف حکایت کرده که انچه خارج می شود بفجر وقت اختیاری اوست ووقت اضطراری
خود باقی ست تا قیام نماز صبح وهم روایت ست از ابی سعید خدری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من نام عن الوتر او نسیه فلیصل اذا اصبح او ذکر کسی که خفت از وتر یا فراموش کرد آنرا پس باید که بگذارد وقضا کند آنرا
وقتی که صبح کند یعنی بیدار گردد یا وقتی که بیاد آرد واین قدر کافی ست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض واین لف ونشر مرتب ست یعنی
نائم چون بیدار گردد وناسی چون یاد کند ودر روایتی لفظ استیقظ بجای اصبح آمده رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد وابوداود وترمذی
وابن ماجه وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر
اللیل فلیوتر اوله کسی که می ترسد که نمی تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگذارد وتر اول شب وبخفتد ومن طمع ان یقوم
آخره فلیوتر آخر اللیل وکسی که امید میدارد که می تواند برخاست آخر شب واعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب
فان صلوة آخر اللیل مشهودة زیرا که نماز آخر شب گواهی داده شده ست بفضل وکرامت وی وحاضر می شوند در وی ملائکه
رحمت ودر روایتی محضورة آمده وذلک افضل ووتر در آخر شب فاضل تر ست از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد وتواند که
چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخص وتر اول شب اولی والسب والیق بحال او باشد ورفته ست جماعتی از سلف بسوی این وبسوی آن
ذکر کرده بود کار در ابی داود ست حدیث از ابی قتاده که فرمود آنحضرت ابوبکر را تو کدام وقت وتر میکنی گفت اول شب وگفت عمر را تو کدام
وقت می کنی گفت آخر شب پس گفت ابوبکر را اخذ کرد این بحذر وگفت عمر را که گرفت این بقوت ومی فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مر ابوهریره را که وتر اول شب بگذارد وبخسپد زیرا که اول شب بیداری بود واحادیث که از حضرت می شنید یاد میگرفت رواه مسلم

مولای ابن عباس که بود ابن عباس که میگذارد آنرا یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت عبد الله بن دینار که بود ابن عمر که نمی گذارد نماز چاشت را و چون
می آمد مسجد قبا را میگذارد و می آید او را هر روز شنبه و گفت منصور بن معتمر سلمی بودند یعنی صحابه و تابعین که مکروه می پنداشتند محافظت و مداومت را
بر صلوة ضحی همچو محافظت بر نماز فرض و می گذاردند آنرا در بعض ایام و ترک میکردند در ایام دیگر و طائفه میگویند که این نماز گذارده می شود بسببی از اسباب
که حادث گردد مثل قدوم از سفر و حصول فتح و مانند آن و آنحضرت هم که در روز فتح مکه گذارده در بیت ام هانی بسبب فتح بود و مر آنرا صلوة الفتح
نام کردند و همین ست مختار صاحب سفر السعادة و لیکن گفته صواب آنست که مواظبت بران مستحب ست و خوف توهم فرضیت مرتفع شده اما اولی
آنست که در خانه گذارند انتهی و چون از حدیث اول نظر بلفظ کان دوام ثابت ست و ازین حدیث نگذاردن آن مگر در حال آمدن از سفر وغیره
لهذا در سبل گفته جمع میان هر دو باین طریق ست که کلمه کان یفعل کذا دلالت بر دوام نمی کند دائما بلکه غالبا و چون قرینه بر خلاف آن قائم شد
کلمه مذکور را از معنی دوام برگردانید و مراد عایشه از قول خود الا ان یجیٔ من مغیبه نفی رویت خود ست صلوة ضحی را یعنی وی ندیده که آنحضرت این را
گذارده باشد مگر درین وقت و لفظ اول اخبار ست از آنچه باو رسیده که ترک نمی کرد آنحضرت صلوة ضحی را و لیکن تضعیف وی می کند قول وی

و له عنها و مسلم راست از حدیث عایشه یعنی هد نفی نماز چاشت **ما رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یصلی سبحة الضحی قط** ندیدم آنحضرت را که میگذارد نماز چاشت را گاهی سبحه و تسبیح بمعنی نماز نفل آید و در روایت ابن جریر آمده لا فی حضر و لا فی سفر
ذکره السیوطی بیهقی گفته مراد بعدم رویت نفی دوام ست و مراد بتسبیح خود مداومت ست بروی و ابن عبد البر گفته روایت متفق علیه شیخین
مرجح ست یعنی اثبات نه روایت نفی که مسلم متفرد ست بدان گفت و عدم رویت عایشه مستلزم عدم وقوع که دیگران اثباتش کرده اند نیست
گویم و از متفق علیه ست حدیث ابو هریره در صحیحین که وصیت کرد او را رسول خدا باینکه ترک نکند دو رکعت ضحی را و انی لاسبحها [illegible]
[illegible] میگذارم آنرا و این حدیث را بخاری و مالک و ابو داود هم روایت کرده اند و در آن این ست که بتحقیق بود رسول خدا ترک میکرد عمل را حال آنکه
آنحضرت دوست میداشت این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان از جهت ترس اینکه عمل کند پس فرض کرده شود بر ایشان از جهت
جریان سنت الهی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر
کرده و این حدیث حجت طائفه ایست که بکراهت آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت ست که بعد از پیغمبر و خلفای راشدین
پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعه باثری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت
گفتم مر ابن عمر را میگذاردی تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابو بکر گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
گفت لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذارد آنحضرت آنرا یعنی نمی گذارد اگرچه جزم بدان ندارم و از عبد الرحمن بن ابی بکره چنانکه روایت کرد آنرا
ابن جریر مروی ست که ابو بکره که از کبار صحابه است و پدر او جمعی را دید که نماز چاشت میگذارند ایشان را گفت بدرستیکه شما آینه میگذارید
نمازی را که نگذارده ست آنرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نه عامه اصحاب وی یعنی اکثر صحابه و قیس بن عبید گوید یکسال آمد و رفت نزد عبد الله
بن مسعود میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد یعنی اگر مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وی چندین مدت نکردی حال آنکه در حق وی
وارد شده که رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد و گفت مجاهد در آمدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدیم که ابن عمر نشسته است
در مسجد نزدیک حجره عایشه و مردم میگذارند در مسجد نماز چاشت پس پرسیدیم ما ابن عمر را از نماز ایشان یعنی که سنت ست یا بدعت گفت
ابن عمر که این نماز گذاردن ایشان بدعت ست و نیکو بدعتی ست این بدعت و نیز گفت ابن عمر چنانکه شعبی از وی روایت کرده که ابتداع

در استحباب صلوٰة ضحی واحادیث واخبار بظاهر در وی مختلف ومتعارض آمده اکثر برانند که مستحب ست وتمسک ایشان باحادیث ست که درین
باب ثابت شده ست چنانچه گفت عایشه که دیدم آنحضرت را میگذارد سبحه ضحی را چهار رکعت وبدرستیکه من نیز میگذارم آنرا او غیر ذلک رواه مسلم واحمد
وابن ماجه اربعاً ویزید ما شاء الله میگذارد آنحضرت چهار رکعت وزیاده میکرد بر چهار رکعت چیزی را که میخواست خدا واین دلیل صریح است
در آنکه نماز چاشت منحصر در عددی مخصوص نیست زیرا که نیست دلیل بر آن وتنبیه کرده است حافظ زین الدین عراقی در شرح ترمذی برین معنی
چه نیست در احادیث وارده در اعداد نماز مذکور چیزی که نفی کند زیادت را ونه ثابت شده است از هیچ یکی از صحابه وتابعین ومن بعدهم که این نماز
منحصر ست در عددی بحیثیتی که بر آن افزوده نشود وجز این نیست که ذکر کرده رویانی که اکثر وی دوازده رکعت ست وتابع شد او را رافعی ورنه نیست
او را دلیل حصر درین مسئله شیخ در ترجمه گفته روایات در عدد رکعات صلوٰة ضحی از دو تا دوازده آمده ومختار نزد اکثر علما چهار ست زیرا که احادیث
آن اصح واخبار وآثار در آن اکثر ست انتهی وحافظ شوکانی رح فرموده اقل آن دو رکعت ست چنانکه در حدیث ابوهریره در صحیحین وغیرهماست
واکثرش دوازده رکعت ست چنانکه ادله بر آن دال اند انتهی گوییم در حدیث عایشه رض نزدیک مسلم واحمد وابن ماجه چهار رکعت آمده کما تقدم ودر حدیث
انس هشت رکعت کما رواه الحاکم فی المستدرک واحمد وصححه ابن خزیمه ودر مواهب لدنیه این حدیث را از ابن ماجه هم آورده ودر حدیث جابر بن عبدالله
شش رکعت آمده اخرجه الحاکم ودر حدیث ام سلمه وهم عایشه دوازده رکعت آمده رواه الحاکم ودر روایت علی وعایشه وانس وجابر شش رکعت آمده
ودر روایت ترمذی از ابوهریره دو رکعت آمده ودر روایت ابوذر نیز دو رکعت آمده ودر روایت معاذ بن انس نیز دو رکعت آمده واحمد در مسند خود
مرفوع گفته غرض که این همه اعداد ثابت ست متبع هر عدد که اختیار کند شرف اتباع دریابد واگر تارةً فتارةً هر یکی از آن بجا آورده باشد اوفق بسنت بود

رواه مسلم وسبل گفته این حدیث دال ست بر شرعیت ضحی وبر آنکه اقل وی چهار رکعت ست وگفته اند دو رکعت ست واین در صحیحین ست
از روایت ابی هریره وابن دقیق العید گفته شاید که وی ذکر اقل که تاکید فعل آن ست کرده ودرینجا دلیل ست بر استحباب صلوٰة ضحی وبر آنکه کمتر وی
دو رکعت ست وعدم مواظبت آنحضرت بر فعل آن منافی استحبابش نیست زیرا که استحباب بدلالت قول حاصل ست ونیست از شرط حکم تظافر
ادله قول وفعل بر آن ولیکن چیزی که مواظبت کرد آنحضرت بر آن مرجح ست بر چیزی که مواظبت نکرد بر فعل آن انتهی واما حکم این نماز پس حافظ ابن القیم
اقوال جمع کرده وجمله شش قول ست اول آنکه سنت مستحب ست دوم آنکه مشروع نیست مگر برای سبب سوم آنکه اصلاً مستحب نیست چهارم آنکه
مستحب فعل اوست تارةً وترک او تارةً با عدم مواظبت پنجم آنکه مستحب ست مواظبت بر آن در خانها ششم آنکه بدعت ست بعده مستند هر یکی
ازین اقوال ذکر نموده وارجح اقوال آنست که سنت مستحب ست کما قرره ابن دقیق العید آری معارض این حدیث عایشه رض است حدیث آینده

وله عنها وهم مسلم راست از حدیث عایشه بروایت عبدالله بن شقیق که از مشاهیر تابعین ست واز علی وعثمان وعایشه سماع دارد مات سنه
ثمان ومائة واین روایت را ابن جریر هم از عایشه روایت کرده انها سئلت هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی
قالت لا الا ان یجیء من مغیبه تحقیق پرسیده شد عایشه که آیا بود آنحضرت که میگذارد نماز چاشت گفت نمی گذارد مگر آنکه می آمد از
سفر خود وآمدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی واین حدیث دلیل گروهی ست که میگویند مستحب ست که این نماز را
گاه گاه بگذارد ودر بعض ایام ترک کند ونیز ایشان استدلال می کنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی وحاکم وابن جریر آورده اند وگفت ترمذی
که حسن غریب ست وآن این ست که بود رسول خدا میگذارد نماز ضحی را تا آنکه میگفتیم ترک نخواهد کرد آنرا وبود که ترک میکرد تا آنکه میگفتیم که نخواهد گذارد آنرا
یعنی چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل این چنین بود واحوال سلف از صحابه وتابعین در گذاردن این نماز همچنین بود وروایت کرد ابن جریر از عکرمه

روایت کرده اند واحادیث دیگر نیز در فضیلت این نماز وارد ست از انجمله مسلم از ابو ذر آورده که فرمود رسول خدا صبح می کند یعنی ثابت میگردد هر روز بمقابلهٔ هر عضو یا هر بندی یکے از شما صدقه پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر صدقه است و امر بالمعروف و نهی عن المنکر صدقه آست و کفایت میکند از ین یعنی صدقهٔ هر سُلامی دو رکعت که بگذاری آنرا در وقت ضُحی و در مُسند احمد ست مرفوعاً از معاذ ابن انس که هر که بنشیند در جای نماز خود وقتی که برگردد از نماز بامداد تا آنکه بگذارد دو رکعت چاشت و سخن نگوید مگر انچه خیر ست آمرزیده شود او را گناهان او اگرچه باشند مقدار کف دریا و ترمذی از ابو هریره مرفوعاً آورده که فرمود رسول خدا هر که محافظت کند بر دو رکعت ضُحی بخشیده شود او را گناهان او اگرچه مثل زبد بحر باشد وگفت نعیم بن همار فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ای ابن آدم عاجز میا تو از گذاردن چهار رکعت در اول روز کفایت میکنم ترا در آخر آن از جمیع آفات و شرور و تقصیرات را و از ابو هریره آمده مرفوعاً که محافظت نکند بر نماز ضُحی مگر اوّاب رواه الحاکم علی شرط مسلم و هم نزد حاکم ست از حدیث ابو هریره مرفوعاً که مر بهشت را دری ست که گفته میشود او را باب الضحی پس چون باشد روز قیامت ندا کند منادی کجا اند آن کسانی که مداومت میکردند بر نماز ضحی این ست در شما پس در آیید آنرا برحمت خدا و مروی ست از ابن عُمر که وی گفت ابو ذر را وصیت کن مرا ای عم گفت پرسیدم آنحضرت را چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز وصیت خواستم از آنحضرت پس فرمود هر که بگذارد ضُحی را دو رکعت نوشته نشود از غافلان و هر که بگذارد چهار رکعت نوشته شود از عابدان و هر که بگذارد شش رکعت نرسد آن کس را در آن روز هیچ گناهی و هر که بگذارد هشت نوشته شود از قانتان یعنی از جملهٔ خاشعان و مقربان و هر که بگذارد ده رکعت بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت یعنی در جوار فردوس در رحمت خود و این حدیث را بیهقی و ابو نعیم و بزار از ابو ذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده اند بی ذکر طلب وصیت و لیکن در روایت بزار ابی ذر حسین بن عطا ست ضعفه ابو حاتم وغیره و ذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطئ ویُدلس و طبرانی از ابی الدردا آورده و درسبل گفت و فی الباب احادیث لا تخلو عن مقال انتهی و بالجمله صالح احتجاج ست بر استحباب و فضیلت این نماز زیرا که احادیث ضعیفه در فضائل اعمال معمول بها ست

وعن عایشة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم بیتي فصلی الضحی ثماني رکعات گفت عایشه در آمد رسول خدا خانهٔ مرا پس گذارد نماز ضحی هشت رکعت و از عایشه مروی ست که می گفت اگر برانگیخته شوند یعنی زنده گردانیده شوند برای من مادر و پدر من ترک نمی کنم نماز چاشت را رواه مالک و این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغه یعنی این لذت را بآن لذت از دست نمی دهم وگفت مجاهد که از طبقهٔ ثانیه تابعین ست و از فقهای مکه و قرای او و اعلام آن بلدهٔ معظمه ست و ابن عمر وقت سواری رکاب او می گرفت که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز ضحی را دو رکعت پس تر گذارد روزی چهار رکعت پس تر روزی گذارد شش رکعت پس تر روزی گذارد هشت رکعت پس تر ترک داد گذاردن نماز ضحی مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة ضحی ست و هشت رکعات او دوام وی و ترک نیز دائمی نخواهد بود و احاطهٔ علم راوی بران بحسب عادت متعذر ست و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده و در روایت وی ثم ترک یوماً آمده یعنی یک روز ترک کرد و بهر حال نماز ضحی هشت رکعت ست چنانکه در ما لا بد منه گفته و در حجة الله البالغه نوشته که اقل وی دو رکعت ست و ثانی چهار رکعت و ثالث هشت رکعت و دوازده رکعت و در سفر السعادة گفته بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند چه احادیث آن مجموع صحیح ست ابن جریر میگوید که احادیث صلوة ضحی که صحیح شده است بحسب ظاهر در ان اختلاف ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافق اند و تعارض و تضاد مرفوع و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود گاه دو رکعت گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده و شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد و حدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که من صلی الضحی رکعتین لم یکتب

نکوند مسلمانان بدعتی فاضل تر از نماز چاشت پس این اخبار و آثار مفید نفی این نمازاند و غیر آن نیز آمده و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مداومت نمی کرد بر نماز ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریص و ترغیب می نمود از جهت مخافت اینکه بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر خروج از عهدهٔ آن در مانند چنانچه تصریح کرده بدان عائشه رض و لیکن در گذاردن آنحضرت آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیحه بدان ناطق اند هس که نفی کرد یا رویت خود را نفی کرد یعنی خود آنحضرت را ندیده که میگذارد و لیکن از آنحضرت یا از مردم شنیده که میگذارد پس هم باین شنیدن گذارد و روایت کرد یا مراد از نفی نفی دوام باشد پس معنی ما کان یصلی و ما سبح بدا و ام علیها باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید همین تواند بود یا نفی بسبب عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد و عمر که آنرا بدعت خوانده بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات خود مشروع ست لیکن این اظهار و اجتماع چنانکه در فرائض کنند بدعت چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن ست چنانکه معلوم ست مزنی گوید گفته اند ابن عمر را خبر فعل آنحضرت نرسید و امر او لهذا بدعت گفت و اما در حق ما پس مستحب ست چنانکه جمهور بآن رفته اند انتهی غرضکه از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشده بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و ابن ابی شیبه از ابن مسعود روایت کرده که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد میگذارید پس در درون خانهای خود بگذارید والله اعلم **وعن** روایت ست از زید بن ارقم رضی الله عنه که وی دید قومی را که میگذارند نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت آیا ندانستند این قوم که این نماز در غیر این وقت فاضل تر ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت فرمود صلوة الاوابین حین ترمض بفتح میم الفصال نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجانب حق در وقتی ست که گرما میخورند و می نشینند شتربچها از جهت سوختن پایهای ایشان از سختی گرمی زمین و راوی حدیث تفسیر این لفظ چنین کرده و یشتد حر النهار سخت می شود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابد شتربچها گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ترمض از رمضت بالکسر بمعنی تحترق مشتق از رمضاء ست و آن سخت گرم شدن زمین ست از افتادن آفتاب بر ریگ و غیره و این در وقت ارتفاع شمس باشد و تاثیر آن حر ست و فصال جمع فصیل ست بمعنی بچه شتر نام نهاده شد باین بجهت جدا شدن او از مادر خود و ازین حدیث معلوم گردید که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضل تر ست اگر گویند این مخالف آمد با آنکه گفتی که ضحی یک وقت ست اول او اشراق ست و آخر او چاشت چه بیشک نماز در اول وقت افضل بود گوئیم افضلیت اول وقت بر مذهب کسی که بدان قائل ست در فرائض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت ست عبادت درو می اشق و افضل بود و از اول لاسیما که از اداء فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود رواه الترمذی و ذکر نکرد عدد رکعات را و اخرجه مسلم ایضا و بزار از حدیث ثوبان آورده که دوست میداشت آنحضرت اینکه بگذارد نماز را بعد نیمروز پس گفت عائشه رض ای رسول خدا شما دوست دارید این ساعت را فرمود مفتوح می شود درهای آسمان و نظر می کند خدای تعالی برحمت بسوی خلق و این نمازی ست که محافظت میکرد بروی آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و در سندش متروک ست و احادیث بسیار آمده که این چهار رکعت ست **وعن** انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی ثنتی عشرة رکعة هر که بگذارد نماز چاشت را دوازده رکعت بنی الله له قصرا فی الجنة بنا کند خدا برای او کوشکی در بهشت و در روایتی من ذهب آمده یعنی از طلا رواه الترمذی و استغربه گفت ترمذی این حدیثی ست غریب نمی شناسم او را مگر باین وجه و گفت مصنف در تلخیص اسنادش ضعیف ست و ابن ماجه و غیر او نیز این را

مذکورست بطور زجر از ترک جماعت ثم آمر بالصلوة فیؤذن لها پس امر کنم مردی را با اذان گفتن برای نماز پس اذان گفته شود مراورا
ثم آمر رجلا فیؤم الناس پس امر کنم مردی را با مامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را ثم أخالف الی رجال پس بیایم بسبب
مردانی که حاضر نشده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را ناگاه یک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام در اقامت صلوة با مصلیان
یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان لا یشهدون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را و در تعیین
این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام ست فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر ایشان خانهای
ایشان را تا سوخته شوند ایشان در آن و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعت که حاضر نمی شوند بجماعت که آنحضرت که بنفس شریف
خود مقید با مامت نمی شود و دیگری را خلیفه میکرداند خود بتحریق آن جماعت مقید می شود والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد
عرقا سمینا و بخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان فربه را عرق بفتح عین مهمله و سکون را استخوانی را گویند که گرفته شود
از وی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عُراق گویند بضم عین او مرماتین بکسر میم و فتح آن حسنتین یا می یابد سُم گاو یا گوسفند
یکو در حرص و طمع دنائت همت وی و بعضی مرماتین را تفسیر بگوشت پاره کرده اند در نهایه گفته مرماة تیر خُرد که با آن تیر اندازی آموزند و آن احقر تیرها
و دوار زل آنها یعنی اگر خوانده شود بسوی دو تیر از این تیرهای ناچیز و بی حقیقت البته جلدتر اجابت کند لشهد العشاء هر آینه حاضر میگردد
نماز عشا را بیان و نارت همت وی میکند که برای این چنین امری خسیس حقیر دنیاوی حاضر میشود و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید
بی تیزی و حمی بی خردی متفق علیه ای بین الشیخین واللفظ للبخاری حدیث دلیل ست بر وجوب جماعت عینا لا کفایة زیرا که
قیام به آن قیام نموده پس مستحق عقوبت نشوند و نیست عقوبت مگر بر ترک واجب یا فعل محرم و مذهب عطا و اوزاعی و احمد و ابو ثور و ابن خزیمه
ابن منذر و ابن حبان آنست که فرض عین ست و قالت به الظاهریة و داود گفته شرط صحت نماز ست پس کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست
نیست نماز او و این مبنی ست بر مختار او که هر واجب نماز شرط صحت نماز ست ولیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لا بدست از دلیل و لهذا
احمد گفته واجب ست غیر شرط و بعضی گویند فرض کفایه است و طیبی گفته ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایه است و اکثر
برانند و بعضی گویند سنت مؤکده است در حکم واجب و مذهب جمهور از متقدمین شافعیه و بسیاری از حنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین این است
شیخ ابن الهمام گفته اکثر مشایخ ما برین اند که جماعت واجب ست بر هر عاقل بالغ که معذور نیست از حاضر شدن بمسجد برای جماعت اگر در نیابد
جماعت را واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر باتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجد حی تنها گذارد هم نیکوست انتهی مستدل قائل وجوب
حدیث باب ست زیرا که عقوبت بالغه جز بر ترک فرائض نمی باشد و نیز احادیث دیگر ست مثل حدیث ابن ام مکتوم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرده
فارسی وجوب را بر جماعت و تبویب کرد برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین ست چه اگر فرض کفایه می بود
عمل آنحضرت و همراهیان وی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما تحریق در عقوبات بنار اگرچه از آن عموما نهی آمده اما این خاص ست و ادله قائل فرض کفایه
ان اوله قائل فرض عین اند بنا بر قیام صارف اوله از فرض عین بسوی فرض کفایه و آنانکه قائل سنیت وی اند در جواب ازین حدیث اطالت کلام
کرده اند با نچه شافی نیست و اقرب آنها این ست که این حدیث خارج مخرج زجر ست نه حقیقت بدلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم تحریق را
دلیل قائل سنت قول وی ست صلی الله علیه وسلم در حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل ست از نماز تنها پس هر دو شریک فضیلت اند
اگر تنها کافی نمی بود او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد و دیگر حدیث إذا صلّیتما في رحالکما است و در وی اثبات صلوة ست در رحال بدون آنکه

من الغافلين ومن صلى اربعا كتب من العابدين الى آخر الحديث انتهى رواه ابن حبان في صحيحه در سبل گفته روایت مسلم از عایشه آمده
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سبحه ضحی نمیگذارد و این حدیث اثبات آن در خانهٔ وی کرده وجمع میان هر دو باین طریق ست که عایشه نفی رویت کرده و نماز یکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانهٔ وی گذارد جائزست که عایشه آنرا ندیده باشد ولیکن ثابت شد او را بروایت و قاضی عیاض همین وجه را
اختیار کرده و نیست بعد در ان اگرچه در خانهٔ وی باشد بنا بر جواز غفلت عایشه درین وقت فلا منافاة فیه والجمع مهما امکن هو الواجب انتهى

باب صلوة الجماعة والامامة

باب در بیان حکم نماز جماعت و امامت و آن پیشوا شدن ست و امام پیشوا و مراد درینجا پیشوائی در نمازست که آنرا امامت صغری خوانند
و امامت کبری پیشوائی و مدار کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم ست و درین باب بیان میکند که فضل جماعت بر تنها چیست و مستحق امامت
و اولی بآن کیست عن عبد الله بن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة
افضل من صلوة الفذ نمازیکه بجماعت بگذارند زیاده ست در ثواب از نمازیکه تنها بگذارند فذ بفتح و تشدید ذال معجمه بمعنی فرد و تنها
بسبع وعشرين درجة بهفت و بست درجه متفق عليه حدیث حث ست بر جماعت و در وی دلیل ست بر عدم وجوب وی و لهما عن
و بخاری و مسلم راست از حدیث ابي هريرة بخمس وعشرين جزءا بست و پنج جزء عوض هفت و بست درجه شاید که نخست بست و پنج وحی شد
پس ازان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما یا اختلاف بتفاوت حال مصلی ست یا بست و هفت درجهریه ست و بست و پنج در سریه و در روایتی بجای
جزءا ضعفا آمده و در روایت بزار آمده صلوة و بضعا وعشرين بدل سبعا و سے روایة لمسلم ترمذی گفت هر که این حدیث را روایت کرد خمسا وعشرين
گفته الا ابن عمر که سبع وعشرين گفته و در روایتی ازوی نیز بست و پنج آمده و نیست منافات زیراکه مفهوم عدد غیر مرادست پس روایت بست و پنج
داخل ست زیر روایت بست و هفت و صاحب بدر در شرح خود بر عمده سیزده وجه برای جمع میان روایت بست و پنج و بست و هفت ذکر
کرده یکی ازان حذف ابتدا و انتهاست در یک روایت و اثبات آن در روایت ثانی دوم آنکه یکی ازین دو روایت محمول ست بر درجات کبار که برابر
بست و هفت درجه کمتر از خود ست وكذا و همچنین بلفظ خمس وعشرين ست للبخاري و ابی داود و ابن حبان و الحاكم عن ابي سعيد
نحوه و لیکن بجای جزءا قال درجة درجه گفته و در روایت احمد و ابی یعلی و بزار و طبرانی از حدیث ابن مسعود بلفظ بضعا وعشرين درجة
آمده و روایت کرده ست این حدیث را جماعتی از صحابه جز ثلثه مذکوره منهم انس و عایشه و صهیب و معاذ و عبد الله بن زید و زید بن ثابت و قومی
فهمیده ست که سبع محمول ست بر کسی که بگذارد در مسجد و خمس بر کسی که در غیر وی بگذارد و گفته اند که سبع برای بعید ست و خمس برای قریب
و بعضے از ایشان مناسبات و تعلیلات دران ذکر کرده اند و مصنف آنرا در فتح الباری استیفا کرده در سبل گفته وهي اقوال تخمينية ليس عليها
نص انتهى و جزء و درجه هر دو بیک معنی ست زیراکه بهر یکی از دیگر تعبیر کرده اند و وارد شده ست تفسیر هر دو بنماز و باینکه نماز جماعت بست و هفت
درجه افضل ست بر نماز فرادی و بر تقدیر علم تخصیص عدد علم آن موکول بشارع ست جز او را بحقیقت آن اطلاع نیست وعن ابي هريرة
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده سوگند بآن کسی که نفس من در دست قدرت
اوست یعنی در ملک تصرف او و درینجا دلیل ست بر صحت اطلاق لفظ ید و مانند آن در حق وی تعالی و در احادیث اطلاق آن بسیار آمده و معتزله
تاویل میکنند آنرا بنعمت و غیره و مذهب سلف عدم تاویل ست و اجرا بر ظاهر با نفی تشبیه و تمثیل و تکییف لقد هممت ان امر بحطب فيحطب
تحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم تا جمع کرده شود هیزم و این جواب قسم ست و اقسام وی صلی الله علیه وسلم برای بیان عظم شان

صلی الله علیه وسلم را و نه جماعت میکنند در منازل خود و جائز نیست تاخیر بیان از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مگر بر وجوب حضور
در جماعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم عیناً بر سامع ندائه بر مطلق وجوب جماعت کفایةً ولا عیناً و در روی عدم ترخیص سامع نداست از حضور
واگرچه او را عذر باشد زیرا که این اعمی ذکر کرد عذر را که گذشته رانمی یابد لیکن او را معذور نگذاشت و یحتمل که ترخیص ثابت باشد برای وی بعذر
لیکن او را امر فرمود باجابت ندباً لا وجوباً تا جمع کند اجر را کذا فی السبل رواه مسلم خطابی گفته درین حدیث دلیل است برینکه حضور
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر مندوب می بود اہل ضرر و ضعف ہمچو ابن ام مکتوم وغیره اولیٰ تر می بودند بتخلف از آن و بود عطا که می گفت
نیست هیچ یکی را در حضر و نه در غربت چون بشنود اذان را اینکه بگذارد جماعت را و گفت اوزاعی نیست طاعت مر والد را در ترک جماعت بشنود
اذان را یا نشنود و ابوثور واجب می گفت جماعت را و حجت ایشان آنست که الله تعالیٰ حکم کرده است رسول خدا را بگذاردن نماز جماعت در حالت
خوف و معذور نداشت او را در ترک آن پس معلوم شد که جماعت در حالت امن واجب تر است و اکثر شافعیه برین اند که جماعت فرض کفایه است نه فرض عین
و تاویل کرده اند حدیث ابن ام مکتوم را که معنی وی این است که نیست رخصت ترا اگر طالب فضیلت جماعت هستی و جمع نکنی اجر جماعت را در صورت
تخلف از آن و بهیچ حال و حجت او شان این است که آنحضرت فرمود نماز جماعت زیاده میشود بر نماز تنها بست و هفت درجه **وعن**
ابن عباس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من سمع النداء فلم یأت فلا صلوٰة له کسی که بشنود اذان را
و نیاید در مسجد برای جماعت پس نیست نماز او و این حدیث دلیل است بر تاکید جماعت و آن حجت کسی است که قائل است بفرض عین بودن او و هر که
قائل است بسنیت او میگوید که مراد صلوٰة کامل است و انزال نفی کمال بمنزله نفی ذات برای مبالغه است الا من عذر مگر آنکه نیاید بعذر
گفته شد ای رسول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض گوئیم اتفاق دارند که جماعت بعذر ساقط می گردد و آن اعذار این است مرض و بریدگی
دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعف که نتواند بدان راه رفت و کوری نزد ابوحنیفه و بعضے گفته اند بالاتفاق و باران و گل
ولای و سختی سرما در قول صحیح و روایت است از ابو یوسف که گفت پرسیدم ابوحنیفه را از حضور جماعت از گل و لای فرمود که بهتر آنست که ترک
نکند و امام محمد حدیثی روایت کرده و اذا ابتلت النعال فالصلوٰة فی الرحال در صفی گفته رخصت نیست در ترک جماعت مگر بجهت عذری
برای تاکیدی که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیله مطیره و ذات برد و ریح عذر است بحدیث شیخین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در مثل آن امر فرمودند که بگوید الا صلوا فی الرحال و از قول ابن عباس معلوم شد که قید لیل ضروری الرعایة نیست پس حکم روز همچنان است
و جوع شدید بحدیث شیخین اذا حضر العشاء واقیمت العشاء فابدؤا بالعشاء و علت آن تضرر بجوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص است
بشدت جوع و توقان نفس و عطش در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و مدافعت اخبثین بحدیث شیخین
و اکل ذی رائحه کریهه بحدیث شیخین من اکل من هذه الشجرة المنتنة فلا یقربن مسجدنا انتهی و در سبل گفته چون نهی از آن بجهت آنست که در خوردن
وی تفویت فریضه است باید که اکل آن گناه باشد اما کسی که میگوید جماعت فرض عین است شاید که اسقاط جماعت باین اعذار در مسجد میگوید
نه در خانه پس در خانه بجماعت باید گذارد انتهی رواه ابوداود و الدارقطنی و در روایتی نزد ایشان باین لفظ آمده که فرمود آنحضرت کسی که
بشنود بانگ نماز را باز ندارد او را از پیروی کردن یعنی بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه گفتند صحابه و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول
کرده نمی شود از وی نمازی که گذارده است بی جماعت یعنی اگرچه در مسجد باشد و این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا این تاکید
و مبالغه است در اهتمام بدان قدوری گفته اهل و عیال خود را جمع کند در خانه و بجماعت بگذارد و اختلاف است در آنکه جماعت در مسجد حی

جماعت بودن وی بیان کرده باشد در مصفی گفته اقوای اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایه است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثل آنکه در قریه صغیره یکی و در کبیره چند جا زیرا که خدای تعالی فرموده أَقِيمُوا الصَّلٰوةَ و معنی اقامت ترویج و اظهار است و ضبط کرده است آنحضرت ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داود آمده مَا مِنْ ثَلٰثَةٍ فِي قَرْيَةٍ أَوْ بَدْوٍ لَا تُقَامُ فِيهِمُ الصَّلٰوةُ إِلَّا اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ أَيْ غَلَبَ و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گذارند بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شده و استحقاق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت علما در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقد هممت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت نمی کند زیرا که آدمی قصد چیزها میکند بجهت مصلحتی بعد از ان معارضی ظاهر میشود در آن مصلحت را برهم میزند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در ان زمانه غیر از منافقان دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قصد بنا بر نفاق بود انتهی وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَثْقَلُ الصَّلٰوةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلٰوةُ الْعِشَاءِ وَصَلٰوةُ الْفَجْرِ گران ترنمازها بر منافقان نماز خفتن و نماز بامداد است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بروز ریا توانند گذارد و وقت عشا وقت راحت و سکون است و وقت صبح وقت نوم و دواعی دینی و تصدیق باجر حاصل نیست که باعث بر اتیان شود وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا و اگر بدانند ثوابی را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آئینه می آیند آن دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد یعنی بر سر دو دست و سینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود و بعضی اگر قوت پای رفتن نداشته باشد می آیند بآن طریق که ضعیفان روند مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ درین حدیث حث بلیغ است بر اتیان باین هر دو نماز و بآنکه مؤمن چون دانست اجری را که در آنهاست البته می آید بسوی آن هر دو در هر حال که باشد زیرا که حائل میان منافق و این نمازها جز عدم تصدیق بما فیهما نیست وَعَنْهُ و هم روایت است از ابوهریره قَالَ گفت أَتَى النَّبِيَّ آمد آنحضرت را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ أَعْمٰى مردی نابینا بعضی گویند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در روایات تصریح بدان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّهُ لَيْسَ لِي قَائِدٌ يَقُودُنِي إِلَى الْمَسْجِدِ پس گفت آن مرد ای رسول خدا بدرستیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا گیرد و بکشد مرا بسوی مسجد و قود کشیدن ستور و نیز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس در تیسیر آورده که خواست آن مرد از آنحضرت اینکه رخصت فرماید او را پس بگذارد وی نماز در خانه خود یعنی و بمسجد نیاید فَرَخَّصَ لَهُ پس رخصت کرد حضرت آن مرد را فَلَمَّا وَلّٰى دَعَاهُ فَقَالَ هَلْ تَسْمَعُ النِّدَاءَ بِالصَّلٰوةِ قَالَ نَعَمْ پس هرگاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را و فرمود آیا می شنوی اذان را بنماز گفت آری می شنوم قَالَ فَأَجِبْ فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان و مفهوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان عذر است و چون شنید هیچ عذر از حضور نماند و حدیث از ادله ایجاب جماعت است عینا لیکن لائق آنست که این وجوب عینی را مقید کنند بسامع ندا بنا بر تقیید حدیث اعمی و حدیث ابن عباس و احادیثی که مطلق آمده است محمول شود بر مقید و از ینجا شناختی که دعوی وجوب عینی یا کفایه دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث همّ تحریق است و دلالت این هر دو بر وجوب حضور جماعت وی صلی الله علیه وسلم در مسجد اوست مر سامع ندا را و این اخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا واجب بودی تعیین میکرد آنحضرت برای اعمی و می گفت او را بجو کسی را که نماز گذارد با تو و می فرمود در باره متخلفه که آنها حاضر نمی شوند جماعت وی

در قدیم اسنادش مجهول ست گفت بیهقی نزیر الی یزید بن الاسود نیست او را راوی غیر ابن وی نیست برای ابن وی جابر راوی جز یعلی مصنف
در تلخیص گفته یعلی از رجال مسلم ست و جابر را نسائی وغیره توثیق کرده اند و یافتم برای جابر راوی جز یعلی اخرجه ابن مندة فی مسلم واخرجه من حدیث
ابن مسعود ایضاً والبزار من حدیث شداد بن اوس و عن محجن الدیلی فی الموطا والنسائی وابن حبان والحاکم در سبل گفته این حدیث در حجة الوداع بود
پس دلالت کرد بر مشروعیت نماز با امام چون یافت او را که نماز میگذارد و یا خواهد گذارد بعد از انکه این کس نماز خوانده است بجماعت یا تنها پس اول فریضه
و ثانی نافله کما صرح به الحدیث و ظاهر روی این ست که وی محتاج نیست برفض اولی و هو قول الشافعی و مالک گفته که ثانیه فریضه است بدلیل روایت
ابوداود از حدیث یزید بن عامر که فرمود آنحضرت چون آمدی برای نماز و یافتی مردم را که نماز میگذارند پس بگذار با ایشان اگر نماز گذارده تو خواهد بود
این نماز دیگر نافله برای تو و آن فریضه است و جواب داده اند که این حدیث ضعیف ست ضعفه النووی وغیره و بیهقی گفت که این حدیث مخالف حدیث
یزید بن الاسود ست و هو اصح و در روایتی از دار قطنی باین لفظ ست و باید که بگرداند نمازی را که گذارده است آنرا در خانه خود نافله دار قطنی گفته سند
این حدیث ضعیف ست و برین قول لابدست از رفض اولی بعد دخول در ثانیه و گفته اند بشرط فراغ از ثانیه صحیح ست و شافعی را قولی ثالث ست
موافق ابن عمر که گفت ذلک الی اللہ یحتسب بایهما شاء اخرجه مالک فی الموطا و معارض حدیث باب ست روایت ابوداود و نسائی وغیرهما از ابن عمر
مرفوعاً لا تصلوا صلوٰة فی یوم مرتین و جوابش آنست که نهی بر اعتقاد فریضه بودن هر دوست نه آنکه یکی نافله است یا مراد آنست که نگذارد آن
هر دو را تنها انتهی پس تر ظاهر حدیث باب عموم ست در همه نماز یعنی اعاده جمله نمازها و باین رفته است شافعی و ابوحنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ
نماز مگر ظهر و عشا نه صبح و عصر زیرا که نهی آمده است از نماز کردن بعد این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن وتر روزست پس اگر آنرا اعاده
کند شفع گردد و گفت مالک که اگر نماز بجماعت گذارده است اعاده نکند و رنه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفت
نخعی و اوزاعی که همه نمازها را اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر ست در خلاف ابوحنیفه و ایشان و حجت ست بر ایشان و بر مالک
زیرا که مخصص چیزی از صلوات نیست بلکه در حدیث یزید بن الاسود ست که این در نماز صبح بود پس اظهر باشد در رد قول ابوحنیفه و مخصوص
شود بوی عموم نهی از نماز در دو وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت هر گاه که داخل شد مردی بمسجد
و آنحضرت نماز گذارده بود آیا نیست مردی که صدقه کند برین کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی وابوداود و عن ابی سعید الخدری
وابن حبان والحاکم والبیهقی و در سنن بیهقی آمده که آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی اللہ عنه **وعن** ابی هریرة رضی اللہ عنه قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای اینکه تا اقتدا و اتباع
کرده شود بوی فاذا کبر فکبروا پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر برارید از پس وی متصل برای احرام یا مطلقا پس شامل باشد
تکبیر نقل را و لا تکبروا حتی یکبر و تکبیر نبرارید شما تا آنکه تکبیر برارد امام و این زیادت توکید ست برای مفاد مفهوم شرط چنانکه در باقی
جمل آتیه و اذا رکع فارکعوا و چون رکوع کند از پس وی متصل رکوع کنید و لا ترکعوا حتی یرکع و رکوع نکنید تا آنکه رکوع کند
وی یعنی شروع نماید دران نه آنکه فارغ شود ازان چنانکه متبادر از لفظ ست گفت مالک در موطا در حق شخصی که سهو کرد پس برداشت سر خود را
پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار سر برداشتن امام نکند و این خطاست از هر که
بکند آنرا زیرا که آنحضرت فرمود انما جعل الامام لیؤتم به و ابوهریره گفت آنکه بردارد سر خود را و فرود آرد آنرا پیش از امام پس جزین نیست که
موی پیشانی او بدست شیطان ست انتهی در مصفی گفته رجوع برکوع یا سجود درین صورت مستحب ست بر قول منصور و وارد نهی شود بر وی

افضل ست یا در مسجد جامع گفته اند اقدم را اختیار کند و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب آمده ست و شنیده بیرا فرود
و اگر ندر آمده برود و ابن ماجة والدارقطني وابن حبان والحاكم و در سندش ابوخباب کلبی ست و او ضعیف و مدلس ست و حدیث را
معنعن روایت کرده و رواه قاسم بن اصبغ فی مسنده موقوفا و مرفوعا من حدیث شعبة عن عدی بن ثابت و نگفت در مرفوع الا من عذر و روایت
کرد آنرا بقی بن مخلد و ابن ماجه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم از حدیث عبدالحمید بن بیان از هشیم از شعبه بلفظ من سمع النداء فلم یجب فلا صلوة
له الا من عذر مرفوعا هکذا و اسنادش صحیح ست لیکن گفت حاکم که وقف کرده است او را غندر و اکثر اصحاب شعبه پس تر اخراج کرد او را شواهد
که مذکور ست در تلخیص مصنف واسناده علی شرط مسلم لکن رجح بعضهم وقفه اسنادش بر شرط مسلم ست لیکن ترجیح
کرده اند بعض ایشان وقف او را پس اصح موقوف ست قاله البیهقی و طبرانی در کبیر از حدیث ابوموسی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورده که من سمع النداء فلم یجب من غیر ضرر ولا عذر فلا صلوة له هیثمی گفته در وی قیس بن ربیع ست و ثقه شعبة وسفیان الثوری
وضعفه جماعة و حدیث ابن عباس را ابوداود نیز روایت کرده بزیادت قالوا وما العذر قال خوف او مرض لم یقبل الله منه الصلوة التی صلاها لیکن
اسنادش ضعیف ست **وعن** یزید بن الاسود السوائی ویقال الخزاعی ویقال العامری او را صحبت ست و معدود ست
در اهل طائف و حدیث او در کوفیین ست روی عنه ابنه جابر و بعضی یزید بن ابی الاسود گفته اند کنیت وی ابوجابر ست رضی الله عنه
انه صلی مع رسول الله وی گذارد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح نماز بامداد یعنی در مسجد خیف که در منی ست
و این واقعه در حجة الوداع بود فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا هو برجلین لم یصلیا پس بگذارد آنحضرت
نماز پس ناگاه ملابس و مقارن ست با دو مرد که نگذارده اند نماز را یعنی با آنحضرت فدعا بهما فجیئ بهما ترعد بضم عین مهمله فرائصهما
پس خواند آن هر دو را پس آورده شدند آن دو مرد در حالیکه می لرزید گوشتهای شانه ایشان از خوف و هیبت رسول خدا که از عظمت
و جلال وی که بجای خود نمی ایستاد تا بآدمی چه رسد فرائص جمع فریصه بفتح فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان دو پهلو و شانه می لرزد
نزد خوف و گاهی مشاهده می افتد این حال از گاو نزد اراده ذبح فقال لهما ما منعکما ان تصلیا معنا پس گفت چه باز داشت
شما را از اینکه نماز بگذارید شما هر دو با ما قالا قد صلینا فی رحالنا قال فلا تفعلا گفتند آن دو مرد بتحقیق که ما گذارده بودیم نماز را
در منزلها و جایهای رخت خود فرمود پس نکنید این چنین رحال جمع رحل ست بفتح را و سکون مهمله بمعنی منزل و مطلق می شود بر غیر وی و لیکن مراد
در اینجا همین منزل ست اذا صلیتما فی رحالکما چون گذاردید شما نماز را در منزلهای خود ثم اذا ادرکتم الامام ولم یصل فصلیا معه
پس تر دریافتید شما امام را که نماز نگذارده ست پس بگذارید با امام اگرچه در خانه خود گذارده باشید فانها لکما نافلة زیرا که این نماز که با جماعت
میگذارید مر شما را نماز نفل ست خواه سابقا نماز بجماعت گذارده باشید یا بی جماعت و در مصفی ست بغوی گفته است قول اکثر اهل علم آنست
که اگر تنها نماز گذارده باشد بعد از آن ادراک کند جماعت را بگذاردن آن نماز را با جماعت هر نمازی که باشد از نمازهای پنجگانه و همین ست قول
حسن بصری و زهری و بهمین قائل اند شافعی و احمد و اسحق فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان ست و مرجح مذهب ایشان و آنکه گفته اند که نماز
مغرب شفع میگردد مدخول ست با آنکه مغرب یکی ست ازین دو نماز لا علی التعیین نه هر دو و پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این مغتفر ست
در صورت عدم تعیین والله اعلم انتهی وسیاتی الکلام فی ذلک رواه احمد والدارقطنی والحاکم واللفظ له والثلثة ابوداود و ترمذی
و نسائی وصححه ابن السکن والترمذی وابن حبان ثم من طریق یعلی بن عطاء عن جابر بن یزید بن الاسود عن ابیه گفت شافعی

بسبب نماز گذاردنِ اصحاب در مرضِ موتِ آنحضرتؐ استاده شده وقتی که بیرون آمد آنحضرتؐ و ابوبکر نماز شروع کرده بود پس نشست بجانبِ چپِ وی
پس این ناسخ امر آنحضرتؐ ایشان را بجلوس باشد حمیدی در شرح بخاری گفت که این قول که چون امام نشسته بگذارد شما هم نشسته بگذارید در بیماری آنحضرتؐ
بود که عارض شده بود بسبب سقوط از پشتِ اسپ با جزاءِ آن بعد از ان آنحضرتؐ نشسته بگذارد و مردم در پسِ وی استاده بودند و امر نکرد ایشان را
بنشستن و گرفته نمی‌شود مگر باخر از فعلِ آنحضرتؐ که ناسخ فعلِ اول ست انتهی وکذا قررهُ الشافعی و جواب داده اند که احادیثی که دران امر بجلوس
ایشان ست اختلاف نکرده اند در صحتِ آن و نه در سیاقِ آن و اما نماز آنحضرتؐ در مرضِ موت پس مختلف فیہ ست که آیا امام بود یا ماموم
پس استدلال بدان تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود که امام بود و یحتمل که امر بجلوس بطریقِ ندب باشد و تقریرِ قیام قرینه است بران و این جمع ست
میانِ هر دو روایت خارج از هر دو مذهب زیرا که مقتضی تخییر ست برای موتم درمیانِ قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از صحابه بعد وفاتِ
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پسِ ایشان نشسته بودند منهم اسید بن حضیر و جابر و فتوی داد
بدان ابوهریره ابن منذر گفت محفوظ نیست از هیچ یکی از صحابه خلافِ آن و اما این حدیث که امامت نکند هیچ یکی از شما بعد از من در حالیکه نشسته است
هیچ قومی را که استاده است پس این حدیث ضعیف ست اخرجه البیهقی والدارقطنی من حدیثِ جابر الجعفی عن الشعبی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و جابر
ضعیف ست جدًّا و مع ذلک مرسل ست شافعی گفته هر که احتجاج کرده باین میداند که نیست حجت در وی زیرا که مرسل ست و از روایتِ مردی است
که اعراض می‌کنند اهل علم از روایتِ وی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرد میان هر دو حدیث و گفت چون شروع کند امام نماز را نشسته
بجهتِ مرضی که امید بهی اوست مردم در پسِ او نشسته بگذارند برابر ست که طاری شود دران آنچه مقتضی قعود امام باشد یا نه چنانکه در احادیث
مرضِ موت او هست صلی اللہ علیہ وسلم که امر نکرد ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود پس امامت کرد آنحضرتؐ در بقیهٔ نماز
نشسته بخلافِ نمازِ آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بود پس امر کرد ایشان را بقعود و هو جمع حسن رواه ابوداؤد وهذا
لفظهٗ و این لفظ ابوداود ست واصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم ست بتقدیم و تاخیر الفاظ و حدیث دلیل ست
برینکه شرعیتِ امامت برای اقتدا کردن ست بامام و از شانِ تابع و ماموم آن ست که تقدم نکند بر متبوعِ خود و مساوات ننماید با وے
و تقدم نکند بر موقفِ وی بلکه مراقبِ احوالِ او باشد و بکند بر اثرِ وی مثلِ فعلِ وی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلافِ وی نکند
و حدیث تفصیلِ آن کرده بقوله اذا کبر فکبروا الخ و آنچه دران مذکور نیست مقیس ست بران همچو تسلیم و ازینجا معلوم شد که مخالفِ امام در چیزی
از احوال آثم ست اما نماز وی فاسد نیست مگر وقتی که خلافِ وی کرده باشد و تکبیرِ احرام بتقدیمِ آن بر تکبیرِ امام که درین صورت نماز وے
منعقد نمی‌شود زیرا که این کس او را امامِ خود نگردانیده زیرا که درآمدن در نماز بتکبیر بعد تکبیرِ امام ست چه تکبیرش عنوانِ اقتدا است باو
و اتخاذ اوست امام برای خود و استدلال کرده اند بر عدمِ فسادِ نماز بمخالفتِ امام باینکه توعد کرد آنحضرتؐ کسی را که سبقت کرد امامِ خود را در رکوع
و سجود باینکه بگرداند خدا سر او را سرِ حمار و امر نفرمود باعادهٔ نماز و نگفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در نیت شرط نکرده اند پس
دلیل ست بر اختلافِ نیتِ امام و ماموم که یکی نیتِ فرض کند و دیگر نیتِ نفل یا یکی نیتِ ظهر کند و دیگری نیتِ عصر و نماز صحیح ست بجماعت و
باین رفته است شافعی و کلام درین باب در حدیثِ جابر بیاید **وعن ابی سعید الخدری رضی اللہ عنه ان رسول اللہ**
صلی اللہ علیہ وسلم رأی فی اصحابه تاخرا بدرستیکه آنحضرتؐ دید در اصحابِ خود پس ماندگی در صفوف گویا تاخر کردند از
تقرب و دنو بآنحضرتؐ یا در اخذ علم و طلب مزید و در درجهٔ اول **فقال تقدموا** پس فرمود پیشتر آئید و در صف سابق السعید

کہ زیادتِ رکنی کردہ است زیراکہ چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکنِ اول لغو شد گویا بوجود نیامدہ بود و اگر پیش از امام و در رکن یا زیادہ
کرد بوجہی کہ اختلاف فاحش باشد نہ شل خطای قلیل پس ظاہر نزدیک فقیر انقطاع اقتدا است نہ بطلان صلوٰۃ و فی المنہاج ولو تقدم بفعل کرکوع
او سجود ان کان برکنین بطلت و فیہ نظر زیراکہ مفارقت امام جائز ست و عمداً مخالفت فاحشہ کردن با امام مفارقتِ امام ست و متضمن ست
نیتِ مفارقت را نیت امری کہ لازم مفارقت ست انتہی و اذا قال و چون بگوید امام سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا پس بگوئید
اللھم ربنا لك الحمد و ازینجا معلوم شد کہ منصب امام تسمیع ست و منصب ماموم تحمید و ہر دو مقسوم ست میانِ ایشان
چنانکہ حنفیہ گویند و مذہب امام مالکؒ امام احمد نیز ہمین ست و مذہب امام شافعی جمع ست مر امام را میان این ہر دو و ہمچنین جمع کند میان
ہر دو امام و منفرد نزد ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز ہمین ست و گفتہ اند بگوید موتم سمع اللہ لمن حمدہ بحدیث ابی ہریرہ کہ میکرد
این را آنحضرتؐ زیراکہ ظاہرش بودنِ اوست امام یا منفرد و نماز گذاردنِ آنحضرتؐ بطریق موتم نادرست و مذہب ثوری و اوزاعی نیز
ہمین ست کہ جمع کند میانِ ہر دو امام و منفرد و حمد گوید موتم بنا بر مفہوم حدیث باب زیراکہ از قولِ وی فقولوا اللھم الخ مفہوم میشود کہ نگوید
موتم مگر ہمین را و مذہب شافعی کہ جمع ست مطلقاً دلیلش حدیث ابن ابی اوفی ست نزد مسلم کہ آنحضرتؐ چون بر میداشت سر خود از رکوع می گفت
سمع اللہ لمن حمدہ اللھم ربنا لک الحمد و ظاہر عموم احوال ست جماعت و منفرد و او آنحضرتؐ گفتہ است صلوا کما رایتمونی اصلی و نیست حجت در سائر
روایات بر اقتصار زیراکہ عدم ذکر در لفظ دلالت نمی کند بر عدم شرعیت پس قولِ وی چون بگوید امام سمع اللہ لمن حمدہ دلالت نمی کند بر نفی قولِ وے
ربنا لک الحمد و قولِ وی فقولوا ربنا لک الحمد دلالت نمی کند بر نفی قولِ موتم سمع اللہ لمن حمدہ و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت فعل وے
صلے اللہ علیہ وسلم زیادت مقبولہ است زیراکہ قول معارض او نیست و ابن منذر این قول را از عطا و ابن سیرین و غیرہما روایت کردہ پیش شافعی با آن
منفرد نیست و قولِ وی سمع اللہ لمن حمدہ نزد رفع راس ست و قولِ وی ربنا لک الحمد نزد انتصاب و در روایتی از بو حنیفہ ہم جمع برای
امام و منفرد آمدہ و لیکن گفتہ کہ تحمید سراً گوید در نفسِ خود اما جمع منفرد را پس نزد ہمہ است و اکتفا بیکی نیز جائز ست و ظاہر اکتفا بتحمید ست
و در صورتِ جمع میانِ ہر دو تسمیع در حالتِ قیام گوید ہمچنین گفتہ است تمرتاشی و از ابی حنیفہ آوردہ کہ اگر تسمیع در حالتِ رفع نگفتہ
در حالتِ استوا بگوید و بعضی گفتہ اند ہر دو بگوید و فی روایۃ ربنا و لک الحمد و در روایتی بواو آمدہ و جمع میان اللھم و واو
بعضے گفتہ اند صحیح نیست و سیوطی گفتہ روایت آن از عبد الرزاق آمدہ و در صحیح بخاری نیز بروایت کشمہینی ست و اذا سجد فاسجدوا
و چون بسجدہ رود پس بسجدہ روید شما و لا تسجدوا حتی یسجد و بسجدہ نروید شما تا آنکہ بسجدہ رود امام فاذا صلی قائماً
فصلوا قیاماً پس چون بگذارد امام استادہ بگذارید شما نیز استادہ و اذا صلی قاعداً فصلوا قعوداً اجمعین و چون بگذارد
امام نشستہ پس بگذارید شما ہم نشستہ ہمہا اجمعین بنصب ست بر حال و این روایتی ست در بخاری و اکثر روایات اجمعون ست برفع بنا بر
تاکید ضمیر جمع و در ینجا دلیل ست بر وجوب متابعتِ امام در قعود بعذر و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و وارد شدہ است تعلیلش
باینکہ قیام با قعود امام فعل فارس و روم ست زیراکہ آنحضرتؐ فرمود نزدیک شدید شما اکنون کہ بکنید کار فارس و روم را کہ می ایستند بر پادشاہان
خود و حال آنکہ اوشان نشستہ اند پس مکنید و باین رفتہ است احمد بن حنبل و اسحق و غیرہما و مالک گفتہ صحیح نیست نماز قائم خلف قاعد
نہ قاعداً و نہ قائماً بنا بر قولِ آنحضرتؐ کہ مختلف مشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود کذا فی شرح القاضی و اسنادش بسوی کتابی نکردہ
و نیافتم قولِ وی لا تتابعوہ فی القعود در حدیثی فلینظر و مذہب شافعی صحت نماز قائم ست خلف قاعد و عدم متابعت او در قعود و گفتہ

با اصحاب خود نماز عشا پس تطویل کرد در قراءت بر ایشان فقال النبي صلی الله علیه وسلم اتريد ان تكون يا معاذ فتانا
آیا میخواهی تو ای معاذ که باشی در فتنه اندازنده مردم را و گریزاننده ایشان را از ملازمت جماعت و افگننده در فساد با ختلاف و باز استادن
از دین و در روایتی باین لفظ ست پس رو کرد آنحضرت بر معاذ و گفت ای معاذ آیا فتانی تو اذا اممت الناس فاقرأ چون امامت
کنی مردم را پس بخوان بالشمس وضحٰها وسبح اسم ربك الاعلى واقرأ باسم ربك والليل اذا يغشى و در لفظی
والشمس والـ... والليل اذا يغشى وسبح اسم ربك الاعلى بتقديم وتاخير آمده واذا السماء انفطرت وسورهٔ انشقاق و بروج و طارق نیز آمده
متفق علیه بخاری در صحیح خود برای این حدیث تبویب کرده و گفته اذا طول الامام وكان للرجل المأموم حاجة فخرج و حدیث
دلیل ست بر صحت صلوة مفترض خلف متنفل زیرا که معاذ فریضه عشا با آنحضرت میگذارد و پستر نزد اصحاب خود می آمد و با ایشان نفل میگذارد
و عبد الرزاق و شافعی و طحاوی از حدیث جابر بسند صحیح آورده اند هی له تطوع و مصنف در استدلال باین حدیث در فتح الباری اطالت کلام
کرده اما در سبل گفته قد كتبنا فيه رسالة مستقلة جواب سؤال وابنّا فيها عدم نهوض الحديث على صحة صلوة المفترض خلف المتنفل انتهى
و حدیث افاده کرد که امام در نماز خود تخفیف کند و لهذا آنحضرت معین کرد مقدار قراءت را و اللفظ لمسلم و لفظ مسلم راست
و حدیث را الفاظ است و در لفظی این ست که گفت جابر بود معاذ که نماز میگذارد با آنحضرت عشا را پستر میرفت بسوی قوم خود پس میگذارد
عشا را با ایشان این نماز معاذ را تطوع بود و آنها را المكتوبة رواه الشافعي و گفت شافعی در روایت حرمله این حدیث ثابت ست نمیدانم هیچ
حدیثی را که مروی باشد از طریق واحد ثابت تر ازین حدیث و رواه الدارقطني والبيهقي ايضا مصنف در تلخیص گفته اصل این حدیث در صحیحین
از حدیث جابر بدون این لفظ که معاذ را نافله و آنها را المكتوبة با فریضه بود انتهی و آن همین حدیث باب ست و روی الطبرانی من حدیث معاذ
نفسه نحوه و در وی دلالت ست بر جواز اقتدای مفترض بمتنفل و همین ست مذهب شافعیه اگرچه جمع در خلاف آن بجد اند زیرا که معاذ چون
یکبار همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارد و فرض از وی ساقط شد پس نمازی که با قوم بگذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت
این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت و اعتراضی که بر معاذ کرد همین بود که چرا قراءت دراز میخوانی و نفرمود که امامت تو مر این جماعت را
درست نیست زیرا که تو نفل میگذاری و ایشان فرض و حنفیه جواب ازین استدلال چنین داده اند که این بر تقدیری تمام می شود که آنحضرت
دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتدا میکند و فرض ادا میکند پس از آن میرود و قوم را امامت می کند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت
میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت معاذ را گفت مباش فتان یا با من بگذار نماز یا تخفیف کن بر قوم پس حضرت
تردید کرد در احد الامرین و مشروع گردانید مر او را یکی ازین دو چیز یا نماز گذاردن همراه حضرت و نگذاردن با قوم از جهت اقتدای مفترض
بمتنفل یا گذاردن بتخفیف و چون همراه نگذارد مستقل باشد و اقتدای مفترض بمفترض خواهد بود ذکره الشیخ ابن الهمام و شیخ در ترجمه
بعد ایراد این جواب گفته احتمال دارد که معاذ همراه آنحضرت به نیت نفل میگذارده باشد از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر
میکرده باشد برای امامت قوم خود انتهی گفت بنده ضعیف عفا الله عنه این جواب ابن الهمام و این احتمال حضرت شیخ رحمهما الله تعالی هر دو
منظور فیه ست زیرا که در حدیث صحیحین صریح موجود ست که آن مرد در شکایت معاذ این هم گفت که وی نماز گذارد با تو عشا را پستر آمد و امامت
قوم خود کرد و آنحضرت این را شنیده مقرر داشت و تنبیهی که معاذ را کرد همین بر قراءت کرد نه بر امامت پس احتمال این معنی که شاید آنحضرت را
معلوم نباشد که وی نماز گذارده آنجا امامت میکند باقی نیست چه اگر از پیشتر معلوم نبود باری اکنون از شکایت این مرد خود معلوم شده

قائتموا بي وليأتم بكم من بعدكم واقتدا كنيد بمن يعني با يستيد پس من متصل تا افعال مرا ديده بكنيد و بايد كه اقتدا كنند بشما
كسانيكه پس شما استاده اند زيراكه صف پسين متابعت پيشين ميكنند و افعال او را ديده ميكنند و تمام اين روايت چنين ست كه هميشه اند
قومي كه پس مي ايستند در صفوف تا آنكه پس مي افگند ايشان را خداي تعالى يعني از عظم ثواب و فضل رحمت خود ظاهر عبارت حديث درهمين معنى ست
وليكن بعضے محدثان آنرا در باب تسويه صفوف آورده اند و آن نيز طلب قرب و كمال ست وليكن مخصوص نيست بآن رواه مسلم و حديث
دليل ست بر جواز اتباع كسي كه در پس امام ست مر كسي را كه نمي بيند امام را و نمي شنود و او را همچو اهل صف ثاني كه اقتدا نمايند بصف اول و اهل صف
ثالث بثاني و نحوه و در حديث حث ست بر صف اول و كراهت بعد از ان **وعن** زيد بن ثابت رضي الله عنه قال
احتجر رسول الله صلى الله عليه وسلم حجرة مخصفة گفت زيد حجره گرفت رسول خدا حجره كوچك فصلى فيها فتتبع
اليه رجال وجاؤا يصلون بصلاته پس نماز گذارد در آن پس پيروي كردند بسوي وي مردمان و آمدند در حاليكه نماز
ميگذاردند بنماز رسول خدا فتتبع از تتبع ست بمعنے طلب اي طلبوا موضعه واجتمعوا اليه و در روايت بخاري ست فثار اليه الحديث
تا آخر حديث و گذشت در شرح حديث جابر در باب صلوة التطوع وفيه و درين حديث ست افضل صلوة المرء في بيته
الا المكتوبة فاضل تر نماز آدمي در خانه اوست مگر نماز فرض يعني نماز فرض در مسجد بايد گذارد بجماعت و در روايتي از بخاري ست كه
نماز گذارد در ان حجره آنحضرت چند شب و نماز گذاردند بنماز وي مردم از اصحاب او پس هرگاه دانست ايشان را نشستن گرفت و بيرون
آمد بسوي ايشان و گفت شناختم آنچه ديدم از صنيع شما پس نماز گذاريد اي مردم در خانهاي خود زيراكه افضل نماز نماز مرد ست در خانه خود مگر
مكتوبه اين لفظ بخاري ست و در مسلم قريب اوست و نيز در بخاري ست نماز گذاريد در خانهاي خود و مگيريد آنها را گورها و شك نيست كه امر در عموم
نوافل براي استحباب ست باتفاق بدلالت سياق حديث و مصنف اين حديث را در ابواب امامت براي افادهٔ شرعيت جماعت در نافله
آورده متفق عليه در سفر السعادة گفته مجموع روايت و سنن را در خانهٔ خويش گذاردي على الخصوص دو ركعت سنت بعد از مغرب
كه در هيچ وقت در مسجد نگذارد و ازين جهت علما را درين محل خلاف ست كه اگر كسي اين دو ركعت را در مسجد بگذارد مجزي باشد يا نه بعضے
از علما ميگويند مجزي نباشد و مروزي گويد من صلى الركعتين بعد المغرب في المسجد يكون عاصيا و ابو ثور ميگويد هو عاص و سبب عصيان
وي آنست كه پيغمبر فرمود اجعلوها في بيوتكم و نزد بيشتر علما مجزي باشد و ترك اولى بود الى قوله حاصل آنكه عادت حضرت رسالت
صلى الله عليه وسلم آن بود كه مجموع نوافل در خانه گذاردي مگر براي سببي و مي فرمود ايها الناس صلوا في بيوتكم فان افضل صلوة المرء في
بيته الا المكتوبة انتهى **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه گفت جابر بود معاذ بن جبل مي گذارد نماز با پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم پس تر مي آمد پس ميكرد امامت قوم خود را پس نماز گذارد معاذ يك شب با آنحضرت نماز عشا پس تر آمد قوم خود را پس
امامت كرد ايشان را و شروع كرد سوره بقره پس برگشت از نماز مردي و سلام داد يعني قطع كرد نماز را پس تر گذارد آن مرد نماز تنها
و برگشت و بر آمد از نماز پس گفتند آيا منافق شدي اي فلان گفت منافق نشده ام بخدا و هر آينه مي آيم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم
و خبر ميكنم او را باين فعل معاذ پس آمد نزد آنحضرت و گفت اي رسول خدا ما خداوندان شترانيم كه آب مي كشيم بآن و كار ميكنيم در روز يعني
پس در شب كه وقت آن مي كشيم و بدرستيكه معاذ نماز گذارد با تو عشا را پس تر آمد قوم خود را و امامت كرد پس افتتاح كرد بسوره بقره الى آخره
و مصنف اين حديث را مختصر آورده مي گويد قال صلى معاذ باصحابه العشاء فطول - يعني گفت جابر نماز كرد معاذ

امام وابوبکر ماموم واین همچنین ست در طریق مذکوره والمتاب کرده است ابن حبان مر تخریج طریق این حدیث ودر جمع میان الفاظ مختلفه وی
انتهی وقد بوب البخاری علی هذا فقال باب الرجل یأتم بالامام ویأتم الناس بالماموم ابن بطال گفته این موافق قول مسروق وشعبی ست که بعض صفوف
امام بعض باشد خلافا للجمهور مصنف گفته شعبی گوید هر که تحریمه بست پیش از بر داشتن صفی که متصل اوست سرهای خود را از رکعت پس دریافت
آن رکعت را اگرچه امام سر خود پیش ازان برداشته باشد زیرا که بعض ایشان ایمه بعض اند واین دلیل ست بر آنکه وی می بیند تحمل بعض ایشان
مر بعض را آنچه تحمل می کند آنرا امام ومؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم فأتموا بی ولیأتم بکم من بعدکم انتهی گوییم وآنکه در حدیث ابوهریره که صحتش
متفق علیه ست آمده که چون بگذارد امام نشسته پس بگذارید شما همه نشسته ومثل اوست حدیث عایشه وانس در صحیحین وحدیث جابر در مسلم
پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ ست باین حدیث واختیار کرده است این را ابوحاتم در صحیح خود وکلام مبسوط دران کرده وگذشت تمام
این بحث اولا متفق علیه ودر روایتی از صحیحین آمده که می شنوانید ابوبکر مردم را تکبیر اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت وجماعت
دلیلی بر استخلاف ابوبکر نماند جوابش آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابوبکر را بامامت ست وچندان ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد
امام ورزیکه آنحضرت بنفس نفیس خود تشریف شریف آورد وخود امامت کرد واگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه توهم می کنند بقول
نسخ میکرد وکسی دیگر را می فرمود وامامت ابوبکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود یکباری دیگر آنحضرت باصلاح عمرو بن عوف
که ساکنان قبا بودند رفته بود وچون وقت بآخر رسید بلال اذان گفت وصحابه همه ابوبکر را امام ساختند درین میان آنحضرت رسید
ابوبکر خواست از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد وامام باشد وخود اقتدا کرد ودر پس ابوبکر
نماز گذارد وکذا فی شرح صحیح البخاری ودر حدیث دلالت ست بر جواز وقوف واحد بیمین امام واگرچه با وی غیر وی حاضر باشد ومحتمل که آنحضرت
این را برای تبلیغ ابوبکر از وی کرده باشد یا بسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صف تنگ بود یا غیر وی از محتملات ویا عدم دلیل بر فعل یکی
ازینها ظاهر جواز ست علی الاطلاق **وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ام**
احدکم الناس فلیخفف چون امامت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند ورعایت جانب ایشان نماید در مصفی گفته مراد
بتخفیف ادای ارکان وابعاض ست واتیان باذکار مسنونه متوسطه نه طویله وقراءت سوره از مفصل ودر معنی منفرد ست جماعه محصورین
که بتطویل راضی باشند انتهی **فان فیهم الصغیر والکبیر والضعیف وذا الحاجة** زیرا که در میان ایشان خرد ست وپیر ست
وناتوان ست بحسب خلقت وخداوند حاجت ست که کار ضروری دارد **فاذا صلی وحده فلیصل کیف شاء** وچون نماز گذارد تنها
یعنی برای ذات خود پس باید که بگذارد چنانکه خواهد ودر روایتی عوض فلیصل فلیطول آمده ومراد تخفیف وترک تطویل آن نیست که ترک کند
سنت قراءت وتسبیحات را وتهاون کند در رعایت سنن وآداب چه جای واجبات بلکه مراد آنست که اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکه بخواند
مفصل واکتفا کند بر سه بار گفتن تسبیح ورعایت کند قومه وجلسه را واکثر آنچه مراد می افتد بتخفیف در نماز که وارد ست در احادیث تخفیف قراءت ست
واین بجمله حقوق مقتدیان ست بر امام تا مردم از حضور جماعت باز نمانند متفق علیه ودر وی دلیل ست بر جواز تطویل منفرد بنماز
در جمیع ارکان او واگرچه بترسد خروج وقت را وصححه بعض الشافعیة لیکن معارض ست بحدیث ابی قتاده که انما التفریط ان یؤخر الصلوة
حتی یدخل وقت الاخری اخرجه مسلم وچون متعارض شد مصلحت مبالغه در کمال بتطویل ومفسده ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک
مفسده اولی باشد ومحتمل که مراد بمؤخر کسی باشد که داخل نشد در نماز اصلا تا آنکه وقتش بدر رفت واگر وقت بیرون رفت ودر وی نماز است

وبران سکوت کرد وآنرا مسلم داشت وحدیث امام احمد چنانکه برا حد الامرین دال ست همچنین این هم ازوی مستفاد ست لیا نماز بامن بگذار
وآنجا مطلقا امامت مکن که سقت بیان از طول قراءت تو در مشقت افتند یا اگر امامت میکنی و بامن هم میگذاری باری در قراءت سبکی کن واین قدر
قراءت دور و دراز که موجب حرج ذوی الحاجات باشد مکن پس درین تردید اقتدای مفترض بمتنفل جائز داشت وهدایت وی مقصور بر قصر
قراءت ماند نه بر احد الامرین وچون اقتدا بآنحضرتؐ در نظر انصاف افضل ست از امامت کردن دیگران راچه احتمال باید کرد که معاذ
در پس آنحضرت نیت نماز نفل میکرد بلکه ادراک فضیلت اقتدا اقتضای آن میکند که اینجا فرض میگذارد وآنجا نفل می کرد ومتبادر ازشان ورود
این حدیث نیز همین ست والله اعلم باقی ماند صحت نماز متنفل بمفترض پس دران خود خلافی نیست واما نماز متنفل بمتنفل پس چنانکه نماز گذاردن
عباس با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب همچنین نماز گذاردن آنحضرتؐ با انس ویتیم وعجوز وغیر ذلک واین همه ثابت ست در صحیح

وعن عائشة رضي الله عنها في قصة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وهو مريض
روایت ست از عایشهؓ در قصهٔ نماز گذاردن رسول خدا با مردم وحال آنکه آنحضرتؐ بیمار بود وآن قصه این ست که گفت عایشهؓ هرگاه گران شد
رسول خدا یعنی سخت بیمار شد وبنهایت ضعف رسید آمد بلال خبر کنان او را که وقت نماز شد فرمود امر کنید ابوبکر را که نماز کند بمردم یعنی
امامت کند ایشان را پس نماز گذارد ابوبکر دران روزهای بیماری او پس بیافت آنحضرتؐ در ذات خود سبکی وتندرستی پس ایستاد درحالیکه
میرود وتکیه کرده میان دو مرد یعنی دستها بر دوش این دو مرد نهاده وهردو پای مبارک وی خط می کشید در زمین یعنی بجهت بی قوتی تا آنکه
در آمد مسجد را پس چون شنید آواز در آمدن آنحضرتؐ ابوبکر خواست که پس رود پس اشاره کرد بسوی او آنحضرتؐ که پس نرود وبرجای خود
استاده ماند قالت گفت عایشهؓ فجاء حتى جلس عن يسار ابي بكر پس آمد آنحضرتؐ تا آنکه نشست بجانب دست چپ
ابوبکر رضی الله عنه فكان يصلي بالناس جالسا وابوبكر قائما پس بود آنحضرتؐ که نماز میگذارد با مردم نشسته وبود ابوبکر که نماز میگذارد
استاده يقتدي ابوبكر بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم اقتدا میکرد ابوبکر بنماز آنحضرتؐ یحتمل که این اقتدا
بر وجه ایتمام باشد پس ابوبکر هم امام بود وهم ماموم ویحتمل که ابوبکر مبلغ باشد نه امام در سبل گفته اختلاف ست در حدیث عایشهؓ وغیر او
که آیا آنحضرتؐ امام بود یا ماموم ودر روایات مفید هردو معنی وارد شده لیکن ظاهر همین ست که آنحضرتؐ امام بود وبعضی علما بترجیح روایات
رفته اند وگفته راجح این ست که آنحضرتؐ امام بود بوجوه ترجیح که در فتح الباری مستوفی ست وگذشت در حدیث ابوهریره بعض وجوه
ترجیح بر خلاف آن وبعضی از علما قائل شده اند بتعدد قصه که گاهی آنحضرتؐ نماز گذارد اماما وگاهی ماموما در مرض موت انتهى

ويقتدي الناس بصلوة ابي بكر واقتدا میکردند مردم بنماز ابوبکر یعنی افعال ابوبکر دیده نماز میکردند والا امام دران نماز
آنحضرتؐ بود وهمه اقتدا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند لیکن آنانکه دور بودند وافعال آنحضرتؐ را نمی دیدند وتکبیرات نمی شنیدند
افعال ابوبکر وتکبیر او را دیده وشنیده نماز میکردند ودرینجا دلیل ست بر جواز رفع صوت بتکبیر برای اسماع مؤمنین وبرینکه مقتدی را
اتباع صوت مکبر جائز ست وهذا مذهب الجمهور وفيه خلاف للمالكية قاضی عیاض گفته مذهب بعضی ابطال صلوة مقتدی ست وبعضی
عدم ابطال وبعضی گویند اگر امام اذن اسماع داده اقتدا بوی صحیح ست والا فلا وایشان را تفصیلهاست غیر ازین که نیست برانها دلیل
وگویا که آنها درین حدیث می گویند که ابوبکر امام بود ونیست کلام در رفع وی صوت را برای اعلام مقتدیان مصنف در تلخیص گفته حدیث
عایشهؓ را طرق کثیره ست که در ذکرش تطویل ست ومراد اینجا احتجاج ست بر جواز صلوة قائم خلف قاعد واین مبنی ست بر بودن آنحضرتؐ

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوحی برقدری که در نفل بود پس اگر امامت صبی صحیح نمی شد نازل می شد وحی بدان و استدلال کرده اند ابوسعید و جابر
باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمرو را تقدیم کردند در نماز جماعتی از صحابه بودند ابن حزم گفته معلوم نیست مخالفی برای
اوشان درین باب و احتمال امامت او مر ایشان را در نفل دور از سیاق قصه است زیرا که آنحضرت ایشان را تعلیم اوقات برای فرائض کرده
و گفته یؤمهم اکثرهم قرآنا و در روایت ابوداود در بابه حضور جمیع عام ست در فرائض و نوافل در سبل گفته و هر که مدعی تفرقه است میان فرض
و نفل و می گوید که در نفل صحیح ست نه در فرض وی محتاج ست بسوی دلیل و در حدیث دلیل ست بر قول بصحت نماز مفترض خلف متنفل
کذا فی الشرح و در وی تامل ست انتهی و کلام دران گذشت **وعن** ابی مسعود رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم **یؤم القوم اقرؤهم لکتاب اللہ تعالی** امامت میکند قوم را خواناترین کتاب خدا را یعنی بهتر و نیکو تر
تجوید کننده قرآن را و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از انکه عالم باشد باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد
بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث میگردد در نماز و در سبل گفته ظاهر آنست که مراد اکثر ایشان ست از روی حفظ قرآن و گفته اند
اعلم باحکام و مناسب حدیث اول قول اول ست در سبل گفته حدیث دلیل ست بر تقدیم اقرء بر افقه و این مذهب ابوحنیفه و احمد ست انتهی
گویم مذهب ابوحنیفه و محمد و احمد و مالک و شافعی در روایتی آنست که اعلم و افقه مقدم ست بر اقرء زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن ست
و بعلم در تمامه ارکان و محتاج به من القرآن مضبوط ست و محتاج الیه از فقه مضبوط نیست و عارض می شود در نماز اموری که قادر نیست
بر مراعات آن مگر کامل الفقه و لهذا مقدم کرد آنحضرت ابوبکر را با وجود فرمودن اقرأکم ابی و گویند حدیث خارج ست بر حال صحابه که اقرأ در ایشان
اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن ابن مسعود گفته بودیم ما که تجاوز نمی کردیم ده آیت را تا آنکه نمی شناختیم حکم و امر و نهی
آن را ازین جهت تقدیم کرده شد اقرأ در حدیث و در زمانه ما چنین نیست پس تقدیم کردیم افقه را در سبل گفته مخفی نیست که این دور ست از قول وی
فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة پس اگر باشند همه قوم برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام
نماز و مسائل و حوادث بعد از انکه خوب می تواند خواند قراءت مسنونه را زیرا که این دلیل ست بر تقدیم اقرأ مطلقا و اقرأ را تفسیر کرده اند با اعلم بالسنة
پس اگر همین مراد دارند از ان هر دو قسم یک قسم باشد انتهی و همین ست مذهب امام احمد نزد اکثر اصحاب وی و ابویوسف و به قال الشوکانی و الشیخ
صاحب الحجة البالغة و در مصفی گفته حدیث مسلم دلالت میکند که اقرأ احق ست بامامت از اعلم بالسنة بعد از انکه هر دو ما یجوز به الصلوٰة می توانند
و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قراءت قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقرأ ست از فقهای مستوین
در فقه و درین توجیه نظر ست زیرا که اعلم بالسنة را مرتبه نهاده اند بعد از اقرأ پس معلوم شد که گاهی در قراءت مساوی می بودند و در علم بالسنة متفاوت
پس تقدیم اقرأ بر اعلم اصح ظاهر میشود بجهت حدیث و غرض دران تشریف اقرأ است و تنویه بوی و والی در محل ولایت خود احق ست از اقرأ و افقه
انتهی و شیخ ابن الهمام گفته بهترین انچه استدلال کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه
اقرأ بودند از وی نه اعلم و دلیل قول اول اقرأکم ابی ست و دلیل ثانی قول سعید کان ابوبکر اعلمنا و این در آخر عمر بود از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
انتهی گویم این فعل آنحضرت ست و حدیث باب قول آنحضرت و قول مقدم ست بر فعل و نیز از اقرأ بودن ابی بن کعب لازم نمی آید که جز وی دیگری
اقرأ نباشد چرا نتواند بود که ابوبکر هم اقرأ باشد و هم اعلم و وی اول کسی ست که قرآن را جمع کنانید و بود اکثرهم حفظا للقرآن پس اقرأ مقدم باشد
بر اعلم واللہ اعلم **فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة** پس اگر باشند در علم سنت هم در قراءت برابر پس امامت کند پیشینه ترین

پس نیست منافی بروی وعن عمرو بن سلمة الجرمی بکسر لام صحابی صغیرست کنیت وی ابو یزیدست قاله البخاری وغیره
وسلم وغیره گفته اند بُرَید ست بموحده وفتح را ابن عبد البر گفته وی زمانهٔ آنحضرت را دریافته وامام قوم خود بود بعهد آنحضرت بسبب آنکه اقرای ایشان
بود قرآن را و گفته اند که قدوم آورد بر آنحضرت با پدر خود و در قدوم پدرش خود خلافی نیست عمرو نازل بصره شد ابو قلابه و عامر الاحول و ابو الزبیر
مکی از وی روایت دارند وسلمه همه جا بفتح لام ست مگر عمرو بن سلمه که نام قبیلهٔ از انصار ست قال گفت بودیم ما ساکن بر لب آبی که گذرگاه مردم بود
و می گذشتند بما سواران و می پرسیدیم آنان را چیست حال مردم چیست صفت این مرد کنایه از ظهور دین اسلام و صفت آنحضرت ست
صلی الله علیه وسلم پس می گفتند گمان می برد که خدای تعالی او را فرستاده ست و وحی کرد بسوی او چنین کنایه از قرآن ست پس بودم من که یاد
می گرفتم آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه آنها می خواندند گویا که می چسپید آن کلام در سینهٔ من و بودند عرب که توقف میکردند انتظار میبردند
در اسلام خود فتح مکه را یعنی اگر فتح مکه شد ما هم می درآییم در اسلام پس میگفتند عرب که بگذارید این مرد را و قوم او را پس وی اگر غالب آید بر قوم خود
پس وی صادق ست پس هرگاه که شد واقعهٔ فتح مکه یعنی در سال هشتم از هجرت شتابی کرد هر قوم باسلام خود و شتابی کرد پدر من قوم خود را
در اسلام قال گفت عمرو قال ابی پس هرگاه که آمد پدر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت جئتکم من عند النبی صلی الله
علیه وآله وسلم حقا بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پیغمبر برحق نصب حقا بر صفت مصدر محذوف ست ای نبوة حقا یا مصدر مؤکدست
برای جملهٔ متضمنه زیرا که در قوت هو رسول الله حقا ست پس مصدر مؤکد برای غیر خود باشد قال گفت پیغمبر که بگذارید نماز چنین در وقت چنین
فاذا حضرت الصلوٰة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا پس چون حاضر شود و درآید وقت نماز پس باید که اذان
بگوید یکی از شما و امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد دارد قرآن را قال گفت عمرو بن سلمه فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی
پس نگاه کردند پس نبود هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر یاد می داشتم از جهت آنکه بودم من که پیش می آمدم قرآن را
دیاد میگرفتم آنرا از سواران فقدمونی پس پیش کردند و امام ساختند مرا در میان خود وانا ابن ست او سبع سنین و حال آنکه
من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه منکشف می شد عورت من
پس گفت زنی از قبیلهٔ حی آیا نمی پوشید از ما دُبر قُران خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و بُریدند برای من پیراهنی پس شادان نشدم من
بچیزی همچو شادان شدن من بآن پیراهن عجیب غریب که هرگز نپوشیده بودم یعنی از جهت خُردی و اقتضای طبیعت و از جهت حصول
فضل و کرامت الٰهی رواه البخاری و در وی دلالت ست بر آنکه احق بامامت اکثر القرآن ست و می آید حدیث وی عنقریب و در وی
این ست که امامت افضل ست از اذان زیرا که در مؤذن هیچ شرطی نکرده وابو داؤد و در روایت وی آمده که من هفت یا هشت ساله
بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل ست بر صحت امامت صبی و عدم کراهت در امامت ممیز و باین رفته است حسن بصری
وشافعی و اسحٰق و لیکن بالغ اولی ست اگرچه صبی مخصوص باشد بفقه و قرأت از جهت اختلاف علما در آن و نزد مالک و ثوری مکروه ست
و از احمد و ابو حنیفه دو روایت ست و مشهور از ایشان اجزاست در نوافل نه فرائض والنسائی و در روایت وی آمده که من هشت ساله
بودم و در روایتی از ابو داود باین لفظ ست پس حاضر نشدم در هیچ مجمعی از جرم مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز میگذاردم
بر جنازهٔ ایشان تا امروز و این اصرح ست در صحت نماز و بعضی گفته اند که این بامر و تقریر آنحضرت نه بود پس در وی حجت نباشد و جوابش
آنست که دلیل جواز وقوع اوست بزمانهٔ وحی و تقریر امری غیر جائز در آن متصور نیست سیما در نماز که اعظم ارکان اسلام ست و تنبیه کرده شد

شما اقرأ شما و این همه صریح ست در تقدیم اقرأ بر غیر وی مطلقا **ولابن ماجة من حديث جابر** و ابن ماجه راست از حدیث جابر در حدیث طویل که در وی ذکر توبه قبل از مرگ و ذکر جمعه و تغلیظ ست باین لفظ **لا تؤمن** بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون **امرأة رجلا** و امامت نکند هیچ زن هیچ مرد را زیرا که وی عورت ست و ناقص ست در عقل و دین و مردان قوام اند بر زنان و رستگار نشد قومی که والی کردند زن را بر کار خود کذا فی البخاری پس هر که زن را امام خود کرد گویا وی زن را بر امر نماز خود والی ساخت شوکانی گفته در نماز گذاردن زن پیش مردان خود نزاعی نیست خلافی که هست در نماز گذاردن مرد با زن ست فقط و هر که این را صحیح نمی داند بر وی آوردن دلیل لازم ست انتهی عبد حسبل گفته درینجا دلیل ست بر اینکه زن امامت مرد نکند و این مذهب حنفیه و شافعیه و غیر هم ست و مزنی و ابو ثور جائز داشته اند امامت زن و جائز گفت طبری امامت زن در تراویح وقتی که حافظ قرآن حاضر نباشد و حجت ایشان حدیث ام ورقه است و سیاقی و این نهی را محمول می کنند بر تنزیه یا گویند حدیث ضعیف ست انتهی **ولا اعرابي مهاجرا** و امامت نکند بادیه نشین مهاجر را زیرا که هجرت یکی از اسباب تقدیم ست در نماز چنانکه معلوم شده و این هجرت عام ست کما تقدم و خلاصه معنی آنست که امامت نکند جاهل عالم را چه غالب بر بادیه نشینان جهل بود **ولا فاجر مؤمنا** و امامت نکند فاسقی مرد مؤمن صالح را و در روایتی آمده الا ان یقهره سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنت یخاف سیفه و سوطه ترسیده می شود از تیغ و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند یا دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت صبر ست گویم دلالت این حدیث بر نهی امامت فاجر ست اما شافعیه و حنفیه بصحت امامت فاسق رفته اند مستدل بحدیث ابن عمر و غیره و این احادیث کثیره است دال بر صحت صلوة خلف بر و فاجر مگر آنکه همه ضعیف اند و معارض اوست حدیث لا یؤمنکم ذو جرأة فی دینه و نحوه و این نیز ضعیف ست و چون احادیث جانبین ضعیف آمد رجوع باصل کردیم و آن اینست که هر که نمازش صحیح ست امامتش هم صحیح و مؤید این اصل ست فعل صحابه چنانکه بخاری در تاریخ خود از عبد الکریم البکاء آورده که گفت دریافتم ده کس را از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم که نماز میگذاردند در پس ائمه جور و مؤید است حدیث مسلم چه باشد حال تو وقتی که باشند بر شما امراء که تاخیر کنند نماز را از وقت وی یا بمیرانند نماز را از وقت آن گفت پس چه می فرمائی مرا فرمود بگذار نماز را در وقت وی پس اگر دریابی نماز را همراه ایشان پس بگذار زیرا که این نماز ترا نافله است پس اذن داد آنحضرت بنماز گذاردن در پس ایشان و آنرا نافله گردانید زیرا که آنها نماز را از وقت وی بیرون آوردند و ظاهر وی آنست که اگر آنها نماز را در وقت وی میگذاردند این نماز وی فریضه می بود با وجود فسق و جور ایشان در سفر السعادة گفته در باب صلوة خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده انتهی گویم مصنف در تلخیص و سخاوی در مقاصد حسنه گفته روایت کرده اند این حدیث را ابو داود و دارقطنی و لفظ مر اوراست و بیهقی از حدیث مکحول از ابو هریره آورده و زیاده کرده و جاهدوا مع کل بر و فاجر و اسنادش منقطع ست و او را طریقی دیگر ست نزد ابن حبان در ضعفا از حدیث عبد الله بن محمد بن یحیی بن عروه از هشام عن ابی صالح و عبد الله متروک ست و روایت کرد آنرا دارقطنی از حدیث حارث عن علی کرم الله وجهه و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و هم از حدیث مکحول از ابی وائل هم از حدیث ابی الدرداء و همه این طرق خیلی واهی ست گفت عقیلی نیست درین متن اسنادی ثابت و نقل کرد ابن جوزی از احمد که وی پرسیده شد ازین حدیث گفت ما سمعنا بهذا و گفت دارقطنی نیست در وی چیزی ثابت و بیهقی را درین باب احادیث ست جمله ضعیف و صحیح ترین چیزی که درین باب ست حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال و گفت ابو احمد حاکم این حدیث منکر ست شیخ در شرح سفر السعادة گفته علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از جمله علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت

مردم در هجرت یعنی هر که هجرت در مدینه پیشتر آورده و درین فضیلت سابق متقدم شد بامامت و تقدم در نماز اولی و احق باشد و در فقه بعد از مساوات
در علم اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از وطن منسوخ گشت بجای وی هجرت از ذنوب و خطا که موطن طبیعت ست اعتبار
کرده اند و در حدیث آمده که المهاجر من هجر الخطایا والذنوب و در سبل گفته این هجرت شامل هجرت زمانهٔ آنحضرت و بعد اوست شامل کسیکه
هجرت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد مهاجرین را حکم آبای ایشان ست در تقدیم انتهی فان کانوا فی
الهجرة سواء فاقدمهم سلما بکسر سین و سکون لام پس اگر باشند در علم و قرائت و هجرت برابر پس امامت کند دیرینه ترین ایشان
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم الاسلام بر متاخر الاسلام و همچنین اکبر بر اصغر چنانکه بیاید لحدیث مالک بن حویرث لیؤمکم اکبرکم
وفی روایة سنا و در روایتی عوض سلما سنا آمده یعنی اگر باشند در هجرت برابر پس امامت کند کلان ترین ایشان در سن و سال و عمر
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شد و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم کرده شود و اگر در تمامهٔ این امور
برابر باشند قرعه اندازند یا اختیار بدست قوم باشد هر کرا خواهند از ایشان امام نمایند ذکره ابن الهمام و در حاوی که در مذهب شافعی ست
بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصورت و بعد از وی حسن الصوت و نزد بعضی مسافر و مقیم اولی ست
یعنی برای مقیمان و در سبل گفته و از کسانیکه مستحق تقدیم اند قریش اند لحدیث قدموا قریشا مصنف گفته انه قد جمع طرقه فی جزء کبیر و از ایشان
احسن الوجه بنا بر حدیثی که وارد ست در ان و در روی بکر او ی ضعیف ست انتهی گوییم این حدیث نزد بیهقی ست از ابی زید انصاری و ذکره ابن الجوزی
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سو ء لیس بصحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبید از عایشه مانند آن و گفت خواسته است عایشه حسن السمت
والهدی کذا فی ضوء النهار ولا یؤمن بفتح یای تحتانیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون الرجل الرجل فی سلطانه و امامت نکند
مردی مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی در جائیکه مالک ست چنانکه در روایت دیگر آمده فی اهله پس تقدیم نکند والی را در ولایت وی
مثل امام اعظم و خلفا و حکام و نواب وی خصوصا در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی و صاحب خانه مگر باذن ایشان زیرا که این مفضی میگردد بشکست گردانیدن
امر سلطنت و عزت و مؤدی می شود به تباغض و تقاطع و ظهور خلاف شرعیت جماعت مروی ست که ابن عمر با آن فضل و شرف که وی داشت در پس
حجاج نماز گذارد که بی شبهه ظالم و فاسق بود کما رواه البخاری فی حدیث اثرم گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم را در خانهٔ انس زیرا که وی امام ست هر کجا که باشد انتهی و یحتمل که باذن انس باشد و در سبل گفته این حکم خاص ست و اول حدیث عام بود
و ملحق ست بسلطان صاحب بیت بنا بر ورود حدیث بخصوصه در حق وی اخرجه الطبرانی من حدیث ابن مسعود لقد علمت ان من السنة
ان یتقدم صاحب البیت مصنف گفته رجاله ثقات و اما امام مسجد و اگر چه از ولایت سلطان یا عمال او باشد داخل ست در حکم سلطان
و اگر باتفاق اهل مسجد باشد یحتمل که احق گردد باین جهت و این ولایت خاصه است ولا یقعد بجزم دال مهمله و رفع آن فی بیته
علی تکرمته و ننشیند مرد در خانهٔ مرد دیگر بر تکرمهٔ وی مراد بدان فرشی و سجاده و وساده الیست که برای خود نهاده و انداخته و اصلش از تکریم
و اکرام ست و بعضی از تکرمه مائده مراد داشته اند و اول اصوب ست الا باذنه مگر باذن وی متعلق بهر دو حکم ست که ولا یؤمن و لا یقعد
و در روایتی بجای سلطانه فی اهله آمده یعنی در اهل خانهٔ وی و باین جهت تفسیر کرده اند سلطان با نچه در ملک و حکم اوست چنانکه گفته شد
رواه مسلم و هم مسلم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند سه کس پس امامت کند ایشان را یکی از ایشان و احق
ایشان بامامت اقرا ایشان ست و ابو داود از ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا باید که اذان گویند برای شما نیکان شما و امامت کنند

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها
بهترين صفهاى مردان از روى كثرت نخستين آنهاست بسبب صلوة فرستادن ملائكه بروى و شرها آخرها و بدترين صفها از روى قلت اجر
پسين آنهاست وخير صفوف النساء آخرها وشرها اولها وبهترين صفهاى زنان پسين آنهاست و بدترين صفهاى زنان
نخستين آنهاست يعني مردان را بايد كه در صف متقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متاخر باشند از صف مردان رواه مسلم
ورواه ايضا البزار والطبراني في الكبير والاوسط واحاديث در فضائل صف اول واسع ست احمد از حديث ابي امامه آورده كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه
خدا و ملائكه صلوة مي فرستند بر صف اول گفتند اى رسول خدا و بر صف ثاني فرمود و بر ثاني هم ورواه الطبراني في الكبير قال الهيثمي رجاله موثقون
و در حديث نعمان بن بشير ست گفت شنيدم آنحضرت را مي فرمود بدرستيكه خداى تبارك وتعالى و فرشتگان او درود مي فرستند بر صف
اول يا صفوف اول اخرجه احمد والبزار قال الهيثمي برجال ثقات و بزار از حديث ابوهريره آورده كه استغفار كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى صف اول
سه بار و براى صف ثاني دو بار و براى ثالث يكبار هيثمي گفت در روى ايوب بن عتبه است ضعف وى از قبل حفظ اوست و نيز وارد شده است
در ميمنه صف اول و بساط امام و افضليت او بر اليسر احاديث بسيار طبراني در اوسط از حديث ابي برده آورده كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله
عليه وسلم اگر تواني كه باشي در پس امام يعني پس باش والا پس جانب راست او هيثمي گفته فيه من لم اجد له ذكرا و نيز وى در اوسط و كبير از حديث
ابن عباس آورده بر شماست بصف اول و بر شما بميمنه و دور داريد خود را از صف كردن درميان سوارى هيثمي گفته در روى اسمعيل بن مسلم
مكى ست واحق بصف اول اولوا الاحلام والنهى اند بزار از حديث عامر بن ربيعه آورده كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم بايد كه نزديك
شوند مرا صاحبان بلوغ و عقل و دانش ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم هيثمي گفت در روى عاصم بن عبد الله عمرى ست و اكثر بر تضعيف وى اند
و اختلاف ست در حجت گرفتن بوى و مسلم و اربعه از حديث ابن مسعود زياده كرده مختلف نشويد پس مختلف شود دلهاى شما و دور داريد شما
خود را از هيشات اسواق و درين باب حديثهاست و در حديث باب دلالت ست بر جواز اصطفاف نسا از روى صفوف برابرست كه نماز
ايشان با مردان باشد يا با زنان و معلل ست خيريت آخر صفوف زنان بآنكه آنها درين وقت دور باشند از مردان و از رويت و
شنيدن كلام ايشان لكن اين علتى ست كه تمام نمى شود مگر وقتى كه نماز زنان با مردان باشد وليكن وقتى كه امام ايشان زن باشد و پس او
صف كشند صفوف ايشان مانند صفوف مردان باشد و افضل صفوف صف اول باشد وعن ابن عباس رضي الله عنه
قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة نماز گذاردم با رسول خدا شبى يعني در خانه خاله خود ميمونه
كه يكى از ازواج مطهره است پس استادم من جانب دست چپ آنحضرت و حديث اينجا مختصر ست و تمام آن در باب قيام الليل مشكوة شريف
و غير آن مذكور ست فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم براسي من ورائي فجعلني عن يمينه پس گرفت آنحضرت
سر مرا از پس پشت من پس بگردانيد مرا جانب دست راست خود متفق عليه حديث دليل ست بر صحت صلوة متنفل بمتنفل
و بر آنكه مقتدى اگر يك كس بود موقف او جانب دست راست امام ست بدليل ادارت زيرا كه اگر يسار موقف مى بود وى ادارت نمى كرد
و باين رفته اند جماهير بخلاف نخعي كه ميگويد چون يك امام باشد و يك مقتدى خلف امام بايستد پس اگر ركوع كند امام قبل از آمدن ديگرى
بايستد اين كس از يمين او اخرجه سعيد بن منصور و توجيهش آنست كه امام مظنه اجتماع ست پس معتبر باشد در موقف امام تا آنكه ظاهر شود
خلاف وى و گفته اند دلالت ميكند بر صحت صلوة قائم بر يسار امام اينكه آنحضرت امر نكرد ابن عباس را باعاده و جائز ست كه لعدم صحت آن نگر

در اہلِ شرط کنند و اجماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم انتهی
وسنادہ واہٍ و اسناد این حدیث واہی ست زیراکه در وی عبدالله بن محمد العدوی ست و وکیع او را متهم بوضع حدیث کرده و شیخ وی
علی بن زید بن جدعان ضعیف ست و رواه عبدالملک بن حبیب فی الواضحة من وجه آخر و عبدالملک متهم ست بسرقۂ احادیث و تخلیط
اسانید قال ابن الفرضی عبدالحق در احکام گفته دیدیم این حدیث را در کتاب عبدالملک و گفت ابن عبدالبر فاسد گردانید عبدالملک بن حبیب اسناد
او را و ساقط کرد از اسناد دو کس را کذا فی التلخیص و [illegible] رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال رصّوا
بضم راء و صاد مهمله صُفوفکم پیوسته و استوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت و جز آن مراد
نماز جماعت ست بانضمام بعض بسوی بعض وقاربوا بينها و نزدیکی کنید میان صفها و نزدیک و بهم بایستید نه دور از فرجه

وحاذوا بالاعناق و برابر کشید گردنها را نهی ست از پس و پیش استادن رواه ابوداود والنسائي وصححه ابن حبان
و در آخر این روایت نزد ابوداود این ست سوگند ست بکسی که جان من در دست اوست بدرستیکه هر آیینه من می‌بینم شیطان را که می درآید از
کشادگی و فرجۂ صف گویا آن شیاطین حذف اند بحای حطی و ذال معجمه مفتوحتین گوسفندان سیاه ریزه از گوسفندان حجاز و یمن و تفسیر کرده است
آنرا راوی در حدیث ابی امامه به بچهای میش که خُرد اند و در روایتی کانها بنات الحذف آمده گویا که آنها دختران حذف اند و در حدیث نعمان بن بشیر
آمده که گفت رو آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر مردم و فرمود اقامت کنید صفهای خود را سه بار بخدا سوگند اقامت کنید صفوف خود را
یا مخالفت کند خدا در میان دلهای شما گفت نعمان دیدیم مرد را که می چسپانید دوش خود را بدوش صاحب خود و کعب خود را بکعب او اخرجه الشیخان
وابوداود و هم ابوداود از وی روایت کرده که بود آنحضرت برابر میکرد ما را در صفوف چنانکه راست کرده میشود تیر تا آنکه چون گمان کرد که اخذ
کردیم ما این را از وی و فقیه شدیم اقبال کرد روزی بر ما بروی خود ناگاه دید مردی را که منتبذ ست بصدر خود یعنی از صف فرمود برابر کنید
صفهای خود یا مخالفت کند خدا میان وجوه شما و نیز وی از حدیث براء بن عازب آورده که بود رسول خدا می درآمد صف را از یک ناحیه بسوی
ناحیۂ دیگر مسح میکرد صدور و مناکب ما را و می فرمود مختلف مشوید پس مختلف شود دلهای شما در سبل گفته این احادیث و وعیدی که در وی
دلالت دارد بر وجوب تسویه و مردم در آن تساهل کنند چنانکه تساهل می کنند در چیزی که مفاد حدیث انس ست از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم تمام کنید صف مقدم را پس آنرا که نزدیک اوست پس هر چه باشد از نقص باید که باشد در صف مؤخر اخرجه ابوداود و بدرستیکه
توی بینی مردم را در مسجد استاده می شوند برای جماعت و ایشان پر نمی کنند صف اول را اگر می ایستند در آن و چون اقامت گفته شد
نماز را متفرق می شوند بر دو یا سه صف و نحوه و ابوداود از حدیث جابر بن سمره آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم آیا صف نمیکنید
شما چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد رب خود گفتیم ما و چگونه صف می بندند ملائکه نزد رب خود فرمود تمام می کنند صفوف مقدم را
و برابر و راست می ایستند در صف و وارد شده است در سد فرج در صفوف احادیث کثیره و مثل حدیث ابن عمر نیست هیچ گام بزرگتر در اجر
از گامی که رفت آنرا مرد بسوی شگافی که در صف ست پس بند کرد آنرا اخرجه الطبرانی فی الاوسط و نیز روایت کرد از عایشه که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم هر که بند کند شگافی را که در صف ست بلند کند خدا بدان برای او درجه و بنا کند برای وی خانه در بهشت هیثمی گفته در وی مسلم
بن خالد زنجی ست و وی ضعیف ست و توثیق ابن حبان و بزار از حدیث ابی جحیفه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده من سد فرجة في
الصف غفر له هیثمی گفته اسنادش حسن ست و مراد اتمان رص صفوف ست زیراکه فرج نمی باشد مگر از عدم رص آنها انتهی

اما دلیلی برین فساد پیدا نیست انتهی **وعن** ابی بکرة رضي الله عنه انه انتهی الی النبي که وی رسید بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وهو راکع وحال آنکه آنحضرت در رکوع بود فرکع قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش ازانکه
برسد بصف یعنی خواست که داخل رکوع گردد و فضل تکبیر اولی دریابد ثم مشی الی الصف پستر مشی کرد در رکوع بسوی صف وذکر للنبي
وذکر کرده شد این فعل او نزد آنحضرت فقال له النبي پس گفت اورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصًا زیاده گرداند ترا
خدای تعالی طلب حرص خیر و وصول مقام قرب ولا تعد بفتح فوقیه از عود یعنی وباز مگردان واین امر ست بایستادن در موضعی که احرام بسته
ودر بعضی روایات ولا تعد بسکون عین وضم دال نیز ضبط کرده اند از عدو بمعنی دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بدویدن رسد واول
صحیح ست روایةً ودرایةً مصنف در تلخیص گفت اختلاف کرده اند در معنی قول آنحضرت لا تعد گویند نهی فرمود از عود بسوی احرام خارج صف وانکار کرد
این معنی را ابن حبان وگفت اراده کرد که عود مکن در دیر آمدن بسوی نماز وگفت ابن القطان به تبعیت مهلب بن ابی صفره معنی وی آنست
که عود مکن بسوی دخول خود در صف وحال آنکه تو در رکوع هستی زیرا که این مانند رفتار بهائم ست انتهی رواه البخاري حدیث دال ست
برینکه هر که دریابد امام را راکع ندراید در نماز تا آنکه برسد در صف وزاد ابو داود فیه وزیاده کرد ابو داود درین حدیث فرکع دون
الصف ثم مشی الی الصف پس رکوع کرد جدا از صف وپس آن باز رفت بسوی صف واین زیادت در روایت بخاری هم موجود ست
چنانکه گذشت اما بتفاوت عبارت واز ینجا معلوم شد که انفراد خلف مبطل نماز نیست زیرا که امر باعادهٔ صلوة نکرد در سبل گفته آنحضرت امر
نکرد زیرا که وی جاهل بود از حکم وجهل عذر ست طبرانی در اوسط از روایت عطا از ابن الزبیر آورده که وی گفت چون درآید یکی از شما مسجد را ومردم
برکوع اند پس باید که رکوع کند وقتی که درآید پستر برود در حالیکه راکع ست تا آنکه درآید بصف بدرستیکه این سنت ست عطا گوید دیدم اورا
که همچنین میکرد وابن جریر گفته دیدم عطا را که میکرد این چنین هیثمی گفته رجاله رجال الصحیح گوییم این مبنی ست برینکه لفظ لا تعد بضم مثنات فوقیه
از اعاده باشد یعنی اعاده مکن نماز خود را که آن صحیح ست ومروی ست بسکون مهمله از عدو ومؤید اوست روایت ابن السکن از حدیث ابی بکره
بلفظ اقیمت الصلوة فانطلقت اسعی حتی دخلت فی الصف فلما قضی الصلوة قال من الساعی آنفا قال ابو بکرة فقلت انا قال صلی الله علیه وسلم
زادك الله حرصا ولا تعد واقرب از روی درایت آنست که لا تعد از عود ست ای لا تعد ساعیا الی الدخول قبل وصولك الصف زیرا که نیست درین
کلام چیزی مشعر فساد نماز تا آنکه گفت او را صلی الله علیه وسلم که عود نکند آنرا بلکه قول وی زادك الله حرصا مشعر اجزای اوست یا لا تعد از عدو باشد انتهی
وعن وابصة بفتح واو وکسرهٔ موحده کنیت او ابو قرصافه است بکسر قاف وسکون را وقیل ابو شداد بن معبد بکسر میم وسکون
عین مهمله ابن مالك بن بنی اسد بن خزیمة الاسدی او را صحبت ست قدوم آورد در سنه تسع صالح وگریان وبریان بود نزول کرد بکوفه بعده
بجزیره ومرد برقه وقبر وی آنجاست رضي الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رأی رجلا یصلي خلف الصف وحده
دید آنحضرت مردی را که میگذارد نماز پس صف تنها تنها فامره ان یعید الصلوة پس فرمود او را که باز گرداند نماز را بجهت تغلیظ وتشدید
بر تقصیر از تقدیم از جهت بطلان وفساد نماز وقائل ست ببطلان این قسم نماز با وجود امکان دخول در صف نخعی وامام احمد وبعض ائمه دیگر
وشافعی تضعیف این حدیث میکرد ومیگفت لو ثبت هذا الحدیث لقلت به بیهقی گفته اختیار توقی ست ازین بنا بر ثبوت حدیث مذکور وهر که قائل
بعدم بطلان نماز ست دلیلش حدیث ابو بکره است که آنحضرت او را امر باعاده نفرمود با آنکه وی بعض نماز خلف صف منفردًا گذارده پس امر باعاده
درین حدیث محمول باشد بر ندب وگفته اند که اولی حمل حدیث ابو بکره است بر عذر وآن خشیت فوات ست با انضمام وی بقدر امکان وابن عذر

کردی معذور بود بنا بر جهل یا احرام صلوة نابسته بود و قول وی که گردانید مرا جانب دست راست خود ظاهر ست در آنکه وی برابر وی استاده شده بود
و در بعض الفاظ حدیث ست فقمت الی جنبه و از بعض اصحاب شافعی آمده که مستحب ست استادن ماموم اندکی در پس امام مگر ابن جریج روایت کرده
من گفتم ما عطا را میگذارد یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شق وی گفتم آیا محاذی او شود تا آنکه صف کشد همراه وی
تا آنکه یکی از دیگر فوت نشود گفت آری گفتم بطریقی که دور نشود تا آنکه میان هر دو فرجه باشد گفت آری و مثله فی الموطا عن عمر من حدیث
ابن مسعود انه صف معه فقربه حتی جعله حذاءه من یمینه و بالجمله درین حدیث موقف واحد از امام بیان کردند که بر یمین وی بایستد
و اگر زیاده باشند خلف امام بایستند امام شوکانی گفته و همین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که
واحد بر یمین امام بایستد و دو و زائد از دو پس امام ایستند و جمهور گویند که این واجب ست و سعید بن مسیب گفته که مندوب ست
و از نخعی مروی ست که واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدا نیست انتهی گویم دلیلش گذشت در مصفی ست عادت مسلمین طبقه بعد طبقه
آنست که ماموم بر امام مقدم نشود پس مساوی می باشد یا متاخر و نقل کرده نشد که هیچ یک از متقدمین در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و خلفای راشدین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود بر احتمال اول نماز باطل شود و با اقتدا
باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و استعمال صلی وراء الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنا بر
شیوع سنت ست و التزام آن زیرا که تقدمی که ازین الفاظ مفهوم می شود محذوف ست بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و بسا سنن
مؤکده که شائع می شود و در افراد شی همه ایشان یافته می شود و لیکن دلیل عقلی بر خلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است
و ترک آن نماز را باطل میگرداند و فیه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطریق اولی نماز را باطل گردانیدی
و در حدیث شیخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با بوبکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی

وعن انس رضی الله عنه قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقمت ویتیم خلفه نماز گذارد آنحضرت پس استادم من و یتیمی که
در خانه ما بود پس آنحضرت و اینجا عطف ست بر مرفوع متصل بدون تاکید و فصل و این صحیح ست بر مذهب کوفیان و در روایتی انا آمده و نام
یتیم ضمیره بود و هو جد عبد الله بن حسین بن ضمیره و بعضی گویند یتیم نام برادر انس ست که نه صبی بود **وام سلیم خلفنا** و ام سلیم پس ما
و این کنیت مادر انس ست و نامش ملیکه بود بتصغیر و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کودک با مرد در صف شیخ در ترجمه گفته دلالت نیست
مر این را بر ایستادن صغیر با مرد می توان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام در نماز فرض ست انتهی و فیه تامل و هم در حدیث
انس ست نزد مسلم که نماز گذارد با آنحضرت مادر یا خاله وی پس استاده کرد مرا جانب یمین و زن را پس ما و درین حدیث ذکر یتیم نیست شوکانی گفته
مقدم کرده شود صفوف مردان پس از کودکان پس از زنان بحدیث ابو مالک اشعری که میگردانید آنحضرت رجال را پیش غلمان و غلمان را پس ایشان
و نسوان را خلف غلمان اخرجه احمد و اخرج بعضه ابوداود و در سندش شهر بن حوشب ست و مؤید اوست حدیث انس **متفق علیه**
واللفظ للبخاری در سبل گفته حدیث دلیل ست بر صحت جماعت در نفل و بر صحت صلوة برای تعلیم و تبرک کما یدل علیه القصة و بر آنکه
مقام دو کس خلف امام ست و بر آنکه وقوف صغیر هم معتد به ست چنانکه از لفظ یتیم ظاهر ست زیرا که بعد احتلام یتیم نیست و بر آنکه زن در صف با مرد
نایستد بلکه در صف علحده بایستد و اگر زنی دیگر با وی منضم نشود و باین عذر در صف مرد بایستد نمازش جائز ست زیرا که نیست در حدیث مگر تقریر
آن زن بر تاخر که آن موقف اوست و نیست در وی دلالت بر فساد نماز اگر بگذارد در غیر موقف خود و رفته اند حنفیه بفساد نماز مرد نه زن

شتابی که محمود ست این ست متفق علیه و در روایتی مر مسلم راست زیراکه یکی از شما وقتی که قصد کند نماز را و میرود بسوی وی پس وی
در نماز ست یعنی و بنده حق تعالی را محمد و میگرداند بنماز و باید که در همه جا دریاد وی باشد و حاضر وقت بود و از بعضی علما مسارعت تکبیر اولی منقول
و ماثور ست واللفظ للبخاري در حدیث دلالت ست بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز همراه امام اگرچه کمتر باشد از یک رکعت
و هو قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود مدرک رکعت مگر بدریافتن رکعت لقوله صلی الله علیه وسلم مَن اَدرَکَ رَکعَةً مِنَ الصَّلوٰةِ فَقَد اَدرَکَهَا
و در باب الجمعة اشتراط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بران غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات ست نه در جماعه و جمعه مخصوص ست
بروی قیاس نتوان کرد و استدلال کرده اند بحدیث باب بر صحت دخول با امام در هر حالت که دریابد او را و اخراج کرد ابن ابی شیبه مرفوعا که هر که دریابد
مرا راکع یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بر آنم گویم نیست درین دلالت بر اعتداد چیزی که دریافته است آنرا با امام و نه بر احرام
مصلی در هر حالت بلکه در وی امر ست ببودن همراه امام و طبرانی در کبیر از علی و ابن مسعود آورده که گفتند هر که ندریافت رکعت را پس نشمرد سجده را
هیثمی گفته برجال موثقین و نیز وی در کبیر روایت کرده از حدیث زید بن وهب که گفت درامدم من و ابن مسعود در مسجد و امام راکع بود پس رکوع
کردیم پس تر مشی نمودیم تا آنکه برابر ایستادیم بصف پس چون فارغ شد امام استادم تا قضا کنم گفت تحقیق تو دریافتی او را هیثمی گفته اخرجه
برجال موثقین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل ست بر مذهب ابن الزبیر و قد تقدم و در بعض روایات حدیث باب فاقضوا آمده
عوض فاتموا و اطلاق قضا بر ادا می آید پس در معنی فاتموا باشد و الا مغایرة و اختلاف کرده اند علما در نمازی که دریافته است آنرا لاحق با امام خود
که آیا این اول نماز اوست یا آخر آن یعنی اگر اول ست جهر کند و سورت خواند و تشهد گوید و قنوت کند در فجر و پنج تکبیر گوید در دوم عید و نحو
ذلک مما یلزم فی موضعه و اگر آخر ست عکس این احکام کند همچو مدرک رکعت سوم مغرب در سبل گفته حق این ست که این اول نماز اوست و قد
حققناه فی حواشی ضوء النهار و اختلاف کرده اند در انکه چون دریابد امام را در رکوع و رکوع کند با وی آیا ساقط می شود قراءت این رکعت نزد
کسی که واجب می گوید فاتحه را در هر رکعت پس اعتداد کند بدان یا ساقط نمی شود پس اعتداد نکند بدان پس گفته اند که آن معتد بها ست زیراکه امام را
پیش از راست کردن پشت دریافته است و گفته اند نیست معتد بها زیراکه فاتحه از وی فوت شده و قد بسطنا القول فی ذلک فی مسئلة مستقلة
و راجح شد نزد ما اجزا و کفایت و از ادله است حدیث ابی بکره زیراکه رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بودند و آنحضرت این رکوع او را مقرر داشت
و نهی نکرد مگر از عود بسوی دخول قبل از منتهی شدن بصف کما عرفت انتهی **وعن اُبَیّ بن کعب رضي الله عنه**
گفت ابی بن کعب نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم روزی نماز بامداد پس هرگاه سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس
یعنی نام شخصی را برد گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را برد که آیا حاضر ست فلان گفتند نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین
نمازهاست بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بگذاردن درین دو نماز ست هر آئینه می آمدند این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان
و خیزان و بدرستیکه صف اول از نماز مانند صف فرشتگان ست یعنی در فضل و شرف که بر در کبریایی الٰهی استاده می باشند و اگر می دانستند
که چیست فضیلت صف اول هر آئینه شتابی میکردند در یافتن آنرا و رسیدن بدان **قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**
فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد **صلوٰة الرجل مع الرجل ازکی من صلاته وحده** بدرستی نماز گذاردن مرد با یک مرد
پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر ست از گذاردن وی تنها **وصلاته مع الرجلین ازکی من صلاته مع الرجل** و نماز وی
با دو مرد فاضل تر ست از نماز وی با یک مرد **وما کان اکثر فهو احب الی الله تعالی** و هر چه بسیار ست از جماعت پس آن دوست تر

مرغیراورا در جمیع صلوات ست و در سبل گفته احسن آنست که گویند این معارض حدیث ابی بکره نیست بلکه موافق اوست وامر نکردن آنحضرت
اورا باعاده بنابر عذر بود که جاہل بود از امر باعادہ مرمصلی خلف صف را منفرداً واین دیگر عالم بود بران انتهی گوییم وبعضی استثنا کرده اند نماز
جنازه را وقتی که پنج کس باشند از برای تحصیل سه صف که مستحب ست مردان بخلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز نساء وصلوة بر تقدیری ست که تمام
نماز خلف صف تنها بگذارد واما اگر امام خلف صف بهند وبعد از ان بصف در اید فاسد نگردد و وهم در مذهب امام احمد حکم نماز گذار در پهلوی امام
بر دست چپ همین ست رواه احمد وابو داؤد والترمذي وحسنه وصححه ابن حبان وحاکم نیز تصحیح کرده **وله**
ومر ابن حبان راست عن از حدیث طلق بن علي وترجمه وی و وبار گذشته لا صلوٰة للمنفرد خلف الصف نیست نماز
مر تنها را پس صف چه نفی ظاهر در نفی صحت ست ونزد ابویه دیگر محمول ست بر نفی کمال وزاد الطبراني في حديث وابصة وزیاده کرد
طبراني در حدیث وابصه این لفظ را الا دخلت معهم او اجتررت رجلا آیا داخل نشدی بالیشان که در صف بودند یا نکشیدی
مردی را از صف واورا نزد خود استاده میکردی تا نماز تو تنهائی نشد وتمام حدیث طبرانی این ست اگر تنگ شود بتو مکان پس اعاده کن
نماز را زیرا که نیست نماز ترا واین در مجمع الزوائد از روایت ابن عباس ست که چون منتهی شود یکی از شما بسوی صف وحال آنکه صف تمام شده است
پس باید که بکشد مردی را بسوی خود و استاده کند آنرا بر پهلوی خویش وگفت رواه الطبراني في الاوسط وگفت مروی نیست از آنحضرت مگر بهمین
اسناد و در سندش سری بن ابراهیم ست و هو ضعیف جداً واز کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث وابصه هم سری عن ابیه ست
و وی ضعیف ست وقاضی شرف الدين مغربي در شرح بلوغ المرام گفته که این سری دران روایت طبرانی ست که در وی زیادت ست مگر آنکه
ابوداود در مراسیل از روایت مقاتل بن حیان مرفوعاً آورده که اگر بیاید یکی از شما ونیابد جای پس بکشد واحتلاج نماید بسوی خود مردی را
از صف وبایستد باوی وچه بزرگ ست اجر محتلج وطبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد آینده را حال آنکه
تمام شده صفها اینکه بکشد بسوی خود مردی را واستاده کند اورا بپهلوی خود واسنادش واهی ست **وعن ابي هريرة رضي الله عنه**
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم السكينة والوقار چون بشنوید
شما اقامت را پس بروید بسوی نماز برفتار معتاد وغالب ست برشما آرام وگرانباری یعنی شتاب ودوان نیایید بلکه باهستگی وتمکین بیایید
نووی گفت سکینه بمعنی تأنی ست در حرکات واجتناب عبث ووقار در هیئت باشد همچو غض طرف وخفض صوت وعدم التفات وگفته اند
معنی هر دو واحد ست ذکر ثانی برای تاکید ست ودر حدیث امر ست بوقار وعدم اسراع در آمدن بسوی نماز تا بسیار شود گامها ودر باب فضیلت
آن زیرا که در مسلم ست از حدیث جابر که بهر خطوه که می بردارد بسوی نماز درجه ست ونزد ابوداود ست مرفوعاً چون وضو کرد یکی از شما پس
نیکو کرد وضو پس بر آمد بسوی مسجد بر نداشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه ونهاد قدم چپ مگر آنکه حط کرد خدا ازوی
سیئه را پس هر گاه که آمد مسجد را وگذارد در جماعت بخشیده شد مر اورا پس اگر آمد وبعض نماز گذارده اند آنها وبعض باقی ست پس گذارد آنچه دریافت
وتمام کرد آنچه باقی ست باشد همچنین واگر آمد مسجد را ونماز گذارده اند آنها باشد همچنان ولا تسرعوا وشتابی نکنید ونروید فما ادرکتم
فصلوا وما فاتکم فاتموا پس آنچه دریابید از نماز با امام پس بگذارید وآنچه فوت گردد شمارا ودر نیابید پس تمام کنید آنرا وبعد از فراغ
امام برخاسته بگذارید واین جواب شرط محذوف ست ای اذا فعلتم ما امرتم به من ترک الاسراع ونحوه فما ادرکتم الخ وگفته اند که علامت سبکی
وغفلت وحماقت دویدن ست برای نماز واگر شتابی کنند وخواهند که تکبیر اولی دریابند پیش از ین می بایست مستعد ومتهیئ شد

وبحوه ای نحو حدیث النبی کلابن حبان فی صحیحه وابو یعلی والطبرانی عن عایشة رضی الله عنها و در طبرانی ست از حدیث عطا از ابن عباس که خلیفه کرد آنحضرت ابن ام مکتوم را بر نماز و جز آن از کار و بار مدینه و اسنادش حسن ست و ذکر کرد ابن سعد و ابن اسحق آن مغازیها را که در وی آنحضرت او را خلیفه کرده و در بعض وی اختلاف ست و درین باب ست از عبد الله بن عمر الحطمی که وی امامت میکرد قوم خود را که بنی حطمه اند و حال آنکه نابینا بود در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخرجه الحسن بن سفیان فی مسنده وابن ابی خیثمة وعنه قاسم بن اصبغ فی مصنفه در حاشیهٔ تلخیص گفته که قوی تر ازین حدیث در دلالت بر امامت اعمی بلا کراهت حدیث محمود بن الربیع ست ثابت در صحیحین که عتبان بن مالک امامت میکرد قوم خود را و وی اعمی بود و بالجمله درین حدیث دلالت ست بر جواز امامت اعمی بلا کراهت و بعضی گفته اند اگر اعلم باشد پس اولی تر ست کذا فی شرح الکنز نقلا عن المبسوط و همچنین ست در کتاب الاشباه والنظائر شیخ در ترجمه گفته دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی را که رفته بود بصر وی در آخر عمر و امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی ازان و میسر نمی شد مرا سوال بجهت تادب و اعتماد بر آنکه هر چه ایشان کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتم در فقه که حکم می کنند بجواز آن و نیز در حدیث دلیل ست بر جواز امامت مفضول با وجود افضل که با وجود علی رضی الله عنه ابن ام مکتوم را امامت فرمود بجهت عذری که مذکور شد انتهی شوکانی رح گفته صحیح ست جماعت در پس مفضول زیرا که آنحضرت نماز گذارد عقب ابو بکر و غیر او از صحابه و یافته نشد دلیل بر افضل بودن امام و آنکه در بعض روایات احادیث آمده که امامت نکند شمارا صاحب جراءت و درین و مثل آن تیر قایم نمی شود حجت بمانند آن و بر فرض قیام حجت ثابت ازان همین قدر ست که امامت ذو جراءت درین ممنوع ست نه آنکه امامت مفضول ممنوع ست و معارضه کردند این را با حادیثی که متضمن ارشاد نماز گذاردن ست در پس هر بر و فاجر و کسی که لا اله الا الله گوید و این اگر چه ضعیف ست لیکن نیست ضعف از معارض خود و اصل این ست که نماز عبادت ست صحیح گذاردن او پس هر مصلی که ارکان و اذکار آن بر وجهی که نماز از صورت مجزیه خود بر آید بجا آرد اگر چه مصلی مجتنب از معاصی بود و متورع باشد از چیزی که ازان تورع می باید و لهذا شارع ورع و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قرارت و علم بسنت و قدم هجرت و کبر سن را اعتبار فرموده پس مفضول لائق نیست که امام شود فاضل را مگر باذن وی و در ماورای این امور اعتبار فضل نیست انتهی ملخصا و همین ست اشبه والله اعلم

وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا علی من قال لا اله الا الله نماز جنازه بگذارید بر کسی که گوید این کلمه را و در روایت احمد و ابوداود از حدیث ابو هریره باین لفظ آمده نماز جنازه واجب ست بر هر مسلمان نیک باشد یا بد اگر چه کبائر کرده باشد و نماز نکردن آنحضرت بر مدیون که هیچ نگذاشت که بدان دین او را ادا کرده شود بقصد زجر و تشدید بود و همچنین بر محدود بحد زنا وغیره و الآن اتفاق ست علما را بر وجوب آن و امام احمد گفته خلیفه نگذارد و دیگران بگذارند و این موافق ظاهر حدیث ست **وصلوا خلف من قال لا اله الا الله** و نماز بگذارید در پس هر کسی که بگوید این کلمه را و در روایت احمد و ابوداود از حدیث ابو هریره باین لفظ آمده واجب ست بر شما جماعت پس هر مسلمان بر باشد یا فاجر اگر چه کرده باشد کبائر یعنی جائز ست که بوی اقتدا کنند گو مکروه باشد یا واجب ست اعتقاد جواز آن و بعضی استدلال کرده اند باین حدیث بر ایجاب جماعت این بر تقدیری ست که فسق وی بحد کفر نکشد و مرد صالح حاضر نباشد و درین حدیث دلیل ست بر گذاردن نماز بر قائل لا اله الا الله اگر چه تهاون بواجبات نماز نکند و باین رفته است زید بن علی و ابو حنیفه مگر استثنا کرده است قاطع طریق و باغی را و شافعی را در قاطع طریق قولها ست وقتی که مصلوب شود و اصل این ست که هر که کلمهٔ شهادت میگوید پس او راست آنچه مسلمانان راست و از آنجمله ست نماز جنازه

بسوی خدای تعالی و بیشتر ست از روی ثواب رواه احمد و ابو داؤد والنسائي وابن حبان وصححه ابن حبان واخرجه
ابن ماجة وصححه ابن السكن والعقيلي والحاكم و ذکر کرد اختلافی را که در وی ست یعنی احمد و ابن ماجه بدل ازکی افضل و بدل ماکان اکثر ماز او گفته
و گفت نووی اشاره کرد علی بن المدینی بسوی صحت وی وارجح همین ست که صحیح ست نزد شعبه و ابن معین و علی بن المدینی و ذهلی و ابی حاتم رازی
قاله فی الارشاد و لفظ بزار و طبرانی این ست صلوة الرجلين يوم احدهما صاحبه ازكى عند الله من صلوة مائة تترى و درین باب حدیثهاست بالفاظ
و در حدیث دلیل ست بر آنکه اقل صلوة الجماعة امام و ماموم ست و موافق اوست روایت ابن ماجه از حدیث ابو موسی اثنان فما فوقهما جماعة
و استدلال کرده اند بحدیث مالک بن الحویرث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید یکی و اقامت گوید یکی باید که امامت کند شما را
اکبر شما و روایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که در آمد مردی مسجد را و آنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس فرمود او را آنحضرت
چه چیز حبس کرد ترا ای فلان از نماز پس ذکر کرد چیزی از اعتلال خود بدان گفت ابو سعید پس استاد آن مرد در حالیکه نماز میگذارد پس فرمود
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد با وی پس استاد مردی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او هیثمی گفت رجاله رجال الصحیح
وعن ام ورقة بنت نوفل وقیل بنت عبد الله بن الحارث بن عویمر آنحضرت زیارت وی میکرد و او را شهیده نام نهاده و وی
جمع کرده بود قرآن را و امامت میکرد کسان خانهٔ خود را و اذن خواست بهنگام غزوهٔ بدر از آنحضرت برای غزو و امر کرد او را آنحضرت
با امامت اهل دار وی و مقرر فرمود برای وی مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را غلامی و جاریه بود که آنها را مدبر گردانیده بود آن هر دو
شبی او را بچادرش چنان کشیدند که جان داد صباح آن عمر رضی الله عنه آن هر دو را بهم رسانیده بر دار کشید و این هر دو اول مصلوب اند در مدینه
ان النبي صلى الله عليه وسلم امرها ان تؤم اهل دارها بدرستیکه آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه
خود را حدیث دلیل ست بر صحت امامت زن کسان خانهٔ خود را اگرچه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن وی مردی پیر بود و ظاهر آنست
که او را و غلام و جاریهٔ خود را امامت میکرد و رفته اند بصحت این امامت ابو ثور و مزنی و طبری خلافا للجماهیر و اما امامت مرد صرف زنان را پس
روایت کرد عبد الله بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت یا رسول الله کردم امشب کاری فرمود چه کرده
گفت در خانه من زنان اند مرا گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذاردم با ایشان هشت رکعت و وتر پس خاموش ماند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را رضا هیثمی گوید در اسنادش کسی ست که نام نبرد آنرا و گفت روایت
کرده ست آنرا ابو یعلی و طبرانی در اوسط و اسنادش حسن ست شوکانی گفته امامت زنان در میان صف ست چنانکه مروی ست از فعل
عائشه که وی امامت کرد زنان را و استاد در وسط صف اخرجه عبد الرزاق والدارقطني والبيهقي وابن ابي شيبة والحاكم و مروی ست
مثل آن از ام سلمه اخرجه الشافعي وابن ابي شيبة وعبد الرزاق والدارقطني رواه ابو داؤد والدارقطني والحاكم والبيهقي و در اسنادش
عبد الرحمن بن خلاد ست و در وی جهالت ست ولکن صححه ابن خزيمة **وعن** انس رضي الله عنه ان النبي
صلى الله عليه وسلم استخلف ابن ام مكتوم يؤم الناس وهو اعمى خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از مشاهیر
صحابه و قدیم الاسلام و از مهاجرین اولین ست و سبب نزول سورهٔ عبس ست که امامت کند مردم را و حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند
که آن سیزده بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوهٔ تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل و عیال
و باعث بر استخلاف ابن ام مکتوم برای امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را اشتغال بامر امامت مانع از قیام بحفظ عیال نباید رواه احمد و ابو داؤد

نماز سفر و تمام کرده شد نماز حضر یعنی نماز سفر دو رکعت مقرر ماند و نماز حضر چهار رکعت گردید. متفق علیه. در جواز قصر صلوٰۃ رباعی
در سفر هیچ کس را خلافی نیست و علمای امت اجماع دارند بران و لیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست
و عزیمت همین ست و اگرچه آنرا رخصت نیز نامند و لیکن تسمیۂ وی برخصت مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصول فقه معلوم شده است و اگر مسافر
چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدۂ اولی بجا آرد که آن در حقیقت قعدۂ اخیره است اگرچه بترک سلام آثم گردد و اگر قعدۂ اولی نکرد
نماز جائز نباشد و اعادۂ آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن زید ست همین ست زیرا که گفته است و من سافر اربعة برد وهی
ثمانون میلا فعلیه ان یقصر الصلوٰۃ فیصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم می شود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که
قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاهر قوله تعالی ست وَاِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ
فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوۃِ و ظاهر او دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه رض خواهد آمد نیز دلیل آرند و لیکن در صحت آن حدیث
سخن ست چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در انجا حاضر بودند و با وی بگذاردند
و از عایشه رض نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان
کامل و نوع و شغف داشتند بطاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعض علما که قائل اند بوجوب سعی بین الصفا والمروۃ در قول حق تعالی
فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِ اَنْ یَّطَّوَّفَ بِهِمَا مثل این گفته اند و قیاس بر صوم فاسد ست زیرا که قضای او لازم نیست و این علامت وجوب
و عزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور ست قصر افعال ست
نه قصر اعداد چنانکه در صلوٰۃ خوف ست که استقبال و التزام مکان و جز آن در انجا ساقط ست و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق شهرت مروی
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و حدیث عایشه رض که مذکور شد ازان معلوم میگردد که نماز دوگان در سفر رخصت نیست که بعد از
فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از حضرت عمر رضی الله عنه آورده اند
که گفت صلوٰۃ سفر دو رکعت ست و صلوٰۃ اضحی دو رکعت و صلوٰۃ فطر دو رکعت و صلوٰۃ جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه وسلم
و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم در حضر
چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض
کرد در حضر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این یعنی صلوٰۃ در سفر
صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقۂ او را گویند تصدق در انچه قابل قبض نبود اسقاط محض ست و نیز
چون مولای تعالی بکرم خود تخفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار اشد جرأتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر
که در وی نیز موافقت مسلمین سهولت ست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند و همچنین افطار را در صوم از جهت همین وجه که مذکور
شد و آنانکه گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در ان با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر می آرد که گفت گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمنی دو رکعت
و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوائل خلافت دو رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافتش شش یا هشت سال بود علی خلاف فیها

گذاردن بروی ودلالت میکند برای او حدیث قاتل نفس مشقص که فرمود آنحضرت من نمی گذارم بروی ونمی نکرد صحابه را ونیز عموم شرعیت نماز جنازه مختص نمی شود بهیچ یکی از کلمه گویان مگر بدلیل واما نماز خامت قاتل لا اله الا الله پس گذشت که نیست دلیل بر اشتراط عدالت و روی وهر که نمازش صحیح ست اما متش هم صحیح رواه الدارقطني باسناد ضعیف زیراکه از طریق عثمان بن عبد الرحمن از عطا از ابن عمر مروی ست وعثمان را یحیی بن معین کاذب گفته ونیز مروی ست از حدیث نافع از ابن عمر و در روی خالد بن اسمعیل ست از عمری از ابن عمر و خالد متروک ست و درین طریق ابو الولید مخزومی ست و حالش بر ضیاء مقدسی مخفی نمانده و تابعه ابو البختری وهب وهو کذاب ونیز مروی ست از طریق مجاهد از ابن عمر و در روی محمد بن فضل ست و او متروک ست واین حدیث در طبرانی نیز هست و او را طریق دیگر ست از روایت عثمان بن عبد الله العثمانی از مالک از نافع از ابن عمر و عثمان را ابن عدی متهم بوضع کرده کذا فی التلخیص و در بدر منیر گفته هذا الحدیث من جمیع طرقه لا یثبت **وعن علي بن ابي طالب** عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم الصلوة والامام على حال وقتی که بیاید یکی از شما نماز را و امام بر حال ست از احوال چنانکه قیام و رکوع و سجود و جز آن فلیصنع كما يصنع الامام پس باید که بکند چنانکه امام میکند یعنی تحریمه بندد و در آید در همان فعل لیکن حساب کرده نشود بدخول در رکوع بعد از آن رواه الترمذي روایت کرد آنرا ترمذی از حدیث معاذ و علی هر دو باسناد ضعیف زیراکه در روی ضعف وانقطاع ست وگفت ترمذی نمیدانم هیچ یکی را که مسند کرده باشد او را مگر باین وجه و اختیار کرده ست آنرا عبد الله بن المبارک و ذکر کرده ست از بعض ایشان که وی گفت شاید که وی نبردارد سر خود ازین سجده تا آنکه بخشیده شود او را انتهی و روایت کرد ابو داود از حدیث عبد الرحمن بن ابی لیلی گفت حدثنا اصحابنا الحدیث و در روی این ست که گفت معاذ لا اراه على حال الا كنت عليها و باین مندفع می شود انقطاع چه ظاهر این ست که راوی عبد الرحمن غیر معاذ ست بلکه جماعتی از صحابه است ونیست انقطاع مگر در میان عبد الرحمن و معاذ و گفته اند زیراکه عبد الرحمن سماعت ندارد از معاذ و از دیگر صحابه سماعت دارد و مراد باصحابنا صحابه اند و در حدیث دلالت ست بر آنکه واجب ست بر لاحق انضمام با امام در هر جز که از اجزای نماز باشد پس اگر امام راکع یا قائم ست اعتدادش خواهد بود و اگر قاعد یا ساجد ست قعود و سجده کند با وی اما اعتداد نکند و در حدیث ابن ابی شیبه ست هر که یافت مرا قائم یا راکع یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالتی که من بران هستم و ابن خزیمه مرفوعاً از ابی هریره آورده چون شما بیایید و ما سجده کننده ایم پس سجده بکنید و نشمارید آنرا چیزی و هر که دریافت یک رکعت دریافت نماز را ونیز مرفوعاً از ابی هریره آورده که هر که دریافت یک رکعت از نماز پیش از آنکه راست کند امام پشت خود را پس بتحقیق که دریافت آنرا شیخ در ترجمه گفته این را دو معنی گفته اند یکی آنکه مراد برکعت رکوع ست وبصلوة رکعت یعنی کسیکه امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و در رکعت محسوب شد دوم آنکه کسیکه دریافت رکعتی را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن در هدایه گفته کسیکه دریافت از ظهر رکعتی و در نیافت سه رکعت نگذارد ظهر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گذارده و لهذا حانث نمی گردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه ست واما در جمعه مذهب آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه بنا کند بروی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه را چنانکه دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آنرا بنا کند بروی ظهر و نزد شیخین بنا کند بروی جمعه را اگرچه در تشهد سجود سهو دریافت

باب صلوة المسافر والمريض

باب در بیان نماز مسافر و بیمار **عن** عايشة رضي الله عنها قالت اول ما فرضت الصلوة ركعتين اول بار که فرض کرده شد نماز یعنی در اول زمان نبوت دو رکعت بود در سفر و حضر فاقرت صلوة السفر واتمت صلوة الحضر پس مقرر داشته شد

در مصفی گفته حضرت عمر و حضرت علی و عبد اللہ بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب ست و مالک نیز بآن رفته است از این حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن ظهر مثلاً جائز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت وظیفهٔ سفر بود و از غیر قصر و مع هذا چهار رکعت نیز مؤدی از فرض باشد چنانکه چون مسافر بمقیم اقتدا میکند نماز او چهارگانی میگردد واللہ اعلم و ازین اثر معلوم می شود که قصر سفر آیۂ فاقصروا نیست بلکه اول دو رکعت میخواندند و آن در سفر باقی مانده است و در حضر منسوخ شده وظیفهٔ مسافر قصر ست باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جمهور صحابه و اگر اتمام کند مسئ ست بجهت مخالفت سنت و آیا باین اشاره نماز او صحیح ست یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد باثر ابن مسعود که مذهب او قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهت فحوای نصوص چنانکه مریض که استعمال آب او را ضرر میرسد مامور ست بتیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول به تیمم از جهت شفقت ست بر وی و همچنین اگر بر وی نیت مخاض واجب شود و یا ناقه چهار ساله بطیب نفس خود بدهد روا باشد انتهی زاد احمد زیاده کرد امام احمد از عایشهؓ بعد قول وی اول ما فرضت الصلوٰۃ الی الا المغرب مگر نماز مغرب که در ان قصر نشده بلکه از اول امر سه رکعت بوده است فانها وتر النهار زیرا که آن وتر روز ست اگر در ان قصر برد دو رکعت کنند شفع گردد والا الصبح فانها تطول فیها القراءة و مگر نماز بامداد زیرا که در ان دراز کرده می شود قراءت و لهذا تعبیر کرده اند از ان بقرآن الفجر در آیهٔ کریمه چه قراءت معظم ارکان اوست بنا بر طول وی پس تعبیر کردند از ان بدان از قبیل اطلاق جزو اعظم بر کل و در حدیث ابن عمر ست که گذارد آنحضرت نماز مغرب را در حضر سه رکعت و در سفر سه رکعت برابر و کم نمی شود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر و آن وتر روز ست رواه الترمذی

وعن عایشة رضی اللہ عنها ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقصر فی السفر و یتم و یصوم و یفطر بدرستیکه بود رسول خدا که قصر میکرد نماز را دو رکعت میگذارد در بعض اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام و گاهی روزه میداشت و گاهی افطار میکرد و این هر چهار فعل بیای تحتیه است حافظ ابن القیم رح گفته مروی ست یقصر بیای تحتیه و ثانی بتای فوقیه و همچنین یفطر و یصوم یعنی عایشهؓ بعزیمت می گرفت در هر دو موضع گفت شیخ ما حافظ ابن تیمیه رح این باطل ست نبود ام المؤمنین که خلاف کند آنحضرت و جمیع اصحاب او را و نماز گذارد خلاف نماز ایشان و کیف که در صحیح ست از وی که فرض کرد خدا دو دو رکعت و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه زیاده کرده شد در صلوٰۃ حضر و قرار داشته شد نماز سفر پس با این همه چه قسم گمان توان کرد که وی خلاف صلوٰۃ آنحضرت و مسلمین نماز میگذارد و گوییم تمام گذارد عایشهؓ بعد موت آنحضرت و تاویل کرد مثل تاویل عثمان قاله ابن عباس و غیره انتهی رواه الدارقطنی و رواته من طریق عطاء عن عایشةؓ ثقات گفت دارقطنی اسناده صحیح الا انه معلول مگر آنکه حدیث معلول ست و دارقطنی و بیهقی حدیثی دیگر نیز آورده اند و حکم بحسن وی نموده و آن این ست که گفت عایشهؓ بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت و امی یا رسول اللہ تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عایشهؓ و عیب نکرد بر وی و در مشکوٰۃ جزوی ازین حدیث که متعلق بقصر و اتمام ست از شرح السنة نیز نقل کرده آماده در سفر السعادة گفته که در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را بالقصر گذارده و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفری باتمام گذارده و حدیثی که مروی ست از عایشهؓ بصحت نه پیوسته انتهی گوییم امام احمد آنرا منکر گفته زیرا که عروه از عایشهؓ روایت کرده که وی تمام میکرد و وی تاویل کرد چنانکه تاویل کرد عثمان کما فی الصحیح پس اگر نزد وی از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روایتی می بود عروه نمی گفت که وی تاویل کرد و تحقیق ثابت شد در صحیحین خلاف آن و در اتصال حدیث باب اختلاف ست زیرا که از روایت عبد الرحمن بن الاسود از عایشهؓ ست دارقطنی گفته که وی دریافت عایشهؓ را در حالیکه مراهق بود مصنف گوید هو کما قال چه در تاریخ بخاری و غیر او ثابت ست

وہم در صحیح بخاری ست کہ آنحضرت دو رکعت گذارد در منیٰ باوجود آنکہ امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز مذکور ست کہ چون عثمان
چہار رکعت گذارد عبد اللہ بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت در دیگر
پستر گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در منیٰ دو رکعت و گذاردم با ابوبکر صدیق و با عمر بن الخطاب ہم در منیٰ دو رکعت کاشکی
ازین چہار رکعت دو رکعت متنفلہ نصیب من بودی تعریض بعثمان کرد و اظہار کراہت نمود از مخالفت عمل مقرر کہ قصر ست و گفتند یا ابن مسعود
پس توچرا کردی و موافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در آنچہ بکند خوب نیست و ازینجا احتمال جوازی برای اتمام معلوم گردد
چہ سکوت ابن مسعود و صحابہ دیگر در غیر جائز روا نبود و اکنون در توجیہ اتمام عثمان رضی و جواز آن از وی وجوہ گفتہ اند بعض گویند کہ وی تاہل کرد بمکہ
و زوجہ گرفت و وی امیر المؤمنین بود و پادشاہ چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بہر موضع کہ رود خانۂ اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکہ
و رد کردہ شدہ است وجہ اول بآنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با ازواج خود سفر میکرد و حال آنکہ اتمام نکرد و ثانی بآنکہ وی صلی اللہ علیہ وسلم
احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکہ اقامت بمکہ بر مہاجرین چنانکہ گفتہ اند حرام ست و بصحت رسیدہ است کہ مسارعت میکرد در خروج
از مکہ مبادا کہ ظن اقامت شود در وی حال آنکہ اکثر اینہا مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت و وجوہ دیگر آنست کہ شاید عثمان قائل باشد
بآنکہ قصر چنانکہ از ظاہر کریمہ مفہوم گردد مخصوص ست بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب دادہ شدہ است ازین وجہ بحدیث
عمر کہ پرسید از حضرت کہ ای رسول خدا حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران و ما امروز ایمن ایم از ایشان فرمود این صدقہ ایست
کہ تصدق کرد خدا بآن پس قبول کنید صدقۂ خدا را و نیز آنحضرت آمن تر از عثمان بود بمنیٰ و قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی ست و مبنی
بر واقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف ست و نیز گویند کہ گذاردن عثمان چہار رکعت بسبب آن بود کہ دران سال اعراب و اہل بدو کہ بتفصیل
احکام و علم بدان بروجہ کمال و تمام نمیرسند بسیار حاضر آمدہ بودند پس دوست داشت کہ اعلام کند ایشان را کہ فرض نماز چہار رکعت ست
و بیہقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کردہ کہ عثمان بعد از گذاردن چہار رکعت خطبہ خواند و اعتذار کرد کہ قصر سنت رسول خدا ست صلی اللہ
علیہ وسلم و صاحبین او و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم کہ قصر را در جمیع اوقات سنت گیرند و بعضے گویند مذہب عثمان آن بود
کہ قصر مخصوص ست بکسی کہ شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکہ در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چند روز در انجا بایستد اگرچہ نیت اقامت
نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعض گفتہ اند کہ اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام و عائشہ رضی نیز گاہی چہار رکعت میگذارد آنست کہ ایشان
باین عقیدہ بودند کہ آنحضرت صلعم مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار آنحضرت صلعم قصر را از جہت اخذ الیسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشدت
کردند بر نفس خود و بیہقی از طریق عروہ بن الزبیر روایت کردہ کہ عائشہ رض را دیدم کہ در سفر چہار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا
دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اختی بر من چہار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی دران نمی بینم ازینجا ظاہر میشود کہ سبب اتمام عائشہ
آن بود کہ مذہب وی قصر ست بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت واللہ اعلم ہکذا ذکر الشیخ فی شرح سفر السعادۃ غرضکہ مذہب حنفیہ
وجوب قصر ست خواہ مشقت باشد یا نہ سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن سفر طاعت بود یا معصیت و ہمچنین ست در سائر رخص
سفر و مذہب ائمہ ثلثہ آنست کہ قصر رخصت ست و مصلی مخیر ست میان قصر و اتمام و شک نیست کہ ارجح درین باب مذہب حنفیہ است
لہذا در بیان آن اطالت کردیم وللبخاری وحدہ من حدیث عائشہ ثم ہاجر ففرضت اربعا و اقرت صلوٰۃ السفر
علی الاول پستر ہجرت کرد آنحضرت صلعم پس فرض کردہ شد چہار رکعت در حضر و مقرر داشتہ شد نماز سفر بر حال اول کہ دو رکعت ست

وشوکانی گفته این احسن چیزی ست که در تقدیر سفر وارد شده اخرجه مسلم وغیره انتهی صلی رکعتین میگذارد دو رکعت در سبل
اختلاف کرده اند علما در مسافتی که دران قصر صلوة باید کرد بر بست قول حکاها ابن المنذر و رفته اند ظاهریه بسوی عمل باین حدیث گفته
مسافت قصر سه میل ست وجواب داده اند که این مسافت مشکوک فیه ست پس بدان احتجاج بر تحدید بسه میل نتوان کرد آری احتجاج بر تحدید
بسه فرسخ می توان نمود زیراکه امیال دران داخل اند پس اخذ باکثر باید کرد احتیاطاً ولیکن گفته اند که هیچ یکی بتحدید سه فرسخ نرفته آری
صحیح ست احتجاج برای ظاهریه بانچه روایت کرده ست سعید بن منصور از حدیث ابی سعید که گفت بود رسول خدا چون سفر میکرد یک فرسخ
قصر میکرد نماز را و فرسخ همان سه میل ست واقل انچه گفته اند در مسافت قصر روایت بن ابی شیبه ست از حدیث ابن عمر موقوفاً که وی میگفت
چون بیرون رفتی یک میل قصر کردی نماز را و اسنادش صحیح ست انتهی رواه مسلم وابوداود ولفظ وی این ست که قصر میکرد نماز را
گفته اند این اصح حدیثی ست که وارد ست درین باب وگفته اند مراد باین مسافتی ست که ابتدای قصر از انجاست نه غایت سفر کذا فی الفتح
اصحاب ظاهر گویند سفر خواه ممتد بود یا قصر قصر صلوة در وی مباح ست زیراکه در نص قرآن واحادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر
شامل ست قریب او بعید را و نیز اختلاف ست امت را در تعیین و تحدید آن تا آنکه گفته اند که قریب هشت قول درینجاست پس رجوع
بحکم ظاهر نصوص اولی باشد در سفر السعادة گفته از برای قصر وجمع مسافتی معین تحدید نفرمود و درین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه در
مطلق سفر رخصت فرمود و همچنین در تیمم سفری محدود مروی نیست انتهی حافظ ابن القیم رح در زاد المعاد گفته ولم یحد صلی الله علیه وسلم لامته
مسافة محدودة للقصر والفطر بل اطلق لهم ذلک فی مطلق السفر والضرب فی الارض کما اطلق لهم التیمم فی کل سفر واما مایروی عنه من التحدید
بالیوم والیومین او الثلثة فلم یصح عنها فیها شئ البتة والله اعلم وجواز القصر والجمع فی طویل السفر وقصیره مذهب کثیر من السلف انتهی والحمد لله
که حضرت شیخ رح نیز در شرح سفر السعادة بآن اقرار کرده وگفته شک نیست که در کتاب وسنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست
وانچه واقع ست مطلق سفر ومسافرت ست واز انحضرت صلی الله علیه وسلم نیز سفرهائی که در انجا قصر کرده متفاوت بود بعضی قریب وبعضی بعید
چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود لیکن صحابه وتابعین را در تحدید وتعیین آن اختلاف بسیارست انتهی **وعنه** وهم روایت ست از انس
رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة بیرون آمدیم با انحضرت از مدینه بمکه
واین در حجة الوداع بود فکان یصلی رکعتین پس بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت بجهت مسافرت حتی رجعنا الی المدینة
تا آنکه برگشتیم ما بمدینه و در آخر این روایت چنین آمده که گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی گفت اقامت کردیم بمکه ده روز
زیراکه رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی حجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمی شوند ونماز چهارگانی نمی گذارند
متفق علیه واللفظ للبخاری در سبل گفت محتمل که این در سفر عام الفتح باشد یا حجة الوداع وابوداود تصریح کرده که اقامت یا نوزده روز
در عام فتح بود و در وی دلالت ست بر ینکه نفس خروج از بلد به نیت سفر مقتضی قصر ست واگرچه از شهر یک میل هم نرفته باشد ونه انتقال ان ولا یزال
قصر کنند تا آنکه در اید ببلد واگرچه نماز گذارد و خانهای شهر در جای نظر او باشند و در مصفی گفت ابتدای سفر کی متحقق شود پس نیت سفر فقط
کافی نیست چنانکه در سائر احوال الا در اقامت بشرط آنکه اگر آنجا دلالت حال که نیت را مستلاشی میگرداند موجود نباشد چنانکه اقامت برای
حرب کفار و فتح قلعهای ایشان که درین صورت نیت فقط کافی نیست زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد ح داشتند واسباب سفر آماده کردند
مع هذا نماز ظهر چهار رکعت گذاردند وهمچنان پس مسافر از نیت سفر معتبر نماز او نیست زیراکه آن نیز از آماده کردن اسباب سفر ست نه عین سفر

اخرجہ ابن ابی شیبہ و طحاوی تہذیب سعید موجود ست و ابو حاتم گفتہ داخل کردہ شد بر عائیشہؓ و وی صغیر بود و سماع نکرد از عائیشہؓ و دعوی کرد ابن
و قول دارقطنی در حدیث مختلف ست در سنن گفتہ اسنادہ حسنؒ و در علل گفتہ المرسل اشبہ این کلام مصنف ست و در سبل السلام گفتہ چون
رجوع کردم بسنن دارقطنی یافتم کہ وی بعد سوق حدیث گفتہ انہ صحیح و در وی علا بن زہیر ست در میزان گفتہ وثقہ ابن معین و ابن حبان گفتہ بود
از انہا کہ روایت می کنند از ثقات چیزی را کہ نہ مشابہ حدیث اثبات ست انتہی پس باطل شد احتجاج بدان در انچہ نہ موافق اثبات ست و باطل شد
باین وجہ دعوی ابن حزم جہالت را زیرا کہ معروف براہ از روی عین و حال ہر دو حافظ ابن القیم رح بعد روایت حدیث عائیشہؓ گفتہ شیخ الاسلام را
شنیدم میگفت این دروغ ست بر آنحضرتؐ انتہی مراد روایت بقصر و تیم ست بمثناۃ تحتیہ و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
زیرا کہ از آنحضرتؐ ثابت شدہ کہ تمام نکرد در سفر و نہ روزہ فرض داشت دران وقد حققناہ فی البحث فی رسالۃ مستقلۃ اخترنا فیہا ان القصر رخصۃ
لا عزیمۃ انتہی و المحفوظ عن عائیشۃ من فعلہا وقالت انہ لا یشق علیّ و محفوظ و مضبوط از عائیشہؓ آنست کہ اتمام رباعی
در سفر از فعل او بود و گفتہ کہ آن برمن شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد اخرجہ البیہقی و اشتکرہ احمد و بالجملہ مذہب
ایمہ ثلثہ آنست کہ قصر رخصت ست و اتمام عزیمت و نزدیک حنفیہ قصر واجب و تمام ست و ہو الاصح **وعن** ابن عمر رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ یحب ان یؤتی رخصہ کما یکرہ ان تؤتی معصیتہ
بدرستیکہ خدای تعالی دوست میدارد اینکہ آمدہ شود رخصتہای او را چنانکہ ناخوش میدارد کہ آمدہ شود عصیان او را رواہ احمد و صححہ ابن خزیمۃ
و ابن حبان و این حدیث ناظرست در انکہ قصر فضل ست از اتمام کما قیل حال انکہ در وی دلیلی برین مدعا نیست بلکہ دلیل بر مساوات رخصت
بعزیمت ست و حدیث موافق قول وی تعالی ست یرید اللہ بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وفی روایۃ کما یحب ان تؤتی
عزائمہ چنانکہ دوست میدارد اینکہ آمدہ شود عزیمتہای او در سبل گفتہ فسرت محبۃ اللہ برضاہ و کراہیتہ بخلافہا و نزد اہل اصول رخصت
چیزی ست کہ مشروع شد از احکام بنا بر عذر و عزیمت مقابل اوست و مراد درینجا چیزی ست کہ آسان گردانید آنرا برای بندگان خود
و وسعت داد آنرا نزد شدت از ترک بعض واجبات یا اباحت محرمات امام شوکانی گفتہ قصر واجب ست و ہر کہ آنرا اتمام گذارد گویا در حضر
دو را چار و چار را ہشت گذارد عمدا او بود آنحضرتؐ کہ اقتصار میکرد در جمیع اسفار خود بر قصر انتہی و ہو کما قال واللہ اعلم بحقیقۃ الحال
وعن انس بن مالک رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج مسیرۃ ثلثۃ
امیال بود رسول خدا چون بیرون آمد مسیرت سہ میل را مراد از بیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن ست زیرا کہ مراد آنست وی
چون ارادہ سفر دراز میکرد قصر نمی بود مگر بعد این مسافت و میل ارض منتہای مد بصر را گویند زیرا کہ بصر میل کند برروی زمین تا آنکہ فانی می شود
ادراک وی و باین معنی جزم کردہ است جوہری و بعض گویند حد وی آنست کہ نظر کنند شخص در ارض مستوی و در نیابند کہ مرد ست یا زن
آیندہ ست یا روندہ و کلوذی گفتہ شش ہزار ذراع ست و ذراع بست و چہار انگشت بہ پہنا برابر و انگشت شش جو ست در حالیکہ
پہنا و برابر بود و گفتہ اند کہ دوازدہ ہزار قدم انسان ست و بعض چہار ہزار ذراع و سہ ہزار نیز گفتہ اند و گفتہ اند ہزار گام شتر و بعضی سہ ہزار
ذراع بذرع ہاشمی و آن سی و سہ انگشت باشد و این ذراع عمری ست و در صنعا و بلاد وی ہمین معمول بہ ست او ثلثۃ فراسخ یا سہ فرسخ را
و فرسخ سہ میل ست و ہو فارسی معرب و تفسیر میل گذشت خطابی گفتہ شک از شعبہ است زیرا کہ وی این حدیث را از یحیی بن زید ہنائی آوردہ
گفت پرسیدم انس را از قصر نماز پس گفت انس بود آنحضرتؐ الخ در سبل گفتہ این شک از راوی ست در اصل حدیث تخییر نیست انتہی

وتمکث تیسیر پس مکثِ یسیر آنست که مسافر را ہر روز پیش می آید از مکث لیلة وبعض یومین یا یوم وبعض لیلتین وگاہی مکث زائد از ان باشد مثل مکث
دو روز وسه روز ودر سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه در منی اکثر یوم نحر ویوم حادی عشر وثانی عشر واکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند
وقصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث ہم سفر را بر نمی دارد ودر حدیث شیخین آمده است که یقیم المهاجر بعد قضاء نسکه ثلثا ازینجا بطریق فحوی
معلوم می شود که اقامت زائد از ثلث را در احکام شرعیه اثری ہست پس سعید بن المسیب مکث اربع لیالی گفت وشافعی اقامت اربعه ایام گوید
واحمد به بست نماز فرود آورد ونیت مکث این قدر نیز شرط است بحدیث ابن عمر که می آید ونیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم داخل شدند بمکه بتاریخ پنجم ذی حجه ودر اول نماز وہشتم بسوی منی برآمدند ونہم در عرفات ماندند ودہم در منی آمدند ودرین مدت قصر می فرمودند پس
اگر مکث در موضع معین شرط نبودی می بایست که نماز اقامت میگذاردند وابو حنیفه نظر خود را دورتر انداخت وگفت چون مکث یوم ویومین آنہم
سفر را بر نمیدارد وبالاتر از ایام در تقدیرات شرعیه مشهور است وبسا احکام که نصف شی را دران حکم تمام داده اند پس ہر که نیت اقامت پانزده روز
یا زائد بران در شہری یا در دیہی دارد مقیم است والا بر حکم سفر باقی است وشرط دیگر ہم ہست وآن صلاحیت مکان است برای اقامت پس اگر
در صحرا نیت اقامت پانزده روز محقق شود سفر منقطع نگردد وفي رواية لابي داؤد سبع عشرة وفي أخرى خمس عشرة
ودر روایتی مر ابو داؤد را از ابن عباس ہفده روز ودر روایتی پانزده روز آمده است وله وابو داؤد راست از حدیث عمران
بن حصين ثماني عشرة ہیجده روز ورواه الترمذي والبيهقي ايضا وله وہم ابو داؤد راست عن جابر اقام بتبوك عشرين
يوما يقصر الصلوٰة اقامت کرد آنحضرت در تبوک بست روز قصر میکرد نماز را بیہقی گفت اصح روایات درین باب روایت
بخاری است نوزده روز وجمع کرد امام الحرمین وبیہقی درین روایات باحتمال آنکه در بعضے ازینها شمار نکردند روز دخول وخروج را وآن
روایت ہفده روز است وبعضے شمار کردند آنرا وآن روایت نوزده روز است ودر روایت ہیجده روز دخول را گرفته نه یوم خروج را مصنف
در تلخیص گفته این جمع متین است باقی ماند روایت پانزده روز در حکم شاذ بنا بر مخالفتش وروایت بست روز صحیحة الاسناد است
اما این نیز شاذ است اللهم مگر آنکه حمل کرده شود بر جبر کسر وروایت ہیجده روز من حیث الاسناد غیر صحیح نیست شوکانی گفته چون
اقامت کند در شہری در تردد قصر کند تا بست روز زیرا که ہر که رخت خود در خانه انداخت حکم سفر از وی برخاست ومشقت سیر از وی جدا شد
واگر شارع این چنین مقیم را مسافر نام نمی نهاد ونمی گفت ای اہل مکه تمام کنید نماز خود را که ما قوم مسافرانیم البته حکم سفر برای او ثابت نمی شد پس واجب
در قصر اقتصار است با وجود اقامت بر مقداری که شارع آنرا جائز داشته وبر زائد از ان مسافر را حکم مقیم است وواجب است بروی اتمام نماز
زیرا که وی مقیم است نه مسافر واقامت کرد آنحضرت در مکه در غزوهٔ فتح ہیژده شب یا نوزده شب یا کمتر از ان پس واجب بر ما نیز اقتصار است
برین مقدار واتمام نماز بعد از ان وخدائی راست نیکی ابن عباس حبر امت چه عجب افقه وافهم است مر مقاصد شرعیه را که گفت فیما رواه البخاری
چون فتح کرد آنحضرت مکه را اقامت نمود نوزده روز وگذارد دو رکعت پس ہر گاه که ما سفر میکردیم ونوزده روز اقامت می نمودیم قصر میکردیم
واگر زیاده می ماندیم تمام میکردیم من گفتم که این است فقه دقیق ونظر عمیق بر ابلغ تحقیق واگر می گفت او را جابر که ماندیم ما با رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بست شب در تبوک در حالیکه قصر میکردیم نماز را البته ابن عباس او را نیز ہمچنین می گفت ودرین مسئله مذہبها است ارجح آن
این است انتهی ورواته ثقات الا انه اختلف في وصله وراویان حدیث جابر ہمه ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است
در وصل این حدیث زیرا که در سندش معمر است ابو داؤد گفته غیر او آنرا مسند نکرده ورواه ابن حبان والبيهقي من حديث معمر

پس لا بد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این معنی متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر ورای آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از عمارات
وفی المنهاج فان کان وراءه یعنی السور عمارة اشترط مجاوزتها فی الاصح قلت الاصح لا تشترط و درین تصحیح اخیر نظرست زیرا که آن سور بمنزلهٔ دیوارهای
فاصله بین المحلات ست و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمی کند و اقامت بلد بوصول دران بلد می باشد

مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه سفر که اگر یکی از انها نباشد شرعا اورا مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود دریابیم استنباط کنیم لابد است
از تتبع قسمت و مثال و استقرای افراد سفر و تفتیش محال استعمالات اهل شرع اسم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم ست قسمی ست که اورا تنزه و اصطیاد
و خروج الی المحلة والفنا والبساتین والمزارع گویند و آن با سفر مباینت دارد و قسمی ست که اورا هیمان گویند و آن نیز در اول حال مباین ست
تا وقتی که بحد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تامل کردیم در فارق سفر و قسم اول یافتیم که آن طول مسافت ست و عدم امکان رجوع در همان
روز یا در اول شبی که بعد ازوی ست نه مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب بسیار می کشند و در طلب صید گرد شهر بسیار میگردند
که زیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بران جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه رانی میکند و مسافران گاهی یک یک برید در اعتدال هوا بر مراکب فارهه
میروند و یک ماهه راه باین صفت قطع می کنند و چاره نمی یابیم از اطلاق اسم مسافر بران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نفسیه
سفر شود و فارق درمیان هیمان و قصد سفر تعیین مقصد ست پس قصد و تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک سفر بود و سفر عبد الله بن عمر را بسوی ریم و بجانب ذات نصب سفر فرمود و قصر صلوة درین مواضع
می نمود و ابن عباس مابین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جده قصر میکرد و این بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین امثله و مانند آن طول
مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک و شافعی و احمد میل کردند باربع برد و تقدیر کرده اند
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دو روز معتدل باحمال و اثقال و از سالم بن عبد الله مسیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جائز باشد قطعا و ثانی
نیز مذهب صحیح ست باعتبار اصول اگر کسی بآن رود انکار نتوان کرد انتهی **وعن ابن عباس رضی الله عنه قال اقام**
النبی صلی الله علیه وسلم تسعة عشر یوما یقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز قصر میکرد نماز را یعنی دو رکعت میگذارد
وفی لفظ و در لفظی تعیین محل اقامت آمده **بمکة تسعة عشر یوما** بمکه معظمه نوزده روز مذهب حنفیه آنست که اگر نیت اقامت کند
پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر بی نیت سال و ماه ایستد قصر کند و این تقدیر مروی ست از ابن عباس
و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه بایستاد که امروز فردا برآید
مسافرانه میگذارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملک بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگذارد و مذهب شافعی
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگذارد و اگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیاده از هژده روز
بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربع را از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر
که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز بود با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر ست و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود
زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم می کشد و اعتبار نوزده روز منافی ست با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شده
و در حدیث ابن عباس نیز منافی تقدیر هژده روز ست و گفته اند که شاید روز نزول و رحیل را راوی داخل داشته تسعة عشر گفته باشد
و این بعید ست کذا فی الترجمة **رواه البخاری** و احمد در مصنف گفته بحث چند قسم می باشد اقامت و مکث یسیر و مکث دیگر که نه اقامت ست

و بحدیث آینده در تقدیم و مروی ست از اوزاعی جواز جمع تاخیر فقط عملا بهذا الحدیث و هو مروی عن مالک [redacted] محمد بن حزم و مذهب
نخعی و حسن و ابو حنیفه عدم جواز جمع ست تقدیماً و تاخیراً برای مسافر و تاویل کرده اند آنرا بجمع صوری یعنی تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ظهر را تا آخر وقت و تقدیم فرمود عصر را در اول وقت و مثله العشاء و رد کرده اند بر ایشان که اگر چه این معنی در جمع تاخیر متمشی می شود اما تمام نمی شود
این تاویل در جمع تقدیم که مفاد قول اوست و فی روایة الحاکم الخ کما سیاتی فان زاغت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر ثم رکب
پس اگر میل کرد آفتاب پیش از انکه کوچ کند میگذارد نماز ظهر پیشتر سوار می شد و بعد از ان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی و درین صورت
جمع واقع نشدی متفق علیه ازین حدیث ثابت شد که در صورت ارتحال پیش از در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن
وقت ظهر جمع تقدیم و احمد و ابو داود و ابن حبان و حاکم و دارقطنی از حدیث معاذ آورده اند و ترمذی آنرا حسن گفته که بود رسول خدا در غزوه
تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ آفتاب تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را و میگذارد هر دو نماز را معا و چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب
تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذارد عصر و ظهر هر دو معا پیشتر روان می شد و همین ست حجتها حافظ شوکانی چنانکه در نیل بعد گفته
والجمع التقدیم والتاخیر انتهی ... بالغ گفته مشروع ... تقدیم و تاخیر لیکن مواظبت نکرد آنحضرت بران و عزم نفرمود
برویی یعنی واجب نکرد آنرا چنانکه در باره قصر فرمود انتهی در سفر ... عادت دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی
جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست انتهی وفی روایة الحاکم فی الاربعین باسناد الصحیح صلی الظهر
والعصر ثم رکب و در روایت حاکم باسناد صحیح در اربعین آمده که بگذارد ظهر و عصر را پیشتر سوار شد یعنی چون آفتاب زائغ شد قبل
از ارتحال این هر دو فریضه را معا بگذارد و این مفید ثبوت جمع تقدیم ست از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و متصور نیست در ان جمع صوری
و زیاده کرد اسمعیلی که از رواتِ بخاری ست لفظ والعصر را مصنف در تلخیص گفته این زیادت غریب و صحیح الاسناد ست و قد صححه المنذری من هذا
الوجه والعلائی و تعجب ست از حاکم که آنرا در مستدرک نیاورده و او را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط انتهی و بالجمله در مصفی گفته تفتیش
حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورت
جمع ست نه حقیقت آن و حمل احادیث بران تاویل بعید ست که بتخطیه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض احادیث جمع تقدیم آمده و آن صریح ست
در جمع دو نماز در وقت یکی از انها پس این صفت نفسیه پیدا شده و آنکه از بعض صحابه جمع صوری روایت کرده اند با این مسئله تباین ندارد زیرا که
تسهیل که سبب ترخیص ست در چند صورت می تواند بود و بملاحظه آن رخصت متنوع می شود پس این نیز رخصت ست و آن نیز رخصت و لفظ
جمع دلالت میکند بر موالات عرفا و قید عرفا بجهت آنست که فصل یسیر از اعتبار ساقط ست و در بعض حدیث آمده که بین الصلوتین اناخت ابل و رحل
احمال آنها کرده اند و موالات از استقرای افراد جمع نیز مستفاد می شود حتی ترک روایت متوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و قضای نماز
بعد انقضای وقت او دیگر ست و جمع دیگر و لهذا اسم قضا بر جمع مستعمل نشده پس فارقی می باید و آن فارق بجز نیت ترخص بجمع نمی تواند بود
پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم ست و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول
و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرای افراد مستنبط ست و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر مع الجمع و آن
غیر جمع ست پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و اذ لیس فلیس پس این شرط مشروعیت جمع پیدا شد و آیا شرط مشروعیت آن
بسفر طویل ست یا مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقها را درینجا اقوال ست و آنچه برین بنده ظاهر می شود آنست که سفر طویل محل رخصت ست

وصححه ابن حزم والنووی واعلاله کرده است آنرا دارقطنی وعلل بارسال و انقطاع و باینکه علی بن مبارک وغیر او از حفاظ روایت کرده اند از یحیی بن کثیر از ثوبان مرسلا و روایت کرد آنرا اوزاعی از یحیی از انس پس گفت بضع عشرة وروی الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس مثله و هو ضعیف و یحیی سماعت ندارد از انس و بالجمله چون نووی و ابن حزم آنرا صحیح گفته اند حجت قائم می شود بتصحیح این ائمه صحیحین پس قیاس پانزده روز بر مدت طهر و دیگر احتمالات معارض این صحت نمی توانند شد گو حدیث موصول بباشد و ابوداود برای احادیث این باب ترجمه کرده و گفته باب متی یتم المسافر بعده این حدیث را سوق کرده و دران کلام ابن عباس ست من اقام سبعة عشر قصر و من اقام اکثر اتم در سبل السلام گفته اختلاف کرده اند علما در قدر مدت اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند دران نماز بر اقوال ابن عباس گفته اقل مدت اقامت ده روز ست لقول علی رضی الله عنه اذا اقمت عشرا فاتم الصلوة لیکن در سندش ضرار بن صرد ست مصنف در تقریب گفته انه غیر ثقة قال و هو توقیف و حنفیه پانزده روز گفته اند مستدل بیکی از روایات ابن عباس بقول وی و قول ابن عمر اذا قدمت بلدة وانت مسافر و فی نفسک ان تقیم خمس عشرة لیلة فاکمل الصلوة و مالکیه و شافعیه بآن رفته اند که اقل آن چهار روز ست و این مروی ست از عثمان و مراد غیر یوم دخول و خروج ست و استدلال کرده اند بمنع آنحضرت مهاجرین را بعد مضی نسک از زیادت بر سه روز در مکه و این دلالت کرد بر اینکه باقامت چهار روز مقیم میشود ثمه اقوال آخر لا دلیل علیها این همه در حق کسی ست که داخل بلده شد بعزم اقامت و اما کسی که متردد ست در اقامت و عزم نکرده است بران پس درو نیز اختلاف ست ابوحنیفه و اصحاب وی گفته اند و هو قول للشافعی که قصر کند همیشه زیراکه اصل سفر ست و دلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آذربیجان ماند و قصر کرد و مروی ست از انس بن مالک که یکسال یا دو سال در نیسابور اقامت نمود و نماز را بقصر میگذارد و از جماعتی از صحابه مروی ست که اقامت کردند در رامهرمز نه ماه و قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند بپانزده و هفده و هیژده حسب ورود روایات در مدت اقامت آنحضرت در مکه و بعد تجاوز مدت مذکور اتمام او ست و مخفی نیست که نیست دلیل در مدتی که قصر کرد دران بر نفی قصر در زائد بران و چون دلیلی بر تقدیر مدت قائم نیست اقرب آنست که لا یزال قصر کند کما فعل الصحابة زیراکه ببقا با تردد روزانه در اقامت و رحیل مقیم نامیده نمی شود اگرچه مدت بطول کشد و مؤید این ست روایت بیهقی در سنن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تبوک چهل روز قصر میکرد نماز را پس گفت تفرد به الحسین بن عمارة و هو غیر محتج به انتهی در مصفی گفته اکثر علما متفق اند بر انکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد و باتفاق در موضعی درنگ کند حکم سفر از وی زائل نگردد گو تا آخر عمر منجر شود و شافعی را دو قول ست یکی موافق جمهور و دیگر مختار بغوی و آن آنست که در صورت زیادت مکث بر چهار روز اتمام لازم ست گو عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه وسلم عام الفتح بحرب هوازن سبع عشر او ثمانیة عشر یوما آنرا بر صورت خوف و حرب فرود می آرد والله اعلم انتهی

وعن انس رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزيغ الشمس اخر الظهر الى وقت العصر ثم نزل فجمع بينهما بود آنحضرت چون کوچ میکرد و برمی آمد از منزل پیش از انکه میل کند آفتاب و برگردد تاخیر میکرد ظهر را تا وقت عصر پستر فرود می آمد و جمع میکرد درمیان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند مصنف در فتح الباری گفته جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیه یعنی عصر که آنرا جمع تاخیر گویند تا آنکه احتجاج کرده است باین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیم را که گذاردن عصر ست در وقت ظهر و نیست دروی دلالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الظهر چه اگر جمع تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر ضم می نمود و این فعل وی صلی الله علیه وسلم مخصص احادیث توقیت ست که گذشت و علما را درین مسئله اختلاف ست مذهب ابن عباس و ابن عمر و جماعة از صحابه و مالک و احمد و شافعی جواز جمع ست در سفر برای مسافر تقدیما و تاخیرا بموجب این حدیث و تاخیر

که وی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و ترمذی آورده که سالم بن عبد الله
بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از صلوة در سفر گفت لا مگر در مزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت
صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نشده اند پس تا بد الا جمع تاخیر و بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین
آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را
جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع ست نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند
در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان
ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و رفع حرج که در بعض روایات واقع شده است
که جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را آن ست که وی توسیع ست که اگر یکی را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن نماز در اول
وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسع و تخفیف در رعایت
این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در تعیین نیز بحسب ظن و تخمین میسر ست خصوصا در صورت وجود قافله
و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین
آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جای عوام فتدبر و بتحقیق روایت کرده است ابو داؤد از علی که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد بعد از
غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس می طلبید طعام را و تعشی میکرد پس برمیگذارد
عشا را و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و امام محمد در موطای خود می گوید رسیده است بما از ابن عمر که
وی میگذارد مغرب را وقتیکه تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابو داؤد
از نافع و عبد بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس انتظار
کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه
من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست که ناظر ست در جمع بطریقی که مذهب ابو حنیفه است و ظاهر
آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ
عدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا لمحافظة الوقت شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست
و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم این ست آنچه
حضرت شیخ رحمه الله تعالی درین مقام نوشته بعده در ترجمه مشکوٰة گفته که این ست آنکه میسر شد از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و هیچ
هیچ یکی را از شارحین که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم انتهی و لیکن مخفی مباد که اکثر این استدلالات که حضرت شیخ
در ترجیح مذهب حنفیه با یراد آثار در برابر اخبار کرده اند بعد امعان نظر مخدوش می نماید و حجت بدان قائم نمی شود بیانش آنکه روایت
موطای امام محمد در نهی از جمع ناظر در اقامت ست نه در سفر پس از ما نحن فیه نباشد و تعیین اوقات نماز چنانکه بقول و فعل آنحضرت ست
همچنان جمع هم بفعل او ست که جائز نا بهذا سن جائز اک فلا ینهض به الحجة و عدم روایت ابن مسعود جمع آنحضرت را در غیر مزدلفه مفید
مقصود نیست تا بیرا که این نقل عدم ست نه عدم نقل و مثبت مقدم ست بر نافی و ابن مسعود چیزهای بسیار فراموش کرده بود محتمل که این هم

سائر باشد یا نازل بحدیث معاذ و بسبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنہ حرج ساختہ ادارت رخصت بمان فرمودہ است بغیر ملاحظۂ وجود تعب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنہا و جمع در سفر قصیر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحدیث عبد اللہ بن عباس کہ صلّی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الظہر والعصر ثمانیا جمیعا و قید ضرورت لاحق شدہ باجماع جمہور امت و لہذا جمع فی المطر و فی المرض مشروع شد و آیا جمع در عرفہ بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تایید احتمال اول میکند و علیہ الشافعی باقی ماند تقریر نمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ... تابعین را و ائمہ حجۃ اہل مکہ را از اقتدا بامام مسافر کہ جمع میکند دلیل جمع مقیمین بعلت حج می تواند شد انتہی **ولابی نعیم**

فی مستخرجہ مسلم ای فی مستخرجہ علی صحیح مسلم کان ای النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظہر والعصر جمیعا ثم ارتحل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زائل گردید آفتاب میگذارد ظہر و عصر را ہمہ و معا بعدہ کوچ میکرد و در فتح الباری این لفظ را از روایت اسحق ابن راہویہ آوردہ و بالجملہ روایت حاکم و ابو نعیم ہر دو مفید ثبوت جمع تقدیم ست و جمع تاخیر از حدیث اول معلوم شدہ پس جمع بین الصلوتین از این احادیث تقدیما و تاخیرا ہر دو ثابت شدہ و این ہر دو روایت صحیح اند کما قال المصنف مگر حافظ ابن القیم رح عنت اختلاف کردہ اند در روایت حاکم بعضے صحیح و بعضی حسن گفتہ و بعض قدح کردہ و موضوعش گردانیدہ اند و ہو الحاکم حکم بوضعہ بستر کلام حاکم در بیان وضع وی ذکر نمودہ بعدہ ابن القیم آنرا ردکردہ و اختیار نمودہ کہ موضوع نیست و سکوت مصنف بر صنعت زیرا کہ جزم نمودہ کہ اسنادش صحیح ست و این دلالت میکند بر رد مصنف کلام حاکم را و مؤید صحت اوست قولہ و عن معاذ الخ لما سیجی شیخ در ترجمہ مشکوٰۃ و ہم در شرح سفر السعادۃ گفتہ وارد شدہ است احادیث صحیحہ در جمع بین الصلوتین در سفر بعضے احادیث مطلق بعضے مقید بحالت سیر و بعضی بحالت جد در سیر و تعجیل سیر و اینجا اختلاف کردہ اند علما پس بعضی قائل شدہ اند بجواز جمع علی الاطلاق بجمیع از ایشان ست و بعضی تخصیص کردہ اند بحالت سیر نہ نزول و بعضے مخصوص گردانیدہ اند بصورت جد در سیر و تعجیل و در فتح الباری گفتہ مشہور از مذہب مالک این ست و تخصیص کردہ اند بعضے بحالت عذر زائد بر سفر و نزد بعضی جائز ست جمع تاخیر نہ تقدیم و این مروی از امام و نیز نزد وی مقید ست بحالت سیر و مشہور از مذہب وی جواز ست مطلقا و در فتح الباری میگوید کہ مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر ست نہ تقدیم و نزد ابو حنیفہ جائز نیست مطلقا و وجہ قول ایشان آنست کہ تعیین اوقات نماز قطعی ست و ثابت بتواتر کہ ہیچ شبہہ را بوی راہ نیست تا آنکہ تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمردہ میشود و امام محمد در موطای خود می آرد کہ رسیدہ است بما از عمر بن الخطاب کہ وی نوشت بحکام خود در آفاق و نہی کرد ایشان را از آنکہ جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را کہ جمع صلوتین در وقت واحد کبیرہ است از کبائر و می آرد کہ روایت کردند ما را باین خبر ثقات از علا ابن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و بتواتر پس معارض نشود او را خبر آحاد بخلاف فطار و قصر در سفر کہ بنص قرآنی ثابت شدہ اند و روایت کردہ اند بخاری و مسلم از عبد اللہ بن مسعود کہ گفت ندیدم من رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ گذاردہ باشد ہیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را کہ جمع کرد میان آنہا بمزدلفہ و در احادیث جمع ظہر و عصر در عرفات نیز آمدہ و این جمع از جہت مناسک حج بود نہ سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دائمی نبود بلکہ آنچہ بران تصریح بہ احادیث واقع شدہ در غزوۂ تبوک ست و ثابت نشدہ کہ در وی نیز ہر روز میکردند و تحقیق آنست کہ کلمۂ کان دلالت بر استمرار و دوام ندارد کما حقق فی موضعہ و در جامع الاصول بروایت ابو داؤد از ابن عمر آمدہ کہ گفت جمع نکرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہرگز میان مغرب و عشا در ہیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آمدہ

از تمام نسک داشته و سببِ وی گردانیده و احمد و مالک و شافعی گفته سبب جمع بعرفه و مزدلفه سفر ست و این همه در جمع فی السفر بود و آما جمع در حضر پس تمام کلام دران در رسالهٔ افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ایم و در سبل السلام از شارحِ مغربی نقل کرده که وی بعد ذکر ادلهٔ قائلین جواز گفته که اکثر ائمه بآن رفته اند که جائز نیست جمع در حضر بنا بر احادیث مبیّنهٔ اوقاتِ نماز و تواترِ محافظتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اوقاتِ آن تا آنکه گفت ابن مسعود ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نمازی بر غیر میقاتِ وی مگر دو نماز که جمع کرد میان مغرب و عشا در مزدلفه و گذارد نماز صبح قبل از میقاتِ وی و آما حدیث ابن عباس که نزد مسلم ست که وی جمع کرد در میانِ ظهر و عصر و مغرب و عشا در مدینه بغیر خوف و مطر و گفته شد ابن عباس را که چه خواست آنحضرت ازین گفت اراده کرد که حرج نکند بر امتِ خود پس صحیح نیست احتجاج بدان زیرا که این غیر معیّن ست برای جمع تقدیم و تاخیر کما هو ظاهر روایة مسلم و تعیین یکی از انها تحکم ست پس واجب ست عدول ازان بسوی وجوب بقا بر عموم در حدیثِ اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر برای ثبوت مخصص و هذا هو الجواب الحاسم و آنچه مروی ست از آثار صحابه و تابعین آن حجت نیست زیرا که اجتهاد را دران مسرح ست و بعضی تاویل کرده اند حدیثِ ابن عباس را بجمع صوری و استحسنه القرطبی و رجّحه و جزم به الماجشون والطحاوی و قوّاه ابن سید الناس بما اخرجه الشیخان عن عمرو بن دینار راوی الحدیث عن ابی الشعثاء قال قلت یا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء قال و انا اظنه ابن سید الناس گفت راوی حدیث اعلم ست بمراد حدیث از غیر وی و اگرچه ابو الشعثاء بآن جزم نکرده و من میگویم که این ظنی بیش نیست از راوی و اعلمیتِ وی جائی ست که روایتی بطریق تفسیر کند با آنکه درین دعوی نظر ست زیرا که قولِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم رب حامل فقه الی من هو افقه منه رد می کند عموم او را آری این تاویل متعین ست چه صراحت کرد نسائی در اصل حدیث ابن عباس باین لفظ که صلیتُ مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء و عجب از نووی که چه قسم این تاویل را تضعیف کرده و از متن مروی حدیث غفلت ورزیده و مطلق در روایتِ محمول میشود بر مقید وقتی که در یک قصه باشد کما فی هذا و این قول که قولِ وی اراد ان لایحرج امته تضعیف جمع صوری میکند بنابر وجود حرج دران مرفوع ست باینکه این الیس ست از توقیت زیرا که برای دو نماز یک تاهب و آمادگی و یک قصد بسوی مسجد و یک وضو کافی ست بحسب اغلب بخلاف دو وقت پس حرج درین جمع بی شک سبک تر ست و آما قیاس حاضر بر مسافر کما قیل پس وهم ست زیرا که علت در اصل سفر ست و این در فرع موجود نیست ورنه لازم آید مانند آن در قصر و فطر انتهی گوئیم و هو کلام رصین و قد کنا ذکرنا ما یلاقیه فی رسالتنا الیواقیت فی المواقیت قبل الوقوف علی کلام الشارح رحمه الله تعالی وجزاه خیرا بعده گفته بدانکه جمع تقدیم در وی خطر عظیم ست و جامع همچو مصلی صلوة ست قبل دخولِ وقتِ وی پس حال فاعل چنان باشد که حق تعالی گفته وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا الآیه و این صلوة مقدمه نیست دلالت بر وی بمنطوق و نه مفهوم و نه خصوص و عموم انتهی کلام السبل و فیه تامل

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقصروا الصلوة فی اقل من اربعة برد قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد و برید شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل و میل تا آنجا که نظر کند چنانکه گذشت و شانزده فرسخ چهل و هشت میل باشد و باین رفته است شافعی چنانکه در حاوی که در مذهب ایشان ست تعیین کرده شانزده فرسخ را و در هدایه و شروحِ او گفته که امام شافعی تقدیر کرده است در قولی بیوم و لیلة و در قولِ دیگر بیومین و همین ست قولِ مالک و احمد و دلیل ایشان همین حدیث ست و باین میل کرده است صاحب حجۂ بالغه چنانکه گفته مسیرت چهار برید متیقن ست و مادون وی مشکوک و صحتِ این اسم بخروج ست از سور بلد یا محلهٔ قریه یا بیوت قریه بقصد موضعی که بر چهار برید باشد و زوالِ این اسم بنیت اقامت ست

فراموش کرده باشد وبیان بعضی ازین چیزها در ذیل مسئلۂ رفع الیدین گذشت وهمچنین دائمی نبودن این فعل افاده نهی نمی کند ونفی ابن عمر
حسب معلوم خود ست ممکن که ایشان را برین معنی بنا بر عدم دوام آنحضرتؐ برین فعل اطلاع دست بهم نداده وثانیاً در اثبات حکم قوت سند باید
نه کثرت روایات پس مدفوع شد این قول که احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل اند وتاویل جمع بجمع صوری خلاف ظاهر احادیث این
باب ست که در ان صریح گذاردن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود ست پس در برابر نص جلی مقبول نشود گو اطلاق وی بران جائی دیگر گنجایش
داشته باشد وشناخت اوقات صلوات در کلام شارع بنوعی واقع شده که قروی وبدوی وجاهل وعالم دران برابر ست چنانکه در باب اوقیت الصلوٰة
گذشت پس قول بعض شافعیه در وجود حرج بجای خود باشد وروایت مالک اصح ست از روایت امام محمد در قبلیت شفق وبعدیت آن پس مفید
جمع تاخیر باشد نه جمع صوری وچون از شارع جمع صلوتین تقدیماً وتاخیراً یافته شده جمعی از اهل معرفت بحدیث بآن رفته اند ومبنی احکام سفر
بر تیسر وخفت ست چنانکه قصر نماز وترک روایت مؤکده ازان خبر می دهد در برابرش نهی از جمع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذهب
ور روایت مستقیم نباشد وصالح تعارض نبود ولهذا بعضی از حنفیه نیز بآن رفته اند شاه ولی الله محدث دهلوی رح در انسان العین فی ذکر
مشایخ الحرمین از شیخ خود ابو طاهر مدنی رح نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن عجیمی حنفی بود اما در سفر جمع میکرد درمیان ظهر وعصر ومغرب
وعشا ودر حالت اقتدا سورۂ فاتحه میخواند انتهی بعده خود گفته غرض آنست که باوجود این همه علم التزام مذهب معین در جمیع امور لازم
نمیدانست وتلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقت ممتنعه نزدیک فریقین متحقق شود انتهی والله اعلم بالصواب **وعن معاذ**

بن جبل رضي الله عنه قال خرجنا مع النبي برآمدیم باهمراه رسول خدا **صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك**
در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرتؐ ست **فكان يصلي الظهر والعصر جميعاً والمغرب والعشاء جميعاً** پس بود
که میگذارد نماز ظهر وعصر را بهم ومغرب وعشا را بهم **رواه مسلم** واحمد وابوداؤد وابن حبان وحاکم ودارقطنی باین لفظ روایت کرده اند
که بود رسول خدا در غزوۂ تبوک چون ارتحال میکرد بعد زیغ آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر ومیگذارد عصر وظهر هر دو معاً بستر روان میشد
وزیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب وعشا را یعنی چون کوچ میکرد قبل مغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد او را با عشا وچون کوچ
میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد او را با مغرب اخرجه ایضا البیهقي والدارقطني وصحح ابن العربي اسناده ولیکن تعقب کرده اند
این را باینکه در اسنادش کسی ست که احتجاج کرده نمی شود بحدیث وی واین هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعض او تقویت بعض میکند
ونیست دران آنچنان مقالی که احتجاج را بمجموع آن باطل کند وجمع میان مغرب وعشا بحدیث ابن عمر ست در صحیحین وغیرهما که بود رسول خدا
چون جد میکرد در سیر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پس جمع میکرد درمیان مغرب وعشا وبحدیث ابن عباس ست نزدیک
بخاری که بود آنحضرتؐ که جمع میکرد درمیان نماز پیشین ونماز دیگر چون می بود بر پشت سیر وجمع میکرد میان مغرب وعشا واین شامل جمع
تقدیم وجمع تاخیر هر دو ست تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگذارد وعشا را در وقت مغرب وتاخیر آنکه ظهر را در وقت عصر ومغرب را
در وقت عشا بگذارد واختلاف ست در آنکه افضل برای مسافر چیست جمع ست یا توقیت شافعیه ترک جمع افضل گفته اند ومالک گفته
غیر مکروه ست وگفته اند مختص ست بکسی که عذر داشته باشد حافظ ابن القیم رح در هدی نبوی گفته نبود آنحضرتؐ که جمع کند راتب را در سفر
چنانکه بسیاری از مردم می کنند ونه جمع وقت نزول جز این نیست که جمع میکرد وقت تیز روی وسیر عقیب صلوة کما فی احادیث تبوک واما جمع
آنحضرتؐ در حالت نزول در غیر سفر پس نیست منقول مگر در عرفه ومزدلفه برای اتصال وقوف کما قال الشافعي وشیخنا ابن تیمیة رح وابوحنیفه آنرا

سفری ست که واجب ست در وی محرم و نیست تلازم در میان قصر و در میان مسـ... وجوب محرم بنا بر جواز توسع در ایجاب محرم تخفیفاً علی العباد و حنفیه بست و چهار فرسخ گفته اند لما اخرجه البخاری من حدیث ابن عمر و حدیث ابن عباس لا تقصروا الصلوٰة فی اقل من اربعة برد واخرجه البیهقی بسندِ صحیح من فعل ابن عباس و ابن عمر و بانه روی البخاری تعلیقا بصیغة الجزم من حدیث ابن عباس انه سئل القصر الصلوٰة من مکة الی عرفة قال لا ولکن الی عسفان والی جدة والی الطائف و میانِ هر یکی ازین امکنه تا مکه چهار برید ست و اقوال متعارض ست کما سمعت و ادله متقاومه انتهی بعده از زاد المعاد عدم تحدید مسافت نقل کرده وقد تقدم رواه الدارقطني والبیهقي باسنادٍ ضعیفٍ زیرا که در سندش عبد الوهاب بن مجاهد ست و او متروک ست نسبت کرد او را ثوری بسوی کذب و ترک کرد او را دارقطنی و گفت ازدی حلال نیست از وی روایت و نشنید وی از پدر خود پس منقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی اسمعیل بن عیاش و روایت وی از حجازیین ضعیف ست والصحیح انه موقوف و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عباس و اسنادِ وی صحیح ست ولیکن اجتهاد او ران سرح ست پس محمول شود بر اینکه این حکم از رای اوست و گذشت که ثابت نشده ست در تحدید حدیثی مرفوع کذا اخرجه ابن خزیمة شافعی بسندِ خود از ابن عباس آورده که وی پرسیده شد از قصر صلوٰة تا عرفه گفت نه ولیکن تا عسفان و تا جده و تا طائف و اسنادش صحیح ست و ذکره ملک فی الموطا عن ابن عباس بلاغا شوکانی رح در دراری مضیه گفته این مسئله بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر و اقامت در تردد و اقامت به نیت از آن سفر که است که بلید میشود در آن ذهن و مضطرب میگردد در آن مذهبها باشتد اضطراب و متباین می شود در آن انظار باشد تباین و اینکه مذکور شد ارجح مذاهب ست اگرچه درین مسئله مذهبها ست انتهی ملخصاً گویم محل ایراد این حدیث قبل حدیث انس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم **وعن** جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر امتی الذین اذا اساؤا استغفروا واذا سافروا قصروا وافطروا بهترین امت من کسانی اند که چون کار بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند نماز را و افطار کنند روزه را در سبل گفته حدیث دلیل ست بر اینکه قصر و فطر افضل ست برای مسافر از خلاف این هر دو و شافعیه گفته ترک جمع افضل ست پس قیاس آنست که چنین گویند که تمام افضل ست و قد صرح به ایضاً و گویا که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنا بر ضعفِ وی انتهی گویم احادیث صحیحه در افطار و صیام در سفر سه قسم آمده یکی در اباحت افطار مطلقاً و آنرا بخاری و مسلم و موطا و نسائی از ابن عباس روایت کرده اند دوم تخییر میان افطار و صوم و آنرا اصحاب کتب ستة از حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و ذم صیام و آن نزد مسلم و ترمذی از حدیث جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائز ست ولیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ایمه بر آنند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادتِ مشقت و لحوقِ ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی ست و فعلِ آنحضرت در صوم حجت ایشان ست و نیز حاصل می شود بدان برارت ذمه اگرچه در فطر تخفیف ست و نزد سعید بن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار اولی و افضل ست مطلقاً و صحیح قول اکثرین ست در سفر السعادة گفته اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را مخیر میکرد میان افطار و روزه انتهی اخرجه الطبرانی فی الدعاء والاوسط باسنادٍ ضعیفٍ زیرا که در سندش ابن لهیعه است از ابی الزبیر از جابر رواه اسمعیل بن اسحق فی کتاب الاحکام نحوه وهو فی مرسل سعید بن المسیب و آن در مرسل ابن مسیب ست عند البیهقی مختصرا نزدیک بیهقی بطور مختصر

یا بعضها که متعین باشد ام بلد ویا قریه انتهی من م ۱۴۹ ال عسفان انکه تا عسفان مدد سه ایست از ان تا طائف و مدد سه اییست از مکه تا جده و در
جمت این احادیث سخن ست وظاهر این احادیث در ان ست که این هر سه مسافت برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه وطائف
دراز تر ست از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه وجده ست رواه فی الموطا ونزد امام ابو حنیفه مسافت سه روز معتبر ست بسیر
ابل ومشی اقدام شمس الائمه سرخسی رح گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال وبرسد بمنزل واستراحت نماید وهمچنین
کند در روز دوم تا بعد از زوال وسوم روز تا وقت زوال وبرسد بمقصد میگردد مسافر ومترتب می شود بروی احکام سفر
در قول صحیح وشرط نیست که از صبح تا شام برود ومعتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ وهو الصحیح وبعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند
بیست ویک فرسخ وبعض به هژده فرسخ وبعض به پانزده واولی تقدیر به هژده است که وسط است وعلیه الفتوی کذا فی بعض شروح الهدایه وهر که
تقدیر کرده بچیزی اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است ونزد امام ابو یوسف دو روز واکثر روز سوم معتبر ست زیرا که اکثر حکم کل دارد وشیخ
در شرح سفر السعادة گفته که دلیل بر مذهب ابو حنیفه بعض این حدیث را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آنحضرت فرمود
لا تسافر المرأة ثلثة ایام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت وطول حد سفر ومشقت وعروض لوازم ومخاوف آن سه روز ست وهر چه
کم ازین ست قصیر ولا یعتد به ست ودر دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظر ست ونیز در بعض طرق این حدیث مسیرة
یوم نیز واقع شده واکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که فرموده است یمسح المقیم یوما والمسافر ثلثة ایام ولیالیها زیرا که لام الف در
مسافر برای استغراق ست پس معنی این چنین می شود هر مسافر مسح میکند سه روز وشب پس اگر حد سفر کمتر از ان اعتبار کنند لازم آید
مسافری باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام واراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد سفر او سه روز را خلاف ظاهر
عبارت ست وهمچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافر نه مسح کذا ذکروا فلیفهم وبالجمله بعض احادیث واخبار ناظر اند در ثلثة ایام وبعض در کمتر
از ان وبعض در چهار برید ودر بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده الی قوله وشک نیست که مذهب ابو حنیفه باحتیاط قریب تر ست
کما لا یخفی انتهی کلامه گوییم ارجح مذاهب درین باب آنست که در دررالبهیه گفته واجب ست قصر بر کسی که بیرون آمد از شهر خود حالیکه
قصد کننده است سفر را اگر چه کمتر باشد از برید وهر گاه که اقامت کند در شهری در تردد قصر کند تا بیست روز وچون عزم کند بر اقامت
چهار روز تمام کند نماز را بعد آن وبرای اوست جمع بتقدیم وتاخیر باذان واقامت انتهی ودر دراری مضیه گفته در تعیین قدر سفر که مسافر
بران قصر کند چیزی نیامده پس واجب شد رجوع بچیزی که لغةً وشرعاً مسمی شود بسفر پس هر که از محله خود برآید ودر مسیر خود مسافر شمرده شود
می قصر کند نماز را اگر چه این محل کمتر از برید باشد وهر که اعتبار کرده است برید ویوم ویومین وثلاث یوم وزاید بران وی نیاورده است حجتی نیره
بران وغایت آنچه آورده اند این حدیث ست که نیست حلال زنی را که ایمان دارد بخدا ورسول وروز آخرت اینکه سفر کند سه روز بغیر ذی محرم ودر
روایتی یک روز وشب آمده ودر روایتی برید پس درین حدیث ذکر قصر نیست ونه این حدیث در سیاق سفر پس احتجاج بدان مجرد تخمین ست
تسمیه مسافت سفر زن منافی تسمیه ما دون او بسفر نیست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانکه مسافت سه روزه را سفر نام کرده همچنین مسافت
برید را سفر گفت پس اختلاف روایت وتسمیه برید بسفر منافی تسمیه ما دون برید بسفر نیست انتهی ملخصا وحاصل شد ازین جواب آنچه
حضرت شیخ ذکر کرده بود در تایید مذهب حنفیه ودر سبل گفته استدلال کرده اند بحدیث ابو هریره مرفوعا لا یحل لامرأة تسافر بریدا الا ومعها
محرم اخرجه ابو داود وگفته اند که مسافت برید را سفر نام کرده گوییم نیست دروی دلیل بر آنکه اقل ازین مسافت سفر نام کرده نمی شود بلکه این تحدید

در وی برای نماز و این اسم اسلامی ست و در جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت
تغییر دادند بجمعه چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون و جبار و دبار و مونس و عروبه و شیار و این روز را در زمان جاهلیت
نیز شرفی و امتیازی بود و در وقت اسلام بفضائل و خصائص دیگر امتیازی دیگر یافت کذا فی شرح سفر السعادة و جمعه را خصائص ست که در
سفر السعادة ذکر کرده و در هدی نبوی بست و چند خاصیت آورده و سیوطی در نور اللمعة فی خصائص الجمعة یک صد و یک خاصیت برای وی
از احادیث کتب ستة و جز آن ما بین القوی و الضعیف بیان نموده **عن عبد الله بن عمرو وابی هريرة رضی الله**
عنهما انهما سمعا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره می فرمود بر چوبهای منبر خود یعنی جز تعبیر
باین عبارت ظاهر جهت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و متعارف نبود نزد ایشان جز چوبی چند بر هم نهاده و ترکیب داده
تا تصریح کرده بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت و این منبری ست که آن را در سنه سبع یا ثمان غلام زنی از انصار
برای آنحضرت ساخته بود و نام وی علی الاصح میمون ست نجار بود و این منبر سه درجه داشت و مدتی همچنین ماند تا آنکه مروان در زمانه معاویه
شش درجه زیاده کرد از اسفل و آن را قصه ست که معاویه آن را بدمشق طلبید و مروان فرستادن خواست پس تیره و تاریک شد مدینه
و برآمد مروان و خطبه خواند و گفت امیر المؤمنین حکم کرده بود ازین جهت وی را برداشتم و زیادت وروی بجهت کثرت مردم کردم بعده در سنه
اربع و خمسین وست مائة چون آتش مسجد شریف در گرفت منبر هم دران سوخته شد **لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات** باید که
البته باز آیند گروههای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعها را و عادت گرفتن ترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورده و اکثر آن ترک
جمعه است چنانکه در احادیث دیگر آمده **او لیختمن الله علی قلوبهم ثم لیکونن من الغافلین** یا تحقیق مهر میکند خدا تعالی بر دلهای
ایشان بعد ازان هر آئینه می باشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان یعنی این دو ثابت و واقع اند یا باز آمدن
از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمی شود و اگر باز نیایند مهر کرده می شود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت ست از غایت
غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت **رواه مسلم** این حدیث از اعظم زواجر ست بر ترک جمعه و تساهل دران و در وی
اخبار ست باینکه ترک وی از اعظم اسباب خذلانست در سبل گفته شناخته ایم ازین معنی که هر که جمعه را یک هفته ترک داد وی بسبب خذلان
بالکلیه از حضورش محروم گشت و اجماع قائم ست بر وجوب وی علی الاطلاق و اکثر بران اند که فرض عین ست و در معالم السنن گفته
فرض کفایه است نزد فقها انتهی گویم بودن وی فریضه از فرائض الٰهی ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع و منکر وی کافر ست و مراد بذکر
در قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله نماز جمعه ست یا خطبه وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست
که مراد خطبه و صلوة هر دو ست چه ذکر هر دو را شامل ست و بر هر دو صادق و جمعه خلف ظهر ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون
مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمعه را **وعن سلمة بن الاکوع رضی**
الله عنه قال کنا نصلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الجمعة ثم ننصرف ولیس للحیطان
ظل نستظل به بودیم ما که میگذاردیم با رسول خدا جمعه را پس بر می گشتیم و نیست برای دیوارها سایه که سایه گیریم بدان و ازینجا معلوم
میشود که نماز جمعه قبل زوال هم کافی ست و باین رفته است امام احمد شیخ در ترجمه گفته که هیچ کس از علما موافقت نکرده است او را
باین انتهی گویم اسحق وی را موافقت کرده اند و بر ادر منقول شوکانی در شرح مختصر گفته آمده است آنچه دال ست بر کافی بودن وی قبل زوال

شوکانی در مختصر گفته فطر مسافر ومانند او رخصت ست مگر آنکه بترسد تلف شدن یا ناتوانی را از قتال پس عزیمت ست انتهی **و** [٥] **عن** عمران بن حصين رضي الله عنه قال كانت بي بواسير فسألت النبي صلى الله عليه وسلم عن الصلوة گفت عمران بود مرا بواسیر پس پرسیدم رسول خدا را از حال نماز مصنف در ما سبق این روایت را ذکر نکرده فقال صلِّ قائمًا فإن لم تستطع فقاعدًا فإن لم تستطع فعلى جنب فرمود بگذار استاده پس اگر نتوانی استاده گذاردن پس بگذار نشسته پس اگر نتوانی پس بگذار بر پهلو رواه البخاري هو كما قال مصنف این حدیث را در باب صفة الصلوة آورده بود بتفاوت یسیر ولیکن آنجا نسبت نکرده بسوی هیچ یکی و ما بیان کردیم مخرجین او را اخرج بخاری یا آنچه درست ازز یادت **وعن** جابر رضي الله عنه قال عاد النبي صلى الله عليه وسلم مريضا فراه يصلي على وسادة فرمى بها وقال صلّ على الأرض ان استطعت والا فاوم ايماء واجعل سجودك اخفض من ركوعك عيادت کرد آنحضرت م بیماری را پس دید او را که نماز میگذارد بر وساده پس بفگند آنرا و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن اشاره کردنی و بگردان سجده خود را پست تر از رکوع خود و هر که از اشاره هم عاجز گردد نماز از وی ساقط شود زیرا که ایجاب صلوة بر چنین مریض از قبیل تکلیف ما لا یطاق ست و حق تعالی هیچ کس را تکلیف فوق الطاقة او نمی دهد و همچنین هر که بیهوش شد تا آنجا که وقت نماز برفت پس بر وی هم وجوب صلوة نیست زیرا که در وقت نماز غیر مکلف بود و همچنین واجب نیست بر کودک و دیوانه وغیره زیرا که اینها مکلف نیند و خطاب تکلیف متناول غیر مکلف را نیست خلاف درین مسئله میان واجبات شرعیه و آنکه درباره تعوید صبیان و تمرین اطفال وارد ست خطاب آن بمکلفین ست که بر ایشان تعلیم او شان واجب ست نه خود بر صغار کذا في الدراري رواه البيهقي باسناد قوي كما تقدم ذلك في باب الصلوة قبل باب السجود السهو وصحح ابو حاتم وقفه و گفت ابو حاتم این حدیث موقوف ست **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصلي متربعا دیدم آنحضرت م را که نماز میگذارد چهار زانو نشسته رواه النسائي وصححه الحاكم و این حدیث نیز در باب صلوة مریض گذشته و آنجا گفته بود صححه ابن خزیمه و اینجا گفته صححه الحاکم و هیچ یکی از شراح وجه اعاده این حدیث و مناسبت او با باب ذکر نکرده و حدیث دلیل ست بر صفت قعود مصلی چون او را عذر باشد از قیام و در وی خلافی هست

باب صلوة الجمعة

مشهور در جمعه ضمه جیم و سکون میم و ضم آنست سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح مهمله و ضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند بجهت آنست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز ست پیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند این چنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس در اسناد او ضعف ست و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود والله اعلم و بعض گویند از آن جهت ست که پیدایش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابوهریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث ابوهریره معلوم شد که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وے که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه جمعه بجهت اجتماع ناس ست

و تبلیر بدان تا اول وقت بدان بر ... انتهی در سفر السعادة در خاصیت یازدهم جمعه گفت که نماز نافله در وقت استوای روز جمعه مکروه نیست چنانکه در
سائر ایام مکروه ست و این مذهب بیشتر علماست چه ابو قتاده روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مکروه می داشت نماز نیمه روز الا روز جمعه
و فرمود و دوزخ را درین وقت می افروزند هر روز الا روز جمعه و در حدیث صحیح وارد شده است استحباب نماز در روز جمعه تا زمان خطبه و شافعی باسانید خود
روایت کرده که نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوٰة نصف النهار حتی تزول الشمس الا یوم الجمعة و علما را درین مسئله قولهاست یکی آنکه نیمه روز
وقت کراهت نیست در هیچ حال و در هیچ روز و این مذهب امام مالک ست دوم آنکه وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست و این مذهب امام
ابو حنیفه ست و قولی از امام احمد ست سوم آنکه وقت کراهت در جمیع ایام ست غیر روز جمعه که وقت کراهت نیست و این مذهب امام شافعی ست
و جمیع محققان انتهی گویم و همین ست مذهب امام ابو یوسف نیز و بالجمله وقت جمعه وقت ظهر ست زیراکه جمعه بدل نماز ظهر ست در جبل گفته نیست
دلیل درین حدیث بر صلوٰة قبل زوال زیراکه صحابه در مدینه و مکه قیلوله و غدا نمی کردند مگر بعد از نماز ظهر کما قال تعالی وَحِيْنَ تَضَعُوْنَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ
الظَّهِيْرَةِ آری آنحضرت مسارعت می فرمود برای نماز جمعه در اول وقت زوال بخلاف ظهر که تاخیر میکرد آنرا بعد زوال تا آنکه فراهم آیند مردمان انتهی

وعن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما بدرستیکه آنحضرت خطبه میخواند ایستاده
و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت ست و نزد شافعی و در روایتی از مالک واجب و نزد باقی ایمه قیام در خطبه شرط ست مر کسی را
که قدرت دارد چنانکه نماز را مصنف در فتح الباری گفت اول کسی که خطبه نشسته خواند معاویه بود و گفته اند که وی در ان معذور بوده که پیه شکم او بسیار
شده بود و طاقت ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت لهذا خطبهٔ اولی نشسته میخواند و خطبهٔ دوم ایستاده و چون این قعود بحکم ضرورت بود حجت
نباشد دران مر کسی را که تجویز می کند نشسته خواندن خطبه را فجاءت عير من الشام پس آمد کاروانی از شام و ایام قحط بود و عیر بکسر عین مهمله
و سکون تحتیه در نهایه گفته الابل باحمالها فانفتل الناس اليها پس برگردیدند مردم بسوی آن قافله و بی طاقت شده برای دیدنش
بیرون رفتند انفتل بنون ساکنه و فتح فوقیه بمعنی انصرف ست حتى لم يبق الا اثنا عشر رجلا تا آنکه نماندند در مسجد مگر دوازده
کس پس نازل شد این آیت وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً اَوْ لَهْوَا اِنْفَضُّوْا اِلَيْهَا وَتَرَكُوْكَ قَائِمًا و ازینجا معلوم شد که خطبه در حال قیام بود
و این حدیث را لفظهاست در صحیح ابو عوانه و جابر گفت بودم من در کسانیکه با آنحضرت ماندند و روایت کرد دارقطنی باین لفظ که نماندند مگر
چهل کس و اسنادش ضعیف ست چه متفرد ست بدان علی بن عاصم و وی متروک ست قاله النسائی و یزید بن هارون گفته مازلنا نعرفه بالکذب
و روایت کرد عقیلی در ترجمهٔ اسد بن عمر البجلی از حدیث جابر و زیاده کرد که بودند باقیان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید
و ابو عبیده یا عمار شک از اسد بن عمر ست و بلال و ابن مسعود و این یازده کس شدند و اشاره کرد عقیلی که این تعدید مدرج ست در خبر
و گفت روایت کرد این را هشام و خالد بن عبد الله از شیخی که روایت کرده است از وی اسد بن عمر و بیان نکردند این هر دو تعدید را و گفت
عقیلی که این قومی ست که می آمیزند با حدیث آنچه نه از وست و استدلال کرده اند بدین بر آنکه اعتبار اربعین غیر متعین ست زیراکه عدد متعین
برای ابتدای متعین ست و در دوام و جواب داده اند باحتمال اینکه او شان عود کردند یا غیر او شان آمده شریک شدند پس حصر شد در اربعین
اگرچه خطبه و نماز باشد و تصریح کرده است مسلم در روایت مذکورهٔ خود که انفضاض آنها در حالت خطبه خواندن آنحضرت بود و بیهقی این را ترجیح داد
بر روایت کسی که گفت آنحضرت نماز میگذارد و جمع میان این هر دو باین طریق ست که هر که روایت کرد که نماز میگذارد مراد وی خطبه ست مجازا
و قیل خطبه دران وقت بعد نماز بود کذا فی التلخیص و بعض انکار کرده اند خطبه خواندن آنحضرت را بعد نماز جمعه کذا فی البدر المنیر رواه مسلم

وارد شده است در صحیح از حدیث جابر که میگذارد آنحضرتؐ نماز جمعه پستر میرفتند مردم بسوی شتران خود پس فسیح میکردند آنرا وقتی که زائل
می شد آفتاب و درینجا تصریح ست بگذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب ست حدیث انس که میگذارد آنحضرتؐ نماز جمعه پستر
بر می گشتند مردم بسوی قائله پس قیلوله میکردند و این حدیث در صحیح ست و مثل اوست حدیث سهل بن سعد انتهی و حافظ ابن القیم رح در هدی گفته
نیست مکروه نماز جمعه وقت زوال روز جمعه بالخصوص بنا بر ورود احادیث صحیحه درین باب انتهی و روایت کرده است دارقطنی از عبد الله بن شیبان
که گفت حاضر شدم با ابو بکرؓ جمعه را پس بود خطبه و نماز او قبل نصف نهار پستر حاضر شدم جمعه را با عمرؓ پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که میتوانم گفت که
نیم روز شد پستر حاضر شدم جمعه را با عثمانؓ پس بود نماز و خطبه او تا آنجا که می توانم گفت زائل شد روز پس ندیدم هیچ کس را که عیب کرده باشد این را
یا انکار ورد روایت کرده است این را احمد بن حنبل و در روایت پسر خود عبد الله و گفت کذا رُوِیَ عن ابن مسعود و جابر و سعید و معاویة انهم صلوا
قبل الزوال و دلالت این حدیث بر مذهب احمد واضح تر ست و جمهور تاویل کرده اند این حدیث را و گفته اند مراد اول زوال شمس ست و نفی
در قول وی لیس للحیطان ظل متوجه بسوی قید ست یعنی قوله یستظل بہ نه نفی اصل ظل که دلیل باشد بر صلوة قبل زوال گوییم این تاویل مدفوع ست
بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز بعد زوال گذاردی و خطبه و سورۂ جمعه و منافقون دران خواندی وقت ذهاب ایشان از جمعه ضرور حیطان را
سایه بودی که بآن استظلال میکردند اما صاحب سبل السلام در حواشی ضوء النهار تحقیق کرده که اول وقت وی زوال ست و مؤید اوست حدیث
سهل بن سعد چنانکه بیاید **مُتفقٌ عَلَیه و اللفظُ للبُخاری** حدیث دلیل ست بر مبادرت بسوی نماز جمعه نزد اول زوال شمس
و نزد جمهور وقت وی همان وقت ظهر ست و نزد مالک جائز ست خطبه قبل زوال نه نماز و حجت ایشان ظاهر این حدیث ست و صریح تر ازان
روایت احمد و مسلم ست از حدیث جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة ثم نذهب الی جمالنا فنریحها حین تزول الشمس یعنی النواضح
و فی لفظٍ لمسلمٍ و در لفظی نزد مسلم ست از حدیث سلمه **کُنّا نجمع معه اذا زالت الشمس ثم نرجع ثم نتتبع الفیئ** بودیم ما
که جمعه میگذاردیم با آنحضرتؐ وقتی که زائل می گشت آفتاب پستر بر می گشتیم پستر پیروی می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس این ست
که بود آنحضرتؐ میگذارد جمعه را هنگامی که میل میکرد آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال نمی گذارد و این
بر تقدیر عموم اشتداد حر ست و در اشتداد تبرید میکرد چنانکه در بخاری ست که چون سخت می شد سردی شتابی میکرد برای نماز یعنی
در اول وقت میگذارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگذارد **و عن ابی العباس سهل بن سعد** بن مالک
الخزرجی الانصاری الساعدی نام وی حزن بود آنحضرتؐ سهل التسمیه کرد روی عنه ابنه العباس و الزهری و ابو حازم از مشاهیر صحابه است
و آخر کسی ست که وفات یافته از صحابه بر قول مشهور در مدینه مرد در سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت آنحضرتؐ پانزده ساله بود **قال کنّا
نقیل و لا نتغدّی الا بعد الجمعة** گفت نبودیم ما که قیلوله کردیم و نه طعام چاشت خوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند
و قیلوله خواب نهار را کذا فی القاموس در نهایه گفته مقیل و قیلوله استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز همین ست
متفقٌ علیه و اللفظ لمسلمٍ و حدیث دلیل ست بر مدلول حدیث اول و این از ادلۂ امام احمد و اسحق ست **و فی روایةٍ فی
عهدِ رسول الله صلی الله علیه و سلّم** یعنی این قیلوله و تغدی بعد از جمعه در زمانه آنحضرتؐ بود و این جمله را مصنف برای آن آورد
تا نگویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرتؐ بود یا تقریر ورنه معلوم ست که جز وی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار ست
از نماز وی صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته این حدیث فی الجمله تایید مذهب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام بشان جمعه است

ابو حاتم تقویت ارسال وی کرده وگفته که صحیح مرسل ست و روایت کرده اند این حدیث را از بقیه از یونس بن یزید بن سالم عن ابیه ابو داؤد
ودارقطنی گفته اند متفرد ست بدان بقیه از یونس و ابن ابی حاتم گفته در علل که عن ابیه خطاست در متن و اسناد بلکه مروی ست از زهری
از ابی سلمه از ابو هریره مرفوعاً باین لفظ من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرکها واما قول وی من صلوة الجمعة پس وہم ست در امام گفته بقیه
موثق ست وتهمت تدلیس وی بنا بر تصریح بحدیث زائل شده و عن جابر بن سمرة رضي الله عنه پسر و پدر هر دو صحابی اند
و وی خواهر زادهٔ سعد بن ابی وقاص ست و مادر وی خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز پدر خود واز عمر وعلی وغیرهما
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب قائما بود آنحضرت که خطبه میخواند
استاده پستر می نشست پستر می ایستاد پس خطبه می خواند استاده و این دلیل ست بر شرعیت قیام حال خطبتین و بر فصل میان هر دو بجلوس و علما
اختلاف کرده اند در آنکه قیام سنت ست یا واجب ابو حنیفه گوید قیام و قعود هر دو سنت ست و مذهب مالک آنست که قیام واجب ست پس اگر
ترک کرد آنرا بد کرد و خطبه صحیح شد و شافعی گفت خطبه نمی باشد مگر از قیام کسی را که طاقت آن دارد و احتجاج کرده بمواظبت آنحضرت بران تا آنکه
گفت جابر فمن انبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب پس کسیکه خبر دهد ترا که وی خطبه میخواند نشسته پس تحقیق دروغ میگوید
در مصفی گفته سنت ست که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل آنحضرت و عمل مسلمین بعد آنحضرت و جلوس بین الخطبتین را مثل سورهٔ اخلاص بیان
کرده اند و در حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقه رجل ست و خطبه استاده باید خواند بعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عمل مسلمین و بآیهٔ
وترکوک قائما انتهی واما تسلیم خطیب بر منبر بر مردم پس در روایت اثرم ست از حدیث شعبی که بود آنحضرت چون بر می آمد منبر را روز جمعه رو میکرد
بسوی مردم و میگفت السلام علیکم الحدیث و هو مرسل و ابن عدی روایت کرده که آنحضرت چون نزدیک می شد از منبر سلام میکرد بر کسیکه نزد منبر
می بود پس چون رو میکرد بسوی مردم سلام میکرد بر ایشان پستر می نشست لیکن ابن عدی این حدیث را تضعیف کرده بعبد الله بن عبد الله
الانصاری وضعفه به ابن حبان اخرجه مسلم و تمام حدیث این ست فقد والله صليت معه اكثر من الفي صلوة پس تحقیق بخدا سوگند
که گذاردم با آنحضرت بیشتر از دو هزار نماز شیخ در ترجمه گفته آنچه زود بفهم می آید آنست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آنحضرت
نگذارده نزدیک بپانصد جمعه چه اول جمعه که گذارده بعد از قدوم بمدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نمازهای
پنجگانه ست و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست با آنحضرت انتهی و مؤید حدیث باب ست حدیث کعب بن عجره که وی در آمد مسجد را
و عبد الرحمن بن ام الحکم که از بنی امیه و اتباع ایشان بود خطبه میخواند نشسته پس گفت کعب نگاه کنید بسوی این خبیث که خطبه میخواند نشسته
و حال آنکه گفته ست خدای تعالی وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا رواه مسلم و رواه ابن خزیمة نحوه و درین حدیث
دلیل ست بر جواز تغلیظ و تشدید بر کسیکه ارتکاب میکند حرام را یا مکروه را زیرا که ارتکاب خلاف چیزی که مداومت کرده بران پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بی ضرورت منبی از خبث باطن ست و روایت کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا و ابو بکر و عمر خطبه میخواندند روز جمعه و چون بر عثمان
شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود بعد از آنکه بحال خود می آمد می ایستاد و میخواند انتهی و ابن ابی شیبه
از طاؤس آورده که خطبه خواند آنحضرت استاده و ابو بکر و عمر و عثمان و اول کسیکه نشست بر منبر معاویه ست و اما حدیث ابی سعید که نزد
بخاری ست که نشست آنحضرت روزی بر منبر و نشستیم ما بر گرد او پس جواب داده ست از آن شافعی که این در غیر جمعه بود در سبل گفته و این
ادله مقتضی شرعیت قیام و قعود ست در خطبه و لا وجوب و شرط بودن وی در صحت آن پس نیست دلالت بران مر لفظ مگر آنکه منضم میشود

ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر مشروعیت خطبه قائما وبرینکه شرط نیست برای وی عددی معین چنانکه گفته اند که چهل کس باید. وبه انچه گفته اند
که اقل انچه منعقد می شود بدان جمعه دوازده کس اند کما روی عن مالک زیراکه نیست دلیلی برینکه منعقد نمی شود بکمتر ازین ودرین قصه نازل
شده است آیهٔ واذا راوا تجارة الخ قاضی عیاض گفت ابوداؤد در مراسیل خود روایت کرده که خطبهٔ آنحضرت ﷺ که دران منفض شدند بعد نماز جمعه
بود وگمان کردند که نیست بر ایشان چیزی در انفضاض از خطبه وقبل ازین قصه نماز پیش از خطبه میگذاردند قاضی عیاض گفته این اشبه ست
بحال صحابه که گمان کرده شده است بایشان نبودند که ترک کنند نماز را باآنحضرت ﷺ ولیکن گمان کردند جواز انصراف را بعد قضای نماز انتهی
شوکانی گفته جمعه مانند دیگر نماز هاست مخالفت نمیکند نماز ها را مگر در مشروعیت دو خطبه زیراکه انچه دلالت کند بر امتیاز جمعه از دیگر صلوات
در غیر خطبتین نیامده وکسی که شرط میکند در وجوب جمعه بودن امام اعظم ومصر جامع وعدد مخصوص هیچ دلیلی بر استحباب این شروط دلالت
نکرده چه جای وجوب تا بشرطیت آن چه رسد بلکه اگر دو کس هم در جائی نماز جمعه بگذارند وآنجا جماعتی دیگر نباشد پس این هر دو بجا آوردند انچه
واجب بود بر ایشان واگر یکی ازین دو برای دیگری خطبه خواند هر دو عمل کردند بر سنت واگر هر دو خطبه ترک کردند پس نماز جمعه خود یک سنت ست
واگر نمی بود حدیث طارق بن شهاب در تقیید وجوب جمعه بر هر مسلمان ببودن وی با جماعت وعدم اقامت آنحضرت ﷺ جمعه را بزمانهٔ خود بغیر جماعت
البته گذاردن جمعه تنها هم کافی می بود همچو دیگر صلوات ولیکن لابد ست جمعه را از جماعت لااقل دو کس انتهی **وعن** ابن عمر رضي الله

عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من صلوٰة الجمعة وغيرها فليضف اليها اخرى
وقد تمت صلاته فرمود کسی که دریافت باامام یکرکعت از نماز جمعه وجز آن از سائر صلوات پس باید که زیاده کند بسوی آن یک رکعت دیگر
در جمعه ودر غیر وی بقدر مابقی یک رکعت یا زیاده وتحقیق تمام شد نماز او ودر هدایه گفته کسی که دریافت امام را روز جمعه بگذارد باوی انچه دریافت
وبنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا هر چه دریابید باامام بگذارید وانچه فوت شد قضا کنید آنرا واگر
دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را واگر دریافت اقل از وی بنا کند بروی ظهر را انتهی رواه النسائي ودر بخاری ومسلم
از حدیث ابی هریره باین لفظ آمده که هر که دریافت یک رکعت از نماز باامام پس بتحقیق دریافت نماز را واین حکم عام ست شامل جمیع صلوات
وتخصیص بجمعه ندارد لیکن ایشان تقیید کرده اند بجمعه بقرینه حدیث دیگر از ابو هریره که نزد دارقطنی ست ولفظ وی این ست که فرمود آنحضرت ﷺ
هر که دریافت از جمعه یک رکعت پس باید که ضم کند باوی رکعت دیگر را یعنی جمعه را اتمام کند وابن ماجة در سبل گفته درین حدیث دلیل ست
بر انکه جمعه صحیح ست مر لاحق را واگر چه خطبه را اندریابد وباین رفته اند شافعی وابو حنیفه ودر مصفی گفت بغوی گفته است هر که یک رکعت کامله
دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه را پس چون امام سلام دهد ضم کند باوی رکعت دیگر را وتمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است باوی یک رکعت
و داخل نشده در نماز مگر بعد از انکه سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه وباید که بگذارد آنرا چهار رکعت زیراکه وی ظهر ست
وهمین ست مذهب مالک وثوری وشافعی مترجم گوید در حدیث حاکم آمده است من ادرک من صلوة الجمعة فقد ادرک الصلوة واز روایت دیگر حاکم
من ادرک من الجمعة رکعة فلیصل الیها اخری واز مفهوم این حدیث دانسته شد که اگر دون یک رکعت دریافت جمعه را اندریافته است پس ظهر ادا کند
استینافا او بناء ونزدیک امام اعظم اگر تشهد امام را دریافت دو رکعت گذارد ونماز جمعه را دریافت انتهی والدارقطني واللفظ له
شوکانی گفته این حدیث را طرق بسیار ست وباعتبار آن حسن لغیره ست ودر سبل گفته اخراج کرده شده است این حدیث بسیزده طریق از
ابی هریرة وبسه طرق از ابن عمر ودر هر دو مقال ست انتهی واسناده صحیح وسندش صحیح ست لکن قوی ابو حاتم ارساله لیکن

سنتِ پیغمبرست صلی الله علیه وسلم که در زمانِ آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمانِ ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف
بایشان شده و چون مظنه آن بود که کسی آنرا بجهت اضافت بایشان بدعت پندارد و رد کند و منکر گردد وصیت کرد باتباع آن پس هرچه
خلفای راشدین بران حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان باشد موافق سنتِ نبوی ست و اطلاقِ بدعت بران نتوان کرد چنانچه فرقۂ روافض
کنند پس ازان مبالغه کرد در وصیت باتباع و فرمود چنگ در زنید بسنتِ من و سنتِ خلفای راشدین و سخت بر نهید بر سنت و بدندانها محکم گیرید آنرا و دور دارید
خود را از کارهای نوپیدا شده که در زمانِ آنحضرت و خلفای راشدین نبوده اند زیرا که هر خصلت که احداث کرده شده بدعت ست و هر بدعت ضلالت
یا سبب ضلالت ست رواه احمد و ابوداؤد والترمذی و ابن ماجة انتهی و زیر حدیث تمسک بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چنگ در زدن بسنت
اگرچه اندک باشد بهترست از نوپیدا کردنِ بدعت اگرچه حسنه باشد زیرا که باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلاً
رعایتِ آدابِ خلا و استنجا بروجه سنت بهترست از بنای رباط و مدرسه چه سالک برعایتِ آدابِ سنت ترقی کند تا مقام قرب و بترکِ او تنزل
کند ازان و این مؤدی میگردد بترکِ فضل ازان تا بمرتبۂ قساوتِ قلب که آنرا رین و طبع و ختم گویند میرسد نعوذ بالله منها انتهی و درین عبارت
دلالت ست برانکه سنتِ حقیر افضل از بدعتِ حسنه ست و ادامت بر بدع حسنه موجب صدق قولِ او تعالی ست بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ
وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَخَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ ولهذا حضرتِ شیخ ازان استعاذه کرده و این بتقدیر قولِ تقسیم بدع ست و الا پیش
کسیکه قائل بعدم تقسیم ست و هم المحققون و قلیل ما هم هر بدعت همین حکم دارد و آنکه از حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و رسوله الحدیث
رواه الترمذی و ابن ماجة تخصیص یا تقسیم بدعت فهمیده اند مدفوع ست بانکه حدیث كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ در مسلم ست و عبارت ست درین باب و این حدیث
و حدیثِ من سن سنة سیئة و نحوِ آن اقتضاست و در سنن ست و در اصول مقرر شده که صحیح مقدم ست بر سنن و عبارت مقدم ست بر اقتضا
پس مفید تقسیم نخواهد بود و لفظ بدعت و محدث هر جا که بر زبانِ شارع گذشته موصوف برد و طرد و ذم و قبح گشته نه بحسن و استحباب لهذا اصحاب
ظواهر از فقها و محدثین قدیماً و حدیثاً انکار کرده اند بر بسیاری از استحساناتِ علما و آنرا داخل در بدعات نموده و حق و انصاف درین باب با ایشان ست
و مجادلات و مطارحات و مقالاتِ طول طویل متأخران از نفسانیت بیش نیست بلکه بعد اقرار این معنی که سنتِ حقیر بهتر از بدعتِ حسنه است و مشتغل
برعایتِ آدابِ خلا بروجه با ثواب از بنای رباط و مدرسه شدن چنانکه شیخ در ترجمه و علی قاری در مرقات و غیرهما فی غیرهما نوشته اند این نزاع نزاع
لفظی می ماند زیرا که مآل هر دو فریق یکی ست و نعم ما قال الامام الکبیر محمد بن ابراهیم الوزیر فی کتاب القواعد فمن اصر بعد مثل هذا التقسیم علی الاقبال بالکلیة
علی علم مبتدع و کلام دقیق و علی التعبیر عن الکتاب و السنة فهو حقیق بقول القائل ؎ لا بصر الزرقاء فی کل بدعة هو لکنه عن منهج الحق اکمه رَوَاهُ مُسْلِمٌ
روایت کرد این حدیث را مسلم و در وی دلالت ست بر مستحب بودنِ رفع صوت بخطبه برای خطیب و جزالتِ کلام و آوردن جوامع کلم از ترغیب و ترهیب
و گفتنِ کلمۂ اما بعد و بخاری در صحیح خود در استحبابش بابی عقد کرده و دران جملۂ صالحه از احادیث ذکر نموده و جمع کرده اند بعض اهل حدیث روایاتی را
که دران ذکرِ اما بعد آمده و اخراج نموده اند آنرا از سی و دو صحابی و ظاهرش آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جمیع خطب خود ملازم این لفظ
بوده و ذلک حمد الله والثناء علیه والتشهد کما تفیده الروایة المشار الیها بقوله وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ و در روایتی از مسلم ست از جابر بن عبدالله رضی الله
عنه که گفت كَانَتْ خُطْبَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بود خطبۂ آنحضرت روز جمعه قبل نماز يَحْمَدُ اللّٰهَ وَيُثْنِي
عَلَيْهِ بانکه حمد میگفت خدا را و ثنای حسن میکرد بروی و در روایتی زیاده کرده بما هو اهله یعنی بصفاتِ کمالی که او تعالی سزاوار آنست
و در حقیقت مستحق حمد و ثنا اوست پس ثُمَّ يَقُوْلُ عَلٰى اِثْرِ ذٰلِكَ پستر میگفت این کلمات را بعد حمد و ثنا وَقَدْ عَلَا صَوْتُهُ وحال آنکه

بدان دلیل ثانی تأسی بآنحضرت صلی الله علیه وسلم وقد قال صلوا کما رأیتمونی اصلی بفعل وی که در جمعه در هر دو خطبه و تقدیم خطبتین بر نماز مبین آیه جمعه است
پس هر چه بران آنحضرت مواظبت کرده واجب ست وانچه بران مواظبت نموده و در ترک آن دلیل بر عدم وجوب ست پس اگر صحیح شود که قعود
آنحضرت در حدیث ابی سعید در خطبه جمعه بود قول اول اقوی باشد واگر ثابت نشود پس قول ثانی انتهی و[redacted] بن عبد الله رضي

الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب احمرت عيناه وعلا صوته واشتد
غضبه بود آنحضرت چون خطبه میخواند سرخ می شد هر دو چشم وی و بلند می شد آواز او و سخت می گشت خشم وی بسبب آنچه تجلی میکرد بروی
از بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء ابلاغ و انذار حتى كأنه منذر جيش تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد گویا وی خبر
دهنده است از آمدن لشکر بر قومی و ترساننده ایشان است بنزول آن لشکر بر ایشان يقول صبحكم ومساكم میگوید آن منذر جیش
مر آن قوم را که صبح کرد شما را و شام کرد شما را آن جیش یعنی نزدیک ست که در وقت صبح و در وقت شام بر شما در آید و غارت کند و مار از روزگار
شما برآرد ويقول و وی می گفت برانگیخته شده ام من با قیامت همچو این دو انگشت و می پیوست و مقرون میکرد برای بیان دو انگشت
خود را که انگشت شهادت و انگشت میانه است بعد ازان گفتی اما بعد فان خير الحديث كتاب الله بعد از حمد و ثنا پس بدرستیکه
بهترین سخنان در فصاحت و بلاغت و در فضل و شرف و در وعظ و نصیحت کتاب خداست که قدیم ست و صفت خدای عز و جل و منزل ست برای
تبلیغ احکام و هدایت خلق وخير الهدي بفتح ها و سکون دال نووی گفت ضبط کرده ایم ما این لفظ را در مسلم بضم ها و فتح دال و تفسیر کرده است
از هروی بر روایت فتحه بطریق ای احسن الطرق طریق محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد ست که اضافت آن بسوی رسل و قرآن می آید
قال تعالى إنك لتهدي و إن هذا القرآن يهدي و گاهی مضاف میشود بسوی خدا و آن بمعنی لطف و توفیق و عصمت باشد
إنك لا تهدي من أحببت الآية هدي محمد و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقه محمد ست صلی الله علیه وسلم و این طریقه
امروز در کتب اهل حدیث و اتباع ایشان مضبوط و موجود ست بی خلط آرا و اوهام مردم وشر الامور محدثاتها و بدترین چیزها
چیزهائی ست که نو پدید کرده شده است و بدعت ست در دین و حنبل گفته مراد بمحدثات چیزی ست که ثابت نیست بشرع از طرف خدا
و رسول وی وكل بدعة ضلالة و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی ست
شیخ در ترجمه گفت هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت ست و از انچه موافق اصول و قواعد سنت ست و قیاس کرده شده
بران آنرا بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر آنست و بعضی بدعتها واجب ست
چنانچه تعلم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بران موقوف بود
و بعضی مستحسن و مستحب مثل بنای رباطها و مدرسها و بعضی مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعضی و بعضی مباح مثل فراخی در
طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشود و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نبودند چنانکه سیری و غربال و مانند آن و بعضی حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت و جماعت وانچه خلفای راشدین کرده باشند
اگرچه باین معنی که در زمان حضرت نبوده بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت ست زیرا که فرموده بر شما باد
که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفای راشدین را انتهی و در زیر حدیث علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین نوشته مراد بخلفای
راشدین خلفای اربعه داشته اند و هر که بسیرت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و بحقیقت سنت خلفای راشدین همان

که جوامع الکلم بیاید و این از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست که داده شده بود کلمهای جامعه انتهی و ✽ در ترجمه گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصرِ خطبه آنست که کفایت ست در الفاظ یک کلمه خصوصًا از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که مصدرِ جوامع کلم و مظهرِ غرائب حکم ست ع درخانه اگر کس ست یک حرف بس ست ✽ و در امر بدان تنبیه ست از حضرتِ وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر عبادت و طاعت و مشغول شوند بتهذیبِ نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنهٔ عجب و عدم موافقت قول بفعل ست و محل آنکه گفته شود لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ پس ارشاد کرد امت را بدان قولاً و فعلاً انتهی و بالجمله نزد ابو حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض کافی ست و زیادتیها سنیت و استحباب دارد چه در قرآن فرموده است فَاسْعَوْا اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ و مراد بذکر الله خطبه است و ذکر الله برین قدر صادق ست و بعضی گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد و این فرع اختلافی ست که میان وی و صاحبیه در قراءت قرآن ست و آن در کتب مسطور ست و گفته اند که وی آخر رجوع کرد بقولهما و هو الصحیح و علیه المعول کذا فی شرح سفر السعادة رواه مسلم در مصفی گفت المخطبه پس در قرآن عظیم فاسعوا الی ذکر الله آمده و در حدیث شیخین آمده فاذا خطب الامام طووا الصحف واستمعوا الذکر و مراد از ذکر خطبه است و عملِ مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وی و هلم جرا دلالت میکند بر ضروری بودن آن و عمل مستمر دلالت میکند که وظیفهٔ جمعه دو خطبه است و چون خطب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و هلم جرا ملاحظه کردیم تنقیح آن وجوه چند چیز ست حمد و شهادتین و صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر بتقوی و تلاوت آیتی و دعا برای مسلمین و مسلمات و عربی بودن خطبه اما حمد پس بجهت آنکه در حکایت خطبهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده نحمده و نثنی علیه و در خطبهٔ حاجت الحمد لله نحمده آمده و عمل مستمرهٔ مسلمین بران جاری شده اما تشهد پس بجهت بودن آن در خطبهٔ حاجت و خطبهٔ جمعه ابو داود و ترمذی هر دو حدیث را بعاییت کرده و در حکایات خطبهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکرر آمده است و بجهت حدیث ترمذی کل خطبة لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء و بجهت آنکه تشهد بجا خطب در کلام اهل شرع آمده و اما صلوة پس بجهت وجوب صلوة نزدیک نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر مستمر مسلمین و امر بتقوی بجهت آنکه در قرآن آنرا ذکر فرموده بمعنی تذکیر و بجهت آنکه عامی و جاهل همه میدانند که مشروعیت خطبه برای پند دادن ست و تلاوت بجهت آنکه در خطبهٔ حاجت آمده ثم تقرأ ثلث آیات و در حکایت خطبهٔ جمعه آمده است تلا یا مالک لیقض علینا ربک و اما دعا برای مسلمین و مسلمات پس بعمل مستمرهٔ مسلمین و عربی بودن نیز بجهت عمل مستمرهٔ مسلمین در مشارق و مغارب با وجود آنکه در بسیاری از اقالیم مخاطبان عجمی بودند انتهی

وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان صحابیه انصاریه است گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال یا یکسال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آنحضرت و شرف قرب و جوار وی صلی الله علیه وسلم روی عنها حبیب بن عبد الرحمن بن یساف احمد بن زهیر گفت نشنیدم پدرم را میگفت ام هشام بیعت رضوان کرده بود ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب و ذکر نکرد نام او را و مصنف هم در تقریب ذکر ام هشام نموده اما نام نبرده و همین قدر گفت که صحابیه مشهوره است رضی الله عنها **قالت** گفت **ما اخذت** نگرفتم **ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله** از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم **یقرؤها کل جمعة علی المنبر** میخواند این سوره را هر جمعه بر منبر **اذا** ... س چون خطبه میخواند برای مردم ظاهر آنست که مراد از خواندن در هر جمعه چندگاه خواهد بود که این زن حاضر شده و شنیده نه آنکه همیشه مدة العمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام نیز اول سوره را خواهد بود کذا فی الترجمه در سفر السعادة گفته سورهٔ ق بسیار بر منبر خواندی انتهی یعنی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده و زواجر اکیده و ظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمام سوره و در بعضی حواشی نوشته که مراد بعض سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام نووی تردد و تخییر مفهوم می شود در قراءت کل و بعض و قراءت بعض اوفق است بحدیث قصر خطبه

بلند شده است آواز او بقول وی اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد در این مقام بنابر اکتفا بر آنچه در پیش است ذکر نکرده شهادت را برای اختصار یا بنابر
ثبوتش در غیر این روایت زیرا که ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده هر خطبه که نیست در وی تشهد پس آن مانند ید جذماء است و بیهقی
در دلائل النبوة آورده که از حدیث ابو هریره رضی الله عنه مرفوعا حکایة عن الله عز و جل و جعلت امتک لا تجوز لهم خطبة حتی یشهدوا انک عبدی و رسولی
یعنی در هر خطبه شهادت می باید و خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تشهد نفس نفیس خود را باسم شریف خویش ذکر میفرمود و فی روایة له و هم
در روایتی ست نزد مسلم از حدیث جابر رضی الله عنه که این کلمات می گفت من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له
و کسی که راه نماید او را خدای تعالی پس نیست گمراه کننده برای او و کسی که گمراه کند او را خدای تعالی پس نیست راه نماینده مر او را و نسائی نیز مثل
این حدیث مسلم جامع هر دو روایت اخراج کرده و لیکن بتقدیم و تاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است و للنسائي و مر نسائی راست در آن
روایت این زیادت بعد قول وی و کل بدعة ضلالة و كل ضلالة في النار و صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست مراد آنست که
اصحاب خود را در خطبه قواعد و شرائع اسلام تعلیم میکرد و امر و نهی می فرمود و ذکر میکرد جنت و نار و معاد را و امر می نمود بتقوی الله و تحذیر می فرمود
از غضب او و ترغیب میداد در موجبات رضای الهی و وارد شده است خواندن آیتی در خطبه در حدیث مسلم که بود آنحضرت را دو خطبه می نشست
میان هر دو و میخواند قرآن را و تذکیر میکرد مردم را و تحذیر می نمود و ظاهرش محافظت اوست صلی الله علیه وسلم بر آنچه مذکور شد در خطبه وجوبا
زیرا که فعل وی بیان اجمال آیه جمعه است و قد قال صلوا کما رأیتمونی اصلی و باین رفته است شافعی و ابو حنیفه گفته کافی ست سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و مالک گفته کافی نیست مگر چیزی که نامش خطبه باشد کذا فی السبل و در سفر السعادة در فصل خطبه نبویه در روز جمعه
بعد این روایت مسلم که مذکور شد گفته و گاه گفتی الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا من یهده الله
فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة من
یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فانه لا یضر الا نفسه و لا یضر الله شیئا انتهی و در روایتی اینست و من یعصهما فقد غوی و نسال
ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه و یطیع رسوله و یتبع رضوانه و یجتنب سخطه انما نحن به و له رواه ابو داود عن ابن مسعود و الترمذی و النسائی مع زیادة

و عن عمار بن یاسر رضي الله عنه از اکابر صحابه است و تقدم ذکره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
یقول ان طول صلوة الرجل و قصر خطبته مئنة من فقهه شنیدم آنحضرت را می گفت بدرستیکه درازی نماز مرد و کوتاهی
خطبه وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی ست از آن و بعضی تفسیر مئنة بمظنة کرده اند مئنة بفتح میم و همزه مکسوره با نون مشدد در سبل
گفته و کل شیء دل علی شیء فهو مئنة له انتهی و در آخر این روایت آمده فاطیلوا الصلوة و اقصروا الخطبة پس دراز کنید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را
و مراد بطول نماز طولی ست که داخل نشود فاعل وی زیر نهی و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میگذارد جمعه را بسوره جمعه و منافقون و این طول
بنسبت خطبه و نیست تطویل منهی عنه و طیبی در وجه بودن آن مظنه فقه و فهم گفته که نماز اصل ست و خطبه فرع و از جمله قضایای فقهیات
که اصل بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و در سبل گفته قصر خطبه از آن جهت علامت فقه رجل شده که فقیه مطلع ست بر حقائق
معانی و جوامع کلم و الفاظ و متمکن ست از تعبیر بعبارت جزله مفیده و لهذا تمام این روایت این ست فاطیلوا الصلوة و اقصروا الخطبة
و ان من البیان لسحرا پس تشبیه کرد کلام را که عمل میکند در دل و جذب میکند عقول را بجادو بنابر اشتمال وی بر جزالت و تناسق و دلالت الفاظ
معانی کثیره و وقوع در محال وی از ترغیب و ترهیب و نحو آن و قادر نیست برین مگر کسیکه فقیه است بمعانی و تناسق و دلالتش زیرا که وی می تواند

تقلید وی نزد ما انتهی وگفته اند که مراد بنماز نماز نافله است والاقضای فائته وقتِ خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته
و خطبه نمی شنود سکوت کند یا نه مختار سکوت ست و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقتِ خطبه یا مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقتِ ذکر
صفاتِ ظلمه بهتر بود و در شرح ابن همام گفته که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت
و مکروه ست تشمیتِ عاطس و ردِّ سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیراکه فرض ست و جوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد
و از جهت آنکه ردِّ سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماعِ خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماعِ خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عاطس
نیز در دل گوید و در ردِّ منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده است انتهی
در سبل گفته در قولِ وی یوم الجمعه دلالت ست برینکه نیست خطبهٔ غیر جمعه مثل خطبهٔ جمعه در منهی بودنِ کلام در ان هنگام و در قولِ وی والامام
یخطب دلالت ست بر اختصاص نهی بحالِ خطبه و در وی ردّ ست بر کسیکه نهی میکند از کلام از وقتِ خروج امام و اما کلام نزد جلوس میانِ هر دو
خطبه پس وی غیر خاطب ست پس منهی نباشد از کلام در ان هنگام و گفته اند که این وقت یسیر ست شبیه بسکوت برای تنفس پس وی
در حکم خاطب ست و تشبیه بحمار بجهت آنست که از وی انتفاع بابلغ نافع فوت شده با آنکه در حضورِ جمعه تعب و مشقت نفس کشیده چنانکه
از مشبه به فوت شده بود با وجود تحمل تعب در استصحاب اسفار و در قولِ وی لیست له جمعة دلیل ست بر عدمِ صلوٰة زیراکه مراد بجمعه نماز ست
مگر آنکه باجماع کافی ست پس لابد ست از تاویل باینکه مراد نفی فضیلت ست چنانکه در حدیثِ ابن عمر ست من لغا وتخطی رقاب الناس کانت له ظهرا
رواه ابوداود و ابن خزیمة ابن وهب که یکی از رُواتِ این حدیث ست گفته معنی وی آنست که نماز شد اما از فضیلتِ جمعه محروم ماند و احتجاج
کرده اند ابو حنیفه و مالک و شافعی در روایتی باین حدیث بر حرمتِ کلام حالِ خطبه زیراکه تشبیه وی بمشبه به مستنکر و ملاحظهٔ وجه شبه دال ست بر تحریم
آن و قوله اذا قلت لصاحبک الخ تاکید نهی از کلام ست و چون امر بمعروف از لغو معدود شد غیر وی بالاولی لغو باشد و اظهر آنست که نهی
شامل ست مکالمه و ذکر و قرائت قرآن و غیره همه را و هر که فرق میکند میانِ مکالمه و غیر وی پس بر وی دلیل آوردن ست پس مثل جوابِ تحیه
و درود بر آنحضرت نزد ذکر شریف وی پیش قائلِ وجوب معارض این حدیث ست و تخصیص یکی بعموم دیگر تحکم ست بدون مرجح و اختلاف کرده اند
در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن المنیر ست که اللغو ما لا یحسن و قیل بطلت فضیلة جمعتک وصارت ظهرا انتهی **وعن جابر**
رضي الله عنه قال دخل رجل يوم الجمعة در امد مردی روزِ جمعه و نامِ وی در روایتِ مسلم سلیک غطفانی آمده و قیل غیره
والنبي صلى الله عليه وسلم يخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صليت پس فرمود او را گذاردی دو رکعت تحیة المسجد قال لا
گفت نه قال فقم فصل ركعتين فرمود برخیز و بگذار دو رکعت و در روایتِ بخاری بعد رکعتین خفیفتین هم آمده و نزد مسلم تجوز فیهما
و تبویب کرده بخاری برای این و گفته باب من جاء والامام يخطب يصلي ركعتين خفيفتين و در حدیث دلیل ست بر گذاردن تحیت المسجد وقتِ خطبه
و باین رفته است گروهی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماعِ خطبه است و مستند شافعی و احمد و اسحٰق در وجوب تحیت المسجد همین حدیث ست
و جماعتی از سلف و خلف بعدمِ شرعیتِ آن وقت خطبه رفته و از ایشان اند حنفیه و حدیث حجت ست بر ایشان و تاویل کرده اند این حدیث را
بیازده وجه که همه مردود ست و مصنف آنرا در فتح الباری بیان کرده از انجمله آنکه می گویند فرمودنِ آنحضرت شاید که پیش از منع بود یا مخصوص بهمان
مرد باشد که در امد و شیخ ابن همام گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفته که واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی
در سنن از حدیثِ انس آورده که در امد مردی بمسجد و آنحضرت خطبه میخواند فرمود بگذار دو رکعت و امساک کرد از خطبه و این حدیث مسند ... گا

هكذا في شرح سفر السعادة رواه مسلم امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرارت سورهٔ ق ست کلها او بعضها در هر خطبه جمعه انتهی و درسبل گفته و درین دلالت ست بر مشروعیت قرارت سوره در خطبهٔ هر جمعه و هم دلالت ست بر قرارت چیزی از قرآن در خطبه کما سبق و قائم شده ست اجماع بر عدم وجوب قرارت سورهٔ مذکوره و نه بعض وی در خطبه و محافظت آنحضرت بر این سوره از باب اختیار کردن احسن فی الوعظ والتذکیر بود و درین دلالت ست بر تردید وعظ در خطبه انتهی و احسن خطب بعد خطب نبویه خطب ابن جوزی ست رح که برای هر جمعه از جمعات سال و عیدین و کسوف و خسوف و استسقا و غیرها عبارات جزله و الفاظ مرققه با معانی نفیسه فراهم نموده بعده المنتخب من مستجاد الخطب للسيد العلامة محمد بن احمد بن عبد الباری الاهدل سلمه الله تعالی فاین خطب بسیار بین شهرت دارد

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تكلم يوم الجمعة والامام يخطب فهو كمثل الحمار يحمل اسفارًا کسی که سخن کند روز جمعه و حال آنکه امام خطبه میخواند پس وی مانند خرست که بر میدارد کتابها را بر پشت خود کنایت ست از علم بی عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصیل آن والذي يقول له انصت ليست له جمعة و آن کسی که می گوید او را که خاموش باش نیست او را ثواب جمعه از جهت وجود لغو و ارتکاب منهی عنه رواه احمد روایت کرد این را امام احمد از عبید بن السبّاق بفتح سین و تشدید با که از تابعین حجازست بطریق ارسال باسناد لا باس له بسندی که نیست باک بآن و آنرا شاهدی ست قوی در جامع حماد مرسل از ابن عمر وهو يفسر حديث ابي هريرة رضي الله عنه في الصحيحين و حدیث ابن عباس تفسیر میکند حدیث ابوهریره را که در بخاری و مسلم ست مرفوعًا بطریق رفع اذا قلت لصاحبك انصت يوم الجمعة والامام يخطب فقد لغوت وقتی که بگوئی تو مر یار خود را که با تو نشسته است خاموش باش روز جمعه و سخن مکن و حال آنکه امام خطبه میخواند پس تحقیق لغو گفتی تو زیرا که سخن کردی نزدیک خطبه و این نیز که بدیگری امر کنند و خود تکلم کنند شناعتی دارد که داخل لم تقولون ما لا تفعلون ست و ازینجا معلوم می شود که تکلم ممنوع ست اگرچه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد بلکه باشاره مقصود کافی ست و تکلم عبث ست در سفر السعادة و شرح وی گفت خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان ست و پیش بعضے بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان ست در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب ست انتهی و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و عمل بر وست نزد اهل علم که مکروه داشته اند تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند و مذهب ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس ست چه کراهت از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین وقت استماع و در ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده ست بخلاف نماز که امتدادی دارد و شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابوحنیفه حدیثی ست که از وقت خروج امام حکم بحرمت صلوة و کلام کنند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا كلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت ست و معروف آنست که این از کلام زهری ست و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه می پنداشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت ست و واجب ست

وبجمال ایمه بران مداومت می نمایند انتهی و در روایت مسلم و ترمذی ست که خلیفه ساخت مروان ابوهریره را بمدینه و خود بمکه آمد پس گذارد و با ابوهریره
جمعه و خواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی و اِذَا جَآءَكَ الْمُنٰفِقُوْنَ در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند یا ابا هریره تو دو سوره خواندی که
علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میخواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابوداود و بی ذکر
استخلاف ابوهریره در اول حدیث رواه مسلم در مصفی گفته در پیش مالکیه و شافعیه مستحب ست قرارت سورهٔ جمعه و منافقون
و همچنین قرارت سبح اسم و غاشیه و حنفیه توقیت بعض قرآن را ببعض صلوات مکروه داشتند و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند
آنست که این کراهت در صورتی ست که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قرارت بغیر آن مکروه شمارد و اگر بجهت آسانی یا تبرکا بقرارت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم التزام کند هیچ باک نیست لیکن می باید که گاه گاه غیر آنرا نیز خوانده باشد تا جاهلان از ارکان صلوة نشمارند انتهی **وله**
ای لمسلم عن النعمان بن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه صحابی ست و اول مولودی ست که در انصار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات
آنحضرت هشت ساله بود رضی الله عنه گفت نعمان کان یقرأ بود آنحضرت میخواند فی العیدین و فی الجمعة
در نماز هر دو عید و نماز جمعه بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰى وَهَلْ اَتٰىكَ حَدِيْثُ الْغَاشِيَةِ اول در رکعت اولی و ثانی در رکعت ثانیه
بعد فاتحه و تمام حدیث این ست و چون جمع می شد عید و جمعه در یکروز میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه و ازینجا تاکید استحباب قرارت
این دو سوره در نماز جمعه و عید مفهوم می شود و این هم معلوم می شود که خواندن این دو سوره در جمعه دائمی نبود ولیکن در سفر السعادة گفته که بر یکی
ازین دو مواظبت می نمود انتهی و در سبل گفته گویا میخواند گاهی آنچه ابن عباس ذکر کرده و گاهی آنچه نعمان گفته و در سورهٔ سبح اسم و غاشیه
تذکیر ست باحوال آخرت و وعد و وعید ست پس قرارت آن مناسب حال این نماز جامع ست و وارد شده که در عیدین سورهٔ ق و اقتربت
میخواند انتهی **وعن** زید بن ارقم قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم العید ثم رخص فی الجمعة ثم قال من شاء
ان یصلی فلیصل گذارد آنحضرت نماز عید را روز جمعه پس تر رخصت داد در نماز جمعه پس تر فرمود هر که خواهد بگذارد جمعه را یعنی باید که بگذارد و این
بیان رخصت ست و اعلام ست باینکه ترخیص باین لفظ بود و ابوداود و ابن ماجه و حاکم از حدیث ابوهریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
تحقیق جمع شدند درین روز شما دو عید پس هر که خواهد کافی ست او را نماز عید از جمعه و ما جمعه کننده ایم و این حدیث معلول ست بارسال
و در سندش بقیه بن الولید ست و تصحیح کرده است دارقطنی ارسال او را و کذا احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینة
عن عبد العزیز موصولا مقیدا باهل العوالی و اسنادش ضعیف ست و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
والحاکم من قول عمر بن الخطاب کذا فی التلخیص و درین باب حدیثها ست از ابن عباس و ابن الزبیر و غیرهما رواه الخمسة الا الترمذی
یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و حاکم نیز و صححه علی بن المدینی و ابن خزیمة حدیث دلیل ست برینکه نماز جمعه بعد نماز عید
رخصت ست و فعل و ترک وی هر دو جائز ست و خاص ست بکسی که نماز عید گذارده است نه کسی که آنرا نگذارده و باین رفته است جماعتی
مگر در حق امام و سه کس که همراه او باشند و شافعی و جماعتی دیگر بآن رفته که رخصت نیست باین حجت که دلیل وجوبش عام ست مر همه ایام را
و احادیث و آثار مذکوره مقوی تخصیص او نیست زیرا که در اسانیدش مقال ست گوییم حدیث زید بن ارقم را ابن خزیمه تصحیح کرده و غیر وی
در آن طعن نموده پس صالح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود عام باحاد و مذهب عطا سقوط فرض اوست از همگنان بظاهر قول وی
من شاء ان یصلی فلیصل و بفعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمعه بگذارد و عطا گوید پس تر آمدیم بسوی جمعه

مروی ست و مرسل حجت ست نزد ما خصوصًا که مرفوع نیز آمده و خالی ست از معارض چه غیر وی ساکت ست از قطع خطبه و امساک آن و این زیادت وزیادتِ ثقه مقبول ست انتهی گویم در تکملهٔ مشکوٰة نیز این حدیث را از دارقطنی از محمد بن قیس آورده و در وی رالحکم از وجوب تحیة المسجد ست چنانکه امساک و قطع خطبه بران دال ست حال آنکه نزد حنفیه چون تحیت المسجد واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و بلکه گویند مکروه ست بحکم حدیثی که در منع نماز در وقت خطبه آمده و همین ست مذهب مالک و سفیانِ ثوری و بعض گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت خواست که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس فرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را به بینند و بر حالِ وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه این معنی هم بوجود آمد و جامه بوی دادند و این همه وجوه در حقیقت احتمالات مجرد ست پس در برابر نص صریح سمتشی نشود و همچنین انچه گفته اند این صلوٰة که آنحضرت آن مرد را بگذاردن آن امر کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا بکشف یا وحی دریافته و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ وَاَنْصِتُوْا و نیست در وی دلیل زیرا که این خاص ست و آن عام و خطبه قرآن نیست و گفته اند آنحضرت نهی کرد که بگوید مر یصاحب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب خطبه میخواند و این امر بالمعروف ست و جواب گفته اند که این امر شارع ست و آن هم امر شارع ست پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد صامت باشد و داخل تحیت المسجد بگذارد و نیز گویند اهل مدینه خلف از سلف اطباق کرده اند بر منع نافله وقتِ خطبه و این دلیل مالکیه است و جوابش آنست که اجماع ایشان حجت نیست کما عرف فی الاصول یا آنکه دعوی اجماع ناتمام ست زیرا که ترمذی و ابن خزیمه از ابوسعید روایت کرده اند که وی آمد و مروان خطبه میخواند پس بگذارد دو رکعت حارسان مروان خواستند که او را منع کنند وی ابا کرد و بگذارد و بعده گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد باین هر دو و ازین روایت جواب حدیث دارقطنی هم حاصل شد و اما حدیث ابن عمر مرفوعًا باین لفظ اذا دخل احدکم المسجد والامام یخطب فلا صلوٰة ولا کلام حتی یفرغ الامام رواه الطبرانی فی الکبیر پس در وی ایوب بن نهیک ست و وی متروک ست وضعفه جماعة وذکره ابن حبان فی الثقات وقال یخطی منفق علیه در سبل گفته اخذ کرده اند باین حدیث جواز قطع خطبه برای خطیب بکلام یسیر و گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر شده منجمله او امر مشروعه للخطبه است و امر آنحضرت بدان دلیل وجوب اوست و باین رفته اند بعض و هر که در آید بحرم در غیر حالِ خطبه او را طواف مشروع ست زیرا که طواف تحیتِ اوست با آنکه اغلب آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد دو رکعت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید در جبانه غیر مسبله است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر در مسجد ست مشروع باشد و نگذاردن آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بمجرد دخول مشتغل بنماز می شد و عادتِ شریف آن بود که نماز عید در عیدگاه میگذارد و در مسجد جز یکبار نگذارده پس نیست در وی دلیل بر عدم شرعیت آن برای غیر وی صلی الله علیه وسلم اگر نماز عید در مسجد باشد انتهی

وعن ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقرأ فی صلوٰة الجمعة سورة الجمعة والمنافقون بود آنحضرت که میخواند در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خواندی اول را در اول و ثانی را در ثانی و وجه تخصیص این دو سوره آنست که در سورهٔ جمعه حث ست بر حضورِ جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثتِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذکر چهار حکم در بعثتِ وی و حث بر ذکر خدا و در سورهٔ منافقون توبیخ اهل نفاق ست و حثِ ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار از رسول خدا و اجتماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر وی وعظ و حث ست بر صدقه و اما خواندنِ اخیر سورهٔ جمعه در رکعت اولی و آخر منافقون در رکعتِ ثانیه مخالف سنت ست در سفر السعادة گفته خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه چه آنحضرت بر یکی ازین دو مواظبت می نمود و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه و منافقون مستحب نیست بلکه خلاف سنت ست

این را و اما شش رکعت پس ابوداود و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت پستر گذارد بعد از ان چهار رکعت و در روایت آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه می بود میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانهٔ خود و میگذارد دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد آنرا گفته اند این پیشتر رفتن ابن عمر از مکانِ صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دیگر نگذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نماز ها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزلهٔ خروج ست یا تکلم و فرق میانِ مکه و مدینه بتقدیم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهتِ آن باشد والله اعلم لیکن خانهٔ ایشان در مدینه از مسجدِ نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بودند و منزل بعید پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعض از شراحِ مشکوة گفته اند که گذاردن بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائز ست در وی آنچه مکروه ست و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقاتِ کراهت در انجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه ترمذی گوید روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردنِ دو رکعت بعد جمعه پستر چهار رکعت انتهی رواه مسلم و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی بابی عقد کرده است بعنوانِ باب فی الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیانِ ثوری و عبدالله بن المبارک بمذهبِ ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبه بن ابی مالک القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت مؤذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیثِ سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم از ابی هریره که مَنِ اغتَسَلَ ثُمَّ اَتَی الجُمُعَةَ فَصَلّٰی مَا قُدِّرَ لَهُ ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره آورده مَن کان مُصَلِّیًا یومَ الجمعة فلیصلِّ قبلها اربعًا وبعدها اربعًا رواه ابن النجار و در مواهبِ لدنیه مذکور ست بعض گفته اند که آن دو رکعت که حضرت رسولِ خدا صلی الله علیه وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقتِ خطبه و تجوز در ان همان سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهبِ لدنیه میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و ابن حبان از طریقِ ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانهٔ خود و می گفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و باین حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنتِ جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول ابن عمر که گفت این چنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم راجع بفعل اخیر ست که گذاردنِ دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة وبعدها بقرینهٔ احادیثِ دیگر و نیز گذاردنِ نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخولِ وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود وقتِ زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه می شد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردنِ نماز پیش از جمعه گنجایش ندارد پس آن تنفل مطلق باشد نه سنتِ جمعه انتهی شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادة گفته حصول الیقین ببرامدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل زوال و اثبات آن بحدی که پیش از وی در خانه نماز نمی کرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام می گوید که خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردنِ اربع رکعات باشد و می گوید واجب ست حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در بابِ نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد بعد از زوالِ آفتاب چهار رکعت و می فرمود این ساعتی ست که کشاده می شود در وی درهای آسمان الحدیث و همچنین واجب ست حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقتِ زوال را چنانکه مؤذن بلکه اعتمادِ مؤذن در دخولِ وقت بر قولِ ایشان بود و ایشان اعلام میکردند ندا را بدخولِ وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم

پس بیرون نیامد ابن الزبیر پس گذاردیم جمعه را تنها و بود ابن عباس در طائف چون از انجا آمد این قصه بوی گفتیم گفت اصاب السنة یعنی فعل او موافق
سنت واقع شد، ولیکن شوکانی گفته در اسنادش مقال ست و ابن منذر گفته این حدیث ثابت نیست زیراکه ایاس ابن ارمله راوی وی از زید مجهول
و نزد وی نیز ساقط می شود فرض ظهر و گذارده نمی شود مگر عصر و ابوداود از ابن الزبیر روایت کرده که وی گفت دو عید ست که مجتمع شد در یک روز
پس جمع کرد هر دو را و گذارد دو رکعت صبحدم و زیاده نکرد بران تا آنکه گذارد عصر را و برین اصل که جمعه اصل ست در روز خود و ظهر بدل اوست مقتضی
صحت این قول ست زیراکه چون وجوب اصل با امکان ادا ساقط شد بدل بالاولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بران زیراکه در جمعه رخصت داد
و نماز ظهر امر نفرمود با تقدیر اسقاط جمعه از برای ظهر کما قاله الشارح المغربی و آید مذهب ابن الزبیر گوییم مخفی نیست که عطا خبر داد بعدم خروج
ابن الزبیر برای نماز جمعه و این نص قاطع نیست در نگذاردن وی ظهر را بخانهٔ خود پس جزم باینکه مذهب ابن الزبیر سقوط ظهر ست روز جمعه بر کسیکه
نماز عید گذارده است باین روایت غیر صحیح ست بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر بمنزل خود گذارده باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاردیم یعنی
ظهر را مشعر ست بعدم قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیراکه جمعه جز بجماعت صحیح نیست
بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل اوست قولی مرجوح ست بلکه فرض اصلی همان ظهر ست که شب اسرا مفروض
شده و جمعه متاخر ست از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر اجماعا زیراکه این بدل ست از وی و حققه صاحب السبل فی رسالة

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل
بعدها اربعا چون بگذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل ست بر شرعیت چهار رکعت بعد جمعه
و ظاهر امر اگرچه وجوب ست لیکن روایت مسلم از ابن الصباح بلفظ من کان مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا آنرا از وجوب برآورده و رواه ابوداود
والترمذی ایضا و گفت ترمذی این حدیث صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اهل علم و مذهب اسحق آنست که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت
و اگر در خانه بگذارد دو رکعت و این دال ست بر عدم وجوب اما شک نیست که چهار افضل ست از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت برای
آن در هدی نبوی گفته و کان صلی الله علیه وسلم اذا صلی الجمعة دخل منزله فصلی رکعتین سنتها و امر من صلاها ان یصلی بعدها اربعا قال
شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی اربعا و ان صلی فی بیته صلی رکعتین در سبل گفته و علی هذا تدل الاحادیث و ابوداود از ابن عمر آورده
که چون بمسجد میگذارد چهار رکعت میگذارد و چون بخانهٔ خود میگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین ست از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت در خانهٔ خود
انتهی در مصفی گفته در ما بعد جمعه نیز اختلاف ست در پیش شافعی دو رکعت ست و نزد ابوحنیفه چهار رکعت و بغوی گفته است این از قبیل اختلاف مباح ست انتهی
گوییم و نزد صاحبین شش اول چهار پس تر دو در شرح سفر السعادة گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث
لفظ گور شده و در روایتی از مسلم آمده که اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت وقتی که برگردد و در روایت ابوداود اگر گذارد دو رکعت در مسجد
پس از ان بیاید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم
و باین قائل ست شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد
روز جمعه دو رکعت در خانهٔ خود و در روایتی چون برمیگشت از جمعه میگذارد در خانهٔ خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا
صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد دو رکعت بعد از جمعه و اطالت میکرد در انها و میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد

از حدیث ابوہریرہ آوردہ مرفوعاً آیا عاجز می آید یکی از شما از ینکہ متقدم شود یا متاخر از یمین یا از شمال خود در نماز یعنی سبحہ و تضعیف نکردہ آنرا ابوداود و گفت بخاری در صحیح خود و یذکر عن ابی ہریرۃ یرفعہ لایتطوع الامام فی مکانہ ولم یصح انتہی **وعن** ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر لہ ہر کہ غسل کند پس بیاید جمعہ را پس بگذارد نمازی کہ تقدیر کردہ شدہ است برای او و مراد بنماز نوافل است و بعضی آنرا بر سنت جمعہ حمل کردہ اند و علما را در سنت قبل الجمعہ سخن است و قومی آنرا منکر شدہ و تفصیلش در شرح سفر السعادۃ مذکور است ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبتہ پس تر خاموش ماند تا آنکہ فارغ گردد امام از خطبۂ خود انصت از انصات است و ہو السکوت و این غیر استماع است زیرا کہ استماع اصغا است برای سماع چیزے ولہذا حق تعالی گفتہ فَاسْتَمِعُوا لَہٗ وَاَنْصِتُوا و گذشت کلام در آنکہ انصات واجب است یا نہ و درین دلالت است بر آنکہ نہی از کلام در وقت خطبہ است نہ بعد فراغ از ان و اگرچہ قبل نماز باشد زیرا کہ نیست نہی از ان کما دلت علیہ حتی ثم یصلی معہ پس تر بگذارد نماز جمعہ با امام غفر لہ ما بینہ و بین الجمعة الاخری وفضل ثلثة ایام آمرزیدہ شود برای او چیزی کہ میان او و میان جمعہ دیگر است از گناہان و زیادتی سہ روز و این زیادتی بجہت آنست کہ ہر حسنہ بدہ مانند اوست و از جمعہ تا جمعہ ہفت روز است سہ دیگر افزائیدہ می شود تا دہ شود و مغفور کبائر اند یا صغائر جمہور بر آنند کہ صغائر اند زیرا کہ کبائر بدون توبہ بخشیدہ نمی شوند و فضل بر فع و نصب ہر دو روایت است رواہ مسلم و درین دلالت است بر آنکہ لابد است در احراز اجر مذکور از اغتسال مگر آنکہ در روایت دیگر مسلم است مَنْ تَوَضَّأَ فَاَحْسَنَ الْوُضُوْءَ ثُمَّ اَتَی الْجُمُعَۃَ و ازین روایت معلوم می شود کہ غسل جمعہ واجب نیست بلکہ مستحب و مسنون اوست چنانکہ مذہب ابوحنیفہ و شافعی است و مختار در مذہب امام احمد نیز استحباب است و در روایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در مذہب مالک و بعضی از حنابلہ واجب است و باین رفتہ است شوکانی رح و بران ادلۂ صحیحہ راجحہ قائم کردہ چنانکہ در شرح مختصر وی ذکر کردہ ایم و شیخ ہم در شرح سفر السعادۃ دران کلام کردہ اما مذہب حنفیہ را ترجیح دادہ ولیکن انصاف دران بعد جمع مجموع احادیث واردہ درین باب قول بوجوب است و تقریر مصنفی درین مقام این است کہ حفاظ حدیث از ابن عباس و حضرت عائشہ رض استحباب غسل جمعہ روایت کردہ اند و عمل جمہور صحابہ و تابعین برین استحباب است پس قضا در دو حدیث وجوب و استحباب بیکی از دو وجہ تواند بود یا این است کہ حدیث وجوب منسوخ باشد بحدیث استحباب و بہمین است میل ابن عباس یا این است کہ مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگرچہ سنت بود واللہ اعلم **مسئلہ** غسل از سنن ہدی است در حق کسی کہ حاضر شود جمعہ را و از سنن آداب است در حق کسی کہ حضور جمعہ او را واجب باشد یا نہ اما اول پس بحدیث اِذَا جَاءَ اَحَدُکُمُ الْجُمُعَۃَ فَلْیَغْتَسِلْ و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی پس بحدیث شیخین حق علی کل مسلم ان یغتسل یوما من سبعة ایام و باتفاق فقہا واجب نیست پس حق بمعنی مامور باشد و باین تفصیل کہ کردیم خلاف درمیان دو قول فقہا برخاست و دلیل ہر یکی را محل پیدا شد و ہچنین است قضای این بندۂ ضعیف در اختلاف ایشان کہ آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعہ غسل کند بوجہی کہ باین غسل نماز جمعہ نمی تواند خواند سنت ادا شود یا نہ پس میگوییم کہ سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوٰة حاصل نشد انتہی و کلام درین مسئلہ در باب الغسل گذشت **و** ہم روایت است از ابوہریرہ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر یوم الجمعة فقال فیہ ساعة لا یوافقہا عبد مسلم وہو قائم یصلی یسأل اللہ عز وجل شیئا الا اعطاہ ایاہ بدرستیکہ رسول خدا ذکر کرد روز جمعہ را پس فرمود در روز جمعہ ساعتی است موافق نیفتد یعنی در نیابد او را بندۂ مسلمان در حالیکہ ایستادہ [illegible]

آمده است که اعلام میکردند اورا بدر آمدن وقت تا اذان می گفت انتهی [redacted] اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکنند نفی نماز یست که راتبهٔ
جمعه باشد گوئیم مقصود اصلی اثبات نماز ست پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت ست و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار
رکعت سنت ظهر ست پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمهٔ باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد از ان حدیث
آورده و دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض
بصلوة قبل الجمعه این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی برخلاف آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر ست و چون اهتمام و عنایت
وی بذکر صلوة بعد الجمعه بیشتر بود بجهت ورود صریح حدیث دران تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه برخلاف
عادت و رعایت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده
نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود کما لا یخفی بالجمله جماعتی از محدثین سنت
پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره
آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده می شود بوی در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی ست
که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم ما من صلوة مفروضة الا و بین یدیها رکعتان
قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب ست از مصنف که گفت علما در سنت
پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهی کلام الشیخ الدهلوی رحمه الله تعالی گوئیم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ ست زیرا که آنچه
از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از ان صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت تحیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی ست
آری روایات مذکوره اقتضای جواز آن میکند بنابر عموم و شمول خود و سخن درینجا در ثبوت اوست بالخصوص و هو کما تری و اقوال و افعال صحابه را
در تشریع چیزی دخل نیست اصل در ان ورود نصوص ست از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً بالخصوص پس انکار مصنف یعنی صاحب
سفر السعادة از روایت علما درین امر خاصة برجای خود و دلیل غایت استقرای اوست والله اعلم بالصواب **وعن** ابی یزید
السائب بن یزید الکندی صحابی صغیر ست پیدا شد بسال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد الشمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر شد
و بود هفت ساله روایت میکند از پیغمبر خدا قلیل الحدیث ست عمر بن الخطاب اورا بر سوق مدینه عامل کرده بود مات سنة ثمانین و قیل ستة
و ثمانین و هو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول روی عنه الزهری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاویة قال له اذا صلیت
الجمعة فلا تصلها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تتکلم او تخرج بدرستیکه گفت اورا معاویه چون گذاردی جمعه را
پس وصل مکن آنرا بنمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا برآئی از مسجد فان پس بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بذلک ان
لا نوصل صلوة بصلوة حتی نتکلم او نخرج امر کرد مارا باینکه نپیوندیم نمازی را بنمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون برآئیم و این حکم
در جمیع نمازها جاری ست و درین باب ست از ابن عمر موقوفاً و از عصمه مرفوعاً رواه الطبرانی بسند ضعیف رواه مسلم و درین حدیث مشروعیت
فصل نافله است از فریضه و وصل نکردن آن بدان و ظاهر نهی تحریم ست و خاص نیست بجمعه اگرچه راوی تخصیص کرد آنرا بذکر نماز جمعه و حکمت
دران گفته اند که عدم اشتباه فرض ست بنافله و وارد شده که این هلکه است و علما ذکر کرده اند که مستحب ست تحویل برای نافله از موضع فریضه
و افضل تحول ست بسوی خانهٔ خود زیرا که کردن نوافل در بیوت افضل ست ورنه در جائی از مسجد و غیره و صورتی تکثیر مواضع سجود ست ابو داود

وانتهای وی انتهای نمازست انتهی قول دوم مروی از ابوہریرہ است که آن ساعت بعد از طلوع فجرست تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصرست تا غروب ولیکن در اسنادش لیث ست و او ضعیف ست و این را جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان ست روایت کرده اند و ابن عساکر این را بی زیادت بعد از عصر تا غروب از ابوہریرہ ہم بطریقی که لیث دران دخل ست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیرہم نیز آنرا حکایت کرده وحال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول ست قول سوم عند الزوال ست و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقول ست رواه عبد الرزاق و ابن المنذر قول چهارم گاہی ست که مؤذن شروع کند در اذان جمعه و این از عایشه مروی ست اخرجه ابن المنذر قول پنجم آن زمان ست که نماز جمعه میگذارند و این را ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعًا روایت کرده اند و کثیر بن عبد الله ضعیف ست و در روایت بیهقی این قول را در شعب الایمان روایت کرده و ابن ابی شیبه از ابو بردہ آورده و اسناد وی قوی ست قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه ست و این را ابن المنذر از ابی السوار عدوی روایت کرده قول ہفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود و این را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر روایت کرده اند قول ہشتم آخر ساعتی ست از روز و در سفر السعادة گفته این قول بیشتر صحابه و تابعین ست انتهی و این را ابوداود و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعًا و مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی ہریرہ از عبد الله بن سلام روایت کرده اند قول نہم آن زمان ست که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز و این را ابن جریر از شعبی و از ابی بردہ بن ابی موسی آورده و گفته که ابن عمر استصواب آن کرده قول دہم ساعت سوم ست از آخر روز جمعه و این را صاحب مغنی حکایت کرده و در مسند امام احمد نیز از ابی ہریرہ مرفوعًا آمده لیکن اسناد وی ضعیف ست و در اتصال وی سخن ست و علی بن طلحه که از ابوہریرہ روایت آن کرده گویند که او را از ابی ہریرہ سماع نیست قول یازدہم ہمان ست که در حدیث باب مذکور شده و رجح الدارقطني انه من قول ابي بردة و ترجیح داد دارقطنی این معنی را که آن از قول ابی بردہ ست نه قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جواب داده اند ازین باینکه این خبر مرفوع نتواند بود زیرا که اجتهاد را در تعیین اوقات عبادات مسرح نیست ویاتی ما علل به الدارقطني قريبًا وفي حديث ابی یوسف عبد الله بن سلام از بنی قینقاع اسرائیلی از اولاد یوسف بن یعقوب النبی علیهما السلام و یکی از احبارست و یکی از انہاست که گواہی داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای وے بجنت روی عنه ابناه یوسف و محمد و انس بن مالک و غیرہم مرد در مدینه سنة ثلث واربعین وسلام بتخفیف لام ست مبرد گفته نیست در عرب سلام بتخفیف جز وی عند ابن ماجة و لفظ وی این ست از عبد الله بن سلام قال قلت و رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس انا لنجد في كتاب الله یعنی التوراة في الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یصلی یسال الله عز وجل فیها شیئا الا قضی الله له حاجته قال عبد الله فاشار الی رسول الله صلی الله علیه وسلم او بعض ساعة فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة قلت ای ساعة ہی قال آخر ساعة من ساعات النهار قلت انها لیست ساعة صلوة قال ان العبد المؤمن اذا صلی ثم جلس لا یجلسه الا الصلوة فهو في صلوة انتهی وجابر عند ابي داؤد والنسائي أنها ما بين صلوة العصر الى غروب الشمس که آن ساعت درمیان نماز عصر و فرو رفتن آفتاب ست آنها بفتح ہمزه مبتدا است و خبر وی قول او ست و فی حدیث عبد الله الخ و لفظ سفر السعادة درین مقام این ست که از وقت عصرست تا غروب آفتاب انتهی و این را ابن جریر از ابن عباس مرفوعًا و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعًا و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعًا روایت کرده اند و اسناد وی ضعیف ست در سفر السعادة گفته ارجح این اقوال دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست

مراد بنماز دعاست سوال میکند خدارا دران ساعت چیزی راکه حرام و نامرضی نباشد مگرآنکه بدهد خدای تعالی آن بنده راآن چیز واشار بیده یقللها
واشاره کرد آنحضرت بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد و درین حدیث ابهام ساعت ست وتعیین آن بیاید ومعنی قائم آنست که مقیم او
وملتبس بارکان او ست نه بمعنی حال قیام فقط واین جمله ثابت ست در روایت جماعتی از حفاظ وساقط ست در روایت دیگران ومحکی ست از بعض علما کا امر
میکردند بحذف وی از حدیث گویا استشکال کردند نماز را درین ساعت چون بعد از عصر باشد زیراکه آن وقت کراہت نمازست وہمچنین چون از وقت جلوس
خطیب بر منبر باشد تا انصراف وی وتاویل کرده اند این جمله را باینکه مراد انتظار صلوة ست ومنتظر صلوة در صلوة ست کما ثبت فی الحدیث پس قوله
قائم یصلی درین حدیث از قبیل مجاز تشبیه باشد زیراکه انتظار کننده نماز ہمچو مصلی ست یا از باب اطلاق مسبب ست بر سبب زیراکه انتظار صلوة
سبب ست برای ایقاع صلوة ومشیر آنحضرت بود زیراکه در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه وسلم وگفته اند که مشیر بعض رُوات اند واما
کیفیت اشاره پس این ست که نهاد انگشت خود را بر بطن وسطی واز خنصر بیان کرد قلت آن وسوال درینجا مطلق وارد شده ودر ابن ماجه
مقید آمده مالم یسال الله اثما وعند احمد مالم یسال اثما او قطیعة رحم مُتفقٌ عَلَيْهِ سیوطی در نور اللمعه فی خصائص الجمعه گفته اختلاف
کرده اند اہل علم از صحابه وتابعین فمن بعدہم درین ساعت بر زیاده از سی قول بعده این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید وفی روایة لمسلم
وهي ساعة خفيفة وآن ساعت اجابت که در روز جمعه ہست ساعتی نازک ست در سفر السعادة گفته علما را یعنی از صحابه وتابعین
ومن بعدہم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست وہم در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم مرفوع شده وآن
صحیح ست باقی ست ودر تعیین وقت آن خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست وکسانی که می گویند وقت
آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول انتہی گویم ودرینجا دو قول ست یکی آن ساعت را مبہم گذاشته اند روز جمعه
ہمچو شب قدر در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان چنانکه ابن خزیمه وحاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند که
فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را وزہری از کعب احبار آورده که اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعها
متعدد وہر آئینه بیابد آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین دعا کند ودر جمعهٔ دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر وہمچنین تا آنکه مستوعب
شود تمامهٔ نہار را واگر تمامهٔ روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود نیز دریابد ومستحب ست اکثار دعا در روز جمعه بامید آنکه موافق ساعت اجابت
افتد وقول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در ہر روز ساعتی دیگر ست گاہی اول وگاہی اوسط وگاہی آخر وامام غزالی گفته
که این اشبه اقوال ست وجزم به ابن عساکر وغیره ومحب طبری گفته اظہر ہمین ست **وعن** ۱۰ أبي بُرْدَةَ عامر بن عبد الله بن قیس
عن أبيه بضم با وسکون را ابن ابی موسی الاشعری از تابعین ست سماعت دارد از پدر خود وعلی وابن عمر وغیرہم قَالَ گفت ابو موسی
اشعری سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ شنیدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم يَقُولُ می فرمود در شان ساعت جمعه هِيَ مَا بَيْنَ
أَنْ يَجْلِسَ الْإِمَامُ إِلَى أَنْ يَقْضِيَ الصَّلوٰةَ که آن ساعت میان نشستن امام ست بر منبر تا گذاردن نماز طیبی از جلوس نشستن میان دو خطبه
مراد داشته واحتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر باشد والله اعلم رَوَاهُ مُسْلِمٌ وابوداود واین یکی ازان یازده وجه ست که صاحب
سفر السعادة ذکر کرده ومسلم آنرا ترجیح داده علی ما روی عنه البیہقی وابن اجود شی واصح اوست درین باب وبه قال البیہقی وابن العربی وجماعة
ومحب طبری گفته اصح الاحادیث فیها حدیث ابی موسی واشہر الاقوال فیها قول عبد الله بن سلام ومصنف گفته مراد استیعاب جمیع وقت معین
نیست بلکه می باشد در اثنای این وقت لقوله یقللها وقوله خفیفة وفائدهٔ ذکر وقت انتقال اوست دران پس ابتدای مظنهٔ وی ابتدای خطبه است مثلاً

بمردی گذشت که می غنود و درین وقت پس تنبیه کرد او را بستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز واین نیز منقول ست از حسن بصری
واز بعض تابعین شام ست ویکم از انگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه ست تا فراغ از نماز
واین را سعید بن منصور از شعبی روایت کرده وحمید بن زنجویه وبغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده ست دوم نزد تاذین ونزد تذکیر امام
ونزد اقامت واین را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده ست سوم نزد اذان وبرامدن امام واقامت این را ابن ابی شیبه
وابن المنذر از ابی امامه آورده ست چهارم از وقت صعود وافتتاح امام خطبه را تا فراغ واین را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعاً آورده واسنادش
ضعیف ست بست پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر وشروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء ست وششم نزد جلوس امام بین الخطبتین حکاه الطیبی
عن بعض شراح المصابیح ست وهفتم نزد نزول امام از منبر رواه ابن ابی شیبة وابن جریر وابن المنذر باسناد صحیح عن ابی هریرة وتعبیر کرد
از وی غزالی بلفظ اذا اقام الناس الی الصلوة ست وهشتم هنگام قیام ناس وقیام امام در مقام خود واین را ابن المنذر از حسن بصری آورده
وطبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف ست ونهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات
این روز ست ووقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده افضل اوقات ست وهرچه پیش از وست از اذان وخطبه وغیرها همه وسائل ست
ومقصود نماز جمعه ست سی ام در نماز عصر سی ویکم بعد از عصر سی ودوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی وسوم در وقت غیبوبت شمس
که نصف وی ظاهر باشد ونصف وی غائب واین را طبرانی در اوسط ودارقطنی در علل وبیهقی در شعب وفضائل اوقات از طریق زید بن علی
بن الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث
کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب
پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب وچون خبر داده می شد فاطمه بدان اقبال
میکرد برای دعا تا آنکه غائب می شد آفتاب ودر بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال او واین ست آن اقوال که مصنف رح
در شرح بخاری نقل نموده ونسبت آن بقائلین آنها ذکر کرده وادله آن آورده وتصحیح وتضعیف ورفع ووقف آن بیان نموده ست چنانکه
نقل کرده شد ودر تطبیق این اقوال وترجیح بعضے از ان بر بعض فرموده که این همه اقوال چنان نیست که بجمیع جهات متغایر ومتخالف باشند
بلکه بسیاری از ان بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود ونیست مراد در اکثر آنها که مستوعب وشامل ست تمامه آنوقت را که تعیین نموده شد
بلکه وقت معین در میان آنست وجزوی از ان بدلیل آنچه واقع شده ست در حدیث یقللها ودر حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت
زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز وفائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدای
خطبه باشد وانتهای آن انتهای صلوة مثلاً کما تقدم مجملاً وبسیاری از قائلین تعیین کرده اند آنچه خود یافته وگمان برده وقوع آن ساعت را
در انوقت بظهور آثار وامارات اجابت در ان بقیاس واجتهاد خود وباین تقریب تقلیل می یابد انتشار واختلاف قطعاً والله اعلم وبالله التوفیق

وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال مضت السنة ان في كل اربعين فصاعدا جمعة گذشت
سنت ودین که در هر چهل کس پس زیاده از ان جمعه ست وبعضے گفته اند منعقد نمی شود جمعه مگر بسه کس با امام وبعضی چار وبعضی نه وبعضی
دوازده وبعضی بست وبعضی سی وبعضی چهل وبعضی پنجاه وبعضی هفتاد وبعضی جمع کثیر گفته اند وبعضی شرط کرده اند برای صحت جمعه
مصر جامع وبعضے بودن حمام وجامع با تعداد سکنه بلده وهمچنین دیگر حدود وشرائط مثل بودن امام اعظم وغیره واین همه اقوال

برمنبر تا تمام شدنِ نماز و قولِ دوم آنکه بعد از عصر ست و این قول ارجح اقوال ست انتہی و مصنف در فتح الباری نیز گوید که ارجح اقوال این دو قول ست و ہرچہ جز این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کردہ قائل آن باجتہادِ خود بی سماع و توقیف و لہذا درین جا نیز ہمین دو قول نقل کردہ و باز اختلاف ست سلف را که ازین دو قول ارجح ترکدام ست بیہقی و جماعہ از علما قولِ اول را ارجح گفتہ اند بیہقی گفتہ مسلم گوید حدیثِ ابی موسی صحیح ترین و جید ترین چیزی ست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح ست در موضع خلاف پس التفات کردہ نشود بجانب غیروی و امام نووی گوید ہو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیرہ و نیز این حدیث مرفوع ست و صریح ست و در یکی از صحیحین واقع و طائفهٔ دیگر بترجیح قول عبد اللہ بن سلام رفتہ و رجح احمد بن حنبل ہذا القول روی عنہ الترمذی و گفت که احمد گفتہ اکثر احادیث درین جانب ست و ابن عبد البر گوید که این اثبت چیزی ست درین باب سعید بن منصور باسناد صحیح آوردہ از ابی سلمہ بن عبد الرحمن که مردم چند از صحابہ مجتمع شدند و تذکرهٔ ساعتِ جمعہ کردند پس متفرق شدند و اختلاف نکردند درینکه این ساعت آخر ساعت ست از روزِ جمعہ و بترجیحِ اسحٰق و غیرہ و اکثر ایمہ این را ترجیح کردہ اند و شافعی تنصیص کردہ بران و استشکال کردہ اند که این ترجیح چیزی ست که نیست در صحیح بر چیزی که در صحیح ست و معروف از علوم حدیث و غیرہا این ست که آنچه در صحیحین یا یکی ازین ہر دو ست مقدم ست بر غیر وے و جوابش آنست که این تقدیم جائی ست که حدیثِ صحیحین یا یکے ازین ہر دو از منتقداتِ حفاظ نباشد ہمچو حدیثِ ابو موسی که در مسلم ست و معلول ست بانقطاع و اضطراب اما اول پس باین جہت که از روایتِ مخرمہ بن بکیر ست و تصریح کردہ اند که وی از پدرِ خود سماعت ندارد پس بر شرطِ مسلم نخواہد بود و اما ثانی پس باین جہت که اہلِ کوفہ آنرا از ابی بردہ غیر مرفوع روایت کردہ اند و ابو بردہ کوفی ست و اہلِ بلدهٔ او اعلم اند بحدیثِ وی از بکیر پس اگر نزد ابو بردہ مرفوع می بود وقف نمی کردند آنرا بروی و لہذا جزم کرد دارقطنی که صواب وقفِ اوست پس این حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی اگرچہ در صحیح مسلم ست ولیکن باوجود آن در اتصالِ سندش مقال ست و از جملهٔ آن ساعتی ست که در احادیثِ مسلم اتفاقًا و احیانًا واقع شدہ و حفاظ آنرا انتقاد نمودہ اند و باین جانب ست صاحب سفر السعادة نیز کما تقدم و شیخ ہم در ترجمہ باین رفتہ چنانکه گفتہ گفت بندهٔ ضعیف عفا اللہ عنہ بتحقیق بصحت رسیدہ ست از حضرت فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا و علی سائر اہل بیت النبوة که وی می گماشت خادمهٔ خود را تا انتظار کند و نگاہبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و دعا کند انتہی بلفظہ و حافظ ابن القیم رح میانِ ہر دو حدیث یعنی حدیثِ ابو موسی و ابن سلام جمع کردہ باین طریق که ساعت منحصر ست در یکی ازین دو وقت

وسبقه الی ہذا احمد بن حنبل رضی اللہ عنه وقد اختلف فیہا علی اکثر من اربعین قولا املیتہا فی شرح البخاری و تحقیق اختلاف کردہ شدہ ست درین ساعتِ اجابت که در روزِ جمعہ ست بر زیادہ از چہل قول املا کردہ ام و نوشتہ ام آنرا در شرح صحیح البخاری که موسوم ست بفتح الباری و این یازدہ قول که مذکور شد منجملهٔ آن اقوال ست و قول دوازدہم آنکه وقتی ست که اذان گوید مؤذن برای نمازِ بامداد و ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کردہ تخریج آنرا با بن ابی شیبہ از عائشہ سیزدہم اول ساعت بعد طلوعِ شمس ذکر کردہ ست این را شارح تنبیہ و متابعت کردہ او را محب طبری در شرحش چہاردہم نزد طلوعِ شمس حکاہ الغزالی فی الاحیاء پانزدہم بعد از زوال تا گشتنِ سایہ نصف ذراع حکاہ المحب الطبری و قبلہ الزکی المنذری شانزدہم نیز بعد از زوال ولیکن تا گشتنِ سایہ یک ذراع حکاہ عیاض والقرطبی والنووی ہفدہم از زوال تا خروجِ امام بخطبہ حکاہ القاضی ابو الطیب الطبری ہیژدہم از زوال تا غروبِ شمس حکاہ الرومانی عن الحسن و ذکرہ بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدہم نزد خروجِ امام بخطبہ روایت کرد این را احمد بن زنجویہ در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفتہ که وی

خطاب جماعت راست بعد ندا واقل جمع سه کس اند پس دلالت کرد بر وجوب سعی بر جماعت برای جمعه بعد ندا و ندا الا بدست از منادی پس سه کس
باشند مع امام و نیست دلیل بر اشتراط زیاده برین قدر و اعتراض کرده اند که لازم نمی آید از خطاب جماعت کردن ایشان آنرا باجتماع و قد
صرح فی البحر بهذا و مناقض اوست قوله تعالی اَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ زیرا که لازم نمی آید ازین ایتای زکوة در جماعت
گوییم و حق آنست که شرطیت چیزی در عبادت بی دلیل نمی باشد و نیست درینجا دلیلی بر تعیین عدد نه از کتاب و نه سنت و چون معلوم شد
که نماز جمعه نمی باشد مگر بجماعت چنانکه وارد شده است باین حدیث ابی موسی نزد ابن ماجه و ابن عدی و حدیث ابی امامه نزد احمد و طبرانی
و دو کس اقل ما یتم به الجماعه اند لحدیث الاثنان جماعة پس تمام شود جمعه بدو کس و در اظهر و شارح ذکر کرده است خلاف و اقوال در کمیت عدد
معتبر در نماز جمعه که شمارش بچهارده قول میرسد و دلیل قائل هر قول که بدان تشبث کرده بود بر مدعای خود آورده که نیست ناهض
از روی حجت بر شرطیت پس گفته و آنچه منقول ست از حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم این ست که در جمع کثیر می گذارد و موقوف نبود بر عدد معتبر
جمعی ست که حاصل شود بدان شعار اسلام و نمی باشد این شعار مگر در کثرتی که منافقان از ان در غیظ آیند و جاحدان به کبت رسند و مصدقان
مسرور شوند و آیه کریمه دال ست بر امر بجماعت پس اگر وقف کنند بر اقل آنچه دلالت کرد بران آیه کریمه دور نباشد قلت و قد کتبنا رسالة فی
شروط الجمعة التی ذکروها و وسعنا فیها المقال والاستدلال سمیناها اللمعة فی تحقیق شرائط الجمعة انتهی گوییم اصح مذاهب درین باب مختار شوکانی ست
کما تقدم و باقی قیل و قال ست پس **وعن** سمرة بن جندب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه
وسلم کان یستغفر للمؤمنین والمؤمنات فی کل جمعة بدرستیکه آنحضرت طلب آمرزش میکرد برای مردان
و زنان ایمان دار در هر جمعه و درین دلیل ست بر مشروعیت استغفار برای خطیب زیرا که این موضع دعاست و رفته است بوجوب دعا کردن
خطیب برای خود و مؤمنین و مؤمنات جمعی از اهل علم و گویا که ایشان می گویند که مواظبت آنحضرت بران دلیل وجوب ست کما یفیده کان یستغفر
و غیر ایشان گفته اند که مندوب ست و واجب نیست بنابر عدم دلیل بر وجوب شارح مغربی گفته والاول اظهر رواه البزار باسناد
لین زیرا که وی گفت نمی شناسم این را از نبی صلی الله علیه وسلم مگر بهمین اسناد و در اسنادش یوسف بن خالد السمتی ست و او ضعیف ست
و روایت کرده است آنرا طبرانی در کبیر مگر بزیادت والمسلمین والمسلمات **وعن** جابر بن سمرة رضی الله عنه ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان فی الخطبة یقرأ ایات من القرآن یذکر الناس بدرستیکه بود آنحضرت که میخواند
در خطبه آیتی چند از قرآن تذکیر میکرد مردم را و قواعد اسلام و مهمات دین بایشان تعلیم می فرمود و بذکر موت و تزهید در دنیا و ترغیب
در آخرت وعظ می نمود رواه ابو داود واصله فی مسلم اصل این حدیث در مسلم ست گویا مراد وی حدیث ام هشام بنت حارثه است
و در وی این ست که وی سوره ق را از زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در هر جمعه بر منبر میخواند یاد گرفت و رواه الطبرانی فی الاوسط من
حدیث علی رضی الله عنه و لفظ وی این ست که بود آنحضرت میخواند بر منبر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و در سندش معی مجهول ست
و بقیه رجال وی موثوق اند و نیز طبرانی در اوسط از حدیث جابر آورده که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس خواند در خطبه آخر سوره زمر
پس بجنبش در آمد منبر دو بار و در سندش دو کس ضعیف اند **وعن** طارق بن شهاب رضی الله عنه صحابی کوفی ست
بن عبد شمس احمسی بجلی دریافت جاهلیت را و دید آنحضرت را و نشنید از وی مگر تا در سه غزا کرد در خلافت شیخین سی و سه یا سی و چهار غزوه
و سریه و مرد در سنه هشتاد و دو یا هشتاد و سه روایت دارد از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

غیر صالح احتجاج ست شوکانی گفته نیست برین اقوال اثارتی از علم و یافته نمی شود حرفی واحد ازان در کتاب خدا و سنت رسول او که دلالت
کند بر بودن این امور شروط صحت جمعه یا فرضی از فرائض آن یا رکنی از ارکان آن انتهی و وی را سهو درین باب رساله مستقله ست رواه
الدارقطنی در مصفی گفته اما جماعت پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه بسبب یهود و آحد نصاری بران دلالت می نماید و نبی
در اکثر اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا بیهقی از ابن مسعود نقل میکند که انه صلی الله علیه وسلم جمع بالمدینة و کانوا اربعین رجلا و این عبارت
دلالت بر اقلیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اہلہم جزاً بشر می بودند از اربعین بدرجات
بسیار ء آیا وجود اربعین ضروری ست در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری ست و فیه نظر زیرا که حدیث انفضاض دلالت میکند
که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر ازان آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس الغای وصف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان
بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیت و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شرای متاع
بوده ست و لهذا خدای تعالی فرمود وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا الآیه و لهذا بیع و شرا درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل ست و غالباً
خطب آنحضرت طویل نبود پس احتمال عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز ابعد باشد پس ظاهر آنست که در دیهی اگر دون اربعین جمعه خوانند
نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما قریها یا شهر پس شرط جمعه ست بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بدو جمعه
نمی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل مکه در عرفه بودند ایشان را جمعه نفرمودند و سفر اگر علت تحتم در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل مدینه
می تواند شد در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را برجوع پیش از وقت جمعه و عمل
مستمر مسلمین که در بدو جمعه نیست و نه در بیه و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود ابنیه ست و در عوالی و قریه قلت متوطنان
پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب ست صد کس باشند یا زیاده و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس مرد عاقل
بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب در یک مسجد می خواندند منشأ آن تحقق جماعه عظیمه ست که در صورت تعدد
جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای کرام و حرص بر استماع وعظ ایشان و صفت نفسیه بودن آن معلوم
نیست و بر تقدیر منشأ اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امامت خلیفه و نائب او پس امر
مستمر بود و منشأ آن امر ست بتقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا و اعلم
و سائر نظائر مسایه و اثر حضرت علی که اربع الی الامام الخ محمول بر ندب تقدم والی در محل ولایت خود ست الی قوله و اگر جمعه نه دریابد نماز ظهر لازم
شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه در عرفات وقوف فرمودند و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمع نمودند انتهی باسناد ضعیف
زیرا که در سند وی عبد العزیز بن عبد الرحمن ست و وی روایت میکند آنرا از خصیف از عطا و عبد العزیز ضعیف ست و خصیف مختلف فیه
نسائی گفته عبد العزیز لیس بثقة و دارقطنی گفته منکر الحدیث و ابن حبان تجویز نمی کرد احتجاج بوی و بیهقی هم این حدیث را روایت کرده و بجای
فصاعدا فما فوقها آورده و گفته هذا الحدیث لا یحتج بمثله و درین باب حدیثها ست که نیست اصل برای آن و گفت عبد الحق ثابت نیست در عدد
حدیثی و در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در نصابی که قائم شود بدان جمعه پس رفته اند بسوی وجوب جمعه بر اربعین نه بر کمتر ازین عدد
عمر بن عبد العزیز و شافعی و در بودن امام یکی از ایشان دو وجه ست نزد شافعیه و مذهب حنفیه آنست که منعقد می شود بسه کس سوای امام
و این اقل عدد ست که منعقد می شود بآن پس واجب نیست چون تمام نشود این قدر و استدلال کرده اند بقوله تعالی فَاسْعَوْا و گفته اند

که جمعه بر شش کس واجب نیست یکی صبی و آن متفق علیه ست دوم مملوک و آن نیز متفق علیه ست مگر نزد داود که وی واجب می گوید بنا بر دخول وی زیر عموم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ و در اصول مقرر شده که عبد داخل ست در خطاب و جواب داده اند که احادیث مخصص اوست اگرچه در وی مقال ست زیرا که بعض او مقوی بعض ست سوم زن و بر عدم وجوب جمعه بر وی اجماع ست و شافعی گفته مستحب ست عجائز را حضور جمعه باذن زوج و از روایت بحر معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب ست خلاف ما هو مصرح به في كتب الشافعية چهارم مریض و بر وی واجب نیست حضور جمعه چون متضرر شود بدان پنجم مسافر و بر وی نیز حضور آن واجب نیست و محتمل که مراد بمسافر مباشر سفر باشد و اما نازل پس واجب ست بر وی واگرچه نزول کند بمقدار نماز و باین رفته ست جماعتی از اهل علم و گفته واجب نیست زیرا که وی داخل ست در لفظ مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم رفته و همین ست اقرب زیرا که احکام سفر باقی ست برای او از قصر و مانند آن و لهذا منقول نشده که آنحضرت جمعه بعرفات در حجة الوداع گذارده باشد زیرا که مسافر بود و همچنین ساقط می شود نماز عید از مسافر و لهذا مروی نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید در حج مذکور و ابن حزم وهم کرده و گفته که گذارد آنحضرت جمعه را در حج خود و علما تغلیط وی کردند ششم اهل بادیه در نهایه گفته بادیه مختص ست باهل عمد و خیام نه اهل قری و مدن و در شرح عمده گفت که حکم اهل قری حکم اهل بادیه ست ذكره في شرح حديث لا يبيع حاضر لباد در مصفی گفته و آنانکه معذور اند در ترک جماعت معذور اند در ترک جمعه زیرا که جمعه بغیر جماعت نمی باشد پس رخصت ست در ترک جمعه **مسئله** در کتب شافعیه مذکور ست که انصراف مریض و لنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن حرام ست و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز ست و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت ست می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که اهل بدو مساوی شدند در انکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر برآیند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبودند گو که الحال مانع برخاسته ست پس باید که انصراف مریض و لنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جائز باشد انتهى **وعن**

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر استقبلناه بوجوهنا یو آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم ما او را بر وهای خود پس سنت آنست که مردم متوجه بجانب امام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از ینجا این نیز لازم می آید که پشت بقبله میخواندند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست ست و لیکن انچه گفتیم نیز مطلبی صحیح ست در سبل گفته حدیث دال ست بر استقبال مردم خطیب را در حالیکه مواجه اند بسوی وی و این امری ست مستمر و در حکم مجمع علیه ست و جزم بوجوبه ابو الطيب من الشافعية **رواه الترمذي باسناد ضعيف** یعنی گفت که این حدیثی ست که نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و او ضعیف ست ذاهب الحدیث یعنی رونده است حدیث او کنایت ست از سوء حفظ وی و نیز تضعیف کرده اند آنرا دارقطنی و ابن عدی و غیرهما و روایت کرده ست آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابيه و گفته امیدوارم که متصل باشد كذا قال و نیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت ست برای بعض حفاظ متاخرین كذا في التلخيص **وله شاهد من حديث البراء عند ابن خزيمة** و این حدیث را شاهدی ست از حدیث براء نزدیک ابن خزیمه که تقویت او میکند و ضعف وی می رباید و از شراح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بدر تمام ست و نه در سبل السلام و نه در تلخیص مصنف علام و لیکن حدیث بهر حال دال ست بر استقبال امام و صاحب ثمار گفته واجب بر همان عدد ست که منعقد می شود

قال الجمعة حق واجب علیٰ كل مسلم في جماعة جمعه حق واجب ست برهر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض ست و جمعه بی جماعت درست نیست و در حجة الله البالغة گفته امت تلقی معنوی کرده است نه لفظی این را که جماعت و نوعی از تمدن در جمعه شرط ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای وی و ائمه مجتهدین جمعه میکردند در بلدان و مواخذه نمی کردند درین باب بر اهل بدو بلکه جمعه در عهد ایشان در اهل بدو قائم نمی شد پس ازینجا قرناً بعد قرن و عصراً بعد عصر فهمیدند که جمعه را جماعت و تمدن شرط است و آنحضرت فرموده که جمعه واجب ست بر پنجاه کس زیرا که به پنجاه کس قریه متقری می شود و فرمود جمعه واجب ست بر هر قریه و این اقل چیزی ست که گفته می شود در حق وی جماعت پس هرگاه که این قدر حاصل شود جمعه واجب گردد و هر که ازان تخلف ورزد گنهگار باشد انتهی ملخصاً ولیکن این حدیث که جمعه واجب ست بر هر قریه که در وی امام باشد اگر چه همین چهار کس بوند و در روایتی و اگر چه نباشند مگر سه کس و چهارم ایشان امام بود بیهقی و ابن عدی این را روایت کرده اند و گفته اند که ضعیف ست و منقطع نیز ست الا علیٰ اربعة مگر بر چهار گروه واجب نیست مملوك یکی بنده که در ملک و تصرف کسی ست و امرأة دوم زن وصبي سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی ومریض چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و ظاهر اسقاط فرضیت ازینها بتدریج و ترتیب واقع شده شیخ در شرح سفر السعادة گفته شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر یا فنای آن بلوغ و عقل و ذکورت و حریت و اقامت و صحت و سلامت عین و رجلین ست پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادگان نه بر بندگان و بر مقیمان نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران و نه بر کوران و نه لنگان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب بمنزل خود تواند رسید جمعه بر وی واجب بود و بهذا قال ابو حنیفة و چنین آمده است در حدیث الجمعة علیٰ من آواه اللیل اخرجه الترمذی انتهی ولیکن این حدیث را ترمذی و احمد تضعیف کرده اند و او را شواهد ست از حدیث ابی قلابه رواه البیهقی مرسلاً و در روایتی آمده که جمعه واجب ست بر هر که راه یابد بسوی وی رواه ابن ماجة عن جابر و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان مسافتی ست که امکان وصول بجمعه داشته باشد رواه ابوداؤد وقال لم یسمع طارق بن شهاب من النبي صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد این را ابوداود و گفت نشنید طارق راوی این حدیث از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ولفظ ابوداود این ست طارق قد رای النبی صلی الله علیه وسلم وهو من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ولم یسمع منه شیئاً انتهی واخرجه الحاکم من روایة طارق المذکور عن ابي موسیٰ و روایت کرد این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از آنحضرت و گفت مصنف در تلخیص و صححه غیر واحد و رواه فی شرح السنة بلفظ آخر عن رجل من بنی وائل ولم یسم مراد مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب ست از حدیث تمیم داری و ابن عمر و مولای ابن الزبیر رواه البیهقی و در حدیث تمیم چار راوی ضعیف اند قاله ابن القطان و در مجمع الزوائد گفته در وی ابراهیم بن حماد ضعفه الدارقطنی و حدیث ابن عمر را طبرانی در اوسط باین لفظ آورده لیس علیٰ مسافر جمعة و نیز در وی از حدیث ابو هریره ست مرفوعاً خمسة لا جمعة علیهم المرأة والمسافر والعبد والصبي واهل البادیة واخرجه العقیلي والحاکم ایضاً باسناد ضعیف

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علیٰ مسافر جمعة نیست بر مسافر جمعه زیرا که غالب این ست که مسافر ندا نمی شنود و وارد چنان ست که جمعه بر کسی ست که ندا شنود کما فی حدیث ابن عمر عند ابی داود و اختلاف دارند که مراد از ندای اول ست یا اذان خطبه مختار اول ست و بعضی گویند ثانی زیرا که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین اذان بود رواه الطبراني في الاوسط باسناد ضعیف مصنف در تلخیص تضعیف وی ذکر نکرده و نه وجه ضعف بیان نموده و از مجموع احادیث معلوم می شود

و در دراری مضیئه گفته این نماز بانحای مختلفه وارد ست گفته اند که بر شانزده وجه و گفته اند که بر هفده وجه و گفته اند که بر هیجده وجه و کمتر ازین نیز
گفته اند و صحیح شده است ازان چند نوع انتهی مصنف در تلخیص فرموده مروی ست صلوٰة خوف از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر چهارده وجه
ذکرها ابن حزم فی جزء مفرد و بعض وی در صحیح مسلم ست و بعض در سنن ابی داود ذکر کرده است حاکم ازانجمله هشت نوع را و ابن حبان
نه وجه را و گفت انس میان این وجوه تضاد ست ولیکن آنحضرت گذارد آنرا بارها و آدمی را مباح ست بگذارد آنچه خواهد نزدیک خوف ازین
انواع و این از اختلاف مباح ست و نقل کرد ابن الجوزی از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی مگر صحیح انتهی • صالح
بن خوات بفتح خای معجمه و تشدید واو صالح تابعی مشهور ثقه عزیز الحدیث ست سمع جماعة من الصحابة روی عنه یزید بن رومان و حدیثه
عند اهل المدینة و خوات صحابی انصاری مدنی جلیل القدر ست اول مشاهد او احد ست رضی الله عنه روایت می کند صالح
عمن صلی مع رسول الله از کسی که نماز گذارده است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در صحیح مسلم ست عن صالح بن خوات
بن جبیر عن سهل بن ابی حثمة و درینجا تصریح کسی ست که حدیث کرد ازوی و در روایتی مبهم آمده چنانکه درینجاست یوم ذات الرقاع
روز ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست که در سنه رابعه ماه جمادی الاولی بود قاله ابن اسحٰق و غیره من اهل السیر و المغازی و درین غزوه
ملاقات آنحضرت با کفار شده و نماز خوف گذارده مگر بی آنکه جنگی واقع شود برگشت و ذات الرقاع ازان گویند که مسلمانان پا برهنه
بودند و پایها سوده شد و ناخنان پا افتاد پس جامه پاره هارا بر پا پوشیدند مشهور این وجه ست و هکذا فی البخاری من حدیث ابی موسی
و بعضی گویند در انجا کوهی بود که پارهٔ او سرخ بود و پارهٔ او سفید و پارهٔ او سیاه و پارهٔ او زرد رنگ برنگ گویا رقعهاست برهم دوخته
صلوٰة الخوف نماز خوف و کیفیت وی این ست ان طائفة صفت معه و طائفة وجاه العدو گروهی صف بستند
با آنحضرت و گروهی ایستادند در مقابلهٔ دشمن وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتی تجاه العدو بتای فوقیه آمده فصلی بالذین معه
رکعة ثم ثبت قائما و اتموا لانفسهم پس گذارد با آن طائفه یک رکعت پستر ثابت ماند آنحضرت بر جای خود و تمام کردند ایشان
نماز را برای خود ثم انصرفوا فصفوا وجاه العدو پستر نماز کرده برگشتند و برفتند پس صف بستند روبروی دشمن وجاءت
الطائفة الاخری و آمد گروه دیگر که نخست در مقابلهٔ دشمنان صف بسته استاده بودند فصلی بهم الرکعة التی بقیت
پس گذارد آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی ثم ثبت جالسا و اتموا لانفسهم ثم سلم بهم پستر بر جای
خود ماند آنحضرت نشسته و تمام کردند این طائفه نماز را برای خود پستر سلام داد آنحضرت با ایشان متفق علیه این غزوه در سنه چهارم
از هجرت بود کما تقدم حافظ ابن القیم رح گفته این سخت مشکل ست زیرا که بصحت رسیده که مشرکان حبس کردند آنحضرت را روز خندق
از صلوٰة ظهر و عصر و مغرب و عشا پس گذارد این هر چهار را مجموع و این قبل نزول صلوٰة خوف بود و خندق بعد ذات الرقاع ست در سنه
خمس گفت و ظاهر این ست که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسفان بود و نیست خلاف در میان ایشان در انکه عسفان بعد
از خندق بود و بصحت رسیده که آنحضرت صلوٰة الخوف بذات الرقاع گذارده پس معلوم شد که این بعد خندق و بعد عسفان ست و ظاهر شد مارا وهم اهل سیر انتهی و احتجاج
کرده است بتقدیم شرعیت این نماز بر خندق علی روایت اهل السیر کسیکه میگوید گذارده نمی شود نماز خوف در حضر و لهذا نگذارد آنرا رسول خدا در خندق وهذا لفظ مسلم
وقع فی المعرفة لابن منده عن صالح بن خوات عن ابیه و این لفظ مسلم ست واقع شده است در کتاب معرفه که تصنیف ابن منده است
از حدیث صالح بن خوات از پدرش یعنی از خوات بن جبیر و وی صحابی ست ذکر کرد او را مبهم و وی پدر اوست و فی مسلم انه من ذکرناه و روایت

جمعه با یشان نه بر غیر ایشان **و** • الحکم بن حزن بفتح مهمله و سکون زا و نون ابن عبد البر گفت اسلام آورد حکم عام فتح وقیل یوم الیمامة و ابوه حزن بن وهب المخزومی قال شهدنا الجمعة مع النبی گفت حاضر شدیم با جمعه همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقام متوکئا علی عصا او قوس پس ایستاد تکیه زده بر چوب دستی یا کمان و تمام حدیث اینست فحمد الله واثنی علیه کلمات خفیفات طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیقوا ولن تفعلوا کلما امرتم به ولکن سددوا وابشروا و فی روایة والبشروا و نیست حکم را حدیثی جز این حدیث و اسنادش حسن ست و در وی شهاب بن حراش مختلف فیه ست و اکثر حفاظ توثیق وی کرده اند وقد صححه ابن السکن وابن خزیمة واو را شاهدی ست از حدیث براء بن عازب نزد ابو داود باین لفظ که داده شد آنحضرت روز عید کمانی پس خطبه کرد بروی و دراز کرد خطبه را رواه احمد والطبرانی وصححه ابن السکن و شافعی روایت کرده که بود آنحضرت چون خطبه میخواند اعتماد میکرد بر عنزه و عنزه مانند نصف رمح ست یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان رمح و درین باب ست از ابن عباس و ابن الزبیر رواهما ابو الشیخ بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص وغیره رواه ابو داود در حدیث دلیل ست بر ندب اعتماد خطیب بر سیف ونحو آن وقت خطبه و حکمت دران ربط قلب ست وحی باید که اعتماد کند بهر دو دست خود پس اگر نیابد چیزی که اعتماد کند بران ارسال کند هر دو دست یا بهند یمین بر شمال یا جانب منبر و مکروه ست کوفتن منبر به تیغ و مانند آن زیرا که ماثور نیست پس بدعت باشد در سفر السعادة گفته شمشیر و نیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصا کردی واین پیش ازان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد فی عصا و نی کمان و نه غیر آن انتهی شیخ در شرح آن گفته اعتماد بر سیف و مانند آن اشارت ست بآنکه قوام این دین بشمشیر و بسلاح و حافظ ابن القیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام این بقرآن و وحی ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقه حنفیه آمده که انکار بر قوس و عصا مکروه ست و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که با وی می بود و از روضة العلما نقل کرده اند که در هر بلدی که فتح وی بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند و آنجا که بصلح ست چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه انتهی گویم دلیل این تفرقه از سنت غیر ظاهر ست و آنچه از سنت ثابت ست تکیه است بر عصا و قوس و آن هم قبل از اتخاذ منبر والله اعلم

باب ۱۳ صلوٰۃ الخوف

این نماز ثابت ست از کتاب و سنت هر دو اما سنت پس چنانکه در متن بیاید و اما کتاب پس قوله تعالی ست وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ الخ و ابو یوسف و حسین بن زیاد از حنفیه و مزنی وغیره از شافعیه بران اند که این نماز مخصوص بزمان نبوت ست و ظاهر مفهوم آیه واذا کنت فیهم نیز همین ست ولیکن مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابو موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از آنحضرت دلیل آنست کما رواه البیهقی عن علی و ابی موسی و ابو داود والنسائی عن حذیفة و هر چه آنحضرت کرده ما دام که اختصاص آن بحضرت وی ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم منطوق صلوا کما رایتمونی اصلی حجت ست بران و قید اذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد کنت انت او من یقوم مقامک ست چنانکه در کریمه خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ثابت ست و گذاردن این نماز بوجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه وجهی ازان وجوه اختیار کرده شوکانی رح در در بهیه گفته تحقیق گذارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه وسلم بصفتهای گوناگون و همه آن صفات کافی ست

الآية گفته در آیهٔ اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذهب جمهور فقها آنست که نمازِ سفر دیگرست و آنرا خوف شرط نیست و نمازِ خوف دیگرست و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیت بقرار داد ایشان بیکی از دو وجه تواند بود یا این ست که قیدِ سفر اتفاقی ست و آیت در نمازِ خوف وارد شده و قصر درینجا نزدیک بعض آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور آنست که در وقتِ ضرورت پیاده و سواره می توان گذارد و بجای سجود و رکوع ایما میتوان کرد و این وجه اقوی ست نزدیکِ من و او فق ست بسیاقِ آیت که در خوف واقع ست باتفاق و آنجا قیدِ خوف ذکر کرده نشد بجهت اعتماد بر قیدِ سابق و ذکرِ سفر درینجا بجهت آنست که غالبًا این صورت در دار الاسلام واقع نمی شود پس غالبًا مقرون بسفر خواهد بود یا این ست که قیدِ خوف اتفاقی ست و قیدِ سفر احترازی و مراد از قصر دوگانی ساختن نمازِ چهارگانی ست و بهمین وجه میل کرده اند جمهورِ مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودنِ قیدِ خوف بحدیثِ مسلم که یعلی بن امیه سوال کرد از حضرت عمرؓ پس گفت خدای تعالے اَنْ تَقْصُرُوْا مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَّفْتِنَكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مردمان ایمن شده اند پس جواب داد حضرت عمرؓ تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته و فقیر میگوید این استدلال مدخول ست زیرا که ما میگوییم معنیِ جواب آنست که قصرِ مسافر شرعِ جدید ست و تخفیف ست ابتداءً از خدای تعالے و همین ست توجیه قولِ ابن عمر که گذشت والله اعلم و آیهٔ دوم منطبق می شود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریقِ دیگر روبروی عدو بایستند بعد از ان دیگر بار تمام نماز با فریقِ دیگر گذارد و فریقِ اول مقابل عدو بایستند و این نمازِ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در ذات الرقاع بروایتِ جابر بن عبد الله دیگر آنکه با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از ان برکعتِ دوم استاده شود و این طائفه در اثنای قیامِ امام رکعتِ دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابلهٔ عدو شوند و طائفهٔ دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریابند و چون امام بتشهد مشغول شود ایشان برخیزند و رکعتِ دیگر تمام کنند و همراهِ امام سلام دهند و آن نمازِ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم در ذات الرقاع بروایتِ صالح بن خوات عن رجل و این را صور تها هم میتوان بود والله اعلم و قیدِ اذا کنت فیهم و حملِ سلاح و حذر اتفاقی ست بالاجماع و قال تعالے فان خفتم الخ درین آیت دلیل ست بر آنکه در حالِ سابقه نماز واجب می شود و همین ست مذهبِ شافعی و نزدیکِ ابو حنیفه در حالتِ مسایفت و مشی نماز نباید گذارد بلکه تاخیر باید کرد تا وقتِ امکان و خوف بحدیثِ خندق انتهی واللفظ للبخاري این لفظِ بخاری ست و در کتبِ خمسه با جمعها نیز همچنین آمده باختلافِ الفاظ و عباراتِ مصنف گفته مختلف نشد طرق از ابن عمر درین حدیث و محتمل ست که آنها تمام کردند نماز را در حالتِ واحده و یحتمل که علی التعاقب تمام کرده باشند و هو الراجح من حیث المعنی و الا لازم آید تضییعِ حراستِ مطلوبه و افرادِ امام تنها و مرجح اوست روایتِ ابو داود از حدیثِ ابن مسعود بلفظ ثم سلّم فقام هؤلاء یعنی طائفهٔ دوم فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلموا ثم ذهبوا و رجع اولئک الی مقامهم فصلوا لانفسهم رکعة ثم سلموا انتهی و اطلاق کرده می شود لفظِ طائفه بر قلیل و کثیر تا آنکه بر یک کس نیز پس اگر سه کس باشند جائز ست امام را که بیک کس نماز گذارد و سوم را بر حراست گمارد بعده وی با امام بگذارد و این اقل چیزی ست که حاصل می شود بدان جماعت و ظاهرِ حدیث در انست که طائفهٔ ثانیه موالات کرد در میانِ هر دو رکعتِ خود و پستر آمد طائفهٔ اولی بعد از وی و باین کیفیت رفته است ابو حنیفه و محمد و در روایتی ابو یوسف

وعن جابر رضي الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الخوف فصففنا صفين صف خلف رسول الله والعدو بيننا وبين القبلة حاضر شدم همراهِ آنحضرت نمازِ خوف را پس صف بستیم دو صف یکی در پس آنحضرت و ...

کرده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق از صالح بن خوات از سهل بن ابی حثمه که صحابی صغیر ست و در سال سوم از هجرت ولادت یافته واین یک وجه ست از وجوه صلوات خوف و مدلول وی مطابق ظاهر قرآن ست قال تعالی وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ واین کیفیت اقرب ست بموافقت معتاد از صلوات زیراکه در وی تقلیل افعال منافیهٔ صلوة و متابعت امام ست وباین وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه ومن بعدهم ومالک وشافعی ودرین وجه هر طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذارده و رکعتی دیگر تنها ولیکن در وقت صلوة آنحضرت نه قضای آن بعد اتمام صلوة آنحضرت وشرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد واین در نماز ثنائی ست پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند در تشهد اول وتمام کند طائفه رکعت ثالث را وهمچنین در رباعی اگر گوییم که نماز خوف گذارده میشود در حضر انتظار کند در تشهد واما ابن منده پس بفتح میم وسکون نون ودال مهمله امامی کبیر ست از ائمهٔ حدیث کذا فی السبل **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قِبَلَ نجدٍ گفت ابن عمر غزا کردیم همراه آنحضرت بجانب نجد قبل بکسر قاف وفتح موحده بمعنی جهت ونجد بفتح نون وسکون جیم زمین مرتفع از بلاد عرب ونام شهری ست اعلای تهامه ویمن واسفل عراق وشام ومراد اینجا عراق ست نه نجد یمن وبمعنی راه وروش هم آید فوازینا العدو فصاففناهم پس مواجه شدیم دشمن را وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان وازینا بزا ومثناة تحتیه بمعنی قابلنا وانکار کرد جوهری که وازیت لغت شود بلکه آزیت بهمزه بعد وی الف ولکن یحتمل که وازیت ازان باشد اما همزه را بواو بدل کردند فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بنا پس ایستاد رسول خدا ونماز گذارد با ما در مغازی بخاری ست که این نماز عصر بود ولفظ بخاری فصلی لنا بلام ست مصنف در فتح الباری گفته ای لاجلنا وذکر نکرده که در وی روایت بالموحده نیز هست ودر وی یصلی ست بفعل مضارع فقامت طائفة معه واقبل طائفة على العدو وركع بمن ركع معه وسجد سجدتين ونماز گذارد با ما پس ایستاد گروهی با آنحضرت وروآورد گروهی دیگر بر دشمنان ورکوع کرد با آن طائفه که با وی بودند وسجده کرد دو سجده ثم انصرفوا مكان الطائفة التي لم تصل پس تر برگشتند ورفتند این گروه که یک رکعت با آنحضرت گذاردند بجای آن گروه که نگذاردند نماز وایستاده بودند مقابل عدو فجاؤا فركع بهم ركعة وسجد سجدتين ثم سلم پس آمدند آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت وسجده کرد دو سجده پس تر سلام داد فقام كل واحد منهم فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين پس ایستاد هر یکی از قوم پس رکوع کرد آنحضرت برای خود یک رکوع وسجده کرد دو سجده پس دلالت کرد این حدیث برانکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا در یک رکعت وگذاردند برای خود دیگر رکعت تنها واین مذهب ابوحنیفه است وگفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن وپوشیده نماند که سبیل نیست بآنکه هر دو طائفه یکبارگی بگذارند یک رکعت یافته را چه در وی امر حرب وتقویت مصلحت ست ودرین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود ولیکن در سفر بود وگذاردن دو رکعت ازین جهت باشد ولیکن مذهب حنفی عامتر ست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز ست ولهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد ودر غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت ودر مغرب با طائفهٔ اول دو رکعت وبا طائفهٔ دوم یک رکعت ومذهب امام احمد وشافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ کذا قالوا وگفته اند توان که اثبات آن در حضر بقیاس باشد ونزد امام مالک مخصوص ست بسفر متفق علیه در مصفی زیر کریمهٔ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا الآیه وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا الآیه وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ

سجود ست فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و حراست کند صف مؤخر در حال سجدتین باین طریق متابعت امام گذاشته سجده کنند نزد قیام صف اول و برود صف مؤخر بجای صف مقدم و متاخر شود صف مقدم تا متابعت کند مؤخر امام را در دو سجدهٔ اخیر پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجدتین و حدیث دال ست بر اینکه حراست نمی باشد مگر فقط در حال سجود نه حال رکوع نیز که در رکوع ادراک احوال عدو ممتنع نیست ولابي داؤد عن ابي عياش الزرقي مثله و در حدیث ابی داود ست از ابی عیاش زرقی مانند روایت جابر که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعسفان و بود سر گروه مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را گفتند مشرکان بتحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیهٔ قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف آنحضرت و صفی دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت همان که مذکور شده و همین وجه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را احمد و نسائی هم روایت کرده اند وزاد و زیاده کرد ابوداود درین روایت انها كانت بعسفان که این نماز در عسفان بود بضم عین مهمله و سکون سین نام جای مشهور ست بر دو مرحله از مکه كما في القاموس شمنی گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و ازینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس تجویز فقها آنرا در حضر بقیاس بوده باشد وللنسائي من وجه آخر و نسائی راست از وجه دیگر غیر وجه مخرج مسلم عن جابر از حدیث جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بطائفة من اصحابه ركعتين ثم سلم ثم صلى بآخرين ايضا ركعتين ثم سلم که بگذارد آنحضرت با یک گروه از اصحاب خود دو رکعت پس تر سلام داد و با دیگران یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد پس تر سلام داد و در شرح سنه این حدیث را از جابر باین لفظ آورده که بود آنحضرت که میگذارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعی ست میان مکه و طائف پس میگذارد با طائفه دو رکعت پس تر سلام میداد و پس تر آمد طائفهٔ دیگر و بگذارد با ایشان دو رکعت پس تر سلام داد درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا نیز مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت و در سفر السعادة گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد توقف میکرد تا گروه دوم می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و باتفاق سلام میدادند انتهی و در سبل گفته یا یکی ازین طائفه فرض بگذارد و با طائفهٔ دیگر نفل و باین عمل کرده است حسن بصری و طحاوی دعوی کرده که منسوخ ست و این مبنی ست بر عدم صحت نماز مفترض خلف متنفل و نیست دلیل بر نسخ ومثله لابي داؤد عن ابي بكرة و مثل او ست ابوداود را از حدیث ابی بکره و گفت ابوداود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سه سه رکعت میگذارند

وعن حذيفة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالخوف بهؤلاء ركعة وهؤلاء ركعة گذارد آنحضرت در حالت خوف با این طائفه یک رکعت و با آن طائفه یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعادة گفته این ست که گاه با هر طائفه یک رکعت گذاردی و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدندی و آن طائفهٔ دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی و با پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت انتهی و ابوداود از ابن عمر و زید بن ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و باین اخذ کرده است عطا و طاوس و حسن و غیرهم و گفته اند که بگذارد در شدت

فکبر النبي صلی اللہ علیہ وسلم وکبرنا جمیعًا پس تکبیر برآورد آنحضرتؐ وتکبیر برآوردیم ما ہمہ ثم رکع ورکعنا جمیعًا پس برداشت
آنحضرتؐ سر خود را و برداشتیم ما ہمہ نیز تا اینجا آنحضرتؐ و ما موافق بودیم ثم انحدر بالسجود والصف الذي یلیہ وقام الصف المؤخر
في نحر العدو پس فرو رفت بنشیب آنحضرتؐ برای سجدہ وصفِ پیش کہ متصل بود او را وایستاد صفِ پایان در مقابلۂ دشمنان برابر ایشان
فلما قضی السجود قام الصف الذي یلیہ پس ہر گاہ کہ تمام کرد آنحضرتؐ سجدہ را بایستاد صفی کہ متصل بود با آنحضرتؐ یعنی سر
برداشتند از سجدہ فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر تمام حدیث را کہ پایان افتادند صفِ پسین برای سجدہ پستر برخاستند از سجدہ وپیش
رفت صفِ پسین پس رفت صفِ پیشین پستر رکوع کرد آنحضرتؐ برای رکعتِ دوم ورکوع کردیم ما ہمہ و برداشت آنحضرتؐ سر خود از رکوعِ رکعت
دوم و سر برداشتیم ما ہمہ نیز پستر انحدار کرد آنحضرتؐ برای سجود وصفی کہ متصل بود آنحضرتؐ را از صفی کہ مؤخر بود در رکعتِ اولی وایستادہ ماند
صفِ پسین در مقابلۂ دشمنان پس ہر گاہ کہ تمام کرد آنحضرتؐ سجدہ را وصفی کہ متصل بود او را منحدر شد صفِ پسین برای سجدہ پس سجدہ
کردند پستر سلام داد آنحضرتؐ وسلام دادیم ما ہمہ گفت جابر چنانکہ می کنند این حراس شما با اُمرای خود انتہی لفظ مسلم واین طریقِ دیگر ست
برای نمازِ خوف مبنی بر اختلافِ زمان وصلاح دید حراست ونگاہداشت از عدو وچون عدو درینجا در مقابلہ بود بجانبِ قبلہ ہمہ یکجا در مقابلہ ایستادند
وتا رکوع ہمہ اتفاق نمودند ودر وقتِ سجدہ یک طائفہ استادہ ماند ودیگری بسجدہ رفت چنانکہ تقریر یافت وچون اعدا بجانبِ دیگر غیر قبلہ
نبودند احتیاج بفرستادنِ جماعت بآنطرف نشد وفي روایۃ ودر روایتی ست نزد مسلم از حدیثِ جابر ودران تعیین قومی ست کہ محاربہ
کردند با آنہا ولفظِ وی این ست غزا کردیم با رسولِ خدا صلی اللہ علیہ وسلم قومی را از جہنیہ پس قتال کردند ما را قتالِ شدید پس چون گذاردیم
ظہر را گفتند مشرکان اگر حملہ کنیم بر ایشان حملۂ واحدہ ہر آیینہ اقتطاع کنیم وپارہ پارہ نماییم ایشان را پس خبر کرد جبرئیل علیہ السلام رسولِ خدا را
پس ذکر کرد این را آنحضرتؐ بما وگفتند مشرکان بدرستی کہ اینک می آید ایشان را نمازی کہ دوست ترست بسوی ایشان از نمازِ اول ودر
روایتی از اولاد ودر روایتی انا بناء امرولی پس ہر گاہ کہ حاضر شد عصر ثم سجد وسجد معہ الصف الاول فلما قاموا سجد
الصف الثاني ثم تأخر الصف الاول وتقدم الصف الثاني پستر سجدہ کرد آنحضرتؐ وسجدہ کرد با او صفِ اول پس ہر گاہ
کہ استادند سجدہ کرد صفِ دوم پستر پس رفت صفِ اول وپیش رفت صفِ دوم واین تقدیم وتاخیر وتغییر مکان در اصطفاف برای آن بود
تا فضیلتِ صفِ اول ہر دو طائفہ را حاصل شود واہلِ صفِ دوم کہ اہلِ صفِ باز پسین اند دو سجدۂ رکعتِ دوم را با آنحضرتؐ دریابند چنانکہ
اہلِ صفِ اول دو سجدۂ رکعتِ اول با وی دریافتند پس در فضیلتِ صفِ اول وفضیلتِ سجود برابر آنحضرتؐ ہمہ مساوی باشند واین غایت
عدل ست از آنحضرتؐ وغایت محبت وحرص بر دریافتِ شرفِ متابعت وموافقت از صحابہ وذکر مثلہ وذکر کرد درین روایت ہم
مانندِ روایتِ اول بقیۂ حدیث را وآن این ست کہ گفت جابر پس ایستادند در مقامِ اول پس تکبیر گفت رسولِ خدا وتکبیر گفتیم ما ورکوع کرد
ورکوع کردیم پستر سجدہ کرد وسجدہ کرد با وی صفِ اول واستاد صفِ ثانی پس چون سجدہ دیگر کرد جلسہ کردند ہمگنان وفي آخرہ
ودر آخرِ این روایت آنست ثم سلم صلی اللہ علیہ وسلم وسلمنا جمیعًا پستر سلام داد آنحضرتؐ وسلام دادیم ما ہمہ واین
کیفیت نہ موافقِ ظاہرِ آیت ست ونہ موافقِ روایتِ صالح بن خوات ونہ مطابقِ روایتِ ابن عمر پس توان گفت کہ این نماز مختلف الصفات
باختلافِ احوال رواہ مسلم حدیث دلیل ست برینکہ چون عدو در جانبِ قبلہ باشد پس حکمِ وی مخالفِ صورتی ست کہ دران جانب
قبلہ نباشد زیرا کہ درین صورت ممکن ست حراست با وجود دخولِ ایشان جمیعًا در نماز چہ حاجت بسوی حراست جزین نیست کہ در وقت

وازانجمله آنکه مستعمل مطلوب عدد باشد نه طالب او زیرا که طالب خواهد بود گذاردن نماز و اتمام و کمال مهمست یا خاشی باشد از کرعدو برخود و این شروط مستوفی اند در فروع ماخوذ اند از احوال شرعیت این نماز و ظاهر نیستند در شرطیت و شرعیت این نماز از اعظم ادله است بر عظم شان صلوة جماعت

باب صلوة العيدين

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی عن عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفطر يوم يفطر الناس والاضحى يوم يضحي الناس عید فطر آن روزست که روزه بگشایند مردم و عید اضحی آن روزست که قربانی کنند مردمان در سبل گفته تفسیر کرده اند بعض اهل علم این حدیث را و گفته اند معنی آنست که این فطر و اضحی با جماعت و عظم مردم ست انتهی بلفظه و در وی دلیل ست برانکه معتبر در ثبوت عیدین موافقت مردم ست و هر که منفرد ست بمعرفت عید برویت بروی موافقت غیر خود واجب ست و لازم می شود او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحیه و ترمذی مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن ست و در معنی اوست حدیث ابن عباس که گفت او را کریب روزه داشته اند اهل شام و معاویه برویت هلال روز جمعه در شام و قدوم آورد بمدینه در آخر ماه و خبر کرد ابن عباس را باین حال پس گفت ابن عباس ولیکن ما هلال را شب شنبه دیده ایم پس همیشه روزه داریم تا آنکه کامل کنیم عدد سی را یا ببینیم ماه را کریب گوید گفتم آیا اکتفا نکنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفت نه هکذا امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم و ظاهر حدیث این ست که کریب هم از انهاست که هلال را دیدند ولیکن ابن عباس او را امر کرد باتمام صوم و اگرچه متیقن باشد باینکه آن روز عیدست نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن و گفته واجب ست موافقت مردم و اگرچه خود خلاف آن کرده و همین حکم ست در حج زیرا که وارد شده است حتکم یوم تعرفون و خلاف کرده اند این را جمهور و گفته اند که واجب ست بروی عمل کردن درباره نفس خود بانچه یقین کرده و حمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت وی بخلاف مردم مر او را و چون منکشف شد بعد خطا پس کافی شد او را انچه کرده است گویند و متاخر ست ایام در حق کسی که ملتبس شد بروی امر و عمل کرد باصل و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را باینکه وی قائل برویت اهل شام از ان جهت نشده که مطالع شام و حجاز مختلف ست یا بآن جهت که مخبر واحد بود عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی اینکه وی امر کرد کریب را بعمل برخلاف یقین نفس وی زیرا که وی خبر نکرد مگر از اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا بنا بر یکی ازین دو امر انتهی کلام السبل وهم صاحب سبل رح در منحة الغفار حاشیه ضوء النهار گفته درین حدیث اخبارست که مردم اخراب متحزب گردند و خلاف هدی نبوی کنند پس گروهی عمل کنند بحساب و برین ست امتی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفه باطنیه که امتی از مردم اند تقدیم میکنند صوم و افطار و وقوف را و این شعار ایشان ست و باقی ماند بر هدی نبوی کسی که خواست خدای تعالی با ایشان نیکی را پس همین کسان مراد اند درین حدیث و همین ست آن گروه که همیشه اند بر حق ضرر نکنند ایشان را هر که خلاف ایشان کند و همین اند سواد اعظم و اگرچه یک کس تنها باشد وهم الذین يهدون بالحق وبه يعدلون و همین ست آن جماعت که دست خدا بر ایشان ست من شذ عنهم شذ في النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نزد خدا روزی ست که افطار کنند ایشان و اضحی روزی ست که قربانی کنند ایشان بنا بر علم ایشان بچیزی که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از مواقیت و علامات انتهی کلامه رواه الترمذي وصححه الدارقطني و گفت ترمذی این حدیث حسن غریب ست اما حکم این نماز پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض ست چنانکه جمعه و بروایتی واجب و گویند که تسمیه او بسنت بجهت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبیه سنت ست و شافعیه نفل گفته اند ولیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

خوف یک رکعت است کما یاتی ادی رکعت اجزئ فی ست تا نزد مسابقت یک رکعت اشاره کنی برای وی واگر نتوانی پس سجده من واگر این نتوانی پس تکبیر گوی و آن کر خطاست و لم یقضوا و هیچ یکی قضا نکردند رکعتی دیگر را ابوداود گفت که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند کذا فی جامع الاصول رواه احمد وابوداؤد والنسائي وصححه ابن حبان ومثله عند ابن خزيمة عن ابن عباس رضي الله عنه و این نماز را ابو حذیفه بهمین کیفیت در طبرستان گذارده و امیر سعید بن العاص بود پس گفت کدام یک از شما گذارده است با آنحضرت نماز خوف حذیفه گفت من پس گذارد با ایشان این نماز را شوکانی رح گفت سبب اختلاف نماز خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم این که در هر جا آنچه احوط بودی در نماز و ابلغ بودی در حراست بآن تحری می فرمود انتهی و در سفر السعادة گفته و این وجوه همه رواست انتهی یعنی از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه و ثبوت فعل آنحضرت آنرا و همین ست مذهب امام احمد چنانکه قاعدهٔ اوست در اتباع ما ورد و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیری ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد بگذارند بهر وجهی که توانند پیاده و سوار بر کوع و سجود با یما و اشارت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الخوف ركعة على اي وجه كان نماز خوف یک رکعت ست بهر وجه که باشد رواه البزار باسناد ضعیف نسائی روایت کرده که آنحضرت این نماز را بذی قرد گذارده باین کیفیت و گفت مصنف صححه ابن حبان وغیره اما شافعی گفته لا یثبت و حدیث دلیل ست برین که نماز خوف یک رکعت ست در حق امام و ماموم و به قال الثوری وجماعة من الصحابة ابو هريرة و ابو موسى مخفی مباد که مصنف درین کتاب پنج کیفیت نماز خوف ذکر کرده و در سنن ابو داود هشت کیفیت آمده که این پنج هم از انجمله است و مصنف در فتح الباری گفته مروی ست در صلوات خوف کیفیات کثیره و ترجیح داد ابن عبد البر کیفیت وارده را در حدیث ابن عمر بنا بر قوت اسناد آن و موافقت اصول در ینکه موتم تمام نکند نماز خود را قبل امام و ابن حزم گفت صحیح شد چارده وجه و ابن عربی گفته در وی روایات کثیره است اصح آنها شانزده روایت مختلف ست و قال النووی نحوه فی شرح مسلم و بیان نکرد آنها را گفت حافظ و بیان کرد آنرا شیخ ما حافظ ابو الفضل در شرح ترمذی و افزود یک وجه دیگر پس هفده وجه شد ولیکن ممکن ست تداخل آن و گفت در هدی نبوی که گذارد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم ده بار و ابن عربی گفته بست و چار بار و گفت خطابی گذارد آنرا در ایام مختلفه باشکال متباینه و تحری کرد احوط للصلوة و ابلغ فی الحراسة را پس این نماز با وجود اختلاف صور متفقة المعنی ست انتهی **وعنه** ای من ابن عمر مرفوعا ليس في صلوة الخوف سهو نیست در نماز خوف سهو اخرجه الدار قطني باسناد ضعيف و با این همه موقوف ست و گفته اند که قائل نیست بآن هیچ یکی از علما و شرط کرده اند در ان شرطها از انجمله است سفر لقوله تعالى وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و بجهت آنکه آنحضرت آنرا در حضر نگذارده و رفته اند شافعیه و حنفیه بعدم اشتراط سفر لقوله تعالى وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ بنا بر آنکه معطوف ست بر قوله اذا ضربتم فی الارض پس داخل نباشد در تقیید بضرب فی الارض و شاید که جماعت اول آنرا مقید داشته است بآن و تقدیر عبارت چنین ست و اذا کنت فیهم مع هذه الحالة التی هی الضرب فی الارض و کلام درین باب مستوفی ست در تفسیر و تقدم ایضا من المصنف و از انجمله آنکه در آخر وقت باشد زیرا که بدل ست از نماز امن پس کافی نباشد مگر وقت یاس و دیگران در اول وقت جائز دارند لعموم ادلة الاوقات و از انجمله حمل سلاح ست در حالت نماز و شرط کرده است این را داود پس صحیح نباشد نماز مگر بحمل آن و نیست دلیل بر اشتراط این و اوجبه الشافعي للامر به في الآية و ایشان را در سلاح تفاصیل معروفه است از انجمله آنکه قتال محرم نباشد برابرست که واجب عین بود یا کفایه

للبخاري علقها عن انس و وصلها احمد في مسنده والاسمعيلي والحاكم وابن حبان ويأكلهن افرادًا ميخورد آن چند خرما را افراد يعني
آن طاق بودي و رعايت عدد وتر در همه چيز عادت شريف آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم و فرمودي ان الله وتر يحب الوتر و نيز در اينجا
اشارت ست بسوي وحدانيت پس رعايت آن در جميع امور تبرك باست واخرجه البخاري في تاريخه و مهلب گفته حكمت در اكل قبل صلوة آنست
كه كسي گمان نكند كه صوم لازم ست تا اداي نماز عيد پس باين خوردن سد اين ذريعه كرد و گفته اند كه چون وقوع وجوب فطر عقيب وجوب صوم ست
لهذا تعجيل فطر مستحب شده مبادرةً الى امتثال امر الله وابن قدامه گفته نميدانم در استحباب تعجيل اكل درين روز قبل از نماز خلافي يعني در علما والله اعلم
وعن ابن بُرَيدة بضم موحده وفتح را وسكون تحتيه ودال مهمله ونام وي عبد الله ابو سهل الاسلمي المروزي قاضي مروست از طبقه ثالثه
قاله المصنف في التقريب عن ابيه هو بريدة بن الحصيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم بود آنحضرت كه بيرون نمي آمد روز عيد فطر براي نماز تا آنكه ميخورد چيزي و لا يطعم يوم الاضحى
حتى يصلي ونميخورد روز عيد قربان تا آنكه ميگذارد نماز گفته اند كه اكل آنحضرت در هر دو عيد در وقت مشروعيت اخراج صدقه بود كه مخصوص
بهر كدام چون اخراج صدقهٔ فطر پيش از برآمدن بمصلى بود صدقه برآورد و اكل كرد و بمصلى برفت و اخراج صدقهٔ اضحى چون بعد از ذبح بود كه
وقت آن بعد از نماز ست ذبح كرد و صدقه داد بعد از ان بخورد رواه احمد در سبل السلام گفته حديث دليل ست بر شرعيت اكل
يوم الفطر قبل صلوة و تاخير اكل روز اضحى تا بعد نماز و حكمت در اين آنست كه چون اظهار كرامت الٰهي براي عباد بشرعيت نحر اضاحي ست
اهم ابتدا است باكل آن براي شكر خدا بر انعام وي از شرعيت نسك جامع خير دنيا و ثواب آخرت والترمذي وابن حبان والدارقطني
والحاكم والبيهقي و در روايت بيهقي اين ست كه چون برميگشت ميخورد از جگر قرباني خود كذا في الجامع ورواه ابن ماجة والدارمي وصححه
ابن حبان ابن القطان و گفت ترمذي درين باب ست از علي كرم الله وجهه وانس رضي الله عنه انتهى وروى حديث علي الترمذي ايضا
والعقيلي وقال اسناده غير محفوظ ورواه ايضا عن ابن عمر وضعفه ورواه البزار عن ابي سعيد وذكره الشافعي مرسلا عن صفوان بن سليم
وسعيد بن المسيب موقوفا علي عروة كذا في التلخيص وعن ام عطية از كبار صحابيات انصاريه و عاقلات نساست نام وي
نسيبه بنت الحارث وقيل بنت كعب و همراه آنحضرت غزا ميكرد و بيماران را تيمارداري ميكرد و مجروحان را تداوي مي نمود معدود ست
در اهل بصره جماعتي از صحابه و تابعين در بصره از وي اخذ ميكردند غسل ميت را زيرا كه وي حاضر بود در غسل بنت رسول الله صلى الله
عليه وسلم و حكايت ميكرد آن را با اتقان تمام پس حديث وي اصل ست در غسل ميت و اين حديث وي در كتاب الجنائز خواهد آمد قالت اُمِرنا
گفت امر كرده شديم ما گروه زنان بناي مجهول بجهت حصول علم بآمر ست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم اند و در روايت بخاري ست امر نا نبينا
ان نخرج كه بيرون آريم بسوي مصلى العواتق زنان بالغات و دختران دوشيزه را كه مقارب بلوغ اند والحيض و زنان حائض را
و اين اعم ست از اول من وجه في العيدين در هر دو عيد كه فطر و اضحى اند و در روايتي ذوات الخدور آمده يعني زنان پرده نشين يشهدن
الخير و دعوة المسلمين حاضر شوند خير را كه در آمدن ست در فضيلت صلوة و دعاهاي مسلمانان را وتعتزل الحيض المصلى
و گوشه گيرند و يكسو نشينند زنان حائض از جاي مصلى متفق عليه لفظ بخاري اين ست امرنا ان نخرج العواتق ذوات الخدور
او قال العواتق وذوات الخدور فيعتزلن الحيض المصلى و لفظ مسلم اين ست امرنا يعني النبي صلى الله عليه وسلم ان نخرج العواتق وذوات
الخدور وامر الحيض ان يعتزلن مصلى المسلمين پس اين لفظ كه مصنف آورده لفظ هيچ يكي از شيخين نيست و در حديث دليل ست بر وجوب

سنت مؤكده و مالك گفته سنت واجبه و وجوب اینجا بمعنی تاكد باشد و احتمال وجهی كه در مذهب ابوحنیفه مذكور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین ست چنانكه نزد ابی حنیفه وصحیح نزد وی آنست كه فرض كفایه ست و بروایتی از ابوحنیفه نیز همچنین آمده وشوكانی گفته حق وجوب ست زیراكه آنحضرت خود هم بران مواظبت كرد و مارا هم حكم فرمود بخروج برای آن چنانكه ثابت ست در صحیح از حدیث ام عطیه پس امر بخروج مقتضی امر بصلوة ست برای كسی كه نیست او را عذر بفحوای خطاب و مردان اولی ترانداز زنان انتهی وعن ابی عمير بضم عين

بن انس بن مالك الانصاری گویند كه نام وی عبدالله ست و وی از صغار تابعین ست روی عن جماعة من الصحابة و زنده ماند بعد پدر خود تا زمانه دراز عن عمومة له من الصحابة روایت میكند از اعمام خود كه از اصحاب آنحضرت بودند ان ركبا جاؤا فشهدوا انهم رأوا الهلال بالامس بدرستیكه سواری چند آمدند نزد آنحضرت پس گواهی دادند كه ایشان دیده اند هلال را دیروز فامرهم النبی صلی الله علیه وسلم ان یفطروا واذا اصبحوا یغدوا الی مصلاهم پس امر كرد آنحضرت اصحاب را كه افطار كنند وچون صبح كنند بروند بسوی عیدگاه زیراكه آمدن این سواران بعد از زوال بود كه وقت نماز گذشته بود و در روایت ابن ماجه و دارقطنی صریح آمده است كه قدوم آورند سواران آخر روز ولفظ حدیث دارقطنی اینست كه صحابه گفتند پوشیده شد برما هلال شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار پس گواهی دادند نزد آنحضرت كه ما دیده ایم هلال را دی شب و در روایتی بعد زوال آفتاب و مذهب حنفیه همین ست چنانكه در هدایه گفته ومصلی مكانی ست بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری كه قافله مكه از انجانب در آید و میان وی و مسجد شریف هزار ذراع ست كذا فی تاریخ المدینة و درینجا دلیل ست برانكه بیرون آمدن برای نماز عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چه آنحضرت با وجود آن فضل و شرف كه مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمده امر كرد بخروج بسوی آن پس هر جای دیگر بطریق اولی بود و هم برین ست عمل ناس در امصار مگر آنكه عذری باشد رواه احمد وحدیث دلیل ست برینكه نماز عید گذارده می شود در روز دوم زیراكه ظاهر شد حال عید بعد خروج وقت نماز وظاهر حدیث اطلاق ست بنظر وقت صلوة اگرچه وقت آن باقی باشد زیراكه از اول روز معلوم نبود و باین رفته اند حنفیه لیكن بشرط معلوم نشدن و بیرون رفتن وقت كه درین صورت روز دوم قضا كنند در وقتی كه روز اول ادا میكردند واین بظاهر حدیث اداست نه قضا و مالك گفته كه قضا كرده نشود مطلقا و شافعیه را در وی تفصیل ست و این حدیث در باب عید الفطر ست و عید اضحی را بران قیاس كرده اند در ترك لبس و بران اعذار دیگر را قیاس نموده اند و در قیاس نظر ست زیراكه معرفت جامع متعین نیست وابوداؤد وهذا لفظه وسناده صحیح والنسائی وابن ماجة وصححه ابن المنذر وابن السكن وابن حزم رواه ابن حبان فی صحیحه عن انس ان عمومة له وهو وهم قاله ابوحاتم فی العلل وعلق الشافعی القول به علی صحة الحدیث فقال ابن عبدالبر ابوعمیر مجهول كذا قال وقد عرفه من صحح له وعن انس رضی الله عنه قال كان رسول الله صلی الله علیه وسلم

لا یغدو یوم الفطر حتی یاكل تمرات یاكلهن وترا بود آنحضرت كه بیرون نمی آمد روز فطر تا آنكه میخورد چند خرما و میخورد آنهارا وتر و در روایت ابن حبان وحاكم از عتبه بن حمید صریح آمده كه میخورد سه یا پنج یا هفت یا كمتر ازان یا بیشتر ازان مگر وتر اخرجه البخاری گفته اند كه حكمت در استحباب اكل تمر حلاوت اوست و وی مفید تقویت بصر ست كه صوم مضعف آنست وحلو موافق مزاج ایمان ست كه مومن حلوی و اگر یكی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود كه لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب ست ولهذا بعض علما گفته اند كه افطار بچیزی شیرین افضل ومستحب ست چنانكه عسل وغیر آن رواه ابن ابی شیبة عن ابن عباس وفی روایة معلقة

عبداللہ بن السائب ست کہ گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عید را پس ہرگاہ کہ بگذارد نماز را فرمود با خطبہ میخوانیم پس ہر کہ دوست
دارد کہ بنشیند برای خطبہ پس باید کہ بنشیند و ہر کہ دوست دارد کہ برود پس باید کہ برود رواہ النسائی وابن ماجہ وابوداؤد پس معلوم شد کہ واجب
نیست پس اگر مقدم کند خطبہ را مشروع نیست اعادۂ آن واگرچہ فاعل خلاف سنت شدہ شوکانی گفتہ اصحاب کتب ستہ اتفاق دارند بر آنکہ
آنحضرت نماز عید فطر و عید اضحی پیش از خطبہ میخواند وہمچنین ابوبکر و عمر و ترمذی گفتہ برین ست عمل نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم وغیر ایشان انتہی **وعن** ابن عباس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم العید
رکعتین یعنی ہر آئینہ آنحضرت بگذارد روز عید دو رکعت درینجا دلیل ست برانکہ نماز عید دو رکعت ست پس وابن اجماع ست در حق
کسی کہ با امام در جبانہ گذاردہ واگر نماز با امام فوت شدہ وتنہا گذاردہ نیز ہمین حکم ست عند الاکثر واحمد وثوری گفتہ چہار بگذارد وسعید بن منصور
از ابن مسعود روایت کردہ کہ ہر کہ نماز عیدش فوت شدہ با امام پس باید کہ چہار رکعت بگذارد واسنادش صحیح ست واسحق گفتہ اگر
در جبانہ گذارد دو گذارد ورنہ چہار وابوحنیفہ گفتہ چون قضا شد نماز عید پس مخیر ست درمیان دو وچہار و بر شرعیت عیدین اجماع ست
ودر وجوب وسنیت وی اختلاف در سبل گفتہ یک قول وجوب عین ست نزد ابوحنیفہ وہمان ظاہر ست از مداومت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
وخلفای وی وامر آنحضرت باخراج نسا وامر ایشان بعدم مصلی وامر اصل ست در وجوب قول دوم فرض کفایہ ست زیرا کہ شعار ست
وساقط می شود بقیام بعض کالجہاد قول سوم سنت موکدہ ست ومواظبت آنحضرت بران دلیل تاکید سنیت ست لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم
خمس صلوات کتبہن اللہ علی العباد وگفتہ اند کہ این استدلال بمفہوم عدد ست واحتمال کتابت ہر لیل یوم دارد **ولم یصل قبلہا ولا بعدہا**
ونگذارد پیش ازان ونہ بعد ازان ودرینجا دلیل ست بر عدم شرعیت نافلہ قبل عید وبعد آن زیرا کہ چون آنحضرت این را نکرد ونہ امر نمود بدان
پس مشروع نباشد در حق وی صلی اللہ علیہ وسلم ونباشد مشروع در حق ما ودر حدیث ابوسعید کہ بیاید دلیل ست بر ترک وی صلی اللہ علیہ وسلم
این را ولیکن ہم در حدیث وی بیاید کہ میگذارد دو رکعت بعد عید در خانہ خود وصححہ الحاکم **اخرجہ السبعۃ** یعنی احمد وبخاری ومسلم وابوداؤد
وترمذی ونسائی وابن ماجہ وروی الترمذی عن ابن عمر نحوہ وصححہ وہو عند احمد والحاکم واو را طریق دیگر ست نزد طبرانی در اوسط لیکن در وی
جابر جعفی ست واو متروک ست واخراج کرد بزار حدیث علی رضی اللہ عنہ در قصۂ وی کہ گفت بگذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قبل وی
ونہ بعد وی پس ہر کہ خواہد بکند وہر کہ خواہد ترک کند وجمع میان این احادیث باین طریق ست کہ نفی از صلوۃ در مصلی ست نہ در غیر آن
و ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ عنہ **ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی العید بلا اذان ولا اقامۃ**
گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بغیر اذان واقامت **اخرجہ ابوداؤد واصلہ فی البخاری** واصل این حدیث در بخاری ست وآن
این ست کہ بخاری از ابن عباس وجابر بن عبداللہ آوردہ کہ گفتند نبود یعنی در زمان نبوت کہ اذان گفتہ می شد نہ یوم الفطر ونہ یوم الاضحی
ودر صحیح مسلم ست از عطا کہ گفت خبر داد مرا جابر بن عبداللہ کہ نیست اذان مر صلوۃ را روز فطر نہ اقامت ونہ ندا ونہ چیزی وروایت کرد
نسائی از ابن عمر کہ گفت بیرون آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان واقامت ومسلم وابوداؤد وترمذی از جابر
بن سمرہ آوردہ اند کہ گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم عیدین نہ یکبار ونہ دوبار بی اذان واقامت وگفت ترمذی کہ درین باب حدیث
از جابر بن عبداللہ وابن عباس نیز آمدہ وحدیث جابر بن سمرہ حسن صحیح ست وعمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
وغیر ایشان کہ اذان گفتہ نشود مر عیدین را ونہ مر ہیچ یکی از نوافل را ومالک در موطا گفتہ کہ شنیدم بسیاری از علما را کہ گفتند نبود در فطر ونہ در اضحی

اخراج زنان و در وی سه قول ست یکی آنکه واجب ست و باین قائل اند خلفای ثلثه علیؓ و ابوبکرؓ و عمرؓ و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد ابن ماجه و بیهقی که بود آنحضرتؐ بیرون میکرد زنان و دختران خود را در عیدین و این ظاهرست در استمرار این اخراج از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این عام ست در ذوات هیئت وغیرها و صریح ست در زنان جوان و در عجائز بالاولی دوم آنکه سنت ست و امر محمول ست بر ندب قاله جماعة و قواه الشارح المغربی و استدلال کرده که تعلیل کرد آنحضرت خروج ایشان را بشهود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بودی تعلیل نمی کرد و خروج شان برای اداء واجب و امتثال امر می بود گویم و در وی تامل ست زیراکه واجب هم گاهی معلل می شود بفوائد که در وی ست و معلل نمی شود بذاته و در کلام امام شافعی که در ام ست تفرقه ست درمیان ذوی الهیآت و عجائز و گفته واجب ست شهود عجائز و غیر ذوی الهیآت از نسا برای نماز و شهود ایشان در اعیاد شدید الاستحباب ست سوم آنکه منسوخ ست طحاوی گفته در اول اسلام بود بنا بر احتیاج بخروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ارهاب عدو بود پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را باینکه این نسخ بمجرد دعوی ست و دافع اوست شهود ابن عباس خروج زنان را و حال آنکه وی صغیر بود و این بعد فتح مکه ست و هیچ حاجت نبود بسوی زنان در تقویت اسلام درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث ام عطیه خروج ایشان را بحضور شهادت خیر و دعوت مسلمین و نیز فتوی داد[1] بآن ام عطیه بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلاف نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قول عایشهؓ که اگر می دریافت آنحضرتؐ چیزی را که احداث کردند زنان بعد وی هر آینه منع میکرد ایشان را از مسجد با متفق علیه پس دال نیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل ست برینکه ما هم منع نمی کنیم زیراکه آنحضرتؐ منع نفرمود بلکه امر کرد باخراج ایشان پس ما را نمی رسد که آنچه وی بدان امر کرده ما از آن منع نمائیم **وعن** ابن عمر رضی الله عنه قال کان

رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابو بکر و عمر یصلون العیدین قبل الخطبة بود رسول خدا و ابوبکر و عمر میگذاردند نماز هر دو عید را پیش از خطبه تخصیص ابوبکر و عمر برای تاکید سنت ست زیراکه آنحضرتؐ فرموده اقتدا کنید بعد از من بابی بکر و عمر و می گویند که عثمان آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بحسب وجود کثرت مردم تا همه نماز را دریابند و بر سند بآن و تمام و کمال آن بیابند رواه ابن المنذر بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلم ست که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان ست و قیل سبقه الی ذلک عثمان چون ابو سعید انکار کرد بر مروان گفت مردم بعد نماز کمی نشینند و وجه نشستن چنان گفته اند که در خطبهٔ وی سب کسی بود که لائق سب نبوده و افراط در مدح بعض مردم بود و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه ست و بهر تقدیر این تقدیم بدعت ست مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم تا آنکه گفته اند که اعتذار عثمان بکثرت مردم و دوری خانهای ایشان نیز مخالف هدی وی صلی الله علیه وسلم ست کذا فی السبل گویم لفظ ابو سعید این ست که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر پس ناگاه منبری بود مبنی از گل و خشت و خواست مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم جامهٔ او را و کشید او مرا و رفت بر منبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر دادید شما بخدا سنت را گفت ای ابا سعید رفت چیزی که میدانی تو آنرا و متروک گشت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد شما بهتر از آنچه من میدانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و درینجا دلالت ست برینکه عالم امیر را رسد که با میر در امر دین برای تغییر منکر در آویزد پس اگر وی سخن او پذیرد فبها و رنه ذمهٔ عالم بری ست و در فتح الباری درین مقام کلام دراز ذکر کرده و ما آنرا در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم متفق علیه در حدیث دلیل ست برینکه امر دائمی آنحضرتؐ و هر دو خلیفهٔ راشد وی همین بود و برین مستمر ماندند و ظاهرش وجوب تقدیم صلوٰة ست بر خطبه و بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان حدیث

که نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد این ست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده است می گوید
که آن وقت مطلق نماز ست و هر که منع کرده می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را
سنتی ثابت نشده نه قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر
ایام ست انتهی رواه ابن ماجة باسناد حسن و حاکم در مستدرک از حدیث ابن عباس آورده که بگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل خطبه
در روز عید و گفت صحیح ست بر شرط شیخین و در حدیث ابن عمر آمده مرفوعا که نیست نماز روز عید نه قبل آن و نه بعد آن اخرجه احمد و روی الترمذی
عن ابن عمر نحوه و صححه و هو عند احمد و الحاکم و له طریق اخری عند الطبرانی فی الاوسط لیکن در سندش جعفر جعفی ست و وی متروک ست و درین باب
حدیثهاست چنانکه بآن اشارت کردیم گفت ترمذی عمل برین ست نزد بعضی اهل علم از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روایت ست از ابی سعید
رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی بود آنحضرت بیرون می آمد روز
عید فطر و روز عید اضحی بسوی مصلی که جای مشهور ست در مدینه بیرون شهر و الآن گرد وی چار دیواری کشیده اند و مسافت از حجره شریف
تا آنجا هزار قدم ست قاله عمر بن شبة فی اخبار المدینة و اول شیء یبدأ به الصلوة پس نخست چیزی که آغاز میکرد آنحضرت بدان بعد از رسیدن
بمصلی نماز بود یعنی نماز را بر خطبه مقدم میکرد ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس علی صفوفهم فیعظهم و یامرهم
پستر بر می گشت از نماز و می ایستاد رو بروی مردم یعنی بی آنکه بر منبر بایستد زیرا که در زمان شریف منبر در مصلی نبود و حال آنکه مردم نشسته می بودند
بر صفهای خود پس پند میکرد ایشان را و امر میکرد ایشان را یعنی بحلال و حرام و تمام حدیث این ست و اگر میخواست که جدا کند و بفرستد لشکری را
می فرستاد آنرا یا اگر میخواست که بفرماید کاری را می فرمود آنرا پستر بر می گشت یعنی بعد از وعظ و امر و جز آن بسوی خانه متفق علیه
و ازین حدیث چهار امر معلوم شد یکی آنکه خروج بسوی مصلی مشروع ست و متبادر ازان خروج ست بسوی موضع غیر مسجد دوم آنکه نماز
پیش از خطبه بود و خطبه بعد از نماز عید بود سوم آنکه این خطبه بر منبر نبود چنانکه در روایت ابن المنذر آمده که خطبه خواند آنحضرت ایستاده بر دو پای
خود و اول کسیکه خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان ست چنانکه در مدونه امام مالک ست و رواه عمر بن شبة و گویند مروان ست ذکره البخاری
عن ابی سعید و لیکن عثمان یکبار این چنین کرده ترک داد و ابا سعید بران مطلع نشد در فتح القدیر شرح ابن همام بر هدایه گفته اختلاف کرده اند
در بنای منبر بجبانه بعض گفته اند مکروه ست و خواهر زاده گفته حسن ست درین زمان و مروی ست از ابو حنیفه لا باس انتهی و در بعض احادیث
آمده که خطبه بر راحله خواند اخرجه ابن حبان چهارم آنکه خطبه عید مشروع ست و مثل خطبه جمعه است و لیکن درین حدیث ذکر خطبتین [illegible] مثل خطبه
جمعه باشد و میان هر دو نشینند در سبل گفته لعله لم یثبت ذلک من فعله صلی الله علیه وسلم وانما صنعه الناس قیاسا علی الجمعة انتهی
پنجم استحباب وعظ و تذکیر درین روز در خطبه چنانکه در صحیحین از حدیث جابر بن عبد الله ست که حاضر شدم با رسول خدا روز عید پس
ابتدا کرد بنماز قبل خطبه بلا اذان و اقامت پستر استاد تکیه زده بر بلال پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و برانگیخت بر طاعت وی تعالی
و وعظ کرد مردم را و تذکیر نمود ایشان را پستر بگذشت از ایشان تا آمد زنان را پس وعظ و تذکیر کرد و در روایتی آمده که فرمود ایشان را صدقه
دهید و خیر کنید پس اکثر کسی که تصدق کردند زنان بودند بگوشوارها و انگشتری و چیزهای دیگر از جنس الخ تصدق توان کرد **وعن**
ابی ابراهیم عمرو بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن العاص عن ابیه عن جده سماع دارد از پدر خود و ابن مسیب
و طاوس و روایت کرد ازوی زهری و جماعت و شیخین حدیث او را اخراج نکرده اند و ضمیر ابیه و جده اگر عائد ست بسوی او پس یعنی وی

نداونه اقامت از زمانِ رسولِ خدا تا امروز و بالجمله اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه ست و در سبل گفته این حدیث دلیل ست بر عدم
شرعیت اذان و اقامت در صلوة عید و این بدعت ست و روایت کرد ابن ابی شیبه باسناد صحیح از ابن المسیب که اول کسی که احداث کرد اذان را
برای نماز عید معاویه ست و مثله رواه الشافعی عن الثقة و زیاده کرد که گرفت آنرا حجاج وقتی که امیر کرده شد بر مدینه و روایت کرد ابن المنذر که اول محدثِ او
زیاد ست در بصره و گفته اند اول کسیکه اخذ کرد بدان مروان ست و گفت ابن حبیب اول محدثِ او عبد اللہ بن زبیر ست و وی اقامت هم گفت و شافعی
از ثقه از زهری روایت کرده که آنحضرت امر میکرد موذن را در عیدین پس میگفت الصلوة جامعة در شرح گفته این مرسل ست معتضد بقیاس بر کسوف
زیرا که گفتنِ آن در کسوف ثابت ست و در وی تامل ست انتهی زیرا که حافظ ابن القیم رح در هدی گفته آنحضرت چون می رسید بمصلی شروع میکرد
نماز را بغیر اذان و اقامت و نمی گفت الصلوة جامعة پس سنت آنست که هیچ چیز از ینها نکند انتهی و در جای دیگر گفته که هر چه سببش در زمانهٔ
آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردنِ آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد اللہ بن محمد الامیر والد صاحب سبل رحمهما اللہ تعالی
گفته شاید وجه تامل برای منع قیاس همین ست و اللہ اعلم

وعن ابی سعید رضی اللہ عنه قال کان النبی صلی اللہ علیه وسلم لا یصلی قبل العید شیئا فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین بود آنحضرت که نمی گذارد پیش از
نماز عید هیچ شی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزلِ خود میگذارد دو رکعت و این دال ست بر شرعیت دو رکعت بعد عید در خانه
و معارض او ست حدیثِ ابن عمر نزد احمد مرفوعا که نیست نماز روز عید قبل آن و نه بعد از آن و جمع میانِ هر دو این ست که نیست نماز در جبانه و زرکشی
نقل کرده علی رضی اللہ عنه خلیفه ساخته بود ابو مسعود انصاری را بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارده شود پیش از
امام رواه النسائی و روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روزِ عید پیش از خروج امام رواه سعید
و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای خود که ذکر کنند که کسی از سلفِ این امت نماز گذارد پیش از نمازِ عید و بعد از وی رواه الاثرم و در موطا
آورده که قاسم بن محمد میگذارد در روزِ فطر پیش از انکه برود بمصلی چهار رکعت و عروه نماز میگذارد در روزِ فطر پیش از عید در مسجد در مصفی گفته ماخذ
فعل حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم ست و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیتِ اصلِ صلوة ست و نیافتن دلیلی که دلالت
کند بر منع زیرا که نکردنِ آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم درین حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترکِ فعل نزدیک حضور دواعی آن دلیلِ کراهت
نمی تواند شد پس از اختلافِ ایمه دلیلِ الینان ترکِ آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم با عدم کراهتِ فعل معلوم شد و مذهب مالک آنست که تطوع قبل از عید
و بعد از ان امام را مکروه نیست و در پیش حنفیه امام و ماموم را در مصلی مکروه ست انتهی گویم خلاف دران ست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل ست
مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس به ست و گذشت حدیثِ ابی سعید درین باب در هدایه گفته تنفل نکنند
در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی ست خاصة و اگر نماز اشراق و ضحی را پیش از خروج بخانه کنند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعضی گفته اند
در مصلی و غیر مصلی برابر ست و در شرح هدایه گفته این نفی باطلاقش متناول ست امام را و قوم را جمیعا و شافعی گوید امام را مکروه ست نه قوم را
و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه ست فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوة قبل العید
و بعد احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد یا نفی راتبه و بر تقدیر منع تنفل آیا از جهتِ کراهت ست یا عام تر ازان و بر هر تقدیر خاص ست با امام
یا شامل ست امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل ست مصلی و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان می گویند بگذارد
بعد از عید نه قبل ازان و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه این ست و بصریان می گویند بگذارد قبل و بعد و مذهب حسن بصری و جماعت این ست و مدنیان میگویند

در علل وقفت او را و روایت کرد آنرا ابن ماجه از حدیث سعد قرظ و ذکره ابن ابی حاتم فی العلل عن ابی واقد اللیثی و نقل کرد از پدر خود که آن باطل ست
و رواه البزار من حدیث عبدالرحمن بن عوف و تصحیح کرد دارقطنی ارسال آنرا و رواه البیهقی عن ابن عباس و رواه الدارقطنی و البزار من حدیث ابن عمر
مثله و در وی فرج بن فضاله است و وی ضعیف ست گفت ابوحاتم انه خطأ و روایت کرد عقیلی از احمد که نیست مروی در تکبیر عیدین حدیثی صحیح مرفوع
و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر و ابی هریره فاسد ست و درین باب ست از ابی جعفر از علی رضی الله عنه موقوفا رواه عبدالرزاق و عن
ابن عباس رواه ابن ابی شیبة ابن رشد گفت جز این نیست که رفتند بسوی اخذ باقوال صحابه درین مسئله زیرا که ثابت نشده است در وی از آنحضرت
چیزی انتهی و نقل الترمذي عن البخاري تصحيحه در تلخیص گفت بخاری و ترمذی گفته اند که انه اصح شیٔ فی هذا الباب و در سبل گفت
نمیدانم که از کجا نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت عمرو بن شعیب اصلا اخراج نکرده بلکه روایت کثیر بن عبدالله عن ابیه عن جده
آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیٔ روی فی هذا الباب عن النبی صلی الله علیه وسلم و قال و فی الباب عن عایشة و ابن عمر و عبدالله بن عمرو و از بخاری
چیزی نقل نکرده و همین وهم بیهقی را در سنن کبری بعینه واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر را گفته قال ابو عیسی سألت محمدا
یعنی البخاری عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیٔ اصح منه و گفت حدیث عبدالله بن عبدالرحمن طائفی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
درین باب نیز صحیح ست انتهی کلام البیهقی و نیافتیم ما در ترمذی چیزی از انچه ذکر کرده و در تنقیح الانظار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته عجب ست
از ابن النحوی که در خلاصه خود ذکر کرده از بیهقی که گفت ترمذی پرسیدم محمد را از ان الخ و ازینجا شناختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری
تقلید حافظ بیهقی کرده و لهذا نسبت نکرد حدیث را مگر بسوی ابوداود انتهی کلام السبل گویم زرکشی گفت که ترمذی گفته هو احسن شیٔ فی الباب
پس این نیز وهم باشد اما حافظ زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفته نقل الترمذی فی العلل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتهی بلفظه و نیز
عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب العلل المفرد و زاد و عبدالله بن عبدالرحمن الطائفی مقارب الحدیث انتهی بلفظه و ازینجا معلوم شد
که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر نکرده بلکه در علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب سبل از مصنف برخاسته و لهذا مصنف
نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما او را می بایست که نسبت بطرف علل مفرده میکرد و لیکن ظاهر آنست که چون وی خود
بران مطلع نشده و بقول صاحب سبل تقلید بیهقی کرده در نسبت مذکور اطلاق بکار برده والله اعلم بعده در سبل گفته که اولی عمل ست بحدیث
عمرو بن شعیب لما عرفت و انه اشف شیٔ فی الباب و بود آنحضرت ﷺ که میکرد درمیان هر دو تکبیر سکتهٔ لطیفه و محفوظ نیست از آنحضرت ﷺ ذکری
معین میان هر دو تکبیر و لیکن خلال از ابن مسعود آورده که گفت حمد گوید خدا را و ثنا گوید بروی و درود فرستد بر نبی صلی الله علیه وسلم و هم از وی طبرانی
در کبیر روایت کرده که میان هر تکبیر بقدر یک کلمه است و این موقوف ست و در وی سلیمان بن ارقم ضعیف ست و بود ابن عمر با وجود تحری اتباع رفع یدین
میکرد با هر تکبیر انتهی و شوکانی گفت اسناد حدیث عمرو بن شعیب که در متن ست صالح ست و ابن ماجه آنرا بدون ذکر قرارت اخراج کرده و اخرجه الدارقطنی
و ابن عدی و البیهقی و درین باب احادیث ست که شواهد اوست و همه صالح احتجاج ست **وعن ابي واقد الليثي** نامش حارث بن عوف ست
و گفته اند عوف بن حارث قدیم الاسلام ست حاضر شد بدر را و قیل انه من مسلمة الفتح و الاول اصح شمار وی در اهل مدینه هست مجاور شد مکه را و مرد
آنجا در سنه ثمان و ستین و هو ابن خمس و سبعین و دفن بفخ **رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ
في الاضحى والفطر** بود آنحضرت ﷺ که میخواند در نماز عید در اضحی و فطر **بقاف واقتربت** این دو سوره را یعنی در رکعت اولی سورهٔ ق
خواندے و در رکعت دوم اقتربت و ازینجا معلوم شد که قرارت این هر دو در نماز عید سنت ست و گاهی این هر دو سورهٔ دراز نخواندی و اقتصار

این ست که پدرش شعیب روایت کرد از جد وی محمد که گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جد وی محمد آنحضرت را در نیافته است
واگر ضمیر ابیه عائد ست بسوی عمرو وضمیر جده راجع ست بسوی شعیب پس مراد این ست که شعیب راوی ست از جد خود عبد الله و شعیب جد خود
عبد الله را در یافته پس شیخین باین علت حدیث او را اخراج نکرده اند و ذهبی گفت ثابت شده است سماع شعیب از جد وی عبد الله واحتجاج
کرده اند بدان ارباب سنن اربعه و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم کذا فی السبل وقد تقدم ذکره ایضا رضی الله عنهم قال قال نبی الله صلی
الله علیه وسلم التکبیر فی الفطر سبع فی الاولی وخمس فی الاخرة گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت ست در رکعت
اولی و پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل ست که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن در مصفی ست ظاهر ازین کلام آنست که این سبع و خمس
ورای تکبیر احرام و قیام بود و علیه الشافعی انتهی و گفت امام مالک در موطا وهو الامر عندنا یعنی همین ست امر مسلّم و مفتی به نزدیک ما در سبل گفته اوضح
این ست که بی لو ست و در وی خلاف ست در هدی نبوی گفت تکبیر افتتاح از وست مگر آنکه بدلیلی نیامده و در دوم پنج ست و باین رفته است
جماعتی از صحابه و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی ست و چهار در ثانیه گفته اند که در هر دو سه ست و گفته اند که شش در اولی
و پنج در ثانیه گوییم و اقرب عمل بحدیث باب ست زیرا که طرق آن اگرچه همه واهی ست اما بعض مشد بعض ست و آنچه ما عدای اوست از اقوال
نیست در آن سنتی که عمل کرده شود بران انتهی کلام السبل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین مسئله ده مذهب ست و این ارجح آنهاست
و همین ست مذهب ائمه ثلاثه و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل قرارت چهار تکبیر گوید و در ثانیه بعد قرارت و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و حذیفه
و ابن مسعود ست که درین باب آمده ولیکن گفته اند که در اسناد حدیث ابو موسی و حذیفه عبد الرحمن بن ثابت ست و او را مناکیر ست و بعضی
توثیق وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی مجهول ست و گفت بیهقی که خلاف کرده اند درین روایت در دو موضع در رفع وی و جواز
ابو موسی و مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود ست که وی فتوی داد ایشان را بچهار و مسند نکرد آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم کذا فی التلخیص
گوییم طبرانی در کبیر از ابن مسعود آورده که تکبیر میگفت در اولی قبل قرارت و در ثانیه بعد قرارت و در اولی چهار می گفت و در ثانیه سه و رکوع می کرد
بر تکبیر چهارم و طبرانی رُوات این اثر را توثیق کرده مگر آنکه موقوف ست بر ابن مسعود و در روایتی دوازده تکبیر آورده سوای تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع
رواه ابو داؤد والدارقطنی والحاکم من حدیث عایشة ولیکن در وی ابن لهیعه است و وی ضعیف ست و حق این ست که اصحاب رسول خدا هم
درین مسئله مختلف اند و لهذا امام احمد گفته الکل سنة چنانکه زرکشی از وی نقل کرده و در حجة الله البالغه گفته هما سنتان وعمل الحرمین ارجح انتهی
و در مصفی گفته و از همین جا مسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق ست بزیادت سه تکبیر در هر رکعتی چنانکه اهل کوفه
نقل کرده اند و بزیادت هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین احق باتباع ست
و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادت تکبیرات در خطبهای عید والله اعلم انتهی والقراءة بعدهما کلتیهما و قرارت
الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و درینجا دلیل ست برینکه قرارت بعد تکبیر در هر دو رکعت ست و به قال الشافعی و مالک و گفت
ابو حنیفه تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرارت سه تکبیر سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قرارت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع اخرجه ابو داؤد
واحمد وابن ماجة من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و اسنادش صالح ست کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی وصححه احمد و علی
ابن المدینی والبخاری فیما حکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند آنرا از حدیث عایشه و در وی ابن لهیعه است از عقیل از ابن شهاب از عروه
از عایشه و ذکر کرد ترمذی در علل که بخاری تضعیف کرده است آنرا و در وی اضطراب ست از ابن لهیعه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد دارقطنی

قد ابدلکم الله بهما خیرا منهما یوم الاضحی ویوم الفطر بتحقیق بدل گردانیده است خدای تعالی بآن دو روز شما که در جاهلیت داشتید
دو روز دیگر بهتر ازان هر دو روز عید قربان و عید فطر می فرماید که عید حقیقی و فرح و سرور مومن باید که بعد عبادت باشد پس در حدیث نهی ست از
لهو و لعب یا اشارهٔ خفی بجواز چیزی ازان در دو روز عیدین از انچه در وی فاحشه و خروج از طریقه و شعار دین نباشد و نهی ست از تعظیم اعیاد مشرکین
و مواسم ایشان و سرور بدان و حضور دران تا آنکه بعضے علما براه مبالغه رفته حکم بتکفیر کرده اند کما سیجئ بقصد زجر و تهدید و سد ذرائع و اتقاء از مظان کفر
کذا فی فتح الباری یا اشارهٔ خفی ست باینکه ایام سرور مومنان همین دو یوم ست نه غیر آن پس اظهار سرور در مواسم دیگر محدثه خود یا دیگران منهی عنه باشد
مثل مواسم محافل موالید و قصهٔ شهادت امام حسین رضی الله عنه و بدتر ازین همه آنست که بعضے از رؤسای هندوستان برای پاس خاطر حکام وقت اعیاد
و جشنها بروز ولادت ملکهٔ انگلستان و در روز صدارت وی و جز آن ایجاد کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار بر روی کار می آید
و شک نیست که چیزها ازان بکفر می رساند و حضور این چنین محافل عصیان شمائل و مجالس ضلالت منازل خذلان مآب خسران نصاب بی شبهه
از کبائر ست أخرجه أبو داود حدیث دال ست بر انکه آنحضرت این را بعد قدوم مدینه فرمود چنانکه حرف فاء مقتضی اوست و در کتب سیرست
که اول عیدیکه مشروع شد در اسلام عید فطر ست در سنه دوم از هجرت در سبل گفته در وی دلیل ست بر اینکه اظهار سرور در عیدین مندوب ست
و ازان قبیل ست که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی و در شرح مغربی گفته در ابدال عید جاهلیت بعیدین مذکورین دلالت ست
بر انکه بکنند درین هر دو عید مشروع انچه اهل جاهلیت در اعیاد خود میکردند و خلاف نکرد ایشان را مگر در تعیین وقت هر دو انتهی در سبل گفته
مراد وی از افعال جاهلیت چیزی ست که محظور نباشد و شاغل از طاعت نبود انتهی گویم انچه شارح مغربی گفت در حدیث هرگز بران دلالت نیست
بلکه دلالت برخلاف اوست چنانکه لفظ ابدلکم الله بهما خیرا منهما نص ست بران و ازینجا معلوم شد که اعیاد آنها شر بود نه خیر پس شارع آنرا بخیر مبدل کرده
نعم البدل آورد و این صریح ست در نهی از کردن انچه اهل جاهلیت میکردند کما تقدم فافهم والنسائي باسناد صحیح در سبل گفته و اما توسع
بر عیال در ایام اعیاد بچیزی که محصل ترویح بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلف عبادت پس مشروع ست و استنباط کرده اند بعضے کراهت
فرح در اعیاد مشرکین و تشبه بایشان و مبالغه کرد شیخ کبیر ابو حفص بستی رح از حنفیه و گفت هر که هدیه فرستد یک بیضه بسوی مشرکی برای تعظیم عید وی
پس بتحقیق کافر شد بخدا انتهی و چون حکم هدیه این ست در یاب که حکم شریک و مظهر سرور چه خواهد بود و لیکن چون عمل بسنت از قرون کثیره موقوف
شده و عالم هرج مرج گردیده و محدثات گوناگون و بدع روز افزون در مسلمانان بر روی کار آمده در صد هزار یکی هم آنچنان نتوان یافت که
ازین اعیاد و مواسم خود را دور دارد الا ما شاء الله تعالی **وعن علي** رضي الله عنه قال من السنة ان يخرج الى العيد ماشيا
از سنت ست که بیرون آید بسوی عیدگاه پیاده پا و آخر حدیث این ست و بخورد چیزی پیش ازانکه بر آید یعنی بعید و در حدیث ابی رافع ست نزد ابن ماجه
که بیرون می آمد آنحضرت بسوی عید پیاده و برمی گشت پیاده و هم وی از سعد قرظ آورده که می آمد رسول خدا بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته
که ما را از زهری رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و رواه سعید بن منصور عن الزهری مرسلا و بود ابن عمر
که پیاده میرفت و پیاده برمیگشت و تبویب کرده بخاری در صحیح خود و گفت باب المشی والرکوب الی العید و تسویه نمود میان هر دو نظر بصحت حدیث
و رجوع کرد بسوی اصل در توسع رواه الترمذي وگفت عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن به عید پیاده و سوار نشوند
مگر بعذر انتهی وحسنه وگفت ترمذی این حدیث حسن ست در سبل گفته نیافتیم در ترمذی که وی تحسین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم
که تحسینش کند زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث اعور و محدثین را در وی مقال ست انتهی کلام السبل گویم سید علامه عبد الله بن محمد الامیر

بر سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة فرمودی چنانچه در جمعه و ظاهر آنست که گاهی آنرا خواندی و گاهی این را و رفته است بسنیت آن شافعی و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه اهل السنن و نزد مالک خواندن این دو سوره مستحب ست و بعضی مستحب تر گفته اند و این را اشهر روایات دانند شیخ در ترجمه گفته و در خواندن غیر این دو سورهٔ مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه بحکم فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته یقرأ فی کل رکعة بالحمد و سورة انتهی گویم فیه تامل زیرا که در حدیث ابن عباس نزدیک بزار آمده که عم یتساءلون و والشمس وضحها میخواند کذا فی التلخیص والله اعلم اخرجه مسلم و مالک فی الموطا و ابو داؤد و الترمذی و النسائی **وعن** جابر رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم العيد خالف الطريق بود آنحضرت که چون می بود روز عید مخالفت میکرد راه را یعنی از راهی که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر برگردیدی و سرّش میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی سلام کنند یا آنکه برکت وی هر دو راه را شامل شود یا آن بود که حاجات اهل حاجات فریقین را قضا کند یا آنکه اظهار شعائر اسلام در هر دو راه حاصل آید یا آنکه اهل کفر و نفاق بمشاهدهٔ عزت اسلام و رفعت اعلام دین اندوهگین گردند یا برای آنکه بقاع و مواضع مختلف مستکثر گواه طاعات وی شوند یا آنکه برای مجموع این وجوه بود یا دیگر اسرار که عقول بیشتر خلق از ادراک آن قاصر بود کذا فی سفر السعادة شیخ گوید و این وجه احق و اولی ست چه اسرار و معانی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بود خلائق را مجال درک و حصر آن تنگ ست و وصول بدان متعذر والله اعلم اخرجه البخاري ولابي داؤد عن ابن عمر نحوه و لفظ وی در سنن از ابن عمر این ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ یوم العید فی طریق ثم رجع فی طریق اخری در سبل گفته ابن عمر با آن شدت تحری بسنت تکبیر می گفت از خانهٔ خود تا مصلی انتهی و ترمذی از ابو هریره آورده و گفته که درین باب حدیث از عبدالله بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع این حدیث و باین قائل ست شافعی انتهی و حدیث را الفاظ ست و رواه احمد و الترمذی و ابن حبان و الحاکم من حدیث ابی هریرة و رواه ابن ماجة و الحاکم عن ابن عمر گفت بخاری حدیث جابر اصح ست و درین باب ست از سعد قرظ و ابی رافع رواهما ابن ماجة و از عبدالرحمن بن حاطب رواه ابن قانع و ابو نعیم و از سعد قرظ رواه البزار و در فتح الباری می گوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیة برین اند و لیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت بسبب آن کرد مثلا باقی ست حکم نیز باقی ست و الا منتفی می شود و حکم بانتفای علت و اکثر علما برانند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتهى گویم شیخ عبدالحق دهلوی رح درینجا می گوید و راه غایت انصاف می پوید که تعیین علت در ما نحن فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت و شهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا می کنند بمجرد احتمال و گمان ست چنانچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة در اول و آخر کلام خود ایمائی بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید داشت و لوای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید افراشت انتهی **وعن** انس رضي الله عنه قال قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما قدوم آورد آنحضرت مدینه را و هجرت کرد بسوی وی و حال آنکه اهل مدینه را دو روز بود که بازی میکردند دران دو روز معلوم نشده که آن دو روز کدام بود بعضی گویند که نیروز و مهرجان بود و لیکن استبعاد کرده اند این را زیرا که این هر دو از خصائص فرس و عادات ایشان ست فقال پس گفت آنحضرت چه چیز ست این دو روز گفتند همچنین ست یعنی حقیقت آن معلوم نیست که از کجاست و که ساخته مگر آنکه بازی میکردیم درین دو روز در جاهلیت فرمود

چنین واقع شد پس سنت در برآمدن بصحرا دوامی شود نه بگذاردن در مسجد گو بعذر جائز باشد و حصول شرف و برکت اتباع همدرین ست گو شرف و برکت
حضور در مسجد شریف نیز باشد که آن چیز دیگر ست و این چیز دیگر و چون علت خروج درینجا منصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق روز عید نبود
پس بمجرد تخمین و قیاس علل و معانی پیدا نتوان کرد و یکبار که گذارد بعذر گذارد نه بی عذر پس در ما نحن فیه حجت نباشد غایت آنکه افاده جواز
کند و ازینجاست که امام مالک گفته خروج بسوی جبانه افضل ست و اگرچه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بجهت آنکه آنحضرت صلعم برهمین مواظبت
کرده و در مسجد جز یکبار بعذر مطر نگذارده و وی صلی الله علیه وسلم محافظت نمی کند مگر بر افضل و مروی ست از علی کرم الله وجهه که وی برآمد بسوی
جبانه و گفت لولا السنة لصليتُ في المسجد و خلیفه کرد کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبانه مسجدی باشد مکشوف
پس نماز در وی افضل ست و اگر مسقوف باشد پس در وی تردد ست در سبل گفته قول شافعی این ست که اگر مسجد شهر واسع باشد در وی
بگذارند و بیرون نروند و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع ست و لهذا امر کرد آنحضرت صلعم باخراج عواتق و ذوات خدور
و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان افضل باشد و لهذا اهل مکه بنابر سعت مسجد و ضیق اطراف وی بیرون نمی آیند و این فته آ
جماعتی را گفته که نماز در مسجد افضل ست انتهی گوییم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل ست زیرا که اخراج عواتق و حیض و ذوات الخدور
دلیل باست که دال ست بر اهتمام شان این نماز و مصرح ست بافضلیت گذاردن آن بصحرا نه در مسجد و عمل اهل مکه و مدینه بعد ورود احادیث
در خروج بمصلی غیر کافی ست در اثبات افضلیت زیرا که اجتهاد در آن مسرح نیست و حدیث باب که دال ست بر گذاردن یکبار در مسجد بعذر در وی
مقال ست چنانکه مصنف گفته رواه ابو داود باسناد لین زیرا که در سندش مردی مجهول ست و زیاده کرد در تلخیص رواه ابن ماجة
والحاکم و اسناده ضعیف پس درینجا بی عذر و تعلیل لوای اقتدائی و اتباع سنت مستمره آنحضرت صلعم باید برافراشت و حتی الامکان بتقصیر از خود
نفی نباید شد و بعمل بلده لاهور و بعض بلاد دیگر و قول این و آن نباید آویخت و بالله التوفیق باقی ماند وقت این نماز پس امام مالک در
موطا گفته گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد ما در وقت فطر و اضحی که امام برآید از خانه خود آنقدر پگاه که برسد بعیدگاه
و حال آنکه حلال شد نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدر یک نیزه در مصفی گفته وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتی که حلال شود نماز تا وقت
زوال ست و مذهب شافعی آنست که پگاه تر برآیند مردمان تا بگیرند جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد در عید اضحی
و تاخیر کند در فطر اندکی و نزدیک حنفی بهترست تعجیل در اضحی و تاخیر در فطر انتهی و هم در مصفی ست زیر کریمه وَلِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ
ازین آیت دانسته شد که ما موریم باکثار تکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل و طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة
بگویند باید که رفع صوت کنند و حنفیه گویند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص ست بجائیکه در حدیث آمده باشد
بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام ست و اظهار در شعائر اسلام مطلوب ست و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل نزدیک ایشان
در غیر فرض ترک جماعت ست پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز انتهی گفت محرر سطور عفا الله عنه
تفصیل مقام این ست که تکبیر در عیدین مشروع ست نزد جماهیر فاما تکبیر عید الافطار پس سنت ست نزد اکثر و وقت وی نزد اکثر از خروج
امام ست برای نماز تا ابتدای خطبه درین باب بیهقی دو حدیث ذکر کرده و هر دو را تضعیف نموده اما حاکم گفته هذه سنة تداولها ائمة الحديث
وقد صحت به الرواية عن ابن عمر وغيره من الصحابة و نزد شافعی تا خروج امام یا تا صلوة یا تا فراغ از خطبه و اما صفت وی پس در فضائل الاوقات
بیهقی ست باسناد تا سلمان که وی می آموخت ایشان را تکبیر و می گفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا اللهم انت اعلی و اجل من ان یکون

فرزند صاحب سبل رحمهما الله تعالیٰ گفت تحسین ترمذی ثابت ست چنانکه مصنف رح گفت در شرح ترمذی ست باین لفظ که حکم کرد مصنف
برحدیث باب که آن حسن ست ونووی در خلاصه بروی اعتراض کرده وگفت که اهل حدیث متفق اند بر ضعف وی و حارث کذاب ست مگر ترمذی
که حدیث را حسن گفت و دعوی وی درین باب مقبول نیست گوئیم اتفاق نکرده اند بر کذب حارث ونه بر ضعف وی زیراکه یحیی بن معین گفته لا باس به
رواه عباس الدوری عنه وعثمان بن سعید الدارمی گفته که گفت ابن معین ثقة ونسائی یکبار گفته لیس به باس وبار دیگر گفته لیس بالقوی
وگفت ابوبکر بن ابی داؤد بود وی افقه الناس وافرض الناس واحسب الناس بعلم فرائض از علی رضی الله عنه آری شعبی گفته حدثنی الحارث
الاعور وکان کذابا ونیز کاذب گفته اند اورا ابو اسحق سبیعی وعلی بن المدینی وابو زرعه گفته لا یحتج به وابن حبان گفته کان غالیا فی التشیع واهیا
فی الحدیث ودارقطنی گفته ضعیف وضرب یحیی بن معین وعبد الرحمن بن مهدی علی حدیثه صاحب میزان گفته جمهور بر توهین امر اویند
باوجود روایت کردن ایشان حدیث اورا در ابواب وگفت حدیث وی در سنن اربعه است ونسائی باوجود تعنت وی در رجال احتجاج کرده است
بوی وقوی نموده است امر اورا گفت واین شعبی ست که کاذب میگوید اورا پستر روایت میکند ازوی گفت وظاهر آنست که وی دروغ می گفت
در حکایات خود واما در حدیث پس لا وبود از اوعیه علم مره بن خالد گفته حدثنا محمد بن سیرین قال کان من اصحاب ابن مسعود خمسة یؤخذ عنهم ادرکت
منهم اربعة وفاتنی الحارث ولم اره وکان یفضل علیهم وکان احسبهم ویختلف فی هؤلاء الثلثة ایهم افضل علقمة ومسروق وعبیدة ای السلمانی
انتهی کلامه گفت بنده ضعیف عفی عنه که این جواب یکی از دو وجه ست که در سبل گفته ویک وجه همچنان باقی ست یعنی در سبل گفته بود که لم اجد
فیه انه حسنه پس چون در ترمذی تحسین وی موجود نباشد اعتراض صاحب سبل بر مصنف بابت نسبت تحسین بسوی وی همچو سابق باشد وجوابی که
از تحسین گفت نیز حق مقام قضا نکرده زیراکه از تقریر مذکور ظاهر ست که هرکه از حارث اعور روایت کرده وهرکه ازوی روایت نکرده تضعیف وی نموده
وتوثیق بعض در برابر تجریح جماعت حجت نیست چه در اصول حدیث مقرر شده که جرح مقدم ست بر تعدیل وبودن روایت او در سنن دلیل توثیق
نمی تواند شد زیراکه در سنن اربعه اخبار ضعاف وحسان وصحاح همه است پس اگر روایت ازوی باشد وضعیف باشد چه کار سے کند فتدبر

وعن ابی هریرة رضی الله عنه انهم اصابهم مطر فی یوم عید فصلی بهم النبی صلی الله علیه وسلم صلوٰة
العید فی المسجد بدرستیکه رسید ایشان را یعنی صحابه را باران در روز عید پس نماز گذارد با ایشان رسول خدا نماز عید در مسجد واین
جز یکبار بیش نبود وصاحب مواهب لدنیه از حافظ ابن القیم رح نقل می کند که گفت نگذارد آنحضرت عید را در مسجد مگر یکبار که باران رسید
پس بمصلے بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث انتهی شیخ در شرح سفر السعادة گفته که اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد
گذارند وبصحرا بیرون نروند وبعض گفته اند که در مسجد افضل ست وآنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مسجد نگذارد بجهت ضیق بود بخلاف مسجد که
وسعتی تمام دارد والآن خود اهل مدینه نیز در مسجد گذارند وبر مفارقت از شرف وبرکت حضور راضی نشوند ووسعت مسجد شریف الآن بر وجه
کفایت ست بآبادانی این بلده مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وسلم که وسعت مسجد کمتر بود وآبادانی شهر بیشتر ودر شرح ابن الهمام
میگوید که سنت آنست که برآید بجبانه واستخلاف نماید کسے را که باضعفا نماز در شهر بگذارد زیراکه نماز عید جائز ست گذاردن آن در شهر در دو موضع
باتفاق ونزد محمد جائز ست در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام وقیاس بر جمعه مقتضے اکثر از سه نیز میگردد ودر بلدهٔ لاهور وبعض بلاد
دیگر همچنین می کنند انتهی کلام الشیخ گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که تعلیل نگذاردن آنحضرت نماز عید را بمسجد شریف بضیق مسجد مدخول ست
باینکه چون یکبار بعذر مطر دران بگذارد معلوم شد که مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلے را افضل پنداشت وهدی وی درین نماز بالخصوص

و جوهری گفته انه افصح وقیل یقال بهما فی کل منهما و معنی کسوف در لغت تغیرست بسوی سواد و منه کسف وجهه و کسفت الشمس اسودت و ذهب شعاعها
و معنی خسوف نقصان ست قاله الاصمعی و فی ذلک قول آخر و یقال کسفت الشمس بفتح الکاف و تضم نادرا وانکسفت و خسفت بفتح الخاء و تضم نادرا
وانخسفت **عن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم**
گرفته شد آفتاب و بی نور شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم شیخ در ترجمه گفته کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس تعدد
وقوع آنرا روایت نکرده انتهی گویم ابن حبان در اوائل کتاب الثقات آورده که منکسف شد شمس در زمانه آنحضرت دو بار یکی در سنه سادسه و دیگر در
سنه عاشر روزیکه مُرد پسرش ابراهیم و منخسف شد قمر در جمادی الاولی سنه خامسه پس یهود طیاس زدن و رغی بشهب کردن گرفتند و گفتند مسحور شد
قمر پس گذارد آنحضرت نماز خسوف انتهی و رُوات صلوة کسوف از صحابه بست و چند کس اند در عده شرح عمده گفته ازینجا معلوم شد که سر کردن بهتان
بنا دیق و غیره را نزد کسوف قمر بسوی آسمان ماخوذ از فعل یهود ست **يوم مات ابراهيم** روزیکه مُرد ابراهیم بن رسول الله که از ماریه قبطیه بود
و در مدینه بسنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع در سنه عشر از عالم رفته **فقال الناس انكسفت الشمس لموت ابراهيم** پس
گفتند مردم که گرفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم ابو داود گفته موت او دهم ربیع الاول بود و قیل چهارم منه روز سه شنبه و گفته اند یوم عاشورا
و در ینجا رد ست بر منجمان که می گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه عادت این چنین ست و این بر خلاف عادت بود اگر گویند در غیر
این سه روز محال ست این سخن باطل ست زیراکه خدا قادر ست بر هر چیز **فقال** پس گفت **رسول الله صلى الله عليه وسلم** بطریق رد بر ایشان
ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله بدرستیکه آفتاب و ماهتاب دو نشان اند از نشانهای خدا که دلالت می کنند بر وجود وی احدا
زیراکه خسوف و کسوف دال اند بر کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت با آن نورانیت و ابهت تاریک و تیره
و بی نور شدند همچنین قادر ست او تعالی والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از مهر و ماه قلوب بنی آدم کسف کند و تاریک گرداند پس در ینجا تخویف عباد ست
از باس و سطوت خود و حدیث ماخوذ ست از قول وی تعالی **وما نرسل بالآيات الا تخويفا لا ينكسفان لموت احد ولا لحياته**
گرفته نمی شوند از جهت ممات کسی و نه حیات وی این دفع ست مر اعتقاد جاهلیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ
و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جاهلیت چنین باشد ذکر حیات بادی بجهت استشباع و استطراد موت بود و در سبل گفته ایشان ادعای حیات
هیچ یکی نکرده بودند پس در ذکر حیات بیان عدم فرق ست بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف وی برای حیات کسی نمی گویید همچنین این کسوف برای
ممات کسی هم نیست یا مراد از حیات مرض و مانند آنست و ذکر قمر با آنکه کلام خاص بود بشمس یا دث افادت ست و بیان آنست که حکم نیرین واحد ست
فاذا رأيتموها فادعوا الله وصلوا پس چون به بینید شما آنرا پس دعا کنید خدا را و نماز بگذارید این لفظ مسلم ست و لفظ بخاری فصلوا
و ادعوا الله ست و در وی ارشاد عباد ست بسوی آنچه مشروع ست نزد رویت وی از دعا و نماز و صفت نماز خواهد آمد و امر دلیل وجوب ست
مگر آنکه جمهور حمل کرده اند آنرا بر سنت موکده بنابر انحصار واجبات در نماز پنجگانه و ابو عوانه در صحیح خود تصریح بوجوب وی کرده و زین بن المنیر از ابو حنیفه
نقل کرده که واجب ست شوکانی گفته نماز کسوف سنت ست بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و مجرد فعل مفید زیادت بر سنیت نیست انتهی
حتى ينكشف تا آنکه منکشف گردد و از آن حالت برآید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم ست متفق علیه پس در ینجا آنحضرت صلی الله
علیه وسلم غایت وقت دعا و نماز انکشاف کسوف گردانیده و این دلیل ست بر فوت صلوة بانجلا پس چون آفتاب منجلی شود و وی در نماز باشد
نماز را تمام نکند بلکه اقتصار کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم ست فسلم و قد انجلت و این دلیل ست بر اتمام نماز و اگرچه حال شد باشد انجلا

لك صاحبة او يكون لك [illegible] او يكون لك ولي من الذل وكبره تكبيرا اللهم اغفر لنا اللهم ارحمنا واما تكبير عيد النحر پس سنت مؤكده ست نزد جمهور براى مرد و زن و بعضے خاص كرده اند بمردان و اما وقت وى پس حسب ظاهر آيه كريمه وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْٓ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ و آثار صحابه اين ست كه نيست مختص بوقت دون وقت مگر اهل علم گويند عقيب صلوة ست مطلقا و نزد بعض عقيب فرائض نه نوافل و نزد بعضے خاص بجماعت دون انفرادى و بموءدات نه بمقضيه و بمقيم نه بمسافر و بامصار نه بقرى و اما ابتدا و انتهاى وى پس در وى نيز خلاف ست گفته اند از اول صبح روز عرفه و قيل از ظهر آن روز و قيل از عصر وى و در ثانى تا ظهر ثالث وى و قيل تا آخر ايام تشريق و قيل من ظهره و قيل من عصره و درين حديثى واضح از انحضرت صلى الله عليه وسلم ثابت نشده و اوضح چيزى كه وارد شده است دران قول علىؓ و ابن مسعودؓ ست كه آن از صبح عرفات تا آخر ايام منى اخرجها ابن المنذر در مصفى گفته نزديك حنفيه شرط وجوب تكبير اقامت و مصر و فرض بودن صلوة و جماعت مستحبه است و ابتداى تكبير بعد از صلوة فجر ست از روز عرفه و آخر تكبيرات تكبير بعد از صلوة عصر ست از روز نحر نزديك ابى حنيفه در آخر ايام تشريق ست نزديك صاحبين و معمول و مفتى به مذهب صاحبين ست و همين ست قول غير مشهور شافعى و عمل شافعيه برين ست انتهى و اما صفت وى پس اصح انچه وارد شده دران روايت عبد الرزاق ست از سليمان بسند صحيح گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر كبيرا و مروى ست از سعيد بن جبير و مجاهد و ابن ابى ليلى و هو قول للشافعى زيادت ولله الحمد و صفات ديگر و استحسانات ايمه نيز هست و آن دلالت دارد بر وسعت امر و اطلاق آيه كريمه مقتضى اوست و نيست فرق ميان تكبير هر دو عيد و امر در آيت بذكر در ايام معدودات و ايام معلومات وارد شده پس بعض گويند هر دو ايام مختلف اند معدودات ايام تشريق ست و معلومات ايام عشر ذكره البخارى عن ابن عباس تعليقا و وصله غيره و ابن مردويه از ابن عباس آورده كه معلومات قبل يوم ترويه و يوم عرفه است و معدودات ايام تشريق ست و اسناد وى صحيح ست و ظاهرش ادخال يوم عيد ست در ايام تشريق و روايت كرد ابن شيبة از ابن عباس نيز كه معلومات يوم نحر و سه روز بعد اوست و رجحه الطحاوى لقوله تعالى لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِيْٓ اَيَّامٍ مَّعْلُوْمٰتٍ عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ مِّنْۢ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ و اين مشعر ست كه مراد بدان ايام نحر ست انتهى و اين مانع نيست از تسميه ايام عشر بمعلومات و نه از تسميه ايام تشريق بمعدودات بلكه تسميه ايام تشريق بمعدودات متفق عليه ست لقوله تعالى وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْٓ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ و قد ذكر البخارى عن ابى هريرة و ابن عمر تعليقا كه اين هر دو مى بر آمدند بسوى سوق در ايام عشر تكبير گويان و تكبير مى گفتند مردم بتكبير ايشان و بغوى و بيهقى هم اين را ذكر كرده اند طحاوى گفته مشايخ ما قائل بودند بتكبير ايام عشر جميعا و همچنين مندوب ست پوشيدن جامهاى نفيس و ماليدن عطر در روز عيد و نمودن قربانى بسيار فربه چنانكه در حديث حسن مجتبى ست رضى الله عنه كه امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فى العيدين ان نلبس اجود ما نجد و ان نتطيب باجود ما نجد و ان نضحى باسمن ما نجد البقرة عن سبعة و الجزور عن عشرة و ان نظهر و علينا السكينة و الوقار رواه الحاكم من طريق اسحق بن برزخ و قال لولا جهالة اسحق لحكمت للحديث بالصحة در سبل گفته قلت ليس بمجهول فقد ضعفه الازدى و وثقه ابن حبان ذكره فى التلخيص

باب ١٥ صلوة الكسوف

اختلاف كرده اند علما در كسوف و خسوف كه مستعمل اند هر دو در مهر و ماه يا مختص ست هر لفظ بيكى ازين هر دو و در قرآن مجيد استعمال خسوف در قمر آمده و در حديث خسفت الشمس واقع شده و هم نسبت كسوف بسوى آفتاب آمده و در لغت استعمال كسوف در شمس و استعمال خسوف در قمر ست و رواة حديث بعضے بكاف روايت كرده در هر دو و بعضى بخاى معجمه در هر دو كه الشمس و القمر ينخسفان و ينكسفان و انچه در احاديث نيامده نسبت كسوف ست بسوى قمر بر جهت بالانفراد و بر همين ست استعمال فقها كه ايشان خاص ميكنند كسوف را بآفتاب و خسوف را بماهتاب و اختاره ثعلب

صلّى بنا في كسوف الشمس لا نسمع له صوتا وصححه الترمذي وابن حبان والحاكم واعله ابن الحزم بانه ثعلبة بن عباد راويه عن سمرة وگفت ابن المديني وى مجهول ست وقد ذكره ابن حبان في الثقات با آنكه نيست او را راوى جز اسود بن قيس وجمع كرده اند ميان حديث عايشه وسمره باينكه بود سمره در اخريات الناس پس نشنيد آواز آنحضرت را ليكن قول ابن عباس كه انى كنتُ الى جنبه دافع اوست مصنف در تلخيص گفته اگر صحيح شود تعدد زائل شود اشكال انتهى وترجيح داد شافعي حديث سمره را بسبب موافقت او با روايت ابن عباس و جز آن و در مصفى گفته اما حديث ترمذى عن سمرة پس لا نسمع له صوتا گفته نه اسرّ بالقراءة يا لم يجهر بلكه عدم سماع خود بيان كرد انتهى بمعناه واين ناظرست در ترجيح حديث عايشه وبالجمله در حديث عايشه كه نزد دارقطنى ست آمده كه خواند آنحضرت در ركعت اولى عنكبوت و در ثانيه روم يا لقمان وفي رواية له اى لمسلم عن عائشة فبعث پس برانگيخت آنحضرت صلى الله عليه وسلم مُناديًا يُنادي نداكننده وآواز دهنده را كه نداكند الصلوٰة جامعة نماز جمع كننده است پس جمع آمدند وپيشتر رفت آنحضرت براى امامت وگذارد نماز بروجهى كه مذكور شد و درينجا دليل ست بر مشروعيت اعلام باين لفظ براى اجتماع مردم درين نماز و وارد نشده است امر باين لفظ از آنحضرت صلى الله عليه وسلم مگر درين نماز واين هر دو لفظ منصوب ست يعنى الصلوٰة جامعة اول بنا برآنكه مفعول فعل محذوف ست اى احضروا وثانى بر حال وجائزست رفع هر دو بر ابتدا وخبر وفيه تقادير اُخر

وعن ابن عباس رضي الله عنه قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله گرفته شد آفتاب در زمان رسول خدا صلى الله عليه وسلم فصلى پس نماز گذارد آنحضرت ومردم با وى اقتدا كردند فقام قيامًا طويلًا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قيام كرد آنحضرت قيام دراز نزديك از خواندن سورهٔ بقر يعنى آن زمان مقدار كه در وى سورهٔ بقر بخوانند واز ينجا معلوم نمى شود كه سورهٔ بقر خوانده باشد ليكن در وى دليل ست برآنكه دران قرآن بايد خواند بغوى گفته علما متفق اند برآنكه بخواند در قيام اول از ركعت اول فاتحه واختلاف كرده اند در قيام ثانى پس مذهب مالك آنست كه صحيح نيست نماز مگر بقراءت آن و در وى دليل ست بر مشروعيت طول ركوع ومشروع دران ذكرست از تسبيح وتكبير وغيرهما ثم ركع ركوعًا طويلًا پستر ركوع كرد ركوعى دراز و در بعضى روايات آمده كه برابر اند از قيام ثم رفع فقام قيامًا طويلًا پستر برداشت سر از ركوع وايستاد زمانى دراز وهو دون القيام الاول واين ايستادن فرود قيام اول بود ودون بمعنے قريب نيز مى آيد از ين حديث معلوم نشد كه در قيام دوم قراءت كرد يا تسبيح خواند ظاهر ثانى ست ثم ركع ركوعًا طويلًا وهو دون الركوع الاول پستر ركوع كرد ركوع دراز واين ركوع فرود ركوع اول بود پستر برداشت سر از ركوع دوم ثم سجد پستر سجده كرد يعنے دو سجده چنانكه معهودست در سجده وجلسه اينجا طويل كرد و درينجا دلالت ست برآنكه قيامى كه بعد او سجودست در وى تطويل نيست بلكه فرود اول ست واگرچه نزد مسلم در روايت جابر آمده كه انه اطال ذلك نووى گفته اين روايت شاذست عمل كرده نمى شود بران ونقل كرد قاضى عياض اجماع بر عدم تطويل اعتدالى كه متصل سجودست وتاويل كرد اين روايت را كه مراد باطالت زيادت طمانينت ست وذكر نكرد درين روايت طول سجود را وليكن ثابت شده است اطالت وى در روايت ابى موسى نزد بخارى وحديث ابن عمر نزد مسلم نووى گويد محققان از اصحاب ما گفته اند وهو المنصوص للشافعي كه طول كند بنا بر احاديث صحيحه كه وارد ست بدان ابو داود ونسائى از حديث سمره آورده كه كان اطول ما سجد في صلاته قط و در روايت مسلم ست از حديث جابر وسجوده نحوا من ركوعه وبه جزم اهل العلم بالحديث وبگويد عقيب هر ركوع سمع الله لمن حمده باز بگويد ربنا لك الحمد الى آخره وطول كند در جلوس بين السجدتين چنانكه واقع شده است در روايت مسلم از حديث جابر اطالت اعتدال ميان هر دو سجده وگفته مصنف واقف نشدم بران در هيچ طريق مگر درين طريق ونقل كرد غزالى كه اتفاق بر عدم اطالت وے مردودست

و مؤید اوست قیاس بر سائر صلوات زیرا که اینها مقید اند برکعت پس چون یک رکعت گذارد نماز را اتمام کرده و در وی دلیل ست برینکه گذاردن این نماز مقید
بحصول سبب وی در هر وقت که از اوقات باشد و باین رفته اند جمهور و نزد احمد و حنفیه ما عدای اوقات کراهت و نزد مالکیه از وقتی که حلال ست در آن
نافله تا زوال و در روایتی تا نماز عصر مصنف گفته واقف نشدم بر چیزی از طرق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت ولیکن واقع شد
این اتفاقاً فالیس دلالت نکند بر منع ما عدای او کذا فی البدر و فی روایة للبخاری عن المغیرة حتی ینجلی تا آنکه روشن شود عوض قول وی
حتی ینکشف و معنی هر دو یکی ست و در وی دلیل ست بر طول قرأت و رکعات این نماز و للبخاری و ابن حبان و الحاکم و النسائی نحوه
من حدیث ابی بکرة رضی الله عنه فصلوا وادعوا حتی ینکشف ما بکم پس نماز بگذارید و دعا کنید تا آنکه منکشف گردد
چیزی که شماراست و این اول حدیثی ست که سوق کرده و آورده آنرا بخاری در باب کسوف و لفظ وی یکشف ست و مراد آنست که مرتفع شود
آنچه نازل شده ست بشما از کسوف شمس و قمر مصنف در تلخیص گفته واقع شده است در خلاصه و شرح مهذب آنچه موهم بودن این روایت
متفق علیه ست حال آنکه چنین نیست زیرا که اخراج نکرده مسلم از ابی بکره در صلوٰة کسوف هیچ چیز انتهی **وعن عائشة رضی الله عنها**
ان النبی صلی الله علیه وسلم جهر فی صلوٰة الکسوف بقراءته بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قرأت خود را و مراد
در اینجا کسوف شمس ست چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خسفت الشمس و قال ثم قرأ فجهر بالقراءة و جهر را ترمذی و طحاوی و دارقطنی هم روایت کرده
و ابن خزیمه و غیره از علی رضی الله عنه آورده مرفوعاً جهر بقرأت در نماز کسوف و درین چهار قول ست اول آنکه جهر کند بقرأت مطلقاً در کسوف
شمس و قمر بنا بر حدیث باب و جز آن و این حدیث اگرچه وارد ست در کسوف شمس لیکن قمر مثل اوست بنا بر جمع نمودن آنحضرت هر دو را در یک حکم
چنانکه فرموده فاذا رأیتموهما ای کاسفین فصلوا و ادعوا و اصل استوای هر دو ست در کیفیت نماز و مانند آن و این مذهب احمد و اسحق و ابو حنیفه
و ابن خزیمه و ابن منذر و دیگران ست دوم آنکه اسرار کند مطلقاً بحدیث ابن عباس که ایستاد آنحضرت ایستادنی دراز قریب سوره بقره پس اگر
جهر میکرد آنحضرت اندازه نمی کرد ابن عباس قرأت او را بسوره بقره و شافعی از ابن عباس بطریق تعلیق آورده که وی بایستاد بپهلوی آنحضرت
در کسوف پس نشنید از آنحضرت حرفی و بیهقی آنرا موصول کرده از سه طریق که اسانید همه واهی ست پس ضعیف ست این قول که ابن عباس
از آنحضرت دور بود لهذا جهر وی بقرأت نشنیده سوم آنکه مصلی مخیر ست درمیان جهر و اسرار زیرا که ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
هر دو امر چنانکه از ادله هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جهر نماید و این مختار ائمه ثلاثه است عملاً
بحدیث ابن عباس و قیاساً بر صلوات خمس ولیکن در سبل گفته که دلیل جهر مطلقاً انهض ست ازین همه اقوال و در مصفی گفته ظاهر آنست که
جهر کند در خسوف و کسوف هر دو بحدیث شیخین عن عائشة و اما جمع شافعیه بآنکه اسرار در قمر ست و جهر در شمس پس مدخول ست بآنکه
ظاهر از حدیث عائشة آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدده دران باب از حضرت عائشه منقول ست و استعمال
خسوف بر شمس غیر قلیل ست انتهی ملخصاً **فصلی اربع رکعات فی رکعتین** پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی
دو رکوع کرد برخلاف معهود که در هر رکعت یک رکوع می باشد **و اربع سجدات** و چهار سجده چنانکه معهود ست **متفق علیه**
و این حدیث دلیل ست بر شرعیت جهر بقرأت در نماز کسوف و برینکه این نماز دو رکعت ست و در هر رکعت دو رکوع ست و در هر رکعت
دو سجده و بیاید خلاف ذلک فی حدیث ابن عباس **و هذا لفظ مسلم** و این یک وجه ست برای این نماز از وجوه متعدده او و اوائل حدیث
ابن عمر و ابن عباس هم آمده و رواه ابن حبان و الحاکم و گفت بخاری حدیث عائشه در جهر اصح ست از حدیث سمره انتهی و لفظ سمره این ست

دیگران یعنی ابو حنیفه وگروهی که تنها بگذارد وحجت اولین احادیث صحیحه است که دران گذاردن آنحضرت بجماعت آمده بعده اختلاف کرده اند در صفت
ی جمهور گویند دو رکعت ست در هر رکعت دو قیام و دو قرائت و دو رکوع وسجود دو سجده است کغیرها وباین کیفیت رفته است مالک وشافعی ولیث
ودیگران انتهی ومصنف گفته الملاحر نماز کسوف آنست که قیام اول را تطویل کند مانند سوره بقره وقیام ثانی اندکی کمتر ازوی وقیام ثالث از قیام
ثانی کمتر ورابع از ثالث کمتر وهمچنین حکم ست حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید وپایه پایه کم کند ودر بعض روایات
تطویل سجدات نیز آمده بعد ازان خطبه خواند ودر حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد ودرین خطبه بیان کند
که آفتاب وماهتاب دو آیت اند از آیات خدای تعالی وترغیب بر افعال خیر از صلوة وذکر وصدقه واعتاق کند انتهی گوییم واین همه افعال در احادیث
صحاح وارد اند **وفي رواية مسلم** اي عن ابن عباس **صلى** اي النبي صلى الله عليه وسلم **حين كسفت الشمس ثماني ركعات**
في اربع سجدات گذارد آنحضرت وقتیکه گرفته شد آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع در چهار سجده یعنی در دو رکعت زیرا که هر رکعت را
دو سجده است وباین کیفیت رفته است گروهی **وعن علي عليه السلام** اي واخرج مسلم عنه **مثل ذلك** اي مثل روایت
ابن عباس یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که همچنین گذارند **وله** وسلم راست
عن جابر بن عبد الله صلى اي النبي صلى الله عليه وسلم **ست ركعات باربع سجدات** گذارد آنحضرت شش رکوع
یعنی در هر رکعت سه رکوع بچهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود ست **ولابي داود عن ابي بن كعب رضي الله عنه صلى**
اي النبي صلى الله عليه وسلم **فركع خمس ركعات وسجد سجدتين** گذارد آنحضرت نماز خسوف پس رکوع کرد پنج رکوع وسجده کرد
دو سجده **وفعل في الثانية مثل ذلك** وکرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده ورواه البيهقي والحاكم ايضا
وصححه ابن السكن وقال الحاكم رواته موثوقون وبالجملة از مجموع این احادیث ثابت شده که نماز کسوف دو رکعت ست بالاتفاق واختلافی که هست
در کمیت رکوعات ست در هر رکعت واز مجموع روایاتی که مصنف آورده چهار صورت بثبوت رسیده یکی دو رکعت ودر هر رکعت دو رکوع
وباین اخذ کرده است شافعی ومالک ولیث واحمد وغیرهم ودرین دال ست حدیث عایشه وجابر وابن عباس وابن عمر ابن عبد البر گفته
هو اصح ما في الباب وباقي الروايات معللة ضعيفة دوم دو رکعت در هر رکعت چهار رکوع واین مفاد روایت مسلم ست از ابن عباس
وعلی رضی الله عنه سوم دو رکعت در هر رکعت سه رکوع ودرین دال ست حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع ومختلف شدند
علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنا بر کلام ابن عبد البر ونووی در شرح مسلم گفته اخذ کرده اند بهر نوعی بعض صحابه وگفته
جماعتی از محققین که مصلی مخیر ست میان این انواع پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد واین مبنی ست بر تعدد کسوف که گاهی چنان بود وگاهی
چنان ولیکن در سبل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقعه واحده است که آن نماز گذاردن آنحضرت ست روز وفات ابراهیم
ولهذا التعويل کرده اند دیگران بر اعلال احادیث حاکیه صور ثلاثه وابن قیم گفته کبار ائمه تصحیح نمیکنند تعدد آنرا کالامام احمد والبخاري والشافعي
ومی بینند آنرا غلط ورفته اند حنفیه بگذاردن دو رکعت همچو سائر نوافل انتهی مذهب جمهور کوفیین وثوری نیز همین ست ویک رکوع اقل اعداد ست
وهیچ اکثر آن ومصنف گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد وخطبه خواند اصل فاذا رأيتم ذلك فصلوا را کار بسته است وهر که دو رکوع
ودو قیام در هر رکعتی گذارد وخطبه خواند کمال متابعت نمود وسهم اوفی حاصل کرد انتهی شیخ در ترجمه گفته نزد ما صلوة کسوف شمس دو رکعت ست
بجماعت در صورت نفل در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد ست در نماز بی خطبه ودر خسوف قمر جماعت نیست هر یکی بنفس خود تنها بگذارد

ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پستر برداشت سر از سجده وایستاد ایستادن دراز واین ایستادن فرود
ایستادن نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول پستر رکوع کرد رکوع دراز واین
رکوع فرود رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول پستر برداشت سر
از رکوع وایستاد ایستادنی دراز که آن فرود ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود واین دلیل ست بر اطالت قیام در رکعت
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داود از عروه آمده که وی خواند آل عمران را ابن بطال گفته نیست خلاف در انکه رکعت
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او واختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو اقصر اند
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهم معنی قول وی ست وهو دون القیام الاول که مراد بدان اول
از اولی ست یا راجع ست بهمه پس هر قیام کمتر باشد از قیامی که قبل اوست ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول
پستر رکوع کرد رکوعی طویل و این فرود در رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود ثم رفع راسه ثم سجد ثم انصرف پستر برداشت
سر خود را پستر سجده کرد یعنی دو سجده پستر برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد والتسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور وی وقد تجلت الشمس
وحال آنکه بتحقیق آشکار او روشن شده بود مهر فخطب الناس پس خطبه کرد مردم را و مضمون خطبه همان ست که در حدیث مغیره گذشته
یعنی مهر و ماه دو آیت اند از آیات خدا منخسف نمی شوند برای موت احدی و نه حیات وی پس چون به بینید شما خسوف را پس ذکر خدا کنید
متفق علیه در ینجا دلیل ست بر شرعیت خطبه بعد صلوة کسوف و رفته است باستحباب آن شافعی واکثر ایمه حدیث و حنفیه گویند
خطبه نیست در کسوف زیرا که منقول نشده و تعقب کرده اند باحادیث مصرحه بخطبه و گفته اند که انچه آنحضرت بفعل آورده مقصود از ان خطبه نبود
بلکه قصد رد بود بر کسانیکه معتقد بودند که کسوف بسبب موت احدی می باشد واین قول متعقب ست باینکه در روایت بخاری ست فحمد الله واثنی
علیه وفی روایة انه عبده ورسوله وفی روایة البخاری انه ذکر احوال الجنة والنار وغیر ذلک و این همه مقاصد خطبه است ولفظ وی در مسلم از حدیث
فاطمه از اسما این ست قالت فخطب رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس فحمد الله واثنی علیه ثم قال اما بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی هذا
حتی الجنة والنار وانه قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور قریبا او مثل فتنة المسیح الدجال لا ادری ای ذلک قالت اسماء فیوتی احدکم فیقال
ما علمک بهذا الرجل فاما المومن او الموقن لا ادری ای ذلک قال فقالت اسماء فیقول هو محمد رسول الله جاء بالبینات والهدی فاجبنا واطعنا
ثلاث مرات ثم یقال قد کنا نعلم انک تومن به فنم صالحا وفی مسلم روایة اخری فی الخطبة بالفاظ فیها زیادة مصنف در تلخیص گفت صاحب هدایه
از حنفیه می گوید نیست در کسوف خطبه زیرا که منقول نشده و ما تعجب میکنیم از وی زیرا که ثابت ست در حدیث عایشه و حدیث اسماء بنت ابی بکر در
صحیحین و احمد آنرا از حدیث سمره بن جندب آورده و در نسائی و ابن حبان بوجه دیگر مذکور ست که استاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بر آمد بر منبر
وحمد گفت خدا را و ثنا کرد بروی الحدیث انتهی گویم هیچ جای تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه ست نه محدث ولهذا در کتاب او بعض
احادیث موضوعه و ضعیفه موجود ست تعجب این ست که در هدایه زیاده برده جا او را سهو و خطا رو داده در مسائل فقهیه چنانکه بر مطلع مخفی نیست
واللفظ للبخاری ولفظ مر بخاری راست در سبل گفته نماز کسوف بروجوه کثیره مروی ست ذکرها الشیخان وابوداود وغیرهم واین
سنت ست باتفاق علما و در دعوی اتفاق نظر ست زیرا که ابوعوانه در صحیح خود تصریح کرده است بوجوب وی و محکی ست از مالک که آنرا
جاری مجرای جمعه داشته و گذشت از ابوحنیفه ایجاب وی و مذهب شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون ست در جماعت و گفته اند

صلى في زلزلة ست ركعات واربع سجدات گذارد در زلزلهٔ زمین شش رکوع وچهار سجده یعنی دو رکعت ودر هر رکعت سه رکوع وقال وگفت هكذا صلوة الآيات این چنین ست نماز نشانهای خدا رواه البيهقي من طريق عبد الله بن الحارث عنه انه كان في زلزلة في البصرة ورواه ابن ابي شيبة من هذا الوجه مختصرا ان ابن عباس صلى بهم في زلزلة اربع سجدات ركع فيهما ستا وروايت كرد ابوداود از ابن عباس مرفوعا که چون ببینید شما آیتی را پس سجده کنید یعنی نماز بگذارید تنها کما قال الشافعي ودرینجا ذکر گذاردن این نماز بجماعت نیست ولیکن ظاهر آنست که بجماعت گذارده باشد وشافعی گفت نمیدانم که امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات ونه هیچ یکی از خلفای او جز نماز کسوفین وروایت کرد بیهقی در سنن ومعرفه بسند خود تا شافعی که ذکر الشافعي عن علي رضي الله عنه نحوه ذکر کرد شافعی از علی مانند آن که بگذارد وی کرم الله وجهه شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت ودو سجده در یک رکعت ودو سجده در یک رکعت شافعی گفته اگر ثابت شود این از علی رضی الله عنه قائل شوم بدان وایشان ثابت می کنند آنرا واخذ نمی کنند بدان دون آخر وهو قوله هذا صلوات الآيات وذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگری جز علی کرم الله وجهه ورفته اند بعض علما باینکه برای افزاع دو رکعت نماز بگذارد مثل نماز کسوف ووافقه على ذلك احمد بن حنبل گویم در کتب حنابله این ست که برای کسوف دو رکعت بگذارد وقتیکه خواهد وشافعی وغیره گفته اند که تجمیع مسنون نیست واما صلوة منفرد پس خوب ست زیراکه امر آنحضرت بتجمیع جز در کسوفین مروی نیست والله اعلم

باب صلوة الاستسقاء

استسقا در لغت آب خواستن ودر شرع زیاد دعا یا سوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه ابن ماجه از حدیث ابن عمر آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کم نکرد هیچ قومی پیمانه وترازو را مگر آنکه گرفته شدند بقحط وخشک سالی وشدت مؤنت وجور سلطان بر آنها ومنع نکردند زکوة اموال خود را مگر آنکه منع کرده وباز داشته شدند باران را از آسمان عن ابن عباس رضي الله عنه قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم بیرون آمد رسول خدا از مدینه منوره متواضعا فروتنی کننده متبذلا بمثناة فوقیه وموحده وذال معجمه یعنی لابس ثیاب بذله وبذله جامه که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند وزینت در کار نمی کنند مراد ترک زینت وحسن هیئت ست برای تواضع و اظهار حاجت متخشعا خشوع کننده وچشم فرو خوابانیده وتواضع وتخشع قریب اند در معنے اول را بر ظاهر حمل باید کرد وثانی را بر باطن وگویند خشوع در صوت وبصر باشد وخضوع در بدن مترسلا فرو هشته از عاجزی ای بتأنی وعدم عجلت متضرعا زاری کننده لفظ ابوداود متبذلا متواضعا ست در نهایه گفته تضرع تذلل ومبالغه در سوال ورغبت فصلى ركعتين كما يصلي في العيد پس بگذارد دو رکعت چنانکه گذارده می شود در عید لفظ ابوداود این ست لکن لم يزل في الدعاء والتضرع والتكبير ثم صلى الخ وازینجا معلوم شد که نماز بعد دعا بود ولفظی که مصنف آورده غیر صریح ست درین لم يخطب خطبتكم هذه وخطبه نخواند مثل این خطبه شما که میخوانید واین عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل وبسیط وبتکلف وظاهر همین ست زیراکه در روایت ابوداود زیاده کرده انه صلى الله عليه وسلم رقي المنبر وظاهر آنست که رقي منبر نبود مگر برای خطبه وگفته اند نخواند خطبه مانند جمعه بحدیث عایشه که می آید وبحدیث ابن عباس واز حدیث ابوهریره خواندن آن بعد نماز معلوم می شود ولفظ وی نزد احمد وابن ماجه وابی عوانه وبیهقی این ست انه صلى الله عليه وسلم خرج للاستسقاء فصلى ركعتين ثم خطب وباین رفته است شافعی وغیره ودر حدیث ابن عباس که لفظ وی نزد ابوداود گذشته قبل نماز آمده وباین رفته است جماعتی ودر جمع میان هردو حدیث باید گفت که آنحضرت ...

ونزد شافعی برای ہر دو جماعت وخطبہ ودو رکوع در ہر رکعت ست بروجہ مذکور در حدیث ابن عباس وہمچنین نزد امام احمد در مشہور از مذہب وی
وجائز ست نزد اکثر اصحاب وی تنہا نیز وبرکوع واحد بی خطبہ ودلیل ما حدیث ابن عمر ست کہ ناطق ست بانچہ در مذہب ماست وحال اکشف ست
مر رجال را کہ در صف پیش استادہ اند از نسا وصبیان کہ موقف ایشان صف پسین ست پس روایت ایشان راجح تر باشد کذا فی الہدایۃ
وشیخ ابن الہمام احادیث آوردہ بروایات صحیحہ وحسنہ کہ مثبت مذہب حنفیہ اند وتکلم کردہ بر احادیث تعدد رکوع کہ در انہا اضطراب کردہ اند در بعضی
بعضی دو رکوع وبعضی سہ وبعضی چہار وبعضی پنج پس واجب شد کہ گذاردہ شود بر وجہی کہ معہود ست وموافق مر روایات اطلاق را مثل قول
آنحضرتؐ فاذا کان ذلک فصلوا وبجہت ہمین اضطراب کثیر گفتہ اند بعضی از مشایخ ما کہ سبب آن اشتباہ ست کہ بجہت کثرت ازدحام اہل صفوف
پیشین را او فتادہ وظاہر آنست کہ کسوف در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جز یکبار واقع نشدہ وہیچ کس تعدد وقوع روایت نکردہ ووقوع
آن متعدد در مدت دہ سال بعید وخلاف عادت ست ولیکن قول صاحب ہدایہ کہ حال اکشف ست مر رجال را بر تقدیری تمام ست کہ غیر عائشہؓ
از رجال کسی موافق وی روایت نکردہ باشد انتہی گوییم اضطراب دلیل صحت روایات ست وچون حادثہ متحد ست اطلاق را حمل کنند بر تقیید
ومذہب حنفیہ ثابت اما ترجیح غیر ثابت مصنف در تلخیص گفتہ تمسک کردہ اند حنفیہ بظاہر حدیث ابی بکرہ کہ در وی بلفظ مثل صلاتکم آمدہ
وبحدیث عبد الرحمن بن سمرہ کہ نزد مسلم ست ودران این ست کہ خواند دو سورہ وگذارد دو رکعت وبحدیث نعمان بن بشیر ودر وی این ست
کہ پس گذارد دو رکعت را اخرجہ ابو داود ورواہ النسائی بلفظ فصلوا کاحدث صلوٰۃ صلیتموہا من المکتوبۃ واخرجہ احمد والحاکم وصححہ ابن عبد البر
واعلہ ابن ابی حاتم بالانقطاع وبحدیث قبیصہ بن مخارق فصلی رکعتین واخرجہ ابو داود والحاکم انتہی **وعن** ابن عباس رضی اللہ
عنہ ما ہبت ریح قط الا جثی النبی صلی اللہ علیہ وسلم علی رکبتیہ نوزید ہرگز بادی مگر آنکہ نشست آنحضرتؐ
بر دو زانوی خود واین قعدہ مخافت ست نمی کند آنرا مگر خائف مشہور آنست کہ ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد ورياح بلفظ جمع
در رحمت وخطابی توجیہ آن کردہ کہ چون ریاح متکثر شود سحابہا را پیدا آرد وامطار بسیار آید ودر زروع نشو ونما پیدا گردد وچون یک
ریح وزد عقیم باشد این چنین ست اعتقاد اہل عرب وطحاوی این را منکر شد واستشہاد آورد بقول وی تعالی وجرین بہم بریح
طیبۃ وبانچہ در بعض احادیث آمدہ از استعمال مفرد در خیر وشر چنانکہ در حدیث ابو ہریرہ آمدہ الریح من روح اللہ تاتی بالرحمۃ والعذاب
وقول آنحضرتؐ انا نسألک من خیر ہذا الریح وخیر ما فیہا وگفتہ کہ این حدیث ابن عباس ضعیف ست مقاومت با آن حدیث صحاح نتوان کرد
وطیبی گفتہ غالبا ریح ورياح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکہ مقید بوصف کردہ شود ودرینجا سخن بسیار ست در لمعات وغیرہ
مذکور ست وقال وگفت این کلمات را اللہم اجعلہا رحمۃ ولا تجعلہا عذابا خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت
ومگردان او را مادہ عذاب ودر آخر روایت این ست اللہم اجعلہا ریاحا ولا تجعلہا ریحا خداوندا بگردان او را ریاح ومگردان او را ریح گفت ابن عباس
کہ در کتاب خداست ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت وتند وفرستادیم بر ایشان باد نازاینده کہ بارور نمی گرداند درختان را وفرستادیم
بادہای آبستنی کہ درختان بوی بارور می شوند واز آیات الٰہی ست کہ می فرستد بادہا را بشارت دہندہ بباران ودرین بیان ست کہ مجموع ریاح
در رحمت ست ومفرد در عذاب پس اشکال شد در حدیث وجواب دادہ اند کہ مراد آنست کہ ہلاک مکن ما را باین باد زیرا کہ اگر درین ریح ہلاک
شوند بادی دیگر بعد ازان بر ایشان نوزد پس این ریح باشد نہ ریاح رواہ الشافعی فی الام والطبرانی وابو یعلی والبیہقی فی الدعوات
الکبیر **و** ہم روایت ست از ابن عباس رضی اللہ **عنہ** انہ بدرستیکہ وی یعنی ابن عباسؓ ودر بعض نسخ انہ صلی اللہ علیہ وسلم

ششم استسقا در بعض غزوات وقتی که سبقت کردند لو امشرکان بسوی آب و هر بار که استسقا کرده آب داده شد انتهی واز ینجا معلوم شد که در استسقا هم نماز ثابت ست و هم استغفار و دعا پس هر چه کند کافی و مؤدی سنت باشد وصححه الترمذي در مصفی گفت در مثل این مقام دو رای می شود یکی آنکه هر فعلی و کیفیتی سنت ست پس اگر ترک سنتی کرد بر سنتی دیگر ماجور خواهد شد دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت ست پس هر که بعضی ودون بعض مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجا آرد مثل جمعه که یک فرض ست وارکان وخصوصیات چنداند که آنحضرت مواظبت فرمودند وخلفای مسلمین هلم جرا و میل شافعی برای اول ست و میل مالک وابی حنیفه برای ثانی ست واکمل استسقا آنست که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجوه خیر از صدقه و صله بجا آرند بعد ازان روز چهارم بصحرا روند روزه گرفته وجامهای خانگی پوشیده بحدیث ترمذی عن ابن عباس آنگاه دو رکعت نماز گذارند مانند عید بعد ازان دو خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل ردا کنند امام و ماموم همه انتهی گویم واین ظاهر ست در رای اول

وصححه ابو عوانة وابن حبّان واخرجه الحاكم والبيهقي والدارقطني ايضًا وعن عائشة رضي الله عنها قالت شكى الناس

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قحوط المطر گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را فامر بمنبر فوضع له بالمصلى پس امر کرد آنحضرت بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است ووعد الناس يومًا يخرجون فيه ونوید داد مردم را بروزی که بیرون آیند دران روز و معین کرد آن روز را برای ایشان ودرینجا دلالت ست بر آنکه مستحب ست تقدیم تعیین روز برای مردم تا که طیار شوند برای آن و خالص شوند از مظالم وغیره و مقدم کنند توبه را واین امور واجب ست مطلقا مگر آنکه با حضور شدت وطلب تفریج وی از او تعالی متضیق آن زیرا که وارد شده ست در اسرائیلیات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد خروج ایشان برای استسقا زیرا که در ایشان عاصی بود ولفظ ناس عام ست از مسلمانان وغیرهم واز ینجا گفته اند که مشروع ست اخراج اهل ذمه لیکن از مصلی بر کنار باشند

فخرج حين بدا حاجب الشمس پس بیرون آمد وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد برآمدن را ابروی آفتاب یعنی کرانهٔ او وبدا بالف وهمزه هر دو روایت ست واول ظاهر تر ست فقعد على المنبر پس نشست بر منبر حافظ ابن القیم رح گفته اگر صحیح شود ورنه در دل ازین حرف چیزی هست فكبر وحمد الله پس تکبیر آورد و ستایش کرد خدا را ثم قال پستر گفت انكم شكوتم جدب دياركم بدرستیکه شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار ست بمعنی سرا وگله کردید پس ماندن باران را از وقت معین و معهود که برای اوست از شما

وقد امركم الله ان تدعوه وبتحقیق فرموده ست خدای تعالی شما را که بخوانید او را قال تعالى ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ووعدكم ان يستجيب لكم ونوید داده ست شما را که قبول کند دعا و سوال را برای شما کما قال وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ثم قال پستر گفت آنحضرت الحمد لله رب العلمين الرحمن الرحيم جمیع سپاس و ستایش ثابت ست مر خدای را که پروردگار جهانیان ست و مهربان ست در دنیا و آخرت درینجا دلیل ست بر عدم افتتاح خطبه بسمله بلکه بحمد له ونیامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تحمید مَلِكِ يَوْمِ الدِّين مالک همه چیز ست روز جزا ابو داود گفته اهل مدینه مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ میخوانند واین حدیث حجت ست برایشان لا اله الا الله يفعل ما يريد نیست هیچ معبود بحق سوای خدا میکند آنچه میخواهد

اللهم انت الله لا اله الا انت الغنيُّ ونحن الفقراء انزِلْ علينا الغيثَ واجعل ما انزلتَ علينا قوة وبلاغًا الى حين خداوندا توئی معبود بر حق نیست خدای بر حق سوای تو توئی بی نیاز و ما نیازمندانیم و محتاج فرود فرست بر ما باران و بگردان چیزی را که فرود فرستاده از باران برای ما توانائی و رسیدن تا زمانی طویل یعنی برسیم بمطالب خود بکمال و تمام شود انتفاع ما بوی و بلاغ بفتح با چیزی

کرده بود پس بعض رُوات ازان خطبه تعبیر کردند و بران اقتصار نمودند و خطبه بعد از نماز روایت نکردند و بعضے دیگر که تقدیم نماز بر خطبه روایت کردند
هم بران اقتصار نمودند و دعا قبل نماز ذکر نکردند و هذا جمع بین الروایتین و اما دعا اینکه درین نماز باید کرد پس تحری ما ورد عنه صلی الله علیه وسلم ست
چنانکه از حدیث عایشه که می آید ظاهرست رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و درینجا دلیل ست بر شرعیت نماز
استسقا و باین رفته اند اکثر ایمه شیخ در ترجمه گفته و نزد ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع ست از جناب کریم واهب رزاق و استغفار
بنص قرآن سبب ادرار امطارست و حنفیه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة دران مذکور نیست مگر در وجه واحد
و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده و آنچه مذکورست عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقا کرد و بر دعا و استغفار
اقتصار نموده و نماز نگذارده و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و عذر عدم علم با قرب عهد وی بزمان نبوت بعیدست و ترک وی با وجود علم
ابعدست با وجودیکه این دعا از وی در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران نیز گنجایش ندارد و گویند مراد بقول ابی حنیفه نیست نماز
در استسقا آنست که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط نه و اگر هر یکے نماز نفل بکند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار
کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست پس ابوحنیفه اخذ بمتیقن کرده و ابویوسف و محمد نیز موافق ایمه دیگر اند
درین باب و بعضے گویند محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن نزد حنفیه بر مذهب صاحبیه است از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل بر اختصاص
آن بآنحضرت علیه السلام انتهی و در شرح سفر السعادة گفته نزد صاحبیه و ایمه ثلاثه در استسقا نمازست بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول
امام محمدست و امام ابویوسف با ابوحنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین ست
الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت ست نه در جمیع خصوصیات و در مذهب
امام احمد روایات ست مشهورتر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختارترست یک
خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت ست و نزد آنها یکه قائل اند بنماز قرارت بجهرست و تحویل ردا نزد انها امام را یا قوم را نیز دو قول است و نزد
ابی حنیفه هیچ یکی ازینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابوحنیفه و عمل بمذهب صاحبیه ست انتهی کلامه
گویم و همین ست ارجح زیرا که حدیث نماز در بخاری ست از عباد بن تمیم باین لفظ انه صلی الله علیه وسلم صلی بهم رکعتین پس نماز و جماعت هر دو ثابت
شد و بعد ثبوت این سنت در بخاری آنچه حضرت شیخ در نماز نگذاردن حضرت عمر ذکر کرده همه از هم پاشید و تنبیه نکردن صحابه عمر را بجهت آنست که
استسقا از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از ان وجوه نیز هست چنانکه نماز در وی سنت ست همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت ست
تنبیه چرا باید کرد و عجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجود علم اقتصار بر دعا و استغفار برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقا اگرچه بوجوه
متعدده آمده اما مضطرب نیست بلکه هر یکے ازان وجوه بجای خود سنت مستمره است در حجة الله البالغه گفته استسقا کرده است آنحضرت برای امتهای
کثیره و لیکن وجهی را که برای امت مسنون کرده آنست که برآید بسوی مصلی با مردم در حالت ابتذال و تواضع و تضرع و بگذارد دو رکعت بقرارت
جهریه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و ردا بگرداند انتهی و در سفر السعادة گفته بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت استسقا کرده
انتهی گویم بیان آن شش وجه در هدی نبوی باین لفظ کرده که اول خروج اوست صلی الله علیه وسلم بسوی مصلی و نماز گذاردن و خطبه خواندن دوم
روز جمعه بر منبر در اثنای خطبه سوم استسقای وی بر منبر مدینه مجرد در غیر روز جمعه و در وی نمازی محفوظ نیست چهارم استسقا در حالیکه نشسته بود
در مسجد پس برداشت هر دو دست خود و دعا کرد از خدای عزوجل پنجم استسقا کردن نزد احجار زیت قریب زورا و این بیرون دروازه مسجد او

آوردہ کہ وی دید بشر بن مروان را کہ برمیدارد ہر دو دست خود پس انکار کرد وگفت دیدم آنحضرت را کہ زیادہ نمی کرد برین واشارہ کرد بسبابہ پس طبری
از بعض سلف حکایت کردہ کہ وی اخذ بظاہر کردہ وگفت سنت آنست کہ داعی اشارہ کند بیک انگشت ورد کرد آنرا باینکہ در روش دربارۂ خطیب ست
بحال خطبہ واین ظاہر ست در سیاق حدیث پس نیست معنی برای تمثیل آن برفع یدین در دعا با وجود ثبوت اخبار بمشروعیت آن وروایت کردہ اند ابوداؤد
وترمذی وحسنہ وغیرہما از حدیث عثمان مرفوعا ان ربکم حیٌّ کریم یستحیی من عبدہ اذا رفع یدیہ الیہ ان یردہما صفرًا ای خالیۃ وسندہ جید طبری گفتہ
ومکروہ ست رفع یدین در دعا نزد ابن عمر وجبیر بن مطعم ودید شریح مردی را کہ برمیداشت ہر دو دست خود پس گفت من تتناول بہما لا ام لک طبری این را
باسانید خود تا آنہا سوق کردہ وابن التین از عبد اللہ بن عمر بن غانم آوردہ کہ وی نقل کردہ ست از مالک کہ نیست رفع الیدین در دعا از امر فقہا گفتہ
ودر مدونہ گفتہ خاص ست رفع باستسقا وبگرداند بطون آنہا را بسوی ارض واما انکار ابن عمر پس بر رفع آنہا بود تا برابر دوش وگفت کہ آنہا را برابر سینہ
باید داشت کذلک اسندہ الطبری عنہ ایضًا واز ابن عباس آمدہ کہ این صفت دعاست وابوداؤد وحاکم از ابن عباس از وجہ دیگر روایت کردہ اند کہ گفت
مسالت آنست کہ دستہا تا دوش برداری واستغفار آنست کہ بیک انگشت اشارہ کنی وابتہال آنست کہ ہر دو دست را جمیعًا دراز نمائی وطبری
از وجہ دیگر ہم از وی آوردہ کہ گفت یرفع یدیہ حتی یجاوز بہما راسہ وثابت شدہ ست از ابن عمر خلاف ما تقدم اخرجہ البخاری فی الادب المفرد من طریق
القاسم بن محمد قال رایت ابن عمر یدعو عند القاص یرفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ باطنہما مما یلیہ انتہی کلام المصنف رح ملخصًا من کتاب الدعوات
من فتح الباری ونووی در شرح مسلم زیر حدیث انس گفتہ ظاہرش آنست کہ نبرداشت آنحضرت دست خود مگر در استسقا ولیکن حال این چنین نیست
بلکہ ثابت شدہ ست رفع یدین وی در دعا در مواطن دیگر غیر استسقا وہی اکثر من ان تحصر وقد جمعت منہا نحوا من ثلثین حدیثًا من الصحیحین او احدہما
وذکرتہا فی اواخر باب صفۃ الصلوٰۃ من شرح المہذب وتاویل حدیث اینست کہ رفع بلیغ کہ از ان بیاض ابطین دیدہ شود نکرد مگر در استسقا
یا مراد آنست کہ وی جز در استسقا ندیدہ وغیر وی آنرا دیدہ پس مقدم کردہ شوند مثبتین در مواضع کثیرہ کہ جماعات اند بر واحد کہ حاضر نشدہ این مواضع را
ولابدست از تاویلی کہ ذکر کردیم انتہی ثم حول الی الناس ظہرہ وقلب رداءہ پستر بگردانید آنحضرت بجانب مردم پشت خود را ورو کرد
بسوی قبلہ وگردانید چادر خود واقدی گفتہ طول ردای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شش ذرع بود در سہ ذرع وطول ازار چہار ذرع ویک شبر در دو
ذرع ویک شبر واین ردا وازار را در جمعہ وعیدین می پوشید کرمانی گفتہ ردا آنست کہ در نصف اعلی پوشند وازار آنکہ در نصف اسفل پوشند
وطریق قلب ردا باین وجہ ست کہ بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار وبدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین وتقلیب کند
ہر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین وطرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار
ودر ابوداؤد بجای لفظ قلب حول گفتہ وہو رافع یدیہ در حالیکہ بردارندہ بود آنحضرت ہر دو دست خود را ثم اقبل علی الناس ونزل
پستر رو آورد بر مردم وفرود آمد از منبر وصلی رکعتین پس گزارد دو رکعت ودرینجا دلیل ست برانکہ صلوٰۃ باران دو رکعت ست وہو قول الجمہور
فانشأ اللہ سبحانہ وتعالی سحابۃ فرعدت وبرقت پس پیدا کرد خداوند پاک برتر ابری را پس غرید آن ابر ودرخشید برق بفتح
وکسر ہر دو روایت ست ثم امطرت پستر بارید آن ابر بدستوری خدا وامر وی پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکہ روان شد سیلہا
پس ہرگاہ کہ دید آنحضرت شتاب رفتن ایشان بسوی خانہا خندید تا آنکہ نمایان شد دندانہای درون دہن وی پس گفت آنحضرت گواہی میدہم
کہ خدا بر ہر چیز قادر ست ومن بندۂ خدا ورسول ویم رواہ ابوداؤد وابو عوانۃ وابن حبان والحاکم وقال غریب واسنادہ جید
وصححہ ابو علی بن السکن وقصۃ التحویل فی الصحیح وقصۂ تحویل ردا در صحیح بخاری ست وآن گردانیدن یمین ست بر شمال وزیادہ کرد ابن ماجہ

که بوی مطلوب بر سند ثم رفع یدیه فلم یزل حتی رؤی بیاض ابطیه یعنی پستر برداشت هر دو دست خود را پس نگذاشت برداشته را
و برداشته می بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اگر لباس شریف دران زمان فقط ردا بود مراد ظهور ابطین
علی الحقیقت خواهد بود و اگر قمیص بود مراد موضع ابطین ست و بر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایه از بلند برداشتن دستهاست و گفته اند که هر چند واقع صعب تر
وسله و مطلوب قوی تر برداشتن دستها بلند تر و درینجا دلیل ست بر شرعیت رفع الیدین نزد دعا ولیکن در استسقا مبالغه در رفع مطلوب ست تا آنکه
برابر رو گردد و تجاوز نکند از سر واما آنچه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نمیداشت هر دو دست خود در چیزی از دعا مگر در استسقا پس گفت
سیوطی در توشیح که این نفی رفع خاص ست یعنی بظهر کفین کما فی مسلم و ابی داود و اما در سائر دعا پس برمیداشت هر دو دست خود بطون آنها و ثابت
شده است رفع یدین در دعا در یک صد حدیث و قد افردتها بجزء انتهی و این جزو را کاتب حروف عفی عنه در سفر حج از مدینه نقل کرده همراه
آورده است و مصنف رح در فتح الباری گفته ابوموسی اشعری گوید دعا النبی صلی الله علیه وسلم ثم رفع یدیه ورایت بیاض ابطیه و گفت ابن عمر
رفع النبی صلی الله علیه وسلم یدیه یقول اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد و در وی رد ست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود دستها در دعا جز در استسقا
و تمسک کرده است بحدیث انس و آن صحیح ست ولیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی صفت خاصه است
نه اصل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استسقاء حاصلش این ست که رفع در استسقا مخالف غیر اوست یا بمبالغه تا آنکه دستها برابر رو
شوند و در دعا برابر هر دو دوش و عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی یری بیاض ابطیه بلکه جمع کرده می شود باین طور که رویت بیاض
در استسقا ابلغ بود از غیر وی یا آنکه کفین در استسقا متصل می باشند و در دعا بلند منذری گفته و بتقدیر تعذر جمع جانب اثبات راجح ست گویم
لاسیما باکثرت احادیث وارده دران زیراکه در وی حدیثهای بسیار آمده افردها المنذری فی جزء و سرد منها النووی فی الاذکار و فی شرح المهذب جملة
و عقد کرد برای آن بخاری بابی در ادب مفرد و ذکر کرد دران حدیث ابوهریره که قدوم آورد طفیل بن عمرو بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گفت
بدرستیکه دوس نافرمانی کردند خدارا پس بد دعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و برداشت هر دو دست خود و گفت اللهم اهد دوسا
و این در صحیحین ست بدون قول وی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر ست در قصه هجرت طفیل بن عمرو و مرد دیگر بادی فقال النبی
صلی الله علیه وسلم اللهم ولیدیه فاغفر فرفع یدیه و سندش صحیح ست و اخرجه مسلم و در حدیث عایشه است قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم
یدعو رافعا یدیه یقول اللهم انما انا بشر الحدیث و این هم صحیح الاسناد ست و در جزء رفع الیدین بخاری ست که رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
رافعا یدیه یدعو لعثمان و مسلم راست از حدیث عبدالرحمن بن سمره در قصه کسوف فانتهیت الی النبی صلی الله علیه وسلم وهو رافع یدیه وهو یدعو و هم نزد
مسلم ست از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه یدعو و در حدیث اوست نزد مسلم در دعای آنحضرت برای اهل بقیع فرفع یدیه ثلث مرات
و در حدیث طویل ابوهریره است در فتح مکه فرفع یدیه و جعل یدعو و در صحیحین ست از حدیث ابی حمید در قصه ابن اللتبیه ثم رفع یدیه حتی رایت عفرة
ابطیه یقول اللهم هل بلغت و در حدیث ابن عمرو ست ان النبی صلی الله علیه وسلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرفع یدیه و قال اللهم امتی و در حدیث عمر ست
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی یسمع عند وجهه کدوی النحل فانزل علیه یوما ثم سری عنه فاستقبل القبلة و رفع یدیه و دعا الحدیث
اخرجه الترمذی و اللفظ له و النسائی و الحاکم و در حدیث ابی امامه است کنت ردف النبی صلی الله علیه وسلم بعرفات فرفع یدیه فمالت به ناقته فسقط خطامها
فتناوله بیده و هو رافع الید الاخری اخرجه النسائی بسند جید و در حدیث قیس بن سعد ست نزد ابی داود ثم رفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه
وهو یقول اللهم اجعل صلاتک و رحمتک علی آل سعد بن عبادة و سنده جید و احادیث درین باب بسیار ست و کلا آنچه مسلم از حدیث عمارة بن رویبه

هر دو دست خود چنانکه وقت دعا معهود ست و در روایتی از بخاری آمده و بر داشتند مردم دستهای خود ثم قال پس گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا و در روایتی سه کرت و در روایتی چهار کرت و در روایتی از بخاری اللهم اسقنا دو بار یا سه بار خداوندا باران ده مارا و بنوشان مارا آب فذكر الحديث پس ذکر کرد انس تمام حدیث را یعنی گفت سوگند بخدا که نمی دیدیم ما در آسمان قطعهٔ ابری و هنوز فرو نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستها را تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بیارید آن روز و روز دیگر و دیگر تا جمعهٔ آینده پس بیامد همان مرد یا دیگری و گفت ای رسول خدا افتاد بنیاد و غرق شد مال دعا کن مارا تا بکشاید الله تعالی این ابر را وفيه الدعاء بامساكها و درین بقیهٔ حدیث دعاست بباز ایستادن باران یعنی پس برداشت آنحضرت دستهای مبارک خود را و در روایتی تبسم کرد و در روایتی تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم و گفت اللهم حوالينا ولا علينا و در روایتی اللهم على الآكام والظراب وبطون الاودية ومنابت الشجر و بهر سو که اشارت کرد می کشاد ابر از ان سو تا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی و قناة تا یک ماه و نیامد هیچ یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید گرد بگرد وی و نمی بارید در روی قطره و این قصه در مسجد شریف بود روز جمعه در اثنای خطبه و این خطبه نه برای استسقا بود بلکه طلب اعرابی باران را درین وقت اتفاقی بود و اکتفا آنحضرت بر دعا درین وقت هم ازینجاست اگر در غیر این وقت استسقا میکرد غالب آنست که برای نماز بیرون می آمد چنانکه در حدیث عایشه گذشت متفق علیه و مالک و ابو داود و نسائی هم این حدیث را از انس بروایات متنوعه آورده اند چنانکه اشارت بدان رفت وهم از انس رضی الله عنه روایت ست که ان عمر بدرستیکه عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان اذا قحطوا يستسقي بالعباس بود چون قحط کرده می شدند مردم و امساک باران می شد استسقا میکرد بوسیلهٔ حضرت عباس بن عبد المطلب عم رسول خدا صلی الله علیه وسلم و رضی الله عنه و قال اللهم انا كنا نستسقي اليك بنبينا فتسقينا خداوندا ما بودیم که طلب باران می کردیم بسوی تو بوسیلهٔ پیغمبر خود پس میدادی تو مارا آب و تسقينا بضم تا و فتح آن هر دو روایت ست و معنی یکی ست وسقی واسقی هر دو لغت ست وانا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا فيسقون بدرستیکه اکنون وسیله میخواهیم بسوی تو در طلب آب بعم پیغمبر خود پس آب ده مارا گفت انس پس آب داده می شدند مردم اما عباس پس گفت اللهم انه لم ينزل بلاء الا بذنب ولم يكشف الا بتوبة وقد توجهت بي القوم اليك لمكاني من نبيك وهذه ايدينا اليك بالذنوب ونواصينا اليك بالتوبة فاسقنا الغيث پس انداخت آسمان باران مانند کوهها تا آنکه سرسبز شد زمین اخرجه الزبير بن بكار في الانساب و نیز وی از حدیث ابن عمر آورده که استسقا کرد عمر بعباس در عام الرماد و ذکر کرد حدیث را و گفت بار زیح عام رماد سال هیجدهم بود و درین قصه دلیل ست بر استسقا باهل خیر و صلاح و خاندان نبوت و در وی فضیلت عباس ست و تواضع عمر و شناختن وی حق اهل بیت نبی صلی الله علیه وسلم را کذا فی السبل رواه البخاري شیخ در ترجمه گفته آورده اند که چون عمر بن الخطاب و دیگر صحابه که با وی می بودند دست تمسک و توسل بحضرت عباس می زدند عباس گفت خداوندا این قوم به نیت پیغمبر تو صلی الله علیه وسلم بمن توسل کرده اند خداوندا این پیری مرا رسوا مساز و مرا از روی ایشان شرمنده مکن پس باران می آمد و درینجا دلیل ست بر جواز توسل بصلحا بجناب کبریا در حاجات طاریه و ظاهر شدن اثر آن بنزول رحمت الهی انتهی گویم بصحت رسیده که استسقا کرد معاویه بیزید بن الاسود كذا اخرجه ابو زرعة الدمشقي في تاريخه بسند صحيح و رواه ابو القاسم اللالكائي في السنة في كرامات الاولياء و روایت کرد ابن بشکوال از طریق ضمره از ابن ابی جمله که گفت رسید قحط مردم را در دمشق پس بیرون آمد ضحاک بن قیس در حالیکه استسقا می کند پس گفت کجاست یزید بن الاسود

وابن خزیمہ وگردانید شمال را بیمین و در روایتِ ابو داود ست گردانید عطاف الایمن او را بر عاتقِ الایسر خود و عطافِ الایسر او را بر عاتقِ یمین خود
و در روایتِ ابو داود ست کہ بود بران حضرت خمیصہ سودا پس خواست کہ بگیرد اسفل آنرا و گرداند آنرا اعلی پس چون ثقیل شد برومی قلب کرد آنرا و گردانید
بر دوش خود و نشر وے کرد برای مردم کہ تحویل کنند ہمراہ ومی لما اخرجہ احمد بلفظ وحول الناس معہ ولیث وابو یوسف گویند مختص ست تحویل بامام
وبعضے گفتہ اند زنان تحویل نکنند و وقت تحویل استقبال او ست بسوی قبلہ و در مسلم ست چون خواست کہ دعا کند رو کرد بقبلہ وگردانید چادر خود را
ومثلہ فی البخاری من حدیث عبد اللّٰہ بن زید از حدیثِ عبد اللہ مازنی و نیست وی راوی اذان چنانکہ بعض حفاظ وہم کردہ اند ولفظ وی
این ست کہ گفت عبد اللہ بیرون آمد رسولِ خدا با مردم بسوی مصلے در حالیکہ قصد استسقا دارد پس بگذارد با ایشان دو رکعت جہر کرد دران ہر دو
بقرارت و رو آورد بقبلہ در حالیکہ دعا میکند و برداشت ہر دو دست خود را بمبالغہ وگردانید ردای خود را کہ پوشیدہ بود ہنگام استقبالِ قبلہ
وفیہ و درین حدیث عبد اللہ این نیز ہست فتوجہ الی القبلۃ یدعو پس رو آورد آنحضرت بسوی قبلہ در حالیکہ دعا می کند در بخاری
بعد یدعو این ست وحول رداءہ وفی لفظ قلب رداءہ ثم صلی رکعتین جھر فیھما بالقراءۃ پستر بگذارد دو رکعت جہر کرد دران
ہر دو بقرارت و درین جا دلیل ست بر مشروعیت جہر دران آبن بطال گفتہ اجمع علیہ یعنی جہر در نماز باران و آنجا بعض علما اخذ کردہ اند کہ
این نماز را جہر روز نباید گذارد اگر در شب گذارده می شد در روز دران اسرار میکرد و در شب جہر می نمود و حبیبا گفتہ وفی ہذا الوجہ بعد لا یخفے
و گفت علما بی ... گفتہ خبر کرد مرا مسعودی از ابی بکر کہ گفت گردانید یمین را بر شمال انتہی و زیادہ کرد ابن خزیمہ و شمال بر یمین و چون در حکمت
تحویل اختلاف ست اشارہ کرد مصنف بسوی آن در روایتِ آیندہ و این حدیث صحیحین حجت ست بر کسی کہ میگوید کہ در استسقا نماز نیست
صرف دعا و استغفار ست و چون در بخاری و مسلم موجود ست تعلیلش باضطراب خالی از تعسف نیست وللدارقطنی من مرسل ابی جعفر
الباقر و در روایتِ دارقطنی ست بطریق ارسال از حدیث امام ابو جعفر محمد باقر رضی اللہ عنہ وھو محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
رضوان اللہ علیہم و جماعت روایت کرد از پدر خود زین العابدین و جابر بن عبد اللہ و روایت کرد از وی پسرش جعفر صادق وغیرہ ولد سنۃ ست وخمسین
ومات بالمدینۃ سنۃ سبع عشرۃ ومائۃ و عمرش شصت و سہ سال بود و مدفون شد در بقیع در قبری کہ دران پدر و عم پدر وی حسن بن علی
بن ابی طالب رضوان اللہ علیہم مدفون ست و موسوم شد بباقر زیرا کہ تبقر یعنی توسع کرد در علم کذا فی جامع الاصول وحول رداءہ لیتحول
القحط وبگردانید آنحضرت چادر خود را تا بگردد خشک سالی یعنی این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض
گفتہ اند کہ این امتثال امری ست کہ بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کردہ شدہ بود کہ ہمچنین کن تا تحویل یابد حال نہ مجرد تفاؤل چہ شرط تفاؤل آنست کہ نہ بقصد
و اختیار بود چنانکہ چیزی در خارج واقع شود و از انجا تفاؤل گیرند قالہ ابن العربی گفت مصنف کہ وارد شدہ است در تفاؤل حدیثی کہ رجالِ وے
ثقات اند و در فتح الباری گفت اخرجہ الدارقطنی والحاکم من طریق جعفر بن محمد عن ابیہ عن جابر موصلا زیرا کہ محمد بن علی ملاقات کردہ است جابر را
و روایت نمودہ است از وی مگر آنکہ گفت دارقطنی ترجیح کرد ارسال آنرا بعدہ گفت و بر ہر تقدیر این اولی ست از قول بالظن وعن انس
رضی اللہ عنہ ان رجلا دخل المسجد یوم الجمعۃ والنبی صلی اللہ علیہ وسلم قائم یخطب بدرستیکہ مردی در آمد مسجد را
روز جمعہ و حال آنکہ آنحضرت ایستادہ خطبہ میخواند فقال یا رسول اللہ ھلکت الاموال وانقطعت السبل پس گفت ای رسول خدا ہلاک
شدند اموال و منقطع شدند راہہا و در روایتی ہلک المال جاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وھلکت البہائم و در روایتی ہلکت المواشی
ہلک العیال ہلک الناس فادع اللہ عز وجل یغیثنا پس دعا کن خدای بزرگ برتر را کہ باران دہد ما را فرفع یدیہ پس برداشت آنحضرت

سلیمان علیه السلام یستسقی بیرون آمد سلیمان بقصد آنکه استسقا کند و در روایتی باین لفظ است خرج نبی من الانبیاء بالناس
و درینجا دلالت ست بر آنکه استسقا شرع قدیم ست و همچنین خروج برای آن فرائی نملة مستلقیة علی ظهرها پس دید مورچه را در از شده
بر پشت خود رافعة قوائمها الی السماء بردارنده پایهای خود را بسوی آسمان و در روایتی بعض قوائمها آمده پس مراد قوائم پیش باشد
که بمنزلهٔ دستهاست و در وی استحسان استخراج بهائم ست در استسقا و دلالت بر ادراک آنها آنچه متعلق ست بمعرفت خدا و معرفت ست بذکر
خدا و طلب حاجات از وی در سبل السلام گفته و فی ذلک قصص یطول ذکرها و آیات من کتاب الله دالة علی ذلک و تاویل المتاولین لها لا یلجئ الیه انتهی
تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك لیس بنا غنی عن سقیاك خداوندا من مخلوقی ام از مخلوق تو نیست
مرا بی نیازی از آب دهی تو فقال پس گفت سلیمان علیه السلام ارجعوا قد سقیتم باز گردید پس بتحقیق آب داده شدید شما بدعوة غیر کم
بدعای غیر شما و در روایت دارقطنی باین لفظ ست بر گردید که قبول کرده شد دعا برای شما از بهر این مورچه رواه احمد والدارقطنی
والطحاوی من حدیث ابی الصدیق الناجی وابن ماجة من حدیث ابن عمر فی اثناء حدیث ولولا البهائم لم تمطروا وصححه الحاکم ورفعه

وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء
بدرستیکه رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه متعارف ست در دعا که بطن کف دستها
بسوی آسمان کنند و گفته اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما بود مستحب ست که گردانیده شود بطن کفهای دست بجانب
آسمان و هر گاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت باطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن
و فرود داشتن قوت حادثه و غلبهٔ آن طیبی گفته این نیز تفاؤل ست بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت ست بتراکم سحاب گردانیدن
بطن سحاب بجانب زمین و ریختن آنها باران گوئیم در حدیث خلاد بن سائب عن ابیه صریح وارد شده که آنحضرت چون دعا میکرد بطن کف
بسوی آسمان میکرد و چون استعاذه میکرد میگردانید پشت دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله ببطون اکفکم
ولا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف ست اما جمع میان هر دو باین طریق ست که حدیث ابن عباس مختص ست بسوال حصول
شی نه برای دفع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالی یَدْعُونَنَا رَغَبًا وَّرَهَبًا را باینکه رغب ببطون ست و رهب بظهور.

باب اللباس

یعنی چه چیز حلال ست از آن و چه حرام لباس مصدر ست بمعنی ملبوس چنانکه کتاب بمعنی مکتوب ماضی و مضارع از وی از علم یعلم آید
و آنچه بمعنی التباس ست از ضرب یضرب بود و مصدر اول لُبس بضم لام و مصدر ثانی لَبس بفتح لام ست عن ابی عامر الاشعری
در کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی فقیل عبد الله بن هانی وقیل عبد الله بن وهب وقیل عبید بن وهب و زنده بود تا خلافت
عبد الملک بن مروان ساکن شد شام را و نیست عم ابو موسی اشعری کشته شد در ایام حنین در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نام وی
عبید بن سلیم ست رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخز
البتة باشند از امت من قومها که حلال کنند پوشیدن خز را این لفظ را بخا و رای مهملتین هم ضبط کرده اند ضبطه ابو موسی مراد بدان استحلال
زناست چه حِر یکی از اسمای فرج ست و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس آنست که مختار وی خز ست بخا و زای معجمتین و برین نص

پس بایستاد یزید و بود بروی برنس و حمد کرد خدارا و ثنا نمود بروی و گفت الٰہی رب بندگان تو تقرب کردند بمن بسوی تو پس آب ده ایشان را پس
بزگ دیدند ایشان مگر آنکه خوض میکردند در آب و روایت کرد احمد و رزید که واقع شد مثل این معاویه را با ابی مسلم خولانی کذا فی التلخیص و ہم روایت است
از انس رضی الله عنه قال اصابنا و نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم مطر رسید مارا و حال آنکه ما با آنحضرت بودیم
بارانے فحسر عن ثوبه حتی اصابه من المطر پس بکشاد جامۂ خود را از بدن مبارک تا آنکه رسید وِرا چیزی از باران حسر بفتح
حا و سکون سین مهملتین دور کردن و برداشتن جامه از بعض بدن پس گفتیم ما ای رسول خدا برای چه کردی این را وقال انه حدیث عهد بربه
فرمود این باران نو رسیده است از پروردگار خود و آمده است از عالم قدس و طهارت و آلوده نشده است باجزای این عالم کثیف س
ای نفس خرم باد صبا ✲ از بر یار آمده مرحبا ✲ ولابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی
بیابد و گفته اند از جهت آنکه دست گنهگاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درینجا اشارت و تعلیم ست مرامت را بتقریب
و ترغیب در انچه خیر و برکت ست و این حدیث را در جامع الاصول از ابوداود آورده و نیز دلیل ست بر تبرک گرفتن بدان و استحباب آن و برینکه
او تعالی ورای الوراست و چیزها از نزد او درین عالم می آید و وی بذات خود فوق همه اشیاست نه چنانکه جهمیه و معتزله و قدریه گویند که وی
بذاته در هر مکان ست و با هر انسان رواه مسلم و بوب له البخاری فقال باب من تمطر حتی یتحادر علی لحیته وساق حدیث انس بطوله
و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رای المطر بدرستیکه بود آنحضرت
چون می دید باران را یعنی بعد از استسقا قال می گفت اللهم صیبا نافعا خداوندا بفرست باران ریزان بسیار سودمند صیب بفتح
صاد و تشدید یای تحتیه و بعضی صب بموحدۂ مشدده روایت کرده اند بمعنی ریختن و نافع صفت احترازی ست از صیب ضار ابن بطال گفته
دروی دعاست در ازدیاد خیر و برکت و نفع گرفتن بدان و ابن عیینه گفته حفظناه سیبا خطابی گفته سیب بمعنی عطا و مجرای آب ست و جمع
سیوب و قد ساب یسوب اذا جری اخرجاه روایت کردند این را بخاری و مسلم و این خلاف عادت مصنف ست که می گوید متفق علیه
و عن سعید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دعا فی الاستسقاء بدرستیکه رسول خدا
دعا کرد در استسقا باین کلمات اللهم جللنا سحابا کثیفا خداوندا بپوشان ما را با ابران بسیار و انبار قصیفا پی در پی که آواز
رعدش سخت و درشت باشد و بعض او مر بعض را قصف کند و این از امارات قوت مطر ست ذلوقا هجوم کننده سهل الخروج شدید الدفع
ضحوکا خندان و تابان با برق تمطرنا منه باران دهی ما را از همچو ابر رذاذا ریزه باران همیشه ریزنده خرد قطره در نهایه
گفته الرذاذ اقل ما یکون من المطر و در سبل گفته ما کان بطره دون الطش قطقطا بکسر هر دو قاف باران ریزه یا پیاپی انبوه یا سرد
یا اندک قطره ابو زید گفته القطقط اصغر المطر ثم الرذاذ و هو فوق القطقط ثم الطش و هو فوق الرذاذ سجلا بسیار و سجل مصدر ست
یقال سجلت الماء سجلا اذا صببته صبا وصف کردند سحاب را بدان مبالغة بنابر کثرت آب که از وی می ریزد تا آنکه گویا وی نفس مصدر ست
یا ذا الجلال والاکرام ای صاحب عزت و بزرگی و ناطق ست باین دو وصف قرآن و تفسیر کرده اند آنرا باستغنای مطلق یا فضل تام
و این هر دو از اعظم صفات وی تعالی اند و لهذا در حدیث آمده الظوا بیا ذا الجلال والاکرام ای الزموه و اثبتوا علیه و اکثروا من قوله و التلفظ
فی دعائکم و مروی ست که گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمردی و او نماز میگذارد و می گفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک رواه
ابو عوانة فی صحیحه و عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خرج

بہ حریر و دیبا رواہ البخاری ظاہر آنست کہ نہی درینجا برای تحریم ست و باین رفتہ اند جماہیر امت برای مردان نہ زنان و حکایت کرد قاضی عیاض از قومی اباحت آن و نسبت کرد در بحر اباحت را بسوی ابن علیہ و گفت منعقد شد اجماع بعد وی بر تحریم ولیکن مصنف در فتح الباری گفتہ ثابت شدہ است لبس حریر از جماعتی از صحابہ و غیر ایشان ابوداود گفت پوشیدہ آنرا بیست کس از صحابہ یا زیادہ و رواہ ابن ابی شیبۃ عن جمع منہم و اما جلوس بر حریر پس حدیث مفید نہی ست ازان مصنف در فتح گفتہ کہ بخاری و مسلم حدیث حذیفہ را از غیر یک جہ روایت کردہ اند و در ان این زیادت نیست یعنی قولہ وان یجلس علیہ و این حجت قوی ست مانع جلوس و ہو قول الجمہور خلافا لابن الماجشون و الکوفیین و بعض الشافعیۃ و ارجح مذہب جمہور ست و جائز ست افتراش حریر برای زنان زیرا کہ چون لبس آن برای اینہا جائز شدہ پس افتراش بالاولی جائز خواہد بود

وعن عمر رضی اللہ عنہ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن لبس الحریر الا موضع اصبعین او ثلث او اربع نہی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر مگر جای دو انگشت یا سہ انگشت یا چہار انگشت کہ مباح ست شاید کہ در وقتی زیادہ بر دو انگشت مباح نبود پس ازان رخصت کردہ تا چہار انگشت و مذہب جمہور علما آنست کہ زیادہ بر چہار انگشت مباح نیست و مذہب حنفیہ نیز ہمین ست و مراد بوجود این قدر آنست کہ یکجا بود نہ آنکہ اگر جمع کنند در تمام جامہ باین قدر برسد متفق علیہ مصنف گفتہ او درینجا برای تخییر و تنویع ست و ابن ابی شیبہ بہمین وجہ باین لفظ آوردہ کہ ان الحریر لا یصلح الا ہکذا و ہکذا علی اصبعین او ثلث او اربع و ہر گفتہ کہ در سر آستین دو انگشت باشد روایت نسائی را و اوست کہ رخصت نداد در دیباج مگر در موضع چہار انگشت واللفظ لمسلم و این حدیث را حضرت عمر در موضع جابیہ بجیم و موحدہ و تحتانیہ کہ شہری ست از ولایت شام در خطبہ کہ آنجا خواندہ بود بیان کردہ

وعن انس رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم رخص لعبد الرحمن بن عوف والزبیر رضی اللہ عنہما فی قمیص الحریر من حکۃ کانت بہما بدرستیکہ آنحضرت رخصت کرد و مباح گردانید برای این ہر دو صحابی کہ از عشرہ مبشرہ اند در پوشیدن جامہ ابریشمی از جہت خارش بدن کہ ایشان را بود و این خارش از جہت کثرت قمل بود چنانکہ در روایت مسلم ست انہما شکوا القمل یعنی آن ہر دو شکایت کردند در بعض غزوات سپش را قمل بفتح قاف و سکون میم سپش و جمع آن قمل بضم قاف و فتح و تشدید میم مضمومہ فرخص لہما فی الحریر پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراہنہای ابریشمی و زیادہ کرد مسلم در روایتی کہ بود این رخصت در سفر و زعم کرد محب طبری انفراد مسلم باین زیادت و نسبت کرد بسوی ہر دو ابن الصلاح و عبد الحق و نووی در بدر منیر گفتہ مراجعت کردم بخاری را لیس نیافتم در وی این زیادت و حکہ بکسر حای مہملہ و تشدید کاف نوعی از خارش ست و ذکر حکہ درینجا علت ست نہ قید یعنی از برای حکہ پس من برای تعلیل ست مصنف گفتہ ممکن ست جمع باین طور کہ حاصل شد حکہ از سپش پس نسبت کردہ شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب سبب و اختلاف کردہ اند علما در جواز وی برای حکہ و غیر او طبری گفتہ رخصت دال ست در لبس وی برای حکہ پس ہر کہ آنرا برای دفع ایذای اعظم از حکہ پوشد ہمچو سلاح و مانند آن جائز باشد و قائلان جواز تخصیص بسفر نمی کنند و بعض شافعیہ گویند مختص ست بسفر قرطبی گفت حدیث حجت ست بر مانع مگر آنکہ دعوی خصوصیت بزبیر و عبد الرحمن کند و این دعوی صحیح نیست و رافعی گفتہ شرط نیست در ان سفر علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتہی و ترجمہ کرد بخاری برای آن بقول خود الحریر فی الحرب و گفت ابن دقیق العید در شرح امام کہ منشا خلاف درین باب اختلاف روایات ست در ذکر سفر و عدم آن و متعین ست اعتبار قید در روایت و واجب ست اعتبار آن در حکم زیرا کہ برین وصف معلق ست حکم و ممکن ست کہ معتبر باشد پس ملغی گردانیدہ نشود واللہ اعلم و دور تر رفت آنکہ این را از خصائص عبد الرحمن و زبیر گردانید

کرده است حمیدی و ابن اثیر درین حدیث در نهایه گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرقه همان اول ست یعنی بمجمتین چون مراد ازان جامهٔ
لبس خز بفتح خای معجمه و زای مشدده خالص از حریر ست و عطف حریر بروی از قبیل عطف عام بر خاص ست زیرا که خز نوعی از حریر ست و در قاموس
گفته جامهٔ معروف ست و در نهایه گفته خز در زمان سابق نام جامها بود که منسوج از صوف و ابریشم بود ولیکن مراد درینجا این ست زیرا که این
مباح و حلال ست و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین محمول ست حدیث ابو داود از عبد الله بن سعد دستکی عن ابیه سعد گفت دیدم
بیمارا مردی را بر بغلهٔ سفید که بروی عمامه بود از خز سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرا پوشانیده واخرجه الترمذی
والنسائی وذکره البخاری پس نهی ازان بعلت تشابه با عاجم خواهد بود که بطریق تکبر و خیلا آنرا بر زین اسپان بیندازند و گفته اند که اگر مراد
بخز آن بود که الآن معروف ست آن خود همه ابریشم ست و حرام ست مطلقا و برین محمول ست این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان
نبوت نبود پس اخبار آن بغیب معجزهٔ اوست صلی الله علیه وسلم و در مطالب المومنین گفته لا باس بلبس الخز و گفته که خز اسم دابه الیست
در بحر که بر پوست وی خزمی باشد و وی نه از جنس حریر ست و محرم بر رجال لبس حریر ست نه غیر کذا فی المحیط و نیز گفته اند که سید امام ناصر الدین
گفته است که خز در زمان ایشان نام جامهٔ بود که از موی حیوان بحری بود و آنرا به ترکی قندز گویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
می سازند لابد حرام باشد کذا فی السراجیة و ابو داود و نسائی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوار نشوید خز را
و نمار را یعنی بایں طریق که آنرا بر زین اسپ بنهید و بران سوار شوید چنانکه ظاهر لفظ ست و بعضے بمعنی جلوس بران نیز گفته اند و نمار
جمع نمره است بمعنی کسای مخطط لبس نهی ازان برای کراهت تنزیهی باشد که بجهت زینت و خیلا و تکبر بر زین اسپ می اندازند و اکثر برانند
که جمع نمر ست بمعنے سبع معروف و مراد جلود آنهاست که بر زین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع نمر نمور ست نه نمار و می گویند
که جمع نمر چنانکه نمور ست نمار نیز آمده است و درین حدیث نیز بروایتی بجای نمار نمور آمده و این قرینه است بران که نمار بمعنی اوست و فی القاموس
النمر کگتف سبع معروف جمعه انمر و انمار و نمر و نمار و نمور والله اعلم والحریر جامهٔ ابریشم و در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که هر چهار
صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هر که بپوشد جامهٔ ابریشم در دنیا نپوشد آنرا در آخرت متفق علیه و ازینجا معلوم شد که پوشیدن ابریشم
حرام ست مگر مقدار چهار انگشت مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمر ست که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسے که
نیست نصیب او را در آخرت متفق علیه یعنے از نعیم وی یا اعتقاد وی یا از لبس حریر دران رواه ابو داود و اصله فی البخاری
واصل وی در بخاری ست واخرجه البخاری تعلیقا و حدیث دلیل ست بر تحریم لباس حریر زیرا که معنی یستحلون یجعلون الحرام حلالا است و در حدیث
ثانی که می آید تصریح این معنی ست و در حدیث دلیل ست بر انکه استحلال محرم فاعل آنرا از مسمای امت بیرون نمی کند کذا قیل ولکین ضعف این قول
غیر مخفی ست زیرا که هر که استحلال محرم کند یعنی معتقد حلت او شود وی مکذب رسول خداست که خبر بحرمتش داده پس حلال گفتن این کس
آنرا رد کلام آنحضرت و تکذیب اوست صلی الله علیه وسلم و تکذیب وی کفر ست پس لابد ست از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که وی
امت ست قبل استحلال و چون استحلال کرد از مسمای امت بدر رفت و نیست صحیح اراده امت دعوت ازین امت زیرا که آن امت خود مستحل هر محرم ست
خصوصیت این محرم چیست **وعن** حذیفة رضی الله عنها قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نشرب
فی آنیة الفضة والذهب وان ناکل فیها وعن لبس الحریر والدیباج وان نجلس علیه نهی کرد ما را پیغمبر خدا
از نوشیدن در ظرفهای نقره و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامهٔ ابریشمی و دیبا که نوعی خاص معروف ست و از نشستن

وبزآن واین بحث بسیار درازست انتهی **وعن** ابی موسی الاشعري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم قال أحل الذهب والحرير لاناث أمتي وحرّم على ذكورهم حلال ساخته ومباح گردانیده شد استعمال پوشیدن

ابریشم مرزنان را از امت وحرام گردانیده شد استعمال هر یکی ازان بر مردان ایشان رواه احمد والدارقطني في العلل والنسائي

ووی دلیل ست بر تحریم لبس رجال ذهب وحریر را وجواز لبس آن برای زنان وبعضی گفته اند که حل ذهب برای زنان منسوخ ست کذا فی السبل

ودرین باب ست از علی کرم الله وجهه نزد احمد وابوداود ونسائی وابن ماجه وطبرانی وابن حبان که گفت علی گرفت آنحضرت حریر را پس نهاد آنرا

بر دست راست خود وگرفت طلا را ونهاد آنرا بر دست چپ خود پس فرمود که این هردو حرام ست بر مردان امت من زیاده کرد ابن ماجه وحلال

برای زنان ایشان عبد الحق از ابن المدینی نقل کرده که گفت این حدیث حسن ست ورجال وی معروف اند واخرج البیهقی مثله باسناد حسن

وروایت کرد بزار از حدیث عمر بن جریر البجلی مانند آن ودر اسنادش قیس بن ابی حازم ست والترمذي وصححه گفت ترمذی که این

حدیث حسن صحیح ست وزیاده کرد در تلخیص که در اسنادش سعید بن ابی هند ست که روایت میکند از ابی موسی اشعری ابو حاتم گفته که وی

ندیده اورا وگفت اسامه بن زید که نشنیده است وی از ابی موسی وگفت ابن حبان در صحیح خود که حدیث سعید از ابی موسی معلول ست وصحیح نیست

گویم ورفته است ابن حزم بر ظاهر اسناد وی وصحیح گفته با وجود معلل بودن بانقطاع وتصحیح کرد آنرا ابن خزیمه وروایت نموده بهشت طریق

غیر این طریق از هشت صحابی وکلها لاتخلو عن مقال ولکن یشد بعضها بعضا **وعن** عمران بن حصين رضي الله عنه ان

النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله يحب اذا انعم على عبده نعمة ان يرى اثر نعمته عليه بدرستیکه

خدای تعالی دوست می دارد چون انعام کرد بر بندهٔ خود کدام نعمت را اینکه به بیند اثر نعمت وانعام خود بران بنده واین حدیث را نسائی از حدیث

ابی الاحوص وترمذی وحاکم از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده روایت نموده باین لفظ ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده یعنی چون عطا کند

حضرت حق سبحانه بندهٔ از بندگان خود را نعمتی دوست میدارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده ولفظ ابو الاحوص عن ابیه این ست اذا اتاک الله

مالا فلیری اثر نعمته علیک وکرامته یعنی بتحسین ثیاب وتنظیف وتجدید آن بقدر حالت وقدرت وی بی مبالغه واسراف دران بقصد اظهار نعمت

وشکرگذاری آن وتا مردم براند ومحتاجان بطلب صدقات وزکوة بوی رو آرند نه بقصد تکبر وخیلا رواه البيهقي وازینجا معلوم می شود که

پوشیدن نعمت وکتمان آن روا نیست وگویا موجب کفران نعمت ست وهمچنین هر نعمتی که او تعالی بر بنده داده مثل علم وفضل باید اظهار

کند تا مردم بشناسند واستفاده نمایند ودر مصداق وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ داخل شوند وبذاذت هیئت صورت سوال واظهار فقر ست بلسان

حال ولذا قیل ع وسان حالی بالشکایة انطق ❊ وقیل ع وکفاک شاهد منظری عن مخبری ❊ **وعن** علي رضي الله عنه ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن لبس القسي بدرستیکه آنحضرت نهی کرد از پوشیدن ثوب قسی بفتح قاف نزد اهل مصر

وبکسر قاف نزد محدثین منسوب ست بسوی قس بسین مشدده موضعی ست از زمین مصر ودر حدیث تفسیرش به ثیاب مضلعه واقع شده که از

مصر وشام می آید کذا فی مسلم ودر بخاری گفته دروی حریر باشد بر مثال اترج وثیاب مضلعه آنرا گویند که دروی خطهای عریض باشد مثل اضلاع

یعنی استخوان پهلو وگفته اند که ثیاب کتان ست مخلوط بحریر قاله الطیبی پس نهی ازان بر تقدیری ست که دروی حریر باشد واز حریر بود

والمعصفر ونهی کرد از پوشیدن جامهٔ رنگین بعصفر سرخ باشد یا زرد ودر لبس وی اختلاف علما ست جماهیر صحابه وتابعین بجواز رفته اند

وبه قال الفقهاء غیر احمد وبعضی حرام مطلق دانند وبعضی مباح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلهٔ حمرا پوشیده ودر صحیح ثابت ست از ابن عمر

مُتفق علیه وبالجمله ازین حدیث مفهوم میگردد که لُبس حریر حرام ست الا برای حاجتی ومصلحتی مثل حرب وقمل وحر وبرد واین مذهب شافعی ونزد مالک جائز نیست اصلا ودر هدایه گفته لا باس ست بلبس حریر ودیبا در حرب عندهما زیراکه دافع ست مرسختی سلاح را ومهیب ترست چشم اعدا ونزد امام ابوحنیفه مکروه ست از جهت اطلاق نهی وضرورت مندفع ست بمخلوط وصاحبین گویند که حریر خالص دافع ترست ودر علاج قمل وحکه بحریر کلام دراز ست در اشعة اللمعات وغیره مذکور وبعضی گفته اند که منع لبس حریر از قملی ست که حدوث آن برسبیل تولد زیراکه فاسد میگرداند آنرا که حادث می شود از بیضهای وی پس متولد نمی شود از ان قملی ونووی وغیره گفته اند که حکمت در لبس حریر برای حکه برودت اوست وتعقب کرده اند بآنکه حریر حار ست پس صواب آنست که حکمت در وی دفع قمل ست که از وی حکه پیدا می شود بخاصیة در گفت چون از حریر لباسی گیرند در مزاج خود معتدل الحرارت باشد وسخن بدن بود وگاهی دور میکند برد را بتسخین خود **وعن علي رضي الله عنه قال كساني النبي صلى الله عليه وسلم حلة سيراء** گفت علی پوشانید مرا رسول خدا حُله سیرا حُله جفت جامه یعنی ردا وازار قاله ابو عبید وابن الاثیر گفته چون از یک جنس باشد وسیرا بکسر سین مهمله وفتح تحتیه ورا والف ممدود بُرد مخطط که مخلوط باشد بوی حریر وبعضے گفته حریر محض در سبل گفته وهو الاقرب انتهی زیراکه مختلط از حریر وغیره حرام نیست مگر آنکه در وی حریر زیاده باشد ودال ست بران حدیث ابوداود از ابن عباس که نهی کرد آنحضرت از ثوب مصمت از حریر واما علم حریر وسدی ثوب پس لا باس ست وتیسیر در لغت خضاب کردن زن ست اصابع خود را بخطوط وحلة بتنوین ست وسیرا صفت او یا بغیر تنوین ست بنا اضافت خلیل گفته نیست در کلام عرب فعلی بکسر اول مع المد سوای سیرا وحولا وعنبا که لغت ست در عنب **فخرجت فيها** پس بیرون آمدم در ان جفت جامه یعنی آنرا پوشیده برآمدم **فرأيت الغضب في وجهه** پس دیدم اثر خشم را در روی مبارک وی وگفته اند که سبب غضب آن بود که چرا فکر نکرد که آن نه لباس متقیان بود که مثل وی رضی الله عنه آنرا پوشد اگر چه نه صرف حریر باشد بلکه مخلوط بدان وباوجود آن شان مثل وی نبود که آنرا پوشد پس بایستی آنرا در نسا قسمت کرد چنانکه زیاده کرد مسلم در روایتی که فرمود آنحضرت من نفرستادم آن حُله را بسوی تو تا بپوشی آنرا جز این نیست که فرستادم بسوی تو تا پاره کنی آنرا وخمار سازی میان زنان ولهذا پاره کرد آنرا مقدار خمار در میان فواطم **فشققتها بين نسائي** پس پاره پاره کردم آنرا در زنانِ خود هر پاره مقدار دامنی که زنان سر خود را بدان بپوشند ومراد بنسا فواطم اند وبفواطم چند فاطمه که در خانهٔ امیر المؤمنین جمع بودند یکی فاطمه زهرا بنت رسول الله وبضعهٔ وی علیه السلام دوم فاطمه بنت اسد بن هاشم زوجهٔ ابی طالب اُمِ علی وجعفر وطالب وعقیل سوم فاطمه بنت حمزه بن عبد المطلب سید الشهدا وبعضی گفته اند که ثالث فاطمه بنت ولید بن عتبه ابن ربیعه است واول صحیح ترست چه اعطای آنحضرت باهل بیت قریب تر وظاهر ترست مُتفق علیه واستدلال کرده اند بحدیث بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب زیراکه آنحضرت جامه را فرستاد وهیچ تقریر نفرمود وعلی بر ظاهر ارسال رفته از وی منتفع شد ولباسی ساخت وچون آنحضرت بران مطلع شد پوشیدن آن برای وی مباح نفرمود **وهذا اللفظ لمسلم** شوکانی رح گفته اختلاف کرده اند اهل علم در حریری که مشوب بغیر خود باشد واستدلال کرده اند مانعین از لبس حریر بحدیث حُله سیرا ولیکن واقع شد اختلاف در تفسیر حلهٔ سیرا گفته اند که ذات الخطوط است وگفته اند که مختلف الالوان ست واین هر دو تفسیر دلالت بر مطلوب مستدل ندارند وگفته اند که حریر محض ست واستدلال کرد مجوز مشوب بحدیث ابن عباس نزد احمد وابوداود که نهی نفرمود آنحضرت مگر از ثوب مصمت از قز ودر اسنادش حصیف بن عبد الرحمن ست ودر وی ضعف ست ومصمت همان ست که همگی حریر باشد بی آمیزش پنبه

پس در شستن آن تضییع مال ست پس زنان خود را بدہد یا بفروشد یا ببخشد تا دیگر زنان ازان متمتع شوند و در روایتی آمده که ابن عمر و نظر بظاہر امر برفت و آنہا را بسوخت و چون فردای آن روز بملازمت آمد از حقیقت حال خبر داد فرمود چرا نپوشانیدی آن جامہا را باہل خود زیرا که روا ست مر زنان را پوشیدن آن و بقرینۂ این روایت حمل کرده اند احراق را بر خلاف ظاہر قاضی عیاض در شرح مسلم گفته امره صلی اللہ علیہ وسلم باحراقہا من باب التغلیظ والعقوبۃ انتہی و آنکه گویند امر باحراق مبالغه است در اعدام آثار آن خلاف روایت و درایت ست و بعضی گویند درین حدیث حجت بر عقوبت باتلاف مال و این معارض حدیث علی ست و امر بشق آن در میان زنان کما فی الروایۃ المتقدمۃ و اینجا ابن عمرو را امر بتحریق کرده در سبل گفته فینظر فی وجه الجمع مگر آنکه در سنن ابو داود از ابن عمرو آمده که وی آنرا بسوخت و این دال ست بر آنکه احراق بغیر امر آنحضرت بود پس اگر این روایت صحیح شود تعارض از میان برخیزد ولیکن میان ہر دو روایت ابن عمرو تعارض ہنوز باقی ست و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد باحراق ندبًا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعض اہل خود را نپوشانیدی که این کافی بود از سوختن و امر برای ندب ست انتہی و معارض نمی شود این حدیث با نچه وارد ست در لبس احمر مطلق چنانکه در حدیث صحیحین ست از حدیث برا که گفت دیدم آنحضرت را در حلۂ حمرا و ندیدم گاہی ہیچ چیزی احسن از وی و درین باب حدیثہا ست شوکانی گفته جمع کرده می شود میان اینہا باین طریق که ممنوع ہمان سرخ ست که رنگ کرده شده است بعصفر و مباح آن سرخ ست که رنگ کرده نشده است بعصفر انتہی و در سفر السعادة گفته حلہ عبارت از دو جامه و حمرا آن خطوط سرخ ست که دران بود مراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منہی عنه ست و فی الجملہ از پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد انتہی و درین صورت خود ہیچ تعارض نیست و ہمچنین زرد و آنچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز لبس اینہا و قوع آن پیش از وقوع نہی ست و در بعضے احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل ست واللہ اعلم **وعن اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہا انہا اخرجت جبة رسول اللہ** وی بیرون آورد جبۂ رسول خدا **صلی اللہ علیہ وسلم** در قاموس گفته الجبة ثوب معروف و در کرمانی ثوب مخصوص اما قاضی در مشارق الانوار گفته که جبه جامۂ قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاہر شامل قبا و پیراہن ست و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آن نیست و در روایتی جبۂ طیالسۂ کسروانیه آمده و طیالسه جمع طیلسان بمعنی چادر ست و این جبه سیاه و مدور باشد که تار و پود او ہر دو از صوف ست و کسروانیه نسبت بکسری ست بفتح کاف و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس ست **ملفوفة الجیب و الکمین** دوخته شده جیب او ہر دو آستین و اصل معنی ملفوف کفه دار ست کفه بضم کاف و کفه ہر چیز طرف و حاشیۂ آن چیز را گویند اگر دراز باشد آنرا کفه بضم گویند چنانکه کفه جامه و اگر مستدیر بود کفه بکسر کاف خوانند چنانکه کفه ترازو و این بفتح نیز آمده **والفرجین** و ہر دو فرج یعنی دو کشادگی و پارگی آن جبه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت ست که در بعضی از جبہا در ہر طرف دامان یکی پیش و پس شق می کنند **بالدیباج** بدیبا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه جیب و ہر دو آستین و دامان این جبۂ برکت قبه را از حریر پاره ہا ساخته و دوخته بودند و ازین حدیث معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چہار انگشت نبود جائز ست بغیر کراہت و غرض اسماء از برآوردن این جامه و نمودن آن بمردم اظہار نعمت و برکت این جامۂ شریف بود نزد وی و بیان آنکه جامه که آنرا بحریر پاره ہا باین طریق دوخته باشند درست ست و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سبب اخراج وی آنست که اسماء فرستاد کسی را نزد ابن عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید علم را در جامه پس گفت که وی شنیده است عمر را می گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود نمی پوشد حریر را مگر کسیکه نیست حصه او را پس ترسیدم

که دیدم آنحضرت را رنگ میکرد بصفرت اما حافظ ابن القیم رح گفته که حلّه حمرا سرخ بحت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده بخطوط سرخ و سیاه
و معروف ست باین اسم باعتبار خطوطی که درویست واما حمرای بحت پس منهی ست اشد النهی زیراکه در صحیحین ست که نهی کرد آنحضرت از میاثر
حمر انتهی و بعضی گویند اگر بعد از بافتن رنگ کرده باشد حرام ست و اگر بافتن بعد از رنگ کنند مباح و بعضی گویند اگر رایحهٔ آن زائل شده مباح
والا حرام و بعضی گویند لبس آن در مجالس و محافل مکروه و اگر در خانه پوشد درست و مساعد نیست این اقوال را دلیلی از سنت و مختار در مذهب
حنفی کراهت تحریمی ست و نماز گزاردن بآن مکروه و در رنگ سرخ از غیر عصفر نیز خلاف ست شیخ قاسم حنفی که از اعاظم علمای متاخرین مصر
و استاذ قسطلانی ست تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون ست نه صبغ پس همه سرخ حرام و مکروه باشد رواه مسلم
شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفر بر دو قسم ست یکی مفرد دوم مرکب از رنگ دیگر مفرد سرخ را ارجوانی در عربی و گلناری و لاله‌ای
و سوها در هندی گویند و آن منصوص التحریم ست و آن دیگر که مرکب ست بجز از سه رنگ که سفید و زرد و نیل ست اختلاطی نپذیرد تفصیل
آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا زعفرانی گویند یعنی برنگ گل زعفران و دومی سفیدی که بنسبت اول
فی الجمله زیاده دارد و آنرا موردی گویند یعنی سیر گلابی و سومی که دروی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلابی نیم سیر گویند و این هر سه درجه
حرام ست و چهارم آنکه سپیدی غالب و سرخی عصفر مغلوب و آنرا کم سیر گلابی گویند و در هندی پهیکا گلابی حلال ست و علی هذا القیاس
درجها که بعد ازین پیدا شود مانند پیازی و نحو آن و دومی اختلاط زردی با عصفر درجهٔ اول زردی کم و سرخی غالب و آنرا نارنجی گویند
دوم زردی زیاده از اول و آنرا سنهری گویند سوم آنچه قریب وی ست مانند جنیئی این همه اقسام حرام ست چهارمی آنچه در وی زردی بسیار
و سرخی عصفر مغلوب باشد مانند طلائی و کیسری و مانند رنگ زردچوب و هارسنگار و ورس و این همه اقسام جائز ست و اما آنچه اختلاط نیل
در وی باشد چند قسم ست درجهٔ اول آنکه اختلاط نیل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از ان نافرمانی و آنچه قریب وی ست حرام ست و دیگر رنگهای
که نیل در وی بسیار باشد و سرخی عصفر کم مانند اوده و بعد از ان فاسی و کاسنی و سوسنی و آسمانی و دهانی و نیلا و گوکی و کنجی این همه جائز ست
واما زعفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام ست بدلیل حدیث نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یتزعفر الرجل یعنی نهی فرمود از اینکه
مصبوغ سازد مرد پارچهای خود را بزعفران و این را مزعفر گویند حرام ست مادامیکه رنگ زعفران باقی ست و حد آن آنست که رنگش
افشانده نشود و تیره نگردد و اگر بحد افشاندگی و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم می‌شود که جائز ست ورنه حرام والله تعالی اعلم و مناط حرمت
در اختلاط رنگ زرد و سپید و نیل غلبهٔ عصفر ست یا مساوات آن بنسبت دیگر رنگ اگر عصفر مغلوب ست و رنگ دیگر غالب آن جائز ست
و این احکام در الوان خام برای مردان ست اما سرخ و زرد پخته بالاتفاق حلال ست و برای زنان اینهمه رنگ و رنگهای دیگر خام و پخته حلال بالاتفاق والله اعلم وعن
عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال رای علیّ النبیّ گفت دید بر من آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثوبین معصفرین دو جامه
رنگین معصفر و عصفر چیزی ست که رنگ میکنند بآن جامه برنگ سرخ بر هیئت مخصوص فقال امّك امرتك بهذا پس فرمود مادر تو امر کرده باشد ترا بپوشیدن
این رواه مسلم و در وی اعلام ست باینکه این قسم جامهٔ رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان ست و دلیل ست بر تحریم معصفر
و معاضد نهی اول ست و زیاده میکند قوت او را و تمام این حدیث نزد مسلم که گفتم بشوئیم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا و در روایتی از مسلم آمده که
این جامهای معصفر از جنس جامهٔ کفارست پس مپوش آنها را و گفته اند مراد آنحضرت از احراق مبالغه ست در اخراج آنها از ملک به بیع یا هبه یا
بطریق دیگر که میسر شود از خود جدا باید کرد و امر بشستن بجهت آن نکرد که جامهٔ معصفر اگرچه بر مردان حرام و مکروه ست و لیکن برای زنان مکروه نیست

مفهوم ام طيبي آنست که هادم از هدم ست بدال مهمله بمعنى ويران کردن و انداختن و شکستن بناي خانه چنانکه مشهورست بر زبان مردم و ليکن
اسنوي در مهمات و سهيلي در روض گفته که روايت هاذم ست بذال معجمه بمعنے قاطع و اما بمهمله پس بمعنى مزيل شي ست و نيست مراد دريجا
مصنف گفته و درين سخن نظرست گويم مراد اين ست که معنى بدال مهمله هم صحيح ست زيراکه موت مزيل لذات ست چنانکه قاطع اوست و ليکن
عمده روايت ست و زعفراني گفت جائزست بذال معجمه گويم و مي تواند که هاضم بضاد معجمه باشد از هضم بمعنے شکستن اگر روايت بآن صحيح شود و ليکن
وي هيچ طريقي يافته نشد الموت بالکسر بدل ست از هاذم يعني آن برنده مزها و ويران کننده لذتها مرگ ست و ذکر موت کنايت ست
از خوف و خشيت حق و عمل بمقتضاي آن و توبه و استغفار و تقديم و ترجيح نفع دار آخرت بر نفع دنيا و زهد درين عالم و رغبت دران عالم ع
جامي آن به که درين مرحله آن پيشه کنم ٭ که ز مرگ دگران مرگ خود انديشه کنم ٭ يعنے پند گيرم و بدانم که مرا هم روزي همچنين دست از حيات
افشاندني ست و پاداش کارهاي خود ديدني و الا ذکر موت و ياد داشتن آن بي عمل چيزي نيست بلکه تواند که سبب قساوت قلب گردد چنانکه
ذکر حق سبحانه بغفلت نسأل الله العافية رواه احمد و الترمذي و النسائي و ابن ماجه در سبل گفته حديث دليل ست برانکه لائق نيست
انسان را غفلت کردن از ذکر اعظم مواعظ که موت ست انتهى آري کفى بالموت واعظا ع امروز گر از رفته حريفان خبري نيست ٭ فردا ست
درين بزم ز ما هم اثري نيست ٭ و فائده ذکر موت در حديث ديگر چنين آمده که انکم لا تذکرونه في کثير الا قلله و لا قليل الا کثره و در روايت ديلمي
از حديث ابو هريره آمده اکثروا ذکر الموت فما من عبد اکثر ذکره الا احيى الله قلبه و هون عليه الموت و در منتقى از ابن حبان و بيهقي در شعب الايمان ست
اکثروا ذکر هاذم اللذات فانه ما ذکره عبد قط في ضيق الا وسعه و لا في وسعة الا ضيقه و در حديث انس ست اکثروا ذکر الموت فان ذلک تمحيص للذنوب
و تزهيد في الدنيا اخرجه ابن لال في مکارم الاخلاق و نزد بزارست اکثروا ذکر هادم اللذات فانه ما ذکره احد في ضيق من العيش الا وسعه عليه
و لا في سعة الا ضيقه و نزد ابن ابي الدنيا ست اکثروا من ذکر الموت فانه يمحق الذنوب و يزهد في الدنيا فان ذکرتموه عند الغنى هدمه و ان ذکرتموه عند
الفقر ارضاکم بعيشکم کذا في السبل و صححه ابن حبان و الحاکم و ابن السکن و ابن طاهر و اعله الدارقطني بالارسال و درين باب ست از انس
نزد ترمذي بزيادة و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم در علل لا اصل له و از عمر نزديک ابن طاهر در تخريج احاديث کتاب شهاب و در وي کسي ست
که شناخته نمي شود و آن در حليه ست و در ترجمه مالک و ذکر کرده ست آنرا بغوي از عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابيه مرسلا کذا في التلخيص
گويم حقيقت موت انقطاع علاقه نفس ست از بدن و ترک استعمال آلات بدني نه فناي ذات انساني چه نفس ناطقه رشحه از ملکوت و پرتوي
از جبروت ست فنا را بساحت بقاي او مجال تطرق نيست و حوادث قرون را بجوهر ذات او تعلق نه و ازينجاست که انسان را ابدي گويند
و دلائل برين دعوى در علم حکمت ممهد گشته است و آنچه مناسب اين محل ست آنست که فرضا اگر عضوي يا اصبعي از اعضا و اصابع منعدم
شود انسان از انعدام اين جزء در انانيت خود هيچ نقص نمي يابد پس همچنين بانتفاي عضوي ديگر و هلم جرا تا آنوقت که انتفاي تمام
اعضا بتدريج فرض کنند پس بوجدان صحيح در همه مراتب ذات خود را محفوظ و موجود مي يابد پس موت فناي محض نشد بلکه قطع تعلق
نفس با بدن شد و اين متمم آثار حقيقت انساني ست حکما در تعريف انسان گفته اند حي ناطق مائت پس موت کمال و تمام ست نه نقصان
ع نشنيده که هر که بمير د تمام شد ٭ در حجة الله البالغه بابي منعقد کرده در ذکر حقيقت موت و بابي در حقيقت روح و گفته متحقق شد
نزد ما بوجدان صحيح که موت انفکاک نسمه است از بدن بنا بر فقد استعداد بدن براي توليد نسمه نه انفکاک روح قدسي از نسمه و چون تحليل
شود نسمه در امراض ذلقه واجب شود در حکمت الهي بقاي چيزي از نسمه بقدر آنچه صحيح شود بدان ارتباط روح الهي و گفته نيست آيه

آنچه علم هم ازین باشد پس برآورد اسما جبه را و آنکه در حدیث عمران بن حصین آمده که فرمود نمی پوشم من قمیص ملفف بحریر را رواه ابوداود
پس محمول ست بر آنکه قدر کفه از حریر زیاده باشد بر چهار انگشت که مرخص ست و درین حدیث کمتر از ان یا آنکه حدیث عمران بیان ورع ست
و در حدیث اسما اصل جواز و رخصت و بعضی گفته اند که تجمل و ترفه در قمیص بیشتر از جبه می باشد چنانکه عادت ست اما جواب بنسخ یکی ازین
بدیگری بوجه نیست چه قول بنسخ را تاریخ معلوم باید که ناسخ مؤخر ست از منسوخ و بمجرد احتمال و حسبان قائل بدان نتواند شد یا آنکه
منسوخیت حدیث اسما وجهی ندارد چه وی آنرا بعد از حضرت برای بیان جواز و اباحت بیرون آورده بنمود اگر منسوخ بودی ازین جهت
بنمودی مگر آنکه گویند وی را علم بنسخ نبود و بزعم خود نمود و این بسی بعید ست یا گویند نمودن وی جبه را محض از برای اظهار تبرک بود نه برای
بیان جواز لبس نعم قول بمنسوخیت حدیث عمران درست ست و لیکن تاریخ معلوم باید مگر آنکه برای دفع اشکال بطور احتمال گویند که شاید
که منسوخ باشد رواه ابوداؤد واصله في مسلم وزاد فيه واصل این حدیث در مسلم ست و زیاده کرده دران یعنی از روایت اسماء
كانت عند عائشة حتى قبضت فقبضتها که بود این جبه نزد عائشه تا آنکه وفات یافت عائشه پس گرفتم من آن جبه را
و بمن رسید آن جبه ظاهر آنست که از عائشه بمیراث رسیده باشد که خواهر یکدیگر اند و عائشه را جز وی وارث نبود و دیگر اولاد ابوبکر
پیش از عائشه فوت کرده بودند وكان النبي و بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يلبسها می پوشید آن جامه را فنحن
نغسلها للمرضى پس ما می شوئیم این جبه را برای بیماران نستشفى بها تا طلب شفا کنیم بدان و درینجا دلیل ست بر جواز استشفا
بملبوسات بزرگان و بودن آن بابرکت بسبب مماسات بدن ایشان کما قیل و لیکن در سبل گفته این فعل صحابیه ست نیست در وی دلیل برآن
وزاد البخاري و زیاده کرد محمد بن اسمٰعیل بخاری صاحب جامع صحیح في در کتاب خود که مسمی ست به الادب المفرد در روایت
اسماء بنت ابی بکر وكان يلبسها للوفد والجمعة و بود که می پوشید آن جبه را برای ایلچیان و روز جمعه و در وی دلیل ست
بر استحباب تجمل بزینت برای وفد و مانند آن و اما دوختن جامه برشته حریر و پوشیدن آن و انداختن رشته حریر در تسبیح و لیقه دوات
و کیسه مصحف و غشای کتب پس قول بعدم جواز آن غیر لائق ست زیرا که نهی شامل آن نیست و در لباس ادبهاست از انجمله آنکه عذبه عمامه را
بسیار دراز نکند بلکه کوتاه دارد و درمیان هر دو کتف بگذارد و جائز ست ترک آن بالاصالت و از انجمله تقصیر آستین ست در قمیص زیرا که
در حدیث ابوداود از اسما آمده که بود آستین آنحضرت تا بند دست ابن عبدالسلام گفته افراط در توسع ثیاب و اکمام بدعت و اسراف ست
و در میزر و مثل وی از لباس و قمیص این ست که زیاده بر نصف ساق اسبال نکند و تجاوز از کعبین حرام ست کذا فی السبل اما این بدعت درین زمانه
در حرمین شریفین بسیار شیوع یافته تا آنکه علی قاری در بعض رسائل خود گفته عمائم کالابراج و کمائم کالاخراج و همچنین در دیگر بلاد عجم از فرس وغیره
و تفصیل این مقام در رساله اقتراب الساعه فی اشراط الساعه در باب تغییر مردم و بدعات ایشان به بسط تمام نوشته ایم آنجا باید دید و شیخ
عبدالحق دهلوی رح را درین باب رساله ایست مستقل که دران ذکر لباس مسنون و لباس مبتدع کرده بوی رجوع باید کرد

كتاب الجنائز

جنائز جمع جنازه بفتح جیم و کسر آن تخت که مرده را بروی بردارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته
جنازه بکسر و فتح میت بر سریر و بعضی گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس مشتق از جنز بمعنی ستر عن ابي هريرة رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا ذكر هاذم اللذات بسیار کنید یاد ویران کننده و برنده لذتها و مزها

و مدد سیاق موت اند و این مجاز ست و مراد مردگان تلقین اند و امام درهای غیر ایشان پس عرض کرده شود بر آنها اسلام زیراکه آنها قبول میکنند آنرا و حضور اهل اسلام نزد شان اغلب ست بخلاف کفار که غالب وقت موت آنها جز کفار حاضر نمی شوند لا اله الا الله کلمه طیبه و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن زیراکه وی در آخر ایام ست از ایام دنیا و اول یوم ست از ایام آخرت پس واجب شد حق او بر ذکر خدا و توجه الی الله تا مفارقت کند نفس او دنیا را در حالیکه باشد در غاشیه از ایمان و بیابد ثمره آن در معاد و تخصیص این ذکر برای آنست که این ذکر افضل و انوه و اشرف اذکار ست و مشتمل ست بر توحید الهی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیراکه حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید ترمذی از ابن المبارک آورده که مردی او را تلقین کرد و در ان اکثار نمود گفت چون من یکبار لا اله الا الله گفتم بر انم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست در سبل گفته امر بتلقین در حدیث عام ست برای هر مسلمان محتضر که در سیاق موت باشد و این امر برای ندب ست و مکروه داشته اند علما اکثار بران و موالات تا مبادا حالش تنگ گردد و کرب او سخت شود پس ناخوش دارد آنرا از دل و تکلم کند بانچه نه لائق تکلم ست و چون یکبار گفت اعاده تعریض کند بروی تا آخر سخن او همین باشد و مراد بقول لا اله الا الله مع قول محمد رسول الله ست زیراکه یکی بدون دیگری مقبول نیست شوکانی گفته تلقین شهادتین کند تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود رواه مسلم و این لفظ مسلم و ابن حبان باین لفظ آورده من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوما من الدهر وان اصابه ما اصابه قبل ذلک و لفظ ابن ابی الدنیا این ست لقنوا موتاکم لا اله الا الله فانها تهدم ما قبلها من الخطایا در سبل گفته و فی الباب احادیث صحیحة انتهی گویم ابن جوزی حدیث باب را نسبت به بخاری کرده و محب طبری آنرا متفق علیه گفته و نسبت بشیخین نموده حال آنکه این چنین نیست و در سبل گفته وقد غلط من نسبه الی الشیخین او الی البخاری انتهی و احادیث درین باب از جماعتی از صحابه است بالفاظ مختلفه و للاربعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در سبل گفته مستحسن ست ذکر کردن مریض سعت رحمت و لطف و بر خدا و نیک کردن گمان برب خود زیراکه مسلم از حدیث جابر آورده که شنیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم را می گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مگر آنکه وی گمان نیک میدارد بخدا و در صحیحین ست مرفوعا از حدیث ابی هریره که گفت خدا انا عند ظن عبدی بی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو دارد آنچنان کنم و اگر گمان تشدید و عقاب دارد آنچنان ابن ابی الدنیا از ابراهیم آورده که گفت مستحب می دانستند که تلقین کنند بنده را محاسن عمل او نزد موت تا گمان نیک کند برب خود و گفته اند بعض اهل علم که خوبست جمع کردن چهل حدیث در بارهٔ رجا تا خوانده شود بر مریض تا سخت شود حسن ظن او بخدا زیراکه وی تعالی نزد گمان بنده خود ست و مطلوب ست امتزاج خوف وی با رجا نزد سیاق موت ترمذی باسناد جید از حدیث انس روایت کرده که داخل شد آنحضرت بر جوانی و او در موت بود پس گفت چگونه می یابی تو خود را گفت امید دارم خدا را و می ترسم گناهان خود را فرمود جمع نمی شوند این هر دو در دل هیچ بنده در مثل این جا مگر آنکه بدهد او را خدای تعالی آنچه امیدش میدارد و مامون می کند او را از آنچه می ترسد و لائق ست که بگذارند میت و کسی را که در مردن ست بسوی قبله چنانکه روایت کرد حاکم و صححه از حدیث ابی قتاده که بدرستیکه آنحضرت قدوم آورد بمدینه و پرسید از حال براء بن معرور گفتند بمرد و وصیت کرد برای شما بثلث مال خود و وصیت کرد که متوجه کنند او را بقبله وقتی که محتضر شود فرمود اصاب الفطرة رسید فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و رد کردم ثلث او را بر فرزندان وی پس تر رفت و نماز گذارد بروی و گفت اللهم اغفرله وادخله جنتک وقد فعلت حاکم گفته لا نعلم

یعنی قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ وَمَآ اُوْتِیْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیْلًا نص درانکه نمی داند هیچ یکی از امت مرحومه حقیقت روح را چنانکه آن
میرود زیراکه نیست معرفت هر آن چیزکه ساکت شد ازوی شرع ناممکن البته بلکه بسیارست که سکوت کرده می شود ازان از جهت آنکه شناختن وی
دقیق و رکیک ست جمهور امت صالح تعاطی آن نیست اگرچه بعض را ممکن باشد انتهی و بالجمله چون موت ضروری ست و حقیقت آن خلاص نفس
مجرد لطیف از تحمل با بدن کثیف ست و پرواز طائر ملکوتی از قفص ناسوتی و قرارگاه آن عالم دیگرست پس عاقل کسی ست که سعادت سرمدی را
مرجح داشته درین نشأ قطع تعلق از علائق جسمانی کرده بموت ارادی بمیرد و همین ست نتیجهٔ ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق زمان
و مکان بسعت اعلی علیین و جوار قدس رب العلمین و مقعد صدق که مقر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین ست انتقال نماید و بحیات
طبعی ابدی فائز گردد افلاطون گفته مُت بالارادة تحیی بالطبیعة و لنعم ما قیل ؎ فحیّ علی جنات عدن فانها ✤ منازلک الاولی و فیها المخیم ✤
ولکننا سبیُ العدو فهل تری ✤ نعود الی اوطاننا و نسلم ✤ وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یتمنّینّ احدکم الموت لضرّ نزل به باید که آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزندی که فرود آمد بوی
زیراکه آرزوی مرگ بجهت ضرر دنیا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصائب مکروه ست چه علامت بی صبری و بستوه آمدن از تقدیر الهی و ناراض
بودن ازان ست اما از جهت محبت و شوق بلقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و صول بملک آخرت و نعم آن
نشان ایمان و کمال ایقان ست من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین مکروه نیست از جهت خوف ضرر دینی چنانکه از عبدالله
بن رواحه و غیروی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مریم علیها السلام ست یٰلَیْتَنِیْ مِتُّ قَبْلَ هٰذَا زیراکه این تمنا
بخوف کفر و شقاوت بود و دل له حدیث الدعاء اذا اردت بعبادک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون فان کان لابد متمنّیا
پس اگر هست ناگزیر آرزو کننده موت را یعنی وقتی که سینهٔ او تنگ شود و صبر مفقود گردد عدول کند باین دعا ورنه اولی همان
که نکند در قاموس گفته لابدای لافراق و لامحالة فلیقل پس باید که بگوید بدل لفظ تمنی دعا بطریق تفویض امر الی الله اللّٰهمّ
احینی ما کانت الحیوة خیرا لی و توفنی ما کانت الوفاة خیرا لی خداوندا زنده دار مرا مادامیکه باشد زندگی بهتر مرا
و بمیران مرا وقتی که باشد مردن بهتر برای من متفق علیه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر نهی از تمنای موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا خشیت آن از دشمن و مرض و فاقه و مانند آن از مشاق دنیا وعن بریدة بن الحصیب رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال المؤمن یموت بعرق الجبین مومن می میرد بعرق پیشانی عرق بفتح عین مهمله
و را و درین حدیث دو وجه ست یکی آنکه عرق جبین عبارت ست از مکابدت شدت که ازان پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کنند
برای تمحیص بقیهٔ ذنوب وی دیگر آنکه کنایه است از کد و جد مومن در طلب حلال و تضییق وی بر نفس خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس جار مجرور در محل نصب علی الحال ست و معنی بر تقدیر اول این ست که حال موت و نزوع روح شدید ست بروی پس این صفت کیفیت
موت و شدت وی بر مومن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این ست که در می یابد او را موت در وقت بودن او برین حالت سخت که ازان پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت دران حال میرسد رواه الثلثة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و صححه ابن حبان
و اخرجه احمد و ابن ماجة و جماعة و اخرجه الطبرانی من حدیث ابن مسعود وعن ابی سعید و ابی هریرة رضی الله عنهما
قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقّنوا موتاکم تلقین کنید مردگان خود را یعنی آنان را که نزدیک بمردن رسیده اند

بامور دنیا و آخرت و برینکه میت متنعم ست در قبر یا معذب اللهم اغفر لابي سلمة وارفع درجته في المهديين واخلفه في عقبه في الغابرين واغفر لنا وله يا رب العالمين وافسح له في قبره
ونوّر له فيه واخلفه في عقبه خداوندا بیامرز ابو سلمه را و بلند گردان پایهٔ او را در ان کسانیکه راه راست نموده شده اند و زیاتی
کن او را در گور و روشن گردان مراو را در قبرش و خلیفه شو در رعایت امور و حفظ مصالح در باقی ماندگان از اولاد وی و اولاد اولاد وی
و در روایتی زیاده کرده في الغابرين و بدین تقدیر بیان فی عقبه ست یا در باقی ماندگان از مردم یعنی اولاد او که کائن و باقی مانده و برین معنی
في الغابرين صفت عقبه ست واخلفه بهمزهٔ وصل و ضم لام و عقبه بکسر قاف و در صحاح گفته عقب بسکون و کسر ولد و ولد ولد رواه مسلم
في صحيحه **وعن** عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي سجي ببرد حبرة بدرستیکه
آنحضرت وقتی که وفات یافت پوشیده شد بجامهٔ حبره بکسر حا و فتح موحده برد یمانی مخطط از پنبه یا کتان و این از اشرف ثیاب ایشان بود
و اضافت برد بسوی حبره و وصف او بدان و این تغطیه قبل از غسل بود کما هو الظاهر نووی
در شرح مسلم گفته که این مجمع علیه ست و حکمت دران صیانت میت ست از انکشاف و ستر صورت متغیرهٔ او از چشم مردم و گفته اند
التسجية بعد نزع ثياب و کشیدن جامه از تن باید که دران فوت کرده تا بدن وی بسبب آن متغیر نشود متفق علیه بین الشیخین و هم
روایت ست از عائشه رضی الله عنها ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه قبل النبي صلى الله عليه وسلم بعد موته
بدرستیکه ابو بکر بوسه داد رسول خدا را بعد مردن وی رواه البخاري و درینجا دلیل ست بر جواز تقبیل میت بعد موت و ندب
تسجیه او و بر طهارت میت خلافا للبعض و حسبل گفته این افعال اصحاب آنحضرت ست بعد از وفات آنحضرت و نیست دلیل دران برای انحصار
ادله در چهار چیز آری این افعال جائز ست بر اصل اباحت انتهی گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هم روایت کرده اند و بجای بعد موته لفظ
هو میت گفته و هم ترمذی از حدیث عائشه آورده که بدرستیکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و وی میت بود و آنحضرت
می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفت حدیث عائشه حسن صحیح ست گویم و رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه ایضا
وعن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى
يقضى عنه جان مومن آویخته است بوام او تا آنکه ادا کرده شود از طرف وی رواه احمد والترمذي وحسنه
و وارد شده است تشدید در دین تا آنکه نگذارد آنحضرت نماز بر کسی که مرد و بر وی دین بود تا آنکه تحمل کردند از وی بعض صحابه و خبر داد
آنحضرت که مغفور می شود برای شهید در اول وقعه از خون وی هر گناه مگر قرض آری سه قرض از مرتبهٔ مردمی انداخت مراد بسکه این
راه گران بود سبک ساخت مراد و این حدیث دلیل ست بر انکه میت همیشه مشغول ست بدین خود بعد موت پس در وی حث ست بر تخلیص وی
از قرض پیش از مرگ و بر انکه این اهم حقوق ست و چون این حال در قرضی ست که برضای صاحب وی گرفته شده پس چه حال باشد در مالی
که بطریق نهب و غصب و سلب و سرقه و ظلم گرفته باشند اعوذ بک من المأثم والمغرم **وعن** ابن عباس رضي الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في الذي سقط عن راحلته فمات بدرستیکه فرمود آنحضرت در حق مردی
که بیفتاد از سواری خود پس بمرد و این مرد محرم بود و در عرفه استاده کما في البخاري و ناقه او را انداخت و گردن او بشکست
فاغسلوه بماء وسدر بشوئید او را بآب و برگ کنار درینجا دلیل ست بر وجوب غسل میت نووی گفته اجماع ست بر انکه
غسل میت فرض کفایه است انتهی یعنی چون این غسل بجهت ادای حق میت ست ازین جهت فرض کفایه شد که بتادیهٔ حق او فعل بعض

در توجیه محتضر بسوی قبله غیر این حدیث **وعن** معقل بفتح میم وسکون عین وکسر قاف بن یسار بتحتیه وسین مهمله صحابی ست از اهل بیعت شجره سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره ست منسوب باوست روایت میکند از وی حسن بصری و وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اقرؤا على موتاكم يس بخوانید بر مردهای خود سوره یس را که دل قرآن ست و مقداری صالح ست ازان برای وعظ و مراد بمرده کسی ست که حاضر شد او را موت نه میت ذکره ابن حبان في صحيحه ورواه المحب الطبري في الاحكام وغيره في القراءة وسلم له في التلقين كذا في التلخيص و احتمال دارد که مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر باشد شیخ عبد الحق رح گفت تخصیص این سوره موکول بعلم نبوی ست و اشتمال بر اصول دین طیبی گفته ست مشترک ست میان وی و سوره دیگر و ظاهر آنست والله اعلم که آن سر مکتوم در فاتحه این سورت ست که متضمن تصدیق رسالت ست بتاکید وجوه و خاتمه وی مشتمل ست بر رجوع بدرگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال ست که فرمود فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون ابن عباس گفت نمی دانستم که این همه فضل این سوره که وارد شده بچیست آخر دریافتم که بجهت این آیت ست رواه احمد وابو داؤد والنسائي وابن ماجة والحاكم **وصححه** ابن حبان مرفوعا و نزد احمد و ابن ماجه از حدیث سلیمان تیمی ست از ابی عثمان و نیست نهدی عن ابيه عن معقل نگفت نسائی و ابن ماجه عن ابيه واعله ابن القطان بالاضطراب والوقف وبجهالة حال ابي عثمان وابيه و نقل کرد ابو بکر بن العربی از دارقطنی که گفت این حدیث ضعیف و مجهول المتن و مضطرب الاسناد ست و صحیح نشده ست درین باب حدیثی وفي الباب عن ابي ذر وحده اخرجه ابو الشيخ في فضائل القرآن واخرج نحوه صاحب مسند الفردوس عنه وعن ابي الدرداء و گفت احمد در مسند خود حدیث کرد ما را صفوان که بودند مشیخه یعنی مشایخ می گفتند که چون خوانده می شود یس نزدیک میت تخفیف کرده می شود از میت بسبب آن و هم ابو الشیخ در فضائل القرآن و ابو بکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی الشعثاء صاحب ابن عباس آورده که مستحب ست قرائت سوره رعد و زیاده کرد که این تخفیف ست از میت و نیز در وی ست از شعبی که بودند انصار دوست میداشتند قرائت سوره بقر نزد میت

وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سلمة وقد شق بصره فاغمضه گفت ام سلمه در آمد رسول خدا بر ابی سلمه شوهر وی و حال آنکه بتحقیق باز مانده بود چشم ابو سلمه که بهم نمی آمد چنانکه در حالت احتضار می باشد پس فرو خوابانید آنحضرت بصر او را شق بفتح شین و بصره برفع فاعل اوست هكذا ضبطناه وهو المشهور و بعض ایشان بصره بنصب ضبط کرده اند و این نیز صحیح ست و شین مفتوح ست بلا خلاف و ضم وی غیر مختار ست يقال شق الميت بصره اذا حضره الموت وصار ينظر الى الشيء لا يرتد عنه طرفه و در اغماض وی دلیل ست بر استحباب آن و مسلمانان بران اجماع کرده اند ثم قال ان الروح اذا قبض اتبعه البصر پستر فرمود بدرستیکه جان چون قبض کرده و گرفته می شود پیروی میکند او را بصر و نگاه می کند بجانب وی و باین جهت باز می ماند و این حدیث دلیل کسی ست که می گوید روح از اجسام لطیفه ست متخلل در بدن میرود حیات برفتن وی از تن و نیست عرض چنانکه دیگران گویند و بالجمله چون این سخن از آنحضرت شنیدند فهمیدند که فوت کرد فضج ناس من اهله پس بانگ و فریاد کردند مردم از اهل خانه ابو سلمه فقال لا تدعوا على انفسكم الا بخير پس گفت آنحضرت دعا نکنید بر ذاتهای خود مگر بنیکی و نگوئید واویلا و مانند آن فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگوئید شما و دعا می کنید ثم قال پستر گفت آنحضرت این کلمات را و درینجا دلیل ست بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل و عقب میت

گفت عایشه رض چون خواستند غسل کردن گفتند سوگند بخدا نمی دانیم ما برهنه کنیم رسول خدا را چنانکه برهنه می کنیم مرده های خود را یا نکنیم الحدیث تا آخر این حدیث و آن اینست که پس هر گاه اختلاف کردند انداخت خدای تعالی برایشان خواب پس تر کلام کرد ایشان را کلام کننده از گوشهٔ خانه نمیدانند که آن کیست که غسل دهید نبی صلی الله علیه وسلم را و بروی جامهای اوست پس غسل دادند آنحضرت را و بروی قمیص او بود می ریختند آب را بالای قمیص و می مالیدند او را بقمیص نه بدستهای خود و می گفت عایشه رض اگر پیشتر میکردم از کار خود آنچه پستر کردم غسل نمی دادند آنحضرت را مگر زنان او رواه الشافعي عن مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام و در روایت ابن حبان که پس بود کسیکه نشناید و گرفت آنحضرت را در کنار خود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کرد بزار از علی کرم الله وجهه وصیت کرد آنحضرت که غسل ندهد او را هیچ یکی جز من و روایت کرد حاکم از عبدالله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و بر دست علی پارچهٔ از جامه بود پس در آورد دست خود را زیر قمیص و غسل داد و حال آنکه قمیص بر آنحضرت ست و در روایت طبرانی در اوسط از حسن بن علی رضی الله عنهما آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس و بود اسامه بن زید که می ریخت آب بروی و روایت کرد ابن ماجه و حاکم و بیهقی از حدیث علقمه بن مرثد از پدرش که هر گاه شروع کردند در غسل آنحضرت آواز داد ایشان را منادی از اندرون که نکشید از آنحضرت قمیص او را و درین باب ست حدیث از ابن عباس و ابی جعفر و درین قصه دلیل ست بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست همچو غیر خود از موتی رواه احمد وابو داؤد و ابن حبان و الحاکم و مصفی گفته مسنون ست نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نزد ایشان جائز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم والله اعلم

وعن ام عطية الانصارية از کبار صحابیات ست و با آنحضرت غزا میکرد و مجروحان را مداوی می نمود و تقدم اسمها و فيه خلاف رضي الله عنها قالت دخل علينا النبي گفت در آمد بر ما رسول خدا صلى الله عليه وسلم ونحن نغسل ابنته و ما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع و وفات وی در اول سنه ثمان بود یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان و قول اول اصح و اشهر ست و در بخاری از ابن سیرین آمده لا ادری ای بناته و در سبل گفته لم يقع في شيء من روايات البخاري مسماة فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اكثر من ذلك پس گفت آنحضرت غسل دهید او را سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است و درینجا دلالت ست بر وجوب عدد سه و ظاهر اجماع ست بر کفایت غسل یکبار و او برای تخییر ست و هو نظائر ان رأيتن ذلك اگر مصلحت بینید شما و نیک دانید و احتیاج باشد بدان و باسراف نکشد بماء وسدر می شوئید بآب و برگهای درخت کنار در آب می جوشانند که آن ادخل ست در تطهیر و تنظیف و حکمت در آن تلیین جسد میت است واجعلن في الآخرة كافورا و بگردانید در مرهٔ آخر کافور را او شيئا من كافور یا چیزی از کافور شک از راوی ست که کافور گفته یا شیئا من کافور و اول محمول ست بر ثانی زیرا که نکره است در سیاق اثبات پس صادق شود بر هر چیزی اندی و مراد گردانیدن کافورست در آب جمهور باین قائل اند و کوفیان می گویند کافور در حنوط کنند و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمالند و حکمت در استعمال کافور تطییب رائحه است برای ملائکهٔ حاضرین و نیز در وی تجفیف و تبرید و قوت نفوذ ست و خاصیت وی تصلیب جسد میت و صرف هوام و ردع فضلات متحلله و منع اسراع فساد بسوی میت ست و وی اقوای روائح طیبه است درین باب و همین سر ست در گردانیدن وی در آخر زیرا که اگر در اول بار بیامیزند مثلا آب آنرا ببرد و گفته اند اگر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میگردد و ترمذی حدیثی نیز درین باب

کافی ست مصنف بعد نقل قول نووی در فتح الباری گفته این قول شدیدست زیرا که خلاف دران مشهورست نزد مالکیه تا آنکه قرطبی
در شرح مسلم ترجیح داده که آن سنت ست ولیکن جمهور بر وجوب اویند و رد کرده است ابن العربی بر کسی که قائل این نیست و گفت
بتوارد ست قول و عمل بران و غسل داده شد طاهر مطهر تا بغیر وی چه رسد و می آید کیفیت غسلات در حدیث ام عطیه عنقریب شیخ گفته
اختلاف ست در غسل میت که نیت شرط است یا نه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام و مضمضه و استنشاق در غسل میت
نیست نزد امام ابی حنیفه و نزد امام احمد بخلاف شافعی انتهی و ظاهر این حدیث آنست که کنار را با آب مخلوط سازند در هر بار از مرات
غسل و در وی اشعارست بآنکه غسل وی برای تنظیف ست نه تطهیر زیرا که بمای مضاف تطهیر نمیکنند و گفته اند که کنار متغیر نمی کند
وصف آب را پس مضاف نشود باین طور که اول بکنار بمالند پستر بآب بشویند در هر بار و قرطبی گفته کنار را در آب کنند و بجنبانند
تا آنکه رغوت وی بدر رود و پس بدان جسد میت را دلک نمایند بعده آب خالص بروی بریزند این ست غسل وی و گفته اند که کنار
را در آب نیندازند یعنی تا متغیر نکند وصف آب مطلق را و تمسک کرده اند بظاهر حدیث بعض مالکیه و گفته غسل میت برای تنظیف ست
پس آب مضاف همچو گلاب و غیره هم کافی ست و گفته اند که نیست مکروه مگر از جهت سرف و مشهور نزد جمهور آنست که غسل تعبدی ست
شرط است در وی آنچه شرط است در غسلهای واجبه و مندوبه وكفنوه في ثوبين و کفن کنید او را در دو جامه که برای احرام
پوشیده بود و تکفین کفن ساختن مرده را و کفن در اصل بمعنی پوشیدن و کفن بفتحتین جامه مرده و در آخر این حدیث آنست که لا تمسوه
او را ببوی خوش و نپوشید سر او را چنانکه حکم محرم ست پس بدرستیکه وی برانگیخته می شود از قبر لبیک گویان و مصنف این را ذکر
نکرده و تعلیل تلبیه دال ست بر آنکه علت نهی محرم بودن اوست و چون علت منتفی شود نهی برخیزد و این دلالت دارد بر آنکه حنوط برای
میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابوحنیفه و مالک
حکم محرم حکم سائر موتی ست و آنحضرت که محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت و فیه تامل و نیز درین
حدیث نهی ست از تخمیر و تطییب راس وی بنا بر احرام پس غیر محرم را تخمیر و تحنیط هر دو کنند و حنفیه گویند این مخصوص وی بود و آن امر کلی
بطریق تشریع نکرده و درین نیز تامل ست و مسبب گفته قول بانقطاع حکم احرام بموت چنانکه حنفیه و مالکیه گویند خلاف ظاهرست
و در شرح خلاف و ادله ایشان ذکر کرده ولیست بناهضة علی مخالفة ظاهر الحدیث فلا حاجة الی سردها و قول وی کفن کنید
در دو جامه دلالت دارد بر وجوب تکفین و بر اینکه شرط نیست در وی که وتر باشد و گفته اند [illegible] انست که [illegible]
دران هر دو و متلبس بود باین عبادت فاضله و یحتمل که جز آن [illegible] وی نیافت [illegible] امر کرد آنحضرت بدان و نیز
[illegible] ستغرق بانه و ثوبین درین روایت مطلق وارد شده و در [illegible] ثوبیه گفته و در نسائی ثوبیه الذی احرم فیهما
مصنف گفته در وی استحباب تکفین میت ست در جامهای احرام او و اینکه احرامش باقی ست و کفن کرده نشود در جامه دوخته
و در قول وی که برانگیخته شود تلبیه گویان دلیل ست بر اینکه هر که شروع کرد در عملی طاعت پس حائل شد میان وی و تمام آن عمل موت
امید ست که بنویسد او را خدای تعالی در آخرت از اهل این عمل و مساعد اوست کریمه وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ
وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ متفق علیه **وعن** عائشة رضي الله عنها قالت لما ارادوا
غسل النبي صلى الله عليه وسلم قالوا والله ما ندري أنجرد رسول الله صلى الله عليه وسلم كما نجرد موتانا أم لا

همان ظفائرست ودر بعض الفاظ بخاری ناصیتها وقرنیها آمده پس در لفظ ثالثه قرون تغلیب ست وهمه این حجت ست بر حنفیه زیرا که نزد ایشان ارسال شعرست وبافتن بعد کشادن موی سر وغسل او می باشد واین در بخاری ست صریحا ودروی دلالت ست بر القا شعر خلف وی غافل شد ابن دقیق العید ازین القا در بخاری پس نسبت قول آن طرف بعض شافعیه کرده واستناد بحدیثی غریب دران نموده در مصفی گفته غسل دادن میت وهمچنین تکفین ونماز جنازه فرض بالکفایه ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه وهلم جرا بران مواظبت نمودند واقل غسل تعمیم بدن اوست بآب بعد ازاله نجاستی که با او باشد واین مفهوم از لفظ غسل ست واکمل غسل اوست بآب خواه گرم بجهت عموم احادیث سه بار واگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت وتر نگذارند بحدیث باب وابتدا کنند بمواضع وضو ومیامن او بحدیث صحیح ام عطیه واستعمال سدر کنند در سر وریش وسائر بدن وصفت استعمال سدر سنت که ورق سدر در ظرفی صغیر بآب مخلوط کنند واو را بمالند وبعد ازان بشویند ودر غسله آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحدیث باب **مسئله**
وظیفه مستمره در میان مسلمین آنست که مردان را مردان غسل دهند وزنان را زنان وهر که اقدر باشد بر غسل احق ست وهیچ دلیلی از سنت بتعیین احق بغسل ثابت نشد ودرین قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم انصاریات را بغسل فرمود حال آنکه زنان قریش احق بودند واقرب وآنحضرت اهل غسل دادند وآنکه زن سر مرد مرده را نه بیند وغسل ندهد اگرچه خوف فتنه نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر نسبت احیاست نه نسبت اموات ودلیلی می طلبد واذ لیس فلیس واگر قیاس کنند بر احیا قیاس مع الفارق ست وابوطلحه بنت آنحضرت را در قبر فرود آورده وفرود آوردن ناچار بمس می کشد واسماء بنت عمیس غسل داد ابوبکر صدیق را وآنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند حضرت عایشه رض را لو مت قبلی لغسلتك وكفنتك

رواه ابن ماجة انتهی کلام المصفی **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت كفن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلثة

اثواب گفت عایشه کفن کرده شد رسول خدا در سه جامه که ازار ورداو لفافه ست **بيض** جامهای سفید جمع ابیض **سحولية** منسوب بسحول بفتح سین که نام قریه ایست ازیمن نووی گفته فتح اشهرست وهمین ست روایت اکثر وبعضی سحول قصار را گویند وسحل بمعنی شستن ست یعنی مغسول ومقصور بودند آن جامها قاله فی النهایه تبعا للهروی وبدین معنی نیز بفتح ست وبضم سین نیز گفته اند جمع سحل که جامه سفید پاک ست از پنبه اما نسبت بجمع شاذ ست وبعضی گفته اند که بضم نیز نام قریه ایست ودر روایتی قبل از لفظ بیض لفظ یمانیه نیز آمده بتخفیف یای منسوب بیمن **من كرسف** از پنبه بودند آن جامها کرسف بضم کاف وسکون را وضم سین قطن بمعنی پنبه **ليس فيها قميص ولا عمامة** نیست دران سه جامه پیراهن نه دستار بلکه ازار ورداو لفافه بود کما صرح به فی طبقات ابن سعد عن الشعبی ظاهر این عبارت درین ست که قمیص وعمامه در کفن آنحضرت نبود وهو الصحیح وتاویل بعض که مراد آنست که این هر دو خارج ازان سه جامه بود پس مجموع اکفان پنج باشد غلط ست در سبل گفته وهذا البعید جدا انتهی وباین اخذ کرده است شافعی ونزد حنفیه سنت کفن سه جامه است ولیکن ذکر کرده ازان در هدایه قمیص را نه عمامه را واستحسان بعض متاخرین آنرا برای اشراف بدعت ست مخالف سنت ومراد بسه جامه سه لفافه ست وکذا عند احمد در سبل گفته افضل تکفین ست در سه جامه سفید زیرا که خدا اختیار نکرد برای نبی خود مگر افضل وروایت کرده اند اهل سنن از حدیث ابن عباس که بپوشید جامهای سفید که آن اطیب واطهرست وکفن کنید درانها مردهای خود را وصححه الترمذی والحاکم واو را شاهدی ست از حدیث سمره اخرجوه واسناده صحیح ایضا ونیست تعارض میان این حدیث وحدیث عایشه که گذشت ودروی این ست که پیچیده شد آنحضرت در بردیمانی مخطط زیرا که تسجیه بدان برای تحفیف بود بعده آنرا کشیدند کما اخرجه مسلم یا آنکه ظاهر آنست که تسجیه پیش از غسل بود ترمذی گفته تکفین آنحضرت در سه جامه سفید اصح چیزی ست که وارد شده ست در کفن وی وآنکه در حدیث علی کرم الله وجهه آمده که کفن کرده شد در هفت جامه اخرجه احمد وابن ابی شیبة والبزار لیس در سندش

روایت کرده که آنحضرت را از مشک پرسیدند که آیا جائز ست استعمال آن پس گفت هو اطیب طیبکم و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم و این
قول احمد ست و بعض از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت بعده فرمود پس چون فارغ شدید شما از غسل پس خبر کنید مرا و اعلام نمائید
فلما فرغنا اذناه پس هرگاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را در بخاری ست انه صلی الله علیه وسلم قال لهن فاذا فرغتن اذنني
و در روایت بخاری ست فلما فرغن عوض فرغنا فالقی الینا حقوه پس انداخت بسوی ما ته بند خود را و حقوه بفتح حای مهمله و کسر نیز آمده
و سکون قاف بمعنے ازار و بمعنے ازار بند هر دو آمده از باب تسمیه حال باسم محل و مراد اینجا ازار ست و در لفظ بخاری ست فاعطانا حقوه فقال
اشعرنها ایاه پس فرمود شعار گردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد و شعار جامه که در درون جامها پوشند
از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی و درینجا استحباب تبرک ست بلباس صالحین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده
متفق علیه این حدیث دلیل ست بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر بر آنند که غسل میت نه از جهت نجاست ست
که حلول میکند بموت بلکه از جهت حدث ست زیرا که موت سبب استرخای مفاصل و زوال عقل ست چه انسان نجس نمیگردد از جهت کرامت وی
ولیکن در حی اقتصار کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج که سبب حدث متکرر ست از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون در میت
حرج نبود عائد شد باصل که شستن تمام بدن ست و بعضے گفته اند سبب غسل نجاست میت ست زیرا که آدمی حیوان دموی ست پس متنجس گردد
بموت چنانکه سائر حیوانات و لهذا اگر میت را نخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدث بودی همچو بر داشتن محدث
غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیگردد بغسل و صحیح نمی گردد نماز حامل وی
بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المومن لا ینجس حیا و میتا اگر این زیادت درین حدیث بصحت رسد واجب گردد ترجیح قول
آنکه سبب وجوب غسل میت حدث ست کذا فی الترجمة وفی روایة و در روایتی نزد شیخین از ام عطیه چنین آمده بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا
هفت بار و زیاده از هفت بار نیامده اگر بکنند مکروه ست و در فتح الباری گفته که ایتار مطلوب ست و سه بار مستحب و نیافتم من در هیچ حدیثی بعد سبع لفظ
اکثر من ذلک مگر در روایتی از ابی داؤد و محتمل که این لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و به قال احمد و مکروه داشته اند زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته نمیدانم هیچ یکی را
که قائل باشد بزیادت سبع و ماوردی گفته زیادت بر سبع اسراف ست انتهی گوئیم در روایت ابوداود آمده او سبعا او اکثر من ذلک و ظاهر شریعت زیادت بر سبع ست
ابدان بمیامنها و مواضع الوضوء منها آغاز کنید در غسل اعضا از جاهای راست وی و جاهای وضو یعنی اعضای آن از وی و وجه
اینست که غسل موتی بمنزله غسل احیا ست و در ابتدا بمیامن و مواضع وضو اکرام این اعضا ست و در سبل گفته در وی دلالت ست بر بدائت
در غسل بمیامن و مراد بدان چیزی ست که متصل جانب ایمن ست و نیست میان وی و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان بدایت بهر دو معاً
و گفته اند مراد بدایت بمیامن در غسلات ست که نیست وضو دران و مواضع وضو از ان در غسله متصله بوضو ست و حکمت در امر بوضو تجدید
سمت مومنین ست در ظهور اثر غره و تحجیل و ظاهر از مواضع وضو دخول مضمضه و استنشاق ست انتهی وفی لفظ للبخاری عن ام عطیة
فضفرنا شعرها ثلاثة قرون فالقیناه خلفها پس بافتیم ما موی او را سه گیسو پس انداختیم آن گیسوها را پس پشت وی و درینجا
دلیل ست بر بافتن موی میت و حنفیه گویند موی را پس پشت ارسال باید کرد و هم بر رو متفرق شیخ در ترجمه گفته این نیز بامر آنحضرت یا باذن وی
بوده باشد یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم انتهی گوئیم قرطبی گفت که ام عطیه این کار را از خود کرده نه بامر آنحضرت ولیکن مصنف گفت که
لفظ سعید بن منصور این ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجعلن شعرها اظفائر و در صحیح ابن حبان ست واجعلن لها ثلثة قرون مراد بقرون

که آنحضرت او را دو قمیص داد یکی اول و دیگر بعد دفن بسوال و لدوی وفی الاکلیل للحاکم ما یؤید ذلک والله اعلم **وعن** ابن عباس
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال البسوا من ثیابکم البیض فانها من خیر ثیابکم بدرستیکه آنحضرت
فرمود بپوشید از جامهای خود سفید را زیرا که آن منجمله بهترین جامهای شما اند وکفنوا فیها موتاکم و تکفین کنید دران مردهای خود را
وازینجا معلوم شد که کفن از پارچه سفید اولی و مستحب ست وگذشت حدیث بخاری از عایشه که کفن کرده شد آنحضرت در سه پارچه سفید
در سبل گفته ظاهر امر وجوب تکفین ست در ثیاب بیاض و وجوب لبس آن ولیکن امر در لبس مصروف عنه ست بنا برآنکه پوشیدن آنحضرت
غیر ابیض را هم ثابت شده واما تکفین پس ظاهر آنست که نیست صارف ازان مگر آنکه سفید یافته نشود چنانکه در تکفین شهدای احد واقع
شده که آنحضرت جماعتی را در نمره کفن کرد کما یاتی پس در ضرورت لاباس ست وآنکه ابن عدی از حدیث ابن عباس آورده که کفن کرده شد
آنحضرت در قطیفه حمرا پس در سندش قیس بن ربیع ست و او ضعیف ست وگویا که بروی مشتبه شد این حدیث انه جعل فی قبره
قطیفة حمراء وکذا ما قیل انه کفن فی برد حبرة وتقدم الکلام انه سجی بها ثم نزعت رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد وابو داود وترمذی
وابن ماجه مگر نسائی وصححه الترمذی ورواه الشافعی وابن حبان والحاکم والبیهقی وصححه من ابن القطان وفی معناه احادیث اُخری
عن عمران وسمرة وابن عمر وابی الدرداء **وعن** جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن
احدکم اخاه فلیحسن کفنه فرمود چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را امر او بتحسین آنست که تمام
و نظیف و سفید باشد بے اسراف و تبذیر و نو و شسته دران برابرست اما آنچه مسرفان کنند بریا و تکبر حرام ست و مکروه اشد حرمت و کراهت
شوکانی گفته کفنی که ساتر نیست حسن نیست پس واجب ست تکفین او بچیزی که بپوشد او را تمام و کمال انتهی رواه مسلم ورواه
ترمذی ایضا من حدیث ابی قتادة وقال حسن غریب قال وقال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله ولیحسن کفنه قال هو الصفا بالضاد المعجمة
والفاء ای الواسع الفائض و در امر باحسان کفن دلالت ست برانکه جامه اختیار کند که احسن باشد در ذات و صفت و کیفیت حسن ذات
آنکه گران قیمت نباشد ونهی ازان بیاید وحسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گذشته واما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت واحادیث
احسان کفن آمده و دران علت وی مذکور شده دیلمی از جابر مرفوعا آورده احسنوا کفن موتاکم فانهم یتباهون ویتزاورون بها فی قبورهم
نیز روی از حدیث ام سلمه آورده احسنوا الکفن ولا تؤذوا موتاکم بعویل ولا بتزکیة ولا بتاخیر وصیة ولا بقطیعة وعجلوا بقضاء دینه واعدلوا
من جیران السوء واعمقوا اذا حفرتم ووسعوا ومنجمله احسان الی المیت ست آنچه امام احمد از حدیث عایشه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورده من غسل میتا فادی فیه الامانة ولم یفش علیه ما یکون منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه وقال صلی الله علیه وسلم لیلیه اقربکم
ان کان یعلم فان لم یکن یعلم فمن ترون عنده حظا من ورع وامانة رواه احمد واخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة واخرج عبدالله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائکة وغسلوه
وکفنوه وحنطوه وحفروا له والحدوا وصلوا علیه ودخلوا قبره ووضعوا علیه اللبن ثم خرجوا من القبر ثم حثوا علیه التراب ثم قالوا یا بنی آدم هذا سنتکم
اما آنچه ابو داود وحاکم وابن حبان از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت وطلبید ثیاب جدید وپوشید آنرا بعده گفت
شنیدم آنحضرت را می فرمود که میت مبعوث می شود در ثیاب خود که مرده است دران پس روایت کرد آنرا ابن حبان بدون قصه وگفت اراده
کرد به ثیاب اعمال را لقوله تعالی وثیابک فطهر یعنی عمل خود را اصلاح کن وگفت اخبار صریحه صحیحه در آنست که مردم محشور می شوند برهنه پا

عبد الله بن محمد بن عقیل ست و وی سیئ الحفظ است حدیث او صالح متابعت ست نه انفراد قلیف اذا خالف کما هٰهنا فلا یقبل مصنف لقته حافظ اثر
حدیث ایوب از نافع از ابن عمر معارضه روایت ابن عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمع میان او و حدیث عایشهؓ باین طریق باشد که وی بروایت حسب
اطلاع خود کرد که سه جامه بود و غیر وی موافق اطلاع خود سیما اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیراکه وی مباشر غسل بود مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
واجب از کفن مقداری ست که ساتر جمیع جسد میت باشد پس اگر قاصر باشد از ستر تمام اندام ستر عورت را مقدم کنند و زائد را جانب سر کشند و بر پایها
حشیش و غیره بیندازند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با حمزه عم خود و مصعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه مندوب آنست که وتر باشد و اقتصار
بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث محرم گذشت و از روایت شعبی گذشت که سه جامه ازار و ردا و لفافه است و قیل میزر و درجان و گفته اند
یکی قمیص نادوخته است دیگر ازار از ناف تا زانو سوم لفافه که از سر تا پایش دران به پیچند و گفته اند که تکفین در قمیص و در غیر وی برابرست
در استحباب زیراکه آنحضرت عبد الله بن ابی را در قمیص خود کفن کرد اخرجه البخاری و وی نهی کند مگر آنچه احسن ست و در وی این ست که
قمیص میت مثل قمیص زنده است مکفوف و مزرور و قد استحب هذا محمد بن سیرین کما ذکره البیهقی فی الخلافیات در شرح گفته دربنجا روست
بر کسیکه بعدم شرعیت قمیص رفته مگر وقتی که غیر مکفوف باشد گویم این موقوف بران ست که کف قمیص عرف اهل آن عصر باشد در مصفی گفته
اکمل در حق رجال یکی از دو صفت ست یا این ست که سه لفافه باشد پس اوسع و احسن آن نخست بگسترند و بعد ازان دوم و سوم بعد ازان به پیچند
یکی را بعد دیگری و ابتدا بیمین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرند بعد ازان از جانب یمین بر یسار برند و همین ست رسم پوشیدن قبا در میان
عرب بخلاف اهل هند که جانب یمین بالای یسار می کشند و یا این ست که ازار و قمیص بپوشانند دوخته باشد یا نادوخته مدحرض باشد یا بغیر آن
زیراکه اکثر استعمال قمیص محیط مدحرض باشد بعد ازان در لفافه به پیچند انتهی و [illegible] ابن عمر رضی الله عنه قال لما توفی
عبد الله بن ابی هرگاه مرد عبد الله بن ابی که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود در مدینه جاء ابنه الی رسول الله آمد پسر عبد الله
بن عبد الله بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال اعطنی قمیصك اکفنه فیه فاعطاه پس گفت بده مرا قمیص خود را
که کفن کنم او را دران پیراهن پس داد آنحضرت قمیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی نعمتی نماند مکافات ناکرده زیراکه وی
عباس را روز اسر بدر جامه خود پوشانیده بود یا آنکه عبد الله بن عبد الله مردی صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان
بود که سائل را محروم نمی کرد پس او را پیراهن داد و وی بکار نیامد پس این احسان و اکرام در حقیقت باوی شد نه با پدر وی زیراکه وی اعظم
منافقین بود و هم بر نفاق درگذشت و در حق وی این کریمه فرود آمد وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
در حدیث دلیل ست بر شرعیت تکفین در قمیص کما تقدم و ظاهر روایت در آنست که وی قمیص از آنحضرت پیش از تکفین طلبیده بود مگر
معارض این ست آنچه در بخاری ست از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبد الله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد او را یعنی از
حفره گور و انداخت و دمید در وی آب دهن خود و پوشانید او را قمیص خود و این صریح ست در آنکه اعطا و الباس هر دو بعد دفن بود
و حدیث ابن عمر مخالف اوست و جمع میان هر دو باین وجه ست که مراد از قول وی فاعطاه در حدیث ابن عمر آنست که انعم له بذلك
پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد مجازا برای تحقق وقوع و همچنین قول او در حدیث جابر بعد ما دفن ای دلی فی حفرته پس مراد آن باشد
که واقع بعد اخراج او از حفره همان نفث ریق ست و قمیص پیش ازین پوشانیده شده بود و جمع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع
هر دو معا ندارد زیراکه واو مقتضی ترتیب نیست و نه معیت لیکن گویا ذکر اکرام آنحضرت نسبت بوی بی اراده ترتیب کرد و گفته اند

که چون آنحضرت بر سر حمزه آمد حال او را از انچه اعدای دین کرده بودند دید فریاد زد و بگریست مروی از انصار حاضر بود جامه خود را بروی انداخت و
گذارد و شیخ ابن همام زیاده کرد که پس نماز گذارد بر شهدا و نهاده می شدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده می شد بر ایشان پس برداشته می شدند
و گذاشته شد حمزه بجای خود و بگذارد نماز بر همه شهدا و گفت حاکم که این حدیث صحیح الاسناد ست شیخ در ترجمه گفته و بالجمله روایات در جانب صلوة
راجح تر و غالب تر ست انتهی گویم شوکانی گفت در بعض رجال اسناد روایت حاکم مقال ست و گفته مجموع وی ضعیف ست و گویند که این مخصوص
بشهدای اُحد بود و این مسئله هم از معارک ست انتهی و مختار وی رح عدم نماز ست بر شهید و همین ست ارجح زیرا که حدیث جابر در صحیح ست
چنانکه گفت مصنف رواه البخاري و در احادیث معارض وی مقال ست پس مقدم کرده شود صحیح بر غیر خود و این حدیث را اهل سنن هم
اخراج کرده اند و درین حدیث عدم غسل و عدم صلوة هر دو آمده پس یکی را گرفتن و دیگری را گذاشتن ترجیح بلا مرجح ست و تقریر سبل درین
مسئله این ست که طائفه گفته که نماز گذارده شود بر شهید بنا بر عمل بر عموم ادله نماز بر میت و بدلیل آنکه مروی ست از آنحضرت صلی الله علیه و
که نماز گذارد بر کشتگان اُحد و گفت بر حمزه هفتاد تکبیر و باینکه روایت کرد بخاری از عقبه بن عامر که نماز گذارد آنحضرت بر قتلای احد و گفت طائفه که نما
گذارده نشود بروی عملاً بروایت جابر شافعی گفت آمد نداخبار گویا که عیان اند از وجوه متواتره که آنحضرت نماز نگذارد بر کشتگان اُحد و آنکه مروی ست
که گذارد بر آنها و بر حمزه هفتاد تکبیر گفت صحیح نیست و لائق ست کسی را که معارضه کرد این احادیث صحیحه را باین روایت که حیا کند و شرم نماید
بر جان خود و اما حدیث عقبه پس در نفس حدیث واقع شده که این بعد هشت سال بود یعنی مخالف می گوید که نماز گذارده نمی شود بر قبر بعد
اطالت مدت پس استدلال بآن ناتمام باشد و گویا که آنحضرت دعا و استغفار کرد برای ایشان تا آنکه معلوم کرد قرب اجل خود پس وداع
کرد ایشان را باین دعا و دال نیست این بر نسخ حکم ثابت انتهی و مؤید بودن او دعا ست فراهم نکردن اصحاب چه اگر نماز جنازه می بود
اصحاب را آگاه می فرمود و نماز بجماعت ادا میکرد چنانکه در نماز بر نجاشی کرد زیرا که جماعت افضل ست قطعًا و اهل اُحد اولی تر اند با فضل و نیز مر
نیست از آنحضرت که نماز گذارده باشد بر قبری تنها و حدیث عقبه را بخاری باین لفظ آورده انه صلی الله علیه وسلم صلی علی قتلی احد بعد
ثمان سنین و زیاده کرد ابن حبان ولم يخرج من بيته حتى قبضه الله تعالى انتهى و [illegible] علیه السلام قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم يقول لا تغالوا في الكفن گران بها مکنید در کفن پس در وی منع ست از زیادت ثمن در کفن فانه
يسلب سريعًا زیرا که وی ربوده می شود شتابان یعنی زود کهنه و خراب می شود پس چه حاجت نفاست و گران بهاست در حدیث عایشه ست
که نظر کرد ابو بکر بسوی جامه که بیمار می شد در ان و در وی داغی بود از زعفران پس گفت بشوئید این جامه مرا و بیفزائید بران دو جامه دیگر و کفن
کنید مرا در ان گفتم این کهنه ست گفت زنده سزاوار تر ست بجدید از مرده این جامه برای ریم و زرداب و تراب ست ذکره البخاري مختصرًا
رواه ابو داود من رواية الشعبي عن علي كرم الله وجهه و در سندش عمر بن هشام جنبی ست بفتح جیم و سکون نون و بای موحده و وی
مختلف فیه ست و در وی انقطاع ست میان شعبی و علی رضی الله عنه زیرا که گفت دارقطنی که وی نشنیده ست از علی جز یک حدیث
وعن عايشة رضي الله عنها گفت عایشه برگشت رسول خدا از بقیع و من می یابم درد در سر خود و میگویم وا راساه یعنی ها
سر من پس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها فرمود آنحضرت مر عایشه را لو مت قبلي [illegible] اگر بمیری
پیش از من هر آئینه غسل دهم ترا فغسلتك بلام تحریف ست و انچه در کتب ست فغسلتك ست بفا و همین ست صواب و فرق میان هر دو
این ست که اول شرطیه ست و ثانی برای تمنی کذا في التخيص الحديث تا آخر حدیث و آن این ست که کفن کنم ترا و نماز گذارم بر تو و دفن

عریان انتهی ولیکن قصۀ حدیث ابی سعید رد می کند این را و وی اعلم ست بمراد از من بعده و حکایت کرد خطابی جمع میان آنها که مبعوث در ثیاب
شوند و محشور عریان و هم روایت ست از جابر رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه وسلم یجمع بین الرجلین من قتلی
احد فی ثوب واحد بود آنحضرت که جمع میکرد در میان دو کس از کشتگان غزوۀ احد در یک جامه و در وی جواز جمع دو میت ست
در یک جامه بنا بر ضرورت و این یکے از دو احتمال ست دیگر آنکه جامه را دو پاره کنند و هر یکے را در پارۀ کفن کنند و باین رفته اند اکثر بلکه گفته اند
ظاهر آنست که قائل نیست باحتمال اول هیچ یکی زیرا که دران التقای بشرۀ دو میت ست و جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه بهر دو باهم شوند
ولیکن مخفی نیست که قول جابر در تمام حدیث که کفن کرده شد پدر و عم من در یک نمره دلیل ست بر احتمال اول و شارح گفته ظاهر احتمال ثانی ست
یعنے تقطیع کردن ثیاب میان هر دو و تقدیم ستر عورت آنها چنانکه با حمزه کرده شد در سبل گفته حدیث جابر اوضح ست در عدم تقطیع ثوب
میان هر دو پس یکے از دو جائز باشد و تقطیع جائز ست علی الاصل انتهی خطابی گفته جائز ست جمع کردن در یک جامه در یک قبر و بعضی گفته اند
مراد بثوب واحد قبر واحد ست ثم یقول ایهم اکثر اخذا للقرآن فیقدمه فی اللحد پس تر می گفت وی می پرسید که کدام یک ازین
هر دو بیشتر ست از روی گرفتن و یاد داشتن مر قرآن را پس پیش میکرد او را در قبر یعنے جانب قبله گویا وی امام ست از جهت بودن او
اقرأ و در وی جواز جمع جماعت ست در یک قبر و گویا که این بنا بر ضرورت ست و بوّب البخاری باب دفن الرجلین و الثلاثة فی قبر
و اورد فیه حدیث جابر هذا و اگرچه روایت جابر در دو کس ست اما ذکر سه کس در روایت عبد الرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین و الثلاثة
فی القبر الواحد و روایت کرده اند اصحاب سنن از هشام بن عامر انصاری که گفت آمدند انصار بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز احد و گفتند
رسید ما را قرح و جهد فرمود بکنید و وسیع نمائید و بنهید دو مرد یا سه را در یک قبر صححه الترمذی و مثل اوست حکم دو زن و سه زن و اما دفن مرد
و زن در یک قبر پس روایت کرد عبد الرزاق باسناد حسن از واثله بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد و زن در یک قبر پس مقدم کرده می شد
مرد و نهاده می شد زن وراء او و گویا که میان هر دو حائلی از تراب میکردند و لم یغسلوا و غسل داده نشدند شهدای احد و ازینجا معلوم می شود
که شهید را غسلے نیست و عدم غسل متفق علیه ست میان ائمه اربعه و مروی نیست که آنحضرت شهدا را غسل داده باشد و اما کسی که بروی
اطلاق شهید آمده همچو مطعون و مبطون و نفسا و غیره پس ایشان مغسول می شوند باجماع در سبل گفته و باین رفته اند جمهور و اهل مذاهب و تفصیلها ست
از سعید بن المسیب و حسن و ابن شریح مروی ست که غسل واجب ست و حدیث حجت ست بر ایشان و احمد از حدیث جابر آورده که فرمود
آنحضرت در کشتگان احد که غسل ندهید ایشان را پس بدرستیکه هر زخم یا هر خون بوی مشک دهد روز قیامت و این حکمت عدم غسل ست
که آنرا بیان کرده و لم یصل علیهم و نگذارد بر ایشان نماز و در وی خلافی ست معروف در میان علما نزد حنفیه بر شهید نماز
میگذارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول ست و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة ست و بقولی مخیر ست
در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض ادله در مواهب لدنیه گفته اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت ست
یا بمعنے عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب ست نه واجب و متمسک ائمه درین باب باین حدیث ست که در کتاب مذکور ست
و دلیل ابو حنیفه احادیثی ست که در نماز بر شهید آمده خصوصًا در قضیۀ احد و می گویند که آن احادیث مثبت ست و حدیث جابر نافی و مثبت
مقدم ست بر نافی و گویند که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وی کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا تدبیر کند ایشان را
و برداشته بمدینه آرد و آنهائیکه در حضرت رسول بودند فعل آنحضرت مشاهده کرده اثبات آوردند و شمنی گوید حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده

[ک]شته بود جانِ خود را بمشاقص جمع مشقص ست بمعنی نصل عریض و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست فلم يصل عليه پس نماز نگذا[رد ب]
روی و ازینجا معلوم شد که بر قاتل نفس نماز گذاردن نیست و اختلاف کرده اند علما درین باب بعضی گفته اند که نماز گذارده شود بر هر که نماز میگذ[ارد]
[ب]جانبِ قبله و بر قاتل نفس انتهى و مذهب جمهور ائمه این ست و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبینه نه و نگذاردنِ آنحضرت نماز را بر وی [دو ا]
حتمال دارد یکی آنکه مراد نفی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفته باب من قتل نفسه لم يصل عليه وبه قال الشوكاني دوم آنکه بذاتِ خود نگذارده و دیگرا[ن]
[را] منع نکرده چنانکه در حقِ مدیون و غال کرده و ظاهر همین ست و در روایتی نیز آمده و این موافق ست بقولِ امام احمد که امام نماز نگذا[رد و]
دیگران بگذارند ولیکن لفظ حدیث عام ست ازان رواه مسلم والنسائي والترمذي وقال حديث حسن صحيح خطابی گفته معنی ترک صلا[ت]
عقوبت اوست و ردع غیر از مثل فعل وی و بود عمر بن عبد العزیز که نمی دید نماز بر قاتل نفس وكذلك قال الاوزاعي و اکثر فقها گویند يصلى عل[يه]
[ا]نتهی و گفته اند درین حدیث که صحابه گذاردند بر وی و این چنان ست که ترک کرد آنحضرت نماز بر قرضدار در اول امر و امر کرد صحابه را بنماز بر وی
[در]سبل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بنماز بر قاتل نفس قول تمام باشد ورنه رای عمر بن عبد العزیز اوفق ست بحدیث مگر آنکه در
روایتِ نسائی ست اما انا فلا اصلي عليه و ازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی نماز گذارده انتهی و

[عن أ]بي هريرة رضي الله عنه في قصة المرأة التي كانت تقم المسجد روایت ست از ابوهریره در قصهٔ زنی که جاروب میدا[د]
[م]سجد شریف آنحضرت را صلی الله علیه وسلم تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم مکنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاکروبه و این ز[ن]
سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بشکِ راوی که زن بود یا جوانی بود که جاروب میداد فسأل عنها رسول الله صلى الله عليه و[سلم]
فقالوا ماتت پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن پس گفتند که مُرد فقال افلا كنتم آذنتموني فكأنهم صغروا امرها
پس گفت آیا نبود ید شما که خبر میکردید مرا یعنی چرا خبر بمن نکردید پس گویا که صحابه خرد پنداشتند شانِ آن زن و حقیر پنداشتند او را و خیا[ل]
[کرد]ند که لائق نیست که تکلیف کنیم بسبب وی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و در حقیقت ملحوظ و منظور الیشان تعظیم شان آنحضرت بود صلى الله
علیه وسلم مصنف درینجا جزم کرده که این قصه با زن بود و در بخاری ست ان رجلا اسود او امرأة سوداء بشک از ثابت راوی حدیث لیکن
در روایتِ دیگر بخاری از ثابت صریح آمده که گفت ولا اراه الا امرأة و باین جزم کرده است ابن خزیمه از طریقِ دیگر از ابی هریره و گفت امرأة
سوداء و رواه البيهقي ايضا باسناد حسن وسماها أم محجن وافاد ان الذي اجابه صلى الله عليه وسلم عن سواله هو ابوبكر و در بخاری ست عوض فسأل
[ع]نها فقال ما فعل ذلك الانسان قالوا مات يا رسول الله الحديث فقال دلوني على قبرها فدلوه فصلى عليها پس گفت آنحضرت راه
[نم]ائید مرا و ببرید بر قبر آن میت پس راه نمودند آنحضرت را بر قبرِ وی پس نماز گذارد بر وی و اختلاف ست در نماز گذاردن بر قبر جمهور علما
[بر]انند که مشروع ست خواه گذارده باشد پیش ازان یا نه ابراهیم نخعی و ابوحنیفه و مالک برانند که اگر پیش ازین نگذارده اند درست ست و در
روایتی از احمد نیز همچنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که آنکس که گذارده ست یکبار نگذارد و آنها که نگذارده اند اگر بگذارند روا ست
نزد ابوحنیفه که درست ست بر تقدیری ست که ریزه نشده میت در قبر و تقدیر کرده آنرا بعضی بسه روز و امام ابوحنیفه و ابویوسف میگو[یند]
آنچه وارد شده است در احادیث بر وجه صلوة نیست بلکه بر وجه دعا و استغفار ست و لهذا ذکر کرده نشده است در بعضی روایات ذکر
[تکب]یرات و آن روایات که دران ذکر تکبیرات ست صحیح نیست چنانکه مروی ست از آنحضرت گذاردنِ نماز بر شهدای احد بعد از هشت سال
[ک]ان بطریق تودیع بود نه نماز یا از خصائص نبوی ست چنانکه از ان الله ینورها لهم بصلوتي عليهم مفهوم میگردد ولیکن در حدیث بخاری و مسلم

سازیم ترا و اصل این حدیث در بخاری ست باین لفظ که اگر شود این چنین و من زنده ام پس استغفار کنم برای تو و دعا نمایم و در وی دلالت ست برانکه
غسل دادن یکی از دو زوج مرد یگرے را جائز ست و هو قول الجمهور و شوکانی گفته اولی ست و رجحه فی المصفی و ابو حنیفه گفت مرد زن را نه دهد
بخلاف عکس بنا بر ارتفاع نکاح و نیست عدت بروی و حدیث را دّ قول اوست در زوجین و اما اجانب پس ابو داود در مراسیل از حدیث
ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سهل از مکحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مُرد زن با مردان و نیست میان ایشان
زنی جز وی و مُرد مرد با زنان و نیست همراه ایشان مردی غیر او پس این هر دو همت نمایند و دفن کنند و این هر دو بمنزله کسی اند که نمی یابد
آب را انتهی و محمد بن سهل را ابن حبان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لا یتابع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه ست که گفت فرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لا تبرز فخذک و لا تنظر الی فخذ حي و لا میت رواه ابو داود و ابن ماجه و در اسنادش اختلاف ست رواه احمد و ابن ماجه و صححه
ابن حبان و رواه الدارمي والدارقطني والبيهقي و در سندش محمد بن اسحق ست و نیست وی متفرد بدان بلکه متابع وی ست درین روایت
صالح بن کیسان نزد احمد و نسائی و عن اسماء بنت عميس رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها اوصت ان [illegible]
علي عليه السلام بدرستیکه فاطمه زهرا وصیت کرد اینکه غسل دهد او را علی مرتضی کرم الله وجهه و این نیز دال ست برانچه دال ست حدیث
اول و اما غسل زن زوج خود را پس دلیلش روایت ابو داود ست از عائشه که گفت لو استقبلت من امري ما استدبرت ما غسل رسول الله
صلی الله علیه وسلم غير نسائه و صححه الحاکم اگرچه قول صحابیه است و همچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها دلالت می کند برانکه این امری معروف بود
در حیات وی صلی الله علیه وسلم و مؤید اوست روایت بیهقی که ابو بکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود اسماء بنت عمیس را که غسل دهد او را
و استعانت کرد وی بعبد الرحمن بن عوف بنا بر ضعف خود از ان و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از انها انکار نکرد بروی درین امر و باین
رفته اند جمهور و همچنین هر قریب اولی ست بقریب چون باشد از جنس وی باین حدیث که نزدیک شود بمرده کسی که قریب تر ست در شما اگر میداند
و اگر نمیداند پس کسیکه بیند در وی بهره و حصه از امانت و ورع اخرجه احمد والطبرانی و در اسنادش جعفر جعفی ست شوکانی گفته این حدیث
اگرچه صالح احتجاج نیست و لیکن قرابت را مزیت ست و زیادت مهر و شفقت ست که موجب کمال عنایت باوست انتهی و خلاف درین
مسئله احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع نکاح کذا فی الشرح و در دلیل الطالب که از کتب حنابله است گفته للرجل ان یغسل زوجته
وامته و بنت دون سبع و للمرأة غسل زوجها و سیدها و ابن دون سبع انتهی رواه الدارقطني والشافعي وابو نعيم والبيهقي باسناد
حسن و عن بريدة في قصة الغامدية التي امر النبي صلى الله عليه وسلم برجمها في الزنا روایت ست از بریده
در داستان زن غامدیه آنکه امر کرد رسول خدا برجم او در حد زنا و غامدیه منسوب ست بسوی غامد و بیاید قصه او در حدود و قال گفت
بریده ثم امر بها فصلی علیها پس امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفنت و دفن کرده شد و از ینجا معلوم شد که نماز
بر جنازه محدود بحد زنا و سرقه و جز آن رواست و لیکن نیست در وی اینکه آنحضرت خود بران نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در حد نماز
نگذارد زیرا که فضلا بر فساق برای زجر آنها نمی گذارند این چنین ست در شرح مغربی و لیکن آنحضرت در حق غامدیه فرموده انها تابت توبة
لو قسمت بين اهل المدينة لوسعتهم او كما قال و علما را خلاف ست در نماز بر فساق و بر مقتول در حد و بر محارب و بر ولد زنا ابن العربی گفته
مذهب علما کافه صلوة است بر هر مسلم و محدود و مرجوم و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل نفس حدیث جابر
وعن جابر رضي الله عنه قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم برجل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را مردی

حديث نعي النجاشي رواه احمد وابن ماجة والترمذي وحسنه يعني گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست **وعن ابي هريرة** رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نعى النجاشي في اليوم الذي مات فيه بدرستیکه آنحضرتؐ خبر داد مردم را بمرگ نجاشی در روزیکه مُرد وی درآنروز یعنی همان روز نجاشی بفتح نون وتخفیف جیم وبعد الف شین معجمه و یای مشدده یا مخففه لقب پادشاه حبشه است هرکه باشد ونام این نجاشی که حضرتؐ از مرگ وی خبر داد اصحمه بود دین نصاری داشت ایمان آورد بحضرتؐ وهجرت کردند صحابه بسوی او ووی خدمتهای ایشان کرد وخرج بهم الى المصلى فصف بهم وكبر عليه اربعًا بیرون آمد آنحضرتؐ با مردم بسوی مصلای عید پس صف بست بمردم وتکبیر گفت بر وی چهار تکبیر ودرینجا دلالت ست برانکه نعی اسم ست برای اعلام بموت وآن برای مجرد اعلام جائز ست ونیز دروی دلالت ست بر شرعیت نماز جنازه بر غائب ودروی اقوال ست اول آنکه مشروع ست مطلقا وبه قال الشافعي واحمد وغيرهما وگفت ابن حزم لم يات عن احد من السلف خلافه وگفت شوکانی نیاورد مانع ازین نماز چیزی که معتد به باشد وراست گفته زیراکه حدیث صحیحین خالی ست از معارضه مساوی یا مقدم پس عمل بران متعین باشد دوم منع ست مطلقا واین مذهب حنفیه ومالک ست شیخ در ترجمه گفته حنفیه می گویند که نجاشی نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود بلکه برداشته شد سریر وی وآورده شد نزد آنحضرتؐ یا کشف کرده شد پرده از وی ورویت امام کافی ست واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غیر نجاشی مثل معاویه مزنی که در مدینه مُرد وآنحضرتؐ به تبوک بود وبر زید بن حارثه وجعفر بن ابی طالب که در غزوهٔ موته شهید شدند نیز نماز غائبانه روایت کرده اند ودر اسناد آن احادیث سخن ست وبر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت ست صلی الله علیه وسلم والآن در حرمین شریفین زادهما الله تعظیما وتشریفا متعارف ست وبعضی حنفیه نیز میکنند انتهی گویم چون در حرمین متعارف ست وبعض حنفیه نیز می کنند معلوم شد که مخصوص بآنحضرتؐ نبوده است وحدیث گذاردن آنحضرتؐ نماز جنازه بر معاویه بن معاوية المزني وقيل الليثي از ابی امامه بن سعد در طبقات از حدیث انس روایت کرده وسیوطی آنرا در جمع الجوامع از انس در بیان فضل قل هو الله احد آورده ومصنف در فتح الباری گفته که اگرچه این خبر ضعفی دارد لیکن نظر بمجموع طرق وتعدد آن قوتی پذیرفته انتهی واحادیث نماز بر زید بن حارثه وجعفر وابن رواحه را واقدی در مغازی روایت کرده وهم سیوطی از عطا بروایت ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در خور استدلال نیند باری از مرتبهٔ متابعت وشهادت خود نازل نیستند وحدیث باب که در صحیحین مروی ست تنها برای اثبات ما نحن فیه کافی ست وتاویل مانعین بطی ارض یا کشف پرده یا تخصیص آن بآنحضرتؐ همه احتمال ست نه استدلال واحتیاج سند دارد ولهذا ابن دقیق العید گفته که این قول محتاج بنقل ست وبمجرد احتمال ثابت نمی شود ودر سفر السعادة گفته بر هر غائب نماز نگذاردی اما صحیح شده که بر نجاشی ومعاویهٔ لیثی گذارده انتهی وعمل حرمین مرجح اوست سوم آنکه نماز بر غائب جائز ست در همان روز که وی مُرده یا قریب ازان نه بعد اطالت مدت چهارم آنکه جائز ست وقتی که میت در جهت قبله باشد ووجه تفصیل در قولین مجمود ست بر قصهٔ نجاشی ودر سبل گفته مانع مطلق گفته که نماز بر نجاشی خاص بنجاشی بود حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت ست واعتذار کرده اند بقول اهل قول خامس که گذارده می شود نماز بر غائب وقتی که مُرده باشد در زمینی که هیچ کس دران بر وی نماز نگذارده است همچو نجاشی که مُرده بود در زمینی شده که اهل آنجا مسلمان نبودند واختاره ابن تيمية ونقله المصنف في فتح الباري عن الخطابي وانه استحسنه الروياني گفته که این محتمل ست ولیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز نگذارد بر وی هیچ یکی در شهر وی انتهی گویم اگر ثابت شود که بر نجاشی هیچ یکی در بلد وی نماز جنازه نگذارده بود وباین جهت آنحضرتؐ گذارد تاهم قول تمام نیست زیرا که ثابت شده که معاویهٔ مزنی در مدینه مُرد

از ابن عباس آمده که آمد آنحضرت بسوی قبری تازه و نماز گذارد بروی و صف کشیدیم ما پس آنحضرت و براورد چهار تکبیر و همچنین نماز گذارد آنحضرت بر قبر ام سعد بعد یکماه اخرجه الترمذی من حدیث سعید بن المسیب شوکانی گفته حدیث نماز بر قبر ثابت شده است از شش وجه بلکه هشت وجه انتهی و چون حدیث تکبیرات درین نماز در صحیحین موجود باشد پس صحیح نبودن آن هیچ معنی ندارد و تخصیص آن بحضرت نبوی بمجرد احتمال نتوان کرد تا وقتی که معارض مساوی یا مقدم موجود نباشد در سبل گفته واما القول بان الصلوة علی القبر من خصائصه صلی الله علیه وسلم فلا ینهض لان دعوی الخصوصیة خلاف الاصل انتهی ونیز گفته اختلاف کرده اند قائلین نماز بر قبر در مدت بعضی یکماه و بعضی بوسیدگی میت و بعضی تا ابد گفته اند قلت هذا هو الحق اذ لا دلیل علی التحدید بمدة انتهی و تاویل آن بدعا و استغفار صرف ظاهر حدیث است و خود نماز دعا و استغفار بیش نیست و نماز بر شهدای احد بطریق تودیع محتاج سند است و استدلال درینجا بهمین نماز بر اہل احد است بلکه روایات دیگر موجود است که دلالت صریح میکند بران مثل آنکه نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر براء بن معرور و وی مرد و آنحضرت در مکه بود پس چون از مکه قدوم آورد نماز گذارد بر قبر وی و این بعد دو ماه از وفات وی بود و نماز گذارد بر غلام انصاری که دفن کرده شد بشب و آگاه نشد آنحضرت بموت وی اخرجه البخاری در سبل گفته ویدل له ایضا احادیث وردت فی الباب عن تسعة من الصحابة اشار الیها فی الشرح انتهی و زاد مسلم و زیاده کرد مسلم در روایت خود نه بخاری زیراکه این زیادت مدرج است از مراسیل ثابت کما قال احمد ثم قال ان هذه القبور مملوة [redacted] وان الله ینورها لهم بصلوتی علیهم پس فرمود آنحضرت بدرستیکه این قبرها پر کرده شده اند بتاریکی بر اہل خود که مردها اند و بتحقیق خدای تعالی روشن میگرداند آن قبرها را بسبب نماز گذاردن من بر ایشان و ازین عبارت تخصیص این نماز با آنحضرت چنانکه گفته اند مفهوم نمیگردد بلکه ظاهر ازان جواز نماز است بر قبر آری اگر تنویر قبور را مخصوص بصلوة آنحضرت دارند خواه بر قبر باشد یا علیحده می تواند شد لیکن چون دعای اہل صلاح از غیر انبیا هم مرجو القبول است این احتمال هم ضعفی پیدا کرد غایت آنکه تنویر نبوی ابلغ و اتم و اکمل باشد از غیر و درین خود شک نیست اما اصل جواز باقی است **وعن** حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینهی عن النعی بود آنحضرت که نهی میکرد از نعی بفتح نون و سکون عین مهمله خبر موت و بفتح نون و کسر عین و تشدید یا نیز روایت است بمعنی خبر موت رسانیدن در قاموس گفته نعاه له نعوا و نعیا و نعیانا اخبره بموته و در ترمذی است از حدیث عبدالله بن مسعود که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دور دارید خود را از نعی زیراکه نعی از عمل جاهلیت است اما در سندش ابو حمزه میمون اعور است و نیست قوی و درین باب حدیثها است و تفسیر کرده است ترمذی نعی را باینکه نعی نزد شان ندا کردن است در مردم که فلان مرد تا حاضر جنازهٔ او شوند و بعض اہل علم گفته اند باک نیست در اعلام آدمی قرابت داخوان خود را و مروی است از ابراهیم لا باس ان یعلم الرجل قرابته انتهی گفته اند که محرم فعل جاهلیت است که یکی را می فرستاد بر درهای خانها و بازارها تا اعلام کند بخبر موت میت و در نهایه گفته مشهور در عرب آنست که چون در انها مردی شریف می مرد یا مقتول می شد سواری نزد قبائل می فرستادند که خبر مرگش باو شان میرسانید انتهی در سبل گفته والاقرب عندی ان هذا هو المنهی عنه گویم منجملهٔ نعی ستلقی کردن از بالای مناره چنانکه معروف است درین اعصار در موت عظما ابن العربی گفته از مجموع احادیث سه حال ماخوذ می شود یکی اعلام اہل و اصحاب و اہل صلاح و این سنت است دوم خواندن جمع کثیر برای مفاخرت و این مکروه است سوم اعلام بنوع دیگر از نیاحت و نحو ذلک و این حرام است انتهی و گویا سنیت اول ازینجا اخذ کرده که لابد است از جماعتی برای غسل و نماز و دفن و یدل له قوله صلی الله علیه وسلم الا اذنتمونی و نحوه و منه

وشفاعت ایشان هم چنین مقبول ست لا شفعهم الله فیه مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدای تعالی در حق وی و در وی دلیل ست
بر اینکه شفاعت مومن نافع و مقبول ست نزد او تعالی رواه مسلم ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته اندازه کرده شدند کسانیکه
حاضر شدند جنازهٔ امام احمد بن حنبل را رضی الله عنه از مردان پس بودند هشت لک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند
روزیکه مرد وی بیست هزار کس از نصاری و یهود و مجوس انتهی و همچنین در جنازهٔ شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن تیمیه قدس سره ازدحام
بسیار شد دو لک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بشمار در آمد و جنازهٔ امام احمد هائله عظیمه بود بسبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنها برای او
بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشیر اهل بغداد نبودند و هم حاکم حاضر نبود و سید صفی الدین الحنفی النابلسی در قول جلی
در ترجمهٔ وی نوشته لم یوجد فی الاسلام من اجتمع فی جنازته لما مات ما اجتمع فی جنازة الشیخ تقی الدین بن تیمیه رح غیر الامام احمد کما اشار
الیه الحافظ ابن ناصر الدین فی الرد الوافر وقد صح عنه صلی الله علیه وسلم انتم شهداء الله فی الارض انتهی و ازینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت
چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام همام بعد موت ایشان صلحای اسلام منامات
حسنهٔ کثیره دیده اند و بر علو رتبهٔ ایشان در جنت مطلع شده وَاللّٰهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ یَّشَاءُ **وعن** سمرة بن جندب
رضی الله عنه قال صلیت وراء رسول الله صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها فقام وسطها گفت
سمره نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازهٔ زنی که مرد در حالت زچگی پس ایستاد آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور بتحریک سین ست و بسکون
سین نیز روایت کرده اند و بتحریک بمعنی میانه و بسکون بمعنی میان ست چنانکه بعضے ظرفا گفته اند که متحرک ساکن ست یعنی یکی ست که نمی جنبد
و از جائی بجائی نمی رود و ساکن متحرک ست یعنی می جنبد و در مواضع متعدد ست متفق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی ست که
میگوید مستحب ست وقوف امام نزد عجیزهٔ امرأة و مذهب نزد ما آنست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته
که این حدیث منافی صدر ست زیراکه صدر وسط ست باعتبار اعضا زیراکه فوق آن دست و سر ست و تحت وی بطن و رانها و یحتمل که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجزه و راوی گمان کرده که مقابل عجیزه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت ست
از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجیزه چنانکه مذهب جماعت ست انتهی در حجة الله البالغه هست امام در جنازه بجائی ایستد که
میت در میان او و در میان قبله باشد انتهی شوکانی گفته بایستد امام برابر سر مرد و سینهٔ زن زیراکه در حدیث انس بن مالک ست که وی نماز
گذارد بر جنازهٔ مردی و ایستاد نزدیک سر او و چون برداشته شد آن جنازه آورده شد جنازهٔ زنی پس نماز گذارد بر وی و ایستاد برابر وسط او
پس پرسیده شد از ان و گفته شد که آیا رسول خدا همچنین می کرد و می ایستاد در جنازهٔ مرد و زن گفت هان اخرجه احمد و ابو داود والترمذی
وحسنه و ابن ماجة و لفظ ابی داود اینست که همچنین میگذارد آنحضرت و می ایستاد نزدیک سر مرد و عجیزهٔ زن گفت آری و حدیث صحیحین که
در کتاب ست مخالف روایت عجیزه نیست زیراکه عجیزهٔ زن وسط او ست و خلاف درین مسئله معروف ست و حق همین ست که گفته شد
انتهی و در سبل گفته در حدیث دلیل ست بر شرعیت قیام نزد وسط زن و این مندوب ست و واجب استقبال جزوی ست از میت مرد باشد
یا زن و اختلاف علماست در حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مروی ست از شافعی که بایستد برابر سر مرد
و عجیزهٔ زن بحدیث انس که گذشت مگر آنکه مصنف در فتح گفته که اشاره کرد بخاری بایراد حدیث سمره بسوی تضعیف حدیث انس انتهی
و گذشت تطبیق هر دو فلا تضعیف **وعن** روایت ست از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بدرستیکه عائشة رضی الله عنها هرگاه

و زید و جعفر و ابن رواحه در غزوهٔ موته شهید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند مع هذا آنحضرت هم بگذارد و نیز این وجه هم ترجیح یابد شهید
و این جواب بر قاعدهٔ حنفیه است که بر شهید نماز میگویند و رنه نماز بر معاویه برای حجت کافی ست متفق علیه و نیز این حدیث حجت حنفیه است
در اثبات چهار تکبیر برای جنازه زیرا که این حدیث را طرق و الفاظ ست ابن عبد البر در استذکار از طریق بکر بن سلیمان بن ابی حیثمه عن ابیه آورده
که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تکبیر می گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصلی و صف بستند
مردم پس او و گفت چهار تکبیر پس تر ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد او را خدای عز و جل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر من وجه آخر عن شعبة
و نیز روایت کرد بیهقی از ابی وائل که تکبیر می گفتند در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد عمر بن خطاب اصحاب را و خبر داد
هر کس بآنچه دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابراهیم نخعی که مجتمع شدند اصحاب آنحضرت در خانهٔ ابن مسعود
پس اجتماع کردند برینکه تکبیر بر جنازه چهار ست گفت رافعی اولی چهار تکبیر ست بنا بر استقرار امر بر آن و اتفاق صحابه والله اعلم گویم عجب ست
از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر آنچه موافق غرض ایشان است و ترک می کنند احتجاج بآنچه نه موافق غرض ست اگرچه دلالت حدیث بر هر دو
امر یکسان باشد چنانکه صنیع ایشان درین جا ست که بر اربع تکبیرات حجت آورند و بنماز بر غائب که دلالت حدیث بر آن اصرح ست از دلالت
بر چهار تکبیر قائل نشدند و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بر آن یکی را گرفتند و دیگری را گذاشتند و این قسم صنیع ناظر ست در تقدیم
رای و قیاس بر نصوص و ادله و لهذا انکار جماعتی از علما در هر عصر بر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این مگر ترجیح بلا مرجح در بسیاری
از مواضع چنانکه معلوم شده و باید و نیز استدلال کرده اند علما باین حدیث بر کراهت نماز بر جنازه در مسجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله
علیه وسلم و قول بکراهت حنفیه و مالکیه راست و رد کرده اند باینکه در حدیث نهی از نماز در مسجد نیست و آنچه مکروه ست نزد قائل کراهت ادخال
میت ست در مسجد و آنحضرت که بیرون آمده برای تعظیم شان نجاشی و تکثیر جماعت مصلین بروی بوده نیز درین حدیث شرعیت صفوف ست
بر جنازه زیرا که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صف ثانی یا ثالث بوده و بوب له البخاری باب من صف صفین او ثلثة علی
الجنازة خلف الامام و درین حدیث از اعلام نبوت اعلام ایشان ست بموت وی در روزیکه وفات کرد با بعدی که ما بین مدینه و حبشه است

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ما من رجل مسلم یموت فیقوم
علی جنازته اربعون رجلا نیست هیچ مردی مسلمان که بمیرد پس بایستند بر جنازهٔ وی چهل مرد و درین اشارت ست که مجرد
ایستادن مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر ست و اگر مراد از قیام نماز باشد احتیاج باین قید نیست که فرمود لا یشرکون بالله
شیئا که شریک نمی گردانند آن چهل مرد بخدا چیزی را و تواند بود که این قید برای احتراز باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالی وما
یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و چون انتفا از شرک خصوصا آنچه از آن در غایت دقت و خفاست خیلی دشوار ست
لهذا ذکر این جمله بقصد تنبیه غافلان و ایقاظ نائمان مناسبت تمام دارد و اهتمام و در ذکر عدد اربعین دلیل ست بر فضیلت تکثیر جماعت
بر میت و در روایتی آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی امتی از مسلمانان که برسند ایشان همه بیک صد کس شفاعت کنند در حق
آن مسلمان مگر آنکه قبول کرده شود شفاعت ایشان و در روایتی سه صف آمده رواه اصحاب السنن قاضی گفته می گویند که این احادیث
بجواب سائلان واقع شده که هر یکی را جواب موافق سوال شان داده و یحتمل که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر داده باشد هر یکی را بقبول
شفاعت هر واحد ازین اعداد و نیست تنافی میان اینها زیرا که مفهوم عدد مطروح ست با وجود نص پس همه احادیث معمول بها ست

ونماز بر جنازهٔ حاضر ورد ٭ چیزی دیگر وآنکه شیخ حواله شرح یعنی لمعات داده که در ان سخن بسیارست این شرح الانظر بحر رسطور نگذشته ورنه در سخن بسیار ش سخن میرفت وطریقهٔ حضرت ایشان عفا الله عنا وعنهم در جواب مخالفین حنفیه غالباً ایجاد اوهام وتولید احتمالات ست الا ما شاء الله وجائیکه استدلال بروایات کرده اند سرمایهٔ آن همه فتح القدیر شیخ ابن الهمام ست پس ظاهرست که روایات صحیحه وسنن ثابته باحتمال وتاویلات بے سند هرگز رد ونسخ نمی پذیرد تا وقتی که بدلائل مساوی یا مقدم معارضه کرده نشود ووقت تعارض سبیل ترجیح یکی از دو امرست بیکی از وجوه ترجیح که در اصول فقه وحدیث مقرره شده است فافهم **وعن** ابی عیسی عبد الرحمن بن ابي ليلى ولادت وی در سنه ششم از بقیهٔ خلافت عمر بود رضي الله عنه از کبار تابعین ست صد وبست صحابه را دریافته روایت می کند از علی بن ابی طالب وعثمان بن عفان وغیر ایشان وی در کوفه بود وبے نظیر وقت خود ست وفات وی در سنه هشتاد ودو بوده ودر سبب وفاتش اقوال ست قیل فقد بدیر الجماجم وقیل قتل بحیل وقیل غرق فی نهر البصرة سمع منه الشعبي ومجاهد وابن سیرین وخلق سواهم کثیر ووی در طبقهٔ اولی ست قال کان زید بن ارقم گفت بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه ست یکبر علی جنائزنا اربعًا تکبیر می گفت بر جنازهای ما چهار تکبیر وانه کبر علی جنازة وبدرستیکه وی تکبیر گفت بر یک جنازه پنج تکبیر فسالناه فقال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یکبرها پس پرسیدیم او را ازینکه تو همیشه چهار می گفتی امروز پنج چرا گفتی پس گفت زید بود رسول خدا که می گفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم می گفت ودر سبل گفته گذشت در حدیث ابو هریره که گفت آنحضرت بر جنازهٔ نجاشی چهار تکبیر ومروی ست این از ابن مسعود وابو هریره وعقبه بن عامر وبراء بن عازب وزید بن ثابت ودر صحیحین ست از ابن عباس که نماز گذارد بر قبری وگفت چهار تکبیر وابن ماجه از ابو هریره آورده که نماز گذارد آنحضرت بر جنازه پس گفت چهار تکبیر وگفت ابو داؤد ولیس فی الباب اصح منه وباین رفته اند جمهور از سلف وخلف واز ایشان اند فقهاے اربعه وروایتی ست از زید بن علی رضی الله عنه ورفته اند هدویه باینکه پنج تکبیر گوید واحتجاج کرده اند باینکه علی بر فاطمه رضی الله عنها پنج تکبیر گفت وحسن بن علی بر پدر خود وابن الحنفیه بر ابن عباس وتاویل کرده اند که مراد بروایت اربع ما عدای تکبیر افتتاح ست وهو بعید انتهی کلامه گویم شوکانی گفته اختلاف کرده اند صحابه وتابعین ومن بعدهم در عدد تکبیر جنازه جمهور گویند چهارست وجماعتی از صحابه وتابعین برآنست که پنج ست وقاضی عیاض گفته اختلاف صحابه درین باب از سه تا نه بوده ست وابن عبد البر گفته که دعوی اجماع بر چهار مردودست زیرا که خلاف درین مسئله از زمان صحابه تا هذا الآن معروف ست وهیچ وجه برای عدم حمل بر خمس نیست زیرا که خارج ست بمخرج صحیح باآنکه این زیادت غیر منافی ست انتهی پس حق خیارست در اربع وخمس **رواه مسلم والاربعة** یعنی ابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه شیخ در ترجمه گفته ایمهٔ اربعه اتفاق دارند بر چهار تکبیر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم واز اصحاب وی زیاده از ان مروی وماثورست وگفته اند که آنچه ثابت شده است از آنحضرت آخر الامر چهارست وبرهمین ست قرار داد ودر شرح زیاده ازین کلام کرده است انتهی وما نیز در شرح مختصر شوکانی زیاده برین کلام کرده ایم **وعن** علیه السلام انه کبر علی سهل بن حنیف بضم حمله ونون وتحتیه ستًّا وقال انه بدري تکبیر گفت علی بر جنازهٔ سهل شش بار وفرمود که وی بدری ست حاضر شده در بدر را با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **رواه سعيد بن منصور واصله فی البخاری** آنچه در بخاری ست اینست ان علیاً کبر علی سهل بن حنیف زیاده کرد برقانی در مستخرج خود ستًّا کذا ذکره البخاری فی تاریخه ورواه ابن خیثمة من وجه آخر عن عبد الله بن معقل وقال خمسًا مصنف در فتح الباری گفته که از علی مرتضی آمده که وی بر اهل بدر شش تکبیر میگفت وبر سائر صحابه پنج وبر سائر مردم چهار

کرد مر سعد بن ابی وقاص قالت گفت در آرید او را در مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی پس انکار کرده شد این سخن بر عایشه پس گفت والله
صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء بخدا سوگند هر آیینه بتحقیق گذارد آنحضرت بر دو پسران زنی که نامش دعد
وصفتش بیضا ست فی المسجد در مسجد ولکن دو پسر یکے سهیل و دیگر سهل ست وهر دو صحابی اند ومشهور اند نسبت بمادر ونام پدر ایشان
وهب بن ربیعه است ودر روایتی آمده که گفت عایشه عجب ست زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم را رواه مسلم ودر ترجمه مشکوة
گفته علما را اختلاف ست در گذاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مکروه ست خواه میت وقوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد
وقوم در مسجد یا امام با بعضے از قوم خارج مسجد باشد ومیت وباقی قوم در مسجد یا میت در مسجد وامام وقوم خارج مسجد وآین اطلاق در کراهت
بنا بر آنست که مسجد مبنی برای نماز فرض وتوابع اوست از نوافل وذکر وتدریس علم وبعضے گفته اند مکروه نیست وقتی که میت خارج مسجد باشد
وآین بنا بر آنست که کراهیت از جهت تلوث مسجد ست واول موافق ترست باطلاق حدیث اما اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی ست
یا تحریمی واول ظاهر ترست ونزد شافعی جائز ست بے کراهت ومذهب مالکی موافق ماست واز امام احمد نصی نیافتیم وظاهر آنست که با
شافعی ست دلیل شافعی حدیث عایشه ست وتمسک ابی حنیفه ومالک بحدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بر میت در مسجد اجر نیست مر او را
واما حدیث عایشه روایت واقعه مخصوص ست نه عام وانچه ثابت میشود همین مقدار ست که آنحضرت این را یکبار کرد وتواند که از جهت ضرورتی
باشد که باعث بران شده باشد ودر روایتی آمده است که آنحضرت معتکف بود از ین جهت بگذارد ونیز در روایتی آمده است که جنازه خارج
مسجد بود ودرین صورت اختلاف ست میان حنفیه ونیز گفته اند که مصلی مکان متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار
قرب وی بود وانچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجرهاے ازواج مطهره ایضاً مبنی بران ست وظاهر
می شود که این ست معنی انچه روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز ست در وی بے کراهت ونیز انکار صحابه وتابعین
با کثرت ایشان دلیل ست بر آنکه امر قرار یافته بود بعد از ان بر ترک ونسخ واز ینجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنسیان محل سخن ست بلکه
وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کما قیل ودر شرح سخن درینجا بسیار ست فلینظر ثمه انتهی گفت کاتب حروف عفی عنه مذهب
جمهور وشافعی وابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد وهو الاقوی زیرا که انچه حضرت شیخ در وجه کراهت نزد
حنفیه ذکر کرده رای محض ست معارض روایت حدیث نتواند شد وهمچنین انچه در وجه خارج مسجد گفته ودلیلی که از حدیث آورده حقیقتش این است
که حدیث مذکور نزد ابو داود بدین لفظ ست من صلی علی جنازة في المسجد فلا شئ وامام احمد نص کرده بر ضعف وی زیرا که متفرد ست بدان صالح
مولی التوءمه ووی ضعیف ست با آنکه در نسخ مشهوره سنن ابو داود بلفظ فلا شئ علیه است پس حجت باشد بر حنفیه نه حجت حنفیه بر قائل جواز
وقول بخصوصیت واقعه مرویه عایشه مدفوع ست بآنکه مروی ست از عمر رضی الله عنه که نماز گذارد بر ابو بکر در مسجد وهمچنین نماز گذارد صهیب
بر عمر در مسجد وانکار نکرد هیچ یکی از صحابه بران پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه نسیان را بسوی آنها بر جای خود ست وقول بنسیان وی
رضی الله عنها النسخ فعل سابق را منظور فیه ست والنسخ بدون نص متاخر نمی تواند شد واینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نهی از نماز جنازه در مسجد
موجود نیست وتاویل نماز بر هر دو پسر بیضا بآنکه آن هر دو خارج از مسجد بود وآن حضرت داخل مسجد چنانکه کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است ودر سبل گفته لا یخفی بعده ودر قدوری که از کتب حنفیه است بر عدم جواز نماز در مسجد بر جنازه احتجاج کرده است بقصه نعی نجاشی
که آنحضرت در مسجد بر وی نگذارد بلکه بسوی فضا بر آمد وجواب از ان گذشت ونیز اینجا جنازه نجاشی حاضر نبود ونماز بر جنازه غائب چیزی دیگر ست

و انتصار بسوی هیچ کتاب حدیث نسبت نکرده اند تا صحت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قول صحابی ست و وی نافی ست و ابن عباس
مثبت پس مقدم باشد بران و هم نقل ابن منذر از ابن مسعود قول بشرعیت آن گذشته و از ادله وجوب ست که ایشان اتفاق کرده اند
برانکه این نماز ست و حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب ثابت شده پس این نماز هم داخل باشد زیر عموم و اخراج وی ازان محتاج بسوی
دلیل ست شیخ در ترجمه گفته علمای حنفیه گویند که در صلوة جنازه قراءت فاتحه نیست مگر آنکه به نیت دعا و ثنا بخوانند و می گویند که ثابت نشده
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواندن آن و این مذهب ابی حنیفه و مالک و ثوری ست و عمل صحابه دران مختلف آمده و طحاوی گفته شاید
که خواندن بعضے صحابه فاتحه را در صلوة جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قربت و نزد شافعی بخوانند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود
که مراد وی باین مشروعیت قراءت ست نه وجوب آن و کرمانی گفته که واجب ست و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین ست
و طیبی نیز همچنین گفته والله اعلم انتهی و شمنی گفته اگر به نیت ثنا خوانند نزد ما نیز جائز ست و آنکه ابن همام گفته که قراءت در نماز جنازه
بعد از تکبیر از آنحضرت بثبوت نه پیوسته انتهی مسامحت ست چه بعد روایت قراءت فاتحه از ابن عباس فعلاً و قولاً در بخاری و ابوداود
و نسائی و ترمذی بلفظ انها سنة چه محل تشکیک ست و قول صحابی انها سنة او من السنة در حکم مرفوع ست چنانکه در علم اصول
حدیث ثابت شده و تاویل سنت بطریقه مسلوکه فی الدین نه طریقه مالوفه از سید المرسلین خلاف ظاهر حدیث و قاعده اصول ست
خصوصاً وقتی که احادیث دیگر شاهد حدیث ابن عباس باشند ابن ماجه از حدیث ام شریک آورده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که بخوانیم فاتحة الکتاب بر جنازه و در سندش ضعفی یسیر ست که حدیث ابن عباس جبر آن می کند و امر از ادله وجوب ست و نیز
حدیثے در نهی از خواندن فاتحه بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح هر دو ست کما قال المصنف رواه البخاری
و اهل السنن والحاکم و ابو یعلی فی مسنده و زیاده کرد لفظ سوره را بیهقی گفته ذکر سوره غیر محفوظ ست و گفت نووی اسنادش صحیح ست
و ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کرده اند که پس گرفتم دست او و پرسیدمش ازان پس گفت آرے ای پسر برادر من
انه حق و سنة و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده که خواند فاتحه و سوره بجهر تا آنکه شنوانید ما را پس هرگاه فارغ شدم گرفتم دست اورا
و پرسیدم ازان گفت سنة و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که خواند آنحضرت بر جنازه فاتحة الکتاب پس گفت صحیح نیست
و صحیح از ابن عباس قول او ست من السنة حاکم گفته اجماع کرده اند قول صحابی من السنة حدیث مسند ست مصنف گفته کذا نقل الاجماع
مع ان الخلاف عند اهل الحدیث والاصولیین شهیر انتهی گویم و اگرچه خلاف دران مشهور باشد لیکن شک نیست که جانب اثبات راجح ست
بر نفی والله اعلم **وعن** عوف بن مالک اشجعی صحابی ست و اول مشاهد او خیبر ست رضی الله عنه قال صلی رسول الله
گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی جنازة بر جنازه فحفظت من دعائه پس یاد گرفتم من چیزے
از دعاے آنحضرت که می گفت اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه خداوندا بیامرز و رحمت کن او را و عافیت ده
و سلامت بخش او را و عفو کن از وی واکرم نزله و گرامی دار مهمانی او را نزل بضم نون و سکون زا و بضم زا نیز آمده آنچه پیش مهمان
فرود آرند و بنهند از طعام ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد و فراخ گردان جای در آمدن او را که قبر او ست و بشوی
او را بآب و برف و ژاله یعنے بانواع مطهرات کنایت ست از تمام مغفرت و کمال آن ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض
من الدنس و پاک کن او را از خطاها چنانکه پاک کردی تو جامه سفید را از چرک وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله

وابن ابی شیبہ از جابر آوردہ کہ نماز گذارد آنحضرت بر اصحمہ ہفت تکبیر وابن عساکر از وی آوردہ کہ اگر مردی بودے کہ مبد شجرہ حاضر شدہ بودے
بر وی نہ تکبیر گفتے و بر مردی کہ بدر را حاضر شدہ نہ شجرہ را یا شجرہ را نہ بدر را بر وی ہفت تکبیر آوردی واگر ہیچ کدام را ازین دو جا حاضر نشدہ چہار
تکبیر گفتے و در مبسوط حنفیہ گفتہ کہ ابو یوسف پنج تکبیر می گفت واز احمد نیز روایتی ہست و بکر بن عبد اللہ مزنی بران رفتہ کہ کم از سہ
و زیادہ بر ہفت نباید گفت انتہی و بالجملہ در کمیتِ تکبیراتِ جنازہ اختلاف ست بیہقی از سعید بن المسیب آوردہ کہ عمر گفت این ہمہ بود
چہار و پنج پس اجتماع کردیم بر چہار و رواہ ابن المنذر من وجہٍ آخر عن سعید و روایت کرد نیز بیہقی از ابی وائل کہ گفت تکبیر می گفتند بر عہدِ
آنحضرتؐ چہار و پنج و شش و ہفت پس جمع کرد عمر اصحاب آنحضرتؐ را و خبر داد ہر یکے بانچہ دیدہ بود پس جمع کرد عمر ایشان را بر چہار
تکبیر وابن عبد البر باسناد خود در استذکار آوردہ کہ تکبیر می گفت آنحضرتؐ بر جنائز چہار و پنج و شش و ہفت و ہشت تا آنکہ آمد موت نجاشی
پس برآمد بسوی مصلے و صف بستند مردم و زیادہ کرد کہ گفت چہار تکبیر پس ثابت ماند آنحضرتؐ بر چہار تا آنکہ وفات داد او را خدای تعالی پس
اگر صحیح شود این پس گویا کہ عمر و آنانکہ با او بودند استقرارِ امر بر اربع تکبیر نشناختند تا آنکہ عمر ایشان را بران جمع ساخت و مشورت کرد
با ایشان درین باب **وعن** جابر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکبر علی جنائزنا اربعًا
بود رسولِ خدا کہ می گفت بر جنازۂ ما چہار تکبیر و نیست در وی نفی زیادت بر چہار و گذشت بیان آن ویقرأ بفاتحة الکتاب فی
التکبیرة الاولی و میخواند سورۂ فاتحہ را در تکبیر اولی در سبل گفتہ اختلاف کردہ اند علما در قرارتِ فاتحہ در نمازِ جنازہ پس نقل کرد ابن منذر
از ابن مسعود و حسن بن علیؓ وابن الزبیر مشروعیتِ آن و بہ قال الشافعی واحمد و اسحق و نقل کرد از ابو ہریرہ وابن عمر کہ نیست در وی قرارت
و ہو قول مالک والکوفیین و استدلال کردہ اند اہلِ قول اول باین حدیث واگرچہ ضعیف ست و شاہد اوست حدیثِ طلحہ چنانکہ می آید انتہی
گویم اگر فاتحہ را مخصوص دارند از قرارت منفی وجہی دارد چنانکہ در قرارت خلف امام داشتہ اند و در سفر السعادۃ گفتہ چون نماز شروع کردے
بعد از تکبیر اول فاتحہ میخواند انتہی و ترجیح داد این را علی قاری در رسالۂ خود و باین عمل می کرد شیخ عبد الرحیم دہلوی رح والد شاہ ولی اللہ
محدث رح و در حجة اللہ البالغہ گفتہ از سنت ست قرارتِ فاتحہ زیرا کہ فاتحہ خیر الادعیہ واجمع آنہاست و آموختہ است آنرا حق تعالی
بعبادِ خود در محکم کتابِ خویش انتہی و قاضی ثناء اللہ پانی پتی قدس سرہٗ در وصیت نامۂ خود وصیت کردہ است بخواندنِ فاتحہ در نمازِ جنازۂ خود
رواہ الشافعی باسنادٍ ضعیفٍ این حدیث از نسخۂ شرح مغربی ساقط شدہ فلہذا شارح بران تکلم نکردہ لیکن مصنف در فتح گفتہ
کہ شیخ وی یعنی زین الدین عراقی رح در شرح ترمذی افادہ نمودہ کہ سندش ضعیف ست و در تلخیص گفتہ رواہ الشافعی عن ابراہیم بن محمد
عن محمد بن عبد اللہ بن عقیل عن جابر انتہی و رواہ الحاکم ایضًا من طریقہ وابن عقیل را تضعیف کردہ اند **وعن** طلحة بن عبد اللہ
بن عوف الخزاعی از مشاہیر تابعین ست و برادر زادۂ عبد الرحمن بن عوف قال صلیتُ خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ فاتحة
الکتاب فقال لتعلموا انہا سنة گفت نماز گذاردم پس ابن عباس بر جنازہ پس خواند ابن عباس سورۂ فاتحہ را و گفت تا بدانید شما
کہ خواندنِ آن در نمازِ جنازہ سنت ست واین حدیث دلیل ست بر وجوب قرارتِ فاتحہ در نمازِ جنازہ زیرا کہ مراد از سنت طریقۂ مالوفہ است
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیرا کہ مراد بدان مقابل فریضہ است چہ آن اصطلاح عرفی ست و قولِ وی چنانکہ در بعض روایات ست باید
مفید تاکید وجوب ست و رفتہ اند بوجوب وی شافعی واحمد و غیرہما من السلف والخلف و بعضے بعدم مشروعیت رفتہ اند بقول ابن مسعود
لم یوقت لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قراءة فی صلوة الجنازة بل قال کبر اذا کبر الامام واختر من اطایب الکلام ما شئت مگر آنکہ این حدیث را

بن الاسقع آورده که گفت نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازهٔ مردی از مسلمانان پس شنیدم او را می گفت اللهم ان فلان بن فلان في ذمتك وحبل جوارك فقه فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحمد اللهم فاغفر له وارحمه فانك انت الغفور الرحيم واختلاف روایات بر آنکه امر درین باب متسع ست مقصور بر چیزی معین نیست و هر یکی از شافعیه و غیره برای خود دعا اختیار کرده وبالجمله روایت نسائی درین حدیث تمام شده است نزد قول او وانثانا و اللهم من احییته الی آخره در روایت وی نیست ولفظ ابی داود اینست فاحیه علی الایمان وتوفه علی الاسلام یعنی در حیات ایمان ذکر کرده و در ممات اسلام یعنی عکس روایت اولی و چون اسلام و ایمان در حقیقت یکی ست هر دو درست ست در سبل السلام گفته واما قرارت سوره بالحمد پس ثابت ست کما عرفت فی روایة النسائی ولیکن در وی تعیین سوره نیامده وجز این نیست که شان در اخلاص دعا برای میت ست زیرا که شرعیت نماز برای همین ست و هم روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم قال اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء فرمود آنحضرت چون نماز گذارید بر میت پس خالص کنید برای وی دعا را اخلاص بے آمیغ کردن وبے ریا وسمعه آوردن طاعت خدا و امر باخلاص بجهت آنست که ایشان شافع اند وشافع مبالغه می کند در طلب قبول شفاعت طبرانی از ابن عمر روایت کرده که چون جنازه برامی دید می گفت هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما بعده مسندا از آنحضرت آورده که فرمود هر که جنازه را بیند وگوید الله اکبر صدق الله ورسوله هذا ما وعد الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما نوشته شود برای او بست حسنه رواه ابو داؤد وابن ماجة والبیهقی و در سندش ابن اسحق ست و حدیث را معنعن آورده لیکن اخراج کرده است آنرا ابن حبان بطریق دیگر از وی مصرح بسماع ولهذا گفت مصنف رح وصححه ابن حبان

وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم قال اسرعوا بالجنازة شتابی کنید بجنازه یعنی برداشتن او بسوی قبر واین مستلزم پویه رفتن نیست ابن قدامه گفت امر باسراع برای ندب ست بلا خلاف بین العلماء وابن حزم گفته برای وجوب ست ومراد بدان شدت مشی ست و برین حمل کرده اند بعض سلف ونزد شافعی وجمهور مراد باسراع زیاده بر رفتار معتاد ست واسراع شدید مکروه ست حاصل آنکه اسراع مستحب ست لیکن نه آنقدر که منتهی بشدت شود وخوف حدوث مفسده میت یا مشقت بر حامل ومشیع گردد قرطبی گفته مقصود حدیث دیر نکردن ست در دفن میت زیرا که بسیار ست که دیر بودن مباهات و اختیال می شود واین مبنی بر آنست که مراد بجنازه حمل اوست بسوی قبر وگفته اند که مراد بشتابی تجهیز وتکفین ست نووی گفته این باطل مردود ست بقوله فی الحدیث تضعونه عن رقابکم وتعقب کرده اند باینکه حمل بر رقاب گاهی تعبیر می کنند بدان از معانی کما تقول حمل فلان علی رقبته ذنوبا ومویداوست اینکه همگنان جنازه را نمی بردارند مصنف در فتح بعد نقل آن گفته ومویداوست حدیث ابن عمر که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود چون بمیرد یکی از شما پس حبس مکنید او را وشتابی کنید بوی بسوی قبر وی اخرجه الطبرانی باسناد حسن ولابی داود مرفوعا لا ینبغی لجیفة مسلم ان یبقی بین ظهرانی اهله وحدیث دلیل ست بر مبادرت بتجهیز میت ودفن وی واین در غیر مفلوج ومانند اوست زیرا که در امر وی تثبت لائق ست فان تك صالحة فخیر تقدمونها الیه پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکو کار پس شتابی کردن و نزد بقبر رسانیدن آنرا نیکی ست که پیش می فرستید جنازه را بسوی آن نیکی وان کان سوی ذلك فشر تضعونه عن رقابکم واگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب رفع شری ست که می نهید آنرا از گردن متفق علیه واحمد ونسائی وابو داود وحاکم از ابی بکره روایت کرده اند که گفت دیدیم ما خود را همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم وبودیم ما که شتابی میکردیم بجنازه شتابی بسیار

وادخله الجنة وقه فتنة القبر وعذاب النار وبدل گردان او را سرای وطنِ بهتر از سرای او درین جهان و اہل خانہ بہتر از اہل خانۂ وی فی الصحاح اہل کسان وکسانِ سرای وجای وجفت بہتر از جفت وی ونعج بر مستور زنان ہر دو اطلاق یابد و در آر او را بہشت ونگاہدار او را از فتنہ وآزمایش گور واز عذابِ آتش عوف بن مالک راوی این حدیث ست می گوید که چون این دعا از حضرت در حقِ آن میت شنیدم رشک بردم بروی تا آنکہ آرزو کردم کہ کاشکی من می بودم آن میت تا آنحضرت این دعا در حق من میکرد گویم این دعائی ست کہ ہر مسلمان سلیم الفطرۃ کہ آنرا بشنود رشک برد بروی وآرزو کند کہ کاش آن مردہ وی بودے تا این دعای نبوی در حق وے صادر شدی واگر ہر یکی این رشک نمی برد وآرزو نمی کند باری من خود شیفتہ وآشفتۂ این آرزویم ختم اللہ لی بالحسنی واذاقنی حلاوۃ رضوانہ الاسنی امیدوارم کہ این دعا بر جنازۂ من خواندہ شود کہ اگرچہ از زبانِ نبوی نیست بارے حروف نبوی ست وفیہ مالیس فی غیرہ عرف من عرف وباللہ التوفیق رواہ مسلم یحتمل کہ آنحضرتؐ جہر کردہ باشد باین دعا وعوف آنرا یاد گرفتہ ویحتمل کہ از آنحضرتؐ پرسیدہ باشد وحضرتؐ ذکر فرمودہ ووی یاد گرفتہ وفقہا گفتہ اند اسرار مندوب ست وبعض گویند مخیر ست وبعض گویند در روز اسرار کند ودر شب جہر ودر دعای میت اخلاص لائق تر ست لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اخلصوا لہ بالدعاء در سبل گفتہ ما ثبت عنہ صلی اللہ علیہ وسلم اولی واصح الاحادیث الواردۃ فی ذلک ہذا الحدیث وکذلک الحدیث الآتی انتہی یعنی وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی علی جنازۃ یقول بود آنحضرت چون می گذارد نماز بر جنازہ می گفت اللہم اغفر لحینا ومیتنا وشاہدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللہم من احییتہ منا فاحیہ علی الاسلام ومن توفیتہ منا فتوفہ علی الایمان خداوندا بیامرز زندۂ ما را ومردۂ ما را وحاضر ما را وغائب ما را وخرد ما را وبزرگ ما را ونر ما را ومادۂ ما را خداوندا کسے را کہ زندہ داری از ما پس زندہ دار او را بر اسلام وکسے را کہ بمیرانی از ما پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد ودر ممات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمالِ ظاہرہ ست وآن در حالتِ حیات ست ودر حالتِ موت جز تصدیق قلبی کہ عبارت از ایمان ست ہمراہ نیست وخرد را خود ہیچ گناہی نیست پس مراد آنست کہ ثابت دار او را نزد تکلیف بر افعالِ صالحہ واعمالِ حسنہ اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تضلنا بعدہ خداوندا محروم مگردان ما را اجر او را یعنی اجری کہ بمصیبتِ وی بما رسیدہ وگمراہ مگردان ما را پس از وی تحرمنا بفتح وضم آن ہر دو روایت ست حرم واحرام نومید کردن از چیزی رواہ مسلم واحمد والاربعۃ یعنی ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجہ واخرجہ ابن حبان والحاکم وگفت حاکم او را شاہد صحیح ست وروایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمۃ از عائشہؓ مانند آن وترمذی بعد اخراج شاہد مذکور اعلال کردہ ست آنرا بعکرمہ بن عمار وگفتہ کہ وی وہم می کند در حدیث خود ونسائی وترمذی واحمد روایت این حدیث از ابی ابراہیم اشہلی عن ابیہ مرفوعا کردہ ومسلم ابراہیم مذکور را در کنی ذکر نمودہ وگفتہ بخاری اصح این روایات روایت ابی ابراہیم عن ابیہ ست نقل کرد این را ترمذی از وی گفت پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراہیم نشناخت او را ونقل کرد ابو حاتم از پدر خود کہ ابو ابراہیم مجہول ست وگفت اصح حدیث درین باب حدیثِ عوف بن مالک ست انتہی بعضے علما گفتہ اند کہ اختلاف احادیث درین باب محمول بر آنست کہ دعا میکرد آنحضرتؐ بر مردہ بدعا وبر مردۂ دیگر بدعای دیگر وآنچہ بدان امر کردہ اصل دعاست کذا فی التلخیص گویم احادیث در دعا برای میت بسیار ست در سنن ابوداود از ابوہریرہ روایت کردہ کہ دعا کرد آنحضرتؐ در نماز بر جنازہ اللہم انت ربہا وانت خلقتہا وانت ہدیتہا للاسلام انت قبضت روحہا وانت اعلم بسرہا وعلانیتہا جئنا شفعاء لہ فاغفر لہ ذنبہ وابن ماجہ از حدیث واثلہ

قولِ حميد بن هلال ما علمنا على الجنازة اذناً ولكن من صلّى ورجع فله قيراط و آما حديثِ ابی ہریرہ امیران ولیسا بامیرین الرجل یکون مع
الجنازة یصلی علیها فلیس له ان یرجع حتی یستاذن ولیها اخرجه عبد الرزاق پس منقطع موقوف ست ومروی ست درمعنی وی احادیث
مرفوعه که ہمه ضعیف ست وچون ما را ہیچ راہی بسوی معرفتِ حقیقتِ وزنِ اعمال در آخرت نیست و لا یعلمه الا الله وتعریف کردن
ما آن را جز بطریق تشبیه باحوالِ مقادیرِ معروفه نباشد لهذا مقدار اجر را که حاصل می شود از ان تشبیه داوند بقیراط تا معقول در صورت
محسوس نمایان شود وچون وزنِ قیراط نسبت بانچه از اوزانِ دنیا می شناسیم حقیر بود تنبیه کردند بر معرفتِ قدر وی که یک قیراط برابر
یک کوه احد ست که معروف ست در مدینه وقوله تدفن ظاهر ست در وقوع مطلق دفن اگرچه از ہمه فارغ نشده وہمچنین ست لفظ حتی
یوضع فی اللحد و در روایتِ دیگر ست نزد مسلم حتی یفرغ من دفنها و در وی بیان و تفسیر چیزی ست که در غیر این روایت ست و در
حدیث ترغیب ست در حضورِ میت ونماز بر وی ودفن او و در وی دلالت بر عظمِ فضلِ خدا وتکرمِ او مر میت را و اکرامِ او بجزیلِ ثواب
برای کسی که احسان کرده است بسوی وی بعد موتِ وی **تنبیه** در حملِ جنازه بیهقی در سنن کبری بسند خود تا عبد الله بن مسعود
آورده که گفت اذا اتبع احدکم الجنازة فلیاخذ بجوانب السریر الاربعة ثم لیتطوع بعد او یذر فانه من السنة وہم بسند خود روایت کرده که ان
عثمان بن عفان حمل بین العمودین سریر امه فلم یفارقه حتی وضعه ونیز بسند خود آورده ان ابا ہریرة حمل بین عمودی سریر سعد
بن ابی وقاص وہم روایت کرده که ان ابن الزبیر حمل بین عمودی سریر المسور بن مخرمة واز حدیث یوسف بن مالک آورده که گفت
شهدت جنازة رافع بن خدیج وفیها ابن عمر وابن عباس فانطلق ابن عمر حتی اخذ بمقدم السریر بین القائمتین فوضعه علی کاہله ثم
مشی بها انتهی **وعن** سالم کنیتِ وی ابو عبد الله یا ابو عمر وست عن ابیه روایت میکند از پدرش که عبد الله بن عمر
بن الخطاب ست رضی الله عنه یکی از فقهای مدینه وسادات تابعین واعیان علمای ایشان ست مات سنة ست ومائة بالمدینة

وانه ست وستون سنة روی عن ابیه وغیره انه رای النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر یمشون امام الجنازة
که وی دید آنحضرت وابوبکر وعمر را که پیاده می رفتند پیش جنازه و علما اختلاف کرده اند در ان بر پنج قول اول آنکه سنت آنست
که رفتن پیش جنازه افضل ست ودلیلِ ایشان ہمین حدیث سالم ست گویند این فعل آنحضرت وفعلِ خلفای اوست ونیز می گویند
که قوم شفعا اند وشفیع در عرف وعادت پیش میرود ومشفوع را پس خود انداخته می برد وباین رفته اند جمهور وشافعی واحمد ومالک
دوم آنکه رفتن پسِ جنازه افضل ست بدلیل آنکه ابن طاوس از پدر خود روایت کرده که نرفت آنحضرت تا آنکه مرد مگر پس جنازه وسعید
بن منصور از حدیث علی رضی الله عنه آورده که مشی خلف جنازه افضل ست از مشی پیش او ہمچو فضل نماز جماعت بر صلوة تنها وسندش
حسن ست واین موقوف را حکم مرفوع ست واثرم حکایت کرده که امام احمد در سندش تکلم کرده است وباین رفته است امام ابو حنیفه
واوزاعی و در بعض کتب فقه حنفیه مذکور ست که باک نیست برفتن پیش جنازه وچپ وراست وی وباین قول حاصل می شود جمع بین الاحادیث
شیخ گفته پس رفتن اظهر واجمل ست در اعتبار واتعاظ وتفکر واقرب ست بمعاونت نیز واحتیاج بدان انتهی سوم آنکه برود پیش وپس
وچپ وراست وعلقه البخاری عن انس واخرجه ابن ابی شیبة موصولا وکذا عبد الرزاق و درین قول توسع ست بر مشایعت کنندگان
وموافق سنت اسراع بالجنازه است و در وی عدم الزام مکانِ واحد ست برای مشی که در ان مشقت ست بر آنها کذا فی السبل وشوکانی گفته
که حق ہمین ست که ہمه برابر ست و روایت پیش وپس رفتن آنحضرت منافی تسویه نیست زیرا که رفتن با جنازه ہمین پیش یا پس یا بجوانب او ست

و بخاری در تاریخ خود آورده که شتابی کرد آنحضرت تا آنکه پاره پاره شد پاپوشهای ما روزیکه مرد سعد بن معاذ شوکانی گفته جمهور گویند اسراع مستحب ست و ابن حزم گفته واجب و بعض اهل علم گفته اند مستحب توسط ست بحدیث ابی موسی که گذشت بر آنحضرت یک جنازه که جنبانیده می شد مانند جنبانیده شدن مشک پس فرمود بر شماست میانه روی اخرجه احمد و ابن ماجة والبیهقی ولیکن در اسنادش ضعفی هست و ترمذی و ابوداود از حدیث ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از رفتن در پس جنازه فرمود کمتر از پویه دویدن الحدیث و در اسنادش مجهول ست و نیست حدیث ابوموسی صالح احتجاج اگرچه فرض کنند عدم وجود معارض تا بصورت وجود معارض چه رسد سیما روایت صحیحین بصیغه امر و حدیث ابن مسعود منافی آن نیست زیراکه اسراع دون پویه دویدن ست والله اعلم و هم روایت ست از ابوهریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد الجنازة حتی یصلی علیها فله قیراط هر که حاضر شود جنازه را تا آنکه گذارده شود نماز بروی پس او راست از اجر یک قیراط و آن دوازده حصه از دینار باشد و باین حساب نصف دانق شد که نام ششم حصه از دینارست و بعضی بست چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد ومن شهدها حتی تدفن فله قیراطان و هر که حاضر شود آنرا تا آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط ست از اجر قیل وما القیراطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد چیست دو قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق علیه ابوعوانه تصریح کرده که قائل وما القیراطان ابوهریرة ست ولمسلم حتی توضع فی اللحد و در روایت مسلم چنین ست تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی میت در لحد وللبخاری و در روایتی از بخاری از حدیث ابوهریرة چنین ست من تبع و در روایتی اتبع جنازة مسلم ایمانا واحتسابا وکان معه حتی یصلی علیها کسی که پیروی کند جنازه مسلمان را بجهت ایمان آوردن بفرموده شرع و طلب کردن ثواب و باشد باوی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بفتح لام یصلی نیز روایت ست یعنی تا آنکه گذارده شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر ست در فتح گفته تقیید بایمان و احتساب ضرورست زیراکه ترتب ثواب بر عمل مستدعی سبق نیت ست پس بیرون آمد تابع از آن بر سبیل مکافات مجرده یا بر سبیل محابات ویفرغ من دفنها و تا آنکه فارغ گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی فانه یرجع بقیراطین کل قیراط مثل جبل احد پس بدرستیکه باز میگردد بدو قیراط هر قیراط آن چنان مانند کوه احد ست و این تصویر و تمثیل ست برای عظمت فضل و ثواب آن و تمام روایت این ست و کسیکه نماز گذارد پس تر بر گردد پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستیکه بر میگردد بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول ست و رواه مسلم ایضا و این حدیث را دوازده صحابی روایت کرده اند و واقع شده هست در روایت نسائی فله قیراطان من الاجر کل واحد منهما اعظم من احد و در روایت مسلم ست اصغرهما مثل احد و نزد ابن عدی ست از روایت واثلة کتب له قیراطان من الاجر اخفهما فی میزانه یوم القیامة اثقل من جبل احد و شهود بمعنی حضورست و ظاهر حضورست با او از ابتدای خروج و وارد شده هست در لفظ مسلم من خرج مع جنازة من بیتها ثم تبعها حتی تدفن کان له قیراطان من الاجر کل قیراط مثل احد ومن صلی علیها ثم رجع کان له قیراط و در روایات چون بعض وی رد کرده شود بسوی بعض مقتضی آنست که نیست مستحق اجر مذکور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و پیرو شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود مرا این ست که حصول اجر برای مصلی ست واگرچه همراه نرفت زیراکه این وسیله نماز ست لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصلی و متبع و سعید بن منصور از حدیث عروه از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه ادا کردی آنچه بر تو بود و ابن ابی شیبه بلفظ اذا صلیتم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر زیاده کرده فخلوا بینها وبین اهلها و معنی وی این ست که قضا کردی حق میت و اگر افزودی اتباع پس تراست زیادت اجر و علق البخاری

واحمد وحاکم روایت کرده انما تقوم اعظاما للذی یقبض النفوس ولفظ ابن حبان اعظاما لله ست ونیست منافات میان هر دو تعلیل و معارض
این امر ست حدیث علی کرم الله وجهه انه صلی الله علیه وسلم قام للجنازة ثم قعد واین قول که مراد آنست که بایستاد باز چون جنازه ودر ترفت
بنشست مرفوع ست باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرد بقوم که بنشینند بعده این حدیث بیان کرد وچون این هر دو حدیث متعارض آمد
علماء دران اختلاف کردند شافعی گفته حدیث علی ناسخ امر بقیام ست ورد کرده اند باینکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنابر احتمال
این معنی که قعود وی صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز باشد ولهذا نووی گفته مختار آنست که مستحب ست واما حدیث عبادة بن الصامت
که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم می ایستاد برای جنازه پس گذشت بوی عالمی از یهود وگفت همچنین می کنیم ما پس فرمود بنشینید ومخالفت کنید ایشان را
اخرجه اصحاب السنن الا النسائی وابن ماجة والبزار والبیهقی پس این حدیث ضعیف ست زیراکه در سندش بشر بن رافع ست بزار گفته
انفرد به بشر وهو لین الحدیث کذا فی السبل قاضی عیاض گفته رفته است جماعتی از سلف بنسخ قیام بحدیث علی انتهی وجواب ازان گذشت
واما قیام ماشی خلف جنازه تا وضع پس محکم ست ومنسوخ نشده بهمین حدیث ویحتمل که مراد نهادن آن بر زمین باشد یا در لحد ومروی ست
حدیث بهر دو لفظ ولیکن ترجیح داده است بخاری وغیره روایت توضع فی الارض را ورفته اند بعض سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
بنابر افادهٔ نهی آنرا وبحدیث ابی هریره وابی سعید که نزد نسائی ست ما راینا رسول الله صلی الله علیه وسلم شهد جنازة قط فجلس حتی توضع
وجمهور گویند مستحب ست متفق علیه وروی ابوداود ونحوه من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه **وعن ابی اسحٰق السبیعی**
بسین مهمله وکسر بای موحده وعین مهمله الهمدانی الکوفی علی رضی الله عنه ودیگر صحابه را دیده تابعی مشهور کثیر الروایه ست ولد لسنتین من
خلافة عثمان ومات سنة تسع وعشرین ومائة **ان عبد الله بن یزید** الخطمی الاوسی الکوفی حاضر شد بدر را وبود هفده ساله وبود امیر
بر کوفه وحاضر شد با علی رضی الله عنه در صفین وجمل ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب **ادخل المیت من رجل القبر** بدرستیکه عبد الله بن یزید
در آورد مرده را در گور از جانب پائین قبر یعنی موضعی که آنجا پای مرده می نهند واین از قبیل اطلاق حال بر محل ست **وقال هذا من السنة**
وگفت که این چنین در آوردن از سنت ست وابن ماجه از حدیث ابی رافع آورده که کشید آنحضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه و در آورد
بقبر یعنی از جانب پایان او ومروی ست از علی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازهٔ مردی از اولاد عبد المطلب پس حکم کرد
بسریر پس نهاده شد جانب پای قبر وامر کرد پس کشیده شد کشیدنی شارح مغربی این روایت ذکر کرده اما تخریج آن بیان ننموده وشافعی
از ابن عباس آورده که کشیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی وقت نهادن در قبر از جانب سر وبیهقی از ابن عباس وابن مسعود وبریده
روایت کرده که ایشان در آوردند آنحضرت را از طرف قبله ولیکن بیهقی تضعیف وی کرده وبالجمله درین مسئله سه قول ست یکی در آوردن میت
از جانب پایان قبر وباین رفته است شافعی واحمد دوم کشیدن وی از جانب سر باین طریق که جنازه را در پایان قبر نهد بعده از جانب سر
بیرون آورده در قبر گذارند واین یکی از دو قول شافعی ست سوم آنکه از جانب قبر معترضا در قبر بیارند واین آسان تر ست ومذهب ابوحنیفه
این ست شیخ در ترجمه گفته سنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر بعده
وبرداشته شود میت ونهاده شود در قبر وهمچنین می در آورد آنحضرت مرده را در قبر ودر حجرهٔ آنحضرت آنقدر وسعت نبود که از جانب قبله آورده شود
زیراکه قبر شریف ملصق بجدار ست انتهی گوییم وارد ست نص موافق این مذهب چنانکه در شرح حدیث جابر بیاید وشوکانی گفته نیست این
معارض با نچه از بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده ودر سبل گفته که مستفاد می شود از مجموع احادیث این باب که این فعل مخیر فیه ست

از چپ و راست و آنحضرت این همه ارشاد کرده پس هر مکان از امکنهٔ مذکوره منجملهٔ ارشاد نبوی ست انتهی چهارم آنکه پیاده هر طرف که خواهد برود و سوار پس جنازه برود و باین رفته ست ثوری و طائفهٔ از علما بدلیل حدیث مغیره مرفوعا الراكب خلف الجنازة والماشي حيث شاء منها اخرجه اصحاب السنن وصححه ابن حبان والحاكم پنجم آنکه اگر با جنازه زنان باشند پیش جنازه رود و ورنه پس آن والله اعلم و باین رفته ست نخعی وغیره

رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز دارقطنی و بیهقی وصححه ابن حبان وعبد الرزاق واعله النسائي والترمذي وطائفة من اهل الحديث بالارسال احمد گفت انما هو عن الزهري مرسل وحديث سالم موقوف على ابن عمر من فعله ترمذی گفت اهل الحديث يرون المرسل اصح قاله ابن المبارك و روایت کرد آنرا ابن حبان در صحیح خود از زهری از سالم که میرفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابوبکر و عمر و عثمان زهری گفت وكذلك السنة و ذکر کرد دارقطنی در علل اختلاف کثیر در آن از زهری و گفت الصحيح قول من قال عن الزهري عن سالم عن ابيه انه كان يمشي گفت و رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر یعنی پیش جنازه و این مرسل ست و گفت بیهقی ان الموصول ارجح لانه من رواية ابن عيينة وهو ثقة حافظ و جزم بصحته ابن المنذر و ابن حزم و مروی ست از علی بن المدینی که گفت گفتم ابن عیینه را یا ابا محمد خالفك الناس في هذا الحديث گفت استيقن الزهري حدثنيه مرارا لست احصيه يعيده ويبديه سمعته من فيه عن سالم عن ابيه مصنف گفت این نافی وهم نیست از آن زیرا که وی ضبط کرده که آنرا از وی شنیده عن سالم عن ابیه و حال همچنین ست مگر آنکه در وی ادراج ست و شاید که زهری در آن ادماج کرده یا حدیث کرده بدان ابن عیینه را و وصله الغير انتهی و گفت نسائی که وصل این حدیث خطاست و صواب مرسل ست حاصل آنکه رواتِ این حدیث از زهری مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان ست مختار نزدیک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و آن ضعیف ست نزد محدثین و از اینجا اختلاف شد در علما که مشی پیش جنازه افضل ست یا پس او یا راست و چپ یا همه طرف کما تقدم **وعن ام عطية** رضي الله عنها قالت نهينا عن اتباع الجنائز ولم يعزم علينا گفت ام عطیه نهی کرده شدیم ما از پیروی کردن جنازه و رفتن با وی و واجب و عزیمت گردانیده نشد بر ما ظاهر نهی کراهت ست نه تحریم گویا که وی از قرینه فهمید ورنه اصل نهی تحریم ست و رفته اند بسوی کراهت جمهور اهل علم و دلالت میکند بران روایت ابن ابی شیبه از حدیث ابی هریره که بود آنحضرت در جنازه پس دید عمر زنی را و بانگ زد بروی پس فرمود آنحضرت بگذار او را ای عمر الحديث واخرجه النسائي وابن ماجة من طريق اخرى ورجالها ثقات متفق عليه جمهور اهل حدیث و اصول گفته اند که قول صحابی نهینا او امرنا بدون ذکر فاعل حکم وی رفع ست زیرا که ظاهر ست که آمر و ناهی جز آنحضرت نیست و اما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری در باب حیض از ام عطیه بلفظ نهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم الحديث مگر آنکه مرسل ست زیرا که ام عطیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم سماع ندارد **وعن ابي سعيد** رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا رأيتم الجنازة فرمود چون ببینید شما جنازه را که بیرون می آرند از درون و احتمال دارد که مراد رویت جنازه ست در وقتیکه نشسته باشد و جنازه بنظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول ست فقوموا پس بایستید برای ترحیب و تکریم میت و تعظیم ایمانی که هست هول و دهشت شانِ آن فمن تبعها فلا يجلس و در روایتی يقعد حتى توضع پس کسیکه پیروی میکند جنازه را و همراه میرود باید که نه نشیند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح و اوفق ست با حادیث امر ظاهر ست در وجوب قیام برای جنازه چون بگذرد بر مکلف اگرچه قصد تشییع آن نکند و ظاهرش عموم هر جنازه ست از مومن و غیر او و مؤید او ست روایت بخاری قیام آنحضرت را در جنازهٔ یهودی که گذشت بوی و تعلیل کرد آنحضرت قیام را باینکه موت فزع ست و در روایتی الیست نفسا و حاکم آورده که انما قمنا للملائكة

هر که بیاید کار خود کند برای آنحضرت پس آمد آنکس که لحد می ساخت پس لحد ساخت برای وی صلی الله علیه وسلم ومثله عن ابن عباس عند احمد والترمذی
وبیان کرده ترمذی که ضریح یعنی شق سازنده ابو عبیده بود وآنکه لحد می ساخت ابو طلحه انصاری بود ودر اسنادش ضعفی هست ودر وی دلالت
بر آنکه لحد افضل ست زیرا که حق تعالی اختیار نمی کند برای حبیب خود مگر آنچه افضل ست رواه مسلم ودرین باب حدیثهاست بعضی
صحیح وبعضی حسن وبعضی ضعیف وباین رفته اند اکثر علما ونووی در شرح مسلم اتفاق علما نقل کرده بر جواز لحد وشق شوکانی گوید باک نیست
بضرح یعنی شق ولحد اولی ست وللبیهقی عن جابر نحوه وبیهقی راست از حدیث جابر مانند حدیث سعد وزیاده کرده ورفع
قبره علی الارض قدر شبر بلند کرده شد قبر وی بر زمین اندازهٔ یک شبر این حدیث را بیهقی وابن حبان از حدیث جعفر بن محمد عن
ابیه عن جابر روایت کرده اند ودرین باب ست از حدیث قاسم بن محمد گفت در آمدم بر عایشه وگفتم ای مادر بنما وظاهر کن برای من قبر
آنحضرت وهر دو صاحب وی پس ظاهر کرد برای من سه قبر نه مشرفه ونه لاطئه گسترده شده بسنگریزهٔ سرخ اخرجه ابوداود والحاکم وزیاده کرده حاکم
ودیدم رسول خدا را مقدم وابابکر سر او میان هر دو کتف رسول خدا بود وعمر سر او نزد هر دو پای رسول خدا صلی الله علیه وسلم وروایت کرده
ابوداود در مراسیل از صالح بن ابی صالح که گفت دیدم قبر رسول خدا صلی الله علیه وسلم را یک شبر یا قریب یک شبر ومعارض اوست روایت بخاری
از سفیان تمار که وی دید قبر آنحضرت را مسنم یعنی مرتفع مانند هیئت سنام یعنی بر شکل کوهان شتر وابن ابی شیبه در مصنف خود از سفیان
مذکور آورده که گفت در آمدم در خانه که در وی قبر آنحضرت وقبر ابوبکر وعمر بود ودیدم قبور ایشان را مسنم وجمع میان این روایات آنست
که بیهقی گفته که اول قبر شریف مسطح بود بعده چون دیوار در زمانهٔ ولید بن عبد الملک بیفتاد اصلاحش کرده مسنم ساخت انتهی شیخ در ترجمه
گفته سنت در قبر تسنیم ست واخبار وآثار صحیحه در وی آمده وافضل آنست که بلندی قبر مقدار شبر بود وگفته اند که بلندی قبر شریف نیز همین مقدار ست
ترمذی گفته وبرین ست عمل نزد بعضی از اهل علم که مکروه میدارند بلند کردن قبر را مگر همین قدر که معلوم شود که اینجا قبر ست تا پامال کرده نشود ونشسته نشود بروی
ودرین دیار ما اگرچه تربیع میکنند اما بالای آن مسنم صغیر می سازند از جهت رعایت سنت ونزد شافعی مسطح ساخته می شود قبر ودر حاوی که
در مذهب ایشان ست گفته که تسطیح اولی ست از تسنیم ودر شرح وی گفته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسطح گردانید قبر پسر خود را که
ابراهیم ست واز قاسم بن محمد آرند که وی قبور متبرکه را مسطح دید وشیخ ابن همام از جماعه از صحابه وتابعین آورده که مسنم اند وهو الاصح
والله اعلم انتهی گویم از جمع بیهقی که گذشت معلوم شد که تسنیم قبور متبرکه بعد زمانهٔ آنحضرت شده پس سنت نباشد وهر که آنرا مسنم دیده
بعد این تسنیم دیده وهر که قبل وی دیده مسطح دیده پس تسطیح راجح ست بر تسنیم والله اعلم وصححه ابن حبان در سبل بعنوان فائده آورده
که بود وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز دوشنبه بوقت غروب آفتاب دوازدهم ربیع الاول ومدفون شد روز سه‌شنبه کما فی الموطا وجماعتی گفته روز چهارشنبه
ومتولی شدند غسل شریف ودفن را علی وعباس واسامه رضی الله عنهم اخرجه ابوداود من حدیث الشعبی وزیاده کرد که حدیث کرد مارا مرحب یا ابو مرحب بیشک ایشان
داخل کردند همراه خود عبد الرحمن بن عوف را نیز ودر روایتی از بیهقی زیادت فضل بن عباس وصالح که شقران ست با علی وعباس آمده وابن عوف را ذکر نکرده ودر روایت
انزوی واز ابن ماجه علی وفضل وقثم وشقران آمده وزیاده کرده که برابر کرد قبر را مردی از انصار وجمع میان روایات آنست که هر که کم کرد باعتبار
رویت اول امر کرد وهر که افزود اراده آخر امر نمود ولمسلم عنه ومسلم راست از حدیث جابر رضی الله عنه نهی رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان یجصص القبر نهی کرد آنحضرت از گچ کردن گور از جهت آنچه درو ست از تکلف وتزیین وتضییع مال حلال شیخ در
ترجمه گفته گفته اند که اگر گل کنند تا ویران نشود درست ست انتهی ودر جای دیگر از ترجمه گفته روا داشته حسن بصری گل کردن را

انتهی گوییم وهو الاشبه اخرجه ابوداود اختلاف کرده اند در تجلیل قبر بثوب نزد مواراتِ میت بعضے گفته اند بلند خواه مرد بود یا زن خواه
یا مرد بحدیثِ ابن عباس که نزد بیهقی ست گفت جلّل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبر سعد بثوبه گفت بیهقی لا احفظه الا من حدیث یحیی بن عقبة
بن ابی العیزار وهو ضعیف و گفته اند مختص ست بزنان بحدیثِ ابی اسحق که نزد بیهقی ست که وی حاضر شد جنازهٔ حارث اعور را پس انکار
کرد عبد الله بن یزید که بگسترانند بروی ثوب را و گفت که این مرد ست بیهقی گفت هذا اسناد صحیح وان کان موقوفا گوییم و مؤید اوست روایت
بیهقی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آمد ایشان را و ایشان دفن میکردند مُرده را و گسترده بودند ثوب بر قبر او پس کشید جامه را از قبر
و گفت این کار با زنان می کنند **وعن** ابن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا وضعتم
موتاکم فی القبور چون بنهید شما مُردهای خود را در قبر فقولوا پس بگوئید وقت فرود آوردن او در گور بسم الله وعلی
ملة رسول الله و در روایتی علی سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه احمد و ابوداود والنسائی والحاکم مرفوعا
وصححه ابن حبان واعله الدارقطنی بالوقف ورجح النسائی وقفه علی ابن عمر ایضا لیکن برای وی شواهد مرفوعه است که در شرح
مغربی آنرا ذکر کرده وحدیث را طریقهاست و درین باب ست از عبد الرحمن بن العلاء بن اللجلاج نزد طبرانی و از ابی امامه نزدیک حاکم و بیهقی
و سندش ضعیف ست و لفظ وی این ست که چون نهاده شد ام کلثوم بنت رسول خدا در قبر گفت آنحضرت منها خلقناکم وفیها
نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخرى بسم الله وفی سبیل الله وعلی ملة رسول الله الحدیث و شافعی را دعای دیگر ست که استحسانش
کرده این کلامِ وی دال ست بر آنکه دافن مختار ست هر چه برای میت ازین ادعیه خواهد بکند حدی محدود درین اثر نیست **وعن** عائشة
رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا شکستن استخوان مُرده همچو
شکستن اوست در حالتِ حیات ابن عبد البر گفت ازینجا استفاده میگردد که میت متالم می شود بجمیع آنچه متالم می شود بدان حی و لازم
این ست که متلذذ گردد بهمه آنچه متلذذ گردد بدان زنده رواه ابوداود باسناد علی شرط مسلم روایت کرد این را ابوداود باسناد
که بر شرط مسلم ست ذکره القشیری و در امام گفته ان مسلما رواه وحال آنکه وی روایت نکرده و ذکره مالک فی الموطا بلاغا عن عائشة موقوفا
و روایت کرد احمد و بیهقی وحسنه ابن القطان و زاد ابن ماجة من حدیث ام سلمة و زیاده کرد ابن ماجه و نیز دارقطنی از حدیثِ ام سلمه
رضی الله عنها این لفظ فی الاثم یعنی برابر ست شکستن استخوان مُرده یا شکستن استخوان زنده در گناه بن حنبل گفته در وی دلالت ست
بر وجوبِ احترامِ ایلامِ میت مثل احترامِ حی ولیکن زیادت در اثم اثبات مفارقت اوست در عدم ایجاب ضمان و آن محتمل ست که میت متالم
می شود مثل تالمِ حی وقد ورد به حدیث انتهی **و** . . . بن ابی وقاص رضی الله عنه قال گفت سعد در بیماری که مُرد در آن
الحدوا لی لحدا بسازید برای دفن من لحد ساختنی لحد بفتح لام وضم اوست و سکونِ حا و کسرهٔ همزه در لغت بمعنی میل و در شرع شگافی که
کنده می شود در قبر در جانبِ قبله و در سبل گفته هو الحفر تحت الجانب القبلی من القبر والحد بکسرهٔ همزه وفتح حا و فتح همزه و کسر حا هر دو روایت ست
و این کلام را سعد در وقتی گفت که او را گفتند آیا نسازیم برای تو چیزے مانند صندوق از چوب گفت بکنید وانصبوا علی اللبن نصبا
و ایستاده کنید بر من خشتهای خام ایستاده کردنی لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف و واحدِ وی لبنه بر وزن کلمه و لبن نیز آمده کما صنع
لرسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه ساخته شد برای آنحضرت و درین جا دلیل ست بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لحد احمد و ابن ماجه باسناد حسن آورده اند که بودند در مدینه دو مرد یکی لحد می ساخت و دیگر شق پس فرستادند صحابه کسی را در طلب آن هر دو گفتند

دین از ہنود و کفار بسیار اند ترویج و اعلای شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان ست انتهی کلام الشیخ سامحه الله تعالی و نیست برین
مصلحت اثارت از علم و از مثل حضرت شیخ رح جرأت بر اظہار ہمچو مصلحت با وجود اقرار اینکه آنچه مصنف گفته حق ست و احادیث صحیحه دران وارد
بغایت نازیباست و شوکانی رح را درین باب رساله ایست مستقله مسمی بشرح الصدور فی تحریم رفع القبور که از مکه معظمه آورده ایم دران نوشته
قد اتفق الناس سابقهم ولاحقهم واولهم وآخرهم من لدن الصحابة رضي الله عنهم الى هذا الوقت ان رفع القبور والبناء عليها من البدع التي ثبت النهي
عنها واشتد وعيد رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاعلها ولم يخالف في ذلك احد من المسلمين اجمعين ولكنه وقع للامام يحيى بن حمزة مقالة تدل على انه
لا باس بالقباب والمشاهد على قبور الفضلاء ولم يقل بذلك غيره ولا روي عن احد سواه وهذا خلاف واقع بينه وبين سائر العلماء من الصحابة والتابعين ومن
المتقدمين من اهل البيت والمتاخرين ومن اهل المذاهب الاربعة وغيرها ومن جميع المجتهدين اولهم وآخرهم الى قوله ستوضح لك ما صح عنه صلى الله
عليه وآله وسلم في غير حديث من النهي عن رفع القبور والبناء عليها ووجوب تسويتها وهدم ما ارتفع منها وعند ذلك تبين لكل من له فهم ما في رفع القبور من
الفتنة العظيمة لهذه الامة ومن المكيدة البالغة التي كادهم الشيطان بها وقد كاد بها من كان قبلهم من الامم السالفة وكان اول ذلك من قوم نوح عليه السلام
الى قوله بعد حديث علي رضي الله عنه وفي هذا اعظم الدلالة على ان تسوية كل قبر مشرف بحيث يرتفع على زيادة القدر المشروع واجبة متحتمة فمن اشراف
القبور ان يرفع سمكها او يجعل عليها القباب او المساجد فان ذلك منهي عنه بلا شك وشبهة وهو يصدق على من بنى على جوانب حفرة القبر كما
يفعله كثير من الناس من رفع قبور الموتى ذراعا فما فوقه ولانه لا يمكن ان يجعل نفس القبر مسجدا فذلك مما يدل على ان المراد بعض ما يقرب مما يتصل به
ويصدق على من بنى قريبا من جوانب القبر كذلك كما في القباب والمساجد والمشاهد الكبيرة على وجه يكون القبر في وسطها او في جانب منها فان
هذا بناء على القبر لا يخفى ذلك على من له ادنى فهم ومن زعم ان في لغة العرب ما يمنع من هذا الاطلاق فهو لا يعرف لغة العرب ولا يفهم لسانها ولا يدري
بما استعمله في كلامها واذا تقرر لك هذا علمت ان رفع القبور ووضع القباب والمساجد والمشاهد مثلها قد لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعله تارة
وتارة قال اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مساجد فدعى عليهم بما فعلوه من هذه المعصية وذلك ثابت في الصحيح وتارة نهى عن ذلك وتارة بعث
من يهدمه وتارة جعله من فعل اليهود والنصارى وتارة قال لا تتخذوا قبري وثنا وتارة قال لا تتخذوا قبري عيدا اي موسما تجتمعون فيه كما صار
يفعله كثير من عباد القبور يجعلون لمن يعتقدونه من الاموات اوقاتا معلومة يجتمعون عند قبورهم ويعكفون عليها يعرف ذلك كل احد من الناس
من فعل هؤلاء المخذولين الذين تركوا عبادة الله الذي خلقهم ورزقهم ثم يحييهم ويميتهم وعبدوا عبدا من عباد الله صار تحت اطباق الثرى
لا يقدر على ان يجلب لنفسه نفعا ولا يدفع عنها ضرا انتهى ملخصا **وعن** عامر بن ربيعة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
صلى على عثمان بن مظعون بدرستیکه رسول خدا نماز بگذارد بر عثمان بن مظعون بطای معجمه و وی اول کسی ست که مرد از مهاجرین بمدینه
فاتى القبر پس آمد آنحضرت قبر او را فحثى عليه ثلث حثيات وهو قائم پس خاک انداخت بروی سه بار بدست در حالیکه استاده بود
یعنی نزد سر وی حثو خاک زدن بر روی کسی وحثی بر وزن رمی آنچه یکبار بدست بردارند و در ینجا دلالت ست بر مشروعیت حثو بر قبر سه بار و حثو بهر دو
دست می باشد معًا بنا بر ثبوت وی در حدیث عامر بن ربیعه بلفظ حثی بیدیه و نزد اصحاب شافعی مستحب آنست که بگویند نزد خاک انباشتن منها
خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ رواه الدارقطني واخرجه البزار وزاد بعد قوله وهو قائم عند راسه وزاد ايضا
امر فرش عليه الماء گفت بیهقی واین را شاهدی ست از حدیث جعفر بن محمد رضي الله عنهما عن ابيه مرسلا و روایت کرد ابو الشیخ در مکارم الاخلاق
از ابی ہریره مرفوعًا که هر که خاک انباشت بر مسلمانی بامید ثواب نوشته شود برای وی بهر خاک وی یک حسنه و اسنادش ضعیف ست و روایت کرد

و شافعی گفته مستحب ست گل کردن و در خانیه گفته تطیین قبور لا باس ست خلافا للکرخی کذا فی مطالب المومنین گویم این متعقب ست بانچه
در سفر السعادة گفته که گور را بلند نکردی و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردی و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالای گور
عمارت و قبه نساختی و این مجموع بدعت ست و مکروه و مخالف طریق نبوی ست انتهی و ان یقعد علیه و نهی کرد از انکه نشسته شود
بر قبر که آن منافی عزت و اکرام مؤمن ست و بعضے گفته اند که مراد نشستن برای قضای حاجت ست در سفر السعادة گفته نهی کرد از خلد
داشتن گور بحدی که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالای آن نشینند و ان یبنی علیه و نهی کرد از انکه بنا کرده شود بر گور بعضے گفته اند
مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعضے گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن ست و مانند آن که آن نیز مکروه و منهی عنه ست در سبل گفته
حدیث دلیل ست بر تحریم هسته زیرا که تحریم اصل ست در نهی و رفته اند جمهور بآنکه نهی در بنا و تجصیص برای تنزیه ست و از قعود برای
تحریم و این جمع ست در میان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صارف ست از حمل جمیع بر حقیقت که اصل نهی ست و حال انکه
وارد شده است احادیث در نهی از بنا بر قبور و نوشتن بران و چراغ روشن کردن دران و افزودن دران و پامال نمودن ابوداود و ترمذی
و نسائی از حدیث ابن مسعود مرفوعا آورده اند که لعنت کند خدا زنان زیارت کننده گور ها را و گیرندگان را بر قبور مسجد ها و چراغان و در
لفظے از نسائی ست نهی کرد از یکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا گچ کرده شود یا نوشته شود بروی و بخاری از حدیث عائشه
آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مرض خود که بر نخاست ازان لعنت کند خدا یهود و نصاری را که گرفتند قبور پیغمبران
خود را مسجد ها و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه ابی الهیاج اسدی را بر می انگیزم ترا بر انچه برانگیخت مرا بران رسول خدا صلی الله
علیه وسلم اینکه نگذارم هیچ گوری بلند مگر آنکه برابر کنم آنرا یعنی با خاک و نه صورتی مگر آنکه نابود سازم آنرا ترمذی گفته این حدیث حسن ست
و عمل بر وست نزد بعض اهل علم که مکروه داشته اند رفع قبر فوق ارض شارح رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده ست دران بلعن و تشبیه
بوثن بقوله لا تجعلوا قبری وثنا یعبد من دون الله مفید تحریم اند عمارت و تزیین و تجصیص و وضع صندوق مزخرف و وضع ستائر
بر قبر و بر سمای او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی ست با بعد عهد و فشو جهل بسوی انچه بودند بران امم سابقه از عبادت اوثان پس
در منع ازین همه بالکلیه قطع این ذریعه مفضیه الی الفساد ست و همین ست مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مفاسد
برابر ست که بانفسها باشد یا باعتبار ما یفضی الیه انتهی و این کلامی ست حسن وقد وفینا المقام حقه فی رسالة مستقلة انتهی کلام السبل
گویم حدیث باب را ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این ست که نهی کرد آنحضرت از تجصیص قبر
و بنا بروی و نوشتن بران و پامال نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت درین حدیث بر شرط مسلم ست و هی صحیحة غریبة و عمل ائمه مسلمین
از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتهی یعنے ایشان کتابت می کنند و آنحضرت ازان نهی کرده پس این عمل ایشان مضاد نص صریح صحیح
شارع ست فلا یعبا به و لیس هذا باول قارورة کسرت فی الاسلام و کیفکه عمری ست که چیزهای بسیار مخالف سنت در اسلام معمول شده و پیروی
سنن متروک گشته و عجب ست از بعض اهل علم که تعامل خلق را حجت جواز می بیند شیخ در شرح سفر السعادة بعد ذکر بدعات قبور که در متن مذکور ست
گفته که انچه مصنف یعنی صاحب سفر السعادة ذکر کرده حق ست و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه
و تابعین بود و لیکن بعد ازان تکلفات در مقابر پیدا شد و مفاخرت و مباهات بدان راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر
و ترویج مساجد و مقابر مشایخ و عظما دید چیزها افزودند تا از انجا ابهت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای

می بیند وی هر دو مقعد خود را جمیعًا و می گوید بگذارید مرا بروم و نوید رسانم کسان خود را پس گفته می شود او را خاموش باش و کشاده می شود
برای وی در قبر او شصت گز و پر می شود از سبزه تا روز قیامت و در لفظی ست و گفته می شود او را بخسپ پس می خسپد همچو خسپیدن عروس
که بیدار نمیکند او را مگر دوستترین کسان او و اما کافر و منافق پس میگویند او را هر دو فرشته کیست رب تو وی میگوید هاه هاه نمیدانم و میگویند چیست دین تو پس میگوید هاه نمیدانم
و میگویند کیست این مرد که فرستاده و برانگیخته شد میان شما میگوید هاه هاه نمیدانم پس گفته می شود او را لادریت ولاتلیت یعنی ندانستی و نخواندی و نفهمیدی و زده میشود
بمطارق آهنی زدنی که اگر زده شود بدان کوه را خاک گردد پس صیاح می کند بصیحه که می شنود آنرا کسی که متصل اوست جز ثقلین یعنی انس و جن
در تذکرة الموتی والقبور گفته در کیفیت سوال اختلاف روایات ست شاید که بعضے مردم را از بعض اعتقادات سوال کرده می شود و بعضی را از مجموع
آن یا راوی در روایت بر بعضے اقتصار کرده و در بعضے روایات ست که در یک مجلس سه بار سوال کرده خواهد شد و از طاؤس مروی ست که
تا هفت روز سوال کرده شود **فائدہ** هر که دفن کرده نشده بر دار کشیده شد یا غرق شد یا سوخته شد یا درنده او را خورد او هم از ضغطه و
سوال و عذاب یا ثواب بے نصیب نیست قبر عبارت از عالم برزخ ست ابن عبد البر گفته سوال نخواهد شد مگر مومن یا منافق را که منسوب ست
بدین اسلام بخلاف کافر مجاهر و قرطبی و ابن قیم می گویند که کافر را هم باشد و سیوطی گفته که قول اول اصوب ست **فائدہ** ابن تیمیه گفته
احادیث متواتره دلالت دارند بر آنکه روح بسوی بدن عود کرده شود وقت سوال و بران دلالت دارند که روح را در آن وقت با بدن نوعی علاقه
باشد اگرچه بدن متفرق شده یا سوخته شده و یک طائفه گفته که بدن را بدون روح سوال کرده شود و جمهور انکار این قول می کنند و ابن حزم و غیره
می گویند که سوال از روح باشد بغیر بدن **فائدہ** بعضے محدثین گفته اند که ملائکهٔ سوال جماعت کثیر اند بعضے منکر نام دارند و بعضی نکیر بسوی
هر مرده دو کس از آن می روند انتهی بلفظه و در سبل السلام گفته وارد شده اند احادیث داله بر اختصاص این امت بسوال در قبر نه امم سابقه
علما گفته اند و سر در آن آنست که امم پیشین را رسولان می آمدند پس اگر آنها اطاعت شان کردند فهو المراد و اگر نافرمانی کردند کناره کشیدند
از آنها و شتابی کرده شدند بعذاب و چون او تعالی آنحضرت را رحمت عالمیان گردانید و بخلق فرستاد باز داشت از ایشان عذاب را
و قبول کرد اسلام را از کسانیکه ظاهر کردند آنرا برابر ست که باخلاص کرده باشند یا نه و مقرر کرد خدا برای ایشان سوال کنندگان در قبور ایشان
تا بیرون آرد خدا سر ایشان را بسوال و تمیز کند خبیث را از طیب و رفته است حافظ ابن القیم بعموم مسالت و بسط کرده است در آن در کتاب الروح

وعن ضمرة بفتح ضاد و سکون میم بن حبیب بحای مهمله مفتوحة الحمصی احد التابعین یکی از تابعین ثقه است روایت وارد
از شداد بن اوس و غیره رضی الله عنه قال کانوا گفت بودند صحابه آنانکه دریافت وی ایشان را یستحبون اذا سوی بضم سین
مهمله از تسویه علے المیت قبرہ دوست میداشتند وقتی که برابر کرده می شد بر مرده قبر او وانصرف الناس عنه ان یقال عند قبره
و برگردیدند مردم از انجا اینکه گفته شود نزدیک قبر او یعنی بقصد تلقین وی یا فلان قل ای فلان بگو و در ینجا نام میت هر چه باشد می گیرند
لا اله الا الله ثلث مرات این را سه بار می گفتند یا فلان قل ای فلان بگو ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد
پروردگار من خداست و دین من اسلام و پیغمبر من محمد ست صلی الله علیه وسلم رواه سعید بن منصور موقوفا بر ضمره بن حبیب
یعنی این قول اوست حدیث مرفوع نیست شیخ ابن الهمام گفته خواندن اول سورهٔ بقره تا مفلحون و آخر آن از آمن الرسول نیز آمده است
و اگر ختم قرآن کنند اولی و افضل باشد و از بعضے علما شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و مناسب حال ذکر
مسئله فرائض ست و باعث نزول رحمت ست و مختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم انتهی شیخ در ترجمه گفته

ابوداود وابن ماجه از حدیث ابوهریره که نماز گذارد آنحضرت بر یک جنازه پس آمد قبر میت را پس خاک انداخت بروی از جانب سر او سه بار ابوحاتم در علل
گفته این حدیث باطل ست مصنف در تلخیص فرموده گفتم اسنادش ظاهر الصحة ست و در سندش سلمه بن کلثوم ست و نیست در سنن ابن ماجه
وغیر او مر او را مگر همین یک حدیث و رجال وی ثقات اند وقد رواه ابن ابی داود فی کتاب التفرد له من هذا الوجه انتهی و در سبل بعد ایراد این حدیث بر
نقل قول ابوحاتم اکتفا کرده و تصحیح مصنف را ذکر نموده و گفته که روایت کرد بیهقی از طریق محمد بن زیاد از ابی امامه که گفت مرد مردی پس یافته نشد
مر او را هیچ حسنه مگر سه حثیات که انداخت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای وی گناه او و پس این احادیث بعض وی مر بعض را شاهد ست انتهی

و . عن عثمان رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت بود رسول
خدا چون فارغ می شد از دفن مرده دفن بمعنی ستر ست و غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر نیز بمعنی دفن ست غالب آمده بر موضع دفن و قبر
مخصوص بدفن انسان ست و نخست کسی که دفن کرده شد در زمین هابیل ست از جهت بودن وی اول میت در نوع انسان وقف علیه
می ایستاد بر قبر او وقال و می گفت استغفروا لاخیکم آمرزش خواهید از خدا برای برادر خود وسلوا له التثبیت و سوال کنید
برای او از خدا ثابت داشتن او را یعنی در جواب سوال نکیرین فانه الان یسأل زیرا که وی درین دم سوال کرده می شود و پرسیده می شود از رب
و دین و رسول و درین حدیث دلیل ست بر انکه دعای زندگان سود کننده ست مر مرده را و استغفار و طلب آمرزش مر ایشان را سبب ادرار رحمت
و علیه ورد قوله تعالی ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان وقوله واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات
و نحوهما و همین ست مذهب مشایخ اهل سنت و جماعت و در عقائد نوشته اند فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم و این دعا
و طلب تثبت غیر تلقین میت ست که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب ست نزد بسیاری از شافعیه و بعضی از حنفیه رواه ابوداود
والحاکم والبزار و گفت بزار مروی نیست از آنحضرت مگر باین وجه وصححه الحاکم و در وی دلیل ست بر انکه میت در قبر پرسیده می شود
و وارد شده ست بآن احادیث صحیحه از انجمله ست حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرستیکه مرده چون نهاده
می شود در گور خود و برمیگردند از وی یاران او وی می شنود قرع نعال ایشان یعنی آواز پاپوش و زیاده کرد مسلم و چون برگردیدند مردم می آیند
او را دو فرشته و زیاده کرد ابن حبان و ترمذی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود یکی را از آن هر دو منکر و دیگرا
نکیر زیاده کرد طبرانی در اوسط که چشمهای شان مانند دیگهای مسی ست و دندانهای شان مانند صیاصی گاوان و آوازهای شان مانند رعد
زیاده کرد عبدالرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و پی سپر می کنند در مویهای خود با این هر دو مطرقه ایست کلان اگر فراهم آیند بران
اهل منی نتوانند برداشت آنرا و زیاده کرد بخاری از حدیث براء پس عود کرده می شود جان مرده در تن وی و مستفاد می شود از مجموع احادیث
که آن هر دو می پرسند او را و می گویند چه می پرستیدی پس اگر خدا هدایت می کند او را می گوید می پرستیدم خدا را پس می گویند چه میگفتی تو در حق
این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پس مومن می گوید گواهی میدهم که وی بندهٔ خدا و رسول او ست و در روایتی اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا عبده ورسوله پس گفته می شود او را راست گفتی پس پرسیده نمی شود از چیزی جز آن پس گفته می شود او را که بر یقین بودی
و بران مردی و بران برانگیخته شوی ان شاء الله تعالی و در لفظی این ست که پس ندا می کند منادی از آسمان که راست گفت بندهٔ من فرش
کنید برای او از بهشت و بکشائید برای او دری بسوی جنت و بپوشانید او را از جنت پس می آید او را از روح و طیب بهشت و کشاده
کرده می شود برای او تا مد بصری و گفته می شود او را ببین بسوی مقعد خود از آتش و نسخ تحقیق تبدیل کرد برای تو خدا مقعد را از جنت پس

رواه مسلم وابو داود والترمذي وابن حبان والحاكم و در قول وی زوروها امر ست برای رجال بزیارت و ہوامر ندب اتفاقا ومتاکد ست
در حق والدین بنا بر آثاری که وارد ست درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارت قبور مستحب ست باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکر موت و
پوسیدگی استخوان و فنای دنیاست وجز آن واز فوائد عمده دران دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان ست و باین وارد شده ست سنت
و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اہل آن و استغفار میکرد برای ایشان واز جمله آداب زیارت ست که رو بجانب قبر
و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دہد و مسح نکند قبر را بدست و بوسه ندہد آنرا و منحنی نشود و روبخاک نمالد که این عادت
نصاری ست و قرائت قرآن نزد قبر مکروه ست نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر شہید که یکی از مشایخ حنفیه ست بقول محمد اخذ کرده
و فتوی ہم ہمین ست و شیخ امام محمد بن فضل گفته که مکروه قرائت قرآن بجہر ست واما مخافت لاباس به ست اگر چه ختم کند واز شیخ محمد بن ابراہیم
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا پست و فرقی نیست در میان جہر و مخافت در ظاہر روایت از جہت ورود اثر بدان و زیارت روز جمعه
فاضلتر ست از روزہای دیگر خصوصا در اول روز جمعه و ہمین ست متعارف در حرمین شریفین زادہما الله تعظیما و تشریفا که بیرون می آیند
در اول روز جمعه بمعلی و بقیع برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراکی بیشتر از انچه داده می شود در روزہای
دیگر تا آنکه می شناسد زائر را زیاده از روزہای دیگر انتہی ملخصا در تذکرة الموتی والقبور گفته ابن ابی الدنیا از عایشه رضی الله تعالی عنہا روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده نیست مردی که زیارت کند قبر برادر خود را و بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مرده جواب سلام دہد
و ہمچنین بیہقی وغیره از ابی ہریره روایت کرده مرفوعا و موقوفا در صحیح مسلم از ابوہریره مروی ست که رسول صلی الله علیه وسلم بسوی مقبره بر آمد
السلام علیکم دار قوم مومنین وانا انشاء الله بکم لاحقون گفت واز عایشه مثل آن و زیاده کرده یرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین
و نسائی و ابن ماجه از بریده از آنحضرت ہمچنان روایت کرده و بعد لاحقون زیاده کرده انتم لنا فرط و نحن لکم تبع اسأل الله لنا ولکم العافیة و ترمذی
از ابن عباس و طبرانی از علی نحو آن و ابن ابی الدنیا از ابوہریره روایت کرده که ہر که داخل مقابر شود و برای آنہا از خدا طلب مغفرت کند و بر آنہا
رحمت کند گویا که نماز جنازه آنہا گذارده انتہی **فائده** اوکد زیارات مسنونه بلکه واجبه زیارت قبر مطہر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه
وآله وسلم در حق کسیکه مرور او بر مدینه طیبه شود و بشرف حضور آن بقعه پر نور سعادت اندوز گردد و مشروعیت و استحباب وی ثابت ست باد له صحیحه
و ہیچ کس را در ندب و استحباب بلکه ایجاب وی خلافی نیست و بعضے اجماع بران نقل کرده اند واز ترک زیارت شریف باوجود حضور در انجا تحذیر
بلیغ نموده اند و اختلاف کرده اند در آنکه افضل چیست تقدیم زیارت در ضمن سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم یا حج مختار زید و عطا و مجاہد
و نخعی و احمد و شافعیه تقدیم حج ست و به قال الامام ابوحنیفه و مذہب علقمه و اسود و عمرو بن میمون تقدیم زیارت مذکوره ست **فائده** از شیخ الاسلام
احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام ابن تیمیة الحرانی رح نقل کرده اند که وی بحدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عیدا استدلال
کرده ست بر منع زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شیخ ابن حجر ہیتمی مکی شافعی تبعا للسبکی وغیره تشنیع و تسبیب بسیار بروی کرده و نوبت
بتضلیل و تکفیر مانع رسانیده و محرر سطور چون مراجعت بمنسک وی رح که بر طریقه ماثوره نوشته ست کرده معلوم شد که وی رح را انکار از اصل
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت بر دو گونه ست یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد دیگر بدعی که مقصود زائر
ازان طلب حوائج خود ازان میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی یا قصد دعا بدان میت که این سنت نیست و نه ہیچ یکی از سلف ائمه آنرا مستحب گفته
بعده در بیان این ہر دو زیارت اطالت کلام کرده واز ان معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارت ست ہر زیارت که باشد مر کسانی را

ودر آثار قراءت فاتحة الكتاب ومعوذتين وقل [redacted] برای اهل مقابر آمده است واختلاف کرده اند در گردانیدن
ثواب قرآن برای میت ووصول ثواب آن بوی وصحیح وصول اوست شیخ عبدالله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ محی الدین
عبدالسلام را در خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمی رسد درین عالم برخلاف آن ظاهر شد ووصل یافتیم که میرسد
انتهى وللطبراني نحوه من حديث أبي أمامة مرفوعًا مطولًا وطبرانی راست مانند حدیث ضمره از حدیث ابی امامه بطریق
رفع وطول ولفظ وی این ست که چون من بمیرم بکنید با من چنانکه امر کرده است ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرد آنحضرت ما را
که بکنیم با مردگان خود پس فرمود چون مرد یکی از برادران شما ودفن کردید او را وریختید بروی خاک پس باید که بایستد مردی از شما از
سر وی وبگوید یا فلان بن فلانه ووی یعنی میت می شنود آنرا وجواب نمی دهد پس تر بگوید یا فلان بن فلانه چون این بار می شنود ومی نشیند در قبر
پس تر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت می گوید ارشاد کن مرا رحمت خدای تعالی باد ترا ولیکن شما نمی شنوید پس تر گوید یاد کن ای فلان آن
کلمه را که برآمدی تو بران از دنیا شهادت ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله واینکه راضی شده که خدای تعالی پروردگار تست واسلام دین
تست وقرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر نکیر دست دیگری را ومی گوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما
باوی اکنون که حق سبحانه تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم وبکه نسبت کنیم او را
فرمود نسبت کن بحوا که مادر همگنان ست انتهى مصنف در تلخیص گفته اسناد این حدیث صالح ست وقد قواه ایضًا فی احکامه واخرجه
عبدالعزیز من الشافعی گویم هیثمی بعد سیاق این حدیث گفته اخرجه الطبرانی فی الکبیر وفی اسناده جماعة لم اعرفهم ودر هامش وی گفته
در روی عاصم بن عبدالله ضعیف ست بعده گفت وراوی از ابی امامه سعید ازدی ست بیاض گذاشت برای وی ابن ابی حاتم ولیکن
او را شواهد ست وذکر کرده مصنف رح این شواهد را نزد سعید بن منصور وطبرانی وابن ماجه ودر صحیح مسلم ست از حدیث عمرو بن العاص
که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن کنید مرا پس بایستید گرد قبر من بقدر آنچه ذبح کرده می شود شتر وتقسیم کرده می شود گوشت
وی تا آنکه استیناس کنم باشما وبدانم آنچه مراجعت میکنیم بآن رسل پروردگار خود را اثرم گوید احمد بن حنبل را گفتم چیست اینکه میکنند
که چون میت دفن شد مردی ایستاده میگوید ای فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ یکی را که کند آنرا مگر اهل شام وقتیکه ابو المغیره بمرد مردی
درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از اشیاخ آنها که این چنین می کردند وباین رفته اند شافعیه وگفت در منار که این حدیث تلقین شک
نمی کنند اهل معرفت بحدیث در وضع آن وسعید بن منصور آنرا در سنن خود از ضمره بن حبیب از اشیاخ وی از اهل حمص آورده پس این اسلم
حمصی ست ونیست شهادت برای وی درین جمله که فاسئلوا التثبیت فانه الآن یسأل وهمچنین عمرو بن العاص کما تقدم وجزم کرد
حافظ ابن القیم رح در هدی بشکل کلام منار اما در کتاب الروح این حدیث را از ادله سماع میت برای کلام احیا گردانیده ونیز عمل بحدیث تلقین را
بغیر نکیر کافی در عمل بران گردانیده وحکم بصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف ست وحاصل می شود از کلام ائمه که این حدیث ضعیف ست
وعمل بران بدعت وبکثرت فاعلین آن مغرور نباید بود والله اعلم بالصواب وعن بريدة بن الحصيب الاسلمي بضم با وفتح را
از مشاهیر صحابه است رضی الله عنه وترجمه وی گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نهيتكم عن زيارة القبور
نهی کرده بودم شما را یعنی پیش ازین از زیارت کردن قبرها فزوروها پس زیارت کنید آنها را الآن وآن حکم اول را منسوخ دانید گفته اند
که سبب نهی قرب عهد جاهلیت بوده وخوف آنکه نگویند ونکنند آنچه در جاهلیت می کنند ومی کردند اما الآن پس بتحقیق مقرر وثابت شد قواعد اسلام

يعني پند گرفتن از حال مردگان و یاد کردن موتِ خود و ترسیدن از انجام بد اعمالِ خود زیرا که در لفظ ابن مسعود ست فانها عبرة وذكر للآخرة والتزهيد في الدنيا و چون زیارت ازین امور خالی ست مراد و مقصود شرع نیست انتهی **فائده** در مقر ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را دلالت ست بر آنکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهدا زیر عرش و اطفال مسلمین هم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و لیکن در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنانِ کامل مراد اند و عصات مومنین در مقابل کفار مذکور نشده اند پس احادیث محمول اند بر مومنین کامل که انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضے احادیث دلالت دارند که جای قرار شهدا بیرون بهشت ست و بعضے احادیث دال اند بر آنکه ارواح مومنین در آسمانِ هفتم باشند و منازلِ خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدرجهٔ صحت رسد محمول بران باشد که بعضے مومنان اعمال شان آن قدر مساعدت نکرد که داخل بهشت شوند در آسمانِ هفتم اند بعضے آنچنان باشند که از آسمان بر تر نتوانند رسید در میان زمین و آسمان باشند لیکن چندان محبوس بذنوب نباشند قدرتِ سیر داشته باشند و بعضی دیگر که بذنوب اسیر باشند قدرتِ سیر نداشته اند و ارواح کفار همه شان در سجین زیر زمینِ هفتم جائیکه دوزخ ست محبوس باشند و صبح و شام بدوزخ پیش آورده شوند اَلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَّعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوْا اٰلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین و کفار همه شان در قبور آنها هستند تا آنکه ارواح انبیا هم در قبور شان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار اقوال علما درین باب مختلف آمده ابن عبد البر گفته احادیث اخیره اصح اند و احادیثِ سوالِ منکر و نکیر و نمودن مُرده مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب دران و زیارتِ قبور و سلام بران و خطاب شان مانند خطابِ حاضر عاقل دلالت بر همین دارند که ارواح شان در قبورِ شان باشند و نسفی در بحر الکلام گفت ارواح انبیا چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شبانگاه در قنادیل زیر عرش جاگیرند و همچنین ارواح شهدا در شکم پرندهٔ سبز زیر عرش باشند و ارواح دیگر مردم مطیع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را خوردن و تمتع نباشد مگر آنکه بهشت را ببینند و ارواح مومنانِ عاصی در میان آسمان و زمین باشند در میانِ هوا و ارواحِ کفار در سجین باشند در شکم جانوران سیاه زیر زمینِ هفتم و آنرا بوجهی اتصالی باشد با جساد و ارواح را عذاب شود و اجساد را او در رسد چنانچه آفتاب بر آسمان ست و نور وی در زمین و مصنف رح گفت ارواح مسلمانان در علیین و ارواحِ کفار در سجین و هر یک روح را با جسدِ خود اتصالی باشد معنوی که مشابه آن اتصال نیست که در حیاتِ دنیا بود بلکه اگر مشابهت داده شود بحالِ خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر ست سیوطی گفته باین تقریر حاصل می شود جمع میان قولِ جمهور که ابن عبد البر نقل کرده و میانِ احادیث که موافق قولِ مصنف آمده که مقر ارواحِ سجین و علیین ست و قاضی ثناء الله پانی پتی در تذکرة الموتی والقبور بعد ذکر اقوالِ مذکور و سرد احادیث و اخبار داله بران فرموده فقیر جمع درین مقام بين الاحاديث دران می بیند که ملائکه چون روحِ مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند بالای آسمان هفتم می برند از انجا حکم می شود که نامهٔ او در علیین بنویسند و او را باز بسوی زمین برند که او را از همان زمین پیدا کرده ایم و باز بوی عائد سازیم و باز از انجا بیرون آریم پس روح را داخلِ جسدِ آن کنند و سوال منکر و نکیر می شود و انبیا و کسی که مشابهتِ تامه با انبیا بهم رساند شانِ آنها از سوال ارفع ست و بعد سوال چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرش کنند و پوشاک دهند از بهشت و بکشایند برای او دروازه بسوی بهشت آنگاه روحِ او صعود کند بهمان راه که از قبر به بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیا و شهیدان و صدیقان و اولیا دران بهشت باشند و هر جا که خواهند سیر کنند و بخورند و بیاشامند و زیر عرش جاگیرند و در علیین و اعلی علیین هر یک بر حسب مراتبِ خود باشند و دیگر مومنان را ظاهراً ساکن

له قصد روضهٔ شریف یا دیگر قبور صلحا و اولیا و شهدا و انبیا بغرض طلب حاجات و مطالب خود از ان بطریقی که شرع شریف بدان وارد نیست میکنند
و در ضمن آن مرتکب صدها کبائر بلکه بعضے کفریات از بدایت سفر تا نهایت آن می شوند با ترک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین نه آنکه
اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلحا نا مشروع ست حاشاه عن ذلک پس طعن طاعنین بر وی مبنی بر غلط فهمی خود شان ست
و اعجب العجاب این ست که امام مالک صاحب مؤطا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض و جوینی والد امام الحرمین و غیرهم نیز منع میکنند از سفر جز بسوی
سه مسجد که در حدیث وارد شده بلکه مالک بکراهت زیارت قبر وی صلی الله علیه وسلم رفته کما حکی ذلک الشوکانی فی نیل الاوطار و در جوابش گفته اند که برای
قطع ذریعه بآن قائل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را مکروه داشته و بای حال این هرسه ایمهٔ ابطال درین قول با شیخ الاسلام موافق بوده
اما هیچ یکے بتکفیر ایشان نپرداخته و این ادل دلیل ست بر نفسانیت مخالفین و حسد طاعنین در وی و لهذا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رح
در رسالهٔ عربی خود که در ذب از شیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند و قد ذکر عنه انه منع السفر لزیارة النبی صلی الله علیه وسلم ولا یروی
کلامه ذلک دلیل صریح صحیح فانه لم یمنع الزیارة مطلقا بل منع السفر للزیارة بحدیث لا تشد الرحال و حدیث لا تتخذوا قبری عیدا فاذا کان لقوله
مساغ اجتهادی لا ینبغی ان یشدد علیه ذلک التشدد انتهی بلفظه و در ثنای وی اطالت بسیار کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و محرر سطور
در سفر حج که در سنهٔ ۱۲۸۵ ہجری نموده بر کتابی واقف شده مسمی بالصارم المنکی علی نحر ابن السبکی از تصانیف حافظ ابن عبد الهادی المقدسی رحمه الله تعالی
و آنرا بقلم خود نقل گرفته و در وی جواب داده است سبکی را از همه انچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین مسئله بروجهی که هیچ مصنف را چاره نباشد
از قبول آن و داد تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده فلیرجع الیه و آنانکه اعتراض کرده اند بر وی درین مسئله یا مسائل دیگر بعشر عشیر علم و فضل
و تقاوت وی نرسیده اند و علو رتبه و رفعت شان وی از کتب طبقات توان دریافت و سید علامه صفی الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین
دمشقی را در مناقب و تراجم وی رسائل و کتب مستقله است که بران علمای مذاهب اربعه تقریظها نوشته اند بعض این رسائل پیش محرر سطور نیز
موجود ست و آنرا از حرمین شریفین زادهما الله تعظیما همراه آورده و ترجمهٔ او در اتحاف النبلاء یک کراسه نوشته بدان رجوع باید کرد تا حقیقت
حال واضح شود زاد الترمذی فانها تذکر الاخرة زیاده کرد ترمذی از حدیث بریده بدرستیکه زیارت کردن قبور یاد میدهد آخرت را که
جز این عالم عالم دیگر هست که آنجا باید رفت و ازینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عبرت و خبرت باید بود نه غافل و ذاهل ؎ بر زمینی که همین
میگذری ساکن روضه که عیون ست و خدود ست و قدود ست و خدود ٭ این همه چشمهٔ خورشید جهان افروز ست ٭ که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود ٭
و زاد ابن ماجة من حدیث ابن مسعود و تزهد فی الدنیا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که دیدن قبور بے رغبت
میگرداند در دنیا و نفرت می بخشد از ان که چون سر انجام کار این ست این همه تعلق بدنیا چیست ؎ یکی بگور غریبان شهر سیری کن ٭ ببین
که نقش علما چه باطل افتاده ست ٭ و درین باب حدیثهاست از ابی هریره نزد مسلم باین لفظ که طلب اذن کردم رب خود را که زیارت کنم قبر
مادر خود را پس اذن داد مرا پس زیارت کنید قبرها را زیرا که آنها یاد میدهند شما را موت و رواه الحاکم و ابن ماجه مختصرا و از ابن مسعود نزد ابن ماجه
و حاکم و در روی ایوب بن هانی مختلف فیه ست و از ابی سعید نزد شافعی و احمد و حاکم و از انس رواه الحاکم و لفظ وی این ست بودم من که نهی
میکردم شما را از زیارت قبور پستر ظاهر شد مرا که آن رقیق میکند دل را و می گریاند چشم را و یاد میدهاند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و نگوئید
بیهوده و از ابی ذر رواه الحاکم ایضا و سندش ضعیف ست و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عایشه رخصت داد آنحضرت
در زیارت قبور رواه ابن ماجه در سبل گفته این همه احادیث دال است بر مشروعیت زیارت قبور و بیان حکمتی که در وست و آن اعتبار ست

در انکه میل صاحب سبل برخصت زیارت ست برای زنان و در شرح سفر السعادة گفته زنان را بر آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا زیارت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم انتهی شوکانی گفته وارد شده ست احادیث در نهی زنان از اتباع جنائز و این تقویت میکند منع زیارت را و اثرم
و سنن خود و حاکم از عایشه آورده که آنحضرت رخصت داد زنان را در زیارت قبور و روایت کرد آنرا ابن ماجه از عایشه باختصار که رخصت کرد آنحضرت
در زیارت قبور پس ممکن که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت ست کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها و این حجت نیست زیرا که ترخیص
عام معارض نهی خاص نمی تواند شد ولیکن مؤید روایت عایشه ست انچه در صحیح مسلم از وی آمده و از فاطمه مروی شده و گذشت و جمع میان ادله باین
طریق ست که منع اسی راست که در زیارت امر ناجائز و نامشروع بکند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و جز آن و اذن کسی راست که این حرکات
نکند انتهی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم النائحة
لعنت کرده ست رسول خدا بر زن نوحه کننده والمستمعة و بر زن گوش دارنده بر نوحه و شنونده آن بلفظ تانیث بجهت آن آورد
که نوحه اکثر کار زنان ست یا مراد جماعه نائحه یا نفس نائحه ست یا مردان را نیز شامل باشد و وجه اول ظاهر ترست در سبل گفته نوح رفع صوت ست
بشمردن شمائل میت و بمعاظم افعال وی و حدیث دلیل ست بر تحریم آن و هو مجمع علیه انتهی و در حدیث ابی مالک اشعری ست نزد احمد و مسلم که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم زن نوحه کننده چون توبه نکند پیش از مرگ خود ایستاده کرده شود روز قیامت و بروی پیراهنی ست از
قطران و پیراهنی ست از جرب و احادیثی که در نهی از بکاوارد شده محمول ست بر نیاحت اخرجه احمد وابو داؤد واستنکره ابو حاتم
في العلل ورواه الطبراني والبيهقي من حديث عطاء عن ابن عمر ورواه ابن عدي من حديث الحسن عن ابي هريرة وكلها ضعيفة **وعن**
ام عطية رضي الله عنها قالت اخذ علينا رسول الله عهد گرفت بر ما رسول خدا صلى الله عليه وسلم ان لا ننوح
اینکه نوحه نکنیم ما زیرا که نیاحت از عمل جاهلیت ست پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عهد در وقت مبایعت بر اسلام گرفته
در سبل گفته حدیث دال ست بر تحریم فعل نیاحت و تحریم استماع وی زیرا که نهی باشد لعن مگر بر محرم متفق عليه و درین باب ست از ابن مسعود
که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست از ما یعنی از اهل طریقه ما کسیکه بزند رخسارها و پاره کند گریبانها را و بخواند خواندن جاهلیت چنانکه
نوحه و دعا بویل و ثبور متفق علیه و در حدیث ابی موسی ست که فرمود آنحضرت من بری ام از کسی که بتراشد یعنی موی سر نزد مصیبت و کسیکه بردارد
آواز خود نزد مصیبت و بگوید بروی خود و بدرد جامهٔ خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیر ذلک و نیست معارض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزنان بنی عبد الاشهل و می گریستند آنها هالکان خود را روز احد پس فرمود و لیکن حمزه نیستند گریه کنند ها برای وی پس آمدند
زنان انصار در حالیکه می گریند حمزه را الحدیث زیرا که این منسوخ ست بانچه در آخر این حدیث ست باین لفظ فلا تبکین علی هالک بعد الیوم پس
نگریند بر هالک پس از امروز و این دال ست بر انکه تعبیر کرد از نیاحت ببکا زیرا که بکا غیر منهی عنه ست چنانکه دلیل ست مر او را روایت نسائی
از ابو هریره که گفت مرد مردهٔ از آل رسول الله صلی الله علیه وسلم پس مجتمع شدند زنان در حالیکه می گریند بروی پس ایستاد عمر نهی میکرد و دور
می نمود آنها را پس گفت او را آنحضرت بگذار ایشان را ای عمر زیرا که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و عهد قریب ست و میت
زینب بود دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما صرح به في حديث ابن عباس اخرجه احمد و در وی این ست که گفت آنها را دور دارید خود را از نعیق
شیطان زیرا که هر چه از چشم و از دل ست از جانب خداست و از رحمت ست و انچه از دست و زبان ست از شیطان ست و این دال ست
بر جواز بکا زیرا که نهی نکرد مگر از آواز و منه قوله صلی الله علیه وسلم العین تدمع ویحزن القلب ولا نقول الا ما یرضی الرب و این را در وفات ابراهیم

تا آنجا نباشد تا آسمان هفتم باشد و عصات مؤمنین را تا مغفرت ذنوب دست ندهد از آسمان ترقی میسر نشود و درمیان آسمان و زمین باشند و در برزخ زمین سیر نمایند بلکه در حالت پابندی معاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و محبوس باشند و کفار را که ارواح قبض کرده ببرند درهای آسمان بر ایشان مفتوح نشود و نامهٔ او در سجین نوشته شود و او را بیندازند و روح در جسد او داخل نشود و از آنجا برای او راهی بسوی دوزخ گشاده شود و از آن راه روح او را بسجین رسانند و صبح و شام بر دوزخ عرض کرده شوند و بر بودن ارواح شهدا و صلحا در بهشت دلالت دارد قوله تعالى قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ که در حق حبیب نجار ست و انبیا و صدیقان افضل و اشرف اند از شهدا لیکن چون راهی از قبور شان تا بهشت مسلوک و نزدیک ساخته است هر گاه کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند در طرفة العین آنجا حاضر شود و جواب سلام گوید پس دیدن رسول خدا صلی الله علیه وسلم موسی علیه السلام را در شب معراج در قبر در نماز و باز بر آسمان ششم در همان شب بهمین سبب ست و بعد مردن هر چند روح را با جسد اتصال نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالى اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا الخ دلالت بران دارد لیکن البته علاقه باقی می ماند که از ان ادراک رنج و راحت کند و اگر روح علیحده معذّب شود و جسد علیحده این هم ممکن ست و جسد بے روح هر چند نزد عوام احساس لذت و الم ندارد لیکن از شرع ثابت ست که عند الله احساس دارند أَتَيْنَا طَائِعِينَ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا نصوص قرآنی ست انتهی ملخصًا حاصل آنکه مقر ارواح از قبر تا عرش ست بقدر مراتب و اعمال هر که عمل او بهتر روح او بلند تر و خوشتر و هر که عمل او بد ست روح او زیر تر و محبوس تر تا آنکه بعضی در قبر و بعضی بر قبر و بعضی میان زمین و آسمان و بعضے زیر آسمان دنیا و بعضے بالای آن و بعضی بر آسمان دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در چاه زمزم و بعضے در مواضع دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح الصدور باحوال الموتى والقبور و شرح برزخ و دیگر کتب این باب مفصل و مشرح مسطور ست این محل ذکر آن نیست کتاب الروح للحافظ ابن القیم رح و جمع التشتیت شرح ابیات التثبیت لصاحب السبل و قصر الآمال بذکر الحال والمآل و تذکرة الموتى والقبور از عمده کتب این احوال ست فلیرجع الیه و لیعول علیه و بالله التوفیق

وعن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بدرستیکه آنحضرت لعنت کرد زنان زیارت کنندهٔ قبرها را که در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندبه بسیار می کنند ترمذی گوید بعض اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود در زیارت قبور و چون رخصت کرد در آمدند دران مردان و زنان و بعضے گفته اند مکروه پنداشت آنحضرت زیارت قبور را برای نسا بجهت قلت صبر ایشان و کثرت جزع شان بعده بسند خود آورده که عبد الرحمن بن ابی بکر وفات یافت و بمکه مدفون شد عایشه رض بر قبر وی آمد و این شعر بگفت ؎ وكنا كندماني جذيمة حقبة + من الدهر حتى قيل لن يتصدعا + وعشنا بخير في الحيوة وقبلنا + اصاب المنايا رهط كسرى وتبعا + فلما تفرقنا كاني ومالكا + لطول اجتماع لم نبت ليلة معا + انتهى در سبل گفته و دلیل ست مر قول این بعض اهل علم را روایت مسلم از عایشه رض که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت کنم قبر را فرمود بگو السلام على اهل الديار من المسلمين والمؤمنين يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وانا ان شاء الله بكم لاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد عم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گریست گفتم این حدیث مرسل ست زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را اندریافته و عموم روایت بیهقی در شعب الایمان مرسلا که هر که زیارت کرد قبر والدین را یا یکی را از ان هر دو در هر جمعه بخشیده شود و او را نوشته شود نکوئی کننده انتهی و این ناظر ست

امر وی نکنند معذب نشود بلکه تعذیب وی بر مجرد ایصاست پس اگر امتثال هم کردند بر هر دو امر معذب شود زیراکه ایصا فعل اوست و نیاحت بسبب او و اگرچه فعل غیرست سوم آنکه خاص ست بکافر نه مومن زیراکه مومن بذنب غیر هرگز معذب نیست و فیه بعد لا یخفی زیراکه بر کافر هم ذنب غیر وی بار نمی کنند لقوله تعالی ولا تزر وازرة الآیه چهارم آنکه معنی تعذیب توبیخ ملائکه ست میت را بانچه ندبه می کنند اهل وی چنانکه امام احمد از ابی موسی مرفوعا آورده که المیت یعذب ببکاء الحی اذا قالت النائحة واعضداه واناصراه واکاسیاه جبذ المیت وقال انت عضدها انت ناصرها انت کاسیها واخرج معناه ابن ماجة والترمذی پنجم آنکه معنی تعذیب تالم میت ست به نیاحت وغیره که از اهل وی واقع می شود و وی رقت می کند برای ایشان و باین تاویل رفته است محمد بن جریر وغیره و گفت قاضی عیاض هو اولی الاقوال و احتجاج کرده اند بحدیثی که در وی اینست که آنحضرت زجر کرد زنی را از گریستن بر پسرش و گفت ان احدکم اذا بکی استعبر له صویحبه فیا عباد الله لا تعذبوا اخوانکم و نیز استدلال کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شوند بر مردهای ایشان و هو صحیح و ثم تاویلات اخر وما ذکرنا اشف ما فی الباب انتهی کلام السبل

وعن انس رضي الله عنه قال شهدت بنتا للنبي صلى الله عليه وسلم تدفن ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس عند القبر فرأيت عينيه تدمعان گفت انس حاضر شدیم ما دختر آنحضرت ام کلثوم زوجهٔ عثمان را در حالیکه دفن کرده می شود و حال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاري و از ینجا معلوم شد که گریستن بر مرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس ست و مکروه ست ندبه و نوحه و در حدیث متفق علیه در قصهٔ وفات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم از حدیث انس آمده که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک ریختن رحمت ست و در روایتی دیگر آمده فرمود هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده فانما یرحم الله من عباده الرحماء متفق علیه و تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری ست علی الاطلاق که شامل تمام لطائف و قوای ظاهره و باطنه ست چنانچه لائق بحال بشرست که جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست برخلاف حال ملائکه و بود آنحضرت که میداد هر چیز را حق وی ظاهر می شد از وی آثار تمامه حواس و قوی پس انچه مقدور بود صادر می شد بقدرت و اختیار و انچه نه مقدور بود صادر می شد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت ست و این دلیل سلامت حواس و قوی ست پس مر آنحضرت را هست مرتبه کمال و تمام ست و این یکی از وجوه وجود سکرات موت ست در حق وی صلی الله علیه وسلم والله اعلم و بالجمله این حدیث برای گریهٔ امت در همه احوال و مثل آن که حالت تذکر ذنوب و معاصی و غیرهاست حجتی ست روشن و یکی از آثار رحمت الهی ست

ے نسب درست کند گریه بازاری ما + همین بس ست پس از مرگ خیر جاری ما + و این حدیث را در سبل السلام وغیره نگرفته

وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدفنوا موتاكم بالليل الا ان تضطروا اليه دفن نکنید مردهای خود را بشب مگر آنکه مضطر گردید بسوی آن و ازین حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه ست مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و وارد شده ست تعلیل نهی باینکه ملائکه نماز را اف انداز ملائکه لیل در حدیثی شارح گفته والله اعلم بصحته

تنبیه دربیان اوقات حدیث عقبة بن عامر گذشته که سه ساعت ست که نهی میکرد ما را آنحضرت که نماز کنیم دران یا در گور کنیم دران ساعات مردهای خود را وقتی که برآید آفتاب درخشنده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود قائم ظهیره تا آنکه زائل شود آفتاب و وقتیکه مائل شود بغروب تا آنکه فرو رود انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که مصنف آن حدیث را در ینجا ذکر میکرد اخرجه ابن ماجة

پسر خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند باشک چشم و نه اندوهگین شدن دل ولیکن عذاب می کند باین و اشاره کرد بسوی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نزد شیخین در قول وی صلی الله علیه وسلم مر کسی را که علم کرد او را که نهی کند زنان مجتمعات را برای بکا بر جعفر بن ابی طالب احث فی افواههن التراب پس محمول است بر آنکه بکا با آواز نیاحت بود پس امر کرد بنهی از وی اگر چه بخاک انداختن باشد در دهان آنها

وعن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب في قبره بما نيح عليه مرده عذاب کرده می شود در قبر خود بچیزی که نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سخنی ست که می گویند آنرا نائحه برای میت و گفته می شود لوی بطریق استهزاء و سخریت گویا که وی ظاهر میکرد نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بدان پس محل زجر و توبیخ باشد مصنف در تلخیص گفته اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار طبری آنست که مراد به بکا چیزی ست که از نیاحت منهی عنها باشد و از عذاب مرده آنچه میرسد او را از اذی از معصیت و نافرمانی کردن اهل او مر خدای تعالی را و اختیار کرده است این را جماعتی از ایمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تیمیه رح ست والله اعلم انتهى متفق عليه ابن علان در شرح ریاض در باب تحریم نوحه از نووی آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت ست که وصیت کرد به بکا و نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان وی بروی و لیکن کسی که نوحه کردند و گریستند بروی اهل وی بغیر وصیت پس عذاب کرده نمی شود او را لقوله تعالى وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و گفت طائفه که این محمول ست بر کسیکه اهمال کرد وصیت را بترک نوحه بر خود پس وی معذب گردد بتفریط خود در اهمال وصیت بترک نوحه و هر که وصیت کرد که بروی نگریند وی معذب نشود زیرا که از وی درین باب تفریطی رو نداده و حاصل قول ایجاب وصیت ست بترک نوحه و درینجا اقوال دیگر ست اما همگنان با وجود اختلاف مذاهب اجماع کرده اند که مراد بگریستن بکا بصوت نیاحت ست نه مجرد اشک چشم انتهى ملخصا ولهما نحوه و مر بخاری و مسلم راست مانند حدیث ابن عمر که گفت مغیره شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم می فرمود کسیکه نوحه کرده شود بروی پس بدرستیکه آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغيرة بن شعبة از حدیث وی رضي الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار ست و در وی دلالت ست بر تعذیب میت بسبب نیاحت و استشکال کرده اند این را زیرا که این تعذیب ست بفعل غیر وی و مختلف آمده اند جوابها عایشه انکار کرد بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد بقوله تعالى وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ و همچنین انکار کرد ابوهریره و قرطبی استبعاد انکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه پس نیست وجه برای انکار آن با وجود امکان تاویل بعده قرطبی جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه و گفته حال برزخ ملحق ست باحوال دنیا و جاری شد تعذیب در آن گناه غیر چنانکه مشیر ست بآن قوله تعالى وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً پس معارض حدیث تعذیب و آیه مذکوره نباشد زیرا که مراد بدان اخبارست از حال آخرت و استقواه الشارح و بسیاری از علما بتاویلش رفته اند بوجوه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت سنت و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد آنست که معذب می شود ببعض بکای اهل خود و حاصلش معذب شدن عبد ست بفعل غیر خود چون او را در وی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب ست بصورت وصیت بنوحه و این تاویل جمهور ست گویند که این معروف بود نزد قدما کما قال طرفة بن العبد ؎ اذا مت فابكيني بما انا اهله ✣ وشقي علي الجيب يا ام معبد ✣ و لازم نیست که اگر امتثال

قائلين حشر از ايشان راست مى آيد پس اين غلطى ست جاهلى محرم انتهى **وعن** سليمان بن بريدة الاسلمى روى عنه ابنه وعمران بن حصين وجماعة مات سنة خمس عشرة ومائة عن ابيه روايت مى كند از پدر خود كه بريده است قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر ان يقولوا بود آنحضرت كه تعليم ميكرد صحابه را چون بيرون مى آمدند بسوى مقبرها اينكه بگويند اين كلمات را السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين سلام است بر شما اى اهل سراها از مومنان و مسلمانان وگفته اند كه سلام اينجا بمعنى استسلام ست يعنى تسليم و رضا و ديار جمع دار است و دار نام بنائى كه آنرا عرصه و فضا باشد و استعمال او در منازل احيا آيد و در اموات نيز اطلاق كردند وانا ان شاء الله بكم لاحقون وما اگر خواسته است خداى تعالى بشما رسندگانيم و پيوستگانيم و استعمال انشاء الله تعالى درينجا بجهت تبرك و رغبت ست چنانكه بيمار را مى گويند انشاء الله تعالى صحت خواهى يافت يا بجهت شك در وفات بر ايمان يا باعتبار قرب و گرنه قضا بود كه باهم رسيم ❁ مير سد آنوقت كه باهم رويم ❁ يا باعتبار تنوع وفات كه بعضے ماكول سباع اند و بعضے غريق و بعضى سوخته وجز آن و لحوق بظاهر مقتضى دفن ست واينها غير مدفون اند اسال الله لنا ولكم العافية مى طلبم از خدا براى خود و براى شما عافيت و سلامت از عذاب دنيا و آخرت رواه مسلم واخرجه ايضا من حديث عايشة وفيه زيادة يرحم الله المتقدمين منا والمتاخرين وحديث دليل ست بر شرعيت زيارت قبور و سلام بر قبور خطابى گفته اسم دار واقع مى شود بر مقابر و هو صحيح زيرا كه دار در لغت بر ربع مسكون و بر خراب غير ماهول هر دو واقع مى شود و عافيت ميت سلامت اوست از عذاب و مناقشه حساب مقصود از زيارت قبور دعاست براى ايشان و احسان در حق آنها و تذكر آخرت و زهد در دنيا واما آنچه عامه بر خلاف اين احداث كرده اند همچو خواندن آنها و استصراخ و استغاثه و سوال كردن از خدا بحق شان و طلب حاجات از ايشان كه اين همه از بدع و جهالات ست **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال مر رسول الله گذشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بقبور المدينة بقبرها كه در مدينه بود فاقبل عليهم بوجهه پس مقابل شد آنحضرت بر ايشان بروى مبارك خود فقال پس گفت السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم سلام ست بر شما اى كسان قبور بيامرزد خداى تعالى ما را و شما را انتم سلفنا ونحن بالاثر شما پيش گذشتگان مائيد و ما در پى شما ميرسيم ❁ امروز گر از رفته حريفان خبرى نيست ❁ فردا ست كه زين بزم زما هم اثرى نيست ❁ درينجا دليل ست بر آنكه گذرنده سلام گويد بر اموات چون بگذرد بر مقبره واگرچه قصد زيارت آنها نكرده است و درو دلالت ست بر آنكه مرده ها مى دانند كسى را كه ميگذرد بر ايشان و سلام ميكند بر آنها ورنه اضاعت باشد و ظاهرش در جمعه و غير اوست و در هر دو حديث اول واين حديث دليل ست بر آنكه چون انسان براى يكى دعا و استغفار كند بايد كه ابتدا بنفس خود كند و برين وارد ست ادعيه قرآنيه ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان واستغفر لذنبك وللمؤمنين و درو دليل ست بر آنكه اين ادعيه و مانند آن نافع ست براى ميت بلا خلاف واما غير وى از قرارت قرآن پس شافعى گويد نميرسد و او احمد و جماعتى از علما بوصول وى بميت رفته و جماعتى از اهل سنت و حنفيه بآن رفته اند كه ميرسد انسان را گردانيدن ثواب عمل خود براى غير صلوة باشد يا صوم يا حج يا صدقه يا قرارت قرآن يا ذكر و هرچه از انواع قرب باشد و در سبل گفته هذا القول هو الارجح دليلا و دارقطنى روايت كرده كه پرسيد مردى آنحضرت را چگونه نكوئى كند با مادر و پدر خود بعد موت ايشان فرمود نماز گذارد براى ايشان با نماز خود و روزه دارد براى ايشان با روزه خود و در حديث بخارى و مسلم ست كه اضحيه ميكرد آنحضرت از طرف نفس خود گوسفندى و از طرف امت خود گوسفندى و درو اشارت ست برسيدن نفع بانسان از عمل غير وى در سبل گفته و قد بسطنا الكلام فى حواشى ضوء النهار بما يتضح به قوة هذا المذهب انتهى رواه الترمذي وقال حسن غريب وگفت عايشه بود آنحضرت هرگاه كه مى بود شب

واصله في مسلم روایت کرد این را ابن ماجه و اصلش در مسلم ست ولفظ وی این ست که خطبه خواند آنحضرت روزی و ذکر کرد مردی را
از اصحاب خود که قبض کرده شد و کفن کرده شد در کفنی غیر طائل و قبر کرده شد در شب ولکن قال ولیکن گفت درین حدیث بعد انچه
ذکر کردیم زجر ان یقبر الرجل باللیل حتی یصلي علیه زجر کرد ازینکه دفن کرده شود مرد بشب تا آنکه نماز گذارده شود
بروی مگر آنکه مضطر شود آدمی بسوی آن و این ظاهر ست در آنکه نهی جائی ست که مظنۀ حصول تقصیر باشد در حق میت بترک نماز یا عدم احسان
کفن و چون حاصل شود در تاخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که امید دعای اوست تاخیر مستحسن ست و برین تقدیر تاخیر باید کرد در مسارعت
بدان و اگرچه در روز باشد و دال ست برین دفن علی رضي الله عنه فاطمه را در شب و دفن صحابه ابی بکر را در شب و ترمذی از حدیث ابن عباس آورده که درآمد آنحضرت
قبری را در شب پس افروخته شد برای آنحضرت چراغی پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله و فرمود رحمت کند ترا خدای تعالی بتحقیق بودی تو بسیار آه کننده و خواننده
قرآن ترمذی گفته این حدیث حسن صحیح ست و در شرح سنه گفته اسناد وی ضعیف ست و ترمذی گفته درین باب از جابر و زید بن ثابت آمده است و ازین حدیث معلوم می شود
که دفن در شب درست ست و وجه کراهت در شب شاید آن باشد که در انوقت اجتماع مسلمانان برای نماز جنازه و حمل آن دشوار ست الله اعلم
و ازینجا رخصت کرده اند بعض اهل علم در دفن بشب ابن حزم گفته مدفون نشود هیچ یکی در شب مگر آنکه مضطر گردد بسوی آن و گفت
دفن اصحاب و ازواج آنحضرت بشب بضرورت خوف زحام یا تغیر و غیر ذلک بود از انچه دفن بدان در شب مباح ست و حلال نیست
هیچ یکی را که گمان کند بآنها جزین انتهی **وعن** عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضي الله عنه قال لما جاء نعي جعفر
گفت هرگاه که آمد خبر موت جعفر که در غزوه موته شهید شد قال النبي صلی الله علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما
بسازید برای اولاد جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشغلهم پس تحقیق آمده است ایشان را چیزیکه باز میدارد ایشان را از طعام پختن
که خبر موت او باشد شیخ در ترجمه گفته درین حدیث دلیل ست بر آنکه مستحب ست خویشاوندان و همسایگان و دوستان را تهیه طعام
مر اهل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکروه ست از جهت شغل بتجهیز میت و در روز دوم مکروه ست
اگر زنان نوحه گر جمع شوند زیرا که این اعانت ست بر اثم و عدوان و اختلاف کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته
باک نیست مر کسی را که مشغول ست بجهاز میت کذا فی مطالب المومنین اخرجه الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه و شافعی نیز و صححه ابن السکن و حسنه الترمذی و اخرج نحوه احمد و الطبرانی و ابن ماجة من حدیث اسماء بنت عمیس ام عبد الله بن جعفر
در سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر مشروعیت ایناس اهل میت بساختن طعام برای شان بنا بر شغل آنها بموت ولیکن احمد و ابن ماجه باسناد
صحیح از حدیث جریر بن عبد الله بجلی آورده که گفت بودیم که می شمردیم جمع شدن مردم را نزدیک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او
از نیاحت پس محمول ست حدیث جریر بر آنکه مراد ساختن اهل میت ست طعام را برای کسانیکه همراه وی بودند در دفن و حاضر بودند نزد
شان کما عرف بعض اهل الجهات و اما احسان بایشان بحمل طعام بسوی ایشان پس لا باس به ست و همین ست مفاد حدیث جابر و منجمله آنچه
حرام ست بعد موت عقر ست نزد قبر زیرا که وارد شده است نهی ازان احمد و ابو داود از حدیث انس آورده که گفت آنحضرت نیست عقر
در اسلام عبد الرزاق گفته عقر میکردند ابل را بر قبر مرد سخی و می گفتند جزای فعل او میدهیم زیرا که وی در حیات خود شتر عقر کرده مهمانان را میخورانید
پس ما هم نزد قبر وی جانور ذبح کرده بخوردن درندها و پرندها میدهیم تا بعد وفات هم مطعم باشد چنانکه در حیات خود بود و مذهب بعضی
از ایشان آن بود که چون راحله او را نزد قبر وی ذبح کرده شود در روز محشر سوار برخیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی پیاده برخیزد و این برمذهب

ولیسوند جامهٔ او و برسد بسوی جسم وی بهترست او را ازینکه بنشیند بر قبر و هم مسلم از ابی مرثد مرفوعاً آورده که نه نشینید بر قبور و نماز مگذارید بسوی آن و نهی ظاهرست در تحریم و گفت مصنف رح در فتح الباری نقلا عن النووی که جمهور قائل اند بکراهت جلوس بر قبر و گفت مالک مراد بقعود حدث ست ولیکن تاویل ضعیف ست یا باطل انتهی و بمثل قول مالک قال ابو حنیفة کما فی الفتح گویم دلیل مقتضی تحریم قعود بروی ست و مرور بالای آن نیز زیرا که قول وی ایذا مکن صاحب قبر را نهی ست از اذیت مقبور از مومنان و اذیت مومن حرام ست بنص قرآن وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا و ازین جا شناعت مذهب شیعه توان دریافت که افاضل مومنین را بعد وفات شان سب میکنند و دشنام بمذهبی که طاعت باشد + مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم +

کتاب الزکوٰة

زکوة در لغت مشترک ست میان نفقه و عفو و حق و نما و طهارت و زکوة موجب نما و زیادت و طیب و تطهیر مال و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوب ست و زکوة را صدقه نیز می گویند بجهت آنکه دلیل ست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان و زکوة فریضه ایست از فرائض دین و رکنی ست از ارکان اسلام و ضروری ست از ضروریات شرع و در وجوبش اختلاف ست که قبل هجرت ست یا بعد آن ابن خزیمه در صحیح خود دعوی قبل از هجرت کرده اما صحیح آنست که بعد از هجرت ست در سنه ثانیه و باین جزم کرده است ابن اثیر و بعضی گویند که قبل فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و وجوب آن باتفاق فقها در چهار صنف ست از مال یکی زرع و ثمار چنانکه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه بقول خضراوات که زود تباه گردد دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند سوم طلا و نقره که قوام معاش اهل عالم باعتبار تقویم اشیا بدان ست چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد همچو ظروف و فروش و سائر اقمشه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار ست و در زروع و ثمار وقت حصاد و درو کردن و کمال آن که وقت حصول غله است این چنین ست نزد ائمه بالاتفاق و نزد شوکانی دلیلی بر زکوة در مال تجارت نیست می گوید که نیست واجب مگر در همان چیزی که شارع دران واجب گردانیده از اموال و بیان نموده آنرا برای مردم چنانکه فرمود خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و تحقیق توسع کردند بسیاری از اهل علم در ایجاب زکوة در اموالی که واجب نکرده است خدای تعالی زکوة را در آنها بلکه تصریح فرموده است در بعضی ازان بعدم وجوب مثل قول آنحضرت نیست بر آدمی در بنده و اسپ او صدقه و بود صحابه را اموال و جواهر و تجارات و خضراوات و حکم نکرد ایشان را بتزکیه آن اموال و نه طلبید زکوة آن از ایشان پس اگر در چیزی ازین اموال زکوة واجب می بود هر آیینه بیان می فرمود آنرا برای مردم انتهی و شک نیست که اقوی و ارجح از روی دلیل همین ست گو مخالف جمهور باشد **عن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن بدرستیکه آنحضرت فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و اخذ صدقه و این فرستادن در سنه عشر قبل حج بود کما ذکره البخاری فی اواخر المغازی و گفته اند که در آخر سنه تسع بود وقت انصراف از غزوهٔ تبوک قیل سنة ثمان بعد الفتح و بالجمله درینجا دلیل ست بر فرستادن سعات برای اخذ زکوة و بود آنحضرت و خلفای وی که میفرستادند ساعیان را و آن مشهورست در صحیحین ست از ابی هریره که فرستاد آنحضرت عمر را بر صدقه و هم در صحیحین ست از ابی حمید که عامل کرد آنحضرت مردی را از قبیلهٔ ازد که او را ابن اللتبیه می گفتند و هم در صحیحین ست از عمر که وی عامل کرد ابن السعدی را و نام وی عمرو بن وقدان مالکی بود و نزد ابو داود ست که فرستاد آنحضرت ابا مسعود را در حالیکه ساعی ست و در مسند ست که فرستاد آنحضرت ابا جهم بن حذیفه را در حالیکه مصدق ست و هم دروی ست که فرستاد عقبه بن عامر را برای سعی و هم دروی ست از حدیث قره بن دعموص که فرستاد ضحاک بن قیس را ساعی و در مستدرک ست که فرستاد قیس بن سعد را

نوبت وی بیرون می آمد در پایان شب بسوی بقیع ومیگفت السلام علیکم دار قوم مومنین سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان واتاکم ماتوعدون
غدا مؤجلون وآمد شمارا چیزی که وعده کرده شدید شما فردای قیامت مدتی معین ومهلت داده شده اید شما وانا ان شاء الله بکم لاحقون وما اگر خواسته خدا است
بشما پیوستگانیم اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقد خداوندا بیامرز اهل بقیع غرقد را رواه مسلم بقیع بفتح موحده نام گورستان مدینه است
وغرقد بغین معجمه وقاف نام درختی ست که دران زمین بزمانهٔ پیشین بسیار بود وهم از عایشهؓ روایت ست که وی پرسید از آنحضرت ﷺ چگونه گویم
یعنی در زیارت قبور فرمود بگو السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحم الله المتقدمین منا والمتاخرین ورحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما
وپس ماندگان را وانا ان شاء الله بکم لاحقون رواه مسلم **وعن** عایشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الی ما قدموا دشنام نکنید وبد مگوئید مردگان را زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوی
چیزی که پیش فرستادند یعنی یافتند جزای عملی که کردند اگر خیر ست بدی یاد کردن نشاید واگر شر ست شاید که بخشند ذکر کردن شما آن را او قوع
در ما لا یعنی ست رواه البخاري وغیره وترمذی وابوداود از حدیث ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم یاد کنید وبگوئید
نیکیهای مردهای خود را وباز ایستید از ذکر کردن بدیهای شان شیخ گفته واین مخصوص ست بمسلمانان وصالحان وآنانکه آشکارا فسق نکنند
وظلم نکنند انتهی ودر سبل گفته حدیث دلیل ست بر تحریم سب اموات وظاهرش عموم مسلم وکافر ست ودر شرح مغربی گفته ظاهر تخصیص
اوست زیرا که سب کافر جائز ست لما حکاه الله تعالی من ذم الکافر فی کتابه العزیز کعاد وثمود وامثالهم گوئیم ولیکن قول وی قد افضوا الی ما قدموا
علت عامه است مر فریقین را معنی وی آنست که نیست هیچ فائده در بدگوئی شان وتفکر در آبروهای آنها وانچه او تعالی ذکر امم خالیه وضلالت آنها
کرده مقصود از ان ذم شان نیست بلکه تحذیر این امت ست از افعالی که مفضی به وبال ونکال فاعل آن شدند وبیان محرمات ست که ارتکاب آنها
کردند وذکر خصال مجوزهٔ فاجر بغرض صالح جائز ست واز قبیل سب منهی عنه نیست پس مخصص بکفار نباشد آری حدیث مخصص ست
ببعض مومنین چنانکه در حدیث دیگر ست که گذشت بر آنحضرت ﷺ جنازهٔ پس ثنا گفتند بروی بشر الحدیث وآنحضرت ﷺ مقرر داشت ایشان را بران بلکه
فرمود واجب شد یعنی نار بعده گفت شما شهدای خدا اید ونتوان گفت که آنکس که ثنای بد بروی کردند مومن نبود زیرا که حاکم در ذم وی روایت
کرده که بد مرد بود ووی بتحقیق بود فظ غلیظ وظاهر آنست که مسلم بود زیرا که اگر کافر می بود تعرض بذم وی بغیر کفر نمی کردند وقرطبی جواب داده است
از سب آنها مر اورا که یحتمل که وی مستظهر بالشر بود تا از باب لا غیبة لفاسق باشد یا محمول شود نهی از سب اموات بر ما بعد دفن گوئیم مناسب
تعلیل بافضاء الی ما قدموا همین ست زیرا که افضای حقیقی بعد دفن ست وروی الترمذي عن المغیرة وابن عباس نحوه
مانند حدیث عایشهؓ در نهی از سب اموات لکن قال لیکن گفت دشنام مدهید مردهارا فتؤذوا الاحیاء پس ایذا دهید زندهارا
ودر اسنادش صالح بن نبهان ست واو ضعیف ست ولیکن حدیث سهل بن سعد یعنی شاهد اوست قاله الشوکانی ابن رشید گفته
سب کافر حرام ست وقتیکه متاذی شود بدان مسلم زنده وحلال ست وقتیکه حاصل نشود بدان اذیت واما مسلم پس حرام ست مگر وقتی که
داعی باشد ضرورت مثل آنکه در وی مصلحت میت بود ومراد تخلیص او از مظلمه باشد که واقع شده است از وی که درین صورت مستحسن بلکه واجب است
سب او ونظیر وی چیزی ست که مستثنی کرده اند از جواز غیبت جماعتی از احیا بنا بر بعض امور **تنبیه** منجملهٔ اذیت میت ست نشستن
بر قبر وی بدلیل حدیث عمرو بن حزم انصاری که گفت دید مرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم ومن تکیه زده ام بر گوری پس فرمود ایذا مکن صاحب
قبر را اخرجه احمد مصنف گفته اسنادش صحیح ست ومسلم از حدیث ابوهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر

که دوران زکوة بر اجتماع مال ست نه حال مالک لهذا بر مال صبی و مجنون نزدیک اهل مدینه واجب می شود و بر زرع صبی نزدیک همه لازم می آید و گویا مصلحت در ادارت حکم بر حال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک امام با جناد و قری سیر و دو او بر حقیقت حال مالکان اطلاع نیست و در قول مالکان عمرها سیر و دو تحقیق حال متعسر می شود بخلاف رمها و گلهها که بر مشارع و مسارح جمع می شوند و معرفت آنها بمشاهده می توان حاصل نمود و معنی اجتماع و رینجا اجتماعی ست که بسبب آن همه را یک گله و یک رمه می توان گفت و این باتحاد مشرع یعنی جای آب خوردن و مسرح جائی از فنای قریه که دران از میان خانها آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بمرعی برند و مرعی یعنی چراگاه و مراح جای آنها در وقت شب و موضع حلب و راعی و محل لس باتحاد این اشیا گله و رمه یکی می باشد انتهی و در زکوة ماشیه چند شرط ست که بیاید و قوله الغنم مبتدای مؤخر ست و خبرش ما قبل اوست و در بعضے نسخ من الغنم ست پس بیان شات باشد برای تاکید و در وی تعیین اخراج غنم ست در مثل این صورت و هو قول مالک و احمد پس اگر شترے بجای آن برآرد کافی نیست و جمهور گویند کافی ست زیرا که اهل اجزاست و اگر قیمت یک شتر ده نه قیمت چهار گوسفند پس در وی خلاف ست نزد شافعیه و غیره مصنف در فتح گفته و الاقیس ان لا یجزی فاذا بلغت خمسا و عشرین الی خمس و ثلثین ففیها بنت مخاض پس چون برسند شتران بست و پنج شتر تا سی و پنج شتر پس واجب دران بنت مخاض ست و باین رفته اند جمهور و مروی ست از علی رضی الله عنه که واجب ست در بست و پنج شیاه بحدیث مرفوع که وارد ست بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه و لیکن مرفوع ضعیف ست و موقوف حجت نیست فلهذا قائل نشدند بدان جمهور انثی ماده و این را برای زیادت توکید آورده ورنه معلوم است که بنت مخاض جز ماده نباشد و مخاض بفتح میم و تخفیف خای معجمه و در آخر ضاد معجمه آنکه یکسال بروی گذشته باشد و قدم در سال دیگر گذاشته تا آخر آن سال همین نام دارد برابر ست که نر باشد یا ماده زیرا که مادر وی از حوامل ست و مخاض ناقهای حامل را گویند و نیست او را واحد از لفظ وی و ماخض آنست که وقت حمل وی درآمده باشد اگرچه حامل نبود و ضمیر فیها راجع ست بسوی ابل فان لم تکن پس اگر نباشد بنت مخاض فابن لبون ذکر پس واجب دران ابن لبون نر ست و زیادت ذکر برای تاکید ست لبون بفتح آنکه دو سال بروی گذشته باشد و در سال سوم درآمده تا تمام آن زیرا که مادرش شیر می دهد بچه دیگر را که زائیده ست و ماده را بنت لبون گویند فاذا بلغت ستا و ثلثین الی خمس و اربعین ففیها بنت لبون انثی پس چون برسند شتر سی و شش را تا چهل و پنج پس دران بنت لبون ست ماده فاذا بلغت ستا و اربعین الی ستین ففیها حقة پس چون برسند چهل و شش را تا شصت پس دران حقه است بکسر حا و تشدید قاف ناقه که سه سال بروی گذشته باشد و در سال چهارم درآمده تا تمام او همین نام اوست و ذکر را حق گویند بنا بر آنکه مستحق بار کردن بروی شده است و لهذا گفت طروقة الجمل کوفته شده شتر ست یعنی مستحق آن نشده که شتر نر بروی بجهد و طروقة بفتح اول بمعنے مطروقه است بر وزن فعوله بمعنے مفعول مراد آنست که شان او این ست اگرچه فحل آنرا مطروق نکرده باشد فاذا بلغت واحدة و ستین الی خمس و سبعین ففیها جذعة پس چون برسند شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب در وی جذعه است بفتح جیم و ذال شتری که بروی چهار سال گذشته باشد و در پنجم درآمده فاذا بلغت ستا و سبعین الی تسعین ففیها بنتا لبون پس چون برسند ابل هفتاد و شش را تا نود پس در وے دو بنت لبون ست و بیانش گذشت فاذا بلغت احدی و تسعین الی عشرین و مائة ففیها حقتان طروقتا الجمل پس چون برسند نود و یک را تا یکصد و بست پس در وی دو حقه است کوفته شده شتر و گذشت بیان او فاذا زادت علی عشرین و مائة پس چون زیاده گردد بر یکصد و بست یعنی یک یا زیاده

درحالیکه ساعی ست و در وی ست از حدیث عباده بن الصامت که فرستاد اورا انحضرت بصدقات و ... بر عقبه را
بهو بنی المصطلق و روایت کرد بیهقی از شافعی که می فرستادند ابو بکر و عمر بصدقه و در طبقات ابن سعد ست که فرستاد آنحضرت مصدقین را بسوی
عرب بهلال محرم سنه تسع و این در مغازی واقدی ست باسانیده و بالجمله چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم معاذ را بسوی یمن فرستاد مشایعت
کرد اورا بنفس نفیس خود و آنحضرت پیاده بود و معاذ سوار و فرمود شاید که باز در نیابی مارا فردای معاذ و هم چنین واقع شد فذکر الحدیث
پس ذکر کرد ابن عباس تمام قصه معاذ را که فرمود آنحضرت که تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن
لا اله الا الله و محمد رسول الله پس اگر فرمان برداری کنند ترا یعنی مسلمان شوند پس بدانان ایشان را که بتحقیق خدای تعالی فرض
گردانیده ست بر ایشان پنج نماز در روز و شب پس اگر ایشان اطاعت کنند بر نماز پنجگانه پس بدانان ایشان را وفیه
و درین حدیث بعد انچه مذکور شد این ست که ان الله افترض علیهم صدقة فی اموالهم بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض
گردانیده ست بر ایشان صدقه را یعنی زکوة تؤخذ من اغنیائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان و درینجا دلیل ست برانکه
متولی قبض زکوة و صرف آن امام ست بنفس خود یا نائب وی و هر که ممتنع شود از دادن آن گرفته شود از وی بقهر و بیان کرد آنحضرت این مراد را
بفرستادن ساعیان فترد علی فقرائهم پس باز گردانیده شود بر درویشان ایشان و باین استدلال کرده اند برانکه کافی ست
اخراج زکوة در صنف واحد و گفته اند محتمل که تخصیص فقرا بجهت آن کرده باشد که غالب همین ایشان اند و نیست در وی دلیل بر مذکور
و شاید که مراد بفقیر کسی ست که حلال ست صرف زکوة بسوی وی پس داخل باشد مسکین هم نزد کسیکه می گوید که مسکین اعلی حال ست از فقیر
و هم کسیکه بالعکس گفته پس امر واضح ست متفق علیه تمام روایت اینست پس اگر اطاعت کنند مر صدقه را پس دور دار خود را از نفائس
اموال ایشان و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را که نیست میان دعای مظلوم و میان خدا پرده بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می آید + واللفظ للبخاری چنانکه گذشت از حدیث ابن عباس که می آئی قومی را الخ وعن
انس رضی الله عنه ان ابا بکر کتب له روایت ست از انس که بدرستیکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه نوشت برای
وی این کتاب را وقتی که متوجه گردانید اورا بسوی بحرین و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم هذه فریضة الصدقة این
نسخه فریضه زکوة ست مضاف را حذف کردند زیرا که معلوم ست و در وی جواز اطلاق صدقه است بر زکوة برخلاف کسی که منع می کند
از ان و در بخاری این کتاب را به بسمله شروع کرده کما تقدم التی فرضها رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المسلمین
زکوتی که فرض گردانیده ست آنرا رسول خدا بر مسلمانان در وی دلالت ست برینکه این حدیث مرفوع ست و مراد بفرض تقدیر ست زیرا که
وجوب آن ثابت ست بنص قرآن کما یدل قوله والتی امر الله بها رسوله و آن صدقه که امر کرده ست خدای تعالی بدان پیغمبر خود را
یعنی بتقدیر انواع و اجناس وی و قدر مخرج از وی پس کسی که طلبیده شود از مسلمانان آن صدقه را بر وجه مشروع آن پس باید که بدهد
آنرا و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که ندهد فی کل اربع و عشرین من الابل فما دونها الغنم
در هر بست و چهار از شتران و انچه پایان بست و چهار ست گوسفند ست فی کل خمس شاة در هر پنج شتر یک گوسفند در مصفی
گفته ظاهر ازین لفظ و مانند آن آنست که چون این قدر ابل جمع شوند دران زکوة لازم شود از ان یک کس باشند یا از ان دو کس
و همین ست مذهب شافعی و تایید مید هد این معنی را تسمیه زکوة بحق المال در اثر حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه می کند

اثبات ست اگر اثبات کرده باشد بزرع اشبه می شود و اگر نکرده باشد بکلامی سلح اشبه میشه و شرط سوم و غنم حوز ست از لفظ و فی سائمة
الغنم و در ابل و بقر بقیاس آن بود و گویا در ابل تصریح بآن نشده زیراکه ابل در عرب البته سائمه می بودند بخلاف غنم که بعض آن داجن و معلوف
می بود پس اگر در اکثر سال علف می دهد بروی زکوٰة واجب نیست و اگر علف می دهد قدری که بدادن آن ضرر نمایان نمی شود و در اوقات دیگر
در صحرا می چرد زکوٰة واجب ست انتهی اذا کانت اربعین الی عشرین و مائة شاة شاة وقتی که باشند چهل تا یکصد و بست گوسفند
یک گوسفند ست شاة اول مجرور ست زیراکه تمیز مائة ست و عام ست از ذکر و انثی و ضان و معز و شاة دیگر مبتدا ست و خبر وی قول او ست
فی صدقة الغنم زیراکه در اربعین یک شاة ست تا یک صد و بست فاذا زادت علی مائتین الی ثلثمائة ففیها ثلث شیاة
پس چون زیاده شوند بر دو و بست تا سه صد پس در ان سه گوسفند ست فاذا زادت علی ثلث مائة ففی کل مائة شاة پس
چون زیاده شوند بر سیصد پس در هر صد گوسفند یک گوسفند ست ظاهرش عدم وجوب گوسفند چهارم ست تا آنکه بچهار صد رسد و این قول
جمهور ست و در روایتی از احمد و بعض کوفیین ست که چون زیاده شود بر سه صد یک واجب شود چهار گوسفند فاذا کانت سائمة الرجل
ناقصة من اربعین شاة شاة واحدة پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در اثنا زکوٰة ست کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی
اگرچه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة پس نیست در وی صدقه واجب الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب آن
بطریق نفل چیزی بدهد و لا یجمع بین متفرق وجمع کرده نشود میان متفرق مثلا باین طور که مردی ست مالک چهل گوسفند را و واجب
در وی یک شاة ست پس رفت و خلط کرد بچهل شاة شخص دیگر تا بگردد صدقه او از شاة نصف شاة یا بود او را بست شاة مخلوطه بست شاة دیگر
پس تفریق کرد تا بحد نصاب نرسد شافعی گفته و این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و نهی مر ساعی را قاله الخطابی و لا یفرق بین مجتمع
و تفریق کرده نشود میان مجتمع چنانکه مردی را چهل شاة متفرق بود پس جمع کرد آنرا ساعی تا واجب گردد در وی زکوٰة یا مردی ست که او را بست و صد
شاة بود و واجب در وی یک شاة ست پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب گردد شوکانی گفته این جمع و تفریق باعتبار سرح
و مراح و خلطه است اگرچه مالکان مختلف باشند چنانکه ادله بران دال اند انتهی گویم و درین جا دلالت ست بر عدم جواز حیله در شرع مر مالک مال
و مر ساعی هر دو را و اغاثهم و باب تحریم حیل را حافظ ابن القیم رح در اعلام الموقعین استیفای تکلم کرده که فوق آن متصور نیست خشیة الصدقة
این جمع و تفریق از جهت ترس صدقه است که تقلیل و اسقاط یا تکثیر و ایجاب اوست چنانکه تصویر کرده شد شافعی گفته ترس دو گونه است
ترس ساعی در قلت صدقه و ترس رب المال در تقلیل مال پس هر یکی را حکم کردند که هیچ شی از جمع و تفریق در مال حادث نکنند بخوف اداے صدقه
و ما کان من خلیطین و نصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما بالسویة پس بدرستیکه آن
دو شریک رجوع کنند بیکدیگر به برابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دو و بست شاة شریک یکی را چهل شاة ست و دیگری را صد و شصت پس
واجب گردد بر اول یک شاة و بر دیگرے نیز یک شاة نه اینکه واجب شود بر اول پنج یک شاة و باقی بر ثانی و در سبل مثال تراجع خلیطین چنین
گفته که یکی را مثلا چهل گاو ست و دیگری را سی گاو و مال هر دو مشترک ست پس ساعی از چهل یک مسنه ستاند و از سی یک تبیعه و باذل مسنه رجوع کند
بسه اسباع بر خلیط خود و باذل تبیع بچهار اسباع زیراکه هر واحد از دو سن واجب ست بر شیوع گویا مال ملک یک کس ست و در وی دلیل ست برانکه
چون ساعی ظلم کند یکی را از ان هر دو و زیاده از فرض بگیرد زیاده مذکور راجع بشریک نشود و بروی قیمت بقدر واجب لازم آید نه زیاده کذا فی الشرح
و اگر گویند که هر دو مساوی اند در حق و ظلم حدیث از افاده آن دور نیست و لا تخرج فی الصدقة هرمة و بیرون آورده نشود و داده نشود

چنانکه قول جمهورست و دال ست بران کتاب عمر پس چون باشند صد و بست و یک پس در وی سه بنت لبون ست تا آنکه برسند صد و بست و نه را
و مقتضای وی این ست که آنچه برین مقدار بیفزاید زکوة وی ابل ست چون ابل باشد پس واجب نیست در وی زکوة آن مگر وقتیکه برسد
بیک صد و سی که واجب شود در وی دو بنت لبون ست و یک حقه و چون بیک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه ست و از ابی حنیفه
آمده که چون زیاده شوند بر یک صد و بست برگردند بسوی فریضهٔ غنم پس در یک صد و بست و پنج سه بنت لبون و یک گوسفند ست گویم در حدیث
حکم هر اربعین و خمسین ذکر کرده اند پس چون بیک صد و بست و یک برسد لازم آید سه بنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی حکم بست و پنج
و نحو آن ذکر نکرده پس هم قول ابوحنیفه محتمل ست و نیز محتمل که وقص باشد تا آنکه برسد بیک صد و سی کما قدمناه والله اعلم ففي كل اربعين
بنت لبون پس در هر چهل بنت لبون ست وفي كل خمسين حقة و در هر پنجاه حقه ست ومن لم يكن معه
الا اربع من الابل فليس فيها صدقة و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر پس نیست واجب در وی صدقه الا ان يشاء
ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدهد پس این استثنای منقطع ست ذکر کرده شد برای توهم ناشی
از قول وی فليس فيها صدقة و منفی مطلق صدقه ست زیرا که لفظ محتمل اوست و اگرچه مقصود نباشد پس این صدقه واجبه ابل ست که درین
حدیث تفصیل یافته و ظاهرش وجوب اعیان مذکوره ست ولیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیابد غیر وی مر او را کافی باشد کذا فی السبل
گویم بقیهٔ حدیث این ست که پس چون برسد پنج شتر را پس در وی یک گوسفند ست و کسیکه برسد نزد وی شتران مقداری که صدقه در وی
جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج ست و نیست نزد وی جذعه و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از ان کس حقه و می گرداند
و میدهد با وی دو گوسفندان اگر میسر شوند آن دو گوسفند مر او را یا بدهد بست درهم و کسیکه برسد نزد وی صدقه حقه و نیست نزد او حقه
و نزد او جذعه ست که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی جذعه و میدهد او را مصدقه ستاننده بست درهم یا دو گوسفند چنانکه متصدق
میداد در قسم سابق و کسیکه برسد نزد وی صدقهٔ حقه و نیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد همراه
آن دو شات یا بست درهم و کسیکه برسد صدقهٔ وی بنت لبون را و نزد وی حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه و می دهد او را مصدق
بست درهم یا دو گوسفند برعکس آنکه او بمصدق می داد و کسیکه برسد صدقهٔ او بنت لبون را و نیست نزد او و نزد یک او بنت مخاض ست
پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدهد با وی بست درهم یا دو شات و کسیکه برسد نزد وی صدقه بنت مخاض و نیست نزد وی و نزد وی
بنت لبون ست پس قبول کرده می شود از وی بنت مخاض و بدهد او را مصدق بست درهم یا دو گوسفند حاصل آنست که اگر متصدق کمتر از واجب
دهد چیزی دیگر بآن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد پس اگر نباشد نزد وی بنت مخاض بطریق وی نزد وی ابن لبون ست
نه بنت لبون یعنی نر نه ماده پس قبول کرده می شود از وی همان ابن لبون و نیست واجب با وی چیزی و درین دلیل ست که فضیلت انوثت
منجبر میگردد بفضل سن در آنا زکوة غنم پس مبین ست درین قول وفي صدقة الغنم في سائمتها و در صدقهٔ گوسفندان بیرون چرندگان
بدل ست از صدقهٔ غنم باعادهٔ عامل و این خبر مقدم ست و سائمه از گوسفند آنست که بچرد و علف داده نشود و لفظ سوم مفید آنست که وی
شرط ست در وجوب زکوة غنم و به قال الجمهور و مالک و ربیعه گفته شرط نیست و داود گفته شرط ست در غنم باین حدیث گویم و در ابل بحدیث بهز
بن حکیم که نزد ابوداود و نسائی ست باین لفظ في كل سائمة ابل الحديث آری در گاو ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم
در مصفی گفته شرط دیگر سوم ست که در کلاء مباح چرا کند پس اگر کلا مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا معلوفه دو وجه آمده است و اظهر نزد یک فقیر تعارض

که ده درم از ان برابر هفت مثقال باشد و بهمین وزن جاری شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بران استقرار یافت و در شرح وقایه گفته یک درم باین وزن سبعه نیم مثقال یعنی پنجم حصه اوست پس ده درم هفت مثقال شد و مثقال بیست قیراط است و قیراط پنج جو پس یک درهم چهارده قیراط بوزن هفتاد جو شد و رتی چهار جو ست پس هفتاد جو که هفده و نیم رتی ست بحساب فی ماشه هشت رتی دو ماشه و یک نیم رتی شد و یکدرم دو ماشه و یک نیم رتی شد و ده درم شرعی بیست و دو ماشه یک رتی کم گردید که بحساب فی روپیه یازده ماشه دو روپیه کسری کم یعنی پاو آنه چهارم کم تقریبا باشد پس دو صد درم که نصاب زکوة ست باین حساب پنجاه و شش توله و پنج و نیم ماشه می شود و واجب از زکوة دران ده ماشه هفت نیم رتی ست و بحساب روپیه چهل روپیه تقریبا یعنی سی و نه روپیه دوازده آنه و یک نیم پاو بالا کسری کم خواهد شد واجب دران ربع عشر چهلم ست یعنی یک روپیه و اگر بقدر پنجم حصه زیاده شود یعنی بر چهل هشت روپیه مثلا بیفزاید یک روپیه و سه آنه کسری زیاده بدهد و در زیادت بر نصاب که کمتر از خمس باشد همان یک روپیه کافی ست زیاده نباید داد زیراکه نزد حنفیه در کسور زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر نصاب کافی باشد مثلا اگر بر چهل روپیه دو روپیه یا سه روپیه یا چهار روپیه یا هفت روپیه زیاده شود یک روپیه بدهد و چون زیادت بهشت رسید یک روپیه و سه آنه کسری زیاده بدهد و در هر زیادت همین قدر خمس معتبر ست مثلا در چهل و شانزده روپیه که زیادت و خمس ست یک روپیه و شش و نیم آنه تقریبا می باید داد و نصاب طلا بیست مثقال ست و مثقال بیست قیراط که بوزن بیست و پنج رتی که مقدار سه ماشه و یک رتی ست پس یک مثقال بمقدار سه ماشه و یک رتی شد و بیست مثقال بمقدار شصت و دو نیم ماشه باشد و آن بحساب توله پنج توله و دو نیم ماشه شد این ست نصاب طلا و بحساب اشرفی رائج وزنش ده و نیم ماشه و نیم رتی ست شش اشرفی هفت رتی کم میشود پس درین نصاب چهلم حصه که نیم مثقال ست یعنی یک نیم ماشه و نیم رتی زکوة بدهد و قیمت طلای جید درین وقت شانزده روپیه فی توله است باین حساب قیمت یک و نیم ماشه و نیم رتی طلا دو روپیه یک آنه پاو بالا کسری زیاده می شود پس زکوة در نصاب طلای مذکور احتیاطا دو روپیه دو آنه باید داد که برای فقیر انفع ست و تفصیل مسئله در کنز الحساب وغیره باید جست فان لم تكن الا تسعين ومائة فليس فيها صدقة الا ان يشاء ربها پس اگر نباشد سیم مگر یکصد و نود درم یعنی کمتر از دو بیست اگرچه یک درهم کم باشد پس نیست دران چیزی مگر آنکه بخواهد مالک مال که چیزی بدهد اگرچه واجب نباشد بطریق تطوع و از قول وی صد و نود توهم می شود که چون زیاده شود بر صد و نود قبل رسیدن بدو صد در وی صدقه است حال آنکه چنین نیست بلکه ذکر وی بجهت آنست که این آخر عقد ست قبل مائة و حساب چون تجاوز می کند از آحاد می باشد ترکیب وی بعقود و عشرات و مئین و الوف پس ذکر تسعین نیز از همین جاست ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وليست عنده جذعة وعنده حقة فانها تقبل منه الحقة ويجعل معها شاتين ان استيسرتا له او عشرين درهما و کسی که برسد نزد او از شتر صدقه جذعه و نیست نزد او جذعه و نزد او حقه است پس قبول کرده شود از وی حقه و گردانیده شود با وی دو گوسفند اگر آسان شوند او را یا بیست درهم اگر میسر نشوند دو گوسفند و در حدیث دلیل ست بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین حقه و جذعه است ومن بلغت عنده صدقة الحقة وليست عنده الحقة وعنده الجذعة فانها تقبل منه الجذعة و کسیکه برسد نزد وی صدقه او حقه را و نیست نزد وی حقه و نزد وی جذعه است پس قبول کرده شود از وی جذعه و اگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند در تحصیل چیزی که نیست نزد وی ويعطيه المصدق درهما و بدهد او را صدقه ستاننده مقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی شاتين او عشرين درهما دو گوسفند یا بیست درهم کما سلف فی عکسه و اختلاف کرده اند در قدر تفاوت در سائر اسنان مذهب شافعی آنست که تفاوت میان

در صدقه در ابل و غنم و بقر پیر از سال که دندان وی افتاده باشد **ولا ذات عوار** و نه خداوند عیب نقصان عوار بفتح عین مهمله عیب و نقص ظاهر امراد عیبی خواهد بود که موجب نقصان قیمت گردد و گفته اند بفتح بمعنی مغیبة العین ست و بالضم بمعنی عورا العین پس داخل باشد دران مرض در سبل گفته اولی آنست که مفتوح باشد تا شامل ذوات العیب بود چنانکه در حدیث ابی داود ست از عبد الله بن معاویة الغافری مرفوعا باین لفظ که داده نشود در صدقه هرمه و نه درنه و نه مریضه و نه شرط اللئیمه ولیکن گرفته شود از وسط اموال ایشان زیرا که او تعالی نخواسته است از شما خیر اورا و نه امر کرده شما را بشر او رواه الطبرانی باسناد جید و درنه از درن ست بمعنی چرک یعنی جرب او شرط اللئیمه بمعنی مال ردی ست و گفته اند صغار و شرار آن قاله فی النهایه **ولا تیس** و نه تیس بفتح فوقانیه و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نر که آنرا تکه گویند و زیاده کرد شوکانی در مختصر و نه خرد سال و نه اکوله و نه ربا و نه ماخض و نه فحل غنم انتهی و این بروایت مالک در موطا و شافعی از سفیان بن عبد الله ثقفی ست که نهی کرد عمر بن الخطاب مصدق را ازینکه بگیرد اکوله و ربا و ماخض و فحل غنم و مروی شده است این از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایت ابن ابی شیبه در مسند وی و اکوله شاتی ست که عاقر باشد و ربا شاتی ست که پرورده شده است در خانه برای شیر و ماخض بمعنی حامل ست و فحل غنم جهنده بر گوسفند زیرا که مالک مال محتاج ست بآنها اگرچه از خیار مال وی نباشد **الا ان یشاء المصدق** مگر آنکه بخواهد صدقه ستاننده بجهت غرضی و مصلحتی و اختلاف کرده اند در ضبط وی اکثر بر آنند که بتشدید ست و اصلش متصدق بود تا را بصاد بدل کرده در صاد ادغام کردند و مراد بدان مالک ست و استثنا راجع ست بسوی تیس زیرا که چون تیس معد برای انزا نباشد از خیار بود و مالک را میرسد که مال افضل در صدقه برآرد و محتمل ست که راجع باشد بسوی هر سه و مفاد آن بود که مالک راست برآوردن هرمه و ذات عوار چون فربه باشد و قیمت وی اکثر از وسط بود و درین خلاف ست در میان مفرعین و گفته اند که ضبط وی بتخفیف ست و مراد بآن ساعی ست و این اول ست بر آنکه ساعی راست اجتهاد و نظر اصلح برای فقرا و وی گویا همچو وکیل ست پس مشیت او مقید باشد بمصالح و عائد باشد استثنا بسوی هر سه و همین ست اصل در استثنا کما عرف فی الاصول و این وقتی ست که غنم مختلف باشد و اگر همه معیب یا تیوس باشند کافی ست اخراج یکی از انها و مالکیه گویند بخرد گوسفندی که کفایت کند عملاً بظاهر الحدیث ولیکن در قاموس گفته المصدق کمحدث اخذ الصدقات والمتصدق معطیها انتهی و این بیان زکوة غنم ست و زکوة ابل و بقر بالا گذشته و اما زکوة فضه پس قول اوست **وفی الرقة** و واجب در نقره و رقه بکسر را و تخفیف قاف بمعنی سیم خالص و همچنین ورق سیم سکه زده که آنرا دراهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم ست **ربع العشر** چهل یک ست در مصفی گفته نصاب فضه دو صد درهم ست و نصاب ذهب بست مثقال و زکوة هر دو ربع عشر ست و مالک در حدیث ابی سعید خدری آورده که نیست در کم از پنج اوقیه از نقره صدقه و در کتاب عمر روایت کرده که در سیم چهل یک ست و مالک گفته سنتی که اختلاف نیست دران نزدیک ما آنست که واجب میشود زکوة در بست دینار از ذهب خالص چنانکه واجب می شود در دو صد درهم و درهمین که زکوة بدان معین شده اختلاف واقع شده است حنفیان هفتاد حبه شعیره نوشته اند و شافعیان پنجاه و دو حبه شعیره و کسری و این اختلاف فاحشی ست که جمع آن نتوان کرد و شعیره بلاد ما سبک اند حسابی که بران قرار داده اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را گذاشتیم و حساب دیگر گرفتیم که شش دوانیق را که اهل حرمین امروز دوانی گویند بحذف قاف وزن کردیم آن نیز مختلف بر آمد بعضی نیم ماشه و بعضی نیم ماشه و چهار حبه شعیر و بعض نیم ماشه و شش حبه از پنجاه از ینجا دانسته شد که درهم سه ماشه ست کسری زیاده ربع ماشه یا دون ازان بقلیلی یا زیاده ازان بقلیلی و دینار یک مثقال ست و نسبت در میان مثقال و درهم آنست که ده درهم هفت مثقال می شود و درین مسئله چون دراهم در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متنوع بود احتیاط اخذ اقل ست والله اعلم انتهی گویم در هدایه گفته معتبر در دراهم نصاب که دو صد درهم ست وزن سبعه ست

ابن حزم در تقریر آن وابن القطان گفت عدم سماعت محتمل ست والیق حکم باتصال ست وابن عبد البر در تمهید گفته اسنادش متصل ثابت
صحیح ست و گفت روایت کرده اند قومی آنرا از طاوس از ابن عباس از معاذ لیکن مرسلین اثبت اند از مسندین انتهی وبیهقی در سنن کبری گفته
که ابوبکر اسمعیلی گفته است که خبر طاوس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست وعبد الحق گفته نیست در زکوة بقر حدیثی که صحتش متفق علیه
باشد یعنی در نصاب ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع به که نیست خلاف درو که در هر پنجاه بقر یک بقره است
پس اخذ بدان واجب ست وانچه کمتر ازین ست مختلف فیه ست ونیست نص در ایجاب آن وتعقب کرد او را صاحب الامام بحدیث طویل عمرو بن حزم
که در دیات وغیرها ست زیرا که دران در هر سی بقره یک تبیع ست جذع یا جذعه ودر هر چهل باقوره یک بقره کذا فی التلخیص وصححه
ابن حبان والحاکم وغیرهما کما سلف **وعن** عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم تؤخذ صدقات المسلمین علی میاههم گرفته شود صدقهای مسلمانان بر
آبهای ایشان رواه احمد ولابی داود من حدیث عمرو بن شعیب ایضا لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم
گرفته نشود صدقهای ایشان مگر در سراها وجایهای ایشان واول روایت اینست که نیست جلب ونه جنب هر دو بجیم متحرک الاوسط
اول بلام وثانی بنون مراد بجلب آنکه فرود آید ساعی جای دور وامر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیه خود را در جائیکه فرود آمده است
وجنب آنکه خداوند ماشیه دور رود از جا وساعی تکلف کند در بجانب وی رود واین هر دو منهی عنه ست از جهت حصول تعب ومشقت
در اول بر متصدق ودر ثانی بر مصدق پس اولی آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانهای شان بگیرند ودرینجا تفسیری دیگر ست که حدیث را
از باب خارج میکند واحادیث دال اند بر انکه مصدق نزد رب المال برود وصدقه گیرد والفاظ احمد خاص ست بزکوة ماشیه ولفظ ابوداود عام ست
هر صدقه را وهم ابوداود از جابر بن عتیک مرفوعا آورده سرانجام ست که بیایند شما را سواران مبغوض پس چون بیایند شما را مرحبا گوئید بآنها
وبگذارید میان آنها وچیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس برای نفسهای خود واگر ظلم کردند پس بر جانهای خود وراضی کنید آنها را زیرا که
تمام زکوة شما رضای آنها ست پس این روایت دال ست بر نزول آنها باهل اموال وراضی ساختن ایشان آنها را واگرچه آنها ظلم کنند
ونزد احمد ست از حدیث انس که گفت آمد مردی از بنی تمیم وگفت ای رسول خدا اگر بدهم زکوة واداکنم آنرا بسوی رسول تو پس تحقیق
بری شوم ازان بسوی خدا ورسول فرمود آری وتراست اجر آن واثم آن بر کسی ست که بدل کند آنرا ومسلم از حدیث جابر مرفوعا آورده
که راضی کنید مصدق خود را در جواب مردمانی از عرب که آمدند آنحضرت را وگفتند که بدرستیکه مردم از مصدقین می آیند ما را وظلم می کنند
ولیکن در بخاری ست که هر که سوال کرده شود زیاده ازانچه واجب ست بر وی پس ندهد مصدق را وجمع میان آن واین احادیث بدین
طریق ست که این جائی ست که زیاده ستانند وطلبند از واجب بدون تاویل واین احادیث جائی ست که بتاویل طلب کنند واگرچه
صاحب مال آنرا ظلم داند مصنف در تلخیص گفته ودرین باب ست از عمران بن حصین رواه احمد وابوداود والنسائی والترمذی وابن حبان
وصححاه واز انس رواه احمد والبزار وابن حبان واز ابن عمر رواه احمد وسنده ضعیف **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی المسلم فی عبده ولا فرسه صدقة نیست بر مسلمان در بنده
وی ونه اسپ وی صدقه حنفیه گویند مراد بنده خدمت واسپ سواری ست رواه احمد ودر روایتی آمده که درگذشت حق تعالی
از صدقه اسپ وبرده رواه ابن عدی وابن عساکر عن جابر وامام احمد در مسند خود از علی کرم الله وجهه وطبرانی در اوسط از ابن عباس

هر دو پس موافق حديث باب ست رواه البخاري و روايت كرده اند اين حديث را احمد و نسائي و ابو داود بتفريق و در سنن خود ابن حزم
گفت كه اين كتاب در نهايت صحت ست و عمل كرد بران صديق عتيق رضي الله عنه بحضور علما و هيچ يكے خلاف نكرد انتهى و روايت كرد آنرا
بخاري در چند موضع از صحيح خود در كتاب الزكوة و غيره مطولا و مختصرا بسند واحد و تصحيح كرده اند آنرا ابن حبان و غيره و روايت كرده اند
احمد و ابو داود و دارقطني و حاكم و بيهقي مانند آن از حديث زهري از سالم عن ابيه و گفت سالم كه نوشته بود رسول خدا صدقه را وليكن برنياورد
آنرا بسوي عاملان خود تا آنكه وفات وي شد پس بيرون آورد آنرا ابو بكر صديق و عمل كرد بران تا آنكه وفات يافت بعده عمل نمود بران عمر
ابن الخطاب و درگذشت وي روزيكه درگذشت يعني مرد و مقرون بود اين صدقه بوصيت يعني وصيت كرده كه اين صدقه را همين وجه جاري
كنند بعده سالم اين حديث را ذكر كرد ترمذي گفته حديث سالم حسن ست شوكاني گفته اين تفصيل صدقه ثابت ست در حديث انس و ابن عمر در
زكوة ابل و غنم و واقع ست اجماع بران انتهى **وعن** معاذ بن جبل رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه
الى اليمن روايت ست از معاذ كه فرستاد آنحضرت او را بسوي يمن فامره ان ياخذ من كل ثلثين بقرة تبيعا او تبيعة
پس امر كرد او را كه بگيرد از گاوان از سي گاو گوساله يكساله نر يا ماده يعني وي مخير ست ميان هر دو امر و تبيع يكساله را گويند نر باشد يا ماده
ومن كل اربعين مسنة و بگيرد از هر چهل گاو دوساله را يعني ميش در تبيع مذكر و مؤنث هر دو را ذكر كرد و در مسنه بر مؤنث اكتفا نمود
زيرا كه در تبيع هر دو برابر ست و در مسنه ماده متعين ست نزد حنفيه در هر دو نر و ماده برابر ست و هر دو جائز ست و برهمين قياس افزون شود بر چهل گاو
پس نيست در وي چيزي تا آنكه برسد بهفتاد و در هفتاد يك تبيع و يك مسنه ست تا هشتاد و در هشتاد دو مسنه ست پستر همچنين قياس كند
ابن عبد البر اذكار گفته كه نيست خلاف درميان علما كه سنت در زكوة بقر موافق اين حديث ست و همين ست نصاب مجمع عليه انتهى در سبل
گفته حديث دليل ست بر وجوب زكوة در گاو و بر اينكه نصابش همين ست كه مذكور شد و هو مجمع على الامرين و در وي دلالت ست بر آنكه واجب
نيست در كمتر از سي چيزي و در وي خلاف ست زهري را چه وي گفته كه واجب ست در هر پنج گاو يك گوسفند قياسا على الابل و جواب
داده اند جمهور كه ثابت نمي شود نصاب بقياس و مروي ست كه نيست در كمتر از سي گاو چيزي و اين روايت اگرچه مجهول الاسناد ست ليكن
مفهوم حديث معاذ مؤيد اوست ومن كل حالم و بگيرد از هر محتلم يعني بالغ و باين لفظ روايت كرده ست آنرا ابو داود و مراد بآن
جزيه ست از غير مسلمان دينارا او عدله بفتح عين مهمله و سكون دال مهمله معافريا يك دينار يا برابر آن معافري نسبت ست بسوي
معافر بروزن مساجد قبيله ايست در يمن ثياب معافري منسوب باوست رواه الخمسة يعني احمد و ابو داود و ترمذي و نسائي و ابن ماجه
و هم دارمي و ابن حبان و دارقطني و حاكم واللفظ لاحمد و اين لفظ كه مذكور شد امام احمد راست وحسنه الترمذي و گفت
ترمذي حديث حسن واشار الى اختلاف في وصله و اشاره كرد بسوي اختلاف اهل علم در وصل وي و لفظ ترمذي بعد اخراج
اين حديث آنست و روى بعضهم هذا الحديث عن الاعمش عن ابي وائل عن مسروق ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن فامره
ان ياخذ انتهى و اين اصح ست يعني از روايت وي از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذي روايت مرسله را از آن جهت ترجيح كرد كه روايت
اتصال متعارض آمده ست در آنكه مسروق با معاذ ملاقات نكرده و جواب داده اند كه مسروق همداني النسب ست از وداعه يماني الدار و بود در ايام
معاذ در يمن پس لقا ميان هر دو ممكن ست پس حديث محكوم بالاتصال ست بر راي جمهور در سبل گفته راي ترمذي راي بخاري بود در آنكه
لابد ست از تحقق لقا انتهى گوييم دارقطني هم در علل ترجيح روايت مرسله رفته بهمين وجه كه مسروق از معاذ سماعت ندارد و مبالغه كرد

مولد بغنم خمود مثل له على الف درهم اعتراقًا وناصب او فعل ست كه دلالت ميكند بران جمله فانا آخذوها لا يحل لآل محمد منها شيئ ع

حلال نيست براى آل محمد ازان چيزى رواه احمد وابو داؤد والنسائي وصححه الحاكم وعلق الشافعي القول به على ثبوته
يعني تعليق كرده است شافعي قائل شدن را بدان بر ثبوت وى زيراكه وى گفت كه ثابت نمى كنند اهل علم اين روايت را واگر ثابت شود قائل شويم
بدان ابن حبان گفت بهز خطا بسيار ميكرد واگر اين حديث نمى بود داخل ميكرديم او را در ثقات ووى از كسانى ست كه استخاره ميكنيم خدا را در وے
وبالجمله حديث دليل ست بر گرفتن امام زكوة را از مانع بقهر وجبر وظاهرش آنست كه اين اخذ مجمع عليه ست وبر اينكه نيت امام كافى ست ومجزى
از كسى كه بروى زكوة ست اگرچه از وى اجر فوت شده مگر واجب ساقط گرديده وقول وى شطر ماله عطف ست بر ضمير منصوب در آخذوها ومراد
از شطر بعض ست وظاهرش آنست كه اين عقوبت ست باخذ جزوى از مال بر منع او از اخراج زكوة وگفته اند كه اين منسوخ ست اما مدعے
دليلے بر نسخ قائم نكرده بلكه احاديث ديگر دال اند بر عدم نسخ ذكرها في الشرح واما قول مصنف كه نيست دليل در حديث بهز بر جواز عقوبت
بمال زيراكه روايت وشُطر ماله بضم شين فعل مبنى براى مجهول ست اى جعل ماله شطرين ويتخير عليه المصدق ويأخذ الصدقة من خير الشطرين
عقوبة لمنعه للزكوة گوييم در نهايه است قال الحربي غلط الراوي في لفظ الرواية فانما هي وشطر ماله اى يجعل ماله شطرين تا آخر آنچه مصنف ذكر كرده
وبمثل وى صاحب ضوء النهار هم مائل شده در سبل گفته وذكر كرده ايم در حواشى وى كه برين روايت نيز دلالت ميكند بر جواز عقوبت بمال زيراكه
گرفتن از بهترين دو حصه عقوبت ست باخذ زياده بر واجب زيراكه واجب وسط ست غير خيار بعده شارح را ديديم كه اشاره كرده است
باين در حواشى ضوء النهار قبل وقوف بر كلام وى وديديم نووى را بعد مدت طويله كه ذكر كرده مثل آنچه ما ذكر كرديم بعينه بطريق رد بر كسيكه
گفته است كه درين روايت دليل نيست بر جواز عقوبت بمال ولفظ وى اينست اذا تخير المصدق واخذ من خير الشطرين فقد اخذ
زيادة على الواجب وهي عقوبة بالمال مگر آنكه اين حديث بهز اگر صحيح شود دلالت نمى كند مگر برين عقوبت بخصوصها در مانع زكوة نه در غير وے
واين شطر ماخوذ حكم وى حكم زكوة ست در اخذ ومصرف ولاحق نمى شود بزكوة غير او درين حكم زيراكه آن بقياس خواهد بود ونيست نص بر علت وے
وغير نص از ادله علت مفيد ظن معمول نيست سيما چون حرمت مال مسلم مقرر باشد بادلهٔ قطعيه همچو حرمت خون وى پس حلال نيست گرفتن چيزى ازان
مگر بدليل قاطع ودليل موجود نيست بلكه آنچه درين حديث بهز وارد شده آحاد ست جز ظن افاده ديگر نكند پس بحث وى چه قسم مى توان گرفت و بر قطعى
مقدم تواند شد وليكن اهل امر درين اعصار استرسال كرده اند در اخذ اموال در عقوبت استرسالى كه منكر ست نزد شرع وعقل ومناط ولايات بر جهال
نهاده اند كه از شرع ودين هيچ شى و امر نمى شناسند ونيست در قصد وهمت ايشان مگر قبض مال از هر كسيكه بروى ايشان را ولايت حاصل ست
واين را ادب وتاديب نام كرده اند وآنرا در حاجات واقوات وكسب اطيان وعمارت مساكن در اوطان صرف مى كنند فانا لله وانا اليه راجعون وبعضى
از ايشان آنچنان اند كه حد سرقه يا شرب مسكر را ضائع مى كنند وبران مال ميگيرند وبعضے هم مال گيرند وهم حد نمايند واين همه محرم ست بضرورت
دينيه لكنه شاب عليه الكبير وشب عليه الصغير وترك علماء النكير فراد الشر في الامر الخطير انتهى كلام السبل وعن على عليه السلام

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كانت لك مائتا درهم وحال عليها الحول ففيها خمسة دراهم
چون باشد ترا دو صد درهم وحولان كند وبگذرد بران يك سال كامل پس واجب دران پنج درهم ست وواقع ست اجماع بر اينكه نصاب نقره دو صد
درهم ست ونيست هيچ يكے مخالف دران مگر ابن حبيب اندلسى وخمس اوقيه كه در حديث آينده بيايد دو صد درهم ست زيراكه وزن
هر اوقيه چهل درهم ست در مالابدمنه گفته نصاب سيم دو صد درم ست كه پنجاه وشش روپيه سكه دهلى وزن آن مى شود انتهى در حاشيه

آورده اند که فرمود آنحضرت بتحقیق عفو کردم شما را از صدقهٔ اسپ و برده در سفر السعادة گفته عادت نبوی نبود که از اسپ و برده و دراز گوش زکوة بستاند و این مسئله مختلف فیه ست و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة ست دران و به قال الشوکانی و مذهب شافعی و صاحبین نیز همین ست که در اسپ زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان ست و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش نکرده ست یعنی صاحب خیل حق خدا را در ظهور و رقاب او پس مراد از آن نزد شافعیه غمخواری و خبرگیری آنهاست بدانه و کاه و آب و دفع ضرر از انها و حنفیه گویند که مراد باسپی که دران صدقه نیست اسپ غازیان ست و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب و غیره ست که در شرح فارسی مختصر شوکانی ذکر کرده ایم و آن آثار صالح تعارض با حدیث صحیحین نیستند چه دران نیز حکم بصدقات خیل بروجه ایجاب نبوده است بلکه محول بر رضای ارباب خیل ست و تحویل ناظر در تطوع ست و میل خاطر صاحب حجة الله البالغه نیز همین جانب ست چنانکه گفته اما خیل پس قلیل العصر ست یعنی نسل او بسیار نمی شود مگر در اقطار یسیره مثل ترکستان انتهی پس راجح عدم وجوب اوست **ولمسلم** و مسلم راست از حدیث ابی هریره

لیس فی العبد الاصدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقهٔ فطر در سبل گفته حدیث نص ست در آنکه نیست زکوة در عبید و نه خیل و این اجماع ست در انچه برای خدمت و رکوب باشند و اما خیلے که برای نتاج نگاهداشته شده اند پس درو خلاف و تفاصیل ست مر حنفیه را و احتجاج کرده اند بحدیث فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم اخرجه الدارقطنی والبیهقی وضعفاه و جواب داده اند که این بمقاوم حدیث نفی صحیح نتواند شد و این واقعه در زمانهٔ مروان اتفاق افتاد وی درین باب باصحابه مشاورت کرد ابو هریره حدیث لیس علی الرجل فی عبده ولا فرسه صدقة روایت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای ابا سعید ابو هریره گفت عجب ست از مروان من او را حدیث رسول خدا صلی الله علیه وسلم می گویم وی می گوید ای ابا سعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم مراد بدان فرس غازی ست و اما تاجر که از وی نسل می جوید در وی صدقه است گفت چه قدر گفت در هر اسپ یک دینار یا ده درم و گفت ظاهر به واجب نیست در خیل و اگرچه برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب ست باجماع کما نقله ابن المنذر گوییم چگونه اجماع ست با این خلاف ظاهریه انتهی **وعن** بهز بفتح موحده و سکون ها و زا تابعی مختلف فی الاحتجاج ست یحیی بن معین درین ترجمه گفته اسنادش صحیح ست وقتیکه من دون بهز ثقه باشد و ابو حاتم گفته هو شیخ یکتب حدیثه ولا یحتج به و شافعی گفت لیس بحجة و ذهبی گفت ما ترکه عالم قط بن حکیم بن معاویة بن حیدة القشیری بفتح حای مهمله و سکون تحتیه و فتح دال عن ابیه عن جده

هو معاویة بن حیدة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون در هر بیرون چرندهٔ شتر در چهل یک بنت لبون ست آنکه دو سال بر وی گذشته و مادر وی شیر میدهد بچهٔ دیگر را که زائیده ست و گذشت در حدیث انس که بنت لبون واجب ست در سی و شش تا چهل و پنج و این صادق ست بر آنکه واجب ست در چهل یک بنت لبون و مفهوم عدد درینجا مطروح ست زیادةً و نقصاناً زیرا که منطوق صریح که حدیث انس ست معارض اوست لا یفرق الابل عن حسابها جدا کرده نشوند شتران از شمار خود ها یعنی مالک ملک خود از ملک غیر جدا نکند بلکه همچنان خلیط دارد و من اعطاها موتجرا بها فله اجرها هر که داد آنرا امید اجر دارنده بدان پس او راست اجر او و من منعها فانا اخذوها و هر که منع کند آنرا و ندهد پس ما گیرنده ایم آنرا و شطر ماله عزمة من عزمات ربنا و نیمهٔ مال او تا وان ست از تا وانهای پروردگار ما معنی عزمه جد در امر ست یعنی در اخذ وی جد کنیم زیرا که واجب مفروض ست و عزمه مرفوع ست بنا بر خبریت مبتدای محذوف و نصب وی بر مصدریت ست لیکن مصدری ست

وثالث یعنی درهمی که بوزن ده قیراط بود آنرا وزن خمسه میگفتند زیراکه ده درم باین وزن مقدار پنج دینار بود پس واقع شد بسبب این اختلاف نزاع وجدال میان مردم در دادن وگرفتن در معاملات پس گرفت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه از هر یک ازین دراهم مختلفه یک درم و هر سه را باهم مخلوط ساخت وازین هر سه نوع سه درهم متساوی الوزن گردانید پس هر یکی ازین سه بمقدار چهارده قیراط برآمد و همین وزن در عرب باقی ماند در هر چیز از زکوة و سرقه و مهر زن و اندازهٔ دیتها در مغرب آورده که این جمع دراهم وصرف آن در زمان بنی امیه بود مرغینانی ذکر کرده که اول درم بصورت خسته خیا بود و بعد ازان در زمان حضرت عمرؓ مدور گشت چنانکه امروزست بعده بر درم و دینار هر دو کلمهٔ توحید نوشتند لا اله الا الله محمد رسول الله وناصر الدوله در عهد خود بران صلی الله علیه وسلم بیفزود و در غایت گفته درم مصر شصت و چهار حبه است و در وزن زیاده است از درم معتبر الوزن در زکوة پس نصاب بدراهم مصر یک صد و هشتاد درم و دو حبه می شود این ست ترجمهٔ عبارت بحر الرائق والله اعلم **و لیس علیك شیء حتی یکون لك عشرون درهما** و نیست بر تو چیزی واجب در زکوة یعنی در انچه کمتر ست ازین مقدار که دویست درهم باشد تا آنکه باشد مر ترا بیست دینار واین مقدار نصاب طلا است و باین رفته اند جمهور و مروی ست از حسن بصری وطاوس خلاف آن و آن مردود ست و بیان زکوة طلا سابق گذشته و در سبل گفته که درین جا حکم نصاب ذهب ست و قدر زکوة آن که بیست دینارست و در وی نصف دینارست و این نیز ربع عشر ست و عام ست از هر فضه و ذهب مضروب باشد یا غیر مضروب و در حدیث ابی سعید مرفوعا آمده لا یحل فی الورق زکوة حتی تبلغ خمس اواق اخرجه الدارقطنی و نیز وی از حدیث جابر مرفوعا آورده که لیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة واما ذهب پس در وی همین حدیث باب ست و نقل کرده مصنف از شافعی که وی گفت فرض کرد آنحضرتؐ در سیم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد وی صلی الله علیه وسلم در طلا نیز یا بحدیثی که بما نرسیده است یا بقیاس و ابن عبد البر گفته ثابت نشد از آنحضرتؐ در ذهب چیزی از جهت نقل آحاد ثقات و ذکر کرد این حدیث را که نزد ابو داود و دارقطنی ست گوییم لیکن قوله تعالی وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللهِ الآیه تنبیه میکند بر آنکه در ذهب حقی ست مر او تعالی را و بخاری و ابو داود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی حقها الا جعلت له یوم القیامة صفائح واحمی علیه الحدیث پس حق وی زکوة وی ست و درین باب ست چند احادیث که بعض وی مشد بعض ست و هما فی الدر المنثور و لابدست در نصاب ذهب و فضه که خالص باشد از غش در شرح دمیری بر منهاج ست اذا کان الغش یماثل اجرة الضرب والتخلیص فیتسامح به وبه عمل الناس علی الاخراج منها انتهی **فاذا کانت لك عشرون دینارا و حال علیها الحول** و بگذرد بر وی یک سال کامل و درین قید غایت عدل ست و رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن و حصول منفعت مال و نمای آن باختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغیر آن در سال متیقن ست و حولان حول قول جماهیر علماست و در وی خلاف ست جماعتی را از صحابه و تابعین مثل ابن عباس و ابن مسعود و داود ظاهری گویند حول شرط نیست بلکه تزکیهٔ مال بر مالک مال چون بحد نصاب رسد فی الحال واجب ست بنا بر اطلاق حدیث فی الرقة ربع العشر و جواب داده اند که آن مقید ست باین حدیث و معاضد اوست شواهد دیگر واز شواهد اوست حدیث آینده از ابن عمر **ففیها نصف دینار** پس در وی نصف دینارست و وزن دینار موافق مشهور یک مثقال است و دینار از زر میشود چنانچه درهم از سیم در منتخب اللغات گفته مثقال درهم و ثلث سبع درهم ست و در قاموس گفته الدراهم ستة دوانیق و دانق وزن درهم شش دانگ گفته و ده درهم شرعی هفت مثقال باشد کما مر ازا و درم شرعی را درهم بغلی نیز گویند زیراکه راس البغل نام ضرابی از عجم آنرا سکه زده و قدر آن درم در پهنا بقدر میان کف دست بود و بالجمله نصاب طلا هفت و نیم توله است که از اشرفی ده نیم ماشه و نیم رتی هشت اشرفی و پنج و نیم ماشه طلائی شود و زکوة واجب در ان هشتم حصه توله و نیم از هشتم حصه است و این باعتبار توله و ماشه و رتی ست چه توله دوازده ماشه می باشد و ماشه هشت رتی

وی گفته وزن دوصد درم شرعی پنجاه و دونیم توله می شود پس از روپیه لکهنو که یازده ماشه می باشد پنجاه و هفت روپیه سکه و سه ماشه سیم می شود و روپیه
کلدار چون در وزن یازده ماشه و چهار رتی ست پس قدر نصاب ازان پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه سیم میشود انتهی در سبل گفته حدیث دلیل ست بر انکه نصاب
فضه دوصد درهم ست و این اجماع ست و خلافی که هست در قدر درهم ست فان فیه خلافا کثیرا سرده فی الشرح ولم یأت بما یشفی وبما تسکن النفس الیه
فی قدره در شرح دمیری گفته هر درهم شش دوانیق ست و هر ده درهم هفت مثقال و متغیر نشد در جاهلیت و نه در اسلام گفت و اجماع کرده اند مسلمانان
برین و مقرر کرده است در منار بعد بحث طویل که نصاب فضه از قروش موجوده برای شافعی چهارده و برای حنفیه بست و اندکی زیاده ست و نصاب ذهب
نزد حنفیه بست احمر ست بعده گفت و این تقریب ست و در وی این ست که قدر زکوٰة دوصد درهم ربع عشر ست و هو اجماع انتهی گویم بیان وزن
سبعه و قدر نصاب زر و سیم سابق گذشته و شاه ولی الله محدث دهلوی رح در مکتوبی بقاضی ثناء الله پانی پتی رح نوشته اند که فقیر را هم وقتی در معنی
مثقال و درهم تشویش حاصل شده بود زیرا که سنجات هندوستان توله و ماشه و رتی ست و اینها در عرب نیست و سنجات عرب شعیر ست و قیراط
و امتحان کرده شد که شعیر عرب و هندوستان برابر نمی باشد لهذا در تعیین مقدار درهم راهی دیگر سلوک نموده شد و در کتب فقه و حدیث مانند شرح السنه
یافته شد که درهم شش دانق ست و دانق کامل از ضرب مصر که فرسوده نشد امتحان کردیم نیم ماشه و قدری بر آمد آنقدر در بعض دو شعیره بشعیر هندوستان
و در بعض کم زیاده بقدر نصف شعیره بود چون شش دانق را وزن کردیم سه ماشه و پاو ماشه بر آمد بران اعتماد نمودیم و مثقال و دینار یکی ست و مثقال
مختلف نبود در اول اسلام لهذا معیار دراهم مثقال را نهادند نه بالعکس الحال دینار عرب اسلام بولی ست چهار ماشه و نیم ماشه می شد شاید بعض قلیلی
کم هم باشد اینست انچه بالفعل از دیار عرب اخذ کرده شد آمدیم بر نقل از کتب بیهقی در سنن کبری و صغری نقل کرده که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نقود مختلفه از دیار عجم می آوردند و همان معمول و رائج بود چون حضرت عمر رض خلیفه شدند و دیار عجم مفتوح شد و دار الضرب بدست مسلمانان افتاد
حضرت عمر رض برای تطبیق آن بعادت زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ده درم صغیر و ده درم متوسط و ده درم کبیر جمع کرده گداخته قسمت
علی السویه کردند سی درم متساوی القدر نه هم رسید بوزن سبعه یعنی ده درم بوزن سبع مثاقیل شد بر همان اعتماد نمودند و از سوق کلام فهمیده
میشود که در زمان آنحضرت صلعم هر شخصی که نقد با خود داشت چون تامل کرده می شد بعض آن دراهم صغیر بود و بعض کبیر و بعض متوسط بهمان مثال
امروز هر که نقود با خود دارد و معامله بیع و شرا میکند محمد شاهی و عالمگیری و فرخ سیری باهم مخلوط دارد یعنی نصاب در همین عادت مقرر شد
پس در صورت خلط چون علی وجه التحقیق کثرت و قلت و اوسط معلوم نبود لهذا هر سه قسم را علی السویه گرفتند پیش فقیر انچه در زمانه خلفای ثلثه
رضی الله عنهم مقرر شده و در اهل آن زمان شائع گردید و بعمل آمد دلیل شرعی ست بلکه اجماع ست پس درین باب قیل و قال جائز نیست بر همین شرع
مقرر باید داشت مرضی عند الله و عند رسوله همان ست و این سخنی ست که بسط میخواهد اگر این راه را بگذاریم دستاویزی در دست ما نخواهد ماند
بلفظه فتوی نویسان تشویش بخاطر شریف راه ندهند شیخ طیب عرب در سرای عرب می ماند درین سنجات سخن بسوط دارد آنقدر نقل اقوال مختلفه
کرده که امن از تقدیر برخاست باز چون آن نقل را بر کتاب بحر الرائق عرض کردیم تشویش دوبالا شد بالجمله مقرر پیش فقیر و معتقد فقیر
همین ست والله اعلم انتهی گویم در بحر الرائق شرح کنز الدقائق این ست که دراهم در عهد آنحضرت صلعم و زمانه خلافت ابی بکر و عمر مختلف بودند بر سه قسم
بعضی ازان دراهم بست قیراط بودند مانند وزن دینار که بست قیراط ست و بعضی ازان دراهم دوازده قیراط که سه خمس دینار ست و بعضی سه حصه
از پنج حصه دینار و بعضی ده قیراط که نیم دینار ست پس اول یعنی درم که بوزن بست قیراط بود آنرا وزن عشره می گفتند زیرا که ده درم بدین وزن
بمقدار ده دینار بودند و ثانی یعنی درمی که بوزن دوازده قیراط بود آنرا وزن سته گفتند زیرا که ده درم باین وزن بمقدار شش دینار بودند

وگفت علی نیست در گاوانی که کار می کنند مثل کشتکار کردن یا آب کشیدن و جز آن صدقه چنانچه در میان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این
نزد ائمه ثلثه هست و نزد امام مالک در آنها نیز زکوة ست رواه ابوداود و حدیث دلیل ست بر آنکه واجب نیست بر بقر عوامل چیزی و ظاهرش برابرست
در سائمه و معلوفه و ثابت شده است شرطیت سوم در غنم در بخاری و در ابل از حدیث بهز نزد ابوداود و نسائی دمیری گفت والحقت البقر بهما والدارقطنی
و درین باب ست از ابن عباس نزد وی بسند ضعیف و از حدیث جابر و صححه موقوفا و اسناد وی نیز ضعیف ست گفت بیهقی و اشهر آن حدیث ابی اسحق
الحارث و عاصم از علی رضی الله عنه ست موقوفا و مرفوعا والراجح وقفه ایضا و راجح وقف اوست بر علی کرم الله وجهه نیز بیهقی گفت روایت
کرده است آنرا نفیلی از زهیر بطریق شک در وقف یا رفع و رواه ابو بدر عن زهیر مرفوعا و عن غیر زهیر عن ابی اسحق موقوفا انتهی مصنف گفته و این نزد
ابوداود و ابن حبان ست و تصحیح کرده است آنرا ابن القطان بر قاعده خود در توثیق عاصم بن ضمره و عدم تعلیل بوقف و رفع و در سبل گفته ذکر کرده است
آنرا مصنف بلفظ لیس فی البقر العوامل شئ و رواه بلفظ الکتاب من حدیث ابن عباس و نسبه للدارقطنی و در وی متروک ست و دارقطنی از حدیث علی آورده
واخرجه من حدیث جابر الا انه بلفظ لیس فی البقر المثیرة صدقة وضعف البیهقی اسناده **وعن** عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت خطبه خواند پس گفت
آگاه باشید من ولی یتیما له مال فلیتجر له هر که ولی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال ست پس باید که سوداگری کند برای او و در روایتی بجای له
فیه آمده ولا یترکه حتی تاکله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد آنرا صدقه یعنی کم و فانی گرداند او را زکوة و در موطا ست
بلاغا عن عمر بن الخطاب که گفت تجارت کنید در اموال یتیمان تا فانی نکند آنرا زکوة و هم در وی ست از قاسم بن محمد که گفت عایشه متولی شد مرا و برادری را
از آن من که بودیم یتیم در پرورش او پس می برآورد از مالهای ما زکوة در مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهور ست واجب می شود و واجب نمی شود منظور
اول آنست که زکوة را حق مال گفته اند پس تعلق او بمال باشد نه بحال صاحب مال و منظور ثانی حدیث رفع القلم عن ثلاثة است انتهی رواه الترمذی والدارقطنی
والبیهقی شوکانی در درر و دراری گفته واجب نیست زکوة مگر وقتی که مالک مال مکلف باشد و این سخنی ست که ابا میکند ذهن سامع از آن ولیکن چون
مراجعت میکند بانصاف و می ایستد در جایی که ایستاده کرده است او را خدای تعالی می داند که حق همین ست بیانش آنکه زکوة یکی از ارکان و دعائم و قوائم
اسلام ست و نیست خلاف درین که ارکان اربع که زکوة پنجم اوست هیچ چیز بر غیر مکلف واجب نیست پس ایجاب زکوة بر غیر مکلف اگر بدلیل ست
آن دلیل کجاست و چیست زیرا که درین باب از شارع آنچه صالح قیام حجت باشد نیامده چنانکه از آنحضرت مروی ست که حکم فرمود باتجار در اموال یتامی
تا زکوة آن مال را نخورد حال آنکه درین باب چیزی که مرفوع باشد تا آنحضرت صحیح نشده و آنچه مروی ست از بعض صحابه حجت نیست و معارضه کرده شده است
بمانند آن چنانکه بیهقی از ابن مسعود آورده که فرمود هر که والی شد مال یتیم را پس باید که شمار کند بر آن سالها را و وقتی که دفع کند مال را بسوی یتیم خبر دهد او را
بچیزی که در آن زکوة ست تا اگر خواهد زکوة دهد و مال خود را پاک کند و اگر خواهد ندهد و روی مثله عن ابن عباس اگر گویند خطاب در زکوة عام ست که
خذ من اموالهم و مانند آن گوییم این ممنوع ست چه نیست خطاب درین آیت مگر کسی را که صالح خطاب ست و صالح خطاب نیستند مگر مکلفین
و نیز خطابات در بقیه ارکان و سائر تکالیف که اتفاق ست بر عدم وجوب آن عام ست پس اگر در زکوة هم عموم خطاب مسوغ باشد برای ایجاب آن
بر غیر مکلفین باید که در غیر این رکن نیز خطاب برای عموم بود و آن باطل ست بالاجماع و آنچه مستلزم باطل باشد باطل ست و آیه خذ من اموالهم صدقة
دلالت ندارد بر عموم وجوب زکوة بر صبی و مجنون زیرا که قوله تعالی تطهرهم وتزکیهم را در تطهیر و تزکیه صبی و مجنون هیچ معنی نیست و نیز اضا
اموال عباد حرام ست بنصوص کتاب و سنت متخلل نمی شود او را مگر تراضی و طیب نفس یا ورود شرع مانند زکوة و دیت و ارث و شفعه و مانند آن

ورتی چهار جو می باشد و مشهور ست که مثقال چهار و نیم ماشه می باشد و درم سه ماشه و یک رتی و ده درم دو توله هفت ماشه هشت جو میشود فما زاد
ذلك فبحساب ذلك پس هر چه زیاده شود بر نصاب طلا و نقره پس بحساب همان نصاب ست در رفع این روایت خلاف ست چنانکه معلوم شود
و بر تقدیر ثبوت دال ست بر آنکه واجب ست در زائد و باین قائل ست جماعتی از علما و مروی ست از علی و ابن عمر که گفتند هر چه زیاده شد بر نصاب
از ذهب و فضه پس در وی یعنی در زائد ربع عشر ست در قلیل وی و کثیر وی و نیست وقص میان هر دو و شاید که ایشان حمل می کنند حدیث جابر را که بیاید
بلفظ و لیس فیما دون خمس اواقی صدقة بر منفرد از نصاب بر مضاف بسوی مضاف و این خلاف در ذهب و فضه است و اما حبوب پس گفت نووی در شرح مسلم
که آنها اجماع کرده اند در زیاده بر پنج وسق که واجب ست زکوة آن بحساب آن و نیست او قاص در آن انتهی و حمل کرده اند حدیث ابی سعید را که بیاید
بلفظ و لیس فیما دون خمس اوساق من تمر و لا حب صدقة بر منضم بخمس او سق و این مقوی مذهب علی و ابن عمر ست که در بیان نقدین گذشت و لیس
في مال زكوة حتى يحول عليه الحول و نیست در هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر آن مال سال کامل و شرط حولان حول ناظر ست در یسر و رفق
رواه ابو داود و احمد و البيهقي و الدارقطني من حديث انس و در وی حسان بن سیاه ست و وی ضعیف ست متفرد ست بدان از ثابت
و رواه ابن ماجة و الدارقطني و البيهقي و العقيلي في الضعفاء من حديث عايشة و در وی حارثه بن ابی الرجال ست و او ضعیف ست و رواه الدارقطني
و البيهقي من حديث ابن عمر و در وی اسمعیل بن عیاش ست و حدیث وی از غیر اهل شام ضعیف ست و هو حسن شوکانی گفته در اسناد
این حدیث مقال ست لیکن حافظ در بلوغ المرام تحسین وی کرده و ترمذی هم تصحیح وی از بخاری آورده انتهی وقد اختلفوا في رفعه
و اختلاف کرده اند در رفع این حدیث زیرا که راوی او ابن نمیر و عمیر ست از شیخ خود عبد الله بن عمر و وی راوی ست از نافع پس موقوف کرد آنرا
و تصحیح کرد دارقطنی در علل وقف او را و او را طریقی دیگر ست در سبل گفته روایت کرده است آنرا ابو داود مرفوعا از حدیث حارث اعور الا قول وی
فما زاد فبحساب ذلك گفت نمیدانم این قول علی ست یا مرفوع با نحضرت و مگر قول وی لیس في المال زكوة الى آخره انتهی و این کلام ابو داود مفید آنست
که در رفع وی بجملته اختلاف ست و مصنف در تلخیص تنبیه کرد بر آنکه حدیث معلول ست و بیان کرد علت او مگر دارقطنی جمله اخیره از حدیث ابن عمر مرفوعا
آورده بلفظ لا زكوة في مال امرء حتى يحول عليه الحول و نیز از عایشه مرفوعا آورده لیس في المال زكوة حتى يحول عليه الحول و له طريق اخرى عنها انتهى كلام السبل
گویم و نزد مالک از نافع از ابن عمر بطریق موقوف آمده و گفت قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق نمی گرفت از هیچ مال زکوة تا آنکه بگذرد بر وی یکسال
رواه مالك في الموطا و الترمذي عن ابن عمر و ترمذی راست از حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابيه عن ابن عمر و رواه الدارقطني
و البيهقي ايضا من استفاد مالا فلا زكوة فيه حتى يحول عليه الحول کسی که بیابد مال را پس نیست زکوة آن بروی تا آنکه بگذرد بروی
یکسال رواه مرفوعا و روی الدارقطني في غرائب مالك من طريق اسحق بن ابراهيم الحنيني عن مالك عن نافع عن ابن عمر نحوه گفت دارقطنی اسحق
حنینی ضعیف ست و صحیح از مالک موقوف ست و روی البيهقي عن ابي بكر و علي و عايشة موقوفا عليهم مثل ما روي عن ابن عمر و گفت اعتماد
درین باب بر آثار ابی بکر ست مصنف گفته حدیث علی لا باس باسناده و آثار معاضد او یند پس صالح حجت باشد والله اعلم انتهى والراجح
وقفه و راجح وقف اوست و هو الصحيح مگر آنکه این چنین موقوف را حکم مرفوع ست زیرا که نیست مسرح اجتهاد را در آن و مؤید اوست
آثار صحیحه از خلفای اربعه و غیر هم پس چون حولان کرد بر وی حول لائق ست مبادرت باخراج زکوة شافعی و بخاری در تاریخ از حدیث عایشه
مرفوعا آورده که ما خالطت الصدقة مالا الا اهلكته و زیاده کرد حمیدی يكون قد وجبت عليك في مالك صدقة فلا تخرجها فيهلك الحرام الحلال
ابن تیمیه در منتقی گفته قد احتج به من يرى تعلق الزكوة بالعين **وعن** علي رضي الله عنه قال ليس في البقر العوامل صدقة

وآنحضرت بلفظ آن اینجا آورده چنانکه گذشته و وارد شده ست که دعا کرد برای ایشان ببرکت کما اخرجه النسائی که فرستاد مردی زکوٰۃ نزد آنحضرت پس گفت
اللهم بارک فیه وفی ابله ولفظ مصنف در تلخیص این ست که درین باب ست از وائل بن حجر که فرستاد مردی ناقه را نزد آنحضرت یعنی در زکوٰۃ وذکر کرد وائل حسن
آن ابل پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اللهم بارک فیه وفی ابله انتهی بعض ظاهریه گفته اند که این گفتن واجب ست بر امام گویا که از امر که در آیت ست اخذ کرده اند
ورد کرده اند که اگر واجب می بود تعلیم میکرد آنحضرت ساعیان را گفتن آن ومنقول نشده پس امر در آیت محمول ست بر آنکه خاص ست با آنحضرت
زیرا که صلوٰۃ وی سکن ست برای ایشان ومستدلال کرده اند بحدیث بر جواز صلوٰۃ بر غیر انبیا وبر اینکه دعا دهد متصدق بمتصدق ولکرهه مالک
وگفت خطابی اصل صلوٰۃ دعاست مگر آنکه مختلف ست مدعو له پس صلوٰۃ آنحضرت برامت دعاست برای آنها بمغفرت وصلوٰۃ ایشان بر وی
دعاست مر او را بزیادت قربی وزلفی ولهذا لائق نیست غیر او **وعن علي** علیه السلام ان العباس رضي الله عنه سأل
النبي صلی الله علیه وسلم في تعجیل صدقته قبل ان تحل بدرستیکه عباس سوال کرد آنحضرت را در شتاب دادن زکوٰۃ خود پیش
از انکه تمام شود سال وفرود آید وقت وی وتحل بکسر حاست از حلول دین وحلول در مکان بکسر وضم هر دوست کذا قالوا فرخص له في ذلك
پس رخصت داد آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوٰۃ وهمین ست مذهب حنفیه ونزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوٰۃ که نصاب ست وسبل
گفته حدیث دلیل ست بر جواز تعجیل زکوٰۃ وباین رفته اند اکثر کما قاله الترمذی وغیره ولیکن مخصوص ست جواز آن بمالک وصحیح نیست از متصرف
بوصایت وولایت ومستدلال کرده ست مانع تعجیل بحدیث لا زکوٰۃ حتی یحول الحول چنانکه احادیث متقدمه دال ست بر آن وجواب داده اند
که معنی آنست که نیست وجوب تا آنکه بگذرد سال واین منافی جواز تعجیل نیست وگویا آن نماز قبل وقت ست وجواب داده اند که نیست قیاس با نص
رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة والدارمي واحمد وعبد الرزاق والحاكم والدارقطني والبيهقي وگفته اند که این مرسل ست ومروی ست
از علی بلفظ دیگر بطریق دیگر که فرمود آنحضرت ما حاجتمند بودیم پس پیشتر دادیم ما را عباس صدقه دو سال رواه البیهقی ورجال وی ثقات اند لیکن در وی
انقطاع ست ترمذی گفت ودرین باب ست از ابن عباس واختلاف کرده اند اهل علم در تعجیل زکوٰۃ قبل محل وی ورای طائفه از اهل علم آنست که تعجیل
نکند وبه یقول سفیان اکثر اهل علم گفته اند اگر تعجیل کرد قبل محل وی کفایت کند از وی انتهی در سبل گفته روایت کرده اند حدیث را احمد واصحاب سنن
وبیهقی وگفت که گفت شافعی مروی ست که آنحضرت پیشگی گرفته بود صدقه مال عباس قبل از تمام سال ونمی دانم که ثابت شده ست یا نه بیهقی
گفت مرادش همین حدیث ست وآن معتضد ست بحدیث ابی البختری از علی رضی الله عنه کما تقدم ووارد ست از طریقها با الفاظ که مجموع آن دلالت
میکند بر آنکه گرفت آنحضرت از عباس زکوٰۃ دو سال وروایات مختلف ست در آنکه آنحضرت از وی گرفت یا خود وی پیشتر داد ولعلهما واقعتان معا
انتهی گوییم در حدیث متفق علیه ست از حدیث ابو هریره که فرمود آنحضرت در زکوٰۃ عباس که این زکوٰۃ بر من ست ومثل او با اوست گویند که آنحضرت
زکوٰۃ دو ساله از وی پیشتر گرفته بود لیکن لفظ حدیث که در ان امتناع عباس از تادیه زکوٰۃ مذکور ست مساعد تسلف زکوٰۃ دو ساله نیست ولهذا بعضی
اهل علم گفته اند که آنحضرت مهلت داد وتاخیر کرد در اخذ زکوٰۃ از وی بضرورتی که وی رضی الله عنه داشت وامام را جائز ست که مهلت دهد بنظر مصلحت یا این
امر خاص بود با آنحضرت ودرین صورت این حدیث دلیل مهلت خواهد بود نه حجت تعجیل ولیکن چون تاخیر جائز باشد تعجیل بالاولی روا بود ودلیل تعجیل حدیث
علی ست **وعن جابر** رضي الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه قال لیس فیما دون خمس اواق من الورق
صدقة نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره ست زکوٰۃ در مسلم اواقی ست بیا ودر غیر وی بحذف اوست وهر دو صحیح ست زیرا که جمع
اوقیه ست وجائز ست در جمع او هر دو وجه کما صرح به اهل اللغة واواق بفتح همزه واوقیه بضم همزه وسکون واو وکسر قاف وتشدید یا چهل درهم

پس هر کرا این گمان ست که مال کسی از عباد الله خصوصاً کسیکه قلم تکلیف از وی مرفوع ست حلال ست واجب ست بروی آوردن برهان و بر منصف ست وقوف بر موقف منع تا آنکه سنن حرج گرداند او را دلیلی و واجب نکرده است خدای تعالی بر ولی یتیم و مجنون برآوردن زکوة از مال وی و نه حکم داده است ولی را بآن و نه او را جائز ست بلکه وارد ست در اموال یتامی آن قوارع که متصدع می شوند از ان دلها و مستراجف میگردند از ان افئده انتهی گویم مذهب حنفیه نیز همین ست که نیست در مال صبی و مجنون زکوة و نزد ائمه ثلثه واجب ست و گویند ولی از طرف وی ادا کند و حق همان ست که شوکانی گفته و حنفیه بدان رفته ولیکن در حدیث ابن مسعود نزد بیهقی که گذشت سخن ست شافعی آنرا تعلیل بانقطاع کرده و راوی وی لیث بن ابی سلیم ست و او حافظ نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده در اسنادش ابن لهیعه است و وی ضعیف ست و اسناده ضعیف زیراکه در روی مثنی بن الصباح ست بتشدید بای موحده در روایت ترمذی و وی اگرچه مرد صالح و در عبادت قوی ست اما حدیث وی ضعفی دارد و حدیث مروی نیست مگر بهمین وجه و مروی ست از عمرو بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفا علیه و گفت مهنا پرسیدم احمد را ازین حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند آنرا مثنی از عمرو و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اسحق الشیبانی ایضا عن عمرو بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی العنزی ست و او ضعیف ست و مندل لقب اوست و نام او عمرو ست و هم از حدیث عرزمی از عمرو آمده و عرزمی ضعیف متروک ست و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی افریقی و وی ضعیف ست و گفت دارقطنی در علل رواه حسین المعلم عن مکحول عن عمرو بن شعیب عن عمر و ذکر نکرد ابن مسیب را و آن اصح ست مصنف در تلخیص گفته و ایاه قصد الترمذی

وله شاهد مرسل عند الشافعی رح و مراد او شاهد است مرسل نزد شافعی باین لفظ ابتغوا فی اموال الیتامی لا تأکلها الزکوة یعنی خرید و فروخت کنید در مالهای یتیمان که نخورد آنرا زکوة اخرجه من روایة ابن جریج عن یوسف بن ماهک مرسلا و موکد کرده است آنرا شافعی بعموم احادیث صحیحه در ایجاب زکوة مطلقا و مروی ست مثل حدیث عمر و ایضا از انس و از ابن عمر موقوفا و از علی رضی الله عنه و دارقطنی از حدیث ابن ابی رافع آورده که بودند آل ابی رافع را اموال نزد علی پس چون داد آنرا علی بایشان یافتند که ناقص ست پس شمار کردند باز زکوة پس یافتند تمام و آمدند نزد علی فرمود شما میدانستید که نزد من مالی باشد که زکوة آن ندهم و از عایشه است نزد مالک که وی می برآورد زکوة ایتام که در کنار پرورش او بودند پس درین آثار دلالت ست بر وجوب زکوة در مال صبی همچو مکلف و واجب ست بر ولی اخراج آن و این رای جمهور ست و مروی ست از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آرد صبی بعد تکلیف و رفته اند ابن عباس و جماعتی باینکه لازم ست او را اخراج عشر از مال خود بنابر عموم ادله نه غیر آن لحدیث رفع القلم گویم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل ست در غیر وی لحدیث فی الرقة ربع العشر انتهی

وعن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند و ابن عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم گفت بود آنحضرت چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را چه حکم آن بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در مصارف آن صرف کند قال دعا میکرد ایشان را می گفت اللهم صل علیهم و در روایتی صل علی آل فلان خداوندا درود فرست و رحمت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی گفت عبد الله پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی ست صدقه خود را پس گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی چنین است که چون می آورد مردی نزد آنحضرت صدقه خود میگفت اللهم صل علیه و ازینجا معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلان ست و آل شخص ست چنانکه آل داود و آل فرعون و مراد ذات آنها ست و اتباع نیز به تبعیت در ان داخل اند گویم و این امتثال امر او تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً الی قوله وَصَلِّ عَلَيْهِمْ پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را برحمت فرستادن بر آنها

ثمر و نی و هیزم و کاه و حجت ایشان حدیث ما اخرجته الارض ففیه العشرست و روی النسائی مثله و رسبل گفته حدیث دلیل ست بر آنکه
نیست زکوة در انچه باین مقدار رسد از ورق و ابل و ثمر و تمر لطفا من الله تعالی بعباده و تخفیفا و این بالاتفاق ست در اول و ثانی و در ثالث
خلاف ست بسبب معارضه حدیث آینده انتهی و اصل حدیث ابي سعيد متفق عليه این حدیث هم مصرح ست بانچه گذشت از مفاهیم
احادیث مگر تمر که ذکرش نگذشته و اوساق جمع وسق ست بفتح واو و کسر آن در سبل گفته آن شصت صاع ست و صاع چهار مد ست
پس پنج وسق سه صد صاع باشد و مد یک رطل و ثلث رطل ست داودی گفته معیار وی که مختلف نمی شود چهار حفنه ست بهر دو کف
مردی که نه عظیم الکفین ست و نه صغیر الکفین صاحب قاموس بعد حکایت این قول گفته و جربت ذلک فوجدته صحیحا انتهی انتهی

وعن سالم بن عبد الله عن ابيه يعني ابن عمر **عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فيما سقت السماء**
والعيون در چیزیکه آب داده است آنرا آسمان بمطر یا ثلج یا برد یا طل و چشمه ها یعنی انهار جاریه که می نوشانند از آن آب را بساحت بغیر اغتراف
باله **او كان عثريا** یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله و ثای مثلثه و کسر را و تشدید مثناة تحتیه در قاموس گفته عثری انچه
آب داده است آنرا آسمان و برین تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عثری آنست که آب داده شود
بعاثور و عاثور گوی ست که کنده می شود بزمین مانند جوی و آب میرسد از وی بسبزه ها و تره ها و درخت خرما و کشتکار و عثری نیز مردی را
میگویند که فارغ ست از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی ازین و در حدیث آمده است که دشمن ترین مردم نزد خدا عثری ست یعنی مرد
فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل را که در آب دادن آن بدابه و مانند آن تعب نمی کشند عثری گویند از جهت حصول فراغ و اسایس در آن قاله الشيخ
في الترجمة اویم خطابی گفته هو الذي يشرب بعروقه لانه عثر على الماء و ذلك حيث كان الماء قريبا من وجه الارض فيغرس عليه فيصل الماء الى
العروق من غير سقي در سبل گفته وفيه اقوال آخر ما ذكرناه اقربها انتهى و شوکانی نیز مثل آن گفته و لفظ وی اینست عثری چیزی ست
که آب می نوشد بعروق خود و گفته اند آنکه در سواقی و عیون و مانند آن باشد و بالجمله در انچه بآب باران و چشمه و کندن جوی بی آنکه بدلو و مانند
آن بکشند **العشر** ده یکی واجب ست و این مبتداست خبرش قوله فيما سقت ست یا فاعل فعل محذوف ست ای فيما ذكر يجب
وفيما سقي بالنضح نصف العشر و در چیزی که آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و جز آن نصف عشر ست یعنی بیست را
یک ست نضح بفتح نون و سکون ضاد و حای مهمله مراد بدان چیزی ست که آب داده شده است بسانیه از ابل و بقر و غیره ها من الرجال
رواه البخاري و ابن حبان و ابو داود و النسائی و ابن الجارود و گفت ابو زرعه صحیح وقف اوست بر ابن عمر و ذکره ابن حاتم عنه فی العلل
و رواه مسلم من حديث جابر و الترمذي و ابن ماجة عن ابي هريرة و النسائي و ابن ماجة من حديث معاذ **و لابي داود من حديث سالم**
او كان بعلا یا باشد بعل عوض قول وی عثری و بعل بفتح موحده و ضم عین در قاموس گفته آن ساکن عین ست و تفسیر کرده است
آنرا بهر نخل و شجر یا زرع که آب داده نشود بانچه آسمانش آب داده و آن نخلی ست که بعروق خود آب می نوشد **العشر** ده یکی واجب ست
وفيما سقي بالسواني والنضح نصف العشر و در انچه آب داده شده است بسانیه و بکشیدن آب از چاه و غیره نیم ده ست
مراد بسوانی دواب ست از ابل و بقر و نضح انچه بغیر دواب باشد همچو نضح رجال باله و مراد از همه چیزی ست که سقی آن بتعب و عنا باشد
در سبل گفته این حدیث دال ست بر تفرقه در میان سقی بسوانی و سقی بماء سما و انهار و حکمت وی ظاهر ست که آن زیادت تعب و عنا ست
پس بعض واجب کم کردند نفعا من الله تعالی بعباده و نیز دلالت کرد بر آنکه واجب ست زکوة در قلیل و کثیر مخرج ارض بحسب انچه مذکور شد

پس پنج اوقیه دویست درهم باشد و ورق بفتح واو وکسر را بمعنی سیم مطلقًا و در حدیث علی رضی الله عنه ست که فرمود آنحضرت بیارید چهار یک
از ده یک که از چهل درهم یک درهم ست و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود دویست درهم پس چون باشد دویست درهم پس در وی
پنج درهم ست پس آنچه زیاده شود بر نصاب پس بحساب آنست رواه ابوداود یعنی هرچه باشد اندک یا بیش و در زر و سیم این چنین نیست که آنچه
بر نصاب زیاده شود تا یک حد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند ست و تفصیل این مسئله پیشتر گذشته است و لیس فیما دون خمس
ذود من الابل صدقة و نیست در ما دون پنج نفر از شتر صدقه نووی در شرح مسلم گفته روایت مشهور خمس ذود ست باضافت
و مروی ست بتنوین خمس و ذود بدل اوست حکاه ابن عبد البر والقاضی وغیرهما و معروف اول ست و نقله ابن عبد البر والقاضی عن الجمهور انتهی و ذود
بذال معجمه از دو تا نه یا از سه تا ده و نیست واحد ابل را از لفظ وی حافظ ابو محمد بن حزم گفته لفظ دون در لغت عربیه بر دو معنی واقع می شود وقوعًا
متساویًا لیس احدهما اولی من الآخر یکی بمعنی اقل دیگر بمعنی غیر قال عز وجل لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ای من غیری و قال تعالی
وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ ای من غیرهم و لفظ دون در قرآن هرجا که واقع شده است بمعنی غیر ست پس جائز نیست هیچ یکی را که اقتصار کند
بلفظ دون درین حدیث بر معنی اقل نه معنی غیر و ما چون حمل کردیم لفظ دون را درینجا بر معنی غیر داخل ماند در وی غیر و تخصیص لفظ بلا برهان از نص حلال
نیست پس صحیح شد یقینًا که نیست زکوة در غیر پنج شتر و اوسق از حب و تمر و واجب ست در زیاده بر پنج شتر و پنج وسق بنص رسول الله صلی الله
علیه وسلم و باجماع متیقن بران انتهی و تفصیل صدقه شتر سابق گذشت و لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة و نیست
در پایان از پنج وسق از تمر صدقه تمر بمثلثه مفتوحه و میم و وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل چنانکه
در روایت احمد و ابن ماجه است که فرمود وسق شصت صاع ست و در روایتی از احمد و ابوداود باین لفظ آمده که وسق شصت مختوم ست گویم
سند حدیث جابر مذکور ضعیف ست و رواه الدارقطنی و ابن حبان عن ابی سعید نحوه و رواه ابوداود والنسائی و ابن ماجة ایضًا عن ابی سعید نحوه
گفت ابوداود منقطع ست زیرا که در سندش ابو البختری ست و وی از ابی سعید سماعت ندارد گفت ابو حاتم وی نه دریافت اورا و رواه البیهقی
من حدیث نافع عن ابن عمر و درین باب ست از عائشه و سعید بن المسیب و در مسوی گفته صاع نزد شافعی پنج و ثلث رطل بغدادی ست و نزد
ابی حنیفه هشت رطل بغدادی انتهی گویم صاع حجازی که نزد شافعی ست بحساب اوزان دیار ما یک آثار و یک نیم پاو و نیم چهٹانک و یک روپیه و چهار ماشه ست
و صاع که نزد حنفیه است دو سیر و نیم پاو و نیم چهٹانک دو ماشه کم ست بغوی گفته وسق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل ست
و اوقیه چهل درهم را گویند و درهم مکی شش دانق ست و در حدیث آمده است الوزن وزن اهل مکة والمکیال مکیال اهل المدینة و ذود جماعه شتر را
گویند پس اگر نزد یکی کم از نصاب باشد بروی زکوة لازم نیست و اگر زیاده از نصاب باشد اگرچه آن زیاده قلیل بود بحساب آن زکوة باید داد
و اگر نیم نصاب از شتر باشد و نیم نصاب از غنم یا بقر یا تمر پس ضم کرده نشود آنرا باتفاق علما کذا فی المصفی گویم در سفر السعادة گفته در غلات و ثمار شش صد
من شرعی ست که پنج شتر وار از شتران عربی باشد انتهی و در شرح وی گفته که در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسه اوسق گفته اند غالبًا خمسه اوسق
بهمین مقدار می رسد که مصنف گفته انتهی رواه مسلم و در سبل گفته این حدیث مصرح ست بمفاهیم اعداد دیگه ذکرش در بیان انصاب
گذشت آری نصاب طعام نگذشته و ازین حدیث معلوم شده نفی وجوب از ما دون پنج وسق که در پنج واجب ست بمفهوم نفی و له ای لمسلم
من حدیث ابی سعید الخدری لیس فیما دون خمسة اوساق من تمر بمثناة فوقیه و لا حب صدقة نیست
در چیزی که کمتر ست از پنج وسق از خرما و دانه صدقه و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد ابو حنیفه در خارج از اراضی عشر ست مطلقا کم یا بیش

واین ہر دو وصل را ہیچ دلیلی کہ مقاوم آنہا تواند شد رفع نکردہ پس نیست محل احتیاط مگر ترک از ذرہ وغیرہا از انچہ نیامد بدان مگر مجرد عموم کہ
تخصیصش ثابت شدہ انتہی وانچہ رافعی گفتہ کہ ثابت ست اخذ زکوة از ذرہ وغیرہا بامر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس مصنف بعد
نقل این قول در تلخیص گفتہ در وی نظر ست زیرا کہ اسناد ذرہ سخت ضعیف ست واما غیر ذرہ پس واقع ست در روایت مرسلہ حسن
کہ از طریق عمر بن عبید آمدہ و وی ضعیف ست جدا پس چہ قسم باین زیادت واہیہ اخذ توان کرد انتہی رواہ الطبرانی والحاکم
بیہقی گفتہ رواة این حدیث ثقات اند واین حدیث متصل ست وطبرانی از حدیث موسی بن طلحہ از عمر آوردہ کہ جز این نیست کہ مسنون
کرد آنحضرت زکوة را درین چہار چیز پس ذکر کرد این ہر چہار را ابو زرعہ گفتہ این حدیث مرسل ست زیرا کہ از روایت عرزمی ست
و وی متروک ست وللدارقطنی والحاکم والبیہقی عن معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ فاما القثاء والبطیخ والرمان
والقضب فقد عفا عنہ رسول اللہ لیکن خیار وخربزہ و انار و نی پس تحقیق عفو کرد از ان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
زکوة را در سبل گفتہ قصیب بقاف و صاد مہملہ وضاد معجمہ ہر دو ست واسنادہ ضعیف وسند این حدیث ضعیف ست زیرا کہ در وی
اسحق بن یحیی بن طلحہ است و وی ضعیف ست وسید علامہ محمد بن ابراہیم بن المفضل رحمہ در حواشی بلوغ المرام گفتہ در سندش محمد بن عبد اللہ
العرزمی الفزاری ست و وی متروک ست وانچہ در دارقطنی ست حدیث عمرو بن شعیب ست عن ابیہ کہ گفت پرسیدہ شد عبد اللہ بن عمرو
از نبات ارض بقل وقثاء وخیار گفت نیست در بقول زکوة واین حدیث از روایت عرزمی ست واما روایت معاذ کہ در کتاب ست پس گفت
مصنف در تلخیص کہ در وی ضعف وانقطاع ست مگر آنکہ معنی او مفید حصر ست در اربعہ اشیای مذکورہ در حدیث اول وحدیث لیس
فی الخضراوات صدقة نزد دارقطنی ست مرفوعا از طریق علی بن طلحہ و معاذ وقول ترمذی کہ صحیح نشدہ ست رفع آن بلکہ وی مرسل ست
از حدیث موسی بن طلحہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وموسی بن طلحہ تابعی عدل ست لازم کسی ست کہ مراسیل را قبول می کند وثابت شدہ است
از علی وعمر موقوفا وآنرا حکم رفع ست وخضراوات آنست کہ کیل وقوت کردہ نشود کذا فی السبل گویم دارقطنی در علل گفتہ حدیث خضراوات مرسل ست
وبیہقی بعض آن از حدیث موسی مذکور آوردہ وگفتہ نزدیک ما کتاب معاذ ست ورواہ الحاکم وگفت موسی تابعی کبیر ست انکار کردہ نشود دیدن او
معاذ را مصنف در تلخیص گفتہ منع کرد این را ابو زرعہ وگفت ابن عبد البر ندید وی معاذ را وندریافت او را و درین باب ست از محمد بن جحش
نزد دارقطنی ونیست دران جز عبد اللہ بن شبیب وگفتہ اند کہ وی می دزد حدیث را واز عائشہ نزد دارقطنی و در وی صالح بن موسی ست
و وی ضعیف ست وبالجملہ باین رفتہ اند ائمہ ثلثہ الا ابا حنیفہ کہ نزد وی در ہر چہ از زمین روید کم یا بیش دہ یک ست یعنی عشر مگر کاہ
ونی وہیزم ودارقطنی از علی آوردہ کہ نیست در سبزہا وترہ ہا صدقہ و در سندش صقر بن حبیب ست وہو ضعیف جدا و روایت
کرد بزار ورازی از طریق حارث بن بنہان از عطا بن السائب از موسی بن طلحہ عن ابیہ مرفوعا نیست در سبزہا صدقہ گفت بزار نمی دانم
ہیچ یکی را کہ گفتہ باشد دران عن ابیہ مگر حارث ورواہ ابن عدی للحارث بن بنہان وحکایت کرد تضعیف او را از جماعتی ومشہور از موسی
مرسل ست کما تقدم ورواہ الدارقطنی من طریق مروان بن محمد السنجاری عن جریر عن عطاء بن السائب وبجای عن ابیہ عن ابن عباس
گفتہ وشاید این تصحیف ست از وی ومروان خیلی ضعیف ست کذا فی التلخیص ولفظ بیہقی این ست نیست در خضراوات وبقول صدقہ ولفظ
دارقطنی از عمر وانس این ست نیست در سبزہا صدقہ وابن جریر از عبد اللہ آوردہ کہ نیست در بقول وتوابل وزعفران وفاکہہ تر وخشک زکوة
ومو رتفاح وکمثری نیز بخصوص حدیثی آمدہ کہ نیست زکوة دران وہمین ست مذہب صاحبین کہ ہر چہ ثمرہ باقیہ ندارد در وے عشر واجب نیست

واین معارض ست بحدیث جابر وحدیث ابی سعید وعلما مختلف اند در حکم آن جمهور گویند حدیث اوساق مخصص حدیث سالم ست ونیست زکوة
در انچه به پنج وسق نرسیده ورفته ست جماعتی که از ایشان اند زید بن علی وابوحنیفه بآنکه مخصص نیست بلکه عمل بعموم وی باید کرد پس واجب
باشد در قلیل وکثیر انچه زمین آن را برآورده وحق بالدلیل قول اول ست زیراکه حدیث اوساق حدیث صحیح ست وارد شده ست برای بیان قدری
که واجب ست دران زکوة چنانکه وارد شده ست حدیث دو صد درهم برای بیان وی باوجود ورود فی الرقة ربع العشر ونگفته است هیچ یکی
که واجب ست در قلیل فضه وکثیر وی زکوة وخلاف در قلیلی ست که بحد نصاب نرسیده که آیا دران واجب ست یا نه زیراکه نیست ورود حدیث
فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب ست واما قدر انچه واجب ست دران پس موکول ست بسوی حدیث که مبین او ست
بدو صد درهم همچنین درینجا قوله فیما سقت السماء العشر ست یعنی درین جنس عشر واجب ست واما بیان انچه واجب ست دران پس موکول ست
بسوی حدیث اوساق وزیاده کرد ایضاح آن قول وی درین حدیث لیس فیما دون خمسة اوسق صدقة گویا که وارد نشده است مگر برای بیان
دفع انچه توهم می شود از عموم فیما سقت السماء العشر چنانکه وارد شده ست در قول وی لیس فیما دون خمسة اواق من الورق صدقة بعده چون
خاص وعام متعارض شوند عمل بر خاص باشد نزد جهل تاریخ چنانکه درینجاست فانه اظهر الاقوال فی الاصول انتهی کلام الامیر **وعن ابی موسی**
الاشعری ومعاذ روایت ست از ابی موسی ومعاذ بن جبل **ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لهما** که هرگاه فرستاد
آنحضرت ایشان را بسوی یمن فرمود باین هر دو **لا تأخذا فی الصدقات الا من هذه الاصناف الاربعة** نگیرید شما هر دو
در صدقها مگر ازین چهار جنس **الشعیر والحنطة والزبیب والتمر** جو وگندم ومویز وخرما حدیث دلیل ست برآنکه واجب نیست
زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن وباین رفته ست حسن بصری وحسن بن صالح وثوری وشعبی وابن سیرین ومروی ست از احمد وواجب نیست
در ذره ونحوها وابن ماجه ودارقطنی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده باین لفظ روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در گندم وجو
ومویز وخرما وزیاده کرد ابن ماجه وذره ودر اسنادش محمد بن عبید الله عرزمی کوفی ست ووی مجهول ست ومتروک مصنف گفته این حدیث
واهی ست وبیهقی از طریق مجاهد آورده که گفت نبود صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز وذکر کرد همین هر پنج را وهم از طریق حسن آورده که گفت
فرض نکرد آنحضرت صدقه را مگر در ده چیز پس ذکر کرد این پنج را وشتر وگاو وگوسفند وزر وسیم را ونیز از شعبی آورده که نوشت آنحضرت
باهل یمن که نیست صدقه مگر در گندم وجو ومویز وخرما ودرین باب احادیث ست مفید مذکور واین مراسیل طرق وی مختلف ست وبعض وی
موکد بعض ست وبا او حدیث ابی موسی ومعاذ ست وبا آن قول عمر وعلی وعایشة که نیست زکوة در تره ها در سبل گفته ودرین باب مراسیل
که در وی ذکر ذره است بیهقی گفت انه یقوی بعضها بعضا کذا قال والاظهر آنست که آن مقاوم حدیث کتاب که مفید حصر ست نتواند شد
والحاق کرده است شافعی ذره را بقیاس به چهار چیز مذکوره بجامع اقتیات در اختیار واحتراز کرده ست باختیار از اقتیات در مجاعات
زیراکه در وی واجب نیست پس هر که رای وی عمل بقیاس ست او را این لازم ست اگر دلیلی قائم شود برانکه علت اقتیات ست وهر که در رای او
این دلیل نیست قائل نیست بدان وبعضی بعموم ما اخرجت الارض رفته اند وحدیث معاذ وابی موسی وارد ست بروی زیراکه این حصر ست
عموم مقاوم او نتواند شد ونه قیاس واز اینجا معلوم شد که نیست مقاوم او حدیث خذ الحب من الحب اخرجه ابوداود زیراکه این عموم ست
پس دلیل واضح با حاصرین وجوب ست در اربعه ودر منار گفته ان کل ما عدا الاربعة محل احتیاط اخذا وترکا والذی یقوی انه لا یؤخذ من غیرها
گوییم اصل معلوم به حرمت مال مسلم ست ونیست مخرج از آن مگر بدلیل قاطع واین که مذکور شد رافع اصل مذکور نیست ونیز اصل برائت ذمت

متفرد ست باین حدیث وابن قطان گفت شناخته نمی شود حال او وگفت حاکم لیکن حدیث را شاهدی ست باسنادی که صحتش متفق علیه ست که
عمر بن الخطاب امر کرد بدان گویا اشاره بحدیثی کرده که عبد الرزاق وابن ابی شیبه وابو عبید آنرا روایت کرده اند که عمر میگفت خارص را بگذار برای
ایشان چندانکه بخورند وچندانکه بیفتد یعنی بر زمین وابن عبد البر از جابر مرفوعًا آورده تخفیف کنید در خرص یعنے اندازه کردن زیراکه در مال عریه
وواطیه واکله ست الحدیث **وعن عتاب** بفتح عین مهمله وتشدید مثناة فوقیه ودر آخر موحده **بن اسید** بفتح همزه وکسرۂ سین
قرشی اموی ست اسلام آورد در روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مکه وهم بران او را مقرر داشت ابو بکر ووفات یافت
روز وفات ابی بکر بود وبست وپنج ساله از سادات قریش وبود خیر وصالح **رضی الله عنه قال امرنا رسول الله** گفت امر کرد
ما را آنحضرت **صلی الله علیه وسلم ان نخرص العنب کما تخرص النخل** اینکه اندازه کنیم تاک را یعنی میوۂ او را که انگور ست بر درخت
چنانکه اندازه کرده می شود خرما بر درخت **وتؤخذ زکاته زبیبا** وگرفته شود زکوٰۃ آن در حالیکه زبیب ست چنانکه گرفته می شود
زکوٰۃ نخل در حالیکه تمر ست حاصل آنکه وقتیکه پیدا شود در انگور وخرما شیرینی پس اندازه کند شخصی که ماهر ست دران که انگور وی چون
مویز شود یعنی خشک گردد یا این رطب که تمر گردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب رسد زکوٰۃ آن بدهد در سبل گفته حدیث
دلیل ست بر وجوب خرص تمر وعنب زیراکه قول راوی امرنا رسول الله فهمیده می شود از وی که آنحضرت صیغۂ مفید گفته بود واصل در امر وجوبست
وبوجوب قائل ست شافعی وابو حنیفه گفته حرام ست زیراکه رجم بالغیب ست وجواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل ست بظن ووارد
شده ست بدان امر شارع وکافی ست دران یک خارص عدل زیراکه خبر فاسق را عارف قبول نمی کند چه جاہل بالشئ از اهل اجتهاد نیست
زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص بر اهل خیبر فرستاد وهم خارص گویا حاکم ست اجتهاد میکند وعمل
میکند ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند آنانکه یاد گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد مخروص را آفتی قبل جذاذ پس نیست ضمان وفائدۂ
خرص امن جنایت ست از رب المال وهمچنین واجب ست بروی بینه در دعوی نقص بعد خرص وضبط حق فقرا بر مالک ومطالبه بصدق
بقدر مخروص وانتفاع مالک باکل ونحوه ونص در خرص نخل وعنب وارد ست وقیاس کرده اند بروی غیر او را از انچه ضبط واحاطۂ او بنظر
ممکن ست وگفته اند مقتصر ست بر محل نص وهمین ست اقرب بنا بر عدم نص بر علت ونزد شافعیه در زرع خرص نیست از جهت تعذر ضبط
زیراکه پنهان ست در قشر وچون دعوی کند مخروص علیه نقص را بسببی که ممکن ست اقامت بینه بران واجب ست اقامت بینه ورنه صادق
باشد بیمین خود وصفت خرص آنست که طواف کند بدرخت وبه بیند همه ثمرۂ او وبگوید خرص واندازۂ این درخت رطبًا چنین وچنان ست
ویابسًا کذا وکذا **رواه الخمسة** یعنے احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ونیز ابن حبان ودارقطنی **وفیه انقطاع**
ودر سندش انقطاع ست زیراکه سعید بن مسیب آنرا از عتاب روایت کرده ابو داود گفت نیست او را سماعت از وی وابن قانع گفت
وی ندریافت او را وگفت منذری که انقطاع او ظاهر ست زیراکه مولد سعید در خلافت عمر ست وموت عتاب روز وفات ابو بکر صدیق ست
وسبقه الی ذلک ابن عبد البر وگفت ابن السکن مروی نیست از آنحضرت جز باین وجه وروایت کرده ست آنرا دارقطنی بسندی که در وی
واقدی ست وگفت ابو حاتم صحیح مرسل ست یعنے سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کرد نووی گفت این حدیث واگرچه مرسل باشد لیکن
معتضد ست بقول ایمه وبیهقی از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدم ابا امامه بن سهل را در مجلس سعید بن المسیب گفت جاری
شد سنت باینکه گرفته نشود زکوٰۃ از نخل ونه عنب تا آنکه برسد خرص او پنج وسق را گفت زهری نمی دانم که خرص کرده شود چیزی از میوه ها مگر تمر

ودارقطنی وحاکم واثرم در سنن از عطا بن السائب روایت کرده اند که عبد الله بن مغیره خواست که بگیرد از زمین موسی بن طلحه صدقه ثمره ها پس گفت اورا موسی که نیست این چنین تحقیق فرمود آنحضرت که نیست صدقه درین واین مرسل قوی ست ورواه الدارقطنی والحاکم من حدیث اسحق بن یحیی بن طلحة عن عمه موسی بن طلحة عن معاذ شوکانی گفته در طرق حدیث خضراوات مقال ست ولیکن مروی ست بطرق کثیره که بعض شاهد بعض ست ومنتهض ست برای احتجاج وچون منضم کنند باوی انچه وارد ست در وجوب زکوة در اجناس اربعه یا خمسه جمیع آن صالح احتجاج باشد بی شک وبی شبهه ومروی شده ست این روایات بلفظ حصر درین اجناس واین بیان ست انا آنحضرت مر چیزی را که نازل کرد خدای تعالی پس واجب نبود در غیر این نباتات ونیز ممکن ست جمع باین طریق که این ادله مخصص اند برای عمومات کتاب وسنت واین ظاهر ست ونیست صحیح گردانیدن آن نص بعض افراد عام چه درین صورت گاهی حصر باشد گاهی نفی ماعدای مذکور انتهی مالک در موطا گفته سنتی که اختلاف نیست دران نزدیک ما در انچه شنیدم از اهل علم این ست که واجب نیست در چیزی از میوه ها همه انواع آن هیچ زکوة انار وشفتالو وانجیر وانچه مانند آن باشد وانچه مانند آن نباشد وقتی که از قسم فواکه باشد گفت مالک ونیست در قضب یعنی سپت ونه در تره ها همه انواع آن زکوة ودر ثمنهای آن وقتی که فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک سال ازان روز که فروخته ست آنرا وقبض کند صاحب آن ثمن را وگفت مالک آن دانهائی که در وی زکوة واجب می شود گندم ست وجو وجو برهنه وجوار وارزن وبرنج وعدس وماش ولوبیا وسمسم وانچه شبه آن باشد از دانها که طعام می شود پس زکوة گرفته می شود از همه آن بعد ازانکه درود شود ودانه خالص گردد گفت ومردان را باور داشته شود دران مال وقبول کرده شود از ایشان انچه داده اند انتهی **وعن سهل بن ابی حثمة** بفتح مهمله وسکون مثلثه صحابی ست صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت ست رضی الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد مارا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور وخرما را پس بگیرید یعنی دو ثلث وبگذارید ثلث را ازان یعنی مقدار زکوة را تعیین نمسید وازان دو ثلث شما بگیرید وثلث بمالک وی بگذارید واحسان کنید لوی تا بهمسایهای خود بخوراند وبرهگذران دهد وهر که بر سر وقت وی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند واین خطاب ست بمصدقان وتوسع ست بر متصدقان در فواکه وثمار که محل صرف وبذل اند فان لم تدعوا الثلث فدعوا الربع پس اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را وکم ازین نباید ودر معنی این حدیث اختلاف ست ابن حبان گفته حدیث را دو معنی ست یکی آنکه ثلث یا ربع را از عشر بگذارید دیگر آنکه این قدر از نفس تمر بگذارید قبل از عشر وشافعی گفت معنی وی آنست که ثلث یا ربع زکوة بگذارید تا بر خود وبر اقارب وجیران خود تفریق کند وصرف نماید وگفت ور امام بگذارد برای او وکسان او چند انکه بخورند وخرص نکند آنرا در بدر منیر گفته مقتضی این امر آنست که چون وی واهل وی محتاج شوند بسوی جمیع پس همه را بگذارد وقد حکاه المنذری کذلک فی حواشیه انتهی ودر بدر تمام گفته اولی رجوع ست بسوی صراحت حدیث جابر وآن تخفیف ست در خرص پس بگذارد از عشر ربع یا ثلث را زیرا که امور مذکوره گاهی مدرک حصاد نمی شوند پس در وی زکوة واجب نباشد حافظ ابن تیمیه گفته حدیث جاری ست بر قواعد شریعت ومحاسن وی موافق ست بقوله صلی الله علیه وسلم لیس فی الخضراوات صدقة زیرا که عادت جاری ست بر آنکه لابد ست رب المال را بعد کمال صلاح که خود ازان بخورد وعیال او بخورند ومردم را بخوراند از انچه قابل ذخیره وبقا نیست پس هرچه در عرف جاری مجرای طعام واکل ست بمنزله خضراوات ست که ذخیره کرده نمی شوند وموضح این ست آنکه عرف جاری بمنزله چیزی ست که ترک آن ممکن نیست چه لابد ست نفوس را از خوردن ثمار رطبه ولابد ست از طعام وترک آن مضر وشاق ست بر نفوس انتهی رواه الخمسة الا ابن ماجة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وصححه ابن حبان والحاکم ودر اسناد وی عبد الرحمن بن مسعود بن نیار ست که روایت میکند از ابی حثمه بزار گفت وی

از عمرو بن شعیب و مثنی بن صباح و ابن لهیعه که وی نیز از رواتِ این حدیث ست ضعیف داشته می شوند در حدیث و صحیح نشده است درین باب یعنی زکوة حلی از آنحضرت چیزی و لیکن مصنف فرمود و اسناده قوي زیرا که ابوداود آنرا از حدیث حسین المعلم عن عمرو بلفظی که مذکور شد روایت کرده و حسین ثقه است پس در وی رد ست بر ترمذی که گفت شناخته نمی شود این حدیث مگر از ابن لهیعه و مثنی و قد تابعهما حجاج بن ارطاة ایضًا گفت بیهقی و تحقیق منضم شد بسوی حدیث عمرو بن شعیب حدیث ام سلمهؓ و حدیث عایشهؓ و روایت کرد حدیث ام سلمهؓ را ابوداود و حاکم چنانکه بیاید و صححه الحاكم من حديث عايشة و حدیث عایشهؓ نزد حاکم و غیره باین لفظ ست انها دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرأی في يدها فتخات من ورق فقال ما هذا يا عايشةؓ فقالت صنعتهن اتزين لك بهن يا رسول الله فقال اتؤدين زكوتهن قالت لا قال هن حسبك من النار حاکم گفته اسناده علی شرط الشیخین واخرجه ایضًا ابوداود والدارقطني والبيهقي وروی ایضًا عن اسماء بنت یزید عند احمد وروی الدارقطني من حديث فاطمة بنت قيس نحوه و در وی ابوبکر هذلی متروک ست **وعن ام سلمة رضي الله عنها انها كانت تلبس اوضاحًا من ذهب** روایت ست از ام سلمه که وی می پوشید اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمه و حای مهمله نوعی از زیور ست که از سیم می سازند و وجه تسمیه او بوضح از جهت وضوح و سفیدی و روشنی اوست و از ذهب نیز می باشد چنانکه درین حدیث ست در صراح گفته وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی **فقالت يا رسول الله اكنز هو** پس گفت ام سلمه ای رسول خدا آیا گنج ست این که بران وعید واقع شده **قال** فرمود **اذا اديت زكاته فليس بكنز** چون ادا کردی و دادی زکوة آن پس نیست گنج که بران وعید ست و هم چنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطه وعید خارج ست **رواه ابوداود والدارقطني وصححه الحاكم** و روی مالک نحوه در حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة زیور چنانکه در حدیث اول بود و بر اینکه هر مال که زکوتش بر آرند کنز نیست که شامل وعید آیه کریمه الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ باشد شوکانی گفته نیست زکوة در غیر نقره و طلا از جواهر همچو دُر و یاقوت و زمرد و الماس و لؤلؤ و مرجان و مانند آن بسبب عدم وجود دلیل دال بر ایجاب زکوة دران و بودن برائت اصلیه مستصحب انتهی **وعن سمرة** بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن **رضي الله عنه قال** گفت سمره **كان رسول الله** بود رسول خدا **صلى الله عليه وسلم يأمرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعده للبيع** امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و نوشیدن و خدمت و سواری بود بر آن زکوة نبود و این حدیث دلیل ست بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از ظروف و فروش و امتعه و اسپ و ابل و کتب و جز آن و استدلال کرده اند بر وجوب آن بقول وی تعالی أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ الآیه مجاهد گفت نزلت في التجارة ابن منذر گفته اجماع قائم ست بر وجوب زکوة مال تجارت و منجمله قائلین وی فقهای سبعه اند لیکن گفته اند که جاحد وی کافر نیست بنا بر اختلافی که در وست گویم و بوجوب رفته اند ائمه اربعه بالاتفاق و ظاهریه گویند که نیست زکوة در مال تجارت و به قال الشوکانی و هو الصواب زیرا که دلیلی بر ایجابش قائم نیست شوکانی گفته بود تجارت در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در انواع اشیا و منقول نشد از آنحضرت درین باب آنچه مفید وجوب زکوة اندران باشد انتهی و در جواب این حدیث گفته اند که اگر چه بعض تحسین وی کرده اند لیکن مصنف در تلخیص گفته که در سندش جهالت ست و آنکه حاکم و دارقطنی از عمران مرفوعًا آورده اند که در شتران ست صدقه آنها و در گوسفندان ست صدقه آنها و در بز ست صدقه آن پس مصنف در فتح الباری تضعیف جمله طرق وی کرده و در طریق واحد از ان گفته که اسناد این طریق لا باس به ست و لیکن مخفی نیست که حجت بمثل آن قائم نمی شود خاصة

وعنه گفت عایشه بود آنحضرت که می فرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود بسوی یهود خیبر پس اندازه میکرد وی خرما را بر درخت
هنگامیکه خوش می گشت خرما یعنی ظاهر می شد در وی شیرینی پیش ازانکه خورده می شد ازان اخرجه ابو داود واین احادیث دلالت دارند بر کفایت
خرص درین باب و برهمین اند عامه اهل حدیث واین قول قدیم ست مر شافعی را ولیکن فقهامی گویند که این مفضی میگردد بربا و می گویند که ورود
این احادیث پیش از تحریم رباست شیخ در ترجمه گفته ورود این احادیث در باب صدقه ست وشارع دران مسامحت کرده واینجا استبدال مال بمال
نیست تا ربا لازم آید وقول فقها در باب بیع ست اگر این احادیث در غیر بیع ست فلا اشکال واگر عام ست مخصوص گردانیده شود بغیر آن
انتهی ودر مصفی ست مسنون ست خرص در تمر و زبیب نزدیک بدو صلاح بآنکه یک خارص عادل تخمین کند وقدر واجب بر مالک لازم کند و وے
بدل نماید پس منقطع شود حق زکوة از عین مخروص وثابت شود بر ذمه او واگر من بعد هلاک مخروص دعوی کند اگر راست دانسته شد فبها والا تسیم
داده شود انتهی وتقدم مثل ذلک من السبل عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه ان امرأة بدستیکه
زنی که نامش اسماء بنت یزید بن السکن بود اتت النبی آمد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ومعها ابنة لها وفی ید ابنتها
مسكتان وبا او دختر او بود ودر دست دختر وی دو پاره بود مسکتان بفتح میم وفتح سین مهمله واحد وی مسکه است وهی الاسورة والخلاخیل
من ذهب از طلا فقال لها اتعطین زکوة هذا قالت لا پس گفت آنحضرت آن دختر را یا آن زن را که آیا میدهی تو زکوة این را
گفت نمی دهم قال ایسرك ان یسورك الله بهما یوم القیمة سوارین من نار فرمود آیا خوش میدارد ترا اینکه بپوشاند ترا
خدای تعالی بسبب این هر دو روز قیامت دو سوار از آتش دوزخ فالقتهما پس انداخت آن زن هر دو را و نپوشید واین حدیث دلیل ست
بر وجوب زکوة در حلی وظاهرش این ست که نیست نصاب برای آن زیرا که آنحضرت صرف امر بتزکیه کرد واغلب آنست که پنج اوقیه نخواهد بود
ودرین مسئله چهار قول ست اول وجوب زکوة واین مذهب جماعتی از سلف وقولی از شافعی ست عملا بهذا الحدیث دوم عدم وجوب واین مذهب
مالك واحمد وشافعی ست در احد الاقوال بآثاری که از سلف قاضی بعدم وجوب وی در حلیه وارد شده لیکن بعد صحت حدیث هیچ اثری برای آثار
نیست سوم آنکه زکوة زیور بعاریت دادن اوست لماروی الدارقطنی عن انس واسماء بنت ابی بکر چهارم آنکه واجب ست اما یکبار رواه البیهقی
عن انس ودر سبل بعد نقل این اقوال گفته که اظهر اقوال از روی دلیل وجوب اوست بنابر صحت حدیث وقوت وی واما نصاب وی پس نزد جمعی
نصاب فضه وطلاست وظاهر حدیث اطلاق ست وگویا که ایشان مقید کرده اند آنرا باحادیث نقدین ومقوی وجوب اوست حدیث آینده
انتهی گوییم در مسوی ست کسی که باشد پیش او زر غیر مسکوک یا زر از زیور ونقره که نفع گرفته نشود ازان از جهت پوشیدن واستعمال
نمودن پس هر آیینه لازم ست بر وی زکوة دران مال در هر سال وزن کرده می شود پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه ناقص
شود وزن آن از بست دینار خالص یا از دو صد درهم پس اگر کم شد ازان چیزی پس نیست زکوة دران وجز این نیست که زکوة لازم ست
در قیمت یکه بند کند آنرا برای غیر پوشیدن اما زر غیر مسکوک وزیور شکسته که میخواهند اهل آن درست ساختن آن وپوشیدن آن پس جز این نیست
که آن بمثابه متاعی ست که می باشد نزد صاحب خود پس نیست لازم بر صاحب وی دران زکوة گفت مالك نیست واجب در مروارید ودر مشک
وغیره ودر مصفی گفته درین مسئله دو قول مشهور آمده است ومنشأ اختلاف اختلاف ایشان ست دران که زکوة نقد بجواهر اوست یا بمعنی کنز
که مبنی از است غنای انتفاع بآن ست پس بر اول واجب شود بر حلی وبر ثانی نه واگر حلی غیر مباح باشد مانند سوار وخلخال برای مرد انتفاع او کالا
انتفاع ست انتهی رواه الثلثة یعنی ابو داود وترمذی ونسائی وترمذی گفته این حدیثی ست که روایت کرده است آنرا مثنی بن صباح

ذهب و فضه و اینکه واجب ست دران ربع عشر بحدیث و فی الرقة ربع العشر بخلاف رکاز که دروی خمس واجب ست و معتبر نیست دروی
نصاب و وجه حکمت در تفرقه آنست که اخذ رکاز بسهولت ست بغیر تعب بخلاف مستخرج از معدن که لابدست دروی از مشقت انتهی و در مصفی
گفت و نیز اختلاف دارند در مصرف خمس رکاز ابوحنیفه می گوید مصرف آن مصرف خمس فی ست و شافعی گوید مصرف آن مصرف زکوة ست
یعنے اصناف ثمانیه که در آیه إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ مذکور شدند و مراد از رکاز در اظهر اقوال شافعی نقدی ست که در جاهلیت
دفن کرده باشند پس اگر اهل اسلام دفن کنند و کسی بیابد اگر مالک او معلوم باشد ازان او خواهد بود و الا حکم لقطه خواهد گرفت و در ملک
رکاز شرط آنست که در خرابه یا در زمینی که خود آنرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت ازان همان شخص ست و اگر در مسجد
یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت والله اعلم **وعن** عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال في كنز وجده رجل في خربة ان وجدته في قرية مسكونة فعرفه فرمود آنحضرت در بارۀ
گنج که یافت آنرا در ویرانه که اگر یافته آنرا در قریۀ آبادان پس شناسان آنرا تا ازان هر که باشد بستاند وان وجدته في
قرية غير مسكونة ففيه وفي الركاز الخمس و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس دروی و در رکاز خمس ست و درینجا
دلیل ست برانکه رکاز ملک یابنده اوست و بروی اخراج خمس ازان واجب ست و آنرا که در قریه یافته شارع آنرا رکاز نام نکرده زیرا که
آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا و ظاهر قریه یافته و شافعی و اتباع او بآن رفته اند که در رکاز دو چیز شرط ست یکی
جاهلی بودن دیگر در موات بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لقطه است زیرا که دست مسلمانان بروست و مالک او مجهول ست
پس لقطه باشد و اگر در ملک شخصے یافته شود ازان او باشد اگر نفی از ملک خود نکند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود ازان یابنده باشد
و همچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محیی ارض و وجه مذهب شافعی حدیث عمرو بن شعیب ست که خودش روایت کرده ست باین لفظ ان النبی
صلے الله علیه وسلم قال فی کنز وجده رجل فی خربة جاهلیة ان وجدته فی قریة مسکونة او طریق میتا فعرفه وان وجدته فی خربة جاهلیة
او قریة غیر مسکونة ففیه وفی الرکاز الخمس کذا فی السبل اخرجه ابن ماجة باسناد حسن و رواه الشافعی و ابوداود و النسائی و الحاکم
والبیهقی نحوه و گفت سعید بن منصور حدیث کرد مارا خالد از شیبانی از شعبی که مردی یافت رکاز را پس آورد آنرا نزد علی رضی الله عنه پس
گرفت از وی خمس و باقی را بیابنده داد و رواه من وجه آخر عن الشعبی و کذلک ابن ابی شیبة کذا فی التلخیص **وعن** بلال
بن الحارث مزنی صحابی ست و بر آن حضرت در وفد مزینه قدوم آورده بود در سنه خمس سال ان شد مدینه را و حامل الویه مزینه
بود روز فتح روی عنه ابنه الحارث مات سنة ستین و له ثمانون سنة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخذ من المعادن القبلية الصدقة بدرستیکه آنحضرت گرفت از کانهای قبلیه صدقه را قبلیه بفتح قاف و بای موحده نام
ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان مدینه پنج روزه راه ست ولفظ حدیث این ست که قبلیه از جانب فرع ست بضم فا و سکون را
موضعی ست در جانب بالای مدینه میان حرمین و زکوة وی چهل یک ست یعنے گرفته نمی شود ازوی خمس چنانکه حکم معادن ست و این مذهب
امام مالک و شافعی ست در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر دروی خمس ست و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
بتعب و مؤنت چهل یک ده والا خمس در سبل گفته حدیث دال ست بر وجوب صدقه در معادن و محتمل که مراد بدان خمس باشد و رفته است
باول احمد و اسحق و بثانی غیر ایشان لقوله و فی الرکاز الخمس و اگرچه دروی احتمال ست رواه ابوداود والطبرانی والحاکم والبیهقی

در تکلیف عامة البلوی با آنکه ابن عبد البر گفت که در مستدرک درین حدیث بژ روایت کرده اند برا نه بزای و دارقطنی بزای روایت کرده لیکن
بطریق ضعیف و این محتمل ست پس تمام نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم اسناد این حدیث را صحیح گفته چنانکه در محلی شرح منهاج ست
تاہم مجرد احتمال مسقط استدلال ست تا بمعارضه این تصحیح بتضعیف جماعه از حفاظ چه رسد با آنکه عصر حفاظ مذکور متاخر از عصر اوست و ایشان
مستدرکانند بروی مؤید عدم وجوب ست آنچه در صحیح مسلم از ابی ہریره آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسپ بنده او و ظاہرش عدم
وجوب زکوة ست در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است ابن منذر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلاف
می کنند دران ظاہریه اند و ایشان اند فرقه از فرق اسلام انتہی و بالجمله شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر
ثابت شود بی خلاف و دونه خرط القتاد و ہمچنین نیست زکوة در مستغلات مانند خانہای کرایه و دواب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل
دال بر ایجاب آن و حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسپ متناول این حالت ست یعنی استغلال بکرای اگرچه حاجت استدلال
نیست بلکه قیام بمقام منع کافی ست ذکره الشوکانی رواه ابو داود والدارقطنی والبزار من حدیث سلیمان بن سمرة عن ابیه و در اسنادش
جہالت ست و لہذا گفت مصنف و اسناده لین و سندش نرم ست زیرا که از روایت سلیمان ست و ہو مجہول **وعن ابی ہریرة**
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وفی الرکاز الخمس فرمود در رکاز خمس ست رکاز بکسر را و در آخر زای
معجمه در قاموس گفته معدن و دفینه جاہلیت و در نہایه گفته رکاز ہر دو را گویند و حدیث وارد ست در دفینه انتہی شیخ گفته معنی اول
انسب ست بسیاق حدیث و در حدیث آمده ست که از آنحضرت پرسید ند رکاز چیست فرمود ذہب و فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده ست
در زمین روز پیدایش وی انتہی گوییم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد که لا بیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه وسلم
و لیکن این حدیث را بیہقی روایت کرده است و سندش ضعیف ست و تابعه حبان بن علی عن عبد الله بن سعید و عبد الله متروک
الحدیث ست پس حجت نباشد مالک گفته حکمی که اختلاف نیست دران نزدیک ما و آنچه شنیدیم از اہل علم که می گفتند این ست که رکاز
مال مدفون ست که یافته شود از مدفونہای جاہلیت که طلب کرده نمی شود بمال و کشیده نمی شود دران مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما آنچه
طلب کرده شود بمال و کرده شود در وی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود بار دیگر پس آن رکاز نیست در مصفی گفته اختلاف دارند
علما در تفسیر رکاز اظہر اقوال شافعی موافق تفسیر مالک ست و ابو حنیفه گفته که معدن ہم رکاز ست و یک قول شافعی موافق این مذہب ست
انتہی و شیخ در ترجمه گفته نزد شافعی در معدن زکوتی نیست و حکم وی حکم صید ست مگر آنکه مستخرج ذہب و فضه باشد و نزد ما
در وی خمس ست بے اشتراط حولان حول انتہی گوییم و لیکن جمہور مخالف حنفیه اند درین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و حجاج
کرده اند ہمین حدیث بر تفرقه میان ہر دو زیرا که اول وی این ست و معدن جبار ست و در رکاز خمس ست پس عطف دلالت دارد بر مغایرت
و لہذا مالک و شافعی گفته اند که مراد برکاز دفینه جاہلیت ست متفق علیه و این حدیث را طریقہاست در سبل گفته علما را در حقیقت
رکاز دو قول ست اول آنکه مال مدفون در زمین ست از کنوز جاہلیت دوم آنکه معادن ست مالک قائل اول ست و اما معادن پس در وے
زکوة گیرند زیرا که بمنزله زرع ست و مثله قال الشافعی و ثانی رفته است ابو حنیفه و دال ست بر اول قوله صلی الله علیه وسلم العجماء جبار والمعدن
جبار وفی الرکاز الخمس اخرجه البخاری زیرا که این ظاہر ست در آنکه رکاز غیر معدن ست و شافعی معدن را بذہب و فضه خاص کرده بحدیث
بیہقی که انہم قالوا وما الرکاز یا رسول الله الخ کما تقدم و اعتبار کرد شافعی و مالک و احمد نصاب را بحدیث لیس فیما دون خمس اواق صدقة در نصاب

یک صاع مضروب ست بر تمیز یا بدل ست از زکوة و بیان ست برای او من تمر او صاعاً من شعیر از تمر یا صاعی از جو نیست خلاف در وجوب صاع بر هر انسان و همچنین وارد ست صاعی از مویز و درین حدیث ذکر گندم نیست و از ینجا توهم کرده اند که اخراج نصف صاع از گندم بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاعی از خرما و جو و صواب آنست که نصف صاع از گندم بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از خرما میداد و چون وجود خرما در مدینه کم شد از جو میداد و آن چیز یکبار نبود کذا فی الترجمة شوکانی گفته رفته اند جمهور باینکه صدقهٔ فطر یک صاع ست از گندم وغیره و رفته اند بعض صحابه باینکه از گندم نصف صاع ست و حکاه ابن المنذر عن علی و عثمان و ابی هریرة و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و اسماء بنت ابی بکر باسانید صحیحة و همین ست مذهب ابو حنیفه و متمسک ایشان بحدیث مرفوع ابن عباس ست که صدقهٔ فطر دو مُد ست از قمح اخرجه الحاکم و اخرج الترمذی نحوه من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده مرفوعاً و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت فرض گردانید رسول خدا صلی الله علیه وسلم این صدقه را یک صاع از خرما یا جو یا نصف صاع از گندم بر هر یکے آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خرد باشد یا بزرگ انتهی در مصفی گفته در جنس صاع پنج چیز مصرح شد طعام که مفسر ست بگندم بقرینهٔ مقابلهٔ او بشعیر و شعیر و تمر و زبیب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت معتبر ست و ظاهر آنست که اگر قوت او و قوت بلد او گندم باشد مثلاً مخیر ست درمیان جمیع اقوات بجهت عموم حدیث انتهی علی العبد و[redacted] والذکر والانثی والصغیر والکبیر بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان و این دلیل ست بر عموم وجوب وی بر عبید و احرار ذکور و اناث و صغیر و کبیر اغنیا و فقرا و بیهقی از حدیث عبدالله بن ثعلبه یا ثعلبه بن عبدالله مرفوعاً آورده که ادا کنید یک صاع از گندم از هر انسان مرد یا زن خرد یا کلان توانگر یا درویش و مملوک اما غنی پس پاک میکند او را خدا و اما فقیر پس رد میکند بروی خدا زیاده تر از انچه وی داده ست منذری در مختصر السنن گفته در اسنادش نعمان بن راشد ست لا یحتج بحدیثه آری بنده چون ملک ندارد وجوب بروی بمعنی وجوب بر مالک وی خواهد بود از جانب وی نزد کسیکه می گوید که بنده مالک نیست و کسیکه او را مالک می گوید نزدش خود بروی لازم ست و همچنین صدقهٔ زوجه بر زوج ست و صدقهٔ خادم بر مخدوم و صدقهٔ قریب بر کسیکه نفقهٔ وی بر وست بحدیث ادّوا صدقة الفطر عمن تمونون اخرجه الدارقطنی والبیهقی و اسناده ضعیف و لهذا واقع شده ست خلاف درین مسئله چنانکه در بدر التمام مبسوط ست و همچنین وجوب بر صغیر بمعنے وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نیست و الا از مال وے خواهد بود مثل لزوم زکوة قاله الجمهور و گفته اند لازم ست بر پدر مطلقاً یعنی با وجود مال و به قال محمد و گفته اند بر صغیر اصلا واجب نیست زیرا که شرعیت وی برائے طهرة صائم ست از لغو و رفث و طعمه مساکین ست و جواب داده اند که این خارج مخرج اغلب ست پس بتصریح حدیث ابن عمر بایجابش بر صغیر متقاوم وی نتواند شد و گفته اند که مراد بعبد بنده ایست که برای خدمت ست و آنکه برائے تجارت بود فطر از وی واجب نیست نزد حنفیه و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست من المسلمین از مسلمانان ایمه حدیث را درین زیادت کلام طویل ست زیرا که رواة بران اتفاق نکرده اند مگر آنکه بر هر تقدیر این زیادت از عدل ست مقبول باشد و دلالت میکند بر اشتراط اسلام در وجوب صدقهٔ فطر و بر ینکه نیست واجب بر کافر از نفس وی و این متفق علیه ست و اما اخراج مسلم از بندهٔ کافر خود پس جمهور گویند نه و نزد حنفیه وغیرهم واجب ست بحدیث لیس علی المسلم فی عبده صدقة الا صدقة الفطر و جواب داده اند بآنکه حدیث باب خاص ست و بخاص حکم بر عام می تواند کرد لیس عموم قوله فی عبده مخصص ست بقوله من المسلمین و لهذا در مصفی گفته از لفظ من المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست و نه بر مسلمان از عوض کافر انتهی و اما قول طحاوی که من المسلمین صفت مخرجین ست نه صفت مخرج عنهم پس ظاهر حدیث آبی ست از ان زیرا که

ومالک ولفظ مالک این ست اقطاع کرد آنحضرت بلال مزنی را معادن قبلیه وگرفت از وی زکوة واین ناحیه ایست از فرع پس این معادن گرفته نمی شود از وی زکوة تا امروز ودر لفظے این ست واخذ منها الزکوة دون الخمس شافعی گفت این حدیث مالک نه از آنهاست که اہل حدیث آنرا اثبات می کنند ونیست دروی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن واما زکوة در معادن نه خمس پس مروی نیست از آنحضرت گفت بیهقی ہو کما قال الشافعی فی روایة مالک گویم در مصفی زیر روایت مالک گفته انچه نزدیک فقیر ظاہر میشود آنست که قبلیه از ذہب وفضه نبود والا اہل تاریخ متعرض آن می شدند واین فرع نزدیک ست بمدینه خفای حال او بعید می نماید بلکه از سائر منطبعات مثل سرب وآہن یا غیر منطبع مانند مغره ونوره واین اخیر اقرب می نماید والله اعلم پس قول احمد راجح ست که واجب می شود در ہر معدن برابر ست که منطبع باشد یا غیر منطبع واختلاف کرده اند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند رکاز وربع مانند نقود وقول ثالث تفصیل ست اگر بتعب حاصل می شود مانند نقد ست واگر بغیر تعب مانند رکاز ست فقیر گوید لفظ الا الزکوة محتمل ہر سه وجه می تواند شد اگر بمعنے خمس باشد پس منظور حصر ست بنسبت تمام گرفتن آن واگر ربع العشر باشد منظور حصر ست بنسبت خمس واقرب در معدن ذہب وفضه حمل او بر رکاز ست یا ادخال او در لفظ رکاز انتهی

باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقة فطر یعنے افطار صدقه را اضافت کردند بسوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست کما یدل له روایات البخاری

عن ابن عمر رضي الله عنه قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكوة الفطر من رمضان

گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را وحدیث دلیل ست بر وجوب صدقۂ فطر لقوله فرض که بمعنے الزم واوجب ست وباین رفته اند شافعی واحمد ودر ظاہر مذہب اسحق گفته این واجب ست باجماع ودر وی خلاف ست داود وبعض شافعیه را که قائل اند بآنکه سنت ست وتاویل کرده اند که مراد بفرض قدر ست ورد کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاہر ست شیخ در ترجمه گفته وسنت مؤکده است نزد مالک وواجب ست نزد حنفیه بمعنے مقابل فرض وحنفیه گویند در حدیث دیگر بجاے فرض امر واقع شده وامر ثابت بدلیل ظنی مفید وجوب ست انتهی وبعضے گویند فرض بود اما بزکوة منسوخ شد بحدیث قیس بن سعد بن عباده امر کرد مارا رسول خدا بصدقۂ فطر قبل از انکه نازل شود زکوة وچون نازل شد نه امر کرد مارا ونه نہی اما درین حدیث راوی مجهول ست پس این قول غیر صحیح باشد واگر صحت این تسلیم کنیم دروی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقۂ فطر ثانیا مشعر بنسخ اول نیست بلکه امر اول کافی ست وعدم امر رافع آن نیست ودر فطر نصاب غیر آن شرط نکرده اند پس ہر که قادر باشد لازم می شود بروے بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود وعیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا شیخ در ترجمه گفته شرط وجوب صدقۂ فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی ست بے شرط نما ونزد شافعی ہر که قادر ست بر قوت یومیه خود وبراے کسیکه بروی نفقۂ اوست فاضل از لباس ومسکن وخادم ودین بروی صدقۂ فطر فرض ست وشرط نیست نصاب دیگر انتهی وشوکانی گفته خلاف ست در تقدیر مقدار معتبر در وجوب زکوة فطر گویند مالک نصاب باشد وقیل مالک قوت ده روز وگفت مالک وشافعی واحمد وعطا واسحق ومعتبر نیز ہمین ست که مالک قوت یک شبانه روز باشد انتهی یعنے نصاب شرط نیست ونزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط ست اگرچه نامی نبود لقوله صلی الله علیه وسلم لا صدقة الا عن ظهر غنی ودر حدیث تعلیه صریح آمده لا یجب الا علی من ملک نصابا کما

صاع برآنند وقول آنکه مراد ابوسعید از طعام درین حدیث حنطه است غیر صحیح ست کما حققه المصنف ابن منذر گفته در گندم چیزی ثابت که بروی
اعتماد توان کرد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم معلوم نیست و نبود در مدینه در آنوقت مگر شئ یسیر و چون در زمان صحابه بسیار شد دیدند که نصف صاع
از وی بجای یک صاع از شعیرست و هم الائمة پس عدول از قول ایشان بسوی قول مثل ایشان جائز نیست ولیکن مخفی نیست که ابوسعید خلاف
آن کرد چنانکه مفید اوست قول وی قال الراوی قال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه گفت ابوسعید که راوی حدیث ست لیکن من
پس همیشه می برآرم صدقه فطر را یک صاع کما کنت اخرجه فی زمن رسول الله چنانکه بودم من که می برآوردم آنرا در زمانه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین
حدیث معلوم میشود که صدقه فطر یک صاع ست و در بعض احادیث نصف صاع از گندم آمده پس نزد حنفیه مطلق محمول ست بر تطوع و مقید مخصص اوست چنانکه مروی از علی مرتضی
نیز همین ست و از عمر فاروق نیز آمده که وقتی مد گندم بمدین شعیر ... پس واجب در صدقه نصف صاع از گندم یا صاع از شعیرست چنانکه مذهب حنفیه است و همچنین
مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک و تمر تردد ... حکم گندم و نزد صاحبین مویز در حکم شعیرست ... باب نیز ظاهر همین ست و غالب
آن باعتبار اختلاف زمان ست در قیمت و نزد احمد و شافعی و مالک یک صاع ست ... والله اعلم ... ابی داؤد عن ابی سعید
لا اخرج ابدا الا صاعا یعنی برنیارم همیشه مگر یک صاع یعنی از قوت ابن خزیمه و حاکم روایت کرده اند که گفت ابوسعید حال آنکه ذکر کرده شد نزد وی
صدقه رمضان نیز برآرم مگر آنچه می برآوردم بعهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صاعی از تمر ... صاع از جو یا صاع از اقط پس گفت او را مردی
از قوم یا دو مد از گندم گفت نه این کار معاویه ست قبول نکنم آنرا ... ابن خزیمه ... ذکر حنطه در خبر ابوسعید غیر محفوظ ست ... و هم
از کیست نووی گفته تمسک کرده ... قائل شد بدو مد از حنطه ... نظرست زیرا که آن فعل صحابی ست و ابوسعید و غیراو
از صحابه که اطول اند در صحبت ... و اعلم اند باحوال نبی صلی الله علیه وسلم خلاف کرده اند او را و معاویه تصریح کرد که این رائی ست که وی آنرا
دیده نه آنکه از آنحضرت شنیده لما اخرجه البیهقی فی السنن من حدیث ابی سعید انه قدم معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم به الناس
انه قال انی ارى ان مدین من سمراء الشام تعدل صاعا من تمر فاخذ بذلک الناس فقال ابو سعید اما انا فلا ازال اخرجه پس این صریح ست در آنکه آن
رای معاویه بود و بیهقی بعد ایراد احادیث باب گفته قد وردت اخبار عن النبی صلی الله علیه وسلم فی صاع من بر و وردت اخبار فی نصف صاع ولا یصح شئ
من ذلک قد بینت علة کل واحد منها فی الخلافیات انتهی بلفظه و عن ابن عباس رضی الله عنه قال فرض رسول الله
صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر طهرة للصیام من اللغو والرفث فرض گردانید آنحضرت صدقه فطر را پاک گردانیدن روزه
از سخن بیهوده ولا یعنی گفتن و از رفث که واقع باشد در صوم رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه بیهوده از سخن میان مرد و زن در زیر لحاف
و آنچه خطاب کند مرد زن را از فحش بعد از ان استعمال کرده می شود در هر کلام قبیح مراد تقصیرات و گناهان ست که در ادای روزه بالکلیه واقع
بوجود آمده باشد وطعمة للمساکین و صدقه فطر واجب ست از جهت طعام دادن بمسکینان و بی نیاز گردانیدن ایشان را از سوال
دران روز در سفر السعادة گفته مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر اصناف ثمانیه قسمت ... اثری هم بدان وارد نشده و بعضی
از علما بدان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه جائز نیست بمساکین خاص ست انتهی و در شرح وی گفته شک نیست که افضل و احوط
بمقتضای اتباع فعل آنحضرت همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند انتهی و گفته اند که مصرف آن مصرف زکوة ست
زیرا که آنحضرت نام آن زکوة کرده و ظاهر از کتب ائمه اربعه نیز همین ست که مصارف آن مصارف زکوة ست و در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست
تصریح ست بآن و گفته تعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان تعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی گفته که آن صدقه است پس داخل شود تحت

و بروی عبد و صغیر نیز هست و ایشان منجمله مخرج عنهم اند پس دلالت کرد بر آنکه صفت اسلام مختص بمخرجین نیست و مؤید اوست حدیث مسلم بلفظ علی کل
نفس من المسلمین حر او عبد وامر بها ان تؤدی قبل خروج الناس الی الصلوٰۃ و امر کرد بصدقۂ فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم
بسوی نماز ظاهر حدیث دران ست که ادا بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ائمۂ اربعه اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب ست نه واجب و امر درینجا برای
استحباب ست تا گدایان را درین روز بی نیازی از سوال حاصل شود چنانکه بیاید متفق علیه در مصفی گفته در اول وقت وجوب زکوٰۃ فطر سه قول
آمده است اول شب عید و طلوع صبح عید و هر دو معا و ثمرۂ خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که پیش از نماز عید
برآرند و اگر بعد عید برآرند نیز جائز ست و تاخیر روز عید حرام ست و اگر تاخیر کند قضا لازم شود انتهی در سبل گفته در وی دلالت ست بر آنکه مبادرت
باخراج وی مامور بهاست پس اگر تاخیر کرد آثم شد و صدقه خارج شد از صدقۂ فطر بودن بلکه صدقه از صدقات ست و مؤکد این ست قول او
ولابن عدی والدارقطنی من حدیث ابن عمر باسناد ضعیف زیرا که در وی محمد بن عمر الواقدی ست اغنوهم بی نیاز گردانید
ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و گدایان را عن الطواف از کوچه بکوچه گردیدن و رفتن در بدر برای طلب معاش درین روز که روز عید الفطر ست
باعطای صدقه بایشان در اول روز زیرا که اغنای ایشان در دادن صدقه بایشان ست وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه
قال کنا نعطیها فی زمان النبی صلی الله علیه وسلم صاعا من طعام بودیم که می برآوردیم صدقۂ فطر را در زمان آنحضرت
یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام گندم ست که متعارف و غالب قوت در سفر و حضر او بود و بعضی گفته اند که مراد ذرت ست بضم ذال معجمه
و تشدید را که متعارف در آنوقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او صاعا من تمر او صاعا من شعیر او صاعا من زبیب
یا صاعی از خرمای خشک یا صاعی از جو یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز می خوانند متفق علیه در قاموس گفته الصاع ... والصاع
الذی یکال به وتدور علیه احکام المسلمین ... اربعة امداد کل مد رطل وثلث قال المد بالضم مکیال وهو رطلان او رطل وثلث او ملء کفی
الانسان المعتدل اذا ملأهما ومد یده بهما وبه سمی مدا وقد جربت ذلک فوجدته صحیحا در هدایه گفته صاع نزدیک ابی حنیفه و محمد هشت رطل عراقی ست
و نزد ابی یوسف پنج رطل و سوم حصۂ رطل ست و صاع حضرت عمر هشت رطل بود در بحر الرائق گفته بعضی خلاف میان ابی حنیفه و محمد و ابو یوسف
رفع کرده اند باین طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل مدینه و این رطل زیاده ست از رطل بغداد چه این سی استار ست
و آن بیست استار و لهذا هشت رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل مدنی می شود و نزد بعضی این اختلاف حقیقی ست نه لفظی و در شرح وقایه گفته
مراد از صاع در صدقۂ فطر نزد ما صاع عراقی ست که هشت رطل ست که چهار من باشد و هر من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس یک من
یکصد و هشتاد مثقال باشد پس صدقۂ فطر بسیر پخته لکهنؤ دو شش روپیه است و روپیه یازده ماشه نصف صاع از گندم یک آثار و شش ٹانک
و سه ماشه باشد و از جو دو چندان یعنی دو آثار و نیم پاؤ و شش ماشه که وزن صاع ست و نصف صاع بسیر انگریزی که هشتاد روپیه چهره دار ست
و هر روپیه یازده ماشه و چهار رتی ست یک سیر نیم پاؤ و نیم چهٹانک و یک توله و سه ماشه می شود احتیاطا در صدقۂ فطر دو سیر انگریزی گندم
باید داد و صاع از جو دو چندان یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چهٹانک احتیاطا از جو چهار سیر باید داد وفی روایة او صاعا من اقط
و در روایتی اینست یا صاعی از اقط بفتح همزه و کسر قاف و طای حطی قروت که آنرا ماضر نیز گویند و آن شیر ترش ست که خشک می شود و مثل
سنگ میگردد کما فی النهایة و نیست خلاف در وجوب صاع درین چیزها خلافی که هست در حنطه است در سبل گفته ابن خزیمه از سفیان
از ابن عمر آورده که چون معاویه خلیفه شد مردم نصف صاع گندم را برابر یک صاع جو داشتند زیرا که در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

صدقه برابرای آن مگر آنکه بداند که اظهارش موجب ترغیب مردم ست در اقتدا او ستر وی حارس اوست از داعیهٔ ریا وقد قال تعالی إِنْ تُبْدُوا
الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ الآیه وصدقه درحدیث شامل واجب و نافله هر دو است پس گمان نباید کرد که خاص بنافله است چنانکه مصنف در باب تطوع
آورده و نیست مفهوم معمول به در قول وی ورجل تصدق بلکه حکم زن نیز همین ست مگر در امامت **وعن** عقبة بن عامر رضي الله
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کل امرء في ظل صدقته هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خودست روز قیامت
خواه صدقه واجب باشد یا نافله حتی یفصل بین الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان والحاکم در وی حث ست
بر صدقه ومراد بسایه یا حقیقت ست که اعیان صدقه بیایند واز وی حر شمس دور کنند یا مراد کنف وحمایت اوست واز فوائد صدقهٔ نافله توفیه
صدقهٔ فرض ست اگر در آخرت ناقص بر آید چنانکه حاکم در کُنی از حدیث ابن عمر آورده نظر کنید در صدقهٔ بندهٔ من اگر ضائع کرده است ازان چیزی پس
ببینید اگر می یابید برای بندهٔ من نافله تا تمام کنید برای او آنچه کم ست از زکوة پس گرفته شود صدقهٔ نافله بر فرائض خدا واین برحمت وعدل
او تعالی ست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال ایما مسلم کسا
مسلما ثوبا علی عري هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی عُری بضم عین وسکون را برهنگی ضد لُبس بضم لام کساه الله
من خضر الجنة بپوشاند او را خدای تعالی از حُلّهای سبز بهشت خُضر بضم خای معجمه وسکون ضاد جمع اخضر تلمیح ست بقوله تعالی
عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه من ثمار الجنة وهر مسلمان که بخوراند مسلمانی را
بر گرسنگی بخوراند او را خدای تعالی از میوهای بهشت وایما مسلم سقی مسلما علی ظمأ سقاه الله من الرحیق المختوم وهر مسلمان
که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی ظمأ بفتحتین مهموز تشنه شدن بنوشاند او را خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مُهر کرده شده است ظروف آن
از جهت نفاست آن ودر قرآن مجید فرموده یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ خِتَامُهُ مِسْكٌ یعنی مُهر کرده اند او را بمشک بجای گل که
اوانی را بدان مُهر می کنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید رواه ابوداود والترمذي وفي اسناده لین
منذری در مختصر السنن گفته زیرا که در اسنادش ابوخالد یزید بن عبدالرحمن معروف بدالانی ست غیر واحد بروی ثنا کرده اند وغیر واحد در وی
کلام نموده ودر حدیث حث ست بر انواع بر و دادن آن کسی را که محتاج ست بسوی وی وبودن جزا از جنس عمل **وعن** حکیم بن حزام
بکسر حا وبزا صحابی ست برادر زادهٔ ام المؤمنین خدیجه تولد او در کعبه بود از اشراف قریش ست عمر او بصد وبست سال شصت در جاهلیت وشصت در
اسلام. رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه وسلم قال روایت کرد از آنحضرت که فرمود الید العلیا
خیر من الید السفلی دست بالاتر بهتر ست از دست پایین مراد بدست بالا آنکه می دهد وبدست پایین آنکه می ستاند کما في اکثر
التفاسیر وعلیه الاکثر وگفته اند ید متعفف ست که سوال نمی کند از کسی واگرچه معطی برای دادن او دست خود دراز بکند پس علو این دست
معنوی ست وگفته اند ید آخذ ست بغیر سوال وگفته اند علیا معطیه است وسُفلی مانعه وقومی از متصوفه گفته که ید گیرنده بهتر ست از دهنده
مطلقا ابن قتیبه گفته ما اری هؤلاء الا قوما استطابوا السوال فهم یحتجون للدناءة در سبل گفته ولنعم ما قال ووارد شده است تفسیر نبوی بآنکه
علیا آن ست که می دهد ونمی گیرد اخرجه اسحق في مسنده عن حکیم بن حزام گفت ای رسول خدا چیست ید علیا پس ذکر کرد آنرا ودر صحیح بخاری ومسلم ست از ابن عمر که فرمود آنحضرت ید علیا
منفقه است یعنی خرج کننده وسفلی ید سائله است یعنی سوال کننده وهمچنین ذکر کرده است ابوداود وهمچنین ست در اکثر روایات ودر روایتی از ابوداود متعففه آمده
وعفت بجای منفقه بمعنی باز ایستادن از سوال و احترام واین معنی انسب ست بسیاق حدیث اگرچه هر دو معنی صحیح ست واز نووی منقول ست که روایت اولی صحیح ست

قوله تعالی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰکِیْنِ مراد تخصیص بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص زیراکه در زکوة هم این چنین واقع شده و هیچ یکی بتخصیص مصرف وی قائل نیست و در حدیث معاذ ست امرت ان اخذها من اغنیائکم وارد ها فی فقرائکم و شوکانی گفته لائق تقدیم فقرا ست بنابر اسر بعنی کردن ایشان درین روز وانچه بعض از ایشان صرف کرده شود در سائر اصناف انتهی فمن اداها قبل الصلوة فهی زکوة مقبولة پس هر که اداکرد آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول ست یعنی مترتب ست بروی ثواب صدقهٔ فطر نافع گفته عبد الله بن عمر می فرستاد زکوة فطر را بسوی شخصے که جمع میکرده شد نزدیک او پیش از عید فطر بدو روز یا سه روز رواه مالک فی المؤطا و دروی ست که دید امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که برآورند زکوة فطر را وقتی که طلوع کند فجر از روز فطر پیش از انکه بروند بنماز گاه در مصلی گفت تعجیل زکوة فطر درحکم یومین او ثلثة ایام ست از اول رمضان تا آخر آن انتهی ومن اداها بعد الصلوة فهی صدقة من الصدقات وهر که اداکرد آنرا بعد از نماز پس آن صدقه از صدقات ست یعنی از جنس دیگر صدقهاست ونیست مقبول از فطر رواه ابوداود والدارقطنی مرفوعا والبیهقی وصححه الحاکم درین حدیث دلیل ست بر وجوب فطره لقوله فرض کما سلف وبرانکه صدقات مکفر سیئات اند وبرانکه وقت اخراج وی پیش از نماز عید ست وبرینکه وجوبش موقت ست وگفته اند واجب از فجر اول شوال ست لقوله اغنوهم عن الطواف فی هذا الیوم وگفته اند واجب از آخر روز رمضان ست لقوله طهرة للصائم وگفته اند واجب ست بگذشتن هر دو وقت عملاً بالدلیلین ودر جواز تقدیمش اقوال ست بعضی ملحق بزکوة کرده اند وگفته اند جائز ست تقدیم آن اگرچه تا دو سال باشد وبعضی گویند جائز ست در رمضان نه قبل از آن زیراکه اورا دو سبب ست یکی صوم دیگر افطار پس تقدیم آن مانند نصاب وحول نتوان کرد وگفته اند مقدم بر وقت وجوب نکنند مگر انچه مغتفر باشد مثل یک روز یا دو روز وادلة الاقوال کما تری کذا فی السبل

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقهٔ تطوع ومراد بدان صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاقات آنست وتسمیهٔ آن بصدقه از جهت دلالت اوست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیهٔ زکوة بجهت آنست که وی تزکیه می کند صاحبش را وشهادت میدهد بصحت ایمان وکمال وی اندران

○ ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله هفت کس اند که جا دهد ایشان را خدای تعالی در سایهٔ خود روزیکه نباشد سایه مگر سایهٔ خدا مراد حصر درین عدد نیست زیراکه درینجا خصلتهای دیگر ست که مقتضی ظل بوده است ومصنف رح در فتح الباری آنرا تا ببست وهشت خصلت رسانیده وسیوطی بران افزوده هفتاد خصال گردانیده ودر تالیفی مفرد ایراد کرده تمهید الفرش للخصال الموجبة لظل العرش نام کرد بعده آنرا در کراسه ملخص فرموده نامش بزوغ الهلال فی الخصال المقتضیة للظلال نهاده فذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر در تعداد سبع وایشان امام عادل ست وجوانی که ناشی شد در عبادت خدا ومردی که دلش آویخته بمساجد ست وآن دو کس که دوستی گرفتند باهم برای خدا جمع شدند بران وجدا شدند بران ومردی که خواند اورا زنی صاحب منصب وجمال پس گفت من می ترسم خدارا ومردی که یاد کرد خدارا در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی وفیه ودران حدیث این ست ورجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه ومردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آنرا تا آنکه نمی داند دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متفق علیه مراد بسایه حمایت وکنف ست یا سایهٔ عرش چنانکه در روایت سعید بن منصور از حدیث سلیمان آمده سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه وبه جزم القرطبی وقوله اخفاها بلفظ افعل صیغهٔ ماضی ست حال ست بتقدیر قد وقوله لا یعلم شماله مبالغه است در اخفا وتبعید صدقه از مظان ریا ومحتمل که بر حذف مضاف باشد ای من عن شماله ودری دلیل ست بر فضل اخفا

رواه مسلم اخرجه احمد وابو داؤد وصححه ابن خزيمة وابن حبّان والحاكم افضلیتِ صدقه باعتبار آنست که آن در حد ذاتِ خود
نافع ست مردم را و بسیار ست احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هرچه محتاج ست در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع ست بر حالتِ محموده که موجود ست
و در متصدق مثل جهد مقل و بودنِ وی بر ظهر غنی و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بی مَن و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی ست در
متصدق علیه چنانکه بودنِ او مستحق احسان و انعام و بودنِ وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کننده لوجه الله و امثال آن و هم روایت ست
از ابو هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا فقال رجل یا رسول الله عندي دينار
فرمود آنحضرت تصدق کنید و صدقه دهید و غنیمت دانید وجود و ثواب آنرا پس گفت مردی ای رسول خدا نزد من یک دینار ست قال تصدق به
على نفسك فرمود صدقه کن و خرج کن آنرا بر ذاتِ خود قال عندي آخر گفت آن مرد نزد من یک دینار دیگر ست قال تصدق به
على ولدك فرمود صدقه کن آنرا بر فرزندانِ خود قال عندي آخر گفت نزد من یک دینار دیگر ست قال تصدق به على زوجتك
فرمود خرج کن آنرا بر زنِ خود قال عندي آخر گفت نزدم دیگر ست قال تصدق به على خادمك فرمود صدقه کن آنرا بر خدمتگار خود
و گویا مرکب را در حکم خادم داشته قال عندي آخر گفت نزدم یک دینار دیگر ست قال انت ابصر به فرمود تو بیناتری بآن یعنی
بحال کسیکه مستحق ست زیرا که بهر که میدانی که مستحق ست بده رواه ابو داود والنسائي در سبل گفته ذکر نکرد درین حدیث زوجه را
حال آنکه وارد ست در صحیح مسلم مقدم بر ولد و در وی این ست که نفقه بر نفس صدقه هست و بوی بدایت کند پس تر بر زوجه پس تر بر ولد پس تر بر بنده اگر
باشد یا مطلق کسی که خدمت او میکند پس تر هر جا که خواهد و باید در نفقات تحقیق نفقه که بر کدام یک واجب ست او للغاو لا انتهی گوییم در بعض نسخ
متن زوجه را گرفته و لهذا آنرا ایراد کردیم و لیکن بعد نفقه بر نفس وصححه ابن حبّان والحاكم و از ینجا معلوم شد که این همه افضل مصارف
صدقه هست از غیر وی و افضلِ آن انفاق بر عیال ست وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال النبي صلی الله علیه
وسلم اذا انفقت المرأة من طعام بيتها غير مفسدة كان لها اجرها بما انفقت چون انفاق کند و تصدق
نماید زن از طعام خانهٔ خودش از انچه خورده می شود و ذخیره نهاده نمی شود در حالیکه تباه نکننده و اسراف نماینده ست باشد مر زن را ثوابِ آن
بسبب انفاق کردنِ وی و لزوجها اجره بما اكتسب و باشد مر شوهر او را اجر وی بسبب کسب کردنِ او آن مال را که ملک اوست وللخازن
مثل ذلك و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالهٔ اوست مانند آن ثواب که زن و شوهر او راست لا ينقص بعضهم من اجر بعض شيئا
کم نمی گرداند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام ست و موجب نقصان نه گفته اند مراد بنفقهٔ زن و عبد و خادم نفقه
بر عیال صاحب مال در مصالح اوست و این درست از لفظ حدیث و بعضی فرق کرده اند در میان زن و خادم که زن را حقی ست در مال زوج
و تصرف ست در خانهٔ او پس او را التصدق جائز ست بخلاف خادم که او را التصرفی در مال مولای خود نیست پس در وی اذن شرط باشد و وارد می شود
برین که زن را نیز تصرف نیست مگر در قدریکه مستحق اوست و چون ازان تصدق کرد مختص باجر خود شد و ظاهر آنست که این همه ها در اجر برابر اند
و یحتمل که مراد بمثل حصول اجر باشد فی الجمله و اگرچه اجر مکتسب وفر باشد مگر آنکه در حدیث ابو هریره و لها نصف اجره آمده و این مشعر بمساوات ست
متفق علیه و حدیث دلیل ست بر جواز تصدق زن از خانهٔ زوج و مراد انفاق طعامی ست که او را دران تصرف ست بصنعتِ خود
برای زوج و غیره بشرطیکه غیر مضر و مخل بنفقهٔ کسانِ خانه باشد ابن العربی گفته سلف اختلاف کرده اند درین بعضی جائز گویند در چیز اندک که
لا یوبه بست و ظاهر نمی شود نقصانِ آن و بعضی محمول کرده اند بر اذن زوج و اگرچه بطریق اجمال باشد و این اختیار بخاری ست

وبر هر تقدیر در حدیث نهی ست از سوال و بیان فضیلت ترک سوال ست و لهذا در روایتی متفرع گردانید حکیم بن حزام بر وی قول خود را سوگند بکسی که فرستاد ترا بحق ور استی سوال نکنم بعد از تو هیچ یکی را تا آنکه جدا کنم دنیا را ۵ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا + که نیم بنده غیر و نه خدائی دگرست

وابدأ بمن تعول و آغاز کن بانفاق بر کسی که غمخواری وی می کنی از عیال زیرا که ایشان اند اهم فالاهم روایت ست از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک دینار که انفاق کردهٔ تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد و دیناری دیگرست که انفاق کردهٔ آنرا در آزاد کردن بنده و دیناری دیگرست که تصدق کردهٔ بدان بر مسکینی و دیناری که انفاق کردهٔ آنرا بر اهل و عیال خود بزرگترین آن دینارها از روی اجر آن دینارست که انفاق کردهٔ آنرا بر عیال خود رواه مسلم و عیالِ مرد زن و فرزند و کسی که در مؤنت او باشد وخير الصدقة ما كان عن ظهر غني و بهترین صدقه چیزی ست که ناشی باشد از قوتِ غنا که اعتماد کند متصدق بران و استظهار نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و بانچه زیاده ازان باشد تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد زیرا که صدقه کننده بجمیع مال خود نادم می شود غالباً و چون خود محتاج باشد و جبت که صدقه نکند خطابی گفته ایراد لفظ ظهر در مثل این مقام برای اتساع در کلام ست و قیل غیر ذلک و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوتِ نفس باشد بتوکل و ثقه بر خدای تعالی و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آنحضرت ابو بکر را چون برامد از تمام مال خود پرسید که چه باقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث در معنی اول بسیارست ومن يستعفف يعفه الله و کسیکه باز ایستد از سوال و نگاهدارد خود را ازان نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج نمی گرداند بمردم ومن يستغن يغنه الله و کسیکه استغنا ورزد و بی نیاز گرداند خود را از سوال مردم غنی میگرداند و بی نیاز می سازد او را خدای تعالی ۵ بی نیازی همتی دارد کریمان و اقف اند + ماهم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم + متفق علیه در سبیل گفته علما اختلاف کرده اند در صدقهٔ رجل بجمیع مال خود قاضی عیاض گفته جوزه العلماء وائمة الامصار و طبری گفته با جواز مستحب آنست که نکند بلکه اقتصار کند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر که تمام مال تصدق کند و بر فاقه صبور باشد و او را عیال نیست یا هست و لیکن صابر اند پس نیست کلام در حسن آن و یدل له قوله تعالی وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ الآية وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ و هر که باین مثابه نباشد او را مکروه ست واللفظ للبخاري ولفظِ حدیث مر بخاری راست

وعن ابي هريرة رضي الله عنه قيل يا رسول الله اي الصدقة افضل قال جهد المقل گفته شد ای رسول خدا کدام یکی از انواع صدقه فاضل ترست فرمود صدقهٔ مرد قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت اوست بدهد جهد بضم جیم و فتح آن هر دو لغت ست و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت ست و بضم بمعنی وسع و گفته اند بمعنی مبالغه و غایت ست و گفته هر دو لغت بیک معنی ست در نهایه گفته ای قدر ما يحتمله القليل من المال و این بمعنی این حدیث ست که سابق شد یک درهم صد هزار درهم را مر وی ست که او را دو درهم ست یکی را نگاهداشت و دیگری را صدقه کرد و مر وی ست که او را مال بسیارست پس گرفت از مال خود صد هزار و صدقه کرد اخرجه النسائی من حدیث ابی ذر و اخرجه ابن حبان والحاکم من حدیث ابی هریرة و وجه جمع میانِ این حدیث و حدیث سابق چنانکه بیهقی گفته این ست که این مختلف ست باختلافِ احوالِ مردم در صبر بر فاقه و شدت و اکتفا باقل کفایت و بعده احادیثی داله بران سوق کرده و بالجمله این بر تقدیر صحت و توکل و قوت یقین و موافقتِ عیال ست و اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود وابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیالمندی آنها می کنی و نفقهٔ ایشان واجب ست بر تو ثوبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاضل ترین دیناری که انفاق کند آنرا مرد دیناری ست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و دیناری ست که انفاق کند آنرا بر چارپای خود در راه خدا و دیناری ست که خرج کند آنرا بر یارانِ خود در راه خدا

عليه وسلم لا يزال الرجل يسأل الناس حتى يأتي يوم القيامة همیشه هست که سوال میکند مرد و زن از مردمان اموال ایشان را
تا آنکه می آید روز قیامت و لیس في وجهه مزعة لحم در حالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت مزعه بضم میم وسکون زا و مهمله
پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زا ضبط کرده اند و محفوظ از محدثین ضم و سکون ست خطابی گفته محتمل که مراد آن باشد که بیاید ساقط که نیست او را
قدر و نه جاه یعنی کنایت از خواری و بی آبروئی ست یا عذاب کرده شود در روی وی تا آنکه گوشت آن عقوبةً ساقط شود در موضع جنایت زیرا که
وی روی خود را بسوال خوار و ذلیل کرده یا مبعوث شود و روی او استخوان باشد تا شناخته شود باین شعار یعنی استخوان بی گوشت باشد
چه صور در آخرت تابع معانی ست و مؤید اول ست روایت طبرانی و بزار از حدیث مسعود بن عمرو لا یزال العبد یسأل وهو غني حتى يخلق وجهه
فلا يكون له عند الله وجه و در ینجا اقوال دیگرست متفق علیه حدیث دلیل ست بر قبح کثرت سوال و بر بردن مسالت پاره از گوشت
از روی او تا آنکه باقی نمی ماند در روی چیزی لقوله لا یزال و لفظ ناس عام مخصوص بسلطان ست چنانکه بیاید و حدیث مطلق ست در قبح سوال
مطلقا و بخاری آنرا مقید کرده بکسی که سوال میکند از برای تکثر و افزونی مال کما یاتی یعنی آنکه سوال میکند و وی غنی ست و بروی رحم کرده چیزی
مید هند و هر که بنا بر احتیاج سوال میکند او را مباح ست درخواستن آن و می آید بیان غنا که مانع از سوال ست وعن

أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم تكثرا
کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما يسأل جمرا پس جزین نیست که
سوال میکند اخگر و پاره از آتش را ابن عربی گفته معنی وی آنست که معاقب شود بنار و محتمل که حقیقت باشد و بآن اخگر روی او را
داغ دهند چنانکه در مانع زکوة آمده فليستقل پس گو که کم طلبد این امر ست برای تهکم و مثل اوست معطوف بروی یا برای تهدید ست
از باب اعملوا ما شئتم او ليستكثر یا بسیار طلبد بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد کم یا بیش رواه مسلم و این مشعرست بتحریم
سوال برای استکثار وعن أبي عبد الله الزبير بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور یکی از عشره مبشره
بجنت ست مادرش صفیه بنت عبد المطلب عمه آنحضرت پسر و مادر هر دو مسلمان قدیم اند اسلام آورد بعمر شانزده سالگی عم وی او را بدخان
تعذیب کرد تا اسلام بگذارد او نگذاشت و همه مشاهد را با آنحضرت حاضر شد و وی اول کسی ست که تیغ کشید از میان در راه خدا و ثابت ماند
با آنحضرت روز احد و بود سفید رنگ دراز قامت مائل بخفت لحم و گویند گندم گون بود بسیار موی خفیف العارضین عمیر بن جرموز در سفوان
که از زمین بصره ست در سنه شصت و شش او را بکشت له اربع وستون سنة و مدفون شد در وادی السباع پس تر بصره آوردند و قبر وی
در انجا مشهور ست روی عنه ابناه عبد الله و عروة و غيرهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لأن يأخذ أحدكم حبله
فيأتي بحزمة حطب على ظهره هر آینه بگیرد یکی از شما رسن خود را پس بیارد بسته هیزم بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سکون زا بسته هیزم
فيبيعها پس بفروشد آن پشته هیزم را فيكف الله بها وجهه پس باز دارد خدا بقیمت آن پشته هیزم آبرو و جاه او و در ین
عبارت اشارت ست بآنکه نگاهداشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی ست و نعمت و لطف اوست بروی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال
و ترک سوال خير له من أن يسأل الناس بهترست مر او را از ینکه سوال کند مردم را أعطوه أو منعوه بدهند او را مردم یا ندهند
اگر دهند خود آبرو میرود و محروم می ماند و اگر بدهند بدتر از آن که در بند منت ایشان می افتد و در ربقه عبودیت و امتثال ایشان می در اید و بطمع
و سوال عادت میکند بیت داغ احسان بنما بدهمت والای ما + از حنا رنگی نگیرد دست استغنای ما + رواه البخاري حدیث دال ست

ودال ست برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نفقه نکند زن از خانه شوهر خود مگر باذن وی
گفته شد ای رسول خدا و نه طعام فرمود این افضل اموال ماست ولیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه
کرد زن از کسب شوهر خود از غیر امر او پس او راست نصف اجر وی وشاید که در جمع میان هر دو می توان گفت که در انفاق با اذن مستحق
اجر کامل ست و با عدم اذن مستحق نیمه اجر و نهی از انفاق زن وقتی ست که در صورت غیر اذن فساد و بخل از وی معلوم شود پس بدون اذن او
نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که درین وقت او را انفاق بغیر اذن وی جائز ست و او راست نصف اجر

وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال جاءت زينب امرأة ابن مسعود گفت ابو سعید آمد زینب
زن ابن مسعود که صحابیه ست و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابو هریره و ابو سعید خدری و عایشه از وی روایت دار
فقالت يا رسول الله انك امرت اليوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستیکه تو امر کردی امروز بصدقه دادن یعنی
فرمودی که تصدق کنید ای گروه زنان اگرچه از زیورهای شما باشد وكان عندي حلي فاردت ان اتصدق به و بود نزد
من زیور برای من پس خواستم که تصدق کنم بآن در راه خدا بامید اجر و ثواب فزعم ابن مسعود انه وولده احق من تصدقت
به عليهم پس زعم کرد ابن مسعود که فرزندان من مستحق ترکسی اند که تصدق کردم بآن زیور بر ایشان فقال النبي صلى الله عليه
وسلم صدق ابن مسعود زوجك وولدك احق من تصدقت به عليهم پس فرمود آنحضرت راست گفت ابن مسعود
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدقه کنی تو بآن زیور بر آنها و در روایتی آمده مر او را دو اجرست اجر قرابت و خویشی و اجر صدقه پس
کامل و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه ست از ام سلمه که گفت گفتم ای رسول خدا آیا مرا ثوابی هست از جهت
آنکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه و نیستند آنها مگر پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان مر تراست اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان انتهی و درین
دلالت ست بر اجزای صدقه در صرف بر ولد و ابن منذر دعوی کرده که اجماع ست بر عدم جواز صرف صدقه بسوی ولد و حمل کرده حدیث را بر اینکه
این اجزا در غیر صدقه واجب ست یا مراد بدان انفاق بر زوج ست که منفق ست بر اولاد یا مراد از ان اولاد زوج ست که از شکم این زن
نباشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر ایتام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج اوست و ایتام باعتبار یتیم از طرف ام گفته
رواه البخاري در حدیث دلالت ست بر اینکه صدقه بر اقرب از متصدق افضل و اولی ست و ظاهر حدیث در صدقه واجبه است و یحتمل که مراد صدقه
تطوع باشد و اول اوضح ست و مؤید اوست روایت بخاری از زینب زن ابن مسعود که گفت ای رسول خدا آیا کفایت میکند از ما اینکه بگردانیم صدقه را
بر زوج فقیر و برادرزادگان یتیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا اجر صدقه است و اجر صله و اخرجه ایضا مسلم و این اوضح ست در صدقه واجب
بر قول زینب که آیا کفایت میکند و قول آنحضرت صدقه است و صله است زیرا که آن در عند الاطلاق صدقه واجبه است و بهذا جزم المازری و این
دلیل ست بر جواز صرف زکوة زن در زوج و هو قول الجمهور و در وی خلاف ابی حنیفه است و نیست او را دلیلی که مقاوم نص تواند شد و این دلیل
که صدقه وی در نفقه هم بر وی عود کند پس گویا که صدقه نه بر آورده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید
حال آنکه بالاتفاق جائز ست چه آن هم در نفقه وی در آید اما صرف زوج راسرف واجب بر زوجه بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوی واجبست
پس بی نیاز ست از زکوة قال المصنف فی الفتح در سبل گفت نزد من درین صورت اخیر توقف ست زیرا که غنای زن بوجوب نفقه بر زوج
چنان نیست که از حل زکوة بی نیاز گرداند انتهی **وعن** عبد الله ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله

و در ثانی قدر تعدی و تجشی ست و درین باب حدیثها ست شیخ در ترجمه گفته اتفاق دارند علما بر نهی از سوال بی ضرورت و اختلاف درین ست که حرام ست یا حلال یا مکروه بشرطه شرطه کما تقدم و منقول ست از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیرا که دنیا خسیس ست و چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد او را خدای تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب نمی گردد بر مسؤل عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت باظهار حاجت دروغ مالک نمی گردد و هم چنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و سائلی که طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که از همه افحش ست نباید داد انتهی ملخصًا و در حدیث ثوبان ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی پس ضامن شوم من و عهد کنم او را به بهشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال نکرد هیچ یکی را از چیزی اخرجه ابوداود والنسائی

باب ۳ قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن او تعالی صدقها را در مصرفهای وی ۰ ۱ عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی حلال نیست صدقهٔ زکوة مر غنی را در حسبل گفته مختلف اند اقوال در حد غنا که با آن قبض صدقه حرام ست ولیس علیها ما تسکن له النفس من الاستدلال زیرا که این مبحث لغوی نیست که در ان رجوع بتفسیر لغت توان کرد بلکه در امری شرعی ست در قدری متعین نتواند شد و وارد شده اند احادیث در تعیین غنای محرم سوال مثل حدیث ابی سعید نزد نسائی در یک اوقیه و نزد ابوداود ما یغدیه و یعشیه و صححه ابن حبان پس این قدر غنا محرم سوال ست و اما غنا که با آن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که حرام بر کسی ست که بر وی زکوة واجب ست یعنی مالک دو صد درهم لقوله صلی الله علیه وسلم امرت ان آخذها من اغنیائکم واردها فی فقرائکم پس درینجا مقابله کرد آنرا با غنا و افاده کرد که غنی کسی ست که صدقه بر وی واجب ست و بیان کرد فقیر را و فرمود که فقیر کسی ست که باز گردانیده می شود در وی صدقه هذا اقرب ما یقال فیه وقد بیناه فی رسالة جواب سوال انتهی الا لخمسة مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند می توان داد لعامل علیها یکی مر کسی را که عامل ست بر صدقات و گماشتهٔ سلطان ست بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن مزد خود ست بر عمل خویش نه گرفتن از راه فقر او رجل اشتراها بماله دوم مردی که خریده است صدقه را بمال خود زیرا که آن مال در مصرف خود در آمده ملک بائع گردید الکنون که وی آنرا می فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست وقت بیع بلکه ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد او غارم سوم مر کسی را که مدیون ست و دیتی بر ذمهٔ وی نشسته که غنای وی با دای دین وی وفا نمی کند اگر این دین از غیر معصیت ست یا توبه کرد و نیست برای او وفا یا برای اصلاح ذات البین اگرچه توانگر باشند او غاز فی سبیل الله چهارم غزا کننده را در راه خدا شارح مغربی در بدر تمام گفته و ملحق ست بایشان هر که قائم ست بمصلحت عامه از مصالح مسلمین همچو قضا و افتا و تدریس اگرچه غنی باشند و داخل کرد ابوعبید در ان عاملین را نیز و اشاره کرد بخاری بسوی آن و گفت باب رزق الحاکم والعاملین علیها و مراد داشته برزق چیزی را که میدهد امام از بیت المال لقائم بمصالح مسلمانان همچو قضا و فتیا و تدریس پس او را گرفتن زکوة میرسد در قیام بمصلحت اگرچه غنی باشد طبری گفته رفته اند جمهور بجواز اخذ قاضی اجرت را بر حکم زیرا که حکم شاغل اوست از قیام بمصالح ذاتی وی جز آنکه گروهی از سلف مکروه داشته اند آنرا و حرام نگفته و نزد گروهی اخذ رزق بر قضا اگر از جهت حلال باشد جائز ست بالاجماع و هر که آنرا ترک کرده بطریق تورع ترک داده و در محل شبهه ترک اولی ست و حرام ست وقتی که مال بیت المال از غیر وجه شرعی باشد و اختلاف کرده اند در انکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف ست در اخذ از متحاکمین و هر که آنرا جائز گفته شرطها برای آن کرده

بر تبیح سوال مع الحاجت و در وی حث ست بر اکتساب اگرچه نفس خود را در مشقت در آرد عوض ادخال ذل سوال بر نفس خود و ذلت رد اگر داده نشود و عوض ضیق که در مال مسؤل عنه می در اید اگر هر سائلی را چیزی بدهد و شافعی را دو وجه ست در سوال کسیکه قدرت دارد بر کسب اصح آنست که حرام ست بظاهر حدیث دیگر آنکه مکروه ست بسه شرط یکی آنکه نفس خود را ذلیل نکند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عنه را ایذا ندهد پس اگر یکی هم ازین سه چیز مفقود کرد سوال حرام ست بالاتفاق **وعن** سمرة بن جندب صحابی مشهور حلیف انصارست از حفاظ مکثر الحدیث از انحضرت صلی الله علیه وسلم ست حسن بصری و ابن سیرین و شعبی ازوی روایت دارند مات بالبصرة سنة تسع وخمسين او ستين رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المسئلة كدوح يكدح بها الرجل وجهه سوال خراشها و جراحتهاست که مجروح میگرداند بآنها مرد روی خود را پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش و سوال نکند و کسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی خواستن مرد اموال مردم را خدش بمعنی اثرست الا ان يسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد پادشاه و امیر را زیراکه در سوال کردن از پادشاه مذمت نیست چه سوال وی از چیزی ست که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیزی هیچ منت بر سائل نیست چه وی وکیل ست پس سوال ازوی همچو سوال آدمی از وکیل خود ست که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگرچه از سلطان تکثرا سوال کند لاباس ست و نیست اثم دران زیراکه آنحضرت او را قسیم امری که لابد ست ازان گردانیده او في أمر لا بد منه یا سوال کند در کاری که نیست ازان چاره یعنی حصولش تمام نیست با وجود ضرورت مگر بسوال چنانکه احتیاج گرسنگی و نایافتن قوت یوم و تفسیر امر لابد در حدیث قبیصه چنین آمده که حلال نیست سوال مگر سه کس را صاحب فقر مدقع یا دم موجع یا غرم مفظع الحدیث رواه الترمذي وابوداود والنسائي وصححه و در حدیث ابن مسعود ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند مردم را و حال آنکه مر اوراست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی او بود خموش یا خدوش یا کدوح گفته شد ای رسول خدا و چه چیز بی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام ست چیست فرمود پنجاه درهم یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي و پنجاه درهم بحساب و پیه دیار ما قریب بده روپیه می شود و بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعنی اند و او بجهت شک راوی ست و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش کندن بناخن و کدح بدندان اشارت ست بتفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث حدیث عطاء بن یسار ست که فرمود آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه مر اوراست اوقیه که چهل درهم ست یا مثل اوقیه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه ست رواه مالك ابوداود والنسائي و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته اند لا يسئلون الناس الحافا و در حدیث سهل بن حنظله ست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی که سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس جزین نیست که وی می کند طلب بسیاری از آتش ثقیلی که یکی از رواة این حدیث ست در جای دیگر گفت و چیست غنا که روا نیست با وی سوال کردن مقدار چیزی ست که آنرا قوت بامداد گرداند و قوت شبانگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این ست که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا در شب و روز اخرجه ابوداود پس حدیث ابن مسعود دلالت دارد که حد غنا مانع از سوال پنجاه درهم یا قیمت اوست و حدیث عطا دال ست بر چهل درهم که هشت روپیه می شود و درین حدیث تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله مذکورست پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و اسحق و ابن المبارک بثالث و بعضی بثانی و ابوحنیفه و اصحاب او بملک دویست درهم اگرچه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آنرا ذکر کرده و دران ذکر پنج اوقیه است طیبی گفت که این آسان ترست بر مردم لیکن در پنجا دو چیزست یکی منع از اخذ زکوة دوم منع از سوال و اعتبار دویست درهم نزد ابوحنیفه در اول ست

وازابن عمر فی کامل بن عدی وعن حبشی بن جنادة فی الترمذی وعن جابر عن الدارقطنی ورواه احمد من طریق ابی زمیل عن رجل من بنی ہلال
وعن عبدالرحمن بن ابی بکر فی الطبرانی **وعن قبیصة** بفتح قاف وکسر موحده وسکون تحتیه وصاد مهمله بن مخارق بضم میم
وخای معجمه وکسر را وقاف در آخر صحابی ست معدود در اہل بصره الهلالی منسوب بهلال وفود آورد برآنحضرت صلی الله علیه وسلم
روی عنه ابنه قطن وابوعثمان النهدی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل
الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی را از سه مرد رجل بکسر بدل ست از ثلثة وصحیح ست رفع او بتقدیر احدهم
تحمل حمالة اول کسیکه برداشته است حماله را یعنی مالی را که ادا کند از انچه ضامن شده است بدان حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد
وبر خود می گیرد آدمی از قوم بجهت دیت وجز آن ومدیون می گردد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت درمیان خود جنگ می کنند
وخون یکدیگر می ریزند وشخصی دیگر درمیان می آید واصلاح میکند ودیتها که برایشان لازم می آید بر خود می گیرد بضمان میگردد بجهت آن
دینی بر ذمه او می نشیند فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال ست مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را واگرچه غنی باشد
زیرا که لازم نمی آید او را تسلیم کردن آن از مال خود ثم یمسك پستر باز دارد خود را از سوال بعد ادای حماله وزیاده بر قدر حاجت سوال
نکند ورجل اصابته جائحة اجتاحت ماله دوم مردی که رسید او را حادثه وآفتی که هلاک گردانید واز بیخ بر کند مال او را
جوح هلاک گردانیدن واز بیخ بر کندن جائحه شدت وسختی که هلاک کند مال را از قحط وفتنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما
من عیش پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود وبرپا شود بدان حاجت ضروریه
وی از زندگانی ودر روایتی آمده که گفت سدادا من عیش یعنی بجای قواما من عیش یعنی چیزی که ببندد حاجت او را از زندگانی قوام بکسر
قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت وقوام شی بمعنی چیزی که نظام وعماد وملاک وی بوی بود نیز آید وآن نیز قریب بهمین معنی ست واما قوام
بفتح قاف بمعنی عدل ووسط ست چنانکه در قرآن مجید ست وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا وسداد بکسر سین چیزی که بسته شود
بوی حاجت وهر چیزیکه ببندد چیزی را سداد اوست چنانکه سداد قاروره وجز آن وسداد بفتح سین بمعنی راستی ومیانه روی در قول
وعمل بود ودر ذکر قوام یا سداد مبالغه است در باز آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال ست او را اکل میته برای سد رمق
وقوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم دران کافی ست واین گویا ذکر حال مسکین ست وذکر حال
فقیر این ست که میفرماید ورجل اصابته فاقة سوم مردی که رسید او را حاجت ودرویشی فاقه حاجت احتیاق حاجتمند شدن
حتی یقول ودر روایتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قوله تا آنکه بگویند یا بایستند وخبر دهند سه کس از خداوندان
عقل وفراست از قوم وی که بحقیقت حال میرسند وسخن بتخمین وقیاس نمی گویند وحجی بکسر مهمله وجیم مفتوحه بمعنی عقل وباین رفته اند
شافعیه وگفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از سه کس وغیر ایشان می گویند که دو هم کافی ست بر قیاس سائر شهادات وحمل کرده اند
حدیث را بر ندب ونیز محمول ست بر کسیکه معروف باشد بغنا پستر فقیر شد وچون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگرچه
برای وی شهادت فاقه ندهند وقول او مقبول ست لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه
فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن وگدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش تا آنکه برسد قوام را
ودر روایتی سدادا را از زندگانی ظاهر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت دهند وگفته اند که آن ...

در باب الاقتضا بیاید لیکن چون شارح دریجا بآن تعرض کرده ما هم بدان تعرض نمودیم او مسکین تصدق علیه منها بجهت مسکین
که تصدق کرده شد بروی از صدقه فاهدی منها لغنی پس هدیه فرستاد آن مسکین برای توانگری چنانکه در حدیث عایشه در قصهٔ بریره
آمده است که کسی تصدق کرد گوشت را بر بریره پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریره صدقه است و برای ما هدیه متفق علیه حاصل آنکه
اگر چیزی بفقیر بوجه زکوٰة داد و آن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوٰة گرفتن او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد
بهر که بدهد رواست و استحقاق غازی زکوٰة را مذهب شافعی ست و نزد حنفیه عامل و غارم را درست ست زیرا که عامل اجرت عمل خود میگیرد و غنا
و فقر دران برابر ست و غارم را بسبب استحقاق وی دین را آن قدر درست ست که دین وی ادا یابد نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ
بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیا بگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و بجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مر غنی را و لیکن می توان گفت که هر که
صدقه بر غنی حلال نکرد همان کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بدان و مراد بغنی غیر غازی باشد والله اعلم رواه احمد
وابو داؤد وابن ماجة ومالك وصححه الحاكم واعل بالارسال ظاهر آنست که روایت همگنان معلول ست و لیکن در شرح مغربی
گفته معلول صرف روایت حاکم ست که حکم بصحت آن نموده انتهی گوییم وجه اعلال آنست که مروی ست از عطاء بن یسار تابعی کبیر کثیر الحدیث مولای
ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بدون توسط ابو سعید خدری و در روایتی از ابی داود از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز آمده و مراد بدان مسافر
که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی برآمده و وی حکم فقیر دارد باشارت قوله تعالی لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا
مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ پس گرفتن زکوٰة او را درست باشد **وعن** عبيد الله بن عدي بن الخيار بکسر خای معجمه و تخفیف
تحتانیه از کبار تابعین ست و تولد او در زمان نبوت بود روی عن عمر و عثمان وغیرهما قال حدثنی رجلان حدثاه بدرستیکه دو مرد خبر دادند او را
انهما اتیا رسول الله که آمدند آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قسمت میکرد صدقه را
یسألانه من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقلب فیهما البصر پس برگردانید آنحضرت دران هر دو
کس نگاه را یعنی از سر تا پا برگشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده فرفع فینا النظر وخفضه فرآهما جلدین پس دید آن هر دو را
چابک و توانا فقال ان شئتما اعطیتکما پس فرمود اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فیها لغني و حال آنکه نیست نصیب در صدقه
مر توانگر را ولا لقوي مکتسب و نه مر توانا را که کسب می تواند کرد معنی حدیث بر مذهب شافعی این ست که صدقه خوردن بر شما حرام ست و اگر
شما راضی می شوید بر خوردن حرام میدهم شما را و این بطریق تشدید و تقریع ست نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت ست و اگر در واقع
همچنین باید که توانگرید حلال نیست شما را و الا بدهم شما را و در مذهب حنفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و رذالت ست اگر باین صفت راضی اید
شما را بدهم و درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ ست و آنچه مهدی در بحر گفته که مراد بقوی مکتسب کسی ست که او را کسبی حاصل ست که بدان غنی
تواند گشت پس متعقب ست باینکه درین صورت داخل غنی باشد پس حاجت عطف چیست رواه احمد حدیث از ادله تحریم صدقه
بر غنی ست و این تصریح مفهوم آیت ست و اگرچه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی کما سلف و بر قوی مکتسب زیرا که حرفه وی او را در حکم غنی گردانیده
و هر که آنرا جائز گفته حدیث را تاویل کرده بچیزی که قبول کرده نمی شود وقواه و لفظ وی این ست ما اجوده من حدیث وابو داؤد والنسائي
و در حدیث ابن عمرو بن العاص بسند حسن ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حلال نیست زکوٰة مر غنی را و نه خداوند قوت درست اعضا را
رواه الترمذي وابو داود والدارمي ورواه احمد والنسائي وابن ماجة من ابي هريرة و درین باب ست از طلحه ذکره الدارقطني في العلل ورواه ابو یعلی

که بر حضرت وی مطلقاً حرام ست چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطبری و در بعضی کتب حنفیه نوشته که صدقه
نفل نیز حرام ست بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی حنیفه دو روایت انتهی یعنی جواز و عدم جواز و ارجح عدم جواز ست زیراکه حدیث ازین تفصیل
ساکت ست پس شامل هر دو باشد بنا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوٰة به بنی هاشم ظاهر روایت ست و در روایتی
از امام ابو حنیفه جائز ست درین زمان و ممنوع دران زمان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز ست دفع بعضی بنی هاشم ببعض انتهی گویم حدیث
باب وارد ست برین روایات و علت تحریم که اوساخ بودن آن اموال ست دران زمان و درین زمان هر دو موجود ست و تعلیل باحتیاج
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی حنفیه کرده اند خلاف ظاهر حدیث ست زیراکه احتیاج هم در زمان آنحضرت موجود بود و رنه در هنگام عدم حصول خمس
اخذ آن برای ایشان حلال می ساخت شوکانی گفته درین باب حدیثهاست و همه صالح احتجاج ست و حکایت کرده است ابن رسلان اجماع
بر عدم جوازش بر بنی هاشم و در شرح سنن و علما خلاف کرده اند در آلی که صدقه بر ایشان حرام ست و اظهر اقوال این ست که بنی هاشم اند و موالی
ایشان را درین باب حکم ایشان ست انتهی و در عموم بنی هاشم کلام ست کما تقدم در مصفی گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را باتفاق علما
و قال الشافعی بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند در موالی بعضی منع می نمایند و بعضی جائز دارند والله اعلم انتهی **وعن** جبیر بن مطعم
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی ست اسلام آورد قبل فتح و نازل شد بمدینه و مرد آنجا در سنه پنجاه و چهار وقیل غیر ذلک بسر بصیغه
تصغیر ست و پدر بصیغه فاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خیبر و ترکتنا و نحن وهم بمنزلة واحدة گفت جبیر رفتم من
و عثمان بسوی رسول خدا پس گفتیم من و عثمان ای رسول خدا دادی تو پسران مطلب را از خمس خیبر و ترک کردی ما را و ندادی حال آنکه ما و ایشان
یعنی بنو المطلب در یک مرتبه ایم یعنی نسبت بتو زیراکه اولاد عبد مناف ایم که جد رابع ما و تست چه هاشم و مطلب و عبد شمس و نوفل همه پسران عبد مناف اند
و من جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد منافم و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف ست
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد پس گفت آنحضرت نیستند پسران هاشم
و پسران مطلب مگر یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تخالف که میان ایشان بود در جاهلیت بود نه در اسلام و در قضیه تخالف بنی عبد شمس و نوفل
که بجهت عداوت و مخالفت یکدیگر عهد بستند که با بنی هاشم مناکحت و مبایعت نکنند تا آنحضرت را بسته تسلیم ایشان نمایند بنی المطلب با بنی هاشم
یکی بودند با ایشان متحد و موافق بودند و شیء واحد را بعضی سی واحد بسین مهمله روایت کرده اند بمعنی مثل و برابر و واحد تفسیر اوست غرض که
جبیر بن مطعم گفت که قسمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر پسران عبد شمس را که عثمان خویشان او بیند و مر پسران نوفل را که من و اقران من باشند
هیچ چیز رواه البخاری در سبل گفته مراد به بنی هاشم درینجا آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و آل ابی لهب دران داخل
نیست زیراکه هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عتبه و معتب پسران ابو لهب ایمان آورده بودند در حنین و حدیث دلیل
برینکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القربی و در تحریم زکوٰة نیز نه سوای ایشان اگرچه در نسب برابر اند و آنحضرت تعلیل
کرده است آنرا باستمرار ایشان بر موالات چنانکه در لفظ دیگر چنین آمده که آنها مفارقت نکردند از ما در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند
در احکام و این دلیل واضح ست و باین رفته ست شافعی و خالف الجمهور و گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفضیل داد نه باستحقاق
و این خلاف ظاهر ست بلکه لفظ شیء واحد دلیل ست بر مشارکت ایشان در استحقاق خمس و تحریم زکوٰة انتهی **وعن** ابی رافع مولاے

قول خبرست چنانکه روایت یقول مؤید اوست و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین خبر دهند که گویا شهادت ست و در ذکر لام لقد اصابت نیز
تاکیدست و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط ست و هم چنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسالت و ران فما سواهن
من المسئلة یا قبیصة سحت یأکلها صاحبها سحتاً پس چیزی که جز این سه صورت ست از صور تمامی سوال کردن ای قبیصه حرام ست
که می خورد آنرا خداوند وی حرام را و در روایتی یا کلها آمده بضمیر مؤنث زیرا که سحت را عبارت از آن گردانیده و رنه ضمیر برای سحت ست و در سبل
ضمیر مؤنث گرفته سحت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال ست و در سبل گفته سحت حرامی که حلال نیست
کسب آن نیز که آن میبرد برکت او را رواه مسلم و ابوداؤد و ابن خزیمة و ابن حبان مذهب ابن ابی لیلی موافق این حدیث تحریم سوال ست و اینکه ساقط میشود
عدالت از سوال ظاهر حدیث تحریم سوال ست مگر سه کس مذکور را یا باشد مسؤل سلطان کما سلف **وعن عبد المطلب بن ربیعة بن الحارث**
بن عبد المطلب بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسن رجولیت رسیده بود و ساکن مدینه بود پستر بدمشق رفت و همانجا
درگذشت در سنه شصت و دو از آنحضرت در خواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه ست و او راد کتب جز این حدیث نیست رضي الله عنه قال گفت عبد المطلب قال گفت
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لا تنبغي لآل محمد بدرستیکه صدقه حلال نیست مر آل محمد را مراد به لا تنبغی
لا تحل است پس مفید تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک وی امابر آنحضرت پس باجماع و همچنین ادعای اجماع
کرد ابن قدامه بر حرمت آن بر آل وی صلی الله علیه وسلم و منقول ست جواز از ابو حنیفه و گفته اند بشرطیکه ممنوع شوند از خمس خمس و دلالت احادیث
بر تحریم ست و هر که خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب ست که دلیلی بر احتیاج بسوی
آن قائم شود و تعلیل بقوله انما هي اوساخ الناس نیست این صدقها مگر چرکهای مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میکردانند
قاضی ست بتحریم صدقه واجبه بر ایشان نه نافله زیرا که مطهر همین صدقه واجبه ست کما قال تعالی خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ
وَتُزَكِّيهِم بِهَا مگر آنکه نزول آیت در صدقه نافله ست کما هو معروف فی کتب التفاسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نفل نیز بر آل
در سبل گفته و اخترناه فی حواشی ضوء النهار لعموم الادلة و در وی تکریم فرمودن آنحضرت ست آل را از اینکه محل غساله باشند و تشریف وی
صلی الله علیه وسلم ایشان را از گرفتن این صدقه و همین ست علت منصوصه آن و وارد شده است تعلیل نزد ابو نعیم مرفوعاً باین لفظ که ان لهم
فی خمس الخمس ما یکفیهم او یغنیهم پس این هر دو علت منصوصه اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس حلت صدقات برای ایشان زیرا که
منع انسان از مال و حق وی موجب حلت محرم بروی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رسالة مستقلة انتهی و لهذا فی روایة و در روایتی
آمده و انها لا تحل لمحمد و لا لآل محمد که این صدقات یا این اوساخ حلال نیست مر محمد را و نه آل محمد را در سبل گفته در مراد بآل
خلاف ست و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفته که مراد بآل آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهی گویم و آل حارث
بن عبد المطلب نیز بنا بر این حدیث زیرا که این تفسیر راوی ست و آن مقدم ست بر غیر وی کما عرف فی علم الاصول پس رجوع بآن در تفسیر آل محمد
درینجا ظاهر ست زیرا که لفظ آل مشترک ست و تفسیر راوی دلیل ست بر مراد از معانی آن و این در صحیح مسلم ست و اما تفسیر آل درینجا به بنی هاشم
که لازم زدی دخول اولاد مسلم و ابی لهب و نحو ایشان ست پس این تفسیری ست خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة
بنو المطلب از عبد مناف چنانکه داخل می شوند در آنها در قسمت خمس کما یفیده الحدیث الآتی انتهی رواه مسلم شیخ در ترجمه گفته اند

قبولش و تسلیمش بمالک آن مال واجب اگر ملتبس ست پس مظلمه است بر مستحق وی صرف شود و اگر عین مال جائر ست پس در وی تقلیل باطل ست کما انچه باتفاق آن استعانت بر معصیت میکرد از وی گرفته و در سبل احمد نقل این کلام گفته هو کلام حسن جار علی قواعد الشریعة لیکن در گرفتن این مال شرط ست که قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت محسن که نفوس بر حب وی مجبول اند و در وهم نیندازد که سلطان بر حق ست و لهذا وی عطیه او قبول کرده وقد بسطنا فی حواشی ضوء النهار فی کتاب البیع ما هو اوسع من هذا انتهی

کتاب الصیام

صیام و صوم در لغت بمعنی امساک ست و امساک عام ست از قول و عمل مردم و دواب و غیرها ابو عبید گفته هر ممسک از کلام یا طعام یا سیر صائم ست و در شرع عبارت ست از امساک خاص که باز داشتن نفس ست از طعام و شراب و جماع و جز آن از انچه وارد ست شرع بدان بر وجه مشروع و تابع اوست درین حکم امساک از رفث و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه بنا بر ورود احادیث در نهی از ان در صوم زیاده بر غیر وی در وقت مخصوص بشروط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و مبدأ فرضیت وی در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف کرده اند در انکه صلوة افضل ست یا صوم مشهور نزد جمهور آنست که صلوة افضل ست از سائر اعمال چنانکه آمده خیر اعمالکم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل ست زیرا که فرموده است علیک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب ست یا مراد آنست که نیست او را مثل بعد از نماز و بهر حال صوم رکنی ست از ارکان اسلام و فریضه ایست از فرائض دین و ضروری ست از ضروریات شرع منکر فرضیت وی کافر ست و تارک بی عذر آن فاسق

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدموا رمضان بصوم يوم ولا يومين پیشی نکنید ماه رمضان را بروزه یکروز یا دو روز درینجا دلیل ست بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و حدیث ابی هریره نزد احمد مرفوعا که باین لفظ ست لا تقولوا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالى ولكن قولوا جاء شهر رمضان حدیث ضعیف ست مقاوم این حدیث که در صحیح ست نتواند شد الا رجل در نسخ بلوغ المرام همچنین ست و لفظ وی در بخاری این ست الا ان يكون رجل مصنف گفته یکون تامه است ای یوجد رجل و لفظ مسلم الا رجلا است بنصب در سبل گفته هو قیاس العربیة لانه استثناء متصل من مذکور كان يصوم صوما مگر مردی که روزه می داشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه روزه می داشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فليصمه پس باید که روزه دارد دران روز بعضی گفته اند که این نهی مخصوص ست بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم رمضان و شعبان و مؤید این ست انچه در حدیث متفق علیه آمده که فرمود آنحضرت عمران بن حصین یا مردی دیگر را که روزه نداشتی تو آخر شعبان گفت نه فرمود چون افطار کنی بدار دو روزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دو روزه داشت یا نذر کرده بود و چون نهی شنید الصوم آن دو یوم باز ماند پس آنحضرت فرمود که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد متفق علیه حدیث دلیل ست بر تحریم صوم یوم یا دو یوم قبل رمضان ترمذی بعد روایت این حدیث گفته والعمل علی هذا عند اهل العلم کرهوا ان يتعجل الرجل الصيام قبل دخول رمضان بمعنی رمضان انتهی در سبل گفته قوله بمعنی رمضان تقیید نهی ست باینکه آن مشروط ست ببودن روزه احتیاطا نه آنکه صوم مطلق باشد همچو نفل و نذر و مانند آن گویم بعد این قید لازم می آید تقدم رمضان بهر صوم که باشد و این خلاف ظاهر نهی ست زیرا که نهی عام ست مستثنی نیست از وی مگر صوم کسیکه عادت صوم ایام معلومه دارد و آن ایام موافق افتاد با خیر یوم از شعبان و اگر مراد آنحضرت صوم مقید می بود چنین می فرمود الا مستقبلا یا مانند این لفظ حال آنکه نهی از تقدم رمضان کرد

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نام وى ابراهيم بود وقيل هرمز گفته اند مولاى عباس بود وى بآنحضرت بخشيد وچون عباس اسلام آورد ابو رافع
اين خبر بآنحضرت رسانيد حضرت او را آزاد كرد مات في خلافة علي كما قال ابن عبد البر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث
رجلا على الصدقة من بني مخزوم بدرستيكه فرستاد آنحضرت مردى را براى گرفتن صدقه يعنى زكوة از قبيلهٔ بنى مخزوم ونام آن مرد
ارقم بن ابى الارقم بود صرح به النسائي والطبراني فقال لابي رافع اصحبني فانك تصيب منها پس گفت آن مرد كه اى ابى رافع
همراه من شو وصحبت دار بمن پس بدرستيكه تو برسى بآن صدقه نصيب خود را وبدهيم بتو از ان چيزى فقال پس گفت ابو رافع حتى آتي النبي
صلى الله عليه وسلم تا آنكه بيايم آنحضرت را فاسأله پس سوال كنم آنحضرت را كه بروم همراه آن مرد يا نه فاتاه فسأله پس آمد
نزد آنحضرت وپرسيد او را از همراهى آن مرد فقال مولى القوم من انفسهم پس فرمود مولاى قوم از ذاتهاى ايشان اند وحكم ايشان
دارند وچنانكه صدقه ما را حلال نيست موالى ما را نيز حلال نباشد وانا لا تحل لنا الصدقة وما كه بنى هاشميم حلال نيست ما را صدقه پس ترا كه مولاى
مائى نيز نباشد رواه احمد والثلثة يعنى ابوداود وترمذى ونسائى وابن خزيمة وابن حبان والحاكم وهو في الطبراني من حديث
ابن عباس رضي الله عنه وحديث دليل ست برآنكه حكم موالى آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم حكم آل محمد ست در تحريم صدقه ابن عبد البر در تمهيد گفته
نيست خلاف درميان مسلمانان در عدم حل صدقه براى آنحضرت وبنى هاشم وموالى ايشان انتهى وجماعتى بعدم تحريمش بر ايشان رفته بنا بر عدم
مشاركت در نسب وبنا برآنكه ايشان را در خمس حصه نيست وجواب داده اند كه مقدم نمى شود بر نص اين علل پس مردود باشد زيراكه رافع نص ست ابن عبد البر
گفته هذا اخلاف الثابت من النص ونيز اين حديث نص ست بر تحريم عماله بر موالى وبر آل محمد بالاولى زيراكه آن مرد خواسته بود كه ابى رافع را بر بعض آنچه
آنحضرت او را بران عامل كرده والى گرداند وعماله آن ولايت بوى بدهد نه آنكه از اجرت خود چيزى بوى بخشد كه گرفتن اين ابو رافع را جائز بود زيراكه
اين داخل ست زير آن هيچ كس كه حلال ست او شان را گرفتن آن زيراكه چون اين مرد مالك اجرت خود گرديد او را رسد كه هر كرا خواهد از ان بدهد پس
ابو رافع را هم اخذ آن حلال باشد پس اين گويا نظير قول وى ست كه گذشت ورجل تصدق عليه فاهدى منها وعن سالم بن عبد الله
بن عمر عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعطي عمر العطايا بود آنحضرت كه ميداد عمر را عطيه
فيقول اعطه افقر مني پس مى گفت بآنحضرت بده آنرا بمحتاج ترين بوى از من فقال خذه فتموله او تصدق به پس مى فرمود
آنحضرت بگير آنرا ومال ساز آنرا يا تصدق كن بآن وما جاءك من هذا المال وانت غير مشرف ولا سائل فخذه وچيزى كه بيايد
ترا ازين مال وحال آنكه تو اشراف نكننده وانتظار برنده وطمع كننده ونه سوال كننده آنرا پس بگير آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچيزى كه
اين چنين ست پس مپيرو مگردان آنرا نفس خود را يعنى در پى آن مرو وطمع مكن وانتظار مبر چنانكه درميان مردم مشهورست لا رد ولا كد گويند
طمع نكند ومنع نكند وجمع نكند رواه مسلم حديث افاده كرد كه عامل را گرفتن عماله يعنى مزد عمل خود ميرسد بگيرد آنرا ورد نكند زيراكه حديث
در همين باب ست كما صرح به في رواية مسلم واكثر برانند كه امر در قول وى فخذه براى ندب ست وقيل براى وجوب وگفته اند مندوب ست در عطيه
كه ميدهد آنرا انسان كه قبول كند آنرا بهر دو شرط كه در حديث مذكور اند وقتى كه مال معطى حلال باشد واما عطيهٔ سلطان جائر وغيره كه مالش حلال
حرام ست پس ابن منذر گفته اخذ آن جائزست رخصت كرده شده است دران ووجه اخذ اين ست كه حق تعالى در حق يهود گفته سماعون
للكذب اكالون للسحت وآن حضرت درع خود نزد يهودى گرو كرد مع علمه بذلك وهمچنين جزيه گرفت از آنها با آنكه ميدانست كه مال ايشان حرام
حلال ست بلكه اكثر اموال آنها از ثمن خنزير ومعاملات باطله بود انتهى ودر جامع كافى گفته عطيهٔ سلطان جائر رد نكنند زيراكه اگر ميداند كه اين عين مال مسلم ست

والحاكم وانهم وصلوه من طريق عمرو بن قيس عن ابي اسحق ولفظه عندهم كنا عند عمار بن ياسر فاتي بشاة مصلية فقال كلوا فتنحى بعض القوم فقال اني صائم
فقال عمار من صام الخ الخمسة احمد وابوداود وترمذي ونسائي وابن ماجة ونيز حاكم ودارقطني وبيهقي ودارمي ونيست اين حديث در مسلم ووهم كرد
هر كه نسبت نمود آنرا بسوي وي وصححه ابن خزيمة وابن حبان ابن عبد البر گفته اين حديث مسند ست نزد ايشان ومرفوع اختلاف نميكنند
دران وزعم كرد ابو القاسم جوهري كه آن موقوف ست ورد كرده شد اين قول بروي وگفت مصنف در شرح نخبة الفكر واز انچه آنرا حكم رفع ست حكم كردن
صحابي ست بر فعلي كه آن طاعت ست مر خدا ورسول خدا را يا معصيت ست همچو قول عمار زيرا كه ظاهر آنست كه تلقي كرده است اين را از آنحضرت
صلى الله عليه وسلم انتهى پس مرفوع باشد حكماً ومعناً وموقوف باشد لفظاً و[illegible] ابن [illegible] رضي الله عنه قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابن عمر شنيدم آنحضرت را مي فرمود اذا رايتموه فصوموا چون ببينيد هلال رمضان را
پس روزه داريد واذا رايتموه فافطروا وچون ببينيد آنرا پس افطار كنيد فان غم عليكم فاقدروا له پس اگر پوشيده
شود ماه بر شما بغمام پس اندازه كنيد ماه را يعني بشماريد روزهاے او را سي روز وتمام كنيد وكامل گردانيد اين عدد را در ماهي كه پوشيده
شده است بر شما اقدروا صيغه امر ست وهمزه او همزه وصل ست ودال را كسره وضمه هر دو هند وگفته اند كه ضمه خطاست متفق عليه
حديث دليل ست بر وجوب صوم رمضان برويت هلال وافطار آن اول روز از شوال برويت هلال وظاهر ش اشتراط رويت جميع مخاطبين ست
ليكن اجماع بر عدم وجوب آن قائم شده بلكه مراد اخبار عدل ست كه حكم شرعي بدان ثابت شود خواه يك كس باشد يا دو وعلى الخلاف في ذلك پس
معنى اذا رايتموه آنست كه چون يافته شود فيما بين شما رويت واين دال ست بر آنكه رويت يك بلد رويت جميع اهل بلاد ست پس لازم باشد
حكم وگفته اند معتبر نيست زيرا كه اذا رايتموه خطاب ست مر مردم مخصوص را ودر مسئله اقوال ست نيست بر هيچ يكي از آنها دليل ناهض واقرب لزوم
رويت ست مر اهل بلد را وانچه متصل اوست از جهاتي كه بر سمت او واقع ست در مصفى گفته اگر هلال را در يك شهر ديده شد ودر شهر ديگر تفحص
كردند ونديدند اگر آن شهر قريب ست لازم ست حكم رويت ايشان واگر بعيد ست لازم نيست بحديث ابن عباس وبقياس بر مسئله فطر
وحج كه در حديث منصوص شده وظاهر آنست كه مراد از بعد مسافت قصر ست وايراد كرده نشود كه مسافت قصر را بامر هلال هيچ تعلق نيست
زيرا كه مشروعيت اكتفاي هر ناحيه برويت خود از جهت حرج ست وتكليف يا بلاغ اخبار نه از جهت اختلاف مطالع وعادت قاضيه است ببلوغ
اخبار در مواضع قريبه پس اگر از آخر شهري كه دران رويت متحقق شد بر دو مرحله باشد حكم آن لازم نيست انتهى ودر قول وي لرويته
دليل ست بر آنكه لازم ست صوم وافطار منفرد بالرويه را واين قول ايمه مذاهب اربعه است در صوم واختلاف كرده اند در افطار شافعي گفته
افطار كند وپوشيده دارد واكثر علما گويند صائم ماند احتياطاً كذا قال في الشرح وليكن در اول باب صلوة العيدين از وي گذشت كه
قائل نيست بتر كه يقين نفس خود واتباع مردم مگر محمد بن حسن شيباني وجمهور گويند متعين ست بر وي حكم نفس او ودر انچه متيقن ست پس اينجا
مناقض آنجا گفته وسبب خلاف قول ابن عباس ست مر كريب را كه اعتداد نكند برويت هلال وي در شام ست بلكه موافقت اهل مدينه كند
وروزه دارد روز سي ويكم باعتبار رويت وي در شام زيرا كه آن روز سي ام ست نزد اهل مدينه وابن عباس گفته كه اين از سنت ست وگذشت
حديث ونيست نص در انچه احتجاج كرده اند بدان بنا بر احتمال كما تقدم پس حق آنست كه عمل كند بيقين نفس خود صوماً وافطاراً وحسن ست
تكتم آن براي صوم مردم از اسارت ظن در حق وي كذا في السبل گوييم از احمد بن حنبل دو روايت ست يكي آنكه روزه گيرد برويت خود دوم آنكه
روزه نگيرد مگر با مردم اگر هلال را به بيند واو آنهر دو روايت در كتب حنابله مذكور ست و لمسلم ومسلم راست از حديث ابن عمر

زیرا که شارع دخول ماه و صوم رمضان معلق برویت هلال می کرده پس متقدم علیه مخالف نص ست امرا و نهیا و در وی ابطال فعل باطنیه ست که تقدیم صوم یک یا دو یوم می کنند قبل رویت هلال رمضان و زعم ایشان آنست که لام در قوله صوموا لرویته در معنی استقبال ست ای مستقبلین لها زیرا که حدیث مفید عدم صحت حمل لام ست برین معنی و اگرچه در مواضع دیگر باین معنی آمده باشد و رفته اند بعض علما باآنکه نهی از صوم بعد نصف اول از شانزدهم شعبان ست بحدیث ابی هریره مرفوعا که چون به نیمه رسید شعبان پس روزه ندارید و دیگران گفته اند جائز ست بعد از انتصاف وی و حرام ست قبل وی بیک روز یا دو روز اما جواز اول پس بجهت آنست که اصل همین ست و حدیث ابی هریره ضعیف ست احمد و ابن معین گفته منکر ست و اما تحریم ثانی پس بحدیث کتاب هو قول حسن انتهی کلام السبل سید علامه عبدالله بن صاحب السبل گفته مؤلف رح درینجا چنین گوید و در باب صوم تطوع جزم بصحت حدیث ابی هریره کرده انتهی گویم حدیث ابوهریره را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و دارمی روایت کرده اند و ابن حبان و غیره تصحیح وی نموده پس احتجاج بدان درست باشد و به قال الشوکانی رح و گفته درین باب حدیثها ست و خلاف طویل ست و در مطولات مبسوط انتهی وانچه شیخ در ترجمه گفته این نیز در حق کسی ست که قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزها انتهی خلاف ظاهر حدیث ست **وعن عمار بن یاسر رضي الله عنه قال من صام اليوم الذي يشك فيه فقد عصى ابا القاسم** کسی که روزه دارد روزی را که شک کرده می شود در وی پس تحقیق بی فرمانی کرد ابوالقاسم را یعنی محمد رسول الله ﷺ و ابوالقاسم کنیت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و یوم الشک عبارت ست از روز سی ام شعبان که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد بپوشیده شدن هلال در ابر و مانند آن و علما را اختلاف ست در صوم آن یوم و دلالت حدیث و ما فی معناه دال ست بر تحریم صوم آن یوم و باین رفته است شافعی و مالک و ابوحنیفه و همین ست مختار اکثر ایمه میگویند که روزه ندارد در روز شک و مکروه ست صوم آن یوم و اگر دارند به نیت نفل دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود روزه از رمضان باشد و مستحب ست نزد حنفیه مر کسی را که موافق افتد بیوم عادت صائم مر خواص را و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما می گویند که اگر در آسمان علتی باشد یوم شک نیست و حساب کرده میشود روزه وی از رمضان و بسیاری از صحابه و ابن عمر چون میگذشت از شعبان بست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند آنرا یا می شنیدند خبر آنرا روزه میداشتند و اگر مطلع صاف و بی علت میبود افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه می داشتند و حمل کرده اند این را بر صوم نفل و حدیث باب را حمل می کنند بر روزه به نیت رمضان در سبل گفته صحابه هم درین مختلف اند بعضی بجواز رفته و بعضی بمنع و عصیان ابا القاسم و ادله با محرمین ست و آنکه شافعی از فاطمه بنت الحسین رضی الله عنها آورده که علی کرم الله وجهه گفته اگر روزه دارم روزی از شعبان دوستر ست بسوی من از اینکه افطار کنم روزی از رمضان پس این اثر منقطع ست یا آنکه مجرد درباره روز شک نیست بلکه بعد از آنکه گواهی داد مردی نزد وی بر رویت خود هلال را پس روزه گرفت و حکم کرد مردم را بروزه و گفت اگر روزه دارم الخ و منجمله آنکه نص ست درین باب حدیث ابن عباس ست پس اگر حائل شود میان شما و میان او ابر پس کامل کنید شمار سی روز و استقبال نکنید ماه را اخرجه احمد و اصحاب السنن و ابن خزیمة و ابویعلی و اخرجه الطیالسی بلفظ ولا تستقبلوا رمضان بیوم من شعبان و اخرجه الدارقطنی و صححه و ابن خزیمة فی صحیحه و ابی داود راست از حدیث عایشه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ من شعبان ما لا یتحفظ من غیره یصوم لرویة هلال رمضان فان غم علیه عد ثلثین یوما ثم صام و ابوداود از حدیث حذیفه مرفوعا آورده لا تقدموا الشهر حتی تروا الهلال او تکملوا العدة ثم صوموا حتی تروا الهلال او تکملوا العدة و فی الباب احادیث واسعة داله علی تحریم صوم یوم الشک من ذلک الحدیث الآتی ذکره البخاری تعلیقا ذکر کرده ست این اثر را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق یعنی بی اسناد و تعلیق بخاری حکم صحیح دارد و وصله و وصل کرده اند آنرا بسوی عمار و زیاده کرد مصنف در تخ

بخبر واحد عدل و نزد مالک در قولی و شافعی را و در روایتی از احمد و اسحق شرط ست شهادت دو کس مثل سائر شهادات و استدلال ایشان
بخبر نسائی ست از عبد الرحمن بن زید بن خطاب که گفت نشستیم اصحاب نبی را صلی الله علیه وسلم و پرسیدیم ایشان را و حدیث کردند مرا که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه دارید بدیدن وی و افطار کنید بدیدن وی پس اگر پوشیده شود بر شما پس کامل کنید شمار شعبان را
سی روز مگر آنکه گواهی دهند دو شاهد پس این حدیث بمفهوم خود دال ست بر آنکه اخبار واحد کافی نیست و جواب داده اند که این مفهوم ست
و منطوق که مفاد حدیث ابن عمر و حدیث اعرابی که بیاید اقوی ست ازان ولیکن عدالت مخبر شرط ست بالاتفاق و طحاوی گفته قبول کرده میشود
عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور ست چنانکه ظاهر حدیث آینده ست و چون حدیث دلالت کرد بر قبول خبر واحد پس مقبول ست
خبر زن و عبد و این در صوم ست با غیم و در فطر با غیم شرط ست شهادت و عدالت و حریت و بی علت در هر دو شرط ست جمع کثیر و مراد بکثرت
عدد تواتر ست و نزد بعضے اهل محله و در روایتی از ابی یوسف پنجاه مرد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان اعرابیا
جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رایت الهلال آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال را
یعنے ماه رمضان را فقال اتشهد ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی بوحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی
گواهی میدهم فرمود آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده خداست گفت آری گواهی میدهم فرمود فاذن فی الناس یا بلال
ان یصوموا پس ندا کن در مردم ای بلال و اعلام کن ایشان را که روزه دارند غدا فردا و درین حدیث دلیل ست برینکه خبر مردی
مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نیست مقبول ست در ماه رمضان و نیست شرط لفظ شهادت چنانکه طحاوی گفته رواه الخمسة
یعنے احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و بیهقی و دارقطنی و حاکم و درو ی دلالت ست بر قبول خبر واحد در صوم و برینکه اصل
در مسلمانان عدالت ست زیراکه آنحضرت طلب نکرد از اعرابی مگر شهادت و دروی این ست که امر در هلال جاری مجرای اخبار ست نه شهادت
و اینکه کافی ست در ایمان اقرار بشهادتین و لازم نیست تبری از سائر ادیان وصححه ابن خزیمة و ابن حبان و گفت ترمذی
روی مرسلا و گفت نسائی انها اولی بالصواب و سماک که یکی از رواة این حدیث ست و راوی ست از عکرمه از ابن عباس چون تلقین شده
باصلی حجت نباشد و لهذا گفت مصنف ورجح النسائی ارساله و ترجیح داد نسائی ارسال او را و دارقطنی و طبرانی در اوسط
از طریق طاوس آورده که گفت حاضر شدم در مدینه و آنجا ابن عمر و ابن عباس بودند پس آمد مردی نزد والی مدینه و گواهی داد بدیدن
هلال رمضان پس پرسید والی مذکور از ابن عمر و ابن عباس شهادت آن مرد را گفتند جائز دار شهادت او را که تحقیق رسول خدا جائز داشت
شهادت یک کس را بر رویت هلال رمضان و بود آنحضرت که جائز نمی داشت شهادت را در افطار مگر از دو کس دارقطنی گفته متفرد ست
بان حفص بن عمر الایلی و او ضعیف ست شوکانی گفته رفته اند بر عمل بر یک شهادت ابن مبارک و احمد و شافعی در یک قول نووی گفته اصح همین ست
و رفته اند مالک و اوزاعی و ثوری بسوی اعتبار دو کس بحدیث عبد الرحمن و گذشت و اخرجه احمد ایضا و بحدیث امیر مکه حارث بن حاطب و لفظ وی
اینست که عهد کرد بسوی ما آنحضرت که نسک کنیم ما برویت پس اگر نه بینیم ما و گواهی دهند دو شاهد عدل نسک کنیم بشهادت ایشان اخرجه ابو داود
والدارقطنی و گفت دارقطنی اسناد این حدیث متصل و صحیح ست و غایت آنچه درین دو حدیث ست آنست که مفهوم شرط دلالت میکند بر عدم
قبول خبر واحد و لیکن احادیث خبر واحد راجح ست ازین مفهوم و عدالت مخبر شرط ست باتفاق انتهی **وعن** حفصة ام المؤمنين
رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من لم یبیت الصیام قبل الفجر فلا صیام له کسی که نیت نکند

فان اغمي عليكم فاقدروا ثلثين پس اگر پوشیده شود هلال بر شما پس اندازه کنید ماه را سی روز و روز سیام افطار کنید و تمام ماه بشمرید در مسوی گفته وهذا احسن تفاسیره وفیه تفاسیر اخر نقلها الشارح خارجة عن ظاهر المراد من الحدیث انتهی و در مواهب لدنیه گفته این مذهب ما و مذهب مالک و ابی حنیفه و جمهور سلف و خلف ست و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم ست تا دانسته شود که این ماه سی روز ست یا بست و نه روز و این قول غیر سدید ست زیرا که قول منجمین نامقبول و نامعتبر ست در شرع و اعتماد بران نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب و اتباع و خلف و سلف بدان عمل ننموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده چنانکه در حدیث ابن عمر ست که فرمود ما امت امیه ایم حساب و کتاب را نمی دانیم ماه چنین و چنان ست سه بار گفت و عقد کرد ابهام را در بار سوم و فرمود ماه چنین و چنین می باشد یعنی گاهی تمامی سی روز و گاهی بست و نه روز متفق علیه وللبخاری و در روایت بخاری ست فاكملوا العدة ثلثين پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام گردانید سی روز را و این صحیح ست در شمردن سی روز و رعایت نکردن حساب نجوم و منازل قمریه ابن بطال گفته فی الحدیث دفع لمراعاة المنجمین وانما المعول علیه رؤیة الاهلة وقد نهینا عن التکلف وقد قال الباجی فی الرد علی من قال انه یجوز للحاسب والمنجم وغیرهما الصوم والافطار اعتمادا علی النجوم ان اجماع السلف الماضین حجة علیهم وقال ابن بزیزة هو مذهب باطل قد نهت الشریعة عن الخوض فی علم النجوم لانها حدس وتخمین لیس فیها قطع انتهی صاحب سبل در بعض رسائل خود گفته معلق کرده است آنحضرت در تکلیف شهری معرفت وقت آنرا بر رویت هلال دخولا و خروجا یا اکمال عدت سی روز چنانکه درین روایت ست فهل فی الاکوان اوضح من هذا البیان و انتقال فرمود آنحضرت بعد نزول اکملت لکم دینکم الخ و بودند اهل بیت و اصحاب او بران و نمی شناختند زیادت و نقصان منازل را و نه آنرا که متاخران میزان معرفت وقتش گردانیده اند و نه این امور را که تکلیف موقت بران امر ست و توقیت ایام و شهور و سنوات بحساب منازل قمریه بدعت ست باتفاق امت انتهی وله و بخاری راست فی حدیث در حدیث ابی هریرة اسمعیلی گفته تفرد به البخاری عن آدم عن شعبة فاكملوا عدة شعبان پس کامل کنید شمار شعبان را سی روز و در بعضی روایات مطلق آمده بدون تقیید باحد الشهرین شوکانی گفته روزه دارد سی روز تا آنکه نمایان شود هلال شوال پیش از اکمال آن زیرا که وارد ست ادله صحیحه بران که چون پوشیده شود هلال روزه دارند سی روز مانند حدیث ابی هریره و مثل اوست حدیث ابن عمر نزد مسلم و حدیث ابن عباس نزد احمد و ترمذی و نسائی وصححه و حدیث عایشه نزد احمد و ابوداود و دارقطنی باسناد صحیح و جز آن از احادیث انتهی و بالجمله این احادیث نصوص ست در آنکه نیست صوم و نه افطار مگر برویت هلال یا اکمال عدت کذا فی السبل

وعن ابن عمر رضي الله عنه قال تراءى الناس الهلال گفت ابن عمر بیک دیگر نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند بر دیدن آن و هلال نام غره قمر ست و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته اند و قیل در دو شب آخر ماه بست و ششم و بست و هفتم و در غیر این شبها قمر ست کذا فی القاموس و مراد اینجا معنی اول ست که دیده می شود در شب نخست از رمضان فاخبرت النبي پس خبر دادم من آنحضرت را صلى الله عليه وسلم اني رأيته که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصيامه پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابو داود والدارمي والدارقطني والبيهقي وصححه ابن حبان والحاكم وصححه ايضا ابن حزم کلهم عن طریق ابی بکر بن نافع عن نافع عن ابن عمر حدیث ابن عمر دلیل ست بر عمل کردن بخبر واحد در صوم گرفتن و این مذهب گروهی از اهل علم ست و مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد نیز همین ست ولیکن عدالت شرط ست و تلفظ نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی ست که متعلق ست بدان وجوب این صوم پس مشابه شد روایت احادیث و اخبار را

غیر منفصل اند از شب بفاصل متحقق پس صوم متحقق نشود مگر وقتی که نیت در جزوی از شب واقع شود و هر صوم را نیت علیحده باید کما تقدم و این
مشهور ست از مذهب احمد و او را قولی دیگر آنست که اگر اول ماه نیت کرد کافی ست و تقویت کرد این قول را ابن عقیل بآنکه گفت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لکل امرء ما نوی و این کس نیت تمام ماه کرده ست زیرا که تمام رمضان بمنزلهٔ یک عبادت ست و فطر در شبهای او عبادتی دیگر ست
لهذا استعانت بر صوم نهار می کند در سبل گفته و اطال فی الاستدلال علی هذا بما یدل علی قوته انتهی و حدیث عام ست از اینکه روزه
فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضا و نذر و کفاره یا نفل ولیکن مذاهب در اینجا مختلف ست مذهب مالک همین ست که نیت از شب شرط ست
هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما نفل پس جائز ست نیت وی قبل از زوال بلکه نزد شافعی
بعد از زوال نیز و مذهب حنفیه آنست که روزهٔ رمضان و نفل و نذر معین جائز ست به نیت از نصف نهار شرعی که قبل زوال ست و برای روزهٔ قضا
و کفارت و نذر مطلق نیت شرط ست از شب در سبل گفته فیه خلاف و تفاصیل و استدلال کرده ست قائل عدم وجوب تبییت بحدیث بخاری
که بر انگیخت آنحضرت مردی را که ندا کند در مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام کند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید که نخورد
گفته اند که واجب بود پستر منسوخ شد وجوب او بصوم رمضان و نیست نسخ وجوب وی رافع سائر احکام پس رمضان و آنچه در حکم اوست از نذر
معین و تطوع مقیس باشد بران پس عموم فلا صیام مخصوص باشد باین قیاس و بحدیث عایشه که بیاید و آن دال ست بر آنکه آنحضرت صوم تطوع
بغیر تبییت نیت میداشت و جواب داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک را
لازم آکل و غیر آکل هر دو کرده پس معلوم شد که این امر خاص ست و کفایت عاشورا بغیر تبییت بنا بر تعذر اوست پس قیاس کرده شود بروی
آنچه مساوی اوست مثل کسی که بخفت تا آنکه صبح کرد با آنکه از تمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که آن صوم مجزی ست **وعن**

عایشة رضی الله عنها قالت دخل علیّ النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم فقال هل عندکم من شیء قلنا لا گفت
عایشه در آمد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فانی اذا صائم فرمود پس من اکنون
روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و از اینجا معلوم می شود که نیت نفل در نهار جائز ست و همین ست مذهب حنفیه و باین قائل ست امام شافعی
و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ایمه دیگر قائل اند که واجب ست نیت از شب چنانکه در فرض در حجة الله البالغه گفته نیست اختلاف
در میان قول آنحضرت که هر که نکرد نیت روزه از شب روزهٔ او نیست و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم وقتی که نیافت طعام را
زیرا که اول در فرض ست و ثانی در نفل و مراد بنفی نفی کمال ست انتهی ثم اتانا یوما آخر پستر آمد آنحضرت نزد ما روز دیگر یعنی پرسید
که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز باز آمده پرسید فقلنا اهدی لنا حیس پس گفتیم فرستاده شده ست
برای ما حیس بفتح حای مهمله و سکون تحتانیه و در آخر سین مهمله طعامی ست که ساخته می شود از تمر و قروت و روغن و گاهی بجای قروت آرد
یا سویق اندازند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج ست فقال ارینیه فرمود بعایشه بنما مرا حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربیه
آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلقد اصبحت صائما پس بتحقیق صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بنیت روزه فاکل پس
خورد آنحضرت از آن حیس و از اینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز ست بی عذر و برین اند اکثر علما و ابوحنیفه و اصحاب وی بر آنند
که واجب ست اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل ست و ابطال عمل منهی عنه ست لقوله تعالی
لا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده ست در آن لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب ست قضای آن

روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را و در روایتی من لم یجمع آمده بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و ثابت العزم بودن
بر کاری و در روایتی من لم ینو یعنی هر که نیت نکرد رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی در مصنفی گفته یکی از
ارکان صوم نیت ست بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را تفتیشی ست زیرا که خالی نیست از انکه معنی نیت
درین حدیث قصد فعل باشد بتعیین آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگرچه قصد علت غائیه ست از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فمن کانت هجرته الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه نیت مبهم کردند و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جائز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند پس ظاهر آنست که قصد فعل جبلی ست شارع متوجه آن نشد بلکه مراد فرضیت اخلاص ست
و آن باضافه فعل باشد بخدای تعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روزه طاعتی جداست
و لهذا گاهی مباح می شود فطر بعضی و واجب می شود صوم بعض آخر پس هر روزه واجب ست و تبییت نیت در فرض واجب ست و متصل ساختن
با اول جزو صوم یا ایقاع آن در جزوی خاص از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا امساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادت مستمره مردم
نوم عند اول جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیزها حرج عظیم ست و از صاحب شرع نصی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن کثرت وقوع آن پس این تقریر ست از شارع بران عادت مستمره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد
و تردد در فرضیت دارد ظاهر شد که رمضان ست بنا بر آنچه گفتیم ظاهر آنست که روزه از رمضان واقع شود و تحری یوم الشک بجهت معنی
رمضان نفل باشد یا فرض منهی ست بحدیث عمار و علت نهی آنست که این تعمق ست درین و اگر لیلة ثلثین از رمضان نیت کند و میداند که
اگر ثابت شد هلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از ان چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد ضرورة انتهی و مال الترمذی
والنسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر حفصه و رفع نکرده اند آنرا تا آنحضرت ابوداود گفت لا یصح رفعه
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی در علل از بخاری که وی گفت انه خطأ و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف ست و گفت
ابن ابی حاتم الوقف اشبه و گفت نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح رفعه و گفت احمد ماله عندی ذلک الاسناد و گفت بیهقی رواة وی
ثقات اند لیکن مروی موقوف ست و گفت خطابی اسنده عبد الله بن ابی بکر و زیادت از ثقه مقبول ست و در سبل گفته اختلاف کرده اند
ایمه در رفع و وقف وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه یزید الخبر قوة لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرد آنرا طبرانی از طریق
دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابوداود و وقف کرده اند معمر بفتح میمین و عین مهمله درمیان آنها و زبیدی بضم زا و نام او منبه بن صعب ست
و ابن عیینه و یونس ایلی و سفیان این حدیث را بر حفصه و همه ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن خزیمة و صحیح گفت
آنرا بطریق رفع ابن خزیمه و ابن حبان و گفت حاکم در اربعین صحیح علی شرط الشیخین و گفت در مستدرک صحیح علی شرط البخاری انتهی و درین
باب ست از عایشه اخرجه الدارقطنی و در روی عبد الله بن عباد ست و وی مجهول ست ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از میمونه بنت سعد و رواه
ایضا و در روی واقدی ست شیخ در ترجمه گفته این حدیث صحیح ست پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری آنرا روایت کرده اند و دارقطنی نیز
روایت کرده و گفته رجال اسناد وی همه ثقات اند انتهی و للدارقطنی و در روایتی از دارقطنی از حفصه باین لفظ ست لا صیام
لمن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نگردانید آنرا از شب و این دال ست بر انکه صحیح نیست صیام مگر به نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزو از شب که خواهد و اول وقت وی مغرب ست زیرا که صوم عمل ست و اعمال بنیات اند کما تقدم و اجزای نهار

از عموم این حدیث بنا بر تصریح فرمودن وی که انه لیس مثلکم کما یاتی پس وی احب صائمین ست بسوی خدای تعالی اگرچه تعجیل فطر نفرماید
چه او را اذن بود در وصال واگرچه چند روز متصل باشد **وعن** انس بن مالک رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم تسحروا فان فی السحور برکة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت ست سحور بفتح سین وضم آن هر دو جائز ست
اگر بفتح ست معنی آن طعام سحر ست واگر بضم ست معنی آن طعام سحر خوردن ومحفوظ نزد اکثر محدثین بفتح ست واظهر در معنی ضم ست زیرا که
برکت در فعل ست بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل واگر در هر دو برکت اعتبار کنند نیز می رسد ودرینجا دلالت ست بر سنیت تا خیر
سحور متفق علیه وزیاده کرد احمد از حدیث ابی سعید که فلا تدعوه ولو ان تجرع احدکم جرعة من ماء فان الله وملائکته یصلون علی المتسحرین
وظاهر امر وجوب تسحر ست لیکن بواصلت آنحضرت ومواصلت اصحاب وی آنرا بندب فرود آورده وابن منذر اجماع نقل کرده بر آنکه تسحر
مندوب ست وبرکت در وی اتباع سنت ومخالفت اهل کتاب ست بحدیث مسلم مرفوعا فصل میان صیام ما وصیام اهل کتاب خوردن
سحر ست وتقوی بدان بر عبادت وزیادت نشاط وتسبب برای صدقه بر کسیکه سوال کند وقت سحر کذا فی السبل گویم وروی حدیث الباب النسائی
وابو عوانة فی صحیحه من حدیث ابی لیلی الانصاری وروی النسائی والبزار من حدیث ابن مسعود والنسائی من وجهین عن ابی هریرة واخرجه
البزار من حدیث قرة بن ایاس المزنی وروایت کرد ابن ماجه وحاکم از حدیث ابن عباس باین لفظ که استعانت کنید بطعام سحر بر صیام نهار
وبقیلوله نهار بر قیام لیل وشاهده فی العلل لابن ابی حاتم عن ابی هریرة ودر ابو داود ست بروایت ابن واسه ودر ابن حبان از ابی هریره
که نعم سحور المؤمن التمر ودر ابن حبان ست از ابن عمر مرفوعا بدرستیکه خدا وفرشتگان او صلوة میفرستند بر متسحرین وهم در وی ست از ابن عمر
سحری کنید واگرچه بجرعه از آب باشد ودر روایتی از بخاری ست که گفت انس سحور کردند رسول خدا وزید بن ثابت وهرگاه که فارغ شدند
از سحور خود ایستاد آنحضرت بسوی نماز گفت راوی گفتم من انس را چه قدر تفاوت بود در فراغ از سحور ودخول در نماز گفت بقدر آنکه مردی
پنجاه آیت بخواند واخرجه مسلم ایضا واین حد تاخیر اوست بنص شارع پس متعین باشد بران عمل ولا یلتفت الی غیره **وعن** سلمان بن
عامر الضبي صحابی ست ابن عبد البر در استیعاب گفته در صحابه جز وی کسی ضبی نیست رضي الله عنه قال اذا افطر احدکم فلیفطر
علی تمر فرمود چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما زیرا که سبب برکت ست چنانکه در روایت ترمذی ست فانه برکة حافظ
ابن القیم گفته این از کمال شفقت آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بر امت ونصح ایشان زیرا که دادن شئ حلو طبیعت را با خلو معده داعی تر ست
بسوی قبول او وانتفاع گرفتن قوی بدان خصوصا قوت باصره که تقویت وی بحلاوت بیشتر ست واما آب پس کبد را از صوم نوعی از یبس حاصل
میشود وچون آب تر شد انتفاع او بغذا کامل تر باشد بعد وی باانچه در تمر وآب ست از خاصیت موثره در صلاح قلب که نمی دانند آنرا مگر اطبای
قلب فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور پس اگر نیابد تمر را پس باید که افطار کند بر آب زیرا که آب پاک کننده است معده را از آلایش
وصاف کننده است آنرا وموجب اشتهاست رواه الخمسة یعنی احمد وابو داود وترمذی ونسائی وابن ماجه ودارمی نیز وصححه ابن خزیمة
والحاکم وابو حاتم الرازی ایضا وروی ابن عدی عن عمران بن حصین بمعناه واسناده ضعیف وروی الترمذی والحاکم وصححه من حدیث انس
مثل حدیث الباب سواء ورواه احمد والترمذی والنسائی وغیرهم عن انس فعله صلی الله علیه وسلم ودر سندش مقال ست ولفظ وی این ست کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یفطر علی رطبات قبل ان یصلی فان لم یکن حسا حسوات من ماء ووارد شده است در عدد تمر که آن سه است در سبل گفته وفی
الباب روایات فی معنی ما ذکر ودل علی ان الافطار بما ذکر هو السنة انتهی **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه قال نهی رسول الله صلی

و در روایتی جائز است مطلقاً زیرا که قضا خلف اوست پس باکی نیست: نقض و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر بی عذر
نقض کرده است رواه مسلم و ابوداود و ابن حبان و الدارقطنی و البیهقی نحوه در سبل گفته اما حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی
اعم است از آنکه نیت صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تبییت زیرا که محتمل رد کرده می شود بسوی عام و نحو آن با آنکه در بعض روایات حدیث عایشه
انی کنت اصبحت صائماً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تبییت و عدم فرق میان نفل و فرض و قضا و نذر است و قائم نشد دلیلی بر رفع
این هر دو اصل پس بقا بر آن هر دو متعین است انتهی **وعن** سهل بن سعد بن مالک الانصاری الخزرجی از مشاهیر صحابه است
و آخر کسی است که مرد در مدینه از اصحاب در سنه نود و یک و قیل هشتاد و هشت و بود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود
آنحضرت بدل کرده سهل نام کرد رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر
بدرستیکه فرمود آنحضرت همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در کشادن روزه و این بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر
می کنند در افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب می دانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق
وقت و تیقن بدان و احتیاط در آن بود نه استعجال با تردد باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف در تسنن می کنند تورپشتی گفته اگر قصد در تاخیر تادیب
نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس یا مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و مؤید این تاویل است حدیث صحیح
که روایت کرده است آنرا ابوسعید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گو که وصال کند تا سحر
و تاخیر افطار بسیاست نفس و قطع شهوات امری است که کرده اند آنرا بسیاری ربانیین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه
محرر سطور گوید بعد ورود نص صحیح صریح در تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیاست نفس و جز آن خوب نیست زیرا که اصل مقصود موافقت حق است
نه شکست نفس و لابد مصلحتی که در تعجیل در نظر شارع بوده است افضل است از مصلحتی که دیده اند آحاد امت خصوصاً چون در حدیث آمده باشد که همیشه
دین غالب است مادامیکه شتابی کنند مردم افطار را زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند رواه ابوداود و ابن ماجة پس علت منصوص شارع را
گذاشته اختراع مصلحت در خلاف آن در مذاق اهل اتباع ذائقه حنظل می بخشد و مفهوم حدیث وصال تا سحر نه تاخیر افطار است بلکه ترک
تعشی است بعد افطار بیا زمانی غیر بنا شد و امید اعادهٔ برکت بر خود در اتباع باید داشت نه ابتداع متفق علیه زیاده کرد احمد و اخروا
السحور و زیاده کرد ابوداود لان الیهود والنصاری یؤخرون الافطار الی اشتباک النجوم در شرح مصابیح گفته ثم صار فی ملتنا شعاراً لاهل البدعة
و سمة لهم و در سبل گفته حدیث دلیل است بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس متحقق شود برویت یا باخبار کسی که جائز است عمل بقول وی
و ذکر کرد آنحضرت علت را که مخالفت یهود و نصاری است مهلب گفته و حکمت در وی آنست که از شب در روز نیفزاید و نیز تعجیل ارفق است
بصائم و اقوی است برای او بر عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار مستحب است و مکروه نیست تاخیر مگر کسیکه تعمد آن کند و در وی فضیلت بیند
و للترمذی من حدیث ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قال گفت آنحضرت فرمود
الله عز و جل احب عبادی الی اعجلهم فطراً دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه
کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر گزاری ترخیص و امتنان نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و عباد عام است از همه کس لیکن مراد مسلمانان اند
زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی ذر عند احمد و حدیث دلیل است بر آنکه تعجیل افطار احب است بسوی حق تعالی از تاخیر پس اباحت
مواصلت تا سحر افضل نباشد از تعجیل افطار یا مراد از عبادی کسانی اند که افطار می کنند و بسحر مواصلت نمی نمایند و اما آنحضرت پس خارج است

ونه نهي از وصال ونه روائب وصال تا سحر مستقيم می ماند وهم در وی دلالت ست بر آنکه وصال از خصائص اوست صلی الله علیه
وسلم شوكاني گفته حرام ست وصال بر غير آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بر نهی از آن انتهی زیرا که قول اقوی ست از فعل چه خطاب ست وبیان
نص کرده است بر کراهت وکراهت در استعمال سلف در معنی حرمت ست ولهذا اصحاب وی مختلف اند در آنکه این کراهت تحریمی ست یا تنزیهی واول
اصح ست وباختصاص وی رفته اند جمهور ورحمت وشفقت منافی حرمت نیست چه باشد که حرمت برای رحمت بود واهل سلوک که مولع اند بریاضت
ولذا اختیار وصال افعال میکنند بکلمه آبی از حقیقت وصال بر لیند در مصنفی گفته وصال زائل میشود بیک قطره آب ویک لقمه طعام زیرا که حقیقت صوم ستانی غیر وقته وانچه مبطل صوم ست
مبطل آن نیز باشد وظاهر آنست که در حقیقت وصال نیست تقرب داخل ست پس اگر باتفاق چیزی نخورد ونه آشامید واصل نباشد وهمچنین نیت روزه گرفتن
فرداد اخل ست پس اگر بعد از نیت ترک اکل وشرب کرد واصل نباشد انتهی متفق علیه من حدیث ابن عمر وعایشة وابی هریرة وانس وتفرد مسلم باخراجه
عن ابی سعید وقیل البخاری الی قوله یسقینی واختلاف کرده اند در صوم وصال برای غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی مطلق حرام گفته اند کالشوکانی
وغیره ونزد مالک وابوحنیفه نیز جائز نیست وعلیه الاکثر وگفته اند حرام بر کسی ست که در مشقت شدید افتد ومباح کسی راست که بروی شاق نیست واول
رای اکثرست وهر که قائل تحریم نیست میگوید که اگر حرام می بود وصال نمیکرد آنحضرت با ایشان ومقرر نمیداشت ایشان را بران واین قرینه کراهت ست
وابوداود امری از صحابه آورده که نهی کرد آنحضرت از حجامت ومواصلت وحرام نکرد این هر دو را بر اصحاب خود واسنادش صحیح ست وبزار وطبرانی در
اوسط از حدیث سمره آورده نهی کرد رسول خدا از وصال ونیست عزیمت ووصال ست مراو را مواصلت صحابه چنانکه ابن ابی شیبه باسناد صحیح آورده که ابن الزبیر
تا پانزده روز وصال میکرد وهمچنین از جماعتی جزوی روایت کرده پس اگر ازین نهی تحریم می فهمیدند وصال نمیکردند ودال ست بر جواز روایت ابن السکن مرفوعا
کان الله تعالی فرض نکرد صیام لیل را پس هر کخواهد پیروی من کند ونیست او را اجر وگفته که تعلیل باینکه وصال فعل نصاری ست مقتضی تحریم نیست واعتذار
جمهور از مواصلت آنحضرت که این بطریق تقریع وتنکیل آنها بود واحتمال جواز آن از برای مصلحت نهی ده تا کید زجر ایشان ست زیرا که چون آنها مباشر
وصال شدند حکمت نهی برانها ظاهر شد واین داعی تر شد بسوی قبول نهی مذکور بنا بر انچه مترتب شد بران از ملال در عبادت وتقصیر در اهم
از آن یا ارجح تر از وظائف عبادات واقرب تر در اقوال تفصیل ست **وعنه** ای ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه داری که ترک نکند سخن دروغ را واطلاق زور بر باطل وبهتان نیز آید وزور قسمی از قول ست
ومراد اینجا شامل قول وفعل ست تا صحیح افتد قول وی والعمل به وترک نکند عمل کردن را بزور وباطل فلیس لله حاجة فی ان یدع
طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی ومبالاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی ونوشیدنی خود را واین کنایت ست از
عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم وشرعیت آن گرسنگی وتشنگی نیست بلکه کسر شهوت واطفای نائره نفسانیت ست تا نفس از امارگی برآید
ومطمئنه گردد رواه البخاری ودر حدیث ابوهریره است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار روزه دار ست که نیست او را حاصلی از
روزه خود مگر تشنگی وبسا شب خیز نماز گذار ست که نیست او را حاصلی از قیام خود مگر بیداری رواه الدارمی مراد دروغ وغیبت ودیگر مناهی
ونماز در زمین مغصوب ست واعتنا نکردن بجماعت با رعایت ارکان وآداب آن وابوحاود ودر اصحاب السنن واللفظ له والفظ مر ابوداود
راست حدیث دلیل ست بر تحریم کذب وعمل بران وتحریم سفه بر صائم واین هر دو بر غیر صائم نیز حرام ست مگر آنکه تحریم در حق وی مؤکد تر ست
همچنین تحریم زنا از شیخ وخیلاء از فقیر ودر حدیث دیگر آمده پس اگر دشنام دهد او را کسی یا بدگوید پس باید که بگوید که من روزه دارم ودشنام ندهم
تا بدلیتش جوابا **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل وهو صائم بود آنحضرت که

الله عليه وسلم عن الوصال گفت ابو هريره نهي كرده است آنحضرت از وصال يعني روزه داشتن دو روز يا زياده بي اكل و شرب درميان
آن فقال رجل من المسلمين پس گفت مردي از مسلمانان يعني از اصحاب مصنف در فتح الباري گفته لم اقف على اسمه فانك تواصل
يا رسول الله پس بدرستيكه تو وصال ميكني اي رسول خدا پس مرا چرا منع ميكني ازان و حال آنكه تو ميخواني ما را و امر ميكني باتباع خود قال فرمود
آنحضرت بجواب آن مرد وايكم مثلي وكدام يك از شما مانند من ست استفهام انكارست يا توبيخ يعني ايكم على صفتي ومنزلتي من ربي و در روايتي
كهيئتكم و در روايتي ست مثلكم و در روايتي ست كاحدكم اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني بدرستيكه من شب ميكنم درحاليكه طعام ميدهد مرا
آنكه پرورنده و تربيت كننده من ست و آب ميدهد مرا و در روايتي اظل عند ربي ليكن در فتح الباري گفته ارجح لفظ ابيت است نه اظل و در روايتي
اني أُطعم وأُسقى و در لفظي لي مطعم يطعمني وساق يسقيني وحاصل همه يكي ست در سفر السعادة گفته علما را درين شراب وطعام چند قول ست
يكي آنكه طعام و شراب محسوس بود چه حقيقت لفظ اين ست وعدول از حقيقت موجب ظاهر ندارد پس حمل بر حقيقت
متعين بود دوم آنكه مراد غذاي روحاني بود كه از معارف ولذات مناجات وفيضان لطائف آلهي كه بر دل وارد ميگشت وانچه توابع آنست از
نعيم روح وشادي نفس وفرح دل وروشنائي چشم كه بآن چندان قوت وقدرت ومسرت حاصل آيد كه از غذاي جسماني مستغني شود ؎ لها احاديث
من ذكراك تشغلها * عن الشراب وتلهيها عن الزاد * لها بوجهك نور تستضاء به * ومن حديثك في اعقابها حادي * اذا اشتكت من كلال السير
واعدها * روح القلوب فتحيي عند ميعاد * اين قول دوم مختارست چه اگر حقيقت طعام وشراب حمل افتد وصال متصور نبود بلكه باطل شود انتهى
گويم اين قول دوم منقول ست از ابن رجب در لطائف واز حافظ ابن القيم در هدي وبعضي ايراد كرده اند بر قول اول كه لو كان كذلك لم يكن مواصلا
وجوابش آنست كه طعاميكه از جنت بروجه تكريم آيد منافي تكليف نيست ونه آنرا حكم طعام دنيا ست وبعضي گفته اند كه مراد بطعام وشراب قوت ست
كه لازم اوست گويا فرمود كه خداي من مرا قوت آكل وشارب مي بخشد وچيزيكه قائم مقام طعام وشراب ميگردد افاضه ميكند يا مراد بطعام وشراب
عدم احساس الم جوع وعطش ست واين غير معني قوت ست وگفته كه معني اول راجح ست چه سيرابي وسيري منافي حال صائم ست ومفوت
مقصود از صوم وصال چه روح اين عمل گرسنگي وتشنگي ست ونيز حال آنحضرت در اكثر احوال جوع بود تا آنكه سنگ برشكم مي بست قاله المصنف
في الفتح شيخ در ترجمه گفته مختار آنست كه غذاي روحاني بود كه بدان از غذاي جسماني مستغني ميشد واين در محبتهاي مجازي ومسرتهاي
حسّي مجرب ست چه جاي محبت حقيقي ومسرت معنوي كه مر آنحضرت را بود انتهى ودرين جا اقوال ديگرست واحسن آن تسليم ست با تفويض
تا اين چه مقام ست وكدام شراب وطعام فلما ابوا ان ينتهوا عن الوصال واصل بهم يوما ثم يوما پس هرگاه كه سرباز زدند از آنكه
باز مانند از صوم وصال وصال كرد آنحضرت با ايشان يكروز پستر يكروز يعني تا دو روز ثم رأوا الهلال فقال لو تاخر الهلال لزدتكم
پستر ديدند هلال شوال را پس فرمود اگر تاخير ميكرد هلال در برآمدن البته زياده ميكردم شما را وصال كالمنكل لهم حين ابوا ان ينتهوا
واين ارشاد همچو عقوبت كننده بود براي ايشان وقتي كه سرباز زدند از باز ماندن تنكيل عقوبت كردن وعبرت ديگران گردانيدن نكال عقوبت
واين دال ست بر تحريم وصال زيرا كه اصل در نهي تحريم ست ومباح ست وصال تا سحر بحديث ابي سعيد فايكم اراد ان يواصل فليواصل الى السحر
رواه البخاري ودرين حديث ابي سعيد دليل ست بر آنكه امساك بعض ليل مواصلت ست واين وارد ست بر كسيكه ميگويد شب محل صوم نيست
پس منعقد نمي شود به نيت واما حديث ابن عمر در صحيحين مرفوعا كه چون آمد شب ازين جا وپشت داد روز ازينجا وفرو رفت آفتاب پس تحقيق افطار كرد
صائم پس نيست منافي وصال زيرا كه مراد بافطر دخل في وقت الافطار ست نه آنكه وي حقيقة مفطر شد چه اگر حقيقة مفطر ميشد نه حث بر تعجيل وارد ميشد

از ابن عباس و دلیلش روایت ابوداود ست که آمد آنحضرت را مردی و پرسید او را از مباشرت صائم پس رخصت کرد او را و آمد دیگری پس پرسید او را پس نهی کرد از ان پس ناگاه آنکه وی را رخصت فرموده بود شیخ بود و آنکه او را نهی کرده بود جوان پنجم آنکه جائزست مالک و قادر بر نفس خود را والا فلا و این مروی ست از شافعی و دلیلش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پرسید از ان خبر داد او را مادر او ام سلمه که آنحضرت این چنین میکند پس گفت ای رسول خدا التحقیق بخشید او تعالی برای تو ما تقدم من ذنبک و ما تاخر پس فرمود انی اخشاکم لله و این دال ست بر عدم فرق میان شیخ و شاب و الابیان میکرد آنحضرت آنرا برای عمر لا سیما عمر در ابتدای تکلیف بود در سبل گفته از انچه شناختی ظاهر شد که اباحت اقوی الاقوال ست و دال ست بران روایت احمد و ابوداود از حدیث عمر بن الخطاب که گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمدم آنحضرت را و گفتم کردم امروز کاری بس عظیم بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خبر ده مارا اگر مضمضه کنی بآب و تو صائم باشی گفتم لا باس بذلک پس فرمود ففیم یعنی پس این فکر در چیست و نیز اختلاف کرده اند در انکه چون بوسید یا دید یا اندام باندام رسانید و انزال کرد یا مذی ریخت شافعی وغیره گویند قضا کند در غیر نظر چون انزال کند و نیست قضا در انداء و مالک گوید قضا و کفاره در هر دو ست مگر در مذی که صرف قضا ست و نمه خلافات آخر و الاظهر انه لا قضاء و لا کفارة الا علی من جامع و الحاق غیر المجامع به بعید انتهی

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم حجامت کرد آنحضرت یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود یعنی در حجة الوداع پس محرم را جائزست که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای آن بدهد واحتجم وهو صائم و خون کشید و حال آنکه روزه دار بود پس صوم بحجامت فاسد نمیگردد و نزد ابوحنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیگردد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میگردد صوم حاجم و محجوم و واجب میگردد بروی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میگردد صوم حاجم و واجب میگردد بروی کفارت قاله الطیبی رواه البخاري و ابوداود و النسائی و الترمذی و این را طریقی دیگرست نزد نسائی غیر این طریق لیکن آنرا اعلال و توهیه کرده و درینجا استشکال کرده اند در جمع آنحضرت میان صیام و احرام زیرا که نبود از شان وی صلی الله علیه وسلم تطوع بصیام در سفر و نبود محرم مگر آنکه وی مسافرست و سفر نکرد در رمضان باحرام مگر در غزوه فتح و نبود در ان وقت محرم مصنف در تلخیص گفته گفتم در جمله اولی نظرست زیرا که کدام مانع ست از ان شاید یکبار آنرا کرده باشد برای بیان جواز و بمثل این اخبار صحیحه رد نتوان کرد پستر ظاهر شد که بعض روات جمع کردند میان هر دو امر در ذکر و وهم کرد که آن هر دو معا وقوع یافته و اصوب روایت بخاری ست احتجم وهو صائم واحتجم وهو محرم پس محمول باشد بر وقوع هر یکی ازین دو امر در حالت مستقله و لا مانع منه و تحقیق صحیح شده است که روزه گرفت آنحضرت در رمضان و حال آنکه مسافرست و در صحیحین ست که نیست در ما صائم مگر آنحضرت و عبدالله بن رواحه و یقوی این ست ورود و غالب احادیث مفصل و بعضی از حفاظ گفته اند که حدیث ابن عباس بر چهار وجه مروی ست اول احتجم وهو محرم دوم احتجم وهو صائم سوم احتجم وهو صائم واحتجم وهو محرم چهارم احتجم وهو صائم محرم پس اول مروی ست بطرق شتی از ابن عباس و متفق علیه ست از حدیث عبدالله بن بحینه و در نسائی وغیره از حدیث انس و جابرست و ثانی را اصحاب سنن از طریق حکم بن مقسم از ابن عباس روایت کرده لیکن معلول ست مسموع نیست از حکم و قد رواه ابن سعد من طریق الحجاج عن مقسم و زیاده کرد در آخر آن فلذلک کرهت الحجامة للصائم و حجاج ضعیف ست و قد رواه البزار من طریق داود بن علی عن ابیه عن ابن عباس و زیاده کرد در آخر آن فغشی علیه و ثالث را بخاری روایت کرده و ظاهر آنست که راوی جمع کرد میان هر دو حدیث کما قدمناه و رابع را النسائی وغیره از طریق میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده اند و اعله احمد و علی بن المدینی وغیرهما انتهی در سبل گفته محتمل که حدیث اخبار باشد از هر یک جمله علیحده و قرینه بران معرفت عدم اتفاق اجتماع احرام و صیام ست

وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس بفتح همزه و سکون واو انصاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت ست رضي الله عنه

بوسه میداد و حال آنکه روزه دار می بود علما گفته اند معنی حدیث آنست که شما را نمیرسد که بوسه گیرید بلکه احتراز کنید ازان و گمان و وهم نکنید که شما مثل آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستید در استباحت قبله چه وی مالک نفس خود بود و مامون بود ازینکه از وقوع در قبله از وی انزال یا شهوت یا هیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما مامون نیستید پس طریقهٔ شما کف نفس ست ازان امام محمد در مؤطا گفته باز داشتن خود ازان افضل ست و این قول ابی حنیفه ست و اکثر علما که پیش از ما بوده اند ویباشر وهو صائم و بود که مباشرت میکرد یعنی بشره و اندام را به بشرهٔ زنان و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار ست پس مراد بمباشرت ملامست ست و گاهی بمعنی وطی فی الفرج آید و آن درینجا مراد نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفتم عایشه را آیا مباشرت کند صائم گفت نه گفتم آیا نیست که آنحضرت مباشر میشد و وی صائم ست گفت وی مالک تر بود حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد خصوصیتش با آنحضرت کرد قرطبی گفته این اجتهاد ست از عایشه رض و گفته اند ظاهر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مکروه تنزیهی نه تحریمی اعتقاد میکرد کما یدل له قولها املککم لاربه و در کتاب الصائم قاضی یوسف از طریق حماد بن سلمه ست که پرسیدم عایشه را از مباشرت صائم پس مکروه داشت آنرا و امام محمد در مؤطا گفته مباشرت در حکم تقبیل ست در ظاهر روایت و مکروه ست مباشرت فاحشه از جهت غلبهٔ خوف فتنه در ان و در مؤطای مالک ست ابن عمر نهی میکرد از تقبیل و مباشرت و عمر نهی میکرد از تقبیل و میگفت نبود از عصمت هیچیکی را انچه بود مر آنحضرت را در سبل گفته قول وی وهو صائم دلالت میکند برانکه وی نیز صائمه می بود ابن حبان در صحیح خود از عایشه آورده که تقبیل میکرد آنحضرت بعض زنان خود را در فریضه و تطوع بعده باسناد خود روایت کرده که بود آنحضرت مس نمیکرد روی او را و حال آنکه وی صائمه ست و گفت نیست میان هر دو تضاد زیراکه وی مالک ارب خود بود و تنبیه فرمود بفعل خود بر جواز آن برای کسی که مثل وی صلی الله علیه وسلم مالک نفس خود باشد و ترک کرد استعمال آن وقتی که زن صائمه باشد بنابر علم بانچه ترکیب داده شده است در زنان از ضعف نزد ورود برانها انتهی ؛ لکنه کان املککم لاربه ولیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی لنفسه ارب بفتح همزه و را بمعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین ست و گاهی روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت ست و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر اراده عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و توربشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب ست پس احسن حمل او ست بر حاجت و بای حال جمع وی اراب ست مثل جمل و اجمال و در حدیث دلیل ست برانکه ذکر ما یقع بین الزوجین لاباس به ست مگر وقت حاجت و نهی ازان وقتی ست که بغیر حاجت باشد والله اعلم متفق علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت ست مر صائم را الدلیل التاسی به صلی الله علیه وسلم و بنابر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی ست باباحت بدلیل فعل وی صلی الله علیه وسلم واللفظ لمسلم و این عبارت را در سبل نگرفته وله عندهما الفاظ ترمذی گفته درین باب ست از عمر بن الخطاب و حفصه و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره و حدیث عایشه رض حسن صحیح ست و در روایتی از عایشه آمده که بوس میکرد او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم و می مکید زبان او را رواه ابوداود و این بر تقدیری باشد که آب دهان در حلق فرو نرود و گفته که سند این حدیث ضعیف ست زیراکه یکی از رواة وی محمد بن دینار الطاحی البصری ست و دیگر سعید بن اوس و هر دو ضعیف اند والله اعلم و زاد فی روایة و زیاده کرد مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در مسئله اقوال ست اول مالکیه را که مکروه ست مطلقا دوم آنکه محرم ست بقوله تعالی فالآن باشروهن زیراکه دروی منع مباشرت ست در نهایه گفته و جواب داده اند که مراد بمباشرت درین آیه جماع ست و بیان کرد آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم کما افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام ست قبله و هر که تقبیل کرد صوم وی باطل شد سوم آنکه مباح ست و بعضی ظاهریه مبالغه کرده مستحب گفته اند چهارم تفصیل ست یعنی جوان را مکروه ست و پیر را مباح و این مروی ست

درین باب وبعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام بحاجم ومحجوم گذشت واین حدیث فرمود مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نکردند که حجامت کردید ولیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است انتهی ذکره الشیخ فی الترجمة وبعضی گویند صرف محجوم له افطار میکند واما حاجم پس افطار وی نمیشود عمل بدین حدیث در طرف اول در سبل گفته لا ادری ما الذی اوجب العمل ببعضه دون بعض شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته قوله صلی الله علیه وسلم افطر الحاجم والمحجوم له نص ست در حصول فطر مر هر دو را پس جائز نیست اعتقاد بقای صوم هر دو با اخبار آنحضرت از فطر لا سیما واین قول مطلق بدون قرینه داله برانکه ظاهرش غیر مراد ست پس اگر جائز باشد اراده مقاربت فطر نه حقیقت وی این حدیث تلبیس باشد نه بیان حکم انتهی در سبل گفته لا ریب فی ان هذا هو الذی دل له حدیث انس الآتی **عن** انس بن مالك رضي الله عنه قال اول ما کرهت الحجامة للصائم گفت انس نخست که مکروه داشته شد حجامت برای روزه دار چنین ست که ان جعفر بن ابي طالب احتجم وهو صائم جعفر برادر علی رضی الله عنهما حجامت کرد واو صائم بود فمر به النبي صلى الله عليه وسلم فقال افطر هذان پس گذشت بوی آنحضرت صلعم و فرمود روزه کشادند این هر دو که حاجم ومحجوم اند ثم رخص النبي صلى الله عليه وسلم في الحجامة للصائم پس تر رخصت کرد واجازت داد آنحضرت در خون کشیدن مر روزه دار را فكان انس يحتجم وهو صائم پس بود انس که حجامت میکرد واو روزه دار می بود رواه الدارقطني وقواه روایت کرد این اثر را دارقطنی وگفت قوی ست ولفظ وی این ست ان رجاله ثقات ولا نعلم له علة واین حدیث از ادله نسخ حدیث شداد ست واز وی معلوم میشود که آخر امر رخصت ست بر تقدیر ثبوت کراهت نیز ودر حدیث ابو سعید خدری ست که فرمود آنحضرت سه خصلت که روزه نمیکشاید روزه دار حجامت وقی واحتلام ست رواه الترمذی ولیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ ست یعنی شاذ ست وعبد الرحمن بن زید که راوی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث وگفته اند که روایت کرده ست آنرا دارقطنی وبیهقی ونیز روایت کرده ست آنرا ابو داود از مردی از اصحاب صلی الله علیه وسلم وابو حاتم گفته که حدیث ابو داود اشبه ست بصواب وابو زرعه گفته که صحیح ست وگفت ثابت بنانی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که مکروه می پنداشتید حجامت را در زمان رسول خدا گفت نه مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میگرداند صوم را ومکروه ست دران رواه البخاری وهم در بخاری ست تعلیقا بود ابن عمر که حجامت میکرد وحال آنکه صائم ست پس تر ترک کرد حجامت کردن را پس بود که حجامت میکرد بشب **وعن** عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم اكتحل في رمضان وهو صائم بدرستیکه آنحضرت سرمه کشید چشم خود را در رمضان وحال آنکه روزه دار بود ازینجا معلوم شد که سرمه کشیدن زیان نمیکند بروزه وهو قول الشافعی وبعضی مکروه گویند وهو قول سفیان وابن المبارک واحمد واسحق ومذهب ابو حنیفه رخصت ست ومذهب مالک کراهت ونزد ابو داود ست از انس که بود رسول خدا که سرمه میکرد ودر حدیث دیگر ست که فرمود پرهیز کنید ازان وهر دو ضعیف ست وابن شبرمه وابن ابی لیلی گفته اند که کحل مفطر صوم ست لقوله صلی الله علیه وسلم الفطر مما دخل ولیس مما خرج واذا وجد طعمه فقد دخل وجواب داده اند که دخول کحل غیر مسلم ست زیراکه چشم منفذ نیست بلکه از مسام می رسد زیراکه انسان گاهی حنظل را بپای خود می مالد ومزه او در دهن می یابد وحال آنکه روزه او نمیشکند وحدیث الفطر مما دخل را بخاری تعلیقا آورده از ابن عباس ووصله عنه ابن ابی شیبة وآنکه ابو داود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده که فرمود در اثمد لیتقه الصائم پس گفت یحیی بن معین انه حدیث منکر رواه ابن ماجة باسناد ضعيف زیراکه در سندش بقیه ست روایت میکند از سعید بن ابی سعید از هشام وسعید ضعیف ست نووی گفته اتفاق کرده اند حفاظ برینکه روایت بقیه از مجهولین مردود ست انتهی ولیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف ونام پدرش عبد الجبار ست

ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى على رجل بالبقيع آمد آنحضرت مردی را ببقیع که مقبرهٔ مدینهٔ مطهره است وهو يحتجم و آن مرد حجامت میکرد و آنحضرت گیرنده بود دست مرا وقتی که هیجده شب گذشته بود في رمضان از ماه رمضان فقال افطر الحاجم والمحجوم فرمود روزه کشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزهٔ هر دو وجمهور علما برانند که حجامت نمیشکند روزه را ومکروه نیست صائم را مگر بجهت طریان ضعف واین مذهب امام ابوحنیفه و شافعی ست و همین ست مروی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین قائل ست جماعتی از صحابه مثل سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و گویند حدیث شداد منسوخ ست بحدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عباس متاخر ست چه وی صاحب آنحضرت بود سال حجة الوداع که سنه دهم ست و شداد صاحب عام الفتح بود کذا عن الشافعي وگفت شافعی توقی از حجامت احتیاطاً احب ست بسوی من و مؤید نسخ ست حدیث انس در قصهٔ جعفر بن ابی طالب چنانکه بیاید واخرج الحازمي من حديث ابي سعيد مثله ابومحمد بن حزم گفته حدیث شداد ثابت ست بلاریب لیکن یافتیم در حدیث که نهی کرد آنحضرت از حجامت صائم را و از مواصلت وحرام نکرد این هر دو را آنفا بر اصحاب خود و اسنادش صحیح ست و روایت کرد ابن ابی شیبه حدیث ابی سعید که رخصت کرد آنحضرت در حجامت صائم را و رخصت نمی باشد مگر بعد از عزیمت پس این دال ست بر نسخ برابر ست که حاجم باشد یا محجوم و گفته اند دلالت حدیث بر کراهت ست و یدل له حدیث انس الآتي و گفته اند که این حدیث را آنحضرت در حق دو کس خاص گفت که با حجامت ارتکاب امری دیگر میکردند مفسد صوم یعنی غیبت مردم رواه ابو حاطی عن يزيد بن ابي ربيعة عن ابي الاشعث الصنعاني ابن خزيمة درين تاویل گفته انه اعجوبة زیرا که قائل آن نمیگوید که غیبت مفطر صائم ست و گفت احمد و کدام یک سالم میماند از ما از غیبت اگر غیبت مفطر صوم ست ما را خود صومی نیست و قد وجه الشافعي هذا القول وحمل کرد شافعی افطار صوم را بالغیبت بر سقوط اجر صائم مثل قوله صلی الله علیه وسلم للمتکلم والخطيب يخطب لا جمعة له اگرچه امر نکرد او را باعاده پس معلوم شد که مراد سقوط اجر ست و درین وقت هیچ وجه برای اعجوبه بودن این تاویل نیست کما قاله ابن خزیمة بغوی گفته مراد بافطار تعرض آن هر دو ست مافطار زیرا که حاجم مامون نیست از آنکه چیزی از خون بجوف وی برسد نزد مکیدن ومحجوم له مامون نیست از ضعف قوت بخروج دم و انجام کار افطار باشد رواه الخمسة الا الترمذي یعنی احمد و ابوداود و نسائی و ابن ماجه وصححه البخاري احمد وابن خزيمة وابن حبان مصنف در تلخیص طرق این حدیث را باختصار از جماعتی از صحابه آورده و در سبل گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر من الصحابة وحافظ سیوطی در جامع صغیر گفته انه متواتر و حدیث دلیل ست بر آنکه حجامت مفطر صائم ست چه حاجم و چه محجوم له و باین رفته است گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و اسحاق و ابی ثور و واجب ست قضا و کفاره و به قال بعض الشافعية مثل ابن خزيمة وابن المنذر وابن حبان ونقل کرد زعفرانی از شافعی که گفت مروی ست از آنحضرت که حجامت کرد و وی صائم بود و مروی ست افطر الحاجم والمحجوم له و من هیچکدام را ازین دو حدیث ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم محبوب تر باشد نزد من واگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد ترمذی گفت شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از حجامت و چون بمصر آمد میل کرد برخصت انتهی مصنف در فتح الباری گفته بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آنحضرت امثل وارجح ست من حيث الاسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند خوب ست احتیاطاً و قیاس موافق حدیث ابن عباس ست زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و در نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف ست و کسر شهوت و موافق مصلحت صیام ست و جماع هم اگرچه هیچ نیست ولیکن ثابت شده است از آن اجتناب بعض و مجمع علیه ست و محفوظ از صحابه و تابعین و عامهٔ اهل علم عدم افطار بحجامت ست و علمای ندب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث شداد و تایید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و منقول و گفته اند که ده از ده نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث را

فاسد الاعتبار زیراکه در مقابله نص ست با آنکه در اصل منازع ست و احمد از مولاة بعض صحابیات آورده که وی بود نزد آنحضرت پس آورده شد
یک قصعه از ثرید پس خورد از ان پس تر یاد کرد که وی صائمه بود پس گفت او را ذو الیدین اکنون بعد از انکه سیر شدی پس گفت او را آنحضرت صلعم
تمام کن روزه خود را پس نیست آن مگر رزق که راند آنرا خدای تعالی بسوی تو و روایت کرد عبد الرزاق که انسانی آمد بسوی ابو هریره و گفت او را
صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا باس گفت پس تر داخل شدم بر انسان و فراموش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا باس اطعمك الله
وسقاك گفت پس تر در امدم بر دیگری پس نسیان کردم پس خوردم طعام گفت ابو هریره انت انسان لم تتعود الصیام **وعن** ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذرعه القيء فلا قضاء عليه کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی
پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست زیراکه عدم قضا فرع صحت ست ومن استقاء فعليه القضاء کسیکه قی کند بقصد پس بروی
قضاست که مبطل صوم ست اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق ست که قی پری دهن باشد یا کمتر ازین این ست مذهب ائمه ثلثه
واما نزد حنفیه پس امام محمد موافق ائمه است در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابو یوسف مقید میگرداند تعمد را بملاء فم پس اگر قلیل باشد
قضا نکند چنانکه در حدیث ست در هدایه مذهب ابو حنیفه ذکر نکرده اما در بعضی از شروح وی گفته که قول محمد روایتی ست از ابو حنیفه شیخ در ترجمه گفته
امام محمد در موطای خود نوشته که همین ست قول ابی حنیفه انتهی و حکایت کرده است ابن منذر اجماع بر انکه تعمد قی مفسد صیام ست شوکانی گفته در وی
نظر ست زیراکه ابن مسعود و عکرمه و ربیعه گفته اند که مفسد نیست مطلقا خواه قی غالب باشد یا مستخرج تا وقتی که چیزی را باختیار خود نه برگرداند و استدلال
کرده اند باین حدیث که افطار نمیکند صوم را سه چیز یکی قی دوم حجامت سوم احتلام و این را ترمذی و بیهقی باسناد ضعیف روایت کرده اند زیراکه
در سندش عبد الرحمن بن زید بن اسلم ست و او ضعیف ست و بر فرض صلاحیت او برای استدلال معارض نتواند شد بحدیث ابو هریره زیراکه
آن مطلق ست و این مقید انتهی و در سبل گفته جواب داده اند بحمل وی بر غلبه قی جمعا بین الادلة و بحمل عام بر خاص با آنکه عام صحیح نیست و خاص ارجح ست
از وی سندا پس عمل بروی اولی باشد و اگر چه معارض اوست برات اصلیه انتهی گویم ترمذی گفته که حدیث مذکور غیر محفوظ ست و نیز روایت
کرده است آنرا ابو داود و دار قطنی از مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود اشبه ست بصواب و ابو زرعه گفته
اصح ست پس قی عمد مبطل صوم باشد گو کفاره مباش در مصفی گفته آیا افساد استقاء صوم را از جهت عین اوست پس فاسد کند اگر چه یقین باشد
که چیزی بجوف رجوع نکرده است یا از جهت آنکه مظنه رجوع ست پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده است فاسد نشود تحقیق نزدیک فقیر آنست که
استقاءت بمنزله نوم ست که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائی که اختیار نیست عفو فرموده است و جائیکه باختیارست حکم بفساد صوم
نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج ریح گردانیده لیکن چون شارع خود نصب علت فرموده است حکمی علیحده پیدا شد دائر بر علت خود پس
حق آنست که وی مفسد ست از جهت مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بجهت آنکه علتی که شارع
نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند مسافر ستر فه که اصلا حرج ندارد انتهی رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی
و ترمذی و ابن ماجه و نیز دارمی و ابن حبان و دار قطنی و حاکم و او را الفاظ ست از حدیث ابو هریره **واعله احمد** و اعلال کرده است آنرا امام احمد
با آنکه غلط ست و گفت ابو حاتم منکر ست زیراکه در وی سلیمان بن قرم الضبی البصری النحوی ست و وی رافضی ست اما توثیق کرد او را احمد و غیره
واخرج له البخاري و مسلم متابعة و در سنا د ترمذی گفته این حدیث غریب ست نمی شناسم او را مگر از حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفرد ست بدان
عیسی بن یوسف و گفت محمد یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتهی و محفوظ مقابل شاذ ست و گفت بخاری مروی ست

علی الصحیح وفرق کرد ابن عدی در سعید بن ابی سعید الزبیدی پس گفت که وی مجهول ست و در سعید بن عبد الجبار گفت وی ضعیف ست وحال آنکه هر دو یکی اند وگفت بیهقی لیس بالقوی ورواه البیهقی من طریق محمد بن عبد الله بن ابی رافع عن ابیه عن جده که بود آنحضرت که سرمه میکشید وحال آنکه وی روزه دار ست گفت ابن ابی حاتم عن ابیه که این حدیث منکر ست وگفت در حق محمد که وی منکر الحدیث ست وکذا قال البخاری ورواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر وسندش مقارب ست ورواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام له من حدیث ابن عمر ایضا ولفظ وی این ست که بیرون آمد بر ما رسول خدا وهر دو چشم او پر از اثمد واین در رمضان بود ووی صائم ست ودرین باب از بریره مولاة عایشه نزد طبرانی در اوسط واز ابن عباس نزد بیهقی در شعب الایمان وقال الترمذی لا یصح فیه شیء گفت ترمذی بصحت نرسیده است از حضرت صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی وروایت کرد ترمذی از انس که آمد مردی نزد رسول خدا وگفت که شکایت کردم من هر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم بدرد آمده پس آیا سرمه کشم در چشم وحال آنکه من روزه دارم فرمود سرمه بکش ترمذی گفت سند این حدیث قوی نیست وابو عاتکه که راوی این حدیث ست ضعیف داشته میشود ورواه ابو داود من فعل انس ولا باس باسناده **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل وشرب فلیتم صومه هر که فراموش کرد روزه را وحال آنکه وی روزه دار ست پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزهٔ خود را که باطل نمیگردد فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که بخورانیده است او را ونوشانیده مگر خدای تعالی واین حکم عام ست در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم ست قضا در روزهٔ رمضان وقیاس همین ست وحکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر نمی بود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ایمه این حدیث را قائل میشدم بقضا ودر هدایه گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل وشرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت حافظ شوکانی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد واما بنسیان پس الحاق کرده اند آنرا بعض اهل علم باکل وشارب ناس وبعض منع کرده اند وراجح الحاق ست انتهی متفق علیه ورواه ابن حبان والدارقطنی وابن خزیمة والحاکم والطبرانی فی الاوسط ولفظ وی این ست چون بخورد روزه دار بفراموشی پس جز این نیست که آن رزق خداست که راند آنرا او تعالی بسوی وی ونیست قضا بر وی وللحاکم وحاکم راست از حدیث ابی هریره من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضاء علیه ولا کفارة هر که افطار کرد در رمضان فراموش کننده پس نیست قضا بر وی ونه کفاره وهو صحیح واسناد این زیادت صحیح ست ورواه الدارقطنی وابن خزیمة وابن حبان ایضا وسر در معذور داشتن صائم ناسی آنست که صوم را هیئتی یاد دهنده نیست بخلاف صلوة واحرام حج که این را هیأت مذکره است از استقبال قبله وتجرد از جامهٔ دوخته پس صائم احق ست بمعذور داشته شدن در سبل السلام گفته لفظ من فطر عام ست جماع را وتخصیص اکل وشرب بنا بر غالب بودن آنهاست در نسیان کما قاله ابن دقیق العید وحدیث دلیل ست بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد بنسیان روزهٔ وی نگشاد بدلیل قول وی فلیتم صومه با آنکه وی صائم ست حقیقةً واین قول جمهور ست وبعضی بافطار رفته اند زیرا که امساک از مفطرات رکن صوم ست پس حکم وی حکم کسی ست که رکنی از نماز فراموش کرده وواجب ست بروی اعاده واگرچه ناسی ست وتاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را بآنکه مراد از آن فلیتم امساکه عن المفطرات وجواب داده اند که قوله فلا قضاء علیه ولا کفارة صریح ست در صحت صوم ناسی وعدم قضای او واخراج کرد دارقطنی اسقاط قضا را در روایت ابی رافع وسعید مقبری وولید بن عبد الرحمن وعطا بن یسار کلهم عن ابی هریره وفتوی داده است بآن جماعتی از صحابه منهم علی رضی الله عنه وزید بن ثابت وابی هریرة وابن عمر قاله ابن المنذر وابن حزم ودر سقوط قضا احادیث ست که بعض او مشد بعض ست وتمام ست احتجاج بدان واما قیاس بر نماز پس قیاسی ست

پس آنانکه روزه گرفتند بعد از ان ضعف کرد آنها را بجهات وابا جواز فطار و اگرچه اکثر روزه صائم بوده باشد پس مذهب جمهور جواز او ست وتعليق کرده است شافعی قول را بآن در بویطی بر ثبوت حديث وگفته هر که صبح کرد در حضر در حالیکه صائم ست پس سفر کرد پس نیست او را اینکه افطار کند مگر آنکه ثابت شود حديث آنحضرت که وی افطار کرد روز کديد وگفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه وکدید هشت روز ست ومراد بحديث آنست که آنحضرت روزه نداشت روزها در سفر پس افطار کرد وبخاری ترجمه کرده است بران باب را که اذا صام ايا ما من رمضان ثم سافر واحمد واسحق گویند جائز ست او را افطار بعد در آمدن بسفر وظاهر حديث با ایشان ست زيرا که وی مسافر ست وآما افضل پس مذهب ابو حنیفه وشافعی ومالك وثوری وجز ایشان آنست که صوم افضل ست مسافر را اگر مشقت وضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل ست واوزاعی وسعيد بن المسيب واحمد واسحق وغير هما گفته اند فطر افضل ست مطلقا واحتجاج کرده اند باحاديثی که احتجاج کرده است بدان قائل عدم اجزای صوم وگویند که این احاديث اگرچه دلالت میکنند بر منع لیکن حديث حمزه بن عمرو که بیاید وقوله من احب ان يصوم فلاجناح عليه بنفی جناح مفيد لا باس بست نه آنکه محرم ست و افضل نیست وحجت قائل افضلیت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی الله عليه وسلم در اسفار همین صوم بود ولیکن لابدست از دلیل بر اکثریت آن وتاویل کرده اند احاديث منع را بآنکه در حق کسی ست که صوم بروی شاق ست وبعضی گویند هرچه آسان ترست همان افضل ست وبعضی گویند صوم وافطار هر دو برابرست زيرا که احاديث درين باب متعاول آمده واين ظاهر حديث انس ست که سفر کردیم با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر مفطر ونه مفطر بر صائم **وعن** حمزة بن عمرو الاسلمی کنیت وی ابو صالح یا ابو محمد ست معدود ست در اهل حجاز روی عنه ابنه محمد وعايشة وغير هما مات سنة احدی وستين وله ثمانون سنة رضي الله عنه انه قال يا رسول الله اجد في قوة على الصيام في السفر فهل علي جناح گفت حمزه ای رسول خدا می یابم من در خود قوت بر روزه داشتن در سفر پس آیا هست بر من گناه فقال هي رخصة من الله فرمود این افطار رخصت ست از خدای عز وجل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کرد برخصت وعمل کرد بران پس نیک ست نظر بشهود کرم وتیسیر آلهی وعجز وضعف خود ومن احب ان يصوم فلاجناح عليه وکسیکه دوست داشت که روزه دارد پس نیست گناه بروی ودرين اشارت ست بافضلیت افطار وظاهرش تخییر ست میان صوم وفطر ودلیل برجواز صیام در سفر رواه مسلم بالجمله احاديث در صوم وفطر مسافر مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض بافضلیت یکی وبعضی در تخییر وبعضی در جواز افطار وذم صیام در تفاوت احوال واوقات واز ینجا اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی که افطار وصیام هر دو جائز اند واصله في المتفق عليه واصل این حديث در بخاری ومسلم ست از حديث عایشه باین لفظ که ان حمزة بن عمرو سال بدرستیکه حمزه بن عمرو سوال کرد آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر وبود وی مرد بسیار روزه دارنده پس فرمود اگر میخواهی روزه دار واگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که بحال وی روزه وافطار هر دو برابر بود مصنف در تلخیص گفته ادعا کرده است ابن حزم که وی سوال نکرد از آنحضرت صلی الله عليه وسلم مگر صوم تطوع را بدليل قولش در روايتی نزدیک مسلم که اني اسرد الصوم لیکن نقض کرده میشود بروی این ادعا باینکه نزد ابو داود ست در روایت صحیحه که وی سوال نکرد مگر از فرض وصححها الحاكم انتهى ودر سبل گفته استدلال کرده است باین حديث قائل عدم کراهت صوم دهر زيرا که وی آنحضرت را خبر کرد بسرد صوم وآنحضرت او را مقرر داشت وانکار نکرد وی ووی در سفر بود پس در حضر بالاولی جائز باشد وقتیکه از ادای واجب عاجز نگردد وحقی بسبب آن فوت نشود وبشرط فطر عيدين وتشريق واما انکار آنحضرت بر ابن عمرو صوم دهر را پس معارض این نیست زيرا که آنحضرت ضعف وی از ان دریافته ودر واقع نیز همچنین بود زيرا که وی در آخر عمر ضعيف گشته ومیگفت یا لیتنی

از غير وجه وصحيح نيست اسناد او وگفت دارمي زعم كرده اند اهل بصره كه هشام وهم كرده است دران وگفت ابو داؤد وبعض حفاظ كه نمي بينيم آنرا محفوظ وانكار كرد آنرا احمد وگفت در روايت خود ليس من ذا شيئ گفت خطابي اراده ميكند كه آن غير محفوظ ست ونقل كرد مهنا از احمد كه حديث كرد بآن عيسى ونيست در كتاب وي غلط كرد دران ونيست آن از حديث وي وگفت حاكم صحيح ست بر شرطهما واخرجه من طريق حفص بن غياث واخرجه ابن ماجة ايضا وقواه الدارقطني وليكن قوي گفته است آنرا دارقطني وگفت اسنادش صحيح ست **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان بيرون آمد آنحضرت در سال فتح بسوي مكه در رمضان در سنه هشتم از هجرت وابن اسحق وغيره گفته اند كه بيرون آمد روز عاشر از رمضان فصام حتى بلغ كراع الغميم تا آنكه رسيد كراع غميم را بضم وتخفيف را وفتح غين معجمه موضعي ست ميان مكه ومدينه نزديك بعسفان بر سه ميل از وي فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح من ماء پس تر طلبيد قدحي از آب فرفعه پس برداشت قدح را حتى نظر الناس اليه تا آنكه ديدند مردم بسوي قدح ثم شرب پس تر نوشيد آب را فقيل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آنحضرت را بعد از نوشيدن آب كه بعضي مردم روزه داشتند يعني بروزه ماندند وافطار نكردند يا اين معنى روز ديگر گفته باشند فقال پس گفت آنحضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنكسانند بيفرماني كنندگان آنكسانند بيفرماني كنندگان مكرر فرمود اين را از براي تاكيد وزجر وتشديد زيرا كه مخالفت كردند فعل رسول را صلى الله عليه وسلم وقبول نكردند رخصت خداي عز وجل را ووارد شده است كه خدا دوست دارد كه كرده شود رخصتهاي وي چنانچه دوست ميدارد كه بجا آورده شود عزيمتهاي او ونه از ان جهت كه روزه داشتن حرام ست چه در تمام راه روزه داشت چون اينجا آمد افطار كرد ودر حديث ابن عباس ست كه بيرون آمد آنحضرت از مدينه بمكه يعني بسال فتح مكه پس روزه داشت در راه تا آنكه رسيد عسفان پس تر طلبيد آب او برداشت آنرا تا نهايت درازي دست خود تا به بينند آنرا مردم پس افطار كرد تا آنكه قدوم آورد بمكه واين واقعه در رمضان بود وبود ابن عباس كه ميگفت روزه داشت آنحضرت وافطار كرد پس هر كه خواهد روزه دارد وهر كه خواهد افطار كند رواه البخاري ومسلم شوكاني گفته مذهب جمهور رخصت صوم ست در سفر ومروي ست از بعض ظاهريه ومحكي ست از ابو هريره كه فطر در سفر واجب ست وروزه كافي نيست انتهى وفي لفظ ودر روايتي اين ست قيل له گفته شد مر آنحضرت را ان الناس قد شق عليهم الصيام وانما ينتظرون في ما فعلت بدرستيكه مردم دشوار آمد بر ايشان روزه وجز اين نيست كه نگراني ميكنند در چيزي كه بعمل آري تو فدعا بقدح من ماء بعد العصر فشرب پس طلبيد قدحي از آب بعد نماز ديگر ونوشيد آب را در مصفى گفته اختلاف كرده اند سلف در صوم مسافر وافطار كه كدام يك ازين بهتر ست قوي ترين اقوال آنست كه صوم بهتر ست در حق كسي كه در مشقت نيندازد او را صوم وفطر صوم بهتر ست كسي را كه مشقت رساند او را واگر كسيكه قصد كند بيان جواز يا ناپسند دارد قبول رخصت را انتهى رواه مسلم در سبل گفته حديث دليل ست بر آنكه مسافر راست كه روزه نهد وافطار كند واو راست كشادن روزه واگرچه اكثر روز صائم بوده باشد وخلاف كرده است درو فرقه از اهل ظاهر فادي داود وگفت كافي نيست مسافر را صوم لقوله تعالى فعدة من ايام اخر ولقوله اولئك العصاة وقوله ليس من البر الصيام في السفر وخلاف كرده اند او را جماهير وگفته اند كه مجزي ست صوم لفعله صلى الله عليه وسلم وبنا بر آنكه نيست در وي دليل بر عدم اجزاء وقوله اولئك العصاة بنا بر مخالفت ايشان ست امر او را بافطار وحال آنكه متعين كرد افطار را بر ايشان ودر وي اين ست كه نيست در حديث كه امر كرده باشد ايشان را بلكه فعل وي مقتضي وجوب ست واما حديث ليس من البر پس در حق كسي ست كه روزه بر وي دشوار ست آري عام ست استدلال بتحريم صوم در سفر بر كسيكه شاق ست بر وي روزه زيرا كه افطار كردن آنحضرت بهمين جهت ست كه آنها گفتند روزه بر ايشان دشوار ست

ازابن عباس وابن عمر درحامل ومرضع آورده که برایشان فدیه است ونیست قضا واخرج مثله عن جماعة من الصحابة وانهما يطعمان كل يوم
مسكينا وازانس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفنه از ثرید وطلبید سی مسکین را وسیر بخورانید ایشان را گویم از
بعض کتب لغت ظاهرست که همزهٔ اطاقت برای سلب ست پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ ست در مصفی ست بغوی گفته علما مختلف اند
در شیخ فانی وحامل ومرضع پس شیخ فانی را غیر از فدیه لازم نیست وفدیه سنت ست نزدیک مالک وواجب ست نزدیک غیر او وحامل که بترسد
بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک وابو حنیفه زیرا که وی بمنزلهٔ بیمارست واسحق بن راهویه گفته است که حامل ومرضع اگر خواهند
اطعام کنند بغیر قضا واگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق ادله مناسب تر می نماید والله اعلم **مسئله**
آیا حکم مرضع مثل حکم حامل ست ظاهر آنست که مثل اوست ودر حکم مرضع ست کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن انتهى
رواه الدارقطني والحاكم وصححاه روایت کردند این را دارقطنی وحاکم وگفتند که صحیح ست ودل له الاحادیث كما تقدم **وعن**
ابي هريرة رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي گفت آمد مردی که نامش سلمه یا سلمان بن صخر البیاضی بود نزد آنحضرت صلی
الله علیه وسلم فقال هلكت وگفت هلاک شدم من یعنی بیفتادم در گناه ودر روایت دارقطنی در علل بسند جید باین لفظ ست
که آمد بادیه نشینی در حالیکه طمانچه زد روی خود را ومیکند موی خود ومیزد سینهٔ خود را ومیگفت هلاک شد ابعد وروا مالک عن سعيد بن المسيب مرسلا
ودر روایتی از دارقطنی باین لفظ ست که گفت هلکت واهلکت یعنی هلاک شدم وهلاک کردم زن خود را با فگندن او در گناه وزعم کرد خطابی که منفرد ست
بآن یعلی بن منصور از ابن عیینه وذکر کرد بیهقی که حاکم نظر کرد در کتاب یعلی بن منصور پس نیافت این لفظ را دران واخراج کرد آنرا از روایت اوزاعی
وذکر کرد این لفظ داخل شد در حدیث بعض روات وصحابه آنرا ذکر نکرده اند مصنف در تلخیص گفته رواها الدارقطني من رواية سلامة بن روح
عن عقيل عن ابن شهاب والله اعلم یا رسول الله قال وما اهلكك فرمود چه چیز هلاک کرد ترا قال وقعت على امراتي في رمضان گفت
افتادم برزن خود در رمضان فقال هل تجد ما تعتق رقبة فرمود آیا می یابی چیزی که آزاد کنی بنده را قال لا گفت نمی یابم قال فهل
تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين فرمود پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد
ما تطعم ستين مسكينا فرمود پس آیا می یابی چیزی که بخورانی شصت مسکین را جمهور برانند که هر مسکین را یک مد طعام ست که
ربع صاع باشد ظاهر مفهوم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل ازان مجزی نباشد وحنفیه گویند کافی ست صرف آن در
یک کس در قدوری گفته اگر یک مسکین را شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما واگر در یک روز بدهد کافی نشود مگر از یک روز قال لا
گفت نمی یابم واین ظاهرست در انکه مرتب ست حساب مذکور پس کافی نباشد عدول ازان بسوی ثانی با امکان اول ونه بسوی ثالث
با امکان ثانی بجهت وقوع وی مرتب در حدیث صحیحین وروایت کرده است زهری ترتیب را از سی کس یا زیاده وروایت تخییر مرجوح ست
با ثبوت ترتیب در صحیحین ومؤید اوست که وقوع آن در کفارهٔ ظهار واین کفاره مشابه اوست کذا في السبل ثم جلس پس نشست آنکه
فاتى النبي صلى الله عليه وسلم بعرق فيه تمر پس آورده شد آنحضرت بزنبیلی بافته شده از برگ خرما که در وی خرما بود وعرق
بفتح عین وراء وبسکون نیز آمده ودر روایتی آمده که عرق زنبیل سطبر که در وی پانزده صاع تا بست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد ست
فقال تصدق بهذا فرمود تصدق کن بر فقرا این از کفارت خود فقال پس گفت أعلى افقر منا آیا تصدق کنم بر فقیر تر
از خود فما بين لابتيها اهل بيت احوج اليه منا پس نیست میان دو سنگستان مدینه اهل خانه فقیرتر ومحتاج تر بسوی آن

قبلت رخصته صلی الله علیه وسلم وبود آنحضرت که دوست میداشت عمل دائم را واگرچه قلیل می بود وحشت میکرد ایشان را بران انتهی گویم مذهب
مختار حنفیه وامام مالک آنست که چون ایام منهیه را افطار کند در صوم دهر هیچ باک نیست کذا فی العالمگیریه **وعن** ابن عباس رضي الله
عنه قال رخص للشیخ الکبیر ان یفطر رخصت کرده شد پیر کلان سال را در افطار کردن ویطعم عن کل یوم مسکینا وبخوراند
هر روز یک مسکین را ولا قضاء علیه ونیست قضا بروی در مصفی گفته وحکم پیر کبیر السن کسیکه ضعف دارد جبلی یا عارض که شفا ازان متوقع نیست
وقدرت بر صوم با آن ضعف نمیدارد وآیا این فدیه بر سبیل وجوب ست یا بر سبیل استحباب شافعی را درین مسئله دو قول ست اظهر آنست که بر
طریق وجوب ست زیرا که عوض قضاست وبقیاس اطعام ازمرده واگر کسی اطعام نتواند آیا از ذمه او مطلقا ساقط میشود تا یافتن
قدرت ظاهر اول ست مانند صدقة الفطر انتهی در سبل گفته در مسئله اختلاف ست در میان سلف جمهور گویند اطعام لازم ست در حق
کسی که طاقت صیام ندارد از پیری ودر حق غیر وی منسوخ ست وجماعتی از سلف گفته اطعام منسوخ ست ونیست اطعام بر کبیر
نزد عدم طاقت صیام ومالک گفته مستحب ست او را اطعام وقیل غیر ذلک واظهر همان ست که ابن عباس گفته ومراد بشیخ کسی ست که عاجز است
از صوم وظاهر آنست که حدیث موقوف ست ویحتمل که مراد آن باشد که آنحضرت رخصت کرد وتغییر صیغه بجهت حصول علم ست بآن زیرا که
ترخیص بطریق توقیف می باشد ویحتمل که ابن عباس آنرا از آیه کریمه فهمیده باشد وهو الاقرب انتهی گویم مراد بآیه کریمه قول وی تعالی ست وعلی
الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین ودر وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ ست شوکانی گفته در صحیحین ست از حدیث سلمة بن الاکوع که چون
نازل شد این آیت بعضی مردم خواستند که افطار کنند وبجای آن فدیه دهند پس نازل شد بعد او آیتی ونسخ کرد آنرا وروا احمد وابوداود من حدیث
معاذ بنحو ما تقدم بزیاده فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی این ناسخ اوست وگفته اند منسوخ شده است بقوله وان تصوموا خیر لکم پس این آیات
ثابت کردند صوم را بر مقیم صحیح ورخصت کردند مریض ومسافر را در افطار وثابت کردند اطعام برای پیر که روزه نمی تواند داشت انتهی گویم در
ابوداود من حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه وله طرق فی سنن البیهقی واخرجه الحاکم فی المستدرک من طریق عکرمة عنه نحوه وزیاده کرد
که نیست قضا بروی ودرین باب ست از ابن عمر نزد دارقطنی بروایت نافع از وی که هرکه دریافت او را رمضان ونبود که روزه داشته است
رمضان را پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم ونیست بروی قضا ودرین باب ست از انس بروایت شافعی از مالک
که انس بن مالک چون پیر شد قادر نبود بر صیام پس فدیه میداد ورواه البیهقی من حدیث قتادة عن انس موصولا مصنف در تلخیص گفته
وتعلیق کرده است این را بخاری در صحیح خود وذکر کرده ام من آنرا بطرق کثیره در تعلیق التعلیق گفت ابن عبدالبر رواه الحمادان ومعمر عن ثابت که
چون پیر شد انس تا آنکه نمی توانست روزه داشت پس افطار میکرد ومیخورانید ودرین باب ست اثر ابی هریره رواه البیهقی من حدیث عطاء
که وی شنید او را که میگفت کسیکه دریافت او را پیری پس نتوانست روزه رمضان پس بروی ست هر روز را مدی از گندم انتهی وقومی
گفته این آیت غیر منسوخ ست منهم ابن عباس کما نها ومروی ست از وی که میخواند وعلی الذین یطوقونه ای یکلفونه ولا یطیقونه ومی گفت
نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کبیر وزنان سالخورد ست ابن عبدالبر گفته مروی ست این قراءت بطرق از ابن عباس وعایشه ومجاهد وجماعة
انتهی ودر سنن دارقطنی ست از ابن عباس وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین واحد فمن تطوع خیرا قال زاد مسکینا فهو خیر له وقال لیست
بمنسوخة الا انه رخص للشیخ الکبیر الذی لا یستطیع الصیام واسنادش صحیح وثابت ست ودر وی دلالت ست بر آنکه رخصت نیست مگر پیر را
که روزه نمیتوانست داشت یا بیماری که شفا نمی یابد گفت واین صحیح ست ودر روایتی قدر اطعام نصف صاع از حنطه آمده وهم دارقطنی

مثل بیان عرق ماخوذ ست **مسئله** هر کرا این حادثه پیش آید بروی واجب ست انچه در حدیث آمده و چون آنحضرت تنصیص نمود ند بر وصف عام که علت این حکم باشد از وصفی که علت آن زائد را بود چاره نیست و فقهاء دران وصف مختلف شدند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که مؤثر مجموع چند چیز ست افساد صوم اداء رمضان عمدا بجماع که آثم شده است بآن بسبب معنی صوم پس بر مجامع ناسی کفاره نیست زیرا که روزه او فاسد نشده و نه برکسیکه نیت روزه نکرده است اصلا و نه بر مفسد صوم نفل و نذر و قضای رمضان و نه بر مفسد باکل و شرب و استمناء و استقاءت و نه بر مسافر که جماع کند به نیت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جماع و نه برکسیکه خطا کرده است در اجتهاد خود پس گمان کرد لیل را و بحقیقت نهار بود و نه برکسیکه فعلی که مفطر نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرد که مفطر ست بعد از ان بنا بر آن فعل جماع کرد و نه برکسیکه زنا کند بنسیان یا در حال سفر زیرا که آثم درین صورت بجهت معنی زنا ست نه بجهت تعرض صوم و غیر جماع را بر جماع حمل نتوان کرد زیرا که جماع افحش ست و لهذا در اعتکاف اکل و شرب جائز داشتند جماع را نه و غیر اداء رمضان را بر اداء رمضان و نه خطا و جهل را بر تعرض صوم عمدا انتهی در سبل گفته امر نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین روایت بقضای آن روز که در وی جماع کرده لیکن در روایت ابو داؤد از حدیث ابو هریره این لفظ آمده کلا انت و اهل بیتک و صم یوما و استغفر الله انتهی گوییم ابن حزم اعلال کرده است این روایت را به هشام بن سعد و قد تابعه ابراهیم بن سعد کما رواه ابو عوانة في صحيحه و رواه الدارقطني من حديث ابي اويس و عبد الجبار بن عمر و عن الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة و هو وهم في اسناده كذا في التلخيص و لیکن شافعی بوجوب قضا رفته لعموم قوله تعالی فعدة من ايام اخر و در قولی از شافعی آنست که قضا نیست زیرا که آنحضرت امر نکرد او را اگر بکفاره لاغیر و جواب داده اند که آنحضرت اتکال کرد بر انچه از آیه کریمه معلوم فرموده که این حکم واجب ست بر مرد و امام نی که جماع کرده است با وی پس استدلال کرده اند باین حدیث بر انکه لازم نیست مگر یک کفاره و نیست واجب بر زن و هو الاصح من قولی الشافعی و به قال الاوزاعی و جمهور گویند بر زن نیز واجب ست و آنحضرت که ذکر آن نکرده با زوج بجهت آنست که وی باعتراف نکرده و اعتراف زوج موجب کفاره بروی نیست یا باحتمال آنکه زن صائمه نبود باین طریق که طاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در حق مرد مثبت حکم ست در حق زن نیز بنا بر انچه معلوم ست از تعمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گوییم وارد شده است امر بقضا در حق زن نیز در حدیث عمرو بن شعیب نزد احمد و لفظ وی این ست و امرءان تصوم یوما مکانه لیکن در سندش حجاج بن ارطاة ست و در وی کلامی ست معروف و در مصفی گفته درین حدیث سکوت فرموده اند از وجوب کفاره بر زن پس ظاهر آنست که مقتصر باشد بروی و بر زن واجب نباشد و یحتمل که سکوت بنا بر امکان معرفت حکم او ستار حکم مرد چنانکه حد زنا بر هر دو واجب میشود و غسل بر هر دو واجب میشود و ظاهر آنست که اگر دو روز تعرض صوم کرد بجماع دو کفاره لازم آید و تداخل کفارات امری ست که از شرع نصی بران دلالت نمیکند و آیا قضا یوم افساد لازم ست همراه کفاره ظاهر آنست که لازم ست انتهی واللفظ لمسلم و لفظ حدیث مرمسلم راست و اخرجاه ایضا من حدیث عایشة و له الفاظ عندهما در سبل گفته ان هذا حدیث جلیل کثیر الفوائد و مصنف در فتح الباری گفته انه قد اعتنی بعض المتاخرین ممن ادرک شیوخنا بهذا الحدیث فتکلم علیه في مجلدين جمع فيهما الف فائدة و فائدة انتهی انچه ما ذکر کردیم در وی کفایه ست و شارح مغربی در وی تطویل کرده نقلا عن فتح الباری **وعن** عایشة وام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصبح جنبا من جماع بدرستیکه آنحضرت صبح میکرد در حالیکه جنب ست از جماع و در روایتی باین لفظ ست که بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب می بود از غیر احتلام و باین رفته اند جمهور و گفت نووی اجماع ست ثم يغتسل و يصوم و در روایتی بجای ثم فا آمده یعنی پس تر غسل میکرد از جماع

از اهل خانۂ ما فضحک النبي صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه پس خنده کرد آنحضرت تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت وناب
دندان پیشین و درسباع دندان پیشک میگویند وآن دندانهاست متصل رباعیات و در بعض روایات نواجذه آمده عوض انیابه وآن دندانهاست
در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل برایند و پیدا آمدن آنها نزد خنده ممکن نیست می گویند که مراد
بدان مطلق دندانهاست ثم قال اذهب فاطعمه اهلك پس ترفرمود برو و بخوران تمر را اهل خانۂ خود را او در روایت نسائی باین لفظ ست
اطعمه عیالک و درینجا دو قول ست یکی آنکه این کفاره است و از قاعدۂ کفارات آنست که صرف کرده نشود در نفس لیکن آنحضرت مخصوص کرد
او را بدان و رد کرده اند که اصل عدم خصوصیت ست دوم آنکه کفاره ساقط ست ازوی بنا بر عسروی و دلیل له حدیث علی علیه السلام کله انت وعیالک
فقد کفر الله عنک مگر آنکه این حدیث ضعیف ست یا آنکه صدقه باقی ست در ذمۂ او و آنچه آنحضرت او را بخشیده صدقه است بروی و بر اهل وی
بجهت آنکه آنمرد در غایت احتیاج یافت بغوی گفته شافعی گفته چون این شخص حاجت خود بیان نمود آنحضرت آخر گردانید کفارت را تا وقت یسر
و امر کرد او را که آن تمر در حاجت خود صرف نماید انتهی و در مصفی گفته درین حدیث دو احتمال ست یکی آنکه کفاره مستقر شد در ذمۂ او پس وقتیکه
قادر شود بر یکی ازین امور واجب شود دیگر آنکه ساقط شود مثل صدقة الفطر و سکوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مؤید ثانی ست انتهی و شیخ در
ترجمه گفته خوردن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعض بر آنند که مخصوص ست بآنمرد و بعضی گفته اند منسوخ ست
و قول قدیم همانست که گفته شد انتهی گویم حدیث مطلق ست و دلیل نسخ پیدا نیست پس در خصوصیت و نسخ هر دو نظر ست رواه السبعة
یعنی بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر وجوب کفاره بر مجامع در نهار رمضان عامدا و ذکر
کرد نووی که این اجماع ست معسر باشد یا موسر پس معسر ثابت ست در ذمۂ او بر یکی از دو قول شافعیه دوم آنکه مستقر نیست بر ذمۂ او زیراکه
آنحضرت بیان نکرده که کفاره بروی باقی ست و اختلاف کرده اند در رقبه زیراکه درین حدیث مطلق آمده و جمهور مقید کرده اند آنرا بمومنه حملا
للمطلق ههنا علی المقید فی کفارة القتل و گویند کلام الله در حکم خطاب واحد ست پس مترتب باشد در وی مطلق بر مقید و حنفیه گویند حمل
مطلق بر مقید مطلق نباید کرد پس کافی ست رقبۂ کافره و گفته اند درینجا تفصیل ست یعنی تقیید مطلق جائی ست که قیاس مقتضی تقیید باشد
پس این تقیید بقیاس خواهد بود همچو تخصیص بقیاس و این مذهب جمهور ست و علت جامعه درینجا آنست که این کفاره است از گناهی که مکفر
خطیئه است و المسئلة مبسوطة فی الاصول و جماعتی گفته که کفاره اصلا واجب نیست نه بر معسر و نه بر موسر زیراکه آنحضرت خوردن آن برای
وی مباح کرده اگر واجب می بود جائز نمیداشت اکل آنرا او این استدلال غیر ناهض ست زیراکه امر ظاهر در وجوب ست و اباحت اکل دلالت
بر کفاره بودن آن بلکه در وی احتمالات ست که گذشت و مهدی در بحر استدلال کرده است بر عدم وجوب آن بآنکه آنحضرت او را فرمود استغفر الله
و صم یوما مکانه و ذکر نکرد کفاره را و جوابش آنست که روایت امر بکفاره ازین حدیث که نزد سبعه است ثابت شده انتهی حافظ شوکانی گفته و همین ست
کفارۂ ظهار و گفته اند که واجب نیست کفاره بر کسیکه افطار کرد عمدا بهر سبب که باشد بلکه فقط بجماع و لیکن نیست در جماع مرد با زن خود دیگر همان کفاره که
در اکل و شرب بود زیراکه این همه حلال ست و حرام نشده مگر بعروض صوم و واقع ست در روایتی ازین حدیث که مردی افطار کرد و نیست ذکر جماع کردن
او انتهی و لفظ مختصر وی این ست و بر کسیکه افطار کند بعمد کفارت ست همچو کفارۂ ظهار بحدیث مجامع در رمضان بغوی گفته و اگر افطار کند باکل و شرب
پس مانند افطار بجماع ست در وجوب کفارت نزد ابوحنیفه و مالک و کفاره مخصوص ست بجماع دون اکل و شرب نزدیک شافعی و احمد والله اعلم و در
مصفی گفته معمول درین باب حدیث متصل ابوهریره است پس آنچه در حدیث ابن المسیب آمده است از اهدای بدنه ماخوذ نیست و آنچه تفسیر او ست

ابن عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد در حال حیات بآن معنی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه بگیرد تا بار صوم از وی سبک گرداند بخلاف حج که در حالت ضرورت کسی عوض دیگری حج را بجا می تواند آورد و در باب شخصی که بمیرد و بر وی اجب بود صوم دو حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین دیگر حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم بر حدیث اول عمل کرده است و در جدید بر حدیث ثانی زیراکه اشبه ست بنظائر و فقیر میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را اخذ کنیم و دیگری را بگذاریم بلکه عمل بهردو ممکن ست چنانکه از نظائر او از باب کفارات تخییر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم برات ذمه میت حاصل میشود بیکی از دو چیز صوم ولی و فدیه طعام و جمع کردن میان هر دو محمل نمیتواند شد زیراکه هر یکی مشعر ست بکفایت انتهی و لفظ وی در حجة الله البالغة این ست که نیست خلاف میان این دو قول آنحضرت زیراکه جائز ست که هر یکی ازین دو امر کافی باشد انتهی و نیز در مصفی گفته تخصیص کرده اند و ر بکسیکه بعد از تمکن از قضا تفریط کرده باشد فقیر گوید لفظ حدیث منبی نیست از تمکن بلکه عام ست پس بر عموم باید گذاشت انتهی و بالجمله نزد حنفیه اگر وصیت کند میت ا پس گرفته میشود از ثلث مال وی و نزد شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال وی بگیرند و نیز اختلاف کرده اند در آنکه صوم از میت مختص بولی ست یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم بامر وی روزه نهد باجرت یا بدون اجرت مجزی باشد کما فی الحج و ذکر ولی در حدیث بطریق غالب آمده و گفته اند اجنبی بغیر امر ولی هم بدان قیام می تواند کرد زیراکه آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه دین مختص بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب امیر سد که دیگری را نائب گیرد و در مصفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مد بدهد قیاسا علی نظائره انتهی متفق علیه و صححه احمد و علق الشافعي القول به علی ثبوت الحدیث گویم حدیث ثابت شده بیهقی در خلافیات گفته که این سنت ثابت ست و نمی دانم خلافی در میان اهل حدیث در صحت آن و حافظ ابن القیم در اعلام الموقعین این مسئله را هم در امثله احادیث صحیحه ثابته صریحه محکمه ذکر کرده و زیاده کرده بزار لفظ ان شاء یعنی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تخییرست میان صیام والطعام لیکن مصنف در تلخیص گفته این زیادت ضعیف ست زیراکه از طریق ابن لهیعه است و در مجمع الزوائد گفته که اسنادش حسن ست و در حدیث مسلم ست از بریده که ای رسول خدا بود بر مادر من روزه یک ماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود آیا روزه دارم من از جانب وی فرمود روزه دار از طرف وی بعض حنابله گفته اند جائز ست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دارد و کافی باشد از چند روز صاحب سبل گفته وقد حققنا ما فیه من الاختلاف فی حواشینا علی شرح عمدة الاحکام لابن دقیق العید بیانا شافیا ولله الحمد انتهی

باب صوم التطوع وما نهي عن صومه

باب در بیان روزه نافله و آنچه نهی کرده شده است از روزه آن تطوع از طوع ست بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و توربشتی گفته توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود تطوع می نماید و طاعت میکند بی آنکه شارع او را تکلیف کند عن ابي قتادة الانصاري رضي الله عنه روایت ست از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است و قصه طویل ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن صوم یوم عرفة بدرستیکه آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز نهم ست از ذیحجه و روزه در وی فضل تمام دارد بلکه فاضل تر ست از صوم یوم عاشورا قال فرمود معتمد بر فضل خدا یکفر السنة الماضية والباقية تکفیر میکند گناه سال گذشته و سال مانده را یعنی بخشد گناهان را که در آن سال کرده و سالی که بعد از وست باین معنی که نگاهدارد از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم عرفه مستحب ست مگر برای حجاج و عمل سلف

بعد از صبح و روزه میداشت متفق علیه وگفت بخاری حدیث عایشه اقوی است از روی سند وگفت ابن عبد البر انه صح وتواتر وآنچه
در حدیث ابوهریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون ندا کرده شود برای نماز صبح ویکی از شما جنب است پس روزه ندارد آن روز
رواه احمد وابن حبان پس جواب داده اند از ان جمهور که این منسوخ است وابوهریره از ان رجوع کرده چون حدیث عایشه وام سلمه بوی رسیده
وفتوی داد بقول این هردو صحابیه ودال است برای نسخ حدیث عایشه که آمد مردی آنحضرت را در حالیکه استفتا میکند از وی وعایشه رض
می شنود از پس پرده پس گفت یا رسول خدا در می یابد مرا نماز یعنی نماز صبح ومن جنبم پس فرمود آنحضرت وانا تدرکنی الصلوة وانا جنب
فاصوم پس گفت آنمرد نیستی تو مثل ما ای رسول خدا قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود والله انی لارجوان اکون اخشاکم لله واعلمکم
بما اتقی وبنسخ رفته است ابن منذر وخطابی وغیرهما واین حدیث دافع قول کسی است که میگوید که این خاص است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
وزاد مسلم في حديث ام سلمة ولا يقضي وزیاده کرد مسلم در حدیث ام سلمه که قضا نمیکرد روزه را واکثر علما براین اند وطیبی از نخعی
نقل کرده که در روزهٔ نفل درست است ولیکن روزهٔ فرض را قضا کند وترمذی گفته که قومی از تابعین برانند که چون جنب صبح کند قضا کند
آنروزه را وقول اول صحیح تر است وحدیث وارد است بر مخالف او والله اعلم **وعن** عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى
الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه یعنی کسیکه مرد وبر وی صومی است واجب که قضا نکرده است آنرا
روزه دارد از جانب وی ولی وی این خبر بمعنی امر است واصل در وی وجوب است لیکن ادعا کرده اند اجماع را بر انکه درینجا برای ندب است
ومراد بولی وارث است خاصة یا قریب یا عصبه ودر مسئله خلاف است اصحاب حدیث وابو ثور واوزاعی واحمد وشافعی در قولی وصححه النووی
بظاهر این حدیث رفته اند وبعضی شافعیه میگویند که مخیر است میان صیام واطعام وجمهور علما برانند که جائز است اما اطعام متعین است که
آنرا فدیه میگویند وباین قائل است امام ابوحنیفه ومالک وشافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی بدلیل حدیث ابن عمر مرفوعا ولفظ وی این است
که هر که مرد وبر وی روزه است خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین اخرجه الترمذی وگفت که این حدیث غریب است نمی شناسیم
او را مرفوع مگر باین وجه وصحیح آنست که موقوف است بر ابن عمر وقول او است وگفت دارقطنی محفوظ وقف او است بر ابن عمر وتابعه البیهقی
علی ذلک لیکن حنفیه میگویند که این موقوف در حکم مرفوع است زیراکه تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد وجواب داده اند که اگرچه
در حکم مرفوع باشد لیکن مقاوم ومعارض حدیث صحیحین که اقوی است از وی در سند نتواند شد ونیز تمسک ایشان بآنست که از ابن عباس
وعایشه فتوی باطعام مروی است وهمین است موافق سائر عبادات که هیچ مکلف از طرف هیچ مکلف بآن قیام نمیکند وحج مخصوص است وجواب
داده اند که آثار مرویه از فتوای عایشه وعباس مقاوم حدیث صحیح نتواند شد واما قیام مکلف بعبادت از جانب غیر پس ثابت است در حج بنص صحیح پس
در صوم هم ثابت باشد وعذری از عمل بدان نبود وتخصیص حج منتقض است بهمین حدیث باب واعتذار مالکیه بعدم عمل اهل مدینه بران مبنی است بر آنکه
ترک کردن ایشان عمل بر حدیث حجت است ولیس کذالک کما عرفت فی الاصول وهمچنین اعتذار حنفیه بآنکه راوی فتوی خلاف روایت خود داده
عذری غیر مقبول است زیراکه عبرت بمروی است نه رای راوی کما عرفت فیها ایضا ومصنف در تلخیص گفته روایت کرد نسائی در سنن کبیر باسناد صحیح
از ابن عباس که گفت نماز نگذارد هیچکی از هیچکی ونه روزه دارد احدی از احدی وروی عبد الرزاق مثله عن ابن عمر من قوله ودر بخاری است
در باب النذر از ابن عباس وابن عمر تعلیقا امر بصلوة پس مختلف شد قول این هردو وحدیث صحیح اولی باتباع است انتهی گوییم حدیث ابن عمر را
مالک هم در موطا آورده ودر مصفی زیر آن گفته این تعقب کرده اند بحدیث عایشه فقیر میگوید ممکن است جمع میان حدیث واثر پس بگوییم که معنی قول

تتابع آن مکروه ست دون التفرق وفی العالمگیریة ولکن عامة المتاخرین لم یروا به باسا والاصح انه لا باس به انتهی وتنیست در حدیث دلیل بر مشروعیت صیام دهر وباقی بیانه فی آخر الباب تقی سبکی گفته طعن کرده است درین حدیث آنکه نیست او را فهم مغتر بوده بر قول ترمذی که این حدیث حسن ست یعنی در روایت سعد بن سعید انصاری برادر یحیی بن سعید گوییم وجه اغترار آنست که ترمذی آنرا وصف بصحت نکرده بلکه حسن گفته وگویا که این در نسخه از وی ست وانچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم این ست قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب حدیث حسن صحیح وسعد بن سعید هو اخو یحیی بن سعید الانصاری وقد تکلم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل حفظه انتهی گوییم ابن حجر گفته که گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث ست ونسائی گفته لیس بالقوی وگفت ابو حاتم لا یجوز الاشتغال بحدیث سعد بن سعید وابن السکن گفته قد اعتنی شیخنا ابو محمد الدمیاطی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرین رجلا رووه عن سعد بن سعید اکثرهم حفاظ ثقات منهم السفیانان وتابع سعدا علی روایته اخوه یحیی وعبد ربه وصفوان بن سلیم وغیرهم ورواه ایضا عن النبی صلی الله علیه وسلم ثوبان وابو هریرة وجابر وابن عباس والبراء بن عازب وعایشه ولفظ ثوبان من صام رمضان فشهر بعشرة ایام ومن صام ستة ایام بعد الفطر فذلک صیام السنة رواه احمد والنسائی انتهی گوییم حدیث ثوبان نزد نسائی وابن ماجه واحمد ودارمی هست وحدیث ابو هریره نزد بزار بدو طریق ونزد ابو نعیم از طریق مثنی بن الصباح ووی ضعیف ست ونزد طبرانی در اوسط بوجه دیگر ضعیف وحدیث جابر نزد احمد وعبد بن حمید وبزار ست وحدیث ابن عباس نزد طبرانی در اوسط وحدیث برا نزد دارقطنی ست **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله نیست هیچ بنده که روزه دارد یکروز در راه خدا در سبل گفته لفظ سبیل الله چون مطلق آید مراد بدان جهاد باشد انتهی در فضل صوم با جهاد احادیث آمده طیبی گفته تواند که مراد بدان لوجه الله باشد الا باعد الله بذلك اليوم عن وجهه النار مگر آنکه دور دارد او را الله تعالی بسبب روزهٔ آنروز از روی او آتش دوزخ را سبعين خريفا هفتاد ساله راه متفق علیه ودر حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق ورضای وی تعالی دور میگرداند او را خدای تعالی از دوزخ مانند دوری زاغ بچه در حالیکه چوزه است تا آنکه بمیرد در غایت پیری رواه احمد وروی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی ست از اهل کوفه عمر زاغ دراز ست در تمام عمر که بپرد قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد واین حدیث مؤید قول طیبی ست والله اعلم واللفظ لمسلم ونقل حدیث مسلم راست وظاهر وی دلالت ست بر فضیلت صوم در جهاد تا وقتی که ضعیف نشود وبسبب آن از قتال عدو وفضیلت این صوم بجهت آنست که وی جمع کرده میان جهاد عدو الله وجهاد نفس خود در ترک طعام وشراب وشهوت وکفی بقوله باعد الله الخ عن سلامته من عذابها **وعن** عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم بود رسول خدا که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد وافطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت وتقول در هر دو جا بتای فوقانیه نیز روایت ست یعنی تا آنکه میگفتی توای مخاطب ومقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزهٔ نفل دوام واستمرار وتخصیص شهر دون شهر نبود گاهی چندان بتصل روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد وگاهی چندان افطار میکرد که گمان می بردند که هرگز روزه نخواهد داشت در سبل گفته ولعله كان يفعل ما يقتضيه الحال من تجرده عن الاشغال فيتابع الصوم ومن عكس ذلك فيتابع الافطار انتهی وهم عایشه میگوید وما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان ... ندیدم من

نیز بیین ست که مستحب ست افطار مر واقفان عرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا و ثابت ست از فعل آنحضرت و ابوبکر و عمر صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم وسئل عن صوم یوم عاشوراء و پرسیده شد از روزهٔ یوم عاشورا و عاشورا نام روز دهم محرم ست و بعضی توهم کرده اند که نام روز نهم ست و این خطاست فقال یکفر السنة الماضیة پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و در وی دلالت ست برانکه صوم یوم عرفه افضل ست از وی زیراکه مکفر ذنوب دو سال ست و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان فرض شد مستحب گردید ابن عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزهٔ روزی را که تفضیل میداد آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که عاشورا است و این ماه را که رمضان ست متفق علیه و گفته اند که افضلیت این روز که ازین حدیث ثابت شده مبنی بر فهم ابن عباس ست از حال و مقال آنحضرت چنین فهمید ورنه یوم عرفه افضل سائر ایام ست غیر جمعه که در افضلیت وی و عاشورا اختلاف ست وسئل عن صوم یوم الاثنین و پرسیده شد از روزهٔ روز دوشنبه فقال پس گفت ذلك یوم ولدت فیه او بعثت فیه او انزل الیّ این روزی ست که زائیده شده ام من دران روز یا فرستاده شده ام من دران یا نخست فرستاده شده است وحی بر من در سبل گفته گویا این شک از راوی ست و اتفاق چنان افتاده که ولادت و بعثت آنحضرت درهمین روز بوده است انتهی گویم حرف او چنانکه برای شک می آید بمعنی جمع هم می آید کما قال الشاعر سیان کسر رغیفه او عظمه پس محتمل که اخبار از وقوع هر سه امر درین روز باشد والله اعلم و در حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز دوشنبه و پنجشنبه چنین آمده انه یوم تعرض فیه الاعمال وانه یحب ان یعرض عمله وهو صائم و نیست منافات میان هر دو تعلیل کذا فی السبل رواه مسلم و رواه الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سهل بن سعد و قتادة بن النعمان و ابن عمر و رواه احمد من حدیث عائشة و فی الباب عن انس و غیره و شیخ در ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آنحضرت باشد روز دوشنبه را یا از سبب استحباب روزه داشتن درین روز و بر تقدیر سبب آن شکرانهٔ نعمت وجود آنحضرت و وجود دین و شریعت اوست انتهی و در سبل گفته فیه دلالة علی انه ینبغی تعظیم الیوم الذی احدث الله فیه علی عبده نعمة بصومه والتقرب فیه انتهی وعن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ ست و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت در منزل وی بود از وی رضی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال فرمود آنحضرت کسیکه روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال کان کصیام الدهر باشد همچو روزهٔ روزگار همیشه و وجه آن ظاهر ست و این بر تقدیری خواهد بود که همگی عمر بدان وفا کند الا هر سال که دارد برابر تمام آن سال باشد نه سالهای دیگر و درین باب از ثوبان هم حدیثی آمده که هرکه روزه داشت رمضان و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزهٔ تمام سال که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه تفریق بهتر ست و دورتر از تشبه بنصاری رواه مسلم در سبل گفته در وی دلیل ست بر استحباب صوم شش روزه شوال و این مذهب احمد و شافعی ست و مالک گفته مکروه ست زیراکه وی هیچیکی را از اهل علم ندیده که این روزها داشته باشد و تا گمان وجوب نکنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بدان حکم مر این تعلیلات را نیست و چه خوب گفته است ابن عبد البر که این حدیث بمالک نرسیده و اجر حاصل ست خواه متفرق دارد یا متوالی یا عقیب عید یا در اثنای ماه و در سنن ترمذی ست از ابن المبارک که وی این شش روزه در اول شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی ست که هرکه متفرق دارد جائز ست گویم نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیراکه هرکه در تمام شوال روزه نهاده بر وی صادق ست که وی تابع کرد شش روزه را از شوال در مصفی گفته مستحب ست نزد شافعی پی در پی داشتن آن افضل ست و نزد ابوحنیفه مکروه ست خواه پی در پی باشد یا متفرق و نزد ابویوسف

یا یازدهم مثلا عادت کرد یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شده باین عذر تنها روز جمعه روزه داشتن ممنوع نیست و حدیث دلیل ست بر تحریم تخصیص شب جمعه بعبادت و نماز و تلاوت غیر معتاد مگر آنچه بدان نص وارد شده همچو قراءت سورهٔ کهف که وارد شده است تخصیص لیلة الجمعة بقراءت وی و دیگر سور که احادیث بدان وارد شده در وی مقال ست و نیز دال ست این حدیث بعموم خود بر عدم مشروعیت صلوٰة رغائب در اول شب جمعه از رجب و اگر حدیث آن ثابت شود مخصص او باشد از عموم نهی لیکن در حدیث وی علما تکلم کرده اند و حکم بوضع نموده و نیز دال ست بر تحریم تنفل بصوم یوم وی بالانفراد ابن منذر گفته ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه چنانکه ثابت شده است از صوم یوم عید و ابو جعفر طبری گفته فرق ست درمیان عید و جمعه زیراکه اجماع منعقد ست بر تحریم صوم یوم عید و اگرچه یک روز قبل از وی یا بعد از وی روزه دارد و جمهور بآن رفته اند که نهی از افراد جمعه بصوم تنزیهی ست بحدیث ابن مسعود که روزه میداشت آنحضرت در غرهٔ هر ماه سه روز و کمتر بود که افطار کند روز جمعه اخرجه الترمذی و گفت حسن غریب پس فعل آنحضرت قرینهٔ آنست که نهی برای تحریم نیست و جواب داده اند بحتمل که یک روز قبل یا بعد وی روزه داشته باشد ومع الاحتمال لا یتم الاستدلال و ابن عبد البر گفته این حدیث صحیح ست و نیست مخالفت میان او و درمیان احادیث سابقه زیراکه این محمول ست بر آنکه وصل میکرد آنرا بروز خمیس و الله اعلم **رواه مسلم** اختلاف کرده اند در وجه حکمت تحریم صوم جمعه بالانفراد بر قولها در سبل گفته اظهر اقوال آنست که این روز عید ست چنانکه مرویست از حدیث ابی هریره مرفوعا یوم الجمعة یوم عیدکم و ابن ابی شیبه باسناد حسن از علی علیه السلام آورده که گفت هر که باشد از شما تطوع کننده از ماه پس باید که روزه دارد روز پنجشنبه و روزه ندارد روز جمعه زیراکه این روز خوردن و نوشیدن ست و این را نیز از ادلهٔ تحریم صوم جمعه ذکر کرده اند و لازم نمی آید که از هر وجه مثل روز عید باشد زیراکه حرمت صوم یوم عید بروزه داشتن یک روز قبل یا بعد از وی زائل نمیشود انتهی گوییم اقوال مذکوره را شیخ در لمعات استیفا کرده و گفته اقرب وجوه آنست که در انفراد جمعه بصوم مشابهت ست بیهود و نصاری که روزی معین را بتعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را لاجرم آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده آن ثابت ست و موهم آن معنی نیست اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد بعده شیخ در ترجمه گفته گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض بنفحات الٰهی عز اسمه بود و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی به نهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر ست کما لا یخفی علی المتفطن انتهی گوییم این همه وجوه تخمین و ظن ست دلیلی قوی بران موجود نیست پس اولی تفویض ست بشارع تا چه حکمت در وی رعایت کرده باشد و از امام مالک نقل کرده اند که در موطا گفته نشنیدم من هیچیکی را از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها صوم میداشت و بدان تحری میکرد و نووی گفته اینکه مالک گفته مبنی بر رای اوست و رای غیر وی مخالف نیست وسنت مقدم ست بر رای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده است حدیث صحیح دران پس متعین ست قول بدان و مالک معذور ست که او را حدیث نرسید داؤدی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یصومن احدکم یوم الجمعة الا ان یصوم یوما قبله او یوما بعده روزه ندارد یکی از شما روز جمعه مگر آنکه روزه دارد روزی پیش از جمعه یا روزی بعد از جمعه یعنی تنها روزهٔ جمعه ندارد بلکه روزهٔ دیگر که روز پنجشنبه یا روز شنبه باشد با وی ضم کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر ست **متفق علیه** و درین باب حدیثهاست در سبل گفته این دال ست بر زوال تحریم صوم بنا بر حکمتی که معلوم نیست پس اگر تنها روزه دارد آنروز واجب ست

نزدیک ابوحنیفه روزه گیرد و هدی تعیین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جائز نیست باین عذر وللشافعی قولان کالمذهبین والاظهر هو الاول
وعن نبیشة بضم نون وفتح موحده وسکون تحتانیه وشین معجمه الهذلی بضم ها وفتح ذال معجمه منسوب بهذیل بن مدرکه بن الیاس
صحابی ست او را نبیشة الخیر گویند بن عمرو وقیل بن عبدالله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایام التشریق
ایام اکل وشرب روزهای تشریق که سه روز ست بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدن ست
و آنهارا ایام ضیافت الله نیز گویند وتشریق در لغت خشک کردن گوشت ست در آفتاب که دران ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند وذکر الله و ایام ذکر خدا است عزوجل غالب بزرگ یعنی با وجود اکل وشرب غافل از ذکر خدا نباید بود چنانکه در قرآن شریف
فرموده واذکروا الله فی ایام معدودات وذکر خدارا درین آیت تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد از نماز فرض و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه
در کتاب الحج بیاید **رواه مسلم** وله طرق اخری ذکرها المصنف فی التلخیص واخرجه مسلم ایضا من حدیث کعب بن مالک وابن حبان من حدیث ابی هریرة
والنسائی من حدیث بشر بن سحیم واصحاب السنن من حدیث عقبة بن عامر والبزار من حدیث ابن عمر ایام التشریق ایام اکل وشرب وصلوة فلا یصومها
احد و روایت کرد ابوداؤد از حدیث عمرو در قصه که آنحضرت امر میکرد ایشان را بافطار آن و نهی میکرد از صیام آن یعنی ایام تشریق و دارقطنی از
حدیث عبدالله بن حذافة السهمی آورده ایام التشریق ایام اکل وشرب وبعال بعال بمعنی مواقعت نساء ست و این احادیث دال اند بر نهی
از صوم ایام تشریق واختلاف کرده اند درانکه نهی برای تحریم ست یا تنزیه جماعتی از سلف وغیرهم بتحریم رفته مطلقا والیه ذهب الشافعی فی المشهور
و ایشان میگویند که متمتع روزه دارد ونه غیر او و این را تخصیص قول او تعالی گردانیده اند ثلثة ایام فی الحج زیرا که آیت عام ست در ماقبل ومابعد
وحدیث خاص ست بایام تشریق واگرچه در وی هم عموم ست نظر بسوی حاج وغیره پس خصوص نبی مرجح باشد زیرا که مقصود ست بدلالت برانکه
این ایام محل صوم نیست وذات وی باعتبار ماهی مؤول ست برای آن گویا این روزها منافی صوم اند و بعضی گویند متمتع وکسیکه بروی هدی متعذر ست
مثل محصر و قارن روزه دارد بنا بر عموم آیت و حدیث آینده شوکانی گفته حرام ست روزه در سه روز ایام تشریق بنا بر نهی آنحضرت چنانکه از جماعتی
از صحابه ثابت شده انتهی **وعن** عائشة وابن عمر رضی الله عنهما قالا لم یرخص فی ایام التشریق ان یصمن الا لمن لم یجد الهدی
رخصت کرده نشد در روزهای تشریق مگر برای کسیکه نیافت هدی را برابر ست که متمتع باشد یا قارن یا محصر بنا بر اطلاق حدیث زیرا که فاعل
ترخیص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و آن مرفوع ست و در وی سه قول ست قوی اسم آنست که اگر مضاف بعهد آنحضرت ست حجت ست
والا فلا و وارد شده است تصریح بفاعل در روایت دارقطنی وطحاوی مگر آنکه اسنادش ضعیف ست ولفظ وی این ست رخص رسول الله صلی الله
علیه وسلم للمتمتع اذا لم یجد الهدی ان یصوم ایام التشریق و چون متمتع را خاص کرده است حجت نباشد برای اہل این قول و مروی ست از فعل عائشة
وابی بکر و فتوای علی علیه السلام و جماعتی بآن رفته که نهی برای تنزیه ست و صوم وی جائز ست مر هر یکی را در سبل گفته وهو قول لا ینهض علیه دلیل
رواه البخاری عن عائشة والدارقطنی عن ابن عمر من طریق یحیی بن سلام وگفت نیست یحیی قوی مصنف در تلخیص گفته این حدیث در حکم
مرفوع ست ومثل قول صحابی ست امرنا بکذا ونهینا عن کذا ورخص لنا فی کذا انتهی **وعن** ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام من بین
الایام الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از میان شبها ومخصوص نگردانید
روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز دهم

بدرستیکه آنحضرت بیشتر از انچه روزه میداشت از روزهای دیگر روز شنبه و یکشنبه بود و کان یقول و بود که میگفت در سبب روزه داشتن
درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستیکه این دو روز دو روز عید اند مر مشرکان را وانا ارید ان اخالفهم ومن
میخواهم که مخالفت کنم ایشانرا مراد بمشرکان کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و سبت برای
یهود و نصاری خود امری مشخص بود چون روز عید ایشان ست روزه نمیدارند پس در روزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد
و تمام این کلام در حدیث صماء بنت بسر گذشت اخرجه النسائي واحمد والبیهقي پس نهی از صوم در اول امر بود که آنحضرت
موافقت اهل کتاب دوست میداشت و آخر امر استحباب صوم سبت واحد ست برای مخالفت اهل کتاب و ظاهرش صوم هر یک علی
الانفراد والاجتماع ست وگفته اند که نهی از افراد صوم بود مگر آنکه قبل یا بعد او روزه دارد و در حدیث عایشه است نزد ترمذی که بود آنحضرت
که روزه میداشت در یک ماه شنبه و یکشنبه و دوشنبه و در ماه دیگر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه وصححه ابن حبان وهذا لفظه
و این لفظ ابن حبان ست در حدیث صماء ست که فرمود آنحضرت روزه ندارید روز شنبه مگر در انچه مفترض ست بر شما اخرجه احمد واصحاب السنن
وابن حبان والحاکم والطبراني والبیهقي وصححه ابن السکن و نقل کرد حاکم از زهری که چون ذکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث
حمصی ست از اوزاعی و همیشه کاتم بودم آنرا تا آنکه دیدم که مشتهر شد وگفت ابوداود در سنن که گفت مالک این حدیث کذب ست
و او را معارض ست باسناد صحیح از حدیث ام سلمه در بدر منیر گفته نیست این معارض چنانکه حاکم زعم کرده است بلکه محمول ست بر افراد سبت
بصوم و حدیث ام سلمه بر صوم یوم قبل یا بعد والله اعلم **وعن** ابي هريرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
نهى عن صوم يوم عرفة بعرفة نهی کرد رسول خدا از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت وجدان مشقت و جهد در ادای
وظایف آن در سبل گفته حدیث ظاهر ست در تحریم صوم و باین رفته است یحیی بن سعید انصاری وگفته واجب ست افطار آن بر حاج
وگفته اند لاباس به ست اگر از دعا ناتوان نگردد و این از شافعی منقول ست واختاره الخطابي و جمهور بر آنند که افطار مستحب ست
واما آنحضرت پس صحیح این ست که روز عرفه بعرفه مفطر بود در حج خود ولیکن دال نیست ترک صوم بر تحریم او آری دال ست بر اینکه افطار
افضل ست زیراکه آنحضرت نمیکند مگر افضل مگر آنکه گاهی مفضول هم برای بیان جواز بعمل آرد و مفضول در حق وی افضل باشد بنا بر
انچه در وی ست از تشریع و تبلیغ بفعل ولیکن اظهر تحریم ست زیراکه اصل نهی همین ست رواه الخمسة غير الترمذي يعني احمد
وابوداود ونسائی وابن ماجه ونیز حاکم و بیهقی و در سندش حوشب بن عقیل ست راوی از مهدی هجری و وی مجهول ست وصححه
ابن خزيمة والحاكم واقره الذهبي في مختصر المستدرک ولم يعده من الضعفاء في المغني واستنکره العقيلي وگفت عقیلی منکر ست
زیراکه در سندش مهدی هجری ست و او ضعیف ست رواه العقيلي في الضعفاء من طريقه وقال لا يتابع عليه والراوي عنه مختلف فيه
وگفت عقیلی که مروی ست از آن حضرت صلی الله علیه وسلم باسانید جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه در عرفه و صحیح نیست از آنحضرت
نهی کردن از روزه آن گفت مصنف تصحیح کرد آنرا ابن خزیمه و توثیق کرد مهدی مذکور را ابن حبان انتهی وگفت ابن معین لا اعرفه کذا فی الخلاصة
و در تقریب در حق حوشب بن عقیل گفته انه ثقة و مروی ست از ام الفضل بنت الحارث که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بعضی گفتند که روزه دار ست و بعضی گفتند که روزه دار نیست پس فرستاد میمونه نزد آنحضرت قدح شیر و آنحضرت در وقوف بود بعرفه
سوار بر شتر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه واخرجه النسائي والترمذي وابن حبان من حديث ابن عمر ولفظ وی این ست که حج کردم با آنحضرت

فطر آن چنانکه مفید اوست روایت احمد و بخاری و ابوداود از حدیث جویریه که در آمد آنحضرت بروی در روز جمعه و این صائمه بود پس گفت او را روزه داشتی دیروز گفت نه فرمود فردا روزه خواهی داشت گفت نه فرمود افطار کن که اصل در امر وجوب ست انتهی **وعنه** ای ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون منتصف شود ماه شعبان پس روزه ندارید این دلیل ست بر نهی از صوم بعد انتصاف شعبان لیکن مقید ست بموافقت صوم معتاد کما تقدم و علما را در ان خلاف ست بسیاری از شافعیه نهی را برای تحریم گفته اند و قیل یکره الا قبل رمضان بیوم او یومین فانه محرم و گفته اند نیست مکروه و قیل انه مندوب و حدیث مؤول ست بکسیکه ضعیف گرداند او را صوم و گویا که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث بر انکه آنحضرت وصل میکرد شعبان را برمضان لیکن مخفی نیست که چون قول و فعل متعارض شود مقدم کرده شود قول رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه واستنکره احمد و گفت احمد که این حدیث منکر ست زیرا که از روایت علا بن عبد الرحمن ست گویم وی از رجال مسلم ست مصنف در تقریب گفته انه صدوق ربما وهم انتهی و صححه ابن حبان و غیره **وعن الصماء** بفتح صاد مهمله و تشدید میم و بمد صحابیه است و گویند که صماء لقب اوست و نام وی بهیة است بضم موحده و فتح ها و تشدید تحتیه و قیل اسمها بهیمه بزیادت میم اخوها عبد الله بنت بسر المازنیة بضم موحده و سکون مهمله رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تصوموا یوم السبت الا فیما افترض علیکم روزه مدارید روز شنبه یعنی تنها مگر در چیزیکه فرض کرده شده است بر شما اگرچه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و حای مهمله ممدوده عنب بکسر مهمله و فتح نون و موحده در سبل گفته فاکهه معروفه و مراد قشر اوست او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روز شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد بمانند پوست انگور یا چوب درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبب لزوم تعظیم اوست بصوم و در تعظیم وی تشبیه ست بیهود اگرچه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و در حدیث ام سلمه بیاید که آنحضرت روزه میداشت روز یکشنبه و شنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در ان بجهت آنکه عید ایشان ست پس در وقتی ترک کرد صوم سبت واحد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف ست کذا قیل رواه الخمسة یعنی احمد و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز دارمی و رجاله ثقات و رجال سندش ثقات اند الا انه مضطرب مگر آنکه مضطرب ست زیرا که روایت کرده است آنرا عبد الله بن بسر از خواهر خود صماء و قیل عن عبد الله بن بسر و نیست در وی ذکر خواهر او و گفته اند که این خود علتی قادح نیست زیرا که وی صحابی ست و قیل عنه عن ابیه بسر و قیل عن الصماء عن عائشه نسائی گفت هذا حدیث مضطرب مصنف گفته یحتمل که از عبد الله عن ابیه و عن اخته بواسطه باشد و این طریقه مصحح اوست و ترجیح کرد عبد الحق طریقه اول را و تابع شد او را درین ترجیح دارقطنی لیکن این تلون [illegible] واحد باسناد واحد با وجود اتحاد مخرج [illegible] روایت [illegible] ست بقلت ضبط مگر آنکه از حفاظ مکثرین معروفین بجمع طرق حدیث باشد که درین صورت دال بر قلت ضبط نخواهد بود ولیکن درینجا چنین نیست بلکه اختلاف کرده اند دروی بر راوی نیز از عبد الله بن بسر و قد انکره مالک و تحقیق انکار کرده است آنرا مالک و گفته هو کذب نقله عنه ابوداود و قال ابوداود هو منسوخ و گفت ابوداود که این حدیث منسوخ ست گویا مراد وی آنست که ناسخ اوست حدیث آینده یعنی **وعن** ام سلمة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر ما کان یصوم من الایام یوم السبت و یوم الاحد

وعید اضحی و ایام تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر نداشته باشد و همچنین مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرر سطور عفی عنه ظاهر سیاق حدیث نهی از صوم دران ست که علت این نهی صوم ایام منهیه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد رهبانیت و فوات حق نفس و اهل و عیال و وجود مشقت و اعتیاد بصوم ست و لهذا اختیار ائمه اربعه نهی ست ازان و کفایت میکند ازان صوم داود علیه السلام که صوم یوم و افطار یوم ست و سنت مقدم ست بر همه توجیهات و تعلیلات و احتیاط در توکیل حکمت او ست بعلم شارع والله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت لزوم شیٔ ست و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در مسجد بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ توان گفت بنیت و بعضی گفته اند درنگ کردن پس ماخوذ ست از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقال عکف و اعتکف ای اقام و مکث پس مجرد مرور در مسجد بغیر درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع ست مسجد را در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب مرابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدای تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما نیت پس بحدیث انما الاعمال بالنیات و فیه نظر زیرا که لبث در مسجد دو قسم ست قسمی ست که او را اعتکاف گویند و قسمی هست که آنرا انتظار نماز و مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس لابد ست از مکث طویل که مصلیان آنقدر نمیکنند مثل یک روز والله اعلم وقیام رمضان یعنی نماز گذاردن یا تلاوت کردن در شبهای وی از جهت ایمان و حسبة لله نووی گفته حاصل میشود قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست استغراق تمام شب بصلوة نافله دران و می آید آنچه در کلام نووی ست **عن** ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من قام رمضان ایمانا و احتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد یا تلاوت کند در شبهای وی از روی ایمان بخدا و امتثال بامر وی و تصدیق بوعدهٔ وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود او را آنچه پیش رفته است از گناه وی نصب ایمانا و احتسابا بر مفعول له بودن ست و احتساب از حسب ست بمعنی اعتداد از عد و هر که بعمل خود وجه الله میخواهد او را محتسب ازان جهت گویند که وی اعتداد میکند بعمل خود پس گویا در حال مباشرت آن فعل اعتداد بآن کرده قاله فی النهایة متفق علیه زیاده کرد نسائی در روایت خود لفظ ما تقدم و ما تاخر و اطلاق ذنب شامل ست صغائر و کبائر را و نووی گفته معروف اختصاص ست بصغائر و به جزم امام الحرمین و نسبت کرده است آنرا قاضی عیاض بسوی اهل سنت و این مبنی ست بر آنکه بخشیده نمی شوند کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل ست بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعض لیالی کند حاصل نشود او را مغفرت مذکور و هو الظاهر و ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة وتر که یازده رکعت ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در رمضان میکرد کما سلف فی حدیث عائشة و اما تراویح بطریقیکه الآن معتاد ست در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلافت خود آنرا ابتداع نموده و ابی بن کعب را بجمع مردم حکم کرده و در قدر صلوة ابی اختلاف ست گفته اند که یازده رکعت میگذارد و گفته اند بیست و یک و گفته اند بیست و گفته اند بیست و سه و قیل غیر ذلک کذا فی سبل السلام **وعن** عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر الاخیر من رمضان شد مئزره بود رسول خدا چون در می آمد دهه اخیر از رمضان این تفسیر مدرج ست از کلام راوی محکم می بست

پس روزه نداشت وبا ابی بکر همچنین و با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدارم و نه امر میکنم بدان و نه نهی میکنم از ان و اخرجه النسائی من حدیث ابن عباس و هو فی الصحیح من حدیثه عنه عن ام الفضل و ازینجا معلوم شد که آنحضرت صائم نبود و همچنین ابوبکر و عمر و عبدالله بن عمر و عمل سلف نیز برین ست و از بعضی اهل علم منقول ست که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر آنکه مختلف میشود باختلاف احوال در قوت وضعف

وعن عبدالله بن عمرو رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صام من صام الابد روزه نداشت کسیکه روزه داشت مدام اختلاف کرده اند در معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این را دو معنی ست یکی آنکه دعای بد بر صائم بطریق زجر بر صنیع وی دوم آنکه اخبار ست بآنکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست ابن عربی گفته اگر این دعای بد ست پس وای بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر معنی وی خبر ست پس وای بر کسیکه خبر داد آنحضرت که وی روزه دار نیست و چون روزه دار نشد ثواب برای وی چگونه نوشته خواهد شد **متفق علیه** در سبل گفته اختلاف کرده اند علما در صیام ابد گروهی بتحریم رفته و هو اختیار ابن خزیمه لهذا الحدیث وما فی معناه وگروهی بجواز رفته و هو اختیار ابن المنذر و تاویل کرده اند احادیث نهی را از صیام دهر بآنکه مراد از ان صیام مع ایام منهی عنهاست از عیدین و ایام تشریق و این تاویل مردود ست بجهت نهی کردن آنحضرت ابن عمر را از صوم دهر و تعلیل فرمودن بآنکه نفس او را بروی حق ست و اهل او را حق ست و ضیف او را حق ست و لقوله اما انا فاصوم وافطر فمن رغب عن سنتی فلیس منی پس تحریم اوجه ست از روی دلیل و از ادله تحریم ست حدیث ابی موسی مرفوعا هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین و قبض کرد کف مبارک خود را و در لفظی عقد بیده اخرجه احمد و ابن حبان و ابن خزیمة والبیهقی و ابن ابی شیبة و لفظ ابن حبان این ست که تنگ کرده شود بروی جهنم این چنین و عقد کرد تسعین را و رجالش رجال صحیح اند و جمهور گویند مستحب ست صوم دهر کسی را که ضعیف نشود از ادای حقوق و تاویل کرده اند احادیث نهی را بتاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داد شش روزه شوال را با رمضان و روزه سه روز را از هر ماه بصوم دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه قسم میداد و جواب داده اند که این بر تقدیر مشروعیت اوست زیرا که آن معنی ست از وی چنانکه نماز پنجگانه معنی ست از پنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر یکی آنرا واجب دانسته بگذارد مستحق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گردد آری ابن السنی از حدیث ابوهریره مرفوعا آورده من صام الدهر فقد وهب نفسه من الله الا انا اما صحتش معلوم نیست **ولمسلم عن ابی قتادة بلفظ لا صام ولا افطر** و مسلم راست از حدیث ابی قتاده باین لفظ که نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد و مؤید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم ولم یفطر عدم افطار خود ظاهر ست اما در توجیه عدم صوم خلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی گفته اند از جهت زیان زده شدن شخص بدان بمشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و باین توجیهات مخصوص میگردد نهی بکسیکه افطار نکند در ایام منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بآنکه محکی ست از بعضی صحابه مثل ابی طلحة انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول ست از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت بآن زائل میگردد کلفت و مشقت که مدار اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم ست و این وجه بر عکس آنست که وجه اول افاده کرده از وقوع در کلفت و مشقت والله اعلم کذا فی اشعة اللمعات ترمذی در جامع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق پذیرد که روزه عید فطر

متفق عليه شیخ در ترجمه گفته صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم ست واجب و آن اعتکاف نذر ست که واجب گردانیده است آنرا
بر نفس خود و سنت و آن در عشرهٔ اخیر رمضان ست و جز این و قسم مستحب ست انتهی گویم اختلاف ست در آنکه سنت مؤکده اعتکاف حاصل
در غیر رمضان یا در بعض عشر اخیر وی یا نه بعضی فضلا گفته اند نعم فی الکل منهما و بعضی دیگر گفتند حاصل نمیشود و مؤکده خارج رمضان زیرا که
مواظبت نکرد آنحضرت بر ادای آن مگر در رمضان و لیکن چون در بعض روایت باین لفظ آمده است کان یعتکف فی العشر الاخیر من رمضان
فهمیدند که در بعض عشر اخیر هم حاصل میشود و همچنین روایات فقهیه ارد بکلمهٔ فی که دال ست بر مجرد ظرفیت نه بر استیعاب اما تحقیق آنست که حصول
سنت مؤکده بدون مواظبت نیست و نبود مواظبت آنحضرت بر آن مگر با استیعاب عشر اخیر چنانکه در جمع الجوامع ست از حدیث ابی که بود
آنحضرت اعتکاف میکرد در ده اخیر از رمضان پس سفر کرد یکسال و اعتکاف نکرد و چون شد سال قابل اعتکاف کرد بست روز اخرجه احمد
و ابوداود والنسائی و ابن خزیمة و ابوعوانة و ابن حبان و مالک و در حدیث ابوهریره است نزد بخاری که اعتکاف میکرد هر سال ده روز پس
اعتکاف کرد بست روز در سالیکه قبض کرده شد در ان پس عشر درین طرق معیار اعتکاف مؤکد واقع شده و این بیان آن طرق ست که در وی کلمهٔ
فی واقع شده و نیز شرعیت اعتکاف برای التماس شب قدر ست در اوتار عشر اخیر پس لازم آمد استیعاب و عدم ترک والاشبه فعل مجانین باشد
و عبارات کتب شافعیه نیز همچو عبارات کتب حنفیه درین باب قاصر غیر محرر حق التحریر واقع شده و بعض اهل علم را درین باب مناظرهاییست که در مکهٔ معظمه
با بعض اصحاب خود کرده و دران گفته که چون مرافعهٔ این امر بحضور حضرت استاد علامه و حجة فهامه شیخنا محمد بن بکر الصدیقی الاشعری بردیم بدیهه گفت
که نفس اعتکاف سنت ست علی العموم و اما سنت اعتکاف پس خاص ست بمواظبت یعنی بر عشرهٔ اخیر از رمضان مع الاستیعاب والله اعلم بالصواب

وعنها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدخل علی راسه وهو فی المسجد گفت عایشه بود رسول خدا که می آورد
سر مبارک خود را بر من و حال آنکه وی در مسجد می بود فارجله پس شانه میکردم سر آنحضرت را ترجیل شانه کردن موی فرو هشتن و در وی جواز بر آوردن
معتکف ست سر خود از مسجد یعنی خروج بعض بدن غیر مضر ست و اینکه جائز ست عمل یسیر از افعال خاصه بانسان و حال آنکه وی در مسجد باشد
و مشروع ست او را نظافت و غسل و حلق و تزیین و جائز ست استخدام زوج از زوجه و کان لا یدخل البیت الا لحاجة و بود که در نمی آمد
خانه را و بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول و غائط و اتفاق کرده اند بر استثنای این هر دو و اختلاف کرده اند در غیر اینها از حاجت
همچو اکل و شرب و ملحق ست ببول و غائط خروج برای فصد و حجامت و همچنین جائز ست خروج برای غسل جنابت بنا بر وجوب خروج از مسجد نزد آن
و همچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه پس روایتی صریح دران از اصول یافته نشد جز آنکه در شرح اوراد گفته که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد
یا نفل قاله الشیخ گویم در فتاوای حجت گفته جائز ست معتکف را خروج برای هفت چیز بول و غائط و وضو و اغتسال نفل باشد یا فرض و جمعه
و حاجت سلطان و امری که لابد ست از ان و چون فارغ شود از نماز زود بر گردد اذا کان معتکفا چون می بود اعتکاف کننده متفق علیه
در کتب حنفیه مثل تبیین و غیره نوشته اند که اگر بر آید برای جنازه یا نماز وی و اگرچه متعین شود بر وی یا برای انجای غریق یا حریق یا جهاد اگرچه نفیر عام باشد
یا برای شهادت باطل شود اعتکاف او بخلاف حاجت انسان که آن معلومة الوقوع ست پس مستثنی باشد و اگر مسجدی که در وی اعتکاف کرده است
منهدم شود و از انجا بمسجدی دیگر نقل کند اعتکاف صحیح باشد زیرا که آن مکان مسجد نمانده و همچنین اگر اهل آن مسجد در وی نماز پنجگانه نگذارده باشند
و همچنین اگر ظالمی باکراه بیرون کند یا بر نفس خود یا مال خود از دست کفار بترسد که درین صور هم اعتکاف فاسد نمیشود و همچنین اگر زنی معتکف باشد
و مطلقه گردد او را میرسد که بخانهٔ خود بر گردد و وی هنوز بر اعتکاف خود ست و این همه در اعتکاف واجب ست که بر نفس خود واجب گردانیده

ازار خود کنایت ست از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا از گوشه گرفتن از زنان وظاهر اول ست چنانکه در حدیث عایشه ست
نزد مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و مشقت می کشید در عمل در عشر اواخر رمضان از انچه نمی نمود در غیر عشر اواخر و در روایت علی ست
شد مئزره و اعتزل النساء و عطف مقتضی مغایرت ست و احیی لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را
در شب احیای لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب ست چه حیات وقت و تازگی وی در عبادت کردن ست دران
یا بمعنی زنده گردانیدن خود ست دران شب چه حیات آدمی در بیداری ست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موت ست و بیکاری
حکم مرده دارد **شعر** رهین دیده شب زنده دار خویشتنم ✤ که تلخ کرد برای تو خواب شیرین را ✤ در سبل گفته ایقاع احیا بر لیل مجاز
عقلی ست زیراکه زمانه احیای نفس خود ست و مراد بدان بیداری ست و ایقظ اهله و بیدار میگردانید اهل خانه خود را تا آنها نیز
عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محروم نمانند لانه خاتمة العمل والاعمال بخواتیمها **شعر** مشام را بشمیم گلی نوازش کن ✤
نسیم غالیه سا در وزیدن ست مخسپ ✤ متفق علیه بین الشیخین البخاری ومسلم **و** هم روایت ست از عایشه صدیقه رضی الله **عنها**
قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر را
ثم دخل معتکفه پس تر می درامد در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسیکه قائل ست که ابتدای اعتکاف از اول نهار
عشرهٔ اخیره کند و باین قائل ست اوزاعی و ثوری ولیث در یک قول وا ابو حنیفه ومالک و شافعی واحمد برانند که درآید پیش از غروب آفتاب
چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را و محمل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در مسجد می درامد و چون نماز صبح میگذارد در حجره که برای او
میساختند داخل میشد و منقطع میگردید از خلق و متفرد میگ[illegible]ت و مراد بمعتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او میساختند
چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی وانفراد وقت صبح کذا قالوا لیکن ظاهر حدیث ناظر در مذهب
اول ست ولفظ اذا اراد ان یعتکف صریح در انست که ارادهٔ اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم ست بر احتمال
عقلی متفق علیه ورواه ابو داود وابن ماجه ایضا وباقی اصحاب کتب سته نیز مطولا و در سبل این حدیث را نگرفته لیکن در بعض نسخ متن
یافته شد و اعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت ازین عالم
چنانکه در صحیحین ست از حدیث عایشه که گفت زهری عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و ترک میکرد
گاهی و ترک نکرده اعتکاف را هرگز و واجب نگفتن آنرا با وجود یکه یکسال ننشست در سال دیگر قضا کرد و در عشره ننشست زیراکه داب
آنحضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که امر میکرد بدان وانکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که
اعتکاف کند باید که بکند کما فی الصحیحین و ننشستن در سال دیگر در عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تهیأ و استعداد
بوصول درگاه **وعنها** وهم روایت ست از عایشه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من
رمضان حتی توفاه الله عز وجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدای تعالی واین بعد از انکه
در عشرهٔ اول و اوسط نشست و شب قدر را اندریافت و نمودند که شب قدر در عشرهٔ اواخر ست واین حدیث دلیل ست بر مواظبت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر اعتکاف و بر اینکه اعتکاف سنت ست ابو داود از احمد نقل کرده که گفت نمیدانم هیچکس را از علما خلافی در اینکه اعتکاف سنت ست
و المقصود از وی پس جمع قلب ست بر الله تعالی بخلوت با خلو معده و اقبال بروی تعالی و تنعم بذکر وی و اعراض از ما عدای او سبحانه تعالی

و کالمستثنی ست و مشروع ست بجهت عموم قول الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله انتهی مصنف گفته جزم کرده است
دارقطنی که حدیث عایشه تا همین لفظ ست و ماعدای وی از روایت دیگر ست کذا فی الفتح و درینجا گفته ان آخره موقوف چنانکه بیاید و لا
اعتکاف الا بصوم و نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط ست در اعتکاف و به قالت الحنفیة شوکانی گفته وارد نشده است چیزی که
دلالت کند بر شرط بودن صوم الا قول عایشه و حدیث نذر عمر را داوست و نیست حجت مگر در قول ثابت از آنحضرت و ثابت نشد از وی آنچه
دال باشد بر آنکه نیست اعتکاف مگر بصوم بلکه ثابت ست خلاف آن در نذر عمر در حدیث متفق علیه و روایت کرده است ابوداود از عایشه
مرفوعا که نیست اعتکاف مگر بصوم و غیر او این را از قول عایشه روایت کرده و همین را ترجیح داده اند حفاظ حدیث انتهی گویم مراد بحدیث عایشه همین
حدیث باب ست و روایت کرده است آنرا النسائی و نیست در ان لفظ قالت السنة ابوداود گفته سوای عبدالرحمن بن اسحق هیچکس نمی گوید که درین
حدیث لفظ قالت السنة ست و در سبل گفته در اشتراط صوم خلاف ست و این حدیث موقوف دال بر اشتراط اوست و در وی حدیثها ست بعضی
در نفی شرطیت و بعضی در اثبات آن و الکل لا ینهض حجة مگر آنکه اعتکاف از فعل آنحضرت امری معروف ست و وی اعتکاف نکرد مگر صائم و اعتکاف
او در عشر اول شوال ظاهر در انست که روزه داشت در ان و اعتکاف نکرد مگر در ثانی شوال زیرا که روز عید روز شغل بنماز و خطبه و خروج بسوی
جبّانه است و لیکن بمجرد فعل حجت بر شرطیت قائم نمیشود و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع
درینجا مسجد جماعت ست یا بیان فضل و اولی ست و اکثر علما بر شرطیت مسجد اند مگر بعض علما و باین رفته است امام احمد و ابوحنیفه و جمهور گویند
جائز ست در هر مسجد مگر کسیکه لازم ست او را جمعه که مستحب ست برای وی جامع نزد شافعی و حنفیه مر زنان را در مسجد بیت تجویز کرده اند و قول قدیم شافعی
نیز همین ست و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همین ست و لیکن آنحضرت اعتکاف نکرد مگر در مسجد خود و آن مسجد جامع بود شوکانی
گفته مشروع شد اعتکاف در هر وقت در مسجد ها هر مسجد که باشد زیرا که معنی اعتکاف شرعا همین ست که در مسجد بنشینند و هر که در غیر مسجد می نشیند
معتکف نامیده نمیشود و وارد شده آنچه دال ست بر آنکه نیست اعتکاف مگر در مسجد جماعه اخرجه ابن ابی شیبة و سعید بن منصور من حدیث حذیفة
و اتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشت آنرا در هر مکان انتهی رواه ابو داود و لا باس برجاله
روایت کرد این را ابوداود و نیست باک برجال سند وی الا ان الراجح وقف آخره مگر آنکه راجح وقف آخر اوست یعنی قول عایشه که نیست اعتکاف
الا بصوم مالک در موطا گفته جائز ست معتکف را که اعتکاف کند در ان مساجد که خوانده نمیشود در انجا جمعه وقتی که واجب نمیشود بر وی که برآید
ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود در ان جمعه بغوی گفته که خروج برای جمعه واجب ست بر معتکف در غیر مسجد جامع جائز نیست او را ترک آن
و اختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف او سفیان ثوری و ابوحنیفه گفته اند که اعتکاف باطل نمیشود چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضای حاجت
انسانی و مالک و شافعی گفته که باطل میشود و از احادیث داله بر عدم شرطیت صیام ست این حدیث **وعن** ابن عباس رضی الله
عنه قال لیس علی المعتکف صیام الا ان یجعله علی نفسه نیست شرط بر معتکف روزه مگر آنکه واجب گرداند بر نفس خود یعنی
نذر صوم کند رواه الدارقطنی والحاکم والراجح وقفه ایضا و راجح وقف اوست نیز بر ابن عباس بیهقی گفته الصحیح انه موقوف
و رفعه وهم گویم اجتهاد را درین باب مسرحی هست پس قائم نشود دلیل بر شرطیت صوم در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر چنانکه در حدیث ابن عمر ست
که پرسید عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نذر کرده بودم در جاهلیت که اعتکاف کنم شبی در مسجد حرام فرمود ایفا کن نذر خود را متفق علیه پس اگر
صوم شرط می بود امر بایفای این نذر نمیفرمود و حنفیه بجواب آن گویند که در روایتی بجای شب لفظ روز آمده پس شب با روز مراد ست چنانکه

و اما در اعتکاف نفل که بدون ایجاب شروع کند خروج بعذر و بی عذر لاباس به ست در ظاهر روایت واللفظ للبخاری در مصفی گفته
در اعتکاف دو رای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از
جهت معنی مرابطت ست الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعتکاف عشرهٔ اخیره مثلا نساخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویا مستثنی ست
در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برآمده است بر اعتکاف خود ست و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضروریة
یا غیر آن اعتکاف وی تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این مبنی ست بران رای که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورة
در اعتکاف مدت متتابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر درینجا نظر ست بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه برآید
بر اعتکاف خود ست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود
الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است مثل عشرهٔ اخیرهٔ رمضان اداے
ما نوی نمی تواند شد مگر بمکث این مدت و خروج برای حاجت ضروری کالمستثنی ست و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثناے
آن کرده است پس جائز ست و اگر تعرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعتکاف ست یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع
آنست در صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جائز نیست و مشروعیت استثنا ماخوذ ست ازان رأیے
که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقض مدت متتابعه نمیکند از جهت آنکه کالمستثنی ست پس آنچه استثنای او بصریح کرده باشد
اولی ست بعدم نقض و برای دیگر ظاهر عدم مشروعیت استثنا ست و فقیر گوید حل اختلاف بین الرایین آنست که اگر مطلق اعتکاف
بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است متحقق میشود در صورت استثنا و غیر آن و اظهر دران رای شافعی ست و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود با استثنا و مانند آن و اظهر دران صورت
رای مالک و ابی حنیفه است **و** هم روایت ست از عایشه رضی الله عنها **قالت السنة علی المعتکف ان لا یعود مریضا و لا یشهد
جنازة و لا یمس امراة و لا یباشرها** سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود بنماز جنازه و او مساس نکند
زن را و مباشرت نکند مس سودن بدن ست و مباشرت نیز بهمین معنی ست و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد بمس مجامعت ست
و وی مبطل ست اعتکاف را باتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل ست و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کند
مبطل ست و الا نه و در هدایه گفته اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگردد اعتکاف وی زیرا که این
بمعنی جماع ست تا آنکه فاسد میگرداند بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیگردد اگرچه حرام ست در مصفی گفته حرام ست بر معتکف جماع کردن
در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی و لا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق ست بعاکفون پس وقتی که معتکف ست
اگرچه از مسجد برای حاجت ضروریه برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و قبله نیز حرام ست بجهت
عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف به نسیان ناقض نیست مانند جماع صائم به نسیان انتهی **و لا یخرج لحاجة الا لما لا بد منه**
و بیرون نیاید معتکف مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست ازان و درین مسئله خلاف بسیار ست و لیکن دلیل قائم ست بر مفهوم این حکم
در مصفی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم قصد کرده باشد در اعتکاف او را لابد ست اجتناب از آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اجتناب میفرمودند ازان و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگر ست ظاهر این ست که خروج برای نماز جمعه نیز حاجت ضروریه ست

زربن حبیش گوید گفتم بکدام دلیل میگوئی ای ابا منذر و این کنیت ابی بن کعب ست گفت بعلامتی که خبر داده است ما را آنحضرت که آفتاب
در صبح آن شب بر می‌آید در حالیکه نیست او را شعاعی رواه مسلم پس بقرینهٔ این حدیث در حکم رفع باشد و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که خدای تعالی
ذکر کرده لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلناه سه جا و این نه حرف ست و مجموع آن بست و هفت میشود و این و امثال این همه امارات ظنیه است
نه دلائل قطعیه که بعکس آن الیقین حاصل نیست در ان و اگر آنحضرت را بود اذن کرده نشدی به تعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را
اعلام کرده باشند وی نیز ممنوع بود از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آنست والله اعلم و مروی ست از ابی ذر که وی پرسید رسول خدا را
و سوگند داد او پس در غضب آمد آنحضرت از او و فرمود اگر اذن میکرد خدا که خبر دهم بدان خبر میدادم شمارا و لهذا گفت مصنف رح وقد اختلف
في تعيينها على اربعين قولا و تحقیق اختلاف کرده شده است در تعیین وی یعنی شب قدر بر چهل قول و شوکانی گفته متجاوز از بعین
و در حجة الله البالغة گفته لیلة القدر دو لیل ست یکی شبی که جدا کرده میشود در وی هر امر حکیم و در وی فرود آمده است قرآن جملة واحدة بعده
نازل شد نجما نجما و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان بود آری رمضان مظنهٔ غالبهٔ اوست و اتفاق افتاد
که این شب در رمضان بود نزدیک نزول قرآن دوم شبی ست که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی ارض پس
متفق میشوند مسلمانان درین شب بر طاعت و منعاکس میشود انوار ایشان در میان یکدیگر و نزدیک میشوند بایشان فرشتگان و دور میشوند شیاطین
و مستجاب میشود دعاها و طاعات ایشان و این شب در هر رمضان ست در شبهای طاق دهه اخیر میشود متقدم و متاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که
لیلة القدر اولی را اراده کرد گفت که این در هر سال ست و هر که ثانی را قصد کرد گفت آن در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان ست و اختلاف صحابه در تعیین این شب
مبنی ست بر اختلاف ایشان در یافتن این شب انتهی گوییم امام ابو حنیفه نیز قائل ست بتقدم و تاخر و تحول آن در تمام حول اورد تها في فتح الباري
وارد کرده ام آن چهل قول را در فتح الباری شرح صحیح البخاری و نیست حاجت بذکر آن درینجا زیرا که بعضی ازین اقوال در تعیین وی نیست
چنانکه قول برفع آن و قول بانکار از ان و مصنف این همه را در اربعین شمرده و بعضی از انها چنان ست که نیست دلیل بران و مسبل گفته
و اظهر اقوال آنست که شب قدر در سبع اواخر ست و انتقال میکند چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی اوتار و تر نزد شافعیه بست و یکم
و بست و سوم ست بموجب حدیث ابی سعید و عبد الله بن انیس و ارجا نزد جمهور بست و هفتم ست انتهی و مصنف در فتح الباری بعد سرد جمله
اقوال گفته و ارجحها کلها انها فی وتر العشر الاواخر و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته و بکل حال فلا یجزم بلیلة بعینها انها لیلة القدر على الاطلاق
بل هي مبهمة في العشر كما دلت عليه النصوص انتهى و اما حکمت اخفای وی پس گفته اند تا مردم جدی و اجتهادی کنند در طاعت و اعتماد
و اتکال نکنند بران و شک نیست که اکثر احادیث دران اند که در رمضان ست خصوصا در اوتار عشرهٔ اخیر خصوصا در شب بست و هفتم
و هر که اجتهاد کند در بیداری شبهای یک سال تمام دریابد انشاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و تحریص بر زنده داشتن
آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیل ست و اگر تمام شب احیا کند و منجر بملال و اختلال فرائض و سنن مؤکده نگردد افضل و اکمل ست
و الا بمقداری که توفیق قیام یابد مقصود حاصل ست و لیس للانسان الا ما سعى و ان سعيه سوف يرى و كان سعيه مشكورا رزقنا الله تعالى **وعن**
عائشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله ارايت ان علمت اي ليلة ليلة القدر ما اقول فيها گفت عایشه گفتم
ای رسول خدا خبر ده مرا که اگر بدانم کدام شب ست شب قدر و دریابم آنرا چگویم از ذکر و دعا در ان شب **قال قولي** فرمود بگو این دعا را **اللهم**
انك عفو تحب العفو فاعف عني خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شعر کریما ببخشای

از روز شب بار و نیم اد می باشد و این جواب ضعیف ست و حدیث ابن عمر دال ست بر شرعیت اعتکاف در هر وقت بنا بر ورود ادله ترغیب
دران و نیامد چیزی که دلالت کند بر تخصیص **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان رجالا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
أروا الليلة القدر في المنام گفت ابن عمر بدرستیکه مردی چند از یاران آنحضرت نموده شدند شب قدر را در خواب مصنف گفته و قف
نشدم من بر نام هیچیکی ازین جماعت و بالجمله گفته شد ایشانرا در خواب که این شب في السبع الاواخر در هفت شب اخیر ست محتمل که
مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست والله اعلم فقال رسول الله پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اري بضم همزه ای اظن رؤیاکم قد تواطأت ای توافقت لفظا و معنی في السبع الاواخر می بینم و میدانم
و گمان میکنم خواب شمارا که بتحقیق مطابق افتاده است در هفت شب اخیر فمن كان متحريها فليتحرها في السبع الاواخر پس کسیکه هست طلب کننده
شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت شب اخیر و دروی دلالت ست بر عظم شان رؤیا و جواز استناد بسوی وی در امور وجودیه بشرطیکه
مخالف قواعد شرعیه نباشد و لیلة القدر را لیلة القدر از ان گویند که تقدیر کرده میشود دروی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال
و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال ست و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر
و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد ست بر آنچه در غیر اوست **شعر** شبی وصل ست طی شد نامهٔ هجر * سلام فيه
حتى مطلع الفجر * متفق عليه و مسلم از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که بجوئید او را در دهٔ آخر پس اگر ضعیف شود یکی از شما یا عاجز آید پس
مغلوب نشود بر سبع بواقی و در روایت احمد ست که دیدند دو مرد شب قدر را شب بست و چهارم پس فرمود آنحضرت بجوئید او را در عشر بواقی در شبهای
وتر از ان و اخراج کرد احمد از حدیث علی علیه السلام مرفوعا که اگر غلبه کرده شوید شما پس غلبه کرده نشوید بر سبع بواقی در سبل گفته جمع میان روایات
باین طریق ست که عشر برای احتیاط است و همچنین سبع و تسع زیرا که مظنهٔ آن همین ست و هو اقصى ما يظن فيه الادراك انتهى گویم حافظ ابن تیمیه رح
در شرح عمده گفته که اخراج کرد احمد از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب اصحاب رسول خدا را و گفت میدانید شما که آنحضرت فرموده است
در شب قدر که طلب کنید او را در عشر اواخر در وتر پس در کدام وتر شما می بینید گفت ابن عباس پس اکثار کردند قوم در بیان وتر یعنی هر یکی
وتری ذکر کرد پس گفت عمر چیست ترا سخن نمیکنی تو ای ابن عباس گفت اگر خواهی سخن کنم از رای خود گفت از رای تو می پرسم گفت دیدم خدارا
که بسیار کرده است ذکر سبع در قرآن چنانکه هفت آسمان و هفت زمین و هفت طواف و هفت جمار و ما شاء الله من ذلك و پیدا کرد انسانرا
از هفت و گردانید رزق او را از هفت در هفت پس گفت عمر این همه که ذکر کردی شناختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسان را از
هفت گفت ابن عباس گفتم خلق الانسان من سلالة من طين ثم جعله نطفة في قرار مكين الى قوله خلقا آخر بیشتر خواندم انا صببنا الماء صبا
الى قوله و ابا پس نمی بینم لیلة القدر را مگر در شب بست و سوم که باقی ماند هفت گفت عمر غلبتموني على ان لا تاتون باجابة هذا الغلام الذي
لم يجتمع شؤون راسه انتهى **وعن** معاوية بن ابي سفيان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في
ليلة القدر ليلة سبع وعشرين شب قدر شب بست و هفتم از رمضان ست رواه ابو داود و الراجح وقفه روایت کرد این را
ابو داود مرفوعا و راجح وقف اوست بر معاویه و لیکن او را حکم رفع ست زر بن حبیش بکسر زا و تشدید را گفته پرسیدم ابی بن کعب را
که برادر تو ابن مسعود میگوید هر که قیام کند سال تمام وی در می یابد شب قدر را گفت رحمت کند خدا ابن مسعود را میخواهد که اعتماد نکنند
مردم آگاه باش که وی میداند که شب قدر در رمضان ست در دهٔ اخیر در شب بست و هفتم بعده سوگند خورد ابی بن کعب که آن شب بست و هفتم

اعتکاف مگر درین مسجدها نه دیگر مساجد کذا فی العینی و ایراد مصنف این حدیث را در باب الاعتکاف از همین جای ست و بعضی تقریر میکنند مستثنی منه عام تر از مسجد وغیره و گویند معنی حدیث آنست که شد رحال نکنند بقصد زیارت قبور صالحین و دیگر مواضع فاضله و این منقول ست از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حسین و گفته اند که این نهی برای تحریم ست لیکن قسطلانی تخطیه ایشان کرده و مصنف در فتح الباری ببطلان آن رفته و نووی حکم بغلط بودن این مفهوم کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال ست بر فضیلت این مساجد و دال ست بمفهوم حصر خود برانکه شد رحال بقصد غیر ثلثه همچو زیارت صالحین احیا باشند یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک بدان و نماز گزاردن دران حرام ست وقد ذهب الی هذا الشیخ ابو محمد الجوینی الشافعی و به قال القاضی عیاض المالکی و طائفة و دال ست بران روایت اصحاب سنن از انکار ابی بصرة غفاری بر ابی هریره در خروج بسوی طور و گفت لو ادرکتک قبل ان تخرج ما خرجت و استدلال کرد بهمین حدیث و موافقه ابوهریره و رفته اند جمهور بسوی آنکه غیر محرم ست و استدلال کرده اند بانچه ناهض نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب را تاویل بعید و لا ینبغی التاویل الابعد ان ینهض علی خلافه ما دل علیه الدلیل انتهی گوئیم میگویند آنکه ابو بصرة غفاری ابوهریره را از رفتن طور منع کرده وجهش آن بود که ابوهریره جانب طور بقصد نماز گذاردن دران رفته بود نه برای مجرد زیارت چنانکه طرق حدیث بصره بران دلالت دارد پس فهمیدن نفی سفر برای زیارت صلحا و دیگر حاجات جائزه ازان مسامحت ست و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به نهی سفر بسوی غیر این هر سه مسجد از برای نماز پس مستثنی منه لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مفرغ همچو مستثنی منه عام که اقرب باشد بسوی مستثنی و نباشد بعید غیر متداول در عرف تقدیر میکنند و رعایت اقتضای مقام را در تقدیر عام ناگزیر میدانند پس نهی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه مسجد بقصد نماز ست دران پس پس مقصود این ست که شد رحال بطرف هیچ مسجدی اگرچه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة دران نکنند زیرا که این هر سه مسجد منصوص اند برای این غرض و سفری که باین قصد نباشد بلکه مقصود ازان امر دیگر بود همچو تعلم از عالمی یا زیارت بزرگی یا تجارتی ممنوع نیست

کاتب حروف گوید عفا الله عنه مسأله سفر برای زیارت قبور صلحا و انبیا مختلف فیه ست باتفاق بر آنکه نفس زیارت اموات مستحب بلکه سنت ست اما شد رحل برای آن پس نزد بعضی جائز ست اگر بر وجه مسنون باشد یعنی مقصود ازان دعا برای اموات و استغفار برای شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در بی ثباتی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ست اخرجه مسلم گویند در وی دلالت ست بر جواز سفر برای زیارت قبور و رحلت بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن در بلد و قریه و صیغه امر بعد حظر برای وجوب ست و ضرور ست که جانب فعل دران راجح باشد بر جانب ترک چنانکه در اصول حنفیه ست پس لفظ فزوروها عام ست خواه بسفر باشد یا غیر سفر و اگر گویند که درین سفر ایهام معصیت و شرک ست گوئیم که مقصود ما زیارت مسنون ست نه زیارت ممنوع که آن در سفر و حضر هر دو منهی عنه ست و آنانکه سفر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که دران امر بزیارت وارد ست نفس جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید اوست ماثور نبودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آنحضرت و قرون مشهود لها بالخیر پس اگر دلالت فزوروها عام می بود از سفر و حضر لامحاله بعضی از صحابه و تابعین این معنی ازوی فهمیده بعمل می آوردند حال آنکه از هیچیکی ازینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد رحال کرده باشد آری اگر یکی در شهری بتقریبی دیگر مثل تحصیل علم یا کسب معاش یا جز آن وارد شده زیارت قبور آنجا کند لا باس به ست که این سفر خاص برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقریر شارع و فعل اصحاب او ثابت شده و لهذا داخل حدیث لا تشد الرحال نباشد و سفر زیارت اگرچه علی الاطلاق مظنه شرک و معصیت نیست

حال ما ❖ که هستم اسیر کمند هوا ❖ نداریم غیر از تو فریادرس ❖ توئی عاصیان را خطا بخش و بس ❖ رواه الخمسة غير ابي داود
یعنی احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه وصححه الترمذي والحاكم در سبل السلام گفته قیل علامت وی آنست که شخص مطلع بران هر چیز را
ساجد می بیند و گفته اند انوار ساطعه در هر مکان تا آنکه در مواضع مظلمه هم می بیند و قیل میشنود سلام یا خطاب را از فرشتگان و گفته اند علامت
وی استجابت دعای بیننده اوست و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
و اختلاف کرده اند در آنکه آیا واقع میشود ثواب مرتب مر کسی را که اتفاق افتاد او را این شب و ظاهر نشد بروی چیزی یا این ثواب موقوف
بر کشف اوست اول مذهب طبری و ابن عربی و دیگران ست و ثانی مذهب اکثر و دلیلش حدیث ابو هریره است نزد مسلم باین لفظ من يقم
ليلة القدر فيوافقها نووی گوید ای يعلم انها ليلة القدر و یحتمل که مراد موافقت او باشد در نفس الامر اگرچه وی نداند که همین شب ليلة القدرست
و مصنف همین را ترجیح داده و گفته انکار نمیکنم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای ليلة القدر اگرچه موافق نشود او را و نیست
کلام مگر در حصول ثواب معین موعود بکه آن مغفرت ذنوب متقدمه است انتهی **وعن** ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد بضم دال مهمله بنا بر آنکه نفی ست و مبنی ست بسکون بنا بر آنکه نهی ست الرحال
جمع رحل بمعنی پالان که برای شتر همچو زین برای اسپ باشد و شد وی در ینجا کنایه است از سفر زیرا که غالبا برای همین باشد الا الی ثلثة
مساجد یعنی بسته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس امکنه و بقعهائی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن
دران افضل بود از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن
از آنچه دران رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی ست که در آنجاست مثل این گفته است شیخ نور الحق دهلوی
در تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حجة الله البالغة گفته حق نزد من آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیاء الله و طور همه برابرست در
نهی و در مسوی گفته مدلول این حدیث آنست که شد رحال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منهی عنه ست و شاید که
حکمت دران باز داشتن باشد از آنچه میکردند آنرا اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در مصفی گفته تحقیق در ینجا
آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرکه بزعم خویش پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سد باب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرکه
غیر این مسجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیت رواج نگیرد آیا نمی بینی که بصرهٔ غفاری نهی را شامل طور داشت و ابو هریره
را از طور منع کرد و الله اعلم انتهی و مصنف در فتح الباری گفته مستثنی منه در ینجا محذوف ست پس یا عام تقدیر کنند که بسوی هیچ جای برای
هیچ امری پالان نباید بست یا اخص از آن گیرند و نیست سبیل بسوی تقدیر اول بسبب مفضی بودن آن بسوی سد باب سفر از برای تجارت
و صلهٔ رحم و طلب علم و غیره پس متعین شد ثانی و اولی آنست که آنچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نمایند یعنی بسته نشود پالانها بسوی هیچ مسجدی
برای نماز مگر بسوی این سه مسجد انتهی و باین رفته اند اکثر فقها و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در رساله
منتهی المقال مذکورست و بعضی معنی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوای این سه مسجد پس شد رحال نکند
بسوی آن مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهدهٔ نذر برمی آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از ینها خواهد کرد تا وقتی که
نماز دران نخواهد گذارد از عهدهٔ نذر نخواهد برامد قاله البغوي وابن بطال والتوربشتي شارح المصابيح وابن عبد البر ومحمود بن جمله وغيرهم
و بعضی گفته اند معنی حدیث آنست که سفر نکند برای اعتکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و رفته اند بعض سلف بسوی آنکه صحیح نیست

وحلق یا تقصیر نام نهاده شد عمره زیراکه زیارت کرده میشود بسبب وی خانهٔ کعبه را وقصد کرده میشود بسوی وی ودر قول وی العمرة الی العمرة دلیل ست بر تکرار عمره وبرینکه نیست کراهت دران ونه تحدید بوقت ومالکیه گویند مکروه ست زیاده از یک عمره دریک سال واستدلال کرده اند بانکه نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمره را مگر از یک سال تا سال دیگر وافعال آنحضرت نزد ایشان محمول ست بر وجوب یا ندب وجواب داده اند که معلوم ست از احوال آنحضرت که بعض چیزرا ترک میداد وحال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت وخواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود وظاهر حدیث عموم اوقات ست در شرعیت آن والیه ذهب الجمهور وگفته اند مگر متلبس بحج وقیل مگر ایام تشریق وقیل یوم عرفة وقیل مگر اشهر حج برای غیر متمتع وقارن واظهر آنست که مشروع ست مطلقا وکردن آنحضرت آنرا در اشهر حج رد قول بکراهت اوست در ایام مذکور زیراکه نبود هر چهار عمرهٔ او مگر در اشهر حج کما هو معلوم اگرچه عمرهٔ رابعه در حجة الوداع بود زیراکه آنحضرت حج قران نموده کما تظافرت علیه الادلة والیه ذهب من الایمة الاجلة والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة وحج مبرور نیست اورا جزا مگر جنت حج مبرور گفته اند آنست که در وی ارتکاب مناهی نکنند وسمعه وریا نباشد واین صحیح ست ورجحه النووی واصح آنست که مراد بدان حجی ست که بدرگاه حق مقبول افتد واگرچه سبب قبول همان ست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع ست گاهی قبول میکند از بنده ومی گذارد از تقصیرات وی وعفو میکند وگفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از انکه رفته است برگردد وبباید راغب در آخرت وزاهد در دنیا وبمعاصی عود نکند احمد وحاکم از حدیث جابر آورده اند که گفته شد ای رسول خدا چیست بر حج فرمود اطعام طعام وافشای سلام ودر سندش ضعفی هست واگر این حدیث بثبوت رسد تفسیر بدان متعین گردد متفق علیه ودرین باب حدیثهاست کاتب حروف درین باب چهل حدیثی جمع کرده

وعن عايشة رضي الله عنها قالت قلت يا رسول الله على النساء جهاد قال نعم گفت عایشه رض گفتم ای رسول خدا هست بر زنان جهاد واین اخبار می ست که مراد بدان استفهام ست فرمود آری هست علیهن جهاد بر زنان جهادی ست که لا قتال فيه نیست قتال دران گویا وی گفت ما هو فرمود الحج والعمرة آن جهاد حج وعمره است واطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجاز ست تشبیه بجهاد واطلاق وی بران بجامع مشقت ست ودر قول وی لا قتال فیه ایضاح مراد ست وبذکر آن خارج شد از استعاره بودن وجواب از اسلوب حکیم ست رواه احمد وابن ماجة واللفظ له ای لابن ماجة واسناده صحيح ودر حج زن شرط ست وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نهی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث شیخین از مسافرت زنی که زوج ومحرم با خود ندارد الا آنکه شافعی معنی نهی خوف فتنه فهمیده است وجماعهٔ از نسوهٔ ثقات را بجای محرم ساخته است واصله في الصحيح یعنی صحیح بخاری واین عبارت مصنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان بخاری باشد زیراکه فرد کامل در صحاح اوست ولفظ وی این ست که گفت عایشه بنت طلحه گفت ام المومنین عایشه طلب دستوری کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمائید بجهاد روم فرمود جهاد شمای طایفهٔ زنان حج ست یعنی بس ست مر زنان را که بحج بیرون آیند وحاجت نیست که بجهاد برآیند ودر لفظی این ست که گفت عایشه ای رسول خدا می بینیم جهاد را افضل عمل آیا پس جهاد نکنیم فرمود نه لیکن افضل جهاد حج مبرور ست واطلاق روایت احمد افاده آن کرد که حج وعمره قائم مقام جهاد ست در حق زنان ونیز افادهٔ آن کرد که عمره واجب ست مگر از حدیث جابر که بیاید معلوم میشود که مندوب ست **وعن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم اعرابي فقال يا رسول الله اخبرني عن العمرة واجبة هي فقال لا وان تعتمر خير لك آمد بادیه نشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده مارا از عمره که آیا واجب ست آن فرمود واجب نیست ولیکن اگر عمره کنی تو بهتر ست ترا اعرابی بفتح همزه نسبت ست بسوی اعراب که ساکنان بادیه وطالبان مساقط غیث وکلا اند برابر ست که از عرب باشند

اما از عوام کمتر کسی باشد که باین بلا مبتلا نشده و در فتوی دادن بدان نسخ باب اوست خصوصا درین زمانه و لهذا جماعتی کثیر و جمعی غفیر مستثنیٰ
را در حدیث باب عام از مساجد گرفته اند و مقصود شارع پی برده و هو الصواب در تفهیمات گفته هر که رفت بسوی بلدهٔ اجمیر یا بسوی قبر سالار
مسعود غازی یا آنچه مانا است بدان از برای حاجتی که طلب میکند آثم است اثمی که اکبر است از قتل و زنا و نیست مانند او مگر کسیکه
می پرستد مصنوعات را یا مانند کسی است که میخواند لات و عزی را مگر آنکه ما تصریح نمیکنیم بتکفیر وی بنا بر عدم نص شارع درین امر خاص انتهی پس
مقصود منع از سفر زیارت نظر بعدم ورود رخصت آن از شارع صراحة سد ذرائع مفاسد است و عدم نقل این سفر از سلف و شارع مؤید اوست
المسجد الحرام یعنی مسجد حرام و مراد بآن تمام حرم است چنانکه ابو داود طیالسی از طریق عطا روایت کرده که گفته شد او را این فضل تنها در مسجد
یا در حرم گفت بلکه در تمام حرم و مسجدی هذا دوم مسجد من که این است یعنی مسجد مدینه والمسجد الاقصی سوم مسجد اقصی نامیده شده بدان
بجهت آنکه ورای او مسجدی نبود قاله الزمخشری و حدیث دال است بر فضیلت این هر سه مسجد و برینکه افضل اینها مسجد حرام است زیرا که تقدیم
ذکر دلیل مزیت مقدم است باز مسجد مدینه باز مسجد بیت المقدس و دال است برین روایت بزار از حدیث ابی الدرداء مرفوعا باسناد حسن الصلوة
فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و درین معنی حدیثهای دیگر است
و اختلاف کرده اند در آنکه این مساجد عام است از فرض و نفل یا خاص است باول طحاوی و غیره گفته اند مختص بفرض است لقوله صلی الله علیه وسلم
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة ولیکن مخفی نیست که لفظ صلوة معرف بلام جنس عام است پس شامل نافله هم باشد مگر آنکه گویند لفظ صلوة
چون مطلق باشد متبادر نمیشود از وی مگر فریضه پس شامل نافله نباشد والله اعلم متفق علیه این حدیث در صورت نفی است و مراد بآن نهی است مجازا گویا فرمود لا یستقیم
شرعا ان یقصد المساجد بالزیارة الا هذه البقاع لاختصاصها بما اختصت به من المزیة التی شرفها الله تعالی و اهل اصول گفته اند که خبر شارع آکد است از امر و نهی او

کتاب ا

بفتح حا و کسرهٔ مهمله هر دو لغت است بمعنی قصد و در شرع قصد بیت الله است بر وجه مخصوص و فرضیت وی در سال ششم است از هجرت نزد جمهور
و حافظ ابن القیم در هدی سنه نه یا ده اختیار کرده و همچنین در سفر السعادة عربی گفته که چون فرض شد حج در سال نهم اشتغال کرد بتجهیز اسباب سفر
فی الفور واما قوله تعالی واتموا الحج والعمرة لله الآیه پس نزول وی در سال ششم است و این دلالت نمیکند بر فرضیت حج و عمره بلکه
در وی امر است باتمام حج و عمره بعد شروع در ان انتهی در سبل گفته و فیه خلاف و این رکن ارفع و اعلای ارکان دین و نمایان ترین شعائر
اسلام است و جامع است میان عبادت مالیه و عبادت بدنیه و هدم میکند گناهان صغیره را بالاتفاق و کبیره را نیز و خلافی که هست در حقوق العباد است
نه حقوق الله و در روایتی آمده که دعا کرد آنحضرت در مزدلفه بعفو دماء و مظالم از امت و مستجاب شد والله اعلم و دلیل فرضیت وی از قرآن شریف
این کریمه است ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و منکر فرضیت وی کافر است لقوله تعالی ومن کفر فان الله غنی عن العالمین

باب فضله و بیان من فرض علیه

باب در بیان فضیلت حج و بزرگی آن که ثابت است باحادیث صحیحه و بیان کسیکه فرض کرده شده است بروی عن ابی هریرة رضی
الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارت است مر گناهان
را که واقع شده اند میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما در انجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر این است
که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص بحج است عمره در لغت بمعنی زیارت است و قیل القصد و در شرع احرام و سعی و طواف

سواری که بران سوار رود و آید در مصفی گفته معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از حوائج ضروریه باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض ست
و بیع مسکن و عبد که بآن محتاج باشد ضرور نیست و کسیکه در میان وی و مکه حد سفر نیست و قوت مشی دارد راحله در حق او شرط نیست
زیرا که عرف آنرا استطاعت می شمرد انتهی رواه الدارقطنی والبیهقی وصححه الحاکم وقال صحیح علی شرطهما والبیهقی ایضا من طریق
سعید بن ابی عروبة عن ابی قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم والراجح ارساله بیهقی گوید الصواب عن قتادة عن الحسن
مرسلا مصنف گفته یعنی الذی اخرجه الدارقطنی وسنده صحیح الی الحسن ولا اری الموصول الا وهما و روایت کرده است آنرا حاکم از حدیث
حماد بن سلمه از قتاده از انس نیز مگر راوی از حماد ابو قتاده عن عبد الله بن واقد حرانی ست و ابو حاتم گفته وی منکر الحدیث ست و رواه الشافعی
واخرجه الترمذی وابن ماجة والدارقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای کما اخرجه غیره من حدیث انس وفی اسناده ضعف واگرچه
ترمذی گفته که حسن ست زیرا که در وی ابراهیم بن یزید الخوزی ست احمد و نسائی گفته که وی متروک الحدیث ست و رواه ابن ماجة والدارقطنی
من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف ست و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس و رواه الدارقطنی من حدیث جابر ومن حدیث علی بن ابی طالب
علیه السلام ومن حدیث ابن مسعود ومن حدیث عایشة ومن حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و جمله طرق وی ضعیف ست عبد الحق گفته
طرقه کلها ضعیفة و ابو بکر بن المنذر فرموده لا یثبت الحدیث فی ذلک مسندا والصحیح من الروایات روایة الحسن المرسلة و رفته است باین تفسیر
اکثر امت پس زاد شرط ست مطلقا و راحله برای کسیکه خانه او بر مسافت ست از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست
لقوله تعالی یاتوک رجالا و نیز گفته هر که سوال عادت اوست لازم ست او را حج واگرچه زاد نداشته باشد ولیکن انچه بران دلیل دال ست اعتبار زاد
و راحله هر دو ست شیخ الاسلام ابن تیمیه در شرح عمده بعد سرد احادیث زاد و راحله گفته که این احادیث مسند اند از طرق حسان و مرسل و موقوف اند
دلالت میکنند برینکه مناط وجوب او زاد و راحله است باوجود علم آنحضرت صلی الله علیه وسلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق تعالی
فرموده من استطاع الیه سبیلا یعنی قدرت معتبره در جمیع عبادات و آن یا مطلق تمکنت ست یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج باین
قید نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن در صوم و صلوة پس معلوم شد که معتبر قدر زائد بران ست و نیست آن مگر مال و نیز حج عبادتی ست
که افتقار ست دران بسوی مسافت پس وجوبش نیز مفتقر باشد بسوی ملک زاد و راحله همچو جهاد و دلیل اصل قول وی تعالی ست ولا علی الذین
لا یجدون ما ینفقون حرج الی قوله ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیه انتهی و مذهب ابن زبیر و عطا و عکرمه و جماعتی از تابعین آنست که
استطاعت عبارت از صحت ست لا غیر لقوله تعالی وتزودوا فان خیر الزاد التقوی زیرا که تقوی درین آیت تفسیر ست بزاد و جواب داده اند
که این مراد نیست چنانکه سبب نزولش دال ست بران و حدیث باب دلالت میکند برانکه مراد بزاد حقیقت اوست و این حدیث اگرچه طرق وی
ضعیف ست اما بکثرت وی شد ضعف وی میکند شوکانی در نیل الاوطار گفته ان هذه الطرق بعضها یقوی بعضا فیصلح للاحتجاج بها انتهی و مراد بدان
کفایت فاضله از کفایت عیال ست تا عود لقوله صلی الله علیه وسلم کفی بالمرء اثما ان یضیع من یعول اخرجه ابوداود و حج مجزی ست واگرچه
مال حرام باشد ولیکن آثم میشود نزد اکثر و گفت احمد مجزی نیست غزالی در احیا گفته شروط لزوم حج پنج چیز ست اسلام و عقل و حریت و استطاعت
و هر که لازم شد او را حج فرض لازم شد او را فرض عمره انتهی گویم وامن طریق نیز داخل ست در استطاعت و معتبر دران غالب ست و غالب در دریا
که در موسم سوار شوند سلامت ست و خوف حکم وهم دارد نه عقل در مصفی گفته از انجمله امن طریق ست از قطاع طریق و سباع و نایافتن طعام
و آب در مواضعی که مسافر دران حمل میکنند آب را از ان مواضع و نایافتن علف در مراحل انتهی و دلیل هرچه از سفر دریا رکوب صحابه است

یا از موالی ایشان و عربی کسی ست که منسوب باشد بسوی عرب و جمع او اعراب ست و جمع اعرابی اعراب و اعارب هر دو آید و خیریت عمره دال ست بر ندب او و بر انکه غیر مستویة الطرفین ست تا آنکه باشد از مباح و اتیان باین جمله دافع توهم تردد اوست میان اباحت و ندب وقتی که واجب نشده بلکه ظاهر در اباحت ست زیرا که اصل همین ست پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود رواه احمد والترمذی مرفوعا والبیهقی و در سندش حجاج بن ارطاة ست و او ضعیف ست گفت بیهقی محفوظ از جابر موقوف ست والراجح وقفه علی جابر کذا رواه ابن جریج وغیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده و وی از ان جواب داده و اجتهاد را در وی مسرح نیست و مروی ست از جابر مرفوعا و در وی ابن لهیعة ضعیف ست واخرجه ابن عدی من وجه آخر ضعیف زیرا که در سندش ابی عصمه ست و او را کاذب گفته اند و جماعتی از ان ایمه که تصنیف کرده اند در احکام مجرده از اسانید نقل کرده اند تصحیح وی از ترمذی و تنبیه کرد مؤلف امام بر انکه در تصحیح وی نظر ست زیرا که اکثر بر تضعیف حجاج اند و اتفاق دارند بر انکه وی مدلس ست و گفت نووی لائق نیست که اعتبار کرده شود بکلام ترمذی در تصحیح وی چه اتفاق کرده اند حفاظ بر تضعیف وی مثل زائده و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی القطان و یحیی بن معین و احمد بن حنبل وغیرهم و افراط کرد ابن حزم گفت که آن مکذوب باطل ست در سبل گفته و فی الباب احادیث لم تقم بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که انه لیس فی العمرة شیء ثابت انها تطوع و فی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحجة کحدیث عایشة الماضی انتهی **وعن** جابر مرفوعا و روایت ست از جابر بطریق رفع الحج والعمرة فریضتان حج و عمره دو فریضه اند پس اگر ثابت شود این حدیث ناهض باشد بر ایجاب عمره مگر مصنف درینجا ذکر مخرجین این حدیث نکرده و نه ذکر تکلم در ان ولیکن در تلخیص گفته اخرجه ابن عدی والبیهقی من حدیث ابن لهیعة عن عطاء عن جابر و ابن لهیعة ضعیف وقال ابن عدی هو غیر محفوظ عن عطاء واخرجه ایضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزیادة ولا یضرک بایهما بدأت و فی احدی طریقیه ضعف وانقطاع فی الاخری ورواه البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوفا واسناده اصح وصححه الحاکم انتهی و در حدیث ابن مسعود ست مرفوعا که فرمود آنحضرت متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد دیگری پس بدرستیکه آنها دور میکنند فقر و گناهان را چنانکه دور میکند دمه آهنگری ریم و چرک آهن را رواه الترمذی والنسائی واحمد وابن ماجة و چون ادله ایجاب عمره و عدم ایجاب بش مختلف آمده علماء هم در وی سلفا و خلفا مختلف اند ابن عمر بوجوب رفته رواه عنه البخاری تعلیقا ووصله عنه ابن خزیمة والدارقطنی وعلق ایضا عن ابن عباس انها لقرینتها فی کتاب الله واتموا الحج والعمرة ووصله عنه الشافعی وغیره و تصریح کرد بخاری بوجوب و تبویب کرد بر ان بقول خود باب وجوب العمرة وفضلها بعد حدیث ابن عمر و ابن عباس آورده و استدلال کرده اند دیگران بر وجوب وی بحدیث حج عن ابیک واعتمر و این حدیث صحیح ست صححه الترمذی ورواه الخمسة شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة اجود منه و زیاده کرد احمد و لا اصح منه و بوجوب رفته اند حنفیه لما ذکر من الادلة ولیکن در عالمگیریه گفته العمرة عندنا سنة ولیست بواجبة واما استدلال بقوله تعالی واتموا الحج والعمرة لله پس جوابش آنست که آیت مفید وجوب اتمام ست و این متفق علیه ست بعد احرام عمره و اگرچه بطریق تطوع باشد و اظهر روایت از شافعی آنست که عمره فرض ست در سبل گفته والادلة لا تنتهض عند التحقیق علی الایجاب الذی الاصل عدمه انتهی گوییم جماعتی از اهل حدیث بوجوب وی رفته منهم اسحق والثوری والمزنی و مروی ست قول بوجوب عمره از علی و عایشه و زین العابدین و طاوس و حسن بصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و غیرهم و هو الراجح **وعن** انس رضی الله عنه قال قیل یا رسول الله ما السبیل قال الزاد والراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد بسبیل در قوله تعالی من استطاع الیه سبیلا فرمود توشه یعنی آنقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و راحله یعنی

بن عباس و پیدا افت گردن او را و در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا برمی تابی گردن پسر عم خود را فرمود ای عم شیطان مسلط بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان فقالت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده فی الحج ادرکت ابی شیخا کبیرا پس گفت آن زن ای رسول خدا بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن دریافته است پدر مرا در حالیکه پیر کبیرست و ضعیف ست بحدیکه لا یثبت علی الراحلة نمی تواند برجای ماندن بر شتر سواری و در بعض الفاظ وی آمده اگر بر بندم او را بیم برو ی یعنی از مرگ در مصفی گفته و از انجمله قوت ثبوت بر راحله است بغیر مشقت شدیده زیراکه چون سائل عدم ثبوت بر راحله تقریر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وجوب مباشرت به نیابت انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائد بیابد و این فقیر را درین مسئله نظرست زیراکه خدای تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الآیه و این آیه اگرچه در جهادست در حج نیز تمسک بآن میتوان نمود بجامع سفر انتهی افاحج عنه آیا حج کنم من از جانب وی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائزست نزد عجز اگر فرو گیرد عجز تا وقت مرگ و امر کند آن غیر را و نفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل ست جائزست با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جائزست بی امر وی و بی وصیت وذلك فی حجة الوداع و این ماجرا در حجة الوداع بود در سبل گفته در حدیث دلیل ست بر انکه مجزی ست حج از مکلف چون مایوس باشد از قدرت بر حج بذات خود مثل شیخوخت که زوال آن مایوس ست و اگر عدم قدرت از جهت مرض یا جنون ست که امید صحتش هست پس صحیح نیست و ظاهر حدیث با زیادت در انست که لابدست در صحت تحجیج از دو چیز عدم ثبات بر راحله و خشیت ضرر از شدت پس کسیکه شدت مضر او نیست هیچ قادرست بر محفه و مجزی نیست حج غیر از طرف وی و گفته اند ماخوذ میشود از حدیث اینکه چون یکی حج از طرف غیر تبرعا بکند او را حج از طرف آن غیر لازم گردد اگرچه بروی واجب نیست و حجتش آنست که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت زاد و راحله دارد و نه آنحضرت تفصیل آن از وی جست و رد کرده اند باینکه نیست در حدیث مگر اجزا نه وجوب و تعرض نکرد بدان و جائزست که شناخته باشد آن زن وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال ست بران قول وی ان فریضة الله علی عباده فی الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم وی بشرط دلیل وجوب که آن استطاعت ست و اتفاق کرده اند آنانکه قائل اند باجزای حج از فرض غیر بر اینکه مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از عجز و مانند آن بخلاف نفل که مذهب احمد و ابو حنیفه جواز نیابت ست در آن از غیر مطلقا بنابر توسع که در نفل ست و مذهب بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچکی را و این حکم خاص بهمین زن بود و اگرچه اختصاص خلاف اصل ست ولیکن استدلال کرده اند بزیادت که مروی ست درین حدیث بلفظ حجی عنه ولیس لاحد بعدك و رد کرده اند این را باینکه این زیادت مروی ست باسناد ضعیف و بعضی گفته اند مختص ست بولد و جوابش آنست که قیاس بروی دلیل شرعی ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تنبیه فرموده است بر علت بقوله فی الحدیث فدین الله احق بالقضاء کما یاتی پس آنرا زین قرار داده و درین صحیح ست که قضا کند آنرا غیر ولد بالاتفاق متفق علیه واللفظ للبخاري و درین حدیث روایات دیگرست در بعض وی آمده که سائل مردی بود و سوال از حج از طرف مادر خود کرد پس جائز باشد تعدد قصه و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من جهينة جاءت الی النبي بدرستیکه زنی از قبیله جهینه بضم جیم بعد وی ها و مثنات تحتانیه نام قبیله ایست آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصنف گفت واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقالت ان امي نذرت ان تحج فلم تحج حتی ماتت افاحج عنها بدرستیکه مادر من نذر کرد که حج کند پس حج نکرد تا آنکه مرد آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم حجي عنها فرمود آری حج کن از جانب وی ارأيت لو كان علی امك

در ہجرت حبشہ وتقریر آنحضرت ایشان را بران وکثرت ذکر امتنان بتسخیر بحر وجریان کشتی مران و در حدیث آمده خیار شہدا آنان اند کہ کشتی ایشان ابر ہم زده **وعن** ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلی الله علیه وسلم لقي ركبا بالروحاء بر سبیل آنحضرت پیش آمد سواری چند را در روحا بفتح را وسکون واو وحای مہملہ نام جائی ست بر سہ مرحلہ از مدینہ مطہره قاضی عیاض گفتہ یحتمل کہ این پیش آمدن در شب باشد وباین جہت آنحضرت را نشناختند ویحتمل کہ در روز باشد وآنحضرت را پیش ازین ندیده باشند ورکب بفتح را وسکون کاف جمع راکب ست فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرفعت الیه امراة صبیا پس برداشت بسوی آنحضرت وپیش آورد زنی کودکی را فقالت ألهذا حج پس گفت آن زن آیا این کودک را اگر حج کند ثوابی واجری ہست باوجود آنکہ بالغ نیست وحج بروی فرض نہ قال نعم ولك اجر فرمود آری مراو را ثوابی ہست وترا ہم کہ او را بر سیداری وغمخواری میکنی اجری وثوابی ہست یا بجہت آنکہ ازین حکم سوال کردی یا بسبب ہر دو امر اخرجه مسلم ومالك في الموطا وابوداود والنسائي وابن حبان وله الفاظ عندهم ورواه الترمذي من حديث جابر واستغربه این حدیث دلیل ست بر صحت حج صبی وانعقاد وی برابرست کہ ممیز باشد یانہ وولی وی از طرف وی انچہ حاج میکند بعمل آرد وباین رفتہ اند جمہور ولیکن این حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکہ واجب ست بروی حج چون بالغ گردد لحدیث ابن عباس ای غلام حج به اهله ثم بلغ فعليه حجة اخرى اخرجه الخطيب والضياء المقدسي من حديثه وفيه زيادة قاضی عیاض گفتہ اجماع کرده اند برینکہ مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فریضہ اسلام مگر فرقہ شاذه کہ با جزا رفتہ لقوله نعم ... این ست کہ آن حج ست ومتبادر از حج عند الاطلاق چیزی نیست کہ مسقط واجب باشد ولیکن علما بخلاف وی رفتہ اند ومذہب گروہی از اہل بدع منع صحت از حج نووی گفتہ واین مردودست التفات کرده نشود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت واصحاب وی واجماع امت برخلاف وی وولی کہ از طرف صبی غیر ممیز احرام می بندد کسی ست کہ ولی مال او باشد چون پدر وجد ووصی ومنصوب از طرف حاکم واما ام پس صحیح نیست احرام وی از طرف او مگر آنکہ وصی وی باشد از جانب وی یا منصوب از جہت حاکم وقیل صحیح ست احرام او وہم احرام عصبہ واگرچہ آنہارا ولایت مال نباشد وصفت احرام ولی از طرف وی این ست کہ بگوید بدل خود کہ گردانیدم او را محرم انتہی در نیل الاوطار بعد ذکر احادیث باب واختلاف علما گفتہ فيتحصل من مجموع هذه الاحاديث انه يصح حج الصبي ولا يجزيه عن حجة الاسلام اذا بلغ وهذا هو الحق فتعين المصير اليه جمعا بين الادلة انتهى **وهم** روایت ست از ابن عباس رضي الله عنه قال كان الفضل بن عباس رديف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع واین در منی بود وبود فضل در غایت حسن وجمال وجوانی وخوبی فجاءت امراة من خثعم پس آمد زنی از قبیلہ خثعم بفتح معجمہ وسکون مثلثہ وفتح مہملہ واکثر زنان این قبیلہ صاحب حسن وجمال می باشند فجعل الفضل ينظر اليها وتنظر اليه پس نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن ودیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی ہر یکی دیگری را نگاه میکرد وچشم در یکدیگر دوختند فضل مشاہده جمال او واله ونگران شد وآن زن نیز بدیدن حسن فضل نگاه بجانب او کرد کذا قالوا وابن القطان ازین حدیث جواز نظر بسوی اجنبیہ نزد امن از فتنہ استنباط کرده زیرا کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن زن را حکم بتغطیۂ وجہ نکرده واگر نہ فہمید عباس کہ نظر جائز ست سوال نمیکرد واگر جائز نبودی انچہ عباس فہمید آنحضرت تقریر نمیکرد او را بران کذا في التلخيص وجعل النبي صلى الله عليه و... يصرف وجه الفضل الى الشق الآخر وشروع کرد رسول خدا کہ بر میگردانید روی فضل را بسوی جانب دیگر تا آن زن را نظر نکند ونہاد دست بر چشمان فضل

بران صحابه حجت ست بالاتفاق و مسئله این مجمع علیه ست زیراکه وی از اهل عبادات ست پس حج از وی صحیح باشد مگر مجزی نبود زیراکه قبل
از مخاطب بودن بفعل آورده وهم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یخطب گفت شنیدم رسول خدا را خطبه میگفت یقول میفرمود لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی
زن بیگانه خواه جوان باشد یا پیر واین اجماع ست و وارد شده که ثالث این هردو شیطان ست وآیا غیر محرم قائم مقام محرم درین
امر می تواند شد باین طور که همراه این هردو کسی باشد که معنی خلوت زائل گرداند ظاهر آنست که می تواند شد زیراکه معنی مناسب نهی خوف
ایقاع شیطان ست فتنه را میان هردو وخلوت در لغت بمعنی تنهائی ساختن الا ومعها ذو محرم مگر آنکه باشد با وی محرمی ومحرم کسی ست
که نکاح با وی جائز نباشد ابدا خواه جوان باشد یا پیر و در بعض روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بر وی وثوق واعتماد صلاح
وعفت ست جائز باشد وبعضی گویند زنان باشند متعدده ثقات وبا یک زن روا نیست وبعضی گویند در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست
زیراکه اقامت در انجا حرام ست قفال گفته لابد ست از محرم عملا بلفظ الحدیث ولا تسافر المرأة الا مع ذی محرم وباید که سفر نکند زن
مگر همراه محرم واصل در نهی تحریم ست واین مطلق ست در قلیل وکثیر سفر ووارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها
مختلف ست در لفظی لاتسافر المرأة مسيرة ليلة الا مع ذی محرم ودر لفظی فوق ثلاث ودر لفظی مسيرة يومين ودر لفظی ثلثة اميال ودر لفظی
بريدا ودر لفظی ثلثة ايام ونووی گفته مراد از تحدید ظاهر وی نیست بلکه هر مسافت که نامیده شود سفر زن منهی عنه ست از ان مگر با محرم
ووقوع تحدید از امری واقع بوده است پس عمل بمفهوم آن نتوان کرد وعلما را درین جا تفصیل ست گفته اند جائز ست سفر زن تنها در هجرت
از دار حرب ومخافت بر نفس خود وبرای قضای دین ورد ودیعت ورجوع از نشوز واین مجمع علیه ست واختلاف کرده اند در سفر حج واجب
جمهور گویند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم ونقل کرد کرابیسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق مامون باشد ولیکن دلیلی برین قول
ناهض نیست ابن دقیق العید گفته قوله تعالی ولله علی الناس حج البیت عموم ست شامل رجال ونسا وقوله لا تسافر المرأة الا مع ذی محرم
عموم ست برای انواع سفر وهردو عموم معارض یکدیگر اند پس سبیل ترجیح ست میان هردو وجواب میدهند که احادیث نهی زن از سفر
مگر با محرم مخصص عموم آیت اند پس حدیث عام ست از پیر وجوان وجماعتی از ائمه گفته که پیر زال را سفر بی محرم هم جائز ست وگویا ایشان نظر بر
معنی کرده عموم را با مخصوص کردند وقیل نیست تخصیص بلکه عجوز هیچ شابه است وجائز داشته اند بعضی اقامت نسای ثقات بجای محرم
بدلیل افعال صحابه ولیکن ناهض نیست حجت بران زیراکه اجماع نیست وگفته اند جائز ست او را سفر اگر باشد با حشم وادله دال نیست بران
فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امرأتي خرجت حاجة پس گفت
ای رسول خدا بدرستیکه بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را واني اكتتبت بضم همزه وسکون کاف وضم تای اول وکسر تای
ثانیه وسکون بای في غزوة كذا وكذا وبدرستیکه من نوشته شده وثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ چنین وچنین یعنی نام مرا
با جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند که همراه ایشان بغزا برایم پس چکار کنم بجهاد روم وزن را تنها بگذارم که بحج رود یا همراه
زن روم قال انطلق فحج مع امرأتك فرمود برو پس حج کن با زن خود زیراکه غازیان بسیار اند وبا زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق
علیه واللفظ لمسلم اما احمد ازین حدیث اخذ کرده که زوج را با زوجه برای حج بیرون آمدن واجبست چون با وی غیر این کس همراه نباشد وغیر احمد
گفته واجب نیست وامر را بر ندب حمل کرده اند اگرچه حمل بران بی قرینه نباشد وقرینه درینجا قاعده دین ست که بر هیچکی بذل منافع نفس خود برای

دین کنت قاضیة آیا دیدی که اگر می بود بر مادر تو وامی آیا می بودی تو که میگذاردی وام وی را اقضوا الله فالله احق بالوفا
بگذارید وام خدا را پس خدای تعالی سزاوارترست بوفا وگذاردن حق وی شیخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جائز نیست مگر بوصیت
واتفاق واین مذهب ماست ونزد شافعی هر که مرد ودر گردن وی حق خداست حج یا غیر حج واجب ست قضای آن از راس مال وی
مقدم بر وصایا ومیراث انتهی گویم در سبل ست که حدیث دال ست بر تحجیج از میت برابرست که وصیت کرده یا نه زیراکه واجب ست قضای
دین مطلقا وهمچنین سائر حقوق مالیه از کفاره ونحوها وباین رفته اند ابن عباس وزید بن ثابت وابوهریره وشافعی و واجب ست اخراج اجرت
از راس مال نزد ایشان وظاهرش آنست که این مقدم ست بر دین آدمی وهو احد اقوال الشافعی ونیست این معارض قول وی سبحانه
وان لیس للانسان الا ما سعی زیراکه این عام ست حدیث آنرا خاص کرده واین در حق کافرست وگفته اند لام در آیه بمعنی علی ست ای لیس
علیه مثل ولهم اللعنة ای علیهم وقد بسطنا القول فی هذا فی حواشی ضوء النهار رواه البخاري حدیث دال ست بر آنکه تا در بحج چون میرد بدون حج
وولد وی از طرفش حج بکند مجزی باشد از وی وهم از نفس وی اگر حج نکرده است از طرف خود زیراکه آنحضرت از وی نپرسید که تو حج از طرف خود کرده
یا نه وبجهت آنکه تشبیه کرد آنحضرت او را بدین وقضای دین از طرف غیر قبل از دین خود جائزست ورد کرده اند بحدیث شبرمه که دال ست بر
عدم اجزا اگر حج خود نکرده است واما مسئله دین پس غیر جائزست او را صرف مال خود در دین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب ست و در حدیث
دلیل ست بر مشروعیت قیاس وضرب مثل تا اوقع باشد در نفس سامع وتشبیه مجهول الحکم بمعلوم زیراکه قضای دین از میت معلوم بود
نزد ایشان ولهذا الحاق بدان مستحسن افتاد وهم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ایما صبی حج ثم بلغ الحنث فعلیه ان یحج حجة اخری هر کدام کودک که حج کرد پستر رسید بلوغ را پس لازم ست
بر وی اینکه بگذارد حج دیگر حنث بکسر حا وسکون نون بمعنی اثم مراد آنست که تا آنجا رسیده که بر وی اثم برنگارند یعنی بالغ شد ابن بطال گفته
اجماع کرده اند ایمه فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود ولیکن معهذا اگر حج کند تطوع باشد نزد جمهور وابوحنیفه گفت صحیح نیست احرام او
ولازم نمیشود او را چیزی از محظورات احرام بلکه حج وی بطریق تدریب ست وتقدم الکلام فی ذلک وایما عبد حج ثم عتق فعلیه
حجة اخری وهر بنده که حج کرد پستر آزاد کرده شد پس بر وی ست گذاردن حج دیگر وباین رفته اند حنفیه رواه ابن ابي شيبة وابن خزيمة
والاسمعیلی فی مسند الاعمش والحاکم وصححه الخطیب فی التاریخ والبیهقي ورجاله ثقات الا انه اختلف في رفعه ورجال سند وی
ثقه اند مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن والمحفوظ انه موقوف ومحفوظ نزد محدثین آنست که موقوف ست بر ابن عباس
ابن خزیمه گفت صحیح موقوف ست ومحدثین را کلام کثیرست در رفع ووقف وی واخرجه کذلک ابن عدی من روایة عن شعبة بیهقی گفته تفرد ست
برفع آن محمد بن المنهال ورواه الثوری عن شعبة موقوفا مصنف در تلخیص گفته واین نزدیک اسمعیلی وخطیب از حرب بن شریح
از یزید بن زریع ست بطریق متابعت محمد بن منهال ومؤید صحت رفع اوست آنچه روایت کرد ابن ابی شیبه در مصنف خود از ابن عباس
که گفت احفظوا عنی ولا تقولوا قال ابن عباس وظاهرش این ست که اراده رفع کرد ولهذا نهی کرد ایشان را نسبت نمودن آن بسوی خود
ودرین باب ست از جابر نزد ابن عدی وسندش ضعیف ست واخرجه ابوداود فی المراسیل ودر وی یک راوی متهم ست واحتجاج کرده
بدان احمد وروایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی ارید ان اجدد فی صدور المومنین ایما صبی حج به اهله
فمات اجزاه فان ادرک فعلیه الحج ومثله قال فی العبد رواه سعید بن منصور وروی الشافعی حدیث ابن عباس ابن تیمیه گفته مرسل چون عمل کردند

لیلن این تقویت رفع میکند زیراکه از غیر رجال اوست وتوقف کرده اند بعض در تصحیح آن در حاشیهٔ تلخیص گفته رفع مقدم ست بر وقف و وصل
برارسال انتهی ابن تیمیه گفته حکم کرد احمد در روایت پسر خود صالح که آن مرفوع ست پس مطلع شده باشد بر ثقت رفع کننده گفت و رفع کرده اند
آنرا اجماعی بنا برآنکه اگر موقوف هم باشد بر ابن عباس پس نیست در وی مخالفی برای وی **وعنه** روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت وی خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله کتب علیکم الحج فقام اقرع بن حابس خطبه کرد مارا
رسول خدا پس گفت دران خطبه که بدرستیکه خدای تعالی نوشت یعنی فرض گردانید بر شما حج پس ایستاد اقرع بن حابس که در وفد بنی تمیم در فتح مکه
اسلام آورد و از مؤلفة القلوب بود و در جاہلیت و اسلام شریف بود و شانی داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در ہر سال فرض ست حج
یارسول الله قال لو قلتها لوجبت گفت آنحضرت اگر بگویم من آن حجه را یعنی برای وجوب وی آری ہر سال فرض ست ہر آینه واجب میگردد
در ہر سال و اگر واجب گردد ہر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجہت غایت مشقتی که در وست به بذل اموال و ہجران اہل و اولاد و مفارقت
اوطان خصوصا اہل بلاد بعید و در روایتی بعد قوله وجبت زیاده کرده ولو وجبت لم تقوموا ولو لم تقوموا بها لعذبتم ظاہر این حدیث دران ست که احکام مفوض اند
باآنحضرت چنانکه مذہب بعضی ست و لہذا در بعض روایات آمده که بآن مرد فرمود ترا د و بار جواب میدہند که قول عام ست بوحی باشد یا از پیش خود و محل
مسئله علم اصول ست و در وی خلاف بین العلما ست فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض ست فما زاد فهو تطوع پس کسیکه زیاده بر
یکبار کند نفل ست رواه الخمسة غیر الترمذي یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه ورواه البیهقي والدارمي ایضا و اصله في مسلم و اصل
این حدیث در صحیح مسلم ست من از حدیث ابي هريرة رضی الله عنه ولفظ وی این ست که گفت ابو ہریره خطبه کرد مارا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس فرمود ای مردمان بتحقیق فرض گردانیده شده است بر شما حج پس بکنید حج را پس گفت مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا ہر سال
حج کنیم ای رسول خدا پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار پس گفت آنحضرت اگر میگفتم آری ہر آینه واجب میشد حج ہر سال و ہر آینه
نمی توانستید کرد پس گفت بگذارید مرا مادامیکه ترک دہم شمارا پس ہلاک نشدند آن کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان و اختلاف کردن ایشان
بر پیغمبران ایشان پس چون امر کنم من شمارا بچیزی پس بیارید از ان آنچه می توانید و در طاقت شماست و چون نہی کنم و باز دارم شمارا پس بگذارید
آنرا بتمام و کمال وله شاہد من حدیث انس عند ابن ماجة و رجاله ثقات وروی الحاکم والترمذي له شاہدا من حدیث علي کرم الله وجهه وسنده منقطع

باب المواقیت

جمع میقات ست و میقات ہنگام کار و جای آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از انجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را موضع
معین ساخته اند که از انجا احرام به بندند **وعن** ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه وسلم وقت لاهل
المدينة ذا الحليفة بدرستیکه آنحضرت میقات گردانیده است برای اہل مدینه ذو الحلیفه که نام جای ست برده مرحله از مکه و از مدینه
بریک فرسخ و آنجا مسجدیست که احرام بست از انجا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و چاہی ست که مسمی ست به بیر علی و این ابعد مواقیت ست
شیخ الاسلام ابن تیمیه در منسک خود گفته که برده مرحله است یا اقل یا اکثر بحسب اطلاق طرق زیراکه از انجا تا مکه چند راه ست و نامیده میشود
بوادی عقیق و مسجدش مسمی ست بمسجد شجره و در وی چاہی که عامهٔ جہال چاه علی گویند بگمان آنکه علی در انجا با جن مقاتله کرد و این دروغ ست زیراکه
با جن ہیچیکی از صحابه مقاتله نکرده و شان علی از ان بلند ترست که جن برای قتال وی ثابت مانند و نیست ہیچ فضیلت برای این چاه و نه مذمت
و مستحب نیست سنگ و غیره انداختن دران انتہی و حلیفه بضم حا تصغیر حلفه ست و حلفه واحد حلفا ست مصنف در فتح گفته مکان معروف ست

تحصیل غیر واجب بروی واجب نیست و نیز ازین حدیث معلوم شد که مرد را نمی رسد که زن خود را از حج فرض منع کند زیرا که این عبادت
بروی واجب شده و نیست طاعت برای مخلوق در معصیت خالق برابر ست که بفور قائل شویم یا بتراخی اول ظاهر ست و بر ثانی نیز زیرا که
وی را نمیرسد که در برائت ذمه خود مسارعت کند چنانکه او را می باید که نماز در اول وقت بگذارد و زوج را نمی رسد که او را از ان منع نماید
و آنکه دارقطنی از حدیث ابن عمر مرفوعا آورده که زنی هست و او را شوهری ست و زن را مال ست و شوهر اذن نمیدهد او را در حج پس نیست
زن را که برود مگر باذن زوج خود پس این محمول ست بر حج تطوع جمعا بین الحدیثین با آنکه نیست در حدیث کتاب دلالت بر آنکه برامد آن زن
بدون اذن زوج خود و ابن تیمیه گفته صحیح ست حج زن بغیر محرم و بغیر مستطیع و حاصلش آنست که هر که واجب نیست بروی حج بجهت عدم استطاعت
مثل مریض و فقیر و معضوب و مقطوع الطریق و زن بغیر محرم و غیر ذلک اینها چون بتکلف حاضر مشاهد شوند حج کنند ایشان مجزی باشد لیکن بعضے
از ایشان محسن اند در ان همچو حاج ماشی و بعضی مسیء همچو حج بسؤال و حج زن بغیر محرم و [illegible] آست [illegible] تام ست و معصیتی که واقع شده در طریق واقع شده نه
در نفس مقصود و هم روایت ست از ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول لبیک عن شبرمة
بدرستیکه آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند و میگوید لبیک از طرف شبرمه بضم شین معجمه و سکون موحده و ضم را نام مردی که این مرد تلبیه را از
جانب او میگفت و میخواست که حج بگذارد از وی قال من شبرمة فرمود آنحضرت کیست شبرمه قال اخ لی او قریب لی گفت برادر ست مرا
یا گفت خویش ست مرا شک راوی ست قال حججت عن نفسک قال لا فرمود آیا حج کردی تو از ذات خود گفت نکرده ام قال حج عن نفسک
ثم حج عن شبرمة فرمود حج کن از خود بعد ازان حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای حج خود
و باین رفته است جماعتی از ائمه و شافعی و احمد از ایشان اند و جماعت دیگر میگویند جائز ست و مذهب حنفیه و مذهب مالک این ست و نیز در وی
دلالت ست بر آنکه چون یکی بغیر حج از خود احرام از غیر بست آن احرام از طرف وی شد نه از طرف غیر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرد
او را باینکه حج را از طرف خود گرداند بعد از آنکه تلبیه از طرف شبرمه کرده بود پس دلالت کرد بر آنکه منعقد نشد نیت از طرف غیر ورنه واجب میشد
از طرف همان غیر و نیز معلوم شد که منعقد میشود احرام با صحت و فساد مطلقا اگرچه مجهول معلق باشد پس وقوعش از غیر و بودنش از خود جائز بود
زیرا که احرام وی از طرف غیر باطل ست بنا بر نهی و نهی مقتضی فساد و بطلان صفت احرام ست یا نه قول اکثر ائمه آنست که صحیح نیست حج از غیر
تا خود حج نکرده است مطلقا خواه مستطیع باشد یا نه زیرا که ترک استفصال و تفریق در حکایت احوال دال ست بر عموم و غیره حج واجب ست در
اول سال از سنوات امکان و چون امکان یابد از نفس خود بکند و جائز نیست که از غیر خود بکند چه اول فرض ست و ثانی نفل همچو کسیکه بروی
دین باشد و از وی مطالبه آن کنند و نزد وی دراهم بقدر وفای دین بوده است پس او را نمیرسد که جز در دین خود در دین دیگری صرف کند
و لهذا گفته اند که اگر حج بروی واجب باشد و او را امر کنند که بدایت بذات خود کند و هر که مستطیع نیست بروی خود واجب نیست او را میرسد
که حج از طرف غیر بکند و لیکن عمل بظاهر حدیث اولی ست رواه ابوداود و ابن ماجة و الشافعی و الدارقطنی و ابن حبان و البیهقی و صححه
ابن حبان بیهقی گفته اسنادش صحیح ست و نیست درین باب صحیح تر ازین انتهی و طرق این حدیث سه ست از ابن عباس و از عائشه و از جابر و انچه
بطریق عبده بن سلیمان ست و عبده ثقه محتج به ست در صحیحین و قد تابعه علی رفعه محمد بن بشر و محمد بن عبید الله الانصاری و گفت ابن معین اثبت الناس
در سعید عبده است و همچنین ترجیح داده عبد الحق و ابن القطان رفع آنرا و گفت طحاوی صحیح موقوف ست و الراجح عند احمد وقفه و گفت احمد
رفع او خطاست و رواه موقوفا غندر عن سعید کذلک و گفت ابن منده ثابت نیست رفع او و گفت دارقطنی مرسل اصح ست مصنف گفته و هو کما قال

ابن دقیق العید گفته قوله لاهل الشام الجحفة شامل نیست کسی را که از اهل شام بر ذی الحلیفه گذشته و کسیکه نگذشته و قوله لمن اتی علیهن شامل کسی ست که از اهل شام بذی الحلیفه مرور کرده و کسیکه نکرده پس درینجا دو عموم معارض یکدیگر اند مصنف گفته و حاصل میشود انفکاک باینطور که قوله هن لهن مفسر قول اوست وقت لاهل المدینة ذا الحلیفه و مراد باهل مدینه سکنه او بیند و هر که سالک طریق میقات آنهاست و بر میقات ایشان گذشته انتهی گویم اگر صحیح شود حدیث عروه که آنحضرت توقیت کرد برای اهل مدینه و کسانیکه گذشت بر ایشان ذا الحلیفه را ظاهر شود که جحفه میقات شامی ست چون بمدینه نیاید زیرا که این مواقیت محیط بیت اند همچو احاطه جوانب حرم و هر که بگذرد بجانبی از جوانب حرم لازم آید او را تعظیم حرمت وی هر چند بعض جوانب وی دور تر از بعض باشد ممن اراد الحج والعمرة از کسانی که اراده کرده اند حج و عمره را و از این حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی اراده حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح از مذهب شافعی همین ست و داخل شد ابن عمر بغیر احرام و بالاتفاق ثابت ست که حج و عمره نزد قائل وجوب وی یکبار واجب ست پس اگر بر هر داخل مکه حج و عمره واجب گردانیم اکثر از یکبار واجب شود و در حدیث جابر ست که در آمد آنحضرت روز فتح بمکه و بود بر روی عمامه سیاه بغیر احرام رواه مسلم والنسائی وفی الباب عن انس عند احمد والبخاری در نیل الاوطار گفته مسلمانان در عهد آنحضرت بمکه آمد و شد میکردند برای حوائج خود و منقول نیست که امر کرده باشد کسی را با احرام کقصة الحجاج بن علاط وكذا قصة ابی قتادة لما عقر حمار الوحش داخل المیقات وهو حلال وقد کان ارسله لغرض قبل الحج فجاوز المیقات لا بنية الحج والعمرة فقرره صلی الله علیه وسلم مع ما یقتضی لعدم الوجوب من استصحاب البراءة الاصلية الی ان یقوم دلیل ینقل عنها انتهی و نزد حنفیه روا نیست در آمدن بمکه بی احرام اگر چه اراده حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجاوز نکند میقات را هیچ یکی مگر احرام بسته و این حدیث مطلق ست مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر ست حاج و معتمر و جز ایشان و اما هر که داخل میقات ست او را جائز ست دخول مکه بی احرام از برای حاجت خود زیرا که در آمدن او بمکه بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج ست پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة در سبل گفته هر که جائز نمیگوید تجاوز میقات بغیر احرام مگر برای اهل حاجات همچو حطابین لیس دلیل او آثار سلف ست و لا تقوم بها حجة و هر که در آید بمکه باراده خود و نیت هیچ نسک از حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام بعده ظاهر شود او را اراده یکی از دو نسک وی احرام بندد از جائیکه اراده کرده است و لازم نیست او را عود کردن بسوی میقات انتهی والله اعلم ومن کان دون ذلك فمن حیث انشأ و کسیکه باشد ورای این مواضع پس احرام بندد از جائی که انشا کرده است احرام را یا از اهل خود یا وطن یا از غیر او و در روایتی باین لفظ ست پس کسی که باشد ورای این موضعها داخل آن پس احرام وی از جای اوست که در انجا ساکن ست و همچنین و همچنین حتی اهل مكة من مكة تا آنکه ساکنان مکه احرام بندند از مکه و این مخصوص ست بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام بندند و الآن متعارف موضعی ست که نام او تنعیم ست و این موضع قریب ترین مواضع حل ست بمکه و عایشه از همین جا برای عمره احرام بست بامر آنحضرت و درینجا موضعی ست که او را مسجد عایشه میگویند یعنی جائیکه آنجا عایشه نماز گذارده و احرام بست در مصفی گفته میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج ست و میقات احرام عمره کسیکه در حرم ست حل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج به تنعیم فرستاد و تنعیم اقرب اطراف حل ست بمکه و در انحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد آنحضرت در چنان وقتی تکلیف خروج بسوی حل نمیدادند انتهی گویم در سبل گفته اهل مکه عام اند از انکه سکنه مکه باشند یا مجاورین و واردین بسوی آن و احرام برای حج بسته باشند یا عمره و از ینجا معلوم شد که میقات عمره اهل مکه است مثل حج و همچنین میقات قارن از ایشان مکه است

میان وی و مکه دو کم دو صد میل ست قاله ابن حزم و نووی گفته میان وی و مدینه شش میل ست و وهم کرده هر که گفت میان هر دو یک میل ست
و ابن الصباغ انتهی ولاهل الشام الجحفة و مر اهل شام را جحفه است بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نام موضعی ست بر سه مرحله
از مکه و آنرا مهیعه هم گویند قاله النووی فی شرح المهذب و در وی نظر ست زیراکه در قاموس گفته که دو و هشتاد میل ست از مکه
و آنجا است غدیر خم کما قال صاحب النهایة و مصنف در فتح گفته میان وی و مکه پنج یا شش مرحله است شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته این قریه
قدیمه معموره است که مهیعه اش نامند و امروز ویران ست ولهذا احرام می بندند مردم از مکانی که قبل از وست و آنرا رابغ گویند بسبب
رفته شدن آب در انجا برای غسل و این میقات کسی ست که حج کند از ناحیه مغرب ملک شام و مصر ولیکن اهل شام چون از مدینه منوره میگذرند
چنانکه درین اوقات دیده میشود احرام از میقات مدینه می بندند که مستحب برای ایشان همین ست بالاتفاق و اگر تاخیر کنند احرام را تا جحفه پس در آن
نزاع ست. بالفعل عادت غالب حجاج که از مدینه منوره بمکه معظمه رجوع کنند و بر ذو الحلیفه میگذرند آنست که تاخیر میکنند احرام را تا رابغ یا آنکه تاخیر
از میقات نزد ائمه اربعه و جمهور علما اثم و موجب لزوم دم ست بلکه نزد سعید بن جبیر حج او صحیح نیست و همچنین کسانیکه شافعی المذهب اند چون از راه
دریا در محاذی یلملم میرسند احرام حج و عمره نمی بندند و تاخیر میکنند تا رسیدن جده و بعضی تا جده و از انجا باطمینان خاطر محرم میشوند حالانکه نزد شافعیه
هم مجاوزت از میقات گناه و موجب دم ست مستند ایشان درین باب قول شیخ ابن حجر مکی شافعی ست که در تحفة المحتاج شرح المنهاج نوشته که
مسافت یلملم تا مکه برابر مسافت جده تا مکه است پس حاجی را میرسد که احرام از یلملم نه بندد و از جده بندد و جمعی از علما مذهب او و غیر آن درین کلام تخطیه
کرده اند و زیادت مسافت ما بین یلملم و مکه بر مسافت جده تا مکه باثبات رسانیده ولیکن مفاسد جهل و تعصب بسیار ست ولاهل نجد قرن المنازل
و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل ست قرن بفتح قاف و سکون را بلا خلاف در میان اهل علم از اهل حدیث و لغت و تاریخ و اسما
و غیرهم صاحب صحاح آنرا بفتح را ضبط کرده و صاحب قاموس تغلیط وی نموده و حکایت کرد نووی اتفاق بر تخطیه وی و گفته اند که بسکون نام
جبل ست و بفتح نام طریق حکاه عیاض و یقال له قرن الثعالب موضعی ست نزدیک طائف بر دو مرحله از مکه و اما قرن که اویس ابوی نسبت کنند
بفتح راست از بلاد یمن کذا فی القاموس و این میقات اقرب مواقیت ست بسوی مکه و نجد در اصل معنی زمین بلند ست ضد غور که بمعنی زمین پست ست
والآن نام بلاد عرب ست که از تهامه تا زمین عراق باشد ولاهل الیمن یلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام
جبلی ست از جبال تهامه بر دو مرحله از مکه کذا فی القاموس و در فتح گفته کذلک و زیاده کرد که میان وی و مکه سی میل ست انتهی و همین ست میقات
اهل هند امروز هن لهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و نیز این مواضع میقات اند لمن اتی
علیهن مر کسانی را که بیایند و برسند برین مواضع و بگذرند از ان من غیر اهلهن از غیر اهل این مواضع یعنی اگرچه از کسان این آفاق
معینه نباشند اما لازم ست ایشان را بستن احرام وقت گذشتن بران بقصد اتیان مکه برای یکی از دو نسک چنانکه اهل مدینه بر شام برسند
از جحفه احرام بندند و اهل شام که بر مدینه برسند از ذی الحلیفه محرم شوند یا اهل هند براه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند و این اجب ست
و اگر تاخیر کنند تا میقات خود مسیئی باشد و لازم آید او را دم عند الجمهور و مالکیه گویند جائز ست او را تاخیر تا میقات خود اگرچه افضل بر آید
او خلاف اوست و حدیث محتمل ست زیراکه قوله هن لهن ظاهرش عموم ست برای اهل این اقطار برابر ست که بر میقات خود گذرند یا بر
میقات دیگر و او را ست عدول بسوی میقات خود چنانکه اگر شامی بر ذی الحلیفه بگذرد لازم نیاید او را احرام بستن از انجا بلکه از جحفه به بندد
و عموم قول وی ولمن اتی علیهن دال ست بر آنکه متعین نیست بر شامی در مثال مذکور احرام بستن از ذی الحلیفه زیراکه وی از اهل او نیست

از راه خود پس محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهی و مسلمانان اجماع کردند بران ابن تیمیه در منتقی گفته نص بتوقیت ذات عرق در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر به ثبوت رسد بدیع نباشد وقوع اجتهاد عمر بر وفق آن زیراکه وی موفق بود بصواب و وی را حدیث نرسیده پس اجتهاد کرد موافق نص و مروی ست رفع آن بلاشک از حدیث ابی الزبیر از جابر نزد ابن ماجه وعند رواه احمد مرفوعا عن جابر بن عبد الله و ابن عمرو در اسنادش حجاج بن ارطاة ست و رواه ابو داود والنسائی والدارقطنی وغیرهم من حدیث عائشة انه صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق باسناد جید و رواه عبد الله بن احمد ایضا عنها وقد ثبت مرسلا عن مکحول وعطاء ابن تیمیه گوید هذه الاحادیث المرفوعة الجیاد والحسان یجب العمل بمثلها مع تعددها ومجیئها مسندة ومرسلة من وجوه شتی وعند احمد وابی داود والترمذی عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم وقت لاهل المشرق العقیق میقات گردانید آنحضرت برای اهل مشرق عقیق را ترمذی گفته این حدیث حسن ست نووی گفته لیس کما قال زیراکه در سندش یزید بن زیاد ست که روایت میکند از محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از ابن عباس و یزید ضعیف ست باتفاق محدثین و تکلم کرده اند در وی غیر واحد از ایمه مصنف در تلخیص گفته در نقل اتفاق نظر ست که شناخته میشود از ترجمه وی و اوراعلی دیگر ست که مسلم در کنی گفته نمیدانم او را سماعی از جد وی محمد بن علی انتهی و عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعی ست قریب ذات عرق که میقات اهل عراق ست لیکن پیش از عقیق ست و عقیق هم نام وادی ست بر سه میل از مدینه منوره و ظاهر آنست که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و طیبی گفته صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده برای اهل مشرق میقاتی بلکه امیر المومنین عمر حد بست وقتی که فتح کرد عراق را و خواستند مردم آنجا که برای ایشان میقاتی متعین گرداند امام شافعی گفته احرام از عقیق می باید بست احتیاطا و جمعا بین الحدیثین و ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند اهل علم بر آنکه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام ست از میقات و عقیق اکمل ست از ذات عرق و گفته اند که اگر این حدیث ابن عباس را اصلی باشد منسوخ خواهد بود زیراکه توقیت ذات عرق در حجة الوداع بود و حین اکمل الله دینه و دال ست ورا روایت حارث بن عمرو سهمی که گفت آمدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و وی در منی بود یا عرفات و گرد شده بودند او را مردم گفت پس آمدند اعراب و وی او را گفتند این روی مبارک ست گفت و توقیت کرد ذات عرق را برای اهل عراق رواه ابو داود والدارقطنی فائدة در حجة الله البالغه گفته اصل در مواقیت این ست که چون آمدن بمکه معظمه در حالت ژولیدگی مو و غرق شدن در چرک بدن و ترک غلوای نفس مطلوب ست و در تکلیف مردم ببستن احرام از بلد خود حرجی ظاهر ست چه قطر بعضی از ایشان بر مسافت یک ماه و دو ماه ست لهذا واجب شد که امکنه معلومه حول مکه خاص کنند تا از آنجا احرام بسته بیایند و تاخیر نکنند احرام را بعد آن و ضرورست که این مواضع ظاهر و مشهور باشد که بر هیچکس مخفی نبود و گذر اهل آفاق بر آنها باشد پس استقرا کرد شارع آنرا و حکم نمود باین مواضع و اختیار کرد برای اهل مدینه ابعد مواقیت را زیراکه مدینه مهبط وحی ست و مارز ایمان و دار الهجرة و اول قریه ایست که ایمان آورد بخدا و رسولش پس اهل مدینه احق آنکه باینکه مبالغه کرده شود در اعلای کلمة الله و خاص کرده شوند بزیادت طاعت خداوند و بنده اقرب اقطار ست که ایمان آورده در زمان رسول خدا و خالص کرد ایمان خود را بخلاف حوالی و طائف و یمامه و جز آن که نیست حرج در آن انتهی

باب وجوه الاحرام وصفته

وجوه جمع وجه ست و مراد بدان انواع ست که متعلق ست بآن احرام و آن حج و عمره است یا مجموع هر دو و احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمه نماز نیز ازین باب ست یا احرام بمعنی در آمدن در حرم ست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم ست نام کرده شد بدان و مراد بصفت احرام کیفیتی ست که فاعل آن بسبب وی محرم می شود (عن) عائشة

ولیکن [redacted] یکی را که مکه را میقات عمره گردانیده باشد و جوابش آنست که آنحضرت میقات عمره همین مکه گردانیده
باین حدیث و آنچه از ابن عباس مروی ست که گفت ای اهل مکه هر که خواهد از شما عمره پس باید که بگرداند میان خود و میان او بطن محسر را
و نیز گفت هر که اراده کند از اهل عمره عمره کردن را بیرون آید بسوی تنعیم و تجاوز کند حرم را پس این آثار موقوفه است مقاوم حدیث مرفوع نتواند شد
واما امر آنحضرت عایشه را بخروج بسوی تنعیم پس برای تطییب قلب او بود بدخول در مکه در حالیکه معتمره است همچو دیگر صواحبات خود زیرا که وی
احرام عمره بسته بود با آنحضرت مگر حائض شد و در آمد بمکه و طواف نکرد به بیت چنانکه دیگر زنان کردند کما یدل له قولها یا رسول الله یصدر الناس
بنسکین واصدر بنسک قال انتظری فاخرجی الی التنعیم فاهلی منه الحدیث و این محتمل ست که اراده او تشابه بداخلین از حل بسوی مکه بعمره بود
و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمره مگر از حل برای کسیکه در مکه باشد و با احتمال مذکور مقاوم حدیث کتاب نتواند شد و گفت طاوس
نمیدانم کسانیکه عمره میکنند از تنعیم اجری یابند یا معذب میشوند گفته شد معذب چرا باشند گفت زیرا که بیت و طواف را ترک میکنند
و بیرون می روند چهار میل و می آیند چهار میل و درین مدت دو صد طواف میتوان کرد و هر طواف که کند اعظم باشد در اجر از رفتن در غیر شی
مگر آنکه این کلام وی در تفضیل طواف بر عمره است اما امام احمد گفته بعض مردم عمره را بمکه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی مقام و طواف را اختیار نموده
و نزد اصحاب احمد عمره مکی چون احرام آن از مکه بندد صحیح ست ولیکن لازم می آید بر وی دم بنابر ترک کردن احرام از میقات در سبل گفته و می آید
اینکه الزام دم بر وی بی دلیل ست متفق علیه در مصفی گفته فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز ست ازان بغیر احرام پس اگر
پیش از مواقیت احرام کند جائز باشد لیکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل باشد
و افضل آنست که از اول میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بر وی و اگر از میقات بگذرد لازم ست عود قبل از
تلبس بنسک و اگر از عود مانعی ست ظاهر آنست که دم لازم شود بقول ابن عباس من نسی من نسکه شیئا او ترکه فلیهرق دما انتهی گویم و به
قال مالک و ابو حنیفة والشافعی واحمد والجمهور و عطاء و نخعی گفته نیست بر وی چیزی و سعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج او شافعیه گفته اند پس
اگر عود کرد بسوی میقات قبل تلبس بنسک ساقط شد از وی دم و همچو در مصفی ست و اگر براهی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات
میقات می باید که احرام بندد و اگر محاذات کرد دو میقات احتیاط آنست که از ابعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست
زیرا که عمل برخصت شرع نموده است انتهی **وعن** عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل
العراق ذات عرق بدرستیکه آنحضرت میقات گردانید برای اهل عراق ذات عرق را بکسر عین مهمله و سکون را و بعد وی قاف موضعی
شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن و عرق بکسر عین کوهچه خرد را گویند و عراق بلاد معروف ست طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیه
تا حلوان و تسمیه او بعراق بجهت آنست که این بلاد بر عراق دجله و فرات ست و عراق ساحل بحر را گویند رواه ابو داود والنسائي والله
عند مسلم من حديث جابر و آن این ست که گفت آنحضرت مهل اهل مدینه از ذی الحلیفه ست و طریق دیگر جحفه و مهل اهل عراق ذات عرق ست
و مهل اهل نجد قرن و مهل اهل یمن یلملم الا ان راویه شك في رفعه مگر آنکه راوی حدیث جابر شک کرده است در رفع آن زیرا که
در صحیح مسلم ست از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از مهل پس گفت شنیدم گمان میکنم او را که رفع کرد آن را بسوی
نبی صلی الله علیه وسلم پس جزم نکرد برفع وفي صحيح البخاري ان عمر هو الذي وقت ذات عرق و در بخاری ست بدرستیکه
عمر آنکس ست که میقات گردانید ذات عرق را برای اهل عراق و لفظ وی این ست که گفت عمر اهل بصره و کوفه را که ببینید مقابل قرن را

غاية الايجاز ما يغني اللبيب فاما من اهل بعمرة فحل پس کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد وبیرون آمد از احرام نزد قدوم مکه بعد از ادا بقيه اعمال بیش از ایام حج واما من اهل بحج او جمع الحج والعمرة فلم يحلوا واما کسانیکه اهلال کردند بحج تنها یا جمع کردند حج وعمره را پس حلال نشدند ونه برامدند از احرام ودر بعضی نسخ فلم يحل بضمير مفرد آمده حتى كان يوم النحر تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن وبرامدن از احرام ست اگرچه طواف باقی ست ودرینجا دلالت ست برانکه ازین رکب هر سه نوع حج واقع شده پس محرم بحج مفرد بود ومحرم بعمره متمتع ومحرم بهر دو قارن وهم دلالت ست برانکه محرم بحج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر واین مخالف چیزی ست که ثابت شده است از احادیث از چهارده صحابی در صحیحین وغیرهما که امر کرد آنحضرت کسی را که نبود باوی هدی که فسخ کند حج را بسوی عمره پس مؤول باشد حدیث عایشه بتقیید بکسیکه باوی هدی بود واحرام بحج تنها بسته ووی مانند کسی ست که هدی فرستاده واحرام بهر دو معا بسته وعلما اختلاف کرده اند در یاره حدیث در فسخ حج بسوی عمره که آیا خاص ست بکسانیکه حج کردند همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا نه در سبل گفته وقد بسط ذلك ابن القيم في زاد المعاد وافردناه برسالة ولا يحتمل ههنا نقل الخلاف والاطالة انتهى گویم جائز ست فسخ حج بسوی عمره نزد گروهی از اهل ظاهر برای هر واحد وبه قال احمد ومالك والشافعي وابو حنيفة وبسط كلام درین مقام در منسک خود کرده ایم فليرجع اليه متفق عليه در مصفی گفته ارکان حج پنج چیز ست احرام بقول خدای تعالی الحج اشهر معلومات وظاهر ست که درین مدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج باشد ووقوف بعرفه لحديث الحج عرفة وسعی بین الصفا والمروة بحدیث حسن دارقطني وبيهقي يا ايها الناس اسعوا فان السعي قد كتب عليكم وبقول عایشه چنانکه بیاید وحلق بقول خدای تعالی ثم ليقضوا تفثهم وطواف بقول خدای تعالی وليطوفوا بالبيت العتيق وارکان عمره همین چیزها ست سوای وقوف عرفه از جهت استقرای افراد عمره ویافتن این چیزها در وی پس این چیزها ارکان حج وعمره اند وحج وعمره بترک یکی ازین چیزها تباه شود وترک یکی ازینها مجبور بدم نیست وغیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبور بدم وبعض غیر مجبور انتهى

باب الاحرام وما يتعلق به

باب در بیان درامدن در یکی از دو نسک وچیزی که متعلق ست بدان ومحرم کسی ست که شاغل ست باعمال حج یا عمره بانیت در مصفی گفته واگر نیت نکرد وتلبیه گفت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل ست واگر نیت کرد وتلبیه نگفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت ست وفرضیت او از هیچ جا ثابت نشده انتهى واحرام در حج وعمره بجای تکبیر تحریمه است در نماز چه دران تصور اخلاص وتعظیم وضبط عزیمت حج بفعل ظاهر ومتذلل وخاشع گردانیدن نفس ست برای حق جل وعلی بترک ملاذ وعادات مالوفه وانواع تحمل وتحقیق معانات تعب ومشقت وتشعث وتغییر ست برای خدای واحد قدیر جل جلاله وعم نواله عن ابن عمر رضي الله عنه قال ما اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم الا من عند المسجد گفت ابن عمر اهلال نکرد آنحضرت مگر از نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ودر وی رد ست بر کسیکه گفت احرام بست آنحضرت از بیدا ودر روایتی ست الا من عند الشجرة چون برخاست شتر وی ودرخت مذکور نزد مسجد بود ودر مسلم ست که بگذارد دو رکعت بذی الحلیفه پس ستوی شد ناقه نزد مسجد ذی الحلیفه اهلال کرد ودر لفظی این ست بود رسول خدا چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب وبرمیداشت او را بر پشت خود ناقه اهلال میکرد از مسجد ذی الحلیفه وازینجا پیدا باشد اختلاف در آنکه تلبیه بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه آنچه ازین حدیث مفهوم شد گفتن اوست بعد استوا بر پشت ناقه وباین اخذ کرده است شافعی واو نزد حنفیه تلبیه بعد از نماز مسنون ست وقول مالک نیز همین ست در هدایه گفته تلبیه کند عقیب صلوة که مروی ست از آنحضرت واگر

رضي الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع گفت عایشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت
از مدینه روز شنبه بست پنجم ذی قعده بعد نماز ظهر که در مدینه گذارد چهار رکعت و خطبه کرد ایشان را و آموخت در وی احرام و واجبات
و سنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و وداع بفتح واو بدرود و تودیع بدرود کردن و حجی را که آنحضرت کرد حجة الوداع گویند
زیرا که مردم را دران بعد تعلیم شرائع وداع کرد و خبر داد برحلت خود و گواه گرفت ایشان را بر ادای رسالت و تبلیغ احکام و گواه کرد خدای تعالی را
بر گواهی دادن ایشان بر تبلیغ وی و این در سنه دهم بود که آخر سنوات عمر شریف وی صلی الله علیه وسلم ست فمنا من اهل بعمرة پس بعضی
از ما کسانی بودند که بانگ می براوردند بعمره تنها و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن ست و اینجا احرام مراد ست که در وی به تلبیه آواز بلند میکنند و عمره
آنست که احرام بندد از حل و اگر آفاقی ست از میقات و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید ومنا من اهل بحج وعمرة و بعضی از ما کسانی بودند
که تلبیه میگفتند بحج و عمره هر دو یعنی قارن بودند و قران آنست که احرام بندد آفاقی برای حج و عمره معا و داخل شود بمکه و باقی ماند بر احرام تا آنکه
فارغ گردد از افعال حج و لازم بر وی یک طواف و یک سعی ست در قولی و دو طواف و دو سعی در قولی بعده ذبح کند آنچه میسر آید از هدی و چون خواهد
که کوچ کند از مکه طواف کند برای وداع ومنا من اهل بالحج و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها یعنی مفرد بودند و افراد آنست که
احرام بندد آفاقی از میقات پس در اید بمکه و طواف قدوم کند و رمل کند دران و سعی نماید میان صفا و مروه و بماند بر احرام خود تا آنکه استاده شود
در عرفه و رمی کند و حلق نماید و طواف کند و نیست سعی درین وقت و ازینجا معلوم شد که نسک حج سه قسم ست یکی مفرد بضم میم و سکون فا
و کسر را یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنها ست دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای حج و عمره هر دو ست
سوم متمتع که اول عمره میکند و اگر سوق هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می براید بعد ازان در مکه می نشیند
و چون ایام حج می درآید احرام حج می بندد و حج میکند و درین حدیث دلیل ست بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت
درین حج بودند بوقوع آمده و مروی ست از عایشه روایات دیگر مخالف این و وجه جمع میان آنها بیاید و اختلاف کرده اند در آنکه افضل ازین
انواع کدام نوع ست حنفیه قران را ترجیح میدهند و گویند قران افضل ست بعد ازان تمتع بعد ازان افراد و قول جماعتی از صحابه و تابعین
و ایمه دیگر و قول جماعتی از عظمای شافعیه نیز همین ست در سبل گفته الادلة تدل علی ان افضلها القران وقد استوفی ادلة ذلک ابن القیم و نزد امام احمد
و مالک تمتع افضل ست و جماعتی از صحابه و تابعین و من بعدهم و ایمه با ایشان ست و به قال الشوکانی و نزاع درین مسئله دراز ست و در نیل الاوطار
استیفای آن کرده واهل رسول الله صلی الله علیه وسلم بالحج و اهلال کرد آنحضرت بحج تنها و علما را اختلاف ست دران بنا بر
اختلاف احادیث وارده درین باب بعضی گویند قارن بود و بعضی گویند متمتع و بعضی گویند مفرد چنانکه درین حدیث عایشه است محرر سطور
در رحلة الصدیق الی البیت العتیق استیفای ادلهٔ این هر سه قول کرده و محصل آن این ست که هر که روایت افراد کرده حمل بر اول حال نموده که اهلال
بهمان بود و هر که تمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بآن امر فرموده و هر که قران میگوید مراد وی ما استقر علیه الامر ست و شیخ الاسلام
ابن تیمیه جمع حسن نموده و گفته که تمتع نزد صحابه متناول قران ست پس محمول باشد بران و هر که روایت افراد کرده روایت تمتع و قران هم نموده
پس متعین شد حمل بران و اول افراد اعمال حج کرد و چون از وی فارغ شد عمره بجا آورد و در سبل گفته اکثر برانند که احرام حج و عمره هر دو کرد پس
قارن باشد و حدیث عایشه دال ست بر آنکه مفرد بود و لکن الادلة الدالة علی انه حج قارنا واسعة جدا انتهی در نیل الاوطار گفته هذان البحثان
اعنی تعیین ما حجه النبي صلی الله علیه وسلم من الانواع وبیان ما هو الافضل منها من المضایق ومواطن البسط وفی ما حررناه مع کونه فی

گفت آنحضرت آمد مرا جبرئیل پس امر کرد مرا که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را باهلال و در روایتی عوض اهل لفظ تلبیه گفته
و مراد یکی ست واگرچه انفراد ذکر افضل ست اما اینجا رفع صوت افضل ست رواه مالک فی الموطا والدارمی والشافعی وابن حبان
والحاکم والبیهقی الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وگفت مالک شنیدم از بعض اهل علم که دوست میداشت
لبیک گفتن را عقب هر نمازی وبالای هر بلندی از زمین وشنیدم از بعض اهل علم که میگفتند نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن
لبیک باید که بشنوانند زن نفس خود را اخرجه فی الموطا وصححه الترمذی وابن حبان والحاکم و روایت کرد ابن ماجه که پرسیده شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کدام اعمال افضل ست فرمود عج وثج و در روایتی از سائب از آنحضرت آمده که آمد مرا جبرئیل وگفت باش عجاج ثجاج
عج رفع صوت ست وثج نحر بدن واین همه دال ست بر استحباب رفع صوت بتلبیه اگرچه ظاهر امر وجوب ست وبوجوب رفته است ابن ابی هریره
وحکاه ابن قدامة عن بعض المالکیة والخطابی عن مالک وابی حنیفة وابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
بتلبیه تا آنکه بند میشد ومی افتاد آوازهای ایشان وباین رفته اند جمهور وشافعی واحمد گفته سنت ست واز مالک مروی ست که رفع نکنند
آواز بتلبیه مگر نزد مسجد حرام ومسجد منی در مصفی گفته مستحب ست بلند کردن آواز بتلبیه در حق مرد نه در حق زن ومستحب ست اکثار آن
در حق مرد وزن همه خصوصا نزدیک تغایر احوال مانند رکوب ونزول وصعود وهبوط واختلاط رفقا انتهی واختلاف کرده اند در وجوب دم
بترک تلبیه ابن شاس از مالکیه وصاحب هدایه از حنفیه گفته اند واجب ست قائم میشود مقام آن فعلی که متعلق ست بحج همچو توجه بر طریق
وحکایت کرده است ابن عبد البر از ثوری وابی حنیفه وابن حبیب مالکی وزبیری شافعی واهل ظاهر که آن رکنی ست در احرام منعقد نمیشود بدون
احرام وابن سعد از عطا بسند صحیح آورده که فرض ست وحکاه ابن المنذر عن ابن عمر وطاوس وعکرمة **وعن** زید بن ثابت

از فقهای صحابه وکبار ایشان ست کاتب وحی وجامع قرآن وقائم بفرائض بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم تجرد
لاهلاله واغتسل بدرستیکه آنحضرت برهنه شد برای احرام خود وغسل کرد اهلال بمعنی رفع صوت ست ومراد بآن دراینجا احرام ست
که سبب اهلال باشد و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده واین غسل مستحب ست واکمل وافضل واگر وضو کنند نیز کفایتی ست ودر مصفی گفته
مستحب ست غسل کردن درین سه حالت یعنی برای احرام ودخول مکه ووقوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند دو قول آمده
وظاهر آنست که غسلی که برای تنظیف وقطع رائحه کریهه باشد تیمم عوض او نمی تواند شد انتهی غزالی گفته اغتسالات مستحبه مسنونه در حج نه غسل ست
اول برای احرام از میقات پستر برای دخول مکه پستر برای طواف قدوم پستر برای وقوف عرفه پستر برای وقوف بمزدلفه پستر برای طواف
زیارت پستر سه غسل برای رمی هر سه جمار ونیست غسل برای رمی جمره عقبه پستر برای طواف وداع ونزدیک شافعی در قول جدید غسل برای طواف
زیارت وطواف وداع نیست پس هفت غسل باشد انتهی در انوار گفته مسنون ست برای داخل از طریق مدینه وشام غسل کردن بذی طوی
وداخل شدن پیاده یا از ثنیه کدا وخارج شدن از آن واین ثنیه علیاست در بطحا رواه الترمذی والدارمی والبیهقی والدارقطنی
والطبرانی گویم چنانکه غسل برای احرام مستحب ست همچنان مستحب ست گرفتن از ریش وبروت وغیرهما محلی گفته مستحب ست تاهب برای
احرام بحلق عانه وتنظیف ابط وقص شارب وتقلیم اظفار ولائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل ومثله فی العالمگیریة وزیاده کرد
در وی حلق راس برای کسیکه عادت آن داشته باشد از مردان والا تسریح وی ودر مصفی گفته وکسیکه معتاد باشد بموی سر از ابتدای شوال
که اول اشهر حج ست موی نگاهدارد تا نزدیک حل از احرام شعائر حج ظاهر شود انتهی ودر حدیث ابن عباس ست مرفوعا که النفساء والحائض

بعداز استوا بر پشت راحله کند نیز درست ست ولیکن بعداز نماز افضل ست ومشهور در مذهب امام احمد بعداز نماز ست ومختار نزد بعضی از اصحاب وی بعداز استوا است در شرح کتاب خرقی گفته سعید بن جبیر گفت گفتم با بن عباس عجب از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول خدا که بعداز نماز بود یا بعداز استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من داناترم بحقیقت حال اهلال کرد آنحضرت بعداز فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی ویاد گرفتند پس ازان سوار شد آنحضرت واهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی وگفتند اهلال آنحضرت همدرین حال بود وبعدازان روان شد ودر بیدا که موضعی بلند ست برامد واهلال کرد وشنیدند قومی وگمان بردند که الآن ابتدای اهلال کرد وابتدای اهلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائم در مصلای با او بود وازینجا حاصل ست توفیق میان روایات وازدحام واجتماع در حج بسیار بود تا آنکه گفته اند که بیرون از شمار بود واز صدهزار کس متجاوز بودند واز هر طرف که چشم آنجا کار میکرد آدمی بنظر می آمد ومراد از مسجد ذی الحلیفه مسجدی ست که بعداز زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا کرده اند ودر زمان ابن عمر مسجد نبود وراوی سخن موافق این زمان کرده وبهرحال آنحضرت نماز ظهر گذارده از مدینه روان شد ونماز عصر در ذی الحلیفه گذارد وشب آنجا بسر کرد وصباح احرام بست وچون بر پشت ناقه برامد وبایستاد تلبیه گفت متفق علیه در سبل السلام گفته دلالت کرد حدیث برانکه افضل احرام بستن ست از میقات نه قبل وی واگر احرام بست پیش ازان پس گفت ابن المنذر که اجماع کرده اند اهل علم که این حرام ست یا مکروه زیراکه قول صحابه که توقیت کرد آنحضرت برای اهل مدینه ذی الحلیفه را مقتضی آنست که اهلال از همین مواقیت می باید بست وقاضی ست بنفی نقص وزیادت پس اگر زیادت حرام نباشد لااقل ترک آن افضل باشد واگر نمی بود اجماع بجواز آن قائل میشدیم بتحریم باد له توقیت وبنابرآنکه زیادت بر مقدرات شرعی همچو اعداد صلوات ورمی جمار غیر مشروع ست مانند نقص ازان وما جزم نمیکنیم بتحریم بنابر اجماع مذکور وبنابرانچه مروی ست از چند صحابه تقدیم احرام بر میقات چنانکه احرام بست ابن عمر از بیت المقدس وانس از عقیق وابن عباس از شام واهلال کرد عمران بن حصین از بصره وابن مسعود از قادسیه ووارد شده ست در تفسیر آیه که حج وعمره تمام این هردو آنست که احرام بند برای آنها از دویره اهل خود از علی وابن مسعود واگرچه تاویل می توان کرد که مراد ایشان آنست که انشای سفر از اهل خود کند زیراکه وارد ست اثر علی کرم الله وجهه باین لفظ که تمام عمره آنست که انشی کنی برای آن از بلاد خود یعنی انشا کنی برای آن سفر مفرد از بلده خویش چنانکه انشا کرد آنحضرت در عمره حدیبیه وقضیه یعنی عمرة القضا اسفار از شهر خود ودال ست برای این تاویل که علی خود آنرا نکرد ونه هیچیکی از خلفای راشدین ده احرام نکردند برای حج وعمره مگر از میقات بلکه خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نکرد پس چه قسم این تمام حج وعمره باشد با آنکه نه آنحضرت کرده ونه احدی از خلفا ونه جماهیر صحابه آری در احرام از بیت المقدس بخصوصه حدیث ام سلمه آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود من اهل من المسجد الاقصی بعمرة او حجة غفرله ما تقدم من ذنبه رواه احمد ودر لفظی این ست من احرم من بیت المقدس غفرله ما تقدم من ذنبه رواه ابوداود ولفظ وی این ست من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام غفرله ما تقدم من ذنبه وما تاخر او وجبت له الجنة شک از راوی ست وروایت ابن ماجه بلفظ من اهل بعمرة من بیت المقدس كانت كفارة لما قبلها من الذنوب پس این مخصوص باشد به بیت المقدس واحرام ازانجا بالخصوص افضل باشد از احرام از مواقیت ودلیل است ادرا احرام ابن عمر ازانجا ونکرد این را از مدینه با آنکه بعضی از ایشان تضعیف کرده اند حدیث را وبعضی تاویل که مراد انشای سفر ست ازانجا انتهی والله اعلم **وعن** خلاد بفتح خای معجمه وتشدید لام از ثقات تابعین ست بن السائب عن ابیه بسین مهمله روایت میکند از پدر خود که سائب ست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اتانی جبرئیل فامرنی ان امر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال

برای فاقد نعلین واول بار که رخصت بقطع کرد بجهت آن کرد که بقطع مانند نعلین می شود ولهذا صحیح جواز لبس ما دون الکعبین ست مثل خف مکعب ومداس وجمجم ونحو ذلک برابر ست که واجد نعلین باشد یا فاقد آن وچون نعلین وانچه قائم مقام اوست نیابد مثل جمجم ومداس موزه بپوشد وقطع نکند آنرا وهمچنین چون ازار نیابد سراویل بپوشد واین اصح قول علماست و در عرفات بود کما رواه ابن عمر وهمچنین جائز ست هر انچه از جنس ازار ورد ا باشد پس محرم را ست که ملتحف شود بقبا وجبه وقمیص ومانند آن ومشتمل شود بلحاف وغیره ولیکن سر نپوشد مگر از برای حاجت انتهی گویم جمهور تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر مقید وگویند که امام احمد که بعدم قطع خفین رفته نیز قائل ست باین قاعده وابن جوزی گفته امر بقطع را حمل بر اباحت باید کرد نه بر اشتراط عملا بالحدیثین شوکانی رح در نیل الاوطار گفته مخفی نیست که این تکلف ست وحق آنست که نیست تعارض در میان مطلق ومقید بنا بر امکان جمع میان هر دو بحمل مطلق بر مقید وتا جمع ممکن ست جمع کردن واجب ست بترجیح نتوان رفت واگر مصیر بسوی ترجیح جائز باشد ممکن ست ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت ست از حدیث ابن عباس وجابر وروایت دو کس ارجح ست از روایت یک کس انتهی گویم چون حدیث ابن عمر متقدم ست وحدیث ابن عباس مؤخر سبیل درینجا ترجیح مطلق باشد یعنی عدم قطع بر مقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر مقید والله اعلم وبقیۀ کلام درین مسئله در افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ کرده ام

ولا تلبسوا شیئا من الثیاب مسه زعفران ونپوشید از جامها چیزی را که سوده است آنرا زعفران واختلاف کرده اند در علتی که بجهت آن نهی کرده اند که آیا زینت ست یا رائحه جمهور گویند رائحه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او نه دمد جائز باشد احرام دران و وارد شده است در روایتی که مگر آنکه باشد غسیل واگرچه در وی مقال ست وحرام ست لبس معصفر ومورس بر مردان در حال حل مثل احرام ولا ورس ونجامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو وسکون را گیاه زردی ست که رنگ کرده میشود بدان وآنرا اسپرک گویند در سبل گفته اتفاق کرده اند برانکه مراد بتحریم درینجا تحریمش بر مرد ست ولاحق نیست زن بدان درین حکم متفق علیه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح در منسک خود گفته جائز ست احرام در جامۀ سفید وجز آن از الوان جائزه واگرچه ملون باشد ومستحب ست که احرام بندد در دو ثوب نظیف پس اگر هر دو سفید باشند افضل بود وجائز ست که احرام بندد در جمیع اجناس ثیاب مباحه از قطن وکتان وصوف وسنت آنست که احرام کند در ازار وردا برابر ست که مخیط باشند یا نه باتفاق ایمه واگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر هست از ان جنس که پوشیدنش رواست انتهی واللفظ لمسلم وزیاده کرد بخاری در روایتی این عبارت را ولا تنتقب المرأة المحرمة ونقاب بر روی نیفگند زن احرام کننده واختلاف کرده اند علما دران جمهور منع کنند وحنفیه جائز گویند وهو روایة عند الشافعیة والمالکیة شوکانی گفته این مردود ست بنص حدیث ودر فتح الباری گفته لم یختلفوا فی منعها من ستر وجهها وکفیها بما سوی النقاب والقفازین انتهی وگفت فاطمه بنت المنذر بودیم ما که خمار می افگندیم روهای خود را وما محرمانیم همراه اسماء بنت ابی بکر پس انکار نمیکرد بر ما رواه مالک فی الموطا در مسوی گفته معنی وی آنست که می پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع ابصار مردم وبرین اند اهل علم چون متجافی باشد از بشره وجه واعتراض کرد صاحب کافی در مذهب احمد بر قید تجافی وگفت ظاهر آنست که این معتبر نیست ونیست در حدیث انتهی شوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف اوست زیرا که ثوب مسدول سالم از اصابت بشره نمی تواند ماند پس اگر تجافی شرطی بود آنحضرت بیان میکرد آنرا انتهی وبیهقی از حاکم از ابی علی حافظ نقل کرده که قوله لا تنتقب المرأة از قول ابن عمر ست مدرج در خبر وگفت صاحب امام که این محتاج دلیل ست وحکایت کرده است ابن منذر نیز خلاف دران که از قول ابن عمر ست یا از حدیث وقد رواه مالک فی الموطا عن نافع عن ابن عمر موقوفا ولبو الطرق ست در بخاری معا موصولا ومعلقا

غسل کنند واحرام بندند وتمام مناسک بگذارند جز آنکه طواف بخانه نکنند رواه ابوداود والترمذي وحسنه وغربه وضعفه العقيلي وروى الحاكم والبيهقي عن ابن عباس قال اغتسل رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم لبس ثيابه الحديث وسندش ضعيف ست زيراكه در روى يعقوب بن عطا بن ابی رباح ضعيف ست ومروى ست از ابن عمر كه گفت از سنت ست اينكه غسل كند چون اراده احرام نمايد ودر آمدن مكه خواهد ومى آيد استحباب تطييب قبل از احرام **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل ما يلبس المحرم من الثياب بدرستيكه آنحضرت پرسيده شد چه چيز جائز ست كه بپوشد محرم از جامها وچه چيز نپوشد قال فرمود لا تلبسوا القمص نپوشيد پيراهنها قمص بضمتين جمع قميص ونه ثوبى كه در معنى قميص باشد در منسک شيخ الاسلام ابن تيميه رح ست كه نيست محرم را پوشيدن قميص نه با آستين ونه بى آستين برابرست كه دران هر دو دست خود در آرد يا اندر آرد وسليم باشد يا مخروق وهمچنين نپوشد جبه ونه قبا كه در وى دست داخل توان كرد وهمچنين درع كه نامش عرق چين ست وامثال ذلك باتفاق ائمه واگر بيندازد قبا را بر دو شهاى خود بغير ادخال يدين پس در وى نزاع ست واين ست معنى قول فقها كه نپوشد مخيط ونه محيط را يعنى لباسى كه بقدر عضو باشد انتهى **ولا العمائم** ونپوشد دستارها را ونه كوفيه را ونه كلاه را ونه جامه را كه ملصق سر باشد ولا غير ذلك نووى گفته تخمير راس در حق محرم مجمع على تحريمه است واما روى پس مالک وابوحنيفه گفته مكروه اسه وشافعى وجمهور گفته اند كه نيست احرام در روى او وميرسد او را تغطيه آن وجز اين نيست كه واجب ست كشف وجه در حق زن وحديث حجت ست بر ايشان وهمچنين ست كلام در محرم ميت كه جائز نيست تغطيه سر او نزد شافعى واحمد واسحق وهمچنين جائز نيست لبس مخيط ومالک واوزاعى وابوحنيفه گويند جائز ست تغطيه راس والباس او مخيط وحديث وارد ست بر ايشان واما تغطيه وجه محرم ميت پس جائز ست نزد قائل تحريم تغطيه راس انتهى **ولا السراويلات** ونپوشد ازارها ومراد بلبس قميص وسراويل پوشيدن آنهاست بروجه متعارف چنانكه پيراهن را در بر افگند وتنبان را در پاها بكند والا اگر بر تن افگند مثل ردا چيزى لازم نمى آيد زيراكه درين صورت نمى گويند كه پيراهن پوشيده وازار پوشيده وديبل گفته مراد بقميص ثوبى ست كه محيط بدن باشد از تفصيل وتقطيع وبعمامه آنچه محيط سر باشد پس ملحق ست باين غير اين از آنچه مغطى راس باشد خطابى گفته ذكر عمامه وبرنس دال ست بر آنكه جائز نيست تغطيه راس نه بمعتاد ونه بنادر همچو برانس **ولا البرانس** ونپوشد برنسها وبرنس بضم موحده وسكون را بعده نون تفسير كرده اند او را بالقلنسوه طويله يعنى كلاه دراز واين تفسير قاصر ست در معرفت آن وآنچه مشهور ست اين ست كه از بلاد شام مى آرند تمام بدن وسر وگردن را مى پوشد ودر وقت باران مى پوشند وموافق عرف ديار ما آنرا بارانى ميگويند از صوف سفيد وجز آن مى باشد وخطابى گفته برنس هر ثوب ست كه سرش از وى باشد ملتزق بود بدان جبه باشد يا درعه يا غير آن **ولا الخفاف** ونپوشد موزها را وآنچه در معنى اوست همچو سواق وجورب وغيره **الا احد لا يجد نعلين** مگر كسيكه نيابد نعلين را كه فروخته ميشود يا يابد آنها را وليكن نيست با او ثمن فاضل از حوائج اصليه خود **فيلبس الخفين** پس بپوشد موزها را **وليقطعهما اسفل من الكعبين** وبايد كه ببرد هر دو موزه را پايان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگى برايند بخارى ومسلم از حديث ابن عباس آورده اندكه شنيدم رسول خدا را خطبه ميگفت بعرفات هر كه نيابد ازار پس بايد كه بپوشد سراويل را وهر كه نيابد نعلين پس بايد كه بپوشد خفين را ومثله عند احمد وظاهر اين ست كه اين ناسخ حديث باب باشد كه در وى حكم بقطع خفين ست زيراكه اين حديث در عرفات ودر وقت حاجت بود وحديث ابن عمر در مدينه قاله ابن تيميه رح فى المنتقى ورجحه الشارح وشيخ الاسلام ابن تيميه رح در منسک خود گفته اگر نعلين نيابد خفين بپوشد ونيست بر وى قطع آن زير تر از كعبين زيراكه آنحضرت امر كرد بقطع اولا پستر رخصت كرد بعد از ان در عرفات در لبس سراويل براى فاقد ازار ولبس خفين

واحمد ولفظ احمد این ست کنا نخرج مع النبی صلی الله علیه وسلم الی مکة فنضمد جباهنا بالمسک الطیب عند الاحرام فاذا عرقت احدانا سال علی وجهها فیراه النبی صلی الله علیه وسلم فلا ینهانا ونتوان گفت که این خاص ست بزنان زیراکه زنان ومردان برابراند درین حکم باجماع پس حرمت طیب بعد از احرام ست نه قبل ازان واگرچه حال وی دائم باشد همچو نکاح زیراکه این از دواعی اوست وجز این نیست که منع کرده میشود محرم از ابتدای نکاح نه از استدامت او پس همچنین حال طیب ست وطیب از نظافت ست که مقصود از وی دفع رائحه کریهه ست چنانکه مقصود از نظافت ازاله وسخ ست که در اشعار واظافر فراهم میشود ولهذا مستحب شد اخذ شعر وظفر قبل احرام زیراکه بعد ازان ممنوع ست واگرچه باقی ماند اثر او بعده واما حدیث مسلم وبخاری از یعلی بن امیه در قصه اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما خوشبوئی که باتست وآلوده ست بدان بدن تو پس بشوی آنرا سه بار الحدیث پس جوابش آنست که این سوال وجواب در جعرانه بود در ذوالقعده سنه هشتم وآنحضرت در سنه شانزدهم حج گذارده واخذ بآخر امر اوست زیراکه آخر ناسخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان حرام ست نه بآنجهت که بقای اثر طیب بعد از احرام حرام باشد شوکانی در شرح مختصر گفته خوشبو نماند ابتدا اگر جمعا بین الادلة وهمین ست راجح وجائز ست استمرار بر طیبی که پیش از احرام بکار برده ودر نیل الاوطار گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد احرام نه آنکه نزد اراده احرام بکار برده واثر لون وریح او باقی مانده وصحیح نیست بگویند ناجائز ست استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز استدامت لباس زیراکه استدامت لبس لبس ست بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلمنا استوای هر دو ولیکن این قیاس در مقابله نص ست وهو فاسد الاعتبار انتهی **وعن** عثمان بن عفان رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب نکاح نکند محرم خود را ونکند نکاح دیگری بولایت ووکالت خود وخواستگاری نکند زن را هر سه لفظ برفع وجزم مروی ست وخطبه بکسر خای زن خواستن واین مذهب جمهور علما وشافعی ست ونهی ازین هر سه تحریمی ست وگفته اند در خطبه تنزیهی ست باجماع پس اگر اجماع ثابت شود ورنه گمان نمی بریم صحت آن وظاهر همین ست که برای تحریم ست در سبل گفته نقلی از ابن عقیل حنبلی دیدم که خطبه هم حرام ست ابن تیمیه گفته زیراکه آنحضرت نهی کرد از همه ها یک نهی وتفصیل نفرمود وموجب نهی تحریم ست وهیچ اثر ونظر معارض او موجود نیست انتهی ونزد عطا وعکرمه واهل کوفه جائز ست محرم را تزوج چنانکه جائز ست اشترای جاریه برای وطی وتعقب کرده اند بآنکه این قیاس ست در مقابله نص وهو فاسد الاعتبار وظاهر نهی عدم فرق ست در میان کسیکه تزوج کند غیر را بولایت خاصه یا عامه کالسلطان والقاضی وبعض شافعیه گفته اند جائز ست محرم را تزویج غیر بولایت عامه واین تخصیص ست عموم نص را بلا مخصص ونزد حنفیه جائز ست هر سه امر ودلیل ایشان تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست میمونه را وحال آنکه محرم بود کما فی روایة ابن عباس در سبل گفته این قول مردود ست زیراکه روایت ابی رافع که تزوج کرد آنحضرت میمونه را در حالیکه حلال بود ارجح ست چه وی سفیر بود میان هر دو وهم روایت اکثر صحابه همین ست قاضی عیاض گفته مروی نشده که تزوج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن المسیب که سهو وغلط کرد ابن عباس اگرچه میمونه خاله اوست زیراکه تزوج نکرد او را رسول خدا مگر بعد از انکه حلال شد ذکره البخاری انتهی ودر نیل الاوطار گفته حدیث ابن عباس حکایت فعل ست پس معارض صریح قول یعنی نهی ازان نشود ولیکن مصیر بسوی آن نزد تعذر جمع ست وجمع ممکن ست درینجا بر فرض ارجحیت روایت ابن عباس از روایت غیر او باین طریق که فعل آنحضرت را مخصص عموم قول او گردانند کما تقرر ذلک فی الاصول چون فرض کنند تاخیر فعل از قول واگر تقدم وی فرض کنند پس دران خلافی ست مشهور در اصول در جواز تخصیص عام متاخر بخاص متقدم کما هو مبین فی محله

ولا تلبس القفازین و نپوشد بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا و زای در آخر پوششی ست که زنان عرب برای دفع سرما در
دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می‌پوشد و درمیان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیورست که زنان در دستها پوشند
رواه احمد والترمذی والنسائی وصححه وابوداود والحاکم والبیهقی محلی گفته شافعی درام از سعد بن ابی وقاص آورده که امر میکرد دختران خود را
بلبس قفازین در احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهرست گویم حدیث وارد ست بران در سبل گفته مصنف حدیث در بیان
آنچه حرام ست بر زن محرمه نیاورده و آنچه از احادیث ثابت شده انتقاب ست و مثل اوست برقع که منفصل باشد بر قدر ستر وجه زیرا که
وارد ست بدان نص و بپوشد زن روی خود بغیر این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او همچو سر مردست بهیچ چیز آنرا نپوشد پس نیست دلیل
باوی و حرام ست بروی لبس قفازین و لبس ثیاب مورس و مزعفر و مباح ست حلیه و جز آن و اما صید و طیب و حلق راس پس ظاهر
آنست که زنان درین باب در حکم مردانند و اما انغماس در آب و مباشرت محمل براس و ستر راس بدست و همچنین نهادن او بر مخده نزد نوم
پس غیر مضر ست زیرا که صاحب او لابس نیست و نیست فدیه بر لابس خفین لعدم النعلین و حنفیه گویند واجب ست **وعن** عائشة
رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه رض بودم من که
خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب ابرای احرام وی پیش از انکه احرام بندد ولحله قبل ان یطوف بالبیت و برای حل وی
یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از انکه طواف کند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنی می آیند بعد از رمی جمره عقبه از احرام
برمی آیند و همه چیز حلال می شود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف می کنند بعد ازان بسوی منا بر میگردند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد
بحل احلال کامل ست که هر محظور بسبب آن حلال میشود و هو طواف الزیارة و بعض احلال مثل طیب و غیره برمی حلال شده بود و همین حلت
زنان باقی ست و ظاهر شق آنست که حلق و رمی کرده و طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطییب میکردم بطیبی که در وی مشک بود
گویا من می بینم درخشیدن طیب را در فارق سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک
باقی میماند وله عندهما الفاظ غیره **متفق علیه** در حدیث دلیل ست بر استحباب تطییب نزد ارادهٔ احرام و جواز استدامت او بعد احرام و برانکه بقای لون و ریح
او بعد از احرام مفسد احرام و مضر او نیست و حرام ابتدای وست در حال احرام و مفسد استعمال اوست بعد از احرام و باین رفته اند جماهیر ائمه از صحابه و تابعین
و مشهور در مذهب حنفیه و احمد این ست مستند بهمین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکروه ست تطییب بچیزی که باقی ماند اثر آن
بعد از احرام و طیبی اباحت را قول شافعی و کراهت را قول مالک و ایجاب فدیه را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه ما گفتیم مذکورست در هدایه و شروح وی
و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست ذکر کرده که از ابن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطییب کرد و برخاست صباح که بوی طیب
می آمد از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد حدیث باب را
و ابن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این و تکلف کرده اند درین روایت
یعنی تاویل آن بچیزی که تمام نمیشود و بدان مدعای آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو مالیده بستر غسل کرد پس خوشبو برفت انتهی و در شرح مسلم
بعد تصویب قول جمهور گفته مستحب ست تطییب برای احرام لقولها لاحرامه و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص بآنحضرت بود
صلی الله علیه وسلم و تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر بدلیل و حال آنکه دلیل بر خلاف آن قائم ست چه از حدیث عایشه ثابت شده که
کنا نضمخ وجوهنا بالطیب المسک قبل ان نحرم فیعرق فیسیل علی وجوهنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا ینهانا رواه ابوداود

حیوانی باشد که صید کرده میشود پس ثابت شده است تحریم مطلقا از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان مراد نص ست و در حدیث زیادت ست و هی قوله صلی الله علیه وسلم قال هل معكم من لحمه شیء و در روایتی هل معكم منه شيء قالوا معنا رجله فاخذها رسول الله صلی الله علیه وسلم واكلها مگر شیخین اخراج این زیادت نکرده اند و استدلال کرده اند مانعین اکل صید مطلقا برای محرم بحدیث آینده شیخ در ترجمه گوید احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود انتهی گویم در نیل الاوطار ست که کوفیان و طائفه از سلف بآن رفته اند که جائز ست محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام ست مطلقا و این هر دو مذهب مستلزم اطراح بعض احادیث صحیحه است بلا موجب وحق مذهب جمهور ست جمع میان احادیث مختلفه پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود واهد ا نمودن ازان برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع ست حدیث جابر کما تقدم رواه الخمسة الا ابن ماجة شافعی گفته هذا احسن حدیث روی فی هذا الباب واقیس و این حدیث صریح ست در تفرقه مذکور و تقیید دیگر احادیث مطلقه مثل حدیث صعب وطلحه و ابی قتاده و مخصص ست برای عموم آیه متقدمه انتهی متفق علیه وله عندهما الفاظ کثیرة **وعن** الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین بن جثامة اللیثی بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی ست ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رضي الله عنه انه اهدى لرسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا که وی هدیه آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گورخر را که شکار کرده بود و در روایتی حمار وحش یقطر دما و در روایتی لحم حمار وحش و در روایتی عجز حمار وحش و در روایتی عضدا من لحم صید و این همه روایات در مسلم ست وهو بالابواء و آنحضرت در ابواء بود بفتح همزه و سکون موحده و الف ممدود و این در حجة الوداع بود او بودان یا در ودان بود بفتح واو و تشدید دال مهمله نام دو موضع ست میان مکه و مدینه نزدیک تر بمدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در ابواء ست و این صعب بن جثامه در انجا ساکن بود فرده علیه پس برگردانید آنحضرت آنرا بر وی و قبول نکرد هدیه او را و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی اوست از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن هدیه وی قال فرمود بطریق معذرت از رد انا لم نرده بفتح دال رواه المحدثون وانکره المحققون من اهل العربیة وقالوا صوابه ضمها زیرا که قاعده در تحریک ساکنین چون بعد آن ضمیر مذکر غائب باشد همین ست علی الاصح نووی در شرح مسلم گفته در رده و نحو آن برای مذکر سه وجه ست اوضح ضم ست و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف ست بخلاف آنکه چون متصل شود ضمیر مؤنث نحو ردها که آن بفتح ست علیك الا انا حرم بضم حا و را جمع حرام ست بکسر بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام ست یعنی بدرستیکه ما برنگردانیدیم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهر این حدیث آنست که صعب بن جثامه حمار وحشی را زنده بهدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن ولیکن سخن در گوشت شکار ست که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده که هدیه گوشت حمار وحشی بود یا سرین او که خون میچکید از وی یا شق وی وشق بکسر نیمه هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر مخالف و متعارض آمده و شیخ در شرح سفر السعادة استیفای آن نموده وجوه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این ست که نخورد صید صعب را باین جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خورد صید ابی قتاده را باین جهت که آن نه برای آنحضرت بود و حدیث جابر دال ست بران کما تقدم پس اگر صائد محرم نیست مذهب مالك و شافعی این ست و این متوسط ست میان دو مذهب و مذهب ابو حنیفه آنست که حلال ست خوردن شکار محرم را مادامیکه خود صید نکرده است و امر بدان ننموده موافق حدیث ابو قتاده و بقیه کلام درین مقام در شرح فارسی مختصر

يا گردانيدن عام متاخر ناسخ او كما ذهب اليه البعض وچون اين مقرر شد پس حق آنست كه حرام ست محرم را تزوج خود وتزويج ديگرے
كما ذهب اليه الجمهور انتهى رواه مسلم ورواه الجماعة الا البخارى وهمچنين ممنوع ومنهى عنه ست جماع در مسوى شرح مؤطا گفته اگر جماع كرد قبل
وقوف حج فاسد شد نزد ابوحنيفه وبروى يك گوسفند ست وحج كند سال آينده ونيست بر هر دو تفرق واگر جماع كرد بعد وقوف حج فاسد نيست
وبروى ست بدنه ونزد شافعى اگر جماع پيش از تحلل اول ست حج فاسد ست برابر ست كه قبل وقوف بعرفه باشد يا بعد آن وبروى ست بدنه وواجبست
مضى در فاسد وقضا از قابل واگرچه تطوع باشد وچون خارج شوند هر دو متفرق شوند براے حذر از مثل آنچه واقع شد در اول واگر جماع
كرده است ميان هر دو تحلل حج غير فاسد ست وليكن بروى فديه است نه قضا واين فديه در قولى شاة ست ودر قولى بدنه در ذيل الاوطار
گفته كفارهٔ وطى شاة ست زيرا كه اقل مصداق هدى ست واين مروى ست از ابوحنيفه ودال ست بران قوله صلى الله عليه وسلم واهديا هديا
كما فى مرسل ابى داؤد وجمهور گويند بدنه است بر زوج وبدنه بر زوجه وبدنهٔ زوجه واجب ست بر زوج مطلقا وشافعى گفته اگر باشد زن
مكرهه نه مطاوعه وابوحنيفه ومحمد گويند بر زوج ست مطلقا وشافعى در يكى از دو قول خود گفته عليهما هدى واحد ومشروع ست تفرق ومحكى ست
در بحر از على وابن عباس وعثمان واكثر فقها واختلاف كرده اند در آنكه واجب ست يا نه مذهب عطا ومالك وشافعى در احد القولين وجوب ست
ودر قولى مندوب ونزد ابوحنيفه گفته نه واجب ست ونه مندوب شوكانى بعد ازين گفته اعلم انه ليس فى الباب من المرفوع ما تقوم به الحجة والموقوف
ليس ممن يقبل المرسل ولا راى حجة اقوال الصحابة فهو فى سعة عن التزام هذه الاحكام وله فى ذلك سلف صالح كداؤد الظاهرى انتهى **وعن**
ابي قتادة الانصاري رضي الله عنه فى قصة صيده الحمار الوحشى وهو غير محرم مروى ست از ابى قتاده در قصهٔ شكار كردن
او حمار وحشى را در عام حديبيه ووى محرم نبود ودرينجا استشكال كرده اند بعدم احرام وى وتجاوز از ميقات وازان جوابها داده اند واز انجمله
آنكه وى همراه آنحضرت نيامده بود بلكه اهل مدينه او را فرستاده بودند يا مواقيت تا آن وقت موقت نشده بود ذكره فى السبل گويم مصنف در تلخيص گفته
اثرم گويد مى شنيدم اصحاب حديث را تعجب ميكردند ازين حديث وميگفتند چه قسم جائز شد ابوقتاده را مجاوزت ميقات بلا احرام وهيچ
نميدانند وجه آن وديدم من آنرا مفسر در حديث عياض از ابى سعيد كه گفت بيرون آمديم همراه رسول خدا صلى الله عليه وسلم واحرام بستيم
پس چون رسيد آنحضرت در مكان چنين وچنان ناگاه ما بابى قتاده ايم فرستاده بود او را رسول خدا صلى الله عليه وسلم در چيزى كه نام برد آنرا
پس ذكر كرد حديث حمار وحشى را قال گفت ابوقتاده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاصحابه وكانوا محرمين پس فرمود
آنحضرت بياران خود وبودند آنها محرم هل منكم احد امره او اشار اليه آيا از شما يكى امر كرد او را بصيد كردن اين حمار وحشى يا اشاره كرد
بسوى آن يعنى اعانت كرده باشد بوجهى از وجوه بر شكار كردن آنرا قالوا لا گفتند نكرد قال فكلوا ما بقي من لحمه فرمود پس بخوريد
چيزى كه باقى مانده است از گوشت وى اين حديث دلالت ميكند بر جواز اكل محرم صيد بر را اگر صائد غير محرم ست يعنى خود صيد نكرده
ودلالت واشارت واعانت بران ننموده واين راى جماهير ست وحديث نص ست درين وگفته اند حلال نيست اكل آن واگرچه بروے
اعانت بچيزى نكرده واين مروى ست از على وابن عباس وابن عمر عملا بظاهر قوله تعالى وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما بنا بر آنكه مراد از صيد
درينجا مصيد ست وجواب داده اند ازان كه مراد در آيه اصطياد ست ولفظ صيد اگرچه متردد ست درميان هر دو معنى ليكن حديث باب
بيان مراد كرده وحديث جابر بن عبد الله از آنحضرت صلى الله عليه وسلم زيادت آن بيان نموده يعنى آنحضرت فرمود صيد البر لكم حلال ما لم تصيدوه
او يصد لكم اخرجه اصحاب السنن وابن خزيمة وابن حبان والحاكم مگر آنكه در بعض رواة وى مقال ست كه مصنف در تلخيص ذكر كرده وبر تقدير آنكه مراد در آيت

از ابی هریره تفسیر کلب عقور باسد واز زید بن اسلم بحیه واز سفیان که آن گرگ ست خاصةً وگفت مالک هر جانور که گزد مردم را و بترساند
ایشانرا وجراحت کند مثل اسد ونمر وفهد وذئب آن کلب عقور ست ومنقول ست از سفیان و هو قول الجمهور واستدلال کرده اند برای
این تفسیر بقوله صلی الله علیه وسلم اللهم سلط علیه کلبا من کلابک پس کشت او را شیر و هو حدیث حسن اخرجه الحاکم و در روایت بخاری
زیادت حیه آمده پس شش چیز شد ونیز در حدیث ابن عباس ست زیادت مار نزد احمد ودر اسنادش لیث بن سلیم ست و روایت کرد آنرا
ابو عوانه بلفظ ست وبیان کرد هر پنج مذکور را با مار ونزد ابو داؤد زیادت سبع عادی آمده وباین حساب هفت میشوند ونزد ابن خزیمه
وابن المنذر زیادت گرگ وپلنگ واقع شده پس نه باشد مگر آنکه منقول ست از ذهلی که وی این هر دو را در تفسیر کلب عقور ذکر کرده ووقع
شده هست ذکر گرگ در حدیثی مرسل ورجال وی ثقات اند واحمد مرفوعا امر بقتل ذئب برای محرم روایت کرده ودر وی راوی ضعیف ست
واین روایات دال اند بر آنکه مفهوم عدد از قول وی خمس مراد نیست واختلاف کرده اند علمای اهل فتوی آنانکه قائل اند بعلت اول در وجه تسمیه
بفاسق بآنکه ملحق ست بخمس هر آنکه جائز ست قتل او برای حلال وهر که قائل ثانی ست قائل ست بالحاق هر ماکول مگر آنکه قتل وی منهی عنه ست
واین با اول شریک ست وهر که قائل ثالث ست خاص کرده است الحاق را بآنکه حاصل میشود از وی افساد قاله المصنف فی فتح الباری
در سبل گفته مخفی نیست که نیست دلیلی برین علل پس الحاق غیر منصوص بدان بعید باشد والا عدم الحاق محفوظ بود وباین قائل اند حنفیه
مگر آنکه لاحق کرده اند حیه را بنا بر ثبوت خبر وذئب را بنا بر مشارکت او بکلب در کلبیت والحاق کرده اند باین آنرا که مبتدی ست بعدوان
واذی ابن دقیق العید گفته تعدیه یعنی اذی بسوی هر موذی قوی الاصابه است بتصرف اهل قیاس زیرا که ظاهر ست از جهت ایما تعلیل
بفسق هر سه قول کما عرفت پس تمام نشود تعیین یکی از انها برای علت با یما پس تمام نشود الحاق بآن وچون کشتن اینها برای محرم جائز باشد
برای حلال بالاولی جائز باشد ووارد شده است حدیث بلفظ یقتلن فی الحل والحرم نزد مسلم ودر لفظی این ست لیس علی المحرم فی قتلهن
جناح واین دال ست برانکه بکشد آنرا محرم در حرم ودر حل بالاولی انتهی کلام السبل گویم در حدیث ابو سعید نزد ابن ماجه آمده که گفته شد
او را چرا گفته شد موش را فویسقه گفت لان النبی صلی الله علیه وسلم استیقظ لها وقد اخذت الفتیلة لتحرق بها البیت پس درینجا دلالت است
برانکه وجه تسمیه ایذای اوست وفعل او مشابه فعل فساق ست واین ناظر ست در تصحیح این علت پس نفی دلیل از هر سه محل تامل ست

متفق علیه در مصفی گفته علما اجماع دارند برانکه بقتل این اعیان خمسه فدیه بر محرم لازم نمی شود وامام شافعی قیاس کرده است
براین اعیان خمسه هر حیوان غیر ماکول اللحم را زیرا که در حدیث بعضی سباع موذیه را ذکر کرده اند وبعضی هوام را وبعضی جانوران دیگر را که
داخل اند در سباع ونه در هوام ومشترک درین همه حرمت اکل لحم ست پس این امر مشترک همان مبیح قتل ست وامام اعظم ذئب را در کلب عقور
داخل ساخته وسباع دیگر را مثل فهد ونمر وخنزیر کشتن آنها پیش او موجب جزاست مگر آنکه ابتدا از طرف آنها واقع شود ومحرم در مقام دفع آنها را
بکشد پس دران صورت فدیه واجب نیست انتهی ودر شرح وقایه گفته نیست چیزی در کشتن بعوض وبرغوث وقراده انتهی وبالجمله اتفاق ائمه است
بر جواز قتل محرم مر این چیزها را وهر موذی را در حل وحرم هر دو وهمچنین جائز ست قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل نزد شافعی ونزد حنفیه
اگر در حرم کرده باشد یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بروی مجال بمنع اکل وشرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود وحد زده شود
حاجی رفیع الدین مرادابادی در حالات الحرمین نوشته اند که از غرائب عادات این بلد مکرم ودیگر بلاد این نواحی مثل جده وجز آن آنست که اگر
کسی ظلمی بر کسی کرده باشد یا مدیون ست وقدرت بر وفای آن ندارد وبر مزار یکی از اولیا که ولایت وی متفق علیه اهل بلد باشد رفته اقامت نماید

امام شوکانی رح ذکر کرده ایم متفق علیه در سبل گفته مانعین گویند که این حدیث دال ست برانکه حلال نیست لحم صید محرم را مطلقا زیرانکه رد را
تعلیل بمحرم بودن خود کرد و استفصال نفرمود که از برای او صید کرده است یا نه پس معلوم شد که حرام ست مطلقا و جواب داده است قائل جواز
بانکه این محمول ست برانکه صید مذکور برای آنحضرت کرده بود و این جمع ست میان حدیث ابی قتاده و این حدیث و تا جمع بین الاحادیث ممکن شد
اولی ست از اطراح بعض وی و دال ست برای این انچه در حدیث ابی قتاده است نزد احمد و ابن ماجه باسناد جید انما صدته له وانه امر اصحابه یاکلون
ولم یاکل حین اخبرته انی صدته له ابوبکر نیسابوری گفته قوله اصطدته لک وان لم یاکل منه نمیدانم هیچکی را که گفته باشد درین حدیث خبر معمر گویم معمر ثقه است
تفرد او مضر نیست و شاهد زیادت ست حدیث جابر که گذشت و در حدیث دلیل ست برانکه لائق ست قبول هدیه و ظاهر نمودن مانع قبول وقت رد
الفاظ روایات مختلف ست شافعی گفته اگر صعب حمار زنده فرستاده بود پس محرم را ذبح حمار وحشی نمی رسد و اگر گوشت وی فرستاده بود پس
محمول ست برانکه آنحضرت فهمیده که وی صید از برای او کرده است و آثار روایت خوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازان که نزد بیهقی ست حافظ
ابن القیم رح تضعیف آن کرده و منجمله روایات روایت لحم حمار را قوی گردانیده و گفته زیراکه این منافی روایت حمار نیست چه گاهی جز را باسم کل خوانند
و این شائع ست در لغت و اکثر روایات متفق اند برانکه آن بعض از ابعاض حمار بود و جمع درین نیست که اختلاف درین بعض ست یعنی پای بود
یا سرین یا جز آن و نیست تناقض میان آن زیراکه یحتمل که مهدی شق باشد که در وی عجز بود که در وی رجل باشد **وعن** عایشة رضي
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس من الدواب كلهن فاسق فرمود پنج چیز ست از حیوانات و جنبنده
بر زمین که همه آن فاسق ست دواب بتشدید موحده جمع دابه است وهو ما دب من الحیوان و ظاهرش آنست که طائر هم نامیده میشود بدابه و این
مطابق قوله تعالی ست وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و كَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا و گفته اند که خارج ست طائر از لفظ دابه لقوله تعالی
وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ و نیست حجت درین آیت زیراکه محتمل ست که عطف خاص بر عام باشد و مخصوص ست در عرب لفظ
دابه بذوات قوائم اربعه و تسمیه آن بفاسق بجهت آنست که فسق در لغت خروج ست و منه فسق عن امر ربه ای خرج و نامیده شد عاصی بفاسق بنا بر
خروج وی از طاعت خدا و وصف این هر پنج بفاسق بنا بر خروج اینهاست از حکم حیوانات دیگر که غیر اینهاست در تحریم قتل و گفته اند بنا بر خروج
اینها از حکم دیگر حیوانات در حل اکل لقوله تعالی أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ پس مالایوکل را فسق نام کردند و قال تعالی وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ و گفته اند بنا بر خروج اینها از حکم غیر خود بایذا و افساد و عدم انتفاع پس این سه علت ست که علما در حل قتل این هر پنج آنرا استخراج کرده اند
يقتلن في الحرام کشته میشوند در زمین حل و حرم و میکشد آنرا محرم و این اخبار ست بحل قتل اینها و بلفظ امر هم واقع شده و بلفظ نفی الجناح
و نفی الحرج على قاتلهن و این دال ست بر حمل امر بر اباحت الغراب یکی زاغ و در روایتی غراب ابقع بموحده و قاف زاغ ببیشه که سیاه و سفید
می باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیر و کلاب می باشد و ازینجا رفته اند بعض ایمه بسوی تقیید مطلق با بقع و همین ست قاعده
در حمل مطلق بر مقید و قدح درین زیادت بشذوذ و تدلیس راوی مدفوع ست بانکه راوی تصریح کرده است بسماع پس تدلیس نباشد و این زیادت ست
از عدل ثقه حافظ پس شذوذ نبود و مصنف گفته اتفاق کرده اند علما بر اخراج غراب صغیر که دانه میخورد و او را غراب زرع و زاغ گویند و فتوی
داده اند بجواز اکل وی پس باقی ماند ما عدای ابقع از غرابات ملحق بابقع انتهی والحدأة و در روایتی حدیا تصغیر حدأة بکسر حا و فتح دال
و همزه بروزن عنبه جانوری معروف ست که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خاد گفته و هندی چیل ست والعقرب و کژدم والفارة
و موش والکلب العقور و سگ جراحت کننده گزنده و تقیید کلب که معروف ست بعقور دلالت میکند برانکه کشته نشود غیر عقور منقول ست

پس حلق کن سر خود را الحدیث و در روی این ست که فرود آمد درین مقدمہ این آیت فمن کان منکم مریضا او بہ اذی من راسہ الآیہ و حدیث مروی بچند الفاظ و ظاهرش تقدیم نسک ست بر دو نوع دیگر چون بیابد آنرا و ظاهر کریمہ و سائر روایات حدیث در انست کہ محرم مخیر ست درین هر سہ و لهذا بخاری در اول باب کفارات گفتہ خیر النبی صلی اللہ علیہ وسلم کعبا فی الفدیۃ و اخراج کرد ابو داؤد از طریق شعبی از ابن ابی لیلی از کعب بن عجرہ کہ گفت آنحضرت اگر خواهی ذبح کنی و اگر خواهی سہ روزہ داری و اگر خواهی طعام بخورانی و ظاهر آنست کہ تخییر اجماع ست متفق علیہ بین الشیخین و رواہ مالک بالفاظ **وعن** ابی هریرۃ رضی اللہ عنہ قال لما فتح اللہ تعالی علی رسولہ مکۃ قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الناس گفت ابو هریرہ هرگاہ کہ فتح کرد خدا بر رسول خود مکہ معظمہ را ایستاد آنحضرت در مردم روز دوم از فتح خطبہ کنان فحمد اللہ واثنی علیہ پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بروی ثم قال ان اللہ حبس عن مکۃ الفیل پس گفت بدرستیکہ خدای تعالی باز داشت از مکہ فیل را و درینجا تعریف منت خدا ست کہ بر ایشان کردہ و قصہ آن معروف و مذکور ست در قرآن وسلط علیها رسولہ والمومنین و مسلط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کردند بطریق عنوہ وانها لم تحل لاحد کان قبلی و بدرستیکہ مکہ هرگز حلال نشد مر هیچکی را کہ بود پیش از من یعنی کارزار کردن دران وانما احلت لی ساعۃ من نهار و حلال نشد مرا مگر یک ساعت از روز کہ آن ساعت دخول اوست در مکہ مصنف در فتح گفتہ کہ آن ما بین طلوع شمس و عصر بود و درینجا دلالت ست بر انکہ فتح مکہ بقهر و غلبہ بود کہ در کتب فقہ آنرا فتح عنوہ گویند لقولہ لم تحل و قولہ سلط علیها و قولہ لا تحل و برین اند جماهیر علما و ابو حنیفہ و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست کہ فتح او بصلح ست زیرا کہ ایشان متهیئ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود و نیز تقسیم نکرد آنرا آنحضرت بر غانمین چنانکہ خیبر را کرد و جوابش آنست کہ تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن الولید و اعتذار آنحضرت بحلت قتال برای یک ساعت صریح ست در وقوع قتال و فتح عنوہ و عدم قسمت بجهت آنست کہ آنحضرت احسان و منت کرد بر مکہ و گردانید اهل او را طلقا و صیانت کرد ایشان را از قتل و سبی نسا و ذریت و اغتنام اموال بطریق افضال بر قرابت و عشیرہ خود و ثمرہ خلاف آنست کہ هر کہ میگوید فتح عنوہ بود جائز نمیدارد فروختن خانہ و اجارہ زمین و خانهای آنها را زیرا کہ آنحضرت آنرا از کفار گرفتہ بر مسلمانان وقف کرد و کسیکہ میگوید بطریق صلح بود تجویز میکند بیع و اجارہ را زیرا کہ برین تقدیر مملوک آن کسان ست و باقی ست بر ملک ایشان وانها لا تحل لاحد بعدی و بدرستیکہ آن مکہ حلال نیست برای هیچکی بعد من بلکہ حرام ست بحرام گردانیدن خدای تعالی آنرا تا روز قیامت و درینجا دلیل ست بر انکہ حلال نیست قتال هیچکی را بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمکہ و گفت ماوردی از خصائص حرم ست کہ محاربہ کردہ نشوند کسان او و اگرچہ بغاوت ورزند بر اهل عدل و گروهی بجواز رفتہ و درین مسئلہ خلاف ست و ظاهر تحریم قتال ست دران قرطبی گفتہ ظاهر حدیث مقتضی تخصیص آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم بقتال بنابر اعتذار از اباحت او با آنکہ اهل مکہ دران وقت مستحق قتال بودند بنابر صد مسلمانان از مسجد حرام و اخراج اهل وی ازوی و کفر خود ها و قال بہ غیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفتہ متاکد ست قول تحریم زیرا کہ حدیث دال ست بر انکہ ماذون نیست در قتال مگر آنحضرت بود و غیر او را دروی اذنی نیست و مؤید اوست قولہ صلی اللہ علیہ وسلم فان ترخص احد لقتال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقولوا ان اللہ اذن لرسولہ ولم یاذن لکم پس این دال ست بر انکہ حل قتال دران از خصائص اوست صلی اللہ علیہ وسلم فلا ینفر صیدها پس رمانیدہ و رنجانیدہ نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد اگر تنفیر کرد و هم در تنفیر پیش از سکون تلف شد ضامن گردد ولا یختلی شوکها و بریدہ نشود خار او تا باشجار چہ رسد و بالاولی انچہ موذی نیست در سبل گفتہ عجب آنست کہ شافعی تجویز قطع شوک از فروع شجرہ

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تعرض رساند روزی فقیر بزیارت شیخ ابو طالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید
گفت بخطا از من قتلی واقع شده و از چهار ماه درینجا هستم و مردم خانه طعام و شراب می آرند و شریف و اولیای مقتول را بر من دسترس نیست و بر
دروازه گنبد اغلال و قیود آهنی بسیار آویخته دیدم گفتند هر محبوسی که گریخته درینجا می آید قیود خود را براورده فارغ البال می نشیند و از حبس
نجات می یابد انتهی بلفظه گفت محرر سطور عفا الله عنه این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف اضرار صاحب قبر ست مر ایشان را
پس خود شرک جلی ست که لا ضار و لا نافع الا الله و درین صورت مقابر و حظائر اولیا را حکم حرم دادن ست و اگر ترک حدود خدا هست برعایت
ادب صاحب قبر خود مداهنت ست در دین و اگر محض ترک حق خود ست لا باس به ست و شاید این عادت غریب بالفعل در ان دیار نیست
وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو محرم بدرستیکه آنحضرت حجامت کرد یعنی
خون کشید و حال انکه وی محرم بود و در حدیث عبد الله بن مالک بن بحینه است که خون کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی محرم بود در
موضع لحی جمل که میان مکه و مدینه است در راه مکه خون کشید در میان سر خود متفق علیه لحی جمل بفتح لام و میم و مروی ست لحیی به تثنیه بکری در معجم
خود گفته این بیر جمل ست که ذکرش در حدیث ابی جهم در بیان تیمم آمده و غیروی گفته هی عقبة الجحفة على سبعة اميال من السقيا و بالجمله در حدیث
دلیل ست بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع ست در سر و غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده شود جزای
آن بدهد و اگر در جائی باشد که آنجا موی نیست جائز ست بی فدیه نزد جمهور و مؤید اوست حدیث انس که گفت حجامت کرد آنحضرت و بود محرم
بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابو داود و النسائی و پا جای موی نیست غالبا و معهذا درد داشت و قومی گفته مکروه ست
و واجب ست در وی فدیه و حدیث وارد ست بر ایشان و اگر حجامت بی عذر ست در هر صورت حرام ست اگر کنده شود همراه آن موی بنابر
حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه ست بر قاعده شرعیه و آن این ست که محرمات احرام از حلق و قتل صید و نحو هما مباح ست بجهت حاجت
و بر وی ست فدیه پس هر که محتاج شود بحلق راس یا لبس قمیص مثلا از جهت حر یا برد مباح ست برای او و لازم ست او را ازوی فدیه و علیه
یدل قوله تعالی فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه الآیه متفق علیه و قدر بیان فدیه در حدیث آینده می آید **وعن** کعب بن عجرة
بضم عین مهمله و سکون جیم و بر اصحاب انصاری جلیل القدر حلیف انصار ست نزول کرد بکوفه و مرد در مدینه سنه پنجاه و یک از اصحاب شجره است
گویند او را بتی بود که می پرستید آنرا و عباده بن الصامت یار او بود روزی بروی در آمد دید که بت را پرستید و از خانه بیرون آمد عباده در خانه او
در آمده بت را بشکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد و خواست که عباده را دشنام دهد باز بفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی
می بود نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد رضي الله عنه قال حملت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم والقمل يتناثر على
وجهي گفت کعب برداشته شدم و برده شدم بسوی رسول خدا و شپشها می افتادند بر روی من فقال ما كنت ارى بضم همزه ای اظن
الوجع بلغ بك ما ارى بفتح همزه از رویت پس فرمود نبودم من که گمان میکردم درد را که رسیده است بتو تا آنجا که می بینم من یعنی
گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده است اتجد شاة آیا می یابی گوسفندی که ذبح کنی آنرا قلت لا گفتم نمی یابم قال فصم ثلثة
ايام فرمود پس روزه دار سه روز او اطعم ستة مساكين یا بخوران شش مسکین را لكل مسكين نصف صاع هر مسکین را
نیم صاع جماهیر علما بظاهر قدر این حدیث رفته اند اما ابو حنیفه و ثوری گفته اند که از گندم نصف صاع و از غیر وی یک صاع و در روایتی از
بخاری باین لفظ ست که گذشت بمن رسول خدا در حدیبیه و سر من می ریخت شپش پس فرمود آیا ایذا میدهد ترا هوام تو گفتم آری فرمود

باجتهاد گفت واول اصح واظهرست متفق علیه شیخ ابراهیم باجوری در حاشیه شمائل ترمذی گفته از خواص اسم مکه آنست که چون نوشته شود
بر پیشانی مرعوف بدم رعاف مکه وسط البلاد والله رؤف بالعباد منقطع شود دم در دم **وعن** عبد الله بن زید بن عاصم ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة ودعا لاهلها بدرستیکه فرمود آنحضرت که تحقیق ابراهیم علیه السلام
حرام گردانید مکه را ودعا کرد برای مکه وحرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانیده شد ودر روایتی آمده ان الله حرم مکة ونیست منافات چه مراد
آنست که خدا حکم کرد بحرمت وی وابراهیم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت ودعای ابراهیم این بود اِجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَّارْزُقْ اَهْلَهٗ مِنَ الثَّمَرَاتِ
وغیرها من الآیات وانی حرمت المدینة ومن حرام گردانیدم مدینه را ودر حدیث ابی سعید که نزد مسلم ست زیاده کرده که حرام گردانیدم چیزی را
که میان دو طرف اوست از کوهها که ریخته نشود در وی خون وبرداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن وریخته نشود در وی برگهای درخت
مگر برای خورش ستور کما حرم ابراهیم مکة چنانکه حرام گردانید ابراهیم مکه را ومدینه علم ست بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که هجرت کرد بسوی آن پس متبادر نشود نزد اطلاق این لفظ مگر همین بلدهٔ مبارکه وانی دعوت فی صاعها ومدها وبدرستیکه من دعا کردم
در صاع مدینه ومد مدینه وصاع ومد هر دو دو مکیال معروف اند مد یک رطل ویک ثلث ست نزد اهل حجاز ودو رطل ست نزد اهل عراق وصاع
چهار مد ست مراد توسع رزق وبرکت دران ست ودر حدیث ابو هریره نزد مسلم باین لفظ آمده بارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا بمثل ما دعا
ابراهیم به ومانند آنچه دعا کرده است ابراهیم یعنی مدینه را دو چندان میخواهم آنچه مکه راست لاهل مکة برای اهل مکه در حجة الله البالغه گفته
ازین حدیث معلوم شد که دعای آنحضرت را که بجهد همت وتاکد عزیمت باشد دخل عظیم ست در نزول توقیتات انتهی ومراد از تحریم مکه تامین
اهل اوست از قتال کرده شدن وتحریم داخل او لقوله تعالی وَمَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا وتحریم صید او وقطع شجر او وبریدن شوک او ومراد از تحریم مدینه
تحریم صید او وقطع شجر اوست وعدم احداث حدثی دران ودر تحدید حرم مدینه خلاف ست ووارد شده است تحدید آن بالفاظ کثیره وراجح
روایت ما بین لابتیها ست بنا بر تواتر روات بران کذا فی السبل ودر مصفی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لاخ له
صغیر یا ابا عمیر ما فعل النغیر ونغیر شکارست اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبودی شکار کردن آن در مدینه وهر آینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله
علیه وسلم این ابر ایشان پس مختلف شدند اقوال درین باب پس قول شافعی ومالک واکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند در مدینه
یا ببرد درختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مرادست از تحریم آن غیر تحریم صید وشجر از جهت حدیث انس وبعض بتحریم شجر مدینه قائل اند سوای صید آن
بحدیث انس وجماعهٔ دیگر بتحریم هر دو رفته اند وحمل کردند حدیث انس را بر آنکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از ان داخل کرده شد بمدینه قال المحلی الاصح
یضمن بسلب الصائد وقاطع الشجر والخلا انتهی متفق علیه گوییم درین باب حدیثها است از جماعهٔ صحابه در سنن مذکورست ودر ترتب حکم تحریم بران خلاف
علماست مذهب ابو حنیفه آنست که معنی حرمت دران مجرد تعظیم وتکریم ست بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا وهر که چیزی
ازان بکند آثم میگردد ونیست جزا بران واین ست قول مالک وروایتی ست از احمد وقولی ست مر شافعی را ونووی گفته مشهور از مذهب مالک وشافعی
وجمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه وقطع شجر آن بلکه حرام ست بی ضمان وتورپشتی گفته قائل نشدند بتحریم صید مدینه مگر چندی معدود از
صحابه وجمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد طیور را در مدینه ونرسیده است ما را نهی ازان بطریقی که اعتماد توان کرد بران وبعضی علما گفته اند
واجب ست در وی جزا چنانچه در حرم مکه وبعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب ست از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص ست
وقاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم هکذا فی ترجمة الشیخ گفت کاتب حروف عفی عنه وباین قائل ست جماعتی از

لما نقله عنه ابو ثور واجازه جماعة غيره وتعليل كرده اند بآنكه موذی ست پس مشابه فواسق باشد گوئیم این از باب تقدیم قیاس ست بر نص و آن باطل ست بنا بر انچه شناختی که تمام نیست دلیل این معنی که علت قتل فواسق اذیت ست واتفاق کرده اند علما بر تحریم قطع اشجار وی که آدمیان آنرا انبات نکرده اند در عادت وبر تحریم قطع خلای او گیاه تر را خلا گویند وخشک را حشیش ودر انبات کرده آدمیان اختلاف ست قرطبی گفته جمهور بر جواز اند انتهی گوئیم در هدایه گفته هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرید که مملوک نیست وخود رسته است بر وست قیمت آن مگر انچه خشک شد ازان ودر خشک شده ضمان نیست زیرا که مستثنی نیست وچرانیده نشود حشیش حرم وبریده نشود مگر اذخر وابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن بجهت وجود ضرورت وتعذر منع دواب ازان ودلیل ابو حنیفه ومحمد این حدیث ست ونیز بر داشتن آن از حل ممکن ست پس ضرورتی نباشد ونزد امام شافعی وهر که موافق اوست جائز ست رعی بهائم در کلای او ومذهب امام احمد همچو مذهب حنفیه است شیخ در ترجمه گفته شیخ عبد الوهاب متقی از عارضهٔ عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که او را احمد سقا میگفتند روزی گلی از حرم آورد بدست ما داد بتقدیر الهی سهو شد ما آنرا بوی کردیم بمجرد بو کردن المی در بینی ما دوید چنانچه مورچه دود وبدماغ رسید واز دماغ بهر دو چشم بر آمد وروز بروز زیاده شد تا رسید بجائیکه رسید ما شاء الله یقدره انتهی آری ع نزدیکان را بیش بود حیرانی ❊

ولا تحل ساقطتها وحلال نیست برزمین افتادهٔ حرم مکه الا لمنشد مگر منشد را وانشاد تعریف گم شده کردن ودر روایتی باین لفظ ست ولا یلتقط لقطته الا من عرفها یعنی بر ندارد برزمین افتادهٔ او را مگر کسیکه تعریف کند وبشناساند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر ست که تعریف کند واگر فقیر باشد خرج کند وبعد از انکه صاحب او را بیابد بدهد اما اینجا نهد یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست واین اظهر قولین شافعی ست واکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم وغیر وی از اماکن ومذهب حنفیه نیز همین ست ودلیل بران اطلاق حدیثی ست که وارد شده در لقطه ومیگویند که معنی قول وی الا من عرفها درین حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه همه جا میکنند ومخصوص بایام موسم نیست واین خلاف ظاهر عبارت ست ونیز سیاق کلام برای فضل حرم مکه وذکر خصائص اوست واگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم ومن قتل له قتیل فهو بخیر النظرین وکسیکه کشته شد او را کشته پس آنکس به بهترین دو نظر ست یا فدیه دهد یا بکشد ودر روایتی از حدیث ابی شریح الخزاعی آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بجراحتی پس وی مخیر ست میان یکی از سه خصال یا قصاص گیرد یا دیت ستاند یا ببخشد پس اگر خواهد خصلت چهارم پس بگیرید دست او را ودر سندش سفیان بن ابی العوجاء ست ودر وی مقال ست ونیز در وی محمد بن اسحق ست وحدیث معنعن ست وبالجمله در وی دلیل ست بر انکه خیار ولی راست ویاتی الخلاف فی ذلک فی باب الجنایات

فقال العباس الا الاذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر اذخر ای رسول خدا که آنرا استثنا کن از میان خلا اذخر بکسر همزه وسکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور ست خوشبوی فانا نجعله فی قبورنا وبیوتنا زیرا که ما میگردانیم آنرا در قبرها وخانهای ما چه عرب اذخر را در میان گورها نیز می انداختند ودر روایتی از حدیث ابن عباس آمده که اذخر برای آهنگران وخانهای مردم ست که بدان سقف خانه می سازند وکلام عباس محتمل که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم بآنکه عموم غالب التخصیص می باشد گویا وی گفت که این چیز ست که حاجت بسوی او داعی ست واز شریعت عدم حرج معهود ست فقال پس گفت آنحضرت وتقریر داشت کلام وی واستثنای او را بوحی یا باجتهاد خود وفرمود الا الاذخر مگر گیاه اذخر که روا است قطع کردن آن ورعی آن برای حوائج مذکوره وغیرها وکلمات نیز مستثنی ست زیرا که از جملهٔ نباتات ست ومذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم بر چه خواهد وبر هر که خواهد حلال وحرام گرداند وبعضی گویند

باب صفة الحج و دخول مکة

باب در بیان صفت حج و درآمدن مکه مراد بدان بیان مناسک واتیان بدان ست بترتیب وکیفیت وقوع آن و درین باب حدیث جابر
ذکر کرده وهو وافٍ بجمیع ماذکر و مکه مشتق ست از مک بمعنی هلاک ونقصان وبیت الله را مکه ازان گویند که وی هلاک ونابود می گرداند گناها
وکسی راکه ظلم والحاد کند دران وبکه نیز می گویند بموحده از بک وبک بمعنی کوفتن ست زیراکه وی کوبندهٔ اعناق جباران ست یا از دحام
خلائق آنجا موجب دق اعناق میگردد یا باین جهت که می کوبد قوت و تیزی مردان را بریاضت ومجاهدت کذا قالوا واگر همه اینمعنی معا اراده کنند
نیز می تواند شد و در کتاب حلة الصدیق الی البیت العتیق بابی مستقل در بیان فضل مکه واسماء والقاب وحدود وجبال و فضل زائر و فضل مجاورت
وی و فضل میت دران ولزوم ادب وی ومآثر وی و فضیلت خطا ومشی دران و فضل نظر بسوی آن وامکنهٔ مستجاب الدعوة آن و بعض آیات
بینات آن منعقد کرده ایم این موضع بسط آن نیست **عن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم روایت ست از جابر که درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمدینه نه سال که حج نگذارد پستر تا اکرده شد در سال دهم که آنحضرت حج
گذارنده است پس آمدند بمدینه مردم بسیار ودر بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر واحصا بودند وتعیین نکرده اند عدد ایشان را ودر
غزوهٔ تبوک که آخر غزوات آنحضرت ست صد هزار کس بودند وحجة الوداع بعد از وی بود ولابد زیاده بران باشند ودر روایتی یک لک وچهارده
هزار بودند ودر روایتی یک لک وبست وچهار هزار والله اعلم وبهرحال **حج** حج کرد آنحضرت درین سال وتعبیر بماضی بجهت آنست که روایت
این قصه بعد انقضای حج کرد وقتی که محمد بن علی بن حسین از جابر پرسید کما فی صحیح مسلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما از مدینه همراه آنحضرت
ودر رکاب وی حتی اتینا ذا الحلیفة تا آنکه آمدیم ذوالحلیفه را ورسیدیم باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس پس زایید اسماء
دختر عمیس بضم مهمله وفتح میم زوجهٔ ابی بکر صدیق محمد بن ابی بکر را واین اسماء زنی بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت
جعفر بن ابی طالب بود وبعد شهادت نکاح کرد او را ابوبکر صدیق وبعد ازان علی بن ابی طالب آمد ووقتی که حضرت بحج برآمدند نزد ابی بکر بود ومحمد بن ابی بکر را زایید پس
فرستاد کسی را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چه کار کنم حکم چیست احرام بندم یا نه وچگونه بندم فقال پس فرمود آنحضرت اغتسلی واستثفری
بثوب واحرمی پس گفت آنحضرت غسل کن وبربند جای خون را بجامه واحرام بند وصورت استثفار بثای مثلثه وفا آنست که چیزی را
در کمر خود بربند ودو خرقهٔ پهن گرفته برجای خون بنهد وهر دو طرف آنرا از پیش وپس بآن کمر بند محکم کند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا وفا بمعنی پاره
دم وباین حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا واین مجمع علیه است وصلی رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المسجد ونماز گذارد
آنحضرت نماز فجر کذا ذکر النووی فی شرح مسلم ودر هدی نبوی گفته ظهر بود وهو الاولی در مسجد ذی الحلیفه دو رکعت زیراکه آنحضرت در ذی الحلیفه
پنج نماز گذارده نماز پنجم همین ظهر بود وبعد ازان سفر کرد ثم رکب القصوی پستر سوار شد ناقهٔ خود راکه قصوی نام داشت بفتح قاف وسکون صاد مهمله
وتسمیهٔ او بقصوی بجهت آنست که سابق بود در سیر وغایت جری بود وبعضی گفته اند بجهت آنکه جانب گوش وی بریده بود وقصوی آن ناقه
راگویند که طرف گوش وی بریده باشد وشاة قصوی وناقة قصوی وجمل اقصی گویند وگفته اند که قصوی وعضبا بفتح عین مهمله وسکون ضاد معجمه
وموحده وجدعا بجیم ودال مهمله نام یک ناقه است که آنحضرت را بود وگفته اند که اگر کمتر از یک ربع بریده باشند جدعاست واگر ربع ست قصوی ست
واگر زیاده بر ربع ست عضباست واگر از بیخ بریده اند صلما ست بصاد مهمله در روایات بهمه این الفاظ واقع شده وگفته اند که طرف گوش
ناقهٔ آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت همچنین واقع شده وهرکه گفته قصوی لقب ناقهٔ شریف ست نه نام او وی خطا کرده حتی اذا استوت

حدیث والیه ذهب الشوکانی وهو الراجح عندی الا ادعی انه ثابت ست حدیث اخذ سلب نزد حاکم وگفته که صحیح ست ونزد ابو داود وغیرهما و همچنین
بت ست احادیث نهی از قطع درخت وقتل صید وحمل سلاح واهراق دم در صحاح وسنن ولفظ انی حرمت المدینة کما حرم ابراهیم مکة ولفظ وانی
حرمت بمثلی ما دعا ومثلی ما دعا بها اول دلیل ست بر تحریم حرم مدینه مطهره مثل تحریم مکه بدون نقص چیزی ازان بلکه بر زیادت بران وشک نیست
سنت مقدم ست بر مذهب وتفصیل مقام در منسک ماست **وعن** علی رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور مدینه حرام ست وحد وی از عیر ست تا ثور عیر بفتح عین مهمله وسکون تحتانیه وثور بفتح مثلثه وسکون
او نام دو کوه ست در مدینه در قاموس گفته ثور جبل بالمدینة وگفته وفیه الحدیث الصحیح واین حدیث را ذکر کرده بعده گفته واما قول ابی عبید قاسم بن سلام
غیره از اکابر اعلام که این تصحیف ست وصواب الی احد ست زیرا که ثور بمکه است پس غیر جید ست زیرا که خبر داد مرا شجاع بعلی زاهد از حافظ ابی
محمد عبد السلام البصری که محاذی احد مائل بسوی وراء کوهی ست کوچک که او را ثور گویند ونوشت بسوی من شیخ عفیف الدین المطری از والد
خود حافظ ثقه که گفت بدرستیکه خلف احد از جانب شمال وی جبلی ست صغیر مدور که نامیده میشود ثور می شناسند آنرا اهل مدینه خلف از
سلف انتهی در سبل گفته واین منافی ما بین لابتیها نیست زیرا که هر دو لابه دو حره اند که اکتناف کرده اند آنرا کما فی القاموس وعیر وثور مکتنف
اند بمدینه پس حدیث عیر وثور تفسیر لابتین ست **رواه مسلم** وبخاری هم آنرا روایت کرده ودر حدیث ابو هریره است حرم رسول الله صلی
الله علیه وسلم ما بین لابتی المدینة وجعل اثنی عشر میلا حول المدینة حمی متفق علیه وحدیث باب طویل ست شیخ ابراهیم باجوری در مواهب لدنیه
حاشیه شمائل محمدیه گفته منعقد شده است اجماع بر اینکه مکه ومدینه افضل بقاع اند وائمه ثلثه بر انند که مکه افضل ست از مدینه ومالک عکس آن گفته
وخلاف در غیر بقعه شریفه است زیرا که بقعه شریفه افضل ست از سموات وارض همه انتهی گویم در حدیث زبیر بن عوام آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وسلم که تحقیق شکار وج ودرختان وج حرام ست حرام کرده شده است برای خدا رواه احمد وضعفه کما ذکره الخلال وابو داود
والبخاری فی تاریخه ولفظ ان صید وج حرام گفت بخاری ولا یتابع علیه وسکوت کرد از وی ابو داود وحسنه المنذری وسکت عنه عبد الحق
ایضا وذکر الذهبی ان الشافعی صححه وگفت نووی در شرح مهذب اسناده ضعیف وگفت ابن حبان متفرد ست بدان محمد بن عبد الله بن انسان
الطائفی وبود وی که خطا میکرد وگفت عقیلی لا یتابع الا من جهة یقاربه فی الضعیف ووج بفتح واو وتشدید جیم ابن رسلان گفته زمینی ست در
طائف نزد اهل لغت وعلما گفته اند نام وادی ست بطائف وقیل کل الطائف وحازمی در موتلف ومختلف گفته که وج نام حصون طائف ست
وگفته اند نام یکی از انهاست وحدیث دال ست بر تحریم صید وشجر وج ومذهب شافعی کراهت ست در بحر زخار بعد ذکر این حدیث گفته ان
صح فالقیاس التحریم لکن منع منه الاجماع انتهی شوکانی گفته در دعوی اجماع نظر ست زیرا که جمهور اصحاب شافعی جزم کرده اند بتحریم خطابی
گفته نمیدانم برای تحریم وی هیچ معنی مگر آنکه حرمت وی بر سبیل حمی بود برای نوعی از منافع مسلمین ومحتمل که این تحریم در وقتی معلوم تا مدتی
محصور باشد پس منسوخ شده ابو داود در سنن گفته وکان ذلک یعنی تحریم وج قبل نزوله صلی الله علیه وسلم بالطائف وحصاره ثقیفا انتهی در نیل الاوطار
گفته ظاهر حدیث تایید تحریم ست وهر که دعوی نسخ کند بر وی ست دلیل زیرا که اصل عدم اوست واما ضمان صید وشجر او بر عدم ضمان حرم مکی نیست وقوف
برورود دلیل دال بران چه اصل برائت ذمه است ونیست ملازمت میان تحریم وضمان انتهی گویم اکثر علما بر انند که حرم مدینه ووج هر دو باعتبار رعایت تعظیم
واحترام ست نه باعتبار تحریم جنایت ووجوب جزاء وشوکانی در مختصر گفته حرام ست وج ودرخت او ودر شرح وی گفته که باین رفته است شافعی
ذاهب ست حق دنیا ورد قادح درین حدیث چیزی که صالح قدح باشد ومستلزم بود عدم ثبوت تکلیف را بمضمون حدیث انتهی والله اعلم بالصواب

حدیث روایت بلکہ آمده فصلی پس بگذارد آنحضرت دو رکعت نماز طواف وظاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف و قبل از صلوٰة بود و هذا
هو مصرح فی روایة ابن حبان والبیهقی و این دو رکعت واجب ست نزد حنفیه بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت ست
پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانهٔ کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع ست برای گذاردن این دو رکعت
و جائز ست هر جا که گذارند و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد
بر قل یا ایها الکافرون واقع ست در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنه و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید ست
و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال اثبات توحید و در بعض روایات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
ظاهر ست و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سورهٔ متاخر بر سورهٔ متقدم جائز ست و این را شواهد بسیار ست در احادیث ثم رجع
الی الرکن فاستلمه پس تر بیرون آمد از در مسجد حرام بسوی کوه صفا و بر آمدن هم از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس را گویند
و الآن نام کوهی ست متصل با باقبیس و طول مسجد حرام از باب السلام جبیه تا باب عمره چهار صد و هفت ذراع و عرض مسجد سی صد و چهار
ذراع و مسافت زمین مسجد یک صد و بست و سه هزار و هفتصد و بست و هشت ذراع ست کذا فی منسک محمد هاشم و منسک الحسین الدین البکری
فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه
صفا و مروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آنحضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم در سعی بچیزی که آغاز کرده است
خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده و نسائی این را همین لفظ از حدیث جابر روایت کرده و صحیح
ابن حزم و اور اطریقها ست نزد دار قطنی و روایت کرد آنرا مسلم بلفظ ابدأ بصیغهٔ خبر و روایت کرد آنرا احمد و مالک و ابن الجارود و ابوداؤد
و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و نسائی نیز بلفظ نبدأ بنون ابو الفتح قشیری گفته مخرج حدیث نزد یک ایشان واحد ست و اجتماع کرده اند
مالک و سفیان و یحیی بن سعید قطان بر روایت نبدأ بنون که برای جمع ست مصنف در تلخیص گفته ایشان حافظ تر اند از باقین انتهی در مصفی گفته
همین ست مذهب علما که ابتدا بصفا ضرور ست پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد و ابتدا بمروه کند در ان مختلف شده اند صحیح آنست که شوط
اول اعتداد نماید والله اعلم فرقی بقاف الصفا پس بر آمد بکوه صفا حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را و در ان زمان کعبه از صفا نمودار میشد
و حجابی در میان نبود و الآن بنای حرم پوشیده است آنرا با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که محاذی اوست می افتد فاستقبل
القبلة فوحد الله وکبره پس روی آورد قبله را پس به یگانگی یاد کرد خدا را و به بزرگی یاد کرد او را و بیان کرد این توحید و تکبیر القول خود
و قال و گفت لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شيء قدیر لا اله الا الله ترجمهٔ وی
ظاهر ست و در باب الذکر والدعا بیاید انجز وعده روا کرد و راست گردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه و تعالی دین و حصول فتوحات عظیم
کرده بود همه بوجود آورد و نصر عبده و یاری داد بندهٔ خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم باشد و هزم الاحزاب وحده
و شکست داد گروهای کافران را و دشمنان دین را اتنها روز خندق یعنی بی قتال مردم و بی هیچ سبب ظاهری از اسباب انهزام شان کما اشار
الیه قوله تعالی فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها یا مراد آنست که هر حزب که برای آنحضرت و قتال وی متحزب گشته او را انهزمیت داد ثم دعا بین
ذلك پس تر دعا کرد میان این اذکار و گفت مانند این ثلث مرات سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد باز ذکر کرد و دعا کرد تا سه کرت ذکر کرد و مکرر کرد
ثم نزل الی المروة پستر فرود آمد از صفا و رفت بسوی مروه که کوهی دیگر ست طرف دیگر از صفا حتی انصبت قدماه فی بطن الوادی

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را ناقه وی علی البیداء بر بیدا که نام موضعی ست و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتوحید آواز بلند کرد بتوحید یعنی افراد تلبیه برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لبیك اللهم لبیك لا شریك لك لبیك یعنی ایستم برای خدمت و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریکی مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت و زیاده میکردند اهل جاهلیت در تلبیه الا شریکا هو لك تملکه و ما ملك ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی ست و معنی واحد ست و هو التعلیل و النعمة بدرستیکه ستایش و نکوئی و منت لك مر تراست و الملك بضم میم بمعنی پادشاهی لا شریك لك نیست انباز مر ترا و در بعض الفاظ زیاده برین هم آمده و ابن عمر گفته آنچه من شنیدم همین کلمات ست زیاده نمیکرد بران یعنی همین مقدار کافی ست و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و مسلم آمده که بود رسول خدا که میگذارد برای احرام در ذی الحلیفه دو رکعت و چون بر میداشت او را ناقه که ایستاده بود نزدیک مسجد ذی الحلیفه اهلال میکرد باین کلمات لبیک اللهم لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک لبیک و الرغباء الیک و العمل معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دائم در نصرت دین و امتثال امر تو ام و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و عمل نیز منتهی بسوی تست و توئی مقصود از عمل و بسوی تست صعود آن و بالجمله اهلال کردند مردم بهمین لفظ که بدان اهلال میکنند و رد نکرد آنحضرت چیزی را ازان و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت جابر گوید نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام کرد حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد و اطلاقش بر حجر اسود بجهت آنست که غالب بر یمانی همین لفظ ست و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال ست از سلام بمعنی تحیت و سلام بروی همین ست که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و احدی سلمه بکسر لام پس استلام از وست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و مسحته بیدی ست و وجوه دیگر نیز هست که در لمعات و غیره مذکورند فرمل پس رمل کرد آنحضرت یعنی در طواف خود و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آنحضرت در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشان را تپ یثرب لاغر و سست ساخته است پس آنحضرت مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت اظهار جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت هم حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند اگرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زائل میگردد چنانکه نصیب مؤلفة القلوب اما اینجا حکم باقی ماند ثلثا و مشی اربعا در سه گشتن و مشی کرد در چهار و در بعضی نسخ نوشته فطاف سبعا و رمل و درینجا ذکر طواف نکرد از جهت ظهور و شهرت و رمل مسنون ست در هر طوافی که بعد از وی سعی ست چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه نه طواف وداع کذا قیل و از ابن عباس آمده که آنحضرت در طواف افاضه رمل نکرد و درین حدیث ذکر اضطباع نیست با آنکه این نیز مسنون ست و در احادیث مذکور و اضطباع بضاد معجمه و بای موحده از ضبع بمعنی بازوست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلد ست چنانکه در رمل پس اضطباع انداختن چادرست از زیر بغل راست بر دوش چپ و همین ست کیفیت وی ثم اتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم پس تر بعد از طواف آمد یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی ست که در وی نشان پای ابراهیم علیه السلام ست و الآن در پیش خانه در حجره نهاده اند پس خواند آنحضرت این آیه را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز و اتخذوا بفتح خای معجمه و کسر آن در قرآن مجید هر دو قرائت ست در

پس استاد سراقه بضم سین مهمله بن مالک بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه پس گفت ای رسول خدا آیا برای امسال ست این حکم
یا برای همیشه است پس درهم آورد رسول خدا صلی الله علیه وسلم انگشتان خود را یک انگشت درانگشت دیگر برای تمثیل وگفت درآمد عمره
در حج دوبار گفت این کلام را وگفت این چنین نیست که تو گفتی این حکم با مسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آنست
که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وآمد علی رضی الله عنه از یمن ببدنه های پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وبدن بضم با وسکون دال
جمع بدنه بفتح با ودال شتر وگاو قربانی که بحرم کنند ونزد شافعی بدنه مخصوص شترست پس گفت آنحضرت [redacted] حجتي ونیت کردی تو
هنگامیکه فرض کردی حج را واحرام بستی گفت علی این گفتم ونیت کردم که خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزی که احرام بست با آن
پیغمبر تو گفت آنحضرت بدرستیکه با من هدی ست واز احرام نمی برایم پس حلال مشو واز احرام بیرون میا گفت جابر راوی این حدیث
پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن وآن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود
صد گفت جابر پس حلال شدند وبرامدند از احرام مردم همه وموی قصر کردند مردم همه گویا قصر موی با وجود افضیلت حلق چنانچه در حدیث
آمده است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از برامدن از احرام پس تقصیر کردند
در ابقای حکم آن بتمام که حلق ست واقتصار کردند بر قصر وکفایت والله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه برامد ودیگر کسیکه
با وی بود هدی وفیه ودرین حدیث انچه مذکور میشود فلما کان یوم التروية پس هرگاه که شد روز ترویه واین نام روز هشتم
از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام رای می زد وتفکر میکرد در رویای خود که
در ذبح دیده بود کذا فی القاموس وتوجهوا الی منی وروی آوردند بسوی منا ومنی را منا از ان میگویند که در وی ریخته میشوند
خونها یا بجهت آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم ورفتن بمنا
وبیتوتت دران نزد حنفیه واجب نیست بلکه سنت ست ومنی از مکه بر سه کروه ست فاهلوا بالحج احلال کردند یعنی احرام بستند برای حج روز ترویه فرکب
النبي پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی منا ورسید بمنا فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر
پس بگذارد در منا این پنج نماز وشب در منی بیتوتت کرد ثم مکث قلیلا پس درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز بامداد حتی طلعت
الشمس تا آنکه برامد آفتاب وامر کرد بخیمه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی
عرفاتست ومنتهای زمین حرم ست وآنجا کوهی ست که بروی مناره است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از برای نشان حرم بنا کرده
وعرفات از حل ست ونمر نام حیوان مشهورست که او را پلنگ گویند این کوه را که لکهای سیاه وسفید دارد بآن تشبیه کردند پس رفت وراند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات وگمان نمی بردند قریش مگر آنکه آنحضرت وقوف کننده است نزد مشعر حرام که نام کوهی ست
بمزدلفه که آنرا قزح میگویند ومزدلفه بر سه کروه است از منی چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند وآنرا
موقف حمس واهل حرم الله میگفتند وبعرفات نمی رفتند بخلاف سائر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز وقوف
بمزدلفه خواهد کرد فاجاز پس تجاوز کرد ودر گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
بآن وعرفه بفتح را اسم است بمعنی مکان وزمان هر دو می آید وعرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان ست ووجه تسمیه بعرفه بیاید وعرفات برسمت ما بین مشرق
وجنوب از مکه واقع ست بفاصله نه کروه فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره

قد سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای او در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد پس تند دوید و شتاب رفت در مصفی گفته نزدیک آنجا
چون در بطن وادی رسد در میان میلین اخضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته رود و چون مسافت
شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند سعی نماید تا وقتی که در وسط میلین اخضرین برسد بعد ازان آهسته آهسته برود انتهی انصباب در اصل
ریخته شدن آب ست و صبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیر آن می آمد تعبیر بانصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین قاضی عیاض
گفته درین عبارت لفظی ساقط شده که لابد ست ازان و آن این لفظ ست حتی انصبت قدماه فرمل فی بطن الوادی پس لفظ رمل ساقط شده
و گفت ثابت ست این لفظ در روایت مسلم و کذا ذکره الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین انتهی گوئیم در سبل لفظ ثم سعی نگرفته لهذا قول عیاض نقل کرده اما
در بعض نسخ متن این لفظ موجود ست پس با وجود آن حاجت تقدیر این اسقاط نیست حتی اذا صعدتا مشی و در روایتی اذا اصعدتا مشے
بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون بالا برآمدها شروع در بالا برآمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی برآمد مشی کرد و آهسته رفت
و سعی گذاشت قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی ست و اصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی باشد یا در پستی
و اینجا ارتفاع مراد ست کما قیل و اصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیهما السلام در وقتی که اسمعیل طفل بود در روزی بطلب آب رفت
و چون درون وادی می درآمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می برآمد تا بروی نگاه کند پس این سنت ازوی ماند و آنحضرت صلعم
نیز کرد و الآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجا آوردن سنت
تا آنکه آمد علی المروة بر مروه که کوهی دیگر ست مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که ازوی آتش بجهد و جمیع مسافت میان
صفا و مروه هفتصد و هفتاد و شش ذراع ست ازانجمله ما بین میلین اخضرین یکصد و دوازده ذراع و مراد بذراع دست ست و آن بیست و چهار
اصبع مضموم باشد سوای ابهام ففعل علی المروة کما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه چنانکه کرده بود بر صفا مگر تکرار توحید و تکبیر و دعا و سعی
بین الصفا والمروه واجب هفت بار ست از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دو پس ابتدا از صفا ست و ختم بمروه و پیاده رفتن در میان صفا
و مروه بهتر ست از سواره رفتن فذکر الحدیث پس ذکر کرد جابر که راوی این حدیث ست حدیث را بتمامه و اقتصار کرد مصنف بر محل حاجت
و تمام وی این ست تا آنکه چون یافته شد آخر طواف بمروه گفت آنحضرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزی را که از پس دانستم
نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها و سکون دال قربانی که بحرم فرستند و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام پس هر که
هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و برآید از احرام و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی میخواهد حاصل کلام آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول بمکه معظمه و ادای عمره امر کرده اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کند نیاورده
عمره کند و از احرام برآید و فسخ حج بعمره کند و بعد ازان در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند و باحرام خود
بماند تا حج بگذارد و بعد ازان از احرام برآید و آنحضرت خود سوق هدی نموده بود و باحرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه بگران آمد یکی بجهت آنکه
از احرام برآیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او بکنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز پنج روز نمانده پس مناسب نیست
که از احرام برآئیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی میچکیده باشد و بعرفه درآئیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع
شنائع بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غضب درآمد و فرمود چه کار کنم حکم الهی چنین ست که اگر من پیش ازین میدانستم برآمدن از
احرام بر شما شاق خواهد شد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام نیز برمی آمدم و فسخ حج بعمره میکردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد

نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و در این استعجال و وقوف ست آنجا می پرسند هیچ جائی ست که فرض را بجهت نفل ترک دهند
جواب میگویند در عرفات ست که فرض وقت نماز عصر ست بجهت استعجال وقوف که نفل ست ترک میدهند ثمّ رکب حتی اتی الموقف پس سوار شد
آنحضرت تا آنکه آمد جای استادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصخرات پس گردانید شکم ناقهٔ خود را که قصوی بود بسوی
صخرات جمع صخر سنگ بزرگ و در روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای خورد و سیاه نزدیک بجبل رحمت که در انجا موقف آنحضرت بود وجعل
حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة و گردانید حبل المشاة را که نام موضعی ست هم در انجا پیش دو دست خود یعنی پیش خود و رو
آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله و سکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد و گفته اند تودهٔ ریگ سطبر و جمع وی حبال ست و بعضی
گفته اند حبال بحای مهمله در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ و مُشاة بالضم جمع ماشی و اضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشان ست
در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة و محل اجتماع ایشان ست تشبیه کرد صف را بحبل رمل و موقف آنحضرت صلی
الله علیه وسلم در عرفات در ینجا بود و اگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آن
نزدیک به بنای قدیم که آنجاست که عامهٔ مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد و باین نعمت مشرف شود
فلم یزل واقفا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده تا آنکه فرو رفت آفتاب و ذهبت الصفرة قلیلا ورفت زرد
اندکی حتی اذا غاب القرص تا آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تاکید و بیان غروب ست تا کسی گمان نبرد که مراد قریب غروب ست
در شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین ست و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ ولیکن صواب این ست حتی غاب القرص
و یحتمل که قوله حتی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الخ باشد زیرا که اطلاق غیبوبت مجازا بر مغیب معظم قرص هم می آید پس قوله حتی غاب القرص
این احتمال را زائل کرد و پس خود سوار کرد اسامه بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد در سیر و ظاهر آنست که بجای
دفع اندفاع گویند زیرا که دفع بمعنی برگردانیدن و بیرون آوردن ست نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا بمعنی خروج و ذهاب ست تعبیر
بدفع بجهت آن کردند که چون ازدحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب ست وقد شنق بتخفیف نون للقصوی
الزمام و بتحقیق بکشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای ناقهٔ قصوی زمام را حتی ان راسها لیصیب مورک بفتح میم و کسر را رحله
بجای مهمله تا آنکه سر آن ناقه می رسید بالشچه پیش پالان او را و یقول بیده الیمنی و میفرمود و اشارت میکرد بدست راست خود یا ایها
الناس السکینة السکینة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و نصب السکینة بتقدیر الزموا ست و در
حدیث ابن عباس نزد بخاری آمده که نیکی کردن نیست به تیز راندن یعنی ثواب یافتن در باب حج و جز آن نیست بشتاب رفتن و اضطراب نمودن
بلکه باجتناب از مکروهات نمودن و از رفث و فسق دور بودن ست وکلما اتی حبلا ارخی لها قلیلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوهی را
ارخا میکرد عنان ناقه را اندکی و در حدیث متفق علیه ست که پرسیده شد اسامه بن زید که چگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
در حجة الوداع هنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجه تیزتر میرفت و لفظ حبل درینجا بمعنی
حبل الرمل ست بحای مهمله یا بجیم ست حتی تصعد بفتح تا و ضم هر دو ست تا آنکه برمی آمد ناقه آن کوه را یقال صعد و اصعد حتی اتی
مزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی ست میان عرفات و منی و بیتوتت در وی نزد حنفیه واجب ست و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعیه
و نزد بعضی از ایشان فرض ست و مزدلفه از عرفات بر سه کروه ست و از انجا تا منی سه کروه و از انجا تا مکه معظمه ۳ کروه و وجه تسمیه بمزدلفه آنست

بفتح نون وکسر میم محلی معروف ست فنزل بها پس فرود آمد بنمره وبیست از عرفات کذا فی الشرح ولیکن در قاموس گفته نمرة کفرحة موضع بعرفات او الجبل الذی علیه انصاب الحرم علی یمینک خارجا من المازمین ترید الموقف انتهی حتی اذا زالت الشمس امر بالقصواء تا آنکه چون برگشت آفتاب ووقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصوی راکه ناقهٔ آنحضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد قصوی برای آنحضرت فاتی بطن الوادی پس آمد در بطن وادی عرفه ومغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند وخطاب کرد مردم را وگفت بدرستیکه خونهای شما ومالهای شما بناحق حرام ست بر شما همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است درین ماه شما که ذی حجه است درین شهر شما که مکه است واین تاکید وتقریر ست حرمت دماء واموال را وعرب همه قائل بودند بحرمت این روز وماه وشهر که نا بایستها در وی حرام است آگاه باشید که هر چیزی وهر رسم از کار جاهلیت زیر هر دو پای من نهاده شد وپست وپامال ست یعنی خوار وباطل ومتروک ست وخونهای زمان جاهلیت موضوع ومتروک وهدر ست یعنی رسم جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند ومی کشتند پس آنحضرت آن همه را باطل گردانید وفرمود وبدرستیکه نخست خونی که می نهم وهدر میکنم از خونهای قبیلهٔ ما خون پسر ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب ست حارث عم آنحضرت بود وربیعه پسر وی صحابی ست در خلافت امیر المومنین عمر وفات یافت واو را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد وهذیل بود سنگی بوی رسیده وکشته شد وبود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیلهٔ بنی سعد پس کشتند او را هذیل بضم ها وفتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد وهذیل شده وربای زمان جاهلیت نهاده شده وساقط گردانیده شده است ونخست ربائیکه می نهم از ربای قبیلهٔ ما ربای عباس بن عبد المطلب ست پس آن ربا موضوع ست همه وباطل وعباس در جاهلیت ربا میخورد واموال وی بحکم ربا بر ذمهٔ مردم بود آن همه را از ذمهٔ ایشان نهاد وباطل گردانید وباز فرمود پس تقوی وپرهیز کنید از عذاب خدا در زنان وادای حقوق ایشان پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا وعهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان وحلال کرده اید فرجهای زنان را بکلمهٔ خدا که امر فانکحوا ست یا بایجاب وقبول که بدان امر کرده یا بکلمهٔ توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را ومر شما راحق ست بر زنان اینکه پامال نگردانند فراشهای شما را هیچکی را که ناخوش میدارید شما واین کنایت ست از قادر گردانیدن غیر بر درآمدن بر ایشان واختلاط کردن وسخن گفتن چنانکه عادت عرب بود پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشان را زدنی غیر موثر ومولم وازینجا معلوم شد که ابطای فرش کنایت از زنا نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا می بود ومر زنان راست بر شما روزی ایشان وجامهٔ ایشان بروجه مشروع واعتدال وتحقیق گذاشته ام در شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وجود وی وگذاشتن وی باختیار وقبول وی وعمل بوی اگر چنگ در زنید وپناه گیرید بآن چیز وکدام ست آنچیز کتاب خداست که قرآن مجید ست وسنت درحکم وی ومتحتم اوست یا آنچه نوشته است خدا وفرض گردانیده است بر شما وفرمود وشما پرسیده میشوید روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین وادای امانت ونصیحت پس چه خواهید گفت شما گفتند صحابه گواهی میدهیم ما یعنی پیش خدا که تو بتحقیق رسانیدی رسالت را وادا کردی امانت را ونصیحت کردی امت را پس اشارت کرد آنحضرت بانگشت شهادت خود درحالیکه بر میداشت آنرا بسوی آسمان ومائل میگردانید ومی خمید آنرا بسوی مردم خداوندا گواه باش خداوندا گواه باش سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت واماله واستشهاد را ودرینجا دلیل ست بر ثبوت علو وفوق برای او تعالی وعلیه تظافرت الادلة وهو الصواب عند جماهیر المحققین من اهل الحدیث والفقهاء پستر بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پستر اقامت گفت وتکبیر بر آورد فصلی الظهر پس گذارد آنحضرت نماز پیشین بطور جمع بغیر اذان ثم اقام فصلی العصر پستر اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت نماز دیگر را ولم یصل بینهما شیئا ونگذارد میان

وامام شافعی در املا گفته جائز ست که این نیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد وبعضی گفته اند از جهت اینکه این جای بودن شیاطین ست والله اعلم ثم سلك الطريق الوسطى پستر رفت آنحضرت میانه راه را واین غیر راهی ست که ازان رفته بود بعرفات وآن راه نخست را طریق ضب گویند بضاد معجمه وتشدید موحده واین را طریق مازمین که نام دو کوه ست بکسر زا وفتح میم لهذا در وقت رفتن بر وادی محسر گذشته بود التي تخرج على الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمرهٔ اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف ست مقصود تعیین طریق ست اما امروز ازان جمره میگذرند وبجمره می آیند که در جانب مکه است واو را جمرة العقبه گویند وعقبه بفتح عین وقاف راه در کوه واین جمره در ته اوست وبیعة العقبه که انصار کردند نیز مضاف باوست واحکام رمی جمار بیاید حتى اتى الجمرة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت ست مراد همین جمرهٔ عقبه است که مذکور شد واین درخت حد منی ست واز منی نیست وجمره جای فراهم شدن سنگریزه مسمی شد بآن بسبب اجتماع مردم دران يقال اجمر بنو فلان اذا اجتمعوا فرماها بسبع حصيات پس انداخت در وی هفت سنگریزه را يكبر مع كل حصاة در حالیکه تکبیر میگفت با هر سنگریزه ازان سنگریزها كل حصاة مثل حصى الخذف هر حصی مانند سنگریزهای خذف بفتح خا وسکون ذال معجمتین سنگریزه انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم وسکون خا فلاخن وصورت خذف آنست که سنگریزه یا هسته در دو انگشت سبابه گیرند تا میان نر انگشت وسبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند از چوب وبوی می اندازند ودر حدیث از خذف نهی آمده واینجا مقصود بیان مقدار سنگریزها ست در صغر وکبر وبعضی تفسیر کرده اند حصی الخذف را بمقدار دانهٔ باقلا وبعضی گفته اند کلان تر از نخود وخرد تر از بندق وبعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آنحضرت سنگریزها را از میانهٔ وادی که جمره در انجاست ثم انصرف الى المنحر پستر برگشت آنحضرت بسوی قربان جائی که در منی بود فنحر پس نحر کرد آنحضرت شصت وسه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن وبر سینه زدن نیزه پستر داد آنحضرت یعنی شتران را یا کارد را العلی پس نحر کرد علی چیزیرا که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران وسابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی وهفت باشد وشریک گردانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانی خود پستر امر کرد بگرفتن گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پارها در دیگی پس پخته شد آن گوشت پارها پس خوردند هر دو یعنی آنحضرت وعلی از گوشت هدایا یا از گوشت قدر ونوشیدند از شوربای آن بجهت آنکه مستحب ست که از قربانی خود چیزی بخورند وباقی گوشتها بخش کردند ودر روایتی آمده که نثار کردند وفرمود هر که خواهد بگیرد وتاراج کند ثم ركب پستر سوار شد رسول الله صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابی راند بسوی خانهٔ کعبه وطواف کرد واین را طواف افاضه گویند واین رکن دیگر ست از حج بعد از وقوف بعرفه وباین تمام میشود حج واین افضل ست روز نحر وبعد از وی نیز جائز ست فصلى بمكة الظهر پس آمد بسوی بیت وطواف افاضه کرد پستر نماز ظهر گذارد این روایت جابر ست وعایشه نیز همین جانب ست ودر روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه وهر دو روایت صحیح ست وجمع میان هر دو باین طریق ست که اول بمکه گذارد پس بمنی رسید تا صحابه بفضل جماعت در پس وی دریابند قاله المنذري واین جمع مبنی ست بر جواز نماز مفترض خلف متنفل ولیکن حافظ ابن القیم ترجیح داده است حدیث ابن عمر را وذکر کرد خلاف علما را درین باب واینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس واولاد وی بودند وعبد المطلب نام جد آنحضرت ست ومنصب سقایهٔ زمزم بدست ایشان بود در حالیکه آب میدادند مردم را بر زمزم پس گفت آنحضرت بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب پس اگر نمی بود خوف اینکه غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم واجتماع

که مشتق ست از زلف بمعنی قرب و مردم دروی قریب بمنی که محل مناسک ست می آیند و نیز زلف بمعنی زمین هموار جاروب داده است
و زمین این موضع این چنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و مروی ست از ابن عباس که میان آدم وحوا درین
موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات شده بود والله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان واحد و اقامتین
پس گذارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشا بیک اذان و دو اقامت چنانکه ظهر و عصر را بعرفات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعض
ایمهٔ دیگر ست و نزد ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اذان و یک اقامت زیرا که عشا درینجا در وقت خود ست پس احتیاج
باقامت جدا و اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام اما سنت مقدم ست برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر
روایت کرده و ترمذی گفته حسن صحیح ولم یسبح بینهما شیئا و نگذارد نماز نفل در میان مغرب و عشا چیزی سبحه بضم سین نماز نفل را گویند
ثم اضطجع پستر پهلو نهاد آنحضرت و بخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب به تهجد برنخاست با وجود آنکه سنت
دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مراد از فجر و ازین کلام
مفهوم میگردد که بر دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد در تاریکی
و صواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوحی یا بجهت کمال علم
ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد با آنکه در غیر وقت گذارد وقت معهود ست نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان واقامة پس گذارد
نماز فجر را بیک اذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نموده و بیگه تر گذارده اما اذان و اقامت که سنت مستمره است
ترک نداد ثم رکب پستر سوار شد ناقه را که نام وی قصوی بود حتی اتی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام را که نام موضعی ست در مزدلفه
و آنرا قزح گویند بضم قاف و فتح زای و حای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در ان میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فدعا
وکبر وهلل پس روی کرد بسوی قبله و دعا کرد حق سبحانه را و بتکبیر و تهلیل یاد کرد فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود
آنحضرت استاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن در کار و این وقوف در مزدلفه واجب ست نزد حنفیه فدفع قبل ان
تطلع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه براید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه
بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم و فتح حا و کسر سین مشدده که میان مزدلفه و مناست
و برزخ ست میان هر دو و پارهٔ از ان ست و پارهٔ ازین مشتق ست از حسور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگردانند گذرندگان را
یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را فحرک قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی و تیز راند در سبل گفته وذلک مسافة مقدار رمیة بحجر انتهی و از بعضی
روایات مفهوم میشود که سخت تر راند و شاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی ست و مستحب ست شتاب رفتن ازین وادی
و اگر پیاده است تیز رود و اگر سوار ست تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت ناقه را درین
وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله آمده بود پس مستحب داشت شتاب رفتن و گذشتن
از ان و ثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از ان و همچنین بود
عادت شریف در مواضع که نازل شد در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوئی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست
که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان

حلق یا تقصیر نموده باید احرام حج بندد در منی ماند و چون روز ترویه که هشتم ذیحجه است بیاید کسیکه اراده حج دارد و از عمره خود حلال شده است احرام حج
و همچنین قارن بیاید بسوی منی کما قال جابر فلما کان یوم الترویة توجهوا الی منی یعنی متوجه شدند هر که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته و بمنی متوجه گشته و توجه آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود به منا و نماز گذارد پنجگانه و در روی این ست که
رکوب افضل ست از مشی درین مواطن در طریق نیز و در روی خلاف ست و دلیل افضلیت فعل اوست صلی الله علیه وسلم و سنت آنست که در منی
هر پنج نماز بگذارد و این شب همانجا بسر آرد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه برآید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع شمس و سنت آن ست
که داخل نشود بعرفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیعا بعرفات زیرا که آنحضرت بنمره فرود آمد و نمره از عرفات نیست و داخل نشد بموقف
مگر بعد هر دو نماز و نگذارد میان هر دو نماز هیچ شی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوة عصر و این یکی از چهار خطبه
مسنونه است که در حج خوانده میشود دوم خطبه روز هفتم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نحر چهارم روز نفر اول و آن روز دوم
از ایام تشریق و کلام دران بیاید و در قول وی ثم رکب حتی اتی الموقف سنن و آداب اند از انجمله آنکه رفتن بسوی موقف نزد فراغ از هر دو
نماز کند دیگر وقوف سواره افضل ست دیگر وقوف نزد صخرات مفترشه در اسفل جبل رحمت کند و این کوه در میان زمین
عرفات ست دیگر استقبال قبله است در قبله دیگر باقی ماندن ست در موقف تا غروب آفتاب در وقوف دعا کند بهر دو دست بر دارد دستها را
تا سینه خود و آنحضرت خبر کرد ایشانرا که خیر الدعاء دعاء یوم عرفة و ذکر کرده اند از دعای آنحضرت در موقف اللهم لک الحمد کالذی نقول و خیرا مما نقول
اللهم لک صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی والیک مآبی ولک تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر ووسوسة الصدر وشتات الامر اللهم انی
اعوذ بک من شر ما یجیء به الریح ذکره الترمذی دیگر بیرون برآمدن ست از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و وقار و امر کند مردمان را بآن اگر
مطاع ست و بکشد و ضم کند زمام مرکوب خود تا سرعت نکند در مشی مگر وقتی که بیاید جبلی از جبال که آنجا ارخای عنان کند اندکی تا بر مرکوب صعود وی
آسان شود و چون برسد بمزدلفه فرود آید آنجا و بگذارد دو نماز مغرب و عشا جمیعا بیک اذان و دو اقامت و این جمع متفق علیه ست و اختلاف در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه نسک ست و گفته اند بجهت آنکه ایشان مسافران اند و نگذارد میان این هر دو فریضه هیچ نافله و قوله ثم اضطجع حتی
طلع الفجر در وی بیان سنیت است بیتوتت بمزدلفه و نسک بودن او و مجمع علیه ست اختلاف در آنست که واجب ست یا سنت و اصل در افعال
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حج وی وجوب ست کما عرفت و سنت آنست که صبح بمزدلفه گذارده از انجا روانه شود و بمشعر حرام رسیده وقوف کند
و دعا خواند و وقوف نزد وی از مناسک ست پس از انجا روانه شود نزد اسفار فجر چون اسفار بلیغ شود و بباید در بطن وادی محسر شتابی کند
در سیر از انجا زیرا که محل غضب خدا است بر اصحاب فیل و لائق نیست اناءت دران و آهسته روی و نه ماندن در انجا و چون برسد جمره را که
جمره عقبه است نزول کند ببطن وادی و رمی کند آنرا بهفت سنگریزه هر سنگریزه برابر دانه باقلا باشد و تکبیر گوید با هر سنگریزه پستر برگردد
بعد آن بسوی منحر پس قربانی کند آنجا بدنه اگر باشد نزد او و اما آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدست شریف شصت و سه بدنه نحر کرد و همراه
وی صد بدنه بود علی کرم الله وجهه را امر کرد بذبح باقی آن پستر سوار شد بسوی مکه و کرد طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد
این طواف حلال میشود او را همه انچه حرام شده بود بسبب احرام حتی که وطی نساء نیز و اما هر که رمی جمره عقبه کرد و این طواف نموده پس
حلال ست او را همه جز زنان این ست جمله از سنن و آداب که مفاد این حدیث جلیل ست از افعال وی صلی الله علیه وسلم که ظاهر میشود
ازان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مدلولات این حدیث که سوق کردیم خلاف ست میان علما در وجوب و عدم وجوب آن و در لزوم دم

وازدحام ایشان بران ازجهت اتباع فعل من وبیرون آید این منصب از دست شما هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل و شرف این فعل پس دادند آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید ازان آب این احکام در حدیث جابر رضي الله عنه واقع شده واحکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند در محل خود مذکورست رواه مسلم مطولاً روایت کرد این حدیث را مسلم مطول چنانکه در سطاوی شرح این حدیث گذشت ومصنف درینجا بحذف زیادات آورده وبر محل حاجت اقتصار کرده واین حدیثی ست عظیم الشان کثیر الفوائد مشتمل بر جمل از نفائس وفرائد از مهمات قواعد قاضي عیاض گفته تکلم کرده اند مردم برانچه درین حدیث ست از فقه واکثار کرده اند دران وتصنیف نموده دران ابوبکر بن المنذر جزوی کلان واخراج کرد دروی از فقه زیاده بریک نیم صد نوع وگفت اگر استقصا کرده شود برین عدد هم بیفزاید در سبل السلام گفته اصل در هر انچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج وجوب ست بدو جهت یکی آنکه افعال وی در حج بیان حجی ست که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه وسلم را در قرآن وافعال در بیان واجب محمول اند بر وجوب دوم قول وی صلی الله علیه وسلم خذوا عني مناسككم دال ست بر وجوب وهر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین افعال در حج کند دلیل بیارد وما ذکر میکنیم فوائد ودلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر ومیگوئیم دروی دلالت ست برآنکه غسل احرام سنت ست برای نفسا وحائض وبرای غیر این هردو بالاولی وبر استثفار حائض ونفسا وبر صحت احرام این هردو وبر بودن احرام عقیب نماز فرض باشد یا نفل وگفته اند که آن دو رکعت که بعد آن اهلال کرده دو رکعت نماز فجر بود وگذشت پیشتر که اصح آن ست که دو رکعت ظهر بود زیراکه ظهر را درینجا قصر گذارد وبستر اهلال کرد وبلند نمود آواز خود به تلبیه علما گویند مستحب ست اقتصار بر تلبیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم واگر بیفزاید لاباس به ست زیراکه زیاده کرد عمر لبیک ذا النعماء والفضل الحسن لبیک مرهوبا منک مرغوبا الیک وزیاده کرد ابن عمر لبیک وسعدیک والخیر في یدیک والرغباء الیک والعمل وزیاده کرد انس لبیک حقا حقا تعبدا ورقا ولائق ست حاجی را قدوم آوردن اول بمکه برای طواف قدوم پس استلام کند رکن را قبل طواف ورمل کند در سه شوط اول ورمل اسراع مشی ست با تقارب خطا وهو الخبب واین رمل را در ما عدای هردو رکن یمانی کند کما قدمناه ودر چهار باقی مشی کند موافق عادت خود وبعد تمام طواف بمقام ابراهیم بیاید وبخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی ومقام را درمیان خود وخانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد واجماع کرده اند علما برانکه لائق ست هر طائف را چون طواف کند بجا آنکه بگذارد پس مقام دو رکعت طواف واختلاف کرده اند درانکه این دو رکعت واجب ست یا نه بعضی بوجوب رفته وبعضی گفته که اگر طواف واجب باشد ورنه سنت ست وواجب خلف مقام اند حتما یا بار اند در غیر وی گفته اند واجب در پس مقام اند وقیل مندوب اند خلف آن واگر بگذارد آنها را در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل ازمکه جائز ست اما فضیلت فوت شده ووارد شده است قرات کافرون بعد فاتحه در اولی وصمد بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم ودروی دلالت ست برانکه شروع استلام نزد خروج از مسجد کند چنانکه نزد دخول کرده بود واتفاق کرده اند برانکه استلام سنت ست وبعد طواف حج باید کرد وشروع بصفا کند وبالای آن برآمده مقابل قبله ایستاده ذکر ودعا کند سه بار بما ثور مذکور ودر روایت مؤطا ست که چون به پستی آمد هر دو قدم او در بطن وادی سعی کرد ودر روایت مسلم این حرف ساقط شده کما تقدم پس این روایت دال ست برانکه رمل کند در بطن وادی وهمین را سعی بین المیلین گویند واین مشروع ست در هر بار از هفت شوط نه در سه شوط اول چنانکه در طواف قدوم به بیت بود وبرآید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود وذکر کند ودعا نماید وبتمام این افعال تمام میشود عمره او پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد وهمچنین کرده بودند صحابه آنانکه امر کرده بود رسول خدا ایشان را بفسخ حج بعمره وهر که قارن باشد

د وتقریر وی صلی الله علیه وسلم مرکسی را که حج گذارد همراه وی و نا ایستاد بجای ایستادن او و نحر نکرد در جای نحر او زیرا که معلو
ضرت امم لاتحصی و مکان وقوف آنحضرت گنجایش همگنان نمیدارد و در موطا ست از عبد الله بن الزبیر که میگفت بدانید که ع
ن ست مگر بطن عرنه و مزدلفه همه جای استادن ست مگر بطن محسر در مصفی گفته بطن عرنه وادی ست جانب مغرب از مسجد عرفات
جا برای حضرت اسمٰعیل متمثل شد و وسوسه انداخت که حضرت ابراهیم اراده ذبح تو دارند و علما بر مضمون این حدیث و آثا
لاف در انست که اگر شخصی در بطن عرنه وقوف کرد حج او تباه گردد چنانچه مذهب شافعی ست یا اصل حج صحیح ست و در
ته که بجزای منجبر تواند شد چنانچه مذهب مالک ست انتهی **وعن** عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه
ء الی مکة دخلها من اعلاها گفت عایشه رض بدرستیکه آنحضرت هنگامیکه می آمد مکه را می درامد او را از بالای او ک
طوی ست و معلا که مقبره مکه است همان جانب ست و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام ست و عامه معلا گویند بضم میم
نرا کدا خوانند بفتح کاف و مد غیر منصرف و بود صعب المرتقی پس سهل کرد آنرا معاویه پسر عبد الملک بعد مهدی پس هم
ان سلطان مصر مؤید نام در حدود سنه هشت صد و بست و این در آمدن مکه بسال فتح بود غزالی گفته آنحضرت از وسط راه
طرف در آمد پس تاسی بوی اولی ست انتهی و در آمدن باید که در روز باشد و علیه اهل العلم و اگر بشب در اید نیز جائز باشد
سفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر ست که آنرا ثنیه سفلی خوانند چنانکه اول را ثنیه علیا و کدا نیز گویند بضم کاف و کسر چنا
اف و مد و این نزد باب الشبیکه ست اهل مکه گویند افتح وادخل و ضم واخرج و در وجه دخول آنحضرت از ثنیه علیا گفته اند که ابو سفیان
یارم تا آنکه ببینم اسپانرا که طلوع میکنند از کدا عباس گفت این چیست گفت چیزی هست که در دل من درخشید و هرگز خیل
عباس گفت ذکر کردم و یاد دادم این را بابی سفیان وقتیکه درامد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان طرف و نزد بیهقی ست
که فرمود آنحضرت چگونه گفته است حسان پس خواند این بیت ؎ عدمت ثنیتی ان لم تروها * تثیر النقع مطلعها کدا
ضرت و گفت ادخلوها من حیث قال حسان و اختلاف ست در استحباب دخول و خروج از موضع دخول و خروج آنحضرت
ب ست و هر که بر راه او نیست آنجا برود و بعضی گویند نیست مستحب و آنحضرت که ازان طرف آمده بجهت آنست که در راه
شد و پس هر که در راه وی نیفتد وی را رفتن آنجا مستحب نیست متفق علیه ابن تیمیه گفت یشبه ذلک والله ان الثنیة العلیا التی
ح والمقابر اذا دخل منها الانسان فانه یاتی من وجه البلد والکعبة وانما خرج من الثنیة السفلی لانه مستدبر البلد والکعبة فاستحب
نها مؤخرا لئلا یستدبر وجهها انتهی **وعن** ابن عمر رضی الله عنه انه کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی
عمر که وی قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح طای مهمله و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح و افصح و اشهر ست به تنوین
معی ست قریب مکه داخل حرم در طرف راه عمره و در وی استحباب دخول ست در مکه بروز و همین ست قول اکثر و جماعتی از سلف گفته
ست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم درآمد بمکه در عمره جعرانه بشب حتی یصبح ویغتسل تا آنکه صبح میکرد ابن عمر و غسل می براو
انکه در روایتی ست و ظاهر آنست که نماز نفل باشد برای درامدن این مقام شریف پس می درامد مکه را روزانه و چون میگشت
بذی طوی و شب میکرد آنجا تا آنکه صبح میکرد و یذکر ذلک و ذکر میکرد ابن عمر این بیتوتت بذی طوی و اغتسال و صلوة را
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وی میکرد آنرا و در ینجا دلالت ست بر استحباب غسل در ذی طوی برای دخول مکه

وعدم لزوم آن بترک ود رصحت حج اگر چیزی ازان ترک کرده وعدم صحت آن و درشرح بذکر آن بتطویل کرده وما اختصار کردیم بر مفاد مغنی فالاتی بما اشتمل علیه الحدیث هو الممتثل لقوله صلی الله علیه وسلم خذوا عنی مناسککم والمقتدی به فی افعاله واقواله انتهی کلام السبل وعن روایت ست از عماره بضم عین وتخفیف میم وتا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه وفتح زا بن ثابت از ثقات تابعین ست روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت ست واو را ذو الشهادتین خوانند رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا فرغ من تلبیته سأل الله رضوانه والجنة بود آنحضرت چون می پرداخت از تلبیهٔ خود سوال میکرد از خدای تعالی رضای اورا که این حج وعمره مرضی ومقبول وی گردد وسوال میکرد بهشت راکه ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور ثوابه الجنة واستعاذ برحمته من النار وپناه میجست برحمت خدای تعالی از آتش دوزخ ودر لفظی استغفار آمده یعنی طلب عفو میکرد رواه الشافعی واین حدیث از نسخهٔ شارح مغربی ساقط شده وحدیث دلیل ست بر استحباب دعا بعد فراغ از هر تلبیه که محرم میگوید در هر وقت که باشد باین دعا یا دیگر نحو آن ویحتمل که مراد از فراغ انتهای وقت مشروعیت تلبیه باشد وآن نزد رمی جمرهٔ عقبه است واول صحیح ست باسناد ضعیف زیراکه درسندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو واقد لیثی مدنی ست واو ضعیف ست واما ابراهیم بن ابی یحیی که راوی ست ازوی منفرد نیست بآن بلکه متابع اوست برین روایت عبد الله بن عبد الله الاموی اخرجه البیهقی والدار قطنی وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحرت ههنا گفت آنحضرت که نحر کردم اینجا اشارت بموضع معین میکند از منی که آنحضرت درانجا قربانی کرده والآن نیز آن موضع معلوم ومعروف ست که آنرا منحر النبی نامند وتبرکا درانجا عمارتی کرده اند ومنی کلها منحر ومنا همه محل نحر ست در هر موضعی از منا که نحر کنند جائز ست فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها وجاهای خود ودرین زمان موضعی خاص برای نحر مقرر کرده اند که همگنان همانجا نحر میکنند واگر جای دیگر کنند کسان حکام متعرض میشوند ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام ومیگویند که از نحر در هر جا وبا متولد میشود واین قیاس ست بمقابلهٔ نص فافهم وبالجمله این را در منی گفت ودر عرفات گفت وقفت ههنا وعرفة کلها موقف استادم من اینجا وعرفات همه محل ایستادن ست یعنی هر جزو وی موقف ست هر جا که بایستد صحیح وحد عرفه از عرنه تا کوههای مقابل که قریب بساتین بنی عامر ست بوده است ودر مزدلفه گفت وقفت ههنا وجمع کلها موقف وقوف کردم من اینجا وجمع همه موقف ست جمع بفتح جیم وسکون میم نام مزدلفه است بجهت اجتماع آدم وحوا در وی ومزدلفه از ازدلاف ست بمعنی قرب ودر روایت ابو داود ودارمی از جابر زیاده کرده که همه راههای مکه راه وجای نحر ست یعنی از هر راهی که بمکه در آیند درست ست ودر هر جا که در مکه نحر کنند رواست نحر در حرم باید ومکه حرم ست لیکن در منی عادت شده است وروز نحر که دهم ذیحجه است در منی می باشند آنجا قربانی میکنند ودمهای دیگر مثل هدی ودم شکر تمتع ونذر وجز آن اگر در مکه کنند قصوری ندارد مقصود از تسویهٔ مواضع مذکور حصول جواز وخروج از عهده است والافضیلت موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ومنحر وطریق وی باقی ست لا صارف عنه در سبل گفته محل دم قران وتمتع واحصار وافساد وتطوع بهدی منی ست ودمیکه لازم میشود معتمر را محل وی مکه است واما سائر دماء که لازم میشود از جزاآت محلش حرم محترم ست ودر وی خلاف مشهور ست رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم افاده کرده که نیست تعیین بر هیچیکی نحر در منحر وی ونه وقوف بعرفه در موقف وی ونه بمزدلفه بجای وقوف وی ودرین توسع ست بر ایشان تا در هر بقعه که از بقاع منی خواهند نحر کنند مجزی ست از ایشان ودر هر بقعه که از بقاع عرفه وجمع وقوف نمایند کافی ست واین زیادات ست در بیان تخفیف بر ایشان

رضی الله **عنه** قال امرهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یرملوا بضم میم ثلثة اشواط گفت ابن عباس امر کرد او شان را
یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و تیز روند در سه شوط اول و این امر در عمرهٔ قضیه بود و طواف که عبارت ست از هفت بار گشتن گرد خانهٔ کعبه
هر یک گشتن را از ان شوط گویند بمعنی تک و در رسائل مناسک همین لفظ واقع شده و در قاموس گفته جماعهٔ از فقها این لفظ را مکروه داشته اند
و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد یا لفظ شوط لفظ جاهلیت ست چنانکه
هم در کراهت اطلاق لفظ یثرب بر مدینهٔ طیبه گفته اند ویمشوا اربعا و بروند بروش معتاد در چهار شوط ما بین الرکنین در میان دو رکن
که یکی حجر اسود ست و دیگر رکن یمانی که محاذی اوست و در حدیث ابن عمر ست که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره اول قدوم
سه طواف میکرد یعنی برمل و مشی مینمود در چهار باقی متفق علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت
و اصحاب او بمکه مشرکان گفتند بر شما وفدی می آید که سست گردانیده است ایشانرا تپ یثرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط
و مشی نمایند میان هر دو رکن و منع کرد او را از امر در جمیع اشواط مگر شفقت بر ایشان اخرجه الشیخان و در لفظی از مسلم این ست که
مشرکان نشستند نزدیک حجر و چون دیدند ایشانرا که رمل میکنند گفتند ایشان اند آنانکه زعم میکردید شما که تپ سست کرده است آنها را
ایشان اجلد اند از کذا و کذا و در لفظی غیر مسلم راست نیستند ایشان مگر همچو آهو برها این ست اصل رمل و سببش اغاظهٔ مشرکین و رد
قول آنهاست و این در عمرهٔ قضیه بود و بعده سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجة الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میان
رکنین آن انحضرت رمل نمیکنند که مشرکان از ناحیهٔ حجر نزد قیقعان بودند و از انجا ما بین الرکنین را نمی دیدند و در حدیث دلیل ست بر لا باس به
بودن اغاظهٔ اعداء العبادت و اینکه نیست آن منافی اخلاص عمل بلکه اضافت طاعت ست بسوی طاعت و قد قال تعالی ولا ینالون
من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح متفق علیه و رمل خاص ست بمردان و نیست رمل بر زنان و نیست دم در ترک آن نزد جمهور و نیست
مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه و علیه اهل العلم **وعنه** وهم روایت ست از ابن عباس قال گفت لم ار رسول الله
صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت ندیدم آنحضرت را که استلام میکرد از خانهٔ کعبه و استلام شامل لمس بید و تقبیل بفم ست هر دو
غیر الرکنین الیمانیین سوای دو رکن یمانی که حجر اسود ست و رکنی که مقابل اوست رکن یمانی نام همین رکن ست و لیکن اینجا
هر دو رکن را یمانی خواند بطریق تغلیب و یمانی بتخفیف یاست و قد تشدد و بیت را دو رکن دیگر ست یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی و این
هر دو را شامیین گویند و دو رکن یمانی را فضل ست برین دو رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر اصل بنای خلیل علیه السلام از جهت نیز
مختص بوده اند باستلام و رکن اسود افضل ست بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل میکنند او را و استلام می نمایند بی تقبیل رکن یمانی
را و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسیدن رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام ست و شیخ آنرا
در شرح سفر السعادة ذکر کرده گویم جمهور متفق اند برینکه مسح نکند طائف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف و اجماع کردند
بر عدم استلام این هر دو در سبل گفته و علیه دل حدیث الباب رواه مسلم شوکانی در نیل الاوطار گفته استنباط کرده اند بعض ایشان از
شرعیت تقبیل حجر و هم از تقبیل محجن جواز تقبیل هر مستحق التعظیم از آدمی وغیره و نقل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه
وسلم و تقبیل قبر او پس ندید بآن باس و بعض اصحاب او استبعاد کرده اند این روایت را ازوی و منقول ست از ابن ابی الصیف یمانی یکی از
علمای مکه از شافعیه جواز تقبیل مصحف و اجزای حدیث و قبور صالحین کذا فی الفتح انتهی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعد نمیکنند

واگر غسل نکند جائز ست وعلیه اهل العلم ودر انوار لغنیه سنت ست برای داخل از طریق مدینه وشام غسل کردن در ذی طوی ودر آمدن پیاده
از ثنیه کدا صفق علیه شیخ در ترجمه گفته درین حدیث استحباب در آمدن مکه در روز ست تا ببیند کعبه را ودعا کند والآن عادت جاری شده است
بدر آمدن وقت سحر مر کسانی را که می آیند از جده وسنت موافق اول ست واگرچه جلوه جمال سحر ذوقی وحالی دیگر می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت
ومهابت وجلالت بیت الله زاده الله تعظیما وتشریفا در وقت چاشت اظهر وابهر ست عرف ذلک بالذوق والحمد لله انتهی محرر سطور چون در سنه خمس
وثمانین ومائتین والف توفیق تادیه فریضه حج وعمره دریافت نیم شب بود که از بیرون بلد پیاده گشته وسر از قدم ساخته لبیک گویان واز شرم گناه گریان
وبریان بحرم محترم کبریا رسید یکی از غرائب اوقات وحالات آن مقام کریم طواف نیم شبی ست که تجلی خاص وعظمتی مخصوص بر در ودیوارش می افتد
که تعبیر از ان جز بلسان وقت ممکن نیست معنی بی کم وکیف که میگویند در جمال آنخانه مدرک میگردد تا کسانیکه بصاحب خانه آشنا باشند چه می بینند
خدا داند که در ان دیوار ودر چه جذب وبرکت وعظمت نهاده اند **شعر** ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم ✤ کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
الحمد لله که با آنکه عین موسم بود وزمانه هجوم حجاج عجب خلوت وفرصت در ان وقت دست بهم داد که در هر طوف استلام حجر بی زحمت هیچ بشر
میسر آمد وهمه انچه در خاطر بود بی کلفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح همانجا گذارده شد که گفته اند **شعر**
شب وصل ست طی شد نامه هجر ✤ سلام فیه حتی مطلع الفجر ✤ وکیف عرفاوا ارباب قلوب منزعج میشدند نزد در آمدن بمکه ولائح میشد ایشانرا
انوار کعبه ودائم میشدند بمشاهده جمال با جلال او چه رویت منزل یاد از صاحب منزل میدهد **قطعه** غریبی گرد روی بشهر ودیار ✤ روی در
مسجد مصفا کن ✤ دوست را گر نمی توانی دید ✤ خانهٔ دوست را تماشا کن ✤ زنی عابده حج کرد چون بمکه رسید گفتن گرفت این بیت ربی این بیت ربی
یعنی خانه رب من کجاست وچون بخانه رسید از دور دیده دوید وجبین را بدیوار خانه چسپانید واز انجا برداشته نشد مگر مرده وجان داده
شعر گر نثار قدم یار گرامی نکنم ✤ گوهر جان بچه کار دگرم باز آید ✤ **وعن** ابن عباس رضي الله عنه انه كان يقبل الحجر الاسود
ويسجد عليه بود وی رضی الله عنه بوسه میداد حجر اسود را وسجده میکرد بروی در سفر السعادة گفته وگاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد
وبر انجا سجده میکرد وانگاه می بوسید این کیفیات مجموع در حدیث ثابت شده انتهی ودر نیل الاوطار ست حکایت کرده است ابن منذر از
عمر بن الخطاب وابن عباس وطاوس وشافعی واحمد که مستحب ست سجده کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن وبه قال الجمهور ومروی ست
از مالک که آن بدعت ست واعتراف کرد قاضی عیاض بشذوذ این روایت از مالک رواه الحاكم والبيهقي من حديثه مرفوعا
والشافعي والبيهقي موقوفا وحسنه احمد ورواه ابو داؤد الطيالسي والدارمي وابن خزيمة وابو بكر البزار وابو علي بن السكن والبيهقي
من حديث جعفر بن عبد الله ابن السكن گفته مروی ست از بنی حمید از قریش حمیدی وگفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومی وگفت حاکم
وی ابن الحکم ست روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر را وسجده کرد بروی پس تر گفت
دیدم خال خود ابن عباس را که می بوسید وسجده میکرد وگفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا وسجده میکرد بروی پس تر
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد این را این لفظ حاکم ست ووهم کرد حاکم در قول خود که جعفر بن عبد الله ابن الحکم ست
وحال آنکه نص کرده است عقیلی که وی غیر اوست وگفت درین حدیث حاکم وهم واضطراب ست ودر سبل گفته رواه الازرقي بسنده الى محمد بن عباد
قال رايت ابن عباس جاء يوم التروية وعليه حلة مرجلا راسه فقبل الحجر وسجد عليه ثم قبله وسجد عليه ثلاثا وحديث عمر که در صحیح مسلم ست انه قبل الحجر والتزمه
قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم بك حفيا مؤيد اوست ودر وی شرعیت تقبیل حجر وسجود بران ست وهم روایت ست از ابن عباس

ويستلم الركن بمحجن بكسر ميم وسكون حاى مهمله وفتح جيم معه ويقبل المحجن واستلام ميكرد ركن را بچوب سر كج مانند چوگان كه با او بود وبوسه ميداد آن چوب سركج را در سفر السعادة گفته كه آن چوب عصائى بود كوتاه سر كج انتهى شارح وى گفته عصا در عرف عرب چوب خرد را گويند ودر دست مبارك آنحضرت اكثر اوقات اين چنين چوب مى بود ودرين روز طواف نيز داشت وراى عنزه كه خادمان براى ستره مى داشتند واز آنحضرت صلى الله عليه وسلم مروى نيست كه راه باين عصاى متعارف كه پيران در دست گيرند وباعتماد آن راه روند ميرفت انتهى گويم وازينجا معلوم شد كه عصاى موسىؑ كه در قرآن شريف ذكرش آمده نيز چوبى خرد بود ووقت ضرورت بران تكيه ميكرد نه آنكه باعتماد آن راه ميرفت ودر روايتى از ابن عباس آمده كه طواف كرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر در حاليكه استلام ميكرد حجر اسود را بچوبى كه در دست وى بود بآن چوب اشارت بحجر ميكرد وچوب را بوسه ميداد رواه البخاري ومسلم وهم از وى است كه آنحضرت طواف كرد بخانه بر شتر وهر گاه كه مى آمد بر حجر اسود اشارت ميكرد بسوى وى بچيزى يعنى بچوبى كه در دست وى بود وتكبير مى بر آورد رواه البخاري ودرين حديث ذكر بوسيدن آن چيز نيست اما ذكر ركوب در حالت طواف است ودر مصفى گفته بر همين است اتفاق علما محلى گفته كه سنت است طواف پياده كردن مگر بعذر واگر بغير عذر سواره طواف نمود جائز است بلا كراهت حاصل آنكه ازين احاديث هم استلام ركن ثابت شده وهم اشارت بمحجن وهم تقبيل آن غرض كه بهرچه استطاعت دارد بكند در فتح الباري گفته در بوس كردن بايد كه آواز نكند چنانكه در بوسه كردن زنان در سفر السعادة گفته كه حجر اسود را بوسه ميداد وروى مبارك خود را بران مى نهاد ودر احاديث آمده كه لبهاى مبارك بر حجر اسود مى نهاد وگاه دست مبارك بران مى نهاد ودست خود را مى بوسيد در حالت استلام ميگفت بسم الله والله اكبر وهر گاه كه برابر حجر اسود رسيدى ميگفت الله اكبر انتهى رواه مسلم ازرقى باسناد صحيح از حديث ابن عباس آورده كه اين ركن يمين خداست در زمين مصافحه ميكند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مرد برادر خود را وهم احمد از وى آورده كه ركن يمين خداى تعالى است در زمين كه مصافحه ميكند بآن خلق خود را وسوگند كسيكه نفس ابن عباس در دست اوست نيست هيچ مرد مسلمان كه سوال ميكند خدا را نزد او چيزى مگر آنكه ميدهد آن چيز را بآن كس ودرينجا صحت اطلاق لفظ يمين ويد است بر خدا ومذهب سلف ابقاى اين قسم الفاظ است بر ظاهر واعتقاد كردن موافق آن بى تاويل وتشبيه وهو الصواب در سبل گفته حديث ابى الطفيل دال است بر آنكه مجزيست از استلام بيد استلام بآله وتقبيل آله همچو محجن وعصا وهمچنين تقبيل يد بعد استلام آن بيد شافعى روايت كرده كه گفت ابن جريج عطا را ديدى هيچيكى را از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه چون استلام كردند بوسيدند دستهاى خود را گفت آرى ديدم جابر بن عبد الله وابن عمر وابا سعيد وابا هريره را كه چون استلام ميكردند تقبيل مى نمودند ايدى خود را گفت پس اگر نباشد استلام وى از جهت زحمت بايستد مقابل او وبر دارد هر دو دست خود وبگويد تكبير زيرا كه مروى است كه گفت آنحضرت عمر را كه اى عمر تو مردى قوى بوده زحمت مكن بر حجر پس ايذا دهى ضعيفان را پس اگر يابى خلوت استلام كن والا استقبالش كن وتهليل گو وتكبير بر آر رواه احمد والازرقى وچون اشاره كند بدست پس ببوسد آنرا زيرا كه بوسيده نميشود چيزى جز حجر يا چيزى كه مس كرده است حجر را انتهى وصحابه كه دستها بوسيدند بعد مس حجر بوسيدند مصنف در فتح گفته سنت آنست كه استلام كند ودست بوسد واگر استلام بدست نتواند بچيزى كه در دست باشد استلام كرده آن چيز را بوسد واگر اينهم نتواند اشاره كند بسوى وى وبران اكتفا نمايد ومالك گفته دست نبوسد وبه قال القاسم بن محمد بن ابى بكر ودر روايتى از مالكيه است كه بنهد دست بر دهان بى تقبيل انتهى وليكن روايت عطا وارد است بر مالك واتباع او **وعن** يعلى بفتح تحتانيه وسكون مهمله بن امية بضم همزه وفتح ميم وتشديد يا صحابى است

او را هيچ دليل شرعي چه قوي وچه ضعيف وقياس بر حجر اسود وتقبيل وي قياس مع الفارق ست زيرا كه اعمال حج خاص اند بحج لا يقاس عليها شيء
والقصر على المورد هو الاحوط والاولى والله اعلم **وعن** روايت ست از عباس بن ربيعه از عمر بن الخطاب رضي الله عنه انه قبل
الحجر كه وي ديد او را كه بوسه داد حجر اسود را در نيل الاوطار گفته مستحب ست تقبيل حجر اسود وباين رفته اند جمهور صحابه وتابعين وسائر علما انتهى
وقال وگفت اني اعلم انك حجر لا تضر ولا تنفع بدرستيكه من ميدانم كه تو سنگي باعتبار صورت ظاهر در دنيا زيان نميرساني وسود نميكني
ولولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك واگر نمي بودم من كه ديدم پيغمبر خدا را كه بوسه ميداد ترا بوسه
نميدادم من ترا ودر حديث سويد بن غفله است كه گفت ديدم عمر را بوسيد سنگ اسود را والتزام كرد او را وگفت ديدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم را
بتو مهربان اخرجه مسلم ودر بخاري ست كه پرسيد مردي ابن عمر را از استلام حجر گفت ديدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم استلام ميكرد آنرا ومي بوسيد
گفت ارايت ان غلبت يعني خبر ده مرا كه اگر غلبه كرده شوم ونتوانم استلام وتقبيل كردن گفت دع ارايت باليمن يعني اين لفظ را در يمن بگذار
ديدم آنكه ديدم رسول خدا صلى الله عليه وسلم را استلام ميكرد آنرا وتقبيل مي نمود وروايت كرد حديث عمر را ازرقي بزيادت اين لفظ كه عمر چون اين
سخن گفت علي كرم الله وجهه فرمود باز مان ازين سخن اي امير المؤمنين كه وي نفع وزيان ميكند باذن خداي عز وجل گفت عمر اين كجاست گفت در كتاب خدا گفت
كتاب خدا كجاست گفت قال الله تعالى وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا گفت
علي پس چون پيدا كرد خدا آدم را مسح كرد پشت او را وبيرون آورد ذريت را از صلب وي پس اقرار كنانيد از ايشان كه وي رب ست
وايشان عبيد اند پستر نوشت ميثاق ايشان در كاغذي وبود اين سنگ را دو چشم ويك زبان پس گفت او را بگشا دهن خود پس لقمه داد او را
اين ورق را ونهاد او را درين موضع وگفت گواهي دهي براي كسي كه بيايد ترا بايمان روز قيامت را وي گويد عمر گفت اعوذ بالله ان اعيش في
قوم لست فيهم يا ابا الحسن يعني پناه ميجويم بخدا ازينكه زنده مانم در قومي كه نيستي تو در ايشان اي ابا الحسن واين كنيت حضرت امير ست طبري گويد
عمر اين قول از جهت آن گفت كه مردم قريب العهد بودند بعبادت اصنام پس ترسيد عمر كه تقبيل حجر از باب تعظيم بعض احجار ست چنانكه عرب
در جاهليت ميكردند پس خواست عمر كه آگاه كند مردم را كه استلام وي اتباع فعل رسول خداست صلى الله عليه وسلم نه آنكه حجر بذاته نافع
وضار ست چنانكه اهل جاهليت در حق اوثان اعتقاد ميداشتند اما مصنف در تلخيص گفته كه در سند حديث ازرقي از علي رضي الله عنه
ابو هارون عبيدي ست وهو ضعيف جدا انتهى وليكن حديث ابن عباس كه نزد ترمذي وابن ماجه ودارمي ست مؤيد اوست ولفظ وي
اين ست كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بخدا سوگند كه بر مي انگيزد حجر اسود را خداي تعالى روز قيامت در حاليكه او را دو چشم ست
كه مي بيند بآن دو چشم يعني مي شناسد كسي را كه استلام كرده است ومر او را زباني ست كه سخن ميگويد بآن گواهي ميدهد بر كسيكه استلام كرده است
او را بحق يعني بايمان وصدق ويقين حسبة لله متفق عليه ورواه الحاكم مطولا شيخ در ترجمه گفته حديث ابن عباس نيز محمول ست
بر ظاهر زيرا كه حق سبحانه قادر ست بر ايجاد بصر ونطق در جمادات وتاويل ميكنند آن كسانيكه در دل ايشان زيغ وتفلسف ست وميگويند كه اين
كنايت ست از تحقق ثواب مستلم وعدم ضياع اجر وسعي او وعجب ست از بيضاوي كه ميگويد غالب بر ظن آنست كه مراد همين ست اگر چه
ممتنع نيست حمل او بر ظاهر وهيچ عجب نيست از بيضاوي زيرا كه وي مجبول ست نيز بر تفلسف وتاويل در تفسير قرآن وشرح احاديث تجاوز الله
عنه انتهى **وعن** ابي الطفيل صحابي ست وآخر صحابه بروي زمين ست در موت واز خواص ياران وتابعان علي كرم الله وجهه ست
رضي الله عنه قال رايت گفت ديدم رسول الله را صلى الله عليه وسلم يطوف بالبيت طواف ميكرد وميگشت گرد خانه كعبه

پیش از طلوع آفتاب سوار شدی وسنت این ست چنانچه بدست از بیت بجمع و افاضه نکنند و روان نشوند بیتوتت کنند در ان مگر بعد نماز فجر که
هم انجا بگذارد و بمشعر حرام رسیده وقوف کند و روانه نشود از انجا مگر بعد اسفار بلیغ اما قبل طلوع شمس زیرا که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند
از جمع تا طلوع آفتاب و میگفتند اشرق ثبیر کیما نغیر پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جماعه را در شب فرستاد
و فرمود که رمی جمرة العقبه نکنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب و همین ست قول ابو حنیفه و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر
باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمرهٔ شافعیه آنست که مطلق را
حمل بر مقید میکردند والله اعلم انتهى متفق عليه ورواه الشافعي والنسائي والبيهقي بنحوه در سبل گفته این حدیث و نحو آن دلالت میکند
بر رخصت برای ضعفه در عدم استکمال مبیت و زنان در حکم ضعفه اند بحدیث اسماء بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذن داد
برای ظعن بضم ظاء و عین مهمله و سکون آن جمع ظعینه است بمعنی زن در هودج بعده اطلاق وی بر زن بلا هودج و بر هودج بلا زن هم آمده
کما فی النهایه وعن عائشة رضي الله عنها قالت استأذنت سودة رسول الله ﷺ گفت عائشه رض اذن خواست سوده
ام المومنین از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ليلة المزدلفة شب مزدلفه ان تدفع قبله که برود قبل آنحضرت وكانت ثبطة
و بود سوده زن فربه ثبطه بفتح مثلثه و سکون موحده تفسیر کرد آنرا بقول خود يعني ثقيلة گرانبار فاذن لها پس اذن داد آنحضرت او را
برفتن پیش از خود و درینجا اشارت ست باستعجال وی در رمی شوکانی در مختصر گفته رمی نکنند جمرات را مگر بعد از بر آمدن آفتاب مگر زنان
و کودکان که ایشان را جائز ست قبل از طلوع هم انتهى و همین حدیث ابن عباس و عائشه رض را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثها ست
متفق علیه و در حدیث دلیل ست بر جواز دفع از مزدلفه قبل فجر ولیکن از جهت عذر کما افاده قوله وكانت ثبطة و جمهور علما بر انند که مبیت
بمزدلفه واجب ست و لازم می آید از ترک وی دم و دیگران گویند سنت ست اگر ترک شد فضیلتی ترک شد و از اثم و دم هیچ بر وی لازم نیاید
و مبیت اکثر لیل معتبر ست و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قیل غیر ذلک و اما فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس مبیت تا صلوة فجر بود
و فرموده خذوا عني مناسككم فافهم وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا ترموا الجمرة حتى تطلع الشمس رمی نکنید جمره عقبه را تا آنکه بر آید آفتاب و طلوع کند و اگرچه رامی منجمله کسانی باشد که مباح ست
او را تقدیم بسبب عذر و با اذن ست در عدم مبیت بمزدلفه و درین مسئله چهار قول ست یکی آنکه جائز ست رمی بعد نصف لیل برای قادر
و عاجز و بان قال الشافعي و احمد دوم آنکه جائز نیست مگر بعد طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کنند نیز جائز ست ولیکن
اساءت دارد و هو قول ابی حنیفه سوم آنکه قادر را بعد طلوع فجر و معذور را بعد نیمه شب جائز ست و قول هدویه این ست چهارم آنکه قادر را
بعد طلوع شمس جائز ست و این قول النخعي و نووی ست در سبل گفته و هذا اقوى الاقوال دليلا و ارجحها قيلا رواه الخمسة الا النسائي
یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه وفيه انقطاع و در وی انقطاع ست زیرا که در سندش حسن عرنی بجلی کوفی ست و وی ثقه است
مسلم بوی احتجاج کرده و بخاری بوی استشهاد نموده جز آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطع ست احمد گفته حسن عرنی از ابن عباس سماعت ندارد
وعن عائشة رضي الله عنها قالت ارسل النبي صلى الله عليه وسلم بام سلمة ليلة النحر گفت عائشه فرستاد
آنحضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس گذشت ام سلمه پس
طواف افاضه کرد و بود این در روزیکه می بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود گویا این اشارت ست بسبب استعجال وی در رمی

حلیف قریش اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را عامل عمر بن خطاب بود بر نجران رضي الله عنه قال طاف رسول الله صلى الله عليه وسلم مضطبعا گفت طواف کرد آنحضرت خانهٔ کعبه را در حالیکه مضطبع ست اضطباع افتعال ست از ضبع که بمعنی عضد ست ونامیده شد بآن تا ابط زیراکه وسط ردا را از زیر بغل کرده ساعد یمین را ظاهر میدارند وگفته اند که هر دو ساعد را نمایان دارند ولفظ نهایه این ست که ازار یا برد را از زیر بغل راست براورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه وپشت هر دو اندازد انتهی یعنی طرفی بر سینه باشد وطرفی بر پشت ببرد اخضر بجامهٔ سبز واضطباع قبل ابتدای طواف ست باندک زمان وادخل ست در تجلد ونشاط وحکم او استحباب ست در طواف والیه ذهب الجمهور سوای مالک واصحاب شافعی گفته اند که مستحب در طوافی ست که دروی رمل نیست در مصفی گفته اضطباع ورمل مخصوص ست برجال دون النساء ودر اشواط سبعه موالات کند در سبل گفته اضطباع کند در اشواط سبعه وچون تمام کند طواف جامها را برابر نماید واضطباع نکند وگفته اند که اضطباع در سه شوط اول ست لاغیر انتهی رواه الخمسة الا النسائي یعنی احمد وابوداود وترمذي وابن ماجه وصححه الترمذی ورواه الدارمي ايضا ودر حدیث ابن عباس نزد ابوداود وطبرانی که عمره کردند آنحضرت واصحاب او از جعرانه که نام موضعی ست پس رمل کردند در طواف بیت بسه شوط وگردانیدند رداهای خود را از زیر بغلهای خود پستر انداختند آنها را بر دوشهای چپ خود واین معنی اضطباع ست وهم نزد ابوداود دست از وی رضي الله عنه که اضطباع کرد آنحضرت وتکبیر گفت واستلام نمود وتکبیر گفت پستر رمل کرد در سه طواف وبودند صحابه چون میرسیدند رکن یمانی را وغائب میشدند از قریش مشی میکردند پستر طالع میشدند برانها ورمل میکردند گویا آهوان اند ابن عباس گوید پس سنت شد واول اضطباع که کردند در عمرة القضا بود تا استعانت کنند بدان بر رمل وبه بینند مشرکان قوت ایشان را پستر گردید سنت **وعن** انس رضي الله عنه قال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه ویکبر المکبر فلا ینکر علیه گفت انس بود که اهلال میکرد از ما اهلال کننده پس انکار کرده نمیشد بروی وتکبیر میگفت تکبیر گوینده پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تکبیر گویند رواست ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت ست وتلبیه گفتن سنت وتکبیر روز عرفه مر حاجی را سنت نیست بلکه سنت تلبیه گفتن ست تا رمی جمرة العقبه وتکبیر سنت ست در پس نماز ها حاج وغیر حاج هر دو را در سبل گفته حدیث دال ست بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت نیست زیراکه مراد انس آنست که صحابه این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکردند وآنحضرت هر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه حدیث وارد ست در صفت پگاه رفتن ایشان از منی بسوی عرفات ودر وی رد ست بر کسیکه قائل ست بقطع تلبیه بعد صبح یوم عرفه وگذشت اینکه اهلال رفع صوت ست به تلبیه واول وقت وی از حین احرام ست تا شروع در اهلال وآن در حج تا شروع کردن ست در رمی جمرهٔ عقبه ودر عمره تا طواف انتهی متفق علیه گویم واز ابن عباس آمده مرفوعا که وی باز می ماند از تلبیه در عمره وقتی که استلام کرد حجر را اخرجه الترمذی وصححه وهم از وی ست از آنحضرت که فرمود تلبیه گوید معتمر تا آنکه استلام کند حجر را رواه ابوداود گویم ظاهرش در تلبیه گفتن ست در حال دخول مسجد وبعد رویت بیت ودر حال مشی تا شروع در استلام ومستثنی ست از وی اوقاتی که دران دعای مخصوص ست ورفته اند بدلول این حدیث ابوحنیفه وشافعی در جدید ودر قدیم گفته تلبیه گوید ولیکن بخفض صوت وهو قول ابن عباس واحمد **وعن** ابن عباس رضي الله عنه قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم في الثقل او قال في الضعفة من جمع بليل گفت ابن عباس فرستاد مرا رسول خدا در بار ورخت خود یا گفت در ضمن ضعیفان اهل وعیال خود از زنان واطفال از مزدلفه بشب وخود بعد از اسفار فجر

روایت اهل سنن و ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی که آمدند نزد آنحضرت در حالیکه استاده بود بعرفات مردم چند از اهل نجد و گفتند
کیف الحج فرمود الحج عرفة هر که آمد قبل صلوة فجر از شب جمع پس تحقیق تمام شد حج او و در روایتی از ابوداود ست هر که دریافت عرفه را قبل از
طلوع فجر پس تحقیق دریافت حج را و در روایت دارقطنی ست الحج عرفة الحج عرفة گویند این صریح ست در مراد و جواب داده اند ازین زیادت
که هر که نیافت جمع را پس نیست حج برای او باحتمال تاویل که مراد عدم حج کامل الفضیلة ست و بآنکه این روایت را ابوجعفر عقیلی انکار کرده
و در انکارش جزوی تالیف نموده و آیت دلالت نمیکند بر ذکر نزد مشعر حرام مگر برانکه رکن ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان واجب
مستکمل الفضیلة ست کذا فی السبل **وعن** عمر رضي الله عنه قال ان المشركين كانوا لا يفيضون حتى تطلع الشمس
گفت عمر بدرستیکه بودند مشرکان نمی راندند و روان نمی شدند از مزدلفه تا آنکه طلوع میکرد آفتاب افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و بکنایه
روان شدن از عرفات ویقولون اشرق ثبیر و میگفتند تابان شو ای کوه ثبیر بفتح مثلثه و کسر موحده و سکون تحتیه کوهی ست معروف
بر بسیار روند بمنی و روی کلان ترین کوههای مکه است و اشرق بفتح همزه فعل امر ست از اشراق یعنی ای او خل فی الشروق وان النبي صلى
الله عليه وسلم خالفهم و بدرستیکه آنحضرت خلاف کرد مشرکان را ثم افاض قبل ان تطلع الشمس پس تر ازان روان کرد شتابی از
عرفات پیش از آنکه بر آید آفتاب و در حدیث محمد بن قیس بن مخرمه است که وی گفت خطبه کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت بودند اهل جاهلیة
روان میشدند از عرفه وقتی که می بود آفتاب گویا که وی دستارهای مردان ست در روهای ایشان پیش از آنکه فرو رود آفتاب روان میشدند
از مزدلفه بعد از طلوع آفتاب هنگامیکه میشد آفتاب گویا که عمامه مردان ست در روی ایشان و ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب
و روان شویم از مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدی ما مخالف هدی عبده اوثان و شرک ست رواه البیهقي في شعب الايمان واخرج
نحوه من حديث مسور بن مخرمة **رواه البخاري** و در روایتی اشرق ثبیر کیما نغیر آمده اخرجه الاسمعیلی و ابن ماجة از اغاره بمعنی اسراع
در دویدن اسپ و در حدیث دلیل ست بر شرعیت دفع یعنی افاده قبل شروق شمس و گذشت حدیث جابر حتی اسفر جدا **وعن**
ابن عباس واسامة بن زيد رضي الله عنهما و او راجب رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند قالا لم يزل النبي صلى الله
عليه وسلم يلبي حتى رمى جمرة العقبة گفتند آن هر دو همیشه بود پیغمبر خدا تلبیه میکرد تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را در روز نحر و بعد از رمی
تلبیه تمام کرد **رواه البخاري** و مسلم و در وی دلیل ست بر مشروعیت استمرار در تلبیه تا روز نحر تا رمی جمره و قطع آن نزد رمی اول حصات کند
یا بعد فراغ ازان جمهور باول رفته اند و احمد و بعض اصحاب شافعی بسوی ثانی و دال ست او را روایت نسائی فلم يزل يلبي حتى رمى الجمرة فلما
رجع قطع التلبية و در روایت ابن خزیمه از حدیث ابن عباس از فضل که وی گفت روان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم از عرفات پس
همیشه تلبیه میگفت تا آنکه رمی کرد جمره عقبه را و تکبیر میگفت با هر سنگریزه پستر قطع کرد تلبیه را با آخر سنگریزه ابن خزیمه گفته این حدیث صحیح ست
و مبین مراد ست از قول وی حتی رمی جمرة العقبة ای اتم رمیها انتهی در نیل الاوطار گفته الامر کما قال ابن خزیمة زیرا که این زیادت خارج
مخرج صحیح ست و نیست منافی مزید فیه و قبول آن متفق علیه است کما تقرر في الاصول انتهی در سبل گفته علما را اختلاف ست که کی قطع تلبیه کنند
و این احادیث وقت ترک آنحضرت تلبیه را بیان کرده انتهی گویم مذهب جمهور قطع ست نزد رمی جمره مذکور و گروهی گفته قطع کند وقت در آمدن
در حرم و هو مذهب ابن عمر لیکن اعاده کند آنرا چون برآید از مکه بسوی عرفه و گروهی گفته قطع کند وقت رفتن بسوی موقف رواه ابن المنذر
و سعید بن منصور باسانید صحیحة عن عائشة ... و قاص و ... و به قال مالک و مقید کرده مالک آنرا بزوال شمس روز عرفه

وافاضت والله اعلم و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این رخصتی بود خاص
بام سلمه در سبل گفته حدیث دلیل ست بر جواز رمی قبل فجر زیرا که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود مع هذا آنرا مقرر داشت و حدیث ابن عباس
معارض اوست و جمع میان هر دو باین طریق ست که جواز برای معذور ست و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبد الله بن صالح سبل
گفته قادح ست درین جمع روایت سبعه از ابن عباس که پیش فرستاد آنحضرت او را شب مزدلفه در ضعفهٔ اهل خود انتهی رواه ابو داود و شیخ
در ترجمه گفته درین حدیث مقال ست و اساطین علم حدیث منکر اند آنرا انتهی ولیکن مصنف فرموده واسناده علی شرط مسلم
که سند این حدیث بر شرط مسلم ست پس قوی باشد وعن عروة بن مضرس بضم میم و تشدید رای مکسور و فتح ضاد معجمه گفت حاضر شدم
حجة الوداع را و صدر حدیث وی این ست گفت آمدم رسول خدا را بموقف یعنی جمع و گفتم آمدم ای رسول خدا از جبل طی پس مانده کردم ناقهٔ
سواری خود را و رنجانیدم نفس خود را و ... بجای ... آمده والله نگذاشتم هیچ کوهی مگر که استادم بران پس هست حج من پس این
حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد صلاتنا هذه گفت عروه فرمود رسول خدا
هر که حاضر شد نماز ما را که این ست یعنی بالمزدلفة مراد میدارد آنحضرت از نماز نماز مزدلفه را و در وی دلیل ست برانکه تمام نمیشود حج مگر بشهود
صلوة فجر در مزدلفه و وقوف در انجا تا دفع امام فوقف معنا اینست ایستاد با ما حتی ندفع تا آنکه روان شویم از مزدلفه وقد وقف بعرفة
قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس در عرفه پیش ازین اگرچه ساعتی باشد و اگرچه در غروب باشد بیکساعت که درین موضع ایستاد بعد
زوال یا در شب اضحی حاجی شد ابن حزم و ابن رشید ادعای اجماع کرده اند برانکه کافی نیست وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب فقه حنابله است
که وقت وقوف بعرفه از طلوع فجر یوم عرفه است تا طلوع فجر یوم نحر در منح الغفار گفته حاصل این ست که نیست دلیل برینکه وقوف نکند مگر بعد زوال
ابن تیمیه در منتقی بعد سوق حدیث عروه گفته این حدیث حجت ست و روز عرفه تمام آن وقت ست برای وقوف انتهی لیلا او نهارا استاد در شب
یا روز و وقوف عرفه یکی از دو رکن حج ست بلکه رکن عظیم ست تا آنکه وارد شده الحج عرفة و در مصفی گفته این وقوف فرض ست و شرط وقوف حضور در موضعی ست
از عرفات و وقت آن از زوال شمس ست تا صبح یوم النحر و جمع در میان هر دو از نهار و لیل سنت ست انتهی و عرفه اسم مکانی مخصوص ست
و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که مشتق از عرف ست بالفتح و سکون را بمعنی بوی شخص و چون در منا بوهای بد بجهت کشتن
ذبائح پیدا میشود در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از ان روائح ولیکن درین زمان خلاف آن روائح کریهه می آید بجهت کثرت غائط
مردم که در ان وادی مبارک از بی حفظ التی شان ... باشد و این حال از صدر اول ماثور نیست از آفات این زمان ست فقد تم حجه پس تحقیق
تمام شد حج او وقضی تفثه و تمام کرد تفث خود را تفث در لغت بمعنی اذهاب شعث ست قاله النضر بن شمیل وقیل قضاء المناسک رواه
الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان والحاکم والدارقطنی والبیهقی من حدیثه بالفاظ مختلفة
وصححه الترمذی وابن خزیمة والدارقطنی والحاکم والقاضی ابو بکر بن العربی علی شرطهما و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند
حج وی تمام نیست و وقوف عرفه مجمع علیه ست و اما مزدلفه پس نزد جمهور حج تمام ست و اگرچه وقوف در ان و نماز صبح آنجا فوت شده باشد
ولیکن دم لازم ست و مذهب ابن عباس و جماعهٔ از سلف آنست که وقوفش رکن ست مثل عرفه و این مفهوم دلیل اوست و مؤید اوست
روایت نسائی که هر که ندریافت جمع را پس نیست حج او را و قوله تعالی فاذکروا الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول وی خذوا عنی مناسککم
و جواب داده اند جمهور ازین روایت بانکه مراد از حدیث عروه آنست که هر که کرد جمیع مذکورات تمام شد حج او و آمد بحج کامل و دال ست برین

ولهذا گفت ابن عمر که چنین دیدم آنحضرت را که میکرد آنرا و بعضی از علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در انجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود
از ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف اما این معنی در ایام منی مفقود ست و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع ست پس وقوف نزد آن موجب
ازدحام و تضییق طریق ست و لحوق ضرر ست بگذرندگان راه بخلاف دو جمرهٔ دیگر که بر کرانهٔ راه اند نه درمیان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب
عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل ست و اکثر دعای آنحضرت در نماز در تشهد بود پیش از سلام
و برآمدن از نماز و دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه
و شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع ست و چندین ادعیه و اذکار
بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم نیز آمده و تحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نمازهای فرض و عقیب
تلاوت قرآن و جز آن شیخ در ترجمه بعد ازین گفته و بندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه وقتی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل وی
بی سابقهٔ فکر و تامل بطریق الهام نکتهٔ در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبة و امید ست که صواب باشد و آن این ست که در عدم وقوف
نزد این جمره اشارت ست از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در ان
و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال نمود و ادا کرد حق خدمت بروسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید
او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لاسیما درین عبادت که حج ست که ثمر غایت آثار رحمت
و نتایج مغفرت ست چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامهٔ گناهان می بخشد گویا گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار تعب کشیدید و مجاهده
کردید یکدمی آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را بر اکابر علمای مکه که در انوقت درین مشهد حاضر بودند
عرض کردم خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی بن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر با بن ظهیره پس همه قبول کردند
و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم انتهی بعبارته **و** هم روایت ست از ابن عمر رضی الله **عنه** ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال بدرستیکه آنحضرت گفت در حجة الوداع وقت برآمدن از احرام و قواه النووی و قال هو الصحیح المشهور یا در عمرهٔ حدیبیه
و جزم به امام الحرمین و گفت قاضی عیاض در هر دو جا بود و نووی گفته این هم دور نیست و بمثله قال ابن دقیق العید مصنف گفته و هذا هو المتعین لتظافر
الروایات بذلک اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر تراشندگان را در حج یا عمره نزدیک حلال شدن از ان قالوا
والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی سر را نیز دعا برحمت کن مصنف در فتح گفته واقف نشدم در هیچ طریقی بر نام متولی این
سوال بعد بحث شدید از ان یا رسول الله ای فرستادهٔ خدا بسوی بندگان و رحمت وی بر ایشان قال گفت آنحضرت خداوندا
رحمت کن محلقان را گفتند و مقصرین را هم قال فی الثالثة گفت آنحضرت در کرت سوم والمقصرین و مقصران را هم رحمت کن
و در روایتی چهارم بار جمع کرد مقصرین را و ظاهر حدیث آنست که دعا برای محلقین دو بار کرد و برای مقصرین یکبار و در روایات آمده که
سه بار برای محلقین و مقصرین را بران عطف نموده متفق علیه من حدیث ابن عمر و من حدیث ابی هریرة و لمسلم عن ام الحصین
و لاحمد عن ابی سعید و حدیث دلیل ست بر شرعیت حلق و تقصیر و حلق افضل ست و در حلق استکمال راس باید نزد مالک و احمد و قیل
هو الافضل و اقل هم مجزی ست و قیل الربع و قیل النصف و گفته اند حنفیه که واجب ست حلق آن ... و قیل شعرة واحدة
و خلاف در تقصیر فی التفصیل مثل این ست و اما مقدار وی پس بقدر یک انگشت و گفته اند که کمتر ازین هم کافی ست این همه در حق مردان ست

وهو قول الاوزاعي والليث وعن الحسن البصري مثله وليكن گفته چون بگذارد نماز صبح روز عرفه والصواب ما قدمناه **وعن** عبد الله
بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره ومنى عن يمينه بدرستيكه وى گردانيد خانه كعبه را بجانب دست چپ خود
وقت رمي جمره عقبه وگردانيد منى را جانب دست راست خود يعني وقتي كه برسيد بجمره كبرى كه در جانب مسجد خيف ست رمى الجمرة بسبع
حصيات وانداخت جمره را بهفت سنگريزه وتكبير ميگفت با هر سنگريزه وقال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة
وگفت سوگند بكسيكه جز او خدائى نيست كه اين ست جاى كسيكه فرود آورده شده است بروى سوره بقره عبارت ست از آنحضرت صلى الله
عليه وسلم وتخصيص سوره بقره بجهت آنست كه در وى مناسك حج مذكور ست يا مقصود از انزال قرآن ست ومشتمل ست بر اكثر امور ديانات ومعاملات
چه اين سوره اطول وارفع سور قرآنى ست چنانكه در حديث آمده كه هر چيز را كوهانى ست وكوهان قرآن سوره بقره ست ودر وى جواز گفتن سوره بقره ست
بخلاف كسيكه مكروه ميگويد آنرا ودر سبل گفته لا دليل عليه متفق عليه اجماع قائم ست بر اينكه اين كيفيت واجب نيست بلكه مستحب ست واين را
ابن مسعود بطور رد گفته بر كسيكه گفت رمى نكنند آنرا از بالاى آن واتفاق كرده اند بر رمى سائر جمار از فوق آنها واز اينجا معلوم شد كه در رمى رعايت
عدد طاق مى بايد كرد ودر مسلم از حديث جابر آمده كه انداختن سنگريزها در حج طاق ست يعني هفت سنگريزه مى انداز د **وعن** جابر رضي الله
عنه قال رمى رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمرة يوم النحر ضحى رمى كرد رسول خدا جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلك
فاذا زالت الشمس وليكن سپس روز نحر در سه روز ديگر پس وقتي رمى كرد كه برگشت آفتاب از جانب مشرق بسوى مغرب رواه مسلم كلام در وقت
رمى جمره گذشت واين حديث دليل ست بر اينكه وقت رمى جمار ثلثه بعد از زوال شمس ست وهو قول جماهير العلماء **وعن** ابن عمر رضي الله عنه
انه كان يرمي الجمرة الدنيا بود ابن عمر كه رمى ميكرد جمره را كه نزديك تر ست از منازل كه در جانب مسجد خيف ست واين اول جمرات ست
كه رمى كرده ميشوند روز نحر بسبع حصيات بهفت سنگريزه يكبر على اثر كل حصاة در حاليكه تكبير ميگفت برپى هر سنگريزه ثم يتقدم
پستر پيشتر ميرفت حتى يسهل بضم حرف مضارعه وكسر ها از سهل بسكون هاء ودر روايتى بجاى حتى ثم آمده يعني تا آنكه در مى آمد زمين نرم را
وقصد آن مى نمود سهل ضد حزن بفتح حاى حطى وزاى معجمه زمين درشت فيقوم فيستقبل القبلة قياما طويلا پس مى ايستاد متوجه
قبله استادنى دراز وتفسير مقدار اين قيام در روايت ابن ابى شيبه باسناد صحيح چنين آمده كه ابن عمر مى استاد نزد جمره بمقدار آنكه كسى سوره بقره بخواند
ويدعو ويرفع يديه ودعا ميكرد وبر ميداشت هر دو دست خود را ابن قدامه گفته نميدانم درين خلاف مگر آنچه مروى ست از مالك كه
رفع نكند دست را براى دعا واين حديث حجت ست بروى وتقدم الكلام في ذلك في كتاب الصلوة ثم يرمي الوسطى پستر رمى ميكرد جمره ميانه
بهفت سنگريزه تكبير ميگفت هرگاه كه مى انداخت حصات را ثم ياخذ ذات الشمال فيسهل ويقوم مستقبل القبلة ثم يدعو
ويرفع يديه ويقوم طويلا پستر ميگرفت راه وى رفت بجانب دست چپ پس مى آمد زمين نرم را ومى ايستاد مقابل قبله پستر دعا ميكرد
وبر ميداشت هر دو دست خود را ومى ايستاد دراز ثم يرمي جمرة ذات العقبة من بطن الوادي پستر رمى كرد جمره عقبه را از مغاك وادى
بهفت سنگريزه تكبير ميگفت نزديك هر سنگريزه ولا يقف عندها ونمى استاد نزد جمره العقبه ثم ينصرف فيقول هكذا رايت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يفعله پستر برميگشت پس ميگفت اين چنين ديدم پيغمبر خدا را كه ميكرد رواه البخاري سنت چنين واقع
شده است كه بعد از رمى دو جمره اول مى بايد ايستاد وبسيار ايستاده در دعا بايد كرد وجمره اخير را رمى ميكنند وبر گردند ونايستند ودعا نكنند
وسر آنرا جز شارع كسى نداند ومعظم اركان حج وافعال آن تعبدى ست كه عقل بدريافت كنه آن راهى نيست واين نيز از ان قبيل ست

وسوال سائل مشعر بان ست بلم اشعر پس این حکم مختص بهمین حالت باشد وقول وی لا حرج محمول باشد بر نفی دم واثم هر دو معا در ناسی وجاهل
وباقی ماند عامد بر اصل وجوب اتباع رسول در حج وقائل تفرقه میان عامد وغیره نیز مشی بر قاعده نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که
معتبر باشد وجائز نبود اطراح آن وشک نیست که عدم شعور وصف مناسب عدم تکلیف ومواخذه است وحکم متعلق ست بدان پس ممکن نیست
اطراح آن بالحاق عامد بدان زیرا که نیست مساوی او وگفت واما تمسک بقول راوی فما سئل عن شئ الخ که مشعر بعدم مراعات ترتیب ست مطلقا
پس جوابش آنست که این اخبار از راوی متعلق بمسئول عنه ست وآن مطلق ست نسبت بحال سائل ومطلق دلالت نمیکند بر یکی از دو خاص بعینه
پس حجت نباشد در حال عمد انتهی متفق علیه من حدیثه ومن حدیث ابن عباس نحوه ودرین باب حدیثها ست ورفته است شوکانی
بمفهوم حدیث ودر نیل الاوطار اطالت بسیار کرده وران وترجیح داد آنرا ودر حجة الله البالغه گفته فتوی داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در باره کسیکه حلق کرد قبل ذبح یا نحر قبل رمی یا رمی بعد مسا، یا اضافه قبل حلق بقول خود که نیست حرج وامر نکرد بکفاره وسکوت نزدیک
حاجت بیان ست وکاش آگاه میشدم که آیا کدام صیغه صریح ترست در بیان استحباب ازینکه نیست حرج **وعن المسور** بکسر میم
وسکون سین مهمله وفتح واو بن مخرمه بفتح میم وسکون خا زهری قرشی ست در وقت انتقال آنحضرت هشت ساله بود واما سمع دارد
از آنحضرت ویاد دارد از وی صلی الله علیه وسلم بعد انتقال عثمان از مدینه بمکه نقل کرد وماند آنجا تا آنوقت که محاصره کرد مکه را لشکر یزید پلید
پس کشته شد بسنگی از سنگهای منجنیق در حالیکه نماز میگذارد در اول سنه اربع وستین وبود از اهل فضل ودین رضي الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم نحر قبل ان یحلق وامر اصحابه بذلك بدرستیکه آنحضرت نحر کرد پیش از انکه بتراشد موی سر او وامر کرد
یاران خود را به نحر کردن قبل حلق واین دال ست بر تقدیم نحر قبل حلق واین اخبار ست از فعل آنحضرت در عمره حدیبیه وقت حصر پس
برامد از احرام بذبح وتبویب کرد بخاری وگفت باب النحر قبل الحلق فی الحصر واشاره کرد بخاری که این ترتیب مخصوص ست بحصر حدیبیه
وجوب زیرا که روایت کرده است آنرا بمعناه وقد اخرجه بطوله فی کتاب الشروط ودر وی این ست که فرمود اصحاب را برخیزید وذبح کنید
پستر موی سر بتراشید ودر وی قول ام سلمه است مر آنحضرت را که بیرون رو وسخن مکن با هیچیکی از ایشان سخنی تا آنکه نحر کنی بدن خود را
پس بیرون آمد ونحر کرد بدن را پستر خواند حالق را وتراشید موی سر الحدیث در سبل گفته احسن آن بود که مصنف این حدیث را تاخیر میکرد
تا باب الاحصار انتهی یعنی وی می آورد نه درینجا رواه البخاري ونیز درین حدیث دلیل ست بر افضلیت حلق ووجه افضلیت
آنست که مقصر باقی دارنده است بنفس خود زینت را از موی وحاج ومعتمر مامور اند بترک زینت وبتذلل وانکسار وحلق تمام سر
اقرب تست بسنت اگرچه ربع هم نزد حنفیه کافی ست وثابت نشده است حلق آنحضرت در غیر حج وعمره حافظ ابن القیم افاده کرده که
حلق راس چهار نوع ست یکی شروع وجوبا یا استحبابا وآن عبادت خداست در حج وعمره وآنحضرت برای فاعل او سه بار استغفار کرد
دوم شرک محرم ست چنانکه جاهلان برای مخلوق حی یا میت سر خود می تراشند واین نوعی از عبادت برای مخلوق ست چه حلق در اصل تذلل وتعبد ست
وعادت عرب بود که چون اسیری را رها میکردند ناصیه او می بریدند وموی سر او را می تراشیدند برای تعبد واذلال واین عبودیت واذلال
وتواضع در شریعت جاری ماند برای خدای وحده لا شریک له که جز وی کسی مستحق عبادت نیست وتشریع آن در اعظم عبادات برای انکسار
وتذلل مقرر شد که آن حج ست پس هر که موی سر برای غیر خدا بر نام دیگری از زنده ومرده بتراشد وی گویا این عبادت را بغیر اهل او بخشیده ودر غیر موضع نهاده
سوم حلق برای حاجت ست از مرض وقمل وحکه وجز آن واین جائز ست بحدیث کعب بن عجره که در صحیح هست چهارم حلق برای راحت وترفه بغیر حاجت

وتفصیل حلق بر تقصیر در حق حاج ومعتمر ست ومتمتع را آنحضرت مخیر گردانیده در حلق بتقصیر کما فی روایة البخاری بلفظ ثم یحلقوا او یقصروا
وظاهرش استوای امرین ست در حق متمتع ومصنف در فتح تفصیل کرده وگفته ان کان حیث یطلع شعره فالاولی له الحلق والا فالتقصیر
لیقع الحلق فی الحج ووجه این تفصیل در فتح بیان کرده واما نساء پس مشروع در حق ایشان تقصیر ست اجماعا ابوداود از حدیث ابن عباس آورده
که نیست بر زنان حلق جز این نیست که بر ایشان تقصیر ست وترمذی از حدیث علی آورده که نهی کرد از انکه بتراشد زن سر خود را ونزد شافعی
اگر حلق کند مجزی ست با کراهت **وعن** عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
وقف فی حجة الوداع استاد آنحضرت وتوقف کرد در جائی در حجة الوداع بمنی برای پاس خاطر مردم روز نحر بعد زوال بر راحله خطبه کنان نزدیک
جمره فجعلوا یسألونه پس پرسیدن گرفتند مردم واستکشاف ابهام در تعلیم احکام نمودند واستفسار کردند فقال رجل پس گفت مردی
مصنف گفت لم اقف علی اسمه بعد البحث الشدید لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح آگاه نشدم پس حلق کردم وتراشیدم موی سر پیش از انکه
ذبح کنم وحال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد قال اذبح ولا حرج فرمود ذبح کن هدی را ونیست هیچ تنگی وباک وذبح آنست که در حلق باشد
وجاء آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج وآمد مردی دیگر وگفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از انکه رمی کنم
جمرهٔ عقبه را فرمود بینداز ونیست حرج ودرین حدیث حلق قبل رمی آمده ودر روایتی حلق قبل نحر ودر روایتی افاضه قبل حلق ودر روایتی ذبح
قبل رمی ودر روایتی حلق قبل ذبح ودر روایتی زیارت قبل رمی در نیل الاوطار گفته والاحادیث تدل علی جواز تقدیم بعض الامور علی بعض
وهی الرمی والحلق والتقصیر والنحر وطواف الافاضة وهو اجماع کما قال ابن قدامة فی المغنی ومصنف در فتح گفته الا انهم اختلفوا فی الدم فی
بعض المواضع فما سئل یومئذ عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آنحضرت آنروز از هیچ چیز که تقدیم
کرده شد ونه از چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه فرمود بکن هیچ باکی نیست افعال روز نحر چهار ست یکی رمی جمرهٔ عقبه دوم نحر هدی یا ذبح او سوم
حلق یا تقصیر چهارم طواف افاضه واختلاف کرده اند که این ترتیب سنت ست یا واجب اکثر علما که شافعی واحمد از ایشان اند بر انند که
سنت ست تمسک بهمین حدیث وگویند که آنحضرت در حج خود همچنین کرده چنانکه در صحیحین ست اتی منی فاتی الجمرة فرماها ثم اتی منزله بمنی فنحر وقال
للحالق خذ پس همین ترتیب مشروع ومسنون باشد در مصفی گفته ترتیب میان رمی وذبح وحلق وطواف سنت ست نه واجب بحدیث لا حرج
انتهی وجماعتی که ابو حنیفه ومالک از ایشان ست میگویند واجب ست ومراد بنفی حرج رفع اثم ست از جهت جهل ونسیان وطیبی گفته که روایت کرد ابن عباس
مثل این حدیث وواجب گردانید دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر نمیکرد بخلاف آن گوییم این تاویل ضعیف ست وفهم صحابی معارض نص
صحیح صریح نمیتواند شد وقرطبی گفته روی عن ابن عباس ولم یثبت عنه ونیست نزاع درین باب در حق مطلق حاج وبعض فقها نزاع کرده اند در حق
قارن وگفته اند که حلق نکند تا آنکه طواف کند ورد علیه النووی بالاجماع وحدیث صریح ست در جواز تقدیم وتاخیر بعض این اشیا بر بعض وبر انکه نیست
ضیق ونه اثم بر مقدم وموخر ومذهب شافعی وجمهور سلف وفقهای اصحاب حدیث ودیگر علما جواز اوست با عدم وجوب دم بر فاعل لقوله صلی الله
علیه وسلم للسائل لا حرج زیرا که این ظاهر ست در رفع اثم وفدیه معا چه اسم ضیق شامل اوست طبری گفته ساقط نکرد آنحضرت حرج را مگر آنکه کافی ست
فعل را واگر کافی نبود امر میکرد او را باعاده زیرا که جهل ونسیان وضع نمیکند از مکلف حکمی را که لازم اوست در حج چنانکه اگر ترک کرد رمی ومانند آن
را آثم نمیشود بترک وی بنسیان یا جهل لیکن واجب ست بروی اعاده واما فدیه پس اظهر سقوط ست از جاهل وناسی وعدم سقوط از عالم ابن دقیق العید
گفته قول بسقوط دم از جاهل وناسی نه از عامد قوی ست از جهت دلیل دال بر وجوب اتباع افعال نبی صلی الله علیه وسلم در حج بقوله خذوا عنی مناسککم

نیست بر زنان حلق یعنی موی ستردن وجز این نیست که کوتاه میکنند موی سرهای خود را در مصفی گفته وظیفهٔ زنان قصر ست بهمین حدیث
واین حلق یا قصر رکن ست واقل او ما یطلق علیه الحلق ست تنقیح حلق وقصر ازالهٔ شعر ست بهر صفت که باشد نتف یا حلق یا قص باسنان
و بمقراض بهتر ست وکسیکه موی سر ندارد او را مستحب ست راندن استره بر سر انتهی رواه ابوداود والدارقطني والطبراني والدارمي
باسناد حسن وقواه ابو حاتم في العلل والبخاري في التاريخ واعله ابن القطان ورد علیه ابن المواق فاصاب و در حدیث علي
وعایشه رضی الله عنها ست نزد ترمذی که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم از اینکه حلق کند زن سرش را پس حلق بر زنان حرام ست ونزد شافعی
اگر کند مجزی باشد بکراهت کما تقدم **وعن** ابن عمر رضي الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استاذن رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان يبيت بمكة ليالي منى من اجل سقايته فاذن له گفت ابن عمر طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
که شب باش کند بمکه در شبهای منی از بهر منصب سقایهٔ زمزم که حوالهٔ بنی المطلب بود وعباس رئیس ایشان بود در آنوقت پس اذن کرد
آنحضرت او را به بیتوتت مکه وسقایه جای آب دادن مراد بسقایه آب زمزم ست که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل پر میکردند
و مبیت بمنی واجب ست نزد جمهور علما وسنت ست نزد ابو حنیفه وهمچنین در روایتی از شافعی واحمد ومعتبر در مبیت اکثر لیل ست وهمچنین ست
حکم در مواضعی که قیام لیل در انجا مستحب ست وبعضی گفته اند که بیتوتت یک ساعت کفایت ست ودلیل قائل سنیت وی همین حدیث ست
میگویند که اگر واجب می بود عباس را چه قسم اذن میکرد به بیتوتت مکه وجواب میگویند که بجهت عذر ضرورت بود ودر بعضی روایات لفظ رخصت آمده
بجای اذن وگاهی گویند اگر سنت می بود حاجت استیذان چیست بی اذن نیز میرفت واین سخن ضعیف ست زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود
نزد ایشان در مثل این مقام از جهت التزام این مجانبت ومخالفت تمام مردم وترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وشک نیست که در ترک
سنت آثام ست واستیذان برای اسقاط آن اشارت بود در هدایه گفته بیتوتت بمنی از مناسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی ست اگر
کسی بیتوتت کند در غیر منی وحاضر گردد در وقت رمی لازم نمی آید بروی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وامیر المؤمنین عمر
ادب میکرد بر ترک آن انتهی وبعضی گویند این حکم مختص ست بعباس نه غیر وی وگفته اند وکسیکه محتاج ست بسوی آن در سقایهٔ خود در سبیل
وهو الاظهر زیرا که تمام نمیشود برای تنها عباس اعداد ماء برای شاربین وآیا مختص بآب ست یا ملحق ست بآن هر چه در معنی آنست از اکل وغیره
وهمچنین حفظ مال وعلاج مریض واین الحاق رای شافعی ست وحدیث عاصم که می آید دال ست بران انتهی **متفق علیه** در شرح السنه گفته هر که ترک کرد
مبیت این لیالی در منی از غیر مرخص لهم پس بروی دم ست نزد شافعی وگفت ابو حنیفه اساء ولا شي علیه انتهی **وعن** عاصم بن عدي
کنیت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو عمرو ست حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار ست حاضر شد بدر را ومشاهد ما بعد او را
وگفته اند که نیست بدری بلکه همراه آنحضرت برآمده بود آنحضرت او را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید بنابر آنچه از انها بگوش وی صلی الله علیه وسلم
رسیده ولیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین بدر بود ومات سنه خمس واربعین وگفته اند شهید شد روز یمامه وعمر وی یکصد
وبست سال بود رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رخص لرعاء الابل في البيتوتة عن منى بدرستیکه آنحضرت
رخصت کرد برای چرانندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیتوتت نکنند رخصت ست يرمون يوم النحر رمی کنند روز نحر
جمرهٔ عقبه را پس تر کوچ کنند وشب بمنی نمانند ثم يرمون الغد ومن بعد الغد ليومين ثم يرمون يوم النفر پس تر رمی کنند فردا
وبعد از فردا دو روز پیشتر رمی کنند روز نفر یعنی روز چهارم اگر جلدی وشتابی نکنند ودر ینجا دلیل ست بر جواز عدم مبیت منی بعذر وبرینگ

ودر اباحتش دو قول ست از احمد واحتجاج کرده است بر جوازاو بحدیث ابن عمر که رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم صبیا قد حلق بعض شعره وترک بعضه فنهاهم عن ذلک وقال احلقوه کله او اترکوه کله رواه ابو داود باسناد صحیح واسناده علی شرطهما وبحدیث عبد الله بن جعفر ان النبی صلی الله علیه وسلم امهل آل جعفر ثلثا ثم اتاهم فقال لا تبکوا علی اخی بعد الیوم ثم قال ادعوا الی اولاد اخی فجیء بنا کاننا افراخ فقال ادعوا الی الحلاق فامره فحلق رؤسنا واسناده علی شرط الشیخین ولیکن در استدلال باین هر دو حدیث نظرست زیراکه این حکایت دو واقعه وفعل ست که نیست عموم برای آن چه حلق دران هر دو برای کودکان بود وشاید برای حاجت باشد بسبب اتساخ رؤس آنها وعدم التفات شان بجانهای خود باغتسال وادهان وترجل پس فعل صبی دال بر اباحت وی برای بالغ نبود خصوصا نزد کسیکه تجویز الباس حریر برای ولی صبی وصغیر میکند واحتجاج مینماید بغیر مکلف بودن وی همچنین گفته میشود که حکم حلق نیز در حق او حرام نیست زیراکه غیر مکلفست والا فرق چه باشد وقد تواترت الآثار عن الصحابة بکراهة الحلق والمنع منه حتی قال عمر لصبیغ لو وجدتک محلوقا لاخذت الذی فیه عیناک وفی الحدیث فی صفة الخوارج سیماهم التحلیق وکان علی رضی الله عنه اذا احتاج الی اخذ شعر راسه اخذه بالجلم ولم یحلقه وفعله الامام احمد رحمه الله تعالی انتهی کلام ودر حلق سائر شعور بدن کلام ست ونیست کلام در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست **وعن** عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عایشه فرمود آنحضرت اذا رمیتم وحلقتم فقد حل لکم الطیب وکل شیء الا النساء چون رمی کردید شما جمرهٔ عقبه را وموی سر تراشیدید پس تحقیق برآمدید از احرام وحلال شد شما را طیب وهمه چیزکه پیش ازین حلال نبود مگر زنان که هنوز حلال نشده اند لیکن بعد از طواف افاضه زنان هم حلال شوند وازینجا معلوم شد که بمجرد این دو کار که رمی وحلق باشد حلال میشود بر محرم هر محرم مگر زنان وظاهر آنست که حل طیب وغیره مجمع علیه ست نه وطی بعد رمی اگرچه حلق نکرده باشد ومؤید اوست حدیث شیخین واحمد از عایشه که گفت بودم من که تطیب میکردم آنحضرت را قبل ازانکه احرام بندد وروز نحر قبل ازانکه طواف کند به بیت بطیبی که دروی مشک بود ونسائی راست که خوشبو ساختم آنحضرت را برای احرام وقتی که احرام بست وبرای حل بعد ازانکه رمی کرد جمرهٔ عقبه را قبل ازانکه طواف کند بیت را کذا فی المنتقی لابن تیمیة واین را شواهدست نزد ابو داود وحاکم وبیهقی از حدیث ام سلمه در قصهٔ که در وی این ست که فرمود آنحضرت این روزی ست که رخصت کرده شد شما را دران چون رمی کردید شما جمره را ونحر کردید هدی را بدرستیکه حلال شدید شما از هر شیء که حرام بود بر شما ازان مگر زنان تا آنکه طواف کنید بیت را وچون شام کردید شما وطواف نکردید گردید شما محرم چنانکه بودید در اول امر تا آنکه افاضه کنید به بیت انتهی ولیکن علی بن اسحق انکارش کرده کذا فی ضوء النهار وشاهد اوست روایت احمد از حدیث ام قیس بنت محصن هیثمی گفته رجالش ثقات اند گفت ام قیس بیرون رفت از نزد ما عکاشه بن محصن ونفری از بنی اسد قمیص پوشیده عشیه یوم نحر پس ترجوع کردند بسوی من وقت عشا وقمیصهای شان بر دستهای ایشان ست بر میدارند آنرا گفتم ای عکاشه چیست شما را که بیرون رفتید متقمص وبرگردید وپیراهنهای شما برای شماست بر میدارید آنرا گفت خیرست ای ام قیس این روزی ست که رخصت کرده شد ما را دران که چون رمی کنیم جمره را حلال شویم از هر چیز که حرامیم ازان مگر زنان پس چون شام کردیم وطواف ننمودیم گردیدیم حرام همچو هیئت ما قبل از رمی جمره هیثمی گفته رواه الطبرانی فی الکبیر گویم واخرجه البیهقی فی السنن الکبری بالفاظ وذکر فیه حدیثا مرفوعا ولم یطعن فیه کذا فی منحة الغفار رواه احمد وابو داود والدارقطنی والبیهقی وفی اسناده ضعف ودر سندش ضعفی هست زیراکه در روات وی حجاج بن ارطاة ست ووی ضعیف ومدلس ست بیهقی گفته این حدیث از تخلیطات اوست واین طریق دیگر نیز هست که مدار نیز بروست **وعن** ابن عباس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس علی النساء حلق وانما تقصرن

بعده گفت نمیدانم من شاید ملاقات نکنم شمارا بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر شما مانند حرمت این بلد شما درین سال شما تا آنکه ملاقات کنید رب خود را پس بپرسد شمارا از اعمال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بدورتر شما آگاه باشید آیا تبلیغ کردم پس چون قدوم آوردیم بمدینه درنگ نکرد آنحضرت مگواندک تا آنکه مُرد صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابو داود باسناد حسن

وعن عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك بين الصفا والمروة يكفيك لحجك وعمرتك گفت آنحضرت عایشه رض را که طواف کردن تو در خانه کعبه وسعی تو میان صفا ومروه کافی ست ترا برای حج وعمره تو رواه مسلم درین حدیث دلیل ست برینکه کفایت میکند قارن را یک طواف ویک سعی برای حج وعمره وباین رفته است جماعتی از صحابه وشافعی وغیره وحنفیه گویند لابدست از دو طواف ودو سعی واحادیث متوار داند برمعنی حدیث عایشه از عمر وجابر وغیرهما ودلیل حنفیه قوله تعالی ست واتموا الحج والعمرة لله ولیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل ست واگرچه جز یک طواف نکرده واکتفا کرد آنحضرت بر یک طواف وسعی وبود قارن کما هو الحق پس این فعل آنحضرت ست وآن قول آنحضرت ونیز استدلال کرده اند بحدیث زیاد بن مالک باآنکه در میزان گفته روایت زیاد از ابن مسعود حجت نیست و بخاری گفته لا نعرف له سماعا من عبد الله وعنه روی حدیث القارن يطوف طوافين ويسعى سعيين انتهی در نیل الاوطار گفته قول بیک طواف وسعی قول مالک واسحق وداؤد وابن عمرست ودو طواف ودو سعی قول زید بن علی وابن مسعود وشعبی ونخعی ست واجابوا عن احادیث الباب باجوبة متعسفة بعده ادلهٔ فریقین ذکر کرده وگفته ابو ثور احتجاج کرده است بر اکتفا بطواف واحد بحجت نظریه چنانکه گفت کفایت کرد ما همگنان را برای حج وعمره یک سفر ویک احرام ویک تلبیه همچنین یک طواف ویک سعی هم کفایت میکند حکی هذا عنه ابن المنذر ومنجمله حجج طواف واحد حدیث دخلت العمرة في الحج الى يوم القيامة ست وهو صحيح زیرا که بعد دخول عمره در حج حاجت بعملی دیگر غیر عمل وی نیست والسنة الصريحة الصحيحة احق بالاتباع فلا يلتفت الى ما خالفها انتهی در سبل گفته عایشه اهلال بعمره کرده بود چون حائض شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره نووی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره مکن از طواف وسعی وتقصیر شعر راس پس امر کرد او را آنحضرت باعراض از افعال عمره واحرام بستن بحج پس قارن شود ووقوف کند بعرفات وبجا آرد جمله مناسک جز طواف که تاخیر کند آنرا تا تطهیر ومنجمله ادله بودن وی قارنه حدیث باب ست که طوافك بالبيت الخ چه صریح ست در آنکه وی متلبس بود بحج وعمره وتاویل قول آنحضرت که ترک کن عمره را همان ست که نووی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره وابطال آن بالکلیه نیست چه نیست صحیح خروج از حج وعمره بعد احرام بستن به نیت خروج بلکه تحلل از ان هردو بعد فراغ از انها انتهی

وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يرمل في السبع الذي افاض فيه رمل نکرد آنحضرت در طواف افاضه واز ینجا معلوم شد که درین طواف که آنرا طواف زیارت هم گویند رمل نیست همچنین در طواف وداع هم نیست بلکه شرعیت آن در طواف قدوم ست وعليه الجمهور رواه الخمسة الا الترمذي یعنی احمد وابو داؤد ونسائی وابن ماجه وصححه الحاكم در مصفی گفته رمل مخصوص ست بطوافی که عقب وی سعی باشد خواه قدوم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره ومعنی رمل اسراع ست در مشی با تقارب خطی واضطباع بجهت اتباع وآن نیز خاص ست بطوافی که در ان رمل باشد ورمل مخصوص ست برجال دون نساء انتهی

وعن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب بگذارد آنحضرت نماز پیشین ونماز دیگر ونماز شام ونماز خفتن پس تر خواب کرد یگان خوابی محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنگریزه در وی والآن نام موضعی ست معین بیرون مکه در جانب منی متصل بمعلی آنرا ابطح وبطحاء

خاص نیست بعباس ونه بسقایه یوی بلکه اگر کسی احداث سقایه کند جائز باشد و رانچه جائز ست اهل سقایهٔ زمزم را رواه الخمسة یعنی احمد وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه وابن حبان وحاکم ومالک نیز وصححه الترمذي وابن حبان وله الفاظ وفي الباب عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده رواه الدارقطني واسناده ضعیف وعن ابن عمر رواه البزار باسناد حسن والحاکم والبیهقي در نیل الاوطار گفته استدلال کرده اند جمهور باین احادیث برانکه مبیت منا منجمله مناسک حج ست واختلاف کرده اند در وجوب دم بترک آن گفته اند واجب ست از هر شب یک دم روی ذلک عن المالکیة وگفته اند صدقه کردن یک درهم وقیل الطعام واز هر سه یک دم هکذا روي عن الشافعي وهو روایة عن احمد ومشهور از وی واز حنفیه آنست که نیست هیچ شی انتهی **وعن** ابی بکرة بفتح با وسکون کاف وتا در آخر صحابی مشهور ست رضی الله عنه قال خطبنا رسول الله صلى الله علیه وسلم یوم النحر گفت خطبه کرد ما را آنحضرت روز نحر واین خطبهٔ عید نبود زیرا که آنحضرت در حج خود نماز عید گذارد ونه خطبهٔ عید خواند واز ینجا شرعیت خطبه معلوم شد الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که گفت آنحضرت در خطبه که زمان بازگشت بهیئت وی که در روز پیدا کردن خدا آسمانها وزمینها را بود دوازده ماه از انجمله چهار ماه حرام ست سه ماه پیهم آینده اند ذوالقعده وذوالحجه ومحرم ورجب مضر که میان جمادی الآخره وشعبان ست وفرمود کدام ماه ست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان بردیم ما که نزدیک ست که نام می برد آنرا بجز نام مشهور که دارد پس گفت آیا نیست ذوالحجه گفتیم آری هست گفت کدام شهر ست این گفتیم الله ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بجز نام مشهور او گفت آیا نیست این بلده گفتیم آری هست گفت کدام روز ست این روز گفتیم خدا ورسول او داناتر اند پس خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که نام می برد آنرا بغیر نام او پس گفت آیا نیست روز نحر گفتیم آری گفت بدرستیکه خونهای شما ومالهای شما وآبروهای شما حرام ست بر شما که بی حق شرعی تعرض کنید بآن مانند حرام بودن روز شما که این روز ست در ماه شما که این ماه ست در شهر شما که این شهر ست ونزدیک ست که ملاقی شوید شما پروردگار خود را پس پرسد شما را از اعمال شما آگاه باشید پس نگردید بعد رفتن من از دنیا گمراهان که بزنند بعضی از شما گردنهای بعض را آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من یعنی رسالت را وحکم شریعت را گفتند آری فرمود خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند یعنی تا روز قیامت منکر نشوند وعذر نیارند پس باید که برساند حاضر مر غائب را پس بسیار رسانند یاد دارنده تر اند از کسی که شنیده است از من متفق علیه در حج سه خطبه مسنون ست نزد مالکیه وحنفیه یکی در روز ترویه یعنی سابع ذی الحجه دوم روز عرفه سوم روز نحر وزیاده کرد شافعی خطبهٔ چهارم که در روز نحر باشد وخطبهٔ سوم را در ثالث نحر گفته نه در ثانی بسبب آنکه اول روز نفر ست وحنفیه ومالکیه گویند که خطبهٔ یوم نحر در حقیقت خطبه نیست بلکه وصایای عامه است نه آنکه مشروع باشد در حج ورد کرده اند بر ایشان باینکه صحابه آنرا خطبه نامیده اند ونیز آن مشتمل ست بر مقاصد خطبه چنانکه لفظ حدیث افادهٔ آن میکند وقد تقدم واین حدیث مشتمل ست بر تعظیم بلد حرام ویوم نحر وشهر ذی حجه ونهی از اموال ودماء ونهی از کافر گردیدن ونهی از قتال بعض بعض را وامر بابلاغ مسموع واین همه مقاصد خطبه است **وعن** سَرّاء بفتح مهمله وتشدید رای ممدود بنت نبهان بفتح نون وسکون موحده رضی الله عنها قالت خطبنا رسول الله صلى الله علیه وسلم یوم الرؤس گفت سرا خطبه کرد ما را رسول خدا روز رؤس که ثانی یوم نحر ست بالاتفاق واین خطبهٔ چهارم ست فقال الیس هذا اوسط ایام التشریق پس فرمود آیا نیست این اوسط روزهای تشریق مراد باوسط یا افضل ست یا اوسط بین الطرفین الحدیث تا آخر حدیث وآن این ست که گفت سرا شنیدم آنحضرت را میفرمود میدانید که این کدام روز ست گفت واین همان روز بود که آنرا یوم الرؤس خوانند گفتند صحابه خدا ورسول او داناتر اند فرمود این اوسط ایام تشریق ست میدانید این کدام بلده است گفتند الله ورسول او اعلم فرمود این مشعر حرام ست

حضرت شیخ و بگذارد نماز ظهر و بخواب رفت و گذارد هم در انجا نماز عصر بعد ازان فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی
و فرمود دیگفی بزائد و این قول شیخ مبنی ست بر انچه گفته اند که نزول محصب سنت ست ولیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمرهٔ عایشه بود
والله اعلم انتهی گوییم اگرچه توقف تا عشا برای عمرهٔ عایشه باشد تمام اتباع در توقف دران تا نماز عشا ست زیرا که گذاردن این هر چهار نماز در انجا
بحدیث صحیح ثابت شده ولیکن درین زمانه این سنت یا مستحب ترک گشته از هزار یکی هم آنرا بجا نمی آرد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت ابن عباس امر الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که معلوم ست که جزوی صلی الله علیه وسلم امر نیست یا امر کرده شدند مردم کذا
فی السبل و درینصورت همزهٔ أُمِر مضموم باشد و ناس نائب فاعل ان یکون اخر عهدهم بالبیت که باشد آخر زمان بیمان و امان ایشان
بخانهٔ کعبه کنایت ست از طواف وداع الا انه خفف علی الحائض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر حائض و ساقط گردانیده شده
از وی طواف وداع اگر طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس ست باین لفظ بودند مردم که برمیگردیدند از هر جهت پس گفت آنحضرت
نه برگردد هیچیکی تا آنکه باشد آخر عهد وی بخانهٔ خدا و این دلیل ست بر وجوب طواف وداع و به قال جماهیر السلف والخلف و این ست مذهب ابوحنیفه
و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت ست نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نمیشد از حائض و جواب
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب ست چه اگر واجب نمی بود لفظ تخفیف بروی اطلاق کرده نمی شد و تخفیف از حائض دلیل عدم وجوب اوست
بروی پس انتظار طهر نکند و لازم نمی آید او را دم از ترک کردن آن زیرا که در اصل از وی ساقط بوده است متفق علیه وله الفاظ و وقت این طواف
از ثالث نحر ست و مجزی ست اجماعا و آیا مجزی ست پیش ازین وقت یا نه پس اظهر عدم اجزا ست زیرا که آخر مناسک ست و اختلاف کرده اند که
اگر اقامت کرد بعد ازان پس اعاده کند یا نه گفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و ابوحنیفه
گفته اگر دو ماه اقامت کند اعاده نکند و آیا مشروع ست در حق معتمر یا نه گفته اند لازم نیست او را زیرا که وارد نشده است مگر در حج و نووی گفته بر معتمر هم
واجب ست ورنه لازم آید او را دم **وعن** ابن الزبیر نزد اطلاق مراد بدان عبد الله باشد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز در مسجد من
که این ست فاضل تر ست از هزار نماز در مسجدی که سوای اوست مگر مسجد حرام که نماز در وی افضل ست ازین مسجد اشارت افادت کرد که مراد
مسجدی ست که در وقت خطاب موجود بود پس انچه زیاده کرده اند در وی بعد ازان داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای افضل لفظ خیر
و در روایتی تعدل الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا بمائة صلوة و نماز در مسجد حرام
فاضل تر ست از نماز در مسجد من که این ست بصد نماز و در لفظی نزد ابن ماجه و ابن زنجویه و ابن عساکر از حدیث انس چنین ست صلوة فی
مسجدی بخمسین الف صلوة و در لفظی نزد احمد از حدیث ابن عمر این ست صلوة فی المسجد الحرام افضل من مائة صلوة فیما سواه و در لفظی
از جابر این ست افضل من الف صلوة فیما سواه اخرجه احمد وغیره و طبرانی از ابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
الصلوة فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة والصلوة فی مسجدی بالف صلوة والصلوة فی بیت المقدس بخمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر
من طریق البزار و گفته که گفت بزار هذا اسناد حسن و در سبل گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر بمائة صلوة
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و هر دو حدیث متوافق شدند ابو محمد بن حزم گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب بسند کالشمس
فی الصحة ولا مخالف لهما من الصحابة فصار کالاجماع وقد روی بالفاظ کثیرة عن جماعة من الصحابة وعددهم فیما اطلعت خمسة عشر صحابیا انتهی

نیز گویند وخیف بنی کنانه نیز نام اوست ونزول درین مکان بعد از بر آمدن از منا بود در روز چهارم از یوم نحر وسیزدهم ذیحجه ثم رکب الی البیت
فطاف به پس سوار شد بعد خواب بسوی خانه کعبه وطواف کرد بیت را طواف وداع واین روز نفر آخر بود که روز سوم ایام تشریق ست تا آنکه
آنحضرت رمی جمار روز نفر بعد ظهر کرده ونماز ظهر را تاخیر نموده بمحصب رسید وآنجا همه نماز ها گذارد رواه البخاري وروي عن ابن عمر بمعنا

وعن عايشة رضي الله عنها انها لم تكن تفعل ذلك اي النزول بالابطح وتقول انما نزله رسول الله صلى الله عليه
وسلم لانه كان منزلا اسمح لخروجه مروی ست از عایشه رض که وی منکر این را یعنی فرود آمدن در ابطح ومیگفت که نیست نزول ابطح سنت
یعنی از مناسک حج ومیگفت فرود نیامد رسول خدا در وی مگر بجهت آنکه نزول در ان موضع سهلتر وآسان تر بود برای بیرون آمدن آنحضرت زیرا که
چون در ابطح نزول فرمود واسباب ومتاع در انجا گذاشته بمکه آمد وطواف کرده از همان راه بمدینه رجوع نمود این آسان باشد گویم وهمین ست آن جا
که سوگند خوردند قریش بر قطیعت بنی هاشم وصحیفه قطیعه نوشتند وقصه معروف ست در سبل گفته چون حکمت نزول این باشد پس این نعمتی
بر امت می باید که تا قیامت هر که حج کند از است فرود آید در انجا انتهی رواه مسلم وبخاری هم روایت کرده مگر بتفاوت لفظ وفی الباب عن
ابی رافع اخرجه مسلم وعلما اختلاف کرده اند در انکه تحصیب یعنی نزول بمحصب سنت ست یا نه بعضی میگویند واین قول ابن عمر ست که آن از سنن حج
وتتمه مناسک اوست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در منی گفت ما فرود آینده ایم انشاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر
عهد کرده بودند وسوگند خورده که با بنی هاشم وبنی عبد المطلب مناکحت ومبایعت نکنند ومواصلت ننمایند تا آنکه آنحضرت را تسلیم ما کنند وبانسیار عهد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست که ظاهر گرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را وشکر نعمت خدا وفضل وی جل وعلا
ادا نماید وطبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی رضی الله عنه فرمود از جمله سنت ست نزول بابطح در لیل یوم النفر وامیکرد مردم
را بدان ودر هدایه گفته اصح آنست که نزول آنحضرت بمحصب بقصد ارارت مشرکان بود صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف
در نیل الاوطار گفته شک نیست که نزول محصب مستحب ست بنا بر تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم یاران وکردن صحابه آنرا بعد وی کما رواه مسلم
ودال ست بر استحباب تحصیب حدیث اسامه بن زید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال نحن نازلون بخیف بنی کنانه حیث قاسمت قریش
علی الکفر یعنی المحصب اخرجه مسلم والبخاری وابوداود والنسائی وابن ماجه زهری گفته الخیف الوادی ودر حدیث ابی هریره است ان النبی
صلی الله علیه وسلم حین اراد ان ینفر من منی قال نحن نازلون غدا فذکر نحوه وحکایت کرد نووی از قاضی عیاض استحباب آن نزد جمیع علما
مصنف در فتح الباری گفته هر که نفی سنیت کرده همچو عایشه وابن عباس مراد وی آنست که از مناسک نیست پس لازم نیاید بترک وی چیزی
وهر که اثباتش نموده همچو ابن عمر اراده کرده دخول را در عموم تاسی بافعال وی صلی الله علیه وسلم نه التزام آن ومستحب آنست که بگذارد آنجا ظهر
وعصر ومغرب وعشا وشب باشی کند اگر چه بعض شب باشد کما دل علیه حدیث انس وابن عمر انتهی وبعضی گفته اند که سنت نیست بلکه امر اتفاقی بود
وابو رافع مولی آنحضرت که گماشته وعهده دار بار خانه وی بود آنجا فرود آمد وخیمه آنحضرت آنجا زده بر حسب اتفاق ورای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت
چنانکه مسلم از وی روایت کرده واین قول ابن عباس ست چنانکه بخاری از وی آورده وعایشه نیز بهمین جانب ست چنانکه در حدیث متفق علیه آمده
وتطبیق آن از کلام مصنف گذشته شیخ در ترجمه گفته هر گاه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ینجا آمده ونزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود
اتباع وی احب واحسن باشد وصحابه وخلفای راشدین نیز آنرا کرده اند وامام محمد در موطای خود گفته نزول در محصب حسن ست واگر نکند
چیزی لازم نمی آید واین قول ابی حنیفه است وبنده چون در خدمت شیخ عبد الوهاب حج گذارد ونفر نمود با وی از منی ورسید بمحصب نزول فرمود

شارح او ابن علان گفته قول او ومن قال ذلك مجاهد واحمد اي تبعا لابن عباس وابن مسعود رضي الله عنهم وبعض متاخرين گفته اند مراد مضاعفت
مقدار ست نه کمیت زیرا که عصیان کننده ملک بر بساط ملک او همچو غیر وی نیست و درین نظر ست زیرا که این محل نزاع نیست بنا بر اتفاق فریقین
بران اگر گوئی که ثمرهٔ تغلیظ سیئات باآنکه سیئه واحده ست وبودن او برابر صد هزار سیئه چیست گوئیم در روایت آمده من زادت سیأته على حسناته
في العدد دخل النار ومن استوت حسناته وسيأته عددا كان من اهل الاعراف انتهى والله اعلم وصححه ابن حبان گوئیم عبد الله بن عدی
شنیده که آنحضرت میفرمود والله انك لخير ارض الله واحب ارض الله الى ولولا اني اخرجت ما خرجت رواه احمد وابن ماجة والترمذي وصححه
وباین حدیث استدلال کرده است آنکه گفته که مکه افضل ست از مدینه قاضی عیاض گفته موضع قبر وی صلى الله عليه وسلم افضل بقاع ارض ست
ومکه ومدینه افضل بقاع روی زمین ست واختلاف کرده اند در فضل این هر دو ماعدای موضع قبر شریف پس قول اهل مکه وکوفه وشافعی وابن وهب
وابن حبیب مالکی آنست که مکه افضل ست واليه مال الجمهور ومذهب عمر وبعض اصحاب دیگر ومالک واکثر مدنیین آنست که مدینه افضل ست
واستدلال گروه اول بحدیث مذکور ست وقد اخرجه ايضا ابن خزيمة وابن حبان وغيرهما وگفت ابن عبد البر این نص ست در محل خلاف پس
لائق نیست عدول ازان وادعا کرده است قاضی عیاض اتفاق را بر استثنای بقعهٔ قبر که در وی رسول خداست وبرانکه بقعهٔ مذکور افضل
بقاع ست وکسانیکه قائل اند بافضلیت مدینه استدلال کرده اند بحدیث ما بين قبري ومنبري روضة من رياض الجنة كما في البخاري وغيره وبحديث
اللهم انهم اخرجوني من احب البلاد الى فاسكني في احب البلاد اليك اخرجه الحاكم في المستدرك ونیز دعا کرد آنحضرت برای مدینه برابر دو مثل مکه پس فضل باشد
ازان شوکانی در نیل الاوطار بعد ذکر استدلال فریقین ببسط تمام گفته اعلم ان الاستيعاب ببيان الفاضل من هذين الموضعين الشريفين كالاشتغال
ببيان الافضل من القران والنبي صلى الله عليه وسلم والكل من فضول الكلام الذي لا يتعلق به غير الجدال والخصام وقد افضى النزاع في ذلك واشباهه
الى فتن وتلفيق حجج واهية كاستدلال المهلب على فضلية المدينة بانها هي التي ادخلت مكة وغيرها من القرى في الاسلام فصار الجميع في صحائف اهلها
وبانها تنفي الخبيث كما ثبت في الحديث الصحيح واجيب عن الاول بان اهل المدينة الذين فتحوا مكة معظمهم من اهل مكة فالفضل ثابت للفريقين ولا يلزم من
ذلك تفضيل احد البقعتين وعن الثاني بان ذلك انما هو في خاص من الناس ومن الزمان بدليل قوله تعالى ومن اهل المدينة مردوا على النفاق والمنافق خبيث
بلا شك وقد خرج من المدينة بعد النبي صلى الله عليه وسلم معاذ وابو عبيدة وابن مسعود وطائفة ثم علي كرم الله وجهه وطلحة والزبير وعمار وآخرون وهم من اطيب الخلق
فدل على ان المراد بالحديث تخصيص ناس دون ناس ووقت دون وقت على انه انما يدل ذلك على انها فضيلة لا انها فاضلة انتهى كلام

باب الفوات والاحصار

باب در بیان فوت شدن حج ومنع ازان حصر بمعنی منع ست قاله ائمة اللغة واحصار حبس وباز داشتن کسی را از سفر وکاری وتنگ گرفتن
برکسی در سبل گفته احصار آنست که بمرض وعجز وخوف ونحو آن باشد وچون از دشمن باشد آنرا حصر خوانند وقیل هما بمعنی انتهی وائمه ثلثه گویند
که احصار نمی باشد مگر بعدو چنانکه در واقعهٔ حدیبیه شده ومریض نزد ایشان باقی بماند بر احرام واگر عذر زائل گشت وحج فوت شد برآید از احرام
بعمل عمره ونزد حنفیه احصار بمرض نیز می باشد عن ابن عباس رضي الله عنه قال قد احصر رسول الله صلى الله عليه وسلم
فحلق راسه وجامع نساءه ونحر هديه گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه ومنع کردند مشرکان مکه او را از
درآمدن بمکه وعمره گذاردن پس برآمد آنحضرت از احرام وحلق کرد سر مبارک خود را وجماع کرد زنان خود را ونحر کرد شتران خود را که همراه داشت
واین نحر روز حدیبیه در حل بود یا حرم اختلاف ست درآن وظاهر قوله تعالى والهدي معكوفا ان يبلغ محله در آنست که نحر در حل بود ودر محل نحر

ونام این صحابه برشمرده وآین حدیث وانچه در معنی اوست دال ست بر افضلیت این هردو مسجد بر غیر ایشان از مساجد روی زمین بر
تفاضل این هردو میان خودها مختلف شده اند اعداد مضاعفت کما عرفت واکثر دال ست بر عدم اعتبار اقل وحکم اکثر راست زیراکه آن صریح ست
وسابق شد اشاره بآنکه افضلیت در مسجد وی صلی الله علیه وسلم خاص ست بموجود در عصر وی نووی گفته لقوله فی مسجدی واضافت برای عهد ست
گویم ولقوله هذا ومثل انچه نووی گفته است از اختصاص نقل کرده است مصنف رح از ابن عقیل حنبلی ودیگران گویند نیست اختصاص بموجود
هنگام تکلم وی صلی الله علیه وسلم بلکه تمام مزید علیه داخل ست درین فضیلت وفائدهٔ اضافت اختصاص اوست باین فضیلت از میان
دیگر مساجد مدینه نه آنکه برای احتراز ست از مزید فیه گویم بلکه فائدهٔ اضافت هر دوام اند معا وگفت قائل عموم فضیلت که شاهد اوست روایت
ابن ابی شیبه ودیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابوهریره مرفوعا لومد هذا المسجد الی صنعا لکان مسجدی وروایت کرد دیلمی مرفوعا هذا مسجدی
وما زید فیه فهو منه ودر سندش عبدالله بن سعید مقبری ست وهو واه ونیز دیلمی حدیثی دیگر بمعنی او روایت کرده مگر آنکه حدیث معضل ست وابن ابی شیبه از
ابی عمره آورده که گفت زیاده کرد عمر در مسجد از شامیه پس گفتند صحابه اگر زیاده کنیم دران تا آنکه برسد بجبانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم
ودر سندش عبدالعزیز بن عمران مدنی متروک ست ونیست مخفی عدم نهوض این آثار زیراکه مرفوع معضل ست وانچه جز اوست کلام صحابی ست
پس عام ست این مضاعفت فرض ونفل را یا مختص ست باول نووی گفته عام ست وخالفه الطحاوی والمالکیة واستدلال کرده اند اینها بحدیث
افضل صلوة المرء فی بیته الا المکتوبة وگفت مصنف رح ممکن ست بقای حدیث افضل صلوة المرء بر عموم وی پس باشد نافله در خانه که در مکه یا مدینه است
مضاعف وی در خانه که در غیر این هردو جاست وهمچنین در مسجد واگرچه در خانه افضل باشد مطلقا گویم مخفی نیست که کلام در مضاعفت در مسجد ست
نه در بیوت در مکه ومدینه زیراکه وارد نشده است دران مضاعفت بلکه در مسجد این هردو وزرکشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد مدینه ومکه
وگذاردن آن در بیوت افضلست گویم دال ست بر افضلیت نافله در بیوت مطلقا محافظت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر صلوة نافله در خانه خود
وبیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض باوجود قرب بیت شریف از مسجد منیف بعده این تضعیف مختص نیست بنمازها بلکه غزالی
گفته هر عمل در مدینه بهزار برابر ست وبیهقی از جابر مرفوعا آورده که نماز در مسجد من که این ست افضل ست از هزار نماز در ماسوای او مگر مسجد حرام
وجمعه در مسجد من که این ست افضل ست از هزار جمعه در ماسوای او مگر مسجد حرام وشهر رمضان در مسجد من که این ست افضل ست از هزار
ماه رمضان در ماسوای او مگر مسجد حرام وعن ابن عمر نحوه وقریب منه للطبرانی فی الکبیر عن بلال بن الحارث انتهی کلام السبل وبالله التوفیق رداً لاحمد
نووی در باب پنجم فائدهٔ سوم از ایضاح المناسک نوشته علما اختلاف کرده اند در مجاورت بمکه ابوحنیفه وکسیکه موافق اوست گفته مکروه ست
واحمد بن حنبل ودیگران گفته اند بلکه مستحب ست وهرکه مکروه میگوید بجهت خوف ملل وقلت حرمت از انس وملابست ذنوب میگوید زیراکه گناه
درانجا اقبح ست از غیر او چنانکه حسنه دران اعظم ست از غیر وی انتهی ابن علان در شرح آن گفته قول وی که گناه درانجا اقبح ست بنا بر قول
عمر ومجاهد وجماعتی ست که گفته اند سیئه مضاعف میشود درانجا مثل تضاعف حسنه وپرسیده شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سیئه زیاده
بر یک گناه گفت نه مگر بمکه بجهت تعظیم بلد واین را آیهٔ کریمه معارض ست مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزٰى إِلَّا مِثْلَهَا وحدیث فان عملها ای السیئة قال الله تعالی
اکتبوها سیئة واحدة پس صحیح آنست که آن سیئه یک سیئه است اگرچه برابر صد هزار باشد در کیف وقبح تنبیه کرده است بران زرکشی در احکام المساجد
انتهی گویم مراد بقول عمر این قول ست لخطیئة اصیبها بمکة اعز علی من سبعین خطیئة بغیرها ونیز نووی در فائدهٔ پنجم از باب مذکور نوشته مضاعف میشود
اجر صلوات در مکه وهمچنین اجر سائر انواع طاعات ورفته است جماعتی از علما بتضاعف سیئات دران نیز وممن قال ذلک مجاهد واحمد بن حنبل انتهی

برایجاب اعنی قوله تعالی فان احصرتم فما استیسر من الهدی وحققناه فی منحة الغفار حواشی ضوء النهار و (عن) عایشة رضی الله
عنها قالت دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عایشه رض درآمد آنحضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه وتخفیف
موحده وبعین مهمله بنت عم آنحضرت ست پدرش زبیر شافعی گفته کنیت او ام حکیم ست بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
تزوج کرد او را مقداد بن عمرو پس زایید برای او عبد الله وکریمه را روی عنها ابن عباس وعایشة وغیرهما قاله ابن الاثیر فی الجامع الکبیر
وضباعه صحابیه مهاجره است و وهم کرد غزالی وگفت ضباعه اسلمیه ست وتعقب کرد او را النووی وگفت صواب هاشمیه ست و بالجمله
آنحضرت بروی درآمد فقالت پس گفت ضباعه یا رسول الله انی ارید الحج وانا شاکیة من اراده میکنم حج را و من بیمارم فقال النبی
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج به بند واشترطی و شرط کن و بگو ان محلی حیث حبستنی
خدایا مکان برآمدن من از احرام همان جاست که حبس کنی و باز داری تو مرا در انجا محل بفتح میم وکسر حا مکان یا زمان حل متفق علیها
ولمسلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط و جماعه میگویند که نیست احصار مگر بعدو
ومیگویند که اگر مرض بهیچ تحلل می بود احتیاج باشتراط چه بود وجواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل ست که اگر اشتراط نبود متاخر باشد
تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم ست و بر تقدیر اشتراط پیش از نحر هدی تحلل میتواند کرد همچنین ست مذهب ابو حنیفه و هرکه موافق اوست
در تحقق احصار بمرض وبعضی گویند جائز نیست تحلل با وجود اشتراط واین حکم مخصوص ست بضباعه والله اعلم وبصحت رسیده است
از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج وقول وی نزد بخاری که آیا کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا که اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برارد
واز احرام برآید وبعد از ان حج را قضا کند بجهت این ست واز ینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل ست باحصار از جهت مرض ومصنف در تلخیص
گفته مروی ست از ابن عمر انکار اشتراط وتمسک کرده است بدان کسیکه قائل نیست باشتراط ونیست حجت در ان بنا بر مخالفت احادیث ثابته وادعا
کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ ست ومروی ست از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک ست وزعم کرد اصیلی که
ثابت نیست در اشتراط حدیثی واین غلط ست از وی از انچه در صحیحین ست شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در استثنا تجاوز نکنم از ان
بسوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وبیهقی گفته ثابت شده است این
حدیث با وجه وگفت عقیلی مروی ست از ابن عباس قصه ضباعه باسانید ثابته جیاد واخرجه ابن خزیمة من حدیث ضباعة نفسها ومن حدیث
انس وجابر رواهما البیهقی واخرج ایضا عن ابن مسعود وعایشة وام سلیم الاشتراط وگفت بیهقی اگر می رسید ابن عمر را حدیث ضباعه میرفت
بسوی آن وانکار نمیکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انتهی ودر سبل گفته درین حدیث دلیل ست بر انکه محرم چون اشتراط کرد در
احرام خود پستر عارض شد او را مرضی پس میرسد او را که حلال شود وباین رفته ست گروهی از صحابه وتابعین واز اهل مذاهب احمد واسحق
وهو الصحیح من مذهب الشافعی وهرکه گفت مرض در عذر احصار داخل ست گفته که مریض احکم محصر ست وظاهر حدیث آنست که وی محصر نیست
بلکه حلال شود جائی که حصر کند او را مرض ولازم نمی آید او را انچه لازم ست محصر را از هدی وغیره وگروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط ونیست
در احکم وحدیث ضباعه قضیه شخصیه است موقوف یا منسوخ یا حدیث ضعیف ست واین همه تاویلات مردود ست زیرا که اصل عدم خصوصیت
وعدم نسخ ست وحدیث ثابت ست در صحیحین وسنن ابو داود وترمذی ونسائی وسائر کتب حدیث معتبره بطرق متعدده باسانید کثیره از
جماعه از صحابه ومفهوم حدیث دال ست بر انکه هرکه اشتراط نکرد در احرام خود نیست در احکم التحلل بلکه محصر میشود و در احکم محصر ست علی ما هو الصواب

هدی برای محصر اقوال ست جمهور گویند ذبح کند جائی که حلال شود در حل یا حرم وحنفیه گویند نحر نکند مگر در حرم ابن عباس وجماعتی گفته اگر قدرت
رسانیدنش بحرم دارد بحرم ذبح کند ورنه در محل احصار وسبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان ست در نحر آنحضرت در حدیبیه که در حل کرد
یا حرم عطا گفته نحر نکرد مگر در حرم ووافقه ابن اسحٰق واهل مغازی وغیره علما گفته اند در حل کرد وبه قال الشافعی وگفته حدیبیه از زمین حل ست
وحنفیه گویند ممکن نبود فرستادن هدی بحرم پس بحکم ضرورت کرد ورنه شناخته نشده است ریختن خون قربت وعبادت جز در مکان خاص
وبعضی گویند حدیبیه پارهٔ از حل وپارهٔ از حرم ست وشاید که ذبح در حرم وی کرده باشند ودر مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه
اکثرش از حرم ست والظهر اول ست یعنی از حل بودن والله اعلم ونیز اختلاف کرده اند علما در انکه احصار بچه چیز میشود واکثر برانند که بحبس حابس
از عدو ومرض وغیر ذلک میشود تا آنکه فتوی داد ابن مسعود مرد گزیده شده را که وی محصر ست وباین رفته اند گروهی از علما ومنهم الحنفیه وگفته اند
که میشود بمرض وکسر وخوف واین منصوص علیها ست وسائر اعذار مانعه مقیس اند بران وعموم قوله تعالی فان احصرتم الآیه دال ست بران اگرچه
سبب نزول آن احصار آنحضرت بود بعدو زیراکه عام بر سبب خود مقصور نمی باشد ودرینجا سه قول ست یکی آنکه خاص ست بآنحضرت ونیست حصر
بعد وی صلی الله علیه وسلم دوم آنکه خاص ست بمثل انچه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد اورا عدو کافر
سوم آنکه نمی باشد احصار مگر بعدو کافر یا باغی در سبل گفته والقول المصدر هو اقوی الاقوال ولیس فی غیره من الاقوال الا اثار وفتاوی الصحابة
حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که با اهل مکه واقع شده واین دال ست بر ایجاب قضا بر محصر ومراد کسی ست که محصر باشد
از نفل واما محصر از واجب حج باشد یا عمره پس نیست کلام در وجوب اتیان بآن در صورت منع از ادا وحق این ست که نیست دلالت در کلام
ابن عباس بر ایجاب قضا بلکه ظاهرش اخبار ست از اعتمار عام قابل ونیست کلام در انکه عمره کرد آنحضرت در عام قضیه ولیکن آن عمرهٔ دیگر ست
قضای عمرهٔ حدیبیه نیست امام مالک بلاغاً آورده که حلال شد آنحضرت واصحاب او در حدیبیه ونحر کردند هدی را وحلق کردند سرها را وحلال شدند
از هر شئ قبل از انکه طواف کند آنحضرت بخانهٔ کعبه وقبل از انکه برسد آنجا هدی پس معلوم نشد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کرده باشد
احدی را از اصحاب خود ونه کسانی را که همراه او بودند که قضا کنند چیزی را ونه آنکه اعادهٔ چیزی بکنند وگفت شافعی که ذبح کند همانجا که محصر شود
وحلال گردد ونیست قضا بروی بسال آینده زیراکه او تعالی ذکر قضا نکرده واز متواطی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیبیه مردم معروف بودند
وایشان عمرهٔ قضا کردند وبعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس ومال باشد تخلف کردند در مدینه پس اگر قضای آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشانرا
بعدم تخلف از خود وعمرهٔ قضا وقضیه از ان گویند که میان آنحضرت وقریش مقاضات وصلح واقع شده بود نه بجهت آنکه قضای آن واجب ست در نیل الاوطار
گفته وهذا هو الدلیل الذی ینبغی التعویل علیه ولکن یعارضه روایة الواقدی انتهی در بحر زخار گفته بر محصر قضا ست بالاجماع در فرض وبه قال ابوحنیفة
واصحابه وکذا فی النفل انتهی وعن احمد روایتان والصواب ما قدمناه رواه البخاري واختلاف کرده اند علما در وجوب هدی بر محصر
جمهور برانند که واجب ست وهو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه وسلم انه فعل ذلک فی الحدیبیة ودال ست بران قوله تعالی فان احصرتم
فما استیسر من الهدی وذکر کرده است شافعی که نیست خلاف در تفسیر آیت ومخالف ست دران مالک وگفته که واجب نیست هدی بر محصر
وعول علی قیاس المحصر الاحصار علی الخروج من الصوم للعذر شوکانی در نیل الاوطار گفته والتمسک بمثل هذا القیاس فی مقابلة ما یخالف
من القرآن والسنة من الغرائب التی یتعجب من وقوع مثلها من اکابر العلماء انتهی ولیکن در سبل گفته که حق با مالک ست زیراکه همراه جملهٔ محصرین هدی نبود واین
هدی که با آنحضرت بود آنرا از مدینه بطور تنفل آورده بود وهمین ست مراد بقوله تعالی والهدی معکوفا ان یبلغ محله وآیه دلالت نمی کند

خاتمة الطبع

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید + حمد ملک علام ست که از فرش زمین تا عرش برین هزاران دلایل یکتائیش پیدا ست + و از سمک تا سماک فراوان علامات بی همتائیش هویدا + و خوشترین مرام که بآن ذائقه رحیق مسک الختام تواند چشید + نعت شفیع یوم الحشر المخصوص بطیب النشر ست که جز استشمام روائح خلق عظیمش راه بسر منزل مقصود نبرده اند + و در نشیب و فراز نشاتین غیر وسیله عظیم و واسطه مستقیمش سلمی برای ارتقای مدارج نجات حاصل نکرده + صلی الله علیه وعلی آله الاطهار و اصحابه الکبار الی یوم القرار **بعد ازین** بر ضمائر ارباب حدیث مستتر مباد که درین ایام برکت انضمام توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول در عبادات از مجلدین کاملین کتاب مستطاب فوائد انتساب سفینه بحر احادیث نبوی + صحیفه شرح اخبار مصطفوی + مرآت حقیقت نمای آثار جناب رسالت پناهی + مطلع انوار تجلیات معارف حضرت الهی + احکام شرائع را جلوه گاهی آراسته + ارکان دین اسلام را خلوتکده پیراسته + فتاوای مستند محدثین کرام + دستور العمل معتمد علمای اعلام + یعنی **مسک الختام شرح بلوغ المرام** که قلزمی ست مشحون بجواهر آبدار معانی لطیفه + و حدیقه ایست مملو باز هار و اثمار مبانی شریفه + دقائق نکاتش چون باطن ارباب معانی بانوار بلاغت آراسته + و حقائق الفاظش چون ظاهر اصحاب صورت بازهار فصاحت پیراسته + از تصنیفات قدسی صفات کشاف معاقد علوم + نقاد جواهر فهوم + پیرو سنت مصطفوی + متادب بآداب نبوی + بحر الفائق تدقیق بحر الرائق تحقیق + مقدام المفسرین + امام المحدثین + مسند آرای ایوان فضل و کمال + جناب مولانا مولوی سید محمد صدیق **حسن خان** بهادر المخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالفیض والاقبال + که در توضیح مطالب و تنقیح مآرب این کتاب تفحص بلیغ و تلاش فخیم بکار برده + و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را اعلی مایلیق بروی کار آورده + غیر ازین تاب بیان ندارم که لختی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم + باهتمام عاجز هیچمدان راجی غفران **محمد عبد الرحمن** بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان افیض علیهما سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کانپور اوائل محرم الحرام سنه ۱۲۹ هجری بآئین بهین و عنوان متین دست داد + انشاء الله تعالی جلد ثانی هم عنقریب قدم فراغ از مشکین سواد استکتاب ارتسام در بیاض دیده مطالعه خواهد نهاد فقط و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العباد

و چون بعد تصحیح از عالم برای لسیدین متی کلکته رهنما مطبوع مطبع نظامی ست مهتمم مطبع در آخرش ثبت نموده شد فقط

زیرا که احصار بغیر عدو هم میشود چنانکه بیاید وعن عكرمة كنيت او ابوعبدالله ست مولای ابن عباس بود اصل وی از بربرست
سماعت دارد از ابن عباس و عایشه رضی و ابی هریره و ابی سعید و غیرهم و نسبت کرده اند او را برای خوارج و مصنف در ترجمهٔ وی و در مقدمه فتح الباری
و ذهبی در میزان اطالت کرده و اکثر بر اطراء و عدم قبول وی اند عن الحجاج بن عمرو بن ابی غزیة بفتح غین معجمه و کسر زا و تشدید
یای تحتانیه الانصاری المازنی منسوب ست بسوی جد خود مازن بن النجار صحابی ست معدود در اهل مدینه روایت کرد از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دو حدیث یکی ازان دو همین حدیث ست که عکرمه و جز وی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من كسر او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی پای او یا لنگ شود پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام برآید کسر بلفظ
مجهول و عرج بکسر را بصیغهٔ معلوم ست شوکانی گفته تمسک کرده اند بظاهر این حدیث ابوثور و داؤد و گفته اند که حلال میشود در جای خود بنفس کسر و عرج
و بقیهٔ علما اجماع کرده اند بر تحلل ولیکن اصحاب شافعی گویند حلال میشود وقتی که شرط کرده است تحلل بدان و چون یافته شود شرط حلال گردد و لازم نیاید
دم و مالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بچیزی دیگر و مخالف وی از اهل کوفه گویند حلال میشود به نیت و ذبح و حلق انتهی و در سبل گفته حدیث
دال ست برانکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض و غیره پس وی بمجرد حصول این مانع حلال میشود و اگرچه اشتراط نکرده است و نمیشود
محصر و مراد بقوله فقد حل آنست که ابیح له ذلك و صار حلالا پس این هر سه حدیث افاده کردند که می برآید محرم از احرام خود بیکی از سه امر احصار بهر مانع
که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری ست که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصار فوت شده علما را در وی
اختلاف ست بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند اخرجه البيهقي عن الاسود عن عمر و زيد بن ثابت بعضی گویند اهلال کند بعمره و استیناف نماید
احرام را و نیست واجب بر وی دم نزد شافعیه و حنفیه زیرا که شرعیت دم برای تحلل ست و وی متحلل شد بعمره و همین ست اظهر بجهت عدم دلیل
بر ایجاب دم والله تعالی اعلم و عليه الحج من قابل و بروست حج از سال آینده این حدیث دلالت دارد برانکه احصار بغیر عدو هم می باشد
چنانکه مذهب ابوحنیفه است و گویند تقیید باشتراط تکلف ست قال عكرمة فسألت ابن عباس و ابا هريرة عن ذلك فقالا صدق گفت عکرمه
پس پرسیدم ابن عباس و ابوهریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو الانصاری رواه الخمسة یعنی احمد
و ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الدارمي ايضا و سكت عنه ابوداود و المنذري و حسنه الترمذي و در نسخه حسن صحیح و در
مصابیح گفته این حدیث ضعیف ست و توربشتی گفته حکم بضعف این حدیث باطل ست انتهی و اخرجه ایضا ابن خزیمة والحاکم والبیهقی و ابو عمر بن الخطاب
و در روایتی از ابوداود و ابن ماجه زیادت این لفظ آمده او مرض در نیل الاوطار گفته احصار مختص نیست باعذار مذکوره بلکه هر عذر را همین حکم ست همچو
اعواز نفقه و ضلال در طریق و نفی سفینه در بحر و باین قائل اند بسیاری از صحابه و نخعی و اهل کوفه گویند حصر بکسر و مرض و خوف ست و دیگران که مالک
و شافعی و احمد از ایشان اند میگویند نیست حصر مگر بعدو و ابن جریر قولی حکایت کرده که لا حصر بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم و سبب این اختلاف
آنست که ایشان اختلاف کرده اند در تفسیر احصار مشهور از اکثر اهل لغت که اخفش و کسائی و فراء و ابوعبید و ابن السکیت و ثعلب و ابن قتیبه
از ایشان اند آنست که می باشد احصار مگر بمرض و اما بعدو پس آن محصر ست و بعضی گویند احصر و حصر بیک معنی ست و احصاری که در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واقع شده در عمره بود پس قیاس کردند علما حج را بران و هو من الالحاق بنفي الفارق والله اعلم

صحت نامہ مسک الختام مجلد اول شرح بلوغ المرام حسب ترتیب دادہ جناب مصنف علام

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲	۳	تایبدرسالت	تاییدسنت رسالت
〃	۷	شرحی	شرح
۳	۱	الحجر	حجر
〃	۵	ومجمع	مجمع
〃	۲۱	والجواہر	الجواہر
۴	۷	وناقطع	ویاقطع
〃	۱۷	وردے	دردے
〃	۲۰	باین	پس باین
〃	۲۴	سلام	اسلام
۶	۲۲	مرادم	مردم
〃	۲۴	لے	بے
۸	۱۰	راحی	حی
۱۰	۶	ادعیہ	ادعیۃ
〃	۷	مُزّی	مِزّی
۱۱	۱۰	خریمہ	خُزیمہ
〃	۲۴	ان	لِانّ
۱۲	۱۱	ماوصیلاالانتقاد	درالانتقاد
〃	۱۹	قول	قول و
۱۳	۱	وحسکم	درحسکم
۱۴	۶	جیب	الجیب
〃	۱۴	معبرین	معتبرین
۱۶	۲۳	ما[illegible]	ماوردی
〃	۲۵	حندق	خندق
۱۷	۱۴	بجنبد	نجنبد
〃	۲۰	تحمینی	تخمینی
۱۸	۱۷	ستة	سنة
〃	۲۴	اقوائے	اقوی

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۱۹	۱۳	طهور	ظهور
۲۰	۱۹	ومادام	مادام
۲۳	۴	ستجر	مستبحر
۲۵	۲۷	لایقوم	لاتقوم
۲۷	۶	نزوال	بزوال
〃	۱۷	الخرزجی	الخزرجی
۲۸	۱۴	باذباب	باذہاب
۲۹	۱۹	ینجا	اینجا
۳۱	۱۴	سیب	سبب
۳۳	۸	باک	پاک
〃	۲۴	ابن و	ابن
۳۴	۶	وان	است و آن
〃	۱۹	نو	نوشی
۳۶	۶	موت	فوت
〃	۲۰	شریعۃ	شریعت
۴۲	۲۷	نمی بودم	نمی بود
۴۳	۲۴	باایشان	بایشان
۴۴	۶	صیغ	ضُیع
۴۵	۶	استخونی	استخوانی
〃	۱۲	مزه	ضره
۴۷	۴	اوربار	اورد
〃	۵	آغار	آغاز
〃	۷	صعه	صفت
۴۹	۳	درترست	درودست
〃	۸	اسیلاغ	اسباغ
۵۱	۵	بطریق	بطرق
۵۴	۲۲	تساخبر	تساخبن

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۵۵	۵	[illegible]	تحمیل این
۵۶	۹	آریج	آریخ
۵۸	۱	سیرة	مسیرة
〃	۲۷	اہل ایشان	اہل این شان
۵۹	۱۳	ہمنی	بینی
۶۴	۲۱	کاقی	کافی
۶۶	۱۹	قصل	فصل
۶۹	۱۷	مغری	مغربی
〃	۲۷	مبتدا ست	مبتدات ست
۷۱	۱۶	ازت	لذت
۷۲	۱۰	خیر	خبر
〃	۲۰	مد	مر
۷۳	۲۵	کرده اند	کردند
۷۶	۱۸	بناکنند	بایدکہ بناکنند
۷۷	۷	بنای	بنا
۸۰	۱۲	ضیعف	ضعف
۸۱	۱۶	عابد	عاند
۸۲	۱۳	ہدیہ	ہدبہ
۸۳	۲۳	است	اند
۸۵	۲۴	درجنان المتقین	دراتحاف النبلا
۸۶	۹	لمقت	بمقت
۸۸	۱۶	مراخیص	مراحیض
۸۹	۱۷	لمفت	بمقت
〃	۱۸	مدینۂ	مدینہ
۹۰	۹	نیابذ	نیابد
۹۳	۱۰	فنات	قنات
〃	۱۱	قبرکہ	قبر

صفحہ	سطر	خطا	صواب
〃	۱۷	ایاحکم	اباحکم
۹۴	۴	سیسی	عیسی
〃	۶	این عدی	ابن عدی
۹۴	۹	حمدوده	ممدوده
۹۵	۷	سیل	سبیل
۹۷	۸	عنہما است	عنہما
۹۸	۱۵	مستحب نیست	مستحب است
۱۰۴	۲۱	افانفضه	ان انقضه
〃	۲۴	نفض	نقض
۱۰۵	۲	نفض	نقض
〃	۴	〃	〃
〃	۱۲	〃	〃
〃	۲۲	مغیس	مقیس
۱۰۶	۲۵	وصول ما	وصول مائی
〃	۲	نه ازگردانیدلن	نه گردانیدن
۱۰۷	۷	تابودیم	تاآنکہ بودیم
〃	۲۱	عدوی	عدو
۱۱۱	۲۳	جل	حل
۱۱۷	۱۷	راوية	راویہ
۱۲۲	۱۳	وسلم ر	وسلم را
۱۲۳	۵	جوار	جواز
〃	۲۵	اثزر	اتزر
۱۲۶	۱۱	ابن کلا	ابن کلاب
۱۲۸	۲۴	بریدوین	بریدہ بن
۱۳۱	۲۱	الصبح	صلی الصبح
۱۳۴	۱۰	تتور	تنور
۱۳۵	۴	تقلیل	وتقلیل

فهرس مجلد اول بلوغ المرام

كتاب الطهارة

كتاب الصلوٰة

كتاب الجنائز

كتاب الزكاة ٤٥٧

كتاب الصيام

كتاب الحج ٥٤٤

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۲۹	۱۶	درآنها	ورانها
۴۳۰	۳	بیصارست	بیضاءست
۴۳۱	۵	مقرره	مقرر
۴۳۲	۱۲	محرمه	مخرمه
۴۳۹	۱	تقوم	نقوم
۴۴۰	۳	غیرار	عیزار
〃	۱۰	اللحلاج	اللجلاج
۴۴۲	۱۶	یعبه	یُعْبَه
۴۴۳	۱۰	متشتمة	متحتمة
۴۴۵	۱۹	التمیمی	الجمحی
۴۴۸	۱۲	مصنفت	مصنف
۴۵۱	۳	[illegible]	[illegible]
〃	۱۹	بازد	بیرد
۴۵۳	۷	صریحه	صریحه
۴۵۵	۷	وت	وقت
۴۵۶	۱	آتالم	آتاکم
〃	۱۲	قدقصوا	قدافضوا
〃	۱۴	مفغه بوبال	مفغه بوبال
۴۵۷	۲۵	ابن اللبتیته	ابن اللُّبْتیه
۴۵۹	۴	زا	را
〃	۷	ثات	شاة
〃	۲۱	نشده	شده
۴۶۰	۱۷	شات	شاة
〃	۱۹	〃	〃
〃	۲۳	سناهمنا	سناگمتوا
۴۶۱	۶	شیاة	شیاه
۴۶۷	۵	حجزی	مجزی
〃	۲۳	فراز	فراد
۴۶۹	۱۸	اجره	اجرة
۴۷۰	۲۷	یرای	بری
۴۷۱	۹	المیشره	المثیرة
۴۷۷	۸	القضیب	القضب
〃	۱۵	لازم کسی ست	لازم برکسی ست
۴۸۰	۵	بست	نیست
〃	۲۶	سبنی	سنئی
۴۸۲	۲۵	ثبانی	ثیاتی
〃	〃	العجاء	الحجاء
۴۸۳	۱۶	یتسا	یتساء
۴۸۵	۱۷	تمولون	تقولون
۴۹۱	۱۳	برابید	بباید
۴۹۲	۱	برای آن	برآن
۴۹۴	۱	المسئلة	المسئلة
۵۰۳	۶	معنا	معنی
۵۰۹	۲	رور	روز
〃	۳	تسجروا	تسحروا
〃	۱۱	ابن داسه	ابن داسه
۵۱۱	۱	روایب	روایت
〃	[illegible]	مصنفی	مصنفی
〃	۱۲	سوفوی	مرفوعا
۵۱۲	۸	مکرو	مکره
〃	۲۳	سشد	سند
۵۱۳	۷	صاعم	صائم
〃	۹	نمة	ثمرة
〃	۲۰	ورودو	ورود
۵۱۵	۸	رضی الله عنه	رضی الله عنهما
〃	۲۵	لیفة	لتیقه
۵۱۶	۱۶	ناس	ناسی
〃	۱۸	قضنا	قضاء
〃	۱۹	فراموش	فراموش
۵۱۸	۲۰	درق	درحق
۵۱۹	۱۱	متعادل	متعادل
۵۲۰	۲۳	کمانها	کماهنا
۵۲۱	۲۳	که وقوع آن	وقوع آن
۵۲۳	۴	استنا	استمنا
۵۲۵	۱	بگیر	بگیرد
۵۲۷	۷	السنبانان	السفیانان
۵۲۹	۱۴	وه ست	ده ست
۵۳۰	۷	اذکروا	واذکروا
۵۳۲	۱۴	روزشنبه	روزه شنبه
۵۳۳	۲۲	لاتبابع	للمتبایع
۵۳۸	۱۸	سودن بد نشست	سودن بدست
۵۵۲	۹	لعذبتم	لعذبتم
〃	۱۳	منْ از	منْ
۵۵۴	۲۷	سعین	متعین
۵۵۶	۶	سبتکین	سبکتکین
۵۵۸	۲	زا	را
۵۵۹	۱۲	سعوا	اسعوا
۵۶۰	۱۳	مقدرستار	مقدار سیار
۵۶۱	۱	اهل	اهلال
〃	۱۳	بدون احرام	بدون وی احرام
〃	۲۷	نفسا	نفساء
۵۶۲	۸	درهجنین	وهمچنین
۵۶۳	۱۹	تنقب	تنقتب
۵۶۴	۲۷	مغیرق	فیعرق
۵۶۵	۱	احدمنا	احدنا
〃	۱۰	محرم	محترم
۵۶۶	۱۲	یقبل	کم تقبل
〃	〃	حجة	حجیة
〃	〃	فی فهو	فهو فی
۵۶۷	۱۳	الف ممدود	الف ممدوده
〃	۱۵	ابوای	ابواء
۵۶۹	۲۳	نعوض	بعوض
۵۷۰	۹	به تثنیه	بتثنیه
۵۷۲	۱۷	فدیه بدبد	فدیه بلیرد
۵۷۴	۲۴	تایید	تابید
۵۷۶	۱۲	مسجته	مسحته
۵۷۷	۹	باباقبیس	بابی قبیس
〃	۱۴	ابدوا	ابداء
〃	۲۵	برای	برای
۵۷۹	۱۹	موئی	مو
۵۸۰	۱۹	البطاء	الیطاء
۵۸۶	۷	استعازه	استعاذه
۵۸۸	۱۵	وگرم	دگرم
۵۹۱	۳	غره	عتره
〃	۲۷	وارو	وارد
۵۹۳	۳	تغیر	نغیر
〃	۲۴	عُرْبی	عرنی
۵۹۶	۱۵	روزنحر	بعد روزنحر
〃	۱۳	رمی کرد	رمی میکرد
۶۰۱	۱۳	خطر	خطیر

تمت

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	فجرنیزباطل سیگردد بطلوع	فجرنیزباطل میگردد بطلوع
۱۳۷	۱۶	یاآنکه	باآنکه
۱۴۱	۱۰	مرفوع علیه	موقوف علیه
۱۴۲	۸	متناذل	متناول
۱۴۴	۲۷	اعاز	اغار
۱۴۷	۷	ورتنفس	درنفس ازان
۱۴۸	۱۲	ورصامع	درجامع الاصول
۱۸۲	۵	بجسبته	بسبحة
۱۸۹	۱۷	جهیش	حبشش
۱۹۰	۹	قلیبصق	فلیبصق
〃	۲۶	برفوق	برتوق
۱۹۱	۲۰	خبر	جز
〃	۲۲	خُصاة	حصاة
〃	۲۰	قذات	قذاة
۱۹۷	۱۷	متوسط	توسط
۱۹۸	۶	که بسجده	بسجده
〃	۲۰	تسلیمسل	تسلیمش
۲۰۰	۸	[illegible]	عصبی
〃	۱۹	حی	حی
۲۰۴	۱۵	ماروردی	ماوردی
〃	۱۸	بیقی را	بیهقی
۲۰۶	۱۸	ابی عمرو	اُبَیّ و عُمَر
۲۰۷	۱۹	تسبیت	بسنیت
〃	۲۳	عن	من
۲۱۲	۲۴	حبال	حیال
۲۱۶	۷	حی بیند	می بینند
۲۱۹	۱۴	الانام	الامام

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۰	۵	یٔ او	اوست
〃	۱۶	روز	از
۲۲۴	۲۵	باوجود	باوجودآن
۲۲۹	۱۷	میخواند	میخوانند
۲۳۱	۱۹	تهوی	یهوی
۲۳۳	۱۴	یقوم	تقوم
۲۳۴	۱۲	یگفت	نگفت
〃	〃	تشعر	الشعر
〃	۲۵	اده	آمده
۲۳۵	۲۲	انها	آنها
۲۳۹	۵	اوست	بعض اوست
۲۴۰	۱۱	مرا	مرا دشمن کسانی که دوست داشته ایشان را
۲۴۵	۲۵	ازروی	ازوی
〃	〃	ازوی	ازروی
۲۴۸	۱۹	انت بی بنا معلوم	ببنا معلوم ست
۲۵۶	۱	موفقه	موقفه
۲۶۰	۶	خبر	جز
۲۶۲	۱	دلک	ذلک
۲۶۹	۲۵	تخفیص	تخضیص
۲۷۱	۷	هفتاو	هفتاد
۲۷۲	۲۲	خیص	تلخیص
۲۷۳	۲۴	بعضی از	ازبعضی
۲۷۶	۷	بدست و	بدست
〃	۸	شعرفال الی التقول والتلم	+
۲۸۰	۱۴	قبل	صلی قبل
۲۸۷	۲۶	بعدی	من بعدی
۲۸۸	۳	ابن	ایں

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۹۱	۱۱	بقوته	یقویه
۲۹۵	۱۹	بالمنذر	ابالمنذر
〃	۳	بگذارن	بگذارد
۳۰۷	۱۵	واهیشان	+
۳۰۸	۱۱	جماعت منفردا	جماعةً و منفردًا
۳۱۰	۱۶	روایت	رواتب
۳۱۶	۲۵	بانچه	رابانچه
۳۱۷	۲	تغلیط	تغلیظ
۳۱۷	۱۳	است دال	دال ست
〃	۲۴	وهمه این	واین همه
۳۱۹	۱۲	برشماست	لازم برشماست
۳۲۴	۱۴	واهی	داهی
۳۲۷	۱	نمار	نماز
〃	〃	حقر	حضر
〃	۵	اربعةً برد	اربعة برد
۳۲۸	۴	متنفله	متقبله
〃	۱۸	اگرچند	اگرچه
۳۲۹	۷	نیت	بنت
۳۳۰	۲۳	د	و
〃	۲۴	د	و
۳۳۸	۹	روایت	رواتب
〃	۱۶	مبوک	تبوک
۳۴۵	۲۰	البحلی	البجلی
〃	۲۱	خمر	خبر
〃	۲۲	هُشام	هشام
۳۵۷	۱۴	قدَرَ	قدّر
۳۵۸	۱۷	ودلیل	دلیل
۳۶۵	۹	حاجدان	جاحدان

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳۶۵	۲۶	احسی	احمسی
۳۶۸	۲	المحزمی	المخرمی
۳۷۹	۱۳	عدو	عدد
〃	۱۸	بگذارد	نگذارد
〃	۲۵	بار	باب
۳۸۰	۱۹	زرک	ترک
۳۸۱	۶	جعفرجعفی	جابرجعفی
۳۸۴	۷	اونید	اوینید
۳۸۷	۱۲	اجتهاد	اجتهادرا
۳۸۸	۲۷	بالفراد	انفراد
۳۹۴	۱۳	محازق	مخارق
۳۹۹	۱	صبری	طبری
〃	۲	خطب	خطیب
۴۰۳	۲	درار	دراز
〃	۲۷	فرُج	فرَج
۴۰۴	۱۲	نمازرا	نماررا
۴۰۵	۳	زانرا	آنرا
۴۰۷	۸	البحلی	البجلی
۴۱۰	۶	نمودی	نبودی
۴۱۲	۲۱	مکایدت	مکابدت
〃	۲۷	قاالا	قالا
۴۱۴	۱۵	الشعثاه	الشعثاء
۴۱۸	۱۹	ابدن	ابدان
〃	۲۷	اجبل	اجعلن
۴۲۰	۱	سیئی	سنی
۴۲۴	۱۶	جعفر	جابر
۴۲۵	۱۴	اذنتمونی	آذنتمونی
۴۲۶	۲۷	〃	〃